بہ مولوی مشتاق احمد بچھرایوں ضلع مراد آباد

بعون شافی حقیقی و بفضل مزیل امراض مطلق نسخہ

دستور العلاج اطباء ذخیرۂ اکسیر صفت بہتاثیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف بہ

مجلد اول

اکسیر اعظم

[illegible]

بار سوم

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافہ تجربات دیگر تالیف جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ بطبع مزین مقبول جہان و جہانیان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الشافی که زیب افزای ناصیهٔ نسخهٔ امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی ست جل حکمته که مبدء اشفا از جمله اسقام و آلام میشود و هو الکافی [illegible]
سیمای صحیفهٔ افروختن میشود و کنایت از نام مکرم کریمی ست عز اسمه که به برکت و کفایت در جمیع مرام و مهام [illegible]
عدم [illegible] عناصر اربعه [illegible]
[illegible] انسان ضعیف البنیان را بشرف شرافت و خلعت خلافت ممتاز نموده و قادری که [illegible]
[illegible] استوار فرش زمین [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لهذا مناسب آن [illegible]
[illegible] حاجات [illegible] مناجات [illegible]

مناجات در حضرت باری بالوف تضرع وزاری

ای عالم السرّ والخفیات ای ماہر احوال ممکنات و مخفیات علم قدیمت آشکار ہر ذرۂ ضیای مهرانورت مشهور چون نفس سرکش ننان سمند طاعت از دستم ربوده ... بهاد حرص ... غارت نموده ... از سر با غرق بحر عصیانم ... عاصی تر از ہر فرد انسان ... بر حسب ... کامله ... آب دیده ... خاک ... احسان عام و اکرام تام حرف عصیانم از صفحهٔ اعمال محو گردان ... طاعت خود بگذران ... الٰهی ... از من خاک کیست ... شکسته تر از دل من عاصی چیست ... کریما اگرچه گنهگار و خطادارم ... بطفیل حبیب ... نگه دار ... بهار ... یا ... نوازی ... بچشم رحمت ...

لمؤلفه بالتضرع

...	گر تغفور ... دولت ...	نفس اماره ... ہم ...	الٰهی ... بجهر رسول اکرم
غرق بحر گنه ام ...	نیست ... تو ...	... نادان	دارم امید غفران تو ...
...	... کرم	من گنهگار و خطادار ...	... تو ...
...	...	...	... قبول ...
...	...	...	بنده ... تو کردی ...

نعت سرور کائنات و آل ابرار و اصحاب اطهار

از ... صلوات و ... تحیات ... حضرت ... سید المرسلین خاتم النبیین محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم ... شریعت ... معالجه قلوب ... بحکمت ... حقیقت ... معرفت ... مسلولان ... قانون ... شفای ... روحانی است ... اسقام ... نجات ... بیان ... بیان ... اعراض ... شفاعت ... ظلمات ... لمؤلفه

محمد باعث کل آفرین ست	محمد مهبط روح الامین ست	محمد ... زمین ست	محمد ... ست

و تحفه درود ... بر ... آل اطهار و اصحاب ... حضرت ... معالجه ... حکمت ... سنت ... اسقام ... قلوب ... شفای ... حکمای ... اجسام ...

رباعی

اولاد نبی که مخزن اسرار اند	سر چشمهٔ فیض و مهبط انوار اند	اسلام ... خلفای رسول	... قصر دین ...

اللهم صل وسلم علی نبیک سید المرسلین وعلی آله وصحابته ...

سبب تالیف این کتاب افادت انتساب

... محمد اعظم خان ... ابن ... محمد ... خان ... الاصل ... کتاب ... از ... طب ... شریف ... این ... انسان ... بیان ...

وتلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورده اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد بنظر نیامد الا بعض مطولات که وصول آنها ... متعسر + و علاوه برین هم اکثر اهل زمان از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر + لهذا بعد تالیف کتب اربعه در فن اعنی رموز اعظم و نوادر اعظم و اکسیر اعظم که هر سه اسم تاریخی ست و چهارم اسمار الادویه باوصف وفور علائق و کثرت عوائق کمر همت بمیان جان بسته و تکلیف محنت شاقه بنظر افاده عام و نفع تام بر خود روا داشته بتسوید این کتاب جامع الفوائد پرداختم + و در سرعت اختتام آن باعث خاطر فرزند عزیز از جان محمد افضل خان اعطاه الله علماً نافعاً و فهماً کاملاً و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبد السلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بوده و ترتیب آن برین نسق انسب نمود که اولا مقدمه متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوء مزاجات و قواعد علاج آنها بطریق کلی مرقوم شود + و پس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی علاج اقسام آن بقلم آید + و بعد از ان هر مرض آن عضو بالاستیفاء اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد + و بعد از ان علاج کلی انواع آن مرض و بعده علاج هر نوع آن بحسب سبب و عرض ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق بمعرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر جزیل بعون عنایت رب جلیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم + و بخوف اطناب اسهاب ممل بایجاز و اختصار غیر مخل بعبارت سهل عام فهم غیر مشکل بقید کتابت درآورده بلحاظ کثرت فوائد و مناسبت اسم خود بکتاب الاکسیر اعظم موسوم ساختم + اگر از اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یاست جدا ساخته شود تاریخ ختم آن مستخرج گردد ... علت ... غالب که مطالعه آن طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسخه نویسی نماید و در معالجات عوض مطلب استاد کامل بکار آید + و برای طبیبان ... باشد و اتفاق طبع این نسخه در عهد بلازمت دولت بخدمت مطلع نجوم سپهر ابهت کامرانی متبع رسوم جوهر شناسی قدردانی زیبن سجاده کیوان بارگاه جبین سعادت ... دولت ... حشمت قمر رافت مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهر الطاف عطایا مصدر صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف بخلاق معنی زمان مبداء عنایت و غربا نوازی ... بنده پروری کرم سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر و ساده سیاست و حراست مجمع مکارم کرم و اکرام عطا و احسان ... عام مظلوم نواز ... علم و هنر طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت جم کوکبه دارای حکمت رای فریدون حشمت اعنی ... محوی ... در اتمام بقیه جلد ثانی آن تعویق ... و افراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی الالقاب آفتاب هلال رکاب قرین ... جلائل اخلاق و امتنان مزین مناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاء الطاف معدن صنائع و اوصاف سمو المکان عظیم الشان عمیم الانعام قدیم الاکرام وسیع الاحسان کریم الامتنان معظم القدر سنی الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و رحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان ... مظهر نوازش و نوال مهر سپهر عظمت و اجلال جان جهان کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادلی گوهر شاهوار بحر بذل و دانش حمیده شیم سحاب نظر عطا ... درة التاج قیصر جود گلدسته بند بهارستان امارت و سروری چمن آرای ریاض دولت و دین پروری چشم و چراغ خاندان پیشوائی وارث حشمت اجداد و آبائی ... آب و فر و افتخار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب افزای ... تبدیل لکهنؤ بمقام ... مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده ... و از چندی بتجویز حکام ... رونق افزای ملک مالوه قریب بلده ... دولته و اقباله ... و ظله ممدود و ... مطرود باد مشرف گردید و بنظر هنر پروری و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرموده الکنون مؤلف بر تجدید ثانی بسبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع رنگ افروز گلشن ... زینت اندوز محفل ... جوهر ... دانائی گوهر صدف اهلیت و دانش آرائی نکته سنج سخن شناس موزون وضع حسن معاش کریم الاخلاق عمیم الاشفاق شایسته اطوار حسن ... تجربه شعار

قیصر بیان اهل زمان محبوب عماید نزدیک و دور منشی نولکشور صاحب مالک مطبع اوده اخبار زاد فیضه ... دم

التماس بخدمت ناظرین با انصاف و دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمه اکثر کتب طبیه و مقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم استعدادی کاتبان و سوء فهمی خطا ... چنان مسخ گردیده اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و نیز ... کرده ترجمه کتاب غلط بالضرور

فہرست جلد اول اکسیر اعظم

خطا ناشی میگردد و اگرچہ راقم در تشریح مقامات مشکوک حتی الوسع بتصحیح مطالب آن پرداختہ لیکن عجبی نیست کہ در ترجمہ بعض عبارت اغلاط تفاوتی در معنی اصلی راہ یافتہ باشد اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخہ منقول عنہ گردد حسب امکان باصلاح آن پردازند و اگر در جائی بر ترک بعض الفاظ ضروری یا تغییر آن بسبب سہو و نسیان کہ از لوازم انسان ست بوقوع آمدہ باشد بقلم صواب رقم درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام الناس مقبول و اگر ازین مجموعہ انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را بدعای حسن خاتمہ یاد فرمایند ع کہ مستحق کرامت گناہگارانند والله عفو غفور و ہو قریب مجیب و منہ الاستعانۃ فی البدایۃ والنہایۃ **الکنون** نام کتب معتبرہ کہ خلاصہ مطالب و اقوال مصنفین آنہا و اسامی حکمای متقدمین کہ مقولات و مجربات آنہا درین نسخہ مندرج بودہ بعضی ازان برای اطلاع ناظرین بقلم می آیند و آن موجز قرشی ست و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و اقسرائی و شرح فضل الله تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد والد ماجد غفر الله لہما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شروح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرہندی و حاشیہ شرح آن مسمی بفوائد شریفیہ تصنیف حکیم شریف خان و حاشیہ میر ہاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیہ حکیم احمد اسد خان و جامع الصناعۃ حکیم کاظم علیخان محمد شاہی و کامل الصناعۃ علی بن عباس مجوسی و مائۃ مسیحی ابوسہل مسیحی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامہ سدید گازرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق اسد خان و ذخیرہ خوارزم شاہی سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفی علائی و زبدہ آن و نہایۃ الارض محمود و فردوس الحکمۃ علی بن زین و تیسیر ابن زہر و مقالات ابن ماسویہ و جواہر فارابی و جواہر ارسطاطالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلغاری و فصول ثابت ابن قرہ و اصول التراکیب خجندی و معالجات صیدنہ و میزان الطبائع و اسرار الاطبا و مقالات انطاکی و جوہر نفیس ملا ابیذیمیا خلیفہ بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از علامہ سمانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر و من لا یحضرہ و برء الساعۃ و شامل الادویہ و مقالات و کناش فاخر ہمہ از تصنیف محمد زکریا رازی و ترویح الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن ہبۃ الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و نزہۃ البہجۃ و تذکرہ و مجسطی و درر غرر ہرجا تصنیف داؤد انطاکی و تذکرہ سویدی و منہاج البیان ابن جزلہ و تقویم الابدان آن و منہاج الدکان و فصول بقراط و بعض شروح آن مثل تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و اسقلیبیادس بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندرانیین جالینوس و میامر و حفظ الکبیر و اسرار الانسان و حیلۃ البرء و مفتاح و عین الخلیل فاضل ابوالفرج و کتاب ادویہ قلبیہ شیخ الرئیس و ارجوزہ او و مختار ابن ہبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدرر و زمرد اخضر عبد العزیز و زاد العماد و خلاصۃ العلاج میر عوض علی و خلاصۃ التجارب میر بہاء الدین و دستور العلاج و طب یوسفی و مجربات حکیم علی و رسالہ مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العلاج حکیم اجمل خان و دستور العمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض العمل و معتبر حکیم ابوالبرکات و ریاض الفوائد و عشرہ کاملہ حکیم علویخان و لب لباب حکیم صدر الدین خان شاہجہان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا و انوار حکمی سید نور علی اکبرآبادی و انوار العلاج سید نور الله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکاء الله خان و معالجات افضلیہ حکیم محمد افضل خان شاہجہان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبرآبادی و شفاء الجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناء الله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان کہ استاد حکیم شہباز خان استاد الاستاد والد ماجد مؤلف بودند و نافع الامراض و خزانۃ العلاج و ریاض العمل جدید ہر سہ از تالیف حکیم بایزید و کفایہ منصوری و تصانیف خمسہ حکیم ارزانی و قرابادین غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابوالقاسم و اقتباس العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و جمع الجوامع حکیم علوی خان و مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرابادینات مثل قرابادین سمرقندی و قلانسی و شاہی و علوی خانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفہ و قادری و نقش ہندی و اسدی و مجموعہ بقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج الامراض و عجالہ نافع و قرابادین حکیم مہدی و حسن الشفاء و معمولی حکیم غلام امام و مفتاح المجربات آن و بعض کتب ادویہ ہندیہ مثل دارا شکوہی و تکملہ ہندی و دستور الاطبا معروف بطب فرشتہ و مجربات اکبری و علاج الغربا و معالجات نبوی و مفردات ہندی و طب سکندری و طب حفیظی و منافع کبیر و ذخیرۃ التجارب وغیرہا و اقوال حکمای متقدمین مثل ابن ماسویہ و ابن صہار بخت و ابن سیار و ابن سرابیون و اسحق ابن حنین و ساہر و ثابت ابن قرہ و ابن زہر و ابن ماسہ و ابو البرکات و ابن جمیع و ابن

و واقد و ابن رضوان و رفا لقی و مالقی و نفلیسی و سفیان و مهندس و تیاذق و کلی و اسحاق ابن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن زہلی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن حیان و جلیل و اسرائیلی و جوزو ابن ماجه و ابن سمجون و ابن بطلان و ابو جریج و ابو اشعث و ابن جزار و کندی و ابو نصر و ابن عبدوس و ابو ریحان بیرونی و ابن الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن درلیس و ابو الخیر و ابو الفتوح و ابن فهدون و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و تجلاج و دیلمی و موسی بن عبدان و هبته الله و یحیی و یحیی ابن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و اریاسیس و ماسویه و شمعون و هرارلیس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوما و تمویل و آرمانیدس و اسکندرون و اطمین و کسوفقراطیس و لیناليوس و لیناپومن و سیقوس و لیقودس و مالیموس و ماتیس مغنس و ماسونیوس و ماریوس و متسدلیس و هیوفقراطیس و هیوقوطوس و بولیون و برلونیون و یونیوس و بولوفیوس و انطلس و طیماوس و بیغورس و فسطس و رادوس و اهرن و اسقلیبیوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لاطائل است الآن اشرع فی المقدمة و بعد ذلک فی المقاصد مستعینا

حسبی الله و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم الدلیل و به المعونة و التوفیق و منه الوصول الی التحقیق

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها بطریق کلی

بدانکه مرض حالتی ست غیر طبعی در بدن انسان که از ان بالذات آفت در فعل بلا واسطه و جب گردد و آن دو قسم ست مفرد و مرکب و مرض مفرد آنست که نوع واحد از انواع سوء مزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از ان دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض مفرده سه قسم ست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضای مفرده که اولاً و بالذات آنرا عارض شود و بباعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام سوء مزاج ست و سوء مزاج عبارت از غلبه کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آنرا سوء مزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوء مزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب بسوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب ست که در اعضای مرکبه از اعضای مفرده واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد بغیر آنکه و ضعی او با اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضای مفرده را که از ان مفصل مرکب ست عارض گردد و گاهی مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرده جنس ست یعنی امراض تابع سوء مزاج و امراض تابع سوء هیئت ترکیب و امراض تابع تفرق اتصال و هر مرضی که تابع یکی از ینها بود و از ان حاصل شود منسوب بسوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت میباشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط و وقت ابتدا از مانی ست که در ان مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید در ان ظاهر نباشد و تزید وقتی ست که در ان اشتداد ساعت بساعت ظهور کند و انتها وقتی ست که در ان مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه ایست که در ان کمی از مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط امعان نماید انتقاص مرض ظاهرتر گردد و این اوقات اربعه گاهی بحسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و بجالینوس گوید که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المعرفة باشد مثل اوجاع معده و شش یا عسر المعرفة بود مثل امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیر مدرک باشد مگر بتخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول او در محل خود باصالت بود و شرکی آنست که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آنست که از معالجه که بنا بر او ست مانعی نباشد مثل تپ که با وی امری دیگر مقتضی مضاد صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج بچیزهای سرد و مرطب ست و استسقا محتاج باشیای سخن و مجفف و مرض غیر مسلم آنست که با وی مانعی مقترن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر صواب صداع ارخا و تلیین و بطولات و غراغر و مانند آن ستکن و جمع ست و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه درین تدبیر صواب تجفیف و تقویت ست و مثل سعال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج باشیای ملین و مغری ست و اسهال بچیزهای قابض و مجفف و بدانکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدید الاعراض و هولناک بود و معهذا کم قلیل الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد

چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که بهنگام تابستان بحمیات بلغمی مبتلا گردند برین قیاس باید کرد و بدانکه مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدانکه بعض امراض منتقل شوند با مراض دیگر و منقلع گردند و در ان چیزا و بود مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و بثور و تشنج امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب رمد و زلق الامعا و ذات الجنب را و کذلک انفتاح عروق مقعد یعنی جریان خون از ان هر مرض سوداوی و وجع ورک و اوجاع گرده و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض با مراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات الجنب بذات الریه و انتقال سرسام حار بسرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبائی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در منزل با دباشند مثل رمد خصوصاً در آنکه بچشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آنرا عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی بیماری و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که بگروهی یا بستگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضیکه تابع سوء مزاج باشند باید که اولاً رنگ چهره و لمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی لمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر از سخنات و انتفاع بمبردات و حرارت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوء مزاج حار ساذج ست و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و تنگی و کندی حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن و اصل عینین و سر و صداع و غین و خمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دملها در بدن و بثرها در دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربه لذیذ شیرین حار رطب و بلد و سن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون بخواب نیز بپرسند و این آثار سوء مزاج مادی دموی ست و اگر با وجود علامات سوء مزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ بهوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوء مزاج مادی صفراوی است و اگر سفیدی رنگ و سردی لمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مسخنات و برودت حال در سرما نیز سوال کنند و این علامات سوء مزاج بارد ساذج ست و اگر با وجود این دلائل برودت با ترهل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوء هضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش سوء مزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد و رطب نرمی لمس و آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلاء و نرمی نبض مائل به بطوء و تفاوت نیز با تقدم سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بیخوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوء حال در خریف و شفا بر طبات و فی الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت و سواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب سودا و خوابهای هولناک از سیاهی و اشیای سیاه و مخوفه باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و بدانکه اگر سوء مزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوء ترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد

علاج کلی امراض

بدانکه علاج جمیع امراض بر سه قسم ست یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و جز آن هر چه بدست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور ست لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان کنم

قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر درینجا تصرف در اسباب ستهٔ ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی ست و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب بر چهره و مانند آن حسب ضد مرضیکه قصد ازاله او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور ست مگر تدبیر غذا در ینجا مسطور میشود و غذا اگرچه در اسباب ستهٔ ضروری داخل ست لیکن چون آنرا منجملهٔ آنها احکامیست که اکثر آن در باب کمیت مخصوص آنست و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن جدا کرده اند بهر آنکه غذا در مرض گاهی منع میکنند و گاهی کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در ان زیاده کرده میشود اما **منع غذا** هنگام ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگرچه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض ست اما **تقلیل غذا** در انجا نمایند که با وجود ارادهٔ شغل طبیعت بنضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی ست که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بغذا رعایت جانب قوت کنند تا ضعیف نگردد و بنقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و دوام رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و کذلک باید که رعایت جانب انتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت بنضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه در تلطیف کنند بنابر استراحت طبیعت و عدم حاجت بنضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و مبالغ نکنند بخوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنابر قرب مزاج بسوی اعتدال و امن از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنهٔ غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذای وارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی از ان صرف کند و باقی تحلیل نماید و این حکم خاص بمزمنه بهر آنست که مواد امراض حاده بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حمیات از ان بهر آن کرده شد که مزمنه از انها یا دق باشد و در ان تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او بتلطیف تدبیر با وجود حرارت عفونت و از مان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل ماده است و بدانکه تقلیل غذا از دو جهت میکنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آنست که گاهی غذا کثیر الکمیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس استکثار از ان کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی غذا قلیل الکمیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیم برشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی ست که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها بپر کردن معده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد کثیره از غذا بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد که در وی ست نضج یابد و بنابر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد بتکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامیست که ارادهٔ تقویت قوت کند و طبیعت و فعل معده از هضم شی کثیر ضعیف باشد پس درین وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود بتقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هرگاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل الغذائیت تقویت معده در ان باشد مثل بقله کاهو اگر ضعف از سوء مزاج حار بود و مثل کندر اگر از سوء مزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز گاهی تقلیل می نمایند لیکن تقلیل این تقلیل کمتر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت طبیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنابر علم آن بحران بعید و انتهای بعید او بسبب غلظت ماده او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند بخلاف امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود و در ان رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادهٔ مرض باشد و اگر در ان خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او و جب بود و هر قدر که مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنابر اعتماد برای غذای وارد سابق و امید وفا بقای قوت تا منتهی و سکون اعراض و بنابر تخفیف

از قوت وقت جحادا و وهنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت و عدم خوف
از سقوط آن و هرقدر که مرض حاد تر و بحران او قریب تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض بودن او حاد یا مزمن ست
باید که ازین عدول ننمایند مگر آنکه اسباب مانع ازین قانون عارض گردد و مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که در بعض صورت در ابتدای مرض غذا
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در ابتدا و وقت تزید دهند بخوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج
یابس و فواق یابس که درین هردو با وجود بودن از امراض حاده بسبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنا بر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه
در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنا بر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانه آنها
طول میکشد تکثیر غذا درین امراض کرده میشود و بدانکه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن متغیر ست همچنین
از جهت زمانه نفوذ آن بسرعت و بطو و از جهت قوام بغلظ و رقت که از ان متولد گردد متغیر میشود چنانچه آنرا از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت سرعت
نفوذ او مثل حال شراب یا بطو نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت ثخن قوام خون که از ان متولد گردد و استمساک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر و گوسا
است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب ست و کذا انجیر و طبیب را احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ وقتی باشد که اراده مدارک
سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت وقوت تا هضم غذای بطی النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت بمنتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع
نوبت نیز معده خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و طبیب اجتناب نماید از غذای سریع الهضم
چون اتفاق سبقت غذای بطی الهضم و النفوذ افتد که دران خوف آنست که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود بدان مختلط شود و هردو فاسد گردند و ایضا احتراز
نماید از غذای غلیظ البطی النفوذ و هنگام خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده میشود چنانچه در کسی که تبلید حس عضو او بسبب جمع و حجر آن کنند و مثل هریسه کله پاچه
و انهم بتر دهند و لیکن غذای قوی التغذیه بطی الهضم وقتی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که آماده ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند
که آنرا اتحاف مسام بسبب عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او آنرا و ازان منع کند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا دران غلیظ دهند و آنچه
متوسط الازمان باشد باید که غذا دران متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار خورانند و آنچه
حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را بحسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل فرورات و اطرافت
بچه ماکیان و کشک جو و هریسه ها و بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و بقله یمانی و مانند آن و نان مغسول و قنبیت در آب سرد جلاب یا آب فواکه یا در سکنجبین تر کرده
و کمتر ازان ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزه مرغ مطبوخ بکشک شعیر و ماش مقشر و عدس مع باقلا مقشر و مانند آن نست و لطیف جدا مثل شوربای
چوزه مرغ و ماء الشعیر سخین سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماء القرع و ماء الخیار و رب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن ست و لطیف
در غایت قصوی مثل جلاب و ماء الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ ست و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوزه مرغ ست و اما غذای غلیظ بحسب
مرض مثل جدی و پاچه میل ست و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت قوی و مرض بعید المنتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه
مرضی اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که دران دوائیت مخالف در کیفیت مرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدا از امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانهضام ست اگر مانعی نباشد و واجب ست که رعایت عادت
در جمیع احوال کنند و خصوصا در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار میخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمیشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی
متوسط پس هر واحد را ازینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیه مرضی رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج او
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال سحنه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض

وبلد و وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در معالجه بدوا بدانکه علاج بدو بر دو نوع ست یکی عام ببدن مثل استفراغ ماده و دوم خاص
بعضو مریض مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها در ماده مرض عضو بود و فقط در استعمال ادویه گاهی تنها داخل بود که بطریق یکی از مجاری طبعی مثل دهن و بینی
و گوش وغیره رسانند پس استفراغ کنند یا حبس نمایند یا تغییر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند یعنی تنقیه و حبس و گاهی از خارج باشد مثل اضمده و مراهم و تکمید و تنطیل یا مانند آن پس
آن یا تنقیص از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی رویاننده گوشت و یا منع چیزی کند و آنرا رادع گویند و یا تحلیل چیزی
کند و آنرا محلل نامند و یا تغییر دهد مزاج را و آنرا معدل خوانند و این بتنطیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب ست در علاج بادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و
سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت **اول** مراعات نوع مرض و این چنان باشد که
تحقیق نمایند که مرض حار ست یا بارد یا رطب یا یابس و بسیط ست یا مرکب و سازج ست یا مادی تا مطابق آن باستعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب
مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی ست یا نفسانی و بادی ست یا سابق یا واصل و بحسب آن ازاله سبب نمایند مثلا در بدنی اگر سوء مزاج سازج بود بتعدیل آن کوشند و اگر
سوء مزاج مادی باشد تنقیه حسب ماده غالب کنند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فرح یا غضب یا فرح مفرط علاجش ازاله آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصا
بغذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه بسوی بدن از خارج باشد
علاج بمطفیات و اگر ضد آن باشد بضد علاج کنند و اگر تغیر هوا بسوی حرارت یا برودت باشد باید که بضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر ورود سم یا کرک یا لدغ باشد
حسب کیفیت آن سم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض
که اگر قوی باشد باستفراغ مبادرت کنند بشرط احتیاج و اگر ضعیف ست باوجود حاجت تنقیه بتنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج بمضاد مزاج نمایند و بعد حصول
تقویت تنقیه کنند و لهذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه بلحاظ قوت و ضعف مریض لازم ست و مراد از ضعف ضعف حقیقی ست که از اطالت مرض و کثرت فاقه وارد شود
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبه اخلاط افتد که درینجا تنقیه موجب تقویت میشود بازاله سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ متوسط
کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و آن یعنی ملحوظ نموده تصرف در کمیت و کیفیت
ادویه مستعمله نمایند مثلا اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و درینجا احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکمیت نباشد مگر آنکه مرض
حادث در غایت درجه افراط بود و اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و بسخونت قوی و تکثیر مقدار مفتقر بود مگر آنکه مرض
حادث مخوف نبود و بافراط تسخین ضرری دیگر بنظر مزاج اصلی متوهم گردد که درینحالت نیز درجه وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنانست که اگر مریض
طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر چه قبل المرض حاره شوند انچه شدید البرد باشد خاصه که قدر نخورانند که ضعیف مزاجان متحمل آن نیستند و اگر چه بنظر با آنکه مرض
گرم شیخ را بغیر از قوت سبب نمیباشد دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تبرید مطلوب ست لیکن از انکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضرری
دیگر در مآل کار محتمل ست منع از افراط تبرید نموده اند و جوان در استفراغ متحمل تر از طفل و پیرست ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نمایند که معتاد بفصد
و مسهل و مقی هست یا نه و تاثیر ملینن مسهل و مقی در طبیعتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک در رعایت عادت ست که العادة طبیعة ثانیة و این
بدون تجربه حاصل نمیشود لهذا گفته اند بیمار را تا ممکن باشد بهمان چیزها معالجه کنند که سابق متعادل آن کرده باشد و چون مسهل خورانند تخمین کیفیات خفیفه بامتحان طبع کنند
بعده بمسهل بپردازند هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم ست یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث الوضع و نظر بمجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت
آن چسان بوده پس موافق تقاضای او در رعایت در علاج نمایند مثلا اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال و نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او
کوه باشد و در شمال او دریای شیرین پس درچنین شهر که بالذات معتدل ست یا بالعرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم ست و من حیث المجاورت سرد افراط در تسخین و تبرید نشاید
کرد و درجه اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل ست ادنی مغیری در تغییر مزاج سکان آن اثر میکند و معلوم ست که سبب ضعیف تدارک چیزی ضعیف
توان کرد و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که درینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لما ذکر و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بفصد کمتر باید کرد و اکثار مسهل قوی احتراز باید نمود و جهت

اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدید البرودت اجتناب از مسهل دقتی قوی ضرورست در ینجا مهما امکن مبادرت بیگر دن خون نگیرند و اگر ضرورت آید فصد را با زحجامت واانند و بالجمله حال بلد بارد در مثل حال فصل زمستان هوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گردد و بدانند که از خواص بعض بلادست که بعضی ادویه در انجا عمل میکنند و در غیر او آن چنان عمل نمیکنند بلکه باطل الاثر میگردند پس طبیب را ازین امر نیز باخبر باید بود و بهر بلدیکه برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و آنست که دریابند تا از فصول اربعه وقت کدام فصل حاضرست پس انچه مناسب بدان فصل ست و در تدبیر فصول مسطورست بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار دوا واجبست از بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر دوا بحسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که هوا حارست یا بارد و معین دواست یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس انچه معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس انچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هردو صورت و ایضاً اگر هوا بسببی از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل ست ساقط می گردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم می شود دهم مراعات صناعت بهر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد بتخفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک انچه قریب آتش باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک انچه قریب آب باشد انتهاه بعضی متقدمین با مور عشره مذکوره در رعایت این دو امر دیگر در علاج بادویه افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض ست تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود و دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضوست تا مقابله آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل مثل آن نکند مثل صبر و ایارج که این هردو بر معده عمل بالغ نمایند و مثل جندبیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه بقول شیخ الرئیس و شراح قانون بهر علاج به دوا کثر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او بمقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار وغیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه نیز و ظاهرست که هدایت بسوی این قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناختند واجب شد که از دوا انچه مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تپ از سوء مزاج حار صفراوی خالص و مستوقد آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی اختیار دوای بارد الکیفیت قامع صفرا منقی معده از ان بهر آنکه معالجه مرض بالضد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری ست و قیاس و تجربه بران دلالت میکنند اما قیاس بنابر آنکه فعل ضد وارد آنست که بدن را بکیفیت خود تغیر دهد و انچه شان او تغیر بدن بود چون بران وارد گردد آنرا تغیر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین ببرودت می یابد و بالعکس و ایضاً از اذا مرض بالضد بهر آن بود که مثلاً مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین پس رد آن بطرف صحت نباشد مگر با یراد چیزیکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بارد تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید التبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هردو قوی نباشند بدوای کم قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج بمعرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای اورام حار نافع ست و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال و باعتبار تدبیر سابق و باعتبار وجوب تقدیم بعض ادویه بر بعض و غیر آن بود و وقتیکه برای استعمال دوا اختیار کنند مختص بمرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت امر در ترتیب وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت مرض باشد بتجویکه دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات او ست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود دوای رادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها بعمل آرند و اگر میان این هردو باشد هردو را مخلوط سازند و در هر مرض انچه مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود مفتح سدد مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل ملطفات استعمال نکنند که آنها شدید التسدید و مقبض اند بعده در تدبیر

کسر لهیب تپ باشد بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات عمل آرند و درین هنگام باستعمال ملینات باکی نیست بعد از ان در انحطاط آنچه حفظ قوت باو
کن استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت تام از ترنجبین برای تحصین معده یک مثقال ست و از
سقمونیا برای اسهال دو دانگ و از غاریقون یک درم و از شحم حنظل چهار دانگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجهٔ حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه
با روا ست دوای حار در درجهٔ واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوای بسرد در درجهٔ ثانی ست این بسرد در درجهٔ ثالث ست و غیر آن مثلاً اگر دوای
مطلوب یافته نشود و ضعیف تر یا قوی تر از ان یابند مقدار او زیاده یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند بالجمله تقدیر کمیت از دو وجه یعنی تقدیر وزن او
و تقدیر کیفیت درجهٔ او بمجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که
این گاهی بحسب تغیر وقت مرض نیز متغیر میشود چنانچه تقدیر کمیت دوا بحسب قرب و بعد از بحران مختلف میگردد پس مرض ضعیف را لا محاله دوای ضعیف کفایت کند
و قوی مفتقر بقوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض بشدت و کثرت اعراض او شناخته میشود دوم از اشیائیکه بموافقت و ملایمت
و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم ست جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و سحنه و حال مواد و تدبیر سالف
و اکثر ازینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چهار
امر ست که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی
او معلوم شد بحدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعید شده پس مقدار چیزیکه بران وارد کنند دریافت شود و مثالش اینست که اگر مزاج اول صحیح بارد
بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعید کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشد در ان تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بدانند که مرض
مخالف مزاج صحیح محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبهٔ واحد باشد و اما معرفت خلقت عضو پس شکل و مجاری
و اوعیه و هیئت سطوح اعضا در ملاست و خشونت از فن نظری دریافته در ان تامل نمایند چه باختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و معلوم بدانند
که بعض اعضا در خلقت خود سهل المنافذ اند و در داخل و خارج او موضع خالی ست مثل شش که آنرا از داخل تجاویف شعب قصبهٔ ریه است و عروق ضوارب
متفرق در ان و از خارج تجویف صدر پس فضول بدوای ضعیف معتدل از ان مندفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا بسوی باطن او و بعضی از ان
سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوای قوی باشند و همچنین بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل او دوای لطیف کافی باشد و اگرچه آن اسفنج
خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ دوا بسوی باطن او و اندفاع فضول از ان بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوای قوی باشد و اگرچه اورا
موضع خالی بود و اکثر اعضا که به دوای قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجویف نه از داخل و خارج و نه از یک طرف و نه فضا باشد و معلوم که متکاثف بود مثل
عصب و ست یا بعد از ان عضویکه آنرا تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرایین و ست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه است
و بعد آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن مغز کثیف بود مثل گرده که آنرا فضای شکم از خارج و فضائی در داخل او ست و درین احتیاج بدوای قوی
در درجهٔ وسطی باشد پس از ان آنچه آنرا تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این بادویهٔ ضعیفه کنند و بدانند نوعیکه تجویف و تخلخل مسام
هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو ست همچنین آن هر دو سبب ست بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از ان نیز و اما
معرفت وضع عضو اینست که وضع مقتضی موضع یا مشارکت ست پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد
و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت او لابد ست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت اخص الانتفاع
ست به نسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و امالهٔ مادهٔ مرض بسهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش
اینست که چون ماده در حدبهٔ کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدبهٔ کبد مشارک اعضای بول ست
و قعر آن مشارک امعا ست و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضویکه اراده مداوات او کنند از سه وجه بود اول قرب و بعد او ست پس

لوز [illegible]

اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویهٔ معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف دران باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریه یا کلیه محتاج شوند بزیادت در قوت دوا یا باستبدال او بدوای قوی‌تر از آن و یا بزیادت در مقدار او و یا بخلط او بچیزیکه آنرا قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویهٔ معتدله قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و بزیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصا از ادویه که غذائی باشند بهر آنکه حالهٔ اعضا او را بیشتر بود و این بهر اغتذا ابدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بُعد کثیر بود درین هنگام دوا محتاج در تنفیذ بسوی قوت خاصه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمدهٔ عرق النسا و امثال آن **دوم** اینست که معلوم نمایند چیزی را که با دویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با دویهٔ اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با دویهٔ قلب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص بعضوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضو مریض چیزی که از ان برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او دران اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار بباقی اعضا بسبب ورود قوت این دوا بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هرگاه در صرف آن دوا بسوی آن عضو علیل حیله کنند تاثیر او دران اکثر بود و آن اضر بعضوی لزوم نماید و طریق آن اینست که بدان دوا چیزیکه از شان او نفوذ بسوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هرگاه بسوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و درین هنگام تاثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال میکنند با وجود بودن آن شدید الحرارة پس درین وقت تبرید قلب بیشتر گردد بسبب تنفیذ زعفران کافور را بسوی قلب **سوم** آنست که جهت ایصال دوا بسوی آن دریافت نمایند مثلا هرگاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی ست دوا را بحقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا ست آنرا بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بدانکه بعض اعضا بعید از منفذی باشد و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن ست و ادویهٔ مزروقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم ست و لهذا ادویهٔ مزروقه در ازالهٔ امراض آنها قوی‌تر باشند و بعضی اعضاست که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه منفذ گاهی بسوی آن از مری برشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبهٔ ریه است واصل میشود و این بسیار قریب ست و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از ان بسوی رگ اجوف بعده بسوی ریه فلهذا اهتر در ادویهٔ صدر و ریه و قصبهٔ او آنست که ادویه بطریق لعوقات یا حبوب استعمال کنند تا مرور آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او از ان غشا مترشح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویهٔ سرفه همچنین ساخته اند و بدانکه گاهی انتفاع بمراعات موضع و مشارکت مقامی باشد و این در انجاست که ماده بتمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از انکه جذب بدوای جاذب بود یا بامر دیگر جذاب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پایها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده بسوی سر بعد مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر **دوم** مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض بوضع محاجم بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شریک بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت ست **سوم** مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می نمایند بنا بر آنکه درین جانب ست و در علل طحال از باسلیق چپ **چهارم** مراعات بعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب الیه بسیار قریب از مجذوب منه نباشد بهر آنکه چون از ان قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب منه را معرض انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده بتمامه منصب بود از معرفت مشارکت بدوا منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از ان بیرون آرند چنانچه فصد صافن در امراض

رحم میکنند و بدانکه چون زمانهٔ انصباب ماده طول کشد و در عضو مستقر گردد نقل او ازان مشکل بود بلکه صواب اینست که از آن عضو خارج کنند و اما قبل ازان نقل بتقریب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب بسوی خلاف کنند اولا تسکین وجع عضو مجذوب عنه نمایند تا انجذاب مواد بسوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب ست پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائدهٔ جذب باطل گردد دوم آنکه نظر کنند تا مجاز ماده بر عضو رئیس نباشد و بتضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس ممر ماده بران متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا بسوی معا جذب میکنند تا باسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او بجگر لازم ست سوم آنکه عضو مجذوب الیه قلیل الصبر نباشد بسبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او از آن مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون بادی استفراغ باشد ازین ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع ماده دیگر بسوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو که بسوی آن ماده مندفع شده مخرج طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او ازان ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او از آن اولی ست و اما معرفت قوت عضو و امتناع ازان از سه طریق بود و قوام عضو را نیز درین باب مدخل ست و عمده در همه مراعات حال دوم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو ست پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویهٔ قویه کثیر المنافات برای طبیعت ولهذا و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام بتحلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر از آن هر دو زیاده تر بود طریق اول مراعات ریاست و مبدئیت ست پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بران تعظم امر ادویهٔ قویه حتی الامکان نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضای رئیسه مبادی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات دوای قوی آنرا و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آن را در یک دفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته نشاید که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنا بر اختلاط مواد صالح بفاسد و بسبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعهً و چون مراعات امر در استفراغ مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب بطریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید نمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام ست در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح اند و چون با ادویهٔ محلله بر جگر ضماد کنند از ادویهٔ قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نکنند از ما جهت قبض ازان تحلیل مفرط منع کند و جهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا باین مراعات قلب ست پس دماغ پس کبد و طریق دوم مراعات فعل مشترک بهر عضو ست بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام بجمیع بدن باشد و اگر چه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت او لابدست لهذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و آنچه در شرافت قریب آنهاست از اعضای شریفه خطر شدید بهجیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد میکند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بعفونت و قبول امراض میگرداند و طریق سوم مراعات ذکای حس و کلال آنست پس در اعضای ذکی الحس عصبی واجب ست که از استعمال ادویه ردی الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل تیوعات وغیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم ست یکی محللات مثل حاشا و ماذریون و مانند آن بنا بر اضعاف آنها بتحلیل ارواح دوم مبردات بالقوة مثل افیون و امثال آن بنا بر اطفاء آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با مزاج اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بود و شیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوای ازین قوانین دیگر نیز است که احتیاج بسوی آنها نیز می افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا ست مثلاً ادویهٔ قلب که جوهر آنها شدید المناسبه بجوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکی ازان هر دو ملائم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال ملائم اوفق ست دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویهٔ قولنج که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویهٔ غثیان که افضل استعمال او نوشیدن ست و این بهر آنست که نفوذ او بسوی مرض از اقرب طرق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر ست که افضل استعمال آنها بطریق مشروبات

باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعید از معده تا نفوذ آنها بسوی آن سریع تر بود و بعضی از آنها است که نفس استعمال آنها بطریق مجوب بلع مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سر و غیر آنها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض است که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده دران باغراض مقصود در علاج آن کم کفایت کنند و بعضی از آنست که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعضی ادویه است که استعمال او بعد گذشتن مدتی بران جائز بود مثل ادویه که دران افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آنست که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از آنست که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب زبیب

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب ست

بدانکه بقول شیخ الرئیس امراضی که دران خطر بود و بتاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از فوت قوت امن نباشد پس واجبست که دران اول ابتداء بعلاج قوی نمایند و حاصل این کلام آنست که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانه معتد به وفا نکند بسبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج بمرض یا استعداد در اخلاط بدن باستحاله ماده مرض یا اقتضای هوا و فصل وغیره برای شدت مرض پس می باید که امر بکه طبیعت متوکل نگردانند و رعایت تدریج از علاج ضعیف بسوی علاج قوی نکنند بلکه ابتداء بعلاج قوی نمایند بهر آنکه وقت بآن وفا نکند و این هنگامی ست که قوت بسیار ضعیف نباشد بنحویکه بامقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت ست و امراضیکه دران خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد بسوی قویتر تدریج نمایند اگر از خفیف ترغنا حاصل نشود و مراد ازین تخفیف بر طبع ست باستعمال اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت اند و درین هنگام واجب ست که دوای قویتر استعمال نکنند مگر وقتیکه دوای ضعیف ترغنی نکند که درین حالت دران تدریج بقوی نمایند تا آنکه منتهی شود بحدیکه وفا بغرض نماید لیکن این وقتی بعمل آرند که مرض هیجان نباشد بهر آنکه دران هنگام سزاوار ست که ادویه قویه استعمال کنند و اگرچه ماده نضیج نیافته باشد و فائده تدریج بسوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شگاف و اسهال وغیره آنست که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیر مالوف است پس امر بران عظیم گردد و خسته و شما چون مشغول بمرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او بدیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تاخیر تاثیر صواب گاهی بسبب مانعی باشد مثل ملاقات ببدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او ببدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط بعدم ظهور ضرر او از قیاس که بران دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفاد شده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آنرا در مقامات دیگر نافع یافته و آن درینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از ان باز نماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج بدوای واحد و ایضا بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر و عدم تاثر از بعض ادویه میباشد پس جائز ست که تاخیر ظهور نفع بسبب مثل این امر باشد درین صورت انتقال از دوائی بدوای دیگر واجب بود و ایضا دوای واحد مالوف ببدن میگردد و از شئی مالوف بدن منفعل نمیشود و تاثیر او کم میگردد و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال وغیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال از علاجی بعلاج دیگر در مرض واحد اینست که مثلا علاج مرض بلغمی حاجت که تحلیل بلغم بود و با ذابت پس ادرار و بانضاج پس اسهال و هرگاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد با ذابت پس ادرار یا بانضاج پس اسهال انتقال کنند قانون استعداد انفعال گاهی مختلف میباشد بنسبت با ابدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر حاجت در انفعال از دوائی بغیر دوای دیگر بود یا بسبب معاودت هوا برای او در وقتی بنا بر موافق بودنش کیفیت را غیر وقت دیگر و یا بسبب امر دیگر از داخل و مثال اول اینست که ابدان متخلخل واسع المسام بما الجبن روغنها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آنست که دماغ بعنبر زیاده از تحلیل گرم شود و مثال سوم اینست که بعض ابدان بروغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آنست که معده حار در شباب تبخیر یا کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه تحلیل الحرارت باشد مثل قرص ند و مشک منتفع گردد قانون هرگاه مرض مشکل گردد باید که بر مرض و طبیعت بگذارند و به استعمال دوای مسهل وغیره استعجال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالب شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنا بر آنست که آن چیز

در مقاومت اند و بعید ست که یکی ازان هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل بمرض منع کنند و اگر مرض غالب گردد علامات او لا محاله ظاهر شود و گذاشتن بر طبیعت نیز اگرچه مضر است مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر جهل بود و حصر صاانظهار مرض و ظهور آن اکثری ست چه بسیار باشد که موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه بعلاجات ضعیف خالی از کیفیات بدیا مشترک النفع نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات الصدر اشتباه افتد بشربت عناب و نیلوفر امر کنند و اگر در تپ عفنی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی ست یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه نفع این هر دو بجمیع مواد ست اما برای حار بتلطیفه و اما بنا بر بارد بتلطیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود یکی ازان هر دو سبب دیگر نباشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا بتسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح ست و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض وفا نکند و مضعف عضو ست پس استعداد او مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذاب مواد ست بموضع خود بسبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال او بوجع از تدبیر مرض ذهول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال یا در مطلق وجع تخدیر حاجت افتد باید که از مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تخدیر مالوف و ماکول ست و شئ مالوف قلیل الضرر میباشد بسبب معتاد بودن طبیعت با صلاح و دفع مضرت او و مضرت مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر ست مگر آنکه وجع بمرتبه رسد که ازان خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوز بقوی تر ازان مثل افیون جائز بود قانون هرگاه بشدت حس عضو ایذا یابند باید که غذای صاحب او بغذائیکه صفت مغلظ خون باشد مثل هرائس سازند و در وارث شدت حس عضو بهر آنست که موجب مرض میگردد چنانچه گاهی بتصاعد ابخره لازم الصعود از معده و غیره بسوی سر احساس شده وسواس و سوء تخیل و دوی و طنین و غیره عارض میگردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد ازان غلیظ قلیل الاستعداد بهر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی خوف می باشد چون مزاج از سرطی او مضر یا بد اما اگر خوف تبرید نباشد غذای صاحب او بمبردات مثل کاهو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات جیده نافعه استعانت بمقویات قوای نفسانی و حیوانی ست مثل تفریح مریض و لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که ازان سرور یابد و گاهی ملازمت معظمین و کسی که ازان شرم نماید بنا بر منع او از اشیای مضر که آنرا طلب کند و بهران صبر نماید و از حرکات کثیر سخن مثیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که بهر واحد از نفس و بدن منفعل میگردد از انچه بدیگری را عارض شود چه می بینیم که هرگاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض میگردد و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذالک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه صفرا و سخونت مزاج عارض می گردد و چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سودا و یبس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج و رطوبات بحالت محمود یا مذموم دفعة مستحیل میگردد و ازین قبیل ست انچه مریض هنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور نافع باشد و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری بشهر دیگر ست و از هوا بهوا و انتقال از هیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیآت و حرکات که بدان استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده می شود بهر آنکه از انتقال بلد گاهی مریض تصور شفا دران می نماید و آنرا نفع میکند و اگرچه هوای هر دو بلد مختلف نباشد و ایضا انتقال بسوی بلد اگرچه آنرا امور ساره متجدد گردد و بدان از امور متکرره مکدره از دل خلاصی یابد تاثیر در انعاش قوتها قوی گردد و همچنین در هوای جیده تر از بلد اول تاثیر قوی می باشد با وجود تصور مریض دران شفا را و ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار یا مسکن حار یا فصل حار بسوی ضد آنها از اله مرض یا تخفیف دران می نماید و مثال انتقال از هیئت بهیئت اینست که مثلا صاحب قرحه بر هیئتی باشد که آنرا احتباس ریم و فساد انچه گرد اوست لازم بود و چون وضع او بسوی هیئتی که ریم ازان جدا شود متغیر گردانند آنرا نفع بخشد و مثال تکلف هیآت مثل تکلف طفل احول ست بنظر قوی تیز بسوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لقوه از نظر در آئینه چینی که این او عا بسوی تکلف تسویه وجه و عین او می نماید و گاهی بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عود می کند و مثال حرکاتے که باوی تغیر مزاج گردد حرکات اهل ریاضت ست

قانون از قوانین ایجه حفظ او واجب بود آنست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و شگافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با جتماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل ست ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف میگردد و درین هنگام اگر بدوای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد خاصی غلیظ میشود و دوای قوی چون متمکن بدفع آن نباشد متوجه بسوی مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از ان حاصل شود و همچنین داغ و شگافت در گرمی و سردی قوی بدیر صحت یابد و مراد بعلاجات قویه همین امور مهیج طبیعت محلل ارواح ست نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیره تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کمونی و فلافلی وغیره در سرما نافع باشد قانون امور یکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود آنست که در یک مرض دو استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق التسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید ست برای اطفای حرارت او و سده که سبب تپ باشد مقتضی التسخین ست بنا بر تفتیح او و یا بالعکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از ان هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و منعقد شده ماده زکام و نوازل گردد پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی التسخین بود بهر تحلیل ماده او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق التسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که ماده قولنج مقتضی التسخین و تقطیع ست و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا بالعکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه غشیه که دران دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بروغنهای گرم پس درین صورتها طبیب محتاج بنظر دقیق ست تا معلوم نماید که علاج اولی ست یا ترک آن و با وجود علاج کدام از ان هر دو اهم و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج در رعایت ضد دیگر باید کرد قانون هر امتلا و هر سوء مزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده شود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر هم از ان هر دو می نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوء مزاج مثلاً حار ترک چیزیکه آنرا زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه مسکنه لتقلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب ست که بمعالجه مرضی ابتدا کند که بدان یکی ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نمایند تا سوء مزاج که همراه اوست زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوء مزاج صحت یابد بهر آنکه بغذای لحم الملتحم میگردد و با وجود سوء مزاج مصاحب ورم التحام ممتنع شود بنا بر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجه سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده بسوی چیزیکه دران قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده دینجا اگرچه سبب تپ ست لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سزاوار آنست که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنقیه و ترویح و معین عفونت خلط موجب تپ ست فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع ست و تپ عفنی مختلف می باشد بحسب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج تپ بلغمی بحصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی ست و سبب که آن صفر است در یک امر مطابق اند که آن هر دو حار اند و دفع آنها بدوای بارد بود بخلاف بلغمی که علاج دران گاهی بحسب تپ باشد و گاهی بحسب ماده مرض که آن بلغم ست و کذلک سده موجب تپ که علاج دران مختلف می باشد پس باعتبار تپ بمبردات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده میکنند بازاله آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمیکنند بلکه دران ود عفونت بل در تپ می افزاید و معالجه سل یعنی قرحه بمجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال ست که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او تجفیف ست و آن مضر تپ ست بهر آنکه تجفیف در حدت تپ و حرارت آن می افزاید سوم آنکه یکی از ان هر دو شدید الاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب تر و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سونا خس و فالج مجتمع شوند علاج سونا خس بتلطیف و فصد کنند و بفالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حاد ست و فالج مرض مزمن که درین خوف از فوران خلط خانق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد بمعالجه تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار ست و جوهر کبد را

بلکه از دو دوا استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدیه مفرحه نافع خفقان مضر جگر اند بهر آنکه بسبب غلظت در تنگی خود در رگهای جگر پیچیده در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت هم در معالجه نماید و جانب دیگر نیز اهمال نکند **قانون** چون مرض و عرض مجتمع گردد بعلاج مرض ابتدا کنند که عرض بتبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدید النکایت باشد و از آن خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجه این مشغول شوند و اگرچه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این وقت محتاج بدادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسخنات میشوند که درین هنگام قصد عرض کنند و بمرض التفات نمایند چنانچه مخدرات در قولنج شدید الوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع ست میخورانند و اگرچه این مضرست بنفس قولنج که آن مرض ست بسبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب اوست و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی در ان تاخیر نمیکنند و فصد مینمایند و قصد سبب یعنی خون باستیفا نمیکنند چنانچه در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همه خلط نمی نمایند بلکه چیزی از ان میگذارند که حرکت تشنجی آنرا تحلیل کند بهر آنکه رطوبات عزیزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج یبسی که از ان شدید الخطرست حاصل نشود **قانون** بقول مسیحی انچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض ست نه اعراض که لاحق احوال گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه بغیر ما ینبغی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال ست و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسوی فعل که آن را آفت از ان رسد نسبت سبب بسوی آنست که فرق میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فعالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد و سبب او زائل شده باشد و لهذا حکیم باید که اعتنا بسبب مرض نماید که بزوال او مرض و عرض زائل میگردد و اگر سبب موجود نباشد بمرض اعتنا فرماید که بزوال او عرض زائل شود و جائز نیست که بعرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت بعرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا بعرض کرده میشود نه بهر آنکه مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکایت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت بازاله عرض از وجهی و بمرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسوی عرض میکنند اگر نکایت عرض شدید تر باشد و گاهی در ازاله او قمع عادیت و چیزی استعمال می نمایند که آن در مرض زیاده میکند و این وقتی ست که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائله او ایمن گردد و بعده توجه بمرض نمایند و تلافی علتی که کرده باشند باید کرد **قانون** بقول حکیم ممدوح معالجه امراض بفاعل حقیقة که آن طبیعت مغیره مرض ست تمام میشود و آنرا دائم مجاهده با مرض ست و مرض بدان سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده میکند و ازاله او میخواهد بلکه طبیعت از ان عاجز میگردد با وجود دوام مجاهده و دوا آله طبیعت ست که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکند و آنرا در ازاله مرض استعمال می نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده نمیکند و طبیب خادم ست مثل معین طبیعت را که دوا و غیر آن را از داخل و خارج کما ینبغی در وقت و مقدار قریب او میرساند بعده آنرا حاضر میکند انچه سزاوارست و تقویت بدان می یابد و حاضر میکند آنرا انچه استعانت بدان در دفع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب مینماید و طبیب و دوا بر ازاله مرض قادر نباشد هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نمایند بعده اقدام بر مباشرت علاج او کنند **قانون** بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت ثبوت نه پیوندد و بعلاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک را از امراض بضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد و آنگاه سن او و غذائیکه اندر حال صحت بوی عادت کرده و انچه از ریاضت و آسودگی با آن معتاد بوده و صنعت و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی ست که بوی خوگرفته باشد و ازینجاست که اهل بحر و سکان بطائح را هرگاه استعمال بر اغذیه لطیفه طیبه و آبهای شیرین سبک باز آرند لا محاله از تندرستی بیرون برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرما و اشامیدن آبهای متغیر و بد بوی بر گردانند یکی از اسباب ازاله مرض بوده باشد و ازانجا که مزاج بیمار در غایت

حرارت باشد بدار وی قوی البرد علاج کنند و تقلیل الحرارت را بتقلیل البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بطائفه از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای
آن موضع استدلال نموده باخراج فضول از بدن و استعمال اغذیه جیدة الکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیماران را بر جبر و توبیخ هرگز نرنجانند و امور یکه در را
دیم و فرح مفرط انداز دموقوف دارند و با و از سخت او را از خواب بیدار نسازند و بغضب نیارند مگر بسبب آن را و هوای خانه بضد مرض بدل سازند
و اگر بعضے اغذیه مخالف را سخت آرزو کنند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سودمند را کراهیت کنند موقوف دارند

علاج امراض تابع سوء مزاج

اگر بلا ماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه بغیر احتیاج بتدبیر دیگر کفایت کند اگر سوء مزاج از آن باقی نماند بسبب
تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوء مزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج بسوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج
باعتبار بودن سوء مزاج ساذج و مادی ست و اما معالجات امراض سوء مزاج باعتبار حصول بالتمام یا نه بر سه قسم ست یکی آنکه سوء مزاج مستحکم ... [illegible]
کامل باشد و علاجش بالضد علی الاطلاق ست و این را مداومت طلاقه نامند و مثال این معالجه عفونت تپ ربع تبریاق ست و نوشیدن آب ... غب
غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد ... [illegible]
مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات با ضد ست از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنابر آنکه در مسلک حصول ... [illegible]
یا موجد باقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع بجز ایق و در غب اسقمونیا ست چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند ... [illegible]
و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام ست و گاهی تدبیر واحد بیان هر دو جامع بود و مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستفرغ عفونت او معده باشد سوم آنکه اراده ...
کون نماید و در علاج این منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج بضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه ... [illegible]
بسبب غلبه سوداء بجز ایق ست و بهرمی غب بسبب غلبه صفرا باسقمونیا و این نوع بعلامات و عادات شناخته میشود چنانچه هرگاه خون او اسیر ... [illegible]
گردد که آن سبب ضعف جگر ست و چنانچه هرگاه بعروض صداع از سخنات استعداد باشد بعد حرارت هوا آنرا بر سد یا سخن استعمال نمایند دریافت شود ... [illegible]
عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد که اکدامی از امراض که آیا سبب او حرارت ست یا برودت چنانچه تپ بلغمی که مشتبه باشد یا تپ دق مشتبه میگردد و چنانچه نزله
و زکام مشتبه میشود که آن از حرارت دماغ ست یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه بدوای مفرط الکیفیت
نکند بهر آنکه کیفیت آن بطبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه بلا التزام نماید دیرتا تاثیر که بالعرض باشد مغرور نگردد
بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس مثلاً هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت ... [illegible]
افیون چه باشد که منع آن بسبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر ست چنانچه مزاج حار عارض از حرارت ... [illegible]
ازاله او ممکن ست همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن ست ازاله آن درین مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر ست بهر آنکه حرارت ... [illegible]
و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر ست بهر آنکه خطر در ترطیب از اطفاء حرارت غریزی و افنای آن ... [illegible]
ماده آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول ست یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج بمدت ... [illegible]
احداث جفاف در بدن رطب و این بسبب کثرت ورود محللات جدید نیست و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست بتقویت اسباب ... [illegible]
بتقویت اسباب ضد آن میشود و حرارت قوی میگردد با سبابیکه در کلیات مذکور ست و ایضاً بسمشات که آن ... [illegible]
حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد بسبب نقصان ماده آن و اگر زیاده شود حرارت ... [illegible]
گردد و برودت قوی میشود تقویت اسباب او کفتن حرارت بسبب کثرت رطوبت و با سبابیکه تحلیل رطوبت افراط کنند و آن ... [illegible]
بالعرض یعنی بواسطه ... و مانند فرط حرارت ناشی از سدد و تفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا تجربه سدد نیفزاید بسبب ...

ماده پس سوء مزاج حار زیاده کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متحجر شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که درین آهستگی نمایند پس اولاً معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی صبر مثل ماء الشعیر و آب کاسنی کفایت کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه بمعتدل نمایند و اگر این هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف دران باشد و ازان خوف نکنند که نفع تفتیح انچه دران حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او سهل التطفیه یعنی تفتیح ست بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سده موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج بازاله موجب عفونت کند و اما تسخین او حادث شد پس تطفیه او یعنی ازاله آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازاله سبب سوء مزاج حار دگاه فرط تطفیه اگر مبردات بافراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند بسبب تکثیف و اجماد او و اگر چه بعضے مصر برابطال این رای اند و فکر نمیکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لاسیما انچه بمرض ضعیف شده باشد و اگر چه تطفیه قوی یعنی تبرید مفرد و اصلاح ماده بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود و یا از سوء مزاج بارد سازج و یا با مواد مضاد مزاج مواد یکه اصلاح آن کرده باشند و اما تسخین مزاج بارد صعب ست چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس بتدابیر تسخین بسهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل رسوخ بغایت سهل ست بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر رفع برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده و بالجمله تسخین بارد در ابتدا اسهل تر از تبرید حار در ابتداست لیکن تبرید حار در انتها اگر چه صعب بود اسهل از تسخین بارد در انتهاست بهر آنکه برودت نقصان غریزی ست یا قریب او و بدانند که تبرید گاهی مقارن ترطیب بود و گاهی مقارن تیبیس و گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنانکه چون سوء مزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید او باید که با تیبیس بود و دوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوء مزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشند و تیبیس شدید الاثبات برای برودتی ست که حادث شده و ترطیب شدید الجلب از برای برودت متحد شده است معنی این آنست که بدن چون بارد باشد تیبیس او شدید الاثبات برای برودت بود و چون رطب باشد ترطیب و شدید الجلب برای او بود اما اول بهر آنکه تیبیس مقتضی ثبات ست و اما ثانی بهر آنکه رطوبت سبب بلت مثل منافی برای حرارت ست پس شدید الاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدید الجلب برای برودت باشد و در تیبیس جمیع اسباب حرارت تسخین شود چونکه افراط کند بسبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و اینها کثرت منع آنها مواد را از تحلیل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب ممزوج و ترطیب قوی ست و باید که چون شیخ محتاج بسوی تبرید و ترطیب بسبب فرط سخونت و یبس گردد آنرا تبرید و ترطیبی کرده بسوی اعتدال نماید کفایت نکند بلکه انچه تجاوز آن باشد بسوی مزاج بارد و رطب او که آنرا واقع شده چه آن مزاج اگر چه عرضی ست لیکن آن برای او مثل طبعی ست و درین هنگام باید کرد بسوی آن کرده شود دوا است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت باستعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد باستعمال مسهل که با ادویه مسخنه عضو حاجت آید تا قوت مسهل که دران غوص کند بهر آنکه مسهل که نفوذ قوی در اعضا ست و ادویه مسخنه را بسوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد باستعمال زعفران در ادویه مبردهٔ قلب و اگر چه زعفران در درجه دوم حار ست لیکن حاجت داعی باستعمال او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوی قلب ست و همچنین اکثر آنست که دوای قوی التاثیر باشد در تغییر مزاج مگر آن بسبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود کند پس محتاج باختلاط چیزی کثیف دمابس خود باشد و اگر چه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه بروغن بلسان موم غیر آن مخلوط میسازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او دران نماید و در آنجا که تسخین بدن بسرعت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یا بیحاره نباشد و اگر حیلتے هم کرده بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیه حاره و بارده محترز باید بود چه مداومت اشیاے گرم بهبودی بدن را بکاهد و حرارت غریزی را بالتهاب آرد و مورث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه بارده حرارت غریزی را فرو میراند بدن را سست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محروران را بادویه قوی الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و کهول و مبرودین را بادویه بالغ البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند

قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج باستفراغ صناعی بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن وست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب میکند که غذای او بانهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آنچه مستعد او فرد بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول بسوی معین محتاج نمیباشد چنانچه در دفع او فضول معتادالدفع راسیما در حال صحت مشاهده میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و تمام ست که آن معین دو باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصیان فضول از اندفاع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد بعده دفع آن کنند یا از خود بدفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگرچه عصیان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تغیر آن فضول چنانچه ادویه معفنه بر سطح استعمال کنند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت بامور مخرج فضول مثل ادویه مسهله و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قاهر کند یا نه و اموریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب ست تا صواب حکم در استفراغ بدان نفع شود ده امر ست و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملایمه و روی و سحنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ده جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند اما امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ ست و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب بمخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا باعث مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدید از ضرر ضعف باشد و ماده لزج یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت ست چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل مسهلات و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر ست که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند در غشی و این تشنج و غشی سریع الزوال ست با سهل تدبیر و یا رجای تدارک آن خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم الحرارت یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا نحیف بود منع کنند از استفراغ بهر آنکه یابس واحد از نهار طوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب باشد در آن خیفت شدید ست خصوصا اگر رطوبت وافر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر ست لاسیما اگر از سن تجاوز کرده باشد پس هرگاه فضول رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملایمه و روی پس مثل آنکه هر کرا ماده اسهال صناعی کنند آنرا بیش از آن اسهال صناعی یا طبعی عارض شده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد ولیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا ازلاق در مسهلات مضطر گردند چون ماده منشرب غایص در عضو باشد بالفعل در امعا محتبس بود و اعراض ردیه مثل مستعد اذرب و تشنج مانع از استفراغ ست بهر آنکه استفراغ در ذرب میافزاید و در تشنج می افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و تخلخل آن نیز منع کند بجهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون او بسیار باشد مدرات و ترک استفراغ واجب ست و اغذیه که خون جید مائل به برودت و رطوبت پیدا کند بخورانند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط مغنی از استفراغ ست و گاهی قوی گردد بنحویکه متحمل استفراغات شود و کذلک به استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ رستگاری بود اقدام نمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ ست بخوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا بخوف ضغطه لحم عروق را و اطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول بسوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشو و متجاوز به حد ذبول هر دو منع استفراغ کنند و مراد بکمال نشو آنست که در آن زیادت در بدن ظهور نکند و استفراغ بنابر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قاصر نمو نماید و متجاوز که قصور از تمام نشو داشته بود و استفراغ مکروه تر باشد و در ذبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه یبس و برودت و در آن سن استفراغ آنرا زیاده کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات
جامد قلیل المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قویه مینماید از آنچه در شتاء و صیف متحمل آن نمیشود و از استفراغ مفرط در هر حال
حذر کنند و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب میگردد و در برد شدید انفعال طبعی از او
ضعیف میشود دیگر آنکه بدن بهر حال متحمل استفراغ در برد زیاده میباشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه
تحلیل ارواح و ضعف قوتها مینماید و اکثر مسهلات حاره اند و اجتماع دو حرارت غیر متحمل بود و ایضاً قوت در آن ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح
و قوی ست و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و دوا جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی
بسیار بارد ایضاً منع از آن کند بهر آنکه مسام در آن متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از آن منع کند و این بنا بر معتاد
بودن طبیعت او بدفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت
پس اگر کثیر الاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از آن منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبت بود و باید
که در هر استفراغ رعایت این امور جمله مقصود باشد یکی استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از آن کرده شود و لامحاله عقب او راحت حاصل
شود بسبب زوال مؤذی و دفع چیزیکه ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی ادعیه بسبب مرور مواد بر آن عارض گردد یا ثوران حرارت یا حمی یوم
بسبب اندفاع رطوبات غامره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند سیما چون با ادویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در آن هنگام از شرب آب
منع کنند تا مرض دیگر که ادویه مسهله لازم بود مثل تهیج اسهال معاری و تقریح امعاء و مثانه را بسبب مرور خلط حاد صفراوی بر آن هر دو هرگاه چیزی ازین امور
بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگرچه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنابر وقوع
عوارض مذکوره محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت مؤدی بزوال این عارض گردد و بعده چون عارض زائل پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود
و درین هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل نمایند تا از آن جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت
اگر مریض را غثیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده او بقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان ماده بسوی اسفل دلالت کند با اسهال خارج نمایند
بقراط گوید که علاج ماده سر بغرغره و علاج ماده معده بقی و علاج ماده امعاء بحقنه و علاج ماده عروق بفصد و علاج در جلد بعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت ماده هر بدن
و نهایت امر طبیب آنست که اقتدای آن نماید پس هرگاه طبیعت ماده جمع کند و بهر اندفاع بمخرجی میلان آن نماید پس مخالفت فعل او نکنند و این وقتی ست که از
خالص فعل طبیعت باشد غیر از آنکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا بسوی دماغ در حمیات صفراوی که درین هنگام مثل حقنه لینه بسوی اسفل مایل گردانند و تقویت
دماغ نمایند تا اختلاط عقل عارض نگردد و همچنین میل بسوی بینی مثل تسعیط و تعطیس متوجه گردانند برعایت ریه بنابر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج
از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو اگرچه در اتصال بجگر مشترک اند لیکن باسلیق ایمن قریب
جگر ست و باسلیق ایسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خون یکه ماده مرض نیست خارج شود و
قوتها بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و یا ماده مرض بلا دفع حرکت کند و واجب ست که عضو مخرج خسیس تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده بسوی اشرف میل
نکند و ایضاً واجب ست که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبه کبد و امعاء برای تقعیر او و گاهی عضو که از آن مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ از
طریق آن واجب بود لیکن ضرر او مرضی باشد که از آن خوف از مرور اخلاط بر آن کرده شود مثل امعاء یا معده که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از آن مندفع شود و با امعاء
سحج یا معده قرح بود که از مرور آن مواد بر آن ضرر یابد پس باسهال دفع نکنند و مایل گردانیدن او بسوی غیر آن که او اصوب باشد احتیاج افتد مثلاً در صورت
مذکوره دفع مواد بقی غیر او را نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض کرده شود مثل آنکه از چشم بسوی حلق مندفع شود که گاهی از آن خوف خناق بود پس
باید که همه مواد چشم بسوی آن دفع نکنند مثلاً بغرغره بلکه در مثل این رفق نمایند و تدریق دوا کنند چیزی بحجامت میان دو شانه و چیزی بفصد سر رود و چیزی باسهال

دفع سازند وگاهی طبیعت مثل این فعل کند و از تغیر جهت عادت بنا بر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد و از آنکه مرض کند و مریض را شفا دهد وگاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که بآن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقعد یا بسوی ساق و قدم مندفع گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دافع است یا از بطن واحد او و درین وقت باید که تدبیر دافع او نکنند تا آنکه نفاذ و عدم نفاذ آن همه یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب است که ملطفات مثل ماء الزوفا و حاشا و نبرور و نحو شانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده انتظار نضج مطلقاً نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است و ماده مرض حار رقیق بود پس حاجت با انتظار نضج دران نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل اوست و حق آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن اینست که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت با استفراغ آن اولی است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج او است خصوصاً چون اخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیر مداخل در اعضا بود که حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا نضج یابد و آنرا قوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر رقیق بود بنا بر آنکه مداخل خلل عضو باشد و دران متحبس بود و نضج غلیظ آنست که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند قبل نضج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلظ او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نضج بود یا رقیق متشرب در جرم عضو باشد استفراغ آن نکنند بلکه تکمیل امر بر طبیعت نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد نجیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین تحریک اصلا مفید نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخمهای سابقه و درد جمع مهدد زیر شراسیف و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً شیخ در مقامی دیگر می نویسد که اگر مرض کثیر الماده هائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنا بر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نکند لهذا بقراط گفته که استفراغ در امراض حاده بسیار چون هائج باشند در روز اول استعمال نمایند که تاخیر او مؤدی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از وجوب امر که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ است تا فسد نباشند بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون فسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدیم تلیین طبیعت و اخراج ثقل یا بسکن در امعا بود واجب است و ملطفات مفتحات بنا بر از آنکه از سدد در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ میکنند سیما هرگاه سدد او ناقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت نضج نباشد و آن رقیق باشد و منافذ منسده نباشند اسهال قبل نضج نمایند و ماده لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعید الاستعداد بهر سهولت دفع و از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لاسیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده بسهول رقت نبرند و قصد اذابت اخلاط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب است انتظار نضج چون اراده استیصال ماده بالکلیه با استفراغ نمایند بدون تنقیص و برای تخفیف طبع و این نیز مشروط بشرائط است مثل آنکه مرض هیاج کثیر التغیر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو مؤوف نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بران از سقوط در تاخیر دفع امن نباشد و بالجمله بهر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کم کردن آن بهر تخفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده بتمامه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد بآن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره به آن مقترن

مگر دلیس اگر مرض مزمن باشد اجبار بر وجوب انتظار نضج دران اتفاق دارند اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ دران قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکی
از دو طرف نیز اتفاق دارند هیچ تقدیر چیزیکه استفراغ آن کرده شود و مراد ازین آنست که بقدر معتدل باشد بهر آنکه اندک ازان مغنی نباشد و بسیار ازان قوت
را ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه بود
یکی بجذب بسوی خلاف بعید دوم بجذب بطرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آنست که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه بسوی مجذوب الیه نباشد
بهر آنکه اگر در بدن امتلا بود پس هرگاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کنند در مجذوب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذوب عنه منجذب گردد
و معرض انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذوب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه ضرر زیاده گردد و مثال استفراغ بجذب
قریب و بعید آنست که مثلا مردی را از اعلای دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون حیض بسیار افراط کند پس طبیب اگر استفراغ با ماله خون بسوی
خلاف قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی بینی برعاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم یا دو ادرار حیض و اگر اراده جذب بسوی خلاف
بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق و مواضع اسفل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید تنها نه در قطرین نشاید بلکه
در قطر واحد که آن قطر بعید تر بود نیز باید بهر آنکه اکثر مشارکات در اعضای قطر واحد بود و سوای تباعد در قطرین پس هرگاه ماده در اعالی یمین باشد جذب
بسوی اسافل یسار نکنند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه یا بسوی اسافل یمین منفسه نمایند و آن واجب تر ست بهر آنکه پس ماده [illegible] اعالی [illegible] و بعید در قطر
واحد ابعد باشد و یا بسوی یسار اعلی کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعید منکب نه مناسب بود بعید ازان باشد و این [illegible] پس
آنچه بعید او کمتر ازین حد باشد [illegible] قریب داخل ست و جائز ست استفراغ ازان چون استفراغ از مخالف قریب [illegible]
بوضع [illegible] استفراغ مواد [illegible] جائز ست و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قریب بناشد پس هرگاه ماده در یمین راس باشد
اماله بسوی اسافل کنند [illegible] بسیار [illegible] بهر آنکه میان یمین راس و یسار او اندک ست پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام هم
استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کنند اول تسکین وجع موضعی که دران ماده باشد باید کرد تا مزاحمت او جذب کم گردد
بهر آنکه وجع جذاب ست پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب طاعت جذب نکند تا بعضو یکه اراده جذب بسوی آن باشد برسد
در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی آنرا حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع المیل بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد نفعا استفراغ آن [illegible]
کند اگر غرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب مانع توجه او بسوی عضو کند و اگرچه آنرا خارج نکند و ازان بدون استفراغ
غرض حاصل شود و درین صورت بر مثل بستن اعضای متقابل یا کشیدن شاخهای بلا شرط یا نهادن ادویه محمره مثل خردل و سداب و ضمخ آن [illegible] و
قلقطار و غیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع و دوران حرارت میآید و حرارت جذاب ست و بدانکه سهل ترین مواد بهر استفراغ بعد مواد یکه در معده
باشد آن ست که در عروق بود بنابر سهولت وصول دوا بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد ازان بعد ازان آنچه در اعضا بود بنابر احتیاج در هر دو
امر بکو ر بسوی مرور در عروق ضیقه و حاجت بسوی دوای قوی تر ازان در اخراج مواد مفاصل صعب ست بنابر بردو غلظ و تحجر و قلت اتصال مواد عروق
با [illegible] لک در استفراغ آن لابد ست بادی از خروج غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید قاصی را دفع کند مواد منطبع که در راه دوا واقع ست بادی منفع
گردد و حصر مانع واقع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر ست و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با ستفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج تفویض رطوبات
باشد واجب ست که مبادرت بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند بهر آنکه طبیعت بنابر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات جذب غذای
غیر منهضم نماید چه غذای کثیر برای انهضام محتاج بمدت طویل ست و کذا غذای خام پس قبل انهضام بسوی عروق منجذب گردد و آن فساد آورد
و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری ست بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا بتکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند باید که اندک
اندک و تهیه سیخ باشد تا طبیعت دران کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فصل استفراغ خاص ست

برای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی بنسبتی که میان آنها در بدن ست و استفراغ خاص بخلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد گردد آن استفراغ غیر فصد ست و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تپ پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندفعه و اخذ ادرواح بسبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق مودی گردد خصوصاً اگر غلطے در علاج آن بمنع غذا واقع شود حتی که آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آنرا شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج تدبیر زائد شود مثلاً هر گرا انقطاع حیض گوش و مخاط بینی سدد حادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدد از آن زائل شود و بدانکه بقای بقیه ماده که احتیاج باستفراغ آن باشد در ضرر کمتر ست از استقصا در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هر گاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت نضج و دواے دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسے باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفراغ تا آنکه بغشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و منذر لک متوجه بسوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند حتی که را ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکه بغشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او باستفراغ کثیر دفعة ضعیف نگردد و همچنین هر گاه ماده شدید الالتزاق باشد یا الاختلاط با اعضا باشد در این صورت اگرچه قوت قوی باشد ممکن نیست که بیک دفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیک دفعه خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج تمسکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک انضاج باقی ملتزق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن هیچ آن ذالک بدوا استفراغ نگردد پس خلط شدید الاختلاط بسهولت مندفع نشود و تفرق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق النسا و در اوجاع مفاصل فرسنه و در سرطان بسبب ماده نضجیه آنها و در جرب مزمن و دملهای مزمن بسبب شدت اختلاط ماده آنها بخون و بدانکه فرق میان اسهال و قی و فصد بد در اخراج ماده اینست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بثقل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قلع از تحت میکند بنا بر غلبه قوت ادویه مسهله پس اکثر مواد بنا بر ثقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نمیباشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف ست و بنا بر جذب مواد بسوے جهتی که ماده بسوی آن مائل ست چنانچه هر گاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق ست و ایضاً بعد استفراغ مواد بغیر آنکه او میل بجهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب ست چنانچه او برای دفع مواد اوجاع ورک فرمند مناسب بود پس هر گاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل ست مسهل آنرا جذب کند بلا قلع بسوی خلاف جهت میل او باین طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آنرا بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعده از آن بسوی امعا مندفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در غیر عروق باشد مثل مفاصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوة جاذبه بود و قی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگرچه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید بحسب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین مردم از روی حاجت بسوی استفراغ کسی ست که جید الغذا جید الهضم باشد بهر آنکه از فضول غذائی آن شیئ معتد به باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفراغ باشد بنا بر قلت رطوبات در آن و ایضاً صاحبان بلاد حاره قلیل الحاجت بسوی استفراغ باشند بسبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو بتفصیل مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور ست در اینجا املا نماینده در پنجا بندی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگانه که در جمیع امراض مادی معمول مولف ست و اکثر بکار می آید بقلم می آید طریق علاج امراض دموی بهر تنقیه فصد یا حجامت یا زلو بکار برند و حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی روا نداشته اند و در زلو همین اعتبار ست لیکن در سن صبیا از ابتدا چهل روز

از تولد از سال زدو میکنند و جذب زنه بود از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضی بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در
تاریخ شانزدهم و هفدهم ماه بهتر بود و فصد وقتیکه قمر ناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و
حامله و حایضه و نفسا و بچه و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی
مزاج را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بسیار کنند که ازین تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سر رو تنقیه خون از ما فوق گردن میکند و باسلیق از تحت گردن
و هفت اندام از تمام بدن و حبل الذراع حکم سر رود دارد و ابطی حکم باسلیق و اسلیم دست راست علل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسلیم
دست در آب گرم دارند و فصد عرق النسا جهت دوالی و عرق النسا و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق النسا دارد از برای امالهٔ ماده باسفل و فصد
مابض که در باطن زانو ست در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی تر بود و فصد چهار رگ بجهت قلاع و قروح دهن و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن
ذقن است بجهت اختناق و اورام [illegible] کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن با عضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و حجامت بر
ساق خلیفه یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی [illegible] خلیفه اکحل است و حجامت ما بین کتفین خلیفه باسلیق است و حجامت بی شرط برای
جذب ماده از جهتی بجهت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود [illegible] که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز و
گل سرخ و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت کدو و مانند آن [illegible] باشد و آنجا که بسبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و
علامت صفرا اشتراک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند خصوص هلیله زرد و شربت عناب [illegible] آب کاسنی سبز مروق مفید بود و اگر
از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبه بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص [illegible] مثل [illegible] و ریحان
و پر سیاوشان مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد [illegible] سکنجبین و آب آلو
و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار
بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشیها انسب **طریق علاج امراض صفراوی** بهر تنقیه سه چهار روز این منضج بارد دهند عنب الثعلب
گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیم کوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده گلقند یا خمیرهٔ بنفشه دو تولہ دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جائی که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در ایام مسهل مغز فلوس
هفت تولہ ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهار تولہ شیرهٔ مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل بارد است و اگر در روز مسهل تشنگی شود
عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دو پهر اشبو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورند و مسهل متواتر ندهند بلکه در میان هر دو
روز تبرید لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو تولہ اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین
تمر هندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت
ورد مکرر چهار تولہ در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ دو نیم درم بدستور متعارف شیافت
ساخته بر دارند و بروز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کنند تا معده پاک شود و در روز مسهل
اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویهٔ معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین
و هر چه بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید بگلاب سوده مسکن حرارت شدید است و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا شربتی آمیخته
اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بعید [illegible] خصوصاً چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم نشاند و موضعات
تمامه معدل صفرا است و از ادویهٔ مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است **طریق علاج امراض بلغمی**
بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان پر سیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس

منقی نیم کوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه شب در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن حل
کرده صاف کرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر
سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بیدانجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم ست و بجای آب عرق بادیان نیم گرم هم بدهند و اگر
مسهل عمل نکند مصطگی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیم گرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب نخودی گوشت دو
سه پهر کهچری موٹه بدهند و در روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند و اگر داد
حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل یا دو سه روز نضج ماده منضج گرم نموده یک توله حب مذکور بروغن بادام یا بروغن گاو چرب کرده
گهری شب باقی مانده همراه آب گرم فرو برند و بران خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که دران اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بیدانجیر باشد بنوشند
و بجای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور شد بدهند و در روز دوم بدستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و بار دیگر بدستور ... بعد ... مسهل
حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بیدانجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل ست البته طبیعه مسهل قوی بود و الا
مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و ادویه معده بلغم مثل بادیان انیسون اسطوخودوس
برنجاسف مویز منقی قاقله زیره درونج عقربی سنبل الطیب ست و مانند آن هرچه گرم و خشک باشد و تخم کشوث در اخراج بلغم عفن اندر عروق باشد خصوصاً و هر گاه
بلغم عفونت پذیرد یا تب باشد دوای بسیار حار ندهند و ادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معده بلغم ... اسکنجبین
حار و جوارش جالینوس ست بشرطیکه تب نباشد و اگر با تب بود قرص گل و قرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل حار و گلقند و شربت بزوری معتدل حار
دهند و از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدید الحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و بجای روغن بیدانجیر شیره مغز بادام یا روغن آن
داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل السوس هر یک
چهار ماشه برسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده بدستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که
از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز باید آمیخت
مثلاً در سودای دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضجه صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هر گاه
نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسیاهی زند قصب الذریره اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه افتیمون
بلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه کنند و در سودای صفراوی
تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه بحب افتیمون بطریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی فیما بین هر مسهل استعمال
منضجات مناسب بود در سودای سوداوی و بلغمی آن بکار آنچه از گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم کوفته تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک
هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هر گاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته
قصب الذریره بلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج
منضج زیاده میباشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه بحب افتیمون کنند اولی بود و میان مسهلات تبرید از آنکه مربی و لعاب
گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماء الجبن نیز در امراض سوداوی معمول ست و بدانند که تنقیه ... هر خلط در
علاجات امراض جزئیه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را ببندند و بعد از قی مضمضه بآب گرم کنند و دهن ...
و در حار مزاج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بارد مزاج اندکی مصطگی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنه ...
مطبوخ مسهل ست در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر بلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب ... زیاده ...

رطل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال بگرم استعمال کنند و بدو سه مرتبه بعمل آرند و سر را خوب بر راجب کنند و بعض از حقنه مسهله یا ب
بیگرم و روغنهای مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط انتباه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی
و جزئی اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد را از آن معالجه بضد آن کرده شود مثلاً معالجه امراض مزاجی
باشیائی کنند که مزاج آنها مضاد بمزاجات امراض بود مثلاً بارد بحار و حار ببارد و رطب بیابس و یابس برطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضائی
آلیه یعنی امراض ترکیب باضداد هیآت آن نمایند مثلاً علاج زیادت بنقص و نقصان بزیادت و خشونت بملاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال
نیز بضد کنند و آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضاً حفظ از آنچه در متفرق از شیء غریب افتد و رنه متصل نخواهد شد
و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عند الاطباست و آن مافوق عنقین است نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از ما فوق گردن است و شیخ الرئیس منظور با
که غرض او در اینجا از سر دماغ و حجب اوست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص ببعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیر آن
در اینجا نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و سر و استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر سر و غشای غلیظ
و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اورده و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعده دماغ
و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع است و جمله امراض راس و اعصاب سی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام
و عطاس و اورام خارج راس و اجتماع الماء فی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق
و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این
امراض به پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی
که بسبب اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضیکه بسبب اجتماع اخلاط
ردیه بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سکته چهارم امراضی که بسبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی اعصاب باشد چون
فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوعلی سینا تقسیم امراض در اینجا بر
دو نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا بچهار قسم بیان نموده یکی اوجاع راس و آن شش مرض است یعنی از صداع تا ثقل راس که مذکور شد دوم
اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضیکه اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت
مرض است یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضیکه آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب
و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوء مزاجات ساذج مفرد و مرکب هشت گانه و مادی مفرد
و مرکب است و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده یا متورم بود و یا بی ورم باشد و نسبت بسائر
اصناف امراض سوء مزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دو دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در جسم
یا بعد او میباشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض از رطوبت صبیان صرع قتال حادث شود و کل انواع سوء مزاج یا در جرم دماغ
و یا در عروق و یا در حجب آن سه افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل

ادا نمجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط و مربع وغیر آن وازین آفت در افعال دماغی افتد ویا مجاری واوعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد وسده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد وناقص بود یا کامل ویا سده در اورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد ویا رباطات حجب دماغ منخلع گردد ویا افتراق در جرم دماغ واقع شود وسوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرود نفس دماغ یا در شرائین واورده یا حجب او ویا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او وکل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا بارد افتد اما در میکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد وماده بارد وساکن یعنی غیر عفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع با مراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود ویا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال ومثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام وامراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت وگاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله شود چه بیشتر هذیان باشد که در امراض ذات الجنب وخناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود وبسا است که سکته قاتل بسبب افتی در عضو مشارک آنرا بهم رسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

امور یکه از ان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم است یکی افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر وتذکر وتصور وقوت وهم ست واحلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل ست وحال خواب وبیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرغ از دماغ در قوام ولون او وطعم اعنی حرافت وملوحت ومرارت وتفاهت او وکمیت آن در کثرت وقلت او ویا احتباس آن مطلقاً وحال عروض قروح وبثور واورام بر جلد سر وحال شعر از کمیت وکیفیت ولون او وغیر آن پنجم موافقت اهویه واطعمه وانحای تدابیر ومخالفت واضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم وصغر آن هفتم شکل راس از جودت ورداءت آن هشتم ثقل راس وخفت آن ولمس واوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع ست مر دماغ را مانند چشم وزبان وچهره ودندان ولهات ولوزتین وگردن واعصاب دهم حال قوی وافعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده ورحم ومثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد وآن عضو کدام ست واز ان آفت بسوی دماغ چگونه متعادی میشود وبدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر ست از احوال وبر آفتی که هنوز حاضر نگشته ودر زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن ووجوم یعنی غضب شدید وسکوت از کلام از شدت غیظ بر مالیخولیا مشرف وقطرب واقع عنقریب واز غضب بوجه بر حدوث صرع یا مالیخولیای حار یا مانیا واز ضحک بی سبب بر حمق ورعونت استدلال کرده میشود وگاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام وقروح عارض جلد راس بر بودن مواد دران واندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ وتفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از ان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید وسپس تفصیل اقسام مذکوره ذکر نماید

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتیکه سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ واگر افعال مؤف باشند دلالت مینمایند بر آفت آن وآفات افعال سه است که آن ضعف وتغیر وتشویش ست پس بطلان وقول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان وبطلان آنها اگر بسبب سوء مزاجیه وسده مانعه نفوذ روح بود بسبب برودت وغلظت روح از رطوبت وسده میباشد واز حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود وبحدی رسد که قوت ساقط گردد واما تشویش وانچه مناسب آنست گاه از حرارت وگاه از یبوست می باشد

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود ومثال این در حواس اینست ابصر کرده میشود وپس بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد ویا ضعیف ویا مشوش ومتغیر گردد بدان فعل او از مجرای طبیعی آنکه تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نباشد مثلاً خیالات والوان وشبه وشعله ودخان ویا تخیل کند شئ موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج ست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس ومفلطح مستدیر و بالعکس

دیا یکی را دو دید و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کاین بسبب آفت
در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سرگران بود و گاه دلالت مینمایند خیالات با لوان خود بر مواد غالب
بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبهٔ خون بر دماغ و زرد بر غلبهٔ صفرا و سفید بر غلبهٔ بلغم و سیاه بر غلبهٔ سودا بر آن دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه
دلالت میکنند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوئیم که قول ما که تشویش بسبب حرارت یا حرارت غریبه میباشد
آن بحسب مزاج است نه بحسب اعراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارت غریزیه پس قول ما که تشویش افعال بسبب حرارت است یعنی این است که تشویش اگر
بسبب امر مزاجی مرضی باشد که این بسبب سوء مزاج حار میباشد حاصل آنکه تشویش مذکور را اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار
کرده نمیشود بنحوی که عارض شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خود هست و خیال گاهی بسبب حیلولهٔ مواد بروح باصره میباشد پس تجمیع روح
بسبب باصره قوی الحس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آن است چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید و آن گاهی بسبب ذکاء
حس پیدا باشد و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود دیگر از قریب آواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزیرا که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن از آن
آواز بر غیر هیئت مسموعه از آن بر عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه بآواز آب یا بردن مطرقه ها یا باواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن
باد بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح در آنجا محتبسه آنجا یا صاعده
بسوی آن و غیر اینها از آنچه دلالت بر آن نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و آنچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از
دو بسبب رطوبت بود و اما در شم با آنکه معدوم گردد بالکل یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت نماید در اکثر
امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و متعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیر منتنه خاص بخیشوم نباشد و ضعف
شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشند یعنی ضعف این هر دو و تشویش فعل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد
مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص آلت این هر دو در فعل بمشارکت
از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعید است که این از اسباب مختصه باعصاب بی مداخلت شرکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد
حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت مینماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و صفا است و هر ضعف کدورت نیست یعنی شیء واحد نیستند بلکه
کدورت نوعی از ضعف است زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک قلیل الشعاع را نیک صاف می بیند و اشیای کوچک را
نیز و چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاهی باهم یکدیگر در حالت ضعف میباشند و صفا لامحاله با قوت
میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب و صفا بر یبوست دلالت مینماید و گاهی این کدورت دفعةً هنگامی یا بعد از آن سدر حادث میگردد و این دلالت میکند
بر وجود ماده بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش است در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد
و آنچه از قبیل نقصان و بطلان است در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه باشد در ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد
ولیکن حرارت ملایم قوت است نسبت بسوی برودت مادام که منضم از مزاج و افساد آن [illegible] نگردد [illegible] نقصان [illegible] نشود پس واجب است
که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر نمایند که مر برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد [illegible] و بطلان گاه دلالت می نماید
بر تاکید اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن [illegible] و انقطاع [illegible] نباشد و با بطلان زوال از حالت صلاح
آن یا بسبب اذیت است یا بسبب در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر عضوی بسبب برودت مزاج او و بدان حس بالکلیه زائل و
باطل میگردد و از اعضای حساسه بعضی شدید القرب از دماغ اند و کم است آنکه نباشد آفت در آن بطریق اشتراک مانند آلت سمع و شم و اکثر آفات آن عضو
شدید القرب که بتنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد آن از دماغ باشد و از جهت [illegible] مثل حس بصر که

اکثر آنها ضرور قوی ضرر رسانند دلالت مینمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یبوست ست و بحد سقوط قوت نرسیده

استدلال از افعال سیاسیه

و اعلام از جملۀ سیاسیه هست قوت فهم و حدس که دلالت مینمایند بر جودت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آن هست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی ست اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه داخلی از مهندسین نظر کند در شکل مخطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید در آن مسئله بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین ست حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس بسوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق است جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج ست بسوی خیال قوی که مرتسم گردد در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل بسبب درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس نمی نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخییل نماید چیزی را که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات ست در رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو مصاحب برودت اند و تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکند و این همه امور اکثری ست نه کلی و بنا بر آنکه در قوای حساسه گفته شد و گاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض می گردد بحدیکه معرفت ایشان با فعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخییل می نمایند قومی را حاضر نزد خود که آن را خارج وجود ندارند و تخییل میکنند صداهای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض در فلس طبیب را عارض گردید و بعضی از آنها فساد قوت تفکر و تخیل ست یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و سبب از آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این اکثری ست چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری ست در رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاجت ندارد و صواب می بیند در چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبۀ مادۀ صفراویه حاره یا بسبب غیر ورم و این جنون سبعی ست و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر مادۀ سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوء ظن و با فکر بی حاصل بود و میل از این اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی جرأت و غضب دال بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و مشوش و متنفس گردند در انجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضی که مادۀ آنها بارد هست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر ست یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه حبش بهم رسید بسبب قتال عظیم که در انجا واقع شد و سکنه آنرا بسبب مردهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در مؤخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه داشته بود و این دلالت میکند بر سوء مزاج حار یا ماده یا بی ماده و دلالت آن بر ماده یا بی ماده اولی ست و هر واحد از اینها هنگامی ست که سوء مزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بانکه استیلا یابد بر جوهر او و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت می باشد و گاه جلب یبوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم یا سوء مزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جمله هست که لائق ست که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حار دلالت بر غلبهٔ صفرا میکند و همچنین رویت اشیای دیگر مناسب مزاج و حاجت بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضاً مانند بامراض حادهٔ دماغیه است و همچنین احلام متفرقه مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند

استدلال از افعال حرکیه

و آنچه شبیه بانهاست از آنچه ... دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبهٔ رطوبت فضلیهٔ رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضوی که باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزی ست که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه و استرخای و بسا ست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته از آن یا یبوست آنها عارض میگردد لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد ست مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب مراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغیر آن اگر دفعةً باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ ست مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعةً حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر و دلالت مینماید بر سدهٔ غیر کامله و مانند رعشه سر پس جمیع این امراض دلالت مینماید بر غلبهٔ مادهٔ غلیظه بر آن جانب از دماغ یعنی جانب موخر از آن و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همان ست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضاً اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر مادی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر با رام و سکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت ست و از آنچه مناسب این باب ست استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوء مزاج رطب مرضی یا بارد مجمد حرکت قوای جسمیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنابر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن بسبب هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع تعب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود ست و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت ست بعده هر رطوبتی موجب خواب نمیشود زیرا که مشائخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکشد و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیه ایشان ست که آن بسبب اندای دماغ بخوابی آرد الا آنکه یبوست بر حال باعث بیداری ست

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه استدلال میکرده شود از شعر که بر بدن روییده و از او رام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردد از مثل فضول یا بطریق استفراغ و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا با متناع آن اما استفراغ فضول دماغی یا از خشک میباشد یا از بینی یا از گوش یا بچشم یا که ظاهر میگردد بسر از قروح و بثور و اورام و یا از موجبت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از موی بسرعت انبات یا ببطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور ست اما طریق استدلال از استفراغات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت مینماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد چنانچه از مبحث اسباب در کلیات معلوم شده و ایضاً دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد و با وجود آن یا ثقل و یا دخره یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند بر سده و یا ضعف قوت دافعه و امتلا و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و دغدغه و احراق و قلت ثقل و صفرت لون ...

و عین باشد دلالت مینماید برآنکه ماده صفراوی ست و اگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهم رسد دلالت میکند برآنکه دموی ست و اگر کسل و بلادت بار صاحبیت رنگ آنها و آمدن خواب و بینگی عارض گردد دلالت مینماید برآنکه بلغمی ست و اگر کمودت لون و مساد فکر و ثقل سر اندک و عدم استوای خواب و دیگر علامات بهم رسد دلالت میکند بر سوداویت و اگر چیزی ازین علامات مذکوره برای هر نوع از مواد با طنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید برآنکه ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فضول با خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق و این باب مختص بکمیت انتقاص و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر رایل بزردی و رقت و تلخی و لذع است دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر رایل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت لمس ست دلالت بر دمویت میکند و بالجمله علو یا عدم سائر علامات و یا بورقی بارد الملمس یا حار دلالت مینماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و تفه غلیظ بارد الملمس بر بلغم نضیج دلالت میکند و [illegible] منتفض در لون و طعم و ملمس تو ام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه و حدت آن دلالت بر حرارت مینماید و عدم رائحه [illegible] دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق باشیا ئیست که ظاهر میگردد بر جلد سر و آنچه [illegible] از قروح و بثور و اورام پس در اکثر دلالت مینماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتقاص و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت میکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح گردد هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در مقام [illegible] استدلال از ان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و علت و سرعت [illegible] و تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر [illegible]

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین موافقات و [illegible]

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست ازانکه یا [illegible] او از صحت خود که بحسب آنست انکار نمی نماند و یا او در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او [illegible] آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن [illegible] میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او [illegible] که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج [illegible] سبب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه [illegible] شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت [illegible] لا محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوء مزاج حار باشد منتفع میگردد [illegible] بارده [illegible] خوشبو باشند مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بوی غیر خوشبو مثل حمامیه و طحلبیه و منتفع [illegible] و سکون [illegible] دماغی که او را سوء مزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو [illegible] دماغی که او را سوء مزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نقص مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه [illegible] صفرا و سودا [illegible] مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوء مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نقص از ان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه زود گرم و یا سرد گردد آنچه بسرعت گرم شود دلالت مینماید بر حرارت مزاج آن بشرط آنکه در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که زود سرد گردد و یا زود خشک [illegible] و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن [illegible] تشقق [illegible] قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود و آن سائر علامات یبوست دماغ [illegible] که در باب [illegible]

مزاج دماغ مذکور گردد و در ثانی عارض میگردد مراد از یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید یا مانند آن از اسباب یبوست مذکوره و اکثرا در سائر اوقات دلایل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد با آن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه برودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرط که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب سبب رطوبات امارت بدید بعد تنقص یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بار در رطب گردد بسبب انطفاء حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف مینماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطیب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعة نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعد ترطیب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطیب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت مینماید و برودت منفسد قوه هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعة حادث شود ترطیب بعد از آن نیز دفعة میباشد و چون باوجو آن سده مجاری بهم رسد فضول در آن محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و مقصد لک آن نیست که تا در باشد دفعة بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعة واقع شود چون یبوست یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الافرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصاً در ترطیب بجهت آنکه ضعف قوای طبیعیه تابع یکی از این اسباب ست و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به بیضه که اختیار مینماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بجسب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت ماده لطیفه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اول باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردارت باشد از آنچه با صغر راس ردارت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردارت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق مجلهای قوای سیاسیه و طبیعیه در آن و از جهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک باردارت شکل باشد لجوج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردارت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که سر و تابع عظم عصب و ضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این هر دو تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بهیئت حسنه جید الشکل میباشد و آنچه مؤکد انست آنست که اینجا مناسبت بسائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا مؤف بود چیزے که محیط با آن دماغ ست یا وجود آنکه گاه زیادتی سر عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم آن که بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلیه است که غلیان یابد و همچنین کبار را نیز اوجاع راس صعب عارض می شود و گاه عارض میگردد و هنگامیکه کوچک میشود یا تورم و فرو می رود صحیح شود استیلای حمره سر و دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردارت حال دماغ می کند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت ... غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر سر بزرگ بخلاف

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بهبودی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از انجره شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از ادنی سببی از اسباب و افعال صادره ازان صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد انهاست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو نتو باشد یکی در مقدم سر دوم در موخر آن و سر دو جانب مستوی بود و هر قدر که نتو موخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل روی سر آنست که خلاف این باشد پس الحجم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا هر دو مفقود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهار ست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و اما شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع نه دوم اند همچنین و آنکه در راس یمین و یسار او نتو باشد نه موهوم ست مگر آنکه سبب دوران قوتی از قوت مقصوده باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت مینماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر مینماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار ازان و پیوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدید تر ازان هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم با نفوذ کیموس حار در ان و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس مینماید آنرا سر ازان ها سرد و در نفس خود چیزیکه لمس مینماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی دلاوی تشخیصی را باشد مزاجی و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست حکم قشف یابس و بر قیاس آن اگر نباشد برد و تخشن منقشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن دبیبی و کرمی ست که آنرا میخورد لذا عمر که آنرا میگزد دلالت مینماید بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده مینماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعیکه گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت مینماید بر شمول بیضه و شقیقه فرمنه و ایضا وجع دلالت بجهت آن مینماید مانند آنکه در وجع پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بمشارکت جگر دلالت مینماید و گاه دلالت میکند بان بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی در صاحبت و سرخی آن و حال لمس آن این همه در دلالت بسیار قریب اند بسوای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال مینمایند بچیزیکه ازان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نه بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ مینماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در سرسام میباشد یا برد راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه در نزلات میباشد و عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب ...

جوهر دماغ دلالت مینماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن مینماید خصوصاً وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون مریض حدقه را پوشیده مانند نسج عنکبوت بیند مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل است و چشمی که مفتوح ماند و برهم نزند پلک را چنانچه در قرانیطس احیاناً در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد اضمحلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت برهم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون مینماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا مینماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و جحوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای اوعیه دماغ مینماید و کوچکی و فرورفتگی چشم که عارضی باشد بر ذبول دلالت بر تحلیل کثیر از جوهر دماغ میکند چنانچه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف هیأت آن در آن باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر جمرهٔ دماغ و قوای آن و گویند کسیکه چشم او ازرق طبیعی ملس بود و حواس او کدر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطب است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت مینماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس است و کسیکه رگهای چشم او سطبر و ملمس او گرم و حواس کدر باشد دلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد یابس است و اما دلائل ماخوذ از حال زبان پس آن آنکه رنگ آن اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر لیثرغس و زردی آن اولا و سیاهی آن ثانیاً بر قرانیطس و همچنین غلبهٔ زردی بر آن و سبزی عروق تحت آن بر مصروعیت صاحب آن درست مینماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدید الاختصاص بدماغ است و نیز گاهی استدلال کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی است بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال مینمایند بر حال دماغ از سختی زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف و این وقتیست که سبب آن در نفس زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بقدر آنچه سیلان کند از لعاب و اگرچه این بتبعیت احوال زبان باشد پس کثرت لعاب دلالت مینماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال مینمایند بر آن بحال کلام پس ثقل و تمتمه و فافای آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ مینماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ مینماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتغل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزیکه زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال مینمایند بران بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبهٔ آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بقدر زبان پس عظم او بسیار دلالت مینماید بر رطوبت دماغ و صغر او بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ مینماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلائل اکثری است مادام که در عضوی دیگر سببی مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر امزجه معلوم است و از جهت سمن و هزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت مینماید بر غلبهٔ خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبهٔ صفرا میکند و گاه بسبب قوت برودت میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبهٔ سودا و هر سقوط قوت و قرب موت دلالت مینماید و تهبج چهره دلالت بر غلبهٔ مائیت در بدن میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانکه اینها احوال عارضی اند نه اصلی و آنکه نیست ... در بدن که متغیر گردانند سحنهٔ وجه را اگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت دماغ کند و اگر مؤف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال است و گاه استدلال بران میکنند از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حاده بر استوای دماغ و بر این قیاس است آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال قمه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و وفور آن

می نماید و اگر کوتاه و باریک باشد دلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن را غلبه حرارت و ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذائی و حصول آن بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن و رداءت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب آن قوت آن نیست بلکه بسبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت هاضمه دماغیه است بجهت آنکه از انواع سوء مزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب هجوم غددی که اندران نیست و همچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت میکند بر فساد حال اندرانها و ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال قبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیرا که واجب است آنکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر بجهت آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از مرضی که با آنها و یا گاهی این حادث گردد با آنها از دماغ و چون عصبها قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ مینمایند و ضد آن دلالت بر ضعف دماغ مینماید

استدلال از مشارکات اعضا

که آن مشارکند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر الآفات باشند بسبب ازینها ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مؤف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه ... که برخیزد از برای بول یا براز محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در تغیر حس در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه ... و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی مجاری اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال بر صبار او ضیق و صغر آن بر سبات سهری و تغیر حس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسبب نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع و صداع تا اصول عینین دلالت مینماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ ست و اگر نرسد تا آن حد دلالت میکند بر آنکه سبب خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از آنچه بعض آن در ذیل ابواب دیگر گذشت

استدلال از عضویکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذاء مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب ست که استدلال نمایند بر آن از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین مورد بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفراء او و جاع معده بسبب آن از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و بسا ست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سادمیان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و خصوص چیزیکه با آن استدلال کرده میشود موضع وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بر آن وجع که ابتدا مینماید از یافوخ پس منصب میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتد ادمی یابد و گاه مریض میگردد سر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بسا ست که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد مایل بسیار بسوی قدام میباشد و گاه مشارکت رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در ساق یا یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ را عضو ... بسبب صعود ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا از نزدیکتر قدام شراسیف ست یا از عامر بود و پست ست شکم و معده و طحال و کبد و غیر اینها ...

وکشیدگی آن عضو بسوی فوق وتوتر وضربان عروقی که متصل بآنست وابتدای الم ازقدام سر محسوس میشود یا ازقریب ناحیهٔ قفاست ودرین ابتدای الم ازخلف وکشیدگی وبرآمدگی عروق وشرائین موضوع ازخلف ودرانجا ضربان محسوس میگردد وچون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجب ست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو بنفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر اورا زیراکه چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان بر آنکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود واو لا علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود وپس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان شانش انیست که دماغ را سوء مزاج بارد عارض شود وازان نوازل بسوی معده کثرت نماید وبسبب غثیان شود وپس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیارست که ازان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکنند ودران سر الم میشود ومزاج دماغ بارد کثیر النوازل میگردد ومشغول شوند بعلاجات معده وتنقیهٔ آن وازان انتفاع نشود وپس واجب است رجوع بسوی اصول مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه وسیاسیه وحرکیهٔ آن قوی باشند ودر انتفاض انچه ازان مندفع میگردد ودر احتباس آن معتدل بود ودر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد ودر هنگام طفولیت موی سر آن اشقر ودر وقت ترعرع احمر ونزد استکمال خلقت ونشو مائل بسیاهی متوسط در جعودت وسبوطت ونبات او ودر مدت شباب همه در وقت خود باشد وسفیدی او استعجال نکند ونه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود وصلع نیز سرعت نما نشود وسوای این از دلائل انفعالات وغیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد

دلائل امزجه ردیه واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت تولد اختلاط عقل وهذیان میکند ولاحق میگردد بآن طیش وسرعت وقوع بدارت در امور واقتنان در عزائم وبرودت موجب بلادت وسکون ست ولاحق میشود باین بطوء فهم وتعذر فکر وکسالت ورطوبت باعث نوم غرق وکسل ست ویبوست باعث بیداری وسوء فکر وخیالات فاسد ست ودلالت مینماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد وبا ثقل دماغ نبود ودوام استفراغ فضول باغیر آن از دلائل رطوبت مائیه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مائیه بورقیه بشهادت جالینوس بنفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد وامارطوبت فرایشیه دماغ خواب مستغرق می آرد وجالینوس گمان میکند که دلیل برغلبهٔ سوء مزاج بلا ماده عدم سیلان فضول باد لائل سوء مزاج ساذج ست ودلیل بر آنکه غالب سوء مزاج مادی ست سیلان فضول ست وبوعلی سینا میگوید که اگر سده یا ضعف قوت دافعه نباشد وراقم گوید که درین صورت فرق در سوء مزاجین بوجود ثقل راس ودر ساذج از خفت آن توان کرد وچون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روئیدن موی در ابتدای ولادت یا در شکم وسواد آن در ابتدا ویا سواد آن بعد از شقرت بزودی وجعودت آن وسرعت صلع وسرعت امتلای راس وثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح واشمال آن واذیت یافتن بروائح حاره وقلت خواب یا خفت آن وظهور عروق چشم وذکا وسرعت تقلب در آرای وعزائم مانند حال صبیان ودلالت میکند بران حرارت ملمس وسرخی رنگ ونضج فضول منصبه ومنتفضه واعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود واما دلائل مزاج بارد بادی نقص فضول وسبوطت شعر وقلت سواد وسرعت سفیدی آن وسرعت انفعال از آفات وکثرت نوازل وعروض زکام بادنی سبب وخفای عروق عینین وکثرت خواب وبودن صورت او مانند صورت صاحب تنگی وبطوء حرکت اجفان وثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ واما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول وصفای حواس وقوت سهر وقوت شعر وسرعت نبات آن بجهت دخانیت مزاج در اول سن وسرعت صلع وجعودت شعر ست واما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر وبطوء نبات آن وبطوء صلع وکدورت حواس وکثرت فضول ونوازل ودوام استغراق نوم ست واما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول وصفای حواس وقوت بیداری وقلت خواب وسرعت نبات شعر

در اوایل سن و قوت و سیاهی و جعودت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت ملمس سر و خشکی آن و سرخی ظاهر دران و در چشم و انتقال در عزائم و عجلت دران و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک و عروق واضح و ملمس حار و فضول اکثر و نضیج و شعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع و سخن و تر رطب بسوی آن سریع باشد و اگر بعید از اعتدال باشد صاحب سقیم قابل نکایات از حرارت و برودت و امراض عفنیه در جوهر خود سریع و حواس صاحب او ثقیل مکدر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سر بارد الملمس خامل اللون و عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و بطو نبات شعر و دقیق بطی الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب تر از برد او نباشد و متضرر بسبب برودات بشرطیکه کور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد برودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقبض در نواحی سر او ظاهر گردد و صحیح التشخیص خفت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس متفتح مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان دران کثیر النوم مستغرق دران و ذی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضاً بران دلالت میکند بطو صلع و سرعت وقوع نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبهه انتباه باید که در اکثر مطولات این همه بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور است و مولف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلاً للطالبین و اشفاقاً علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون باید دانست که جمیع امراض یا اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج ساذج و مادی باشد و یا مرض ترکیب یا تفرق اتصال یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف است بر تحقیق او تعریف

و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مریض شکایت مرض دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند اگر از ان انکار کند و آفتی در افعال دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس و جود و صلاح حال سائر اعضا باشد باید دانست که مرض دماغی اصلی است و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بعد تحقق مرض اصلی تعیین حال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسد اگر خفت راس بگوید باید دانست که سوء مزاج ساذج است مفرد بود یا مرکب بعده از کیفیت ملمس سر و چشم که گرم است یا سرد سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت ملمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشویش در تخیلات و سرعت غضب و انتفاع بمبردات و تضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوء مزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات ملمس حار یابس و قلت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوء مزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوء مزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود و اگر مریض غلبه خواب غیر شدید بیان نماید و از حمام و هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر یافته شود درین حال دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هرگاه با وجود سبکی راس ملمس سرد باشد در رنگ چهره و چشم سپیدی نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان در تخیلات و میل بحبس و انتفاع بمسخنات و تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد خصوصاً خواب و نسیان شرکت بود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد ظاهر بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند و هرگاه با وجود سبکی سر گرمی ملمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبه خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل اندک و حواس و کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبه بیخوابی بیان کند و با آن جفاف خیشوم ...

و تقاضای مجاری فضول و قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاعات برطبات و سرعت انجذاب رد غنهای رطب و تضرر از علامات یافته شود
علامت سوء مزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال دل گرانی سر گوید بداند که سوء مزاج مادی است مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت
ملمس سر و چشم که حارست یا بارد به پرسد اگر با وجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حاره دمویه یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دیده و از حال غلبه خواب و بیداری
سوال کند اگر با وجود گرانی سر گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوء مزاج مادی دمویه بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل انتفاخ وجه
و عیون و درور رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز به پرسد و اگر رنگ رو و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوء مزاج مادی صفراوی بود پس
دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع حرقت شدید و یبس منخرین و عطش نیز به پرسد و در ینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و تلخ و لذاع و گرم بود و چون
آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوء مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض از زمان آن بود دلیل مواد باردهٔ
بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز به پرسد و این علامت سوء مزاج مادی
بلغمی باشد و اگر با گرانی راس و سردی ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوء مزاج مادی سوداوی
بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوء مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوء مزاج
دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوء مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی
مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و تقعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح درینجا بود پس اگر با آن علامات سوء مزاج بارد
مدرک گردد نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوء مزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سر و درد دو اجبین و تخیل خیالات فاسد بود و احیانا سدر و دوار
عارض شود بر وجود بخارات دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون و امتلا باشد
علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود پس
اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض نیز موجیت یا انتشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا و صلابت
نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تهبج و نبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوء مزاج و ریح و سده و ورم
یافته نشود و درین صورت سوال کند که باندک سببی همچون صعود ابخرهٔ غذائی هنگام هضم و شنیدن آواز ها و شمیدن بو های غیر قوی مرض عارض میشود یا نه
اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس مریض مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد
و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوء مزاج و غیر آن ظاهر بود و زمانهٔ مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض
از ضعف دماغ بود و اگر حواس ذکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با دلائل اعتدال مزاج و صحت ترکیب بود و اعضای شارکه
قوی و صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کند مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقطه یا وجه
تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث مرض دماغی ضرر در عضو
از اعضای دیگر مثل معده و امعا و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا بیان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض بحسب حدوث و بطلان
و شدت و ضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در خلا و امتلا و تقدم
ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که در قی صفرا بر می آید یا بلغم
یا سودا اگر صفرا بر آید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبه مرض در خلو معده و التهاب و آروغ بدبو نیز سوال کند و این علامت مادهٔ صفراوی
بود و اگر بلغم بر آید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز به پرسد و این نشان ماده
بلغمی بود و اگر سودا بر آید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشاء حامض بدبو و اشتداد مرض نزد خلای معده و از ریختن سودا

بر فم معده و دهشت و خبث نفس هم سوال بکنند و این آثار مادهٔ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط بر نیاید پس از غلبهٔ مرض باستعمال چیزهای بادی و نفاخات
شکم سیری و بعد خواب بپرسد اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی بسکون آن باشد علامت مادهٔ ریحی بود
و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سوء مزاج ساذج معده باشد از سوء مزاج ساذج بود و اگر بعد خواب هنگام شکم تهی تاخیر غذا از وقت
مقررهٔ آن خصوصاً وقتیکه ناشتا در آفتاب ماشی نماید مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوئیدن چیزی بد بو غثیان عارض گردد نشان ضعف
فم معده بود و اگر علامات دیدان امعاء درک گردد بشرکت امعاء باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی یا طحالی
یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی
چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر برمی آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع مادهٔ هر عضو در مقامش مسطور گردیده از انکه تا اینجا
علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هریک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان
آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مقدم میگردد بران نظر دارند

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب بازالهٔ آن توجه بلیغ نمایند مثلاً
اگر سبب آن مرض غلبهٔ کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ
تبرید بلا مبالغه کنند بهر آنکه غلبهٔ حرارت بدین محل موافق تر ست و در برودت تسخین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوصاً وقتیکه
سرفه یا نزله نیز شامل بود و ادویه و اشربهٔ شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر ملین طبیعت حاجت
کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبهٔ ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و
وفور و هیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده اند ولیکن چون درین خطر ست باید که بفصد دیگر عروق سر بپردازند هر چند که بدنفعت باشند و در دیگر اخلاط
بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که هرگاه غلبهٔ مواد در دماغ دریافت شود و ارادهٔ استفراغ
آن نمایند پس اگر با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیهٔ گوش
و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص براس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و بر فصد این عروق مقدم دارند و الا
در تقدیم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد با وجود غلبهٔ اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک
برای اخلاط ست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لهذا شرط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج
گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر در انجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صالح را محافظت نماید و دم
فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحهٔ دهن رگ را بانگشت بگیرند همچنین تا آخر فصد و در هنگام کمال
غلبه و هیجان خون تنها و با اخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بسا ست که فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد
تام آنست که فصد را کشاده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بغشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت
شدید حجامت مجوز ست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض راس بشرکت جمیع بدن ست یا نه پس هر خلطی که غالب
بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیهٔ عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند و بعده به تنقیهٔ خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات
مختصهٔ آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیج ست و الا بعد تنقیهٔ عام بدن تا نضج آن در تنقیهٔ دماغ تاخیر کنند و نضج مادهٔ دماغی بمشابهت
خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج معتدل القوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در انجا که مرض منتهی رسیده باشد و بیش ازان انضاج ماده بمروخات و نطولات و ضمادات منضجه نیز نموده باشند تنقیه دماغ بغراغر و دیگر مستفرغات مختصه آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لاذع و بیمار قابل مستعد امراض ریه نباشد و ایضاً بیمار را حاجت از نزول شئ ردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شئ از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا بنزاق دفع نماید یا حال سر اشد الاهتمام از حال ریه باشد چنانچه ازان خوف قتل سریع از شدت حرارت و حدت بود و قریب از مجرای حنک باشد که دفع او بوجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود و الا شمومات مفتحه و معطسه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد تراشیدن موی سر میکنند بادویه که دفع مواد محتبسه سر سهل گردانند اگر ازان ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ ست بعد فعل ضمادات دران بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد از انکه رقیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل توام مابقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند درانها باستعمال ادویه حاره در بعض اوقات مثل ایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس ازانکه باقی نماند بعد ازان سوء مزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن ازانها و استفراغ واقع بغرغره و غیر آنرا بضمادات مبرده و تبرید نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن معتاد شده اسهال و استفراغ آن کنند تا شرب آن بسبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و بسبب آنکه بعضے کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضے را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد ست و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و کشنیز پردازند و تنقیه عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا و اگر در طحال بود بادویه که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در جگر و رحم وغیره هریک از اعضا هر ماده که باشد بقدر مزاج آن و ایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیه سر خلط اگر سوء مزاج باقی ماند بقدر آن علاج کنند و از جمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضتے ست که محافظت نمایند دران سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پاهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل ست و خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودے ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنها می نمایند بریاضت خفیفه مثل مالیدن و فشردن دستانه در سر کردن و استعمال گهواره از تنقیات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قمحدوه نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم یا نیمگرم یا سرد بحسب حاجت دران ریزند و یا پارچه را تر نموده بدواے سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و انچه ازانها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب ست که بر سر سطح ازان نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سر بقعر دو قوی تر نماید و واجب ست که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچند روز باشربه و اغذیه مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی الجمله بدن مهیا گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او دابمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ برادهات کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مضر بود و قی از جمله تدابیری ست که نفع بسیار نمی بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشارکت ماده معده باشد و کثرت

فضول دران متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن قی ست و هرگاه که اندر جیب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن بدان مضرت رسانیدن
زیان دارد و احتمال غشی وجوع در امراض حاده دماغی و ترک عشا واجب ست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمود ست و بقول مسیحی از
مضرت راس ابان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله حموضات خاصه سرکه و همچنین سکر و تخمه ست بلی اجتناب ازینها واجب

علاج امراض دماغی حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوار ست و سبب سوء مزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شمیم افادیه بود و یا حرارت داخلی
مثل تناول مسخنات و تاخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه بآب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سعوط
و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و نطلخه بارد بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بارده و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در ترکیب
مذکوره بقول شیخ بقول بارده مثل کاهو و خرفه و جراده کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصاره الراعی و حی العالم و ماء الشعیر و ماء القرع
و مانند آن در روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و بهتر ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن
خشخاش ست و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویه که دران تخدیر و اخما در وح باشد مگر نزد ضرورت شدیده از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و
خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزر البنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکه بسیار تند و سرکه خمر در اطلیه وغیره بسبب حدت و کمال
نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بران گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه بارده بر مؤخر راس که منشای اعصاب ست
اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نمیرسد و هرگاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ
استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافعه لعاب اسبغول بسرکه و آب کشنیز و برگ آنست و از جمله معالجات نافعه بوئیدن اشیای خوشبوی بارد ست و سعوط روغنها
و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه خنک که دران شاخهای اشجار سبز نشانیده باشند و بوئیدن
و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه و ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و
استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل نبو ماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفشیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه
ساذج بلا ماده باشد و این در کمال قلت و ندرت ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای
اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی و برادهٔ عاج و بقس و آرد جو و حنا و آب کشنیز و عنب الثعلب و حی العالم
است و شرب مزنجوش بکشنیز و امرود و شربت خشخاش بماء الشعیر و گویند که عوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول بگلاب
اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حارهٔ ذی عطریت چون زعفران
و سلیخه و تخم کرفس و حماما و مانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سرد بخار انگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت
گاو میش و شتر و کرنب وغیره و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر زنبه بدان خیلی مفید ست و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و
مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تپ و نزله نباشد طریق استعمال ادویهٔ تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو
مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله
داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر ابخره زیاده بود شیرهٔ کشنیز خشک
شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیره تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر
آمیزند بالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره در عرقیات بارده رطب مثل عرق نیلوفر و بید و گلاب و بید مشک بجای آب
برآورند و بعض لعابات سرد تر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر هندی یا شربت تفاح یا شربت لیمو و نبات بجای قند

طریق استعمال ادویه سعوط و نشوق و قطور شیر زن فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم خربوزه در آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو و روغن نیلوفر هریک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شموم کشنیز سبز یا صندل سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر گل لحظه بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بران آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوئیدن جمله فواکه بارده نافع است طریق استعمال ادویه ضماد و طلا صندل سفید بآب کشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده برپیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده برپا فوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و کشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و یا برگ خرفه جداده کدو برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب سائیده ضماد کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تربوز مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خشخاش سفید همه برابر گرفته بشیر زنان یا شیر بز سائیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هریک سه ماشه کافور یک ماشه افیون زعفران هریک نیم ماشه همه را سائیده در روغن گل یک توله آب کشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص اثر زروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه نخلخه گل ارمنی و گل نیلوفر و صندل سفید هریک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز تر آب خیار آب کدوی تر هریک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل بینی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده کشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل سفید و قدری کافور و آب کشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل و روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه یا در ظرف گلی تنگ انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال گل نیلوفر یک درهم گل ارمنی نیم درهم در عرق بیدمشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوڑه سائیده آب کدو و آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنیز تر هریک سه مثقال در شیشی اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب سرکه در روغن گل آب کشنیز سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول ست طریق استعمال ادویه پاشویه بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب هریک یکدام سبوس گندم چهار درم برگ بید خواه برگ کنار یا قدر آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها دران گذارند و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع بهر دانست کند پایها دران دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها برآرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد مسدد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت جذب مواد کرده باشند واجب ست که چون بگشایند پایها در آب گرم گذارند تا ابخره منجذبه بسوی دماغ صعود ننمایند و دفعة نگشایند و ابتدای گشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که از طرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و حجامه افتد اول حجامه بی شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سر مریض را بطرف پشت مائل دارند تکیه داده و چادری مابین ظرف آب و روی مریض دارند تا بخار بدماغ نرسد و عوض سبوس گندم جو نیکوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشه کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هریک ده درم نیلوفر عنب الثعلب خبازی هریک پنج درم برگ بید یا کنار نیم پاؤ سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جو خواه سبوس گندم

سرشت نمک شور دودم برگ کاهو برگ خطمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنجدرم در آب جوش دهند هرگاه نصف بماند نیم گرم با شوربه کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بجا کل کردن چادر میان ظرف آب وردی جیار جائز بود طریق استعمال ادویهٔ انکباب و نطول جراده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خیار عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید تراشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاهسفرم هرچه بهم رسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرپوش بند کرده بآب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیم کوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسبغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیم کوفته در آب پخته تنطیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف با آب در آفتابه و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بگشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته و علیله دادی برسر گرفته بخار آنرا بگیرد برای سرسام حار وغیره مفید ست

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوء مزاج بارد برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا با آتش یا بخور شبوه های گرم کنند و مطبوخ ادویهٔ حارهٔ مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کمادها با دویه گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و لخلخه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و غار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که دران عنبر یا قرنفل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر بمالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره ترکرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس و سبوس گندم و خرقه مسخن نیز نافع و خوردن معجون بلوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفید ست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر و ادویهٔ حار نشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر و ماکیان و نخود آب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد طریق استعمال مطبوخ اصل السوس تقشیر نیم کوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و با انیسون پرسیاوشان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا بادیان پرسیاوشان بادرنجبویه جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا حکما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند طریق استعمال ادویهٔ شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنبیه و نسرین هر واحد بوئیدن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صعتر زنجبیل زعفران مرمکی زوفای خشک شونیز کبابهٔ چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بورهٔ ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقرحا کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هرچه ازین با هم رسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیم گرم بر سر ضماد نمایند طریق استعمال ادویهٔ نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیح ارمنی سداب تمام نونیح جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر حسبه الحوفی شبجر مریم وغیره خسانیش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند یا در ظرفی سرتنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده و بعده برسر بگشایند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سر نگون دارند و بدانند که کماد مسعوده در علاج امراض دماغی بارده

وصداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گردد از اینجا اخذ کنند و سویدی گوید که کندش باریک سائیده در خرقهٔ کتان بسته دائم بوئیدن و کباش قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در بهیج جمع کرده خشک نموده و یا از سر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس ذرور کردن و کذا سنبل هندی شرباً و ذروراً و کذا پوست جوز سبز لبید یا حنا سائیده بر سر نهادن و بمقدار مدت خضاب حنا بر ان صبر کردن هر واحد براسی بر دراس مجرب من ست و ابن بطلان و تمیمی و اقناع و ابن جناح و ابن حنین گویند که مرزنجوش شماماً و ذروراً و اسعاطاً و شرباً و ذروراً و سوف ضماداً و بمعجم یا بسبد و یا شونیز شرباً و ضماداً و مشک شماماً و سعوطاً و شرباً و ذروراً و حلبه اکلاً و ذروراً هر واحد نافع بر دراس

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و از آن سبات و نسیان ست و صداع بلغمی بسبب بعضی لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تناول نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس بریده گرم کرده تقویت دماغ باطریفلات و غیره و نسبه بطریق انجره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب و نطول بآبیکه در ان ادویه مجففه محلله مثل مرزه و سلیخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بلیه و بلادت بمریض عارض شود نشوق شونیز و سعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسخنه مجففه مثل قلایا و مطجنات یا با بریجاره و کباب و نخود و بریان بخورند اما تقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضات

قویه اختیار نمایند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادیان نوشند

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و از آن صداع و سهر ست و سببش تناول مجففات و سهر و بیا با نهار ترنمودن و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیره خرفه و آب ترنج و لعاب بهدانه و اسبغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماء القرع و ماء الجبن بهدانه و ترنج بسیط بروغن روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر بکرم بر سر بعد حلق راس خصوصاً شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که سریع التعفن ست و لذا غلاف سر جاواکه از جراوه کدو و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام پخته باشند خوردن آن مفید و ضماد که در سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بفانیده رقیق و نطول بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل خطمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیم گرم بعد شستن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیا ست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و پیه ماکیان و دماغ حیوانات شرباً و اکلاً و سعوطاً و طلاءً نافع و غذا ماء اللحم و شوربای جوزه مرغ و جدی فربه و ماهی رضراضی و کله پاچه و بیضه نیم برشت و فالوده و حریره با روغن بادام و ماء الشعیر و بقول رطب مثل

کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند

علاج امراض دماغی دموی

و از آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام دماغی و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ هرگاه غلبه دم در تمام بدن بود و در سر قسطی و افراز آن نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر بتمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن در صورت فصد باسلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده از این مطلوب بود فصد صافن و حجامت ساقین یک حب فوق از کعب نمایند و فصد رگهای با کنند و هرگاه بشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت ارادهٔ استفراغ هر دو عضو و قرار ماده در دماغ و اگر ارادهٔ جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیهٔ سر فقط متوجه

شوند و یا غلبهٔ دم از اینجهت در سر باشد پس انچه در حجاب خارج قحف واقع بود ودرد قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود درین حالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصاً اگر رجوع مائل بسوی موخر سر بود و اگر علت صعب باشد مثل سکته دموی فصد دواج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهتر است خصوصاً اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیراکه باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخرهٔ آنها بسوی دماغ و قلب و کبد وغیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارکت است جهت آنکه مواد فاسده مادام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نماید حرکت میننمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد اس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج ماده هر یکی از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سوء مزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج سر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تلطیف خون اشربهٔ بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت دینار و شربت قرص مفرد و مرکب تنها یا با شیرهٔ تخم بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود درب به یا سیب بدهند و اگر مرض باشد سکنجبین ساده یا شربت تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بجای آن مرق خمیرهٔ بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر و عناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه یا عناب و اصل السوس و بیدانه و پر سیاوشان و یا ماء الشعیر بنوشند و اگر حاجت تلیین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بیست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوث دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیر خشت ده درم ترنجبین بیست درم حل کرده بنوشند و یا شربت درد مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان با شیر خشت بدهند یا بجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلیین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ با آب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از چوجه مرغ وغیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف یا بقول بارده جائز است و از استعمال اشیای شدید الحموضه بهر گاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع است و سببش تناول اغذیه و ادویهٔ گرم و ریاضت در هاجره و سهر و هموم در آن بیست او تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین با شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماء البقول و آب انار و اشربهٔ بارده رطبه مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص امثال آن و شیرهٔ تخم بارده رطبه و سلاقات ادویهٔ بارده بتمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده تنقیح آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا حسب نسخهٔ ... اما بقول شیخ انضاج مادهٔ حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معدل مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در سکنجبین مرطب که در آن ... ماء الشعیر و سکنجبین ساده و شیر بز یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات ... استعمال نماید نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصاره الراعی و جمله بقول بارد با اندک سرکه برای انضاج و تنقیه قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظت باشد زیاده نمایند در آن بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویهٔ مفتحه مقطعه باشد و یا اغذیه ...

یا در خلط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده با نفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش در آن اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را و در انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات مواد فقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ خیارشنبر و اشباه آنست متقوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و مزاج آن و مسهل منقوع هلیله زرد و عناب و تمرهندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدید الحراره در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحراره مانند نقوعات نمایند و بقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر مرات منقی دماغ از صفراست و طبیخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انار برین با هلیله زرد نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسبغول یا بهدانه بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کاوی و نبات بدهند و اکتفا بتبرید و ترطیب خصوصاً به تمرهندی و نیز قطور امثال سبب و تخلخه به صندل و گلاب و آب سیب و طلا بصندل و انزروت و شیاف ماميثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد که امثال شی بر سر نکنند که در آن خوف انجذاب مواد بسوی راس ست و استعمال غراغر منقی راس در ینجا بسبب خوف نزول ماده حاره بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعه در ینجا مثل بخار سرکه است که قدری سقمونیا در آن گداخته باشند و کند استعمال مقاع تمر هندی و دیگر به مثل سعوط و شموم و ضماد و تخلخه و باشوئیه بارده و انکباب و نطول که در امراض دماغی حار ساذج مذکور شده بعمل آرند و هر چه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی مرغفر و آنکه در آن مغز تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست و هر چه از ادویه و اغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند و از هر چه مولد صفراست مثل صوم و سهر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سببش اکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و اتخم‌ها و استحمام عقب غذاست اولاً بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج مسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقیه دماغ حب ایارج دهند بالجمله بقول شیخ اصول ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که در آن تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ابرسا و اذخر و حاشا و زوفا و فودنج و سداب و سرنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و وجهیست که در استعمال این ادویه از ضعف با قوی گرایند بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیر الکمیه شدید الکیفیه باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حاره قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنا بر سخونت حجم او زیاده گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری از آن مستفرغ سازند و بعد از آن در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج خلط خام آن ست که علاج و تفصیه با دویه معتدل الحراره کنند و سکون و دستین اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده قلیل الکمیه یا ضعیف الکیفیه باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویه متوسط الحراره اخذ نمایند و سزاوار ست که استعمال نکنند سخن شدید التسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن نماید و غلظت زیاده در آن بهم میرساند و خروج آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او بادنی شی حار ممکن ست پس غوص او با دویه و تقطیع او باقی شود به مانند و ادهان حاره که از ریاحین و از برگها و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارده داخل اند و اگر مواد شدید البرد یا کثیره یا عسر الانحلال باشد ادهان که از صموغ حاره و ادویه قویه گرفته باشند در روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و ارغوان و مرزنجوش و نارمشک یا زیبق که در مان سبب اسباب رطبه یا فوفیج رطب یا شبت رطب یا بوتنه رطب و مانند آن چه شانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب

بکمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و مروخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پا بها باشد و دلک و مالش آنها بنمک در روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین بهتر آنست اما امر جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی که استفراغ ماده راس بشرکت بدن بنماید حب ایارج و قوقایا ست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که دران غلبه مرار بود و معده لک غلیظ باشد بلکه آن منتشر که در اخلاط بلغمی و مرار بیست و قوی تر ازین همه نقوع صبر ست متخذ بآب کاسنی یا نقیع ایارج و قی بسکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج ارکاغانیس و ایارج اذفس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک سیر نچه دران اسطوخودوس افتد و ایضاً آنرا قی بشرب سکنجبین و تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط از جه صالح ست و با وجود این آنها را طبقات ست و اولی آن ست که با ایارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از مسهلات ملائم مختصه برای تنقیه راس شبیارات ست که از ان حبوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در معده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بتکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن بخواب روند تا حرکت و بیداری فعل او باطل نکند و خمیره و اصل درین حبوب صبر و ایارج ست و مصطگی برای تقویت معده دران داخل میکنند و هلیله برای منع صعود بخار به دماغ از معده می آمیزند و اگر اراده اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند مطبوخ بسبعه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و تخم انیسون و سعوط بمرزنجوش و جندبیدستر و کندش و فلفل و خردل و معجون جامع الاسرار در تفتیح سده و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب ست و ایضاً از منقیات خاص دماغ غراغر و عطوسات ست و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب بطول و پاشویه حار بعد تنقیه عام بعمل آرند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و مسهل و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر با بدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند تجویز کرده در علاج کلی امراض راس مذکور شده و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق بسوی اسفل بعمل آرند و گاهی ریاضت خفیف نفس راس میکنند مثل دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و مهدها از منقیات خاص شمرده اند چنانکه در آخر تدبیر غسل بعمل آرند و بسا ست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و وج حتی مویزج و مانند آنها نفع می بخشد و ادویه غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطگی و وج و ذرودفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج دمری و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آن ست و بقول سویدی غرغره بعصاره اذان الفار یا مویزج یا سکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا بطبیخ اراک یا عصاره چقندر سفید بعسل یا زوفرا یا صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصاره انجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصاره کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد ست و ادویه عطوسات منفتحه مجرای شم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دار شیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و نبردحار و مانند آن ست و گاهی از بعض ادویه مذکوره اضمده و اطلیه بر اصداغ بعمل می آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند بتدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بروغن گل و مانند آن بعمل آرند و در مرتبه ثانی بعصاره چقندر و مانند آن و در مرتبه ثالث بآب مرزنجوش و امثال آن و بقول سویدی سعوط یک درهم اذان الفار مثل او عسل و یا بآب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس الحمار که آن کاهو دشتی ست یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل ادیا انجره یا برگ شاہبانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس یا صعتر بشیر دختران گرفته و یا مریک دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم بعسل و یا طبیخ کمون و یا جرم او سوده و یا روغن

روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جمار النخل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مامیران و یا حب بلسان و یا روغن شونیز و شیر زنان و یا جندبیدستر بروغن
بادام و یا شیرهٔ مغز بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت
بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منقی دماغ ست و ادویه انکباب و نطول اینست اکلیل الملک بابونه حلبه نمام مرزنجوش اسطوخودوس افسنتین اذخر
بادیان بیخ کرفس پوست بیخ برگ ریحان برگ سداب قرفه حاجب الغار عشبه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی زرنباد
قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فودنج شیخ ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوش داده انکباب یا نطول سازند و ادویه باشویه حاره نیست گل
مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوری که در علاج امراض دماغی حار سابق گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل
بادرنجبویه و برگ سداب خاکسی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شمًّا و بخوراً ابلیه ردیه بارده را از دماغ فرو می آرد و کذا مشک شمًّا و عنبر
منقی دماغ از مواد بارد ست و هلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن رطوباتی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شمّ طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب طبیخ او
منقی دماغ ست و کذا مضغ کندر یا علک البطم یا صمغ پسته و اندا نقون آب دهن و کذا سعوط بعصارهٔ گل بنفشه تازه و هر واحد ازینها مجرب من ست و شرب عود
یا عصارهٔ بخور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا تخم حنظل یا ازغرا یا فسطوریون یا قیق یا آب طبیخ خیری زرد یا کرم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی
یا ریوند و بلیله کابلی یا تربد یا تخم انجره سوده بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصارهٔ فودنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یکدرم یا غاریقون یا حب بلسان
یا سلیخه یا بنک یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شمّ شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دار فلفل
یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقهٔ کتان بسته و یا بریحان کافوری و یا عصارهٔ بصل یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن
سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جندبیدستر و یا جمار النخل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنک و مضغ بیخ شقائق النعمان هرات
یا مصطکی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل مصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقلهٔ انجره مسلوق بروغن بادام و مطبوخ داخل منخرین بعصارهٔ قثاء الحمار و
و شیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد بارد ست و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض دماغی سوداوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته است و سبب او استکثار اغذیه مولد سودا ست مثل عدس و کرنب
و لحم بقر اول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج مسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج مادهٔ بلغمی گذشت
از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بقدر ارادهٔ مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحرارة اقتصار نکنند تا در تجفیف زیادت نکنند
و لاسیما که سودا غیر طبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج مادهٔ سوداوی لامحاله احتیاج تلیین و ترطیب هم مثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و مانند آن
و یا ماء الشعیر با شکر و سکنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجهٔ ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان
و ترنجبین افزایند و اولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حارهٔ مقطعهٔ محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصاً با ماء الشعیر و طبیخ اصل السوس
و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و مناسب است که زیاده کرده میشود در آن اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و
ماء العسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبعی و محترق از بلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه
و ادویه مرطبه معدله حرارت احتراق نمایند بعده انضاج بادویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبهٔ ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات
بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیاهی گراید و در نبض لینت ظاهر شود بعده مسهل دهند و بعد مسهل باز منضج دهند و بعد آن
مسهل نوشانند و سکنجبین بعمل آرند زیرا که سودا یکبار نضج نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نضج یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ بهر نضج سودا نیز معمول ست
بسفائج اسطوخودوس بادرنجبویه افتیمون بصره بسفائج هر یک دو درم مویز منقی بست دانه آلو بخارا ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین پانزده درم داخل

کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گاؤزبان گل گاؤزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی سپستان عناب تخم خطمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده مطبوخ افتیمون پنج کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیرخشت چهار توله سنای مکی بلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در مطبوخ افزایند و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب بسته منجو رانند و بالایش مسهل میدهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماء الجبن و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح با آب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماء الجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده میدهند و بقول جالینوس و ثعلبیس فولس ایارج منقی دماغ از مرهٔ سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا میدهند و حبوب که در آن لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفایج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بتجرد احتیاط باید و بعد مسهل غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و باید بیخ کبر و معجون بعسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مجفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز از آن بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجوید هضم و ازالهٔ فساد آن بغایت مجرب ست

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار ست و سببش کثرت اغذیهٔ غلیظه و سوء هضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ تسبیح و افتیمون و خاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شمیم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید ست و نطول با دویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقهٔ مغموس در آب ادویهٔ مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جندبیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سر ست و قطور روغن زنبق که در آب مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شمیم غلیان [illegible] یاسمین بری و شمیم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط مرکب بقدر سه دانه کرسنه بروغن بادام و روغن خشخاش و قندول و عصارهٔ برگ شاهانگ در روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سر ست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیهٔ آن نمایند بدستوری که در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از منفخات مثل [illegible] و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس سرسام غیر حقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیهٔ خلطی نمایند که از آن بخار متولد میشود و مثلاً در غلبهٔ خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در سرد تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخهٔ بارده و اشربهٔ مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمر هندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلو یا نوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه آب تمر هندی و آلو بخارا یا نقوع بلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمدهٔ محلله که در آن اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در مادهٔ بخار از محللات کثیر التسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه [illegible]

کنند بجذب بخار بطرف خلاف و تنقیہ بغرغرہ بعدہ استعمال کنند نطولات معتدلہ در حمام و غذا امزورہ انار دانہ یا لیمو یا اسفاناخ یا سماق یا کدو یا غورہ سازند و خوردن
تان جمیع تصاعد بخار بسوی سر میکند و طبیخ جو مجرب ست و بعد غذا برای منع صعود ابخرہ خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق و دیگر قطونا بشکر و امتصاص بہی
سیب یا ناشپاتی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیادہ اندازند و در صورت مادہ بلغمی و سوداوی مسہل آنہا دہند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و ہرچہ در علاج
امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشتہ بعمل آرند بالجملہ مراعات خلطی کہ ازان بخار متولد میشود در اشربہ و اغذیہ و غیرہا واجب ست و اول استعمال منقیات مناسب
و جذب بخار بہ بستن اطراف و مالش کف پا بخرقہ ہای درشت و نہادن پاہا در آب گرم و نہادن شاخہا بر ساقین پس حقنہ بخار بسلیلہ مربی و آملہ مربی و کشنیز خشک
و اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال پاشویہ برای جذب بخار از سر در ہر مادہ مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی خواہد آمد

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکتہ و جمود است و توجع سدہ در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعہ بود و یا بسبب ورم پس اگر علت بلغم غلیظ لزج محدث سدہ
گردد آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف مادہ نمایند بمنضج بلغم کہ دران زوفا و حاشا و غیرہ ملطفات افزودہ باشند و بعد نضج تنقیہ بمسہل حار واجب
ایارج و شبیار کنند بعدہ بہر تحلیل نطولات و ضمادہ و شمومات و سعوطات و عطوسات و غراغرہ کہ در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز با انضاج
و استفراغ مشغول شوند و بعدہ تحلیل گرایند حتی کہ سدہ زائل شود و نطولات منقیہ و شبیارات و مضوغات و ادہان محللہ دائم بعمل آرند و واجب ست کہ در
ہمگی نطولات سکب ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکہ غوص نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان و آزاد درخت و لادن و شبابک
کہ آن بربوفت ست و گل سد و نجان و مرزنجوش ہر واحد تفتیح سدہ دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیدہ در خرقہ کتان بستہ دائم بوئیدن و بخار
[illegible] مرزنجوش [illegible] و کذا انیسون بریان در خرقہ کتان بستہ در تفتیح سدہ دماغ مجرب من ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز
مفتح سدہ دماغ ست و کذا [illegible] و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویہ و مرماحوز ہر واحد شرباً و شماً و کذا سنبل و جوزبوا و انیسون ہر سہ مساوی مفتح سدہ است
و [illegible] شماً و شرباً [illegible] و تخم آن و بقلہ مسلوق اکلاً و عرق [illegible] و کذا عرق بادرنجبویہ و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخہ و مرزنجوش ہر واحد شرباً
و [illegible] مرزنجوش [illegible] روغن گل قند فل سعوطاً و بقلۃ ترنجان مسلوق بشیرہ بادام اکلاً و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شماً در رد نافع و اگر سبب
[illegible] سوداوی [illegible] باشد نشان غلبہ سودا ظاہر بود تدبیرش فصد ست و استفراغ سودا و استعمال ضمادہ و نطولات مخصوصہ آن کہ در علاج امراض دماغی
سوداوی گذشت و آنجا کہ مزاج دماغ حار و سدہ غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعدہ ہرگاہ از علاج گرم سر را مضرت
رسد مدارک آن نمایند بمبردات کہ با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعادہ مفتحات کنند و تا انفتاح سدہ بہمین طریق علاج کنند و ایضاً
در چنین حالت استعمال سکنجبین و ماء الشعیر و غیرہ مفتحات باردہ مناسب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا ورم محدث سدہ گردد علامات غلبہ
خون و صفرا و ورم پیدا بود تدبیرش تنقیہ بفصد و مسہل ست بطوریکہ در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سدہ ورمی بہ آنچہ در علاج
در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سہری و سکتہ است در جملہ اقسام ورم اول فصد سر و کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیری کہ در علاج امراض دماغی
حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدا بردع مادہ از مبردات مذکورہ مخلوط بسرکہ و گلاب کنند مگر آنکہ با آن درد شدید باشد کہ درین وقت سرکہ جائز نیست و
درین استعمال روغن گل بسر دہند [illegible] صالح بہ دون افراط مخلوط با سرکہ بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سرو آب عنب الثعلب و نوفل و صندل و شیاف مامیثا
و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبہائی کہ دران ادویہ باردہ قابضہ و حارہ قوی القبض کہ در مزاج آنہا ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا جوشانیدہ
باشند نافع ست و از ادویہ شدید البرد مخدر از مثل خشخاش و افیون و غیرہ اجتناب کنند مگر ہنگام شدت حاجت کہ وجع شدید باشد و دران ہنگام

قدری بابونه داخل نمایند تا از شدت قوت مخدره آنها را بشکنند و کم کنند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحده باشد اولاً آب لعوق که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد از ان دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران اکلیل و بیخ مورد پخته باشند و انداهان روغن بابونه تازه تنها یا مخلوط برد و غنگل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و پس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و خطمی و اکلیل الملک و اقحوان و شبت جوشانیده باشند و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضاً ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماء الشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که دران روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ و نظیر او مانند آن باشد یا ماء الاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتداء از روادعات بر روغن گل مخلوط بملطفات مثل حاشا و فودنج و جندبیدستر خاصةً پس استعمال نمایند عنصل و سرکه آن و اطریفل صغیر و مانند آن وغرغره اگر ممکن باشد و بسا است که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر از ان بحسب مزاج جندبیدستر خصوصاً برای لیثرغس بعده منضجات که دران ادهان اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد از ان نزد انتهاء تمامی اورام بارده و حاره مرخیات را بدین نوع که در بارد مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات مثل خمیره گاؤزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواء المسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح و یاقوتی بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کیتکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریره های معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمند است و روغنگل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بود و مغزیات داخل است بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب بویند و بوئیدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاؤ فقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفید است و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه حیوانات و لبوب مقوی دماغ است و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان کرده خوردن در روغن آن بر سر مالیدن و همچنین سر بره بگار قلیه جلفی که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یک دو لقمه از ان خوردن نافع است و اگر سینه بچه مرغ که قریب جوانی رسیده باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل قدر زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده و شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مزید دماغ و مقوی آن است و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک ده ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل منڈی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد در ینحالت باستفراغ آن پردازند بطریقیکه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطگی سوده یکماشه با اطریفل کشنیزی یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ است بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سوء مزاج حاره یا بارده بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت بسانج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شد و بعده از ان حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفید

و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیر میش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شمم و شرب گلاب و آب گل تفاح و گل به و تمر هندی و آمله و کافور و بلیله کابلی و شمم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلنجه و یا مرزنجوش مخلوط بکباش و قرنفل یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا بنج بادآورد و شرب و شمم مشک و عود و زعفران و ترنجان و تخم آن و گل بادام و شمم برم و جندبیدستر ان و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبل که گل سوزنجان ست و شرب نخود جوزبوا و سنبل هندی و شرب و ذرور سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و دو بسراف و غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و تخم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شرباً و ذروراً و کباش و قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک یا پوست سبز او خشک کرده ذروراً بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول و مغز حیوانات تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و مخ دراج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بروغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکنند بیش اگر سببش کثرت جماع باشد مهیجات و مولدات منی استعمال کنند و ایضاً ترک جماع نمایند و اغذیه سریع و لطیفه خفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای جوجه مرغ و گوشت حیوان گوسفند شیرخواره و بره و روغن گاو و پخته بنان روده تنوری خورانند و ماء اللحم ساده شش توله و یا ماء اللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفید ست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضاً شیر گاو و میش و گوسفند و شیر و مغز هر حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده نیمگرم تناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلاو مرغ و حیلاد و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس شاهتره علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا مسطور گردیده و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلاً مخالفت ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل و دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خربزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله و نشاسته سه توله و روغن بادام گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلاو و گوشت و دراج و گوشت و قورمه همراه نان تنوری و باگوشت و دراج و معجونات مقویه دماغ و دماغ نزله بعمل آرند و نسخه تفاحه علوی خان انبست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب و قرنفل زعفران اظفار الطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهارنارنج یک مثقال و دو دانگ علک هندی و مصطکی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزا را کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب بسایند و عطر عنبر و نافه کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود و بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد تبرطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد بعد از آنکه در حفظ تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه تدریج نمایند و اگر مایافت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین بادهان بارده اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع حیضی بیاید استعمال نمایند و ایضاً خمیره مروارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق قبول حکیم ذکاء الله خان هفت توله یا شربت قبول چار توله و تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا شوربای مرغ و نان خشکه خورانند و تحلیه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و بلیله و سیب و بهی و اناناس بورق طلا و نقره و حیلاد شیر خیلی نافع و کذا انوشدارو ساده و لولوی بعرق کیوره

[illegible]

علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ

قوت صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو و لحم بقر و کله پاچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول ارد مثل برگ کاهو و چغندر و کشنیز و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعام تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده

نشود و چیزی از مخدرات مثل شربت خشخاش یا شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون ببویند و اگر قوی تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزر البنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که موجب بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن است و بسا است که مودی بهلاکت میگردد و آنچه از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود بدو بزودی

آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند

علاج امراض دماغی از ضربه وسقطه وتفرق اتصال

و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام کشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعد تنقیه صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مرمکی ربع درم سائیده وقت خواب با آب مکو گرم بخورند و اگر در ضربه ضعف و خفقان باشد از دو دانگ مغاث نیم دانگی مغاث هندی یعنی میده چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بمرزنجوش و گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میده گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ناکیان حتی الامکان بجوشانند و مردان آب انار ترش بنوشانند تا از اشتها ادویه بصفرا و از ضربه غثیان که کل ادویه منقی اند باز دارد لیکن آب غذا که بسیار اندک باشد تا دماغ از تر شدن و منتصر نگردد و دو معده اک باید که صحبت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغتسال منبجه و حار و بصداع و هرقید مثل جوز و شام ابنج و جبر و بادنج و شراب قوی و تشنج و پنیر و شیر بن اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جوید گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع میسر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود و فقط بغیر سیلان خون آنرا جراحت نامند و اگر با سیلان خون باشد دامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد متلاحمه نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال را گردانند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گردانند و در آن ورم حادث گردد نطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود و نحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال و بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام علیظه شود آمه و مامومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائفه خوانند و قطره بسیار ردی است و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و در آمه و جائفه خطر است و تشنج بیشتر باید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود اکثر خادر جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع بالبطون بلکه تا بحد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هر گاه قطع تا دماغ رسد تب و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب تر بسلامت آنست که قطع در بطن مقدم و ایسر مقدم دماغ واقع شود و چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در موخر بود سخت تر باشد و بعید تر است که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بفهم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در تشخیص سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که دون منقله است دو مذهب است یکی آنکه مائل بادویه یابسه مالکه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب متقدمین است دوم آنکه استعمال ادویه شدید التجفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب انکسار او بادویه جذابه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از خارج بعلاج از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجیب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس است و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف الدم و سرعت التحام نفع و جمع یافته ایم مرهم جدوار تالیف ماست و هر قدر که مدتها میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود

فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب ست و مالقی وغیره مینویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب وکذا اقاقیا بصبر وکذا سوسن بری وکذا حلزون صغیر سائیده وکذا براده چوب شمشاد بحنا وکذا اخراطین برد نخگل سوده وکذا زراوند طویل سوده بشراب و عسل نخچه تا غلیظ گردد بر خرقه کتان مالیده نافع جرح حفت و کسر عظام سرست وضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی تخم دعدم کسر عظم ست وتقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بر شجه راس علکذا از روهرفد زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده وزاج دکنند رود م الاخوین وقنبیل سوخته وصبر وکافور وتوبال مس وپوست شجر صنوبر وپوست ثمر آن هر واحد التحام جراحت راس میکند

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صداع وسدر و دوار وسبات وسهر وصرع وغیره هست پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ ماده غالب نمایند و اسهال و اصلاح معده و تعدیل مزاج وتقویت آن کنند مثلا اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیره کشنیز نیز افزایند و اگر تسکین منظور بود آب تمر هندی دو تولہ آب آلو بخارا نیم چهار دانه شیره تخم خیارین هفت ماشه شیره کشنیز خشک چهار ماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر در بعض نسخ معلوم شود و بعده آلو بخارا العرق شاهتره مالیده شیره تخم کاسنی شیره خیارین شربت انار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشریب کرده باشند و دران صفرا بسیار باشد پوست هلیله زرد افسنتین بنفشه هر یک پنجدرم تخم کاسنی گل کشوث شاهتره هر یک سه درم تمر هندی بیست درم در چهل رطل آب طبخ نمایند تا صد درم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بیست درم محموده مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیله زرد یا ایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضا چون اراده تقویت دماغ و منع صعود ابخره از معده و نواحی آن کنند و دفع نمایند واجب ست که فواکه حامضه خصوصا انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و غوره خصوصا بعد از طعام بخورانند و در ابتدا در خصل در روغن آس بجوشانیده در روغن بابونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سرست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده طلا کنند نیز جائز ست و جمله ربوب قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده هست پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی با یکدیگر سائیده در ربوب آمیزند و اگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان ترکرده سحر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا با آب انار مانع انصباب صفرا بمعده است و نیز در اشیاء که دران چیزی ترش مانند غوره و انار و تمر هندی و آلو باشد یا غوره کشمش و شیره بادام و یا مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیره بادام غذا سازند و نیز لازم است که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویه چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیه ترش و چاشنی دار و مدام تمریخ سر با دهان بارد رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهار بید نمایند و اطراف و اسافل پایها بمالند و بازو به بندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطگی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل مشتقه سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بدستور و یا سنای مکی افسنتین هلیله کابلی و سیاه هر یک پنجدرم اسطوخودوس بسفائج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم مویز منقی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران نخچه نیم گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمده مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلا جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطگی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا اقلایا و مطنجنات با فادیه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده مسهل سودا و حب افتیمون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفائج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بیست درم تمر هندی بیست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد

درم بماند پالیده صاف نموده بست درم ترنجبین و ده درم گلقند مالیده باز صاف کنند و یک درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول بران پاشیده بیاشامند
یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند با دهان و ضماد مسخنه مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه با افتیمون یک مثقال سوده هر روز
بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل الحرارة نمایند و بمزورات نخود آب بغیر قرطم و بلحوم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب بلبوب بخورند و سائر تدبیر
از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیره بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی کنانند و بعد نضج منضج بلغم مسهل
بلغم دهند بعده دواء المسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب است و کذا شونیز نانخواه زیره
حب الرشاد یک درم هر روز بآب خوردن و ایضا بعد تنقیه معده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه و فودنج و امثال آن
دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر بدهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوء مزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد تعدیل او
پردازند بدانچه در علاج انواع سوء مزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بست گندم بآب
انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود قی
کنند تا که صفراء منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی با انیسون و زیره و نانخواه و عود و قرنفل و دارچینی و زعفران
آلوده تناول کنند و یا جلاب با فادیه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطگی بخورند و آنجا که سرفه با نزله و خرآن از استعمال
ممنوعات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت ساقین باشد اگر در آنجا امتلا ظاهر بود و فصد صافن کنند یا حجامت
ساقین نمایند و بعد تنضیج مسهل گرم و حب ایارج یا حب صبر و مصطگی تنقیه بدن کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس
نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از بن ران تا کعب پا بربندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند
و پاشویه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالا تر از مبدء ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازاله برودت فعلی آن گرمی
آتش بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بران عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته
و یا در آب مطبوخ ادویه گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سرد شدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد آن عضو را در آب گرم نهند بعده
عصابه بکشایند و بخرقه درشت بمالند و بعده مقیء بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات و مروخات
که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و تقویت
دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جندبیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده نشود
بر موضع مبدء ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بران موضع کنند و بعده ادویه مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیر انجیر و کبیکج نهند و یا
فلفل و خردل و فرفیون سائیده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و عسل بلادر قوی تر از آنست و بعده قطعه اسرب
بران بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی ماده فاسد مستفرغ گردد بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت بدن بود بدستور مسهل
و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدء حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بر بندند و تدبیر مذکوره
بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضو است بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلا
در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هر چه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و ازاله باقی
نکایت آن کنند و در شرکی معائی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این
هر دو امر است اطریفل کشنیزی و اطریفل کبیر و خاییدن کشنیز خشک و دارچینی و سفوف کشنیز با شکر و خوردن کشنیز در نجاسف با مویز سیاه
منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظ الصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس

ودرم رحم نمایند وانچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بجاری توجه فرمایند

صداع یعنی دردسر

بدانکه صداع المی ست وسبب هر الم یا سوء مزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعةً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هردو با هم مثل ورم وسوء مزاج شانزده
نوع معروفست که هشت از ان ساذج مفرد ومرکب باشد وهشت مادی مفرد ومرکب لیکن سوء مزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که درینجا الت
جهت تمدد یا احداث ریح موجب تمدید وتفرق اتصال مولم میباشد وسبب سوء مزاج حار یا ماده حار دموی ست یا صفراوی یا مرکب از ان هردو که بسبب کیفیت خود
باعث صداع گردند ویا ریاح وابخره حاره یا گرمی آفتاب ویا شمیدن اشیای حاره ومانند آنکه در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهند شد وسبب سوء مزاج بارد مصدع
ماده بارد بلغمی وسوداوی ست ویا انچه در صداع بارد خواهد آمد واسباب سوء مزاج یابس کثرت جماع ست ومانند آنکه در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد وما اسباب
تفرق اتصال یا ورم ست یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسق یا شق یا هتک یا سده یا ریح وابخره ویا خلط اکال که تفرق اتصال کند و[illegible] میباشد سبب است که ملتئم میگردد
وتفرق آن باقی میماند وایذا میرساند وصداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از انها واسباب سده در علاج
صداع سددی بیاید وابخره وریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند وگاهی در بدن گاه در هردو گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام [illegible] میایند ودر دماغ محتقن میشوند
وسبب صداع تمدید وانضغاط میگردند وازین قبیل ست صداع حادث از بوئیدن روائح خوشبو وبدبو وبدانکه اخلاط حاره باعث هیجان وتولید ریاح نمیگردند بلکه هیج
ومولد ابخره اند وریاح وبخارات بلغمیه ثقیل بطئی الحرکه ومحتبس میباشند وسوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت وبدتر در کیفیت وابخره دمویه غذیه کمتر اند از روی قهر
وبیشتر اند از جهت کمیت وابخره صفراویه حاد ملتهب وسوزنده ولذاع اکال اند اکثر ضرر او بکیفیت باشد وایضاً بقول شیخ الرئیس انهم یعنی سوء مزاج وتفرق
اتصال وورم باصناف وانواع خودها که اسباب صداع ست گاه در نفس جوهر دماغ بود وگاهی در حجابین محیط آن وگاهی در عروق وگاهی در غشای
خارج از قحف وسبب مؤدی هرکدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد وگاهی بمشارکت غیر آن واو یا عضوی بود که میان آن واعضای راس
شعبه عصب باشد مثل معده ورحم وحجاب وغیره ویا عضوی بود که میان او ودماغ شعبه عروق از اورده وشرائین باشد مثل قلب وکبد وطحال ویا عضوی
مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان مؤدی گردد ویا عضوی مشارک عضو از جهتی ودماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده در اوجاع آن
بهر آنکه گرده مشارک جگرست وجگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازینجهت باشد ویا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد و
آنچه بمشارکت بود گاهی با دوار ونوائب باشد بحسب دوار ونوائب سببی که در عضو مشارک ست مثل صداعیکه بمشارکت معده باشد چون انصباب مواد
صفراوی یا غیر آن بسوی معده ادوار بود ومثل آنکه با دوار تزاید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی میباشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای
آن تمامی ویا در بعض آنها باشد وگاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر واین یا بمشارکت مطلقه بود ویا بمشارکت غیر مطلقه ومشارکت مطلقه آنست که متادی
نگردد بسوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد ومتادی گردد ومشارکت غیر مطلقه آن ست که متادی
گردد بسوی جوهر دماغ از ان عضو شی جسمانی وآن ماده خلطیه ویا بخاریه است از قسم اول ست اصناف صداع حادث از تشنج وکزاز ونهوو ورياح افر
واوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسای قوی شده بود وگاهی میباشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعه که آن حرارت وبرودت
ورطوبت ویبوست ست ویا کیفیت غریبه ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد وگاهی متادی از مواد غیر غریبه در طبائع خود
بود که باشند او کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند وگاهی متادی ماده غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق
رحم ویا به شخص بعید العهد بجماع ویا بکسی که در مراق ویا اطراف آن خلط ردی پیدا شود وبهم میرسد ومشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت
فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات ویا از جهت ماده فاشیه پراگنده در سائر بدن وصداع بحرانی ازین قبیل ست صاحب کامل گوید
که صداع یا از جهت بحران بود ویا تابع تپ ویا منفرد بنفسه پس انچه تابع تپ باشد حدوث او از امتلای راس باخلاط وبخارات حاده بود واین

یا از خلط ردی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تپ
چنانچه در تپ غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضے ازان خاص بسر بود و بعضے آنست که حدوث او بمشارکت سر معده را
بود و آنچه خاص بسر باشد یا از سوء مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از ریح و یا از ضربه اما آنچه سوء مزاج باشد یا سوء مزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود
و سوء مزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیهٔ دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره مصدعه مثل جوز
کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوء مزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه
هرگاه مزاج اغشیهٔ دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از کشادن سر در هوای بارد و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سوء
مزاج یابس بود و صداع حادث ازان ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمیکند مگر آنکه با مادهٔ بسیار بود و پس صداع نمود حادث
از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوء مزاج مع ماده باشد یا از مادهٔ دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی
بود و یا از سده باشد یا از کثرت اخلاط غلیظه لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشای
بسیط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر معده
را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب
هنگام ترقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خمار گویند و این از قبیل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع
حار سریع التحلل و الانقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضے ازان بطئ التحلل و الانقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است و رئیس الحجاعة
میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون بمرض بماند بعد حمیات حاره مثل رعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده
بتمامه بر عافت یا غیر آن کند و امراضی که بدان منجر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و بالجمله
دماغ سریع القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوء مزاج بود و یا از امری در نفس عضو و یا از سوء ترکیب آن یا بسبب قوت حس
دماغ پس از هر سبب خفیف نیز اذیه ایابد و بعض صداع با عرض نبود و بعضے مودی با عراض مختصه بنواحی راس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در
نواحی سر پیدا شود و بعضے مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت وا فرا را دیا ابرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و
یا ازان چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها د فواق و غثیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم
بود و یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس و ضعیف الاعضاء هاضمه
مثل معده و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و ازان بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معدهٔ ایشان اخلاط
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضے از تناولات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویهٔ مفرده مذکور اند و جمیع افاویه مصدع اند و کذا
جمله منجرات حار باشند خواه بارد و لیکن اگر مودی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر بلکه گرکند و اگر اذیت
بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود
در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و دران باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید
و بیشتر صداع بسبب تادیهٔ شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی می نویسد که گاہے صداع از نزول در آب سرد
بسیار و در آبهای شبیه بالطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام ترعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدید و تردد یا ملاعبت
یا سقطه یا سقوط شئی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطبا انسداد مسام از هواے بارد و آب سرد و اجتماع
بخارات در بطون دماغ ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده

وترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضاً خواب طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از حبس بسبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی بعقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود و مادی علامات ظاهر نبود بدانند که یکی ازین دو نوع ست و درین هنگام فرق میان این هر دو از نفاذ و صفای حواس و مجاری دماغ که از ذکای حس بود باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب مخصوص در سر باشد در اکثر اوقات ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غضروفی را که بعضله حنجره و حلق آمده آفت رسد

الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم میتوان یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و داخلی و خارجی و بخاری و داخلی و خارجی و سددی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و میبیجی و جماعی و شرابی و شمی و ضربی و ستقعی [؟] و تفرق اتصالی و تبرغی ذوبی و دودی و مشارکی و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان میکنیم طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا از مریض بپرسند که درد سر تنها ست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند پس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری اگر سبکی و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود و بعده بپرسند که بلمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود و درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در اکثر اوقات و انتفاع بچیزهای سرد و تقدم ملاقات آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر بلمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و درد مفرط بود هر چند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درینحالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و ذبول و وجع بسوی مؤخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی هوا مثل شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر بلمس گرم باشد صداع حار مادی بود و بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزهای شیرین و غیره هم سوال کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر بلمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعده رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی مؤخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیز از گرمی هوا و شدت آن در زمستان و سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال طلا و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منخرین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتداء اسفید و رقیق و بعد نضج سیاه و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسده نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر بلمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و بلمس گرم و وجع و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هر گاه علامات سوء مزاج ساذج و مادی بخوبی متشخص نگردد درین صورت سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکوره هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق نزله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر یافته شود

دیا دی بینی چشم و چشم و بطلان ذکر و حافظه و ضجر یه ادنی سبب بیداری نیز بود صداع یبسی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بد بو یا خوشبو و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت و یا عروض صداع بعد از خواب بپرسند پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوئیدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و بآن ثقل و مدد و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه روائح بیک رایحه مشموم شوند صداع ترغرعی باشد و اگر بعد از خواب عارض شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود و حال خارش و غدغه دماغ و بدبوی رایحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرداب از بینی و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دود و وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع ضرر در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شده نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا نوخ بگوید و با آن آثار مذکوره شرکت معده بود صداع معدی باشد و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل بمقدم سر گوید و نزدیک حرکت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رائحه بدبو در بینی و دهان دریابد صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در وسط تارک گوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بموخر سر مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع کلوی باشد یعنی اگر درد گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گرده چپ بود بجانب چپ و اگر در سر در وسط سر در دو جانب موخر سر باشد و اگر در موخر ترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مثل مورچه ماننده از دست یا پای بجانب سر می آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل درسام و سرسام و شوصه و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح و آفرشه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و حمیات وغیره بگوید صداع عرضی باشد و این از زیادتی صداع بزیادتی آن مرض و سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بدانند که این صداع بعد عروض مرض شده و صداعی که در حمیات بروز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این نیز زوال و زائل گردد انتهی تا اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیر که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و پس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود حسب تشخیص سبب بعمل آرند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی مینویسند که صداع اسوء است غیر آنرا از علل بدن و وجوب قطع سبب مقابله آن بضد بعد زوال سبب بعد از آن جمله امور نافعه در ازاله صداع قلت اکل و شرب است و عادت خصوصاً اغذیه بخره و شراب غیر ممزوج و کثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار خصوصاً صفراوی مضر است و چیزی برای صداع خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هر چه بحرکت آرد و بدن و مواد را از جماع و فکر و غضب غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع ست و باید که مالش پایها بعوض بهتر شجوی باشد که مریض را خوش آید و بخواب برد و فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی و التزام حجامه بسفل سر مثل آنکه بر ذقن باشد و مالیدن اطراف گذاشتن آنها در آب گرم و اند کی راه رفتن و ترک اغذیه نفاخه و مبخره و بطی الهضم بسیار نافع کسی را که خواهد صداع او نیز و دی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بسا است که از ریختن آب گرم بر اطراف و ادمت بران بعیان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول مینماید و مولف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و بسبب نزول بخره وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق نوه اصبع ندعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیته مسکن صداع ست و همچنین استخوان هدهد مردار خوار و سر موش و بوج و زهره روباه و جلد شانه بدیه تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد عاذ نیز بالخاصیته صداع نشاند و ایضاً برای مطلق صداع سعوط مروارید محلول شیر زنان و پوست خشخاش و کذا دلک پایهانه بناد و لذا ضماد حناء به نمک طعام اید حلق ر مجرب نوشته و نطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب الشفا شرباً و طلاءً و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیته دافع صداع ست شیره با صداع مزمن الم عضو شامل گردد

اولا تسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع است و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد بمنع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بیه و نیلوفر و غیره و مثل البان معطره کافوره باشد که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد و بسیار است که اشیای ملطفه بسبب تفتیح طرق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار نباشند مانند سکنجبین و تدبیر ملطف مضرست بکسی که صداع او علاج تدبیر مغلظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آن نماید بشور بقر و نهادن محاجم بران نیز اما آنکه ماده از سر بکشد از ینجاست که با شوبه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع تحریر چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر و فرق سر سازند پس عوض دوا یا بکوبند و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سر دست و ایضا بعد تنقیه در مالیدن باستگی مضائقه نیست و مالیدن اعصاب عضلات گردن و استعمال تخلخه یا خوردن خربزه شیرین و همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیار شنبر و گلقند و جمیع بنفشه و شیافهای لینه و حقنهای لینه معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سببها نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجا که نزله یا ر باشد روغنها دور دارند بلکه هرچه نرمی افزاید و عفونت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هرگاه اراده اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی و مزمن باشد اول موی سر بتراشند تا اثر دوا بعمق انهم نفوذ کنند و بعد از آن اگر بکلیل یا موخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بمانند و دماغ استنشاق یا استیفا از آن دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا بر دود بی تحلیل نماید و معین تر باشند و ابتدا بسر که درین هنگام با اطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قوی تر داخلا و خارجا تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن افتد باید بادویه مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیانا و اغذیه مریض صاحب صداع را مناسب نیست خصوصا سرکه مگر در بعضی اقسام مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا باعث معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد والا هنگامیکه با آن سرفه یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب صوت عارض شود پس اگر دفعة این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلله قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعیف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی از جمله معالجات صداع نیست و آن صاحب صداع را مضر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معده ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد منبخر باشد که درین هنگام قی نفع می بخشد و صداع عیلکه و موخر دماغ باشد و با آن تپ نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ است اولا فصد رقوت و بعد از آن فصد و تنقیه که بیاید و در وهم او انتقال می نماید و از تبرید تسکین باید لابد است احتراز از فصد و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یک سال بران گذشته باشد نه زیاده بران و نه روغنیکه با آب گل بطریق طبخ با آتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر اراده تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویه منبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و ادویه مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و مانند آن و اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و نفاخه و دیرهضم و آنچه بالخاصیة مفسد دماغ است مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جماع و سکر و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای معده و غایت تنبیه شیخ در علامات نیز بصداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع است و نیز دلالت مینماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهم رسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی بول و رسوب آن در حمیات و در وقت بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید فلا محاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول الماء است

علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج

بدانکه سوء مزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی است که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و به نیه مانند
مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام با آواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تاخیر در غذا و یا دوسی سر تراشی و یا دو نوم اندک
تغیر معین و یا بوئیدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض
از امور مذکوره باعث حدوث سوء مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیه حاره مثل فلفل و حلبه
و زنانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و
امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا نسبت بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ موذی گردد و موجب حدوث سوء مزاج حار و صداع شود
بالجمله تدابیر که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو و آب سرد
نیز نافع ست و شیره تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول ست و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنپ آن عرق بیدمشک و عرق
کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر و یا کاسنی
وغیره با شربه مذکوره بدهند و در وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و در صورت قبض طبیعت استعمال آلو بخارا و تمر هندی و خوبانی
و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش و به و زرشک مفید و از کشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره بر آورده بشکر شیرین کرده
یک توله اسبغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هر یک شش ماشه
خیسانیده با شربه مذکوره بدهند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ ست بقدر چهار ماشه می افزایند و نقوع حامض و جلاب شکر یا شربت نیلوفر یا شربت
بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه یا نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر
بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو
و سرکه یک جزو نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسبغول می افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه
و گلاب منع ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار و تربزه و کاهو و کاسنی و خرفه
و کشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و در صورت کثرت بخارات در سر و در انحطاط مرض روغن بابونه بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه
ضماد آن و شما بقول جنین نافع صداع حار ست و بقول نیمی شرب و ضماد عصاره آن مسکن صداع حار بود و پاشویه از آرد جو سبوس گندم برگ
بید هر واحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعد از آن اطراف بستن مفید ست و اگر حرارت زاید بود گل بنفشه و نیلوفر هر یک
پنج توله کدوی سبز یک عدد و بفزایند و یا از نمک شور دو درم سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک نیم پاو تخم خطمی چهار درم
در آب جوش داده هر گاه نصف بماند نیم گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور و سبوس برگ کنار هم کفایت میکند و شموم صندل
و کافور و جرادة کدو در گلاب سائیده فی الفور تسکین بخشد و هرگاه خیار را قطع کرده ببویند همین اثر دارد و شمیدن گلاب و پاشیدن قدری از آن
بر چهره نیز مسکن سریع ست و کذلک آب بید و بوئیدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهار مج و سفرجل و گل باقلا و پوست بیخ تفاح و آس
سبز و تمام هر واحد مفید درد سر حار ست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین صداع شدید الالم
معمول ست و این سعوط طباشیر نیز مجرب ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یکماشه افیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زنان و روغن گل و روغن بنفشه
حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس در آب عنب الثعلب حل کرده سریع الاثر ست و سعوط مرداریه محلول در دفعه اول
مزیل صداع حار ست و سعوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصاره عنب الثعلب و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع ست و کذا
دو قطره کافور با آب کاهو و یا بروغن گل مجرب و نسعط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران یا شیر البنج سفید یا آب کاهو

یا آب کشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب الثعلب هر واحد نافع صداع حارست و ادهان نافعه طلاء و سعوطاً روغن کدو و کاهو و نیلوفر و
خیار و غیره ادهان غیر قابضه است و تدهین و تسعیط روغن بنفشه نیز برای صداع حار و یابس نافع ست و ضماد این قرص مثلث مدابا ب کشنیز سبز
یا آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول ست مرکب افیون بزر البنج نادن کافور زعفران پوست بیخ یبروح هر یک پنج درم کنند یا نزر روت الحمل گل ارمنی
هر یک دو درم کوفته بیخته به گلاب و آب کاهو سرشته اقراص بسازند و اگر کشنیز خشک بریان کرده بسرکه در روغن گل شبانیده مکرر طلا کنند برای صداع حار
و آنکه عرض شبهای گرم بود معمول استاد مرحوم ست و ایضاً آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده بر جبهه و صدغین ضماد کردن برای صداع حار عجیب التاثیر
است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سرکه در روغن گل سرشته نیز معمول ست و در صداع شدید الحرارة گل نیلوفر کشنیز تر
گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب قدری افیون و کافور داخل کرده بکار برند و یا آرد جو گل بنفشه و نیلوفر بلعاب اسبغول که در گلاب
برآورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزر البنج بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح آن ست
می افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزر البنج و بیخ یبروح قدرے
یا دو به دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرفه حذر کنند که مورث ظلمت بصر ست و ایضاً در صداع حار ساذج شدید الحرارة در آب خرفه و آب حی العالم و آب
و گلاب کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب
سائیده طلا سازند و اگر وجع شدید تر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل محکنند کشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یکدرم افیون زعفران
بزر البنج هر یک نیم درم نیز نافع ست و طلا از صندل بآب سوده و یا جرادهٔ خیار و یا طحلب و یا برگ حنا بآب ساده یا بآب کاسنی سائیده و یا برگ خرفه بآب
یا بسرکه سوده یا کشنیز سائیده بسفیده تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده روغن گل آمیخته و یا کشنیز و یا کاسنی بنمک یا بالطوخ
سر و پیشانی از تخم کاسنی و گلاب با آب سوده نیز مفید ست و نزد اهل هند تضمید چوکا دو وب مساوی با آب سائیده بر سر گذاشتن و تخم خطمی یا برگ آن
با آب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ کنجد با آب یا بسرکه سوده و کذا چوب ساج که آنرا ساکهو نیز گویند با آب سائیده و کذا برگ بکاین با آب سائیده و
کذا بیخ انار با آب سوده و کذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمند ست و نطول جو مقشر جرادهٔ کدو تخم کاهو اسبغول بنفشه
تخم خطمی نیلوفر با آب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهر ست بنفشه خشک جو مقشر تخم کدو همه کوفته تخم خرفه برگ کتان پوست
خشخاش و گل آن بیخ نفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تفریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر کنند و
تطلیل بمطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هرگاه شاخها بر قدمین و ساقین بکشند و ازپس آن بشویند بآب نیم گرم یا با آبیکه در آن
ادویه پاشویه پخته باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصاً عند صعود ابخره بسوی دماغ بسیار نافع ست در ریختن آب سرد بسیار بر سر و اطراف در وی حتی که
سردی بقعر سر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضے نوشته اند
که سرد و قاش آن را بر تابه گرم گدازند و یکی بر دو شقیقه بر پیشانی کماد نمایند و هرگاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند و همچنین تا یک گهڑی بعمل آرند
که نافع صداع حارست و بدانکه بقول ابو ماهر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن با آب سرد فی الحال مسکن صداع حادث از حرارت
آفتاب ست و گویند که اگر این صداع ببرودی زائل نگشت و تدابیر مذکوره هیچ سودی نه بخشید باید دانست که در دماغ فضلهٔ خلطی جمع شده بسبب قوت
حرارت و شدت الم و آنچه اسباب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمر هندی و شیر خشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرد و ایجذب
فضول از دماغ نماید یعنی باندک سقمونیا جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمر هندی با شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس دیا با آبیکه اندک
اسطوخودوس در ان خیسانیده باشند اکثر نفع می بخشد و الا واجب ست که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بفصد یا حجامت یا
تلیین و یا اسهال بهرچه حدس صائب اقتضا نماید و بعضے عصابه را که از سوء مزاج حار ساذج افتد نوعی از صداع شمسی شمرده اند و آن جدا ذکر

گردد و ایضاً بدانند که صداع حار که از تناول ادویهٔ گرم و اغذیهٔ مصدعهٔ ضارهٔ دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد اما گاهی بنفس کیفیت حار دگرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر بتدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد و غیره درینجا نیز مناسب بود و ایضاً درینجا سوای تدابیر مذکوره بهتر برید دماغ طلا بقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو بآب کشنیز سبز ساخته باشند نافع ست و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و تمرهندی و آلو و مانند اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلیین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه یا فلوس خیار شنبر و شیرخشت و ترنجبین و یا بدون آن و یا نقوع خیار شنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیلهٔ زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبر و شیرخشت یا ترنجبین یا آلو یا تمرهندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی ست آن برآورده از آن حب ساخته استعمال نمایند و نطول بآب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و مامیثا بآب کدو و یا خیار و کاهو و کشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم موده نفع می بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر پیشانی طلا کردن باین صداع نفع میکند و دیسقوریدوس گفته که کدام شی ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست و کذا سعوط بآبهای بقول بارد و ادهان بارده و بوئیدن تازه بوگلاب و قدری سرکه بران پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بران سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات خجندی ست و تنشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارده طب بنشینند و اطراف بید و نیلوفر سبز بسته فرش کنند و از اغذیهٔ ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند و نوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کهچری یا دال مونگ با خشکه یا ماء الشعیر یا توری یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره بروغن بادام بدهند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که شدید التطفیه ست بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمرهندی و چقندر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب انار دانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی بلحم حملان اگر تپ نباشد و ایضاً در صورت ضعف قوت و عدم تپ شوربای حلوان یا بقول مذکوره جائز ست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمرهندی و خیار و شفتالو و نگتره و فالسه **اقوال اطبا** سویدی گوید که شم و اکل و ضماد گل سفرجل و کذا التضمید بثفل قدیم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کذا ضماد شاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین و کذا التضمید بحب زعرور سوده بگلاب سرشته بر صدغین و کذا ضماد خمیر آرد بسرکه و روغن گل و گلاب جوشانیده و یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب من ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یا پوست خشخاش با آرد جو یا بگلاب و کذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جراده کدو و کذا عصارهٔ او با آرد جو و کذا التضمید یافوخ بعصارهٔ برگ خرفه با آرد جو و کذا طباشیر بسرکه و روغن گل و یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده بسرکه سرشته و کذا صندل سفید یا سرخ بگلاب و قدری سرکه و کذا صندل چهار درم انزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا بزرقطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده و کذا عصارهٔ کشنیز و یا عصارهٔ برگ بید و گل آن و یا طحلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی الراعی و یا کثیرا و یا عصارهٔ حی العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو کذا عصارهٔ مامیثا بسرکه و کذا عصارهٔ بارتنگ و روغن گل و کذا عصارهٔ سفرجل با روغن او بسرکه و کذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور و کذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل و یا خبث الحدید بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین و کذا انزروت و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته و کذا شیرهٔ افیون و کذا اسفیداج بسرکه سوده بالخاصیه و کذا سویق شعیر با آرد آن با آب انار ترش و کذا عصفر بسرکه و یا اشنان بسرکه و روغن گل یا عصارهٔ کاهو یا تخم آن تنها یا با اندکی سرکه و یا حب الآس قوی مطبوخ و سفید آن قوی تر از سیاه ست و یا عصارهٔ آس بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا حضض یا زعفران محلول بگلاب سرد و صندل نافع این صداع ست و شم و اکل و ضماد بنفشه و نیلوفر و عرق بید و قثا و خیار و شرب ضماد مغز تخم کدو و کذا روغن او و کذا عصارهٔ عنب الثعلب و کذا گلاب و کذا کاهو و کذا تخم کرنب بستانی و کذا اسغول بلعاب گل خطمی

آمیخته و شربت ماء القرع یا یک مثقال پوست بیخ عنب الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ و میوه و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت او
و یا نقوع تمر هندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔ تخم خشخاش سفید ببعض اشربهٔ حامضه شیرین کرده و یا اسپغول و یا خوردن سوده نرم کشنیز خشک بنمک و شکر و یا کتیرا
و یا افیون بقدر عدس یا شربت او و یا بادام و شعیر و یا خوردن کاهو تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن بصاحب صداع حار سود مند
ایضا حکیم ممدوح می نویسد که لعاب بهدانه در گلاب بر آورده شربا و ضمادا برای صداع حادث از حرارت آفتاب مجرب من ست و کذا ضماد مسیر با سرکه و روغن گل
اسفنج در آن تر کرده و ضماد عصارهٔ کنجد بر روغن گل و کذا عصارهٔ بقلة یمانی بر روغن گل و کذا گل کدو یا برگ آن سوده و کذا بزر قطونا با سبات کرده روغن گل
آمیخته و کذا عصارهٔ خرفه بر روغن گل و کذا عصارهٔ ماش یا در گلاب اندکی سرکه حل کرده و کذا گل حنا بگلاب اندک سرکه و کذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده و کذا
فوفل مع تخم کدو و کذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته و کذا روغن گل و گلاب سرکه مخلوط و کذا عصارهٔ حی العالم بر روغن گل مفید صداع حار حادث
از حرارت شمس ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می باید که تبرید و ترطیب سر کنند
در روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر اندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از
بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب ست که ترک روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔ کاهو و بید و خرفه و حی العالم
و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه با این صداع بیخوابی باشد و اگر قوت مساعد
باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود با آب آلو بخارا و خیار شنبر و تمر هندی مسهل دهند و از بقولات مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا
سازند و اگر تب نباشد شوربای جوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آلو بخارا
و تمر هندی و ماء القرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سعوطات قوی استعمال نباید کرد و باید که محللات میل کنند مثل مطبوخ آب بابونه و صعتر و برگ
قیصوم و مرزنجوش روا ست که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از ضمه و نطولات بر بالای سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم و متخلل ست و اگر در سر بخار
حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب ست که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر خاصه بر یافوخ نهند
و تبدیل نمایند هرگاه که گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن بست کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه بویند و هرگاه درد و التهاب شدید
نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین اندروت نیم جزو صندل سفید دو جزو افیون سدس
جزو با آب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بر روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو یا روغن تخم خیار با آب کاهو و یا آب خرفه یا آب
پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشه تر و صندل بویند و افضل تدبیر
آن ست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب بپزند در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل در آن ریخته بر آن انکباب
نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند و در روز همین تدبیر استعمال
کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص بر آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای محکم بر بندند و بمالند
و همچنین بدن تقویت و اطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسپغول بجلاب ست و استفاف کشنیز
خشک با اندک شکر و لیسیدن سیب و امتصاص انار ترش و بوعلی سینا می نویسد که غرض در علاج این صداع تبرید ست و در ابتدای آن ریختن روغن
گل خالص سرد کرده بر سر و اقتصار بر این اشیا ست بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر مؤخر سر استعمال نباید کرد
و اگر روغن گل تنها فائده نکند آب بقول و عصارهٔ نباتات بارده آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سرد کرده چیزی نافع تر نبود و برای
ریختن بر سر روغن گل با سرکه آمیخته نیکو نیست زیرا که سرکه معین بر تنفیذ ست و گاهی نوشیدن سرکه با آب بسیار آمیخته منفعت شدید می نماید و اما از
جملهٔ صداع حادث از احتراق شمس ست و علاجش نیز همین علاج ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون و مساکن بارده و استعمال [illegible]

ونطولات ومروخات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد و سرد و همچنین نشوقات وقطورات و شمومات مذکوره و باید که درین غیرها از همه آنچه تحریک بسختی کند از آواز
قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا نکنند تغیر او سهل بود و بصورت مغلث و سهل انکاری بعید نیست
که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از ان صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن بود که تسخین نماید فقط
بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود و پس مثل این با وجود تبرید و ترطیب محتاج به تنقیه از استفراغات باشد و گاهی در آنچه ثوران ابخره و تحریک اخلاط نکند
حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در ان خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و درینجا اگر از امر استفراغ خلط غالب غافل
شوند از استعمال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پوست جو و مبلول در سرد و آب عصی الراعی
بسرشند و سر را کرده بر سر ضماد نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولا بر سر روغن گل نو با سرکه خمر و گلاب آمیخته بر برف سرد
کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و بخرفه و جراده کدو و برگ بید و حی العالم با یک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید آمیخته
سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا بزر قطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن منفذ نخاع عصب ست و هر گاه که ضماد
گرم شود دور کنند و اعاده بدل آن نمایند و همچنین در سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب در سه شوربه یا به سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند و
بسویق جو و شکر و گلاب مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویه مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند بسهولت
ساکن شود و اگر گذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل ست و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویه حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند و بمقدار
حاجت خون برآرند و جلاب یعنی آب مبتغول شیره تخم خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و بنفشه تر و نیلوفر ببویند و سائر تدبیر مذکور بعمل آرند و اگر
صداع از حرارت مفرد و شرکت از داخل بدن افتد تلطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آرد جو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش تخم کاهو
هر واحد دو درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده با آب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم راس ضماد کنند و ایضا آرد جو خطمی
بابونه اکلیل الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو تخم بنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس نیم سدس جزو همه را باریک سائیده با آب
خرفه یا آب حی العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند ایضا برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح تخم بنج تخم
کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بسرکه غذا طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضا پوست جو و
بزر قطونا با آب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نمایند و هر گاه شدت صداع به درجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضماد نمایند صندل
سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ با آب کاهو و آب کشنیز و آب حی العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صفیحه رصاص نهند تا شرایین تقبیل گردد
و ایضا گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب کشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ و آب بید هر کدام ازین آبها که میسر شود جمع کرده
روغن گل و گلاب آمیزند و در ان اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و گلاب و سرکه که در ان اندک
افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند و نیلوفر و گل سرخ
و غیره که در قول مسیحی گذشت ببویند و آبیکه دران بنفشه و گل سرخ پخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سعوط بعمل آرند آب خرفه یا کاهو و کدو
و حی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلوفر معمول از مغز کدو یا روغن او انداخته بقدر حاجت سعوط نمایند و ایضا آب حی العالم
و آب جراده کدو و آب خیار هر واحد یک جزو روغن نیلوفر نیم جزو طباشیر سدس جزو شیر دختران مساوی همه اندک کافور در آن حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت
این سعوط قوی النفع ست بگیرند سرطان نهری خوب کوفته با آب عصر آنچه صاف کنند و باندک روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت در
بینی چکانند و ایضا طباشیر سک هر واحد نیم درم افیون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده با آب مثل عدس حبها سازند و از یک حب در روغن گل و آب
حی العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه بربندند و پاها در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

سکنجبین ساده و یا آب تمر هندی بجلاب و یا بزرقطونا و تخم خرفه بجلاب و آب
ولعاب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و ماء الشعیر بجلاب بدهند و جلاب و سرد است و غذا فروره کدو و ماش بآب انار و آب غوره و سفاناخ و
انار بنوشانند و از ادویه نافعه درین صداع خورانیدن دو درم کشنیز خشک سوده بجلاب و آب و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود جوزه مرغ و تیهو و مانند آن هم را نیز دهند و از فواکه انار
بیخ کاهو و بقله یمانی بروغن بادام و کشنیز خشک و تمر و ماهی ها ربی در غضرضی سازند و اگر زمانه تابستان باشد طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چند انکه
وشفتالو و به و توت و آلو و شاهلوج بر برف سرد کرده بدهند و استنشاق نماید و بر بدن و آب نیم گرم مکرر ریخته نماید
عرق نکند و امر بجلوس در خانه کنند که در آنجا پارچه ها از بدن دور میکنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاق نماید بعد ریاضت غلیظه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکنند بعد
حمام برآرند پس سر و پاهای و آب سرد بر سر ریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت غلیظه بر اطراف ترطیب ... و بیش از فواکه بهی و بطیخ رقی و سیب مز منقع در گلاب
بمکانی که در آن باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و سیوم یعنی گل شبلان فرش کرده باشند ببرند و باید که غذای او بقول رطب مغز خیار و کشوث و رطب
مخلوط بصندل سفید و اندک کافور زنند و شاهسفرم بر برف سرد کرده و بر آن گلاب و اندک کافور پاشیده ببویند و بگیرند آب خیار و آب جراده کدو و آب برگ
و کاسنی بسرکه باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزرقطونا آمیخته باشد ببویانند و بر سر ریزند و اندک سرکه بر آن ریخته حرکت دهند
بید و آب برگ اسبغول و جمع کنند و اگر آب برگ ماشا یا آب گل آن یافته شود نیز آمیزند بعده لعاب اسبغول آمیخته و اندک سرکه بر آن ریخته حرکت دهند
تا یک ذات شود و بعد از آن اندک روغن گل بر آن ریخته قدری از آن بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب علاج کرده شود
و بدان نجاح حاصل نکرده و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و این بسیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر ازین صداع زائل
نمی شد ایشان را امر بنشستن در آب سرد می نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند از آن سوء مزاج بهم رسد و صداع دوام نماید
و گویا که آن حمی یوم ست که اگر طبیب از آن تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از آن حمیات صعب بهم رسد و سبب صداع حار ساذج گاهی از داخل بود
و علاج این همانست که مذکور شد و در این تدبیر زیاده کنند که ماء الشعیر بنوشانند و آب نیم گرم که در آن جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر ریزند
و بگیرند شیر بز که آن را اندک بجوش کاسنی و برگ بید جوشانیده باشند و در آن شیر را به حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور چنان بهن سازند که تمام سر را بپوشد پس
آن شیر منجمد را بر آن نهاده بر سر نهند و بعد ها بر بندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو بسازند
و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر دختران بمساوی همه روغنها و با هم آمیخته حرکت دهند تا مختلط گردد
پس صاف نموده سرد کرده بقدر یک درم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسد ست آن را بکار نبرند و نشان صلاح شیر آنست که با این
اشیا مثل ثابت بماند و منجمد نگردد و اگر با صداع تپ باشد این سعوط استعمال نکنند و این بسیار اسفنج تازه در آبهای مذکوره تر کرده بر تارک سر می نهند
و ما اهل عراق قاطبةً اعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن در آب نیم گرم میکنند و معالجه
نبرک درین صداع تفقد قاروره و تلطیف بحسب واجب از دست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مؤدی گردد و از آن حمیات صعب بهم رسد و یا اخلاط را گرم
کنند و از آن حمیات خلطی عارض گردد و بدانند که تبرید دماغ زیاده تر از آنچه واجب ست و از احتمال مزاج مریض گاهی بفساد عظیم مؤدی گردد حتی که اگر تبرید باشیا
مخدره مثل بیخ و افیون و بیروج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب صداع عورت
حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد از آن سکته بهم رسید و بعده ... هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال مریض
و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم گرم بر سر ریزند و پاها بمالند و اعضا را غمز کنند جرجانی
و ایلاقی بنویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقام سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تند دو یا سه درم باشد و آن را که
سردی بیشتر باید سرکه افزون تر از روغن کنند و آن را که متوسط باید سرکه با روغن برابر کنند و آن را که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت
کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنیز و غوره بکوبند و در روغن گل و لاد...

وسرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر بندند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آب غوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر بندند و گلاب
بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت پست جو
و شکر و ماء الشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره آب غوره و قلیه کدو و مغز خیار و [illegible] از برگ خرفه و جغرات هم دهند و اگر طبع
قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سوده را بدهد و این چنان باشد که
نان در آب سرد تر کنند و یکساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر بنهاده آب بریزند پس آنرا بروغن ترش کرده یا بسرکه یا بغوره
جوش کرده بخورند و اگر [illegible] از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میوه های سرد و ترشی ترنج و لیمون مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار
و مغز تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود ابن الیاس گوید که صداع حار از سوء مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب
و غیر آن سکنجبین با آب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماء الخیار سی درم بشکر سفید یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی [illegible] درم
بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمر هندی یا انار دانه بدهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده
و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن اغذیه حاره و مانند آن تبرید سر با دهان
و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جراده کدو و گل و برگ او بر سر و آب بید بسرکه و صندلین گلاب بنوشیدن جلاب بارد و مثل
تمر هندی و آب انار معصور نسخه آن سکنجبین ساده و آب تربز و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و صداع حادث از [illegible] قبیل ست و بعد [illegible]
آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوز پست و غذا مزوره ماش کدو و بچوزه مرغ با ماء الشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید که در
علاج صداع حادث از سوء مزاج حار ساذج نظر کنند و نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش کرده باشد این به مشارکت بدن دلالت کند و در [illegible]
هنگام گشادن فصد سزاوار است و جلاب بلعاب اسبغول یا شیره تخم خرفه و سکنجبین با آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یافوخ و خصوصا
بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب لخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون
و [illegible] میکنند چون صداع شدید باشد و مریض [illegible] و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیراکه در ان تبلید ماده و اضرار بحواس [illegible]
و برگ کدو و کاهو سرو تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهم رسد بدستور در ظرف سر بند
کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و لخلخه بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو سرکه انگور ربع جزو در شیشه حرکت دهند و اگر
خواهند آب کاهو تر و آب گشنیز و آب کدو و اندک کافور در ان افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن
بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سر ست [illegible]
ریختن آن صداع حار بلا ماده را نفع میکند و قلیل [illegible] سازند و سعوط روغن لبوب سبعه نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخره حاره شربت [illegible]
و جلاب و مصل انار و سیب به و امرود که هر واحد [illegible] باشد و شربت پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته [illegible]
و غذا کشک شعیر بشیره مغز بادام و سفیدباج اگر سرفه باشد یا آب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمر هندی یا خوبانی خشک [illegible]
و در طعام گشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر برف یا یخ سرد کرده نافع ست بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار
ساذج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیمون کاغذی و یا نیلوفر و یا بنفشه وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر و گلاب
هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چهار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و گشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و وقت [illegible]
تمر هندی چهار توله در آب خیسانده پاو آثار مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و لخلخه از گلاب کهنه و سرکه و آب گشنیز سبز و عرق بید [illegible]
هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته [illegible]

در سرکه کهنه و روغن گل سرد یک توله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر نهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه را از ضماد و نطول دور کنند و بجای آن روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده مفرده را حاجت بکار برند و در صداعی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسبغول چهار ماشه با آب انار ترش هفت توله یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند بهتر باشد و همچنین ضماد برگ حنا و گل مهندی که در موسم برشکال می روید در آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر دارد و دوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون در مساکن بارده مطیبه مثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و گلاب و عرق بید مشک و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوئیدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده دارند و چون ازین تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره نبود بجهت آنکه چون حرارت عارضی را احتراق شمس … زائل نگشت در اخلاط تاثیر نمود آن را متغیر و متعفن میگرداند و سوء مزاج مادی بهم میرسد و محتاج بتنقیه میگردد

علاج صداع بارد ساذج

و سوء مزاج بارد مصدع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدید البرد یا مجاورت برف و یخ یا فرود آمدن در آب بارد یا آب چشمه های گرم و این نوع صداع … و متوالی تر کام میگردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل خضراوات یا تناول دوای بارد و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو توله با آب گرم یا بعرق بادیان و گاوزبان هر یک شش توله یا طبیخ اصل السوس و بادیان و تخم کرفس و عرق بادرنجبویه با اضافه عسل نیز مفید است و کذا قرنفل سائیده در گلاب نیم پا جوشانیده قند سفید دو توله داخل کرده نوشیدن نافع و منقی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان دو درم اصل السوس مقشر نیم کوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی ده درم نافع و اگر خوف تشنج باشد شربت الیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی مویز منقی اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز یا شکر یا خمیره بنفشه یا گلقند بدهند و یا بادیان نیم کوفته دو درم بیخ بادیان نیم کوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله شهد یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیم کوفته پنج درم جوشانیده صاف کرده نیم درم شکر سفید آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد … ایضا پوست بلیله زرد و زنجبیل کشنیز آمله و پوست بلیله یا تیز رنگ مساوی یک دانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند و گاهی قیصوم … و عود و زنجبیل میکنند و بالجمله خوردن معجون بیدالورد و تکمید سر بخرقه گرم و جاورس و انکباب بر آبی که در آن ادویه گرم پخته باشند و تضمید بمثل آن نفع میبخشند و بعد او دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل در آن نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلیین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره یا ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع است و بعد تلیین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر با دهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و مانند آن مفرد و مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مرزنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بید انجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و قلیلی افیون حل کرده و یا بدون افیون و بپارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل … نافع بود و ایضا چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد و چون از حمام برآیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تپ نباشد که در حالت تپ بحمام رفتن مضر است و مضغ عنبر و راوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن کندر نیز نافع صداع بارد است الحاصل … مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلیین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز از سایر حرکات بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن و رسیدن سرما بدان ضروری است و از … اسرع تسکین این صداع آنست که سلیخه و بنفشه و سعد و قرنفل و دارچینی و هیل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بخار بر کرده استعمال کنند و از انکباب … آب جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هرگاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا آنکه صداع مرتفع گردد و انکباب بر بخار

آب برگ شوینیز بقول ایلاقی مفید ست و پستان جوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر آنست که جند بیدستر و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن زنبق که دران سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل آرند و سعوط بندق هندی در آب سوده معمول ست و سعوط شیر کلنگ نافع و کذا مومیائی محلول در روغن یاسمین و کذا جند بیدستر یا نوشادر در روغن ... سعوط ... و نسیعط مرکی در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد آنست که شونیز را در سرکه یک شب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند ... بنگره باهموزن آن شیر زنان یا شیر بز بقدار پنج قطره و اگر بنگره تازه بهم نرسد خشک آن نیز سائیده صاف نموده چکانیدن ... و ایضاً سعوط روغن کلیجکان و کذا فلفل دار فلفل و قرنفل همه یا دو یا یک بعرق پان حل کرده و کذا آنکه ... و نه صاف کرده ... قدری آب ادرک گرفته و کذا اباشرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل آن و آب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن ... و کذا نوشادر ... بروغن گاو آمیخته مفید درد سر بارد است و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثر ست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر ... که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل وغیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب ... زنجبیل سه ماشه ... چهار عدد دارچینی چهار ماشه تنباکو سورتی نیم پاو جوزبوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل ... اودیه در گلاب خوب ممزوج نموده بعد ازان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاه دارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا ... تخم ... یا برگ کنیر خشک کرده ... آوردن مفید و قاقله کبار و یا دار فلفل سائیده نیز نافع و از شمومات شم یاسمین زنبق بسیار نافع ست و کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و بابونه و زعفران تنها و بدار چینی و قاقله کبار و یا دو غالیه بر واحد سوده ... و اگر ... برکف دست باندک نوشادر بمالند که آب شود و ... بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع بارد است و از نطولات نافعه آنست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حاشا سبوس گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه ساذج قرنفل دیان پنج بادیان پنج نرگس گلسرخ پودینه بری سه ... هرچه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد بآب او تر کرده تکمید سر کنند و ثفل آن ضماد سازند و از ضمادات و اطلیه نافعه دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا فوخ طلا کنند و مرچ یک نیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه ... که صداع بارد مجرب ست و طلای قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن ... سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام سر بیخ ... سعف مساوی سائیده و روغن یاسمین و روغن گل آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مرسکی اکلیل الملک و فاسی خشک بابونه شونیز مساوی سائیده بآب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جند بیدستر و حب الغار و قسط کبابه چینی ... بگلاب بسیار مفید و اگر گوگرد عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو و یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسپانند برای صداع بارد قوی تر ست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه نیز بکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقائق النعمان بیخ و یا طلای بوش در بندی نافع ست و کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل بکاین سوده ... و طلای نرکچور بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده و کذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ ... با آب سائیده و کذا فلفل بیخ قدری با آب سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل و نانخواه یا ... با آب سائیده همه گرم کرده مفید صداع بارد است و از بخورات بخور ... و ... ساعود و جند بیدستر و قسط و راتینج و قفر الیهود و سندروس هر واحد مفید ست و از اغذیه مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت جوزه مرغ و دراج و تیهو وغیره طیور که چاک بری و جبلی با ابازیر حارمقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و ساذج هندی نیز توهم ... و کذا هر غذائی که بخر دل و گندنا و سداب سیر و حلتیت و کرویا و صعتر و افاویه و توابل سازند و بیضه نیم برشت و شهد و عسل و زیرباجات نافع و گرفتن بخار هر دراست ... شوربا جات خصوصاً هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفید ست و بجای آب ما ء العسل ... بنوشند و ...

اقوال حکما سدیدی می‌نویسد که بابونه شرباً و ضماداً و نطولاً که محلل بلا جذب بجهت تقویت عضو ست و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه شرباً و ضماداً و قطور روغن
شونیز در بینی و طلای او بر یافوخ و که اش قرنفل شماماً و شرباً و در رد ابر مقدم سر و نانخواه شماماً و شرباً و ضماداً و نانخواه بدستور در روغن تخم ترنج شماماً و سعوطاً و ضماداً
و تخم تلخ مشمش ضماداً و در روغن او سعوطاً و خوردن خردل معه [illegible] سلوق و ضماد صرف بارد جو و مصطکی در آب گرم و یا برق قرنفل سرشته و کذا حب النار مقشر و مثل
او سداب برق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در آب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن و کذا فرنجمشک
ضماداً همه در صداع بارد از مجربات عمل بست و شرب ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده و تخم مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت و عصاره او و شیح ارمنی مطبوخ و [illegible] نافع
مطبوخ باشکر و بسباسه قاقله کبار و برگ حب النیل دو درم و اکل عود هر روز یک درم با ماء العسل گرم تا بست روز متواتر و یا چند بید ستر با ماء العسل یا بادرنجبویه خام
و پخته و یا جوز بویا و یا حرمل یا بلیله کابلی و یا شبت خام و پخته و یا مرزنگوش و لحم ادمشوی و مطبوخ با فاوینه یا کرنب مسلوق و یا مشک یا فرنجمشک یا اشق یک درم
بشراب کهنه و یا قفر الیهود و یا ثوم و [illegible] و سعوط [illegible] یا افیون یا عنبر یا خولنجان یا تخم مریم یا جوز بوا یا دارچینی یا زعفران یا مشک مساوی سه تا [illegible]
زهره کفتار سه مرتبه تا روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه [illegible] روغن
و یا آب برگ سوسن [illegible] روز متواتر یا روغن ناردین یا آب مرزنجوش [illegible] عصاره قثاء الحمار یک حبه [illegible] یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن [illegible] تنها یا بسرکه و یا مومیائی
یک حبه با آب مرزنجوش یا روغن زنبق و یا روغن شونیز [illegible] یا روغن بلسان یا عصاره کرنب یا جمله مرارات بقدر حبه با آب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود
یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش [illegible] بسرکه و کندر یا زهره خروس و شحم گل [illegible] و تخم مریم و شبت و شیح ارمنی
تازه و یا خشک سائیده و یا [illegible] بسته و دارچینی سوده در پارچه کتان بسته [illegible] عطسه [illegible] بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان روغن [illegible] یاسمین بری
و گل سوسن سفید و سیسون بروغن ناردین و سکبینج و حند قوقی و [illegible] روغن تخم او و [illegible] نوشادر [illegible] روغن عاقرقرحا و فرنجمشک قفر الیهود [illegible]
و عبیثران و ضماد ایرسا بسرکه در روغن یا کوفته جوشانیده بروغن [illegible] آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن [illegible]
و مامیران سه درم صبر سه درم با آب چنار سرشته بر جبهه و صدغین [illegible] در صداع مزمن پیاز نرگس یا روغن او و محموده بسرکه در روغن گل یا بروغن زیت و بیخ نبات
او بدستور بالخاصیه و تخم نمام و پودینه و آب [illegible] سویق [illegible] آب سداب [illegible] بروغن گل بسرکه و یا قطران بعد حلق [illegible] نمام [illegible]
شربت بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصاره قثاء الحمار [illegible] یا زهره [illegible] بالخاصیه [illegible] قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته [illegible] بروغن
گل آمیخته و یا بهر دو و یا آب قرنفل سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه [illegible] عصاره بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا آب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی بر یافوخ
و تخم فنجنگشت و آب برگ او و آب نمام بسرکه در روغن گل یا اکلیل الملک [illegible] بروغن گل یا سفنجج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دارفلفل یا دارچینی و یا شبت
و یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر [illegible] دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس یا بورق و یا قیصوم تنها یا [illegible] پخته
و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش [illegible] سداب کنده سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن
سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین یا گل آن و یا برگ [illegible] کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا زباد بروغن بان یا غالیه و یا نسرین در روغن او
و یا سکبینج و یا حند قوقی و تخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و یا جندبیدستر که مجرب ست یا روغن او و یا خردل بسرکه [illegible] کبوتر و یا سرگین [illegible] یا تخم [illegible]
زرنباد سوده با آب قرنفل برکف پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا [illegible] با آب قرنفل یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد بشراب
کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک با آب کرفس و یا خاکستر شاخ [illegible] انگور بهشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شب برگ غار و مرزنجوش و یا طلق محلول [illegible]
بادیان سرشته در حمام و یا زرد چوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر [illegible] آب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوز [illegible]
صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا تنبیج و یا [illegible] بشراب کهنه و یا زعی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب النیل در شراب کهنه و یا آب گندنا بسرکه و
کندر و یا عبیثران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا پنبه دانه بصبر و عسل آمیخته و یا برگ [illegible] دم

دیا خاکستر شیر بروغن گل زیتی و شرب ضماد جاما و اذخر و تخم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و سادج و حرف و روغن ناردین و قطر اسطوخدوس
و سنبل الطیب و فیسالیوس و خیار شنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و سوسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان و اکلیل و ضماد زنجبیل و جاوشیر و
قند دار چینی بوزن او زعفران سوده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زر اوند مدحرج و تخم مرغابی و سنبل رومی و مصطکی و فود ناتا و تخم ترب و شیر
هر واحد نافع صداع بارد است جالینوس میگوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا برودی کنند بسبب عنت زایل میشود و اگر دیر کنند بد میشود و موذی
و گاهی با آن و از منقطع میشود و در وقت نطول باب گرم و تقطیر باب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها فرق نیست شیخ میفرماید که صداع بارد اگر
بالفعل باشد از پارچه های گرم کرده و از جاورس گرم و نمک گرم نافع است و جاورس الطف و اعدل از نمک است یعنی اگر سوء مزاج بارد
تکمید نمایند و جماعت مبرودین یعنی سر رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب بنشانند تا عرق آن
منحل گردد نفع میکند و سر بازده را واجب است تقلیل غذا و اهمال طبیعت اگر چه مخفف باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکر و شعر
آنرا حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت آن باشد مروخات و سعوطات و نشوقات و شمومات و نطولات
نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزر شبل و تخم کرفس با دیان و تخم گزر و انیسون زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند
مستعد تو را امین باشد و هنگامیکه مریض را تپ بود که خوف شدت آن باشد ضماد خردل بهم اضمده قویه اینرا نافع است و صداع
وطلای خاکستر لبسر که مجرب است و همچنین مالیدن ردجب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر از مقطعات
مداوات صداع حادث از سوء مزاج بارد آنست که آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و صعتر و حند قوقی و شیح ارمنی
بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران بابونه تر آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و دوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام
و جند بیدستر و شونیز و جاوشیر ببویند و سزاوار است که قوت دوا ضعف آن در گرمی بقصد قوت مرض و ضعف او باشد و اگر با تسکین بنا بدین ضماد کنند بابونه و اکلیل
هر واحد پنج درم برگ غار و مرزنجوش و نمام و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یکدرم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب
سرشته ضماد کنند و اگر با این قیروطی مسحق ضماد کنند نافع بود آب نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن
سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در دهان انداخته با بهای مذکور اندک اندک تسقیه سبند و بسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضاً فرفیون و
سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضاً قسط و کندر و ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و قیصوم سداب جند بیدستر واحد
یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا آب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک
نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط بعمل آرند مرو صبر هر واحد یکدرم شونیز و حضض هر واحد یک نیم درم جند بیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم فاسبی
دو درم مشک نیم دانگ زهره کبک زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهابخ سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده
در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع است و غرغره نافع آن در بین باب شفعت بین آرد و اگر صداع ساکن نشود این با الاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ
اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم یاسمن و وج هر واحد دو درم مویز منقی بی درم همه را در سه طل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده سر روز
چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سکبینج دران حل کنند و اگر صداع از
هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هر چه ازین حاضر باشد بر سر بمالند و اگر تپ نباشد
شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک فلفل باشد
بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از خلط ردی در معده را اگر حاجت نباشد نیز ساکن کند بهر آنکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخود آب و تریث

و شبت و دارچینی و زیره و خولنجان هند و با نان خورش نیم برشت و مری و صعتر و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این نکند بگوشت مرغ بچه بریان و زیرباج معمول از مصالح
مذکور غذا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه منجره مانند جوز و شهدانج و جمیع حبوب و باد [illegible] و ثوم و بصل و شراب صرف
کهنه و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف آبسیار سهل است اگر از صداع تجاوز نکند و منفرد نگردد سریع الزوال
بود و پس بگیرند گل حلبه نیک سفته بابونه اکلیل الملک برگ نمام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر همه را در آفتابه سر بسته بجوشانند تا
گردد بعده از انبوبه آفتابه در بینی و گوش بخار آن بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش یا از هر دو قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض است و این تدبیر نهایت لطیف
زوال مرض [illegible] و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت ثلج باشد بگیرند ثلج [illegible] قطع کرده [illegible] تا [illegible] شود پس از ان اکباب نمایند و استنشاق بخار آن کنند که زائل این
صداع میکند و علاج تمام اینست که روغن قثا [illegible] روغن خیری گرم کرده در آن اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر نهند و این تمام معالجه این مرض است و از معالجات
اینست که بگیرند کیسه از سبوس گندم پر سازند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده به بندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود و از معالجات این
صداع مداومت مالش سر بپارچه نرم است و [illegible] با آب گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بسیار بر سر و خواب حمام و باید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول
از شیر میش و بجوش گندم باشد و شوربائی که بروغن [illegible] پخته باشند و [illegible] و تنقیه [illegible] و مانند آن بوئیدن و اما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت
تحلیل ارواح بسوی دماغ صالح بود و هرگاه طبیب درین صداع تساهل نماید بفساد عظیم منجر گردد ایضا او میگوید که صداعی که از نزول در آب بارد بسیار و در آب
شبنمی یا نطرونیه و کبریتیه مانند آن عارض شود معلوم است که طبائع این آبها مختلف است [illegible] و از ان مناسبت بحرارت [illegible] افلاء و پوست منقبض جلد و تحشن
آنها سرد شده با رطوبت [illegible] طبائع و تاثیر آبها معالجه باید کرد اگر تب یوم یا مرض دیگر ازین آبها حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بسبب ترکیب
آن باید و این [illegible] تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شمه اشیای مضاد اسباب فاعله این نوع صداع شبیه بحمی یوم است و معالجه
چه این آبها [illegible] حمی یوم نیز پیدا می کنند یا باستحمان یا بقبض جلد یا بالتهاب دماغ و این [illegible] حمام و تغذیه باشیای موافقه حل میکنند همچنین [illegible] حمام و تغذیه باشیای
موافقه این نوع صداع [illegible] اگر امراض دیگر بدین مضاف گردد چنانچه امراض حمی یوم مضاف میگردد احکام آن از علاج حمی یوم اخراج نمایند ایضا او مینویسد که خبطه نزد
اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر شود و اگر ظاهر نشود بخارات مستکن در بطون
دماغ [illegible] و علاج [illegible] خبطه ظاهر شود چون بخارات [illegible] حار یابس [illegible] باشد [illegible] و علامات
[illegible] بخارات حار یابس [illegible] انسداد مسام از هوای بارد و علامت [illegible] بخارات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] صداع [illegible] اکثر [illegible] و تارک سر [illegible]
و علاج [illegible] و ادخال حمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم [illegible] باشند [illegible] آب گرم [illegible] بعد جرعه [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] نمک [illegible] سفید پخته باشند [illegible] نمایند [illegible] بپارچه بندند [illegible]
و اگر [illegible] مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز خشک و سبوس گندم و گل بابونه هر واحد یک کف [illegible] واحد دو کف
[illegible] و برگ خبازی هر واحد یک سیر [illegible] جملگی در آفتابه [illegible] آفتابه [illegible] بخار آن بگیرند و چون سرد شود [illegible]
گرم گردد [illegible] بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند که درین هم کفایت نکند [illegible] سنگ یا آهن بر آتش خوب سرخ نموده از خاکستر پاک کرده در روغن بنفشه
[illegible] بخار آن [illegible] استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار نافع است و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند [illegible]
علاجات [illegible] صداع [illegible] این تدبیر هنگامی است که بخارات محتقنه حار یابس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مائل گردد مبدای زکام شوند [illegible]
و بخارات [illegible] بارد [illegible] و کلیه میکنیم و گوئیم که اگر بخارات [illegible] حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشند علاقی نیست که زکام با صداع [illegible]
[illegible] در جمیع اجزای سر [illegible] و درینجا انشین و ودجی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشند زکام شود و اگر اندک بود [illegible] باقی ماند پس تحلیل آن

صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای دادی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبط است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر از آن است بهر آنکه این زکام [illegible] شود و از منخرین بافشاندن آن هلاک میشود و آن مستحیل نیز زکام نمیشود بلکه خلط در آن تا بعید باقی میماند و علاج این نوع جدا ذکر کردیم و علی الخصوص مفید است ابافشاندن مبنی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلیین طبیعت آب انار شیرین بنفشه و عناب شیر خشت شیرین فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام کنند و اگر در مزاج ادگری ظاهر گردد ماء الشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تناول گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل شود و این سهل ترین انواع صداع است مگر آنکه مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من در علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد و از آن امر خبطات و مبادی زکام ظاهر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مزاج تابع اسهد مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و از معجون مزلق و زنجبیل مربی عسل خورانند و غذا اسفیدباج باشد یا قدیه و مطبوخ [illegible] [illegible] حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماء العسل بنوشانند و فوائد یا ابن مثل انجیر خشک حب الرأس و پسته استعمال نمایند و آنچه در آن مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط القرنفل [illegible] [illegible] یا روغن حاره مثل نسرین یا یاسمین و مرزنجوش بویانند و بکنند مثل عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک غالیه بویند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد مبادی از سعوط بنحو دستگ گرمیشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام ورد یک مشت جوشانیده و صاف نموده باشند به [illegible] بمانند و اندکی بر سر انکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هریک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هریک یک ماشه سوده آمیخته تطلیه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر به بادلی شیخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور و کاه و ریش سنبل [illegible] نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هریک چهار ماشه چند بیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات نقیر سته و نشستن [illegible] آفتاب نزد آتش نافع این بیدبید و این ضماد مؤلف در یک ساعت رفع درد می نماید گل بابونه فادا [illegible] مرکیاه جالینوس خاکستر غفدران هریک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یک توله [illegible] نه ماشه آمیخته بکار برند و مصطگی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته طلی سازند و تالیش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هریک [illegible] ماشه در عرق بادرنجبویه [illegible] با شب بسایانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند و بجای [illegible] ماء العسل که از عرق بادیان ساخته باشند قناعت کنند

علاج صداع دموی

سبب آن غلیان و ارتفاع خون است بسوی دماغ سبب فصد سر [illegible] کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا محتبس باقی مانده و اگر در آن مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب جع واجب است و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت و احتمال [illegible] [illegible] و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیریکه در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند و در مسکن بار و نشانند و جمیع تدابیر او از شربت و غیره آنجنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت و میس اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در ابتداء اوبعد فصد و اسهال لعاب بهدانه و اسبغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار در ریباس و ترنج و کاسنی [illegible] و شاهتره بر در عرق این [illegible] و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و ترنجبین [illegible] بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بعمل آرند و شیره عناب با شربت [illegible] نوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره بر آورده نبات سفید داخل کرده همراه [illegible] [illegible] [illegible] و یا اطریفل نذکور و خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه [illegible] ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا بجای بهدانه شاهتره کنند [illegible] [illegible] [illegible] و اگر بارعاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره بر آورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عناب [illegible] دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد و شاهتره هریک شش ماشه با نبات دهند و بعد منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد بعد فصد و حب [illegible] [illegible] زرد و شاهتره پوست هلیله زرد هریک شش ماشه عناب پنج دانه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دو توله

شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب و شربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول است و دیگر اشربهٔ مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور
گشت حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیزش صفرا یا امتلا از مادهٔ صفراوی محسوس گردد
استفراغ آن نمایند بملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اول دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب
تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده
بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیر خشت پانزده درم مغز خیار شنبر شش یا هفت توله روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا
سه درم یا چهار درم می افزایند و گاهی بملینات آلو بخارا و تمر هندی عند غلبهٔ صفرا و عدم سعال اضافه میکنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه نمایند از عناب سپستان [illegible]
تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیار شنبر و روغن بادام شیرین و شیر خشت و ترنجبین یا بعد [illegible] خیار شنبر نمایند و ایضاً نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هر یک
بیست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیر خشت یک اوقیه
مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت عجیب [illegible] تمر هندی نیز ملین طبع است صفت نقوع مسطور [illegible]
صداع گرم و سرسام [illegible] اجاص [illegible] شیر خشت هر یک چهار توله مغز فلوس خیار شنبر [illegible] توله [illegible] چهار گهری در بید مشک و عرق بید ساده و عرق
عنب الثعلب عرق [illegible] صاف کرده لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ مغز تخم [illegible] هر یک یک توله روغن بادام شش ماشه
اضافه کرده بنوشانند [illegible] که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب اثر است گل سرخ [illegible] بید مشک بیدانه سماق منقی هر واحد بیست درم [illegible]
نیلوفر بیست دانه عناب [illegible] شب ترکرده صبح بجوشانند و صاف کرده ربع رطل گلاب یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیرهٔ [illegible] بدهند حسب حاجت
بیاشامند و اگر سرفه باشد عوض [illegible] گل سرخ [illegible] است در میان مسهلات [illegible] شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه لعاب اسپغول [illegible]
سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسپغول هفت ماشه [illegible] بنوشند
و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب است و تخم کافور بقول صاحب استفار الاسقام صداع دموی را نافع است و بعد تنقیه تمام اطریفل کشنیزی [illegible] شربت عناب
شربت کاذی هر یک یک نیم توله گلاب عرق کاسنی بید مشک هر یک چهار توله دهند و کافور بر روغن گل [illegible] سعوط سازند یا اطریفل کشنیزی شیرهٔ تخم خیارین [illegible] شاهتره
شربت نیلوفر بدهند و گاهی خمیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ اصل السوس افزوده میشود و چون مریض را بعد کرب غثیان [illegible] باید مبادرت بقی نمایند [illegible]
و یا پاشویه نمایند از سبوس گندم یا آبیکه دران بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و یا برگهای [illegible] از هر واحد یک قبضه سبوس [illegible]
سه قبضه جوشانیده باشند و هرگاه بعد از [illegible] اثر گرانی سر باقی باشد آبیکه دران بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ [illegible] نیلوفر جوشانیده باشند تعطیل نمایند و ایضاً [illegible]
تنقیه و شیاف افیون مصری [illegible] در داخل بینی و بر صدغین [illegible] صداع را [illegible] ساکن میکند [illegible] سعوط [illegible] بود و قدری زعفران و شیر زنان [illegible]
کوفته است و سعوط بطباشیر [illegible] نافع و گویند که بخیتن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع میکند و بخیتن اندک ازان بسبب سرسام و حس
بخارات صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر [illegible] بسیار بود روغن بابونه بسر طلا نمایند و تمام آن [illegible] تاثیر باشد از طلاء آن هرگاه دماغ ضعیف گردد [illegible]
استعمال نکنند مگر بعد تقویت راس سعوط [illegible] آنچه اسرع بتقویت است سعوط روغن بنفشه بشیر دختر است و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل شود آب برگ کاهو آب برگ خرفه
آب کدو شیر دختر است [illegible] حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی [illegible] مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر برای تسکین
استعمال کنند افیون زعفران هر یک بقدر [illegible] اندکی کافور قیصوری در شیر دختران یا روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی آب
آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا میکنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال میکنند [illegible] آرد جو کشنیز سبز برگ [illegible]
برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپغول [illegible] برگ بید گلاب [illegible] سرکه [illegible] استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کافور [illegible]
خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب آب بیخ [illegible] طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف ماميثا سائیده [illegible] بکار برند ضماد [illegible]

و گلاب نیز نافع ست و یا ثیابات ماء شعیر و صندلین و گل سرخ و نیز قطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی و تارک سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی
کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل و فوفل گل مهی شیاف مامیثا هریک ده درم پوست بیخ لفاح تخم بنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد یکدرم
همه را سائیده در گلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و نخلخه که درین صداع نافع بود نسبت آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل
با قدری سرکه در کچه کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده بویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد و در صفراوی بعد تسهیل استعمال کرده شود [illegible]
گل بنفشه خطمی چوب گل نیلوفر جو پاره کرده بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند و در روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده و بر طشت [illegible]
دو را حرکت دهند و بخار گیرند در روزی دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه یا شوبها در گذارند و که صداع [illegible]
معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست نسبت اردجو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه کوفته [illegible]
در گلاب آب [illegible] در روغن گل در پارچه بسته با آتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کما درد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده [illegible]
آن فصد سر و صافن نمایند و محجمه بر سر و ساق نهند و امر به مالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی با بعض اشربه استعمال کنند و غذا [illegible]
بارده حامضه آب انار تمر هندی بقدری شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقله یمانی و خرفه دهند [illegible]
صداع از غلبه دم حادث شود [illegible] فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت [illegible]
در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیز که در آن حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و بقول [illegible]
بعد از آن اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمر هندی و شکر طبرزد کنند و یا هلیله را در یک رطل آب آلو بخارا [illegible]
اندازند تا آنکه قوت او اخذ کند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین حل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل شکر یا ترنجبین [illegible]
ممزوج ترکنند تا نرم شود پس بنوشند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیارشنبر با ترنجبین بیست درم در جلاب سائیده بنوشند و یا بگیرند بنفشه تر و گل سرخ [illegible]
آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر درانجا سرفه یا خشونت در حلق و سینه باشد بگیرند عناب بیست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک [illegible]
بیست درم ترنجبین یا فلوس خیارشنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او بشکند حب ایارج فیقرا و گل سرخ و یا از صبر عصاره افسنتین [illegible]
و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از ماده حار دموی باید که مبادرت
بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بهر او خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند [illegible]
سر و چهره و چشم امتلای واضح به بینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب و فصد پیشانی که فصد [illegible]
رگ بسیار دردهای سر راست اصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب مؤخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند و اگر [illegible]
باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین عمل حاصل نشود باید که [illegible]
میان هر دو شانه نمایند و از آن خون بسیار برآرند و بر موضع حجامت نمک سوده بچسپانند و اول روز پشم پاره و در زیت آلوده بر آن موضع [illegible]
جراحی برای التیام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و ازین تدبیر اکثر امراض صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صداع نیست [illegible]
انواع صداع مزمن از ماده غلیظه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع دانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل شود [illegible]
محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باکی نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند اند آنچه در باب صداع صفراوی ذکر [illegible]
و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند مثل مرقه شوربه اجاصیه و مرقه عدس و مج یعنی ماش سدای جهیم آنها و با غذیه [illegible]
و غلیظ و مائل بتقبیض تغذیه سازند مثل سماقیه و ربانیه و عدسیه بسرکه و طفیشل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجه امراض [illegible]
پس در حالت قبض تعدیل این و بعض ترنجبین و شیرخشت [illegible] آنچه شیری مع تلیین کند باید کرد و واجب ست که [illegible]

مقدار آن کنند وازان ممتلی نشوند وچون نطولات ومروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد وترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ردع وقبض باشد
بعمل آرند مثل آب انار وعصارات بارده قابض از فواکه و داه راق وصندل ولعاب تخم قطونا بسرکه وآب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه صداع از ماده
دموی باشد وقوت قوی وسن منتهای شباب یا جوانی بود واز فصد مانعی نباشد فصد سر رو نمایند ومقدار حاجت خون برآرند واگر کفایت نکند فصد
صافن کشایند وبر ساقین یک وجب بلندتر از کعب حجامت نمایند واگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند واگر مدت او طول کشد ودرد در جبهه
باشد بر مؤخر سر حجامت کنند وفصد رگ مؤخر سر کشایند واگر درد در مؤخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از آنکه تنقیه بدن باشند بدوای مسهل وفصد رگ
دست کرده باشند تا که ماده ازان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد بعد ازان سائر اضمده ونطولات وسعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد
استعمال نمایند وغذا بزوره عدس مقشر با آب انار یا آب غوره سازند واز فواکه آلو وشفتالو وعناب وامثال آن نیز ابو الحسن گوید که صداع حار مادی شدید
است بنابر بودن ماده حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطه مجاوره دماغ واز مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ وانتشار نور چشم بنابر تمدد طبقه
واتساع ثقبه حادث میشود وگاهی از تقصیر در معالجه آن برسام حار واختلاط ذهن می انجامد وبسبب ترقی بخارات غلیظ بسوی سر حدوث این صداع
درانجاست واین ماده گاه از معده وگاه از عمق بدن مرتقی میگردد واین بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل کند بهر آنکه بخارات وفضولات هرگاه از معده وصدر
وسائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شراسیف صدغین اوداج را منتفخ مرتفع دریابد وهرگاه تصاعد از عمق بدن باشد [illegible] پس گوش وامع سباتین
منتفخ ممتلی معلوم کند واز اعراض خاص این سرخی روی مع انتفاخ وثقل عظیم مع ضربان وکدورت حواس واشتیاق با شتیاق بهوای بارد وظهور حالت شبیه بخواب
مع قلت رقاد است علاجش ابتدا بفصد قیفال بعمل آرند کنند چون اعراض قوی باشد در روز دوم در اول مرتبه آش شعیر دو درم با [illegible] کاهو وسکنجبین بنوشند وکمی
تمرهندی در بقعه ابتدا آش شعیر بجهت آن طبیب مست وحل طبیب باین مطبوخ نماید ببلیله زرد بست درم تمرهندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس
هر واحد سه درم شاهتره پنجدرم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلوبخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف جوشانیده مطبوخ بجوشانند وافشرده صاف
کنند ودر یک شربت آن سه طسوج سقمونیا ودو ثلث درم تربد آمیخته بنوشند وبعد استفراغ باین مطبوخ غذا اسفاناخ وکاسنی وسماق مطبوخ بسرکه وکشنیز سازند
وتعدیل طبیعت بنرمی کنند ونگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند وقوت مساعدت کند وسائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ بجهت نوبت
فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج آن نمایند واگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند وچون معلوم کنند که فضول کم شد
ونبض وقاروره گواهی آن دهد بخوبی که نبض نرم شود وازان سرعت وتواتر مع عظم زائل شود وقاروره ناقص الحمره زردنیک قوام گردد مضائقه نیست که
بر سر بعد تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه وگلاب ودهن گل ومبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو وآب کاسنی آب خبازی آب خیار آب برگ
مغسول آب بنفشه آب بید جوشانده خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب وسرکه که بسیار کهنه نبود واندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس اندک
سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند وهرقدر که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند ودر آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد واگر حاجت زیاده
تبرید باشد درین آبها آرد جو اندک کافور بر دو اطلا کنند واگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی وآرد باقلا حل نمایند وهرگاه یقین زوال علت گردد واندک
باقی ماند بقایا عسر باشد ودرانجا ماده نبود آب گرم که دران بنفشه وخشخاش وسبوس گندم وجو نخته باشند بر سر بریزند ودر آخر این صداع طبیب غلطی نکند ودر
نطولات قوی ننماید بلکه باین بحسب سبب وبحسب ماده ومزاج وبلد وفصل بود واگر متعسر گردد وظاهر شود که درینجا فضول است فصد سر وصافن نمایند ومحاجم
بر ساقین نهند وامر بمالش قدمین دائم وغسل آنها با آب گرم نمایند وتفتیح مسام وپاها با آب گرم که دران اندک بابونه نخته باشند باید کرد که باین تدبیر تنقیه بی
منحل گردد واگر بقایا فساد مزاج محتاج تبرید طبیب وتبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد ویقین شود که درینجا ماده نیست این سعوط بکار برند عصی الراعی
برگ ورد جوشیده خفیف باده صاف کنند ازان ده دانگ گرفته بدهن بنفشه دو دانگ شیر دختران دو ثلث درم وبعد مسواک دستن دندان پنجدانه جو بخایند تا در
دهن نیخ گردد پس آنچه آب دهن که از خاییدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته وشیشه بجنبانند وبار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند ودر روز شب

سه دفعه متواتر سعوط کنند که ترطیب بلیغ نماید و بعضی اطبا که ارادهٔ ترطیب بسعوط بعد تنقیه میکنند نیست که بگیرند پنج خشخاش رطب بر گلها از ان جدا کنند و نرد جدا کردن آن خیر که شیبه بشیر بر آید بگیرند در دهن بنفشه در آن آمیخته سعوط کنند و خیری در ترطیب ابلغ ازین ندیدیم چون در وقت آن استعمال کنند و آنچه اهل بصره استعمال میکنند و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست شافی نیست آب طلع آب حماض گلاب ماء القرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته پارچهٔ کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هر گاه بیمار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هر گاه گرمی معلوم کند اعادهٔ آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر با دوار تپ نمایند پس اگر بدور غب آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر تصاعد میکند اخلاط صفراوی مع بخارات آن است و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که از ان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و منضم لک نقل اند گفت در پلک و سرخی در چشم معلوم شود و درین هنگام تیقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی ایشان آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی سرد و پیدا شود و سر را احداث آن مرض عرض دو تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست گر بمعرفت سبب بین یا عراض خاصه در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام تباید کرد که این مفسده معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمر هندی و آب یاس و ترنجی ترنج و مانند آن از مبردات با ساده و یا با شکر بنوشند در رب ریباس و رب توت و غیره رب سرش مانع صعود بخره بسوی سر بود بعد طبیخ هلیله زرد و تمر هندی و آلو و عناب شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی سقمونیا بنوشانند و اگر ضعف یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمر هندی بخیار شنبر و یا باین ماء الفواکه نمایند تمر هندی بیست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بیست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بدان بیست درم ترنجبین و شیرخشت انداخته و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده شیرخشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو دو مشت بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید بعد چهار اوقیه از ان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیم گرم حقنه کنند و مزورات معمول از عدس مثل آلو با تمر هندی یا مشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و غوره و ریباس مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که طعام ایشان علی الخصوص مقشر و ماش مقشر بود و ایضا و از بقول مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه باشد و این بقول با سرکه و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیله زرد دوازده درم تا بیست درم بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بیست درم ترنجبین یا شیرخشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار مصور نیم گرم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب انداخته تا بیست عدد که در قول ابو سهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ در جلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا در رب بقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمر هندی حل کرده بدهند و یا آب ترنجبین یا آب سیب یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده و ثلث رطل بگیرند و بران شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابو سهل بدهند و اگر در انجار طوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود در بدکوفته از یک درم تا چهار درم بدان مطبوخ بیزند و گاهی این قرص بنفشه میدهند بنفشه خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم از ان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو و کثیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا بمطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب بسته اند و ماسه درم بدهند و از آنچه صداع را درین وقت دواء جالینوس حیقیم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم شربد سفید یک درم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظه از دماغ ست و گاهی شبیار اشت در آخر صداع استعمال

میکنند بجای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شده و دران شوربا برای اخلاط صفراوی و منع طول [illegible] قلیل الدم افزایند و چون این صداع
اکثر در ضعف گرده و بدن نقص قوت باشد باید که تغذیه مریض گوشت دراج و تیهو و جوزه مرغ فربه [illegible] سرکه [illegible] نمایند و [illegible]
انار برای تغلیظ خون منع بخار [illegible] بطعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبل گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند [illegible] فصد
قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام [illegible] باشد فصد [illegible] که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر [illegible] مانع باشد حجامت میان دو شانه یا حجامت ساقین نمایند
تا از بین ماده از اعلی باسفل منجذب گردد و اگر این درد ساکن نشود رگ پیشانی گشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشربت [illegible]
گیلانی مسطور شده باید کرد و اگر طبع نرم بود [illegible] و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب [illegible]
ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد [illegible] بماء الفواکه یا ماء انار [illegible] یا شکر یا شیرخشت یا ترنجبین نمایند و [illegible]
جوشانیده باشند [illegible] ساکن شود [illegible]
و از اشتکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که [illegible] حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر [illegible] خون غلیظ [illegible]
فصل و سن موافق باشد و اطفای خون [illegible] مطبوخ فواکه نمایند [illegible] شعیر [illegible]
سرد از تمر هندی ده درم و ترنجبین یا شیرخشت [illegible] و ماء الفواکه [illegible] عناب [illegible] تمر هندی [illegible]
بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و شکر نمایند و [illegible] بنفشه و نیلوفر [illegible]
صاف نموده بنوشند و غذا فروره [illegible] بادام یا فروره [illegible] تمر هندی [illegible]
و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین [illegible] رطل [illegible]
بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب یک جزو و سرکه [illegible] جزو در شیشه [illegible] حرکت دهند تا آنکه ممتزج گردد [illegible]
یا خرقه رقیق تر کرده [illegible] گلاب تنها یا سرکه [illegible] نافع میکند و [illegible] برسر نهادن [illegible]
و بر وضعهای سر مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابومنصور گوید که فصد قیفال از جانب [illegible]
و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماء الفواکه مثل [illegible]
و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیارشنبر و شکر باید کرد و یا [illegible] بوزن پانزده درم [illegible]
نموده دو اوقیه جلاب و ده درم شیرخشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش [illegible]
و یا خمیره بنفشه یا مغز خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب مفرح یا آب گرم حل کرده بنوشند [illegible]
و دیگر تراکیب مسهله [illegible] در قول [illegible] گیلانی گذشت و ترکیب حب [illegible] وغیره [illegible]
فصد اطفای خون با شربتهای حامضه مثل شربت انار و شربت تمر هندی و سکنجبین و شربت [illegible]
و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربتهای [illegible] و آب انار [illegible] شیرخشت نمایند و اگر تپ [illegible] شربت تمر هندی [illegible]
و رب فواکه حامض نوشانند و اگر بادی سرد باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت عناب که مطفی خون است و [illegible]
امراض دموی را نافع بود و تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم [illegible] درم [illegible] کاسنی ده درم [illegible]
در سرکه سه روز [illegible] خیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند [illegible]
نوشند و لقوع مرکب این مرض را نافع است و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این [illegible] نافع است [illegible]
نیم رطل شربت ورد مکرر یا گلقند بقدر ادنی پانزده درم شیرخشت ده درم ترنجبین پانزده درم [illegible] معهود [illegible] انطاکی گوید که اگر علامات [illegible]

بر آنکه ماده دموی ست فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده میشود
بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده ام این دوا است گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب
سپستان آلوبخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا یکبد یا اسفاناخ یا کدو
سازند و بگلاب و روغن گل و سرکه و آب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا افیون محلول بود مجموع یا منفرد مجرب است و طلا سازند و روغن مجرب بسائر انواع
صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا خمیره آرد و زعفران است و کذا آب بید و روغن بنفشه طلا کردن و سعوط آن منفعت اقتباس
مینویسد که اول فصد سر کنند و از بنفشه و صندل سفید و حفض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک تولہ کافور دو ماشه طلا سازند و از برگ کاهو و
و کدو و گلاب و ثعلب خرفه مجموع یا منفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال مینماید و شیره خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلوبخارا هفت عدد عناب
کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج تولہ برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک و نیم تولہ داخل کرده بنوشانند
تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش مقشر و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای آمله و گرد نده و مربای ... دهند و اگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیه خاص
پردازند مثلاً رگ پیشانی یا صافن یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه بمطبوخ ... آلوبخارا کنند باین نوع آلوبخارا
... هر یک ... عناب کلان ... عدد سپستان چهل عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب
و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیار شنبر تمر هندی ترنجبین هر یک بیست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن
بادام شیرین و شش مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و در تمام مسهل غذا اسفاناخ دهند و صبح تبرید دهند
و ... چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده ... بمقدار ... سیاه چهار ماشه ...
گل ... گلاب و روغن گل هر یک یک تولہ آمیخته بهاون ... تا یک ساعت ... نموده ... رفع درد ...

علاج صداع صفراوی

سببش غلبه صفرا و هیجان آن از ارتفاع ابخره و ارتفاع ماده آنست بسوی دماغ و امتلای عروق سر ... منقول است که از اسباب این صداع ...
و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم است و اولاً ... و تسکین حرارت شربتیکه در علاج امراض دماغی حاره
ساذج مذکور شد بدهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار ساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو ... تولہ شیره مغز تخم کدو ده تولہ با شربت بنفشه ...
نیلوفر دو تولہ بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف است شیره خیارین مغز تخم کدو کاهو و آب آلو ... شربت ... و علاج این قسم ...
دموی قریب است لیکن در علاج این نوع ... اشیاء ... استعمال نمایند و در دموی ... استعمال شربت نیلوفر ...
سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و ... عدم ... انفع است و اگر ... باشد شربت خشخاش خمیره بنفشه و سپستان نافع ... اگر ... باشد ...
مطبوخ آلوبخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر ... اگر با این صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق ...
عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده ... پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره آلوبخارا اضافه کنند و ... اگر ...
بعد تخفیف اولاً شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو دور کنند و گاهی در تخس و بیقراری از صفرا و خفقان عناب ... دانه آلوبخارا هفت عدد ...
... ماشه در عرق گاوزبان ده تولہ مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو ... ماشه داخل کرده داده میشود و بعد
تسکین ماده تنقیه او منضج بار دهند و مسهل صفرا و حب هلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف است که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک ...
کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین ده ... آلوبخارا بیست عدد ترنجبین شیر خشت هر یک ... تولہ تمر هندی شش تولہ مغز فلوس ... تولہ گلقند ...
چهار تولہ شربت بنفشه چهار تولہ شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آلو ... یک ... لعاب بهدانه ... ماشه شربت نیلوفر دو تولہ ...

غذا شله مونگ با روغن گاو تازه و تفاله کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد و کرنب و سکنجبین نیز مسهل صفرا ست و استفراغ ماده بحبلیله مناسب و دیگر
خواهند در مسهل بلیله داخل کنند والانقوع بلیله دهند باین طور که پوست بلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه
درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیرخشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمر هندی کنند انفع خواهد بود و یا
عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب
شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده درم یا بانبات بقدر حاجت حل نموده صاف نمایند و قدری گلاب و یک درم
روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله … ماده تب … مجاری …
و لهذا اعمال آن تقبیض و عسر است و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی …
آن مهلکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بعضی خصوص … رقیق ماده … و تشبث و تحجر …
و این باعث هلاکت است پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد … بعد …
تعدیل مزاج با شربت و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر با … و سعوطات … و غیره کنند … علاج امراض …
کشنیز و سعوط بنفشه و اگر سهر باشد قرص طباشیر کافوری همراه … حرارت … خشکی دماغ
اذیت و بعد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدو … روغن بنفشه … و یا مرکب نموده بر سر
کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین است که …
مش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع است و ایضا سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت …
چکانیدن از مجربات است و یا افیون کافور زعفران بالمناصفه مساوی با آب سائیده حبها بقدر عدس سازند و یک حب از آن در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش بچکانند
و آب عنب الثعلب مع شاخ و برگ تخم کوفته … آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند … این صداع از مجربات رازی است و
ضماد زردچوبه بگلاب سرشته بر پیشانی و یا فوفل نافع و ضماد کاهو بگلاب یا خیار سرکه سائیده … و همچنین ضماد شیافات … صندل و گل سرخ مفید … شدت
درد بر صدغین لادن معمول بچسپانند و بالایش صفحه باریک سرب بندند و این نطول نافع است آب کدو … و کاهو سبز و تخم … تخم خشخاش و پوست آن
نیلوفر گل بید و برگ آن … در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسبغول پوست خشخاش گل سرخ تخم کاهو برگ
بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک افیون خصوصا هرگاه درد شدید باشد در آن آب گداخته مکرر تطبیل نمایند که صداع حار مع السهر نافع است
و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و ازاله فاضل ادویه دبی غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر
التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب فزایند و کما که در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در اینجا نیز از مجربات
احقر است و غذا ماء الشعیر ممزوج بگلاب و آب انار و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر …
مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زرد آلو هر یک ده عدد تمر هندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک … خیسانیده
مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس
گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب
حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیانا برسد همان آن غشی احداث نماید و برگ … بکشند کذا فی … بیمار و غذا خرفه و پالک که از آنها خام …
باشد همراه نان تنک بدهند و روز پنجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم
تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه … گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب … عرق نیلوفر … شب خیسانیده صبح جوش دهند که نصف ماند مالیده صاف نموده

انقوع بلیله

نسخه مطبوخ آلو

ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک هفت توله گلقند شربت دیگر برابر هلیلج علو بخارانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب برگلاب تنها اکتفا نمایند
وقت شام غذا شله اسفاناخی و خشکه گیلانی با اسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب
و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بیدمشک پنج توله برآورده شربت ترنج دیا انارین چهار توله داخل کرده سبوس اسبغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و بعض
نسخه سه چهار مسهل اده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علوی خان هند پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند سفید قوام ساخته
از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت زنگتره هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست هلیله
کابلی و بلیله سیاه نیز داخل است و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص وزن همه ادویه است جهت منع بخارات دماغ در مدرین سفوف بجهت
دفع بخارات راقم است کشنیز سه وزن هر سرکه تر نموده بر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله طباشیر یک نیم توله ... هر یک یک توله سفوف ساخته از دو درم
تا دو مثقال با آب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند ... اگر از صفرا
باشد مطبوخ هلیله و افتیمون ... مسهل آورند یا آب بلاد آب و بنفشه بنوشند و اگر با صفرا ... غلیظ باشد حب صبر و شبیار یا نقوع صبر تنها بنوشند ... نیست که در آب
کاسنی ... خالص ... تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت تقوی ... باشد حب ... بخورند ... ساکن شود و درم
کنند که ... احتیاج تحلیل است پس ضماد معمول از بابونه و خطمی آرد جو استعمال کنند و اگر ... طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر ... بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیه ماده
سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب کافور و صندل اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان ... و یا روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن نیلوفر سعوط کنند و آنچه تبرید و تقوی
نماید نیست که بگیرند شیاف ابیض و تخم کاهو و صندل سفید صندل سرخ و فوفل افیون ... گلاب ... بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی
حرکت خون ببینند علاجش نیست تا که اندک خون برآرند و اگر آثار دم یافته شود ... مثل هلیله نمایند اگر تب نباشد و الا ... و چیزیکه در آن خشونت
و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت ... آب بلاد ... گاهی شاهتره ... تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا تشرب در طبقات معده بود که
از قی برنیاید و از مسهلات ... نیاید هلیلج استفراغ با ایارج فیقرا مع ... یا گردد یا آنرا بر ... بطبیخ هلیله نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد از آن
تعدیل مزاج بچیزیکه در آن ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن با غذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها در آن باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج و
صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجه سوء مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حراریه و اسباب عامیه ... از لطوخات نافع صداع این قرص زعفران است
و بسیار نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال مر دو مثقال عصاره غوره ... مثقال ... صمغ عربی هر واحد یک نیم مثقال ... هشت مثقال ... پنج مثقال این ادویه
را با یک سائیده بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از آن بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی بهتر آن است
که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو در آن افزایند و گلاب سرکه که در آن حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص درین زمانه در صداع یا در سهر کمتر فائده
میکنند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهتر آنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید و حرارت را کم میکند چه صفرا
غیر متمیز از خون میباشد و بعد از آن تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمر هندی و خیارشنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بیست درم تمر هندی مثل آن در ده رطل
آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک وقیه فلوس خیارشنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین بر آن انداخته بنوشند
نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی درم و تمر هندی سی عدد ... درم و در سه رطل آب بپزند تا به ده اوقیه باز آید و صاف کرده بر آن شکر سلیمانی بیست درم سقمونیا
مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیم گرم بنوشند و یا آلو بخارا منقوع بسقمونیا و یا شربت ورد بسکنجبین یا آب بلاد آب بکار برند و این مطبوخ
مخرج مره صفرا است بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بیست عدد آلو بخارا بیست عدد تمر هندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین هر یک پنجدرم
شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده و طلاها
و لطوخات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از لطوخات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب

اگر جذب ماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ بیش توهم نماید و ضرر او بیشتر گردد و از این سبب آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که
اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد و اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه‌ها و تمر هندی و انار
ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا بمرور مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت
بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخم یا تخم خرفه و سپستان و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد
و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق‌تر از لعاب اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر همه
آمیخته هر صبح قدری بخورند [illegible] بعد از آن آب سرد بخورند بخار را باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود و ریح در شکم و قراقر [illegible] شیاف صابون سازند
تا اسهال آید یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته [illegible] بدان [illegible] کرده سرد دارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب
و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گذشته و اگر بیخوابی و خشکی هیچ باشد این بار روغن بنفشه در روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان
در دماغ چکانند و روغن مغز تخم خیار با روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و اگر خشکی سخت غالب باشد شیر زنان [illegible]
[illegible] بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر [illegible] باشد روغن شیر بنفشه و نیلوفر و [illegible] گل نسرین و کشک جو و [illegible] در آب [illegible]
بنفشه [illegible] بجای آن دارند و [illegible] تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد از این تدابیر کذشتن یک نقطه صداع زائل نشود باید [illegible] حاجت
[illegible] و حنظل [illegible] سازند و اگر [illegible] نباشد و [illegible] آب [illegible] بر سر ریزند و بعد تمام طعام کاهو [illegible] روغن بادام بکار برند [illegible]
[illegible] روغنها [illegible] و گلاب [illegible] کافور [illegible] صفت شربت آلو [illegible] سیاه [illegible] در آب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تا [illegible] و [illegible] با گلاب [illegible] حاجت [illegible] کنند و نیم [illegible] شکر افزوده بقوام آرند [illegible]
[illegible] اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا در آن حل کرده بدهند اسهال تام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید [illegible]
[illegible] اگر حرارت [illegible] عوض [illegible] شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بجوشانند و کف دور کرده بقوام آرند
[illegible] سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر سه من شکر یک من لعاب اسبغول [illegible] با گلاب افزوده بقوام آرند صفت نقوع هلیله [illegible]
[illegible] سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک ده مثقال آلوی سیاه بیست دانه همه را در سه من آب گرم تر کنند و یک شبانه
[illegible] صبح [illegible] هشتاد درم [illegible] صاف کرده بیست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله [illegible] آب انار ترش و شیرین و حب [illegible]
[illegible] صداع [illegible] مطبوخ بنفشه نافع عناب بیست دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه هفت درم فلوس خیار شنبر
در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر آنست آب کاسنی فشرده یک من صبر سقوطری بیست درم [illegible] در شیشه کرده در آفتاب نهند و وقت
[illegible] درم [illegible] اجزای [illegible] و در قول [illegible] گذشت گل نسرین عوض صندل [illegible] حل کرده و هر یک یک جزو و افیون نیم جزو
[illegible] کافور و افیون هر یک یک [illegible] روغن بنفشه یا روغن بید آمیخته در گوش [illegible]
[illegible] بکار برند و غذا آنچه در صداع حار ساذج گذشته تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا باستفراغ صفرا از
[illegible] باخراج خون [illegible] اخراج این خلط بود [illegible] مطبوخ [illegible] معمول از بنفشه و هلیله و تمر هندی [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] سقمونیا [illegible] مریض [illegible] آب [illegible]
[illegible] و هنگام قبض طبع [illegible] تمر هندی [illegible] بجلاب [illegible] در آن جو و نیلوفر و کاهو [illegible] جوشانیده
[illegible] گلاب [illegible] روغن گل بر سر ریزند و [illegible] روغن بنفشه [illegible] صندل [illegible] کافور
[illegible] افیون و اقاقیا با آب کاهو و آب حی العالم [illegible] طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد [illegible] در این ادویه افزایند و [illegible]

طلا کنند و سرب با رباط نهاده بربندند تا حرکت شریان منع گردد و از صاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با کدوی ماکول با رطب دهند و بهر حال فرو رفت
اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدید البیاض بسرکه یا ترده بقیه بسرکه با جوزه منع معمول آب غوره یا بسرکه کشنیز جایز دارند و ابن الیاس
گوید که علاج این نیز دیگر بعلاج صداع دموی است جز آنکه در معالجه این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضا حل
طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و با سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب
فواکه بارده و خمیره بنفشه بدهند اگر بادی سر و بحة الصوت باشد و غذا ماء الشعیر اگر تب باشد و الا مزوره ماش مقشر با اسفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز
نباشد با آب انار یا ترنج معصور یا تخم نهادشا سفید و سکنجبین تلیین کنند و غذا مزوره آلو و جبلی یا تمرهندی یا انار دانه یا زرشک مغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت
نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بماء الفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و با دهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط
نمایند و جراده کدو و خیار و عنب الثعلب سرد کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ گشنیز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند
نیز نافع بود اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر بریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر رسد و کافور و صندلین و گلاب بویند و ایضا ضماد سویق جو
بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسبغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد
اندک کافور در آن افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و دوی و طنین باشد مبرات تویه ازان در دارند در روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت بحقنه‌های که در آن
حشایش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه مانند آن بود باید کرد و جلاب با اصل السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحده ده درم
بجوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر مغز بادام سازند و دست و پا با آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم
باشد آب انار میخوش با تخم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماء الرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده
نشانند و زیر بادکش سر دمبلول بگلاب جلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و مشمش و تماهن و به و امرود است و آنچه مهیج صداع
حار است قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر دهند و قوی و بخور باشیای
گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افادیه و صبر و بوهای بد قوی الرائحه مثل بوی مردار و جلو و رطب گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران است و آنچه مضر دماغ
نیک صفت است کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائیکه
اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد دوازده درم تا بست درم و کوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بیست
درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله مانند آن اجتناب ورزند و این دوا استعمال کنند که اسهال صفرا
بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم عناب سپستان هر یک بیست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم
آلو شیرین بیست عدد تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیارشنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشند
صفت حبی که اسهال صفرا و جذب او از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ و دو حبه تربد سفید
مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص شیرخشت حبها سازند و این یک شربت است
صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیرخشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده
بمغز خیارشنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تلطیف
کند و شربت جامع پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بذائقه را قبول
نکند نیکوست زیرا که غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول حب جامی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک مثقال پوست خشخاش یک درم
سائیده با آب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو با آب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع است صفت حب که سر آشنا قریب بیارد بگیرند هلیله زرد ده عدد

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بر آن چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بند کرده یک دو هفته در آفتاب دارند پس بگیرند
دیگر آب بر آن هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند و مکرر تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و دست را
به روغن بادام چرب نموده حب ببندد از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را بزرق برآرد و نفع مطبوخ هلیله بخشد تخجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده
استعمال کنند اگر مادی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیره بنفشه مع پستان اگر با سعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند نه بقی که آن مصدوع را
شدید مضر است مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین ده درم
برسیم معهد در شربت ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی است آلو صد عدد تمر هندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی یک درم
زعفران نیم درم تربد یک درم سکنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع است و برفق اسهال کند
حرارت پدید آید سبوس گندم ده درم بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بیست عدد سپستان بیست عدد نیلوفر چهار درم شا
تمر هندی پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا کم از رطل بماند در آن شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت و رفع
تشنگی کند آب کشنیز سبز دو اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو سرد هر واحد یک اوقیه همه را باهم مخلوط کرده حقنه نمایند و تنقیه ... و سبب
کنند و ادهان معروف بارد مستعمل در صداع بطوخ و سعوط با ننج است روغن گل روغن نیلوفر روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو صنعت هر یک معروف است و
سعوط و شموم و ضماد و نطول را اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این زرق بکار برند بزر البنج شیاف مامیثا اقاقیا فوفل گل سرخ صندل سرخ هر واحد یک جزو
عشر جزو با آب روت آمیخته بر صدغین بچسبانند و بالایش قطعه باریک سرب بندند و این دوا در سردردی که سببش حرارت باشد نافع است تخم کاهو
خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یکدرم افیون یک طسوج بلعاب اسبغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات ادویه نشوند مگر آنکه درد بتجدید رسد
و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی است و تخلخه با نعات طیب الرائحه مثل آب سیب و گلاب و غیره است در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و ادویه
طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن گویا که این لفظ عجمی است گویند مخلخ یعنی مخلخه و مفرد چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات
با محل المخلخا شاهد است و این تخلخه سرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حار است صندل لین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مخلوط ساخته ضماد کنند ابن بوح
گوید که اسهال بهارالفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن در سابق مذکور شده و با آب کاسنی بفشرند و جوش داده کف دور کرده یک اوقیه
صبر در آن انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد از آن از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را خیری از داع مشغل باشد یک درم یا دو درم کشنیز در آن حل
کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقعر سر رسد و برگ کشنیز خشک یک درم یا دو درم شکر خورند و بقوع مشمش
و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لازم نمایند و تخلخه معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر سرد احد یک جزو بر هم زنند تا یک ذات گردد و بر
سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده بر سر بدست نمایند یا حشایش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا
عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا اکثر آن با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند یا سعوط لعاب شیر و شکر که
آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر آن با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند یا سعوط لعاب شیر
و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بر روغن بنفشه یا شیر دختران با سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر بخارات بسیار باشد صبر دانه مخدره مثل
عصاره خشخاش و بیروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده و آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر
بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض آن ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین
صندل و کافور و آب بیروج و آب بیخ طلا سازند و غذا پست گندم مکرر بآب گرم شسته و شربت آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند
تا مستفرغ گردد پس چیزی از آبهای ترش مثل آب انار شیرین ترش بر آن ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خبازی است و آب غوره

وگلاب و بهی دانه و امرود و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر گرم خوابی باشد کدو و کاهو و لطف وخیار بروغن بادام دهند و آنچه بقصر صداع
حار ست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و بادام و بیر و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مفرحات دماغ در علاج کلی امراض باطنی
مسطور شد گیلانی می نویسد که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع آلو که تمر هندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر تاب گرم آمیزند بسبب علت اسهال آورد و باید
که سقمونیا و صبر و پوست دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا شربت مذکوره یا در آب انارین با شکر یا در آب تمر هندی و شکر یا در رب آمیخته داده میشود در اسهال می آرد
و درین نوع در تبرید بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس مشغول در آب انارین معصورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو دهند و
ساعت اشتیجو و در بهر ذره ارانجبار بنوشند و هنگام شب مشغول آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبرد بدهند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه و کشنیز
خشک مساوی با همچندان شکر آمیخته سفوف سازند و نخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سائر مشمومات بارده که در صداع حار ساذج بیوینند و ضمادات
و قطورات که در اینجا مسطور شده استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد از برده و غیره و سعوط افیون و کافور در آب برگ بید تعمل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی
در علاج صداع حار ساذج مسطور شد و از انچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر وقت آن اجتناب
واجب ست و از اغذیه حاره و اشربه حاره و مبخرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد گل بنفشه در
آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده بدست همی مالند و از بالا نیز همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیکوفته در آب جوشانیده و صبات نمود و
نیم گرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بر کف پا ها سودمند ست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان ابخره غلیظه در تسطیل بمحللات
و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائز ست

علاج صداع بلغمی

سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی ست در عروق سر و سردی اغشیه و اسباب و استکثار اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام
عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اول لا بد از نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند و یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس
گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیره بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و اصل السوس
مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ شش ماشه مویز منقی
بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و در روز دوم لعاب تخم کنوچه چهار ماشه با شربت
بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم هلیلجات هر یک شش ماشه بیفزایند و اگر
غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب
گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در دو رطل آب یا عرق
عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند مگر نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره سنای مکی هلیله کابلی
هلیله زرد افتیمون بصره بسته هر یک دو درم مغز خیار شنبر شش توله شیرخشت و ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و گاهی تربد سفید
از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرور المزاج بود حب هلیله بدهند و نسخه مسهل
مذکور بحذف خیار شنبر و روغن بادام جهت بدرقه آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز با ایارج فیقرا و فق نوشته و اگر از استعمال ایارج قلق
و اضطراب و بطور عمل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام در آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم عابد
سرهندی نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب الاثر است بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب یا
آب نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب است حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک جزو زنجبیل نیم جزو سائیده بعسل سرشته

بقدر دو حبه بدهند که بلغم بسیار بی غائله بر آرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهتر مطبوخ اوراد الاصول که از پوست بیخ کرفس و بادیان و انیسون و اصل السوس و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطکی وغیره ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه یا یک اوقیه گلقند با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام تلخ سه روز یا پنج روز داده تنقیه بجوب نمایند و یا بطبوخ منضج دهند مویز منقی بیست درم ریشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان مصطکی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای جوزه مرغ با نان یا چلاو و سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غرغره منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سر مالند و از عطوسات و شمومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بارد سادج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطمخیقون در هر هفته یکبار یا دو بار بصورت بقیه ماده مفید بود و استعمال بلیله مربی دو بیدا و در اطریفل اسطوخودوس مفید است و معجون نجاح اکی و اطریفل مسهل در ازاله صداع مزمن مجربات راقم است و ایضاً بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس یک ماشه سوده با اطریفل کشنیزی بخورند بعده مویز منقی ده دانه با بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدواء المسک معتدل یا جوارش تناول نمایند بالائش عرق بادیان عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد یا ایارج فیقرا چهار ماشه با اطریفل کشنیزی شش ماشه بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک پنج تولہ نیمگرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را به روغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره یا ماء الشعیر و نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند یا گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند یا اطریفل کشنیزی همراه بادیان و گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت انجره و در اعضا سورنجان یک ماشه سوده با اطریفل تمر هندی شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون سیر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صغیر خورده شاهتره شش ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز اگر غلبه صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه طار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و عنب الثعلب زوفای خشک حاشا خردل و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفید است و بر بیجا سعف حلبه اسطوخودوس برگ ابهل و تخم آن وغیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بر آن نموده آبش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیر است و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه پیه روباه است و این شموم هم نفع کلی دارد جند بیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه با یک شیشه متصل ببویند و ضماد فرنفل زنجبیل بزرالبنج هر یک آب افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول است و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بقیه کفایت کند و مجرب بلا تخلف است جند بیدستر فرفیون خردل هر واحد یکدرم انیسون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جند بیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن خیری یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع باردی است و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کرویا کمون سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت فقط و دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضاً او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم و در شفاء العلل منقول است که در صداع بارد ضماد بوش در شبدی مرکب با جوزبوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمد ابن زکریا نیز مفید صداع مزمن است و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن است و سعوط مغز تخم سیر بلیک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کبر خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل گرد از شیشعان تنباکو دوده بیدانه هر واحد نیم زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن معطس و مزیل صداع مزمن از مجربات او شادی مرحوم است و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن بنفشه

یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و تنقیه مزمن شهر بیکون در استعمال مطبوخات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نبافند و رنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض
درمان زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودینه در آب پخته روغن بادام و روغن گل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب با غثیان یا عطش
در فم معده خود دریابد قی کنانند و اگر با تب باشد از فصد و حجامت اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن باشد آن متمکن گردد استعمال حب جیبی نافع بود
پس اگر صداع باین تدبیر ساکن نشود و به برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلغم تیز یا سودا سن پیری در مریض یا سوء المزاج بود داغ وسط سر یا هر دو بازو و داشتن زخم
آن تا زمانی دراز تا از آن چرک جاری گردد و ماده میل بدان جانب نماید مفید است و بسا است که داغ نمودن یک بار و نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عرق
صدغین قطع کرده بیرون داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او در این صداع از واجبات است و با غذیه حاره یا بسته شست رطوبات مثل قلایا و مطجنات و کباب
با توابل غیر مصدع مانند دارچینی و قرنفل و سادج و خولنجان ذکر و باغذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ یا منفز مرطم نخورانند و از اغذیه
منجره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند در ریاضت بسیار کنند و پا پیاده دوند اغتباط محقق نمایند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی مزاجان و استعمال کنند کلی
مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود و در اینه اعمال العلیل است و هرگاه مزمن گردد مخوف بود و علاج او صعب باشد و بلغم یا
فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مودی گردد [illegible] تمادی نفرمایند و در تسکین آن تحسین سیر و صلاح اغذیه و ملازمت ادویه سعی نمایند اطریفل مسهل
منقی دماغ معمول در صداع مزمن [illegible] پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی
سنای مکی هر یک دو تولہ [illegible] یک تولہ [illegible] ادویه سائیده و بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده ببیزند خوراک
تا دو تولہ و معجون [illegible] دماغی و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد بایک
چندی بر این اطریفل مداومت نمایند پوست هلیله [illegible] کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفایج افتیمون کشمش مساوی سائیده بروغن بادام
چرب کرده بعسل بقوام سرشته و بعضی عود قرنفل کشمش و بعضی منقی داخل کرده و بعضی هر دو در روغن گل چکانیدن نافع صداع بلغمی است گلچکان و بود از برنگ کابلی
صندل خولنجان [illegible] هر واحد یک درم گل [illegible] اصل السوس هر یک دو درم [illegible] سه درم آمله چهار درم [illegible] کوفته در روغن کنجد نیم پاو و شش
ماده گاو و یک آثار آب [illegible] بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بسر بمالند اقوال جمهور این سهل گوید که اگر صداع از ماده بارد بلغمی
باشد باید که تنقیه بحب [illegible] یا ایارج فیقرا درهم شحم حنظل سه درم سقمونیا [illegible] درم شربه [illegible] اسطوخودوس
[illegible] و اگر خلط [illegible] سر باقی ماند غرغره یا ایارج فیقرا و سرکه عنصل [illegible] عاقرقرحا و [illegible] نمایند و استعمال [illegible]
[illegible] سیاه و بلیله [illegible] اصل السوس هر واحد [illegible] و سنبل الطیب [illegible]
هر واحد چهار جزو [illegible] بجوشانند تا [illegible] صاف کرده [illegible] چهار جزو [illegible]
آمیخته بآفتاب نهاده [illegible] حاجت [illegible] و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس ایارج جالینوس مطبوخ افتیمون و مویز منقی [illegible] و اگر
چیزی از مرض باقی ماند [illegible] مرزنجوش برگ [illegible] سازند که این [illegible] سر تحلیل ماده کند و گاهی [illegible] باین طور استعمال میکنند که
سائیده [illegible] با روغن [illegible] با روغن [illegible] قدری از آن در دماغ سعوط نمایند و غالیه جوبند و مشک سوده در بینی
دمند و اگر حاجت [illegible] کندر [illegible] فربیون [illegible] روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و روغن زنبق که در آن [illegible]
و قلقل حل کرده باشند [illegible] سازند و با روغن جوز که در آن سداب [illegible] پودینه پخته باشند و [illegible] بابونه و سداب یاسمین و سوسن [illegible]
و برگ [illegible] و اگر با وجود این علاجات درد سر غلیظ و صداع باقی ماند این [illegible] ایارج بروغن بید انجیر [illegible] هلیله کابلی و آمله
هر واحد پنج درم [illegible] چهار درم [illegible] هر واحد سه درم [illegible] صاف کرده در آن ایارج فیقرا پنج درم حل کنند
و هر روز [illegible] غثیان و کرب عارض شود قی کنند و [illegible] فربیون و [illegible] عرقی [illegible]

وجند بیدستر وکندر مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بعد ازان غرغره سازند عاقرقرحا و خردل و برگ مرزنجوش سائیده قدری از
مویز منقی بسرکه سوده بیامیزند و مثل قواجهای بهن سازند و در دهن بدارند و چون اراده غرغره بدان کنند در مری حل کرده استعمال نمایند و طعام اسفیدباج معمول از نخاع
یا نیمرو یا دراج و یا قلایا مری و در روغن جوز و یا زیره و لحوم صید و لحوم طیور صحرائی و نخود آب زیره و روغن جوز بدهند و قاآن خورش بکعب خردل و زیره و مری و سداب و زیت
و ماء العسل مطبوخ بنوشند و تمامی نبیذ یا ترک نمایند و شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و بازیر غیر مصدع
بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شده استعمال نمایند و اندک اندک از آن شروع کرده بتدریج بیفزایند بعده معالجات دیگر که همانجا مذکور شده
بعمل آرند و ایضاً آنچه او جامع سر را تسکین دهد و همه آنچه استعمال او در علاج امراض دماغی بارد رطب واجب بکار برند و استعمال معاجین تریاقیه در هفته یک مرتبه نافع بود صفت
اطلیه نافع صداع بارد ابتدا استر شیدن موی سر کنند پس بگیرند دو مثقال فرفیون یک مثقال بورق دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل و سائیده
بآب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال ثفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون ثلث مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سائیده طلا
سازند و ایضاً طلا کی فرفیون نمک بورق و ایضاً افیون زعفران صبر مر وغیره که در قول مسیحی گذشت بآب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این بهره ده
وشقیقه بارد مزمن آنست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید النفع است و ایضاً فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یکدرم سرگین کبوتر صحرائی یک نیم
درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضاً مر صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضاً دوای زبل الحمام و آن قوی است و ایضاً
فلفل قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دوات یک نیم مثقال سرکه بمقدار حاجت و این ادویه گاهی بکسور [illegible]
تیز قیق یا آمیختن شیر یا سفیدی بیضه وگاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف است صفت سعوطات نافع صداع بارد از انجمله سعوط شونیز است که در
علاج صداع بارد سابق مذکور شده و کذا مومیائی بجند بیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون هفت برگ صعتر و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده سعوط کنند نافع
است و آنچه مجرب کرده شده مشک عنبر و امثال آنست که بقدر عدس از اینها گرفته هر وقت سعوط نمایند و آنچه سعوط او برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکند روغن
تخم حنظل است و یا روغنی که در آن عصاره قثاء الحمار گداخته باشند و از آنچه قوی در این باب شدید النفع گمان کرده آنست که بگیرند آب برگ شفتالو و آب قنطوریون
از هر یک سه قطره ناشتا سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار چرب بنوشند و از آنچه در این باب ستوده اند آنست که بگیرند زهره گاو سرخ رنگ سه
درم مومیائی دو درم مشک یکدرم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند و ایضاً بگیرند ثافسیا یک نیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل منقی یک نیم مثقال
بآب چقندر آمیخته بقدر دانه جاورس از آن یک دانه در بینی چکانند و ایضاً فرفیون و دو ثلث وزن آن جندبیدستر هندی بآب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضاً سعوط نافع [illegible]
خشک هشت مثقال روغن سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده با نفوخ در بینی دمند و مریض سر خود [illegible] بقوت استنشاق نماید و ایضاً شونیز چهار مثقال عصاره
قثاء الحمار دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثاء الحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوئی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون [illegible] سر او رطوبت
بسیار بغیر در آید در آن هنگام بینی را بآب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صداع باردی مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که در آن شبت و بابونه و مرزنجوش
و شیح و تمام و سداب و برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد بلغمی مذکور شده آنرا نافع است و حال روغن بلسان همانجا معلوم شده و این برای [illegible]
وقطورات گوشت [illegible] دارد و این نفوخ نافع صداع قدیم است بگیرند عصاره قثاء الحمار و بخور مریم و نطرون بالسوی سائیده در بینی دمند و یا شونیز [illegible]
قثاء الحمار و یا شونیز و اندک صمغ [illegible] صاحب کامل گوید که در امراض ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و [illegible]
بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بماء الاصول مع روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد ازان حبوب کوکبه دهند
اگر فائده نشود ایارج [illegible] بقدر حاجت بدهند و بعد ازان غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین یا خردل یا با عاقرقرحا مع ماء العسل کنند و بعد ازین اضمده و نطولات
که در علاج صداع بارد سابق گذشت بعمل آرند و تعاهد استفراغ بحب صبر یا حب [illegible] در هر هفته یک دو مرتبه نافع است و تدبیر غذا مثل صداع بارد سابق نمایند و از
ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون و فلفل سیاه هر یک یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص [illegible]

مخلوط با آب مرزنجوش یا فلونیا با آب مذکور طلا کنند نفع دهد و طلا بخردل نیز نافع ست و آب برگ برنجاسف و یا آب برگ پنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط
کنند و سعوط بمومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان نیز مفید بود و سعوط بعصارهٔ قثاء الحمار مع شیر دختر صداع قدیم مزمن بلغمی را نافع ست و ضماد بعصیر [illegible]
و سرکه سود مند صفت حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطگی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب بخورند و این حب
منقی دماغ از بلغم ست پوست هلیلهٔ کابلی دو درم صبر چهار دانگ مصطگی انیسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته با آب کرفس حب سازند و این یک شربت ست
و صبح با آب نیم گرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک نیم دانگ افتیمون یا عود خام انیسون مقل
هر یک دانگ باریک سوده با آب حب سازند و این یک شربت ست و ایضاً این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید هر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم
حرمل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده با آب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه را که از خلط غلیظ بارد بود نافع ست این و صداع کهنه بارد
و بلغمی را نافع موی سر را تراشند و کف [illegible] نیم کوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاه دارند و صبح بشویند و باید که سائر
تدابیر صداع بارد سازج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و تنقیهای قویه اغذیهٔ مسخنهٔ مخففه بعمل آرند و این دوا نافع صداع کهنه است و نسخهٔ او همان نقوع
است که در قول شیخ گذشت و اگر آن را بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابه سائیده بگلاب سرشته بر تارک سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد
سید اسمٰعیل میفرماید که اول بتنقیه باید کرد بحب اسطوخودوس و قوقایا و صبر شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنهٔ حاده بعمل آرند و بعد
تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و بخورات و طلای موافق بکار بردن صفت حب صبر
بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیلهٔ کابلی چهار درم مصطگی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر یک درم کتیرا دو درم بدستور حب سازند شربتی دو درم و نسخهٔ حب
اسمٰعیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ با آب بادرنجبویه یا آب کرفس یا آب بادیان حب سازند و این همه
یک شربت ست حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی با آب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت
بقوی تر باشد ایارج روفس جالینوس یا لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا ابن ماسویه ساخته است ایارج فیقرا هفت درم هلیلهٔ کابلی چهار درم نمک هندی
سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفائج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره نیم درم افتیمون چهار درم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال
صفت حب شبیار بر نسبت یک شربت [illegible] صفت حب ایارج ایارج فیقرا تربد هر یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا همانست که در قول صاحب کامل
گذشت دانسته که این حبها فائده ندهند بگیرند سپستان [illegible] درم افتیمون و بسفائج [illegible] درم مویز منقی دو در یک من آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم با
یک درم در آن حل کرده ناشتا بنوشند غرغره ایارج فیقرا [illegible] در سکنجبین یا در آب [illegible] حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا [illegible]
کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکهٔ عنصلی حل کنند و بکار برند و دیگر مرزنجوش عاقرقرحا [illegible] صبر ساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و [illegible]
و قیصوم و شبت و شیر آنکه در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیده و سر بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود
طلا کنند که در حال درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و بیزند و بروغن یاسمین یا روغن
بادام تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که [illegible]
فرفیون هر یک نیم دانگ بروغن سوسن گداخته در بینی چکانند و [illegible] و سداب و بابونه و نسرین و مانند و [illegible] ظرفی بسوزند و [illegible]
[illegible] سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آرد و در حمام گرم [illegible] آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سود دارد [illegible]
خردل و فرفیون همه با شراب سائیده طلا کنند [illegible] صبر و مر و فرفیون و قسط هر یک دو درم [illegible] زعفران [illegible] هر یک نیم درم [illegible] سه درم
شراب بیزند چنانکه غلیظ شود و طلا کنند و پارچه بر سر بالای آن نهاده بپیچند و آنجا که دماغ گرم و ضعیف باشد [illegible] تخم [illegible] در روغن گل [illegible] حل
کنند و آنجا که این صداع [illegible] بروغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی چکانند و شبت بابونه سوسن آسمان گونی در آب بجوشند [illegible]

تا از جماع و سماع ساکن نشود و شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخود آب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی
و صعتر و قلیه گنجشک و کبک و تیهو و چکاوک و دراج و تدرو و قلیه آبکامه و گوشت مرغ از سفیدهٔ بیضه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر
باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل از دقیق و شکر بود و بهر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر او [illegible] باطل شده و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار
ریزند و روغن گرم یا روغن نفط در گوش چکانند مصنف حاوی و شریح گوید که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ یا تنقیه جمیع بدن بحبوب ایارجات کنند و لطیف غذا [illegible]
[illegible] صداع نافع بود [illegible] جلاب [illegible] اصل السوس مقشر کوفته سه درم با ترنجبین ده درم با ده درم گلقند بنوشانند و نخود آب شیره تخم قرطم غذا سازند [illegible]
تنقیه تام ظاهر گردد این حب صبر ببندند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل [illegible] کتیرا [illegible]
یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته با آب بادیان ترسرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیم روز بر آن صبر کنند که اسهال [illegible] تنقیه [illegible]
[illegible] یا روغن سوسن یا یاسمین [illegible] بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندک صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و آب [illegible] اکلیل الملک [illegible]
[illegible] بر سر طلا کنند و این سعوط مفید صداع بارد است [illegible] حضض [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] نیم دانگ کوفته بیخته با آب مرزنجوش [illegible] قرص سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت [illegible] سعوط کنند و این [illegible] صداع بارد [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] کوفته بیخته با آب خالص [illegible]
[illegible] دو درم [illegible] طلا کنند [illegible] ضماد نمایند [illegible] خارج کنند
و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع [illegible] مزمن را نافع دید و عمل [illegible] بلیله کابلی [illegible] افتیمون [illegible] اسطوخودوس [illegible]
تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون چهار درم ایارج فیقرا هفت درم ترنقل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل [illegible] حبها سازند شربتی
از آن مثقال این حب با تنقیه [illegible] ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست بلیله افتیمون هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم [illegible] نیم درم [illegible]
[illegible] دو درم و این سعوط [illegible] فربیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به تنقیه بدن کنند
[illegible] تنقیه [illegible] بدن نماید بلیله کابلی سی درم حشیش غافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس [illegible] هر واحد پنج درم افسنتین [illegible] افتیمون
هر واحد سه درم تخم کرفس [illegible] بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر پنج سوسن عنصل بریان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد [illegible] پانزده درم [illegible]
[illegible] غاریقون تربد هر واحد دو ثلث درم [illegible] بعسل مشتر [illegible] شربت [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] افسنتین سه درم [illegible]
یک درم تخم کرفس [illegible] صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته با آب خالص حب [illegible] دو درم [illegible] شربت [illegible] این حب [illegible]
اگر [illegible] و اگر این کفایت نکند بر ساقین حجامت نمایند [illegible] ساقین [illegible]
کفایت [illegible] عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع [illegible] اگر [illegible] آب [illegible]
[illegible] صداع هیجان نماید عطسه [illegible] این طریق [illegible]
[illegible] تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند [illegible] سر [illegible]
آن [illegible] اگر کفایت نکند ضماد مغز نان [illegible] پنجاه درم و صبر [illegible]
بروغن [illegible] ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده [illegible] و اگر کفایت نکند بروغن [illegible]
[illegible] سعوط کنند و از هوای سرد حفاظت کنند و اگر [illegible]
اگر بعد این همه تدبیر عافیت ظاهر گردد [illegible] نکنند اگر ببینند که از آن صداع خفت می پذیرد [illegible] قیفال

نسخه حب صبر

نسخه حب [illegible] افتیمون [illegible]

کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل بعض زیاده کند در حبس او
کوشند با آنکه خون طرف موضع دیگر و بستن بازو و در انها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد سنحن نقار برای بستن رگ اجوف کنند
تا که آنچه در سر ست بسوی آن منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و بر دوست مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود و علاجش بعد استعمال همه
تدابیر مذکوره داغ وسط سر ست و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج آن گردد در بلاد صقالبه و روس و
سائر بلدان شدید البرد باشد ابن هبته الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و در دهنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و
آنچه در ان سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و پودینه و برگ سرو پخته باشد بر سر ریزند و پس بخار آن انکباب سازند و بجند بید ستر و مرزنجوش
و مشک نشوق کنند و بکندش عطسه آرند و به سکنجبین عسلی محلول با آب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد
دو درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جند بید ستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر صدغین طلا نموده
بران پارچه اسرب بندند و مریض را جلنجبین بخورانند و غذا به نخود آب زیره و شبت در روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان ترتیب دهند و شراب
او عسلی یا خمر کهنه سازند و از بینه ها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خودنما کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بر ان داغ نهند و اگر ساکن نشود
گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار
نسخهٔ معجون — شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماء العسل و گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من ست برای انواع صداع بارد
و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده بسفایج گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر غاریقون کبابه هر واحد چهار درم
مر زعفران حلتیت هر واحد سه درم صمغ را در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه به سه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از مثقال تا چهار درم و قوت این
تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه ست و اصلاح راس شعر با و طلا و بخورا میکنند و در امراض حاره نیز عمل میکند اگر عقب آن شیر یا گلاب نوشند
و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ ست مجموع یا منفرد و سعوط مر محلول در آب خالص یا شراب و سکنجبین جند بید ستر و زعفران
سودمند ست و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بخا سرشته در شب بر سر طلا نمایند نوازل را اصلا منع کنند و صداع را بالکلیه
دفع نماید خصوصا اگر بعصاره قثاء الحمار آمیزند و چسپانیدن سفیده بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات
دماغ بالخاصیه و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و منجرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از پیامبر نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا
نسخهٔ حب — به تنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف مثل ایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد از ان حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد بخورانند و نسخه
حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطگی تربد بلیله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم با آب کرفس حب سازند شربت سه درم
نسخهٔ حب — وقت خواب به سبیل تنبیه در هفته و نسخه حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزای ادویه ان همان ست که در آغاز نزول سیحی
گذشت شربتی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع ست بلیله سیاه پوست بلیله زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو
درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باند پس و ثلث رطل از ان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا و یا یکسان درم ایارج
فیقرا و یک درم تا یک نیم درم تربد بنوشانند و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا
یک درم شحم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل کرده حبها سازند و این یک شربت ست
نسخهٔ نقیع — و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج باروغن بید انجیر بنوشند بلیله زرد هفت درم بلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم افسنتین تخم
کشوث هر یک پنج درم شاهتره دو درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بخیسانند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا در آن حل کرده
هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بید انجیر بنوشند و این بهر تنقیه سر و معده نیکو ست و گاهی بدل ایارج در پی آن حب صبر میکنند و از دو تا سه

اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه ده درم حب ایارج فیقرا با آب نیم گرم که در آن شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات کبار مثل ایارج
جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش در جذب مواد بسوی اسفل و تحقنه نمایند و
بعده غراغر سکنجبین محلول در آب گرم یا مری کنند و بعد از آن سکنجبین عسلی محلول در آن ایارج فیقرا یا مری یا ایارج فیقرا و غراغر که در باب فالج و لقوه بیاید
بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا و زوفا و خردل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته
در ماء العسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس کرده
که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودوس یا شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اسطمخیقون یا قوقایا به نسخه
علویخان باضافه سنا مکی دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه پوست بلیله زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه مغز خیارشنبر و
ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخود آب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکا زیره در توده
یا بریان تحجیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح این دوا دهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطگی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ
اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هر یک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه و شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کشوث هفت ماشه
پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج باقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر و اطریفلات و دیگر
تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخود آب با شیره حب القلیل سفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات است و اگر
با هر جه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند مولف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده
برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده صاف نموده
شربت الافسنتین دو اوقیه حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد از آن پرسیاوشان سه درم انیسون یک درم بادیان مصطگی هر کدام یک درم
جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و شوربای جوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده به مسهلات
بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اسطمخیقون تنقیه کنند و بعد از آن بار دیگر توجه بانضاج و تلطیف گردد و اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند آنگاه
باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع استعمال ورزند صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند است مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا
یک درم جوزبوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر بادهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول
آبی که دران بابونه و اکلیل الملک خیری بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمند است و ضماد ازین اجزا بعد غثیان گذارند صبر زعفران جند بیدستر
هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب ساییده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود
نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب است و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخارات آن نیز انفع است و همچنین اگر موی سوخته
انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب ترافل ساییده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذا هرگاه مغز تخم شمش تلخ ساییده بر سر ضماد کنند یا بروغن
در طلا نمایند یا نشوق کنند و ایضا برادهٔ چوب شمشاد هرگاه ایضا بسرکه ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل بیخ بید انجیر ساده سه
در آب شسته بیخ ساکهی باریک ساییده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه با ... سوده در انبوبه پر کرده در گوش نهند که گوش از آن پر شود
بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی و وسط سر طولا یازده زلو بچسپانند خون بگیرند صداع مزمن زائل گردد
و کذا تعلیق ... و قوه النضج ... صمغ عربی ... زعفران افیون مرکی نعمان سیاه دشان هر واحد یک جزء دو بار یک سوده به سفیدی
بیضه آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود

علاج صداع سوداوی

سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض در جمیع عضوست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد و سبع نمایند و بعد نضج ماده منضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضاً بهر نضج سودا بسفایج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هریک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته گل بنفشه هریک سه درم جوشانیده صاف نموده با شربت گاوزبان بادرنجبویه هر واحد ده درم بنوشند و یا گاوزبان چهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوست بیخ کبر خشخاش غافث از هریک نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بیست درم جوشانیده صاف کرده با بیست درم سکنجبین و دیگر بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ گردد پس متوجه اخراج سودا بمطبوخ شاید آن گردند مثل مطبوخی که در آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس غاریقون لاجورد مغسول فی اضافه نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هریک پنجدرم تمر هندی فلوس خیارشنبر گلقند هریک بیست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یکدرم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب جوجه مرغ و یا گوشت بره و یا شیر غالهٔ شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه ... افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سوداست و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس ... سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویهٔ گرم حذر کنند و منضج بارد یا ماء الشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر نخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آن ... سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سرداروی نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پیاپی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تام و تقاوی قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی باهم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیره نافع بهر دو استفراغ نمایند و ... در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی ... بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدوا المسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیلهٔ مربی با اسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیرهٔ مغز تخم خیار واشه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلیب یک ماشه سوده بدوا المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیرهٔ تخم خشخاش چهار ماشه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیلهٔ مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یکماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و چوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفید است و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و ... و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا شیر بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر مفید اثر و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و ثقیل رو غن بابونه و روغن زعفران یا روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم بادویه تحلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا بلغمی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیار است تا آنکه زائل گردد حرارت کامنه در آن سودا چنانچه در خاکستر و آتش میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بر روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد بسیار باقی باشد چند روز ... بهر اطریفل اسطوخودوس نمایند و یا دبید الورد تالیف علویخان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرزنجوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از ... بجوشند

و ضماد جدوار در حمام ضماد کردن نیز مجرب و کذا بوشش در بهدی جدوار قرنفل مفید است و یا مرکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند و پارچه بدان
آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم است و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح تخم بنج سفید زعفران جندبیدستر کوفته بیخته بروغن گل
و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خطمی سفید مساوی کوفته بیخته بآب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس داخل کرده در بادان
سائیده حل کنند تا مثل مرهم گردد گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون بورق حل بنفشه مرزنجوش هر واحد جزء و جو مقشر دو جزو همه را کوفته
و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در مادهٔ احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز
سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک نخود در روغن بابونه سوده نافع است و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار
در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن نیز عظیم قوی شدید النفع است و کذا زهرهٔ نرگاو یک نخود سه درم کافور نیم درم
سعوط کردن و شمومات مقوی رئیس قوی النفع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم است و کذا مشک سائج
نمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول مطبوخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ
چقندر سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بر آن و تضمید ثفل آن نمایند که بعد تنقیه تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حل و اطراف آن و بابونه اکلیل الملک
حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر بخار او دارند و بعده اثاث کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی باشد روغن شبت
بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوزه مرغ و گنجشک و کبک
ساده یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضهٔ نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا اگر بخورند بهضم جوارشات معتدل مفرح بخورند
و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل نطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه کهنه و باقلا و کرنب اجتناب
ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً بمطبوخ افتیمون نو اسکه علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای مکی یک نیم توله بلیله سیاه
یک توله خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سردار نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون
تنقیه کنند و صبح تبرید از آلهٔ مرزی یک عدد شستهٔ لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب
گاوزبان پنج ماشه شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار هر یک هفت ماشه گلاب بیدمشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش توله بر آورده شربت
گاوزبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره عاد نجان و اطریفل افتیمونی
ایشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر دختران و لخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب هیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد
از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیرهٔ مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر
درد باقی ماند ماء الجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر ماده سودا باشد بلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج
و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که حب ایارج بکار آرند
و اندکی جندبیدستر بمیان ثقل کرده سعوط کنند و یا اندکی آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو یا سفیدهٔ بیضه رقیق آمیخته
سعوط کنند و در بینی چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بمادهٔ سوداویه واجبست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بموجب آن عمل نمایند
از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بتدریج آن بعد انضاجات مفصله بعد از آن تبدیل مزاج بطریق [illegible] کرده
استعمال معتدل [illegible] رطبه رقیق [illegible] که آنرا بسیار فائده میکند حب قوقایا است و در اینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد
کاهل گفته و آنرا ذکر کرده [illegible] گوید که اگر صداع از مادهٔ سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سوسن
و یا روغن نیلوفر باندکی روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه

وبرگ ساذج وقرنفل درجو کوفته برسر نطول کنند وغذا لحوم حملان وجدی وماکیان ونخود سفیدباج دهند وتخفیف غذا کنند واین مطبوخ نافع صداع سوداوی ست اگر باآن بلغم باشد هلیله کابلی وهندی هر واحد هفت درم هلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاؤزبان واسطوخودوس وقنطوریون دقیق وحشیش غافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفائج کوفته وتربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطکی وساذج هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس وانیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل بازآید صاف کرده بر آن این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا وغاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند واگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند وبعده مطبوخ بنوشند نافع بود جرجانی وابلاقی مینویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون وحبها که در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد وهمه تدابیر از آن نوع باید ساخت واین حب سخت نافع بود پوست هلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی وبسفائج وحجر ارمنی مغسول وخربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند واین همه یک شربت ست واین نقوع صبر آسترا نافع ست ونسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس هر یک دو درم سنبل وقصب الذریره هر یک سه درم سنا وشحم حنظل مطروح ووزن صبر ده درم ابن الیاس وخجندی میگویند که اسهال سودا باسطوخودوس شیرازی در قول مسیحی گذشت وایارجات وحبوب نمایند بعد ازان تعدیل مزاج وتغریق راس بادهان حاره رطبه نمایند مثل روغن نرگس وروغن بادام شیرین وباید که هر روز جلاب از بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاؤزبان دو درم وشکر یا گلقند ده درم بنوشند وهر روز نخود شیره قرطم غذا سازند ودیگر ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج وشبیار یا بحب صبر یا نقوع صبر یا بطبیخ افتیمون نمایند ویا این حب افتیمون بدهند که اسهال سودا وتنقیه سر از ماده سوداوی بی غائله کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفائج هر واحد یک درم کوفته بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند واین یک شربت ست بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود وجالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن سوداوی [illegible] مصنوع بر سر می نهم وایضا روغن اوگرفته بر سر میگذارم وصحت میشود وایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب ومسهلات قویه تکرار نمایند زیرا که سودا اخلاط غلیظ ست بسهولت برنمی آید وبیداری طویل وخواب صداع آرند واز اغذیه بارده وحامضه مثل مصلیه ودوغبایج وسکباج وامالیه ولاحشه ومانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد وبعضی اگر فصله در معده [illegible] بود واگر ماده در سر متحقق باشد قصد تنقیه راس بغرغره نمایند از ایارج ویا سکنجبین عنصلی واز پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده وسعوط [illegible] مصفی یا بیبط باقدری آب مرزنجوش کنند واگر بعد ازان آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه وشیر دختران وروغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند وروغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند وآبیکه دران بیخ سوسن آسمانجونی وشبت جوشانیده باشند بر سر ریزند وغذای لطیفه مثل نخود آب وزیرباج جوزه مرغ وگوشت حملان معمول بخفیفه دیگر وپلیون سازند وشراب رقیق نوشانند وفانکه وحلوای شکری دهند ودر حمام داخل کنند وآب نیمگرم بر سر ریزند واز اغذیه شدید الحرارة واز طول اقامت در جای گرم حذر نمایند

علاج صداع ریحی داخلی

ریحی داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود ودر سر متحقق گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب عرق بادیان جوشانیده وگلقند داخل کرده بنوشند ونوشیدن شیره فاقله کبار بحب سویدی ست ونرم داشتن طبیعت مناسب است بابونه واکلیل الملک شیح وبرنجاسف ونمام هر یک [illegible] دیودینه وسداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیمگرم بر سر ریزند وتخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بوره ارمنی سبوس گندم [illegible] بسته کرده [illegible] تکمید نمایند واگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند وبآب آن نطول سازند بهتر باشد ویا بادیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار [illegible] روغن بابونه وشبت بر رگهای گردن وکتفین وصدغین نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند وشیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب است [illegible]

دار فلفل و جند بیدستر و مشک عطسه آورند و عطوس از زنجبیل و شکر مجرب است و کندش و دار فلفل و جند بیدستر و فاقرقرحا مساوی قوی الاثر و عطوس هندی [illegible]
با بیاره مجرب است و حب [illegible] زعفران [illegible] دار فلفل سفید و مشک با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر این تدبیر زائل نگردد بعد تنقیه از تنقیح بلغم مسهل
آن حب ایارج تنقیه کنند و اگر مبداء ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر به تسعوطی نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید و سفوف [illegible]
بادیان [illegible] زیره و سیاه [illegible] مساوی [illegible] کوفته بیخته [illegible] خورده باشند [illegible] با حالکی و حب هندی استعمال کنند و دواء المسک [illegible]
تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل [illegible] داء الفتر [illegible] صغیر و حافظ الصحة و فرید [illegible] نافع است و هر چه در علاج صداع بارد ادراضی [illegible] ریحی
مذکور شد [illegible] مثل [illegible] لطیف خفیفه مثل تزو آب [illegible] مانند [illegible] و دراج و تیهو و خروس و الیکان با شیره قرطم و مصالح گرم [illegible]
چون دار چینی و زیره و فلفل و سنبل [illegible] استعمال کنند [illegible] مصطکی جوشانیده باشند نوشته اقوال حکما مولف اقتباس [illegible]
مثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده و این نسخه برای انجره [illegible] و تقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه [illegible] هر یک
سه ماشه جند بیدستر عنبر مشک هر واحد یک نیم ماشه [illegible] نرگس و یاسمین هر یک یک نیم توله آمیخته [illegible] و روغن بادام تلخ باندکی جند بیدستر [illegible]
و خوردن و بوئیدن جند درین باب اثری عظیم دارد و [illegible] اطریفل اسطوخودوس با رب [illegible] دهند و دواء المسک تلخ شاه ارزانی نافع
[illegible] مصطکی مرکب علوبخان از مجربات است غذا شوربای مرغ [illegible] فاخته با نانی که در آن بادیان داخل کرده باشند و مرکی مصطکی گل بابونه [illegible]
هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سه [illegible] گل [illegible] و روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه زردی بیضه [illegible] داخته
[illegible] بر چه نیلگون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم ببندند [illegible] چهار بار تکرار عمل نمایند [illegible] و اگر
مرض کهنه باشد [illegible] تدبیر سود ندارد [illegible] کنند و [illegible] اسطوخودوس [illegible] هر یک پنج توله [illegible]
[illegible] و شام تا پانزده روز و غذا شوربای [illegible] و دراج و مرغ بریان [illegible] هفت ماشه [illegible]
در [illegible] تخم [illegible] سه ماشه هر یک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه [illegible] سه توله [illegible] در عرق [illegible]
[illegible] سوم [illegible] خمیره [illegible] دو توله شربت [illegible] اسطوخودوس [illegible] توله داخل کرده [illegible] حمام [illegible] اسطوخودوس
[illegible] وقت دو پهر [illegible] مرغ و شام نان [illegible] شوربای دراج دهند [illegible] جواهر مهره [illegible] لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه و خمیره [illegible]
خمیره [illegible] ورق طلا [illegible] دقیق در [illegible] هر یک چهار ماشه گل گاؤزبان هفت ماشه در عرق [illegible]
[illegible] هر یک نه توله جوشانیده شربت [illegible] معتدل و بنفشه [illegible] هر یک دو توله داخل کرده تخم [illegible] هر یک سه ماشه [illegible] دهند
[illegible] بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز [illegible] جهت تقویت معده و دماغ هر روز [illegible] اطریفل [illegible]
و اطریفل افتیمونی علوبخان خورانند بعده اگر [illegible] گوش باقی ماند [illegible] ساخته صبر زرد و [illegible] زعفران هر یک یک ماشه
مشک چهار جبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت [illegible] تجدید نمایند و اندرون و بیرون گوش را تنزیه و دوا
مذکور آلوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از [illegible] ریاح [illegible] باشد تنقیه بدن با ایارج فیقرا و مانند آن کنند حمام و [illegible] صباح بر نهار [illegible]
[illegible] بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه [illegible] در آن پخته باشند [illegible] مشک و مرزنجوش نافع است مسیحی گوید که اگر
صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند [illegible] استعمال نمایند [illegible] صعتر برگ غار بابونه شیح مرزنجوش اکلیل الملک برگ [illegible]
[illegible] جوشانیده باشند بر سر [illegible] مرزنجوش [illegible] و جند بیدستر و با [illegible] لطیفه مثل یاسمین و نمام و [illegible]
و نرگس [illegible] ابو علی سینا [illegible] ریاح [illegible] مثل جوز و خرما و خردل
[illegible] باشد [illegible] در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند و جند بیدستر

و مشک خالص ببویند و دخول حمام بر ناشتا درین باب نافع است ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه با شیای محلل ریاح نمایند مثل نطول که دران بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت و امثال آن جوشانیده باشند و دران پارچه تر کرده تکمید سر نیز کنند و ایضاً روغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوطها نیز صبر و کندر مر دانه درهم زعفران و فلفل سفید و جاوشیر هر واحد نیم درهم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده و در آب مرزنجوش تنهایی کوفته ساخته وقت حاجت یک دو حب با آب مرزنجوش سوده بکار برند و دیگر مومیائی و جند بیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خالص نافع و کسی که مداومت شم ادهان نماید آن را این نوع صداع ریحی عارض نشود و تحلیل نیز این را و صداع بخاری را سود مند است و تعلیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسده مولده ریاح و بخارات بحسب ایارج و فوفا یا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن سر صباح ناشتا در حمام رفتن و شموم مرزنجوش و جند بیدستر و مشک و قطره روغن نیم و بادیان پیش بینی داشتن و دود آن کردن و روغن بادام تلخ در بینی و گوش چکانیدن سود دارد و ایارج فیقرا یک درهم با شیر ... فرفیون هر یک نیم درهم مشک دانگی شکر بوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسی را که ریاح و نفخ بسیار کند و صداع کهنه را سود دارد و از اشیای مولده بخار و ریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا ... هر یک دو درهم ... کابلی هر یک پنج درهم افسنتین نانخواه هر یک دو درهم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو درهم تا سه درهم و اگر در بدن ماده سودا باشد ... درهم افتیمون زیاده کنند ابن الیاس گوید که تحلیل بلطیف با دویه کاسر ریاح مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درهم شکر سفید نموده ... دمند اگر با حرارت باشند استعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب بابونه ... حمام دائم و سعوط آب مرزنجوش و استنشاق ... کنند ... که اگر ریاح با ماده غلیظ باشند نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر ... استعمال کنند ... و بادیان و زیره ... باشند تر کرده تکمید سر نمایند و حمام گرم درین نفع دارد و جند بیدستر و مشک به روغن زنبق سوده سعوط کنند ... قطور ... فائده دارد و زیره ... حب القیاد تخم کرفس روغن نیم بطریق معمول روغن ... بکار برند

علاج صداع ریحی خارجی

در ریح خارجی آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و این ریح چون بداخل سر نافذ شود بکمیت و کیفیت خود ضرر رسیداکند پس قانون اقتضای تحلیل آن کند بسبب ضرر او بکمیت و لهذا اگر این ریح بارد بود مسخنات قوی استعمال کنند تا از ان تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریح حار بود دوای قوی التبرید ممکن نبود جز آنکه این مانع از تحلیل ریح گردد پس اتحلیل تشخیص نیکو نظر کنند که آیا ریح حار است یا بارد شود بعده موضع دخول در یابند پس اگر حاره باشد و مدخل وی گوش بود روغن بابونه نیمگرم یا روغن خیری یا روغن شبت که اندک روغن گل حرارت آن شکسته باشند در گوش تقطیر کنند و اگر مدخل وی بینی باشد در بینی چکانند و بجلالات خفیف تحلیل سر نمایند بعده ازان اگر سوء مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند و ابتدا با دویه قلیل التبرید کنند پس اگر فائده نشود در تبرید افزایند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریح بارد باشد در روغنهای گرم مذکور جند بیدستر یا مشک آمیخته بطریق مذکور بهمان راهی که ریح نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقلیل و تکثیر درین ادویه بقدر حاجت نمایند و بوئیدن مشک و جند بیدستر و حلتیت و سیر و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذکوره در علاج صداع بلغمی و ریحی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند و از منضجات و مسهلات اجتناب ورزند و تلیین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر تولد ابخره در نفس سر باشد و در معده نفخ و قراقر ریح نبود و بحسب امتلا و خلا و بحسب اغذیه مبخره و قلیل البخار در صداع کمی و زیادتی ظاهر نشود نطولات منفشه معروفه بعمل آرند و تقویت سر با ضمادات محلله که دران اندکی قبض باشد و شمومات ملطفه نمایند و سر صبح بحمام رفتن و ریختن آب گرم متوسط بر سر ...

اطراف و گذاشتن [illegible] گرم و شستن قدمین و ساقین بآب گرم و یا بآبیکه دران بعض حشایش موافقه یا سبوس گندم پخته باشند و مالیدن قدمین چکانیدن روغن بادام تلخ در گوش [illegible] و ضماد نمودن [illegible] آرد جو و گل بنفشه و نیلوفر و خطمی سفید و صندل سفید با گلاب و سرکه و روغن گل سرشته نافع ست بالجمله [illegible] علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد بعمل آرند از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش [illegible] و گشنیز [illegible] بهمه برای صداع بخاری مفید ست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد شد شیخ [illegible] اگر [illegible] صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع قوا که نخورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگرچه بر ناهار بود و از فواکه کثیر المواففقه [illegible] و گشنیز [illegible] صعود بخارات است گیلانی مینویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محققه تنقی کردن است و همچنین آب نیم گرم [illegible] [illegible] و سکنجبین خوردن و سکنجبین چشیدن و ترشی تیز و تغریق پاس بر و غسل دو آب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و تغذیه [illegible] و سکباج ماهی صغیری و از فواکه امرود بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حار ست و مثل این تدبیر صاحبان صداع تابع [illegible] اخلاط نمایند اگر کیفیات اخلاط زائد نبوده اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صداع بخاری خارجی

ابخره ردیه که از خارج بسر رسیده و در دماغ محتقن شود و بد [illegible] جائی باشد و بارد اکثر بود مثل بخارات مواضع متکرجه حمامیه و در علاج این نیز تحلیل و تعدیل مزاج مثل علاج صداع بیضی خارجی احتیاج افتد پس [illegible] استعمال تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محتبس بود و در آنجا از علامات احاله [illegible] باشد و روغن [illegible] مثل گلاب و روغن گل [illegible] و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بویند و در حمام بآب گرم و خطمی حجیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بوئیدن مشک و [illegible] و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید بادهان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و مثل این دهنها استنشاق [illegible] و آنچه [illegible] و بعده از افشاندن بینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید و آنچه [illegible] این آبها ناکباب [illegible] اگر ابخره مذکوره آفت و سوء مزاج بید اشود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن میباشد کافور و [illegible] استعمال کنند [illegible] همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب فرش کنند و [illegible] و مرطبات مثل ماء الشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صداع سددی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در اورده که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا در اورده حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم میباشد و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت آن و لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و از بلغم سده می آید بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت [illegible] و همچنین خون [illegible] بعد تلطیف و تقطیع ماده بانضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سددی مفصل مسطور [illegible] ماده از نطولات و ضماد و شمومات [illegible] کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد بمسهل و بحبوب مخرج بلغم و غرغره و سعوطات و عطوسات [illegible] و سهل سودا [illegible] و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سددی قریب است از علاج بلغمی و سوداوی و آن [illegible] تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشند بادویه بارده و اگر بارد باشند بادویه حاره و همچنین رطبه و یابسه [illegible] لطیفه غیر منجره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست

علاج صداع ورمی

بدانکه ورمی که محدث صداع گردد و گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لیثرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی بسبب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد و الا بارد بود و گاه در حجاب خارج

بقیه

دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انثیین و مراق وغیره آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر و دست و پا بروغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ماش مقشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسب ست ابن هبة الله در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بارتنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمر هندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماء الشعیر و آب انار میخوش و ماء القرع و سکنجبین و شیره تخم خرفه بشربت بنفشه و نشوق صندلین و آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بارتنگ و جراده کدو نافع و اگر ورم سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و حقنه بآب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سود مند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب ورم ضربه یا سقطه باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز بر گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرد آب یا ماده مائی از طریق گوش وغیره برآید در اکثر صداع زائل میشود

علاج صداع ضربانی

ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان باشد آنجا متصل بود درد رگ یا گوشت مزاحمت کنند تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و در صعب ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط ست اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه بایارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه ماء الاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جند بیدستر و مرزنجوش ببویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره بایارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه و خانه خوش هوا سرد باید و آوازها از آن دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضماد سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این ادویه در آن اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیمگرم بر سر نهند و بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بگشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبردات نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دیا را به بندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و ایضاً مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که در آن اندک بردی باشد آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بسا ست که درزهای سر ایشان از هم جدا گردد و اگر وسعت بر جلد سر ایشان مکان موضع گذارند فرو رود پس علاج آن طلای زرد چوبه نرم سوده مخلوط بروغن گل سرکه نیکو ست بعد از آنکه سر را بآب و نمک شسته

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف دانند آن مع بصورت وجود سوء مزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل زمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواء المسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید ست و اگر ورم برودت باشد اسطوخودوس و زرنباد سوده با طریفل صغیر یا دواء المسک حار سرشته بخورند عرق گاوزبان یا بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک

در اکثر اغذیه داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل و دارچینی و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر بمالند و بعد تدهین سر بعض ادهان حاره قرنفل سوده بپاشند و در دلخ خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرین و عنبر و گلاب و صندل بگلاب سوده ببویند و دواء المسک معتدل تناول نمایند و بوئیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند و یا بز بریده یا پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره باندکی آب بپخته و اندکی روغن گاو داخل کرده یا قدری زیره و کشنیز ثانیا بریان نمایند و بعد از ان اندک زعفران و مشک داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورده و ردای بر سر او کشیده سر دیگ اندک اندک بگشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بدانند که در جمیع تدابیر رعایت قبض و تجمیع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوء مزاجی ست که بادی باشد و تقویت آن بمقویات سر از ادویه و اغذیه خوشبو کردن و تلطیف و قبض و منع اسباب محرکه باشد و اگر سبب فاعل مقارن مسبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار در معده میباشد و درین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم که از ان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی با حرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت در ان یافته نشود خصلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست و باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل فستق و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و بقراط ایشانرا رخصت شرب شراب مطلقا داده و جالینوس امر بممزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک از ان بنان بخورند مؤلف اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس و بادام و عطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی بمالند و دانه هیل و قرنفل ماشه هر یک دو ماشه سوده بر آن بپاشند و این تفاحه علویخان ببویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله ماشه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره کیتکی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب و عرق بیدمشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطگی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زرنباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند و خوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی و به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفید ست و همچنین زرده بیضه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یا نبات و صاحب دارالشکوهی گفته که اگر سوء مزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه ابر تقویت مقدم دارند و غذا شوربای بچه مرغ و شلغم تازه بنان روده دهند و بجای آب بر گلاب و عرق گاوزبان اکتفا نمایند

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چند در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از استعمال اغذیه مبرده مرطبه و اضمده مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن و نان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندک کوکنار و یا شمه افیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون سود مند ست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید و طعامهای مغلظه باید خورد مثل کله پاچه بره بکشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بیزند و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویج نوشته در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن بنوشیدن پست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل رؤس و اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند و مصنف اقتباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب تربز و خیار هر یک نیم پاو شربت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسپغول هفت ماشه بشیر بز و روغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بر تارک سر بمالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش و شیر دختران هر یک سه ماشه در بینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آلو و شربت الهی علویخان در عرق شاهتره دیا بماء الجبن سازند و غذا کله پاچه بره و قلیه بچه بز و بچه گاو

هفت ماهه که در آن برگ کاهو و کشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علوی خان ست و کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یک توله آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و بادی علامات ظاهره نبود و از او نی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع یبسی

که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سوء مزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست تحلیل و احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجمرات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت و یا عارضیه بیک دفعه و یا غیر دفعیه که منع نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا استفراغ آن یا بقوت مجففه آن یا تناول غذای یابس یا قلیل الرطوبه و یا مجاورت اعضائی که جفاف و یبس بهم رسانده و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرطه همه مجفف اند بطریق استفراغ و تحلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و رعاف قویه از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و بمشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تحلب طوبات کتسبیعوطات و عطوسات و غراغر و غیر اینها و ایضا از اسباب چو ست انقطاع مواد رطب و هر چند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل یا حیض و نفاس بسیار بهم میرسد یا لجمله شربه مرطبه مثل جلاب با آب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید مشک یا عرق کاسنی و یا بزر قطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو یا لعاب اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا سکنجبین مائی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماء الشعیر که در آن تخم خشخاش سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و زردی بیضه نیم برشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و ماء اللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شوربا برگ کاهو و قدری کشنیز سبز یا آلو کدو و خیار داخل کنند و ادهان بارده مرطبه مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع یا آب خیار و تراشه کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جراده کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دارچینی و شهد در ماء اللحم فروج ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه اقتصار ورزند و روغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیزی نسخه معمولی و خمیره خشخاش و سفوف و ضماد و لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن حنا مرکب ست ضماد دیگر در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن موی سر و سعوط آن در ترطیب اسرع ست و شراب ممزوج با آب بسیار جید نوشته اند و با آب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و اکباب بیخ کدو و جراده او و برگ کاهو و تخم او و پوست خشخاش و تخم او و گل بنفشه و گل نیلوفر و برگ بید و شاهسفرم و آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یک دسته در آفتابه سربسته بپزند تا مهرا گردد پس اکباب بر آن نمایند و بخار از لوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد نزدیک آب و فواره ها و خواب و استحمام با آب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد مفید شناسند از اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماء الشعیر که در آن کدو پخته باشند و کله پاچه جدی و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استنشاق از بخار روغن و آب نیمگرم

شیرین بر سر نافع ابو سهل گوید که صداع عقب خواب آنست که بعقب استفراغ کثیر باشد و الکرز نان را بهر سد باید که بیضه نیمبرشت و کشک جو که در آن لحم کوفته پخته باشند و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماء اللحم سینه ماکیان و گردن بره که در صبح قدری آب به و شراب بجا فی چکانیده باشند غذا سازند و بر روغن بنفشه و شیر و خشخاش ان سعوط کنند و تعطیس آرد سمسم و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب خلاف سر نمایند بو علی می نویسد صداع یابس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیه مرطبه جید الکیموس ست و خصوصاً کثیر الغذا مثل زرده بیضه نیمبرشت و شوربای جوزه مرغ فربه و کبک و تیهو و حریره های چرب بر روغنهای رطب بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزیکه موافق تر باشد میل کنند واز انچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه با دهان محموده مثل روغن بادام در روغن کدو و غیر آنست و اگر چیزی ازینها احتیاج بسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهائی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند گاه ببس نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا اعیا با وجاع میگردانند و درینجا بهیت کم استعمال سعوط مغز ساق بز و گوساله و پیه ماکیان و تیهو و دراج و تدرو و مسکه گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزها انکه ایشان را نفع میکنند تضمید سر بفالوده رقیق معمول از میده گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو ست و یا ریختن رقیق آن بر تارک سر و باکلیل آن را طوق کرده باشند تا انچه بر سر بریزند محتبس ماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زرده بیضه و گوشت بچه ماکیان و حملان شیرخواره و حریره معمول از مغزیات سمید و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بر روغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند مع شیر دختران سازند و شیر زنان بر روغن بنفشه در روغن مستخرج از حلوا دفا لوده بر سر مالند و حلوای معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخورانند و پست مقشر مع شکر و روغن بادام نوشانند و ماهی بار بی و بیضه مرضی بطریق اسفیدباج پخته با روغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر درانجا تپ باشد مزوره کدو و سرمق و اسفاناخ دهند و مانند آن و همچنین ست تدبیر صداع حادث از سائر استفراغات باغذیه مرطبه جید الکیموس مع استعمال سعوطات و لطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از شعم و هم کثرت خواب بعد غذا ست و ترطیب دماغ باستنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران

علاج صداع جماعی

واین یا بسبب [illegible] یا بسبب تهیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میباشد پس اگر بسبب یبس متولد از کثرت خروج منی باشد نقدم زرد جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع یبسی نمایند بعده مائل کردن مرطبات تسخین مع فرط رعایت تقویت دماغ و دفع آن باغذیه [illegible] علاج کنند مثلا نخود آب گوشت بره شیرخواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و گنجشک و مغز سر گنجشک با بعض فواکه مانند سیب و به و زرد و مغز چقندر یا لاشی مقشر بیان [illegible] شیر برنج و مهلبیه که از شیر بز ساخته باشند و یا زرده بیضه مرغ نیمبرشت یا نبات شیرین کرده و دانه هیل بران پاشیده و لبوب با شکر و ادویه مقویه [illegible] و ماء اللحم [illegible] شود و خوردن مربای خصیة الثعلب زردک و شلغم و ستاور نیز نافع و خصیة الثعلب سه ماشه سوده بمربای به دو تولہ سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند یا لاشی شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک دو تولہ در ماء اللحم ساده نه تولہ حل کرده تخم شربتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طباشیر دو ماشه جواهر مهره چهار حبه تا کلمه مربی یک عدد وسرشته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بیدمشک پنج تولہ بنوشند و آب شیرین نیم گرم غسل کردن و روغن بنفشه نیلوفر [illegible] بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بر روغن گل داشتن هر دو خصیه ران تا یک ساعت نیکوئی و در شب این ادوه مجرب ست و تناول فواکه خوشبو و بوئیدن آنها و عطر یا دخنه بوئیدن لیویات و جوارشات یا هیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن طیبه و خواب بر بستر نرم و غرفه و مطعم و مشرب و دلک معتدل چرب کردن هر دو خصیه ذکر کرده تقیه [illegible] که از پیه گرده بز دو تولہ موم یک تولہ روغن گل سه تولہ روغن یاسمین دو تولہ ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیم گرم بر مؤخر سر از مجربات ست و همچنین خوردن شراب یک نیم تولہ در گلاب و عرق سیب هر یک پنج تولہ و استعمال میوه های مقوی اعضای رئیسه و کلیه بسیار مفید ست و کذا استعمال غذاهای مسمن گرده و تناول نان مجفف در تنور مدقوق منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته در ان سرشته با ندکی با دیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت بز غاله

و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جالی بکار برند که موجب زیادتی یبس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسده و ثوران ابخرهٔ خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلاء و غلبهٔ اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیهٔ بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هردو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هردو تدبیر عمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخارات رُب سیب صفیر بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر اندایند یا آنکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و باغذیهٔ سریع الهضم جید الکیموس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلاء تخلل و در تخمه و تکثیر تبخیر می نماید و اگر فصل گرما و بدن نقی و سن شباب بود بآب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و تخسیند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه و ریدان و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب و غیره و آرام و تفریح بلاهی مطربه و نغمهای لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیائی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل با اسطوخودوس مانند آن استعمال کنند و جندبیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیهٔ مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا با جلاؤ مفید ست و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخلخ خواکه طیب الرائحه ببویند و تفلیه آنها کنند و عود و عنبر قسط شیربن مشک صندل سفید قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبه ملیحه سوزونه و بالجمله اشتغال بهر چه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس گردد نافع ست و از هر چه منکر و ناخوش آن باشد اجتناب نمایند مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع الانهضام معتدل الکیفیه سازند و در انتهای پختن آن قطعه به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل و بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضا زرده بیضهٔ رقیقه آنرا موافق ست طبری گوید که اگر صداع عقیب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و از روائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین لکن گاهی از قوانین ستهٔ که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره ازین مانع باشد بر اندک چیزیکه از ان ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل نیمرشت و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و چوزهٔ مرغ فربه که در شکم آن حشائش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحهٔ آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و تسلیه صاف محمود ملائم مزاج بنوشانند و امر بعشرت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذه و روائح طیبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابر ست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقای تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجهٔ این قصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع خماری

در مزاج حار اول بهر تنقیهٔ معده سکنجبین با آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب بتخم مکرر قی کرده افشرده فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بید مشک و آب یخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیرهٔ زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند یا جو هوم

ماشه در پای ترنج تولہ آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چار توله در عرق بید مشک صندل گلاب هریک پنج توله بنوشند یا جلاب چهار
یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیمونی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هریک یک نیم توله آمیخته ورق نقره حل کرده بلیسانند
بالایش شربت ترنج و نارنج هریک دو توله گلاب بید مشک هریک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل
شربت سیب و لیمو و غوره و حماض با آب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب به برف سرد کرده و فقاع ممزوج با آب غوره یا لیمو قدری نمک یا انگبین
و ریوند فوائد قابضه مذکوره تیزی خمار می شکانند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیزی دافع خمار اند و شربت آب لیمو و شکر و
گلاب و شم بخار رو دهن مغموسه در ازاله خمار مجرب سویدی ست و تنقل حماض ترنج بر شراب برای منع حدوث خمار مجرب و ست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر
روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود و نفع قی حاصل نشود مسهل با حوامض مثل آلو و زردآلو و غیره بدهند یا آب انار بن شیحم افشره
سقمونیای مشوی دو ماشه آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر مزید قوت شربت ورد مکرر یا انجبینی چهار توله بگلاب هفت توله و آب یخ حل نموده بنوشند بعده بهر
تقویت دماغ روغن گل یا سعین سرکه قطره قطره بر سر و پیشانی و صدغین بمالند و لخلخه بسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود و اگر فصد یا حجامت
نمایند باکی نیست و آنجا که از قی و اسهال و غیره بسبب ثوران مواد نفعی مترتب نشود و تهوع و خفقان مشتد گردد قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی
کنند تا ماده ردیه تمام با طعام مختلط شده برآید پس از شربه مطفیه مذکوره بدهند و بر دست و پا آب نیمگرم مطبوخ بابونه و بنفشه قدری نمک بریزند و در آن آب
پاها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب نیمگرم بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام برآیند بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کاهو
و اسفاناخ و یا مزوره انار دانه و کشنیز غذا سازند و شوربای گوشت و زیره سرکه پخته تناول شود و کشنیز خشک کرویا دو ا چینی بران پاشیده و در ازاله خمار
مجرب سویدی ست و فواکه قابضه مثل بهی و سیب و انار و غیره بخورند و اگر یا قل شراب کرد و شراب بعض رقیق مرقق ممزوج بالمناصفه بدهند که عطش ساکن کند
و خواب آورد و پاها از زیر ان تا قدم بعد از طعام بمالند و از هر چیز بعصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانند که دوا نها استعمال مبردات
شدید ننمایند تا که تکثیف مسام و تغلیظ ابخره نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیمگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات
این صداع آنست که قدح از شراب با آب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعد
قی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از قی سکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوز القی و عسل برات با پرکه مصطگی پودینه خشک عود غرقی دانه هیل هر واحد یک ماشه
سوده در عطر اسک حار نماشه آمیخته در ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان بنه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد در عرق کیوره و هیل نعناع هریک شش
توله برآورده شربت عود و سیب دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیمگرم بر سر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از نفع
فلافلیون سه ماشه در گلقند آمیخته بلیسانند و بعد آن شربت دینار چهار توله و گلاب پا و سیر کنند و یا ایارج فیقرا یک درم مقوی بتر بد و تخم حنظل اسهال آرند و بعد اجابت
غذا نان تنک با شوربای مرغ بدهند و بعد غذا از خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن بابونه و
روغن گل آمیخته بر سر بمالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آمده مجرب برای صداع خماری و بخاری
و وسواس سوداوی و خفقان معدی را نیز مفید کشنیز خشک دو توله آمله مقشر یک توله گاوزبان گل سرخ صندل سفید هریک شش ماشه کوفته بیخته نبات سفید
هشت توله آمیخته سفوف سازند و بعضی اوقات این دو دوا اضافه کرده میشود و لبیار مفید می افتد طباشیر گل گاوزبان زرشک سماق هریک سه ماشه تخم خرفه پنج
ماشه تخم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه مروارید کافور هریک یک ماشه با عرق های مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت
دفع خمار و صداع خماری بی نظیر ست آب انار ترش آب انار شیرین آب سیب شیرین آب به هریک نیم رطل آلوی سیاه تمر هندی هریک یک رطل عناب بنجاه دانه
در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد مالیده صاف نموده با آبهای مذکوره باهم بیامیزند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند اقوال بهر و القی و غیره مینویسند
که شرب آب سیب ما شربت آن تنها یا با شراب کذا انار و دانه ترش و کذا حجر المسن محکوک پر سمن و کذا گل سرخ و کذا گلاب کذا شاهسپرغم و آب و کذا خمیر ترش آرد جو دفع

دوغ گاو مالیده صاف کرده وکذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعده دو ساعت صاف نموده و در دو دا دقیقه آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر
داخل کرده و بنقل حب الآس و بار ریباس و امتصاص سفرجل بر شراب وکذا ریباس و تخم گل سرخ و اکل حماض سماقی مسلوق بروغن بادام وکذا کاهو وکذا
غذای تفاحیه که بآب سیب ترش و قثا و مغز چلغوزه پخته باشند وکذا حماضیه و تبرشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند وکذا حصرمیه که دران قطعه کدو و
قثا پخته باشند وکذا کشکیه وکذا اسفیوسا سا ترش با آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمارست و بقول ابن ماسویه و مدائنی تخمور
از تخم کاهو روا از طعام و شراب که دران کافور باشد حذر کنند که دران هلاکت اوست ابن واقد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن وکذا تخم زعفران
بسفنج و یا مخلوط در طعام یا شراب وکذا اکل اسفناخ وکذا ابوال شتر وکذا روغن کنجد سه جرعه و اکل قنبیط بنیت انفاق پخته وکذا عجه المعموله بزرده بیضه و مغز بادام
و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و سعتر و کشنیز خشک وکذا الفینبطیل الکسیر مع شیر بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمارست و ضماد عصاره قنطوریون نافع صداع خماری ست
ابن جمیع گوید که صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی بآب گرم
و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب گرم که دران بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند نهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بالند و چون صداع خفت
یابد بحمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید باغذیه لطیفه غیر حاره مثل نان مغسول و عدسیه و ریباسیه اغتذا نمایند و بیضه نیمبرشت آنرا نافع ست و
کاهو لطیفه منع بخار صاعد کند و آب نوشند مگر آب خالص ربوب فواکه مثل رب انار و رب ریباس و رب حماض اترج ممزوج با آب [illegible] هند و سیب [illegible]
[illegible] حمام [illegible] آب شیرین نیم گرم بر سر بسیار ریزند بعد راحت از طعام [illegible] چوزه مرغ [illegible] ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع
صداع یا ماده یا بخارات نفع میکند و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد
تا آنچه در سر [illegible] تحلیل یابد اگر ازین اتقیه با بنطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا میفرماید که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود آنحال
تنقیه معده [illegible] است [illegible] آب نیم گرم [illegible] اگر قی واجب شود یا استعمال او جائز نباشد اسهال یا ایارج
[illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] از مرض حار [illegible] مثل [illegible] اسهال بطبیخ اهلیله یا شربت فواکه مسهل کنند اگر قبض
مثل این اشیا کراهت کند آب انار [illegible] خوف [illegible] استفراغات [illegible] خواب نمایند
تا آنچه از شراب در معده ایشان ست منهضم گردد و [illegible] بول ایشان رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا بنمک و روغن بنفشه بمالند و اطراف نطول بابونه ریزند بعده
داخل حمام کنند [illegible] روغن گل [illegible] آب [illegible] که برای منع بخار از سر [illegible] غذا سازند [illegible]
[illegible] قوت [illegible] تحلیل [illegible] جز آب چیزی دیگر [illegible]
آنکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که درین حالت از [illegible] آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریباس خاصه [illegible] ترشی ترنج خاصه [illegible]
آن و به و سیب و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد
اعاده [illegible] روز بروز فرو [illegible] غذای او مبرد و مرطب سازند [illegible] زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بر آن بسیار ریزند [illegible] استطاعت
باوردن خواب مشغول شوند بعد از آن چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر او را مضر ست و اگرچه
در ابتدا برای تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که بجای آن روغن بابونه عوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن
بکار برند که این بغایت نافع و مجرب ست چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام ماهی رضراضی و مرغ [illegible] چوزه [illegible]
و یا بقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت بالجمله باید که انتظار هضم بخواب یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد
بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند باید که از سرکه ساده
و مری اجتناب نمایند اگر لابد باشد نا خورش بغیر تند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل

نسخه مسهل خمار

تعطیل نمایند و لحوم خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب و زرشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته
بوزن سه درم از آن با قیراط کافور و دو اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر شبت یا تخم شبت تخم ترب
در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخوبی گردد و معده پاک شود و صلوب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند
تا بقوت سقمونیا اسهال زود تر افتد و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نگذرد
طعام نباید خورد و بعده طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای
قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صلوب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق
باشد و آنرا که تشنگی غالب بود آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بترسد رب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن یا آب آمیخته یا بی آب
بخورد و بیدانند بهر شربتی که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت وی آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب
انگوری رقیق سفید مروق ممزوج با آب مساوی آن بخورد و بشب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربتها هم برین ترتیب باشد و چون اندکی
تخفیف حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت
نکند این معنی در همه انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور و از جو تا یک طسوج یا نیم دانگ باندازه قوت
حرارت و گرمی مزاج با آب غوره یا آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر اندک نمک آمیزند تخم ترب
باشد و اگر این فقاع با آب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوئیدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سود دارد و کسی
صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد و شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد بسکبر باشد و در کتب آورده اند هر که پنج سعد کوفته بخورد آنرا نسبت
نشود و شربت سورد ساده ناشتا بخورد خمار بسکبر باشد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار آرنده است
و روغن گاو و فاد زهر شراب است تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع حادث از شرب شراب کثیر سببش امتلاست که از صعود بخارات حاره بسوی
دماغ و اغشیه حادث شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شرب نبیذ ظاهر گردد و چون معده را درد از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد
دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیر او از انواع صداع
اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربه مطفیه محلله و قاطعه بخارات مثل فقاع ساده معمول کشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این
غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل در آن بهر تعطیر و تقویت معده برهضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس
و شربت ترشی ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس نیز که از خاصیت وست که چون آنرا سرد کنند معده را الم رساند مردی را انا فاضل دیدم که ام
با انداختن آب غوره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بران میکرد و در آن هنگام فقاع جوش میکرد و کف بسیار بران می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده
مینوشانید و حل طبیعت بسرعت میکرد و پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلطیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت انحدار میکرد و دوا نچه
علاج سربان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بویانیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و کاه
بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه میپاشند و بکافور خوشبو میسازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آنچه قریب قیاس این باشد در
شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب با آب خیار و لعاب اسپغول و آب کاهو و آب بید ایضاً صندل سفید
با گل آزاد درخت اگر وقت آن باشد والا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر هر دو و درین صداع احتیاج استفراغ و فصد و غیر آن زیاده
ازین نیست بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند
اولاً تنقیه مریض باین مطبوخ سنا مکی هندی سی درم آلوبخارا بیست عدد عناب مثل آن و توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشانیده و یک رطل

نسخه مطبوخ مسهل

صداع خماری

بعلاوه ازان صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر دران مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین و بعد تا پنج روز بدهند بعد ازان لزوم شرب ماء الشعیر نمایند و غذا با سفاناخ و سائر فرورات و مغز خیار بسرکه سازند و اگر زوال صداع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش با سکنجبین نمایند و پست حب با سرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع بجزو مؤخر دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم اینست که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید و آب خبازی و همه را در شیشه کرده بالایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیرا و آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف دران ظاهر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد و در زیر آن دُرد فرو نشیند پس صاف کرده ببرف سرد کنند بنحویکه شیشه را درمیان او نهند و چون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این دهکثر از ساعتی صداع را زائل کند و این بسیار را دیدم که امر بریختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک ست و این بهر آنست که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از تسخین مستفرغ میگردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بشیر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده میشود و نخطوند این صداع را از بقول خشخاش رطب قطف و ملوخیا و شاخ خرفه و مانند اینها نفع میکند

علاج صداع شمی

اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا بدبو مانند مرو حلتیت و بخار گوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه بوکه بارد بو باشند و اگر با وجود حرارت تخفیف و یبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلا بکافور اقتصار نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک باسعاط ادهان رطبه سرده نمایند و اگر کفایت نکند بکافور روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذلک بالعکس روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت ست و بوئیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم ست و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند بهر طل تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق با دهان مضاده آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه و تغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند طبری گوید که علاج صداعیکه از شمم روائح طیبه حاره باشد تقویت دماغ بریختن آبهای نیمگرم اولا بر سر و پوشیدن آن و امر با فشاندن بینی دائم ست پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی باترج و مانند آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن از نفی بود و در آنجا تپ نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی بآتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند انچه ازان ممکن باشد مرة بعد اخری این تلطیف حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و دران اسبغول مضروب بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره به تبرید مزاج دماغ میکنم مراد ازان ترک افراط دران و عدم ادخال در سهر و چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بیروج لفاحی میباشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هرگاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم سهر ندارد این مخدرات را از قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از روائح منتنه و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار بریزند و در حمام سرکه کهنه بویانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار باشند یا بارد بویانند و استنشاق ادهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران سرد مزاجان نمایند و فکر این مر کنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل ست زیرا که بر دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی ازان متشنج گردد و حجاب موضوع بران متقلص شود و در بدن سه عضو را خواص در نیل بروائح طیبه نفرت از روائح کریهه است آن دماغ و معده و رحم ست چون بریکی ازین اعضاء چیز یعنی بوی بد و غلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شده باین

نباشد علاج دماغ و مصادمه بسیار اندک لیکن چون طبیب قوانین معالجات صداع و مقابله شئ بنوعی بضد آن واقف گردد انشاء الله تعالی اختراع علاج آن بحسن نیات که برای او مرگرده تواند کرد

علاج صداع ضربی و سقطی و تفرق اتصالی

واین یا در تلبس جوهر دماغ رسد یا در حجب وغیره اجزای مذکوره راس ویا در فروع آن یعنی اعصاب وعروق یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شریک مثل معده ورحم وغیر آنها تا دیه ضرر آن بسوی دماغ وضربه وسقطه گاه اندک وخفیف بود ومعالجه پذیرد وگاه بسبب زیادتی باعث تقلقل وتحرک وجوشش دماغ وعدم التیام مهلک بود بالجمله بهر تسکین درد وتقویت سر روغن گل بر سر نهند ودر ابتدا الا ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگرچه بفصد واسهال حسب احتمال وبستن اطراف ورجوع آنجره باشد تا ورم پیدا نشود پس بزودی فصد قیفال کنند واگر بتنظر نیاید فصد هفت اندام و بحسب حاجت واحتمال قوت خون بگیرند واگر فصد مانعی باشد حجامت میان کتفین نمایند وبقدر ضرورت خون بکشند وبهر تسکین وجع وتحلیل ورم وتبرید وتقویت سر برگ مورد آرد جو گل ارمنی مامیثا آرد عدس حضض گل اقاقیا صندلین در آب برگ بارتنگ وروغن گل آمیخته نیم گرم ضماد کنند واین ضماد علوی خان درین باب از مجربات ست برگ مورد برگ سرو گل سوسن لادن اکلیل الملک گل ارمنی قصب الذریره شب یمانی روغن گل هریک دو مثقال ضماد سازند واز کشنیز خشک وپوست خشخاش وسیب و به ومانند آن از ادویه بارده قابضه نیز کنند وبازوها ورانها محکم ببندند وبرساق وکف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد وتلیین واسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب وبنفشه ومویز وخیارشنبر و ترنجبین وشیرخشت سازند واولی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بنابر تحلیل ورم ودفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاوزبان وابریشم ساده وعنب الثعلب هریک پنج توله حل کرده بنوشند وغذا بنوماش واسفاناخ بتان ویا برماء الشعیر اقتصار ورزند واگر جراحت وانشقاق هم باشد اندمال آن بمرهم نمایند وجراحت غشیه داخلی که علامتش وضعش متمدد ووجع ثاقب وناخس وسیلان اشک بود عسر العلاج ست وجراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب وشوش و رطوبت خیشوم واختلال حواس ست اکثر مهلک بود ومحمد زکریا گوید که موضع شجه را بشراب بشستن صبر ودم الاخوین واقاقیا بران پاشیده بستن عجیب الاثر ست بالجمله بعلاج جراحت وکسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند وچون ورم دماغ بهم رسد معالجه سرسام حار نمایند ومتوجه تسکین صداع گردند وتحلیل ورم براهم اسرنج کنند واگر آب برگ مورد وگلاب وروغن گل هریک بیست مثقال سرکه پنج مثقال باتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس موم نقشر یک کف عود صلیب سعات بغدادی سعات هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند وبرسر طلا کنند [illegible] صداع وورم ضربه را نافع بود وباقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه وسقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه یا سقطه بسبب عروض ورم میباشد پس می باید که اولا فصد کنند پس حقنه لینه بعمل آرند تا مواد باسفل منجذب گردد واز صعود بسوی سر آن را منع کنند بعد از ان [illegible] غیر بارد نهند که آن تسکین وجع وتقویت راس نماید واگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با دی آمیزند واگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند [illegible] بهم رسد بروغن بنفشه سعوط کنند واگر احتیاج بتقویت سر بسبب ترعرع باشد که از شدت ضربه آن را بهم رسد تضمید سر ببرگ مورد [illegible] اکلیل الملک [illegible] وشب یمانی ولادن وبرگ سرو وروغن سوسن اندکی شراب ریحانی کنند واگر عقل مریض مختلط گردد آرد جو وسبوس تضمید وخطمی مفید آب برگ بید وروغن گل [illegible] از سرکه ضماد سازند واگر با درد تپ وسرخی وشدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب کاسنی بخیار شنبر نوشانند وماء الشعیر بدهند وغذا بقول بارده رطبه مثل کدو وخیار وکاهو وبقله یمانی سازند واگر با درد تپ نباشد بزرده بیضه نیمبرشت ولحم طیور تغذیه نمایند واگر جراحت اندک حادث شود [illegible] باید واگر عظیم باشد دران صبر وکندر ومرهم دم الاخوین استعمال نمایند شیخ سیفر باید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست تا بتقصد طبیب تسکین درد حتی الامکان وتبعید ماده از جای درد یا استفراغ ویا بجذب بطرف خلاف باشد تا ورم نکند واگر جراحت حادث شود معالجه آن باندمال نمایند واندمال آن ممکن نیست در حالی که سوء مزاج ثابت باشد بلکه واجب ست که در اندمال آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند وچون صاحب این آفت را تپ لاحق شود واختلاط عقل گردد بداند که ورم شروع گردد واول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل ست تا ورم را منع کند واگر در انجا امتلا باشد باید که حقنه حاده استعمال کنند واگرچه بشحم حنظل باشد مگر آنکه بادی باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند واگر حقنه ممکن نبود بمثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر تپ نباشد واگر

حرارت بدون تپ باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد از ان واجب ست که نگاه کنند اگر در اینجا جراحت باشد اولا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع او لابد ست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع بادویه مقویه نمایند مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اخلاط آنها اشیائی باشد که دران قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصب الذریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیم گرم میکنند و گاهی بسبب درد و خوف ورم اندک سرد کرده بعمل می آرند و واجب ست که از حمام و شراب و غضب و منجرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع کند دران وقت لابد ست از استعمال قوابض قوی القبض و التبرید مثل پوست انار و گلنار و عدس و گل سرخ و آب اینها نطول و ثفل آنها ضماد سازند بعد از ان بدوائی که با وجود آن دران تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرد و طرفه و بید و کنند رو اگر ضربه تزعزع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس با آب یا شهد بهتر عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سرکیان بمقدار یک ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تا تخیبه خورانیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند **صاحب کامل** مینویسد هر که را از ضربه یا سقطه که بسر واقع شود صداع عارض گردد باید که در اول اولا مبادرت بفصد سر و کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن بر آرند و اگر فصد بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر تپ باشد حقنه لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نریزد و بعد از ان آبیکه دران مورد و جوز السرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی سائیده ضماد کنند و بپاره پشم که بروغن گل نیمگرم تر کرده باشند تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و مطبوخ و مویز شیرین حذر کنند و این ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب الذریره و مغاث و ماش هر واحد سه درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد دو درم صبر یک درم مر یک درم همه را باریک سوده با آب مورد سرشته ضماد سازند و ایضا آس و جوز السرو و بابونه و اکلیل الملک و قصب الذریره هر واحد پنج درم نشا [illegible] دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند و آب او نیم گرم بران ریزند و ایضا آب بید و آب اثل گل ارمنی و اکلیل الملک روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر سودر تر کوفته بمطبوخ خوشبو ساخته ضماد کنند نفع بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای مخلل دماغ ظاهر گردد یا دروی درد شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیمگرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیمگرم ریزند و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود تکمید با آرد جو بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران تسکین ست و نه تحلیل نه دوا اورام حاره نه دوا اورام بارده [illegible] فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند **طبری** گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه ست یا آنکه بسر الم رسد و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما معالجه شجه در شجاج سائر اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجه شجه معالجه صداع ست مگر آنکه با معالجه شجه قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا بروغن گل که دران قدری بابونه و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند و الا اندکی کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیداب مغسول بران ریخته از آتش فرود آرند هر گاه نیمگرم یابند سفیدی بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم ست و اگر در اینجا جراحت نبود و نه رض و فسخ بسبب آن الم بحجاب موضوع بر تجعف در موضع سقطه یا ضربه باشد و این تجعیج حجاب شود که گردد و علاجش بتسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر آنها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعده بچیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن [illegible] یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل الملک در آخر آن ضماد کنند و اگر بعض [illegible] باقی ماند

فصد سر و قیفال کنند و تنقیه بدن او از اخلاط نمایند اگر قوانین آن را واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و سودی بورم شود در هر دو نوع این صداع یعنی آنکه بادی شجه باشد و آنکه باشجه نباشد اما آنچه بادی شجه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی است که با ورم باشد مرهم سفید و ورم شل و مرداسنگ اسفیداج و مرهم اسرنج مغسول و تضمید راس بچیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف ابیشا و آبهای محلله و ورم بس اگر عقل مریض اختلال گردد یعنی شک و ورم بحجاب موضوع بر قحف از اندا خل عام شده باشد علاجش درین هنگام سرسام حار است اگر عقل مریض مختل نشود امور ان آسان است و ورم باصلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از آن غافل نباید شد و تضمید سر باشیای سرده در وقتی و باشیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند تغریق راس است بروغن گل نیم گرم علی الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج آب حی العالم و عصی الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ اسبغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل بران اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع بغایت نافع است و علاج جراحات آلمه که تا ام دماغ رسد در جراحات بدن خواهد آمد نسخه مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم و پارچه با آب تر کرده بادی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی با آب نیم گرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هر گاه اسرنج دران ظرف زیر آب در نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند و اسرنج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج است بعد از آن وزن کنند و برابر او سفیداب رصاص و مثل یکی از این هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بعد بر بخته موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و باز بر آتش گدازند و با بهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر از آن آبها آب برگ بزر قطونا است پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی زنیق بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغ ترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر مهیج بسوی سر و آنکه تغذیه کثیر نه بود واجب است اگر قوت مطاوعت کند که بر ماء الشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار روزند و این صعب ترین صداع بر طبیب است اسمعیل و یوسف می نویسند که بعد فصد یا حجامت طبع را آب فواکه و فلوس خیار شنبر یا بحقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه است کشک جو بنفشه خطمی و پارچه کتان بسته هر یک بست درم هر سه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من باند صاف کرده ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار فانید و نیم درم بوره یا نمک دران حل کرده بکار برند چندانکه وزن همه صد درم یا صد و ده درم باشد و ایضا برگ چقندر بپزند و از آب وی هفتاد درم و آنگاه ده درم روغن بنفشه ده درم آمیخته بکار برند و این حقنه قوی است برگ چقندر قدری بابونه شبت هر یک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم است و صاف کرده یک درم بوره و یک درم نمک و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تپ آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب الثعلب بمقدار پنج درم فلوس خیار شنبر دهند و آنرا که تپ سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب هر یک سی درم بستانند پنج درم فلوس خیار شنبر و دو درم صبر یک نیم دانگ زعفران دران حل کرده بدهند تدبیر ضماد آنرا که با ورم تپ باشد از آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضا عدس سماق گلنار گل سرخ برگ مورد و پوست انار همه بپزند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل و ایضا برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و اندکی مشک و عود خام و قصب الذریره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد و این ضماد معتدل است انار ترش و شیرین با پوست شگافته در شراب کهنه بپزند بسایند و ضماد کنند و ایضا که معتدل است برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن باین آب و شراب کهنه آمیخته و نرم بجوش بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته بادی بجوشانند و بدست مالیده بفشارند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند ایضا ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان بسرشند و بر خرقه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند و آنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر بخواب

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام گشکاب و مزوره کدو و مزورا مام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی وغیره دهند که در علاج صداع ترزغی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و تپ نبود زرده بیضه مرغ نیمبرشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مر آمیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیر بر آن نهند صبر انزروت کندر هر یک ده درم دم الاخوین مرکی هر یک پنج درم همه را سائیده بسفیده بیضه مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بر جراحت بپاشند روا باشد و در هر دو روز یکبار بگشایند و ببندند تا آنکه صحت یابد و اگر در جراحت ضمادهای مذکوره مانع ورم نهند و ضماد یا روغنهای نیمگرم بر نهند و آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد باقی علاج در جای خود جراحات یاد کرده آید

علاج صداع ترزغی

جهت امالهٔ ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سر رو کشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیارشنبر یا بمسهل بارد یا بحقنهٔ لین کنند و اگر تپ نباشد بحقنهٔ حاد و حب ایارج یا قوقایا نمایند و جهت پانصراف مقوی چون صندل و قوفل گل ارمنی در روغن گل یا آب کدو با قلا ضماد سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش نمام و برگ انگور باریک سائیده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تپ نبود مثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الذریره و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی وغیره اشیای خوشبو ببویند و اگر ترزغی از ضربه باشد اسطوخودوس و ورم سائیده با جلاب یا شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و بزغاله و بره و گوساله سازند و بالاخوش قدری آب انار مجوش بدهند و با غذیهٔ مرطوبات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و خفت و سکون و سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است طبری گوید که علاجش فصد قیفال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از آن مانعی نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او در هر وقت و امر نماید با سیار بپوشیدن و سعوط باین سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم حضض مکی تازه بوزن دو شعیره و شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا گداخته شود و بقدر احتمال مزاج سعوط کنند و ضمید سر باین ضماد بگیرند آب بید و شیر دختران باهم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده و در آن اندکی حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد و بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند در تغریق راس بروغنهای نیمگرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم برودت مستحیل گردد که در آنصورت بر سر او روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ تر از اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیمگرم است که گاهی از سائر معالجات غنی میگرداند این هبة الله مینویسد که سبب ترزغی راس اخلاط غلیظ بارد است که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر و کدورت حواس است و این مرض مانند تجدید سکته بود و پس طبیب بعد احساس حرکت ترزغی مبادرت کند به تنقیه بدن از حبوب مخرج اخلاط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه ماء العسل که در آن اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و سکنجبین بخورند و آبیکه در آن گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیه مرطبه نافخه غلیظه عسر الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلایای لحوم طیور وغیر آن بوقت حاجت تناول کنند و اعانت بهضم کنند و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش ببویند و به بهای ادویه محلله بر سر بپاشند و پا بچه بخشش سر را بالنسبیا گرمیشا قبض بود و قندیل آن زنند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که انجذاب اخلاط غلیظه در معده تنها شود و از تنقیه سر دفع گردد لاسیما بعد خوردن تربد الطعم الحدیقه و ازین قی بسهولت می آید و دفع کیموس طبیعت اسهل میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این نحو قیل نشود و سکت از بیزکش بیرمکن است که بعض از سکته شود و علاج صحیح باذن الله تعالی عز وجل

علاج صداع نوقی

درین صداع واجب است که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تنقیه بدن و دماغ از آن ماده کنند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی مادی مفصل مسطور شد و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و ضمادها و غیره سبیله ده نمایند و اگر گرم

و در سرکه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع ست و بهترین ماده خاکستر چوب انجیر ست و اگر هنگام بیداری از خواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود لیکن از تنقیه بدن و سر از اخلاط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل لبان ماهی و بیضه فواکه و بقول مرطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند

علاج صداع دودی

اول تنقیه بدن و دماغ از ماده ردیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب الصبر صحیح مقوتا یا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویه قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب سعوطات و عطوسات منقی و دماغ بعمل آرند بعد ازان برای دفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بدان نافع ست بالجمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم ست اینست که طلیثیث و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و نیب و شریفه و سنبهالو و امربیل هر واحد با صبر و حضض سوده آمیخته مجرب ست و کذا قطور مخرج والد ماجد غفر الله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب معمول و نفوخ برگ چرچته و پهتکری و شکر خام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم ست و اگر ایلم زاد و آبکیه صبر و حضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب ست و کذا ایلم و افسنتین سوده تا سه گرفتن بغایت سود مند و همچنین بندق هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب با آب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مرو تیح هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب ست و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم ست و مجرب و آب برگ سرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور و اینست که بعد یک ساعت از چکانیدن ادویه آب برگ کشنیز تازه در بینی چکانند و مبتلا بهر چاره یا بسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر بارده یا بعمل آرند و قطورات و عطوسات که در سده بینی مسطور گردد بکار برند و بعد ازان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیه لطیفه غیر مبخره که دران کشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند جندی گوید که ملاک امر در علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام با آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و تحلیل فضلات و تقلیل مواد محتبسه متعفنه که ازان کرم تولد میکند صاحب **اقتباس** مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیره بنفشه یک توله و مویز منقی ده توله و برنگ کابلی چهار ماشه جوشانیده و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز زیاده جهت تنقیه دماغ حب ایارج وقت شب یک توله با آب نیم گرم بخورانند و طبیخ این مطبوخ و سعوط خود و بس دهند اسطوخودوس نه ماشه افسنتین پرسیاوشان بسفایج کابلی درمنه ترکی بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی یک نیم توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یک نیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیار شنبر شش توله شربت الوبخارا چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب برگ گلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت دوپهر نخود آب بچه مرغ و وقت شام شله مرغ دهند و همین مطبوخ چهار پنج مسهل دهند تا ماده مولده تمام برآید و روز دیگر این تبرید دهند افسنتین و درمنه ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک توله آمیخته بلیسانند بعده شیره بادیان و پودینه هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق شاهتره و داخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یک نیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سعوطات و قطورات قاتل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم درمنه ترکی کشنیز خشک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و تخم کشت و قیمون افتیمون هر یک سه ماشه و حضض مکی هر یک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که دران صبر مر هر یک سه ماشه باشد و باید که اول آب کشنیز سبز و یا خشک با سرکه سائیده در بینی بریزند بعد سا عتی ادویه مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی کشنیز پست شوند پس از بوی دوا متوحش گردیده منحل محذورات از داخل خارج آید مفید ست اینها قطور قلع ماده مابقی شاید و کرمهای مرده و زنده برمی آرد اگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا میکند لیکن باید که اول تقطیر ... از سعوط ... بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و یا در شیر زنان و یا در خر یا زن العمل آرند ... شده ... و آواز در کام سوراخ میشود در آخر اعتقال اللسان میگیرد و بعضی را در کام

نسخهٔ مطبوخ ... ذکر

سر ورم پیشود بلکه تا بسینه فرود می آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی می ترقد و بهلاک می انجامد

علاج کلی صداع شرکی

بدانکه پیشتر ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیر مطلقه میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعه طبیعیه یا کیفیت غریبه ردیه غیر طبیعیه که منسوب بسوی حرارت نیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در بعض اعضا اخلاط سمی ردی الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت یکیفیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بساست که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول ماده موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می باید و غذای جید را که بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب آنست مانند آنکه گرم گرداند دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت است مقررست که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک راس اول و اولی همه معده و رحم و اشیمین است بعد از ان حجب مانند حجاب حاجز و صدر و غیر آن پس مراق بعد از آن باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکه دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول شیخ در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجبست که اقتدا بعضو مشارک کرده شود و تنقیه آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و بعد از آن تقویت راس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکنند پس در ابتدا بمقویات بارده مثل روغن گل مع سرکه عمل آرند و اما بعد ابتدا اگر مواد حاره یا کیفیت متادیه بسوی سر حاره باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارده باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که دران صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو عصاره او یا از اثل ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض متشبث مستحیل بمرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس ماده و کیفیت ریافته بحسب آن عمل نمایند

علاج صداع شرکی معدی

باید که اقتدا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجبست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه بعد آن با غذیه لطیفه محموده خفیف الهضم جید الکیموس اغتذا سازند و بعد از ان حسب واجب بکیفیت میل کنند و معده را از تحلیل هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم جید را اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل و با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالای آن نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز نفع بود و هر صباح دو سه لقمه نان بآب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار ترش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضا تقویت راس و دماغ بطیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا مطبوخ حامض نیز نافع ست گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمر هندی و ترنجبین ده درم تلیین طبیعت میکنند بعد تنقیه تلطیف حرارت بلطفیات مذکوره نمایند و تقویت معده برب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیمو کنند و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ بارده مثل آب خیار و صندل و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد صندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه که در و مانند آن با گلاب بدانچه در صداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخره مرتقیه را قبول ننماید و تدهین معده و سر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی ست و آبیکه دران لیمو و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای بارد سریع الهضم مقوی مثل چوزه مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا عزوره ثمر هندی یا مغز بادام و کشمش و یا مزوره ماش مقشر مغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب ترکرده باشند نیز مفید و کذا مزوره انار ترش محلی بنان نقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط ساکن در معده باشد باید که قی بعد از مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک و آب گرم و یا سکنجبین و ماء الشعیر و قدری نمک جریش و یا تخم خربزه و سرمق و خیار

وتخم شبت باریک سوده سکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرق وخبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند قی صفرای مستکن در معده آید و جالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معده او صفرا مجتمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از صداع نکند صداع ظاهر شود و پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی با آب گرم قبل از غذاست اگر بر ایشان سهل بود و اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن اقتدا را او اندک باشد و صاحب و را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر و هندبا افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم تمر هندی هر واحد بیست درم در شش رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده در شیشه انداخته بروز در آفتاب و بشب در جای گرم نهند و هر روز ربع رطل از آن با نیم درم صبر سقوطری و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیرباج بچه مرغ یا رمانیه بروغن بادام دهند اگر این سکنجبین صبری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود و تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بر آن سرکه کهنه پنج رطل و آب شیرین ده رطل انداخته با آتش معتدل بپزند تا بنصف باز رسد صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بدان انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم با آب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیه معده از صفرا میکند پوست هلیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده با آب حبها سازند یک نیم درم خورده بالایش آب شاهتره مروق ربع رطل تا ثلث رطل با شکر سلیمانی ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمر هندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیه بدن تضمید سر باضمده نافع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد و این ضماد مقوی سر عمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و شفتر هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده با آب سورو و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاهسپرغم گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که میسر شود یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که غسل ساقین بعصابه بر بندند و آنها را بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیلة البر گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا شود در معده باشد هر صباح حریره معمول از مغز نان با آب انار میخوش یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار ریبی اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معده او صفرا نریزد و صداع آنرا عارض نگردد و در بین خوردن سفرجل و اشیای قابضه بتجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعة بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده می باشد و لذا اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج آب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل الحرارة است تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بطبیخ شبت و ترب و اصل السوس یا سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کلم یا چه یا شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب است و بعد قی گلقند و هلیله مربی و مانند آن بخورند خوردن سه درم حبی که از سنبل الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو و صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هندیست و تلطیف ماده بمنضج حار نموده مسهل بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الهضم مثل جوزه مرغ و کبوتر بچه دهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد و بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقیات قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و قطع شریان صدغین و درین نافع است یا داغ خفیف به صدغین نموده که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلاست باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذا اسفید باحریره با سازند تا در وی چیزی نخایند و قوت غذا در کم باشد و وقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین قوابض بر شریان

صدغین بچسپانند و انزروت و زعفران بدان مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع کم کند و ایضاً چوب
می بندند و اما دماغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو صدغین و یک بالای نقره نزد مؤخر سر ست و باید که بهر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی گوید
که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب قطع منقوع در سکنجبین عسلی با آب شبت و نمک جریش یا ماهی شور نمایند و صاحب او را
از شرب آب یکساعت منع کنند و بعد از ان سکنجبین با آب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقیه مثل این دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر
مساوی باریک سائیده بعسل سرشته با آب گرم بمالند یا اندکی نمک بنوشند و پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده
کوشش کنند و بعد تنقیه آن ماء العسل یا شراب آن با آب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج با آب بنوشانند بعد از انکه باندگی و زان مضمضه کرده باشند و حب
معروف بحب قوقایا و حب ایارج نافع این صداع ست و اگر هر روز اطریفل صغیر ده درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع
بود و چون هر روز دو مثقال از ان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک
مثقال با آب گرم بخورند و ایضاً چون حب دو سه درم و نیم با آب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون
و نمک هندی و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست ترید سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک
هندی مثل این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده با آب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده
است هلیله کابلی و ترید سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطگی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند
و این نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطگی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان
و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش
رطل آب باتش ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه با آفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک درم صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگر ست افسنتین رومی
پنج درم اسارون سه درم مصطگی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل
آب گرم بران انداخته در روز با آفتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا ایشان شوربای
اسفیدباج گوشت گوسفند نر صغیر باشد و لحم نخورند یا کبوتر بچه نخود آب مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان باضمده مسخنه ملطفه
کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد بگیرند سک رامک لادن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطگی هر واحد دو درم مشک یک دانگ
همه را باریک سوده در آب نعنع یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد سازند و فلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب
مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی در ایلاقی مینویسند که اول بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون
و زیره و مصطگی مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فیقرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر
دهند و این نسخه سعد سنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه اجزا بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه بگیرد و صاف کرده و بمقدار
نیم من از این آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده با آفتاب تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم از این آب صاف کرده سه
درم روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه که در صداع بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زایل نشود داغ
کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که در همانجا مذکور شده خرمای قسب و
زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم خربزه سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و در ان نمک طعام سه درم
عسل بیست درم حل کرده بنوشند و بر پشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و تخم سرمق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد شش درم
جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخود آب یا ماهی شور یا کامخ مطبوخ نمکین و تقویت راس بخورات خوشبو موافق عقل ندهند بخور مشک نمایند

وغذا مزوره نخوداب بصعتر واگر بغنی ساکن نشود این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند شاه پنج درم حلبه بزرکتان هر یک ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بیست عدد
خطمی و زر خرقه کتان صره بسته سه درم خسک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران
بوره ارمنی یک درم نمک طعام نیم درم عسل و مری و روغن کنجد هر یکده درم یا شیره حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس ایارج ارکاغانیس این علت نافع است
ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ و تخم قطف و بیخ بشانی و جوز القی و کنگر زد و نمک ان هر کدام ازین اشیا بعد از انکه ترب با کلم یا تخم
مطبوخ بشبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ترین هر دو است و موبزمنقی آنرا نیکو است
وغذای او نخوداب مطیب بزیره و اسفیدباجات و فالودجات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر بمول بخردل
و مری و زیتون المارو تان نخورش بمری و انجیر و ربا العسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق تر است برای ایشان و خاصته لحم خرگوش بریان یا کباب
کرده یا با زیره و در طعام ایشان سداب و زیره و کرویا اندازند و ماء العسل آب افتیمون و مطبوخ مصطکی بنوشانند و این دوا قوی تر برای صداع بارد است
بگیرند کرد و جندبیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو و روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر ماده سوداوی باشد قی
نمایند و منضج و مسهل سوداء بدهند و از ادویه قویه بهتر ماده سودا افتیمون است که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطعه قطعه
کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد و اصفر هر واحد یکدرم خردل نیم درم در شهد سرشته و طبیخ
شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب است بعده دواء المسک و حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی سعدی
از ماده سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی متحقن در معده باشد بایکفی نمایند بانچه در صداع بلغمی مذکور
شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس و هند و این نقوع صبر نافع سوداست هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر مویز منقی
پنجدرم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس و ریز و بیخ بادیان چینی هر واحد چهار درم قرنفل یکدرم سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد نیم درم
همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار باره بیفزاید ازان گرفته صبر یکدرم غاریقون چهار دانگ با ریک سوده بروغن بادام شیرین یکدرم انداخته
بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع است هلیله کابلی و سیاه و هندی و صبر بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنجدرم غاریقون چهار درم
شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده با آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و
باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سوداء مثل اطراف بزغاله و بره و جوزه مرغ فربه و نان سمید و زرده بیضه نیمبرشت و حریره مسمول از مغز گندم و شکر و
روغن بادام و مویز و کشمش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارت آب شیرین غسل کنند و هر روز دو
دوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل
ماهی تازه و مالح و ترب و تره و سرمق و بقله و خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین با آب گرم و مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته
یک مرتبه یا دو مرتبه اگر زمانه ربیع یا سرما باشد و این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره
هر واحد پنجدرم هلیله آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد عناب مثقال و انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی پانزده درم شکاعی بادآورد حشیش غافث
گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس تخم کاسنی تخم کشوث تربد بسفایج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه
فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و ده اوقیه ازان صاف کرده این دوا برای تقویت اعضا اندازند تربد سفید غاریقون
غاریقون بادیان خیار هر واحد چهار دانگ شحم حنظل نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سائیده در مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس
گوید که اگر صداع از انصباب اخلاط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوز القی و کنگر زد کنند و جلاب با درنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند
وغذا مزوره از آب نخود و شیره تخم خرفه تخم خربزه خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حار رطب مثل نرگس یاسمین و عنبر و استعمال مرغفات

وسعوط آب مرزنجوش و استنشاق مشک و غالیه نافع است و اگر ماده ریحی باشد تنقیه معده بقی کنند پس بمستفرغات که روغن بید انجیر دران داخل نمایند
بعمل آرند و اگر از استعمال ادویه نفعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطگی هر یک دو مثقال جوشانیده صاف
نموده دو درم روغن بادام تلخ و یکدرم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسر الریاح و مانند آن بهر تقویت
معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سنبل و آب سرد و اثل و سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد بعمل آرند
و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا بپارچه درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب بسیار گرم و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده
که از ماده ریحی باشد بر گیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده ماء الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر
بروغن بید انجیر دهند و صفت ماء الاصول انیسون پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر یک پنجدرم مصطگی
نانخواه فودنج پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند
حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماء الاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از ان هر روز
مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و در هر هفته یکبار ایارج فیقرا یا دواء المسک حلو یا مر یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند
و روغن بید انجیر و مصطگی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی داخل کردن سود دارد و آنچه بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران
مصطگی اندازند و گلقند با مصطگی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از زیر ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار
از سر باز ماند و اگر صعود ابخره معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره بر آورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به
و امرود و سماق و آشامیدن بزر قطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت بنفشه و حماض لیمون و تمر هندی و آلو بالو و مانند آن با اسپغول و امثال
آن و تناول نان بسیر که همه مانع صعود بخار اند و خوردن فواکه قبل از دور آن نافع و کذا چند لقمه نان با آب انار پخته و بخور و آشامیدن ربوب حامضه مثل رب ریباس و
غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده و رطبه طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سود مند است و اگر بعد ازین تدابیر صداع
باقی ماند در حمام آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یک دو ساعت در بیت وسط نشینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع
بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه معالجه آن بعلاج خاص آن گردد و تقویت
معده مثل مصطگی و گلقند و مانند آن نافع بود و هر گاه طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر از فرط
سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزر کتان مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات
مناسبه نمایند خصوصا شم مرزنجوش که گاهی تنها سبب خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر
صداع از بخارات باشد که از اخلاط ردیه در معده بسوی سر صعود کند تنقیه با ادویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان اذخر هر واحد ده درم پودینه
کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد پنجدرم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنجدرم سلیخه نانخواه قصب الذریره هر یک سه
درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی سی درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک رطل و قیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز
بدارند و هر روز یک اوقیه تا دو اوقیه با سه درم روغن بید انجیر بنوشند که این اوجاع راس عن معده ببرد و اگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد سنجرنیا و امروسیا و تریاق کبیر و
مثرودیطوس و دواء المسک مر و حلو استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض
دماغی شرکی برای ضعف فم معده گفته باشد بخورند یا مزوره نان یا آرد گندم مثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بشکر از جل تقویت فم معده کنند
و اگر در استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمهای که در جلاب سافرج یا بافادیه تر کرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبیل از صداع اشیای مذکوره استعمال نمایند بسیار
منتفع شوند و هر گاه انحدار طعام و انهضام آن معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فواکه مثل سیب و به و ناشپاتی یا نان

یا بزر قطونا تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد شربت [illegible] پست جو منقع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و مثل کله پاچه مطبوخ بسماق و کشک جو و هریسه بلحم گوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالفیت طبع باشد که گاهی بهم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه هیل تیشب سبز هر واحد یک ماشه سوده با آمله مربی یک عدد سرشته بخورند بالائش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلیین طبیعت با اطریفل و گلقند نفع میکند و در هفته یکبار وقت خواب مصطگی یک مثقال با دو چندان آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شرب آب سرد ناشتا هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و با وجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از آن بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی و غیره مینویسند که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسبب تخمه و استرخا و ضعف معده افتد و تدبیرش قی آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تنطیل سر بآب گرم ست لیکن اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیر الحرارة بر سر ریزند و پشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند یا روغن گل نیم گرم چکانند و سویانی و چند بیدستر و فرفیون و مشک [illegible] در روغن [illegible] سوده [illegible] بچکانند و بعد تنقیه معده بالتقویت [illegible] هلیله مع مصطگی [illegible] به و سیب بخوره و مانند آن غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ سازند

علاج صداع شرکی کبدی

[illegible] مراقی و امعائی و اطرافی هیچ بیشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار ترش خوره یا آب انار دانه یا آب آلو بخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمر هندی بنوشند و آب سرد بر نهار بیاشامند و نان و سرکه بخورند تا بخارات صاعده بسوی سر را منع کند و دیگر تدابیر دفع بخارات از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تفصید کبد و فصد حسب ماده خاصه که باین قسم نافع ست و آنچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیره تخم خرفه شش ماشه شیره خشخاش چهار ماشه در آن کشیده و طباشیر کشنیز [illegible] ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی در شدت [illegible] عوض نقوع عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر و سکنجبین [illegible] آلو بخارا عناب آلو سیاه تمر هندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله [illegible] صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده تا [illegible] تقویت معده و دماغ کنند با سمط مغسول [illegible] ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل [illegible] یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوڑه پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس [illegible] پران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده [illegible] سوراخ بسیار نموده گرم گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل [illegible] و سه گهری استوار بماند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاء و قدمین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضا در صداعی که از گرم معده و امعا باشد تنقیه بحب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برگ کابلی گل گاوزبان هر یک شش ماشه برگ سنا یک توله نیم پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو توله گلقند [illegible] چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دو پهر نخود آب گوشت چوزه [illegible] دهند و وقت شام نان با شوربای [illegible] شلغم و صبح این دوا بدهند مقل ازرق یک ماشه مصطگی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد [illegible] بخورند بالائش شیره زیره سیاه دانه انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله براورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده [illegible] ماشه پاشیده دهند و [illegible] مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات [illegible] اطریفل [illegible] خورانند و این دوا مجرب ست تخم پلاس [illegible] ترش هر یک [illegible] مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند [illegible] تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلیست که هر یک آن در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی از آن که کثیر الوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات امراض حاده بعضی از علاج آنها در اینجا نیز مسطور میگردد

علاج صداع نزلی

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزله باشد و آن تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیار شنبر

باب فواکه و بنفشه و امثاله آن بستن دست و پا و مالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شوند و در اینجا بعض تراکیب اطبای ساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار و مرکب
و بارد ست جدا جدا مسطور میگردد اگر با نزله حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب ایلیه کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد
و هر چه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنج عدد اصل السوس چار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات
داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل السوس بهدانه کنند و یا هلیله مربی خورده شیره عناب شیره تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند و اگر
خواهند اطریفل کشنیزی بجای هلیله مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک توله در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند نزله بند و یا شویه و تمرید بدستور
استعمال نمایند و اگر با صداع درد و یا زو ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عناب سپستان گاو زبان پرسیاوشان
تخم خطمی خبازی داده بعده گل سرخ سنای مکی نیز اضافه کرده جوشاده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیره بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کراهت آید هلیله زرد
هلیله سیاه ترید سفید اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بخورند اگر نزله باز نه ایستد شیره خشخاش کوکناری اضافه کنند
و نزله بند نیز نهند و لعوق معتدل برای سرفه و ناسور نزله که در آن مشک و سنبل الطیب ست بکار کنند و برای سرفه اصل السوس پرسیاوشان گاو زبان نبات
جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم بشدت باشد بهدانه عناب در آب جوشاده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث
در آب سوده بر صدغین طلا نمایند و یا شویه نیز کنند یا اگر شدت درد باشد فصد سر رو کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر
صداع و ضربان بشدت مع تپ باشد بهدانه گاوزبان سپستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه عرقیات جوشاده شربت بنفشه خاکسی داخل کرده دهند و افیون
بزرالبنج کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هر یک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیده تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار هلیله مربی کوفته با اسطوخودوس
سوده ممزوج نموده بخورند بعده شیره مغز تخم کدو با شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوره بنوشند غذا یخنی پلاو کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا بروغن بادام چرب
کرده با اطریفل کشنیزی یا اصغر سرشته تناول نمایند و بالای آن لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت
بنفشه بالنگو پاشیده بنوشند النگو برای قبض و اصلاح معده کنند از ایارج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت سینه شیره اصل السوس شیره خیارین شیره
کشنیز خشک دهند و ایضاً اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره یا دو آثار جوشانیده صاف نموده شیره مغز
تخم کدو شیرین شش ماشه شربت بنفشه دهند روز دوم شیره مغز تخم دهند و ایضاً روز سوم شیره تخم کاهو خاکسی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس
سوده افزایند تخم خطمی موقوف **فائده** اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید ست و شاهتره هم در نوازل معمول ساتذه است و اگر با نزله مرکب
باشد اسطوخودوس گل نیلوفر کدو چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تو دری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت
نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنیزی افزوده میشود و گاهی برای نفث سر شیره مغز تخم کدو می افزایند و ایضاً هلیله مربی خورده شیره اصل السوس نبات سفید حل کرده
بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هر یک چهار ماشه عناب پنج دانه
جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بعد نضج سنای مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه هلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار [illegible]
کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس مسلم توله کشنیز خشک کوکنار گل خطمی هر یک چهار ماشه
جوشانیده صاف نموده عفص مکی چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضاً اگر با تپ بوی دماغ بود اطریفل کشنیزی خورده اسطوخودوس گل نیلوفر شاهتره هر یک چهار
ماشه جوشانیده نبات دو توله خاکسی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضاً اگر با آن تشنج زبان و درد لهات و گوش نیز باشد اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیله زرد اصل السوس
گل خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخه منضج ملین مرکب ست خطمی خبازی کم چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه زوفای خشک سه ماشه
جوشانیده غرغره کنند که بلغم دماغی از حلق دفع گردد و ایارج فیقرا با اطریفل خوردن و حب ایارج باستعمال آن وردن مفید است و ایضاً اگر با حمی مرکب باشد عناب پنج دانه
گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکسی بدهند و اگر با نزله بارد باشد بس اگر با تپ بلغمی

بودگاوزبان پنج ماشه گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار دو سرخ نبات توله در عرق کوه پاوسیر جوشانیده صاف کشی پاشیده بدهند و افیون زعفران قرنفل زنجبیل هریک یک ماشه در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که مثل ورپیه تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین بچسپانند داء الثعلب گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک هریک یک توله سبوس گندم چار توله برگ کنار پاؤ آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود در روز دیگر همین نسخه دهند و ایضاً اگر با ضعف دماغ باشد [illegible] ماشه سوده با ابریشم توله سرشته تخم گاوزبان شش ماشه بعرق شاهتره پاوسیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده بنوشند و در دوم گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه افزایند اگر یبوست نیز باشد عود صلیب یک ماشه سوده بدواء المسک شش ماشه سرشته شیره تخم خشخاش چار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده برای تطبیب دماغ بنوشند

علاج صداع عرضی

که بعرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشد در مرض یا نوبت عارض شود و با انقضای آن زائل گردد و یا بعد از زوال مرض یا انقطاع نوبت باقی ماند آنچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب خود یعنی تپ را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول را باوجود شدت حمی و [illegible] بشاکلت بول حمر یعنی کدر و غلیظ شدن آن بران دلالت می نماید لیکن مشابهت او ببول حمر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع [illegible] الحال و گاهی بر انحلال ماده و زوال آن پس فرق واجب است که بسائر دلائل رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت [illegible] قاتل است هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد علامت بحران رعاف می نماید و بیاست که دلالت میکند بر بحران [illegible] و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره بسوی سر حادث میشود و این ابخره گاه بحدت خود تنها و گاه بکیفیت خود تنها و گاه بهر دو وجه حدوث صداع میگردد و در نتیجه این احوال از تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پاها مانند آن چاره نباشد و اگر تنفر بحدت ابخره و حرارت تپ باشد علاجش تطفیل و تضمید باشیای بارده مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد دلالت میکند بر [illegible] احساس تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال علاجش تطفیل و تضمید باشیای محلله مقویه قلیل الحرارة است و وجوب تفریغ و جذب بسوی اسفل در ینجا قوی تر است بالجمله اگر بسبب این صداع حدت خلط و ابخره و شدت حرارت تپ باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا کشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه در روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند مکرر ارکه برای این صداع مجرب استادی مرحوم ست و لخلخه از سرکه گلاب و آب کشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد پوست در بندی بسرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پاها گذارند و خوب بمالند و ساقها به بندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر و ادویه مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات افتد استعمال طلیه عاطفه ابخره بر سر مکروه است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آنرا فائده میکند ایضاً و مینویسد که صواب علاج او اینست که بر روغن گل معمول از زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند نیم گرم در سرما و در گرمی تپ سرد کرده و گاه در شدت تپ و نطول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه و گل سرخ آنرا نافع ست اگر ابخره ایذا بحدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی از این استعمال نکنند بلکه تفریغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که در ان نمام و عصی الراعی و مرزنجوش مع عصا الراعی دران جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما اطلاء بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت درد باستعمال مخدرات و منومات مضطر گردانند باید که اندکی از ان بحذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد بسوی سر جو و بهدانه [illegible] ضماد آبکاری بندند و گاهی تضمید بکشنیز و روغن گل می نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع خماری در ینجا بسیار مفید است و باید که هنگام کشادن اطراف را بآب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و بنفشه و خشخاش بآب پخته بعده حلق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود بحجامت منکبین یا ساقین و چسپانیدن [illegible] میان منکبین زیر ذقن و امثال آن و هرگاه صداع بعد تپ و امراض حاده باقی ماند اغذیه بارد رطب دهند و بر روغن گل مع روغن بابونه تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام ریزند و روغن بنفشه بر سر بمالند بعده تطبیب [illegible] ادویه لطیفه [illegible] اعانت طبیعت بر ازاله سبب صداع کنند صاحب کامل گوید صداعی که تابع تپ از شدت حرارت بود فقط گیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه خمر ربع جزو

و خوب برهم زده بر سر ریزند و دران پارچه کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانهٔ تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند و پاها خوب بالند و عضلات ساقین بعصابها بربندند و ایضاً بصندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و آبیکه دران بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد و گرما و گرم در سرما بر سر ریزند و اگر با آن بیخوابی باشد شیر دختران بر سر و شند و اگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود بسکنجبین و آب گرم امر بقی نمایند تا معده ازان خلط پاک گردد و اگر از خلط در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیهٔ بدن ازان خلط بمطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تپ از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر با ضمدهٔ مقویهٔ آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و مانند آن سازند

علاج صداع بحرانی

تا توانند تدارک او بطبیعت گذارند و ادویهٔ مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صداع و ظهور عجز طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت بدفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند بسکنجبین و آب گرم و دیگر مقیات بارد مثل طبیخ اصل السوس و بیخ خیار و چقندر و مانند آن و اگر قراقر و نفخ شکم و اضطراب و حرقت در مراق و سایر آثار میل طبیعت بدفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند بملینات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمر هندی با شیرخشت و یا شربت آلو و نیلوفر و یا آلو منقوع در جلاب بعد حل نمودن شیرخشت تا منتفع شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمر هندی و شیرخشت قلیل الوزن بمقدار پنج درم و یا شربت ورد مکرر با آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و جمله علامات میل ماده بطریق بول محسوس گردد بادرار بول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه دو درم شیرهٔ تخم خربزه و تخم خیار با ملنا صفه و یا ماء الشعیر با جلاب و یا قند و خوردن بهی مانع بخار و مدر است و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و غدغه در بینی با نبض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند ببوئیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و خراشیدن بینی بچیزهای درشت و نظر نمودن بسوی چشمهٔ آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله بوره و دشتی و فقاح اذخر و کندش بز هره گاو سرشته و اگر نبض موجی و زخونی نرم و حل لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند بدلاک و شرب ادویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر شائبهٔ لذع و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمدهٔ حاره جذابه مثل نعناع و کرفس بروغن زرد کهنه بران موضع استعمال کنند و یا محاجم بلاشرط بران موضع نهند تا که ماده از دماغ بطرفی که میل کرده مندفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد ازان تدبیر نضج و انفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود و رنه خوف رجوع ماده بسوی عضو رئیس ست پس دماغ را ایذا دهد

بیضه و خوده

مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی بخوده است یعنی بیضه بسبب اشتمال او بر تمام سر و انطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر میباشد و بر صداع حار نیز اطلاق میکنند و برین تقدیر هر دو مترادف خواهند باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضه سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر ثابت مزمن بطی التحلل عسر الانقلاع شدید الصعوبة که از ادنی شی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسخنات و استماع اصوات بنوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و با استنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و بشرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و برکشادن چشم خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد و هر ساعت در یابد که سر او می شکند یا منجذب میشود و یا می شگافد و بغیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین در اکثر بخلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیما بین هر دو آنست که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی یابد بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی و صوتی از تحریک ابخرهٔ محتبسه و برای نوائب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع میباشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنابر شدت درد بکوری ادا کند و جالینوس در ایذیمیا نوشته که این صداع مقدمهٔ نزول الماء میباشد اسباب این مرض بقول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیهٔ دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی درین اغشیه یا

حدوث فلغمونی در دماغ یا حمرۂ دماغ یا ورم بارد در اجزای اندرونی سر و بقول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس اوست و سبب مولد او خلط ردی ست یا ورم حار یا بارد یا آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود و پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه دریابد و رنگ رو بسبب رنگ بخار دیا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد امراض حادث میشود و بنا بر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و نفسانی و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول موذی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد باشتلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد موجب این علت بود هرگاه سوء تدبیری نمایند ضرور درین علت مبتلا گردند و طبائع مستعد با متلای راس ابدانی ست که دران ریاح حار بخاری متولد شود و آنکه در رقم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می باشد گاهی از خلط حاد و از بخارات اخلاط متسکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرار الاطبا مسطور ست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادر الوقوع می باشد و اگر افتد در مدت دو چهار روز بهلاکت میرساند **طریق تشخیص** اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق ست که برای تشخیص امراض دماغی مادی و دوری و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع ست یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع متشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ وغیره یافته شود صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود و پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهبج وغیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی و منتقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلغمونی باشد و اگر با لهیب و لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد و ایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط ست از لون وجه وغیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ باشد و گرمی و التهاب در سر محسوس گردد و اوداج کشیده و نبض ممتلی و چشم برآمده و احساس حاسه شم برائحهٔ دم و تغیر طعم دهن بحموضت و عطش باشد و در خواب اشیاے سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل بزردی و خیالات چیزهاے زرد و رویت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن بحلاوت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسیاهی و حبس و وسواس و حزن و اشتهاے کاذب و بطوء حرکت چشم و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دمعه و تقلص ملتحمه و رویت خوابهاے مشوش و اشیاے سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد **علاج** بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از بدن و سر بفصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت بتقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بسرکه خوب برهم زده بر سر بریزند و ایضاً در ابتدا اطلیه بروادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و بطبیخ خشخاش و گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سرهندی نوشته که در حمیٰ دموی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپهوکه مساوی ست چه این دوا تنقیه از صفرا مختلط بخون می نماید و ثوران او ساکن میکند و از کهار منضجات و منقیات دم مستغنی می سازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب مفید بود و کذا است خوردن گلقند شکری با هلیلهٔ زرد و گل بنفشه و طلاے افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته اند و چون حال باصلاح گراید تغذیه بلطافتے که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکے از لحوم سریع الانهضام لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و بتدریج اعاده بعادت او نمایند و در ماده حار و بارد مرکب و فصل گرم و مرض

مرض که دفعةً راحت و دفعةً ظهور صعوبت شود بعد فصد سر رود و برآوردن خون بقدر پاؤسیر این دوا سودمند بود سپستان پانزده دانه خطمی اسطوخودوس هر یک
شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز تخم کدو هندوانه چهار ماشه شربت
بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص شلث که دران صمغ سرس داخل ست بآب سوده بر شقیقه ضمادی کرده باشند و اگر خلط بارد
باشد بعد تنقیه مداومت بخوردن گلقند عسلی مع هلیله کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرکی بآب نمک مفید بوده آبیکه دران ادویهٔ قلیل الحرارة
مقوی راس مثل بابونه و اکلیل الملک و گل سرخ و تفاح اذخر و نعناع رطب و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل
نشود ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینهٔ نهری و بری و برگ غار و قصب الذریره و شونیز مخلوط سازند و اگر مادهٔ مرض خلط
غلیظ باشد ادویهٔ مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویهٔ ملزقه مثل زعفران و مر و دم الاخوین
و صمغ عربی و اندکی افیون طلا سازند و آبیکه دران ادویهٔ محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب الذریره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در مادهٔ غلیظه که با وی حرارت شدید
نباشد اولا ادویهٔ مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد ازان انچه تلطیف و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و فطر دن بعمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولا ادویهٔ معطسه
خفیفه بعده معطسات قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی با اندک زعفران درین باب از مجربات ست و افیون مرکی زعفران جند بید ستر سوده با آرد جو و آرد خطمی و
آرد برزکتان آمیخته بآب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نمودن مسکن قوی درد خود و شقیقه است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که در غالب ایام
این مرض از سردی میباشد بنا برآن ما مرض حتی که قسم حار او مستعمل بیار میشود پس معالجه او بعلاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تحذیر ازان و انچه تجربه کرده ام تعلقه
استعمال مثرودیطوس و تریاق ست و سعوط بآب مرزنجوش و ازینجاست که بعض متاخرین می نویسند که در تنضیج و تنقیهٔ مواد این بیضه پردازند که در صداع بلغمی نوشته شد
و تقویت معده و دماغ باطریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن
بابونه و نرگس سرشته نیمگرم بر همه سر نهند و بالایش تکمید از زیرهٔ کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صرهٔ بسته بگلاب و کیوڑه گرم تر
نموده بکار برند و این تدبیر نیز از مجربات ست حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و دار شیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت بجوی مالیده بعده
برگ حنا و شبت هر دو تازه اشنه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده بآرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود دیگر گرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم بربندند بالجمله چون علت
طول کشد و متمکن گردد ادویهٔ قوی التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و بهنگام شدت درد و اضطرار درین نوع از مخدرات ضرر زیاده میشود
و بیضه که بسبب ورم باشد علاجش بعلاج اورام راس نمایند **اقوال حذاق** طبری مینویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمت یکی آنکه از بخارات صاعده بسوی
مستکن در حجاب موضوع بر قحف انخارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات مستکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد
یا سوداوی یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد ازینها علامت خاص ست که بران دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب
خارج انیست که فصد قیفال کنند مع رعایة قوانین فصد چه اگر بیرا بیضه حادث شود و آن ضعیف القوة باشد آنرا غموض و استرخای جفن اعلی بهم رسد زیرا که قوت
ز فصد مسترخی گردد و این را روفس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه باین دوا نمایند تربد مجوف خراشیده چهار
درم آلو بخارا سی عدد عناب پنجاه عدد هلیله زرد بست درم سنا و افسنتین هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت ازان بنوشند و بعد اسهال تغذیه بزیرباجات
و عدسیات سازند و اگر استفراغ یکدفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر ازان منافعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند و بعد حجامت آبیکه دران
سبوس جو کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیمروز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر ازین زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا پوست درخت هندی هر واحد
یکدرم در آب کاسنی بیست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده بآب نیمگرم بشویند و در شب باز
اعاده آن نمایند و بهتر آنست که استعمال نطول مذکور بعده این ضماد متواتر و بترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند
بعد تنقیه بدوا و فصد و در جمیع این معالجه بهنگام استعمال ادویه مراعات قوانین آن واجب ست تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که بیضه گاهی

هیجان میکند و یا مشمول میشود از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بارد بهتر آنست که حجاب تحف زیاده از واجب سرد میگردد
پس بخاراتیکه از ان تحلیل میشد دران محتقن میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخاراتی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد چون از بین
باشد مراعات قوانین واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را بنوشیدن نقوع انبرباریس یا ریوند و عناب امر کنند
و نسخهٔ آن اینست بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یک رطل بغدادی و انبرباریس تازه منقی از دانه یک رطل ریوند چینی خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف
این همه را در ظرف غضاری یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بران آب گرم چندانکه بپوشد ویک انگشت بلند تر از بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و جز دور سایه آفتاب
بست درم نهند بعده مریض هر روز یک قدح ازان با ده درم شربت عناب بسرکه بنوشند یا این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر
صد درم پوست بیخ کاسنی یکدسته در سرکه بمقداری که آنرا بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدارند تا مروق گردد و باز دیگر صاف
کرده از ان سکنجبین بپزند بقوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سائر امراض دموی را شفا بخشد
و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس زیر غشای موضع تحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوئیدن بنفشه
و سعوط کردن روغن آن بدفعات متوالی کنند و بعد ازان باین روغن سعوط نمایند بگیرند سوسن صفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و
عصاره انگور یا قداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه دویست درم باشد در سرکه سه صد درم حل کنند و بران سی درم روغن بید بنفشه اندازند
بآتش نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یکدرم ازان سعوط کنند بعده دو سه فصد بعمل آرند که این در معالجهٔ نوع دموی بالغ النفع
ست و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه باین طبیخ اهلیله کنند بگیرند اهلیلهٔ کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طائفی منقی بست درم و بدستور
مطبوخ جوشانیده یک شربت ازان بگیرند و دران یکدرم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آنچه بعد پنج روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و
چون دوا اخراج گردد غذا زیرباج حلوا دهند و از سائر اغذیهٔ ردیه مقوی مادهٔ مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد در یاسه شربت حب اصبه بنوشند و میان هر شربت
فاصلهٔ ایام بحسب قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر زاج مریض ازان متغیر نشود
و اگر این کفایت نباشد از آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و بدفعات استعمال نمایند و اگر
کافی نبود روغن سوسن و روغن ناردین و روغن قسط بمالند و مصطکی و عود خام بخایانند و جلنجبین مصطکی بخورند و اغذیهٔ ناشفه قلیل الرطوبة تناول کنند و اگر این هم
کفایت نکند این ضماد بعمل آرند آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر مر و بابونه و اکلیل الملک هر واحد سه درم سنبل الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکه ممزوج بآب
خوب آمیخته قدری روغن یاسمین یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر ازین مزاج مریض بحرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده
بسوی تنقیه بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود وج و زرنباد
هر واحد سه درم بیخ سوسن و مویزج هر واحد پنج درم همه را نیمکوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بران انداخته در آفتاب بگذارند تا آنکه
جوش خورده و ساکن گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بحقنهٔ لین که دران اندک
شحم حنظل پخته باشند بروغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعدهٔ رطوبی محتبس در حجاب داخل تحف باشد بر علاج مذکور اینقدر زیاده نمایند
که شرب نقوع مذکور ترک کنند و بروغن مصطکی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج در روغن خیری
جوش کرده اندکی ازان سعوط کنند که این در معالجهٔ او بالغ النفع ست و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج تحف بود علاجش استفراغ بطبیخ
اهلیله است اگر مانعی ازان نباشد و فصد بعد استفراغ و نسخهٔ او این ست بگیرند پوست اهلیلهٔ زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناب
جرجانی پنجاه عدد کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته ده درم بدستور مطبوخ پخته یک شربت ازان بگیرند و مطبوخ سقمونیای مشوی حل کرده نیمگرم
بنوشند و بعد این مطبوخ بجز و ز صبر کنند بعد ازان فصد قیفال نمایند و شربت دالشعیر که دران جماز نخل یا طلع باشد و اگر یافته نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم

نمایند و اگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه و ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم کاسنی هر واحد
دو کف همه را بپزند تا مهرا شود و پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جو دو کدو جراده خیار هر واحد یک کف
شاخ نرم بید یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند
و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یکدرم صندل سفید سوده یکدرم همه را در شیشه
کرده مخلوط نمایند و دائم ترطیب سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت مامور به است زیرا که در سرکه لطافت و غوص و تقطیع اخلاط
و تحلیل آنست لا در نوع سوداوی از ان زیرا که در ان تقویت این خلط ست و اگر این تدبیر کفایت نکند لازم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث
هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدر ریگه بپوشد بران
ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با ده درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک
قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محقق در حجاب داخل قحف باشد و این قسم ببغیه باهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آنرا صداع برقانی
میگویند و علاج این علاج مذکور است غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بروغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر
شک زائل آن مینماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این شر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از
مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند شیر بز یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب
نیمگرم که در ان حسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند بتناول اهلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیرست چون مثل
یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرنجبویه و شکاکل و شیح زیاده کرده مثل اطریفل
معجون سازند و این در هر سه روز یکبار رنجور را نشد و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن
بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعده از ان با آب نیمگرم بشویند و اگر
امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب این نقوع صبر نسخه که سابق مذکور شده
می نوشانند و در ان اهلیله سیاه و افتیمون و افسنتین می افزایند و هر روز یک قدح از ان نوشانیده ساعتی بر ان صبر کرده امر بنوشیدن قدحی از شیر بز می نمایند
که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس مالیخولیا منتقل میگردد پس عدول زند بسوی تدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی
در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شده و در ان اینقدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود سعوط باین روغن
نمایند بگیرند دار شیشعان یک دانگ و نیم برگ لسان الحمل یکدرم و برگ بادرنجبویه یکدرم فیلگوش اگر یافته شود یکدرم و اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش همه را در روغن بنفشه جوش داده بدینها
سعوط کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ انفع ست و پیدا شد که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط داشت اگر نوعی
با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از علامات و اعراض آن نهایت موقوف بر طبیبت و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی از اجزای
ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در ینجا خون بسیارست و سبب اول یعنی موجب این صداع
ابتدا و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط بارد ست و مدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتدا روادعات استعمال کرده
باشند لطولات آنچه در ان محللات اندک و سخنه مع قبض اندک و قبض باشد مثل نقاح اذخر بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی
مذکور شده استعمال نمایند و بتدریج قوی کنند و بچیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر مصطکی در ینجا خیلی سودمند ست و در هر سه شب یکبار تناول
این نمایند و در استفراغات این حب قوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از ان افتد بعده طبیخ خیار شنبر بچهار مثقال روغن بید انجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ
تنقیه دماغ واجب است و باشیای مقوی آن که معلوم شده باید کرد و ازین قبیل ست شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و

گاهی با وجود این صبری آمیزند تا بتقویت تحلیل جمع شود و بضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لازم نمایند و چون مرض انحطاط نماید حمام و ضماد
قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حار است پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد
و مغز خیارشنبر بروغن بادام چند روز متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشان را نافع است بدانکه بیضه چون طول میکشد تبدیل مزاج ببرودت میگردد و اگر چه
از سبب حار باشد پس بیضه مزمنه را قلع نمیکند مگر دوائی که قوی التحلیل والاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواء المسک مانند آن که هر کدام از آن در شیر
دختران حل کرده باشند ایشان را نفع میکند خصوصا هنگام اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا
از آنچه مجوز باشد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر متحمل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بارد اعتبند آنها باید باک نیست و
اما طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نمایند و غرض اعظم در آن تحلیل باشد و از آن اطلیه فیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ است هنگام ضرورت محوجه تخدیر از
صدغ تا صدغ و گاهی بر آن طلا نمایند و از آن قبیل است زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آن را بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرابادین والواح ادویه مفرده سعوط
کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده کهنه بارد حب بلسان نافع است و سعوط عصاره قثاء الحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فادانیا بقدر فلفل
بروغن بادام و کذا قرص کوکب بقدر مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام
و شرب و ضماد دواء المسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سر سوخته بنمک آب در حمام و کذا فرفیون یکدرم زیت کهنه ده درم موم زرد دو درم و کذا
نمک طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کندر با سرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا انفخ و گل خیری و
روغن گل و کذا حنا با آب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز
هر واحد نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آن را امکان دفع آن نبود و
علاجش تقویت دماغ و سر است بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد از آن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه رطوبات فاسده بایارجات
و حبوب و شیاف و در حل طبیعت بحقنه حاده و حمولات و نوشیدن جلاب بسعوط از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم شکر سفید ده درم و غذا نخود آب با ماش مقشر و
شیره مغز بادام و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نیم گرم از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول است
ولیکن بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و بنزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم
کوفته بیخته با آب کرنب حبها سازند و این یک شربت است و این حب قوقایا آن را بسیار نافع است عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یکدرم سقمونیا نیم دانگ
شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است ابن نوح گوید که این صداع زائل نمیشود لیکن معالجه آن بهر حال باین طریق
نمایند که آب خیارشنبر منقوع مسخن بقدر یک سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بید انجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بقدر یک فلفل فلونیای فارسی یا رومی
در شیر دختران سعوط کنند و ایضا نیم درم از آن بخور کنند و دواء المسک مر و طلای صدغین با دویه لازوقیا اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیده بیضه سرشته
در پاره کاغذ طلا کرده نافع است و آب بابونه خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر
مصطکی و دادن فلونیا و سعوط این بشیر دختران حل کرده نمودم و در رسالت شیخ گیلانی می نویسد که این دو صداع مزمن را نافع است چهل درم شونیز چهار درم عصاره قثاء الحمار
بسایند و بروغن سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و در بینی بدان لطوخ نمایند و ایضا بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و دیگر عصاره قثاء الحمار
در بینی داخل کنند بهتر بود و یا بنوشه در بینی دمند و اصحاب لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع است بگیرند جوز فاریقون جندبیدستر برگ
سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت برداشت
آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سر است بگیرند عصاره جوز فاریقون شانزده درم افیون دو درم افسنتین بزر البنج زعفران بیخ
سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و وقت حاجت بسرکه در آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظ دماغ نفع دارد

نفع بخشد و این دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جند بیدستر یک جزو و در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر
کنند که در آبزن در آید و اندک مکث دران نماید پس برآید و حسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند
حب الغار مقشر دو درم خردل یکدرم و بآب سوده ضماد نمایند و این دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید
بعد آن در حمام در آید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند نفت یک رطل موم سه وقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ
لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حاره عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم **شریف خان** در حاشیه
شرح اسباب مینویسند که گاهی درد بعد فصد هیجان میکند بسبب تحریک ابخره محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را
جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول ربوب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا بفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق
دیگر زیر قصاص شعر و اگر صحت نیابد شریانین پس گوش که منتفخ باشند ببرند بعد از ان حبس خون بلازوقات معمول ز صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیر یا خاکستر بود ار کنند
و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات این معجون تصنیف کرده اند که از حکایت بعضی خلاص میگردد اند بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه
زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند
مدحرج لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جندبیدستر عود هندی قاقله کبار و دنغار سعد کبر یا کتیرا مغز پنبه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از یک رطل
آب برگ مرزنجوش یا برگ کرفس تسقیه آن کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال کسی را که مداومت بران نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته
که هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک یکدرم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعت ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرر این
مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر تراشند و بحجر مصری یا نطرون بخارند پس بحنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضای سر را پاک
کند لاسیما اغشیه اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنجدرم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفته اول هر روز دوازده قیراط استعمال کنند
و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه نقاع تام حاصل شود و متقدمین
در زمانه قدیم برین حب اقتصار میکردند بهر آنکه او را مغنی از مثل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع ست

شقیقه

و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار میباشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف
سر ست و یا حصول خلطی ردی یا ریح دران شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوء مزاج ساذج نیز میباشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس
دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم در یابد و در چشم اعراض ردی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج قحف
و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بمواضع مذکوره میرسد یا از اوردهٔ و شرائین
خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و عجب او که بنا بر قوت خود از طریق درز با دفع میکند و بقول سمرقندی مادهٔ این مرض در اکثر امر اندر شرائین سر میباشد و آن ماده
بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد **طریق تشخیص اسباب** این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن لمس موضع الم
حار و نبض سریع بود و پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد هنگام قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض
یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی سر لمس بارد بود و از حال کشیدگی در سر و احساس ثقل گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود اگر مریض در جواب
اول گرانی سر گوید و با آن لمس گرم و نبض سریع بود و از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود
گرانی سر لمس سرد بود و حال تسکین درد بمسخنات و طول زمانهٔ مرض و کثرت عروض زکام در سر را نیز بپرسند و این نشان مادهٔ بارد ست بعده آثار مخصوصهٔ هر خلط
از رنگ چهره و غیره که در بحث بعضی مذکور شد دریافته حکم بر مادهٔ خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده بر مواد

مرکب حکم نمایند و هرگاه با وجود آثار ماده مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع باقی ست یا بدون قی اگر قی باشد و از قی تسکین یابد ماده شقیقه در معده باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و با وی قلق بسیار و اشک مفرط و انتفاخ هر دو شریان پس گوش بود ماده آن در عمق بدن یعنی عروق منقسمه در اعضای آلی باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تشخیص سبب در شقیقه بخاری وریحی آنچه در علاج صداع بخاری وریحی گذشت بعمل آرند و در خلطی هرچه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصاً رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول وغیره سائر تدابیر همان نهج و بطریقیکه در بیضه و خوذه گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در ینجا مسطور میگردد چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت ضماد از مجربات ست بزرالبنج زعفران بسباسه صمغ عربی کتیرا حب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه در گلاب سوده بر پاره کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده و دران سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تجربه کاغذ تنها و همچنین بجز پارچه کبود و دارالی سبز نفع میکند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از ان یک عدد زرده بیضه مرغ و اگر بیضه رنگ اشپت باشد بهتر ست گرفته بر روی کیسه ریخته و سوراخ گوش جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همچنان سه چهار روز متواتر بعمل آرند که مجربست و اگر دو عدد فتیله از پارچه کبود و بحجم خنصر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه یا دام نیم گرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمه چرم بود ار که بحجم دو انگشت در عرض باشد محکم بران گردانیده بر پس سر او ببندند و تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند که در هفته همت کلی میشود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولاً تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد و یا بادویه مسهل ماده نمایند بعد از ان شق علیل سر و عضل صدغ والا پاره هم بالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد از ان ادویه مسخن یا مبرد بحسب ماده مرض بران استعمال کنند و ادویه مقوی راس که دران قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنها و ضمدها موافقه آن بعده با جذاب ماده بسوی سفل از حقنهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهائی که دران ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط روی و رعروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از ان که ممتلی و سریع الحرکة یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سائر انواع شقیقه بجنس آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیة اقسام شقیقه نافع ست موی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه فرنگی و همچنین استخوان صدغ زخمه بمین بر جانب یمین و یسار بر یسار آویختن و ایضاً تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره بزمجان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سر بوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خشخاش خوبانی و کذا روغن سونیز و کذا بندق هندی و ایضاً آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطگی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور بعد و انفسنجی با آب سوده در گوش مخالف جانب درد و هر واحد ساکن وجع شقیقه ست و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هندست و کذا بخور سیندور کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا نجبیل صندل سفید پوست بیخ ارنڈ با آب شسته برنج ساٹھی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله سائیده با آب نیم گرم ضماد کردن و ایضاً بیخ ستاور تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر مالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشانست

علاج شقیقه حار

در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیارشنبر و بدون آن یا مطبوخ خیارشنبر و اطلیه که دران زعفران باشد مثل زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه

نافع بوده در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نقوع صبر آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع
شقیقه سود مند است و ایضاً در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلو بخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه
شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث بآب کوکنار مجرب است
و ایضاً بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش و مانند آن بر سر
ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیم گرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخات معمولی
بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن میشود و اگر شقیقه با اعما باشد عناب بهدانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده صاف
نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و تخلخله و یا شوئیه بارده و حجامت استعمال کنند و اگر از ماده دموی و صفراوی مرکب باشد بعد حجامت
قفا اطلیه بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزرالبنج افیون زعفران صمغ عربی مغز بنفشه شفتالو
کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضماد کنند و اگر ماده مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده با طریفل سرشته بخورند با لایش گاؤزبان عناب بنفشه در عرقیات
جوشانیده خیسانیده شیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور رسیند و ربگیرند بعده دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر با نزله و درد چشم باشد عنب الثعلب
هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح مالیده صاف
نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهار ده زلو بنهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم
همراه عرق کوه هر دو وقت بدهند بعده عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاؤزبان سه
ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه
بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و بعد از یک ماشه حضض کی دو ماشه
بگلاب و سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد بآب کشنیز تازه
و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آنکه روغن صندل سفید یک شب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور کرده کردن شقیقه را زائل کند و در
خلاصه است که برگ مرده لشیر زنان سائیده بجا سه پالوده سعوط کردن در شقیقه حار فی الحال درد را ساکن سازد و الا ها نجانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی
صحت شود و اقوال حکماء سویدی گوید که تمرهندی و شیرابلج شرباً و ملازمت سرکه تند با آب ممزوج همراه نان اکلاً و حاصی در سرکه پخته ضماداً و در حمام و اکلاً و حیفت بلوط و
نیلوفر شرباً و ضماداً و آب کشنیز سبز سعوطاً هر واحد شقیقه حار را نافع است حکیم بایزید مینویسند که طلای برگ کشنیز و گلاب و سداب گلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام
که بدست آید و بر موضع درد دو سه جا کلک تده زلو بر آنجا چسپانیدن نفع بین میدهد و کر بتجربه در آمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بر دو رگ
صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا در این علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و جوجه مرغ مرغن دهند لیکن
اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب برگلاب و آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب بتمامه بگذارند و برگلاب تنها و آب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند
شیخ میفرماید که علاجش فصد است بنحوی که در بیضه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی است شرقی
ازان دوا و قیتا سه و قیه باشد و دران فصد رگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه
کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و شب یمانی و بزرالبنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم
شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع میکند عباس گوید که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور باریک
سوده بقدر دو حبه با آب خیار یا آب بادرنگ یا آب عنب الثعلب سعوط کنند و اگر دران اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و غشی
عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند ابن هبة الله گوید که در ماده حار یعنی خون و صفرا فصد سر روا رجانب

شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا بمثل صبر و هلیله زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین که از آب غوره ساخته باشند یا آب انار نمایند و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حرارت
شدید باشد سویق و از شیره تخم خرفه و ماء القرع بسکنجبین قبل کنند پس اگر طبع قبض شود بآب آلو و یا تمر هندی و جلاب تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند رب حب قابض
مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد کشنیز خشک کوفته بشکر بخورند و بصندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و کشنیز تازه طلا
کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را بآب نیمگرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش
جانب درد چکانند و هرگاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزهٔ مرغ بآب سماق یا سرکه دهند انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب
شربت ورد و آب آلو بخارا و تمر هندی یا معجون بنفشه باین هر دو کنند و آب کشنیز و سرکه و روغن گل و افیون طلا نمایند و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب
و شوا موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار را و لا تنقیه بدن ست اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم آن مطبوخیست که در ان
هلیله زرد و تمر هندی داخلست بعد از ان ده روز صبر کرده تنقیه سر بسبب جالینوس کنند و آن معروف بحب قوقایاست بعد بمزورات کاهو و سلق و کاسنی و کدو و ماش و
بقلة الیمانی و مرخشوق مسلوق و لعاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هرگاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ
او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز علی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصلهٔ ایام چندان باید که در ان امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند
و فضول مجتمعه در سر باقی ماند آب نیمگرم که در ان خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان باین
لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یکدرم بذر البنج دو دانگ صمغ صاف یکدرم افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ بمقدار درهم تراشیده طلا نسخهٔ لازق
کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از ان که شدید الحرکة و کثیر الانتفاخ باشد قطع و داغ آن
بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم ست اگر بعد تنقیه و پرهیز سکون مزاج واقع نشود
و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرائین کردند و ضرر ندید مگر کاست چشم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین در اصل همان و نجاد شد
گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشد و ایضاً تیر آنها نزد من محبوب نیست بهر آنکه بقراط
در کتاب اهویه بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این رگها قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم تیر آنها در مردکلان بر قیاس امر تیر طفل جاری
نمیشود و هنگام تیر و داغ بیشک شقیقه زائل میشود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشد و در هر نوع صداع طبیب را باید مراعات مزاج مریض غافل نشود و هرگاه مزاج او از حالت طبعی
متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا باعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد آن مرض با وجود تغیر مزاج عضو
زائل نمیشود لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر در ان جراحت بود فراهم نشود و اگر چه بود مندمل نگردد و پس آنگاه این قدر عضوی را واجب بود در جمیع بدن بدرجهٔ اولی واجب باشد

علاج شقیقهٔ بارد

در بلغمی نضج ماده بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضاً از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی ست و کذا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز
منقی و در سوداوی بمنضج و تنقیه سودا پردازند و بعد از تنقیه دو به مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شده هر چه در ینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد
قرص مثلث بآب حنا سوده معمول ست و طلای مر و زعفران اندکی مشک بآب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون
و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا
کردن نافع شقیقهٔ مزمنه است و روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفید ست
و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ۵ درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی نام
قسط اکلیل الملک هر یک پنجدرم و درین کما افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز بادام دو درم سداب سه درم پودینه سه علیم بروغن گل سرشته بر موضع نهند
و اگر شقیقه بلا ریزش نزله بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس نسخهٔ نطول

گندم و نمک طعام سحق کنند و ناس تنباکو بگیرند و خاکستر باندکی نمک مثل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست و
حب هندی معمول حکیم شاه محمود کذا الفوحات معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید ست اگر امر شتند گردد ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه و اکثر
انواع صداع مجربست و طبیخ بابونه شیح و صعتر و شبت وغیره حشایش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علویخان در قوانین العلاج می نویسند که در شقیقه کهنه
ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شگافته پاک نمایند و بچراغ وز سلوا نهایا بسیار کرده موضع درد را بروغن زرد چرب نموده گرما گرم بران بندند بعضا به حکم و یک ساعت نجومی بدارند و بعد
هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت به پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجربست و باغذیه لطیفه مثل جوزه مرغ و کنجشک
باد ارچینی و یا زرده تخم مرغ نیمبرشت با دارچینی غذا سازند

ذکر بعض ادویه یونانیه

سفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی بآب قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط
ضماد روغن تخم شمش تلخ و ذرور بسباسه بر سر مفید الکبیکج در ارج و کنجشک و شفتنین و قطبی ما ارنب بچه مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سوید سیت و ضماد و بیضه سوده پیاله
بروغن گاو آمیخته بریافوخ و روغن نا ردین و مرزنجوش با آب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و ثمر قثاء الحمار در زیت کهنه پخته و زهره زخمه کبار سوده با آب
صعتر آمیخته بریافوخ و سعوط بروغن بان بریافوخ و برجانب درد متواتر و تدریب خطمی و طلق محلول در زن او صبر آمیخته و بآب بادیان سرشته بریافوخ و فلفل ازرق بسرکه ثوم بصعبون
بعسل و سرگین کبوتر تنها و با نخرف و یاسمین و یابرگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان سبز مثل او صبر در حمام و اکلیل الملک بسرکه پخته در حمام
و یاسمین بری در حمام مراکشه و شراب کهنه و خشخاش قاصبر مساوی بسرکه سرشته و خطمی تنها و با کندر و حرف بار و خشکا روشا غسیا و تخم نو شادی بروغن ارد بید و سوده بسرکه
ماسیران صبر مساوی بآب صعتر تازه و آرد گندم پخته بروغن بادام آمیخته و کتیرا و شاخ انگور سوخته در حمام مازو یک جزو زعفران و جزو بآب قرنفل همچنین ضماد زرنباد بآب سائیده
ذرور سنبل و قدم و سعوط بسباسه بروغن بنفشه سوده سعوط بآب مرزنجوش زنبر بروغن بادام و بیخ و برگ قثاء الحمار پخته بشیر ختر آمیخته و خون حمه یا زهره آن بروغن بنفشه بر جانب
صحیح و فرفیون قیراط بجند بیدستر و روغن بادام آمیخته و روغن یاسمین و روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر نان و آب برگ سوسن روز متواتر و مروارید محلول و
زعفران بجند بیدستر و زهره مثل عدس با خفته و یک حب بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حلکرده اگر در فرق باشد در جانب صحیح و اگر
کهنه باشد در جانب علیل قطور آن در گوش نیز و روغن تخم تربج و شرب ضماد شیح ارمنی و راسن و عصاره قثاء الحمار و حب لغا بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل جوز السرو شق
و ذرور اونطولیون زنجبیل مخلوط بروغن خیری زرد و مغز میده دانه و مثل او صبر سنبل سرشته و مغز ختیا رشنبر مرا و ند و بلسان زوفرا یابس خراد ترکس و قصب الذریره و شحم و ضماد روغن قثاء و یاسمین و
بمرد ان گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب شحم و ضماد ثوم نیز و حب لغا ریسطلی و انیسون آمیخته و زعفران عنبر و مشک سعوط بوادج و رو شرب ضماد و شحم مرزنجوش بخور و ضماد سندروس و
کبریت و شحم برگ غار بالیده و نطول و ضماد در اسن تفاح اذخر و اکل شحم شبت و اکل ضماد حنظل فاکل لحم بازی و بقلاء بادیان نان در شراب کهنه تر کرده تنها رچینده و زولم بقر و ثوم
دیکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان پوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل ضماد و سعوط زهره بز و دود گویند که برگ طرفا مرکی سنده وس قند سفید خسته شفتالوی تلخ مساوی با آب
فربهشک تازه سرشته بجور کردن نافعست و بقول اتقی اختلاط مرکی با ادویه شقیقه مقوی فعل آنها ست و نفع عجیب سریع نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته که اگر مرکی در سرکه
بسایند تا که مشابه کشک بجو گردد و بر سر بمالند صداع و شقیقه مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجربات ست ضماد کردن جوز بوا سوده بر شقیقه و همچنین خوردن تریاق کبیر
و ضماد بدان و کذا کسه ضماد و شمیم گل نرگس و ایضاً فلفل سیاه دو نیم عدد و نخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر شقیقه طلا کردن و کذا اقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه قطره در
منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل آب حلکرده در ان حنا بسرشند و بعد ستردن موی سر از ان بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقه و بیضه هر صداع
مزمن را زائل کند و بصحت تجربه بعضی رسیده و هرگاه آب پیاز نرگس با نصف آن روغن بپزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود

ذکر ادویه مجربه هندیه

برگ نیب و برگ پهکلی هر یکی یک جزو زرد چوب بیخ جزو کوفته بیخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از ین نیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده

بجانب صحیح سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چوک قلیان قدری و سیر یک عدد در اندکی آب سائیده پارچه بدان آلوده
بجانب صحیح سعوط کنند نیز مجربست و کذا ریٹھہ در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجربست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که مغز جمال گوٹه با آب سوده قدری بر سینک
برگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطور ست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند با آب نیم گرم
بشویند درد شقیقه فوراً دور میشود و سعوط شوره فقط یا با نصف وزن فلفل با آب سوده در منخر مخالف و کذا از فلفل یک عدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از
مجربات استاد مغفور ست و سمندر پھل با آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجربست اگر اندکی انگزد در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود
و فلفل سیاه بروغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمند ست سعوط زعفران و ناگ کیسر
نیز مفید ست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه دار دو عدد سوده در آب کریلہ تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید ست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری
شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر خر سعوط نمایند و ایضاً گل و پهر یا که وقت دو پهر میشگفد در رق گل آن مالیده با آب سعوط کنند و یا پنج قطره
آب برگ تازه پودینه در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد و سرگین مگس سیاه یی در شیر مادر ریپسر سائیده در بینی چکانند و در چشم نیز کشند
و یا بگیرند دو و نیم برگ گل روا سن و نیم عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس را اندکی آب باریک سائیده در پارچه پوٹلی بسته بطرف درد دو نیم قطره
در بینی چکانند و یا تخم مهوه چهار عدد فلفل گرد با آب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ڈوره بندال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند میلان ماده شقیقه
بسکند درد دور میسازد و یا نوشادر هلدی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند و یا صابون لاهوری در اندکی آب بالای سنگ سائیده
در چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که جهت درد شقیقه و سفیده سر مجرب معمول حکیم شاه محمد ست و در سبل و غیره امراض چشم منفعت عظیم دارد ایلوه زرد چوب هر یک
یک ماشه جاپھل دو ماشه زیره سفید اجمود هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آب بھکھلی چاره حب سازند یکی صبح دیگی شام بخورند یا قدری آب ناس جهت شقیقه در سر طبی همند پهل یک عدد
مرچ سیاه دکھنی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته ناس بگیرند بطرف آفتاب و نموده **اقوال اطبا** شیخ الرئیس میفرماید که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست
و ضماد معمول از سداب منفع و روغن گل منتفع میشوند و کذا از اطلای قرص لوس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب یک جزو خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و
ابلغ ازین قیروطی ست که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشند و اگر ماده شدید البرد باشد بفرفیون و خردل حاقر قرحاً ضماد کنند و شقیقه
مزمن که بران مدت دراز گردد او بهر حال بارد بود و محتاج بتحلیل و تسخین قوی باشد چون اطلیه و نطولات حار استعمال کرده و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش
عضله صدغ جانب وجع از انگشت یا پارچه خشن قریب ثلث دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج تحدید اشتداد وجع ضربانی طلای افیون با زدوت و ثوالفین
بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعه سرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع کند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقه مزمن
و همچنین نوشته اند که بیخ بندال عد فستفین ادر آب روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود پس بر شق علیل آب روغن نیم گرم بریزند و ثقل آن ضماد نمایند که شقیقه باقی بلی حمی
زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هرگاه مرض طول کند صمغ سداب و پوست بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان
سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط روغن پسته و ساعت در دو السوی تکثیف فرود آرد و انقلاع یابد صاحب **کامل**
گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذاب ماده بجقنه ساکن نشود و مدت آن طول کند این حب هند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مرو پوست خربق هر واحد پنج درم
شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم طرون سه درم مقل چهار و نیم درم با آب کرنب افشرده حب سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و
ایارج جالینوس با نقوع صبر که در صداع گذشت بدهند چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را بپارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این
طلا نمایند فرفیون چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مرصافی و جند بیدستر هر واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس
گفته که من دوا از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن این ست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل بران یک اوقیه فرفیون
سوده انداخته حل کنند و مرهم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب وبروغن بادام

تخم با آب مرزنجوش و زنجبیل ماوی شق حلیل سعوط کنند نفع ظاهر بخشد و همچنین روغن خستهٔ مشمش و اگر این سعوط بعمل آیند نافع بود جندبیدستر و جاوشیر و زعفران هر یک جزو محرمس
مساوی سائیده با آب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حلکرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجهٔ شقیقهٔ بارد یا بلغمی باین دو نماینده
که در آب مرزنجوش فرفیون حلکرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی ست زیرا که ارتفاع
بخارات بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید مینویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد یعنی سودا یا بلغم باشد تنقیهٔ بدن بادویهٔ مستفرغهٔ آنها مثل حب قوقایا و یا
ایارج نمایند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیهٔ شق حلیل خصوصاً عضلهٔ صداع زاید ست و
پارچهٔ بخشن بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری ازان در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی
دارند که پرهیز شفا میدهد امراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیهٔ بدن بشوربای قنابر و عصافیر و لحوم مطبخن آنها غذا سازند و هرگاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر شروع
گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود و مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقهٔ بلغمی و سوداوی قریب بعلامت و علاج صداع بلغمی سوداویست
و شقیقهٔ بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزورهٔ نخود و آب بشیرهٔ قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیهٔ بدن باین حب اسطوخودوس نمایند
هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر هر یک دو درم زعفران پنج درم افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یکدرم کوفته بیخته
با آب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال این حب با رستاقی ست علاج شقیقهٔ سوداوی نوشیدن جلاب بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم با شکر
سفید ده درم ست و غذا مزورهٔ نخود آب بشیرهٔ قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیهٔ بدن بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و تقویت سر بغلیه و شمومات حار رطب و تنطیل سر بعشا
مرطبه احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقهٔ بلغمی و سوداوی را تناول ایرج الملک بسیار نافع ست جندبیدستر یک درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک
چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب سانج هندی مرکی مشک هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یکدرم بجلاب نیلوفر زشکر
ده درم انطاکی گوید که تنقیهٔ اخلاط غالب کنند و درینجا بر فصد شریان و داغ آن افزوده میشود اگر ماده کهنه شود و در شقیقهٔ بارد کثرت لطوخ بسیر صبر کندر و سعوط
بکلیا به در آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه است سنای مکی قرنفل بسباسه اسطوخودوس
یک جزو مرکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو بعسل معجون سازند شربتی ازان سه درم و شحم حنظل بخایند و کباب مخلوط کرده بسر کنند که دران اشق
و صبر حلکرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب ست و همچنین سعوط با آب چقندر ممزوج بروغن خستهٔ مشمش طبری گوید که در شقیقهٔ بارد آب در چشم نازل میشود و
باطل میگردد و مجرای نور بند میشود و علاج این بشکلترا شقیقهٔ حارست پس اگر ماده آن در معده بود تنقیهٔ بدن باین مطبوخ کنند هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر یک پانزده درم
هلیلهٔ شیر آلمله و افیطوس کمازریوس اسقولوفندریون سنای مکی اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون افسنتین حشیش غافث هر یک سه درم تنکاعی دیاد آورد و گل سرخ و اصل السوس
مقشر بادم الجوس هر واحد پنجدرم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طائفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم ازان صاف کرده یکدرم
غاریقون و یکدرم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند و ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند
بعد ازان هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیهٔ غلیظه و پرخوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیربا جات و اسفیدباجات
و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و تهییج بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قاروره را رنگین نیابند ترب را
بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه به بندند و امر بقی نمایند یا استقصای تمام تا معده نقا یابد و چند
روز راحت دهند و چیزی بمزورات زیاده ننمایند بعد ازان بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر نافع نیاشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز دیگر راحت
دهند اگر مرض نقصان بپذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگاه دارند که طبیعت قبض نماند پس اگر این
تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه باین حب کنند و تدبیر ام احدی را که این مرض
عارض شده و استفراغ باین حب بعد ازین تدبیر نمود و مرض او زائل گشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و نانخواه و مصطکی هر واحد یکدرم

ایارج فیقرا و دهار بقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیزهره نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده با آب برگ ترنج یا آب
بادرنجبویه یا شراب کهنه سرشته و قبل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز
بدهند و غذا شوربای اسفیدباجی که دران نخود و لبسان پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر و الا النظر بنبض و قاروره
و سحنه مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیر و چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت
بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و
تحنک بدان برلوق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند و بر
مواضع ملتهبه غذای او حریره معمول از نشاسته و سپیداب کهیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این لهیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب
بهنگام استعمال غرغره از این اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و دران خطرست و اگر این کفایت
نباشد باندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگردد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد بتر داغ دهند یا بتر او بداغ
یا مرهم کنند که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جایز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب
باعتدال بود و باید که قطع شریان بر دو وجه ست یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن و دوم سل عرق بصنارة و ادخال آهن تحتا و قطع او بداغ
بران حدید تا حرارت آلة داغ بعرقهای موضع بر تحف نرسد و در آنجا تشنج حادث نشود و راست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد بتر و داغ واجبست که بر سر گردن و جمیع بدن
تبریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظا و بغذا او دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد و محشی شرح اسباب نوشته که حقنه ها درین باب نافعست و کذا ضماد حنا با آب نمک سرشته
و این مروخ نافع و سودمندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الذریره سنبل الطیب ساذج هندی قرفه اشنه جند بید ستر قسط مرزنجوش دارچینی هر یک بست درم
بیخ بنفشه مصطکی هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده روغن کهنه آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیم گرم بمالند و بجوید
و سعوط آب چقندر ممزوج بروغن تخم شمشش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین
و این سعوط مجرب ست بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک کافور جند بید ستر مجموع بقدار عدس و روغن بان حل کرده سعوط کنند این طلا در ساعت شقیقه را نافع
بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک یک درم بزر البنج دو درم گل ارمنی ده درم صمغ عربی انزروت مرمکی هر یک نیم درم افیون یک دانگ کافور یک حبه سائیده با آب آمیخته بر سر گذارند

عصابه

و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد شدید و افتاده
و از روشنی متنفر بود و پیدا کرد که پیشانی او مسطر قد شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و درد شقیقه آنست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و تمام زائل میشود
بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود و الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که درد شقیقه در طول میباشد بخلاف
عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ میباشد **سبب آن** یا صعود اخلاط بخاری گرم ست از بدن و
احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد مسام و رپیش سر موضعی که عصابه می بندند و از نجهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان
آن در صدغین و جبینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل
تبخر اند و گاهی سبب ست یا اخلاط شبیه ببخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصعد **طریق تشخیص** اسباب
این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز و شب می ماند
یا نه و پیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن با آب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد صبح
شروع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سرد ناشده برهنه کردن

سرد در هوای بارد یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت ساذج باشد و اگر بعد زکام بیان کند سببش حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن
اشیای حاره یا بسبب ابتدای زکام عارض میشود علاج در قسم اول فصد سر رو و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین کشایند پس بخارات ...
چیزی خشن ... آورند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیر خشت و ترنجبین با آب انارین و تمر هندی و آلو و مانند آن کنند و ماء الجبن ...
نافع ست و مبردات که در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه بویانند و دیگر شمومات بارده ... آرند و برای
جذب اخلاط و ابخره بسوی اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر ... و بعده یکنیم توله
عرق بید ساده و گلاب و عرق بید مشک هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان هر یک نه ماشه تخم کاهو کشنیز خشک حضض مکی صندل سفید ...
سائیده سوده آمیخته لخلخه سازند و بشیر زن و روغن کدو و کاهو هر یک ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و بمرات و غذا آش جو بشربت بنفشه ... گلاب ... بید مشک ...
اسفاناخ یا خرفه یا فروات حامضه از انار و تمر هندی و آلو و اگر این تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا دهند و تمر هندی نوشته که درین مرض ...
معمول از طلا یا شیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ...
خسته خرما و برسنگ با آب سوده و زنجر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب ست و نیز معمول آنست که جو مقشر و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه ...
سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یک درم شیاف
ماميثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب الثعلب و کشنیز سبز طلا سازند و طلای لازورد نیز مفید ست و گویند که آب ...
دو سه حب بکثرت ریختن رافع این درد ست و همچنین ... یک عدد ... هر دو ابرو و این لخلخه درین باب از مجربات نوشته ... کافی ... سه ماشه
کافور یک ماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یک نیم توله آمیخته بکار برند ... گویا که ترعیف و فصد سر ... بعمل آرند ...
معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور بویانند و امر بمالیدن پاها و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنه های لینه ... در امراض حاره ...
و حسک و بابونه و عناب و سپستان و بزر کتان و سبوس و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که ... اگر کهنه کند اصلا ... و این مرض ابو جعفر کرخی ... عارض
شده علاج با یارجات و اشیای حاره ... کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر کشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس ابن سیار ... با فصد ... علاج مذکور
نوشانیدن ماء الشعیر و فصد سر رو و استعمال حقنه لینه و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن رساله درین مرض تصنیف کرد و در آن
رساله ذکر کرده که این علت در حران بسیار حادث میشود و آنرا عصابه گویند و این مرض در ری شخصی از اجله کبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء ...
در شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصرش زائل شد بعده شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و ... را این علت در ری عارض گردید ...
صدغین بضماد یکه در آن افیون بود ... پس موضع خدر شده و ماده در آن منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و ... افتاده ...
و طبیبی بقطع شریان او اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش بترعیف و حل طبیعت بحقنه های لینه و شد ساقین و دلک قدمین و شرب
ماء الشعیر ست پس ... بهمین تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج بضمادات محلله افتد واجب است که ضماد از بنفشه ... خطمی آرد جو و برگ
خبازی و برگ اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاده اندازند و از جمیع اغذیه مبخره مسخنه پرهیز کنند و ...
از تولد حرارت ساده بود مبردات مذکوره دهند و تفتیح مسام از خارج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول ست
... ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلای کافور و یا شیاف ماميثا و حضض و تخم کاهو و تریاق ... و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره
تخم خیارین و تخم خرفه و کشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیزی هر شب وقت خواب با آب گرم نافع ست و این نوعی از صداع شمسی است و علاج این
علاج آنست که در صداع حار ساذج مسطور شده و آنچه که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و طلای کافور و روغن
گل در بینی نیز چکانیدن سود مند ست و اگر حاجت تنقیه باشد و مزاج زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل السوس پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه

ونضج بار دعوض آلوبخارا وشاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند واگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاوزبان گل گاوزبان هریک پنج ماشه بادیان پنج کاسنی نیم کوفته هریک هفت ماشه اضافه کنند وبعد نضج ماده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هریک پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله با روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعد دو مسهل از نضج ماده حب ایارج بدستور معمول خورانند

حس

ماهیت که هرگاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او می خارد بدون صداع والم واگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد و لهذا صاحب تنقیح این مرض را بعلت فردی سمی ساخته وسببش ابخره سخینه متحلله حاره لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرسانند واز عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود ولذع کند چنانکه بخارات موجبه جرب مسام را لذع میکنند وخارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از اجتماع ماده وشدت گرمی اخلاط وتغیر آنها بکیفیت لذاعه حریفه میشود وبقول طبری این بخارات چون منعکس گردند وبعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کند واگر غلظت یابند وزیر جلد بمانند جرب یا بثور حادث نمایند و تجربه کرده ام که بعض صاحب این مرض سرسام دقیق متفاوت وقاروره حاد و رقیق القوام می باشد علاج بهر منع ابخره وتبدیل مزاج اخلاط وترطیب آن ادویه سرد وتر دانچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند وشیره تخم خرفه وخیارین وکاهو وکشنیز با شربت نیلوفر و یا شربت بنفشه بدهند ولعاب اسپغول ولعاب تخم کاهو وماء الجبن ورائب وماء القرع وآب آنها بدهند وانه هر واحد با شربت بنفشه شربت خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود وهر آنچه دیگر در علاج حصابه گذشت نافع ست واغذیه مرطب مبرد بخارات رطب چون ماء الشعیر با کاهو و پالک وکدو وشیره مغز بادام پخته و شیر بره وقند سفید بدهند و هرگاه تبدیل مزاج اخلاط شود وحدت آن ساکن گردد وحرافت از آن زائل شود وحاجت تنقیه افتد در آن هنگام از مسهل صفرا یا مطبوخ افسنتین وتمر هندی وافتیمون وهلیله زرد یا شیرخشت وترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر یا شربت ورد مکرر با لعابات بدهند و هر چهار درا ربول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود وقوت مساعدت کند فصد کنند وبرای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین وقدمین نهند وبعد تنقیه اطلیه ونطولات وروغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند وماء الجبن وآبهای مذکوره بنوشند وبعض متاخرین مینویسند که آب تربز یا ماء القرع یا ماء الخیار بقدر نه توله وشربت نیلوفر وخشخاش هریک دو توله ویا لعاب اسپغول وبهدانه بشربت نیلوفر وسکنجبین تفاحی علویخانی هر واحد یکنیم توله بدهند وغذا آش جو بشربت نیلوفر وگلاب نوشانند و فرنی شیر بره دهند واگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن وتبدیل حس مطبوخ هلیله یا شاهتره ویا ماء الجبن بشربت آلو علویخان دهند ویا مروق شاهتره وکاسنی با شربت شاهتره مدبر شاه ازرانی وبعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سرو کنند و جهت تعدیل مزاج اطریفل کشنیزی دهند که دران هم وزن همه ادویه کشنیز باشد ویا این سفوف دهند تخم شاهتره کشنیز خشک هریک دو توله هلیله شیر یک توله کوفته بخته قند سفید هم چند آن آمیخته دو مثقال بخورند ثقل راس در تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس اگر گرانی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند واستعمال تبیارات نافع بود ودر ثقل دموی فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد یا فصد رگ یا شریان پس گوش پردازند خصوصا هرگاه ثقل بسوی قدام سر باشد بعد از نضج مطبوخ هلیله یا ایارجات بحسب خلط غالب تنقیه نمایند وتغذیه باغذیه لطیفه مثل نخود آب با شیره قرطم یا ماء الشعیر با شوربای لحوم خفیفه سازند

سرسام

یعنی آماس سر و آنرا سرسیوس نیز گویند و سرسام بحسب اصطلاح اطبا بر دو قسم ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن بحسب اختلاف محل یا ماده مختلف ست مثلا آنچه در حجاب رقیق یا غلیظه دماغ یا جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند وماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط بصفرا بود یا صفراوی خالص غیر مختلط و غیر محترق که آنرا ماده صفرا گویند یا مراری صحیح یعنی صفرای طبیعی احمر اللون غیر مختلط و غیر محترق و یا صفرا مخلوط باندک بلغم یا صفرای محترق مائل بسوداء واین بدترین انواع ست واکثر از دم مراری یا از صفرا افتد وبعرق یا رعاف منقضی گردد وگویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر وتناول حلوا یا گوشتها و از نشستن وراه رفتن در آفتاب پیدا افتد وبعضی دموی را قرانیطس صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جوهر دماغ را اگر از خون باشد فلغمونی افتد

قلغمونی خوانند واگر از خون صفراوی یا صفرای صرف عارض شود حمره گویند واگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود
جمره یحیم نامند و ورم خاص تجویف شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده
بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی
این را لیثارغس گویند و سرسام غیر حقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در
تپهای گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در قعر معده و از اورام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در بر سام بمشارکت حجاب و در اورام آن و سائر اعضا مانند صدر
و در ورم مثانه و رحم و معده مشهور میشود **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که اولاً این امر دریافت کند که سرسام حقیقی ست یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مقدمات
مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیر حقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعةً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل
بتدریج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تپ که اکثر در غیر در شدت کند ثابت و لازم باشد و قبل سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولاً علامات مذکوره ظاهر شود و بعد
از ان مرض دیگر بهم رسد عبث با اطراف و اضطراب نفس مضطرب بتغیر منتظم و امتداد سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب
که از ان برجهد و آواز قوی دهد و گاه بیخواب و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک با بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده مانند انتباه مشوش و از بلند دیدن بالا
و دلیری و اعراض ز شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب باندک شرب آن و سردی اطراف و بول
مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریع متردد و منشاریت و از موجیت خالی نباشد و گاهی مریض عظیم متواتر گردد سرسام حقیقی باشد
پس درین صورت با قسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن با شدید و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و زردی برآمدن
اشک چشم و حرکت آن و بیخوابی غیر مفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و قذف
برخاست بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی تپ محرقه و حاد و اشتداد آن لهیب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت عطش و
اضطراب و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان بعد سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و
کثرت تشنگی و قاروره احمر ناصع یا تاری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون
و ضجر و عظم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیار تحریک
و احیاناً عروض کزاز یا قی و خشیان و فرط میلان مریض با فتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باید که درین ورم
از سختی آماس در دماغ سر از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر بشگافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از ان تجاوز کند امید نجات ست و اگر
اندر سر وجع والتهاب شدید بود و ملمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدید تر بود نشان حمره باشد
و این نیز در اکثر روز سوم بقتل میرساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی صبیان را حمره در دماغ عارض میشود پس
یافوخ فرو نشیند یعنی تارک سر منجذب میشود بطرف داخل و چشمها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت والتهاب شدید مثل چهره آتش باشد حمره
بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلوها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره
و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس ست و بعد بطلان حس بتمامه شقاقلوس گردد و نزد
جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام ست و در سه روز میکشد و اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ نرم و صغر و صلابت
و بطوء و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مرده و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی
بینی و زبان و اهمات و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو خفه میکنند مدرک گردد و بدو تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره تجلی و یا فستقی بود سرسام سوداوی
باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریضی و لینت و بطوء و موجیت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک تولد وجع

ودوام تمیض و ثبات ثقیل و نسیان و کثرت آب دهن و فاژه وگاهی کشاده ماندن دهان و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پلک و زبان و لینت ...
و غلظ بول و عروض فواق و ارتعاش و عرق اطراف احیانا و انحدار از بستر معلوم شود لیکن عسر یا شد و هرگاه مریض را اختلاط عقل و هذیان و غفلت واقع شود و اشتداد
و ازدیاد و انتقاص و نوائب آن تابع اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد و ایضاً از نشان غیر
حقیقی ست که بعد از امراض اعضای دیگر پیدا شد یعنی اول آمرض در اعضای مشارک دماغ بهم رسد و بعد از ان علامت سرسام ظاهر میگردد پس و رین صورت
باید که اقسام او توجه نماید یعنی اگر از مشارکت حجاب حاجز و عضلات صدر افتد تقدم علامات برسام و ذات الجنب مثل وجع ناخس در پهلو و قت تنفس
و ضیق النفس و سرفه خشک در ابتدا و نبض منشاری بران گواهی دهد و بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد
گاه ضعیف شود و گاه متواتر و منقطع گردد و مثال و بصغر و ضعف اکثر بود و گاه نفس بعد مدتی برآرد و اگر از خلط مجتمع در فم معده عارض شود لذع فم معده و غثیان
و عطش و تلخی دهن بران شاهد بود و اگر بسبب ورم اعضای دیگر مثل رحم و مثانه و رحم افتد یا شتداد عوارض و ورم مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام سرسام که تشخیص
گردد مطابق آن علاج عضو و سبب او پرداز ندا شیخ و دیا نند که گاهی در قرانیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شدید الرداءت ست در
روز چهارم بکشد و اگر از ان نجات دهد که بنجات یابد و اکثر کسی که به سرسام بمیرد اکثر بسبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس را دلیست او و ران مختل گردد و بسیار
باشد که حجاب حاجز را تبرید و علاج شده است ورم کند چنانکه با آن و رنسا می یا سر شرکا فتد اگر در قرانیطس و ورم مختل در نواحی سر و قفا باشد بعد از ان تشنج وقی زنگاری
عارض شود مریض در ساعت بمیرد و اگر قوت قوی باشد بطول مدت مهلت ادیکر در نهایت تا دوروز ست امید و از تریاق صنافت قرانیطس آنست که بیشتر آنچه
هذیان کند بعد خفت شود ... آن کند و بسا ست که تحلیل زائل میگردد و قرانیطس چه بسا کثیر کر بسا ان با یدیا خون با عرق مقعد جاری گردد و علامت سرسام ...
... سالی با شد از سرسام کم نجات بیابند و اختلاج اعضا و صداع شدید و الم مثل سرسام ست و اکثر بحران قرانیطس
بعرق یا بر عاف ... ورم بها سیر پیدا شود و سوء تنفس و شخوص چشم و تواتر نفس و تقطیر بول هرگاه در بین حالت عارض گردد بیا هلاک شود و هرگاه ... صاحب
سرسام ... حرارت ... پس صفرای سرخ قی کند بهمان روز یا روز دوم بمیرد و آنچه ... شدن دهان صاحب سرسام قاتل ست اگر ... و
... سرسام ... بول ... سرسام ... اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی ست ...
... خلط بیاید اگرچه انتقال یا بد بسوی غیر حقیقی و بیشتر سرسام غیر حقیقی با سرسام حقیقی منتقل میگردد و گاه سرسام
حقیقی با غیر حقیقی منتقل گردد و گاه ماده از قرانیطس ... حرارت ... بهبود نموده انتقال به لیثرغس بیاید و اشتداد عوارض لیثرغس و کثرت عرق در ان قاتل ست
... عوارض ... گوش نشان سلامت ست و چون صاحب لیثرغس ... بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه
... با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره بروز ... یا ششم اختلاج قلب ... هر
... اختلاج ... اعضا مانند خسارة ... دست و پای و هان ... قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده
... اختلاط عقلی در مدت یکنیم ماه میگردد و بروز چهارم هلاک میکند سرسام سوداوی کمتر افتد ...
... تشنج ... گاهی در بعض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای ... عارض شود و مرتعش گردد بنا بر ضعف
قوت ... حرارت ... اختلاف از ارتعاش یا صلابت رگ قوت قوت ... این مانند تشنج نبود و گاهی ... ایشان تشنج گردد
... مانند تشنج ... علامات امراض ... طبیعت با فراط گردد ... خروج ... متعسر شود و در اینجا ...
... آفت ... امثال آن نیا شد این مانند قوی بسرسام بود در قرانیطس نسیان شی قریب التغیب ...
... استلا تقدم ... ورم ... چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض متشدد گردد و دوام
... بود ... قرانیطس شوند و دماغ ماده را تشرب کند و ابتدا وجع از پس سر ... فساد ... باشد

وصعوبت

وخصوصاً در صفراوی وچون درین مرض افتند بود دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد وخصوصاً از یک چشم وبیشتر چشمها را بمالند وگاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا ویا کاه می چینند وگاه چشم بپوشند وگاهی کشاده دارند وضجر کنند گاه از کلام فصیح کسل نمایند و اراده تحریک زبان نکنند وگاه ایشان را تقطیر البول حادث شود واین وحمیات از دلائل قوی برسام حاضر است و از آلامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو درد ناک ایشان را بسختی مس کنند المی نیابند وگوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزه های اشیا از لباس وگاه از دیوار بچینند واشباح غیر موجوده خیال کنند ودست پیش چشم همین جنبانند واگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید وچیزیکه عقل کند وتمیز باطل شود وبهذیان کثیر تلفظ نماید وچون ورم مائل بخلف یعنی مؤخر دماغ افتد حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند وآنچه بیند فراموش نماید وفی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند وبسوی آن اقدام نماید پس طلب را فراموش نماید وگاهی طشت برای بول کردن در آن طلب نماید وبسوی آن اقدام کند وباز آنرا فراموش سازد واگر ورم بجمیع جهات دماغ مستعمل باشد این همه علامات ظاهر گردد واگر با آن دماغ ورم کند چهره وچشم سرخ گردد وچشمها بیرون خاسته بود وتم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام نقل می آید بهر آن نظر دارند وپس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند

علاج کلی اقسام سرسام

بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هرگاه اختلاط عقل وهذیان شروع گردد ومانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت بفصد سر رو کنند واگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد وقوت مساعدت کند تا هفته اول بروزیکه مناسب دانند بکشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد واگر رگ سر رو یافته نشود وهفت اندام کشایند وایضاً اگر ماده شدید التوجه بسوی سر باشد درینصورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است واخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل ارتعاش نبض یا انخفاض واختلاف آن بلا انتظام که یک نبضه عظیم ودیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد وبهتر آنست که خون بتفاریق گیرند ودر ضعف قوت اندک برآرند تا طبیعت بقوت خون باوجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند وعصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود واحتیاط نمایند که بیمار بسبب بے شعوری خود عصابه فصد نکشاید که خون جاری گردد واگر قوت مریض قوی وسرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند وهمچنین اگر قوت قوی نباشد ویا فصد دست ممکن نبود ویا مانعی از آن باشد رگ پیشانی کشایند واگر امتلا بسیار باشد حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند وهمچنین در صبیان ویا از رعاف خون جاری کنند ویا برساقین حجامت نمایند وهرگاه حال قوت وسرسام متوسط باشد ودر تاخیر فصد خطر نبود وفصد در دو روز تا سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود وفصد در روز اول وسوم کنند ودر چهارم اهمال ضرور است وبعد فصد استعمال حقنه لینت مثل روغن گل بماء الشعیر یا آب زیت وعند احتیاج بقوی تر ازین که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود واستعمال تخلخه سریع الاثر است وآلیدن قدمین یا بهادر جذب ماده انفع الاشیاست وپاشویه بدستور وحجامت ساقین با شرط در دموی وبی شرط در غیر آن نافع ترین تدابیر است وتدهین سر بروغن گل بسرکه نافع مطلقا وهمچنین ماکیان یا کبوتر را بر سر مریض بنحوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد گرما گرم بربستن و اقسام آن مجرب است گذا تاهی وجای سر بر در حال سلخ آن بهم گذاشتن مجرب وچون تپ لازم این مرض است تدبیر تپ مد نظر دارند وجهد وقصد تقویم بنطولات وسعوطات وضمادات اهم مطالب است ودر نطول که جهت آن ودرد خواب استعمال نمایند خشخاش تنها از نه و برای اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند وخانه تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر واز اشیای براق وروشن وبر دیوار مریض کلام بسیار ودر آواز قوی نکنند پیش او ذکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی وغضب وضجر وطیش کند فریاد نماید الاسیما وقت بحران باید که جلیس مریض ... وتفیق بران باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند وهرگاه علت از ابتدا تجاوز کند واز هفت روز درگذرد وحرکات مضطرب ساکن شوند با سبات ... گردد مبردات قوی خصوصاً خشخاش هرگز استعمال ننمایند ودرین هنگام پودینه وشمام واکلیل الملک امثال آن در نطولات افزایند ولعاب تخم کتان ... وروغن ... بر سر مالند یا بریزند وبدن بیمار را بروغن گرم نیم گرم باید داشت اگر بسبب فقدان عقل وضعف حس بول را فراموش کرده باشد ودر ... مانند ... نوشانند ومثانه او را بروغن ... نیم گرم ویا بروغن گل یا روغن بابونه مالیده بعد از ان آبیکه در آن بابونه واکلیل الملک ... کنند ...

بمانند تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین استعمال نمایند و در گهواره او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای ردی فاسد بهوای صحیح طیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد باب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چه در نوم ایشان فوائد کثیر است و لحوم خفیفه بخورانند و تجرع آب سرد شدید البرودت و آفتاب و باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام است اجتناب از آنها واجب شمارند

علاج سرسام دموی و صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است و در اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی احتیاج بتطفیه و تسکین بیشتر است و در دموی تحلیل مع تسکین فزونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چندانکه در دموی ضرورست در صفراوی واجب نیست قصد تنویم بنطولات مرطبه استعمال روغن کدو و کاهو وغیره طلا و سعوط در صفراوی اهم است ایضاً در علاج صفراوی حاجت باسهال صفرا اکثر است و بفصد کمتر و اسهال صفرا بشربت فواکه و منقیات لطیفه و منقیات دموی میباید و اگر طبیعت محتبس باشد بند در حال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی باخراج خون چندان مبالغه نکنند که قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برآرند بعده باستفراغ صفرا پردازند ایضاً ادویه بارد رطب اختیار کنند اغذیه دموی بعد فراغ از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه سفرجلیه تفاحیه ریباسیه بخلاف صفراوی که دران اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره کدو و کشکاب مقشر و مزوره اسفاناخ و قطف و ماش مقشر بکار برند و اندک کشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله در هر دو قسم بعد فصد و کودکان را بعد حجامت میان دو شانه تبرید ضماد و سعوط و نطول و پاشویه وغیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید مذکور لعاب اسپغول عرق کیوره عرق گاؤزبان عرق عنب الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره تخم خرفه شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق کیوره عوض شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه شیره مغز تخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضاً بعد فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر گلاب هریک چهار توله عرق بیدمشک شربت انار شیرین هریک دو توله در صورت غلبه صفرا شیره آلو بخارا ده دانه آب تمر هندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفرای مفرط و تشنگی و حبس بول و براز یابد در سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بار بار کنند و شانها کشند و بعده مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و امتلاء پدید آید فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافته نشود از رگ پیشانی خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با ریزش از بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان در عرق عنب الثعلب جوش داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد بهیدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر رب سوس سوده برای تقویت حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بریان نهار یافت خشک کرده آب آلو بخارا لعاب اسپغول شیره کاهو شیره خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول قرص … ساخته و پاشویه بار بار نمایند و غذا آش جو و دال خشکه آب انار و لائچی و لیموی شیرین بجوشند و بجهت آخر روز شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز تخم بدهند و شیره مغز تخم کدو شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلو بخارا افزایند و غذا آش جو مقرر سازند بعده مسهل مبارک دهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب گاهی روز مسهل وقت شب … نمایند که استعمال … را بعد از گرمی … تا شد مضائقه ندارد برای … خون … ماده حبس خون میدهند و اگر فصد دموی … صندل … گلاب کافور و آب کشنیز سبز است لذا جراده کدو و خیار برگ عنب الثعلب … صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز … بسرکه و گلاب روغن گل سرشته نیز معمول … طریق که آرد مونگ … و شیر گاو … سرشته …

پزند و بطرف خام او روغن گل لیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل
هر دو جزو بر سر که یک جزو تر کرده بر سر نیز مجربست و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق بارده آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر و بقول شیخ در صفراوی نفع
کثیر دارد و در مسکن مریض و قریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره نهند و سعوط مغز تخم کدو و شیره مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید
و ایضاً شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو و آب کشنیز تازه و آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از
صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تره تیزک اندکی کافور آمیخته در شیشه کرده لخلخه ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیرو و گل نیلوفر تراشه کدو
هر واحد نیم پاو سبوس جو هشت جو شانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید است و ایضاً بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که در ان عروق
خارج سر ورم کنند پس در ینصورت ابتدا چیزیکه در ان قدری ارخا بود برای تسکین وجع فایده بخشد بعده نطولات مبرده غیر قابض که در ان اندکی بابونه داخل کرده باشند
استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد بسوی اسفل نمایند از دلک قدمین و محکم بستن ساقها بستن از انها از پیچ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و … و بران خصوصاً حال
هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بنمک پا و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم
و اندکی نمک طعام باشد بهتر است پس بکشایند قدمین را و محجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفرا و یا بدیگر
ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر از مسهل است با اجزای
مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شیافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد و تخم کاهو با اندک پوست
خشخاش و یا کافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده در آورد و این
مجربست اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بعمل آرند و کاهو بر سر ضماد نمایند
و تخم خشخاش و ماء الشعیر بنوشانند و نطولات منوم که در ان کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر بسبب ذهول
طبیعت و نقصان … سبات قوی لاحق گردد و … ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را بسختی مالند و موی سر او را گاهی کشند که بواسطه
سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هرگاه مرض بانحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت
شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که در ان اصل السوس و بنفشه و بابونه و اکلیل بود و مع دیگر مبردات بشویند
و شیر باز دوشند و یا زبد ستور نطول نمایند بهمین طریق چند روز … و گاهی لطیف غذا سکنجبین دهند که یک دو روز بسکنجبین اقتصار نمایند و در
انحطاط مرض بتدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماء الشعیر و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش بفواکه بارده کنند و در ین وقت نان سمید
در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب ببرف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب حاجت
اخذ کنند تعلیم در سرسام … بیشتر دارند و حقنه های مبرد و مرطب حتی الامکان بعمل آرند تا که علامات نضج ظاهر نشود و استعمال
حقنه و مسهل جایز نبود … بگلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام صفراوی
اخذ کنند … سرسام … شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس هرگاه تغمیض عین دوام کند و آب دهن سائل
گردد … علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاجش پردازند و اگر غور عینین و نرمی نبض
… مشغول گردند اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند اقوال
حذاق … سرسام دموی … رگ سر زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل تخم کاهو کشنیز
… بگلاب ضماد کنند … پاشویه بارد کنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک … تخم کاهو
مقشر … و عرق گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله آورده سکنجبین ساده یا سفرجلی چهار توله داخل کرده

بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند یا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ زنبه کشایند که همان ساعت ش می‌ارد
و درد و سر و هذیان را زائل نماید و تا هفت روز سوای فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم مطبوخ فواکه تلیین طبخ نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب اکتفا
نمایند و وقت شام غذا خشکه گیلانی یا اسفاناخ دهند و صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک ۶ ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک ۳ ماشه و عرق بید ساده
و گلاب و عرق نیلوفر هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول ۶ ماشه پاشیده بنوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند جهت تبرید دماغ
سرکه و گلاب و روغن گل بر یافوخ مالند و بعد حصول تنقیه بنابر تعدیل مزاج قرص کافور ۲ ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بارد
سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای بچه بز شیر خواره بنان تنوری دهند و در تبرید باده اعتدال مرعی دارند و در بودن اضطراب و بیخوابی شیرهٔ
تخم خشخاش و کاهو و گلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند بمقدار یکه او را بخبر سازد تا نگاه مجال یابند باهتمام تحلیل و رم مشغول شوند ایضاً اوسیگوید که در سرسام
صفراوی اول فصد باسلیق کنند و خون افر گیرند و آب انارین معصورین با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار و کدو هر کدام از ینها که بدست
آید بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و آب برگ بید ساده و تراشهٔ کدو و خیار و سرکه و روغن گل کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و
روغن کدو و کاهو بر فرق سر و سا ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند بروغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد از
درین باب از مجربات ست کشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بعمل آرند و همچنین این نسخه آب گل سداگلاب آب کشنیز آب نیلوفر
تازه آب برگ بید ساده عرق بید مشک هر یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار رتی حضض بوش و ربندی مغز تر بز صندل سفید مغز بزدیه هر یک سه ماشه
و این پاشویه کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبز گل کیوره تخم کاسنی عنب الثعلب سبوس جو هر یک ۲ توله تخم خطمی گل بنفشه
هر یک چهار توله گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلو بخارا بست و پنج عدد خوبانی ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده صبح
آب زلال گرفته بشربت نیلوفر چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیارین شیره و ترنجبین هر یک
شش توله گلقند شیرخشت هر یک چهار توله شربت آلو بخارا یا شربت ورد مکرر یا هلیلجی یا شربت آلو مسهل ریشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند
بجای آب عرق کاسنی گلاب نوشانند و غذا وقت شام کهچری بنوباش که در آن اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیرهٔ کاسنی و خیارین کدو هر یک ۶ ماشه لعاب
بهدانه ۳ ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول ۶ ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده
بنوشانند همین نمط سه چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا بدستور بود شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر زرشک هر یک ۲ ماشه سوده در شربت
انارین دو توله آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کدو هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند
در روز دو سه بار و غذا شیر برنج دهند و یا ماهیچه نقطه و یا ماهیچه تخم خیار و یا کدو و همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها الا اگر مسلم از دست پیکشاید
کرفی الحال رفع هذیان و اختلاط نماید و آنچه گفته شد که هرسام بتمامه سهر باقی مانده باشد بتدبیر سهر پردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش اندکی باید
و تر اقشرکدو و اگر نطول کردن فراموش کرده باشد بتدبیر دیگر در علاج کلی گذشت پردازند و شیرهٔ قرطم و تخم خربزه هر یک ۶ ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو توله بدهند و شیرهٔ
گل بنفشه یک توله در گلاب یا دو آثار و شربت بنفشه شکر چهار توله هر روز سه چهار بار داده بول برانند و آب سرد اصلا ندهند سویدی گفته که بنفشه و مقشر کوفت
اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب است و از اطبای دیگر نقل کرده
که شربت نیلوفر و بنفشه یا شربت نیلوفر یا ماء القرع و یا شیرهٔ تخم خشخاش بشربت نیلوفر یا شیرهٔ تخم خرفه بشربت اجاص و یا شیرهٔ تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیرهٔ
تخم کاهو بسکنجبین یا ماء الشعیر مطبوخ در آن عناب و سپستان و تخم خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماء الشعیر بروغن کدو و بشربت خشخاش و یا شربت بنفشه با آب
تربز بشکر و یا پنج فلوس خیار شنبر و تمر هندی هر روز و یا افیون ثمن درم و بنج یک ربع درم در ماء الشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا اخوان و نطول
مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا اجساد کدو

ونیلوفر وکذا بابونه جو مقشر گل بنفشه وکذا تخم کاهو یا بونه جو مقشر گل بنفشه وکذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر وضماد جرادهٔ کدو یا روغن او ویا آب کاهو یا حی و
سرکه و حی العالم ویا آب برگ انگور با سرکه وآب سیب ویا آب عنب الثعلب وروغن گل یا آب مذکور با سرکه وگلاب یا آب خیار ویا جرادهٔ کدو وآب قثا ویا قثا
سائیده بروغن گل ووضع روغن کدو وشیر زنان بر سر ویا مسکه یا روغن گل وآب عنب الثعلب وتبدیل آن هر ساعت ودر قرانیطس صبیان یا روغن مذکور و
پوست خربزهٔ زرد باریک سائیده ویا تنها پوست مذکوره یا طلب شحم زعفران که منوم ست وخولان وسعوط بروغن بادام وروغن فندق مساوی وغذا
کاهو خام وپخته مطیب بروغن بادام ویا اسفاناخ یا سرمق بروغن بادام ویا ترنزو یا فرفخ ویا عدس مقشر بشیرهٔ بادام وکشنیز خشک یا بقلهٔ یمانی بروغن یا خرفه بشیرهٔ
بادام وآب انار میخوش ویا خیار ویا قثای مقشر ویا ماش بروغن بادام وکشنیز سبز وشیرهٔ بادام وغسل پایها بسبوس گندم ونمک جریش وآب گرم ودلک عضو آنها دائم
تنفع سرسام حارست مسیحی گوید که در ابتدا فصد کنند واسهال بماء الفواکه نمایند وغذا ماء الشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز بحسب حال دست مریض وصحت بحران بمقدار
وبمراتب برسر او سرکه وروغن گل بریزند وهرگاه علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود ومنفعت
بزرگ مینماید واخراج خون در یکبار بمقدار کافی کنند وروغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند تا بر تعدیل مزاج دماغ وتقویت آن معاون است وهرگاه مرض بمنتهی
رسد ومریض را بیخوابی واختلاط کلام باشد بگیرند بنفشه خشک پوست خشخاش جو مقشر وتخم کاهو وبیخ لفاح وگل نیلوفر وپوست کدوی تر وگل بابونه در آفتابه
آب بجوشانند تا آب بسیخ گردد وپس نیمگرم بر سر بریزند ماء الطبیخ یا از آب در آفتابه نموده نرم کرده همچنین هر روز مرات بطول کنند بعده تغریق سر بروغن بنفشه مضروب با شیرهٔ
کدو یک روغن نیلوفر وروغن تخم کدو نمایند واگر هذیان واختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند وهوای مسکن سرد کنند واگر طبیعت قبض باشد بحقنهٔ لین
اسهال آرند وشربت بنفشه با آب انار میخوش آشامانند نافع ست نافع تر ازین ماء القرع بجلاب ست غذا از کدو واسفاناخ وبقلهٔ یمانی وکاهو وخیار وقثا وماش
مقشر وعدس مقشر وجو مقشر با دام مقشر سازند وهرگاه مرض در انحطاط شروع کند ودر قاروره نضج ظاهر شود ومرض خفت پذیرد بیضهٔ نیمبرشت وماهی تازه وچوزهٔ تپ
مرغ غذا سازند وهرگاه مرض زائل گردد تا زمانه دراز تناول اغذیه که دران حدت وحرارت باشد حذر کنند وهمچنین از تعرض بحرارت آفتاب وهر تدبیر که سر را گرم
کند نگاهی دارند با این مرض عسر البول عارض میشود پس آب مطبوخ بابونه واکلیل الملک بر زهار ریزند وروغن شبت وروغن بابونه بمالند صاحب کامل و
جامع گویند که اول دران ابتدا بفصد سرو باید کرد چون قوت وسن وفصل وغیره مساعدت کند واگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما
اگر سرسام دموی باشد واگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق باسفل کنند بدان انتفاع یابند واگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند ومقدار حاجت
خون برآرند واستعمال فصد وحجامت در روز اول ودوم وسوم باشد اگر قوت قوی بود ودر روز چهارم تعرض بدان نکنند عقب فصد انار میخوش بجلاب یا شربت
تمرهندی نوشانند وروز فصد باندک شوربای چوزهٔ مرغ معمول بآب غوره وآب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیار شنبر
وترنجبین وتمرهندی هر واحد بقدر حاجت بآب گرم مالیده صاف کرده نیمگرم وقت سحر بنوشانند ویا لعوق خیار شنبر ولعوق اجاص بآب نیمگرم بدهند یا شربت
ورد وسکنجبین وآب سرد بیاشامند واگر قوت متحمل باشد وتشنگی نبود اسهال بآب لبلاب نیم رطل یا بیست درم شکر آرند هر کدام ازینها که میسر آید وبر مریض شاق ولا
مسهل باشد بدهند واگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنابر انجذاب ماده باسفل لیکن بآب چقندر چهار اوقیه مری یک اوقیه روغن کنجد یک اوقیه
ویا این حقنهٔ لین جو مقشر کوفته بیست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بیست عدد بهیدانه سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند ونیم رطل ازان صاف کرده
دران ده درم خیار شنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه ویک نیم درم نمک جریش بران انداخته حقنه کنند هر وقت که طبع قبض شود ومریض متحمل مسهل و
حقنه نباشد شیاف از خطمی وبورق وشکر سرخ وشیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند وهرگاه تنقیه بفصد وتلیین طبع کردند وروغن گل بسرکه وگلاب هم کرده سرد نموده
پارچهٔ کتان دران تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ وتقویت آن ومنع بخارات کند وبالجمله میباید که درین مرض عنایت به تبرید سر وترطیب آن بغایت
دارند وعضلات ساق بعصابه بربندند وقدمین بمالند وهر صبح ماء الشعیر چهل درم باده درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد واگر سرما بود نیمگرم بدهند چون چهار ساعت
بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده بآب سرد بدهند واگر معدهٔ مریض ضعیف باشد قبل تناول ماء الشعیر سه جرعه گلاب وآب سیب بنوشانند واگر حرارت قوی باشد

ماء الشعیر با آب انار بدهند و یک نیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و قثاء و خیار و تخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در غب وی درم ازان
بسبع رطل آب انار میخوش و شربت تمرهندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود و از انقرع شوی یا ماء الخیار و
مقدار چهار اوقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج باندک جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسبغول باندک روغن بادام شیرین و
شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت ملعقه یا دو ملعقه بدهند و غذا بحسب جوب قوت و قرب منتهای مرض بعد آن باشد
پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود بر ماء الشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت
ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که اسفیدباج مزورات معموله بکدو و قطف و اسفاناخ دهند و یا کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثاء و مغز خیار
تازه بخورانند و اصلاح مزورات بمغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد و مفروش ببرگ خلاف و گلسرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل بسیسبا باید
و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و هوای آن ظروف وسیع پر از آب سرد که دران برف انداخته باشند نهند و بادکش از بعید بجنبانند بنوعی که هوا بر مریض به سبب
برودت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحرارة باشد بعد ازان در اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود
بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد بپارچه کتان در لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده
بمالند و لثه را بروغن بادام چرب کنند و یا بهر دو لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بروغن کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن
گل و سرکه ممزوج بگلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند که طبیخ کله پاچه اختلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد
تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد باید که حیله ها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب علاج
نو بست و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و اصول و مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر دختران باندک روغن بنفشه بسر مالند
و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح به آب شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج دران تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر
را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا بوزن دو حبه بگلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض
گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد و این از جهت ورم از صفرای محترقه میباشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و روبروی آن
بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر داشته باشند و کلام لطیف ترکنند و شخصی که از ان در صحت بغض و عداوت بوده
کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و چیزیکه او را بغضب آرد یا غمگین سازد و تحریک او نمایند که آن و حدت مرض او بیفزاید و هرگاه بیمار را سبات عارض شود
و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی بقعر بدن و انطفاء آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و
اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شیاف
بعمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض با آب به بدهند و به را
بکشند و سیب شامی و گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را لاحق شود عمل نمایند و
بتدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض حضور وقت بحران نمایند و چون
وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که در ان کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت
ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچه مرغ و دراج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک
اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض از عاج او و کثرت کلام بدان کنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را بچیزی حرکت
ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد باذن الله تعالی و چون مرض با شطار الشروع

کنند باید که تدبیر مریض تهدیری نمایند که در وقت مرض میکنند تا آنکه از پنجم روز تجاوز کند بعد از آن تدبیرش بطریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی گویند
که در سرسام دموی بعد فصد سر را دو نهادن پارچهٔ مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این لخلخه باردہ ببویانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل اندکی
کافور بهم بزنند و بکار برند و این نطول سرد بسازند بنفشه نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه با آب بپزند و سر آفتابه را پوشیده دارند چون حرارت
آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی مریض بگشایند تا بخار را در بینی بکشد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیار کنند تا بخار آن
بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او بچکانند و اصل در استعمال لخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر
ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن بیامیزند و اگر در ابتدا اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشک
جو دو استار بنفشه نیلوفر هر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم
از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ دران حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر اندکی سقمونیا کار برند
و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمر هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیارشنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت
نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمر هندی و سی عدد آلوی سیاه در آب تر کرده بیست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و
شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر و آب انار ترش شیرین بدهند و جذب ماده باسفل کنند بمالیدن پا یا دغیره که مذکور شد و در ابتدای
مرض غذا ترک نمایند و برای تسکین تشنگی شیرین باندک جلاب یا سکنجبین ممزوج آب سرد یا گلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربتهای ملین چون
شربت بنفشه یا نیلوفر و آب انار یا ماء القرع یا آب هندوانه بجلاب یا شربت آلو یا آب میوه‌ها با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد
و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانهٔ خوش هوا باید و در تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون
بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و ببویانند و آنجا که مادهٔ مرض صفرای محض باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد بتسکین و تعدیل
آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد بتسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت
ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمر هندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت
شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماء القرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه درین علت موافق باشد و وقت نیمروز
شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزورهٔ کدو و مزورهٔ اسفاناخ و مزورهٔ ماش مقشر و یا کاهو و اندک کشنیز تر بدهند و مزورهٔ خیار
همه بروغن بادام و اگر ترشی خواهند طفیشل از عدس مقشر و آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مزورهٔ ساق
و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنهٔ نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو
سبوس گندم هر یک یک مشت همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه حل کرده بکار برند ایضاً
حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بیست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضهٔ مرغ دو عدد همه را باهم بزنند و بکار برند و آنجا
که بمسهل حاجت آید از بنفشه و تمر هندی و شیرخشت سازند و اگر از سرفه ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی سپستان و خیارشنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ
هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقهٔ کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و
اندکی سرکه بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوده شانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند
و هر شب ناف و مقعد و کف پا و بینی او بروغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی بچکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم
و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پای او در ان آب بدارند و بشویند و اگر غثیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب
ریباس و رب غوره و شربت لیمون و پسته نانوانه یا رب سیب بدهند و بر معده بعود و زعفران و مورد تر و آب سیب ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف

آرد و قرص طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیر و سماق و جاورس و مغز بادام بریان سازند و چون
عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و مورد تر و برگ بید با روغن گل آمیخته بپزند تا آب فانی شود بر فقار و مفاصل بمالند و اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن
آس با آب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
باین مطبوخ آلو و عناب و سپستان هر واحد بیست عدد تمر هندی سی درم مویز منقی پنجدرم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوث یک باقه ترنجبین پنجدرم همه اینها بدستور
مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته بمقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضاً اسهال صفرا
بماء الفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاجست و تجبین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماء الشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جمار خشک نمایند اگر تعظم و تزاید مرض
گردد و حرکات او مختلف باشد ماء الشعیر از آن قطع کنند زیرا که در آن غذائیت ست و اگرچه اندک باشد و برماء القرع مشوی بجلاب اندکی و برماء الخیار و آب هندوانه بشکر
یا بجلاب اندک و برلعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد کحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران بر سر دوشند و بجرادهٔ کدو
و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب یا یک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هرگاه بسبب انحطاط
مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماء الشعیر بنوشانند و اگر در آنجا سرفه یا ضعف معده نباشد بماء الشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و
هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن خلاف نوشانند و اگر
در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار نظر گردد بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض از آن شفا یابد به تغذی خود عود کند و چون بغذا قوت عود کند
لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم از این بر طبیب است بهر آنکه تغیر این مرض تغیر سریع و حرکات او
مختلف بسیار می باشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند مزورات حصرمیه باشد بعد از آن بچوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا با رو سازند
بانطور که در آب غوره اندک کشنیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس از آن بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعده اغتذا بدان نمایند اما علاج
نوع دموی آن اینست که در ابتدا بفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد پردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد از آن چند روز توقف کرده
دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون از این عروق بقدر امکان و قوت باید پس از آن اگر محتمل اسهال باشد مطبوخی که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماء الشعیر
و سکنجبین معمول با آب عناب یا آب به یا آب سیب یا مجموع اینها سازند و باید که سکنجبین نصف سرکه و نصف آن آب بها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده
و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت شراب و خشخاش داخل شود زیرا که در آن قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که مادهٔ این مرض
در سر گذارند بلکه از آن تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوی دهن جاری شود و چون علت منحل گردد بمزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی و سلوق
مطیب بسرکه و کاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض و تقلیل مقدار و تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر از این تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه
ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعادهٔ استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات
بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس مقشر باشد بعده گوشت بزغاله شیر خواره نقل نمایند و از امتلاء و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضی اصحاب
سرسام را بعد زوال مرض رجوع بغذا تخمه بهم رسید و از آن حمیات مختلف الادوار عارض شده بعضی را دق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون
باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سرو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج
خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بیست عدد تمر هندی
و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بیست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بیست عدد و شکر
سفید بیست درم سازند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نضج ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر
کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر ست آب این مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان

هر یک بست عدد در یک نیم آثار آب بپزند تا بنیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا
در آخر روز ماء الشعیر دهند و چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود لخلخه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و
روغن گل سازند و اطراف با آب گرم مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و مانند کی نمک طعام بمالند و جرادهٔ کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه و
گل خشخاش و نیلوفر و سیب و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و ثفله از آلو شیرین مقشر ملوث بشکر
سفید سازند و آب تربز پنجاه مثقال بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا
باشد علاجش صرف عنایت به تبرید سر و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تغریق راس بروغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم
قبول آن ماده را و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انار بن معصور بن شحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمر هندی
ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد بست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماء الشعیر مطبوخ دران خشخاش
و بنفشه و عناب سپستان است و شربت بنفشه و خمیرهٔ بنفشه و شربت خشخاش هر کدام ازینها که بنوشند نافع است و لخلخه بارد که در دموی گذشت استعمال
نمایند و جرادهٔ کدو و خیار و کاهو و عنب الثعلب سبز بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید مبلول بگلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام
صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند
بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی جو مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب سپستان هر یک بست عدد و نیلوفر چهار درم سنای مکی پنج درم و در چهار
رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و دران ده درم شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران بیخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر لطیفه حرارت غریبه
بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین روغن کدو هر یک یک اوقیه خوب بهم زده بدان حقنه کنند
که این لطیفه عجیب لهیب و حمی و سرسام و اجوال آن نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته
که سرسام بجمیع اجناس خود قتال است و در حمیات حاده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نماید حکیم گیلانی
گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و تلیین طبیعت با آب فواکه مثل تمر هندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخلخه و شمومات
عمل آرند و از اغذیه ماء الشعیر محض یا آب انار دهند اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب سپستان و نیلوفر و خمیرهٔ بنفشه و مانند آن بدهند و اگر یا وی سهر بود
شربت خشخاش و از اغذیه ماش بمغز بادام شیرین یا ماء الشعیر بمغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه بمسهلات مشتریه مسهل مثل شیرخشت و ترنجبین
و تمر هندی در روز پنجم و یا در هفتم کنند و این مطبوخ نافع این علت است و نسخهٔ آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه
سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند برای
تلیین شربت تمر هندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر حرارت بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک
سه درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص
سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین نه درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت نوشته که در سه رطل
آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبة الله گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت بفصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ
پیشانی و بینی بگشایند و اخراج خون بمقدار حاجت بیک دفعه نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع با آب تمر هندی و شربت
بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو و خیارشنبر با آب تمر هندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند
و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد از آن قصد تقویت سر بروغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند
و اگر از مشروبات اسهال نشود و حقنه لین بعمل آرند و اگر مریض قریب بمنتها رسد و بحرانی شدید و اختلاط عظیم باشد [illegible] کند [illegible]

گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سرد مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بروغن نیلوفر
و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم بخوابانند و چون صلاح پدید آید مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول بآب گرم بشکر و
آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن شود غذا مزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد
و بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزه مرغ و دراج و ماهی صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده
بعادت او نمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید باخراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل وغیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در
برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضر است صاحب سرسام حار کثیر تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماء القرع مشوی بعد طلای آن با آرد جو بسرکه
سرشته و خوردن عدس بروغن بادام و طلای سر بجرادهٔ کدو و روغن گل و شیر زنان و زعفران مجربست و شستن پاها بطبیخ سبوس و نمک مجربست هر گاه قرائن
منادی گردد و در قوت احتمال یابند فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین نمایند و درینوقت بنفشه آنچه از ان سازند بکثرت خورانند گیلانی مینویسد که سکنجبین
درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار از ان دماغ و عصب را ضرر دارد و همچنین شربت آلو از ان بسیار نیک ست بهر آنکه درین باب
با وجود دفع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت است و درین لذع نیست که دماغ را و آنچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا بباید
که کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه مخلوط بقند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد
و حذر از شراب اولی ست اگرچه ممزوج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کند و از جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد
و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدید تر بود زیرا که از شان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از اشربهٔ نافعه آن شربت
صندل ست و ماء القرع با آب غوره و شکر و ماء الشعیر رقیق بروغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام خواب دو درم
اسبغول بجلاب یا در دجورانند و طلب خواب باشربهٔ منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در
ماء الشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیراط افیون و مثل او کافور سازند و حقنهٔ لین سرد مرطب که در بیخاد استعمال کنند انیست و نسخه آن همانست که در قول
جرجانی گذشت و در ان سفیدهٔ بیضه خام داخل ست و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع و هنگام قرب منتها بنوشانند علاج
قسم دموی اینست که قبل از زوال عقل فصد قیفال نمایند خصوصا اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بدو روز
یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تعویل بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال
اعضای رئیسه شناخته می شود پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد
جگر صحیح قوی بود و هر گاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان
هر دو شانه بعد از ان بر نقره و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان برآرند و اگر فصد این عروق باخراج دم باحتیاج
کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب خون باسفل نماید و بعد فصد در اول مریر سکنجبین و خصوصا معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و
بعده در روز غذا بماء الشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند اگر سرفه و ضعف معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل حقند
و کاهو و سرمق و ملوکیه و بقله یمانیه و کدو و خیار و قثا و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول با بعضی میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به و سیب اگر
طبع نرم بود و اگر قبض باشد با آلو بخارا و تمر هندی دهند و اگر طبع مائل بقبض باشد بهی روناب آلو با ترنجبین یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه
لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال باشد ماء الفواکه و بنفشه و لبلاب و خیار شنبر وغیره دهند و از غذا بماء الشعیر مرکب بعناب و آلو و روغن
یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و در تشنگی سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد از ان ابتداء ماء الشعیر غلیظ تر دهند و تغلیظ
آن بیفزایند تا آنکه مرض بانتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت عود کنند

از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و هیضه و حرکت بسیار اجتناب نمایند مؤلف خلاصه گوید که در سرسام خون اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب اسبغول و خاکشی دهند و روز هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس یا نزده درم شیر خشت ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات است سنای مکی یک جزو گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک هر کدام بقدر مجموع باده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بریزند و تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبة و اگر طبع و زعیر و زبحران نرم شود سویق شعیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر با رب به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیری که در قول انطاکی گذشت بعمل آرند و باشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درینوقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و گل بنفشه بر سر و گردن نطول نمایند و سر بیمار آن وا رند و مکرر دیده شده که ماده سرسام بحران انتقالی القحف ریخته در زیر جلد باعث ادرام عظیمه صلبه گردیده و از مداومت تطلیه آب کشنیز تازه تحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماء الشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسبغول بست درم بهم حقنه کنند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است عناب سپستان هر یک پنج عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنج درم نیلوفر سه درم چقندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت و فلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد پنج درم بوره ارمنی یک نیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بحران دهند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم بدا دند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیره بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یکدرم باذن الله تعالی نفع بخشد

علاج قلغمونی و شقاقلوس دماغ

علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم علی نوشته که در قلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولا بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر رکبتین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شمومات بارده مثل صندل و کشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک لطوخ اطلیه و اضمده بارده و منومه بر سر چنانچه در جمره مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که قلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام حقیقی است و سبب قلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب صفرا بود و علاجش همچو سرسام دموی و صفراوی نمایند

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سرسام صفراویست مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علاوه بر آن نافع حمره است روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه بهم سرشته آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضماد و ابتدا استعمال حرارت کند و خیار پوست خربزه عنب الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در احتیاط استعمال سکینه آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته با آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این انیز قسمی از سرسام حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله و سه و رگ پیشانی و یا بینی کشایند پس بمعالجه سرسام صفراوی پردازند شیخ میفرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صفرا را نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای محله چون حادث شاگردد و در سائر اعضای ظاهری منقسم بدو قسم میگردد یکی منبسط زیر جلد و دوم در جلد ظاهر میگردد و دوم فرو رفته

در عمق لحم و این را جمره بجهت آنکه مانند جمره فلغمونیه نیز و این ازجهت مشابهت بجمرهٔ نار و حرکت آتش و حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد
میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد بحسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی ست که باختلاط صفرا فاسد میشود و
منبسط میگردد و جوش میخورد و رگهای باریک رامی شگافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میریزد و چون این علت در دماغ پیدا شود و آن از ارتقای خون فاسد
باختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و آن آنست که در جلد منبسط میشود پس در اینجا اندر غشای موضوع بر قحف و یا در غشای
موضوع بر دماغ و یا در بن هر دو منبسط گردد و یا این خون فاسد در عروق دماغ حاصل شود و اما قسم دوم که آن عمیق ست در دماغ عارض نمیشود زیرا که قبل از آنکه
در دماغ فرو رود مریض را هلاک میکند چه دماغ متحمل مثل این الم نمیشود نمی بینی که اکثر بمشارکت عضو بعید متالم میگردد فکیف که او بنفسه متالم شود و ماده حاده
اکال او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حار آنست که آن عقل را ازائل میکند و با وی تپ مطبقه میباشد و چشمها سرخ میگردد و با این علت تپ و زوال
عقل نمیباشد بلکه مریض در سر خود آتش ملتهب مییابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنست که فصد قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیر زبان
بحسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بگشایند بعده بشربت الشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطف و کاسنی و حریره های معمول از نشاسته و روغن بادام
لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر بمشاکلت نمایند و لزوم این ضماد بر سر او نمایند چراده کدو و مغز خیار و برگ عنب الثعلب
صندل سفید حضض اطراف بید برگ بنفشه نیلوفر برگ اسبغول بمقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند یا سفیده تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته
سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند لا سیما وقت ظهور نقصان و کمی در علت
بعده جو مقشر و برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف عنب الثعلب دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده نیمگرم بر سر ریزند و تفل
آن تکمید سر نمایند و اگر ببینند که از این بیمار قلق میشود در هوا سرد کنند پس بر سر ریزند در هر روز بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این
ضماد ست بگیرند برگ عنب الثعلب و تخم آن و سیب سائیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه ممزوج نموده بروغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندکی زردچوبه و سویق او
آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط یابد و قلق زائل شود و تقاطر و آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند
با این مطبوخ مسهل دهند برگ عنب الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد سته تمر هندی سی درم ترنجبین بست درم آلو بست عدد عناب یک کف سپستان یک کف
و اگر قوت شامی بهم رسد و کف کبیر هلیله ابدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده شربتی از آن بقدر قوت علیل و فصل گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده نیم گرم
بنوشانند اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند و هر گاه اندک بقیه مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در آن اقلیمیا نباشد از زروت
او بشیر خر پرورده باشند بقدر السوج و در شیر دختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری
سرد نموده سعوط کنند پس اگر از این راحت یابد و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض از این صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد شیر
دختران از پستان بر سر دوشیدن و نهادن پارچه مبلول بآب طلع و گلاب با اندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض بجائی که در آن هوا سرد
بسیار آید مقرر سازند و از مشی در آفتاب و قرب آتش حذر کنند و برگ بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض آب عصی الراعی بشیر دختران سعوط
کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی و طحلب و برگ اسبغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما
نطول صلاحیت استعمال ندارد مگر در آخر این مرض و اگر با این علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مریض نمش بنفسجی ظاهر شود بیشک علیل هلاک گردد و اگر حمره ابتدا
ظهور تپ زرد گردد و اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سمرقندی
در شرح اسباب مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعضی برتها حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش بنوشانیدن
فاذ زهر و ناجیل در یاقی نمودم و صحت یافت و حمره که بکودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعد لیشر خش بیاید هر آنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاس
در صبیان بر شیوه احد ظاهر میشود را ازین در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن

از ورم سست لیکن با قلق شدید وجهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد خواهد که بر دیوار بر جهد وگاه بر بستر بغلطد وگاهی بقوت وگاهی بضعف بیفتد ومعذلک در نبض او تغیر بغایت ترو سرعت عارض نشود وبول او رنگین نگردد وباشد که شدت شهوت طعام باشد ونفس تنگ شود وتشنگی بسیار بود واگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد واین مرض اکثر در یک روز قتل کند وگاهی تا چهار روز بکشد واحدی از آن نجات نیابد بلکه چهره وزبان سیاه شود وچشمهای ایشان باز ماند وحال آنها مثل حال لهو قین بود وبعد از آن حرکات ایشان سست شود ونبض ساقط گردد وبمیرند واکثر موت آنها باختناق بود وشیخ میفرماید بعید نیست که بسبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر که مثل عضل نفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود ومتادی بدماغ گردد واو را مشوش وفاسد گرداند وعقل مختلط گردد وعطش بتخفیف نواحی راس وحلق وصدر عارض شود ولهذا بشرب آب ساکن نگردد وقرشی میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که وبا عارض میشود واحدی را ندیدم که از آن خلاص یافت وکسی را ندیدم که در اول روز از آن بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود ضجر وقلق آنرا اشتداد می نماید وقرار نمی یابد وبر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش وبستر خود منقلب میگردد وگاه بقوت وسرعت حرکت میکند وگاه یکبارگی ایستاده میشود وهمواره حال همچنین می باشد تا آنکه سست میگردد ومی میرد وزبان بعضی بالکل سیاه میگردد وبعضی را اینوقت قرب موت عارض میشود واطبا از مشاهده این عرض حیران میشوند واکثر مریض نسبت میکنند که او این افعال باختیار خود میکند بارادهٔ اظهار آنکه مرض او شدید ست ودر نفس لا محاله چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد میکنند تا آنکه مریض می میرد وکسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان این افعال خود که میکنند عذر می نمایند ومیگویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم واما کسیکه سخن آنها میکند وران از حال صحت تغیر نمی یابد ولهذا انکار مردم بران زیاده بود وتحقیق صدق کلام مریض درین باب میکنند حتی که مریض هلاک میگردد واین مرض عارض میشود وقتیکه عفونت شدید در قلب پیدا میشود واز آن انطفای حرارت غریزی لازم میگردد وکرب شدت میکند ودرین هنگام در نفس تنگی عارض میشود وبسبب تخفیف اعصاب محرکه بنا بر قوت حرارت وچون این اعصاب خشک میشوند بر تحریک تام متمکن نمی باشد ولهذا اکثر موت ایشان باختناق میباشد وبسبب انطفای حرارت غریزی نبض ایشان را تواتر وسرعت عارض نمیشود وبنا بر آنکه حرارت غریبه با تکرر وحبارتی بول متغیر نمیگردد ولهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود وگیلانی مینویسد امید است که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض میباشد وگاذرونی بعد نقل قول رازی وشیخ وقرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است ومثل این در کتب طبیه ندیدیم ومثل آن از کسی نشنیدیم

علاج سرسام سوداوی

واین کمتر افتد واشد آفت وابطای برء است وبعلاج آن ابتدا میکرد باید بعد فصد تبرید وترطیب دماغ از ادویه وماء الجبن کنند وپس از نضج ماده بمسهل سودا وحب افتیمون تنقیه نمایند وبهر تبرید وترطیب ماء الشعیر بشیره خشخاش ترنجبین وجهت تقطیع وتلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است وبعد تنقیه ضمادات ونطولات مرطبه بکار برند وضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک تولہ سائیده بشیر دختر یا بزآمیخته نیز برای سرسام سوداوی وصداع یبسی وخشکی بینی ودماغ فائده تمام میکند ونطول بابونه نمام گل سرخ اکلیل الملک برگ خشخاش برگ چقندر بعد تنقیه نافع وبعضی شبت عنب الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند وایضاً بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سودمند ست وهر چه در علاج امراض دماغی سوداوی صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند وروغن کدو وبنفشه ونیلوفر وبابونه بشیر زنان بر سر مالند وایضاً روغنهای مذکوره وشیر دختران در گوش وبینی چکانند ودر تنویم وتعدیل کوشند وباقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند وغذا ماء الشعیر وبرنج وامثال آن دهند ودر انحطاط مرض گوشت حلوان وبچه خروس دهند واز غضب حزن وافکار بسیار منع کنند اقوال مهره صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند ووقت شام رگ صافن کشایند وجهت تبرید وترطیب دماغ روغن بادام وکاهو وشیر زنان برابر گرفته در بینی وگوش چکانند وبر تارک سر بمالند وشیرهٔ خرفه وخیارین ومغز کدو هر یک نه ماشه وتخم کاهو هفت ماشه در گلاب وبید مشک هر یک هفت تولہ شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو تولہ داخل کرده بنوشانند وغذا شیربرنج ویا مهلبیه شیرپزد ویا آش جو بشربت نیلوفر وانار شیرین دهند وهمچنین پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن ودماغ

بیارا لجبن کنند و بعد انفراغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش بر نسخهٔ رازی همراه عرق شیر علوخان بکار برند خجندی گوید که نضج ماده بمطبوخ بنفشه واصل السوس مقشر نیلوفر و گاو زبان هر یک ده درم و شکر سفید ده درم نمایند و غذا ماء الشعیر و نخود بروغن بادام دهند و بعد ظهور نضج تام در قاروره مسهل بمطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک ده درم مویز منقی ده درم بسیاوشان اسطوخودوس بسفائج هر یک سه درم شاهتره یک قبضه عناب ده عدد فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین گلقند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد اسهال در آخر روز ماء الشعیر مع نخود بخورند و این نطول نافع این مرض ست بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده نطول کنند و تدهین سر بادهان فاترهٔ رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند و در نسخهٔ ابن الیاس در مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنجدرم بادرنجبویه ده درم عوض شاهتره و عناب و گلقند است و در نطول ریحان بجای شاهتره طبری گوید که در سرسام سوداوی هرگاه استفراغ او در اول مرض البته واجب ست بلکه لزوم ماء الشعیر بجلاب شکر نمایند و غذا بزورات مرطبه مثل ماش و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود تنقیه باین مطبوخ نمایند بسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنجدرم عناب سپستان آلو شیرین هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی ازان حسب قوت مریض صاف کرده هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده اندک روغن بنفشه بران ریخته بنوشانند و یا در حلق او وجور کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض قبیحه پیدا شد ظاهر میشود از هجوم مریض بر آنچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان گزد و هرچه زیر دندان او آید قطع آید و چون مثل این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بنوبند و بترسانند تا ازان باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد در تبرید دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن باشد و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و بر بین ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و دران پنیر مایه جدی بمالند تا منجمد گردد بعده ازان برگ خبازی و برگ بقله مبارک سائیده بر سر نهند و بالایش شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیارزه در بینی چکانند و چون حالت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی و مانند آن غذا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و ابتدای لحم بتدریج کنند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت غلبه مرض از بیمار سخنهای نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که موانست و سخن خوب و تسکین نفوس آنها از ضروریات ست سعید گوید که علاج حشی با استفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفائج و افتیمون و پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماء الشعیر و شربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماء الجبن بنوشانند و آبیکه دران جو مقشر کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بجوجه مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست تا ظهور نضج ماء الشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و بروغن بنفشه و کدو تدهین سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بآنچه در سرسام صفراوی گذشت استعانت نمایند گیلانی مینویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب بروغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع ست و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و ماء الجبن دهند و اصلاح مزاج باشیای مرخیه که بادنی او فی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه باندک محللات بر مقدم راس بریزند

علاج سرسام بلغمی

که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم پوست بیخ کرفس یکدرم جوشانیده صاف نموده یک دانگ نیم گلقند حل کرده باز صاف نموده با دواء سکنجبین بزوری صبح بگرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر تپ زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و نطول بر راس جوشانیده روغن گل و سرکه آمیخته بعمل آرند و پاشویه و سعوط و ضماد بکار برند و پر مرغ بعسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بز فالگر یا گرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار ست و معمول انیست که مرغ خانگی یا کبوتر بچه ذبح نموده بنوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شگافته گرما گرم بر سر بندند هرگاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه

بسرکه یا دو وزن آن روغن گل یا روغن سوسن ترکرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکه عنصل نمایند و جند بیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد
بوی سوخته انسان با سرکه سرشته بر سر نافع ست و درین ضماد والد علوبخان بغایت سودمند یافته اذریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جند بیدستر یک دانگ
عود هندی عود صلیب هر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته بروغن گل و ناردین هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زردهٔ بیضه یک عدد
آمیخته بعمل آرند و اگر حاشا و پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه
آمیخته بر ساق و ران و قدم ضماد کنند بجذب ماده باسفل کنند و ایضاً بهر جذب ماده حقنه های حاده و حمولات قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند
و از آب سرد سخت پرهیز باشند و حوض و عرق بادیان یا گاوزبان یا عنب الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن
آوازهای قوی و تحریک و جز آن بهر حیله بیدار سازند خصوص در روز و مدام اطراف و ران و چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدار ماند و محاجم
بغیر شرط بر پای نهند و تابیکه دران ادویه حاره جندبیدستر باشند نشویند و هرگاه مرض بانتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا
و خردل و عود صلیب با آب تمام یا مرزنجوش با قدری سرکه عنصل و زیت بی امتزاج روادع استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز هشتم از مسهل بلغم و حسب یارج تنقیه نمایند
و در صورت بیهوشی آب نیم گرم و نمک و دل حقنه کنند تا افاقه شود و پس مسهل بدهند و بعد از تنقیه و مفارقت تپ فلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطگی و عنبر
یا دوالمسک معتدل بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب الثعلب و کیوڑه و شربت بزوری معتدل بخورانند
و گویند که جندبیدستر را خاصیت ست در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس استعمال او با ادویه مسهله و غیر مسهله بدون او حسب مقتضای حالی اولی
است و غرغره تنقیه دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضاً بهر تسخین دماغ و تحلیل مادهٔ باقی عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشک بکار برند
و چون نسیان لازم این مرض ست علاج بیمار را بعد نفع بول و براز تکلیف خبر دارد باید ساخت و نطولات مدر بول بر مثانه او باید ریخت و غذا اول تا انتها آب نخود
حلوان یا چوزه مرغ یا نخود آب مع ابازیر پخته و در انحطاط شله یا شوربای کبوتر و گنجشک و خروس و دراج و تیهو با مصالح حار و شبت بدهند و باقی تدبیر از علاج امراض
دماغی ورمی بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت برگیرند اقوال اکابر سویدی مینویسد که خردل کوفته با آب قرنفلی که آن قرنفل خشک ست بعد حلق راس هر یا لوخ
ضماد کردن مجرب ست و از حکمای دیگر نقل کرده که ضماد عصارهٔ تمام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا تمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ
بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل سائیده بر یافوخ و کذا جندبیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجندبیدستر و سرکه و
روغن گل و کذا اطلای سرکه عنصل در روز و شب چندبار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجندبیدستر بر جبهه و یافوخ و کذا
بابونه و کذا برگ فنجنکشت و تخم او بسرکه و زیت و شرب ضماد آب نعنع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته
مدام و یا مویزج باریک سائیده در خرقه بسته دائم و یا صعتر در شب و روز چندبار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا بدستور و شم و ضماد پودینه مع جندبیدستر و
کذا حاشا تنها یا بروغن بان و سرکه و سعوط نسرین بسرکه و نطول جندبیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم
انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده بعد حلق راس و شرب سنا و یا [illegible]
و یا صبر و یا فلفل سفید بجندبیدستر و بماءالعسل هر واحد و غرغره خردل با آب بادیان و کذا پودینه و حاشا و فرفیون بروغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا سکنجبین عنصلی
و غذا شیره مغز بادام بعسل هر واحد نافع لیکن عس ست مصنف اقتباس گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علوبخان یک توله یا دو توله گلقند عسلی
دو توله بلیسانند و بالائش شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و یا این بار الاصول بیخ هندی پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک نه ماشه اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه فقاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله اسطوخودوس نه ماشه
انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده بکار برند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند و یا شوربا یا نان خشکا و تا روز سوم جهت
نضج ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه و روغن گل و گلاب برابر آمیخته نیم گرم بر تارک بمالند و روز چهارم بر انضج و قسط تلخ و جندبیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند این

نطول بهوا بنهند شونیز بریان وقسط تلخ وسنبل الطیب هریک چهار ماشه جندبیدستر سه ماشه روغن گل وزنبق ونرگس هریک یک توله وسعوط وپاشویه وطلا وضماد وتا یک هفته بکار برند کم
این همه تا بر جذب ماده ماده مهیا شد وپس از تنقیه هرگز بکار نبرند واگر احیانا استعمال کرده میشود موجب هلاک حامل میگردد وکذا فی النبض الکبیر سعوط انیست سنبل الطیب
وشونیز وکندش وتربد سفید ودار شیشعان وجندبیدستر هریک سه ماشه بکار برند وپاشویه انیست اکلیل الملک وصعتر وسداب وبابونه هریک سه توله برگ کنیر وسبوس نخود وگندم
وبرگ کنار هریک ۵ توله نمک طعام ده توله بدستور معمول بعمل آرند واین ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یکتوله دال ماش مقشر بشیر ترسوده برگ مورد وزنجبیل
هریک دو توله عود صلیب ده درم جندبیدستر یک ماشه مصطکی سه ماشه در گلاب وروغن گل وزردی بیضه مرغ سرشته بر پیشانی وصدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد
ودرین اثنا بفاصله یک دو روز بفتیله صابون طبع را بگشایند وروز پنجم اگر بهوش باشند تلیین طبع نمایند باضافه برگ سنا دو توله وریوند خطائی وتربد سفید هریک ۶ ماشه
زنجبیل سه ماشه وخیارشنبر وترنجبین هریک هفت توله روغن بادام هفت ماشه وشربت اسطوخودوس مسهل حلو ینجان چهار توله در ماء الاصول مذکور لیکن باید که وقت شب
حب ایارج نه ماشه بخورانند ووقت دوپهر نخود آب مرغ دهند ووقت شب نان بشوربای مرغ وروز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند باضافه شربت بزوری حار سه چهار توله
وحرف هفت ماشه وهمین نمط سه چهار مسهل دهند ویا زیاده تا تنقیه تمامه حاصل شود واگر هوش در نوشیدن نداشته باشد حقنه حاده علو ینجان استفراغ نمایند لیکن
نخست باید که بآب نیم گرم ونمک هندی حقنه کنند ودر روزی دو وسه نوبت دیا کم وزیاده تا با فاقت آید پس تنقیه دماغ وبدن بدستور مذکور کنند وبعد از تنقیه جهت تعدیل
مزاج وتقویت دماغ معجون فلاسفه وفلافلی وتنجرینیا دهند ومصطکی واسطوخودوس هریک دو ماشه در گلقند عسلی یک توله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است وترنجبین جنس
یک ماشه در عسل یکتوله با ماء العسل وکذا در نقل وکذلک جدوار ابوسهل گوید که معالجه لیثرغس باستعمال حقنه حاده باید کرد وچون بدن نقی ومرض بانحطاط خلط بلغمی
از سر منحط گردد وضماد معمول از روغن گل وپودینه ونعنع واندکی سرکه بر سر نمایند وهمه بدن خاصة اطراف را بروغن گل که دران نطرون وعاقرقرحا حل کرده باشند بالند ونیز
ضماد معمول از جندبیدستر وحاشا وپودینه کوهی وسرکه عنصل بر سر گذارند وساقین وپایها بسرکه عنصل بمالند وبسکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا با ایارج واگر علت
طول کشد وعطش ظاهر گردد وتکمید سر از نمک گرم نمایند ومنقیات سر از حقنه ها وادویه مدر بول استعمال کنند بوعلی مینویسد که اگر عائقی مانع نباشد وخون در بدن
غالب باشد اولا فصد کنند بعد از آن حقنه های حاده استعمال نمایند وجذب مواد باسفل کنند وبریشه ملطوخ بخردل وعسل قی آورند ومریض را در خانه روشن
بدارند واز استغراق در سبات بالحاح وانتباه منع نمایند ودر اول امر برای منع ماده روغن گل وسرکه آمیخته بر سر طلا کنند وبعد ده روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان
مخلوط کنند وبجای سرکه سرکه عنصل بگیرند وآب سرد ندهند مگر اندک ودر ابتدا خاصة وهنگام انتها خصوص در آخر آن بالکل منع کنند بعد از آن زیت ونطرون
وتخم بادریون وفلفل وعاقرقرحا وامثال آن بر بدن مالند ونطولات قوی التحلیل وشمومات وعطوسات وغرغرها لطیفه که دران حاشا وزوفا وپودینه وصعتر باشد وغرغره عسل
وعنصل وسائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند وچون عنصل خصوصا رطب بر سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند وایضا سائر محمرات ولطوخ خردل
بر سر استعمال نمایند ومدام دلک اطراف وغمز آن کنند تا آنکه سرخ شوند ومریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است وچون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکنند وبعضی
از ان بکنند وبر قفا نزدیک نقره محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط وگاهی هنگام احتیاج باستفراغ خون با شرط محتاج میشوند وکسی را که از ایشان غذا دهند مثل آب ترس وآب
نخود وآب کشک غذا سازند وچون غذا دهند بر غمز اطراف وچند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود واگر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و
خاصة چون ارتعاش بعض ظاهر گردد ودو ثلث مثقال جندبیدستر با اندک سقمونیا که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند واگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف اطراف در تب باشد از سقمونیا اجتناب
کنند وبر جندبیدستر وبر تبدیل مزاج بدون استفراغ اقتصار ورزند واولی استفراغات آنست که بحقنه باشد واگر بغیر آن مضطر گردند ایارج فیقرا یکدرم با ربع درم شحم حنظل
وثلث درم هلیله ویکدانگ مصطکی بخورانند اگر تب شدید الحرارة نباشد واعتماد این امر باشد که این دوا اسهال خواهد آورد واگر بدان یقین نشود حمولات یا شیافات استعمال
نمایند وبر دارند تا که بهر دو بر اسهال اعانت کنند بعده بتکلیف براز آنرا آگاه سازند وچون آنرا نسیان از بول وبراز عارض شود بر کنج ران وشکم از آب طبیخ بابونه
واکلیل الملک وبنفشه واصل السوس نطول سازند ومثانه را غمز کنند تا بول کند وچون مرض بانتها رسد وانحطاط پذیرد مریض را در گهواره نهاده وجنبانند بعد از آن
اندک ریاضت وتدبیر ناقهین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجه صاحب لیثرغس بحقنه حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کند ودر خانه وسیع معتدل

و روشنی که در تابستان باعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی با آبیکه اندران زیرهٔ کرمانی جوشانیده باشد بنوشانند و نخود آب مع زیت مغسول
و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تب محسوس نباشد با این ماء الاصول نفع عظیم رساند بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان
انیسون هر یک سه درم مصطگی سنبل الطیب هر کدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام یکنیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بیست درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم ازان گرفته گلقند شکری ده درم دران مالیده صاف کرده روغن بادام یک درم
افزوده نیمگرم وقت سحر بنوشند و سکنجبین را فردوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجب است که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض بانحطاط
آید جندبیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و کندس عطسه آورند و اگر درانجا تب ظاهر باشد از ماء الاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم تخم
و ماء الشعیر که دران پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشد بدهند و اگر تب قوی باشد بر بادیان مع ماء الشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و
سوای این از اشیای بارده رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویز منقی بخورند باکی نیست و از البان خاصةً احتراز
نمایند که آنها سرا ضرر دارند و ایضاً ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و غضل ساقین و بعضا به محکم بربندند و ساعد بمالند و کف پا با اندک بورهٔ ارمنی
و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل با اندک سرکه خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخارات مترقی از بدن
را قبول نکند و اگر تب نباشد ماء الاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر شود پس دران هنگام بعد هفته یا دو هفته مطبوخ غاریقون و حب ایارج و بعد ازان
حب قوقایا تنقیه نمایند و نسخهٔ طبیخ غاریقون افتیمون سنای مکی پنج درم اسطوخودوس دو درم ترید مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ هر کدام
سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی
نسخهٔ طبیخ غاریقون
پاک شود و نفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جندبیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صمغ را در آب شهابنج تر
[بعد ازان ۱۲] [در بینی چکانیدن ۱۲] [صمغ سکبینج ۱۲]
کرده ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و ازان دو حبه یا سه حبه با اندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن و روغن زنبق
و سرکه عنصل و آب نمام یا آب شهابنج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جندبیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بورهٔ ارمنی خردل هر کدام
سه درم کوفته بیخته با آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و مؤخر سر طلا نمایند و شیم فلفل و جندبیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه آورند
و اگر فائده نشود با اندک شلیثا با آب شهابنج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بالعسل و سکنجبین عنصلی سرشته ذا طریفل کبیر بدهند و با ایارج فیقرا
و سکنجبین غرغره هم کنند و غذا نخود آب بشبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قمنا بر یا گنجشک بطور اسفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند و مشک و
غالیه بویانند و بکنند و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح بهار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و خدر و ارتعاش و
سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال با آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینهٔ کوهی جوشانیده باشند
بمقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد ازان اثردیا یا بیدا و بعدا ته استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند نمام مرزنجوش
بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موی سر بدان تکمید نمایند و روغن ناردین و روغن قسط و
روغن قثاء الحمار اندک جندبیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی ازین روغنها با اندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام بروغن خسته
شمش و روغن غار بخورانند و فرفیون و جندبیدستر ببویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض بتدبیر سخن ملطف و بسائر تدبیر مذکور در صورتی است که تب محسوس نباشد
و هرگاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویهٔ قوی الحرارة و معجونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجهٔ مریض بحسب تدبیر مذکور باحتیاط نمایند و
علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش باشد نشانند
و بر سر او نطول کنند منفعت بیش نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحرارة هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد ازان بعد اغذیهٔ موافقه
شراب ریحانی اندک اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزئید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج امانیست که

اولاً بہر منع مادہ از سر خرقہ بسرکہ و گلاب و روغن گل تر کردہ سرد نمودہ بر سر نہند تا دو روز و استنشاق این نمایند و روز سوم دران سرکہ عنصل و اندک جندبیدستر
مخلوط سازند و بعد روز چہارم بحقنہ حادہ معمول از شحم حنظل و تخم انجرہ ہر واحد یک جزو و قرطم دو جزو و پودینہ دشتی یک مشت و پوست بیخ کبر بپزند و اوزان یا و
آثار گرفتہ استار مری و پنجدرم روغن زیت یا کنجد آمیختہ حقنہ کنند و شافہ بردارند و اگر ازین مانعی باشد ایارج فیقرا با شحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شحم حنظل
و مثل وافتیمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یکدرم ایارج فیقرا حب ساختہ بدہند بہتر باشد و اگر بدل افتیمون ہلیلہ کابلی و یکدانگ مصطگی کنند جائز بود و استفراغ
باین ادویہ در صورتی جائز ست کہ تپ حار نباشد و اگر تپ باشد و الا تدبیر آن آسان باشد و الا تدبیر آن نمایند بعد ازان باستفراغ مذکور بپردازند و بعد تنقیہ معدہ گلقند و
مصطگی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون بلادر و امثال آن بخورانند و ہمچنین چیزی کہ رطوبت را بادرار کم نماید و مفاصل و را بروغنہای گرم بقوت بمالند و مشک و عود
و مانند آن ببویانند و جندبیدستر بسرکہ عنصل و بشراب انگوری حل کردہ بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیہ عطسہ آرند و سود مند ست و موی سر تراشیدہ از زن و
نمک گرم بر سر نہند و دائم استفراغ باشیای محلل رطوبات بادرار بول و حقنہ ہا نمایند و غذا نخود آب با ماء زیرہ آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دہند و اگر حاجت
ماء الشعیر باشد نخود و مساوی جو و اندک زوفا و برگ کرفس و پودینہ گرفتہ بسازند و اگر تپ قوی ہر تر و حرارت شدید تر باشد نخود و جو تنہا نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بپزند نکوست و بعسل و
روغن بادام بنوشانند جائز بود ابن الیاس مینویسد کہ جلاب از بادرنجبویہ و اصل السوس ہر واحد سہ درم و شلیر سفیدہ دہ درم بدہند و غذا ماء الشعیر مقشر کوفتہ
با نخود پختہ و حل طبیعت بحبوب مسہلہ و حقنہ ہای مطلقہ مذکورہ در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکہ و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند بعد ازان وضع اطلیہ محللہ
و نطولات لطیفہ مثل بابونہ و شبت و مانند آن بعمل آرند بعدہ بشک شونیز و کندش عطسہ آورند و استعمال این شافہ نافع بود زہرہ نرگاو یکدرم شحم حنظل نیم درم
بورہ ارمنی نطرون ہر یک سہ درم شکر را بر آتش قوام نمودہ ادویہ کوفتہ بیختہ بران پاشیدہ ازان شیاف بسازند و بروغن بنفشہ چرب کردہ استعمال نمایند نجندی
گوید کہ بادام و مصطگی و انیسون گلقند عسلی بدہند و تلیین طبع بحقنہ ہای حادہ و حبوب کنند و بکندش و جندبیدستر عطسہ آورند و با ایارج فیقرا تنقیہ کنند و بروغن قسط مفاصل
را بمالند سعید گوید کہ چون طبیب احدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت
فصد واجب بود تا کہ از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن گردد و اگر از فصد مانعی باشد واجبست کہ حقنہ نمایند تا ازین ارتفاع ابخرہ بسوی سر قلت پذیرد و باید کہ حقنہ
مستعمل درین مرض حاد بود و بسبب غلظ فضول محدثہ آن و نسخہ حقنہ حادہ ہمانست کہ در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیہ بدن با ایارج فیقرا کنند و گلقند کہنہ بخورانند
و آب گرم بنوشانند و ادویہ مدرہ مثل آب مطبوخ بادیان و زیرہ سیاہ و نانخواہ بشکر بنوشانند و جوارشات حارہ لطیف مقوی دماغ و معدہ مثل جوارش مصطگی و زنجبیل و بلادر
بخورانند و بعد تنقیہ صرف توجہ بدلک اطراف و بدن از روغن باندک تخم انجرہ یا نطرون فرمایند و از پودینہ و صعتر استنشاق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد نخود آب
و قلایا و مطبخات غذا سازند و از ہر شی رطب منع کنند قرشی دکاوزونی مینویسد کہ در ابتدا حقنہ ہای لینہ بعمل آرند تا مواد غیر نضیجہ یکبارگی متحرک نشود بعد ازان متوسط
میان لینہ و حادہ بکار برند زیرا کہ درین ہنگام مادہ اندک نضج میابد بعدہ عند قرب انتہا و اتمام نضج حادہ استعمال نمایند و تنقیہ بلغم از ادویہ مخرج آن کنند و تدبیر صداع
بلغمی بدون مسخن بسیار از جہت تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا باندک تربد و غاریقون و مقل بدہند و شربت بادرنجبویہ شربت اسطوخودوس نکوست زیرا کہ
جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیہ غرغرہ معطسات برای اخراج بقایای مادہ واجبست امام بقراط گفتہ کہ معالجات بر پنج قسم ست علاج مادہ کہ در سر ست بغرغرہ و آنچہ
در معدہ باشد بقی و آنچہ در امعاست باسہال و آنچہ در جلد بود بعرق و آنچہ در عروق ست بفصد گیلانی گوید کہ چون علامات نضج ظاہر شود طبیخ افتیمون و بسفائج
و غاریقون و اسطوخودوس و ہلیلہ سیاہ بدہند و چون تنقیہ بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب بسرکہ و آب حبق و اندک جندبیدستر
بر سر ریزند و مفاصل و اطراف را بروغن گرم کہ درآن اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجرہ سودہ آمیختہ باشند بمالند و بیاد رطوبت ایشان را نافع ست و اگر در احشا ورم
حار باشد معالجہ باضمدہ و نطولات کنند و خردل مسحوق بسرکہ یا جندبیدستر یا موی سوختہ یا صوف سوختہ ببویانند نفیسی شرح اسباب مینویسد بعضی گویند کہ زہرہ
مخطط را چون بر سر صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشد و متقدمین گفتہ اند کہ اگر خون شقفنین را بروغن گل آمیختہ نیم گرم بر سر ریزند او را نفع دہد و ہمچنین خون ماکیان
جالینوس گفتہ کہ این نفع بجہت آنست کہ خون روغن را حرارت می بخشد و لہذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند ہمین منفعت نماید حکیم علوی خان مینویسد کہ مرضیان

نیست که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حاره با رد بالخصوص خاص است زیرا که از مجربات نافعه است بستن کبوتر بچه و چوزه مرغ شکم شگافته بر سر بغیر که خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور را منفعتی نمی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جائز است که در اجسام این طیور باشد و خون آنرا افاده حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده سید بدو دایاج لوغاذیا اکثرا نافع و کذا ضماد آبر سر صاحب لیثرغس چون روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شیافه نافع ست بوره ارمنی گل بنفشه قنطوریون دقیق بسفایج فستقی هریک دو درم تخم حنظل یکدرم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده استعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صداع بارد و بلغمی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدبیرش ازاله سبب ست مثلاً آنچه بسبب تصاعد ابخره حاره از حجاب صدر یا تورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از ان ظاهر گردد علاجش علاج ذات الجنب دو را بتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق با شرط کنند و ماء الشعیر یا شربت بنفشه و نیلوفر و عناب با لعاب بهدانه با نبات یا شامه و گل نیلوفر در گلاب کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول باسفل حقنه بعمل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که دران حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیز ورم نماید بسبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بعد وقوع نضج اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه خطمی آرد باقلا تخم کتان بآب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین یا بماء الشعیر یا شیرخشت و یا ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت درد اورام مثانه و رحم وغیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات بسبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال [illegible] عرقیات و اشربه و سعوطات بارده کافی ست و یا شویه و حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و لخلخه تقویت بدماغ دهد بکار برند و ایضاً در بیهوشی و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب بر آورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده ناشتا باشد بنوشانند و گاهی در تپهای هذیانی بجهت طرد ابخره مطبوخ اطریفل کشنیزی همراه آب تمر هندی آلو بخارا و آلو بالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسپغول بدهند مولف **اقتباس العلاج** مینویسد که گاهی خداوند سرسام غیر حقیقی بی ظهور تپ آثار ورم دماغ سخت متحرک بیقرار باشد و جمیع امراض که در علاج حمره دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم و یا سوم بمیرند و بسا باشد که با اینحالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کراهتی کند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود و بکثرت شکم ورم کند و هلاکت اینجا مدوش آنست که ماده سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از احتباس خون یا استحاله خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و سرایت آن در روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه در ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سر بزنند و وقت ظهر رگ پیشانی و وقت عصر رگ بینی و یا صدغین اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام کشایند و خون کثیر بیک فصد گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پیندول گویند بگلاب بسرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ داودی و آب گل سداگلاب و گلاب کهنه هر واحد یک توله روغن گل یکنیم توله عرق بیدمشک دو توله صندل سفید گل ارمنی هریک سه ماشه کافور دو ماشه لخلخه سازند و این دوا بدهند زهر مهره ختائی یکماشه صندل سفید بگلاب سوده یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انار یکتوله آمیخته بلیسانند بالائش شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم کاسنی و مغز تخم خیارین هریک ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بیدمشک و بید ساده و گلاب هریک هفت توله بر آورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هریک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و یا آش جو بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد بهمان روز و یا روز دوم مغز خیارشنبر یا گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و یا تمر هندی بشیر [illegible] بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تام دارد و کذا در سرکه مقطر سه توله و گلاب نیم پاو گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده میکند و باید که اول ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و باقی همه تدابیر تپ بحث تپ وبائی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس بزودی بی تدبیری دیگر صحت یابد کذا فی شرح ایلاقی علامه سمانی

عطاش

و آن ورم حار خفیف ست که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمرهٔ دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب این
مرض را تشنگ گویند پس به تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیرهٔ مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل
و قدری سرکه و یا آرد جو بیضه و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و تخم کتان
شیر دختران باندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید ست هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طلا با شیر یا شیرهٔ خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب
اسبغول به روغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم
بکو رود و بلیله درست با دو آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته یا پارچه بران بر بندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آمله با آب
سائیده یا با آب کدو و روغن گل و زردهٔ تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا اکلیل و آب برگ عنب الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید طبا شیر
زهر مهره زرد و هر یک سرخ سائیده بخورانند بعد از ان شیرهٔ تخم خرفه بریان شیرهٔ تخم کاهو در عرق بارتنگ گ ق کیوڑه و گلاب آورده رب شیرین شربتها نارشیرین داخل کرده
بارتنگ بریان بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض ان روده کهر باسیکنند و در عرق بید مشک میدهند و گاهی دوا مرضعه را نیز مینوشانند و نشاسته باندکی کهربا و عنب الثعلب
و روغن گل طلا کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیر خشت یا آب عناب با
شیر خشت نافع بود و مرضعه را آنچه در صورت اسهال طفل پیست چه مانند آن هرچه که قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و لحوم و حمام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم ست یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و بانگشت فرو نتوانست شد و در
لذع و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج قحف و آنکه ورم حارست یا بارد بلمس و لون و موافقت و مخالفت چیزی که با و رسد دریافت کنند و دوم ماشرا و آن
ورم دموی رو و پیشانی ست و گویند که قسمی ست از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود هرگاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد باشد
که بنابر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که در رگهای سر پیکان فرو باشد که ورم فرود آید
تا سینه و بازو مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غشیان و شدت وجع و ضربان لازم دیست بالجمله علاج ماشرا جدا گفته میشود و علاج
قسم اول بعد اطلاع آن که کدام نوع ورم ست از کدام خلط بهم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند بدانچه در باب او ام خواهد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده ترمفید

علاج ماشرا

آنچه از فصد سر و دیگر تدابیر مبردهٔ مرطبه ملین طبع در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین
زیاده باید نمود و بعد فصد سر بود فصد جبهه و رگ زیر زبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز کشایند و ماء القرع و ماء الخیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار
نمایند و کافور نیم دانگ طبا شیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید کشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب بسته خورانیدن با لایش لعاب اسبغول یک مثقال
شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق کاسنی هر واحد ده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین ست و طلای
صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض کی بوش در بندی گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ با آب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مستعمل علوی خان
لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع ست و بعد از ان اضمده بارده رادعه بیشتر بعمل آرند و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمر هندی
و ترنجبین و شیر خشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن بسوی
ظاهر اشیای سرخ بنگرند و گویند که نطول گلاب و آب برگ سرو و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید همه یا آنچه حاضر باشد بر سر نهند
صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بحدی کنند که غشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شیرهٔ

تخم خرفه و طباشیر بدهند و مزوره عدس بکدو و آب انار میخوش یا با اسفاناخ و تلطیف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض را تزاید و قوت باشد فصد قیفال از جانب یمین کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماء الشعیر با آب انار شیرین و ترش بدهند و مزورات مذکور را غذا نمایند و طلای زرد و صندلین و آب برگ کاسنی و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب مثل ماء الشعیر و غیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بماء الفواکه یا ترنجبین و ماء الشعیر نمایند سمرقندی گوید که من تجربه کرده ام در این مرض عمده سود حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد دهندی باین نوع که خربق سیاه فلفل گرد صندل سرخ اصل السوس حنا تخم قرطم گلنار زیره سفید نگل نیلوفر کالی زیری نیل کنهی بری همه را سرچه که در آب بپزند که مهرا شود و بیش بهمان آب که باقی مانده باشد ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد ترسند که تبدیل آن بدیگر اجزای باید داد میشود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب در بحث ماء الرأس خواهد آمد انشاء الله تعالی

اجتماع الماء فی الراس

گاه باشد که رطوبت مائیه داخل قحف بالای غشای صلب یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم گشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض از سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر بسبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت فشر کند و بدان سبب دهن رگها کشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن برنگ بحال خود باشد و به انگشت فرو تواند نشست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گریه بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر محصور در ان مکان است یا غیر محصور که بغور سر فرو شود و اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد و بر طبیعت گذارند و اگر قلیل المقدار و محصور باشد بجوی که بغور نرفته باشد پذیرد تدبیر شق آنست که اول موی سر بتراشند بعد از ان بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره اسرب بالای آن ببندند و اگر لیمون را دو پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو دفعه با تکمید کنند چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فایده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران ببندند و تا سه روز شراب و روغن گل بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها والا مرهم مدمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بران مراهم نبت لحم گذارند تا آنکه گوشت برویاند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط معاً یعنی بلغم و صفرا در حجاب دماغ و دماغ است که باهم امتزاج نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب امتلائی است که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر بهم میرسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد یا بواسطه مزاج او در قصد هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حار مولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیره بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی میباشند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غالب میکنند علامات و دو گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه میباشد برای هر یک از ان هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابو سهل و ابن هبة الله و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفرا حادث میشود پس بهر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات بجواب آنچه از مریض سوال کنند و بهذیان جواب دهد بدشواری با تامل و تفکر و سایر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود بر زمان خواب و هذیان و نگریستن متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه بیداری که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سایر اعراض قرانیطس پیدا گردد و این را سهر سباتی نامند و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار

بالجمله درین مرض هنگام غلبه بلغم سبات ثقیل میباشد و هرگاه پلک بگشایند تغمیض میگردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب برنگ گچ و قلبی مدرک میشود و وقت غلبه صفرا
هرگاه بیدار کنند بسرعت بیدار میشود و هذیان و قصد حرکت مینماید و چشم بدون تغمیض وا می کند و ایضاً از علامات خاصه این مرض ست که صاحبش بر پشت افتاده
مانند و افتادن او بر پشت غیر طبیعی بود و چهره او متهیج منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال یک چشم او ببالا کشیده باشد مثل
صاحبان سرسام و گاه چشم بگشاید تا سبات غالب نگردد و مثل اصحاب شخوص بهم نزنند و اگر سخن گوید کلام او را انتظامی نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق که
اندر حلق او اندازند در گلو بماند یا از بینی او بیرون آید و این علامت ردیست و علاج او درینوقت بغایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او محتبس باشد یا اندک آید
و ضیق النفس عارض شود و این نیز مهلک بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال باختناق رحم مشابه میگردد ولیکن چهره بیمار در اختناق رحم برحال خویش میباشد
و نبض با تمدد و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض چهره متهیج بود و رنگ او متغیر شود بحسب غلبه خلط و درینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب
دادن ممکن بود و در حالت اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضاً این علت مشابه میباشد بلیثرغس هم بقرانیطس پس تمییز او از عوارض سهر و تفتیح عین احیاناً و تیزی نبض
و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا و درین مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عروض قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغم درین قرانیطس
تمییز نمایند علاج بدانکه مدار علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه است پس هرچه در علاج قرانیطس و لیثرغس
مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات بحسب غلبه هر خلطی کمال حدت بکار برده بمعالجه پردازند و بعد فصد حقنه نمایند در لینت و یا در حدت بقدر غلبه ماده صفرا
یا بلغم که از علامات مذکوره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضاً اگر بلغم غالب باشد تنقیه ماده مثل ایارجات مقوی بغاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ
بمثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیه غلیظه دریافت شود از قی تنقیه معده نمایند و غذا موقوف دارند و اگر
سبب او امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات راس اقتصار نمایند مثل تدهین سر و شرب ماء الشعیر و بعده بعلاج
[illegible] پردازند سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت بنقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و در معدل و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویه چندان بارد
باشد که در قرانیطس بکار میبرند و نه بحدی حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هردو نمایند و بحسب ظهور غلبه یکی از هر دو خلط ادویه نیز غالب آرند و بعد
مساوات هردو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلاً در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل السوس و جو مع بابونه و اکلیل الملک و شبت
استعمال نمایند و اگر هردو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و فوتنج و جند بیدستر و صعتر اندران
افزایند و حال ادهان و حقنه بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد انحطاط او از نطولات و غیره هرچه مائل به بردی باشد اجتناب کنند و بر ملطفات اقتصار
ورزند و حجامت برند و بعد از ان بتدبیر ناقهین پردازند با استنشاق روغن بنفشه و نوشیدن شیر بز یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش سفید
و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبه بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و بر مذهب
کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب و حقنه جات و تنقیه راس حسب مقادیر خلطین
و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب اجب و بدانند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات بخاری
در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنه لین و بعد نضج تلیین طبیعت بنقوع افسنتین است و روغن شبت بر سر طلا نمایند
و تعدیل مزاج با استعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد مزوره زیرباج یا نخود آب سازند پس اگر چهره مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی باشد
فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا اغلب بود حقنه لین از ادویه مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد باضافه اندکی از ادویه مسخنه و مخرج بلغم بعمل آرند
و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن شراب یا روغن شبت بسرکه آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبه سبات
کشیدن و کندن موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد ابن الیاس گوید که تنقیه بدن و دماغ بحبها و حقنه ها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است
بنفشه خشک نه درم تربد یکدرم هلیله زرد یکدرم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حب سازند

وسحرگاه متعادل نمایند واین حقنه سوداری نافع ست گل بنفشه پنجدرم پرسیاوشان پنجدرم بنفشه سه درم شاهتره سه درم سبوس گندم ده درم بسترکف جلبه یک کف عناب ده عدد سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند وفلوس خیارشنبر ده درم روغن کنجد وعسل هر یک پانزده درم نمک هندی ده درم بوره ارمنی هر واحد نیم درم سوده با شیره حقنه کنند ودر نسخه نجیبی اصل السوس ده درم زیاده است گیلانی می نویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه های که در ان حدت ولذع اغلب بود استعمال کنند واگر صفرا غالب باشد حقنه که در ان ادویه لینه غالب باشد بعمل آرند واگر هر دو برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند واین صفت حقنه معتدل ست تربد سفید افتیمون بابونه قنطوریون هر واحد نیم درم عسل واستار فلوس خیارشنبر سلیخه استار کوفته مقل را کوفته دو نیم آثار آب تر کنند بعده جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف کرده فلوس خیارشنبر دران حل کنند آب چقندر روغن دران انداخته نیم گرم حقنه کنند ودر اول حدوث مرض تقدیم منع اند اگر مبتلا سکر باشد بادویه مسهله قویه یا اغذیه ومواد عات قویه نطولات وضمادات علاج نکنند لیکن بمجلات وحقنه های قی برای تنقیه معده وشمومات مقوی دماغ وخصوصا مزیل سکر معالجه نماید علوی خان می نویسد که بعضی خدام را سبات سهری عارض شده در روز دوم اشتداد نمود حتی که کسی را از خون او دوا را ما یحتاج ونه شناخت وقت حصر بزانو تملی شده اعیا تعلیه بود وجمع غفیر از اطبای حضرت سلطان مضطر بوده ما را طلب فرمود وامر بعلاج او نمود پس تشخیص حال او کردم وایما بحجامت نقره نمودم ودو محجمه اولی مقدار ده مثقال خون برآمد ودر محجمه دوم هم اقدر خون بسیار مواد دماغی خارج شد در محجمه سوم رطوبت صدیدی برنگ زرد برآمد ودر این ساعت نماند وافاقه حاصل شد بعد از ان بحلیل تجربه یافتم مقابر قدمین وساقین وغسل آن با آب مطبوخ ادویه مناسبه کردم وبعد از نصف ساعت افاقه بسیار بهم رسید وبعد از ان صحت کلی یافت

سبات

واین خواب مفرط طویل بود که بدشواری از ان بیدار شود واز اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح است از خارج ویا از ادویه مبرده یا مخدره دوم غلبه رطوبت بدماغ که مکدر جوهر روح وسدد مسالک آن گردد جوهر عصب عقیل واز این قبیل نوم سکر ست قریب افیت آنچه بسبب تخمه طول لبث طعام در معده عارض شود ویا در اشتداد نوائب تپ بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سایر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از امعا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم مجرد اذیت دماغ بمشارکت اعضای ماوف ششم شدت ضعف روح وتحلل آن که جوهر او قابل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر قحف وانضغاط نفس دماغ زیر استخوان قحف طریق تشخیص این مرض واسباب آن باید اولا فرق کنند میان سکته وغشی واختناق رحم ودرین مرض که مشابه است بهر واحد از امراض ثلثه مذکوره واین چنان باشد که نبض وحرکت وتنفس ورنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد وحرکات او چون حرکت خفتگان سلیس تر احسن بود وحواس او اگرچه کند باشد لیکن چیزی بجای بود مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس وحرکت او بتمامه معطل میگردد ودر دفعتا افتد واگر نبض مریض قوی ومشابه نبض اصحاء ورنگ وی بحال بود ویا بسبزی گراید ودفعتا روی وی نحیف نگردد واز سحنه خفتگان متغیر نشود مگر بادنی تهیج وانتفاخ مسبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض او ضعیف وزرد بود ورنگ چهره او زرد وی میگراید ومشابه برنگ موتی واطراف سرد بود واگر مریض فهمیدن کلام وتکلم بتکلف ممکن بود وحرکات خصوصا حرکت گردن وسر ویا نهان بود مریض را استغراق بتدریج واقع شود ودر اکثر غلبه مرض ممتد گردد مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام بمشکل تمام می فهمد وتکلم اصلا نمی کند واحساس وکشادن پای اسهل بود ومرض دفعتا واقع شود وغلبه او زودی منقضی گردد ویا قتل کند پس هرگاه این مرض مشخص شود سبب او دریافت نماید بدین طور که کیفیت لمس سر وایان وجه وچشم وزبان ونبض ونفس مریض ملاحظه کنند اگر لمس اس سرد ورنگ مایل بسبزی وتیرگی ونبض متمدد مایل ببطاء مع تفاوت شدید وقاروره سفید ونبض بعدم تهیج وجه وپلک بود ودیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ وتقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادفت هوا وآب سرد یا دهن سرد یا تقدم شرب اشیاء بارده ومخدره مثل آب سرد وافیون وبنج ولفاح وتاتوره وقطر کشنیز تر واستعمال بسیار شیر تخم در معده وعلامات مخصوصه حرارت که در باب هر عضو بیاید دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد وایضا اگر از اعراض دیگر مثل اختناق وسبزی وسردی اطراف وورم زبان وتغیر بوی وسقوط وکلیت ونحوه تواتر نبض وطول تواتر تمل ودودی وانتقال نبض از تواتر بتفاوت وبالعکس وعرق بارد یافته شود وبر شرب ادویه مذکوره دلالت کند واگر لمس سر سرد ونرم نماید ورنگ چهره وچشم وزبان سفید ونبض لین موجی وعریض وبطی وقاروره بیرنگ وتهیج وپلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سکی سرد بود رطوبت ساذج باشد واگر با گرانی مقدم دماغ بود وآب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود وزبان برطوبت لزج آلوده بود وانتفاخ در ابرو پدید آید وتقدم امتلاء تخمه وکثرت شرب وسن وبلد بران

گواهی دهد قاروره غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود رطوبت ادمی بلغمی باشد و اگر لمس گرم و رنگ روی و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن ممتلی
بود و سائر آثار غلبهٔ خون یافته شود سبات دموی باشد و اگر نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد سبات خفیف بود و سبات از بخارات
بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات الریه یا ذات الکبد یا ذات الصدر یا ذات الجنب بران گواهی دهد سبات از بخارات
اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب شراب کثیر یا در قوع تخمه و تقدم سدر
و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم گردد سبات از ابخرهٔ معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا خون حیض یا نفاس در رحم و علامات رحم
و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات گرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه یا صدمه یا کسر قحف یا سقطه و ضربه بر رگ گردد باعث سبات
همان باشد و اگر سبات بنا بر انفذ و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف بدن بران گواهی دهد سبب سبات تحلل
جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت آنست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکبارگی تمام غائب شود و تنفس کم گردد کذا فی المعالجات
و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در امراض او اهمال نمایند مودی بسکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد و این الیاس گوید که چون
در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی بامراض مذکوره گردد و شیخ میفرماید که اول حواس مذکور خواب و سبات معطل شود و آن ابصار و سمع است پس واجب بود که آفت
در سبات بمقدم دماغ باشد بمشارکت او فساد خیال را که اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد مؤخر دماغ را عارض شدی بعضی [illegible] تعطل حواس شدی و خواب نبودی بلکه بطلان حس کرده
بالتمام شدی همه حواس و نگه بحال خود بودی چنانکه این در مرض مخصوص واقع میشود و در سبات حس فرق ضربه و حرکت نبودی و آن حس بالکلیه باطل است که حرکت با لکلیه
باطل میکند چه آن در تنفس باقی میماند و واجبست که سده واقع در سبات تام نبود و نه بسیار کثیف الا ضرر بتنفس میکرد و هر سباتی که تعلق بسوء مزاج بود آن لا محاله بسبب رطوبت باشد یا بسبب

علاج سبات بارد

آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بجا آرند و ادویهٔ قوی تر بعمل آرند و ایضاً در سبات بارد که از خلط غلیظ باشد نوشیدن انیسون با سکنجبین یا انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و
آوردن جند بیدستر و فلفل و شونیز یا از کچلکی و تخم کتانی خرد و خوردن تریاق اربعه و شاهی کبیر و متروديطوس و دوا المسک حار و معجون نجاح و اسقفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس
و کذا اجابت اول مصطکی نوشادر آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسبوس گندم و نمک مفید و تطلیل با مطبوخ سداب و جند بیدستر و عاقرقرحا و شیح و تنشیق بآب اینها و تدهین سر
بسداب و بابونه و روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین و بابونه و شبت مع جند بیدستر و فرفیون و ضماد از جند بیدستر و خردل و عنصل بکنند و مشک نیز ولکن زیاده گردد
نشود و در ان مویزج و عاقرقرحا از هر یک قدری قلیلی با گلاب و سرکه و دوام بوئیدن مشک و جند بیدستر و شونیز سخت نافع است و فصد آوردن بر نبض و کندن موی سر سودمند باشد
تدبیر تسخین بمالیدن ساقین و تحذین بدین باستواری مفید و غذا نخود آب با شوربا فرخ مرغ و دراج و مانند آن با نخود و دوا چینی و خولنجان و فلفل یا عسل و
سکنجبین و جند بیدستر و اجتناب از اشیای بارد کنند و آنچه از استعمال مخدرات بسبب خمار مخدر تریاق [illegible] و کرده در باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نمایند و جدوار فی حد سبب
اگر از سوء مزاج سرد ساده باشد مشک و مرزنجوش و جند بیدستر و عود و فادانیا و مانند آن بویانند و از شیر [illegible] در سبات رطوبی با بیضاد بر سر [illegible]
و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه نخود آب و زیره و کرویا و سیر و حلتیت و مغز جوز [illegible] بدهند [illegible] مانند آن فرمایند

علاج سبات رطوبی

در رطوبت ساذج آنچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند و معجون وج و دهن آن و مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جند بیدستر و قثا و اذخر و قسط و جوز السرو و جل
و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخود آب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از دوغ و مطولات اجتناب کنند و [illegible]
بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا در بیجوبیگا و بادیان انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزوری ده درم حل کرده نیم گرم بنوشانند و یا آنکه
در ان مویز منقی ده درم مصطگی انیسون بادیان هر یک نیم مثقال جوز بوا چهار درم جوشانیده باشند بدهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بتنقیهٔ قوی و بسبب
ایارج دو دوای عصاره که بویند نمایند و شیاف بردارند و بکدام حیله قی آرند و اکثر بلغم در معده نیز می باشد پس تنقیه او بقی و بمقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج

سوء مزاج بلغمی معده بیاید و مرد و خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غرغره بکار برند و استعمال
شمیت سعوط نمود و نیز تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب قوقایا یقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلافلی
و اطریفل کبیر است و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در مواضع بارده و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند

اقوال حذاق سویدی می نویسد که پارچه ابیسه که در روغن گل تر کرده بر یافوخ نهادن در ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین
ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته با آب قرنفل [illegible] که آن قرنفلی است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من است و حاشا و شیح
[illegible] ضماد او روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد تمام ابیسه که در روغن گل پخته بر یافوخ و [illegible] اطراف مبطرون یا عاقرقرحا
یا تخم انجره [illegible] و تکمید سر بنمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا نخود آب مطیب بروغن جوز [illegible] نافع است
ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر [illegible] در مقدم دماغ باشد اولا برای جذب بخارات باسفل حقنه حاد بعمل آرند و در بعض با درخانه وسیع متوسط النفوذ بیدار نمودن بعد
حقنه حیله فرونشاندن بخارات مساعده کنند و درین باب تغریق راس بروغن گل و سرکه اقوی تدابیر است در سه روز اول و بعد سوم روز قدری جندبیدستر با پودینه
و حاشا با فقنح بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود و فاوانیا باریک سائیده اندر بینی در ساعت بیدار میکند و کذا تمریخ اطراف بروغن [illegible]
یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از قاقله و شونیز و کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سرکه عنصل [illegible] نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق یا سقیل و
عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مفرق بیدار میکند و حاشا و پودینه و جندبیدستر بویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره با ایارجات یا سکنجبین عنصلی
نمایند و اگر مرض طول کشد و امن از ارتعاش بهمرسد جندبیدستر بویانند و بعد حلق راس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل بر آن طلا کنند و مداومت [illegible]
اگر طبع قبض باشد حقنه حاد بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری و مانند آن استعمال و بعد انحطاط مرض سواری و مشی در کنف و حمام و تدبیر [illegible]
بعمل آرند و غذا نخود آب بروغن جوز و خردل دهند و ماء العسل و جندبیدستر بنوشانند **مسیحی** گوید که اگر سبات از بلغم [illegible] در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بایارج
و ایارجات [illegible] کبار است و [illegible] روغنهای گرم بر سر مالند و آبهای گرم بران نطول نمایند **صاحب کامل** گوید که اگر حدوث سبات از سوء مزاج بارد و رطب یا ماده
بلغمی باشد [illegible] در سباتی که از سوء مزاج بارد رطب بود تدبیر سخون [illegible] استعمال نمایند و آن آنست که بر سر آبیکه در آن شبت و بابونه و مرزنجوش و حاشا و [illegible] و قیصوم
عاقرقرحا و [illegible] و شونیز [illegible] جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند یا نطول بخل [illegible] و اندک [illegible] و عاقرقرحا [illegible]
سداب [illegible] سوده باید که بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب یا اندکی فرفیون و جندبیدستر نمایند [illegible] باشند [illegible] ساق [illegible] نمایند
بریاپها [illegible] ریگ سوده و بعاقرقرحا باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و بادویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار میکند و غذا نخود آب [illegible] شبت [illegible]
[illegible] بدهند و عسل [illegible] انجور [illegible] در مواضع بارده اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویه
مذکوره ابتدا باستفراغ بدن و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا و حقنه های حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و نطولات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیرات [illegible]
استعمال نمایند **مسیحی** گوید که اگر سبات از امتلای بلغم [illegible] در مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج [illegible] و بعد تنقیه سرکه خمر و روغن گل بر سر ریزند [illegible]
سکنجبین بخورانند و آب نیم گرم [illegible] و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند
و شونیز و پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند **جرجانی و ایلاقی** گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج
بعلاج لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک است و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند بادویه قوی پس تنقیه بدن بحب قوقایا کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده [illegible]
بعد تنقیه بدن و حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از غرغرات [illegible] و استعمال [illegible] رطوبت [illegible] و معده [illegible] اطریفل [illegible]
محلل [illegible] غرغره و عطسه آوردن و [illegible] ساقها بستن [illegible] در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را [illegible]
و کار [illegible] که غضبناک شود و صفت حب اسطمخیقون [illegible] ادین شاپورین [illegible] ایارج فیقرا ده درم [illegible] زرد [illegible] اسقیل [illegible]

ده درم شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی
دو درم و نیم این نسخه را نسخه برگزیده میگویند نوع دیگر هلیله کابلی شش درم هلیله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید
هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم فانیذ چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانیذ را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان سرشته
و بکوبند تا همه یکذات گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست حب صبر صبر سقوطری سه درم مصطگی یکنیم درم سائیده بآب کرفس سرشته
حبها سازند شربت دو مثقال حب ایارج ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس حبها
سازند دیگر ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بدهند صفت
حقنه حاد شحم حنظل هشت بسفایج و هشت پودینه دشتی یک دسته کوچک افتیمون هشت درم یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نموده مقدار صد درم آب او بگیرند
و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس هر یک پنج درم بدستور معمول
در آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل ست دیگر صبر سقمونیا شحم حنظل مصطگی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین همه مساوی بآب کرفس
حبها سازند شربت یکدرم یا یک مثقال این نسخه جالینوس ست و اگر یک درم ازین حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه نواحی
دماغ کنند و مراعات معده و تنقیه آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند صفت نقوع صبر هلیله سیاه بلیله آمله بیخ بادیان بیخ کرفس اذخر اصل السوس هر یک
ده درم سنبل خوشبو قصب الذریره هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده صاف
نموده یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض صفت ضماد که تولید بلغم در معده
باز دارد سک و رامک و لادن و عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطگی هر یک دو درم مشک دانگی همه را سائیده بآب مرزنجوش یا بآب نعنا سرشته در
خلو معده بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند خداوند سبات و صرع و
فالج را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکه عنصل یا ماء العسل سرشته و حبها ساخته وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی
یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل باریک سوده عطسه آرند و نطول که در لیثرغس مذکور شد بکار برند مصنف حاوی گوید که اگر از
ماده بارد خام رطب باشد جلاب با زباد و بادرنجبویه و انیسون هر واحد دو درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند غذا نخوداب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه
بدن باین حقنه کنند خار خسک شبت بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج
یک دانگ در شش رطل آب بپزند تا بدو رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بیان پاشیده مری روغن زیت و عسل سرخ هر واحد ده درم دران
حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواء المسک حلو و شربت بادرنجبویه نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا کنند و بروغنهای گرم نشوق سازند و
طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و صعتر بویانند و مریض را گرسنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و آنچه در تسخین بدن و دماغ و معده کند
و این مرض را نفع بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک ده درم جندبیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع است و خوردن تریاق کبیر و جوزه و سداب و نارجیل قلایای مطبخه و
کشیر الابازیر و صباغات معمولی از خردل و مری و چغندر نافع بود و از اغذیه نخوداب و زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شراب
شراب بسیار مضر است و درین مرض می افزاید و ماء العسل بافاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل بطریق جلاب بپزند و کف بردارند و
چون قریب بقوام رسد دران فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطگی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بسته بجوشانند و استعمال نمایند طبری گوید که اگر
مانعی نباشد ابتدا باسهال طبیعت اولا باین مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم دور کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس
و حشیش غافث و قنطوریون و بسفایج و شکاعی و بادآورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل السوس مقشر و تربد و میان

وفوذنج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند وصره افتیمون در دیگ بیاویزند و
هنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم از آن بگیرند اگر مزاج مریض
متحمل این باشد والا بوزن هشتاد درم گرفته یکدرم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یک دانگ ماهیزهرج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته در آن مالیده نیم گرم بنوشند
واگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماء الاصول بنوشانند بادیان پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده
درم مویز منقی بست درم مصطگی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود ده درم همه
را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطبا هنگام عصر اخلاط درین ماء الاصول افشره و کادیم که آن دار شیشعان است می افزایند و بعضی هوم المجوس و اصل السوس
و برگ شبت زیاده میکنند و مختار من انست که ازین چیزی کم نمیکنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بیدانجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند تا هفت روز
برین مداومت نمایند و غذا درین ایام مزیرباج حلو و یا نخود چهل مطبوخ نخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظه منع کنند بعد از ان شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند
واگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد از ان بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یکدرم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده خشک نموده
یکدانگ غاریقون سفید ملائم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یکدرم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها مثل فلفل سازند شربتی
از ان سه درم و ثلث درم و این دوا انگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد واگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دران
بحسب تدبیر دهند و بدانند هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال او در مضمضه و استنشاق حذر کنند و بعد این استفراغات اگر مزاج او
حدت نپذیرد استعمال آب گرم در استنشاق و مضمضه بدان شیخ و بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر بالکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف هر واحد از شیح
و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیره و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک اول سبوس و نمک خطمی را در پارچه صره بسته بهم
را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند دو بار یا سه بار این عمل کنند واگر این فائده نکند تلطیف تدبیر باستقصا نمایند و ماکول و مشروب
او وزن کنند و گرسنه دارند و امر بشم مشک و شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند واگر تغیر مزاج او و صداع ملح نباشد بر مقدم راس این ضماد کنند بابونه اکلیل الملک
هر واحد ده درم صبر و مر و سعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و پیه بط و چربی مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند و هر گاه مزاج
او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او بتدبیر سبات ارقی نمایند **مؤلف** اقتباس گوید که در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را ببندند بستنی سخت تا بهوش آید و این پاشویه
کنند گل بابونه اکلیل الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دو سه وزیر تارک سر بمالند و روز چهارم
جندبیدستر و شونیز و برنجاسف هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاده علویخان لعل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج
فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند
و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون بیخ مهک و کرفس هر یک هفت ماشه
انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف و یا تودریین نه ماشه پاشیده بنوشانند دو وقت و بهر غذا بدستور دهند و همین نسخه چهار مسهل داده جهت
تعدیل مزاج و تنقیه مابقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده دو
روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطگی جندبیدستر هر واحد یکدرم صمغ عربی دو مثقال بابونه یکتوله در روغن
سداب آمیخته بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان روده دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد در زوال این علت از مجربات است

علاج سبات دموی

مبادرت بفصد سر و یا هفت اندام کنند و بعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت
نقره اولی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه واگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند و غسل پا بطبیخ بابونه و دلک

از نشا سبوس گندم سازند و بعد آن بسر دخشخاش مثل شیره کشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و بتلطیف غذا پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی و موی و سرسام و موی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد علامتش آنست که سبات خفیف بود مریض از آن بسرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل ماء القرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمیر زده بر سر مالند تا سر بر رفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا ماء الشعیر و آب یا مزوره زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود ابن نفیح گوید که اگر از رطوبت و تخم محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بطبیخ بارده مثل آس و روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه باردین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل السوس و برگ خطمی هر یک یک کف در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد … عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ بمثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فواکه مقوی بر سر و استعمال مشمومات بارده خوشبو و نطولات مبرده پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای دوار آن افتد باشوبه در بد اطراف و دلک آن بچیزی درشت و دوام تحریک ساعدها فهم سرکه و گرفتن بخار آن و تعریق راس بروغن گل مع سرکه کشیده آب حصرم و آب انار و آن بعض نیز مفید بود و تنقیه بدن از ماده تپ نمایند پس تقویت دماغ بمشمومات و غیره کنند و التصاعد بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه یا حبوب مسهله و مطلسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید بود و در صورت نفخ خوردن سفوف با دیان و اهلیل زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابو سهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسرعت افاقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب ردی الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوے قدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علاجش قول طبری باید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی است و اکثر احوال او زیرا که سبب موجب این بخارات حاده حاره یا رطوبت و یا یبوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی میشود و مزاج دماغ را متغیر و فضول محتقنه آنجا را گرم میکند و اعراض او آنست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا که خشک کرده هرگاه ترکیب این بخار حار یا رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد گاهی قلق کند و ضیق … ظاهر نماید هرگاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بران گران باشد علاجش بفصد کنند بعد … اسهال … هرگاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد مسهل نوشانند و حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند چون از فصد مزاج او متغیر شد غذای او ماء الشعیر و کشک و مزورات مثل اسفاناخ و اسفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب ننماید امر باستنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر زنان یا خر … آب نیم گرم … بگیرند … بنفشه و نیلوفر هر یک … کف و حی العالم و کثیرعصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسپغول و آذان الفار یعنی … آب … امر بانکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران بروغن بنفشه سعوط کنند و جمیع تدبیر او مرطبات نمایند … سفید … هر یک کف برد و کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و بروغن بادام بنوشانند … تازه … اگر … کفایت … مثل … شیر حار … مثل جو و خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر … امر بانکباب … تکمید … شود … سبات از ابخره غلیظ … بعد … شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل

و سرکه برابر آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلا شرط میان دو شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به و یا انار دو توله ورق طلا یک عدد آمیخته در عرق کیوڑه هفت توله بنوشانند اگر بهوش آید بهتر والا سعوطیکه در بیان غشی مذکور شد بکار برند که فی الفور بهوش می آرد پس اندکی شوربای بچه بز دهند و دوای مذکور صبح و شام نوشانند در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند در روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ترید نموده بوزن یک فلوس اول روز دهند تا سه وقت بهمین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاده کنند تا بتدریج بحالت اصلی آید و باید که مصطکی سه ماشه درانو شدار وی ساده نه ماشه آمیخته با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشمها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب یا آب گشنیز بآهن سوده بمیل زر در چشم کشیدن دو سه روز زائل نماید والا بعد هفته رگ باق و یا پیشانی زنند و استعمال سعوط مذکور در یک ساعت سه چهار بار و ضماد دال ماش مدبر بشیر بز در روغن گل سفیدی بیضه بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه و فاد زهر بری یک ماشه در بالائی جغرات گاوی دو توله و نهادن شیشه حجامت بر کتفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار نارنج و دوغ گاو مساوی که بسنگ یشب سه بار و همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب و غذا در دفع سبات هیضه و منع قی و اسهال و دفع دیگر اعراض آن مجرب ست و اگر در سبات هیضه و بائی بعد زوال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و نفخ هم باشد بادیانه شیره بادیان نه ماشه و الائچی کلان چهار عدد و زیره سفید چهار ماشه نبات سه توله دهند در روزی دو بار و اگر در ین اثنا اشتها کم باشد مصطکی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع یکتوله بلیسانند و غذا کھچڑی بنو ماش بریان بدهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الائچی کلان در آن افتاده باشد

علاج سبات غشی و ضربی

اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند بهر تقویت و تکثیر ارواح شوربا های لحوم لطیفه و چربت قلیه ها و کبابها و ماء اللحم و مفرحات و دواء المسک و مثرودیطوس و شربت فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماء اللحم در گلاب و آب سیب آمیخته با مفرح بارد یا دواء المسک بارد و گلقند نسترن و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بید مشک و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده با شربت مذکوره سرشته بدهند و ایضا در مثرودیطوس لطباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب و کافور بوبانیدند و در مزاج بارد دواء المسک حار و مفرح حار و شربت بیه یا مثرودیطوس در ماء العسل یا در شراب انگوری و یا ماء اللحم با اندک شراب مانند آن بکار برند و ایضا عود هندی و مشک و عنبر و فادانیا و جند بیدستر و لاڈن و شمامها استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هر چه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد بعمل آرند و مقویات سرد و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس انگاه در آگاهیدن سعی نمایند با ستعمال مقویات دماغ که در علاج امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط در ین باب از مجربات صاحب اقتباس ست برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یکتوله شیر زنان سه ماشه و بود اردو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یکماشه **انتباه** شیخ میفرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائی ست که بصاحب او غم آورد و آواز دویدن مسهره و طلای سنخرین بفلفله است و سعوط و طلای جبهه و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت میگردد و بقول قرشی تکلف انتباه اگرچه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مورد جید و مفنق بخاصیت و کیفیت هر دو است و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تطلیل سر بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و مشک بگلاب مجرب ست و در حالت افاقه غاریقون بروغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند و بران طبیخ افتیمون یا خیار شنبر بنوشند و بصبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد در لعاب دهن اسپ سائیده بمیل در چشم کشیدن مزیل سبات ست و کذا سفوف زردچوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن نیز مفید و ذکر یافتی اشیای مسهره در آخر بحث سهر سے آید **سبات اطفال** گاه باشد که خواب طویل با کسل و ثقل و ماندگی مفرط باطفال عارض شود و آنرا مبارکی گویند بهترین تدبیرش آنست که روز اول یک مگس پر دور کرده با یک ماشه اجواین مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس با همان قدر اجواین بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند درین عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد و فی الحال آید مگر و قتیکه ماده مرض بکلی منقطع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود و آنرا مبارکی نامند استخوان باشه دو درم مرداریده و سرخ لسبد و سرخ هر سه باب سائیده هشت روز بخورانند

سهر

یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست سوداوی و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شوره در دماغ و حمیات حاده بنا بر تصاعد بخارات یا بسبب لاذعه لبوسی دماغ و تجبت و وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوء هضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر و تشویش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیهٔ دماغ و تناول غذای باد انگیز و تشویش اخلاط و احلام و مفزع در خواب مثل با قلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و انچه پیران را افتد سببش یبوست اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاهی یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب در ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر پیدا شود یا در دماغ غالب شود و موجب سهر گردد **طریق تشخیص** اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی ست یا تری و در سر سبکی ست یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان یا خفت راس و حواس بیان کنند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر وجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل لهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش در قعر چشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر گویند و با آن علامات غلبهٔ سودا مثل توحش و تشویش احلام و فزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی گرانی نا ریت روح و سائر علامات غلبهٔ صفرا ادراک گردد از حرارت و یبوست صفرا بود و هرگاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم و غذای نفاخ و روشنی خوابگاه و دوا ایشا بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سببی از این اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد شدت و دوام سهر عروض سرفهٔ خشک در همه اقسام نشان موت ست و گاهی این مرض مؤدی بتشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا میگردد و بسلاک می انجامد

علاج سهر یابس

هر چند علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه شیرهٔ تخم خشخاش و شیرهٔ تخم کاهو نبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن ده درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش با آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت ماء الشعیر بشیرهٔ مغز و روغن بادام و سکنجبین سود مندست و سفوف کشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید بریان هر یک و نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر دو مثقال بخورند و گاهی مغز بادام مقشر و مغز تخم کدوی شیرین هر واحد و نیم مثقال نیز اضافه کرده شود و سفوف حکیم محمد و اله علاء الدین خان حریرهٔ خشخاش و خمیرهٔ آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلا و قرص منوم بارد که در قرابادین مسطورست استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب کشنیز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو درم سائیده قرص نموده بر یافوخ ببندند و روغن کدو و خیار و بنفشه نیلوفر یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سائیده در روغن کدو آمیخته و یا آب کاهو تر یا شیر زنان در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب هر یک یک توله کوفته در شیر گاو یا آب برگ کاهو پخته سر را بر آن ببندند و یا برگ قنب با شیر تر سائیده بطور ضماد بکف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر تر سائیده ببندند و کشنیز سبز و یا روغن قنب یا روغن بنفشه یا روغن بادام و یا روغن کدو و آب بر کف پا بمالند و تا زبون آب یا گلاب یا عرق بید مشک تر کرده نزدیک بالین دارند و ببویند و از آب برگ کاهو و کشنیز سبز و شیرهٔ تخم خشخاش و روغن نیلوفر مخلوط کرده و روغن خشخاش و روغن بنفشه و روغن کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر تر بر سر دوشند و قوی تر از آن شیر میش ست و کباب بر نجار اطعمه مرطبه اکل آن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و ضماد خشخاش با آب بنفشه تر و کاهو معمولی بعمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیرهٔ خشخاش و کاهو و شیر برنج و فیرنی و یا مزوره ماش مع کدو و یا ترب فهو روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل پا به آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و کشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و بجهت نیم کوفته و یا شوربای کله پاچه گوسفند اضافه یک شیر به سر بریزند و یا بپا بدان بشویند و اگر با یبوست حرارت بود ادویهٔ مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویهٔ مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و صفراوی نمایند و در اثنای تنقیه قبل و بعد آن تنقیه دماغ ملحوظ دارند یا استعمال اشربه و مطبوخات و غذاهای مرطبه و مخلخله بشیر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف و خصیتین و حوالی آنها بروغن بنفشه و بادام و تخم کدو چکانیدن ایشان در بینی و دلک و تمریخ بشیر و گاه گاه شیرهٔ خشخاش و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بقول ابن جزله لاجورد سهر سوداوی را زائل کند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل

مزاج روغن بنفشه یا بادام شیرین در بینی و گوش چکانند و شیر بر کف دست و پا بمالند و پنبه مندف بشیر تر کرده بر تارک سر گذارند و این نخلخه بویانند آب کشنیز سبز و
کاسنی سبز و کاهو سبز و آب سیب و کدو و گلاب و روغن گل و روغن کاهو و روغن یاسمین و عرق بید مشک هر یکی دو مثقال شیره تخم کاهو صندل سفید و گل ارمنی
و شیاف مامیثا و گل داغستانی هر یک سه ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه بچه بز
بنان گندم دهند شیخ میفرماید که آنچه بسبب یبس باشد باید که صاحب او غذای مرطب استعمال نماید و حمام معتدل خاصة پس کسی را که حمام خواب بیارد آن
غیر معتدل البدن و غیر جید المزاج باشد و بران یبوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط ردیه باشد که حمام ثوران آن نماید و واجبست که فکر و حیل و تعب ترک نماید
و سکون و راحت اختیار کند و ادامت تفریق راس و روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق دیان و استعاط آن خصوصا روغن نیلوفر لا سیما
سعوطا و دلک اسفل قدم بدان نماید و آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش بادقی و رتبه بیان ... دوا استعمال مثل جراده کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و
عصی الراعی حی العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی مینویسند که آسایش جویند و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر
و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره نیم گرم در گوش چکانند و لعاب اسپغول برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیه کدو و برگ کاهو و خرفه بغایت
خوردن سودمند بود و گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است ابن الیاس گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر زنان بر سر و تقریب بر سر روغن بنفشه و
کدو و ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو و جو و استعمال حمامات و شمومات خوشبو و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن مرماخور و لفاح
است و تنقیل بمغز بادام و خشخاش خواب آورد و حمام رطب با آب شیرین اگر خواب نیارد علامت ردی است دلالت بر حدوث وسواس و جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه
و ده درم شربت خشخاش با آب بنوشند و غذا مزوره ماش بکدو و اسفاناخ و کشنیز تر دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و آنچه خواب قوی آرد بوئیدن افیون و بیروج است سعید
گوید که ترطیب دماغ بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو و شیر دختران کنند و آبیکه در ان پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خضر گوید که تبدیل
مزاج برطوبات صرف کنند اگر حرارت نباشد و یا برطوبات مبرده داخلا و خارجا اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری
و آواز اشجار متحرک و اصوات طیبه لینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام مرطب پس از استعمال آن ... تدبیر ... مرطب چیزی نیست و کذا شرب ... ممزوج
با آب بسیار پس اگر فائده نکند بدانند که سوء مزاج با فساد اخلاط قوی است که حمام آنرا تحریک نموده و بخار آن بسوی دماغ متصاعد میشود درین صورت باید که تنقیه بدن
از ان اخلاط نمایند و استعمال ماء الشعیر ساده یا مبرد بشکر یا خشخاش بشکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر بمغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و
صداغ و سره و خصیه و مقعد بروغن بنفشه عراقی و سعوط آن بالغ النفع است و گاهی احتیاج بآمیختن اندک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند
اقراص مثلثه و اضمده و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن ... کدو بکف دست
و پا بمالند و باوجود این شربت خشخاش و شربت کاهو و سائر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماء اللحم و لحوم ماکیان فربه مطبوخ بنخود مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و ایضا ...
که دران کدو و کشنیز بچه مرغ رطب پخته باشند و قلیه کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوء مزاج یابس مع ماده سوداوی افتد علاجش علاج مالیخولیا و صداع
سوداوی است مع ترطیب دماغ و آنچه از ماده صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و سر از صفرا است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متاخرین مینویسند
که سهر سوداوی پیران را نیز افتد و علاجش بدستور مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل امزاج استحمام و دلک ... این نطول ...
کشک جو و گل بنفشه و خطمی و سداب گلاب و گل کرفس هر یکی دو مشت و مکو و برگ آن هر یک یک مشت قشر بید ساده چهار مشت در گلاب و آب ... پخته بکار برند و بعد از ان
طعام مناسب خورده آسایش نمایند سوید ... از اطبا نقل کرده که ضماد گل خشخاش و تخم آن و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا با آب مطبوخ تخم خشخاش سیاه کوفته
سرشته و روغن گل قثا و تخم آن و شربت مطبوخ خشخاش و شربت نیلوفر و مطبوخ جو بشکر و روغن تخم خیار و ماء القرع پنجاه درم بشکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بنان
گندم سفید پاشیده پخته و کاهو ... و کشنیز بعد طعام و یا تخم آن دو درم و باقلا و کدو خوب پخته بروغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و
گل کدو و روغن بنفشه و دستنبویه و سعوط روغن نیلوفر و روغن گل خیار و روغن بنفشه و تکمید بطبیخ بنفشه اسفنج تر کرده هر دو صدغ و پیشانی ... منوم است

علاج سهر رطوبی

که از رطوبت بود رقیه افتد و سهر پیران اکثر از ین قبیل بود و بعد نضج ماده بمطبوخ بادیان بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاو زبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی و غیره او و تقلیل الحرارة و گلقند باید که بمسهل بلغم که از ان ادویه شدید الحرارة دور کرده باشند بحب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا بشحم حنظل و هلیله زرد مرکب سازند صواب باشد و اگر رطوبت زائد باشد بدل هلیله تربد مجوف نمایند و گلقند سکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و بروغنهای شیرین مائل بحرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری مدام تفریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای حریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی رضراضی و شوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان فربه و نخاله و پالک و کدو قلیل کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه بمسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا زرشکیه و غیره دهر گاه این نوع سهر در سن پیری عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب او نطول مطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدن جو مقشر بعمل آرند و ایضاً نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او انداز ند جالینوس گوید که من هر روز برای خویش قلیله از کاهو میسازم و داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول او این ثبت رطب خوردن نیز ...

علاج باقی اقسام سهر

انچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره دیا قوذا ساده دهند و تخلخله استعمال کنند و سشتن روی و استعمال نطولات مرطبه و مالیدن روغن خشخاش و کاهو بر صدغ و پیشانی و اندر خلتن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از انچه درین تجربه کرده شده آنست که سلیخه یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو بروغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضاً بوئیدن آن و کسی که بقدر دانه کرسنه از ین دوا بخورد خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک و بابونه و بنفشه بر پیشانی ضماد کنند و اگر سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند بدستوری که در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شده و اگر چه ماده سهر آور صفرا و سودا و بلغم شور است اما گاهی بسبب فساد خون نیز سهر در بدن و گرانی گوش و سر و بسبب غلظ خون سرفه هم عارض شود و درین صورت بادیان اصل السوس پرسیاوشان گل گاو زبان قصب الذریره گلوی سبز هلیله سیاه جوشانیده شهد خالص داخل کرده دادن و فصد و مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر بسبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد که بخار آن بسر ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا باسهال یا بقی و بعد تنقیه غذای مریض باغذیه جید الکیموس مثل جوزه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی صخوری سازند و کاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوء هضم و امتلای معده و غموم و آلام و افکار باشد بر دفع تخمه و امتلاء معده را از طعام بقی و استفراغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجوارشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و تجویدیه هضم کوشند و ازاله سهر و احداث اسباب مذکوره نموده تدارک ما بقی بمبدلات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود و علاجش اجتهاد در ازاله سبب است و بیشتر با این سهر تپ بود و اسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منزوی گردد و از ان حمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که با وی اسهال بود بجهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت است و اگر بسبب دردی باشد تدبیر او تسکین وجع است و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد در فصل او مسطور بود و ایضاً در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش گردد پس روغنهای محلله حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطگی و سورنجان تلخ و بزر البنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود هر چه در علاج سرسام سوداوی گذشت بعمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر دادویه منومه که اکثر مسهوریان را نافع باشد از انجمله انچه باصحاب حمیات و غیرهم خواب آورد این ست که وقت شب دست و پای صاحب سهر محکم موئلم بربندند و بی تکیه بنشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلس سر و بروی او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بکشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار

وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که در آن خوف اختلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم از آن بخورانند یا اندکی از آن در ماء الشعیر یا شربت نیلوفر بدهند و یا اندک افیون تنها یا با زعفران در روغن بنفشه آمیخته بو یا شند یا داخل بینی را بدان چرب کنند و کسی را که سهر از ابخره دخان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه ریاضت کند در استحمام نماید پس قبل طعام بعض چیزهای مسدده بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان مرطبه منومه مانند روغن بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملائم و سواری کشتی در آب شیرین نیز خواب می آرد و همچنین ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن رو و دست و پا با آب سرد نافع ست و نوشیدن قدری از قنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم ست و چون را شنه و شبت تازه اکلیل الملک مطبوخ ساخته بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شاخ مستعمل را گرفته بر آن و چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد و انطاکی گوید انچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش تخم گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس با قلا هر واحد نیم جزو صبر زعفران قدری هر یک را بجوشانند تا مضمحل گردد صاف کرده آب را با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اعمال مجربه در دفع صداع و آوردن خواب است بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر در آن بگدازند بغایت نافع بود و تقسیم باید و مطبوخ مذکوره همین فعل کنند و کذا النطول آب آن و کسی را که این خواب نیارد در صحت و طبع نماید و اشتت و گویند که از خواص است نهادن عفران و صبر یا بیخ برگ کاهو که سرانها بسوی سر مریض باشد زیر تکیه و خبیر علم او و همچنین خوردن بیخ تنها و حلیه بهر طریق و تخم خشخاش کاهو شکر و بوئیدن عنبر سر شیطری گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بدستور بسازند در آوردن خواب بهیار مس کرده آزموده است و تسعیط بدان افضل است و بید و آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده هر دو مخلوط ساخته کاه آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد در مجربات خود ذکر کرده که از جوز ماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شلیم و اقحوان سفید و صمغ عربی آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوئیدن مجربست و ایضا سه عدد یا پنج عدد حب کل کنج بلع کردن خوابی آورست لیکن سکر نیزمی آرد و زعفران مفرد اقحوان و صبر هر واحد نیز ساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح و بزر البنج و افیون مکه یکدرم کوفته بیخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجربست و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و شنفویه و کذا خوردن باقلای رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذلک طلای روغن بنج بر حسب شقیقه فوق بزر البنج سفید نیم درم خواب می آرد ابو منصور گوید که استنشاق روغن که در آن شبت پخته باشند خواب آرد و کذا روغن که در آن خشخاش و بیرنج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و بقول رازی از افیون و بیرنج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب آورد و مجشی شرح اسباب نوشته که بقول عیسی بن یحیی اشتمام زهره ربعه باله جاب الیه نوم در ساعت ست بالخاصیت و کذا بوئیدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن شبه خواب آرد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم اقحوان رطب و وضع او زیر وساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که شرب جوز ماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و لیسقوریدوس گفته که شرب حماما و ضماد آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شربت تام آن سه درم ست و ابن زهری نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی نوشته که طلای سر و تنطیل بر آن با آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوز ماثل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزو نیم کوفته در آب بیز تا نصف بماند و بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا بمالند و این سفوف منوم ست کندر عود قماری هر واحد یکدرم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم کوفته بیخته شربتی یکدرم و این طلا خواب آورد گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده بآب کاهو تر بر پیشانی طلا نمایند سویدی می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده مطبوخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بط بدون اختلاط غذای دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ بیروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل دوشنه و هندی بفتشه ۱۲ ماجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند مجربست و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کل کنج نیز از مجربات اوست و نطول الطبیخ برگ بیخ یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد روغن بزر البنج در سرکه با آب حل کرده و صبر و باقلا بآب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن او افیون یک دانگ عصاره بیروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده ضماد کنند

ضماد

طلا

تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی و شقائق النعمان خائیده و گل بنفشه و بیخ یبروج و پوست خشخاش همه مطبوخ کرده و در روغن شلیم و گل حنا الحمق با آب حی العالم سرشته
هر واحد نافع سهر است و شربت بیخ پوست خشخاش و برگ و دو زعفران مرزنجوش و شبت و بیخ درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب با افیون ربع درم با الشعیر و تخم کاهو
و برگ گوش خر اندکی در شراب یا در جلاب دار چینی و شلیم منقوع در شراب و بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب و اکل لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرنب و دار چینی
و نان آرد شلیم و جو زبوا و تودری و شیم مرکی و زعفران و شبت و روغن او و نبات لفاح و تخم او و دانه میعه و فیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و یا از تخم سوسن آسمانجونی
ده درم مشک و عنبر هر یک نیم درم سائیده با آب خلاف سرشته تفاحه ساخته و کذا شم لفاح از تجربه ابن عرس و تفاحه مرو زعفران ماه شاه و بیخ یبروج و صمغ عربی
شسته و آرد جو بگلاب ساخته و سعوط روغن شبت و میعه و روغن او و تخم و ضماد شاه سفرم و ایرسا و گل و صفر و سر آن هر واحد منوم است و نهادن بیخ لفاح زیر سر و منديل بیده
و یا شاخ سفید سوخته در خرقه کتان صره بسته نافع و چشم حب القلقل در بست و شانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ لقلق و کذا چشم سرطان ایام اختفای قمر و
کذا پوشیدن موی مرده و فتیله قمر در میزان باشد سود مند است ذکر بعضی اشیای مسهره که در مرض حمیات بکار آید اجب است چنانچه بقول حکیم علویخان شمیدن آس
واجب میکند و گویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر میشود و کذا تعلیق راس بلبل و کذا چشم بوم بر تکیه نهادن و کذا پر او به سر نهادن و همچنین سر خفاش در قلب
او و یا چشم او زیر تکیه شخصی در حالت بیخبری و نهادن یا زغیب که بر آن باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر ریشه آویختن و ایضا موی سگ سیاه بر گوش نهادن و کذا
خوردن گوشت فاخته و تعلیق زیل او و کذا تعلیق چشم هدهد بر سر بیدار نمی رود و همچنین تخم کاو خورده اکل و شرب یا در دفع خواب مفید است و تعلیق چشم سرطان در امتلای قمر و کذا
بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم راست لقلق و یا گردن چوند و کذا کفتار هر دو ام و کذا اکثر آن بر خواب بر سر هر واحد مسهر است

آفات ذهن و نسیان

بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه است و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق تجاوز از اقسام نسیان شمرده اند اگر چه در حقیقت
هر سه قسم از اقسام آفات ذهن است و فساد این قوتها یا بنقصان یا بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده است
مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویش آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا و شیخ شارح قانون می نویسند که اصناف ضرر در افعال ما
چون از اسباب مزاجیه باشد در اکثر احوال بدو سبب بود که آن حرارت و برودت است و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن میگردد
ظاهر است که سبب فاعلی برای نقصان جوهر دماغ یبوست است و نیز از افعال این قوتها اکل بنقصان و آن از برودت باشد و اکثر میل بتشویش و اضطراب نماید و آن
از حرارت بود و سبب این همه یا ابتدا اندر نفس دماغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه یا سقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست
مع حرارت باشد و بادی مرض دیگر یعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکر نیز مشوش باشد و این یا در جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی از آن یا در دماهای
آن و گاه بسبب اخلاط یا سوء مزاج حادث در صدر قلبین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و بتجربه مشاهده آن شده و اکثر نسیان
و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض میشود و گاهی از اورام دماغ و خصوصا بارد چون لیثرغس میباشد و تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و بسبب
غلبه سوء مزاج حار بلا ماده میباشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکر است اگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بود و از یبوست کمتر و
در خیال امر بالعکس باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و نسبت ترکیب آنها واقع میشود و فساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع میگردد و فساد خیال از سبب
نقصان آن نباشد و در فساد ذکر از سودا است یا از صفرا یا سوء مزاج حار مفرد و علامات آن ممکن است و انطاکی گوید که اسباب نسیان بسیار است اعظم آنها شغل
نفس و عشق و فکر یا فقر است یا اهم حاجت که طلب آن شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر
سبب از این اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند و فراموشی زود بسبب صفرا باشد و عکس آن سودا بود و اگر حفظ سریع و نسیان بطی بود خون
و عکس آن بلغم بود و طریق تشخیص صحت مقامات هر یک از قوای مذکوره و محل آفت و اسباب آنها آنکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او شیء را در بیداری
و خواب درست و صحیح و موافق واقع بود پس اشیاء و احوالی را که در بیداری یا خواب دیده است و از آن غایب شده تعبیر آن ممکن باشد و اگر سهو (۲)

بسلامت باشد هرچه بیند درست بیند و هرچه بشنود درست بشنود لیکن هرچه دیده و شنیده زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر یا آفت در مؤخر دماغ بود و اگر بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت حصول مطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر شده و خواب کمتر بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان آن آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کند از آنچه نا حذر کردنی ست و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد چیزی که قابل امید نیست و طلب کند چیزی را که نا طلب کردنی ست و کاری بکند که نا کردنی ست سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را خلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلاً ریشه از جامه بچیند و گاه از دیوار بچیند و اشخاص کا ذبه روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض میگردد پس اگر جمع گردد و یا سلامت علامات نقصان یا تشویش فساد و آفت در دو قوت و در بطن دماغ و یا هر سه باشد لیکن هرگاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود در بعض وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر که علامت برودت سا ذج ست نیز پیوسته بعد از آن سعال کنند که خواب بسیار می آید یا کم و در سر گرانی محسوس شود و با یکی خشونت از بینی و دهن و چشم می آید یا خشک ست و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش کرده باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام باشد سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشد و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع و تتابع بران شود یا باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف کشیده و مزاج یابس اول و نحافت و نبض صلب صغیر متواتر و قاروره در غلبه سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد و هرگاه تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره در یکی گردد و آثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس و تشنگی و قلق بین و تحلیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز پیوسته و اگر تقدم او رام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشتغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان یافته گردد سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صور یا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن شود و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض فکر در آفت آن ذکر نماید و گویند که علم هر یک از انها آنست که با ضحک و سکون باشد و اضداد انها آنکه با ضجر و اقدام و خصومت باشد و بقول قرشی غلبه نسیان مع صحت بدن منذر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان ذکر نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ را انعدام و بعضی هلاک الذکر نیز میگویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آنست که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود و احیاناً اگر دیده هم گر یاد نماند و صور محسوسات را بمجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان بهیمه باشد مثل بلاهت و احمق گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض میگردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام نسیان

بدانند که علاج فساد هر سه قوت واحد ست مگر فرق همین قدر ست که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد خیال بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک حجامت نقره و قفا و ترک مجامعت و تخم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و چیزهای مثل ثوم و بصل و جرجیر و گندنا و مبردات مثل عدس و شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون گفته که قویترین اشیاء احداث نسیان کشنیز سبز ست و بعد آن اسفیوس و باذروج نیز محدث نسیان ست و اکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و گلات نیز مورث نسیان ست و روفس و رازی گویند که افراط در جماع و خواب بعد

و سهر مفرط و افراط و ادمان سکر و ورشه نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مضر نسیان ست و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان وی و هدهد و چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع ست و مغز جوز هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و کنجشک بالخاصیت مزید جوهر دماغ و مفید نسیان ست و گویند که اگر علاج یک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم با آب و شهد هر روز بخورد تا هفت روز هرچه یاد کرده است فراموش نکند و هرچه فراموش کرده باشد یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضهٔ همه حیوانات نافع چنانچه بیضهٔ ماهی درین باب نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برهم ڈنڈی کوفته بیخته بقدر یک توله با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سود مند ست و کثرت فکر و تقاضا بحث و مذاکره در علوم عقلیه و درس و تدریس فن و مجاهده و خواندن و مداومت آن نماید و سرور و نشاط و استماع اصوات حسنه و بوییدن گلها و خوشبوها مقوی و مذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای رفع نسیان مجرب ست خصوصا اگر با شکر خورند و کذا خوردن مویز سرخ به نهار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کرده و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نان اندرانی و نوشیدن شیر تر و تازه که در ان قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خشخاش و یا تخم ضبان و یا نسرین و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضهٔ مرغابی و یا تخم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریشم و یا جگر گرگ بریان کرده و یا تخم باکلیان یا دماغ آن و یا تخم دراج و یا مغز بادام شیرین با شکر و یا بلیله هندی یا گوشت چرز و تعلیق قلب کفتار و مغز استخوان آن بر ذراع و کذا مخالیب آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیر وساده هر واحد نافع اقسام نسیان ست و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد در جلد هدهد پیچیده با خود داشتن و قربت زن نکردن و حیوان پخته از حیوان باشد بخوردن فرق کای عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوطا بروغن بیضه مجرب است بولس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسخنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معا بر یکی یا مرکبه کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غراغر بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولا ترطیب سر بسرکه و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند

علاج نسیان بارد رطب

اگر سبب آن سردی ساده بود بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه در بیخا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد تنقیح منضج بلغم تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حاره و حب ایارج نمایند و چند بیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت تنضیج مادهٔ بلغم مطبوخ اسطوخودوس و بادیان و بسفائج و بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک هفت ماشه فنطوریون دقیق در بیخ عاقرقرحا شکاعی یا دارچینی هر یک چهار ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز یا زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخود آب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیهٔ دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و برگ سنا یکنیم توله و ترنجبین و مغز خیار شنبر هر یک شش توله شیر خشت چهار توله خمیرهٔ بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس سه توله روغن بادام پنج ماشه و مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز نیز ماء العسل معمول یا عرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه فنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت [illegible] و بزوری حار هر یک دو توله تودری پنج یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نسخه جابر بیخ مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثر عظیم دارد لبان ذکر وج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دار فلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند یا بجمله بعد تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علویخانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون نسیان سدید گازرونی و معجون انقروایا انطاکی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادین اسطور ست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون بلادر در تقویت ذهن عجیب ست فلهذا بلادر را مثل حفظا مند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات و اطلیه و دهان وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضا غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا عسل آمیخته استعمال کنند و گاهی مرزنجوش زوفای خشک پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس نرگس و چندبیدستر کنند و در بینی دهند و سعوط جوز بوا شحم ارمنی قرنفل مرزنجوش

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ را به آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نیز مفید است و ایضاً بهر تعدیل مزاج بوره ارمنی خردل جندبیدستر سداب بری با سرکه عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابو جریج گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب بری سائیده در آب بیز ند و بعد حلق راس و دلک آن بسیار چند در شست تا آنکه سرخ شود بر موخر سر طلا کنند که کدامی ضماد نافع تر از این ندیده ام و ایضاً در حمام سر را بخور قرحه شستن بما لندو بهر تقویت دماغ مشک نسرین مانند آن ببویند و غذای یابس خفیف قلیل مثل عصافیر و قنابر و غیره طیور یا بسه کباب کنیان شوربا آن با توابل حاره مثل دارچینی و قرنفل و فلفل و سادج هندی و سنبل بوا و زیره درین قسم مناسب از بقولات بارد رطب خصوصاً گاو زبان و جمیع اغذیه مرطبه اجتناب نمایند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد رطب است بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع بقرنفل و بسباسه و سادج و کندر مجرب است و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیت در تجفیف رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دار فلفل مزیل نسیانست چون بعسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکب مساوی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر و وج را خاصیتی ست در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله کابلی بعسل سرشته و یا زعفران یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اسارون یا ایرسا و یا فلفل هر کدام هر یک دو درم سائیده هر روز یکدرم با ماء العسل که عجیب است و یا جعده جبلی و یا شادریطوس هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج بعسل سرشته و یا جوزبوا و یا حب البلسان یا انیسون یا دیدیا یا ... بشکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یکمثقال یا خردل تنها بر نهار و یا مخلوط با غذیه یا کندر بعسل سرشته و یا یکمثقال از آن آب یکشبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن یا اقشار کندر و یا بادام تنها و یا اسطوخودوس یا اکلیل الملک دو درم بعسل پنجدرم و یا انجدان یا تخم بادرنجبویه یا فلفل سفید و یا اقماح اذخر و یا دارچینی لا سیما که هلیله کابلی و آمله ضماد نمایند و یا ... و قیه خصی لبان ربع اوقیه شیرتی از آن پنجدرم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید با ماء العسل یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینه جبلی و یا ... و یا سنبل الطیب ... یا اترج یا حذبه بعسل یا حلبه یا دار فلفل بشکر هر روز یکدرم و یا بخور دسخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر بروغن ... یا ... یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز برابر سائیده بسرکه سرشته و کذا خردل و آب ... نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب شم ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان سداب و حاشا هر واحد ... بروغن ایرسا و انگم و یا مشک یا جوزبوا و یا نسرین یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دواک موخر سر ... یا بروغن ... یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهره کبک را اول هر ماه و یا روغن خردل یا بخردل سوده و غذا تیهو بریان یا مطبوخ ایام ... و یا دوام اکل ... یا اقشار پخته و ... بسیار روز هر واحد نافع نسیانست اطریفل سطوخودوس تالیف حکیم علویخان مفید نسیان و امراض دماغی بارده رطب و نهایت مقوی دماغ بارد است حافظه را قوت دهد بیخانه مقوی الذکر است عاقرقرحا قرنفل هر یک ... بسفایج ... سعد هر واحد یک نیم مثقال گل بابونه دو مثقال ... حب الرشاد ... هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دار فلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد و پوست هلیله چینی پوست بلیله وج ترکی ... بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک ده مثقال شهد خالص یکصد و ... مثقال مویز شسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق عصفر و عرق بادرنجبویه هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق ... هر یک یک رطل ... صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود و فرود آورده بگذارند تا سرد شود و بمالند و بفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند و کف آن گرفته ادویه ...

کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده ببیشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخورند مقوی حواس ست و ذهن را تیز کند فکر و تعقل را رواج دهد و مقوی قلب و محرک باه ست مشک عنبر مصطگی
در گلابی که قدری صمغ عربی دران حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته دران آمیزند و خمیر کرده فتیله ها بر پاره کتان زنند و بسوزانند و اگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن
باشد بوی آن نیز رسد و اگر دود آن بلباس رسانند معطر سازند و ایضاً که تقویت ذهن و دماغ و تذکیه حواس نماید و دافع الخفقان و غشی کند عود هندی قسط شیرین صندل سفید
هر واحد یکجزو مشک کافور هر یکنیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجت بسوزند و بخور ازان استشمام نمایند که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجرب ست شونیز بلیله کابلی
هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید و چند خوراک یکمثقال دوای هندی دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان لند دکھنی سیاه پان شاده کند
که متصل شود بیت آن برگ را با بیره پان چنانچه متعارف ست بخورند و مداومت نمایند که مجرب ست و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهند ایضاً که در تقویت حافظه
بادام اسرع بخشیده ست مال کنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک و نیم جزو قرنفل یک جزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل شیر سرشته و شربتی یکدرم بخورند ایضاً جهت فراموشی
دافع تبیل پلدی کوٹ شیرین بچ ملٹھی باچه و سندهی زیره سیاه نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم با شهد و روغن بخورند ایضاً از تکمله کندر زرنباد
پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح و شام بخورند سفوف حفظ که جهت نسیان بالغ النفع ست و در تنقیه دماغ و تولد حرارت غریزی موثر کندر
هفت درم مصطگی چهار درم دار فلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم با آب گرم و در تحفه قادری دارچینی
عوض عنبر ست نوع دیگر برای انسان کند بچ ترکی زنجبیل هر یک پانزده درم سعد کوفی سلیخه دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم
سعوط که حافظه قوی گرداند و از النسیان بلغمی بعد تنقیه عام و خاص استعمال کنند مشک یکحبه جند بیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند شربت
اسطوخودوس که در نسیان و سبات مفید و جهت تنقیح مواد سوداوی و بلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس بیخ درم بنفشه گلسرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس
گاوزبان بادیان تخم کرفس تخم هر یک ده درم مویز منقی بیست درم سپستان سی عدد هلیله کوفته نیم سائیده بجوشانند و با شکر و عسل شربت سازند و از ده درم
تا پانزده درم با آب گرم بدهند شربت ابریشم بادمیاتی تالیف حکیم علویخان مقوی دماغ ست حال دماغ را که مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت بود نیکو گرداند
ذهن و فکر و حافظه را قوت دهد رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب بهر تاب و خیسانده
خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوت آن بآب بیاید پس ابریشم مقشره را دور کنند و عسل سفید خوشبو صاف در ظرف دیگر حل کرده اسطوخودوس
زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم زیر آن کنند و دائم
کیسه را بمالند تا قوت آن بعسل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه را بمالند و بگلاب شسته بفشارند و کیسه را دور کنند و یک لمحه دیگر آنرا بر آتش نهند که رطوبت
گلاب جذب شود پس عنبر اشهب و مومیائی اصیل هر واحد یکمثقال مصطگی رومی علک الانباط علک البطم را تیغ هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک ترکی
جدوار خطائی هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یکمثقال ممزوج کرده نیکو بهم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی یکمثقال
که در نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب ست قرنفل بسباسه ... نمایند معجون نافع نسیان و امراض دماغی بارده مقوی اعصاب و هاضم طعام نافع سلسل البول و اوجاع مفاصل
بعد تنقیه بلغم می آید و دافع بلغم موافق مشائخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در فائده هست گل بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل جوزبوا خولنجان آمله پوست
بلیله زرنباد سورنجان شیرین مقلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم معجون جدوار مجرب برای نسیان حادث
از برودت و رطوبت جدوار فاوانیا عود هندی بسباسه بخور مریم بابونه اسارون برگ سداب ذخر مکی ایرسا جوزبوا دارچینی دار فلفل کندر سعد هر یک سه مثقال

جند بیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال قرنفل پودینه فلفل سفید هر یک دو مثقال مغز نارجیل مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک بنات سه مثقال عسل
مصفی ده مثقال معجون سازند معجون فرح نافع نسیان نسخه اعظم شاه پنج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیره سیاه شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند شربت خوراک
یک مثقال بعرق بادیان معجون نسخه بیمارستانی حفظ از سدید کازرونی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر دار فلفل وج نمک هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دار فلفل کندر هر یک سه درم
پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند معجون حفظ از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است شاگرد
سدید هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران دارچینی عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یک مثقال معجون کندر نسیان را تقویت دماغ و دل مجرب است دارچینی بهمن
سنبل الطیب حب بلسان عود صلیب مصطگی زعفران کندر سوسن سفید عقرقرحا سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون هر یک ده درم
بلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق مقشر زنجبیل فلفل سفید هر یک پاؤ ماشه نبات چهار درم عسل نیم پاؤ کوفته
سرشته سازند معجون لبوب تالیف علوی خان مقوی دماغ نافع نسیان و رعشه امراض بارده دماغ حب الصنوبر طلا ابریشم مقرض دخترباد بنجویه عود پوست بلیله کابلی دارچینی کندر
هر یک یک مثقال مغز پسته مغز نارجیل مغز بادام مغز چلغوزه مغز فندق مغز حب القطن هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یک مثقال معجون حافظ
العقل نافع اختلاط عقل و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب است تیار آید ده مثقال پوست بلیله زرد کابلی بلیله سیاه پوست بلیله هر یک
پنج مثقال طباشیر صندل سفید بسباسه ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بنفشه هر یک یک مثقال کوفته بیخته با روغن بادام چرب کرده مویز منقی
سی مثقال بادرنجبویه گاؤزبان مغز تا مهرا شود با بید صاف کنند و عسل و نبات هر یک چهل مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه داخته معجون سازند شربتی دو مثقال
مفرح ابریشمی از ترکیب مصنف الیه مقوی دماغ و قلب است ذهن را ذکی گرداند و نسیان و خفقان را ببرد و ردی را زائل کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست بلیله
کابلی پوست بلیله هر یک ده درم بهمن سرخ اسطوخودوس درونج بادرنجبویه ترنج سرطان بحری حب بلسان مصطگی دارچینی زنجبیل هر یک پنج درم قرنفل بسباسه
جوزبوا زعفران کندر هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جند بیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هر یک نیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه سرشته خوراک یک مثقال
مفرح الیاقوتی مسهلی ساخته بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ است موجب ذکاوت فکر و ذهن مزیل بلادت و حمق عارضی است بلیله کابلی بلیله
سیاه و پوست بلیله آمله منقی هر یک بست درم اسطوخودوس درونج بادرنجبویه کشنیز هر یک ده درم اذخر قرنفل دارچینی عود قماری کبابه مصطگی سنبل الطیب ابریشم مقرض
بسباسه درونج مغز نارجیل هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل بوزیدان هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم عنبر شش درم جدوار ورق طلا مقرض الماس
قوی تر شود مشک سیاه ... هر یک یکدرم کوفته بیخته مصطگی و ... عسل و روغن بادام ... بادام ... وجد ... جرب
شود ده بسیار مصفی ... شربتی یک مثقال دو درم اقوال حکما مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد ... ساده ... ده ...
مسهل هر کاه ایارج و شحم حنظل جند بیدستر عاقرقرحا زنجبیل با ایارج جالینوس لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از آن روغن ... جند بیدستر ... طلا کرده
اندکی سر که بران پاشیده بر سر طلا نمایند و گاه خلخال بغشاء معمول از خردل و سداب بر سر ... باشد ... تا سم ... [illegible]
باشد بر سر ... بعضی وقات بخردل عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر ایارج فیقرا سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام ... مشک جوزبوا ... قرنفل ... و بسیار ... بیدستر
غذا نخود آب شوربا ... العسل ... یا ... تنقیه سازند و ... اگر از ماده بارد رطب باشد بعد از تنقیه ... در علاج امراض دماغی ... گذشت ... [illegible]
بسیار روشن بدارند و اولا ابتدا با استفراغات خفیف ... ایارج و شحم حنظل و اندک جند بیدستر کنند بعده بتدریج ایارجات کبار ... بعد از آن ... [illegible]

معجون بلادر استعمال نمایند که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و افاده حفظ ست و ایضاً سائر مسخنات از جمرات و غراغر و شمومات استعمال کنند و در تجفیف دماغ استعمال
کنند بلکه تدریج نمایند و حد در کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این در نسیان بیفزاید و باید که از مسکر و جماع و امتلا احتراز کنند و از
اغتسال آب مطلقاً اجتناب نمایند مگر آنکه آب گرم ارتجاع و آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاس ست و اگر ایشان را امتلا عارض شود بعد آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه مسکنه منقله و مخدره و مبخره
پرهیز باید کرد و امتلا از شراب بسیار مضرت اندک از آن انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غشی سازد و استکثار آب مضر ترین چیزها برای ایشانست خواب روز و بالجمله خواب مفرط
مضرست و خصوصاً بر امتلا کثیر و اطبا بسیار نیز مضعف روح و محلل آنست معذلک امتلا دماغ را ابخره کند و حرمل و دار فلفل مربی برای ایشان تجربه کرده شده و همرو در حفظ زیادتی
بخشد و این هم تجربه رسیده کندر سعد فلفل سفید زعفران یکی مساوی با عسل سرشته هر روز یک درم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه یک جزو شکر طبرزد سه جزو
ایضاً مجربست اگر هر روز بر ناهار یک مثقال از دو خورند که در آن کندر سه جزو فلفل یک جزو باشد و ایضاً زیره پنج جزو فلفل یک جزو وج و سعد هلیله سیاه هر یک یک جزو عسل
یک جزو و چند مدت باید که با دویه مفرده یک تنها بر مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این کنند از علاج سبات علاج لیثرغس کنند مثل حقنه با حاده که در آن
شحم الحنظل و قنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم
و جند بیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را با یک سوده در آب کیله ذلک جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و چون تنقیه بدن باین حبوب کنند تدبیر یک روز باید لیثرغس و
سبات مذکور شد مثل نطولات و طلیها و دهان بر سائر اجزاء سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این امراض ذکر کرده شد بیو یانند و اگر از آن نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج
لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج شباذ ریطوس استعمال کنند بعد از آن معجون بلادری دهند معذلک استعمال نطولات و طلیها و دهان سائر اشیائیکه در باقدم مذکور شد از اغذیه ملطفه
بهمان نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بتدبیر لیثرغس نمایند و تنقیه و لا با دویه که در قول شیخ گذشت بعد از آن ایارج روفس و غیره که در قول
مجوسی گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبا قدیم این را چهار
تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف الحرکه مطلوب باشد خردل استعمال میکردند بعده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آورند صحیح باشد و آنجا که معلوم شود
که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ از وی سودمند تر در مرض نسیان نیست و در استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی نیز خرج شود و
ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب یادتی سردی باشد و سردی و خشکی سبب یادتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گوشت دراج ست بخاصیت آنکه از
غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد قوی تر شود و طریق مربای وج اینست که وج را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر آن بریزند
چندانکه دو انگشت بر سر آن بایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند بعد وج از روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بیست یا چهل روز در جو پنهان
بعده برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را بسیر و طریق مربای دار فلفل همینست این معجون نافع وج سعد دار فلفل زنجبیل کنند هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار چرب کرده
عسل سی استار سرشته و در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید که در نسیان بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا یا ایارج لوغاذیا و غرغره باید
که در آن دینه خردل بخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندس و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن سوسن و خیری و قسط
تمام و مرزنجوش و مانند آن و شمم جند بیدستر و بو دینه و غیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع این علت ست هر صبح
جلاب با مویان یکدرم با وج بخورند و در اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیره قرطم و دواء چینی و فلفل سازند و بعد نضج تام مرقا روده ایارج
بحب ایارج و حقنه های حاده که در صرع بیاید باید کرد و تقاید بگلقند عسلی یا شکر تری یا ماده الحیوة یا اطریفلات کنند تربیت بجا موافق صاحب این علت ست و الکباب آب بلطف محلل مثل پا بونه

فایده معجون لبان

ودرزنجوش وامثال آن کنند و این دوا ذهن بیفزاید وحفظ دماغ از ارتیاک بلغم دران نماید فلفل دار فلفل وج دارچینی قرنفل سنبل رومی هر یک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران دو درم عود خام دو درم مشک یکدانگ کوفته بحریر بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان یکمثقال و این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد ده درم فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و مربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم از ان بخورند نسیان را زائل کند **نجندی** گوید که اولاً نضج ماده بجلاب یا در تجویز عناب اصل السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخود آب بمغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیهٔ دماغ بحقنه‌های قویه کنند و بقراط درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کنند از فوق بیشتر آنرا عصب قبول میکنند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنه‌ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر از ان تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج جائز داشته‌اند یا ایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر و بودینه مشک جوزبوا شیح هر واحد یکدرم سائیده از ان مثل تفاحه ساخته دائم بو بیند مفید بود و این نطول نافع ست بابونه بادرنجبویه اکلیل الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یکشبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بسرشند و هر یکماهی آن نافع ست در استعمال دار فلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر خلگرده ده درم بخورند و گویند که اگر معجونی که دران زعفران ست در قول شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کند مرتبه بشارت و کهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از انچه از ان بسازند اجتناب نماید و یکمثقال از ان بگلاب بخورد و معجون [illegible] نافع ست و معجون لبان بسیار مفید ست **ابن نوح** گوید که علاج او حقنه‌های حادّه ست و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال بایارجات مذکوره در باب مالیخولیا و شم جندبیدستر و بودینه وغیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب و دهان و تمایش حارهٔ لطیفه و تناول بلادری و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و تافسیا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضای

فایده حریره خردل

بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بورهٔ ارمنی بشویند و بر جنگاه غرغرها و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخود آب بخردل و حریرهٔ معمول از بادام و عسل سازند و ماء العسل بآب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر حمام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و امثال آن نمایند و وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و در آن سیخ زنها بزنند و با آتشگاه قند و در شیشه کرده روغن گاو و چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته در جو دفن کنند و باقی ترکیب انجاست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق بعمل آرند **انطاکی** گوید که شک نیست که نکایت درین مرض غالباً از برودت میباشد پس بحسب اعتنا بتنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و گل معاجین آن و بلادری تدهین بروغن خلوق و این معجون از ترکیب‌ها در نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجربست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد هفت درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه و دارچینی هر واحد چهار درم صبر یوند غار غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یکدانه بقوام العسل بسرشند شربتی از ان یکمثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر علاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده تطیب و ترغیب باشد باقی هلیله جات و برادهٔ آهن اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند **طبری** مینویسد که معالجهٔ نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین تنقیه آن بحقنه‌ها و ادویهٔ مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیهٔ دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یک درم مصطکی اسارون گل سرخ هر یک دو درم افسنتین بسفایج هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب صاف سرشته مثل فلفل حبها سازند شربت از ان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد و یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و تحنک بایارج فیقرا کنند و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جندبیدستر یک حبه در روغن یاسمین یا روغن سوسن یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم از ان سعوط کنند و آن بسیار سعوط بجندبیدستر مکرر کرده مید... و زهرهٔ کلنگ مع روغن یاسمین سعوط می کنانیده و اثر نیک میکرد و بعد از ان ناش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک... سعوج باد آورد یکدرم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت سه درم همه را باریک سائیده بسرکه کهنه و اندکی ... آمیخته بعد حلق راس و دلک آن طلا کنند و اگر بحدت این ضماد بیمار صبر نکنند اندکی از روغنهای گرم

در آن زیاده کنند و امر بچشیدن کنند و روغنهای خفیفه در بینی و در آن گذارند و بیرون کشند چون این مرض را با کثرت شامل کنند چون صعب و متعسر گردد تنقیه بخورانیدن لوغاذیا باین ترتیب است

که چند روز ماءالاصول بنوشانند بعد از آن هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم بسفایج ده درم و ریوند سه درم کوفته همه را با بطبوخ مطبوخ بپزند پس هفتاد درم از آن گرفته و ایارج لوغاذیا که بدین یکسال اقل شش ماه گذشته باشد یک مثقال نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب مطبوخ مذکور بنوشانند و بپرهیز قبل ستکم

لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد انفراغ از آن ده روز کنند تا قبل شرب و بعد اسفیدباجات جوزه مرغ و ماکیان با نخود بسیار پخته مزید کنند شوربای او بنوشند و از لحوم آن اندک بخورند و اگر یبوست بر دماغ او و سایر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه به پرواز آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات شیرین مثل

طیهوج و حمل و بچه مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تمام بخورند بدان انقطاع نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج در وقت و بلد احتمال نماید اندک تریاق کبیر خورانند و امر بتحنک شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بر آن نکنند

که مودی بفساد عظیم گردد و این جمله از معالجات این علت است و گاهی اعراض دیگر نیز لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و احساس اندک درد و یبوست پس گاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب است و در اینجا ورم است و امر بفصد و تطلیس نمایند و اگر شود موجود معالجه بدان نمایند مرکب

باشد و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن بعلاج مرض مذکور رجوع کنند و برین قیاس بطریق او نمایند و مراعات

تغیر مزاج او کنند زیرا که گاهی بسبب اهمال طبیب مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و بامراض قاتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد

و آن حفیف خفی است پس اگر چنین ظاهر شود از قرب چیزی از رنج تقیه و معالجه بیندیشند و بیاد رستاقصد نمایند و معالجه بطریق غرغره و تعطیس و نطال فتیله الاخر

تقریبین تحریک ان قوت امت از بیخ شیرش و رنج کنند تحتین عنصله نوشانند این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کنند و عنصل از اخص ست در تحلیل

رطوبات غلیظه بهر طریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر دست طلا کنند رطوبات غلیظه را تحلیل کند و سرکه عنصل و سکنجبین آن این علت را بسیار نافع

و گاهی از عنصل ریک دهد در بیش نهاده تا التیام و صبر و زائل شود و با شیای دیگر مثل انگشت قلیلی فلفل و صبر مسحوق و این علاج قریب بکلیه بلده

گرفته سوداء کلی آن مثل جمیع اجزاء باشد و مریض ضماد کنند و این ضماد بسیار نافع است و خطا نکنند و مریض امر کنند لاسیما اگر در ابتدا تپ خفی باشد

ساقین و وضع محاجم بر آن بعد فراغ تام حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض قدمین آن تا حد

زانو بعنصل ریک دهد میکنند تنها و با ادویه دیگر مثل عنصل بیان رطل صغیر خردل ده درم برگ خردل تازه یا خشک صغیره شنه سه درم باریک سائیده تقریبا

معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا قار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض تقدیم تضمید ساقین و قدمین جذب اخلاط از سر است بسوی اسفل بدن

و ایضا طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب ان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین

بر طبیب از رنج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنابر مشارکت میان این هر دو و ما امر میکنیم مبتلای ساقین ما لیدن قدمین هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل

و لهذا ضماد ساقین قدمین کرده اند و بالجمله واجب است که درین مرض از مراعات مرتب و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشود و سببش

این است که چون اخلاط اینجا محتبس میشود متعفن میگردد و چون متعفن شد گاه ورم و گاه تپ خفی حادث میکنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم است تا در معالجه

غلطی واقع نشود و ایضا طبری نسیان را که در ان حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آنست که در ان انسان چیزی بیان

نکند البته و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد بهر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم است یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم مؤخر

دماغ بود دوم آنست که برودت و یبوست بر ان غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض است و همچنین حرارت و یبوست

و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سرسام بارد آنست که بعض اینها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما هلاک الذکر چیزی

ازین اعراض نمی باشد بلکه هلاک ذکر بود و فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد آنست که مریض در اکثر خواب کند و گویا که بادی صدر بود و خطا میکند

تا بینند پلک تهت میشود و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نشود و از بینی او مدام رطوبت سیلان میکند و مؤخر سر چنان ثقل دارد که گویا از قبل فرو میرود و بخبه

متناسخ کہ الیس لاغر شدہ را عارض میشود و صاحب این را عارض میگردد و علاج این نوع آنست کہ مبتدا بقوت و تسخین مزاج مرطوب بسیار نرم تواند و مزاج کنند پس اگر محتمل استفراغ باشد اول
کنند و از فوق استفراغ کنند کہ بقراط صاحب این مرض را بدوا از فوق منع کرده و باید کہ حقنہ نرمہ مرتب باشد مرتبہ اول حقنہ بسازند از این نسخہ کہ بغایت نافع باشد
حلبہ برگ کتان گشنیز برگ سداب ہر واحد یک کف انجیر سیاہ پنجاہ عدد سبوس گندم در خطمی ہر واحد یک کف در دو صرہ بستہ انداختہ و بجوشانند و مطبوخ حقنہ سازند با الیس
روغن خیری یا بسہ درم شکر سرخ دہ درم بورہ ارمنی نیم درم انداختہ در آن حل کنند تا نرم شود و بار دیگر صاف نمودہ نیم گرم حقنہ کنند و این حقنہ ہفتہ تفریح نمایند بعد از آن
ترازان کنند در آن خطمی بابونہ قیصوم و برگ کرفس تخم شبت ہر واحد کف زیادہ کنند و بعد طبخ و تصفیہ روغن سداب و روغن سداب انداختہ باشند تا پس چند ہفتہ و بعد
حقنہ نمایند و اکتفا بر این حقنہ نمایند و بعد از آن قوت مرض الی النفس لاغر نمایند پس اگر علت ثابت شود آثار صلاح پدید آید از آن حقنہ و بر آن زیادت نکنند و اگر دیدن تہم
و انحلال و انحطاط پیدا شود بعد از این استعمال نمایند از این حقنہ بعد تصفیہ و شیر خشک سرد مشک نیم ہر واحد یکدرم در آن افزایند و این حقنہ یک ہفتہ کنند بعد از آن
و ہندو از غذا بر کبوتر بچہ و در سیر و اندہ و یحیک مطبوخ با نخود و زیرہ و لحوم حملان کوچک نیم یک النزوم بنا نماید و ...
یا انحطاط پدید شود و صلاح ظاہر شود از این علاج نمایند و اگر زاد متغیر گردد و مشک و عنبر شیر و سودہ ہر واحد ... در آن ضماد نمایند ضماد خردل اسارون در ہر ...
از آن ضماد شلیثا بست کہ نیم درم فرفیون تازہ سفید نیم درم ہر یکہ بسایند و یکجا کردہ بر سر بیان نمایند و بستہ از آن بعد از آن روغن قسط یا روغن خیری روغن نار دین
یا روغن ملیسان سرشتہ ضماد سازند بر موضع علت لکن اگر فساد و ناسور و ماء متعدی گردد و در این حالت بر سر ضماد کنند و از این ضماد اگر ... باشد مثل اکحل
بریان کنند تا برگہ خشک بریان سازند و اگر مزاج او حرارت متغیر گردد طبیعت یکدار ندہ قصد نکنند یا آن ... کند مثل آنکہ نیابد بدانند و انحلال بر ... سیکہ بہ بسہل تر سعی گرم
بعد تنقیہ بحقنہ و تفصیہ بسر باشد و اگر تب را ابتدای این مرض آید در آن خوف ہلاک است و گاہی ... اسہال ہمین او این روغن اکتفا سیکنند گرم زیت صافی ستوح از آن
در ترنجبین پنجہ صد درم صبیر سقوطری ستہ درم مشک سنبل دو دانگ سنبل و در درم مصطکی شیشہ قرنفل ہر واحد یکدرم فرفیون تازہ دو ثلث درم ہمہ را کوفتہ در صرہ بہ بندند و در روغن در
انداختہ جوش دہند و صرہ را دائم بمالند تا آنکہ روغن دو ثلث بسوزد بعدہ این روغن بر سر بمالند و داخل بینی بر آن برسانند و از غرہ از عاقر قرحا و مویزج تنقیہ
آن نمایند و اگر در معدہ او رطوبت یافتہ شود احتمال نفخ معدہ باشد ہر روز بر ناشتا دو ثلث درم ایارج محمود بہ اسکنہ دہند از معجونات لزوم آن در این مرض
واجب است اگر مزاج مریض متغیر نشدہ باشد تریاق و شرود ولیطوس است و امثال این اخص ... سعی المعتاد معجون انقردیا خیری دہند و خوردن این معجونات باید کہ تا توقف
تا دیل شدید باشد و مجاز نت در آن استعمال کنند بہر آنکہ چون مزاج دماغ او اکثر زیادہ واجب است کہ گرم کردہ گاہ موری انقرادطیس بود کہ بقدر نیم اجزا مزاج و دماغ از بیشتر از دو اجیب
نکنند بخوف آنکہ این سبکہ موری گردد و بعض صاحب این علت مزاجی نا مختلف بود و قاروزہ او سفید خام باشد و در اغلب تحقیقی شرح اسباب مینویسد کہ اطریفل
با دویہ حارہ خوشبو نافع است و همچنین این معجون ج مفید فلفل دار فلفل ج قرفہ سنبل الطیب آملہ ہر یک دو درم ... زعفران شیدرم مشک نیم دانگ
عسل مصفی چہار چند ادویہ و از سکون و مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیہ السلام امر باستعمال کندر فرمودہ اند و ابن عباس رضی اللہ عنہ فرمود
خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بر ناشتا نیکوست و اگر در معجون بلادر کہ در قول شیخ گذشت ... ہر یک دو درم نیم زیادہ کنند نزد من ...
استعمال این معجون احتیاط نمایند و کفیش با ... از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند و ... معجون ... معجون انقردیا و معجون ...
و معجون فولاد و معجون عنبری و معجون نجاح نافع است و این حب ... خان ... کابلی ج ترکی مصطکی روغن کنند و ... عاقر قرحا ...
ہر واحد یک جزو ... جزو ... کوفتہ ... بسازند ...
عاقر قرحا مشک ... کوفتہ ... ساختہ ... ساختہ
کنند نافع نسیان است ایضا گفتہ کہ تجربہ کردہ ام چون فلفل سفید ... زعفران خالص ساوی سودہ بعسل ... درم ... نمایند

علاج نسیان بارد یابس

اگر از برودت مع یبوست شدہ ہر تبدیل مزاج ... مزاج ... مثل شوربا ... گوشت ... نسیان ...

دو لک از پارچه خشن و تحریک اشتهاء پا بیما نمایند لیکن دلک و ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداری که مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب و حمام معتدل
و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب [illegible] بدن کنند و تنقیه سر بضمادات گرم و تر و حجامت راس بلا شرط و نطولات حاره که مرطب بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه
و تخم کتان و حلبه و کله پاچه بره و دهن راس بره و دهنهای معتدل مثل دهن [illegible] و دهن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این دهنها بقدر [illegible] بسر و نطول فزاینده بهتر باشد و [illegible]
ماده گاو و روغن بادام و روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر مالیده عسل یا عصیر خرما نیم گرم بر سر نهند صواب باشد و اگر آثار ماده سوداوی یافته شود تنقیه بدن بمسهل سودا
نمایند و برای نضج [illegible] تالیف دالد علوی خان نافع [illegible] منضج مسکو بجهت نسیان سوداوی گاو زبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه [illegible] گل بنفشه [illegible]
عود صلیب [illegible] عناب [illegible] دانه مویز منقی بیست [illegible] افتیمون [illegible] جوشانیده صاف نموده افتیمون را در کتان [illegible] گرم کرده
بمالند و [illegible] مطبوخ گرم [illegible] ترنجبین پانزده مثقال [illegible] صاف کرده بنوشند بعد ظهور نضج اسهال سودا نمایند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب [illegible] سفید
و بر [illegible] امراض [illegible] سوداوی [illegible] استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو [illegible] باشد که خوردن روغن گاو
سفید است [illegible] روغن بادام [illegible] روغن خیری زرد [illegible] شراب [illegible] سفید گفته اند [illegible] روغن بادام [illegible] نسیان سوداوی است
معجون [illegible] معجون [illegible] اقوال اطبا ابوسهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال [illegible] رطب [illegible] نطول [illegible] مطبوخ بنفشه و خیری و بابونه
کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری بر سر بمالند [illegible] مصنف حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی
بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کدو و خیری بر سر نهند [illegible] نیلوفر [illegible] درم شکر سفید [illegible] بنوشانند و غذا [illegible] ماش [illegible]
شیر [illegible] بادام [illegible] روغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین [illegible] استعمال [illegible] نطولات حاره [illegible] نافع است ابو منصور گوید که
نسیان سوداوی [illegible] ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون [illegible] مویز و عناب [illegible] آب مطبوخ [illegible] شراب [illegible] ایارج فیقرا [illegible] افتیمون [illegible] روغن کدو و خیری زرد
بر سر نهند و غذا [illegible] ماء العسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب [illegible] سفید [illegible] مغز ساق ماده گاو [illegible] روغن
بادام شیرین [illegible] ابوالحسن طبری [illegible] که علاج [illegible] الذکر از سردی [illegible] قوی نکنند که [illegible] ابتدای آن این حقنه [illegible] بابونه
چقندر [illegible] تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی [illegible] بقدر کفایت روغن سوسن و روغن یاسمین [illegible]
[illegible] آمیخته حقنه کنند [illegible] چهار بار تنقیه باین حقنه نمایند بعده [illegible] استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندکی روغن یاسمین نمایند و ابن [illegible]
[illegible] اکثر در این [illegible] استعمال میکرد روغن سوسن است [illegible] غذا [illegible] حملان شیرخوار [illegible] میان [illegible] بنوشانند
بعض [illegible] روغن [illegible] روغن یاسمین [illegible] لعاب خطمی [illegible] لعاب [illegible] کتان [illegible]
زعفران انداخته در شیشه کرده با آفتاب نهند [illegible] در آفتاب پنج روز [illegible] روغن [illegible] صاف [illegible]
[illegible] درم [illegible] صاف کرده [illegible] صاف کرده [illegible]
بابونه و اکلیل الملک [illegible] خطمی [illegible] خبازی [illegible] جوشانیده باشند [illegible] بر سر [illegible] نمایند [illegible] شود [illegible]
کنند [illegible] بدین [illegible] ذکر کردیم [illegible] معجون [illegible]
[illegible] بیست [illegible] حب [illegible] اللسان العصافیر [illegible] فلفل سفید [illegible] درم [illegible] سائیده [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن سوسن [illegible] گرفته [illegible] تناول کنند و اگر [illegible] جماع [illegible] منع کنند

علاج نسیان حار یابس

و آن مسهل علاج [illegible] در اضعاف قوت [illegible] دماغ [illegible] باشد و الا علاج او بغایت مشکل [illegible] حرارت ساذج [illegible]
و نطولات و غیره در علاج امراض [illegible] حار گذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر در گلاب و عرق بید و آب سرد آمیخته نوشانیدن نیز مفید [illegible] شربت عناب

دانستن نافع و طلای صندلین باندک کافور و تعدیل مزاج حار سرعت میکند و تخم کاهو یک درم مغز بادام دو دانگ یک درم افیون نیم دانگ [illegible] دو دانگ سرکه سائیده با بیضه [illegible]
طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد و مرطب است و سبوس گندم سفید و آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و ثمر طرفا هر یک نیم درم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده در گلاب
بطول سازند و بخور آن کنند و اگر برگ گردو جراده آن و برگ کاهو و تخم آن و تخم کاهو و خشخاش و پوست و گل آن نیلوفر برگ بید گل شاهسفرم در گلاب جوشانیده بر بخار آن اکباب کنند تبرید و
ترطیب رأس [illegible] نمایند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای چوزه مرغ و کشکاب [illegible] دهند و اگر تب ظاهر گردد از تدابیر [illegible] باز نمانند بلکه فصد قیفال و سایر
تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت وجود ماده صفرا تنقیه و تعدیل و بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شده عمل آرند ابن الیاس گوید که گاه نسیان از سوء مزاج حار
بلا ماده میباشد علاجش تنقیه دماغ از صفرا است اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشائش بارد رطب مثل بنفشه و نیلوفر و دهن [illegible] بنفشه [illegible] راس
با این غذا و صباح جلاب و شربت بنفشه و ترنجبین هر یک [illegible] درم بنوشانند و غذا حریره معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند و یا [illegible] سپستان هر یک بیست عدد بنفشه
پنج درم شکر و ترنجبین هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر [illegible] بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب [illegible] گرم بر سر ریزند و تناول [illegible]
[illegible] و جوز هندی درین علت نافع است و مؤلف جامع گوید که اگر تشویش خیال از غلبه صفرا بر مقدم دماغ یا سوء مزاج حار بلا ماده باشد تنقیه دماغ از صفرا بحقنه لین و مطبوخ
هلیله و مانند آن که در سرسام گذشت و تبدیل مزاج باطلیه و روغن و نطولات بعد تنقیه بارد و مسائح در ابتدا کنند **انتباه** نسیان که از ورم دماغ بود هر چه در علاج
قرانیطس و لیثرغس و [illegible] سهری گذشت حسب ماده ورم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط ذهن و هذیان

و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتی است در افعال فکر و تمیز بسبب تشویش و صاحب بحر گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی است که چون جنون شدید باشد
و هذیان یاوه گوئی است بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مره سودا یا سودای صفراوی یا سودای [illegible] بلغم عفن [illegible] چنانچه [illegible] حرارت
و [illegible] ساذج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضو [illegible]
کامل گویند اختلاط ذهن یا با تب بود و یا بی تب آنچه با تب باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث شده در اغشیه دماغ بود و یا در برسام بسبب [illegible] حرارت حاد [illegible] دماغ [illegible]
و یا بسبب قوت حرارت در حمیات حاده بود و این بسبب [illegible] بخارات [illegible] باشد و گیلانی میگوید که گاهی علت حادث میشود از قبیل سموم [illegible] بتناول
اغذیه ردیه و [illegible] که از بدن خارج میشود مثل [illegible] و حیض و گاهی این مرض از قبیل [illegible] گاهی این اعراض بسبب [illegible] معده [illegible]
[illegible] عظیم گردد [illegible] مره سودا شود و گاهی این اعراض خفیف میشود [illegible] یا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر [illegible]
دلالت کند ظاهر گردد [illegible] دماغ است و طبری گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازم یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر میشود [illegible]
بعد رجوع میکند [illegible] عقل و تمیز و بار دیگر [illegible] اختلاط عود میکند پس لازم دلالت میکند بر آنکه سبب آن خلط رطب غلیظ مرتبک در دماغ است و این محتاج است بمعالجه [illegible]
که در وقتی میشود و در وقت دیگر زائل میگردد دلالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ [illegible] میشود پس تحلیل میگردد باعانت طبیعت [illegible] و بعد از آن عود میکند
از استعمال اشیای [illegible] معاودت [illegible] بار دیگر بسوی دماغ [illegible] چنانچه در صرع میباشد [illegible] بالجمله [illegible] اختلاط عقل آنست
که با خنده [illegible] آنکه با سکون باشد [illegible] که با [illegible] و اگر [illegible] تشخیص این مرض اسباب
آن باید که مریض را المی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل است و چیدن ریزه جامه و تحریک [illegible]
ذهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض مریض از مردم و توهم [illegible] اصناف خوف [illegible]
مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکه انواع این علت است پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تب عارض شده یا بی [illegible]
اگر در تب عارض شده باشد و بادی علامات سرسام یا برسام یافته میشود پس سرسام یا برسام باشد و اگر [illegible] مذکور یافته نشود پس بسبب صعود بخارات حاره از
جمیع بدن باشد و اگر بادی تب نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای و غیره ورمی معلوم میشود یا نه و [illegible]

پرسند که بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آفتی در عضوی میکرد یا نه اگر درد در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات از آن عضو است پس اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون یا بلغم عفن دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج ردی باشد چنانچه از انگشتهای پا و از دست متورم یا از دیگر اعضای فاسد از لذع متورم متصاعد شده متادی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فرح و ظن فاسد بود و دیگر علامات مره سودا اگر در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود پس مره سودا باشد و اگر با سبعیت و اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و ذرور عروق و انتفاخ لبه بود سودای دموی باشد و اگر مع النهایة حرارت ملمس یابس فضیحه و سوء خلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زرد دیدن و لذع کشیدگی جلد پیشانی و فرو رفتن چشم و چرچرین حرارت بقابلیه بود و صفرا باشد و اگر این اعراض شدید تر و صعب تر بود و از هم و نار و تعبیر شده و این قبیل سبب اختلاط عقل کرده رجیات می افتند و اکثر آن در روبائیات پیدا شده و اگر اختلاط مع تکلیف و وقار و بردباری و اشتغال به بیت و قت و سبات بود از بلغم عفن باشد و اگر علامات کدامی مواد ظاهر نباشد و یا سکی و خشکی دماغ دلالت کند و مقدم و تقدم ضعفات بود از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر سبب سرسام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر سبب تپ باشد علاج تپ نمایند و بعد تقویت سر به روغن گل و خلط او مرکب بسر بندند و بطور استعمال کنند و اگر از خون شاذ نهایت یا قیفال یا شد کشند و با شوینه بعمل آرند و اطراف بندند و طبیعت بتمرض بنفشه یا جیب سپیر یا آب انار یا ماء الفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و هرچه در علاج امراض ما شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بعد تقویت و تبرید دماغ و آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضماد و نطولات و شمومات معدله و سعوط شیر دختران و روغن بنفشه و لخلخه بکار برند و بعد اخراج ماده و جهت تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض در دماغ متشخص گردد در اقسام سوداوی هرچه در علاج امراض باطنی سوداوی گذشت و در مالیخولیای آمده استعمال کنند و بعد حافظ العقل تا در تمام بلعد تنقیه مفید بود باید که تدبیر مرطب یعنی جهت مراقبت تجدید طلب شده از لحوم بقره و گور و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه و از جمله مولد مره سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و تعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پردازند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند و مبردات و مرطبات اضمده تعدیل این مخرج علاج امراض باطنی صفراوی گذشته اگر استد زود پذیر دو وقوی گردد تدبیر ش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند و در سار ساذج آنچه در علاج امراض باطنی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تنقیه سر بمرطبات و سعوط شیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر تدابیر مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت در حمام و از اطعمه مجففه اجتناب نمایند و اکثر اختلاط حار استعمال قیروطی مرکب از روغن گل و سرکه یا فوج یا روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفیدست یا روغن گل و خشخاش مع مقدر الطعام بخارات و اگر سهر باشد ماده مولد بخار بود در صورت جمیع اطلاع نافع باشد و گاهی بسبب ت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاده پیدا شده بنابر انقلاع بخار و تسبوه دماغ پس فی الحال حقنه لین از کشکاب و روغن بنفشه مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر اکثر باشد معالجه از تدابیر مرطبه و نطولات و اضمده معدله نمایند و شیر دختران بر سر طلا کنند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و لفافه لوده نشکری و روغن بادام و غیره اسار نیذ در سر بغیر تنقیح کله یا مخ بیه بر سر تحقیق و ناف و مقعد و کف پا و ناخنها و بر روغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر مرض از احتباس حیض و اسهال حیض یا فرشود تدبیر تنقیح خون یا اسهیر ادرار حیض نمایند یا آنچه در فصل بواسیر احتباس طمث بود آید و ادرار بول هم بر بعضیان این علت نافع است و اگر از ...مستضم افتند نقیه معده کنند و تکمید طول آب که در آن سد اب و شبت و تخم شبت و حب الغار و امثال آن پخته باشند بشکم نمایند و باید که این اشیا بر بیت بزرو بر معده ضماد نمایند و باید که در این ضمده اشیای مقوی نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشند و اگر ضماد شبت و بیخ سوسن و بسفایج و... کنند بهتر باشد و ضماد را با آثار ثانی طوباج موضع بادا... مع شبت و... تقطیر و میان بشکم ... و اگر بانجا جمع شود و مهر باشند استفراغ قوی استعمال نمایند و هرگاه مرض مزمن گردد استعمال ... علاج قوی است استفراغ سواد القوت نماید و باید که اغذیه صالحه حسب مرض ... افراع هذیان این نسخه نافع است آب شیاه یاد رنگ کدو و آب برگ ریحان و لیستان افروز و گل و... تر روغن گل کدو و روغن بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک ... مفت ماشه صندل سفید گل ارمنی هر یک ... سوده آمیخته بکار برند و المیدات شیر و شیر دختران برگف پاها بمالند ... روغن های بارده مثل روغن کدو و کاهو و غیره

ونوشیدن ماءالجبن ساده یا با شربت نیلوفر در جمیع انواع مفید است شیخ اولاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی ضعف دماغ و عضو علامات آفت الم و درم نبود از اسباب یبوست هم نباشد
واز علاج صائب اثر صلاح پدید نیاید درین صورت بر سر و روی مریض طمانچه چند سخت بزنند تا که مریض بهوش باز آید [illegible] دماغ [illegible] وسط اگر [illegible] بشود

رعونت وحمق

و آن ضعف افعال فکریه است در اشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و محافظت و معاشرت با مردم و احبا و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض کارهای بیحاصل نماید که کودکان میکنند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت اشتداد در رای [illegible] که هیچ کس بر خود در اصابت رای عقل و دانش و تدبیر غیره ندارد و نبیند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل است و بر عکس رعونت نیز فی الحقیقت حمق است از این جهت آنرا بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم [illegible] احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور سهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده ضعف فکر در عملیات [illegible] باشد [illegible] و اگر در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند حمق و صاحب کامل الصناعه میگوید که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا حمق گویند مانند آنکه مشایخ را بسبب ضعف دماغ الشیان عارض میشود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگرچه هر دو آفت عقل اند و سبب هر دو [illegible] بطن وسط دماغ واقع میشود لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت افعال فکریه است بسبب تغیر و تشویش است و رعونت و حمق آفتی است در افعال آن که نقصان یا بطلان و حال آن شبیه بحال پیرانسالی یا کودکی و نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج است فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ [illegible] و بالعکس یا برودت مع ماده بلغمی [illegible] آنست که ماده سوداوی که [illegible] آفات در افعال فکر میگردد و آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص [illegible] دریافت کنند [illegible] یا گرانی اگر [illegible] برودت ساذج باشد بعد [illegible] بیخوابی و خشکی و [illegible] آثار یبوست نیز [illegible] برودت مع یبوست باشد والا برودت صرف بود و اگر گرانی بسیار کند برودت مع ماده بلغم باشد [illegible] کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند علاج اگر برودت تنها باشد تسخین دماغ و اگر مع یبوست بود تسخین مع ترطیب [illegible] بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد و ساذج و نسیان بارد یابس گذشت و در مالیخولیا بیاید و بقول شریفخان خوردن [illegible] کاست و ابن هبیم گوید که [illegible] قلب [illegible] شکر [illegible] هر صبح یک مثقال خوردن حمق و رعونت را نافع است و کذا معجون لبوب شربت ابریشم [illegible] و معجون [illegible] حکیم علوی خان [illegible] [illegible] و آنچه که برودت مع ماده بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بطوریکه در علاج امراض دماغی بلغمی و نسیان بارد رطوبت مادی گذشت و سکنجبین عنصلی و تخم [illegible] باید و با وجود این واجب است محافظت قلب و تقویت آن بادویه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیره ابریشم لولوی مانند آن [illegible] که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید بمعالجه قلب نباشد اما اگر این مرض بجوهر روح باشد درین حالت حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج بادویه مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهر است و برای برودت قلب نیز ادویه مفرحه را خاصیتی است خصوصاً [illegible] که دوای قلبی معطر که مصلح دماغ بود لامحاله در نفع ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب ادویه مخصوصه آن مثل دواءالمسک [illegible] مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن [illegible] گرم باشد بالجمله بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن [illegible] دماغ بمزاج یابس کند و نیز تلطیف خون و تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند [illegible] تلطیف غیر غالی [illegible] ذهن و مشفی آن نماید و مضر ترین [illegible] ذهن امتلای غذا و رطوبات است [illegible] بلغم و افراط سکون [illegible] موجب حرارت و یبوست [illegible] نیز یبوست از جهت نقصان مضرت [illegible] ندارد [illegible] از جهت افراط در سرعت حرکت [illegible] قلت روح و انحلال آن [illegible] مضر ذهن باشد [illegible] صاحب شفاء الاسقام

در بارد رطوبی اطریفل فرخیره اسطوخودوس مسترین اشیاست و در یبسی ترطیب باغذیه و اشربه و نشوق روغن بنفشه و شیر زنان و حمام مرطب آبزن و دوشیدن شیر بر سر مفید است

مالیخولیا

مالیخولیا

و آن عبارت ست از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه مادۀ سوداست یا مره سوداکه از احتراق اخلاط حاصل شود و آنچه از غلبه سودا و احتراق آن افتد مالیخولیا سے سوداوی گویند و آنچه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب غلظ انطباخ یا تکاثف خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسودا و بیت شود و یا سودای صفراوی که از اندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجۀ غایت رسد مانیا پدید آید کند و مر حدوث مالیخولیا اقتصار تنها بر امتلاء نیز و بکثرت سودا تولید نمی شود که گاهے بسبب ضعف عضو فاعل غذا بود و آن جگر ست چه از شدت حرارت او احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول سودا عاجز باشد و این کثیر بود و گاهی بسبب ضعف مغز سودا باشد و آن طحال ست چون طحال از جذب ثقل دم در یافت او از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سودا که منجذب شده است از جگر بسوی آن و محتبس شده در آن ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولد مییابد بسودا از عضو دیگر یا بسبب احتراق غذا ای و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذا و یا بنابر تحلیل لطیف آن و در بیت کثیف آن یا بسبب شدت تبرید و تجفیف آن عضو چیزی را که تبرید بسوی آن گاهی سبب مالیخولیا تناول اغذیه مولده سودا میباشد و بعضے گویند که گاهی مالیخولیا از ترحیل افتد و این بنابر حالت مزاج بسودا باشد و سبب قریب و سودا بود و از اسباب قریبه تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهر و احتباس چیزی که عادی بسیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سودا و دوری خبر انبیاء و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه بعضی نیز قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضے گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحاله روح بسوی طبیعت سودا و ظلمه ارضیت میان باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا در نفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوء مزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ را تقبیل مزاج روح روشن را بسوی ظلمت مبتدل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا در آن از احتراق بسوی سودا تحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد شده بلغم یا خون که از اعضا آید در آنجا محترق شود و یا خون تکدر شده سبب گردد و این اکثر باشد و یا ماده منتشر در جرم دماغ باشد و یا مودی دماغ بود تا بیفیت جوهر خود پس در بطون بریزد و تشبیر مالیخولیا منتقل از هیچ گردد یا مجملا آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بران مزاج سودا و مستولی شود و از ان خلط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود و یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و مراق باشد از ین معلوم شد که مالیخولیا بحسب محل او سه قسم ست اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشر الاصناف ست دوم آنکه سببش عام و در جمیع بدن و عروق باشد و غلبه دماغ و از ان بخار بسوی دماغ و مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضو خاص مشارک دماغ باشد پس اگر سبب در آلات غذا بود و مانند اعضای مذکوره منشا این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخه مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند بسبب غلبه نفخ درین صنف و شر سودا با تیز نامند و مراق بفتح میم در لغت اسم و لشه بدانکه بطانه مستبطن بست که از خارج از شکم ناشی گشته و احشا عبارت ست از آنچه در جوف شکم ست مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت باطن مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پدید آید کند و بالکلیه از وی بخار مظلم بسوی سر ارتفاع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و احتراق غذاست بسوی بدن گاه حدوث ورم در اینجا و ارتفاع بخار از ان یا حدوث ورم حار سوداوی در معده و قیلی معده حار باشد و چون مراق را محترق گرداند و این ای جمعی را زایلا باسست و یا اجماع آن خلط سوداوی حار و به مرتق و احتراق آن بحرارت کبد و استعداد احداث ورم حار در مراق و قوتش بولس ست که یا آنست که احداث ورمی نماید چنانچه رای رفسوس بر این ست و نزد جالینوس ورم بابکه ست بیس محترق میشود و مراق از بخار مظلم سوداوی که تفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بجاورت و نزد بولس سبب او شدت حرارت جگر و امعاء و عروق دقاق ست که میرد از آنها غذا از معده بسوی کبد بسبب گرمے آنها خون محترق گردد و بسوی طحال میدفع شود و آن بطالت فم معده دفع کند و برین قول قرشی و اکثر متاخرین اند و نزد قوسے سببش سده ماساریقا از خلط سوداوی و احتباس آن بلا ورم ست و این سده چون نفوذ نیک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و تبخر گردد و بخار کثیر فاسد

او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهمرسیدن ورم سرسام را سبب بقا و بدان سبب که ورم عفونت و غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور و در اکثر این ورم حار
بشود مگر آنکه رسیخا تب و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع ماده سوداوی در معده است از امتلای اورده اثنان و یا انصباب آن از طحال بسوی
معده و احداث او ورم با برد در قعر معده و ارتفاع بخارات آن بدماغ و بقراط و غیره متقدمین متفق اند برآنکه خلط محترق حاصل میشود و او تا در شرائین که بر فم معده و مراق اند میریزد
خلط در قعر معده میریزد و دران قلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعه جالینوس گفته اند که خلط سوداوی اول در … معده حاصل میشود و بیشتر دران قلغمونی حادث
میگردد و گویند که مراد از قلغمونی در اینجا التهاب است و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود و … اسفل آن نزدیک … ورم حادث میگردد و ازان
بخارات سوداویه از غیر غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتفع میگردد … حادث میکند و نزد بعضی شدت حرارت … است
و نزد قومی ورم مجاری ماساریقا است و ثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال است بسبب امتلاء اخلاط … کثرت انصباب سودا ازان بر فم معده و بجهت
حرارت معده ارتفاع بخارات ازان سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سده طحال است و از … و سودا که اندران است و دفع آن فضول …
بسوی معده و ابوالخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال است بسبب مشارکت آنست که … سودا از طحال بمعده می آید پس هرگاه سودا بمعده بسیار آید
یا سودا بالطبیع آید قوت دافعه معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخارات ازان سودا برانگیزد و بسوی دماغ برآرد و حرانیان و ابو ماهر …
که اخلاط محترق میشوند یا بسبب سردی یا بافراط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در … حاصل شوند و بسوی معده و عروق آن
نریزند ازان بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده … و رگهای آن بریزند در معده ورم حار سوداوی
حادث کنند خصوصاً در قعر آن که اورده … بیشتر اند پس ازان موضع و ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ دران پیدا کنند و آنچه بسوی فم معده
برآیند آروغ ترش و آنچه بسوی دماغ روند وسواس و غم و فزع حادث نمایند و نزد مولف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث این مرض
است لیکن سبب اکثری آنست که فرشی متاخرین اختیار کرده اند چنانچه قول … گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا در خارج
دماغ بود و مبدأ تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار … بخارها ازان مرتفع گردد بسوی دماغ و رطوبات دماغ را محترق گرداند
و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از برد و یبس ساذج ست سبب آن سوء مزاج سوداوی مادی یا غیر مادی در قلب است بهر آنکه روح نفسانی
متصل بروح حیوانی است از جهت پیوست … فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی و مزاج دماغ را … بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از برد و یبس ساذج
بجهت اسباب مبرده و … افتد نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی با روح قلبی حیوانی بلکه …
که معظم سبب آن از قلب باشد فلهذا لابد است که لزوم علاج قلب بعلاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صقیل صاف رقیق مفرح باشد مقاومت فساد
دماغ و صلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدأ این مرض را اکثر امراض قلب بود و اگرچه … این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج قلب … فاسد گردد تابع او
دماغ بود … مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد … مزاج روح قلبی فاسد گردد و آنچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و اعانت دماغ بر فساد او نماید و گاهی
مالیخولیا در آخر امراض حاده خصوصاً حاده عارض میشود و این علامت موت … و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت و … بسیار
کند و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد دران ماده سودا باحتراق خون و مزاج دماغ او
ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار موی خشک لاغر بسیار افتد و کم … آن در …
پوست فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از ادای بعض حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان یعنی تا در
بر کلام سرعت نمایع باشند و حرکت … ایشان … بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون رگهای … ولبها سطبر و بر سینه موهای سیاه غلیظ باشند و این
امور مذکوره یعنی دلالت بر حرارت قلب یعنی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که از دم … خون حادث
شود و آنکه با وی فرح و سرور باشد و ردی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا بهوا … واسطه منتقل گردد و این علت بهر دوران

اکثر عارض شود و نیز ان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در ضعیف و نحیف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی مخالطت
آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او بسبب ثوران سودا باد و ار بود و مستعد مالیخولیا بسرعت افتد چون آنرا خوف یا غم یا سهر بهم رسد یا از ان سیلان خون
معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض نمی شود مگر در
ندرت و مالیخولیا متمیز نمیشود چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا را و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد
و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیر الفکر میباشند و بقول روفس مفتوح شهوت طعام در مالیخولیا ردی ست بهر آنکه او از
یبس میباشد و قلت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره و قروح عارض شوند بصحت قریب دلالت کنند طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام
آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهائی و اختلاج و دوار و دوی و خصوصا و مراقی نیز
آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوء ظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادات از ان خوف نمی کنند ظاهر شود و اصناف
این خوف بسیار است چنانچه بعضی از انها خوف افتادن آسمان بر خود کنند و بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی
از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را درین تاثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که ما ملوک یا سلاطین بوده بهم خوف
انتزاع ممالک خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طایر گشتیم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شدیم و یا از کسر ترسند پس بعضی از ان خنده
کنند خصوصا کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از ان گریه کنند خاصته کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از ان خواهش موت کنند و بعضی از ایشان بود
از معتاد از موت ترسند و اتفاقا بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم شود که او مانسیست
و سبب این وهم ماده ریحی باشد و آن ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این وهم خشکی مزاج
و یبس ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که او را بحلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرده بدان مشغول بوده باشند
مثلا اگر مریض لشکری باشد دعوی بادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد وهم کند که قوی قصد او کشتن
و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی هذا القیاس
و بدانند که قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق صاف مائل بسبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر صلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که بهر ان نبض
مخالفت میباشد و خصوصا در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم رسند حمیات مزمنه مختلطه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند
که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم با وسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز و زمین بنگرد
و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی چشم و زبان او تیره نماید و ملمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بوده
تقدم سهر و وهم و فکر مفرط و سوء تدبیر غذا و بکثرت تناول اشیای حاره و غذای گرم دماغ مثل سیر و پیاز و کندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود و اعراض
این مرض بسیار عظیم و ظاهر و دائم باشد و با کثرت هذیان هیجان و غم و سهر و خوف و فزع و تخیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد پس اگر با این
علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز برجا بود و آفت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخلیل مختل گردد و فکر و تمیز و خرد
او باطل شود و قول و فعل و با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها و فکرها و قول
و فعل او همه تباه گردد آفت در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه بادرار از عادت
معتاد باشد منقطع یا محتبس مستفرغ نشود و کثرت موی بدن لا سیما بر سینه و تقدم استعمال اغذیه مولد سودا همچون گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان
و مانند آن و ادویه محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و سبزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه مختلطه مدرک گردد مرض
بمشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در ساعت تخمه و امتلا و خوردن منفخات و در وقت هضم و اکثر هیجان آن در معده از وقت

تناول غذا تا انهضام آن و سکون آن رود بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم التهاب مراق و قی صفراوی و عطش و شدت حرارت وقت گرسنگی معلوم شود و از معده باشد
و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا که در تشخیص سوء مزاج و ضعف و ورم کبد و سده ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت جگر یا ماساریقا
باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاخ طحال و شوق شدید و احیانا تب ربع یا دوی لاحق گردد و گاه طبیعت نرم بود و گاه بسبب لذع سودا در طحال
یا در فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و ابتدا الم بالفوق و تهوع و غثیان و حزن و کرب و قلق و تنگی سینه و فساد هضم
و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس در میان کتفین و معده
خصوصا بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس ارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی مراری و گاهی ترش مضرس دندان و عفونت
و مرارت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم ما بوجود ورم سوداوی در مراق و اختلاج
اندر مراق و اعضا در بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد و ایضا ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت و بعض اقسام و حرقت فم معده
و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس تخلیس و سوزن در پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصا اعالی آن بنحوی که گمان تب شود و گاهی احساس
درد مثل کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج دمامیل و گاهی قشعریره و لرزه و لذع اعالی بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی سرخی آنها یا سائر بدن و ضعف و
قلبیه و کثرت لازم مرض لازم دان حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین و دوی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه گاه یک جزو نمودن و گاهی معلوم شدن خشکیدن
برقیدن چشم و خشونت چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و یبوست اندکی و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در امور
[illegible] استعجال نباشند و صبر در امور و وسوسه و طیش و حقد بطی الزوال و کمی در امور سهل کردن ان گمان انشا و صداع و نسیان و فواق احیانا و دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی و
گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق ست لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیر المشابهت با این مرض ریح البواسیر است
ازین جهت که هر دو شریک اند در نفخ و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفوق و گاهی بتحت و در سینه تنگی و ضیق النفس و غثیان و ایضا قروح مری
و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد ازین جهت که در هر دو درد زیر استخوان های سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد یا بالای ناف هرگاه در
قعر معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک ست در میان هر دو و فرق در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی
مقعد و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدید تر از مراق میباشد و فرق در مراق و قروح مذکور آنکه در قروح مع التهاب سینه و پشت و درد کتفین
و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصا نمکین و بزرگ محسوس میشود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال برمی آید و باقی علامات مراق نمیباشد بالجمله هرگاه محل
علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع ست و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شدید و چشم و بشره
سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل ران و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم و سریع و حمرت
قاروره بود و سوداوی دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت لمس سکون و کم گوئی و تری منخرین و بسیار داشتن بر و سر و وقت از دست و غلبه سبات و بطوء نبض
و نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان ادنی جنون مثل یا شیا و کثرت بیداری و غضب و حدت و نعره زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه
و زردی رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت لمس و التهاب و میل لاغری آن و فرو رفتن چشم و اضطراب زبان و سن
شباب و مزاج اصلی حار سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت و تغیر
رنگ بسیاهی و صلابت نبض و حب تنهائی اکثر و تیزی اندک بود و گاه وقت تحریک و کم ضجر و حقد چندان کنند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سودای
طبیعی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر بالتقدم از تناول اشیای مولده خون محترقه مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مسخن مرطب دموی
و تناول اشیای مولده بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و محرق آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر کهنه حار
و مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید و تهییج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کند و ایضا احتباس

چیزی که واجب الاستفراغ و مقادالدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف بو اسیر و حیض و منی و غیره نیز نمو کند اندر آن تنها

علاج کلی اقسام مالیخولیا

بدانکه مبادرت بعلاج این مرض قبل از استحکام واجبست زیراکه معالجه این در ابتدا اسهل ست خصوصاً که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل خصوصاً که مطیع طبیب نباشد و بهر حال از تدبیری صاحب مرض این مرض را بتفریح و انبساط و استفراغ و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و تر طیب دماغ مثل انکه در تدبیر یا حسین عطریه در خانه و پوشانیدن لباسهای سفید و فرش سفید و بوئیدن روائح و ادهان و روائح طیبه خورانیدن اغذیه مرطبه جید الغذا و مفرح مصفی خون و غذاهای سریع الهضم و قوت معده و تدبیر کردن بدن با غذیه مواقفه و بدن تجمام معتدل الهوا پیش از غذا و تحنن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر ست و تغریح و ارجمام اگر قدری تشنگی شده اند گاه آب نوشیدن یا آب انار دو دانگ حفظه کنت برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اغتنا بتر طیب دماغ و شربا و ضعا حتی الامکان از تشنین زیاده باید نمود و را وا حین بهتر الطیب ست و کذا دوشیدن شیر بر دو طلای سر یا کلیان نیم گرم بوجب و مشغول داشتن بطرب و سماع و لهو و علاجی تام است و بوسته جمیلی ازدوستان تحمیم یادی ازهم باشد و از کثرت جماع و تفریق بسیار و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاده کنند مانند عدس و کرنب و بادنجان و نشیت و حاره و کندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نو و از اشیای حریف و مالح و شدید الحموضت و گوشت گاو و اسپ و شتر و صید بری دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک سود و پنیر خشک و تر و شانه بوسیدن احتنا بضرورت بلکه واجب ست که چرب و شیرین با آنقله بندینا و ل کنند بقدری که حیر بیح سبب تدفین و شیرینی تحیل بصفرا نگردد و کذا این یا ایشان مضرست و کذا از اکثار روغن زرد و بسبب قبول و تدخین را بسرعت پرهیز نمایند و البان و او سعه و بر اکثر اقسام سفید بود الاقرنفلی و چیزی که در آن قبض و عفوصت باشد و یا با نخل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرقه غیر متقشر هم درین حالت مضر باشد و همچنین فکر و ابتلاع و تنهائی و تعب در یاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مجففه جهت آنکه عمده حل این مرض ترطیب ست و چون اراده تنویم ایشان کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر بریزند که خواب بوفق علاج ایشان ست و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف روح و مانع انجذبه تسدید مسام ست بتحنین مثل بونه و اکلیل در نطولات باید کرد بالجمله قانون علاج مالیخولیا آنست که مبالغه در ترطیب نمایند و معذلک در استفراغ سودا قصور نکنند و هرگاه فساد طعام خصوصاً ترشی بهضم آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد نیز حذر باشند و اگر ماده سودا وی متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استفراغ ماده و آن گاهی بحقنه او نقی بود و گاهی که معده او ضعیف باشد آنرا درین مرض قی البته نشاید حتی که در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب با نطولات و ادهان حاره و در ان مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس اخل کنند تا خلط تحلیل نماید و تلطیف ان و کذا بمرطب تنها بدون تحلیل در ان خلط غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد تشنج و برگ غار و پودینه بمرطبات زیاده کردن باکی ندارد و سوم استعمال اغذیه مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعضی اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره و اگر مزاج مائل بحرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدید الحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرد و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروق ممتلی باشند و سودا دموی بود فصد هفت اندام کشایند بلکه در هر حال واجب ست که ابتدا الفصد کنند مگر انکه خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها باشد یا پیس مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم منصب گردد و بعد ازان ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل تر ست پس بر هر جانب سر که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد باقی کشایند و نزد کثرت و عموم ماده ثقل هر دو جانب از سر اگر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب شوند و گویند که اگر رگ اکحل ظاهر نباشد فصد سر و کشایند و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و عدم امتلای پس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضر و باعث زیادتی تجفیف و یبس و هلاکت ست و فصد صافن اولی از فصد قیفال ست برای جذب ماده بسوی مکان بعید تر خصوصاً در زنان جهت آنکه اگر ایشان را مشارکت رحم بیاشد و فصد صافن را حیض بیاید و اگر خون کم و تنقیه دماغ باشد حجامت میان کتف و شانه بهتر از فصد ست و بعضی گویند که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و محققی نماید که در بعض مواضع اگر ضرورت داعی احتراق پیش از فصد مفتضح بود ماده سوداء السبب کثرت بیوست

در فصد برمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل ماده میکنند تا استعداد تنقیه با دویه حاره بهم رسد ایضا اسهال بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اگر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست والا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق میگردد و چون در بعضی جا ماده عروق تابع فصد اخراج نمی یابد و مسهل هر چند که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از ادویه حاده مسهل گرم احتراق در خون بهم میرسد از فصد ثانی زائل میگردد و بعده اگر یبوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد بر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت میکند بر آنکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده [illegible] و اگر احمر قانی یعنی سرخ خالص الحمرة باشد دلالت می نماید که ماده در عروق دماغ است و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند [illegible] صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون ممتلی وافر از آن برآرند و اگر [illegible] قانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور [illegible] کنند و منضج سفرا [illegible] اگر در فصد خون [illegible] آید و دلائل دیگر بر غلبه دم دلالت نماید باید که [illegible] بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق بر می آید بعد از آن غلیظ خصوصا که فصد ضیق کشیده باشد ازین جهت واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی [illegible] نماید و [illegible] فاسد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه باردة رطبه جید الکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده از آن بخورانند و باز اگر احتیاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد از آن منضجات دهند و [illegible] استفراغ ماده بحبوب ایارجات باید [illegible] نمایند [illegible] قوت ساقط نگردد و غرض که تنقیه سودا بکرات [illegible] باید کرد و اگر حصول صحت بطی باشد لیکن [illegible] ادویه [illegible] الحرارة و الیبوست [illegible] در آن خوف احتراق ست [illegible] بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماء الجبن ست و در میان مسهلات که سودا را [illegible] مقویات [illegible] باید داد لیکن آنچه مقوی [illegible] باشد و گرنه اعضا در دفع [illegible] خواهند کرد چنانچه [illegible] اطریفلات و دواء المسک [illegible] مطلقا [illegible] و اگر ضعف [illegible] بود و در آن ماده موجب [illegible] باشد [illegible] ادویه [illegible] باشند مناسب بود و [illegible] باشد که [illegible] سوداوی [illegible] احتراق خلطی حادث میشود بعضی [illegible] آن خلط [illegible] احتراق آن سودا حادث شده نیز [illegible] باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز [illegible] بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضا در جمیع احوال از رعایت قلب تقویت آن بمفرحات و مسهلات غافل نباشند زیرا که [illegible] مالیخولیا بدون شرکت قلب [illegible] شود و دواء المسک [illegible] علاج فاضل ست و آنجا که سبب مرض احتباس [illegible] معتاد از حیض یا بواسیر وغیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل برای علاج ست از شخصی که سوداوی او چنین نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود آنست که سوداوی او [illegible] در جلد بهق و کلف و قروح و جرب [illegible] دوالی [illegible] و سیلان خون از مقعده باشد آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیر ست و اگر بعضی را بسبب [illegible] مزاج بعد اسهال استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند و [illegible] در جلاب و اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج [illegible] خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مؤلف [illegible] اقتباس گوید که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام [illegible] بخورانیدن اغذیه [illegible] افزاید و مفرحات بارده و [illegible] عرق شیر [illegible] و عرق کافور علوی خان [illegible] شراب [illegible] ممزوج آب شبنم درین آب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر [illegible] خشکی افزاید و درین علاج تعجیل توان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پا و دست را بروغن بنفشه یا روغن [illegible] خشخاش و کدو [illegible] و خصیه را [illegible] شیر [illegible] و ایضا [illegible] تازه بر کف پا [illegible] و بعد [illegible] بخوبی تجدید نمودن [illegible] دوازده بار [illegible] تدبیر [illegible] مناسب خلط غالب [illegible] بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکة [illegible] ماء الجبن [illegible] علوی خان باید کرد [illegible] باید که وقت شب [illegible] خورانند لیکن افضل آنست که نخست فصد صافن کنند و یا باسلیق [illegible] خلط که باشد و بعد از استفراغ ماء الجبن و حصول تنقیه تام بتعدیل مزاج کنند [illegible]

ترشی رازی و خمیره مروارید و خمیره ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و بید و عرق شیر مرکب و اگر آنجا که ورم کبد یا معده یا رحم و یا آب کبد و یا استسقا باشد علاج و رام
کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بتقویت اعضای رئیسه نمودن بتدبیر مناسب بدانند که در زوال همه انواع
مالیخولیا جماع کردن خصوصاً با محبوب خوبصورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته و مشغول شدن
طبیعت بمرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب صلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب کنند که تا هضم
اول شده و بر خلو معده هرگز و مکلف بین امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا بغایت مفید هست بنا بر سقوط بخارات
رطب با دماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پا بهوا فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام با آب سرد غسل کردن و مهتاب سرد فرو ریختن
و تا دیر در آن چشم گشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتن پشت و
پس سر که منبت اعصاب است بمثل روغن بادام شیرین و خسته زردآلو و بستن حنای سبز یا برگ گشنیز برابر بر کف دست و پای اندکی سبز یا برگ کدو داشتن
نیز مفید است و چند اشخاص دیدیم که سوء و بخارات از سر انگشت پای بدماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت بچه بز
شش ماهه بروغن ماده گاو پخته بیان خشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاوزبان ساده نوشانیدم و بدست دو هفته
صحت یافتند بخاصیت آن و بطبیعت از مجربات است و شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوء مزاج ساذج بارد و یابس شده باید که تسخین قلب بمفرحات
گرم و دوا المسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجه سر بدانچه در باب عفونت و حمق مذکور شد و از مستحبات است که با تسخین و ترطیب باشند
باید کرد و مالیخولیای قوی حادث از سوء مزاج ساذج عقب مرض حاد دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بمطولات زائل میگردد و اگر مرض کاملا
هنوز باقی بود و این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجحه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که دران ساکن بود و از صناعتی که کرده باشد
و ازآنکه معتاد شده است بود بسوی افضل این هماست مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا سیر در آفتاب یا حر هوا و یا تحت بینها اخذ به
ادویه حاره محرقه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجش ترطیب سر است بمطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیار
و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر حیرجانی گوید بسیار باشد که از بسیار بیماری ها گرم نوع مالیخولیا پدید آید و هر که اندران بیماری
تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مدد نباشد بنطول و ضماد و شموم مرطبه دران کفایت باشد
طریق ماء الجبن که بفارسی آب پنیر گویند بدانکه در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب است
اگرچه منافع دیگر بالعرض نیز دارد و چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقر اند اطبا که ماء الجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح و جالی و مسکن و ملطف
و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و دران قوتی است که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب سرعت ازلاق و ا
و تحلیل اخلاط حاده و تلیین مجاری اعضا میکند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی میماند اذیت بیدن
نمیرساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و این
خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماء الجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات است و با وجود اسهال
غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداوی و التهاب مالیخولیا و نحافت بدن و حرارت جگر و تفتیح سده کبد و طحال و دفع یرقان و شقیقه و ظلمت بصر و
انصباب مواد بسوی چشم و پاک شدن رقت بول و ضعف گرده و حصاة آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه و قدیمه و حکه و جرب
و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داء الفیل مستعمل میشود و هر گاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک دران داخل نکنند بلکه برشی نیز و بهترین
ماء الجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بز است چراکه در و هیئة مائیت و جبنیت معتدل است و در شیر ماده گاو و دهنیت بسیار است و در شیر میش جبنیت
افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب تر است و بنا بر ضرورت اگر شیر بز هم نرسد از شیر گاو و بعضی گویند که ماء الجبن از شیر گاو و اسپ ده

بجهت مالیخولیای مراقی نافع است و ماء الجبن شیر بز برای محرورین صالح تر است و روی بز ماء الجبن آنکه از شیر بز باشد و ماء الجبن شیر میش بجهت سدد و استسقاء و کلف مناسب
است و بهترین فصل استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بوده باید که بگیرند بز جوان یک رنگ سرخ باشد بهتر والا سیاه رنگ و قلیل الصوف و صحیح البدن
بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز و همچنین هنگام استعمال
ماء الجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و کشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار سفرجل باید کرد و دانه او جو نیم کوفته
و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش او بسبب هضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه بز را ریاضت
و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود و پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملائم دو سه جوش
دهند و در وقت جوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب ترکرده بمالند تا مانع سوختن شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش یا سرکه انگوری
یا آب لیمو یا آب غوره بقدر یک توله یا زیاده از آن اندازند و از چوب انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود و پس ظرف را از آتش
فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب بهبود برآید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یک جوش دهند تا کف کند کفها دور کرده صاف نموده شربت
نیلوفر یا هرچه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دسومت در ماء الجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزای دسمیه
منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب گذارند و صبح صاف کرده بکار برند و ابتدا از
آن شروع کنند و یک توله یا دو توله هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل برسانند و تا سه روز همین قدر دارند بعد از آن بتدریج هر روز کم نمایند و بمقدار
روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف برای طبیب است حسب شدت
و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درهم است و شربت متوسط یک رطل اگر مزاج قوی باشد تا دو ثلث رطل نیز جایز
داشته اند اما اگر ماء الجبن با ادویه مسهله شربت کرده دهند باید که کثیر المقدار ندهند بخوف افراط اسهال و مسهل در روز هشتم و دهم و دوازدهم سفوف سودا یا لاجورد
و غیره که منضج مواد سوداوی همراه ماء الجبن میداده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیر خشت همراه او در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و یا بعد
سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ از ماء الجبن مسهل دهند و گاهی برای
[illegible] نمک سیاه یک شد با ماء الجبن ساده میدهند و در روز دوم مسهل مقویات [illegible] دماغ و معده مثل آمله [illegible]
و طریقه استعمال شیرجات [illegible] مناسب بدهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماء الجبن تنقیه نمایند و بعد از یک هفته و اگر ضرورت باشد بعد
چهار روز از مسهل ماء الجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند [illegible] چوب گاوزبان فارسی [illegible] سفوف
همراه ماء الجبن خوردن نیز خیلی سودمند است اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماء الجبن تنقیه تام نشده و در میان یا تنقیه را در ابتدای استعمال ماء الجبن مناسب نباید
در ایام [illegible] مسهل مغز فلوس شیر خشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسبه با ماء الجبن بدهند بعد از آن سفوف و حب و شربت اگر حاجت باشد بکار برند و
گاهی برای [illegible] تنها شیر خشت و ترنجبین کرده میشود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند بالیده صاف نموده بدهند و هرگاه جهت امراض
سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب باشد سفوف سودا و مثقال هر روز با ماء الجبن میداده باشند
و اگر افتیمون و هلیله هندی مساوی در ماء الجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد و معتدل الحال [illegible] جالینوس
گوید که اگر ده درم حب القرطم کوفته پخته در ماء الجبن آمیزند اسهال قوی تر آرد و آنچه که در بعضی امزجه حاره یا ابتداء ماء الجبن برای شربت سکنجبین حرارت و هیجان اخلاط حاره مستعمل
کنند اگر از اشربه و سفوفات و حبوب مذکوره مریض بر نیاید باعث ضرر گردد و اگر صرف ماء الجبن همراه شربت نیلوفر دادند [illegible] و امثال آن [illegible]
سفوف [illegible] مفید افتد و فواید عظیمه مشاهده شود و هرگاه مقدار ماء الجبن زیاده گردد و آنرا دو سه دفعه بنوشند در میان هر دو دفعه فاصله کم از یک ساعت نباشد
و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم میدانند و بعضی مقدار آن صرف [illegible] کرده اند بعضی مسهل قدم

و باید که نیم گرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آش جو یا شوربا با خشکه یا نان روده و یا شله و یا یخنی پلاو مناسب بود و مریض را باید که در آب نیم گرم بنشانند
یا با وی ان ترکنند پس سپیه بیز تا سده لزوجت نیارد و گرانی در اثنای شرب ماء الجبن بخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل ان که ده که مسهل که او دور کرده باشند
خمیری و زنبور یا قرن بچه لشبور یا تر کرده خوردنی است و حسن آنکه روز دیگر مسهل ماء الجبن دهند آن روز و یک و نیم بیش از آن غذای ملایم دهند و روز مسهل نخود آب
البته باید داد و در ایام نوشیدن ماء الجبن اجتناب از لبنیات و مغلظات و منفخات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم دانند و احتراز از جماع و جمیع
حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یاقوتی های مناسب آخر روز استعمال نمایند و
چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد پس از تدبیر آن هم غافل نباشند با استعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر دار و مربای آمله و هلیله و اگر در میان
استعمال ماء الجبن سرفه عارض شود سپستان یا قوت یا خمیره خشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سرکه و غیره باشد پس از زهره
یا چینه یا قرطم مرتب سازند طریق ساختن ماء الجبن از زهره یا چینه آنست که شیر را بجوشانند اگر ده رطل شیر باشد پنیر مایه نیم درم که کافی باشد در آن حل
کنند و بعد از آن شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذارند که سرد شود پس در پارچه دوته بیاویزند که تقاطر کند در ظرف چینی باشند آن وقتی آنکه باز بجوشانند
یا نمک آمیز نیز بنوشند و این نوع ماء الجبن بهتر بود و ترطیب بیشتر ابلغ است خاصه اگر با شربت موافقه دهند در ابتدا طبع نرم سکنید و بعد تمادی ایام بتمامه صرف تغذیه
بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربهی بسیار بخصوص کسانی را که فاسد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فربه نشود و این
صاحب کامل ذکر کرده و فلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن پنیر مایه تازه بچه بز در ده رطل شیر بگذارند تا شیر بسته شود پس آن را در طول و عرض از
کارد قطع کنند و نمک سفید دو دانگ با یک سیر ده برادر باشند تا آب آن جدا شود پس بر کرباس آن بریزند و آب صاف او بگیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیزند
باز بر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت همی دهند پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول ابن الدوله ابن تلمید قریب آنست
و این بسبب امتزاج سکنجبین بمزاج اوفق بود و طریق ساختن آوار چینه آنست که چینه بر را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر را جوش داده
و قدری چینه را سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود بعد از آن از کارد قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دوته کرده جائی بیاویزند تا آب از وی بچکد
بعد از آن صبح آن آب را بجوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن ماء الجبن بتخم قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم ده درم و اوقیه نرم کوفته در ده رطل
شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود پس فرود آورده بگذارند که سرد شود پس در پارچه دوته انداخته بیاویزند و آبی که بچکد در
ظرف چینی بگیرند بعد از آن نمک قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و با ادویه مناسبه بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای اخراج
سده یانیست که بگیرند بز یک شده دوازده روز تقلیب او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نو گلی حضرات دهند و صبح آنرا در پارچه بسته
بیاویزند و زیر آن ظرف نهاده بگذارند تا همه آب بچکد و او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین افتیمونی در آن حل کرده بنوشند و جهت نوبت در ایام مسهل منضجات
سوداوی و دیگر مسهلات مناسبه حسب حاجت درین آب داده باشند و ایضا آب مذکور فقط یا با سکنجبین مسطور بر بدن مالیدن دافع حکه و گری جلد است که
[illegible] سوداوی عارض میشود دستور ساختن انفحه [illegible] که ماء الجبن بکار آید بطریقی که در بیاض والد ماجد غفر الله له مرقوم است بگیرند گوسفند
یا بز که پنج شش روز از زائیدنش گذشته باشد [illegible] بچه آنرا شیر نه دهند صبح هر گاه بسبب گرسنگی بیقرار گردد آن زمان شیر دهند بطوری که آن بچه را در آغوش بگیرند
و بعد از آن گردن [illegible] دهند و ذبح نموده شیردان آنرا برآورده سرش از رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بران ریزند چندانکه طشت لبریز
شود پس یک دو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود و منعقد از آب برآورده بر شیردان سوزن بسیار خلانیده بیاویزند تا همه آب از آن بچکد و خشک گردد پس او را در
[illegible] ماء الجبن بکار برند صفت سفوف سوداوی که در امراض سوداوی همراه ماء الجبن معمول است سنای مکی افتیمون [illegible] واحد [illegible] غاریقون [illegible] درم
لاجورد مغسول هلیله سیاه [illegible] گل سرخ چهار درم [illegible] سفید [illegible] پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد بسفایج فستقی [illegible] درم
سفوف سازند شربت از یک مثقال [illegible] باشد [illegible] مغز بادام [illegible] کنند و [illegible] بکار برند [illegible] نوع دیگر

نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفایج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
هر یک پنج درم گاهی تربد سه درم اضافه کرده می‌شود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل با ماء الجبن برای دفع مواد سوداوی جوارشی مغسول حجر ارمنی
مغسول هلیله سیاه هر واحد ده ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفایج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه تخم
شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه هر
هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک و نیم ماشه گاهی لاجورد مغسول غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد دو سنای مکی گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته
حسب مزاج داده می‌شود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجربست پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک ده درم بسفایج حب النیل سنای مکی تربد
سه درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض
سوداوی خصوصاً قنبکیا با ماء الجبن آشامیده می‌شود گاوزبان شاهتره بسفایج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب سیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی
تخم خیارین تخم خربزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی پنج
افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه سوای افتیمون در یک رطل سرکه
انگوری سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در خرقه بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود
آورده کیسه افتیمون را دادالم بدست بمالند تا تمام قوت آن با آب باز داده شود پس افشرده دور کنند و ادویه را صاف نمود و شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم
شکر سلیمانی یکصد و بست و پنج درم گلقند آفتابی بست و پنج درم در آن حل کرده بجوشانند و کف آن گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاده بقوام آورند پس در کوزه
در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماء الجبن و قوتش تا یکسال باقی می‌ماند نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفایج سنای مکی
پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انجیر کوفتنی ست نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت افتیمون نافع مالیخولیا
و خفقان و مستعمل همراه ماء الجبن نیز موافق امزجه حاره افتیمون سه توله گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک
یک توله آلو بخارا البستان پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمر هندی چهار توله اندازند قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مسهل بی زحمت بدون رنج
اگر بخواهی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماء الجبن همین شربت مسهل آرند مغز خشک اندکل بنفشه گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون
سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند
و اگر صفراویت و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ۹ دانه زیاده کنند و اگر بلغمیت
زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان دو درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید بقدر حاجت باریک سائیده در شربت
آمیزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماء الجبن با عرق هلیله مرکب داده می‌شود و بسیار مفید می‌افتد صفت شربت مخرج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه
همراه ماء الجبن برای تلیین طبیعت استعمال کرده می‌شود و بدون تنقیه تنها نیز گاه گاهی استعمال می‌آید و همواره معمول است گاوزبان هفت درم نیم گل بنفشه
ربع کم دو درم گل سرخ یک درم ربع بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفایج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو نیم درم نبات سفید گلاب هر یک پاؤ آثار
شب ادویه را در آب بخیسانند صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشت داخل کنند در آن وقت در سایر خواص اصل قوی خواهد
و در قرابادین معمولی وزن گاوزبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم گل سرخ دو نیم درم اسطوخودوس عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور +

علاج مالیخولیای موی صفراوی

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار وافر از آن برآرند بعد از آن فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن از زیر زانو با الفاصله دو سه روز هم کرده و اخراج خون از
چهار درم تا [illegible] بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آن مربی یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورانند بالایش شیره مغز تخم تربز شیره تخم کاهو هر واحد یک توله

در گلاب چهار تولہ عرق شاہترہ یا دسیر پرورده شربت انار شیرین یا نبات سفید دو تولہ داخل کرده بنوشانند و دادن بلدہ و ورق نقرہ باشیرہ تخم خرفہ مقشر و عناب و آلو بخارا و کشنیز خشک و عرق کاسنی و کیوڑہ و گلاب و عرق شاہترہ و شربت نیلوفر و تخم خرفہ و تخم کشنیز کوفتہ بیختہ نیز معمول ست و مفرح بارد باشیرہ زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بود و بعض مریضان بعد فصد نوشیدن شیر تازہ آب یا کاسنی تنہا یا با اسپغول مفید بود و روغن بنفشہ و روغن بادام و روغن کدو بدام بر تارک سر مالش کنند و در بینی و گوش چکانند و بهر تبرید جگر صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند و ابتدا معالجہ بشیر جات و لعابات مسکنہ نمایند و هرگاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد منضج داده و منضج صفرا نموده مسہل سودا و یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون تنقیہ کنند و اگر یبوست احتراق زیاده باشد بعد ترطیب از ماءالجبن ساده باید که اندکی منضجات و مسہلات دهند و الا منضجات تحریک ماده کنند چنانچه بعضے را از دادن منضج سوزش می افزود لہذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماءالجبن ساده داده بعده مسہل میدادند بعد از مسہل اگر تنقیہ کبیب افتیمون کنند انسب بود و گاهی جهت تعدیل ادویہ حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعاء از سحج و دوا اسپغول بعد مسہل می افزایند و گاهی حب ایارج علاوہ خان یا حب بنفشہ عوض حب افتیمون میدهند و بعد از تنقیہ برای دفع یبوست و سوزش شیر بدیات با لعبہ و اشربہ مرطبہ و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و در مساکن بارد و رطبہ نزدیک آب یعنی در مکانی که دران حوض و نهر جاری باشد و یا دران آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیره صندلی و مفرح بارد و ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علوی خان و سفوف آلہ مرکب و عرق شیر و غیره از اللحم بارد و شراب الصالحین و شربت انار و یا قوتی بارد که در قرابادین مسطور شد بخورانند و سعوط و ضماد و نطول معمول حسب حاجت بکار برند و اغذیہ فواکہ مرطبہ خورانند و تعاہد حمام یا غسل آب شیرین نمایند و شیر بسر دوشند و نطول و آبزن از مرکب بنفشہ و روغنهای مرطبہ بر سر النند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند **و ایضاً** در صفراوی بعد تنقیہ استعمال ماءالجبن ساده و شیر به ماءالجبن معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات ست و اختیار سکون و تفریح راست و یا من طبیہ و تحلیل شیرہا و ترطیب از مغز تخم کدو و بهدانہ و بنفشہ و نیلوفر یا شیر زنان و تخلخل و روغن بنفشہ و روغن بادام و آب کاہو و آب کشنیز و آب کدو و اندکی کافور و سائر اینہا مرطب یا آنکہ ترطیب جہت دفع و رطوبت در تحقیق نظاہر گردد و دماغ و مخلوطات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مشتمل بود و انکلیل را نیز داخل کنند زیرا که در استعمال باد و بر باید بهر دفع خوف تغلیظ سوداست تسکین درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی و مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل مضعف قوت ست و تکثیر محلل در بلیله نیز تحلیل لطیف نمای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل دهد و باقی را کثیف نگرداند یا مانند آنکه ترکیب ضماد را از نیلوفر و بنفشہ و برگ خرفہ و برگ کاہو و برگ کدو هر یک نیم جزو یا بونہ و اکلیل الملک شبت اصل السوس هر یک یک جزو و با روغن بنفشہ یا با روغن گل ممزوج نمایند و قبل از تنقیہ استعمال ضماد آن است گلاب یا آب بنفشہ و آب نیلوفر و اندکی آب بابونہ یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاہو و روغن گل آمیختہ بر سر نهند جائز باشد آنجا که مزاج گرم و حرارت باشد و روغن بنفشہ و روغن گل آمیختہ نافع بود و اگر بعد مسہلات ضرورت تنقیہ باشد از ماءالجبن یا سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود و خوف سبات بود و بدن لاغر و خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبہ خون محسوس نشود و تہیج و فصد و مسہل را ندارند و مستفرغات قوی دوا یا ایارجات کبار جائز نبود که دران خوف جنون و مانیا ست و بهر ترطیب و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب کوشند و درین حالت نفع ماءالجبن ساده و ترکیبات خمیره و تمر هندی جهت چنانچه شیره بادام با نبات سفید و اسپغول و تخم کاسنی مفید باشد وقت صبح یا ماءالقرع نیم کوفتہ و نبات و تخم ریحان پنج ماشہ وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا استعمال روغن کدو و خوردن لعوق خشخاش معمول و درین باب مجرب ست و از اغذیہ شوربای گوشت حلوان و جوزه مرغ و ماکیان فربہ با اسفاناخ و کدو و روغن بادام و مزورہ و اسفاناخ و روغن بادام و شکر آمیختہ مزوره کاہو و ماہی بلطیفہ زنگترہ و شیر برنج و خشکہ کیلانی با شیر یا حفرات گاوی و مربای سیب و بہی و کدو و اناناس و قلیہ و کمی زرد کی و حلوا دو ازفواکہ تربوزه و خربزه و خیار و انار و انگور شیرین و سیب و امرود و شفتالو و کشمش و بادام و توت و بیدانہ و اناناس و تمر هندی در مرض مناسب است و نیشکر و کیوڑہ یا شیره کدو نیم گرم آشامیدن صبح نهار خوردن اثر عظیم دارد

ذکر بعض تراکیب مفیده مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذه کرام

چنانچه فصل مسیت در مالیخولیای صفراوی و سوداوی مرکب این مسہل میدهند بهدانہ شش ماشہ عناب پنج دانہ گل بنفشہ گل نیلوفر هر یک پنج ماشہ تخم خیارین کوفتہ تخم کاسنی کوفتہ شاہترہ هر یک شش ماشہ عنب الثعلب گاوزبان بادرنجبویہ کشنیز خشک افتیمون بہ خرقہ بستہ هر یک چهار ماشہ سنا هر دو سہ ماشہ آلو بخارا ده دانہ تمر هندی سہ تولہ

در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاؤ آثار گلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله مالیده
باز صاف کرده و روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت
باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب شیره خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و کاسنی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر و صافن
خون بقدر پاؤ سیر هر یک و ز نگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه یا شوربا و بعد ده روز که باز
در سر قرار گیرد فصد سر و کشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یک پاس از غذا خورانید صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بیست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته [illegible] ماشه همراه خمیره بنفشه
سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند در هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه و در نخود بسفایج هلیله زرد هر یک شش
ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون [illegible] بیست هفت ماشه نقوع و مغز فلوس
شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسبغول [illegible] شش ماشه
پاشیده بعده دوم مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس روغن بادام داده تا سه روز دیگر روز درمیان تبرید نموده تنقیه نمایند و باز تبرید و
مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین خرفه وغیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربز
چهار دام سوده در شیره نبات مقوم نیم پاؤ خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم تربز عرق شاهتره شربت نیلوفر اسبغول با لعاب آن بدهند بعده فصد باسلیق
و آخر روز تبرید بدستور بعد ازان در منضج مغز تخم خیارین افزوده بدهند بعده حب ایارج افتیمون گاوزبان اصل السوس بخورند و سنای مکی مغز فلوس ترنجبین [illegible]
روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند [illegible] شیره تخم مغز [illegible] بدهند آب آلو بخارا عرق شاهتره شیره صندل [illegible] اسبغول پاشیده
نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو و شیره [illegible] آرند و دواء المسک بارد
با شیره تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسبغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حدت تا ده روز ضرورت ترطیب تنقیه بعد از فصد و تبرید ابتدا
ماء الجبن با سفوف [illegible] سکنجبین افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری گلقند [illegible] کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند
ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت [illegible] سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند اگر بسبب حرارت [illegible]
[illegible] دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول [illegible] شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق
کیوڑه گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند چون ماء الجبن بیاشامند [illegible]
ایضاً اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل این طریق مستعمل است که [illegible] ماء الجبن نیلوفر بنفشه
عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا [illegible]
سنای مکی یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت [illegible] هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده بدهند روز
دوم تبرید لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله [illegible] در ماء الجبن بدهند [illegible] مسهل داده [illegible] مسهل سوم حب لاجورد [illegible]

بعد فراغ از مسهلات خمیرهٔ گاوزبان مفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن بسبب بدن شیراز آب لیمو یا سکر ریزش نزد الطبور رسد نقوع ادویه نزله همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن بحر یا نزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موسم محی و ق گردد درین صورت ماء الجبن موقوف نموده قرص طباشیر لیمن کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی یا شبیهٔ صبح خورانند دیا قوذا العاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شربت افتیمون بشیر تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی دل اخلاط محترقه و کذا خوردن هلیلهٔ سیاه پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول ربع درم سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر با میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب کذا آلو و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماء الشعیر و یا شربت بنفشه بماء الشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن کدو در حمام و شمّ گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر با اسپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و لحم بره و شیر خواره و لحم حملان ضبع و سرطان نهری و تنقل نیشکر نزد احساس صعود بخار مره سودا و اصد سفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخره صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال ع سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوره بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیای حادث از سوداوی صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی لسرشته حبها ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جملهٔ یک شربت ست در هفته یک مرتبه این حب را استعمال نمایند تا رفتن مالیخولیا زائل شود و در نسخهٔ دیگر که آنهم در اخراج سودا و مره صفرا مجرب یافته است وزن سنای مکی دو دانگ است سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب نیم گرم داده میشود خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک ده درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم ابریشم آملا پانزده درم ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب سه مثقال عرق گاوزبان هر یک پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین قسمین رافع خبث النفس و وسواس خفقان حار و فرح مالیخولیا که از احتراق خون صفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی لسد عرق طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل سرخ منسول فوفل دکهنی هر یک شش مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چند آن سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بیدمشک گلاب هر یک پنجاه مثقال جواهرات را بر سنگ سماق با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آنها در عرق با نبات بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که سه چهار مثقال قوت رسانی درین دواء المسک

داخل کرده ام و اثر خوش بسیار یافتم و اگر خواسته باشند که مشک داخل نکنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان می نویسند که درین صورت اثر دواء المسک نقصان گرفت بلکه مناسب نیست که اثر دواء العنبر یا شد روغن لبوب سبعه که صداع حار و یابس و سرسام سوداوی و سهر سوداوی و سهر مزمن مفید است مغز تخم کدو مغز تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ سبز ابر گرفته بدستور روغن بادام روغن آرند و بمالش و سعوط نمایند و رتم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم ارشد علیخان مرطب دماغ و نافع مالیخولیا و خفقان و یا خاکستی و برای رفع تپ دق ست شیر تازه آب گرز آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند و گاهی آب شیرین انار و سیب و ناشپاتی عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بید مشک گلاب سیب هر واحد یک آثار عنبر اشهب نیم ماشه برای تقویت دل و معده اضافه کرده میشود و بجای شیر بز شیر گاو بوزن سه آثار و آب بر رد کدو آب نیشکر هر یک سه آثار گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا و جنون و بیخوابی پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر یک من اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا یا بسبب شستن در آفتاب یا از خوردن اغذیه و ادویه حاره بهم رسد و تپ دق را رافع است گوشت بزغاله گوشت بره جوان گوشت شش ماهه کلیا بچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک رطل در دیگ نقره یا مس تازه قلعی داخل کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بران پاشیده بآتش ملائم کباب نیم پخت نمایند بعد ازان در گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان عرق سیوتی عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرورت عرق کشند هشت آثار پس دران سیب امرود بهی شیرین زعرور کرده تر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید یا گل آن گل سرخ باقلای تر گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هر یک دو توله تودری سفید و سرخ هر یک یک توله داخل کرده و آب یا عرقهای مناسب بقدر احتیاج اضافه نموده بقدر هفت آثار عرق کشند و عنبر اشهب بقدر یک درم در پنچه بندند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تالیف حکیم علی جهت اخراج سوداوی و سودای صفراوی و سودای سوی بهتر از مطبوخ افتیمون ست و بی اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک سه مثقال بجوشانند چون بجوش آید تمر هندی آلو بخارا هر یک پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیر خشت خمیره بنفشه هر یک پانزده مثقال افزوده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد و اگر شیر خشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیار شنبر داخل کنند مفرح از برای صاحب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد مغسول هر واحد شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو توله تخم خرفه مقشر چهار توله مغز خرفه چهار توله مغز تخم خیارین سه توله عنبر اشهب سه ماشه ورق طلا ورق نقره هر واحد ده ماشه نبات سی توله شربت بنفشه و اگر عرق بید مشک و گاوزبان هر واحد یا و سیر بدستور مرتب سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در رطوبت نفع است از برای ضعف قلب و خفقان و وسواس و مالیخولیا که حادث از سودای سوخته یا صفرا و خون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی ست یاقوت سرخ مروارید کهربا بسد صندل سفید کشنیز خشک هر یک دو درم طباشیر بهمن سفید گل سرخ گاوزبان هر یک چهار درم بهمن سرخ ورق نقره پوست بیرون پسته هر یک یک درم تخم خرفه مقشر شش درم بادرنجبویه دوازده درم گل ارمنی مغسول نیم درم عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زمردی از برای جهت نزلات گرم و دیگر امراض حاره و منع بخار سودا و تعدیل مزاج جگر و تقویت اعضای نفیسه بغایت مفید است مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زمرد سبز ورق نقره هر یک دو مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل مختوم یا گل داغستانی ابریشم مقرض بهمن سفید و سرخ گل گاوزبان و زهر مهره معدنی طباشیر سفید هر یک پنج مثقال آلو بگلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بیست مثقال ادویه صلایه کردنی را صلایه کرده کوفتنی را کوفته بیخته با شیره ترنجبین و شیر خشت و شربت

سیب شیرین و امثال آن چهار صد مثقال سرشته شود و بعضی مرجان و عنبر اشهب نیز وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا ده مثقال مروارید ناسفته کهربا شمعی مرجان
شنج هر یک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال مدة بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد صافن اقدام اگر ضعف شدید نباشد در باب صفراوی تنقیه
بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از تسخین بکار نهند باوجود آنکه انزا باتونه و آنچه در قوت آن
باشد در استعمال نطولات لابدست و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند یا هر روز آب طبوخ افتیمون
سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افتیمون در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین مرض مسکینم مگر
آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود خصوصاً عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده
یا زراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده در آن باشد و باید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که در آن
کافور و مشک افتد با روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر بوی کافور و مشک باشد و سائر خوشبو های بارد رطب خصوصاً نیلوفر صاحب **کامل** گوید که اگر این
مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آن را خواب نیاید و کثیر الهذیان و هیجان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل ست بر آنکه مرض از صفرای محترقه است و آنرا
جنون گویند پس میباید که از بعض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید و در بعض اهیمان و هذیان زیاده گردد
لیکن باید که تدبیر خواب آور پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت بنفشه
و شربت خشخاش بنوشانند و بچه حملان و بزغاله باید و اسفاناخ و خطمی و کاهو و بقلة الحمقاء کدو پخته و ماهی یارلی و صحنوری و تیهو و زرده بیضه نیمبرشت و سفرجل و نارنگ
و خیار و هندوانه اساس سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر که پخته سهل الانحدار از موضع او بخورانند و از تمامی
اغذیه مولده سودا مثل نان میده سبوس و عدس و کرنب و لحم البقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیا
حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکامه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر این علیل نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و مقشر کرده
و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطور نمایند در انف و بینی کرده باندک روغن بنفشه
در حمام معتدل الحرارة نشانیده بر سر نمایند و شیر دختران برسر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته در آن پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی
چکانند و مسکن مریض جای روشن غیر تاریک باشد و تا آمدن خواب این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تمام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او بادویه مسهل
صفراوی محترقه مثل طبیخ افتیمون و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب با غذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن معاوده دوای مسهل که
اندک قوی باشد حب ایارج و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب آن او کنند و اگر ازین حرارت عارض
شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر بشربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا
یا شحم حنظل اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر بشبت و نمک بسفائج کوفته و مغز قرطم نمایند ایضاً ممدوح الیه مینویسد که اگر این مرض از نجاسات
منصبه بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر غلبه که در بدن باشد دموی بود از فصد گزیر
نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در
اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض

از احتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه با جلاب بنوشانند و در اول روز غذا زیرباج جوزه مرغ یا اسفیدباج آن
نکند یا اسفاناخ با قطف خورانند و با شیر برنج بشکر دهند و در روز دوم مزورات مذکوره سابق با ماء الشعیر مع ثفل آن یا شربت خشخاش دهانند آن بدهند و اگر
خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه بدن با دویه مسهله خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر تعدیل تدبیر مرطب که سابق مذکور شد تا این خلط
رطب گردد و فساد او کم شود و ایضاً بدوای مسهل نماید خروج او از بدن سهل گردد و آن دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته و تمر هندی از تخم
ولیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا البست عدد هلیله آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افسنتین رومی گل سرخ
هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته بر آن
انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر ازین مطبوخ اسهال نشود این حب بدهند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ
کوفته بیخته با آب حب سازند و این یک شربت تام است بعد از آن نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر والا تا یک هفته راحت دهند
و تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحراره داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که در آن بنفشه
و نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه بسر و تمام بدن
و سر بمالند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بر آن ریزند تا ترطیب بدن کنند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم
بر بدن باقی ماند بعده بارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد از آن تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود بمقداری که
مریض متحمل زیادتی آن باشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضاً واجب است که در سائر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوای ضعیف نمایند
بعد از آن آنچه قوی تر از آن باشد و پس از آن آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی فجئة از ابتدای امر ندهند و همین طریق در
تدبیر کسی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاده تحریک کند و گویند که اگر سببش سودا از
احتراق صفرا باشد او را اشربه بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و ماء الجبن و شربت خشخاش دهند و تفریق راس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین کنند و شیر بسیار بر سر
ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت
بتبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بانی
حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب یک نیم دانگ رب السوس
نیم درم حب سازند و چون تربد سفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل روغن بادام
میکند و همچنین سقمونیا اگر بآب به یا بروغن بادام لت نمایند اصلاح آن کند خاصة اگر در حبوب بارده استعمال کنند گیلانی از مجوسی و ابو منصور و خجند و غیره
نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر وجود ماده در عروق
دماغ کند درین هنگام بند کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش نوشانند و
بنان سمید محکم العجن و شوربای لحوم جوزه مرغ و جدی و حملان یکساله و کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویانند
و چند روز راحت دهند و اگر حرکت خون تیز یابند فصد صافن کشایند و خصوصاً اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت
محتبس باشد حقنه لین که درآن انکباب عادت بود و معمول از نیلوفر و بنفشه و برگ کتان و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس
خیارشنبر و روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه ماده ببینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون ثلث درم
صبر یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول یک درم حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و گاهی خربق تنها
گاهی سوده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد با ربا بسازند و الا با ربک لیبانید و اگر خوف

چیزی که مرطب و مبرد باشد غذا سازند و برای ورم
ضعیف معده خوری باشد بدل آن مجزا حقنه کنند و بعد اسهال آن اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شوربای باچه حملان که دران اسفاناخ کدو داخل کرده باشند
خواب شلول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند شیر بسر دوشند و از ادویات بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه بران نمایند و اغذیه بر آنچه شیند اغذیه
و مثل آنکه مرطب باشد مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیرخوار و بقیه حملان و پاچه بره مطبوخ به مقشر و نخود و زیرباجات شیرین بگوشت ماکیان و تدرو و لحوم حملان
و غیره که مرطب باشد و اسپغول و پاچه هنگام غلبه حرارت بماء الشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولات برای ایشان کاهو و سرمق و کدو و ملوخیه
و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ بماش و روغن بادام مناسب اسی که حکیم برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط مرض اگر در هاضم ایشان
قصوری باشد و معده آنها اشتهال نماید دماغ بره مرغ مطجن فربه و جوزابات شکر سفید و خشخاش و سمید و زرده بیضه فالودجات بروغن بادام و
شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و خرفه و کشنیز بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این مرض اطبا
نافع بود و مکرر در مالیخولیای مراقی نیسل گرجاجت بمسهل در افتد بعد شربت مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب افتیمون که مسهل سودا خورانند در بعض اوقات
این معجون نجاح و سه هلیله سیاه و بلیله و آمله منقی هر واحد دو درم بسفایج و اسطوخودوس افتیمون تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته
شربتی چهار درم تا چهار مثقال اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کنند دران غاریقون خربق سیاه و مقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و سه مثقال
معجون نجاح اضافه نمایند بعد از آنکه قبل و چند روز نخود آب بخورند بعده از روز سوم بعد تنقیح این شربت تناول کنند و گاه گاه حب دیگر بخورانند بعده اگر سقمونیا
در آب گرم حل کنند و دران هفت درم معجون نجاح داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل و حب شبیار بخورند ایضا در سه درم هفته
اطریفل صغیر سه درم و افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند این یک شربت است و غاریقون نمک نفطی هر واحد نیم درم با پنج درم قند سرشته چهار ساز
و واجب است بر ایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و بادنجان کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه گوسفند و شراب کهنه و جمیع اشیای که
بعضی گفته‌اند دواء ملطف خصوصا چیزهای شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لهذا نیز شراب رقیق باسکنجبین ایشان را نفع کند و خاصه
چون دران اطعمه و در زمان مخصوص چیزی بالغ تر و تر مرطب مزاج از شراب ممزوج آب بسیار نیست و باید که در فربه کردن ابدان ایشان مبالغه کنند
و آنچه بدن را تقویت و فربه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا
بفصد یا مسهل سر که اسهل آنها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسر القبول برای اجابت است ایضا او گوید که علاج
مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن انیست که اولا ترطیب بدن باستحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن با آب معتدل و سر به روغن
بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و استعمال شربت خشخاش کرده روغن بادام بران چکانیده باشند یا ماء الشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند و بعد
ساعتی ماء الشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلیین طبیعت باشد بنوشانند و غذا بپاچه و دیگر صفیده شوربا کرد در قول صاحب
کامل گذشت بپاشند و آبهای بارد و رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن و اسع باشد و چون خواب آید نگذارند اگر در خون اندکی حرکت باشد
قدری از ان بر آرند و بعد آن ترطیب و تنقیه اعاده نمایند و باید که مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند ابوسهل و [illegible]
باقی اجزای این مع [illegible] قول صاحب گذشته یا معجون نجاح مقوی سقمونیا و اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا [illegible]
گر زان در حرارت صفرا [illegible] سوداوی کرده بسیار گاه بر استفراغ و استراحت در [illegible] حال اعتدال [illegible]
شیر مقشر [illegible] آبهای شیرین مطبوخ و دران حب النیل بعمل آرند [illegible] روغن [illegible]
قوی [illegible] بقدر قوت مریض [illegible] خلط نمایند و اگر از اسهال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مفرط باشد ماء الجبن تنها دهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج [illegible] کشنیز [illegible]
[illegible] شیرین [illegible] زعفران [illegible] آن [illegible]

بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز ده درم تا ده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدید افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره
افزایند و احیاناً آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه و اشربه حاره اجتناب نمایند.

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

اگر خوف سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا بفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون ماده غلیظ‌تر محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای
مسهلات منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر لعاب مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی است و
اگر حاجت افتد ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مفرح و [illegible]
و دواء المسک حاره و مفرح حاره و ماء اللحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیره ابریشم حاره و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و
ماء القرع و شیره بسیار مفید بود و از جمله تراکیب شیره معمول بعد مسهل و ماء الجبن در مالیخولیای سوداوی اینست که گاهی شیره بهیدانه همراه اسپغول نه ماشه
باکاسنی میدهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیره بزر بنات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیره بزر بنات بالنگو و گاهی گلاب شکری می افزایند
که عسر بول را هم مفید می شود و تدبیر دوم قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی چهار
ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش بدهند و گاهی بعد مسهلات زرنباد یک ماشه سوده به هلیله مربی یکعدد سرشته همراه
شیره تخم کاسنی شش ماشه بنات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی دوم روز مسهل مصطکی سوده به هلیله مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه
عنب الثعلب توله جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده یا اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس
سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند دوم روز مسهل بکار سوده افزوده میشود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه
سوده با اطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقی ده توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره یاد آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده
با اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد آن شیره تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره یاد آثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر
پوست بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سودمند است و کذا خوردن
و اکله ریحان مسلوق مطیب بروغن بادام و لذا شرب و شم مشک و کذا اغذیه چرب مقشر و شیر تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد
مجرب است و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یک ساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول
از یک درم تا ده درم نفع مبین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا درونج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده تا
دو دانگ سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل نشاسته و ایارج فیقرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواء المسک حلو و یا تخم فرنجمشک
سکنجبین و یا افسنتین یا افتیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک و یا حاشا که فعل آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون است
و یا حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کندر مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ کرنب بیضا هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زرنباد و نوشیدن بعرق گاوزبان بشکر
و یا عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو و ده درم سوده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شراب ریحانی یکساله و یا ماء الجبن
بمغز قرطم ساخته همراه افتیمون و یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا دهن الکابج و سعوط بندق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه
و ضماد آرد سلت با آب چغندر و روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آمده که درو نیم پخته نیم گرم بر سر و ضماد حب بلسان یا مصطکی و ضماد اکبان فربه و نان گندم سفید به پیه صعتر
تازه و یا به پیه بقیره بادام و سر مغز بروغن بادام و حریره آرد سلت و شوربای مسلوق و مطنجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطنجن بروغن بادام و ماهی صحری تازه
بریان بشیرج و باقلای مطنجن بروغن بادام و بیضه ماکیان نیمبرشت و ماکول مرغ مسلوق هر واحد نافع و تقلیل چیزهای گرم و احتباس لعاب و حرقت مره سوداء
اقوال عمده مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا اکحل کنند و رگ وسیع کشایند و خون نگاهدارند اگر سیاه باشد مقداری از آن خارج کنند و اگر

سیاه نباشد فی الفور رهند نمایند و غذا با اسفیدباجات لطیفه مرتبه از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناخ و کدو و کاهو و بقلهٔ یمانی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و مرق
مقشر و شیر تازه سازند و از تناول اطعمهٔ سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب و سهر و مصابرت به
گرسنگی و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام بآب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیهٔ خلط سوداوی نمایند و در
ابتدا اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط سازند و
اگر این کفایت نکند تا که هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از آن تنقیهٔ معده از قی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینهٔ نهری و نمک و تخم قطف و جوز القی و تخم ترب در آب خوب
بجوشانند و با وی اندک سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشانند و پیش از این چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی آورند اگر استفراغ کما ینبغی گردد
بهتر و الا مرتبهٔ دیگر استعمال نمایند و معه ذلک سکنجبین که در آن ترب و چوب خربق خلانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون بنوشانند هلیلهٔ
سیاه ده درم بسفائج پنج درم سنای مکی ترید هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل آب بجوشانند
تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون بر آن انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک هندی
نیم درم خربق سیاه ربع درم بگلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دوا نبود دوا را بحب با نمک هندی
و افتیمون و هلیلهٔ سیاه و شکر همره بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم باهم سرشته بخورند نافع بود و اگر از این
تدبیر مرض کم نشود باید که بدن را آرام زمانی صالح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ مرتب
از هلیلهٔ کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن که
مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیهٔ بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت او در ابطال فزع و
وسواس عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواء المسک بشراب که در آن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد آبزنی که در آن
بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پنجه جوشانیده باشند بسر ریزند و شیر بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض است و نسخهٔ آن در قول گیلانی گذشت
و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آنرا قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع است افتیمون بست
درم بسفائج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس هفت درم ایارج فیقرا پانزده درم بدستور حب سازند شربتی از آن دو درم تا
چهار درم بوعلی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل ببرودت دریابند تنقیه بحبوب مرتب از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا با نضاج نمایند بعده در اول ادویهٔ خفیفه
که در آن افتیمون و شحم حنظل و اندک سقمونیا داخل بود تنقیه سازند بعد از آن بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج تنقیه باشد
خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب از این هر دو بلا خوف و بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر الشیانز استعمال این ادویهٔ مذکوره در ماء الجبن بطریق مداومت و تقلیل
مقدار از ده و النفع میکنند و اگر از این نفع مترتب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیما بین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن ایشان
اطریفل با افتیمون باین صفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یکدرم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدن به اقوی از ایارجات کبار و حبوب بکنند تا آنکه مرض زائل گردد و ایضا
قی استعمال نمایند خصوصا اگر بینند که در معده چیزیست که در مرض می افزاید و معده شدید الضعف نباشد و باید که قی آنچنان کنند که در آن پودینه و کنگر و دو تخم ترب باشد و ترب
در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند
و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد تفریح
کنند و مضوفات و غراغر معروفه استعمال کنند و مشمومات خوشبو و مشک و عنبر و افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه این مرض از غلبهٔ خلط سوداوی
و مرهٔ سوداء به بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبهٔ دم دلالت کند اخراج آن از فصد بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در آنجا حاجت اخراج
خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و با خبث نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

بعد ازان تنقیه بدن او بمطبوخ افتیمون و غاریقون متوسط القوة نمایند بعده چندی روز اغذیه رطبه دهند و بر بدن او آب نیمگرم که در آن بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند و اعادهٔ تنقیه بمطبوخ که قوی تر از اول باشند باید کرد و چندی روز راحت دهند و تدبیر ترشیح و تدبیر مرطب سازند بعد از ان بعض حبوب مسهل سودا دهند پس نظر کنند اگر آثار صلاح از سکون مرض و تراجع عقل مریض پدید آید همین تدبیر بعمل آرند و اگر فایده نشود و خوف ازان زائل نگردد ایارج جالینوس دهند پس ایارج روفس بمطبوخ افتیمون و غاریقون و اسطوخودوس و حشیشة غافث و بعد خورانیدن این معجونات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذهن او عود کند و خوف ازان زائل گردد و سکون یابد چندی روز راحت دهند و غذا بلحوم حملان و جدی و چوزه آنها بطریق شوربا یا مطنجن بزیت غسیل و روغن بادام بدهند و از فواکه مویز خراسانی و انجیر خشک و پسته و مغز بادام خورانند و از بقول بادرنجبویه و بودینه و نعنع و مانند آن دهند و اعادهٔ ایارج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر ازین ایارجات اثر صلاح نه بینند و مرض کم نگردد این دوای مرکب از لاجورد و ایارج بدهند ایارج فیقرا افتیمون هر واحد چهار درم حجر لاجورد غاریقون هر واحد دو درم سقمونیا یکدرم قرنفل بسبت حب باریک سوده بحریر بیخته بشربت سفرجل یا شربت پوست ترنج بسرشند شربتی ازان یک مثقال تا دو درم و این در هر هفته یک دفعه بدهند که دوای نافع این علت ست و ازین عدول نباید کرد که بارها بتجربه کرده ام و چون ازین تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض عود کند لیکن قدری فکر و خوف باقی ماند باید که بتقویت قلب عنایت تام کنند تا این بقیه ازان زائل گردد و این چنان باشد که نظر کنند اگر در بدن او حرارت نباشد و نبض سریع و ملمس بدن گرم نبود دوا المسک حلو و مر بقدر حاجت بدهند و اندک تریاق کبیر بعرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان دهند و اگر در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد گل سرخ و صندل سفید و گل ارمنی و گاوزبان و کشنیز خشک و قرفه و قرنفل و زرشک هر واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریوند چینی و عود خام هر واحد یک درم تخم بادرنجبویه پنج درم بسد و کهربا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور دو دانگ همه را باریک کوفته بحریر بیخته پنج دو درم بشرابی که در آن گاوزبان جوش کرده باشند و شربت سیب بخورند و مثل او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این مفرح منسوب بکندی بدهند گل سرخ شش جزو سعد پنج جزو قرنفل مصطکی سنبل الطیب اسارون هر واحد سه جزو قرفه زرنب هر واحد دو جزو هیل بسباسه قاقله جوزبوا هر واحد یک جزو همه را باریک کوفته بیخته از مجموع ادویه شش مثقال بگیرند و یک رطل آمله در هفت رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کرده ثفل او دور کنند و آب آمله را در دیگ انداخته بر آن یک رطل فانیذ سنجری ریخته بپزند تا مثل لعوق گردد از آتش فرود آورده ادویهٔ مذکوره حل کنند شربتی دو مثقال و نیم صفت معجون دیگر مفرح نفس محمود برای فهم محسن بون نافع خوف عارض و ردائت فکر و سائر اعراض سوداویه بگیرند بادرنجبویه و پوست ترنج و قرنفل و مصطکی و زعفران و قرفه و جوزبوا و بهمن سفید و سرخ و زرنباد و درونج و تخم بادروج و نارمشک و سک هر واحد یکجزو مشک عنبر جزو همه باریک کوفته بحریر بیخته بگیرند بلیله کابلی بیست عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یکنیم رطل بماند صاف نموده عسل یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند و کف بردارند تا آب بسوزد فرود آورده ادویه بسرشند شربتی ازان یکدرم دیگر مثل آن حرمل پنج درم کمافیطوس اسطوخودوس کمافیطوس برگ بادرنجبویه مرخوشبو افتیمون هر واحد ده درم سه رطل آب بر آن انداخته بآتش ملائم بپزند تا ثلث بماند صاف نموده بگیرند موبزمنقی و کشمش یکرطل کوفته آب مذکور اندک اندک بران ریزند و باریک بسایند تا بقوام عسل آید و در پاتیل انداخته نیز بر آتش ملائم کنند تا بقوام آید بعده قرنفل و بادرنجبویه و مصطکی و فرنجمشک و زعفران و بسباسه و پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندی دو درم همه کوفته بیخته بران ریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و در هر سه روز یکبار نیم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشد چون صاحب او ازان بر آید و در اوقات راحت بهر آنکه تقویت نفس و قلب عجیب کند و همی باید اصحاب این مرض که چون ازان خارج شوند از اغذیه مولده سودا مثل شراب کهنه حاد و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و از غضب و هم احتراز کنند و اغذیه محموده مثل نان سمید و لحوم خرفان و جدی و ماکیان و ماهی رضراضی و استحمام آب شیرین و دلک معتدل و طبیخ بروغن بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و الحان حسنه سماعت نمایند و شراب ابیض که نه کهنه باشد و نه نو بمقدار یکه سرور آرد و سکر نیارد بنوشند و بچیزیکه مسرت بخشد نظر کنند و جلوس در مواضع باد و بساتین و مزارع سبز تازه سازند و در فصول به تناول ادویه مسهل سودا که لطیف باشد و تناول ادویه ایشان مسهل بیج و تعاهد نمایند طبری گوید که قسمی از مالیخولیا از امتلای همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی ناسد حادث می شود و این نوع بحسب فصول سال و اغذیه و حسن تدبیر و فساد آن متغیر و زیاده میگردد و علاجش بعد مراعات سن و مزاج و فصل و غیره قوانین فصد باسلیق ست و تغییر همه تدبیر او بمرطبات و صبر از چندی روز بعد فصد بعد ازین این ماء الاصول بنوشانند خشخاش سفید عناب سپستان اذخر و گل آن هر واحد یک کف پوست بیخ کبر و بادیان هر واحد یک باقه

مصطکی سنبل الطیب حب الآس تودری بوزیدان ریشه اصل السوس مقشر برگ حسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه وگاوزبان هر واحد یک کف مویز منقی یک کف
همه را خوب بجوشانند و ازان مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده آب سرد بدارند اگر زمانهٔ تابستان باشد و هر روز بیست درم ازان با سه درم
روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند بعد ازان چون طبیب
یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بیست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین رومی هفت
درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کمازریوس و شکاعی و بادآورد جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد پنج درم سنا
سبستان پنج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ حسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک و گاوزبان و سپستان هر واحد یک کف شاهتره کف کبیر آمله
و هلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند قانون او اینست که هفت چندان آب انداخته بآتش معتدل بجوشانند در طبخ آن
مبالغه نکنند تا که ربع فاسد نگردد و بعده یک شربت ازان بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارند
بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یک نیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر بشیر تازه
در اسوده بعسل سرشته دران بمالند و نیم گرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای چوزهٔ مرغ رطب و حریرهٔ شیر خر کدو
پنیا بایده و پاچه بره مطبوخ بجو مقشر در شوربا مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جرادهٔ کدو استعمال کنند و نطول که در مانیا خواهد آمد
بسر ریزند و چون این همه بعمل آورند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد ازان چندی وزر احت دهند مع حسن تدبیر در غذا اولند دم
بزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار باقیهٔ علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فرع باقی بود مداوامبوانست و
خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس او را به ریاحین خوش رنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در صحبت او
محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نه بینند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب
خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا بسائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند مدحرج
طویل و عود هندی و زرنباد و غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف وگاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد دو درم
جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم ماهیزهرج و حب الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس حشیش غافث و فوه و فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون بادیان
دانه و قرنفل و پوست سلیخه و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی و افتیمون و اسقیل مشوی هر واحد هفت درم بزرالبنج سفید یکدرم و دو ثلث درم بیخ سوسن آسمانجونی
و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسه کیل عسل
عسل سقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریزهٔ کاه ده روز دفن کنند شربتی ازان سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج
و فصل هر روزه یک شربت این دوا بخورانند و در میان آن سعوط و بالش بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بساقین و قدمین او بمالند و غذای او باسفیدباجات
و زیرباجات شیرین از پاچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیهٔ ردیه مثل لحم بقر و نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که گوشت
خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه دران قوت محللهٔ اخلاط سوداوی هست و آنرا تریاق المجانین نامند ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آنست که از اخلاط
سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیهٔ مرطبه مثل چوزهٔ مرغ و حریرهٔ شیر خر و تفریق راس بروغن بنفشه نیم گرم
و روغن گل است و هرگاه در تمرین تدبیر معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر یا شیر زنان تر کنند و هر روز تبدیل
شیر کرده در آفتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست سلیخه و چوب ? هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنج درم
سقمونیای مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک نموده متوسط دو مثقال بآب نیم گرم بخورند و یکدو دفعه باین
حب تنقیه نمایند بعد ازان دو روز راحت دهند و ماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعده ده روز لزوم اسفیدباجات بپاچه جدی یا حملان یا ماکیان

و زیرباجات مرتب ازان که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون و سنه هلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون کوفته و در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافث قنطوریون
دقیق بسفایج جاده هر واحد چهار درم برگ بسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ کبر بادیان کبیره پوست بیخ بادیان باقیه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ
همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته و ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل کرده نیمگرم بنوشند
و بعد ازان دو روز دیگر راحت داده باین آن سعوط به روغن بنفشه کنند و شیر دختران بسر دوشنند ساقین و قدمین به روغن گل نیمگرم بمالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیمگرم
بسیار بر سر بریزند و از جماع بالکل منع نمایند و درین دو روز اسفیدباجات و حریره مرتب از کنجد سفید و آب پاچه مطبوخ در تنوره و زیرباجات شیرین بمقدار اعتدال خورانند و از
عروض تخمه یا سوء هضم بر بعض حفاظت نمایند بعد ازان شربت ابوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفایج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم ازان بگیرند و هرگاه سوم حصه شب باقی ماند ابوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشانند
و بعد خروج ازین دو یا پانزده روز پرهیز کنند و زیرباجات معمول باطراف جدی و چوزه ماکیان اقتصار ورزند بعده بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی
ماند بحسب آن عرض علاج کنند بنحویکه اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد غذای او مغز سر بره باشد اگر معده او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و چوزه ابا مرتب لبنیک سفید
و خشخاش سفید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سائر اغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه مثل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم رسیده و اشتا
سعال الحجه من کثیر الهذیان و دائم الوسواس و با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او متحمل و کم گردید ابتدا الضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و
گرم گردیده فصد سر و قیفال او در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهم رسید و از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون
آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بارد جید الکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر باشند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد
اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیک دفعه کنند بهر آنکه استفراغ آن بیکبار قوت صعود بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان
را رگ مابض یا صافن کشایند تا ادرار حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد
یکهفته راحت دهند بعد ازان ماء الجبن دهند و تنقیه با ایارج فیقرا یکدرم و اطریفل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد
یکدانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر والا او را بقوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس است و اگر بعد تنقیه سه بار با ایارج مذکور اثر
صلاح ظاهر نشود حبی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هر یک بمقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و [illegible]
افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس [illegible] و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد ازین راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول با ایارج فیقرا [illegible]
بدهند [illegible] گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم بدهند و دیگر جاها میگوید که یکدرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربتی [illegible] یکبار یا دو یا سه [illegible] و اطریفل
کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد تا امید [illegible] سلوک
نمایند که هنگام تغیر هوا صحت ظاهر شود و اگر ازان [illegible] و دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون [illegible] نافع است خون را از اخلاط سودا [illegible]
کنند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک دو درم تربد [illegible] غاریقون و افتیمون [illegible] هر یک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم [illegible]
همه را [illegible] شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاجهای قوی نبود و [illegible] باین سفوف علاج کنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه [illegible]
سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد [illegible] اول [illegible] قی کردن ماده سوداوی [illegible]
شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول [illegible] طعام چیزهای ملطف چون ترب [illegible] کرفس و سداب [illegible] تناول کنند [illegible] طعام [illegible]
بود و ازین کرفس و سداب و ترب زیاده [illegible]
منضج و افسنتین [illegible] و گل سرخ و سنبل [illegible]
کمال آمیختن سودا با خون مختلف باشد [illegible]

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و راسب باشد لیو اسیر و دوالی و داء الفیل از آن پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای خون آمیخته باشد
و غیر متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از آن جمله باشد و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق باشد و در
تجارب محمد زکریا است که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همی کند بدین و در بیضه او غلوله سخت ظاهر شده بود مثل فلکه
چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه ببینند چندان برآرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خواهند داد
وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بیضه او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر خلاصی
یافت صفت مطبوخ افتیمون بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک ده درم بسفایج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت درم
همه را در سه رطل آب بجوشانند چنانکه سه حصه ست و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه آن در قول مسیحی گذشت و آین مفرح
صاحب مالیخولیا را مناسب است و نسخه آن همان است که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن در اینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادرنج و سک است و وزن
هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند بمالیده صاف نموده
با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم **ابن الیاس** مینویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا به دماغ یا امتلای همه بدن از سودا باشد
فصد سر و صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید
که از تنقیه ابدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسر النضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخوداب دهند
و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره سابق و مطبوخ هلیله زرد و سیاه و حقنه های حاده و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات حسب حاجت نمایند و بدوشیدن
شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب او را از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حملان و جداء
و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیر المزاج و ادمان حمام و ترک تعب و بالجمله همه آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث آن از احتراق بلغم باشد علاجش فصد صافن
یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم و غذا نخوداب بشیره مغز قرطم و بعد نضج تنقیه
بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از آن کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هر یک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون نجاح
پنج یا هفت مثقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و آین حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفایج و ایارج فیقرا هر واحد
ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از آن سه درم و دواء المسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه او
همان است که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیله کابلی چهل عدد و هر واحد از ادویه دو درم و مشک تبتی یک دانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی یک مثقال
و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود اعسر علاج و ابطأ برء و اردأ از سائر انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ آن و ایارج
روفس و جالینوس و اطریفل یا معجون نجاح بکرات و مرات و هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب
بشیره مغز قرطم یا اندکی ماش مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع است
صفت ماء الجبن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب او بنوشند و شوربای خروس پیر با
بسفایج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس برای تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لینه که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند با غذیه بابونه و غیر آن
و آنچه نشاط آرد چون سماع و اخبار سارّه و ملاقات شخصی که موانست باشد و تفریق راس بروغنهای مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نطول آب تخم خطمی و غیر آن که در قول
صاحب کامل گذشت و بعد از آن دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر ترکرده بر آن و سعوط بادهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب عرق گاوزبان با شکر ده درم
و یک مثقال از این مفرح دهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم و بسباسه و قرفه و تخم فرنجمشک و پوست ترنج هر یک سه درم و مشک خالص یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج
بسرشند و آین دواء المسک حلو ایشان را نافع است مروارید ناسفته کهربا ابریشم خام مقرض هر یک دو درم مشک خالص یک نیم مثقال تخم فرنجمشک تخم نام تخم مرزنجوش مصطکی

جوز بوا فلفل دار فلفل دارچینی قرنفل خیربوا اسارون سنبل هندی پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادرنجبویه هر واحد یک نیم درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از ان یک مثقال و اگر بسبب
احتباس حیض باشد علاجش تلطیف دم طمث است و هر صبح جلاب از پرسیاوشان و اصل السوس و ترکیب هر یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره آب نخود بشیره
حب القرطم و زیرباج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند و شیخ هندی گوید که اگر سببش غلبه سودا مخصوص بنفس دماغ باشد فصد صافن و تفریق سر بادهان مرطبه و ادهان
و دوشیدن شیر بر سر کنند و هر صباح خمیره بنفشه ده درم گاوزبان یک درم اصل السوس یک درم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخوداب بلحوم بره و چوزه مرغ فربه خورانند و اگر با وی تپ
باشد ماء الشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناخ و کدو دهند و بعد نضج و ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم هلیله زرد آمله هر یک چهار درم
مویز منقی بست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج درم افسنتین شکاعی باد آورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کمادریوس بسفایج کوفته هر یک سه درم گاوزبان
بادرنجبویه هر یک پنج درم سافج هندی قرنفل هر واحد یک نیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک ترید هر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یک درم همه را در شش رطل آب شیرین بجوشانند تا
ربع بماند پس افتیمون سه درم در ان اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد مغسول حنظل کتیرا هر واحد یک نیم دانگ شکر
ده درم بران انداخته بقدر احتیاج از ان نیم گرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا مقصود باشد بجای هلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ در سه داروی افزایند و از
مولدات سودا پرهیز کنند و در تخفیف بدن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر از ین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم یا سودا
باشد همان است که در قول ابن الیاس مذکور شده و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفایج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج
تخم فرنجمشک زرنباد درونج بهمنین سافج سنبل قاقله هر یک نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک یازده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس حاشا
هر یک چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند بعد از ان پنج رطل آب بران ریخته باتش ملایم بجوشانند و صاف
کرده شکر بقدری که طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنج درم با ماء الجبن یا آب خالص و این روغن لبوب سبعه اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع
است مغز فندق مغز بادام مغز پسته مغز حبه مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن بر آرند و بقدر نیم درم از ان سعوط کنند و این حقنه لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک
و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم و ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه نسخه سفوف حار در قول ابن الیاس مسطور شد [illegible]
که ابتدا بالفصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی یا از اکحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که ماده آن در جمیع
بدن باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ بر آید بمقدار حاجت بر آرند و الا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بوده و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد
رگ پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماء الشعیر بمغز بزرقطونا و مثل اسفاناخ و کشنیز یا ساده یا بشکر دهند یا جلاب بگلاب و عرق گاوزبان بشکر و تخم ریحان یا شربت
سیب بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان و
و اصل السوس و سپستان و گل سرخ بشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جید الکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند و [illegible]
و تفاحیه و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه [illegible] اگر هضم احتمال کنند و مالیخولیای مراقی باشد چه مراقی را ضعف معده لازم است و
دیگر اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیره آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند
و چون علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بطبیخ افتیمون یا حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون تنها بشیر تازه و شکر
یا سفوف سودا بماء الجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی با فتیمون خصوصا در مالیخولیای دماغی نیکوست و بعد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب [illegible]
در آمده ماء الجبن است که در ان افتیمون و هلیله سیاه خیسانیده و شربت شاهتره و روغن بادام بران انداخته باشند و باید که ابتدا از استعمال آن یعنی استعمال مطبوخات تنقیه و مسهلات [illegible]
راحت دهند تا قوت بتکرار تنقیه ساقط نشود و از نکایت مسهل استراحت یابد و در ایام راحت و عقب تنقیه مسهل حبات با قوتیه استعمال کنند و از جمله اقوال ایشان [illegible]
مثل اعضای کسی که مهیب با وقار بود و صاحبان این مرض را مهابت [illegible] باشد و در بعض گمانها [illegible]
مالیخولیا مردمان عقیل رای باشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و بسبب [illegible]

اوقات بصاف و ثانیا از الکل و غذا به یاکیان و شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو و روغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح بقدر اطریفل زبیبی هندی و اندک مشک خالص در روغن گاو تازه
حل نموده سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال با الجبن و سکنجبین بخورند و هر روز پنج درم اسپغول با پانزده درم شکر سفید و بیست درم گلاب بنوشند و بهترین
علاج مجربست و مداومت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انواع جنون است سنای مکی پاک کرده بیست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفایج هر کدام هفت درم
گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد مغسول سه درم عنبر اشهب مشک خالص هر یک مثقال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته
بیخته بسرشند و در هر سه روز بمقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر شکل گل سرخ و بنفشه و سوری قریب آب نمایند اگر بابستان باشد والا احتراز از هوا کنند و تعدیل
آن حسب فصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب است و تعلیق فاوانیا و زمرد با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الذهب
که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقاء و یرقان و عسر بول و بواسیر خلاص گردانید مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته شیر [illegible] پنج یا
آب لیموی [illegible] مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود و بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دارچینی
قصب الذریره هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عود هندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم [illegible] با آب محلول مذکور سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی از آن
یک مثقال و اگر تفریح عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد [illegible] آب محلول مذکور [illegible] و هوائی آمیخته میشود و
سموم فی الحال خلاص میگرداند و هر گاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شکوفه ترنج حل کرده در بینی صاحب یرقان چکانند [illegible] روز رنگ را باصلاح آورد و در صرع
مصروع را افاقت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون و وبا کند هر گاه بینی را بدان [illegible] و اگر در شیر ماده اسپ حل کرده پاره
صوف را بدان آغشته زنان بعد از حیض حمول سازند بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاو حل کرده [illegible] قبل از [illegible] اطراف او طلا کرده شود و برای تفتیت حصاة
آب کرفس و بجهت خفقان آب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر آب عناب بخورند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس بهمن سرخ و ایضاً
[illegible] اکرده و سر الیشان را آنچه در سرسام گذشت طلا نمایند [illegible] که در ابتدای مرض و در مالیخولیای دماغی رگ صافن بگشایند والا رگ کحل
[illegible] نمایند و صبح بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفایج گاوزبان بادرنجبویه هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون بقدر حاجت مالیده با ترنجبین بنوشند و سکنجبین
افتیمونی بنسخه شیخ الرئیس در المنهاج و تنقیه بمرفق اشربه عجیب دارد و هر یکماه [illegible] مناسب تا ده روز بنوشند و نسخه آن در قول خجندی گذشت و این شربت از مجربات
حکیم علی و در صورت قلت ماده و استعداد اعضای رئیسه بتولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه [illegible] هر کدام بیست درم گاوزبان سی درم برگ
بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفایج بادیان هر کدام هفت درم [illegible] شش مثل آن گلاب و دو چندان آن آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده
قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین مرتب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون [illegible] هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هر کدام ده درم شاهتره بسفایج سنای مکی
هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل باند افتیمون ده درم در آن انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم تربد سفید دو درم
صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و آیین طبیخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سودا تالیف نموده هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی
بسفایج در سه رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد [illegible] سنای مکی و افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلو بخارا تمر هندی مویز منقی [illegible] رطل آب علیحده
بجوشانند تا بنصف رسد صاف کرده بیست و پنج مثقال آنرا با چهل مثقال آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق نسخه
کامل است هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هشت درم هلیله آمله هر کدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان برگ بادرنجبویه اسطوخودوس
شاهتره هر کدام چهار درم بسفایج سه درم تربد سفید کوفته ده درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم اضافه نموده
بجوشانند تا یک رطل آید مالیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون دو دو بار یا زیاده اجابت شود [illegible] و ماء
[illegible] اسپغول یک مثقال گلاب عرق گاوزبان عرق بید [illegible] سفید قطع با کرده بعد از آن تعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن سوی بزرغنهای
[illegible] حمام مرطب با آب شیرین [illegible] استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر [illegible] مسهل [illegible] حب افتیمون یا حب اسطوخودوس کنند و از بنفشه و نیلوفر [illegible] مقشر [illegible] و قرون

و پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبهٔ خون چندان محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل ندهند و تدبیر ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویهٔ
قلب بکوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاجند ماءالجبن بافتیمون است بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ که بدست چهل روز از زادن او گذشته باشد
مقدار دو رطل و در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سر او را مقشر نموده و کوفته باشند حرکت همی دهند و بعد از آنکه دو سه جوش آید سکنجبین بسیار ترش بقدر ده وقیه بران انداخته بنهند
تا سرد شود و صاف کرده افتیمون پنج درم بروغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند و صبح بدست بمالیده صاف نموده لاجورد مغسول و حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند
و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد و معجون نجاح سرشته و در ورق نقره پیچیده بخورند و بامداد ماءالجبن با سفوف … و سکنجبین و شیرخشت بدهند و اگر … و تقلیل ما
ماءالجبن ساده عجیب النفع است و تصرفات بحسب مزاج اندران جائز است چنانکه گاهی تمر هندی دران بخیسانند و بنفشه سفید و شیرین ساخته بدهند و گاهی … افتیمون
و گاوزبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب و در روز مسهل بعد از فراغ اسهال و در روز راحت قبل از غذا و نطول … گرم … سودمند
است و باید که مجلس او را با زنان بارده و سیاه جاریه و اوتار سازند و الحان و اکثر آن استماع نمایند و در جمیع احوال از رعایت تقلیل تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و سایر اسباب تفریح و تعدیل
وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی ابوعلی درین باب از مجربات است گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سوداوی طبیعی آنست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد قیفال و اسلیم
و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند و زنان را برای ادرار حیض فصد صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود پس بتدبیر ترطیب و تنقیه بجوشی کوشند که در قول ابن ماسویه گذشت و ما
ماءالجبن بسطوخودوس بدهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاج آن بعلاج خفقان حار نمایند و معجون
نجاح و معجون افتیمون بشربت بادرنجبویه برای ایشان نافع است و این مطبوخ افتیمون برای این علت و جمیع امراض سوداوی از مجربات است بگیرند … هلیلهٔ سیاه … درم
بسفایج کوفته چهار درم تربد کوفته یک نیم درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون دران انداخته یک جوش دهند بعد … و
صاف نموده و ثلث رطل از ان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته ساعتی قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ نیم گرم بنوشند و اکثر اینها
و جمیع امراض سوداویه و قولنج را نافع میباشد شوربای خروس پیر است که با آب بی نمک و شش درم بسفایج کوفته تیز بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از
احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکور است و این معجون از مجربات ستوده اند بگیرند هلیلجات و افتیمون و فستقین … اسطوخودوس … کوفته بعسل … بعده …
خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد … متاخرین … در مالیخولیای سوداوی منضج از عناب
ده دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال جوش داده صاف نموده یک وقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند
و تعدیل غذای او نخود آب با مغز بادام و اسفاناخ یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغالهٔ شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه … چرب
بدان کنند و بعد از آنکه طبیب بدن را بهم رسیده و اخلاط نضج یافته قابل تنقیه شده باشد بمطبوخ افتیمون و بسفایج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه
باین مطبوخ نمایند عناب سپستان هر یک پنجاه عدد و شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیلهٔ سیاه گاوزبان بسفایج مقشر نیم کوفته افتیمون هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
علی الرسم طبیخ نموده صاف کرده دران … درم فلوس خیارشنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک … استار و فانیذ یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال
بران ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر میگردد و یا این مطبوخ بسفایج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست بیخ کاسنی گاوزبان بادیان
بادرنجبویه هلیلهٔ کابلی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده نیم گرم بیاشامند و ایضاً تنقیه بحب افتیمون یا حقنه
برای ازاله … فرمایند اگر معده ضعیف نباشد و بعد مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیم گرم بر سر ریزند و … سر و بدن
روغن بنفشه و روغن گل نیم گرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه بشوربا و آب نخود نمایند و محافظت از تخمه و بد هضمی کنند و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و تقویت دماغ و قلب نمایند
و مداومت نطولات مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر بمالند و اغذیهٔ مولد خون صالح لطیف مانند ماهی رضراضی
یا نیمبرشت و گوشت بزغاله و لحوم خفیفه مثل چوزهٔ مرغ و دراج خورانند مولف … گوید که شخصی را مالیخولیای نایب بود که در اول موسم بهار پیدا آمدی تا شروع زمستان پاینده و در اثنا هیچ … سوداوی
شدی و پیش از ظهور نوبت بیک هفته در رو عارض میشد پس شروع در سر تا کف … زردی … و زعفران … شده …

کرده بدست تخریب برآنجا بمالند تا سیه چند پشود و تا سه روز همین نمط عمل آرند و این دوا دادیم شیر مغز بادام هفت عدد و گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد و عرق شاهتره هفت توله و کیوره پنج توله و گلاب سه چهار توله و شربت گاوزبان و شیلوفر هر یکی دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بنوشند و بعد سه روز در سر قوت شد مالیخولیا خفیف پدید آمده همین دوا در عرصه یکماه تمام نداد اگر دید در همان آشیده باز بدستور همه تدبیر عمل آمد همه اعراض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس رگ اسیلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد صاحب این مرض از اکحل و صافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد و بهر چهل روز فصد باسلیق سود مند است و باید که فصد و سیع نمایند پس اگر سبب ورم معده و احشا یا سوء مزاج حار محرق دران باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حاره معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سر کنند بچیزهائی که در امراض حاره دماغی مسطور شد و همچنین تقویت قلب چنانچه ذکر یافت و اگر بسبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او بمثل اورام حار نمایند و تقویت سر بلحوظ دارند و تفریق راس بادهان مقوی و مرطبات کنند و محاجم بشرط بر مراق گذارند و درچنین حالت تسخین جگر ننمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون دریابند برای منع تولد سودا دران اصلاح حال کبد باشیای مبرده مرطبه کنند و تقویت طحال نمایند و محاجم بر مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل کبود دین بیماسند پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرد و آب کاسنی و ماء القرع و آب هندوانه و ماء الشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن بآب کاسنی و آب لبلاب و مغز فلوس و تمر هندی و شیرخشت و ماء الجبن نمایند و رگ باسلیق کشایند و غذا بارد دهند و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چقندر و اسفاناخ نیز موافق باشند و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصوص ماهی تازه و گوشت گاو و کله پاچه بسرکه پخته دهند و ایضا برای حرارت جگر و سده ماساریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند دو توله با قرص زرشک صبح و بجهت آخر روز آمله مربی ورق نقره یک یک عدد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهتر بدید کبد آب کاسنی تازه شربت بزوری و یا شیره زرشک شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شراب سکنجبین شربت بزوری و یا دواء المسک بارد و شیره تخم خرفه و عرقیات مذکوره گلاب شربت انار و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید بگلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب ضعف طحال باشد رگ باسلیق زنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه در باب امراض طحال ذکر یابد و ماء الجبن مع شربت سکنجبین افتیمونی باید داد و هر چه در مالیخولیای سوداوی گذشت بکار برند و ایضا اگر ماده در طحال باشد بفصد و اسهال و مضمرات طحال که در معالجش مذکور گردد اشتغال ورزند و دواء الخزدل و مانند آن بر طحال بمالند تا که طحال ماده را بجانب دماغ ارسال ننماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال ادویه قویه دادن باک ندارد و کذلک در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو سعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه و اضمده محلله و بادعه و مانع تولد نفخ بعمل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده بانک روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک درم ضماد کردن و بادکش خشک داشتن و همچنین جدوار در آب کشنیز و گلاب و سرکه و تدهین بروغن گل نمایند و چون فساد در مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفید است و اما آنجا که سبب ورم طحال و رحم وغیره باشد علاج آن ورم کافی بود و انچه سوداوی بود علاج پذیرد و کذا فی الیامر و گویند که علاج این مرض ترک استفراغ قویست اولا اگر بسبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجذب نگردد مواد فاسد بسوی معده و احشا و بکشد زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید که عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت عفونت و انتشار آن در بدن آنگه درین صورت جائز است و لیکن به فوق و سهولت مطبوخ یا حقنه غیر حاد و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت رفع ماده را بالقی رغبت نموده باشد و درین حالت اولا منضجات موافقه خورانیده بعد ظهور نضج تام مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا بد دوای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا باسانی قی آید و لهذا با احشا و معده درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا بای دو فائده یکی مضادت رطوبت بیوست را دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن بسوی دماغ و بقول شیخ در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر و حسب است تا دران سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن باشیای مبرده مرطبه منتفع میشوند بجهت آنکه ترطیب سے کنند و مضر نیستند

سوداء بیبا شند و بنا بر آنکه مانع اند از تولد ریح و بخار که متصاعد شود بسوی راس اینها امید ست و اگرچه انتفاع باشیاء بارده انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست و لیکن بارد چون رطب باشد آن
مادهٔ سودا استحاله نمی‌شود و ایضاً ماده حاصله متحجر نمیگردد و امید است که طبیعت بران استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بآنکه تدبیر مغلظ مولد بلغم بسیاست که مقاومت سودا میکند و تدبیر
مطفئه بنابر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا مینماید و مع نفع خروج بلغم لزج و اسهال بعضی مفرد رنشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم
آنهاست بلکه انتفاع از آن بدین سبب ست که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل میشود و ابخره قلت می پذیرد اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویه مسهل
مرضی شدید المنفعت باشند لیکن از جهت ضعف معده مصفرا اند پس باید که با آنها ادویه مقوی معده آمیزند و با وقتی مبرده مرطبه استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مستفرغه بعمل آرند گلقند
و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید ست تدبیر مراق حار مزاج اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود و ترک
و ادویه حار کنند و تبرید و ترطیب و تعدیل مزاج بجهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از مادهٔ محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماء الجبن
و شاهتره شدید النفع است و آب عنب الثعلب مروق با ترنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر رود قست و اگر بهم رسد شیر زنان نیز نافع
و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل بگلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سود مند است
و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین رمانی و سفرجلی و غیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع بملین یا بحقنه لین یا از قبیل مسهل نرم نمایند و سفوف
سپیوس با ماء الجبن مناسب ست و مسهل مراقی نیز اکثر با ماء الجبن نازل میشود و در شیاب اطریفل ریاحی … ست و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه
در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته سویز منقی شاهتره آلو بخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام
و اکثر در ماء الجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماء الجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین ۶ تولہ تخم خرپزه
یک تولہ خار خسک ۵ ماشه در ماء الجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بچکانیدن شیر
دختران و آب نیمگرم بسیار بر سر و مالش آن با دهان مرطبه مذکوره و ایضاً بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح
و اطریفل کشنیزی معمول ذکاء الله خان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد علوی خانی و خمیره عود ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی
بارد دهند و شربت الغذا و شراب الصالحین و عرق شیر و نیلوفر بسیار نافعست و یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا دیگر
اشربه مناسبه چون گلاب و عرق بیدمشک و شیره کشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیده حسب حاجت استعمال نمایند
و ماء الشعیر با شربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و انکباب و نطولات و ضماد و سعوط معمولی که هر یکی رقم ابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت
و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماء الشعیر و مزوره بارده مانند کدو و بقلهٔ یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد چوزه مرغ و کله گوسفند و نخاع غذا سازند
لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب نخود با افشرهٔ لیمو و تمر هندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند ذکر بعض تراکیب نافع مراق حار مزاج
از مطب اساتذه کبار اگر بیخوابی باشد تخم کدو در شیر … بیخته سرکه دست و پا مالند و قدری افیون در ماء الشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و این
تقویم در هر ماه پنج شش شب استعمال کنند آمله کشنیزی هلیله سیاه هر یک شش ماشه … … چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ایضاً
اگر با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش تولہ شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه
داخل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید و زن شیر جات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر ابخره و بخارات
متصاعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند و اگر شکایت درد سامتین هم باشد شیره خیارین و خار خسک ۵ عرق شاهتره و گلاب آورده شربت بزوری
داخل کرده بنوشانند ایضاً برای نفع سوزش گلو و سر از بخارات صفراوی محترقه تبرید شیره زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده
باشد کشنیز هفت ماشه در گلاب چهار تولہ تر کرده صبح یک یک بسوزن بر داشته بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات
گرم و درد اعضاء گاهی عرق آمدن و آتشک کمتر باشد آمله مربی یکعدد عرق شاهتره ده تولہ شربت انار شیرین دو تولہ با اطریفل کشنیزی یک تولہ شیره خیارین شش ماشه

شربت نیلوفر دو تولہ یا اطریفل یک تولہ شیرہ تخم کاسنی شش ماشہ لعاب اسپغول نہ ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ نبات یک نیم تولہ یا شیرہ خیارین بجای کاسنی نیز بعد فصد ہفت اندام الجبن
خورند دیگر برای احتراقی مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن دافع خشکی و اضطراب نزلہ و قبض ہلیلہ مربی بورق نقرہ پیچیدہ اول بخورند بعدہ کشنیز خشک شش ماشہ برادہ صندل
سفید شش ماشہ در عرقیات نقوع کردہ صبح خام مالیدہ صاف کردہ شیرہ تخم خرفہ شیرہ تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کردہ اسپغول پاشیدہ بنوشند باز بعد سکون طبیعت فصد از اسلیق
خون پاؤسیر بگیرند بعد ازان نسخہ عرق پنیر تیار سازند دیگر برای نفخ و عطش و ضعف اشتہا بعدہ گلقند سکنجبین ہر واحد یک تولہ در گلاب نہ تولہ عرق کاسنی سہ تولہ عرق عنب الثعلب
چہار تولہ مالیدہ بدہند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیرہ خیارین افزایند و بشام عرقیات دہ تولہ شربت انار دہ تولہ و غذا شلہ دہند دیگر برای ابخرہ یابسہ و بیخوابی ہلیلہ مربی
بورق نقرہ پیچیدہ لعاب بہدانہ عرقیات گلاب کیوڑہ شربت بنفشہ دہند و مسہل بشیر و خشخاش یا از تخم خشخاش تخم بنگ بشیر گاو سودہ نمایند ایضاً برای منع صعود
بخارات و خفقانیت کشنیز شش ماشہ زرشک ہفت ماشہ در عرق کاسنی پنج تولہ گلاب چہار تولہ تر کردہ صبح مالیدہ شیرہ خرفہ شش ماشہ شربت بزوری دو تولہ
داخل کردہ دہند و یا گاؤزبان کشنیز خشک صندل سفید ہر یک شش ماشہ یک نیم تولہ شب خیسانیدہ مالیدہ صاف نمودہ شربت انار دو تولہ داخل کردہ
دہند و اگر طبع قبض بود چند ریزہ آلو بخارا پنج دانہ مویز منقی دہ دانہ گل سرخ زرشک گاؤزبان ہر یک چہار ماشہ خیسانیدہ گلقند دو تولہ یا خمیرہ بنفشہ سہ تولہ حل کردہ
بنوشند و یا برادہ صندل سفید شش ماشہ کشنیز خشک چہار ماشہ ابریشم مقرض چہار ماشہ آلو بخارا پنج عدد شب تر کردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت انار و یا شربت سیب
دو تولہ داخل کردہ بخورند و یا صرف برادہ صندل سفید و کشنیز خشک نیم کوفتہ شب خیسانیدہ صبح آب زلال آنرا با نبات سفید و شیرہ خرفہ آمیختہ بنوشند ایضاً
برای صعود ابخرہ و دور دسر ہلیلہ مربی یک عدد و با شیرہ خیارین شش ماشہ عرقیات دہ تولہ شربت بزوری دو تولہ غذا ایلاؤ و ضماد کاہو کاسنی صندل کشنیز با آب کشنیز
و اگر بسبب خشونت ہلیلہ خشکی کند بجائیش خمیرہ گاؤزبان ہفت ماشہ کنند و یا دواء المسک باردہ ہفت ماشہ با شیرہ کاسنی پنج ماشہ و خیارین شش ماشہ شربت بزوری دو تولہ
دہند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت کہ از شربتہا دانستہ استعمال کنند ایضاً برای دردسر و خشکی بینی از بخارات سوداوی زرشک
طباشیر کشنیز خشک تخم کاہو ہر یک یک ماشہ سودہ با آملہ مربی سرشتہ بورق نقرہ پیچیدہ تناول نمایند بالائش عرق صندل عرق گاؤزبان عرق کیوڑہ گلاب ہر یک سہ تولہ
شربت گاؤزبان دو تولہ بنوشند و یا شیرہ زرشک بجای زرشک ہفت ماشہ سودہ کنند برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دہند یا ماش
مصطگی ماشہ سودہ بروغن گل حل نمودہ بر سر معدہ کنند و برای ہر خفقان شعلہ از شکر گل گاؤزبان آملہ منقی ہر یک سہ ماشہ گل سرخ سہ ماشہ سودہ با شربت عناب دو تولہ
سرشتہ ہمراہ عرق عنب الثعلب بدہند بعدہ کاسنی و ماء الجبن معمول آرند دیگر با مراق توحش و خفقان زیادہ باشد طباشیر سنگ یشب مروارید سودہ با شربت انارین سرشتہ بخورند
و عرق کیوڑہ گلاب عرق گاؤزبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت گاؤزبان بنوشند و اگر نزلہ و آثار سردی محسوس شود لاجورد اضافہ کنند و بجای شربت گلقند
نمایند و اگر یبوست طبع باشد جوارش انارین نہ ماشہ خوردہ شیرہ کاسنی چہار ماشہ شیرہ خیارین پنج ماشہ شربت بزوری دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ اسپغول پاشیدہ بنوشند ایضاً
اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق دہ تولہ شیرہ خیارین شش ماشہ شیرہ بادیان چہار ماشہ شربت بزوری دو تولہ دہند و اگر خواہند شیرہ مغز تخم کدو بجای خیارین
و گلقند عوض شربت کنند و گاہی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کردہ میشود و آملہ مربی یک عدد شیرہ خیارین شیرہ کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق شاہترہ دہ تولہ
گلقند دو تولہ یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشہ پاشیدہ نیز نافع است ایضاً اگر مراق با نزلہ و سرفہ بود شیرہ خشخاش ہفت ماشہ ہمراہ جوشاندہ خطمی چہار ماشہ اصل السوس
بہدانہ ہر یک سہ ماشہ و نبات یک تولہ خورند و یا ہلیلہ مربی یک عدد و یا خمیرہ گاؤزبان ہفت ماشہ و یا دواء المسک ہفت ماشہ ہمراہ شیرہ خیارین شش ماشہ عرقیات شربت بزوری
دہند ایضاً برای خشکی دماغ و ابخرہ حار یابس مراقی و بیقراری معدہ و نزلہ بہدانہ سہ ماشہ سپستان پانزدہ دانہ خطمی گل ہر یک شش ماشہ در آب گرم خیسانیدہ شیرہ مغز تخم
خربوزہ شش ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ داخل کردہ بنوشند یا لعاب بہدانہ شیرہ عناب شیرہ کاہو شیرہ خیارین شش ماشہ عرقیات دوازدہ تولہ شربت نیلوفر دو تولہ دہند ایضاً برای
نزلہ و قلاع و ورم بن دندان و لہاۃ و ورم دسر عناب پنج دانہ گاؤزبان خطمی ہر یک چہار ماشہ بہدانہ سہ ماشہ خیسانیدہ شیرہ خیارین ہفت ماشہ
شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ دہند و بشام خمیرہ گاؤزبان جدید و خشخاش ہر یک سہ ماشہ ہمراہ عرق گاؤزبان خورند و یا اطریفل کشنیزی ہمراہ شیرہ خیارین شربت نیلوفر دہند و
یا برای نزلہ و ابخرہ کشنیز خشک یک ماشہ سودہ با اطریفل یک تولہ آمیختہ با شیرہ مغز تخم ہندوانہ شش ماشہ و یا شیرہ خرفہ شش ماشہ و شربت انار شیرین خورند

ایضاً برای نزله و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یکماشه سوده بگلقند یکتوله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیمکوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده و برای تلیین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله و قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یکماشه سوده بهلیله مربی بعد شستن بخورند و بادیان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضاً برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یکتوله شربت لیمو یکتوله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل دو ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند ایضاً برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود و شربت ششماشه با ورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوڑه هر یک سه توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه بود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروارید برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گریل و آلوبخارا و شربت لیمو برای صفرا اختیار کنند ایضاً در سقوط اشتها جوارش شاهی همراه عرق گاوزبان و کیوڑه و عرق هیل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی و ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با آواز و ریاح لواسیری باشد شیره دانه هیل شیره بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضاً برای رفع قبض اصحاب مراقیه بلیله مربی با جوارش معجون ملین پنج [illegible] شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض لواسیری و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس در مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض لوزتین نزله حار نیز باشد دانه هیل یکماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضاً که با درد معده و سوء هضم و قی با [illegible] آب بود مینه سوده خورده بالایش آلوبخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی و غیره کنند و اگر با تصعید دق وجع الفؤاد و حرارت مزاج بهم رسیده باشد دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه آلوبخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی سه ماشه سنای مکی یکتوله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یکماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یکماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند

تدبیر مراق بارد المزاج

اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و جشا گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته بعمل آرند که در تحلیل مواد مراق اثر مجرب است و چای خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق باشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطکی بگرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تحلیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ پنج و برگ فرنجمشک و شبت بجهت تحلیل ریاح نافع و دیگر نطولات و ضمادها معمولی و حب مقل ملین و غیره که در قرابادین مسطور شد بعمل آرند و مداومت حمام بغایت سود دهد جو نخود و زردی بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملائم نافع احشا مستفرغ سازند افسنتین و شربت آن درینجا بغایت مفید است و گویند که سی درم شربت افسنتین بدهند و مسهل قوی از ادویه شدید الحرارت و قی درین علت مضر است مگر کسی را که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد و دواء المسک معتدل علویخانی مجرب النفع است و نوشیدن شیر شتر جهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقیین بارد المزاج معمول است و ابن سیرافیون گوید که تدهین جو نخود بروغن سوسن نفع عظیم می دهد

ذکر بعض تراکیب مفیده مراق بارد مزاج از مطب اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبری هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یکتوله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله و غیره باشد مصطکی سوده با اطریفل سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه و عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و بادرنجبویه دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضاً در حالت نفخ و بودن خشکی یکماشه الاچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی هر یک [illegible] ماشه خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه جوشانیده سکنجبین لیموئی حل کرده بنوشند یا مصطکی سوده بخمیره گاوزبان سرشته با ورق نقره پیچیده بخورند

و شیرهٔ انیسون دو ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یک نیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبت دهان و
خلال هضم طباشیر دانه هیل هر یک ماشه سوده با مربی پیچیده سرشته بخورند بالائش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگو چار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان و بی‌هضمی
طبیعت اجابت سهل بود و اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیرهٔ دانه هیل سه ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضاً برای آروغ ترش انبه یا ج
سوزرا وی نوشدارو ی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطگی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق
بادیان پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند داخل کرده دهند که محال برطیه باشد ایضاً اگر نفخ مراقی مثل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون
بادیان دانه هیل مصطگی هر واحد یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ اصل السوس هر یک چهار ماشه در شربت بلیلۀ یا آب
گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطگی دو ماشه عود و سنبل الطیب هر یک یکماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالائش عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع شده منظور باشد سنا مکی چهار ماشه افزایند ایضاً برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم عود
ماشه مصطگی پودینه خشک و دانه الایچی خرد هر واحد دو ماشه سوده به سکنجبین توله سرشته همراه شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معده
مراقیین مصطگی طباشیر دانه هیل هر یک یکماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله دهند ایضاً برای درد معده و کثرت
آب دهن و قی در جوارش عود دانه هیل حب و طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله و یا گل سرخ گاوزبان هر یک
چهار ماشه عود یک ماشه مصطگی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب و گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و با تسخن گل
ورد و مصطگی موضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش مذکور با شیرهٔ بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یکتوله بدهند و یا زرنباد سوده بجوارش کمونی آمیخته
با شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند
یا انیسون یکماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضاً برای دفع تحلیل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان بادرنجبویه بادیان خطائی صعتر فارسی هر یک
سه ماشه برگ غرب (؟) بجشک چهار ماشه عود صلیب یکنیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاؤ بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده
بنوشند ایضاً برای ثقل که از احتباس ابخرهٔ مراقی و دفع ریاح از اسفل و قبض بواسیر و تفتیح آروغ مراقی و رفع ترله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل هر یک
نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضاً برای درد محاذی قلب که در تنفس بیزاری نباشد و باد و ضماد زائل نشود
اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز بنوشند ایضاً
برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطگی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند
و یا عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه
جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضاً برای قی و سوزش معدهٔ حامله مراقی بادیان مصطگی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالائش سنبل الطیب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضاً برای رطوبات معده و نفخ شکم و صلابت و درد و قلت
هضم و مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه بعرق بادیان نیم پاؤ گلاب چهار توله جوشانیده صاف کرده گلقند نسترن دو
توله داخل کرده دهند و باز بجای اسطوخودوس و افسنتین دانه هیل سه ماشه یا نخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر وغیره نمایند ایضاً برای سوء هضم و لینت طبع
و پیچش و راجابت از حرکت بواسیر بهیجی عود مصطگی پودینه هر واحد یکماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم خرفه شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان
و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالائش
دارچینی مصطگی عود غرقی اصل السوس مقشر بیخ عقرب جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند یا جوارش مصطگی خورده بالائش دارچینی مصطگی مویز منقی
عود غرقی نیمکوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند **فائده** بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از

نوازل دماغی و یا از بهره و یا از ضعف هضم کبدی پس در دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب جدوار و معجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در بهره و اطریفل و کبدی مثل
بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که تدبیر این مرض حذاق یونانی منفرد اند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ میکنند و اسهال بایارج می آیند
پس احتراق زیاده میگردد و سنا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق بانضج آن میکنند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن محتاج می ...
اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراقی بارد المزاج نافع باشد و بادی و سم و لبلاب بود آب افسنتین ... جوشانیده بنوشند و یا عصارهٔ آن ده قیراط ...
حل کرده بخورند و دیگر ادویه مناسب تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب ... استعمال
کنند و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه با پشم ندف نموده یا اسفنج در آب گرم آغشته بران موضع نهند و استعمال ... معده و ما بین کتفین ...
نافع است و کذا گذاشتن محاجم بی شرط تا آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که بسبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و زیره و انیسون و اشترغاز ...
دران این بذور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی باستعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید و گاهی مراقی ... قی کردن از خربق سفید محتاج گردد
صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند باینکه دران شبت و ترب و پودینهٔ نهری و خربق سفید جوشانیده سکنجبین
عسلی آمیخته باشند یا مرقع یکانی و جوز القی و تخم ترب و مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته باب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیهٔ معده بقی کرده شد
تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای چوزهٔ مرغ بطریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیه موافقه مرض مالیخولیا نمایند و ...
برای تنقیه خلط سوداوی مطبوخ افتیمون مقوی بایارج و شحم حنظل و خربق سیاه دهند و اگر ازین آثار صلاح نبینند این نقوع صبر منقی معده از خلط سوداوی ... دهند بگیرند هلیله
سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کمازریوس کمافیطوس پودینهٔ نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد
چهار درم بسفایج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل آب
صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام
طلوع آفتاب بنوشند و غذا ایشان شوربای لحم حمل یا جدی یا پاچه سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون ...
همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس باب مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج
هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض تحمل ادویه حاره ننماید و از ان ایذا یابد ایارج بماء الجبن مع سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند هلیله سیاه
و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یکنیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم با ماء الجبن بدهند ابن هبة الله گوید
که فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از سوختن آن متولد میشود پس ...
بسیار اخذ میکنند و هرگاه از ان متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیه آن بمطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشیرهٔ ...
بشربت غوره و شیرهٔ زرشک سکنجبین سفرجلی و آب کاسنی سکنجبین ... کنند و اغذیه سریع الهضم جید الکیموس مثل لحم ماکیان و ... دهند ...
دهند و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی از ان ممزوج با آب بسیار بنوشانند و اگر کثرت ریاح و شدت القراقر ... کنند ...
نمایند و از اسراف دران منع نمایند و در حمام داخل کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که باسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد ...
آنست که تلیین طبیعت نمایند با فتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز ازین مرکب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود و تنقیه معده و اخراج اخلاط آن باسانی ...
باین طریق نمایند معده و اسافل آن مستحکم گردد که ثقل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین ده درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیده چهار درم ...
و در بعضی نسخه با مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را در ... آب بپزند تا نصف باند صاف کرده هر بامداد ... درم ازین شربت با
بست درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوء القنیه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب ... بجوشانند تا بثلث رسد
صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفه وزن تربد هفت درم و سنبل چهار درم عوض غاریقون نموده و گل قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده ...

تنقیهٔ معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و ماده مرض منقطع گردد و ماء الجبن بسبب شیر است بسبب ماده و شیر کار طبع را نرم کند اندکی آن اسهال آنکه بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر آنکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود و گوشت حیوان که بریان و بگیرند در برف و یخ نگذرند بنهان باید کرد تا نرم شود و آنچه ازان بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینهٔ نهری و زیره و انیسون و تخم کرفس در آب جوشانیده و اعشیه [illegible] گاو [illegible] کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید و اگر صعتر و کندر را اضافه نمایند قوی تر گردد قولس گوید که جهت تنقیهٔ سودا ده درهم افتیمون بماء الجبن باید داد و اگر ماء الجبن حاضر نباشد بماء العسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده و مقوی آن [illegible] و مدر بول است و تصفیهٔ خون از خلط غلیظ با دراربول کند و آنجا که مادهٔ سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد روفس گوید جماعتی را دیدم که افسنتین استعمال کردند و ازین علت خلاصی یافتند و ابوالخیر حماد گوید که من این را آزمودم و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث در مراق یا بسبب [illegible] از خلط سوداوی غلیظ حادث میشود و ازان بخارات مرتقی میگردد علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیر حاده است و هر روز جلاب [illegible] بادرنجبویه یک درهم گاوزبان یک درهم و از گلقند شکری ده درهم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد [illegible] درهم و شکر ده درهم و فلوس خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درهم مالیده و آب بابونه و شبت و قرنفل [illegible] و روغن سوسن [illegible] بر مراق ریزند و این تدبیر [illegible] است که در مزاج حرارت نباشد و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ تمامه نمایند و تطبیب مزاج دماغ بد وشیدن شیر بزان و پختن ابگرم بسیار کنند و جلاب [illegible] نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب هر یک ده درم و بادرنجبویه شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم ازان در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزوره ماش بمغز بادام و کدو دهند ابن نوح گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم قرنفل و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن با دویهٔ محلل نضج مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره کنند تا ماند و ضماد [illegible] از بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند و محاجم بلا شرط بر مراق نهند طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی است و ترک استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد چوزهٔ مرغ و تیهو و زردهٔ بیضه و مانند آن دهند و در هر حال [illegible] فصد باسلیق کنند و اخراج خون بمقدار واجب [illegible] از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد ازان بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماء الشعیر بشربت خشخاش کنند و بشب وقت خواب ایشان جلاب معروف بجلاب جالینوس دهند و آن شکر سفید و گلاب مطبوخ برگ بادرنجبویه و عود خام است و ازین بتقویت معده انتفاع بسیار باشد و بعض متاخرین ذکر کرده اند که جلاب جالینوس عصیر عنب باصول است و آنچه ذکر کردیم غیر اینست و از غم و تاذی بتعب کلام احتراز نمایند که این در کرب وی افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد [illegible] تناول جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب ریحانی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول است ترک اخراجش ننمود چه دران خوف فساد یا تعفن است پس استفراغ آن بخیارشنبر که در آب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر بیند که معده او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خار خسک بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر یک یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر همه را بدستور مطبوخ حقنه بپزند و ازان بقدر حقنه واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بورهٔ ارمنی سرخ و هفت درم شکر دران حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول زائل گردد بعد ازان بتدبیر محلل و تدبیر مبرد حسب وجوب حال اعاده نمایند بعد ازان بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشف و یبس ظاهر گردد لزوم ماء الشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقلهٔ یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان بینند غذا از تیهو و چوزهٔ ماکیان و مغز سر بره دهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معز الدوله را در اهواز عارض شد و قاروره او سفید خام بود بسبب میل قاروره بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابوحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضا صورت اعراض نیز غلط کرد که آن شکایت تمدد جنبین و سوء هضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معذلک قاروره سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و ازان مزاج او گرم و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابوحکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت و ابونوح طبیب از فارس باهواز وارد گردید و او مریض [illegible]

نوازل دماغی و یا از زهر دو و یا از ضعف هضم کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویه مرکبه مسطور گردد ذکر ادویه مرکبه نافع مالیخولیای مراقی
اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای
دیگر قرنفل شاهتره الایچی خرد سلیخه مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک
یک نیم توله پوست هلیله زرد ترید موصوف هر یک سه توله کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند
قدر خوراک یک توله تا دو توله است اطریفل زمانی جهت اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جمله مجربات است و اثر آن نیز در تنقیه معده
و دماغ از اخلاط ثلثه بتجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع و مداومت آن جهت قطع نزله مجرب و بجمیع امزجه موافق است
و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
گل بنفشه سقمونیای مشوی هر یک ده مثقال ترید موصوف کشنیز خشک هر یک بست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر گل نیلوفر
هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته به روغن چرب کرده بدارند و عناب صد عدد
سپستان صد عدد گل بنفشه ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با یک نیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام
آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن برای اسهال از چهار مثقال تا شش مثقال و بنابر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال شربت دینار کبیر
نافع از برای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه بدین شربت بعد از فصد و نضج ماده باد الاصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان
پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان افتیمون اسطوخودوس
هر یک چهار درم بسفایج فستقی ترید موصوف هر یک بست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث در کتان بسته پنج مثقال
جمله ادویه در ده رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یک من قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل درم ریوند چینی
سوده در آن حل نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب مکوه
ضماد که در مالیخولیای مراقی بعد تنقیه نفع دهد مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد شبت پودینه دشتی بیره کوهی انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با صفار
کنند یا در آب جوشانیده صاف نموده در مثانه گاو انداخته کماد کنند و اگر زنجبیل دارچینی زرنباد اضافه نمایند انسب است و گاهی ازین ضماد مصطکی
گل سرخ اسارون سعد دور نموده بجای آن اکلیل الملک بابونه برگ نمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده نطول کرده میشود و برای
تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد عرق هلیله دافع سوداء و مقوی دماغ و حواس پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک هر یک نیم آثار
پوست بلیله آمله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاؤ آثار اسطوخودوس سنانج هندی گل نسرین گاوزبان هر واحد نیم پاؤ عود غرقی گل گاوزبان
ابریشم مقرض برادهٔ صندل سفید هر واحد پنج توله بسفایج نیم کوفته شش توله سنبل الطیب دو توله شب در آب خیسانیده صبح بقدر ده دوازده
سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اجمل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره و کابوس اسطوخودوس
دوازده توله کشنیز خشک سه پاؤ پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ پنج توله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاؤ هلیله سیاه پاؤ آثار چهار شبانه روز خیسانیده
هفت آثار عرق کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاؤ و مویز منقی یک نیم پاؤ مرقوم و آمله و پوست بلیله هر یک پاؤ آثار و عود غرقی چهار توله
زیاده است و نوشته که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی است عرق شیر بجهت ترطیب سوداوی مزاجان از حکیم نافع خان شیره
دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید تودری زرد تودری سرخ تودری سفید گاوزبان بادرنجبویه برنجاسف گل گاوزبان اصل السوس
هر یک دو توله عناب صد عدد دارچینی نارمشک هر یک شش ماشه آب سیب شیرین پاؤ سیر آب لیموی شیرین دو آثار آب زرد ک
آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر دو آثار آب به شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز دو آثار صندل سفید چار توله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند عرق گاوزبان عنبری اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان را
ضعف دل و جمیع امراض سوداوی را نافع است گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفائج گل سرخ
گل نسرین هر یک ده درم عرق کیوڑه بید مشک هر یک دو رطل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن شیشه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک ده دوازده درم
عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود حکیم مسیح الزمان این
عرق را برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود عجیب و غریب بر آمد و نفعی کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون است و معمول حکیم شریف خان صاحب
چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پاو بالاایچی سفید کباب چینی قرنفل جوزبوا بسباسه سعد کوفی سافج هندی عود غرقی بهمن سرخ
بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی خصیة الثعلب مصطکی پنج بنفشه ولایتی از هر یک
نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت و نیم شیشه عنبر اشهب شش ماشه
مشک یک توله و سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه **معجون مفرح** که جهت مالیخولیای مراقی نافع است هلیله سیاه
آمله از هر یک دو جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته بیخته بشربت سیب سه وزن مجموع ادویه
معجون سازند خوراک سه درم **معجون** برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید
هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا سافج هندی قرنفل بسباسه دانه هیل عود قماری هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک
سه مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب
سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون مفرح معجون سازند **معجون** نافع مالیخولیا
مراقی مانع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک دو درم دانه هیل پوست ترنج
مصطکی عود غرقی سافج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هر یک درم مویز منقی دو توله شربت انار
ولایتی چهار توله شکر سفید پاو آثار معجون سازند **مفرح بارد** جهت تقویت و خلل مراق هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و
عرق عنب الثعلب هر یک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود و پارچه بیز نموده با نبات سفید یک نیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه
مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چهار سرخ سوده آمیزند پس ورق نقره
دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه **مفرح بارد کافوری** مخترع حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض
سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان حار و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد
نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید
طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هر یک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک
ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بید مشک بقدر ضرورت نبات
و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند و باسائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یکمثقال و اگر دو دانگ عنبر و دو ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند
بهتر است و در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هر یک چهار دانگ است و بهمنین و خیرلوا و بادرنجبویه هر یک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده
و نوشته که جواهر را بگلاب یا با آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بحریر بیخته عسل سفید ده مثقال شربت سیب
شربت فواکه هر یک بست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاوزبان وغیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ در آن حل کنند
پس ادویه را و ادویه دیگر و با شربت فواکه و صندل در عرقیات و تخم خرفه خشک بخورند انتهای گاه در مرض مراق لعاب [illegible] آید و لیس [illegible] سعدی باشد و یا از نوازل

پس بحث کرد از آنچه ابوحکیم بدان معالجهٔ آن کرده بود و نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت و حکم کرد که مرض بارد است و اشاره بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال آنچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی در سینهٔ او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مفید نمود و مدتی ابونوح در اهواز مقیم بود و بعد از آن یهودی معروف بوهیب و در رشد و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آنرا الغلطی انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد از تناول دوا کرد و در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی در حمام کرد و مسهل که نوشیده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یک سال صاحب فراش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از اطبابت توبه نمود و بعد از آن ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیار استاد من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود و خطای اطبا را نوشت و ابوعبد الصمد البسوی اهواز فرستاد و معالجهٔ آن بشرب ماء الشعیر و تلطیف غذا نمود و گفتم کسی که اشاره بحل طبیعت نمود خطا بود و آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماء الشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از خدام هرمز معروف ببنت اسرائیل طبیب وارد گردید و اشارت بشراب شیر خشت نمود و آن قریب بماء الشعیر است در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ماء الشعیر در ترطیب صلاح ظاهر شده بود ماء الشعیر و شیر خشت هر دو جمع نمود و بدان مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خشت بطریقی نموده که زنان بعضی و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیر الدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که آن بشیر خشت اراده ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بهر آنکه امر میکنیم بشیر خشت و شیر زنان و ماء الجبن و مانند آن در جائی که اراده ترطیب و کسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خشت آنرا منع نیست و اگرچه جالینوس آنرا در این باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیر خشت را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب رای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بهترین چیز در این مرض استفراغ بادویه دیدم و بهر چیز که معده و صاحب آنرا اذیت رساند مضر آنست **و آنچه قدما** باختلاف صفات و رای خود ها در این مرض ذکر کرده اند اینست که این مریض را علاج بترک ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب و آب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی العالم و آب عصی الراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض باین مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجبویه برگ مرو جوز السرو گل حنا هر واحد یک کف و شبت اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهرا شدن حسنائیش بگرم بر سر او دائم ریزند که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند برگ مورد برگ جسفرم هر واحد یک کف سفرجل سیب خوشبو بمقدار واجب کعک شامی و سک پان هر واحد اندک حضض از آن کمتر گل و زبان برگ بادرنجبویه برگ مامیثا هر واحد اندک مصطکی اندک از آن صبر طلب اگر یافته شود اندک از آن مصطکی اندک از آن همه را سوده بشراب ریحانی یا شراب سیب ساده سرشته بر تمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام اعاده نمایند و این هنگامی است که مزاج حرارت اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش مامیثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد سوده بآب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده بر معده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از آن جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ماء الشعیر و حریرهٔ معمول از آب سبوس است تا آنکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعیف شود زیرباج و اسفیدباج بچهٔ مرغ و تیهو از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و احتمال صبر بر طعام اندک نبود ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش بنوشانند و تغذیهٔ آن بلحوم بره و بچهٔ ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل البیاض و نبیذ خوصی نوشانند و اگر فضول در بدن او ثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او ببرگ بنفشه و آرد جو و اندک خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و حضض اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری دایما وقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هر روز کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهر شود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع اندک بوسند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد بحقنهٔ مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیهٔ بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کنند

بمار البحیس و بنفشه مطبوخ با فسنتین نمایند صفت آن بگیرند اندک افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده در پارچه صره بندند و در دیگ سنگین تخم مقدار یک رطل صغیر شیر
بر اندازند که علف آن حشیش فسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجبویه یا فرنجمشک باشد اگر این میسر آید والا از جو کوفته مقشر و اصل السوس سپید
و مانند آن بود و آن صره را که در آن افسنتین و افتیمون باشد در شیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند و بر آن اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج و معده او تحمل
آن باشد و الا جلابی که مذکور شده آنرا بنوشانند که این بتقویت معده امید تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کنند و از غذای اندک [illegible]
نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب خوصی بنوشانند و از بلد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل او رای واجب کند و همچنین از آنچه با او موافق باشد که این تدبیر تمام
در امر اوست و اگر مزاج مریض با دیابیطس باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ضماد معده و احشای او سوای آنکه در ضماد این [illegible] مصطکی [illegible]
اندک افزایند و اشیای مبرده از آن ضماد بکاهند و در آبزن که اندر آن بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن [illegible] باشند بنشانند و اجب [illegible]
که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر با دنی تغیر متغیر گردد یا بیکی ازین کیفیات مائل شود میل او بتدبیر بطرفیکه مخالف کیفیت [illegible] مرض باشد [illegible] و اگر این علت [illegible]
در معده باشد و مزاج او بارد بود لازم شربت سکنجبین سکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و دائم استفراغ [illegible] افتیمون [illegible]
و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد وقت احتمال نماید این نقوع هر روز قدح بنوشانند [illegible] گاوزبان عناب [illegible]
اصل السوس بوم الجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی [illegible] فسنتین [illegible] افتیمون [illegible]
اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن آنقدر بریزند که چهار انگشت [illegible] آفتاب گذارند بعده [illegible]
یک قدح ازین آب بیک وقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود اصلاح غذا [illegible]
نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم [illegible] هر روز اندکی ازین معجون [illegible]
دهند بگیرند هلیله جات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و فسنتین هر واحد مثل یکجزو از هلیله جات کوفته بیخته بعسل [illegible] شربت [illegible]
سیاه و سقمونیا می سفوف آنرا مقوی سازند اگر در معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند [illegible] و چون از [illegible]
پاک گردد از عود او ایمن نباشند هرگاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولده سودا جسارت نماید و مضرترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت [illegible] باید که مراعات او [illegible]
و حفاظت معده او نمایند و ندیدیم کسی را که این مرض عارض شد و از آن تساهل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و ذرب و انحلال قوت منتهی [illegible]
شخصی را این علت با ورم در معده او و حرارت در مزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او متشنج گردید [illegible] تا آنکه هلاک شد و این جماعت آنرا [illegible]
استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا بطریق معالجه آنها قریب یکدیگر است و زیادتی و کمی [illegible]
واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا او فی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند ایضا [illegible] که طول سهر و فرط دراست و نظر در علوم
فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار موحشه نوعی از مالیخولیای عسر البرء گردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت دارد [illegible]
آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت به دریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیا
از ترطیب و تحلیل و استفراغ بمهلت و آهستگی و تغذیه با غذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم و جماعتهائی که در آن اصحاب علوم و ملاهی و شعب جمع گردند
و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد احوال و [illegible] سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین تقویت [illegible] اصحاب مالیخولیا و ارباب [illegible] و همچو اینها آنکه تقویت قلب آنها تقویت
قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثر نیک ظاهر گردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها داشتند و لزوم [illegible] اجتناب از مردم و ترک اشتغال با غیر علوم و دست
نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نمود و هلاک شد منجمله آنها فارابی و عیسی ابن ماسویه و ابو یوسف بن ابو سعید البصری
و عمرو بن ثقیف اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تیراغنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد با افکار و مجاهده نفس [illegible]
می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت بر انسان عاقل واجب است که نفس خود را نباید که روز خود را و اگر قدرت [illegible] باشد [illegible] و آن را از لهو و سماع

و محال است مردم حصد گردانند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازند و سعی در امور جسم و نفس خود ننمایند و نگرند که این سکودی با ماتت سایر قوتها
و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود ایضاً حکیم ممدوح مینویسد جمیع انواع مالیخولیا چون باخر رسد و قشف باقی ماند ارادهٔ ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن
ماء الجبن بعد اصلاح شیر و استجادت بدنیست بعد از آن انچه بماء الجبن اضافه کرده شود بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی از اخلاط باقی مانده
بماء الجبن فتیمون را اضافه کنند اگر معدهٔ او متحمل باشد و اگر قشف و یبس و جفاف باقی بود باید که بماء الجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیارین و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر
حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در
ماء الجبن اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص ریوند و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدیدترین مرضی که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان
اسود معروف بیرقان سیاه است و این بسبب وقوع سدد در عروق کبد و طحال میباشد و معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر و ریوند و قرص اسقولوقندریون
باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات و خصوصاً در مراق ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط محتبسه متحلل و رقیق شده اند گردیده و بعضی ازان خارج شده و بعضی
باقیمانده و بعروق دقاق آمده مابین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شده و مریض صحت یافت و انچه از علت دمامیل و خراجات باقیمانده
و در هنگام بهترین اشیا برین مریض شیر بز است و تغذیه باغذیه صالحه ناشفه قلیل الفضول و نوشانیدن او در چشمه کبریتی و شستن اندک مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف منشف
مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که دران بیخ درخت انجیر و مانند آن جوشانیده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه
استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی حذر
کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و تدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغییر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه امراض معده
در باب مراق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شده حرارت بران غلبه کرده و معده و میان کتفین او سالم گردیده بود
و غم و فکر او کثرت نموده و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب قوقایا او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی که
می آمد در معالجه بر طریق اطبا سالک میشد زیرا که ایشان در صناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشانرا غلطی واقع شده و هرگاه امر آن بادشاه منتقل شد بطبیب بصره که من بودم
او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بودم مرض او را شناختم و ماء الشعیر و حریره خندروس دادم و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود
و زنی طبیبه ارشده اشارت بشرب شیر خر نموده بود بدین رای خطای او ندیدیم بسبب قرب هر دو طریق در معالجه و آن بادشاه میان ماء الشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع یا متفرق
و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و انچه در معدهٔ او بود و درد کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و ازان انتفاع
یافت بهر آنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت و اما
اطبای ناقص چون اینمرض را دیدند بسبب جهل خود با بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد انچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم تا صورت
آن بر شما مخفی نماند و گوئیم که در علاج آن بر طبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا دهی نباید کرد بهر آنکه طریقی که در آن غذا از معده نافذ میشود بورم مسدود بود و خلط جوب
مرض غلیظ عسر الرضی است و اگر امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب روفس در فصد برای این علت صافن است پس باسلیق
و اگر بعد فصد امتلا در بدن علیل معلوم شود بحقنه های لینه مثل آب چقندر و آب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بورهٔ ارمنی اندک و روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده
او برگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه و اندک و سبیه برگ مورد تر ضماد نمایند و اگر از سردی که بآنموضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که مریض
لزوم ماء الشعیر و حریره خندروس نماید و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد مزورهٔ مکبه و ماش اختیار کند و بعضی از اطبا موزان در بغداد بود و مریضی که آنرا مع مراق بود بران
وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیاست و سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید و استفراغ او با طریفل مقوی با ایارج نمود و مرض زیاد شد و مریض مشرف بهلاک گردید
و در امر او با بو ماهر موسی بن سیار طلب مشوره نمود و او امر بماء الشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری نمود و
اندک شراب ریحانی رقیق آنرا نوشانیدند و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بنفشه در طی

مرتب از جراده کده و آب بید و اسفند آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد و نافع‌ترین اشیا که در معالجهٔ این رسیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذاست و گاه بندرت قاره بوده که این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت در ترطیب افزایند و با ماء الشعیر حاره حضری بپزند و غذای او بزیرجات مزوره شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذاست مؤلف اقتباس می‌نویسد که بعد از فصد باسلیق چپ در مردان و صافن در زنان بهر تعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا بنخود آب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ و یا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسیلم چپ بکشایند و منضج از اسطوخودوس بادرنجبویه گل سرخ هریک نه ماشه درونج گل گاوزبان هریک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یک عدد در عرق و عرق بادرنجبویه و گلاب هریک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چهار توله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز حصول نضج بعده سنای مکی هریک توله هلیلهٔ سیاه کابلی نیم توله افسنتین چهار ماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت چهار توله شربت اسطوخودوس مسهل دهند و روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب مسهل اجوره یا حب افتیمون نه ماشه در معجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا در روز نخود آب مرغ وقت شام شله مرغ و پلاو و نان خشکه تنوری با شوربای مرغ ترید کرده دهند و دیگر جواهر مهره یک ماشه در خمیرهٔ ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا پیچیده دهند با اجوره مغسول مصطکی هر واحد یک ماشه با مربای یک عدد با خمیرهٔ گاوزبان ساده یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیرهٔ تخم قرطم و بادیان هریک ماشه الایچی کلان پنج عدد در عرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هریک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک یا تخم ریحان یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیرهٔ گاوزبان عنبری یا دواء المسک جدواری همراه عرق عنبر یا زردک و تخم ریحان بکار برند و از مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر سقیه یا ارجین بکرات و مرات یکدو سه هر سال سه چهار بار کنند امید که تماما زائل شود و اگرچه عسر البرء است و بعد از هر چهل روز فصد باسلیق کردن استعمال این علت سیکند و باز احتیاج تدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه و شیرهٔ خشخاش آمیخته بکف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بارها تجربه درآمده و باوجود تدابیر مذکوره گاهی در طعام الفیل ادویهٔ کاسر ریاح چون زیره و قاقلین و دارچینی و زنجبیل و مصطکی افکنند و چراغ اطلیه اضمده محللهٔ مانع تولید نفخ بعمل آیند و این مطبوخ بهمه اقسام مالیخولیا خصوصا مراقی مجرب است گل سرخ دو مثقال افتیمون کلیم درم افسنتین یکی درم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و آیندہ دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع است گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته پخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دو ماشه در گلاب نه توله و آب باران دو توله گلقند یک نیم توله جوش کنند که بنیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا چوزهٔ مرغ بنان خشکه تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الایچی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هریک دو ماشه و گلقند یک توله گلاب چهار و نیم توله زیاده کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور بنوشانند که مکرر بتجربه رسیده و کذا شمه مغسول دو ماشه در اطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است مانیا و داء الکلب و صبار او قطربلیس یا مانیا عبارت است از جنون سبعی و داء الکلب یعنی از سگ است و مادهٔ فاعل این هر دو سودای محترق از صفرا یا از سودا است و صبار جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد و سبب او صفرای محترق است و قطربلیس قسمی است از مالیخولیا و سبب او دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق است و مادهٔ او از مادهٔ مانیا در حرارت و حدت کمتر باشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود طریق تشخیص هر یک از اقسام مذکوره باید که اولاً دریافت نمایند که با جنون تب هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل وغیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبار باشد و اگر تب نباشد درین صورت اگر دیوانگی با اقدام و سبعیت و اضطراب و غضب و ترشروئی و سهر و عبث شدید و نظر صاحب او مثل نظر درندگان باشد و هرچه بیابد بشکنند و بدرد و بدن لاغر مائل بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره زیتی رقیق و گاهی مائل به ابیض بود مانیا باشد و اگر سوء خلق و غضب و ایذا مختلط با حب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داء الکلب باشد و اگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

وازمردم بگریزد و در زنگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر در شب ظاهر گردد و باشد که از مردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیر الحزن و متاسف و زرد یا سبز رنگ و خشک زبان و بینی و چشم غائر و بدن لاغر بود و شل نحو وسر و سگ آواز کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشند **و فرق** در آنکه مادهٔ قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از آن دشوار گردد و چون بغضب آید دیر فرو نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او مائل به سیاهی بود در سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجر کثیر و قلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد و گویند که مادهٔ مانیا و مالیخولیا برابر است در سوداویت لیکن مادهٔ این علت سودای محترق از صفرا یا از سوداست و آن ردی تر است از جهت ماده و مادهٔ مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراق از بلغم یا از خون شیرین بود و جنون از بلغم محترق کم باشد **و فرق** دیگر میان آن هر دو نیست که اکثر مالیخولیا از حصول مادهٔ سودای در اوعیهٔ دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن در مقدم دماغ و جوهر آن بود و مالیخولیا با سوء ظن و فکر فاسد و خوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب و توثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظر بسوی مردم مثل نظر سباع بود **و فرق** در حمرهٔ دماغ و مانیا آن است که صاحب حمره در بر خود احساس بینهایت التهاب و حرقت نموده که بر آن مخفی میماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از صداع نمی باشد و عقل او ثابت می باشد و نظام کلام او متغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با ظهور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد جهت آنکه درین ورم نیست **و کذا فرق** درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن در سرسام و عدم آن و فرو رفتن چشمها و بودن اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و در اکثر بول زیتی در مانیا باید کرد و در داء الکلب اعتقاد و بدنهی باشد چنانکه در مانیا میباشد و آن بموت اقرب است و اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت رداءت اخلاط دران و در ربیع و تابستان نیز بسیار میباشد و نزد وزیدن باد شمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد به بواسیر و دوالی **و گویند** که اگر سبب مانیا و داء الکلب حرارت جگر و یبوست آن باشد و عقب او استسقا عارض شود به رطوبت آن منحل و زائل گردد و بیشتر این علت بمشارکت معده افتد و از قی کردن شفا یابد و از علامات منذره بمانیا کابوس با حرارت دماغ و امتلای قدمین از خون و سرخی آن و بستن خون در پستان زن است و چون دوالی در آخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت بر انحلال و زوال آن مینماید و بسا است که عارض میگردد مانیا در امراض حاده و آن دلیل بحران است و در اکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن مینماید **و شیخ** سیفر باید که صبارا جنون [illegible] که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسام میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرد هذیان و اختلاط عقل می باشد و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبارا بود و ایضاً گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم و تپ است و بیشتر در صبارا جنون تام میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبارا آنگاه میباشد که چون قرانیطس از صفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود و با اول وهله خود جنون حادث کند و با وی یا بعد آن ورم پیدا کنند سبب صبارا باشد و در قرانیطس جنون عارض از ورم میباشد و در صبارا جنون و ورم هر دو یکبارگی از ماده حادث میشوند یکی از این هر دو سبب دیگری از آنها نمیباشد و اگرچه گاهی هر واحد از آن هر دو سبب زیادتی دیگر میگردد و هرگاه صبارا ظاهر شود با سطوبیا و خواب مضطرب و ترسیدن در خواب و جستن و نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گرانی در آنها و نوبا که در آن چیزی افتاده است و گاهی در آن زردی میباشد و در انجا احساس تمدد و تنزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخارات میباشد و ایضاً در چشم اشک بغیر اراده و بغیر یک چشم سیلان میکند بعد از آن چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن و خشک شود پس در آخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که تحریک پلک و ا [illegible] جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت آن باقی ماند و برچیدن ریزه از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغر و صلابت بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبارا غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول مسیحی در معالجه جنون باید که اولاً اعتنا بامر سر و ترطیب آن کنند با نطول که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو

و خشخاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و بنفشه جوشانیده بر سر ریزند و این نطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یک مرتبه شب استعمال نمایند و مریض را راست بنشانند تا
نطول بر مقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بر روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدو و شیرین یا شیر دختران در بینی چکانند و شیر زنان یا
شیر بز بر سر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بر روغن نیلوفر و روغن بنفشه بمالند و ساقها و رانهای او بر بندند تا ماده باسفل منجذب گردد و اگر در اینجا سهر
باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند با آب انار شیرین یا با ماء القرع یا با آب آلو بخارا یا با ماء الشعیر بنوشانند و اگر قبض طبع باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول
از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خارخسک و روغن کنجد تازه و مانند و شکر سرخ و نمک نان بعمل آرند و غذا اگر حرارت شدید باشد بکدو و خیار و اسفاناخ
و ماش و کاهو و سماق و مطنجن در روغن بادام سازند و اگر حرارت نباشد جوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاچه بره و زرده بیضه و ماهی تازه و کوچک و شراب ممزوج بآب بسیار دهند
و هر گاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود و احتیاج به تنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله و غیره آنچه اسهال فضول صفراوی و محرقه کند استفراغ نمایند چه جالی و لائق
بینند لیکن علاج این بعلاج سرسام حار نزدیک است اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندکی خون روی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند و در هر اندک
مدت تنقیه سودا نمایند و آنجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد از فصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله پوست
هلیله زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هر یک چهار درم بسفایج نیم کوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهار درم آلوی سیاه سی عدد
تمر هندی بست درم فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقمونیا در آن حل کنند و بدهند و این نسخه
مثل دستور العمل است و اطبای لائق بر شخص و رکمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و برعایت معده مصطکی و انیسون
افزایند و تدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هر صبح کشکاب چهل درم با بیست درم شربت خشخاش سه درم روغن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر و آب بنفشه
و آب کدو هر یک نیم من تخم خشخاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا پوست آن نیز ناکوفته یا بیسکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند و افشرده
آب را صاف کنند و یک من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام و آبزن و مالش روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذاهای سبک
سریع الهضم جید الکیموس چنانکه معلوم شده بدهند و اگر از کشکاب ملالت نماید شربت مذکور با آب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین و ترطیب
نیز کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بگشایند و اگر فضله سوداوی باشد در هر چند شب دو درم حب شبیار دهند صفت
حب شبیار ایارج فیقرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یکدرم خربق سیاه چهار دانگ هلیله کابلی دو درم کثیرا یکدرم بدستور حب
بسازند و اگر فضله صفراوی سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله زرد افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت مثقال و حبها بقدر حاجت باید داد
و افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و نطولات چند اکثر توانند بکار برند چنانچه اگر در یک روز پنج بار بعمل آرند نشاید خاصه بعد از تنقیه
صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوکب بابونه هر یک بیست برگ سوره تر برگ عنب الثعلب هر یک مشتی همه را بجوشانند و در
حمام پیش سر او بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر ریزند و کله و پاچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست
خشخاش و بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی در آن اندازند و قبض طبع روا ندارند تا بخار بر سر صعود نکنند و رانها و ساقها
پیوسته ببندند و پیهی بمالند و پای در آب گرم نهند و بشویند و اگر در آن آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو و برگ بنفشه پرورده روغن آن بکشند و در بینی بالند بچکانند
و بر ناف و مقعد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد داد و نیز بدر بول و در ادرار و شراب تبتین سفید ممزوج
موافق بود و رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی برانگیزاند یا خویشتن را مضرتی رساند ببندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند و بیمار را در آن بند کرده معلق بیاویزند صواب باشد

ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون

خرشتی گفته که نیم درم افیون با آنچه جنون را در یکروز دو بار دهند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی سر
آدمی سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون است و گویند سنگی که در شکم خطاف

یافته میشود اگر بسایند و بآب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد است که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و در کتابی مرقوم است که اگر نبیش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پارهٔ چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز میمانند و هم سفید صرع است و تشخیص مکفت کاگر دماغ بوم ملیا انگ گرفته یک حبه کافور سوده دران ممزوج نموده و یک انگشت خون غراب آمیخته بقدر دو سه چند قطره شاهسفرم سعوط نمایند در ازالهٔ جنون مجرب است و هم گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و لذا البقله آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا اسپیغول شامی اکلاً و شمّاً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب است و از حکمای دیگر نقل کرده که شربت سنا و کذا اترنجان و کذا افتیمون بطریقیکه در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیه شیر بز تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان و کذا شحم حنظل و برگ و مصلح نیز تا سه تا اصبع عربی یا کثیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبعه و کذا جگر رخمهٔ خشک بریان کرده سائیده و کذا اسطخودوس و کذا آمله و کذا پودینهٔ نهری و کذا ابهل و کذا اکلیل الملک بمثقال العسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریرهٔ آرد سلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سنبل الطیب و کذا اذخر و شیشعان و کذا افرنجمشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر بز تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون است و کشنیز سفید وسواس حارست و تخم او بغایت قوی ست لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهرهٔ کبک و نطول طبیخ اکلیل الملک گرم بر سر در حمام در هر روز یکبار نیز نافع وسواس سوداوی ست و تعلیق سنگی که در حوصلهٔ بعض ماکیان برمی آید بر صاحب جنون سودمند است انتباه جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از مادهٔ تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی ست و جذب ماده بحجامت فخذین و ساقین و ریختن آب نیمگرم بر سر و دوشیدن شیر و نهادن پنبه بشیر آلوده یا جرادکرده با خیار برتاب بر سر خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب و راحت اختیار نمودن و سکنجبین با شیرهٔ خرفه و خیارین نوشیدن مفید است غذا ماءالشعیر و ماش مقشر مغز بادام و در صورت ضعف یا گوشت چوزهٔ مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول ادویهٔ حریفهٔ حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر و یا عقب جلوس بسیار یا مشی در آفتاب تیز بسبب جفاف دماغ و یا از بیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان سرد مرطب مصروف دارند و از استعمال کافور پرهیز باشند

علاج مانیا و دار الکلب

بعد نضج و ترطیب تنقیهٔ سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماءالشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد نوشیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمر هندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیرهٔ خشخاش یا روغن بادام و فالودجات قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا بآب انار شیرین نافع است ابن هبة الله گوید که در مانیا و دار الکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماءالشعیر بروغن بادام و استعمال ماءالقرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع بآب تمر هندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر کنند و غذا از کدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند و هرگاه چیزی از ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مرة محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنهٔ لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج دبرهٔ شیرخواره و ماهی صخوری قوت رسانند و شراب ممزوج بآب بسیار اندک بنوشانند و بعد از ان صرف عنایت بعلاج سر نمایند بانیطولی که موی سر تراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشر و نیلوفر و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل الحرارت بر مقدم سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش با آب انار شیرین و نشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سر رو کنند خصوصاً اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و شیخ میفرماید که اگر غلبهٔ صفرا در بدن از رنگ و رو و سائر علامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سودای صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون سافج هشت درم با سکنجبین به حجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای دموی یا سوداوی دموی دران باشد فصد رگ زیر زبان کشایند و مداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یکجزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار ازین ساخته بتنقیه کلی در شبهای متفرق هر شب ده درم بخورند و این حب نیز نافع است افتیمون بسفایج هر واحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هر واحد یکدرم اسطوخودوس ده درم نمک هندی

تخم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله حاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم بسکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره بسکنجبین سقمونیا کنند و چون از استعمال حبوب
سوء مزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام به تبرید و ترطیب بنطولات وغیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدید التبرید یافته نشود الا بارد
پس دران ابونه داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا بآب انار شیرین میشود تا ترطیب کند یا بشربت آلو تا ملین نماید و یا ماء الشعیر دهد و غذا دهند بسیار نافع است و چون
نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کرده حیله نمایند در تنویم آن بدانچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصه روغن کاهو و از اشربه آنچه مرطب باشد مثل شیر بنوشانند
و مثل سکنجبین و آنچه دران تلطیف و تخفیف و تقطیع باشد بباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثقل بسوی سر مرتفع نگردد و باید که در آب
ایشان بیخ بادیان و کشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرفس سیما که آن فاشرست نافع بود و شربت ازان هر روز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی
بنشینند که ازان حیا کند و بترسد و او را بزرگ دانند و مدام راهنما و ساقهای آن ببندند تا بخار را باسفل جذب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب باید مگر با وجود رطوبت آن از آنچه
محدث سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار مضر است و سائر علاجات آن بدانچه حذر ازان واجب است مثل علاج مالیخولیا است و چون انحطاط
شود در نوشیدن شراب کثیر المزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان است باقی همان است که در قول جرجانی گذشت **طبری** گوید که آنچه در ابتدای علت مانیا و
داء الکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض ست از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بدوا و غذای مرطب مثل نوشیدن ماء الشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت دائم
بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید را کوفته درین آبها سه شبانه روز تر کنند و بعض اطبا صد درم خشخاش یکصد درم و ربع بالکلیه
سفید غیر کوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذا است بعد ازان چون مرض سکون یابد بفصد
قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ عنب الثعلب
یک دسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را برسم مطبوخ بپزند و دران دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند
و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد ازان در طریق دوا لزوم ماء الشعیر با شربه مذکوره نمایند و در اغذیه مزورات معمول باشد
و اسفاناخ و کاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد جوزه مرغ رطب و جوذابات بخشخاش معلف بران بفرایج و باچه بره مطبوخ بچه مقشر و
ماش مقشر و مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تذرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن اینست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش
اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بر زردی
اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر جمار و طلع یافته شود اندکی ازان بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و
چون مرض متیسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب خیار آب کشنیز آب برگ عنب الثعلب جوشانیده صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده بیضه
شیر دختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و بمختلف بحسب اعراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول ازین اسباب سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه تر و
سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته بزرگ برگ اسپغول یکدسته بزرگ برگ خبازی یکدسته همه را در آفتابه
تا آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد بعده نیم گرم بر یافوخ و شئون از بلندی یکشبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون و خواب امر کنند و اگر زمانه زمستان باشد از
تعرض هوا احتراز کنند و اگر فصل تابستان بود بموضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه و دوغ و عسل
و اشربه مرتب از سرکه پرهیز باشند که مورث یبس اند و بدانند که برای تطفیه اخلاط صفراوی دو طریق است یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت پذیرد سوای آنکه کثرت یابد
بحموضات مثل شربتهای غوره و ریباس و ترشی ترنج و سکنجبین ساده در بلادی که متحمل سکنجبین نبوده باشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و اختلاط
و فساد آنها بماء الشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق و کاسنی و قطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و بفرق ما بینهما عمل نمایند و بدلکهای این مریض ساقین
و قدمین آن و تهییج سوای فخذین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و آب بسیار درین مرض نوشانیدن این حریره امری کرد بگیرند شیر ماده خر که آن را اندک
جو و برگ بید و کاسنی و خشایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات

سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات و سعوطات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل میگردد و زنی که تقشف و یبس و سوء حال بهزال پیداشت علاجش
در بغداد باین حریره کردم و از اطعمه ردیه پرهیز او کنانیدم پس بدن او رطب گردید و تقشف زائل شد و در ترطیب بدن صحیح بهتر ازین و اقرب تاثیر چون تدبیر مزاج مواس
او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در مانیا شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و تنطیل راس بماء الشعیر مرات کثیره در حمام و تضمید سر بجراده کدو و یا بمغز تخم کدو و سعوط با چربی
کدو و سر شسته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و همچنین اکبده و مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان و نوشیدن شیر بز تازه و دوشیدن آن بعد خوردن
مسلوق بروغن بادام که دران شیره خشخاش و کشنیز سبز داخل کرده باشند و کذا القنبیط بقله یمانی مسلوق بروغن بادام و کذا البقله خرفه و طیب بروغن بادام و خوردن
پوست او بعد قطع او یک شبانه روز و کذا اقثا تازه مقشر و کذا اغذای مختلفه ماکیان نیمبرشت و کذا ماهیچه جدی شیرخواره و گوشت او مسلوق مطجن بروغن کنجد تازه و کذا
محکم الصنعت و کذا اطراف حمل شیرخواره و لحم او مطبوخ و مطجن بشیرج تازه همه از مجربات من است و بقول ابن بطلان و غیره تنطیل راس بطبیخ گل بنفشه و طبیخ برگ سبز آن
و کذا طبیخ کاهو در حمام و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و کذا بروغن بید و شیر مذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده بآب کاهو سرشته و کذا از پوست خشخاش با برگ بید سوده
و شرب شربت خشخاش و تغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام و کذا ماهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه و کذا ماکیان فربه مسلوق و مطبوخ بکدو
پیشتا و مرقه حنطه هر واحد نافع و بقول رازی شربت سبحان فاشرا هر روز یک مثقال تا بیست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیره از مانیا نجات یافته مصنف
می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را دار الکلب نائبه بود چنانچه در ابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سالی دو بار
پدید آمدی پس من ماء الجبن بشربت الهی و حب لاجورد علوی خان دادم در یک سال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت

علاج صبار و قطرب

در صبار بعد تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر هر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب زائد بسیار و مداومت اطراف بپیوند و در قطرب بعد فصد قیفال کنند و چند بار
خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب با آب نیم گرم مثل بنفشه و نیلوفر
و مانند آن نمایند پس هرگاه قوت عود کند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماء الجبن دهند و استفراغ متواتر در پی نمایند بلکه بتدریج
و دو بروز بعد فاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماء الجبن است که دران معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقویات قلب مثل دواء المسک معتدل و ...
و نطولات و آبزن و تعریق سر بروغنهای سرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و ماء الشعیر و مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب انبه بنفشه بجز درم و عناب عدد با شکر
سفید ده درم و اغذیه مرطبه مثل ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوای باکیزه و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه
کنند و برای تنویم لعوق خشخاش تجویز کنند و نطولات مرطب منوم که دران بنفشه نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان بسر دوشند و در بینی چکانند و بروغن بنفشه
و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده و تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا
ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه و یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و بنفشه
در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیر المائیه و شفتالو و خربزه زرد همه مجرب سویدی است و بقول ابن بطلان شرب ماء الشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق
مطجن بروغن بادام و مسلوق بکشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطجن بروغن بادام و کذا الکدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنطیل سر با آب
طبیخ بنفشه یا گل نیلوفر در حمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر بابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید و مناسب
و اگر از انواع علاج فائده نشود بربندند و طمانچه های سخت بر سر و روی او بزنند تا بحیله وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سود ندهد
بر تارک سر داغ دهند که با فاقه می آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نیز نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیاست چون از صفرا و سودای محترق
باشد و واجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی مقارب کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات طیبه نمایند و با این
سه روز بنوشانند بعد از آن تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب بتریاق و مانند آن کنند و باید که در ترطیب بسیار نمایند

وتعطیل نمومات کنند تا تسخین ادویه مذکوره که لابدست مع حرکات بدنیا ضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج آن ست که تسخین قلب با مقویات آن کنند و ترطیب بدن و تنویم کوشند تا مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیر ست و احیاناً افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند بلکه مقوی نیاذی پردازند و بر سر روی او بزنند و بر یافوخ او داغ نهند مجوسی گوید که علاج قطرب فصد سر و در وقت هیجان مرض ست و خون آنقدر برآرند که غشی ظاهر گردد و اغذیه بید الکیموس مقدار صالح بخورانند و در آبزن آب گرم شیرین بنشانند و مارالجبن با سفوفیکه اندران هلیله سیاه و شیر آماده افتیمون و بسفائج و مانند آن افتد بدهند و تنقیه بدن آن بعد سکون اندک بایارج لوغاذیا وایارج روفس هم و سه مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود طبیخ مثوم بر سر ریزند گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب تنقیه بحقنه های لینه مذکوره در باب قرانیطس و با بیا بعده بمطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشائش معتدل الحرارة مثل بابونه و اکلیل الملک و ادویه مبرده مثل بنفشه و برگ خبازی و خشخاش با بیا و ریحان و جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و سعد را باریک کوفته بیخته در لعاب حلبه آمیزند بعده در آب گرم حل کنند تا رقیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگر آنرا اسهال لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو و بیخ اضافه کرده دائم بعمل آرند و بر روغن بنفشه استنشاق نمایند و منخرین را باندکی افیون طلا کنند و درمیان استفراغ فاصله ایام نمایند و اسفیدباجات ممول لااش مقشر و مباکیان غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تبدیل مزاج دماغ او باشد با آبیکه بدان میریزند و روغن گل نیم گرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد به روغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود به روغن یاسمین و روغن خیری و روغن قسط البری مانند آن و از تنهائی منع کنند و با مردم عقیل نشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین روع او سعی نمایند و اگر احتیاج به دفع اخلاط محترقه در سر باشد ایارج فیقرا باشد آنرا ابد دهند و باید که از حال قبل از مرض پرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و اطالت خواب نمایند

عشق

واین مرضی ست وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعض صور و شمائل که معشوق او ست بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع ممد او باشد و اکثر بسبب غلبه عشق و شدت حب از نظر او عیوب معشوق محبوب او پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق و یصمه عن ادراک عیوب معشوقه و سبب آن الهام و القاء نفس عاشق ست محبت معشوق السببی از اسباب و سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی ست بسوی دماغ از منی محتقن و بعده احتراق خون بنابر دوام فکر و از علامات اوست که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد و سرنگون خاموش بیحوصلت باشد و نبض او مختلف و غیر منتظم شود خصوصاً وقتیکه ناگاه معشوق را ببیند یا نام او یا خبر او بشنود و بسبب صغر طلب دقار و ره صاف بود و چشم او خشک و فرو رفته با تهیج پلک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبر خوش میشنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در روی پیدا آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانیکه گمان معشوق آنها باشد یاد کنند و صفت و حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هر کسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان ست علاج در ترطیب بدن و دماغ کوشند با غذیه رطبه و حمام و تدهین و سعوطات و نطولات طیب و غسل بآب نیم گرم شیرین و توسع در اغذیه مرطبه و نشانیدن در امکنه طیبه خوشبو و بساطین مفرحه و تفرج و سیر و دیدن سبزه ها و گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اسمار و حکایات زهاد و عباد نافع است و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوختگی یافته شود و قوت قوی باشد بعد ترطیب و تنضیج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و بتشفی و امیدواری او پردازند و بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیه او کنند بعده تدبیر ترطیب و تنویم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خیره با قوت علویخان خورانیدن از مجربات ست و بمهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر از ان تدبیری نیست و اگر بروجه شرع میسر نباید وصف حسن و شمائل معشوق دیگر پیش او کنند و هرگاه عشق اول کم شود و پیش از انکه عشق دوم محکم شود دل بشغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و استشهاد دوستان او بکار آید باشد و نیز از جمله تدابیر صواب آنکه پیرزنان را بگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و صید و انواع لعب مثل نرد و شطرنج و غیره و تخویف حاکم وقت و انواع غموم عظیم و اشتغال بعلوم خصوصاً آنکه دران تحقیق و مذمت لذات جسمانی و تمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در محاسبات و مسائل دقیق مثل هندسه و حساب و جماع مفرط خصوصاً با آنکه در صورت و شمائل قریب بمعشوق بود هر واحد مزیل عشق ست و اگر مجرد باشند متاهل گردانند و بشغل خریدن کنیزکان و طرب و جماع با ایشان و سفر بعید و سکر

مشغول تر دائم گردیده باشند و بالجمله عمده معالجه آن مشغول داشتن او است بشغلی و عملی و صنعتی و همی مخالف مشغول هم او که او را از و باز دارد و عشق و عاشقی و معشوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او را بخصومات و منازعات و باز داشتن این امر دخل تمام است و در طب فریدیست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد نمودن بگویند چنانکه آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان بن فلان سرد گردد ان سه بار گفته سرد کنند بعده از ان آب بوی عاشق بنوشانند و بر سینه عاشق بزنند در عمل سه روز عشق فراموش میکنند و ایضا اگر پاره سنگ مرمر که بر ان تا سه یخ سوزنی نوشته باشند قدری از ان بسایند و نیت جدائی عاشق و معشوق کرده بخیر بعاشق بخورانند خاصیت دفع عشق میسازد و در تحفه مرقوم است که اگر کوزه نو از موی سر زن بخور کنند و از ان کوزه مرد را آب بخورانند دفع عشق آن میشود و منتفر از ان میگردد و در تسویدی مینویسد سنگی که بعض اوقات در حوصله ماکیان یافته میشود و مشابه بحجر مها بیا باشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازاله عشق نماید و اگر آن سنگ در آب اندازند و عاشق آن را بنوشد در زوال عشق مجرب است و تعلیق عظم القلق بر عاشق نیز دافع عشق است و گویند که اگر کند شتر [illegible] عاشق بی اطلاع او ببندند ازاله عشق کند و مجرب بالغ است و همچنین نوشیدن آب غسول پارچه که بر گردن معشوق گردانیده باشند و کذلک خوردن چهار شعیره نیل [illegible] اشتر طبیخ حرمل و [illegible] قمح مقشور او جلوس در مقابه غلطیدن و مکان غلطیدن اشتران نافع و نوشیدن شربت بادرنجبویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که بادرنجبویه گاوزبان مروارید مرجان [illegible] صعتر [illegible] هر واحد یکمثقال کوفته بیخته در ربسیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یکمثقال خوردن مزیل عشق است الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیر [illegible] المخدرات مثل افیون قنب [illegible] بنج لفاح غافل دارند تا اتفاقی پدید آید الگاه بدستور معالجه مالیخولیا پردازند کذا فی الاغذیه [illegible]

سدر و دوار

سدر ظلمت بصر است وقت برخاستن و مهیا شدن بسقوط و دوار در ان سر است یعنی آنکه مریض خیال کند که او یا جملهٔ اجزای خود دائر است یا سیما چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او همی گردد پس نیستند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بسا است که از آن دو از نا کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم تشنج و کف دهن و حرکات مضطرب در ینجا توان کرد و ایضا دوار سبل ثابت ماند و صرع دفعة افتد و صاحب او ساقط گردد و افاقه یابد و سبب سدر یا خاص دماغ است از سردی یا اجتماع خلط یا رد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خاص گویند و یا الم دماغ از ضربه و سقطه سر و از صداع و دوام حدت تپ و آنرا سدر عرضی نامند و ابن الیاس گوید سدر حالتیست که انسان دریابد که گویا دماغ او بدن او [illegible] دفع میشود وجود او گویا در تاریکی یا صفائی در چشم خود ظلمت و در گوش طنین می یابد و ماده این مرض سوداوی بود و سبب اول گردش روح دماغی است بباعث حرکت او و یا انسان بنفس خود و یا بمشاهده اشیای دائره و شفاف روشن و یا وقوع ضربه و سقطه بر سر و یا فزع دفعة و یا ضعف مرض و یا رسیدن گرمی و سردی دفعة بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و دل و جگر و شریانها و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب [illegible] میان ساقین یا و به دماغ بجهت مشارکت ضعف فم معده و یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفراوی و بلغمی بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود گرم و صفرا و بلغم آمیخته بود و بخار بسوی [illegible] بود و مسالک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب است و مسالک بخار دل و جگر و طحال عروق و شرائین پس گوش گردن هم ایضا شیخ گفته که مشارکت دماغ معده بطریق مشارکت عصب بود و گیلانی مینویسد که این وقتی باشد که واصل از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و اکثر مفرط باشد و عام جمیع بدن بود پس مشارکت بمعده تنها نباشد بلکه بهمه بدن باشد و اما اگر واصل بسوی دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضای متوسط میان دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها دارند و نیز شیخ میفرماید که سدر شدید مشابه صرع می باشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی و دوا بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر نشانه سدر و دوار آورد بسبب حصول ماده بود بلکه بنا بر اذیت دماغ بکیفیت سورش سدر و دوار گردد مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصا کسی را که تحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از ان ایذا یابد و مشارکت آن دماغ گردد و دوار آرد طریق تشخیص اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولا از ان بپرسند که پیش ازین وقوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کنند سببش همان باشد و اگر از ان انکار کنند از تقدم رسیدن سردی بسر سوال کنند اگر گوید سببش سردی دماغ باشد و الا سبب او خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلادت حواس نیز از علامات وجود ماده بارده است و اگر دوار باشد نخستین سوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهی عارض می شود و در امتلا و خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغیر نگردد و هضم صحیح بود سبب او در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائره شفاف و یا ضربه و سقطه سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی

بعلامات امتلاء یا داخل پس سند اگر تقدم یکی از این اسباب مشاهده گردد سبب مرض همان باشد والا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم پس سند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد و بعده بودن دوی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم پس سند اگر این هم باشد پس وجود ماده بخارات و ریاح دلالت کند پس نوع ماده را از رنگ چهره و ملمس و نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد مشخص نمایند و ایضا کثرت آب دهن و خواب و قلت تشنگی و باشد سوی مزه دهن و حس و حرکت و سکون دوار از رسیدن گرمی بسر و کسل از جواب و ثقل و قلت عطش و لین نبض و ضعف و بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بماده بلغمی سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک و ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و حرارت بول بماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بماده سوداوی دلالت کند و اگر منبع مرض باشد دوار گاهی بیان کند ماده مرض و عضو دیگر باشد درین صورت پس سند که در کدام عضو معلوم میشود پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار براستلاء و خلای معده و درد معده و سوء هضم و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ و دائم بغیر ترطیب و غیر اراده و اشتداد مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شی بسخر گوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار بعد در معده معلوم نشود دوار بجلو معده عارض نشود و از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد و اضربان شدید در شرائین صدغین گردد یا لمس گرم شود و تمدد و انتفاخ و دواجین هنگام ابتدای دوار و ظهور تهیجات در دوار از انضغاط عروق مذکوره بانگشت یا بستن پارچه سر بهران یا طلای او دلیله قابضه بران نیز دلالت بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا وارد و آینه بقول انطاکی اگر دوار بعید هضم شود بران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین پس گوش به وجود سوء مزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت دران شاهد بود و اگر سعد لک گردن شدید باشد دلیل باع وجود سر در بلغم یا صفراوی و غیره سر و نشه بعرقین سباتین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و احتباس حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد تا اگر وقت تلو دوار و صعود چیزی موجه شد از قدم یا ساق هم بعض گویند ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را از اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطور است دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شد نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر بودن ماده دلالت کند و نوبت او بغیر طول حرارت گواهی دهد و وقوع آن بعد امراض دیگر خصوصا حمیات به روز بحران دلیل سدر و دوار بحرانی است و از زمان آنها سند بصرع و سکته است گاهی صداع ابتدا دوار عارض شود و دوار از اول میکند و گاهی با

علاج کلی سدر و دوار

بقول انطاکی دران تنقیه خلط غالب بدانچه مناسب او باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آرد خصوصا در ریاحی نمایند و در مستار سکے ادویه مخصوصه آن عضو باد و یه دماغی بیامیزند و بعده و الم مرض اعضا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجربات و جذب خلط از دماغ انست که در علاج طنین بیاید و خاریدن پایها و شوئیدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او به برگ جوز و صبر نافع و حقنه ها و فتائل را درینجا اگر ریحی باشد فائده میکوست و گویند که عرق نخود در ابتدای دوار رحیه است و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بیک اسافل جهت نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضا در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غراغر نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن بحسب مواد استعمال نمایند و گویند واجب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از بلندی بپستی دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن کشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید است و کذا انداختن کشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم خشخاش ساییده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از آن متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمند است و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی است حب بلسان کشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درهم گل سرخ تربد شحم حنظل بلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل مصفی سرشته شربت سه مثقال و اطریفلات مطلقا کثیر النفع است و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر بهتر از استعمال شراب است و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد است در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او

از دوای کبیر شیخ می گوید که در جمیع انواع دوار حقنه نفع یابند و روغن بعد وقت استعمال نمایند و بجذب مادهٔ مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار باشد حقنه ملین
بعمل آرند و اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکنند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بنقوع صبر و غرغره بقطیم مرین نمایند و بقول ابن
هبة الله علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود و بجالینوس منسوب باشد علاج آن مثل علاج صرع باید کرد

علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی

و آنچه از مشاهدهٔ اشیای دائره و دیدن یا نظر او از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بساکن و قرار و خواب و تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه بالیع
اجزه باشد مثل نقوع تمر هندی و امرود و مربای جوش و کشنیز نوشند

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه

تدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه پدید آیند بتسکین وجع و تلیین طبع و جذب مواد از دماغ باسهال کوشند بعده فصد از جانب مخالف باشد و روغن گل
بعده بروغن و بودار به نسخه حکیم علی برسر نهند و از سموم و روغن گل و بنفشه و کثیرا لتضمید بسر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی آفتاب و اشیای معطر حفاظت کنند تا سه
نیابد و بعده اگر دوار یا سدر باقی ماند علاج بمثل آن سودی مزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج
نمایند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد معالجهٔ آن کنند یا تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تفریق یا اسهال بروغن گل
گرم کرده در شب و روز به دفعات نمایند و تضمید بسر او یا بمرهم کنند یا بقیروطی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیدآب قلعی و قدری مرداسنگ چند آن کنند بعده
بآب تبانی و آب برگ خطمی به قدر یک ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بخرقهٔ کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض هوا منع کنند تا عطشی که
عطاس بر این حالت گاه موریث غشی میگردد و گاهی تحریک راس میکند پس صاحبش خوف هلاکت می باشد

علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت

در صورت ضعف دماغ شیرهٔ مغز بادام پنج عدد شیرهٔ خشخاش شش ماشه کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم خرفه شش ماشه هفت ماشه شیره در بند و تقویت
اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید یا انگور خورانند و پست جو کشنیز هر دو بریان به روغن بادام چرب کرده باشکر صبح و شام بنوشند و حریرهٔ مقوی دماغ نیز مفید است
و علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بر تقویت آن اعم از دوای سیب و مربای آملا یا شیره و ورق نقره و طلا و شربت
و تمر و سیب و صندل و سیب و مروارید و سوده یا شربت مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکار برند و اغذیهٔ لطیفه موافق مخصوص به تناول کنند

علاج سدر و دوار از رسیدن گرمی به دماغ

باید که بعد از آن علاج کنند بآنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعوطات و نطولات بارد و بوئیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارده و نوشیدن
دوغ و آب انارین بشکر و نهادن روغن گل بسر و غذا مزوره از شک و انار دانه سفید و سویق گویند نقوع تمر هندی باشکر یا نقیع شمش و نوشیدن و نیلوفر و گلاب
و گلاب بانوشیدن و ضماد کردن صندل سفید بر سر مجرب است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم بشکر یا کشنیز یک ماشه روزی ده صرکه تر کرده
خشک نمود بریان ساخته از یک شقال تا دو درم بمثل آن شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب و کذا صبر با آب کاسنی و کذا اگلنار بعصیر آب کاسنی
و کذا اقاقیا و صبر و مامیثا بسر با آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شماماً و نطولاً و ضماداً و شربا و گلاب شربا و آس شماماً و ضماداً ایضاً نافع است

علاج سدر و دوار از رسیدن سردی به دماغ

هر چه در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای حار مطلقاً از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول اطریفل صغیر کرده نافع و
بقول صاحب کامل نطول بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و بخا سفید و شیح و سداب و نمام و پودینهٔ کوهی و جاوشیر و جندبیدستر و مانند آن نمایند و طلا بمرهم و عاقرقرحا و جندبیدستر یا بکبه
سوده با سداب سعوط نمایند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن بوئیده و غذا نخود آب بپیاز و عسل و شیبت و دار چینی و زنجبیل

و لحوم دراج و تیهو بطریق اسفیدباج با سطفیلن باشوربای دهند و عسل بحب البطم و حبة الخضراء بجوزند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان منع کنند و نیز دیگ شراب و جماع و نبیذ با نگذرند و سکون ریح و قلت حرکت اختیار نمایند و شرب ماء العسل با مقل فلفل بهای در ادرار بول مجرب و مفید است و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی و حب بلسان تنها و مطبوخ افسنتین و بابونه و مثقال از ان و نقوع صبر و نقوع ایارج و کذا انیسون با نبیذ فانه شراب الکبیر مثقال شراب یا یک مثقال تنها و قند و طبیخ عود بلسان و طبیخ خولنجان و اهلیلج کابلی و قنطوریون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین بصبر و طبیخ تمام با شکر و حماما و کذا مصطگی و انیسون مکه مثقال سوده بگلقند عسلی و دوا الدرد درم آمیخته و عود غرقی شقاقل کندر نیم درم سوده در گلقند عسلی آمیخته و آب شبت با نمک و فنطیانا و فلفل و قیصوم با شکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شربا نافع و زراوند مدحرج و شاهسفرم و بادام هر واحد شربا و ضمادا و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و درونج و دار فلفل بعسل و سکبینج و مرزنجوش هر واحد شربا و ضمادا و سعوط موسیائی بکنجه به روغن بادام تلخ و کذا رتیانج به روغن کنجد و کذا جند بیدستر به روغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت با شیر زنان و عطوس بخردل و کندش و با عدس تلخ سوده ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یا سیرین کهنه با بابونه و یا روغن بابونه و یا صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار با شکر نهاری در حمام و نطول بطبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیح جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا طبیخ مرزنجوش و یا برنجاسف و یا جعده مع حلبه مفید است و مشک مع مرزنجوش شما هر با و نشوقا و خردل با کندش که در نقعه رقیه شمافی کردن و شرب تخم سداب و روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سداب و سرکه جوشانیده و بعسل در قوام آورده و با آب گرم آمیخته و غرغره فقط با آب بادیان و یا عاقرقرحا و یا شونیز و یا کندش بسکنجبین و یا فلفل و تناول خردل بجفنه مسلوق و بخور طبیخ بابونه در روغن و شب چند با دوا اکلیل الملک با مسامیا برگ غار بدستور نافع

علاج سدر و دوار دماغی دموی

تدبیر کلی در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل آرند و ایضا در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد و ریدلیس هر دو گوش کشایند که بقول شیخ این افضل علاج است بجمیع اصناف دوار بادی و حجامت نقره بسیار نافع است و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سود مند است و پس از فصد تلیین طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه یا ماء الفواکه با خیار شنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید بلعاب اسپغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع زرشک و آلو بخارا و شربت نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب بید مشک و امثال آن دهند و بعد فصد سر رو و حجامت ... و عناب با شربت نیلوفر یا بنفشه با نجبین مجرب انطاکی است و نوشیدن آب تمر هندی و شکر هر یک ده درم یا آب انار مع شکر و یا سکنجبین ساده با گلاب یکده درم یا شیره تخم خرفه و اسپغول و جلاب و خوردن انار میخوش و به میخوش سود مند است و استنشاق با آب کشنیز و سورد و سرکه و روغن بنفشه یا کافور و صندل و گلاب و تغریق و مالش سر به روغن گل و سرکه و وضع ضمادات بارد نافع و گویند که در باده حار لیمو و تمر هندی عجیب است و دوا المسک بارد و طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آمله و کشنیز و گل نیلوفر با شکر سفید نافع و شیره خشخاش ده درم و کشنیز یک درم سفوف و مرکب با آب شیره مرآورده بقدری شکر شیرین ساخته نیز سود مند است و مطبوخ سرکه و کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هر یک ده درم تا یک هفته نوشیدن نیز مفید است و اگر دو مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند ... و بار آب برگ بید انجیر بالند فائده تمام دارد و غذا قلیل حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیزند و شیخ میفرماید که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد یا سبب آن اخلاط سوای خون بود سبب درد باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حب اصطمخیقون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه با آب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بسبب از ان بخورات و عطوسات و شمومات که در آن مشک و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هر گاه نوبت هیجان کند استعانت بالش اسافل بدن کنند

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی

بعد نضج به تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع صبر و ماء الجبن نیز موافق است و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی پانزده درم سنای مکی پنج درم گل سرخ پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که بده اوقیه آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید با آب تمر هندی یا انار دانه و شیره تخم خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب آلو و جلاب و یا اطریفل کشنیزی و زعفران با عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام بویند و تضمید صدغین بصندل و گلاب نمایند و آنچه در درد موی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که در آن ترنجبین حل کرده باشند و شربت نیلوفر

با لیمو و تبرید بماء الفرج و گلاب و آب هندوانه بقول انطاکی نافع و شربت آب لیمو و شربت آن مجرب بسیار سودمند است و شیره خشخاش و ماء الشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با تمر هندی نمایند و نسخه مطبوخ هلیله همان است که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکه کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا امزوره آب انار میخوش و غوره تنها یا بچوزه مرغ دهند و کاسنی و کشنیز بسرکه خورانند جرجانی و ایلاقی هم نویسند که بعد قی با آب نیمگرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند و اگر تنقیه بمطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیله زرد با شکر همراه ماء الجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور ترش بسازند و خمیر نان با آب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام پست جو و کشنیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیه صفرا از سر و بدن بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه مقوی لسقوبنیا اشربه ترش دهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا امزوره ماش مقشر و شیره بادام دهند و تقویت راس بشمومات بارده مقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل و سیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب بر سر کنند و برگ آس نشوق نمایند طبری گوید که در دوار که از اخلاط حاره محتبس در بطون دماغ باشد بتقویت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون افتیمون ثنیش غافث اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمر هندی منقی از لیف و تخم کشوث درم ترنجبین بیست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد مویز سیاه منقی پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از ان گرفته دو ثلث درم غاریقون و یک درم تربد سوده ملسوج نمایند و بنوشند و صبح بجلاب سر شسته در ان مالیده بنوشند بعد پنج روز اگر یک شربت کفایت نکند دو سه بار بنوشند و حقنه درین نوع موثر بسیار نیست و اگر باین تدبیر دوار زائل نشود بیرند و از حنا الفتیله در بینی برفق عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو و شیر دختران دو جزو و آب خطمی یک جزو در شیشه خوب باهم زده بقدر یک درم گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک دو کف در ظرفی سر بسته جوشانیده بر ان انکباب نمایند و آب او بر سر ریزند بعد فراغت و تلطیف غذا نمایند و ماء الشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اولا معالجه بتسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج مذکور کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزر قطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو و سه بار در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند و این بار بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعد سعوط و نطول و انکباب امر میکرد و من چیزی بهتر ازین ضماد در دوار و صداع حار ندیدم

علاج سدر و دوار دماغی بلغمی

بعد نضج بماء الاصول یا منضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس شیخ بو علی یا علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماء العسل که در ان خردل و عاقرقرحا داخل نموده باشند و یا از سکنجبین عنصلی یا ایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و بهر تسخین دماغ شمومات حاره معجون مشک عنبر و جند بیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و نمام و یاسمین مدام بویند و تنطیل و انکباب آب نیمگرم که در ان بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه بر سر پیچند و عطوسات نافع است و گویند که اگر بعد تنقیه تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هر یک نیم درم کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته و یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطریفل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج کلی دوار گذشت و جدوار و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشدارو لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره نمایند و غذا گوشت ماکیان بمصالح حاره مناسب و تلطیف تدبیر و امر بحرکت کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغاذیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماء العسل و بهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجرب است و در نزهه گفته که با ایارج کبار یا معجون مسک یا قرص لک بماء العسل یا حب صبر با آب مویز علاج کنند و بعد از ان بعصاره قثاء الحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و از ان طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیه دماغ و عروق آن با ایارج فیقرا محمر بعسل کنند و اسهال بحب ایارج و حب قوقایا و بعد از ان بلوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس نمایند و مصطکی و مومیج کنند

بخایند و سکنجبین عسلی با ایارج فیقرا و سونیج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن برای سدر
نافع است و چون پنج یا شش روز دو درم بخورند سوده بدوا گر و مثقال حب بلسان با نقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسخنه ملطفه مانند آن
کنند و این سعوط نافع است سکبینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یک نیم دانگ فلفل و دارفلفل هر واحد یک دانگ همه را
باریک سائیده با آب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب ازان با آب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که اول
دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اصطمخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که شربت عسل شکم سیر بخورند و شبت اسپاناخ در آب جوشانیده و صاف
نموده مقدار صد درم ازان آب با چهل درم عسل و یک درم نمک آمیخته نیم گرم بنوشند و بعد قی تقویت معده با طریفل صغیر و گلقند کنند و مصطکی و عود خام کوفته بیخته
باید کرد و اگر صبح سبت معده و سوء هضم بخورند سخت نافع بود و هر قدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط از سر
بجانب پای فرو کشیدن سودمند و غذا نخود آب و گوشت دراج و تدرو و گوشت کبک و گوشت بره بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و اندکی
کرویا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود با ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان
هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره
بماء العسل که دران صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشائش حاره شبعات مثل بابونه و قیصوم و شیح و شبت و سعتر و برگ غار و
برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و بنشوق جند بیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل با آب کامخ امر کنند و برای جذب مواد باسفل
حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کند با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یک دانگ نماید و نجیب گوید
که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هر یک یک درم با گلقند عسلی ده درم بنوشد و بعد نضج تنقیه بدن بازین حب شبیار که آن حب مجربست باید کرد صبر سقوطری
سه درم هلیله زرد گل سرخ مصطکی تربد مصمغ هر واحد یک درم باریک سائیده با آب کرفس یا آب خالص سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از یک مثقال تا دو درم
وقت خواب بخورند و یا این حب ایارج بکار برند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هر یک دو درم باریک سائیده بدستور سابق حب
ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا یا بلغم کند [illegible] سقمونیا دران زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط غلیظه کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم تربد
دران اضافه نماید شربت دو درم باقی همان است که در قول ابن الیاس گذشت طبری می‌نویسد که در علاج دوار از اخلاط بارده واجب است که ابتدا بحقنه
سیال حار و بارد نماید بدفعات متوالیه و مشکی یا حبی [illegible] مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و فرفیون و [illegible] بیدستر و بینه و لعاب قرحا و
سونیج بعد ترقیق آن بماء العسل غرغره سازند و حقنه یک یا دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده مجتمع است منحدر گردد و غرغره
دائما لازم گیرند و اگر فائده نشود یقین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب می‌شود پس ایارج فیقرا دو یا سه مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط و
روغن ناردین هر یک دو دانگ جند بیدستر و کمی مشک [illegible] حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر مرزنجوش و زعفران و صبر [illegible] مجموع عطسه آورند
اگر زائل نشود انکباب بر این مطبوخ نمایند بگیرند یک کف اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و صعتر یک کف کبیر نمک و سبوس گندم و دو سه جوز بوا کوفته و
یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آب [illegible] بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند با بخور یا آب در طشت ریخته بدفعات متوالیه اگر کفایت نکند مشک
جند بیدستر صبر مر در روغن بلسان یک دانگ [illegible] روغن سوسن یا یاسمین هر واحد یک درم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعضی متقدمین
در بین دوار دماغ یا فوجع نوشته اند و من این را [illegible] که دران خطر تشنج عجیب [illegible] است و آن سود می‌بخشد [illegible] گردد و گاهی در بین دوار
که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده می‌شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو بادآورد و صبر هر واحد دو جزو همه را کوفته
بیخته در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد پس به پارچه باریک طلا کرده بر آتش اندک گرم نموده بر سر بچسبانند و بالایش عمامه
بندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضاً گاهی [illegible] در قیروطی موم و پیه خرزه و پیه مرغابی و مانند آن کرده می‌شود گیلانی از طبری نقل کرده علاج

حب شبیار

حب ایارج

سدر حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن است از فضول بحقنهٔ قوی بتدریج و اولاً بحقنهٔ لینه ابتدا کنند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و به تناول گاه‌گاه امر کنند و شربت عسل
ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنهٔ قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و تقویت معده و تنقیه آن بایارج
و قی بجز دا اشتهت و غسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون درین مرض اختلاط و کمی رو نماید سر را بآنچه قید نوشته نمایند و عطسه آورند بمشک و فربیون و شونیز و
و در حمام آب گرم یا آب جوشانیده مغز کوره دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بروغن مصطکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار
نمایند و گاهی بخردل سوده در سرکه آمیخته بر سر ضماد کرده میشود و ایضاً از بابونه با صعتر پخته و ایضاً بسرکه انجره و بیخ فوه سوده و ایضاً با بحدان سیاه با خطمی و آرد کرسنه سائیده ضماد میکنند

علاج سدر و دوار دماغی سوداوی

اولاً نضج بمنضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هر یک ده درم با شکر ده درم کنند و غذا امراقه نخود و ماش مقشر نمایند بعده تنقیه بمسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون
لاجورد و اندک شحم حنظل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا بمطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه و افتیمون هر چه
بکیرد مع افتیمون بسفایج و اسطوخودوس و تربد موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه ده درم با آب بادیان جوشانیده ساخته شربت بنوشند نهایت اول نایند
عقب آن جلاب یا سیال از شکر سرخ ده درم بآب نیم گرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفید است و اگر ازین علاج حاصل نشود حقنه‌های حاده قویه بتدریج استعمال کنند بعد از آن
تغرغره بسعوطات و شمومات که در آن مشک و جند بیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفید است و هر چه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند

علاج سدر و دوار ریحی و بخاری

آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم بکمونی و تسخین سر بتدبیر مفید است و تحلیل ریاح
بسعوطات و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویهٔ محلله ملطفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل الملک و بابونه و صعتر و برنجاسف
و شبت و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید و صبر و زعفران جند بیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته در بینی چکانیدن و
عاقرقرحا و خردل و قرنفل با آب تمام و سرکه عنصل طلا کردن مفید و یاسمین و عقاقیر مسخنه بوئیدن سودمند و چای خطائی دارچینی و بادیان خطائی و هیل
نیم درم شکر دو توله در یک پاو آب تا ربع پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده نیز
مفید است و دیگر معاجین بکاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتبسه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای
آن واجبست که امر کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم تر گردد دانه کاکنج ابتدا بیع کنند و اکثر اوقات این نوع دوار را
خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حکه دائم امر به دخول حمام و ریختن آب لیکه در آن حشائش مذکوره
پخته باشند باید کرد و مداومت آن نشر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطاعت نماید بعده حل
طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد و تمر هندی منقی هر یک سی درم افسنتین هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد پنج درم آلو بخارا
عناب هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت از آن گرفته نیم درم تربد و یکدانگ سقمونیای مشوی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند
تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماء الشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلط است پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع
ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و برای اطفای ابخره نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف پنبه دانه و سفوف کشنیز و غیره بعمل
آرند و معجون کشنیز و مفرح بارد و مفرح کشنیزی در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب شناسند و طبری گوید که ابخره حار
اگر قوت مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شد علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول بآب مطبوخ شبت و ترب که در آن

عسل و نمک اخلال کرده باشند و سایر مقیئات معتدل می کنند بعده در بلغمی مسهل و حب ایارج یا معجون خیارشنبر و جوارش سفرجلی و شهریاران و اگر قوت قوی باشد حب قوقایا
بخورانند و بعد تنقیه مقویات معده و هضم مثل جوارش مصطگی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و انوشدارو و می لولوی و شربت عود و گلقند با دو درم بادیان یا انیسون و مصطگی
و مربای آمله با مصطگی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند با شیای ملطفه مثل رقاع یمانی و جوز القی و خردل و تخم شبت و تخم ترب واحد
بقدر حاجت با ریک سائیده در عسل یا سکنجبین عسلی سرشته با شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب بچه سکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه
معده کنند و ایضا قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافع است و بعد قی و تنقیه معده شراب خند یقون یا شربت عسل یا شربت عود دهند و بعده و روز نقوع صبر
بلغم مثل این نقوع دهند هلیله کابلی هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم اسارون جعده قنطوریون شکاعی بادآورد غافث هر واحد سه درم سنبل الطیب مصطگی هر واحد
یک درم سلیخه عود و ملبسان و ارچینی سعد سادج هندی قرنفل اهرا جوز تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم همه را کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده و سه درم صبر
و یک مثقال کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بید انجیر بنوشند و غذا و شیالت نخود آب و خردل باشد و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اشیاء اطعمه غلیظه مولد بلغم
منع کنند و ابن الیاس گوید که حل طبیعت بحقنه حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع است برای این علت سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم
برگ سلق خطمی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده نمک طعام یک درم روغن کنجد مری هر واحد ده درم بوره ارمنی
نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین صفت نمایند ترب را با برگ او بکوبند و در آب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی آورند یا تخم ترب پنج درم تخم خربزه پنج درم
تخم شبت یا شاهترهای آن دو درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد آن ده درم گلقند شکری
با یک نیم دانگ مصطگی تناول کنند و اگر غثیان شوران کند و قی دشوار گردد آب گرم بسکنجبین ساده یا عسل بجوشانند و در امراق اسهال تا بیند و در حلق پر مرغ بروغن بادام آلوده در آرند
تا قی بسهولت آید و طبری گوید که اولا ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه که در دوار بسیار بکار آید و مطبوخ افتیمون بنوشند و تقنه بعد نیم روز تعدیل بخوبی نمایند
و بهنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث درم بدهند و صبر یا پنجم و مرو گل سرخ هر یک دو جزو و سنبل الطیب و مصطگی هر یک نیم جزو سائیده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطگی
ساخته باشند آمیخته بر خرقه کتان طلا کرده بر معده بچسپانند و از فم معده و و دوار نیز مگر آنکه فضول زیاده در فم معده باشد لیس یا نیطرون معده و فضول از معده بسوی سر منقطع میشود

و در مادهٔ صفراوی

تنقیه به طبیخ هلیله مع شاهتره یا نقوع صبر یا ماء الجبن نمایند و تقول طبری حل طبیعت بحقنه لین کنند و سکنجبین تمرهندی بنوشانند و امر بقی از ماء الشعیر و سکنجبین با آب گرم و با سیر سوق سکنجبین
و امثال آن کنند و تلیین بمطبوخ ساذج نمایند و بعد از آن ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضا بعد تنقیه ماده حار نقوع انار و انده و شربت حماض و لیمو و تمر هندی و سیب و آلو و جوارش طباشیر
و خمیره عود و ترش و آمله مربی با طباشیر مده مروق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیره دانه هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب الثعلب شربت بنفشه و ارج تجویس گوید که اگر در معده
خلط صفراوی باشد بماء الشعیر و سکنجبین و نمک آب گرم خربزه قی آورند و بعد آن فقاع بگرم با آب سیب و سکنجبین و آب نیم گرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره
شربت سیب ساده یا رب ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید و سماق هر واحد دو درم گل سرخ سه درم ونیم همه را باریک سائیده با آب حی العالم و خرفه و گلاب و اندکی
سرکه سرشته بر خرقه کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر با پارچه کتان در قیروطی صندل آلوده بر معده نهند نافع بود و ایضا این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیله زرد ده درم آلو بخارا بیست عدد
تمر هندی از تخم پاک کرده پانزده درم هلیله و زرشک و سناو تخم کاسنی و کشوث و افسنتین رومی هر واحد پنج درم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک سه درم بنفشه
اصل السوس هر واحد چهار درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از آن گرفته نیم مثقال صبر در آن انداخته با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه آب کاسنی
بنوشند و غذا مزوره با چوزه مرغ با غوره یا آب انار یا آب زرشک یا آب لیمو نمایند و کشنیز تر و خشک و بقلة الحمقا و نعناع باشد و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بو کنند
و گلاب و روغن گل و سرکه سرد کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کند و ابخرهٔ معده که بدماغ رسد آن را قبول نکند و آنچه در آن حاصل شده آن را دفع نماید

و در سدر و دوار

که بسبب ضعف فم معده و خلای معده افتد هر صبح قبل الطعام و الجمره تناول چند لقمه نان در رب فواکه قابضه مثل حب حصرم و سیب و به و آب نعناع خصوصاً غوره تر کرده

تسکین بنمایند و شربتهای فواکه چون شربت انار و بهی و سیب و زرشک و غوره و ریواج همه این نوع دوار بازدارد و شیخ میفرماید که اگر سبب در عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه
واجب بود باید کرد و تقویت راس هم از ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه و روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل شرائین باشد فصد هر دو
شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معده ریاحیه بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شده و صاحب این از شرب نبیذ که
دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد اگر مزاج متحمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجش تنقیه معده بمطبوخ سنا و شرب ماء الشعیر باید کرد
و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکة و منتفخ زیاده
باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیه بدن بفصد قیفال و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از ودجین باشد
فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از مازو یا مازوی سبز گلنار و اقاقیا
بر شرائین طلا ساخته بالای آن قطعه اسرب نهاده ببندند و قصد معالجه عضوی کنند که از ان بخارات بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولا
ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیه راس از فضول مرتقیه نمایند و بتقویت دماغ پردازند بالجمله در بخارات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل آرند و سفوفات
و معاجین مسطوره سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت درکدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بول و اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در
بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع براده صندل وغیره دهند و در بخارات طحال فصد اسلیم از دست چپ و تضمید طحال با ضمادهای محلله کنند و در بخارات
رحم اگر سبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجه هر عضو مشارک با دویه مخصوصه آن بحسب ماده و مزاج علیل نمایند
بطریقیکه در مقام هریک مسطور است و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک وغیر آن بحسب حاجت و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند
تا فضول را قبول نکند و بدانند که دوار دائم خاصة در پیران مقدمه سکته می باشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیه معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا
و یا حب شبیار و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه وغیره و آنچه دوار که عقب خنک شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دارد و دوار از بلغم حادث گردد علاجش
همچنین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع بارد و حار بسبب شرکت درد و تجویف دماغ حادث میشود علاجش علاج صداع حار و بارد بحسب واجب است

لوی

که آنرا افسیج و سجدق و سیخدق نیز گویند و این هر سه لفظ سریانی زده است یعنی منقطع العصب و این حالت مثل ماندگی که هرگاه عارض شود انسان خم در امیه و خمیازه و فازه کثرت پذیرد و
رنگ به تغیر سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات است بواسطه کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و ناگوارید طعام و تناول اغذیه مولد ریاح و اکثر بحیات
بعد از تب عارض میگردد علاج تنضیج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد هفت اندام کنند و ملطفات و مقطعات خون و صفرا دهند و بعد تنضیج بمسهل صفرا تنقیه آن
نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاط است و دعت و سکون اختیار کنند و آن سفوف معدل مزاج مانع بخارات گشنیز
خشک بریده سه تولہ گل سرخ دو تولہ آمله اصل السوس مقشر هر یک تولہ نبات مساوی جمع ربتی دو مثقال با شربت نیلوفر یا بنفشه پرورده گلخوار نوشیدن و دو گشنیز بسر خشک یا زردک
خشک باشکر سفید بود و در مزاج بارد و ریاح غلیظ تنقیه بلغم نمایند و خوردن سفوف وج و مربای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری از یکی بجوید

کابوس که بیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضیست که آدمی در خواب خصوصا که برپشت خوابیده باشد خیال پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینه او ست و او را
همی فشارد و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود با اندک حرکت نماید و دفعةً بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی
خیال کند که شخصی با وی اراده مجامعت میکند و گاهی بعد از ان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب و در اکثر تصاعد بخارات غلیظه است در حالت سکون حرکت و
ماده آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمه صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر دفعةً و نزدیک وقت خواب
نیز حادث شود و این مرض بی ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسبب کثرت لی و صاحب سوء هضم و آنکه اغذیه غلیظه بسیار خورد و آنکه ریاضت و حمام کم کند عارض میشود

طریق تشخیص اسباب این مرض که کدام از اخلاط ثلثه که ماده بخار باشد علامات مخصوصه آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبه آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبه خون مثل سرخی چهره و چشم وغیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود ماده دموی باشد و اگر علامات بلغم مانند کثرت آب دهن و بینی و سستی بدن و کندی حواس وغیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود ماده بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم وغیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود ماده سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب بپرسند

علاج کلی کابوس

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس مرعی دارند و از مبخرات و امتلاء و نوشیدن آب در میان طعام اجتناب واجب شمارند و گویند که اکثار اکل پسته و خردل مضر کابوس است و الکتفا در جمیع اقسام مادی سودمند است و تنقیه بطبیخ سنا پنجدرم هلیله سیاه دو درم و قی کردن بجوز القی و نمک لاهوری بعده هلیله بلیله آمله اصل السوس هر یک نیم درم مصطگی دارچینی هر یک یکدرم تربد مجوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند یکدرم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بقدر سه چند عسل سرشته سه درم هر روز خوردن درین مرض نافع است و گویند که غذا گوشت فرخ مجرب است و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته ساییده با نبات تا یکهفته درین مرض مجرب گفته اند و کذا اسطوخودوس و اگر عنبر در روغن بان یا روغن یاسمین گداخته و زباد و مشک صندل سفید عطر حصی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته بویند مقوی دماغ و نافع کابوس است و معجون هلیله مسهل علوی خان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمند است و هرچه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درینجا استعمال نمایند

علاج کابوس دموی

فصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشان آنست که از اعلی ابتدا کند و الا رگ اکحل کشایند و حجامت ساقین نمایند و طبری در مسیحی می نویسد که فصد صافنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل بمطبوخ فواکه یا هلیله وغیره دهند و تقلیل غذا کنند و هرچه تولید خون کمتر نماید و خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمر هندی و آب شاهتره و آب انار دیان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین با گلاب با آب سرد و کذا شربت غوره و مکیدن انار میخوش و تلیین طبیعت با تمر هندی و جلاب طلا الصندل و گلاب بسر یا بین بسر روغن سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذای حصرمیه و سماقیه نافع بود و جهت تسکین بخارات کشنیز و دانه هیل که بترشی زرشک و انار و مرش کوهی پرورده باشند با نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که شخص مراقی اکثر از جوش خون بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل السوس گل سرخ شاهتره سپستان تخم کاسنی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنا مکی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب بعرق شاهتره جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده و بازیجای خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب بعسل و یا بمطبوخ برگ شبت و قطعات ترب با سکنجبین و یا بسبقی دیگر قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعده مسهل و ایارج و اغذیه و [illegible] سعوطات و اضمده وغیره که در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکته بلغمی بیاید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطگی گلقند بدهند و با تنقیه بحب [illegible] ایارج فیقرا یکدرم غاریقون سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم افتیمون ثلث درم کتیرا نیم دانگ با آب کرفس حب سازند و این یک شربت قوی الطبیعت [illegible] کنند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقایا و ایارج لوغاذیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع است و ایضاً تنقیه بآب مطبوخ عاقرقرحا و مویزج و دو فامی خشک غرغره کنند و آب سداب مع آب زنجبیل و روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا هر دو [illegible] عصاره قثاء الحمار تخم حنظل کندش [illegible] باریک ساییده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی اندازند عطسه آورند و اگر [illegible] بینی بسوزد [illegible] روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند [illegible] صعتر مصطگی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش کمونی و جوارش زنجبیل و [illegible] کبیر المنفعه [illegible] استعمال [illegible] روغن شبت و غذا گوشت گنجشک مفید بود و همه آنچه در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع [illegible] در کابوس بلغمی [illegible] بعد منضجات مسهل [illegible] اطریفل [illegible] جهت بخارات [illegible] اسطوخودوس [illegible]

داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جند بیدستر یک ماشه سائیده و در عسل یک تولہ آمیخته خورانیده بالائش عرق اسطوخودوس تولہ
ستر یا بادرنجبویه دو تولہ بنوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل آرند و غذا کباب و شوربا با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه بنوشند شیخ در علاج کابوس بلغمی سوداوی میفرماید
که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد بایں مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یکدرم یا ثلث درم سقمونیا ربع درم شحم حنظل دو دانگ افتیمون اگر قوت قوی باشد و الا حب ایارج
افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج فیقرا و ایارج روفس خاصة و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیز ها یکه ازان انتفاع یابند خوردن اسطوخودوس
است جلینوس گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه منع نمایند و تدبیر کنند بتدریج و زیاده
و مقدار غذا کمتر آنچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعده تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم شب بیدار کنند و اگر بایں طریق تنقیه
حاصل نشود بعده بعد پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و بانک ازان تحنک سازند و امر بغرغره از عاقرقرحا و مویزج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل
نمایند که بایں طریق بالکل مرض زائل شود سویدی مینویسد که قی کردن بجوز القی و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ عرفط
و نمک و غیر غره بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش یا شحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماء العسل آمیخته و تعطیس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و تطول بمطبوخ
شبت و بابونه و مرزنجوش و طلاء بجند بیدستر و روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه
بماء العسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و یا فرد ما نا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جند بیدستر یکدرم مخلوط در شراب یکساله در دو
مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و یا سکنجبین بزوری و یا گل قوتنج و یا ثمر او پانزده عدد بماء العسل و یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا طبیخ افتیمون
و دوقو بعسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان و اصل السوس مقشر نکوفته بشکر و اکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر یا خشک و یا نان سمید در شراب
قابض یکساله تر کرده و غذا دراج و یا جوزه مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم سمین که آن فرج است بریان و زیرباج بعسل و سرکه و یا قنابر مسلوق نافع است

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیه ماده سودا بمسهل و حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون و حب ایارج دهانید بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و ماء الجبن بنوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت
و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علویخان با عرق اسطوخودوس دهند و روغن نرگس و آب ریحان و آب بید و گلاب فاوانیا سوده در شیشه کرده بوئیدن مفید و خوردن بادرنجبویه
سه درم بعسل تام النفع است و استعمال معجون نجاح کثیر المنفعة و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب سویدی است و این عرق هلیله مرکب نیز درین نوع مسهول اسطوخودوس
دوازده تولہ کشنیز خشک سه پاؤ پوست هلیله زرد یک آثار گل سرخ گاوزبان هر یک نیم پاؤ مویز منقی یک نیم پاؤ هلیله سیاه پوست بلیله آمله هر یک پاؤ آثار عود غرقی چهار تولہ تا چهار شبانه روز
خیسانیده هفت آثار عرق کشند عرق اسطوخودوس که در کابوس بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات همراه اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمون علویخان بعمل آید اسطوخودوس
دوازده تولہ کشنیز خشک سیزده تولہ پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله و هلیله سیاه هر یک شش تولہ گل سرخ پنج تولہ یک شبانه روز خیسانیده عرق کشند شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ معجون مسهل
مسهل از حکیم علویخان نافع از برای کابوس که حادث از بلغم و سودا مجرب است پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی گاوزبان بادرنجبویه افتیمون افسنتین رومی هر یک هفت مثقال
انیسون و قوقو و مانه حب بلسان از هر یک سه مثقال فاوانیا عود هندی برگ سداب تخم سیسالیوس از هر یک ده مثقال سکبینج یک مثقال فرفیون نیم مثقال گلقند شصت مثقال عسل مصفی
یکصد و سی مثقال گلقند را بگلاب و عرق دارچینی از هر یک نیم من تبریزی حل کرده خوب بمالند و جوشانیده بپالایند و عسل را صاف نموده دران داخل کرده بقوام آرند و ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب
مثقال چرب کرده بآن بسرشند و در ظرف چینی نگاهدارند شربتی دو درم و اگر عنبر اشهب و مشک تبتی از هر یک ثلث مثقال داخل نمایند قوی تر میگردد مولف جامع الاسنا مینویسد که شخصی را این مرض هر شب در وقت
خواب عارض میشد از هلیله زرد و کابلی و سیاه و بلیله و آمله هر یک سه دانگ سناء مکی چهار دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه ترنجبین دو درم حل کرده باشند یا در آب خالص حب ها
ساخته هر یک شربت وقت خواب خورده با آب گرم دادم و همچنین دو شنبه اثر بعد هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت و بسیار مصروعیان را باین حب علاج کردم

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و اذخر و سداب آچه قسط نیمگرم بر سر بمالند و سعوط تخم بید انجیر و پنبه دانه و قرطم و ارزن هر یک شش تولہ نمک لاهوری

پنج تولہ نیمکوفتہ در پارچہ محمودی بستہ در روغن شیرہ صنعان تر نمودہ تکیہ سپر کردن از مجربات است و شمومات حار مثل جند بیدستر و مشک و عنبر و غیرہ بویند و ضمادات محمر جلد مسخن دماغ بر راسے
نہادن بعد از تبرید گاہی مثل خردل و جند بیدستر و نطرون لیکن بر غضروف آنچہ نہ ہر ضماد کنند و شوربا ہی گوشت طیور با مصالح گرم دہند و ہر چہ در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل
آرند تعلیم گاہی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید پس باید که مقدم بر بستر بو بانند و مانند ام الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب بترسد سبب آن دیدن خوابہای ہولناک بود
بباعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمودن بان صورت در خواب در بیشتر صورت بکار آید حیلہ ازالہ خوف ازو نمایند و بران چیز دلیر گردانند و عود صلیب بنوشانند و در گلو آویزند و گویند که
غسالہ برنج شستہ بنوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و ہمچنین تخم خرفہ بریان با نبات و یا کشنیز خشک بریان با نبات دادن سود مند است و اگر بسبب تخمہ و شوشہ از
امتلاء و فساد غذا در معدہ باشد غذا کم و لطیف دہند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شربتہا یا با اسطوخودوس یا با ... زہرمہرہ بلیسانند و یا بادیان برگ بودینہ جوشانیدہ نوشانند و اگر سبب گریہ
بود صرف گلاب عرق بادیان یا رشک و ہیل کشنیز در ان جوشانیدہ بنوشانند و مرضعہ را فاقہ کنانند و اطریفلات خورانند و گاہی این حالت مقدمہ صرع و حصبہ می باشد

صرع

و آن مرضی است که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیہوش بیفتد و اکثر ہر دو دست و پا کج گردد و اضطراب کند و کف در دہن آید
و این گاہی با دوار محدود و اوقات معلوم بود و گاہی اوقات او مختلف باشد و این مرض را صبیانی جہت کثرت عروض آن بصبیان گویند و یونانی قاروس یعنی ام الصبیان
و قسیا بجہت بطلان حس و حرکت و مرض کاہنی بنابر اخبار بعض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او که بیان کنند که قسمی از عود صلیب است و ابلمسیا مشتق از ابلمسین یعنی ...
باستند تشنج سفیر باید که این مرض بسبب تشنج سدہ بود و اکثر این بسبب تشنج گاہ آفتی که بطن مقدم دماغ بسدہ عارض شود پس سدہ غیر کامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطن مقدم
در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع بالکلیہ و از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن بود که منتصب القد باقی ماند و ہر تشنج یا از امتلا بود یا از یبس و یا از تقبض
بسبب موذی و صرع ہمچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثہ باشد لیکن صرع از یبوست نبود بہر آنکہ دفعۃً افتد و تشنج یابس دفعۃً نیفتد پس بسبب صرع یا تقبض دماغ برای دفع شئ
موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لاذعہ یا رطوبت ردی الجوہر است و یا خلط محرف سدہ غیر کامل در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاہی صرع از خلط بسبب اجتماع آن
سدہ در بطون دماغ نبود بلکہ بسبب حرکت و جنبش که در خلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دہد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ دماغ باشد
چنانچہ رای فیلسوف اکبر ارسطاطالیس است و این یکی از اسباب صرع شمردہ اند و چون در بعضی اخلاط ساد باشد معہذا لک دماغ برای دفع موذی نیز منقبض گردد مثال آنکہ
معدہ را فواق و تہوع عارض شود و آنا فاقہ یا بسبب اندفاع خلط یا بسبب تحلل ریح یا بسبب اندفاع موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع بود بسبب آن زیادہ
منقبض شدن دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود و بسبب یعنی اتباع عصب بجوہر دماغ و تاذی او بچیزی که دماغ متاذی گردد و استیلای او از اخلاط مندفع در منافذ آن ایذا بسیار
عرض او زیادہ شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نہ از قبیل استرخا بہر آنست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ در بین دفع چیزی از نفس ... دفع
و انعصار حاصل میشود و ہر تشنج بادی یعنی بلغمی منقطع نمی میشود و صرع تشنج بادی است پس آن نیز از جنس تشنج باید اگر از مادہ حار باشد و چون او را امر نفس ... در گردن و نواحی
آن عارض شود گاہی صرع را حل کند و مادہ او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کردہ اند که گاہی صرع بغیر مادہ و فقط بسبب
اگر باین قول مراد آنست که سبب بخار یا کیفیت بود که دماغ را رسد و دران تقاص پیدا کند میتواند و اگر مراد آنست که سبب سوء مزاج ساذج است در دماغ افتد و صرع آرد
این وجہی ندارد چہ اگر باین کیفیت دماغ منکیف شدہ صرع لازم و دائم در آنجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکہ سبب صرع آنست که دفعۃً حاصل شود و ... زائل
یا غالب شود و ... کند و مثل این کیفیت حاصلہ نفس دماغ نبود بلکہ مادہ و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و این لا محالہ از عضوی دیگر بود و ...
صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس بود و بسبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکتہ بسبب اختناق و استکراہ نفس ظاہر شود و گویا که صرع
تشنج مخصوص اولاً بدماغ است و تشنج صرع مخصوص اولاً بعضوی دیگر است یعنی اگر تشنج اولاً دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولاً بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند
و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف است و صرع عطاس کبیر در دفع قوی است مگر آنکہ اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوۃ و ضعف مادہ و دفع صرع
بسوی ہر جہت تواند بود که دفع ممکن و سہل تر باشد و بدین جہت صرع گاہی بعرق بسیار منحل گردد و جرجانی می نویسد که صرع علتی است که آلات حس و حرکت را

بی نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سدهٔ غیر تام ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پیدا آید و اگر سدهٔ تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگرچه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص ست آن ست که تحت سقوط در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا رسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل شدی و دم زدن از حال طبیعی نگشتی و هرگاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و دراز تر باشد یکبارگی و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادهٔ صرع و ابخره و کیفیات ردیه را زود قبول کند و بهر دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه تمام دفع نشود و اگرچه صرع بگشاید ماده در دماغ بماند باندک سببی مددی حرکت کند و تشنج و صرع آرد بالجمله سبب این مرض سدهٔ غیر تام ست که از خلطی یا ریح یا بخار ردی با کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر سبب یا مادهٔ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسر البرء است و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا یونانی ابی لیمسیا گویند بمعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن ردی تر و قاتل ترین انواع صرع است و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آن ست بالتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکته گردد و فرق فیما بین از زبد بیفکند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعا و رحم و ادعیهٔ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم میشود چنانچه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی بصرع لسعی و مادهٔ صرع در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مخلوط بسودا بسبب ندرت صفرای صرف نیز گاهی صفرا بسیار مخلوط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی باشد بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود و **بقراط** گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را گشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبو ردی یابند و سبب **صرع دماغی** لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و بقول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه باراده منع کند و این سده یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و بآن ورود شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارض میشود چون انسان بنفسه دور کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران ست حرکت کند و انسان بر زمین افتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود یا در جوهر دماغ و مزاج او باشد و آن ردی تر ست و یا در اغشیهٔ دماغ باشد و این از آن خفیف تر بود و صرع سوداوی قوی ردی تر ست و اگرچه بلغمی بسیار میباشد بهر آنکه سوداوی منافذ روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید گاهی صرع ارتعاش و اضطراب بود و بلغمی باشد و آنکسی که صرع کند همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد و این بدتر از اول ست بهر آنکه درین خوف انسداد تمام مسالک روح و هلاکت ست و بقول جرجانی گاهی جسم دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب **صرع شرکی** بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح با کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح با کیفیت خود ایذا رساند بنحویکه بر سبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف ماده ذات قوام بود و بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح از آن و یا بکیفیت خود ایذا رساند بنحویکه یا با سمیت و رداءت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ را منقبض سازد و عضویکه از آن بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده و یا طحال یا مراق و آنچه این و سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر ردی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر در منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی از آن منقطع گردد و آن مواد در آنجا بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت ردی گردد و از آن باد و ار یا بغیر دوار محدود مادهٔ بخاری با کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و از آن منقبض شود و تشنج گردد و حرکات او

مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع یا غذا و هنگام بودن فم معده قوی الحس فواق بهم رسد و فواق نوعی از تشنج است و هرگاه دماغ را از مثل این سبب
تشنج و انقباض عارض شود در این وقت تابع او انقباض جمیع عصب و تشنج آن باشد و جالینوس وغیره حکایت کرده اند و من نیز مشاهده نمودم که بعضی چنان باشند که مصروع
اگر چیزی ثقیل [illegible] انگشت پای تحرک و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل است صرع که بسبب دیدان یا حب القرع
عارض شود و نوعی از صرع مرکب [illegible] بود و نوعی از آن و از قبیل اوست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک جماع عارض
شود [illegible] آن بکیفیت سمیه [illegible] گردد و آنرا حرکات و تبخرات بادوار یا بلا ادوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی مرد را
اتفاق افتد که [illegible] منی او بسیار جمع شود و متراکم و سرد شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهم رسد و ایضا زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد
و چون وضع حمل گردد [illegible] مستفرغ شود صرع زائل شود و از من حکایت کرده اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میکرد و دیگری را صرع از کتف شروع می شد و
صرع که از معده و از مراق [illegible] بسبب تخمه یا بود [illegible] سده یا در عروق گردد پس غذای محمود را قبول نکند و خلط در ان فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سده متعفن
بماند و فاسد گردد و بخار آن باشد که بسوی معده آن فاسد رجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب اینکه طعام غیر منهضم عارض شود و بهر حال صرع بکثرت
باشد یا بغیر کثرت [illegible] صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و یا دیگر بطون دیگر شریک گردد و دلیل این در قول جرجانی گذشت و در اکثر امر صرع تشنج تقدم کند
پس صرع افتد و این بهر آنست که چون تشنج [illegible] شود صرع باشد پس هرگاه سبب موذی مندفع گردد یا بریح تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع در
بینی و در حلق [illegible] تشنج محسوس بود و این از بهر آنست که ماده فاعله آن رقیق باشد و باشتعال فعل کند نه بر حرارت شدیده و صرع که جوانان را بهم رسد
اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد [illegible] در دماغ [illegible] در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و ابطای نوائب
آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند اما مشایخ را صرع [illegible] کمتر بهم رسد و گاهی اسباب محرکه صرع را اسباب خارجی اعانت کنند مثل بادی در اول
و [illegible] تخمه و مثل قیام [illegible] بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضا جماع بسیار از اسباب اوست و از اسباب
آن [illegible] سکون و قلت ریاضت [illegible] بسبب تحرک اخلاط بتحلل غیر تام و امتلای تجاویف از آن و کذا آنچه مضعف قلب باشد از خوف یا وقوع انهدام شدید
و آواز قوی دفعة و کذا [illegible] صاحب معده ضعیف و ایضا شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد و بسیار
باشد که صرع منحل گردد بحمیات و خصوصا آنچه طول کند و ربع خاصة بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او ماده صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزه قوی که آن فضول
دماغی را بر کند و عرق که تابع لرزه بود دفع آنرا کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بدان خلاص
یابد و بعضی گفته اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید و اما سوداوی سدد تام کند
و از ان قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هرگاه [illegible] به نواحی سر و پیشانی مصروع پدید آید بر اختلال ماده صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد
و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد **بیان مستعدین برای صرع** بدانکه صرع عارض میشود مرطوبین باسنان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر را مثل اصحاب تخمه و اکثار
در بلاد و با جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر را از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی که آن قلیل الدم ضیق العروق باشد قابل تر است و صاحب کامل
گوید که اکثر مصروعین در وقت در صرع می میرند بهر آنکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کهول و شیوخ را بسبب یبس اعضای ایشان کمتر حادث
میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت است خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و خجندی گوید که سبب کف
غلظ رطوبت و [illegible] آن ریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج است و ابن ماسویه گفته که کف حادث در دهن مصروع گویا که تنفس
بالی اوست از رطوبت و سبب تخر یعنی آواز که از بینی خارج میشود سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه ریه و حنجره بعضی بر بعضی است و صرع نصف سکته است
و آن سکته ناقص است چنانکه سکته صرع طویل است **طریق تشخیص** باید که اول این مرض را تشخیص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بعده محل ماده آن و نوع ماده هر محل را
دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبالی میشود و خوابها چگونه می بیند اگر زبان زرد باشد

اورگاهی بی زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل و حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کند بدانند که صرع ست بعده دیگر علامات
آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگ دلی و بیصبری و غضب از ادنی سبب و کف در دهن آمدن و جستن عضلات روی و چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر گشادن دهن
بدفعات و نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد آن همچون خواب آلوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز پرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدم مینماید بر علت صرع قبل حادث شدن
آن خبث نفس و نسیان و صداع و امتلا در سر و آلام مختلفه و چون این علت مستحکم شود از علامات خاصه سائر اصناف آن ظهور کف در دهن ست و اضطراب و علاماتی که بعضی صرع را
سوای بعضی عارض میشود آن سقوط و صیاح و منع زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع بادویه صارعه میکنند چنانچه گویند که اگر مصروع
کبد بز سلخ کرده باشند بو شد و اندر آب و ر آید صرع کند و همچنین خوردن جگر بز بریان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مر در بینی و بخور رفتن مر و شاخ بز و زفت یا لبس صرع آورد
بعده صرع سهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض او سلیم تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی الفور برخیزد و بعطوسات و شمومات و تحریک
فی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عسر تنفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر در تنفس بعد صرع و قلت افاقه بتشمیم و تعطیس
بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که تدخین بحلتیت نمایند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد و الا فلا و بقول شیخ صرعی که در آن اضطراب
بود و جمود در آن نباشد و یا جمود در آن طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعده تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض سوال
نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلو معده و تلیین طبع و از مستفرغات کمابیشی می گردد و یا در عضوی دیگر غلغلی و یا گاهی بر آمدن کرم از شکم و یا صعود
چیزی از جای بسوی دماغ معلوم می شود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر بود و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواس
و اضطراب در حرکات و رداءت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نسیان دائم با بلادت و رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی ست پس اگر با صرع دماغی تقریب نوبت
آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمدد در یابد و تشنج او شدید نبود صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصه هر خلط دریافت نمایند
پس اگر رنگ سفید و مترهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوء و اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استواء در یابند اکثرت
و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب که لبلغم نیز سوال کنند و این نشان ماده بلغمی ست
اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن و سبات اکثر و صرع در ارخا شدید تر و در اصناف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود در آن
سبات کمتر و سر و دماغ خفیف تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مائل باختلاط ذهن و حالت مثل
مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود و تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار ردیه و کثرت اکل و وسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مجفف و مولد
سودا نیز بپرسند و این علامات ماده سوداوی ست اما اگر سودا از دردی خون طبیعی بود صرع با استرخاء و قلت کلام و سکون و صاحب او خداوند افکار ساکن باشد و اگر
از جنس صفرای سوخته حریف بود اختلاط او جنونی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود اگر سوداء او رقیق صفراوی
باشد و اگر سوداء دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سرخی رو و چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن ببینند حال کاهلی و کندی حواس با
کثرت آب دهن و بینی مع حرارت و بر آمدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل ماده دموی ست و اگر
زردی رنگ چهره و چشم بود و کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی در این معلوم کنند
و این آثار ماده صفراوی ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی طبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از آن
پس از اختلاج در فم معده لاسیما عند تاخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب و پیچیدن دهن از آن تعفن و انتفاخ منخرین
و نعره زدن خصوصا در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول و یا براز یا مذی یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط
یا اغما بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال او باستعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی ست و احوال فساد معده مثل بطلان اشتهاء
فساد طعام و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بر آن گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلا و تخمه و سیلان لعاب دهن آثار بلغم یافته شود ماده بلغمی بود و اگر با

تشنگی و حرارت و لهیب احتراق و لذع در معده معلوم شود ماده صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتهاء و اکثر احوال و ترشی دهن و فکر و وسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر عروض صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گوید دلیل دارات ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این ماده ردی خلط حاد از جنس صفرا یا سودا باشد از دلائل مذکوره آنها دریافت شود و اگر خلل در مراق گوید و آن وجع ترش و نفخ شکم و قراقر وجع بطی السکون والتهاب مراق بود و گاهی با وی هیجان درد میان کتفین بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون بر خلاء عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و بتلیین طبع باطل شود و خاصة اگر تمدد در مراق بسوی فوق و معده در یابد وقتی طعام غیر منهضم عارض شود و صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد از التهاب و زردی رنگ و اختلاط عقل مائل بضجر و غضب دریافت شود و اگر بخار او سوداوی باشد بادی عوارض مالیخولیا و جبن و خوف خبث نفس و حب موت یا بغض و خوف از آن حادث شود و اگر خلل جگر یا صعود بخار از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ موی و خشکی جلد و قحل یا ترهل و لاغری و فربهی و نبض و قاروره و حال اغذیه متقدم و تدبیر ماضی و احتباس چیزی که از معده و رحم و عروق و غیر آن خارج می شد بر آن دلالت کند پس اگر موی مائل باحتراق بود و سرخی رنگ و سوء جبیت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گوید و یا نفخه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و یا مشارکت بدن در اکثر باشد و اگر سقوط که از شکم احیاناً و کثرت سیلان لعاب خصوصاً نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در آن وقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید و یا احتباس حیض یا منی یا رطوبات منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در اوعیه منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت اوعیه منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه بر فتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام نوبت چشمها کشاده ماند و بر انگشت نماید و رنگ وی سیاه شود و انگشتان دست و پای منقلب گردد و نزدیک نوبت خمیازه و فاژه بسیار آید و بول نرود و زود بر آید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضربه سر و یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور گوید صرع ضربی یا لسعی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و مشارکی هیچ یافته نشود و با وجود سلامتی افعال دماغی و دیگر اعضا باشد سببی صرع افتد صرع از قوت حس دماغی باشد و این ...

علاج کلی اقسام صرع

باید که در وقت نوبت کره و سیمه که از موی یا پنبه و یا پارچه نرم دوخته باشند در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بر شکل طبیعی نگاه دارند و از فشردن دست و پای و منع از اضطراب مناسب است و سعوطات و نفوخات معطسه و جورات و بخورات و شمومات سفیقه بعمل آرند و اگر صرع بر دهن سوسن چرب کرده و با ابیع قیصرا آلوده در حلق بگردانند تا رطوبت بلغمی بر آید و خصوصاً در شرکی معدی فی الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تسخین بسر حتی الامکان غالباً فی الفور افاقه حاصل میشود و بعضی بهر این کار بید انجیر و سیاه دانه و بنجد سیاه و بزر البنج سیاه و قسط تلخ و پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر واحد یکجا کوبیده در دوغن قسط و زنبق بر مهره های گردن بمالند و چند بید ستر یک ماشه و صلابت سداب بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی از آن در بینی چکانند تا دو تر به هوش آید و بعضی گویند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر به پارچه خشن با خردل و بستن بازو و ران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که در نیچ العمل می آید سعوط بارکنائی خرد یا برگ سکبینه در کف دست مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول و چون تخم بلاس و با تخم ترنج تلخ یا کدوی تلخ اندک بآب سائیده در بینی چکانند فی الفور بهوش آرد و اگر در تلخم مثقال چند فلفل گرداند اخته در مطبخ پیاز بنهاده چون خشک شود از آن فلفل و عدد با آب سائیده در سر و سوراخ بینی وسه قطره وقت نوبت بچکانند صرع بالکل زائل شود و عرق بناگوش فیل است و نیز گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه را بآب تر کرده و قطره سعوط کنانیدن مجرب است و قطور شلیثا با آب مرزنگوش و کذا آب مرزنجوش و صعتر مطبوخ و بینی شیر سفید و کذا آشو شیر و جند و نوشادر نیم جزو صبر سقوطری ربع جزو در روغن کنجد سائیده چند قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا قطور آب پیاز سرخ در بینی وقت نوبت ازاله شدت صرع میکند و ایضاً مغز تخم کاکنج زعفران فاشند مساوی در آب سائیده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید و گویند که مروارید محلول در بینی چکانیدن صرع را در یک نوبت دفع کند و ملح که بر درخت عشر میباشد و رنگ گوناگون دارد و بر یدن نمی تواند آنرا خشک کرده با همون آن او فلفل که دکو فته بنجه قیت صرع در بینی دمیدن مجرب است و پای گربه با سنبل خشک سائیده بقدر یک سرخ در حالت نوبت با شوبه نهاده در منخرین بدمند و مریض برا راست نشاند

کو آب ابیضی او بسیار آید و اگر باز احتیاج افتد یک دفعه دیگر بعمل آرند و کفوف الشحم حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل هر یک در فتیله و جنه بیدستر
و اسطوخودوس و عاقرقرحا و فاوانیا مفرد و مرکب سائیده مفید است و از مجربات نافعه در حال صرع عود صلیب وارلیکیاشه در عرق بادیان سائیده در حلق چکانیدن سهل
است و یا حلتیت و جندبیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماء العسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان و انیسون و زیره کرمانی جوشانیده صاف
نموده گلقند حل کرده وجور کنند بهوش آرد و کذا عود صلیب عود هندی جندبیدستر پوست ترنج مشک سائیده در عرق بادیان وجور کردن معمول و اگر روز یکشنبه
گوش خر ببرند و پاره پاره بخون آن آلوده بدارند و عند الحاجت قدری از ان بآب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سودمند است و خون خرگوش نیز همین اثر دارد و
از مجربات تبخیر فاوانیا و عود و پر اسپ و قنه و اشنه و اظفار الطیب جعفر الیهود هر کدام که باشد و کذا اسفرنج شرنیفه سائیده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در طون فساغس
تر کرده دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع بویانند نفع میکند و از مشمومات سداب
یا دو ابرالمسک در حالت صرع و قریب است عجیب الفعل است و بوئیدن عاقرقرحا و جندبیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فاوانیا سوده در صره بسته و یا نفاحه
از ان ساخته و در روغن یاسمین و کذا کندش سائیده در صره بسته بو یا شیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل سائیده و بوئیدن پیاز پاره کرده نیز نفع میکند
و کذا شم مرزنجوش و شبت مفید **و در حالت افاقه** درین مرض تنقیه خلط غالب بمرات خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال قی مفرط بصرع
دماغی مضر است اما بجمیع انواع صرع قی نافع گفته اند اگر گاه گاهی بمقیات مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و بماء العسل قی فرمایند مناسب است و ادرار بول
و حجامت ساقین و فصد صافن سیما در ربیع کنند و اگر صرع با دوار عارض شود و یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند در ربیع برای استظهار و خلط غالب را اخراج
نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد فصد کنند چه افصاد او در ربیع و خصوصاً از پای نفع بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بحسب ماده و قصد تنقیه راس نمایند
بغراغر جاذبه و بتقویت دماغ بپردازند و سکون و آرام غیر مفرط بمصروعین اولی است اما بعد تنقیه بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر راست
و ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته دارند و اسافل بدن را تحریک نمایند از اعالی بدهند و از انچه ماده را باسفل منحدر سازد مالش بدن است بتدریج از بالا بزیر و باید که
از سینه و پشت او بخرقه درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد بعده بتدریج طرف ساق فرود آرند و در مالش هر دو دست شدید تر از اول باشد و درین حالت
سر راست باشد و بعد از مالش چند قدم بروند پس هرگاه مواد باسفل منجذب گردد دلک سر لشانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر سر بجهت تسخین دماغ
نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی متین و ابرو یا بر تارک سر و حجامت بی شرط پس سر و بین الکتفین و بر ساق و بر عراق و مشی معتدل درین باب
تدبیر جامع النفع است و بعد تنقیه و اسهال راحت دادن چند روز و ادخال بحمام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف
و تسخین سر بدستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشتهر ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما با آب گرم و در گرما با آب سرد و شربت افسنتین سکنجبین بزوری
که دران صعتر و زوفا و بادیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سلیسالیوس جاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه
و گردن و فقرات پشت و صدغین و شیون بمغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات چنین است که سافسیا و ارجوط در سرکه خیسانیده تقاطر نسیابند
و مدام بو بوئید و مداومت جندبیدستر و عود صلیب و مشک نیز بغرض نفع بلیغ مفید است و نیز بادهٔ عود صلیب بریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول است و انگشتری
یاقوت و زبرجد و الماس و عاقرقرحا و حلتیت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفید است و گویند که تعلیق نرد و شعر آن قبل از ولادت مانع عروض صرع است و آویختن دم خرگوش بر
صاحب صرع مجرب است آنچه و از نشستن بر باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در آفتاب و جایگاه بلند و در مجالسه گردون که بهندی گاڑی و رتھ نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویۂ یونانیہ مفید اقسام صرع

هرگاه بچه خطاف را در تاریکی نور قمر بگیرند و شکم او بشگافند اگر دو سنگ یکی مختلف اللون و دوم یکرنگ بر آید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچه گاو گرفته بر
صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربه شیخ الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عرض بشگافند مشقوق بسیار در بر مصروع آویزند بنوعیکه جلد مشقوق
بر اسپ و گاو بر آویزند تا یکسان زائل شود پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجر الدجاج که از معده ماکیان برنگ کبود می آید تعلیق او بر مصروع

مزیل صرع ست و طبری گوید که چرک گوش بغل در قطعهٔ جلد صرع کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و دیسقوریدوس گفته که اگر از اصابع الصفر کف کامل گرفته در خانه
آویزند سکنهٔ آنرا صرع نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع ست و ابن ماسویه گوید که اگر قطعهٔ جلد اسد در کیسهٔ مویی انسان بسته در گردن مصروع آویزند
نافع بود و نوشیدن پنیر مایهٔ حیوانات خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات ست و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن با آب
چقندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافع است و سعوط استخوان سوختهٔ انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یکمثقال از آن با شکر متواتر خوردن
مجرب ست و جالینوس گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بمصروعین میداد و خلق کثیر از آن شفا می یافت صاحب خلاصه می نویسد که اگر استخوان سر
آدمی همچون سرمه سائیده هر با مداد دو درم از آن بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سود مندست و اگر احیاناً عود کند هفت سر کلس کنده با قدری آب سائیده
در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع است و گویند که فعل او مثل فاوانیاست و قتیکه سعوط کرده شود و ابن بیطار
گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازالهٔ صرع مجرب ست و مالقی گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط بدماغ او مع سرکه دافع صرع است و کذا دماغ
خشک کرگس بقدر عدس در آب چقندر یا بالطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سعوط کردن و جالینوس گفته که خوردن مارقشیشای ذهبی با عسل نافع صرع ست و هم او گوید
که خوردن سم خر سوخته یکمثقال مفید صرع است هرمس گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته در انگشت دارند صرع دور کند و کذا جگر حجل بریان بقدر یکمثقال
با سرکه خوردن بصرع نفع دهد بغدادی می نویسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هرگاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود و ابن نوح گوید
که گوشت حجل بریان یا مطجن بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و مشوی نافع صرع
ست ابن سرافیون گوید که خوردن خربق درین مرض بعد یاس مجرب ست و سناشانی ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که خورانیدن
جندبیدستر شربت کامل هر روز و غذای جرب ساده در ازالهٔ صرع مجرب ست سویدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز مزیل صرع و
مجرب من است و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال از آن تجربه کرده اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی در آب عنب
مجرب بلا تخلف ست و شم غالیه و کذا اسک شرباً و قیماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذا آب شبت با نمک و سداب و جندبیدستر و روغن تخم عود صلیب پنج روز متواتر و کذا نخود سیاه
مسلوق مطیب بزیت خوشبو و صعتر اکلاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا اسکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیة الثعلب کبیر اکلاً و شعر انسان سوخته مشموماً و
کبریت احمر شرباً از مجربات اوست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضهٔ سنگ پشت و سم حب حمار وحشی محرق و بیزرالوی خر و اسپ و تخم حبدر رومی و الفحهٔ اسپ ماده
و قنه و آب طبیخ نخود سیاه و ملک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و افسنتین و حجر القمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و الفحهٔ مهر و حب صنوبر صغار و قفر الیهود و سلیخه
و بلع جگر کبک در ساعتی که ذبح کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حمار وحشی در اول ماه چند روز و کذا جوف ابن عرس سوخته سائیده هر روز یک مثقال بشراب تا یکسال
متواتر و همچنین دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و کذا مرارهٔ اسپ بسرکه و کذا انفحهٔ ارنب بسرکه یا بالعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسرکه در اول و وسط هر ماه و کذا
خون خشک او و شرب تخم آس بری یا برگ یا بیخ یا شاخ او در شراب پخته و کذا قرن گوزن بشراب و کذا اکل حنا یک درم بشراب و کذا مداومت اکل مس و کذا از طلا و نقرهٔ خالص
مساوی صفحه ساخته در شراب یکشبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفحهٔ مذکور بر صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب در ظرف طلا و کذا زهرهٔ سنگ پشت
بحری بعسل و کذا کمر باد و درم بسرکه و کذا اظلاف جاموش سوخته سوده مثقالی بآب و کذا زوفای رطب بصمغ عربی و کذا مرارهٔ خروف خشک کرده سوده بسرکه و کذا دماغ آن
بسرکه و یا بخون او و بشراب و یا بالعسل و کذا فوه بعسل یا بشراب و لعق زهرهٔ خروس بعسل و کذا زهرهٔ ساوی و کذا مرارهٔ سمانی و کذا زهرهٔ گوسفند و سعوط دماغ خروس یا زهرهٔ
او یا زهرهٔ سنگ پشت و یا خون او و یا او و حبه ریه بشیر دختران و یا زهرهٔ کرک ببک حبه مثل آن یا سکبینج بشیر دختر و یا زهرهٔ خروس یا آب چقندر بدوام و یا بول قنفذ و خون او
سه روز متواتر و یا روغن یاسمین و یا زهرهٔ باشه یا آب شبت یا نمک یا زهرهٔ که حاضر باشد بشیر دختر و یا زهرهٔ کفتار و اکتحال بزهرهٔ خروس و تعلیق درخت سداب مع بیخ
و شاخ و برگ در خرقهٔ کتان بسته بر گردن مصروع و کذا رتهٔ صحیحه و کذا یکشبر جلد حمار وحشی بر سر و تبدیل آن در هر سال و کذا موی سگ سیاه و کذا بیخ
افتتیمون و کذا اقلاده فاوانیای رومی سی مثقال و کذا ... و کذا اشیم ... و کذا ادهنج و کذا فادزهر معدنی و کذا التمکت و کذا اطراف باد روج

وقلب خطاف در جلد ابل سپید ه وکذا چرک گوش اسپ در جلد بغل کرده وکذا حجر القمر وکذا زبد البحر وخاتم حافر ایمن حمار وحش و یا زبرجد و یا دهنج وغذا ملیسان الحمل
مسلوق مطیب بزیت یا بیه وغن بادام بمرات کثیره و یا چقندر مسلوق مطیب بخردل و نانهای حواری شراب قابض

ذکر ادویه هندیه نافع انواع صرع

سعوط بیخ نیل بآب سائیده وکذا بول فیل وکذا رتن جوت سائیده وکذا فلفل گرد در زهره کهوس پر کرده در سایه خشک نموده سائیده بقدر دو برنج نفوخ کردن وکذا ایلوه مع پوست وتخم سائیده ناس گرفتن وکذا آویختن جوز لواو یا حلتیت در گلوی صاحب صرع بالخاصیت نافع واستخوان وسرگین گرگ با خود داشتن وخاکی که خوک بران بول کنند نیز با خود داشتن نیز بالخاصیت دافع صرع ست وپوشیدن انگشتری سم خر بروز سه شنبه در انگشت دست چپ وکذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سعوط برگ جیت یعنی رواسن نیز مجرب ست وکذا نفوخ سفر تخم مهوه نیم عدد فلفل سیاه دو نیم عدد باریک سوده مجرب واکثیر اگ بهره و کف پا بسیار مالند وفلفل سوده بران پاشند وبرگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که هزار پایه که بهندی کهنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و از ان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از اسباب محرکه صرع انتقال بسوی هوای سعین صرع ست چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی هوای سعین ازاله آن ست وکل حرارت مفرط شمسی یا ناری وجمله برودت و جماع بسیار وکثرت باران وباد شمالی وجنوبی اما شمال وبلاد شمالی بسبب جمع مواد ومنع تحلل او واما جنوب وبلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط وملی دماغ و ترقیق و تشویر آن و در شتا بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال ودر خریف بسبب فساد اخلاط ودر بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و روائح طیبه عطریه گاهی تحریک آن کنند وحرکت ودیدن حرکات سریع ودائر مثل دولاب وبر بالا وازبلندی به پستی نگریستن وبسیار نشستن در حمام ودر استحمام قبل از هضم وریختن آب گرم بر سر وتناول چیزهای مولد خون بخاری وسوداوی مثل شراب کدر وکهنه نیز و مضر بود آنچه از شراب نو صاف نبود ورقیق نباشد و صرف تاکی ردماغ و کرفس خاصة بخاصیتی که دران ست وعدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه بلبنک جو مخلوط ساخته شود وباقلا ایضا وثوم بنابر امتلای سر از بخار وپیاز کذلک و بنابر آنکه جوهر او مستحیل بر طوبت ردی میگردد وشیر ایضا وحلویات وکثرت دسومت در طعام وتمامی مغلظات ونفاخ وقباض و بارد وکل حریف حاد وبیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تشویر اخلاط وتحریک آن وتخمه وسوء هضم وسهر وآلام نفسانی قوی از غم وغضب وخوف وانفعالات حسیه قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد وبرق وتوپ وتفنگ وکوفتن طبل وآواز شهیره واصوات صلاله مثل صوت جلاجل وآواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد وهمچنین از دیدن انوار باهره مثل برق درخشنده ونور چشمه آفتاب واز ملاست حرکات قویه مثل حرکات بادتند وگاهی صرع از ریاضت بر امتلا واز جماع هیجان میکند ایضا شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین این است که اغذیه محموده که آنرا ترطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند واز امتلا وسوء هضم حذر کنند واین چنان باشد که پیشتر از تمامی خواهش شکم ترک غذا کنند وکسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد بسه حصه کنند ویک حصه صبح ودو حصه آن شب بخورد بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ را بشدت ممتلی گرداند واگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب کهنه مروق ومائل بعفوصت بخورند ومضر ترین اشیا با ایشان شراب اعقب استحمام ست وایضا سردی شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت مفرط محفوظ دارند ودر حمام زیاده ننشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا وهمه انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهارپایان بزرگ اجتناب نمایند وبر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزه مرغ ودراج وتیهو وکنجشک اهلی وکوهی وقنابر و شفنین وجدی وغزال وارنب اقتصار ورزند وگویند که لحم خنزیر وحشی آنرا سخت سود مند ست وگوشت بز را بنابر تجفیف وقلت ترطیب برای ایشان ستوده اند چنانکه حلویات ودسومات و مانند آن بر آنها مکروه دانسته اند واز بقول اجتناب کنند حتی که از قطف وبقله یمانی چه جای غیر آنها وخصوصا کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصیتی ست واگر ناگزیر باشد شاهتره وکاسنی استعمال کنند ودر کاهو بنابر تغلیظ انجره وحسن رخصت داده اند ومن بهتر نمیدانم وهمچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده اند ومن آنرا مکروه میدارم واستکثار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی ودموی واما چقندر در آب پخته بزیت ومری ومانند آن اصلاح داده واگر پیش از طعام مرا تیلین طبخ بخورند جائز ست وشمیدن بوی سداب جمله بقول نافع بود وچون اندک شبت وسداب در طعام ایشان افتد نافع باشد وباید که از جمیع فواکه رطب وغلیظ اجتناب کنند

والا بعض قوابض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخار بدهند و واجب است که از جمیع اغذیه ثقلیه بخاریه مثل شلغم و ترب و کرنب
و گزر و فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریف و مبخر احتراز نمایند و خردل از آن جمله است که ایشان را ایذا رسید به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او در بخار بسوی
آن و تقرح او دماغ را بحرافت خود و از سکر و مهب ریاح و امتلا پرهیز کنند و از اغتسال به آب گرم بنا بر ارخای آن و به آب سرد بنا بر تخدیر و ضرر آن به روح خاص اجتناب
کنند و اگر مصروع را امتلا از طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیه مشبعه مثقله و مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب بسیار
مضرت و اما اندک از آن تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار از آب مضرترین اشیاست و قیلوله کثیر و با لجمله خواب بسیار
و خصوصاً به امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح است و معذلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب مذکوره که صرع آن
مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیه بدن اگر احتیاج به ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد ایضاً شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را متقدمین در
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت به رومی رطب مخصوص تر بود و از ادویه که مدام باید نوشید غاریقون و سیسالیوس و اسقولوقندریون و زراوند مدحرج و فاوانیا
ست و هر وقت به آب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بندقه از تباذریطوس دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این از آنجمله است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی
برای ایشان استحباب نموده که زبد البحر هر روز دو بار و جعده بخاصیتی که در آن است و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس است بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود دواء العنصل
است بدین صفت بگیرند عنصل و در دیگی در آن سرکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و در آن چهل روز بگذارند در آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستاره شعری یمانی بست روز
باشد و دیگ را مغروض بخوب در آفتاب بدارند و در اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت باجزای او یکسان باشد پس دیگ را بکشایند و عنصل را که مثل مطبوخ شده
باشد افشرده عصاره او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه از آن بخورند و اگر حلیه مطلوب باشد عنصل را پاره کرده در آب و سرکه بجوشانند صاف کرده از آن سکنجبین عسلی
بسازند و از ادویه جیده برای ایشان اینست که بگیرند سیسالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند مدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جندبیدستر و قرص اسقیل
هر واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته سرشته شوند و هر روز یک درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال بعض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملایم
لطیف مجفف شمالی بود مثل انتقال او سنان از سن طفلی بسن شباب است در منفعت برای مصروعین و هرگاه مصروعین را التوای عضو یا تشنج او عارض شود به آتش
روغن مناسب آب نیمگرم و غمز قوی آنرا برابر کنند مسیحی گوید میباید که در جمیع انواع صرع از همه آنچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تشدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا و
کرفس و خردل و باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم الصنعت جید الاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از
بقول کاسنی و پودینه و چقندر را و از طیور تشفنین و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکو است و در طبیخ انیسون و دارچینی و کرویا داخل کنند
و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگرچه اینها ملطف اند سر را ممتلی می نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصة بعد طعام اجتناب کنند
و اما حمام قبل از طعام کثیر الضرر نیست اگر دفعة از آن در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسبب طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم المنفعت است و همچنین طبیخ زوفای
خشک چون در زمستان با سکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت افسنتین استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار است که صاحب این مرض از جمیع اطعمه مولد بلغم و سودا
مثل لحوم بقر و نمکسود و جرفان و خانق و هرائس و مطلات و سموک و کمات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خربزه اجتناب نماید و ایضاً از ثوم
و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بد بو مثل جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر
و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مثور علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیه و فنجنکشت ان را نافع است و
غذا نانی که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او به آب مطبوخ کشنیز خشک سرشته باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعده بسوی دماغ میکنند و نانخورش او
لحوم طیر لطیف مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری با زیت و کرویا و سرکه اشتر غاز و سرکه عنصل باشد و نان مبلول بشراب کهنه
کهنه و نو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بلطم بخورند و امتصاص نیشکر و تناول شکر طبرزد و فانید شکری و جوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت تو بقدر مثل سواری
اسپ و تحریک و میدان و لعب چوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارة استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث

نمایند و بعضی قید با گفته اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا بوبانند پس اگر عطسه آید امید صحت او دارند جرجانی و ایلاقی و غیر آن می نویسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعامهای سخت چیرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبةً و هرچه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر باد ریجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر حقنه بپزند و آب کامه و روغن زیتون مثل اچار لب اندو پیش از طعام بخورند طبیعت را نرم کند و بدین سبب نافع بود و افیثمون و کرویا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها باد را ببول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جاود و باره و زبان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سبب و جوز و بیضه مرغ و چرچیر و از دویدن و اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوص با واز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق درد موی نهایت مطلقاً بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا العلاج او نمایند پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا معده مطلقاً و از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و به اوقات تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع بود و این معجون از اختیارات مجربه سن ست اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهره آن و مراره گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زمرد و عنبر هر واحد نیم درم و رشکر سقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون با آب سویز و در خواص آمده که خا و انیا و سداب و دماغ هدهد دوم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص هر واحد مثقالی ساخته در همان ساعت مذکور صورت از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض می شود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب ست و در باطن بینی او بمر لطوخ سازند و طبیخ سداب بجلنجبین نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اولی استفراغ بغرتق و مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون ست اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلطی که باشد اگر غلبه خون دریافته شود فصد کنند و اگر امتلا نبود و دقیقا لیمن یکبار بکشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصا در وقت بیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بکشایند و در هفته سه ای چند بار و اندر دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یک هفته بالجمله بعد از فصد یکبفته راحت داده اسهال بمشروبات و حقنه قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بید انجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت باخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت بر ساق کنند و حجامت موخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورنده مواد تا حصول صحت از پس هر استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد ازین غراغر و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون انتشا ابعده بشبا بانگ و بایه نکوبش سعوط کنند نافع بود و بعد ازان تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات مسخنه از اضمده خردل و مانند آن نمایند و سداب بو یانند و واجبست که مسخنات و مبدلات مزاج دفعة استعمال نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در افعال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر و کذا جند بیدستر بر سر و در منخرین و کذا ضماد با بونه و تخم کرفس مساوی بابه عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین بر یافوخ و یا روغن حمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطفال نوشته آمده در نیز مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و یا و مرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام بمعاجین مقوی دماغ

یا انکه بخارکه دران عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطکی مرکب علوی خان و معجون اسطوخودوس الشان و حب صرع و صابئ چند که در قرابادین مسطورست

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده منضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس پرسیاوشان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سیسالیوس دو ماشه عود صلیب یک ماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده افتیمون زنجبیل تربد هریک شش ماشه سنای مکی یک توله فقاح اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن روز نوبت نباشد که مضرت و گاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده می شود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات ماده باقی را استاصل سازند مثلاً ایارج فیقرا در آبی که صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل آرند و از کندش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یک درم اسطوخودوس با ماء العسل سعوط کنند تنقیه تام دماغ کند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشقر بشیر بر سائیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و حاشا و جندبیدستر بسیار مفید ست و کذلک دارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز ناشته روز شفای کلی بخشد. و ایضا بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج بر معجون سیسالیوس و سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب و معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و اصفر سلیم و سوطرا و شلیثا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته بخورند و بالائیش گل بنفشه پرسیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و با در نجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع ست. و عرق مندی مرکب نیز مفید ست و کذا مربای بچ و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک و شبت و اسطوخودوس و نمام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر بر بخار آن دارند و بر صحیح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند بنحیکه دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبة مثل شفنین بیرز کشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارده احتراز کنند و بجای آب ماء العسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات برابر خوراک دو مثقال فقط کذا البعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی معمول ست اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع ست از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله سنای مکی تربد سفید مجوف بسفایج اسطوخودوس افتیمون هریک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی رومی فاوانیا تخم سیسالیوس حجر ارمنی مغسول هریک دو نیم مثقال مویز منقی دانه برآورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام سی مثقال چرب نموده مویز را بگلاب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده با سه وزن ادویه عسل بقوام آورده ادویه را با آن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال تا شش درم اطریفل مسهل منقی دماغ ست و مجرب در صداع مزمن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هریک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو توله بعد نضج بشربت اصول و گاهی اضافه کرده میشود زنجبیل نیم درم حب اسکندر صرع و فالج و لقوه و رعشه و شبات بلغمی را نافع و اخلاط لزج را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق

هریک یک جزو فرفیون نطرون هریک نیم جزو کوفته بیخته بآب کرنب سرشته حب سازند شربتی یک درم حب فاوانیا مسهل منقی دماغ از علوی خان فاوانیا بگیرد
دو مثقال جندبیدستر مشک تبتی هریک یک درم حب السلاطین مدبر هریک نیم درم بقدر نخود حبها سازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوک نسخه
هریک انگوزه سپر سه توله تربد سفید اسطوخودوس مغز بادام هریک دو توله زنجبیل عود صلیب فلفل گرد هریک یک توله کتیرا دو مثقال حبها بقدر نخود سازند
شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح بآب گرم حبی که برای صرع نظیر ندارد از بیاض استادی مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هریک یک توله
سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یک مثقال و برای طفل خرده قیراط حب صرع از ایلیمون اسطوخودوس بسفایج نمک هندی
غاریقون سفید هریک نیم دانگ تربد موصوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هریک یک دانگ ایارج فیقرا نیم مثقال کوفته بیخته
بآب سرشته حبها سازند یک شربت است حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم
عسل بقدر فلفل حبها سازند و دو صبح و دو شام بخورند دوائیکه از برای صرع مزمن نافع از حکیم علوی خان قرنفل جوزبوا عود قماری عود صلیب وج ترکی
زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته لب کنعنصل سرشته روغن ناردین داخل کرده اندکی ازان گرفته نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا کنند
ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم محمد ... قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس عود صلیب تخم سیسالیوس هریک نیم درم مصطکی ربع درم
جندبیدستر جدوار خطائی هریک دو قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس هریک یک اوقیه سرشته دو حصه نمایند یک حصه صبح
با عسل پنج مثقال در گلاب و عرق افسنتین حل کرده بنوشند و حصه دوم را آخر روز با گلاب سه مثقال نبات سفید ده درم و دو درم تخم خرفه خشک بنوشند
دوای سندی صاحب تکمله هندی مینویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ بتسعیط آب بارکتائی یا بندال باید که سونته پیپل مرچ کباب چینی جوزبوا مصطکی جندبیدستر
عاقرقرحا چهناک سفید مساوی کوفته بیخته بآب برگ دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند سعوط ...
جهت صرع ... از مجربات استادی مرحوم بارکتائی خرد خشک کرده کاهپل نکچهکنی هریک شش ماشه کوفته بیخته ناس تنباکو بوزن چهار ... آمیخته ...
دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف حکیم اکمل خان که برای ... و ... دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع ... نوشته ...
زرنباد مصطکی ابریشم مقرض پودینه تخم بادرنجبویه گاوزبان قاقله صغار هریک سه ماشه جدوار افسنتین عود غرقی هریک یک ماشه عود صلیب ...
دارچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه بهمنین شش ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید هموزن ...
داخل نمایند خوراک شش ماشه بعد قهوه ... بمناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی و منفتح سده و نافع صرع است اسطوخودوس
ده درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هریک پنج درم زوفای خشک ایرسا سنبل الطیب انیسون بادیان
هریک سه درم ... هشت درم انجیر زرد هفت عدد عسل و قند سفید بالمناصفه سه وزن ادویه بدستور شربت بسازند خوراک تا هفت مثقال عرق ...
مرکب که نافع صرع ام الصبیان و ... طعام و دافع نفخ معده است صعتر فارسی ربع رطل انیسون کاشم خولنجان نانخواه بادیان هریک دوازده مثقال
عود غرقی چهار مثقال بدستور عرق کشند عرق منڈی مرکب صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع است و فساد خون را دافع منڈی ...
شاخ و بیخ پنج آثار بادیان یک آثار بهنگره لنگل برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی هیل جوزبوا زنجبیل اجواین قرنفل هریک یک ... علی الرسم عرق کشند ...
از جالینوس است و تجربه حکیم موسی نیز رسیده عاقرقرحا ده مثقال کوفته بیخته در صلایه سنگ با سرکه کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند خوراک دو درم تا
سه درم بآب گرم یا بدرقه مناسب معجون ابن ماسویه برای صرع بلغمی و سوداوی نفع کثیر و سریع بخشد زعفران یک درم ... الغار
سلیخه اکلیل الملک اظفار الطیب هریک دو درم سنبل الطیب اذخر مکی هریک دوازده درم قصب الذریره ده درم دارچینی ... منقی علک البطم ...
بیست و چهار درم کوفته بیخته با عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند خوراک یک درم معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود و اگر دران
هفته هر روز مقدار جوز بخورند صرع دران هفته نشود و بمداومت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه ... افتیمون اسطوخودوس ...

بسفائج عاقرقرحا مساوی باسکنجبین عنصلی یا زبیب معجون سازند معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم مصروع ساخته بودند مجرب
برای صرع است هلیله کابلی تربد سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب هریک سه مثقال اسطوخودوس یک مثقال هلیله سیاه آمله هریک شش مثقال دارچینی چهار
مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال عسل سه وزن بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک یک مثقال معجون نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد
پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هلیله سیاه پوست هلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده اسطوخودوس هریک دو و نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی
قرنفل هر واحد یک درم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هریک دو درم مویز منقی یکچند عسل دو چند معجون عود صلیب
نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست هلیله کابلی هر واحد یک درم جندبیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل سنبل الطیب علک البطم
مصطکی زرنباد درونج هریک دو درم عسل سه چند خوراک از یک مثقال تا یکنیم مثقال معجون قیصر صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود
و تنگی نفس و خواق امتلائی را نافع باشد و سده را بگشاید مشک دو دانگ درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته هریک نیم درم جاوشیر یکدرم جندبیدستر رب السوس
سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه افیون میعه زعفران سنبل الطیب دارفلفل هریک سه درم عسل ده چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود یا یکدرم معجون سیسالیوس
که جهت صرع بسیار نافع است از شرح حکیم علی و گویند که در صرع بلغمی مثل این دوائی نیست تخم سیسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هریک ده درم
عود بلسان حب بلسان قردمانا تازه زنجبیل حلتیت زراوند مدحرج هریک دو و نیم درم غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم بآب عنصل که عسل آب
عنصل باشد بقوام نموده باشند معجون سازند شربتی یک مثقال و اگر با سکنجبین عنصلی بسرشند هم خوب است و در نسخه دیگر حرف یکنیم درم عود صلیب دو نیم درم
نیز داخل است معجون اسطوخودوس از علوی خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده می شود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا بسفائج عود صلیب
هریک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال بعسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال معجون جامع الاسرار تالیف انطاکی که مجرب است برای تنقیح سده
و تقویت دماغ و ازدیاد حفظ و عقل و تنقیه ریاح و سردی و بالجمله نافع سائر امراض دماغ است ترکیب او را یاد دارند پوست هلیله کابلی یک جزو غاریقون زنجبیل
کشنیز خردل اشنه تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد خمس جزو و انچه
حل کردنی است در گلاب حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با همچند آن شهد کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال و گاهی آنرا بآب بادیان و کرفس سرشته بعمل
میسازند و گاهی در ان تخم حنا بهمچند صبر افزوده میشود و بغایت نفع میکند و گاه به خل کرده طلا میسازند و بدان سعوط مینمایند مولف گوید که اگر این
معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیت مضر صرع است داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیسالیوس یا انیسون اضافه سازند
اقوال حذاق مولف خلاصة العلاج می نویسد که نخستین بنضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس
اسطوخودوس سیسالیوس هرکدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هریک ده مثقال حل کرده صاف نموده بدهند و در
مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و بعد نضج بایارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از ان بحب اسطوخودوس
تنقیه دماغ فرموده بمعجون زبیب و معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک ساییده با عسل سرشته یک مثقال با آبیکه
در ان اسطوخودوس جوشانیده باشند بدهند و اگر احتیاج باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و مثرودیطوس و تریاق کبیر بدهند
این معجون در ایام راحت مناسب است سیسالیوس اسطوخودوس هرکدام ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هرکدام یکنیم درم کوفته بیخته
با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و اگر در بین ایام حرارتی عارض شود بسکنجبین اطفا نمایند و باز بالعلاج نخستین مشغول
گردند و دوائیکه در ان غاریقون یک مثقال است و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت باعث تنقیه خلط محترق است و معجون انطاکی که بعد
ذکر ادویه مفرده بهندیه مفید اقسام صرع مسطور شد نیز از مجربات است سویدی گوید که شرب بیخ و تخم سیسالیوس و اسطوخودوس و اذان الفار
و عصاره آن و آب شاهبانگ و دارشیشعان و ایرسا و تخم گندنا و بنگ کابلی و کمافیطوس و شیح ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ غار

و کذا ابنطافلن بجلاب اذان ساییده اسطوخودوس وسه عنصلی سکنجبین و تنها غاریقون و کذا نافع واحد هر کاشم و بلسان دهن و ریوند و سیرج جاوشیر و جاوشیر و افیون و نقله و بادروج تخم و جیر و دهن
و کذا پنج فاشرا هر روز بسا جعفری و فقاح اذخر بطلیموس و یا صمغ تنها اسکبینج و کذا وزن یک بعسل تا سی یک مثقال یک برگ و کذا شراب و لیمون ساق و برگ پنج اطلیخ و کذا وزن هر روز تا سی بشراب قیه و
بسفایج مطبوخ بعسل و مسهل آن بطلیموس سکنجبین عنصلی و کذا اسرکه آن سوده طلوع اول در سوداء گرم کذا قلوب بشراب متواتر روز سی تا درم دو وزن هر یضاعف اکرم و کذا بشراب و تنها مثقال یک
عنصلی سکنجبین دانگ پنج الادن و کذا درم دو نانا و کذا قردمانا سرشته عسلی قند بگلقند ساییده ازان درم دو یاد آب دانگ نیم او تخم و انیسون و کذا فاوانیا مثقال یک سرشته عسلی سکنجبین
درم تا نیم درم یکی سفید خربق و کذا سرد آب مدحرج ریوند و کذا زیره و نانخواه و صعتر بطبیخ فاروق تریاق و کذا مطبوخ یا القلاده و بعسل آن آب یا و قوقا حب و تخم
و کذا قاقله درم دو کبابه قاقله و کذا متوالی روز پنج و بت بجانی بشراب درم دو وزن هر یا متواتر روز سی انیسون فاوانیا بطبیخ هر روز مثقال اقحوان پنج و کذا درم سه سقمونیا
مثقال یک و اشق بادروج تخم و جنطیانا و زرنباد و شیطرج و کذا بزور و بت بشراب یا گرم آب قسطرن و کذا سه روز و اسطوخودوس تنها دقیق فنطوریون و کذا سکنجبین
پنج بست مدت تا روز هر درم دو چینی ریوند و کذا آب فنجنکشت تخم و کذا عسلی سکنجبین با پنج ابهل و کذا زهره درم دو ابنگ و کذا خوردن بعسل واحد هر کابلی و هلیله و افسنتین و قسط
و کذا تجبیت نوشیدن ازان درم ده وزن هر روز باند ربع تا جوشانیده کهنه شراب رطل ده در سه رطل حرمل سه و کذا بآب چینی دارچینی و کذا دایم درم دو خولنجان و کذا متواتر
کردن بلع نخیده بسعد جلنجبین و کذا نوشیدن ازان درم ده وزن هر بماند باقی درم پنجاه تا جوشانیده جو آب رطل یک در درم ده حرمل و کذا مرزنجوش آب با حرمل دهن
و سعوط و اشق یا بانگیا یا سیسالیه یا طویل ریوند زرنباد و شرب و ضماد و خوردن مثقال یک بلسان حب و کذا نوشیدن یوم ده پانزده تا درم نیم روز هر عاقرقرحا دهن و کذا تنها یا
سوده پنج یاد و جوف بر نوعی یعنی بانک یا آشنا یا سداب دهن یا بادام دهن یا دختر بشیر حبه بقدر کبریت یا و کبابه قاقله یا و سلق آب یا مرزنجوش آب با حلتیت یا سداب
برنوف آب یا و بار چند درم نیم بقدر سداب آب و زعفران و مشک و فاوانیا تخم دهن یا و عاقرقرحا دهن یا و مرزنجوش آب با سمانی زهره یا و حبه سه آمیخته مشک
واحد هر سرمه جند بید ستر و اسطوخودوس حنظل شحم است نافع نیز حب این و کنند معجون سطوخوقون حب یا و قوقا حب بدن تنقیه شد با بلغمی اخلاط اگر که گوید ابوسهل صلیب عود حب و دهن
ایارج و همچنین نیز آهن حنظل شحم دانگ دو و افتیمون درم نیم آن شربت یک در چون است عظیم بطوس شادر منفعت و جزو پنج تربد و جزو دو غاریقون جزو اجزا فیقرا ایارج و جزو یک
مقدار چیزی غره بسهل اشیای این استعمال بعد و زنده بکنند اسطوخودوس و هندی نمک و منقی مویز و بسفایج و افتیمون و سیاه هلیله مطبوخ چون یا لوغاذیا و درم سه جالینوس
کنند استعمال اندک مدت در هر کبر پنج پوست و عاقرقرحا خشک زوفای و همچنین کرده حل عنصل سرکه در فیقرا ایارج مثل نمایند استعمال اولا فاولا مجتمعه غلیظه فضول منقی و
سهل منقی معاجین و ملطف تدبیر و ریاضت و کنند قی خورده باشند خلانیده خربق آن در که ترب و شوند ممتلی شراب و طعام از آنکه تا بخورند شیرین و مالحه اطعمه که بانیطور
گذشت شیخ قول در کلی علاج در که است اسقیل قرص دوای همان آن نسخه و آرند العجل دائم معجون این و نمایند استعمال هرمس معجون و دفعه به ایارج و بطوس شهرود مثل مزاج
است المنفعة عظیم عاقرقرحا و زنده بخو عنصلی سکنجبین یا العسل بماء سرشته باقی است مثقال و دو بیدستر جند و مثقال سه انیسون فاوانیا پنج و مثقال چهار الغار حب وزن به دریچا لیکن
جزو ده واحد هر اسطوخودوس سالیوس سیسالیوس عاقرقرحا نمایند استعمال معجون این یا و بخورند گرم آب با ازان ملعقه یک مدت اندک هر در آمیخته بعسل سوده تنها چون
چون است نافع بسیار او مزاج تبدیل در و اربعه تریاق و بخورند درم یک روز هر سرشته بعسل نیم و جزو دو واحد هر مدحرج ریوند و زراوند خوشبو حلتیت و قردمانا جزو پنج غاریقون
عاقرقرحا خشک زوفای و سکنجبین مزاج تبدیل و می افتد مفید و میشود کرده استعمال نیز معجون این گاهی و بخورند آنرا عنصلی سکنجبین و خشک زوفای بطبیخ خریف و بهستان ایام در
بدان یکی چیزی افضل بلغمی صرع در که مینویسد ابوعلی شیخ بدان سرشته ادویه سوده قوام بعسل تر عنصل آب و جزو چهار واحد هر الطیب سنبل غاریقون اسطوخودوس جزو هشت واحد هر
در که طریقی به نیز فصد یابند خون امتلای بلغم با اگر و است النفع عظیم بسبب درم نیم و صبح درم نیم بقدر روز هر دو استعمال است هرمس ایارج و حنظل شحم ایارج کنند استفراغ
بعد که نشینند میشود خضر و سدید و قریشی است نافع خاصة نقش و ایارج و اسطوخودوس و غاریقون و تربد از ماده تنقیه همچنین و بگیرند مسطور دماغی صرع کلی علاج
یا و کنند لوغاذیا یا ایارج یا قوقایا حب یا ایارج بحب بلغم از دماغ تنقیه بدن پس تنقیه لا اولا اسطوخودوس شربت و جلو منغلی قبل و مسالک مجاری تفتیح و تام نضج
درم ربع یک هر فیقرا ایارج و سیاه و کابلی هلیله درم نیم غاریقون مثقال دو اسطوخودوس درم ربع واحد هر ازرق مقل و کثیرا و هندی نمک و سقمونیا و حنظل شحم از معمول دوای
درم پنج صلیب عود و درم ده واحد هر اسطوخودوس و آمله و بلیله و زرد و کابلی هلیله سه زبیب معجون این یا و باشد خریف یا ربیع زمانه و قوی قوت اگر دهند

نسخه معجون ...

نسخه معجون ...

عاقرقرحا سه درم کوفته بیخته با مویز منقی یک رطل بسرشند شربتی پنج درم و با اطریفل صغیر ده درم مقوی با ایارج فیقرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یک درم متقل ازرق یا
ونیز هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شربت سکنجبین عنصلی نافع ست گویند که آن در چهل روز شفا می بخشد و شربت اسطوخودوس مقوی
دماغ و مقوی است و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب النفع ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن جلنجبین با آب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الغار
زراوند مدحرج فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند
ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج بتنقیه نفس دماغ از فضول مابقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می افتد و این سعوط خفیف ست بگیرند بنفشه هندی یک درم
بود در آب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوی تر ازان ست صبر عصاره قثاء الحمار ربع درم با ماء العسل استعمال نمایند و واجب ست که عقب سعوطات روغن گل
نیمگرم در بینی چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت بتبدیل مزاج بمثل تریاق کبیر یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و بتشمیم مثل سداب و مشک
و غیره میشود اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از حبوبات و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد بپرهیزند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که
تنقیه بدن باستعمال قی با ادویه مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محقق در معده باشد و قی بآبی کنند که دران ترب و شبت و پودینه جوشانیده باشند
با سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل آرند بعد ازان حب اصطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذیا با آب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا بدهند و غرغره
با ایارج فیقرا و یا اندک روفا و خردل با سکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضا این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب النفع ست بدهند و نسخه او همان ست که دران
... ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال ازان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هر هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول صاحب خلاصه
مسطور شد انتفاع یابند و این حب و انافع صرع ست حب و همشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه مساوی جز بیش سوده بقدر یک درم گرفته
در مثقال کاو بید(؟) تخم او دور کرده پر نمایند و باب انگور و سفیدج پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح بپارچه باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض
عود کند امر بحجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضا درین باب مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع ست اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند
و ایضا صاحب ابن هبیر این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند مدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته با آب نیمگرم بخورند که بلغم محدث
این مرض را باسهال برآرد و ابن هبة الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین
بخورانند و غذا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبة کثیر الحرکة مثل عصافیر و دراج و مخالیف شفانین بدهند و بحرکت معتدل امر
نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل آرند و از بقول بارده و اغذیه بارده حذر نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینه
و صعتر بر سر ریزند و فاوانیا نشوق کنند و در گردن آویزند جرجانی و ایلاقی می نویسند که استفراغ بحب اصطمخیقون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا
بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یکدرم خورد هم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافع ترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک یکدرم شحم حنظل
دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت ست و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از
معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سود دارد و ابن سرافیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افیون نیز افزایند
صواب باشد ابن الیاس گوید که تنقیه دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنه قوی کنند و هر صبح جلاب با بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک دو درم
و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیره مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد و صبر سقوطری
هر یک نیم مثقال انیسون و حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کثیرا و مصطگی هر یک دانگی کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند و
بحب قوقایا و یا بحب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بنخوداب گوشت دراج و ماکیان و تیهو بدارچینی اقتصار نمایند و جندبیدستر در روغن زنبق
حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و بعد بتناول مثرودیطوس یا این معجون سیسالیوس کنند و نسخه آن در قول ابو سهل گذشت لیکن در بعض جا(؟)
عسل سکنجبین عنصلی معمول ازان عنصل ست شربت یک مثقال خجندی می نویسد که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسالیوس هر یک دو درم و گلقند پانزده درم

بنوشانند و غذا مزوره نخود و کبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج حب ایارج تنقیه کنند و یا این حب و نسخهٔ این همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا
وزن ایارج یک مثقال و تربد و روغن بادام چرب کرده یکدرم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و افتیمون یکدرم است و این حقنه برای آن مناسب است بسفایج
اکلیل الملک هر یک پنجدرم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک ده درم بورق تربد سفید هر یک سه درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنج درم حسب رسم مرتب کرده بعمل
آرند و معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافع است و یا سیسالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد یکدرم
کوفته بیخته بسه چندان سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین خلطی که پنج است اشراس ده درم زیاده کرده اند ابن نوح گوید که طبیخ زوفا برای او نیکو است
و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیراکه تقطیع خلط غلیظ میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و در ان سه قوت است که بدان تنقیهٔ رطوبات
میکند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین یا سکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد
استعمال متواتر کنند بقوقایا و اسطوخودوس و افضل از آن این حب است و نسخهٔ او همان است که در قول ابو سهل گذشت لیکن در اینجا وزن غاریقون شش درم و تربد
هفت درم است شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان اینست که در یک شربت مثرودیطوس با دو دانگ تخم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار
شفا یافته و اگر فائده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و صعتر و مرزنجوش کنند و قوی تر ازین است که در یک رطل سکنجبین عنصلی
ده درم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام فی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و تیهو و قلایا و مطجنات تخم سپیدی جوان دهند و اگر ...
شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین و بهرس ذکر کرده که این معجون صرع زایل میکند سیسالیوس حسب الخاصیه
سه درم زراوند مدحرج فاوانیا هر یک شش درم جند بیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکه خمر لت کرده بعسل کف گرفته یا سکنجبین عنصلی
بسرشند و ثابت گفته که تدبیر در صرع اینست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر از آن تریاق نجاح و بهتر تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شربت سکنجبین عنصلی
کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس یک ده درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنجدرم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تر افشرده مثل او و عسل
انداخته بقوام آرند و از وی سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافع است و علی بن زین گوید که صرع به شود و قول در علاجش فصول است بعده گفته که
این دواء صرع را انفع میکند بگیرند حریل صد درم و در بول گاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حریل را در آفتاب خشک کنند و کوفته بیخته بگیرند اهلیلج هر یک پنجاه درم
و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول گاو سرخ یک شبانه روز تر کنند پس بجوشانند خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز
بدارند و هر روز حرکت دهند یک مرتبه و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد از آن سه درم با آب نیم گرم تا دو هفته بخورند و اهرن گوید که صاحب صرع را این شیافه نافع است
تخم کرفس تخم ججیر هر یک چهار درم نمک و سکبینج هر یک پنج درم کوفته بعسل شیافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر
صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص براس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و بالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضماد است خردل ده
پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویزکوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکه عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد از آن فصد قیفال و اکحل کنند پس از آن بحقنهای
مذکوره در امراض بارده سر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرج هندی سادج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا ده درم سوده حب سازند شربت سه درم بدهند و دو
یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل ان سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه آورند و تلطیفه تدبیر بسیار
کنند و این نوع صرع مخوف است گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر دو ثلث درم زوفای خشک
و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته با این سرکه بسرشند بگیرند سرکه کهنه صد درم و یک درم کندش و یک درم لسان کوفته در آن انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند
نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعده هر پنج تا سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می بخشد و این علت بیشتر بمعده ...
سن و ... کند از آن بهشود و دیگر در ندرت و قسم ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا صحت عظیم مشرف بنافعه آن ... رسید بعده بمرضی حار از قبیل
سرسام حار مبتلا گردید و مدتی باقی ماند بعده از آن مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوادر علاج صرع تعلیق فاوانیا در گردن مصروع است و بعضی

قدما ذکر کرده اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب او لائق بود زیاده کنند صرع حل کند و باول مجلس اسهال خارج شود و شخصی از تلامذه بختیشوع این شربت را بمرا
حال این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیله سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند
وازده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد گیلانی مینویسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین حب قوقایا ستوده اند ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یک نیم دانگ
سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم با آب حب سازند و این یک شربت است و این دوا که ثابت بن قره وصفت آن کرده بنوشانند پوست هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هیجده درم
بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفایج را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل باقی ماند بعده سائر ادویه دران داخل کرده بجوشانند تا یک رطل
بماند پس تا سه صاف نموده دو ساعت پیش از این این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یک دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته قدر یک درم
بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل به بستن اطراف و نهادن آن
در آبهای محلله و بوضع محاجم و دلک عمل کنند و تقویت راس بمثل روغن مورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزوره زیرباج و آنچه در قول ابن هبة الله گذشت بدهند و
دارچینی و کرویا و انیسون و انگشفیز در اغذیه ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل المزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال کنند و در
ایام خریف و شتا و ربیع بر ناشتا بخورانند و تریاق ثمانیه نیز بسیار نافع ست و مداومت شربت سکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که از ان نفع بین ظاهر
میشود بهر آنکه حامل رطوبت ست و چون تنقیه بدن کرده شود و قصد تنقیه سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جالب رطوبات بلغمی از سر کند مثل سکنجبین و اقوی از ان مری نبطی ست
و آنچه در قول ابن نفیس گذشت و نشوق که در قول ابن هبة الله مسطور شد بعمل آرند و سعوط نیز نفع کند و پودینه و فاوانیا بپوشید و پرهیز از اشیای مضره مسطوره سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیه مسهل سودا و حب افتیمون دهند و بقول حکیم علی شریف در منضجی که بصرع بلغمی گذشت بادرنجبویه و افتیمون گل سرخ تخم خربزه گل بنفشه
برگ طرفا افزوده روز مسهل باضافه افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجر لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و بسفایج
و هلیلجات مناسب و بقول قرشی اطریفل صغیر مقوی با ایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک یک درم حجر ارمنی
لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کثیرا رب السوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته به روغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن منقی سودا ست
و مسیحی گوید که در ماده سوداوی تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب ایاصی حکیم اکمل خان و اطریفل
اسطوخودوسی علوی خان که منقی بلغم و سوداست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بتفصیلیکه در مالیخولیا گذشت خون بر آرند و بعد
فصد یکهفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماء الجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده دهند و در بعض اوقات بنوشانند
و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب بنسخه کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا و مویزج مقشر خردل بجوشانیده صاف نموده آب نیم داخل نموده غرغره کنند
بالجمله بعد از تنقیه دواء المسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون مجرب نجم الدین و اطریفل زبیبی و سفوف راوندیه بنسخه شیخ بدهند و
شربت بادرنجبویه ده درم تریاق اربعه یکمثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند و لقاهای مرطب
مولد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزه مرغ و ماکیان و فروج و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنند و
تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و مغز ساق اشتر و روغن گل بر قفا و صدغین و سینه تمریخ نمایند و عطوسات مثل کندش
و جندبیدستر و شونیز و نطولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و اکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید و از اغذیه
مولد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیزند و از استعمال ادویه موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند مجوسی گوید که اگر این علت از مره سودا باشد باید که
صاحب آنرا مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مجرب بعسل و ایارج روفس بدهند و
تدابیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند خجندی مینویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل السوس هر یک درم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم

تا المطبوخ و تنقیح بدهند بعده تنقیه دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و در این مطبوخ آنچه انفع است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس شش درم مویز بست درم سنای مکی پنج درم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی دو درم گلقند پانزده درم بدستور معمول تمر ساخته سحرگاه بنوشند بعده تقویت راس بشمومات حار خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال شرودیطوس با ده درم شربت بادرنجبویه بدهند و متواتر بدهند و این حب را اصحاب صرع بلغمی و سوداوی را النفع عاجل بخشد دارچینی مویز منقی هر یک دوازده درم اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یک درم [illegible] سرشته یک درم بخورند و غرغره منقی دماغ دو دو ادار الغصل و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق گذشته

علاج صرع دماغی دموی

فصد صافن یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یک دست بحسب تقاضای حال [illegible] و مطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب فواکه بجوش بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره چهار ماشه زرشک یکنیم توله آلو بخارا بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بیست دانه عنب الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت زیاده بود شیره تخم کاسنی [illegible] خواه زرشک دو توله شربت هندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین دو توله حل کرده بدهند و تقویت دماغ بالش سرکه و روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب ببویند و یا لخلخه صندل سرخ و سفید فوفل و امثال آن [illegible] کافور در گلاب سائیده در شیشی انداخته ببویند و روغن گل و سرکه و قدری فاوانیا بپزند حتی که سرکه بسوزد و بر سر طلا کنند و مطبوخ هلیله [illegible] نمایند بعد از آن اگر غلبه سودا یا بلغم محسوس شود تنقیه آن نمایند بانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون دریافت شود باز فصد و حجامت بکار برند و در همه [illegible] از تقویت دل و دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیز کنند و غذا اسفاناخیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و تیهو و بزغاله و آهو بره و در مزورات او داخل سازند با اندک کشنیز تازه و الا اندک صندل هم کشنیز خشک داخل کنند شربت سفرجل

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضا اول تبرید از شیره مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویه منضجه داده باضافه هلیله کابلی بدهند بعده [illegible] گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب پنج دانه سپستان بیست دانه خیارشنبر دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بیست دانه تمر هندی سه توله مغز فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله سنا دو ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضا تنقیه صفرا بمطبوخ فواکه و هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و نقوع صبر و تطفیه آن بشربت لیمون و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر و رب سیب و تغذیه مثل [illegible] ماش مقشر و تمر هندی و مغز بادام و تبدیل مزاج بشمومات و سعوطات و اطلیه سرده طلیه کنند و لخلخه که در دموی گذشت باضافه آب کاهو و گل [illegible] و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل آرند و شیر دختران بر سر دوشند و با آب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدن که در خواب دندان بهم بفشرد و زبان بگزد [illegible] و شیر بدهند شاهتره شش ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تخم [illegible] شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات داخل کرده [illegible] بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند و خصوصا بجهت آنکه صفرای محترق در حکم ماده سوداوی باشد میان صفراوی و سوداوی باشد و علاج [illegible] اسهال بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و استعمال مبردات و شربت آب انار و شیره تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بچه ماکیان معمول بکشنیز یا آب انار مزوره یا بغوره و امثال آن ساخته [illegible] و در صرع دماغی که از [illegible] قوت حس دماغی [illegible] بعلاج امراض دماغی [illegible] و علاج امراض حس دماغی [illegible] نمایند و ایضا در صورت ذکاء حس [illegible] مخدره [illegible] بکار برند و غذا [illegible] گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش [illegible] کنند و اگر گرم دماغ سبب باشد معالجه صداع [illegible] کنند و تنقیه معده [illegible] تقویت دماغ و معده [illegible] از صرع [illegible] اقتباس است و اصحاب [illegible] سائیده بکار برند و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیه خلط غالب باشد [illegible] در علاج تشنج باید [illegible] سائیده [illegible] کرده هر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم [illegible] زائل شود [illegible]

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق‌ترین چیزها که بدان تنقیه الشان کنند تخم حنظل و اسطوخودوس ست و در یکسال تکرار استعمال نمایند و بعد تنقیه تعلیقات تقویت
معده کنند و سوای اغذیه سریع الهضم جید الکیموس بران وارد نکنند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و واجب ست که معده را زمانی طویل خالی دارند و بقول
صاحب خواص الادویه تعلیق سنگ یشب محاذی فم معده دافع صرع معدی ست و آنجا که خون غالب و ردی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبه خون در عروق
معده باشد و هفت اندام کشایند اگر غلبه خون در عروق معده و سر باشد و قیفال گیرند اگر غلبه خون در عروق سر باشد و گاهی احلیلین بتکرار فصد [illegible]
غلبه خون تیقن گردد و الا وقوع فصد در غیر موقع ضرر بسیار نماید و بعد از فصد مطفیات خون استعمال نمایند و اختلاط کشنیز خشک و تر در طعام [illegible] صرع [illegible]

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر با ایارج [illegible] سرشته درین باب بغایت مفید ست و یا اول [illegible]
مقیات بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیه معده و دماغ بحب الخیقون و حب قوقایا و ایارج هرمس کنند و مطبوخ افسنتین [illegible] علوی خانی [illegible]
اطریفل اسطوخودوس علویخانی خورانند و جوارش مصطکی مرکب الشان دهند و از تخمه و مضعفات معده پرهیزند و آنچه [illegible] کامل بهر تقویت معده [illegible]
[illegible] هر واحد بلغم باشد سوده آمیخته بهند بالایش گلقند سه توله در گلاب پاو آثار حل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاوزبان هر یک [illegible]
بخورند و سکنجبین دو توله در عرق بادیان هفت توله حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کندر و عود هندی و سنبل با گلاب [illegible] معده گرم کرده [illegible]
و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و سکنجبین عنصلی مداومت کنند اقوال حکما مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند با [illegible] و روغن سوسن [illegible]
با ایارج فیقرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شکم سیر خورانند پس طبیخ شبت و بوره و نمک و بیخ زالقی و کنکر زد و تخم ترب بنوشانند و [illegible]
یقین گردد بعد از آن تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کندر و شراب ریحانی کنند و غذای قلیل الفضول مثل قلایا و مطجنات و لحوم طیور دهند صاحب کامل [illegible]
مرض از بلغم در معده باشد که بخارات او بسوی دماغ مرتقی شود و آنرا ممتلی سازد باید که قی با دویه مقطعه ملطفه استعمال کنند و تنقیه [illegible] در باب صداع [illegible]
مذکور شد [illegible] نقوع دهند سیساليوس اسطوخودوس [illegible] واحد هفت درم بیخ اذخر [illegible] آن هر واحد ده درم دارچینی [illegible] واحد
[illegible] درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل اسارون قرنفل جوزبوا مصطکی قرفه [illegible] هندی هر واحد یک درم [illegible] آب [illegible]
بازند صاف کرده چهار مثقال صبر دران انداخته استعمال نمایند و ایضا بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تضمید معده باین ضماد کنند سنبل [illegible] گل سرخ [illegible]
غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم ادویه خشک سوده باقی بروغن قسط [illegible] ادویه بدان سرشته [illegible] از سبب [illegible] مرض استعمال کنند [illegible]
[illegible] قی کنانند بدستوریکه در قول مسیحی گذشت و معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و گلقند و مصطکی [illegible]
و شربت [illegible] باشد آن تقویت دهند و از تخمه و بد هضمی اجتناب نمایند و اغذیه سریع الهضم محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد [illegible]
بر معده نهند ابن [illegible] گوید که اولا طبیخ شبت و کنکر زد و عسل و نمک قی کنند بعده اسهال بحب [illegible] نمایند و معاجین ملطفه مثل معجون [illegible] شهریاران [illegible]
معده بجوارشات مقویه معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال الطبیعت بمطبوخی نمایند که دران تربد و گلقند [illegible]
[illegible] ایارج فیقرا العسل سرشته بخورند و غذا نخود آب [illegible] و دارچینی و کشنیز که مانع صعود بخارات ست و قلایای [illegible]
[illegible] نمایند و طبری گوید که ابتدا بالفصد صافن کنند و در و قیفال [illegible] میان نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد از آن قی [illegible] بود [illegible]
ممکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور و تربچه خوردن نمایند بعده مرقه اسفیدباج که اندران شبت بسیار و تربچه باشد بنوشند [illegible] سکنجبین با آب گرم [illegible]
فصد قی نمایند و دران مبالغه کنند و دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم سکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و [illegible] مطبوخ [illegible] العسل و نمک قی نمایند بعده [illegible]
[illegible] و از اشیای ضاره ردی الکیفیت پرهیز کنانند و امر بادمان سکنجبین عنصلی معمول [illegible] کنند [illegible] عنصل بزرگ تازه و اجزای آن جدا کرده [illegible]

قند بقدر یک انگشت بالای آن باشد بپزند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند و یا در گندم یا خاکستر دفن سازند و بعد پانزده روز برآرند تا عسل و سرکه بیکدیگر آمیزند و اندکی از آن قیوام بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بعد از آن شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام آرند و هر روز بر شربت مداومت کنند و با نخود بیش بدان سرکه نمایند و بر غذای لطیف و او قناعت و اقتصار ورزند و اگر قوت متحمل باشد دو سه بار باین مطبوخ استفراغ نمایند گل سرخ افسنتین پنج سوسن آسمانجونی هلیله سیاه بقدر شربت کفجوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا یکنیم درم غاریقون و یکدرم تربد سوده بعسل سرشته دران حل کرده بکدو شربت از آن بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خورانند بنفشه خربق سیاه بیشتر تر کرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بپول او حجر ارمنی مغسول کنند اولی بود حنظل یا یکنیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یکنیم درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم کنند شبیاف در سرکه یکهفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن مقشر کرده باریک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محموده مشوی ثلث درهم همه را سوده به شربت شهد و عسل قوی سرشته شنل معجون کرده در ظرفی سربسته یکروز در آفتاب نهند و پنج روز پرهیز کنند و غذای او شوربای سفیدباج که دران نخود بسیار ریخته اند و اندک نخته باشد بسازند بعده حب مذکور سه درم و ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن او تا پنج روز تمام پرهیز کنند بعد از آن هشرودیطوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون القرنفل یا بخورانند و مختار آنست که امراض از اسردیا و صفر سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتیکه جائز بود و به خورانیدن این ادویه الحاح نکنند بلکه میان دو وارحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر و مر هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب الذریره و قیل ایارج هر واحد دو درم همه را کوفته بآب سورد تازه و اندکی سرکه آمیخته سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنه های حاده لذاعه بغیر آنکه دران صموغ باشد بلکه لذاع بسوبرق و نمک بود بعمل آرند و از آنچه دائم درین علت بخورانند این حب است که تاثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتلام نرسیده باشند بدین حب شفامی یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم حب النار یکدرم و ثلث درهم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکنیم درم ماهیزهره دو دانگ خاکستر پوست بیضه مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ اسطوخودوس دو درم سوم الحبوس دو درم کوفته بیخته بقدر بافلا حب سازند شربت یکنیم مثقال از این حب دو سه شربت بدهند در میان هر شربت او فرق هفت روز کنند و هرگاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او مطاوعت آن کند دران توقف نباید کرد و هرگاه خلط مستعصر الخروج باشد بنوشانیدن ماء الاصول ترقیق آن کنند و بعد از آن شربات مذکوره بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن یا سلیق الیدی و گاهی باسلیم نیز کشایند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیه ماده بمسهل سوداوی نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با اطریفل سرشته بدهند سودمند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک پنج توله با شربت انارین دو توله و یا هلیله مربی یک عدد بورق نقره پیچیده و طباشیر یکماشه سوده با شیره دانه هیل سه ماشه شربت انارین دو توله حل کرده بدهند و اگر طبع قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست پنج کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره بسپایه بستان افروز اسطوخودوس یک یک ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانه هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده بگلقند سه توله سرشته گلاب سه توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بادرنجبویه دو توله بتقویت معده بپیمایند و باشند و تضمید معده بصندل و گلاب و یا عود و سنبل و مصطکی و گلاب و تغذیه بگوشت چوزه مرغ و بزغاله یا ماش و مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شربت تخم تربوز پوست اصل السوس پنج خربزه هر یک شش ماشه بنفشه دو توله در آب یک آثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله آب تربوز پنج توله سکنجبین چهار توله داخل کرده بعد خوردن شله مونگ رقیق قی کنانند و هلیله مربی با کیوره شستیمای ده عدد بورق نقره پیچیده بدهند بالائیش شیره کشنیز خشک چهار ماشه و تخم کاهو ماشه شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا تمر هندی چهار توله گل سرخ شش ماشه برادة صندل سفید شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب شربت توله عرق کیوره ده توله خیسانیده صاف نموده شربت انارین دو توله بدهند و در صورت احتیاج مسهل از مسهلات معده چون عناب گل بنفشه آلو بخارا اصر گرده مسهل صفراء دهند یا از آلو بالو هلیله زرد یا مطبوخ هلیله و تقویت معده کنند و تبدیل مزاج بربت و طباشیر و کشنیز خشک نمایند آن نمایند و تضمید معده برگ خرفه و کاهو و سپیدة کیسه یا سوده و تغذیه بنان و الیه شوربای ساخته و گوشت بزغاله یا تمر هندی و یا ماش و یا غوره و کشنیز خشک کنند تفهیم در صرع معدی که از حرارت ماده در معده باشد و در گرسنگی بهم رسد علاج صرع بخاری و معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب مشاهده من آنست که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می آمد و بهمین حالت سالها گذشته بود و قبل از آمدن نوبت دغدغه در معده خود می یافت آنرا دوای منقی قوی دادم

تا تنقیهٔ معده او شد پس قی بسیار کرد و از معده او دیدان مشکل دود قرع و اخلاط و اقصراز آن بر آمدند و بعد از آن دیدان شل ابر و موی سیاه غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدنی

که از ارتفاع بخار جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیهٔ بدن است از مادهٔ غالب و تقویت معده و دماغ و منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت و بالجمله اگر مادهٔ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقی که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع قی کنانند و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد معاجین مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد باستعمال آرند و اگر مادهٔ سوداوی یا صفراوی باشد هرچه از تنقیه و تعدیل در صرع دماغی سوداوی و صفراوی گذشت بعمل آرند و هر گاه در بین صرع سبیع علاج سود نمند بد دیقین گردد که صعود سواد او از عروق صد غین بخلف اذنین میشود بر عروق مذکوره داغ دهند و بقول طبری هر چه در نوع صرع اطرافی در قول آنجا مذکور علاج این نوع همان است و کذا آنچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد جرجانی گوید که اگر مادهٔ بلغمی باشد پیش از روز نوبت و اندر حال صرع قی فرمایند و باین حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یکدرهم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ ملح نفطی دانگی مقل دو دانگ این در سه شربت یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن بادو جزو عسل سرشته نگاه دارند یک نخود آن در دوزخ در دارد و اگر هر صبح شب نیم درم ایارج هرمس دهند سخت نافع بود لیکن این شربتهای مبدل مزاج بتدریج بدهند مثلا شربت دیطوس بار اول یک دانگ بار دوم دو دانگ بار سوم نیم مثقال و این شربت تمام است و دیگر معاجین بر این قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضر است و اگر اخلاط سوداوی باشد علاجش علاج مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جمله اشربه و مسهلات و معاجین و تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیم درم تا دو دیطوس و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود و ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر از آن تریاق تمام نیست هر روز یکبار اندازهٔ نیم درم و که حاد باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بر تبدیل مزاج موافق باشد خاصه در خریف و زمستان یک مثقال سکنجبین عنصلی با سپید یا مطبوخ بدو فا و اگر بادهٔ صفراوی باشد هرچه اندر علاج مالیخولیای کبدی و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مشاهده و اندازهٔ مرض در آن تصرف کند

علاج صرع شرکی مراقی و غیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب از تنقیه و تقویت آن عضو همان است که در مالیخولیای مراقی و امراض طحال و اختناق رحم و جمیع آنها گذشت مذکور است و ایضا در بخارات سمیه منبعه از جماع کنند و در تقویت دماغ و کبد کوشند و در بخارات سمیه بلسعیه بحسب استفراغ آن بقصد و معاجین آشامند و ادویه حیض افشانند که در صرع کنیزان است و ما گاه بدید حی آید و بیان میگویند و میجنبانید گاهی میگریند و همان وقت بیهوش گشته بر زمین می افتند و عوام آنرا سایه میگویند که جن گرفته است و از تنقیه غاریقون و ایارج فیقرا هر یک باشند مطبوخ تخم سپستان بیس سهل لعوقات... سرد اورده ساخته بدهند و حب سهل صرع و قت شب خورانند و وقت شب تاصرع شد بار گوتی بحوض لعاب ترنج و زبان عبیر... بیاورند و حکیم علی گیلانی می نویسد که بیگم همشیرهٔ پادشاه را که عمرش سی ساله بود نوبت صرع شدید با هر روز واقع شد و افاقه حاصل نگشت بعده بقلیل صرع افتاد و از آن افاقه نشد... شکل اصحاب سرسام با فتیا افتاده در یافت نمودم که صرع او از بلغم غلیظ محتبس در بطون دماغ است لهذا مسهلات و تنقیه دماغ نمودم حب سعد و بالفعل باده و حب تا بسهل از قمر سپستان چند مرتبه بعل آمد... حتی که صرع او زائل گشت و با زمدت العمر عود نکرد و آنچه در اثنا باسلیق حجامت تقویت دماغ در علاج حال الیه نیز کافی است و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ باء الجبن با آب کاسنی و فلوس خیار شنبر و شربت های شیر خشت و فصد باسلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بارالاصول و تبدیل مزاج آن نمایند بدستوری که در امراض جگر خواهد آمد و در صرع امعائی بمسهلات قویه حب و مسهلات تنقیه کنند و سبلای قتل و اخراج دیدان هرچه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجوید هضم و تقویت امعا و دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و در حصول صرع ... شرب ...

علاج صرع اطرافی و نسیمی

در اطرافی بعد تنقیهٔ بدن بحب ایارج و فوقایا و ایارج جالینوس و لوغاذیا و بلطیف تدبیر با غذیه مسخنه ملطفه و تقویت سر و تسخین او با طلیه و ادهان حاره و تسخین عضو و بوضع محاجم نارئ بلعیه شرط برآن و تفریح آن عضو و ... هرچه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای آن

وتسخین عضو و تفریح وغیره مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بید انجیر مرکب بماء الاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین اسن از مجربات حکیم عابد
سرهندی ست و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول ست و ضماد تفسیا دو مثقال جند بیدستر سه مثقال فرفیون یک مثقال موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته بر
عضوی که ماده صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذا الطوخ آن عضو با کتکت سوده و در صرع دماغی ضماد مش بر سر نافع ست و در صرع لسعی هر چه در باب سمیه
سموم خواهد آمد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال دران حل کرده دادن نیز سودمند ست غذا نخود آب
بشیره مغز قرطم دهند اقوال حکما شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که بسبب ارتفاع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بر بندند صرع را منع کند یا
خفیف گرداند و بعضی بر سر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که ازان بخار بر خیزد داغ می نهند و زائل میشود و ایضا او مینویسد صرع که از تصعد بخار بارد از عضوی باشد بالای
آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا باستفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتفریح و تسییل زرد آب و در وقت
سکون بادویه گرم حرکت کنند و سیلان بهم نماید و باحراق ماده مثل طلای ثافسیا یا فرفیون وغیره آن و گاهی دران نوبت بدرجه استعمال زراریح و کبیکج و سرطین بانبه باد ادر
وغیره رسید و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند عیسی گوید که اگر بسبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع برباط محکم
بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بخردل و فلفل و فرفیون و عسل طلا در طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا بمحاجم مص کنند تا زمانی دراز بند مشدود
ندهند و گاهی لسبین کبیکج و شیر انجیر دادن الفار راعی و شیطرج طلای کنند مجوسی مینویسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار بارد یا لسب از بعض اعضا
بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوری که مذکور شد بر بندد و بادویه محمره مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون و زراریح
ضماد کنند بعد ازان تنقیه بدن بحب اصطمخیقون وغیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب بهمین عمل نماید بگیرند تربد سفید یک درم غاریقون چهار دانگ
بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سوده بآب بادیان خمیر سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم
و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیه بدن از بلغم کند تربد دو درم حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک سائیده بآب
حب سازند شربت دو و نیم درم با آب نیمگرم و تا سه درم بحسب احتمال علیل طبری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیر ساقین
مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضربه فساد عظیم گردد علاجش اینست که ابتدا ببستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که
بسته اند شرط زنند و بران محاجم نهند و تا زوال ایام معهوده صرع آن موضع را البسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم بلیله آمله
شیرا ملیه هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بهر و بسته ایرسا هر یک شش درم تربد کوفته نوده مولکا قنطوریون
کمازریوس هر واحد سه درم پوند کوفته دو درم جعده پنج درم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صد درم بالقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون و دو
ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیه ردیه ترک نمایند بمزاج
نظر کنند اگر متغیر نشود لزوم معجون شرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه روز دو درم کنند بعده اگر قوت او متحمل استفراغ زیاده
ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا نمی کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست و علاج مخصوص
این نوع بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشگافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرد آب بسیار جاری شود و
اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و شاید که فائده شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن ست همین طریق است سعید گوید که اگر
سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل طلا در وقت نوبت بران عضو طلا کنند
تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل طلا کنند و تنقیه بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج مبادرت بلطف اخلاط مثل تریاق و شرودیطوس نمایند و تقلیل غذا
امر کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر چون انگشت پای و دست و مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت برتر
ازان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصابه بگشایند و آن موضع را

بپارچه درشت بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و وقتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار از آن بپالایند و طلائی که در قول عیسی
گذشت بر آن موضع نهاده ببندند و این دوا نیز در تدبیر ریش کند ذراریح و کبک و سرگین باز هر سه را بالعسل بیالایند و در رشته بنهند و ببندند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آن را ام الصبیان و ریح الصبیان گویند و بعضی ام الصبیان را مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ یا محرقه باشد و سببش در اکثر کثرت رطوبت و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای بسیار غلیظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگرچه حار نیز باشند و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریاح میباشند فلهذا اکثر حدوث صرع با ایشان از ریح بود بهر آنکه رطوبات ایشان سوداوی نیست و صرع صبیان سهل البرء است و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود و سبب آن کثرت رطوبت مزاج ادمغه ایشان بالطبع و دوم حرارت تدبیر پس اگر این بسبب مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوء تدبیر باشد حدوث او بعد از این بود و صبیان احتیاج بمعالجه کما ینبغی نمایند اکثر از این مرض صحت یابند و از آن خلاص شوند و مؤلف جامع گوید که صرع عارض الصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی و این اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع صفراوی را ام الصبیان میگویند مغرور بوده تلقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را بکثرت استعمال مبردات هلاک می نمایند پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این امر نکند که صرع که صبیان را عارض شود آن ام الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضا بعضی گمان کرده اند که ریح الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر از ماده بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملاحظه اسباب و علامات بتسخین می پردازند و اکثر جا خطا واقع میشود پس اولی آن است که اولا ملاحظه اسباب و علامات ماده حار و بارد نمایند بعد از آن بمعالجه آن بپردازند و تحقیق نزد محققین آن است که صرع و ام الصبیان هر دو مترادف اند و این مرض را ام الصبیان از آن گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایشان و بسبب ضعف اعضا و تغیر تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته اند که اگر متواتر و پی در پی واقع شود ام الصبیان است و الا ریح الصبیان و آن را فزع الشیطان و ام الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته اند که این مرض نیست شبیه بصرع نه صرع واقعی و اکثر این مرض اطفال را از حین ولادت تا بسه سالگی نهایت تا پنج سالگی عارض میگردد و بعد از آن بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزد یک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت است و گاهی سبب آن تخمه حادث بر شبعه یا نفس طفل بود و بواسطه ما حدث ریح حادث از آن بشیر و سبب او نزد غیر اطبا اثر جن است و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی بوقت نبت غیر ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی میماند تا آنکه در زوال این مرض از ایشان قبل نبات موی تعهد کنند و بعید تر صبیان از صرع کسی است که در ناحیه سر او قروح و اورام عارض شود و منحدر از وی سائل باشد چه دماغ را رطوبتی و فضول خلقتی باشد حق او آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت بتنقیه یا بمنخر و گوش پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهم رسد علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود اگر سوء تدبیر و ترک علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد و قحف را متمدد گرداند بحدیکه درزهای آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول است که بهم میرسند در بطون ایشان که صعود بدماغ نمایند و چون حرارت وارد احداث این علت میشود پس اگر حرارت کمتر بود بتدبیر لائقه اصلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل الحرارت قابل العلاج آن است که نوبتهای آن دیر دیر آید خصوص که هر دفعه از دفعه دیگر دیرتر و ضعیف تر آید و علامت نوع مهلک که ماده آن بسیار ردی و مشتعل در جمیع بطون دماغ باشد آن است که زود زود آید و هر دفعه از دفعه دیگر زودتر و قوی تر بیاید و بقراط گفته که عروق صبیان تنگ است و در خون ایشان حرارت کم پس گاهی صرع احماد خون ایشان میکند و هلاک میسازد و الحاصل هر گاه این مرض واقع شود طفل بیهوش میگردد و دست و پای می پیچد و کف بدهان می آرد علاج در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا پنجه های خشن بمالند و ملتزم از آنکه اضطراب کنند باز دو ورا استنشاق نمایند و چند بید ستر یا سداب با شبت یا مرزنجوش بو یه باشند و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه گاو نیم گرم آمیخته بر بدن بمالند بعده ملاحظه نمایند اگر خلط غالب را اگر آثار غلبه صفرا از حرارت ملمس بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با نشرط نمایند و تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب الثعلب

و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه هم کنند و ترنجبین و شربت لیمون و مطبوخ گاوزبان و اصل السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الاسقام است و شیر زنان حجر و شیاف
و حجر قه بدان آلوده بناک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال نجات و کذا مبردات مفرد احتراز نمایند و باقی تدابیر در طب اکبر
علاج اطفال از اشربه و اضمده و سعوطات وغیره هرچه در علاج امراض دماغی حاره صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویه بالخاصیت در انواع
این مرض سود دارد و تعمل آیند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارده رطب استعمال نمایند تا شیر او بارد گردد و اگر آثار از غلبه رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد این
نوع اکثر افتد بعد از نضج بمسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویه قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب با قرحا پوست بیخ کبر اصل السوس هر واحد یک درم و منضج
سفر فلوس گلقند هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفید است و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و سپستان
و گاوزبان و عود صلیب بادرنجبویه بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت بقدر حاجت مالیده صاف
نموده روغن بادام قدری بدان چکانیده نیم گرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدیر نماید شافه استعمال کنند یکی از شیافات
مناسبه و بعضی بادخال حب السلاطین قدری درین مطبوخ امر کرده اند و ایضا نوشته اند که خورانیدن حبا و شیره حب السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصاره ریوند با شیر مرضعه
نیز نافع است و نزد مولف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توانا در حالت کثرت غلبه برودت جائز بود و ادویه
مسخنه مثل جند بیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب تعلیلین معمول ست کنند
جند بیدستر صبر هر سه برابر گرفته در آب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر یا در حل کرده بدهند و اگر عود صلیب بمشک خالص عوض کنند و صبر داخل کنند
و در غلبه برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یک ماشه جدوار شش سرخ جند بیدستر سه سرخ
افیون پنج سرخ دانه هیل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان العصافیر سه سرخ فادزهر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر
دانه مونگ حب ساخته یکی صبح و یکی شام در شیر دایه سائیده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفید است و جدوار نیم دانگ بشیر یا در سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب است و در
نوبت صرع یا امتداد نوبت آن دست و پا بستن و حجامت بران نهادن و خردل سائیده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جند بیدستر اندرون گوش و سوراخ
بینی و کف دست و پای هم دادن پنیر مایه خرگوش از نیم دانگ تا یکدانگ با آب حل کرده فایده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه است که دانه مرجان با آتش سرخ کرده
میان دو ابرو و پیشانی داغ نهند خصوصا هنگام نوبت که از سوزش آن فی الفور افاقه شود و باز عود نمی کند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت
رو اندازند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بیست روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق نره و ماده
عود صلیب بسیان که بود در گلوی او منضجات دادند و بعد تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد از آن حب معمولی که مذکور شد دادند پس امر بداغ از
مرجان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور استعمال فرمودند و در میان هر مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت و بعد صرع عود نکرد

ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع این مرض است

اگر فادزهر حیوانی در شیر یا روغن سائیده قدری قلیل از آن بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درخت سداب مجرب است کذا تجربه و در سینه همچنین
تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد و زبد البحر و بقول جالینوس یا قسیسیا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر الماس و فادزهر معدنی و جلد شیر شقیقه
و چوب راک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع است و گویند که تعلیق یلاد ریا انیاب ثعلب یا دندان گرگ یا لسب یالای کور موش یا نخود بر صبی مصروع نیز نافع
و شربت شقایق که از گل لاله لسبت یک مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند بطفل نیم مثقال و به دایه ده مثقال خورانیدن نافع
صرع اطفال است و کذا چند عدد کرنجوه بجای معصفر بسته در گلو طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید و موثر است و نهادن قدری
سداب و شبت زیر وسادۀ طفل مفید و جند بیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده سوسیای اصیل ست و بان مفرد او تجربها استعمال کنند و گاه گاه با چیل دریائی بقدر برنجی
آب سائیده و داده باشند و یا مرگ نه قوم نصف عدد در طول به چراغ گرم کرده و آبش افشرده قدر تل با فلفل گرد یا دار فلفل و دهان سائیده بنوشانند و یا کرمی که در چوب

درخت چک سینی میباشد و آنرا اکثر بطوطی میخورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی و کوچک میباشد بهمین تاثیر دارد و همچنین کرمی که بر دیوارهای
مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خربزه نافع است و قدری چوب پیار انگا با فلفل سیاه مساوی سائیده سفید است و چکانیدن چند قطره خون گرم کبوتر در گوش و بینی
و طلای آن بر سر مؤثر تام است و کذا خون اخیل که بهندی لال گویند و بعضی گویند که اگر لال ابابیل سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا گرما گرم بر سر او بمالند بالخاصیة انواع ام صبیان را
نافع است و عسل با آب ادرک لیسانند و چند بید ستر یا پودینه و زیره سیاه در آب سائیده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند و خون گوشت یا خرگوش در حلق چکانیدن فوراً دفع میکند
و صعتر فارسی کندر کف دریا مصطکی سنبل الطیب در گلاب سائیده بر شکم ضماد کنند و سعوط بلیع درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی سائیده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از
خون کشف یعنی سنگ پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یکی شام بخورانند دافع صرع اطفال است و پوست هلیله زرد تربد موصوف پودینه با عسل مساوی
کوفته بیخته در شیر مادر یا آب یا در عرق گرم طفل یکساله را یک ماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام الصبیان و صرع اطفال است و این دوا مشهور است
و پودینه است و صعتر چند بید ستر زیره کرمانی مساوی سائیده سه حبه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول ابو علی سینا اکثر صحت می بخشد و ایضاً زنجبیل خردل کاشم نانخواه
سوده در عرق گاوزبان حل کرده و جور ساختن مجرب است و چند بید ستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر مرضعه حل کرده طفل را در اول شهر سه روز دهند و در وسط
شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب و معتمد علیه است و بغدادی گوید که سعوط پوست بندق هندی و تخم مغز او مزیل ریح الصبیان است و ابن تلمیذ و ابو العفص
تلمیذ و قدری سداب ساخته و در ازاله صرع صبیان تجربه کرده و ابن نوح گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز تلعقه دادن دافع صرع است سیما در صبیان
و گویند که اجود از آن فاوانیا است و بقول رازی اگر شونیز سیاه که سائیده در عسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال امر عجیب بی نظیر است و این دوا احقر شنیده که مجرب
و لا تخلف است و دیگر دوائی که در صرع بزرگان مذکور شد در اینجا هم سودمند بوده باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زائل شود و گویند که اگر قیصوم سوده مولود را در ساعتی که
تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود اقوال اکابر شیخ گفته ما بهصرع که آنرا ام الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی اطبا از قبیل صرع صفراوی باشد و اهل علاج
آن امر تدبیر و ترطیب قوی بدن از آبزن و سعوطات بارده رطبه و دوشیدن شیر بر سر نموده اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزها که شیر او را سرد کند و نشستن در خانه
سرد یا بیدر دایه خوشتر امر میکنند و مشابه است که این نوع دیگ الشیان صرع صفراوی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست ایضاً و مینویسند که معالجه صرع
صبیان با یتطرق کنند که اصلاح غذای مرضعه نمایند و مائل بحرارت لطیفه گردانند یا بوجود جودت کیموس مرضعه را از جمیع اشیا که مولد شیر مائی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند
و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزی که در آن مخافت است و از نحاح باشد مثل آوازهای بزرگ و بلند مثل آواز طبل و بوق و رعد و جلاجل و آواز مناجحین از بیخوابی و غضب
و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء هضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بر آن حرام است پس اگر استعمال استفراغ بود دوائی که مستفرغ
بلغم برفق باشد بعمل آرند و گاه گاهی قی کردن بماء العسل الشیان اسود دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب و سایر ملطفات ببویانند. بعد الله تشمیمات که مذکور شد گاهی
ایشان را کفایت کند چه جالینوس و ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعیکه اطفال را افتد ام الصبیان نباشد و در آن اعتماد بر علامات سوا باید کرد و هر علاج که واجب گردد آن
را باید فرمود و او را از جماع منع باید کرد و کودک را نگاه دارند تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت و ناگوار بدن غذا
نگاه باید داشت و سداب بویانیدن سود دارد و چه جنس دیگر ازین گفته اند که گاهی صبیان را تشنج یابس حادث میشود و عامه آنرا ام الصبیان نامند پس در آبزن روغن بنفشه نیم گرم نشانند
شیر و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و موم و روغن بنفشه و لعاب اسبغول بر شکم لطوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف مسهل حرکت دهند و از اطلاق و مسهل سقمونیا نشود
و از آن حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا نه ماهه بر سر دوشند که به صرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند بعضی گویند که بشیر دختر با سپر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام سعوط کنند
و شربت بنفشه با آب سرد یا لعاب اسبغول با شکر و یا لعاب بهدانه با شکر و یا لعاب خطمی و بزر قطونا با شکر و یا شربت نیلوفر با ماء الشعیر و یا ماء الشعیر ساده با روغن بادام و شکر و یا مطبوخ
قطعه کدو با شکر و یا آب انار شیرین و لعاب اسبغول با روغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت و گردن روغن بنفشه و روغن کتان و بر سر و
گردن و پشت روغن اترن با لذوا تعریق سر و عنق و صلب بشیر نمایند و خطمی و گل بنفشه سائیده با آب و روغن کنجد پخته نیم گرم بر سر ضماد سازند و یا جو مقشر و بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه با روغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و در آب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیم گرم بنشانند و آب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و یا مطبوخ

بنفشه و نیلوفر و قطونا و کدو و یا مطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر نطول سازند جالینوس گوید که نوشیدن بنفشه نفع ام الصبیان میکند و آن خناق عارض باشد با تشنج و تشنیت و صداع را
در سر و ابتدا قرب آب بنشانند و اصلاح غذا کنند و شوربای جوزه مرغ فربه و یا بچه بره شیرخواره یا بزغاله دهند و ام الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق بنوشانند [illegible]
بنوشانند [illegible] و نیسون و شونیز بو یانند و مطبوخ برگ غار و برگ سعد بنشانند و روغن قسط بمالند و بر مخارج اعصاب ضمادات یابس مثل [illegible] کنند و [illegible]
سازند [illegible] تنقیه سر نمایند و آب [illegible] و بعض [illegible] حل کرده بمخارج [illegible] سازند و شیاف [illegible] و چون [illegible] طفل از این
مرض محفوظ ماند انطاکی گوید که در ام الصبیان [illegible] گوش [illegible] زدن و [illegible] فوائد [illegible] آن نوشانیدن و عناب [illegible] استعمال کردن [illegible]
[illegible] روغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن و از مجربات من است که [illegible] با سوم حصه آن عناب چهارم آن [illegible] در ده [illegible] بنوشانند تا چهار [illegible]
[illegible] تقویم [illegible] و مداومت استعمال [illegible] کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف [illegible] که در ابتدا [illegible] سر پخته باشند و آن [illegible] شیر زنان [illegible]
[illegible] روغن نیلوفر سعوط [illegible] و لعاب [illegible] تخم [illegible] حریری [illegible]
[illegible] اگر زمستان باشد روغن کتان [illegible] گلاب پخته بر سر و گردن طلا نمایند که مجرب است و کذا [illegible] وصیت ابو سهل گوید که اگر صرع طفل
[illegible] استعمال کنند [illegible] عنایت [illegible] مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد ملطف [illegible]
[illegible] کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام ریاضت استعمال کنانند و غذا مولد خلط محمود بخورانند و سکنجبین عنصلی استعمال فرمایند و طفل را [illegible] معجون [illegible]
[illegible] بساعتی قبل از [illegible] و تعلیق [illegible] و اطبا [illegible] کنند که این صبیان [illegible] اعظم المنفعت است صاحب کامل گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده
که [illegible] عارض شود صحت او بانتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی [illegible] بعد از [illegible] شفا نمی یابد و لهذا می باید که هرگاه این مرض صبیان
عارض [illegible] تعرض نکنند زیرا که هرگاه ایشان بسن جوانی رسند و در ابدان آنها حرارت قوی گردد و برودت [illegible] رطوبت فضلی [illegible] خشک شود
[illegible] ایشان [illegible] پس اگر کودک طفل باشد مرضعه [illegible] کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل [illegible] مزاج [illegible] حرارت [illegible] ریاضت
معتدل نمایند و تغذیه با غذیه [illegible] مثل گوشت [illegible] فرمایند و اگر [illegible] یکساله [illegible]
و چون [illegible] شراب رقیق ریحانی [illegible] باشد [illegible] تسخین و تلطیف نماید و سکنجبین عنصلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام دهند و از الوان منع کنند که مضر است و
همچنین [illegible] بقول [illegible] کاسنی [illegible] اضر دارند و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و با این تدبیر در علاج
اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که از ادویه و علاج استعمال نمایند بتجربه سعوطات موافقه مثل این سعوط [illegible]
[illegible] شیر [illegible] صبر و مر [illegible] درهم [illegible] تعلیق نمایند [illegible]
[illegible] جالینوس ذکر کرده که این چوب [illegible] صرع تعلیق [illegible] طفل صرع [illegible]
تعلیق [illegible] صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیه محموده مثل لحوم طیور چون بچه [illegible] و کبک [illegible]
بخورانند و از شیر و فواکه [illegible] و حبوب و سائر [illegible] بخارات [illegible] و از شراب [illegible] کنند که امتلای سر [illegible] منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی ممزوج [illegible]
کنند و بعد خروج از [illegible] از هوای بارد [illegible] از اغذیه و اشربه بارده [illegible] سکنجبین عسلی [illegible] عنصل [illegible] طفل [illegible]
و در بین [illegible] نکنند و اگر [illegible] بارد بود نقل [illegible] کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این نعل [illegible] نماید [illegible]
در سائر اصحاب امراض [illegible] بطی الصحه عمل کنند [illegible] نقل [illegible] هوای [illegible] امراض ایشان باشند باید کرد [illegible] تغییر [illegible] گردد
که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که [illegible] سکنجبین [illegible] مرزنجوش [illegible] عود صلیب [illegible] سیاه [illegible] حاضر باشد [illegible]
در گوش [illegible] بچکانند و باقی [illegible] که فی الفور افاقه می آید [illegible] که سابق مذکور شد [illegible]
نمایند و شیافات [illegible] بکار برند و شیاف [illegible] مشک [illegible] در این امر مؤثر است [illegible]

آب مرزنجوش در بینی مفید بود و خاصه در ابتدای شهر و قبل نوبت و استشمام صبر و زعفران نمایند تا اگر عطسه آید و خردل سائیده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن بدماغ و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز مرضعه و اصلاح حال شیر آن و اجتناب از اشیای مبخره و مولده بلغم ضرورست و چون اکثر ماده این مرض رطوبت بود در ابتدای ماه که زائد النور باشد اطفال این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعه او را از تدابیر یاد کرده مرطبه باز دارند و اندکی جندبیدستر و عود صلیب و مشک سوده بهر دو را بخور کنند خصوص در شبها و هنگامیکه طفل گریه بسیار بی سبب ظاهر کند و یا سوء تنفس بخوابی بود که آن از علامات تقدم این مرض است و نیز بر پناگوش و گردن و سر بینی و ناخنها و دست و پای طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین دارند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دواء المسک حار و حافظ الصحه برای اصلاح شیر دهند و طفل را از استماع آواز هائله مثل رعد و تفنگ و از غسل بآب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرکه صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اغذیه غلیظه مرطبه و بقولات و اشیای شیرین و چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایه طفل حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام بر ناشتا امر نمایند و طفل را قبل از شیر دادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیره و ساده او سداب و شبت بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سده تامه که در بطون ثلثه دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعة افتد و هرگاه عارض شود چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال بماند و مثل خفته بود پس بقول شیخ اگر با وی حالات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل شود بلکه در بیخا کف در دهن باشد و ذی فترات مثل اختناق رحم بود و با غطیط باشد و این صعبتر بود و بر عجز قوت محرکه اعضای نفس دلالت کند و سخت تر آن است که در آن نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او چیزی بچکانند فرو رود و از بینی بیرون نیفتد او اگرچه امیدوار تر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف بود علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند و بدان فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگرچه اعضای حسیه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکته آن شق گویند چنانچه این در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد و بقراط گوید که اگر صداع دفعة بصحیح عارض گردد پس سکته افتد یا تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود و لیکن اگر او را تپ آید و ماده بگدازد خلاص یابد و بدانکه سکته اکثر بشیوخ مسنان و ابدان تدابیر مرطبه افتد و خصوصاً اگر در آنجا با رطوبت سردی و شیخوخت نیز باشد و اگر بصاحب مزاج حار یا بسبب عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هرگاه ماده فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه ماده سکته که در یک جانب جاری شود فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته در بطنین مؤخر دماغ بود و کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد محتاج باشند هرگاه فصد کنند از آن راحت یابند بیم باشد که از تاخیر فصد سکته یا فالج افتد و استدلال بسکته دائره تناول ادویه حاره حادث است که هرگاه ادویه حاره زیاده تناول نمایند و دوره ورود تپ آید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از استلای شراب مسکر عنیف حادث شود و این نوع سکته قتال است مگر آنکه با وی تپ آید یا تکلم کند در ساعتیکه خمار او منحل گردد و سکته که در آن نفس محسوس بود امیدوار تر از آن است که در آن کف دهن ظاهر شود چه کف نشان عجز قوت محرکه اعضای نفس است و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی تر باشد تنفس شدید تر بعظم بود و غطیط یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس و آشکار او مسموع گردد و هرگاه مرض قوی بود غطیط کمتر و تنفس سهل تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علت قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از معطسات عطسه نیاید و در دهن کف آید و این همه علامت ردی است و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود و لیکن بلا انتظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعوبت علت است و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود نزد هلاک گردد و جرجانی گوید آنجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر گشاده شود بفالج گشاده شود یا به لقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته تنفس طبع باشد و بدین سبب علاج حقنه و شیاف و مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب مواد بلغمی تنقیه ماده از ادویه و اغذیه گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت آید و بجانب دماغ رود و سبب سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج پذیرد و خاصه قسم ازان اگر ضعیف باشد و باندک غطیط و حبس التنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد و تا ممکن بود در آن جهد نمایند الحاصل سبب سکته یا انقباض دماغ باشد یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی است دفعة بدماغ یا المی شدید

بود

از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم نگردد و یا ایذا از بخارات اخلاط فاسده یا بجا عضو یا بی بالکیفیت ردیه سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و باعث امتلا خلطی غلیظ بود که بطون دماغ
را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح یکبارگی بسته سازد چندانکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را اختناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم
لزج بود و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی ماده سوداوی باشد و عام است که اخلاط مذکوره ورم پیدا کنند و از جهت امتلا و از جهت تمدید موجب سکته شوند
و این فی الحقیقة قرانیطس و یا لیثرغس است که بسکته منجر گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بعد ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر سهل بود و طریق
تشخیص این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را احیاناً سکته صعب عارض شود که در آن نفس ظاهر نبود و نه کف آید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط گردد حتی که صاحب او
مشابه مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیر با خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که
سه شبانروز باشد تاخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده شود پس درینصورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان مسکوت و میت و او چنان باشد که پنبه منفوش
یا پشم یا پر باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است والا مرده لیکن در اثنای این عمل آن پنبه از تنفس مردم و باد محفوظ
دارند و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود والا میت و ایضا در ظرفیکه بغایت رقیق الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف
را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است در آب یا سیماب حرکت محسوس شود والا فلا بالجمله هرگاه معلوم شود که مریض زنده است بهر تشخیص این مرض از مقربین او حال تقدم عوارضی
که مقدمه سکته اند مثل صداع و گرانی سر و دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و بهم سودن دندان در خواب و انتفاخ عروق گردن
و سردی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلجی و آسمانجونی یا مائل بسیاهی و رسوب تحالی دریافت نمایند و بعده بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن سردی شدید بدماغ
و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوی بپرسند اگر رسیدن سردی یا ضربه و سقطه بیان کنند سببش همان باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سکته ایذائی دماغ
بمشارکت آن عضو باشد و الا نبض او ملاحظه نمایند اگر تپ معلوم شود و از تقدم ظهور اعراض سرسام و لیثرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درینصورت سبب او ورم دماغ
بود و اگر تپ نباشد بر روی و چشم و سحنه و دسع و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود و مشابه بمخنوق بود و رگهای گردن ممتد و ممتلی و عرق پیشانی ظاهر
گردد و تنفس بی غطیط باشد و دیگر آثار غلبه خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود سکته دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا
مدرک گردد سکته سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و دیگر قرائن معلوم شود سکته بلغمی بود

علاج سکتۂ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبه بلغم بر چهره مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن هر یک که بیشتر مقدم دارند یا حجامت مع الشرط یا بلا شرط بر قفا نمایند و دهن او را بهر حیله که ممکن
باشد بکشایند و بپر مرغ تر بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ایارج فیقرا آلوده در حلق اندازند حرکت دهند تا قی آید و یا شبت و کندش جوشانیده شهد
و نمک آمیخته در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائده تمام دارد و اگر دندان بهم نشسته گره زده دندان نهند بعده شهد و دیطوس یا تریاق فاروق نیم درم یا تریاق
اربعه یا سنجرینیا یا ماء العسل یا مطبوخ افتیمون و دارچینی و قاقلیه و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطکی افتیمون زیره سیاه جوشانیده
صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیمگرم بدهند و یا عود صلیب و عرق کیوڑه یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جند بیدستر عود صلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش
جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دواء المسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماء العسل حل کرده
چکانیدن نیز مفید بود و سر و ساق و بازو بعصابها محکم بندند و کف پای سخت بمالند و بگویند که در جمیع انواع سکته نافع است و حقنه حاده که در آن قنطوریون دقیق و شحم حنظل
و فرفیون و امثال آن باشد و شیاف بعمل آرند و کندش فرفیون جند بیدستر فلفل یا مشک و غالیه و سداب بهم یا بنفسه و یا بازرد و جند بیدستر باهم باب سوده بخرقه آلوده در
بینی او بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بکرات و مرات سعوط کنانند تا بهوش آید و یا کندش و شونیز و فلفل و جند بیدستر و خربق و مشک خالص یک یک ساخته
در بینی دمند و یا سداب عوض شونیز و خربق و مشک داخل کنند و یا شحم حنظل قثاء الحمار بنوشادر و کندر فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدمند تا عطسه آید و دیگر سعوطات قویه که مدات
و ضمادات و نطولات مسهله برای تسخین سر ایشان بکار برند مثلاً آب مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر زهره کلنگ یا دیگر طیور افراسیا یا صرف یا باضافه صبر و کندش و شونیز

بعد آن قوی‌تر باشد و سعوط عود صلیب سوده در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز سفید بود یا آب سیر تنها استعمال نمایند و یا کندش بوره ارمنی صبر سقوطری در آب بیخ چقندر
حل کرده صاف نموده چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا دارچینی سنبل الطیب کوفته بیخته در روغن بابونه و روغن چنبیلی آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضی اطباست و سلطان محمد مرزا از مجربات خود نوشته
که استعمال گل خیری سعوطاً سکتهٔ را افاقه بخشد و مجرب است و اگر بعد او بخور دهد بازین عود و کندر و سنبل الطیب و عاقرقرحا نمک هندی آرد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید سر کنند و یا
قطعهٔ نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابهٔ آهنی گرم کرده گذارند چنانکه موی سر گرمی بسوزد و یا موی سر تراشند و چند بید ستر فلفل فرفیون
کندش زنجبیل شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا بسرکه کوفته بر سر طلا نمایند و ضماد خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره مساوی کوفته در سرکه پخته بعد حلق راس بیخ سفید و این ضماد
عاقرقرحان نیز نافع گل سوسن ازرق چند بید ستر جوزبوا خردل و شونیز و فلفل سیاه و فاوانیا و عاقرقرحا کوفته بیخته در سرکه عنصل آمیخته بعد حلق سر بر سر و اصل نخاع ضماد سازند و
اگر استعمال آن ... تا به گرم و غیره بهوش نیاید اول موی سر سترده سفرجات مانند خردل و چند و فرفیون و قرنفل و سیر و غیره بر آنجا ضماد نموده کلاه ... پوشانیده تابهٔ گرم نهاده بند ...
که آنجا فی الفور متقرح ساخته بهوش می آرد و بعد شرط زدن و ... یا ادویه مقرحه خاصه السلاطین باب سوده مالیدن عجیب الاثر است و کذا بعد چند شرط خفیف
که مریض بچشاند ... آدمی ... مالیدن مجرب است اگر موسیابی تو ... سیر نوشادر چوک در سرکه عنصل با آب ... سائیده بر سر مسکوت کلک زده بمالند زود بهوش
آید و ادویه محلله مثل عاقرقرحا و سنجاب ... و جندبیدستر و غیره جوشانیده در روغن قسط داخل کرده بر سر و بر قفار بخش و تقل آن بر یافوخ داشتن مفید و تمام
بدن را مدام بگویند ... سرکه و ... روغن زنبق طلا کنند و یا بروغن نارد بن که در آن فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را چرب نمایند و بمالند و سر را بجند بید ستر
و شونیز بمالند و در ... سر ... و ... گرم مثل روغن سداب و سوسن و مانند آن با موم مرکب کرده گرما گرم بر مهرهای گردن و مهرهای پشت بمالند و این
ترکیب علو نجان نافع ... افسنتین ... قطع کرده اظفار الطیب اظفار الکلب جند بید ستر گردد ... عود قماری مساوی کوفته آب فاسید ...
استعمال ... و بر آتش نهاده ... سکوت ... و این حقوک از اختراع ایشان است جند بید ستر کبیه انگ عاقرقرحا فاوانیا جوز بوا بسباسه قرنفل ...
دوانگ کوفته بروغن خردل و آب ... و آب ... بخته ... سر خاک ... بگویند که سر سینه نموده تا زمانیکه از حجم دوالی ساخته باشند تا و صد زدن فائده سکنید
مریض را بهوش آرد و ایارج فیقرا بروغن سوسن لت کرده بر مقعد ضماد کردن در افاقه سکوت مجرب سید محمد مراد است و بعد از افاقه جند بید ستر کماشته زنجبیل
زراوند طویل وما شده در عسل ... آمیخته بلیسانند یا لیش با العسل بنوشانند و همچنین مصطکی جدوار جند بید ستر ... یا نیم درم تا یکدرم تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق الذهب
با بطبوخ بادیان و زیره سیاه و ... مصطکی و عسل ... و ادویهٔ گرم بر سر ضماد نمایند و نضج داده مطبوخ بلغم نموده بعد روز چهارم یا هفتم یا چهارده هم مرض و قوت آن از مسهل
بلغم چون ایارج ... نمایند و اگر حاجت افتد بار دیگر ... کنند و گویند که حب ... حب ایارج و ... اول وقت ... دهند و صبح مطبوخ اسطوخودوس علونجان بنوشانند چهار ... نیز
... خاص ... و ... اسطوخودوس ... سفید ... طعام ... واحد ... بسباسه تولهٔ کوفته در ...
... و این ... مثل ... عاقرقرحا ... جوزبوا ... از تجارب ... این ... عظیم الاثر است ...
... شربت ... روغن ... ایارج فیقرا عاقرقرحا خردل و سکنجبین سفید ... استعمال ... معاجین مثل
تریاق ... شلیثا و ... حلتیت ... العسل حل ساخته ... استعمال اطریفل صغیر مقوی یا اسطوخودوس و ایارج فیقرا سفید سکته است
... حصول صحت ثالث و چهارم ... بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک ... اسطوخودوس بادیان خطائی اذخر
... السوس ... گلقند عسلی چهار ... روغن بادام تلخ ... ایارج با قوقایا دهند و معجون علوی خانی معمول است
... ایارج ... نعل ... دارچینی ... فلفل ... غذا سازند و بجای آب العسل دهند و یا عرق بادیان
یا عرق گاوزبان ... ایارج ... استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته اکثر منتقل بفالج می گردد

ذکر بعضی ادویهٔ مفیدهٔ سکته

... سعوط ... دو ... بادام تلخ ... سیر ...

وعصارهٔ افسنتین وطلای خردل در آب بیجان فرنفل کی مسمی لفر نجمشک است وکذا خردل بزیت وکذا جند بیدستر بزیت وکذا کبابه وقرنفل وکذا جوزبوا وکذا روغن زیت که دران
پودینه پخته باشند وکذا گوگرد وکذا روغن عاقرقرحا وکذا روغن گل نرگس دران عاقرقرحا پخته وکذا انگشت مریم وکذا کرم روغن گل نرگس وکذا روغن بلسان بزیت کهنه وضماد سعد
بسنبل هندی وجند بیدستر مصطکی وکبابه وقرنفل وبهمن وتودری ومسعود خردل یا جند بیدستر بروغن بادام ویا آب سعد وقند ریون بروغن بادام یا قتاره بروغن بادام ویا کبریت بقدر عدس ۴
ویا جاوشیر ویا روغن قسط ویا عصارهٔ افسنتین وتخم خربزه جند بیدستر وگوگرد وشته وطفار الطیب هر واحد وقسم مشوند وبینی دائم وسرکه عنصل وجاوشیر وغالیه والفاس کبوتران جنطیانا
وبرگ درقلی کوفته در خرقه کتان بسته بوئیدن تا عطسه آید وبادنجان با مرغ مطبوخ بروغن کنجد وصمغ حرشف ویا مطبوخ لشیرج وجوز القی وحمول بروغن بلسان وزیت
کهنه وحقنه بطبیخ بانخواه وکذا ایارج فیقرا واحیانا ایارج لوغاذیا وکذا ایارج روفس مع ادویه حقنه وکذا با ماء العسل مع دیگر ادویه وکذا آب طبیخ مخلوط بعسل وکذا
تخم حنظل وکذا روغن بادام تلخ وکذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق وکذا آب جبند بیدستر ویری شکر ونمک طعام ومحموده ونفوخ فرفیون وعاقرقرحا وشرب سنبل هندی یا خاکستر
شاخ گرم با آب سرکه ویا مرزه گربه یا آب آن ویا تخم حنظل ویا انقرو با مطبوخ جاشا با مصطکی ویا شراب عسل ویا شراب مویز ویا طبیخ قنطوریون بعسل ویا سرکه عنصل ویا بیخ
سوسن ویا جاوشیر ویا روغن قندول ویا حرمل ویا جنطیانا ویا روغن بلسان وزیت کهنه ویا سکنجبین عسلی ویا معجون فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جند بیدستر حب تخم حنظل
هر یک وزن یک درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن وقوت ولعوق عسل دائم وشرب ضماد شوند وکذا روغن بابونه وغرغره طبیخ کندس یا تخم حنظل ویا مرزنجوش ویا
ایارج فیقرا وسرکه وغذا نخود مرغ لشیبت بمصطکی ودارچینی پخته ویا کبوتر بچه که سر وگردن او دور کرده باشند تنها یا نخود سرخ پخته ویا آب نخود سرخ مطبوخ مطلب پیشتر
وصعتر تابع سکته است اقوال حکما مسیحی گوید که اگر سکته بلغمی باشد بر تنفس ورگشادن دهن وادخال پر مرغ بروغن تر کرده ویا ایارج فیقرا آلوده باید کرد تا قی آید بعده
تخم حنظل نخود ریم وقنطوریون دقیق وحلتیت وخربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بجوشانند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل از ان گرفته حقنه کنند پس اگر
بسرعت خارج شود خلط بر نیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبت بسیار خارج گردد وکندش وخربق سفید اندک اندک در بینی دمند واندک تریاق یا معجون بلادر در
ماء العسل یا طبیخ ابیلون حل کرده در حلق اندازند وبا آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد واگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخردل سوده وجند بیدستر که آلته
طلا کنند وسداب وقرنفل ومشک وجند بیدستر ولسباسه بویانند وبعد افاقه تا چهار روز همین تدبیر نمایند وبعد از ان روغن بید انجیر یا طبیخ اصول وایارج فیقرا بنوشانند
پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغانیس بخورانند وغرغره بسرکه عنصل وایارج فیقرا وسویج وعاقرقرحا وپوست بیخ کبر وخردل استعمال نمایند
وبه فلفل وجند بیدستر وکندش عطسه آورند وغذا اسفیدباج گنجشک وفنا بچه کبوتر ونخود دهند وماء العسل معمول با فاودیه وجند نقیون وشراب ممزوج از سه بیرنه
عسل بنوشانند وبعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند وعرق آورند وبروغن ناردین که دران فرفیون وجند بیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند شیخ میفرماید
که با سکته عادت از بلغم اگر علامات غلبه خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنه قوی بعجل آرند وشیافات قویه بر دارند که دران سرگین مرغ وزهره گاو افتد بعده
چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند از حبوب معتمده وبخورانیدن الشبان حب فرفیون است وبعد از ان بر سر وا عضای او کمادات سستفده مطبوخ
معمول از آبیکه دران حشائش سخنه مثل شبت وشیح ومرزنجوش وبرگ ترنج وپودینه وحاشا وزوفا واکلیل الملک وصعتر جوشانیده باشند واز روغنها
که دران قوت این حشائش باشد وروغن سداب استعمال کنند وگاهی دران عاقرقرحا وجند بیدستر وجاوشیر وفنه حل کرده می شود ویا بر بهر بدن ونیز بیت
گوگرد آمیخته بمالند واگر کمادات از قرنفل وسبل وبسباسه وجوزبوا وبیخ باشد صواب بود وپای او به روغن گرم مسخن وآب گرم ونمک بمالند ونقرات را
بسده وروغن زنبق تمریخ نمایند وبرنخاع خردل وسکبینج وجند بیدستر وفرفیون ضماد کنند وازادهان جید برای الشان روغن قثاء الحمار وروغن سداب وروغن
سیل معمول بزیت کهنه است پایین کردن عنصل بطبیخ ورروغن مذکور تا چهل روز ویا جوشانیدن او دران بایخ که بگیرند زیت کهنه یک قسط وعنصل دو اوقیه
وبپزند تا آنکه مهرا شود بر همچنین روغن عاقرقرحا بیرند وبه مذکوره ساخته وبهر روغن که برای ایشان استعمال کنند اصلاح او بغلیظ کردن او از موم نمایند تا وانت
باند وسائل نشود ومی باید که از صرحات ضعیفه پرهیز کنند اگر فائده نشود بقوی ترنقل کنند وبعد تنقیه بحقنه وغیره ویاک بیست
که در بینی او کندش وسعوطات قوی ورروغنهای قوی استعمال نمایند وآهن گرم کرده مقابل سر او بدارند وضمادات محلله بر سر

نهند و اگر قی ممکن باشد بادخال پر پر دهن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل آرند و خصوصاً چون در فم معدهٔ او امتلا معلوم شود و تجربه بران تقدم نماید از قی نفع شده باشد
و درقی فائدهٔ دیگر است که تنوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکته را در طب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و
گاهی مبادرت بداشتن کرده [illegible] ورد دهن که در صرع مذکور شد کرده می شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بید انجیر بطبیخ
آب سداب هر روز دو درم بماء الاصول بنوشانند و به تدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بندقه تریاق
و مثرودیطوس و از شلیثا و انقرویا و سنجرنیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جند بید ستر مثقال بماء العسل و سکنجبین عسلی یا سکنجبین بقدر باقلا بنوشانند
و عوض آب ماء العسل ساده یا با فاوینه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطسین بکار برند و محاجم بالشرط یا بالغیر شرط بحسب ماده بر
فقار نقره نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آن روز روغنهای گرم بمالند و از غرغره نافعه برای ایشان بعد تنقیهٔ کلی طبیخ حاشا
و پودینه و زوفا و مانند آنست در سرکه مخلوط العسل و ایضاً آب چغندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی تر ازین
آنست که بگیرند فلفل و دارفلفل و زنجبیل و مویزج و بورهٔ ارمنی و گل سرخ و سماق کوفته بمیفختج سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ
زوفا مصطکی استعمال نمایند و قریب بآنست چون بهمین طریق بعمل آرند فلفل و دارفلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش
و خردل است مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق آمیختن ناگزیر است و هیچ از اشیای نافعه درین باب بسعت و تاثیر او قوی است و مالش بروغنهای حاره
مقوی روح که در اعصاب است و برای جوهر اعصاب محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه
و شبت و روغن اذخر خصوصاً بر سر چه درین اعتماد بامر راس واجب است و خصوصاً که روغنهای مذکوره از زوفا صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشند
و تغذیه اصحاب سکته لطیف تر از تغذیه صاحبان صرع است و صواب تر آنست که در روز بحران تنها اقتصار نمایند و نان بانجیر خشک ایشان را نیکوست و شیرینی
هر طعام مضرترین اشیا برای ایشان است و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند باک
نیست و بعد تناول غذا البته عجلت بخواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن مانع را مانند [illegible] و از اغذیه انجره غیر منهضمه
متحلل میسازد بسبب منع آن هضم غذا را و قومی چوزه را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته اند و مویزج با دام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشان است و شراب نفع
ایشان را موافق نیست بر آنکه دران فضولیست و کسنیز برای آنکه آن سریع النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق ترین شراب برای ایشان متوسط میان
هر دو است و چون سکوت رابت آید در امر او توقف کنند تا آنکه نشاید که گاهی بحران نمایان شود تا هفتاد و دو ساعت انتظار کنند و اگر چنین نباشد بلکه بسبب
ورم و عفونت بود آن مهلک است و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد لیکن ادویه مستفرغه استفراغ ماده فاعل آن نمیکنند بجهت گویند که اگر چیزی از
علامات داله بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مریض را پرهیزی از اغذیه و ادویه تا انتهای هفتاد و دو ساعت بر مرض تمسک نمایند و چون ازان تجاوز کند
و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زبیب و انیسون [illegible] کرده اند [illegible] صاف کرده باشند [illegible] بحلق او چکانند و
عضل ساقین و بازو محکم ببندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنه حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل الملک حاشا برنجاسف
شبت جعده غار خشک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قثاء الحمار خربق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک هر واحد
چهار درم تخم بید انجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد دو درم [illegible] در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل باند [illegible] ازان صاف کرده [illegible] سکنجبین معسل
و در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بورهٔ ارمنی یک درم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد [illegible] حقنه کنند که نافع است پس
سعوط القوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده با اندک روغن خیری سعوط کنند و اندک [illegible] و عطسه آورند و اندکی
سکنجبین عنصلی با آب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک [illegible] آب [illegible] افشرده [illegible] بحلق او چکانند [illegible] پر پر روغن چرب کرده
با بازج [illegible] آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی تریاق نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندکی معجون بلادر

یا آب مطبوخ انیسون و مصطکی بدهند و گاه گاهی عسل بلیسانند و تکمید سر با آب مطبوخ بابونه و برنجاسف و صعتر و پودینه و قرنفل و سلیخه و بسباسه و شونیز و عاقرقرحا نمایند و ما طلیه
که در علاج لیثرغس مذکور شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تا به آهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخود آب بزیت و سنبل و زیره و اندکی
نان خشکار دران مالیده بدهند و مدام تا گذشتن هفت روز همین تدبیر بعمل آرند و اگر افاقه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر افاقه نشود و
امر او صلاح نیابد مارالاصول بروغن بید انجیر که دران ایارج مخمر بعسل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانیده دهند و این همه به روز
تا پنج روز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخود آب باشد و بعد ازان این حب از دو نیم درم تا سه درم بدهند تربد خراشیده ایارج فیقرا هر واحد یکدرم
هلیله کابلی حب النیل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل شیطرج هندی جاوشیر هر واحد دو دانگ جند بیدستر یکدانگ همه را نرم سوده جاوشیر را در آب گشنیز حل کرده
سرشته حبها سازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و ثیادریطوس و شرودیطوس بتدریج دهند و بعد ازان تریاق کبیر بدهند و غرغره با ایارج و
عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخود آب به کبوتر بچه در پرواز آمده و گنجشک و غیره باشند و شربت عسل با فادیه ساخته و خندیقون و شراب ریحانی بمقداری که ذهن
او را متغیر نگرداند یا نبیذ زبیبی و عسلی بنوشانند و چون مرض بانحطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یا روغن قسط یا روغن ناردین هر چه حاضر باشد و
دران اندک جند بیدستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این معجونات در اوقات شدید الحرارة و بلاد حاره اجتناب و حذر کنند
و کسیکه در بدن او حرارتی ظاهر شود دران جودت تمیز بعمل آرند طبری گوید که سکته حادث از خلط بلغمی لزج عسر الانحلال منقسم بدو قسم است یکی آنکه سکوت
غطیط نشبیه بغطیط نائم و کسیکه از سکته غطیط کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه با وی غطیط نبود و تنفس و حرکت نبض ایشان در بدن
ظاهر نباشد و مثل میت بود و اکثر این قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول این است که خرقه یا پنبه دران صبر و افسنتین تر کرده باشند آغشته به
سبابه پیچیده بنحویکه ممکن باشد در دهن انداخته تا فم مری رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بجنک بالنقاتی بحرکت آید و به حقنه حاده که دران
سکبینج و جاوشیر و قنه و جند بیدستر و فرفیون اندک ازانها باشد بعمل آرند و اگر این هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغن که دران فرفیون و جاوشیر
پخته باشند بکار برند و اگرچه در سعوط خطر است و اگر این اثر نکند امید صحت او نباید داشت و علاج نوع ثانی بعینه همین است و دران اینقدر زیاده نمایند که
آئینه گرم کنند و بر سر کلاه نمد نهاده بران آئینه گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ایارج محلول با آب افسنتین در حلق ریزند و ساقین او محکم ببندند و در
بینی او فتیله ملوث بجاوشیر و جند بیدستر و مشک نهند و نطول بروغن زنبق سی درم فرفیون سه درم نیم گرم بر یافوخ و شئون بریزند و در هر دو گوش و فتیله
ملوث باین روغن نهند و یکبار با آب گرم و بار دیگر بحقنه های حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته منحل شود و اثر خفا ظاهر گردد لزوم اغذیه گرم مثل
کبوتر بچه در پرواز آمده مطبوخ بنخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرج یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون کبیر بخورانند
و در هر چهل روز حقنه حاده بعمل آرند و مابین حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل شرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل از دو
فصل سال ایارج لوغاذیا یا آب هلیله سیاه و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم به دفعه در سه روز بدهند باین طریق
که قسط تلخ و عود وج هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق دو دانگ فضه داده دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند
تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود و بعده آنچه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد انحلال تریاق از
معده و ظهور گرسنگی قی کنانند خلطی لزجی برآید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا به دستمالهای گرم بمالند و تدبیر
سفلوچین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویه حاره محلله دائم زیاده نمایند تا سکته عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی بکشد ایلاقی
و جرجانی مینویسند آنجاکه سبب سکته بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنه قوی و شیاف
مشغول باید شد و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهره گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سبب سکته بلغم غلیظ لزج
باشد امید کمتر بود و پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بحقنه تیز و اگر بداند که مریض

طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بگشایند و بر هیچ چرب کرده یا پر نیفهٔ آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تهوع و تحرک آن را فایده کند چنین
بدان دماغ گرم گردد و اگر بیرون آید روغن سوسن چرب کنند نافع تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او به روغن گرم بمالند و پای او را به روغن فرفیون و روغن قسط و زعفران
و مانند آن بمالند بعد از آن تسخین راس او بتسبیط [illegible] بملطف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماء العسل حل کرده در حلق او ریزند
و اگر حاضر نباشد معجون سنجرینیا و اثر و یا و شلیثا جائز باشد و اگر یک مثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماء العسل حل کرده بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اگر
مسهل دادن ممکن باشد نافع تر از حب فرفیون نیست صفت آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یک درم شحم حنظل نیم درم شربتی
یک مثقال بعده حقنه به آب گوگرد نشانند و در حمام حقنه تک نافع باشد صفت حقنه حار شحم حنظل قنطوریون باریک یا نخود اشنب حلبه سداب نخودان هر واحد یک مشت
سکبینج دو درم بوره ارمنی هفت درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهره گاو دو درم ادویه در یک آثار آب بپزند تا بمقدار نیم آثار باز آید صاف کرده ده استار
از آن گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید باز اعاده آن نمایند تا رطوبت بسیار فرود آرد صفت روغن فرفیون که بر مهره های پشت و گردن مالند بگیرند
آب سداب کوفته افشرده یک آثار و روغن سوسن ده استار آمیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر هر یک
سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال سائیده در روغن گرم آمیخته حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم داخل نموده بیامیزند و الا زیت اگرچه
ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند صفت روغن قسط بگیرند اهیل اذخر راسن بیخ سنبل هر یک ده درم قسط سی درم و در یک نیم آثار آب بپزند تا
آب ثلث شود پس صاف نموده روغن زیت پاو آثار انداخته باز بپزند تا آب بسوزد و در آن سه درم جندبیدستر و سه مثقال فرفیون حل کرده بکار برند صفت روغن
اسقیل بگیرند عنصل مثقی چهار اوقیه و در روغن زیت یک آثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی تر باشد و
نطول که بر سر و فقرات پشت و گردن ریزند اجزای آن همان است که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل است و تدبیر تسخین دماغ بصفحهٔ آهنی گرم کرده
تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر [illegible] که در قول مسیحی گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای ضماد که در قول شیخ گذشت در صره
بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهره کلنگ با آب سداب یا آب مرزنجوش یا جندبیدستر سوده با ماء العسل حل کرده سود دارد و بارزد و جندبیدستر
بویانند صفت حبی که سعوط [illegible] بیمارستان است بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یک دانگ ایارج فیقرا یک درم این جمله یک شربت است
محمد بن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سود [illegible] بدن را گرم کند [illegible] آید و اخلاط را بگدازد [illegible] مقدار یک باقلا
در شربت عسل یا ماء العسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که این ترتیب مذکور مرعی دارند و تا نخست [illegible] تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن
نطول روا نباشد و اول روغن [illegible] استعمال نمایند مثل روغن سداب [illegible] و روغن سوسن که در آن [illegible] حل کرده باشند اگر از این انتفاع نیابند قوی تر از آن بکار برند
و روغن [illegible] مدت بسیار باقی ماند هرگاه [illegible] و چهار روز [illegible] تدابیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و [illegible] مذکوره در هر هفته یک شربت
[illegible] حقنه کنند و غذا نخود آب [illegible] موافق باشد [illegible] بیست و چهار روز
[illegible] روغن [illegible] الاصول [illegible] ایارج فیقرا [illegible] ایارج [illegible] جالینوس و مانند آن بکار برند باقی بعلاج فالج [illegible]
نمایند ابن الیاس [illegible] که در حالت سکته استعمال [illegible] و طلا [illegible] و حقنه حاد [illegible] سابق مذکور شد بعده
[illegible] هر یک سه درم [illegible] عسل [illegible]
دهند و بعد تنقیه [illegible] زهره کلنگ با آب مرزنجوش بکار برند و این علاج [illegible]
تا آنگاه است که از بیست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون از این مدت بگذرد لابد است که در فالج بالقوه بحسب کثرت ماده و قلت آن افتد و حق آنست که این
مرض اخ الموت است و علاج مشکل بود و مرضی شدید تر از این نیست و بعض اوقات معاجین کبار خورانند انطاکی گوید که بدایت بهر چیز محلل و مفتح [illegible] روغن
باشیای حاره حتی که تکمید [illegible] باید کرد بعده [illegible] جاذب ماده [illegible] بکار برند و طلای بدن علی الدوام باید کرد و سرکه و سپیده و روغن زنبق

وطلای سر بجند بیدستر و شونیز کنند و بمثل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو و لعاب آرند فلفل کندش جاوشیر هر واحد سه جزو و شونیز خردل مرزنجوش هر واحد دو جزو واشق مشک هر واحد نیم جزو با آب کرفس سرشته بقدر نخود حبها سازند و چون افاقه شود به روغن بمالند و باسفیدباجات غذا سازند و تریاق با مثرودیطوس دهند و تریاق الذهب مجرب است با آب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جاوشیر بدهند و بعد دو هفته ماء الاصول به روغن بید انجیر و شکر بنوشانند و ایارج جالینوس با لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این و سائر امراض بارده مجرب است و معروف به روغن مبارک است ثوم شامی یک رطل قیطلیه شونیز هر واحد نیم اوقیه جند بیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و بالتقطیر نمایند و حفظ او نمایند که مجرب است بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بجلنیت است و این معجون از مختارات مجربه من است فلفل سفید و سیاه دارفلفل دارچینی آمله هر واحد ده درم مر تخم کرفس غاریقون مصطکی مقل حب الصنوبر هر واحد پنج درم جند بیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم بسه چند آن عسل بسرشند شربتی از آن سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی هر زودی تمام فصد سر رو از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن هم صاف فرمایند پس حجامت ساقین و فصد رگ بینی نمایند و بعده هر دو ساق و بازو به عصابه مستحکم ببندند و کف پا بزور بمالند و حب السوس بنوشانند صاف نموده شربت لیمون یا سکنجبین به عرق گاوزبان داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنه متوسط بعده بحقنه حاد و فلیونجان نمایند و چون بهوش آید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و بتنقیه دماغ حب بنفشه دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضا برای تقویت سر روغن گل با روغن بابونه و سرکه بر سر بمالند و شمومات بارده مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه بویند و سکنجبین بنوشند و در آخر برای رفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و عرق گلاب و عرق گاوزبان یا در آب طبیخ عود و مصطکی حل کرده و شربت بزوری و جوارش مصطکی و جوارش زنجبیل مکرر استعمال نمایند و اعادهٔ حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و به جلاب ماء الشعیر رقیق یا مزوره نخود ماش مغز بادام قناعت ورزند و تدبیر بچه نخود آب شوربا با گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند صاحب اقتباس گوید که بعد افاقه مریض فلاسفه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح مطبوخ شاهتره و عنب الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب الثعلب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت سنا چهار توله شربت ورد مکرر البلیلج دو توله اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشانند و بجای آب برگلاب عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دوپهر نخود آب بنو ماش دهند و وقت شام شله بنو ماش که در شوربای بچه مرغ ساخته باشند خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان برسیاوشان اصل السوس حب الکاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که به نیم آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرفه مقشر هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور و همین نمط چهار پنج مسهل داده مبدلات خون اعمال آرند و شخصی را در سکته دموی همان وقت فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن به روغن مبارک کردم و گفتم که دوا در انجم و انگشت در عرض و یک درعه در طول از چرم گاومیش ساخته بر دل روغن مبارک یا به روغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پیوسته چندر ادر آب گل سدا گلاب حل کرده ببویانند چنانچه همین تدبیر تا به وقت عصر بیمار بهوش آمد پس تنقیهٔ بدن کردم طبری گوید که علاج سکتهٔ دموی اولاً فصد است پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلدهٔ ترتی عالیجناب صاحب سکته دموی بفصد کردم و باندک سعی ملتفت شد و بعد آن استحاله ظاهر شد زیرا که فضول خون متشابک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیر الکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس هر گاه فصد کرده شد همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود باستفراغ آن بحقنه و حب و تمریخ و استحمام سعی کردم و در سکتهٔ سوداوی اولاً فصد باسلیق بعده حقنهٔ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا باسلیق و یا ابطی مناسب بود و پس حقنه های معتدله یا سائر تدابیر سکتهٔ بلغمی و دموی و آنچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل آرند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

آنچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه افتد مذکور شد بکار برند و ایضا اول فصد سر رو کشایند و حقنه های مناسبه بکار برند و در تسخین دماغ و تنقیه و تلطیف ماده بیشتر

گوشند و بستن اطراف بنوار و دلک و زدن چوب یا دوالهٔ چرم بر کف دست و پا و بر سر در دفع بیهوشی اثری عظیم دارد و از دیگر تدابیر مستغنی میسازد کذا فی العشرة الکاملة و این نوع عربی بیا
دوری یافته باشد پس باقی تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغی ضربی و سقطی مع رعایت بعمل آرند و ایضا بعد فصد چنانچه بیسن صرعیین تو قالیین نوشته اند اختیار کرده و پاس متصل پوست و فوه
و زرد چوب و مغاث هندی و اسطوخودوس و مصطگی هر یک نه ماشه و جند بیدستر یا بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و دار چینی باشش ماشه سوده یکنیم توله در روغن گل و زنبق هر
واحد یکنیم توله آمیخته بر سر ضماد نموده کلاه بندند و یا بالایش گذاشتن و بعده فتیله از پارچه بافته کبوتر رنگ ساخته اسفنج بر روغن گل آمیخته بدان آلوده از آتش انگشت لاس افروخته
پیش بینی بسته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتهٔ ضربی همان روز صحت می بخشد و شخصی از مرکب افتاده او را سکته شد حکیم علویخان امر کرد که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار زدند
بفاصله یا یکساعت بخومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پاو یا بدگرفت بفاصله دو سه روز رگ پیشانی کشایند همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بکشاد گفتند که از
جند بیدستر و جدوار خطائی هر واحد یکماشه مصطگی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته وجور کنند دیگر روز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن دست و پا و سختی زدن
شنها بسیار بر سر و بر بدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال کشادن از هر دو دست و افروختن چهار توده انگشت چوب تمر هندی گرد مریض و بعده بهوش آمدن صبح هفت توله گل بابونه و
گل عاشقانه تازه هر یک سه توله در روغن زنبق پنج توله آمیخته بر سر او روغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیدند باز شبها بر تمام بدن او بر سر بید ستور زدن و حقنهٔ حادهٔ علویخانی
بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت بخشاید و حکیم شیر علی خان شخصی را که از شتر افتاده و سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانهٔ چوب سبز دو صد بر سر او برهنه ساخته زنند چنانچه
نوبت الضرب بست و پنج رسیدی که بهوش آمدی و باز به سکته می شد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت و در روز نهم حالت مذکوره موقوف شد پس جند بیدستر کاشته زنجبیل یکنیم ماشه
زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و بالایش ماء العسل نوشانیدند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا کردند و غذا اسفیدبا شنگشت با نان تنوری مقرر داشتند
و در روز سوم از این تدبیر صحت یافت لیکن لکنت زبان باقی بود پس روزی هفت هشت بار دو کرم زنجبیل عاقر قرحا فلفل سفید دار شیشعان نمک طعام هر یک یک توله بر زبان مالیدند پس صحت کلی یافت

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسده یا عفنه و یا بکیفیت ردی افتد آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مشروحاً گذشت بعمل آرند و ایضا در بخارات سمیهٔ فاسده و ظلمتیه و منویه اول رگ صافن
و یا عرق النسا کشایند و حقنهٔ حاده ذی تریاقیت بعمل آرند و از سرکهٔ ثومی و عنصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله حلتیت در قرفه سکنجبین و جاوشیر هر یک یک ماشه آب برگ گندنا و یا آب
هر یک یکنیم توله لخلخه مسازند و اندکی از این در بینی چکانند که بهوش آید پس مطبوخ پوست خیارشنبر و یا منشکط الشیخ باضافهٔ خیارشنبر و ترنجبین و گلقند ملین طبع نمایند و غذا اقلیه از گوشت
دشلغم و چوچه مرغ که در آن ترمس و یا نخود سیاه افتاده باشد بنان خشکار تنوری دهند و بجای آب بر ماء العسل از عرق شاهتره خاره و بادیان ساخته قناعت کنند و در سرد و
صورت پس از افاقت جهت دفع مادهٔ باقی مباشرت مناسب باشد و جهت تعدیل مزاج و منع صعود بخارات دواء المسک حیه وار دی علویخان با عرق تنباکو دهند و اما
در بخارات عفنه و بائیه حقنه از شراب کهنه و سرکهٔ کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مثقال و مقل ازرق سه توله در زد و شکر چهار پنج بار بعمل آرند و
وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل مختوم دو توله و ماء العسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ تریاقیه یا شد جند بیدستر و جدوار
خطائی هر یک یکماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه لیسانند و بدرقه بعرق بهار ترنج و کیوره هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوره چهار توله در هر دو عرق مذکور دهند و
غذا پلاو مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای انبه داده شد و اگر حاجت تنقیه باشد پس بحسب قوت یا وافا و به وایارج علویخان و شربت مکرر سنائی و خیارشنبر و گلقند کنند
بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت تریاق الذهب و شراب ممزوج و شربت یاقوت علویخان و عرق عنبر حکیم بقاخان استعمال نمایند و بجای آب بر ماء العسل که
از عرق بهار کرده و گلاب ساخته باشند اکتفا نمایند فائده در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی بارد گذشت بعمل آرند و دیگر مستحضرات
از سعوطات و ضمادات و کمادات و غیره که در سکتهٔ بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم مقوی دماغ خورانند و آنچه از ورم حاره و بارد دماغ افتد بعلاج امراض
دماغی ورمی و بعلاج سرسام بفصد و تقویت دماغ بشمومات و نخالخ و غیره متوجه شوند

جمود

که آنرا شخوص و اخذه و مدرکه نیز گویند و بیونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن امساک است و آن مرضی ست که دفعةً واقع شود و حس و حرکت جمله باطل گردد و آدمی

بر یک حال مانند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل ماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم صحیح وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثرغس که بی تپ نمی باشد و صرع که با تشنج و کف دهن می باشد و فرق در این مرض و در سبات آن است که در اینجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعةً و نبض بطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در ان عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض لین و امکان تکلم و جواب بتکلف می باشد و فرق در جمود و سکته آنکه در حلق مجمود چیزی داخل نتوان کرد و مخصوص بوضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد بالجمله سبب این مرض سده است که در بطن مؤخر دماغ از خلط بارد یابس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه های سرد خام و نوشیدن آب سرد برف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود

علاج اگر آثار غلبه خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر و کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الا شیاف گرم و حقنه مخرج سوداویه باید استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و هلیله کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یک رطل و روغن کنجد ده درم و بوره ارمنی یکدرم و شحم حنظل یکنیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل آرند و جندبیدستر فرفیون در روغن زنبق آمیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه و زوفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکه عنصل آمیخته بر موخر سر ضماد کردن مفید است و روغنهای گرم چون روغن خیری و سداب و مرزنجوش قدری جندبیدستر آمیخته بر موخر سر بمالند و ریاحین حار مثل یاسمین و نسرین و غالیه و مشک بویانند و داغ بر پس سر نهادن مجرب ازین است و تدبیر سکته و سبات و تسخین بناره و نار و ادهان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارده و صداع بارده پردازند و بعد از افاقه منضج سودا دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم افتیمون دو درم و گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضج ظاهر گردد مسهل سودا حب افتیمون دهند و یا مطبوخ که در ان افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشند و حب قوقایا و یا حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند. و گویند که ماء الجبن مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنه لینه اقتصار ورزند و شبه و اغذیه گرم و تر بکار برند و لیس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخود آب گوشت دراج و تیهو با شیره قرطم سازند و در انحطاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای آب هر بار العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً ادهان گرم در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصیتین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای چوزه مرغ با نخود و شیره بادام و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اغذیه مولد سودا پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویه سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعه حار لطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بارد قوت عظیم دارد و سعوط بجندبیدستر خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت به بودت نیز نافع است سویدی گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطول بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب و ضماد غاریقون یا سلیخه یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شحم حنظل یا سنای مکی یا زنجبیل و تخم انفاس کبوتران و شرب و شم حاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و تخم برگ دفلی سوده در پارچه بسته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار سائیده نافع است و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش سائیده بآب و روغن بنفشه پخته نیم گرم ضماد کنند بسرعت شفا بخشد و غذا چوزه مرغ و دراج و پاچه حملان و اعضای او بریان و پخته و زرده بیضه نیمبرشت مفید و ضماد فرفیون یک درم در روغن زنبق ده درم آمیخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند است و اگر با جمود سهر باشد مرزنجوش سه جزو گل بنفشه یکجزو بر سر ضماد کنند

مؤلف اقتباس می‌نویسد که اول حقنه حاده علویخان بعمل آرند و یا این شیاف بکار برند مغز تخم سیاه انجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه شکر سرخ نه توله و زهره گاو و نمک هر دو سه توله و سکبینج و سقمونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از ان محجمه بی شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدغین و عصعص پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سر بینی او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را اگر فرنه رنجانیدن دیگر جمود همه بدن را مالیدن بشدت تمام نزد و تر آگاه سازد بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و لوهای تیز همین اثر دارد و پس از آن آگاهیدن جهت تنقیه سودا

لاجورد و علوی خان و حب ایارج فیقرا یا حب غاریقون الیشان یا مطبوخ افتیمون اهلیلجی ممدوح الیه بدهند و پس از حصول تنقیه بهر تعدیل مزاج معجون نجاح و اطریفل افتیمون علوی خان خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماء العسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی افزا و خشکی افزا بود حذر نمایند محشی شرح اسباب نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصعص اندک روغن بلسان و روغن بید انجیر و قدری بوره ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و بحکم بادشاه امیری را دیدم که معالج او علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت هواست و چون دانستم که مرض او جمود است معالج او را از دادن تبرید منع کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بسکته انجامید و مریض هلاک گردید طبری گوید که حقنه بعمل آرند و مر سه درم صبر پنج درم جندبیدستر سنبل الطیب هر یک یکدرم سائیده آرد کرسنه سی درم آمیخته روغن قسط و ناردین یا روغن بلسان داخل کرده در آب و اندکی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصعص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تغریق سر به روغن نجار نیمگرم کنند و هر وقت مشک و جندبیدستر بویانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارة در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال آرند که مزاج علیل بحرارت متغیر نشود و هرگاه متغیر گردد صداع در بیخ سر بالقصر و ظاهر شود درین صورت فصد رگ پیشانی کشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد و متوسط بود بهر آنکه اندک حرارت این مرض را منحل میسازد چنانچه از تپ حاد گاهی انحلال فالج و تشنج امتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیه آن مدت مدید میماند و صاحب این علت از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلاکت است و آنچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهره کلنگ و جندبیدستر و مشک است مفرد و مجموع و بدین دریافت قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه عود قوت و عقل مریض باستعمال سعوط نپردازند که در ابتدای این مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون انقردیا باید داد و استعمال غرغره سعوتر و عاقرقرحا اگر ممکن باشد نافع است

امراض عصب

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف ثلاثه یعنی مزاجیه و آلیه و تفرق اتصال باشند و اورام نیز موجب امراض عصب میگردد و در افعال طبعیه و حاسیه و محرکه او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب مدخل عظیم است خوف از عبر آن و حرکات عنیفه مثل پیچیدن بر بسیار ست و برداشتن چیزی گران و جز آن هر چه در ان تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس در لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع مثلاً گاه التواء اعضا و گاهی تشنج آنها و سوا مختص بعصب میکنند و اکثر علامات که از ان بمعرفت احوال دماغ پی میبرند بیشتر آنها از ضرر افعال و از ملمس و رگرمی و سردی و یا سختی و نرمی و خشونت و ملاست که در جلد و سر یافته شود و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد برودت و یبوست ساده یا ماده بلغمی و سوداوی میباشد پس هنگام تشخیص سبب مرضی از امراض عصبی فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعتاً واقع شود مادی باشد و در سوء مزاج رطب یا بس چنان تمیز نمایند که عضو با روغن بمالند اگر بزودی خشک کند مرض بتدریج افتد بیشک سبب مرض سوء مزاج یابس باشد اگر عضو بسختی گرم نشده باشد و الا رطب و فرق در بلغمی و سوداوی از برودت و حرارت لمس و دیگر علامات مخصوصه به یکی در تشخیص امراض مذکور شده باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج وغیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب در باب جراحات خواهد آمد و درینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می آید اکنون بدانند که در امراض عصب باستعمال ادویه قویه مستفرغه خواه مسهله در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در آخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعمله در اصلاح مزاج عصب باید که قوی تر باشند به نسبت ادهان باعث بطوء نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد عنایات طبیب بطرف موخر دماغ باشد و بعده مبدا عصبی که محرک عضو مریض بود مگر آنکه این امراض در رگی باشند که درینصورت قصد جمیع راس خصوصاً مقدم آن کنند و جماع مفرط و خواب امتلاء و شرب آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کهنه و تازه و سرکه ضار ترین شیاست باعصاب و همچنین کل حامض و بانفخ و مبرد و قوی و فصد کثیر مضر است اما شراب کهنه و اندک کل امراض عصب را نافع گفته اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق ترین آبها برای امراض عصبی آب باران است

علاج امراض عصبی بارد رطب ساذج

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر است هر چه از مطبوخات و مروخات و ضمادات و کمادات و نطولات حاره که در علاج امراض دماغی بارد ساذج گذشت بعمل آرند

وخصوصاً آنچه که دران دهنیت باشد یا روغن بود بسبب لبث او زمانه طویل فی تاثیر قوی مناسب جوهر اعصاب است چه اعصاب بنابر استحصاف جوهر خود قلیل الانفعال از ادویه است واز ینجاست که در ادویه و غنهای گرم مثل دردی زیت و دردی روغن کتان بسبب طول زمان ملاقات آنها با مراض عصب بارد موافق بود وصلابت آورد و را ملائم باشد و هرگاه شحوم استعمال نمایند باید که پیه درندگان بکار برند و روغن قسط و روغن جند قوقی شدید الاختصاص باعصاب است واز مبدلات که در پیهای ابدان احتیاج اکثر افتد ادویه مسخنه است مثل ضماد خردل و ثافسیا و ضماد زیت و استعمال زیت که دران ثعلب و ضبع جوشانیده باشند و صمغ صنوبر بسیار نفع دهد و نافع قرحا مرزنجوش مویزج مکه اوقیه نطرون خردل هر یک نیم اوقیه فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه سوده در روغن غار مخلوط نموده ضماد کردن نیز مسخن عصب است واشیای مسخن و مقوی اعصاب از مشروبات وج مربی و جندبیدستر و مغز حب الصنوبر و دماغ خرگوش بریان است و اسطوخودوس خاصه و شربت از آن هر روز وزن یکدرم است کوفته با شربت عسل سرشته بدهند و ریاضت معتدل و ادهان حار نافع بود و نطولات قوی تر مفید باشد و کثرت اکل سیب و بهی و انار وانگور مضر عصب است وکذا اطعمه مرطبه و شوربای چرب و ثریده ضرر دارد و قلیه خشک گوشت سرخ در روغن جوز یا زیت بریان کرده با توابل موافق است

علاج امراض عصبی یابس سادج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر است هرچه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل آرند و ماء الشعیر و روغن بادام یا ماء القرع یا ماء الخیار یا آب انار شیرین یا آب سیب بوزن و جلاب بدهند و اگر قدری شراب رقیق بعضی را تقصد بیامیزند نافع باشد وکذلک امراق الفراخ و در آن نوشیدن شیر سفید نیز ملکی باشد و در وقت خواب لعاب اسپغول با جلاب یا روغن بادام دهند و اگر تب باشد شیر تازه یا ماء الحمص ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن یا نطول از مطبوخ برگ بید و کرنب و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چغندر و یا صرف آب گرم و یا خیار یا تربوز یا آب به و مانند آن و یا کلاب که دران ایرج پیچیده باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد از آن بالیدن روغنهای رطب مثل روغن بنفشه و کدو و سوده مفید است و اگر از این آبها و روغنها و مطبوخات رطب چرب حقنه سازند نفع شود بیماری چنانچه ابن سینا همین عمل امر میکرد و آبزن با شیر یا روغن کنجد نیمگرم نیز سودمند بود و بر مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و بادهان و عصارات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان و روغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه سرشته و با لعاب اسپغول و آب کشمش بر سر نهند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو با لعاب اسپغول و روغن کدو یا شیر زنان آمیخته بر سر عضو مووف ضماد نمایند و از حرکت و ریاضت و هوای بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیه مرطبه مثل حریره که از نشاسته و روغن بادام و نبات ساخته باشند یا گوشت حلوان یا بچه حلوان با اسفاناخ و روغن بادام یا چوزه مرغ یا ماهی رضراضی دهند و اگر تب باشد گوشت حلوان مع بقول رطب مثل کدو و خیار و یا مزوره ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه و مثل آن بدهند باقی تدبیر طبیب از علاج تب دق اختیار کنند

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و خدر است باید که تا چهار روز بعوض آب غذا بماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض قدرت داشت کند تا هفت روز و ماء العسل بطبیخ اصول ادویه سازند مثلاً اگر در مزاج مریض برودت زیاده باشد شهد یکجزو بیست جزو یا چهار جزو آب بآتش ملایم جوشانند و کف بردارند هرگاه سوم حصه بسوزد صاف کرده در شیشه انداخته بدهند و یا یکجزو شهد شش جزو آب انداخته جوش دهند تا چون نصف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد شهد یک حصه و آب دو حصه بجوشانند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر ماء العسل بجای آب بعرقیات مثل عرق بادیان یا عرق گاوزبان کنند بهتر باشد و اگر قوتی خواهند دارچینی زنجبیل مصطگی زعفران سنبل قرنفل خولنجان جوزالطیب بسباسه کوفته بقدر حاجت در صره بسته در آن مع جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان بعوض ماء العسل دهند و روز پنجم یا ششم شوربای کبوتر و مرغ بچه یا روغن بدهند و روز ششم منضج بلغم بدهند و اگر غلبه برودت محسوس گردد منضج با حشایش مثل انیسون تخم کرفس و فانی خشک فقاح اذخر فنطوریون دقیق سیساليوس نانخواه فودنا و اصول مثل بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر بیخ مهک حسب حاجت در منضج افزایند و یا ماء البزور یا ماء الاصول سکنجبین دهند گاهی منضج از اصل السوس بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب فقاح اذخر گاوزبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طلوح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب هر یک چهار ماشه تخم کاسنی با دو توله زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده تر باشد بادیان و فقاح اذخر حذف کرده تخم خیارین می افزایند و در آخر مویز منقی بیست دانه و سپستان چهار دانه اضافه میسازند بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تب مقترن باشد ادویه بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی و خیارین خصوص با منضجات به اصلاح دهند و اصول نیز دهند که یبس آرند

ماء العسل

تا بضعف طبیعت منجر نگردد و گل سرخ گل بنفشه و غیره حشائش بارد هم به آب تر واعانت ادویه مسهل و اصلاح و رعایت مزاج حار اصلاح مسهل نموده باشند بضرورت باحتیاط باید داد و گرنه کار
بشیرجات میکشید لیکن بتامل فهمیده دهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تپ نباشد اصلاً و مطلقاً نباید داد که مضرت دارد و غذا در ایام منضج بدستور شوربای مذکور و اگر کافی نباشد شوربای
دو کبوتر بسازند و بخوردن گوشت او امر کنند بعده در شوربا حبوب گرم اول بقدر سه تولہ اندازند پس زیاده کنند مثل نخود و موٹھ و قرطم و ادرک فلفل و دارچینی بعد از ان هم داخل نمایند
و در مزاج حار شوربای شکار و یا بره یا بزه چار بد هند و کمتر نهند که محرق خون است و در این امراض بعد از ماء العسل یعنی بعد از روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بجای [illegible] بادیان یا گاوزبان
میداده باشند و اگر بر مزاج سردی غالب باشد عرق اذخر و دارچینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار تحمل ماء العسل نباشد یا تپ عارض شود از اول بعرق [illegible] استعمال عرق [illegible] بادیان
مصفا بقدر... و بعد از ان روز شانزدهم مسهل بلغم دهند و یا در منضج مذکور غاریقون سه ماشه ترید موصوف نمشش ماشه برگ سنا یکتوله [illegible] چهار ماشه فلوس [illegible] توله شیره [illegible]
شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در [illegible] مسهل [illegible]
کشوث گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاوزبان خطمی خبازی [illegible] هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت
بنفشه بدهند و اگر حرارت زیاده بود بعد از ان نیز داخل کنند خواه لعاب [illegible] شربت اسطوخودوس دو توله تخم خشخاش چهار ماشه پاشیده [illegible]
تنقیه نمایند و بهتر آن است که در میان کل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس تفریق ما دو نمایند و باز اعادہ منضجات [illegible] مسهل [illegible] زیرا که در
این امراض مادہ متمکن در اعصاب است و غذا در روز مسهل وقت دو پهر [illegible] گوشت کبوتر و وقت سه پهر [illegible] بدهند و بعد از تنقیه معجون [illegible] افراسیاب و معجون هندی و
معجون جالینوس و لعوق [illegible] و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل [illegible] عرق [illegible] و عرق هندی هر یک استعمال کنند [illegible] و روغن قسط و
روغن [illegible] مرکب روغن هفت برگه و روغن بابونه و روغن [illegible] و روغن [illegible] اصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن بیضه و روغن چهار [illegible] و روغن [illegible] و ایضاً بعد تنقیه عطوسات و سعوطات
و غرغره [illegible] بعمل آیند و [illegible] جوشانده و تریاق فاروق [illegible] و انگیا [illegible] کرده [illegible] یک مثقال در
عرق بادیان جوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس [illegible] داخل کرده بنوشند و اطریفل [illegible] بخورند بعده دارچینی بادیان خطائی [illegible] اسطوخودوس یک یک مثقال در گلاب
جوشانیده صاف کرده شیره کشنیز خشک شیره مربای زنجبیل یک مثقال حل کرده بنوشند و یا دواء المسک حار یا معتدل خورده بالائیش [illegible] بادیان خطائی عود مصطگی خولنجان قرنفل [illegible]
هر یک [illegible] ماشه الائچی خورد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید [illegible] داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق [illegible] بخورد خورده بالائیش [illegible]
هر یکی [illegible] ماشه در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسل حل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر [illegible] گوشت [illegible]
یا زنجبیل [illegible] ترکی [illegible] وقت بقدر [illegible] ماء العسل [illegible] نمایند و نوشیدن ماء العسل و خوردن این [illegible] بادیان خطائی چای خطائی
هر یک چهار ماشه دارچینی [illegible] ماشه [illegible] خشک سه ماشه [illegible] عنب الثعلب عرق بادیان هر یک پنج توله جوشانیده صاف نموده نبات چهار توله داخل [illegible] نمایند و [illegible]
و قطعه [illegible] و کباب چینی [illegible] و عاقرقرحا و قرنفل و نهادن [illegible] اسلام در دهان و طلای [illegible] یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه داشتن [illegible] و طلاء و ادرار بول
مفید [illegible] و دیگر [illegible] که در علاج امراض عصبی بار ها ذکر شد [illegible] پوشش [illegible] از وقت بیداری باشد و در سرما پوشش [illegible]
[illegible] باشد و بیداری زیاده و خواب [illegible] و مسکن [illegible] گرم باشد خالی [illegible] رطوبت [illegible] سرد [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] دوران [illegible] و اگر مزاج علیل حار باشد [illegible] کنند و اجتناب [illegible] مولدات بلغم و از خواب بعد غذا [illegible]
[illegible] که فصد [illegible] امراض عصبیه یعنی [illegible] تشنج و رعشه و فالج و خدر [illegible] فصد [illegible] باشد و استعمال ادویه قویه [illegible] در اول [illegible] یا چهارم یا پنجم
و اگر مرض قوی باشد تا چهاردهم در استعمال ادویه قویه مسهله و غیر مسهله تاخیر کنند و درین ایام اول اشیای لطیفه ملینه منضجه [illegible] بشرط حاجت [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] ادویه قوی [illegible] علاج [illegible] اعصاب [illegible] که مواد [illegible] احتیاج [illegible] آن [illegible]
[illegible] مستفرغات [illegible] شحم حنظل و فربیون و [illegible] سکبینج [illegible] قوی [illegible] و غاریقون [illegible] عصب [illegible] کردن [illegible]
[illegible] از مستفرغات لطیفه و حمام خشک [illegible] معتدل است و [illegible] تنقیه [illegible] عصب [illegible] خوف حرکت مواد

و تولد امراض عصبانی بمناسبت او بدان مواد است و چون آن عضو محل آنست تعیین باید که از ریاضت ملایم تر شروع کنند و بتدریج تا قوی متعدی ساخته و اما مبتلا امر حبه اعصاب بد با شد بذکر مذکور شده و نقل بسفر حب الصنوبر یا الخا معبیت نافع بود و بعضی قدما نوشته اند که اگر از صبر و شحم حنظل و سقمونیا یک درم فرفیون نیم درم حب ساخته در هر هفته یکبار بدهند بدین طریق که اول دوازده قیراط شروع نمایند و در هفته دوم هژده قیراط و در هفته سوم بیست و چهار قیراط و همچنین در هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد در تنقیه اعصاب عجیب دارد و ابن بیطار و انطاکی گوید که علاج فالج و لقوه و تشنج رطبی و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج همان است که در سکته گذشت لیکن بهتر آنست که علاج اینها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب موت می شود و از اکل ارواح و ابخره از آن خارج شود منع کنند و از ثوم و عسل و عود و قرح و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود اثر نمایند و در خواص آمده که چوب طرفا لقوه و فالج انجورا و اطلاء و شرب او در طرف آن نافع تشنج

علاج امراض عصبی دموی و صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و خدر و اختلاج است و در دموی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الثعلب بست تولہ حل کرده دهند و یا شربت اسطوخودوس یا شربت لیمو یا سکنجبین ساده یا نیلوفری دو تولہ در عرق کاسنی بست تولہ و بید مشک و عرق کیوڑه و عرق بید ساده هر یک ده تولہ حل نموده بدهند و بعد از نضج [illegible] از عناب پنج دانه سپستان [illegible] شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاؤزبان هر یک شش ماشه مویز منقی بیست دانه تخم کاسنی دو تولہ اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین [illegible] فقاح اذخر کاسنی هر یک چهار ماشه سنا مکی یک تولہ مغز فلوس شش تولہ ترنجبین شش تولہ هلیلجات ثلثه هر واحد شش ماشه غاریقون روغن بادام هر واحد شش ماشه مسهل دهند و [illegible] لعاب گاؤزبان تخم خطمی تخم لسوڑه هر یک چهار ماشه [illegible] چهار ماشه [illegible] و در صفراوی لعاب بهدانه چهار ماشه عرق گاؤزبان پنج تولہ شربت بنفشه یا شربت انار دو تولہ بدهند و بعد از نضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان ده تولہ آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فلوس مطبوخ بنوشانند و
اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد [illegible] السوس هلیله زرد افتیمون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف است که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص یا باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای عضوی را گویند و بقول مخصوص محقق مختص بعرف اطبا استرخای یک شق بدن است در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد [illegible] سالم بود و یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق اگر بهر دو جانب تمام بدن بغیر از اعضای سر [illegible] بود [illegible] گویند و اگر بهر دو شق غیر بدن [illegible] بود و بالجمله سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه محتبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد و طریق روح [illegible] یا افتد [illegible] باشد در آن و لیکن بعضی اعضا از آن قوت [illegible] نشود بجهت فساد مزاج شود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت [illegible] غایت نرسد [illegible] حس و حرکت را منع نکند چنانچه در اصحاب [illegible] دیده میشود که در التهاب با وجود حرارت شدید آنها حرکت و حس التهاب [illegible] و [illegible] حس و حرکت اکثر برودت و رطوبت [illegible] است که برودت منجمد روح است و تخدیر و انجماد آن کند و رطوبت عضو را مهیا بلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلغمی بود و لیکن [illegible] باشد و این اکثرین [illegible] و احیانا عام بود و بلکه در یک عضو خاص عارض شود و چون [illegible] مذکور است آن لیس فالج و استرخای اکثر اعضا بسبب احتباس روح باشد و سبب احتباس روح انسداد بود یا تفرق [illegible] و منافذ بود [illegible] اعضا بقطع عصب در طول و انسداد یا بسبیل انقباض مسام و یا بسبیل امتلاء اخلاط ساده و یا بسبیل ورم حار مع [illegible] بود و آن [illegible] فالج [illegible] انقطاع روح از اعضا انقباض مسام یا امتلاء [illegible] یا ورم یا قطع عصب باشد و انقباض مسام یا از [illegible] عضو بود از خارج و آن استرخا باشد در [illegible] حس حرکت [illegible] یا [illegible] انکل گردد و یا از انضغاط شدید [illegible] یا سقطه یا میلان فقره [illegible] و جسم [illegible] خلع مفصل و یا غلظ جرم عصب [illegible] بشکف مسام عارض شود و [illegible] و آن [illegible] باشد که از بطون دماغ [illegible] و در تخلخل کل اعصاب جاری گردد یا در مبادی اعصاب یا شعب اعصاب [illegible] و [illegible] روح [illegible] کنند و آما ورم [illegible] و منابت اعصاب [illegible] و آما قطع عصب [illegible] در طول باشد مانع نفوذ روح [illegible] حس و حرکت [illegible] بشود و [illegible] در عرض باشد [illegible] بسیار [illegible] مقطوع بیش از قطع متصل [illegible] و بسیار باشد که [illegible] حرارت [illegible] بدنی یا نفسانی [illegible] اعصاب [illegible] سائل گردد و فالج آرد و بدانکه سبب فاعل اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن [illegible] مفلوج گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق [illegible] نخاع افتد کل بدن سوای

اعضای وی مفلوج شود لیکن گاهی جلد حس کرده اگر در شق واحد از نبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از سر و عام بود و اگر از نبت نخاع فرو تر بود و جانب یک شق باشد اعضائیکه
متصل بعصب نبت منتهی مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب یا شعبه از ماده یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخاء عضوی که بآن عصب یا شعبه تعلق داشته باشد واقع شود مثلاً
در زبان و حنجره و مری و مثانه و معا مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شتا بود در ستا و در مشایخ و مزاج بارد رطب و شخصی که ادمان تدبیر غلیظ مولد بلغم نماید
عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا در آن و در باد جنوبی و در غیر نیجاد تا شصت سالگی که دماغ بارد و ممتلی باشد و دفعةً حرارت یا بیوست قوی سد سبیل نوازل اندفاع از
سر بالشیان می‌بندد و اگر فالج بحران در فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و از نوع فالج آنست که بطریق بحران در امراض حاده افتد و بدان ماده بسوی اعضا منتقل گردد و این بهر آنست که چون
طبیعت بسبب سن یا بسبب ضعف خود ماده را باستفراغ تام پاک نکرد پس باقی ماده در نواحی دماغ بماند و بعده منتهی صداع و گرانی سر باقی ماند بعده طبیعت آنرا بطور دفع نقل و دفع کند بطرف [illegible] نخاع
تام پس فالج مانند آن پیدا کند و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مزمنه بسبیل بحران نیز منتقل بفالج گردد و قولنج شدید الالم در اکثر موجب استرخای اطراف و خلع مفصل از انها
و بیرون گردد هنگام انقضای مرض بسبیل بحران و دفع طبیعت فضول از عمق بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و بسبب آنها [illegible]
بعضی [illegible] گردید و شخصی را دیدم که حرکت کتفین او معطل شده بود الا حس آن موجود بود و جالینوس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانه من قوم کثیر را قولنج عارض شد و کسی از
ایشان خلاص یافت خلاصی آن باسترخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس [illegible] منقطع از شدت اختلاف و در فالج مرداریت حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید که حل
فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل و بداند که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب گردد در بعضی مردم که بعضی اعضائی ایشان مسترخی با خلع و بعضی با تشنج مرتعش بسوی [illegible] آن معاینه کرده و گاهی
عضو مختلج یا تشنج واقع دیده شده و این نوع از بقراط نقل کرده کسی را که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام او بند گردد بعده او را استداد پس بمیرد مگر آنکه تب آنرا عارض شود و یا کلام او در ساعتی
که سکر او متحلل گردد جاری شود و مراد با اسکات کلام فالج است و جالینوس گوید که استمساک صوت مع استرخا لسان و اعضائیکه مفلوج شود در رنگ آن تغیر گردد و بولس گفته که استرخا حادث شده از
انخلاع بعض فقار قاتل است و ارکیغانس گفته که اگر مفلوج کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل تر باشد و اگر در کلام او [illegible] علت در دماغ باشد و علاج [illegible]
و بدانکه [illegible] متفاوت بود و هرگاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف صغیر متواتر شود و در آن فترات بلا انتظام واقع شود و قاروره مفلوج اکثر سفید [illegible] غلیظ و گاهی
زرد [illegible] و گاهی [illegible] ضعیف [illegible] یا ضعف [illegible] یا در عصب که گاهی بادی باشد و یا مرضی دیگر مقارن او گردد و سرخی [illegible] بسیار سرخ بود و گاهی
[illegible] مفلوج بارد بود گویا که [illegible] و لهذا [illegible] گردد [illegible] ساقط بود [illegible]
[illegible] مفلوج [illegible] باشد [illegible] و اگر سبب [illegible] مزاج [illegible] حرارت [illegible] افعال [illegible] باطل
شود و [illegible] و لاغری [illegible] اکثر بود [illegible] که علامت [illegible] که صاحب [illegible] افتاده بود و عضو [illegible] حس و حرکت او معدوم یا
[illegible] علت [illegible] شدید و امتلا [illegible] بود و تاریکی [illegible] سر و دست و پا و اختلاج در جمیع بدن [illegible] ثقل در حرکت و [illegible] در وقت خواب [illegible] بسیار [illegible]
و در آن ثقل [illegible] باشد و علامت خلع احساس [illegible] مفصل [illegible] خارج [illegible] خود [illegible] مفصل [illegible] بطریق تشخیص
[illegible] مرض [illegible] که مرض دفعةً عارض شده باشد [illegible] اگر دفعةً [illegible] حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه [illegible] اگر اقرار [illegible] کند و مرض [illegible] وقوع آن
[illegible] عصب یا قطع آن باشد و این هر دو لاعلاج است و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید و غلیظ
و گاهی [illegible] سرخ و زرد و غلیظ [illegible] و عروق [illegible] نبض بطی و متفاوت بود فالج رطوبی بلغمی باشد و اگر لمس حار و رگها [illegible] و غیره [illegible] و رنگ چشم و روی سرخ
بود فالج دموی باشد پس اگر فالج مادی در سرسام یا سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بسبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر عروض مرض
تدریج گوید و با آن تب و درد [illegible] در عصب فالج ورمی باشد پس ببینند اگر [illegible] شدید [illegible] حار باشد [illegible] در خدر بود و ورم [illegible]
باشد و اگر لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود و از تقدم وجع و ضربه یا التوا [illegible] سوال کنند و این دلائل ورم صلب باشد و اگر آثار ورم یافته نشود
و ملمس [illegible] بود از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بغایت سرد و یا ایستادن در آب سرد سوال نمایند اگر یافته شد استرخا از برودت و رطوبت ساده باشد
و الا تقدم ربط یا [illegible] فقره یا خلع مفصل [illegible] پس بهر کدام از این اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و [illegible] یا گردن و ملبند [illegible]

سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر بزوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقره است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو
بدشواری شود و عضو نرم نباشد سببش غلظ عصب یا غلبه یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هرگاه بول بی اراده جاری گردد نشان استرخای
مثانه باشد و اگر براز بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجمله علامت و علاج
استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری وغیره هر یک در مقام خود مانده گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور می شود

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بر مسطور یکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات وغیره بعمل آرند و ایضا بعد استفراغ مفلوج اقدام
نمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن و در میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل مادهٔ فالج بر نیاید بر ماء الاصول فقط تا یک چله گردانیده
حبوب منقی دماغ سیداده باشند و در آخر معجون سنبل وغیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهل روز فراغت ضرورت چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهل روز اعضا
بکشاید بکشاید و الا باز نگشاید لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کامل این مرض نضج کامل است و قبل از نضج کامل
اسهال ممنوع و مضرت و بروز دوم از مسهل اگر تب نبود باید منضجات مشتمل مقویات و مسخنات کبد اگر شوق است مؤف بود و مسخنات و مقویات قلب اگر شوق حب
مسلول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهل روز تقویت این اعضا ضرورت و بعد مسهل تقویت معده بمصطگی و زرنباد و فادانیا و اسطوخودوس سوده بهلیله مربا یا اطریفل
مسهل است چه اطریفل دماغ و منقی فصد است عضو مؤف یعنی دماغ است و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا بماء الاصول و یا ماء البزور جاریا معتدل بیاشامند و خورانیدن
تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلادر هرچه موجود باشد و ساسین دانیسا با عرق بادیان و شیرهٔ آن نافع است و مداومت یکدرم سداب تر با روغن دارچینی و لونگا مجرب است
و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون وج و مربای آن
بخورند و دیگر ادویه مرکبه مثل جوارش انبج علوی خان و سفوف انبج الثبان و خمیرهٔ اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب سرخ و سیاه و حب سیماب
و حب بلیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل آرند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط وغیر آن گاه ساده بمالند گاهی
جند بیدستر و عاقرقرحا دران روغنها آمیزند یا سوده در روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا مومیائی کانی در روغن حنا مالش نمایند که بعد
یافتن فلاح از فالج رفع ماندگی اعضا میکند و یا ضماد جوزبوا و بالنش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ عرق فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و آبزن
تخمیر حکیم علوی خان نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلد بارد به شهر گرم مفید بود و در مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب واجب است
و چون قریب صحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرقهٔ درشت بمالند و باید که در فالج بهر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبهٔ خون که بیمار سرخ
رنگ و جوان بود و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد درین صورت فصد جائز است اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا هم الکن در تقلیل غذا کوشند
بیان بعضی نسخ الکبت معمول در فالج منقول از مطب اساتذه کرام در روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب دو ماشه گاوزبان
عنب الثعلب پنج کبر هر یک شش ماشه عوض بیخ کاسنی بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر و نخود
یک وقت و بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود با شهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالائش عرق مکوه عرق گاوزبان نوشانند ایضا
در مرض خفیف صرف اصل السوس گاوزبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهله
افزایند ایضا برای مرد جوان در فصل صیف که استرخاء در قلیل قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاوزبان بیخ بادیان هر یک
شش ماشه در عرق عنب الثعلب و گاوزبان هر یک تولہ شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه و عود صلیب
دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه زوفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیر زرد هفت عدد تخم قرطم
یک نیم تولہ سنای مکی یکنیم تولہ افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش تولہ گلقند چهار تولہ روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل

سوم حب ایارج دادہ روز دوم از مسہل برای نضج مادہ و تقویت دماغ گل گاؤزبان سہ ماشہ پرسیاوشان چہار ماشہ بیخ کاسنی شش ماشہ اسطوخودوس چہار ماشہ جوشانیدہ
گلقند حل کردہ اول بلیلہ مربی خورانیدہ بنوشانند ایضاً در حال خفیف دماغ کہ حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش ہوای سرد معلوم شود مارالعسل
از گاؤزبان چہار تولہ در سہ آثار آب جوشانیدہ عسل پاؤ آثار داخل کردہ باز جوشانیدہ بدہند و گاؤزبان گل گاؤزبان ہر یک پنج ماشہ پرسیاوشان ہفت ماشہ
نبات یک تولہ در عرق بادیان پاؤ آثار جوش دادہ بطور قہوہ بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سہ روز کہ تخفیف شود و قبض باشد گلقند عوض نبات کنند بادیان
بادیان مکوہ گل بنفشہ گل سرخ ہر یک ہفت ماشہ گاؤزبان گل گاؤزبان ہر یک پنج ماشہ عوض بیخ کرفس بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزودہ منضج دہند و
بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشہ سنای مکی یک تولہ تربد سفید سہ ماشہ مغز فلوس ہفت تولہ روغن زرد پنج ماشہ اضافہ کردہ مسہل دہند بدستور روز ہم
تبرید و بعد دو مسہل چند روز منضج دادہ حب ایارج خورانیدہ بعد تنقیہ معجون فلاسفہ دہند ایضاً بصورت مرض خفیف بعد مارالعسل در منضج بلغم
گاؤزبان پنج ماشہ عوض اصل السوس بیخ بادیان و انجیر افزودہ دہند بعد نضج روز سیوم ہم اجزای مذکورہ و سنای مکی و مغز فلوس گلقند و روغن بادام در منضج
اضافہ کردہ مسہل دہند و بعد تنقیہ کامل عود غرقی عود صلیب مصطگی سورنجان ہر یک نیم ماشہ در گلقند آمیختہ ہمراہ عرق بادیان بخورانند و عود صلیب
سورنجان بتدریج اضافہ کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند ایضاً اگر در فالج از گرمی ادویہ منضج اسہال و سوزش بول و درد گلو عارض شود و ادویہ
شدید الحرارہ از منضج موقوف نمودہ گل بنفشہ گاؤزبان تخم خربزہ تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوہ و عرق گاؤزبان غرغرہ کنند و عناب در دہن دارند
یا منضج از خیساندہ تخم خیارین گل بنفشہ گل گاؤزبان ہر یک شش ماشہ عناب چہار دانہ مویز منقی نہ دانہ در عرق مکوہ شش تولہ عرق گاؤزبان پنج تولہ شربت
بزوری معتدل دو تولہ نیم گرم بدہند و اگر اسہال زیادہ بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چہار تولہ داخل کنند و روز شانزدہم اسطوخودوس گاؤزبان تخم خطمی بیخ سوسن
اصل السوس پرسیاوشان ہر یک شش ماشہ بادیان نہ ماشہ سپستان نہ دانہ سنای مکی تولہ تربد شش ماشہ بادرنجبویہ چہار ماشہ تخم خربزہ نہ ماشہ عود صلیب
چہار ماشہ عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کردہ شب خیسانیدہ صبح جوشانیدہ مغز فلوس ہفت تولہ ترنجبین چہار تولہ گلقند سہ تولہ
عرق بادیان پنج تولہ روغن بادام شش ماشہ داخل کردہ غاریقون سہ ماشہ خوردہ بنوشند و بعد نخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ دہند روز دیگر اصل السوس
بجای عناب تخم خیارین در نسخہ منضج سابق افزودہ دہند و بجای مارالعسل عرق بادیان اگر اسہال کم شود روز سیوم ہم در آخر شب حب ایارج تولہ روغن بادام
دو ماشہ چرب کردہ ہمراہ عرق بادیان و مکوہ بخورند و صبح بسفایج چہار ماشہ مغز قرطم شش ماشہ تخم کشوث چہار ماشہ عوض تخم خطمی و سپستان سنا و تربد و بادرنجبویہ
و پرسیاوشان در نسخہ مسہل اضافہ کردہ بدہند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشہ گل گاؤزبان گاؤزبان ہر یک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ
عود صلیب چہار ماشہ تخم خربزہ نہ ماشہ در عرق مکوہ دوازدہ تولہ عرق بادیان نہ تولہ شب تر نمودہ صبح صاف نمودہ شربت بزوری داخل کردہ دہند روز بستم در منضج
شش ماشہ عناب چہار دانہ پرسیاوشان شش ماشہ بادرنجبویہ برنجاسف ہر یک چہار ماشہ سپستان یازدہ دانہ عوض عود صلیب اضافہ کردہ گلقند بجای شربت بزوری
داخل کردہ دہند و تا چہار روز ہمین منضج دادہ روز بست و چہارم حب ایارج بدستور خوردہ صبح گل بنفشہ اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویہ کاسنی شش ماشہ
سنای مکی تولہ گاؤزبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خشک دانہ ہر یک شش ماشہ بسفایج فستقی چہار ماشہ مویز منقی نہ دانہ تخم خربزہ پرسیاوشان ہر یک نہ ماشہ
شب در عرق مکوہ عرق بادیان ہر یک دوازدہ تولہ تر نمودہ صبح جوش دادہ مالیدہ صاف نمودہ مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کردہ بدہند روز دیگر گل بنفشہ
گل گاؤزبان تخم خربزہ ہر یک شش ماشہ مویز منقی نہ دانہ اصل السوس چہار ماشہ شب در عرق گاؤزبان و عرق مکوہ تر نمودہ صبح مالیدہ صاف نمودہ
شربت بزوری معتدل انداختہ نیم گرم بنوشند ایضاً در فالج رطوبی کہ مزاج اصلی حار بود بعد مارالعسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب
مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیدہ گلقند آفتابی مالیدہ صاف کردہ تودری سفید پاشیدہ دہند بعد از نضج مادہ بروز مسہل بیخ کاسنی
انجیر زرد سنای مکی افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند شیرخشت ہر یک چہار تولہ روغن گاؤ شش ماشہ داخل کردہ
دادہ شد بعد دو مسہل تا دو روز بجہت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطگی سودہ یک ماشہ بہلیلہ مربی یک عدد سرشتہ ہمراہ اسطوخودوس گاؤزبان

هریک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری دو توله حل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور دهند بحران بیشتر هلیله
افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعضای رئیسه و درد پای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هریک شش ماشه
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هریک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطگی سورنجان هریک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری
سفید پاشیده دهند و روز دوم بجای شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد پا است جهت درد ساق و پای که از حرکات باد و بشرکت عضلات ایارج
در فالج پیدا شده سهل چون درد پای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیله مربی و مصطگی در نسخه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند بعد طبیخ
اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابریشم خام تخم کاسنی هریک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه
با عرق بادیان ده توله دهند بعد از استفراغ مسهلها و تنقیه تمام و کمال اگر تشنگی نماند بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در طول مده و در ابتدای فالج و در شب آب
نمیدهند بگرد ... ورت تب و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی ماند سورنجان مصطگی هریک یکماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه اسطوخودوس چهار ماشه
مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات دو توله بدهند و در سوم بیخ تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هریک چهار ماشه در منضج بلغم اصل السوس بیخ کرفس
افزوده بعد نضج ماده ... گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بید انجیر و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و
بعد دو مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح بدرقه دهند بعد معجون با نسخه تحفه که دران جوزبوا و بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس عنبر خورانند ایضا
در فالج عضوی که بعد ... و امثال سه می قند بار العسل و عرق گاوزبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب بعرق ...
عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان ... صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند ... بجای آب عرق مکوه ایضا در فالج مع اللقوه ... بعد ...
سورنجان سوده با اطریفل صغیر سرشته خورانیده بالائش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان مالیده بنوشانند با طبیخ دارچینی گاوزبان انیسون بادیان جوشانیده
با گلقند یا با سورنجان بوزیدان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند ایضا در فالج مع اللقوه
بعد تدابیر معموله و مسهلها مصطگی سوده بهلیله مربی سرشته بخورند بالائش گاوزبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی
برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب تودری سفید افزایند غذا ماء اللحم و قلیه و روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس
افزایند و عوض نبات گلقند کنند و روز چهارم مصطگی سوده بهلیله مربی سرشته اسطوخودوس گاوزبان جوشانیده شربت بزوری تودری سفید دهند و روز پنجم اسطوخودوس
عود صلیب سوده با اطریفل صغیر سرشته همراه گاوزبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلاو مرغ
با جوارش عود گاهی با طبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیره تخم کاسنی شش ماشه گلاب دو توله نبات یکتوله با زیره با شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق
عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه باز اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه
دهند ایضا برای فالج مع اللقوه که صدره را بارعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاوزبان وقت شام
و حب تریکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره با آب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل ایضا در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار
گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانه هیل دو ماشه نبات یک توله در عرق گاوزبان دوازده توله جوش داده بدهند
و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله هریک دو ماشه مقل ازرق یک ماشه کوفته بیخته با عرق
بادیان دهند ایضا در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هریک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل
دو توله حل کرده بدهند و یا تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا بار العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه یا بار العسل یا آثار و اگر بعد مسهلات
بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضا بعد تنقیه برای تعدیل و
تقویت درین مرض دواء المسک حلو خورده بالائش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آمیخته بنوشند یا معجون سورنجان

خورده بالای آن بادیان بیخ بادیان سورنجان بوزیدان هر واحد یکمثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند و تریاق فاروق که مقوی حرارت غریزی است
بقدر نخود در شهد خالص آمیخته بخورند بالای آن عرق گاوزبان بنوشند ایضاً که زنی را لقوه لیچه تپ شود و از استعمال مسهلات فالج بهم رسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات
آن صحت کلی نشود بارچه در روغن دیودار علوی خان آلوده در روزی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علوی خان یک توله همراه عرق
تنباکو هفت توله بخورد و وقت شام حب ترکی و شونیز و جوز بوا هر واحد یکماشه در عسل یک توله بلیسد ثابت و یکبار در هر روز سه چهار مرتبه از اشتعمال
زنجبیل فلفل گرد بوره ارمنی هر یک سه ماشه سائیده بر زبان بالد

ذکر ادویهٔ مفرده مفیدهٔ استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا با آب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل یا درهم درم مغز جوز و یا عرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ
کفری و یا بیخ سوسن و گل او یا آب یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا افیون ربع درهم سکبینج مثقال اشق هر یک نیم درهم و یا سکبینج یکدرهم با آب گرم و یا حلتیت بقدر
باقلا صبح و شب بجلاب یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا بوست ابهل با آب گرم و یا طبیخ دارشیشعان و یا بیخ حاشا و یا رب مسلوق متطیب به شراب و
یا فوه الصبیغ بعسل و یا تخم فندول و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا داربیبی و یا دوقو و یا اسطوخودوس و یا سنبل و یا لحم عصافیر و یا
لحم شقاین و شرب و تمریخ بروغن حب الصنوبر کبار و یا روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سیر و یا روغن آس
و نشر و ضماد قسط و یا برگ غار و یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلنجه و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرح و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا
خاکستر چوب انجیر کرده با تنکار آن نموده باشند و یا روغن غار و یا زیت که شحم حنظل در آن جوشانیده باشند و یا افیون یکدرهم در زیت ده درم حل کرده و یا فرفیون
بروغن قسط و یا میعه سائله مطبوخ بزیت یا تنها و یا جند بیدستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قفر مخلوط بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا
بزیت و یا روغن ضفادع و یا روغن زهره فندول و ضماد خردل و فلفل و یا سداب یا شیطرج با آب قرنفل سرشته و یا تافسیا و یا خردل سوده در قیروطی روغن بادام و موم آمیخته
و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غذیه و یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریائی شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ پنجنگشت و تخم او و یا مرزنجوش و فوذنج
و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب و زیت و آب بابونه و تخم کرفس و نانخواه تا آنکه فانی گردد و یا آب کبریتی و غیره طبیخ بیخ کبر و حقنه سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شحم حنظل هر واحد نافع است

بیان ادویهٔ مفرده نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مجرب و در دهن جوز بوا در دهان و اندختن آب آن و کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیره و کذا مغز حب الصنوبر کبار از نیمدرهم تا دو درم بشراب یا عسل یا زنجبیل
و کذا خوردن بچه کبوتر که سر او دور کرده جوشانیده آب بنیداز ند و در آب گرم بخته باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ نشستن و کذا غذا کردن با آب نخود سیاه در آب
بخته و بزیت و صعتر سطبیه کرده و کذا خوردن عود البخور از مجربات من است و همچنین تیاذریطوس هر روز نیم درم صبح و نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب
صحیح است و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارهٔ بقلة او یا آملج یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جند بیدستر با عسل یا دو درم
بروغن جوز یا خصیة الثعلب یا حلتیت یکدرهم تنها و یا فلفل بعسل و یا یکمثقال با فوف بموم و یا نیم درم از آن سکبینج نیم درم همراه شراب یا نخود تا هفت روز متواتر تا بست یا نفط سفید در آبزن
حمام و بعد خروج از آبزن ماء الشراب نیز یا مغز حب القطن یا تربد یا روغن بلطیم یا نمر او یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شحم حنظل یا سداب مطبوخ با آب تا نصف بماند و یا ثوم یکدرهم یا العسل
سی روز متواتر یا سکبینج یا ماردین یکدرهم یا سنخال الطلا و دوام یا شربت عنصل یا پیاز او و مشوی معجون بعسل یا سرکه او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک
یا دار فلفل بعسل یا درونج بعسل یا کمون بعسل یا بیخ فاشرا شقاقل الشراب یا حیط تلخ دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا لک یا روغن جوز الاکل یا دارچینی یا بیخ آس بعسل یا نانخواه تنها
و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا افسنتین بعسل تا سی روز متواتر
یا جوز بوا یا شونیز یا بزر و فنجدبیح یا دارچینی با آب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک یا غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنها یا
با آب مرزنجوش دو درهم یا طالیسفر مثقال با ماء العسل یا عنبر یا مویزج یا جوز السرو یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا دو درم بشراب یا روغن آمله یا بیخ

یا داًورد یا بندق یا روغن او یا نافسیا بروغن زرد مخلوط یا پنج بنات او باریک سائیده در حریر آمیخته یا شحم قاوندی چهار درم در شوربای دراج
و یا کبیان یا ابهل یا صدف بحری سوخته یا اشق مثقال بعسل یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض با آب نخود سیاه یا مرخ مطبوخ تا ایام کثیره یا
فلفل سیاه ہر روز نیم درم بیک مثقال ایارج یا فوه الصبغ ایام کثیره بماء العسل یا ادهان وج و مربای آن یا تخم سید انجیر مثقال تا یا ده عدد بار پونه تنها و یا با
لوغاذیا یا اسقندروس یا فلنجه یا از علک البطم و فقاح اذخر و سکبینج حب بسته یا برگ کبر یا تخم یا پوست بیخ او با رطبه پخته مطیب بزیت و یا تخم او یا بیخ او کوفته یا
تخم تربیب و جند بید ستر به روغن مساوی یا جنطیانا یا روغن نارجیل یا بیخ نخود مریم و از لحوم اکل لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع **و غرغره**
عاقرقرحا بماء العسل و یا شحم حنظل و با سداب و یا مرزنجوش و یا کندش **و سعوط** سوسمبای یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک حبه از آن
بروغن زنبق و یا دانگی از آن بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا رته و یا عنبر و یا روغن یاسمین و یا شاہ بانگ و یا روغن
نرگس و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام **و شم** سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و داشتن آنها در مکان و یا کندش کوفته
در صره بسته و با مرو و یا **شی** عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جند بید ستر و کذا روغن جوزه و کذا روغن غار و کذا افرفیون بروغن زیت و کذا
جاوشیر بعضی روغنهای گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن یاسمین بری و کذا شحم قاوندی
در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن زقوم و کذا روغن بان که در آن مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده
در زیت جوشانیده و کذا خاکستر تاب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا اسقندروس بزیت و کذا بورق
و علک البطم و کذا روغن نارجیل **و طلای** جند بید ستر بروغن بان بر سر و یا قسط تلخ و یا لب باسه مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته
بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض بروغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته و بعض روغنهای گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد
جوشانیده و یا سپنج و یا روغن حنا و بیخ سوسن و سیوم و یا شاہ بانگ و یا بورق و روغن بان و موم **و ذرور** عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم
سر و عطوس بصمغ سداب و ادخال بقدر ادویه فالج مقوی فعل آنهاست **و استعمال** وسمه یعنی برگ نیل در حقنه فالج نیز نافع است و کر ادویه
که پیو یا شیم که در فالج و دیگر امراض عصبی بغمی مستعمل است **ایارج فیقرا** که اکثر اقسام صداع را نفع می کند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند
و فالج و لقوه و استرخای زبان و وجع مفاصل و قولنج سفید و دفع قولنجی نماید و با اطریفل منقی دماغ است و با گلقند منقی معده و گویند که بگذره ضربه
دارد و منافع آن غایت است سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطکی اسارون زعفران هر یک یکجزو صبر سقوطری دو چند همه ادویه
شربتی دو درم بعسل و آب گرم در حالتی که معده از غذا ممتلی بود **ایارج لوغاذیا** صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص
و جذام و درد گوش و بیضه و خوده و غیره امراض بارده مادی را نافع بود و شحم حنظل پنج درم بیا زعنصل بریان غاریقون سقمونیا خربق
سیاه اشق اسطوخودوس هر یک چهار و نیم درم افتیمون کما ذریوس مقل صبر هر یک سه درم جاوشیر فاریقون انیسون سافج هندی
فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج مر جاوشیر جند بید ستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل عصاره
افسنتین فربیون حماما زنجبیل هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بعسل سرشته شربتی چهار درم با آب عسل گرم بعد از
شش ماه استعمال نمایند **ایارج جالینوس** فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع است و بدن را از فضول غلیظه لزجه مختلفه پاک کند و استرخای مثانه
و خروج بول بی اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون بیاز عنصل بریان اشق سقمونیا خربق سیاه هو فاریقون فربیون هر یک شانزده درم بسفایج
افتیمون مقل ازرق کما ذریوس سلیخه فراسیون هر یک نه درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید دار فلفل دارچینی جاوشیر
جند بید ستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم در آن داخل کرده اند همه ادویه را کوفته بیخته بعسل
کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال **ایارج ارکاغانیس** هر مرض متولد از بلغم خام و سودا را نفع کند

وه دوا در صداع و تشنج و فالج وغیره امراض را مفید ست شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس غاریقون سیاه سقمونیا فلفل دار فلفل هریک چهار اوقیه
پیاز عنصل بریان فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هریک
دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال ایارج روفس نافع بلغم و مره سوداست شحم حنظل بیست درم
صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم کمازریوس بیست درم سکبینج جاوشیر هریک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی
زعفران زنجبیل جعده مرمکی هریک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشند شربتی از آن از دو مثقال تا چهار مثقال آبزن مخترع حکیم علوی خان
برای فالج و استرخا و دیگر امراض دماغی بارد مجرب النفع ست بگیرند آب کبریت و اگر نباشد آب خالص بیست من و بجوشانند و بران گل بابونه و
اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن تمام گل یاسمین سفید وج ترکی قوة الصباغین
پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ صنوبر پوست بیخ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب چوب چینی هر واحد دو کف انداخته بپزند تا ثلث
آب بپرد و صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده خرگوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده زنده را بسته در همین جوش
دران اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را دران بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و
قلت و کثرت آبزن بجهت احتمال طبع مریض ست و بعد خروج بر عضو ماؤف روغن قسط یا روغن گرگان بمالند تریاق کانیه منافع این تریاق
از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج و لقوه سود مند و باد را بشکند و دفع اذیت سموم کند زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار
مرمکی قسط تلخ زرد چوبه جنطیانا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا ده سال می ماند
شباد ریطوس اکبر بجهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض عتیقه مزمنه بارد رطب و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم
و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا نافع ست و استعمال بی مشقت کند و در بول و حیض بود و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل مرمکی جنطیانا حب بلسان تفاح اذخر سوجما هریک
دو درم زعفران دارچینی وج مصطگی روغن بلسان هریک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمازریوس قسط افتیمون هریک چهار درم
اسارون سلیخه سقمونیا هریک شش مثقال صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته
باشد چندان عسل سرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون و سلیخه و سقمونیا
هریک شش درم ست و مو و حما یک درم جلاب معمول در اکثر امراض دماغیه عصبیه سوداویه بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده
باشد و در لقوه و فالج بجای ماء العسل بعمل می آید قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر واحد یک رطل
و گاهی عوض گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده می شود همه را بر آتش ملائم بپزند تا [illegible] آید پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس
هریک ده مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده با آن ضم نمایند و بر آتش گذارند
که بغایت لطف شده قوام معتدل ماند و در شیشه نگاه دارند و هر گاه که تقویت و تفریح منظور باشد قند عنبر اشهب دو دانگ زعفران
یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتی که تسخین زیاده تر مطلوب گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوز بوا بسباسه مصطگی در میان آن افزوده
شود جوارش اترج نافع لقوه و فالج و استرخا و مقوی معده و دماغ و اعصاب و مجرب النفع ست تالیف حکیم علوی خان تنبیر
الله مغفرت شتی مثقال یک شب در عرق بهار نارنج و گلاب هر واحد یک صد و پنجاه مثقال بخیسانند روز دیگر بجوشانند
تا مهرا شود از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون انیسون نانخواه بهمن سفید دارچینی

سعد کوفی طالیسفر سلیخه قرنفل گل سرخ قاقله هیل قرفه کاشم کندر مصطکی هریک سه مثقال جوزبوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب عود هندی قرنفل هریک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک ترکی هریک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بدارند و عسل مصفی سه چند وزن ادویه در آمله داخل کرده بقوام آرند پس ادویه بپرشند شربتی یک مثقال تا دو درم وگاهی جند بیدستر و حب دارخطائی هریک یک مثقال داخل می سازند حب ایارج بنسخه معمول خود جمیع امراض بلغمی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هریک یک درم حب النیل غاریقون افتیمون هریک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هریک یکنیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند حمایل شربت ست و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب مسطور شده و در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کثیرا هریک چهار سرخ عوض افتیمون مرقوم نمود حب مجرب از والد حکیم علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و بثور سوداویه مقل ازرق افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی عود صلیب انیسون هریک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ اسطوخودوس هریک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره بپیچند دو مثقال بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند دواء المسک حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را نافع ست بنسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جند بیدستر یک درم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل سافج هندی هریک دو درم مروارید ناسفته کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد هریک دو مثقال نبات یا عسل سه چند بدستور معمول تیار ساخته بکار برند روغن بید انجیر که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات ست و درامراض بارده دماغی و قولنج و غیره شربا و طلاء مستعمل میشود مغز تخم بید انجیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف همی گیرند و در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس از آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید روغن بید انجیر مرکب لقوه و فالج را نفع دارد و سده جگر و سپرز بکشاید و قولنج را دفع کند تا نخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هریک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی اسن خشک هریک ده درم شیطرج هندی مقل هریک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد هریک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوزبوا بسباسه شونیز قسط کرویا هریک چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو روز نرم شود صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بید انجیر آمیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم تا سه درم با ماء الاصول و بالش از روغن نیز نمایند روغن قسط بنسخه معمول نافع ست بجهت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم ابهل زنجبیل اشنه سنبل الطیب سافج هندی قرفه بیخ عاقرقرحا مهر و اسد پنج درم قرنفل چهار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون بیک رطل آید صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند بعده جند بیدستر فرفیون جوزبوا مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند روغن اسقیل تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکار چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که جهرا شود و از دست مالیده صاف نموده عاقرقرحا جند بیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هریک یک مثقال مشک نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند روغن حب از اختراع موصوف الیه جند بیدستر فلفل سفید عاقرقرحا تخم حنظل فرفیون حلتیت هریک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته در یک رطل لبن ادمی و روغن سداب داخل کرده در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بهم زنند و روز هشتم بمالانند و بفشرند و باز ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب بدستور دارند و بجنبانند و روز هشتم صاف نموده باز ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند روغن قاوندی مرکب از ترکیب ممدوح الیه

که در فالج و مفاصل وغیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تلخ راسن عود بلسان هریک پنج درم سنبل الطیب سافج هندی
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هریک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت ده رطل داخل کرده بجوشانند
که آب رفته روغن بماند مالیده صاف نموده شحم قاوند شانزده درم مومیائی چهار درم دران گداخته مصطکی سه درم جندبیدستر دو درم سوده
آمیخته بکار برند روغن کلان معمول برای فالج و لقوه وغیره امراض بارده قسط چرایته افسنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد
سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن قرفه اشنه راسن سلیخه مر قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون
سکبینج جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه لسباسه دارفلفل کندر هریک دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز سعتر تخم بید انجیر مقل هریک
چهار ماشه مصطکی دو و نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند بعده بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف
نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پاؤ آمیخته باز بجوشانند که آب تمام جذب شود و روغن بماند
پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هریک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده نگاه دارند
روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شوره سه آثار هر دو را در دیگ انداخته و
بطریق گلاب یکشند مثل عرق بر می آید آن را نگاه دارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گھڑی پارچه بر بدن بندند از
تا باد بر بدن رسد بعد دو گھڑی پارچه بپوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبھر پاؤ آثار نوشادر شوره قلمی
هریک یک چھٹانک شنگرف یک توله قرنفل جوزبوا گل دارچینی افیون هریک نه ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته بنچه
وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته مالش نمایند و یا لاپنبه کهنه ببندند برای امراض بارده و ریحی مجرب
ستها و بقرع انبیق کشند بعمل آرند روغن جواصل معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض بارده دماغی جواصل
یک عدد سنبل الطیب لسباسه سورنجان بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زریره عود صلیب دارچینی هریک دو ماشه
قسط بحری قرنفل هریک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و
آب دو من برسر آن ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند روغن مجرب بجهت خدر و رعشه و فالج و استرخا
و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان قصب الذریره قسط تلخ هریک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون
هریک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مغاث بغدادی بوزیدان هریک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب
بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین و روغن بابونه و روغن زنبق
هریک دو مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هریک سه مثقال
جوزبوا زنجبیل هریک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بیخته در هاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بر آن چکانند
و بدسته بمالند تا تمام روغن با آن مخلوط گردد بعد از ان مومیائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگاه دارند روغن برای اختلاج
وغیره آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل جوزبوا فلفلموبه مال کنگنی خردل فرفیون هریک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل
غبار بسایند و بعد از ان در کهرل انداخته صلایه نمایند تا و پهر اندک اندک روغن انداخته بعد از ان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا
در جای گرم بر منبت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند سفوف اترج از اختراع حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه بابد جات
برای فالج و استرخا مفید پوست زرد ترنج بادرنجبویه فقاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی هریک پنج مثقال اسارون بهمن
سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرد مانا هریک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هریک نیم مثقال ورق طلا

کمازریوس هریک چهار دانگ جوزبوا زراوند طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کرباسندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا تخم سیسالیوس اسطوخودوس هریک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک جرمی پانزده مثقال کوفته بیخته بهرروز یک مثقال صبح با ده مثقال عرق بادرنجبویه بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج و لقوه و صرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب ناسه شبانه روز خیسانیده بجوشانند و صاف نموده اسطوخودوس پاؤ آثار گل گاؤزبان چهار توله گاؤزبان نیم پاؤ علیحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هردو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آثار بقوام آرند پس عود هندی مصطگی دانه هیل دارچینی عود صلیب سازج هندی بسفایج خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل هریک یک توله بسباسه جوزبوا زعفران هریک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی و دماغی بعد تنقیه و صحت جهت تعدیل مزاج و تقویت مستعمل ست و خصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آن را بردارند پس قرنفل خولنجان مصطگی دارچینی عود دانه قاقلین بسباسه جوزبوا اسازج هریک دو درم فلفل سیاه یک درم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند و صره را آناً فاناً مالیده باشند و بعد قوام فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاه دارند و اگر عنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهترست **طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجمل خان** سورنجان بوزیدان قسط تلخ خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و فقار گردن کنند **طبیخ ضبعه عرجا** برای فالج و استرخاء و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه حرمل شبت برگ غار سداب زنجبیل هریک یک من مجموع را در نه صد من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعه عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن را در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه بگذرانند و تر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخرى چنین کنند **عرق تنبول خوشبو** جهت فالج و لقوه و جمیع امراض بارد دماغی بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هریک دو سیر فوفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد ورق گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبانه روز گذارند پس آن را عرق کشند و عطر آن را گرفته علیحده نگاه دارند و عرق آن را در شیشها کرده جدا نگاه دارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند **عرق تنباکو** از اختراع متاخرین ست برای فالج و لقوه و استرخاء و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سده و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هریک پنج مثقال دارچینی قرنفل اظفار الطیب حاشا هریک دو مثقال همه را در چهار من تبریزی آب یک شبانه روز بخیسانند پس عرق بکشند و هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول حکیم اکمل خان** که در فالج و غیره امراض بارد دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پاؤ نانخواه خولنجان زنجبیل هریک پاؤ آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هریک نیم پاؤ عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور معمول عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق کیتکی اجمل خان** که همان نفع دارد گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسه وج ترکی بادیان خطائی هریک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق تنبول ذکاء الله خان** که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هریک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هریک دو اوقیه برگ تنبول پخته سه پاؤ نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت تنبول چهار توله و تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی علوی خان** که در فالج و امراض بارد دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال درونج عقربی خولنجان تودریین شقاقل سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هریک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هر یک بست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هر یک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هر یک یک درم زعفران
پنج درم آب بشکر و گلاب کهنه هر یک پنج آثار دستور عرق کشند خوراک از ده تولہ تا بست و پنج تولہ عطوس که تنقیه دماغ کند و لقوه و فالج و صرع
راسود مند است کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جند بیدستر هر کدام یک درم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل
دو درم شونیز یک درم کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند غرغره مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجمل خان
خردل زرنباد دارفلفل زنجبیل شونیز سانج مویزج عود هندی هر یک سه ماشه وج ترکی عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب
هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هرگاه نیم سیر آب بماند صاف نموده
عسل سفید دو تولہ نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی در ان حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر
مجرب است نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفا
خشک هشت درم صعتر ده درم پنج سوسن هفت درم شونیز پنج درم مرزنجوش ده درم دارفلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان با یک
درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند که عجیب الاثر است گلقند عسلی که در امراض بلغمی مستعمل می شود برگ گل سرخ
یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود و تا چهل روز در آفتاب گذارند [illegible]
گلقند شکری لعوق نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه قرنفل سیاه دارفلفل خولنجان دارشیشعان
قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل دو چند ادویه بسرشند و بعمل آرند ماء الاصول بالبزور از مجربات والد علوی خان مستعمل برای
انضاج مادهٔ فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هر یک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست
بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم
بیاشامند و گاهی درین نسخه بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس و کمادریوس و حاشا و اسطوخودوس و اسقولوقندریون و قنطوریون دقیق هر یک یک مثقال
اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی ازینها بوزن دو درم
داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی سیاو
هر یک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی یا سکنجبین معتدل یا بارد نمایند معجون بهمن سیر معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و
بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی
را برافروزد و پیران بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و باسه وزن عسل و شش درم
روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد
مصطکی قاقله صغار و کبار پوست بلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم خوراک هفت ماشه
تا یک تولہ نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و مداومت آن ایام
زمستان تا چهل روز مفید گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک بست و پنج مثقال بسفایج بلیله سیاه پوست بلیله کابلی عنب الثعلب هر یک دوازده مثقال
و نیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده صبح بجوشانند که ثلث بماند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل
در ان مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود پس دو رطل شیر ماده گاو در ان انداخته بجوشانند که شیر غلیظ گردد از پارچه صاف
نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و لحم لحم کفچه زنند تا سوخته نگردد پس سه چند عسل [illegible] زنجبیل
فلفل سیاه و سفید و سلیخه و کبابه و دارفلفل و قرنفل و خولنجان و بهمنین و شقاقل و گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران عنبر [illegible] هر یک یک مثقال [illegible]

آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند و بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که بهمان نفع دارد براده چوب چینی بیست توله
گل گاؤزبان بهمنین شقاقل هر یک دو توله خصیة الثعلب چهار توله خولنجان سه توله ابریشم مقرض یک توله جدوار خطائی ورق نقره هر یک دو درم مغاث بغدادی
سه مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام ساخته بسرشند خوراک یک توله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و
نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی
آمله مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه تا رجیل هر واحد ده درم تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم
بعسل مصفی دو وزن ادویه با سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون هرمس تلیین
طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا
را نفع دهد و ریاح بشکند و گرده و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد پلپل غاریقون اسارون وج قردمانا تخم سداب
هر یک دو اوقیه نانخواه قرنفل هر یک ده اوقیه حاشا تخم کرفس هر یک سه اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراسالیون کمافیطوس اسقوردیون
هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام ربیع از مثقال تا دو مثقال استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج و لقوه
و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند و روز دوم شیر او دور نمایند و شیر تازه در آن داخل کنند
همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچله مذکور را در صره بسته در آن دیگ معلق بیاویزند که به دیگ ملتصق شود و در
آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده براده یا ریزه از سوهان نمایند بیست درم براده آن بگیرند پس فلفل سفید
فلفل سیاه دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله صندل سفید زعفران دارفلفل
بادیان هر یک یک درم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مؤلف تحفه جهت قطع عادت
افیون بغایت مجرب است و در رفع فالج و لقوه و استرخا و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول بغایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر
خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده نرم صلایه کنند و گل گاؤزبان چهار مثقال [illegible] زرنباد شقاقل صندل سفید آمله بلیله سیاه هر یک
دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه هر یک سه مثقال قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال
تا دو مثقال مداومت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارد دماغی و خدر را بسیار مفید عود صلیب دارچینی
خصیة الثعلب هر یک سه ماشه مصطکی بوزیدان شقاقل خولنجان بهمنین گاؤزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب اشنه بسباسه برگ فرنجمشک سعد
کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دارفلفل فلفل درونج عقربی لسان العصافیر نعناع اسارون
اسطوخودوس ساذج هندی سلیخه هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون بسازند
ذکر ادویه هندیه نافع فالج که آنرا دهرنگ گویند بعضی اطبای هند مینویسند که در ابتدای فالج اگر ماء العسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته بجوشانیده
استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سویه اجوائن هر یک سه ماشه بالچهر چهار ماشه بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله
یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه نیم پاو باقی ماند صاف نموده بنوشند و بعد نضج تا پانزده روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیپال سوده اند و حب هندی حب گل [illegible]
نیز میدهند و بعد از تنقیه [illegible] جو کراج درخت [illegible] سیماب [illegible] استعمال می نمایند و مالش روغن دهتوره مجرب است و اگر سونف
سونته و پیپلا مول [illegible] جوشانیده بعسل [illegible] سفید [illegible] بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر [illegible]
یک عدد یا دو عدد [illegible] برگ تنبول [illegible] بخورند برای [illegible] مزاج صاحب فالج [illegible] تنقیه مفید بود و اگر با فالج سرفه بود فلفل [illegible]
پانچ جزو نبات سوده اندک اندک در دهن گیرند که [illegible] عاقرقرحا [illegible] بعسل آمیخته بر زبان مالند مجوز زنجبیل [illegible]

هر یک یکدام پخته برگ بکائن برگ سنبھالو هر یک پاؤ آثار در دو آثار آب جوشانند هرگاه نصف باند در جای محفوظ از هوا بخار آن گیرند جوگمراج گوگل جهت فالج و لقوه
و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونٹھ پیپلا مول چیته حب پیپل منیگ در روغن گاو برشته اجمود سرسون زرد زیره سیاه زیره سفید
هینگ اندرجو تلخ پاوه بای برنگ گج پیپل کٹکی تیس بھارنگی بیخ موریا جمیع اشیا را مساوی گرفته دو چند آن ترپھله گیرند بعده هموزن مجموع ترپھله اشیای
سابق گوگل چھلسیا بگیرند و همه را سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورد خوراک تمام یک توله است نوع دیگر
تالیف چیده حکیم فتح الله و این در فوائد مذکوره قوی تر از نسخهٔ اول ست دار فلفل فلفل بھنگره هر یک نه درم زنجبیل قسط تلخ دیودار سوبر عاقرقرحا فلفلموی
زرنباد هر واحد شش درم تیجیل چند سید ستر هر یک دو درم پوست چیته کباب چینی تخم سن هر یک سه درم پودینه پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته
گوگل را نرم بکوبند و به روغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای سوده قدری قدری داخل کنند و قدری روغن بادام
بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک توله شربت کامل ست حب چیپال در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت مستعمل گیرند
چیپال یعنی حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان او و مغز آن ست دور کنند و مغز او در پارچه باریک صره بسته
سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در آن آویزند بنوعی که صره در سرگین غرق باند و به ته دیگ نرسد و دیگ را بر
آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته اندکی هلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و
تا پنج حب بخورانند حب هینگ برای اخراج مواد بلغمی و ازالهٔ درد اعصاب ساقین از قدیمین مجرب نوشته گیرند هلیله سرخ و زرد چوب نمک لاهوری
مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند ایضاً
اخلاط از دماغ و بدن برآرد ایلوه تربت سنای مکی هر چار مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورانند
سیاه پنج توله املتاس در آب گرم حل ساخته دهند و بعده مسهل حب تخم سنی مداومت نمایند حب تخم سنی که آنرا حب مقل و حب لقوه نیز گویند و در فالج و
لقوه و صرع بعد فراغ از مسهل برای تعدیل مزاج دهند مرچ سونٹھ کوٹھ دیودار چیته کباب چینی عاقرقرحا گج پیپل بھنگره کچور تخم سن مساوی گوگل بهمه کوفته
بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم فرو برند حب تلیش معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی و عصبی مثل فالج و لقوه بعد
مسهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دار فلفل هر یک سه ماشه پیپلا مول شش ماشه زنجبیل سونٹھ تیلیه هر یک یک توله جمله ادویه را کوفته
بیخته با قند سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته بمقدار مونگ حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب نوع دیگر فالج و لقوه و ریاح هر قسم را دافع و نافع بیش
یعنی بچھناک یک درم فلفل زنجبیل سه ماسه جوز بوا قاقله هر یک یک درم جمله را سوده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب و بعضی درین نسخه
بابونه و نمک سندی نیز داخل میسازند پرهیز از بادی و ترشی ضرور ست حب سیماب برای فالج و لقوه و مانند آن از بیاض استاد مرحوم تخم دهتوره سیاه سیماب
هر یک ده ماشه در آب ادرک کهرل نموده بمقدار ماش حب بسته بخورند حب کچله نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارده بلغمی سفید و درد کمر و ریاح آن کچله پانزده عدد
در آب تر نمایند و بعد هر سه روز تبدیل آب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آن را خراشیده بسوزند هرگاه دود آن رفع گردد از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد
سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند حب سرخ که آنرا انند بھیروں گویند معمول حکیم کلو صاحب بچھناک سفید مدبر بشیر ماده گاو
پیپل مرچ سیاه سهاگه شنگرف مساوی کوفته در آب لیمو کاغذی تا دو روز یعنی هشت پاس کهرل نمایند و بقدر دانه جوار یا نخود حب بسته در سایه خشک
کرده نگاه دارند در لقوه یک حب فرو برند و یک حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو کج شده ضماد نموده وقت شب به بندند و بالای آن پنبه بسته
بندند و از هوای سرد پرهیز نمایند و در سیفیه با آب ادرک یا برگ پان و برای تب پیش با شکر سرخ و در اسهال با افیون خالص دهند و این حب را حضرت استادی
مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله له نیز اکثر در امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه و جز آن استعمال میفرمودند و در طب نوشته
نیز نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تبهای عفونی و تپ لرزه و تپ غیر مستاد سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجرب ست حب سیاه ایضاً مستعمل حکیم ممدوح چونکه

گندھک آنولاسار مدبر [illegible] بادہ گاو زہر کچور سہاگہ پیپل سیماب زنجبیل ہمہ مساوی کوفتہ و سیماب آمیختہ در آب ادرک کہ ہموزن ادویہ بلکہ زیادہ ازان
باشد کھرل نمایند کہ خوب حل شود بعدہ حبہا بقدر فلفل بندند و در سایہ خشک کردہ برای طفل یک حب و برای جوان از دو تا چہار حب با دو سہ برگ تلسی و اگر نباشد با برگ پان
بدون مصالحہ بخورند در لقوہ و فالج و ہیضہ و قولنج ریحی و تخمہ و درد پہلو وغیرہ امراض باردہ حکم اکسیر دارد در تپہا و مزاج گرم با شیر تازہ خورند و در بلغم [illegible] استعمال
نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار طباشیر سفید ہر یک دو ماشہ کتھہ سفید چہار ماشہ ہمہ را با آب ادرک بمبالغہ تمام بسایند و حب بقدر یک رتی سازند و
یک صبح و یکی شام بدہند تا ہفت روز و روز ہشتم شربت قند بنوشند از خوردن این حب قے و اسہال خواہد شد طعام بی نمک بخورند و گوشت نخورند
حب ہندی برای فالج دار فلفل تخم کتائی نمک سانبھر اجوائن کباب چینی برابر با آب گھیکوار و آب برگ آکھ و اگر شیر آکھ باشد بہتر است حب بقدر نخود
بستہ نمودہ برابر نخود حب بستہ یک صبح و یک وقت خواب شب بخورند دوائیکہ فالج و لقوہ و مفاصل را نافع از بیاض استادی غفر اللہ لہ پوست بلیلہ
پوست بلیلہ آملہ نرکچور سونٹھ چاب چینی اجمود [illegible] بائبڑنگ پھکرمول و پودارد چینی لونگ تج برگ الاچی خرد ناگیسر ہر یک سہ درم گوگل زرد نیم آثار بقدر یک روغن گاو
چرب ساختہ کوفتہ بیختہ بقدر چہار درم گولہ ساختہ ہر روز یکی بخورانند ایضا نافع فالج و لقوہ و تشنج و خدر و رعشہ و اختلاج و سائر علل بلغمی و بارد نافع است
بھلانوہ را سر بریدہ با مغز اخروٹ و چرونجی و نارجیل [illegible] باشد کوفتہ با قند سیاہ کنند کہ [illegible] بخورانند خوراک [illegible] درم ایضا حب قلعی
سیماب و بچھناگ سیاہ ہر واحد دہ ماشہ مرچ سیاہ پنج درم گرفتہ اول سیماب و قلعی را گداختہ در ظرف گلی سیماب باید انداخت تا کہ بستہ شود پس [illegible] پاس
کھرل نمایند و بیش سائیدہ [illegible] بعدہ فلفل [illegible] دستور داخل کردہ [illegible] پاس کھرل سازند و بقدر یک [illegible] با برگ تنبول بخورند غذا گوشت
طیور ایضا نافع فالج و لقوہ و جمیع امراض بلغمی [illegible] دو درم فلفل [illegible] سیاہ [illegible] ہر یک سہ درم [illegible] دو مثقال بخورند
روغن دھتورہ کہ از برای فالج و لقوہ و رعشہ و مفاصل معمول است و جمیع امراض باردہ [illegible] دھتورہ [illegible] ہر یک [illegible] درم
روغن کنجد چہل درم ادویہ را کھرل کردہ [illegible] آتش [illegible]
کہ از برای فالج مجرب است [illegible] سم الفار [illegible]
و در سایہ خشک نمایند بعد ازان [illegible] روغن [illegible] بجوشانند تا نصف [illegible] روغن [illegible]
سستی قضیب خواہند اول [illegible] روغن [illegible] برای فالج و رعشہ و خدر [illegible]
عاقرقرحا تخم دھتورہ اجوائن خراسانی [illegible] افیون کچلہ سفید [illegible] مال کنگنی [illegible]
خشک شود روغن کنجد یک [illegible] آتش ملایم بجوشانند چون شیر بسوزد روغن [illegible]
روغن ہفت برگ از بیاض [illegible] فالج و لقوہ و رعشہ و مفاصل جمیع امراض باردہ مجرب [illegible] برگ [illegible]
سیاہ برگ قوم ہر یک [illegible] مؤلف مفتاح المجربات درین نسخہ [illegible] اضافہ نمودہ [illegible]
ترکیب آن چنین نوشتہ کہ [illegible] باساوی ہمہ روغن کنجد بجوشانند کہ روغن بماند بعدہ [illegible] افزایند و بعضی [illegible]
و آب برگ نیب [illegible] حکیم شریف خان در فالج و تشنج و جمیع [illegible]
ہیجان زندہ و در دیگ کہ آب [illegible] آثار [illegible] گرم در جوش باشد اندازند تا خوب پختہ شود [illegible] صاف کردہ آب آنرا [illegible]
مال کنگنی جوز [illegible] سنبل الطیب انگوزہ ہر یک [illegible] تخم دھتورہ [illegible] پوست بید انجیر [illegible] افیون خالص سہ درم [illegible] در دیگ مس
آب خالص با آتش ملایم [illegible] آب رو باہ ممزوج نمودہ پنج سیر آب دھتورہ سیاہ [illegible] روغن کنجد خالص
گرفتہ ہمین ہر دو آب اضافہ نمودہ بر آتش تیز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند صاف کردہ استعمال نمایند و حکیم اکمل خان [illegible] روغن [illegible] استعمال
برابر وزن او روغن کنجد آمیختہ استعمال [illegible] اقوال [illegible] حکیم شریف خان صاحب [illegible] استاد [illegible] الفصل [illegible]

بعده شوربای کبوتر بای روغن سیداوند بعد ازان شوربای دو کبوتر میکردند و ام بخوردن گوشت آن نیز بینمودند بعده درین شوربا غلهٔ گرم بقدر سه توله می انداختند
پس ازان در حبوب غلهٔ می افزودند بعده دران برنج داخل میکردند بعد ازان روز شانزدهم و بستم به تنقیهٔ عام استفراغ ماده مع مراعات حال مانع می شدند
پس در روز بست و دوم و بست و پنجم یا بست و ششم و بست و هشتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال می نمودند و باید که میان هر دو یا سه استفراغ استعمال
منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس استفراغ نمایند بعده اعادهٔ منضجات کنند بعد ازان مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس زیرا که مادهٔ این مرض
بارد متمکن در اعصابست صفت منضج از صناعت ابن اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق فقاح اذخر بادیان نوفا خشک قردمانا سیسالیوس
بیخ کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی ازین دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در دو رطل آب بشب ترکرده صبح جوشانیده گلقند دو مثقال داخل
کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر ناهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود بعد ازان تنقیه تامه بعمل آرند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر
سرخ ده درم و روغن بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین در اول مرتبه یا در مرتبهٔ ثانی افتد بران تربد سفید مخکوک یکدرم یا یکنیم درم غاریقون
نرم سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد ازان یک روز راحت دهند بداون گلقند با عرقیات عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعده مسهل با نضج نیز بده منضج و
حب ایارج یا حب منتن وغیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدرقهٔ حبوب
مذکوره سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند و حب ایارج درین مرض کثیر المنفعت ست و استاد کامل
المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد النضاج و تنقیهٔ عامه باید کرد و در استعمال آنها بدرقه مطبوخ
و بدون آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب منتن همان ست که در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست بلیلهٔ زرد و انزروت و فربیون
فرفیون و جند بیدستر ست و وزن همه اجزا مساوی و نسخه حب شبیطرج همان حب شبیار ست که در قول ابومنصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض بلیله نوشته و عاقرقرحا و سکبینج
افزوده و حرمل بجای خردل آورده صفت حب بارستانی که ستودهٔ شیخ الرئیس ست ایارج فیقرا یکدرم جند بیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یکدانگ کوفته
بیخته حبها سازند و حکیم یک شربت ست و حکیم علوی خان نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جند بیدستر هر یک هفت درم
هر یک سائیده در نیم رطل روغن نرگس آمیز کرده این سعوط نافع ست زهره کلنگ جند بیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیرزنان
حل کرده دو قطره در بینی چکانند و شمامه نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان همان نسخه تفاحه ست که در علاج امراض دماغی از ضعف
دماغ گذشت لیکن درینجا عوض اشنه جوزبوا است و تا پوست ترنج وزن هر یک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال و روغن نرگس و روغن یاسمین یکیک
یک مثقال و بهار نارنج و علف هندی و گلاب مطروح ست و نوشته که ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده صلایه کنند تا قابل انعقاد
گردد بشکل سیب ساخته دائم ببویند ضماد تالیف الدعلوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل ست بعد تنقیه استعمال نمایند جند بیدستر
عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوزبوا برگ مورد سورنجان بوزیدان قسط تلخ سعد بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس
مساوی سائیده بروغن قسط آمیخته بر سر و فقرات گردن و خلف ضماد کنند لخلخه نافع عاقرقرحا قرنفل قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی مشتوق
نافع مومیائی قیراط در روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک دانگ مشک جند بیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع کندر
مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی کوفته بیخته بقدر جوزبوا حب بسته دائم در دهن دارند غرغره قویه مستعمل بعد تنقیه وقت استحمام خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر
مساوی کوفته بیخته بطبیخ زوفا آمیخته غرغره کنند معجون منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد مرزنگوش کابلی جوزبوا هر یک مثقال حب النیل
شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک لب و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده بسرشند شربتی
پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخها در اقوال دیگر بیاید مؤلف اقتباس سے نویسد که در فالج بلغمی اول فصد
دن اگرچه اثرے عظیم دارد بجهت آنکه مخرج اخلاط اربعه است و منفتح سده و منقی عصب از آفات ناسد لیکن اگر مرگ سبحانه ...

کذا فی الاندیمیزیا پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در ضعیف تا چهار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه قوی خواه
ضعیف ندهند و احیانا اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم مرگ مفاجات میکشد کذا فی المحیط و اگر درین اثنا ضعف بسیار رو دهد اندکی نان تنک به
شوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بوده و تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزه دهن تنگ دهند کذا فی الشفاء الاکبر و محمد زکریا رازی در من لا یحضره الطبیب گوید
که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج است و شیخ فرموده که بهتر از شراب است و بعد روز هفتم ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر هر یک
هفت ماشه مطبوخ و مصفی نموده با شهد گلقند عسلی چهار توله غذا نخود آب چوزه مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده و میر موسی حسینی در کتاب خود مسمی
بتلخیص تقسیم نموده که به گلاب تنها اقتصار کنند و اگر اندک نضج یافته شود عرق گاوزبان و یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز همین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم
تنقیه بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند یا مطبوخ که وقت شب حب ایارج نه ماشه با ماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا مکی نیم توله انجیر زرد
پنج عدد مویز منقی سه توله خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت [illegible] گلقند [illegible] بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده
مسهل دهند و اگر بعض عوارض [illegible] باشد شکر سرخ و شربت [illegible] و بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخود آب مرغ نوشانند و وقت
شام نان [illegible] شوربای مرغ [illegible] صبح [illegible] سفوف [illegible] یک توله [illegible] ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان
اصل السوس مقشر بیخ کرفس [illegible] یک ساعت ماشه مطبوخ [illegible] گاوزبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه و بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده مالیده
صاف نموده شربت [illegible] چهار توله [illegible] بنوشند غذا و آب [illegible] و شام [illegible] دهند [illegible] پنج [illegible] مسهل داده [illegible]
بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی بادآورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه
مطبوخ [illegible] تخم [illegible] اندیسون [illegible] مویز منقی سه توله انجیر زرد هفت عدد در [illegible] عرق بادیان و بادرنجبویه خیسانیده صبح بنوشانند که [illegible]
مالیده صاف نموده [illegible] صباح [illegible] شربت [illegible] روغن بادام [illegible] انجیر [illegible] باشد بنوشند تا چهل روز و غذا و آب بدستور دارند تا ماده ما بقی نضج پذیرد شود
پس [illegible] چهل [illegible] بجهت تنقیه [illegible] ایارجات [illegible] بفاصله یک روز و اگر قوت ضعیف باشد بفاصله دو سه روز یا سفوف [illegible] علویخان [illegible] دهند
تا حصول صحت و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود و بمرتبه ششم ایارجات موقوف کنند و جهت رفع بقیه ماده استرخا حمام نمایند و آبزن استعمال کنند [illegible]
و قسط [illegible] روغن [illegible] معجون سیر علویخان [illegible] معجون [illegible] اکمل خان [illegible] عرق [illegible] اجمل خان [illegible] الله خان معجون
[illegible] علویخان [illegible] خوردن میوهای [illegible] بلغم [illegible] همچنین از استعمال آب سرد [illegible]
[illegible] خوردن گوشت حیوانات [illegible] باشد [illegible] مصنف خلاصه میگوید [illegible] گاوزبان
اصل السوس [illegible] بادیان [illegible] صبح و شام بیاشامند و عوض آب غذا ماء العسل [illegible]
روز [illegible] اجزای نقوع مذکور [illegible] صبح و شام [illegible] عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق
گاوزبان [illegible] بسفایج [illegible] تخم کرفس [illegible]
اضافه کنند و نخود آب با دارچینی و زعفران و اندک نان خشکار غذا سازند و تا پانزده روز [illegible] بگذرانند [illegible] دوای لطیف که در قول صاحب کامل [illegible]
و بعده غرغره [illegible] ماء الاصول حب ایارج [illegible] غرغره [illegible] ایارجات [illegible]
همان است که در قول [illegible] مسطور [illegible] روغن [illegible]
سفرجل [illegible] نافع است [illegible] فلفل [illegible] زیره سیاه [illegible]
بعسل [illegible] استعمال [illegible]
حاده بعسل [illegible] خلط [illegible]

باشند بکار برند و آن مثل تریاق و مثرودیطوس و معجون هرمس و زرفانی و شکایا و سکنجبین عنصلی است و مسهل مثل ایارج فیقرا مع غاریقون و شحم حنظل و هرگاه دو هفته بدین تدبیر بگذرد
بحب شبطرج و حب منتن اسهال آورند و بعد از آن غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره با ایارج ارکاغانیس در سرکه عنصل حل کرده
نیز نافع است و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و پوست بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند و هرگاه یک هفته
دیگر زیاده بروز بدین تدبیر بگذرد دیگر بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون دقیق
و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیدستر یک درم
همه را در ده رطل آب بجوشانند تا یک رطل از آن باقی ماند صاف کرده اندک روغن کلکلانج یا روغن بیدانجیر بران ریخته بنوشند و گاه گاهی حقنهٔ حاده مثل حقنه که
از شبت و بابونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شحم حنظل و تخم بیدانجیر کوفته و قنطوریون دقیق
و زیت کهنه و مری و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هرگاه مرض بانتها رسد ایارج جالینوس و لوغاذیا و ثیاذریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال با آب
انیسون بخورند و موضع مؤف و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که در آن جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربای
کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و تیهو و آب بروغن جوز و خردل مناسب و بهری و کف خردل نانخورش سازند و لحوم صید و فوق از لحوم اهلی است مشوی یا مطنجن یا قلیه ساخته بخورند و
در طعام ایشان روغن جوز و زیت و صعتر و مری و انجدان و شونیز استعمال کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل با فاویه چند یقون بکار برند و نبیذ
رقیق ترک ننمایند و استحمام بآب شبه موافق است و هرگاه علت باختلاط رسد استحمام بآب شور نمایند و در بعضی اوقات ... البس لاتیم گیرند و اشترطیم کنند و تریاق کبیر و مثرودیطوس
باب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب بر آب تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویه مسهله نافع این ... ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق عصاره قثاء الحمار
هر یک پنج درم فرفیون دو و نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل ... نیم درم صمغ را در آب سداب حل کرده آمیخته حبها
سازند و این جمله دو شربت است دیگر تربد و صبر هر واحد یک درم شحم حنظل شیطرج هر واحد ... مقل نیم درم حبها سازند و این یک شربت است دیگر
حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شحم حنظل مقل هر واحد یک درم صبر دو درم بآب گندنا حبها سازند ... دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار
او استعمال نمایند و از مروخات نافعه این روغن قسط است قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه ... نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس یا زیت کهنه
حل کنند ایضا و اوقیه موم در یک رطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نرم سوده در صلایه حل کنند تا ... ایضا ... روغن سوسن جندبیدستر و میعه سائله حل کنند ایضا
این روغن نیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یک جزو هر دو را جدا جدا کوفته پس باهم سوده بروغن بنفشه یا روغن حب القرطم با این هر دو بیامیزند و گاهی بروغن تخم حنظل و
نفط سفید با این می آمیزند ایضا این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیکو کوفته و ابهل اسن ... وج از هر یک یک اوقیه سنبل ... دو اوقیه و در یک رطل زیت و آب بپزند و این روغنها
را باین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد دلک بپارچه درشت و یا بعد تکمید با آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیح و قیصوم و حاشا کنند و بعد تمریخ نانخواه
و صعتر و مرزنجوش سفوف ساخته مثل اشنه و پودینه نمایند و بخار این آب انکباب کنند و شحم حنظل و مویزج ... در دهن گیرند و بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا دهن
قرحه نشود و ملکینه شش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و ماء مرزنجوش و
آب پودینه و آب چقندر و سکبینج و زهره کلنگ و باز و شیر و خرس و کلاغ و شونیز مسحوق کهنه سعوط کنند و یا شونیز و پودینه ... جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد یک جزو کندش
صبر هر کدام دو جزو و با ماء مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و یک حب در آب مرزنجوش سوده عطسه آورند و هرگاه از ... سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند
و ایارج فیقرا و شونیز بریان و فرفیون و کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و ازرقی هر چه ازین ... بویند و نمک سیاه و بوره سرخ و نطرون و فلفل و
جندبیدستر سوده در روغن زنبق یا زیت آمیخته در حمام بدن مالیدن نافع است و این حقنه بعمل آرند مغز قرطم دو کف شحم حنظل تخم بیدانجیر هر واحد یک نیم کوفته در دو رطل آب بپزند تا سه یکم آن
ماند صاف نموده دو درم بوره ارمنی سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنه دیگر بادیان پنجه درم خارخسک و سداب یک باقه صعتر ... بجوشانند و از آب بقدر نیم رطل گرفته یک اوقیه روغن
سداب آمیخته وقت خواب بعمل آرند و ایارجات کبار بچهار اوقیه آب که در آن هلیله کابلی و افسنتین و بسفایج و مویز منقی و نمک اندرانی جوشانیده باشند بخورند و

یا این مطبوخ بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخه وج هر یک پنج درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم
در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و صاف کرده نیم رطل ازان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویه مبدل مزاج مستعمل درین مرض این معجون است
و نسخه آن همان معجون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی بعسل درین مرض نافع است و همچنین مغز حب الصنوبر کبار مقشر چون
بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قوی است زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دارفلفل وج هر واحد ده درم برگ سداب
خشک حلتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم بروغن جوز لت کرده بعسل بسرشند و این معجون در جمیع امراض
بارده رطبه صعبه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تاثیر و منفعت قوی دارد ابو منصور گوید که استعمال اسهال بادویه قویه تا روز چهارم
اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید بلکه حقنه حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویه ملطفه غلظ
مثل تریاق و مثرودیطوس با آب مطبوخ شبت و نانخواه و افسنتین و مصطکی و قردمانا و تخم سداب دائم بخورند و بعد یک هفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و ابتدا
غرغره بادویه ضعیفه مثل مرزنجوش و صعتر و نانخواه و صبر مساوی الاجزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد بادویه قویه مذکوره در باب صرع و ایارج ارکاغانیس غرغره
سازند و بعد ازان روغن بید انجیر و روغن کلکلانج با ماء الاصول قوی بنوشند و نسخه آن همان است که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن
بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جندبیدستر دو درم است و نوشته که در هفت رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند و
هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آن را نفع میکند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن
و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شحم حنظل نفط سفید بعد دلک تمکید بدستور نمایند و راتینج و بوره سرخ و غیره
ادویه که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا بر حنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برآرد و تنقیه سر کنند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسان است و یا
بصابون و در آب چقندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویه معطس که بجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ تا یک دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون
و یا یک طسوج جندبیدستر با آب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و جمیع مرارات مذکوره و زهره کرگ و بز بقدر دو شعیره
بشیر زنان مجرب است جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شده و کافی یافتیم و آن شونیز است که
یکبار در سرکه تند تر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار باستنشاق آن امر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم
و بعض قدما گفته اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از شمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخود آب
مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بلطف خردل و مری نبطی و روغن جوز و افاویه کثیره بلحوم مسطوره و کباب با فاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک
نمایند و نخود آب موصوف مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را نفع بلیغ می نماید و از جمیع نبیذ ها که ترطیب دماغ می کنند و ریختن آب گرم بر
بدن و دخول دران آب که مرخی اعصاب است حذر کنند مگر آنکه آب یا چین یا آب چشمهای گرم باشد و ریختن آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان
کند و نسخه حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حب بسیار نافع این مرض است صبر سقوطری سه درم
پوست هلیله زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل و دارفلفل هر یک یک درم و نیم شیطرج وج نمک هندی هر یک دو درم فانیذ چهار درم ساییده با آب گندنا
سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم و روغن سوسن سفید فالج این است بگیرند سلیخه و قسط تلخ و حب بلسان و زعفران صحیح و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه
هر یک نیم اوقیه جوشش کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بران ریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در آفتاب بدارند بعده صاف کرده استعمال نمایند
و ترکیب روغن سداب بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه شیر یک من به آتش نرم بجوشانند در رنگ نا پخته تا آنکه آب بسوزد و روغن باقی ماند از
آتش فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بجام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه دران ظاهر بود و بقول جالینوس کسی را
که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم است اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب مکن مگر به خلو شکم خضر بن علی در کتاب ...

مینویسند که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی و مغلی منضج یا مطبوخ اصول کنند بعده منضجات قوی تر ازان مثل
شربت اصول کبیر که دران سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس و تخم کرفس و انیسون و بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه و گل گاوزبان و سپستان و سکنجبین
عنصلی و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض بمسهل و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز بمنضجات و ملطفات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ پردازند
و اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس استعمال نمایند و تا روز هفتم مسهل نباید داد اما اگر طبع قبض بود حقنه نمایند و بعد تنقیه هرچه مسخن بدن و منقی اعصاب از خلط بارد باشد
مثل گلقند عسلی کهنه با آب گرم بدهند و قدری تریاق با آب طبیخ مصطکی و انیسون خورانند و هرگاه سه هفته بگذرد ادویه قوی چون حب منتن با این حب استعمال کنند شحم حنظل
سقمونیا نمک هندی مقل کثیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا اغاریقون یک یک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یک مثقال ساییده بروغن بادام [illegible]
والعسل حبها یا شیرخشت حبها سازند و حب منتن که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی تر و در حب تلطیف غذا و در ایام اول بر آب نخود بعسل یا ماء العسل تنها اقتصار
نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر ازان آب بچه مرغ بشبت و دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا لعاب آن مفرد و مجموع
بحسب حاجت و مقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بلعاب خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافع است یا با زیره مذکوره و کبریتی یا عصافیر بیره و
کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو با زیره یا مسطور بخورانند و گوشت بز که دران تجفیف و قلت ترطیب است برای ایشان ستوده است لیکن به نسبت لحوم موافق
مفلوجین ناقص الحرارة است پس میباید که با توابل گرم بخورند و مزوره رشته شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و مصطکی و زنجبیل
و کندر و فلفل اکثر بخایند و بعد نضج استعمال تریاق فاروق یا مثرودیطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز چلغوزه که مسخن عصب و
مقوی آن است و مویز بخورند و از بقول هرچه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافع است و ترک عشا واجب و
بپزند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک برگ ترنج و سداب و رطبه صحرائی و شیح و قیصوم و برگ فنجنکشت مساوی و جندبیدستر نصف یک جزو
در آب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده دران مریض را بنشانند و بر اعضای او بسیار بریزند و گاهی دران اسطوخودوس و بادرنجبویه
و نمام و مانند آن از محللات می افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا گربه وحشی و یا روباه را در آب و زیت یا هر دو بپزند و دران زنند یا مذبوح مخنوق اندازند و چون مهرا شود
دران بنشینند و یا در زیت کهنه که دران جندبیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریزند و این باید که بعد تنقیه بدن و دماغ از فضلات
استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط یا روغن غار یا روغن بید انجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم تمر فالج را بسیار نافع است و در علاج او
مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و کندر برای تنقیه سر و دماغ و تحلیل فضول موجب بقیه علت اکثر بوینند و در اندک مدت بمثل
اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیه معده گردد و از ان ابخره رطبه صعود نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر تسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید و چون
حرکت صحیح شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و تحریک اعضای مسترخیه یا صنعت قوی کثیر سریع در آفتاب گرم کنند و آب شور و کبریتی و سیاه حمات بشویند و اندفان
در ریگ گرم و تمرغ دران نفع میکند جرجانی در ایلاقی میگوید که طریق صواب در علاج این علت آن است که در ابتدا العلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز یا هفت
روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا اصلاحیت او را در حقنه حاده است و دیگر اشربه ملطفه منضج چون ماء الاصول که سخت
قوی نباشد و مثل زوفا خشک و سکنجبین عنصلی و اندک مثرودیطوس با پودینه و بادیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندک شحم حنظل و قدری غاریقون و غذا لطیف باید مثل اندکی نان
بماء العسل یا طبیخ نخود و روغن با ماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک بخورد بعد اشتهای کاذب و صبر بر گرسنگی
و تشنگی نیز خیلی سودمند است و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب باده را با عصاب فرود آرد و ایضا شراب در معده او
ترش گردد و سرکه شود اما سرکه مضرترین چیزهاست با عصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب بهمه
اخلاط است در حال امتلا کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا شلیثا یا اسطرنیا یا انقردیا یا شراب کهنه یا ماء العسل حل
کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثرودیطوس

و سائر معاجین مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته اند که مفلوج را ایارج فیقرا یک مثقال وقت خواب بدهند و یک یک مثقال هر روز بیفزایند تا پنج مثقال برسد و محمد زکریا از خود حکایت کرده که عمل
کنند در علاج فالج پیر آنکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر کند و هر روز جوارش بلاذر یا ایارج هرمس دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید منفعت
این حب بزرگ ست و بسرعت اثر میکند حلیلت شحم حنظل جند بیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه او و به بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربت ست و این
سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر دو احدی نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربت ست صبح بدهند که این سفوف را خاصیتی ست درین علت و یا جند بیدستر قنطوریون
دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم فرد نانا دو درم بادیه دو اوقیه آب ابی بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند که از شحم حنظل و قنطوریون دقیق و مری و روغن زیت سازند جایز ست و در
هر چند روز ازین نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه محجمه ناری بر سر عضله نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابه خشک و ریگ گرم و در آب کبریت و آب دریا
نشستن و ریاضت کردن و گرسنه بودن و آواز بلند کردن و قرآن با واز بلند خواندن و غرغره بخردل و مری کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد
و چون مدت دراز گردد ایارجات کبار باید داد و تمریخ نقار پشت و سرهای عضلات بروغن قسط و قر در اول علت و آخر آن سخت سودمند ست و مدار الاصول بروغن ابیض الحجر
و روغن بادام تلخ در آخر مرض نافع تر ست و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز چلغوزه بعسل بالخاصیه سود دارد و این ضماد نافع ست روغن زیت
کهنه نیم من سوسن زرد بست درم فرفیون پانزده درم موم دو درم روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند در یا و من حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش سنبل
هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک اوقیه فلفل یکدرم فرفیون نیم اوقیه جند بیدستر چهار اوقیه همه را نرم سائیده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر بروغن سوسن و موم زرد و
پیه بسائیده و با زرد با هم بگدازند و جند بیدستر و قسط سائیده سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حس باز آرد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد جوز السرو
ابهل و مورد و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته اند که اگر روناس بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر
عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آب دریای شور و آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرم کند و اگر آب سرد
عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک شود و ابن ماسویه گوید بسیار دیدم که مفلوج
را اسهال افتاده فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضر ست و اطعمه مرطبه و شوربای چرب و تربیه زیان دارد و قلیه خشک و گوشت
مشرح بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و مویز و انجیر خشک و پسته و فانیذ و مغز جوز و حبة الخضرا و چلغوزه
و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یک رطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبة الخضرا نیم رطل بکوبند و با چند عسل بسرشند و فلفل دارچینی دار فلفل هر یک دو درم سوده آمیزند و
پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالاتین ماء العسل بنوشند سخت موافق بود و شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که مفلوج در اول ظهور مرض اقتصار بر
مثل ماء الشعیر و ماء العسل و سه روز کند و اگر قوت متحمل باشد تا چهارده روز نماید و اگر متحمل نباشد بلحوم طائر خفیف غذا دهند و در گرسنه داشتن و اغذیه یابسه خورانیدن
زمانه دراز تشنه داشتن کوشش نمایند و تنقل بمغز چلغوزه ایشان را نفع کند بخاصیتیکه اندران ست و بدانند که آنرا آب بهتر از شراب ست بر آنکه شراب منفذ مولود در اعصاب ست و
شراب بسیار گاهی در ابدان ایشان ترش میشود و سرکه میگردد و سرکه مضر ترین اشیا بعصب ست و ایضاً میفرماید که اگر علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب باشد
تدبیر مشترک که آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض
کنند حب فرفیون و حب باسامی و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هرمس ست و قی کردن بخربق سفید بالعصاره تربه که در آن قوت او باشد و کذلک سائر مقیات آنرا تابع
است و گاهی تریاق از یک دانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیکدرم میرسانند و باز بیک دانگ می آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکنجبین عسلی
یا جند بیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند ست و واجب ست که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی ازاله مواد باسفل نمایند و عقاقیر ادهانیست
یا دهان قویه بمالند و مروخات حار از ادهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافع ست خصوصاً چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و هیچ سود ندهد ادویه و تجمیر سست
تحلیل و ترویح می باید و ایضاً بعد استفراغ و تنقیه تا گذاشتن محاجم که سر آنها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنا بر تسخین آنها نفع میباید و گاهی احتیاج بشرط افتد اگر عضو باقی
محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور بمکند اگر غیر ناری باشند و بزودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیره بکشند اگر استرخای بسیار متفرق

باشند و اگر استرخا اندک باشد بکجا بگذارند و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر آن نهند و امثال ضماد محمر مثل ضماد آرد شیلم و بیخ سوسن و بصل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع
بود و تا حصول تحمیر و تنفطات تبدیل نموده باشند و ضماد شیلطیج لفالج عظیم النفع است و او نزد اکثر مغنی از تافسیا و خردل است و ایضاً ضماد زفت نافع و خصوصاً
بنطرون و کبریت و درلک زیت و نطرون و آبهای کبریتی و آب دریای شور نطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی ضماد قوی ضرر رساند و آن محسوس
نشود و این مودی بآفت و تقویح شدید گردد لیکن واجب است که از وی احتراز کنند و حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حمرت او متعدی از
جلد نشود و بفشردن انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر تر باشد ضماد موقوف دارند و وجه
تعرف این است که ضماد هر وقت دور کنند و حال او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعاده آن واجب شود اعاده او نمایند و بدانکه نفوخ کنند در
بینی آنها و امثال آن بنا بر تنقیه و اماله مواد مرض الی طرف علت بسیار نافع است و شراب کهنه اندک جمله امراض عصبانی را خیلی سودمند بسیار از آن مضرترین اشیا بالعصب است
استعمال معجون مربی نافع آنهاست و کذلک ایارج مخلوط مثل جند بیدستر خوردن و تدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین روغن سیر و انجیر با ماء الاصول نوشیدن
بسیار مفید و بعضی علاج فالج بخورانیدن یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجب است که چون این اشیا بخورند بالای او آب بخورند تا
اندر معده دیرتر باقی مانند و اثر بیشتر کنند و لیکن سیاست تمام را رعایت کنند و بعده عمل نمایند و بسیار باشد که شب نیم مثقال فلفل با همچندان جند بیدستر وقت خواب بخورانند و
ایشان اشتها یابند و شیر و دلیل بر شفا و صحت النفر باحیرای است و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفع است و خصوصاً چون هر روز دو بار صبح و شام با ماء العسل استعمال
نمایند و رته ایضاً عجیب است و چون عضو اقبال بصحت کند واجب است که بعد از این ریاضت آن کنند و بعضی بسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهی منتفع میشود بحکمی
و بصلاح و قرارت جمیره نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل یابس با آبهای حمامات استعمال کنند و در آخر امر و بعد استفراغات که مختص تحلیل است سزاوار آنست
که تحلیلات بملینات سازج نباشد تا عضو استرخی نکنند بلکه با ادنی قبض لیرد و از این جهت واجب است که تحلیل بمثل انیسون و صمغ جند بیدستر و اذخر و مانند آن از اشیای
حاره قابضه باشد. صاحب کامل گوید که رای بعضی متطببین که در ابتدا فصد رگ بعض کنند تا ملتزم یا خون برآید از رگ اکثر این رای مفید نیست زیرا که فصد حرارت کم میکند
و برودت مزاج را قوی مینماید و آنچه سزاوار است که علاج صاحب فالج و مسترخا در اول امر بدان کنند آنست که گلقند عسلی سفت درم با یکم ده آن انیسون و زیره و نانخواه و
مصطکی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری با آب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل آرند و اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و در این ایام حقنه
از آن داده و پیه سودای روای مثل که رند بعد و از طعام و شراب بپرهیز و منع کنند و بعده وزن چهار درم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد شرود یطوس دهند و غذا نخود آب بپیه مغز
و زیره و دارچینی و شبت بیان شکار چه بصنعت خورانند و آبیکه در آن مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و بعض اوقات ماء العسل دهند و آب سرد ندهند بلکه آب جوشیده دهند و
حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنه خفیفه بعمل آرند بگیرند بابونه خار خسک اکلیل الملک شبت سداب واحد کف زیره تخم کرفس ها احد
سه درم قرطم کوفته ده درم حقنه ریک باقیه همه را در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و مری از قبیه شکر سرخ و عسل ده درم بوره ارمنی
یکدرم انداخته نیم گرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کند باید که دوای لطیف مثل این حب ها را آورند بگیرند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم شحم حنظل سیاه دو دانگ نمک سطلی ربع
درم بارتک سائیده با آب حبها ساخته بآب گرم دهند و بعد از آن با ایارج فیقرا یکدرم با سکنجبین و آب گرم غرغره نمایند و بعده ماء الاصول بموافق قوت و ضعف مرض و بحسب مزاج مریض و سن و فصل
ترکیب دهند مثلاً اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بارد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج و غیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک
بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصول و غیره حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضاً از استعمال ماء الاصول قبل تنقیه بدن بدانچه مذکور شد احتراز نمایند که
مبادا در بدن خلط مستعد تعفن باشد و آنرا متعفن سازد و تب آرد و از علاج مرض بحسب واجب باز آید صفت ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست
بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب زنجبیل دارشیشعان عاقرقرحا حب بلسان اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم
تفاح اذخر سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبینج اشق جاوشیر هر واحد درم مویز منقی بیست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده هر روز
چهار اوقیه از آن گرفته با یک مثقال روغن بیده انجیر و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند صفت ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول است پوست

پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر و فقاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطگی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم مویز منقی بست درم همه را در
چهار رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یکدرم روغن بید انجیر و هفت درم گلقند بنوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بید انجیر دهند و روز دوم
ماء الاصول قوی تر از آن که دران روغن بید انجیر زیاده با ایارج فیقرا نصف مثقال باشد بعد از آن هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بید دو درم و ایارج یکنیم درم برسد پس اگر آثار نضج در
بول یعنی رنگینی دران ظاهر نشود ماء الاصول زیاده کنند و دران نیم درم سکبینج مالیده بدهند بحسب ملاحظهٔ قوت مریض و رنگ بول پس هرگاه آثار نضج در بول ظاهر شود یک روز
مریض را راحت دهند و نخود آب و زیت مغسول غذا سازند بعد از آن این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب النیل نیم درم شحم حنظل ربع درم نمک سیاه دو دانگ
همه را باریک سائیده بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت تامه است و روز مسهل شوربای تیهو یا دراج یا قنابر یا کبوتر بچه در پرواز آمده معمول با نخود و زیت و شبت
و خولنجان و دارچینی غذا دهند و سه روز راحت دهند و هر روز هفت درم گلقند شکری با عسل با آب نیمگرم باید داد و روز چهارم ایارج فیقرا و صعتر فارسی زنجبیل خردل
هر واحد یکنیم درم نوشادر عاقرقرحا مویزج هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سوده یکدرم از آن با سکنجبین و آب نیمگرم آمیخته غرغره کنند و نخود آب غذا سازند بعد از آن
قاروره را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی دران معلوم شود باز اعادهٔ ماء الاصول بروغن بید انجیر بنحویکه مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینه آثار نضج نمایند آنگاه بحسب مقتضی بهال آورند
صفت آن سکبینج اشق جاوشیر جرمل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر مر و تربد هر واحد پنج درم فرفیون جند بید ستر هر واحد یکنیم درم ادویه خشک را سائیده و صموغ را در
آب گندنا حل کرده با هم سرشته حبها سازند شربت سه درم بآب گرم نوع دیگر هلیله کابلی پنج درم سکبینج اشق جرمل جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ازرق شحم حنظل
حنا انزروت هر یک دو درم فرفیون جند بید ستر سقمونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یکی دو دانگ ادویه خشک کوفته بحریر بیخته صموغ را در آب گندنا حل کرده با هم سرشته
حبها سازند شربتی از آن سه درم و بعد دادن این حب سه روز راحت دهند و دران ایام هر روز هفت درم گلقند با آبیکه دران انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بدهند و
نخود آب گوشت کبوتر بچه پرواز یا قنابر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زنجبیل کبابه دانه مویزج بورق هر واحد یکجزو ایارج فیقرا دو جزو باریک
سائیده با سکنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بوره ارمنی هر کدام از آنها که حاضر باشد بقدر نیم دانگ
باریک سوده از آن عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هرگاه قبل نضج و استفراغ بعمل آرند بمریض جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای لطیف خلط
تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و دران هنگام علاج سود ندهد و بعد از آن اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بهمین تدبیر مداومت نمایند و الا بعض حبوب قویه یا این
حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شبیار است که در قول ابو منصور مسطور شد و نوشته که بآب سرشته حبها سازند شربت سه درم صفت حبی که برای شخصی که فالج
جانبی است و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بر تکلم قادر نبود تالیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد سه درم ایارج فیقرا چهار درم شحم حنظل دو درم
شیطرج بوزیدان وج عاقرقرحا دار فلفل هر واحد نیم درم سکبینج جاوشیر مقل هر واحد چهار دانگ مر و فرفیون جند بید ستر هر واحد نیم درم ادویهٔ خشک را باریک سائیده بحریر بیخته و
صموغ را بآب گندنا گداخته با دویه سرشته حبها سازند شربتی سه درم بآب نیمگرم صفت حب فرفیون نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحسب نفع نمایند نافع بود و چون تنقیه
بعض این حبوب کردند اعادهٔ غرغره نمایند و با آن سعوطات مسخنهٔ ملطفه استعمال کنند تا تنقیهٔ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط
و فلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کهنه و مانند آن بمالند و اگر بینند که مرض بسبب قوی شده در روغنها چیزی از جند بید ستر و فرفیون مخلوط سازند و بعد از آن
که جانب علیل را بخرقهٔ درشت بمالند حتی که سرخ گردد روغن بمالند و با بیکه دران بابونه و اکلیل الملک و اقحوان و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواه و مانند آن که در
قول مسیحی گذشت تکمید سر و جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخاییدن مصطگی و راتینج و علک و قرنفل کنند و غذا آنان خشکار پاک محکم الصنعت بنخود آب و زیره و دارچینی یا کبوتر
بچه پرواز یا گنجشک یا قنابر بکف خردل و چقندر و زیت و مری و خردل هند و نمک طعام ایشان نمک اندرانی بریان بعسل سرشته مطیب بصعتر و انجدان و شونیز و انیسون باشد
و عسل بخورند و پسته و حبة الخضرا و مانند آن خورند و سمک هندی گفته که جوز سفر بعصب خاصة عصب زبان او قنا غورس گفته که جوز ثقل زبان پیدا کند خاصة صبیان را
و شراب اندک بمقداری که تفریح نفس و تسخین بعده کند و بسیار نخورند زیرا که سکر رسیدن دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از آن حذر کنند و حنینقون یا شراب عسل بنوشند و در
آخر احوال از آب خالص حذر نمایند و شراب و در بیجا ممزوج بعسل یا مطبوخ بمصطگی مناسب و مرزنجوش و نمام و نرگس ببویند و در حمام گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بدن آب گرم

ان ریاحین حاره پخته باشند بریزند و این تدبیر بعد تنقیه بدوای مسهل بعمل آرند اگر ازین تدبیر فائده معلوم شود برهمین مداومت نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط بدن و اگر عارض
دهند و راحت دهند و لاسیما اگر موسم گرما باشد که هوای گرما متفاوت مرض بنماید و اگر با وجود استعمال این در مرض اثری از صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس
ایارج لوغاذیا لیس ایارج جالینوس لیس معجون بلادری پس تریاق کبیر بترتیب بهر واحد بشربت تام استعمال نمایند بحسب مشاهده قوت مریض و قوت
مرض ضعف آنها و معذلک بپرهیز بعض با اغذیه مذکوره و کذلک نطولات و ادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند
اگر تابستان قوی الحراره باشد ازین ادویه قوی الحراره بمریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما بسند لک قی ادویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و
ان تدبیر علیل با این همه تدابیر نمایند و در آن اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و بر دادن ادویه حاره ادمان نمایند تا
[illegible] مرض حادث پدید آید و هلاک نگردانند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحسب بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند
الیاس و خجندی مینویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو ضعیف
مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کنند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم باده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخود آب بقرطم و الله
و دارچینی و غیره ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماء العسل و ماء الاصول بنوشند و هرگاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقنه حاده
حب صبر کنند نسخه آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهیزهرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شحم حنظل انیسون هر واحد نیم درم
[illegible] مقل یک دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان حبها سازند و بران صبر کنند تا اسهال بیاید و در آخر روز غذا نخود آب بقرطم و لحم گنجشک و
سازند یا حب [illegible] دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل آرند صفت آن برگ غار یا حب آن بقدر ثلث برگ قسط و مرزنجوش و حلبه [illegible] و اکلیل الملک
[illegible] بابونه و ماحوز و سداب تر و کرنب و شبت و قیصوم و بزر کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم حنظل نیم درم قنطوریون دقیق ده درم همه را در سه رطل
[illegible] بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبکامه پانزده درم عسل بیست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده پاشیده حقنه
و اگر خوف سحج و زحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن [illegible] نمایند و اگر بسبب حرارت مزاج و قلب متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل آرند و اجزای آن سوای
[illegible] سوس و انجیر و شحم حنظل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیحی گذشت و زن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه بماند [illegible] و
[illegible] هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده حقنه کنند و از معاجین سریع الاثر و بلیغ النفع معجون مثرودیطوس تریاق کبیر و جوارش بلادری [illegible] کدام
[illegible] یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکوره بدهند و نسخه
در قول مسیحی گذشت و اگر فصل گرما باشد بحسب [illegible] صغیر بارد تنقیه کنند نسخه آن شحم حنظل ربع درم کثیرا ثلث درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک
[illegible] هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت است و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلیظه لزجه است نسخه آن ایارج فیقرا و خردل [illegible] عاقرقرحا
[illegible] پودینه [illegible] پوست بیخ کبر هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل آمیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدابیر علامت صحت پدید آید بالش اعضای علیله
[illegible] قسط و ناردین و زنبق و سوسن و فرفیون و خردل و سداب و حنظل و نفط سفید نمایند و خائیدن فلفل و دارچینی و بیخ اذخر و تخم انجره نافع است و نوشادر
[illegible] بلسان بر سر [illegible] طلا کنند و آنچه تنقیه خلط از دماغ ایشان کند عطسه آوردن است بسنبل مشک و خربق و نوشادر و فلفل و بورق و آب ثوم و کندش و یا
[illegible] طیسوج در روغن زیت یا زنبق حل کرده در بینی بچکانند و ریاحین ببویند و سکنجبین عنصلی با زوفای خشک نافع است و ایضا خوردن ایارج فیقرا در هر هفته
[illegible] دهند و نوشیدن ماء الاصول قوی صفت آن بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم [illegible]
[illegible] هر یک دو درم همه را در [illegible] رطل آب بجوشانند تا به سه رطل آید صاف کرده هر روز و اوقیه با عسل یا فانیذ هر کدام که باشد ده درم بنوشند و در [illegible]
[illegible] مثرودیطوس یا تریاق کبیر یا شربت بادرنجبویه ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و ریختن آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند طبری
[illegible] فالجی که با وی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نضج و ترقیق اخلاط کنند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ [illegible] کنند

از استحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشند و ثانیاً آنکه این مرض طویل ست اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و بسبب اقتصار در علاج او ممکن نباشد و آن را غذا ایم
دهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فاضل بقراط گفته و سبب ثالث
آن ست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او از آن ممکن نیست زیرا که درینجا عروق متصل نیست
و نظیر قوت ست که فضول در آن رجوع کنند پس طبیب محتاج این امر ست که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نضج قبول نکند ممکن نبود
و نه تنشیف خلط غلیظ و نه انسان عرق نفوذ کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که با سخنان معتدله بتدریج تسخین نمایند بعد
از آن حل آن بتدریج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس درین صورت واجب است که در علاج فالج ابتدا امتناع علیل از اغذیه غلیظه کنند و اقتصار بر نخود آب به ترنجبین و از نخود
بدون اجازت خوردن گوشت آن و با نخود آن و در آن زیت رکابی شیرین داخل کنند و مرس جلنجبین با بزر و ربه سپند زیرا که مالک امر در معالجه فالج حفظ صدر است بهر آنکه
اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر میریزد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلیغی که از فقار رقبه بر آمده و نفس بدان تمام میشود ضرر میرساند و هرگاه
ضرر آن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس دفعة انقطاع می پذیرد و این کسی می پس الجلنجبین است حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند
صفت آن گل زوفا بادیان تخم کرفس انیسون زوفای خشک اسطوخودوس ساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس و همه را در آب بجوشانند حتی که نیز در قوت
آن در آب صافی کرده جلنجبین نیشابوری بمقدار وجب خوب مالیده بار صاف نموده هر روز بنوشند و بعد آن آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند
و برین تدبیر تا پنج روز اقتصار ورزند و بعد از آن نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس گاه در نبض اول سرعت و در قاروره اندک نضج پیدا آید در آنوقت این
حقنه بعمل آرند نسخه آن خارخسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ حسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم با وزان
مناسب باستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته دو ثلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم روغن بید انجیر داخل کرده
بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیائی که تسخین مزاج
کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد یک شربت این حب
بخورانند نسخه آن تا بیرند آب کرنب و آب گندنای شامی بطلی و آب برگ ترنج و در آن سکبینج و جاوشیر جندبیدستر و سقمونیا ازرق هر واحد پنج درم اشق دو درم
تر کرده در آفتاب بدارند تا بگدازد پس بدست مالیده صاف نموده سکبینج و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم انیسون
یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو و ثلث درم شحم حنظل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر فلفل
حبها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در بریان آمده مطبوخ با نخود و زیت و با سفیدباج معمول از قنابر و عصافیر
که در آن بیخ گندنای شامی بطلی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و سعوط و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و خردل مضغ
حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن زنبق پس بروغن قسط و روغن ناردین و روغن مجموعه بمالند و چون بر بیخ تب
مذکور علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول با این نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و اسطوخودوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و
بادیان و برگ حسفرم و شونیز و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطگی چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب
بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر آب اگر موسم گرما باشد و هر روز پانزده درم از آن با یکنیم درم روغن بید انجیر و
یکنیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکوره بعمل آرند و در طبیخ
آن پنج درم شحم حنظل و جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از آن صاف کرده دو درم روغن ناردین و [illegible] روغن قسط و دو درم
نفط سفید بر آن ریخته در بادن حل کرده حقنه کنند و بروغن مجموعه و روغن بلسان تدهین نمایند و عطوس [illegible] سعوط تسعیط کنند نسخه آن [illegible]
هر واحد دو و ثلث درم گرفته در آن بکیله انگشت [illegible] حل کرده سه قطره [illegible] در هر روز [illegible] سعوط بجوان آرند و بگیرند [illegible]

...یوم نمایند و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یک روز یکی ازین هر سه بدهند و یک روز راحت داده ثانی
بدهند و بعد یک روز ثالث بخورانند این طریق معالجهٔ این مرض ست و زیادتی و نقصان در ان بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند بعضی می نویسند که گاهی
استرخای نصف بدن در عرض واقع میشود و اکثر دران اسفل بدن مسترخی و لاغر میگردد و این دوا برای او ستوده اند روغن حنا فلفل نه علک البطم هر یک سه اوقیه موم دو اوقیه و نیم
...بیتی نیم اوقیه فرفیون قیروطی کنند زراوند زراقی شیح هر یک درم جاوشیر قنه عاقرقرحا هر یک چهار اوقیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مؤلف شخصی را که نصف بدن اسفل او مسترخی و
لاغر شده بود با استعمال معجون خشبه و مالش روغن مال کنگنی امر نمود و در اندک مدت لاغری پا بهای او دفع گردید و از مشاهدهٔ این حال اکثر کسان متعجب بودند و گویند که
گاهی حادث میگردد از قولنج استرخای اسافل بدن هنگام دفع طبیعت فضول آن سوی عصب پشت و علاج چنین استرخا بجز آنیست که عضو باید و گاهی استرخا هر دو پا می
...بجهت ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض میشود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد و انطاکی گوید که علاج خاص استرخا بحسب نظر به مبداء عصب مسترخی ست پس فصد او کنند در
...بالا مثل قطن و مهتر آن و به استعمال قی طاست مطلقاً و استعمال نیم درم عسل بلادر بمغز جوز و طلا بقرنفل و خردل و روغن غاریقون افاوبیه المحاره سداب و زیت و شحم حنظل و سکبینه و نطرون موم یا مفرد

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجهٔ او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و با دویهٔ اغذیه
قطع بلغم گندنا نکنند خاصة در فصل گرما و گویند که آشامیدن عرق گاوزبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تغذیه بنخود و برنج با آب لیمون تسکین
حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بجدی رسد که بماء الشعیر محتاج گردد و بجای ماء العسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب بدهند و بعد تسکین حرارت بتدریج
علاج فالج متوجه شوند و ایضاً بصورت اجتماع تپ باین امراض تا بمقدور مدرات مثل خیارین وغیره باید داد و اگر کفایت نکند ناچار شیرهٔ مغز بدهند و انهٔ نیز
...ورست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و یا سکنجبین بزوری بارده استعمال کنند و
روغن حنا بسر مالند و گاهی در استرخا که از بخارات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و شیرهٔ مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه
...و صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید و خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کهچری و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل السوس بهدانه می افزایند و بجای نبات شربت انار
شیرین میکنند بالجمله هرگاه تپ از تپهای خلطی مثل غب خالص یا غیر خالص و یا نائبه بلغمی و یا ربع با فالج یار گردد درین وقت رهائی ازین مشکل گردد و علاج چنین
معالجه عسیر گردد پس نگرند هر تپی که از تپهای مذکوره باشد علاج همچنین کنند که نخستین بازالهٔ تپ کوشند و آنچنان باشد که مثلاً اگر تپ صفراوی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه
...واحد یک نیم تولهٔ در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله بدهند تا هفت روز و روز هشتم مغز خیارشنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف
نموده شربت انار معتدل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت دو پهر آش جو باشیر و شام
...بنوماشی یا مزعفر خورانند و صبح تبرید از شیرهٔ تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و بعد منضج
سه چهار مسهل بدهند تا اثر تپ هیچ نماند پس معالجهٔ فالج متوجه شوند بدستوریکه مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که
...جالینوس میاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ بدینطور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره
اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته سپستان پنج کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنامکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم آثار شب خیسانیده
صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاهتره انجیر در
منضج سپید بدهند و در مسهل توقف میکنند که بدر صعتر ست و از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه تا بالا اکثر یکماشه سقمونیا و ماشیا و بالاشحم حنظل یکماشه کوفته بیخته با
عسل حبها بسته یکتوله وقت آخر شب مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور سابق بدهند ایضاً در فالج مع حمی در ابتدای موسم گرما که بعد خوردن ادویهٔ حاره مثل قرنفل و جوزبوا و علاج
هندیان گلو بند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین آن اندکی نضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی داده شربت
...بیدبرای ادرار ماده است که انجوزه و قرنفل الطیب یافته مهیاج بود و جوزبوا و قرنفل چند مقوی اعصاب دانند اما بنابر عروض تپ و اختفان حرارت در هیجان تقشف حلق و گلوبند کلام

ساقط شده بود چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب چند در فالج ممنوع ست لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بضرورت یاس از زندگی دادند و از آن تخفیف شد
روز دوم شیره مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بعد از آن دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال کنانیدند و آخر روز لعاب بهدانه عرق
عنب الثعلب و شربت بنفشه محض برای تسکین تپ دادند هرگاه اندکی آواز گشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب یک یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض بارده اعصاب است افزودند بعد از آن نسخه مسهل از مویز منقی دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس
اصل السوس گل سرخ هریک چهار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هریک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هریک چهار ماشه سنای مکی یک توله گلقند سه توله جوشانیده دادند
روز دوم تبرید چهار ماشه زنجبیل یک ماشه در جوشانده و فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند چند دست اسهال شده بود لیکن چون علامت نضج اصول کیفیت از
دادند و گل سرخ و گل بنفشه وغیره حشائش تا زمان تپ برای رفع حرارت افزودند اصلاح اخلاط کردند بعد از آن روز دوم مسهل آماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان
پنج ماشه بعرق شاهتره جوشانیده گلقند دو توله دادند و بعد از تنقیه در رفع ضعف مسهل روز دوم تجویز فرمودند اگرچه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعض عوارض از
سستی کسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب بادیان جوشانیده نبات خاکستری دادند بعده سه منضج داده در مسهل دوم به سه مسهلات افزوده مسهل دادند
و باز منضج بادیان پرسیاوشان خطمی اسطوخودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل
سوم با تنقیه فرمودند برای درد گلو و امات غرغره بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا مازو مکو جوشانیده فرمودند ایضا در فالج مع تپ موسم شباب فصل صیفی از
خوردن چیز جالب رطوبت مثل نان و شوربای کبوتر اسهال و تپ پیدا شده اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی داخل کرده
نوشانیدند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشه کدو و لعاب پستان و روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر دماغ
درهم شد لاعلاج خواهد شد اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجب است که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین یا گلقند بهترین دوا و درین قسم ایلاقی
ذکر کرده که محمد بن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که بسبب فالج او روزه داشتن و حرارت مفرط بود و اورا ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس تجام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفا یافت
گیلانی نیز نوشته که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده به سر کردند و از دست ایشان بسیار شفا یافتند و اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و در تحفه
که فالج بود و تپ وارده او سرخ و طبع او قبض و موسم گرما بود محمد بن زکریا بشرب شربت اجاص و ضبح سرکه بزریت و جلوس در آب سرد اورا امر کرد و شفا یافت و در بعضی ارسالات
جماعت مفلوجین بود که بر ایشان باران افتاد و در دقیقه صحت یافتند خجندی گوید که اگر با فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون
و خمیره بنفشه و استعمال عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود و ابن الیاس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین
حرارت بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند و غذا امرود و زرشک دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا العلاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج است که با وی مزاج مفلوج
گرم میشود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک نگردد و به تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول
و آب هندوانه و ماء الشعیر بنوشانند و غذا از بهی یا جات مزوره سازند و اگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ بر حقنه لینه اقتصار کنند بمثل حقنه ساده که از برگ چقندر و خارخسک و بابونه و اکلیل الملک
و بنفشه خطمی و سبوس و شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هرگاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از حقنه و حقنه لینه بشرط اطاعت قوت غافل
نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی که یک رطل صغیر سرکه با ده درهم روغن گل خالص با آتش نرم بجوشانند تا روغن
بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و باعصاب مضرت نرساند و اگر رای واجب کند قسط و روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب جو ادویه کرده
تنهیر دختران مجموع یا مفرد از آن منع نکنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج باعتدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد کنند و اگر مزاج باعتدال
نیاید بر طریقه مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال است

علاج استرخا و فالج دموی و ورمی وغیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند با احتیاط تمام بعد تیقن غلبه دم و باقی تدابیر هرچه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برند

وآنچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل آرند و صاحب اقتباس گوید که اگر سبب ماده خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول
فصد قیفال کشایند و تا شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا ندهند که روز چهارم خود بخود حاجت گرسنگی تنقیه ساده نباشد و حاجت تدبیری دیگر هرگز نمی افتد و
بعد از آن غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تنقیه هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که حقنه در زان افتاده باشد با نان تنک دهند و بر گردن و
روغن گل با اندکی روغن شبت صنعانی آمیخته بمالند و بجای آب برگلاب عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع مقویات دماغ بکار
برند و اگر سبب قطع عصب افتد لا علاج است و اگر سبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبه خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند و
در ابتدا افوفل صندل اقاقیا مامیثا و دیگر روادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هرچه از آن بهم رسد با عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله گوید که اگر بدن ممتلی
باشد روادع استعمال نکنند مگر بعد تنقیه از خلط غالب و در تزاید هرچه رادع و مرخی باشد مثل آب جو و کشنیز تر و روغن گل آمیخته بعمل آرند و در انتها و انحطاط مرخیات محلل
چون گل خطمی و بابونه و برگ خبازی با روغن گل و موم مصطکی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم ست نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد باشد بر عضو متورم
حب الغار میعه خشک مر جوز السرو زعفران جندبیدستر شب یمانی در روغن قسط که موم یا پیه در آن گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید با فتیلین جوبل
و زهره گاو مجرب ست و در ورم صلب داوی بستن صفحه اسرب و تضمید جدوار و تنزوی خطائی نافع و اگر سبب استرخا ضربه یا سقطه بود و آنچه دفعة عارض شود
دلیل گسستن عصب ست و آن لا علاج بود و آنچه اندک اندک بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب ماده دلالت کند درین صورت تنقیه بدن
کنند بفصد و مسهل و ادویه محلله و مقویه چون مرو جاوشیر و جندبیدستر و فرفیون با موم و یا پیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا ضربه و بر مبدا اعصاب عضو
مفلوج بچسپانند و گل سرخ فادانیه قسط ملح بری هر یک دو مثقال مومیائی و ارابی زفت رومی هر واحد یک مثقال برگ سوزد سعدنات هندی یعنی سپیده کاشغری یک و نیم مثقال
مومیائی و زفت را در روغن گل بگدازند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا شامل هم شود و نیمگرم بر موضع ضماد کردن نافع
و صاحب منصوری گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بید انجیر سقل سیاه اشق پیه بط موم روغن سوسن و صاحب
کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خنصر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجه او با صناف اضمده بر آن انگشتها
کردند و صحت نیافت و من سببش پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهارپایه افتادم و هر دو شانه ام بر زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده
که از آن حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقره سابعه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم در اول امر لاحق شده پس مراهم بران عصب نهادم شفا یافت و
ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن
او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه آنچه از نخاع بعد گردن ست بتمامه مسترخی شد و باوی عضلات ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه
وضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجره او بسبب بطلان صوت او گذارند و من از آن منع کردم و قصد علاج موضعی کردم که از آن آفت رسیده بود کردم و بعد روز ششم
تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پاهای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود آنچه جالینوس ذکر کرده و من در ارجان بخانه علی بن موسی حاجب سیه دابادی
غلام او را دیدم که از چارپایه افتاده در آن روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت
بعصبی رسیده که بسوی دست آمده یا از ورم یا از انصباب ماده که مجری به امسد و ساخته و معالجه او بوضع اضمده محلله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت
یافت صفت ضماد مذکور بگیرند حب الغار قسط فشار کنند هر واحد دو درم میعه یابسه پانزده درم صبر مکی اسپل جوز السرو وج گل سرخ شب یمانی هر واحد هفت درم زعفران
جندبیدستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض را یک گلنار اقاقیا سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با موم در روغن بادین
یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در استرخا که از صدمه افتد علاج او دشوار ست اگر کوفت بسیار بعصب نرسیده به شود و اگر عصب بسیار کوفته گردد امید
نجات نبود و آنچه از آن امیدوار باشد واجب آنست که در آن ابتدا بفصد کنند و بهر حال معالجه باینطور نمایند که نظر کنند که آیا آن ورم پیدا کرده ست یا جذب ماده پس علاج
هر حسب آن واجب نمایند و باید که در علاج این در هر عضو یکه عارض شود وضع ادویه بر موضع ضربه و بر مبدأ یکه از آن عصب بعضو مفلوج آمده باید کرد و اما نهادن ادویه بر نفس

عضو مفلوج نفع معتدبه نمیکند بلکه بر طبیب نهادن آن بالای منابت اعصاب واجب تر است که مقصود از ان دماغ و نخاع باشد یا تسخین و تبدیل مزاج وگاهی احتیاج می افتد بقرب عضو مضروب متورم آخذ در انحلال محاجم نهند تا جذب خون از ان بجهتی با نظام بدن کنند و اگر سبب آن زوال فقار شود در رد فقار بپردازند و بقول شیخ فالج حادث از زوال فقار اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد تدبیر خلع متوجه شوند و باضمده قابضه مجففه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند و اگر از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و اگر سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضو است باضمده و کمادات و ادهان و معاجین مسخنه بنوعیکه در علاج امراض عصبی بارده ساذجه یا یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهل است بخوردن ادویه گرم مثل تریاق و مثرودیطوس زائل شود و باشد که ضماد و روغنهای گرم کفایت کنند و آنچه ازین نوع بشرب آب سرد و یا شناوری در ان باشد از برای او حمام یابس علاج تام است و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بران دلالت کند تدبیر ترطیب باغذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعیکه در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخائی که بعد حنجره و مری و مثانه و جز آن که در مقام خود گفته شود و اگر استرخائی بحرانی باشد روغنهای معتدل الحراره چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بیدانجیر و ناردین بمالند ... ادویه مقوی عضو و مانع انصباب ... مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس یا کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته بالیدن سفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجرب است و گویند که روغن بلسان ... منفعت عظیم است و خصوصاً هرگاه ... و بیده چندان اثر و روغنهای ... آمیزند ... استعمال کنند که بتحلیل لطیف و ابقاء غلیظ از ماده صعوبت ... گیاه و بسیار قلیل باشد و اگر حرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احتراز کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای ... که در قرابادین مکتوب است و ادهان که شدید القوه و کثرت الترکیب باشد مثل روغنهای کوره و سابق ... روغن ... از صمغ ... بالخاصیه نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان بچیزهای مقوی ... انتفاع یافتند و علاج آنها که با دویه حار کرده شده بود و مرض زیاده گردیده بود و این بجهت آن بود که ماده رقیقه بدان بسیار منبسط میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو برودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمبتلا شدن او رسید و واجبست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج است که ادویه مسخنات مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند بدان دیگر ادویه که آن را ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی وغیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیاء نفع بسیار میکند مجوسی گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع و قولنجی مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی با استرخا مرکب بود علاج واحد است یعنی آنچه در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای متشنجه اضمده مرکب از ادویه قابضه و مسخنه مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مویزج ... ضماد کنند و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع ذلک ... استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مرخیه ملینه مخلوط ببعض چیزهای مسخنه مجففه مع ذلک ... بعمل آرند و هرگاه تشنج و استرخا در اعضای متحاذی باشد در اعضای مسترخی استعمال ... قوی مثل تمریخ بروغن قسط محلول با اندک بورق و اشخار باید کرد و آب دریای شور که در ان قدری شبت و مرزنجوش ... و برگ غار و برگ فنجنگشت و خیری و مانند آن پخته باشد بر عضو نطول کنند و اگر موسم گرما باشد در چشمه کبریتی غسل کنند و اعضای ... ببندند و بر اعضای متشنجه اضمده ملینه چون ضماد معمول از لعاب بزر کتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمده ملینه که در باب ... گذشت استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل است و صاحب ... معتدله ... تجویز ... رومی و صمغ بلاطی انتفاع یابد و قولس گفته که بسیاری از ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع به ده کس دیدم و ابوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزی بارد نمیکردند و به دادن ادویه حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عارض شد و من معالجه ایشان ... و روغن شبت ... و روغن بنفشه ... و بر عضو نوشانیدن آب ... مروق چهل درم فلوس خیار شنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین ... چکانیده میدادم و غذا زیرباج بچه مرغ کردم و نافع شد

علاج فالج وبائی

بعضی متاخرین نوشته اند که گاهی بهوای متعفن مورث فالج میگردد و علامت فالج وبائی آنست که یکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصاً ... چشم و بیهوشی ... و اول ... فالج افتد و ... مذکوره ... زیاده میشود و اکثر ... و چون از ایام مذکوره بگذرد ... اکثر اشخاص ... اتفاق می افتد که اول اندک صفرای ... می اندازند و همان وقت بیهوش می شوند و بعد

...عت که بهوش می آید کلام شکسته و بی نظام مانند هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پا بجنبش و حرکت میگردند و بول و براز بند شود و دست راست بید داشته باشند و هذیان تا روز سوم غلبه میکنند و روز چهارم هذیان و جنبش دست باقی میماند و بول بی اراده جاری میشود و بعده و پاس باک میگردند و علاج جنس نیست که فصد هفت اندام کنند و خون وافر گیرند که قریب بغشی رسد همان وقت بهوش می آید و الا گلاب و عرق بهار نارنج و ریحان و بید و بیدمشک بر روی زنند که فی الفور بهوش می آرد ین را موقوف میسازد پس وقت ظهر رگ سر روز زنند اگر اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشند و شربت کیوره و شربت اصول هر یک تولد و در گلاب و عرق کیوره و بهار نارنج تولد داخل کرده بنوشانند تا هفت روز و غذا شوربای بچه مرغ که در آن اندکی زرشک و یا انبه خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و بجای الفصل از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند در روز یازدهم و یا شانزدهم تنقیه بدن بحب ایارج دهند و قوقایای علوی خان کنند و بفاصله سه چهار روز مطبوخ افتیمون ... لون ن احمر امی تریاقیه باشند با اضافه ریوند خطائی ... ماشه و شربت ورد مکرر ... آرند تا حصول تنقیه تام پس جهت تعدیل مزاج دوا المسک معتدل ...

و شربت یاقوت الیشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علوی خان و تخم شربتی بخورانند

تشنج

عبارتست از کشیده شدن عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی میمانند و بعضی از آن بسهولت عود بسوی انبساط میکنند چنانچه در تثاؤب و صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شیء موذی پس آن قسیم بود مادی [illegible] تشنج مادی اکثر بلغمی باشد و سوداوی و گاهی ماده دموی نیز بود و این در اورام عضل باشد هرگاه ماده بورم در خلل لیف عصب افتد و خون را جا نگیرد پس عرض او زیاده شود و طول او کم گردد له بندرت صفرا ... و تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی ماده فاعله او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلا ورم بود و یا ماده بموضع واحد حاصل شده با اجزا تبعیت او کنند چنانکه تشنج و ریحی زیاده منجذب بسبب ضربه یا قطع یا بسببی دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از ریح ناقح غلیظ حادث شود و از آن قبیل عارض شود روز دوم و زائل گردد و این اعتقال گویند و تشنج مادی بیشتر بسبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و گاهی استفراغ بجانب مبادی اعصاب او مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در جهت و فوق گردن می افتد و ماده فاعل تشنج غلیظ غیر مداخل در جوهر باشد و ماده ... العکس این بود و تشنج رطب بعفونات و سکارمی صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده ... ن عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب ضربه یا از حمل شیء ثقیل یا از خواب بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان ماده رطوبت و غلبه یبس باشد بسبب استفراغات کثیر یا اسباب مجففه یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض ... و دوا مسهل افتد و آن بسیار ردی ست و کذلک عقب هر استفراغ ... حمیات محرقه و خصوصا در حمیات سرسام و عقب حرکات عنیفه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و از این کثیر خلاص نیابد و بقول جالینوس هر تشنج ... حمیات افتد ردی بود و این آنست که از تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود و خصوصا هرگاه بدن ممتلی باشد و گاهی همچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده قی آنرا زائل کند پس مثل این تشنج در حمیات سخت ردی نیست بلکه سخت ردی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب اعضای مذکوره و فنای رطوبت غریزی افتد و گاهی تشنج یابس یا اوباطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد هرگاه دماغ را ضعیف رسد رطوبت از اعصاب نخاع بستاند و رجوع کند و اعصاب بتکلیف منقبض گردد و بعده هرگاه طبیعت با افاده رطوبت کافی عادت دماغ کند اعصاب او ... اطاعت ... و کنند بتکلیف و مجمله تشنج ... آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویه مخدره مثل افیون افتد شود تشنج ... سبب موذی ... شد از داخل یا خارج پس عصب از آن نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب موذی یا ادویه ... باشد و آن تشنج خلط حار لاذع بود و یا از کیفیت ... شده که موذی بدماغ و عصب ... و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد از این قبیل است بالجمله اقسام جزئیه او مثل تشنج از خوردن خربق که او بعد ... یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال باعث سمیت شود و عصب را ایذای شدید رساند که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و از این قبیل است تشنجیکه ... خلط زنجاری بنابر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب التصاق صفرا به فم معده قوی الحس افتد و آنکه بسبب علقی در معده بهم رسد با نهضه

قوی سمی و سریع الہرب زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معدہ و آنکہ از گزیدن کژدم و رتیلا و مار عصبیہ یا قطع عصب و عضلہ یا انقطاع غیر تام یا آنکہ از اخلاط حادہ اکال در عصب افتد
و آنکہ در امراض معدہ و رحم و شانہ و دیگر اعضای عصبیہ بسبب ارتفاع بخار ردی مثل بخار منی و حیض محتبس واقع شود و آنچہ از دیدان عارض گردد ازین قبیل است و بدانکہ از تشنج ردی
آن است کہ خاص در لب و پلک و زبان باشد چہ سبب او از نقص دماغ میباشد و ہرگاہ در تشنج بدن بجانب قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف مائل گردد تشنج در عضلات
خلف باشد و ہرگاہ عضلات پیشی و پسی برابر متشنج گردند ممدد افتد و گاہی تشنج چندان اشتداد کند کہ گردن پیچیدہ شود و دندان بر ہم سایدہ ہر آنکہ از تشنج میمیرد اکثر بعد [illegible]
تا بر قیل و بحبق و ہر تشنج کہ تابع جراحت باشد قاتل بود و از علامات موت است در اکثر فاد لائل الہ بر حدوث تشنج صغر و تفاوت نبض است و لا بعدہ انتقال و بسوی [illegible] اختلاف در
وضع و سرعت و بطوء یعنی رگ کشیدہ باشد بمچو رودہ کہ سر او بکشند عرض او بکاہد و دراز کشیدہ شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتہای اجزای او [illegible] مختلف
باشد و سرخی رو در اکثر و ظہور جوش و میلان در چشمہا و انقطاع یا دشواری در تنفس و نتواند کہ نفس بکشد مگر بالم بسیار و گاہی صاحب آن بدان ماند کہ بخندد و در اصل خندہ نباشد و قبض شکم
و بتیم احتباس بول و گاہی عدم احتباس او و خروج او مثل مائیت خون و بانفاخات و عرق و فواق و سہر و صداع و رعشہ و درد زیر مفصل گردن در میان کتفین و نزدیک مفصل گردن
و از علامات ردیہ در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معدہ است و تمطی خصوصا اگر با عوض تشنج کند و در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق و اختلاج در شکم نیز از علامات ردیہ است و ادرار
تشنج امتلائی در فالج و لقوہ و سکتہ آن است کہ جوانان و صبیان در بہار و گرم و تابستان حادث شود و اقل حرارت و ضعف آن است کہ مشایخ و در سوی سرد و زمستان افتد و از
دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حادہ و امراض مزمنہ و انتشار تشنج یا بعض حمیات عروض تحیر در چشم و سوہ [illegible] در زبان و سرخی دست و پا و سیاہی زبان و کشیدگی جلد سر و
پیشانی و سرخی بول و سپید او بعد سپید آن و خبر دادن از تشنج اینست و گاہی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب [illegible] و رنگ بسرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند و
نفس مختنق شود و قبض طبیعت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج کہ با تب باشد اگر حمی ان تب و طول مدت او بدان درجہ نباشد کہ رطوبت اصلی احتراق و فانی سازد از آنکہ سبب
حرارت تب رطوبت گداختہ تشنج پدید آمد لذا این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسہولت پذیرد و بقراط گفتہ کہ ہرگاہ انسان را تشنج باشد و تب بعد آن را حادث گردد از ان تشنج
زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدد ردی است و علامت بودن سبب تشنج حرارت ساذج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج با اختلاط ذہن و فواق نیز علامت نا امیدی است
و کسی در تب تشنج پدید و سرما یابد و بول و بار ہم آید و بادی عرق بر سر او امدن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب [illegible] باشد و مادہ [illegible] و بحران [illegible] تشنج
گردد از نبض ظاہر شود و مادہ ذات الجنب ببحران میل باین نماید بران شدت ضیق النفس دلالت کند و تشنج پدید باشد و ہرگاہ مادہ سرسام ببحران آن منتقل شود تشنج گردد چشم [illegible]
بر ہم زدن و دندان سائیدن گیرد بعدہ چشم چپ و گردن کج شود پس تشنج پدید آید طریق تشخیص بدانکہ تشخیص اقسام تشنج بطور استفسار نمایند یعنی اول سوال کنند کہ مرض دفعۃ
عارض شدہ یا بتدریج اگر دفعۃ گوید بدانند کہ تشنج مادیست یا ابتدائی پس فرق میان این ہر دو چنان کنند کہ بر اسباب خارجی و مشروبات و ملل اعضای عصبانی نظر کنند یعنی از حال
گزیدن جانوری زہردار یا خوردن اشیای سمیہ یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید پرسند یا از تقدم و قوع ازاتی یا زیر بخاری و وجود غثیان و حرقت معدہ
سوال کنند یا حال تقدم حدوث امراض معدہ یا رحم یا مثانہ یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دہن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر سببی ازین اسباب معلوم گردد تشنج ابتدائی
باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاہر دربن اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج کہ مادی و رد باشد و اگر بعد از تشنج حادث شدہ باشد آن تشنج از درد و
بسببی ازین اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی از بعد ابتدای عضو بسبب [illegible] بحران [illegible] و دیگر علامات غلبہ ہر مادہ شناسند چنانچہ بزرگی [illegible]
آن و بلغمی از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدد جلد و عریضی نبض و غلظ قارورہ و سپیدی رنگ نبض و ترہل گوشت و نرمی و سردی ملمس [illegible] تشنگی و بسیاری
خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامہای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی از لاغری عضو و غلبہ اشتہای طعام و دیگر [illegible]
یا آنچہ از ورم دموی یا احیانا از ورم صفراوی [illegible] و از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدد عضو متورم و سرخی چہرہ و درد موی ضربان و حرقت در صفراوی [illegible]
کہ از لوازم جنس ورم است بوضوح شنید و اگر مریض در جواب سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند و بگوید کہ عضو متشنج مائل بسرعت جذب بود و عضو لاغر و باریک گردد و پیش
از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسہال مفرط و قی شدید و نزف الدم و رعاف و غیرہ یا اسباب مجففہ مثل امراض حادہ و حمیات محرقہ و مرض [illegible] و سہر یا سہر طعم و فکر و اندوہ
بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقہ یا جہد و رطوبت از شدت برد و از خوردن ادویہ مخدرہ اتفاق افتادہ باشد تشنج یبسی باشد

علاج تشنج مادی

تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیر همان است که در علاج امراض عصبیه بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط و حب التنقیه را یکبارگی مستفرغ نسازند
بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند با وجودیکه سخت قوی نباشد و بعد تنقیه اسطوخودوس سوده با اطریفل صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید است و گویند که اگر مگسیان سیاه را بخنق
[illegible] پر و بال [illegible] سرشته با قابلیل تمام [illegible] تا معجون [illegible] و البته [illegible] الیوم و مجربات است و زعفران یک ماشه مشک [illegible] و سرخ روغن گل
[illegible] روغن [illegible] مرزنجوش [illegible] روغن
[illegible] گویند که [illegible] مسکن تشنج [illegible] و گویند که بعد تنقیه تعاهد سکنجبین با معجون [illegible] استعمال [illegible] حکیم علی سینا
[illegible] تشنج [illegible] مسهل کفایت کند و در تشنج مادی [illegible] گشاده نشود و تب هم باشد بعد مسهل عود صلیب [illegible]
[illegible] محافظت اعصاب از رطوبات و رعایت نضج ماده اعصاب شربت دینار [illegible] ماده باقیه از مسهل است بعده بملاحظه حرارت گلقند [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] شیرجات بسیار مفید [illegible] اعصاب [illegible] و غذا شوربا [illegible] عنب الثعلب [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] سپستان [illegible] گل نیلوفر اسطوخودوس [illegible] عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس [illegible] اصل السوس
[illegible] عود صلیب [illegible] بروغن گل مخلوط نموده [illegible] ضماد میکنند [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] اعصاب [illegible] سوده [illegible] که محل آفت باشد [illegible] تشنج اعصاب [illegible]
[illegible] شیرجات بارده [illegible] عود صلیب [illegible] تقویت دماغ معمول است و در اطفال [illegible] رطوبت فضله [illegible] در تشنج سوداوی [illegible] علاج امراض
[illegible] سوداوی [illegible] بعمل آرند بعده [illegible] مناسب [illegible] تنقیه [illegible] تشنج [illegible]
[illegible] مجرب [illegible] درم [illegible] پانزده درم سکنجبین [illegible] بعمل آرند برای تشنج سوداوی
[illegible] اورام عصبیه [illegible] علاج کنند و رعایت [illegible] خلط در تنقیه و تضمید ملحوظ دارند [illegible]
[illegible] باشند اول فصد کنند خصوصاً اگر سبب امتلا [illegible] باشد و خون بسیار نباید گرفت [illegible] حکیم علی
[illegible] طبیعت [illegible] کنند و غذای سرد مثل [illegible] فصد [illegible]
[illegible] فصد [illegible] کنند و خون [illegible] بعده [illegible]
[illegible] گاوزبان عرق عنب الثعلب [illegible] شربت [illegible] گاوزبان عنبری [illegible] اگر شکایت درد کنند
[illegible] عرق گاوزبان عرق کاسنی [illegible] گاوزبان شربت بنفشه [illegible] روغن گل روغن بابونه
[illegible] سپستان [illegible] گاوزبان [illegible] گلقند آفتابی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تشنج امتلائی [illegible]
[illegible]
[illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible]
[illegible]

و یا طبیخ و یا برگ او مطبوخ و کذا طبیخ سوسن سفید مخلوط العسل و مرزنجوش و جندبیدستر و کذا ابادروج و کذا طبیخ اذخر و کشنفال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذا ایونید و کذا اسنا و کذا اشنو

مطبوخ و جلوس در آن و کذا تخم سرنجا و شرعی آن و اکل لعاب او مسبوق نافع است و تمریخ ابرسا و کل و بزیت یا بزرکتان سبوه بعسل و موم آمیخته و یا زیت کهنه بجندبیدستر و جاوشیر

آمیخته و یا زیت کهنه ده درم فرفیون یکدرم آمیخته بیضا و یا بورق و زیت کهنه و یا تراب فلفل محلول در زیت کهنه بر قفا و یا روغن حنا و یا روغن قسط و یا روغن خراطین و کذا اسهل و تمریخ

روغن بان یا شحم ابل و یا روغن جوز یا شحم اوز و ضماد بریح و نکث شرابی یا طبیخ بخور مریم یا تشریب یا جوز و یا مرزنجوش یا یک سیاسیه بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا بخیره الیه مکافته گرم

بر عضو تشنج یا بر اعصاب عضو متشنج نهادن هر ساعت گرم کرده بالسبتین یا خرقه بول تر کرده نهادن و کذا شرب ضماد بزر کتان یا طبیخ خطمی یا قنه یا وج و آمیزان اطبیخ مرزنجوش

و برگ غار و برنجاسف و برگ سنج و شیح ارمنی و نطول با طبیخ و اغتسال بآب چشمه گوگرد و سعوط و عطوس و روغن جوز و یا کندش و یا جندبیدستر و حقنه بخون سلحفات و جندبیدستر

مینماید هر واحد نافع و سم او گوید که تغذیه با تخم دشمرع بصعتر مطبوخ مجرب است ابو سهل گوید که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و در آن کثرت مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سداب

و روغن قثاء الحمار زیاده نمایند و روغن کلکلانج و روغن بید انجیر بارالاصول بنوشانند و دراسطوخودوس با بونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد

کنند بگیرند زیت کهنه یک رطل موم سرخ ده اوقیه با هم گداخته و در آن یک اوقیه فرفیون سوده آمیخته بسایند تا سوده گردد و موضع متشنج را بدان اطلاء نمایند و نیز تن را در

گرد ناکلو یا در خاکستر گرم در تنور گرم نمایند نافع است بوعلی مینویسد که صاحب تشنج اگر ضعیف القوه باشد از لحوم قطع نکنند ولیکن واجب است که لحم او از لحوم بسیار خفیف

گنجشک و کبک و قنبره و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود غذا او نان با عسل و نخود آب بسبت و خردل سازند و الیه شماری بزیت و در غذای او فلفل داخل کنند و اما علاج تشنج

باید که باستفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض عصبیه بلغمیه مذکور شد بمسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلبه خون بسیار ظاهر بینند اولا فصد نمایند و خصوصا اگر

سبب امتلا شرب شراب بسیار باشد و جمله ما یحتاج الیه از خون یکبارگی خارج نکنند که اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از آن باقی دارند

تا مقاومت تشنج کنند و تحلیل حرکات تشنج تحلیل باید و از علاجات او نشستن در آبزنهات و در زیت مطبوخ روباه و کفتار است که در او جامع مفاصل مذکور گردد و کذا آن مسوده

و همچنین مالش تشنج بکفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد و کذا طبیخ چکه سنگ حلوس در آب طبیخ عاقرقرحا لطف مثل قیصوم و برگ سعد و قصه الذریره و برگ غار و نطیخ سهل ابرنج شوکه

سودیه و تخم شوکه البیضا و تخم شوکه مصریه عصاره قنطوریون دقیق سفر و مرکب بدانند که نطول است مقام در آبزنها آنچه غیر آن بسبب ایجابی قوت مضر است بسبب بیکار بعد از

طلاء است سازند و در بعد ازو بنوشانند و آنچه نفع میکند مرسل تشنج عام مسمی طاطانس عمدة مادی این است که دفعه در آب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که از بن ظاهر بدن بالکلیه فقد

میشود و حرارت غریزی در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و هر بدن بسلامتی از خطر متحمل این تدبیر باشد بلکه بدن او جوان لحیم بی قروح و در تابستان و قومی

از صحت یافته و محاجم بر مفصل کیسوی و انتهای مهره مینهند و مشبوط استعمال نمایند اگر امر خفیف باشد والا احتیاج بشرط افتد برای رفع بعض حواد منفیه چه اگر در بین هنگام شرط

نمایند اکثر جذب ماده ضرر رسانند و مواضع محاجم گردن و فقارات پشت از جانبین و اجزای عضله پشت و اقدام بشانند و بر موضع کرده هنگام خوف تشنج خون بسیار اینها

بایدکه محاجم بسیار دفعه مقا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضا از علاجات او پیش که اعضای متشنج را بهرفق

مهوا کنند و از علاج او واقع بالطبع عروض تب حارست فلهذا بقراط گفته که عروض تب بعد تشنج بهتر از آن است که تشنج بعد تب عارض شود و تب ربع درین نفع میکند

بسبب تحریک لرزه و کثرت تعریق آن و کسی را که ربع بود از تشنج کم افتد پس عروض ربع امان از تشنج است و از معالجات عجیبه مجربه برای تشنج این است که پوست

تشنج جنتی و نیم بچسپانند و بران بگذارند تا آنکه خود بر بدن بچسپد و پس بگر تبدیل نمایند ضماد تشنج حاد بدن قصد و طاع بیقیه از عطریات خوشبو و غلیظ انداخته و بر این الیشان تعبد

کرده شده که قلاده ابریشم بسیار نرم در گردن اندازند و روغن کرم هر وقت بران چکانند و تمام بابس نفع عظیم میکند و به سنگ گرم که شراب اندازند باشند الکلب

نمایند و ایضا پوشش بسیار عرق آورند و از ضمده جیده الیشان مرهم معمول از میعه سائله و فرفیون و جندبیدستر و سوم زرد و روغن سوسن سحو از میعه با مرضع کرده تو دا زنیسه

شیم و غیره است و مالش سردی بروغن کنجد و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از کمادات جیده الیشان نمک گرم کرده بر مخارج عصب پوشانیده از نفع میکند و دهن

تب جندبیدستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردن است که این تپ آرد و تشنج را زائل میکند بزد همچنین روغن بید انجیر با آب عسل خوشانیده

است و آنچه الیشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبار است گاهی منقع میشوند تناول راست و آب او انوشیدن

بچه شانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه از آن نیم گرم با روغن بادام دو درم بنوشند و این نفع میکند و خصوصاً تشنج بسوی خلف را و گاهی مثل پنج پنجه جب بلسان ده درم میکنند و سه
اوقیه عسل نوشانند و همچنین بود بیخ هنری و آزاد و اصل شدید النفع خوردن جاوشیر است مرد قوی یک مثقال و متوسط یک درم و ضعیف قریب ربع درم از آن بخورد و در آن هنگام رعایت
معده کنند که آن مضعف معده است و ایضاً حلتیت بقدر کرسنه و چهار و نیم اوقیه عسل و همچنین اشق و گاهی این همه به طبیخ زوفا و طبیخ انجدان خورانیده میشود و اما جند بیدستر
نفع بیشتر و ضرر کمتر است و شربتی از آن قیراط [illegible] ملعقه تا سه ملعقه است آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه در آن دفعات شربت آن بقدر مذکور برسد و آنچه در آن کمتر ضرر دارد
خوردن [illegible] طعام است [illegible] باشد و در آن خطر نیست و از معالجات ایست مالش [illegible] و غنها [illegible] مثل روغن بید انجیر و غیره که در قول ابو سهل گذشت مع جند بیدستر
و عاقرقرحا [illegible] نافع است و الیه [illegible] و روغن [illegible] و این روغن [illegible] صفت آن بگیرند روغن ناردین [illegible] واحد قسط [illegible] اوقیه جند [illegible] مصطکی [illegible] اوقیه فلفل فرفیون [illegible]
چهار مثقال سنبل [illegible] اوقیه روغن بلسان اوقیه بستور [illegible] کنند و استعمال نمایند و فرفیون در آن بسیار نافع است و اما تشنج [illegible] را تضمید مفاصل ایشان بعسل که در آن زعفران و بیخ
سوسن و انیسون [illegible] کفایت باشد و بیخ سوسن زیاده [illegible] باشد و زعفران اندکی از آن [illegible] اعضای ایشان را به آب طبیخ بابونه و اکلیل الملک حلبه [illegible] و گاهی روغن بابونه تنها
نفع دهد [illegible] که با تشنج [illegible] نافع بود [illegible] تحلیل آن [illegible] بسیار آنرا [illegible] اشیاست [illegible] اندک کنند [illegible] و بدانکه چون تشنج بعام بدن
باشد سوای [illegible] باستعمال [illegible] و اگر تشنج در اعضا [illegible] معده [illegible] و اگر تشنج از [illegible] معده باشد و علامات
مذکوره یافته شود [illegible] آن مریض [illegible] صاحب کامل گوید که علاج تشنج [illegible] از استفراغ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] استعمال [illegible] و تریاق [illegible] طبیخ [illegible] خورانند پس اگر [illegible] الاصول
[illegible] روغن [illegible] قسط [illegible] و بعد از آن [illegible] حنظل و سقمونیا [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] کنند [illegible] اندک [illegible] ضعیف نگردد و بعد تنقیه آن [illegible] فالج [illegible] معده و
[illegible] طبیخ بابونه [illegible] و روغن [illegible] ابو سهل گذشت [illegible] جند بیدستر و فرفیون [illegible]
[illegible] جند بیدستر و فرفیون [illegible] منفعت [illegible] فلفل و مویزج مخلوط
بعسل [illegible] طبیخ [illegible] اگر [illegible] جالینوس [illegible]
[illegible] صفت [illegible] عاقرقرحا [illegible] مثقال فرفیون نیم درم اشق [illegible]
بعسل [illegible] نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافع است و اگر حلتیت و فلفل [illegible] نیم درم [illegible] و فاضل جالینوس گفته که جند بیدستر نافع تشنج امتلائی است
[illegible] این [illegible] نافع نیست [illegible] روغن نرگس [illegible] تشنج امتلائی را نافع بود و بلید
[illegible] باحتیاط [illegible] یا فصل [illegible] و غیر آن [illegible] باشد [illegible] تشنج امتلائی اگر قوت [illegible] باشد طعام [illegible]
[illegible] خردل [illegible] روغن [illegible] اگر قوت ضعیف باشد طعام از لحوم [illegible] کنند و اگر [illegible]
[illegible] که در علاج فالج مذکور شد [illegible] کنند [illegible] اعصاب [illegible] شود و در آب [illegible] طبیخ روباه
[illegible] سود داده [illegible] طبیخ [illegible] صفت طبیخ روباه و غیره بگیرند
روباه [illegible] روباه [illegible] بسیار [illegible] شود و از آن
[illegible] ساعت [illegible] طبیخ [illegible]
[illegible] طبیخ [illegible] نافع باشد [illegible] گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جند بیدستر
[illegible] طبیخ انجدان و باقی [illegible] قول ابو علی سینا گذشت [illegible] و ابن الیاس میگوید که تنقیه بدن از بلغم [illegible]
[illegible] فالج [illegible] روغن [illegible] انیسون [illegible] اصل السوس [illegible] درم [illegible]

۳۲۱

و غذا نخود آب بشیرہ قرطم و روغن جوز و بعدہ مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنبق و جند بیدستر و فرفیون و تمام مرزنجوش و مانند آن کنند و تطلیخ بابونہ و شبت و صعتر و کلیل الملک نطول سازند و بجاورس و سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید کہ در تشنج امتلائی از غذا بست و چہار ساعت منع کنند تا آنکہ مزاج صاحب گرم گردد بعدہ این حب بخورانند دار چینی جاوشیر نمک نفطی ہر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جند بیدستر عصارہ سوس سقمونیای مشوی ہر یک نیم درم سکبینج شونیز سانج ہندی ہر یک یکدرم حرمل دو دانگ ادویہ خشک کوفتہ بیختہ و صمغ را در آب کرات گداختہ بسرشند و مثل عدس حبہا ساختہ بعد پرہیز دو نیم درم بدہند و اگر مرض مشکل گردد با اصول روغن بادام تلخ ہفت روز بنوشانند پس یک شربت دیگر از ان حب بدہند و اگر علت منحل نگردد احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافتہ شود حقنہ مذکورہ جمودہ لینہ غس یکدو دفعہ تعجیل آرند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بہترین مرہمہا کہ استعمال او در مالش بر سم این مرض دیدہ ام این روغن ست کہ اہل بصرہ آنرا مجموعہ مسمی ساختہ اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن حب الشمشش و روغن غار مساوی بر آن اندک جند بیدستر و اندکی مشک انداختہ جوش خفیف دہند و این روغن بجمیع امراض باردہ استعمال کنند کہ اثر با عتدال آن دیدہ و در تشنج یبس پیدا کنند چنانکہ روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نمایند اما استعمال غرغرہ و سعوط درین مرض بعید نیست مگر آنکہ تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در غشیہ دماغ باشد کہ دران ہنگام اجب ست استعمال کردن غرغرہ و سعوط و تکمید و تضمید بعد تنقیہ بحسب مذکور و حقنہا و تہم او گفتہ کہ شخصے را از روسا دیدم کہ در طعام خود اسراف میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاہر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او تتمہ بود و آنچہ میگفت مفہوم نمیشد و آنرا تبعیہ دونہ تغیر مزاج و بر جماعت اطبا امر او مشتبہ گردید و من حکم کردم کہ تشنج در عضل محرک لسان ست و اشارہ باستفراغ و غرغرہ و حقنہ یا رجات کردم و حقنہ اخراج او نمودم و بعد روز ہفتم آن تشنج زائل شد و از ان تعجب میکرد حتی کہ آنرا اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از ان سالم ماند

علاج تشنج یبسی

کہ تشنج استفراغی نیز گویند ہر چہ از مرطبات علاج امراض دماغی یبسی و عصبی یابس گذشت بعمل آرند و اگر ممکن باشد عضو موف را در روغن کنجد یا مسکہ نیمگرم پیوستہ غرق دارند و لعاب بہدانہ و لعاب اسپغول با شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو بہ بدہند و ماء القرع و ماء الخیار و آب ہندوانہ و آب انار شیرین با نبات نیز مناسبت و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشہ و روغن لبوب سبعہ سعوط سازند و بالشہ خرقہ بلعاب اسپغول و آب خرفہ تر کردہ بر سر نہند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر ماش و شیر میش تازہ در صورتیکہ تپ نباشد و دوشیدہ برآید نہایت سود مندست و اگر بہ پستان حلیب و بنبشق کردہ بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گرم شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی ابتدائی مجربست و قیروطی معمولی مفید و اکاس ہیل و روغن کنجد و آب پختہ عضو متشنج بستن عجیب الاثر ست و بنفشہ و گل نیلوفر و خطمی و گل سداگلاب و گل کدو و برگ بید سادہ و کنب بید و جو مقشر ہر یک شش تولہ گل حنا یک نیم پاؤ آب ہندوانہ و خیار و کدو ہر یک پنج آثار آب یا ی شیرین دو آثار جوش خفیف دادہ آبزن نمایند و در روز چہار پنج بار بعدہ روغنہا مرطبہ مالند و اگر ادویہ مرطبہ در گلاب جوشانیدہ آبزن کنند نافع بود و ہمچنین آبزن از تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی گل خبازی غنچہ گل سرخ گل بنفشہ ہر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جرادہ آن و جرادہ خیار برگ بید برگ خطمی برگ خبازی ہر یک دہ مثقال جو مقشر و کلف در آب جوشانیدہ صاف کردہ استعمال کردن و بعد خروج ازان روغن پاچہ یا روغن بنفشہ یا بادام بر بدن مالیدن و آبزن علوی خان و ضماد الیشان نیز انفع ست جلوس آبزن آبزنات وقتی جائز ست کہ تپ نباشد و اگر با تپ باشد تر طیب دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مرطبات شدید الترطیب اختیار نمایند و در خانہ سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشہ تخم کاسنی سپستان جوشانیدہ صاف نمودہ و لعاب اسپغول بہدانہ و شربت نیلوفر داخل کردہ بیاشامند گویند کہ از آب نیلوفر کہ دران شربت نیلوفر حل کردہ باشند ہیچ چیز سریع تر در ترطیب نیست و ہر گاہ دران او و بیخ و نقوع مشمش تر کردہ باشند قوی گردد غذا شوربا پاچہ گوسفند و بزغالہ و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالودہ و حریرہ نشاستہ گندم و نبات و روغن بادام و مزورہ ماش با مغز بادام و کدو و بالک و خرفہ و بقلہ اندک برگ کاہو و کشنیز تازہ و یا گوشت گوسالہ یا بقول مذکورہ دہند و بیضہ نیم برشت و شوربا حلوان و جوزہ مرغ با بادام و پستہ و غیرہ ہر چہ مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس کہ از جمود رطوبت باشد علاجش سوای تنقیہ ہمانست کہ در تشنج امتلائی گذشت اقوال مہرہ سویدی گوید کہ در تشنج یابس تمرہین و ضماد رو فای رطب نہایت و شحم اوز و شحم دجاج و روغن کنجد و ضماد کنجد سوختہ یا لعاب بہدانہ و روغن بادام بر قفا و غذا الشعیر مقشر و شکر و شربت شراب ریحانی ممزوج آب بسیار ہم نافع تشنج یابس ست صاحب جامع کبیر گوید چیزیکہ تشنج یابس را خلاصی بخشد این تدبیر ست کہ در آب و روغن نیمگرم نشینند و حلق موی کنند و آبہا و لعابات مع اشیای لطیفہ ضماد نمایند و در خانہ بارکہ دران عرق نیاید سکونت نمایند و بر مثل بنفشہ و نیلوفر

اب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر آتش بگدازند و شیر زنان یا شیر خر چندان بران چکانند که احتمال تشرب آن نماید پس بر سر و فقار
و ران و اعضای متشنجه بمالند و هرگاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد مسیحی گوید که تشنج یبسی بهم نمی تواند شد و چالیس
معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه تطول سازند و بشیر دختران و روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سعوط کنند و در آبیکه دران بابونه و بنفشه و برگ
کدو و برگ نیلوفر و کاهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب زبان او بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن
کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در آب بپزند تا بقوام آید و بران روغن بادام
انداخته بنوشند و یا حقنه لینه استعمال کنند و اگر طبع قبض نباشد و تپ موجود بود ماء الشعیر مطبوخ یا ماء القرع بنوشند و اگر تپ نباشد شیر خر با شکر و روغن بادام شیرین
یا شامند و بر موضع متشنج آب مطبوخ برگ کتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای جوزه و آبزن و
روغن و اغذیه مرطبه شراب اندک ممزوج با آب بسیار نمایند شیخ میفرماید که اگر تشنج از یبوست باشد علاجش صعبست و اوفق علاج او آبزن و مالش روغن مرطب و عقب آبزن
رات اگر تپ نباشد بجوی که فربه البته نکند و تدهین جمیع مفاصل تعهد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر سازند و الا از آبیکه دران برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو
و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از آب کدو یا آب خیار و یا گل آبزن از گلاب که دران چیزی ازین اشیا پخته باشند و یا با آب تخم دانه و یا آب بید و مانند آن مرتب
سازند و چون حقنه ازین آبها و روغنها و مطبوخات رطبه و سمن سازند شدید النفع باشد و بسیار حصول برشا ... عصارات و روغنها استعمال کنند و تفریق بعد تفریق مع عنایت
بلیغ بسیار و ترطیب بانچه در ترطیب نافع معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماء الشعیر و ماء القرع و آب تخم دانه و جلاب اگر تپ باشد یا
باشد و اگر چیزی ازین اشیا اندک شراب بیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت
نمایند بغیر تحریک یا لزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدن او را در روغن نیمگرم غرق سازند و بر طیاب انداهان عصارات سعوط کنند و ترطیب اسنان و بر طیبات بدن کوشند
سازند و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافع است خصوصا اطفال را و اگر نتوانند مضغات را
نهند و اما غذای اصحاب تشنج یابس همه آنچه ترطیب و تلیین کند و جمیع حریره های چرب نرم معمول از آرد جو و روغن بادام و شکر سفید باشد و ماء اللحم متخذ از گوشت بچه
میش و بچه بز و گاهی دران بقول مرطبه که اذیت لشکند و اخل کنند اگر در انجا حرارت باشد و اگر شراب اندک برای تنفیذ بهان آمیزند بعید از صواب نباشد خصوصا
بدن حرارت مفرط نباشد و همچنین اگر شراب با آب مشروب آنها ممزوج سازند جایز است ابن عباس گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء است و نمیتوانند
اصلاح یا بدلا سیما هرگاه با وی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج قبول نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحبان و تدبیر مرطب سازند
پس اگر آنجا تپ باشد ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماء الشعیر در آب کدو بپزند منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با اندک روغن
بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعاب با سبع روغن بادام شیرین کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند
یا ماء القرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز
وقتیکه بدوشند بنوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر ولا سیما بر سر بدوشند و لطوخ سر بلعاب بزر قطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن و از آنجا روغن بنفشه
آرد جو و بنفشه خشک کوفته پخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر کوفته بر بدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در آبزن نشانند که
دران روغن بنفشه نیمگرم یا شیر تازه باشد اول روز و آخر آن بعد از آنکه ماء الشعیر یا حسو حریره یا لعابات به روغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسیار نافع بود و بر دهن
بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن بادام مضروب بشیر دختران یا شیر خر بیمال یا الند و خرقه درین آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شوند و آثار صلاح پدید آید برین تدبیر مداومت نمایند و اگر
فائده نشود حقنه مرطبه که دران آب پاچه و کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و برگ کتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده
پیران العجن روغنهای مرطبه و شیر دختران انداخته باشند بعمل آرند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع تشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق البقر و موم
سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع با ادویه مرطبه نیز نافع باشد و ایضا مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کنند

و این ضماد نافع است بگیرند کنجد و بزر کتان و حب الرشاد هر واحد یک جزو و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هرگاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد ملینین لعوق مثل فلوس خیارشنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باید کرد و غذا باید که یا یخنی چوزه و حملان و جدی یا بعض و اکارع خنازیر و لحم صغاف و اسفاناخ و دنبه و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی ماهی مطبوخ بطور اسفیدباج یا بحریره معمول از مغز گندم با شکر طبرزد و روغن بادام و بیضه نیمبرشت باشد و از فواکه انگور شیرین و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند خجندی و غیره می نویسند که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماء الجبن با شوربای لحوم حیوانات فراریج و جدی و حملان و بلوس در طبیخ برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باید کرد و لحوم سریع الانهضام مذکوره بخورانند و آب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین بهتر است طبری گوید که آنچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماء الجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفیدباجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم و روغن از روغن بنفشه و تسقیه آن با آب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزر کتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو ام تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در آبزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلگوش مانند آن که در آن لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حاره و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیدیم حذاق اطبا را که معالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و معالج تر آنچه در امر این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب این مرض را امر با حقنان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن با اضافه سیاه مخالله می کرد

علاج تشنج ایذائی

در ازاله و منع سبب موذی کوشند مثلاً آنچه از شرب چیزی سمی یا لسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخود آب و بهر چیزیکه دافع سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از خلط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو با ضمده و نطولات و ادهان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد بپردازند و آنچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هرچه بهر دفع ضرر سرما در آخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و آنچه از ورم و قطع عصب یا ازرقی زنگاری یا انصباب صفرا در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاء الله تعالی و بالجمله در شرکی هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از آن تمریخ عضو متشنج با دهان معتدله نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرای حاد یا خلط عفن بر آید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولاً و بعد بعضم و تقویت معده و امعا و تعدیل مزاج و دماغ و تمریخ عضو متشنج با دهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره و خفیفه و عند قبض شکم و دو بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع تشنج و سهل الخروج از آن میباشد و کذلک از تشنج یابس بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تب حاد محرق تشنج صعب افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر از تب بسیار صعب صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود صبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضاً این بسبب کثرت تناول اغذیه و ضعف عصب و لینت آن و سهولت تمدد او است و لهذا اصحت الشان سهل تر باشد و از امور داله بر حدوث تشنج صبیان تب حاده دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ و سیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد است بالجمله تشنج که با طفال عارض شود حسب سبب امتلائی و یبسی و ایذائی آنچه گفته شد استعمال نمایند و طفل بسیار خورد شیر تنها دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضاً در امتلائی با دیان ده دانگ عنب الثعلب یک ماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده کلکند و مالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تب زیاده باشد اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی سیافات گرم بحمل آرند و روغن قسط

روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماء العسل دهند و بنان و عسل یا نخود آب جوزه مرغ و کبوتر غذا سازند تشنج صبی که بعد از حمیات و استفراغات
حادث گردد و بتدریج پدید آید و این به اطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج صبی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم سفید بیخته
بر سر و مهرهای گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضاً روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان
بسیار ریزند و شیخ استعمال ترطیبین درین باب میستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم ترنجبین دارد و ابرد انا لثست و اگر بسبب قبض
طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت دانند اسکات کنانند و اگر ضرورت
شد افیون بمرضعه و طفل دهند و در اجوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت برآمدن دندان میباشد بنا بر قرب دماغ آنچه که در تسهیل نبات
اسنان و علاج ورم لثه خواهد آمد بعمل آرند و اگر بسبب ضعف و فساد هضم باشد و این اکثر اطفال را فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند
و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود و شیخ فرموده که تشنج بصبیان بسیار افتد بسبب نرمی دماغ و اعضای آنها و فساد
هضم خصوصاً وقت نبات اسنان پس معالجه بروغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت ایشان بحسب اقتضای حال کنند
و غذای آنها با غذای مرضعه تسخین و تخفیف و تلطیف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب است از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج جنبر گردن را گویند که آنرا بپیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد گردن
راست بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس تشنج و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کزاز خوانده
است و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز ردی تر آنست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار رقبه عارض شود و هرگاه این
تشنج در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هرگاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد
ب انی و ذو تشنج است یعنی خلفی و قدامی لهذا حاد تر و بحران او سریع تر از تشنج بسیط بود تا روز چهارم که یوم بحران است خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت میابد
تشنج و تمدد در اکثر امراض ردی خالی نباشد و اسباب تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلائی است یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممتلی افتد هرگاه بر تمام
بدن مستولی شود و ازین جهت صعب باشد علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیاناً عارض شود از یک عضو بیش نبود و هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد بدان
سبب صعب و زود گشاده شود و ایضاً در تمدد و کزاز امتلائی ماده آن اکثر بلغم و رطوبت است و خون و سودا نادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در آید و خود بخود
یا بمعاونت سرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و امثال آن که بدان برسد منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او
بانقباض متشکل نگردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بتغیر نقصان در طول عارض شود و نفوذ ماده کزاز که برین صفت باشد مشابه نفوذ ماده
استرخا بود در آنکه سردی یا تمدد جرم عضو در عرض لازم نیست مگر آنکه ماده استرخا رقیق مزجی بود و ماده کزاز جامد صلب که عضو را منعطف و منقبض شدن نمیدهد یا و بخام
نشد یا ماده کزاز در وسط عضله یا وتر یا عصب واقع نشود لیکن در اصل و مبدا آن افتد پس عصب یا وتر در طول دفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا ریحا ورم
عارض شود و حرکت انقباض را باطل کند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب استعداد حرکت
اخلاط خصوصاً در بلغمیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بعلت احتقان فضول خصوصاً در زنان عارض گردد زیرا که اعصاب ایشان ضعیف تر است و در تمدد و کزاز که
پیوسته همی افتد عرض عضله کم میگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا تشنج یابس از تمدد و کزاز یابس ردی تر میباشد و گاهی تمدد بایذای سبب موجع و موذی
ماده یا غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بسبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع از قی عنیف و استفراغ کثیر الاذیت بسبب
ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب
قوی و ماده بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود همچون غدد امتلائی مسدود مسالک روح و این اکثر بعد اعصاب افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبعی عضله بسبب

بقیه

قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را برسن کشند یا چیزی گران بردارد یا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود یا ضربه یا سقطه کوبنده
عضله برسد یا قطع یا حرق نار و وجع بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممدد دران متولد گردد یا از دیگر عضو آید و همچنانکه تشنج خاص با عضلات
روی بود تمدد که سلامت زبان یا لب افتد نیز ردی باشد و گاهی از کزاز نوع ردی پیش بعد حمیات لازمه قلق و گریه و هذیان افتد و آن رنگ سرخ و دهن و لب
خشکی زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این ردی است و هر کزاز از ضربه سر افتد و با آن فواق یا تشوش و اختلاط عقل بود قاتل باشد کزاز اکثر صبیان
عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بران سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد اکثر پیش از کزاز اختلاج در تمام بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت
در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا مرگاه و عصر البلع و خارش در تمام بدن که از خارش لذت نیابد عارض میشود و صاحب … اشارا
هرگاه در بول برسم آید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بسیر گردن عرق آید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام شود آنکه در دهان …
نشیند و هیچ بحلق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زور و بر هم زند و … شود بعضی گویند که در ابتدای این مرض فواق و وجع در …
و پشت … باعث … عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو متشنج … شود و علامتی که پیدا از عروض کزاز هم … آنست که اگر کزاز در مقدم …
مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و … پیش کشیده و نوع کشیدگی گردن که پیش است …
پس اگر تمدد در عضلات جبهه و فکین افتد بسیار خندان رو نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق النفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بول
قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون با بول آید بنا بر انفجار عروق بسبب شدت انضغاط و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد
سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب نخاعی مستقیم و عضله مقعد بهم رسد براز بی اراده خارج گردد و یا حبس شود و قولنج بهم رسد و تمدد
هر دو جانب اختناق و سهر و وجع … بول و کثرت نفاخات دران و افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو … باشد و …
غلبه سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از تبخالی و در خاصه سبات کتفین نباشد و قاروره صاحب این مرض رقیق و …
و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز از رطب و یبس ابتدائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج است علاج بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج است الا آنکه در علاج تمدد و کزاز
از علاج تشنج مبادرت کنند و در ینجا محاجم بلا شرط بر عضوها اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند برای طلب جمع حرارت و آنجا که علامات غلبه خون … آن
متیقن گردد و حجامت بشرط باشد بر مفصل گردن و فقارات و سر … استعمال نمایند و هرگاه بدن صاحب کزاز از شدت … از علاج عرق …
باید که از صوف مبلول … یا غیر مبلول … کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در بیت نیم گرم نشانند که …
و … او بر گردن و … تا یک دم … قوت دهند و ایضا حلتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد بارد و رطب را جندبیدستر است باید که …
… بدهند و … نمایند و … طعام بکار برند با جمله چون تمدد در اکثر امراض سردی … افتد تریاقات و ادویه حاره محلله مناسب بکار برند و بقول انطاکی …
… و کزاز … نفع زیاده از تشنج است و آنچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت است که دران کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته … باشد …
… مالیدن روغن سداب مع جندبیدستر و … گور خر و گوزن و شیر و خرس کفتار و گرگ و دل تنها یا با ادویه نیز نافع است …
… شحوم … روغن … داخل کرده مالیدن نافع کزاز و تمدد است … روغن سداب مع جندبیدستر و قسط بالیدن و جمیع … لاذعه حاره که دران …
شحم حنظل مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط دست دهد بعد آن بشیر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز
را غذا دهند باید که لقمه بسیار کوچک دهند یا بیضه نیم برشت خورانند یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع ایشان دشوار میباشد و غذا از … آید
و اذیت زیاده میگردد و اعضا مقعد را با روغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن … از روغنهای نافعه … بهترین …
و … است بعضی روغنهای مناسب و وقوع تب بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطب است و اگر حرکت کردن در تشنج … اول باشد
انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاؤزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعد بادیان پرسیاوشان …

مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره ادویهٔ خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز و جوز بوا هر واحد یک تولہ در پارچه بافته دو تو بسته و روغن
بابونه و خیری بر آتش نهاده آن را گرم نموده تکمید نمودن سودمند ست و ایضاً در کزاز ماء الاصول و حبوب منقی و ملح بعد نوشانیدن شهد در عرقیات پخته بدهند و اگر سنون
گردن بگویند تمرین نمایند و تریاق فاروق همراه ماء الاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قسطن در عرق گاؤزبان و غیره جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند
و بر روغن جندبیدستر مالش نمایند هرگاه گردن بکشاید و بحرکت آید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهار دهم مسهل معمولی دهند و اندکی
در گردن عارضه و درد کشش ران باقی ماند معجون سورنجان همراه عرقیات دهند و اگر بعد وضع حمل بسبب نوشیدن آب سرد بسیار کزاز پیدا شود بعد فصد صافن
استعمال حب اذاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب اند و الطلاکی و روغن بابونه نیم گرم در شبانروز ده دوازده بار سودمند ست و اگر بسبب احتباس حیض باشد
اول فصد صافن کنند و بهراه ادرار این مطبوخ نوشانند منضج و مسهل مطلق استیج فوه بادیان با درنجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک شش ماشه پوست
خیارشنبر سه تولہ پوست جوز یک نیم تولہ پرسیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه تولہ گلقند عسلی چهار تولہ مالیده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای مرغ
بنان گندم دهند تا حصول النضج و ادرار خون شود بعد تنقیه بدن و دماغ بحبوب سپاهله مع اضافه برگ سنا یک نیم تولہ ریوند خطائی تربد سفید هر یک شش ماشه خیارشنبر هفت تولہ شربت دینار
چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادرنجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید معجون سیر علوی خان شش ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول
بخورند بعده مشکطرامشیع تخم قرطم تخم خرپزه بادیان هر یک شش ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پرسیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری چهار
تولہ صرف نه ماشه و یا تودری پاشیده بنوشند سه یوم بعده چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علوی خان بعمل آرند و این معجون علوی خان
در تمدد و کزاز بعد تنقیه جهت تحلیل ریاح غلیظ معمول زراوند طویل دو تولہ زراوند گرد سه تولہ زرنباد درونج عقربی قاقله صغار هر یک تولہ عود مصطگی زنجبیل هر واحد یک تولہ
بسفایج سه تولہ کوفته بیخته نگاهدارند لیس گل گاؤزبان بست و پنج تولہ در پنج رطل آب شیرین شب خیسانیده صبح بجوشانند تا یک ثلث بماند مالیده صاف نموده
بعد انکها دارند و مویز منقی بست تولہ هم بدستور مطبوخ نموده بهر دو را ضم ساخته نبات دو آثار اکبری شربت انار ولایتی شصت تولہ بقوام آورده عنبر اشهب یک مثقال
در کیوره حل کرده و ادویهٔ مذکوره آمیخته در ظرف چینی نهند شربتی دو مثقال بعرق نانخواه و یا تنبول **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکنجبین شربا و مرخا بروغن بان و کذا النقوع
الطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر ... من سنا و شرب ریوند و یا قنطوریون دقیق و یا عاقرقرحا بسرکه و یا دهن الاکارع مخلوط بالغذا هفت روز متصل و یا حلتیت ...
و شراب و یا شیرم حلتیت بعسل و یا مقل ازرق و یا فورس لفلفل و یا طبیخ بادیان بشکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای بلیمون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرزنجوش
... مطیب بعنبر یا بادام مقشر یا زیت طیب و یا تخم سلجفاه بهری و یا بیخ انجدان و فلفل بیخ و دقیقه شراب عسل و یا قسط هندی و یا جندبیدستر سه ربع درم هر یک یک درم بدفعات و یا طبیخ بیخ
و برگ بادآورد و یا ... که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیه الثعلب بعده شراب اسود و یا صدف بحری سوخته ... گوزن سوخته سه درم با آب مرزنجوش ... بقدر
بیضه خوردن و یا سکنجبین و نقاح اذخر و ملک السطم و یا ... قالیقون پنج درم مربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا اشربه ... و یا روغن خردل ... بعاقرقرحا شود
بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاء الحمار و یا روغن خیری اصفر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط بروغن حار آمیخته و یا زهره گرگ بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری و تکمید نمک و سبوس
گندم و یا صوف مرعزی و زیت کهنه گرم تر کرده یا قطعهٔ نمد و یا روغن کنجد گرم کرده و یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده **و ضماد** روغن سداب جاوشیر ... و
یا عود اقرح باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن یاسمین و **سعوط** بخیری اصفر و روغن سداب یا روغن نرگس یا زهره گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز
و یا عنبر بروغن بادام **و نطول** بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن ... و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافع ست **ابن هبة الله**
گوید که علاج امتلائی فصد غلیظ بحقنه کنند و بعد از آن اسهال بدن بحبوب سپاهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندکی تریاق با آب نیم گرم دهند و تکمید سر ...
با آب طبیخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بهار چیه درشت بمالند و بعد آب مرزنجوش سعوط کنانند
و غذا مزوره زیرباج یا لحوم قنابر و عصافیر سازند و تحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **شیخ** در شرح اسباب می نویسد که درین مرض حاو ...
بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از ان باشد بادی ... یا حلتیت بقدر دانه گرسنه دهند گاهی بعسل طبخ ... تا بلع او نمایند و هر گاهی بقدر یک نیم درم

با آب طبیخ زوفا خورند و بر مقعده روغن سداب بجاوشیر بطبخ کنند و این دوا کزاز خلفی را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی الوزن بقدر یک نیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب نفس را نیز نافع است و استعمال تریاق فاروق بقدر کنار با آب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دوا المسک حلو و مرو شرو دیطوس این حب ارجیالس تنقیه بدن و نفع کزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل تخم حنظل صبر تربد سفید مد بر پوست هلیله زرد انزروت سفید هر واحد یک درم صمغ زاد در آب گندنا حل کنند و ادویه باقی را سائیده بیامیزند و حبها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوا یا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز است خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و پیه بط و مغز ساق گاو و شتر و چربی کلیه دنبه همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علوی خان اگر بعد تنقیه استعمال کنند دانا که کزاز و تمدد را بی نظیر است برگ سداب خشک جند بیدستر مرکی مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر پودینه گرم جربیر سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یکدرم و نیم فاریقون محروث هر یک دو درم تخم شوکة بیضا دو مثقال تخم حرمل یک مثقال خصیة الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صمغ را در عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر جوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جنطیانا و بادیان و قنطوریون دقیق و بادرنجبویه و تخم کرفس و طیون هر یک دو درم لبلاب و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده با آتش گرم کرده بر موضع کزاز ببندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب الدفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدن عنبر نافع کزاز است و گویند که چون معجون سائله را طبخ نمایند و بر عضو طلا کنند حذر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که دوشیدن حجر ارمنی در کزاز نافع کزاز است گیلانی گوید که اولا اعضای منجذبه را بهیئت مناسب و بشکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاء الحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بجریره معمول از آب خندروس و جو سازند و رقیق سریع النفوذ بنوشند مگر آنکه تپ باشد پس باید که ماء الشعیر استعمال نمایند و حلیه خواه آب و وزن کنند و تمدد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلا و معالجه ورم حار با دویه خاص او نمایند و ایضا گاهی امتداد از قی شدید بضعف معده افتد و شربت طبیخ بیخ شوکة یهودیه و تخم شوکة بیضا و تخم شوکة مصریه آنرا نافع است و بعضی عصاره قنطوریون دقیق فقط مینوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که لطوخ اعضای ایشان نیز بطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد و ریاح باشد محاجم بر عجز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیه علیا است و بر عضل که موضع او بلندتر از راس کتف است بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیا صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاء الحمار مع جند بیدستر نهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بربندند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه محاجم قارعه تحلیل می کند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسیف و بر موضع شانه و گرده نهند و واجب است که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار نبود و نه اندک و در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبه خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض در اکثر از رطوبات کائنه حادث میشود و بعضی اطبا دران بغیر تامل فصد کردند و مریض هلاک گردید

علاج تمدد و کزاز یابس

ماء الشعیر بروغن بادام یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجای نطول آب نیم گرم استعمال کنند و ترطیب راس نهادن پنبه مبلول بشیر خر نمایند و النشوق بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی خیراتی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آبزن علوی خان که در ان حکیم شریف خان بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع است پاچه بره و کله حمل و بچه ماکیان و جو مقشر و لعاب سپستان و الیه قطعات کرده و ترب و خیار و بادرنگ با پوست و گل خطمی و بنفشه و برگ ... و نیلوفر هر یک بقدر مناسب در آب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار ترش و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مهرا گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم ترب و روغن بادام قدر مناسب بران انداخته بقدر دو فنجان از ان بگیرند و در باقی نیم گرم مریض را بنشانند تا سر گرده مریض از ان بیرون آرند

بابونج و نخالهٔ آن هر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب بازدران آب نیمگرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس اخراج کنند و نخاله را بعد آن نیمگرم بنوشانند و اگر بپیه مرغ و بیه کلیهٔ
مغز ساق گاو و الیه گداخته و روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبیعت قبض باشد بخیسانیدن آب نیمگرم مالیده بدهند
یا مغز خیارشنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنهٔ لین بعمل آرند مسیحی گوید که اکثر از تشنج صبیان را عارض میشوند و معالجهٔ
آن ببوشیدن شیر ایشان بموضع و تمریخ او ببعض ادهان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن در قول مسیحی عنقریب گذشت و یا الیهٔ او را بپزند چند روز متواتر ... یا بگیرند
نشاستهٔ گندم و پیه خنزیر تازه و مغز ساق گاو و الیه گداخته و پیه ابگذارند و نشاسته پخته بران اندازند و باهم آمیخته ... یا کتان کوفته ...
بپزند کوفته هر واحد و دو جزء حلبه سوده یک جزء و پیه بادر شیر خنزیر بجوشانند و بران روغن کنجد یا روغن الیه اندازند و ضماد ساخته استعمال نمایند طبری گوید که ...
از اطفال صغار را بهم میرسد و اگرچه طبیعت نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاج آن ... استفراغ با ادویه ... یا شیاف مرطبه چون ماء الشعیر و آب ...
آب برگ خبازی و آب برگ بزرقطونا و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و هم بروغن مرتب ... روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ ...
مانند آن بمالند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و از اطعمه مرطبات مثل آب ... ماء الشعیر و مثل آب ... روغن بادام و مثل شوربای ...
ماکیان و ماء الجبن و ماء العسل ... و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض مستحکم گردد مریض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن ... نیمگرم بنشانند و ... شیر
دختران ... بکنند و بعد ... و شیر دختر ... بسیار ... بعده از جای ... اعضای او را ... آهسته آهسته ... نمایند و ... خیری و روغن گل ... لازم کنند و
مانند شیر مادر ... و تمریخ دائم نمایند و غذاهای رطب سازند و آن ... در بیان علاج ... که ... یا بسیار ... با الیه ... روغن ...
روغن الیه و مغز ساق ... بجوشانند تا ... و بعده ... روغن خیری ... و ... روغن بنفشه باهم آمیخته ... آب ... برگ بنفشه و برگ ...
... و برگ ... و برگ کتان ساعت ... روغن ... بعده ... بسیار ... تا ... اعضای او ... آهسته ... کنند
... و گاهی ... یک شبانه روز ... نشستن ... اعضای او ... فائده ... طبری گوید که ...
... حادث شود ... صحت نباشد تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد ... عارض شود ...
... و صحت ... نیابند و تشنج ... گاهی که از ... عارض میشود و علاج آن ... روغن بنفشه ... روغن ... یا ...
مفید گفته اند ... آنچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که ... روغن بنفشه ... آب نیمگرم ... روغن بنفشه ...
باشند بنشانند و محافظت آن ... اغذیه ... غلیظه ... قلیله ... باشد

لقوه

لقوه مرضی است که شقی از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم بطرف کما ینبغی با هم منطبق نشود و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و ... گاهی
... ظاهر نمیشود لیکن در الطباق اجفان فتوری ... رازی گوید که ... پلک چشم قدرت نداشت و سوای ... علامات لقوه
... و سبب لقوه امتلای اعصاب ... است ... رطوبت ... دماغ ... گاهی بسبب غلبهٔ یبس و جفاف ... و حدوث این ...
... هر دو جانب ... امراض حاده ... عارض گردد و این ... نزدیک ... بخلاف تشنج ...
... بالجمله سبب ... این مرض استرخا یا تشنج عضلات ... اول ... جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج ...
... باشد که ... جانب تشنج ... جانب ... و این ... اختلاف ... باعث تشنج ... آنجا ...
... استرخای ... گردد ... تشنج ... مفرط ... اسهال ... عارض شود و آن قاتل ... عارض گردد ... خناق باشد ... لقوه ...
... فالج عارض شود و لقوه تشنجی ... الاستفراغ ... علاج ... نفع ...

که هر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد چنانچه تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی سند ر لفالج یا سکته قوی بود و لهذا بار گاهی
بسیار دیدیم که اول لقوه بهم رسید و بعد از آن سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ
عسر تر از جانب راست باشد **طریق تشخیص** درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوه استرخائیست
یا تشنجی این چنان باشد که اول از مرتعض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک سده در استخوانهای روی یا خدر در جلد او و کثرت اختلاج در یک نیمه روی رسند و بعد از آن بیمار را گویند
که آب در دهن گرفته نزدیک هنگامه بر چراغ که مقابل او نهند نفخه زند اگر آب مضمضه است بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضاً آب دهن را نگاه
باز نتواند داشت و معرفت شق ناقص با وجود چنان بود که اگر او را از دست بکشند و صلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد و ایضاً نقصان یا بطلان حس آنجا
وجه دوشد اختلاج دران شق و ضعف مضغ آنجانب ریختن اشک از چشم آن طرف بر آن گواهی دهد و تشخیص لقوه استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس بعض جلد و عضلهای
وجه نظر کنند **اگر** حواس مکدر باشند خصوص در لقوه در جلد جبهه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد دران نبود و جلد از نواحی گردن مائل و متباعد باشد و
رو کردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحدر باشد بحدیکه حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا بدان منطبق نگردد و تکلم بطی بود و بسبب ثقل زبان و ضعف
غضروفی حنک محاذی آن پلک مسترخی و مترهل و رطب باید لقوه استرخائی بود و **اگر** حواس مکدر نباشد در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و
عضلات رخسار صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و در کردن او از آن مشکل تر باشد و با آن آب دهن در اکثر قلیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح باهم قدرت بود
و بیشتر صداع لاحق شود لقوه تشنجی باشد و اما شناخت تشنج یابس و رطب لقوه تشنجی از فصل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آماس عضله گردن افتد لقوه ورم آن شناخت حال
الیست و ایضاً این نوع لقوه بیشتر در لبها ظاهر گردد **علاج** در خانه تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامه ازرق یا اسود بر سر نهند و بر سر او چوب سطر فالبسوند و جوز بوا
یا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان او نهند و آئینه چینی پیش نظر گذارند که دران رو تکلف بینند و از روشنی شدید و آب و از هوای نمناک و جماع و مولدات بلغم و سیح
اجتناب فرمایند باقی تدبیر از اکتفا بر ماء العسل ترک آب و غذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک اعلاج قوی درین اثنا و بعد انضاج و تنقیه بلغم و استعمال ماء الاصول و
حبوب غرغره و سعوطات و غیر آن هر چه در علاج امراض عصبیه بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماء العسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب ادویه حاره نیز درین ایام از حرکات خارجی مانند غراغر
و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب ادویه میگردد و نیز ماده موجوده خام رقیق دفع میکنند غلیظ آن باقی مانده باعث عادی نکایت میگردد و بهمین جهت استعمال ادویه حاره شدید الحرارت
ممنوع ست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک بحقنه لینه بسیار لین مضائقه ندارد و جزبوا و آب یا عرق بادیان عمده نگرم بر کلمه مسترخی تا نیم سر مالند و ایضاً گاهی در لقوه
خفیف تا چهار روز ماء العسل داده روز پنجم منضج از بادیان پنج بادیان پرسیاوشان هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند
و روز هشتم بسبب خفت مرض مسهل میدهند بعده مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده میخورانند و بهمین بر روغنها معمول میکنند و بعضی برعایت
حرارت منضج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله منضج مذکور افزوده تودری سفید پاشیده داده بعد نضج و قبل ایام بحران سنای مکی تخم بیل
ترید سفید هلیلجات ثلثه فلوس خیارشنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل با منضج اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پرسیاوشان
هر یک چهار ماشه زوفا خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات برای رفع خفقان و قبض فلاسفه چار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چار ماشه جوشانیده
نبات یک نیم توله داخل کرده مینوشانند و **ایضاً** اگر در لقوه تپ شود گاوزبان پنج بادیان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان پنج کاسنی هر یک هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده میدهند
غذا آب گوشت و وقت تشنگی عرق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان پنج ماشه جوشانیده [illegible] اضافه کنند و گاهی در لقوه مع تپ عناب
گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب سائیده
افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پرسیاوشان شاهتره افزوده و گلقند بجای نبات میکنند باز برعایت
حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی
پاشیده میدهند باز اطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه تدابیر بدستور و ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده میدهند بالجمله

نیه گاهی برای تقویت دماغ وجگر دیقیه مواد عضو خاص و دماغ ایارج فیقرا با طریفل صغیر سرشته همراه جوشانده عنب الثعلب پرسیاوشان سونیز منقی اسطوخودوس
است داخل کرده میدهند و ایضاً جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالائیش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاؤزبان و بادرنجبویه
عرق دارچینی هر یک چهار تولہ جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه وشلغم گوشت دراج نخورند و در لقوه استرخائی هرچه
علاج استرخا گذشت و در تشنجی هرچه در علاج تشنج مذکور شد حسب مناسب بکار برند و ایضاً در استرخائی بعد تنقیه ضماد بقرنفل و جوزبوا و قسط و مرزنجوش و زراوند طویل
از هر یک یکتوله جندبیدستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یک مثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهره کلنگ و آب
چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار بر می آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهره هر پرنده این اثر دارد و اگر تشنجی باشد
یا دادا از مغز تخم بیدانجیر بریان کرده سه تولہ جوزبوا یکنیم تولہ جندبیدستر یک تولہ اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یکنیم تولہ در شراب کهنه و روغن مراحت برابر سرشته
پشم کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضاً در تشنجی که سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بنجادات مرخیه از مشابهه بروغنهای نیمگرم پر کرده و
روغن بر روغنهای نیمگرم بغایت مفیدست **و ایضاً** بعد تنقیه بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل ماده باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و نشوقات و شمومات
استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض واجب ست و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضر ست اما سابق درست بغراغر و سعوطات در ابتدا
مضر ست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس و سعوط العمل نیارند مگر بعد استقرار ماده که متوجه بموضع معلول ست و بعد تنقیه بدن که بغایت
سریع الاثر ست و ایضاً بعد تنقیه استعمال دواء المسک حار و جوارش سقف و جوارش اترج علوی خان و حب سیماب بیش و اذاراقی و حب سیاه بنسخه قرابادین ل
است حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تنقیه اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سداب عشبه عاقرقرحا هر یک سه تولہ جوزبوا چهار تولہ در عرق بادیان دو ماشه
ان کرده در شبانه روزی چهار بار بعمل آرند و بعد از ان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط
احت هر دو قسم آن آمیخته و سه آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک یکتوله جندبیدستر هفت ماشه آمیخته بر سر گردن و روی نیمگرم ضماد کنند جهت استرخائی
تجی هر دو از مجربات ست و از اشیای ترش و نمکین و شیر و لبنیات و اغذیه بارده و میوهای تر و آب خالص احتراز ورزند و از روشنی و هوا و سرد و حرکات نفسانی نیز
تا انقضای مرض حذر کنند و در لقوه که سببش ورم عضله گردن باشد هرچه مناسب حال ورم بود در اورام و خناق بیاید بکار برند

ذکر ادویه مفرده یونانیه

لقوه را نافع ست تخم عود الفرج باریک سائیده در زیت جوشانیده شمّا و تدهینًا و جوزبوا بمصطگی مضغًا و عنبر شمًا و شراب نخود آب مضغًا و سعوطًا بروغن بادام و کذا عسل
قد صلح بروغن جوز نیم درم شرابا هر روز جند بیدستر مجرب ست و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و تخم حنظل و حقنه و افتراش رطبه و تعلیق قطعه پوست فا شرا بر لقوه و تخم شونیز
از انسیسون یا سرکه تند بر روز و شب چند بار و یا قطران و یا گل سوسن و روغن آن مع رق یا خردل تا آنکه جلد سرخ گردد و تطول مرزنجوش در غسل حب بسبر که در ان خردل کوفته جوشانیده
شده هر روز **و اکل** جند بیدستر سه حبه با آب طبیخ یا عود الفرج با عسل و یا سکبینج تنها و لقلاع انفحه و صمغ البطم حب ساخته و یا تخم قندول یا روغن گل آن یا بقلة رطب و یا تخم
بیخ یا فرفیون تنها و یا ربع درم از ان سکبینج و مقل و اشق هر یک نیم درم حب ساخته و یا وج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب بیخ و تخم آن و یا حماحم بشراب یا فلنجه و یا ترب
تخم نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و یا پنج فاشرا و یا مغز تخم بید انجیر ده عدد تا بست عدد یا روغن آن و یا طبیخ عشبه یا زرنب محرق بعسل و یا عسل یا ما العسل و یا روغن حب
الغار زنجبیل یا اب نوف یا عصاره قثاء الحمار و یا جوز و یا روغن بلسان نیم درم و شیطرج نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب یا طالیسفر یک مثقال یا درونج و یا زرنباد و یا
فلفل یا فلفل یا افدا سفید و یا نارمشک هر روز یکدرم و یا افراسیون بعسل یا لحم الثعلب یا لک بعسل یا سیر بستانی و سیر بری بعسل و یا طبیخ ماحوذ بدرم گلقند یا کما و یا روغن بطم و یا طبیخ کرم
بر و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا ایلج و یا افتیمون و یا لحم افعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا سیر بدر و یا نیره بعسل و یا شنبلید
یا دارچینی و یا طبیخ حاشا بده درم گلقند هر روز **و سعوط** جند بیدستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ با آب مرزنجوش و یا زهره کلنگ بروغن بنفشه
آب مسطور در جانب صحیح و یا زهره مذکور یک قیراط بدهن آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح مراره کرکی در جانب لیغ یا روغن

بیا یا

عاقرقرحا و یا آب صعتر بری یا یک حبه مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یکحبه یا شونیز سه حبه و روغن بادام یا شیر دختر تا سه وزن یا شونیز در سرکه یکشبانه روز تر کرده خشک کنند و سائیده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست یا زهرهٔ کلنگ و یا زهرهٔ غلیه یا زعفران و آب سلق یا خرزهٔ البقر بقدر عدس و روغن بادام و یا آب بیخ رطبه یا حماحم بشیر دختر و یا آب قسب و یا روغن ادویا مومیائی یکدانگ روغن بادام تلخ و یا روغن ضیان و یا عصارهٔ قثاء الحمار بشیر زنان و یا عصارهٔ عرطنیثا بشیر زنان و یا زهرهٔ ماهی بروغن بادام و یا زهرهٔ گربه بروغن بادام و یا فادزهر حیوانی یکحبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شاه بانک و یا یکحبه جاوشیر بآب مرزنجوش و یا جاوشیر و وج و صمغ سداب هر یک ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرم دانه یک قیراط بروغن بادام و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط بآب مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه تنقیه شدید احتیاج شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند **و سعوط و شرب** روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم **و عطوس** بجندبیدستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکحبه بآب مرزنجوش یا بروغن زنبق و یا عصارهٔ قثاء الحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید **و شرب و شم** جندبیدستر و یا یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه **و غرغره** آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر بآب مرزنجوش و یا طبیخ خردل و یا ایارج فیقرا بآب مرزنجوش **و شرب و غرغره** پودینه و روغن آن و یا افسنتین و یا زوفای خشک و یا زنجبیل و یا بورق **و تدهین و حسر** بفرفیون محلول در روغن حبة الخضرا و یا عاقرقرحا و روغن بطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبة الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بیدانجیر و یا روغن ضیان و یا غالیه و یا بیه خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجندبیدستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن آجر **و ضماد** مرزنجوش ربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم دو ساعت فیج آن و یا حاشا **و انکباب** بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و تمام و غیر آن که در قول مسیحی در بخور خواهد آمد **و مضغ** قردمانا بکنند و یا عاقرقرحا بکنند و یا زنجبیل مصطگی و مویزج و یا مویزج مع کند رو یا صمغ سرو و یا راتینج و یا علک الانباط

و غذا العصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه نهادن جوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یک طرف پخته بطرف خام بروغن بیدانجیر یا روغن کنجد که دران عاقرقرحا سوده آمیخته یا سیده مالیده برپیشانی کردن و بر هر دو کله بندند و روغن نارجیل و تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینکے که حب لقوه و حب مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جوگراج و یا حب بجهلاک یا حب اننا بهیرون یا حب کجله بخورند و از وج خراسانی بست درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک هفت درم یا صد مثقال عسل معجون ساخته یک مثقال مدام خوردن نیز مجرب است و تخم سن بجد رم بشهد آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و سپند در آب بیخ چقندر و بیخ حنظل سائیده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوبات است و نوشادر بآب سائیده سکنجبین آمیخته غرغره سازند و نیز و لیهے حلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوزبوا و قرنفل زده اکل کرده مجرب است باقی ادویه در فالج مذکور شد **اقوال حکما** مسیحی گوید که تدبیر مستعمل در فالج در این مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ بسماق یا انار دانهٔ ترش و یا بایارج فیقرا و حاشا و پودینه دشتی مع پیاز عنصل و میباید که غرغره بعد تنقیهٔ بدن بایارج جالینوس لوغاذیا استعمال کنند و بعد تنقیه بمسهلات نفع میکند تکمید و انکباب بآب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از ان بزهرهٔ کلنگ و آب چقندر یا بآب مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بجبلهنگ مقدار طسوج و بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده انداز ند باید کرد و بستر روس تحریر نمایند و غذا آنچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماء العسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک بدارند و دم کنند و دهن بجانب مائل جوزبوا بگیرند و مکلند رو قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکنند ش میکنند و هر روز اندک بلادری و روغن بیدانجیر بماء الاصول و ایارج فیقرا بخورند و موضع را بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجبین و صدغین و فقار پشت را بسرکه کنند که دران حاشا و پودینه و زوفای خشک سائیده باشند

نیمگرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نو اعاده تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطنیثا نمایند صفت دوای معطس
نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارده عاقرقرحا دو مثقال کندش شش مثقال برگ خندبهره که بر موضع دخان آویخته باشند تا سه چهار مثقال صعتر زراوند طویل هر یک
هر واحد نیم مثقال حب بلسان یک نیم مثقال کوفته بیخته اندکی از آن در بینی دمند دوای دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیه دماغ بقوت کند کندش
هفت جزو فلفل سیاه و سفید هر یک دو جزو صبر یک نیم جزو شونیز دو جزو کوفته حریر بیزند دیگر برای لقوه جندبیدستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال
همه را کوفته بیخته در بینی دمند و گاهی با آب مرزنجوش سرشته حبها ساخته با آب اذان الفار سعوط میکنند بوعلی سینا مینویسد اعراض طا انست که ملقو را تا روز چهارم و هفتم
بادویه قویه مستفرغه بالمسهل تحریک نکنند و ایضاً غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخود آب بزیت و تخفیف نکنند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد
در روز دوم بحقنه شدیدة اللینة تحریک نمایند و مبادرت بغرغره در ابتدا مضر ست که گاهی جذب ماده غریب کند و ماده خام قریب را تحلیل نکند و لقوه تشنج
اولی ست بآنکه استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضج بالکلیه یابد و استعجال بدوای حاد مضر ترین اشیا ست و در دست
ترین معالجه آنست که بتخفیف ماده و تغلیظ آن تیبیس عصب کنند پس تاثیر دوا در آن ضعیف گردد بلکه بدان ضرر اولی ست و واجب ست که معالجه فالج و تشنج
چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هرمس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه بتجربه ثابت
به تحلیل و نضج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر یک جوزه بخورند و باید که ماء العسل از ایشان قطع نکنند و بعضے اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه
آنست که بعضو علیل سوده شحم جانوران وحشی لطوخ نمایند و اولای وحشی باین تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بز کوهی و گوزن و گورخر ست سپس آهو و مانند آنکه در لحم او
نرمی نباشد و واجب ست که اگر مرض رطب باشد شقی را که درو نیست امر ض ست بهیئت طبیعی بر بندند اگر تشنجی باشد اولا ابتدا بتلیین او کنند بعده بتحلیل آن و اگر
علامت غلبه خون دریابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقره اولی نهند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب عضل وجه ثابت
باشد لهذا بهتر آنست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار از این بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن از این جمله نیست
و تدبیر آن تنقیه جزو مقدم دماغ ست و همچنین تکمید خشک بر این فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز خصوصاً بر گرسنگی شدید و ایضاً آنچه ملقو را
فائده میکند ادمان شستن روی و نطول مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصاً چون در آن سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب ست
و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غار و مانند آن کنند و تبخیر او بمثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا دید نفع نکند بر رگ پس گوش او داغ نهند و باید
تلطیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه میویزج و جوز بوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات ایشان هلیله سیاه است و باید که مضوغ را در شق
علیل نگهدارند و در خانه تاریک نشینند و تیره که گلنگ یا شونیز یا شیر یا کرک یا آب شهدانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون
بمقدار عدس با شیر زن سعوط کنند و معالجه سه چیز می منقی آنکه در علاج امراض راس بلغمی مذکور شده هر وجه باید کرد و از سعوطات مجربه برای آن رشته است که آن بندق
هندی ست و خاصه پوست بالای آن و آب اذان الفار و عصاره قثاء الحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی سخت مع تقطیس باشد مثل جندبیدستر و شونیز و غیر مخلوط
میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفار ست و چون بوزن یکدرم از آب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کلی بخشد
و گاه امر بنظر کردن دائم در آئینه شکلف میکنند پس هرگاه بهوا میکنند بهترین آن آئینه مشوش تنظر درا ابرا ه وجه ست و آن آئینه چینی ست و چون صبیان را
در آخر سیح لقوه برند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخود آب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج
و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هرگاه ماده فاعله هر دو ماده واحد باشد و آن بلغم و رطوبت ست و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج در سائر بدن
یا در یکی از دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضله شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای
فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماء الاصول و تنقیه بحبوب بعد از آن چون استفراغ بدن و تنقیه دماغ کرده بغرغره مذکوره
پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و حب مساوی همه را کوفته

بہ عسل پختہ بوزن یکدرم ازان با سکنجبین عنصلی و آب گرم آمیختہ غرغرہ کنند **صفت** سعوط کہ نافع آنست بگیرند شونیز و صبر ہر واحد یکدرم کندش جندبیدستر فارسی ہر واحد دو درم خردل سفید سداب ہر واحد چہار دانگ فلفل سفید و سیاہ جندبیدستر جاوشیر ہر واحد نیم درم زہرہ کلنگ دو دانگ ہمہ را با یک سودہ آب سداب سرشتہ مثل عدس حبہا سازند وقت حاجت یک حب یا دو ازان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بالسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیہ باید و باید کہ سعوط بزہرہ کلنگ باز و شیر ہر کدام ازین کہ بخواہند بوزن دو حبہ در شیر دختران گداختہ استعمال بنمایند نفع کند جالینوس در کتاب ابیذیمیا ذکر کردہ کہ شونیز در سرکہ تند تر کردہ باریک سودہ اگر سعوط کنند منفعت بین نماید **صفت** سعوط دیگر بگیرند صبر و مرزنجوش و زعفران کندش و جندبیدستر ہر واحد نیم جزو ہمہ را باریک سودہ با آب سرشتہ با آب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر بعض نرنج بیخ معدنی بسنگ سودہ نیم حبہ باندک روغن جو سعوط کنند منفعت بین یابد و اگر عقب سعوط این ادویہ در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید کہ عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچہ کتان بدان آلودہ بر سر گذارند تا آنکہ حدت و حرقت تسکین یابد و بعد ازان نطولات حکما و اضمدہ و غسولات یاد بان کہ در فالج گذشت استعمال نمایند و النفس بدخل فلک غیر مائل کنند و صاحب او را امر بکرفتن بخار شراب کہ دران سنگ ریزہ گرم اندازند باید کرد و شق مائل بعصابہ بربندند تا آنکہ بخود رجوع کند و دو دہن قریب تر تحلیل کہ آن غیر مائل ست جوز بوا یا ہلیلہ کابلی بگیرند و بکنندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسہ آورند و کعک مصطکی و راتیج و علک البطم و قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت بعورق و خردل و ہر دو فلفل یا علک مویز سرشتہ مریض را بمضغ آن بر بنا رام کنند رطوبات از لہات جذب کند و تنقیہ دماغ نماید و اگر سر کہ دران شحم حنظل جوش دادہ باشند در دہن گیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف اخلاط بلغمی و تحلیل او از دماغ نماید و مریض در خانہ باشد و روی آن چوب طرفا سوزند و بر بخار بابونہ و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور سازند و غالیہ یا ان و مانند آن ببویند و بالجملہ تدبیری کہ در باب فالج مذکور شد بر سبیل ترتیب بعینہ استعمال نمایند و جالینوس گفتہ کہ لقوہ در سر سام مہلک ست و از بیس ثیابہ و علامتش آنست کہ اندک اندک حادث میشود درین علت ہنگام قرب مرگ و این مجاور از حد معالجہ است بسبب قرب موت طبری گوید کہ طبیب باید کہ مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بحرارت متغیر گردد بنوشانیدن ادویہ مسقطہ متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او در اول و مشہور نماید تا آنکہ از سرسام حار یا بر سام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال آید در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد و مبادرت نماید بنوشانیدن او و ہر روز مریض را ماء الجبن با آب گرم فقط و غذا ماء الشعیر و آب نخود با زیت بغیر ادخال گوشت دران باید داد و چون معلوم گردد کہ فم معدہ او پاک شدہ جلنجبین را در آب بجوشانند و ایارج فیقرا باشد کہ بگیرند تخم کرفس با دیان انیسون مساوی بمقدار واجب با این اندک و فای خشک صعتر ضم کنند و بنوشانند تا قوت آن بجوش بر آید پس بکنند عسلی بمقدار واجب ابتدا باید و بنوشانند چند روز بعدہ حقنہ لین مشتمل بر بابونہ و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبہ و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سپوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل آرند تا آنکہ آنچہ در حقنہ بر آید سلیم بود چیزی بدان مختلط نباشد بعد ازان رجوع کنند در تدبیر او و بنوشانیدن ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا ہفت روز بعد ہند بعدہ تنقیہ باین حب نمایند **نسخہ** آن سکبینج بجدبہ درم جاوشیر سہ درم مقل دو درم این ہمہ را در آب کرنب بخیسانند مخلوط بشراب کہنہ تر کنند چون بگداز و تخم کرفس و پوست بیخ حب الغار و عصارہ سوسن و ہوم المجوس ہر واحد دو درم انیسون حب البلسان نمک ہندی ہر واحد یکدرم ماہیزہرج عود الوج و زوفای خشک صعتر فارسی ہر واحد یک نیم درم کوفتہ بیختہ با صمغ منقوعہ سرشتہ مثل فلفل حبہا سازند شربتی ازان سہ درم و ثلث بقیہ باین حب سہ دفعہ در مدت پانزدہ روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنہ مذکور بعمل آرند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و مقل در طبیخ او ضم نمایند و بعد طبیخ مالیدہ بقدری کہ ارادہ حقنہ بدان بود صاف نمودہ و بالایش مقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان ہر کدام ازینہا کہ بخواہند یا ہمہ بمقادیر معتدلہ ریختہ بکار برند و دو سہ دفعہ این حقنہ بعمل آرند و اگر علت منحل نگردد غرغرہ بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفتہ و ایارج فیقرا مجموع و ستفرق یکبار و مفتح و لیکم تبہ در شراب سلس یکدفعہ در آب گرم آمیختہ استعمال نمایند و چون این غرغرہ بدفعات بسیار کنند دو سہ روز راحت دادہ بمقدار مرض آنچہ ازان منحل شدہ و آنچہ باقی ماندہ باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم ازان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای مسخنہ زیادہ کنند

نمایند بحسب وجوب لاثل ظاهری حسن حدس صناعی و درین همه زیادتی در غذا بنخوداب مطبوخ بکبوتر بچه بربره آمده بزیت رطوبی آمیخته و آن زمان باشد که تیر...
شیرینی بخورند عسل سفید یا آنچه ازان سازند بدهند و اگر حس زبان او متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند بیرکیک نیم ساره کلنگ یک واحد یک نیم دانگ و روغن
مصطگی یا روغن نار دین بگذارند در شیشه کوچک دراز گردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دیگ قدری شراب انداخته شیشه را دران گذارند و زیراو آتش روشن
کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش آید آنرا از آب برآرند و بگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب ازان دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله یک شبانه روز نمایند بیایند
مرض زائل نشود بر هر دو کله و فقره قفای او بادهان مجموعه که در تشنج وغیره مذکور شد خوب مالش نمایند و امر بخائیدن مصطگی و علک و قرنقل کنند و عطسه بدل
شونیز و صبر و زعفران آرند و اندکی ازان در منخرین بدمند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند و نقل اندر
و در ماکول بلحم بچه ماکیان بزیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض هوای بارد منع کنند
بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او یا حر یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فادیه بسازند و بدل نبیذ
بیقون کنند و از اسعاط و اسخان مزاج او حتی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوعی ست که لعاب مریض بعد تبزق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند
باید که هر دو رگ پس گوش را داغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود دارو بدین نمایند که جلد منقبض گردد
عضل مسترخی نشود و قصد بداغ مواضعی نمایند که دران جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنا بر طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه بدست او
کنند و طریق او آنست که بیان کردم و ابن سیار تحنک صاحب لقوه با یارج در ابتدای مرض میکرد و این را مکروه نمیداشت و نبض صاحب این علت
از صلب مختلف بود و قاروره او اگر مزاجش متغیر نگردد مائی لون منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقنه او در ابتدای
علت نخفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چقندر و خسک و عناب و سپستان با راده لطیفه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قرطم و برگ کتان
برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقادیر واجب باشد و طبخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و در ادویه مضوغه که بدان تبزق نمایند عاقرقرحا و سماق و سعد زیاده نمایند
بهمه را سوده زبان را از اسفل و از فوق بهان بمالند و اندکی ازان بر وسط زبان او بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بگشاید و تا ممکن بود صبر نماید
از دهن لعاب بسیار سائل شود بعده بآب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند و وقت استعمال حب مذکور این حب مختصر ازان العمل آرند نسخه آن ایارج فیقرا حب الغار
شنتین افتیمون تخم کرفس سکبینج هر واحد یکدرم مقل ربالسوس هر واحد دو ثلث درم جندبیدستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در آب گندنا و شراب تر کنند
با بگذارند و دوای مسحوقه منخوله را بدان سرشته کوچکتر از فلفل و بزرگتر از عدس حبها سازند شربتی ازان که رطب باشد سه درم و نیم ست و بهتر آنست که نصف او بخایند
نیمه آن بلع نمایند اگر ممکن بود سعید گوید که علاج لقوه قریب علاج فالج ست بسبب مشارکت در سبب و درین علت واجب نیست که بر استعمال دوای مستفرغ ... اقدام ...
اقدام نمایند بلکه جهت آنست که معاودت طبیعت و انضاج فضول نمایند بنوعیکه مریض را دران ایام طلخیتین بخورانند و آب نیمگرم بنوشانند یا ماء العسل بدهند و مصطگی بخایند و آ
دهن بر پزند و جانب مسترخی وجه را بالغالیه مالش نمایند و غذا نخوداب سازند و بعد روز هفتم تنقیه بدن بحسب صبر کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند ...
او آب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک وشیح کنند و انکباب بر بخار مرتفع ازین ریاحین یا بر بخار شراب که دران ... گرم انداخته ...
باید کرد و بکند پس عطسه آرند و مسکن در خانه تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون اصلاح یا غذا ...
و قنا بر سازند و از اطعمه بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که بالش سر بروغن بنفشه کنند و شیر بران دوشند
و بمسکه و روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفیداج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حار یابس و از حرکت سخت منع کنند یا جراء
و جهت که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند و معالجه با دویه مرطبه کنند حب جالی و ایلاقی بنویسند که اگر لقوه علامت مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد بادرت باستفراغ
قوی بحبه شهریار یا مسهل قوی کنند و در هفته اول غذای لطیف معتدل در خشکی و تری باید داد و چون نخوداب بروغن زیت و جز آنکه رطوبت کم کنند و تحلیل نماید چون مسهل
در تمامت بکند کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای معروف لقوه مثل غرغره و سعوطات هیچ نشاید کرد و همه ادویه تیز

اندر ابتدای علت سخت زیان دارد از بهر آنکه هرچه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر و عسر تر شود علاج و دوا دران بدشوار تر اثر کند بدین سبب
اولی تر آنست که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد حقنه کنند و جهد بمنع مد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند ایضا با تب هم نشاید
و تدبیر صواب آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بسبیل شبیار بخورند و بعد یک هفته بحقنه حاد استفراغ کنند صفت آن بابونه شبت مرزنجوش حرمل قرطم حلبه
تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم قثا قنطوریون باریک هریک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه بهم آمیزد بدستور
مقرر بپزند و صاف کرده بکار برند ایضا تخم کتان پنج درم سداب شبت هر یک سته عدد اعلی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند
و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوان وحشی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سرکه
که اندران صعتر وغیره ملطفات که در قول مسیح گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و برابرو و پیشانی بمالند و از ان سرکه در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی فرود آید
و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود دارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر آب بپزند با آتش چوب گز و سر بخار آن دارند و در لقوه تشنجی سخت عضلها را
نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند [illegible] گردن و بر سر نهند
و از بهر عضلهای چشم دماغ را با ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقایا پاک کنند و ادویه و ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمد بن زکریا از شفا یافته قدیم نقل کرده
که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز از ان بیرون نشود تا باد و را نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند تا وقت نیم روز در ساعت
غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یک روز صبح ناشتا در بینی از ان طرف که چشم منطبق نشود بست و یک قطره روغن جوزبار روغن حبة الخضرا نیم گرم تفاریق
بچکاند و اندر جانب دیگر شش قطره چکاند پس بابونه صعتر پودینه دشتی اندر ظرف سر بسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر بپیچیده سر بخار آن دارد تا عرق
بسیار آید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچه درشت بمالند تا سرخ شود پس روغن جوزبار روغن حبة الخضرا گرم کرده بر سر و روی و بناگوش و پس گردن بمالند
و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و بعد یکساعت همین عمل تمام
[illegible] در یک روز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یک روز همچنین بعمل آرند و هر که بعد یک ماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و با نجا درین مرض
[illegible] طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که دران قوت جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافع است و روغن ناردین [illegible]
علت سود نمیست از بهر آنکه او قابض است و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بجا بدوای مذکور دهند و روغن
قسط یا روغن سداب یا روغن حبة الخضرا بر سر و گردن نیم گرم بمالند و اگر تب آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جندبیدستر نافع تر است بهر آنکه هیچ دوا
[illegible] هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند و اگر مثل غبار سائیده بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست و اعتماد
در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط است و ادویه که ترکیب سعوط از ان سازند آنست جندبیدستر فرفیون شحم حنظل عصارهٔ قثاء الحمار فلفل زنجبیل کندش
عرطنیثا خربق سفید جبلهنگ تربد مرزنجوش ثافسیا نوشادر بوره ارمنی خردل زهرهٔ عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر و نسخه سعوط دیگر در قول مسیح گذشت [illegible]
از سعوط [illegible] بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان باندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و حجامت بر
پس گردن [illegible] نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد و تا چون ادویه دیگر گرم کند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضلهٔ فک سود دارد و غسل کردن بآب شور
در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریای شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد ابن الیاس گوید که [illegible] ملقو تا روز هفتم تکلم نکنند
چه از ان خوف مرگ مفاجات و سکته است علاجش علاج فالج است و استعمال غرغره با ایارج فیقرا و ماء العسل و پوست بیخ کبر [illegible] روغن مرزنجوش [illegible]
زهره کلنگ نمایند و حقنه حاده مذکور در باب فالج بعمل آرند و بعد تنقیه تام به بخار آب ملطف که دران نمام و مرزنجوش و صعتر و نسرین [illegible] و مانند آن پخته باشد
انکباب نمایند و کندر و مصطگی و عاقرقرحا بخایند و در دهن جوزبوا و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و مضوغات را تاثیر عظیمیست در معالجه لقوه هر روز [illegible] گاو
و بادیان [illegible] ده درم با گلقند [illegible] خورانند غذا مزوره نخود بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه اگر باین [illegible] حاصل نشود حقنه غیر حاده بکار برند [illegible] مجفف ماده

و مطلقاً آن استعمال نمایند **محمد بخشندی** گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض میشود و بسبب ورم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد لقوه این
مرتبه مشاهده کرده ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون یا جلنجبین بدهند و گویند که حق آنست که استعمال بدواهی
حار بکنند حتی که ماء العسل که آن تخفیف ماده کند پس تا شیر دواها آن متعسر گردد و بعد هفتم روز ما ء الاصول بنوشند و حقنه لبن مع ادنی حدت بعمل آرند و علاج لقوه
قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی است و اخص ادویه اندرین نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب جالینوس ست
صفت آن صبر عصاره افسنتین مصطکی یک جزو سقمونیا شحم حنظل یکدنیم جزو کوفته بیخته بآب خالص یا بآب کرفس مطبوخ سرشته حبها سازند شربتی یک
مثقال **حضرت بن علی** گوید که انچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که منقی حلیله را با بندق هندی بجوشانند و نیم دران نجات بخشد حب قوقایا
است که مغز بندق هندی ربع درم دران اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذیا هر شب وقت خواب در مبادی عدول نکند از شربت
اسطوخودوس و خطمی علو مذکور تنها یا بشربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در آخر آن تریاق و خوردن این مرکب آخر آن
عجیب ست **صفت** آن اذخر بسفایج اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرنباد قرنفل مساوی کوفته بیخته یک مثقال از آن گلقند
هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس
مقشر یکدرم گل بنفشه ارزق سه درم عناب سپستان هر واحد ده عدد خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیم آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل و تخم
مریخ دیه یک نیم درم بخورند و نصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخود آب زیت سازند و
قبل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پرواز ی و دراج بخورند و از اطعمه بارده منع کنند **انطاکی** گوید
علاج بعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه است اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف
سر بسته بجوش خوب بجوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوه مزمن را بعد سه روز
زائل کند و بخور چوب طرفا و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را بسوط
طرف چوب اگر دقتی که قمر در یکی از بروج حاره باشد نوشته رو بروی بیمار بدارند تا مکرر در آن نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست
اطم ف ش ذ **مؤلف** جامع الصناعة گوید که چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند
و روز چهارم ماء العسل اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا با بیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز
الی بدهند و غذا نخود آب که با کبوتر بچه در پرواز آمده پخته باشند بسازند این مرض زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند چند بیدستر
با شند و از آن بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر علاج کردم و صحت یافتند
ملا فی مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اول تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجدرم گلقند
بعد درم انیسون و نیم درم مصطکی و یک نیم دانگ عود بخورانند و آب نیمگرم یا ماء العسل بنوشانند و امر بخائیدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا نخود آب
با روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر با سنبل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنه حاده بعمل آرند و بعد
روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماء العسل کنند و روی او بآب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بران انکباب
بنمایند و بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند تبخیر نمایند و روغن سعوط سازند و جانب مسترخی و جهه را الغالیه بروغن سداب که دران قلفل و چند بیدستر حل کرده باشند مالش نمایند
کنند بخائیدن سچ و سعوط بدان واجبتر ست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بجوهری جائز نبود و این طلا نافع ست صبر و مر و جندبیدستر هر واحد یکدرم زعفران
دانگ طلا نمایند و مقیئ کنند و فلفل نافع ست و هلیله کابلی در دهن نگاه دارند و گاهی ازین علت صحت می یابد بحسن تدبیر در غذا و امتناع از شرب آب تا یک هفته باشد یا شیاف و یا
بجز از غرغره و غیره بهتر است که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینویسد که غذای ملقوه در ابتدا ماء العسل باشد بعده نخود آب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی

و روغن مطیب بریره و شکت ثبت و احتراز آن بخورند لیکن بعد تنقیه پاک کنند و لحوم صید مثل تیهو با فاخته و صعوه و بلبل از اهلی مستحسن و اکمل المحققین حکیم محمد اکبر گفته که فرو کاهی تا نیم چهر دنده
تا هفت روز حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آن آب شعیر از اول روز بماء العسل اقتصار میکردند بعد از ان مزوره می خورانند تب گوشت کبوتر و غیره می خورانند
باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق است و تنقیه اول بایارجات پس بحبوب کنند و معمول در زمانه من این است که اول تنقیه عام بمطبوخ سنا
و خیار شنبر کنند بعده بحبوب این حب اگر متصل یکی بعد دیگری دو ساعت از آب و فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند الفوه فصیل اندکی عنبر در شراب حل کرده و بار یک بسایند
و لقدر کنار حب بندند و از حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون هیچ درم کرفس مخلوط کلقند عسلی ده درم بخورند تا سی و ده روز لقوه را زائل کند و چون ریزه کلنگ
مخلوط با آب عنب سوده در سعوط نمایند لقوه را برد و درین باب انکیاب بکلیا ده مجرب که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تالیف علوی خان لقوه استرخائی
را بعد تنقیه نفع می کند برگ طرفا و چوب تمران فقانیه هر یک شش جزو عنبر عود هندی هر یک جزو ی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس
مقل کندر حصی لبان فاوانیا هر واحد یک نیم جزو کوفته با آب مرزنجوش حبها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون
لقوه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند و چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن
انکباب آب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب حرمل بابونه و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق پیدا آید به عصابه هم گردد سعوط بحبل بهنگ اقرر و همه بینداز زین
طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر بار یک سوده مطبوخ بدان سعوط کند هر روز بقدر فلفل سه روز صحت بخشد محمد زکریا گفته کسی که مستعد لقوه
باشد حجامت دران می اندازد و گفته که دو کس را دیدیم که در یک وز حجامت کردند و قبل از حجامت بیضه ماکیان خورده بودند هر دو همان روز به لقوه افتادند یکی از انها پیر و
دیگر جوان بود لیکن مزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و
استرخای زبان بعد تنقیه مجرب است نوشادر شونیز هر کدام پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بوره ارمنی هر کدام چهار درم
زوفای خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم عاقرقرحا فلفل پنج سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان بیک درم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره
نمایند که عجیب الاثر است و این عطوس نافع را پاک سازد و لقوه و فالج و صرع را سود مند است کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جندبیدستر هر کدام یک درم سداب خشک خردل
شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یک نیم درم کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند و این سعوط بلیغ النفع است برای کسیکه چشم او مائل گردد در مرض لقوه باشد سکبینج
دو بورق هر دو در بول اسپ سرشته اندر ظرفی طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعد از ان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دمند بعد اندکی روغن بنفشه
سعوط کنند غرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر نار دانه ترش زنجبیل نیم کوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا
قرنفل دار فلفل عود خام عود صلیب نوشادر سافج هندی زنجبیل بگذار جوشانیده با ضافه اندکی سرکه عنصلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خان است اگر روغن بلسان یا مشک
سعوط کنند از مجربات است و اگر غار یقون با مغز بادام هر یک پنج درم شیر خشت انجیر هر یک ده درم اسارون پنج درم از جمله حبوب ساخته پنج روز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در لقوه از مجربات
حکیم عماد الدین محمود است و اگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب سرکه با آتش چوب گز پخته بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق بحر قه درست در روغن جوز جندبیدستر
حل نموده بمالند یا جندبیدستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هرگاه خداوند لقوه فالج و رعشه ابدان سرد شده و نبض
ضعیف و بطی گردد و از حس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یک دانگ تا سه دانگ یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آید انشاء الله

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است یکی ضعف قوت محرکه آن یا از عروض خوف
و وصول شئی مفزع هائل مثل نظر از جای بلند در رفتار بر دیوار و ملاقات درندها هائل صورت و مخاطبت محتشم مهیب غیر آن انچه قوت نفسانی را منقبض سازد از غم و حزن و خجالت
و فرح شدید و تشویش نظام حرکات قوت و غضب مجاوت خشم... حرکت بی جا بود و یا از کثرت جماع سیما بر امتلای معده و موجب قوت و دوا نقاهت بعد از مقاساة امراض
و افراط استفراغات و یا از کبر سن پیری واقع شود و دوم ضعف آله حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چنانچه از سوء مزاج بارد عصب شراب کهنه

تر و کثرت شرب آب سرد و ادویهٔ مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد ازین قبیل ست
لشار اغذیه خواه حار خواه بارد باعث تبرد مزاج ست بسبب انطفای حرارت غریزی و انحصار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بمجرای طبیعی آ
سنده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت یا از غلبهٔ یبوست بر عصب باشد سوم ضعف قوت و آله هر دو و این یا از اسباب خارجی
ز رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع خلط لغایت سرد و لغایت گرم در عضوی
شه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد بسبب وصول آفت بعضله سوای عضله دیگر و رعشه که در هر دو دست سوای
یا بهر آن باشد که سبب در اصل نخاع نبود بلکه در شعب نافذ بسوی دست یا از عصب بود و یا بنا بر آنکه سبب در اصل نخاع و نبت او باشد لیکن نفوذ بسوی اقرب
اقرب جوانب کند و طبیعت حفظ نفوذ آن سبب در ان رسیدنش باقصای او کند و یا بهر آنکه روح محرکه در اسافل بدن قوی تر و شدید تر ست بنا بر حاجت آن اعضا
بروح مذکور پس اعضای اسفل بدن از اسباب غیر قوی انفعال شدید نیابند پس اگر آله منفعل شود بر قهر او قوی گردد و دست بمثل چنین روح قوی چنان
ست کذا قال الشیخ فی القانون و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب احداث رعشهٔ ثابت برودت مضعفهٔ عصب
ت یا رطوبت با آنکه مرخی کمتر از ارخای رطوبت فاعل فالج و لهذا رعشه بمشایخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث
بجوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا
پیدا کند **تشخیص اسباب رعشه** چنان کنند که ببینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و الا ببینند که رعشه گاهی گاهی عارض میشود
دائم میماند اگر احیاناً ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب
یا آب سرد بسیار یا در غیر وقتش و یا فرط استعمال ادویهٔ بارده یا رسیدن سردی شدید یا زخم گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سوال کنند پس اگر
بیان کند و با آن ضعف موجود باشد سببش نقاهت بود و اگر مریض بدیگری ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد و اگر کدامی سبب ازین اسباب مذکوره
با تقدم عروض تخمه یا ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سده از خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و رعشه که بران بمالند بزودی
سببش یبوست باشد و اگر نه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصهٔ هر یک نمایند **علاج** املاقی و هیجانی گویند
ع رعشه سوای پیری ضعف گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و نشستن در آب و دریا شود آب معاون نافع بود و هرگاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در
ادویهٔ قویه نکنند که باعث ایهان قوت گردد بلکه برفق و تدریج از ضعیف القوی گرایند و بهمه وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بیشتر عنایت بطرف
رعشه دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الهضم دهند و شراب و آب سرد مضر ست و بهترین آبها و قلیل الضرر درین مرض آب باران ست و اگر دران گاوزبان
یا گل آن تر کرده عرق کشیده نوشند بهتر باشد

علاج رعشهٔ بارد

سوء مزاج بارد و سادج عصب باشد بتسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل آرند و استعمال معاجین حاره و اغذیه و ادویهٔ گرم مثل ماء الاصول نافع باشد
ن و دهنهای گرم قوی خصوص دهن قسط و ناردین و دهن کلکلانج نافع و غسل بآب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری بخشیدن و مالش شدید عضو مفید
س کثیر در خانهٔ گرم حمام و در آفتاب گرم و اغذیه نخوداب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبة الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و حلتیت بماء العسل
ست و خوردن بیخ سوسن سوده با عسل یک مثقال و مالش روغن چینی انفع ست شربت اسطوخودوس در جماع عصب و رعشهٔ بارد نافع ست و رعشه که از آب سرد افتد
ت خوردن و مالش روغن قسط نیز آنرا مفید بود و انچه از رسیدن سرد شدید بود روغنهای گرم چون زیت که دران جند بیدستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند بر عضو
هم سود دهد و اگر سبب رعشهٔ بارد رطوبت مرخی باشد که خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی
استعمال نمایند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلا بعد نضج ماء الاصول اول بماء الاصول و دهن بید انجیر و دیگر ادویهٔ مسهله سرد و ساخته بدهند بعد حب شبطرج و حب منتن و

اگر قبلیاں باشد ایارجات کبار گاه گاهی دهند و گاهی در رعشهٔ استرخا مسهل از بنفشه اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریون قیق غاریقون سفید یک یک
شش ماشه گاوزبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویز منقی ده دو توله انجیر زرد بیخ دانه سنای مکی یک نیم توله گل سرخ یک توله مغز تخم قرطم یک نیم توله شب در عرق
شاهتره و عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب یک یا دو آثار گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر شش توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله روغن گاو
شش ماشه افزوده مسهل دهند غذا دو پهر نخوداب شب شله و بجای آب عرق عنب الثعلب گاوزبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از جند بیدستر
حب ساخته یکدرم یا بقدر قوت مریض دهند نافع آید و یا جاوشیر و فلفل هر یک بقدر نخود حب یا یک نیم اوقیه شربت عسل بنهند و لیسیدن جند بیدستر سه ماشه در عسل یک لعقه تا چهل روز
متواتر بعد تنقیه بدن انواع مادی بسی مفید است حتی که استیصال ماده کند و همچنین حلوای بلادری و جوارش [illegible] و معجون آن هم استعمال جوارج و شربت عسل نیز مفید است و روغن
قسط و ناردین و زنبق که در آن جند بیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالیدن و طبیخ کفتار و خرگوش و روباه یا آبزن طبوخ [illegible] نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جند بیدستر فرفیون فلفل سیاه
کوفته بیخته به روغن یاسمین آمیخته به عضو مرتعش و مخرج عصب او شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشهٔ بلغمی مفید و از روفس منقول است و بعض سلاطین در مجربات
خود از بعض اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالهٔ رعشه مجرب است و کذلک شربت روغن سداب بقدر پنج درم در حمام **اقوال حذاق** سویدی گوید که اکل بقلهٔ رطبه
مسلوق و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن به روغن و شم بجای آن و کذا آنچه که بعد تر کرده آن را تا یک شب و دانه گرسنه خورانیده باشند و سر گردن با آن نیز و کذا اگر آب المحلب پانزده روز
بخورانند و سر گردن و لعبه بیج دور کنند و همراه او نیز بدو آن بچه را بخورند و کذا اکل مغز حب الصنوبر کبار با شکر و کذا حلتیت جند بیدستر شحم حنظل قنطوریون قیق هر واحد نیم درم هر روز
خوردن در رعشه مجرب است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی به شراب یا عسل و یا جند بیدستر تنها و مخلوط به روغن گل تا سی و پنج روز هر روز یکدرم یا پودینهٔ کوهی آمیخته
و یا شرب حجر المهای یک مثقال و یا قسط هندی تنها یا بالعسل و یا تخم سداب هر روز یکدرم تا سی و پنج روز و یا شراب که در آن سداب جوشانیده باشند تا النصف باشد و یا طبیخ
اسطوخودوس تنها و مخلوط بالعسل و شراب یا مسحوق بماء العسل است و یا قاقله و یا اکل زنجبیل بستانی یا سه درم و یا دارچینی که نفع بلیغ دهد و یا دارچینی مخلوط بالقرد مانا و یا شونیز با
خردل بیر و قرطم و بسفایج و [illegible] یا لحم ماکیان کبک یا دراج که بستند خورانیده باشند و یا روغن حب الغار یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بالعسل آمیخته و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان
نیم مثقال مخلوط به روغن بادام تا ده روز متصل و یا فرفیون یا اکل بقلهٔ فرنجمشک شرعی و آن و یا حب بعد تنقیهٔ ماده و یا قنطوریون قیق هر روز سه درم به آب گرم هفت روز متصل
و یا یک مثقال از آن یا نیم درم جند بیدستر و یا خربق سیاه بهرمی و یا حب الغار و یا لحم افعی مصلح به دستوری که در ترکیب تریاق است و یا حلتیت بقدر با قلا صبح و هنگام خواب و یا روغن بلسان
هر روز نیم مثقال بشراب یا نبیذ بیدستر یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون و یا قلقله و یا در بیخ و یا روغن نارجیل یا کراث و یا مداومت اکل فندق و یا سیاه و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر
بجلاب و یا سورنجان و یا سداب بستانی سه قیمه در ده و قیل آن جوشانیده تا النصف بماند صاف نموده و بوزن آن زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنجدرم
در حمام بنوشند و **طلا** از روغن جند بیدستر و یا قسط هندی مخلوط به روغن غار و یا فلفل و یا بیخ قثاء الحمار چهار درم حلتیت یکدرم غبار آسیا پانزده درم با هم سرشته گرم کرده یا کرنب و یا ضع صوف
فنمومس زیت کهنه گرم کرده بر فقرهٔ اولی از فقار پشت و یا سر کرنب مربا و روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج **و تمریخ** روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط الفلفل و یا روغن غار و کذا تمریخ
روغن اچپینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن سنت و یا روغن خردل و یا روغن قسط و یا روغن بیاانجیر **و سعوط** روغن حب الغار با آب مرزنجوش یا مغز علیقوره و یا روغن شونیز **و تعلیق** حجر الیمانی
آن یلو پست و یا بلادر و یارته **و غذا** آب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت یا چقندر تنها و یا خردل یا کنجشک مطبوخ با آب لبلاب قرطم هر واحد نافع **انطاکی** گوید که امر ترک جماع و شراب
صرف خصوصاً بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و بقدر روغن خردل و شونیز با خروس بیر قرطم و نمک غذا سازند و روغن خردل با بوره بمالند و به استفراغ با ایارجات کبار
لزوم نمایند و این معجون مجرب است در سه روز یک بار بقدر ده مثقال بماء العسل گرم بخورند اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست هلیلهٔ کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم
شحم غاریقون حلتیت جند بیدستر هر واحد چهار درم زعفران عاقرقرحا هر واحد سه درم بالعسل سرشته بکار برند و آنچه در فالج گذشت درینجا بکار برند **ابوسهل** گوید که بعد تنقیه بحب منتن
و حب شیطرج روغن بید انجیر و روغن کلکلانج بمالند و قدری جند بیدستر و اندکی جاوشیر بماء العسل بخورند و در حمام خشک و آفتاب عرق آرند و عضو مرتعش و مخرج عصب و از فقار
به روغن سداب و روغن فرفیون و روغن قسط و روغن قثاء الحمار بمالند و بیخ سیفر یا بیلکه اگر این مرض از اخلاط منتشره یا غلیظه باشد یا علت راسخ گردد حجامت بر فقرهٔ اولی از فقرات پشت به فصد
شریان کشند و در آبزن روغن گرم و شوربای بچه روباه و کفتار و بز کوهی بنشانند و آخر الامر هر گاه مرض بطول انجامد جند بیدستر در شربت عسل و یا ایارجات کبار دهند و حب تنباکو زند

نولوقند بون خورانند و از دماغ خرگوش بریان کرده انتفاع بسیاری یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل با آب مطبوخ تخم خطمی و برگ امونیون
و قیه بنوشد و همچنین عصاره غافث با آب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد استعمال اسطوخودوس بقدر یکدرم یا دو درم تنها یا با ایارج فیقرا
عدیک حب بقدر یا بشربت عسل تجربه کرده شده و حب ترقا یا از یکدرم تا یک نیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجربست **طبری** گوید علاج نوع رعشه که از فساد
باد باشد پرهیز لیوفی ست و اقتصار بر لحم حمل یکساله بریان نزیست و منع او از اکثار از آن و نوشیدن شراب کهنه بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب شیطرج
سکبینج و حب اصطمحیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلتیت هر یک نیم درم جاوشیر یک نیم درم این همه را در آب کرفس نیمه تر کنند تا بگدازد بعده
تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یک درم صمغ سداب و فربیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سقمونیا از قشور حبوب او پاک کرده
یقون و تربد هر واحد دو درم قرح یک نیم درم مشک ربع درم همه را کوفته بیخته با صمغ منقوعه سرشته حبها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب
بن بلسان چرب کنند شربتی از آن سه درم با آب گرم ... **نسخه** آن حب خاص که بابونه ... کامل الملک
کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق با ترکیب تخم حنظل چوب زر و سه درم جاوشیر سکبینج مقل و قند ریون هر واحد پنج درم همه را
تا آنکه صموغ بگدازد و بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط و روغن ناردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران بیخته در پاره دن ... کنند بعده
حقنه کنند و این بالغ ترین حقنهاست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت
اندک جندبیدستر مشک بجوش داده بر اعضا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و اهر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس
ادقات کنند و بران ادامت نمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این در یک روز اثر میکند لیکن در استعمال
الکل بسیارست و آن اینست که در کبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا قریب باعتدال بود و بهترین اوقات
اعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و هر اخبار فعل تریاق درین علت بشنی لسبا تجسیبا اده اند
شخصی معروف بابوالبائب را دفعة تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند همان روز صحت یافت **سعید** گوید که رعشه حادث از غلبه سوء
مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت میابد بدانچه خدر از آن پیشود و علاج بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند
و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در آب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف
مطجنات و لحوم صید سازند و قنابر و عصافیر خورانند و در استعمال اغذیه مسخنه اسراف کنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت
سبب مجدد رعشه است **ابن الیاس** گوید که علاج گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم گلقند ده درم نوشانند و غذا مزوره نخود به بفز قرطم و اندک
فلفل و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در قارورة تنقیه بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن پسته و فندق و جوز و بیدانجیر
بنوشانند و اصول اعضا بروغن قسط و زنبق بمالند و در آفتاب حمام گرم و تعریق بر طابق گرم عرق آورند و لحوم جزور و اسپ ایشان را نافع بود و خوردن زنجبیل
مربی میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیة مفید ست و صاحب رعشه را دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه و غیره دادن حاره نافع است
زنی ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب بالح کثیر الملح نوشید و اسهال قوی آمد و صحت یافت **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند
سیما در مشایخ باید که تر طیب بدن کنند بادویه مرطب و هنگام سکون تب تربیت کهنه یا بروغن قثاء الحمار مالش نمایند و صوف بروغن زنبق تر کرده بر اطراف نهند و
هم بر فقره اولی از گردن تا اول فقره پشت گذارند پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در آب مطبوخ زیت و اگر در آنجا برودت باشد
بعسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در هوای گرم باشد و بغذای سریع الهضم مثل حریره با غذا سازند بعده طیور و ماهی آنچه گوشت او نرم باشد بدهند و
چون تب زائل شود در حمام داخل کنند و از آب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند

علاج رعشه شرابی

در رعشه که بسبب کثرت شرب شراب بود گویند که این دوا از مجربات است بیخ مهک محکوک سوده سه ماشه در عسل یک توله آمیخته تا یک هفته بخورند و یا مغز بادام چهار عدد با [illegible] سه ماشه با شهد یک نیم توله بخورند و بقول مسیحی وغیره درین نوع بعد ترک شراب اصلا تقویت دماغ بروغن گل و روغن مورد و روغن حنا با اندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه مغلظ خون مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و ادمغه و مانند آن مفید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحمار و مانند آن و امثال آن و روغن قسط و روغن حنا قوی را درینباب خاصیت عجیب است شربا و تمسیحا و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع است و دماغ خرگوش بریان و گوشت بزه مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل وغیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع است **طبری** گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اطعمه منجره و غلیظه و اقتصار بر لحوم حملان و صغار جدی و جوجه ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصاء الراعی و حی العالم اندک در سرکه کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او از تغیر کنند چه اگر مزاج بدن تغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلائل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنه لین کنند و چیزی از ادویه ننوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد بتبخیر بسوی سر او کند و آنچه بتبخیر بسوی سر پیاید بمعده او نماید در [illegible] او افزاید و در بعضی اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشند مثل شاهسفرم و [illegible] و مرزنجوش منقوع سرکه و شبث و بابونه گل و گل سرخ اگر زمانه او باشد بعد پاشیدن سرکه بر آن و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و در آن بسیار ننشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد کند و صاحب این نوع تحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصا بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته شد و آنچه در علاج صرع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضه نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علوی خان این دوا از مجربات خود نوشته اند ثمر موز که در درخت پخته باشد یک عدد و بیخ مهک مقشر سه ماشه تا یک هفته وقت صبح بخورند و ایضا ثمر موز پخته یک عدد مصطگی رومی دانه هیل کلان یک یک ماشه نبات یک نیم توله سائیده خورانیدن نافع نوشته و همچنین زردی بیضه مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همان قدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین ناگکیسر دو ماشه قرنفل یک ماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاوشیر در رعشه جماعی سود مند است و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی **و رعشه** که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبه خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا مزوره برنج یا شوربا جوزه مرغ با آب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان اول از لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت [illegible] تسکین حرارت کرده بازماء الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آمله مربی و ورق نقره بالعاب بهدانه در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب عرق کاسنی بر آورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند **و رعشه** که از یبوست عارض گردد بسیار ردی است لا علاج گفته اند بهر حال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه [illegible] و غذا مزوره ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیر مثل علاج امراض عصبیه یابسه [illegible] و این آب را علوی خان که در آن بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند بابچه برغاله عدد سر آن سه عدد ماهی تازه یکعدد سرطان نهری ده عدد براده کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یک رطل مقشر گل نیلوفر تخم خرفه تخم کدو تخم کاهو هر یک نیم رطل در آب سیر یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان اندازند و مریض در آن بنشیند تا آنکه سیر گردد و بعده صبح از آن بآب روغن نشوق نمایند آب کدو آب خیار آب بادرنگ هر یک ده درم آب نیلوفر دو دقیقه روغن بنفشه چهار دقیقه بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند **و آنچه** از خوف و غم و غضب وغیره اعراض نفسانی باشد بتغییر و دلجوئی و امیدواری و خواب و استراحت و مانند آن هر چه انسب بود تسکین نمایند **و آنچه** از نقاهت افتد بعد ازاله سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمفرحات مناسب و بتکثیر غذا و نوم معتدل و طیب و اندکی شراب العاشق قوت کنند **و آنچه** از زهر و گزیدن حیوان و حرق نار باشد هر چه در مقام آنها بیاید استعمال نمایند و ایضا در گزیدن حیوانی و سم خوردن تریاق و شربت بادرنجبویه و غذا مزوره نخود دانه الو سبب مناسب بود

ارتعاد

عبارت ست از پریدن اعضا مانند برق در خواب و بیداری و سبب غلبهٔ رطوبت ست در دماغ و گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب میباشد پس انچه از غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و پدیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و بهمان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یک دو ساعت هیچ نباشد و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز و شب باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب یا زیاده بپرد و خواب هم دیده نشود و آنچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره دران ظاهر باشد لیکن یکبارگی افتد و زود زود پدید آید و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان دیستان و یا ورم صلب یا بسبب سوختن جانب جگر و خصوصا از باده افتد و این هر سه قسم علاج پذیر نباشد الا ماشاء الله کذا فی الاندیمر یا و راقم مشاهده کرده که زنی را بتوالد بهمین مرض افتاده در سه روز هلاک گردید علاج در رطوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی قنطوریون دقیق ذوفرا اسطوخودوس هریک نه ماشه قنطوریون دقیق و بیخ عاقرقرحا عود صلیب هریک چهار ماشه حب کاکنج یک تولہ بسفایج بادرنجبویه تخم کاسنی بادآورد هریک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه تولہ شب در عرق اذخر و اسطوخودوس ابریشم ساده خیسانیده صبح گاوزبان عسل پنج تولہ اضافه نموده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعده یک پاس نخود آب مرغ بنوشانند و وقت دوپهر غذا نان تنوری با شوربای کبک و یا دراج و یا تنگدار و دهند و بجای آب عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج بنوشانیده تنقیهٔ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایا و علوی خان و شبیار مع اضافهٔ بعضی ادویهٔ مسهله مانند سنا دو تولہ تربد سفید ریوند خطائی هریک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر ترنجبین هریک هفت تولہ شربت دینار علوی خان چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه و آن روز نخود آب وقت دوپهر بنوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید عود صلیب سودا مجرد مغسول مصطگی هر واحد یک ماشه در دوالمسک تلخ نه ماشه ورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق افتیمون بسفایج گل گاوزبان هریک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صعتر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هریک ده تولہ بجوشانند که سوم حصه باند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علوی خان دو تولہ داخل کرده تودری نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دوپهر غذا بدستور دهند و همین نسخه چهار پنج مسهل و ماده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسقیل دهند و آب کمادیسا مفید ست مغز قرطم مغز پنبه دانه هریک نه تولہ کنجد چهار تولہ جوز بوا بسباسه حب کاکنج هریک چهار درم گاورس و یا روغن بیست تولہ بکوفته و پارچه سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دوا نافع جندبیدستر یک ماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه عود صلیب هفت حبه در شربت یاقوت علوی خان یک تولہ بلیسانند و اما در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعة نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب بر ماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیهٔ دماغ بحب قوقایا و ایارج علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علوی خان بعمل آرند و روغن قاوندی مرکب و اسقیل و جندبیدستر در رفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یک ماشه سوده در عسل یک تولہ آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه شونیز و اسطوخودوس هریک یک ماشه در عسل یک تولہ و کلادار شونیز و پنبه دانه و گاورس نه تولہ سازند که بسیار مفید ست و حب جند و حب فادانیای علوی خان که بهر صرع نافع درین باب اثری عظیم دارد

خدر

و آن عبارت ست از نقصان یا بطلان حس لمس بسبب ضعف قوت سبب لیس آنجا که سبب قوی بود قوت حرکت نیز ممتنع گردد و تغییر در حرکت نیز راه یابد و درین حالت تا که مستحکم نشود خدر یا رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی خدر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که دران عضو چیزی همچون حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود بسبب سوء مزاج بارد یا امتلای عصب از خون و بلغم سبب خدر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب اعضا و آن از دو سبب ست یکی ضعف قوت چنانچه در آخر حمیات ردیهٔ حاره و وقت غشی قریب موت افتد دوم فساد مزاج آله بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب یا حار مثل خوردن بیش و گزیدن مار و یا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارة و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر برف و موضع بارد و یا سده از اخلاط غلیظه مثل بلغم خام شود و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب سیدن نوک نشتر در فصد عصب یا سده از ضغطه و ورم

وخراج و ربط ربا طو ورض شدید و خلع عضو وکسر و جلوس بر یک هیئت و دشنے که بآن خون یا خلط دیگر بسیار در عضوی بریزد وگاهی احتقان یا تحت فقا موجب انضغاط نخاع و محدث سدہ گردد وگاهی خدر از یبس و جفاف مسدد مسالک افتد و از ین قبیل ست خدر اطراف که در حمیات حادہ بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاہے صاحب مزاج حار یا بس از خوردن دوائے حار یبوست زیادہ میگردد و در اطراف او خدر می افتد پس باعضای دیگر متادی میشود وگاهی عارض میشود سدہ بسبب استرخای حاشیہ از رطوبت سانحہ که تابع او استرخا و انطباق مجاری بود و بالجملہ اسباب خدر اگر در نفس دماغ بود خدر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این بهمان رفته ہلاک کند و اگر در شہر نخاع بود خدر در ہمہ تن سوائے اعضای رو افتد و اگر در یک شق نخاع باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در عصبے خدر یا در شعبہ او بود خدر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبہ او بدان عضو پیوستہ و خدر یا در چون مزمن و مستحکم شود و طول کشد باسترخا مؤدی گردد و لبسیاری خدر منذر بسکتہ یا صرع یا تشنج یا کزاز یا فالج عام بود و خدر کل عضو ہرگاه دوام کند و شتدا گردد منذر بفالج یا تشنج بود و خدر ہر دو منذر بلقوہ باشد و خدر مراق منذر بمالیخولیا است و خدر تابع حمای حادہ دلیل موت بود و بیشتر خدر عقیب تا ریدہ و اجتناب از حمام بار د افتد و ہرگاه خدر در عضوی دوام کند او را استفراغ زائل نکند عقیب او دوا را افتد منذر بسکتہ باشد بعضے گویند که خدر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود خدر گردد و راقم گاہی دوام خدر مقدمہ جذام مشاہدہ نمودہ **طریق التشخیص** اسباب خدر آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض وغیرہ دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشے یا قرب موت یافتہ شود سبب خدر ضعف قوت باشد و حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حادہ وغیرہ یا تناول چیزی از قسم سموم یا دیگر زہر حیوان زہر دار یا حمام شدید الحرارة یا رسیدن سرمای شدید یا قطع عصب یا ورم یا بستن عضو یا ضربہ سقطہ یا خلع عضو یا نہادن عضو بر یک ہیئت و شکل تا زمانہ دراز پرسند پس بہر کدام از ین اسباب که مریض اقرار کند سبب خدر ہمان باشد و اگر این اسباب یافتہ نشود بر علامات مخصوصہ مواد نظر کنند مثلا اگر ترہل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود و نبض متفاوت متار و سفید غلیظ بود خدر بلغمی و رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ و چشم و امتلای عروق و ثقل حس و خواب مفرط و یا سرخی عضو مائل بسیاہی گردد خدر دموی باشد و اگر علامات مخصوصہ سودا یا صفرا یا ریح یافتہ شود سبب ہمان مادہ باشد و اگر عضو مقدود و ملاغر بود و تقدم استفراغات کثیرہ یا محللات مفرط اتفاق افتادہ باشد خدر یبسی

علاج خدر بلغمی و رطوبی

بطوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی از تنقیہ و تعدیل مسطور شد علاج کنند وگاہی عناب ثعلب پنج کاسنی بادیان بیخ بادیان ہر یک شش ماشہ گاؤزبان اسطوخودوس گل سرخ ہر یک چہار ماشہ مویز منقے دہ تولہ انجیر زرد سہ عدد جوشانیدہ گلقند مالیدہ صاف کردہ سید ہند و بعد نضج مغز خیار شنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزودہ بدستور مسہل میدہند و درصورت حرارت مزاج شاہترہ شش ماشہ گل بنفشہ چہار ماشہ عناب پنج دانہ عوض بادیان بیخ بادیان می افزایند بعدہ از حبوب مسہلہ مثل حب ایارج و قوقایا تنقیہ میکنند و بعد تنقیہ ادویہ مسخنہ مثل تریاق و شرودیطوس و فلاسفہ و دواء المسک حلو و مرداطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس سفوف و معجون حکیم اکمل خان که در فالج مذکور شد و شربت اسطوخودوس علوی خانی نسخہ معجون مفید خدر بلغمی و سوداوی استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلے بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و جوارش بلادری بدہند و عاقرقرحا مویز پا ریاست دہ بسرکہ کہنہ آنقدر دہند طلا کردن معمول ست و طلای عاقرقرحا بآب یا شراب یا روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکہ مجرب حکیم شریف خان ست و فلفل سیاہ سودہ در شیر اگ ساوی آمیختہ ہفت روز طلا نمایند و از آب سرو پیر زہ دروغن موم و روغن حکیم میرزا سلیمان روغن تالیف حکیم علوی خان ضماد ایشان نیز مجرب ست و اگر ازین ادویہ فائدہ نشود حجامت مع شرط کردہ شب یانی تنکار در آب لیمون سائیدہ بر موضع خدر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و ہرگاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل از شیشعان در سرکہ سائیدہ طلا کنند و طلای روغن ہرتال از مجربات الدمرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف ملطف مثل نخود آب سفادج نافع ست یا نخود آب دہند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر و تیہو خورانند و آنچہ در علاج فالج گفتہ شد ہمہ مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام منع کنند **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازہ و لدل که نوعی از خار پشت ست بدفعات و کذا استعمال شحم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که دہ روز آنرا حب المحلب خورانیدہ باشند و کذا کبوتر بچہ که پانزدہ روز آنرا حب المحلب خورانند و کذا نبات اکبرہ مسلوق بروغن بادام خوردن و کل ادبار یک سائیدہ بعسل سرشتہ لیسیدن و کذا خوردن سرطان نہری دہ روز متصل درین مرض مجرب ست و از اطبای دیگر نقل کردہ که شرب پودینہ یا قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت یا ایرسا و یا برگ سوسن گل و روغن او یا عاقرقرحا بسرکہ و یا سورنجان و ماحنبہ بید ستر و یا لحم قنفذ تازہ و مملوح و یا بہمن سفید یا ماء العسل عوض آب یا عنبر و یا بازو کہ آن جیہ سائلہ ہست و یا لحم گورخر و یا اکل بقلہ شہتہ شرب عصارہ آن و یا با بابونج بروغن

ند نضج و یا طبیخ حاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و با ایارج فیقرا و یا زنجبیل یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا جعده جبلی و یا جنطیانا نانخواه رومی بالعسل یا اتش دو
و یا جاوشیر بعسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب گرسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا پنج روز متواتر و یا روغن او
بجوش یا آب برنوف و یا خولنجان و یا روغن زقوم از پنج درم تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یک شب در سرکه تر کرده خوردن و
و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و **شرب و طریخ** فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بادرنجبویه و یا عاقرقرحا و یا سکبینج و یا روغن آجر و یا روغن
یا روغن حب الغار و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعة الرهبان و یا سنبل الطیب یا روغن بان و یا روغن لعلم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و فقار پشت
قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن میعه سائله یا قیروطی لعاقرقرحا ساخته و یا روغن بیدانجیر و یا شحم حنظل در روغن زیت جوش داده و یا روغن خردل
ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن قثاء الحمار آمیخته و یا سکبینج و فقلح اذخر و شلک آمیخته و یا سکبینج بروغن
سرشته و یا طبیخ قثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن قثاء الحمار و یا بورق
مذکور و یا زرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زنبق بموم و جندبیدستر و یا سلیخه و یا جعده جبلی و یا قیروطی بروغن سوسن عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک سوده روغن بان بر فقرات
... و یا مرزنجوش سوده بروغن قثاء الحمار سرشته و یا حرمل **و شم** و مضغ و بخور عنبر و شم و شرب مشک و شونیز و دلک بحنظل سبز و نطول بطبیخ حاشا یا تخم کرفس و سعوط بروغن
نافع خدر است **صاحب تکمله** و غیره اطبای هند می‌نویسند که انگوزه نیم درم همیشه بخورند که بفالج نیز نافع آید و گویند که بر عضو خدر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در آب
... بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل آرند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز ناهار دو درم با آب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیز نمایند و کی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه کرده
... خاکستر ... که در آب ... خرد کشته باشد تا چهل روز و کذا روغن و از مجربات استاد مرحوم است و اگر سیماب پهناک هر یک چند ... کهرل کنند پس حب سیاه چهار حبه ... ساه
... سیاه هشت حبه دو داخل کرده بسایند بعده شیره برگ آک داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب لقائی است **مسیحی** گوید که هر چه محلل است روغن باشد بدان علاج کنند
... اغات تقدیم حقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب شبیطرج و حب منتن کنند و هر گاه بدن از ماده پاک گردد روغن بیدانجیر یا روغن کلکلانج یا والاصول بیاشامند
و ضع را بروغن قثاء الحمار و روغن فرفیون یا روغن قسط که در آن جندبیدستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس بعد از آن دهند
... این علت منذر بفالج است لهذا در آن تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و تدابیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج سازند و معاجین قوی التسخین و التلطیف
مجوسی گوید که چون سبب حدوث خدر مثل سبب حدوث فالج است الا آنکه ماده در خدر اندک و سبب ضعیف است لهذا در علاج خدر با دویه که در مقدار و قوت کمتر از ادویه
... الیه در فالج باشند احتیاج می‌افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده بحب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند
... دهند و بعد تنقیه مطبوخ ادویه مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یا یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مر در آب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج با یک
... و بسر که و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیه مولد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیه مسخن که قوی الاسخان باشد مثل نخود آب و بیت و زیره و شبت
... لیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر خدر و عنایت بچیزی که در آن بنوشانند تعهد نمایند که امراو مؤل بابستر خا
... علاج مشکل شود **طبری** گوید نظر بمزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحرارة
... بشه ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارة و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشف مثل روغن قسط و ناردین و فرفیون و سداب جبلی و غیره
... ج و عاقرقرحا و ایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبه خدر می‌اندازد پس اجتناب است باشیای مفرط الحرارة علاج
... ماخدر زائل نشود و این اشیای حاره لیسا تیراعضا و مزاج مضرت رسانند و مؤدی بتشنج و فساد می‌گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجه آن حقنهای معتدل
... ن متوسط الحرارة مثل روغن خیری و روغن بیدانجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموع که آن روغن خیری و یاسمین و بیدانجیر و روغن
... مجموع است بغیر آنکه در آن چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را مسهلات متوسط الحرارة مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غیر غره
... ج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر خدر در مزاج که باشد متعسر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس تکوی

تبرید و بخار بقیون دوسه دفعه خورانند و مدتی در شرب ما ء الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو خدر بدست یا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات خدر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجه او مثل معالجه رعشه و فالج قریب بیکدیگرست و بعض صاحب خدر بهرگاه حمام باشد بسطے متفاوت بود و قاروره او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچه پروازی و زیت رکابی و نخوداب زیت و لحم حملان یکساله باشد و از معجونات جوارش کسر وی که معروف بجوارش عنبرست تریاق اربعه استعمال کنند و امر کنند دائم بخائیدن مصطگی و کندر و ریختن آب بهن و خدر در مزاج رطب مثل فالج و لقوه بحسب عضو خدر بود انطاکی گوید که بخوردن زنجبیل و ثبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقاً استعمال کنند و آنچه در رعشه مذکور شد بعمل آرند و تریاق الذهب مجرب ست و کذا شرب زهره ماده گاو با همو زن آن روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که ادخال قرطم در حقنه مسخن عصب ست چنانچه مذکور شد رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مداومت نمایند خدر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات ازاله خدر نشست مخدر در قریب مکانی که اندران یا زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کنند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانه کرسنه بست روز بدهند عوض آن دیگر بعد از ان گوشت او بخورند خدر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس او بدهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع خدرست و ضماد وش با سرکه مجرب من ست و همچنین گفته که مربای دار فلفل خدر را نفع میکند و مالقی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت بجوشانند بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود و کذا طبیخ مرو شربا حد نطولاً نافع ست و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهره ماده گاو مساوی برخدر مجرب و مزیل آن بلا شبهه نوشته و ایضاً گفته که اگر لحم ملح خشک کرده دلدل بخورند در ازاله خدر مجرب ست و تحفه نوشته که شرب بول تیو برای دفع این مرض مجرب ست و کذا زیت الانفاق بست دو درم و مثل او عسل ثلث او کنند و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از آب سرد اجتناب نمایند خدر را زائل کند و مجرب ست و رازی ذکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون در زیت بجوشانند بر وی قرخردل هر احد اوقیه فلفل جندبیدستر هر واحد و اوقیه نیم اوقیه کوفته بروغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدر ضماد کنند خدر را دفع کند و حکیم علوی خان این روغن را مجرب نوشته

صفت آن تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شیح نیز عاقرقرحا حب الغار گل حنا تخم حنظل پوست بیخ بید گیاه گل گاو دی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد و در روغن بیاندازند میعه سیائی و عنبر هر یک ده مثقال روغن بلسان خربق ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز و پسته هر یک پانزده مثقال آمیخته بگدازند پس فرفیون جندبیدستر هر یک مثقال مشک یک مثقال اول حل کرده حل کنند بعده در روغن مطبوخ اول حل نمایند تا خوب مخلوط گردد ضماد علوی خان و ملخص حکیم شریف خان که برای خدر بلغمی مجرب ست موم زرد پیه خروس ماکیان هر یک ده مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارزد اشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یک مثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دانگ حرمل خردل هر یک ده مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو [illegible] فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یک نیم مثقال ادویه کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند سعوط نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته بیخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این شموم نافع خدرست شونیز عنبر مشک کوفته در صره کتان بسته ببویند و این سعوط نافع ست فلفل شونیز عنبر در آب [illegible] سوده استعمال [illegible]

علاج خدر دموی و سوداوی و صفراوی

در دموی فصد کنند و خون افر برآرند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال آورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو طلا کنند و اشربه حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاؤزبان عظیم النفع ست و بمزوره سماق و حصرم غذا سازند و اغذیه مولد خون ترک کنند و انجا که موجب انصباب خون بر عضو بود بنیتی واحد تا زمانه دراز و در اکثر تغیر هیئت کفایت کند. و در خدر سوداوی از تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض مالنخولیا سوداوی مذکور شد بعمل آرند و اگر سر بچوکه شاهتره چرائته مرچ سیاه پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله همو زن گرفته بقدر نیم توله در یک [illegible] آب تر کنند و صبح آن آب را بریزند و ادویه مذکور سائیده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا [illegible] استعمال نمایند [illegible] نان گندم خشک [illegible] نماید در ازاله خدر از مجربات ست و معجون نیب الطریق [illegible] شاهتره که در قرابادین مسطور شد نیز مجرب ست و در خدر صفراوی [illegible] امراض [illegible]

علاج باقی انواع خدر

انجامد تب و قرب غشی باشد بازاله آن کوشند و بتقویت قلب پردازند و آنچه قریب بعضات افتد از اعلاجست و آنچه از خوردن ادویه سمیه و گزیدن کژدم و مار عارض شود تفصیلش در باب سموم خواهد آمد و تریاق فاروق درین جامع النفع ست و گویند که تشنج یا لرزه از نفع تمام مقام اوست و شخصی را از خوردن سم الفار خدر و سست و پا عارض شده بود بعد او مت شرب شیر گاو امر کردم و از آن نجات یافت آنچه از سوء مزاج بارد دق شود روغنهای گرم بر عضو مبدا اعصاب آن بمالند و آب نیم گرم بریزند و ضمادها و نطولات حاره استعمال کنند و عضو را آنجنان بمالند که سرخ شود و بستن عضو بپوست گاو و خردل مجرب گفته اند و هرچه در علاج امراض عصبی باز گذشت بعمل آرند و در خدر ضغطه و رمی و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد آمد و آنچه از بستن عضو باشد ربط را بکشایند پس بآهستگی بمالند و تدبیر رض عصب و خلع و کسر در فصل آن مذکور گردد بدان رجوع نمایند و آنچه از رسیدن نوک نیشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جاهای که حرکت کنند عضو را بآهستگی مائل بمالند و در خدر سببی علاج امراض عصبی یا سبب اسهل آرند و آبزن علوی خان که در رعشه عصبی گذشت استعمال نمایند صاحب خدر را خوردن برف خدر کند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی غیر ارادی حادث شود و ضعیت از بدن مانند پلک و قلب و معده و طحال غیر آن از اعضای که عضلات انجیه متصل بها ست از اعصاب و جلدی که ملتصق اوست نیز حرکت کند و اختلاج در عضو بسیار مانند بانع و عضو بسیار مثل استخوان سیم سبب استقرار ماده اول عدم نفوذ آن و تنافی و انتقال اختلاج ریح غلیظ بخاری سریع التحلیل ست از نحبت در عضو حادث شود و بتدریج زائل گردد و سبب قریبی بود بعد زوال با عود که بیابی سکون تاز تاکه تحلیل تمام گیرد و اکثر از بدان مان باره دهقان امزجه یا فروا خوردن اشیا مثل غسل کردن با آب سرد عارض شود و از چیز با گرم ساکن گردد و بیشتر ریح حدث اختلاج از ماده بارد بطریق علامت شود و گاهی از ماده حار طبیعیه گرد و از ماده یابس کمتر باشد و گاهی اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند پس اسباب کونه را حینان تشخیص نمایند که اگر اختلاج کوتاهی زمانه او سرعت حرکت معلوم شود از ماده حار بود و قاروره صاحب این علت اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارت و نبض او بطی متفاوت و علامات ... قاروره و عدم نبض ست و اختلاج عام بدن مانند لسکته یا تشنج یا کزاز بود و دوام اختلاج در عضلات تحکم مانند بالیخولیا و صرع و دوار و مانند بلقوه باشد و در بیشتر ... پهلو گاهی بر ورم حجاب دلالت کند و ایضا دوام او مانند بفالج ست لا سیما اگر در تمامها یا در بیشترها یا دیه مقدمه نیز آید در ابتدای لقوه و صرع لازم بود

علاج اختلاج از ماده بارد

بیمار چیز درست بمالند و روغن چهار طلا کنند و بکبار داشت مثل نمک سبوس گندم و جاورس زیره و انجبیل و نانخواه و شبت و شونیز در هره لبسته و یا آب بجر و باسه ... در مثانه یا شیشه پر کرده تکمید کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیره بادیان شیره انیسون شیره زیره سیاه عسل یا گلقند و آمل کرده بیاشامند و اکثار عسل و کلاوشر با وکذا طبیخ رازیانج نانخواه و بخور و دن گلقند عسلی مربای زنجبیل و دیگر ادویه کاسر ریاح مداومت کنند و بمالک و تقمیر و ریاضت کرده نمایند و اگر ازین تدبیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی و حنظل درین خاصیت دارد و استفراغ با ایارج روفس نیز نافع ست بعد از آن مداومت تمریخ عضو با دوبه مسخنه کنند و جند بیدستر را بروغن زنبق تمریخ او دفع اختلاج خاصیت ست در روغن حکیم اکمل خان ضمادات محلله مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و معجون آن تریاق اربعه با شربت یا در سکنجبین یا بادیان استعمال نمایند و سه گاه دماغ خرگوش با عسل بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس بیمار نوشته که هرگاه که اختلاج دوام کند بدن را بحجام متخلخل سازند و کاب بیمار خشن کنند و روغن قسط و زنبق که در آن جند بیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکه کهنه که در آن پودینه و فرنجمشک پخته باشد بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن بیکر هم و نمک مالش اعضا کنند و مدار الاصول بر نفس تلطیف بیاشامند بعد استعمال قدری اغذا یا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخود آب و شوربا کنجشک کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و تقفات مبرات و اغذیه غلیظه کنند مثل باقلا و کوانج و امتلاء و تخمه و طعام سبب و آشامیدن آب بعد شب و سیاست و هوای سرد و سیدن و غسل با آب سرد اجتناب کنند سویدی گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطل سلوق و مطیب بیت تا پانزده روز خوردن و یا انجره مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب من ست و شرب طبیخ ابرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زیت و یا ...

نیم درم بگلاب یا سداب یا اسطوخودوس هر روز از یک درم تا دو درم بماء العسل تا سی و پنج روز که منفعت عجیب دارد و یا نیخ بهار و یا عصارهٔ غافث و یا نیخ ماسن با شکر و یا فلفل همچنین کذا اشربه طریخ روغن پوست تردرواترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلسان نیم درم و طریخ روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام آبهای شور و ضماد بورق و غذا بجوزه مرغ در سلوق مطبخن نزیت الفاق و زیرباج آن با کرم و عسل و بستر بادام مقشر سائیده و یا کبوتر بچه مسلوق و مطبخن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب یا کباب سلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا اسفاناخ زیرباج بطریق مذکور و یا عصافیر مطبخن و یا دراج مشوی نافع ست و باید که هنگام علاج این طیور سر و گردن آنها دور نمایند طبری گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه چنانکه در علاج لیثرغس و نسیان و جز آن مذکور شد باید کرد و مجوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین خبرست که در اختلاج بخورانند شحم حنظل شیطرج هندی حب النقاره یکدرم ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انیسون نانخواه هر واحد نیم درم همه را سائیده در شراب صاف سرشته حبها مثل کوچک ببندند و در وقت خواب سه درم بخورانند قبل از آنکه خشک گردد و اگر این ادویه نکنند نیخ شریب و در سه ماه سه نیخ روز اگر مزاج محل باشد این حب بخورانند شحم حنظل یکدرم سکبینج و عصاره شیح و بید ستر و جلقیتا هر واحد یکدرم انیسون تخم کرفس انیسون در شراب کنند خوب ساف کرده ادویه مذکور را درین شراب تر کنند هرگاه بگدازد و بیان ایارج فیقرا ایارج شرو دیطوس هر یک سه درم آمیخته بسرشند و بقدر فلفل حبها ساخت در درم با آب نیمگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ در آب تخم کرفس حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن ناردین بمقدار دو حبه بران انداخته بنوشانند حقنه کنند و روز دوم آب نیمگرم که دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند اندک روغن قسط بران چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و دران ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد وزن نیم درم زهره کلنگ و یکحبه مشک بروغن مصطگی یا روغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سوده آکنا نند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در آبزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچه پرداری و لحوم حملان یکساله و مانند آن باشد

علاج اختلاج از ماده حار

اگر آثار غلبه خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بلین نمایند و اگر عناب امرود هر یک بست درم سپستان و شان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنجدرم در ده رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازالهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکی ست و همچنین کبابه چینی و کشنیز خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته لقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و ایضاً آنجا که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع آید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود می نویسد که شخصی را این مرض عارض شد از سرخی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج بیدن دانستم که دموی ست و بر مریض اعراض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگرچه اطبای دیگر فصد جائز نمیدانستند
لیکن من فصد قیفال گرفتم و انزمان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام این تدبیر بجهت کثرت مهارت من درین فن گردید

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و ترست و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک او را عارض میشود و امراض مذکوره گاهی خاص چشم باشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد ازان معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضاً امراض عین بعضے متعدی اند مثل رمد و بعضے موروثی مثل سبل و امراض و در بلاد جنوبی خاصه بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضے خاص ملتحمه است مثل رمد و طرفه و دوقه و بعضے خاص قرنیه مثل بیاض و کمنه الدم و بعضے خاص عنبیه مثل نتو و بعضے خاص بجدقه مثل اتساع و ضیق و نزول الماء و خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضے خاص طبقات مثل جحوظ و زیادت انعقاد و امراض منسوبه بطبقه ملتحمه عارض ان بغیر آن یعنی ست که آن را و بیلک لاحق شود مثل انتفاخ و

و ثوثه و بعضی بدان و بطبقه قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و لحمه موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بپلک و قرنیه هر سه افتد مثل تحجر زائده
یله و بعضی از آن عام بجمیع اجزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوب بطبقه قرنیه عارض آن و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و طبقه ملتحمه را عارض شود
مثل شق و بعضی بدان و بپلک و ملتحمه افتد و از ین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب ست باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیله و بعضی
ست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان بغیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمد و بعضی باطنی
عسر التعرف مثل احوال و ضعف باصره در زیادتی غلظ و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل آفاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی تخمین
یعنی شناخته میشود همچون آفاتی که در طبقات داخلی یا عصبه نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت قروح و
اما بیشتر عسر التشخیص لیکن در تشخیص آنکه مرض اصلی ست یا شرکی و در طبقات ست یا در رطوبات یا در عصبه مجوفه جبرات تعالج و کنند طریق تشخیص بدانکه شناخت
مرض چشم از شش وجه کنند یعنی از کیفیت او و خفت و ثقل از ملمس و حرکت و عروق و رنگ و مقدار او و عظم و صغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از آن سیلان شود
و انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چیزی
می آید یا نه پس اگر سبکی چشم و عدم خروج چیزی بگوید مرض ساذج باشد درین صورت ببینند اگر ملمس چشم گرم و حرکت او خفیف و سریع و رگهای و غلیظ و فراخ
بود و اکثر تشفی بعید انتفاع از سردی و تضرر از گرمی باشد مرض حار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق و خفی و انتفاع از گرمی و تضرر از سردی باشد
بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب و حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم بزرگ و حس
الشی بعید نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چیزی بیان کند مرض مادی باشد
اگر حرارت ملمس و سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درد عروق و ضربان صدغین باهم چسپیدن پلکها مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی مائل بزردی
و اشک تعلیل گرم حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و التزاق پلکها و چرک
بسیار و تهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل یا تیرگی رنگ و قلت التصاق پلکها و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود مرض سوداوی باشد بعده بصورت تحقق
یکی از اقسام مذکوره ببینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطه
عصب اجوف باشد ابتدای وجع و الم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر بادی کثرت عطسه و دغدغه بینی و خارش
آن و خشکی بینی بود و بر ماده حاره و اگر آنچه سیلان یابد غلیظ بارد بود بر ماده بارده دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت با حجاب
خارج قحف باشد و از آن ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و مضرت انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد
با سرخی چشم و درد و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلای معده یافته شود و باقی و تهوع و کرب
معده بود و حال آفت معده و شهوت و هضم از پیشتر ظاهر گردد مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبه ماده و تجمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد
مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر بنا در تنگی تغیر نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در
فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجب ست بقلم می آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجب ست که از جمیع مضرات بصر احتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر دو جدا
جدا مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوف ست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن تابع مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن و ماغیست و اگرچه در آن
عروق و شرائین بیشتر از استحقاق مقدار او ست لهذا مزاج خاص آن حار رطب اکثر باشد بسبب کثرت شعب عروق و اوردة و شرائین با تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت
تمام شود و حرکت مجفف محلل ست اعانت کند در اصل خلقت برطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشتر ست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و فراخی رگها

وحرارت ملمس وسرخی رنگ آن ودر اکثر اسود مائل بسیاهی بود مگر در بعضے که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی وملمس او بارد وعروق او تنگ ونمکی ودر اکثر ازرق باشد و بر رطوبت او نرمی ملمس وکثرت رطوبت او دلالت کند ودر اکثر جاحظ باشد مگر در بعضے که مزاج چشم آن یابس باشد ملمس او یابس وعدم سیلان رطوبت ودر اکثر غائر کوچک بود وبدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان بالغایت صحت گردانیده شود زیراکه امزجه وترکیب مردم مختلف اند وجز این نیست که قبول کنند هر واحد از ایشان صحتی که بدان لائق باشد وهمچنین لازم نیست که چشم وجمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد بهر آنکه قوتها ومزاجها مختلف اند بجسب آن پس ممکن است که چشم هر یکی لائق آن سن باشد وچشم در صحت خود یا صحت تامه فاضله باشد ودران احتیاج بتغیر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور موذی چشم دران کفایت باشد یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بود واین یا بسبب مزاج وضعف بنیه آن باشد ویا بسبب آنکه مهیا بدان **اما تدبیر صحت** مختص بعینی المزاج وبنیه احتیاج دران بسه امر باشد یکی ازاله سبب فاعل این صحت واین بتعدیل مزاج وترکیب دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول **اما تعدیل** امزجه خارج از اعتدال بضد آن باشد وهر مزاج که اراده تعدیل آن کنند با جلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود ودر مدت مدید تمام شود وهر کسی را که این حاصل شود باید که از ان با دویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک بغیر سختی تدریج نمایند وهرگاه انحراف در تاثیر ادویه دریابند از ان قصر نمایند وراحت دهند وضعیف تر عود کنند انهمه مع تعهد تنقیه باشد واما اگر مزاجی که اراده تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهلتر باشد لیکن مع ذلک مختلف بود چه تسخین ابتدای امر آسان بود واگر امر طول کشد دشوار گردد واما تبرید ابتداء دشوارتر بود وآخر امر سهل باشد واما در ترطیب وتیبیس خطر متقارب بود وترطیب عسر تر باشد **واما تقویت** قوای عین احتیاج دران بدو امر بود یکی اصلاح ماکول ومشروب اینچنین کنند که ازان خون معتدل القوام متین موید روح روشن صاف پیدا شود واین مر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود ومستعمل شود چیزی که سزاوار است نه کم چندانکه از فرط عجز خون تیز وکم گردد ونه بسیار که آن فاسد گردد وبعد تناول آن حرکت سخت وخاصة جماع نکند وایضا خواب نکند مگر بعد انحدار او وکثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند وتکثیر ابخره نماید واما در شراب تا قرب انحدار غذا تاخیر کنند واحتیاج کو چکنند دو بهتر شراب همین رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد وتا حد سکر استعمال نکند بلکه تا ابتدای نشوه مع تنقل بچیزی که مانع ابخره ومقوی معده باشد مثل نبق و زعرور وگلقند وجوارش اترج ودوم استعمال مقویات چشم از تصرفات واکحال وقطورات اما تصرفات مثل اکثار رویت اشیای سبز وآسمان جوی است وتعدیل ریاضت حسے بقراءت دقیق گاه گاهی وکذالک نظر در آب واشیای جمیله **واما اکحال** وقطورات افضل دران دخال ادویه نافعه است که دران تجفیف قلیل وتحلیل وقبض لطیف وتنقیه باشد مثل سرمه توتیا مربی وانار شیرین که انسان بدو سازند وآن معروف است کذلک ادامت اکتحال بخضض خاصة دران حالیکه رطوبت رقیق باشد **واما تنقیه** چشم از فضول دران احتیاج به تنقیه بدن وسر ومعده بود وریاضت اطراف در جذب فضول از چشم وتحلیل آن نافع است این مثل مشی آهسته بود واگر آن با سکون سر ونواحی آن باشد افضل بود مثل ریاضتی که انسان دران پای خود را بقوت وعجلت حرکت دهد وبعد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد ودر اکثر امر این تصعد از معده بود وانچه دران نفع کند بعد طعام تناول قصب یا بیترون خام کم نمک است وهمچنین کشنیز خشک با شکر ونبق نیکوست وکنار زعرور ولا بد است از اجتناب چیزیکه دیر منهضم شود مثل کرنب وپیاز وثوم وبصل وشفتالو وخربانی واحتراز از امتلاء وتخمه وفساد هضم وتعهد تلیین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم است لهذا اسهال اگر مفرط نگردد چشم را بسیار نفع کند **واما تدبیر** صحتے که مهیا بحدوث سوء مزاج با فساد بنیه مستعد بدان باشد ودر اکثر امر این مستعد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود واولی اعضا بدین شرکت دماغ این معنی باشد که امتلا بدان حادث شود واین تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو واین چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بآن باشد یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود دوم تقویت چشم تا مواد مندفعه آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو واین راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم ودماغ از طریق حجب داخلی باشد وبند کردن این مسیر دشوار بود وافضل اشیا دران نوشیدن شربت خشخاش با پوست است که همراه پخته شیرینی او الشکر یا بسبب اختلاف ماده در حرارت وبرودت آن بقوام آورده باشند وگاهی این راه مشارکت میان چشم وسر از طریق سمحاق باشد وبند کردن این آسان بود بسبب سهولت وصول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویه اطلیه وضمده باشد که بر پیشانی وپلک نهند ودران بقصد تقویت یا برودت یا حرارت باشد مثل آب عنب وآب مورد وطلای جبهت وهمچنین آب عوسج وآب بادرنگ وآب حی العالم وآب برگ بهی وآب برگ سیب وآب عصی الراعی وبرگ از ینها که باشد سفیدیا با اقاقیا وزعفران وگاهی تضمید جبهه بثفل این آبها یا بسفرجل کوفته یا بسبب کوفته سکنند وگاهی دران نوفل اندک زعفران اضافه مینمایند و پوست عنبر وضماد نیکو برای مواد حار است و دیگر مازو واقاقیا

و فوفل هر واحد ربع درم اپست جوز مثقالی بر قطور تا یکدرم با آب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا دو جزو اقاقیا و قاق کنند هر واحد یک جزو نیم جزو افیون ربع جزو به سفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد جید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یکدانگ با آب بیتون سرشته استعمال کنند دیگر کبریت زرد دو چندان آن بورق هم و کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت با آب سداب و کبر سرشته ضماد بعمل آرند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بلع او دماغ میکنند و گاهی باستفنا از سد طریق با ماله مواد بسوی غیر جهت چشم مینمایند و این مثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم است و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سیف و خورشید و آفتاب خصوصا در حالت کسوف و برف و دوام نظر بطرف یک چیز و قرات خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم و غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات و امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بر پشت تا زمانی طویل و خصوصا زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربه غلیظه بدگوار و جمیع مبخرات خواه بارد مثل تسیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گندنا و جیر و جند قوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویه مفرده مضر عین آن یا مخدرات است مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا آنچه کیفیت غالبه داشته باشد مثل سرکه و آنچه صوت و مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلادر و ادویه مرطب نیز مضر چشم است در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم دلیست در اصل خلقت و کذا اغذیه مالحه و اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید بجهت قوت و شدید التسخین بجهت تحلیل آن و آنچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق است و کثرت استفراغات مثل فصد و خصوصا حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از ان بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلیها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مولدات مجون که از اشیای مالحه حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگر چه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع او بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و باهستگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در آب صافی شیرین و کشادن چشم اندر نسبت جوانان را در آب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف بمقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد و اکثار تناول شلغم و استعمال ادویه مقوی مجفف باعتدال و کذا آنچه دران جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری و بابونه زنجوش و آب بادیان تازه و آب غنجره و دوام اکتحال آب بادیان یا عصاره آب بادیان سوده عجیب و عظیم النفع است و برودمان نیز عجیبست و اکتحال بخاکستر سر کیکو و انزروت شب و زعفران و مشک چشم را تقویت میدهد و صحت و روشنی و منع از قبول نزول آب نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا و ماهی دو نوبت باعث امان از جمیع اوجاع و امراض چشم است و بختن آب نیمگرم بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل شیاذ کی و کحل الجواهر نیز مقوی بصر است بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال خون لان و سرمه هفته یکبار حافظ صحت چشم و تحلیل رطوبات فضلی نماید و اکتحال قشر بیضا و لیسد و شادنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و مامیران و فوج هندی و تقطیر آب باران که دران هفت روز بادیان تر کرده باشند در چشم سرد و حافظ صحت عین و مقوی ان است و همچنین اکتحال با شهد هر شب بمروارید و مرجان و اقلیمیا و ماهی و زعفران و حضض و شکر و اثمد محرق و مامیران و توتیا و صبر ایضا مفید است و سرمه و عصاره کرماو و نظر بسوی زمرد و سنگ سبز و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که دارچینی و کندر و سلیخه و قرنفل کحلا و شربا نافع است و خوردن اطریفلات و معاجین منا سبه بدن و اشیای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیه دماغ و تقویت آن و منع ابخره نافع چشم است و گویند که خوردن دارچینی و فلفل سیاه و زعفران با عربیان بادرنگی و ماء الرمان و کذا اکل مغز بادام با نبات و جمیع مغزیات سفوف بادیان و فلفل اسود و شکر مداومت با بیله مربا و آمله مربی و دیگر بقول حافظ صحت چشم است و اطریفل صغیر قوی النفع است حفظ صحت آن و مداومت اکتحال بطبیعت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگر چه بیماریهای چشم بسیار است و در بسیاطی تا پنجاه مرض را شمار کرده لیکن جمله منحصر در سه جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون اعلال حجم و تفرق اتصال

مثل جراحات و اورام ست پس علاج این هر چهار مقابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و در آن تدبیر اورام نیز داخل است و اصلاح هیئت و آماله و جا
تدبیر اورام و هر دو اخیر مسطور گردد و اکنون بداند که قانون واجب علاج امراض چشم صرف عنایت است باصلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد منصبه بچشم از دماغ و یا
از دیگر اعضا بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله منجر و بدگوار و تقویت چشم باضماد و طلیه و تبدیل مزاج
عارض آن و هرگاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا العلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود و بداند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشد یا متوقع و علاج ثانی تقدم
بالحفظ بمنع سبب است و مثل استفراغ عند غلبه مواد و تلطیفه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول و تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان
نباشد بلکه در اول حصول باشد و علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما تقدم بالحفظ بنا بر آنکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود است و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی
اما در ساذج ادویه معدله مبدله تناوله و موضعیه کفایت باشد و ادویه مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و
در اغذیه و اشربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی ازاله ماده لابد است یا از همه بدن یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بلکه گاهی
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج به تعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد و نحو آن و حجامت بود و گاهی باسهال و گاهی بقی و گاهی با دراره و بتعریق
و باین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که خون کمی نباشد و در آن از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هرگاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون
دوم خام شدن مواد بارده به نقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج میکند مواد
را از موضع قریب از چشم فلهذا ادرار آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع فروج حیض است و فصد
باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل با اعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم بغشاوه و دمعه و رمد مزمن و صداع و شقیقه نفع
میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل سر و امتلای چشم نافع و گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشایند اولا قیفال است پس عروق نواحی سر لیکن عروق پیش سر
در نقل از موضع نافع تر بود و عروق پس سر در جذب مفید تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفال کنند و اگر یافته نشود
حبل الذراع و اگر آن هم یافته نشود اکحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و استاد رحمه الله عند ازمان مرض امر باخراج خون از
رگ پیشانی و رگ ماقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مزمنه عین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته اند و حجامت ساقین جذب
مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی موخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع است و لیکن چون در آنجا امتلای بدنی
نباشد که باوی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحقنه و این در فرود آوردن مواد نافع تر است و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او
بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند که حقنه بجمیع امراض ها دی چشم نافع ست و موافق ترین مسهلات مستعمله در امراض چشم هلیله است زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده و منع
انصباب مواد کند لیکن بسبب یبوست و خشونت خود و ضرر بمواد حار شاید پس محتاج اصلاح بود بچیزی که در آن لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن اسهال
بنفشه تلیین و ازلاق است و اسهال هلیله بعصر پس اگر مسهل او آن است باشد با عمل هلیله مقدم بود و منع یا بطلان ازلاق گردد و درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد
تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل اند لابد است از تقویت و تحریک مثل سقمونیا و اندک از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود
[illegible] باشد و اگر مواد چشم یا بدماغ اگرچه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود و تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از
حرارت نباشد و [illegible] باشد مقل ازرق قبیلو ست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معه کالایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج
[illegible] هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انارین شیرخشت [illegible] با هلیله و شکر [illegible] گاهی تربد [illegible] فرود
[illegible] الو [illegible] بنفشه و هلیله زرد [illegible] با شکر استعمال نمایند و گاهی [illegible] کنند [illegible] درم [illegible]
روغن بادام شیرین [illegible] گاهی [illegible] مشمش سپستان کنند و گاهی ریوند [illegible] سقمونیا ربع درم افزایند و گاهی [illegible]
[illegible] نصف درم [illegible] نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین [illegible] مقوی هلیله حذف کنند و [illegible] بنفشه

و سنا و لیسا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ باردهٔ ملینه مثل شربت آلو با شربت بنفشه و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بفتائل لطیفهٔ مسهله
و حقنها احتیاج افتد صفت فتیله شکر مقوم باندک سماق بورق و قوی تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سقمونیا اندکی بفزایند حقنه
خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر سرخ هر واحد پانزده درم و اما قی اگرچه نفع مسکین بسبب تنقیهٔ مواد لیکن شدید المضرت است
بسبب تهییج و تحریک آن و اما ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که آفت چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیهٔ عام بمسهلات
مثل حب ایارج و ارسال علق بر صدغین مع مواد حاره و حب ایارج و شبیارات و اطریفلات مانند آن در مواد بارده و مرکبه و بادویه که استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویهٔ مستعمله در بینی چون
سعوطات و عطوسات و استفراغ چشم یا بسبیل صرف ماده از انست و یا بسبیل تجلیب ماده ازان پس صرف ماده اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت امتلای
ماده در همه بدن اول بحسب خلط غالب تنقیهٔ عام کنند و پس ازان تنقیهٔ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیهٔ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادهٔ چشم و امالهٔ و اخراج
او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و مانند تجلیب ازان بادویهٔ مدمعه یعنی اشک آور و محللات بود و گفته اند که جذب ماده باستعمال عطوسات و مدمعات
و فصد رگ گوشهٔ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیهٔ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم است و اصل بزرگ است در علاج امراض مادی چشم اهلی باشند خواه
شرکی و ایضا میگویند که در امراض مادی هرگاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضوی که مادی نقل کنند
منخرین اند باستعمال عطوسات و نشوقات و تناول طعام و شراب باکثر و لطیف و اجتناب از اشیای بدگوار و بخارانگیز نیز از اقسام مستفرغات مادهٔ چشم شمرده اند و هرگاه ماده از
عضو دیگر آید پس تنقیهٔ عضوی که ازان ماده بچشم می آید از واجبات است و پیدا شد که اگر مادهٔ چشم رطوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیهٔ عام بمسهلات مناسبه تنقیهٔ دماغ
بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد ازان ما بقی را انه بالا فرو کشند و چشم را بآب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیهٔ ماده ادویهٔ موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده
رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس ازان ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جایز نیست زیرا که اندرختن
ادویه دران خاصة اگر دوای محلل باشد مگر دوای سهل عند الضرورة و در مادهٔ ریحی حمام و اشیای محلل مفید بود و اگر مادهٔ دموی باشد فصد کفایت کند و شاید
که با وجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون پری رگهای چشم ازان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن
مفید است و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سود مند و استعمال شیاف احمر لین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام
نافع گفته اند و وقتیکه تنقیه و تدبیر صائب سود نبخشد معلوم کنند که در چشم سوء مزاج ردی یا مادهٔ خبیثهٔ کثیفه در طبقات مستکن است که غذای عین فاسد کنند و یا آنکه دماغ ضعیف است
و ازان نزله بسوی چشم متوجه میشود و ازینجاست که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطهٔ دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده
از حجاب خارج قحف دماغ آید درین صورت کشادن رگهای شریانین صدغ و نهادن داغ بران مناسب است و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع
است و تضمید بضمادهٔ مقویه و داغ بر جبهه مفید و از جملهٔ داغ پوست خربزه است برای مادهٔ حاره و قلقدیس برای مادهٔ بارده و اگر ماده از داخل قحف آید درین حالت
تنقیهٔ دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر تنقیهٔ دماغ باید کرد و هر چه در سبل گفته شد مفید بود و ایلاقی و غیره مینویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است یکی ضعف
مزاج چشم حتی که مادهٔ نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشا و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از احشا متصاعد
شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ردیه در بدن چهارم ضعف قوت غاذیهٔ چشم و عدم امکان
هضم غذای وارد بدان و بسبب آن اجتماع مواد زائد دران پنجم وسعت منافذی که ازان اخلاط بچشم می آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضیق منافذیکه
ازان فضول از چشم خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلهٔ غیر منهضم بسوی آن پس بر طبیب واجب است
که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد و شیخ میفرماید که از ادویهٔ چشم بعضی مبدلات مزاج اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاسنی
و آب کاهو و گلاب و آب گل سرخ و لعاب اسپغول و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ است و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و مامیران و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه و
اقلیمیا و بعضی ازان مقبضات اند مثل شیاف امیثا و صبر و فیلزهرج و گل سرخ و زعفران و بعضی ملینات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدهٔ تخم مرغ و لعاب تخم

وخطمی و خون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران منفنج و نخود و خصوصاً نان در آن تر کرده و بعضی محللات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل
عصارهٔ لفاح و خشخاش و افیون جرجانی گوید که جملهٔ ادویهٔ چشم هفت جنس است یکی ادویهٔ قابض و این دو نوع است نوعی آنچه قبض او معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصارهٔ
او و عصارهٔ لحیة التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم در دست آب بکثرت آید و نوع دیگر آنچه قوت قبض او قوی تر باشد و آن اقاقیا است
و آب غوره و عصارهٔ سماق و عصارهٔ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار آید که اجزای چشم درست و قوی تر و قوت بصر تیز تر باشد و تنها نهند که
آب رفتن از چشم باز ایستد دوم ادویهٔ منضج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بیرزد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر و زعفران و مرکی اما قوت تحلیل مر
از همه زیاده است و زعفران با قبضی که در وی است منضج و ملین است و کندر همچنین منضج و مسخن است و این ادویه در علاج اورام و بثور و قروح چشم و برای تحلیل رطوبات
غلیظه و ریم پس قرینه بکار آید سوم ادویهٔ مخدره چون لفاح و افیون و خشخاش و این را بضرورت تا قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند چهارم
ادویهٔ مسدد منافذ گشاده و مقشری و این دو نوع بود نوعی خشک ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول و از زیر سوخته و گل ساموس و نشاسته است و این ادویه رطوبت
زائد را کم کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرحه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرحه قرینه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد و نوع دیگر
نرم و لزج و تر و حاجت با چنین ادویه برای چهار غرض است اولاً آنکه سوزنده نیست و ثانیاً آنکه هنگام احتیاج بطول بقای دوا در چشم و منع سیلان آن ادویهٔ لزج چون کتیرا
و صمغ و نشاسته با دیگر ادویه بیامیزند و ثالثاً آنکه برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویهٔ حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه برای دفع
خشونت و لذع متولد از مادهٔ حاده و حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند پنجم ادویهٔ گشایندهٔ منافذ و آن دو نوع است یکی چون حرج
و دار چینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ منضج و محلل بسبب طبقه قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تفتیح منفذها قوت ادویهٔ مذکوره بخوبی
رسد و دیگر ادویهٔ سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نزول الماء را باز دارد ششم ادویهٔ جلا دهنده و این نیز دو نوع است اول زدایندهٔ چرک قرحه چون
اقلیمیای کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زدایندهٔ سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته هفتم ادویهٔ معفن که محرق و خشن
است چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلابت و جرب مزمن و خشک لیشه را بزداید گیلانی گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور باید اول اختیار جوهر دوا
زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه آنچه در آن کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار
ترش و اشیای لذاعه و آنچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید التبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع
مرض بود پس معالجهٔ حار ببارد و بارد بحار کنند و بالجمله علاج تمام میشود بضد و ثالث اختیار مقدار دوا پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است
از دوائی که نیست چنین و همچنین هر دوائی که قوت آن ضعیف تر باشد تکثیر آن اسلم است از دوای بسیار قوی و در امراض مزمن تکثیر محلل اولی انسب است که در امراض مقبل
بسبب غلظ جرم مزمن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و آنچه قبل او ست موقوف است بر معرفت
طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سحنه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلقت و وضع و قوت او و سوم اما مزاج
چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کرده شد از آن مقدار خروج او از مزاج خاص دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه آنچه بمقدار او در قوت او وافی برگردانیدن بسوی
مزاج طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقلة فضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود و یکی فضائی که در داخل وسط و سوم فضائی که در داخل چشم است سوم فضائیکه
در داخل بینی است زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی است فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند در آن ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما
وضع چشم مشتمل بر وضع و مشارکت است اما وضع چشم ظاهر است که آن از معده و جگر بسیار بعید است فلهذا اثر ادویه با وی از اینجا نمیرسد مگر بعد فرط ضعف قوت آن پس
بجز دوای شدید القوت در آن تاثیر معتد به نکند فلهذا عمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب است که قوت دوا مقداری نباشد
که به مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم با عضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ است چرا نباشد که آن مثل جزو او ست و طریق نفوذ مواد
از داخل او بسوی آن فراخ است و آن عصب مجوفی است فلهذا واجب است که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی التقویت قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه در بیشتر تعدی

و تکثیف طبقات عین گردند چه آن جنس فضول دران زیادتی مواد و وجع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار است ارواح او بسیار بود و این
منع میکند از انکه دواهای چشم قوی التلطیف باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از انکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج
به دوا قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما دراشیائی که ذکر او کردیم امر دران ظاهر است و خامس اختیار وقت موافق به استعمال دوا و این وقت گاهی
معتبر بحسب فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویه محلله قویه شدید الجلاء بهار است نه گرما و ادویه قوی الردع و شدید البرد گرما و ادویه مستفرغه را ربیع و شتا
است نه صیف و گرما در ربیع استفراغ هم و در خریف استفراغ بادویه مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس علاج اورام استعمال ادویه رادعه در ابتدا و ادویه محلله
در آخر کنند و میان این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولا رادع را قوی تر نمایند بعده محللات را قوت بخشند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضا مواد که ارادۀ
تحلیل آن یا استفراغ آن کنند اولا دران منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال دوا پس باید که ادویه اورام چشم قطورات یا
ذرورات باشد زیرا که ذرورات میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند ادویۀ ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و لیکن هرگاه احتیاج بنفوذ دوا در اطراف و زوایای چشم
باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویه مبرده طلیه خاصه مسکن وجع هر روز بلکه در روز چند بار روا است و چنین نیست ادویۀ حاره که
دران واجب است تفرقه ایام و ازینجا است که گفته اند و تکثیر علی الاتصال و پیهم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد بعد گذشتن تا آنکه چشم از اذیت مرۀ اولی استراحت
یابد یا بیست یا سه بعمل آرند و بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سحری از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار باشد
بوقت شب یا صبح استعمال کنند و اگر سرد و بارد باشد در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حاد باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال عدو نیابت خواب کنند الا بعد انحدار
و در نزول الماء و بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض سبل عین نشسته و در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال روا است که چشم
وا گردد و اگر امراض جفن باشد جهد نمایند که وصول کحل باجفان باشد فقط تا بمقله بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلا بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را
بسوی مقله رسانند و بر موضع مرض اصطکاک نمایند و در تقطیر چشم را با ابهام و سبابه دست چپ کشاده از دست قطور را بچچه میل بریزند و میل از نقره باشد و در علاج
چشم و رطوبت آن از طلا بسازند اگر ارادۀ تلطیف ماده باشد یا از آبنوس بعمل آرند اگر ارادۀ تلطیف مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد استعمال میل را
بشویند و جوهر میل باید که از اجسام مناسبه بکحل باشد که دران شکنند پس گاهی از نقره و گاهی از آبنوس و مانند آن بود و شکل و مستدیر مائل بطول باشد و سر وی چنان باشد
که بسهولت کشاده شود و سنگ جهت سائیدن شیافات و غیره بحجر مس بهتر است یا تخته آبنوس باشد و هر چیز که بران بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج به بستن
عصابه چه نهادن رفادة بود خصوصا بعد قدح و قطع سبل و در اطفال و بسبب حفظ ضماده و غیره و در آخر مرض برای حراست چشم از هوا و برای حفظ عین میتوان برای منع اوجاع
و تسکین آن چنانچه و ضربان چشم و صداع و نفع رفاده در وجع ظاهر و تو بیشتر است و بدانند که ادویه که بدان معالجۀ چشم کنند احتیاج دران بعمل بالید باشد بعضی ازان معدنی
و بعضی حجری و بعضی صدفی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است و جمله این موافق بود اگر بهیئت مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن و لابد است که خالی از
کیفیات ضاره باشند و واجب است که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات احجار و اصداف واجب است
که در تصغیر اجزای آن بسائیدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصغیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقه صفیق تنگ
مسام مع ترتیب تصویل با آب چنانچه در توتیا و شادنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق یا تمام نمیرسد بجهت کیفیت
یا عدم قابلیت سحق بلیغ و بهترین طریق احراق آنست که در کوزه جدید کرده بگل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت
سحق گردد چنانچه با قلیمیا و زاجات و سوادستد و حدید و شیح و جلاز و ان و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق به غسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب این
برای ازالۀ ترشی او که مضر چشم است و دفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضا مانند نحاس محرق که دران کیفیت ضاره لعین است و بسیار ادویه است که سحق او با اختلاط آب یا رطوبت
مائی جید میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی ازان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر اما سحق صموغ بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق موجب
فساد آنها میگردد و بعضی ادویه است که از برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن در آب یا مائی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب

بخیسانند پس از خرقهٔ صفیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بسائیدن باشند چنانچه در اشیاف سکبینج بعمل می آید و ادویهٔ چشم در آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده سائیدن قوت و از یاده میکند و ادخال مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویه جدا جدا سائیده با وزن مطابق نسخه نموده آنگاه مجموع در صلایه باهستگی بسایند و از گرد و آفتاب محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که در ان تغریه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسپد و باید که آن مغریات نافع امراض باشند که برای آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است در شیافات رمد و مثل انزروت و سکبینج در شیافات بیاض و ملطفات آب باشند آن و اولی اوقات که در آن ادویهٔ چشم از شیافات و ذرورات مانند آن بسازند فصل بهار است بسبب اعتدال هوا در ان پس ادویه مستکرج نخواهد شد چنانچه در سردی سرما و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرما لکن اوائل بهار بشیافات اولی است تا قوای آنها بقوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا ابتدا که تجفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا آخر بهار جائز است و اکثر آنها ادویهای مذکوره پرورند و در آخر بهار بهتر باشد و باید که هر واحد از کحلها و شیافات در ظرف علیحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننماید و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می پذیرد علاج مرض ترکیب عین اصلاح هیئت چشم کنند و ازالهٔ آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد آمد علاج تفرق اتصال چشم بادویهٔ قلیل التجفیف غیر لاذع چون سپیده و زعفران و توتیا و سفیداب شاونج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیراکه هر دوائی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف اوست مثل ادویهٔ مذکوره نافع باشد و چون مزاج چشم گرم و تر است لهذا اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کم کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید و هر عضو یکه قوی گردد مادهٔ مرض را قبول نکند و آنچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم است در اکثر علاج چشم مرعی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج اورام بفصول علیحده مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذاعه و ناخسه و ضربانیه حادث و ضاغطه و خشنه و مانند آن افتد و آنرا اوجاع زیاده تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پلک بمواضع موجعه آن و بخش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعهٔ آن بغایت حاد بود و طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس مستعد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را افزوده سبب است **طریق تشخیص اسباب** او اولاً چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جساءت ملتحمه یا بثور یا قروح عین یا ضربهٔ چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد از ان در فصل علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود درین صورت از مریض سوال کنند که کدام قسم درد است آیا ضربانی و مسلی است یا ناخس یا ثقیل یا ضاغط یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد ضربانی مع مسلی یا مع ضاغط در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقه سرگاهی لازم باشد و گاهی جدا از صداع حدقه و شقیقهٔ عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صدغین منتهی شود و عروض درد در حین خصوصاً عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و در رنگ ورم سرخ مائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود از سرطان قرنیه باشد و اگر در چشم الم ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سبب خشکی آنها مجاری غذای او بود هر دو چشم در غور رفته و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک هم آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی [illegible] برآید و ذائقه و دهن بی مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک آرد و هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک باهم نه پیوندد و در ضعف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقه عنبیه باشد و اگر وجع شدید ضاغط گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک پر اشک بود از ضغطهٔ جلیدیه باشد و اگر وجع شدید و قعر چشم باغده با آن انتشار نور و جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد نگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه مشیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از ورم طبقهٔ صلبیه باشد پس اگر ورم دموی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم و وضع غیر معین باشد

و اگر صفراوی بود با احتراق والتهاب و حرارت شدید باشد و اگر بلغمی بود با الم و ثقیل و استرخای پلک و عسر بسوی اشیای عالیه مثل سقف و غیر آن باشد و اگر
با وجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم بازپس کشیده میشود از درم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد و اگر التوای چشم بجانبی و الم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلبیه باشد
و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند بر آمد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پرده صلبیه باشد علاج درد چشم دردناک میل
نینداز ند بلکه اولا دویه را در شیر یا چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله بچکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول التسکین درد نمایند لیکن بدوام استعمال مخدرات تسکین
وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملائم و آواز آب و شجر و آسیا و غیر لطیف مع قلت روشنی در مسکن و ترک حرکات عنیفه
و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول فصد سر و نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل و حب ایارج دهند
و هر چه در شقیقه مسطور شد بعمل آرند لیس برای تسکین درد و حرارت و وجع ماده آب عصی الراعی و سفیده بیضه مرغ و شیر دختران در شیشه کرده و اندکی شیاف مامیثا و حضض
سوده آمیخته بچشانند و سر کرده چند قطره روغن گل آمیخته بچکانند تا که مثل مرهم شود هر ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسپانند و اگر فائده نشود شریان صدغ
قطع نمایند و در علاج مهارت روا ندارند تا کوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و بماء الجبن با سکنجبین
افتیمونی و سفوف سوداوی حب ایارج و یا بماء الفواکه و غیاره شیر و تلیین طبع نمایند و ماء الشعیر و شربت بنفشه و سکنجبین و شربت خشخاش و جلاب و شربت نیلوفر بدهند و به اغذیه حیله الکیموس
مثل مرغ و ماهی و کدو و زردک و سکنجبین که در آن حرارت نباشد و بلحوم خفیفه طیور مثل دراج و چوزه مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریره جو با اصل السوس مقشر کوفته و گاؤزبان و گل بنفشه
هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر
داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند ماء الجبن با یکی از اشربه مذکوره یا شیر خر یا شیر بز و یا شیر گاو نیز نافع است و بقول جرزی منضجات سودا
استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماء الجبن گاهی با سفوف مسهل و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیله کابلی و هندی و بسفایج
و نمک هندی و غاریقون ترتیب سازند و سفوف مبدل این است مغز تخم خیارین مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ و گاؤزبان و اصل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ
و کشنیز خشک سائیده هر روز پنج درم همراه ماء الجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من است و شیاف ابیض یا سفیدی بیضه پخته و با شیاف مامیثا و
شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیده بیضه با اکلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب الثعلب
ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و هر شب قیروطی از زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه
که در آن ملینات مغریه و مخدرات باشد بعمل آرند و ادویه و اغذیه حاره اصلا استعمال نسازند و نطول نمایند بآبیکه در ان بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و گل نیلوفر
جوشانیده باشند و طلا نمودن زرده بیضه مرغ با کتیرا و شیر زنان نیز مفید است شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم
مخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیر مستحکم بود بشود و الا وقوف آن کفایت باشد و اگر
آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب آب گل سرخ و سپید گلاب هر یک سه تا شش تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بید مشک یکتوله ضماد کنند بسیار
مفید است و گویند که هر گاه درد ساکن گردد توتیای مغسول و شادنج مغسول نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیمدرم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال
نمایند و شیافات لینه مسکنه وجع استعمال کنند و لعابات مرخیه مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع است از اغذیه مولده سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو
اجتناب نمایند و آنچه از نرسیدن غذا بر جاجیه باشد سببش سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلا در ماده بارد مطبوخ بادیان و بیخ اذخر افسنتین تخم
کشوث بدهند و در ماده حار مطبوخ تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب مع مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین بدهند و شربت بزوری و قرص یوند و امثال آن استعمال کنند و سودا در
ماده حار نادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت با اضافه سفیده بیضه بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند و روغن بنفشه
با کدو و بینی چکانند و ایضا برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوطات مسکنه گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواب و تناول
اسفیدباجات و سمک کوچک و شیر با مع لحوم چرب و لحم ماکیان فربه و زرده بیضه نیمبرشت بعمل آرند و از هر چیز مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند

وطبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه آنست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماء الشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن را ترطیب حاصل شود بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر
ظاهر شود که آن از سده است فلوس خیارشنبر و بزرجنبر بری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنجدرم مویز منقی پانزده درم
تمر هندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنجدرم روغن بادام تلخ
بالایش ریخته نیمگرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل طلبد احتمال آن نمایند و در جمیع امراض چشم چند نمایند
وقت علاج که مزاج مریض بحرارت متغیر نشود و باعتدال رود کنند اگر از ان خارج شود چون این مطبوخ نوشیده بود و دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و این
ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیده بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هرگاه مرض درین طور
باشد و در روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در آنجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا
و قلت او باشد و سبب آن یبوست بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام و مانند آن کلی عنایت به ترطیب مصروف دارند و درینجا سبیل با استفراغ و نوشیدن
پرهیزی از ضعفا نیست علاج بعض و نوشیدن شیر زن و شیر از پستان بر سر و تسعیط به روغن بنفشه است و لحوم مرغاله و حملان صغار بخورانند و شراب قلیل الحمرة
با ماء الشعیر بنوشانند و ریاضت سخت و عرق بسیار و حمام منع کنند و نطولات با دویه مرطبه مثل بنفشه نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد
بنفشه تازه را در گلاب ترکرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تبدیل خوابگاه نمایند و از سموم مکانهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا اکثرت پذیرد و بجلیدیه
رسد از آنجا اقبال یافته است ابتدای زوال مرض ظاهر شود اینست که زوال غور حادث در عین اولا فاولا معلوم گردد هرگاه چشم در هیئت به طبیعت خود عود
کند و صداع و حدت زائل شود مریض صحت یابد و آنچه از زوال عنبیه باشد اگر غلبه خون دریابند فصد کنند و مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه در ساعت
بر چشم کشند موافق خانه چشم از امرب مانند قمع ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در سفاده بچسپند که سوراخ بند نشود و بر چشم بنهند و از حرکت و نظر بسوی اشیای روشن
و سرنگون کردن منع کنند و آنچه از ضعف طبقه عنبیه باشد علاجش مثل علاج ادرام چشم است چنانچه در ورم گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل ادرام و تقطیر شیاف
ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان بر چشم سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع است و آنچه از تفرق اتصال عنبیه باشد علاج نماید و دیگر تسکین از درد و فصد
و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زرده بیضه مرغ و روغن گل استعمال کنند و آنچه از فساد مشیمیه باشد فصد سر رو و حجامت نقره یا کاهل کنند
و ملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسبغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آب برآورده بچشانند پس مخضض قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند
و اگر بمرارت باشد با لعاب اسپغول و مانند آن سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف هیچ بعده برود کافوری استعمال نمایند و آنچه از
... باشد فصد سر کنند و تلیین طبع ادویه خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیکوفته جوشانیده صاف نموده روغن کنجد شکر سرخ آمیخته
بنوشانند یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین یا سکنجبین بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیه دماغ از فضول کحل
روادع صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی با آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سبز یا مطبوخ مصفی حل کرده در چشم چکانند
و شربت عناب با ماء الشعیر مدام نوشیدن و آب خطمی و مانند آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور
با غذا ... زرد و خمیره بنفشه یا گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب تمر هندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین مانند آن تلیین نمایند و با مسهل صفرا دهند بعده
... سپستان عدد ... تمام ... شکوفته و قدری از زردچوب با آب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماء الشعیر آید صاف نموده
در ... چند قطره در چند بار نیمگرم در چشم چکانند در قادة اسبغول مبرد و فتیل بر چشم نهند ... بستن نهند و ساعتی بگذارند پس تخم انار و اطراف کاسنی مساوی
کوفته ... در گلاب ... و روغن گل خوب بهم زنند و وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بر بندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد
مرطب ... روغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از نشستن در آفتاب و دخول حمام منع کنند ...
نفع ... مسهل ... روغن ... جزو ... آب ... مطبوخ ... حل کرده ... چکانند و اندک اندک هر روز افزایند پس ...

وزعفران سوده در خرقه بسته ببویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویه محلله داخل کرده استعمال نمایند و در ابتدا بهر تسکین درد به گل سرخ و مورد در شراب پخته یا به زردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و آنچه** از ورم سوداوی یا بیوست صلبیه باشد در صورت ورم بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا بمستفرغات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاوزبان تنقیه بدن کنند و بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیه مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی الراعی و آب حی العالم در بینی چکانیدن بغایت مفید ست و چشم بسته دارند و بماء الشعیر و ماء الباقلا و مانند آن که بخار رطب بردارد غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شعیر زرین یعنی جو بالیده تسکین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هرگاه در صلابت پذیرد و چون ظلم گردد باب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و بر آب ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک مانند آن نکباب نمایند **و آنچه** از التوای صلبیه باشد ایضاً در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و طلواً و استنشاقاً و تمریخاً و طلاءً و سعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته با آب عصی الراعی و قداح سپید و آب جراده کرد و تسقیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در بیمار ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از جوع و تشنگی منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر سر و انداز ند **و آنچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده غراغر منقیه از مویزج و عاقرقرحا و فری و مانند آن استعمال کنند و مصطگی و کندر بکنج و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند و سعد اسود بر زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد با آب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیه تا شفه مثل قلایا و مطجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنه منقیه امعا از رطوبات غلیظه بعمل آرند و بریاضت معتدل امر کنند و هرگاه علت مشکل گردد یا وی صداع عارض شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمد ست

مرض رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حار ملتحمه ست و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متاخرین رمد در چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی ورم و ماده ورم حار باشد یا بارد چنانچه از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم ست یکی حقیقی و آن ورم ملتحمه ست پس اگر بعظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا در دیج گویند و به یونانی کیموسیس نامند و این بیشتر بصبیان عارض میشود دوم غیر حقیقی و آن تسخن و ترطب چشم ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلا ورم شوند و آنرا تکدر و تخثر نامند و به یونانی طاراکسیس گویند بمعنی اضطراب این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد و الا با حداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه علت میشد و همچنین اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اصل آنرا معاونت کند میتواند که رمد به رمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون بر مد انتقال یابد به یونانی افوکما نامند و در مسکه تابع جرب عین باشد و در ابتدا از قبیل تکدر بود و رقرش در کتاب العین گفته که رمد سه صنف است اول تکدر یکه عارض چشم گردد از غبار یا دخان دوم ورم حار ملتحمه ست سوم آنکه گران ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرنیه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد به سه قسم بدین طور نموده یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود دوم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هرگاه سببهای خارجی مذکوره دوام و کثرت پذیرد تاثیر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فضولی از جمیع بدن بدماغ صعود کنند و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب از هر دو نوع است و سبب او کثرت و حرارت اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سیاهی باشد و گاهی پلک پیچیدن ورم کند که بر شیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته که رمد چهار نوع است یا از خون خالص تولد کند یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی و آنکه از بلغم خالص یا سودا ... و بالجمله ماده رمد حقیقی نیز مثل دیگر اورام از اخلاط اربعه مفرد و مرکب می باشد و خلط مورم گاه در چشم تولد کند گاهی از دماغ بسبیل نزله آید از طریق حجاب خارج سر از طریق حجاب داخل گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم آید خصوصاً وقتیکه در انها بهم عارض شود و آنرا ضعیف قابل مواد اعضای دیگر گردانده

وبعضی گویند که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا در آن متولد نمیشود بلکه بسوی او
منتقل میگردد از غیر او و آن خواه عضو کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهم رسد از تعب یا غضب یا جماع
و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید یا بجهت
امتلاء کثیر از مواد در بدن عند احتباس استفراغی که استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از انقضای
هر واحد و خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده
که انتقال می یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرایین میباشد پس حج احاد تر بود و گاه در اورده و گاه در عصبها و گاه در سمحاق و گاه در ام غلیظ و گاه در ام رقیق و گاه در جوهر دماغ
و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بسبیل تبخیر بود و گاه بطریق اورده و شرایین صاعده از معده بسوی سر و از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن
رحم چون از دماغ بسیار بعید ست ماده بچشم از رحم آنگاه منتقل شود که امتلاء کثیر و سوء مزاج مصعد مواد و مزاج آن بکمال شدت باشد و ازینجهت اکثر این عند احتباس
طمث یا نفاس خصوصاً اگر رحم مسدد لک متعفن بود چنانچه ... یا اسقاط حادث میگردد و اما معده با کفایت میتواند بادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد
هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای ما ضم ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابد است
که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ورنه مادهٔ مندفعه قبول نمیکند از خود دفع مینماید و گاه حادث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو عالی برسد و هضم آن ضعیف
گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را با عضای سر اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هرگاه در سر مواد بسیار تجمع
گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود با آن سببی که سیلان دهد مواد را یا بارخای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا بانسداد مسام
ظاهر راس سائل مواد او یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید
یا جماع بسیار و یا امری که بفشارد مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد کثیف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه
حادث میگردد و چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در ثلج و برف و یا آنکه آفتاب بر ثلج و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع عکس
از ثلج و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره در آن بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهم رسد و از آن اشک بسیار سیلان یابد و گاهی
بسبب دور و نوبهٔ انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیر منتظم
و گاه میباشد با نظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شرار آن و اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن
ماده صفراست و رمد دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم است اکثر میباشد و از صفراوی بود و نوبه هیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است
و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت روزه باشد و لیکن در خاصه صفراوی که در آن وجع شدید بود و باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که وجع شدید
باشد بحران قریب بود و گاه نوبه هر روز میباشد پس اگر رمد لک شدید الحرارة و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی ست که صفرا در کمال حدت و لذع باشد
و ده ماده باشد که نوبه هر یک از این هر دو غب بود و پیش و پس یکدیگر و بآن سایر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب باشد و اگر با آن ورم سرخی قلیل و وجع باشد و هر روز نوبه کند
دلیل بلغمیت ماده است و این طویل المدة میباشد و گاه نوبه آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل المدة میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از آن نیز و
سبب اشتداد وجع در رمد یا خلط لذاع اکال است و یا خلط کثیر المقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود و وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند
و وجع ممدد دال بر کثرت ماده ورم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد سبب اشتداد و کندا اول رمد تخفیف میابند و رمد سریع المنتهی آنست که با کثرت سیلان اشک
و لذع او حاده تر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و بقراط گوید که چرک رطب سلیم ست لیکن بطی البرء بود و چرک یابس سریع البرء ست الا از ان خوف قرحه چشم
باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم آید چشم جراحت کند و اگر ماده سیلان چرک و اشک ورم اول کند شعر منقلب بود یا قرحه میباشد و رمص به نضج یا
بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه با نضج بود و با وی چشم معادل اندکی سبک گردد و بسهولت منحل شود محمود بود و رمص ... دلالت کمتر کند و قطعه کبار

رمص بهتر از صغار بود و حدوث التصاق با جفان دلیل شروع نضج است چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود
و چون ابتدا الغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسپد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج است و چون کم گردد رمص و بسیار غلیظ
شود زمان کمال نضج باشد و ارجیجانس گفته فضل رقیق که آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود را کور میگرداند و بار رمص مخوف نیست و مامون از کوری
و قروح ردیه است و خداوند چشم جاحظ قابلتر بعظیم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان انتها نماید و بتغیر رمد یا سبب
طبیعی زائل گردد و روایت رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارده از
بار دیگر عکس این باشد و ابدان صلبه ابر طلا و بار د شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نیز که بلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه جالینوس
هنگام دخول آن گمان میبرد که رمد عارض شده و ثابت گوید که گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشند از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و علی بن عیسی
از ارسطو نقل کرده که رمد ضعیف با تپ نهیباشد اگر شدید تا بس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود خصوصاً در ابتدا آن رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد شدید
تپ شدت کند سنا سا آفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا
باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر سرد و اندک بود سودا باشد طریق تشخیص انواع و اسباب رمد باید که اولاً دریافت نمایند اگر [illegible]
با سرخی قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سرمی یا ضربه یا هوای شدید و یا
چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمد یا خوردن اغذیه مضر چشم یا کثرت مطالعه کتب یا سهر مفرط وغیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر رمد مفرط با سرخی و
انتفاخ و دمعه و الم شدید لذاع اکال و ممدد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرضی عظیم تر و صعب تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و منقلب گردد
چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل باشگافد و خون از آن سیلان نماید و رنگ ورم همچون گل سرخ باشد و [illegible] بود و بعد تشخیص رمد حقیقی نوع ماده او تشخیص کنند
باین طور که هرگاه شدت و خفت وجع ببیند اگر وجع شدید گوید ماده حار بود و بعد بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و ببینند که درد ممدد و ضربانی است یا ناخس محرق
پس اگر سرخی شدید با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و درد ممدد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبه خون از عظم نبض و قانیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و چشم
[illegible] و تخیل چیزهای براق سرخ در خواب زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیه مولد دم و ورم پلک و انقلاب آن [illegible] معلوم شود ماده دموی
باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ
و تخیل شعله نیران در خواب حدوث آن بهنگام صیف و منتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود ماده صفراوی
باشد و اگر وجع ثقیل شدید گویید ماده بارد بود و بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود و دیگر علامات بلغم [illegible]
ملمس و سردی او و تخیل آب باران در خواب و کثرت آب لزوجت دهان و خموشت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن طفولیت و شیخوخیت و فصل
سرما و برودت مزاج و تقدم اغذیه بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کمودت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب دهان و سرخی اجفان و قلت التصاق از [illegible]
مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل تحمل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بدن و راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای
تاریک و سیاه و مخالف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم و حزن و خوردن اغذیه سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات
وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلاثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریحی باشد پس اگر [illegible]
بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد تشخیص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اگر دوران یا زائل سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش بیشتر از علاج رمد حار نمایند ادویه مبرده مقویه چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب [illegible]
[illegible] آلوده [illegible] صندل سفید در آب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازه گشنیز سائیده و قرص [illegible] بر چشم نهادن [illegible]

و شیر دختران یا سفیدی بیضهٔ مرغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف برا یا استعمال نمایند و شیاف ابیض و برود کافوری در چشم کشند و اهرن گوید
که عصارهٔ عنب الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و معذلک علاجش سکون و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای
تاریک است که در شفای وی دست قوی دارد شیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکرر امتلای خون یا ماده دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان
و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در تکمید کما مر ضماد نفتخون گرم گرم بر کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بسا است که تکمید آن بطبیخ یا
در روغن گل یا طبیخ عدس تکرار او یا تقطیر شیر زنان و از پستان گرم گرم کفایت کند و الا شیاف ابیض و طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و تکمید از مولی
عارض شود نافع بود بشرطیکه نوبت بمده و رم نرسیده باشد و بدن ممتلی نباشد و آبیکه در آن بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و بعضی
تکمید طبیخ بابونه و شراب لطیف بعد ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته اند خواه از آفتاب یا از سرمی و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب
آفتاب شراب کثیر المزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر نهار و ناشتا بود و آنچه بسبب ضربه خفیف باشد اول حجامت کنند پس علاج تکمید نمایند
بعد حک جرب ... و اگر سبب ضربه عظیم باشد احتمال حک نکنند پس تسکین تنقیه بدن و دماغ برفق استعمال نمایند تا که تحمل ... گردد و بدانند که
تکمید اگر سبب اشیای گرم باشد اشیای بارده و اغذیه دهند و تبرید و تسکین نمایند و اگر سبب تعب بود بدعت لازم گیرند و اگر سبب غبار یا دخان باشد ...
نقل کنند و اگر سبب صداع احتراقی باشد تبرید پس تعدیل مزاج او نمایند ... و اگر سبب تب یوم باشد تبرید ... تعدیل او کنند و از عنزروت ...
تکمید و اول ... کثیر النفع و مجرب است بگیرند زعفران صبر ... فوفل عصاره مامیثا صندل ... افیون ... جزو کوفته ... شیاف سازند ...
بوزن ... گلاب یا آب کشنیز تازه سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد ... شیاف ...
... تقلیل غذا و شراب نمایند ... الزعفران ... ضماد نمایند و اگر ...
و شیاف ... استعمال نمایند اگر این تدبیر کفایت نکند ... اسهال نمایند و شیر ... چکانند و اگر وجع بسیار باشد ... اکلیل الملک ... ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ ... قانون مشترک در تدبیر مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه ... گرسنگی افراط کنند و اعتبار
آنچه مولد خون ... باشد و اجتناب از تبخرات و لحم و سوء هضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید ... سماق ...
و نوم ... مولد خلط غلیظ ... عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر ...
اشیای ... کثرت کلام و صیاح ... و جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله ... و گویند که ...
... شیرین ...
... مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم صاحب رمد را ...
... معده خالی باشد ممتلی از آب بسیار نباید ... لباس سفید نباشد و ایضا در رمد و سائر امراض مادی چشم
... گریبان کشاده دارد و از تدهین روغن بسر و تقطیر آن در گوش چشم صاحب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود
... سر بلند ... باشد ... اقول ...
... شعاع آفتاب ... چیزهای براق ...
سیاه و یا سبز بود ... سیاه ... و معتدل الظلمت باشد ... و ایضا صاحب رمد ...
تا شب خواب آید ... شمامه لفاح و افیون ... علاج ...
شیره تخم خشخاش و تخم کاهو ... استعمال شمامه افیون ...

واگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلئین طبیعت و امالهٔ و منع ابخره در علاجش ملحوظ
دارند و فصد سر رو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برآرند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بسا ست که
فی الحال صحت می بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بعد از فصد لابد است و جهت تلئین این مطبوخ که در انواع رمد
از مجربات انطاکی ست بهتر بگیرند گلقند سی درم شکری در جاره عسلی دو بار دو تمر هندی بنفشه هر واحد بست درم عناب سپستان هر واحده درم همه را در چندان
آب بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر نهایت بلیغ اشتداد نماید بست درم تمر هندی کوفته
شب در گلاب و دو چندان ترکرده صبح صاف نموده سی درم عقید مسکت در ان حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انسب علاج است
خصوصا هنگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کم انزروت که در علاج رمد حار در ذیل فکر ادویه نافع و رمد حار چشم مسطور
گردد در سایر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و ادامت نظر بسوی شمر که در جوش باشد در دفع رمد مجرب است نقوع
بلیلجات و کشنیز و جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد و یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی
فصد قیفال کفایت نکند و به قطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی ست که ماده از شرائین خارج بچشم آید و حجامت
نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب به نفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ انفع است و ارسال
زلو قائم مقام حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و **جالینوس** گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوار است فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند
فصد عرق ماقین و تلئین طبیعت نمایند و **بقراط** نوشته که جمیع اورام عین را بتحلیل می برد فصد و آشامیدن دوای مسهل و **فیلغرس** نیز گفته سزاوار است
که ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال و **سرابیون** گوید که چون چشم عضویست کثیر الحس و سریع القبول بهر امراض واجب است که در ابتدای علت آن ادویه موضعیه
استعمال ننمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و در روز دوم یکبار لیکن
اگر مانعی نباشد که مناسب سنت برای جذب ماده منتشر بچشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از بلیله کابلی و زرد آلو و تمر هندی و مویز منقی و شاهتره و عناب
و ترنجبین یا ایارج فیقرا و یا اندک تربد یا شبیه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیاتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب یا آب
یا آب کاسنی تازه و یا آب عنب الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر معطگی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیه تام بدن حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویه
موضعیه گردند و حجامت بین الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام ست **بالجمله** چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیده رقیق بیضه مرغ دائم روز
و شب یا بشیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بارتنگ و برگ
نوبسته کلم یا برگ نوبسته سفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل السوس و بنفشه و گل سرخ و روغن گل کدو و گلاب مانند آن
سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد یا مندکی سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده رادعه و در انتها
رادعه مخلوط بمحلله نافع است و ضماد آرد جو و اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفید ست و اکتحال بذر ورد کا یا در ابتدا صرف و در انتها باضافه ماميثا و زعفران
و انزروت مرصافی نافع و در **طب ملوکی** ست هر رمدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می بخشد آنرا ادویه که صداع حار را نافع ست یا تلئین طبیعت و آنچه یابس
مبیار و قلت حمرت باشد نافع ست آنرا حب بلیله باتربد سرشته و آنچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر مثل آب انار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک
با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند آنها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد ست و خصوصا اگر آگمیدگی ... که این علامت نضج
ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید آب نیم گرم با اسفنج یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او دو یکبار یا دو بار فائده بسیار حاصل میشود و گاهی
بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می افتد بسبب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبیخ اکلیل الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید با تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که جذب
مواد بیشتر از تحلیل کنند و ازینجاست که گفته اند حمام قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد ست و کسیکه مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکمید منع ست در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال روادع نیز ممنوع است بلکه بعد استفراغ طبیخ در چشم حلبه چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد در سایر انواع رمد بیشتر است و محمد زکریا گوید که چون در علت خفت بهم رسد و درد و وجع تسکین یابد و موضع کم گردد اول فصد و مسهل لعمل آورده باشند مریض را حمام برند چند مرتبه متوالی
آنکه بقیه این مرض بدین تحلیل می یابد و چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی مانده و در بعض در چشم می باشند وگاهی بعد تنقیه سعوطات سلاقی و مانند آن ادویه بعطسه که احتیاج داشتن
اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب ماده و دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاهی غرغره بعمل می آرند الحاصل جمله علاج رمد مثل علاج سایر اورام است از تنقیه بدن
و استعمال ادویه رادعه اولاً و محلله ثانیاً اگرچه این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی است استعمال ادویه قوی و بسیار رفته جائز نبود یعنی قمع و ردع یا تلطیف
و یا تحلیل و جلا بسختی مس مولم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رادع معتدل و نوع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که بتخفیف بلا لذع
بود و مکسور العنف و اللذع باشد با اختلاط مثل سفیده بیضه و شیر زنان که بچکانند بسنگی که شیاف را بران بسایند پس شیاف را با سفیده بیضه و شیر سوده در چشم
بچکانند و بقراط نیز در ابیذیمیا نوشته که درد و الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا حمام یا اکتحال نماید بادویه که در آنها لذع نباشد و طبری و امثال آن گوید که ط...
رمد باعتبار زمانه ابتدا و تزاید و انتهاء و انحطاط است پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال ادویه قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات...
و در تزاید حفظ مزاج و اختلاط ادویه که دران اندک حرارتی باشد یا ادویه قابضه و در انتهاء و انحطاط آنچه جالی و محلل صرف باشد بعمل آرند و در هر چشم که طبیب اکتحال و مبرد و مسکن ...
و شوران نماید پس بمیل او اکتحال جالی و محلل است بعد از استعمال و والا تکدر نور چشم و تبرید عین عارض شود و هرگاه این بطول انجامد مودی بسبل العین و ذهاب نور گردد
و انجا که سبب قوی باشد بیش از فصد و مسهل ادویه موضعیه بکار نبرند چنین استعمال شیاف ابیض و سایر مغریات قبل از تنقیه بدن ممنوع و منهی است چنانچه جالینوس
در بسیار گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و محدد طبقات است موجب وجع شدید و بسا است که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه و تاکل آنها میگردد
و لهذا شیخ الرئیس میفرماید که اگر ممکن شود در استعمال شیافات تا سه روز تاخیر کنند و دران مدت بتدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اقتصار ورزند
و بعد از ان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر با این اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذالک ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع است
و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضر است و در مدتیکه دران ضرورت باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در رمد وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب می
چشم و یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای ماده رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تلطیف است و سفیده بیضه مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمدد احتیاج
چشم و تحلیل و نقل ماده ممدده بجانب مخالف بحجامت و دلک و تنقیه از ان وگاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از انجاست لیکن ...
او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بپنبه نرم بملایمت پاک کنند و ایضاً منجمله آن سفیدی بیضه مرغ است و کذالک لعاب بزر قطونا ...
که در جمیع اینها انضاج است و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکنند و سفیده بیضه از شیر انفع است و اگرچه شیر جالی و منضج و مسکن است
جهت آنکه سفیده بیضه با وجود تلیین و تغریه و تعلیس او چسپنده بسطح عین و مسد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد عین بر طول بقای وی است در چشم و اگر بجالی ...
لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تغلیس و تسکین وجع است و روغن گل ازین قبیل است مگر روغن از دهن چشم استعمال نکنند بالجمله واجب است ...
مستعمل در چشم خصوصاً در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوا کرا باین بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویه مستعمله قوی مثل تلخ یا ترش ...
و باید که خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود تقطیر حرارة اختیار کردن اولی است ایضاً میل بچشم رسانند و در و بکار نبرند و ادویه حاره استعمال نکنند هرگاه
درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب شدید باشد و واجب است که مدام تنقیه چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل میکنند و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند و بست چشم نمائید ...
و اگر احتیاج بسن فتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیه چرک برفق بیشتر عنایت مصروف از هرچه از تنقیه چرک تخفیف وجع و جلای چشم و کشاد ادویه مستعمله حاصل میشود
و رازی در حاوی نوشته که هرگاه با رمد مص بسیار باشد خرقه نرم یا پنبه بر سر میل پیچیده با آب ترکنند و بملایمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب بهن باشد بهتر است و
در چشم فرو زند بعض باشیده و رفاده گذاشته ببندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن را در هر اندک زمانی برگردانند و چرک به بتقور پاک نمایند و در سال
شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک برآید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن چشم میباشد چون از مص خارج شود بهمان ساعت

وجع و تسکین یابد و خواب آید و اگر بکلی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند و **واجب است**
که در ابتدا اکتفا بقوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوائی ضعیف القبض
نیز از ابتدا تا انتها و منع ماده کفایت نکند و به تکثیف طبقه ظاهر ضرر کند و در آن ماده بند شود و پس هرگاه چیزی ازین مضرتها اتفاق افتد بمداومت تکمید از آب گرم
تدارک آن نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول با آب اکلیل الملک نمی بایست قوی تر از آن با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول
در ابتدا اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال منضجات خصوصاً وقتیکه بادی مخدرات مخلوط باشند به تقطیر ماء العسل و ماء السکر در چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت افتد
و اگر از [illegible] پیچان مرض ظاهر گردد برای تدارک وی چیزی ببرد که در آن تکثیف نباشد اضافه کنند **و گاهی** اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل عصاره لفاح
و گاهی و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگردانند لیکن تا ممکن بود ترک اولی است و اگر چیزی از آن بضرورت استعمال نمایند قدر یسیر و نه زیاده
باحتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بسفیده بیضه ممزوج با آب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی با آن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت
تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر ماده رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه [illegible] است و عقب او
و دلشو و اگر طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او به بصر مکروه است لیکن افیون در اوجاع اکاله غیر معدوده شفای عاجل است جالینوس حیلة البرء
گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین اند اما موجب ضعف ابصار اند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم است و لیکن خوف آنست که بعد از آن ضعف بصر بهم رسد پس باید که بجهت
تدارک آن بعد از استعمال شیاف مسخنی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف [illegible] است و گویند که خوردن مخدرات اولی است از ایراد آن به چشم و مصلحات او کردن
ترکیب یافته باشد مثل زعفران و جند بیدستر و مشک جدوار استعمال نمایند تا کسر عادیه آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لما قلنا آنفا و شیاف ورد و وجع صعب بر دلیل
است **و بقول** جالینوس [illegible] شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزر البنج و زعفران و مر بقدر باقلا به بیمار دهند و با شربت
خشخاش یا افیون تنها بقدر نخود که خواب آید و مرض صحت یابد این [illegible] مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طریق انصباب
از راه عروق خارج باشد لیکن رادع شدید الردع نباشد که بسبب شدت تکثیف احتباس ماده باعث اشتداد وجع گردد بلکه رادع [illegible] مثل پوست خربزه و قثاء
است خاصه [illegible] زرد و شیرین و مثل شیاف [illegible] مثل فیلزهرج و صبر و تخم گل و زعفران [illegible] آب عنب الثعلب و عصی الراعی باشد
و [illegible] عوسج و طلای [illegible] عنب الثعلب نافع است و اما اگر ماده شدت الحدت الرقت باشد لطوخات شدید القبض مثل مازو و گلنار و [illegible] استعمال نمایند
و تضمید [illegible] اثر عظیم دارد و این وقتی است که ماده حار باشد و تقویت اجفان [illegible] عصاره ورد و عصاره برگ بارتنگ و عصاره برگ
بید نمایند و ایضاً ضماد برگ گل از مرکبات ضماد صندل [illegible] و زعفران [illegible] چون نفوذ ماده [illegible] باشد سنبل و کاسنی و اقاقیا
با کشنیز [illegible] زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف ابیض [illegible] صبر [illegible] مساوی زعفران نصف [illegible] و ایضاً آرد عدس [illegible] پوست خشخاش
با آب [illegible] قطونا [illegible] گل سرخ و آس [illegible] عدس پخته باشند [illegible] بشویند [illegible] کنند [illegible] تکثیف [illegible]
نمایند و اگر ماده نازله بچشم بسیار گرم نباشد [illegible] سفیده [illegible] ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو و تسخین باشد
مثل لطوخ [illegible] تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه [illegible] کتاب تمام و بحال نوشته
و هرگاه علت مزمن گردد [illegible] شریان [illegible] نمایند و هرگاه ماده مستفرغ گردد و در نهایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف [illegible]
[illegible] در چشم قطور کنند [illegible] صحت یابد [illegible] بحمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیه ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل
[illegible] شیافی [illegible] سوخته [illegible] محرق باشد استعمال کنند گاهی الکحال [illegible] تنها کفایت کند [illegible] شونیز و روغن بادام [illegible]
[illegible] مطلقاً **و ایضاً** [illegible] بدن [illegible] خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل [illegible] بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه [illegible]
گردند [illegible] فصد [illegible] حجامت [illegible] مسهل و غیره و بعد از آن حمام با آب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده نبخشد ضمده [illegible] استعمال کنند اگر این نیز فائده نکند قطع [illegible] عروق

صداع عین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و اریباسیس در آن گوید که چون مدتی گذرد و بطول انجامد
و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد درین هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زلو بر صداغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و چون نفع
یابد حمام نافع است و ضماد زعفران و عصاره مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف رومی ابیض سودمند و هرگاه باوجود تدبیر حسن تا بسی بطول
انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده ردی متحقق است که غذای دار و چشم را فاسد میکند
و یا در چشم سوء مزاج ردی است که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول مینماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بملینات مثل سفیداب و اقلیمیای
ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحلا و طلاء بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می آرد و گاهی برای حبس نزله دماغ تارک سر
مضطر میشوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود و المدار آن بر استفراغات قوی باشد مع
استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل الطیب و گل سرخ و اقاقیا و کشنیز خشک با آب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک
مع اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذارند پس جدا کنند و اریجانس گفته که صاحب رمد شراب و جماع ترک نماید و دوامی مسهل استعمال کند و در کسی
با آب سرد شدید و چیزی گرم نشمد و ترشی و مالح نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض نهد و اول
فصد کند و بساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماء الشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و مرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل الملک و رب عنب نهد که مسکن الم است
و بر پیشانی تخم خشخاس و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب ترکرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیه بالغ کرده شود و باوجود آن رمد بر حال خویش
باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردند زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و گذار رمد حادث در زمستان
و امزجه بارده و بلدان بارده طویل المدة و علاج آن صعب میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو را از طول مرض با تدبیر صائب ملال و کلال بهم نرسد و
از پرهیز و تدبیر بیزار نشوند و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد بانطور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ
باشد دست راست بران نهد و کواکب بنات النعش از یک تا هفت شمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت بیک آید که بگوید هفت شش
پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید بتحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطبای هند گویند روزیکه شروع
گردد همان روز آب برگ دهتوره نیم گرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیب کذا آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شیر درخت بر در چشم کشند در چشم
فوراً آرام بخشد و پاره که دوای هندی است در آب سائیده گرداگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی است و هرگاه انبه خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی
چشم ضماد کنند در یک روز بهبود فائده بخشند و اگر موسم انبه نباشد اچور در ظرف آهنی با آب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرداگرد چشم ضماد نمایند و قدری از ان در چشم
کشند و اگر آب لیمو بر آهن پهن گذارند و با آهن پاره دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر پلک چشم گذارند دو سه بار تکرار نمایند
بهمه اقسام رمد مفید است و اگر انبه خام را در ظرف آهنی بکوبند تا خوب تر شود و بر چشم بندند همین عمل کنند و قیمه گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که
گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لا عدیل له و اگر پاره ریسوت گیرو پوست هلیله زرد هلدی افیون هر یک ماشه لودهه پهتکری بریان یک ماشه
با آب بسایند گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهتکری بریان یکماشه افیون یک سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوتلی بسته بر چشم بگردانند و
قدری ازین در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد بهمواره معمول است و اگر زیره سفید لودهه پهتکری بریان مساوی باریک سائیده با قدری مغز گهیکوار آمیخته پوتلی بندند و در آب ترکرده بر
چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بر روز بدستور پوتلی بعمل آرند در دو روز دفع درد چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکمله هندی
مرقوم است که اگر ریسوت هلدی پهتکری لودهه پهتکری هر یک سه ماشه افیون یکحبه لونگ یکعدد کوفته بیخته در شیره برگ تمر هندی دو پوتلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم
مفید است و در بیاض الدهر مرحوم مسطور است که قرنفل یکعدد پهتکری زعفران لودهه پهتکری افیون زرد چوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پوتلی بسته در آب کوکنار
ترنموده باشند پوتلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم است و ایضا پوتلی مشهور اهل هند برای درد چشم اینست که لودهه پهتکری مرداسنگ هلدی زیره سفید

هر واحد یک ماشه افیون دو سرخ مرچ سیاه چهار عدد نیله تهوتهه یک سرخ باریک سائیده پوٹلی بسته در آب پوست خشخاش تر کرده بر چشم بگردانند و در ذخیرة التجارب
ست که پوست خشخاش پهتکری لوده برگ سرس مغز گهیکوار از هر یک دو درم کوفته پوٹلی بسته در آب کوکنار هر روز پوٹلی نو بعمل آرند و اگر آنها در آب حل کنند
و یک زمان نگهدارند تا آنکه تلثین شود بعده لوده پٹهانی بقدر هفت ماشه در آب مذکور بسایند و در پوٹلی بسته در میان آب بدارند و زمان زمان گرد چشم پوٹلی بگردانند
برای رمد مفید بود و ضماد سوده کیابا شد افیون زعفران هر واحد یک سرخ پوست هلیله کابلی هفت ماشه در آب حب بسته وقت حاجت بآب سائیده بالای چشم نیز رافع درد
چشم است و اگر ریوند داره هلدی را کوفته بپخته در شیر زنان یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آن را گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا بر مد دموی و صفراوی
مخصوص است و بلغمی و سوداوی در هیچ را نیز نافع لیکن در دموی بعد فصد و تلئین بکار برند و در صفراوی تلئین فقط نمایند و تلئین بطبیخ هلیله و کشمش و مغز فلوس
مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد حقیر استعمال چنین ادویه حاده در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیره سفید لوده پهتکری بریان
زرد چوب گل ارمنی هلیله سیاه پوست هلیله زرد انزروت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یک ماشه قرنفل دو عدد عنب الثعلب چهار ماشه صندل سرخ
دو ماشه کوفته بیخته با آب عنب الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و با آب مذکور سائیده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم است حار باشد خواه بارد و کذالک هر هلدی افیون هر واحد
یک ماشه لوده پهتکری هر یک دو ماشه کوفته بیخته با آب حل کرده بر چشم طلا نمودن در هر قسم رمد معمول مؤلف بقائی است و گویند که اگر هلیله آمله هر یک یک جزو اصل السوس
چهار جزو و چشمیزج پنج جزو کوفته در آب برگ تمر هندی سائیده شیاف سازند و در سایه خشک کرده با آب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی الفور نماید

ذکر ادویه مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب سویدی است و در نسخه ارسطو شیر زنان نیز داخل است و کذا افسنتین بطبیخ بخته
و کذا اکلیل سرخ خشک در شراب بخته و کذا سفرجل مشوی مدقوق و کذا اسفیوش با آب سیاه در گلاب سرشته و کذا حلبه و خشخاش بآب یا گلاب سائیده و کذا لعاب حلبه و کذا
تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و کذا عصاره برگ [illegible] با سویق شعیر و کذا نشاسته و سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا سیب
شیرین مشوی سائیده و کذا کثیرا بگلاب و کذا زعفران با اکلیل الملک و آب کشنیز سبز زردی بیضه با آب طبیخ خشخاش یا عصاره بیخ یا آب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی و آب
خرفه و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زرده بیضه حل کرده و کذا لبلاب بحری سوده بحریر
بیخته با سکه مغسول آمیخته و بر آتش پخته حتی که منعقد گردد و کذا حما زردی بیضه مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه با سویق جو و کذا برگ بنفشه سبز
سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا فوفل و زعفران مساوی و زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرعزی یا پنبه آلوده و کذا مطبوخ بشراب که مسکن ضربان
و محلل ورم و نافع رمد صعب است و کذا بیخ تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی سائیده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل الملک گل بابونه کشنیز سبز
در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه با تخمک اسفیغول آمیخته و کذا زردی بیضه خام یا قدری پخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشه سبز و کذا شاذنج مغسول و کذا
گل سرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی است و کذا افیون قطره قطره حل بر چشم و کذا بزر قطونا و آب عنب الثعلب روغن گل و کذا طحلب برگ خشخاش و عصاره حی العالم که
عجیب است و کذا موم سفید یک درم بروغن گل شش درم بر آتش نرم گداخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گل سرخ خشک مطبوخ اکلیل الملک و بعد التحلیل
زرده مرغ و کذا زردی بیضه و اکلیل الملک و کذا زردی بیضه عقید عنب و کذا انار شیرین مع تخم سائیده بشراب حلو پخته و کذا اکلیل الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه
روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب حماما آمیخته و کذا عصاره اکلیل الملک زردی بیضه و کذا غبار آسیا بسپیده و کذا آب عنب و زردی بیضه مسلوق و کذا سفیدج
و اکلیل الملک و زعفران بقدر کرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم رب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب و قطور سفیدی بیضه در چشم
در ابتدای رمد سرد و مفری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت است و کذا تقطیر او در حمام بعد نقای بدن [illegible] حال التسکین [illegible] سپید و کذا
آب کشنیز سبز و شیر زنان و کذا افیون در شیر دختر بسنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده و کمادات اسفنج در آب گرم تر کرده بمرات و کذا کمنار و اکلیل الملک [illegible]
بطبیخ آن و اکتحال بیغلان کندر و کذا بشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یک درم افیون نیم درم باریک سائیده با آب عنب الثعلب [illegible] بقوت [illegible]

مسکن وجع ست وکذا شیاف مارعینی **ونطول** حلبه واکلیل الملک مطبوخ **وغسل** عین بام آب بابونه **وتعلیق** یک مگس زنده که در پارچه متخلخل بسته باشند بجو یکه زنده بماند و بربازو یا گردن بیاویزند وکذا التعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد وچشم چپ واگر در چشم چپ باشد بر مجرب رمد گفته اند وکذا تعلیق پای سرطان بر چشم نیز مسکن وجع ست

ذکر ادویه مانع رمد

اگر گل منڈی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشند وهرگاه چند حب از ان فرو برند سالها حسب عدد حبات مسطوره امن شوند وبه تجربه رسیده واز مجربات بعضی متاخرین ست که اگر گلنار را از درخت او در روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال بقولی هفت سال از درد چشم ورمد امان یابند واز جالینوس منقول ست که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشد وکذا التعلیق ذباب بخرقه بسته بر بازو وسویدی نوشته که اگر بیخ عصی الراعی در نقصان ماه قلع کنند وانسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود ومجرب من ست رازی گوید هر که یک حب شان بلع نماید بان سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی وصفراوی وحمرت عین

از لعاب بهدانه وشیره عناب وشیره مغز تخم تربوز وشربت نیلوفر وتبرید نمایند وصندل وگل ارمنی وریسوت وعنب الثعلب واقاقیا مساوی در آب کشنیز سبز سائیده گرد آگرد ضماد کنند و یا پارچه نیلگون مدام بالای چشم دارند وطلای گهرو معمول وحب مدد در آخر بحسب سرخ نیز معمول ست شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر زن یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن بر چشم چکانند وگاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی بخورانند وصباح لعاب بهدانه شیره عناب شیره کشنیز خشک با شربت بنفشه بنوشانند وشیاف مامیثا با آب کشنیز تازه سوده اندرون چشم میکشند وضماد وقطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع ست اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند وکذا کاف طلا وقطور آب کشنیز سبز یا شیر زن یا شیر زنان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار ست بقول جالینوس لعاب بهدانه نیز حی العالم واگر برگ کشنیز تر مقدار وافر بگیرند وبدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده بر فاده بخیر محکم ببندند روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند واز روت بسفیدی بیضه یا شیر دختر یا شیر زن سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید وضماد بنفشه وتسکین لهیب چشم میکند وبر رمد حار نفع میرساند واگر سکر با ورق گلاب سه بار بگذارند وبر خرقه ضماد کرده بر چشم دارم نهاده در عین شدت درد نفع عجیب کند ونیز تازه تر گوشت تازه وزرده وسفیده هر یک از ین بروغن گل سرشته نافع رمد ومسکن درد است وضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند وهمچنین ضماد برگ انگور با سویق شعیر وضماد برگ کشنیز وضماد برگ کسنج تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم ست وضماد برگ کاسنی وکذا خار خسک تر فقط یا با آرد جو مجرب ومسکن عجیب ست واگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا هر دو چشم شدید الالم گیرند واگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس لود در بناگوش ونقره گردن هفت هفت عدد بچسپانند وروز دوم نیز چنین کنند واگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند وحب هلیله بخورند ودر صورتیکه ماده مرکب باشد ویا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنای مکی یکتوله تربد ماشه داخل کنند وعوض حب مذکور تنقیه از حب ایارج هم مضائقه ندارد واستعمال حب قوقایا وحب بنفشه نیز نافع بود **وایضاً** در دموی بعد فصد سر رو وشرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه وبید ساده ونیلوفر هر یک پنج توله داخل کرده وقطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده وطلای شیاف مامیثا در آب مکوه وکشنیز سبز یا در شیر زن ویا زن برگرد چشم وصدغین وپیشانی وروز سوم یا چهارم فصد رگ پیشانی ویا ماقین وروز پنجم تلیین طبع بمطبوخ فواکه وحلوا علوی خان وحب بنفشه با ضافت خیارشنبر وشربت دو دو سکنجبین ساده وروغن بادام وروز دیگر تبرید مذکور با ضافه تخم ریحان وبصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج وجهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیزی نافع ست ودر صفراوی بعد فصد شرب ماء القرع نه توله با شربت نیلوفر چهار توله ویا آب انارین مصفی وتخم هفت توله با شربت در دو سکر الهلیلج دو توله تا سه روز وبروز چهارم تنقیه بمطبوخ هلیله یا مثلی حامض که مقوی لبنا یک نیم توله وبا اضافه خیارشنبر وترنجبین هر یک هفت توله وشربت آلو مسهل چهار توله وروغن بادام هفت ماشه تبرید از شیره خیارین دو خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه وریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر وکاسنی وبید ساده هر یک پنج توله برآمده وشربت نیلوفر چهار توله گرده اسپغول نه ماشه پاشیده وقطور شیاف ابیض ولعاب اسپغول وطلای حضض سه ماشه در آب مکوه کاغذی مفید ست بعد ازان

در ہر دو برای تحلیل بقیۂ مادہ اطریفل کشنیزی با عرق شاہترہ استعمال کنند و ہر شب استعمال معجون بنفشہ بہ گلقند خصوصاً ہرگاہ چرک کثیر باشد نافع است و برای
تسکین شدت درد خوردن گل بابونہ دو ماشہ با اطریفل کشنیزی دو تولہ سرشتہ معمول استاد مرحوم است و کماد لودھ پٹھانی میدہ گرم نیز در تسکین درد مجرب است
و در رمد بیض یا در زرد پیچام یا شیاف منبج یا شیاف بربوما یا شیاف جالب النوم یا شیاف شب یمانی کہ با آب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیہ اکتحال انزروت کی
دہ جزو نشاستہ نبات سفید ہر واحد سہ جزو چشمیزج یک جزو باریک سودہ برود الیوم است و گل ارمنی عصارۂ ماميثا بوش در ہندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا
عنب الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفتہ بیختہ با آب کشنیز یا لعاب اسبغول یا سفیدی بیضہ ضماد نمایند و ہرگاہ بشویند از آبی کہ دران کوکنار
و برگ سیب جوشانیدہ باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند **والیضاً** در رمد حار صندل سفید ماميثا حضض گل بنفشہ فوفل ہر واحد سہ ماشہ در شیر دختران
یا تر ضماد نمایند کہ بدون تنقیہ در یکروز تسکین درد نماید و یا تخم کاہو مقشر گل بنفشہ صندل سرخ و سفید با آب لیموی کاغذی کہ قوی تر از النست و یا گل ارمنی سہ ماشہ
با آب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضہ یکعدد و نشاستہ سہ ماشہ و یا افیون شب یمانی بریان ہر یک دو ماشہ در آب لیمو حل کردہ ضماد کنند و اگر پھٹکری یک ماشہ افیون
بقدر نخود در آب برگ تمر ہندی بقدر دو فلوس سائیدہ بر آتش نہند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف ماميثا گل سرخ حضض صبر
صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساختہ در سایہ خشک کردہ با آب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کردہ بر پیشانی و پشت چشم ضماد نمودہ باشند کہ در ابتدا
سود دارد و یا رسوت یک ماشہ افیون زعفران ہر یک یک سرخ پوست ہلیلہ کابلی ہفت ماشہ سائیدہ حب بستہ وقت حاجت با آب سائیدہ بالای چشم
ضماد کنند و اگر گیرو چہار جزو افیون یک جزو حضض ہلیلۂ سیاہ زرد چوب ہر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی ہر یک نصف جزو سائیدہ حب بستہ با آب نقوع کوکنار
سائیدہ حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادہ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردۂ تخم مرغ آرد جو گل بنفشہ گل بابونہ در آخر رمد مفید است و پوست ہلیلہ زرد
پوست ہلیلہ آملہ حضض گیرو برگ تمر ہندی افیون شب یمانی بریان زیرۂ سفید ہر یک قدری در پارچہ بستہ بگلاب تر کردہ بر چشم بگردانند کہ برای رمد حار
نافع است و اگر پھٹکری بریان لودھ پٹھانی ہر واحد یک ماشہ افیون نیم ماشہ برگ تمر ہندی چہار ماشہ ہمہ را کوفتہ در پارچہ پوٹلی بستہ با آب تر کردہ زمان زمان بر چشم
بگردانند برای رمد ذی قطیر معمول ست و ضماد شب یمانی بریان شش ماشہ لودھ پٹھانی پوست ہلیلہ کابلی ہر یک دو ماشہ گیرو افیون زعفران ہر واحد یکماشہ در ظرف
مسی با دستہ مسی با آب انار ترش سائیدہ حبہا بستہ استعمال کردن برای درد و سرخی نافع ست و کذا ضماد آرد جو دہ درم باقلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیدۂ تخم مرغ
یکعدد با آب کشنیز تازہ و آب کاسنی آمیختہ نافع ورم و درد چشم ست و رسوت و پوست کوکنار و پوست ہلیلۂ زرد پھٹکری سفیدۂ کاشغری با آب تمر ہندی در ظرف آہنی
سودہ بعد فصد سر رو و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفید ست و ضماد پھٹکری بریان ہفت ماشہ مردا سنگ سہ نیم ماشہ بعرق لیمو در آوند آہنی با دستہ آہنی حل کردہ
برای درد چشم از مجربات است و کذا ضماد پٹھانی لودھ پھٹکری ہر یک دو ماشہ افیون گیرو ہر یک یکماشہ مفید و ایضاً برای درد بسیار پوست ہلیلۂ زرد پھٹکری رسوت
مردا سنگ پوست خشخاش با آب سودہ گرد چشم ضماد نمایند و گاہی گیرو افیون تم زعفران عوض پوست خشخاش داخل کردہ بعمل می آیند و یا گیرو رسوت صندل سرخ
با آب عنب الثعلب روغن گل و در چشم ضماد کنند و یا رسوت پھٹکری بریان افیون ہر یک سہ ماشہ با آب حب ساختہ در آب سائیدہ اندک گرم نمودہ بر چشم طلا کنند و اگر
لودھ پٹھانی آملہ در روغن گاو بریان نمودہ با آب سرد سائیدہ گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب است اما باید کہ در چشم نرود و ضماد ہلیلۂ سیاہ کافور پٹھانی رسوت
با آب برگ عنب الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست ہلیلۂ زرد و گیرو رسوت ہلیلۂ زنگی نیز مفید درد چشم ست و اگر تمر ہندی تخم دور کردہ در آب تر نمودہ مالیدہ صاف
کردہ افیون بقدر سہ سرخ و پھٹکری پنج سرخ دران آب انداختہ در ظرف آہنی بپزند تا غلیظ گردد بر داشتہ طلا کردہ باشند نیز نافع رمد ست و اگر تمر ہندی نباشد
آب برگ اوبگیزید و برگ بانسہ سائیدہ ٹکیہ بستہ و کذا برگ انار سودہ و کذا برگ گوبھی سائیدہ بر چشم سہ روز بستن برای رمد سود مند ست و کذا برگ نیم
در دوغ جوشانیدہ سائیدہ بر پشت چشم بستن و کذا لودھ شش درم پوست ہلیلۂ زرد دو درم با آب برگ انار سائیدہ پنبہ آلودہ وقت شب بر پشت چشم
سہ روز نہادن مفید و بقدر چہار تولہ برگ حنا بدون آب سائیدہ قرص بستہ بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالۂ رمد از مجربات مشہورہ است
و اگر صبر شیاف ماميثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ مساوی با آب عنب الثعلب یا گلاب طلا کنند ورم و درد ساکن کنند کحل معمول

حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع است و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول است و گویند که جهت رمد کهنه که هیچ دوا نیکو نشود بگیرند پھٹکری سفید
یکماشه و در روغن زرد ده ماشه بسوزند که سیاه شود و یکماشه افیون و ظرف آهنی از دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل [illegible] تالیف علوی خان جهت
سعفه مزمن نافع است و کذا کحل ملکایا مفید و غذا ماست حار کدو پالک خرفه مونگ با نان یا برنج و زردی بیضهٔ نیم برشت و در صفراوی ماء الشعیر با شربت نیلوفر و صنایا اغذیهٔ ترش
شیرین چون آب انار و زرشک و تمر هندی شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون است مفید بود لیکن ترشی صرف مضر است و جملهٔ اغذیه نافع صداع حار
و آنچه مانع صعود بخار به دماغ بود مثل بزرقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب مد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و حلوا پرهیز کنند
و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای جوزهٔ مرغ جایز است و هرگاه رمد بطول انجامد آرد حلبه خشخاش با قلا و زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته
طلا نمایند و دوم از الاعمدین زعفران مامیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجز و شیاف ساخته کحلاً و طلاءً استعمال کنند که عجیب الاثر است و بدانند که در رمد دموی
بعد فصد یا حجامت قفا گاهی جوشانده باین طور مفید است عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و عناب
سپستان خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا
شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و رسوت هلیلهٔ سیاه پھٹکری مرداسنگ با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج
نمایند و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و شیر دختران بشویند رمد دموی را در یکروز ساکن کند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابد است که در مسهلات
آنچه مخرج بلغم است مثل تربد و هلیلهٔ کابلی و مانند آن نیز داخل کنند زیرا که بعید نیست که صفرای او خالص نباشد بلغم رقیق باشد و همچنین جمیع امراض مادی صفراوی و
یا آلو بخارا اقراصیا زرد آلو خشک تمر هندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیلهٔ زرد پنج درم سنای مکی چهار درم گل بنفشه پنج درم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر
عدد همه را جوش داده صاف کرده بست درم ترنجبین در آن حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد با آب گرم محلول در آن شکر سرخ شربتی نمایند و بعد اتمام
فعل شربت سیب یا گلاب یا شربت نیلوفر با آب سرد بزرقطونا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت جوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه در آن پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و غیره
خوشبو بارده ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی است و لعاب اسپغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی از آن با شربت آلو بخارا بالتسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه
شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماء الشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست خصوصاً
که سرفه خشک باشد ایضاً ماء الشعیر عظیم النفع است برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگر چه سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش بدهند و اگر در ماده
نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد از آن ضمادهٔ بارده مثل بزرقطونا با آب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم
ممزوج با اندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیرهٔ خیارین
شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر بدهند و بعد از تنقیه استحمام با آب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند
و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید به برگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف در آب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تحلب شدت حرارت رمد از خرفه
و عنب الثعلب آب بگیرند و در آن قدری روغن گل آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انتها زردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند
و طلاء عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سفیدی بیضهٔ مرغ با هم سرشته نافع رمد صفراوی است و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر
داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب است و ایضاً کافور یک جزو لودهٔ افغانی سه جزو سائیده در پوتلی بندند و تا دو گھڑی در آب تر کرده بعده از آب بر آورده بالای چشم
گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند و درد بعض در چشم اندازند یا شیاف ابیض
بغیر افیون و سفیدی بیضه شیر دختران داخل کرده چکانند و نیز زردهٔ بیضه بروغن گل بر پلک چشم بربندند و از استعمال این دوا در چشم قبل از استفراغ حذر کنند
و درد شدید آرد و هرگاه درد ساکن شود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد و درد صفر صغیر باشد و شیاف احمر لین استعمال کنند و دوائی که منع کنند مگر آنکه از آن منع نقصد
انجره و تقویت معده باشد مثل مرو و اندک کندر سیب با شفتالو و انجیر یا انگور و شسته و مشمش و خیار و مویز و عسل مضر است غذا امور رات مانند مزورهٔ ماش با سفناخ

و مغز بادام و مزوره آلو و آلو بالو نافع است ولیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالوده جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیه ایشان رعایت تلیین طبع و تلطیف
و تسکین باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین تیون تضیج نمایند و قدری
کشنیز خشک برای منع بخار در طعام داخل کنند و ابن مسیح گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم ذرور صفر بسفیدی بیضه حل کرده
چکانند و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران و حضض در آب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند و مخفی نماند که در سرخی چشم که بعلت رمد باشد تعویل
شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنات ضماد از پوست انار مطبوخ بزرکال و مسحوق مخلوط بمفنجح یا عسل نمایند و تکمید او باسفنج حار مدام کنند و تضمید بآرد کرسنه یا گندم
مطبوخ بشراب عسل یا ضماد با اصل السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مبطی و مسلبت و جالینوس
و بسیار خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون است و بعد از ان استفراغ و تلطیف غذا و آشامیدن مبردات و تبرید رمد حار نمایند و آنچه قول او و ذیل
اقوال حکما مسطور گردد و تفلیس گفته سزاوار است در حمرت در ابتدا استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت تلیین معتدل بعد از ان تکمید موضع باسفنج و تضمید با آرد کرسنه غیره
که مسطور شد و اگر دران تاکل بهم رسد عدس با عسل یا با آب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مولف است اگر سرخی و آب جاری
بود اطریفل همراه عرق شاهتره و یا عرق نیلوفر و عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یک ماشه زعفران
چهار سرخ پھٹکری لودھ پٹھانی اقاقیا انزروت پاو هر یک ماشه در آب کوکنار گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل السوس مقشر قدری با آب سائیده پنبه بدان آلوده بر پلک
بیاید سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آمست و چوب درخت گز از بالا خراشیده سائیده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن
برای سرخی چشم عجیب الاثر است و برده کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفید است و اگر پھٹکری زرد چوب لودھ پٹھانی هر یک نیم توله قرنفل یک عدد شیره
تمر هندی که زرگران دران زر و نقره صاف مینمایند دمی باشد بقدری که ادویه دران سرشته شود ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و در پارچه پوٹلی ببندند
و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بچشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برآمد آمدن دهند که عقب آن شفا است
و سرخی چشم و درد آن را در یکپاس دفع کند و پوٹلی پھٹکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای دفع سرخی چشم معمول و مجرب است و ایضا برای
دفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نمک پهلیله زرد مساوی کوفته در گلاب سائیده بالای چشم طلا نمایند و چشم گشایند تا قدری در چشم رود و آب سوزان
خارج شود و پنج شش کرت چشم بپوشند و بگشایند باز خواب کنند مجرب است و اگر برگ عنب الثعلب سوخته بر کشوشه سوخته مروارید نا سفته مقناطیس
سوده مغسول ریگی که زرگران جلای نقره با و میدهند مساوی ذرور ساخته جهت دفع حمرت چشم و جلای آثار رطوبت مجرب نوشته و شیاف حناو قیا
دیگر که دران ربد الحجر است مفید و اگر پلیله دنگی نهایت خرد دو عدد افیون خالص چهار سرخ گیرو دو سرخ قرنفل از طرف گل نصف در آب چاه سائیده در ظرف
گلی نگهدارند و گرد چشم طلا کرده باشند در دفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز اورا استعمال نمایند و ایضا برای سرخی چشم پلدی چهار ماشه سونٹھ دو ماشه
موتھ چهار ماشه پیج دو ماشه پاو بالا گوند ناگوری نمک سانبهر هر یک دو ماشه گل ارهنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرو اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت
حاجت بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لودھ پھٹکری پلیله زرد بآب سوده همین عمل کند و کذا لودھ جدوار پھٹکری افیون پوست خشخاش بآب سوده بهنگام گرمی چشم ضماد
کردن و همچنین برای سرخی که از ابخره حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پھٹکری مرداسنگ بآب تمر هندی و گلاب سوده نافع است و کذا ضماد بادام گیرو و لودھ پھٹکری
پلیله زرد و فلفل گرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان پلیله سیاه پلیله زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب و در
چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع الدین صاحب و استعمال معجون منقی نیز سرخی چشم را نافع است و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا اطریفل
صغیر سپید مهند و از کوکنار و عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره در چشم ضماد می نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ تنباکو مقابل
چشم برای محافظت گرمی آفتاب پدید آید دو سفیده کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنچه پلدی بشیر پسر سوده بر شقیقه چشم موقت ضماد کردن
اطریفل کشنیزی خوردن سفیده بپیندو گاهی در سرخی چشم بی درد مع خارش رمس غلیظ بستن برگ لیمو بروغن چرب کرده بر چشم فائده میکند پس گاه ریزی و خارش

باقی ماند بزردهٔ بیضهٔ مرغ برشته مسحوق باندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا بدستور نگفته
از جهت آنکه گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او مینماید **ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع رمد حار چشم**
عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سوده آنرا
وکذا اکتحال انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طرفا چسپانیده در تنور گذاشته تا خشک گردد پس مثل غبار سائیده و نصف او شیشم
و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در رمد صعب مجرب اوست وکذا برگ نمام و شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده
و شیشم برآورده خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب نوشته وکذا
اکتحال آب دهن صائم مجرب گفته **وضماد** حب الآس بشوکران یا پست جو وکذا حماض بشبین سوده وکذا عصی الراعی وکذا برگ بنفشه سبز وکذا
حی العالم وکذا آرد جو با آب برگ خرفه وکذا آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته وکذا آب برگ گل سرخ وکذا آب انار شیرین بریان وکذا آب گشنیز
خشک کرده بریس سوده وکذا بهی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده وکذا آب کاهو با آرد جو وکذا اکلیل الملک تنها یا بزردهٔ بیضه
یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته وکذا سفیداب ارزیز بسرکه و روغن گل آمیخته وکذا اسپغول مسلم در آب گشنیز تر آمیخته وکذا برگ سرو سوده
وکذا آب برگ بنفشه سبز یا پست جو وکذا گل بهی تر یا خشک وکذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی وکذا آرد جو با آب عصی الراعی یا با آب برگ شاهتره شاخ
نرم انگور مخلوط کرده و یا با آب عنب الثعلب سرشته وکذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته وکذا مامیثا و زعفران و خولان با آب گشنیز
سرشته وکذا زعفران و گل سرخ **واکتحال** حی العالم وکذا دخان قطران وکذا توتیا در آب برگ عوسج حل کرده وکذا آبنوس سوخته مغسول
وکذا شنجم که بر درخت افتد وکذا ترشی ترنج در ابتدای رمد صفراوی وکذا لعاب بهدانه و نبات سفید وکذا شیاف ابیض در آب بارتنگ سوده
وکذا انزروت مربی بشیر خر یا نبات سفید و نشاسته وکذا شادنج مغسول بشیر زنان وکذا اسفنج سوخته مغسول وکذا شیاف مامیثا
در رمد قدیم و حدیث وکذا عصارهٔ گل کدو وکذا چوب ساج سوخته در آب سرد کرده و مامیثا مساوی سائیده وکذا مس سوخته بر اثمد کشیده
گلاب یا آب شسته که نفع عجیب دارد **وقطور** آب گشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر وکذا اسفیداب رصاص بسته با روغن آب شسته
با گلاب تا ده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن وکذا شبنم که بر ...
افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده وکذا صمغ عربی در گلاب حل کرده وکذا سماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای
رمد وکذا خولان در شیر دختران سوده وکذا شیاف ابیض با آب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **وانکباب**
بر بخار زردهٔ در آب جوشانیده وکذا بابونه با آب و سرکه پخته در آخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین الم و شیشم
صندل و گلاب و کافور **وشرب** و یا قوذا هر واحد نافع رمد حار است و ادویهٔ مسکن وجع در علاج کلی رمد سطور شد و ادویه
مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اطریفل گشنیزی** مقوی دماغ و
معمول در امراض سر و چشم و گوش از اجزاء و نزله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله مساوی
گشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده با سه چند شهد خالص مقوم سرشته و بعد چهل روز
تا یک توله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده
در فصل و مزاج حار با شربت مناسب یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با مراض مذکوره و رفع قبض نماید **نوع دیگر**
که در تقویت دماغ و رفع یبوست و منع ابخره معده معمول پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی گشنیز مقشر گل سرخ
گاوزبان هر واحد یک درم مغز تخم کدو مغز شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام دو توله قند سفید یا عسل سه چند ادویه **اطریفل بادیان**

نافع امراض چشم است و هر که برین ادامت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله کشنیز
گل سرخ صعتر فارسی هر یک یک توله بادیان هفت توله یعنی بچند همه ادویه و در نسخهٔ مفتاح المجربات دو چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن
بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید مقوم بسرشند خوراک دو توله و اگر روغن بادام نباشد دو توله مغز بادام اندازند **اطریفل طیقون** نافع
از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خر ده درم شیاف مامیثا پنجدرم صبر دو درم افیون زعفران هر یک یکدرم اگر گرما باشد
ماميران نیم درم و اگر سرما بود مر نیم درم اضافه نمایند و نهایت باریک نموده بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی چشم را مفید ست
توتیای کرمانی با آب غورهٔ انگور پرورده پنجدرم کافور یک قیراط کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **برود قریع** جهت رمد حار بغایت نافع است
توتیای کرمانی را کوفته بحریر بیخته در آب کدو تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار باریک سوده استعمال نمایند **بریو ماشیافی** ست که چشم را
در یک روز باصلاح آرد و رمد را دور نماید و ضربان بنشاند و وجع ماده کند شیاف مامیثا انزروت مربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا
یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته بآب باران یا بادیان بسرشند وقت حاجت بسپیده بیضهٔ مرغ حل کرده بعمل آرند **حب هلیله** جهت اقسام صداع
و مالیخولیا و امراض سر و چشم سفید و همواره معمول پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش
ماشه غاریقون سفید نرم تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته بآب تازه حبها بندند خوراک یکدام بروغن بادام
چرب کرده بورق نقره پیچیده بآب نیمگرم وقت پنج شش گهڑی شب باقی مانده و اگر لاجورد نباشد صبر مصطگی رومی هر یک دو درم عوض آن
کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز بهمان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم فائده عظیم دارد
هلیلهٔ سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یکدام وقت شب بعرق مناسب یا بآب گرم بخورند و بالای آن هرگاه دو سه گهڑی روز برآید مطبوخ مناسب بنوشند **حب ذهب** صداع
و درد چشم را نافع است صبر سقوطری بست درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم کتیرا مصطگی سقمونیا زعفران هر یک سه درم گل سرخ پنجدرم کوفته بیخته بگلاب حب سازند
شربت دو درم **نوع دیگر** مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیلهٔ زرد دو مثقال و
نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ** که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد و سبل مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون
یکدرم زنجبیل ربع دام صمغ عربی ربع دام همه را کوفته بیخته اگر ورم باشد بآب کشنیز سبز و اگر نزله بر چشم افتاده باشد در آب کوکنار حب بندند و در سایه
خشک نموده بالای چشم در آب ساده یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند **حب سبز** مجرب برای امراض مذکوره پهٹکری دو دام
افیون یکدام حضض چهار دام برگ نیم پنج عدد زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده بدستهٔ
آهنی خوب کهرل کنند بعد ازان بر آتش گذارند تا آب او جذب شود و لائق حب بستن شود پس حب بسته بکار برند و گاهی یکدرم صبر هم داخل میکنند
حب رمد نافع در چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب و همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه شب یمانی چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو
کاغذی حل نموده با بقیه ادویه در ظرف آهنی حل نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و بآب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک
گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیرهٔ برگ تمر هندی صاف نموده بگیرند و ازان حل سازند **ایضاً** که برای درد و رمد بهتر ازین دوائی نیست
پهٹکری بریان دو دام حضض نیم دام ... ماشه افیون پنج ماشه در یک پاؤ آب لیمون کاغذی در کڑاہی آهنی انداخته بآتش نرم کنند و بیزند
و حل سازند تا قابل حب بستن شود ... طلای رقیق بر چشم نمایند و اندک ازان در گوشهٔ اندرون کشند **ذرور ابیض** که رمد را مجرب است
انزروت را با شیر ... بحب گچ پیچانیده در تنور یکه قریب سرد شدن رسیده باشد بگذارند و احتیاط کنند که نسوزد پس بگیرند
ازین انزروت با ربع جزو نشاسته سائیده در رمد بکار برند **ذرور چشخام** که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشخام که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و سرگین خر بخته

یابد و ن آن دو حصه از ان بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز
بچشم اندازند و اگر انزروت مدبر در شیر خر بدل مامیران کنند میشاید **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رمد خفیف را دو ساز د صدف
سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بکار برند **ذرور ملکایا** که در هیج و ابتدای رمد را نافع انزروت
بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بحریر بیخته استعمال نمایند **ذرور** که جهت درد چشم اطفال در رفع ثقل و صلابت اجفان
آنها همواره معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر چهار جزو ذرور بسازند و پلکها بر داشته به کنند
و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و تسکین زیاده
مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم بندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تحلیل ادرام و منع آن
معمول نشاسته یکدرم سفیدهٔ ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم بلعاب اسبغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی**
رمد گرم را نافع بود و در وجع صعب را ابنشاند سفیده هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا هر یک یکدرم بسفیدهٔ تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند
شیاف ابیض انزروتی ابتدای رمد را نافع بود سفیدهٔ ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیدهٔ تخم مرغ شیاف
سازند **شیاف ابیض کافوری** که رمد موی و صفراوی را نفع کند و درد آنرا ابنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مربی بشیر خر
سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنجدرم افیون نیمدرم کافور سه دانگ همه را کوفته بیخته بسفیدهٔ بیضه سرشته شیاف سازند در سایه خشک نمایند
و وقت حاجت در شیر دختر سوده استعمال کنند **شیاف بربوما** رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سود مند ست چنانچه در
اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا مس سوخته مرکی حضض چند بیدستر کندر هر کدام یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته
با آب شیاف سازند و بسفیدهٔ تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه و دمعه
و جرب و سبل و ضمور حدقه و دماق و التصاق پلک مجرب است سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو بدستور
متعارف شیاف سازند **شیاف شب** که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند
که بریان شود و بالیده شده منتفخ گردد پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف این قدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس بآتش
ملائم بجوشانند که محو و بجود آب شود هرگاه که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود زود تر بر آورده در ظرف چینی نگهدارند و شیاف سازند و با آب
سائیده در چشم کشند **شیاف کافور** جهت رمد گرم مجرب است سفیدهٔ ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیمدرم
کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علوی خان** بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوش و مجرای احلیل چون با شیر خر
سائیده استعمال نمایند نافع بود و از جهت سفید سائیده با شیر خر خمیر کرده به آتش ملائم بریان نمایند پس دو مثقال از این انزروت مدبر بگیرند و صمغ عربی کتیرا
هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیدهٔ کاشغری هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته برابر نخود شیاف سازند
و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا** جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاؤ شب یمانی
نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دستهٔ چوب نیب حل سازند
هرگاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم
زبد البحر کات سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد سوت افیون توتیای سبز مساوی با آب سائیده شیاف
سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج** که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه
و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی به آب نارنج پرورده ده درم کتیرا

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد حضض مکی هر یک یک درم سفیداب قلعی هلیله زرد مسحوق خسته هر یک دو درم افیون ربع درم شیاف
سازند **شیاف** که جهت رمد مجرب رازی عجیب النفع است دم الاخوین صبر اقاقیا ماميثا زعفران هر یک یکدرم افیون صمغ عربی هر یک نیمدرم کوفته
بیخته بآب کاسنی سبز شیاف سازند و در همان آب سوده اکتحال نمایند **شیاف وردی** صعوبت درد چشم را در حال بنشاند گل سرخ
پانزده درم زعفران هشت درم افیون ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم بآب باران شیاف سازند **شیاف جالب النوم**
جهت وجع شدید و تهیج اورام نافع و از الضباب مواد قوی التحلب مانع ماميثا شش درم صمغ عربی سه درم انزروت
مربی افیون مزاج سوخته هر یک دو درم بآب باران شیاف سازند و به سفیدی بیضه بکار برند **شیاف منجح**
تسکین درد در یک روز و تحلیل ورم در یک ساعت کند جند بیدستر صبر افیون قلقطار سوخته هر یک دو مثقال
سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیر هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال
اثمد اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال بآبیکه در آن گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه
استعمال کنند **ضماد** که وجع شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف ماميثا صبر فوفل صمغ عربی
افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز و وقتیکه وجع و ضربان شدید تر بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو
سرشته بر پلک ضماد نمایند **طلا** که مجرب و بر الساعة نوشته شب یمانی سوخته با سدس وزن آن سیماب سحق کرده
و سکه گاو آمیخته بر پلک طلا کنند **عصارۂ آمله** که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلی سودمند لیکن در ابتدای
رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه
و در هاون سنگین یا چوبین بکوبند و آب آنرا در پارچه بیفشارند و بر آتش ملائم بپزند و از چوب نیب حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از آن
در ظرف چینی یا جست نگاه دارند و وقت حاجت قدری از آن بآب سوده در چشم کشند **غسول** که در رمد حار و حکه و دمعه حار
معمول است پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر سه برابر نیم کوفته بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند
و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفع بر چشم زنند باز بهمین آب چشم بشویند **قطور** که جمیع اقسام رمد را
نافع است بهدانه جو مقشر تخم کشنیز هر یک بست دانه حلبه پنجدانه انزروت سفید دو درم شکر نیمدرم مامیران دو دانگ
کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند **گهره معمول** از برای
درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب یمانی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی
بریان کرده بعد از آن افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دستۂ آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون فانی
گردد بعد از آن بهمین دستور آب لیمون داخل کرده باشند تا که بخوب وجه مخلوط شود جهار بسته نگاه دارند وقت حاجت بآب
سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندکی در چشم بیندازند **کحل** معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای
رمد سنبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده به آتش ملائم بریان نمایند پس بگیرند از آن شش ماشه و چاکسو در کیسه
کرده بیاویزند در دیگ که در آن آب و سرگین داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند
از مقشر آن و سفیده کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید یک توله همه را نرم صلایه
نموده در چشم کشند **کحل تشمیزج** تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع بگیرند تشمیزج مدبر
بشیر بقیلیکا بالانگو رسته و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول ماميران چینی

اقلیمیای ذهبی حضض مکی هر یک یک مثقال کوفته بیخته مانند سرمه در چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیاف ساخته وقت حاجت با لعاب
حلبه سائیده شب در چشم کشند **کحل ملکایا** محلل و ملطف و جالی بود جهت آخر مرض صعب و اقسام رمد نافع است انزروت مربی بشیر خر
نشاسته شکر سفید هر یک بجدر م مغز چشخام یک درم کحل سازند گویند که بعد تنقیه برء الیوم ست **کحل** بابت شاه رفیع الدین صاحب
جهت سرخی چشم و نوازل و محد بصر و رافع رطوبت است منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک توله سیماب دو ماشه مامیران
پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سرمه توتیای هارونی پهٹکری بریان هر یک یک ماشه اول سرب را گداخته سیماب انداخته
عقد نموده بسایند پس دیگر ادویه آمیخته سحق بلیغ نموده بکار برند **کحل** که در جمیع انواع رمد مجرب النظامی ست انزروت را با سفیدی
تخم مرغ سرشته بر چوب گز گذاشته در تنوریکه قریب بسرد شدن رسیده باشد بدارند تا خشک شود بعد ازان برآورده با مثل آن
شکر طبرزد و نصف آن هر یک از زعفران و چشخام سائیده در چشم کشند و دیگر اکحال که بقایای رمد را نافع ست در علاج ضعف بصر
خواهد آمد **معجون منڈی** نافع امراض چشم و سرخی آن پوست هلیله زرد و پوست بلیله پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله کشنیز خشک
شاهتره اصل السوس هر واحد یک توله گل منڈی برابر همه ادویه قند سیاه سه چند جمله هلیلجات را بروغن چرب کرده بقند بقوام بسرشند
خوراک دو توله **اقوال حکما** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار
صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد به طبیخ هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضاً اگر دانند
که ماده در حجب دماغ متشرب ست تقویت مطبوخ با ایارج فیقرا کنند و گاهی در چنین حالت بر نقوع صبر اقتصار نمایند و اگر خوف حرارت
باشد در آب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب است که بعد تنقیه تامه متوجه معالجه چشم گردند و در ان ابتدا کنند به تضمید چشم و ادویه
مبردات دافع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصارهٔ برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب
سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیده بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک ازینها مفرد و مرکب
در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مبرد و مسکن وجع مصلح غلظ لذاع است و دیگر
شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات چشم کثیف و مواد محتقن گردد
و درد اشتداد نماید و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدیدی بخشد لیکن گاهی بنابر تخدیر و خام کردن ماده
بصارت را ضرر رسانند و مرض را طول دهد و شیاف وردی در تسکین التهاب و درد عظیم المنفعت است و دیگر ادویه
مفرده رادعه مانند مرداسنگ و کتیرا و حضض و گل سرخ و سرمه و اقاقیا و ماميثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل
و هلیله زرد و هلیله سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائر
عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هرگاه رجوع ماده با ستفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال روادع
نمودند بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعده منضج صرف بعمل آرند و ایضاً
اول رقیق مخلوط مثل گلاب و البان که دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری
انضاج است و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه شدید الانضاج از انست و تسکین میکند و لعاب حلبه و
آبی که دران حلبهٔ مغسول جوشانیده باشند جید الانضاج و مسکن وجع است و این اول دوائی است
که ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال
به لعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصارهٔ شجره که آنرا به یونانی اطاطا و بفارسی رشک

ونیز هیبده نامند مجرب است در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع است و بعد از آن انحطاط نمایند از امثال این عصارات
و بطبیخ اکلیل الملک که در آن انزروت سفید خصوصاً مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هرگاه مرض بانحطاط شروع
کند در استعمال محللات بادویهٔ قوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلبه و یا دیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مر تکمید
کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه
بیاشامند و اگر بعد آن استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس از آن شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند
و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد
نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعده مغز نان بآنها بیامیزند بعد از آن مغز نان در منفج تر کرده
مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده صفراوی باشد بعد فصد مسهلات صفرا
استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی در آن ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن روی بآب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرأت کنند
و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال
از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند و اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه خون بر آرند حتی که گاهی واجب
گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج بترقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا
بخروج گردد و از مرققات خون حمام ست و ضعیف از آن تکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکه در آن حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند
و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلئین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بیاید یا بحب ذهب
یا حب بنفشه یا مطبوخ خیار شنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند ترید و شاهتره و هلیله سیاه بقدر حاجت
در آن اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیره تخم خرفه
یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهر الحلاوة باشد زیرا که حموضت مضر است بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند
و از قبول نضج منع نماید و این مضرتر در رمد است و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و آلو و عناب و آب ماش
و مانند آن و بقول رطبه و کدو و به و روغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن
تنقیهٔ تام یابد در چشم اولاً قطور بکار برند و میل قریب او نبرند و نه در آن ذرور و نه دوای حار استعمال کنند و خصوصاً اگر درد شدید
یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش
ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه
و گلاب و آب کشنیز و برهم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانهٔ کم روشن بنشانند و بر روی او پارچه سیاه آویزند
و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هرگاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور
مسطور گردد بآب و شیر حل کرده در چشم چکانند صفت شیاف کافور که در ابتدای رمد نیکوست سفیدهٔ ارزیز هشت درم
صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم کف دریا انزروت هر واحد چهار درم سرگین سوسمار یک درم
کافور نیم درم شیاف سازند صفت شیاف اصفر که استعمال او در وسط رمد صالح است صمغ و سفیداب هر واحد سه درم
کثیرا و حضض هر واحد یک درم بآب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر

صفت شیاف کافور

شیاف ابیض

امراض

مرض بکاهد و در چشم سرخی در صحبه باقی ماند در رمد صفراوی نفع کند **صفت آن** انزروت ده درم زعفران سنبل صبر و مر هر واحد درم در ور کنند در آخر رمد تا آنکه
صاف گردد **صفت** شیاف احمر لین هرگاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که نقل احیان بر شادنج شش درم صمغ عربی کثیرا هر واحد پنج درم مس سوخته
چهار درم کهربا سفیداب ارزیر هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم درم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد که از
نافع است تکمید بر زرده بیضه آرد جو گل بابونه بنفشه ضماد کنند و باید که چون جرب [illegible] آخر نجوز صاحب **کامل** جامع [illegible]
سار بعد فصد سر ارو تلکین از پوست هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و عناب و گل بنفشه و تخفیف [illegible] مطبوخ فواکه اتقوع هلیله آب از این ادویه که در آن قبض
روع اندک و آن ادویه مخر سکن مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی یا سفیده تخم مرغ سرشته در چشم طلا کنند ورد چشم کشند و شیاف
ابیض ساده بچکانند و اگر این تدبیر درد ساکن نشود بان بعض ادویه که در آن تحلیل اندک مع قبض و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چهار درم
کوفته ده دانه بعد انه ده دانه در ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب باران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و بر آتش انگشت ملایم بپزند تا آنکه از دو یک حصه آید
صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل آرند که انشاء الله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را باستلا
آورد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمر لین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد دوم
باقی مانده باشد شستن چشم با آب نیم گرم و استعمال قرص صفیر و شیاف احمر لین لازم دارند و در انجاکه ماده دموی یا صفراوی باشد [illegible]
ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد به بینی که اثری عظیم دارد و عصاره کشنیز یا شیر دختر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمند است و کحل که جمیع اقسام
رمد مجرب است در چشم کشند و دوا انیکه در اول رمد بجهت منع مواد و درد فی الحال مفید است گندم مهره کوفته بیخته حضض هندی کتیرا سفیده بیضه مرغ
مساوی در آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب است و اینکه رمد قوی باشد شب هانی هر کدام یک
حضض سه درم افیون نیم درم با آب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفید است این ضماد درد را در ساعت تسکین دهد کشنیز تازه خشخاش با پوست نیم کوفته
مغز روغن گل زعفران اکلیل الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل الملک در شراب آب بپزند تا مهرا شود و بعد از آن ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند در [illegible]
ما میثا یک جزو انزروت دو جزو زعفران یک جزو کوفته بیخته نیز رمد را مجرب است و شیاف ما میثا پوست هلیله زرد هر کدام سه درم نیم [illegible] هر کدام یک درم کوفته بیخته
با مداد و شبانگاه در چشم کشیدن همین خاصیت دارد **انطاکی** گوید که در رمد حار فصد کنند و بعد از آن اکثار از آب شعیر و تخم خشخاش کنند و ترک [illegible]
خیار شنبر و سپستان و تبرید موضع با آب کشنیز و عنب الثعلب و گل سرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند و با احمر لین در آخر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار [illegible]
با صداع آنست که برگ کدو آرد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده [illegible] کنند و مالیده بشکر و یا شربت ورد و بنفشه اگر عرض [illegible] کنند سود کند و کحل [illegible]
و سبکران ضماد کنند و با آب حی العالم یا کشنیز مع شیر خرما یا زن اکتحال نمایند و هرگاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل به مثل ضماد آرد و خشخاش با اقاقیا و سفیدی
بیضه نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی العالم و شیر زنان **بولس** گفته که معالجه این نوع باستفراغات و منقیات نمایند و در چشم سفیده بیضه بچکانند تا ورم [illegible]
و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و درام حار استلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و امثال آن و ضمادهای سفلی کنند [illegible]
و در بدن امتلا نبود شراب بنوشند که تسخین و تفتیح نماید و بعد تنقیه بدن اکتحال و شیافات را هم استعمال کنند و **جالینوس** گوید که بیرون رمد حار فصد نکنند [illegible]
لعابات و سفیدی بیضه مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت با آب فواکه اسهال نمایند و اگر شدید گردد [illegible] باید که بعد از آن
شیاف ابیض را با سفیدی سفیده مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدید شود [illegible]
و چشم او انجام اعت انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل الملک بچکانند و تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشته مده برآید استعمال نمایند مانند
ماء العسل که جلا دهد او سالخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کنند در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردد شیاف ابار محلول در شیر
دختر تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و چشم را فاده نماید محکم ببندند تا آنکه نتو نگردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا نمایند و قوت

ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرحه مندمل گردد و ثابت بن قره گفته که من معالجه جمیع رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد از ان باسهال
بمطبوخ فواکه و هلیله زرد اول و در آخر باین مطبوخ خیار شنبر بگیرند پوست هلیله زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در آب بپزند و صاف نموده بگیرند از ان
دو ثلث رطل و در ان مغز فلوس خیار شنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد از انکه بدو ساعت پیش
از ان یکدرم غاریقون با جلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عند الحاجت بآب کشنیز تازه حل کرده
بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجه چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفید بیضه مرغ همیشه بریزند و چشم را
بآب سرد ممزوج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان ام در چشم چکانند جهت آنکه سریع التسکین است و اگر بدین تسکین نیابد قیاف ابیض بچکانند
و شیاف اصفر و شیاف خلوقی در وسط مدت نافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد ذرور ابیض استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی باقی ماند
ذرور اصفر آنرا نافع است و مسیحی گوید که رمد و ورم حار چشم است پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد او درد
و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیله زرد و آلو بخارا و تمر هندی و شاهتره و ترید و غاریقون نمایند
و اعاده اسهال کنند تا که تنقیه سر حاصل شود و صبر درین عظیم النفع است هرگاه در آب کاسنی و آب عنب الثعلب منقوع سازند و بهتر آنست که اول بماء الفواکه مثل آلو
و تمر هندی و بنفشه و هلیله زرد و خیار شنبر و ترنجبین اسهال آرند بعد از ان آب کاسنی که در ان صبر منقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند
و هرگاه بدن تمام از ماده پاک گردد اول سفید بیضه رقیق در هر پهر روز و شب در چشم بچکانند یا شیر دختران مقرو یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنجدرم و انزروت
سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیده بیضه رقیق ساخته باشند و اگر سوزش و سرخی چشم منصب باشد بگیرند حضض و
صندل و گلنار اقاقیا و ماميثا و عنب الثعلب و عصی الراعی و مغز حب و گل سرخ دو ازین شیاف ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز سائیده بر پلک طلا کنند و ...
را بآب برشتح قدری سرکه بشویند تدبیر بار دیا بس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را ضماد کنند و ذرور انزروت سفید
بشیر زنان سوده در آفتاب خشک کرده باز سائیده بعمل آرند و هرگاه مرض با خلاط آید زرده بیضه آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل
و شیاف ماميثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب یا آب عصی الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد در آب
طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در آخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشد باستعمال آرند بعد از ان در
ذرور اگر توتیا قدری از ماميثا و زعفران و مر و سنبل افزوده بعمل آرند صاحب حاوی صغیر گوید که در رمد حار فصد سر رو از جانب علیل کنند و شربت
نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا ادویه انواع رمد در چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب با عناب ده عدد و بنفشه پنجدرم
و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انار بی مصوص شحم مع شکر یا تمر هندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر
دهند و اسهال الطبیعت بطبوخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیده بیضه مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض
و اقاقیا و ماميثا بر چشم ضماد سازند و اغذیه بارد رطب مثل مزوره نارنج مغز بادام و شکر که تمشی خالب نبود بدهند و شیاف ابیض کافوری استعمال نمایند و اگر درد و نخس
و التهاب شدت کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و لعصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز
و عنب الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن بیهم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد بآب عنب الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و در روی گلاب و آب ...
بشویند ایلاقی می نویسند که رمد اگر ماده دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و سودا و یا دم و بلغم باشد ابتدا الفصد سر رو کنند و خون بمقدار واجب برآرند اگر حال مریض
مساعدت کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تاخیر نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثل خیار شنبر و تمر هندی و شیرخشت سازند و
هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیره کدو بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند بتر بود براس عین کنند خواب آید و بعد ...
... بهتر آنست که اول بادویه که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات معدل مزاج باشند ترکیب داده استعمال نمایند و این نسخه در شیافات ... یافته میشود

وترکیب این شیاف بر دو نوع است یکی آنکه دران ادویهٔ قابض و رادع اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق تر بکار برند و دیگر آنکه دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ تر استعمال نمایند و الطلیه که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و بزرقطونا و آب عنب الثعلب و سفیدی بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مر و زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده سخت سرد باشد از جندبیدستر و زعفران و نفت و راتینج طلا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصةً از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن درد است لیکن دران قوت جلا و منضج هست و لعاب بهدانه شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع است و شیاف ابیض بشیر زنان و با آب [illegible] رمد نافع است و هرگاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال کنند و هرگاه ماده از نزول منع شود شیافهای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزروت داخل کرده باشند استعمال نمایند و لعاب [illegible] شیاف ملکایا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مر و زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ باقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هرگاه سیلان رطوبت و رمص یابس و التصاق زائل گردد و این علامت نضج ماده و انحطاط مرض است درین حالت باکتحال شیاف احمر لین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این چیزها زائل نشود با حمر حاد حاجت آید و بعده در آخر امر ذرور را تجویز کنند و اگر با اینهمه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد ابو الحسن گوید که در رمد دموی سابقت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدید الالم بدفعات برآرند بسبب قوت و کثرت ماده و ادویه قابضه و در ابتدا باستعمال میل در چشم منع کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هرگاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و افیون و بنفشه و نیلوفر بویند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی در دهن امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماء القرع و شربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شرب شراب صباح و حمام و جماع حذر کنند و مزورات غذا سازند و هرگاه علت بتسکین یابد شیاف ابیض در آب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و در [illegible] بکار برند و چشم را بآب بابونه بشویند و هرگاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیاف احمر حک کنند و [illegible] نمایند و در آخر تیهو و فروج غذا سازند و اگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیه بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و ماء القرع و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آب آلو و آب حصرم یا شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر آنچه در دموی گذشت بعمل آرند احمد بن هبة الله گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذ علت است اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا مغص یا احتباس طبع یا ضعف یا سن صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفاء و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند و عناب و آلو و قراصیا از هر واحد یک اوقیه گل بنفشه چهار درم در آبی که دران اصل السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک اوقیه تا یک نیم اوقیه شربت مرتب کرده بیاشامند و تلطیف غذا نمایند مزورات معموله از شکر و لیمو یا قلفه یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیه مولد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیه مبخره مانند عدس و باقلا و از اغذیه غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پاها بسنگها بمالند و ساقین [illegible] و در ابتدا شیر زنان رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معتدل بکشند و در وقت تزید و وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند و بیرون چشم شیاف احمر معتدل طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و در وقت انحطاط انزروتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند [illegible] که بعد فصد سر رود و تلیین طبیعت بگیرند تمر هندی لیف و تخم آن دور کرده بیست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی تخم کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیم گرم بنوشند غذا از مزورات معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن سازند ظاهر الحال [illegible] باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضر است بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خر پنج درم نشاسته شیرین طعم دو درم کثیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یک دانگ

کوفته بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف بآب خالص در ابتدای رمد حذر کنند
پس اگر شیر دختر یا سفیده بیضه دستیاب نشود در آب باران یا آب مطبوخ تخم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بپشت خوابیده چشم را بآهستگی اندک
اندک هر قطره و بعد ساعتی بچکانند تا دو روز در شبانه روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیه چرک از چشم می نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ بمیل
استعمال کنند تا دو روز صبح و شام بعمل آرند و بعد عمل شیاف چشم را بر فاده مبلول بگلاب سرد بر بندند و بعد یک ساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند
و بعد از ان ذرور انزروت مربی بشیر خر سه درم و نشاسته یک نیم درم و شکر سفید یکدرم ساخته در چشم کشند و بهترین ذرور آنست که کهنه بود و بعده بدستور رفا
ده بر بندند و بعد یک ساعت وا کرده صاف نمایند تا سه روز صبح و شام بعمل آرند و هر شب وقت خواب اطراف عصی الراعی و برگ عنب الثعلب اطراف
کاسنی و قدری [illegible] باشد با یک سائیده و بسفیده بیضه یا لعاب اسبغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند صبح بآب نیم گرم
شسته باشند تا حصول صحت اکتحال بهمین دستور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفافت و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب نیم گرم لازم گیرند
و از غذا و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود شیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکند با حمر لین حک نمایند و اگر ازین
هم [illegible] نشود [illegible] و اگر با وجود آن درد در داخل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقه ملتحمه فضله بسیار است
پس ابتدا بفصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از اکحال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود با اجفان و عند اصول اشفار نظر کنند پس اگر
آثار [illegible] یافته شود [illegible] رجوع کنند که شگافته خارج نمایند و اگر [illegible] یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد با آهن بخراشند تا خون غلیظ
از ان سائل شود [illegible] بعضی از [illegible] ذکر اکتحال نمایند و گاهی رمد و موی عارض میشود و آن آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان بغیر [illegible]
غلیظ میشوند [illegible] باشد که اجفان منطبق نشوند و هر گاه هوای بارد بدان رسد درد و سرخی پیدا شود و اطبای [illegible] آنرا رمد علقی گویند و
[illegible] چشم را [illegible] سبب این علت صداع بیضیه است که از اجتماع بخارات حاده غلیظه و موی در غشای خارج قحف افتد و علاجش فصد
قیفال [illegible] و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی در چشم اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین
اقتصار ورزند و از اشیای سخت ترش مثل سماق و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب
ماء الشعیر لازم گیرند و از هوا احتیاط کنند حتی که علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض آنست که ملتحمه زرد میشود و بعد سرخی بعده شیاف ابیض اکتحال نمایند و اگر
[illegible] شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بسر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بحجر
[illegible] مثل خون بال کبوتر و زرده تخم مرغ و غیره علاج میکنند اکتحال مینمایند و از ان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند و هم
او گوید [illegible] علاج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر آنچه بدان اکتحال نمایند اگر جامع دو
قبض باشد بهتر است زیرا که [illegible] تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف ابو ماهر جمع است
نسخه [illegible] سرخ یک درم و حضض مکی دو ثلث درم و اقلیمیای نقره و انزروت اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یک نیم درم و صمغ عربی
هر واحد یک درم و انزروت مربی یک مثقال کوفته بیخته در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده [illegible] اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته
مع تخم انار بری و الاشحم انار مقشر سائیده بلعاب اسبغول و روغن گل سرشته بر خرقه کتان آلوده بگذارند و چشم را بر فاده [illegible] ببندند و بعد ضماد چشم را
صاف کنند و [illegible] دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد [illegible] یا بمطبوخ
تلیین طبیعت نمایند اگر [illegible] هر واحد عدد [illegible] ترنجبین پانزده درم [illegible] سی عدد [illegible] هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک
یک کف جو مقشر نیم کوفته [illegible] صاف نموده و یکصد و سی درم ازان گرفته ده درم فلوس خیار شنبر در ان مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو اوقیه داخل نموده
بنوشند و بعد از ان غذا [illegible] مزوره شیرین دهند و بسوی چشم بنگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم [illegible] و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی [illegible]

هر واحد یکدرم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب الثعلب مروق
یا شیر خر یا بهر دو سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر و شام
در چشم علامات نضج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع ست هر گاه چشم بجنبانید سیاهی و غشا از رمص باشد و چون زینت آنرا ابراز ند بغیر الم زائل
شود درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر نیم درم نشاسته شیرین الطعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک سائیده بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب
تر کرده سوریب بر بندند و بعده هم ذرور در چشم را کشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیاف ابیض مذکور
در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد ولیکن مقدار ذرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال نمایند و به ملایک
مغز بادام مقشر پنج عدد در آب عصی الراعی باریک سوده ضماد کنند که ازین حرقت تسکین یابد و بلایک تقویت حاصل نماید و هر گاه سفیدی چشم صاف
گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمر لین یک یک شافه در آب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر زرده
لازم دارند پس هر گاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان او غلیظ باشند دخول حمام و تکمید چشم بآب گرم و اکتحال بشیاف احمر لین و برود بنفسجی لازم گیرند
و واجب ست که صلابت اجفان را همچنین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان ست و دیگر ادویه که در ابتدای رمد و انتهاء و انحطاط او طبیب
استعمال نماید نسخه قطور ست که یکی ازان معروف به قطور مسکن ست در ابتدا عمل آرند و در انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشم نیرج و بهدانه شیرین تخم
خبازی هر یک ده عدد بکوبند و نشاسته نیم درم و مغز مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض مکی دو دانگ ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین
بران ریخته بجوشانند بآتش ملائم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشه دیگر کرده سفیده بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این
تسکین درد و دمعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد دوم قطور محلل است در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشم نیرج و بهدانه هر یک سی عدد
بکوبند و انزروت سفید یک نیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملائم بجوشانند تا گداز شود و صاف نموده در چشم چکانند
و این محلل و مطفی و منضج است و از ترکیب ابن علی صغیر ست سوم قطور مستعمل در انحطاط است بگیرند از رصاص اسرب برکفه دست بمالند حتی که کف سیاه شود
بعده قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکارد بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم
چکانند و این قطور مسکن و محلل است و از خروج بثره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل النفع ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی وسوداوی وریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطیء البرء است و رمد یابس سریع البرء باشد الا دران خوف قروح عین است بالجمله و در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و لباست
که بتکرار استفراغات حاجت می افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس علاج برادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مر و انزروت و اگر
شیاف سنبل به بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکو ست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبیکه دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند
اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصا هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی بآبیکه دران قلقدیس
حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و ضماد برگ بید انجیر سوده بشبت و برگ خطمی
بشراب پخته مجرب شیخ الرئیس ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب کشته حصه آن سائیده بسکه گاو آمیخته بر پلک طلا کردن بر الساعة ست و تقطیر آب حلبه و لعاب
تخم کتان در چشم رمد بارد را نافع ست و بعد از ابتدا شیاف احمر لین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول در آب برگ کبر و تضمید ببرگ کبر تنها بکار برند و
مفردات مخصوص مواد بارد مثل مر و زعفران و کندر و سنبل و جند بیدستر و قدری اس سرخ و صبر خاصة و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای سبز و جدوار و قرنفل
فلفل و مرداسنگ و پاولوده پٹھانی و زرد چوب و آب بادیان و آب عنب الثعلب ست و بقول دیسقوریدوس کندر و دخان کندر مسکن اورام بارده چشم ست که اکتحال
آب برگ تنبج **و از مرکبات** مثل شیاف اصطفیقان و احمر لین و شیاف احمر اکبر و شیاف وردی و شیاف شادنج اکبر و روی بنجمله آنها جید و بالغ ست و ضماد اسفنج تسکین اوجاع

چشم کنند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در رمد باد و غرغره و حقنه و مسهل و حمام نافع است و ریختن بر سر آب مطبوخ بابونه و گل سرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیه معده باشامیدن ایارج فیقرا و غاریقون از هر واحد یک مثقال با شربت نافع است اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون نیست و بعضی گویند که اگر آن وجع باشد جوزبوا و عفران و افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماء العسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخود آب با روغن بادام نوشند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج ماده بمنضج بلغم مسهل بلغم و حب ایارج دهند و نقوع صبر و آب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بجهت تعدیل سنت و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب الثعلب بادیان هر یک نه ماشه انیسون قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز داده جهت تنقیه بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیارشنبر هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند بجای آب عرق بادیان و با گاوزبان نوشانند وقت دوپهر نخوداب و یا آب بنوماش دهند وقت شام نان تنک با دال بنوماش بخورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور با اضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار تولہ سرف و یا تودری یک ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودوس علوی خان استعمال کنند و ایضاً بعد از آن بجهت تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیمگرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب الثعلب سائیده بر پلک ضماد کنند و اگر باده بسیار بود باشد بشدید سنتر زعفران را تنج ضماد نمایند و لعاب حلبه مغسول و لعاب بزرکتان در چشم بچکانند و پیشاف ابیض اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال الجمد و در بعض شیاف احمر لین کشند و این هنگام اکتحال بشیاف برود بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منضج شافی بود و هرگاه مرض مزمن شود شیاف احمر لین و ذرور صفر و اغبر استعمال نمایند و اگر مدت طول کشد و سرخی چشم و دمعه زائل نشود بجز توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار برند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزه مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد در نضج رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل ست و باید که رو و دماغ ذق باشند که دران یا قبض اندک گرمی و تلطیف باشد مانند مرداسنگ و انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیر النفع ست و کذلک استعمال غبارات و غراغر منقی دماغ از بلغم خصوصاً غرغره با ایارج فیقرا و تنجیه خصوصا غسلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می بخشد و همچنین سعوط با آب چقندر یا بندکی بندق هندی و طب گزیده سعوطی که علاج رمد بلغمی قطور در چشم ست شیاف بر بو یا به لعاب حلبه یا لعاب گل ختمی سوده و طلای صبر و سوت مرصافی بر چشم و تغذیه نخوداب با شیره حب قرطم و مداومت چند روز به جلاب منضج از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و بهدانه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند هم سه درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و بهدانه دو درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیه بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضاً این طلا علوی خان در رمد بلغمی و ریحی و نزلی مجرب است نخود کابلی مع پوست یک نیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بخیسانند بعده خوب حل کرده ضماد نمایند و طاکی گوید که در بلغمی اولاً بشرب غاریقون با آب عسل تنقیه کنند بعد بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر سفید و کذا دم الاخوین زعفران مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یکی و کحلاً و طلاءً نیز نافع رمد بارد است و ابن لیسوع گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و منضج محلول بشیر زنان در چشم بچکانند و اکتحال بزعفران و مرو توتیای محلول سازند و بشونیز و عصاره قثاء الحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصاره قثاء الحمار و مانند آن در بینی دمند و بقول اهل هند در رمد بلغمی آب برگ سهنجنه قدری گرفته بشهد آمیخته در چشم کشیدن یا پارچه بسته خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و با آب برگ آن قطور ساختن مفید است ایضاً چون بعد تنقیه درد و نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زردچوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یک نیم ماشه در آب برگ مکوه سبز عظیم الاثر ست و یا زردچوب سه ماشه یا زیاده در آب پوست خشخاش سائیده بر پنبه سته و فتیله بقدر خانه چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و نیز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون لیپ بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالایش برگ تنبول بسته بگذارند در سه شب وضع می نمایند و اگر تنها یکی از ینها بهمین نهج بعمل آرند همین اثر دارد و همچنین زعفران سوده در سفیدی بیضه مرغ یکدو هر روز چند نوبت پنبه کهنه را تر کرده بگذارند

تکمید کردن عجیب الاثر ست وباقی نسخهاے ضمادات وبوطی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد وعلاج رمد مرکب مسطور ست حسب حاجت ازانجا بگیرند

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه وماء الشعیر وآبزن وحمام ولعوقات وقطورات وضمادات پس تنقیه نمایند وگویند که فصد درین نوع رمد مکروه است بنابرآن [illegible]
وبهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر جوشیده صاف نموده شیره مغز بادام شیره کشنیز خشک شربت بنفشه داخل کرده بنوشند یا شربت بنفشه وشربت نیلوفر
یا شربت خشخاش به شهد وحریره خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز تخم کدو هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانه هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه
نبات روغن گاو نیز در رمد سوداوی مفید است وبنفشه وبابونه وتخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند وکذلک تضمید پلک با لعاب حلبه وتخم کتان وزرده بیضه
نافع وشیر زنان شیر خر بجای که بادام شیرین طلا کرده قطور آب سفیده بیضه وروغن بنفشه وکدو وشیر دختر در چشم چکانند ونیلوفر وبنفشه برگ خطمی وسپستان وغیره
در آب پخته انکباب سازند وآنرا بر مقدم سر ریزند واستحمام نمایند ولعاب بهدانه وشیر زنان وغیره در رطوبات در چشم چکانند وشیاف ابیض با شیر زنان اکتحال کنند
واگر مدت بسیار باشد از ادویه واغذیه حاره اجتناب نمایند وبعضی گویند که در رمد سوداوی بهترین علاج از بخور بابونه وگاوزبان وعناب وسپستان
وگل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب یا شکر شیرین نموده بیاشامند تا نضج ظاهر گردد پس تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب لاجورد نمایند وبعد
بخورد آب وبا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف [illegible] با شیر دختران یا لعاب گل خطمی ووقت انتهاء شیاف [illegible] در این قسم
احتراز کنند وعند انتهاء شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع واگر حکه شدید بود از استعمال ادویه لذاعه احتراز کنند وگوشت بزغاله وجوزه مرغ غذا سازند
ماء الشعیر ودیگر اغذیه واشربه مرطبه دماغ خورند وبعد ترطیب ونضج مسهل سودا وحب افتیمون دهند وبهتر تلیین طبیعت بشربت بنفشه نیز نافع ست یا ماء الجبن
با افتیمون وهلیله استعمال نمایند وجهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون عادی خان یک توله با سه ماشه [illegible] دهند وشیاف احمر لین با آب کاسنی
نمایند وایضاً بعد تنقیه ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت درم [illegible] مس سوخته مغسول یکدرم یا دو بالا اقلیمیای فضه
سنبل الطیب هر واحد یکدرم علی الرسم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند واستعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند با آبیکه در آن بابونه و
گل بنفشه ونیلوفر وجو مقشر مساوی جوشانیده باشند ودر زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض وزیاده نمایند شیاف مذکور را ودر زمان انتها وانحطاط اقتصار بر شیاف مسطور
نمایند واگر خواهند بعد از آن کحل آبنوس محرق مغسول بسیار بار پاک کرده در چشم اکتحال نمایند واکثر بحمام روند وچیزهای خوشبو ببویند وتقویت دماغ نمایند ببوییدن
عنبر وریحان ونوشیدن عرق گاوزبان ونیلوفر یا شربت این هر دو قبل از ترطیب استعمال مستفرغات ومحللات روا نبود واز مستفرغات قوی ترک نمایند واز اغذیه
مولد سودا پرهیز نمایند وشراب بنوشند والنطاکی گوید که در رمد سوداوی اولاً تنقیه بشربت سناء موزون با افتیمون نمایند بعده شیاف ماميثا بکار برند ونوعی از رمد است
که با آن صداع وخشکی وضعف بصر باشد واین از فرط یبس بود وعلاجش ترطیب است مطلقاً واز کلام طبری مستفاد میگردد که نوعی از رمد است که از انصباب صفرای
محترق بر ملتحمه یا دیگر طبقات حادث شود وبسبب حدت ماده وحرارت خود یبس وجفاف وتحلل ولاغری پیدا کند وآنرا رمد یابس گویند وآن بدترین انواع
رمد وعسر العلاج ست وعلامتش رویت جفاف وضمور ست در ملتحمه وغور ویبس وخشونت جفنین وسرخی ملتحمه احیاناً وحمرت اجفان ودرد وعروض صداع در اکثر
وعلاجش اجتناب از استفراغ فصد ومسهل ست مطلقاً واختیار ترطیب وتبرید وپرهیز از لحوم واشیای حاره واقتصار بر مزوره ماش وآب باقلا بروغن بادام
ودر صورت ظهور سرخی در [illegible] لزوم ماء الشعیر واستعمال آبزن واستنشاق روغن بنفشه وکدو وتضمید سر بماست شیر بز که بانفحه بزغاله بسته باشند بعد
تعلیف بز بکاسنی وگیاهای تر تازه وتسعیط بشیر دختران یک جزو وآب عصی الراعی وآب برگ بزرقطونا وآب جرادهٔ کدو همه مروق کرده یک جزو وروغن
کدو یا نیلوفر یا بنفشه یکنیم جزو در شیشه جنبانیده بعد استنشاق بآب گرم وانصباب او بر سر وحفظ سر از هوای بارد نمایند وبقول رطب مثل کاسنی وبرگ خشخاش
وکاهو وبقله یمانی وبقله مبارک واسفاناخ بخورانند وبشرط احتمال مزاج شرب شیر خر وماء الشعیر ودر آخر تقطیر شیاف ابیض ساده نافع واین قسم رمد باکتحال کم
احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود وهرگاه مزاج مریض سوداوی باشد ودر دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد وزمانی کثیر ثابت ماند ودرین مرض

چیزی بہتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آبزن و حمام باعتدال و سفر تر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز فرمایند این علت و گاہی بحقنہ مرطب مثل ماء الشعیر مطبوخ لعناب و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیہ درین علت سمک رضراضی ست

علاج رمد ریحی

شیرہ بادیان شیرہ تخم کشوث با گلقند عسلی بدہند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان ہر یک ہفت ماشہ انیسون چہار ماشہ بابونہ بادرنجبویہ ملوہ ہر یک نہ ماشہ گلقند چہار تولہ و غذا شوربای بچہ مرغ بنان تنک دہند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونہ اکلیل الملک مرزنجوش صعتر سداب ملوہ قنطوریون بلیلہ ہر یک یک تولہ بر چشم ریزند و سبوس گندم و جاورس دارزان و سمسم و پنبہ دانہ و سبوس نخود و نمک لاہوری تکمید کنند و بحمام نشانند و بعصیر و مامیثا و اکلیل الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل بنہند برگ قنب و سنبل الطیب ہر یک سہ ماشہ یادہ کہ قرص ساختہ بر چشم بستہ شود و زردچوب سہ ماشہ آمیختہ در ماہی تابہ بروغن زرد گاوی بریان کردہ بر رفادہ نہادہ نیمگرم بعصابہ بہ بندند فی الفور تسکین درد و دفع سرخی نماید و یا این ضماد کہ قوی تر از انست استعمال آرند برگ قنب یک نیم تولہ مامیران چینی زعفران ہر یک سہ ماشہ مغز بادام تلخ ہفت عدد حیا بالسم ہر یک پنج ماشہ قرص ساختہ بروغن بریان نمودہ بر چشم بندند و مجمرہ ناری پیش سر نہادن عظیم الاثر ست و ہمچنین خوردن جوارش مصطگی مرکب علوی خان و این معجون ایشان کہ در طریفل و ریاح بغایت مفید ست تخم گاوزبان شش تولہ بادیان بالاشب در آب دو نیم رطل خیسانیدہ صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیدہ صاف نمودہ پس مویز منقی پنج تولہ انداختہ بجوشانند کہ چہارم حصہ بماند صاف نمودہ با نبات نیم آثار و شربت انار پانزدہ تولہ بقوام آرند و زرنباد طویل درونج زرنباد قاقلہ ہر یک شش ماشہ عود مصطگی بسفائج زنجبیل ہر یک نہ ماشہ کوفتہ بیختہ عنبر اشہب نہ سرخ در عرق کیوڑہ حل نمودہ در قوام مذکور بیامیزند شربتی از شش ماشہ تا یک تولہ بعرق بادیان ہفت تولہ و املاح و چند ستر و شیاف نافع است و ملح سلیمانی بی عدیل ست و گویند کہ اول اشیاف مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعدہ بشیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان یکی یا دو میل از شیاف ابیض بکار برند یا بر بخار طبیخ کاہ گندم و مرزنجوش و بابونہ و اکلیل الملک و شبت و صعتر و اذخر و پودینہ مفرد و مرکب انکباب با آب آن نطول و بثقل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم کہ بران شراب ریختہ باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع ست و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب است بالجملہ معالجہ او بنطولات و تکمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس انفع است و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگرچہ فی الحال تسکین بخشد لیکن بعد ساعت ہیجان درد بشدت زیادہ از اول بنابر منع ریح از تحلل بخشد چنانچہ جالینوس گفتہ کہ ضرر نماید از استعمال افیون ہنگامیکہ وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا کہ باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت نماید بلکہ درین استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق است و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیہ بلغم نمایند و منفخات ترک کنند و از امتلای معدہ پرہیز باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصہ نزلہ حار و بارد کہ در فصل نزلہ مسطور گردید نوع نزلہ تشخیص نمودہ تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزلہ حار آنچہ در رمد حار گذشت و در نزلہ بارد ہرچہ در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار کہ با سرخی چشم و سرفہ و رنگینی قارورہ باشد خمیرہ خشخاش شش ماشہ ہمراہ شیرہ عناب لعاب بہدانہ شربت بنفشہ بدہند و شب یکانی برشتہ افیون در آب لیمو پختہ و قدری آب داخل کردہ بر چشم ضماد نمایند و اگر با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرہ کاہو شش ماشہ شیرہ کشنیز خشک چہار ماشہ بنا نیم تولہ کنند باز و منضج صفرا خبازی چہار ماشہ کشنیز خشک شش ماشہ تخم خیارین کوفتہ شش ماشہ عوض عنب الثعلب گل سرخ ہستہ تخم کاسنی گلقند افزودہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید داخل کردہ دہند و مضمضہ لعاب اسپغول یک تولہ آب عنب الثعلب تازہ دہ تولہ نیمگرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن بادام چہار ماشہ افزودہ مسہل دہند و غرغرہ بزر البنج کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ کنند باز فوفل چھالیہ صندل سرخ کوفتہ ہر یک چہار ماشہ عوض بزر البنج نمایند باز حب ایارج تنقیہ دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اکثر

دو سه دست بنرمی و ریاح اجابت شوند منضج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند و برای درد گوش
سرکه و روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد و مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه [illegible] ماشه نبات [illegible]
قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند در منع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول است و شیافات نافع جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده [illegible]
انزروت باریک سائیده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد رمد [illegible] نوشته و اگر از [illegible] چشم [illegible] بجهت [illegible] جوشانده
نزله حار و ضماد افیون زعفران پهٹکری مرداسنگ با آب سوده [illegible] رمد نزلی بارد اول [illegible] استفراغ [illegible] مسهل [illegible] حب ایارج [illegible] تنقیه دماغ نمایند
جهت تعدیل مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علوی خان [illegible] اطریفل [illegible] انطاکی [illegible] دهند و بعد تنقیه [illegible] باقی [illegible]
بناگوش ابتر کنند و با آهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز [illegible] مدمله اندمال سازند و [illegible] منفعت تمام [illegible]
عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و معجون اسطوخودوس یک ماشه کوکنار چهار سرخ سائیده در اطریفل کشنیزی یک توله آمیخته همراه عرق عنب الثعلب بخورند
بعده بادیان گاؤزبان پرسیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی [illegible] برای حفظ نوازل [illegible] چشم
متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای نضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره یا آب گرم [illegible] دهند و در [illegible] ملطفی [illegible] و سبل رطب یا پهٹکری [illegible]
گیرو قرنفل با آب کشنیز سبز سوده ضماد سازند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران [illegible] پوست هلیله زرد اسطوخودوس [illegible] پرسیاوشان
هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یک نیم توله داخل کرده می نوشانند و دوام اطریفل و شیشا مفید است و اگر حب هلیله زرد
و حب النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک سه ماشه در آب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب است و کذا هلیله سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش هر یک
دو درم حضض مکی یک مثقال مغره یکدرم در آب کوکنار سوده نیم گرم بکار برند اسکندر گفته که سیلان بسوی چشم و نوازل کثرت نماید از تحریک راس [illegible] منع کنند
و حمام حار نمایند و سر را با آب گرم و سرد ترتبه کنند و از [illegible] روغن بر سر نیز منع نمایند و رازی گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند [illegible] ابتلا بود
و در مرض تنزیه مبتلا باشد حمام نیکوست و اگر در مدت تنزیه بود در حمام و شرب شراب خطر عظیم است و صواب آنست که حمام و شراب [illegible] تقلیل غذا [illegible]
استعمال کنند و انطاکی گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جز شراب سرشته منع [illegible] نوازلات کند و کذا [illegible] آس و اکلیل
و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقا و سویدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته
بر پیشانی مجرب من است و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل و یا برگ او که در بیخ جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم راس ذرور کنند که [illegible]
نزول نوازل بسوی چشم است و کذا ضماد پوست [illegible] باریک [illegible] سائیده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم است و کذا ضماد زرده یا قلع [illegible]
سوده بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار آمیخته و ادویه مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکما [illegible] نقل کرده [illegible]
زعفران است بر جبهه و پلک و کذا غبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطگی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر [illegible] سائیده بر خرقه کتان نهاده بر پیشانی از
صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزر قطونا و عنب الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصاره لبلاب بسویق و کذا باقلای مقشر مضغ کرده
بر جبین و بزر البنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون با ادویه مانع انصباب آمیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصاره بادروج و کذا فوفل و صندل و گل سرخ
با قلع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصاره بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق با آب [illegible] خشک حل کرده و کذا [illegible] و کذا انزروت و کذا ثمر کرم بری سوده
بسویق آمیخته و کذا آب برگ با خیوط یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ [illegible] پخته و کذا پوست مطبوخ [illegible] و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر کندر مفرد و مجموع
و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی با آب تیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس [illegible] پوست [illegible] سفیدی بیضه لت کرده
بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا حنا و کشنیز سبز و کذا عصاره گلنار و کذا آرد جو با آب بنات [illegible] یا آب مطبوخ بزر البنج سرشته
و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصاره مامیثا با آب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا حجر [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] رطوبت [illegible]

وکذا حضض مکی **واکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب الثعلب و اگر بآن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی بآب کماة و یا دخان کندر و یا لبسد و یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیهٔ بدن **وتناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول مواد است

علاج رمد مرکب

و عام است که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و برهمین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی برآورند بالجمله علاج رمد مرکب عسر درست و صواب دران آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر مسهل واحد اخراج می یابند سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متغیر بعضی ازان از بعض ست پس اگر ماده مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و خلطے دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیر یکه در قول ایلاقی مذکور شد برگیرند و ایضاً در ماده مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می کنند و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می کنند و گاهی درهمین نسخه شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ مغز بادام می افزایند و یا اطریفل کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می کنند و رسوت گیرو پاره بهتکری افیون زعفران در آب کشنیز سبز سوده ضماد می نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده با اطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد با حول بود اسطوخودوس پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده با اطریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیرهٔ خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیله مربی سرشته یا با اطریفل کشنیزی سرشته همراه شیرهٔ عناب عرق شاهتره نبات یا شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا اسبغول پاشیده بدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه با اطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب دهند و اگر رمد با طحال بود بعد فصد سر رواز جانب طحال عناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیرهٔ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون منڈی نیز در رمد مرکب مفید ست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چهار ماشه زرد چوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمر هندی قدری سائیده در پوٹلی بسته اندر آب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطره کنند نافع بود و ایضاً لودھ پھٹکری بریان هر یک شش ماشه جوز بوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیرو افیون سپیاری چهالیه هر یک ماشه هلدی چهار ماشه باریک سائیده حب بسته دارند و بآب سائیده در چشم کشند که نافع درد چشم ست و بابت شاه صاحب نافع رمد ایست که دار هلد پھٹکری هلدی هلیله زرد هلیله سیاه هر یک شش ماشه زعفران افیون هر یک یکماشه حب بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تهوتهه یک سرخ مصری پھٹکری افیون هر یک یکماشه برگ نیم برگ ببول هر یک دو نیم عدد برگ املی سه عدد دکھرل منوده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضے اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر یک یکماشه نیله تهوتهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب سائیده اندسیل در چشم کشند و اگر خشک شود باز بآب بیندازند دو وقت صبح و شام استعمال نمایند برائے آشوب چشم و درد مجرب نوشته اند و گویند که در سه روز فائده کلی بخشد و ضماد پھٹکری خام زنجبیل گیرو زرد چوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه بآب کوکنار سرشته نیز نافع رمد ست و کذلک برائے رمد و سرخی پھٹکری بریان لودھ رسوت گیرو پاره زرد چوب هر یکماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بدستهٔ آهنی حل نموده نیم گرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لودھ رسوت پھٹکری مردا سنگ سپیده سیاه هر یک دو ماشه هلدی کوکنار هر واحد یکماشه افیون نیله تهوتهه هر واحد بقدر نخود بآب سائیده گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب فکائی ست

علاج

علاج وردینج

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده اند وجالینوس یک مرتبه از امراض جفن ومرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد وردینج گردد تدبیرش از فصد وحجامت واستفراغ وغیره مثل رمد حار است وگویند که اول فصد باسلیق کنند وخون وافر باید گرفت وفصد مکرر نمایند واگر مریض کودک باشد حجامت پس سر یا بین الکتفین وچسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کند وگاهی محتاج بقطع شریان میگردد وآب انار با شربت بنفشه یا آب تمر هندی وشیرهٔ تخم خرفه ولعاب اسپغول با شربت بنفشه وشربت انار بدهند وبماش مقشر واسفاناخ وکدو غذا سازند وادویهٔ مسکن حدت وحرارت وطین مغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حل کرده در چشم بچکانند واگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند ودر هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار برند واسپغول مضروب با آب کاسنی وآب کشنیز سبز وآب خرفه وآب حی العالم بر چشم ضماد کنند وتا روز سوم همین تدبیر بعمل آرند بعد ازان مطبوخ هلیله وتمر هندی وخیارشنبر وشربت ورد مکرر استفراغ نمایند وبعده بنگرند اگر التزاق جفن ورمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند وشیاف ابیض ساده بسفیدهٔ تخم مرغ وشیر زنان گداخته در چشم بچکانند وعصابه بر بندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار وهر بار که ذرور مذکور بکار برند چشم را بالعصابه بر بندند وتا ذرور خوب در چشم متحلل نگردد نکشایند وبعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند وباز ذرور پاشیده بدستور اول بعمل آرند وبعد از کشادن عصابه چشم را بمیلی که قدری پنبه بران پیچیده باشند باهستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در ذرور مذکور انزروت مدبر دو جزو ونشاسته یک جزو باشد ویا دویه که دران قبض وتحلیل باشد مثل حضض وصبر واقاقیا وشیاف مامیثا با آب کاسنی وآب عنب الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند وپر حذر باشند که هیچ یکی ازین ادویه قبل از تنقیه واستفراغ مستعمل نشود واگر با وجود این تدابیر درد وجع تسکینی حاصل نگردد شیاف ابیض افیونی با دو حبه حلبه ترکرده بچکانند وبآبیکه دران اکلیل وحلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند وگل سرخ چهار درم اکلیل الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته با آب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان در آب عنب الثعلب ترکرده ضماد نمایند واگر درد شدت کند وساکن نگردد دو پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته در آب کشنیز سبز وزردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند واگر سبب درد انصباب مادهٔ حار از سر باشد با وجود ضمادهٔ مذکوره سویق شعیر بآب خرفه یا آب حی العالم یا آب بارتنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند ویا بزرقطونا با آب عنب الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره سرشته ومانند آن هرچه مبرد وقابض باشد وبسبب آن تقویت جبهه ومنع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند وچون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض وشیاف ابیض بکار برند وبعد از تسکین درد وتحلیل ورم ورفع سرخی بذرور صفر صغیر وشیاف احمر لین دست باید برد ومریض را در حمام داخل کنند وبآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک تکمید چشم نمایند واگر بقیه غلظ ازان باقی ماند ذرور صفر کبیر وشیاف احمر حاد استعمال کنند وبلحوم طیور وجدی وحمل غذا سازند وعشا ترک نمایند وبعد غذا خواب نکنند پس هرگاه چشم خوب پاک گردد وورم تحلیل پذیرد بکحل رمادی اکتحال سازند واجفان را بشیاف احمر لین حک کنند واگر در اجفان تخفیف حاصل نشود حک او بشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان است **اقوال بعض حذاق** ابن جانس گفته که زردی بیضه وشهد او در آمیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر وردینج صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند وکذا برگ گل سرخ باریک سائیده برگ انگور وزردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد وبر قطعهٔ کتان کشیده بر وردینج گذارند که فی الحال مسکن وجع است وزعفران سائیده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردینج عجیب است **شیخ الرئیس** میفرماید که وردینج اگر از ورم حار باشد واز جمیع وجوه استفراغ بدن وعروق سر وحجامت کرده شود ومثل شیاف ابیض از روادعات ومثل عصارات لین بارد استعمال کنند واضمده از خارج مثل زعفران چهار درم وبرگ کشنیز سبز پانزده درم واکلیل الملک بست وپنج درم زردهٔ بیضه سه عدد ونان سپیده پانزده درم ورب انگور ترکرده آمیزند ومانند مرهم ساخته بکار برند ووقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامیزند وطلای مامیثا وحضض وصبر نیز مفید بود وانچه مجرب است سفیدهٔ بیضهٔ مرغ وشحم خرس است که از هر دو مثل مرهم ساخته وبر پارچه گذاشته بر چشم نهند وکذا گل سرخ ورب انگور ترکرده با زردهٔ بیضه سائیده بر چشم گذارند وهرگاه درد ساکن شد کمی زعفران مسحوق در شیر زنان وآب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند وباید که در وردینج بعلاجات خارجی مشغول شوند وبتقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت حال محتمل باشد

ودرورد ینج موجع منقرح اکتحال بانزروت وزعفران وشیاف مامیثا وافیون مساوی باریک سائیده مجرب کحالین ست واگر وردینج بعد از رمد غلیظ بارده باشد
با یارجات البته استفراغ نمایند ولعابات لین ودر آب کزبره مطبوخ او گرفته استعمال کنند وبیاست که آب عنب الثعلب منزوع می نمایند وگاهی مرو زعفران می افزایند
ابوالحسن سعید دمشقی مینویسد که سبب او یا ماده دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند ویا ماده صفراوی حاد باشد وبر ورم دموی الم شدید
حمرت وورا کثر التقاق پلک وخروج دم رقیق از ان دلالت کند وبر صفراوی بقلت ورم وشدت حرقت وحکه وصفرت رنگ استدلال نمایند وتدبیر نوع اول
فصد ست اگر ممکن باشد والا حجامت واگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعه او کنند واصلاح غذای او نمایند وزردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند و
شیر در چشم بدوشند وتا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند ودر روز چهارم ذرور ملکایا بعمل آرند وهرگاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند وآرد جو وعدس
وپوست انار وگل سرخ کوفته بیخته در آب وروغن گل پخته بر پلک ضماد کنند وهرگاه مرض انحطاط پذیرد ذرور صفر استعمال نمایند و علاج نوع ثانی
باستفراغ اگر ممکن باشد وباصلاح غذا کنند وبعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده بر چشم نهند تا انحطاط مرض وبعد از ان در آخر ذرور
صفر بعمل آرند وپلک را اسفل سیاه بشیاف لین واحمر بجا برند الانطاکی گوید که وردینج غالباً باطفال عارض شود بسبب فرط رطوبت واکثر از ماده خون افتد
واز سودا حادث نشود اما گاه در حدوث او از صفرا وبلغم اختلاف ست واصح آنست که از بلغم نیز حادث شود وسببش فرط امتلاست که سبب انفجار رگ
یا ضعف شقاق او رنگ او اصلی او که مفرد ست یا مرکب شناخته میشود وعلاجش آنست که مبادرت بفصد نمایند ودر اطفال شرط زنند ودر اطفال
شرط زنند بعد آنکه مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصلاً حکماً بلکه وردینج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد والا
از مجربات وران بپه خرس بسفیدی بیضه ست وانزروت بزعفران وشیر زنان شمر وعند شدت التهاب نهادن لعاب بهدانه بگلاب وحضض هندی
جائز ست ودروقع مواد بمثل افیون وگل سرخ وزعفران ازخارج طلا کنند و گیلانی مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض آنست که ذرور صفر
صفر بپاشند وشیافات احمر لین بکار برند بعد فصد وحجامت واگر مریض مدرک باشد دوای مسهل بنوشانند وبصبر وحضض شیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند
وبآب مطبوخ بابونه واکلیل الملک ومرزنجوش تکمید نمایند وتلطیف غذا بمزورات وبچه مرغ ومانند آن سازند واین شیاف وردینج نفع کامل نماید اگر در آب عصی الراعی
حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیداب ارزیز مغسول حشیشه معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا کهربا گل قبرسی
خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده بارچه بیز کرده بگیرند حضض یک درم وافیون خالص دو دانگ وهر دو
در شیر دختران حل کرده ادویه مذکوره آمیخته شیاف سازند بقدر عدس سازند ودر سفیده بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف
بعد استفراغ بفصد در یک روز وردینج را زائل کند واین ذرور نافع ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یک نیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یک درم
ریوند چینی نیم درم افیون دو دانگ باریک سائیده دو سه دفعه بپزند ودر چشم پاشیده بر بندند وبعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند واعاده ذرور وقت خواب
کنند وبعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند وضماد در وردینج آنست بگیرند جوز السرو پوست پسته
رطب وعدس مقشر هر واحد یک درم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند واندک روغن گل چکانیده مثل مرهم سازند
ووقت خواب بر چشم ضماد نمایند وصبح جدا کنند واگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد وبا نشاسته وصمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را در یک روز زائل
کند واگر موافق مزاج چشم افتد وگاهی بادی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می آرند بعضی گفته اند علاج وردینج بعد از فصد
قیفال وحجامت وتنقیه بطبیخ هلیله وقرص بنفشه اقتصار بمزورات وترک امتلا ونظر بسوی چیزهای براق واقتصار بچکانیدن شیر در چشم ست در سه روز اول وبعد از آن
طلا نمودن حضض وعصاره مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه وسفیده تخم مرغ واکلیل الملک باندکی زعفران چون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذرور ملکایا
بپاشند ودر آخر امر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آن را العلاج قرحه رازی گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد وبکشادن چشم قادر نبود واگر چه در آن
قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران درم الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک سائیده نمایند که در آن مضرت بقروح هم نیست و این

و دوای وردینج است **و بقول ایلاقی** شیاف وردی ابیض مخصوص بوردینج است و هرگاه ورم کم شود شیاف وردی اصفر استعمال کنند **و گویند** که اگر بزرالورد را با ادویهٔ مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل رمد و چشم و وردینج مجرب صاحب بقائی است و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی با آب لیمو بر آتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند بر رمد و وردینج اطفال مجرب است و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب است و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد علاج رمد بلغمی نمایند و ذریرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گوید نوعی از رمد غریب نادرست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و بادی سرخی و ورم در چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست که مریض جلد رأس خود را چنان دریابد که گویا میسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجرد است بر بدن و تحلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوی راس که از ان غشای خارج قحف بنا بر احتقان بخارات و حرارات متألم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال باو متألم گردد و رطوبات چشم سخونت و جفاف و تشنج پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر دختران یا زنیکه علف او از حشائش رطب لا سیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقاً و ازدیاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و چوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و بالک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماء الشعیر الحم و تناول فواکه رطب مجمود و احتقان بماء الشعیر مضروب با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض بانتها رسد باب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب و منزل قشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال باکحال سود مند نیست مگر شیاف و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفید است و گاه این کحل نفع می بخشد مروارید ناسفته یک درم سرطان نهری خشک کرده طباشیر سفید هر یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری از ان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد از ان باب نیم گرم چشم را بشویند **و نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تیرش و فصل کمنه پلک خواهد آمد **و جالینوس** و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی ست که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ خلطی از اخلاط و این حادث میگردد از تغیر مزاج دماغ خصوصاً بطن مقدم آن بحدیکه متلون میگردد نور خارج از ان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضیه یا رطوبت جلیدیه است که متغیر میگردد رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردند و بعضی اوقات دون بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده می بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی الحقیقت آن قسمیست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد **و رمد** که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام باب گرم و انکباب بمیاه محلله حاره است **و رمد** که از سردی معده بارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد و این با سوء هضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرهٔ بارده بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذا است **و گاهی** رمد حادث میگردد در زنان از سردی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارده از ان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حقنه های حاره حادهٔ متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بخور حاره و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب تر ست **و این شش** قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و وردینج جمله دوازده قسم را جالینوس و سیامر ذکر کرده و بعض متاخرین از بقراط و سکندر نقل کرده اند که نوعی از رمد ست که آن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پیوست از انها جدا میشود و بعد از ان یک جفن بجفن دیگر می چسپد و اسباب و علامات و علاج آن

در التصاق جفن مسطور گردد و هیچ نوع از انواع رمد استعمال روغن جایز نیست گردین نوع و رمد که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قمور مسطور گردد بعون الله الغفور

انتفاخ ملتحمه یعنی برآمدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم بارد ست که با خارش بهم رسد و حق آنست که مادهٔ ورم در جرم عضو سرایت میکند و مادهٔ انتفاخ در خلل عضوی در آید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع است ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عارض شده یا بتدریج و بی ثقل ست یا با ثقل و از انگشت غمز کرده معلوم کنند که نرم ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی میماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بے ثقل بود و قبل از ان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیهٔ ماق رود بود و بیشتر بمشایخ و در زمان تابستان واقع شود انتفاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و با ثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعد غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و با دمعه و هیجان درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در یک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و در دو سه روز ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل الملک بر پلک طلا کنند و در روز چهارم ذرور اصفر صغیر یا شیاف احمر لین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران با آب عنب الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و با بخار آب که اندران بابونه اکلیل الملک مرزنجوش و نجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل آرند و در ابتدا ادویهٔ مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می برند استعمال نمایند و آسفنج با آب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند و بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیهٔ مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مولد بلغم و منجر و فواکه رطب و کثرت غذا پرهیزند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیمگرم و تضمید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن با آب نیمگرم نیز درین نوع مفید ست و در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا غرغره با خیارشنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عسلی آمیزند و اطریفل کبیر و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه شیاف احمر لین یا ذرور صفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل الملک شیاف مامیثا با آب عنب الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط با نمک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل الملک صعتر مرزنجوش تمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور صفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد کنند زیرا که صبر از انحدار ماده بسوی چشم منع و محلل مادهٔ موجوده نیز هست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویهٔ قابض در اوایل هیچ استعمال نکنند و در مائی بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک سه ماشه گلقند چهار تولہ و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تحلیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل الملک با آب بادیان تازه ضماد سازند و شیاف دینار جون در چشم کشند و در سوداوی بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیه سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمر لین و ذرور اصفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص است بعمل آرند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد با ضافهٔ زعفران دو نیم ماشه طلا یا ساخته اکتحال و مطبوخ آن کذا شیاف اسود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تعطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تعطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم النفع ست

الشتر

بدانکه لفظ شتر را بچند معنی اطلاق می کنند یکی برگشتن مده تحتانی دوم برگشتهٔ پلک و این هر دو جداجدا مذکور شوند سوم آنکه چشم بحالتی شبیه بحالت الاحتقان شود و ملتحمه سرخ و گنده شود و با صره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخانی غبار آلوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم الحجم و ثقیل و بطی الحرکت و سایه دار چشم خارش کند

هرگاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسد کیفیتیست زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش العلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون مع الهلیلجات یا ایارجین بسفوف ملاحوره کنند و لوغاذیا با آب افتیمون سقوداً نموده بعد ازان تنقیه سر بحب قوقایا و حب صبر با آب گاؤزبان نافع و غرغره بمثل ایارج فیقرا و حب شبیار و حب موبیج و عاقرقرحا و فودنج و اصل السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفائج و افتیمون و صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و دور کمند در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند چهارم آنکه بنیادوق و غیر آن گویند که آن نوعی رمد یابس مزمن است که دران حکه نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت است بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی المقدور و عناب یک رطل تمر هندی ده درم ترنجبین بست درم عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یک رطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بشیر چشم را تا آنکه دوا عمل نماید لیس چشم را صاف نمایند و بعد ازان برود ساذی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش چشم است و بعض متاخرین انقیحم از فوع سیل چشم

جسارت ملتحمه

و آن سختی است که چشم را مع جفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی چرک و رمص عارض شود و بدان سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این را رمد یابس گویند و سبب او خلط غلیظ یابس است و بیشتر این مرض اصحاب امزجه یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد **علاج** برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان برآورده در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر بمالند و اگر حاجت بود تنقیه بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و غاریقون باشد و بحب ایارج نمایند و ماء الجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و زرده بیض استعمال کنند بعد به اصفر صغیر لین بشیاف احمر لین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید بآب گرم و آبیکه دران ادویه مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند **و ایضاً** بنفشه و بابونه هر یک یک نیم توله جوشانیده سر بجار آن دارند و اطلیه محلله لینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل الملک و آب عنب الثعلب و زرده تخم مرغ و روغن بنفشه یا روغن گل که دران پیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل الملک و عنب الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیه سرد پرهیز نمایند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویه اشکاف آور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول بآب حلبه و اکلیل الملک و تخم خطمی و تخم کتان و بعد تکمید بدان با اسفنج یا پنبه تر کرده نیز مفید است و تعطیل سر بآب نیمگرم نیز سود مند و هرچه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل آرند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکة العین یعنی خارش چشم

دیاوی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و باریش گردد و سببش رطوبت شوریست و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن آب تیره بفعل عارض **علاج** چشم و روی بآب گرم بشویند و جسنت بر قصب بمالند و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی با تخم آن کوفته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم انار دانه مقشر یعنی دو شاب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضه مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کندر محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یک توله جوشانیده مع آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف است و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابد است و اکتحال بحکاکه اسرب حکاک بر قصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم بآب طبیخ عدس در اکثر کفایت میکند و ناوس مس در ظرف جست ساییده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجمل خان است و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض چشم است و از اشیای شور و تیز پرهیز ند و هرچه در سلاق و حکه اجفان و جرب خواهد آمد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حسب مذهب

یا حب ایارج کنند و ماء الجبن دہند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفید ست بعدہ غرغرہ سکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در آخر شیاف احمر حاد و ذرور صفر کبیر استعمال سازند و ادویہ افتک آور چون باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل و ارفلفل نوشادر ہر کدام یک درم زعفران چہار درم حضض شش درم سنبل الطیب چہار درم کافور یک دانگ بغایت سودمند ست و صبر حضض مکی پوست ہلیلہ زرد شیاف ماميثا مساوی سودہ در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونہ و اکلیل الملک و اندکی نمک سازند و تا بحمام کنند و روغن گل یا بنفشہ بر سر مالند و ضماد بابونہ و اکلیل الملک و عنب الثعلب و کاسنی تازہ یا روغن گل و اندکی سرکہ نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب کہ دران سماق خیسانیدہ صاف کردہ باشند نافع و اگر از قرنفل یک درم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سودہ بآب شیاف ساختہ بآب سرد حل کردہ در چشم چکانند حکۃ الملتحمہ را نافع بود و کذا برگ نیب فلفل سیاہ و سفید و برنگ کابلی مقشر تخبیل ہلیلہ بلیلہ آملہ نمک لاہوری اصل السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سودہ بشیر بزبارہ دو شیدہ سرشتہ شیاف ساختہ در سایہ خشک نمودہ بروغن گاو سودہ اکتحال نمودن در ازالہ حکۃ الملتحمہ و تقویت بصر مجرب الاطباء ہند ست و شیاف زعفران نیز نافع و دوام اعتدال و چرب مثل لحم حلوا و نان صاف و از فواکہ انجیر و انگور و مویز خورند و در خارش و سرخی چشم کہ از بوی بغل میشود فلفل سیاہ دو نیم عدد برگ نیب دو نیم عدد و گل دیگر آن کہ سرخ باشد بقدر ماشہ در چوب بانس در کاسہ حبشی خوب حل کنند کہ سیاہ شود و اندک در چشم کشند و کذا زہرہ ماہی روہو خشک کردہ وزن یک دمڑی شورہ قلمی پاؤ سیر سرد و راخوب صلایہ کردہ اکتحال نمودن جہت خارش و آشوب چشم کہ از بوی بغل بہم رسد معمول و مجرب صاحب بقائی است

طرفہ

و آن نقطہ سرخ است کہ در سفیدی چشم افتد و گاہی در آخر بہ تیرگی و سیاہی گراید سبب شدت امتلا و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربہ چشم ست کہ رگہا بشگافد یا آواز بلند و صرفہ قوی و حرکت عنیف مثل قی شدید کہ دہن رگی بکشاید و گاہی طرفہ بہ شور و دمل و قرحہ مودی میشود و فراخ میگردد و اکثر صاحبان امزجہ حارہ و صبیان را در ربیع و بلدان حارہ عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچہ پر کلان بکنند و خونی کہ بہ بیخ پر ظاہر شود و ہنوز گرم باشد در چشم کشند سہ مرتبہ ہر روز تا سہ روز و تقطیر خون شقشقین و فاختہ و دستان و خون بازوی لبط و مرغابی نیز مفید ست و اگر خون از پر ظاہر نگردد زیر بال این طیور رگ پر رگ تفحص نمودہ بہ تیغ حجامی خون از ان رگ گرفتہ گرما گرم بچکانند و نیز پنبہ بدان خون تر کردہ بالای چشم یک ساعت ببندند و اگر خواہند قدری گل ارمنی یا گیرو یا قیمولیا در آب گرم حل کردہ در خون آمیختہ و یک قطرہ در چشم چکانند و در انتہا محللات مثل کندر و مرداسنگ و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیدہ نوشتہ کہ بعد تقطیر خون کبوتر یا فاختہ با گل ارمنی و در انتہا آب طبیخ اکلیل الملک و لعاب حلبہ مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سودہ بشیر زنان در چشم چکانند و موی سوختہ برگ عنب الثعلب پنیر تازہ و اندکی نمک لاہوری سائیدہ بر چشم ضماد کنند و در ذخیرہ صبر و سرکہ عوض پنیر ست یا با اکلیل الملک یا دم الاخوین و اصل السوس یا زعفران و عدس مقشر یا روغن گل و زردہ تخم مرغ ضماد نمایند و طبیخ صعتر و اکلیل و زوفا و انکباب نمایند و اسفنج یا پنبہ تر کردہ تکمید چشم کنند و عصابہ بر بندند و اگر شقشقین کوفتہ در صرہ بستہ بآب گرم تر کردہ تکمید نمایند در جاذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاء الاسقام ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کردہ از خاکستر پاک نمودہ شراب بران پاشیدہ بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفہ در عمل یک دو بار زائل شود و اگر سرکہ عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب اقم ست و انکباب بر سرکہ بگلاب مساوی جوشانیدہ و تکمید بدان نیز سریع الابراست و ضماد از گل بنفشہ و تخم کاہو و کشنیز سبز و مکوہ ہر یک سہ ماشہ مغز حضض ہر یک چہار ماشہ نافع و انطاکی گوید کہ تخم از مثل ضربہ باشد و ہمان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیرہ خاییدہ نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا ہدہد و غیر آن اول فصد قیفال کنند پس رگ گوشہ چشم کشانید اگر امرار متمادی گردد و الا اسہال بہ نقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمر ہندی کفایت کند و لعاب حلبہ یا بہدانہ بگلاب چکانند و تجربہ کہ حل خون نماید مثل آرد باقلا و ترلم یا خمیر بآب صفصاف سرشتہ ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفہ مجرب ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و انچہ تحلیل آن کنند و بصر را تیز گرداند و مجرب ست این ست کہ طباشیر و روغن بنفشہ سعوط کنند و کذا اقطور روغن گل بسرکہ و کذا اسفند روس بشیر زنان بر سنگ سائیدہ چکانیدن مجرب ست و چون دارچینی یک جزو کرکم نیم جزو نانخواہ سدس جزو بسایند و ہر روز دو درم بخورند و از ان اکتحال نمایند دوای نکوست و ہم او گوید کہ در اول چکانیدن شیر زنان

بروغن گل مجرب ست وکذا آب دهن صائم که مجرب سعیدی ست وبعده زیره ونمک وفندق بدهان خائیده ودر پارچه فشرده آب آنرا التقطیر نمایند خصوصاً
اگر بسبب رگ گرد وود طرفه کهنه تبخیر بسرگین گاو وکندر مساوی وکشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع وترب واکلیل هر دو پخته ضماد کنند و فیلغریوس گفته
که طرفه اگر قریب العهد منتشر باشد باید که تکمید با آب نمک وضماد آرد باقلا وتسکین نمایند واگر زائل نشود آب ترب چکانند وپوست ترب ونوشادر منقی وقدری
سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند وقطور نوشادر یا نمک لاهوری در آب ساده یا آب ترب حل کرده وکندر سوده دران آمیخته نیز در طرفه کهنه مفید بوده شیاف
دینار جون بسیار نافع است وشیاف احمر لین وشیاف کندر وشیاف زعفران وغیره در طرفه که دران سنگ مقناطیس است وشیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ
داخل است هم نافع واگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر واحمر در خون بال کبوتر یا آب کشنیز سبز چکانند ویا از زرنیخ سرخ وکندر ومرداسنگ وگل مختوم ساحق
وسفیداب بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته با آب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند ویا زرنیخ اصفر انزروت هر واحد یک جزو حجر فلفل نیم جزو سائیده بلعاب حلبه شیاف ساخته
اکتحال نمایند وتقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت مامیران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب ست واکتحال فلفل یک درم دارچینی
نیم درم کرکم یکجا آنگ مثل غبار سائیده وکذا اشنان اول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد ویا زرنیخ احمر سوده در آب انداخته حرکت دهند وبگذارند تا نشین گردد
پس آب صاف گرفته نیم گرم کرده در چشم چکانند وگاهی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب وکذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه وکذا اشنان سوخته
ومویز تازه وپوست ترب وهمچنین تضمید بسرگین کراث ویا زرنب جوش کرده سائیده بعمل می آرند و ایضاً از ادویه مفرده مفید طرفه اکتحال زهره کبک مرارة
آسفته سوده وکذا لعاب تخم کتان ولعاب حلبه نیم گرم و تقطیر گلاب وشیر دختران وکذا ایرسا در آب تر کرده تا حل شود صاف نموده وکذا انار ترش با تخم او کوفته آب او
فشرده با اندکی شهد پخته تا قوام آید طلا گردد وکذا صبر محلول در آب گرم وکذا عصاره حی العالم وکذا شیر دختران بگل ارمنی وکذا مای الجبن وکذا دم الاخوین محلول در آب وکذا عصارهٔ
کرفس و ضماد موی پشم سوده بعسل واگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده وکذا فوتنج نهری کوفته مع انجبه وکذا اسفیداج بیضه مع روغن گل وشراب بعوقا لوده وکذا زوفای خشک
بشراب پخته وکذا لعاب تخم کتان وحلبه وکذا بابونه پخته وکذا زرده بیضه مسلوق بروغن گل آمیخته وکذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته وکذا زردی بیضه مسلوق باکلیل الملک
مسحوق وکذا ملبوس ست وبرای طرفه قوی خرمن سیاه ضماد خردل یک جزو انجیر دو جزو سوده پخته وتقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران وضماد خاکستر مطبوخ در
شراب یا اکتحال نانخواه وزوفای خشک بشیر گاو نافع ست وتقطیر خون جوزهٔ مرغ در طرفه مزمن وباد رم نیز مفید واگر حلبه با آب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال
نمایند طرفه را مفید بود واگر با بیله با آب حلبه سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن وسر ممتلی از خون باشد ومزاج متحمل بود وطاقت باشد
فصد نمایند خصوصاً قیفال یا طرفه وجع در چشم بهم رسانیده سبب ضربه ولطمه وغیره آن از اکحل واگر امتلاء در سر تنها باشد از قیفال واگر مانعی از فصد باشد حجامت بین الکتفین نمایند
واگر امتلاء از اخلاط دیگر باشد مسهل ایارج وحب شبیار تا تنقیه بدن وسر نمایند واگر متحمل گردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله وحقنها وشیافات کنند که
جذب ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند وادویه موضعیه استعمال کنند و ایضاً انچه که سبب قوی باشد اول فصد سر رو نمایند وحجامت پس سر کنند ومسهل
صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند وایارجات استعمال کنند که بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیه دماغ با ایارج وحب شبیار مضائقه ندارد وحقنه لغایت مفید است
وشیاف احمر لین در شیر زنان سوده کشند واز اکلیل واصل السوس بنفشه گل بنفشه دم الاخوین عدس مقشر زعفران مکوه هر یک سه ماشه زردی بیضه مرغ وروغن گل
سرشته ضماد کنند واگر باقی ماند زرد زنگ چشم بپاشند وبعد مسهل برگ زیتون حنا هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه نیم ودو گرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند واین ذرور
سهل النفع را مفید ست وخصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید آید برگ مکوه تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول بسد هر واحد نا سفته نیلی که زرگران جلا
نقره بان میکنند مامیران چینی خضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوره در سنگ سماق صلایه کنند علی الاتصال پس و دارائی سفره که
سفت باشد گذرانیده بکار برند وگویند که هرگاه بعد استفراغ وفصد بادویه مذکوره اداست نمودند وازان نجات حاصل نشد بر نقره ومیان هر دو شانه حجامت نمایند و شفا حاصل
مسطور است که بنقره حجامت کنند پس اشنان اخضر وسماق مالح در آب سرکه وقدری روغن گل جوشانند صاحب طرفه چشم گشاده بران انکباب نماید که فی الحال طرفه
زائل شود وغذا درین مرض مزوره ماش مع مغز بادام سازند واز اغذیه قوی مثل گوشت مرغ وشراب شیرینی پرهیز کنند و طرفه که بادرد بود وبعد فصد وتقطیر شیر ولعاب [illegible]

و یا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیم گرم و بدانچه در ضربه چشم خواهد آمد تسکین درد نماید و اگر بورم چشم انجامد و بادی رمد عارض شود بسبب انصباب ماده بعد فصد
شیاف ابیض و سفیده بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره که در علاج رمد حار گذشت معمول آرند و با ضماد ها که در [illegible] کنند و بعد
زوال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود ناخواه در چشم قطور کنند و بر پرده بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و با آب ریاحین مانند بابونه
و اکلیل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خرق واقع شود نیره و نمک خائیده در پارچه انداخته
آب او قطور کنند و پنبه را بسفیده بیضه مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بنهایت سودمند است و اگر با وی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسبب
مقبضات مثل سنبل و زعفران مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و از ان طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج
باخراج آن چیز افتد پس اگر ریزه کاه باریک باشد بمیل برآورند یا خرقه کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آن چیز مخفی بود و از بر داشتن پلک
بالا ظاهر گردد و آنچه از غبار و غیره باشد کشادن چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کند و اگر بسبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج
کنند بالجمله در علاج طرفه تهمل نکنند که چون منجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقرح میشود

ودقه

و آن بثور صلب مستدیره سرخ یا سفید است که در ملتحمه پدید آید و اکثر یکی باشد و مدق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی گرد اگرد حلقه سیاهی چشم دانه خرد کثیر العدد
مثل دانه مروارید ظاهر شود و این مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان دموی سرخی
آن مائل به تیرگی و بلغمی سفیدی انست و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر ماده کائن از انست پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذا القیاس و این
مرض سلیم است تا وقتیکه خرق ملتحمه ننماید و خرق آن نادر بود و سببش [illegible] است و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ بود بلکه یا
و غلط مواد از اسباب مادی انست و قلت تنقیه و پوشیده داشتن چشم بسیار مع افاته گردانیدن خواب بر روی سبب عظیم انست **علاج** اگر سبب خفیف بود
رفاده بگلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی است و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلاً بفصد در بثور سرخ دموی و بمسهل صفرا و آشامیدن
و آب تمر هندی و ماء الفرع بشربت ورد یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا از مزورات دهند و دیگر مسطفیات و تلطیف تدبیر و در بثره سفید بلغمی بمسهل بلغم و
حب ایارج و کذا غاریقون یا اوریالی و در سوداوی بطبیخ افتیمون و یا نقوع اشتیوان انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض [illegible]
کشند و بعد از ان ملکا یا تنها و یا در وردی و یا زعفرانی پس ذرور مخلطا بار بکار برند و حکیم علی مینویسد که بعد تنقیه مامیران چینی یک دانگ و نیم گل سرخ دو درم
شیاف مامیثا سهر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران سر کدام یک دانگ باریک سائیده با آب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر زنان
سائیده اکتحال نمایند و بر چشم رفاده مورب به بندند و بعده باهستگی کشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب الثعلب باریک سائیده
در [illegible] بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند بعده آب عنب الثعلب سبز مروق و شیر دختران و سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران خر کنند بهتر
باشد جمله را در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانند که تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها یا در شیر مذکور قطوره گلاب زعفران نافع بود و در
بثره سفید بلغمی شیاف احمر لین و لاکن شیاف کندر بکار برند و اگر [illegible] مصطکی و عود نهند بعده لعاب حلبه با ندک صبر چکانند و در سوداوی اولا شیاف
ابار کشند و کحل با آب بادیان که در ان اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد به بخار آبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک باشند ان جوشانیده
باشند انکباب نمایند و افسنتین را کوفته با مقیح مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد تجربه و ریک شربت حب ایارج بخورند
و پنج روز صبر کرده فصد قیفال کشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال یا قی یا رعاف نباشد بعده اکتحال بشیاف احمر لین محلول با آب بادیان کنند اگر مزاج
متحمل این باشد و رفاده بگلاب تر کرده بندند و شب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که [illegible] هر گاه ودقه منع نشود و [illegible] باقی ماند توتیای هندی
و کحل اصفهانی و اقلیمیا [illegible] و خاکستر طرفا سائیده بجهت [illegible] اکتحال نمایند که [illegible] و تقویت طبقه و منع ودقه او شود کنند و گویند که بعد از زمان طول مدت ادویه تیز چون باسلیقون

و احمر حاد و مانند آن بچشم کشند و هرگاه ماده بهم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کند رو شیاف زبار بسفیدی بیضه بعمل آرند و وقت خواب ضماد اوراق مذکوره مع اسبغول بروغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این ست که بعد تنقیه بدن و سر نواحی چشم و تلطیف غذا اکحلیل و بشن ملکا یا شیاف احمر لین و تطلیل تا بیلد در ان علیها اکلیل الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه با اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف تقیه صلابت باشد خاصه در نوع سرخ پس تقدیم بچیزی می کنند که در ان اندک سوع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض از زرعی بغیر افیون و هرگاه امر طول کشد شیاف [illegible] بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت [illegible] نافع ست آنچه ورق را نفع کند پوست بیضه مغسول با [illegible] نافع است

توثه ملتحمه

و آن گوشتی نرم سرخ ست که بر ملتحمه پیدا آید و اکثر قریب موق اکبر افتد و عروق سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقب جروح یا قروح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التیام علاج اول فصد سر نمایند و مسهل بدفعات دهند و بعد تنقیه بمچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره ذکاب خائیده چند بار بچکانند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم نهند بعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرورست

سبل

و آن پرده ایست شبیه بدخان که از انتفاخ و انتساج رگهای باریک سرخ بر چشم ظاهر شود و اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر بصاحبان امزجه رطبه و صبیان در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان رطبه عارض میشود و مثل رمد متعدی میگردد و بقول رازی سبل علتیست عسر البرء مزمن که آنرا کمال انقاد برء نیست و سببش امتلای عروق چشم ست از خون غلیظ فاسد و بخارات کثیف و ماده او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنا بر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد بدان امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از علت متواتر و ضربان بن چشم و وجع آکال خالی نبود و اگر بادی کاریح رطوبت نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پرده سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد علاج فصد سر نمایند بعده رگ پیشانی و گوشه چشم کشایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع ست و ارسال علق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد نضج مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور تنقیه کنند بعده غراغر منقی دماغ بعمل آرند و وقت شب حب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید ست و گویند که درین باب مطبوخ افتیمون رابع غاریقون منفعت کثیر ست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع ست و بعد تنقیه اجتناب از اغذیه غلیظه و منجره بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است آنرا پس [illegible] کنند یکدرم صبر چهار دانگ مر مکی دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده با آب مرزنجوش سرشته بقدر عدس حب بسته هر صبح یک حب بشیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیدن و یا مر و صبر و زعفران و کندش و بوره مساوی با آب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ بروغن بنفشه سعوط کردن و کذا القصب الذریره گل سرخ کوفته مساوی بوزن مذکور [illegible] بعمل آوردن مفید ست و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال مطبوخ افتیمون لازم دارند و تقویت چشم بعطورات مسخنه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل رقیق شیاف [illegible] و در سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون بعمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع ست و تضمید و اکتحال شیاف احمر لین و ابیض [illegible] و درین باب مجرب مولف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ [illegible] آب برگ گوبهی هر یک نیم پاو ادویه کوفته بیخته در کاسه رویین انداخته با دسته چوب نیب که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیافها بسته نگهدارند و یک شیاف بآب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کرهای آهنی بدسته آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب بسته بکار برند بهتر باید [illegible] و در هندی نیز معمولست هنگامیکه ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و نگهدارند [illegible] پس صاف کرده [illegible]

خشک نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب ست و اکتحال برادهٔ مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل مادی باہل او ماء قشیشا از مجربات بوعلی سینا ست و اگر برادهٔ نحاس را یکشبانه روز در بول کودک تر کرده باب برگ مورد ابقر سرشته و اصل السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند جهت تنقیه نافع و آنجا که خارش و پیچ ده باشد انزروت ده درم صمغ عربی هر واحد یکدرم نبات چهار چند و نیم نبات طباشیر و سماق چهار چند نبات بگلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف سماق کشند و از ادویه مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف ابیض که دوای مقناطیس ست و شیاف شب و جلنار و روغن که دران صابون است و حب هندی و حب سیر و حب رمد و کحل سبل مجرب ذکاء الله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف وجع الاذن و شیاف دهنهٔ فرنگ و شیاف یاسلین و کاجلا و کحل الجواهر و اغبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید ست و نسخهای اینها در رمد و ظفره و اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکور اند و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نمک اندرانی و عصارهٔ حصرم خشک کرده و صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب را نیست و از ادویه مفرده تناول و اکتحال جوز بوا و افیمون و کباث و قرنفل و شراب سارون و سعوط عصارهٔ قثاء الحمار و شیر زنان و با شونیز بروغن بادام تلخ و یا رته باب مرزنجوش که عجیب است و یا شحم حنظل باب مذکور چند بار و اکتحال بحجر مهاة و کذا زفت و کذا عصارهٔ بقلة حمقا و عصارهٔ قثاء الحمار سرد و خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا انزروت مربی بشیر نسبه هفت بار خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل ست و کذا تخم بابلیه سوده بعسل و کذا قلقطار نافع سبل است و اختلاط حماض اترج و یا زنگار و یا نمک یا مشک در ادویه سبل مقوی فعل آنهاست و بعضی مجربین مینویسند که اگر زنگار در شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذلک اکتحال زعفران توبال حدید مساوی و نوشادر سدس آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل مزمن ست از جهت تحلیل مادهٔ آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که سنگ بصری و هلیله کلان باب شمینه در چشم کشیدن مفید است و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع ست و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد آن رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و بترطیب دماغ کوشند بدستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکتحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل باختصه هلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت در وبا شد این شیاف اسود بکار برند سفیداب پنجدرم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یکدرم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده باب شیاف سازند و عند الحاجة در چشم کشند و کافور و افیون بیویند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند با دویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور صفر صغیر بکار برند و بعد از ان اطر حما لیقان و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل عزیزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده بست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل رمد حار عارض شود و پیچ دارد و سر درد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و اضمده بارده استعمال نکنند و بتنقیه سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال شیاف شیخ مغسول قناعت ورزند و زردهٔ تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکار نکنند و ایضا تا که رمد زائل نگردد از ادویه حاد احتراز نمایند و دوائیکه در رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است و اگر با خارش شدید بود و پیچ نیز مثل سماق فقط یا باندکی انزروت و صمغ نیست و بقول محمد زکریا لعاد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و حلوا و اجتناب از شراب و شکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال بشیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه بطبیخ افتیمون درین مرض می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیه بدن بدستکاری هوشیار رجوع نمایند که باهن قطع کند و بقول بعضی شیاف قلقند بنسخهٔ حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که دران قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی میکند و از نقطهٔ آن بحدید بی نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورهٔ ماش بمغز بادام و شهد و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و هر آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار و دخان و سرنگون کردن و طعام های بخار انگیز که در آن سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذا های غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید و غیره

ولبنیات وحلویات خوردن اجتناب نمایند واز استعمال روغن واضمده برسر وکذا از سعوط ونطول قبل از تنقیه بقول حنین واستعمال ادویهٔ حاره در ابتدا حذر کنند وایضاً از مدرات احتراز کنند وباید که بالین صاحب این علت بلند دارند واز خواب بر قفا منع نمایند وقسمی دیگر از سبل ست که بقول حاذق آنرا کنه گویند وآن در کتب مسطور رشد **وانطاکی** گوید که ابتدا بفصد کنند ولزوم تلیین نمایند بعد از ان غلیظ را لقطه کنند ودر رقیق وما بقی از کشوط الکحال حاده مثل باسلیقون وبرود ونقاشین وروشنا یا کفایت کنند واگر از حدت الکحال تغیر در دماغ پیدا شود ونوشت انصباب ماده باشد تقویت آن نمایند وتلطیف الکحال کنند وبرذور در ابیض اقتصار ورزند واز مجربات سریعه در این محل مؤلف من ست عصارهٔ خرفه خشک عصارهٔ قثاء الحمار خشک هر واحد جزو انیسون قرنفل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بخته درسرکه اندران پوست بیضهٔ ماکیان خوب جوشانیده دیدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند بعده صاف کرده اگر خواهند تقطیهٔ ادویه بر زنند واگر خواهند تر کنند وهر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از ان صاف کرده جزو اند واین از اسرار مخزونه است وصاحب این مرض در حمام ناشتا داخل شود ودر ان اطالت نکند وفصد رگ پیشانی وتقلیل شم وسعوط وحرکت وقرب آفتاب وآتش کند **ذکر بعض ادویهٔ هندیه نافع سبل** پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله پوست درخت نیب گلوی سبز چرائته تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منڈی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند وپانزده روز استعمال نمایند ویا صندل سرخ پٹول بتر پوست نیب دار هلد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بالنسه هر یک دو دو دام کٹکی سه دام مغز فلوس چهار دام چرائته تلخ یک نیم دام زنجبیل گلو هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دو دام در سه یا دو آب بجوشانند تا نیم یا دو باند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند تا چهار ده روز بعمل آرند واگر برگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم با آب سائیده پوٹلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بچشم بگرداند وقدری در چشم قطره کنند نیز برای بادسبل مفید بود وچوڑی سبز رنگ یک دام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل وظفره وبیاض را نافع ست ویا جیک گوش النسان بشهد آمیخته شیاف بسته نگاه دارند وبآب سائیده در چشم کشند ویا مغز تخم بیدانجیر یک عدد نبات یک مثقال انزروت مدبر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند ویا در چشم کشند ودر اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه ریسباسه هر یک یک مثقال ایلیوه کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بخته بآب حب بقدر رینه فروبندند وهر روز یکی با کم از ان فرو برند ویا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در آوند مسی نگهدارند ووقت حاجت بچشم کشند ویا صندل سرخ یک توله پهٹکری بریان ساوی آن کوفته بخته بآب گهیکوار سائیده حب بندند ویک حب بآب سائیده طلا کنند هر دو وقت واندک در چشم کشند ویا مغز مسند رپهل مغز تخم چیچه مغز تخم کهرنی مغز تخم بلیله هلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق ونزول الماء را نیز نافع است ویا آب برگ نیب ارهر آب برگ سرس هر یک یک دام صاف کرده در ظرف بے قلعی از چوب نیب که در ان فلوس نصب کرده باشند بده عدد آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند وسائیده در چشم کشند که ورم چشم وناخنه ودمعه را نیز مفید ویا دار فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یک بار ودر میان یک میل در چشم کشند که بیاض وناخنه را هم ببرد

ظفره یعنی ناخنه

وآن زیادتی ست بر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتدا کند وگاهی از موق اصغر ویا از هر دو ویا از فوق ویا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند واکثر تا بحدیکه رسیده همانجا بایستد وغلیظ شود وباشد که از انجا هم متجاوز گردد وحدقه را بپوشاند وبصارت باطل سازد وناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نبا شد رقیق وسفید بیرون غشا بود ومانع بصارت نشود واین نوع بسبل مشابهت تمام دارد وفرق میانها آنست که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید ودر اعم وقت بسیار عروق باشد وظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل وایضاً ناخنه گاهی نرم وگاهی سخت وگاهی سفید رقیق میباشد ودر این سهل العلاج اند وگاهی صلب سرخ غلیظ وگاهی تیره رنگ میباشد واین عسر العلاج اند وبقول نفیس وپولس بعضے از ان با ملتحمه ملتزق بود واین بصعوبت منکشط گردد وبعضے بادی متحد باشد واین محتاج بسلخ نیست وسبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه لزجه حاصله در دماغ ست که در انجا جمع شود وبقول ارسطاطالیس ماده ظفره سفید رقیق فضله دمویه وماده کمد فضله سوداویه

و مادهٔ زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی ست بالجمله چون مادهٔ آن غلیظ یابس ست لهذا اکثر عروض آن با مرضهٔ یابسه کحول و در خریف وبلدان یابسه بیشتر باشد
علاج فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند و بعد نضج تنقیه از مسهل حب ایارج نمایند
و غذا نخود آب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و عدس و ماهی و فواکه تر و بقول و کرنب
و پیاز و سیر و غیره و ادویه منجره و از طعام غیر وقت آن و عشا پرهیز کنند و منع تجره با طریفل و تلیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویهٔ حاده مثل شیاف قیصر
و اخضر و دینارجون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و به رفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرحه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم پیدا شود
تا اصلاح ماده استعمال ننمایند و شیاف ابیض سود که در سبل گذشت بتسکین نمایند و **ایضاً** اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم رسوت دو نیم درم افیون سه ربع درم
مرصافی یک درم و ربع با آب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بخار آب گرم بسر فرود آرند بعد
ازان باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر به سالغایت باریک سائیده و یا کنند سائیده بچشم بریزند و ازاله ناخنه از مجربات حکیم علی ست
و اگر کندر بگلاب یا آب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و نشادر گرفته در آب سائیده بچشم کشیدن از مجربات بعضی اطباست و اکتحال
شهد خام مع نمک یا نوشادر مع نمک و یا چرک گوش آدمی بشهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال بهتگری و نوشادر مساوی سوده یا شوره دران افزوده نیز عجیب ست و
از نمک لاهوری یا نوشادر مثل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فائده تمام دارد و قلقدیس ... سوخته و مهرهٔ بزر مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب
شیخ الرئیس ست و یا قلقند و نوشادر هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته بشیر لب کسیه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب ست و در نسخه قانون نمک لاهوری
عوض نوشادر ست و یا آس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر هر یک جزو یا کالبسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج سرشش جز و قلقدیس چهار جزو
سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار آتش هر واحد یک درم زعفران دو درم بشهد بیخته ادویه را استعمال آرند
و اگر کندر زعفران هر یک یکدرم زنجبیل سرخ نیم درم شیاف ساخته بآب کشنیز تازه بکشند هم بلیله دو سرمه سنگ بصری هر یک یکدرم نبات سفید پهتکری هر یک پنج درم
نمک لاهوری نیم ماشه باریک سائیده دو وقت در چشم کشیدن نیز مفید ست و اگر نبات جاکسو و پهتکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شورهٔ قلمی هشت درم
با آب لیمو سحق کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب دار چینی دار فلفل هر واحد یک دام برگ نیب شش درم کوفته بیخته
در بول گوساله شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گهونگچی سفید
هر یک یکماشه سنگ بصری دو ماشه سرمه سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد بدستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید ست و **ایضاً** اقوال اهل هند گره
زرد چوب سطبر و در میان خمیر نان گندم نهاده وصل کرده بپختن و زرد چوب برآورده با پهتکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه ست و کذا بیخ آک با آب سائیده در چشم کشیدن و
یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ سنگهره سفید در آب سائیده در چشم کشند و شیاف اسود که شیاف و بیخ نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که دران گل کتیره و مغز تخم
کهرنی و این کحل که بجهت ناخنه تجربه حکیم ذکاء الله خان رسیده نیز درین باب از مجربات راقم ست نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یک تولہ تخم سرس فلفل گرد هر واحد
دوازده عدد توتیای سبز و سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ لیسکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب شهد زکریاست و برود حصرم و حب رسد
و حب که سبل را نافع ست و دوائی که ضعف بصر را هم مفید و ذرور ظفره و ذرور که بجربه نیز سودمند و شیاف بهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دهنج فرنگ و شیاف عجیب و
کحل مفید سبل و ضعف بصر بهمه ناخنه را مفید و اکثر این نسخها در مرهم و بیاض چشم مذکور ست و **فیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب اهدب و یابس باشد باید که تکمید بآب نمک
نمایند و استعمال ضماد آرد باقلا و نشتین و زوفا و فودنج و پوست ترب و مویز منقی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد بانجیر فربیکوست و **الطاکی** گوید که علاج ظفره مثل
علاج سبل ست و کذا باقی احکام آن و آب آس که دران صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و مر و سیعه و قطران بمساوی و مثل نصفه یکی ازان هر واحد
از شب و زنگار حدیدی و ملح سخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب ست و **ایضاً** از ادویهٔ نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس و یا نمک
اندرانی و یا اصل السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بعسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کرم بری در نمعه قلبته سوخته سائیده

بعسل آمیخته و یا پشک موش سوده بعسل و یا صدای حدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش با سه پوست و تخم دوا نه گرفته آتش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد و یا قلقدیس یک جزو و نمک اندرانی یک جزو صمغ عربی نیم جزو و یا آبگینه و دار شیشی خیسانیده باشند شیاف ساخته بقطره و در شیر امقیه و یا حجر حبشی یا اثمد و دم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن بنفشه بقطره غضار چینی آمیخته و یا شب یمانی و یا سقمونیا و ورق خطاطیف هر دو مساوی و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و سقمونیا و زنجبیل سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل ان نمک سوخته و یا مس سوخته و یا ابطارون و یا دخان کندر یا دخان مر و یا دخان میعه و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب ست و یا دار چینی سوخته و مثل ا ن نمک یا ابلیوس زردی بیضه یا تخم بلیله ست و طلای نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سائیده بقطره در روز و شب چند بار و قطور آبگینه و زنگ کندر سوده و ساخته شده باشد بقطره و کذا شیر زنان و کندر نیم گرم و کذا زنجبیل سرخ محلول با آب در روز و شب چند بار و کذا صبر با آب حل کرده بقطرات هم مفید ست و گویند که شیاف قلقند نافع غلیظ را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله فضول غلیظ تا نشد غلیظ قطع او با آهن ست بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه دوران غشای کیسه حاصل نمیشود و لیرا از قطع زیره و نمک خائیده آب دهن در چشم چکانند بعده بهر تسکین سوزش زرده بیضه مرغ و روغن گل پشت چشم نهند و بعد سه روز با سلیقون و شیافی و غیره کشند تا بقیه ماده مستاصل گردد و نوعی از ظفره غریب ست که بطانه او از طرف ملتحمه و ظهاره او از صلبیه مے رویه قطع او مخدث کرده ست علاجش بادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع ست و مجرب الشست که زنجبیل سرخ جینی بگیر گرفته غضارت او دو کنند و بار یک سائیده روغن گاو آمیخته با هم بسایند و از میل گرفته رابچکانند مدام هر روز چند بار که از این رقیق شده زائل گردد و الاشادنج یک توله صمغ عربی مس سوخته هر واحد شش ماشه قلقطار سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک سائیده در آب بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سفید افیون اجزای شیاف قیصر نیز بهتر ست

بیاض یعنی سفیدی که بسیاهی چشم افتد

و آن سه قسم ست یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا سحاب و غمام و اثر گویند و بهندی جالا نامند دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلق و گل چشم خوانند و بهندی پهولی گویند و سوم غلیظ تر از ان و یا خوباشد و آنرا بهندی تلینت نامند و بعضے میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود در قرنیه از بثور و قروح که قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنه آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده زست بواسطه وقوع خطا در علاج رمد و یا انصباب ماده بباعث شقیقه و صداع شدید و بجهت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم ست یکی آنکه بعد قرحه و قروح ظاهر شود بسبب طول انطباق پلک و انصباب فضول رمد بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگرچه درانجا قرحه نبا شد و این سبب معالجه بد و تا لم طبقات قرنیه انطباق افتد سوم آنکه عقب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود بسبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول آن بیرون اندازد و این مرض در صبیان سهل البرئت و در کهول عسر البرء و بیاض که بعد اندمال قرحه چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اندمال زائل نمیشود علاج بعد ازاله سبب موجب در بیاض رقیق ادویه جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و پیچال کنجشک و شخ عرق و مروارید و خاکستر صدف و ماهیران چینی و آبنوس و روغن و قسط بحر یا سوخته و پشک موش و مراره تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت انجیل آنرا و چکانیدن عصاره گل شقائق النعمان نیز بیاض رقیق را بالغ النفع ست و کذا عصاره قنطوریون دقیق بعسل در چشم کشیدن و یا شیدن سنگ بصری در چشم مدبر نیم سوده در چشم و همچنین چکانیدن آب نباح در آب هر روز دو سه قطره و کذا کف دریا بالبحر و از مروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده بر بیاض پاشیدن مفید و استعمال شیاف گوزن یا شیر عورت یا شیر برگ مرس سائیده و کذا بیخ درخت اسپر کنه برسنگ سائیده و همچنین مغز تخم توری تلخ بر روغن گنجد سائیده و یا بیخ درخت بادنجان با آب سائیده و یا کفته در آب سائیده و یا نبات مساوی سوده جهر ادویه مفید ست و گویند که نبات خانه زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا با مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ سوخته و یا نوشادر بعض نمک آمیخته و یا خون پاژدی بچوزه مرغ و یا مروارید و مرجان سوخته اندزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه مرغ بعسل یا سرگین خطاطیف پوست بیضه و نمک و شکر بعسل مساوی در چشم کشیدن مجرب ست و نقوع آلو که مقطر باشد مجرب بلاشک ست و کذا اکتحال شاخ گوزن فرنگی و مغز شیخ و نبات مجرب بقوت ست و طلی کنند

دیستن خانہا یافتہ شود کہ فتیلہ پختہ در ساختن و ازالۂ بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت ست و در استعمال سایر گرہہای فی کہنہ است باضافۂ شکر یا در خرم صغیر
داخل کردہ استعمال کبد خطاف با عسل سرشتہ و یا کبد خطاف خشک نمودہ ازان شیاف ساختہ بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت ست و سرگین کبوتر
یا سرگین خطاف در شہد خام سودہ و کذا پوست بیضۂ مرغ مکلس و نبات ہر دو مساوی آزمودۂ صاحب ذخیرہ است **و بقول شیخ** قدرے از میران یک جزو نانخواہ
دو ثلث جزو نیز سفید بودہ قوی ازان اکتحال انزروت شکر طبرزد زبد البحر زراوند بورہ ارمنی ست بیاض را در ابتدا زائل سازد و یا عصارۂ بادیان و شہد مصفی
مساوی باہم آمیختہ در ظرف مسی نہادہ اکتحال نمایند و **ایضاً** اکتحال بعرضب تنہا یا مع مسحوق نیا و مس سوختہ یا مع نمک لاہوری بریان شدید النفع است و قوی تر از ان
سرگین خطاف بشہد یا عسل و ذیل سام ابرص ست کہ صبح و شام اکتحال نمایند و آنچہ معتدل ست شیخ محرق مع سرطان بحری و اقلیمیای ذہبی ست
و صاحب ادویہ می نویسد کہ اگر پنیر مایۂ خرگوش و اندکی مشک خالص سودہ اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و ما العسل باندکی سندروس سیاہ
تا فع ست و ذرور زبد البحر انزروت شکر سرخ ہر واحد یک جزو بورۂ ارمنی ربع جزو نیز سفید و قوی ست و شورۂ قلمی پنجدرم نبات یک ماشہ سائیدہ در چشم کشیدن
قلع بیاض می کند و ست و اکتحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای ہندی و نبات سفید مساوی باریک سودہ مفید ست یا زجاج
بورۂ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضہ کہ ازان بچہ بیرون آمدہ باشد شستہ مساوی باریک سائیدہ و بجر یختہ ذرور سازند و اگر بورۂ ارمنی و دعن ....
سائیدہ صبح و شام اکتحال نمایند بیاض را کہ و غیرہ عادث شود زائل گرداند و کذا بورۂ ارمنی یکجزو عسل سہ جزو خوب باہم آمیختہ در چشم کشیدن مفید **و اطبای ہند**
گویند کہ اکتحال بیخ کنتای کلان با آب لیمو سائیدہ در ازالۂ بیاض و کدورت بصر مجرب و از اسرار ست و اگر در آب بار کنتائی و برگ آک پارچہ سفید ہفت بار تر کردہ
در سایہ خشک نمودہ وقت حاجت ازان پارچہ قدری بآب تر کردہ در چشم کشند دافع بیوۂ چشم است و افیون پھٹکری بریان ہر یک یکماشہ لونگ یکعدد در شیر برگ آک
و شیر برگ سرس ہر یک دو تولہ در کٹورۂ پھول از سیپاری حل کردہ یک میل ازان در چشم کشیدن برای بیاض کہ بعد رمد افتد مجرب استاد مغفور ست و اگر شخصے ادرک
و نقل آن بیرون انداختہ بیاض را بعد انکباب بر آب گرم زبان ساعتی بلیسد بعدہ چشم را بہ بندد و چند روز باین نوع عمل کند در ازالۂ بیاض رقیق مجرب ست و کذا نبات
یا نمک خائیدہ لیسیدن خواہ اکتحال آن ساختن نافع **و از جملۂ ادویۂ مفردۂ یونانیہ اکتحال** بسد و یا آبنوس بشکر مساوی و یا بول العسل در ظرف مسی جوشانیدہ
تا غلیظ گردد و یا خاکستر لحم حلزون و یا لقطہ و یا حیات شکم خشک کردہ سودہ و یا زبل حرذون و یا کبریت مخلوط بزراج و سرکہ و یا خنفسی محرق سودہ و یا مرد اسنگ عسجی
با آب شقائق النعمان حل کردہ و یا قیشور سوختہ و یا پوست عقیق و یا حنظل قوقاو یا بلور مسحوق مغسول و یا مشک یا کاسنی بری یا خیرآن یا گل آن و یا عظام سرطان مع
سوختہ و یا مرو دراج مساوی سودہ بیختہ و یا استخوان سرطان سوختہ زجاج محرق سودہ و یا پنیر مایۂ خرگوش بعسل سرشتہ در شیر زنان حل کردہ و یا حجر اسیوس یا صمغ زیتون و یا بشکر
عشر و یا عصارۂ انا غالس و یا تہ بگلاب یا آب مرو سودہ و یا عروق صفر و یا زنگ برنگ سودہ و یا ودع محرق مغسول و یا عصارۂ تربد یا قفر الیہود و یا شیر زنان با سنبل و نبات
آمیختہ و یا پوست انار شیرین سودہ با آب گرم آمیختہ و اید و عصارۂ برگ پنج چہار روز و یا پوست بیضۂ شترمرغ و یا پوست سنگدان چند خشک کردہ و بیان سوختہ و نمک اضافہ کردہ
و یا افیون کحل خشک کردہ سائیدہ و زجاج محرق و دار فلفل آمیختہ و یا دہنہ بیخ خاص و دستہ آن شیر زن یکقطرہ سرکہ یکقطرہ عسل حل کردہ و یا عصارۂ فراسیون و یا خصیتین
کلنگ و لحم و خرو عقاب و زبد البحر و شکر مساوی سودہ عصارۂ تمام و یا گل بہار خشک کردہ سائیدہ و یا گل مختوم و یا زہرہ محرق مخلوط بعسل یا مغز خشتہ بطیلیسہ یا طلیخ اطراف قادر برگ ادہ و یا
حب القلقل بعسل آمیختہ و یا عصارۂ لوف و یا نمک یا تاب خنزیر و یا عاج و یا سندروس و شبنم برگ قصب بہ سنگ ساید دافع بیاض ست و جملہ زہرہا خصوصاً زہرۂ قنفذ و کبک و کلب الماء و کفتار و
خروس در ظرف نقرہ نہادہ و سلحفاۃ و ماہو و سمان سفید و کذا زہرہ کبک مردار یا سفتہ مساوی و اندکی مشک سائیدہ سود مند ست **و در بیاض غلیظ و مزمن** ادویہ قوی تر
مثل سنبل سبوحق و نوشادر و نطرون و زنجار بکار برند و کحل یا عین و مبنا با مجرب بلا تخلف و ہموارہ معمول مؤلف ست و شیاف اخضر و شیاف بیاض حکیم اصل خان و
توتیا مغناطیس کہ در ظفرہ گذشت و ذرور مسک و ذرور صحیح خرم صغیر و کبیر حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب انجح و ذرور ہندی و شیاف اسود و شیاف مسیح الاذن و شیاف
دہنج و نرگس و ابیض و سودہ و برود حصرم و برود جالینوسی و شیاف نبطی و کحل بقراطی و کحل صابون کہ از حافظ عنایت اللہ بحکیم شریف خان رسیدہ و کحل ارسطو ماس
و مطلقطیقان مع طرفہ ا طیفون ہمہ سودمند ست و ہمچنین اکتحال بقطران و مس سوختہ از ہر دو شیاف ساختہ و کذا شیاف قرن ایل مع شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی بری

و آبنوس و سنگ کرک و شقائق النعمان مساوی الشبنم کہ بر برگ قصب افتد سرشتہ شیاف سازند و خشک کردہ و شبنم قصب سائیدہ اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدیست
و اکتحال زراوند مدحرج و شیرزق و نبات مساوی سودہ نیز مجرب نوشتہ و اکتحال ما میران شنج و مرداسنج مساوی شیاف ساختہ نیز برای بیاض خائر سفید کذا دروی
شنج سرطان بحری ہر واحد یکجز و زبد البحر نیم جز صمغ عربی و توتیای ہندی ہر یک نیم جز و سائیدہ نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانہ الایچی خرد سرمہ سنگ بصری مغز تخم سرس
پھٹکری شیشہ کہ در آئینہ نصب میکنند ہر واحد یکدام خرمہرہ زرد ہشت عدد باریک سائیدہ در چشم کشند برای پھلی و ناخنہ و دھند مجرب رسیدہ و کذا نبات سفید چہار درم سنگ بصری
دو درم شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفتہ یک مثقال مشک خالص یک مثقال کوفتہ بیختہ شیاف ساختہ وقت حاجت بآب سائیدہ اندک بمیل
بالای سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب ست و قرنفل چہاردہ عدد و تخم سرس تخم کھرنی ہر یک ہفت عدد و شورہ قلمی نمک لاہوری ہر یک یکدرم آنبہ ہلدی دو درم
باریک سائیدہ در چشم کشیدن جہت بیاض و سبل مجرب صاحب شفائی ست و کف دریا اقلیمیای ذہبی ہر یک دو ماشہ سرمہ صفہانی یکنیم تولہ نوشادر مغسول مروارید ناسفتہ
ہر یک نیم درم سہاگہ زنگار نیلا تھوتھا پوست بیضہ مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بہتر ست ہر یک سہ نیم ماشہ نوشادر فلفل دار فلفل قرنفل سنبل الطیب ہر یک شش
سرخ ما میران چینی نمک ہندی ہر یک یکماشہ بدستور سرمہ ساختہ صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان ست و در نسخہ دیگر سرکین سوسمار آبگینہ مرجان
سرطان بحری مارقشیشای ذہبی ہر یک چہار دانگ عوض سہاگہ داخل ست و اکتحال سہاگہ بریان و پھٹکری بریان ہر واحد یکتولہ نوشادر نیم تولہ باریک سودہ
نیز جالہ و پھلی و دھند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کھرنی کوفتہ بیختہ بآب برگ سرس کھرل کردہ حب بندند و وقت حاجت بشیر عورت سائیدہ در چشم کشند گل چشم
و سبل را نافع بود و دوع و نیلا تھوتھا و دار فلفل و سنگ بصری مساوی در آب ہفت پہر کھرل کردہ حب ساختہ در چشم کشیدن نیز مفید ست کذا از بینہ دانہ روغن برآوردہ در
یکدام روغن دو دانگ کف دریا سودہ آمیختہ چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشتہ و در نسخہ مسیحی سرطان بحری سوختہ نیز داخل ست و اگر نمک معقود بول طفل بیان
کنند و بزعفران و مشک و زہرہ تمساح آمیختہ سودہ بکار برند دوازدہ البیاض اگرچہ مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب ست و سہاگہ دیارہ سنگھا سوختہ قدرے
در آب لیموں کاغذی حل کردہ در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفر ست و ایضاً ناخن فیل توتیای سبز زعفران بشیر عورت بلیغ سائیدہ در چشم کشند
و زنجبیل پھٹکری نمک لاہوری مساوی سودہ ہر روز دو سہ نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسپ و فیل مجرب صاحب تحفہ ست و دار فلفل فلفل سفید ہر یکدرم
نوشادر شامی یکدرم نرم سودہ بیختہ در چشم سہ میل کشیدن و یکساعت صبر نمودہ بآب شستہ با ثمد اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام ست و توتیای
ہندی اقلیمیای ذہبی اثمد حبہ ہلیلہ نمک اندرانی اجزای مساوی ہر یک جدا جدا بآب باران نرم سودہ جمع نمودہ اکتحال کردن در قطع بیاض و ازالہ جمیع امراض چشم از حضرت
امام محمد باقر علیہ السلام مرویست و آنچہ طبری از کحال بصرہ اخذ کردہ زجاج اخضر محرق مسحوق مغسول منخول ست باضافہ بورہ ارمنی و زبد البحر و گفتہ کہ این نوادر ست و کذا سنگی کہ از دریا
بر می آید و توبال حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبد البحر و بورہ اگر با شراب کہنہ تسقیہ نمودہ خشک کنند و سحق بلیغ نمودہ بحریر بیختہ استعمال نمایند نیز از نوادر ست و بقول
ابن حاقد و بالقی و غیرہ اگر آملہ را در آب گرم یکشبانہ روز تر کنند بعدہ دور کردہ آملہ دیگر در آن آب یکشبانہ روز بخیسانند ہمچنین سہ بار بتکرار نمودہ صاف کردہ آن آب
در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفتہ افشردہ تا ہفت روز متواتر تقطیر کنند در ازالہ بیاض قدیم و جدید نافع **و انطاکی** گوید کہ در بیاض رقیق اکحال جالیہ کفایت کنند و غیر آن
محتاج بدان بہ تنقیہ است ہرگاہ غلیظ محسوس شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویہ بکار برند و با ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند
و بہترین اکحال در ینجا باسلیقون کبیر و روشنایای کبیر و برود نقاشین و جوہری ست و از مجربات در جلای بیاض انیست کہ بزر قطونا با شکر مساوی سائیدہ در چشم کشند
و کذالک مغز بہدانہ و مغز پنبہ دانہ با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سودہ کشیدن علاج جید ست و کذا اسندروس تبریزی قصب سودہ و این کحل از تراب
من برای ازالہ بیاض از چشمہای مطلق حیوانات مجرب ست کف دریا نمک لاہوری شب یمانی مرجان بورہ ارمنی جدا جدا سوختہ ہر کدام یکجز و سرگین سوسمار سندروس
مروارید ناسفتہ بیخ نی عقیق پوست بیضہ شنج سوختہ ہر کدام نیم جز و جملہ را بآب تربہ آب عوسج و آب قصب سہ سہ بار تسقیہ دادہ بحریر بیختہ بطریق کحل استعمال نمایند و قیطران
شیاف سازند و ہنگام استعمال تبریزی قصب سودہ بکار برند و ایضاً از مجربات رطوبے است کہ دو شہد نمودہ بود و ہر کہ آب پیاز سفید بقدر یکخواہ ہفت شبہ و بعضی بیان
از تربہ و دو لا عسل را برآتش نرم گداختہ کف او بردارد و بعدہ بآب پیاز پس بآب تربہ پس بآب صعتر کہ ہر یک مثل وزن عسل باشد سہ سہ نوبت تسقیہ دادہ و قشر و آوردہ

در ظرف آبگینه نهد کحل مجرب و قطع بیاض ست چون در چشم محرور بگلاب یا شیر زنان یا شیر خر و در مبرود تنها یا با آب قصب قطور کنند و این را زاله ظلمت بصر و قرحه
و سبل و جرب و دمعه نیز کنند و این را پوشیده باید داشت که از اسرار است و کسی که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته بجوشاند تا غلیظ گردد و بدان کحل
نماید در ازاله بیاض مجرب از ذخائر ست **و گیلانی** می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیه بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد ملائمه و اطریفل صغیر
مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسخان مثل روشنائی و شیاف احمر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ناسفته بحری سرمه زعفران مساوی کوفته
بحریر بیخته بیاض بپاشند لاسیما بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مرد روزه دار **و ایضا** مسحوق نیاده درم زبد البحر بورق ثمکه هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند و اگر
کانچ چوڑی سبز یکدرم سفیدی بیجال مرغ پوست بیضه مرغ مروارید ناسفته مامیران چینی هر واحد یک مثقال زرچوبه ماشه اول کانچ را تا سه روز در کهرل با آب بسایند
و بعده مروارید انداخته تا دو روز با آب برگ سرس کهرل کنند بعد ادویه دیگر داخل کرده یکروز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب گل سرس
جوشانیده بربندند بیاض و گل چشم اگرچه از چیچک باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدرم پاچه سوخته قدری در روغن سرشف دو پهر
حل نموده اند کی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان ست و گویند که اگر زبد البحر بوره ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید مسحوق نیا مساوی باریک سائیده
بیک رطل آب یکه مامیران و وج هر یکده درم دران جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد بشسته در سایه خشک نموده مکرر بسایند همچنین آب یک کور چهار مرتبه سرشته خشک نمایند و از
بافته بیرون کرده استعمال نمایند بیاض سه روزه ادوسنی روز زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف اعجل انفع ست و
اگر بیاض را کودی باشد مامیران و اشق و مرصاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کحلیه فائده نشود و یا از استعمال
ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد ازان ادویه مذکوره بعمل آرند و اگر با بیاض سرخی چشم
و درد باشد اول الفصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و بعده ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند و قبل استعمال
دوای حاد تعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت اعنی ترک علاج نگردد و اگر احیانا در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا درد حادث
شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند **و ایضا** بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف ضرور ست
و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر وغیره استعمال کنند و بعد ازان خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه اثر آن گردد
ولیکن توقع ازاله اثر قرحه تمامه نباید داشت و همچنین توقع ازاله اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد بالکلیه زائل میگردد و کذا هر بیاض که سبب فاعل
او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سود مند نمیشود مثلا صداع و شقیقه یا داءسیکه متمکن باشد در ازاله بیاض که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت بلکه
اول بقلع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند **و باید** آنکه لازم ست که وقت استعمال
دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بکشایند یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بران کشاده دارند بیرون حمام تا رودی سرخ شود و عرق آید آنگاه دوا در چشم
استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و عدد آن در ظرفی کنند و بیان یک کف کبیر تخم حلبه و بابونه و اکلیل الملک هر یک یک کف و برگ سداب
تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد ازان بچشم حسب یا دیگر ادویه
اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر غضاریف چینی محرق مغسول در ادویه بیاض اضافه کنند و یا کبابه سوده با آب منقوع آن صاف نموده در اکحال بیاض آمیزند
و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندرانی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر او ست و باید که
اگر دوا ذرور باشد بعد استعمال چشم را غیر محکم ببندند و اگر کحل یا شاف باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سودمند نبود یا اثر قرحه باقی ماند ادویه مصبغه که
در قانون و ذخیره وغیره مذکور ست برای تغییر رنگ و مشابه لون حدقه در رفع قبح منظر بکار برند **و گاهی** از کثرت بکا در حدقه صبیان بیاض افتد و علاجش
تضمید آب عنب الثعلب بر جبهه و اجفان و استعمال ادویه خفیفه مذکوره نمایند و اکتحال بانزروت و صبر و قرودم الاخوین و سرمه و اقلیمیای فضه مساوی
کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند

نفاخات

گاهی نفاخات مائیه وبعض قشور قرنیه حادث میشود ومائیت در دو قشر از قشور اربعه قرنیه متحقق میگردد ولامحاله مختلف میباشد بحسب موضع وغور در یا رست وغائرتر از آن روی ترست وگاهی مختلف میباشد بحسب زیادتی ونقصان او در مقدار وعدد که بزرگ وکثیر العدد ویا کوچک وقلیل العدد بود وگاهی در لون مختلف که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج بخلط ست وبحسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد ویا اختلاف رنگ آن بحسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد وگاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل وسریع النفوذ وقلیل النتو از انبساط آن باشد ویا غلیظ بطی التحلیل والنفوذ وکثیر النتو از انبساط آن وگاهی در عذوبت وحدت واکالیت او مختلف میباشد وانچه در قشر اولی بود سیاه مینماید وسهل العلاج ست وانچه غائر بود ابیض محسوس میگردد وصعب ست وکثیر التاکل حادردی باشد چه بتمدید وتاکیل هر دو مولم بود وهرچند غائرتر باشد تمدید وانتشار وتاکل ووردات وبیشتر بود وانچه محاذی ثقبه باشد بصارت مضرت رساند بلکه باعث کوری ست وخصوصا هرگاه تاکل وقرحه ومادهٔ او در اکثر مالح یا حریف اکال میباشد بسبب اختلاط مائیت با مرهٔ صفرا واین علت عسر التحلیل والعلاج ست

علاج در ابتدا فصد قیفال بود استفراغ بحسب خلط غالب وتعدیل مزاج وتلطیف غذا وبعد ازان قطور شیاف ابیض غیر افیونی باندکی از شیافات محلله در چشم وچون بسیاری ازان تحلیل یافت دور نمایند از شیاف ابیض تا زائل گردد واگر تحلیل نیابد استعمال نمایند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرمکی محلول باشراب وسکنجبین وچون تنقیح گردد علاج قروح معالجه نمایند وشیح سفر ماید مادا سیکه صغیر باشد بادویه مجففه علاج کنند ودوای طین شاموس که از گل شاموس بیان سازند یک وقیه واقلیمیای مغسول وسرمهٔ مغسول هر واحد دو وقیه بال مس مغسول چهار وقیه ودر بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه صمغ چهار وقیه آب باران سوده شیاف ساخته باشند بآب حلبه استعمال نمایند وهرگاه کلان گردد بآهن علاج کنند

خشونت قرنیه یعنی درشتی که درسیاهی چشم عارض شود

واین مرض سبب سختی پوست قرنیه وانصباب خلط حاد یا شور بر قرنیه وتغیر مزاج این طبقه باستعمال ادویه حادهٔ اکاله وعلامتش آنست که هنگام پوشیدن وگشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد وبسبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید ودرشتی وناهمواری طبقه مذکوره معاینه کننده آن نیز نماید وتقدم تدابیر موجده اسباب مذکوره نیز بران گواهی دهد علاج اول مرطبات استعمال کنند باغذیه مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب بلحوم خفیف مثل شوربا جات وپاچهٔ بز وگوسفند وبیضه مرغ وفالوده وحتی المقدور شیر چند جوان اگر بان تب نباشد واشربه مرطب دماغ مثل خمیرهٔ بنفشه وشربت نیلوفر وتفریق سر بمیده وغنها مرطب ریختن آنها مع شیر بر سر وحمام وقطورات بادیان مرطبه شیر دختران لعاب اسبغول وجز آن که در علاج امراض یابس ماغی مفصل مسطور شده والیضا بهر تبدیل مزاج مرطبات مثل آب کشنیز سبز وآب مکو وآب برگ سداگلاب وبستان افروز همه ویا یکی ازینها با لعاب اسبغول در چشم چکانند وچو تنها بالشیر بسوده بنشت چشم ضماد سازند وشیر دختران هر روز بدفعات متوالیه در چشم دوشند وبعد حصول ملاست وسکون لذع اگر سببش خلط مالح یا حریف باشد مسهل صفرا دهند ودر طبیخ بنفشه گل سرخ ونیلوفر ومکوه هر یک شش ماشه سپستان شصت عدد عناب بست عدد مغز فلوس وترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند ست وبهتر آنست که ماء الجبن نوشانند وقطعهٔ اسرب بر کف دست یا بپاهی بمالند وسیاهی او باندکی روغن بنفشه در چشم کشند ولعاب بهدانه همراه کتیرا وقدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمند ست وکذا غوره بال کبوتر بچه چکانیدن مفید

نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید

وسببش درآمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث میگردد ودران علاج اول تنقیه بمسهل بلغم وحب ایارج نمایند وبعد تنقیه رفاده خرقه کتان بآب عنب الثعلب وگلاب ترکرده بر چشم نهاده بربندند وادویه محلله چون ذرور اصفر وشیاف احمر در چشم کشند وبآبهای گرم روی بشویند وبر بخار او انکباب نمایند وتلطیف غذا کنند وبر اغذیه ناشفه خفیفه مثل گوشت تیهو وتدرو وچوزه مرغ وکنجشک اقتصار ورزند واز اکثار غذا واستلاء منع نمایند واگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین آن نمایند واگر مزاج علیل بارد یا براعتدال باشد بر دهن مصطگی مع اندکی آب مطبوخ سعوط کنند که بسرعت زائل کند وچیزهای قابض مثل عین شادنج وغیره در چشم کشیدن

سنوده منخل بست و کذا کت از فلفل و ثلث درم پوست بلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یکدرم شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یک نیم درم باریک سائیده بحریرهٔ بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق دران داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بلیس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و بر فادهٔ محکم به بندند تا آنکه منوز اکل گردد

بثور عین

بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود علامتش درد و ضربان و سرخی و سفیدی چشم و کثرت اشک بود پس اگر ماده اندک و غیر حاد باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف و یا بورقی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصهٔ آن بحسب زیادتی و کمی و کثرت و قلت حرارت و موضع حصول آن چه بثره اگر بر قشر ظاهری از قشور اربعهٔ قرنیه باشد صافی و سیاه مینماید و صداع اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع و درد میباشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع و حرارت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود ردی است بعد اندمال منع بصارت میکند بخلاف آنکه محاذی ثقبه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آنست که بثره بهیئتی بر می آید گویا نقطهٔ سرخ است و رنگ قرحه در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقاً مخوف است خصوص که با وجع شدید باشد **علاج** بزودی فصد قیفال [illegible] حجامت باشرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات بارده متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تلطیف مزاج و تسکین وجع با آشامیدن اشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده با پنبهٔ کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ کشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرقه بآن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت با شیاف افیون و زعفران محلول بآب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست و بعده شیر دختران در چشم دوشند و بعد ازان مدام لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هر گاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکایا یا بشیر خر و یا شیاف ابیض بشیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هر گاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند. **و بعضی** گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضهٔ مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتقف نگردد ذرور شادنج بریان بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر بشیر دختران حل کرده در چشم بچکانند **و بقول شیخ** در بثره بعد فصد خون بال کبوتر بچه یا شقفتین بچکانند و سفیدی بیضه بسرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که دران تخم مرو تر کرده باشند و شیاف آبار در چشم چکانند بالجمله تدبیر این مرض از باب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بفصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدا رادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین بچشم کشند و اگر سوء مزاج عارض گردد علاج آن نمایند **و هبة الله** و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج **شروع** از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم بادویهٔ مبرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکایا استعمال کنند و در انتها ملکایا تنها بهتر است و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند **و حکیم علی** در شرح قانون می نویسد که او معالجات این بعد تنقیهٔ بدن و سر منع انجره از تصاعد است و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح او حتی که در وی تجرد حدت نماند و اغذیهٔ لطیفه درین باب بهتر است و ترک لحوم اولی بعد ازان ادویهٔ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویهٔ مسخنه استعمال ننمایند بلکه بر مجففات اقتصار کنند و مسدد و هم نباشند لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصةً افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا و سرمهٔ مغسول و گل شاموس و مانند آنست و گاهی توبال مس مغسول اضافه میکنند و ادویه بآب حلبه یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد و در ابتدا بر شیر تنها اقتصار کنند و هر گاه این قبور رهن شود انزد استعمال محللات مثل شیاف احمر لین بسیار حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هر گاه قرحه شود علاج قروح نمایند

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره وغیره است **برود حصرم** که بیاض و سبل و ناخنه و جرب و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری
مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل نمد چوب هریک پنجدرم دار فلفل ماميران هریک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته لبست روز در آب غوره
پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر بار سائیده استعمال کنند **برود اسود** که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمه توتیای مغسول هریک دوازده
درم مروارید ناسفته دو درم سافج هندی یکدرم زعفران نیمدرم مارقشیشا هشت درم مشک کافور هریک نیم انگی صلایه کرده استعمال نمایند
حب انجن برای دفع پهوله و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهتکری بریان هریک یکدام هلیله سیاه مغز تخم نیم تخم نرملی هریک
سه ماشه نیله تهوتهه بریان مغز تخم بلبله رسوت کف دریا سمندر پهل دهنه فرنگ زعفران هریک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را سائیده در گلاب
یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند **حب** برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان هلیله سیاه
بلیاس یا پره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند **حرم کبیر** مجرب و تلخ سیاحی قوی پوست بیضه مرغ
گره سته کهنه خاکستر صدف مروارید شنج کفت دریا سرگین سوسمار شنج اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج لبسد خاکستر بازوی کرکس هریک یک جزو حجر المسن ربع جزو
شیر ذوق لیفنی پس الگنده شبیر نیم جزو کوفته بحریره بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته بفاده چشم بندند **خرم صغیر و خرم معسل**
پوست بیضه مرغ باریک لبسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند حرم معسل نامند
و طریق تدبیر پوست بیضه اینست که آنرا در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود
تبدیل سازند و باهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور
اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد
پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه بر آمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود **دوا انکه** بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دار فلفل نمک لاهوری
شب یمانی آبگینه تخم سرس ماهی هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا همچون غبار شود هر صبح یکروز در میان یک میل در چشم کشند
ذرور مادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد ماميران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده شنج سوخته پرورده توبال مس مغسول سرمه اصفهانی
پرورده هریک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند **ذرور هندی** که برای دفع سبل و بیاض مکرر بعمل آمده مغز خسته کهرنی یک عدد
تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرنفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح ذرور نمایند
و اگر بعد فصد سر روا استعمال کنند بهتر باشد **شیاف اسود** که برای قطع ناخنه و دفع بیاض مجرب است سرمه زنگار شادنج هریک نیمدرم
اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته با آن بسرشند و شیاف
ساخته در چشم کشند **نوع دیگر** که هم باکحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه ماده رمد کهنه قطع نماید و چون طلا
نمایند سیلان دمعه و انصباب مواد را مانع آید و مجرب ست شب یمانی یکدام عالمگیری که چهار ده ماشه میشود رسوت نیم دام افیون سه ماشه
سفیده کاشغری توتیای سبز پوست عاقرقرحا هریک یکماشه با آب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت سائیده بکار برند
شیاف که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجرب ست گل کنجد غنچه یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم بکاین کونپل نیم دار فلفل
گرد هر واحد صد عدد شوره قلمی شش ماشه سرمه گل دیگدان کهنه هریک یک توله دار فلفل پنج عدد کوفته اول در شیره بهنگره
کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند **شیاف**
احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج مغسول شش درم صمغ عربی نیمدرم مس سوخته زاج سوخته
هریک دو درم افیون صبر سقوطری هریک نیمدرم زنگار ربع درم زعفران مر هریک یک نیمدانگ کوفته بیخته شیاف سازند

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکپاس بآب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته
در چشم کشند **شیاف پھولی** جهت پھولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد
افیون یک سرخ خرمهره سوخته یکعدد دیرچه چینی سفید یکماشه کافور بهیم سینی چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرده سوخته
مثل انگشت نمایند و همه ادویه را در ظرف آهنی و دسته چوب نیم که در ان فلوس نشانده باشند بآب لیمون کهرل کنند پس
شیاف ساخته نگهدارند و بآب لیمو یا بآب لیمو یا آب ساده سوده اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جرب و سبل و معه
و گل چشم را مجرب حکیم شریف خان ست زنگار ۳ درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیر هر یک دو درم بآب سداب سرشته شیاف سازند
شیاف عجیب برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشادر نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یک مثقال زرنیخ سرخ دو درم
و زنگار ۳ درم قلقطار ششدرم اشق را بآب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته شیاف سازند و در سایه خشک کنند
شیاف که بیاض غلیظ بر دو باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زرد چوب هر یک یک جزو کف دریا
نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده بآب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده
وقت حاجت بآب سائیده بمیل در چشم کشند **کحل یاسمین** که برای گل چشم بارها آزموده و بهزارها نفع نموده گل گنجد چهار صد عدد
گل چنبیلی چهار صد عدد و فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند **کحل قسطاطی**
جهت رفع بیاض بعد چل ست و دراندک زمان قطع سکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم ... ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند
کحل فلفل نافع بیاض و سبل و ظفره و دمعه کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهره گاو یا بز تر کرده خشک نموده آنیه بلدے
هموزن آن بآب لیمو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده بآب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کهرنی غنچه یاسمین هر یک نیم درم
باریک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون
پنجدام نیله تھوتھه سال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد ازان نیله تھوتھه
سال انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ اسیاه شود بعد ازان فرود آورده نگاه دارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش یا کنجد
گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کرده در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان جهت
سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تیار ساخته در چشم کشند
کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه ... زنگار ... ارمنی
هر یک یکماشه فلفل گرد دار فلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض شیره توتیای قلم یا دو سیر ممیران
انزروت سفیده توتیای بار و نی هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یک ماشه زرد چوب ... زعفران نیم توله ... زرد چوب ...
مقرر چی تیار سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب در عمل ست ... هلیله زرد پوست هلیله آمله هر واحد
نیم رطل ... دو سه رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته ... بار گداخته ... نمایند که ... دو درم
مانند آن جهت سماق سازند و ... نمایند و شوره قلمی سفید گرفته ازان سماق ... سیاه گردد در چشم اکتحال نموده یا
کاجل جهت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست مامیران یک ماشه قرنفل یک ماشه دریا و آثار ... نمایند سنگ بصری
سرمه سفید ... زرد چوب پنج گلاب هر یک یکماشه مغز تخم کهرنی ... همه را باریک سائیده ... روغن گاو ... نیم پاو
سه روز خمیر نمایند بعد ازان بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف ... خام ... در چشم کشند

کمون المده

گاهی ریم زیر قرنیه و عروق ابدیا در قرب و مجتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر با تاکل باشد آنرا قلقطار یا نامند و سببش وقوع قرحه یا بثره است در قرنیه که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله از ان بسوی این موضع انصباب نماید و مستحیل بریم گردد و گاهی این مده موضع قلسل از قرنیه در گیرد و گاهی موضع کثیر از ان اخذ کند بحدیکه بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این ردی تر است علاج بعد تنقیه بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل باستعمال تکمید با آب حلبه و اکلیل الملک و بابونه ساعت بساعت و آب حمام و انکباب بر دارند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا زرده بیضه و سفیدی آن با شیر دختر حل کرده در چشم چکانند و یا کندر و انزروت و زعفران نیم جزو باریک سائیده با آب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین با آب حلبه محلل است و بعده بجهت کشف و تحلیل مده با قشیشا شاهی یا اقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم پر آگنند و شیاف وردی بنسخه طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در آب حلبه استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال و ذرور قشیشا شاهی و قصبه سبل آرند و اگر تحلیل نگردد و نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار در خصوصیت بدستکاری متوجه شوند و بعد از ان بعلاج قروح چشم رجوع نمایند **و بقول** فولس مثل شراب عسل و آب حلبه شیاف کنند و زعفران علاج کنند و یا اکلیل الملک و لعاب بزر کتان و شراب مطبوخ نضیج دهند اگر مانع نباشد ولقاطی او بمثل شیاف مرو شاهفرم کنند و اگر منفجر و قرحه شده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک وقیه هر یک... عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای مقناطیس که در طرفه گذشت و دوای طبیب شاهی که در لفافات مذکور شد بعمل آرند **و جالینوس** گوید که بعد فصد و مسهل شیاف احمر لین با فرفیون و شیاف احمر حاد بن با قرنفل عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد **و بعضی** گفته اند که از معالجه او آنست که اول تنقیه بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بهر مدات اقتصار ورزند اگر بوقت ضعف قوت نباشد و آنچه لطیف مواد چشم باشد مثل صعتر و ثوم و شراب بخورند اگر از مده و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از ان آثار حمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که در ان ملطفات جوشانیده باشد بعده ادویه موضعیه محلله ملینه مرققه مسخنه جرم قرنیه که بجفت و شدید التسخین نباشد استعمال کنند و این چنین ادویه جالی و منضج میباشند مثل آب حلبه و لعاب و آب اکلیل الملک سلاقه کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از زروت و کندر یا شیاف ابیض کندری یا شیاف ابیض از زروتی و ملکایا سود مند است و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و جند بیدستر شیاف ساخته با آب حلبه سفید بیضه و اکثر شیاف احمر لین و ایضاً مر و عرعر و زعفران و صبر مکدا و قیه سوده به شراب سه اوقیه عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای قلقطار یا نیز مفید است بنا بر تنقیه مده و التیام نیز و گاهی محتاج بمثل سکبینج و فرفیون میگردد و اگر با لکمنه رمد باشد چکانیدن شیر زنان نافع بود زیرا که در ان جلا و تحلیل و تلیین مع تسکین نضج و انضاج ست و اول تنها استعمال کنند و بعد از ان با آب حلبه و لعاب بزر کتان و مانند آن تقویت دهند و تقطیر چشم بد آنچه محلل و ملین باشد در اکثر احوال نافع ست و ضماد فودنج نهری با شراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ بشراب کهنه برای کمنه تحت عین مجرب سودمند است و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا بسرکه آمیخته و یا وقیه بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک سرکه و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و یا برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بر موضع بزفت و لعاب آمیخته و بیخ فاشرا بزیت و خون ورشان و قسطرن بشراب مطبوخ و بیخ انجدان بزیت و بیخ بلیوس بزردی بیضه آمیخته و فقاع خشک تنها یا مطبوخ بزیت و نیز بادام تلخ مطبوخ و لعاب و دهن صائم و فاقسیا مع کندر بلبوم و سندروس و زبیره خائیده بزیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الذریره و مغز جوز و فلفل ازرق و خردل گرم کرده و خون کبوتر و خون ششین و زنجبیل و مر بآب حیات تسنیین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع کمنه تحت عین ست **و بعضی اطبا** گفته اند که اولاً باستفراغ از ادرار ابتدا کنند بعده بوسیر چیز دهان قرحا عرغره نمایند و بزرور کمنه اکتحال کنند و یا ذرور مذکور در آب بادیان سرشته شیاف ساخته در آب بادیان سوده در چشم کشند **و صاحب خبیر** نوشته که اگر با این علاجها زائل نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء میاید بکار برند

قروح عین

بدانکه قرحه چشم و آن اکثر از اخلاط حاده محرقه و لذاعه پیدا میشود و یا از ضربه و صدمه و خلش بسوزن و خاره و چیزی سر تیز و سنگ شده مانند آن و از سوء علاج در مثل رمد و بثره

و وضع رود و دع قبل تنقیه و استعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن بحسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار از آن بر سطح قرنیه افتد
که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در گیرد و آنرا اخلی نامند
و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند یعنی ظلمت یا غبار و دوم قدری عمیق تر از آن و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی بسحاب و غمام ست
و گاهی این را نیز قتام خوانند و بیونانی فافالیون گویند یعنی ابر و سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس هر قدر که بر حدقه بود
سفید نماید و آنچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارخیمون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم ست و چهارم مسمی
باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی هیقیقاوما و ابقیوسیا یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و منبه باشد و ذات عروق شعریه
بود و غور این بکثیر از دوم و سوم ست و سه از آن غائر بود نوع اول آنرا بیونانی بوتوبون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون یعنی جب نامند و آن قرحه عمیق
ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس ست و ثانی را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای وسیع تر گیرد
و چرکناک بود و ثالث را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحه عمیق ذی وسخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید باشد و در تنقیه آن
مخاطره سیلان رطوبت چشم ست بالجمله قروح حادث در قرنیه یا عقب مده یا بعد بثور و یا بسبب ضربه حادث میشود و بیشتر سبب آن قرحه از داخل بود و بسوی خارج
منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در ثقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمرت آن بر حمرت سایر
اجزا غالب باشد ظاهر شود و این شامل ترین قرحه است اگر باندک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا دبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه سطاقه گویند
و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطه سفید پدید آید و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطه سرخ منتسج به رگهای سرخ ظهور نماید و این بدترین اقسام قرحه بود
گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شکافتن طبقات و هرگاه ریم سفید بر شگاف
یافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و اسلم قروح آنست
که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه در آن اندک و انطباق پلک ممکن بود و ردی آنکه بعکس این باشد و از آن بدتر آنچه بر قرنیه اسفل ناظر باشد بجهت آنکه
نفوذ بسوی این موضع سریع تر ست و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه بمقابل ناظر باشد بجهت آنکه این بصر را می پوشاند و گویند که نوعی از قرحه غریبه است که ذات
العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبهای عروق کثیر و منتسج مثل شبکه ظاهر گردد و اکثر طبقات را
در گیرد و سپید و افواه شبکیه بود و چشم را از آن نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید **علاج** بسرعت فصد سر رو کنند و در هر مرتبه اکثر از آن قدری
خون گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه بمسهل صفرا و حب هلیله یا بماء الفواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب بنفشه نمایند
و ماء الجبن مفید ست و تبرید بر مده نهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی چشم و گرمی
وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیز کنند و بقول بارده بخورند و بقول شیخ عمده درین باب تنقیه راس ست باستفراغات
جاذبه بسوی اسفل و از آن جهت حجامت ساقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید ست و در هر چهار روز بحجامت فضول حار
از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد باستفراغ مذکور در رمد حار کنند و با دویه که جامع میان تسکین و جمع و اندمال قرحه
باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزیکه در آن قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله بعد فصد
شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی بیضه مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و ادویه
مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و ادویه که در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مرو مانند آن اختیار نمایند
و ادویه قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده در ینصورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها یا با آنکه
در آن اکلیل الملک جوشانیده باشند آمیخته بچشم تقطیر نمایند سه روز و سفاده بسته دارند و گویند که اکحال سافج هندی و اکتحال بطبوخ جفن بزعفران و اکتحال حبه بیسد

نیز و منضج قروح ست باید که با آرد جو و آرد باقلا و آرد گندم بماء العسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم بچکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صاف نموده مدام در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مورسج گردد علاج آن نمایند و الا ماء العسل فقط یا بلعاب حلبه مغسول و یا تنها در چشم بچکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان بعمل آرند و شیاف ابار و ذرور انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مربی سفید آب قلعی هر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی وسخ قرحه ست و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند و بران رفاده گذاشته بملایمت بعصابه بربندند و سنگ سوخته و شادنج هر دو مغسول مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب ست و استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب ست و اکسیر بیاض اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **صفت** شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی کندر سفید ارزیر مساوی در سفیدی بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض رمد و بیاض چشم وغیره مسطور ست **و بقول رازی** شیاف کندر دائم در آن بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد از ان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر باز بیرون آن باشد باکسیر معالجه نمایند تا که بلند نگردد و بر نیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند **و بقول دیسقوریدس** وغیره اکتحال آبنوس محرق وغیره محرق و کذا تخم خرما سوخته و ناردین هر دو آمیخته و کذا شقائق النعمان و طباشیر و مرو تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست بیضه مکلس و سکبینج و اشق با کندر آمیخته و عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون با شیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و ماکیان و راسخت مغسول و قرشیشا و اثمد محرق و گل سرخ و بنفشه و سنبل الطیب هر واحد مدمل قرحه و مجفف آن ست و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری با شیر زنان در چشم نیز التحام قرحه می نماید **و بعد اندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان پوسیده بگلاب سائیده بران نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اخضر بکار برند و بعد از ان شیاف اغبر و بعد از ان آنچه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعمل آرند **و گویند** که اکتحال عصارهٔ حندقوقای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصارهٔ شقائق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و بشیر زنان حل کرده و یا زهرهٔ ملح و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی با قلعی بعسل جوشانیده و یا عصارهٔ قنطوریون و یا مرداسنگ و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصارهٔ شیحا و تقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبا** انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از ان تنقیه و تلطیف غذا و ترک نقل و حرکت بدنیه و نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد صدغین و قطع شریان اذنین نمایند بعده ادویهٔ موضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه ست بعده اکتحال مرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف الجمیع و این ترکیب مجرب ست و در پیشانی مدتی برای منع انصباب ماده بمثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بعده ضمادها کنند و مرو سیعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر بعد قروح اثر باقی ماند با آنکه اندران مرداسنگ و زنگار و شکر تر کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکهٔ سندروس و سندروس بگلاب مجرب ست **شیخ** می فرماید که بالجمله قانون اختیار ادویه درین باب آنست که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد اختیار نمایند و هر گاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سود مند ست و از شیافات نافعه شیاف شقاموقی شیاف نوفیس و اگر با آن سیلان باشد شیاف نوریسقی شیاف مالوقی شیاف کندری نافع ست و اگر سیلان با حدت باشد شیاف سماریاتون شیافات افیونی اگر بدون حدت باشد شیافی که دران مر و ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماء العسل یا آب حلبه مع اندکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با تاکل شدید باشد باستعمال اطراخاطیقون مضطر گردانند و هر گاه قرحه پاک گردد استعمال مجففات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفید آب رصاص مغسول و شیاف ابیض منصوصاً شیاف ابار متوجه گردند و کذا کبریت و اثمد مغسول بسفیدی بیضه یا رماد صدف کبیر مغسول بمثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبارس قوی ست اقلیمیا شادنج دو مثقال سفید آب مغسول و نشاسته و افیون کتیرا هر واحد دو مثقال سائیده به آب باران آلوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضاً این شیاف که باسم او ست ازان قوی تر ست اقلیمیای محرق مغسول و سفید آب هر یک هشت مثقال سرمهٔ محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت به آب سائیده بسفیدی بیضه سرشته بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خسپانند و یا بر قفا بخوابند و وساده بلند زیر سر ندارند و دوا جیست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیه ملائم چون ماء الشعیر

… صاحب منهاج … سبب است … ادویه وتیهو مرغ جوزه وگوشت بزغاله یا چه قرحه وبعد انفجار رانند ومغز بادام چرب واسفاناخ ویا کدو مع ماش وزوره ود

بلند وقی وعطسه وحرکت قوی وبالین پست وخفتن واز اغذیه مغلظه ولحوم وهرچه گرم وشیرین یا شیرینی پرهیز باید کرد ودر حمام داخل نشود مگر بعد نضج جلت … بلکه طول کشید … حال

وران نشاید واگر بعد فصد واسهال وتقطیر شیاف ابیض درد ونخس قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت وردی تر ازین آنست که با قرحه در جفن خشونت وجرب باشد

صاحب جامع وکامل مینویسند که در قروح عین بعد تنقیه بدن بفصد واسهال ادویه مجففه جالی منقی چرک بمالند مثل سفیداب مغسول واقلیمیای مغسول وصمغ

عربی وشنج وشادنج مغسول وپوست بیضه مرغ مغسول ومانند آن استعمال نمایند وچون اکثر قروح چشم با ورم حار یعنی رمد میباشد پس با ادویه مذکوره احتیاج

امتزاج ادویه مسکن حرارت ومغری مثل سفیدی بیضه وشیر دختران ونشاسته وامثال آن وبا ادویه مسکن وجع تخدیر یا مثل افیون وپوست بیخ لفاح می افتد ودر ابتدا شیاف

ابیض بغیر افیون بشیر دختران در چشم چکانند چه شیاف مذکور مرکب از ادویه مجففه مبرده غیر لذاعه است وشیر مبرد وملین جالی است پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد

بذرور ابیض مرکب از انزروت مربی بشیر خر یک جزو وازنشاسته نیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد از آن بذرور واکسیرین اکتحال نمایند وغذا …

واسفاناخ وماش وآب انار ومانند آن سازند وآب انار وگلقند وشیره تخم خرفه بنوشانند وبنفشه تازه ونیلوفر وصندل وگلاب وکافور ببویانند واز غضب وکثرت کلام

منع کنند وبدعت فراحت امر نمایند ومسکن مریض در موضع تاریک باشد وهرگاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد وچشم قوت یابد وتری دران باقی نماند شیاف احمر لین …

استعمال کنند واگر قرحه تا کل طبقه قرنیه انجامد از طبقه اولی بجا بعدا وتجاوز کند بفصد واخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس با دوسائل اسهال … اگر حاد …

فواکه وهلیله مقوی بقدری ایارج نمایند تا تنقیه دماغ وسائر بدن حاصل شود وباغذیه مذکوره غذا سازند وجلاب وآب انار وشربت غوره وشیره تخم خرفه …

ماء الشعیر بخورانند اگر حرارت قوی باشد ودر چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند بعده شیاف ابیض محلول بشیر دختر استعمال نمایند واگر … اقلیمیای … مغسول …

هر واحد دو درم اقاقیا صمغ عربی هرکدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند ووقت حاجت بشیر دختران سوده بکار برند ودر ابتدا

بثور وقروح نیز نافع است ودر شیر مذکور پنبه آلوده بر چشم نهند وایضا اسبغول مضروب بگلاب وآب کشنیز تر وروغن گل بر چشم ضماد کنند بسبب حدت ماده چشم را ملائم برفاده

ببندند تا که تمدد عارض نشود واگر … شروع کند در شد محکم وصلابت رفاده افزایند وهر وقت تبدیل رفاده کنند واگر درد شدید باشد شیاف … آب حلبه که

محلل است حل سازند واگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند واز حضض وقدری افیون آب کاهو یا در پوست خشخاش یا بیخ لفاح یا …

یا آب کشنیز سرشته ودیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند وهرگاه درد تسکین یابد ادویه مجففه که مقوی چشم وبصر اند در چشم در دارند وبعد سکون وجع وانقطاع سیلان

ماده حاده منضجات مثل انزروت مربی بشیر خر مع نشاسته وشکر طبرزد وبا شیاف ابیض یا آب حلبه سوده صبح وشام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد ومده خارج گردد بعد …

مرکب از پوست بیضه وشادنج وشنج محرق هر واحد یک جزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند واکسیرین وشیاف ابار بعمل آرند وباید که در قرحه عمیق … کثیر الوسخ ودر رطوبت

انزروتی واکسیرین انچه شدید التجفیف باشد استعمال کنند ومناسب که تنقیه بدن از فضول دوسه بار نمایند ورفاده قوی تر ببندند واگر اکسیرین در …

رطوبت کفایت نکند شنج محرق تنها استعمال کنند که او نافع است بین سبب از جهت تجفیف که در وی است واین را تا نشفت قرحه والتحام وتقویت چشم …

سطح او بکار برند وبعد از آن شیاف احمر لین ودر ورد سادی چند روز بعمل آرند ودر حمام داخل شوند وبگوشت جوزه مرغ وتیهو … غذا سازند وبعده …

سخت قوی گردد بشیاف احمر حاد واخضر اکتحال کنند ودر بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضا بشیاف احمر حاد واخضر اکتحال نمایند واگر …

پلک مسترخی گردد اقاقیا در آب جلنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند وهرگاه با قروح چشم صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند واگر ماده دموی باشد

فصد نمایند واگر صفرا باشد مطبوخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در باب قرحه چشم مینویسد که استفراغ با ادویه غیر عنیف وغیر حاد وفصد قیفال … کنند واگر مزاج حرارت باشد …

… از غذا … اقتصار ورزند بعده در ابتدا این قطور لعاب اسبغول ولعاب کتیرا ولعاب … کرده با لایش شیر دختران …

چشم … کوفته … تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیم گرم هر روز … در چشم چکانند واطراف کاسنی کوفته بر … بنفشه … هرگاه مثل …

بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک … نهند وهرگاه قرحه نضج یابد وقریب بخروج مده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هرگاه مده ظهور نماید شیاف … باشیاف

مذکور اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و بشیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده بگلاب تر کرده بر چشم موروب بربندند و ملاک امر
در معالجهٔ این تسکین رفاده است و هرگاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی بشیر خر یا شیر زنان ده درم سفیداب قلعی دو درم باریک سائیده ذرور
نمایند بعده شیاف آبار یکعدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضهٔ رقیق سائیده و شیر دختران دران ریخته ذرور مذکور آمیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد اکتحال
و بر چشم رفاده گذاشته بعصابه ببندند و بعد هضم مده چشم بکشایند و پاک کرده بروی که در علاج قرحهٔ عنبیه آید استعمال کنند و هرگاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی مانده
در وی شنایی دائم بعمل آرند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر ازین کحلها جلا حاصل نشود دادویهٔ بیاض چشم بکار برند و اگر قرحه آکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم
در اتساع و زیادتی بود در ابتدای خروج مده با انزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص اخراج مده نماید بعده این ذرور یا مالکیان سوخته باریک سائیده دم الاخوین
و شادنج و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته بآب عصی الراعی و لعاب بزر قطونا و شیر دختران هر کدام یک جزو قدری ازین ذرور حل کرده دائم در چشم
بچکانند و بعده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحهٔ چشم استعمال با کحال مجره نمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس بدانچه مفجر باشد
اکتحال کنند بعده هرچه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد از ان آنچه ملحم باشد بعمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام ادراتیج (?) و صمغ عربی
و دم الاخوین و کندر هر یک جزو سائیده و زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را بآب حصرم پرورده و در آخر قروح هرگاه
در التحام او تاخیر افتد استعمال میکنند و بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد بانا عادهٔ آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار بعمل آرند ایضاً موفق الیه
در جای دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز آنچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم مرو و لعاب بهدانه با سفیدهٔ بیضهٔ مرغ ممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی مدقوق
با مغز پیاز در روغن پخته و دران اندکی خطمی داخل کرده و زردهٔ بیضهٔ مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید بشیاف ابار و
شیاف ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه اثر مده صاف گردد و بعد از ان اکتحال بشیاف آبار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد اندمال برانیج (?) و کندر و اقاقیا و انزروت
اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید آب حلبه مطبوخ باندکی عسل در چشم بچکانند و بجا کشتر کتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی و منضج است و منع مانع التحام قرحه بود و چون
احتیاج بپر شدن قعر قرحه گردد دم الاخوین و انزروت و ماميران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بوشیدن (?)
ماء الشعیر التزام نمایند و ضرورات خوردند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و راسخت و توتیای غوره نمایند و این قول کلی است در معالجهٔ قروح قرنیه **ایضاً طبری**
صاحب جامع در علاج قرحهٔ عنبیه می نویسند که فصد قیفال کنند و مسهل طبیعت بدفعات متوالیه از مطبوخ سازج (?) نمایند اگر قوت مساعدت کند بعده در ابتدا قطور بشیر رنج (?) ده عدد
کوبند و چون مغز کوفته بیست عدد و انزروت دو دانگ بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بر ان انداخته بآتش ملایم بجوشانند چنانکه طبخ یابد بعد از ان از آتش
فرود آرند هرگاه نیم گرم باشد قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بعده هر روز بدفعات در چشم بچکانند و هرگاه قرحه ابتدا کند چشم بضمور گراید و حمرت
عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف ماميثا نیم درم ریوند ماميران هر کدام یکدانگ فزوده بدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت کوفته
در آب کشنیز تر بجوشانند و در آن ده قدری آرد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضهٔ رقیق آمیخته سرشته در مشت بر چشم ضماد کنند و هرگاه این قرحه قرنیه را التصاق فتد آنرا قرحه قرنیه
گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی بشیر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم صمغ عربی
یکدرم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض بشیر دختران یا سفیدی بیضهٔ رقیق و هرگاه ذرور بهضم شود بار دوم شیاف مذکور بعمل آرند و بعده چشم را از چرک
پاک کرده برود ورق لوز بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمهٔ اصفهانی یکدرم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یکدرم کافور
طسوج باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هرگاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یکعدد مع شیاف آبار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفاده خرقهٔ کتان
بگلاب آلوده بر چشم موروب ببندند و واجب است که درین قرحهٔ قرنیه و بستن چشمها تهاون نکنند که بمو برسیدن همی آنجا مده ملاک حفظ او بستن و رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکور
و ایضاً کدامی روغن و چربی بچشم که دران قرحه باشد نرسانند مطلقا که مانع التحام است و گویند که چون ابتدای التحام را شیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحهٔ عنبیه را نافع است
حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحهٔ عنبیه بعد تنقیه استعمال قطرات ادویهٔ منضجه مثل لعاب کتیره و بزر کتان و حلبه در شیر ست و یا در دایات

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه دران مثل شیاف ابیض و شیاف مامیثا و افیون و زعفران و مر و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران و صبر حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت با دویه دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویه مسکنه وجع مانند سپیده و افیون و خرفه و سفیدی بیضه مرغ و بیخ دیبروج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول ست و ادویه مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و سپید و برگ بلوط و زراوند و زبده گرپانی و ابریسم و عسل و صبر و گل مختوم و ادویه نافعه قروح وسخه چشم زفت و ملح و مری و عسل و ابریسم و زنجار و حب بلسان و ادویه مزیل لحم زائد قروح چشم انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه مجففه قروح آن توتیا و صبر و صدف محرق و تخم خرمای محرق و نوره مغسول العسل بلیغ باشد

دبیله قرنیه

و آن عبارت ست از قرحه عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه عنبیه چیزی ظاهر نگردد و حجب آنرا بشگافد و کم ست که چشم از آن سالم ماند و هرچند بزرگ میگردد و چرک بهم میرساند و منفجر میگردد و جمیع رطوبات چشم با آن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیه خارجیه ست یا از اخلاط حاده حریفه اکاله داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ غاریقون یا مطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا و استعمال مرورات و شیافات ابیض افیونی انزروتی و سائر آنچه در علاج قروح گذشت بعمل آرند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم چکانند و بعد سه روز جل هرده مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله ست و کذا سفیداب و شرب عصاره شاهتره بشکر سفید و بعد سه روز بزرده بیضه و زعفران ضماد کنند و یا سنبل الطیب و زرده و ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل الملک هر واحد نیم گرم در چشم نمایند و چون انفجار یابد بشیاف ابار و کندری معالجه نمایند و بازو سه درم سرمه اصفهانی نیم درم مثل غبار سوده نیز نافع ست و چون التحام یافت بشیاف احمر لین اکتحال نمایند و در آخر آنچه جالی ست مانند شیاف دینارج و اغبر بکار برند و قلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و دعت و راحت امر نمایند و هرگاه قوت ضعیف باشد بجوجه مرغ و اطراف بزغاله و حملان و زرده بیضه نیمبرشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله دمل و قرحه سرخ سرد بیلچه باشد گاهی قرنیه را بشگافد و ماده آن غالبا دم میباشد و اسبابش امتلا و صداع بود علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم ست و علاجش مبادرت بفصد بود پس حجامت پس استفراغ بغاریقون و آب شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیر و سفیده بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیمگرم پس مرهم بسفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج قروح کنند

انشقاق قرنیه و مورسرج

بدانکه گاهی قرنیه بسبب قرحه یا بثره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه منخارق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکوره از اندفاع ماده کثیر قوی القوام یا ریحی بجانب بیرون داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال و قی و صیاح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی قشور بیرون آید و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی آن از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر باطنی منخرق شوند و چیزی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شکافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بمورسرج ست باسم عام لیکن عند اهل صنعت نام این نتو بحسب تفاوت مقدار او مختلف میباشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور بر آید راس النمل و نملی و مورسرج گویند و اگر قدری زیاده تر از آن بر آید مانند سر مگس راس الذبابی خوانند و اگر از این هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانه انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر از این نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی که منع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هرگاه تفاحی کهنه گردد و بران اجزای منخرقه قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند با جمله نتو جوهر قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن میباشد پس فرق در انشقاق قشور باطنی قرنیه و نفاخه قرنیه و بثره آن آنست که با نفاخات و بثور سرخی و سفیدی چشم و دمعه و ضربان میباشد و زیر میل منغمز میشود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آنست که این هم رنگ عنبیه میباشد در سواد یا در یا شهله بخلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیه آنست که حوالی او طرازی سفید چون طوق محسوس شود بخلاف بثره و از این معرا باشد علاج خرق و نتو ماده سکیه ده طریق تکون باشد علاجش اولا علاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج حدت باشد

با آب شیرین استحمام سازند و در هوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا آبزن حار یا آب زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال نمایند و اغذیه جید الکیموس معتدل المقدار با رطوبت اختیار کنند و جلاب آب انار میخوش و شیره تخم خرفه یا ماء الشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق یا شیر دختران و بعد از آن شیاف ابیض محلول بشیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب قلعی یکدرم کوفته بحریر بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده پاره پنبه را بدان تر کرده بر چشم گذارند و نیز بلعاب بزر قطونا ممزوج بگلاب و آب کشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه بحسب علت ماده بعمل آرند و بر چشم رفاده گذاشته ملائم بهبندند تا که نتو ننماید و چون ببینند که نتو مینماید و شروع در آن نشست محکم بهبندند رفاده را و گاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض مانند کی افیون و پوست خشخاش و یا پوست بیخ لفاح نرم کوفته با آب کشنیز تازه سرشته بر چشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویه مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و در این هنگام لتسکین وجع و انقطاع سیلان ماده حاده با نچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت بشیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا ماده اخراج یابد و بعد از ان شیاف مدوی مرکب از بیضه مغسول و شادنج و شیخ محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین شیاف ابار نیز مفید است و بالجمله یا دامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هرگاه متقرح شود ادویه جالیه مثل سفرجل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل پست جو و آب به دانه کی زعفران و مثل غنچه انار و زیتون و زرده بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا بانند کی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد پیش از آنکه لبهای قرحه غلیظ شود بعلاج خرق پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و سود ندهد تمام ادویه قابضه غیر ذی خشونت چون شادنه مغسول و اقلیمیا نقره و اسرب و شیخ محرق مغسول و وج محرق مغسول باریک ساخته یا مانند آن مثل رسد اکسیرین که نافع ترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در آب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده چکانند بهتر باشد یا توتیای کرمانی مربی با آب برگ زیتون یا آب آس یا شادنج مغسول و حضض با اسفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا اسفیداب رصاص و اقلیمیا فضه و صمغ عربی بعمل آرند و رفاده غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو عظیم ذرور مذکور نیز مفید بود و رفاده مدور بمقدار حدقه چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن صفحه اسرب بوزن پنجدرم تا ده درم نهاده عصابه بحکم به بندند و اگر عوض قطعه اسرب خریطه کسیره مسحوق برنبند اولی و معمول همین است و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در ان سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالای آن صفحه اسرب بر بندند و بعلاج قرحه و بثره معالجه کنند و شیاف مدوی و دیگر شیافات و اکحال مفید قرحه و سور سرج بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نخلی و قبایلی معالجات بالکحالات قابضه نمایند و بسر کرده آب گرم و یا آبیکه دران گل سرخ جوشانیده باشد برفق تکمید سازند و سازند و شیافات قابض اکتحال کنند و از اشیای نافعه دران آب برگ زیتون آب عصی الراعی و از ادویه مفرده قابضه مانند سنبل و گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا و گل مختوم و سفیداب مغسول و اباریست و از اکحال از دو جزو سرمه محرق مغسول و جزو دار شیشعان و از شیافات شیاف اغبر و زیتون و ار قطیون با برباس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف برطیلیس است و از ذرورات اکسیرین سودمند است و کذا از ذرور که در سور سرج بغایت سبحت و بعد چکانیدن شیاف چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده بگلاب سرکه که دران عدس جوشانیده باشند تر کرده بر بندند و گویند که این شیاف بعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع است بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یکدرم اقاقیا یکدرم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طرا ثیث شامی ربع درم جدا کوفته بیخته وزن کرده بهم نموده سحق بلیغ نمایند و با آب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محلله نافع قروح یا آنچه دران قبض باشد بسایند و بکار برند و باید دانست که هرگاه قرحه و نتو شروع کند بستن چشم بر فاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پر خوری و امتلای تخمه و خوردن اغذیه مبخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکر حجمه بی شرط بر قفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه لطیفه بخورند و اگر محتاج بمسهل باشد مطبوخ هلیله یا فواکه مقوی یا ایارج فیقرا بیا شامند تا تنقیه دماغ و سائر بدن حاصل شود و جلبی و نفاخی و مرض سساری دفلکی لا علاج شده و قرحی قطع اقسام سور سرج سکنند و ترک ادویه سابق است و گاهی از سور سرج خون سائل شود پس بدر و شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث از ضربه خون کبوتر یا خون شفنین در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضه مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم با آب نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران و صبر ان بچکانند

حفر و سلخ قرنیه

حفر قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زائل گردد و دران حفره بهم رسد و تنگ صافت از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه و خدشه که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرحه و بثره که دران بهم رسد و بیشتر صبیان را بسبب نرمی اعضاء و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض میشود و مخوف ست اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه بسبب مرور چیزی حاد بران مثل آهن فی و غیره و یا ملاقات دوای حاد محرق حالی خراشیده شود و این نیز مخوف ست اگر بمقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه دران تجفیف بلا لذع باشد مثل شیاف ابیض استعمال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سائر تدبیر بعینه علاج شقاق و قروح و بثور نمایند استیاهی منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا مزورات و بعد ازان و بعد ازان قطیور و آشامیدن جلاب با شیرهٔ تخم خرفه یا ماء الشعیر و جز آن

دمعه

و آن مرضیست که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعةً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جساوت پلک و شعر زائد و منقلب و غیره امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجه رطبه و پیران در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف است و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی عارضی یا لازم در صحت باشد یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حاده عفنه و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی متعدد افتد و این مرض چون بجهت فساد رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کنند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمه فالج مشهور گشته بالجمله سبب دمعه عارضی لازم در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف قوت ماسکه و هاضمه چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال دوای حاد و یا از مبالغه قطع ظفره و غده یا بسبب حدوث غرب نزد ماق و چون که مبدا این مرض رطوبات دماغیست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق خارج قحف یا داخل آن و ایلاقی گویند که مبدا دمعه سه موضع ست یکی عروق باطن قحف و دماغ و گاهی باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم بسبب ضعف این عضلات و بهر سه این مبداء اسباب سابقه اند و سبب قریب اصل نقصان لحم لحاظ است طریق تشخیص اقسام دمعه آنست که اولاً از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کنند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی بپرسند که با مرضی دیگر هست یا نه اگر باشد تابع مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعده بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت آن نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن یا امتلاء یا ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم یا سوزش یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطوء حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ دریافت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم سیلان از سرمی معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شده دریافت شود سببش امتلای آن ماده باشد پس اگر دوام و سیلان بسیار بود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف باطن جبین باشد و اگر عروق جبهه و صدغین ممتلی باشند نمایند از خارج قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با وجود علاج معه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد گویند که اشک غلیظ گرم ... دموی و یا به و کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کنند و از سوداوی نیاشد و انطاکی گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در ماق ... شود و رقی حاده باشد که از امتزاج بلغم با صفرا یا احتراق بعض اخلاط پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی بادی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد که مثل سهلات و پیدا بودن از اخلاط مالحه و کذا انتشار اهداب علامت دمعه بلغمی و ابقراط گفته ... انسداد خیاشیم ست چنانچه در زکام عارض شود و گاهی دمعه حاده بدان حد رسد که ثقبه که میان چشم و بینی ست کشاده گردد پس ازان رطوبات نیز سیلان کنند چنانچه هنگام عطسه آن غریب حادث شود علاج دمعه مولودی لا علاج ست و آنچه تابع مرض دیگر باشد بزوال آن مرض زائل شود و اگر از نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل دیده و حادی باشد تغذیه با غذیه محموده مثل گوشت جوزه مرغ و حملان و نیم برشت خوراننده و جلاب شربت بنفشه نوشانند و ذرور معدم ... شیاف عفران و شیاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصاً بدخان و دم الاخوین مانند و سماق ...

وهلیله زرد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجموعه بقائی وهلیله زرد و انزروت هر دو مساوی با یکدیگر سائیده دو دانگ
از مجربات انطاکی ست و موق اکتحال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مامیثا یکدرم زعفران دو دانگ
صبر نیم دانگ شب یمانی سوخته یکدانگ سائیده بشراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ پنج در شراب انگوری یا اسفنج پخته بر چشم نهند نافع بود
و اگر شب یمانی سوده بشراب پخته اسفنج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق بتمامه فانی و مستاصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود مگر علاج
نپذیرد **دمعه** که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً لحم کاهو پیشانی و مستاصل شد باشد انبات لحم او ممکن نبود هر گلاب گذاشته و سفیده
بیضه آمیخته بر ماق گذاشتن و ببرودات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نموده و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و نشاسته بریان در چشم کشیدن دمعه
را که بسبب حرارت بود نافع ست و رازی در برء الساعه نوشته که اگر دمعه حادث از مستی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بمویند اندک از آن گرد چشم طلا کند
در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگرداند آنرا در زمان قلیل تناول آنچه مولد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و بسبب هلیله کابلی
تا مانند غبار گردد و بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل میگرداند و حنا و مازو با هم سوده بر کف پا ها و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا اکتحال لاجورد
و غیر مغسول که مجرب سویدی ست و یا تخم خربای محرق مغسول و مامیثا و یا مروارید و یا هلیله زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد خشک شدن
باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صعتر که اندرون گل سرخ میباشد خشک کرده سائیده و یا حجر مغناطیس در شیر دختر سوده و کذا القطیر سرکه و آب
در چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبرباریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم هلیله زرد دو حصه مغز بلیله
سه حصه مغز خسته آمله یک حصه حب بسته یا آب سائیده در چشم کشند و غسول تر بهله و سرمه سفید سخه گرم و عصاره آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سوده سند ست و اکتحال
با سلیقون و توتیای و سرمه مفید دمعه سرد و بوشیدن سر و نهادن مشک و قرنفل در کلاه برای دمعه بارده نافع و کذا ورکباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر و یا پوست
بیخ خشک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا حب الفرح دو درم کباش قرنفل یکدرم با هم بیک سائیده و اکل اهلیلج و ضماد عصاره قنطوریون
رقیق بر پیشانی و یا قطور عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اطلا صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان شراب
صمغ صنوبر و یا مرارهٔ سلحفاة و یا شنگرف یا خان راتینج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضه شتر مرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری و یا اشق و یا
سوخته و یا پوست بیضه سوخته و یا کندر و یا دخان آن یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهره خروس یا زهره کبک یا دارچینی و یا بادیان یا قشیمیثا یا قصفی یا ذهبی
یا نحاس نافع ست و گویند که ادخال دخان نیز قسمت کذا دخان صنوبر کبار و کذا مصطکی و کذا نحاس محرق و کذا اشنان و کذا آب آهن و اکتحال دمعه مقوی فعل آنهاست
دمعه که از امتلای چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضعف چشم بود بعد تنقیه حسب ماده بفصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و اغذیه منجره مثل عدس
و باقلا بپرهیزند و در ماده حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعه حار مذکور شد بعمل آرند و گویند که رب هلیله زرد دو درم مع بنفشه سه درم حبوب ساخته خوردن برای دمعه
که وقت حرارت زیاده سود عجیب و کذا نوشیدن ماء الشعیر و اکتحال شادنج مغسول با قشیمیثا مغسول توتیای مغسول هر واحد یکدرم مروارید بسد هر واحد نیم درم شیاف مامیثا
صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و بلیله چو شانند تا که غلیظ شود در چشم کشند نیز مجرب ست و در ماده بارد بعد تنقیه بقوقایا و ایارج
جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و غول حمام هر روز بسیار و غرغره بعد حلق سر و جوز بوا مدام در دهن داشتن صبح و شام حب الشفا یک یکعدد خوردن و از طبیخ
شلجم و کاه کهنه انکباب کردن و اغذیه سریع الهضم مخلوط با اشیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید ست و در هر سه روز وقت شب حب شبیار از ایارج
محمر یک جزو زراوند مدحرج و خبث الحدید فولاد و سکبینه بیر که در بریان بروغن بادام هر یک ربع جزو حب ساخته از دو ثلث درم تا یکدرم بخورند اگر مزاج احتمال کند و مقدار
بنفشه ابید گلنار فارسی رسنج توتیای سبزی بکحل شلوذی یعنی مغربی از هر واحد یکدرم طباشیر بریان نیمدرم کلخ بزیضه نیمدرم همه را سائیده بجرب تنقیه اکتحال نما
و بساست که کفایت می نماید از توتیا و سرمه اصفهانی **بقول جالینوس** در بی نوع تنقیه راس و علاج بشیافات قابضه باعتدال مثل آنکه از مامیثا و
زعفران بسازند و شیاف سنبل معجون بشراب محصت بخشد و ادویه که بهر دمعه بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه برودت دمعه و برود اسود و حب نافع دمعه

وشیاف اخضر و یاسمین و دینار معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دهنج و زنگار برود جالینوسی و ذرور و سرمه سفید

و دمعه و کحل الجواهر نیز نافع ست و نسخه های آنها در مرض رمد و بیاض چشم و نزول الماء و ضعف بصر و غیره مسطور ست و اکتحال سنبل الطیب مع مازوی سبز نیز مجرب ست

و دیگر هلیله سیاه مازو و سنبل الطیب پوست هلیله زرد مساوی با آب سائیده حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه ست و کذا توتیای مغسول ده درم و بسد

و هلیله زرد و صبر هر واحد یکدرم و فلفل نیم درم مجرب ست و سنگ بصری یک توله مع سیاه شش عدد هر دو را کوفته بپخته در تهالی روغن انداخته بالیست کتوره بهیل

بیندیدوزر خوب بسایند تا مثل غبار شود و در چشم کشند که بهیت معمول ست و کذا نیز مفید و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیله زرد هر یک ده درم صبر سقوطری فلفل گرد

هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب نیز ست و اکتحال فلفل نمک هندی هر یک یکدرم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه وزن همه و بیخته بمزاج بارد

نافع ست و گویند که اگر توتیای معدنی در میان خرما نهاده بسوزند پس برآورده در پنج بار شسته و در سایه خشک نموده بیخته با قاقله کبار نیم درم آمیخته خوب سائیده

اکتحال نمایند دمعه بار در مزاج بصحت تجربه پیوسته و اگر فلفل گرد لیسانند و پوست سیاه آن خراشیده دور کنند پس هم وزن فلفل مخالو کمغز تخم سرس گرفته سائیده در شهد حب سازند

و وقت حاجت بگلاب حل کرده کشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید ست و توتیای هندی یعنی کهپریه و هکذا هلیله زرد مساوی با آب غوره یا آب سماق سائیده خشک کرده

باز سائیده اکتحال نمودن در دمعه اختلافی و نفع بعد حفظ صحت چشم ستوده این تلمیذ ست و بباشد که اگر سیلان از ریق دقیق داخل ضعف باشد بعد تنقیه بدن از غره

تنفیس و تعدیل مزاج دماغ و تقویت او باشیای خوشبوی نموده بیا سعوط تخلیق راس و تعلیق محاجم نموده معتدل آرند و اگر سیلان از خارج ضعف باشد

و اگر سبب از گرد و غبار و دود و اقیون و آب معدن پیشتر شمامه نمایند و اشیای قابضه تند و مقوی که شبیه شقوق باشد ادویه نافع ست

عضلات چشم باشد با ادویه مقوی ابطلها یا مثل برود حصرم و با سلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از رسانج سنهدی یا میران چینی پوست هلیله زرد

مشک یکدانک سرمه ساخته در چشم کشند جهت معالجه دمعه عضلات چشم مجرب ست و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی مازو هر سه مساوی

رسیده و کذا توتیای هندی با آب هلیله زرد که هلیله مقشر را تا یکهفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع ست و اگر توتیا هشت درم

سرمه یکدرم شادنج مغسول یک نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ بار یک سائیده با آب هلیله زرد و ده جزو و آب غوره و آب سماق هر یک یکجزو پرورده اکتحال نمایند نیز

و دمعه و ضعف عضلات چشم ست با اول چشم را از اندرون و بیرون بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب بکوه جکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و کندر مساوی ضماد

شیخ میفرماید که قانون علاج دمعه استعمال ادویه معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه اکحال و توتیای و جمیع شیافات

و شیاف صطفطیقان نافع ست و آنچه در باب تجربه رسیده آنست که آب انار ترش یک رطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض قبطی

و زعفران شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک ده دانگ داخل کرده در شیشه سر بسته تا دو ماه در آفتاب دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقام در آن و تقطیر سرکه و آب الکثر

چشم از مجربات ست و انطاکی گوید که ابتدا بالفصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و حرم تخرین بعد از آن اسهال طبیعت بمسهل مناسب و صرف عنایت بسوی

تنقیه دماغ و تقویت آن بایارج لوغاذیا اولا بعده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیغانس یا فیقرا و حب مخیقون بعده و نقوق و تنقیه و ضمادات بکار برند و درین هنگام تحت

که کفند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس نفس از حرکت نگردد و بهترین چیزیکه

بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب کشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بارد بشیر زنان و فرد حلبس در علاج دمعه بیندیدو و شیاف زعفران شروع کنند اگر

در انجا علتی نباشد و الا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و آنچه برای

دمعه و غرضیکه از ان باشد آزموده ست آنست که آب انار بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در آن اگر یک رطل باشد

ده قیمم صبر کوفته هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند تا خشک گردد

استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیاف برود و ذرور گفته شد کافی ابود و از تجربات آنست که مازو و آس و گلنار و پوست بیضه هلیله زرد مساوی در ده چند آن سرکه

بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده راسخت اثمد مساوی زعفران نمک سوخته شیخ محرق لبسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و بسرکه مذکور تنقیه نمایند هفت مرتبه

بعده خشک کرده صاف نموده بکار برند که در قطع رطوبات و تقویت بصر و انبات لحم مجرب است **و بعضی** متاخرین می‌نویسند که در دمعهٔ ضربی و سقطی فصد کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج وغیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه زردی بیضه مرغ و سنگ بصری روغن زنبق سرشته ضماد کنند و در دمعهٔ کهنه یک نیم ساله که از ضربه بود در هر هفته دو بار تنقیه کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه با گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاؤ و غذا شوربا با سنگهاره و دراج بنان تنوری دهند و بجای آب عرق بادیان نوشانند بعده سرمهٔ اصفهانی در برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیمیای قلعی و زردک تری بنان خورانند **لتعلیم** گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک بچکد و منقطع میشود و اینرا التین گویند و سببش مرض غلظ در پلک بالا مع نبود در باطن او و حدوث ککی یا قرینه است این مرض عند امتلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب در کثرت بیداری زیاده می‌کند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می‌پذیرد و علاج تنقیه بمسهل و پرهیز از اغذیهٔ غلیظهٔ مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید پلک با آب گرم و تضمید او با ضمادهٔ محلله مثل مامیثا و مرو زعفران بعده تنقیه اکتحال بکحل جاذب محللات رطوبت چون باسلیقون و شیاف احمر لین است و بقول امین الدوله از اشیای دمعه نافعه درین نوشادر مسحوق است و همچنین فربیون ممل در پیاز و اکتحال آن و بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفره پدید آید یا مولودی بود هر دو علاج نپذیرد و اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ بحب شبیار کنند و مداومت بحمام نمایند و شیاف دینار جون در چشم کشند و باید که حب شبیار و قوقایا هر هفته بخورند و غذای مجفف لطیف نمایند کبک و دراج و مرغ جوان با نان تنوری خمیری که در آن بادیان داخل کرده باشند دهند و عوض آب عرق بادیان یا در تجویز القفا و سرمهٔ سیاه و ... برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش ارتفاع ابخرهٔ لذاعه از معده یا انصباب اخلاط حاره صفراویه اند و بطبقات چشم است **علاج** سنگ بصری با آب غوره پرورده در چشم کشند و کاسنی سبز کوفته بروغن گل ضماد نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یکدانگ سفیداب مغسول یک مثقال بگلاب سائیده و طلا کنند چشم را بغایت خشک گردانند و اگر فائده نشود و آثار وجود مادهٔ حاره ظاهر باشد اول مسهل صفرا دهند و یا بماء الفواکه یا مطبوخ او و یا مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر یک هفت عدد تخم کاسنی دو درم جوشانیده شکر سفید یا ترنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و کدو بخورند و اگر امتلاء باشد ابتدا الفصد نمایند و حجامت کنند بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و اکتحال برود احمر مفید و شیاف سماق و عصارهٔ آمله برای حرارت سوزش چشم معمول مولف است که ضماد کاسنی سبز و کشنیز سبز و کاهو سبز و اگر اینها بهم نرسد تخمها گرفته بروغن گل یا کاهو یا کدو سائیده بر هر دو چشم گذارند و یا پوست هلیله زرد و آمله منقی هر یک سه ماشه برگ حنای سبز برگ گلاب سبز هر یک هفت ماشه شب در آب شیرین خیسانیده وقت صبح چشمها را بدان بشویند و این دوا هم ... شیرهٔ تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز تخم بهدانه هر یک ... ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی هر یک نیم توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود لعاب بهدانه سه ماشه زیاده کنند هفت هشت روز بعمل آرند اگر صحت نشود فصد سرو کشایند و تلیین طبع با آب فواکه و یا بطبیخ هلیله فواکهی حلوی خان که در آن شربت دینار الیلجی باشد یا ... و غذا مزوره ماش با اسفاناخ و خرفه با برنج دهند و بعد از تنقیه این کحل اشک آور بعمل آرند فلفل و دار فلفل هر یک یک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ سائیده در چشم کشند و بعده حجامت نمایند و گویند که اگر ازین دوا صحت حاصل نشود تنقیه دماغ بحب ایارج و حب بنفشه مقوی تبرید و ... نمایند و جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند ... درم بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حلان و نان صاف بخورند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن بدهند و گویند که اگر بسبب خوردن اغذیه مبخره مثل فول و باقلا و گوشت گاو و گوشت ... و عدس و خمیرات یا کچری بنوماش وغیره باشد در وقت شروع هضم غذا و تا اتمام هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود و بنگرند اگر مزاج برودت یافته شود سفوف شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل السوس مقشر آمله مقشر الائچی کلان هر یک سه درم نبات برابر همه شربتی نه ماشه و خاییدن بادیان ... بریان و هم مصطگی و جوارش ... جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش تمر هندی ترش و شربت زرشک دهند و خاییدن کشنیز خشک نیز آن از مجربات است و همچنین سفوف نمک یا گلاب ... آنچه بسبب سوء هضم ... آید علاج آن ...

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از آن رمد وغیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم منع نمایند و بآب گرم
بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و یک بر اشته بپوشند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند والا انشاسته باریک سائیده در چشم پر کنند
و در مانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان هندی آنرا طالب العین گویند و نبطیه نیز نامند در چشم آویزد و درد و سوزش
در چشم پیدا نماید در این صورت فی الفور چند قدم باز پس روند و آب نیم گرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته بچشم اندازند و ساعتی چشم را بسته دارند
بعده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا بآب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مثقوب ذی اضلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بکشایند و آب گرم در ان ریزند
و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطور بکار برند در مدگذشت بعمل آرند و اگر خون زائد و بدن ممتلی از اخلاط باشد فصد
و تنقیه نمایند تا ورم بهم نرساند و آنجا که چیزی درشت چون ریزه شیشه مانند آن در چشم افتد بموچینه بردارند و پنبه مندوفه در شیر زن تر کرده نهند و یا سفیدی بیضه مرغ
چکانند و اگر ریزه آهن بود و شبها بیرون نیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاید چنانچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر بهمین نهج فرموده بودند و گاهی
فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسپد و بشکل بر آید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هرگاه فلس مذکور بچسپد سیاهی چشم نتو پذیرد و از
ملتحمه جدا شود و فلس ظاهر گردد پس بمیل مضلع بردارند و بعد بر آوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی ماند بچیزی نملس مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زنان و سفیدی
بیضه و درد و ورم تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ بعمل آرند و برود مادی و مانند آن برای نشف رطوبت و جلای آن اکتحال نمایند
و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال سرمه مزیل قذی و مصفی بصر است و اکتحال فی در ارز روت خصوصاً با شکر و نشاسته در چشم مخرج قذی و کثیر الفوائد
برای چشم و چسپانیدن برگ شاهسفرم بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته در ان و اکتحال قلقطار صاف میگرداند چشم را
از قذی و مرض گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بگذرد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است درین حالت کف دریا
سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی سفید شب یمانی اسود در چشم کشند که این مرض را که بهندی ردیه گویند سود دارد

ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم برسد

هرگاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد بفصد و مسهل صفرا یا ماء الفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه مرغ و
روغن گل آمیخته پنبه بآن آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب کشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشنیز سبز ضماد کنند و یا تخم خطمی تخم خبازی
در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی فیلبی با شیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ دو جزو زردچوب
حضض گل ارمنی مامیران زعفران مصطگی هر یک نیم جزو با آب یا زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی با ادویه مذکوره زنجبیل یا گیرو قرنفل مرداسنگ اضافه نموده
اضافه نموده همه سیاهی گرفته طلا میکنند و قطور روغن زرد نیمگرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع ست با اندک تسخین و همچنین آب یک
در ان خشخاش اکلیل الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهتکری مرداسنگ با آب سوده نیز مفید ست و اگر لوده پتهانی میده گندم
روغن زرد هر یک نیم ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب سرشته دو قلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و بعده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربه چشم از مجربات
استاد مرحوم ست و اگر خون در موضع ضربه منفسر شود و درد قوی پیدا آید چوب سنبر درشت گز بسوزند و آنچه از ان بیرون آید بران موضع بمالند که در حال خون متلاشی گردد
و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضه مرغ سرشته گرد حلقه چشم ضماد سازند و آنچه در طرف مذکور شد بکار برند و
بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ پلپل زرنیخ طلا سازند و ضماد نخواه العسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف قوتیج و کذا زردی فاوا
خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا زرا وند پس که و کذا عسل و نمک و کذا تخم بطاطی و در دل نیز نافع که دم تحت العین ست **و آنجا که از تیغ یا سنگ وغیره تفرق اتصال**
بر ملتحمه افتاده باشد تدبیر ان نیز فصد و تلیین ست و مرهم اندک مدتی پس اگر خون آمده باشد آنرا پاک کنند و شیاف مغسول باندکی کافور یا دم الاخوین بر ان
افشانند و سخت بر بندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیای کرمانی پرورده پر کنند و زرده تخم مرغ تنها یا به برگ آس سوده یا روغن گل و آب کشنیز سبز بهم سرشته بپارچه آلوده

بر پشت چشم نهند بعده باصلاح جراحت کوشند نوعیکه در قرحه مذکور شد و در چشم نواب احمد یار خان بزه چو سیاه ج خلید و از برآورد دلش اندکی خون برآمد حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علویخان از زروت مدبر دم الاخوین حضض مکی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضهٔ مرغ نیم عدد با انگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالائش قرص اهو کسه قند ساخته زرد چوب مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد جینه نه ماشه صدان اخل کرده ده در روغن گاو بریان نموده نیمگرم بر چشم بستند تا سه روز بسته داشتند روز چهارم کشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد چشم را در گرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هر یک سه ماشه زعفران یکماشه بگلاب سائیده ساعت بساعت از میل زد اکتحال فرمودند و زرد چوب نخاست هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب الثعلب ده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد

انتباه هرگاه چیزی قاطع همچون آهن نی و غیره بطبقه قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند و یا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همانست که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد

حول و اعوجاج ثقبه

حول آنست که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پدید نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و درین ثقبه معوج دیده شود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله است از عضلات محرکه مقله یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات استرخای عضله اکثر بسبب مواد رطبه بلغمیه گاهی از سده و سیه یا سوء مزاج بارد رطب یا تفرق اتصال واقع در عرض آن می باشد و تشنج بباعث امتلای بلغمی و یا غلبه یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضا در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع و صداع و غشاء آن بعد از نزلات لازم است و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوء مزاج بارد رطب سافج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبرده مرطبه می باشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعة می باشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قی و اسهال و عقب استفراغ و ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی انتشار سائل شود بالجمله حول یا مولودی بود و آن لا علاج است یا بکودکان و یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر بسبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض شود و سبب زوال ثقبه عنبیه یا ورم عنبیه است و علامتش وجع و صداع اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود و یا یبس آن و نشانش خمور حدقه و تقدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم خصوصا در زمان حار یا تناول اغذیه مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان شکستن ظهور در چشم می باشد علاج حول استرخائی و تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم با شربت اصل و یا سکنجبین عنصلی یا بزوری تنقیه بمسهل و ایارجات و غراغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغنهای گرم محلل مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و نرگس بر سر مالند و گویند که اکتحال بسرمه ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا القطران و فسه مخلوط بسعوط و کذا اکتحال بسنج و بسبد حول که با سفل باشد از استرخای عصب بود مداومت معالجه بدانچه استحکام نماید مثل تضمید پیشانی بآس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود بفصد قیفال و تنقیه و مالغ استعمال اشیای بارده مسکنه مثل شیره تخم خیارین و نشاسته و قرا صیا و آب هندوانه و ماء القرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن از پیرون بعصاره ماميثا و صندل با آب عنب الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو سوده کنند طلا بروغن سفرجل یا روغن بنفشه و طلا با شیر با گلاب یا آب سرد بر چشم و اگر ورم بارد بود استفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغاذیا و مقوی تیریه و غاریقون و شحم حنظل و عصاره حنظله و نقوع و حابتن آن علاج کنند پس آب بکیسه دان اکلیل الملک تمام و نخاله گندم و بابونه در پیچو بخ و سنبل الطیب جوشانیده بر چشم نطول نمایند و بعد از آن بخار سرش اتیج استعمال کنند و آنچه از سوء مزاج بارد رطب سافج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا اسفید باجات معمول با بادزیره و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد لا علاج است و تشنجی یبسی که اکثر بسوی فوق می باشد بتقویت و ترطیب دماغ از نطولات و مالش روغنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پردازند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شفتین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل اندکی شراب و بستن چشم سفید و اندو اشربه مرطب مثل شربت نیلوفر

دہ شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شیرۂ تخم خرفه و ماء الشعیر دهند و اگر تپ نباشد شیر خر بروغنهای مرطب بنوشانند و شیر بز و گاو بروغن بادام قریب بنفع او ست و استعمال
ماء الرمانین باشکر و الکباب بجاء آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بکوفته و مانند آن جوشانیده باشند نافع ست و آنچه از زوال طبقات رطوبات بود تدبیرش تنقیه دماغ از
رطوبت مولد ریاح ست باستعمال ایارجات و حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد ازان بهر تحلیل ریاح آبیکه دران بادیان و اصل السوس و بابونه و اکلیل الملک و مانند آن جوشانیده
باشند تکمید چشم نمایند و بطبیخ زیره و شیح و صعتر و زوفا و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زردچوب با آب بادیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیه معده بقی و اسهال نمایند
و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل حرخان سندروس در جمیع اقسام حول مادی معمول ست و بعضی گویند که چون آمله بقطعه آهن بسایند تا مثل سرمه گردد
اکتحال آن حول را مفید ست و بقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاجش علاج این امراض ست
و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خود بود و سبب درین حصول ریاح غلیظ
در رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعةً بسبب زوال طبقهٔ صلبیه بریاح غلیظ بخاریکه زیر او در آید عارض گردد حول بسوی فوق باشد گویا که بیمار بدان
بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه بسبب زوال طبقهٔ مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش بهر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که به بیند نظر او
حول باشد و آنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینهٔ خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعةً بسبب
تزعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدیه بود حسب زوال او حول پدید آید پس اگر بسوی فوق زائل
شود هر چیز را که به بیند دو چیز نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شیی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع
کثرت ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نه بیند و سیلان چشم او بسوی فوق باشد گویا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر تقلص و زوال او باسفل باشد حول
مع شخوص چشم بود و هرگاه چیزی را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هرگاه از بعید به بیند بهتر بیند و اگر حول دفعةً از نقصان رطوبت بیضیه یا سیل او بجانبی بسبب وقوع ضغطه
یا حرکت بخارات غلیظ حادث شود با حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه به بیند اغبر اللون برنگ طبقهٔ عنبیه بیند و اگر حول دفعةً از زوال عنبیه عارض شود سیل او بجانبی از هر
موق باشد و مع ضعف وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول تزعزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پدید بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول غیر
ثابت بود و ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی بقسر مائل شده کشیده میگردد بعده ساکن شود و زائل گردد بعد از ساعت و این
اکثر بمشایخ حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر ست و زیادت و نقصان دران بحسب مزاج و سن باشد بالجمله ریاح غلیظ بخاریکه بسوی سر و چشم مرتقی شود یا از معده
بنابر اجتماع اخلاط دران متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار امتلای معدی از غثیان و فتور شهوت و فساد هضم و تخیلات روبروی چشم در اوقات
امتلاء دریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث النفس و تقلب و دوار و ارتفاع بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی و چشم در وقتی و سکون آن در وقت
دیگر معلوم کنند و هر چونکه باشد هرگاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر دریابند و استفراغ ماده حسب امکان
بموجب قوانین او نمایند و هرگاه اراده تنقیه معده کنند و اکثر با یارجات یا صبر یا مصطکی که هر کدام ازین هر دو را بالسقمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند و بهترین
چیزها که برای تنقیه معده بشرط عدم مانعی درین مرض فوائد و در غیر آن استعمال نمایند این حب ست که افسنتین رومی خالص زرد و درم گل سرخ یک و نیم درم مصطکی سه درم
تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند
و سه درم از ان با آب نیم گرم بدهند و سه یا هفت روز درمیان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیهٔ غلیظهٔ مبخره پرهیز کنند و از طعام شب منع سازند و اگر اراده استفراغ بدن
باشد مطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند و برای تقویت دران صبر و مصطکی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار بعمل آرند اگر مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیهٔ بدن به پیشتر صادق دیده
بشرطیکه هر دو سوراخ او تنگ باشند لازم گیرند و رفاده که دران اسفنجه مثقوب الوسط بشکل چشم ساخته نهاده باشند بعد تقطیر زردی سفیدی بیضه بر چشم ببندند و روی چشم
و گوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد ازین تدابیر سعوط حسب
مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد بروغن مصطکی و غاریقون و اگر سعوط بارد واجب بود بروغن بنفشه و نیلوفر بعمل آرند و تضمید سر حسب واجب نمایند

و گاهی از ریح در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی اختلاج و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ بمسهل صاحب العلاج
و غرغرهٔ منقی راس از رطوبات و تنقیهٔ معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیهٔ ناشفهٔ صالح الکیفیت ست لعده اسر بجهٔ بشکل عین مثقوب لاوسط ساخته بعد
تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم بندند و گویند که حول مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود **و در اعوجاج لقبه** که از ورم عنبیه باشد فصد و تنقیه بحسب خلط غالب نمایند
و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ ماميثا بآب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملمس تسکین یابد باستعمال محللات نمایند مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل الملک
و گل بنفشه و حلبه و انچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعیکه در حول تشنجی بیبسی گذشت و آشنجو دیا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین
و گوشت فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و استحمام بآب شیرین نیم گرم خصوصاً بعد انهضام غذا و شستن چشم بشیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیکو فته
جوشانیده باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت عنبیه باشد استعمال محففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطب بمثل دواء التربد که از ترید و قند و درم
و مصطگی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند سه درم با آب گرم بدهند و قلایا و مطبخنات خورانند و کحل عزیزی یا سلیخو
اکتحال نمایند **فائده** حول که بصبیان شیر خواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن
و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تادیر نیز واقع میشود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب مانند آن چیزی مفزع که یکبار کی طفل بجنبش آید و مرض
مذکور عارض گردد و علاجش آنکه هرگاه حول بفوق یا اسفل بود بر روی او برقعه که در برابر حدقه سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند
تا طفل پیوسته نظر بران دارد و اگر حول بطرف یکی از هر دو موق باشد یا جبه سنج بر گوشه چشم که مخالف گوشه مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد
و یا دفعه ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصورتهای اجراس مصوت بدان طرف نهند و سر بآب یاسمین پرورده یا مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر
بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی افشرده اثمد دران پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصارهٔ برگ زیتون نمایند و در معالجه تهاون و اندازند و دایه اغذیهٔ لطیفه
و سهله مثل تیهو و چوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصوصاً در صورت بودن صرع بسبب جحل اغذیهٔ بخار انگیز دادو دیه مجففه از دایه در دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج احتمال کند
ادویهٔ منقی رحم مثل حب مرتاو و دواء المسک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلاء دم باشد تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل ابوزن یکحبه معجون کاسکینج و دو حبه یا سهانگ شیر دایه هر روز
بدهند و گاهی طفل ایارج القدر یکحبه یا سهانگ همو زن و روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز بدفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کفپای او باکثر اوقات دلک کنند

جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم

و این یا بسبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتلای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله دران باشد و یا بسبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق
و قی عنیف و صداع قوی و نعرهٔ سخت و طلق شدید و نحو او از هر چه موجب حصر نفس باشد و یا بسبب استرخای علاقهٔ مقله و عضلات حافظ علاقه مذکوره و انهتاک انها
و در استلای ریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض میباشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از میل ماده بسوی
چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و جحوظ استرخائی که از استرخای عضله فقط بود بصارت باطل
نمیکند و انچه با انهتاک و باشد بطلان بصر مینماید و جحوظ که در مثل خوانیق و اورام محجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انضغاط بود و گاهی بسبب امتلا نیز باشد
و اکثر جحوظ صرع و سوء مت محسوس میشود و یا تورم در قرینه میباشد و جمیع اقسام جحوظ از ضعف بصر خالی نباشد و جنین و رازی گویند که هرگاه نتو عین از ضربه یا سقطه
بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضله ممسک عین تمدد عارض شده و انهتاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای عضله باشد
و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده **تشخیص** اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده یا ضعیف
گشته اگر باطل شده باشد از انهتاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتو مقله عظم و حجم چشم هست یا نه اگر باشد جحوظ امتلائی باشد بعده بنگرند که در چشم
ثقل محسوس میشود یا نه اگر بود خلطی باشد و الا ریحی بود و اگر عظم حجم یافته نشود حال سیلان اشک غلیظ اندک لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند
اگر مریض اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود جحوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلا و انضغاط هر دو باشد و اگر

عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمدد اندکی بود و حدقه بحرکات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد جحوظ استرخائی بود علاج اگر جحوظ امتلائی سبب آن خفیف باشد بستن
عصابه قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کنند و اگر قوی باشد در استفراغ حسب ماده تنقیه
بدن و دماغ بفصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنه حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیله کابلی کذا مطبوخ خواکه نافع جحوظ عین است و بالجمله اسهال نافع
ترین اشیاست در اصناف جحوظ و کذالک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و بر خانه و در ابتدا پاره نمد و صوف [illegible] سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم بندند و با آب سرد
و یا آبیکه در آن پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و رادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب کشنیز سبز ضماد کنند و بعد ابتدا
برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مرزنجوش و زعفران استعمال نمایند و بلیله زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف [illegible] با آب بادیان یا آب بیانه اکتحال نمایند و اکتحال
شیاف عنبر و سنبل نیز نافع است و دیگر اشیای اشک آور و قابض مستعمل چون شیاف سماق و غیره چشم [illegible] و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب
احتراز ورزند و آنچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهن دارند و در جحوظ انضغاطی قطع سبب نمایند و خریطه سرمه
یا قطعه اسرب در رفاده نهاده بر چشم محکم بندند و بر پشت بخوابانند و وردی را با آب سرد که در آن گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی و غیره
قابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول اطریفل خیلی مفید و اطلیه قابضه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و عفص و مکی و صبر و عصاره لحیة التیس و برگ علیق و فوفل
و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون بری و عصاره برگ عوسج و اطراف مرزنجوش و آب [illegible] کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بر بندند و ضماد
آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضه مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخشت [illegible] یا محرق سنبل الطیب کذا عصاره برگ علیق [illegible] عرق جید النفع است و فصد و تلیین درین
قسم نیز مفید گفته اند و مسیحی گفته که علاج جحوظ حادث بسبب غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عنیف و [illegible] ساعت فصد [illegible] چشم با ادویه قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض
و مانند آن و حقنه حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن بر فاده و بر پشت خوابانیدن و ترک شراب و تخم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی است و اگر حرارتی با آن باشد
چیزی در دهان دارند که انحدار آن هم نماید و بقول حنین در نوعی که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر خون کبوتر یا خون [illegible] سبلول بسفیدی بیضه در روغن گل تا روز
دوم و در روز سوم تکمید با آب نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گوینده ضماد برگ غافث و گل [illegible] است و [illegible] که از قلت سیلان خون نفاس یا فساد جنین
باشد تدبیر ادرار طمث و اخراج جنین بعمل آرند و در جحوظ استرخائی تنقیه بمسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و عطوسات و معاجین گرم بدستوریکه در استرخا مذکور شد
نمایند و بعد تنقیه قوابضات مذکوره استعمال کنند و با ادویه مص کننده رطوبت و اشک آور مثل [illegible] زرد و دار فلفل و انزروت و زبد البحر و مانند آن و با آب بیاورد زایا
ذرور و اکتحال نمایند و ادویه حاده مانند کندش و جندبیدستر و [illegible] فلفل و مرزنجوش بویند و گویند که در جحوظ رطوبی بعد استفراغ بدن بحب صبر و حب ایارج و مانند آن این
سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطگی یک جزو و مشک ربع جزو و بر آن اندک آب مرزنجوش مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک از آن سعوط نمایند و اندک اندک مدام
بفرسایند تا بوزن یکدرم برسد بعده فرو شوئیز بریان نموده با زعفران بسایند و در صره بسته بویند و اگر عطسه افزا کند سرکه و گلاب قدری روغن گل با هم آمیخته و بینی بچکانند
و اگر از این هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد اندک کندش در سعوط اندک بیفزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن
نزد راقم احوط آنست که بهنگام تعطیس چشم را بر فاده بسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل میگردد و در اختصارات است که جحوظ
حادث از خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و جرجانی می نویسد که اگر مرض [illegible]
باشد سبب واجب است که اولا استفراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمر هندی و ترنجبین و کشوث و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استفراغ در چشم این دوا بچکانند
بگیرند مقشر و بهدانه خشخاش خام هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفته اندکی انزروت افزوده در شیشه کرده و بالایش آب شیرین آنقدر که ادویه را بپوشد انداخته با آتش
ملائم بجوشانند تا آنکه قدری غلیظ گردد پس نیم گرم هر شب و روز چند بار در چشم بچکانند و رفاده مبلول سرد کرده بالای چشم نهند بغیر آنکه بندند و بر پشت
بخوابانند یک ساعت تا دوا منحل گردد باز دوای مذکور بچکانند بعد از آن این ضماد نمایند بگیرند تخم انار یک جزو برگ کاسنی یک جزو باریک سائیده بوزن هر دو
و سبول آمیزند و با آب و روغن گل مخلوط کرده در شب وقت خواب ضماد نمایند و بعد با [illegible] ببندند و صبح بکشایند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر باید خورد و روغن بنفشه

و شیر زنان دائم در بینی چکانند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و اگر مرض دموی باشد فصد سر دو قیفال نمایند و تلیین طبع بطبوخ خفیف شاهتره نمایند و کحل سادی اصفر در چشم کشند و نسخهٔ آن اینست گل بنفشه یکدرم طرطیلای جیسری و مرو یاه هندی هر واحد دو دانگ شادنه مغسول کتیرا صمغ عربی هر واحد نیم درم سائیده نیم درم شیاف مامیثا آمیخته در ماء ورد حل کنند بار دیگر بتجربه رسیده صبح و شام در چشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر دو با هم جوش داده صاف نمایند و در آن شیاف ابیض حل کرده در چشم چکانند و بپزند تا آنکه در تحلیل شود و عمل خود نماید نوشیدن شربت عناب با تخم کاسنی نافع [illegible] طلع و مانند آن از انفع ترین اشیا مثل این مرض است اگر دموی باشد و حقنه‌های لینه که در آن عناب و سپستان جوشانیده باشند بدفعات متواتر نمایند

عشا یعنی شب کوری

سببش غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه دیده چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان نها چنان کنند که اگر مرض یکسان قائم بود بدون تغیر و تبدل در بعض اوقات سببش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل اس حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در گرسنگی خفت و در امتلا زیادتی مرض شود شاید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق بسبب تحلیل لطیف از روح باصره موجب غلظ آن میگردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبهٔ خون معلوم شود فصد سر رو نمایند و الا بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و حب عشا تنقیه کنند و غرغره‌ها و مانع استعمال آرند و کندش و صبر و جندبیدستر بوئیدن یا فلفل عوض صبر سوده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کندش شونیز فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جندبیدستر مشک عاقرقرحا [illegible] مساوی باریک سوده بعمل آرند و یا از اسطوخودوس تخم حنظل جندبیدستر هر واحد سه درم کندر هشت درم عطسه آرند و اگر کندش یکدانگ بروغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند [illegible] ست و مجرب کندش کذا [illegible] شیر دختر و روغن مذکور [illegible] لطیف قبل از طعام شربت زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بجوشند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شربت سکنجبین بزوری که در آن صعتر حل کرده باشند و یا عسل با اندک صعتر و یا شربت آب طبیخ سداب اکل [illegible] افتیمون نیز نافع ست و گویند که اگر از این تدبیر مائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه با لحوم لطیفه مانند [illegible] در زرده تخم مرغ نیم برشت [illegible] تناول نمایند و بعد [illegible] هضم تمام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و سکنجبین آبیه گرم نافع عشا است و برآنکه در آن ادویه محلله چون بادیان و شبت و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشد انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلغم نیز مفید بود و به لحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان با فلفل و دارچینی و زنجبیل یا بجوش آب یا فلفل و سعتر تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام با اغذیه حریفه یا دخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد و خوردن شراب کهنه معین بر لطف بخارات ست و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آب آمیخته نان پخته خوردن و سکنجبین تا سه روز بعمل آوردن نافع شب کوری ست و از اشیای غلیظه بخار انگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل ماهی و غذای شب اجتناب [illegible] و گویند که صاحبان آن نخوردن مرغ اجتناب نماید که آن محدث عشا است در زهره گاو قدری [illegible] کرده و [illegible] در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری هر روز زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته بعمل آرند نیز مفید و اکتحال مرارهٔ بز مخلوط با آب بادیان و عسل نیز نافع و از نوشادر شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و چون دار فلفل و وج و جگر بز [illegible] یا کاردزده ادویه مذکوره یا دار فلفل و نمک هندی و [illegible] و دارچینی سوده بران بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن برآید در چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاه نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض وج میکنند و ادویه را سائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال مینمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید است تا سه روز متواتر یا زیاده بعمل آرند و جگر خرگوش بدستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل السلق نیز نافع و اکتحال باثمد و فلفل سفید و دار فلفل و زنجبیل مساوی سوده مفید و سفوده جالینوس ست و کذا اکتحال بقلاقل ثلثه باریک ساده سخت سودمند ست و خون پرنوزسته کبوتر بچه گرما گرم در چشم کشیدن و کذا اکتحال بخون جانوران گرم مزاج مثل [illegible] و کلنگ کبوتر گرم گرم و [illegible] و سقنقور و شیاف قلی و شیاف [illegible] نیز نفع [illegible] و یا مرارهٔ گوسفند یک جزو فلفل دو جزو دار فلفل سه جزو عسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال با آب بادیان و عسل و نوشادر و عسل با آب پیاز سفید یا با آب کچلی تازه یا آب گندنا یا سماق یا آنکه در آن پوست بید هندی سوده باشند و یا سعتر [illegible] یا زهره [illegible] یا مگس [illegible] فلفل [illegible] سوده و یا فلفل و یا قرنفل در لعاب [illegible] یا حجر بحاری یا زهره کلنگ

و مشک و مروارید ناسفته یا بول نجیه و صلابه مس سائیده تا سیاه گردد یا قطردن آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب گذاشته تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع خشک کرده
سائیده یا از زردت بز جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهره بز وحشی و جبلی یا زهره کبک با آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهره حر یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل در آن
فرو برده یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصفر یا بعر ظبی وقت تولد او گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباب قرنفل یا عصارهٔ برگ غرب یا شیر عرب
یا دار فلفل و مشک یا صدید جگر بز که بریان نموده و شونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند یا انا غالس العسل و یا افسنتین یا آب انار شیرین و آب انار ترش و عسل هر واحد یک
جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در آن انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهره غزال با دردی خمر یا زعفران یا عصاره برگ طرخشقوق
یا آب سرس یا مغز سمندر یحیل در بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دار فلفل بحجرات سائیده و یا زنجبیل با آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب شاخ نرم سهینه یا عسل آمیخته یا بلیله
و دار فلفل با شهد آمیخته تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهره ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا بلیله سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته حب ساخته با آب سائیده هر واحد مفید ست
و اکتحال بزهره گرگ بر السامه ست و آب درک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات والد مرحوم ست و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال نمودن
یا جرک قلیان عوض فلفل گرفته بدستور معمول آوردن معمول راقم ست و کذا شیاف و سیخ الاذن مجرب ست اکتحال شیاف مرارات در ینباب از مجربات حکیم علی ست و اگر سونٹھ مرچ
پیپل تخم کرنجوه هلدی دار هلد نمک سنگ پوست بیخ ارنڈ و سنکهه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری شب یمانی بریان
هر واحد یک توله نبات دو توله هشت پاس در آب لیمو کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن بهر عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول ست
و اگر آب سداب و آب کشنیز مساوی بجوشانند تا به نیم آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک دانگ سافج هندی مامیران چینی هلیله زرد زهره
بکیدرم سرمه ساخته بعمل آرند و این کحل فلفل درین باب از مجربات صاحب مجموعهٔ لقائی ست فلفل سیاه یکماشه در زهره گاو و یا بز بقدری که تر شود تر کرده خشک
ساخته آنبه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده مغز تخم کرنجی سنگ بصری که در آب لیمو چهار گرم کرده سرد نموده غنچه چنبیلی که خام باشد هر یک نیم درم کوفته بیخته
در سنگ سماق مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و عشا عین نیز نافع و کحل روشنائی دیده و حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان
و فیلمون باهم یا بول ابل یا آب کنند تا دو یا سلیقون و شیاف حاد و شیاف اکسیر و ضماد عصاره کرات السماق نیز در ینباب مفید ست و مولف قیاس گوید این علت اکثر کمی خون
کمتر باشد پس اول سر کی قیفال زنند و بفاصله چهار روز رگ ماقین و یا صدغین کشایند و تنقیه دماغ بحبت قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مثل تالیف علوی خان کنند و بعد تنقیه اطریفل
اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش املجی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارات در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خفاش گرم گرم در چشم چکانیدن عظیم الاثر ست
و همچنین خون دل یا بوم و همچنین خوردن کباب جگر بز و مطبوخیکه از ان بحکید گرفته دار فلفل و نمک سندی سوده آمیخته بمیل در چشم کشند و دار فلفل و وج را با مذکی یوره شسته
در چشم کشیدن از مجربات ست و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یکعدد در شب یکشنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطره خون
تازه کفچه در چشم چکانند و یا لحمه ماهی روهو و یا فاخته و یا کبوتر در چشم کشند و حلوای دار چینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر بسبب حدوث بخارات بد
بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبه بند و قدر شیر بز که چهارم حصه آن روغن گل بادامی باشد و هشتم حصه روغن بادام
بنفشه بهتر نموده بر تارک سر نهند در روزی بیست و پنج مرتبه بلکه زیاده تخم خرفه خشک هفت ماشه شربت الائچی سکنجبین سیب لیمونی علوی خان هر یک یک نیم توله در عرق
ابریشم ساده و گزر هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه نورمه بز فاله بنان و پلاو دهند که کبر و بسفایج در ان افتاده باشد اگر مریض مطول باشد هم نافع بود و اگر در ریح البواسیر کهنه بخار
بدماغ رفته شب کوری پیدا کند وقت شب سر به بخار طبیخ شلغم دارند چندانکه عرق بسیار آید و از پنبه کهنه لحیه پاک سازند که تمامه خشک شود پس آنوقت حب سیاه بهر هر دو
برابر سوده در چشم کشند و تمامی روز و شب از ده پانزده مرتبه که در یک هفته صحت شود و گاهی این مرض بسبب بسیار بودن در آفتاب اندر هوای گرم افتد پس آب پنج
یا پوره دره القر بر چشم زنند مکررات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سداب گلاب روغن کدو و آب کاهو هر یک یکدرم نبات چهارم حصه بمیل در چشم کشند و ایضا سرمه
که بنگلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع و اهرن و رازی گوید که فلفل ده درم دار چینی یکدرم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سائیده اکتحال کردن و ایضا
دو درم از ان خوردن در ازاله عشا عجیب مجربست و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و دار فلفل جوشانیده بر آن انکباب نمایند شب کوری را اصلاح دهد و اگر

بعد تنقیه و غرغره و تعطیس و بپیه نیز بگیرند جگر بز سوخته یکدرم و دار فلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یکدرم سافج دو درم مر نیم درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و بر آفتاب بسی
مطبوخ کرده بگذارند تا خشک شود بعده جدا سوده باز باریک بسایند و به آب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته اکتحال نمایند در یک روز
شب کوره را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل الملک شیح قیصوم مرزنجوش برگ تمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده در آفتابه بجوشانند
تا مهرا شود بران انکباب نمایند و هرگاه نیم گرم بماند بجشاندش مذکوره تکمید چشم کنند و یکدرم دار فلفل و یک دانگ بادیان سائیده جگر بز را به آتش نهند هرگاه که نفط ازو خیزد آن ادویه مذکوره
بپاشند تا که جگر بریان گردد بعده از آتش برداشته سرد کنند پس دواء مذکور که بران منجمد گردد بگیرند و باریک سائیده اکتحال نمایند **و از معمولات** ابوعمران بن موسی
بن سیار است که تنقیه صاحب این مرض بحب قوقایا نمایند بعده حجامت بر ساق کنند و آب سرگین اسپ مکرر اکتحال سازند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض
دشوار گردد حقنه محلل رطوبات انکباب بسبس کرده شراب مع بادیان بریان پاشیده و دلک بان بسعد استعمال کنند **و آنجا که** سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا کاکنفد و اهلیله
مربے و یا سفوف مکر و خیالات مسطور ست بخورانند و اکتحال به روشنائی و شیاف مرارات کذا ابرا حینی یا مشکت از فلفل و عصاره قثاء الحمار با تخم خرفه با اسود به نیم سوده بسیار
نافع ست و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنانچه مذکور شده و اکتحال به تریاق فاروق با عسل اگر بدن محتاج تنقیه باشد انهم ادویه بعد از تنقیه بدن نفع بخشد **و آنجا که**
بسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیه غلیظ پرهیز کنند **جهر** یعنی روزکوری سبب عدم رویت در روز رقت روح
باصره و قلت آنست و فرط تحلل آن بسبب حرارت روز و بعضے سبب این مرض حصول خلط حار در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بسبب کثرت
نظر بسوی خطوط دقیقه و با آواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی آفتاب در کسوف و خسوف کلف قمر میباشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنانچه در محرورین
و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً ماغیه میشود و اکثر عروض جهر بچشمهای ازرق خصوص که احداب اشقر باشد بجهت زیادتی تحلل عنبیه رقت روح میباشد و اکثر
باین رقت از قلت روح و رشیب نیز باصره ضعیف میباشد و موضع حدقه آن غائر فرو رفته بود **و بقول** جالینوس سببش فرط تحلل روح ست و اکثر عروض آن بچشم ازرق
و اشهل بجهت تحلیل مفرط نور چشم ازرق میباشد **و بقول** بعضے سبب آن یبس روح نفسانی با قلت کثرت تحلیل آنست و اکثر عروض آن در امزجه یابسه کهول و فصل خریف و بلدان
یابسه میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد
دلالت بر آنکه اسباب و حدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا متفرق گردانند و نشان این سبب قلت اشک و نفث موقره
است و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاده شود **علاج** در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلاً لعاب بهدانه
لعاب اسپغول شیره تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر با شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و کشنیز خشک سماق منقے آمله هر یک یک ماشه سفوف کرده با شیره کاهو
هشت ماشه شربت نیلوفر دو تولہ دادن نیز مفید ست و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انارین مع شکر و گلاب و شیره تخم خرفه یا یکی از اشربه مذکوره نیز مسکن
حدت ست و صندل سفید بگلاب سوده سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه و گرد سماق در گلاب بیخ حل کرده در چشم کشیدن
عظیم الاثر ست و گلاب سرد کرده و یا شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور در بیناب شدید النفع ست و شیر دختر با شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی چکانند
و اندکی کافور در شیر دختران و لعاب ادویه مذکوره و یا سفیده بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع ست و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند یا بابونه
اکلیل الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و آب آن بر سر ریزند بعده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت دماغ با اغذیه
مرطبه و جوزه مرغ نمایند و تغلیظ خون با اغذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه و نان تابه و دال ماش سبزی کنند و کاهو و کشنیز خشک و تر در طعام زیاده اندازند و از فواکه
انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم دران بکشایند و شیاف وردی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشادنج مغسول و سرمه اصفهانی در آب
لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و بآب شیرین نیمگرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون دران داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون گاه
گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حار و صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کشنیز المزاج
و دخول در حمام بطور غب و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و لخلخه گلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخلخه های مقوی مرطب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند

و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اکتحال رسوت بگلاب سائیده و مولف اقتباس گوید که طباشیر سنگ محک سرمه سفید هر یک یکماشه سائیده در روغن گاو
و خشخاش و کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زنان بروغن بزر یا برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از کشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات هم چند
آمیخته دو مثقال با شیرهٔ گل بنفشه یک توله و تخم کاهو چهار ماشه در شربت به و نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بنهند و غذا قلیه قورمه بزغاله بنان تنوری سازند
در دو سه هفته صحت میشود و صاحب تحفه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از تجربات ست و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب کشایند [illegible]
گلاب و روغن گل و سرکه تحلیه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت و هم جستن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی
و سائر استفراغات اجتناب نمایند و هرگاه که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لاعلاج ست

اتساع و انتشار

اتساع عبارت از آنست که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در ان منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع ثقبه و عصبه
آنست که در اتساع عصبه پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا میباشد بخلاف اتساع ثقبه که در ان تمام چشم سیاه مینماید بالجمله گاهی این مرض عقب صداع شدید یا سرسام یا ماشرا
بسبب در آمدن خلط غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی
اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب آن در نفس حدقه بود و این یا از کثرت رطوبت بیضیه یا از یبوست عنبیه یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم
و یا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ممسکهٔ فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبیعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی بدان حد
رسد که چیزی بنظر نیاید و بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه است که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار در اکثر ضعف
بصر و در اکثر فنای بصر عارض میشود و تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت دفعةً زائل
شده یا بتدریج اگر دفعةً گوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا بعد ضربه و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض نیافته شده
حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مریض از این امراض پیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مریض
اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم [illegible] گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده کشاده گردد و ضعف بصر
اشتداد کند و در برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست عنبیه باشد
و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین [illegible] آمدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب بالفعل بود از استرخای عضلهٔ ممسکهٔ فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسند
که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا نه [illegible] و بعد خواب فرق در بصارت در رویت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم میگردد یا نه اگر گوید که پیش روی خیالی معلوم میشود
که در آب ایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب میشود و در جوع و ریاضت و وقت دوپهر و گرمی هوا و بعد حمام یا پس ضعف بصر کم میگردد
و چیزهای بعید نسبت باشیای قریب خوبتر بنظر می آید سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر از این علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات از مقدار اصلی
کوچکتر مینمایند و ضعف در بصارت [illegible] سیلان [illegible] بود [illegible] الم و سرخی [illegible] چشم محسوس گردد و قرینه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم متشدد گردد سببش امتلای
عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبیعی آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج ست و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لاعلاج ست تدبیرش ترطیب جسم ست
برطبات بدستوریکه در ضعف بصر یبسی و سل العین مذکور شد [illegible] ماء الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر [illegible]
بکار برند [illegible] گوشت حملان [illegible] مطبوخ [illegible]
رطب مثل بنفشه و نیلوفر [illegible] از مستی و از آفتاب و از جماع و انتسال با آب شور و سفر دریای شور [illegible] کنند و وقت خواب [illegible]
و یا مغز نان سپید در شیر دختران [illegible] ضماد سازند و در روائح طیبهٔ معتدله [illegible] سبزه ببینند [illegible] اختیار کنند و گویند که شراب [illegible] شدید النفع ست
و اگر این حالت بشدت باشد [illegible] و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد [illegible] فصد رگ [illegible] اکتحال [illegible]

اتساع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آرند و بالجمله تدبیرش بفصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده
و لعاب بهدانه رقیق و شیافات بعض افیونی در چشم نمایند و از خارج بشیافات معتدله طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد بمثل خطمی و اکلیل الملک و بابونه لعوق سازند و شیاف
معتدل در چشم چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد
و عروق ماقین نمایند و فصد صافن و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن زیر هر دو گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج مسهل بلغم
و حب ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات بمسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار بیک درم یا یک و نیم درم حب قوقایا در این کفایت
بعده با حجامه و عسل جوشانیده یا با ایارج فیقرا محلول بماء العسل یا بادیان و اندکی نرتخلیل در ماء العسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج
مذکور شد بعمل آرند و آب حقنه ربع بندق هندی و یا آب سداب یا زهره خروس بروغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصا ممزوج بسرکه بر سر ریزند [illegible] تحلیل باقی رطوبت
آب بادیان و عسل و حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جاوشیر که مثل شیاف [illegible] باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارات مثل مراره باشه شیوط و بز و کلنگ کذا اقلیمیا هر قسم او و کذا مرارات
و کذا آب عصاره بادیان [illegible] درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف [illegible] سماق حل کرده و کذا آب بادیان [illegible] و آب گل سرخ تازه
و آفتاب منعقد ساخته شیاف [illegible] و کذا فرفیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار ساخته [illegible] شیاف ساخته [illegible] حلتیت [illegible]
مجرب [illegible] ست و بقول ریاسیس شیاف متخذ از عصاره [illegible] زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و با بلیله زرد و آب بادیان [illegible] خشک کرده [illegible] فلفل
نیم درم توتیا یکدرم کف دریا یا نیم درم کحل صفهانی دو ثلث درم سائیده با [illegible] شیاف [illegible] اکتحال کنند و یا با سلیقون یا روشنائی و یا کحل عزیزی و یا شیاف
مرارات در چشم کشند و دیگر کحلها که در باب خیالات نزول الماء مذکور گردد بکار برند و [illegible] حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه ملطفه مثل [illegible]
و قلایا و مشویات مرغ و بچه کبوتر و کنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه مرطبه مثل [illegible] گوشت گاو و میش ثرید پرهیزند [illegible] استعمال اطریفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و [illegible]
با ادویه حاره و بوئیدن ادویه حاره مثل سداب خردل فلفل و مرزنجوش ضماد سر [illegible] مرزنجوش سنبل آرد باقلا [illegible] ضماد [illegible]
مذکوره نافع بود [illegible] زعفران سنبل [illegible] هر یک یک جزو [illegible] هر یک جدا جدا [illegible]
بادیان و گلاب [illegible] شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته [illegible] اتساع عصبیه مجوفه است و [illegible] زعفران [illegible] سنبل الطیب برگ بید [illegible]
چهار درم [illegible] در یک [illegible] آب [illegible] بجوشانند و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقیب ضربه و صدمه [illegible] فصد [illegible] سافین [illegible]
بغیر شرط نمایند و ارسال علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مدرات استعمال نمایند و [illegible] صندل شیاف [illegible]
گل ارمنی و حضض طلا کنند و با [illegible] یا گلاب [illegible] آرد باقلا مقشر با آرد جو [illegible] برگ بید یا [illegible] کاسنی یا آب خرفه ضماد کنند و ضماد گل سرخ [illegible]
و صندل و فوفل و برگ خلاف و گل آن [illegible] نافع [illegible] در زردی بیضه [illegible] گل [illegible] اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر [illegible] حرارت [illegible]
شراب [illegible] آرد باقلا [illegible] خطمی برگ [illegible] بیضه [illegible] سکوت [illegible] بابونه [illegible]
افزایند و یا آرد باقلا [illegible] خطمی آرد باقلا و بابونه بگلاب [illegible] ضماد نمایند [illegible] کذا عصاره [illegible] کذا عصاره عنب الثعلب [illegible]
[illegible] زعفران نافع این مرض نوشته اند و روز اول [illegible] دوم خون [illegible] فراخ در چشم چکانند و روز سوم [illegible] در چشم بچکانند و بعلاج [illegible] علاج کنند [illegible]
سفیدی قیق بیضه حل کرده اکتحال نمایند و بعده [illegible] در چشم کشند و [illegible] زعفران [illegible] یک جزو [illegible] شیاف ساخته اکتحال کنند و اندکی [illegible]
[illegible] اغذیه غلیظه و خواب [illegible] نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراز [illegible] و اگر مراره [illegible] هر یک مثقال زعفران یک درم فلفل [illegible]
پنج مثقال و دو ثلث مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته بقدر حاجت استعمال نمایند و در اتساع سخت سود مند است و در اتساع ضربی نیم مثقال [illegible]
خشک کرده اکتحال کنند و ایضا [illegible] یک مثقال [illegible] یک مثقال [illegible] مثقال فلفل [illegible] زعفران یک مثقال [illegible]
خربق سفید یک مثقال [illegible] در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا مانند آن عارض گردد علاج [illegible] و قطع نمایند چون [illegible] اتساع [illegible]

اگر عنبیه سالم باشد و اتساع ثقبه تا اکلیل نبود و لهذا لازاله امراض سابقه و تنقیه بفصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان و صمغ شیاف مرارات هر چه در سابق در نزول الماء بکار آید نافع
حقنه بقصار ماتی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر نقاد و اکتحال بعصاره بادیان و بشیانی و عصاره بادیان زعفران ساخته باشند و شیافی که آب مورد
پروده باشد در اکثر انواع انتشار سودمند است و صاحب کامل گوید که اتساع ثقبه که او انتشار است زائل نمیشود و جدا لا علاج است مگر آنکه بکحل اصفهانی
و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسند که شخصی را اتساع تا اکلیل رسیده بود
بسبب موجود بودن آثار امتلا بفصد و تنقیه بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مولف نیز مصدق این قول است چنانچه کنیزی را شده بود
بعد صداع شدید دفعة بصارت باطل شد چون بچشم او نظر کردم دریافتم که اتساع ثقبه عنبیه عارض شده باستعمال سعوط اجوائن و اطریفل و کحل مقویه علاج نمودم در چند روز بصارت او عود نمود

ضیق

و آن است که ثقبه عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و ارسطاطالیس گوید که ضیق حدقه یا مع صغر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبیعی بود نه بجهت افراط محمود باشد
و اگر مرضی بود از اتساع ردی تر باشد گاهی باشد که منجر بکوری گردد و سبب او غلبه یبس یا رطوبت مجاور قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع خلط غلیظ در ثقبه
و یا یبس یا قلت بیضیه و یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رویت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم این مرض است
طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و ثقل در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود لیکن فرق در میان هر دو از علامات مخصوصه زوال عنبیه که در
فصل او جامع عین مذکور شده نمایند و اگر آثار ورم و زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک و زاید و خواب معتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود و تدبیر سابق بر آن
گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان غیره دریافت شود و تدبیر ما تقدم شاهد او باشد از رطوبت بود
و اگر در حدقه چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد علاج آنچه از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات و عصارات رطب و غیره
نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیه نرم و چرب مثل گوشت دست و شانه حملان و بزغاله و جوزه مرغ دهند و ماء الشعیر بشربت بنفشه
یا شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر دهند و روغنها مرطب مثل روغن کدو یا شیر تنوشته و شیر زنان بر سر و گوش چکانند و شیر دختران با سفیده رقیق بیضه و اندکی زعفران
آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان و در بینی چکانند و لعاب اسبغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضا عصارات مذکوره بر سر ریزند
و یا بنفشه نیلوفر و مغز شیرین کوفته و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بر سر چند از شیر حیلی بر سر ضماد کنند و بر روغن بنفشه با روغن کدو یا روغن بادام و شیر تعرق بر سر نمایند
شیاف ابیض در شیر زنان حل کرده بچشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن در آن و غوطه زدن و چشم کشادن سودمند بود و دریافت تعقیب کنند و اگر
در گرمی ملمس چشم حرارت محسوس شود اشیای سرد که مرطب باشد استعمال نمایند و ایضا در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که در آن قدری حرارت باشد بنا بر جذب ماده مطلب بسوی چشم اکحال
و طلاء ناگزیر است و استعمال وی بالک بر سر و چشم و بینی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب است زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و هرگاه
جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد بمسهل و حب ایارج و حبه قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ با استفراغ مراعات ترطیب نیز ملحوظ دارند
مثلا نقیع خلط بسکنجبین بزوری یا گلقند با آب گرم و یا مطبوخ اصل السوس پرسیاوشان تخم خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک پنج دانه با شربت لیمو یا شربت
حمول نمایند و بعد نقیع صبر سقوطری اسطوخودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید تربد هر یک نیم درم با آب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حبها ساخته یک شربت
یاده و بموده نجح رانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی است و اکتحال عین باشق مخلول با آب زیانه مروق با فرفیون نمایند و بعد تنقیه اغذیه مناسبه مثل بابونه اکلیل الملک
و زنجبیل و ماسیه بجته بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و با سلیقون روشنائی و شیاف زعفران شیاف مرارات با شیاف متخذ از آس و زعفران بساید و بسعوط گلاب در چشم
اکحال معروف که در باب ضعف بصر طولی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقر قرحا یک جزو زنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته با عسل آمیخته در بینی
مجرب است و با شق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یک درم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخه خلط زعفران این است زعفران در عصاره
میوه فشاسه صمغ عربی اسارون مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یک جزو و زعفران یک جزو و ثلث صبر پنج جزو و مشک نیم جزو ساخته باشند نافع

و کذلک اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن ایضاً فلفل اشق هر واحد یک جزو
روغن بلسان دو جزو زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار برند که این هم ابصارست بالمیدن بر پیشانی رطوبت و ریاحت و تقلیل غذا و
آن نافع ست و تعاهد قلیها و مطبخات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا نزول عنبیه باشد تدبیر ورم حسب مزاج مریض فصد و تنقیه بدن و وضع محاجم و حقنه استعمال شیافات
و اکحال مضاد سبب فاعل و ریختن آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رمد و انتشار و ورم گذشت ایضاً ورم حار و نفخ و ثقل که در قسم سببی
گذشت علاج ما شیاف سائیده با گلاب آب حی العالم بر چشم و شستن چشم بشیر زنان چکانیدن سفیده تنک بیضه مرغ در چشم و در ورم بلغمی تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم بآب حلبه
آبی که در آن اکلیل الملک و سبوس گندم جوشانیده باشند و اکتحال عین بشیاف سنبل نافع ست علاج نزول عنبیه ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع
که یکی را بعلت اندمال قرحه قرنیه غیر غائر ضیق عارض شده گاهی بحلیبات محلول در شیر زنان گاهی بعصاره شقائق النعمان و بعصاره بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت

خیالات

داء یست که در هوا و برو بروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که بسبب آن
غبار خفیفه که در هوا موجود است و ابخره غذائیه که بدن از ان خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی مانده و از
خارج محسوس نشود و صاحبان را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آن آثار متخیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از نفس جوهر رطوبت بود که متخیل بدان گردد بسبب
عروض سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس متغیر شود مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت چهارم و رود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیر متمکن بود و آن از جمله
بخارات جمله بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مبخره و در بحرانات و بعد قی و بعد غضب مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این مبتدی نزول الماء
و از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخارات ازان بسوی دماغ ست دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخارات ازان سوم حصول رطوبات
بلغمی غیر صافی در معده و اجتماع آن در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه از جانب پهلوی آن نه از وسط پنجم حصول خلطی از اخلاط دماغ
و انصباب جرم آن خلط یا بخار او در طبقات چشم ششم حائل شدن شظایای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خود لختی از جرم مبصر هفتم کثرت رطوبت بیضیه
هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب مذکوره انیست که اولا از مریض سوال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت
بگوید بپرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحه قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیه همان مرض باشد
و اگر اقرار حدوث امراض مذکوره نه نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شئی مبرد یا مسخن یا ملاقات آن هر دو و حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد سبب
خیالات تکدر رطوبت بیضیه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود بپرسند که کدورت و ضعف ابصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو
مع تفاوت کم و بیشی محسوس میشود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمه نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سوال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاهی کم و گاهی
زیاده میگردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم میباشد درین صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود اگر گوید که عند امتلای
معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه مبخره و یا در بحرانات یا بعد قی و یا غضب و غیره حرکات افراط زیادتی میشود سبب صعود بخارات از تمام بدن
یا از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان باین قسم و خفت بخارات بعد از قی و نقای معده و تناول اشیای مانع بخارات مثل حبوب کوکه و قابضه و ماستقی معده مثل انار و نخود و
غذا و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر
و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات با نحطاط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طمث دال بر بخارات رحم
جهت فوم ماده بخارات مذکور از علاماتیکه در تشخیص امراض ماسبق مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات هم بر تعیین خلط فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن طعام
غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشد و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند علامات اقسام مذکوره یافته نشود سبب ذکای
حس باصره باشد بعده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونها و دیدن برمی آید و علامت متفرق میگردد سبب بخارات اخلاط محترقه

و اگر گوید که گاه گاه چیزی همچون دانها و شراره آتش پیش چشم متخیل میگردد سببش بخارات حاد دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش مینماید سببش ابخره صفراوی باشد و اگر گوید
که خیال مائل بسفیدی و مثل ابر صاف درک میشود و هنگام عطسه زائل میگردد سببش بخارات بلغمی باشد و ایضاً اگر گوید که هنگام عطسه یا بیست چشم خیال متخیل میشود
که چیزها سفیدی نقاط ریز فرو می آیند و بالا روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ محسوس میشود
که شخصی ایستاده است سببش نکته بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان خیالات رک میگردد که چیزی از بلندی پیش می افتد سببش اخلاط و بخارات دماغ
باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزها بسیار مینماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن جرم بصر لقبه دو باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن سر
متخیل میگردد که آب در پیش ایستاده است سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم خیالات معلوم میشود که گویا پیاده و مناک واقع است
سببش نقصان رطوبت بیضیه است الحاصل بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی مقادیر آنها بس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها بس کثیف و رقیق یعنی
باشند و گاهی در اوضاع آنها بس متخلخل و متکاثف و ضبابی باشند و گاهی در اشکال آنها بس مثل مار و پشه و مگس و رشته دمو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ماه بکا
ذخیره بمانند که کدورت بصر و ضعف آن بنظر آید یا آن چشم از نزول آب ایمن ماند و ایضاً خیالات که زائل شوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمه نزول الماء باشند
علاج انچه از ذکاء حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه وغیره خورانند و هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شده بکار برند و انچه از بقیه اثر بثور
وغیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جلالی و باسلیقون است و هرچه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شده بعمل آرند و ایضاً بهر تحلیل جرم آن حمام
و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکتحال جالیه مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و انچه از تکدر رطوبت باشد هرچه در باب ضعف بصر جهت تدارک تکدر
رطوبت بیضیه مسطور گردید بکار برند و هرچه در انچه از نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و انجا که تکدر از ماده رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بانچه جلالی و محلل رطوبات
باشد مثل شیافات مرارات و برشعثا نمایند و انچه مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء می آید و انچه از ارتفاع بخارات دماغ باشد بحسب نوع ماده تنقیه از
فصد و مسهل وغیره تدابیر که در علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرند و اگر سنای مکی مویز منقی تخم کرفس هر کدام ده درم مرزنجوش گل سرخ هر کدام پنج درم
پوست هلیله زرد سه درم در ده چند آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید در ماده سوداء و با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند بجهت خیالات
که ماده آن در دماغ باشد از مجربات الفاکی است و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند و لطوسات مداومت کنند و ایضاً بعد تنقیه بجهت
مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و جوهر بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطوخودوس وغیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل زمانی و اسطوخودوس و معجون نجاح
و جوارش کندری خورانند و جهت تقویت بصر شیافات باسلیقون و کحل عنبر در ماده در چشم کشند و در ابخره فضول بارد و غلیظ اول روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مراره آهو و مراره
باز و مراره خرگوش سفید هیکل و یا انچه میسر چهار درم مروارید ناسفته یک درم لسان نیم درم تنکار ربع درم آب برگ کشنیز تازه و شیر زنی که پسر زائیده باشد بدان مرارات ریزه
خشک نمایند و مروارید و لسان و تنکار را جدا جدا سحق بلیغ نموده جملها را ترتیب با آب برگ کشنیز تازه نموده خشک سازند و با شیر زن پسر آراسته سحق نموده خشک کرده با آب کشنیز تازه
بسرشته شیافات سازند و در سایه خشک کرده با آن شیر حل نموده اکتحال نمایند که مجرب قدیم النفع بخشند و در ابخره حاره اطریفل کشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل
کرده بنوشند یا کشنیز خشک آمله جوشانیده نبات داخل کرده و یا شیره کشنیز خشک شیره تخم کاهو عرق شاهتره نبات بیاشامند و بخار را بسوی اسفل جذب کنند و صندل گلاب بنوشند
و بر صدغین طلا نمایند و در ابخره سوداوی دماغ اطریفلات و خمیره جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و انچه از تصاعد ابخره معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه وغیره بحسب ماده ابخره
نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی و صداع شرکی معدی گذشت و بطوریکه در مقاله امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر اخلاط در معده
باشد آب ترب آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات مسهلات و امثال آنها شدید مسهلات قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن نباشد صبر نیم مثقال
و غاریقون سفید دو دانگ یا دو مثقال اطریفل صغیر سنجیده حب ساخته با آب نیم گرم بخورند تا تنقیه معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز از آن نمایند بعده تنقیه دماغ بحسب ایارج یا قوقایا
و یا پیاده جات کبار نمایند پس بغرغره اصلاح غذا مثل نخود آب چوزه مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهره کبک زهره باز زهره روباه زهره کرکی زهره گرگ زهره ...
نخله بعسل صافی نموده با آب رازیانه عرق مزوج نموده اکتحال نمایند اگر ... سفید سنای مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام نصف جزو

مصطکی بربع جزو در دو مثل آن آب بجوشانند تا ربع بماند بپالود مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخرهٔ معده باشد از مجربات صاحب نزهة است و گویند که اگر از حبوب لائمه فایده نشود تنقیه بلوغاذیا بعد نضج بماء الاصول پرهیز و ایضاً استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح اغذیه و تضمید معده بصبر و سنبل الطیب مصطکی و آرد جو و خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند و الا بجرادهٔ سفرجل خوشبو و قرنفل و عصارهٔ حصرم و امثال آن نافع و تنقیه معده بایارج فیقرا و بعده روز استعمال مطبوخ تخم کرفس و انیسون و مراحد بعده استعمال معجون عزیزی و تقویت معده بمصطکی و انیسون و بادیان و گلقند بطریفل بلیله مربی وغیره نیز مفید بود و اگر معده حار باشد بمطبوخ بلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در مادهٔ بلغمی قی بادویهٔ مذکوره و استعمال حب هب یا ایارج فیقرا تنها و با طریفل کشنیزی حب شب متواتر سخت سود مند است و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و مصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر بمشارکت معده از یبس باشد لتعرض باستفراغ نمایند و در علاج او بنوشیدن ماء الشعیر و تمریخ صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند و انچه از حصول خلط سوداوی در شرایین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هرچه در مالیخولیا گذشت حسب حاجت بعمل آرند و اگر فایده نشود بقطع و داغ شرایین صدغین پردازند و انچه بسبب امتلای شرایین از خون گرم باشد نزد وی فصد کنند و خون اندک گیرند بعده مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض موی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند و انچه از شطفا یا رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیهٔ معده و دماغ کنند و مدام بآب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاده بعمل آرند و از کثرت شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات پرهیز کنند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند و انچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در فصل اتساع ثقبه بهر اتساع رطوبت مذکور شد بدان توجه نمایند و انچه از قلت رطوبت بیضیه باشد علاجش همانست که در باب ضیق ثقبه ضیق ثقبی مذکور شد و هرچه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند ++

نزول الماء

و آن رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت مختلف میباشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر نسبت بثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد و بعبارت دیگر بالکل باطل شود قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در ثقب یعنی میل مجوف آب را بکشند و درین خطر است و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت بند شود و جهت دیگر باز ماند و درین صورت انچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و انچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی یا بعض او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شئی واحد تمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر تمامه بنظر در آید و این از بهر آن باشد که هرگاه آن چیز در مقابل مسدود افتد هیچ از ان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف آید تمام آن محسوس شود و این ماده ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی گرداگرد مانند هاله واقع شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شئی دیده شود و در وسط او همچون روزن یا مغاک متخیل گردد و این نوع نیز عسر القلع و قدح آن دشوار است و گاهی متوسط می باشد بنسبت ثقبه که مملو می نماید ثقبه را و زیاده بران نمیباشد و این قابل قدح و قابل قدح است و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگرچه تمام ثقبه را در گیرد لیکن بسبب رقت مانع دیدن روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و درین تقریب هم چسپیده از جهت دشواری منقلع میگردد و گاهی نزد وی از موضع خود منفصل میگردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت فیروزی و ذهبی و بعض او صفر و اخضر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از همه بهر علاج از جهت لون هوائی و ابیض لولوی است و انچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و اما جصی و اخضر و کدر و شدید السواد قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی است که گاهی بسیار صلب میشود و آن لا علاج است و از اقسام او غمامی و نیمقیه و آسمانجونی و زجاجی و بردی نیز و این همه غیر قابل قدح است و قسمی از اقسام آب است که آن را منتشر نامند و آن آبی است که چون نظر نمایند بسوی آن متفرق یابند آن را و کمان نیاید بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد در بعض اوقات زیاده و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح که گفته آید و قابل ترین اقسام آب برای علاج از جهت قوام ماء رقیق است که هرگاه بران انگشت غمز کنند حدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس باز دیگر جمع کنند جمع شود و مهیاء و الله

این بقدح باشد گاهی تجربهٔ این بدین طور کنند که بر چشم پنبه نهند و بران پارهٔ نمد نهند پس پنبه را جدا کرده بسرعت ببینند که آیا در آب حرکت محسوس میشود یا نه اگر حرکت آب دیده شود قابل قدح باشد و الا نه و اگر از بند کردن یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر فراخ گردد لایق قدح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقطه یا مرض دماغی حادث شود عسر البرء است بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و بسبب ضعف دماغ وانهمایت در دماغ پیدا میگردد و بسوی چشم میریزد و گویند که آب قابل قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه کند خروج روشنائی مانند شعلهٔ از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را بمالید پراگندگی در اجزای آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد اسباب نزول الماء یا رسیدن سقطه و ضربه بر سر است یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه یا قی عنیف یا رسیدن سردی شدید از خارج بچشم مثل برف و هوای بسیار سرد یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در مشایخ و ازین جاست که گفته اند نزول الماء مشایخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین مبرودین را اکثر و بعد از امراض طویله می افتد ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیهٔ غلیظه و امتلاء و مانند آن بجهت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است و خواب بعد غذا و خوردن سحر هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن آب شدید الحرارة بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بعضی مردم سیاه چشم را بجهت کثرت رطوبات در عین اکثر عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد از آن غشای رقیق که حائل میگردد میان آن و میان حدقه متولد میشود بالجمله ازین اسباب مذکوره اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبوده اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب است تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت ابتدای نزول آنست که اکثر اوقات خیالات بعینه مانند پشه و مگس و موی و دود و شعاع و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق در خیالات منذرهٔ نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات منذره در اکثر بعد افراط کدورت چشم مثل بخارات معده نه خفیفا در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت و کثرت باشد و در امتلا و خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و مشابه روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند گاهی اشباح کثیره از چراغ و قمر تخیل نماید هرچند که در خارج از یک چراغ بیش نباشد و فرق در سدهٔ عصبیه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمض یک چشم ثقبهٔ چشم دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود دیگر آنکه آب شدید الغلظ و با سده باشد و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نه بیند این نیز دلالت بر سده کند علاج هرگاه خیالات منذرهٔ نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر بالکل باطل نشده باشد بتنقیه ماده پرداخته تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم نماید بعده بحب ایارج و شبیار و قوقایا تنقیهٔ دماغ کنند و غرغره با ایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مفرغات منقیه دماغ از رطوبت بعمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ است مگر از جهت سختی تحریک دران خوف تحریک آب است لیکن بعد تنقیهٔ کامل مضایقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه با ایارج فیقرا و حب [illegible] حب صبر بطریق شبیار متواتر کنند و در میان نضج ماده بلغم مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در هر سه روز یا در هر هفته یکبار حبوب مذکوره یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ فیلغوریون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند تا بجا که خوف فرط حرارت بود اطریفل با ایارج بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصا ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس دهند و روغن [illegible] بعد تنقیه شحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد تنقیه ملازمت اطریفل صغیر تنها یا با ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون نجاح و معجون فلاسفه هندی و معجون البلادر و حب [illegible] و دواء المسک مر کثیر النفع است و استعمال زنجبیل سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل هر یک [illegible] مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مثرودیطوس جهت ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع است و همچنین مداومت افیون و استعمال بلیله مربی یک عدد هر شب و ایضا شربت بادیان و پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش یا برگ ترنج مربی بالعسل و یا بلیله کابلی مخلوط با افتیمون و یا حبه جبلی بصبر و یا وج و یا اسکنجبین و یا غاریقون یا ادمان اکل الحیون یا لعق صعتر بالعسل تا ثلث روز صبح و شب همراه مفید است و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن [illegible] یا زهرهٔ خروس چند مرتبه و یا عنبر و کذا سعوط حجر البقر بقدر یک عدس با آب چقندر و یا عصیر [illegible] که مجرب [illegible] است و دوام سعوط [illegible] و نفوخ مفید نزول و اکتحال وج مع سرکه تا شش ماه نافع است و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و مشک و زعفران مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و [illegible] مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این است که داغ پنجه بر شریان

صندلین بدون قطع آن دهند تا رگ لیسوزده بعد داغ سه روز حرام مغز بران بمالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هرچند که از دماغ رطوبت تیز آید بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر شسته پرهیز درست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق چند بار در ابتدای آن نافع بود و قبل تنقیه اکتحال بلطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویه لطیفه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده تدریج ادویه مرکب از سکبینج و امثال آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست یا ریگ سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سیوتی برابر کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد داخلی سنگ دان جرز را چون خوب شسته خشک کنند و مثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارهٔ اطلاع نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگور خوردن با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته بعسل سخت سودمند ست عشر عصارهٔ درخت بادیان خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب و در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ خفاش با روغن یا عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بروغن آجر برای تحلیل آب نازل بی عدیل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و غذا صاحب این مرض باید خشک چون گوشت کباب و تیهو و مرغ و قلیه خشک مطجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و دار فلفل و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و حتی الامکان از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منتهی نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیهٔ غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بجای آب عادت ماء العسل نماید بغایت مفید بود و واجب ست که صاحب او از امتلاء طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کند و بر خوردن طعام نیمرو اقتصار نماید و از ماهی تازه و نمک سود و فواکه و بقول رطب و حموضات و مراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمک سود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد اما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم دانند بفصد اجازت دهند

و نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع نمایند و بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بعد تنقیه راس [illegible] وقوع درین فائده نمی بخشد لما قلنا سابقاً ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه که در نزول الماء نافع است اکتحال مغز سر خطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصارهٔ خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقائق النعمان و مامیران و خاکستر پیاز عنصل و غیره و لسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها یا بعسل آمیخته و کذا زرنیخ سوده و کذا مغز سر شیر بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ قرش البحر سه روز گذاشته بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ جرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویهٔ نزول ست و کذا امرود در آب طبیخ کرکم و فقیح و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا [illegible] آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ بزکوهی یا بلدی خشک کرده سائیده با آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کمادریوس و کذا ادریوس و کذا انقط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران و فلفل سیاه بمشک آمیخته و ضماد زهرهٔ حجل تکرار بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه بدستور آمیخته و یا مرزنجوش یا صبر سوده با آب آمیخته و یا سکبینج بروغن سوسن بیخته گرداگرد چشم و کذا برگ نرگس خشک سائیده در حنا آمیخته [illegible] نافع نزول الماء نوشته اند دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و کنجشک و روباه و خرس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود چون خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ کفتار و باشه و عقاب و باز و کرکس و سنگ پشت بری مخلوط بعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهرهٔ بز نر بفراسیون آمیخته و زهرهٔ خرگوش و ماکیان و بقر وحشی هر واحد نافع دیگر بقول رازی اگر زهرهٔ شبوط و حدبه(?) حجل خشک کرده سائیده با آب بادیان مروق بسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع ست دیگر بقول ابن حبیش اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده باهم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود دیگر بقول ثابت بن قره اگر بار قثاء الحمار

در کوزه گلی نو که گل نشسته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوره شیشه گران بالا نهند تا هفت روز داشته برآرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده در چشم کشند
درین باب بسیار سودمندست و این شیاف نیز از مجربات اوست پوست سلیخه کوفته بیخته به زهره آهو و خرگوش یا کبک تر سرشته خشک کنند و باز دیگر سائیده سرشته
خشک نمایند و به آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست دیگر اگر سر فرشگه را در پیه ماهی روهو بریان کنند چنانکه بسوزد و سیاه شود برآورده باریک
بسایند و بسیار شیخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آن را در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف را بطریق سرمه اکتحال کنند و بر بنا ره وشته همچنین عمل نمایند
بینائی چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال ست دیگر اکتحال توتیای هندی و سرمه اصفهانی هر دو را با آب بادیان پرورده نافع بود
باسلیقون کبیر مفید ادکحل بروشنائی واضع اولقراط است تاریکی چشم و ابتدای نزول آب دمعه جرب و سبل و ظفره و شرناق و سطبری پلک را نافع ست کف دریا
اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیده ارزیز فلفل سیاه دار فلفل سنبل الطیب سرمه اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل دواله
هر یک یک درم صبر سقوطری عصاره مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست بلیله زرد چهار درم کوفته بحریر بیخته
استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف بندند و اگر عصاره مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند برود و برای ابتدای نزول و خیالات نافع و تنشف رطوبات
کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع ست ساذج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمه اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده بکحل
آرند حب ایارج که برای نزول الماء معمول مؤلف مفتاح ست مصطگی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون افتیمون
شحم حنظل انطوریون دقیق هر واحد یک درم تربد موصوف سه درم مقل کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند بعده بیارند بسفایج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گاوزبان هر واحد یک درم و نیم آثار آب بجوشانند وقتی که این قدر آب بماند که دران ادویه خمیر کرده شود مالیده صاف نموده ادویه مسحوقه مذکوره
دران خمیر کنند و بقدر مونگ حبها سازند و بعد تنقیح مواد حب مذکور شش ماشه یکپاس شب باقی مانده به آب گرم خورند و بجز اسپ روند بعده وقت صبح حب کوه یک کوله همراه
این طبیخ بخورند گل بنفشه ده ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه شکوفه شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش دهند یا خیسانیده اندک
گلقند آفتابی دو تولد مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دو پهر آب یخنی خورند و سه پهر کهچری ملائم حب
ذهبی که درین مرض بکار آید و تنقیه مواد حار از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد موصوف هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم مصطگی گل سرخ
هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه و داء الثعلب
نافع و هر گاه یک درم ازان با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیله زرد هر یک یک درم کوفته بیخته
حب سازند حب کوکو و الی مفید درد سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای داء الثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آزموده و جهت نزول الماء سودمند
صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصاره افسنتین مصطگی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت ست و در جمیع اوقات
حتی که به طعام داده شد نافع آمده و باید که آنچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر مانند حب حاد و از جهت منع تولد نزله و
تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد تنقیه دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل انفع ست افیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس صمغ عربی هر یک یک درم
زعفران پوست هلیله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک دو درم به آب صمغ حبها بقدر مونگ و فلفل بسته از حب دو شروع
نموده تدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء در ابتدا بچشم کشیدن مانع نزول ست و در
انتها و اضعاف نمودن نفع بسیر رساند تر سرشته بابلیله مغز جسته آمله به آب صاف تا ستی یا سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت دوائیکه مجرب
شیخ الرئیس ست حب النعار ده جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضاً که در ابتدای نزول عجیب الاثر ست پنبه دانه سوخته یک جزو
خاکستر غوک بحری دو جزو سائیده در سبل چشم کشند بهار ایست بعد مدتی اثر بخشد روغن آجر که لقوه و فالج و امراض بارده را انفع و جهت سم عقرب و افیون و بزرالبنج نفع
کثیر دارد خشت پخته سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر هر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس از روغن بر آورده [illegible]

و در شیشه که گل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ در دهن شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند و شیاف و مرو خاً بکار برند سعوط
که برای نزول و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکنج چهار ماشه کوفته بیخته
قدری قلیلی استعمال نمایند **شیاف مرارات** که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید ست از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر سکینه و تونش تا دو سال باقی میماند
اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان حب و شیر هر یک دو درم
زهرهٔ کفتار افیون هر یک یک درم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب یا از هر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان
یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهرهٔ شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد اند و باید که با آب بادیان اکتحال نمایند شیاف که قائم مقام شیاف
مرارات ست جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار بتجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون نوشادر
هر یک یک درم با آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند **شیاف جلا** که از شیاف مرارات بهتر ولی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیر ست
و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بست درم با آب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند بسرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل
دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کثیرا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم با آب بادیان تازه سائیده شیاف
ساخته استعمال نمایند **شیاف دهنهٔ فرنگ** جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر ست و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخن فیل
تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ مسی هر یک دو ماشه مارقشیشای ذهبی تخم کهرنی سفیده بیضهٔ
کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته با هم یک ساعت در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن با آب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاه دارند و در نسخهٔ
معمول صاحب مفتاح وزن دهنهٔ فرنگی چار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند **کحل معمول** در نزول هلیلهٔ زرد مغز خسته سوخته
حب النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دار فلفل ده عدد صلایه کرده بعمل آرند ایضاً قوی تر از اول دار فلفل
پرچه چینی صادق هر یک دو درم بندهٔ اسرب که در میان شیر تر ده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند **کحل** برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق نافع
توتیای کرمانی مغسول قرابال مس سوخته مروارید سفید ساذج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم شادنج مغسول
شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان که در منع نزول و تحلیل آب خاصیت
عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیلهٔ زرد فلفل گرد مشک ورق نقره بدستور تیار ساخته اکتحال نمایند و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و
مامیران چینی اضافه کرده میشود **کحل معمول** حکیم واصل خان که بر هر که آزموده بود برای دفع نزول که شروع شده باشد و کهنه را هم نافع ست و تقویت بصر کند سنگ بصری
گل چنبیلی تازه هر یک دو درم مغز گهونگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه مرچ سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی
یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس دران انداخته بند کرده بالای دیگدان آویزان نمایند که دود با آن
رسد در چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاه دارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسی از چوب نیم که فلوس حسبت دران چسپانیده باشند
در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت
مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاه دارند وقت صباح یا شب بیک میل قدری در چشم کشند و بعد
چار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند بشب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود **کحل سقوطی** که جهت ضعف بصر
و غلظ روح و خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخهٔ آن اجزای همان شیاف جلا ست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران حضض کثیرا صمغ اشق مس سوخته
زنگار و قلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخهٔ زعفران همان ست که در ادویهٔ بیاض چشم نوشته
شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و دال هفت ده ماشه و نیم و نیلا تهوتهه سه ماشه و یک سرخ ست باید که یک روز در میان دو سه اندر چشم کشند

ازترشی وبادی وغذاهای عار احتراز نمایند وروزی که درچشم کشند از هوا وآب احتیاط دارند معجون که بعد تنقیهٔ دماغ استعمال آن درابتدای نزول
وخیالات بهتر ست وهو ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند دوچند عسل قوام نموده باشند
بسرشند وهرروز بقدر بندق وقت صبح بخورند معجون که مسمی بفلاسفهٔ هندیست در تقویت دماغ ومنع صعود بخارات وخاصةً جهت نزول واکثر امراض
چشم مفید وبی بدل ست هلیله کابلی بلیله آمله فلفل سیاه دارفلفل تربد موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با
قند سفید دوچند وعسل خالص یک چند وروغن گاو قدری بدستور مقرر بقوام آرند نفوخ برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه
قرنفل الائچی خرد هر واحد پنج عدد دارشیشعان شش ماشه سنبل الطیب دونیم ماشه سائیده نفوخ کنند ذکر ادویهٔ هندیه نافع نزول الماء مغز گهونگهچی سفید در
آب لیمو کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند ووقت صبح قدری درچشم کشند که نافع نزول ست وکذا اکتحال تخم زنبلی بعسل سائیده وکذا نوشادر سوده وکذا ابرک
کلاغ بنیم وزن عسل آمیخته نافع ودیگر که نزول را زیاده شدن ندهد ودر منع آن مجرب وعجیب ست شیرهٔ برگ تمر هندی بوزن ده فلوس درجام پهول بادسته
چوب نیم که فلوس برسرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود وبعد ازان در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کهرل نمایند وبکار برند ویا مغز
هنگوت دو جزو افیون یک جزو وبآب سائیده شیاف ساخته درچشم کشیدن درابتدا نافع وکذا چرک گوش آدمی وانگوزه مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن
ودیگر که نزول را زیاده شدن ندهد بیله تهوتهه دو دام کته سفید پوست هلیله زرد هر یک سه ماشه پهٹکری بریان پنج ماشه بآب سائیده شیاف سازند و
درسایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول آب ست وافزون شدن ندهد حلتیت زنبلی سنگ بصری توتیای سبز پهٹکری بریان هر یک چهار درم
بادو آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت سائیده درچشم کشند دیگر که درابتدای نزول مجرب بعض مجربان هند ست شب یمانی دو ماشه درظرف
گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود آراسته گرفته بسایند وقدری بآب حل کرده بمیل درچشم کشند وگرد چشم
طلا کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست وکذالک حب ذهب وآنچه دران ادویه مثل قنطوریون قثاء الحمار واقع شود
واز جملهٔ ادویهٔ قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی ست وآنچه بسیار مجرب ست سرطان سوخته بعسل
درچشم کشیدن وشیاف اصطفطیقان وجمیع مرارات مذکوره است وقوی تر ازان شیاف مرارات مارستانی وشیاف مرزنجوش ست وروغن
بلسان دران نافع بود وآنچه درابتدای آب نافع ست این ست که بگیرند زهرهٔ نرگاو جوان صحیح البدن درظرف مسی قریب ده روز تا دو هفته بگذارند بعده مرو
زعفران ده وزهرهٔ سنگ پشت بری وروغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند وایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو وحلتیت یک جزو ونیم سکبینج
پانزده جزو شیاف ساخته درچشم کشند وایضاً از خربق سفید یک جزو وفلفل نیم جزو واشق ثلث جزو بآب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند وهم او می نویسد
مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شده وخود علاج آن باستفراغات واختیار پرهیز وتقلیل غذا واجتناب از شوربا ومرطبات واقتصار بر مشویات
وقلایا واستعمال اکحال ملطفهٔ محللهٔ جالیه نمود وپس بصر او بخوبی عود کرد وفی الواقع درابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی
نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق بفصد ومسهل ولزوم پرهیز چون محاجم وآلهٔ معروف بانبوبه که از برنج وآبگینه می سازند بر هر دو شریان صدغین نهند وعقب
او میل بآب گرم فرو برده درچشم کشند وهرروز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء زائل کند وچون آب رقیق شود شیاف مرارات وشیاف بریوا اکتحال
نمایند که از قدح غنی سازد واز تالیف من منجمله ادویهٔ عظیم النفع این ست که توتیای کرمانی مازوی سبز توبال اس هر یک سه درم سرمهٔ چهار اقاقیا قلقطار سوخته
سفیداب ودخان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم ونیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هرروز دوبار درچشم کشند واز مرطبات پرهیز کنند واز طلا لغلات
مواظبت نمایند وگفته که این سرمه جلیل النفع ست چنانچه زنی پیر ساله را نزول الماء عارض شده بود ویک چشم او نابینا گشت وسه سال بر این حال نگذشت
وجملهٔ کحالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قدح نیست ومریضه ازان می ترسید پس بگفتهٔ من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور مواظبت نمود
ومرض او زائل شده بصر او عود کرد واین کحل برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سر وچشم او شدید الرطوبة باشد خوب ست واکتحال بزهرهٔ افعی بعسل سرشته

از معمولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تربست مثقال عسل صاف ده مثقال زهره کیک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ
پس بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول ست محمد زکریا گوید که زهره گاو یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یک درم
حلتیت انداز ند تا حل شود پس یک نیم درم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب ست و بیاض دو نشان
را نیز فائده تمام دارد و صبح قدری زنجبیل حلتیت با دیان سیاه وی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده الطاکی گفته که در ابتدا مبادرت
به تناول ایارج کبار و غاریقون و دواء المسک و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس بیر بشیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیانش گذشت تا سبب بارد و ترباد کل
دیگری بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشاف مرواریا بجلول و کحل فولس حجری نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مارقشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشند خصوصیت
عظیم در صفع آب و تحلیل آنچه نازل شده میدارد اگر رقیق و صافی باشد حب صابر ترفیتج و حاوی صغیر گویند که در ابتدا نزول بعد نقیع مطبوخ با دیان درم بادرنجبویه اصل السوس
سقف نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج یا قوقایا و تغذیه بمزوره نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا
پرهیز از اطعمه بارد رطب و غیره اکتحال بشیافات حاده و اکحال مبدده آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مراره بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال
فرفیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و با آب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته بگلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدای نزول الماء
نافع بوده آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از آن ایمن سازد تنقیه دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار بحبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان با سنت
و طبیخ وج و طبیخ دار فلفل و طبیخ مامیران و طبیخ عروق الصفر آب بادرنج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشاء تخمه و جماع و اگر تریا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک
نموده زنجبیل فلفل دار فلفل مامیران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده با آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند سبب حدت بصر و منع نزول الماء سود مند
و گاهی یک حبه مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نقیع این مطبوخ دهند اسطوخودوس با دیان بکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل السوس
سقف نیم کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق افسنتین هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیره بنفشه گلقند عسلی هر یک دو
توله بالیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبابه سنگخواره بنان خشکه تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیه دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شیار
نه ماشه بعرق مکوه فرو برند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیله سیاه سه توله ترید سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت
توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بعرق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دو پهر نخود آب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه دهند
صبح باز مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه افسنتین چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودریین و یا کوچه با شیشه
نوشند و همچنین تا سه چهار مسهل کنند و روز انتها تنقیه بحب شبیه و صبر کنند این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه
شده باشد سودی ندهد و باید که تنقیه دماغ بارها و مرات نمایند و افضل آنست که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت نشیف
رطوبات اشیای مسدده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا
بعد تنقیه تبر شریان صدغین کنند و داغ با آهن دهند و بگذارند که پخته شود و ورم کند و تا چهل روز بپالایند و اگر در بین اشتداد رسید شود و اند کی تیزی بینائی ده باز هم اجرا کی سازند
و مقویات چشم و دماغ مثل اطریفلات و معجون و جوز خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که مزاج مریض نظر کنند پس اگر از اعتدال
کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رد کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ با ایارجات کند اول بمطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده هفت روز مهلت داده
تنقیه بحب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر یا افسنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد از آن قدح کنند
و اگر تاخیر قدح بسببی دو ماه کحل و شیافات مبدده آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلای یابد گر استفراغ
مسهلات جائز نبود بحقنه لینه بدفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تیقن نقاع بدن بقدح پرداز ند و یا بکحال و شیاف مرارات اکتحال نمایند و مارقشیشا را در کوزه کرده گل حکمت
گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او بادخان سقف مس گرازان اقلیمیا ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده بشراب کهنه بسقیه نمند و خشک کنند و مرتبه دیگر

یا آب بادیان تنقیه نمایند خشک کرده بسایند و بجز بریعیت استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن مر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل شده حکیم علوی خان گفته که در بعض کتب معتبره دیده ام که پیاز موره در آتش روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و سودا را ترک سازند و در جوف نهار نان ساده بخورند و مطبوخ مذکور بقدر ها حقنه تناول کنند و بیست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان مرورش با آب بدهند و دو ماه کامل برین وضع نمایند و هر شب یا هر صبح بیکبار از عسل مقوم بشل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ناسور را نفع میکند انتباه هر گاه این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل باطل گرداند غیر از قدح تدبیری سود نبدهد هر گاه اراده قدح باشد قبل از تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبها مذکوره کدام قسم ست و قابل قدح است یا غیر قابل و یا سده عصبه مرکب ست یا نه اگر قابل و با سده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در آب مطلان البصر خواهد آمد و بعد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آن را بتدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس و از خوردن شب جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادنجان و ماهی پرهیز کنند و ماهی را خاصیتی ست که مر حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلهای ملطف چون مرارات و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصة التجارب ایارج فیقرا السیاره هفت درم بسفایج هفت درم ترید سفید سه درم هو بسبب درم همه در نیم آثار بپزند تا بقدر پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آنست که تا مدت چهل روز یک وزن میان میهند و بجای آب ماء العسل العرق بادیان ساخته بخورند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ ست و اگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او بخلاف این تدبیر کنند یعنی مغلظات دهند و یا ماهی خورانند تا که آب بقوام معتدل آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و زکام و عطاس و سعال باشد یا الضجر و سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کند و از کل اشیای مبخره و البان و بقول و فواکه رطبه احتراز نماید و مع هذا بعد سکون آب حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل از آن و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیه مرطبه ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه و غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه نموده قدح کنند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ باشد از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا و موسم یکی از اعتدالین بر نهار قدح کنند و در ابتدا زیره یا دیگر چیزها خصوصاً با نجو مغربی نباشد و بعد قدح پنبه بزردی بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز ببندند و دارند تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند هیچ حرکت نکنند و سخن نگویند و بهر حاجتی بر اشارت اکتفا کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چیزی که سرد و سخت مخدر باشد ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور بفشارند و اگر سرفه آید تدارک او بلعاب قوفا و غیره کنند طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه غذائیت باشد بخورند و از اغذیه مهیج ریاح مثل حبوب احتراز کنند و گویند که موافق ترین اغذیه حریره آب سبوس گندم ست و اگر ضعف عارض گردد شوربای رقیق گوشت تیهو یا دراج سوسمت غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره عارض شود بتکرار نهادن دوای مذکوره و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در روز حل رباط قوی و آرخا او واجب ست و تا که وجع زائل نشود از ایستادن مریض احتیاط کنند و در هر سه روز یک وقت سه بهر رباط بکشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه آب خلاف یا کدر یا آب عصی الراعی و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد گشادن پنبه اولی دور و پاک را با بهای مناسبه باهستگی تمام بشویند و پنبه نقف کرده بیدرا و سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بر بندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس بر پشت گرداند او بالشی نهاده و هیچ حرکت نکنند و بفعه سیاه بر روی او بخته دارند و اگر خواهند شافع معسول یا پرده سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمه مبخره و غلیظه و شرب و شراب کثیر و طعام شب منع کنند و در هر فصل بمطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بر ریاضت معتدل امر کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین اوقات خلو معده مناسب بود

ضعف بصر

و این عبارت ست از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شئی کما ینبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم می بیند نتوانند دید یا در رویت اشیا خطا کنند چنانچه چیزی بزرگ را خرد بینند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بالعکس آن و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیه این مرض سه نوع ست یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن بغیر خاص بدماغ و چشم یا خاص بدماغ و چشم ساده بود و از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا مادی مستعد از بدن و معده خاصه یا برودت

مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه بسبب ماده
نقص دماغ باشد از امراض دماغی معروف که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ضربه و صاغطه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض
شود و عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت بجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف
یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بقرص آفتاب و آتش مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی
اجتماع مفرط روح لسوی احتقان مخلل موذی گردد و اولا بسبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و از این قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برآمدن از آن بروشنی
دفعة حادث گردد و کثافت و غلظ روح یا از یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بترقیق روح نگردد و گاهی بسبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت
روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیه یابس و قلیل الغذا مثل قدید و عدس
و کرنب و بادنجان و غیر آن و یا ورود چیزی شدید الحراره در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم حاده در صحرا چنانچه مسافران را در گرمی قوی و گاهی که در تمام اطراف
مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا بسبب ضعف مقدم دماغ
صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر بسبب طبقات چشم باشد و آن اکثر بسبب طبقات خارج
غائر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی ست آنچه بسبب نفس طبقه بود یا از مزاج ردی باشد و آن اکثر بواسطه احتباس بخار در آن
فصل رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصاً عنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار قروح ظاهر یا خفی یا ارتفاعات
اشفاف و یا از رنگ غریب بداخل طبقه چنانچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبیعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض
آکل یا بسبب نبات غشا بر آن چنانچه در ظفره یا انتفاخ و غلظ عروق و چنانچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه بسبب ثقبه و منفذ عارض شود و یا از
ضیق غیر طبیعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علیحده مذکور شد ششم آنکه بسبب رطوبات چشم باشد و این یا از
یا رقت جلیدیه بود یا از تغیر رنگ او بخلط غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات غلیظ سوی
دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبه خلطی از اخلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لذاع و تیزی حریف یا یبس شدید
دماغ بسوی عصبیه مجوفه بریزد و اول در عنبیه خشونت و رجلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا
شدت تحلیل از حرارت و یبس غالب بود و یا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که
فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دار بر آن بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنانچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود یا
حرارت یا یبوست بر آن یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت ماده مغلظه بود مثل سودا و یا کیفیت غالبه مثل برد و حرارت عاقد یا حالت مائیت بسوی اعصبیت
بسبب قت و یا غلبه مائیت مخالط بود و یا تر سیل حرارت لین سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و ابخره غیر اشفاف شود و آن یا از غلبه مواد سوداوی بر بدن یا
ماکول غریب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه میگردد و مضرت زجاجیه بصر از جهت مضرت او بجلیدیه باشد که بسبب یرادا و تغذیه غیر معتدل بر جلیدیه
قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبیه مجوفه باشد و این یا از ضغطه عصبه بسبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم بسبب مواد حاره یا بارده یا از تهتک
بسبب ضربه و سقطه شدید که بسر رسد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حال طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود
سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتدا نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود و سبب شد که پیش از این
کثرت صوم یا فرط استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار و امثال آن اتفاق افتاده است یا نه اگر یافته شود و آن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعة قلت چشم
و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیه سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه
نقطه پرده یا شئ سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگریستن سوی زمین صاف و روشن نماید و ایضاً در وی ملاقات علامه سودا

خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بحالت طبعی نماید برنگ و شکل طبقات غور
کند پس اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا … معلوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر
طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد و اگر جفاف و تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقه عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه یا خانه یا بروشمام دیده شود
سبب آن اشیا ایضا بینند که گویا دود و دخان یا ضباب است سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک … و تشنج نماید و تقدیم امراض حاده یا استفراغات
… یا اکتحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مائل بسفیدی
یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبه خلطی از اخلاط اربعه بر
جلیدیه باشد پس اگر غلبه بلغم ست همه اشیا سفید بیند و اگر خون ست سرخ و اگر صفرا ست زرد و اگر سودا ست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم ست آسمانگونی و در خون
… بیند و بحسب امتزاج اخلاط تغیر الوان مبصرات بنظر آید و اگر ازین تا هیچ مدرک نگردد از مریض سوال کنند که اشیا از قریب خوب می نمایند یا از بعید چیزهای … و
خوب دیده میشوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم غلش گاهی کم و بیشی ضعف بصر و اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم میشود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس میگردد
و با وجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش رقت و قلت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضا قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت
ضعف بصر در روز نسبت بشب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه از سوء مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود و آنچه از
ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و آنچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف حواس دریافت شود
و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصر و قلت تضرر از جوع و اغذیه یابسه درینجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان
در روز ابر لازم بود پس آنچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و آنچه از سوء مزاج حار بود بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب دهد که از بعید نسبت بقریب صاف
می بیند سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را یونانی … نامند و درین صورت علامات سوء مزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و ایضا
غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر بشعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن
… و با اغذیه غلیظه پس آنچه از سبب بادی بود بتقدم آن و آنچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و آنچه از کثرت فضول دماغ باشد بکثرت رطوبات چشم و ضعف هضم
دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضا … حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و ارتفاع … و آنچه … مرقق خون باشد و تضرر از
خون و اغذیه … کننده مثل عدس قدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهده لون حادث در حدقه و تلون مرئیات بدان رنگ و مشاهده سواد در آنجا اگر بعض اجزا او را آفت
رسیده … اما غلبه ماده که آثار این آفت باشد لازم بود و اگر مریض گوید که برابر است و چپ نسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم بقفا کشیده میگردد
سببش ورم طبقه عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس میشود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حالت
و در روشنی آفتاب و در وقت … روز کم میگردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گردانیدن حدقه خشونتی
و درشتی در حدقه معلوم … بود و قبل ازان دمعه عارض شده باشد سببش خشونت جلیدیه یا خشونت عنبیه مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرئیات خردتر از آنچه که هستند
بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقه اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که مرئیات بزرگتر از مقادیر خود می نمایند و کلانی چشم
و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض سیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا نسبت بهیئت او خرد بیان کند
سببش ضغطه و ورم عصبیه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود و از تقدم وقوع ضربه بر سر باقی شده سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد و اگر بعد ضربه
و سقطه سر باقی شده یا اول … چشم و بعد … ضمور … سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره هرگاه نشان غلبه مزاج یا درد تمام بدن
… یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که چشم از حالت صحت بزرگ … یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و با آن اندکی اشک غلیظ همی آید و در گوشه چشم چرک اندک جمع شود
بی … و بدون … احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصا در حالت … تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزها بعید بهتر از

اشیاء قریب بنظر آید و در روشنی و نیمروز و تابستان و هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سببش سوء مزاج بارد رطب باشد و اگر
بعد نوشیدن آب و خوردن اشیاء رطبه در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخارات آفت معده موجود بود بر وجود ماده رطب بخاری در معده دلالت کند
و اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت یا کاهلی باشد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و هرگاه علامات سوء مزاج حار متحقق گردد و بچشم نگاه کنند اگر منتفخ و ممتد و سرخ
و گرم نماید سببش سوء مزاج حار مادی باشد پس اگر با آن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و یبس و با نخس و الم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم
و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن و کدورت عین و خشکی آن و میلان غبار مثل چشم و غلبه ضعف
بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب درک گردد سببش سوء مزاج یابس بود و ایضا باید
که هر فساد که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیمروز اشتداد کند و رطب بر خلاف این باشد و علامات اقسام ورم عصبه مجوفه در بطلان البصر مذکور گردید

علاج کلی اقسام ضعف بصر

باید انکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب است که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیاء نافعه آن مذکور شد
و ایضا بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلاء واجب است بلکه تا نیم هضم غذا صبر کند و هرچه طبع را قبض کند و ادمان جماع نیز مضر است و هرچه بادی و دیر هضم بود
شانه کردن و لحم افعی مطبوخ با شبت و نمک که در جذام میدهند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوصا برآتش
چوب کشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن شلجم با نبات بسیار مقوی بصر است حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل تربد بصر را تیز کند یا در رب رقیق و کشیده ماء عسل
خاصیتی ست در ظلام بصر و ثوم و خمر و لبن قریب او ست و نظر در آئینه عند کسوف بعکس آفتاب در ان افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت رؤس اکارع
و هر اشیاء و عصاره و آنچه بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصر است و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اخلاط او در اکحال است و اکل بادیان یا
یا هلیله زرد یا زعفران یا کباب قرنفل یا جوزبوا یا مغز بادام یا مغز پسته شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر عجیب است و اکتحال
خرمای سوخته و یا حجر بجار تنها و یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهره کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن یا اثمد محرق یا اقلیمیا
ذهبی یا زهره خروس با عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یا کشنیز سوده یا اثمد ساده یا مرئی با آب کماة مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا
مامیثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان یا توتیا مثل او و اقلیمیا و یا سرطان بحری سوخته و اثمد ساده و مرقشیشا و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مغسول دو درم
دو درم مرقشیشا مغسول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مغسول پنج درم مثل غبار سائیده و بر آتش و آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده خشک نیم درم کافور چینی
قیراط مر یک درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده بعده برآورده خشک نموده و کذا فلفل پخته بوزن او
و صمغ عربی آمیخته بگلاب شیاف ساخته و یا عصارهٔ کدوی بری یا صمغ اجاص یا مرجان سوخته و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصر است و از ادویه بصر اکل حب
بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غوره و دار فلفل مخلوط بطعام و خردل و رطب سداب حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز مشوی و
عصارهٔ فراسیون بماء العسل و اکل و کحل دارچینی و کندر و فلفل سیاه و زنجبیل و تربد با عسل داشته و حلتیت طیب و سرکه عنصل و کرکم و کباب قرنفل و هلیله کابلی
و اکتحال شکر عشر بلبن انسانی و شکر ابلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا با عسل و آب برگ سداب و عصارهٔ کلوت و خون حارهٔ خشک کرده سوده و عصارهٔ
و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلو و زهرهٔ گرگ با عسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده از آن یا مرارهٔ حیوانی و سر کبوتر سوخته خاکستر
سوده و صمغ قراصیا تنها یا بشراب و صمغ خلاف که از طبیخ او وقت خروج برگ او بر می آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ تا غاسول و قطران دو درم
لسوی زهر و هر واحد نافع است و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بعسل و کذا صعتر بعسل و کذا اثمد مخمر و اقلیمیا و شادنج بار یک سوده بیخته و کذا مرجان و
کذا زهرهٔ ماده گاو سیاه و کذا میل طلا و کذا سلیخه و کذا آب عنب الثعلب نیز مقوی و محد بصر است علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی
باشد در ساذج ادویه حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو و ماکیان و دراج با

مصالح گرم تند ساخته باشند و روغن بان و یاسمین در بینی چکانند و بر سر مالند و بطبیخ ادویهٔ گرم مثل بادرنجبویه و مرزنجوش و اسطوخودوس و نمام انکباب اندک کنند و دیگر لطوخات
و شمومات و سعوطات حاره بکار برند و از غذای بارد و آب سرد و ریختن آب سرد بر سر احتراز کنند و شیاف صغیر و اخضر در چشم کشند و اکتحال بدارچینی یا وج و سرطان بحری
نیز مفید و برگ [illegible] مطبوخ در شراب ضماد کنند و یا از سنگ بحری مروارید و برگ [illegible] هر واحد یک درم مشک نیم دانگ [illegible] قشور نحاس محرق نیم درم
زعفران یک دانگ [illegible] سرمه ساخته اکتحال نمایند و در مادی [illegible] بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه کنند و در هر هفته یکبار حب شبیار
و این حب صبر [illegible] استعمال نمایند گل سرخ افسنتین مصطکی تخم کرفس هر واحد یک نیم درم صبر سقوطری غیر مغسول [illegible] زعفران دو دانگ کوفته بیخته بشراب [illegible] یا آب
بادرنجبویه یا آب برگ ترنج سرشته حب سازند شربت دو درم و ثلث آن [illegible] هر هفته یکبار بخورند و این حب نیز منقی دماغ ست ایارج فیقرا یک درم [illegible] سفید [illegible]
غاریقون دو دانگ [illegible] رب بلیله یک درم گل سرخ نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ [illegible] السوس [illegible] مقل هر واحد نیم دانگ زنجبیل نیم دانگ [illegible] مقل محلول
حب نمایند و این یک شربت است و قی درین نوع [illegible] نافع ست خصوصا مشائخ را خصوصا که ضعف بصر بمشارکت معده باشد لیکن [illegible] بسیار مضرت [illegible] آشامیدن حب
قوقایا بدفعات [illegible] تنقیه دماغ [illegible] مصطکی [illegible] بکار برند [illegible] استعمال کنند و حب
کنعانی [illegible] بادیان و اطریفل بادیان شربت گل منقی نیز نافع ست دیگر [illegible] مجفف رطوبت که در علاج امراض بلغمی دماغی مذکور شد بعمل آرند و کحلها
مجفف [illegible] مثل کحل [illegible] شیاف مرارات در چشم کشند و ریاضت قلیل بعد از آن دخول حمام امر کنند و اغذیه لطیفه مولده اخلاط لطیفه
مانند چوزه مرغ بریان و قلیه [illegible] تنها [illegible] بخورند [illegible] داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش صبر کنند
و از اغذیه [illegible] مولده خون غلیظ مثل باقلا [illegible] ارطبات [illegible] پرهیز [illegible] استعمال ادهان [illegible] بارده احتراز نمایند [illegible]
معده بسبب مرض [illegible] تنقیه نمایند و ایارج فیقرا اطریفل صغیر [illegible] گلقند با آب گرم مفید بود و اطریفل [illegible] مجرب [illegible] جوارشات مقوی معده مداومت نمایند سفوف
سبوس گندم [illegible] نافع [illegible] اکتحال [illegible] مثل شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجر ارمنی و شادنج
و [illegible] فلفل و سانج و مانند آن استعمال نمایند [illegible] قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین سکنجبین عنصلی [illegible]
ملین و منقطع فضول معده باشد نافع ست و ایضا شیخ [illegible] استفراغات نافع [illegible] صبر ست و استعمال [illegible]
بخار از سر [illegible] اطریفل و خصوصا وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجورد و حجر ارمنی و شادنج و مانند دار فلفل و سانج هندی
و غیره [illegible] مفید [illegible] نافع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر ریاضت اطراف خصوصا اعضای سفلی و دلک اطراف [illegible] و هرگاه
غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظه و تعدیل مزاج و تصفیه خون [illegible] تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود بخره و ادامت لین طبع و احتراز از مغلظات
[illegible] ترقیق روح گردد [illegible] تریاق کبیر اطریفل اسطوخودوس [illegible] آن خورانند و خوردن جوز [illegible] آهن تقویت بصر
مجرب [illegible] ادویه [illegible] اکتحال نمایند [illegible] استعمال کنند [illegible] نافعه [illegible] مغسول [illegible]
[illegible] آب بادیان تازه [illegible] بادروج و عصاره [illegible] نافع مرارات مفرد و مرکب ست [illegible] خاصیت عجیب ست و اکتحال آب بادروج
[illegible] نافع ست و ایضا اکتحال سکبینج و [illegible] دارچینی مفید و کذا اکتحال زنجبیل و فلفل [illegible] و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری [illegible]
[illegible] در آب لیمون کاغذی [illegible] ساییده در چشم کشند و یا مغز [illegible] ساییده در چشم کشند و یا [illegible]
[illegible] در آب برگ [illegible] تر کرده [illegible] خشک نموده فتیله کرده [illegible] روغن یاسمین [illegible] دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] گل [illegible] ساییده اکتحال نمایند نافع بود [illegible] تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته بروغن [illegible] در چراغ [illegible] بسوزند
و دود آن گرفته [illegible] در کشوره [illegible] با گلاب تا هفت روز کحل کرده در چشم کشند و اگر [illegible] خطاف [illegible]
[illegible] و آنرا در کوزهٔ گلی نهاده گل حکمت نموده خشک ساخته [illegible] در تنور گرم گذارند [illegible] صبح برآورده صلایه کرده بکار برند

بصر و ابتدای نزول الماء عجیب النفع است و اگر دو جزو نمک خشک بلدی آنکه گرفته سرمه ایسوده یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده اکتحال نمایند اداد و سیعتدل
است و برده دران نیز نافع است و اکتحال مع مامیران کذا آب پیاز سفید بعسل خالص آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات خصوصاً النفع است
مرارات قوی مثل زهره بازو کرکس است و در ماء السیسی چند قطره سرکه یک قطره شیر و یک قطره عسل یکجا نموده بسایند تا که سیاه شود اکتحال نمایند و این از اقوی است
آب بادیان ترنج استاد صبر یک نیم درم بلیله زرد دو درم آب انار ترش … آب انار شیرین مجموع شانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد بعده به آب باران یا آب بادیان
یا آب انار حل کنند و بمیل در چشم کشند و فلفل یک … دارچینی نیم درم … پنج درم نانخواه نخود … باریک سائیده اکتحال نمودن بهر ضعف بصر که از سوء مزاج بارد رطب
باشد و بیحرارت داؤد انطاکی و حکیم علا … است و حکیم ذکا الله خان می‌نویسند که کحل زعفرانی بر بسیار تجربه استعمال کردم و سود مند یافتم و اگر توتیا را سه روز یا هفت روز در آب
بادیان تر نموده خشک سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال به فلفل مجرب است و اگر پنج گشنیز در آب لیمون سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را دفع سازد بسیار
مجرب است و ایضاً غنچه یاسمین … بر کرده و سائیده بر سوده در چشم کشند نافع ضعف بصر است و کذا اکتحال زرد چوب در شیره بادیان حل کرده نافع و اگر زرد چوب را در
لیمون کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمون خشک شود پس زرد چوب برآورده سائیده در چشم کشند جهت دهند مجرب است مغز تخم بندق هندی در آب لیمون کهرل کرده حب سازند
صبح بلعاب دهن سائیده در چشم کشند که نافع ضعف بصر است و اگر مغز تخم بلیله زرد دو دانه و فلفل پنج عدد فلفل سیاه یک عدد در آب آمله تازه کهرل کنند بعده یک سیاه
شود و حب بسته با آب سائیده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب ده جزو و دار فلفل یک جزو سوده و خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر امراض چشم غیر از رمد
مجرب است و اگر دار فلفل کم … نافع … الاذیت باشد در بیاض والد مرحوم مرقوم است که از اسرب صاف و پاک … ساخته قطعه قطعه نموده برابر او فلفل سیاه
آمیخته کهرل سازند که مانند سرمه گردد پس … و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است و اگر دار فلفل یک ماشه سرمه پوست بلیله زرد هر واحد دو ماشه در
گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر است و در نسخه دیگر بجای … ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دار فلفل و گل درخت نیب در سایه خشک کرده
و برابر آن شوره قلمی آمیخته سرمه سازند و وقت خواب در چشم کشیدن … و ظفره هم نافع است و اگر مغز … چهار عدد فلفل سفید هشت عدد کات سفید برابر همه
سنگ بصری برابر همه سائیده در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری مامیران اقلیمیای
نقره شوره قلمی غنچه یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین است و سیماب اسرب صبر نبات سفید توتیا حلیه ساده
کافور مشک قندی سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را کهرل کرده واده همه را کهرل کرده اکتحال نمودن بهر تقویت بصر اصحا را و اعلاء اند اکتحال صحیح مجرب است و کذا سنبل الطیب
سرمه هر واحد یک جزو … بلیله هر دو … گرفته سوخته … و اگر … سفید … نموده در جوف او توتیا چهار قطعه نهند و
سر او … خارج او … خشک شود و قطعات مذکور برآورده اجزای الملتصقه از و بیاورند … پاک کنند و باریک سائیده
اکتحال نمایند مجرب است و بعضی قدما این دوا را … در شب … سوخته بست و پنج درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا زعفران دارچینی هر واحد یک درم
سرمه ساخته استعمال نمایند که درین باب بارها آزموده است و کذا سرمه توتیا مساوی و مشک اندکی سوده بغایت مجرب است و عنبر لولوی و برود جالینوس و برود فارسی
و کحل روشنائی و شیاف جلا و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف حکیم اکمل خان و کحل تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاهجهان بادشاه و کحل حکیم علوی خان
و کحل حکیم اصل خان و کحل ثابت و … خان و کحل … و کحل بارد و کحل … و کحل الجواهر بدیده مفید است و از ادویه منقیه عین از رطوبات … و محیط الصبر
روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش روغن اقحوان و اکل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال روغن بلسان و خولان و صبر و سکبینج
و شیطرج و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ شنظریون و … و آب شاذنج و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حنظل … و آب شقائق النعمان
و بیخ او و خون سنگ پشت و مرارهٔ او و عسل و آب کبد بریان که در آن دار فلفل … کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ ضبع و مرارهٔ … و زهرهٔ کرگس و زهرهٔ شتر مرغ
و مرارهٔ قنفذ و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و زنجبیل و قشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع است
راس بروغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت … از چشم و مجرب است انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد بفلفل … و حصرم و صبر و کندر علاج کنند بعد از ان اکتحال …

سعوط مثل بنفسج و با سلیقون در شیشه کنند انظرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آنست که از زیر بازوی او بگیرند و استعمال نمایند و اکتحال برطوبت خناقس مزبل مجرب و ضعف بصر است و این کحل نافع است و شرب آن نیز مفید و نسخه این همانست که در انگور دجوب دنا تخواه است و در کوبیده و خوردن خردل بحفیه نافع بوده و گویند گفته که چون زمانه طول کشد اشیائیکه تجربه بکعب عطسه و قی برنهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل بسازند بعده باین دوا اکتحال نمایند عقرقرحا قیراط زهره کفتار یک نیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصاره بادیان دو اوقیه اشق یک نیم درم عسل چهار قوطولی باهم حل کرده در ظرف مسی بدارند و استعمال کنند یکشب در چشم تا صبح گرم دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و بلیون و قطمیر مشک عنبر و یاسمین و نسرین مقوی بصر علاج ضعف بصر از حرارت ساذج یا با غیر مادی در ماده تنقیه بفصد و قیفال یا حجامت قفا و زلو کنند اگر ماده در سر چشم باشد و از اسهال اگر ماده عام در جمیع بدن باشد و بعد از ان مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله سیاه بنفشه و شاهتره وغیره و شاهتره و شیره کاهو شیره تخم خشخاش و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول داخل کرده دادن بعد ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و کذا مطبوخ عناب وغیره بعد تبرید بنفشه یک درم و در ین چشم سفیده کدا شربت عناب شربت بنفشه بعد و غذا مزوره ماش مغز بادام و اسفاناخ و هندبا و نعناع موافق اقتضا و روزانه از حمام و چیزهای داغ و حریفت و اشیای مبخره چون پیاز و گندنا و سیر و باد روج پرهیز نمایند و دویه سرد که اشیاف آورده چون برود حصرم و عصاره آمله در چشم کشند و اگر یبوست بوده مریض جوان باشد شیر زنان مفروب به بیضه و روغن نیلوفر و آب شهد الرسلی و ماننده آن سعوط کنند و سعوط با شیر روغن بنفشه نیز مفید و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محافظ بصر و جلا است و اگر آب انار مخلوط بجوشانند تا نصف باشد این نصف این نصف عسل منزوع الرغوه ضماد نمود باز بجوشانند تا غلیظ گردد بعده در شیشه کرده بیست و پنج روز در آفتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصاره ریباس سفیده آب حصرم و کذا کحل سوده شست و اگر با هلیله سیاه نبات مساوی و حب لسبه اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بوده اگر آب انار مخلوط سه توله در ظرف نقره بجوشانند تا ضعف رسد پس سفید خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند بعده طباشیر و لاجورد مغسول بر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند بهر ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیه سوداع از مطبوخ فواکه علاوی خان حب بنفشه نبات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یک قاشق خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ است و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب و آرام نمایند و چیزهائیکه بالفعل سرد باشند مثل برف در چشم کشیدن و بر پشت چشم نهادن از مجربات است و همچنین به نگره و کواکب دوران و نهادن اندرون چشم باندک نبات کشیدن و کحل حشنجام علاوی خان در چشم کشند بقول گیلانی اگر بادی بوده باشد آنکه در ان سماق تر کرده باشند در چشم چکانند و برگ و لب مطبوخ لسبر کرده آب ضماد کنند و اگر گرم گردد توتیای هندی هروی با آب غوره یا با آب سماق اندکی کافور آمیخته اکتحال نمایند و بقول شیخ اودست اکتحال حضض سخت سوده سود مند است و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نماید و اکتحال بکافور هلیله بگلاب نافع بسیار است هرگاه که رطوبت رقیق مع حرارت و حکه باشد و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات و ضماد روغنهای سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در بینی چکانند و روغن بادام و با آب کشنیز تر و خولان بچشم قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماء الشعیر با لحوم حولی و کذا سموک رطبه و قفا بخورند علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت روح باصره یا حصر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود در ترطیب بدن کوشند بسعوطیکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی و سبل یابس مذکور یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن است بتدهین راس با دهان مرطبه و سعوط با آنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغ و اجفان و استعمال اغذیه مرطبه و تناول فواکه مرطبه مانند هندوانه و آلو بالو و شمش و شربت مرطبه مثل ماء الشعیر باندک شکر و شکر با آب سرد و استحمام و تدهین کسبو و روغن چیزهای براق و اکتحال بشیره کاهو و شیر زنان و کذا سفیده بیضه مرغ که در ظرف نقره با دستمه نقره خوب حل کرده باشند و با شیر زنان که با روغن تخم کدو بهم زده باشند و لعابات مبرده و روغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و ضماد بادام شیرین بر چشم و نوشیدن ماء الجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و باید دانست که استعمال مبردات و مشروبات و غذاها نخدر روح باصره مخدور است مگر عند الاحتیاج به سوء مزاج و اغذیه مرطبه مانند گوشت حلوان و جوزه مرغ فربه و زرده بیضه نیمبرشت و پالک و کدو و شلغم و ماش و امثال آن خورانند و با آب شیرین نیم گرم غسل کنند و بر سر ریزند بمیاه مرطب که در ان بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند و تطول کنند

و بعد طعام بحمام روند چنانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر بمالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه گرم کرده در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران بلبن بقر یکجا آمیخته در بینی و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بوئیدن و شیر زنان در چشم چکانیدن و مالیدن مسکه گاو بر سر مدام و سر فرو بردن در آب شیرین کلبیا [?] سود چشم دران گشادن چند مرتبه سخت سودمند است و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین باب اثر تمام دارد و گفته اند که اکتحال بذات الروغن بنفشه و روغن گل و اکتحال بسرمه اصفهانی و مروارید ناسفته و لسیده [?] بر آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیه مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست و ایضاً در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیه مذکوره با مراعات جودت هضم و اجتناب از محللات و جماع وغیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبد و دماغ و عین و شم طیوب مناسبه مقویه و دوام فرح و سرور و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمه مربی بآب عوسج یا بعصاره گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیه غلیظه جید الکیموس مثل هریسه کله پاچه و گوشت بچه گاو و آشامیدن ماء الشعیر یا شربت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیره روح مثل چیزهای بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود و اکتحال بآب ابریشم سوخته و مروارید یا سنبل و گلاب و آب عوسج درینجا نافع ست و گیلانی گوید که اگر سبب ضعف بصر نقصان رطوبت بیضیه باشد لازم آید که آب شیر زنان تقطیر در چشم و شیاف ابیض ساده بشیر زنان حل کرده نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکوره باشد اکتحال بشیر و حکاکه بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش بیدمشک [?] ست و استعمال مزورات مبرده مرطبه مانند ماء الشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد محترق باشد اخراج آن نمایند بمثل ماء الجبن و بعد از آن بترطیب کوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبوسی بسیار دشوار است و لا سیما یبوستیکه در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او بشراب و نطول بروغن و شیر بسر و استحمام و ترتیب سائر تدابیر کردم لیکن نافع نشد و جالینوس گوید که هرگاه از استقصای نظر بسوی آفتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوائے که از آنچه مقوی چشم بود خالی نباشد و آن هر دو قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود بشراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن یا نقاهت باشد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر و چشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان ...

علاج ضعف بصر از کبر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه و خشونت عنبیه و قرنیه آنچه از غلظ و کبر بود بعد از ظهور علامات غلبه سودا تنقیه آن نمایند بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماء الجبن بسفوف لاجورد یا مطبوخ افتیمون فواکهی و علو بجان وغیره بدستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بعد نضج سودا مطبوخ گاوزبان و بسفایج هر یک سه درم بادرنجبویه و اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیره بنفشه ده درم ... نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که دران افتیمون و سنتین [?] اسقولوقندریون و مصطگی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علو بجان خورانند و حب اهلیله سیاه علو بجان که در انشاف بیاید و سرمه سیاه برابر اسفیذج در چشم کشند و بگوشت ماکیان فربه و حلوا غذا سازند و ترک عشا کنند و بر آن قدر طعام اقتصار نمایند که موجب امتلا نگردد و استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطیخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت عنیف و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مولدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیه مالحه حریفه اجتناب کنند و اگر شافنج [?] عدسے مغسول سه درم و فلفل نیم درم لسید [?] دو درم پوست بیضه مدبر دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دو ثلث درم سائیده نیم درم در چشم کشند بعده در شیاف مرارات و با پنج روز عمل ... تا مرض زائل گردد ... و غلظ بیضیه نافع ست و آنچه ... الماء مفید ست حسب حاجت بعمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه بسبب ماده مخالط باشد معالجه باستفراغ آن ماده مثل ایارج و قوقایا و حب قوقایا کنند و سعوط بحبیکه از غاریقون و شحم حنظل و حجر ارمنی و مانند آن ساخته باشند بعد از آن ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و شرب سکنجبین بزوری و عنصلی و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا و امثال آن و آنچه بسبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بغذا آن کنند و ماء الشعیر با سکنجبین نفع ظاهرست و آنچه از برد مجرد باشد ملطفات حاره مذکوره کفایت باشد و آنجا که رطوبت بیضی یا افراط جماع باعث تکدر رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد تنبیها علاج نمایند و ایضاً تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد و طبیعه مزاج باغذیه مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف و مطبوخ الشعیر بمقشر و شیر بره و جوزابات معمول از خشخاش و سمید گندم که دران لحم جدی صغار و بچه ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله ماهی مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام شیرین و اسفاناخ و بلوخیا

و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر یا شیرهٔ خرفه و ماء القرع و مانند آن و شربت ماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و سعوط بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند
و شیر تخم از پستان وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی و خرفه مقطر آب او گرفته قدری سفیدی بیضهٔ رقیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده
بجهانند صبح و شام در چشم چکانند و بنفشه و نیلوفر و مانند آن بویند و نطولات و اطلیهٔ معروفات مرطبه بکار برند و چیزی که رمص چشم و اشک آرد در اصلاح
و چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویه یبس باشد با عدم وصول غذا بدان باشد ترطیب و تبرید آن نمایند تناول ماء الشعیر با شربت
عناب یا آب انار یا آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت لیمون با نیلوفر و عرق نیلوفر و آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر تازه
دوشیده با شکر و سعوط بشیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزرقطونا و رقیق و شیر دختران و اقامت در حمام آب شیرین بنگام و ایضا
آنچه ذکر شد جماع بود لاجرم معمول طبا آنست که هر یک ساعت شیره ... در الفت بادام ساده یا با لولوی هفت ماشه ... سیب با شربت سیب شربت
یاقوت علوی خان هر یک دو تولد و گلاب و عرق بیدمشک و عرق عنبر هر یک چهار تولد با اضافه تخم کشمش یا شربت هفت ماشه نوشند معجون لولو صغیر یا خمیره
مروارید خورند و اکتحال مغز سر موش با روغن بادام آمیخته از تجربات است و غذای مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمه و زرده و قلیه نرگسی بنان خشکه
و دماغ همه نیات پرندهٔ چرب که بروغن بادام گاو پخته باشند و ایضا در ضعف بصر از خشونت جلیدیه منقیهٔ دماغ باشیای متوسط الحرارة مثل افتیمون و
کل سرخ و مصطکی و صبر کنند پس غرغره بمری و مفتح و مانند آن کنند و بعد تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقه مستعمله مثل فروج و تیهو و دراج و زرده
نیمبرشت و مانند آن اغتیا کنند و بعده بروغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب ترکرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف
اجتناب کنند
علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و حرارت غریزی و این قسم بمشایخ افتد هر چند که این لا علاج است اما جهت عدم ازدیاد و حفظ ما بقی اگر ممکن باشد
اول تنقیه بدن و دماغ کنند و بعده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیله زرد و جمیع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و
کحل عزیزی و کحل الجواهر علویخان و مانند آن اکتحال نمایند و تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد یا ادهان حاره و حرارت سعوط نمایند بدون اسراف در آن زیرا که استعمال
بلیغ حار حتی المقدور جایز نیست و استعمال مبردات و سعوطات مبرده مرطبه بهمان کار برند که تبرید آن تبلید او و ترطیب آن فاسد بمقام دماغ در مشایخ میکند اگرچه در
جوهر دماغ شبیه آن بسبب ارتفاع بخارات و منعه کیموس بالغ باشد چه مزاج دماغ مشایخ بالطبع بارد بود و استحمام و تسخین آب نیم گرم بر سر بمقدار معتدل مشایخ تا نفع
بود و بقول شیخ الرئیس جمیع مشایخ و کیفیت ضعف بصر از جماع و مانند آن باشد لیکن آنچه ضرور حاجت لیابید و روغن بلسان زیاده از آن آمیزند و در
شراب بقدر حاجت لیابید و بر دارند و طائوس گوید که در ضعف بصر مشایخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و تسخین بالیدن اطراف و آشامیدن شربت افتیمون
قبل ایلاج و تلیین و تنقیه و تحلیل و استعمال غرغره و دلک بعیست و ترک جماع بالمره و سایر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای
سبز و نقل بمعدن هوای معتدل و اغذیه لطیفه صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا ممکن حافظ بصارت ما بقی است
علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در شست پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد پس اگر شعاع او در چشم
طبقه اثر کرده باشد یا صداع الم بود اگر مانع نباشد مسهل و حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد قیفال از دست مقابل چشم در دمند نمایند تا اگر الم در قرنیه
باشد فصد از دست راست کنند بعده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شربت ماء الشعیر دوام کنند و از غذا مزورات اقتصار ورزند و دخان روغن
بنفشه بر هلیله و قلیبای لقرع فارسی نشاسته کتیرا دم الاخوین کحل شلوفی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی یا حجری مساوی کوفته بیخته لعاب
تخم شیر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر تازه داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار لعوق شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و نیم شیر نیم خشک
سرمه ساخته صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم سرخی بسیار آید و سرخی مستقر ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شیر مقشر در چشم پنج ده حبه
انزروت سفید دو دانگ کتیرا سفید یک دانگ صبر نیم درم کوفته و بیخته کنند و بر آن ده درم شیر خر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ
گردد پس سرد کرده سه قطره در چشم چکانند چند دفعه و هر دفعه بر آتش گذارند و فرود آرند و سرد کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود و چرک کم گردد توتیای سفید
سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند زرد با مثل مرهم گردد در چشم کنند نوعی که مقدار صالح از آن بمیل گرفته زیر پلک
اعلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب ترکرده بعصابه بربندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آرند و هر گاه رمد و معه

والتزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شیاف نیج عدسی مغسول دو درم کهربا یک درم توتیای هندی توتیای کرمانی دار فلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی یک درم
مروارید ناسفته دو درم بسد مقری عقیق بحری سرخ که بشجر عقیق معروف است هر یک نیم درم بلیله زرد دو دانگ با هر یک سائیده بعده نشاسته یک درم
و نمک چینی یک درم سوده داخل کرده بآب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوب باشد شیح یا دار فلفل باشد
اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلا روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هر چشم کشیده باشند و اگر کفایت نکند
بروغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه بشیر زنان آمیخته بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیه یابسه منع کنند
و اگر ضعف بصر فقط بتغیر بعد و معه و بعض التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد بماء الشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند
سر را کنند بعده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمه غلیظه مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند و بر اغذیه لطیفه اقتصار ورزند و اگر احتیاج
تنقیه باشد بحب صبر یا حب ایارج یا قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد ابهل یا مرزنجوش و عاقرقرحا هر دو سائیده در سکنجبین حل کرده غرغره
نمایند و سعوط مصطکی فائده آب دهن بریزند و هر گاه در هر دو حالت مذکوره یا سنجیده گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی هر واحد دو دانگ
برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمه اصفهانی یک درم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده بحریره بیضه در آب خوب حل کرده
صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشر دو درم در شیر دختران سائیده و قدری روغن بنفشه و اندکی
لعاب اسبغول آمیخته کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب نهند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه و دقیق شود اندکی نشاسته
داخل کنند و اگر در هر دو حالت اسطو بلیک بستر گردد چشم انار ترش با ریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل مرهم شود بر پارچه نهاده
وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشمش یک پیالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی زعفران و اندکی خاکستر چوب انگور اضافه کرده بآب باران یا گلاب
مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند هر گاه درین قسم صداع حادث شود و نبض دلالت
بر حرارت مزاج دلالت کند ازاله حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند بعده بروغن بنفشه یا روغن کدو و شیر دختران سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود
شیاف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداخته روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع سفید خام
باشد و طبیعت باعتدال بوده و نبض بطوء معلوم شود بروغن مصطکی و روغن یاسمین یک دو دفعه سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج و غیره

علاج ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بعد تعدیل اشربه لائقه هر خلط بیاشامند و بر تنقیه
طبیخ بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب بخار آب و سرکه با هم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتهاء
برای تحلیل بقیه ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبه خون باشد فصد و حجامت نموده تلیین طبیعت بمطبوخ نموده هر چه در علاج طرفه گذشت
بعمل آرند و اگر از غلبه صفرا باشد تنقیه بمطبوخ بلیله و قرص بنفشه و غیره که در علاج یرقان عنقریب خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبه سودا باشد بمطبوخ افتیمون
یا ماء الجبن و سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبه بلغم باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج
حب قوقایا و ایارج لوغاذیا کنند و هر چه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیه مناسبه مصلحه
هر مزاج غالب بر بدن و دماغ نموده محلله ماده باقی و تبخیرات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضا استعمال ادویه مقوی چشم و رادع ماده مثل
تقطیر گلاب و سماق در صفرا و دم و گاهی استعمال عصاره کاهو و خرفه و تقطیر بدان میکنند و اکتحال شیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سودا و شقاق
و در صورت زرقت لون و دیدن اشیای ازرق علاج زرقه چشم نمایند و اگر باعث ضعف بصر انتشار و تقلص طبقه عنکبوتیه حادث شود و اگر سبب تشنج یابس بود و آثار
یبوست مدرک گردد و درین صورت بهر ترطیب بدن هر چه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت بعمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و
بمطبوخ ادویه مرطبه چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم انکباب کنند و شیاف ابیض از زرده تخم نافع است
و آنجا که علامات تشنج امتلائی معلوم شود تدبیرش تنقیه بایارجات و غرغره و استعمال اکحال محلله نمایند بستور یکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر
که بسبب ضغطه و ورم و مانند آن عصبیه مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هر چه در [illegible] علاج

ضعف بصر سببے گذشت بکار برند و علاج ورم عصبه اگر حار باشد با خراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال بمطبوخ هلیله و تسکین وجع
چشم بچکانیدن شیاف ابیض افیونی در آب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بمغره و ماميثا با آب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه بحسب خلط غالب
و نطول چشم و تکمید آن با بکیره ان حلبه جوشانیده باشند و گلابی که دران اندک زعفران حل نموده در انتهاء و انکباب ببخار آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک
و خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مره جند بیدستر با شراب سوده نمایند و هتک عصبه لا علاج ست و آنچنانکه ضعف ابصار از ورم طبقه
عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و آثار قروح و طول رمد و
اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و جحوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همانست
که در فصل هر واحد مسطور شده و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلیدیه در تاریکی و سبل العین
اندیرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هر یک علحده مذکور خواهد شد ✤ ✤

بطلان البصر

یعنی کوری و این عارض میشود از اسباب ضعف بصر هرگاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالاجمال این ست که سوای اسباب
مشارکت دماغ و غیره که در بحث مذکوره مسطور شده درین مرض یا آفت مجوفه ملتقیات یا مسالک رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لا علاج ست و یا اجزای
چشم و ظاهر سلیم باشند لیکن آفتے غیر ظاهر از جهت دیگر با بهار رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود و بادران سده مائی باشد و یا در بیجا سده نبود بلکه در عصبه مجوفه
بود از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطه عارض مقدم دماغ و یا از هتاک
و انخراق عصبه یا شده یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بوده این فساد بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یبوست مجمع و متحصد
آن و این را طلوبا گویند و لا علاج ست و دریجا چشم متخشف شهلا پیدا شده و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت تنگی و ضیق
او باشد بالجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شده و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان
ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب و رنگ صاصی باشد ماده رطب بلغمی
بود و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد ماده سوداوی بود و اگر بعد ضربه و یا سقطه که بسر رسد اول جحوظ عین بهم رسد بعد از آن فرورفتگی و بطلان
عین شود از هتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعة حادث شود سده عصبه باشد و ایضاً امتحان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و ببینند اگر اتساع
در ثقبه بهم نرسد بدانند که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس باشد و صداع و دوی و طنین باشد و یا از بیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد
دلیل آن بود که آفت در دماغ ست و عورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت هیچ نبود معطئی عود سوده با طریفل کشنیزی سرشته خورانیده بلا اشیا
گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده داده شد از تنساء بخارات نفاس بدماغ بود بعبارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن سحابی تاریک عارض شود و اگر
بسبب آن موضع تاریک تاریکی طویل و ندیدن بسبب روشنی باشد سببش غلظ بود با هوا از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظه و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع
فضول و اگر بسبب دفعة بیرون آمدن در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز دران نشسته باشد سببش انتشار نور روشنی آن بود علاج اینجا که سبب
بطلان بصر سده عصبه از ماده غلیظه لاحجه در تجویف عصبه باشد تدبیر نضج ماده بلغم و استعمال ملطفات مفتحه سده است مثل گلقند عسلی با آب گرم یا با آب بادیان و
آشامیدن سکنجبین بزوری یا عنصلی یا شربت اسطوخودوس یا آب رازیانه بعده استفراغ آن بمسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا حب ذهب و یا حب شبیار
یا ایارجات کبار و خودو قو هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بیست و پنج درم انجیر سفید ده عدد
جوشانیده صاف کرده سکنجبین پاک کرده بیست درم مالیده باز صاف نموده صد درم از ان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیمگرم بیاشامند و در
هفته دو مرتبه خوردن دهند و غرغره بایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکوره در سبل و اکتحال بانچه باعث تفتیح و جلاء و تلطیف گردد مثل روغن بلسان که در ان مرهم
شوط حل نموده باشند و اکتحال بدارچینی و فلفل سفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سده عصبه مبالغه باستفراغ باقی از غرم
زیاب ضعف بصر و سده که سبب آن رطوبت ضاغطه باشد تدبیرش نیز باین قسم مذکور ضعف بصرست باستفراغ رطوبات و استعمال معطوسات و نزاعجالیه رطوبات و حقنا

ذکر

ذرا دویه مرکبه مقوی بصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع ست اغبر لولوی که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و شرناق مفید بود توتیای
کرمانی شسته شنج سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنج درم صلایه کرده در چشم کشند برود جالینوسی که بغایت مقوی حافظ چشم
و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب مزمن و محلل اورام ست صبر فلفل دار فلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای
کرمانی سادج هندی مس سوخته هر یک یک جزو و اثمد از جستجام انزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته با آب باران پنج مرتبه بپرورند و
در هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده در چشم کشند برود دیارسی قوت باصره بیفزاید و محافظت چشم نماید توتیا مرقشیشا اقلیمیای نقره هر یک پنج درم
سنبل سادج هندی زعفران هر یک یک درم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند برود برای تقویت
بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه مرغ چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ صلایه کرده استعمال نمایند جواهر سرمه تالیف
حکیم محمد رضا خان حکیم علویخان لعل بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیشای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یک درم مروارید
ناسفته دو درم لسان البحر محرق مغسول طباشیر سفید دهنه فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یک نیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم
کافور قیصوری یک دانگ سرمه اصفهانی با آب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر کحل سازند حب معمول حکیم شریف خان بجهت اکثر امراض چشم و
تقویت بصر و دافع بیاض ست زردچوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله بلیله برنگ سنگ بصری اصل السوس نمک سنگ موتهه هر یک یک درم مثل
سرمه سائیده با آب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یک شب نگاهدارند صبح گولی مقدار حبه بندند و در سایه خشک ساخته بکار برند بجهت
پروال با آب کانجی و برای بیاض کهنه با شیره کهرتوه و بجهت گل چشم نو با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دهند آب بادیان سائیده
در چشم کشند حب دیگر زعفران سرمه صندل سفید دارچینی اشنه کافور دار فلفل سادج هندی نار مشک برابر گرفته باریک سائیده حب سازند و وقت ضرورت
سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب هر یک سه ماشه فلفل گرد بست و یک عدد دانه
آب لیمون دو پاس کهرل کرده حب بسته دارند صبح با آب سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصارت مفرد وانه هلیله بلیله دار فلفل دارچینی آمله
سنگ بصری اصل السوس بقشر مساوی کوفته بیخته حب ساخته با آب سرد در چشم کشند دوائیکه حکیم علی در رساله مجربات خود می نویسد که در جمیع امراض
چشم نافع ست و مجرب الا در سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل [illegible] نیز جائز ثبت پوست هلیله کف دریا چشمیزک شیر ماده شتر که در بیابان
خشک شده می یابند دزاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو و توتیای هندی نه جزو و لغایت نازک لبایند و با آب شیاف سازند و در چشم
کشند. ذرور مامیران جهت اختلاج دائم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر لغایت مجرب ست زنجبیل قرنفل مامیران فلفل دار فلفل
توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج
مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه درم دار فلفل [illegible]
سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یک درم مثل غبار صلایه نمایند و اکتحال کنند
سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته هر روز
یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سودمند ست و هر که برین او است نماید از ضعف بصر ایمن باشد و هرگز در علت کوری در
پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت منڈی مقوی ضعف بصر
نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاو در یک نیم آثار آب تر نموده صباح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه
بماند صاف نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاهدارند خوراک تا چهار توله شیاف یاسمین نافع اکثر امراض چشم خواه در طبقات

و رطوبات خواه دسناقین باشد خصوص وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز توشته غنچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای هندی
زعفران شوره قلمی مغز تخم سرس همه مساوی کوفته از پارچه بافته گذرانیده در سنگ سماق با شیره لیموں تا یک هفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند
و بآب سیننه بر سنگے که سائیده نشود سائیده بامیل جهت در چشم کشند و اگر در چشم گل یا پرده باشد یا موے مژه ریخته باشد بآب دهن سائیده صبح از خواب
برخاسته بکشند شیاف که از جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض چشم نافع فلفل دار فلفل قرنفل توتیاے سبز هر یک نیم جزو مامیران چینی مرکی مشک
حضض هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیموں سائیده شیاف سازند ایضاً جهت
ظلمت وغیره امراض معمول ست نیله تهو مقدر سه ماشه کف دریا اصل السوس سرمه سفید آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید مامیران چینی توتیای هندی
پوست بلیله هر یک شش ماشه چاکسو درعے یعنی شکهه سنگ بصری هر یک یک توله بآب غوره یا آب باران شیافها سازند کحل برائے اکثر امراض
چشم چون ضعف بصر و دمعه و حمرت و بیاض ظفره و سبل و جرب و عمل ست پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله هر واحد بقدر نیم رطل گرفته در دو رطل
آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جهت بقدر نیم پاو یک صد و بست پارگداز کرده در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند
از ان جست مسار سازند و در چوب ثیب لقسب نمایند و سورهٔ قلمی سفید گرفته از ان مسمار یار یک بسایند که رنگ شوره سیاه گردد در چشم کحل نموده باشند
کحل مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید معمول ست فلفل شانزده عدد دار فلفل شصت عدد غنچه یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد
باریک سائیده بکار برند کحل که حکیم اکمل خان برائے نواب مجاد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب ست و لقاپا ے دمعه و سعد را نیز
نافع صدف سوخته چهار ماشه توتیاے کرمانی مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کهرل کرده سرمه سازند کحل از تالیف
حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و لقاپاے رمد و سبل بسیار مستحسن ست سرمه اصفهانی دو توله مروارید سائیده سنگ بصری
هر یک شش ماشه سبیده یک مثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده یا ریک کرده در گلاب خوب حل ساخته بکار برند ایضاً
مست جهت کشته که از جی نگینے آید یک توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف ماشیا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده بعده مخلوط نموده در آب
باران یا گلاب بسایند و بعمل آرند برائے تقویت و تزید بصر و لقاپاے رمد و سبل و دمعه نافع ست کحل معمول و مجرب حکیم ممدوح جهت روشنی
چشم و رفع غبار یعنی دهند و لقاپاے رمد و تقویت بصر و سلاق جهت بالی شش دام سرمه اصفهانی یک دام مامیران چینی پنج سفید دانه مجوف
سفیده هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب یا و آثار کلی خام چنبیلی شش ماشه اول جهت را در کرچهٔ آهنی گداخته اکثر گل چنبیلی کشته از پارچه
بافته بگذرانند اگر چیزے بماند باز آنرا بکشند تا همه کشته شود و در نیم پاو گلاب تر نموده دو روز نگاهدارند پس ادویه مثل غبار بسایند و در جست انداخته
کهرل کنند و وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند و هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوب خواهد شد و بدانند که گل
چنبیلی که از برائے کشتن جست مذکور ست سواے کلی چنبیلی خام که آن در ادویه داخل میشود می باید کحل که شاهجهان بادشاه خود استعمال میفرمود
کافور یک دانگ زعفران مشک خالص سادج هندی هر یک یک مثقال مروارید ناسفته دو مثقال اقلیمیاے ذهبی اقلیمیاے فضی هر واحد
شش مثقال مارقشیشاے ذهبی توتیاے کرمانی هر یک هشت مثقال سرمه اصفهانی دوازده مثقال باین طریق بسازند که سرمه و مروارید و هر دو
اقلیمیا و مارقشیشا هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق بآب باران صلایه کنند و دواهاے دیگر نیز یار یک مثل غبار کرده باهم آمیخته در ظرف آبگینه
نگاهدارند کحل مقوی مستعمل در ضعف بصر از حکیم علوی خان حشم مد بر سرمه مد بر توتیاے مد بر هر یک یک توله مروارید ناسفته اقلیمیاے فضی
و ذهبی محرق مغسول هر یک هفت ماشه اثمد محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه مامیران چینی سه ماشه ورق طلا دو ماشه زهره آهو زهره
کلنگ هر یک یک ماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند نوع دیگر که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر ست و اکثر امراض چشم را سود دارد

سرمہ سہ تولہ سنگ بصری یک تولہ مروارید دو تولہ مامیران شش ماشہ مرجان یک تولہ و سہ ماشہ ورق طلا چہار ماشہ عنبر او ورق طلا جدا جدا باریک
ساختہ چہار روز بآب ہلیلہ کھرل کنند و تا چہار روز دیگر بگلاب کھرل نمایند و روز نہم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف آبگینہ
یا چینی طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید کہ کھرل سماق یا جہقات باشد. نوع دیگر یادگار حکیم غازی الدین خان سرمہ ہندی سرمہ سفید سرمہ سیاہ
ہر یک یک تولہ گرفتہ در پارچہ گرہ بر پیچیدہ در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود ہر دو قطعہ را در گلاب خالص سرد نمایند بعدہ مامیران
چینی زعفران ہر یک دو ماشہ مشک خالص و شیخ افزودہ ہمہ را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نمودہ خشک کردہ استعمال نمایند. کحل مبارک
منسوب بحضرت علی کرم اللہ وجہہ کحل اصفہانی دو درم توتیائے کرمانی نمک اندرانی ہر یک یک درم مامیران چینی ربع مثقال کافور ربع خو
طریق ساختن این است کہ پنج عدد ہلیلہ زرد را اخستہ دور کردہ بکوبند و در آب شیرین یا دو آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کردہ در ہمان آب
ادویہ بسایند تا مثل غبار شود از پارچہ دارائی گذرانیدہ بکار برند. کحل بابت واسع خان می گفت کہ در تمام عمر شش بار در چشم کشیدہ بودم
تا حال کہ عمرم نود سال رسیدہ محتاج عینک نیستم جہت قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام قرنفل دو دام فلفل گرد چہار دام برگ نیب سبز یا دو
آثار سنگ بصری دو دام برگ کھیکوار کلان دہ عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علیحدہ علیحدہ در آب بسیار باریک سائیدہ در پیالہ چینی
جدا جدا نگاہدارند بعد از ان جہت را در کرچہ آہنی با آتش تیز گداختہ در آب قرنفل ہفت بار سرد کنند و ہمین دستور در آب فلفل ہفت بار سرد کنند باز
گداختہ بدستور اول در آب کھیکوار ہفت مرتبہ سرد کنند باز بگذارند و بادستہ آہنی در ہمان پیالہ آہنی حل کنند تا کہ جہت مذکور خاکستر گردد بعد از ان
مامیران و سنگ بصری سائیدہ داخل نمایند اگر سرمہ سیاہ بسازند برگ نیب و ساگ چولائی کہ مذکور شد با دو دام فلفل گرد منجملہ چہار دام در وقت کشتن
جہت داخل نمایند و آن خاکستر را در دو روز بر سنگ صلایہ سازند کہ سرمہ شود پس پارچہ بیز کردہ صبح و شام در چشم کشند در ہوائے گرم سرمہ سفید بکشند و
در ہوائے سرد سرمہ سیاہ باشد. کحل بابت راجہ جی سنگھ جہت تقویت بصر و سبل و ناخونہ و دیگر امراض چشم سرمہ سنگ بصری ہر یک دو تولہ جہت کشتہ
یک تولہ کف دریا دار ہلد مامیران چینی ہر یک شش ماشہ سونٹھ کھی مروارید مرجان مشک کافور قیصوری سیپی نیلہ تھوتھہ توتیائے ہاروتی ناف سنکہ شب یمانی
پرشتہ مرچ سیاہ ہر یک سہ ماشہ چاکسو شیر بادہ شیر بارچہ غوری ہر یک یک تولہ چاکسو را در سرگین گاو میش جوش دہند تا قدری نیم پختہ شود بر آوردہ خشک کنند
و ہمہ ادویہ را جدا جدا کوفتہ بیختہ در کھرل انداختہ ہشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چہل پاس بر آوردہ چہل روز نگاہداشتہ استعمال نمایند. کحل
برائے روشنی چشم و دفع رطوبت نافع از بیاض استاد مرحوم سرمہ اصفہانی چہار تولہ مروارید ناسفتہ مامیران چینی ایرون توتیائے کف دریا سنگ بصری لسہ (؟)
شادنج مغسول زرن جوت حضض ہر یک شش ماشہ بدستور مرتب سازند. کحل بازو تقویت بصر نماید و دمعہ را باز دارد و حکہ جفن را سود دہد شادنج (؟)
شادنج ہندی ہر یک دو درم دار فلفل دم الاخوین ہر یک نیم درم روہی سوختہ مازو ہر یک یک درم قاقلہ مشک ہر یک دانگی کافور یک طسوج کوفتہ بیختہ
بدان اکتحال نمایند. کحل کہ صحت چشم را نگاہدارد توتیا دو درم شیاف مامیثا سہ درم صبر سقوطری حضض ہر یک یک درم کافور دانگی کوفتہ بیختہ
بآب غورہ یا آب سماق پروردہ در سایہ خشک کنند و سودہ صبح و شام در چشم کشند. کحل معروف بدواء الکاتب جہت حفظ چشم و کشف رطوبت و تقویت
نظر سود دارد شیاف مامیثا بزر الورد ہر یک دو درم سرمہ اصفہانی مربے آب باران دو درم ہلیلہ زرد نیم درم آب غورہ انگور یک درم کافور دانگی بدستور
مرتب سازند. کحل الجواہر کہ جہت تقویت باصرہ و طبقات چشم و پاک و رفع غشاوہ و دمعہ و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض است
و صاحب تحفہ گوید کہ حقیر و والد حقیر این نسخہ را استعمال نمودہ و باعتدال اقرب است سرمہ اصفہانی دہ درم توتیائے ہندی کہ غیر قسم حاد است مارقشیشائے ذہبی
مرجان سرخ دہنہ فرنگ عقیق سرخ فیروزہ ورق نقرہ مامیران چینی فلفل سفید ساذج ہندی اقلیمیائے نقرہ یا طلا ہر یک چہار درم سرطان نہری شش درم مروارید
ناسفتہ یاقوت سرخ بسد لعل زمرد زبرجد ورق طلا دار فلفل ہر یک دو درم زعفران سہ درم لاجورد مغسول توبال مس سوختہ شادنج مغسول ہر یک چہار درم

صلایہ کردہ استعمال نمایند نوع دیگر ہمیشہ در سرکار نواب زیب النسا بیگم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک دانگ نمک ہندی قرنفل و دالہ ہریک
یک درم نمک اندرانی سافج سفیدہ ارزیز فلفل سیاہ سنبل الطیب سرمہ اصفہانی سرمہ سرخ زعفران اسرب احمر ہریک دو درم مس سوختہ مامیران چینی
مرصاف نوشادر زرد چوب ہریک سہ درم پوست ہلیلہ زرد مروارید ناسفتہ ہریک چہار درم صبر سقوطری عصارہ مامیثا یاقوت فیروزہ ہریک پنج درم
کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیاے نقرہ ہریک دہ درم گلاب دو پیالہ ہمہ را در سنگ سماق کھرل نمایند چون سرمہ ساشود بعمل آرند کحل الجواہر از مجربات
متاخرین کہ در تقویت نظر و ازالہ کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل ہریک دانگی شادنہ اقاقیا حضض شیاف مامیثا سرطان بحری اقلیمیا ہریک یک درم توتیا
طباشیر و پنج ہریک یک مثقال لعل فیروزہ مارقشیثا سفیداب نشاستہ ہریک دو درم مروارید اسرب پوست ہلیلہ زرد ہریک سہ درم انزروت چہار درم
آب غورہ پنج درم سرمہ ہشت درم نوع دیگر بصر را قوت دہد و تیز گرداند سرمہ اصفہانی ہفت درم مارقشیثا پنج درم اقلیمیاے طلا دوازدہ درم مروارید ناسفتہ
سہ درم سافج ہندی دو درم زعفران نیم درم صلایہ کردہ در چشم کشند نوع دیگر سرمہ اصفہانی یاقوت رمانی مارقشیثا شادنج عدسی مغسول فلفل
دارفلفل ہریک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از ہریک یک مثقال مشک تبتی خالص یک دانگ توتیاے کرمانی مغسول چہار مثقال بدستور معمول
کحل سازند کحل الجواہر کہ حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاہی نقل کردہ اند مشک یک دانگ مارقشیثا ہر دو اقلیمیا فیروزہ زمرد و پنج فرنگ
لاجورد مغسول مروارید ناسفتہ اسرب سافج ہندی دارفلفل ہریک دو درم مامیران یاقوت لعل سرطان بحری ہریک سہ درم توتیاے کرمانی پنج درم
کحل اصفہانی دہ درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفتہ مرجان قرمزی اقلیمیاے ذہبی اقلیمیاے فضی پوست ہلیلہ زرد دہنہ فرنگ
سرمہ اصفہانی عقیق سوختہ ہریک دو مثقال مرجان سفید مامیران چینی فیروزہ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی
ہریک یک مثقال بدستور مرتب سازند کحل الجواہر کہ حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکہ معظمہ بہ ہندوستان در مرشدآباد برائے
نواب شہامت جنگ دیوان صوبہ بنگالہ ترتیب دادہ اند باصرہ را قوت دہد و حفظ صحت آن نماید و حارہ مزاج را بسیار نافع ست مروارید ناسفتہ
یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیاے کرمانی مدبر از ہریک سہ مثقال مامیران چینی سافج ہندی اقلیمیاے فضی از ہریک یک و نیم مثقال سرمہ اصفہانی
دہ مثقال سرمہ را پارچہ پارچہ کردہ قبل تجویز طلا در دنبہ میش تازہ ورق کردہ بآتش اخگر بسوزانند تا دنبہ سوختہ شود و سرمہ بحد احتراق نرسد پس در گلاب
یا شیر خر سرد نمودہ کوفتہ بیختہ تا دہ روز بگلاب صلایہ نمایند پس یک ہفتہ در آب یخ پرورده نمایند و اگر زیادہ نمایند بہتر ست پس از آب یخ برآوردہ
خشک کردہ با سائر ادویہ ترکیب نمایند یعنی جواہرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلایہ نمودہ باقی ادویہ را کوفتہ بیختہ مجموع را یک جا بالائے
سنگ سماق صلایہ نمودہ تا نیکو ممزوج شود پس در ہر دو جزو از ین یک جزو کاجل داخل نمودہ بچشم کشند نسخہ کاجل مذکور این ست
موم سفید ہفت و نیم مثقال بروغن گاو تازہ گداختہ سی و ہفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال کہ چہار و نیم مثقال در ان کندر
گداختہ باشند مجموع را در چراغ کردہ فتیلہ از پارچہ کتان در ان گذاشتہ بطریق معمول دودہ بگیرند پس آن دودہ را با گلابے کہ در ان برگ
مورد جوشانیدہ باشند در ہاون سنگے بمالند و قطرہ قطرہ داخل نمایند تا تمام جذب شدہ نیکو ہموار گردد پس با سرمہ مسطور ممزوج نمودہ بکار برند
معجون کہ باصرہ را بغایت قوی و تیز گرداند و برائے انتشار و ظلمت چشم و ابتداے نزول نیز نافع ست زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا ہر کدام
یک جزو حلتیت ربع جزو کوفتہ بیختہ بآب بادیان تازہ یا عرق بادیان و شہد بقوام آوردہ بسرشند و ہر روز بقدر فندقی بخورند

از فوائد رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال بمجففات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون مج و اگر سدهٔ عصبه از ورم باشد یا از لطافت آن بسبب بعضر خارا یا بوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و تطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر بسبب غلظ و تکدر نور و سوء و غفیر باشد اکتحال بلطفه مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و چشم کشته و اغذیهٔ صالحه حبة الکیموس مثل نیمرشت و صعتر نخورند و بایارج فیقرا تنقیه کنند و مزعج غذا و سداب بو بیند و نطولات ملطفه بعمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سوی قدح در نزول الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی و وقتی سبب باشد بروشنی آفتاب نبینند بلکه پارچهٔ نیلگون پیش روی آویزند و در جائی که بسیار تاریک نه روشن باشد نشانند و قطعهٔ کلان از اسرب گرفته لسوهان براده نمایند و بران نظر کنند و اجشم نزدیک آرند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بر سر ریزند و تجوید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند و از صوم و جماع پرهیز نمایند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت آنچه در قمور خواهد آمد بکار برند با تکمیله علاج اقسام این مرض مشکل است و آنچه از شیوه بود بکثر علاج باید و لیکن شیاف مرارات و باسلیقون و چشم کشته و سایر تقطیرها ملطفه و رو نیست حکیم علی جیلی گوید که از خدام من ضعف بصر اندک داشت پس آیدنی که زائل شد پس علاج او بتر طیب مزاج دماغ از اغذیه و تقطیر روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود

خفش و نفض عین از شعاع

خفش بالفتحه مرادف بهر بیانند و بقول جزری انضمام اجفانست نزدیک یک دیگر بسبب نوره و بعضی گویند که بسبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت بیضیه در اصل خلقت بصارت در شعاع روشنی ضعیف شود و در سایه و یا بعد غروب قوی گردد و این لا علاج است لیکن تقویت چشم و دماغ روغن بنفشه در چشم کشت و چنانچه که قلت بیضیه بسبب خلقت از اسباب عارض شود یعنی خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت با بجا بر تقلیل باسلیقون و روغنهای خورانند و اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حولیات و ماهی تازه و مسکن چیز و مثل آن باشند و لعاب بزرقطونا با جلاب و شیره مغز تخم کدو و کاکنج و تبرید سر بعصارات سرد و ترطیب بسعوطات بقول سرد چون کاهو و کشنیز و شیرخشت و کافور در بین باب شیاف الفتح است و از اغذیه لطیفه و اکثار حرکت و هموم و حزن و تقطیر جماع و کثرت اجتناب نمایند و اکثر اطبا خفش و ضعف بصر یکی دانسته اند که آن دلیل غلبهٔ رطوبت است و علاجش تنقیه بدن و دماغ است از رطوبات و فصد یا مسهل و حب ایارج و استعمال اغذیه مقویه بر تقویت چشم و تخفیف رطوبت از توتیا هندی مرتو اصفهانی و برگ مورد سوخته و گلنار سوخته و چشم کشت و استعمال اکتحال مثل روشنائی و کحل عزیزی و باسلیقون اکبر و مانند آن نیز مفید بود و سبب نفض عین از شعاع یعنی نفور چشم از شعاع روشنی سخونت روح و رقت آنست و این گاه طبعی میباشد هنگامیکه روح باصره در اصل خلقت شدید الحرارة و الرقة یا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدید الحرارت باشد و گاهی عارضی میباشد از مزاج حار عارض که گرم گرداند روح را یا مقدم دماغ را بنهایت گرمی باشد که بسبب اینکه اب خون بطرف حرارت حادث ورم حار نماید و از این جهت بیشتر منشاء نفر از نقرا نطیس باشد و گاهی بسبب علتی چشم مثل قروح یا سدول و جرب عارض شود پس هر که را طبعی بود از ابتدای خلقت باشد و این لا علاج است اگر یا بر چشم باشد پیش بمانی عمر بود و الا از سخونت روح باشد علاج او در قسم اول ایچه در علاج امراض ناشی از تبرید و ترطیب دماغ بعمل آرند و استعمال شیر و مرطبات مثل شیر بنفشه و نیلوفر و تخمه و قطور و سعوط بمرطبات و اغذیه مرطبه چون آش جو و مغز بادام وکدو و تبرید نافع و در قسم ثانی باز الهٔ مرض ازوش گردد

قمور

و آن کدورت بصر است که از ادامت نظر بسوی اشیای سخت روشن و بسیار سفید چنانچه از دوام نظر در برف عارض شود پس بسبب تفرق روح باصره بصر معطل یا مختل گردد و یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بهر رنگی که نظر افتد بران سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچهٔ نیلگون بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمانی چون مدام بنگرند و شیر و زعفران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و تکمید بآب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیز نمایند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد از آن فصد عرق ماقین بگیرند و اگر ظاهر شود عرق چشمه بکشایند و آنجا که یا آفت بیاض برف یا آفت بر دست او جمع شود کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آفتش نیم گرم در چشم چکانند و ... و گرم آب ... اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بران ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید ...

ادویهٔ محلله ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل الملک و بابونه و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده
بر بخار او انکباب نمایند و به آب آن اسفنج تر کرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که باید بجای میان تخم آن خشک کرده باشند و به آتش انداختن و دود آن گرم
بسیار نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد بلک بگندم خوب بریان کرده بشراب کهنه ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که دران
صعتر سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند یا دانهٔ ثوم همه در قمو برفی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ بر تابه خوب بریان کرده سوده بشراب ریحانی سرشته
به پلک و اکتحال برادهٔ عقیق نیز نافع و اگر حدوث آن از روغنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و بابونهٔ دوده روغن بنق نمایند و یا این کحل بگیر نانخواه
و بهار بوزن ده و گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یک درم و شنج و برادهٔ طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک هفته بخیسانند و هر روز سه چهار
مرتبه آن را حرکت دهند پس با دویهٔ اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه
نمایند بر آن یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و ترمس مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از روت بشیر خر پرورده ماميران چینی کحل شلوذی مساوی
کوفته بیخته با آب بادیان تازه و شراب کهنه سوده خشک نموده و همچنین دو سه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره میگردد
و اگر از نظر سوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلاً شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر یا پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه
و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده انکباب نمایند و شراب بر قطعهٔ مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات ابو ماهر
و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر دران سرخی بهم رسد و زائل نگردد و معاودت بفصد قیفال نمایند و بعد ازان صبح بحمام برند و بعد برآمدن از حمام
تحوه آب بنگرم بخورانند و خواب نمایند و اگر ازین هم زائل نشود و معاودت فصد و اسهال و تکمید بشراب و انکباب بمیاه مذکوره بدستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج
این قسم سعفدن شلجم مطبوخ بلحم حمل ست و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز دران داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بران پخته بجوشانند هرگاه
پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض با یارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بفراغ محلل رطوبت و منقی دماغ
امر میکنند و آنچه درین مدیدان اکتحال کنند انیست که دار چینی یک دانگ قرنفل یک قیراط سادج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و اقلیمیای فضی اقشیشافی مکلس هر واحد
یک دانگ سائیده ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمبردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر دران احتقان بخارات ست بسبب سرد و تکاثف و هرگاه
رمد گرده هر روز عطسه آورند و غالیه ببویانند و بالجمله علاج این رمد را باید مخالف علاج سائر اقسام رمد ست زیرا که سبب انصباب ماده او برد و احتقان بخارات ست
و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیهٔ گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که دران بابونه و اکلیل و نخود
کابلی و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و ریه را دوده گرده داده بستن نفع عظیم ست و همچنین بطبیخ کاه کهنه شستن و شیافات احمر حاد کشیدن

سل العین

لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهی بسبب غلبهٔ یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض بسبب نقصان رطوبت
اصلی بمشائخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لا علاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه
یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب یبوست کثرت استفراغ ست یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیهٔ چشم
یا استعمال مخدرات بسبب برد و همچنان آن و تشنج سیفر یاد که عود رمد عین و صغر او در حمیات و خصوصاً سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهر
چشم خواب آلوده گران یا دشواری حرکت در یک سوی حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف تنقیص یابند در سرد شدید و گرمی شدید
عارض شد پس چشم شق یا در دماغ و درد صعتر لاحق گردد و کیلانی گویند که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتدال ست و این نقصان گاه بسبب
استفراغ محسوس بود چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالت مقام در حمام و حمیات حاده
خاصه سهریه و مثل آنکه از تاخر التحام ثقب عین بعد قدح چشم افتد که اکثر آن رطوبات و روح تحلیل شود و گاهی بانقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه

هنگام صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیهٔ یابسه و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود غور چشم خشک باشد و یا لتفرق آن در دن اضعف گردد و اگر چه غذا بسیار بود چنانچه در سیل بود پس چشم کثیر الفضول باشد و بهمین دو سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصلی بود و اگر جوان باشد ببینند که تپ دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش از این کثرت استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سرد شده یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی از این اسباب که نماید سبب مرض همان باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدهٔ شبکیه باشد هر چه در فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شد بعمل آرند و در باقی اقسام ازالهٔ سبب نمایند و ترطیب بدن و دماغ کوشند به تناول مغز تخم کدو و اغذیهٔ رطبه و دسمه مثل لحوم حملان و بیضهٔ ماکیان و اسفیدباجات و بسکوت و نطول آب نیم گرم بر سر و سعوط بشیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که مجرب سویدی ست و امثال آنکه در علاج ضعف بصر یبسی و غیره گذشت و از استفراغات و مجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود مرطبات مثل ماء الجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدل و تفتیح سده و ترطیب بدل ماده و تدبیر لطف و اقتصار بر اغذیهٔ مولد دم محمود مثل لحوم جدی و حملان و جوزهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و مانند آن نمایند و حبس نفس بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم گرم که در آن خشخاش و بنفشه و نیلوفر و عقشر جوشانیده باشد بر سر ریزند و بروغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بجانب ضد طبیعت او رد کنند و از مشی در آفتاب احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال بآب شور و کوب بحر و شمیدن … لفظ و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند آرد باقلا یا مغز نان سمید در شیر دختران لت کرده وقت خواب بر چشم ضماد کنند و روائح طیبهٔ معتدله بویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض از مشائخ افتد کمتر زائل شود لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار بر اغذیهٔ طیبهٔ محموده و منع از ریاضت عنیفه و جماع نمایند و اغذیهٔ اوفق و الیق بمزاج آنها اختیار کنند و بیکبار طبیب مسخن مقوی گرده و منضج بخار … بسوی راس حقنه نمایند مثلا بهمین … و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که مهرا شود صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری در روغن یاسمین و روغن … واجب بر آن بخته خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیم گرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بروغن محموده تدهین مبالغه نمایند و تفتیح باشد یا شاب این مرض فصد نکنند و شراب معطر لطیف و ریاحین طیبه بوشند و این همه رطوبات محموده چشم و روح می‌افزاید و هر آنچه روح و رطوبت محموده افزاید بسل العین زائل کند گیلانی می‌نویسد که علاجش جهد کردن در جذب مواد بسوی چشم است و این بریاضت و بجدال و بکثرت کلام و مالش سر بروغنهای مائل بحرارت مثل روغن بابونه و شستن او بآب نیم گرم و اغذیهٔ مرطبه حاصل شود و همه … و حموضات و اشیاء حریفه مضر بود هرگاه چشم بحالت خود عود کند این کحل اکتحال نمایند بگیرند سرب سیاه و بر آن اندک روغن بنفشه انداخته بانگشت خوب مالند تا از آن جرم سیاه بر آید بعده آنرا با شادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته و اندک سرمه اصفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده آنست که از توتیا نشاسته و اقلیمیا فضه هر یک شیاف مامیثا ثلث درم مروارید نیم درم صبر یک دانگ بگلاب سائیده استعمال نمایند این دو دوا باوجود تخفیف آنها هر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت و تخفیف فضول ست

زرقه

یعنی کبودی چشم و آن تلون حدقه است برنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت جلیدیه است از کثرت زجاجیه خواه ورم طبقهٔ صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج بیضیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر صبیان بسبب غلبهٔ رطوبت و خامی آن قبل از نموض می‌باشد و این را اسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکل علاج پذیرد یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست یا قلت رطوبت بیضیه چنانچه در مشائخ و صاحبان امراض یابسه بواسطهٔ تحلیل رطوبت اصلی می‌افتد و جالینوس گوید که زرقه عارض بمشائخ از فرط یبس عین پیدا شده این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است تشخیص اسباب مذکوره باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که یا نتو اکبر ست یا لاغر اصغر اگر یا نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس می‌شود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم صلبیه و مشیمیه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبهٔ خشکی بدن مثل خشونت و بطلان بصر شاهد بود از یبوست قرنیه یا نقصان بیضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبهٔ رطوبت دریافت گردد پس جهت آن باشد از رطوبت بیضیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد

تنقیه بدن نمایند بدانچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد و لزوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که دران تخفیف باشد مثل قلیها و مطجنات و گوشت کبک و آب و ... مزاج طبیعی و قصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن بآب عوسج و آب آس نیز ... و حجوظا ... مفید ...
پس اگر مزاج مریض ... که ازان تحلیه عارض شود و ورم بلغمی یا سوداوی صاحب باشد استفراغات بمطبوخات مسهله و منضجات لینه نمایند و ایضا
اگر مزاج مریض بارد بود ... مثل روغن مصطکی و ناردین و قسط و رازقی و روغن بادام تلخ و روغن غار در بینی چکانند و ... و
دارفلفل و ... زبد البحر و ... سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حدت باشد و یا الم بود روغنهای بارده مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و لشیاف ...
... و ... چشم کشند و بالجمله طبیب ... مزاج مریض غلطی نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبیعی او و هر چند ...
... باشد هرچه در علاج او جامع علین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شده استعمال نمایند و آنچه از تغیر رطوبت عنبیه بود ...
... و ... مسهل بلغم و حب ایارج ... ایارج جالینوس ... نمایند و غرغره ... مثل ایارج ... سکنجبین عنصلی و یا
سرکه ... و ... و روغن بان ... زنبق ... مانند ... و فتح ...
یا ... و ... اشیائی ... رطوبت استعمال کنند و اکتحال روغن ناردین روغن بید انجیر و شرب ... نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم
چون انقردیا ... اطریفل کبیر و صغیر و بلیله مربی و همچنین سفوف ... و اسطوخودوس ... و ... نافع و اکتحال بروشنائی و باسلیقون مفید
... زعفران ... باریک سائیده مثل ... در چشم کشند ... و اکتحال ...
عصاره ... اکتحال بروغن ... و ... زعفران ... و روغن زعفران ... عنب الثعلب ... اکتحال ... ساید
... درم ... یک ... کافور ... واحد ... روغن ... زعفران یک درم ... سائیده نموده استعمال نماید و اگر
... زعفران ... بآب ... و ... مقشر ... یک درم
... سیاه ... در چشم ... شبه ... و ... روغن ...
... و لعضی ... نوشته اند ...
... بعد دو ساعت عصاره ... در چشم چکانند و ... یک درم
... مثل غبار سائیده در چشم کشند و اگر ... با عسل ... طفل ... اطفال
... عصاره ... آس و یا
... و اگر ... باشد بهتر است
... مرطبه مثل مرغ فربه
... با ... در چشم ... مدام و سکون
گوشت ... روغن بنفشه و روغن گل ... شیر دختران در چشم ...
در ... و ... آشامیدن ... شیر ... بآب شیرین ... علاج ضعف بصر ... مسطور است

یرقان چشم

وآن عبارت است از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و همین فرق میکنند در ... که ... طبقه ملتحمه باشد که دران سیلان اشک نمی باشد
و سببش ... صفرا ... قلیل ... علاج ... نمایند اگر خون غالب باشد و مسهل
صفرا تنقیه کنند ... مثل ... یک ... درم ...
... درم ... عنب الثعلب ... درم ... نموده ...

و بعد تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسبغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل بر هم زده بر چشم ضماد کرده بخوابند
و طباشیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی اسرب هر یک نیم درم صمغ عربی یک درم آب انار مختوش سائیده خشک کنند و باز سائیده شیر دختران یا شیر بز قدری در
داخل کرده خشک کنند و بسایند و به آب انار مختوش یک مرتبه دیگر و شیر الاغ نیز مرتبه ثانی پرورده خشک کنند و هر چند بار ده تصفیه نمایند بهتر گردد و این سرمه سوده
نموده بطریق ذرور یا میل در چشم کشند و اگر یرقان و اشباه زائل نشود برگ کاسنی مدقوق لعاب تخم اسپغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر
سرطان بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر باریس خشک کرده عفص هندی هر واحد دو درم ... ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر از این هم فائده
نشود برگ بنفشه کشوث خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عنب الثعلب حی العالم هر کدام یک کف برگ ... یا خرفه ... یک کف کبیر ...
هر کدام یک کف کبیر عدس کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر حلیله ... با سرکه ... بعد از آن با ... چشم را بشویند و در اکل و شرب
تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا و مزاج نمایند و اگر قاروره صریح باشد ... شیاف ... و غذا ... و ... سماق ... سفید بیض ...
سفید بیض ... جوشانیده سازند و اگر ... یا شیر ... از سرکه ... تسکین ... تحلیل ... سفید خطمی
و اکلیل الملک ... و آب شیرین ... استحکام کنند و بر سر ریزند ... هر گاه صفرت در چشم فقط باشد ... سرکه ... تکرار در ... چکانند
یا بیکه در آن ... جوشانیده ... سکنجبین ... بعد از آن ... گلاب ... در چشم چکانند و یا شیاف ... کحل ... زعفران در چشم

اختلاج عین

هر گاه این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج ... چشم یا اجتماع بخارات ست نزد ... شیخ
در صفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ و علاج آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز ... بجهت تحلیل یک درم
قرنفل مامیران فلفل دارفلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم یا ریک سائیده از پارچه گذرانیده ... کرده اکتحال نمایند

امراض جفن و هدب و موق

یعنی در بیماریهای پلک و مژگان و گوشه چشم و آن سی و هفت مرض ست یعنی ... و ... ورم و کمنه و دل و ... و تحجر و عقده و شرناق و بردة و شعیره و توثه و ثؤلول
و سلعه و قروح و تاکل و سعفه و قمله و ... و ... و شتره ... و حکه و جرب و سلاق و استرخاء جفن و شتره و التصاق جفنین ...
و غلظ اجفان و تهیج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و ... جفن کشمه ... و قمل و ... و انتثار اهداب و شعر زائد
و منقلب و التصاق و انتفاخ و بیاض اهداب و غرب و غده و ... و انتفاخ ... نیز در امراض جفن نوشته اند و درد ... فصل
رمد و انتفاخ بعد فصل رمد و ... در فصل ... مذکور شده ... که هر گاه برای امراض اجفان ... بعمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده
... جد خواب کنند ... امراض پلک که ... باشد تا که ... دست ... بعد از تنقیه بدن باشد یا سبب
ماده ... اجفان ... نگردد ... غلیل ... تجرید ... تناول ... نمایند ... آن چیزی باشد که در آن ... تحلیل و تسکین
و قلت فضول باشد مثل مزورات و ... بیضه نیم برشت و ... و از حرکات باز دارند و ... امراض ... دشته کحل استعمال

کمنه پلک

دانسته که چون آدمی از خواب بیدار شود و پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجه یابس و کحول را
در خریف و بلاد یابسه عارض میگردد و سببش احتباس بخارات غلیظ ست در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری

علاج حسب مزاج مریض بفصد و مسهل تنقیه بدن از مواد مجره نمایند یا حب صبر بخورانند و بعده بهر تنقیه اجفان و طبقات ... چون ... شیاف
و شیاف احمر لین و شیاف سنبل ... احمر حاد و ... و کحل یا سلیقون غرینی ... در چشم کشند ... الطاکی ... روغن بادام

و بنفشه و شیر زنان و خرو اکتحال صبر و برادهٔ آهن پس باریک سوده نافع ست و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و مدام چشم را بآب نیم گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر کهنه منع کنند و تنظیف موی سر نمایند و چشم را بشیر بشویند

اورام جفن

و این یا از انصباب مادهٔ دموی بود بجهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و طرفهٔ آنرا فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن و سر باشد و آنرا حمرا نامند و یا از مادهٔ رقیق خواه غلیظ بلغمی بود و آنرا ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آنرا ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بران غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با مدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و درد کمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در باب اورام مطلق خواهد آمد بعمل آرند و ایضاً در دموی و صفراوی فصد سر رو و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبرید یکه در رمد دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمرهندی و آلو بدهند و تنقیه بمسهل صفرا یا در نقوع مذکور [illegible] پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بران ریخته نمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و ماميثا بآب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل یا طلا با شیر تابیده و یا کشنیز تر یا خشک در سرکه و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو بگلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانهٔ تزیید مطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ورد معشر با آب کشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و بآب اکلیل الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند بحمام روند و اگر [illegible] چوب بگلاب بر سنگ سائیده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل ست و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و ماميثا با آب عنب الثعلب ضماد نمایند یا برگ کاسنی و کشنیز و کدو بکار برند و دائم پلک را با آب سرد بشویند و در تزیید شیاف معشر مذکور با آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل الملک سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر با آب گرم یا گلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند بعده با آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و کاه گندم و حلبه نطول نمایند و بصبر و حضض و شیاف سنبل [illegible] طلا کنند و نیز با این هر دو شیاف الکحال بمالند و ضماد از برگ شبت و بید انجیر سرخ نازک باندکی صبر نیز مجرب و در ورم سوداوی بعد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد ادویهٔ محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه قاز و روغن زیتون که در آن اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه اندکی اشق محلول بسرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف ماميثا ضماد کنند

کدکدو دل

و آن ورم صغیر مائل بصلابت مدور ست که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج میشود و سببش بیشتر اکثار اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکدو رسی ست صلب که در پلک پیدا شود و مشابه [illegible] دل باشد و در ابتدا و عوام آنرا دل نیز گویند فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر ست و بقول حکیم ثابت دل ورم صلب ست که در باطن جفن اسفل یا در ظاهر آن یا در هر دو ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفرا ست و در آن وجع مانند وجع دل اعضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دل بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات ست و مادهٔ آن خون مخلوط برطوبت غلیظ ست علاج فصد سر رو و تنقیه بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله نمایند و تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم را در شب [illegible] بآب گرم بشویند و بدان نطول سازند و بروغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف [illegible] بین چشم کشند و اگر [illegible] لعاب اسبغول [illegible] گذارند و یا شیاف [illegible] طلا کنند و بعده موم روغن [illegible] نطول بمطبوخ اکلیل الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم باندکی [illegible] و چون منفجر گردد علاج قروح نمایند و اگر کهنه شده صلب هم داخلیون بران گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند بگذارند تا یکساعت خون از آن برآید و خود بخود بند گردد [illegible] ورم یا آفتی دیگر در چشم بهم رساند [illegible] بران باشند و بقول حکیم [illegible] جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا کنند و هر گاه [illegible] موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد [illegible] روغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون [illegible] و اگر در داخل پلک باشد بعده [illegible]

زرد و بیضه مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن زرد یک شبانه روز بران بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کمنه برده

تحجر

و آن ورم صلب صغیر ست شبیه بغده که در پلک گردد و تحجر یابد و بعضی این را غدیه نامند و سببش اجتماع مادهٔ غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود و از ماده بلغمی غلیظ نیز باشد و در امزجه یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد و مزاجهای یابسه عارض میگردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و بمسهل و حب ایارج یا قوقایا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پیه شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و با آب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و ارنج سفیداج نهند و بعد ترقی مادهٔ متحجر بهر تحلیل آن مرهم داخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلا با مقل تحجر جلد را نافع ست و بقول ... اکتحال مروارید مرجان ... و سرگین سوسمار مساوی و بوزن مجموع سرمه باریک سوده تحجر پخته تحجر را مفید ست و توتیای هندی و نوشادر با آب سوده اگر بر تحجر نهادن ابتدا ... اشق مساوی با سرکه خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از ادلس ست و انکباب آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر ست و اگر تحلیل نشود ... پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن افشرده مادهٔ آن که غده گوشت مانند باشد یا ماده ... قطعه کف برآید بیرون آرند و موضع شگاف را پاک نموده ... پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کنارهٔ جراحت را بمقراض ببرند و بعده اسفیداج بران نهند و با آب بشویند تا زود مندمل نگردد و بقیه ماده برآید و عضو تمام پاک شود بعده علاج قروح اجفان نمایند.

عقده

و آن افزونی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد و سببش انصباب رطوبت غلیظ سوداوی ست ... تحجر و لعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم ... بران نهند و لعاب حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم داخلیون و غیره ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه خود با سانی حرکت نماید و زیر جلد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برآرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برآرند و بعد شگاف ذرور ... خائیده آب او بر موضع شق بچکانند و اگر عقده صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطر ست بدستور با داخلیون و امثال آن بتلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند و از آن متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد پدید آید ... نمایند و در آن عروق منتشر باشد ایضاً با آهن و ادویهٔ حاده متعرض نشوند بلکه در هر اندک مدت تنقیه دماغ از سوداء کرده باشند و ماء الجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیه محلل مادهٔ سوداوی بکار برند

شرناق

یعنی او را طس آن زیادتی ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در گشادن گرانی میکند و مانند مسترخی میباشد و حرکت آن بحال دشوار میگردد و مادهٔ آن چسپیده و غیره متحرک بود بخلاف سلعه و غده و سببش انصباب رطوبت غلیظ ست بسوی پلک و اکثر صبیان و مرطوبین و صاحبان کثرت النوم و نزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف ست و کدورت حواس عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه و دشواری نظر با فتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ در میان دو انگشت وقت غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله در اکثر عارض شود علاج فصد سر رو کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال بمسهل مناسب حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی با ایارج فیقرا و اصلاح غذا بگوشت طیور و تلطیف تدبیر و تعدیل مزاج و پرهیز از مغلظات و دخول حمام نمایند و با آب گرم که در آن ادویهٔ محلله مانند بابونه و اکلیل الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال محلله بعمل آرند مثلاً شیاف ماميثا و صبر و جندبیدستر و اقاقیا و قندی زعفران طلا نمایند و یا ... مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول صبح و در ... پس بعده ... با سلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل الطیب صبر سقوطری عصارهٔ ماميثا هر واحد یک جزو زعفران ... جزو کوفته بیخته با آب سوده سرشته بر پلک طلا کنند و در نسخهٔ دیگر ... بعوض سنبل مرقوم ست و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیداب ارزیز هر یک ... درم اشق یک درم صبر سقوطری ... کوفته بیخته با آب ... شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین ... زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند بعده ...

ماده آن نمک بران باشد و یا چه پسبر که تر کرده بهند برده دوم اگر از ورم در امراض مذکور باد ویه بطریقه که دران حضض و شیاف ابیشا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ورم حضض باشند و برفاده بر بینه نهاده و صبح باز نمایند اگر ورم نموده باشد بران مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و ابیشا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف ابیشا و صندل و فوفل با آب کشنیز تازه طلا نمایند

برده

و آن دانه صلب مستدیر است که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد و سبب آن رطوبت بلغمی غلیظ است که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه به تگرگ در شکل و صلابت باشد و ماده آن از کیفیت حریفه لهذا خالی نباشد و ازین جهت گاهی درد کند و گاهی خارش خارش آمیز یعنی خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج تر و پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرساند و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیه بدن بفصد و مسهل حب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویه منضجه ملینه که در آن تحلیل باشد مانند مطبوخات لعاب حلبه و تخم کتان و لا استعمال کنند بعده ادویه قوی تر از آن بر دارند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر بعمل آرند پس محللات مقطعه که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و مقل و صمغ البطم و انزروت [illegible] در سرکه و در روغن زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید در روغن گل و در آن فزوده و قیروطی ساخته بعمل آرند یا جاوشیر [illegible] بلطوخ کنند و صمغ البطم و انزروت و روغن گل و سرکه در آن فزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک البطم بجز کندر زنبور حل کرده با اشق مخلوط و بر [illegible] ضماد کنند و یا مرهم داخلیون کنند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارزد یا جاوشیر با سرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلا ادیاسوس یعنی کندر و مر و [illegible] یک جزو و اشق [illegible] و موم شبیانی [illegible] تیم [illegible] در روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند ایضا ضماد انجیر [illegible] و شراب و سمیه پخته تا حل گردد و قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو با شراب و عسل سرشته و کذا بعرشت و کذا صمغ عربی با آب حل کرده و کذا امیعه سائله و کذا مغز نان [illegible] سرشته و کذا اقلیمیا و کذا اشق [illegible] با آب [illegible] و کذا بورق [illegible] و کذا میعه سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و در روغن زیت و کذلک ضماد انجیر پخته با خادیدن [illegible] و بعد از ان اکتحال کنند اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعده برود اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع است و اگر برده تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه سر و شق پلک را بشگافند و ماده آن بیرون آرند و بعد شگافتن یک ساعت بگذارند تا خون از آن بر آید پس بهر اندمال ذرور صفر بران پاشند و اگر شیاف زیاده بود بسوزن [illegible] درو رند کور بپاشند تعلیم طریق دیگر علاج برده [illegible] بهتر بقا سفرغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشکار رد یا مس کند چشم کحل نمایند بلکه آنچه منضج و مرقق ماده باشد بعمل آرند مثل این قطور شیرخ کوفته ده دانه [illegible] شکر کوفته یک درم بهیدانه شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید [illegible] شیر خر [illegible] در شیشه کرده بران شیر [illegible] بر آتش غال برق بپزند تا پخته گردد و در قوام حریره آید بردارند هر گاه بگرم بماند در یک دو سه یا چهار بار در چشم چکانند و این صلابت برده را تحلیل [illegible] و دیگر تحلیل آن بشکل گرد بستانند [illegible] اندکی گندم و کوفته خوب بپزند بعده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه و روغن شیرین اندکی چکانیده و قدری سفیده بیضه مرغ آمیخته با هم بیامیزند که بشکل مرهم گردد بعده بر پلک بالا ضماد نمایند و بست بر بندند که لزوم این ضماد نضج برده می نماید و اگر صلابت زیاده گردد بعده را آهن بردارند و قطع کنند و یا ادویه محففه معالجه نمایند و هر گاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تقطیر بیض الم بجز قطور تا بعروق مشروب [illegible] کننده که ماده برده استیصال کنند و هر گاه در برده ماده باقی نماند و جرح حاصل شود بشیاف ابار و شیاف ابیض شیاف کند و اکتحال نمایند این شیاف نیز در قروح و جراحات اجفان چشم تاثیر نیک دارد بگیرند کندر سرخ زنگیج دم الاخوین انزروت سفیداب نشاسته صمغ عربی مساوی کوبیده بدان هر یک جزو و زعفران نیم جزو و ریه [illegible] نصف جزو و اقاقیا گل ربع و افیون ثلث جزو باریک سائیده با آب نار و شیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته شیاف کوچک سازند اگر از اقاقیا و زعفران حاجت بسبب [illegible]

شعیره

و آن ورمی ست صلب طولانی بشکل دانه جو که بر کناره پلک یا در باطن آن حادث گردد و ماده او قریب بماده برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب به یبوست است و ازین جهت استیلان می یابد و هر گاه با آن حرارت حدت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی ماده آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی ماده او فضله غلیظه محترقه دمویه است و بیشتر اطفال را و البلغمیه کهول را و در فصل خریف و بلاد و یابسه بهم میرساند و آن مرضی ست سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن نیز شبیه بشعیره می باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود بخلاف شعیره که صلب متعقد و رنگ آن بهم رنگ پلک باشد و درین نوع بعد شب خوابی طعام و افراط در [illegible] کلفت می شود

و بگرسنگی زمانی طویل و تکمید بآب گرم زائل میشود و مادهٔ این بیشتر خون خالص باشد و تحلیل که بثرهٔ که در هندی آنرا گهانجنی و گونجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد
علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ فواکه مع افتیمون و ملینه هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره بحسب مزاج
و وقت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمهٔ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه در ان ادویهٔ محلله جوشانیده باشند انکباب سازند
و اکثر بحمام روند و بآب گرم نطول نمایند و در ابتدا الصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی بآب کاسنی طلا کنند و یا صندل و رسوت حنائی بآب عنب الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز
طلا سازند و یا خته خرما بروغن گل سرشته ضماد کنند و روز اول رسوت گیرو ملینه کسیاه بآب کوکنار طلا کردن و کندا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده بگرم گذاشتن یا
خرمهرهٔ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یا سماق باشد پس افگنده مگس حبا یا سرخ خسته خرما یک عدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از ظهور نضج زغال کشند و یا اخفاء
یا نمک زعفران آب سائیده ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل نر و چوب تاب سائیده و یا حلتیت بسرکه حل کرده نیمگرم طلا ساختن و خانهٔ زنبور طلا کردن [illegible] گهانجنی
معمول ست یا بحماله در شعیره بعد از ابتدا ابوم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان آب کرده یا بعسل [illegible]
ضماد نمایند و یا میعه بر ان مکرر بمالند و یا آرد جو بهروزه یا جبرلی گداخته آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در مرده گذشت مفید شناسند و ضماد [illegible] سوسکاره یا صمغ عربی بسرکه و یا بورق [illegible]
میعه ده درم و نیم آمیخته و یا بخیر بشراب عسلی پخته تا مهرا شود سائیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض بخیر پخته و یا اشق و میعه بسرکه حل کرده و یا مرو زعفران در گلاب حل کرده
و یا مقل ازرق بآب دهن صائم و یا انزروت و زعفران بگلاب حل نموده و یا قنطوریون دقیق بآب سوده و یا آرد گندم بآب و عسل پخته و قدری اضافه کرده نیز نافع شعیره
و اگر از قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلاء سکبینج در آب یا سرکه حل کرده و کمادیه پیه گداخته یا آرد
جو و قند یا بنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر بتبدیل یکی بعد دیگری و گندم خائیده و ماش خائیده بستن و تکمید بریت ذبابی که در ان مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه
متغیر و گداخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر و یا خون رشان یعنی کبوتر صحرائی و خون خشنین و کذا ضماد لقنه یک جزو و کندر [illegible]
یا سدس جزو داخل کرده باشند بآب یا سرکه سرشته و طلاء اریسا سوس که در مرده گذشت و مرهم داخلیون هر دو حد نافع ست و همچنین طلاء موم شرخ و روغن گداخته مگس
سر بریده سائیده آمیخته و بعد شستن بآب بسیار گرم و تکمید بدان با ضماد موم مزاج سرشته و یا بخیر پخته یا صبر بگلاب حل کرده یا نان محلول بسرکه و یا بخیر [illegible]
بهم سوده مناسب ست و کذا خاریدن پلک بشیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید که اگر شعیره را بخیر بعسل بجوشانند و نان میده و قدری [illegible] آمیخته ضماد کنند شعیره را تحلیل کند
و اگر در جفن و چشم و سرگرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ بشیاف مامیثا و گلاب گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند یا با مامیثا و مرصافی و حضض بآب کاسنی
و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضاً بدان طلا کنند و آبیکه در آن جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر علاج قبول مواد دیگر
توتیا و سرمه و سائر مقویات چشم و مشددان اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود بشگافند یا بمقراض قطع کنند و یک ساعت بگذارند تا خون از ان بر آید پس [illegible]
بر آن پاشند و تدبیر حال جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکنجبین یا بماء القرع یا بماء الفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده و بسرکه و روغن
گل آمیخته بر چشم میگذارند و بدقاق کندر مرصافی گلنار حضض دم الاخوین سرمه اقلیمیا [illegible] سفیداب قلعی مساوی باریک سوده بحریر بیخته اکتحال میکنند که همان [illegible]
و اگر در چشم المی پیدا شود علاج [illegible] نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که آن الم بسبب قطع بهم رسیده باشد و اگر از دستکاری ورم واقع باشد [illegible]
تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند مثل مزورات و شوربای جوزه مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته با قشر [illegible] سوخته کنند و بخیل مساوی زم سائیده بحریر بیخته
سحق نموده اکتحال نمایند یا بر اجفان بدان ضماد کنند و حنین گوید که شعیره اگر از اثر قرحه باشد [illegible] علاج آن [illegible]

توثه اجفان

و آن گوشت زائد نرم ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث میگردد و در شکل شبیه توت باشد و با خارش چشم
و لذع بود و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و لیاست که طول از ان ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن تیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز بحسب اختلاف مادهٔ آن از
دم صرف یا مختلط با سودا و یا صفرا و سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس کهول در خریف و بلدان یابسه باشد و این مرض سلیم ست علاج فصد قیفال

پس عرق جبهه ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و بمسهل سودا حب افتیمون دهند و اسهال القرص بنفشه و مطبوخ هلیله و غاریقون و حب صبر نیز سفید
گفته اند و از اغذیه مبخره و حاره اجتناب کنند و بسفوف کشنیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد و توتیا یا آهن بجا نمایند و ذرور اصفر و شیاف احمر بران گذارند و اگر بکلی
زائل نشود بشیافات اکاله و ادویه حاده مثل شیاف اخضر و روشنائی دلک نمایند و یا زنگار و شب یمانی و اشجار و نوشادر بر آن قایا توتیه گذارند و بهنگام استعمال
دوای حاد چشم را بخمیر بپوشانند تا سیاهی منفسخ نشود توتیه دوای حاد بعمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دو کرده چشم را چند مرتبه بشیر بشویند و بعد
زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می آید استعمال نمایند و بالجمله علاج آن علاج جرب قوی است و علاج با آهن بتجربه اسلم است از استعمال ادویه حاده
پس اگر بعد از آن مشکل گردد بمنقاش گرفته از مقراض قطع نمایند و ذرور اصفر بران پاشند و بعد از آن شیاف احمر و اخضر و باسلیقون بکار برند و توتیه که با آن جفن باشد مرهم زنگار استعمال
نمایند و اولی حک آن بحدید است اگر باستعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر از آن بقیه ماند باز عود نماید و بعد از قطع بران آب نمک ذریره خائیده بچکانند و بعد از آن
بزرده بیضهٔ مرغ و روغن گل ممزوج ضماد کنند و در ترک گوشت نمایند و اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویه حاده مذکوره استعمال کنند یا مرهم زنگار و توتیا و شکر بکار برند

تالیل جفن

و آن اجسام مستدیر صلب است که در جفن یا پلک و سائر بدن پیدا میشود و سببش ماده غلیظ سوداوی بلغمی است و گاهی سوداوی محض و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ بلغمی و
یا سوداوی است پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی است و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی برآمده بلند سر تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و باشد که
ثولول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج آنرا فاسد گرداند و غذا را که بران وارد گردد بطبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب تالیل بسیار بهم رسد و چون آن ثولول مبدا قطع
زائل گردد باقی تالیل نیز برطرف شود علاج تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و دردی زیت بقوت هر روز چند بار بمالند و صاحب ترویج گوید که مالیدن
کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب لبرات است و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کرانج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین بروغن بنفشه نافع است و کذا شوئیدن
جفن بطبیخ گندم و ضماد بسرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوائیکه دران تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یک جزو و شق
ربع جزو کوفته بیخته بآب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود تالیل را از موچینه گرفته باشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس بآله تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی خون از آن
برآید پس زاج و دم الاخوین بران پاشند و یا پنبه کهنه بروغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بملحمات قروح علاج کنند

سلعهٔ جفن

و آن ورمی است از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بران غشائی مثل خریطه جدا از جلد و لحم میباشد و با آن جسمی پیدا شود و بقول بعضی سلعه دبیله بلغمی است که
از اخلاط محصوره در غشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشوان شبیه بشحم و عصبیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار
غلیظ بود شهدیه بهم میرسد و اگر ازان غلیظتر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه فرق در سلعه و خراجات دیگر آنست که در خراجات وجع می باشد و
حرکت نمیکند زیر جلد بخلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بدهنی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و لمس
آن نرم باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصبیه باشد و چون بیخ آن کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم
باشد لحمی بود و سلعه در جفن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف است علاج تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
و غاریقون مقوی تبرید و املاج نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند ترمس آرد جو مویز که با سرکه سرشته باشند یا مرهم داخلیون و پرهیز از اغذیه مولده بلغم و سودا کنند و اگر
تحلیل نشود شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بران ادویه اکاله مثل الشکاف [illegible] غشای او برآرند و بعد از آن ذرور اصفر بپاشند و اگر بقیه ازان بماند روغن گاو
یا دوای حاد نهند که بوسیله آن گداخته خارج شود و گویند که در شهر [illegible] گیاه سپاری چه ترکرده با آب گرم و ضماد مویز [illegible] بیرون کرده و گداشتن ادویه اکاله بعد شکافتن جلد
بعمل آمده درمان شگافته و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع است و باقی علاج آنچه در سلعه مطلق خواهد آمد اخذ کنند

قروح و تاکل جفن و انخراق آن

بدانکه قروح اجفان بتفرق اتصالی باریم وچرک ست که در پلک عارض گردد و تخراق تفرق بلاریم ست و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و خش الذع و ارتش وحرّاق و یا از داخل بود مانند ورم حار که مجتمع و متقرح گردد و یا تبور تا کل علاج فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک لحوم نمایند و جهت تجفیف و ازالهٔ رطوبت نافع از لعاب عدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار در سرکه پخته ضماد کنند و گاه آشنه عصارهٔ برگ بارتنگ یا عصارهٔ ملوخیا با مثل آن و پوست انار بن مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زردهٔ بیضهٔ مرغ با زعفران بهم آمیخته اندمال گذارند و یا شیاف کند سود شیاف ابار و شیاف احمر لین و شیاف اصطفطیقان استعمال نمایند و از نشاسته یک درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند با لجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر بدن و در تخراق آن اگر در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکا یا ذرور صبر یا ذرور حضض و از غبار روغن تخم خطمی دانند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه لزجه منبته جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداب ذرور ملکا باگذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از عنبر و مرهم دیسقلیون کنند و مرهم زعفران و مرهم الاخوین سوخته استعمال نمایند و اگر تجفیف مقصود باشد ازین اجزا ذرور ساخته بکار برند و هر چند در تخراق جلد خواهد آمد بکار برند و مرهمی البته ازاله ده درم حرکت بود عبیر الحمام

سعفه جفن

و آن قروح صغار ست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس از آن جدا میگردد و اگر مادهٔ آن شدید الفساد باشد مژگان بریزد و اشفار متقرح گردد لیکن چون مادهٔ آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال میپذیرد و گاهی تمامی جفن فرا میگیرد و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن ست یا مخلوط هر دو گاهی صفراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بصفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سودا ویست یا صفرای محترقه با لجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان صدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشکی بشد و کدورت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفه یابس سوداوی بود و اگر هر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو مادهٔ مذکوره باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر با حرکه یا بسبب کحول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست علاج فصد و تنقیه بدن و سر از مادهٔ غالب بمسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیه نفخه و شوربای چوزهٔ مرغ بخورند و برای تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زنجبیل و مرهم صابر با سرکه سوده استعمال نمایند و بعد شستن موضع بطبیخ چقندر و سبوس گندم مالیدن روغن گل و حضض و اقاقیا و زعفران سود مند ست بعد از آن شیاف زعفران برود و مرهم و یا شیاف احمر یا شیاف ابیض کحل کنند و اکتحال بشیاف احمر لین بنسخهٔ فلاسفی مجرب ست و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن برگ سوسن بران بستن دو سه مرتبه مزیل سعفه ست و از مجربات سودهٔ طلای کلیک و مرداسنگ و حنای مکی نیز نافع و اقسام بلغمی بعد تنقیهٔ بلغم و اجتناب از اغذیهٔ مولد آن اکتحال بشیاف اصفر و بعد از آن بشیاف احمر لین نیز سود مند ست در سعفه رطب بعد تنقیهٔ خلط غالب سفیداب قلیمیا گلنار و دم الاخوین مساوی سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و زنجبیل و طلا بروغن گل که در آن کتیرا و پوست بیخ لیفی پوست توک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و بقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یک مثقال خوردن در آخر روز شوربای چوزهٔ مرغ تناول نمودن و دو سه روز زیاده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین بروغن گل و مالیدن قیمولیا و سفیداب بران و اجتناب از مولدات سودا و اغذیهٔ چرب و حلاوت شیر خوار و بز غالهٔ شیر خوار و گوشت آن و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت در نیمرخ مفید ست و با لجمله چون سعفه کهنه شود بحب ایارج تنقیه و بشیاف احمر حاد اکتحال نمایند اگر زائل نشود بران خون علق از ران بر آرند و یا بشکر طبرزد بخارند بطوریکه بدرجه سحجان بخارند پس اکتحال بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه را بمیل حک نمایند و ابهة بالشهوت تاثیر نماید و در سعفهٔ یابس ترطیب بدن باد هن و مداومت حمام با آب شیرین تناول زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و چوزهٔ مرغ فربه ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و سپیدی مرغ نماید

نملهٔ جفن

و آن قروح صغار لذاع ست که در پلک بانند ورم حادث شود و زود متقرح گردد و سبب آن انصباب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست ساعیه جاورسیه و آکله سبب در اول مادهٔ صفرای رقیق ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل ورم پشیموسی با اکل جهت دو التهاب و خلش نزد بعضی اکال با و بثور مانند حبیب موجب سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مژگان و تشقق بیخ موها و بیشتر بعضی اجفان

مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج فصد سر رود تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ فواکه یا آب انار بن که در آن پوست بلیله زرد خیسانیده باشند و یا بشربت ورد مکرر و یا بهلیله زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قامع صفرا از قبیل زرشک و انار و رمانیه و تمر هندی و مزوره آب انار میخوش و شوربای چوزه مرغ و اجتناب از اغذیه مولد صفرا مانند ماهی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد از آن گل مختوم با آب کشنیز و یا سفیداب بروغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب بروغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض با آب کاسنی و عصاره مامیثا و صبر و خولان و زعفران با آب کاسنی و اگر خواهند و یا حضض مکی و مرسافی و زعفران محلول بسرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس با آب حی العالم و گلاب و آب برگ بادرنگ بر پلک ضماد نمایند و بعده درین ضماد دیگر افیون اثنا عشر زرد اضافه کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال بشیاف احمر لین و بعد از آن برود کافوری نیز سودمند ست و دیگر طلیه مفید سعفه پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زرد و ندمر بے لبسرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و بجز در مطلق خواهد آمد نافع ست

نار فارسی جفن

و آن بثور کال است با سعی و رطوبت سبب صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب و رنگ آن مائل بر مادیت علاج بعد از تنقیه مادهٔ بمطبوخ فواکه و هلیله زرد و تعدیل مزاج بشربت انار و سکنجبین رمانی ضماد از برگ بادرنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ مادهٔ این مرض میگردد و هرچه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکار برند

شتری

و این مرضی ست که بر پلک اولا حکه و بعده ورم شبیه بگزیدهٔ مگس یا پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادهٔ آن مائیت مادهٔ صفراوی یا دموی یا بلغم شور یا مرکب از و و اشتد بیشتر باشد در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد قیفال و اسهال بمطبوخ فواکه یا تمر هندی و هلیله زرد و خمیرهٔ بنفشه نمایند با تلطیف تدبیر و اقتصار بر مزورات مبرده قامعه صفرا و سطفی و مسکن غلیان ماده مثل مزورهٔ آلو بخارا و آلو بالو و انار و غوره و عدس مقشر و ماء الشعیر بحضض با آب فواکه کنند و شیاف اکتحال و بگلاب که در آن هلیله زرد خیسانیده باشند قطور و لعاب اسپغول و گلاب طلا بر جفن سازند و هرچه در فصل شتری بیاید حسب حاجت برگیرند و با تغییر اشتوا

خشونت جفن

و او آنست که بعد از حکه در باطن پلک درشتی مع سرخی و سیلان اشک بدون بثور حادث شود و باشد که با خشونت ثقل و وجع عارض گردد و اکثر عقب رمد بهم رسد و بعضے خشونت را از اقسام جرب شمرده اند سببش رطوبت شور یا رسیدن غبار یا دخان بچشم ست علاج فصد سر رود و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع است و مسهل صفرا و بلغم و یا پوست هلیله زرد بیست درم شگوفته در شیشه کرده آب عنب هم بران انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید ست و بعد از تنقیه پلک را بشیاف احمر لین یا اصفر لین یا حاد بحسب حاجت بمالند و یا باسلیقون اکتحال نمایند و هرگاه حرارت و حدت پیدا شود باکتحال شادنج مغسول تسکین نموده بشیاف احمر لین بمالند و در و اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویه حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها شاید بگر بعد تنقیه بفصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گفته که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل آمیخته و یا عکر زیت کهنه و یا مرتهما مع سنبل هندی و یا روغن گل و یا توبال نحاس یا قلقدیس محرق مسحوق بسفیدی بیضه آمیخته و یا دخان مر و یا خردل سوده با آب آمیخته و یا باسلیقون با سرکه ممزوج با آب باز بحاله حاده و یا عصاره حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنگار مخلوط با ادویه خشونت اجفان که مقوی فعل آنهاست و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا دخان مرداسنگ سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر یا سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده با دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت اجفان و غلظ آنهاست و اگر با خشونت گرمی مفرط باشد و قرح پیدا کند ادویه بارده لینه که در قروح عین مذکور شد استعمال نمایند و بعضے خشونت را بعسل و لک می ملایند و این هنگام حرارت مفرط چنانچه نبود و بعضے آنرا بشادنج حک میکنند و بعضے بمغرفه میل میخراشند و بعضے بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد از آن برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که اثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال ننمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند

حکهٔ اجفان و ماق

و آن خارشی ست که در باطن پلک بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی چشم و سیلان اشک نیز باشد و بآن خشونت معتدبه و بثور متقرح و منشق نبود بخلاف جرب و سببش رطوبت مالح بورقی ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس آفتاب و غبار نیز حادث شود و از تناول اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکهٔ العین گذشت بکار برند مثلا کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک ضماد کنند و ضماد تخم انار ترش نیز مفید ست و مازو و هلیله سیاه ضماد کردن نیز مفید و تریخ بادام مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق تخم انار و هلیله سیاه سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق با یک درم و نیم درم یا توتیای مربی بآب حصرم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را بآبیکه در آن گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و … آب گرم نیز نافع ست اگر فائده نشود فصد سر و کنند و بعد از آن فصد رگ پیشانی کشایند و مسهل حب ایارج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ما الجبن بحسب خلط غالب و دوائی لائق آن مکرر دهند بعده اکحال مثل باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار محلول با کحال فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکه مخلوط بآب برابر واحد جالب دمعه و نافع حکهٔ جفن است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم و حلوا و نقل بانجیر و مویز و مانند آن و ترطیب مزاج بدوام حمام بآب نیم گرم و مروخات بادهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات بر سر و اشربه مرطبه مسکن لذع و حدت ماده درین باب سودمند است و اگر با حکه رطوبت باشد دو آثار اسطراطیقون یا اسطوطیقون نافع بود و بقول رفس قطور سرکه ممزوج بآب … است و اکتحال آنوس … و کذا خولان و کذا کندر و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل و توتیای کرمانی و کذا دخان … یا مرامیه با قطران یا زفت … یا قطور … مفید و کذا اکمید بحرقه که در آب یک رطل سماق یک اوقیه جوشانیده باشند تر کرده و کذا توتیای کرمانی دو درم هلیله زرد … فلفل … زرد چوب برابر … مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده بآب حصرم هفت روز در آفتاب داشته بعده اکتحال نمودن نافع حکهٔ ماقین ست و جالینوس گوید که هرگاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه و مسهل استعمال نمایند چشم وجع و ضربان و باعث آن انصباب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی ادویه و اغذیه حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است

جرب الاجفان

و آن خشونتی ست که در باطن پلک با الخارش و تقرح بهم رسد سببش رطوبت ردیه مالحه بورقیه است حاصل از خون حار و یا خلط حار دیگر که او را با حداث خارش … ابتدا اکثر پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و متقرح شود و بعد از آن بثور صغار … پیدا شود و … است او شقاق در حکه و تورم و بعد تنقیه و کثرت امتلا و سوء مزاج دماغ از اسباب اوست و کثرت حدوث آن بعد از قروح عین … بود و آن چهار نوع است اول را منبسط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه میباشد و از مداومت غبار و دخان و شمس و بعد از … بگیرد و از اهمال مریض در … تدبیر معالج به تنقیه خلط و دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف مستوجب … مثلا استعمال مبردات … بدان سبب قدری از فضول غلیظه کثیفه با کیفیت حریفه لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی مانده و در آن حرقت و لذع بهم رسد و باعث خارش اندک و ثقل و دمعه گردد و این را یونانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود گاه بدون رمد از بخارات حاده حادث از اخلاط حریفه عفنه حاره که زیر غشای داخل جفن متمکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بحصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و از آن قشور ضعیف رقیق جدا شود و چون در علاج آن اهمال نماید و یا حک کنند ازدیاد دمعه و سبل و بیاض عین بهم رسد و این را یونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این اقوی از دوم است و گویند که شدیدترین انواع جرب است و سببش فساد خون و حدت و احتراق است بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل دانهای انجیر ست اسفل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشند و متقرح شود و باعث هیجان درد گردد و این را یونانی سوقوسیس نامند یعنی تینی و سوقی لغت ایشان بمعنی انجیر ست و نزد ابن سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در جفن شقاقی پیدا میشود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی در وجه تسمیه آن گفته اند که در آن شقاق میباشد مانند شقاقیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم را بردی نامند

وآن شبیه ببرده بود و این نوع بارد و بسیار است که بی ریم حادث گردد و صورتش آنست که دانه سفید زیر پوست بلا اظاهر گردد و وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد از آن الم زیاده گردد و باشد که با ریشها بیدا شود و سبب آن ماده مرکب از کیفیت فاسده حریفه لذاعه و رطوبت غلیظ است و بعضی گفته اند چهارم را عدسی گویند و آن شبیه بعدس سیاه است که قرحه گردد و بالای آن خشک ریشه پدید آید و این قوی ترین انواع جرب و مرضی است طویل و سبب آن فساد خون و حدت آنست و قبولی ماده سوداویه محترقه است و این را بیونانی طوخسیس یعنی محجب نامند و کثیراست که این دوی منقلع گردد و بسبب غلظت و کثرت ماده خصوصا چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم جرب را خشونت و صلابت زیاده و طول المدت است لهذا اصعب این انواع است خصوصا که بطول انجامد و علیل پیر باشد
بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آنست که پوست مریض برگردانیده و باطن آن نظر کنند اگر در آن سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط با وجع و دبیب باشد قسم اول بود و اگر در آن دانهای خرد سفید سر شبیه بحصف مدرک گردد با وجع شدید و ثقل پوست و خشونت و معه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر در آن غلظ و خشونت شدید باشد و در باطن پوست شقاق مانند شقاقی که در انجیر باشد یافته شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدید بود قسم سوم باشد و اگر میل بسیاهی کبودت و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاده از انواع دیگر و طویل المدة بود و یا شعر زائد با او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آنست که بعد از رمد بهم رسد و سالم ترین جرب آنست که بر آن حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق و در ابتدا میباشد و با وی در باطن پوست خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بهم رسد و از آن مرضی غلیظ بود و در آن شبیه بانشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب مد و قروح بهم رسد اکنون بدانند که چون بسبب مغایرت ماهیات اقسام جرب مداوات جمیع اقسام بیکتدبیر نیست بلکه در بعض بتبدیل است و در بعضی از آن مغایرت دیگر لهذا اولا علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد

علاج کلی اقسام جرب

هرگاه رمد یا قرحه مقارن جرب باشد باید که اولا معالجه رمد و قروح متوجه شود و بعد از آن متوجه علاج جرب گردند و ایضا اگر با وی مرضی دیگر باشد اولا اهتمام شدید تر از آن هر دو نمایند و چون با جرب ورم و تفرح جمیع شود دادویه حاده قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام آن بصورت غلبه خون فصد قیفال است و مداومت استفراغ نقیصه هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع در غلبه اخلاط تنقیه بدن به دوائی مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد و بنفشه یا طبیخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیله زرد و شکر یا مطبوخ مقوی یده غاریقون و ایارج فیقرا یا مطبوخ افتیمون و با حب صبر و حب شبیه افوقایا و حب افتیمون بحسب حاجت نمایند و ایضا بهر تنقیه سر و چشم غرغره مثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر چند بیدستر جاوشیر واحد هم درهم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد عدس هر انزروت هر کدام یکدرهم کندش پنج درهم بار یک سائیده در آب برگ چقندر بنجوشن بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیه تام بر آن مواظبت نمایند و بجمیع انواع جرب مجرب است و قبل از تنقیه استعمال مضر و بعد از تنقیه بمداومت استحکام یابد این همه را سازند و آنچه موجب امتلای راس و جنون دماغ از کموسات و فضول ابخره ردیه گردد و اجتناب ورزند بلکه از آواز شدید و حرکات شاقه متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و پست نمودن بالین و طول سجود و از غبار و دخان و بوئیدن روائح مستنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هر چه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چهره گردد منع نمایند و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند با وجود این تدبیر لابد است استعمال تلطیفه و ترطیب برای تعدیل مزاج مثل آشامیدن آش جو شکر و نقوعات زعناب آلو و زرد آلو و مانند آن خصوصا مطبوخ برگ حناء و شاهتره و عناب سپستان که اگر قبل از وقت هفت روز بدهند و بعد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال بقول بهرده مرطبه مانند خیار و خیار زه و کدو و چقندر و مزورات لطیفه نافع و ترک شیر یها و چیزهای شور و مجففات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند گوشت بزغاله و بچهای و چوجه مرغ فربه و مشوربا ان آذر گندم با کبر و ترشی الطف و زرده بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز مانند آن مناسب و غذا بقدر معتدل دهند و از ادویه موضعیه داروی سنبر مثل غبار سائیده پاک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذرانند که معمول است و کافور در آب حلکر دو نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال بالینات مثل گلاب با نمک یا سرکه یا شکر سفید بست لاد جرب که از آن قشه بمثل سبوس جدا گردد و خاکستر موی انسان و حضض و صبر و احد تنها سود مند بود و قطور آب انار ترش در سه روز قلع آن میکند بعد از آن که اکحال از علاج جستش مانده باشند و چکانیدن گلاب در آن آمله کرده باشند نیز سنیده و اکحال سمرج حضض و سماق

مجرب نوشته اند و کهربا یک جزو قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم جزو کوفته بیخته بشهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته نوشادر هر کدام
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست چپ و مسهل شیافات لینه و مرارات و دیگر ج
وا بار از ادویه ناجعه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد بعده اعاده فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان
این قدر و کبس نمایند از مجربات ناجعه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر ماز و هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو
سائیده ذرور کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا ماز و عصاره قنطوریون صحت یابد و با شیاف علائی و شیاف غوره و شیاف ابار و تنائی و شیاف سماق تکحیل آرند و حک
جفن بشیاف احمر و ذرور اصفر و یا بباسلیقون و بعد از ان با غبره نیز سفید گفته اند **و ایضاً** اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان نهری
محرق مغسول و یا بورق ضب و یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا توفل یا عصاره پوست زردالو و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف نحاس
مسحوق و خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهره کلنگ یا کبش یا [illegible] یا خروس یا رخمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی و یا زبد البحر
و یا [illegible] بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا اثمد بجای شکر نموده یا قلقطار محرق و یا قلقدیس محرق یا اشق در آب حل کرده و یا نشا [illegible] مخلوط بعسل یا زعفران
و یا بسیاوشان یا زاج محرق و یا شنگرف و یا خضضا بعصفین قطع کرده میل در آن تر نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا ضماد موی
انسان سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفای رطب مخلوط شحم اوز و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قوام شود
با عصاره قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعده حک جرب با آب نارترش و بعده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و بعده مقلوب داشتن یک تا دو ساعت و یا
حجر اسیوس یا [illegible] و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا اکحال و شیم بسماق یک ثم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و در آن پارچه تر کرده ذرور کبابه قرنفل باریک سائیده
بعد قلب جفن الم شدید می آرد دو تا دو ساعت بر آن صبر نمایند که بعد از آن نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا زنگار نیز مفید
و اختلاط نوشادر در ادویه جرب و کذا احق اکحال جرب در صلابت پس و ستة آن مقوی فعل آنهاست و چنین گوید که از زنگار سه درم اهلیلج دو درم نیم
سائیده با آب شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول اهرن ذراریح شادنج مروزاج مساوی مثل غبار سائیده و شراب ریحانی قیفا ساخته
اکتحال نمودن جرب یک را زائل کند و بدانند که بقول [illegible] حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقای بدن لاسیما چون
با مریض آفت نیارد **و اقوال اطبا** بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از ان شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر از آن خواهند احمر حاد و اخضر
حاد و طرخماطیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه نمایند بمهره بز و زهره خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها
و باسلیقون و شیاف رمادی جید است و دوای ارسطراطس سخت سود مند است و یا ابریز مس سوخته شانزده جزو اقلیمیا چهار جزو فلفل هشت جزو مر دو جزو
و زعفران دو جزو زنگار پنج جزو صمغ بیست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران حضض هر کدام شش درم
سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال ماده حالبه دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعده تکمید چشم
به بابونه و اکلیل الملک و اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب بارد و چهرم و اقوی از ان روشنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب غلظت پیدا
گردد بشادنج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هر گاه خارش درین علت سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته بر روغن گل
مسح کرده وقت خواب بر چشم بندند و سفیدی بیضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکنند ضماد عدس و تخم رمان که در باب حکه گذشت
بکار برند و شیاف بسماق در چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب [illegible]
حمام و تدهین سر و پرهیز و تلطیف غذا و اکتحال بادویه جالیه [illegible] و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب حاذق حک نماید مگر نزد اضطرار [illegible]
و قبل از تنقیه بدن نیز دست بان نبرند و بقراط فیون گوید که علاج نوع اول جرب که حاده ملطفه جالیه مثل روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نماید
و اگر با جرب رمد بهم رسد باد ویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهم رسد که نسبت تازه تا کل آن نماید استعمال ادویه مغریه ملطفه نمایند و اگر جرب

ابو الحسن فیلسوف در کتاب غنی می نویسد که علاج نوعین اولین بفصد و حجامت و تنقیه بدن ست اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکند و بعده تنقیه پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر یا باسلیقون و یا به روشنائی بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و با صلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هرگاه التهاب ساکن شود بعلاج جرب رجوع کنند بشیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکنند بادویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین بفصد دست یا پیشانی یا تنقیه جفن کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قادین بخارند تا آنکه پلک رقت بحالت اصلی عود کند بعد آب زیره بچکانند و بر چشم زردی بیضه در روغن گل نهند و روز دیگر زرور اصفر یا اغبر بپاشند و هرگاه حدت حاک ساکن گردد پلک را منقلب ساخته بشیاف احمر لین بخارند پس از آن جفن باقی مانده اعمال تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند **شیخ** میفرماید که علاج نوع دوم و سوم از جرب بحدید یا ادویه حاده مانند زبد البحر خصوصاً قسمی که معروف بقیشور ست و یا به برگ انجیر و یا انزروت و شادنج و زعفران و مرقشیثا شیاف ساخته بدان حک نمایند **امین الدوله** گوید که علاج نوع سوم و چهارم بجملا استفراغات استعمال و اکحال و ترک مبخرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام ست و فصلا فصد قیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب حک محتاج گردد بشیاف احمر لین حک نمایند بعد از ان غبیرا و زرور اصفر بپاشند **یهودی** گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصلی عود باز آید پس زعفران سوده بهر بریخته بر آن بپاشند و سفیده بیضه مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند تا هشت ساعت به بندند پس باز نمایند و فردای آن بشیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم است بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیار است بنوشادر پس زرور لین بران بپاشند و اگر زمستان بود بعد از حک مغز بادام و زیره کوبیده بران ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزرده تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند و حاصل کیفیت حک آنست که پلک را بانگشت برگردانند و باطن آنرا بپاره نبات یا زبد البحر و یا به برگ بید انجیر یا بچوب آن و یا بمحک مذکوره شادنج وغیره و یا باله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از ان بشادنج مغسول اکتحال کنند و **رازی** گفته که آله معروف بوره مضعی ست که سر آن بشکل دینا میباشد و حک میفرمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از ان آید بعد از ان باید که زیره بخائیده و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر زرور اصفر بپاشند و یا معالجه بشیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد **ابن ماسویه** گفته که جرب با ظفره اگر غلیظ و مزمن باشد علاج هر دو قطع است و اگر رقیق باشد بادویه جالیه مانند مس سوخته و قلقند و زهره خنزیر و نوشادر و زهره کلاغ و اگر فائده نشود ادویه اکاله معتدله بآن مخلوط نمایند و ادویه که در آن نفع بسیار باشد نیز جرب را قلع مینماید و اگر با جرب باشد باده و مرچیزی از ادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و اگر با جرب ت قرحه و تاکل باشد ممکن نیست علاج آن بادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد **حنین** و رازی گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا بفصد دست نمایند بعد فصد جبهه یا ماقین و برجفن لوا اندازند مره بعد اخری و حک بعد فصد و زلو و بعد فصد و استعمال نمایند که این بهتر از آنست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از انچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد

علاج جرب منبسط

فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بطبخ اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب یا شکر آمیخته بیاشامند و با نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت و با قرص بنفشه بسهیل دخیره بدهند و بعده از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین ذرور اصفر صغیر در چشم کشند و پلک را بشیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوا آقوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونتی بسیار باشد ذرور اصفر کبیر شیاف احمر حاد اکتحال کنند و شیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی بشیاف احمر لین حک نمایند و بعد از ان با غبر و نیکو نیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد و بورده حک نمایند پس آب زیره نمک خائیده بچکانند و بعد زرده بیضه مرغ در روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از ان بشیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین درد حک ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و غذیه لطیفه خفیفه محموده مثل چوزه مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظ فصل باشد بعد تنقیه شرط خفیف بر آن زنند و مثل حک نمایند و بعد از ان بدو یا به سیل از سرکه اندکی ممزوج بگلاب اکتحال کنند و بعده اکتحال بروشنائی و باسلیقون کبیر و زهر کنند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در حذر شدید از آن بجدید باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و درد با ده و امتلای نباشد به بخار آب گرم و تکمید بدان

و پرهیز و تمسح تحلیل می باید و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود تغسیل و تکمید بآب نیمگرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است

علاج جرب حصفی

بعد فصد سر رو اسهال بمطبوخ هلیله یا افتیمون و مسهل و حب ایارج و ماء الجبن و آب شاهتره بحسب مزاج نمایند و بر اغذیهٔ لطیفه حتی القدر اقتصار کنند و بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف خولان و ذرور اصفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شیاف احمر لین یا شیاف عدسی دو درم رونجج یک نیم درم کثیرا نیم درم رصاص محرق که بارست یک درم صمغ عربی میعه یا بسه محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بیخته بسحق بلیغ نموده بآب باران یا آب جوشن داده صافی چوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از ان بآب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن دو امیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را به برود تنقیحی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در عمق احتمال جرح غشای صحیح و افساد جفن دارد و گر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضا استعمال روغنها و اکتحال باشیاف حاده درین نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از ان برود تنقیحی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و اهتمام بسیار کنند و این نوع بالزوم پرهیز و تنقیه بدن بادویه موافقه سریع الزوال ست و باید که این کحل لعل آرند سفیداب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگرچه خفیف و سریع الزوال ست لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب تینی

بعد از فصد مکرر و تنقیه بمسهل سودا و غراغر و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر یا زبد البحر یا حدید بخارند و بر آن آب نیم گرم یا فی نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضه مرغ و روغن گل تازه و بر چشم ضماد نمایند در روز سوم یا چهارم و بعد از ان بشیاف معمول با غبر اکتحال بشیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بجدید گرمی در چشم بهم رسد شیاف ابیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعد ذرور اصفر صغیر و بعد از ان شیاف احمر لین و حاد و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات بعمل آرند و بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت متحمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال بمطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و فصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیه مولد خون کثیر پرهیز نمایند و بر غذای اقل والطف اقتصار ورزند و بعد از ان شیاف احمر حاد مدام اکتحال نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد و آشامیدن ماء الشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح خمیره بنفشه مع ترنجبین و غذا مزوره ماش مع اسفاناخ مفید بود و پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله ورده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از ان التیام پذیرد بهتر و الا موم صاف و روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده بهم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند و همچنین باز آب بر آن ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از ان بگیرند و بر سنگی گذارند و بر آن اندکی انزروت بشیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسر میل قدری از ان بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده بآب کاسنی و بآب برگ عنب الثعلب تر نموده گذارند و به بندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر بیاید پس چشم را بگشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود تنقیحی نمایند و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود شیر دختران در آن بدوشند که پاک میگرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج علیل غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسا ست که انتفاع می یابد بحک شکر طبرزد بدون حدید

علاج جرب بردی و عدسی

در بردی تنقیه بمسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکوره بالا نمایند و چیزها یا باعث تدمیع گردد و مص رطوبات کنند اکتحال نمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترقیق ماده گردد مثل قطور و ضماد و غیره که در تعلیم فصل مجرده مسطور شد باستعمال آرند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبرزد حک نمایند و اگر زائل نشود حک بجدید نمایند پس ادویه مجففه و شیافات اغبر و غیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر بالزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود به گاه

چشم گرم گرد د باد و یہ مذکورہ آنرا خشک نمایند و بعضی گویند کہ علاج آن اکتحال بساذج و زعفران و مرقشیشای محلول بآب و اندکی سکر است و حک نمایند
باطن پلک را بسکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند کہ اگر جرب غلیظ بود و در آن رطوبت ظاہر باشد تناول این حب آنرا نافع ست صبر
ده درم سکبینج پنج درم مقل پنج درم شحم حنظل نیم درم و این کحل نافع بود و سنبج و نوشادر ہر یک چہار جزو صمغ عربی دو جزو ہمہ را با سرکہ کہنہ سائیدہ خشک کسے دہ اکتحال نمایند و گاہی
نفع میکنند آنرا اشادنج و مس سوختہ ہر یک پنج درم دار فلفل نیم درم زعفران دو درم کوفتہ بخیتہ استعمال کنند و در عدسی تنقیہ بمسہل سودا و حب افتیمون مکرر نمایند
و مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و ماء الجبن بمرات مع حب لاجورد و سفوف آن دہند و سعوط مذکور و غرغرہ بکار برند و بلطیف تدبیر و حک بہ برگ انجیر یا شکر طبرزد
و یا حدید باستقصا کنند د گویند کہ این کمتر یاد دیہ علاج پذیرد مگر آنکہ پلک را برگردانند و حک نمایند بآلہ آہنی کہ آنرا ورده نامند و استیصال آن نمایند پس ادویہ
کہ بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و ہر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید کہنہ و این دوای تالیف حکیم کبیر علیخان مجرب است
حضض مکی پوست ہلیلہ سوختہ شیاف مامیثا صبر جست نیب سرمہ ہر یک ... ماشہ در گلاب حلا کردہ بمیل ریکشند و ہر چہ در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرند

سلاق

کہ یونانی بوسیا گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کنارہای پلک ست کہ بریختن مژگان و تقریح اشفار مودی گردد و اکثر بعد از رمد باعث سوء تدبیری در علاج
و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریہ ایشان عارض گردد و صاحبان امزجہ یابسہ را و در سن جوانی و
تابستان و بلدہ حارہ ہم رسد و سبب آن مادہ غلیظ ردی کال بورقی ست و آن شبیہ بلغم بورقی باشد و گاہ خونی کہ حرارت غریبہ بعض اجزای لطیفہ آن تحلیل بردہ بحد سوداویت رسد و تشخیص
ہر دو سبب چنان کنند کہ اگر سرخی زیادہ باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و سلاق گاہ تازہ خفیف مبتدی بود گاہی کہنہ مزمن ردی در تازہ آن خارش ماق
و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار با انتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاہی فساد چشم تابع آن گردد و بجہت فرط خبث مادہ سر آن تا اکل آن بمقابلہ
علاج در سلاق تنقیہ بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ بچیزی نمایند کہ در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویہ لطیفہ اقتصار کنند
و بماء الفواکہ تنقیہ سازند و بعد از ان گلاب کہ در آن سماق و پوست ہلیلہ زرد تر کردہ باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند کہ مجرب است و گویند کہ این و اسلاق بود
کہ حادث از بوئیدن بوی بقل و فوابل و مستنقعات بسبب حدت و رداءت آنہا مثل بخارات داخلی باشند نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ با تخم انار ترش بگلاب
و با برگ خرفہ یا کاسنی و کشنیز بروغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سودہ ضماد کنند و یا سفیدہ بیضہ مرغ بروغن گل و پارہ پنبہ آلودہ بر چشم نہند و یا عدس مقشر سماق
تخم انار گل سرخ کوفتہ بیختہ بلیفچج سرشتہ ضماد نمایند و صبح بحمام روند و با اکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط بروغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات است
و بقول اطبای ہند گل فتیلہ چراغ بر تھالی جستی نہند و اندکی روغن چراغ بر آن انداختہ از سپاری چھالیہ بسایند و سائیدہ آنرا در چشم کشند و یا چرم دلو کہنہ بر انگشت
بسوزند کہ زغال شود و سائیدہ در پنبہ پیچیدہ فتیلہ ساختہ در چراغ بروغن سرشف روشن کنند و دودہ آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب برگ
دھتورہ آب برگ بھنگرہ گرفتہ پنبہ در آن تر نمودہ در سایہ خشک کردہ فتیلہ آن در چراغ بروغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست بقدر دو دام
در ظرف آہنی بر آتش انگشت گداز نمودہ آب ساگ تھوہ اندک اندک بر آن چکانند تا خاکستر شدہ برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیدہ در چشم کشند سلاق
را بشد و حکہ و دمعہ را نافع بود و یا پشنک کور موش نصف سوختہ و نصف آن غیر سوختہ سائیدہ بعسل طلا کنند یا بیخ بسلکھپرہ سفید در سایہ خشک کردہ بآب سائیدہ در چشم
کشند و یا پیحال کبوتر در شہد آمیختہ بر پلک بمالند و یا از سرگین خر بطریق تیال خنثر روغن برآوردہ بر پلک بمالند و یا پارچہ کہنہ باریک یا پنبہ سہ بار در آب ہلدی سہ بار در شیرہ
تھوہر سولہ تر کردہ خشک نمودہ فتیلہ آن ساختہ بروغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفتہ در چشم کشند و اگر بیخ آک سوختہ خاکستر آن با آب حل کردہ حوالی چشم طلا کردہ باشند خارش و سرخی
و غلظ اجفان و دمعہ را زائل سازد و اکتحال توتیای سبز بآب عنب الثعلب نیز مفید است و یا صدف سوختہ سائیدہ در چشم کشیدہ باشند و یا کیچلی بار سوختہ با روغن کنجد بر قرحہ بمالند و یا
مگس گرفتہ سر آن و در نمودہ خشک کنند و بآب سائیدہ طلا نمودہ باشند و یا حب سلاق کہ در آن سپیاری چھالیہ داخل ست در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کہنہ بگیرند
و باریک سائیدہ در روغن زرد لت کردہ در پارچہ پوٹلی بندند و در تھالی بھول پوٹلی را بگردانند و روغنی کہ در ظرف جمع شود گرفتہ در پلک چند روز بمالند از مجربات است

واگر بگیرند لوبی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کانسی ازان صاف میکنند بپیچیده در چراغ نهاده روغن گل دران اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای آن
ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سودمند است و اکتحال بعصارهٔ زیتون بری و یا
آب انار ترش معصور نشیم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خشخاش بشراب کهنه و مرو زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان بآب حصرم یا گلاب برسنگ
سوده و یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ لبلاب و یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مرو کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق است
و شیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید است
و در سلاق کهنه مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دوشانه کنند و بعده فصد رگ پیشانی کشایند و
بمسهل حب ایارج یا مطبوخ هلیله و غاریقون و غرغره با ایارج فیقرا و عسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب بآب گرم نمایند و بعد تنقیه پرهیز از اغذیه مولد خلط حاره و
اغذیه محمود الغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مردارسنگ سوده بروغن گل یا حضض و شیاف امیتا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران
بآب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و شیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود در روشنائی و کحل جلا یا عزیزی استعمال کنند
و نسخهای آنها در فصول سابقهٔ امراض عین مسطور شدند و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تهوتهه یک دام جوزبوا یک عدد هر دو دوا را در یکدام پخته ریسمان گرداگرد
مثل گیند بپیچند و و بیست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگهدارند بعد ازان در آوند کانسی گیند مذکور را بسوزند و ریسمان سوخته از کار بیرون شده و روغن
باقی را دران گیند کنند هر روز تا که ریسمان بخوبی وجه سوخته شود بعد ازان بعد از هفت روز از چوب دهاک که در فلوس چپانیده باشند در ظرف کانسی نموده در چشم کشند
که بهتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز بتجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج سوخته دو درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل شهد
گردد بیرون چشم ضماد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نافع سلاق مزمن است و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد ازان
استعمال شیاف سماق و ذرور بقدر سی حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد ازان استعمال ادویه مانع صعود بخار بدماغ اطریفل صغیر و مربای هلیله سودمند بود و توتیا قلیمیا امیران
زبد البحر هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و بانفراد
عناب پرچه سفالین کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک شش ماشه گلاب سه ساله از سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل حسب در چشم کشند و کذا خاکستر
پارچه صافی ظرف کانسی مجرب است و در سلاق حادث شود بعد زاج زرد سوخته زعفران سنبل الطیب هر واحد یک جزء نشادر ده جزء باریک سوده شیاف ساخته در
سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سینا است و در نسخه احمد بن ثابت نوشته که ادویه کوفته بیخته بسفیدی بیضه مرغ سرشته شیاف سازند و برسنگ
در گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد هر
یک مقدار خمس آن اضافه نموده با شیره برگ تمر هندی بدسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرهٔ مذکوره تسقیه دهند چنانکه حلقی
کامل از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی است
و سندروس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بارتنگ کنند بعد ازان سر بر بخار
آب گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور ریمان بآب کهرل کرده حب ساخته باشند بآب سائیده در چشم کشند درین باب
مجرب اهل هند است و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زرد سوخته جست کفته کافور چاکسوی مقشر نیله تهوتهه بریان مساوی در روغن گاو
سه روز در آوند کانسی بدسته مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان است طبری گوید هرگاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند و
اشک آید و قره بریزد و اشفار متقرح گردد و بعد تنقیه بدن و سر لزوم پرهیز و حفظ مزاج و نوبت شیاف و احمر لین ابیض مجموع را بآب باران سوده اکتحال کنند
و جمع کردن شیاف ابیض بشیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت ماده است لهذا جالینوس گفته که ادویه سلاق اندکی از مسدوات مسکن حدت اضافه نمایند و هرگاه
سرخی و خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بجوارشی اکتحال نمایند و آنچه در انتشار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و بآب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق

اکتحال بشاف لادن نیز مفید است احمد ابن ثابت وامین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد وفصد در آن جائز نیست از فصد واخراج خون
اجتناب ومنع نمایند وبه برود وحصرم واحمر لین اکتحال کنند اما در سلاق مزمن فصد سافین جائز داشته اند وگویند که هر چه مجرب اجفان نافع سلاق نیز مفید است

استرخای جفن

یعنی سستی وآویختن جفن اعلی وازان جهت دشواری بر داشتن او ببالا واین بسبب انصباب رطوبت بود در اعصاب پلک ویا تابع ریح یا لقوه یا فالج یا قطع وتر
حامل پلک وتزد یا شد ونزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت ورمی ست که عارض عضله جبهه گردد وگفته که گاه مسترخی میگردد جفن بیک طرف بهر آنکه مسترخی میگردد عضله
آن طرف بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکوره یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش همان باشد والا از غلبه رطوبت بر جفن بود وتقدم مرطبات نیز
برین گواهی دهد علاج بعد نضج بمسهل بلغم وحب ایارج تنقیه نمایند واطریفل با ایارج خورانند وغراغر وعطوسات منقیه بعمل وبعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع
شناسند وصبر اقاقیا حضض مرمکی زعفران بآب مورد بر پلک وپیشانی ضماد نمایند وتضمید دیگر قوابض ومجففات مثل مرمکی مازو وماهیشا در سوت وآس مفید بود وبعده
کحل که از شب یمانی وماهیشا ومازو وسماق ودیگر معات ساخته باشند استعمال نمایند وگویند که اکتحال بدخان بیخ شالی ودخان بیخ صنوبر صغیر واقلیمیا وشب برد احد
نافع استرخای جفن ام از اشیای مرطبه منع نمایند وتلطیف تدبیر کنند واگر استرخا تابع ریح یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند واگر
بعد زوال مرض استرخا باقی ماند ومانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ مخزین کنند وضماد مذکور نمایند ویا ازجینی یک درم پوست بیرون بیته جوز السرو برد احد
نیم درم تخم انار دو درم کوفته بیخته را یک پیچ درم بآب بجوشانند تا گداخته گردد وصاف نموده ادویه مذکوره در آن حل نمایند واندکی اسغول و روغن گل در آن آمیخته
بر پارچه مالیده و پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند وآنچه اشک باعتدال درد اکتحالی نمایند واز اغذیه مبخره مثل باقلا ومانند آن ودیگر مبخرات احتراز کنند علاج
استرخای تابع لقوه وفالج علاج آن هر دو مرض است وآنچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد واگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید وبعلاج
دیگر زائل نشود مقدری پلک بالا قطع نمایند وبعده دوختن بر آن موضع ذرور اصفر یا ملکایا بپاشند وبر آن قطعه کاغذ بچسپانند واز مرطبات بپرهیزانند

شتره

وآن تقلص وانقلاب جفن بسوی خارج ست بحدیکه بیاید بلکه کماینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اعلی ومنقلب گردد جفن اسفل وبالجمله سه نوع ست اول
هر یکی از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود ویا عام بهر دو باشند یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم رانپوشد واین یا خلقی بود ویا بسبب قطع جفن از جهت علاجی
یا سوء خیاطت واین چنین چشم را ارنبی نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن بچشم خرگوش وگویند که این بیشتر در جفن اسفل میباشد بجهت رخاوت آن واین را
شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند واین یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان ماده لطفیه است که از ان تولد می یابد وعرضی یا بسبب
استرخای هر دو عضله انست ویا از تشنج عضله مشیله آن ویا بجهت رفتن جزوی از اجزای جفن ویا بسبب حک ردی یا قرحه اکاله وبسبب استرخای عضل
یا انصباب مواد رقیقه بارده رطبه است بسوی عضل وارخای آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن یا وقوع سده از ماده رطبه غلیظ ودرین نوع چشم ضعیف
گردد بسبب تراکم غبار در آن دوم آنکه بعض سفیدی را نپوشد واین را قصر الجفن نامند وسبب این نیز مانند سبب اول ست لیکن کمتر از ان وگویند که درین قصر از
یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله مطبقه وتشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد واین از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از
قرحه یا بدون قرحه یا امتداد یا تشنج عارض جفن اندمال قرحه بهم رسد وگاهی این همه از تشنج عضل مطبقه جفن میباشد وگویند که درین قسم سوم سبب طبعی
نیز قلت ماده لطفیه است وعرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا بسبب چسپیدن مواد بدان وکوتاه گردانیدن طول آن ویا بسبب غلبه یبس بر آن و
این اکثر نیست وگویند که گاهی شتره از اذیت غشای موضوع بر تحت نعلی باطنی یا بسبب ضربه وسقطه یا قرحه سر یا جبهه بسبیل تشنج ایذای حادث شود و
گاه از سوء امساک هر دو جفن رفت لقطه سبل وگاه از ضربه بسر خصوصاً نزد بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد وگاهی تقلص والتوای جفن
قریب موت افتد وتشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اول مدت عرض او از مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد والا بسوی چشم نظر کنند اگر تفرق اتصال

یا قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثؤلول یا لحم زائد معلوم شود پیشش همان باشد و اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود ببینند که در جفن رطوبت است یا لاغری و پژمردگی و خشکی و از آن معلوم شود و اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره و فشه افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای رطوبی باشد و اگر پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره شدید ریح افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر از مجففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کنند سببش تشنج یبسی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بپرسند و دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کنند و یا آن حرکت پلک بطی باشد از سده که مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگویند و عدم ثقل پلک و تضرر مبردات و انتفاع از مسخنات با آن باشد از برودت ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر بگویند پیشش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق و اثر قرحه التحام آن شد جلد پلک را از موضع ملتحم باز شگافند و در میان شق فتیله مرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یا باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند تا در میان آن گوشت بروید و در شتره خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و مابین شق بدستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته که شتره خلقی و آنکه از قطع جفن باشد لا علاج است مگر بهر تخفیف بهم روغن تمریخ نمایند و ایضا شتره که از غده یا سلعه یا ثؤلول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها بحدید است لیکن عمل حدید بعد از نقاء بدن بفصد قیفال و اسهال طبیعت فواکه باشد و برای رفع لحم زائد ادویه حاده استعمال کنند مثلا زنگار برابر خذف بریان نمایند و سحق نموده بران موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و آنچه در محل مرور حدید کوست استعمال نمایند و ایضا آنچه از زیادتی لحم و قرحه عارض در اجفان باشد در آن استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخا است و بالجمله اگر استرخای عضلتین از تفرق اتصال بود لا علاج است و آنچه از سده و یا ماده بارد رطب لزجی باشد تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب صبر یا حب صبر المقل [illegible] یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن بر موضع مستفرغی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و مامیثا و آس بگذارند و شیافیکه در شهر یاق گذشت طلا کنند و یا گل ارمنی [illegible] ضماد نمایند و عصاره برگ اطراف نرم عوسج [illegible] یا اقاقیا با آب آس بشیر قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بتسخین [illegible] کنند و آن مرزنجوش صعتر و سنبل الطیب بکار برند و اقاقیا یا عصاره مامیثا [illegible] صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته با آب [illegible] شیاف ساخته بر پلک ضماد کرده باشند و مدام [illegible] در استرخا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه بدستور استرخائی کنند و تکمید و تعریق [illegible] نمایند و روغنهای محلله مالند و بر موضع تشنج چیزهائی که ارخا نماید مالند مثل پیه مرغ و روغن گل [illegible] نموده بگذارند و انکباب بخار آب گرم و تکمید با آب گرم [illegible] قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و خطمی و امثال آن طلا نمایند و لعاب حلبه تطلیل فرمایند و اگر تشنج یبسی باشد بهر ترطیب نطولات و روغنها و اشربه و اغذیه مرطبه و تعاهد دخول حمام با آب شیرین و انکباب بر بخار آبیکه در آن گل بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید بگل بنفشه و خطمی و سبوس اسبغول با شیر دختران و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و [illegible] تشنج مذکور بعمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد در آن نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای تحلیل مخف باشد علاج پذیر نیست و بالجمله تضمید بمرطبات و تفریق [illegible] با روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط با دهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر مائل بهر ترطیب و تلیین بعمل آرند و از تدبیر چشم منع ننمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن نزد لقطه [illegible] باشد نظر کنند که کدام موضع طبقه ملتحمه چیزی از اصول جفن چسپیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید سبب تحلیل آن گویند باستعمال حلیون و رفاده مبلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون روشنائی اکتحال نمایند و اگر از آن اثر نگردد بدستکاری پردازند و در شتره ضربی و سقطی اول ازاله سبب نمایند بفصد و مسهل بعده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید مع مقویات چشم بعمل آرند و گویند که شتره حادث از ضربه که از آن استخوان برآید لا علاج است تلیین و تمریخ و احتراز از آنچه موجب صعه گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف و مانند آن فی الجمله فائده بخشد انتباه احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه مانند ذرور صفر و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل بحدید ذرور صفر بپاشند و آب پیه در چشم چکانند و رفاده نهاده ببندند و صبح بگشایند پس اگر ورم حادث شود بعلاج آن پردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور صفر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند

التصاق جفن

گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا بهردو وگاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن ویا نزدیک یکی از دو موق می چسپد وسبب آن قروح عین یا جفن است بواسطهٔ طول انطباق پلک دران یا خطائی کحال نزد لقط سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب مانند آن که بزیره ونمک طلا نداده وتدبیر صواب آن نکرده باشد ویا رد لیست ازخلط حاد ولذاع اکال مثل خون محدث استرخای عضلات وانسلاخ در اجفان که از دماغ بچشم ریزد ویا مرتفع گردد بتبخیر از بدن بسوی چشم وگاهی این مرض مندرست مولودی بود لیکن اولا حال تقدم وقوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام ازینها که اقرار نماید سببش همان باشد والا اگر حرارت سعر التهاب پیشانی معلوم شود وباآن صداع وتمدد در سر باشد سببش تحلب خلط حاد از دماغ بود وگرنه حال حساس لمی در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم وغیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی بگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود ومانعی نباشد فصد قیفال نمایند وبحسب خلط غالب مسهل دهند وتعدیل مزاج بدن وسر وچشم وسیما عضو فاعل مرض کنند وایضاً اگر بسبب تحلب ماده از دماغ باشد فصد سر وکشایند واگر بسبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند واستفراغ راس وجمیع بدن نمایند وبعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات واکتحال نمایند بشیافی که از اقلیمیای ذهبی وتوتیای کرمانی وسفیداب قلعی مغسول وسرمهٔ اصفهانی محرق مغسول وقلعی محرق مغسول کنند از هر یک یک درم ودم الاخوین افیون هر واحد یک درم انزروت مدبر بشیر خر یک نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند وذرور انزروت غیر مدبر جائز نیست چه در انزروت حدتی ست که باعث تقرح وخراش چشم ومعین بر التصاق می گردد وچون آنرا بشیر پرورده نمایند حدت آن زائل می شود وبعد از ان اگر موضعی در پلک کشاده باشد دران میل نداخته هر دو پلک را جدا نمایند وشیاف ابیض وابار اکتحال کنند وعصارهٔ ماميثا وحضض و صبر ومرصافی بر موضع علت طلا سازند وشیر دختران وعیلان وادهان مع العنبه وگلاب در چشم چکانند وپنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند وذرور ابیض که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند وایضاً بعد تنقیه واصلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن وچشم را موروب بستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق ست وچون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسپد مریض را بر پشت بخوابانند وبحیلهٔ زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند واگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصغر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل را زیر جفن داخل کنند و بصنارهٔ آنرا معلق گردانند واندک اندک آنرا بطرف بالا بکشند وپلک را بمبضع از طبقهٔ چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود وبعد شگافتن وجدا نمودن پلک از چشم آب زیره ونمک خائیده در چشم چکانند وزیر پلک پارچهٔ کتان کهنه نرم بزردهٔ بیضهٔ مرغ وروغن گل تر نموده گذارند وبدان رفادهٔ ترکرده نیز بر پلک گذارند ولعصابه سبک بربندند وصبح بکشایند واعادهٔ این تدبیر نمایند وهمچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق طمانیت حاصل گردد بکشایند وشیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند وبعضی شیاف ابار وشیاف احمر لین می چکانند وچون صحت حاصل شود چشم را باکتحال اثمد وروشنائی ومانند آن تقویت دهند واصلاح مزاج وتعدیل طبع وتقلیل غذا نمایند واگر هر دو پلک کودک باهم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند

جساء الاجفان

یعنی صلابت ویبوست پلک است فرق درین ودر جساء الملتحمه آنست که دران صلابت عارض چشم گردد وبآن حرکت چشم دشوار می باشد ودر چشم تمدد از شدت جفاف بهم می رسد ودرینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض وانفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری مند نمایند وبکشایند وبا وجع وحمرت بدون رطوبت در اکثر بود وبیشتر بعد از خواب نمی توانند که بدون مالیدن چشم بکشایند واکثر خالی از اندک چرک یابس وصلب نمی باشد وسیلان اشک بآن نبود ودیگر بعض جساء الاجفان که دران خارش بود بدون انصباب ماده باشد آنرا یبوست عین ویبوست جفن نامند واین اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد وبقول طبری صلابت جفن بعد جرب در دو وقت حادث می گردد یکی در هنگامیکه از مشی عرق نماید وهوای سرد یا آب سرد آنرا برسد دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای مستان وگاهی بعقب جرب حادث می گردد وگاهی بعد مدار گذاشتن اطلیه بارد بر پلک عارض می شود بالجمله سبب این بخارات غلیظ یابسه است که دران جهت لذع مثل سبب سلاق نباشد وانطاکی گوید که سببش انصباب خلط غلیظ یابس بسوی پلک ست یا سردی نکایت آور یا بقایای رمد که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود اگر خلط اکال بود حکه آنرا لازم بود وگویا که این فی الحقیقة

تشنج یبوست و گاهی از فرط یبس بود و اگر عسر حرکت شدید باشد بسبب این در پلک اصالةً باشد اگر حالت احد لازم بود و الا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست ساذج یا خلط غلیظ لزج یا یبس است پس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوء مزاج یابس ساذج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود علاج سفنج یا مانند آن بآب گرم تر نموده بدان تکمید جفن ملازم نمایند و اگر شستن وی می کوفته در خرقه کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و بمداومت انکباب بآب شیرین نیم گرم کنند و بجای آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زرده بیضه مرغ بروغن گل بر پشت چشم بهند و یا زرده بیضه مرغ و روغن بنفشه و پیه مرغ بهند و روغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تفریق بسر به مرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و حسک و بابونه و سعوط بأشیا و ادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر بعمل آرند و اگر با یبوست دلائل ماده صفراوی یافته شود مسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل سرد کرده و سفیده تخم مرغ باهم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که در اینجا ماده غلیظ مجففه محتاج تحلیل است بقطور لعاب حلبه و تخم کتان که بشیره تازه بر آورده باشند تحلیل نمایند و قیروطی پیه مرغ و لعاب اسپغول و مغز و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین باب مجرب است و بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب اسپغول داخل سازند و بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف اسطراطیقون و شیاف احمر لین جهت تحلیل ماده غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلظ اجفان و حمرت آن باشد عدس مقشر و شحم انار کوفته بپزند بعد سرشته روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و بندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیره بنفشه یا تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین کنند و در آخر اکحال محدرات مثل برود و حصرم و باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی نمایند و اگر حسب رتابلحم منتهی گردد تدبیر آن فصد و مسهل و غیره مرقوم کحال ملتحمه گذشت بعمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تعب و سفر و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر آفتاب و شستن و قرب آتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیه خفیفه لطیفه مرطبه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچه گوسفند یکساله و چوزه مرغ و حریره روغن بادام و زرده بیضه نیمبرشت و امثال آن تناول از فرق و ترید و فواکه رطب مثل زرد آلو و انگور و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر ماده این بخارات خلط یابس سوداوی می باشد در آن بعد از انضاج اخراج آن باید یا باید که اولاً منضج سودا دهند و جریره سفر قطم و نشاسته و شیر بز و مانند آن بخورانند و بعد از آن تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و اهلیله کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند و بعد تنقیه بر آبیکه در آن ادویه محلله مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل الملک کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران در چشم دوشند و اکحال لزوجت حل نموده در چشم چکانند و ایضاً العبه مانند لعاب بهدانه و حلبه و تخم کتان بچکانند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی با ممیران چینی و شاذنج عدسی ساییده سرمه سا نموده اکحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن نشود در گرده بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم را بمالند و بآب گرم تکمید نمایند و سعوط بآب مرزنجوش و زهره کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز تنقیه مفید است و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبه و تخم کتان و اسپغول تخم خطمی خبازی همه را بشراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب آورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند که این دوا جمیع صلابات جفن را بعد تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا مخبوزه قدر آمیخته و کذا مغز ساق البقر بروغن کنجد و موم آمیخته و کذا شحم بط و موم گداخته و کذا مرهم مکی سوده بر پلک و اکحال زنگار بعسل آمیخته و بعد از آن تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکحال مرهم مکی هر واحد نافع صلابة جفن است و الطائی در تذکره میگوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصاً شحم بط و ماکیان شیاف احمر یا رود و سفید بیضه بآب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و ماثیا مطلقاً بروغن گل و آنرا ذکر سه کند لک و بعسل در حار و بشیر زنان در آن و بآب کشنیز در بارد و در تذکره می نویسد که ابتدا تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا مرهم بکار برند و بهترین شحوم درینجا پیه مرغابی و پیه ساق البقر است و از العبه حلبه و کتان و روغن بنفشه را درینجا خاصیت عجیب است و در سوم تنقیه العین ترطیب و تکمید و تنطیل بطبیخ اشیای مرطبه و تدهین سر با دهان مرطبه بدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد

غلظ اجفان

مرضی ست که در آن باطن پلک گنده و متکاثف و اندک سرخ میگردد بحدیکه گمان جرب میشود و چون پلک را بر گردانند صاف از خشونت و خالی از حبیبات باشد و اعراض حاکه سلاق و جسائی می باشد و ایضاً تابع جسا انتفاخ نیست بخلاف این و گویند که غلظ مخصوص به پلک بالاست بخلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاهی هر دو و بقول بعض

غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جسا یک جفن را تنها و سبب آن مادهٔ غلیظ و احتباس ابخره در آن ست و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد جهت تحلیل لطیف مادهٔ آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادهٔ بارد رطب ست و ایلاقی گوید که سبب آن خواب ست بعقب طعام و اغذیهٔ مولد مواد بارد رطب و بخارات غلیظ و نفیس کرمانی گوید که سببش بخارات غلیظ یابسه ست چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسا جفن نیز میباشد لیکن بخارات موجب صلابت و جسا یابس بیوست زیاده دارند و درین مرض میل بدر طوبت بیشتر و بدون لزج بود زیرا که اگر لزج باشند سلاق از ان حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از منشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب شب و غذا از شبهای سرد و گاهی عارض میشود بعد جرب یا ساعت که بسبب گذاشتن اطلیهٔ بارده جفن بهم رسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا کنند و مابین مثل چوزهٔ مرغ و کبوتر بچه و بیضهٔ نیم برشت نمایند و از غذا و عادت خواب ترک کنند و از شراب انواع نبید اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل اسطوخودوس کلونجی و جالی تجویز نمایند و از لاجورد و حجر ارمنی و فستق شسته یا سوخته و نارون سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین الکحال نمایند و مامیثا و زعفران و مرکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا میل و شیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و بطوخ شیاف زعفران در باطن پلک اگر ناقص نباشد نیز نافع ست و اگر غلظ برآمده و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بحجر قیلیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخراشند و بقراط گوید که علاج غلظ جفن گاهی محتاج بادویه میگردد که در ان حدت بمقدار عظم مرض باشد و آن ادویه را بعد تنقیهٔ بدن بفصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصا فی قلیله چشم با آن تہیج باشد بجهت آنکه ادویهٔ حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نماید لشدة الوجع وجلبها المادة الیها

تہیج جفن

ورم رخوی ست که بسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حدوث ریاح مذکور نیز از ضعف هضم و سوء حال کبد میباشد و بقول شیخ بسبب مواد رقیق و بخارات کثرت ضعف هضم و سوء هضم و در سهر و حمیات مزمنه و سهر یوده و در ابتدای استسقا و سوء القنیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و شیرغسن این مرض عارض شود و فی الحقیقت عرض امراض مذکوره ست و چون تا همین را حادث گردد اکثر مانند بشکل مرض بود خصوصا هرگاه با تہیج دیگر اعضا ظهور نماید بالجمله اکثر اورام رخوی جفن عقب ضعف کبد و معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی بیشتر در تابستان بجهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا عنکبوت یا پشه و مانند آنها بهم میرسد علاج تدبیر شراب ازاله سبب ست و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک یا طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادنجبویه و مکوه و فسنتین و هر یک چهار یا شش درم شاخ گوسفند انداخته و لطوخ جفن بسرکه و بورهٔ ارمنی و تجفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بطبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و زیره و مانند آن مفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات ست و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیهٔ آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند و صبر بسرکه طلا کنند و سرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و آنچه بسبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و آنچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک نرست بمالند و آنچه در تابستان افتد شیاف سنبل و خولان و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول انطاکی اول بگلاب بعده بآب گرم صرف تکمید نمایند و بران عصابه نرم به بندند و از قیمین ضماد ستیون از مجربات ست و همچنین شیاف مامیثا و صبر با آب مکوه دکر بنده

ثقل اجفان

وآن گاهی از تہیج و سبل میباشد و گاهی بسبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در دق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیات و گاهی بسبب غلظ یا صلابت و جسا پلک و یا بسبب شتر ناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و بکحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویهٔ مرکبه نافعه آن شیاف اسطوخودوس نیست

اختلاج جفن

وآن حرکت عضلات پلک ست سبب آن ریاح بخاری غلیظ ست که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و فرح عارض میگردد و گاه مواد بریاح بخار منحل شود علاج برای تسکین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلا اسفنج را با مطبوخ اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده بدان تکمید کنند بعده بروغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند و اگر فائده نشود و بدن ممتلی نباشد بعده بستر بروغن زنبق که بالخاصیت مفید ست اکحال کنند و افیون با آب مکوه طلا نمایند و ورد یا مامیران بکار برند و هر چه در اختلاج مطلق مسطور شد بعمل آرند

کمودت وخضرت جفن

کبودی وسبزی پلک اکثر بسبب زخم یا ضربه ولطمه وگاهی بود تی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند ومسهل دهند وصندل ومرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود بعده سنگ فلفل سوده ویا سفال نو برهم سوده ویا تخم ترب بآب سوده ویا زرنیخ وسرکه طلا نمایند ودر آب گرم نمک آمیخته پنبه نوبدان ترکرده برپلک نهند ویا نمک بآب سوده نیم گرم برپلک گذارند ویا زرنیخ زرد وحجر فلفل ومرداسنگ ونمک اندرانی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند ووقت حاجت سوده طلا نمایند واگر طول کشد برهم داخلیون ضماد کنند واگر ازین هم تحلیل نه شود بمقصد اضی بردارند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری برهم زدن پلک است وآن زیاده از قدر حاجت وبی اراده مرض است وسبب آن یا قذی خفیف است ویا بثره چشم وجفن یا اصحاب تمدد وکسالی زا که مهیای تمدد باشند نیز افتد ودر امراض حاده مثل تمدد ویا تشنج است وگاهی جبلت وحالت صحت از تمکن عادت می باشد ومحرور الدماغ را نیز علاج آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همان است که در فصول آنها مذکور شد وآنچه درجبلت وحال صحت بود لا علاج است وآنچه از حرارت مزاج دماغ بود درمداوی تنقیه ماده دماغ نمایند ودر ساختن تعدیل مزاج وصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی جا بسطور گشت ودر مقاصد است که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مرد صبر مساوی درگلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند

قمل وقمقام اجفان

یعنی سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود وقمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه وگندم رنگ یا با حمرت وغبرت بجهت کثرت حدت ماده این و قلت رطوبت ولهذا خارش درین زیاده از قمل می باشد وبعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل است سرخ با پایهای بسیار ریزه وفربه تر از قمل مدور بشکل فرآد که پایهای آن ظاهر بود وبزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند وآنکه در غایت صغر بود وسفید باشد صئبان نامند وعلاالنفیس گوید که قمقام متشبث بمسام غائص آن می باشد حتی که کمان کنند نهان هرگاه بسوی او نظر کنند که آن اصول شعر است که قدری ورم کرده پس هرگاه گرم شوند یا آب گرم بآن رسد سرها ی او خارج می شوند واحمد گفته که سبب قمل وقمقام فروان رطوبت عفنه است که طبیعت آنرا بناحیه جلد دفع می نماید پس اگر کم است از آن قمل تولد کند واگر بسیار است وغلیظ تر قمقام واگر از آن زیاده غلیظ تر بود قردان بهم رسد بقول ابن تلمیذ قمل وقمقام در جفن از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم می رسند وبصاحبان مزاج حار رطب پیران ودر زمستان وبلدان رطبه عارض می شود وبقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظه ردی فضول بسیار می خورند وریاضت کم می کنند وبدن کثیف می دارند وبحمام کم روند بهم می رسد وتولد قمل از مواد صفراوی وسوداوی وموی نمی باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده صالح قریب بفساد است بجهت صعود او از بدن بسوی سر وچشم ودفع طبیعت بسوی جلد وبیخ موی وعمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد می گردد وهمچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب جفان ومنبت مژگان بنحو مذکور قمل وقمقام دران پیدا می شود وتولد آن گاه داخل مسام می باشد واین با خارش نمود وبخار بیدن وتخلخل مسام دران هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید وگاهی بر ظاهر جلد می باشد ودرین صورت بان خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن وگزیدن آن عضو را علاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ما الاصول نموده تنقیه بدن وسر از رطوبت عفنه بمسهل حب ایارج یا حب قوقایا ایارج جالینوس نمایند وگویند که صبر دو درم دارچینی مصطکی هر واحد ربع درم نیز منقی ماده مولد قمل وقمقام است وبقول نظامی گیلانی تنها دوا درین دو درزمانه قمل مطلق نافع لیکن وزن صبر نیم جزو ودیگر یک جزو است وبعد تنقیه غرغره متصله بهار ودر حمام از سکنجبین خردل وامثال آن یا ایارج فیقرای محلول بماء العسل یا آب گرم یا بموم عسل یا کرفس غسل کنند وبعد از ان بآب دریا شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا بآب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا اطرون یا بوره ارمنی یا نقوع جند بید ستر مکرر چشم را بشویند پس روغن خسته زرد آلوی تلخ در مژگان بمالند ویا صبر مویزج طلا نمایند وبسرکه عنصل بشویند ویا مرکی ویا زراوند طویل سوده بروغن سرشته بر پلک طلا کنند ویا شب یمانی تنها یا آب چقندر وزیت وکبریت ویا بوره تنها باریک سائیده بر اجفان بمالند ویا شب یمانی بالمناصفه وزن آن مویزج سائیده بمیل آلوده بمالند ویا صبر بوره ارمنی زهره واحد نیم جزو اضافه کنند ویا سرکه عنصل سرشته پلک متعلق بدست داشته باشند برپلک بمالند پس حنای بشویند ومویزج و بوره ودوای نیکو است آنرا سوده بمالند ویا این کحل شب یمانی سوخته یکتوله مس سوخته مویزج حنای خشک حضض یک نیم توله در آب مطبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده بکار برند همچنین اکتحال بکحل روشنائی وشیاف اخضر وطلای مویزج شب یمانی بشکل نمک اندرانی مساوی کوفته آب شیح ادمنی سرشته بر جفن نافع وکذا زرنیخ سرخ ومویزج صمغ عربی سوده طلا کردن واگر خاک معادن شیاف فرایند ومساوی گیرند قوی تر گردد وکذا الطوخ اجفان بزیت که دران کبریت حل کرده باشند وکذا شب یمانی سم مویزج یک درم صبر نیم درم بورق نیم درم مثل غبار سائیده

در سرکه عنصل حل کرده بر طرف جفن یا لیدین قاتل قمقام است و اگر میل را در سیماب فرو برند و بعد از آنکه رائحه سیماب در آن اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را می کشد بجهت آنکه رائحه سیماب کشنده
آن است و سائر حیوانات صغار را نیز و دوائی در بعین بابت بر کندن آن نمی کند و بعد آن است که سیماب را با برگ حنا یا غیر آن یا اقحوان که بیخ نمی باشد بانگشت حل کرده بمیل بپلک کشند و ترک غشا و امتلا و کثرت دخول
حمام و بخار و انکباب بر آب شور و استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیه غلیظه کثیر الفضول مثل میوه های تر تازه و شیر و انجیر واجب است و بعضی مداومت اکل انجیر خشک سفید گفته اند و غذای محموده لطیفه
مثل نان گندم سفید و چوزه مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قمل و قمقام اگر بر هیچ موی پیچیده اند و حرکتی ندارند ماده آنها غلیظه خام بود و اگر حرکت
دارند ماده آن لطیفه باشد پس بحسب ماده متوجه تنقیه آن گردد یعنی رقیق را بدوای ضعیف القوة و غلیظه را بدوائی که استفراغ نماید و ماده غلیظه بدوای خفیف قالع نگردد بلکه معالجه آن باین
ترتیب نماید که تا هفت روز ماء الاصول و هند اشربت انجیر که یک من انجیر سفید زرد در سه من آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده آنچه بگدازد داخل کرده بجوشانند و بعد نیم شدن صاف نموده شکر
داخل کرده بقوام آورند پس بیست درم آن با بیست درم ماء الاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون نوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد گذشتن
از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند و بعد تحقق نقای بدن از فضول غرغره بعاقرقرحا و مویزج و تنقیه و مرزنجوش مانند آن بر ناشتا نمایند بعد از آن
تنقیه شود حب مویزج بوره ارمنی برگ خبازی هر واحد یک دانگ نمک سوخته یک قیراط بر گنار بیک دانگ و نیم توتیای کرمان روغن مویزج هر واحد یک درم سرمه اصفهانی در روغن خروع جوشانیده
بهم دوم کوفته بحریر بیخته میل آهن یا مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب را با آب زنجبیل بملایمت صاف کرده بمیل مذکور اکتحال آن کحل نمایند بغیر آنکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان گذارند
فقط و اگر زوال آن دشوار گردد بروغن بید انجیر و یا روغن نار دین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بید انجیر یا حریره سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور
نمایند عاقرقرحا مویزج حب الغار بسباسه کوفته و آرد کرسنه باندک سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید

انتثار اهداب

یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت ماده غذای شعر بود و یا از جهت موضع منبت شعر آنچه از ماده است یا بسبب قلت ماده غذا بود چنانچه در اواخر امراض حاده صعبه که در آن تحلیل خون
کم گردد و حرارت تحلیل یابد بعضی ناقهین را بهم می رسد و یا بسبب کثرت ماده زیاده از حد لایق و یا بسبب غلظ ماده و امتلا و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا بسبب فساد ماده و میل
آن بحدت و حرافت بجهت مخالطت اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب منبت مو باشد مانند آنکه در داء الثعلب و جذام واقع می شود و گاه ماده فاسد می گردد از
اصل تولد خود وقتیکه غلبه یابد بر خون باشد چنانچه نزد استسقا و اما آنچه از جهت موضع است یا بسبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام و یا ورم و یا
تاکل اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و تقدم امراض حاده مثل سرسام و حمیات محرقه نیز مریض
اقرار کند از قلت ماده غذائی باشد و اگر با یبس جلد و لاغری باریکی مو باشد از اتساع مسام بود و اگر صلابت جلد با قوت مو باشد از ضیق مسام بود و اگر صلابت و غلظت و سرخی و
خارش موضع با لذع شدید بود از ورم و تاکل باشد و الا پلک بحاله پس اگر بعد با لیدین زردی بجفن محسوس گردد و بالتهاب بجهت در تابستان بسن جوانی افتد از اخلاط محترقه صفراوی باشد و اگر
کبودت جفن با لاغری یبس و آثار غلبه سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبه بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبه دم بلغمی ظاهر باشد از کثرت ماده غذا باشد
و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام مسام بود مانند آنکه ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی لذع و تاکل و خارش کنار های پلک باشد
سببش سلاق بود و اگر علامات مذکوره در پلک آفت محسوس ظاهر نباشد سببش یا قلت ماده غذائی و یا سمیت آن که جدا یا ماده بود و تنقیه بیخ اجفان از اخلاط آن غذا می ازجنس داء الثعلب و یا از دیگر اسباب مذکور باشد

علاج انتثار اهداب بسبب ماده

آنچه از قلت ماده غذا بود معالجه او انعاش قوت است بتوسیع اغذیه جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبه ماده شعر با جفان مثلا گوشت حملان زرده بیضه نیمبرشت خورانند و اسفیدباج سوخته
سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب با استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پیرامون گردیدن مریض تغذیه نیا بترطیب آن را حاصل نگردد نظر نمایند بسوی
تغیر مزاج آلات غذا یا بحال کبد و اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضا بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن نمایند و بعد
از آن اکتحال بچیزی که باعث تدمیع نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بیخ و جذب غذای خود مثل اسطیقون و روشنائی نمایند و اگر سادج هندی ماميران هلیله زرد بسد
مکه یک درم مشک یک دانگ سوده اکتحال نمایند انتثار را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه بسبب کثرت رطوبت باشد بمسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر و چشم نمایند

و بعد از آن غراغر و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا نا شف رطوبت مثل قلیه با نخود نمایند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع و تبرید منع نمایند
و بعد از آن باکحال جاذب رطوبت و اشک آور مثل کحل افلفلی و باسلیقون اکبر استعمال کنند و اگر ورد و نشادر قدری و اهلیلج فلفل افزوده باشد در کحل استعمال نمایند بهتر باشد و آنچه بسبب غلبت رطوبت با
گرد زیر پلک بهم رسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل اوائل انتشار تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه طلا به کندر و اثر خلب
بحسب نفع مسطور است طلا کنند و بعد زوال سبب اکتحال بنبت اهداب مثل لاجورد و سنبل هندی پوست صنوبر سوخته خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر مساوی نرم سوده بحریر بیخته
اکتحال نمایند و اگر خواهند خرمای سوخته دو نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب البلسان یک نیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو ثم کوفته بحریر بیخته باستعمال آرند
و اگر سرگین خرگوش نیم سوخته در هم کحل بر کوهی سوخته هم یار بسایند و استعمال کنند اهداب رویانند و بحجربه حکیم علوی خان رسیده و اگر موی انسان سوخته در بول الصبی یا ادام تلخ افزوده طلا نمایند
نیز در این باب مجرب حکیم محمد شریف خان است و کذا ایضاً سوخته سنبل الطیب سرگین موش نمک سوخته فلفل هر واحد یک جزو سر سرکه سه جزو سفید تقلیل مغسول یک جزو زعفران نیم جزو
طلا کردن خواه کحل ساختن مجرب است و بایر مستوی فلفل سیاه هر یک یک جزو ماص محرق مغسول اثمد زعفران چهار جزو و ناردین سنبل سوخته تمر محرق دو جزو سائیده کحل سازند نیکو
که منبت اهداب موی مجرب و عجیب الاثر است این است که روز یک شنبه غروب آفتاب چراغ نو بر گرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آن را پوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته شب یک شنبه
دیگر چراغ مذکور از روغن کنجد خالص پر نموده همان فتیله را بسوزند و دود آن بستانند و چند روز در چشم کشند و کحال ابعار فی و تخم خرمای سوخته بشراب سر کرده اثمد السود
و سنبل سوخته و اثمد بآب گیاه پرورده بعجیب حارثیه تعریف نمخانه طلا دریاء آمنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود سرگین خفاش
سائیده و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف ماميثا و زیت که سلیخه دار اندخته چهل روز در آفتاب بنهند و سرگین خروس سوخته و کذا بعضی ادویه مثل علک البطم
و راتینج بطم و مر و میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر برنبت شعر واحد الاثر بنا بر شعر و نبت آنست و طلا خرمای سوخته سوده بروغن آس آمیخته و کذا نوفا سه رطب و کذا
بزر البنج و جعده جبلی و سرگین موش بروغن سوسن سرشته و کذا تخم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصاره بابونه برنبت شعر همین تدرا ند و آنچه بسبب کیفیت ماده غذای شعر باشد
تنقیه بدن و سر بمطبوخات و حبوب بحسب صفرا و سودا و رطوبات فضلیه بحسب احتیاج نمایند بعض تعدیل مزاج و مرهمین راس مال و بها ن غذیه رطبه مثل دهن بنفشه ذکر کنند و بعد از آن
اکحال منبت اهداب مذکور شده بکار برند و کحل تفسیحی و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید است و کذا اکتحال سنبل الطیب و آب کشنیز مجرب حکیمین حجر ارمنی یا لاجورد یا زنیج سوخته پنج
مو مالیدن ایضاً خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و اکتحال بمگس سرشته دو نبود و خشک کرده باشد نیز مفید است و فندق سوخته سائیده تخم جو یا خرس شته طلا نمودن
منبت اهداب و مسود آنست و اثمد مشوی فلفل طار نارج محرق مساوی با هر دو سنبل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع و هلیله سیاه و مازو سوخته بسرکه طلا کردن برای انتشار
اهداب که از جذام باشد نافع است و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر برگ خشک آنها از درخت از رت سوخته هر یک یک درم و شادنج عدسی نیم درم و تخم کشنیز
دو ثلث درم و اقلیمیا نقره دو درم همه را سائیده بحریر بیخته بسل لادن مثل مجموع ادویه حل کرده سائیده بر بیره بزکا و سرشته شیاف سازند و خشک کرده هر روز در شیر بزحل کرده در هر چشم سه میل کشند
با ین هر میل راحت و ادویه بحمام و غسل شوند و روی با آب گرم نشویند از هر سبب که باشد موی بر دیاند طبری گوید که اگر علامات اختلاط فضول صفراوی محترق یافته شود تنقیه بدن
بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند بحسب احتیاج و احتمال قوت اگر بانقی بماند پس ابتدا نمایند بتعدیل مزاج
با غذیه محموده مولده دم رطب بعد از آن حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یک درم خرمای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام بدان اکتحال نمایند
و اگر ماده متغیر بمرارت بحدی شده باشد که ابخره قی نمایند یا از دهان مریض مدتلخ باشد و دهان کام تلخی بسیار باید باستفراغ آن بتقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب درم سفوف پنج درم روغن
گل خالص بیاشامند و مقعد او از روغن گل گرم تکمید نمایند و آشامیدن آب شعیر و تدبیر مرطب لازم گیرند چون دانند که مره صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران بدوشند و سر و روی
او را بآب نیم گرم تکمید نمایند پس لاجورد و اثمد مساوی و هر روز دو بار اکتحال کنند و گویند که اگر تغیر ماده بسبب خلط سوداوی باشد تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و مانند آن
از ادویه مستفرغه سودا نمایند و استعمال ماء الجبن بروغن بادام نافع است باین طور که بوزیدان تودری هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام
شیرین مقشر هر یک سه درم همه را سوده سه درم آن را بسی درم ماء الجبن بیخته با شربت ده درم روغن بادام شیرین بیاشامند و بعد دو ساعت کامل صبر نمایند پس پلو سه درم ماء الجبن و سی مثقال بیاشامند
اگر طبیعت متحمل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و مسهل سودا دهند و اگر احتیاج باعانت طبیعت شدید باشد بروغن لادن مخلوط بآب گشنیز طلا نمایند

تجریح موضع نمایند و اگر باین تدابیر موی در رویدن تاخیر نماید علیل را غذیه مقویه مثل کباب و ماء اللحم تغذیه کنند و جماع ننماید و حرکت اندک زیاده از قدر عادت کنند و با آب گرم که در آن بیخ هلیون و تخم پیاز جوشانیده باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بمسهل و حب ایارج و حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد و حجر اسفنج کبریت سوخته سم بز سوخته سرمه صفهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون مو بر دمیدن ابتدا نماید اندک آب بادیان و ورق برگ کما فرزوده بسرشند و خشک نموده سوده استعمال نمایند و اگر جمیع برآمده توقف نماید و بحد طبعی بلند نگردد اندک زهره گاو بران بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از اغذیه مولد خلط محترق آن علت اجتناب نماید سمرقندی قرابادین خود گفت که علاج ریختن اشفار که بسبب داء الثعلب باشد آن است که میل را در آب پیاز فشرده فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند با طلیه مختصه بداء الثعلب

علاج انتشار اهداب بسبب موضع

آنچه بسبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبه بلغم مدرک گردد استفراغ بمسهل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت نمایند و بیدار و تقلیل غذا و اکتحال بانچه باعث تدبیغ و متصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و خضر حاد نمایند و ایضا برای اتساع ثقبه اهداب بلیله کابلی آمله هر دو سوخته آس محرق کوفته بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید است و آنچه از ضیق مسام جلد باشد مکرر بحمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول مرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محرق و مسام منعدم شده باشند لا علاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محرق نشده باشد بیکوبند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یک درم افیون تازه دو حبه شادنج عدسی پنج درم باریک سائیده بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که بمیل مانند را نچه او متعلق گردد پس اگر از ین کحل متغیر گردد استعمال و ترک کنند و تبرید چشم او بشیاف ابیض و بزور و نفسجی نمایند و آنچه بسبب آکال سلاق باشد تدبیرش مسطور شد و بعد استعمال ادویه محلله و شیاف و مرهم مجربه اشتی اکتحال نمایند که بسیار نافع ست انتشار حادث از خلط حاد را مصلح خلط و مقوی عضو ست و شیخ می فرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و بخیر محرق بعسل و خصوصا باسود انتشار سلاقی نافع ست و محلل غلط ردی جفن ست و آنکه برای ریختن مژه که با سرخی خارش شدید و آکال اشفار باشد تجربه رسیده این ست که انار ترش را با جمیع اجزا او در کوزه کرده بپزند تا مهرا شود و موضع علت بچسپانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب ست و این کحل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات ست مجرب خرنا خسته هلیله زرد هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه خضض چهار ماشه با کشنیز سبز صلایه کرده بکار برند و اقلیمیا فلقطار زاج مساوی سائیده نیز معین رویدن اشفار ست و بقول ایلاقی زبل نفار سرگین بز خاکستر قیصوم اکتحال کردن نافع ست و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا از اکل کنند و اگر اثمد رصاص محرق یک نیم درم توبال نحاس زعفران گل سرخ هر یک سنبل الطیب نیم درم از قلقدیس یک ربع درم غشنه هر ماهی سوخته سه چند حمله ادویه سائیده بروغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر بر رویاند و صلاح چشم طفل و غیره کنند علی بن زین گوید که چون انتشار اهداب تمام یابد موی بنا صور بیگردد و سباست که در بیخ سوراخ میکنند و اثار آن هم برمی آید ایضا امین الدوله گوید که علاج آن تاخیر نمایند که چون از بن گردد موی بنا صور بیگردد و در کتاب ترجمه مسطور ست که اگر رصاص یا روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد طلا نمایند موی پلک برآید و غیره برویاند

شعر منقلب و شعر زائد

شعر منقلب آنست که موی قبه بر موضع خود بروید و سر آن و انزگون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و از ان اشک برآید و بدان سبب چشم ضعیف و مستعد قبول مواد گردد و از ان سبل و دمعه و حکه و حمرت و نخس و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی بر غیر موضع قره بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم بود در چشم بخلد و ضرر بصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر ببصر نرساند مگر به حدت آن که بخیه بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و سبب تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الردائت ولی حدت و لذع ست که در حریم پلک نزد و انتشار جمع گردد و بعضی سبب کثرت الشجره رویه متولد از رطوبات عفنه مجتمعه در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر اصحاب آن اقرحه رطبه پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و عسر البرء و موروثی بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول بعضی سبب شعر منقلب اکثر غلبه سوداست یا رطوبت یا کجی تقبه مسام بحدی که نفوذ نماید در آن باستقامت علاج بعد از نضج ماده تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و شبیار یا بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطمخیقون و یا مطبوخات دیگر بسیار و مثل تربد و غاریقون و ایارج فیقرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسهل مناسب آن چون حب هلیله تنقیه کنند و اطریفل صغیر یا هلیله و هلیله زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غرغره و سعوطات و مضوغات مثل غرغره بایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط فلفل کنند و شق موضع مصطکی

و قرنفل و جوز بوا در مزاج بارد و هلیلهٔ زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب اول از دهن بعمل آرند و گویند که فصد عروق راس در جمیع انواع نافع ست و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت غریبه
و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیهٔ غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلاء و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض
استعمال حادهٔ منقیه خفیف مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و اخضر حاد و ذرور استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض چشم مسطور شده و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد
شیاف ابلیجی بکار برند و اگر افربیون ربع وزن آن اثمد سحق و سائیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر بست و یک جزو بعسل سرکه
در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض اکثر امراض چشم مفید ست و اگر نوشادر با لعاب گیکوار گل چنبیلی منسل کنیری آنجی لوٹه زهر یک یک ماشه
خوب سائیده مثل سرمه در چشم کشند پر بال و نیز با منی را سفید مجربست و آنکه زلوی کلان یک عدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از هر دو انگشت بخش نمایند
تا بمیرد و در آفتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بیفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند در منع روئیدن شعر زائد و زائیدن آن مجربست بعضی
اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را بر کنند و نوشادر بجا رند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای
خون قنفذ و زهرهٔ آن خشک کرده باب دهن صائم حل کرده و یا جند بیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته باب دهن روزه دار سرشته نیز مفید ست و کذا زهرهٔ خاما لادن زهرهٔ
کرگس نافع و گاهی از این جمله زهره یا خون قنفذ و جند بیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت باب دهن روزه دار یا شخص ناشتا حل نموده
استعمال می نمایند و نیم ساعت صبر میکنند و از معالجات جیده آنست که زهرهٔ قنفذ و خاکستر خاما لادن و جند بیدستر اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته قرص سازند وقت استعمال
وکذا زهرهٔ کرگس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا با آب کنند خصوصاً آنکه بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر با صدف باشد بهترست و ایضا سحالهٔ حدید زنگ خورده
باب هان بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید ست و اگر بعد نتف موافیون و زعفران و خون فاخته سائیده طلا کنند یا سپیده
موی چگان مالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر بآب کنند یا با قطران و یا زهرهٔ هدهد و خاکستر با زریون همین منفعت دارد و زاج سوخته و غیر سوخته بسرکه کهنه حل کرده بر موضع نتف
طلا کردن مجربست و یا سهاگهٔ تلیه بار یک سائیده در آب لیمون کاغذی تر کنند و قتیکه آب لیمون خشک گردد سهاگه را بار یک سائیده بعد از آنکه موی را کنده باشند بانگشت بمالند
و اگر زبد البحر بلعاب اسپغول سرشته طلا نمایند بتحدید موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی الحال خون شتر در روغن کجله بر آن مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل [illegible]
کمثقال کافور نیم دانگ سائیده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز و خون کنهٔ سگ خاکستر با زریون در سم آمیخته نیز نافع ست و کذا طلای موضع نتف شعر
بخون حرباء و خاکستر زلو بسرکه آمیخته و زهرهٔ کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شب پره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون حیوان قنفذ مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع نبات شعر
وکذا اکتحال آن بوس خون خرس خشک کرده سائیده و زلو در کوزهٔ رصاص نهاده تا آنکه بمیرد و بعده سائیده هر واحد بعد نتف شعر مفید اقوال محمد بن شریف گفته که سنجاب را گرم کرده
هفت بار در آب کشنیز سبز سرد نمایند و بار یک سائیده از پارچه گذرانیده شعر زائد را بکنند خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند و مجربست و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل
حکمت نموده سوخته در شعر منقلب بجا آرند موی را بسیار بار یک نماید که بخش نکند و مجرب همین ست و گویند بعد نتف موم نوشادر بهر سوخته مخلوط کرده در چشم کشند و ذرور برگ سوسن سفید نیز
مفید گفته اند و حکیم در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی ناج سائیده یا توتیا و زنگار باهم سائیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب دیده بسوزانند و خاکستر آن بمالند
در منع بر آمدن موی بغایت قوی ست و گویند که انگور یک سیر بسرکه دوازده عدد وجه اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز آن را بر موی چشم و دیگر جاهی که کنده سرکهٔ
مذکور را بمالند باز موی نیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سائیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجربست و ثابت ابن قره گفته که علاج مجرب
آنست که از خذ و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکهٔ کهنه سرشته و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب جامع صغیر صدف محرق و مصطکی و قطران
مساوی کوفته بیخته با غراب الکحل و می آمیخته سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و سیوفوطس گوید که موی زائد در روغن پیاز و سم [illegible] بر کنند در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند
بیخ یا هفت عدد زلو را در کوزهٔ گلی سوخته خاکستر آن را سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمی روید و طلای شحم افعی بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند [illegible]
نقل نموده که اگر موی را بعد از منقاش طالیقون نتف نماید خاصیت او ست که دیگر بار نروید بعد از آن کحل توبال که از روسختج طالیقون توبال حدید حجر معروف [illegible]
و خاکستر پوست بیضهٔ مرغ و صدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمهٔ اصفهانی مساوی سوده بحریر بیخته ساخته باشند اکتحال نمایند که بتجربه رسیده و چنین گفته که موی اگر منقاش [illegible] مذکور [illegible]

قبل طلوع آفتاب در اول ماه بر کنند پس آن موضع بر زهره بز بمالند که دیگر باز عود نمیکند و شیخ داؤد گفته که هرگاه علت کهنه گردد ادویه وضعیه کمتر نفع میکند اما قبل از ان اکثار آنها مع توالی استفراغات فائده میکند و این شیاف در صفدع کثیر النفع و مجرب ست بگیرند خاکستر قند زاج سرخ علیق محرق هر واحد یک جزو صبر ماره قلیمیا نمک هندی سفیده ارزیز هر نیم جزو صندل نیم جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضه سوخته مروارید محلول هر یک عشر جزو خوب بسایند و بعجون صفدع و قطران آب برگ صبار شیاف سازند و خشک کرده بعد تنف مکرر استعمال نمایند و گویند که اکتحال عصاره بیخ و خون سنگ پشت و خون صفدع مع خاکستر روغن نیز نافع ست و اگر ازین تدابیر فائده نشود و پلک برگشته سوی اندر آید یک یک بکنند و بیخ آنرا بسوزن باریک سرآن کج بود و اگر سوزن از طلا باشد بهتر با آتش گرم نموده داغ دهند و در یک نوبت دو یا سه مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود و بعد ازین طور باقی را داغ نمایند و دران هنگام چشم را از خمیر سرد نموده پر کرده باشند تا گرمی بچشم نرسد و بعد از داغ بسفیده بیضه مرغ و روغن گل موضع تنف را طلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از ان دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار باشد صاحب آن از تشمیر نجات می یابد الا تمام عمر در اذیت می باشد و تشمیر تقطیع جلد باطن جفن ست و دوختن آن موضع گاهی شعر منقلب بر شعره بمصطکی یا الیاج یا صمغ یا دبق یا انزروت یا سریشم بافته ... کنند و علاج آنرا بشش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال بالکحال ماده بعد تنقیه دوم قلع مو سوم داغ آن چهارم تشمیر ... و ... مسطور شده ... در کتب مسطور ست و دران کلفت بسیار و از امراض غیر تیقن بود و ازین جهت ترک ذکر آن مناسب نمود

التصاق اشفار

یعنی بهم چسپیدن مژگان و سبب آن رطوبت غرویه است و اکثر این علت بار مد عارض میگردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود بجهت اندفاع ماده نضیجه منعقده دغرویه ... می جفن علاج انزروت ... پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند

بیاض اہداب

یعنی سپید شدن موهای مژگان و آن فساد و ضعف ... ست و سبب آن یا دقی رطوبت بلغمی ست بجهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سبب آن غلبه بلغم نیز نوشته اند و فرق فیما بین آن و وجود ... و رطوبی ... خشکی جفن بازکی مو و ... توان کرد و گویند که این بیاض بالطبع عارض نمیگردد چنانکه باقی موهای بدن عارض میشود بهر آنکه بسبب صلابت و قوت محل غرس آن رطوبات شبیه کمتر قبول می نماید علاج ... بعد نضج مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار تنقیه بدن سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیله کابلی و غاریقون و ایارج فیقرا بعد از نضج تام بعد از ان تا پنج روز تناول اطریفل ... و وقت خواب ... غرغره ایارج فیقرا و مضغ مصطکی و قرنفل مفید ست و مداومت زنجبیل مربی و هلیله مربی و اطریفل ... و اجتناب نمایند از تناول ... و فواکه ... نانخواه و ترک ... و حمله ... بسیار مضر اند و شقایق النعمان تنها یا ... سوده بر پلک بمالند یا حلزون با حیوان که در ... ست سوخته یا فندق سوخته ... پیه ... صحرائی ... اشفار بمالند و گویند که چون فندق را با پوست سوخته باریک ... طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند سیاه شود و بقول ... اکتحال ... سوخته ... و مسکوف ... و بعضی گویند که اگر حجر البقر ... بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه بروید و اکتحال ... کلاغ ... خروس ... سیاه میگرداند و میل الکحل ... بر بیاض جفن طلا نمایند ... تا شود ... رطوبت میکند ... از ... دفع ... بدن ... که ... ذکر یافته و شقایق النعمان اهداب را خضاب نماید

غرب

و آن ناصور ست که در گوشه چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی غرب خراج کوچک ست که در ماق اکبر بهم رسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند که غرب در حقیقت خراج و بثره موق اکبر ست قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ غرب بر ناصور مذکور بطریق مجاز ست و اولی بعکس این ست که بجهت عدم شهرت اسم خاص سوای غرب برای این ناصور بخلاف خراج که قبل از انفجار و گردیدن ناصور آنرا اخیلوس نامند و جالینوس اطلاق اسم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقت دبیله نیست و همو گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض میشود که چون انگشت بران گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن همرنگ جسد بود و درمی که آنرا اخیلوس نامند نوعی از انست که سیلان می یابد آنچه در آنست بسوی بینی خصوصا وقتیکه چشم با انگشت بمالند و نوعی از انست که سیلان نمی یابد آنچه دران است بسوی انف و چون سیلان نیابد متعفن گردد و بطول مدت منجر که ناصور شود یا بجمله سبب وقوع ورم یا بثره است در موضع مذکور بجهت انصباب ماده یا بورقی حادث ... الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض را مزجه رطبه و صبیان را در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و اوبا از خارج موق افتد و آن اسلم دیا از تحت جلد یک جفن یا هر دو و گاهی منفجر میگردد بجانب بینی از ثقبه که در میان بینی و چشم ست و گاهی منفجر میشود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار ... یا بسوی چشم بالجمله بعضی

ازان ظاهر بود و بعضی غائر بباطن گاه منفجر و گاه غیر منفجر میباشد و انچه منفجر گردد سبب آن مادهٔ حادست و انچه غیر منفجر بود سبب آن مادهٔ غلیظ منحجر ست و گاهی چرک آن بخباثت بحدی میرسد
که عظام انف و جفن چشم را فاسد و سیاه میگرداند و منجر بدو از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد از انفجار آن خراج التحام او مشکل ست و از علامات غرب ست که چشم بجهت سده و امتلای آن ورم
شبیه بورم کوچک ظاهر شود و انچه از ان بیرون ظاهر و ار و سیلان می یابد از ان چرک فاسد میگرداند لحم را و انچه انفجار او از داخل باشد از چشم منصب شبیه بمده یعنی سفید املس معتدل القوام
منتفع گردد از فشردن جفن اسفل چرک بصدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بسا است که چشم را فاسد گرداند بدوام امتلای مده و انچه از زیر پوست اصفهان بود فاسد گرداند
عظام انف را از نهادن انگشت بر پلک ما تند ریم بیرون آید و انچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده برآید و برآمدن هوا از موضع ناصور هنگام بند کردن بینی و حصر
نفس نیز از علامات نفوذ او ست و بسا است که بسبب خباثت شدید تا استخوان بینی را فاسد و سیاه گرداند و نخورد و انچه از ان سیلان می یابد بسوی چشم عارض میگردد و از ان در چشم
وجع بدون سبنی و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق برآید و انچه در ظاهر بود حجم آن محسوس میگردد و انچه غائر بباطن باشد ورم آن بلند نمی باشد و غرب کهنه
بادور بود و متشاکت آن چشم پیوسته درد مند باشد و غرب کثیر العمق غائر فاسد میگرداند استخوان را دندان و نیز خون استخوان آنست که چون گوشت آن را جدا کنند استخوان سیاه
آنرا درشت یابند بر خلاف سطح استخوان صحیح املس میباشد و سبب آن می انجامد علاج اگرچه علاج این مرض بجهت رقت لحم ماق و رطوبت عضو و دوام حرکت
و عدم تحمل ادویه قوی دشوار است لیکن سزاوار آنست که مهمل نگذارند بلکه قبل از استحکام مبادرت بعلاج او نمایند و تنقیه بدن و دماغ و ناحیه چشم بمادهٔ آن نمایند حجامت قفا
و میان دو شانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و غاریقون کنند و خوردن ایارج فیقرا چند روز هم بعد تنقیه عام کثیر النفع ست و بعد از ان اطریفلات و اهلیلهٔ مربی و مانند آن تجویز کنند و
استعمال غراغر و سعوطات بسیار نافع ست و اگر مادهٔ حاد باشد بعد از فصد و نضج بمطبوخ استفراغ کنند مثل مطبوخ بنفشه و غیره و مسهل حب اهلیله و شیر خشت یا مطبوخ فواکه و قرص بنفشه و تمر هندی یا ایارج
فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنانچه قانون علاج قروح و اورام ست تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال آسان تا بد و اگر ماده غلیظه منحجر بود بسوی
اجفان و ابتدای خراج مثل زنگار شیاف مامیثا و زعفران و مر و صبر و صندل و سوخته جلد یا پیه از پیها سوده با آب کاسنی صحرائی یا باغی یا گلاب سرشته طلا نمایند یا ارنج
العسل یا اشق و موم بعسل بیامیزند و ایضاً جوز السرو و مرهمی که تحلیل ست استعمال نمایند تا باشد که از ین تدبیر ورم باز ماند و اگر ماده جمع شود و در د و الم پیدا کنند محتاج بنضج خراج باشد
در ین صورت کندر و زعفران با آب حلبه ضماد کنند یا حلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویه منضجه مثلاً مغز نان گندم مع تخم مرو کوفته یا مع کندر شیر زنان و بار زعفران یا آب تره تیزک یا
مرصافی یا ثلث وزن آن صمغ عربی نیز ضماد کنند بدان بچسبانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین منفجرات ست و زنگار با علک البطم با هم جوشانیده
ضماد کردن نیز غرب را منفجر نماید و اگر مغز نان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر کرسنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار غرب نماید و کذلک کندر با سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوده و سکنجبین حل کرده
و نقل بولس حلزون مع مساوی صبر سرشته سوده با رطلا کردن افضل علاج غرب ست قبل انفجار و بعد او و اگر اطفال الطیب عوض حلزون گیرند نیز در غرب پیش از انفجار و بعد آن
مفید و معمول ست و مجرب ست و اگر خراج صاحب ورم غلیظ باشد و منفجر نگردد سبوس گندم کهنه و تخم حلبه نیم جزو و تخم مرو یک نیم جزو کوفته در آب بپزند تا قوام آید و مثل مرهم سازند
پس ازان قدری شیر تازه دوشیده در یزند و بر هم زنند تا مانند مرهم گردد و بر ناصور ضماد نمایند که منفجر گردانند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و تنها خالص
نیز اضافه کنند و چنین معمول ست و الا با آهن نشتر گاهی بشکافند پس فتیله مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که این معالجه بدوام غرب را و لابد انچه بعد
می نمایند و هم از روح و تحلیل اگر از ین فایده نشود معالجه بمسبر نماید که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجه قرحه نمایند و بجوی که در باب قروح مسطور گردید و اطبا استعمال
می نمایند در ان مامیثا و زعفران و برگ سداب و آب مامیران و صدف محرق و انچه در جوف او ست و مر و صبر و بمقام دیگر گفته غرب را مادهٔ اسکه خراج باشد یعنی ورم و تفتیح و بعد
بجوز السرو و مر و مانند آن از اشیای قوی التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بالقلقطار و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت مبالغه نمایند تا تلقید به سلیخه
تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاهی برمی آید نزد ماق اکبر خراجی کوچکی و بسیار است که منفجر میگردد و بیرون اندفع و این بنا حیهٔ چشم
میباشد و انشقاق شود است بر آن و لیکن سزاوار است که مبادرت نمایند در مداوای آن بادویه مجففه که در آن لذع و حدت نباشد زیرا که حدت باعث الم و زیادت
ورم میگردد و از تهیت دشوار میباشد بر آن و از ین جهت ممکن نیست معالجه آن بادویه ضعیفه که سودی نمی بخشند و لهذا اطبا می انجامد بالجمله بعد از آنکه غرب
منفجر گردد قانون علاج او آنست که اول تنقیه نمایند پس متوجه معالجه قرحه گردند و انچه غرب را تنقیه سیده آنست که تنگ باشند و گر باطن قصب بینی بعضی پیشینیان نزد یک تنگ گاه

مثل پنبه سفید می باشد خصوصاً رگی که قریب بیخ انگشت و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و بر آورده بر غرب نهند که تنقیهٔ آن کند پس موضع را با اسفنج و ربا یا عسل تر کرده بشویند و باشد که دیگر بار این رگ میانهٔ نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و غبار هی و نمک خائیده بر غرب نهادن بتکرار نیز ناصور را پاک کند و اگر اراده اندمال آن باشد برگ غبار هی تنها بر آن نهند و یا صبر و مصطگی و دم الاخوین و انزروت و سرمه و شب یمانی هر واحد یک جزو کوفته بیخته با آب کاسنی بری حل کرده بعد افشردن غرب در چشم بچکانند سه قطره که فاصله میان هر قطره یک ساعت زمانی باشد و در بعضی نسخه گلنار یک جزو و زنگار ربع جزو نیز داخل است و گفته که ادویهٔ خشک سوده موضع منفجر را بدان پر نمایند و یا سفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک ده درم دم الاخوین مرصاف هر یک یک درم انزروت بشیر خر پرورده یک و نیم درم کندر نیم درم کوفته بحریره بیخته خوب سحق نموده بر موضع غرب در نمایند رفادة بر آن بندند و یا شیاف غرب بشیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور روز و در زمانی صالح فاصله باشد و یا چرک ناصور را از پنبهٔ کهنه پاک کنند و سوتنگ را خائیده یا پر سیاوشان خائیده بر آن بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرور نمایند و همچنین ذرور استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ توری خصوصاً جنگلی در ناصور انداختن نهایت نافع است و ذرور بابونه نیز برای غرب منفجر مجرب نوشته و بازریخ را با بول کودک بسایند خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد افشردن و پاک کردن آن و یا عسل و زاج و یا آس و یا صمغ بطم و بزرکتان سائیده فتیله ساخته و یا نطرون و شب یمانی هر واحد نیم درم کندر هر واحد یک درم سوده در غرب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یا نیلوفر تنها یا بسرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط نموده و یا پوست بیخ کبر و یا عصارهٔ برگ او و یا آرد خندروس با آب پخته نیز نافع غرب است صفت شیاف غرب که در ناصور گوشهٔ چشم و دیگر جاها نیز معمول است صبر کندر انزروت گلنار دم الاخوین سرمه شب یمانی هر یک یک درم زنگار دانگی و نیم به گلاب شیاف سازند و در مجموعه بقائی وزن صبر و کندر هر یک درمی و دیگر ادویه هر یک نیم درم و زنجار ربع درم است و نوشته اند که وقت حاجت ناصور را خوب بفشارند تا ریم از آن خارج شود و پس بجانب مخالف جانب ناصور بخوابانند و شیاف را در آب حل کرده و سه چهار قطره در ماق بچکانند و در میان هر دو قطره زمان صالح تخلل دارند پس علیل را سه ساعت بر همان هیئت گذارند و هر روز این علاج را اعاده کنند تا حدیکه از فشردن چیزی نیاید و مقام [illegible] کرده که چون [illegible] روز [illegible] این شیاف را بکشند زرداب و ریم را که از پیغولهٔ چشم همی آید دور کند و **بقول** سید جرجانی آب سداب تازه با آب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید است و مواظبت بر آن تاکل می کند غرب را و یا برگ سداب تر یا خشک با آب انار ترش سائیده فتیله آن بسوراخ غرب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم می کند لیکن در ابتدا سوزش می آرد و بعد از آن نمی کند و فتیله از زنگار معقود بکنند و اشق نیز نافع نهادن مرتها مفید بود و زرد چوب یک جزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب است و بعضی نانخواه نیم جزو نموده و مرتک یک جزو افزوده اند و ایضاً دوای مرکب از برادهٔ مس و شب و نوشادر نافع است و از ادویه بالعزاج و صبر و انزروت و قشور کندر سوخته و مامیثا مساوی در موق گذاشتن است و صبر تنها مع نشادر کندر بدستور و یا شهد خالص را بر آتش گذارند تا غلیظ شود قدری کف دریا و مازو باریک سائیده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند و **بقول اطبای هند** دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بید انجیر بر یکی انداخته از دیگری بسایند چون غلیظ شود بفتیله آلوده در ناصور نهند و یا چند قطره روغن بید انجیر در کتوره پهول انداخته از فوفل سلم چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد بفتیله آلوده در ناصور نهند و یا چیکٹ چراغ که در دیوار می چسپد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسپانیده باشند و یا برگ هتوره خشک کرده یا گل تنها با مساوی روغن گاو حل کرده بکار برند و یا چرک نی قلیان و افیون مساوی سوده فتیله کرده نهند و یا سمندر سوکه باریک سائیده با آب آلوده فتیله کرده نهند و یا برگ نیب کنار [illegible] سائیده بر پارچه آلوده بچسپانند و یا کتهٔ ابلوه بول صحیح مساوی سائیده بر غرب استعمال نمایند و یا زبان سگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا گلو زرد چوب روغن جوشانیده صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا عدس مقشر و پوست انار کوفته بیخته چسپانند هرگاه دهن ناصور بند شود و ورم کند تخم کنوچه کوفته با آرد گندم آمیخته بشیر دختران یا شیر خر پخته قدری زعفران آمیخته بر وی گذارند یا دیگر ادویهٔ منفجره که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد و بفشارند و چرک آنرا بر آرند و بر نمایند آنرا بمغز جوز البیخ با روغن جوز که آنرا خاصیتی عجیب است در اندمال آن و ایضاً مرکب آس [illegible] و شاب سرشته خشک کرده آنرا در شیافی که در آن ذراریح داخل است [illegible] صبیان می سایند مجرب علی سینا ست الطاکی گوید که آنچه در شعبهٔ د[illegible] جسا الاجفان گذشت بکار برند و چون خلیج سیاه در آن گذارند و یا پونه بجوز کهنه و آب [illegible] ضماد کنند [illegible] مرداسنج و آس و شب و سفلورون کنند روز نگار بسرکه با آب با رنگ شیاف ساخته بر کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد و یا انفجار او بطی شود بطبیخ عدس با شیاف زعفران موفریا بار دجود و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند بعده معالجه بشیاف مذکور نمایند که آن مجرب من است محمد زکریا گفته که صحت غرب [illegible] است و سخن در آن خارج از مقصد [illegible] آنکه من یافتیم رای و علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه مانند صحیح گردید و آن شیاف غرب است که عند الحاجت

باب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده سه یا چهار قطره ازان بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصله مابین هر قطره زمانی صالح مقدار یک ساعت باشد در روز دیگر نیز ناصور را افشرده شیاف‌ها دران بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را افشارند وازان چرک بر نیاید و بعد ازان ترک نمایند که تا چند ماه خشک می باشد و بهتر آن است که اندازه نمایند غور غرب با میل که بآن میل عمق نواصیر معلوم می کنند پس سر میل به پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده دران گذارند خواه دوا اسیال باشد یا ذرور خشک باید که بچکانیدن شیاف‌ها غرب و غیره ادویه جدید منقیه غرب آنچه که گوشت فاسد باشد مثلاً از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آن را با مرهم زنگار دور نمایند اگر متصل با جفان و غائر باشد و یا بقطع از حد بیگانه از اجفان جدا بوده و غائر نباشد [illegible] یا بعض نگوری بشویند پس شیاف غرب معلول آب یا ذرور یا دیگر ادویه دران بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید و سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس فشار دهند و بشویند و دوا بشد و چون استعمال نمایند چشم را بعصابه بربندند و مریض حرکت ننماید و نخسپند و لابد است در ابتدا می مرجع کردن باین ادویه دوائیکه دران قوت قابضه مقوی اجزای عین باشد مانند زعفران [illegible] فائده یکی تضییق مسام به عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب آن تقویت عضو به منع قبول موادی که محلل آن را جذب کند و این سیما در ابتدای انفجار است و علاج چون آن را داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال دیگ [illegible] ناصور را [illegible] و فتیله مبلول [illegible] آلوده دران فرو برند و یا زنگار را با [illegible] یا ابریسم که سرشته بفتیله [illegible] داخل کنند و بعضی گفته اند اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد باین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر [illegible] کثیرا [illegible] یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض [illegible] زنگار معمول [illegible] سرکه [illegible] ربع جزو [illegible] یک جزو [illegible] سحق بلیغ نموده بران بپاشند [illegible] که چون کهنه و ناسور گردد علامتش آن است که چون انگشت بران گذارند آن را صلب یابند [illegible] انگشت [illegible] دران هنگام واجب است که داغ نمایند [illegible] با آتش سرخ نمایند و بگذارند بران بدفعات تا آنکه [illegible] اطراف آن گوشت فاسد تمام سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از استخوان بعد ازان [illegible] نمایند بمرهم سفیداب اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد [illegible] فتیله [illegible] بمرهم زنگار آلوده [illegible] داخل نمایند [illegible] تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده و داغ با آهن اسلم العافیت است و چون عفونت غرب با استخوان [illegible] کوفته نگردد [illegible] و گوشت فاسد [illegible] تا استخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن [illegible] دوای مدمل لحم دران [illegible] بسته [illegible] بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بسا است که محتاج می گردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد و لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم نمایند بلکه دست را مائل بجانب انف دارند بجانب ماق که سیلان نیابد بطبقات چشم و سوراخ نمایند بجانب بینی [illegible] که قطعه [illegible] آن موضع متصل آن [illegible] بعد ازان بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آن است و درین وقت داغ او کامل [illegible] حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه ان بپاشند [illegible] و فتیله [illegible] از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل [illegible] آب حی العالم [illegible] سازند در روز [illegible] فتیله با قوی تر نمایند تا آنکه [illegible] جراحت [illegible] گردد پس اندمال نمایند و گاهی [illegible] آید ازان پاره استخوان [illegible] و بسا است که بی نیاز می گرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بران اقتصار نمایند و واجب است که چون داغ دهند و بران دوا بپاشند بر چشم اسفنج یا خرقه بآب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق [illegible] سرد کرده چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گرمی داغ بچشم نرسد [illegible] گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعضی از فاضلان طریقی برای داغ غرب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابو ماهر وصف او نموده و آن این است که بگیرند [illegible] یا مانند آن [illegible] که منهدم و هموار بود [illegible] غرب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محلل ناصور تجاوز نمی کند و مریض صحت تام می یابد بعد ازان مراهم مدمله استعمال نمایند و بالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا است لیکن واجب است که [illegible] در علاج آن نمایند و احتراز کنند ازان که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هرگاه خواهند که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده گذارند تا خشک کند و بسته شود و زاج سوخته و انگبینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه تیز اگرچه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرساند

غده

قال جالینوس لحمی است زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر است از مقدار طبیعی بر سر ثقبه که میان بینی و چشم واقع است و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک [illegible] در ثقبه و جریان او بسوی بینی می گردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این است و گاه تابع آن غرب می باشد و گاهی ازان تقلص جفن بنده [illegible] عارض می گردد

و بقول شیخ گاهی این لحمه عظیم می گردد بحدیکه مانع بصر می شود و سببش اجتماع فضول غلیظ ست در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیار ست و گاه حادث می گردد از غرب که از اکثرت رطوبت و امتلاء چشم لازم بود علاج باو به ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نبخشد ادویه حاده اکاله مثل زنگار و کبریت و مرهم زنگار بران گذارند و با سلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دینج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند یا زنگار نوشادر و سرب سوخته با آب ساییده بر غده گذارند و بران مداومت نمایند و اگر ازین دوا هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بگذارند و بلامت ببالا اندکی بکشند و بمقراض بقیه ولیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند و بعد قطع زیره کرمانی و نمک خاییده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و زرور اصفر بران پاشند تا باقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زرده بیضه مرغ و روغن گل بهم آمیخته آلوده بر چشم گذاشته و به بندند تا دو روز هر روز صبح و شام تبدیل نمایند و اگر در چشم گرمی بهم رسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین بعد اخضر حاد بعمل آرند و بعده بمرهم صندل سازند

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض ست یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و وقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قروح و آکله و ناسور گوش و دخول هوام و تولد دیدان و دخول آب و سیماب در گوش و سده گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام پس گوش و قلاع اذن و مرض انقلاع اذن و ضرب اذن. کیفیت گوش باید دانست که حس سمع موقوف بر عصبیه مفروش در صماخ ست و آن عصب از اعصاب دماغیه ست و احوال سمع مانند احوال ابصار و صماخ مثل ثقبه عنبیه ست و منفعت گوش ادراک مسموعات ست و انواع اصناف امراض ثلثه از سوء مزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض می گردد و اکثر از امراض و حمیات صعب حادث می شود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات امراض محفوظ ماند لازم ست که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نماید از گرمی و سردی و ریاح بسیار و بارد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیه غلیظه بارده مولد ریاح و حاره مبخره و مسکرات و قی و اکل قدید و لحوم طیور و عدس و باقلا و بادنجان مانند آن و تخمه و امتلاء و خصوصا خواب با امتلاء و کثرت کلام و سخن کردن بآواز بلند و نعره زدن و سرفه بسیار و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری نیز و ایضا برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ در ان بچکانند که این دوای عجیب ست در حفظ صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ بحبوب و ایارجات نمایند و واجب ست مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور و گوش و التهاب در گوش و سده ریابد شیاف مامیثا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را در هفته یکمرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده مجلول و روغن بادام تلخ یا روغن استه زرد آلوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آن ست و گویند که نهادن فتیله غسل غلیظ القوام و یا غسل بروغن بادام تلخ یا بروغن جوز یا بشحم بط آمیخته بفتیله آلوده و یا سکنجبین مخلوط بشحم بط یا قرنا نا مثقال شحم بط نیم مثقال آمیخته و یا از زعفران گل سرخ و سنبل الطیب فتیله ساخته هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آنست و قطور عصاره افسنتین با زهره گاو نیز روغن تلخ و روغن حنظل که شحم حنظل بادر روغن زیت که مغز یا روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و تا چنین قطور عصاره کشنیز قطور میعه سائله و روغن کاهو و روغن سوسن از روغنهای مناسبه جوشانیده و قطور عصاره عنب الثعلب محلول در روغنی از ادویه مناسبه امراض اذن را نافع و مقوی آن ست و آنچه در گوش چکانند و یا از خارج بران گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم گرم باشد و ایضا ادویه سپرده یا سخته زیاده از قدر واجب بگوش استعمال نکنند و معالجه جمیع امراض اذن تدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعة جائز نیست که بسبب مسام حابسیا بارد موذی می گردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بنفاق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل زانها و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز است زیرا که در نیجا خلطی نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید

اوجاع اذن

بدانکه درد گوش یا از سوء مزاج یا ورم یا بثره یا بسبب تفرق اتصال حادث شود و سوء مزاج یا ساذج بلا ماده باشد مانند آنکه بسبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر

در آفتاب یا ایام سمائم عارض شود خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آب سرد دفعةً و یا غسل نمودن بآب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه در ان قوت
حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی وغیره یا وضع ادویهٔ حاره بر گوش و یا اقطار با ماده دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده بسببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره
باشد از هوای سرد یا ریح سرد چنانچه در فصل زمستان اند و شیدن باد سرد شمالی کنند خصوصاً که انتقال نماید بدان هر دو دفعةً از گرمی یا آب سرد و یا آبیکه بران قوت تعشی بارد غالب باشد
یا وضع ادویهٔ بارده و یا بارد یا با ماده ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول و سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سوداوی در گوش حادث بسبب ورم تیره در ان یا اورام
و بثور حاره یا بارده باشد و حادث بسبب تفرق اتصال مانند ریح ممدود یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال محدث اوجاع گوش ریحی ست که در گوش
تولد یابد یا آبی ست که دران داخل شود و یا حیوانی که در صماخ داخل گردد یا کرمی که دران تولد یابد و گاه تفرق اتصال بعد سقطه یا ضربه حادث می گردد و صعب ترین
اوجاع گوش وجعی ست که از ورم گرم خالص هم رسد و لا سیما چون ماده وی بود و این با تپ لازم می باشد خصوصاً وقتیکه مودی باختلال عقل گردد و اگر ورم در فضای ریف
خارج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکوره گاهی قبیل گاه باشد که دفعةً هلاک می گرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشایخ بهم رسد
و مزدی ایشان را هلاک می گرداند و بسا است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح می گردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک گرداند و اگر متقیح گردد و درانجا علامات
محموده بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش می باشد و خارش گوش که بعربی حکة الاذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش
کمتر افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النفیس الکبیر **طریق تشخیص** اسباب گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب یا حیوانی یا چیزی دیگر
در گوش بپرسند اگر اقرار کند بیکی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم هیچ گوش لحوق گرانی گوش زهنگام دخول آب دخول آن و هیجان وجع نزد حرکت هوام بدخول
آن در گوش دلالت کنند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا بثره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال شدت
و خفت درد از مریض سوال کنند اگر بلمس گوش و سر گرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارد حاصل شود سببش سوء مزاج حار ساذج
یا ریح حار بخاری یا ماده حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش تجسس ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس یافتن ارتفاع مثل شعله آتش از گوش بسوی سر و
خشکی امات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد گرمی بلمس سرخی گوش و چشم و روی و سبکی گوش وغیره علامات سوء مزاج
حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضه آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن هوای گرم
بگوش و مشی در آفتاب یا ایام گرما باشد و اگر با علامات سوء مزاج حادث گرمی در گوش و سر درد و موخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح مذکور از ریختن
آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطور از همان باشد
و اگر با وجود آثار مذکوره سوء مزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش تصاعد ابخره
ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی بلمس و سرخی رنگ سخت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود درد با ضربان شدید بود سببش از امتلا
ماده دموی باشد و اگر با وجود حرارت بلمس و درد سر و شدت درد گرانی اندکی با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بارد بگوید از ماده صفراوی باشد و اگر
با علامات سوء مزاج حار و گرانی سر تپ گرم لازم و درد و ضربان قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی یافته شود از ورم حار
اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سر گرمی بلمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و تجسس ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل یا بالقوه
تسکین یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد پس بپرسند که در گوش چیزی بحرکت باد و یا دوی طنین یا درد در موخر سر و یا غثیان معلوم
می شود یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و یه در دبطوریکه گویا چیزی بزور در گوش فرو میرود محسوس گردد و ملاقات سر با هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد
از سرما یا باد سرد باشد و اگر گوید که دوی طنین معلوم می شود و با آن سر گران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول رد ور سر گوش باشد و اگر گوید که در مؤخر سر شبیه بجذب یکه حرکت شعر
می گردد و اتفاق غسل بآب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن آن باشد و اگر غثیان بیان کنند و بیخ آب با نمکی صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر
استراحت یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعد از معده باشد و اگر مریض اقرار هیچ یکی از علامات مستفسره مذکوره نکند از تقدم وضع ادویهٔ بارده در گوش سوال کنند اگر اقرار آن کند

سبب تجمع لہذا واز ہمین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوء مزاج بارد ساذج ورسر گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش ماده بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک زیاده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب ہم نباشد و در گوش خارش و دغدغہ بود و احیانا گرمی از گوش بیرون آید سببش تحرک لدیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن بنخس و ضربان ست و این نزد ذات عضو نادر باشد و از قبیل دماغ و معده متابا بکی انسان اکثر بود و علامت مستقل خاص ہمان سلامت دیگر اعضا ست و آنکه بتغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت درد ہنگام خلو آن یا شروع طعام در ہضم ست و غیر این ہر دو و تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر ماده بخار باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و انشکاک و استلذاذ بمبردات بود در بارد بعکس این باشد

علاج کلی وجاع گوش

در جمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و مہب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه منجره اجتناب اولی بود و انکباب بطول و تکمید باب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اوجاع اعصابی عصبانی ست و ہرگاه جہت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بہترین آنہا شیاف ماميثا ست مع اندکی افیون در شیر زنان حل کرده بقول جالینوس افیون را در روغنہا حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که بسبب غلاظت روغن خوف آن ہست که افیون در گوش بچسپید و موجب زیادت درد والم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر رقت حالی و غسال مانع چسپیدن افیون می شود و با وجود آن ام ارخاء و تسکین نافع تر از روغن ہست و باید که استعمال مخدرات کمتر و وقت ضرورت کنند بہر آنکه کثرت آن موجب وقر و گرمی گوش ست و خاکستر افیون در تخدیر و تخفیف قوی تر از افیون ست پس آنجا که درد شدید باشد افیون سوخته بقدر چند حبه بشیر آمیخته در گوش چکانند که چند مصلح آن ست و ہرگاه که ضربان در شدت کند و خوف تشنج بود پس لابد ہست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش مہلک ست بسبب قرب دماغ دور از خاصیت از روغن گاو کہنه چیزی نیست و بجز آب گرم تنہا و یا ادویه مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی در آن پخته بتوسط انبوبه نیز مرخی و مسکن مغنی از استعمال مخدرات ست و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب برشتر یا سرگین اسپ و یا حمار و کذا مداد و بر شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرہم شنجار در جمیع اقسام مجرب ست و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج بروغن گل نیز در تسکین درد گوش از ہر سبب که باشد بی نظیر ست و کذا قطور ہری لسان سوخته بروغن گل و کذا عصاره اکلیل الملک و بخور داگر خشخاش سوده آرد حلبه آرد برکتان بپزند تا مرہم شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون زعفران مر مرخ نیز مسکن وجع حار و بارد ست و کذا قطور روغن تخم آب گان در ہر دو مفید گیلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر اسپ بیار بہر دو مساوی زعفران بقدر ربع و احد بگیرد و کنند تا زعفران حل شود صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند و زمانه بر آن صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و ہمچنین تا سه چہار نوبت بعمل آرند که بجہت تسکین درد گوش از ہر قسم که باشد بغایت مجرب ست و درد از آن تخلف نمی کند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بارد معمول راقم ست بعضی گویند که چون مس گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن بگوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا اخولان چہار ماشه افیون یک ماشه عسل پنج ماشه بفتیله آلوده در گوش نہادن مسکن وجع شدید ست و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم بشراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و ہر ساعت تبدیل آن کنند و چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلونیای رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید ست و از جالینوس نقل کرده اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی بینی بعطوس یا بسوی دہن بغرغره فرود آرند و بقول رسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در وجع گوش راست و طرف چپ در چپ صاحب درد گوش نزول ست و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی ست و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماہی بریان عجیب کذا نہادن پیر قریب بقعد کنجشک مجرب نوشته

علاج درد گوش حار ساذج

و از ریاح بخاری تبرید از لعاب بہدانه شیره عناب شیره مغز تخم ترنبوز و شربت نیلوفر بد ہند و گاہی عرق شاہتره در این تبرید افزوده می شود و یا تبرید بشیره کاہو و شیره کشنیز خشک و عرق بید ساده و نبات ابکار برند و مداد در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر زنان یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل مانند سرکه جوش داده نیم گرم در گوش چکانند و ماء القرع و ماء الشعیر و آب گوش چکانیدن نیز فائده می کند و روغنہا و آبہاے بارد مثل روغن گل و کدو

وبنفشه وخشخاش مغز تخم کدو آب کشنیز سبز و برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فایده میکند و اگر با روغنهای مذکوره
سفیدی بیضه مرغ و یا شیر دختران و با آب عنب الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و با آب کدو و شیر دختر و با آب خرفه روغن گل سرخ شکل آمیخته بکار برند نافع باشد
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطوره داخل نمایند و گرد اگرد گوش بصندل سفید سرخ و کاهو و گلاب کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد
کافور نیز افزایند و گاهی مامیثا درین ضماد داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی سرب سوخته میکنند و آب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفیداب کاشغری
مرداسنگ حضض مکی سوده بروغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب الثعلب گل خطمی گل بنفشه هر یک دو توله پوست خشخاش مکوفته جوشش داده باشند در شیر ماده گاو نیم آثار جوش داده بخار
آن بگوش رسانند که در تسکین درد مجرب ست و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و بنفشه مکوفته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین وجع بر بر زاید تخم کاهو کشنیز خشک و اندک
بیخ البنج اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل الملک بیامیزند و اگر انکباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خبازی برگ خشخاش برگ
عنب الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ بارتنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنیز برگ کاهو هر چه ازین اوراق بهم رسد و مناسب
دانند جوشانیده استعمال نمایند نیز برای درد گوش که از ریاح حار یا ورم حار باشد نافع ست و اگر حرارت بشدت نباشد مرزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنیز خشک چوب چینی
جوشانیده بخور نمایند بعده خسته شفتالو بشعله شمع موی بریان نموده سائیده یا پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود دانگی افیون در شیر دختران و روغن گل
حل کرده نیمگرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده نیمگرم
چکانند نیز در تسکین درد مجرب ست و یا عصاره برگ کنب صاف کرده نیمگرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله با آب سائیده قرص بسته و در چهار توله روغن …
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر وجع ساکن نشود بشیر زنان که دران مسکر? گاو? حل کرده باشند اکتفا نمایند مگر تقطیر آن …
و هر چه در علاج درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هرگاه درد و وجع گوش حار ساذج از ادویه بارده مخدره وجع ساکن نشود و گوش
بشره با ورم خواهد بود و آنچه که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده باشیره مثل شیره کاهو و تخم کاهو کشنیز
و اغذیه مبرده که تفصیل آنها مثل بچه مرغ مطبوخ با آب غوره و کاهو و مسلوق مطیب بسرکه و قطف و مغز خیار بسرکه نمایند و اگر کفایت نکند تلیین طبیعت کنند بمطبوخ
هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شوشت? و برگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه دران دوای حار داخل باشد و اگر قادر حار باشد ماء الشعیر مبرد و ماء الفواکه
مبرده دهند و در ماء الشعیر قلیلی خشخاش داخل کنند و اگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعده
روغن خل که یک جزو سرکه زیاده جزو روغن گل بجوشند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو با شیر دختر قطور
سازند و بیرون گوش برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب الثعلب آرد جو و سرکه سرشته ضماد کنند و اگر ازین ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند
بغیر روغن و اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بنحویکه دران آب نیمگرم ریزند حتی که پر شود پس کف دست بر لقبه گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بجهند
و صماخ را بمیلی که بران پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل … چکانند و آنچه … آب بارد … بر گوش نهند
و در آب سرد در آیند و اغذیه مرطبه مسطوره بخورند و ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند … روغن بنفشه و روغن گل … کافور … طلی
و مانند آن بجوشند و با آب طلع استنشاق کنند و تعدیل مسکن نمایند … بارد و مثل سیب بیدانه سرد و قدری کافور و گلاب بران پاشیده نافع … آرام …
گوش … برگ بید برگ سیب برگ بهی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک دو درم …
و زیادتی حرارت آمیخته پس بمحل نبت اعصاب نهاد نمایند هرگاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض با ختلاط آید اجزای بارده کم کنند در روغن بابونه …
اندک … برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریاح سموم باشد نافع ست و … ترطیب و تبرید دماغ باطلیه و نطولات و مروخات و غیره
و سعوط … گذشت بعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و
[illegible] … مرطبه مذکوره بدهند و … های سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن گل سرد در گوش چکانند و سعوط نمایند با شیر دختران نافع …

فائده جدیده

انشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و مضمضہ بدان و مالش کف پاست و آنچہ از ریاح حارہ حادثہ از گذاشتن ادویہ گرم در گوش باشد فصد سر رو کنند و ادہان بارد
در گوش چکانند و ضمادہا و ضماد آن ادویہ مثل برگ عنب الثعلب و برگ خرفہ و برگ کشنیز و پوست کدو و خیارہ و آرد جو ضماد نمایند و بآب آنہا گوش را بشویند و چکانیدن
شیاف ابیض محلول و سرار القرع با شیر دختر یا قدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویہ و آبہا برف سرد کردہ بکار برند و چکانیدن ماء القرع
تنہا نیز عاجل النفع ست و تلیین طبیعت بخیار شنبر و تمر ہندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماء الشعیر نوشند و شعیر بزکہ بآب غورہ یا آب انار
منجمد کردہ باشند بہ سر نہند و ہر گاہ بگداز و جدا کنند و اجب نیست کہ طبیب گمان این امر نماید کہ مریض در اول معالجہ منتفع خواہد شد بمقابلہ مرض باضداد ادویہ کہ بیان
کردہ اند کہ بیراکہ ادویہ اولی اخلاط و عضو را گرم کردہ اند و دران عضو و اعضای مجاورہ آن نکایت پیدا کردہ اند پس اولاً علاج باستخراج آن اخلاط فاسد
وازالہ حدت آنہا از عضو نماید بعد از ان ابتدا بتبرید عضو باضداد ادویہ مسببہ مرض کند **اقوال حکما** سویدی می نویسد کہ قطور روغن بزر البنج وکذا آب کرنب نیخ
و آب غرب کہ آن صفصاف ست وکذا آب حشیشۃ الزجاج بروغن گل و کذا النسج عنکبوت در روغن گل جوشانیدہ وکذا آب انار ترش بشحم آن افشردہ بعسل آمیختہ وکذا
آرد باقلا بروغن گل آمیختہ وکذا آب شجرۃ البق بر پوست انار جوشانیدہ ہر احد نافع در دگوش حارست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن گاؤ مسکن وجع
حارست مسیحی گوید کہ ہر گاہ در دگوش از سوی مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضہ نیمگرم تنہا و یا با شیاف ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون
لشیاف ابیض در روغن گل و اندک سرکہ حل کنند و گاہی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشہ و عصارہ بعض بقول باردہ مثل عنب الثعلب و عصای الراعی و کشنیز سبز
در گوش بچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم ست کہ تبرید دماغ بمطفیات مذکورہ در علاج امراض حار دماغی نمایند و در دگوش
روغن گل نیمگرم و سفیدہ بیضہ بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و لباسست کہ روغن بنفشہ بکافور و جع گوش را از روغن گل زیادہ تسکین میدہد بسبب
آنکہ اندر النست و ایضاً شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضہ مانند آن در گوش بچکانند و سفیدہ بیضہ را تنہا خاصیت عجیب ست و با شیر یا آب عنب الثعلب
و آب کشنیز چکانند و بہتر شیر النست کہ از پستان بدوشند کہ او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن گل بپزند و در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سنبل
آن بہ کہ خمر بجوشانند تا آنکہ سرکہ برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند کہ برای ضربان خیلی مفید ست و ہمچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال
آن وکذلک عصارات کہ مثنا بعصارہ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات سرد از خارج گوش و بعضی ذکر کردہ اند کہ آب لبلاب در مثل این حالت
بسیار نیکوست و عصارہ شہد انج رطوبت و اگر ضربان و وجع اشتد اد نماید و از ان خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چارہ نباشد و طریق آنہا
در علاج کلی در دگوش مسطور شد خجند و قرشی می نویسند کہ تعدیل مزاج نمایند بادہان باردہ مثل روغن بنفشہ لشیاف مامیثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو
و خیار با روغن بنفشہ تنہا یا روغن نیلوفر باندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاہی درین انشیا قدری افیون داخل میکنند و لضمادات باردہ
کشنیز و کاہو ضماد کنند و گاہی احتیاج بصیار و تریخ برای تحذیر می افتد و گاہی بآب گرم نطول میکنند و گاہی بہ بخار آن گوش می نہند و تسکین وجع آن میکنند زیرا کہ
آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگرچہ مزاج گرم باشد و از استعمال ادویہ شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بہر آنکہ تقویٰ بارد گوش را ضرر شدید
می نماید و تلیین طبیعت نمایند بہار الدین گوید کہ آنچہ منفعت آن تجربہ ست روغن گل ست تنہا و با آب عنب الثعلب آمیختہ و جوشیدہ و گوش بر بخار
طبیخ خار خسک و عنب الثعلب و بنفشہ و اشنہ و بر بخار آب گرم کہ بیخ در زمین فرو برند و بر کشند و آب گرم دران ریزند و اشتن و شب یا
بعض لبسفیدہ تخم مرغ سودہ چکانیدن و ہمچنین سفیدہ و روغن گل باہم و روغن گل و آب کشنیز و سفیدہ باہم ضم کردہ و روغن گاؤ سے نیمگرم

علاج درد گوش حار مادی

باید در دمای فصد سر رو نمایند و بعد از ان شیرہ کاہو تنہا خواہ بلعاب بہدانہ و اسپغول ہر یک چہار ماشہ شربت نیلوفر دو تولہ حل کردہ بدہند
نیلوفر خطمی عنب الثعلب بخیسانید و در آخر بالایہ مغز فلوس خیار شنبر انداختہ و اگر حاجت بود تلیین بمسہل صفرا نمایند و صفراوی تمر ہندی دو سہ تولہ گل بنفشہ نیلوفر خطمی ہر یک
چہار ماشہ عرق مکوہ عرق گاؤزبان ہر یک نیم پاؤ گلقند یا شربت بنفشہ و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس دو دو تولہ بدہند و عناب ہفت عدد ترشک یک تولہ

آلو بخارا هفت دانه سپستان بست دانه بنفرایند و لعاب نفیع بمسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایند و بعد از ان تدابیری که در علاج حار ساذج مسطور شد بعمل آرند
اقوال الاطبا ابوسهل گوید که هرگاه در گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال بعده تنقیه خاص سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب جرو ضربان باشد فصد قیفال کنند بعده در گوش روغن گل و روغن بید با اندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیر زنان از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد از ان اسهال شکم بهلیله زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندرون گوش اندازند پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش قره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد و هرگاه در روی و سر التهاب و درد با انتشار باشد پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و خطمی با آب و شیر زنان آب کرده فشرده ضماد سازند **بوعلی** می نویسد که اگر سبب درد گوش امتلاء بدن باشد باید که استفراغ ناحیه اسفل و جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد بفصد و استفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند چنانچه در علاج امراض حاره دماغی معلوم کرده اند بعده از ان تدابیری که در ساذج گذشت بکار برند **صاحب کامل** گوید که هرگاه در گوش درد از سوء مزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت بر آرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و شکر یا بالجلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو با اندک روغن گل نیم گرم چکانند و اگر قدری سفیدی بیضه وقتاً بعد وقت تقطیر نمایند و یا پنبه پاک کرده باشند انتفاع یابند و اگر روغن گل که در ان شنجار جوشانیده باشند در گوش چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم یا قدری سرکه خمر در روغن گل چکانند نافع بود **صفت** دوای نافع در گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکه خمر و آب غوره افشرده هر یک نیم جزو باهم خوب آمیخته در گوش چکانند و یا ماء القرع در روغن گل یا شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندکی بلا صبر کنند بعده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدوشند و در گوش ساکن شود و حوالی گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند و یا اندکی از عصاره لفاح با قدری روغن بچکانند که این تخدیر و تسکین وجع نماید و لیکن باید که به استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد **ایلاقی** گوید که اولاً تنقیه نمایند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بالفصد سر و نمایند و تلیین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمر هندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده غلظ باشد حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند بعده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیدی بیضه یا شیر دختران یا با آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع ست و اگر یک جزو روغن گل را به سه جزو سرکه جوشانند تا آنکه سرکه بسوزد پس در گوش چکانند درد را ساکن کند و ضماد طین مطبوخ در روغن گل نافع بود و روغنهای بارد سود دهد **ابن هبة الله** گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند و اگر از ان مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار بمطبوخ هلیله سازند و اگر ازین مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا آب تمر هندی یا شربت نیلوفر یا آب اسپغول بجلاب کنند و ماء الشعیر و شیره تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جراده کدو یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر درد سخت و لهیب شدید باشد اندکی افیون یا شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و استعمال ادویه شدیدة التبرید حذر کنند مگر هنگام ضرورت و پیشانی را بگلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بجهت فرج دهند **ابن الیاس** گوید که اگر سببش غلبه خون باشد فصد سر و نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جراده کدو و خیار بروغن گل در گوش چکانند و ضمادات بارده مثل گل و صندل و کشنیز و خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تعریق راس بروغنهای بارد مثل روغن بنفشه و گل نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفیده بیضه با روغن بنفشه یا روغن گل بهم زده در گوش بچکانند و هر صبح جلاب از عناب ۵ عدد و بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین پنج درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام دهند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و هلیله زرد کنند و اگر سببش غلبه صفرا باشد ادهان بارده مذکوره در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آب انار مع تخم آن افشرده بقدر ده اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر با تپ حرارت مزاج باشد و مزوره ماش بمغز بادام اگر با وی تپ حرارت نباشد **مسیح** و **عوض** می نویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بگشایند و در ورم صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمر هندی جوشانیده صاف نموده بدهند بعد از ان

بالطبیخ حلیله تنقیه فرمایند بست درم هلیله زرد و ورد و رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمند است و سفیده تخم مرغ و شیر زنان نیمگرم ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال درد را ساکن سازد و خاصه که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندک افیون بشیر دختران حل کرده نیمگرم نموده ساعت بساعت بچکانند و طلاهای سرد چون عنب الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یک جزو روغن گل با سه جزو سرکه بر آتش ملایم چندان بجوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیمگرم تقطیر نمایند عجیب الاثر است انطاکی گوید تنقیه [illegible] غالب تعدیل یا اصلاح اغذیه را و بیه کنند و تعیین فصد برای سودی است که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده میشود بسبب درست کیفیت و در نیجا فصد نه بالیق کنند اگر حمل درد از ضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و اکحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرند بعده اگر غلبه خلطی بدانند تنقیه آن نمایند بعد از آن تبرید مثل روغن کدو و بنفشه و کافور نمایند مطلقاً سوای شربت نها و آب کشنیز و حی العالم طلاً و خواب بر مثل گل سرخ تازه
و اختیار مبردات خوالج التهاب صفرا مثل آلو و تمر هندی و عناب شربتاً و کدو و خرفه غذاءً

علاج درد گوش حار و ورمی و بثره گوش

فصد سر [illegible] کنند و اگر حاجت افتد [illegible] جیبا بند و تبرید و انکباب که در حار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب الثعلب جدوار صندلین رسوت گل ارمنی در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای سرد با آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کردن نیز نافع و یا صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی عدس مقشر شیاف مامیثا و قدری زعفران کوفته بیخته با آبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب الثعلب صندل سفید صبر اکلیل الملک عوض عدس زعفران داخل کنند و در انتها بابونه آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون همانکرده و سفیدی بیضه مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مردار سنگ هر واحد یک درم فوفل حضض اقاقیا هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته با آب کاسنی مکرر طلا کنند جهت وجع ماده اورام ملتهبه گوش مفید بود و همچنین قطور شیاف ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضه مرغ و لعاب اسبغول آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضه مرغ و روغن گل ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن درد است و کذا تقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید است و اگر احتیاج بینند بعد النضج بمسهل بار دیگر تنقیه نمایند و گوید که خطمی بروغن گاو آمیخته ضماد کردن تسکین الم و مزیل ورم حار گوش است و کذا ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یک جزو گل خطمی دو جزو کوفته با آب آمیخته نافع و اگر و تحلیل نشود و میل بجمع کند و تپ و شدت گیرد [illegible] کنند لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو بشیر دختران آمیخته نیمگرم در گوش بچکانند تا نضج یافته منفجر گردد [illegible] انفجار یا ضماد [illegible] منضج بکار برند مثل برگ نیب و برگ بکاین و برگ آس هندی که گلاس مشهور است و برگ توت و جز آن و میده گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته بر گوش بندند و آب پیاز سفید با سفیده تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار آنچه در قرحه گوش خواهد آمد برای تنقیه ریم و اندمال قرحه بکار برند و آنچه اگر ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده میشود و اگر با هذیان باشد و آن مهلک است بعد فصد سر و [illegible] تبریدات [illegible] گل بنفشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شیره تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده [illegible] بعده مسهل صفرا دهند و اگر با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره خیارین مغز تخم تربوز هر یک [illegible] ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشانند یا اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر خطمی گاؤزبان هر یک چهار ماشه سپستان ده دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیره کشنیز خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل الملک [illegible] در آب جوشانیده بخار آن بگوش بگیرند و حضض یا حضض هندی گل سرخ فوفل عنب الثعلب کوفته بیخته در آب عنب الثعلب [illegible] سرشته گرد اگرد گوش ضماد نمایند و [illegible] آس گاوزبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند [illegible] بادیان [illegible] نیمگرم بر ورم طلا نمایند [illegible] و اگر با جوش خون [illegible] ورم گوش [illegible] بعده فصد [illegible] شیره کشنیز خشک شیره [illegible] عرق گاوزبان عرق نیلوفر [illegible]

آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیره کاهو با آب برآورده غرغره نمایند و یا عوض طلای شد جند دانه حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد سازند و شیاف مامیثا یا ممیرا بآب مکوه سبز در گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند و تعلیم [illegible] اگر ورم خارج لقمه گوش و در اجزای غضروف باشد بنظر درآید و آن قلیل الخطر است و در شدید درد و تپ در آن لازم می باشد معالجه او بارد چو نمایند که در طبیخ پخته ضماد [illegible] یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو یا بابونه اکلیل الملک کوفته بیخته بآب نیمگرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و بسا است که ضماد عنب الثعلب و روغن کنجد و آرد و [illegible] کفایت می کند و کذا تضمید گوش بخشخاش سفید کوفته باندک آرد جو پخته و اگر در شراب بپزند و یا قیروطی معمول بشحم بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل صلابت [illegible] و تسکین وجع کند و بخار داوعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گرم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز برگ کرنب در روغن [illegible] ضماد نمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب در روغن کنجد را یک جوش داده آرد باقلا بر آن پاشیده نیم گرم بدان ضماد نمایند تقطیر [illegible] ورم بهتر و ایضا شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و انزروت مربی مرداسنگ روغن گل شمع [illegible] یا پارچه با آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر دران طبیخ انجیر بگندم چون در گوش بچکانند یا ازان فتیله سازند کفایت باشد و بخور آب گرم و غیره مسکنات وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضا پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه وغیره که مذکور شد برای نضج اندازند و انکباب نمایند و هرگاه منفجر شود و ریم برآید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس ازان اندکی زاک سوخته [illegible] خواهد شد و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار بسکنجبین عسلی حل کرده یا یک قطره زهره گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند **اقوال حذاق** مؤلف اقتباس خلاصه می نویسند که در ورم دموی و صفراوی چاره جز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبه خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت باشرط بر پس سر و گردن کنند و ساق [illegible] کنند و سر [illegible] هر دو گوش [illegible] روغن گل باندک سرکه جوشانیده نیم گرم بچکانند و [illegible] چهار روز استفراغ بمطبوخ هلیله [illegible] آلو و آلو بخارا و شیر خشت و ترنجبین که [illegible] سنا [illegible] باید کرد و پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده بچکانند و با شیر زنان [illegible] در گوش [illegible] صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز کشنیز سبز و گلاب ضماد کنند [illegible] و لعاب اسپغول با روغن گل بچکانند و طلای [illegible] بآب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبه درد باشد روغن گل و سرکه یا روغن [illegible] تقطیر نمایند و لعاب اسپغول با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند یا آب تاتوره [illegible] کرده بهتر بود و [illegible] چون حب الشفا [illegible] افیون [illegible] شربت نیلوفر چهار تولہ و عرق مکوه و کاسنی و گلاب هر یک چهار تولہ بنوشانند و غذا آش جو [illegible] حلبه تخم مرو آب [illegible] روزی هفت هشت مرتبه چکانند تا همان روز پخته شده و بالفعل [illegible] پاک کردن [illegible] آب گندنای سبز و اسپغول [illegible] پاک کرده و پس جهت اندمال زاج سفید و مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند مسیحی گوید که اگر وجع از فلغمونی در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلغمونی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فصد قیفال و حجامت ساقین نمایند و ماء الفواکه [illegible] زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدو بروغن گل چکانند و یا مامیثا در شیر زنان حل کرده اندکی افیون دران انداخته بچکانند و اگر فلغمونی شدید با حرارت و تب نباشد بگیرند روغن گل یک جزو مثل و سرکه بهر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیم گرم نهند تا سرکه فانی شود نیم گرم در گوش چکانند و یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در آنجا تپ نباشد [illegible] با اسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند شیخ می فرماید که اگر سبب درد گوش ورم حار خالص باشد در آن مخاطره است بسبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اولا باینات مبردات استعمال نمایند و خصوصا شیر مکرر تا روز سوم [illegible] روغن گل بمطبوخ [illegible] که در حار ساذج مذکور شد بعد ازان لعاب حلبه وغیره که در ذیل علاج اینجا مسطور شد و آب لبلاب مثل این وقت نافع بود و کنجد سوده [illegible] آزموده است بعده [illegible] مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و [illegible] نیم گرم [illegible]

پنبه بر سر میل باریک پیچیده دران آلوده در گوش بکرات و مرات گذارند و از خارج بملینات منضجه ضماد نمایند و اگر درد شدید القوة نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد
باید که در گوش پیه روباه یا دل امرهم باسلیقون بروغن گل یا روغن حنا و یا پیه بط یا پیه رخمه یا مرهم از پیه اکلیان و بط چکانند و هرگاه ورم شدید الحرارة نبود
دران دوای معمول از پیه بز گداخته و عسل و میفخج و زوفای رطب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند و آنچه قوی تر ازین است و بقوت نضج حی هد این است
مرداسنگ سفیداب هر واحد [illegible] اوقیه کندر غبار آسیا راتینج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب تخم کتان بقدر کفایت مرهم سازند و
گاهی محتاج بچیزها است اقتدا [illegible] بطریقیکه در بارد ساذج مذکور گردد استعمال نمایند و چون تحلیل بعده گردد لعاب بزرکتان بروغن گل یا روغن بابونه و سائر اشیاء که
در باب قرحه گفته شود استعمال کنند **مجوسی** گوید که هرگاه در گوش ورم حار پیدا عارض شود باید که فصد سر و نمایند و اخراج خون بحسب طاقت مریض و سن و مزاج
و دو چوب [illegible] کنند بعده در گوش شیاف ابیض و شیر دختران حل کرده چکانند و بدوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند و از خارج
بزر اسپغول بآب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب و مانند آن ضماد کنند و این ضماد بعمل آرند و باقلا و آرد جو هر واحد یک جزو نیلوفر و بابونه و اصل السوس
هر واحد دو جزو بنفشه بیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک سائیده بآب عنب الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز و لعاب [illegible] ضماد نمایند و با غذیه صاحبان تب
[illegible] و از اغذیه حاره [illegible] منع کنند و اگر با وی تپ باشد در تبرید افزایند و اگر ورم باین تدبیر ساکن نشود و بدانند که در ورم جمع می شود و ریم می کند لعاب
تخم کتان و لعاب حلبه بشیر دختران هر روز دفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد از ان بعلاج قرحه معالجه نمایند و اگر ورم تحلیل انجامد
[illegible] بقیه غلیظ باقی ماند بابونه و اکلیل الملک بآب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته با اندکی روغن بنفشه نیمگرم در گوش چکانند و اگر این ادویه را در آفتابه پخته بخار
آن انبوبه [illegible] آن بگوش رسانند بدان انتفاع یابند و بقایای ورم را تحلیل کند و آن آب قوی الحرارة نباشد بلکه معتدل بود [illegible] گوید که اگر از فصد و قیفال
مانعی باشد حجامت کنند بعده استفراغ شیاف مذکور در [illegible] سایل چکانند و بعد بیخ گوش بآب حی العالم و آبهای مذکوره نمایند و تدبیر [illegible] صاحبان [illegible] کنند و اگر
نفع [illegible] سازند پس اگر ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو در گوش چکانند بعده اگر [illegible] ساکن نشود و ورم
تحلیل شود و اگر ساکن نگردد روغن گل و روغن بنفشه نیمگرم در گوش چکانند و اگر بعض [illegible] بسبب کثرت ماده خارج گوش میل کند این ضماد نمایند آرد باقلا آرد جو آرد گندم
هر واحد یک جزو نیلوفر بابونه اکلیل الملک بنفشه بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته بآب عنب الثعلب و روغن بنفشه نیمگرم [illegible] ضماد کنند و هرگاه ورم بشکافد و ریم جاری
گردد روغن گل و شیر دختران در گوش چکانند و هرگاه قرحه پاک گردد بمرهم مرداسنگ مرکب علاج کنند و چون صلاح یابد [illegible] آب تخم [illegible] و سماق [illegible] مرغ
مطبوخ باین آبها غذا سازند **ابن الیاس** گوید که اگر در گوش ورم پیدا حادث شود دران باید فصد و تلیین طبیعت بماء الفواکه و شیرخشت و ترنجبین یا بمطبوخ
فواکه یا بمطبوخ هلیله کنند و [illegible] جلاب [illegible] عناب عدد [illegible] بنفشه [illegible] ورم [illegible] ماء الشعیر مع خشخاش [illegible] گوش [illegible] بآب کشنیز
[illegible] روغن عنب الثعلب [illegible] کنند و اگر درد ساکن نشود نیلوفر [illegible] درم بابونه بنفشه خطمی بیخ آن هر واحد پنج درم باقلا جو [illegible] ده درم باریک سائیده بآب
عنب الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز ضماد نمایند و از تناول لحوم حذر کنند و اگر از ماده بقیه غلیظ باقی ماند اکلیل الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در آفتابه آهنی جوشانیده بخار
[illegible] آن گوش [illegible] باید و آنچه تسکین وجع حادث اندرم [illegible] کند قطره [illegible] افیون مصری با دو [illegible] جندبیدستر و شیر دختران ست و باقی در قول مجوسی گذشت **ابو منصور**
گوید که اول فصد قیفال نمایند و تلیین بطبیخ [illegible] کنند و در گوش سفیده بیضه نیمگرم با شیاف ابیض یا آب پوست کدو بروغن گل و مامیثا بشیر دختران چکانند که تسکین
دهند کنند و اگر وجع صعب گردد دران چیزی از روغنهای بارد یا آب لبول بارده که در علاج ساذج گذشته بچکانند و اگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد پیه بط یا مخ
[illegible] گداخته [illegible] پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد و اگر جمع نگردد آن شدید الخطر بود بعده اگر بسبب ضربان ساکن نشود بابونه و مطبوخ [illegible] بر گوش ضماد نمایند و باز
باقلا و بابونه و بنفشه خشک [illegible] خطمی اکلیل الملک ضماد کنند و لحم بقر را بآتش نهند و آبیکه از ان سیلان کند در گوش چکانند و یا بگیرند آب عنب الثعلب و روغن کنجد
گرم کنند و بران آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن سوسن گرفته یک جوش داده بران آرد باقلا پاشیده نیمگرم ضماد سازند و غذا سکباج یا ناریاج
یا زیرباج یا سرکه و زیت و اشیای حامضه دهند و چیزهای حریفه مثل سیر و پیاز و گندنا ترک نمایند پس هرگاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند **خضر** گوید

کر فصد و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یا بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر مزورات و بقول مشتمل اسفاناخ و کاسنی اقتصار ورزند و در ورم غائص باشیر تازه و شیاف ابیض یا روغن گل با اندک سرکه پخته در ابتدا نافع است برای ردع ماده و بعد از آن روغن گل بلعاب حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند روغن گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیمگرم بروغن بادام شیرین در گوش چکانند و اگر بر نشود تخم مرو دران افزایند الطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصاً هرگاه بادی اختلاط ذهن و حرکت سر داشته باشد و غایت چیزیکه در علاج این ورم زیاده کرده شود ملازمت تلیین است بملینات مناسبه در رادعه و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است بمثل اسحق انزروت مطلقا و روغن گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد گیلانی گوید که اگر مشارکت جمیع گوش عصبیه بوده برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آن از منقطع و تمام حد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی بادی تپ بود دران وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیراکه اگر هم جانی نگاه مؤذی تجزیه در ورم گردد و بسبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ الان سرسام پیدا شود و علامتش آن است که تضمید گوش از خارج نمایند بآنچه مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی بیضه اندازند و بدان رفق نمایند و اگر از ان سیلان کنند و از ان انداخته تنقیه گوش باید و فتیله نرم یا اسفنج تازه و بهمان دوا تر کرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر یکی دفعه ماده دفعه نمایند و لزوم مار الشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند برگ قطونا برگ کاسنی برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی همه را باریک سائیده بران اندکی آرد جو که آن را بکوفته در آب مورد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بران ادویه اندازند و جزوی و افراز شیاف مامیثا بر آن انداخته صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود بعده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر حمرت ظاهر در سطح گوش و خود سطح سرخی اندران باشد واجب است که از نکایت عصبیه مؤدیه برای حس عذر کنند والا نکایت عظیم گردد و گاه سرسام گرم احداث نماید و آنچه در گوش او شنیده دران بهر ترید سفیدی بیضه مخلوط بشیر دختران است که دائم بر نیزند و اگر از ین ساکن نشود بعده الابگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و در ان بوزن یک حبه افیون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند ثانیاً بفصد قیفال در هر ... مذکور شد و نوشیدن مار الشعیر نمایند و مدار غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هرگاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که ... تا آنکه صحت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از آن نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا اندازند بگیرند ... درم و سنبل الطیب نیم دانگ سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود دران تریاق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد در سفیدی بیضه و شیر زنان حل کرده بارد بالفعل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ساذج وریحی

مطبوخ دوس گل بنفشه بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند و بابونه افسنتین اکلیل الملک هر یک یک توله در ... نیم آثار جوشانیده به بخار آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیب جوائن یا برنگ جوشانیده و یا پشک بز یا جوائن بول انسان جوش داده نیز مفید است و روغن بابونه و روغن ... نیمگرم کرده در گوش چکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز در یکی ازین روغنها آمیخته بکار برند و روغن گاو کهنه در گوش انداختن مسکن درد آن است و یا قسط حرمل زنجبیل هم آب سائیده قرص بسته در روغن ... بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیمگرم در گوش بچکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول است تخم ترب نیم کوفته افسنتین رومی هر واحد ده مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ سه مثقال داخل کرده بر آتش ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر حب الغار هر واحد یک دانگ مرکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نگهدارند و بکار برند ... قطره ... نیمگرم در گوش چکانیدن درد را ساکن می کند و گاهی قوم در روغن سوخته اند در گوش می اندازند در درد بارد و ریحی را مفید می شود و همچنین آب برگ ... معمول است و بگیرند کرده ... و قدری از پیاز آن و نمک سوده بران بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آن را بگیرند و در گوش بچکانند بجهت گرانی گوش و درد آن مجرب است

وایضاً خردل کوفته بروغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ شبت انکباب نمایند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک در
آب پخته درد بارد و ریحی را مجرب ست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاورس نیز مجرب ست ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و دران تیل تقریر کرده
بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش نداز ند درد را زائل کند و این مجرب ست و همچنین ترب را کاویده دران روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا روغن
حنظل شفتالو چکانیدن قریب سه جع بارد گوش مجرب ست و کذا مهاد رد در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیمگرم قطور کردن ازاله درد می نماید و آب ادرک و روغن کنجد
و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیمگرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هند ست و کذا برگ آگهه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و باندک روغن گاو چرب کرده
بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آک پیچیده پس گرم کرده فشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط بماء العسل همین عمل دارد
و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب بروغن گل پخته و یا آب پیاز و طبیخ بدستور نافع و مومیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست و یا آب سیر تر بهره گاو
جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس یا پیس افگنده نمکی قدری آب حل کرده و کذا آب برگ گهیکوار نیمگرم قطور نمایند و یا گهو نکهی فشرده در روغن تلخ سوخته
صاف کرده در گوش چکانیدن وایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب درک با شیره برگ پان در گوش انداختن و سونتهه و افیون و بیخ ارنڈ بر حوالی گوش طلا
کردن مجرب صاحب تکمله هندی ست و اگر زرا لبیخ حرمل هر یک دو درم کوفته و نیم رطل آب شب تر کرده صبح بجوشانیدن نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل روغن کنجد
داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب ست و بعضی حال کنگنی نیز همین اثر دانند و اگر فتیله را با آب مرزنجوش تازه تر کرده مغز استخوان
شفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب ست و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیمگرم چکانیدن نیز مسکن درد و تنها
مفید ست و یا کچله قدری با آب سائیده در گوش مخالف نیمگرم چکانند که نافع درد گوش بارد ست و بدانند که درد گوش ریحی تکمید بسبوس گندم و جاورس
نمک نافع و کذا تکمید بپارچه پنبه در زیت نیمگرم آلوده ساختن و نطول زبابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع ست و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جند بیدستر و یا ثوم مطبوخ
در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا شلیثا کوزن بروغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاء الحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ و کذا
نطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان سه واحد محلل ریاح بارد گوش ست و کذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل الملک برگ غار اسطوخودوس شبت
عاقرقرحا پوست خشخاش تمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه میسر شود در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و بثفل آن ضماد و با آب آن نطول سازند که در درد گوش
ریحی و بارد را نافع ست و اگر گنجشک تر خانگی را گرفته دم او کنده دبر او بسکه حوالی مقعد اش باشد دور کرده و بر آن دبر در سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح تمام جذب کند
بعد یک گنجشک دیگر با سد بعده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و هیچ از گوش سمعی آید و درد زائل می شود و این علاج از مخترعات انطاکی ست و تجربت میکند
وایضا منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظه عجیب ست مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب بپزند
مخلوط بعسل نیمگرم چکانند و تقلیل غذا امر کنند و آنچه از ریاح غلیظه بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بمسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد
بار دیگر قی معده و سر دسانه اعضاء استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین یک ثلث درم تخم کرفس بلی و بیان رب السوس
هر یک واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید با بیران سه واحد دو دانگ سقمونیای مشوی ربع زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل سفر جل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند
و دو حصه کرده با آب مطبوخ مرزنجوش سرشته حبهای کوچک سازند و نصف از ان بخورند و بخواب کردن اندک پودینه نهری پخته باشد غذا سازند و سه روز صبر کرده
نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا بفصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسبات بارد گردد و آنچه در گوش باشد این صص نشد و آن
بسیار نافع ست و آنکه را سهیج مدت زائل کند این ست که بگیرند روغن خیری روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف بسبوس بریان کرده و یا بابونه و کندر
دارچینی فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل قوان یک تم جوشانیده صاف کرده یک جزو ازین روغن و یک جزو روغن ناردین گرفته فتیله
آلوده در گوش نهند تمام روز و بپارند و در شب تجدید فتیله دیگر نموده بر گوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد و الا به پشت خواب نمایند که خیلی مفید ست و در یک روز
انالۀ آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بید انجیر و غیره با آب پیاز و سداب و شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع ست و لشوربای گوشت

بخشک بری یا اہلی مع نخود ودارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ متحلل از فضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیهٔ دماغ بمسهل گرم وحب ایارج وغراغر نمایند وسائر تدابیر بدستور سابق بعمل آرند وچکانیدن زهرهٔ گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی بلغمی ست و آنچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در ہوای سرد باشد تسخین گوش بمالیدن وچکانیدن روغنهای گرم ودخول حمام وریختن آب گرم بر سر ونهادن گوش و گذاشتن تخم بر تابهٔ گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه واکلیل الملک وبرگ غار و مرزنجوش و تمام وقیصوم وگرفتن بخار شلجم ونهادن خردل کوفته با دهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچهٔ نازک بسته گرما گرم بر گوش و استعمال کمادات مذکوره در صداع بارد یا بزیت نیم گرم پنبه تر نموده سودمند ست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درین صورت اولا استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط بسوی سر منجذب نشود واز چیزیکه در مثل این علت بدان امر می کنند بخور طبیخ شلجم مع خردل ست و آنچه ازین هم اعظم ست این ست که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبهٔ گوش بدان [illegible] دار شبیه آنها نمایند که فی الحال تسکین درد نماید و بلحوم کبوتر بچه و گنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تسخین سر باشد بسیاه [illegible] و بروغن خیری و روغن ناردین وغیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویهٔ بارده مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابلهٔ آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابله او بمسح سداب و فرفیون اندک و روغنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله باندک سنبل الطیب و اندک زباد که معروف بمشک ابیض ست باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم بادویهٔ قویه دفعةً نکنند **اقوال کابره** سویدی گوید که قطور روغن حب مشمش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من ست و اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل [illegible] فرفیون حنظل تلخ زعفران شحم حدق [illegible] توم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنها یا با نوفای رطب یا بروغن شقائق النعمان و یا شحم اوز پنج درم زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط بروغن یاسمین یا بروغن ناردین یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس بروغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش و کذا لادن حل در روغن گل تنها یا باضافهٔ آب سداب و کذا زنگار بروغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جند بیدستر یک حبه بروغن ناردین یا بروغن بان و کذا ابوال [illegible] گاو تنها یا به نطرون و کذا آب سرگین خر بروغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زهرهٔ کبش و کذا سلخ الحیه بشراب کهنه جوشانیده و کذا مصطکی قیراط در روغن یاسمین گرم کرده و کذا کاکنج و کذا افسنتین [illegible] مطبوخ و کذا [illegible] بروغن سوسن یا بروغن قنبیل محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط بشراب کهنه و کذا آب سداب بپوست انار پخته و کذا حب الغار و شراب کهنه در روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا مر که عنصل و کذا آب گندنا بسرکه در روغن گل و کندر و کذا مر بشیر زنان و کذا آب برگ اقحوان و کذا آب شکران و کذا افسون بروغن گل پخته و کذا شحم حنظل دو درم اسنان توم سه عصارهٔ سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانیده تا روغن بماند و کذا روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ و بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بشراب کهنه و روغن گل و کذا روغن [illegible] و کذا آب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط با آب مرزنجوش و کذا شبت بروغن بان و یا بشراب کهنه و کذا غالیه بروغن خیری حل کرده و کذا مشک بسرکه و کذا قطران با آب مطبوخ زوفای خشک آمیخته و کذا زهرهٔ [illegible] بروغن بادام تلخ در گوش چکانند و کذا زیت در پیاز کاویده پر کرده پخته و کذا روغن حب الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصفر و آب فطراسالیون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب تمام و کذا ذراریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب نهاده پخته صاف نموده و کذا حب الغار خشک کرده بسنبل الطیب سائیده و کذا آب [illegible] و شیر زنان و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر آمیخته و کذا حلتیت و زنجبیل بروغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دار فلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن بروغن گل هر واحد در گوش چکانیدن [illegible] بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و قیصوم مطبوخ بگوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب و کذا ادهان اکل عصفور و کذا ضماد اکلیل الملک بمیفختج و کذا فتیلهٔ انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر هر واحد یک درم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن و کذا دیگر ادویه که بجهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع درد گوش بارد ست **مسیحی** گوید که هرگاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در آن سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه از آن

یکدرم فرفیون ویک درم جندبیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد سهال حسب توقا یا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف
کهنه بنوشانند و هرگاه درد گوش از سوء مزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا روغن غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن
قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بارزد بروغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب ترکرده در گوش بدارند لیس
اگرند داب ازان سائل گردد روغن شهدانج آنرا نفع کند شیخ می فرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق یا از خارج باشد لازم ست قطورات از روغنها
گرم مثل روغن سنبل رومی در روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که دران سیر پخته و صاف کرده
باشند و یا زیت بفلفل و فرفیون و جندبیدستر و یا غالیه مقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسا ست که صاحب
این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کنند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب دوی و طنین آنچه برای درد گوش مادی که سببش او
خلط لازج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آن را نفع کند و از چیزهای آن را لائق بود این ست که تهیه را با آب گرم پرکنند و حوالی گوش بچسپانند و آب سداب
و ماء العسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن و یا جندبیدستر با وی بعد از ان که دران پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سکبینج بروغن گل یا عسل ساده
لوت در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد مثل فرفیون و جندبیدستر و روغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع
و بدواز اد ویه پیشتر که برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل ببرودت باشد زیت اتفاق ست که دران خنافس یا خراطین یا کرمی که زیر جراد می باشد
جوشانیده باشند و یا زهره ماهی بزیت اتفاق یا پیه ورل یا روباه یا رخمه یا کلنگ یا روغن عقارب که آن بسیار نافع ست و یا آب مرزنجوش تازه یا مطبوخ
برگ غرب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه ورل دران گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهره کرگدن و بروغن خیری بجوشانند تا آنکه آب
زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب ست و در معالجات اوجاع شدید گوش باستعمال مخدرات احتیاج
می افتد و آن مثل فلونیا اندک بشیر چکانیدن ست و همچنین قرص زعفران و قرص کوکب و یا افیون و جندبیدستر و زعفران بشیر زنان و واجب ست که تا قیم
در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضر ست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد
آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جندبیدستر می سازند که آن را باریک سائیده پس افیون سوده با وی آمیخته بشراب صرف قرص
بندند گیلانی می نویسد که معالجه وجع بارد کرده می شود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا
بادیان و مانند آن در روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که دران ثوم پخته باشند و اگر حاجت بقوی تر افتد روغن جندبیدستر و
روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنه صرف خورند و انکباب بر طبیخ پودینه و تنقیه نمایند و یا بگیرند جندبیدستر دو حبه و افیون یک حبه
و در روغن زنبق یا شراب حلو حل کرده نیم گرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر آتش بنهند و سائل شود نیم گرم بچکانند و غذا مزوره زیرباج یا نخوداب دهند و
هرگاه اصلاح یابد نقلیه و مطجن و گوشت مرغان غذا سازند و دائم تکمید بزیت یا بروغنی گرم نمایند و صوف بدان ترکرده بگوش نهند

علاج درد گوش بارد مادی

نضج ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج مذکور شده و دیگر بخورات و قطورات محلله بکرر استعمال کنند
وا دهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیم گرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت بروغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور آب
فسنتین با زهره بز و روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول حاموش یا بز کاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته اند
برای تحلیل ماده که از قطورات آرام نشود انکباب بگل خطمی گل بابونه اکلیل الملک بزرکتان تخم مرو تمام مرزنجوش پرسیاوشان هریک شش ماشه زوفای
خشک شش ماشه جوشانیده معمول ست و عنب الثعلب پوست خشخاش هریک چهار ماشه دارچینی زوفای خشک هریک سه ماشه تمام دو ماشه مرزنجوش تازه
پرسیاوشان هریک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن هم نافع و بدانند که درد دو سه بار از انکباب اگر ورم یا بثره باشد می شگافد و ریم بر می آید و اگرنه معلوم می شود

کرده سازند یا قیر و طلا نوازل ست و در صورت نزله اول بتنقیه دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مذکور شد بعده بخور بزر البنج گل بابونه بادیان اکلیل الملک
عنب الثعلب هر یک نه ماشه برگ فنجنکشت افتیمون اسطوخودوس سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف ابیض با میتا و شیاف ابیض مرابه در روغن بابونه و
زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علوی خان برای درد گوش نزلی از مجربات ست گوگرد آملسه توله مرزنگوش چوب چینی عشبه مغربی بیخ لاله صحرایی
بزر البنج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند **اقوال حکما** ابوسهل می نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث
شود اسهال خلط نمایند بعده تنقیه خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعضی یا رجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس
و ارجیجانس را استعمال نمایند بعده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از اخلاط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه بادویه قوی التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل یا انکی یا سرکه
آمیخته در گوش چکانند و یا زهره گاو و بعضی دهان سوخته مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و با آب برگ حنظل تازه یا روغن بادام تلخ یا
روغن ترب یا آب برگ شفتالو چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا وجع گوش را نافع ست علک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ نیم
اوقیه روغنها را بجوشانند و علک را در آن بگدازند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیم گرم در گوش چکانند و این دوا وجع
طنین را نافع میعه سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بانگشت بمالند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و بهر قدر که کهنه شود قوت او زیاده
گردد و این دوا وجع گوش صعب را مفید ست بگیرند زهره گاو و در آن روغن خیری بریزند و بآتش نرم بپزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت
حاجت نیم گرم استعمال نمایند شیخ می فرماید که سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب ست که تنقیه ناحیه سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاجج باشد بحبوب
شبیار و غرغره تنقیه نمایند پس اگر وجع ساکن در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات ملینه نیز استعمال نمایند بعده بتکرار قصد نقص خلط
بمستفرغات عطسه کنند **صاحب کامل** گوید که درد گوش اگر از سوء مزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر شود
مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره با ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد از آن بعض روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن قسط
و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آن اموافق و نافع ست و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب ست و یا بگیرند کندر و باریک سائیده در اندک
شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه در آن تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرکی در بول گاو حل کرده
نیم گرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب قدری آب مرزنجوش بر آن قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعده این روغن در گوش
چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع ست و یا بگیرند برگ غرب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده باندک آب پر نمایند و گل بالای آن مالیده
جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهره خرس یا زهره کلنگ بروغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده بچکانند
یا بگیرند فرفیون بلیله باریک سائیده بروغن گل حل کرده در گوش بچکانند **ابن هبة الله** گوید که علاج درد گوش بارد باستفراغ بدن از فضلات بارده بحب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند
و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیه سر کنند و تعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش بچکانند و کمندس
و غذا بمزوره زیره باج یا نخود آب سازند و بعد صلاح نقلا یا و معطنات و کباب تیهو **ابن الیاس** گوید که در سوء مزاج بلغمی هر صبح جلاب با دیان و بادرنجبویه هر واحد ده
درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود آب با شیره حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا سازند و غرغره با ایارج فیقرا
بماء العسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن زنبق وغیره چکانند و یا روغن بادام تلخ با آب ترب بچکانند و اگر با سوء مزاج بارد ماده سوداوی یا
رطوبت باشد اغذیه حاره رطبه نمایند و تنقیه دماغ بحب صبر و مطبوخ افتیمون حب افتیمون مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغنهای گرم تر مثل روغن کنجد یا بادام شیرین در گوش
چکانند **خجندی** گوید که در سوداوی نضج سودا بجلاب اصل السوس گاوزبان بادرنجبویه و گلقند کنند بعده تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند باقی علاج همانست که در
قول سابق گذشت **انطاکی** گوید که در باردین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و بطبیخ صعتر و بابونه و اکلیل الملک سداب نطول سازند و بشونیز
جاورس و سبوس مرکب و مفرد گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الغار در گوش چکانند و از مجربات ما برای تحلیل ایارج ماده تنقیح ساذج همین ست که بگیرند سیر یک دقیقه

قسط جند بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یک درم همه را در ده چندان بول بز گاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند
و از جید مجرب روغن بادام تلخ باز با دست این همه مع تقویت دماغ و حبس ابخره بشربت لیمون و اسطوخودوس مع کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من حبس بخارات سر و
تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس را صاف کند این شربت ست صنعت آن بهی عامرود هر واحد یک جزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک
هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده چندان آب بجوشانند تا چهارم حصه باقی ماند خوب صاف نموده همچندان شکر ربع آن آب لیمون
اضافه کرده بقوام آرند و نگاه دارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس ست و این بعینه علاج اورام سلیمه اعنی ظاهر گوش ست و اورام غائر
ما مطلع در علاجش نیست چنانچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد ایضاً در لذ بهر نوشته که تنقیه بلغم با یارجات و تنقیه سودا با فتیمون و مطبوخ آن کنند و
بهترین ضعیات قثاء الحمار غرغره و قطورات و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و تربت سداب بلادن قطورات و ند هیناد غرغره بهت کند اشونیز زیت روغن روباه
روباه و در غایی و دالکیان مجموع و مفرد و زباد با قند و مصطگی و نلادون با سرکه و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان گیلانی گوید که گاهی احتیاج می شود
باستعمال حدیه که نضج و تقطیع نماید مثل بورق بسرکه و عسل منبره یش بزیت و شراب یا با روغن بادام یا آب کندنا و آب پیاز نیم گرم بعسل و تقطیر شیر زن اگر درد شدید
باشد و اگر در بن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قوی تر ازین ادویه مثل عصاره دم الاخوین و عصاره لوف و عصاره کرنب هیناد و مانند آن استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد ورمی

منضج بلغم و هند و عنب الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیم گرم نموده گرد اگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده
بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بابونه یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن زند کنه با مسل اشق
و انزروت چکانیدن نیز نافع ست و بقول اطبای هند فوفل بسیار تخم کریله گیرو زیره سیاه کچله مساوی بآب سائیده نیم گرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل دگیرو
هر یک دو درم زنجبیل یک درم سائیده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیده نیم گرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم
تحلیل نشود تدبیر انفجار او بانکبابات و تقطیرات منضجه نمایند و بزر کتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل الملک گل خیری عنب الثعلب هر واحد یک توله برگ نیب پنج توله
جوش داده انکباب نمودن منضج شورد و مصفی جرک قرحه است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یک دو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود
برگ ... کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را پخته منفجر می گرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزر کتان آمیخته همین عمل دارد و آب کدوی
و شهد بدستور و یا پوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سنبهالو و سمر و هر یک
توله گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یک توله جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل و لعاب کتان و آب برگ سنبهالو و افیمون هندی هر یک سه ماشه
نیم گرم چکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیه ریم آب برگ نیب
پیاز و عسل مساوی در گوش نهانند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده می شود و لیس از پاک شدن ریم جهت اندمال صدف سوخته
بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بهبودی مندمل گردد خرمهره زرد سوخته چرم کفش کهنه سوخته
مرداسنگ کتهه سفید هر یک سه ماشه باریک سائیده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مدمله که در قرحه گوش میاید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد تنقیه
سودا بمطبوخ افتیمون علوی خان و حب افتیمون کنند بعده ادویه ملینه محلله ماده سودا چون حلبه و بابونه و اشق و موم و زیت ضماد کنند **اقوال اطبا**
مجوسی می نویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت بمطبوخ غاریقون مقوی با یارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب دهند
یارج فیقرا یک درم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ افتیمون یک دانگ همه را باریک سائیده بآب حب سازند و این یک شربت تام ست و بعد
تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب رطبه و بابونه و اکلیل الملک و اصل السوسن برگ غار و مرزنجوش تمام هر واحد
یک جزو قیصوم و حلبه و تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده بآب مرزنجوش یا روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل خاگینه پخته گرد گوش ضماد نمایند که

اورام بارد را تحلیل نیک دهد و اگر بابونه و اکلیل الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حندقوقی و صعتر و مرزنجوش در آب بخوبی بجوشانند و بر سر آن قمع به انبوبه نهاده از آن بخار بگوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند سپیده بیضه ماکیان گداخته اند که پشک بز سوده آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد باسهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی یا ایارج کنند و مریض را جلنجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمده محلله ضماد کنند و اگر امر بصلابت انجامد پیه بط به روغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمده محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه بحبوب و ایارجات و تلیین طبیعت پیش از مسهل هر چه در علاج وجع گوش بارد و مادی مسطور شد مع التقلیل للتسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارد برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس یا مغلی [illegible] شربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و دهنهای گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و ضمادات [illegible] نمایند و بحموم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل لیمون و زردی بیضه نیمبرشت کنند و بعضی نوشته اند که بعد تنقیه و دلک زبان و کام بسماق حتی که از دهن رطوبت بسیار سائل شود ورم و خون گوش را نافع بود و بعده از پیه بط و روغن سوسن و ساذج قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش نهند و ضماد نقط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جندبیدستر و افیون و فیقنیج هر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن با آتش پخته منضج و منفجر ورم گوش است و چکانیدن پیه روباه نیمگرم در گوش هم منضج ورم است و بعد انفجار ورم علاج قرحه گوش نمایند

علاج باقی اقسام درد گوش

آنچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سر و کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیمگرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد کنند و ایضاً تدهین گوش به روغن کنجد نموده بنکشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن بگوش رسانند و انیسون باریک سائیده به روغن گل آمیخته و یا زهره و عسل و یا زردی و سفیدی بیضه باهم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول [illegible] تان بعسل سرشته فتیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز بشراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خون در گوش منجمد گردد ادویه مخرج آن در [illegible] مسطور گردد و هرگاه ورم پیدا شود از فصد و تلیین و غیره حسب مزاج مریض آنچه در اورام گوش مذکور شد بعمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم بشکل مده باشد که از خراجات عفنیه خارج میشود و در گوش با وجود وجع لسبب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع است بگیرند اسن صغیر بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم ورد کرده هر واحد دو ثلث افیون یک نیم دانگ همه را بسایند بعده بمزاج [illegible] نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا را بسرکه حل کرده در گوش چکانند والا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملایمت نهند و بدانکه درد گوش که بسبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد و بدان رجوع نمایند

وجع گوش اطفال

درد گوش که بصبیان عارض میشود اکثر از ریح و رطوبت پیدا باشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود [illegible] گوش برد و بپیچیدگی سر گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرکی و تخم [illegible] و ابهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندرانی خائیده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در روغن خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن استه شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهره گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائن و بادیان و هیل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیمگرم چکانند و آب برگ سندرس یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوزبوا خائیده و یا اندکی افیون

بشراب دو آتشہ حل کردہ قطور کردن مفید و بابونہ یا برگ عنب الثعلب و برگ نیب یا برگ بکائن در آب جوشانیدہ بخور دہند و قطور روغن بیہ الفیل کہ اہل فرنگ
ویل نامند در ہر قسم اوجاع گوش بتجربہ رسیدہ بلکہ قروح گوش را نیز نافع ست و اگر ورد با سرخی گوش خواہ تیرہ باشد رسوت را در آب عنب الثعلب سبز
سودہ یک دو قطرہ در گوش چکانند و یا شہد برگ نیب جوشانیدہ در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینہ نیم گرم چکانند یا انکباب از آب
گل بابونہ و برگ گیندہ بگوش نمایند و دو قطرہ از آن بچکانند و بادیان خائیدہ در پارچہ باریک بستہ بسوراخ گوش نہادن سود مند ست و اگر بسبب ورم گرم باشد
و آن با تپ بود زلو بہ بیخ گوش بچسپانند و تلیین طبیعت نمایند و ضماد زنان در گوش تقطیر سازند

طرش و وقر و صمم

یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی ست و یا عارضی ست و اصلی صمم ست یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش ست زیرا کہ صمم آنست کہ باطن
صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکہ آفت دران ہر دو بحدی نباشد کہ حس سامعہ بالکل باطل گردد و بعید نیست کہ وقر مانند بطلان عام مر صمم را باشد
و دران تجویف بود و لیکن عصبہ متصلہ بصماخ قوت حس بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان ست و گاہ اطلاق بالعکس می نمایند بالجملہ طرش نقصان
سمع ست و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بسبیل مجاز ہر یکی بمقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری و ثقل سامعہ نیز گویند و طرش اکثر
بعد ازتقی بہم میرسد و این سہل الزوال ست و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لاعلاج ست و انچہ عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضاً
قریب بیاس و عسر العلاج ست و اما طرش حادث قریب العہد قابل العلاج ست لیکن انچہ در سن پیری افتد و آنکہ بسبب شکستن عصب از ضربہ و سقطہ عارض شود
نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاہ از مشارکت عضو دیگر می باشد مانند مشارکت دماغ یا بعض اعضاے مجاور آن چنانچہ نزد اول روئیدن دندان و یا عند
اوجاع اسنان واقع می شود و گاہ بجہت آفتی مخصوص بسمع و آن یا بعصبہ و یا بثقبہ و یا بقوت سامعہ میباشد اما آفت عصب سمع عارض میگردد از جمیع
اسباب سوء مزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجملہ سوء مزاجات مفرد و مرکب کہ دران می افتد بیشتر بارد میباشد و گاہ سوء مزاج ساذج بی مادہ و گاہ
با مادہ سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی میباشد و مادہ یا از دماغ فرود آید یا از معدہ یا ہمہ بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بساست
کہ چون اسہال مراری محتبس میگردد عقب آن صمم بہم میرسد و ہمچنین بعقب اسہالات دیگر کہ بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بحبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند
سدہ است کہ از اخلاط یا مدہ یا ورم دبیلہ یا ورم حار یا صلب یا غشاوہ از چرک یا ثولول یا لحمہ دران بہم رسد و تفرق اتصال دران گاہ از ضربہ و صدمہ خارج و گاہ از
قرحہ و تاکل داخلی بہم میرسد و طرش حادث بسبب ثقبہ بیشتر از سدہ میباشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحہ یا کرم یا کثرت وسخ یا خلط غلیظ
چسپیدہ بصماخ یا جمود مدہ از دمیلہ انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا گل یا سنگریزہ یا تخمی یا حیوانی کہ داخل گوش گردد یا انجماد خونی کہ خارج رفتہ باشد و از گوش قدرے
برآید و قدری بماند و طرش حادث از جہت قوت سامعہ از ضعف آن بود چنانچہ در مشائخ یا طول مرض بضعف قوت و این مرض گاہ دفعۃً و گاہ بتدریج اندک اندک واقع
و گاہ بسبیل بحران او یا بسبیل انتقال مادہ در آخر امراض حادہ از عضو مجاور بسوی آن و نزد باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاہ بسبیل عرض زوال پذیر چنانکہ
عند حرکات بحران بہم میرسد یا بسبیل عرض ثابت چنانچہ دفع بحران طبیعت نزد بحران مادہ را بناحیہ گوش دفع نماید پس مادہ در گوش قرار گیرد و نہ بحران بسبیل مجاورت و اکثر قی در مناسند یا این
عرضی بود و بیشتر بسبب اسہالات بسیار باطل میگردد و قوت سامعہ طریق تشخیص اسباب مذکورہ باید کہ اول از مریض سوال نمایند کہ پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شدہ بود
یا نہ اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال مادہ آن مرض یا بمشارکت اسنان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوء مزاج
و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید کہ پیش ازین مدہ یا خون از گوش برآمدہ بود
یا ضربہ یا سقطہ برسر رسیدہ بود پس از قرحہ یا انجماد خون یا ہتک عصبہ باشد و الا در ثقبہ گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اندمال قرحہ یا چرک بسیار باریک
یا سنگریزہ یا دانہ یا چیزی دیگر یافتہ شود حسب آن باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبہ گوش ہر دو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع ضربان و تمدد و طنین و دوی و غدد غم
گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کنند و با آن تپ و لرزہ و قشعریرہ و ہذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیلہ باشد و اگر تپ و لرزہ نباشد بلکہ ثقل و وجع

ضربان و تمدد بود از ورم ثقبه خارج عصب باشد و با ثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبهٔ صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش مادهٔ صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت عکس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات خالی بودن آن از طنین عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی بمادهٔ صفراوی دلالت کند و گرانی خصوصاً وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس تقدم تدابیر مبرده و تخمه و امتلا دلیل مادهٔ بلغمی ست و اگر با ثقل صرف باشد و با آن آثار سوء مزاج غالب یافته نشود و از سدهٔ غلطی باشد بعده وقت خفت مرض و موضع ثقل پرسند اگر خفت ایام خلا یا امتلای معده و ثقل در اسفل گوش بیشتر گوید بر مادهٔ متصاعده از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در جوهر معلوم شود بر مادهٔ نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادهٔ متولده در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوء مزاج ساذج باشد پس حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی پرسند اگر باشیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و باشیای گرم انتفاع یابد از سوء مزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوء مزاج حار باشد و اگر بدون ثقل و دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد و اگر دوی و طنین هم بود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب دیگر اسباب محققه پرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و غور چشم نیز بود و چیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست باشد و اگر دوام دغدغه در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش برآید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد پس تابع افتد از ضعف قوت سامعه باشد

علاج طرش حار ساذج ومادی

در حار ساذج باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات مثل ماء القرع و ماء الخیار و آب تربوز یا شیرهٔ تخم کدو یا شیرهٔ بزور انیبا باشربت نیلوفر یا شربت بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغنهای مبرد در گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب برگ عنب الثعلب چکانند یا در دوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش فرود آورده اندکی کنند تا که حرارت او معتدل ماند بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرند و هرچند که باشد ماده را با سفل فرو کشند و بعد تنقیه دوا ر الزمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهتر تبرید و تقویت عضو در گوش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیم گرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود و افسنتین هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند یک دو قطره مدام در گوش اندازند و اگر به مزاج گرمی معلوم شود دوای بارده بنوشند و شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیهٔ گرم مولد صفرا کنند و گویند که اگر آب پیاز و زهرهٔ گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بخاصیت فائده دهد و بزعم قوی کافور شدید النفع ست در طرش و شیخ می نویسد شاید که بهار طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بهمه تدابیر مقدم دارند **اقوال حذاق** ابوسهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا علاجی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی ببوی راس بود علاجش تنقیهٔ صفراست از سر بحب ایارج و حب قوقایا و تدبیر مرطب و استحمام بآب شیرین و از مولدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند اولاً تکمید بخار افسنتین مطبوخ در آفتابه متوسطه انبیق نمایند و همین آب مع سکنجبین بدفعات غرغره کنند بعد از آن بگیرند انار ترش و دانه و شحم او برآورده همه را افشرده آب و بهمان پوست او بدارند و کنند سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند **شیخ** میفرماید اولاً کرم و احب ست که همه آنچه در گوش چکانند نیم گرم نه بغیر بارد و نه بغیر حار باشد و این قول کلی ست بعده تفصیل امور آن میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا بمسهل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند

وصمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش از قبیل صفرای متراقی بسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاده وحمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال بادویه مخرج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی با ایارج وسقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتدل نمایند و استحمام بآب شیرین کنند واز تدبیر مولد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه با ترنجبین و یا خمیره بنفشه با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیرخشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر اگر با تپ باشد و الا مزوره بنوماش بمغز بادام و اسهال طبیعت بما الفواکه و مطبوخ آن یا مطبوخ هلیله که دران سه درم و از سقمونیا مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب العهد حادث از مره مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل ست زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری بمطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند وامر باستحمام و تخولیف از اغذیه حاره مولد مره صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن گل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی می نویسد که اگر سوء مزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط ست پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد بحب ذهب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیله زرد یک مثقال و ایارج فیقرا همچندان حب بسته دهند نیز ماده صفرا را از سر فرود آرد و این اطریفل کشنیزی منع بخار سازد و دماغ کند صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا جدا کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموع ادویه ست محمد بن گوید که اگر بسبب غلبه صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیره بنفشه و شربت عناب یا شربت تمر هندی و آلو دهند و تلیین بحقنه لینه یا با آب انارین مع شیرخشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل باندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا یا خون باشد وریدی موی فصد کنند و استفراغ صفرا البطیخ فواکه نمایند و شربت آلو و نیلوفر و بنفشه بنوشانند و ترک لحوم کنند و بر مثل سفاناخ و خرفه و ملوخیه خیاری و کدوی مطبخن بروغن بادام شیرین و حمص بقری مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو بچکانند یا روغن گل باندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی ماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی با آب کاهو یا شیاف ماميثا بروغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیم گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولا فصد قیفال مخالف بکشایند و بعد سه روز محاذی بعده تبرید بماء الشعیر و تمر هندی و دو صفراوی بخیار و شیر نمایند یا طبیخ هلیله زرد و شربت فواکه دهند بعد ازان اگر درد نیاید و باشد افیون در بول نرگاو و یا زهره بز یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازاله طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیره بنفشه بماء الشعیر و شربت خشخاش و شرب حک پایها و مالش آن بروغن گل ست و در نیز همه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ ست و این گاهی خود بخود زائل شود و اگر بخار رقیق باشد و الا از مجربات من دمان معجون بنفشه و تریاق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش ست هر کدام ازینها که بهم رسد

علاج طرش بارد ساده و مادی

در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد و سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند و روغن یاسمین و روغن سوسن و قسط و شبت با اندکی جندبیدستر یا مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر شحم حنظل یا بیخ او بروغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقحوان اکلیل الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک تمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش حادث از برودت ساذج و ماده غلیظ نیز نافع ست و بقول رازی قاقله کبار شونیز با و قطور اسود مفید بود و اگر از برودت مادی باشد بعد از تنقیه بمسهل گرم و حب ایارج و حب الکحاب و قطور روغن جوز بوا و انگم که در قرابادین مسطور ست در ازاله طرش مجرب ست و هر چه در علاج درد گوش بارد مادی

مذکور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس بخورند یا اسطوخودوس جوشانیده با اطریفل صغیر سرشته بخورند و بالایش عرق گاوزبان هشت تولہ و عرق عنب الثعلب پنج تولہ بنوشند و شربت
اسطوخودوس نسخه بقائی نیز مفید ست و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطگی هلیله کابلی کندر هر یک جزو باریک سائیده بخته بعسل
سرشته وقت خواب بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم سعوط کنند و گویند که هر دو طریق مجرب ست و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند
و از اغذیه مولد بلغم پرهیز نمایند و آب بلغم حبیب مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب شرب پخته در گوش اندازند و روغن خسته زرد آلوی تلخ مجرب ست و کذا
روغن خسته شفتالو و بقول فیلغرس از روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر نیمگرم چکانند و ایضاً جندبیدستر و بورق هر یک ماشه در طبیخ
خربق و یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر از انجیر سفید تخم و عسل لتا بسازند و بوره و خردل و قرنفل کوفته بدان لته بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب
شحم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهره گاو شیاف ساخته وقت حاجت بروغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن همیشه معمول ست و کذا قطور مومیائی با روغن گل مجرب و قطور
آب مطبوخ افسنتین با روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب مرزنجوش مفید و قطور آب سیر و زهره گوسفند در قدری روغن جوشانیده
نیمگرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده با پنبه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام و مغز تخم کدوی تلخ هر یک یکدام هیچ نیم پاؤ ادرک پاؤ سیر نیم کوفته در آب بجوشانند و صاف نموده
روغن کنجد نیم سیر داخل کرده باز بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول ست و یا زهره گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره
بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن بابونه و روغن حب البان نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم ست در قرابادین مسطور شد در این باب اکسیر الاثر ست و اگر خربق سفید یکدرم جندبیدستر
نیم درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکه کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع ست و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش زوفای خشک [illegible] ست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند
و بظرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چاه بر سر گرفته سر گوش بخار آن دارند و در مرضی که از اخلاط غلیظه بود یا سوداویت داشته باشد چوب چینی دو چند یکم و داخل کنند
برای طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان ست یا طبیخ حندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام هر یک … صعتر و بابونه برسیاوشان گرفته بن گوش نطول نمایند و سداب
صعتر و افسنتین با سرکه و زیت آب بپزند و با پنبه بخار آن گوش رسانند و مصطگی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مهره
سویدی می نویسد که قطور پیه شقشقین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان بشراب کهنه و یا روغن خیارالحمار و یا فرفیون یکدرم در زیت ده درم جوشانیده و یا زهره …
بزیت کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه دلفین و شحم حنظل جوشانیده و یا روغن گاوی و یا بیضه مورچه سوده بزیت کهنه یا روغن کتان جوشانیده و
یا آب فراسیون تازه و یا بسد در روغن بلسان بروغن کنجد در ظرف آهنی جوشانیده و یا خون گرگ بزیت آمیخته و یا خنفسا بزیت پخته و یا بول … جزو و یا
زهره گاو در پوست انار جوشانیده و یا زهره خلد بروغن گل و یا آب حماض … برگ زیتون سائیده بعسل جوشانیده و یا کمون سائیده بروغن بادام تلخ آمیخته
و کذا انجار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا ضماد کردن خردل سوده در عرق … آمیخته بر سر و کذا فتیله
تقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور دو سه بار کردن با حشیش آن و یا آب دریای شور جوشانیده
و کذا بخور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانروز در گوش داشتن و کذا بعمل آوردن هر واحد نافع ست و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت در هر دو
قول شیخ بباید نیز مفید ست ابوسهل گوید که هر گاه طرش از اخلاط غلیظ چسپنده باشد حمام با آب بورق استعمال کنند و در گوش جندبیدستر و روغن سداب و آب
سداب و روغن شبت با عسل و زهره گاو بدل او چکانند و هر گاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دوا بعمل آرند بورق سوده در ماء العسل و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند
بعده فتیله از خردل و انجیر کوفته ساخته در گوش نهند و ایضاً آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب … واقع شده بخارات ردیه … در آفتاب …
بر دهن آن نشاده گوش بر آن گذاشته انکباب نمایند بعد در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جندبیدستر زراوند مدحرج عصاره افسنتین
هر یک نیم درم فرفیون یکدانگ قسط ربع درم در زهره گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش بچکانند که این
وجع بلغمی ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از اخلاط غلیظه را بالغ النفع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سده عصبی بی وجع باشد اقراص … استعمال
نمایند نسخه آن خربق سفید دو مثقال نطرون شش دانگ ده مثقال زعفران شش مثقال سائیده بسرکه سرشته قرص سازند خشک کرده وقت حاجت

بسرکه یا زهرهٔ گاو و یا آب افسنتین حل کرده نیم گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس می فرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغنهای گرم که
در آن جند بیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهرهٔ گاو و یا پیه گاو و یا روغن کنجد که در آن
شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع ست و قطور بول گاو که در آن مر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاء الحمار نیز نافع و اگر مادهٔ بارد محتقن باشد
این همه بعد استفراغ ماده باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصاً آنچه در آن برگ درمست و تخم آن افتد بکار
برند و ریاضت درین شدید النفع ست و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جملهٔ ادویه نافعه آن عصارهٔ سداب با عسل ست
یا جند بیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که با ریاح غلیظ باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصاً با نمک و از ادویه مجربه درین آن ست که بگیرند جند بیدستر نیم درم خربق یکدرم
نطرون یک نیم درم و سائیده در آب سداب قرص سازند و از ادویه ادهان مناسبه حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخهٔ دیگر خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم ست
بدستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جند بیدستر مساوی از هر یک یکجزو و بورهٔ و خربق و زهرهٔ گاو هر یک چار جزو بشراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند صبر
جند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن مویزج شدید النفع و مجرب ست و عصارهٔ افسنتین و یا بیخ آن و یا عصارهٔ ترب
با نمک نافع ست خصوصاً و فتیله با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب ست و بسیاست که زیاده می نمایند درین نطرون و
چکانیدن آب سیب یا آب شونیز نیم گرم بسیار نافع ست و چکانیدن خربق اسود و مرارت همگی خصوصاً زهرهٔ بز با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون اهل را در روغن کنجد
در قاشقی آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع ست و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک به تنهائی و یا مجموع با جند بیدستر یا کف افسنتین
یا عصیر سداب مفید و چون طرش تمام بهم رسد نافع ست آنزا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط به زهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو به روغن گل
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع از اینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد
داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند فائده عجیب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آن است که بگیرند تربد سفید بست درم و شحم حنظل ده درم
و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیله کابلی ده درم و از آن حب شبیار سازند شربتی از آن بوزن یکدرم و گویم مثل عارضین بسوی راس کلام
که جمیع آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن بسبب ماده بارده و برودت باشد بس از ادویه مشترکه برای این همه بعد از تنقیه بدن
و راس این ست که در گوش بورهٔ ارمنی بسرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا با روغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز با عسل یا شیر زنان و چکانیدن
دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود با بعضی ادهان مناسبه خصوصاً با روغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی که در آن
پوست مار جوشانیده باشند یا حب الغار با فرفیون یا جند بیدستر به روغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه و روغن خیری
دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطرهٔ از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا آب برگ
حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و بهار جشان در نفع شدید و قوی ست و باقی ادویه مشترکه که در باب وجع گوش بارد مذکور شده و اگر این مرض صبیان را بهم رسد روغن داود
که در آن سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر بنمک ندرطی خائیده باشد انتفاع یابند و از تکمیدات نافعه آن ست که بابونه و شبت و برگ غار
و مرزنجوش و پودینه دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و سفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکوره امراض راس و در ظرف لوله دار ساخته
محاذی لوله او گوش را بدارند تا از آن بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش وقت آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد در هر بار یعنی
بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ ماند و نضج ماده وفا کند و از آن نضج کامل و تنقیه تام حاصل گردد و صاحب سدیدی نوشته که این همه قطورات
که ذکر کرده مجربست برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارضی زمواد غلیظ هرگاه بعد تنقیه تام دو قطره صبح و دو قطرهٔ آخر روز از هر چه از اینها میسر آید در گوش چکانند
صاحب کامل گوید که طرش هرگاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش باستعمال تدبیر
منقطع ملطف و شرب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدانچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیهٔ مولد بلغم باید کرد و صفت دوا برای طرش بگیرند

خردل باریک سائیده با انجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند دیگر جندبیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه طرش از ماده غلیظه باشد استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و مرکب شحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویه محلله چکانند و آنچه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین و زهره گاو نر و زهره ماهی شبوط و زهره سنگ پشت بر روغن بابونه و شبت و آب پیاز با عسل و روغن چکانند سدید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظه بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوار است و باید که استفراغ بدن بایارجات و بغرغره سکنجبین عسلی و سعوط بروغنهای گرم مثل روغن زنبق کنند و جندبیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و از بخور حمام نیز اجتناب کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه بادویه مقطعه ملطفه خلط خام و بغرغرات دائم بایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام به آب حمات نیکوست و جندبیدستر که مذکور شد و زهره بز و بیرزه در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن صوف باین بول ترکرده در گوش بدارند و یا زهره بز و بول او بچکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید متعاقب بدهند بعده در گوش با انبوبه بزور بدمند تا گوش بگشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم بسبب ماده بلغم منصب بعصبه مفروشه آله سمع باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و لحوم فاضله بعد حب قوقایا و فلفل و غیره دهند و هرگاه نضج تام در ماده ظاهر گردد و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب لوغاذیا و حب اسطوخودوس کنند و روغن خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا روغن شحم حنظل و یا آب مرزنجوش باندک زهره کلنگ بچکانند و یا فتیله خردل و انجیر در گوش بدارند خجندی و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد بروغنهای گرم خصوصا روغن ترب روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصیت نفع عظیم است و تقطیر آب برگ پیاز یا ماهی شور گرم کرده ازاله ثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم گرم در گوش چکانند لاسیما اگر بران مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربه شربت اسطوخودوس با آب گرم یا عسلی طلا دهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل الملک بابونه و خطمی و کذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قبض باشد حل کرده بنوشانند و هر شب گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند نطول اکلیل الملک بابونه سبوس گندم خطمی برگ غار و کذا لک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و با آب او نطول و ثقل و ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آن را نفع کند و استفراغ بلغم بحب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادویه و نطولات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه بایارج مکرر نمایند و در سوداوی بطبیخ افتیمون بدستور و جندبیدستر در زیت که اندران عرب و مصطکی و حب الغار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای گشادن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در آن زباد چندانکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کبش سه درم در سکرجه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بگشاید و اگر سل طلا در زباد گرد آمیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضا او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است که بر سنگ آسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل السوس و سداب و حب الغار پخته باشند و از مجربات این است که زباد و حلتیت را در روغن بید انجیر حل کرده نیم گرم چکانند و ایضا عنصل و شحم انار ترش و پوست او و حنظل ... صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که بیش از ان نبوده باشد استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر بسیار شربت در مدت بیست و یک روز کنند بعد از ان غرغره بعاقرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند بعده آنچه در گوش چکانند و بدان تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص ده درم در آفتابه لوله دار بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگذارند تا آنکه بخار او انکباب کمتر گردد پس سر انبوبه بگشایند و ثقبه گوش مقابل آن دارند و بدفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و آنچه در مثل این بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و از ادویه بالغ النفع درین باب این است که بگیرند سلیخه الحیه و باریک بکوبند بعد از آنکه با سرکه بدفعات شسته خشک و بعده کوفتن در زهره بز حل کنند و برآن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر ازین بگشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا ...

و زهرهٔ نرگاو یک جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو و پیه بط یک جزو و روغن نار دو جزو همه را بهم زنند تا یکذات گردد بعد از ان در گوش چکانند و یا فتیله بدین دوا آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین باب استعمال کنند و اگر این کفایت کند و سمع بخشاید فهو المراد و الا بگیرند انجیر سیاه و تخم او سوای تخم او بستانند یک حبه و بوره نیم جزو و هر دو را باریک سایند و بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش نهند و باید که در وقت استعمال این شیاف بر بخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند و بکمید گوش بدان نمایند و گاهی نزد اضطرار این دوا استعمال کرده میشود بگیرند بول نرگاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی سرکه خمر بچند همه و در دیگ سرسته بجوشانند بعده سر دیگ گشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این است که بگیرند خربق سیاه سوده بعسل حل کرده در گوش اندازند و این وزنکه شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو و بورق حسب لغار جند بیدستر هر واحد نیم جزو بعده بگیرند شراب کهنه بمقدار یکه دو الیه شود و بجوشانند تا منعقد شود پس از ان شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند

علاج طرش ریحی

هرچه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و باید اول یک هفته طبیخ منضج محلل داده جهت تنقیه دماغ شب ایارج جالینوس با روغن خورانند صبح در منضج برگ سنا یک تولہ بلیله سیاه دو تولہ مغز خیارشنبر شش تولہ ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار تولہ روغن بادام پنج ماشه افزوده بدهند وقت شام غذا شوربای مرغ و کبک بانان خشکار تنوری خورانند و روز دیگر مطبوخ منضج شربت بزوری سه تولہ و تودری یا حرف هفت ماشه افزوده دهند غذا دو پهر بدستور و همین نمط سه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه سوده در جوارش مصطگی علوی خان یک تولہ آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت تولہ دهند و این بخور نمایند قیصوم نمام مرزنجوش بادیان بابونه نکوه هر یک یک تولہ جوشانیده بکار برند و روغنهای محلل با جند بیدستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل و بیخ بابونه صعتر اکلیل سنبل الطیب دارشیشعان برگ دفلی هر یک نه ماشه نکوه یک نیم تولہ جوکوب نموده در یک نیم پاؤ آب شب خیسانیده صبح بپزند که نیم شود و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک ۲ تولہ داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بیخ الیبح قسط تلخ گل بابونه صعتر هر یک نه ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم الاثر است و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل الملک قیصوم هر یک ۵ درم پودینه نمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل مرغ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هرگاه سه آثار باند سر و گوش را بر بخار ان دارند و باب آن تطلیل حوالی گوش و سر نمایند و چکیدن آب در سوراخ گوش نیز و برای طرش ریحی بعد تنقیه و آنچه عقب سهل بسبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه بتقطیر محللات است مثل این که بگیرند بوره نان یک جزو و سرکه خمر نیم جزو و آب افسنتین دو جزو و روغن گل نیم جزو و گلاب سه جزو و در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد و در حمام تقطیر نمایند و اول طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از انزروت و مر و جند و عصارهٔ افسنتین هر یک نیم درم فربیون خمس هر یک ربع درم و زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نو و کهن را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا هر صبح نافع است

علاج طرش ورمی

اگر بسبب اورام حاره یا بسبب حرارت شود تدبیرش بنحوی باید که در وجع گوش حار و رمی و باد و رمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض بسبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال وحل طبیعت بماء الفواکه و طبیخ بلیله و مانند آن است و غذا ماء الشعیر سازند بعد از ان روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگیرند افیون یک طسوج و جند بیدستر یک طسوج و هر دو در سفیدهٔ بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا بحیلهٔ دیگر در گوش رسانند لیکن باهستگی بهترین ادویه که استعمال نمایند این قرص است بگیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو و برگ سعتر و برگ بارتنگ و عصی الراعی گرفته بصیر ببیند بپزند تا غلیظ گردد بعد از ان این حشائش بر آورده بکوبند و بفشارند و باین آب قرص هر دو ادویه مذکوره بسازند و خشک کرده بتقطیر آن حل کرده هر مصلی که بر آن صوف پیچیده باشند در آن فرو برده اندر گوش چکانند

وسوراخ گوش را بصوت بند سازند واگر زین بالکن فشو دمعلوم نمایند که ورم در طریق نضج وجمع مده است وچون ریم کنند معالجه باید که قرحه گوش نمایند و در علاج او سلوک نقیه گوش برفق مسلوک کنند زیراکه اجتماع چرک در گوش در مرض فواید واین دوا آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و آب قطره الکنند واندکی افیون وصمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و بهم او گوید که از صمم نوعی ست که حادث شود و بیش ازان نبود و آن عسر البر باشد و این چنان که درهم صلاح پیدا گشود حتی که ثقبه را بند کنند و بعد ازان صلب گردد باقی ماند و تحلیل نشود و یا دران ثؤلول یا لحم برویید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازند و بسبب خفای او از خش کند نگردد بسیار ولی آن است تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر بنزد اضطرار و ایضًا او گوید که آنچه عجیب النفع ست در ازاله صمم حادث وطرش خصوصًا آنچه بعد اورام و انفجار آن باقی ماند این ست که بگیرند سیر خشک وداند و بیاورده از پوست او خوب پاک کنند بعد ازان روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بران اندازند و بجوشانند تا آنکه دانه های وی سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب چند مرتبه در گوش چکانند که این دوا درین معنی بالغ النفع ست بارها آزموده ام و بسیار نافع یافته ام و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا ده هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره ازان بچکانند

علاج باقی اقسام طرش

آنچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تبدیل مزاج کنند با شربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب و یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد لهذا شیخ الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته اند و گویند که دران مثل مشک و جندبیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافع ست و در یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بخار آب شیرین و قطور شیر دختران در گوش و ریختن روغن گل و تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن مالیدن شیرها و روغنهای مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ و صداع یابس و تشنج یبسی مذکور شده مفید بود و بقول شیخ و نفیسی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب غذای رطب و شراب رطب خواب بکثرت روغن معتدل و آب نیم گرم بر سر و تدهین سر و قطور روغن بنفشه و نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از بحرانات انتقالی چون تبهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تنقیه صفرا و یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی رفع ضعف مرض دل بعده تقویت دماغ نموده روغنهای نافع در گوش چکانند و طرشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود علاجش همان است که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد و خصوصًا در قول نفیسی گوید که ضماد بابونه و اکلیل الملک آرد جو و روغن گل بنفشه چکاند و اگر در گوش نافع صمم حادث بعد مرض حاد ست و اگر شاخ شجرة البق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که ازان چکد در ظرفی گرفته اندر گوش چکانند همین عمل را دو سه بار اعاده کنند غالبًا بسبب بحران انتقالی باشد و آن با قلع تدبیر و استفراغ یا پاچه نیقرا کنند بعده روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن سداب و جندبیدستر و فرفیون چکانند و ایضًا اگر بعد تپ ثقل عارض شود حب قوقایا یا حب قوقایای خالی نافع باشد یا طریقی که مسطور شد و سر را بشیاف و نطولات بمطبوخ قصب الذریره و ابهل و اکلیل الملک و گل بنفشه هر یکی نافع باشد و هفت ماشه ناگوشفتا یکی نیم ... آب پا در نمود جوشانند که چهارم حصه باند و صاف نموده روغن گل و روغن بابونه بران داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس ازان جندبیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بعد ازان در گوش بچکانند و گویند که طرش حادث عقب حمیات مستدیم نکس ست زیراکه دلالت می نماید برآنکه هنوز ماده باقی ست و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل یا جندبیدستر بسبب القاء روغن گل نافع ست و حادث بعد از سرسام را واجب ست که دران ابتدا باستفراغ از ایارج فیقرا نمایند پس جندبیدستر یا روغن گل یا روغن قسط تنها یا روغن بادام شیرین و با آب ترب و غیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش بچکانند و الخنصور گوید که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همان است که بهر یبوست ساده گفته شد و آنچه بسبب با قربه یا لزوم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک علیحده مسطور خواهد شد بدان رجوع نمایند و طرش که بعد ارتقی بسبب ابلاط بسوی دماغ اند علاجش تسکین اخلاط است و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زائل می گردد

دوی وطنین وصفیر

آواز یست که آنرا انسان در گوش خود می شنود بدون سببی از خارج و صدائی که می بزرگ تر دم دوی و طنین تیز تر و باریکتر می باشد و صفیر آواز حادث از نفوذ و باد یخ مثل...

مستطیل ست و چون سبب آواز حرکت و تموج ست که عارض هوا گردد و بجانب سمع برسد پس واجب ست که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا
از خارج نیست بلکه از داخل ست و هوای داخل بخارات مصبوبه در تجاویف دماغ و هوای راکد اندران ست پس این تموج ابخره اگر خفیف باشد حرکت دوی پدید آید و اگر بصماخ می خورد
طنین باشد و اگر اندکی از آنها میل بخروج نماید و بآن حرارت لطیفه بود مانند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرون اذن در اوقات خالی نیست یکی آنکه خفیف
و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب اذان مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا بسبب ذکاء حس باشد و یا بسبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفعل
پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود بسبب این حرکت آهسته که در هوای اندرون اذن افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنود و همچنین صاحبان ضعف قوت از
حرکت آهسته که مذکور شد منفعل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم نیز افتد و این هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد
و سبب آن وجود محرکی ست که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس متحرک است آن است که منحل می گردد از فضول موجوده در سر
و یا آواز صدمه که اکثر در گوش متولد می شود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری اذن و یا اضطراب جوش تمامی اخلاط بدن بسبب سوء مزاج گرم
چنانچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام پدید آید
و یا اضطراب خاص دماغ چنانچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم می شود و یا ماده غلیظ لزجه منصب بسوی گوش که اندک اندک
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات مبثوثه بدن و ساکن دران و توجه طبیعت
تحلیل و تحریک آن بسبب نیافتن غذا و یا تناول دوایه محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای منجر محرک هوای گوش و بخارات
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویه جالب اخلاط و ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ
و گوش می باشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن **طریق تشخیص** اسباب مذکوره باید که اول از مریض سوال کنند که این حالت
لازم و دائمی ست یا نه اگر اقرار آن کنند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن بسکون و تنفس اسرح گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن می شود و گاه هیجان می کند
بسبب امتلا و خلای معده بوقت حرکت و عند اشتداد گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن دیگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا طحال
یا روده یا رحم یا معده باشد بعده ببیند که تب نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تب و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تب بود
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تب و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و نقیه هست یا نه اگر نقاهت و کدورت حواس و ضعف افعال انسانی یافته شود و پیش ازین امراض
عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج بود در حار و قوع این و وجع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حار و سهر
شدید بران دلالت کند و اگر بارد بود بخلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود غدد در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد
در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن ادویه
حاره و اغذیه مبخره یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اقرار بهر کدام ازینها که نماید سببش همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم
می شود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصباب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد و بیان کند و طنین
نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور می کند یا از جانبی بجانب دیگر منتقل می شود سببش ریاح و ابخره منحل از
فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و تقدم
ناشتا و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذکی باشد
و از تناول غلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی هیجان پدید سببش ذکاء حس سمع باشد **علاج** و چون مبدا انواع این مرض اکثر گرمی آفتاب و آتش و حمام بسیار گرم
و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و تند اخلی
و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن در آب گرم و منع ابخره مثل کشنیز خشک و خشخاس و مهر چه بر سد و دوام

گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیه نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصاره نسرین و قطران ست و در امتلائی اول تنقیه بدن یا سر بعده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع ست و در مشارکت قصد تنقیه عضو فاعل مرض خصوصاً معده اگر تصاعد بخارات باشد بحسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب ست و اطریفل صغیر خورانند و خصوص معده ایارج فیقرا نیز آمیزند و تقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش بمثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول و سن مرعی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم فرمایند

علاج طنین بلغمی و ریحی

اول برای انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند بعده غرغره منقی دماغ بعمل آرند و یا گل خطمی تخم مرو عنب الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک بابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیکوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون بیلادر و دبخورانند و یا جندبیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل یا کوکیتوله آمیخته دهند و اگر جندبیدستر نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زنجبیل قاقله کبار هر یک یکتوله مصطکی دو توله نبات سفید برابر همه شربتی دو مثقال با گلاب قرنفلی نوشیدن فائده عظیم دارد و با جوارش مصطکی مرکب علیخان هم و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن مورد بادام تلخ تا رک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه بحبوب مسهله بکرات و مرات و بعد از آن استعمال مصطکی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید می شود و گرفتن بخار مرزنجوش چادر سر مطبوخ در آب نیز مفید و اگر مثانه باین مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر حاشا جعده خشک ابهل فطراسالیون تخم حنظل جوز السرو کمافیطوس فاشرستیثعان شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ بجندبیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جندبیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب ست و اگر یکی را از روغنهای گرم با آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب با روغن گل ازین قبیل ست و قطور زهره گاو با آب گندنا و روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جندبیدستر خربق مرمکی هر یک سه جزو نطرون بوره ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمند ست و قطور عصاره برگ پان یا برگ گیاه ادراک یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاویده در آن بعضی روغنهای گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص وی را نافع ست مغز بادام در بول گوساله سائیده نیم گرم چکانیدن ست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذلک صبر در آب سائیده نافع ست و یا افسنتین با بونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و بعده آب زهره گاو یکتوله روغن گل روغن بغرخته شفتالو هر یک دو توله با آتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون غالباً در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درین جا نافع ست **اقوال حذاق**

سویدی گوید که از آنچه چند دل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن و در ازاله دوی طنین مجرب ست و مرزنجوش قنبریا بخورا و قطور آن نافع و کذا نیخ گوش بسرکه یا زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب الغار در عسل بخته و یا روغن غار بروغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز بروغن گل و یا عسل بنمک اندرانی سوده آمیخته و یا روغن نسرین یا صبر و روغن گل و یا روغن پسته یا تخم مرغابی و یا مورچه بزیت و سداب جوشانیده و یا بورق بشراب کهنه و یا زهره و جاوشیر یا روغن نارجیل و یا بحرز و اکسیر با ابهل بیان آمیخته و یا روغن نارون و تخم بط و یا روغن قنب بعسل و عصاره سداب آمیخته و یا روغن سوسن شش درم روغن سداب نیم درم سرکه سه درم آمیخته و یا روغن سوسن و سرکه و یا زهره بز با آب گندنا و یا کندر سوده در پیه ماکیان آمیخته هر واحد مفید ست و بقول جالینوس بخته ابو بودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض ست **مسیحی** گوید که اگر با گرانی سر

ضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که در ان جندبیدستر پخته باشند در گوش چکانند و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکباب نمایند و اسهال بحب
قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر ایارج نافع باشد اندکی فرفیون بروغن حنا سوده نیمگرم در گوش چکانند و یا جندبیدستر بروغن سداب بسایند و در گوش
چکانند و اگر از خلط غلیظ ثابت بعضو باشد باید که بورهٔ ارمنی را بسرکه و عسل سائیده بچکانند و یا خربق سفید و جندبیدستر و زعفران مساوی سوده بسرکه و روغن حنا
بار دیگر سائیده در گوش چکانند پس اگر باد در باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند بعده بر طبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکباب کنند و جندبیدستر و فرفیون بروغن زنبق
سائیده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جندبیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه بسرشته نیمگرم استعمال
نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جندبیدستر هر واحد یک مثقال بورهٔ ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند
و این دوا طنین را نافع ست بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ هر دو با آب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظه بهترست
مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جندبیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع ست و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که انچه از
خلط لزج بارد باشد مخصوص ست بای و این قرص مجرب ست بگیرند خربق سفید سه جزو زعفران پنج جزو نطرون ده جزو از ان اقراص ساخته استعمال نمایند و از ادویه مشترکه
جامع مجرب برای انکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این ست که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ با آب مرزنجوش سداب یا بشراب بچکانند و
همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام و شراب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صفیر
و دوار الفوتنج و صوت برای حفظ نیست که آن انفع چیزی ست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع می کند آنرا قطور دهن [illegible] غار و برگ صنوبر و حب الغار و انچه در باب
طرش و وقر گوش از معالجات مشترکه و خصوصا بارد را گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هرگاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا
روغن ناردین یا روغن قسط با اندک آب برگ غرب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جندبیدستر مساوی و زعفران برابر هر دو بسرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند جوفا
وغیره که در قول شیخ گذشت و با آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب با آب سداب بهم زنند و در گوش چکانند آنرا نفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند
کندش یکدرم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک سائیده بشراب بسرشته قرص سازند و بوقت حاجت در سرکه خمر حل کرده در گوش چکانند
دیگر میعه سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه بردارند و در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکنند باید دانست که طنین از قبیل خیالات لاحقه به
تحقق در اغشیه دماغ ست پس می باید که مریض را چیزی دهند که تنقیه دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر مانند آن و ایضا این حب بهتر ست صفت آن
تربد دو درم شحم حنظل یکدرم هلیله کابلی نیم درم انزروت ربع درم کثیرا دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی یکدرم و چون بدن پاک شود سعوط سعتر
ملطف مثل سعوط مرکب از جندبیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن نیز در باب ثقل مذکور شد استعمال نمایند و ایضا تحلیل کننده مثل ایارج کنند که انتفاع ازان بیقین [illegible]
ابن هبة الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب طبیخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش ست و روغن گل نیمگرم
با اندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که در ان جندبیدستر یا زعفران یا نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل غذا
و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب او ریاح غلیظ متحلل از فضول غلیظه در سر باشد سعوط حب البان و افسنتین بادیان هر واحد سه درم
اصل السوس مقشر کوفته چهار درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود با [illegible] دارچینی و اندکی زعفران دهند بعده تنقیه دماغ بحب ایارج و حب
اسطیخقون کنند و غرغره بماء العسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب با اندک جندبیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب بر ادویه
حاره و حشائش مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و سعتر و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعه سائله یک درم و روغن خیری یا سوسن یا قسط
هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را در ان حل کرده بچکانند و مداومت حمام آن را نافع ست صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یکدرم بورهٔ
نان نیم درم جندبیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته با آب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند
وهنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج سبب مذکور غذا حمصیه بلحوم فاضله دهند

بعد ازان تنقیه بحب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند بعده غرغره بآب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط بجند بیدستر در گوش چکانند بعد ازان انکباب بر بخار آبهای ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم واکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دوا الفوتنج انفع الاشیاست نسخهٔ آن پودینه نهری و کوهی سیسالیوس فراسیون هریک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هریک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل جیل و چار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یک درم بآب گرم **انطاکی** گوید که بعد تنقیه هرچه در علاج درد گوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم بعمل آرند و آب شبرم و قطران را قطور او سعوط ساختن بار باربدر نیجا خاصیتی ست **گیلانی** می نویسد اطبا گفته اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیهٔ دماغ بحبوب ایارجات و عطوسات و بخورشیدن مارالاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبیکه دران ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه وغیره جوشانیده باشند و تقطیر روغنهای گرم محلول جند بیدستر یا فرفیون وغیره و اسهال بحب قوقایا و ایارجات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان بحمام و تلیین طبیعت دائم ست و در طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طالق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از صب ریاح و قرب آب اغذیه مبخره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضاً از علاجات عامهٔ طنین این ست که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل بر طوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطگی و هلیله سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر بغرغره بچیزیکه رطوبت را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب النفع ست در ازاله دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال و بحسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد بسرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و هر مزاج مائل ببرودی تعطیس بسیار موافق ست و از علاجات خاص این ست که بگیرند جند بیدستر و نطرون و خربق سیاه و سائیده بسرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرکی سائیده بعسل حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد

علاج طنین ضعفی

که از ضعف قوت سامعه باشد چنانچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفلات و خمیرجات باطباشیر وغیره و طیوب موافقه و ادهان مقویه و مثل آن که در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت سیب شربت ترنج هرکدام که باشد ده درم بیاشامند و مشمومات عطر دهند و تیز بو یا شند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و ماءاللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته بگوش چکانند و یا اول گوش را بآب افسنتین شسته پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل شیرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع ست و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش بمثل روغن مورد و روغن بید و تکمید بآب مطبوخ افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع **صفت** ماءاللحم که درینجا بکار آید گوشت بزکاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک نر خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک سازج هندی آمله پودینه پیاز هریک سه توله و سیر و نمک اندرانی بقدر حاجت بروغن گاو بریان کنند بعده دارچینی قرنفل لاچی کلان هریک دو نیم توله در آخر انداخته که خوب پخته گردد سرد ساخته از دهن صاف نموده بعد بچهار چهار گوشت بپارچه بافته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس شش توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بست و پنج توله زرنباد شش سعد سنبل الطیب گاؤزبان بهمنین هریک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک عنبر هریک شش ماشه زعفران نه ماشه ورق نقره شش شیشه بکشند شربت از پنج توله تا ده توله

علاج طنین حسی

که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربه مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و اقیون یک حبه در روغن بادام و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و اگر مزاج بارد باشد حب الصنوبر و جند بیدستر اندکی بیامیزند و چکانیدن روغن بیخ نیز سود مند ست و پاشوکران سوده و جند بیدستر بروغن و سرکه پکانند و چکانیدن خاکستر افیون در روغن بزرالبنج هریک سه ماشه و روغن گل و روغن رهت آمیخته و یا روغن جوز مائل تنها نیز مفید و یا روغن بزرالبنج یا دو حصه روغن مورد یا بادام کوهی چکانند و حافظ الصحة و برشعثای انطاکی خورانند و غذا کله پاچه و هریسه فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هرچه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مذکور شد بکار برند.

علاج طنین عصبی

کہ از کثرت جماع و خلا باشد اشربہ و اغذیہ مرطب و سریع الکیموس غیر لذیذ مثل اسفاناخیہ و قرعیہ و زیرباج و فالودجات بروغن بادام دہند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و آرام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغنهای بارد رطب شیر زنان و یا روغن گل با سرکہ و یا روغن بنفشہ و کدو در گوش بچکانند و گاہ گاہی بنابر تحذیر روغن بیخ نیز دیکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و ہر چہ در علاج امراض دماغی عصبی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طنین

آنچہ در تب افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ بسبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچہ از تناول اشیای حار یا بخار انگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادہان بارده بر سر مثل روغن بنفشہ و بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکہ برہم زدہ و شیر زنان و ماء القرع و خیار و آب سرد تنہا ست و آنچہ بسبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحہ گوش و کرم گوش بدستوریکہ در مقام ہر یک مسطور ست باید کرد و آنچہ عقب سکر و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی بسختی و از وقوع ضربہ و سقطہ بسر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف ہضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچہ از انقطاع اسہال قبل از وقت او باشد اعادہ اسہال بمسہل خفیف نمایند و شیخ می نویسد کہ اگر سبب این مرض مادہ مندرجہ در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکورہ در باب طرش بکار برند و ادویہ مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصہ تقطیر عصارہ افسنتین و روغن گل یا سرکہ و روغن سوسن و تدبیر ناقہین ہیچ دارند

قرحہ و آکلہ و ناصور گوش

سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثرہ گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب آکلہ مادہ ردی حریف اکال لحم ست و ہر گاہ قرحہ کہنہ شود ناصور گردد علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی کہ از ان خلط محمود پیدا گردد از لقوح لحوم و امالہ تدبیر حسب اقتضای کیفیت معتدل کنند و از آنچہ کیفیت نیز و اقعہ باشد و از ان غذای غیر حاصل شود پرہیزند و اگر مزاج مقتضی باشد ماء الشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالہ مادہ اولی بسوی بینی بعطوسات و بسوی دہان بغرغرہ و مضوغات و اسہال قوی سازند یا مجملا اولا برای تنقیہ ریم فتیلہ پنبہ کہنہ بعسل آغشتہ در دہن گرم کردہ یا بشیر و شہد آلودہ در گوش نہند و یا آب کہ نیب یا روغن تخم آن بشہد آمیختہ در گوش اندازند و فتیلہ بدان آلودہ در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش ست و قطور زہرہ گاو از روت شہد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان نیکوفتہ یک ماشہ عسل دو سہ ماشہ در قدری آب جوش دادہ در گوش اندازند کہ برای تنقیہ ہر یک قرحہ معمول ست بعد از ان فتیلہ بشہد آلودہ انزروت سودہ بر آن پاشیدہ در گوش گذارند کہ برای اندمال آن مجرب ست و یا تخم کندش و انزروت مساوی کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ فتیلہ بدان تر کردہ در گوش نہند کہ جہت درد گوش کہ با ریم و قرحہ بود معمول ست و گاہی قدری نمک مرکی بعمل می آید و یا فتیلہ از کاغذ ساختہ بعسل آزردہ تخم مرغ آغشتہ انزروت دم الاخوین سفیدہ قلعی صبر سقوطری سودہ بر آن پاشیدہ شب وقت خواب در گوش گذارند و ہمان ست بخواہند اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوختہ با ادویہ مذکورہ آمیزند و اگر محتاج تسخین و تحلیل باشد زفت سوختہ شقاقلوی سوختہ و مرکی و بہروزہ اضافہ کردہ بعمل آرند کہ برای درد گوش قروح آن سیلان رطوبات ریم مجرب از لوتیجات ست و تقطیر مرہم اسفیداج روغن گل حل کردہ بعد پاک کردن قرحہ بماء العسل نیز نافع و یا مرہم سفیداب مرہم زنگار بعمل آرند اما لازم ست کہ اول گوش را پنبہ بر سر میل پیچیدہ باہستگی از ریم پاک کردہ باشند بعد از ان ہر دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففہ مثل انزروت کندر دم الاخوین عصارہ لحیۃ التیس بکار برند یا گلنار [illegible] ہر یک سودہ بگوش نہند و کذا نفوخ سم الافعی سوختہ و کاغذ سوختہ و شب یمانی سوختہ مفرد و مجموع نافع و ایضا برای خشک کردن ریم گوش مجرب ست بیضہ مرغ [illegible] ہر دو مساوی سوختہ سائیدہ قدری در گوش دمیدن مجرب ست و لودہ پٹھانی و پھٹکری سوختہ باریک سائیدہ در گوش انداختن قریب بمانع اوست و اگر کہرباء با آب سائیدہ نیمگرم در گوش چکانند یا فتیلہ بعسل آغشتہ تلقطار سودہ بر آن پاشیدہ بگوش نہند و یا کف دریا برشتہ در آب برگ نیب شہد حل کردہ در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیدہ چکانند ریم را

خشک کند وبرای تسکین درد شدید خاکستر افیون قدری چند بیدستر سائیده در روغن گل حلکرده در گوش اندازند و روغن تخم نیب برای در دیکه بسبب بند شدن ریم
قرحه باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل می کند و حضض افیون در شیر زنان حلکرده چکانیدن برای درد شدید که از قرحه مولم باشد مفید ست وکذا قطور شیر زن وشهد
جوشانیده در گوش انداختن جای حرکت سکن وجع وکرب وبیقراری ست بعده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیمگرم اندازند و اگر درد بسیار با
وریم اندک آید از برگ فنجنکشت و نیب وشبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دو مشت نانخواه بزرالبنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب یک
دو ماشه عسل و روغن گل هر یک ماشه نیمگرم چکانند تا خوب پاک شود بعده بهر اندمال مرهم باسلیقون یا مرهم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد
و قرحه قریب العهد بود دران شیاف مامیثا کفایت می کند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل فتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضا در قرحه کهنه و ریمناک مرهم مصری
و مرهم باسلیقون کبیر بعمل آرند و این مرهم بوجوه در روغن تخم نیب حلکرده نیمگرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول ست انزروت شرخ سفیداب
از هر یک یک درم بوجوه دو درم موم سفید شش درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مرکی آمیخته چکانند و اگر
بعد ازین درد موقوف شود و رطوبت بدبو بسیار بر آید قطران در روغن بادام انگریزی و بلوکگراد دبه حابسه مانند آب برگ نیب آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن
نقای تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم الاخوین و انزروت و مرداسنگ سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفید ست و ایضا
خاکستر بیضه سنگ پشت و خرمهره زرد و فوفل پهوج پتر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در مرهم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحه کهنه عجیب الاثر ست انزروت زنگار
دم الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل سفره هر واحد یکدرم توتیای سبز دو درم شب یمانی یکمثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله بدستور مرهم سازند **اقوال**
حکما سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مده جاری قطور زهره جاموش و یا آب حشیشة الزجاج و یا آب حب الآس سفید تازه و یا آب غرب یا آب پنج ضفنی یا روغن تخم ننب یا آب
برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب بروغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حلکرده و یا شب یمانی با عصی الراعی یا با زهره که بسیر شود بعسل آمیخته و یا انزروت در
شراب کهنه حلکرده و یا زهره بلح و یا آب بتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندرانی آمیخته و کذا النفوخ در گوش و کذا فتیله با فیلزهرج در صبر
و زاج در عسل سرشته آلوده نافع ست و ایضا برای قروح گوش فتیله از خرقه کتان ساخته و با زنجبیل سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده قطور آب لبلاب با روغن گل و
یا آب عصی الراعی یا زوفای رطب یا شحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب یا با سیخ لحیة التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه بشراب کهنه و یا مومیائی بقدر کرسنه در روغن گل و یا آب
صعتر و یا باآس و یا بورق بشراب کهنه و با مسکه و یا صبر با آب بارتنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره نرگاو در شیر دختر یا بشیر بز و یا خبث الکبریت و یا آب برگ جو تازه
و یا کندر سوده بشراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهره خرس یا زهره کخنم و یا آب قنطوریون دقیق بشراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل و یا
برادهٔ آهن در سرکه که بقدر چهار انگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند
و یا در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی دران حل کرده هر واحد مفید ست و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنه گوش نافع ست **جالینوس** گفته که شیر و عسل
از رقوباب یعنی شراب نیمگرم و آب پیاز سفید و بیضه تطوراً در اوجاع گوش و قروح آن شدید المنفعت ست تمهم او گوید که قطران شدید النفع ست در قروح کهنه زیرا که تنقیه
بقوت می کند و همچنین زیت که دران حنافس و نیج عنا کب و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته مرهم احمر که از زرد چوب یکجزو و مرداسنگ دو جزو در روغن زیت
یا روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحه گوش ست **مسیحی** گوید که چون ورم گوش ریم کند و از ان مده خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر زنان
جوشانیده یا مرهم سوده بروغن گل حلکرده نیمگرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته باندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر
خروج ریم طول کشد ماء العسل نیمگرم اندازند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد ازان این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم الاخوین و کندر
و خبث الحدید و زنگار و در سرکه حلکرده فتیله بعسل آلوده دران گردانیده در گوش نهند و باید که بماء العسل معالجه نمایند تا آنکه بهتر شود و گاهی تمر و انزروت و کندر و دم الاخوین
سوده بفتیله ملوث بعسل آلوده استعمال کرده می شود و اگر از گوش ریم بدبوی زرداب آید بگیرند اندکی خبث الحدید باریک سائیده بار دیگر بسرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام
عسل گردد آنرا در گوش چکانند و هرگاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یکجزو و عسل یکجزو و زنگار نیم جزو همه را بپزند تا بقوام عسل آید و نیمگرم در گوش چکانند **صاحب کامل** گوید

که هرگاه درم حار و بثره گوش بشگافد باید که روغن گل که اندران اندکی مر و افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم الاخوین کندر مرو شیاف ماميثا مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته فتیله خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد ازانکه گوش را از ریم با پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندکی
ازان در گوش چکانند و بدان فتیله آلوده در گوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف ماميثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده دو جزء بعسل سرشته
فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر بمدت خروج ریم طول کشد این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ۵ درم سرکه خمر هشت درم و بر آتش بجوشانند که نصف او در گردد زنگار دو درم
سوده مخلوط سازند و بفتیله در گوش نهند که این مجرب است و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول از
مرداسنگ و زرد چوبه نافع است شیخ الرئیس می فرماید که قروح گوش خالی ازان نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحه ظاهره را بسرکه
و آب یا سکنجبین و آب یا بعسل و آب یا بشراب یا بطبیخ عسل و گل سرخ و مورد اسفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد ازان انچه مجفف باشد
مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش نهند و گاهی زاج و آب ریم را روغن شهدانج نفع کند و اولی آن است که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجب است که آن را بشویند بچیزی که دران
قوت جلا و نیع باشد مثل مر و آب حل کرده بروغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی ازان قریب العهد و بعضی مزمن
می باشد و معالجه قریب العهد مثل قطور شیاف ماميثا بسرکه و یا شیاف گل سرخ و مر و صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع کند و همچنین
آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مر مکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب است و یا دم الاخوین کف دریا انزروت بوره ارمنی مرمکی کندر
شیاف ماميثا مساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را بعسل و سرکه بسرشند و گوش را بشراب کهنه شسته
صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب است و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید سوده با کتیرا نمایند و به مجففات ادویه مسکن وجع آمیزند
و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندر و زعفران است و گاهی بوقت شدت درد احتیاج آمیختن اندکی افیون گردد و گاهی قرص انزروت آنرا
نفع کند و همچنین عصاره هلیله و مازو و مرد و سوخته بروغن خیری و وردی روغن کتان آمیخته مفید است و قطور مرهم سفیداب و مراهم باسلیقون باهم مخلوط کرده نیز نافع و اما
قرحه عمیق مزمن بسیار روی است گاهی بر برهنه شدن استخوان مؤدی گردد و بران تسلیع مجری و کثرت زرد آب بود دلالت کند پس محتاج گردد بمثل قطران مخلوط العسل مثل زهره گاو
و یا سنگ پشت بشیر زنان و اگر عسل نیز آمیزند بهتر باشد و یا قردمانا و نطرون با بخیزج دو کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین سائر ادویه دارا دو یه
قویه درین باب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث الحدید یا خبث الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکه خمر تا مثل عسل گردد
در گوش چکانند و گاهی حاجت بمراهم زنگار افتد و این هنگام ازمان کثرت چرک باشد و آنچه درین باب متوسط است شب یمانی سوخته بمثل او عسل است و گاهی هم ان مر
زیاده کرده می شود و قوی تر ازین ترکیب مرهم زنگار است زنگار و توبال مس هر واحد چهار درم آب کنند تا یک دقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هر گاه ریم بسیار کثرت نماید لابد است
از استعمال فتیله و در زهره گاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی ازان خبث الحدید مغسول مکرر تا به بریان کرده در سرکه آمیخته استعمال کردنست و اگر با ریم عفونت باشد نفع
تلخ مصری و روغن گل یا با آب کنند تا با آب مطبوخ ماهی شور در گوش ندا زند و گاهی جمع باستعمال صبر و فیون زعفران بعسل سرشته محتاج گردانند و چون بینند که رطوبت با دویه مجففه
مختلف شد روغن گل در گوش ندازند تا خشکی بیشه ساقط گردد و بعد ازان ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجب است که حبس صدید نه نمایند بلکه بمنع تولد او و تخفیف قروح پرداختند و بسیار
معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند می کنند برای منع سیلان ریم ازان مریض از خواب بدان طرف منع می نمایند تا ریم برای دفع متوجه نگردد و بسبب بعضی لحم خوکه در بیخ
گوش ست مائل می گردد و در انجا ورم پیدا می کنند و بعد نضج آنرا می شگافند و علاج آن می کنند و سیلان ریم از گوش دفع می شود و ایضاً در بیاض جمع گوش نوشته که اگر قرحه سوط
باشد حضض افیون بشیر ملکوه استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد لوبرق افیون کندر سهر واحد یک نیم درم زعفران شش دم قند و مر هر واحد یک نیم درم و بسرکه سائیده
خشک کنند و هنگام حاجت بروغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی وجع جانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون
گوش باشد بنحوی که بنظر در آید بسفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند در قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز نه بار در گوش چکانند چون
پاک شود ذرور مجفف بکار برند و این مرهم سفید اسفیداب سفیداب مرداسنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بجوشانند و بدان سرکه پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد

و جالینوس گفته که بول نابالغ در پوست انار در گوش چکانیدن نافع ست و این مرهم مصری جلا و تنقیه قروح نماید زنگار کند و سرکه عسل بمساوی جوشانیده
مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل دو چندان دو به می کنند و اگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند گردد و بسبب آن درد شدید تر شود روغن گل چکانند باقی در قول
شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب با انزروت بعسل یا برگ شهدانج معروف بحشیشه بکار برند و چون روغن گل با همچندان سرکه برند تا آنکه روغن بماند
در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آن است که مبادرت در حبس او نکنند
خصوصا چون زمانه کثیر بران گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی سودی بضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن می گردد و باید که غذا معتدل فراج بدن و دماغ
دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض است مانع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه است اگر با حرارت باشند سفیداب ابار
پنجدرم مرداسنگ پنجدرم موم یک اوقیه روغن گل شش استار بدستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم بروغن گل و شیر دختران کنند و یا بماء العسل
دو سه مرتبه و اگر فتیله را با ادویه خمسه معروفه درین باب و عسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر
و کندر و دم الاخوین ست و گاهی زهره گاو یا اندک عسل آمیخته یک قطره از ان در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین باب بسیار نافع ست بفتیله استعمال کنند
که آن تنقیه ریم و التحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت التحام بیشتر بود با روغن دیوار مخلوط سازند و مرهم کبیر درین باب
عظیم النفع ست میر بهاء الدین وغیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه بالودنی هست بپالاید و دست
هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خود بخود بند گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت قلب بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و بادانگیز و سرد و باد
و هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده حمام کردن هر روز بحلقه و اگر مرهم ابیض چرک در شقفه بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ گاهی بچکانند
و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف ماميثا بسرکه و سفیده بیضه مرغ سوده گاهی می چکانند و در آخر استعمال مراهم منبت
و مصلح چون مرهم شافی و باسلیقون و اسفیداج مفید آید و این مرهم اسود نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و رتینج اجزای مساوی همه را بگدازند
تا متحل و مختلط گردد بعده برداشته استعمال نمایند و زبد البحر و دم الاخوین کندر بمساوی مرکی نصف یکجزو بروغن گل آمیخته بگیرم قطور ساختن در گوش را که با قرحه
و چرک باشد نافع ست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند هیچ جزو باریک سائیده در ساختن برای تنقیه قروح و تخفیف رطوبت و اثبات لحم سودمند ست
و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید ست و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و سپیط یا پیه ماکیان بعمل آرند
و افیون و پوست انار در مکی کنند سنبل الطیب هر واحد دو مثقال جندبیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدر یکه ادویه سرشته شود استعمال کردن از الم ورم و ریم
و درد و من گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یکدرم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یکدرم سرکه خمر بچهار درم پوست انار
تخم گل و فنجنکشت در سرکه بپزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بر آن بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع گوش
و ریم را نافع ست طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید دادن اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول بفصد و
استفراغات و دیگر اگر احتیاج آن باشد و پرهیز ست بعده شیاف مامیثا یکدرم و شیاف ابیض که انزروت آن مربی بشیر خر باشد یکدرم و مرصافی دو دانق کندر
هر یک یک نیم درم سائیده بسرکه سرشته شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده بسیار باشد خبث الحدید در سرکه
تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید از ین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در ان حل کرده بکار برند و گاهی بجای این قرطه صدیدیه گوش باین شیاف
می نمایند که انزروت یکدرم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یکدانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم همه را سائیده شیاف سازند و هنگام
اراده استعمال بروغن گل و پیه بط کرده پنبه بران آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل می شود و آنچه بر پنبه باشد بس اگر آن پیه باشد
این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعده اگر مده زائل شود و سیلان شئی مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در شراب کهنه
حل کرده بگوش چکانند و هر گاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله شحم بط حل کرده با پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و وسخ

باقی مانده بهر روز یکدرم و در روغن جوشن گداخته و پنبه آلوده بگوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر مزاج علیل حدت نبا شد و اگر ورم باین حمل ظاهر شود افیون سوخته یکجزو سفید بیدستر ربع جزو سائیده و در مرهم شنگار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین درد کند ایضاً او گوید که مرض معروف بالکلا گوشتی مانع می باشد و از گوش تشور مانند تشور قرحه برمی آیند و این از خلط لذاع ردی الکیفیت حریف اکال حادث می شود و علاج او فصد و اسهال حسب امکان ست بعده برای تنقیه قرحه و ازاله قشور سرکه عسل و عصاره خطمی مساوی گرفته قدری زنجار و شب یمانی و صبر سقوطری و بسیار اندک زنگار و توبال مس آمیخته بالای آن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه در گوش گذارند و گاهی دوا این طور می سازند که شب یمانی و توبال مس از هر یک جزوی و اندک چند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قطعه در شراب عصاره حصرم دو سه روز صلابه سائیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این عصب ترا امراضی ست که در گوش حادث شود مگر آنکه در اجزای لحمیه حادث شود و در ابتدا بود که درین صورت بر او سهل باشد و اگر کهنه گردد و راه نفوذ کند در اعضای عصبیه نکایت عظیم شود و پیوسته زرد گردد و هیچگاه قرحه پاک گردد و بعد تحلیل علاج کنند چون تمام آنچه مضی که در آن را تنقیه کنند و گلنار و داخل بود دوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل و بادویه محلل صلابات نمایند و مرهم و طلاء در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه نافع در گوش و آوردن ریم را نافع ست این ست که گندنا خرد جانشار پاو آثار در ظرف باریک بسایند و بجوشانند روغن سرشف آمیز چهار جند بپزند و دو آثار آب آن انداخته بپزند تا روغن بماند هر روز چند قطره در گوش چکانند و اگر گندنا را در روغن مذکور ریخته آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و آنکه روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ پاو آثار آمله جنار و واحد یک توله برگ نیب نیم دم دکیلا فلفل گرد بیاد سبا سه ماشه شلیله نقره دو ماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب آمله و جنار و شلیله نقره انداخته بسوزانند بعده فرو آورده بسایند و کیلا اسائیده نیز مخلوط کنند و در گوش قطور کرده باشند برای صدا گوش مفید ست و بعض ادویه منید ان قرحه در گوش گذا

دخول هوام و تولد کرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قرصه و هزار پا و مانند آن در گوش در آید بشدت و درد احیانا و غشی در حرکت او دریافت نماید و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحه عفنه درین عضو تولد می شوند و آن بخارش و دغدغه گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تنها یا بسرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل آن ست و قطور زیت در اخراج آن مجرب ست و قطور آب پیاز و یا مرزنجوش با دم گاو آمیخته و یا روغن تخم شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب تنبا کو محرور تنها یا مع سقمونیا و یا آب پیچ و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا بسرکه بچکانند یا آب ترب هر گاه مع سرکه و یا آب افسنتین مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب ست و یا آب برگ کبر تنها یا بسرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره تلخ مساوی سوده در آب گندنا یا سرکه حل کرده بگوش چکانیدن مجرب ست و یا صبر و بوره ارمنی بسرکه چکانند و یا نمک و یا پودینه بسرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور فرفیون نیز برای قتل آب کرم حیوان داخل گوش اکسیر یا خربق سفید و سقمونیا سائیده در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل تا قند مستقیم سفید اول تقطیر آب آنکه بقدر یا روغن حیوانات و ادویه مذکوره سود مندست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم درم گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع می کند و گویند که بسبک حرارت آفتاب مشتعل می دانند آتش در گوش چکانیدن در قتل کرم سگ که در گوش بود مجرب ست و علاج خاص برای قتل کرم متولد در گوش این ست که عصاره افسنتین بسرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و ماشده بچکانند و چنبر در روغن سرشف حل کرده نیم گرم قطور کردن قاتل کرم هوام اند و بلیله سیاه با ریک سائیده در گوش انداختن و گندنا که زرد پوست نیم درم شهد و برگ نیب و در روغن سرشف جوشانیده و در آب قند ان چکانیدن مفید ست و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجرب ست و دوای شاه مجرب ست که آب قیموں پیاز ... از هر یک پنج ماشه روغن بادام یک توله صبر و زفت هر یک سه ماشه بچکانند که فی الفور کرم ها کشته بیرون آید ... تا کرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین ست

و یا روغن مغز خستہ شفتالوی تلخ با زہرہ گاو بچکانند و عسل و سرکہ و روغن گل ہمراہ آمیختہ نیم گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش کہ از کرم باشد نافع ست و یا آب برگ شفتالو
آب برگ ترب آب برگ پودینہ پورہ ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند مدحرج ہر واحد یک درم و رسنہ تر کی نیم درم در سرکہ سائیدہ بکار برند و ایضاً آب برگ خوخ و شراب و
افتیمون ہندی و تخم کشوث ہر واحد سہ ماشہ سرخس قنبیل شیم ارجوان بحری سوختہ ہر یک دو ماشہ روغن خستہ خوخ روغن بابونہ روغن زنبق ہر یک سہ ماشہ در روغن
ہندی ہشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کہنہ ہفت ماشہ عسل دہ ماشہ و نیم روغن بنفشہ بادام روغن خستہ خوخ ہر یک پنج ماشہ یا و با لا بیضہ سنگ پشت
عدد سفیدی بیضہ مرغ یکعدد در ظرف مسی کنند و فلفل بچوب بشرقنیہ تا چہار ساعت بجوشانند حاکرہ افسنتین سہ ماشہ صبر دو ماشہ قطران یک ماشہ و نیم سودہ آمیختہ
بفتیلہ صوف کہنہ آغشتہ در گوش نہادہ دست بر ہمان جانب داشتہ خواب کنند و بعد یکساعت بیرون آرند کہ ہمہ کرم بیرون آید مجرب ست و دیگر ادویہ
قاتل کرم کہ در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از روغن کرم را اگر بیرون کنند یا فتیلہ از صوف ساختہ و بسریشم آلودہ در گوش در آرند و کرم وغیرہ کہ
بدان آویزد بیرون آرند و یا بچھکنی یا باریک سودہ در بینی دمند و چون عطسہ آید دہن و بینی را بستہ کنند و سر بطرف گوش علیل کج نمودہ عطسہ بگیرند تا کرم بیرون افتد
و بعد از آن تنقیہ دماغ بحب ایارج وغیرہ نمایند و با اصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیہ بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحہ باعث تولد کرم باشد علاج
آن نمایند و گویند کہ اگر ہزار پا در گوش رفتہ باشد گوشت را در رق نمودہ در چوب کوبیدہ بران پاشیدہ بر گوش گذارند و یا در سرکہ یکعدد سوراخ نمودہ در
گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند کہ بوی سیر از گوش برآمدہ بران بچسپد پس بآہستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن ہزار پا از گوش برآید

اقوال نجار سویدی می نویسد کہ قنطوریون سائیدہ با آب بادیان حل کردہ و کذا ارشیشعان سائیدہ بروغن خیری آمیختہ و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا
بول طفل نابالغ در پوست انار جوشانیدہ و کذا آب عصی الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب چرب کذا روغن قثاء الحمار و کذا مازو بروغن آمیختہ و کذا شاخ گوزن سوختہ
با آب بادیان و کذا بورق سائیدہ بروغن بادام تلخ و کذا آب دہن صائم و کذا ظلف بز سوختہ بروغن بید انجیر آمیختہ و کذا آب بروغن آمیختہ و کذا گل کرم بروغن بان
آمیختہ و کذا الفذ سفید و کذا شحم قطاۃ بروغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان نہادن و توتیای ہندی سودہ بر رودی بیضہ سرشتہ
در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم کنند تا بانبوبہ در گوش و فتیلہ از گل خوخ ساختہ و یا از خربق سیاہ بقطران سرشتہ فتیلہ ساختہ ہر واحد قاتل دیدان گوش ست
ابو سہل گوید کہ برای کرم گوش آب کبر بسرکہ آمیختہ در گوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید بسرکہ و جرم خربق و
عصارہ افسنتین و کذا آب پودینہ نہری و اندک سقمونیا بسرکہ جوشانیدہ در گوش چکانیدن و آب شیح و آب مرزنجوش و آب ترب و افتیمون بگو گرد و بورق
و زراوند طویل چون سائیدہ در گوش دمند کرم را قتل کنند و ہمچنین خستہ خوخ و صبر با آب حل کردہ **ابو علی** می نویسد کہ از عصارات خصوصاً برای کرم
آب بیخ کبر ست و آب بیخ قرصعنہ و آب خرنوب و آب برگ خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شفتالو یا برگ
صنوبر و خصوصاً چون بسرکہ جوشانند و آب قثاء الحمار و آب خربق سفید یا بیخ آن یا افتیمون یا مارالعسل با این چیزہا و کذا آب پیاز کہ مجرب ست یا تخم پیاز
با مارالعسل و بعض مرارات و خصوصاً اگر در چوب اناج شحم آن کرم کنند و ہمچنین طبیخ کبر تازہ یا آب آن و آب ترمس صبر با آب نیمگرم و قسط سودہ یا عاقرقرحا
و این ہمہ در کرم انجع و اقوی است و انچہ برای کرم آزمودہ است این ست کہ بگیرند شراب دو درم و عسل سہ درم و روغن گل یک درم و سفیدی دو بیضہ آمیختہ نیمگرم در
صوف آلودہ بگوش پر کنند و بر ہمان گوش تکیہ کردہ ساعتی بخوابند بعدہ یکبارگی آن صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آید و گاہی بلا اذیت کرم نفع می کند
و ہمچنین آب کاہو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این ہر دو یا افیون اما آب بیخ کبر یا آب مرزنجوش یا آب برنجاسف یا بول معتق و باقی سابق گذشت **انطاکی** گوید کہ تقطیر
و استنشاق سہ دوای تلخ کرم را از گوش بیرون خارج کند لیکن بعد از تنقیہ با حب قوقایا و قثاء الحمار و روغن بید انجیر و سداب و تخم شفتالو و تخم شمشش ست و آب ترمس و برگ شفتالو و
قطران و زرنیخ و قنطوریون و افتیمون و غاریقون و منضج ست کہ تا سہ ہفتہ اقتباس فرستم کہ اول فصد و قیفال کنند و بعد فاصلہ یک چہار روز تنقیہ دماغ بحب ایارج و قوقایا و
مطبوخ افسنتین یا اسطوخودوس علاج چنان نمایند بعدہ بقتل و اخراج دیدان کوشند و آن چنان باشد کہ اول طبیخ افسنتین و در منہ و ترمس و ابہل و صعتر
ہر یک یک تولہ در نیم آثار آب بجوشند و بجوشانند کہ بسوم حصہ بماند پس مالیدہ صاف نمودہ در شبانہ روز ہفت ہشت مرتبہ بچکانند و فتیلہ کہنہ گذارند تا ہموارہ در آن دخلی نباشد

وچون معلوم شود که کرمها کشته شده اند پس جهت اخراج آن آب برگ شفتالو و سنبهالو و شریفه و افتیمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر قطران هر یک
سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبارگی
و یا شراب کنه یک توله عسل یکنیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یکنیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه
بکار برند و یا تلخه بز و عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضه گنجشک سه عدد بعمل آرند و یا سعوط از برگ خرهره که دو چوب آگر تازه باشند و
تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و آیین قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو و
شاهتره و آب طبیخ ترمس و برنج هر یک سه ماشه و روغن منه و عقرب هر یک چهار ماشه افسنتین و افتیمون ولایتی هر یک یکنیم ماشه صیقل زرق سه ماشه بکار برند
گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و بنج سرخ و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا و کوفته بسرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود و صاف نموده بدارند بعده
لحم بقر را آتش زنند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته در گوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شود و گاهی
روغن مسطور تنها استعمال کرده می شود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود با آب بیرون آرند
واگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه با هم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند بعده برفق مص کنند تا حجاب خنگاند واگر با حیوان سمیت باشد پس
اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست بعده روغن گل نیمگرم بدفعات در گوش چکانند واگر از آن وجع زائل شود بهتر والا بگیرند خاکستر افیون اندکی
بهم شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند واگر ورم پیدا شود بسبب خبث آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند
وازپستان زن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در آمیز تریاق در نگاه سازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی بروغن خیری بسیار زنند و بران خاکستر خرمهره
واندکی زرد فای رطب و مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و هلاک مردن جمله
در اعانت مزاج علیل ست تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دوی که در گوش پیدا می شود و انواع می باشد یکی اغبر مشابه مگس کرده و دم
سفید سیاه سر دائم الاضطراب پس ولاً بوره ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که به میل بچپیده باشند در آن تر شده گوش را برفق پاک کنند بعده ترمس و سقمونیا هر واحد
یک دانگ خربق یکنیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکه کهنه حل کرده بچکانند و یک دو راحت دهند بعد از آن روز شیر زنان بچکانند و عقب آن پاک کنند
و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده واگر زنداب انار سیاه ان کنند تو بال مس دو دانگ کندر
گلنار مازو سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده بگوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنکار استعمال نمایند و گاهی
برای تقتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها بسرکه حل کرده و گاهی آب ترمس تنها و تنگ تنهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده می شود

دخول آب و سیماب در گوش

گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و بهنگام ریختن آب بر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب برآمدن از آن بر غیر استقامت باشد
و بدان سبب آب در گوش در آید و ابتداء جهت ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع تخفیف بعد غسل یا شناوری یا ریختن آب به سر شدت درد
بعد یک دو روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقاً سیماب در گوش داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در
صماخ بسبب چرک محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و لهذا است که بعضی سکته و درد شدید بسودی شود علاج چاره دخول آب
در گوش آن است که بر پای جانب آن گوش بایستند و سر بدان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاده چند نوبت بر همان پای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر
نیاید سر را بجانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش ریزند تا پر شود پس کف دست بران نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بر جهند و دفعة کف دست را
جدا نمایند تا هر دو آب برآیند و صاحب مرهم گوید که آب را آب دیگر خارج می کند بنحویکه در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعة و از گون نمایند که آب اول و ثانی
هر دو برآیند و گذاریت و روغن کنجد نیمگرم و یا از آن و در گوش نهاده و دم بگیرند و بکشند که دفعة جذب کند بعده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند و لهذا است

کرسعال وعطاس آنرا اخراج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا جانب گوش ماؤف بخوابانند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب ثابت یا بادیان یا بردی که بفارسی پیزر گویند وامثال آن که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را چندانکه توانند در گوش در آرند همچنان یا پنبه بران پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش بگوش نیک محسوس شود دفعةً بیرون کشند که تمام آب منجذب خواهد شد و بقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبه آن تا سر آن دور کنند تا بسر قصبه اندکی از ان باقی ماند پس باهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا بعمق آن برسد بعده حرکتها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه آب بتمامه بر آید و این عمل بهترین اعمال وحیلها در اخراج آب از گوش ست و آن معمول طوائف کثیر از مردم ست و بقول قرشی تو تیر در ینباب صوف انجوا کہ آنرا در گوش پر کنند پس آورده بیفشرند و مکرر همچنین بعمل آرند تا آنکه تمام آب خارج شود و بقول طبری اگر آنرا بر مره فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بخسپند و بعد زمانی طویل آن را بیرون آرند همه آب نشف کند بعون عز و جل یا رشته های خام منقوش الراس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زیادت آب را بر می آرند بنحویکه سر او را در گوش کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب می شود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد باید که بدهان یا بانبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از دهان ملطفه یا روغن گل یا سفیده بیضه یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول بمرهم باسلیقون و دوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب ست و یا آب ترب مع برگ یک حصه زهره چهارم حصه و عسل ششم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن روغنها و شیرها نیمگرم بکرر متوالی کفایت می کند و خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کنند پوست خشخاش و اکلیل الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو بشیر زنان گرم گوش ضماد کنند و ابن ماسویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی الحال درد ساکن کند و گویند دخول آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کدو نیمگرم بمرات مفید بود الحاصل هرگاه معلوم شود که آب در گوش در آمده بتدابیر مذکوره اخراج او نمایند و اگر از ان غافل شوند موذی بآفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصاً روغن عقرب نیمگرم در گوش پس انقلاب بسر و تعطیس کنند و سر جنبانند و بستن دهن و بینی ست بعده میل را تدبیر با طلا بگیرند و سر که با آب لیمو بر آن مالیده در گوش نهند تا ساعت زمانی دران بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بران چسپیده باشد پاک کنند و بار چند کرت بدستور عمل نمایند تا باقی نماند و میل صاف بر آید از ان بعد روغن تخم خیار ه مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر بحرارت گردد تسکین آن نمایند

سدهٔ گوش

بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم ست یکی آنکه در استخوان حجری که دران سوراخ گوش می باشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد دوم آنکه دران منفذ مخلوق باشد لیکن بگوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشائی منطی باشد و مداخل و منفتح و خالی بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل گردد و اول و ثانی لاعلاج ست و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک لیپا رو یا از انجماد خون و یا از روییدن گوشت زائد بعد از قرحه یا از تولد ثولول یا از وقوع حصاة یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن دران و یا از خلط غلیظ لزج منصب از دماغ که ثقبه یا مجاری عصب را سدود سازد و بدان سبب نشان معلوم کرد ثقل گوش و صمم و دست و بباست کہ این بعید ربیح شدید غلیظ حادث شود و تشخیص بعض ازین اسباب که اولا محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش نظر کنند اگر برآن غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر دران لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاة یا نوا یا حیوان محسوس گردد بسبب همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم میشود یا نه اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر نه و بیان نماید ربحی باشد

علاج سدهٔ لحمی وغشائی وثولولی

سدهٔ خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب تر ست گاه دران دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بود پس غائر را با آله دقیق قطع نمایند و ظاهر را با آله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود بعده در بهر دواد و یه مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و با فتیله تا انقطار را شیده نهند و در لحمی عارضی

وثولول اگر ممکن باشد قطع نمایند والا مراهم اکاله بر بایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر حشفه باریک کوفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت زائد را بخورد و با مدام با آب گرم و نطرون گوش را بشویند بعده مس سوخته زرنیخ سرخ در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم وثولول را بسوزد و بعد از ان علاج قرحه نمایند و حکیم علی می نویسد که اگر در انجا لحم نابت باشد آن را بتراشند پس زر ورد اصفر دران موضع گذارند و بخرقهٔ کتان بپوشند واگر ورم حرارت عارض گردد شیاف ابیض بگلاب حل کرده استعمال نمایند واگر حرارت داخل ثقبه بود شیافت در گوش چکانند واگر دران موضع نزف الدم عارض شود بیخ گوش پارچه مبلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود ان شاء الله تعالی و ایضا او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ ست حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یکنیم دانگ روغن عقرب دو درم و قنا را لحمار نیم دانگ و جعده یک نیم دانگ همه را سائیده بروغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق الاذن بروغن عقرب گداخته بر فتیله پنبه کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قلقطار و لوث و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بران استعمال می کنند و ثقبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود و در شکلی بخوابند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و الحام منظور باشد و یا مرهم زنگار اگر تنقیه زیاده مطلوب بود استعمال نمایند و اگر الحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف را نافع ترین مراهم درین باب امور ست

علاج سده از دخول چیزی درگوش

روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد دران از روغنهائی که قتل او نماید بچکانند پس با آله برون برارند و اگر حصاة یا نواة باشد روغن بادام تلخ یا زنبق و غیر آن نیمگرم بگر بچکانند بجند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یک حبه تخم گل و وجبه و یا پاس تنها کو دیا باظفال فتیله کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بران آلوده اندر گوش دارند و بسنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن عضو او برآورند و یا بعد لطیس بن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن با دویه مناسبه ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می افتد و بسبب تری موضع منتفخ میشود و اخراج آن مشکل می گردد درین صورت از مثقب باریک دران حب اندک اندک سوراخ کنند و اجزای او آنچه جدا گردد بمنقاش برآرند و احتیاط نمایند که آنچیز در گوش منتشر نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد

علاج سدهٔ خلطی وریحی

هر چه در وجع گوش بلغمی و ریحی و در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت بعمل آرند و ایضا تقطیر روغن سوسن و یا آب زهره گاو و در آب چقندر نافع ست و آب شفته و آب حنظل را خاصیتی ست در ازاله سده گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا یا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد از ان غرغره با ایارج فیقرا و سکنجبین در آب نیمگرم کنند و یا خردل فارسی و پودینه کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماء العسل یا آب مطبوخ انجیر غرغره سازند و کندش و شونیز و صبر عطسه آورند بعد تنقیه دماغ در آب سداب و مرزنجوش و تمام مطبوخ یا معصور از تازهٔ آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مرض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و خردل و باریک ساخته بسرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده بسرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سگ که آن نیز نافع ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش چکانند و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تخم بطیخ و انیسون در تفتیح سدهٔ گوش مجرب ست و تقطیر روغن ششش تلخ و روغن شبت و روغن

تخم ترب و روغن خسته خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار بر بخار سعتر و ماء خردل مطبوخ بمرات هر واحد تفتیح سده گوش می نماید و بالجمله بعد تنقیه هرچه محلل باشد مثل بهروز روغن بید انجیر و نطرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید ست

علاج سده و سنجی

روغن بادام تلخ نیمگرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و عنب الثعلب و بیخ لاله هر یک یک تولہ در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا بظرف تولہ دار در رود دو سه مرتبه متواتر دارند تا دیر و همچنین در شب چون سر شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب روغن بنفشه بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیمگرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند تا نرم گردد آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نهند و الا بآله منقی گوش چرک بیرون آرند و بسا ست که نفوخ زاج در آن نافع آمده و همچنین قردمانا یک مثقال بوره ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداری که در آن ادویه سرشته شود از آن فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره بروغن فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بوره ارمنی یا در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود بروغن گل آمیخته قطور نمایند و یک روز بگذارند پس گوش را پاک کنند یا بورق یا انجیر تخم و درکرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و روز سوم برآرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی در بین قردمانا و انجره می افزایند و آنچه قوی تر ست قطور آب برگ حنظل ست یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته و در سرکه بگذارند و بگوش چکانند و ساعتی بران صبر کنند بعده بماء العسل یا بآب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سماگه بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش نهاده سه روز بگذارند و روز چهارم یک دو لحظه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند چرک تمامه گداخته بفتیله آلوده برآید و بار دیگر هرگز جمع نشود و بقول شیخ فتائل قوی استعمال نکنند مگر بعد استفراغ و از انجمله فتیله در زیت و روغن بابونه و روغن ناردین آلوده است و بهترین چیزها که سده و سنجی وغیره را نافع ست آنست که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار برآرد و ایلاقی خردل بجای حرف نگاشته و در نسخه خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزو ست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در شفائیه الغرض گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین فتائل العسل مفید و آنچه قوی تر از آن ست چرک بآرد و عصبه را از اخلاط غلیظ نیز پاک نماید قرص خریق ست و نسخه آن در علاج طرش بارد در قول ابو سهل مذکور شد و گیلانی می نویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت بسرکه در روغن گل سوده در گوش چکانند و یا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سده که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیمگرم چکانیدن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور شیر یا به گوش و سرکه همین عمل دارد

سیلان رطوبت از گوش

سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ضربه و سقطه بسبب انزعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج اول تنقیه رطوبات بروغنها و ادویه جاذب رطوبت چون انزروت و زعفران تازه بروغن گل و مر کنند بعد از آن تجفیف او بصبر محلول در آب بارتنگ و حضض و مر مکی و حب الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر باز و باریک سائیده بسرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سائل شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب مجرب ست و کف دریا و اسفیداج و زرنیخ سوخته باریک ساخته پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سماگه بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که رطوبت باز ایستد و بدبو و رقیق شود و دیگر ادویه مجففه که در قرحه گوش مسطور شد نافع ست و بقول سویدی قطور پوست انار بآب جوشانیده و کذا پوست انار ترش در شراب پخته و کذا برگ مورد و برگ بارتنگ اقماع گل سرخ هر واحد بسرکه جوشانیده و کذا زهره بلح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندرانی

بسرکه و کذا قطران و کذا آب شوکران و کذا آب برگ زیتون و کذا انطرون در شراب حل کرده و کذا زهره بزغاله و نشیر یا انشیر زنان آمیخته و کذا فتیله افسنتین
هر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش ست و اگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم و مسهل آن و حب ایارج و حب شبیار دهند و غرغره منقیه دماغ استعمال نمایند
و در **اطفال** فتیله در عسل آلوده بشب بجای بگذارند و در گوش ببندند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شحم از نرادون آمیخته فتیله آغشته نهند
و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده پاره صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست انار ترش گرم
نموده تقطیر کنند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آن ست که بعلاجش نپردازند که موجب نقاء دماغ و باعث امن از اکثر امراض دماغیست
و بعد بلوغ از خود زائل می شود و روفس در رائی گفته اند که گاهی از گوش صبیان رطوبت سیلان می نماید و توهم می شود که این ریم ست و سبب آن کثرت
رضاعت در شب می باشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حضض الی و جندبیدستر در سرکه تند حل نموده از ان در گوش طفل چکانند که
سیلان ریم ایشان را نیز نافع ست و سیلان رطوبت که بعقب عارض شود ادویه منقی چرک مجفف قرحه که در علاج قرحه گوش مذکور شد استعمال نمایند

انفجار دم از گوش

سبب برآمدن خون از گوش یا بچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این بحرانی ست تا بجاد حبس و جایز نیست یا ضربه یا صدمه که باعث شق عروق و
انقطاع آن گردد و یا امتلای دموی که با انشقاق و انفتاح رگها سودمی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا بسبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار دم
از گوش که از ضربه سر عارض گردد بهمان روز هلاک کند و یا بجای اگر در مرض حاد بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از ان ضربه و صدمه یا بسبب
اتفاق افتاده باشد بسبب بیان باشد و اگر آثار نزله موجود بود نزلی باشد و الا امتلائی بود و علاج قابضات یا کاویات یا بمبردات حبس او نمایند و دو
قابضه اینست که قدری مازو در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تپ حرارت فراخ اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و اگر
اندکی شب یمانی داخل کنند نافع تر باشد و کذا بارتنگ و برد یا طبیخ عوسج بچکانند و گاهی مرکی شراب کهنه یا سرکه بآن می آمیزند و کذا اقاقیا و مامیثا
و حضض و طبیخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را همچنان درست در سرکه جوشانیده افشرده آب آن را در گوش چکانیدن بغایت
مفیدست و اما ادویه مبرده مثل آب عصی الراعی و بارتنگ ست و یا آب خرفه یا حضض یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون و آب بادرنگ و کذا آب
سماق و یا در طبیخ مازو و مامیثا و اقاقیا حل کرده با آب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده با آب بقول آمیخته و اما ادویه کاویه چون آب بادروج ست و یا آب کندنا
و بالصبر کندر و یا بوره ارمنی بسرکه جوشانیده و آنچه در بیاض بسیار مجرب ست پنیر مایه خرگوش بسرکه ست و اگر آب کندنای نبطی پنجاه جزو سرکه کهنه صد جزو بجوشانند تا
دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و بقیه را بپوشند تا مفید انفجار دم را از هر سبب که باشد
قطع کند و نقوخ خاکستر کوزی زرد مجرب ست و حکیم علوی خان می نویسد که سلیخه قطره نموده در رست صاف کرده چکانیدن منع خروج دم کند و
یا عصاره علیق و سرکه مساوی گرفته مازو و تخم ورد کرده سوده آمیخته بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس فتیله بدان آلوده گوش نهند و آنچه در بیاض مجرب شیخ گفته
آب گرده نگاه و نیم بریان که در حیج گوش بار مسطور شد چکانیدن و قطور صبر کند و آب گندنا سائیده بر سعد و اگر زعفران و انگبد و حضض کند و آب بادروج
هر یک یک درم در سرکه خوب حل کنند که بکذا استا مثل آتش ودو در گوش چکانند در انفجار یکه از ضربه و سقطه و نحو آن بسبیل بحران باشد قوی الاثر ست مگر آنکه بحران امراض حاده
مثل سرسام و برسام و تپ محرقه باشد که اول روغن پخته و کافور آمیخته شاست و در شرای از سپید ... گل لیسه و قفل با ... بیرواهد یکتوله سفید رسازند و حضض و مازو ...
سوخته و پوست انار ولایتی و کاغذ سوخته هر یک سه ماشه و روغن ... تعلو کنند و از گل رشی و حضض و شیاف ... سفیده مرغ هر یک چهار ماشه ... نمایند یا
اگر خروج خون افراط کند و مرض مثل سرسام حمی حاده نباشد در امتلائی فصد ... کنند ... ساقین ... زیست
نهند و در سعی ... سم کوشند و در همه اقسام بعد از منع سیلان ... ضعف مع عایت حرارت ... مذکوره بعمل آرند و انفجار صورت
... آب برگ خرفه قوله و خرفه که اقاقیا دم الاخوین حضض هر یک ... باشد ... چکانند و شیاف ماميثا و حضض ... تخم بارتنگ هر یک

سده باشد از خارج ضماد کنند و باقی همه بیرون شانه بعمل آرند و در سرفزاج آب گندنا و سرکه برابر بخته چکانند و افلاطون در کتاب الکی نوشته که داغ عروق پس هردو گوش قطع عادهٔ سیلان خون بجای گوش میکند

حکهٔ گوش

سبب خارش گوش انصباب رطوبت مالحه بورقیه است علاج فصد نمایند پس کرم جوشانیده صاف نموده چند قطره نیم گرم بچکانند و بالعض انفعا چون روغن خسته زرد آلو
و روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا افسنتین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده بعمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده میکند و با تقدیر
حلبه کوفته در شیر زنان برهم زنند یا بپزند تا قوت او بیرون آید صاف نموده نیم گرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافع است و کذا فتیله بروغن گل سرکه آغشته نهادن
و یا سیر و جوشانیده چکانیدن و آب برگ ترب یا عسل گرم کرده چکانیدن نیز مفید و کذا قطور بول ماده گاو و فستق و یا صبر بروغن گل و یا یاسمین حل کرده در گوش بچکانند و یا
حضض هندی بقدر ماشه در آب یا شیر زن سوده صاف کرده نیم گرم بچکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده با آب حل کرده چکانند و یا گوگرد با آب شور بخته بچکانند بعده
روغن گل نداز زند و گویند که اذن اطفال گرازریح باشد علاجش بعلاج ورد گوش رد نمایند و روغن بابونه بچکانند و اگر بسبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد فتیله
بروغن حل آلوده در گوش بگذارند و یا ترب تازه را کوفته با سرکه همراه بپزند و روغن گل در ان ریخته بجوشانند تا آب رفته روغن بماند پس صاف نموده چند قطره نیم گرم در گوش بچکانند

اورام اصل اذن

آماس بیخ گوش را بهبل ورام حادث در لحوم رخوه خصوصا در لحم غددی است مثل گوشت بغل و بن ران این را نبات الاذن و باریطوس و فوجیلا نامند و این ورم خطرناک
است بجهت سرعت قبول فساد و شدت حس و قرب دماغ و لهذا بیشتر منقول بسرسام و اختلاط عقل می گردد و بسا است که از شدت الم هلاک می گرداند و همچنین حال
جراحات اینجا است و اگر طاعونی بود بسرعت قتل می کند بجهت رداءت و سمیت او و اسلم این ورام آن است که بر سبیل بحران جید باشد و آن علامات نیک بود
مثل وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت وغیره که در مبحث بحران مسطور است و چون از بحران باشد و آن علامت نیک نبود و یا پیش از وقت بحران
عارض گردد ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض می شود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از ماده حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی و یا دموی
باشد و یا از سوداو بلغم **طریق تشخیص** اقسام این ورم باید که اولا برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند بعده حال گرانی و سبکی و شدت درد و خفت او
بپرسند پس اگر رنگ او سرخ و رگها برخاسته و با گرمی تلمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با ورم سوزان و مس سخت گرم والتهاب بلا ثقل بود
ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترهل وانتفاخ و رخاوت ولین وقلت سرخی و درد و کثرت ثقل بلغمی باشد و اگر با صلابت
و قلت درد و اندک گرمی بود سوداوی باشد **علاج** در هر نوع بتدبیر مناسب اصلاح کنند چنانچه در اورام خواهد آمد و اگر بلغمی نباشد فصد و اسهال کنند و گاهی بعد
فصد و قبل حجامت و زلو استعمال می نمایند و بعده اضمده حار رطب مرخی مسکن در دبعمل آرند هرچند زمانه ابتدا باشد مثل شبت و بابونه و بزر کتان و
روغن گل موم و پیه بط و مانند برگ کرنب بروغن زرد بخته نیم گرم نهادن بالجمله درین ورم استعمال ضمد را دع جائز نیست بخلاف سائر اورام بجهت آنکه
ماده منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف است یعنی دماغ و نزد ردع باز می گردد بسوی آن و خطر عظیم رو می نماید **وایضا** در ورم حار پس گوش مع
تپ و درد سر و درد اندرون گوش بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانیده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و ضماد قیروطی
روغن گل و آب عنب الثعلب سبز نموده و شیر دختر قدری در گوش انداختند و نیلوفر عنب الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوشانیده پاشویه
کنند و دیگر گل خطمی بنفشه عنب الثعلب هریک ششش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه کنار چهار عدد در شیر گاو یا قسیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب
نیز ضماد سازند و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته با آب علبه و ماء العسل سرشته نیز در ورم حار گوش و پس گوش را بعد
فصد نافع است و کذا کف آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن برای نضج که بسبب ورم
پیوسته گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و با قیروطی معمول از پلیطه بزنند و ضماد نمایند در ورم خارج
گوش و تحلیل صلابت و تسکین درد معمول بوده است و گاهی بعض ادویه محلله مثل بابونه و خطمی و صبر از زرده بعمل آرند و در ترکرده بابونج جوشانیده او ده ...

سنفج بلغم و ضماد بیخ هنگوشه و هلدی و نمک بیخ اندراین دو دوا را کوفته با آب بسائیده مفید و گاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و زالو بعمل می آرند و ضماد برگ
نورشته مسمی که بنبات مشهور ست با قدری نمک سنگ سائیده نیم گرم نموده و کذا ضماد فوفل بسا ر تخم کرملیه و غیره که در علاج درد گوش بار در ورم می گذشت و
کذا بیخ لسن سائیده نیم گرم نیز نافع ورم پس گوش ست و در ورم پس گوش و زبان گاو سوداوی شاهتره و بهایه سر یعنی که جراتیه عناب انجیر زرد عنب الثعلب
پوست هلیله کابلی جوشانیده مداف نموده شهد داخل کرده می دهند و غذا دال خشکه الحاصل چون ورم تحلیل نه شود ادویه منضجه مثل آرد گندم با آبیکه
دران انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت آمیخته بپزند و نیم گرم ضماد نمایند و یا آرد باقلا در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود اندکی روغن گل
آمیخته بر پنبه کهنه نهاده بر بندند و اگر بشگاف حاجت افتد تاخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بران گذارند **اقوال فضلا** سویدی گوید که ضماد
مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق بقر و کذا سرگین بقر بسرکه و کذا انجیر تنها یا بشراب پخته و یا انجیر و ایرسا و لبلاب سائیده و کذا آرد باقلا و حلبه و کذا بزر قطونا
کوفته بسرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب ست و کذا زعفران و کذا انزروت
سه مثقال زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشنه و کذا انجره و کذا توذری بعسل و کذا ایرسا و اروسلم و شراب و کذا خطمی بشراب یا عسل پخته
و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب الثعلب با نمک آمیخته و کذا مقل ازرق و کذا فراسیون و انجیر سائیده و کذا وردی خمر و کذا تخم کتان بعسل با لنارون و کذا
افسنتین و کذا اصداف صغار بیخ لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشة الزجاج و کذا پشک بز و آرد جو بشراب یا سرکه پخته و کذا گل
تیمولیا بسرکه و کذا ترمس سوده بسرکه و کذا خون ابن عرس و کذا کشنیز سبز و مویز سیاه و کذا بیخ قثاء الحمار و کذا روغن ناردین بخصیة الثعلب سوده یا حنا
سوده آمیخته و کذا بیضه خام و روغن گل آمیخته بهر واحد نافع اورام پس گوش ست **بولس** گفته که این مرض در غدد که متصل گوش ست از ماده مندفعه
دماغ در بعض اوقات که متحقق دران باشد می افتد و گاهی آن فضله از سائر بدن در حمیات و بحران می آید پس گوش جمع می شود و ازان ورم پیدا می گردد پس
می باید که اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضع با دویه جاذبه مواد کنند و بر آن محجمه بچسپانند و با نواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله بعمق رجوع کند خطر عظیم باشد و اگر
بخارج بیرون آید و آن را ورم و سرخی و حرارت پدید آید باید که با ضمده مسکن و محلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزرکتان بشراب عسل آبیکه دران حلبه یا خطمی
یا بابونه پخته باشند و یا بجاورس و پیه بی نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه بفصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد و اگر در تحلیل
نه شود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم با آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول خشکار خمر بعمل آرند تا آنکه ریم کند پس بدوای مسمی
بسلیون و بعد از قوم اخراج ریم نمایند **شیخ الرئیس** می فرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر ماده منصبه فضول عضو رئیس باشد
و الا سیما در بحرانات امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران لیشرغس عارض می شود پس درین صورت اهتمام بعلاج او نمایند از جهت استحقاق علاج ورم نقبض ...
ورا ابتدا پس ترکیب پس تحلیل صرف بلکه واجب ست که ابتدا نمایند و خصوصا هر گاه این اورام در حمیات و اوجاع سر عارض شوند با عانت جذب او
بسوی ورم بهر حیله و اگر حد بجاحجم باشد بشرطیکه ماده منجذب شدید الانجذاب نباشد و سزاوار ست که تقلیل ماده نمایند بفصد اگر احتیاج او باشد و اگر ماده
شدید الانجذاب بود بر طبیعت بگذارند تا درد شدید پیدا نکنند و ازان تپ زیاده نگردد بلکه اگر درینجا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای مرخی و
مسکن و آنچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد به تکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کما و نمک اقتصار ورزند یا مرهم داخلیون بکار برند و اگر
درد شدید الحدة نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغذیه و ارخا و انضاج بود مثل گندم و تخم کتان کوفته بشراب عسل یا آب حلبه مطبوخ و خطمی
یا بابونه ضماد نمایند تا برفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمی شود و بلکه منضج خواهد شد پس واجب ست که اخراج ریم نمایند یا محلل لطیف اگر ممکن باشد و
یا عنیف اگر چه بشرط مصوبا شد و آنچه بعد شگافتن یا خروج ریم ازان خارج کنند دوای بسلیون ست و آنچه موافق ست مرض بجذب و تحلیل و بخاصیتی که دران
ست سرگین خوش به پیه بط و یا پیه ماکیان ست و ازین قبیل ست لوره و کعک و پیه ماده گاو ... و محتاج بجا کثر صیفت و دوع بعسل یا پیه
کشته ست یا انجیر مطبوخ با آب دریا و یا اشق تنها یا بدیگر ادویه همچنین زفت رطب و مقل ... خانه زنبور عسل و ... سائیده و شنگار و کو

حاکستر نمایند و سوراخ گوش مرہم ازین اجزا مرتب سازند علک البطم زفت عنبر ہست موم سرخ صمغ کمون فلفل سیاہ اوقیہ بروزہ چرک خانہ مگس عسل فرو با خاکستر پوست بیخ کبر عاقرقرحا سرگین میش و بز و شحوم خصوصا شحم خنزیر و بط اہلی و مرغ کہنہ سیما برای سوداوی و مخ ساق گاو یا مخ ماکیان کہنہ مادہ گاو و مخ مادہ گاو و خصوصا خشکی و ادہان باردہ برای مادہ گرم مثل روغن گل و بنفشہ و حارہ برای مادہ سرد مانند روغن سوسن و شبت و بابونہ و بیدانجیر و ہرگاہ این اورام مشکل گردد مرہم راتینج نافع بود و صاحب جامع گیلانی از طبری نقل کردہ اند ورمی کہ در اصول اذن پیدا می شود صلب گردد یا نہ عظیم می پذیرد و گاہی بزیر دلطمہ حادث می گردد و گاہی از انصباب مادہ و اکثر اطبا درین ہر دو قسم این ورم فرق نمی کنند و در ابتدا مبردات و رادعات مادہ ضماد می نمایند و مریض را ازین تدبیر بسبب رجوع مادہ بسوی حلق و عضلات داخلہ و آلات تنفس ہلاک می کنند و واجب ست کہ در ابتدای این ورم کہ از تنقیہ یا لطمہ یا ضربہ حادث شود بدوای مرکب از مسکن الم مثل موم و روغن و مہردہ محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین ضماد نمایند و قبل ازین جملہ مبادرت بفصد یا اسہال کنند حتی کہ ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصباب مادہ سرد با اعضای داخل باشد واجب ست کہ تضمید و تکمید نمایند یا شیای کہ مادہ را بسوی خارج مائل سازد مثل روغن بنفشہ گرم کردہ و خمیر ترش مضروب بروغن و یا تخم مرد سفید مدقوق بحسب الرشاد مضروب بزردی بیضہ اندکی از روغن خیری و یا گندم مطبوخ بشیر بیش حتی کہ مثل خاگینہ گردد و مانند اینہا و اگر باین تدبیر جذب مادہ حاصل نشود محاجم کبار بران گذارند و امر بمص او کنند تا آنکہ مادہ بسوی خارج منجذب گردد و ہرگاہ یقین حصول مادہ و غلظ و نضج آن شود ورم را شگافت دہند و آنچہ دران ریم باشد بہ نیشتر و نہادن رفائد عصارہ بیرون آرند و چون مادہ پاک شود و حرکت فکین بر مریض سہل گردد اول بمراہم لینہ بعدہ بمرہمی کہ خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت وسخن بسیار منع کنند و علاج ورم کہ در مثل این موضع حادث شود مثل علاج سائر اورام ست در ابتدا و ہرگاہ جراحت خشک گردد یا نہ و صلابت حوالی جراحت باقی ماند بمراہمی کہ دران شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض ہر دو در سرکہ تر یا شراب پختہ ضماد کنند کہ تحلیل و تسکین ہر دو درین ہمہ علاج واجب ست کہ در سوراخ گوش فتیلہ مبلول در نیل بسرکہ حل کردہ و در روغن گل آمیختہ نہند و بہترین اشیا در تحلیل صلابت اصول گوش بتجربہ نافع این ضماد ست کہ نیل یک جزو خاکستر حلزون پنج جزو بموم روغن آمیختہ ضماد نمایند و گاہی این صلابت را بطین احمر مطبوخ بآب دریا حتی کہ آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد می کنند و اگر درینجا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ بروغن زرد کنند نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند جہم جابانی و ایلاقی می نویسند کہ اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول بچیزہای سرد باید کرد چون مرہم کافوری و آب عنب الثعلب تا ورم زیادہ نشود با سرب یا بآب کشنیز تر سایند و تنقیہ بدن از مادہ سودا بمطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند تذنیب گاہی ورم در بن گوش حادث می شود و گندہ شدہ مانند جذام می گردد دران بعد فصد و مسہلات معجون عشبہ ہمراہ عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار مفید می افتد و دیگر ادویہ مصفی خون نافع

قلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاق ست کہ در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب ازان ترشح نماید و بیشتر این مرض باطفال عارض می گردد بسبب رخاوت جلد و افراط رطوبت ایشان بسبب انصباب خلط اکال حریف تا بالغ ست بدان موضع علاج حجامت بین الکتفین نمایند و یا بربیخ گوش زلو بچسپانند و اشربہ باردہ رطبہ مثل نیلوفر و بنفشہ و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و از اشیای حریفہ ترک کنند و شقاق را بشیر تازہ بشویند و بعد ازان مرداسنگ سفید کردہ کہ بحک کنانند و تبدیل برگ حنا و بیخ پدہ و کات ہندی سفید و گل ارمنی و دم الاخوین و مانند آن کہ مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند و روغن کہ چہار بیست مرغ و ہمہ دواہای قشقہ استعمال می کنند با بول کودک یا آب پختہ ضماد کردن یک لحظہ سوزش می نماید لیکن بغایت مفید ست و دیگر جراحات رطبہ را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو سوختہ مغز تخم ہندوانہ سوختہ پوست کدو سوختہ دم الاخوین سفیداب قلعی گلنار رسخنج توتیای کرمانی کوفتہ بیختہ بشیر زنان حل کردہ در ہاون بمالند کہ مثل مرہم شود و طلا کنند جہت قلاع اذن مجرب ست و اگر اول موضع را از آبی کہ دران مورد جوشانیدہ باشند بشویند بعدہ سفیداب و دم الاخوین گلنار فارسی سودہ ذرور کنند نیز مجرب ذرور پوست انار گلنار زرد ساوند قلقطار زاج مازو توبال مس ہر واحد

یک مثقال مرکند رقلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سائیده مجفف قوی ست وکذا انزروت لسیدکف دریا بورک ارمنی دم الاخوین زنگار ضیماد الحدید مد برلعبد سحق نافع و مرهم مصری داہیض هر دو نافع اند وطبری گوید جراحاتیکه در بیخ گوش حادث شوند دران خطر عظیم ست و هرگاه ازرق می شود و ورم می کند هلاک می نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجب ست که فصد سر رو نمایند و تلیین طبیعت بحقنه لین کنند و در ابتدا باین مرهم علاج کنند که سپیدبط سپید ماکیان روغن گل موم وقدری شنکار و سفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عنیفه منع کنند و بعد روز هفتم بجراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید سفیده بیضه و روغن بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار و افر و راتینج و گلنار بقدر اندک و در هاون رصاص بمالند و سرکه داخل سکنند حتی که منتفخ و سفید گردد گوش را باین طلا نمایند که منع ورم و تسکین حرارت جراحت و ازاله رطوبت و انبات لحم کند معالجه رعایت نمایند که اصول اذن ورم نکند و چون ورم کند و سرخ گردد و تبر پیدا و باشیاف کور نمایند و سرکه و روغن گل در شیر زنان قی فانند آن گوش چکانند و با آشامیدن ماء الشعیر لیموم نمایند و از مزورات قیصار بدان کفند

رض اذن

که مجاز الانکسار الاذن نیز خوانند و آن عبارت ست از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش بسبب رسیدن ضغطه یا وقوع ضربه قوی مفرق الاتصال ست علاج بعد نصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر دو ثلث درم و مر دو دانگ مغاث داقاقیا هر واحد یکدرم و راتینج دو دانگ حنا نیم درم سائیده ضماد کنند و در نسخه حکیم علویخان روسنج عوض راتینج ست و نوشته که این ادویه بسفیده بیضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بران ضماد نمایند اگر انکسار از داخل بود و میل بخارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل بسوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار با فسخ یا کوفتگی آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد صبر اقاقیا کنند بسفیده تخم مرغ سرشته و یا مغز نان بعسل سرشته بقول ایلاقی در فسخ نیز نافع ولکند تنها هم از ادویه نافعه رض اذن ست و ضماد کنند محلول بزیت و یا زفت با شیر و یا نزهت و کندر و یا مرد صدف مکلس نفع می کند شرخ گوش کرا ضماد پیاز بلبوس بسویق یا بزردی بیضه آمیخته و یا کبریت بسرکه و عسل یا بخمیر گندم یا بالعسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن و بقول اقسرائی ضماد لحم صدف یا مامیثا و مرهم دیاخلم صدف وکذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن ست بالجمله بعد سه روز ضماد برفق تمام جدا کردن بتلیین حرارت کنند یک شبانه روز بگذارند و بقول گیلانی اگر خوف ورم باشد بسمسم کوفته یا بخندروس بآب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار ست که درین مرض اضمده خفیفه بعد از آن یا برباط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول بروغن گل سنند اگر ضربه خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد کما از آن خوف ورم نواحی سر بود پس فصد لابد ست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند بعده سائر تدابیر آن بعمل آرند و اضمده مذکوره استعمال نمایند و بعده بآهستگی کشاده نظر کنند اگر شکل و رسم ظاهر گردد علاج فرد لبایند و طلین رمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل را با شیر دختران خوب باهم آمیخته بچکانند و دیگر قطورات که در ورم گوش گذشت بکار برند و اگر از ان ماده ترشح نماید بران این مرهم سهرا انبال گذارند صمغ بطم و زفت و موم... مقل و سبزه نمجه واهل قیروطی از موم پیه بط مرتب کنند و منفذ پرشستن باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این هم مخصوص باعضای غضروفیست گویند که این مرض کمتر مشابه علاج پذیرد

انقلاع اذن

یعنی برآمدن گوش از موضع خود بسبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح ضاغط علاج برای اماله ماده نصد باسلیق نمایند و در وآن بموضع خود بهلایمت کنند و رفاده نرم نهاده بعصابه بر بندند و بعد هر سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از ان درد باقی ماند بقیروطی مرکب از سپیدبط و روغن گل که دران آب برگ خطمی و خبازی و آب بزر قطونا و آب جراده کدو و آب کشنیز اندا خته تسقیه نمایند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز سنند و اگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه در روغن گل بران بپاشند و شکل ضماد ساخته بربندند

هرب اذن

و آن حالتی ست که گوش متنفر متاذی می گردد از شنیدن آواز عظیم و حادث بسبب ضعف قوت نفسانی در دماغ بتمامه و یا ضعف قوت قابضه بسوی سمع فقط بنسبت این مرض بجاست سمع مثل بسنبلت قصور ست بجانب بصر علاج تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و شمومات و مرهمات وغیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند

امراض الانف

یعنی بینی و آن نوزده مرض ست یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصور الانف و بواسیر الانف و از بیان و سرطان و عطاس و رعشی الانف و حکة الانف و جفاف الانف و احتباس شی در الانف و سدهٔ خیشوم و نتن و دیدان الانف و انتفاخ الانف و انقباض الانف شیخ می فرماید که بعض معالجات بینی مختص براه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیهٔ سر و بعضی از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت بسعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند و دوا بدهن نزدود بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت مایل و خم سازند پس دوا فرو بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا می شود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و الا بروغن بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط بمنخرین پارچه به آب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن پارچه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد با شربه و اغذیه و نطولات و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند و در سادج بی تنقیه و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده باید که در نطولات و اطلیه و اضمده صدر مقدم راس باشد

خشم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم ست و آن بر دو وجه ست یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو هر دو یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و هر دو صورت مرض مذکور یا سوء ادی بود و آن لاعلاج ست و یا عارضی و سبب آن یا سده ست و یا سوء مزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا ریح غلیظ و یا از ضیق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه و رث آفت عظیم باشد یا سده در سوراخهای عظم مشاشی مصفاتی واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن مقدم آن یا در زائدتین شبیه بحلمتی الثدی افتد و این سوء مزاج یا سادج بود یا مادی و تشخیص این اسباب چنان باید کرد که لحاظ کنند که مریض سخن از بینی می گوید در کلام او غنه هست یا نه اگر باشد از سدهٔ مجرای بینی بود پس بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد بنظر در آید سبب سده همان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی بسهولت بر می آید یا نه اگر گوید که بمشکل بر می آید و یک منخر بهم مسدود ماند سده ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی آید ثقل مقدم سر متصل منخرین نیز دریابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع باشد از سدهٔ غلطی باشد و اگر کلام مریض حال خود بود و خروج نفس بمشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سده مصفات بود و اگر با وجود عدم تغیر کلام نفس از راه بینی بسهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره لازم دماغی ست پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوء مزاج سادج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات حار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب دریابد از سوء مزاج حار باشد و اگر استعمال ادویه قطورات بارد و رسیدن هوای سرد بگوید و قدری رطوبت از بینی برآید از سوء مزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حاده مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابسی امثال آن بگوید از سوء مزاج یابس باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوء مزاج رطب باشد و دیگر علامات سوء مزاج سادج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سدهٔ غلطی و ریحی وغیره و سوء مزاج هیچ یک یافته نشود سببش ضربه

ومنقطع بینی باشد واگر آنهم نباشد بسبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود وا انطاکی گوید که سبب خشم فساد مزاج دماغ تعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در عصب
است پس اگر حار باشد بآن احساس بالتهاب ناخس کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیزی رنگ و استلذاذ باشیای بارد بود و اگر بارد باشد بعکس
این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس بضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت بنهادن مسخنات از کماد یا غیر آن **علاج**
در تحقیقم سده های خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز خردل شحم
حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس زیره سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر ازین تدبیر
فائده نشود بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا و خردل
کوفته بعمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج بماء الاصول تنقیه بحب قوقایا و مرهم سفید دا ایضاً برای تنقیهٔ مادهٔ دماغ اطریفل مقوی با ایارج و اسطوخودوس و شربت
اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه منقی اگر ارادهٔ نضج باشد نافع ست و نوشیدن مطبوخ
اصل السوس و بادیان با شکر نیز منضج ست و همچنین نخوداب بگوشت طیور صالح و مزوره بمغز بادام مناسب و ایضاً استفراغ خلط بشیافات و غراغر و سعوطات
و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در علاج امراض ماشی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بعمل آرند و فلفل و کندش و جاوشیر و قرنفل
و جند بیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته بروغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای تفتیح سدهٔ بینی مفید و معمول ست و کذا
نقل در روغن نرگس گداخته و اجوائن خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز درین باب مجرب **اقوال اطبا انطاکی** گوید که معالجهٔ خشم بارد شرب
ماء العسل ست چند روز بعده گلقند بدستور بعد از آن تنقیه تا ایام ببارنقون و شحم حنظل و جند بیدستر و سقمونیا مساوی بماء العسل و روغن بادام سرشته
ساخته شربت یک مثقال و سعوط بکندش و جند بیدستر و زعفران و زرد چوبه و شونیز ببرکه سرشته هنگام استعمال آن بگلاب حل کرده و ملازمت تکمید بجاورس
تان درقه گرم نماید و از مجربات برای آن این سعوط است که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند که از ان روغن تیز
بود قوی النفوذ سریع النفع بر آید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب ست و قایم مقام نفط بلکه این اعظم از ان ست و هم او
گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تخفیف مواد سائله و تفتیح سده انیست که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن دهن آب و
قلب راس پشت و کذا بورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهرهٔ مادهٔ گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه اگر حرارت نباشد مقوی
مجاری هوا اس عنایت بدین حواجب است و از مجربات انیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن با آب پر کرده سعوط کنند و بعد از ان
با آب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون لنترین و قرنفل سوده در روغن زرد بزنند و سعوط کنند سده بکشاید و اخلاط منعقده را حل سازد **گیلانی**
می نویسد که بخوردن اطریفل کبیر بوزن یک مثقال هر شب با هلیلهٔ مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بینی را خوب بفشانده سرکه بند ببویند که
بغایت مفید ست **طبری** گوید بعد تنقیهٔ دماغ بحبوب و غراغر لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار نمایند بعده عطسه بمرو زعفران آورند و پرهیز لازم گیرند
اطعمهٔ غلیظه لزج منع کنند و چون سده بکشاید و شی لزج باقی ماند انکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده رقیق شده و بر صدر ریخته
درین وقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق ماده و فتح طریق
محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع ست **بعضی** گویند که قطور آب چقندر در بینی و همچنین آب اذان الفار و سداب و بول شتر بعسل
کشف دراسهٔ سده محلل بقیهٔ ماده است و انکباب بر رشیشعان و سداب و ذفر برگ ترنج اسطوخودوس خشنه انیسون سلیخه سیسالیوس فوه الصبغ قرطم قنطوریون
خردمانا کیانیه کاشم نیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین یا در بخیه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده است و همچنین عاقرقرحا
افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته بروغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجرب ست و یا بول شتر اعرابی در آفتاب گذارند تا خشک شود
وقت حاجت با آب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه بورهٔ ارمنی شونیز مساوی سائیده بزهرهٔ گاو آمیخته

و در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جندبیدستر مرمکی هر واحد یکدرم مشک زعفران افیون هر واحد یکدانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته در آب مرزنجوش
حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صوت باشد مفید و کذلک اشتمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش را خاصیت
عظیم است و فسنتین را درین تاثیر قوی است مطلقا و مدام میعه خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سویدی گوید که قطور آب برگ انجره
و کذا سائر مدرات و کذا دوائی که معروف بابوال ابل است و آن از مکه معظمه می آرند و شونیز هر دو مساوی سوده بآب چقندر حل کرده و کذا مرزنجوش و شونیز
در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن انجره و کذا آب یا در وج و نفوخ تخم و برگ خشک انجره و شم کندش یا عاقرقرحا
سوده در خرقه کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و نسرین شماما و شعوطا و آب چقندر بعسل سعوطا و کذا عرطنیثا و کذا پوست ریته بقدر فلفل در روغن
بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد نافع بود و برای اخلاط لزجه مصفات استعمال ملطفات
مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده از در روغن زیت
یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس را ز بینی جذب نماید و تا سه روز بعمل آرند سده مصفات بکشاید و مجرب است و اگر سوزشی بهم رسد
روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز ز ریخ سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزه نو که دهانش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آنرا بپوشاند بر سر آن بریزند و
در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هرگاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا به دفعه و مرتبه چهارم خشک ساخته قدری
از آن بر آتش گذارند و انبوبه بران داشته سر آنرا در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح و شام باین نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن بنفشه یا
روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین بقول جالینوس شونیز زهره کلنگ شحم حنظل خربق سفید
برابر بسایند و بول شتر اعرابی بران ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانه عدس حبها سازند و در وقت حاجت از آن در قطره روغن
مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود بروغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه مقطعه ملطفه
چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب با شونیز با آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و با دویه ملطفه مثل طبیخ بابونه و شبت
و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه دماغ نافع و همچنین
تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید بجندبیدستر و پودینه جبلی و حاشا بسرکه عنصل سرشته مفید و مرزنجوش تازه خواه صعتر سداب
تمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سده مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیخ کوفته بیخته درین باب مجرب است
و اگر سبب در بطون دماغ باشد بعلاج تنقیه غیر علاج کنند و صاحب تکمله هندی گوید که اول دماغ را بحب ایلوه پاک سازند بعد بجهت تنقیه نفس عطسه
آب بارکتائی یا بنزرال یا آب کریله یا تونبری تلخ سعوط نمایند بعد بول شتر یا گاو تازا ئیده یا شراب تقطیر کنند و بکرات از آن ببویند و از پهکلی و مشک
و مرچ و کایپهل و امثال آن ناس بگیرند و یا ناگکیسر دانه الایچی خرد چهرکیلسر نوشادر بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم توری دشتی
سفوف کرده ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس بآب او تنطیل نمایند بقول سرهندی عاجل النفع است
و اگر خشم از سده ریحی باشد اول بدستور تنقیه دماغ نمایند بعده گل بابونه سه ماشه نقل ازرق یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یکسانیم توله ورق نقره
یک عدد بخورند و دیگر معاجین محلله ریاح بعمل آرند و شونیز بزرالبنج بابونه دارشیشعان بکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در شاله کاؤ انداخته
تکمید نمایند و جندبیدستر سه ماشه بزرالبنج فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یکتوله آمیخته قطور سازند و فلفل
و جندبیدستر و کندش عطسه آورند و بمطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر و غیره ادویه محلله مذکوره
انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ پوست بیدق
هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد بعمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه

و یاسمین مفید است و اگر از سوء مزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و بودینه مرزنجوش سداب صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن بهبینی
برسانیدن نیز خشم بارد و ریحی را نافع است و تسعیط از دهان حاره که در آن فرفیون و جند بیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک بکحیله در روغن خیری و یا در
روغن بان حل کرده در ینجا نافع ترین ادویه است و دخان کبریت نیز مفید خشم است و بابونه اکلیل الملک صعتر تمام شیح مرزنجوش جوشانیده نطول سازند و بعد از
خوردن ایارج و شلیثا و سیرو کندنا و تقطیر روغن قسط و جند بیدستر در بینی و مالش آن عابر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوء مزاج حار باشد روغن گل با آب حی العالم و یا روغن
نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه بصندل و گلاب کوده انضاج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد بر روغن نیلوفر و بنفشه از تخم کدو
روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بران پاشند و چشم پوشیده بخار
آن بهبینی برسانند از نکه این عمل خشم که از سوء مزاج حار باشد زائل گردد و با قلا بسرکه ترکرده بر آتش نداخته و دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید و دخان گل سرخ
و برگ آس نیز و امرود مفید و ایضا بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم کوکنار برگ خرفه جوشانیده بخار آن دارند و از آب آن نیم گرم نطول نمایند که حبت خشم حار
نافع است و بقول انطاکی در سوء مزاج حار دموی صفراوی فصد سر رو یا رگ پیشانی کنند بعد مسهل مطبوخ و حقنه و استنشاق نمایند و ماء الشعیر بعناب و تمر هندی چند روز
بنوشند بعده این حب بخورند صبر مصطکی مساوی غاریقون ترید هر واحد نصف آنچه بکرفس سرشته بسازند شربت مثقال و اگر از سوء مزاج یابس باشد طبع علاج این قسم نباید و داشت خصوصا
اگر از امراض حاده بعضه رسیده مگر آنکه مریض طفل باشد که گاهی صلاح می پذیرد بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ بعمل آرند و از اطعمه ماء الشعیر و ماء اللحم و امثال آن تجویز
نمایند و بگوشت چوزه مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و امثال آن اکتفا نمایند و روغن بادام و روغن کدو و ماء الجبن وقت خواب و سکنجبین بنفشه و سعوط بروغن بنفشه و امثال آن و در اوقات تجویز کنند و هر گاه از
ماء الجبن اسهال طبع زیاده از آنچه واجب است بهم رسد ترک کنند و یا بران چیزی قابض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی قرط و طراثیث و
چون طبیب بیمن و اعتدال مزاج حاصل گردد بهیشه در خیار آن و بروغن کدو و بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوء مزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت
بعمل آرند و بالجمله در جمیع سوء مزاجات علاج بالضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی مفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای خشم
بحسب خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در آن منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و باطریفلات مداومت نمایند
و ایارج بهر چنگ بمالند و اگر مستعمل آن نباشد سماق و سعد بشاد منقع کنند و بر زبان بمالند و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و یا
بثور و ناصور یا ناسور الانف یا رمص الانف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض می شود و علاجش بدستور است که
ریوند و مقعد الجن و مرزنگوش اکر گردد انشاء الله تعالی علاج بود و باز گفته شنگرف بزر البنج زعفران مساوی بهم اقلا ماننده تنباکو چند دم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب است

فساد شم

عبارت از تشویش قوت شامه است و انحراف تجربی طبیعی و تشخیص اسباب و اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روایح را بیک نحو احساس کند سببش عروض یکی از اقسام
سوء مزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روایح مختلف دریابد سببش نوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف الکیفیت
و اگر بعض روایح محسوس شود و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد راضی و مسیحی سمرقندی حصول ماده عفنه در مقدم دماغ
یا در زوائد ثدیین شبیه بسر پستان است و یا وقوع قرحه متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از ان منفعل نگردد و بقول انطاکی سده مجاری است
خاصه پس اگر تنقیه شود و اگر لطیف در هر خوشبو حنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع ماده تندی و یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دماغ یا
در آن و زائد و تا شیر آنکه حرارت محترقه در آن که بدیو را دست رسانند پس هر دو صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته منفعل نگردد و نزد انطاکی سبب
این قرحه یا خلط متعفن میان منفذ دماغ بود که هوا از ان متکیف گردد و علامت کاین از بعد حفت آن وقت امتلاء معده بخار خوشبو مثل قرنفل است و کاین
از دماغ از دوام آن و بیک حالت بود و اگر بعض خوشبو یا بدبو مدام بهم رساند و حال آنکه چیزی از آنکه موجود نباشد سببش سوء مزاج باشد پس فرق در انواع سوء
مزاج از بعد ساذج از علامتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضا اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوء مزاج حار یا یابس باشد

واگر درک نکند مگر رایحهٔ ناخوش یا خوشبو یا بدبو و اگرچه موجود نباشد سببش سوء مزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم می گردد موجب
شم و اگر ابخرهٔ روایح رایحهٔ ناخوش باشد بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفراوی بسیار یا تغیر دم بصفرا باشد و اگر رایحهٔ عفونت احساس نماید سببش خلط
عفن باشد و اگر رایحهٔ ذی رطوبت که شوربا و ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر رایحهٔ ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روایح برین قیاس
می باشند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آن را کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رایحهٔ آن را ادراک نماید بغیر بوییدن شی از خارج و اگر خلط در
کمیت کم باشد یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوییدن چیزی از خارج رایحهٔ آن خلط احساس نماید و چون مریض در امراض حاده روایح غیر معتاده و غیر معهوده
بدون موجود بودن شی ذی رایحه بوید مع ذلک رایحهٔ مثل مشک یا گل صندل یا روغن زرد و غیرها احساس می کند پس علامات ردیه باشد بسبب موت او
قریب است علاج در سوء مزاج ساذج تبدیل مزاج نماید چنانکه در خشم گذشت و تقطیر شیر در آب ... چنانکه قیر بارد و نافع است ... تنقیهٔ آن
خلط است بحسب مناسبت از فصد و مسهل و حبوب غراغر و سعوطات و شمومات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی فاعلی مفصل مذکور شد و آنجا که از یک شی روائح
مختلفه شمیده شود تنقیهٔ دماغ بعده از مواد مختلفه بسعوطات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد از آن تبدیل مزاج دماغ به داروها نمایند و بعضی و اقتصار
بر تنقیه غیر مفید است و تسعیط بعمل مزاج دماغ و تبدیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود تنقیهٔ دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرحه باشد ازاله
آن کوشند پس مشک و عنبر یا دو هدهد آن از روائح طیبه تنها یا جمیعاً بیفشانند و سعوط داروی شیشعان و کندش و قرنفل و سعد و چوب صندل سفید هر یک نیم مثقال
ساییده و آنجا که خشونت مشک نگرد و بعد از تنقیه بادهٔ سهمیه آن چیزهای ...بو که گرم باشد چون جند بیدستر و سکبینج و مرزنجوش و کندش بویند و در بینی چکانند و
بعضی فلفل گرد و دار چینی مساوی جمع کرده با کندش می کنند و این همه مساوی می گیرند سعوطاً استعمال می نمایند و گویند که سعوط جند بیدستر و کندش و فلفل و ... کابلی
در آب سیاه دانه مساوی قوی ترین است و ... بوییدن شونیز بریان اسفند که در بول خر ترکرده باشند از تجربات خود نوشته با بطلان این طریق معالجه
بر اطبای ... پوشیده است ... چنانچه حکیم صادق علی خان می نویسند که شخصی که بوی بد دریافت کرد و بوی نیک هیچ چند
مدام در بینی او چکانند ... بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل الطیب ... ساییده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه باطن از مسهل آن و
ایارج کنند و شخصی که بوی مشک را بد و بوی بد مشک را دائم ... و اگر سفید نگردد تنقیهٔ خلط محترق نمایند و بقول انطاکی علاج آنکه ادراک
خوشبو نباید نقلاً سعوط ... سکبینج و اخذ محللات ... سعوطاً ... ادراک ... تنقیه بایارجات ... کنند
...بول ... تجربات من سعوط باین مرکب است جند بیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد دو درهم ... آب ... واحد او قیه
...خشخاش سفید هر واحد نیم درهم فربیون ربع درهم اضافه کرده می شود و
...تنقیهٔ دماغ و گرسنگی و بلطیف غذا ... حکیم عابد سرهندی نوشته که ... برای
شخصی که بوی بد دریافت نکند بعد تنقیه ... بوییدن قرنفل ... و مشک و گلاب سوده است و برای کسیکه خوشبو احساس نماید ...
...مداومت کردن را این همه بعد تنقیه تام و استعمال حمام بعد خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تام دارد و ... و بعضی گویند که هر کسی که خوشبو
احساس کند و بدبوی حس نکند مدام جند بیدستر سعوطاً نماید ... احساس کند و خوشبو حس نکند مدام مشک سعوطاً نماید تا آنکه زوال ... نماید
گردد و علاج بیندیشی یا ازاله بوی بد عفن کرده ادراک خوشبو نماید ... طریق علاج اختلاف نسبت چنانچه در صورت عدم احساس ... سببش شود
... عفونت و ... مقدم دماغ یا در ... احساس نماید ... آن خلط ... احساس ... نماید ... غلبه آن خلط ... استیلای
رایحهٔ آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و ... سببش خلاف انیست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد

رعاف

یعنی برآمدن خون از بینی آن ... شد یا عرضی امراض حاده ... و آن عرضی امراض حاده یا در روز بحران افتد ... بحران ... کیفیت آن ...

کشاده اند گاهی یعنی از حدت خون باشد یا شگافتن عروق شبکه دماغ و غشای [illegible] آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه باشد که بینی [illegible] سبب حدت و شدت
امتلای خون باعث رعاف گردد پس [illegible] اندک اندک از خود باز ایستد و یا بسیار آید و بیرون [illegible] صفرا باشد [illegible] گاهی [illegible] مدد داده
باشد یا سبب حدت خون یا بخارات حاده متصعده و [illegible] بیکبار آید و بسیار آید و بیشتر سبب حدت صفرا [illegible] عروق [illegible]
[illegible] بواسطه شدت امتلاء دم غلبه [illegible] بحران امراض حاده یا ضربه و سقطه [illegible] امراض [illegible] اکثر غیر قابل علاج
است بسبب بسیار بیرون رفتن [illegible] بحران امراض حاده و [illegible] صفراویه [illegible] آن است که خون
شریان کثرت [illegible] و رقیق و گرم و سرخ [illegible] باشد [illegible] حرارت خارج [illegible] گاه باشد [illegible] واقع
گردد و سیلان [illegible] گاهی [illegible] ضعف [illegible] گردد [illegible] استسقا [illegible]
شدید [illegible] باعتدال [illegible] صاحب [illegible] گرم [illegible] صفرا [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] رعاف [illegible] است [illegible] رعاف در امراض حاده [illegible] بزرگ باشد [illegible]
[illegible] ضعف گردد و رنگ روی [illegible] بسیار [illegible] آید [illegible] اگر [illegible] خون [illegible]
[illegible] اگر رنگ روی [illegible] صفرا [illegible] خون [illegible] و اگر رنگ [illegible]
سیلان گردد [illegible] نقص خون [illegible] امراض ضعف جگر و استسقا [illegible]
[illegible] صفراوی رقیق [illegible] رعاف [illegible] علاج [illegible]
عناب [illegible] شربت نیلوفر [illegible] تخم کاهو [illegible] گاهی [illegible] تخم خشخاش
سفید [illegible] شیره تخم [illegible] شربت [illegible] صندل [illegible] صندل [illegible] گاهی [illegible]
[illegible] شربت نیلوفر [illegible] شیره [illegible] تخم [illegible] عرق بید و شربت عناب [illegible] شیره [illegible] اجبار [illegible]
[illegible] آب [illegible] شربت [illegible] داخل کرده و یا شیره [illegible] دم الاخوین [illegible] چهار ماشه [illegible] شربت [illegible]
[illegible] شیره [illegible] تخم [illegible] اجبار [illegible] شربت نیلوفر [illegible] ماشه [illegible] شیره [illegible]
و گاهی [illegible] دم الاخوین [illegible] ماشه [illegible] شربت انجبار [illegible] شیره [illegible] اجبار [illegible] ماشه [illegible] دم الاخوین
[illegible] تخم خشخاش [illegible] شربت [illegible] عرقیات [illegible] شربت نیلوفر [illegible] داخل کرده [illegible] چهار ماشه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گل [illegible] شربت انجبار و شربت یاقوت [illegible] ورق طلا [illegible]
[illegible] یک ماشه در عرق [illegible] ده توله [illegible] شربت [illegible] تخم [illegible] باشد [illegible] شام [illegible]
[illegible] خشخاش [illegible] ماشه در شربت یاقوت [illegible] شربت خشخاش [illegible] سیب [illegible] تخم [illegible]
ماشه [illegible] با برنج یا نان کنند و اگر رعاف [illegible] خون [illegible] تبریدات مذکوره [illegible]
[illegible] شیره تخم کاهو [illegible] نبات [illegible] داخل کرده دهند [illegible] مقوی [illegible]
دم الاخوین [illegible] سیب [illegible] ورق طلا [illegible] شربت حب الآس [illegible] توله [illegible] حل کرده دهند و غذا [illegible]
شربت نیلوفر و اگر رعاف [illegible] باشد که اول جریان آب [illegible] بعده خون از بینی برآید فصد [illegible] دهند و اگر رعاف [illegible] باشد
شیره [illegible] کشنیز خشک چهار ماشه نبات [illegible] توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور [illegible] در بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف
[illegible] بسبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد و گاهی [illegible] جاری می شود [illegible] فصد [illegible] شیره

تخم کاهو و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعاف بعد ضرب رسیدن دوام نماید در ین تبرید بعرق عنب الثعلب عرق کاسنی و عرق
شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیز سبز و شیره خرفه کافور سوده آمیخته در بینی چکانند بالای سر
و صدغین طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنج دانه سپستان نه دانه خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیره کاهو شیره مغز کدو
یک تولہ شربت نیلوفر داخل کرده می دهند و یا شاهتره کشنیز خشک هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند و صبح آب صاف گرفته تخم
کاهو تخم خرفه هر یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده باز صاف کرده دو توله شربت نیلوفر انداخته یک مثقال سپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که رعاف معتاد
باشد بعد فصد سر و تکرار کهربا یک ماشه سوده با شربت انجبار بخورد و بقول اهل هند گل پلاس یک توله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده عادی
رعاف اگر چند روز بنوشد رفع رعاف کند و نوشیدن لب انجبار پنج درم و یا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب و سودمند است و گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو دو
ده تنهم مخذان سوده و کذا عصارهٔ آس و کذا خون ظبی و کذا مغز اوزردی بیضه نیمبرشت آمیخته و کذا برادهٔ شاخ بقر وحشی هر واحد قاطع رعاف است و همچنین کا تو
شر یاد ضماداً و کمر باشد یا و تعلیقاً در طرف اثبت شر باولو نقوعاً مفید با لجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته ابریکه سائیده بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ملتانی
در آب سائیده بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند و کافور در سرکه جوشانیده در بینی چکانند و آنچه معمول مجرب است کافور قدری
در آب افشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند می کند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین پشم سوخته در بینی
دمیدن فی الفور حبس رعاف می نماید و نفوخ خاکستر مهره مجرب سرهندی ست و کذا کاغذ سوخته بود از سیاهی در بینی دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت
سیاهی تر کرده بگردد آسیا آلوده در بینی نهند مفید انا که بینی را بگلاب قدری سرکه سرشته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را با آب صمغ عربی تر کرده فتیله ساخته و اقاقیا
گلنار کزمازج هر یک نیم ماشه مدس کرده آسیا هر یک یک ماشه سائیده بران پاشیده در بینی گذارند و ضماد گچ کهنه در آب سائیده و یا آنکه در سرکه حل کرده
سوده بر پیشانی و کذا کافور بسا صدیه یا نفوخ و کذا لک کنار جبین همچنین ضماد سرتا حاجبین سرگین گاو تازه که بهتر گرم باشد مجرب قوی ازان ضماد پیشانی
با آب زبل خرد کا آب است و کتان خورد در آب سائیده و کذا آرد ماش هندی در آب خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر و برگ املی در آب سائیده
و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا اجوائن خراسانی و یا با برگ چولائی سائیده و یا شوره قلمی و سرکه سائیده و کذا پوست درخت گولر با آب
سائیده تکیه کرده یا نوع بستن و کذا سعوط با آب دوب سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی و صندل با آب
هر تود بر پیشانی و صدغین و تارک سر و کذا کائی تالاب از مجربات اهل هند است و ایضاً آرد جو با آب خرفه یا آسپاره و کذا لک اسپغول نا کوفته بسرکه سرشته بر پیشانی
سین کرده طلا کردن نافع و سعوط کافور یک حبه در یک دم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب و کذا گلنار و مهار و کافور در بینی چکانیدن و اگر سرکه بیش را در سرکه آمیخته بر تارک سر
طلا کنند هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول ست و بعضی گل ملتانی برابر سرکه بیش می گیرند و سائیده نیم گرم بر پیشانی و بینی ضماد می نمایند چون بیش کما لکران بگذار نه
و بیرون پارچهٔ طویل که قریب یک انگشت عریض باشد طلا نموده یکی ازان از بینی تا موخر سر بچسپانند و دیگری از یک بنا گوش تا بنا گوش دیگر کشند و هرگاه خون بند شود و
خشک گردد سه قطره روغن کاو مام در بینی چکانند چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را با آب تر کرده فرود آرند در رعاف شدید معمول استاد
مرحوم بوده و اگر فتیله را بسفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بران پاشیده و در منخر سائل الدم بگذارند و گل ملتانی با آب سائیده بر سر چسپیده گون طلا نمایند و
هرگاه خشک شود دیگر اعاده طلا کنند تکرار عمل رعاف بند شود و مجرب ست و ایضاً اگر کشنیز خشک آمله خشک هر دو سائیده قرص بسته یا نفوخ سنند و گل ریشی نیولنا
نیمه مهره کاغذ سوخته بود از سوخته باریک سوده در بینی دمند نیز مجرب ست و چون مسکری تکلیا با آب خرفه تر کرده و کافور بران آمیخته سعوط نمایند و برگ کنار و برگ
بید و برگ به و برگ بکس هر چه الیتها بهم رسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا از کشنیز گرد آسیا کنند صبروم الاخوین شب یمانی
همچون غبار سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده بادویهٔ مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه سحوقه با بجوه
در بینی دمند و اگر فتیله بسیاهی تر کرده و مازوی سبز خام شب یمانی گلنار حبین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند یا این ادویه با بجوه

در بینی دمند نیز مفید بود ویا نشاسته گل ملتانی گیرو صندل هر یک یکماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته سعوط نمایند واز آمله خشک بآب سوده تکیه ساخته بر یافوخ نهند ویا آب
برگ … باکافور در بینی چکانند وقرطاس سوخته بکوبند وقلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند ویا کندر صبر گلنار زرد زنده قلقطار غبار آسیا جبسین خاکستر
کاغذ مازو مثل سرمه سوده در بینی دمند وفتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند واگر حضض کاغذ سوخته مازو دم الاخوین سوده نفوخ کنند ویا بفتیله آلوده در بینی
نهند مجرب حکیم علویست ویا بقول صاحب شفاء الاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرة بعد اخری بعد از ان فتیله ابریشمی بسفیده بیضه تر کرده در آهک آلوده در بینی
درآرند وبقول شیخ سنگ آسیا گرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید وگویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید رعاف است
وگویند که اگر سرگین خر تازه را بسایند وآب او بنوشند وچهره وپیشانی ومقدم سر را طلا نمایند یا سرگین خشک را بآب سائیده بنوشند برای رعاف حادث
از حمیات وغیره مجربست واگر زاج سوخته دم الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته واگر نباشد شاخ
… گل قیمولیا گل … آملج اقاقیا … صمغ عربی کهربای شمعی … بسد سوخته نشاسته کوفته بیخته قدری در انبوبه
کرده در بینی دمند وقدری بآب بارتنگ وآب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند وفتیله از نسج عنکبوت ساخته بآب سرگین خر تازه تر کرده با دویه سرشته
در بینی نهند جهت حبس رعاف مجربست ومخترع والد حکیم علوی خان وگلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی فرو کردن وباقی
… مجرب … وتعلیق رساست نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب اوست وگویند که تعلیق عقیق که رنگ او
مثل … باشد وکذا … وکذا یاقوت وکذا سنگی که در قانصه چکاوک برآید نیز نافع وقلقطار را نفوخا ولتوقا وطلاءا علی الانف وسرگین اسپ محرق
… وبفتیله آلوده در بینی نهادن وخضاب هر دو دست بسرگین وکذا حنطیانا ناهی رومی ده درم حنا بیست درم ترمس تا …
شب متوالی … نشستن مفیدست ودر خواص آمده که کعکبر بالبعض خون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف است و… که
… این تدبیر … قدمین … آن در آب سرد وبستن هر دو بازو وتدلیک بن ران وخصیتین بعصابه محکم نیز فائده می کند وکذا بستن خنصر
… سائل نافع وگویند که خصیتین … ودر سرکه نهادن اما ان وقت خون بند نماید وبر تسکین حدت خون وتغلیظ آن آب سرد …
… نوشیدن ودر دهن گرفتن ودر بینی کشیدن ویا برف بر سر نهادن وبر پیشانی بستن ویا صندل وکافور وگلاب بر پیشانی وجگر طلا کردن ویا
… در سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن وشربت کاهو وعناب وریباس ورب به یا شربت سیب یا گلاب یا رائب ترش یا شربت
… وصندل … پخته با آب لیمو خوردن نافع بود ودر صورتیکه از استعمال حابسات بند نگردد وخوف سقوط قوت نباشد فصد …
… از جانب محاذی … که اول خون بر می آید … اندک اندک بتفاریق بر آرند … بساقین … کنند …
… شود وگویند که … جانب رعاف فی الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین وتبرید وتکثیف ودر انتها وقت
… ضعف … یا حجامت واگر امتلای خون … باشد فصد … ضرورست والا استعمال مبردات
وتقلیل غذا مناسب … حجامت … فصد باشد وجالینوس گوید … باشد … رازی نهادن
… گرم قاطع رعاف است وفصد … از خلفت الفو از فصد … وگویند که در رعاف … از سعوط ادویه …
… رعاف … هر یک یکماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته … بالایش شربت سیب … هر یک دو
توله … عرق … ابریشم … پیشانی … سوده وسعوط آب برگ بید ساده وآب …
… سائیده … سفید … توله … یک نیم توله
… آب یخ بر تارک سر … تازه یک … نهادن پارچه … بینی … خشک …
… اگر رعاف … یا پارچه برف در بینی … پیشانی …

ورم نرم شود و آثار نضج معلوم گردد و استعمال تکمید مذکور و ضمادات و اعانت آن بضمادات که مذکور کرده باشند برای ورم و لیبرسه مضاعف نهایت نرم که بخشونت موضع صلابت آن و
سری موضع ایذا نیابد فرش کنند و لیبرسه باید که بران بستر بشکم بخوابد تا معده فشرده گردد و ورم منفجر شود و آنچه از او از قروح منفجر بر آید و از تحریج ریم و خون یا تقی و
اسهال فرونشستن ورم معلوم میشود پس هرگاه منفجر گردد و دیده و خون باسهال و قی بر آید آن وقت ماء العسل یا ماء الشکر یا آش جو بنوشانند و ضماد تا به وقت مسکن و تسکی
ایارج فیقرا دادن معده را پاک کند و ریم باسهال بیرون آرد و در بیوقت از اغذیه برای تعدیل و حسن تا موافق قناعت ورزند پس هرگاه بشکم از ریم پاک گردد و ملاحت
ملحمات که در علاج قروح معده بیاید بخورانند با آنکه هرگاه ریم و خون از معده بقی بیرون آید نشان نا امیدی قوی تر از نشان امید است با شد یعنی مریض گاهی بصحت رسیده نمی باشد پس
چون بدانند که در معده ریم است اخراج آن باسهال نمایند و تحریک و تقی نکنند و اگر باین تدابیر منفجر نگردد آنچه که در علاج ورم صلب گذشت استعمال نمایند و این ضماد
نیز منضج ورم صلب است خطمی اکلیل الملک پرسیاوشان مرداسنگ برگ بنگو صمغ عربی ارزن حلبه تخم کتان چه مقل سیاه کندر کبوتر شگفته برگ کتان
صابون عراقی صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته با شیر گو سفند یا آب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند و اغذیه موافق برای مثانات لیتهای مرغ احلی محلول گردانیده نیم برشت
یا زرده بیضه نیم برشت و در آخر آن شوربای مرغ که قدری شبت و حلبه دران پخته باشند صاحب کامل گوید که اگر ورم تحلیل نشود و امر او منتج متحول گردد تخم خشخاش حلبه تخم
مساوی کوفته بیخته نیم با ربع رطل آب که دران انجیر خشک خیسانیده باشند بدهند و یا انجیر در آب انجیر و آب که دران شبت خیسانیده با معده بریان رطل بنوشانند و اگر نیز با شد
بگیر اندآب انجیر خشک ده اوقیه شیر چهار و رم لعاب تخم کتان لعاب حلبه هر واحد ده درم زعفران دو درم زنگ صبر سقوطری ربع درم و این دوا در انفجار او ام و دامیل قوی الاثر
و چون اکسیر نشگا قدر ریم خارج گردد علاج او در قرحه معده بیاید بعضی متاخرین مینویسند که چون ریم بقی معده رد بنجم آورد و این ضماد نمایند و پخته شود اکلیل با بونه
بنفشه حلبه تخم کتان حب الغار عنب الثعلب سنبل الطیب یک یک تولد اشق مقل چهار شیر بیت درم در آب کهنه کرده و انجیر زرد بسبب نضج معده در بول کنند که اکثر
شراب دوا آتشه صلابه کرده آمیخته بر پارچه بافته نشل مرهم کشیده بر مرهم گذارند و روز و تهفته هشت مرتبه و همچنین شب باشد و پخته منفجر گردد و چون آثار پختگی ظاهر شود با
برانفجار یاری دهند بدین نوع که شیر بز گاو و سیاه بکیم یاو آب شور یاد آثار پختگی نوشانند معده را بدست مالند و جنبانند تا بشکافد و ریم از دهن بیرون آید
هما نوقت اکر بدی موقوف شود پس بیاری پاک کردن ریم ماء العسل یا جلاب شکر سرخ و گلاب ساخته نوشانند و غذا آش جو یا شربت انار دهند و بعد دو سه روز ایارج فیقرا
در عسل آمیخته بلیسانند و بدرقه نمایند بنقوع صبر که در آب کاسنی سبز ساخته باشند تا پنج روز دهند تا ریم تمام پاک شود پس جهت اندمال ادویه که در قرحه معده بیاید استعمال

قروح و بثور معده

گاه عارض میشود معده را قروح و بثور بسبب حدت اخلاطی که بجرم آن نشرب کند یا ملاقی آن گردد و اکثر بسبب وصول مواد زفیر آن اندفعتا چنانچه بیشتر از مواد نزله که بسبب
معده از سر نازل میشود و در ان قرحه می افتد و آن نزله حار لذاع میباشد یا قابل عفونت که تعفن میگرداند و چون نزول آن طول میکشد تا کل حادث می نماید پس
قرحه معده گاه کبیر میباشد چنانچه از انفجار دبیله معده و گاهی بعکس این چنانچه از خلط حار بها خواه نشرب بجرم معده باشد یا نه و عام است که این خلط در
معده تولد کند از تناول اشیای گرم و تیز و یا نزله گرم و تیز باشد که از سر فرود آید و یا از عضوی دیگر بمعده ریزد و بیشتر قروح معده خصوصا در اسفل آن
بصغر نفس و درد و عرق و غشی و سردی اطراف مودی میگردد و چون قروح در اسافل معده عارض شود لا محاله بهضم فاسد و با طل گردد و خون ریم که تولد کنند و از ان
عوارض مذکوره پدید آید و دلیل قرح معده بدبوی آروغ و بدبوی دهن و تیز فم و خشکی کام و زبان بسبب تلذیع ابخره حاره و کثرت قی و غثیان و حای نفسیت و در اکثر در د
درفم معده یا قریب ناف و سوزش در معده و هیجان درد آن از خوردن چیزی ترش یا تیز و خروج ریم و خون و شدید فشندورقی در باز است و چون بسوده
بثور منفجره باشد خشکی کثرت پذیرد و فرق میان قرحه مری و فم معده آنست که در قرحه مری وجع بسوی حلق میان هر دو شانه و در گردن است و اول
وقت نفوذ طعام در ان پدید آید و آن دلالت میکند بر موضع الم بهر نحو و بران موضع خصوصا چون طعام درشت ترش یا طعمی قوی تیز داشته باشد که بیوقت نرسا
موضع الم سهل بود بعده چون طعام از ان تجاوز کند وجع اندک خفت پذیرد اما در قرحه فم معده وجع در سطح مقابل صدر از اعلی شکم شدید تر باشد و آن هنگام طعام
معده زیر سینه محسوس گردد و اکثر بطرف مراق میل کند و قشر قرحه و رقی بر آید و باشد که با آن نفس صغیر گردد و تیسم فسر شود و غشی انجا پدید آید یا بر قرحه قعر معده و نیح و نقش قرحه

باشیخ در امعاء وجود وجع بعد استقرار طعام در اسفل معده قریب ناف و وجع اندک ز قرحهٔ فم معده استدلال کنند و اگر قرحه هم در فم معده باشد و هم در قعر آن نشان هر دو پیدا بود
یا بالجمله قرحه در هر موضعی که باشد الم دران موضع محسوس گردد و فرق میان قرحهٔ معده و قرحهٔ امعا بموضع وجع وقت دخول طعام کنند و وجود وجع وقت انحدار طعام از معده و درد
زیر ناف در قرحهٔ امعا بود و خروج قشر در قرحهٔ معدی اکثر در قی و بندرت در براز و در قرحهٔ امعائی کثرت قشر دقیق از آن در براز باشد و در قرحهٔ معدی وجع در نواحی
امعا نمی باشد بلکه فوق آن بود و خروج قشر در قی نمی باشد مگر در قرحهٔ مری یا معده و واجب است که چون ارادهٔ امتحان معرفت موضع وجع نمایند مریض را چیزی که
دران سرکه و خردل باشد بخورانند **علاج** بعد تنقیهٔ معده ماء العسل دهند و اگر حرارت غالب بود ماء الشکر یا ماء الشعیر نوشانند و بعد از آن ادویهٔ مدمله مثل دم الاخوین کندر
هر یک بهیدرم گل ارمنی شش درهم گلنار کهربا گل سرخ هر یک دو درم یا همه مساوی سفوف ساخته با رب سیب و رب به بدهند و یا کندر دم الاخوین کهربا گل ارمنی
هر یک دو ماشه در شربت خشخاش ده توله آمیخته بلیسانند با گلاب نه توله و شربت مورد سه توله و باید که در سحق ادویه مبالغه نکنند تا در معده دیرتر بمانند و بلع کردن
موم زرد و قماره و سپید ... درین باب اثر عظیم دارد و هر چه در قی الدم بیاید بکار برند و این قرص نیز نافع است خشخاش دو درم صمغ عربی کتیرا هر واحد یک درم گلنار
گل سرخ حب الآس عصارهٔ لحیة التیس اقاقیا زعفران کهربا هر یک نیم درم همه را کوفته بیخته بآب سماق لت کنند و قرص ساخته در سایه خشک کنند شربتی یک مثقال با آب سرد
یا لعاب اسپغول و یا قرص کهربا شش ماشه کندر یک نیم ماشه دم الاخوین دو ماشه سائیده برب به آمیخته بخورند و آب بارتنگ سیزده توله شربت به شیرین دو توله بنوشند و افیون
زعفران هر یک نیم دانگ داسنگ یک مثقال سفیدهٔ ارزیز نیم درم روغن گل یک درم علی الرسم ضماد کردن مفید بود و نوشیدن روغن بنفشه ممزوج بموم و گاهی قرطاس
سوخته و کاغذ مصری در دبیله و قروح معده مجرب انطاکی و سمرقندی است و گفته که اگر قروح چرک بسیار داشته باشد و قوت قوی بود جائز است که اندک زرنیخ ضماد
نمایند یا قدری کبریت و این اسلم است و از غذای جید آنست که خر لوبیای شامی سوده در شیر جوشانیده استعمال نمایند و سویق نیز از روغن بن سمجون و ابن جزله نقل کرده
که لوبیای شامی و شیر تازه و کاغذ مصری سوخته و بردی سوخته هر واحد نافع قروح معده است بالجمله هنگام استعمال مدملات از تنقیهٔ چرک غافل نباشند بلکه گاه منقی و گاه مدمل
و این بهتر آنست که چرک پاک نشده باشد زیرا که با وجود چرک در قرحه اندمال آن دشوار است اما از منقیات قوی اجتناب نمایند تا موجب ازدیاد قرحه
نگردد و تا قرحه بسیار کهنه نشود تنقیه با ایارج نباید کرد و هر چه در قروح و بثور مری گفته شد علاج آنست و تا وقتیکه بثور ریم نکرده باشد فصد باسلیق کنند و برای
نقصان ماده آنچه در علاج ورم حار معده گذشت بکار برند و غیر آن دوغ گاو سیاه با طباشیر و تخم زرشک هر واحد دو ماشه نیز جهت بثور معده مجرب است و یا سکنجبین ساده در گلاب
و عرق کاسنی و بکوه هر یک پنج توله نوشانند و غذا آش جو شربت نیلوفر دهند چهار پنج روز داده خیار شنبر هفت توله در گلاب نیم آثار گلقند چهار توله روغن گل هفت ماشه
بدهند و صبح تبرید شیرهٔ کاسنی و خیارین و خرفه هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب یک نیم پاؤ شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول نه ماشه بدهند و همین طور چهار
روز داده جهت تعدیل شربت صندل دو توله در عرق بید مشک گلاب هر یک پنج توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و اگر بثور از خوردن چیزهای حار بالفعل مثل نقره گرم
و تیز ... بتر تازه نوشانند و مسکه و بالائی شیر با نبات خورانند و با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین هر یک شش ماشه تخم کاهو مقشر هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه
ماشه شربت نیلوفر چهار توله در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله دهند و غذا شیر برنج و فرنی شیر ... فالوده بگلاب دهند و بثوری که از تناول کهنه
یا از تناول چیزهای تیز بیاشکار چون ذراریح و بلادر و امثال آن بود علاجش در محل هر واحد مسطور است و اگر در قرحهٔ معده قبض زیاده بود خیار شنبر هفت توله ترنجبین
نه توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام و یا گل نه ماشه در ماء العسل نوشانند تا رفع قبض شود و جلای تام حاصل گردد پس رفع ترشی و غیره که در قول جرجانی بیاید بندند
با صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ مساوی دو درم تا معده بصلاح آید و اگر آکله گردد و در قی و براز پارچها با تعفن شدید برآید و غشی افتد زهر حیوانی و
یا جدوار خطائی و یا گل مختوم وغیره در آب بارتنگ دهند و هر چه در قی الدم گفته آمد بکار برند و غذاهای قابض ترش تریاقی دهند و چون نوبت بتاکل رسد نیم گردد
الا ما شاء الله شیخ گفته باید که جراحت تازهٔ معده را بادویهٔ قابضه معالجه کنند و اغذیهٔ سریع الهضم خورانند و ادویهٔ قروحیه که دران زنگار و سفیداب اسرب و مرداسنگ و توتیا
باشد آنرا از معده دور دارند بلکه معالجهٔ قروح معده و اکلهٔ آن اول به تنقیه از ماء العسل یا جلاب نمایند و باید که در منقی قوت تنقیه نباشد که ایذا و تقریح زیاده از نفع نماید بلکه دوا
سست که جلای او بسوی اسفل باشد و اگر دراینجا تاکل و گوشت مرده بود بعد آن منقی لحم میت و ملحم و منبت علاج کنند و برای او ایارج فیقرا اوفق است چون تنقیه یابد

سر نهند و بعد برآوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش یا بادام و شیر زنان یا خر مساوی در بینی چکانند و یا بسکه تازهٔ گاومیش سر و کف دست و پای مخصیه چه سبب
دارند و ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و دوا کودی و گل گرکل و صندل سفید و گل ارمنی بهر یک بنرمی شه بر پیشانی و صدغین و یا فوخ نهند و یا آب یخ
و یا بشیره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار پرهیز نمود غذا از دوغ گاو یا برنج یا بالائی است و بهند و اگر از بوئیدن مشک و جندبادستر شیر زنان و تخم
و روغن مغز تخم پنبه و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله بعرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو نشسته
نیلوفر و مهندبا را لقرع یا ماء الجبن از شیر خر شربت نیلوفر نوشانند و اصفهانی کا بعینه مجرب استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ بقر
راست اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ اگر از چپ باشد در آب سائیده در حوت بخورد مجربست و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او بهم رسد در بینی
سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی مجرب بهم رسیده و صاحب جوامع الادویه گوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف عادت از حجاب
دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع با آن می نماید و جالینوس [illegible] الالف قوی الفعل است و گوید که رعاف گاهی از گرمی و خشکی بود و این
علاجها مفید نباید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در این روغنها حل کرده چکانند
بغایت نافع بود و زود برطرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر برعاف شود شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ مغز تخم تربوز لعاب کتیرا لعاب بهدانه با هم
آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند می کند و مجربست و شیخ می فرماید که رعاف بحرانی را مانند آن و آنکه از نفس خود واقع شود
سبیل علاج او آن است که تا سقوط قوت محسوس نگردد علاج حبس او نکنند و بسا است که نوبت بخروج چهار رطل خون می رسد و در این حالت واجب است که
هنگام شدت افراط رعاف بحبس او پردازند و اما غیر آن را علاج بادویه حابس رعاف نمایند و در رعافی که بسبب استفراغ بدن و صفراویت او افتد و دوام استفراغ
صفرا از آن قبیل زعد شاد و تعدیل خون آن باغذیه و اشربه مطفیه واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس رعاف نمایند چون باریک بکشایند از جانب مقابل
مشارک خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحبس جائز است چون بعد سقوط قوت رسد و دران هنگام بگیرند صبر و کندر و مرو
جزو دران فتیله مبلول بسرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم الاخوین و انزروت و صبر مساوی کوفته بیخته فتیله پارچه کتان بسرکه تر کرده
بدوا آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع است **توضیح** ادویه حابس رعاف مفرد یا قابض اند
و یا مبرد و مغلظ مجمد و یا مغری لزجه و یا حادهٔ کاویه و یا ذو الخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از انها بحسب سبب موجب استعمال نمایند اما قابضات
مثل عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کوکنار و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به و عصی الراعی است و اما
مبردات مغلظه بعضی از ان مبردات بالفعل اند مثل یخ و برف و آب شدید البرد و بعضی مبردات بالقوه اند مثل افیون و کافور و بزر البنج و تخم کاهو و عصارهٔ
برگ او و برگ بید و آب شگوفهٔ خرما و قاقلی و عصارهٔ بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سریش و گل ارمنی و گل
مختوم و دم الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو و لیکن واجب است
که انها را باحتیاط استعمال نمایند چه بسا است که خشک ریشه پیدا می کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد می گردند و اما ادویه ذی الخاصیت
مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانه عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره بطریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ و یا ضماد و طلا
و یا شموم و یا حشو استعمال می نمایند **اما سعوطات** پس بگیرند آب شگوفه خرما و اقاقیا هر واحد نیم درم و کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا عصارهٔ تلخ [illegible]
شگوفه خرما مع عصارهٔ لحیة التیس مع کافور بعمل آرند و ایضاً آب یخ مع عصارهٔ گندنا و یا آب بالنگ مع کافور نمایند و آب کشنیز سبز و یا عصارهٔ قاقلی غیر مطبوخ و یا آب
خیار مع کافور و یا عصاره بادروج با کافور و یا آب بارتنگ با گل مختوم و کافور که مجرب سمرقندی است و یا عصارهٔ عصی الراعی با آن هر دو وانچه در بینا [illegible]
بالغ النفع است آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند زنگار محلول در سرکه اندک اندک قطور نمایند
و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده بآب بارتنگ بجهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که در ان افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع و عفص سوخته

درآب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید وکذا سعوط افشای بقر محرق ببسرکه مخلوط و یا خون حداة و یا کافور دو حبه باب آس تازه و یا مداد ببسرکه حل کرده و یا عصارهٔ مامیران و یا آب گندنا ببسرکه و کندر و یا شهد بعصارهٔ بلح حل کرده و یا عصارهٔ سداب ببسرکه و یا عصارهٔ برگ انجره و یا قلقطار بعصارهٔ کراث و یا صبر البان و یا صدف مع لحم او کوفته و بسرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان وکذا آب کاهو بکافور وکذا عصارهٔ برنجاسف ببسرکه وکافور و یا آب پوست طلع بروغن گل و یا پوست بیضه سوخته باب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرهٔ آبی مالک و یا حلزون بری ببسرکه سائیده و یا آب هوفاریقون [illegible] قاطع رعافست و هلیلهٔ کل معصفر انار خام برابر سوده باب سعوط کردن منقول از اهل هند و معمول والد مرحوم ست و مولف گاهی درین بعض ادویهٔ دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده بعمل آورده و سریع الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هر یک یک حبه باب سائیده در بینی چکانند و یا کاغذ سوخته پوست تخم بیع سوخته اقاقیا مازو سوخته در سرکه سرد کرده پوست انار ترش کندر مرصدف سوخته شادنج مغسول هر یک یک جزو کافور ربع جزو کوفته بیخته باب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهار دانگ افیون کندر مرصدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته عصارهٔ لحیة التیس گلنار دم الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بیزند و بعصارهٔ بادروج و عصارهٔ لسان الحمل بسرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند پس صاف ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت بجزء مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال زرد سبز سوخته در سرکه سرد کرده ده مثقال شب یمانی اقاقیا هر یک پنج مثقال عصارهٔ لحیة التیس زاج سفید سوخته هر یک هفت مثقال زاک هر یک ده مثقال کافور قیصوری پنج مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند **و اما نشوقات** پس استنشاق آب سرد ممزوج ببسرکه نافع ست و اگر در آب ملح سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف را که انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود وکذا عصارهٔ سراج القطرب کذا پشک شتر سوده وکذا زاج وکذا غبار الرحی وکذا کهربا هر واحد نافع ست **و اما فتائل** بگیرند فتیله در سیاهی و ادویهٔ آلوده زاج سوده بران پاشیده و یا فتیله بسفیدهٔ تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده در بینی نهند و ایضا از عصارهٔ برگ ... و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تره عصارهٔ گندنا ترکنند فتیله سازند و آنچه مجربست فتیله رسوت سوخته و آب بادروج ست و ایضا فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر صبر ببسرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ الرئیس ست و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و فشار کندر با آب بادروج وکذلک فتیله ... آب ترکرده در قلقطار و صبر آلوده و یا فتیله در آب گندنا ترکرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا فتیلهٔ اسفنج و زفت گداخته در سرکه ترکرده و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سهندی ست و بقول صاحب کامل بهمه اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلهٔ کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیلهٔ پشم خرگوش در کندر و صبر که بسفیدی بیضه سرشته باشد آلوده و ایضا فتیله زاج سوخته ده حبه افیون یک حبه در سرکه آمیخته و یا فتیلهٔ پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و فتیلهٔ نورهٔ مغسول بسفیدی بیضه مجرب ست و یا پخلکی گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده فتیله و کاغذ بسیاهی آلوده و ابران پاشیده در بینی گذارند و یا فتیله از نسج عنکبوت و قلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا بقول قرشی افیون نیم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده باب سرگین خر سرشته بخانهٔ عنکبوت آغشته در بینی گذارند و کافور به پیشانی لطوخ نمایند و یا آقاقیا و قنابه کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش باب گندنا یا باب بادروج یا باب ... فتیله ساخته در بینی نهند و یا فتیله از گرد آسیا و کندر و دم الاخوین و شب یمانی آلوده بعمل آرند و ایضا قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیلهٔ خرقهٔ کتان بدان آلوده در بینی نهند که مجربست گیلانی ست وکذا قشر السرطان سوخته و مثل و کافور سوده ببسرکه آمیزند و فتیله بدان آلوده در بینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول مسیحی فتیله خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده بمازو محرق مطفی ببسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در بینی نهند و اگر مازو و شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیله کاغذ که بماء ترکرده باشد پاشیده در بینی بدارند نیز مجربست و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کنند سرگین خر همه باب گندنا بسرشند و فتیله ساخته

در بینی نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یکدانگ کوفته بیخته فتیله کتان بصابون یا سرگین خر آلوده در بینی گردانیده
در بینی نهند و یا فتیله بسرکه آغشته و بزیره سوده آلوده و یا بقلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بیخ سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا القفر ارنب با آب
کشنیز سبز سرشته بفتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته و کذا از قنه ساخته در بینی گذاشتن نافع ست **و اما نفوخات** حضض تنها سوخته یا در پارچه کتان
بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً فوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل ختمی سفید یا نوره مطفی و همچنین نثار کنند
و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذا کسد پوست ثمر ولب مجفف مسحوق مجرب و دیگر بگیرند تکرک و در کوزه کرده تعبیه گل و خانید و اگر
با آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن به بندند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند که فی الفور رعاف
بند گردد و یا پوست بیضه سوخته بعمل آرند که مجرب ست و بعضی گفته بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد باریک سائیده با نبوبه در بینی
دمند و ایضاً چراتیه و گل ارمنی و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مروارید هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام حوالی دمند و نفوخ قرن ایل
و قشر بیضه و لیسد و کلر با هم سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ بطاوس سوخته سوده عجیب الاثر ست در حبس
رعاف و یا دارای شرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آنرا در بینی دمند یا کهربا سوده و یا لیسد و مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده یا سرگین
خشک سوده نفوخ کردن مجرب ست و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اقاقیا لقر مرو مسکن رعاف ست و سرمه
قاطع رعافی ست که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی ازین زبل حمار محرق ست و نفوخ قشار کندر و قرطاس مصری سوخته زاج سوخته دم الاخوین
غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد ست و کذا دم الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب ست و نفوخ خاکستر انبوبه
مغسول مجفف لغایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته بسرکه سرد کرده و پوست
انار ولایتی صدف سوخته شاخ بز عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارای سبز کهنه سوخته تعبیه تیر سوخته شاخ
گوزن سوخته دم الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذا نفوخ شقایق و اگر گل مختوم شب عصاره لحیة التیس
کافور در بینی دمند رعاف قطع کند و نفوخ قاقیا لیس رب کافور سوده و یا مازو سنبر سوده هیچ اثر دارد و یا وقاق کند و دم الاخوین انزروت تا باریک
سوده در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی بسرکه دو دم الاخوین و انزروت و زاج سوده قدری
در بینی دمند بعده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکوره در بینی نهند و یا کاغذ سوخته و ودع سوخته یکدانگ جزو قلقطار نیم جزو باریک سوده در بینی دمند
و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فتیله پارچه کتان که در آب برف و سرکه تر کرده باشند
بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو و افیون گرد آسیا کافور دم الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را بگلاب بشویند قدری
ازان با نبوبه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان ست و ایضاً قشار کندر نشاسته دم الاخوین صمغ عربی مقناطیس سوخته
گل مغره گل شاموس کافور نشاسته آبنوس حضض شاخ بز محرق ادیم محرق گرد آسیا باریک سائیده بطریق استعمال نمودن از مجربات حکیم محمد هادی
والد حکیم ممدوح ست و حضض گل ارمنی کندر سوخته پارچه سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربا ماهی سوخته طباشیر بریان کوفته
بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر ست و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر
شب یمانی قلقطار سوخته قاقیا لیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطفی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته در بینی دمند
رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرمه یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی کندر نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس با آب بیخ سنبر و آب
آس یکدر یک جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت سائیده بطریق
نفوخ استعمال نمایند و طلای گل بدن بگل و در آب سرد سرشته خیلی نافع ست و گویند که نفوخ برگ سداب یا لبلاب یا تخم آن سوده و کذا

برگ خشک انجره سوده وکذا خون خشک کبوتر وکذا برگ خشک کدو وکذا گل آن وکذا گلنار وکذا فوه الصبغ وکذا بردی سوخته وکذا مازو مثل غبار سائیده وکذا
مازو محرق وبلوط محرق مطفی بسرکه وکذا زاج سوده وکذا اسفنج محرق وکذا القلم سوده وکذا کشنیز خشک بریان باریک سوده وکذا پوست بیضه وکهربا ودودغ سوده و
کذا کبد ماهی سوخته وکذا زبیده کرمانی سوده نیز سپید واحد قاطع رعاف ست ونفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب سویدی ست واین قرص نیز مجرب ست قرطاس
محرق مازو اقاقیا دم الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده باب آس سبز قرص سازند وخشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند وبدانند که
هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساختن بینی بگیرند تا آنچه بسوی دهن نازل شود از خون تبزق نمایند ویا بیکبار نفوخ یا بنوبه نمایند واما ضمادات فاطلیه
بگیرند آب برگ بید وبرگ انگور وبرگ آس وگلاب همه را سرد کرده خرقه کتان تر نموده بر پیشانی گذارند وکذلک جمیع ادویه بارده قابض مخدر معروف
بگیرند وعصارات بارده قابض مثل عصاره اطراف بید وعوسج وشاخ انگور وبرگ مورد وبیخ وعصی الراعی حل کرده ضماد وطلا نمایند وضماد برگ خلاف وکرم و
کشنیز وصندل وگل سرخ تازه بسرکه کهنه اندک آرد جو سرشته وکذا طلای راسن وجبهه بگل ارمنی واقاقیا وآرد عدس وگلنار وصندل وکافور وقدری افیون
مجرب حکیم عابد سرهندی ست ویا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز خشک آمله خشک بر پیشانی ضماد نمایند واگر رعاف شدت نماید عصاره لحیة التیس گل ارمنی
آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ کرم برگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار عرق مساوی کوفته بیخته با سرکه تند سرشته
بر جبهه ویا فوخ ضماد نمایند ویا بقول مسیحی وجرجانی آرد جو خطمی گل بیضی اقاقیا عصاره لحیة التیس گلنار صندل واندکی کافور وافیون بسرکه سرشته بر
پیشانی طلا نمایند وطلای بیخ بحسین محرق مغول ورسفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بهان پاشیده ویا ببیسین عدس گل رمنی نافع ست واگر
بر پیشانی طلا نمایند بنوعی گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع کند ویا بقول صاحب کامل دل آب شدید البرد بر سر بریزند بعد از آن مازوی
پوست انار گل سرخ بیک جزو عدس مقشر دو جزو حضض همه را باب سائیده وبا آب آس وگلاب سرشته بر جبهه یا فوخ ضماد کنند واگر خرقه کتان بگلاب که
در وقت سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود ویا لوبیا سائیده مطبوخ بسرکه ضماد نمایند ویا گل رمنی عصاره لحیة التیس آرد عدس آرد جو گلنار
بیک جزو وکافور افیون ربع جزو باریک سائیده بسرکه سرشته ضماد سازند وگویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته بسرکه بر حوالی بینی طلا کردن بیدیل
است ویا آرد عدس آرد لوبیا صندل نیلوفر کشنیز وقدری کافور در آب آس بسرکه سرشته بر طلا نمایند واگر آرد جو کیرو گل ملتانی آمله هر یک سه ماشه
نشاسته صندل سرخ کندر گل جاو هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه وگلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی وتارک سر طلا نمایند از مجربات
حکیم شریف خان صاحب ست وکذا نشاسته صندل سرخ گل ملتانی بسرکه وگلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن وایضا عدس مقشر صندل سفید خطمی
ماش کافور دانگی در آب مورد بر یافوخ وپیشانی طلا نمایند که مجرب ست ویا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور شاهتره کیرو ساق
گرفته طلا نمایند وآمله گلنار اقاقیا عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب سائیده بر پیشانی ضماد نمایند که
برای رعاف قوی تر ومجرب ست ویا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته باب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ سرشته طلا نمایند
وایضا ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار آسیا یا رنگ ... وکذا صدف ... کوفته وکذا غبار آسیا وکذا استخوان سوخته بسرکه بیخته وکذا زبل حمار وحشی
بزردی بیضه وکذا افیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع ست وکذا آمله در شیر ... سوده وقوی تر از این آنست که آمله گل سرشود ودو خانه آهن گران آرد نخود
بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سائیده ضماد نمایند واما شمومات سرگین خر تازه شمیدن نافع ست وکذا گلاب کافور وسرکه
وصندل بوئیدن وکذا شم اللبخ ... وکذا شم ... نافع واما حشایا یس بر بینه فی وسر جارو ب وبینه ... یا سائر ...
کرانفات بر می آید یعنی را بر بندند تعلیم بقول شیخ در رعاف صعب که از غلیان حرارت شدید یا انفجار شرائین لابد ست از فصد سید باریک
مقابل منخر سائل واز حجامت مؤخر سر بشرط خفیف وبر پستان مقابل تعلیق ملا شرط وگاهی با خراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان حاجت افتد
که غشی کند وچون معدی بغشی گردد فی الفور ساکن شود واین در رعاف شدید حاضر بکار برند بلکه واجب ست که فی الفور مبادرت کنند چون بشدت

رعاف وخفر احساس نمایند قبل از آنکه قوت ساقط شود اگر بحفر شدید یعنی بقوت و دفع شدید نباشد ولیکن بقطرات و یا بنوائب باشد درین صورت
واجب ست که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد بمبالغ کفایت رسد لازم که بتغلیظ خون متوجه شوند بدانچه مبرد باشد و یا
بدانچه مغلظ او بود اگرچه مبرد نباشد مثل عناب حجامت بمقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجب ست که اول باخراج از فصد او را کم کنند بعد از ان
محجمه استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف راست آید و بر طحال اگر از چپ باشد و بر هردو اگر از جانبین بود از اجل معالجات ست وایضا
واجب ست که اطراف بسته حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هردو گوش لغایت نافع و لازم ست که نطول بسیار بآب سرد کنند و بسا
احتیاج بنشانیدن انسان در آب بارد و برف افتد حتی که اعضای او بسبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف قوت نباشد و اکثر
بر سر او اسفنج کشته صرف یا با اسفنج محلول بسرکه غلاف می نمایند و بر سر او میان و مهره ببرف می ریزند حتی که او حذر آرد لیکن گاهی ریختن آب شدید البرد
خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد می گرداند پس فراط او نشاید و بیشتر ضرورت بفتائل قویه زنگاریه افتند و با آب بارد [illegible] کافور و مومیائی [illegible]
ورم سعوط کنند و کمتر ازین نیست که آب برف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه زیاده از بیست رطل تا بیست
و پنج رطل خون از ان خارج میشود پس می برد و بیشتر غشی که از ان واقع می شود سبب قطع رعاف می گردد و اما اغذیه معروف عدسیه بسماق یا بسرکه
یا بحصرم و مانند آن ست مثل رمانیه و تفاحیه حصرمیه سماقیه در حلبه کاهو بسرکه وغیره مزورات بارد و یا لطیف و با لفعل مبرد بسرد کرده و شیر تازه [illegible]
اغذیه موافقه مناسبه برای مرعوفین ست و لبن نیز محمود ست و کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد [illegible]
صفراویت خون باشد مفید و ترشیها بیشتر بصاحبان رعاف مضرت می کنند بسبب آنکه در آن قطع و تلطیف ست نیز بقول صاحب شفاء الاسقام
در محرورین استعمال نمایند و آنچه در ان قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرند و در [illegible] بجهت [illegible] اسفاناخ و بادنجان [illegible]
تبرید آنها نافع در رعاف که بسبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای جوجه مرغ دهند و [illegible] سویق شعیر [illegible] نان [illegible] آب [illegible]
شیرین کرده بدهند و استاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف الدم که با سعال باشد [illegible] شیر آن [illegible] افراط کند [illegible]
[illegible] مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت خناق در چنین صورت آن ست که امر می کنند که [illegible] در صباح [illegible] می نمایند
در [illegible] که ضعف بسیار باشد در صباح و عشاء رخصت می دهند و خوردن [illegible] و نان رطب نیز مفید گفته اند و گویند که [illegible]
رعاف پیدا می شود و بقول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون با غذیه غلیظه مثل خبیصه معموله با آرد و نشاسته [illegible] معمول [illegible]
بیضه مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از اصحاب که رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه دهند [illegible]
غذا سازند و بقول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل دواست برای کسی که رعاف [illegible]
[illegible] و سقوط باشد و لیکن واجب ست که در ان افراط نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب را بجهت آنکه تقویت می نماید نفع می کند [illegible]
خون ست [illegible] پس اگر بسوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون [illegible] بسوی او نباشد در رعاف باسقاط قوت
[illegible] نوشیدن او نشاید و واجب ست که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی [illegible] نازل نگردد و منجمد نشود [illegible] معده پیدا کنند [illegible]
طبیعت گردد و هیجان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود [illegible] بمعده باشد قی نمایند و مبادرت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده محسوس گردد
اگر از معده بامعا تجاوز کرده باشد حقنه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعا باقی نماند تلخیص خلاصه کلام طبری درین مقام آن ست که گاهی
رعاف کثیر مع بواسیر انف حادث می شود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا می کند و علاجش اولا [illegible] بجذب او ست بسوی خلاف جهت بفصد اگر
قوت متحمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثدیین بغیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین بعده بقوت مریض نظر کنند اگر احتمال استفراغ
نماید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر جوجه مرغ و تیهو و دراج اگر ممکن باشد و الا بلحم حیوانات بیضه نیم برشت اقتصار ورزند

و از ابهام و سموک و نمک سوده و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر در رعاف بواسیری از این تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج سیاه دهی و مداد چینی مثل نیم جزو از آن و کافور مثل ربع جزو از اجزای آن و جمله بسایند و در سرکهٔ کهنه حل کرده و فتیله ساخته در بهر دو منخرین نهند و اگر خون بند نشود آب سرد بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیده بیضا با آهک و در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر نقره نهند و ساقین به بندند و در آب سرد پا پیا نشنند و این هر دو علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سه درم بقدر قوت علیل و قلت اعراض بالغه از آن بدهند و گاهی رعاف غیر از این سبب بباعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدوث خون دملیان او در جگر و عروق حادث می شود بواسطهٔ انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود به تبرید مزاج و شم سرکه و کافور منقطع گردد و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون بحسب امتلای بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب ست و اگر سبب اندفاع او بطریق بحران باشد اعانت بحران نمایند بعده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مداوات او طریق قطعیه بطور امراض حاده مسلوک نمایند و بتقلیل غذا اختصار کنند و با صلاح او بپردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد به تسکین و تعدیل و تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیلهٔ مذکور در بینی نهند و هر دو بازو و ساق بربندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه بچوزهٔ مرغ و مزوره اقتصار ورزند و لخلخه از عدس و برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر واحد یک باقه در آب بپزند تا مهرا شود و آب او بگیرند و رطل صغیر بگیرند و بدان روغن سرد که در روغن گل قدری جوز السرو چوشانیده باشند حتی که قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بیست درم ریخته حقنه بعمل آرند و بآب قثاء و آب ابا دروج آمیخته بقدر سه درم از آن سعوط نمایند و استعمال قلقدیس وغیره که مذکور شد در همه انواع رعاف جائز ست و این بسیار امری کردکه غری اسک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و فتیله بدان آلوده در بینی نهند فی الحال رعاف منقطع می شد و من دیدم که در زمان صیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند می گردید و بعض اوائل ذکر کرده اند که اگر قثاء الحمار را با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شامه سازند و هر وقت بو بینند در قطع رعاف مجرب ست و گاهی رعاف بسبب شکافتن رگی از شرائین سر حادث می شود و این اگر از کردن نوعی از حیات افتد علاجش آن ست که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از آن مریض را تریاق کبیر از یک مثقال تا یک نیم مثقال دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و بشمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب سرد یکساعت بنشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید شریان صدغین را قطع کرده داغ دهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و تمضمض بسرکهٔ کهنه امر کنند پس اگر رعاف از شرب تریاق با بتر شریان منقطع گردید خلاص و مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد علاج نه پذیرد بنا بر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق تبرید و تسکین خون و اصلاح او مسلوک نمایند و بفصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران صحیح باشد بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پس باید که انتها افراط نماید بقطع آن بپردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله بفصد و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هر چند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نشود و الا واجب باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منعشات دهند تبرید سر بطلای مثل کشنیز و کدو و استنشاق شب و کافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جلد سیاه و سکنجبین با و کذا شیر با و کذا زیره بسرکه و آب کنند تا داروی قاطع نیست که بگیرند آب بلخ سبز چاکس هر دو هر یک جزو و آب کشنیز نیم جزو باهم آمیزند و اشد یک جزو شب یمانی و گل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سائیده با آبهای مذکوره که مثل بن باشد تسقیه داده شیاف سازند و تمام حاجت سوده استنشاق با نفوخ سازند که بهر دو طریق مجرب ست و خوردن براده نشاخ زنگار مشهور نیست و چون قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف بندند و از طین بر بدن طلا نمایند و اگر از این منقطع نشود لا محاله بمیرد و کسی که بعد گزیدن افعی رعاف کند قطع آن نکند و خصوصاً اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی معلوم می شود که رعاف اگرچه در بعض حیان بشیر بعافیت و بحران برای امراض باشد لیکن کثیر ان میان افراط می گردد که بسیاری را هلاک می گرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و خاصه از

مرطبات مشهور گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات دریجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و حرارت و نا رسیدن مرض عظیم در افراط رعاف می باشد پس در رای من جواز استعمال مرطبات دران قرار یافت و در رعاف قوی صعب العلاج روغن بنفشه با دهن بادام با اندک مسکه فائق تازه ممزوج کرده باستنشاق آن بکر بعضی امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگ خون مائل بسفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد از ان مدار معالجه من برای رعاف شد تا این امر قرار یافت و جای تقصیر نگردد فقط و در عهد حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم و بلا در هندوستان و اولاد بادشاه اورنگزیب تپ وبائی عارض شد و بحران برعاف می گردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون سه یا چهار بار جاری می شد و هر کسی که رعاف او تدبیری کردند و خون او بند شد محتبس می گردید صحت می یافت و هر که حبس خون او تدبیر کردند یا بحران و برعاف نشد هلاک شد و مقصود از بیان

خلاصه این دو قول او خیر اطلاع متعلم بجواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی است فتذکر

تدبیر رعاف

گاه ضرورت برعاف آوردن می افتد و خصوصاً در امراض حاره دماغی و در هنگام کثرت خون منع مانعی از فصد و عند ثقل راس و از جهت قدما آلتی رعاف آور ساخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج برعاف باشد علاج نمایند و از تدبیر ضعیف دغدغه باطراف نبات لین خشن است خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بروید مانند شهره و در هند بفتیله برگ درخت لرزان انبوه بینی جنبانند و قیاساً معمول از نقاح اذخر و پودینه دشتی و کذا از کل انجره و کذا از عنه و الیتها از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و سونیز و فرفیون کوفته بر شهره گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی در آورند و گویند که شحم افیمون و یاسمین بری و فربجمشک و شاهبانک بقوت مدام رعاف آورد و کذا نام شیحا و سعوطاً و صمغ سداب با آب مرزنجوش سعوطاً و اکل گرسنه مولد رعاف است

زکام و نزله

و آن از اسباب فضول دماغی است و این هر دو مرض باهم مشترک اند بهر آنکه مبدای علت واحد است یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ می شود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه بسوی حلق و سینه ریزد باسم نزله مخصوص است و آنچه از راه بینی نازل شود باسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرود آید منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد و صدر و بالجمله بسوی مقدم اعضای هر ریزد آنرا زکام خوانند و قیاس نزله بدماغ مانند قیاس مرض ذرب است بمعده و از نزله روی است سبب اکثر امراض شود چنانچه گاهی بطرف حلق و ریه بجانب مری و معده جاری می گردد و اکثر قرحه درانها پیدا می کند و بقیه شهوت کلبی از ان تولد نماید و گاهی عصب لسعی... بعید تر جاری شود و گاهی از ان متولد می گردد خناق و ذات الریه و ذات الجنب و سل خاصه و لاسیما چون نزله حار حاد بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هنگام شود یا ترشح باشد و ایضاً از ان قولنج حادث می شود خصوصاً از مخاطی خام از ان و کذلک سبب ورم گوش و صدر و وجع مفاصل و وجع دندان و ربو و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داء الفیل و دیگر امراض می گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب صداع شدید و قشعریره می باشد و سبب این مرض بقول شیخ یا حرارت مزاجی است خاصه یا خارجی از آفتاب و سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا پوشیدن ادویه گرم مثل مشک و جند بیدستر و زعفران و پیاز یا مالش روغنهای گرم بر سر که چون بدماغ عارض گردد مرطوبتی که دران بود بگدازد و سائل سازد و بسبب سخونت دماغ از جمیع بدن منجذب گردد و نازل شود و از خون انشاء حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وارده خارجی از غسل با آب سرد و هوای بارد یا شمالی بکشف ظاهر سر که بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید و آنرا الطریق عصر بیرون کند و خصوصاً چون سر و دران بهنه کنند و لاسیما وقت تحلل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تحلل مسام حادث می شود که بدن را ابای قبول گرمی و سردی مهیا می سازد و نزله پیدا می کند خصوصاً بعد فصد بسیار و همچنین در سوء مزاج حار که لاحق بدن گردد از تحلل مسامی حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هرگاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشایخ که نضج نمی یابد آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او است جهت آنکه چون بسوی مزاج بارد در مشایخ و ضعفای دماغ غذا می رسد بسبب ضعف او آنچه بسوی او نافذ شود بدان تمام منهضم نگردد و فاضل می باشد و نازل می گردد و ایضاً بخار که از تکاثف شود تحلیل یا تهیه

گرمی چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ بسبب امتلا تجمع شود و بسبب برطهام کثرت نماید و در اکثر تا سبب
داخلی و خارجی بهم جمع نشود نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی تر بود و سمی قندی [illegible] اسباب جزئیه این مرض هشت نوع
بیان نموده چهار نوع از سوء مزاج دماغ و او همان ست که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در تمام بدن و ارتفاع بخارات آن خلط از بدن
بسوی دماغ پس اگر بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذلک حسب غلبه خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید که سبب
زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و آنچه نفس را حرکت دهد یا از خارج باشد
مثل مقابله حار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده منفذه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغیر هوا که بر سر باشد و برودت در هوا
از اسباب سابقه بود خاصه هرگاه خلط را سائل نکند حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات امزجه رطبه و مشایخ را در خریف و ربیع و بلدان شمالیه
و جنوبیه بهم می رسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه ماده باعث اکثر امراض است
بالذات و یا بالعرض و ایضا شیخ می فرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم شدید الاستعداد
برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام اند صاحبان مزاج سردی باشند و اصحاب مزاج حار اکثر امین از عروض زکام و نزله حادث از اسباب بدنی نسبت
اصحاب امزجه بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا بآن می رسد نضج نمی یابد و آنچه از ابخره بسوی او متصاعد می شود تحلیل نمی پذیرد بلکه غذا فاضل
می ماند و بطریق تنکیس فضول غذا را دفع می کند و بخارات منقلب برطوبات بوده نازل می شوند مثل قرع و انبیق در زیر ش نازل بر ایشان دوام نمی یابد
و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حار تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه بارد بسبب اختلاف مواد و حال آنها و تغیر طبیعی
و فساد [illegible] قوام و طعم و کیفیت ملموسه مختلف می باشد و بقول انطاکی بنسبت ترکیب الوان در نزله بارد سبزی ست پس سیاهی پس حار زردی [illegible]
در زکام اول ست از جذام و افراط آن مفضی بمثل مالیخولیا ست بسبب جفاف اعضا بخروج ماده و گاهی از امتلای بهم ان می باشد پس اگر درین هنگام
[illegible] باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و [illegible] باشد و علامت اول تساوی [illegible] بلغمی ست و شوق [illegible]
[illegible] ثانی [illegible] سبب [illegible] نضج می پذیرد و [illegible] امراض نزلی وقت [illegible] باد شمالی
خصوصا بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا در فصل زمستان و خاصه چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت
باران باشد و نوازل در بلاد و اهویه جنوبی بنا بر امتلای رؤس از مواد بکثرت می باشند و هرگاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید در
زمستان آینده نزلات کثیر [illegible] و خواب روز در زمستان زکام آرد و فواکه رطب خصوصا خربزه و ترب خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن باشد زکام
آرد و استعمال روغن بسیار و مالیدن آن در زمستان زکام پیدا کند و [illegible] گوید هر که از نوازل بسیار عارض شود حال او را عارض نگردد [illegible]
[illegible] نوازل [illegible] یافته و هرگاه صداع یا نزله شریک گردد بسبب [illegible] مواد را نزله زیاده شود و زکام در [illegible] اضلاع مخوف
است [illegible] گوید که [illegible] حار آن ست که [illegible] حار باشد نه آنکه بسبب گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طریق تشخیص اقسام این
مرض [illegible] یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره و چشم مریض نظر کنند اگر سرخ نماید و ملمس سر گرم [illegible] سوزش و خارش
و رطوبت سائل [illegible] باحدت [illegible] بود حار باشد و اگر شدت [illegible] معلوم شود حال سردی رطوبت سائل و دغدغه نیز بپرسند و این نشان
بارد [illegible] ست و اگر نزله حلقی بود بپرسند که آنچه بسوی حلق فرود می آید باحدت و شدت احراق در وقت [illegible] التهاب سرخی چهره و چشم هست یا نه اگر باشد
حار بود و الا بارد باشد و در ین حالت از سردی و غلظت ثقل و سفیدی یا کبودی رنگ و [illegible] پیشانی نیز سوال کنند و انتفاع از عروض [illegible]
حار دلیل [illegible] ست [illegible] قاروره دلیل حرارت مزاجی ست [illegible] علامات مخصوصه اخلاط اربعه نظر کنند پس علامت
غلبه هر خلط که یافته شود همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هرگاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم وغیره با کدورت حواس و تنگی [illegible] دهن

وگرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و درد وی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود و زکام دموی باشد واگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم
و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام بارد مشخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی
سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقه ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در سر و چشم درک
گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیا بود سوداوی باشد

علاج کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آن چنان باشد که قوام او را باعتدال رسانند یعنی حار و رقیق را باستعمال مغلظات غلیظ گردانند و غلیظ را
را باستعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دفع گردد و در امر نضج غفلت و مسامحت روا ندارند که بطول انجامد بلکه بعد نضج ماده آن را دفع و اخراج نمایند
بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و
خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات الجنب شود و در معده موجب ضعف و قرحه و سحج و اسهال ماغی و قولنج و مفاصل و مانند آن باشد که ماده غلیظ در
دماغ محتبس شود و سکته یا جحوظ با صداع و شقیقه یا مالیخولیا یا سرسام و سبات و مانند آن پدید آرد لهذا گفته اند که آماده در دماغ موجود باشد زکام
و نزله را بند نکنند بلکه ماده آن را بالتمام اخراج نمایند و اگر خود بند شود باستعمال مفتحات و مرققات انفتاح و اخراج کنند و با تجلد درین مرض نضج و تنقیه اخلاط
منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضروریست و صاحب این مرض را لازمست که تقلیل طعام و شراب نماید و مهما امکن بر تشنگی و گرسنگی بحکم خوالی مصابرت کند
و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر باستعمال لحوم مضطر باشد غذا یا الطف لحوم مثل لحم جدی و فراریج بکشک شعیر در
نزله حار و لحوم یابسه مثل عصافیر و تیهو و کبک و تذرو بریان باشد و ریا ای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیه منجره مثل بچه و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و جمیع
گوشت غلیظ مثل گاو و میش و آهو وغیره و چیزهای سخت غلیظ و دیر هضم شود و از فواکه رطبه و مردد و باد سرد و آب جاری نشستن پرهیزند و خواب روز زکام
و نزله پیدا کند و اگرچه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد بکلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی الوسع
سر را برهنه نماند و از خفتن بر پشت و خواب روز و فصد حتی المقدور و طعام خوردن و حموضات و البنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلا و تخمه و جماع
محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس ننمایند بلکه اگر محتبس شود
از بخور و انکباب وغیره جاری کنند و نزله نازله حلق و صدر را بطبیخ ... دربینی امالة نمایند و خداوندان این علت را فصد مناسب نبود مگر به بعضی صور
مثلا اگر ماده کثیر حار بود و خوف افتادن بطرف ریه و صدر و شش قوی باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت فصد و
اسهال هر دو باشد ابتدا بالفصد نمایند بعده مسهل دهند و بقول بقراط در نزله که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسه بسیار
از خود یا باستعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام مضرست منع نضج و جذب فضول دیگر می کند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول نضج یافته پس
اگر در اول زکام خود بخود عطسه بسیار آید به مسکنات او کوشند و عطاس مذکور گردد و باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود بجهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ
باقی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تب بود استحمام ننماید و کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس در
حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و در آن زیاده مکث ننماید و بتدریج سر پوشیده بیرون آید و دفعه حدت
فضول می کند و چون با نزله خشونت در پستان دریابند دلیل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت بفصد نمایند و تدخین اکثر بت آرد و استعمال حب السعال
برای خشونت صدر سست ... سواد سر ... با نوازل در تابستان و زمستان مدام نماید برای او حب قوقایا نافع ترین علاج و مجربست و حرکت
اعضای سافله برای نوازل بنا بر جذب ماده باسفل بسیار نافع بود بعد از آن استعمال تکمیدات و تبخرات مع رعایت عدم استعمال آن ... و کذلک مالیدن
پاها ... معتدل النفع ... و گویند که نطول آب بسیار گرم در استنشاق او در زکام ... الساعة بهت و مقوی سر

زدو تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن بنحویکه شانه بقعر موها و پوست سر رسد مسام را بگشاید و مادهٔ نزله را دفع سازد و جمیع اطعمهٔ مغریه بالغ نزله را نافع است
انطاکی گوید که ملاک امور علاج این مرض تنقیهٔ دماغ ست بهر آنکه اگر آنچه مهیا بنزول ست اگر وجود سیلان فاسد کند و منظلم گرداند بعد ازان حفظ اعضا
از سائل گرم صحت بدان یابند و این یا منع بود مطلقاً یا بازالهٔ آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فک باقی ماند در بینی و لثه متعفن شود و التهاب آرد
بعد ازین اخراج فضول بنفث یا بتحلیل از سینه و معده و قصبهٔ ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قاروره متغیر گردد و بعد ازان
حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل بطلق وافی ست و از خواص ست که مزکوم چون خرما ببوید بعده ضمّ آن
در پارچه بسته در راه اندازد زکام بسوی کسی که آن را بگشاید منتقل گردد و کذلک سرگین استر چون بران تفل کرده آن را اندازند و باید که در مدت
مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده بهر که او بیان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات ازان دفع گردد و گویند که گل ارمنی شماً و شرباً مانع حدوث نزله
است و کذا ضماد باقلا تنها و یا در سرکه یکشبانه روز ترکرده خشک نموده سائیده و کذا تقصید غبار آسیا و کذا عود الفرج و کذا کندر سوده در سفیدهٔ بیضه سرشته
بر خرقهٔ کتان مالیده بر صدغین چسپانیدن مانع حدوث نوازل ست و همچنین شیرمار و سنبر یا تخم عود الفرج و یا سندروس و یا شوکهٔ مصریه و یا جوز السرو و یا
برگ شبدانج و یا کبر باهم و یا هر واحد سوده بر مقدم راس تغذیه بماش نافع ست و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی ست و بدانند
که از کلام شیخ و قرشی و غیرها مستفاد می شود که علاج نزله و زکام منحصر ست در شش اغراض یعنی تقلیل ماده که موجب بتحلیل و استفراغ و تلیین و مقابله بسبب فاعل
یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوام و تحریک و بطرف دیگر یعنی امالهٔ ماده بجهت مخالف و تقدم منع آنچه ازان متولد شود مثل خشم و قروح الف یا
مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان ست و دوم آنها اما تقلیل ماده باستعمال تنقیهٔ بدن ست در حار بالفصد سرد و مسهل مخرج اخلاط حاره
و حقنهٔ جاذب ماده باسفل و در بارد بادویهٔ مسهلهٔ بلغم راس از مشروبات و حقنیات و قلت اکل و شرب آب یا ترک آن واصلا یکشبانه روز و اما مقابله بسبب فاعل
در حار چنین کنند به تبرید راس بدانچه مبرد بالقوه باشد مثل دخول حمام بهر صبح بهنار و ریختن آب بدست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد و مذاکیر و آنچه متصل باشد
بروغن بنفشه و استعمال نطول از جوشانیدهٔ بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل باغذیهٔ خفیف سرد و مرطب بالقوه مثل کدو و ملوخیا و اسفاناخ
و در جله هر یک ازینها مطبوخ مطیب بروغن بادام پرشته و اما در بارد صدر نماید چنانکه دهند عطاس بتدا کنند بتسخین سر و تکمید بخرقهٔ گرم تا آنکه گرمی او
بدماغ محسوس گردد و حفظ سر ازین سخونت و اکثر احتیاج بتکمید از نمک جاورس افتد و گاه از آب بسیار گرم چندانکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات منضجه
محلله دران استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد و مذاکیر با دهان حاره چون روغن شبت و بابونه و مرزنجوش مالند و قوی تر ازان روغن سداب و روغن بان و
روغن خار و روغن سوسن ست و صابون رومی سر بشویند لیکن باید که بسر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده تفتیح مسام جلد
راس ست و تدهین باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنها ست و اگر تدهین لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او
جائز بود و چون در نزله بارد بسر و پیشانی لطوخات مثل قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد ازان بمثل آب صابون و مانند آن بشویند و باغذیهٔ خفیف
و لطیف و مسخن و مجفف ملین حمد رسیل نمایند و گاهی احتیاج باستعمال ادویهٔ محمره باشد مانند آن دران سرگین کبوتر و خردل و انجیر داخل بود دینه و تا قبیبا
افتد بلکه باستعمال دماغ حاجت آید جهت آنکه تسخین سر و تجفیف او مانع ست برای آنکه حادث شده و مانع ست از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد
باید که درین نوع نزله اندر حمام قلیل نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بو داده در خرقهٔ کتان نیلگون و نهادن
صوف در روغن حار مسخن ترکرده اندر گوش درین نافع ست و بقول بعضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل خارج کنند مثل بوئیدن لیمون و کشنیز
سبز و کاهو مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیهٔ سرد تر چون فرنی و ماهیچه اسفاناخیه کدو به بگوشت بزغاله و تدهین مهره های گردن و پشت و فصیه عظیم النفع
است از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا در دو یا ضماد صندل و دادن شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله و اگر بزیادتی تبرید حاجت آید انار
ملی خوش دهند و انه عرق بید مشک ... و افشرهٔ انناس و سیب و کرک غذا القلیه یا نیم سرخ بگوشت حلوان اما در بارد تسخین دماغ کوشند از داخل

بجای

وخارج مثل تکمید جاورس و اناج بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو توله و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها در لته کبود بسته و بخور
سندروس کندر با مرزنجوش و بقول صاحب خلاصة التجارب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفید ست و از داخل مثل شونیز دو درم نبات دو بسباسه
هر یک یکماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه بلکنیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه هر یک توله عسل و غذا کباب دراج و لوه بنان و بجای آب ماء العسل
دهند و خائیدن مغز بادام با نبات و چلغوزه عظیم الاثر ست و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان بنزلۂ مجمده بارده مثل غرغره با آب بارد و لگا
آب عدس و با آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بارد بالفعل برای حاره و برای بارد دهند و ایضاً
خصوصاً در بارد مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب را بلع نمایند و مثل شربتی که در حبس نزله آن را خاصیت ست
چون شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت مرکب خشخاش که دران مرو غیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر بعد
بنا بر منع نزله از صدر و هر گاه محتبس گردد و احتیاج بنفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماء الشعیر دهند و مثل بخورات حابسه چون تجمیر بسندروس
باشکر برای حار و بارد هر دو مجرب ست و شونیز برای بارد بخور دادن شمو نا و قسط ایضاً و کذا بخار شراب یا عسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و آنچه [illegible]
می کند تجمیر بکندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذلک شکر طبرزد یا قلیل عود در روغن گاو [illegible]
و کافور و نخاله منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع ست و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان
در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرغره از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هر یک [illegible]
صاف نموده حضض نه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یکتوله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید ست [illegible]
خشخاش دهند و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل السوس گاؤزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مکوه گل بنفشه هر یک [illegible]
چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بادیان و شفاء الحیات و عذبه و کوماذج و کوکنار هر یک ماشه کنند و حبهای [illegible]
سه ماشه و یا حافظ الصحة در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج بنان خمیری دهند و اما تعدیل قوام ماده حار را بتغلیظ و بارد را [illegible]
خشخاش و کاهو و لعوقات بارده و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ ماده حار تا بعمق بدن نبرد و یا استعمال [illegible] آن باشد [illegible]
تا کثرت غلظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش [illegible]
عرق مکوه و گاؤزبان دهند و حضض نهاده در دهن دارند و در بارد بهر ترقیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس یا [illegible]
بادرنجبویه و گاؤزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و بجای آب ماء العسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد [illegible]
بحب قوقایا و ایارج علوبخان کنند و بسیار تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بیش و حب سیماب و حب جوب چینی دهند [illegible]
حابسه استعمال نمایند و اما تحریک او بطرف دیگر پس اگر نزله بسوی حلق ریزد بمعطسات و بهرانچه لیخ منخر نماید طرف بینی [illegible]
سیلان نماید باستعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب ماده بسوی بینی وادویه معطسه مثل خربق سفید و جندبیدستر و غاریقون
و کندش و فلفل خربق ست مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شلخ با دروج [illegible]
است و لطوخ باطن بینی بدوای معطس بهتر ست از نفوخ او دران و ایضاً جهت مائل ساختن ماده نزله از جانب [illegible]
معطسات تند مثل لوبی زنجبیل و کندش و فلفل و گل چینه و زنبق و امثال آن بعمل آرند و سعوط علوبخان از مجربات ست و اما تقدیم [illegible]
صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن با غذیه باشد در حار بتمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول اش جو بجمیع بنفشه و آب انار شیرین و استعمال
حریره نشاسته و آرد جو و باقلا بشیر اگر تپ نباشد و اگر تپ بود شیره مغز باشد و استعمال لعوقات لینه و اشربه زوفائیه بارده و حب السعال و اما در بارد مثل
تمریخ صدر بروغن بنفشه و روغن بان و فیروطی حار و استعمال حسوهای حاره بلینه مثل طریه بشهد و مثل آب سبوس گندم بروغن بادام و عسل

دخل نان بمفتح واستعمال لعوقات ملینه حاره واشربه وغالیه حاره وآیضاً زوفا نعناع صعتر کے شربت آب گرم در اوائل نافع ست بجهت نضج او و دفع غائله آن واز اعضای نفس بنا بر انفتاح تلیین مسدد بصاحبان نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا النفع دارد وا ما بعد از نضج معتدل از ان موافق بود و برای نزله حار شراب ممزوج لازم است وزهومات در رقیق بنا بنا ابتدا منع نضیج می نمایند و گویند که برای حفظ قصبه ریه و سینه و حجاب که گذارند ماده نزله اند تا از ان لذع و آفت عظیم نرسد حریره باو غراغر و مطبوخات ما لبسته حبوبات مثل حب سپستان حافظ الصحة استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه تر رکتان صمغ عربی مکوه کوکنار هر یک دو توله شربت شگوفه پنبه پنج تو له

علاج زکام و نزله حار

سپستان عناب سپستان تخم خطمی گاؤزبان در آب جوش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله بازه الیستد صمغ عربی کتیرا هر واحد یکماشه در خمیره خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یکماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بران مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند و نیز در آب مذکور از ین ادویه حب بسته بقدر دانه موتهه فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی نشاسته حب ساده در دهن گیرند و عنب الثعلب کرنارنج کشنیز خشک پوست خشخاش آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرد تخم کاهو عوض کرنارنج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته بعمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علویخان ست و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب الثعلب بابونه خرد مایین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم ست و اگر عناب پنجدانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنجماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین برای تغلیظ ماده رقیق خشخاش بزر البنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یکتوله در نیم سیر آب بجوشانند تا پاؤ سیر بماند غرغره کنند و بهر منع نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریره که آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا در روغن بادام و شکر پخته باشد نیز نافع و خوردن دیاقوزا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بران سپدانه و اصل السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدهند و بجای طعام شیرا آش جو تنها دیا با شربت بنفشه و یا خشخاش و یا نیلوفر و استادی مرحومی در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوای گاؤزبان در عرق عنب الثعلب و عرق گاؤزبان جوشانیده شیره مغز تخم کدو و خاکشی افزوده می دادند و گاهی جهت نضج نزله حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیره خرفه نه ماشه شیره مغز بادام پنجدانه شیره تخم خشخاش چهار ماشه نبات سفید یکتوله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده می دهند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل نفث و نضج ماده حلق و قصبه ریه شیره مغز بادام چهار دانه شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یکتوله صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده می دهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درهم سپدانه نیم درهم صمغ عربی یکدرهم کتیرا نیم درهم دارچینی دو ماشه سپستان هفت دانه نبات مصری یک نیم توله در پاؤ آثار عرق گاؤزبان جوش دهند و قتیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و ابتدا انفرین سپدانه سه ماشه گاؤزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان جوش داده بطور قهوه می دهند و کذا لک دانه هیل دو ماشه سپدانه سه ماشه کوکنار دو عدد نبات یکتوله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در ریزش نزله بلغم سینه بهای نضج خمیره خشخاش خورانیده سپدانه عناب سپستان نه دانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آش جو که در ان عناب سپستان و خطمی خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیره آن نضج و تغلیظ نزله گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر ست و شربت خشخاش همین عمل کند و بقول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ ماده و تسهیل دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و سپدانه افزایند و غذا

مزورۂ ماش مع مغز بادام دہند و اگر با سرفہ و صداع باشد طبیخ بنفشہ سپستان عناب مع شکر یا ترنجبین یا خمیرۂ بنفشہ یا شربت بنفشہ و اگر بیخوابی باشد شربت
خشخاش و مزورۂ ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاہو و سفید و حکیم علی نوشتہ کہ اگر نزلہ سائل حار باشد جبہہ و اجفان را باقلقدیس و عدس مطبوخ نمایند و بعضی باقلقدیس را
در آب حل کردہ ازان روی می شویند و اگر نزلہ از غیر ورم حار باشد و علامت قریب حلد بود جبہہ را بچیزی از برگ علیق تر کوفتہ و یا از آب خرفہ و یا آب بہی و آرد جو و یا
مازو سودہ بشراب سویق یا شوکران و اسپغول یا آب عنب الثعلب یا حلزون مدقوق مع خزف او از بنا گوش تا بنا گوش دیگر ضماد نمایند و یا کہ جملہ اینہا سرد و
قابض باشد ضماد کنند و اگر آرد گندم جو بپزند و مر و کندر بسفیدی بیضہ بر جبہہ طلا سازند یا طباشیر مدقوق کنند بسفیدی بیضہ استعمال نمایند و گویند کہ گل
بنفشہ و کذا خشخاش سفید و کذا اقلیل شرباً و ضماداً و بزر البنج سفید شرباً و غرغرہ برگ اجاص ضماد عصارۂ برگ انگور بسویق و کذا عصی الراعی و کذا اسحاق در عصیر
حماض جوشانیدہ ہر گاہ قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نہادن نافع نزلہ حار ست **الحاصل** در انتہا بہر امالہ مادہ نزلہ از حلق بسوی بینی مدام عطسہ
آرند و بوئیدن صندل سرخ بعد کرب سودہ زکام گرم را بکشاید و ہمچنین سبوس جو با سرکہ بوئیدن و برای سدۂ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکہ
ترکردہ بر آتش نہند و بخار او بگیرند و کذا صندل سفید و سنگ چون بسوزند و کذا انکباب بخار حجر آسیای گرم در سرکہ سرد کردہ و نخالہ منقوعہ در سرکہ بر آتش انداختہ
و یا شکوطہ زدہ و برگ سوختہ بخار گیرند و انکباب بخار طبیخ بابونہ بنفشہ جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر بطول
انجامد و مرض دیر کشد پیچ سنگ شتر را بر آتش نہند و کافور بران پاشیدہ چادری بر سر کشیدہ بخار او در بینی بگیرند و یا سبوس گندم در سرکہ خیسانیدہ بر آتش گذاشتہ بجوشد و بخار او
بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشہ ثمر طرفا ہر یک نیم درم کوفتہ بیختہ در سرکہ کہنہ بخیسانند و خشک کردہ بگلاب
بندقہا سازند و وقت حاجت بر آتش سوختہ دود آن بگیرند در زکامی کہ از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیہ وزن جملہ ادویہ
و چند آنہا نوشتہ و کشنیز و آملہ یک یک درم افزودہ بعد مہر انجمن بخور آن امر نمودہ و بخور خاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریرۂ سبوس و حسو لوز و یا
دال مونگ با خشکہ و مزورۂ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و حلبہ و سرمق و بقلہ یمانی بروغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیہ شود بعد از نضج مسہل
صفرا و حب بنفشہ تنقیہ کنند و مسہل زنبفشہ و عناب و سپستان و ریشہ خطمی و خبازی و بہدانہ و اصل السوس مقشر نیم کوفتہ جوشانیدہ فالیدہ صاف کردہ
مغز خیار شنبر شیر خشت ترنجبین دران حل کردہ باز صاف نمودہ روغن بادام بران چکانیدہ نیم گرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعدہ با آب
نیم گرم استحمام نمایند و تریاق النزلہ و حب الشفائی علوی خانی و مونس مجرب منع نزلہ مجرب است و کذا حب نزلہ بہ نسخہ حکیم محمد باقر و حکیم احمد و معمول حکیم علی اکبر خان
و والد حکیم علوی خان و بہ نسخہ بیاض حکیم اکمل خان و خمیرۂ خشخاش کوکناری و دیا قوزات و رب خشخاش و سفوف نافع نزلہ و شربت نزلہ و فرپادین
و شربت گوکر و شربت خشخاش و لعوق نزلہ حار و لعوق شمعون و لعوق جمیز و قرص نزلہ سند تالیف حکیم محمد ہادی و طلا و لطوخ نزلہ خلد و لطوخ
مجرب حکیم اکمل خان برای نزلہ بند در نزلہ حار معمول لیکن بدانند کہ در صورت کثرت مادہ نزلہ تا نخست تنقیہ و دماغ نشدہ باشد حبس نزلہ روا نیست
کہ موجب فساد می گردد و اینجا کہ مادہ سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سر رو نمایند و تبرید یکہ در علاج امراض حارہ دماغی گذشت بدہند و یا لعاب
بہدانہ سہ ماشہ لعاب ریشہ خطمی شیرۂ تخم خیارین ہر یک ہفت ماشہ نبات یکنیم تولہ دہند و روغنہای سرد چون روغن نیلوفر کدو و استنشاق نمایند و از کافور
و صندل تبخیر کنند و بقول محمد زکریا زکام کہ در صیف عارض شود تبرید کبد باطلیہ مادہ سیما خرقہ کتان باب کاسنی ترکردہ مکرر نہادن سریع النفع است
و اگر با صداع و تپ بود لعاب بہدانہ شیرۂ عناب شیرۂ تخم کاہو عرق شاہترہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ دہند و بار شیرۂ تخم تربوز بجای شیرۂ کاہو و شربت
بنفشہ عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سودہ برای سرفہ افزایند و ایضاً بعد فصد و منضج بارد سپستان بیست دانہ تخم خبازی چہار ماشہ اصل السوس مقشر نیم ماشہ
عوض کاسنی و شاہترہ و گل سرخ داخل کردہ شب در عرق شاہترہ و مکوہ و گاؤزبان ہر یک ہفت تولہ خیسانیدہ شربت بنفشہ یا نیلوفر چہار تولہ داخل کردہ
بنوشانند و غذا آش جو شربت بنفشہ یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و بجای آب عرق مکوہ و نیلوفر و سہ چہار روز ہر دو وقت دوا دادہ خیارشنبر و
ترنجبین ہر یک شش تولہ خمیرۂ بنفشہ و گلقند ہر یک چہار تولہ شربت سناسہ چہار تولہ روغن بادام ہفت ماشہ افزودہ مسہل دہند و بعد آب تنگ و شام

شلغم کتیرا و صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه عرق مکوه و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند و
همین تا مدت سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیزی یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق مکوه نه توله و اگر ماده
بسیار غلیظ بود و زکام با صداع و شقیقه شدید منذر به سرسام و با تپ باشد بعد فصد سرد و تبرید ضماد و سعوط صداع حار روز ششم برای نضج ماده گل بنفشه
خطمی هر یک شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی
شش ماشه داخل کرده بدهند و روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه منقی ده دانه و تا هفت روز مسهلی
افزوده شربت حات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یکتوله گل سرخ چهار ماشه در طبیخ و
مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه دو روز و آب روز دوم تبرید از لعاب
بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کاهو شربت بنفشه اسپغول پاشیده دهند باز مسهل و تبرید بدستور و اگر با نزله و زکام حار تواتر تپ و سرد غلیان رطوبات
بدنی باشد تبرید از شیرهٔ عناب ده دانه شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین برای نضج ماده
عناب بهدانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو هر یک شش ماشه
کاهی شیرهٔ خیارین شربت بنفشه دهند بار برای نضج ماده سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه کرده شیرهٔ تخم کدو خیارین موقوف کنند
و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبهٔ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند **نکته**
بدانند که در نزلهٔ حار شربت حات مثل خیارین و غیره می دهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند برعایت معده تا از شربت حات معده خراب
نگردد و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم بتکرار فی الحال **ابن هبة الله** گوید که علاج
زکام حار فصد قیفال و شرب ماء الشعیر یا شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو بجلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت دماغ
بشم روائح بارده مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و با قلا و جو و سبوس سرکه
تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه بمزورهٔ آب انار و احتراز از امتلا و تعرض هوای گرم است **ابو سهل** گوید که در نزله و زکام کائن از
حرارت دوم آنست که از آن رطوبت رقیق حاد سائل شود آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت و یا قوتهٔ صبح و شام دهند و روز اندک اندک
بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده بجلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در هریرهٔ معمول
از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست و با قلا مع پوست کوفته و جو با بوته و برگ کاکنج و برگ درخت گل
سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت از گل مختوم یا گل ارمنی با آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد سازند
و یا روغنی بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر مالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و پسند روس و
سنگ و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکه که اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند غذا هریرهٔ
معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر کدو و خرفه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچهٔ ماکیان دراج یا ماهی رضراضی
داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب جوشانند و صاف کرده تخم خشخاش
بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کعک جو بریان و بادام بریان و پنیر و نور خشک کرده و گوشته زردی بیضه در سرکه
جوشانیده که بران قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و بخار سبوس در سرکه تر کرده با بوئیدن از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و جو
و باقلا هر یک در سرکه تر کرده تبخیر نمایند **تفریح** در زکام دموی فصد سر و تلیین طبیعت بنقوعات مذکوره و لزوم ماء الشعیر و شربت عناب و خشخاش نمایند و اگر
سده باشد و ماده خوب اخراج نیابد پیشل الطیب سندروس نبات سفید کاغذ مصری و کشنیز خشک عنبر شهب عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند که جهت

تفتیح سده در زکام دموی نافع است وانکباب بر طبیخ بابونه واکلیل الملک مرزنجوش از جمله منضجات ومفتحات زکام دموی ست وایضاً در صورت آثار غلبه خون بعد فصد
شیره تخم کاهو یکتوله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیسانیده می دهند و بعد چند روز
اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس می کنند وافیون در حبس مجرب ست و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه ماده بماء الفواکه ومغز فلوس ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر
مزورات مذکوره و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه ... خطمی تخم کاهو و پوست خشخاش ... نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ ...
خشک ... اگر سده افتد نیز مفید ست انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد بهر دو واجب ست اگر زکام خاص بسر باشد والا بهفت اقسام
اگر سبب عام بود والا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه و در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید سبب آنکه خواب آور ست و خواب درینجا
مضرست و مثل کدو و خرفه و قطف و در غذا مثل ماء الشعیر ... نیلوفر و بنفشه و بیدمشک و ... باید کرد و از حبوبات نهادن برگ کنار و سپیده بر ... در مبلول لکناب است
بگذارند کافور طلا کرد و بخور بعد اگر ماده منحدر بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده دران باشد واجب ست استعمال بیدانه یا صمغ ... از لعوقات و لعاب
مثل آب بخارا و سپستان و ... رب السوس پرسیاوشان و بیدانه ترنجبین گلقند شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو ... اگر
... نباشد تخم بهدی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار نیست که چو ... و اوقیه گلقند و خمیره بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل السوس پرسیاوشان و تخم
خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده بشربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم مجربات دماغ است
و اگر حاجت بنطول افتد بنطول طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه ست ایضاً در نزهه می نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده
از وجع سر بماء الشعیر مع آن تخم خشخاش سوده تا نضج یابد وطلا بروغن ورد و فضول بدان دماغ و گل سرخ و گلنار اتفاقاً مجرب ست کذا ... طبری گوید که
در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد از ان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب آلو شیر خشت سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی ترنجبین ساخته نماید و ...
بر سر آتش جوش شربت خشخاش قند ... **ذکر ادویه مرکبه نافع زکام و نزله حار** بخور نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجی حسین
تلمیذ والد علوی خان بزرالبنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزو و اگر نزله
بارد باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی و اندکی جندبیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس
... قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثقل آن را بر سر ضماد کنند **ترکیب مویز** از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله
پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان و غیره و از برای صداع مطلق مفید ست و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد ... است و
بالخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی الجمله سرد ست و در اصل حاره الیتیه مفید ست پس سبب آنکه نزله بارد و جز آن بلادیه حاره که مناسب اینها ... باشد ...
استعمال نماید که اکسیر الاثر ست تخم ... سیاه سه توله اجوائن خراسانی یکنیم توله هر دو را در یکنیم پاو آب جوش دهند هر گاه آب بقدر نیم پاو بماند از پارچه صاف نموده
در ظرفی نگاه دارند تا دردان فرو نشیند پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده یک سیر مویز سرخ کلان پاو آثار گرفته تخم آن دور نموده دران آب بیندازند و بر آتش نرم
بپزند تا آب جذب شود و درین اثنا از چمچه حرکت می داده باشد تا مویز به دیگچه نچسپد و سوخته نگردد بعده از دیگچه بر آورده در آفتاب خشک کنند و ...
خوراک از ربع تا نصف مویز ست و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود کنگی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب ... مصلح این مویز
است و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخوراند هم دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر ... ست **حب بنفشه** جهت تنقیه در زکام
نزله حار معمول بنفشه ترید موصوف رب السوس گل سرخ هر یک یک درم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب تازه سرشته حبها سازند ... یک شربت
است وطریق استعمال این مثل حب ایارج است **حب نزله** نسخه حکیم محمد باقر بزرالبنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران مساوی
کوفته بیخته بآب حب سازند **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان بزرالبنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطگی کتیرا شکر تیغال آرد باقلا بیخ لفاح
مقدار ... افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته بآب سرشته حب سازند **نوع دیگر** از حکیم ممدوح ...

بزر البنج زعفران هریک یکتوله رب السوس هفت ماشه کتیرا حیا ماشه سائیده حب بقدر مونگ بسته در سایه خشک نموده یک حب صبح و یک شام بخورند حب نزله
معمول حکیم علی اکبر خان بزر البنج بست و هشت مثقال تخم کاهو صمغ عربی بیخ لفاح تخم خشخاش هریک سه درم زعفران دو درم افیون مصری پنج درم و نیم نبات سفید سه درم
کوفته بیخته باب حب سازند بقدر ماش وقت حاجت یک دو حب فرو برند نوع دیگر معمول حکیم موصوف و از تالیف والد حکیم علویخان که نفث الدم و سرفه نزلی را هم نفع دارد و
تسهیل نفث می کند افیون بزر البنج مصطگی کتیرا کهربا شمعی صمغ عربی نشاسته تخم کاهو گل گاؤزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست بیخ لفاح هر کدام دو
مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس دو و نیم مثقال ریوند چینی یک نیم مثقال کوفته بیخته باب کوکنار بقدر فلفل حبها سازند و بورق نقره پیچیده نگاه دارند خوراک
دو حب در نسخهٔ دیگر وزن افیون چهار مثقال و بیخ لفاح و زعفران هریک یک مثقال ست حب نزله که نزله و سرفه را نافع و ممسک ست از حکیم احمد افیون بزر البنج
نشاسته تخم کاهو تخم خشخاش سفید صمغ عربی هریک یک مثقال بیخ لفاح نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفته بیخته باب کوکنار سرشته حبها برابر فلفل سازند خوراک
دو حب باب نیمگرم حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله خشخاش سفید شش ماشه مغز بادام هفت عدد نشاسته شش ماشه همه را بشیره گرفته نبات داخل
کرده بجوشانند با آتش ملائم تا مثل حریره شود گاهی اندکی زعفران اضافه می نمایند و جهت منع صعود ابخره کشنیز خشک داخل کنند نوع دیگر بگیرند سبوس گندم یک قبضه
در آب تر نمایند و صاف نموده بر آتش بگذارند و نشاسته هفت درم شکر سفید ده درم روغن بادام نیم درم اضافه نمایند و بملایمت تحریک کنند که پخته شود بیاشامند
ایضا که برای تقویت دماغ و رفع نزله و تولید منی معمول ست مغز بادام مقشر دو توله تخم خشخاش سفید دو مثقال مغز تخم کدو شیرین پنج درم بیخ ... نبات چهار توله
روغن گاو یکتوله بدستور حریره کنند و اگر بجای آب عرق بید مشک و عرق گاؤزبان داخل نمایند بهتر ست و در نسخهٔ دیگر مغز پنبه دانه یکتوله نیز داخل ست ایضا برای
نزلات نافع مغز تخم خربزه تخم خشخاش کشنیز خشک مغز بادام مقشر هریک پنج مثقال همه را در عرق بید مشک عرق گاؤزبان شیره کشیده نبات سفید هفت و نیم مثقال
کتیرا نشاسته صمغ عربی بارتنگ تخم ریحان هریک چهار دانگ تخم مرو کوفته یک مثقال با دیاقوزا شربت نیلوفر هریک پنج مثقال عوض نبات افزوده بپزند و بکار برند
حسو هی لوز جهت زکام و نزله حار یابس بسیار مفید نشاسته آرد باقلا آرد جو مقشر با بیکه در ان صمغ عربی و شکر سفید و کتیرا حل کرده باشند بپزند و روغن بادام
شیرین داخل کرده بقوام حریره آرند و گرم گرم بخورند خمیرهٔ خشخاش ساده که در زکام و نزله حار معمول ست و جهت سرسام و رفع بیخوابی و صداع مفید و منع نزلات
حاره و اصلاح ریش سینه و شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین حرارت مزاج نافع ست کوکنار کلان با تخم صد عدد نیمکوب سازند یا پوست را جدا نیمکوفته
و تخم را نرم سائیده یا دو نیم آثار آب باران بپزند و صاف نمایند و یک نیم آثار قند سفید انداخته بقوام خمیره در آرند قوت آن تا دو سال باقی می ماند و اگر در قوام
رقیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیرهٔ خشخاش مرکب سازند در آخر قوام صمغ عربی رب السوس کتیرا هریک یکدرم تخم خرفه مقشر کشنیز مغز تخم تربز هریک دو درم
باریک سوده ضم ساخته ... اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند خمیرهٔ خشخاش نافع زکام حار پوست خشخاش بست و پنج عدد در آب خیسانیده
صبح بجوشانند و صاف کرده با یک رطل قند سفید بقوام آرند و در آخر قوام شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شیرهٔ مغز بادام هریک یک توله افزایند تا بقوام
آید خمیرهٔ خشخاش کوکناری بجهت زکام و نزله و سرفه و صداع و شقیقهٔ بخاری و منع صعود بخارات معده و دماغی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول هست و
بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش ده مثقال جو کوب نموده در آب باران سه رطل بخیسانند و صبح جوش دهند و بمالند و بفشرند و با نبات سفید یک
رطل بقوام آرند بعده مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام مقشر کشنیز خشک مقشر مغز تخم تربوز تخم خشخاش سفید هریک دو توله باریک ساخته طباشیر کتیرا صمغ عربی هریک
نیم توله جدا جدا خوب باریک ساخته در ان مخلوط سازند و زعفران هفت ماشه مشک یک ماشه بعرق کیوڑه و عرق بید مشک سنگ سماق حل کرده بیامیزند
و ورق نقره دو توله یک یک انداخته نیز معجون کش درهم نمایند و بقدر یک توله همراه عرق گاؤزبان یا قهوه گاؤزبان و نبات سفید و دانه الائچی بخورانند خمیرهٔ
خشخاش زرد معمول جهت ترطیب و تقویت دماغ و نافع نزله و زکام و خواب خوش می آرد کوکنار دو نیم دام جو کوب نموده در دو سیر آب ... کنند و بعد یک شبانه روز بجوشانند تا
نیم سیر آب بماند صاف نموده تخم خشخاش مغز بادام هریک دو نیم دام در قدری آب شیره بر آورده با آب کوکنار ضم ساخته نبات سفید یک نیم پاؤ گلاب نیم پاؤ داخل کرده بقوام
آرند و زعفران نیم ماشه در قدری گلاب سوده چون قریب انعقاد شود داخل کرده به تیر مخلوط سازند که همه رنگین شود رب خشخاش از تالیف قدماست

نزلات حاره بغایت نافع است کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یکشبانروز در چار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم شکر یا عسل یا شلث بقوام آرند که مثل لعوق شود بعده اقاقیا زعفران مازو عصاره لحیة التیس یک یک نیم درم کوفته بیخته بسرشند و گاهی ساده ساخته می شود بغیر ادویات **سفوف** نافع نزله حار سپهر بیوست مع باغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل السوس با دیان دار چینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه بعمل آرند **ایضاً** زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد برابر نبات برابر کوفته بیخته صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند **شربت بنفشه** که زکام و نزله حار و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه نرم کند گل بنفشه خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند دریا یکتا رشکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد با و آنرا بگیرند و همین طریق ساختن شربت نیلوفر است **شربت خشخاش** معمول در نزله حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفه یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیر خشت سی مثقال کوکنار شکوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر نمایند بعده با آتش ملایم بجوشانند تا بنصف بماند صاف نموده سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیر خشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره برآورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید **شربت** نزله

بسته نزله حار و دفع قبض بی عدیل و معمول استاذی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم تخم خطمی هفت درم و اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک شش درم جو مقشر پانزده درم خمیره بنفشه سی درم ترنجبین یکنیم پاو شربت سازند **نوع دیگر** که جهت نزله حار و زبرستی معمول برای محرورین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای بهره و دفع معتدلین همه بحال داشته بکار برده می شود و اعانت بر تسهیل نفث و دفع غسر و تسلیس نفس هم می کند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنجدرم پرسیاوشان اصل السوس فای خشک بیخ بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاؤزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه انچه کوفتنی است جوکوب کرده در ... ملل شب بخیسانند صبح بجوشانند و هر گاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت درم **شربت گولر** دافع نزله حار و سرفه و ضیق النفس که از نزله حار بوده باشد از مجربات میرزا دهلی بنارسی گولر خام یک تار یا دو بالا چهار پاره کرده سپستان تخم پالنک نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک یک چهٹانک عناب ولایتی پاو سیر همه ادویه را شب با آب تر نمایند و صبح جوش داده مالیده صاف نموده یک سیر پاو شکر سفید انداخته قوام نمایند و دو توله ناشتا با آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا ناغه پرهیز از ترشی بادی روغن تلخ و چغرات و شیر واجب بود **طلاء** که دفع نزلات کنند مرکی ملوه گوندھ ببول نشاسته کتیرا سپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزر البنج هر واحد یکنیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوسن زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند **قرص** نزله بند تالیف حکیم محمد هادی پسر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر با عضا بسیار مجرب مرکی صبر سقوطری صعتر کی صمغ عربی نشاسته سک ورامک کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف ماميثا هر یک یکدرم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته با بیکه و بیان برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص زنند وقت حاجت بسفیده تخم مرغ حل کرده بر روی سر پاره کاغذ مثل درهم لسون ببما ... کرده باشند مالیده دو قطره بر صدغین و یک قطعه بریافوخ چسپانند **ایضاً** صعتر مکی پوست دربندی شیاف ماميثا هر یک دو دانگ انزروت سفید مرکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یکدانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند بر قرصی مقدار دانگی بدستور نسخه قبل بکار برند **لعوق** جهت نزله حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار دانگ خشخاش سفید پنجدرم صمغ فارسی دو درم همه را کوفته بیخته با هموزن فانید و برابر فانید تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته بمویز منقی لعوق طیار سازند **لعوقی** که نزله و زکام حار را بغایت سود مند است خشخاش سیاه و سفید هر کدام هفت اوقیه اصل السوس مقشر نیمکوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه بهدانه ... صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا با یک ساعیده لعاب اسپغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند و پیوسته از ک انزکه زان بلیسند نزله بند معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزر البنج دم الاخوین صمغ عربی کتیرا اکل سرخ انزروت اگر حاجت

باشند کافور قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذیکه از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام و نزلہ بارد

اصل السوس نیم کوفته گاوزبان ششش ماشه نبات سفید دو تولہ جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک یا بریان عوض گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر یا بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان یا دیا ابریشم خام هر واحد یکدرم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین شیرخشت افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینه حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه و عسل و خطمی منضج حاره و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزله بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع اخلاط سکنجبین و شربت لیمو دادن منفعت افزاید لیکن اکثر حموضت لذع و خشونت می کند و باید که در ربّ اصل السوس غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آنست که علاج باشیر حلوه باریک لینه باشند تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه در پی ننمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک یا خمیرهٔ بنفشه نیکو است و تکمید بنخار سبوس گندم نمایند و یا بنخار نان گندم گرم جبهه صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک در نجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و ثقل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از مشمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در خرقه بسته و عنبر و مشک عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چپ کردن ناف بمقعد با آنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار باشند و تشنگی کشند و اگر سده افتد شربت کرنه از بنفشه و عناب مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل الملک مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن هم نفتیح ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکشبانه روز در سرکه تند تر کرده بسایند و باندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و مداومت مانع زکام است و انکباب مطبوخ طرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونه در نزله بارد مفید است و همچنانکه گندم در آب و سرکه جوشانیده سر بر بخار آن داشتن نیز مفتح سده زکام است و اگر لادن چوب گز و شونیز بجوشانند و سر بر بخار آن دارند سده بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام و نزله حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اند کی سرکه آمیخته در پارچه بسته بوبیند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جندبیدستر و قسط و شونیز بریان نافع است در انتها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی ناس حسن خانی و غیره سعوط و تفوخ معاسن بکار برند و اگر پوداس تنباکو یکتوله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز زکام بند نضج مواد برای اخراج اماله آن از جانب حلق معمول است و سعوط تخم ترب برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود و قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند بخار آن ببینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام می کند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب است اگر کند مصطگی سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بیخته حب بسازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و یا شونیز در سرکه تند سائیده بر سنگ گلوله یا خشت گرم پخته چا دار سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال دیگر ادویه مرکبه مسطوره می شود جهت حاجت مفید است و در نزله بارد کهنه استعمال حب غاراقی و لیموناتان حب بلادر معمول حکیم شریف خان است و برای تارک سر شطرنج کرده صابن آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در دفع نزله کهنه مجرب است و اگر داروشیشعان قرنفل سه ماشه جوزبوا یکعدد عاقرقرحا هشت ماشه دار فلفل فلفل سفید هر یک هیچ ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطگی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب هر کدام یکجزو روغن گل یا روغن موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در بعض از این روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته با آن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند برای زکام و نزله کهنه مجرب و باید که در نزله بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماءالعسل بدهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد پخته باشند بدهند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلجم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید است بیان ادویه مرکبه که در زکام و نزله بارد مستعمل اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر ملین آن پوست هلیله زرد کابلی پوست هلیله آمله کشنیز خشک مقشر مغز بادام هر یک یکتوله تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس بگیرند بنفشه
بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفتده دانه اسطوخودوس دو درم گل قافی خشک و غرقی سنبل الطیب یک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار
قند سفید آمیخته بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یکتوله بر ناهار خورند و از ترشی و بادی پرهیز کنند اطریفل ملین تالیف علوی خان
نافع از برای نزلات بالخصوص مرسله و منقی دماغ و آلات سینه از ملینم عناب انجیر زرد هر یک بست دانه اصل السوس مقشر گل قافی خشک گل بنفشه اسطوخودوس پرسیاوشان فاغ تیقی
فراسیون هر یک دو نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یکمن تبریزی آب خالص بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و عسل سفید مصفی کهصه
پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند ابیده پوست هلیله زرد و پوست کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر هر یک پنج مثقال بادیان
انیسون مصطکی حب بلسان هر یک دو نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین تازه دو
مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور سرشته شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم برشعثا معنی او برای السایه بهت
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات و سرسام و نسیان و لیثرغس
امراض سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای اینها و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب نزف دم و قولنج و مغص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقا و بواسیر
انزال منی بدادمان او بعد انزال این دهنده از مضادات ادویه قلع حمیات عتیقه و سعال نافع جابادرسم جمیع سموم مستحصه شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید
هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب فرفیون هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند بعده وزن نموده همراه عسل
صاف که سه چند ادویه باشد بسرشند و سه ماه در جو بدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت از نیم مثقال تا یک مثقال و ذوالنگی قوت او تا پنج سال باقی می ماند در نسخه
معمول حکیم علوی خان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه است نوع دیگر نسخه ابوالبرکات که بهترین نسخ و مجرب است دار فلفل دارچینی جندبیدستر سلیخه
هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینه خشک هر یک هفت درم دهن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب جاوشیر اوند طویل هر یک دو درم فوه اسارون
هر یک ده مثقال و نیم افیون بلیلج و قیمه تخم کرفس انیسون بزر البنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بست و نیم مثقال عسل چهار پنجاه مثقال بدستور ترتیب
سازند برشعثا از مجربات صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه است و دیگر امراض سر النفع می رساند مروارید بکر سنبل الطیب قرنفل دارچینی
زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ سادج هندی طباشیر ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دارچینی کوفته زعفران
هر واحد چهار ماشه بزر البنج نانخواه هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز
کردکان هر یک یکدرم فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند حب نزلیم که جهت نزله و زکام از مجربات است جندبیدستر زعفران
هر یک یک مثقال رب السوس دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند مقدار شربت دو حب سه حب
در قفای وزن رب السوس ده مثقال است و در قرابادین جندبیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم حب چای ختائی که بطریق قهوه
میخورند نزله بارد را نافع است و تقویت باه و معده و دماغ می کند و ریح را مفتی از بدن و درد پهلو و گرده و پشت را قوت دهد چای ختائی پودینه خشک هر یک
یکتوله پوست ترنج شش ماشه در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه حل کنند
و بعد از آن قریب سرد شدن برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانه الایچی کلان خرد مصطکی هر یک یکتوله فوفل دکهنی عود غرقی هر یک شش ماشه
مشک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل کرده حبها بطریق لوزینه نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند حب
مومیائی جهت دفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مشکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه جوز بوا صمغ عود غرقی
عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطکی خولنجان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی سه ماشه کله هر یک

شش ماشہ کوفتہ بیختہ بروغن بادام چرب نمودہ بآب کوکنار خمیر کردہ بمقدار نخود حبہا سازند یک دو حب صبح و شام خوردہ باشند **حب شنگرف** در نزلہ بارد و مستعمل
زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزرالبنج جوزبوا ہر واحد دو سرخ افیون چہار دہ سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک حب تا دو حب **حب مصطگی**
جہت نزلہ و زکام و سرفہ و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحومی مصطگی زعفران ہر یک یک تولہ یا ماشہ افیون مصری چہار ماشہ بقدر فلفل حب سازند خوراک یک تا دو حب
حب جدوار نافع زکام و نزلہ و سرفہ و جہت زحیر و اسہال و تسکین آلام مشکور معمول استاد مغفور فلفل سفید یکماشہ دارچینی فلفل ہر یک دو ماشہ قرنفل یک ماشہ
جدوار جوزبوا زعفران کبابہ مصطگی خصیۃ الثعلب ہر یک پنجماشہ افیون خالص یکتولہ کوفتہ بیختہ بآب صمغ عربی سرشتہ حبہا بقدر نخود سازند و در سایہ خشک کنند و از یک
حب تا چہار حب وقت خواب استعمال نمایند **حب جدوار** معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزلہ قاطع اسہال مقوی احشا جدوار درونج رومی انیسون
سنبل بلیلہ زرد ہر یک چہار مثقال بہمنین بزرالبنج کبابہ عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاؤزبان سعد کوفی تخم کرفس زہر لسان العصافیر کشنیز خشک بیان ہر یک دو مثقال
سنبل الطیب قاقلہ فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیرہ مدبر مروارید ناسفتہ ہر یک دو مثقال مرمکی مرزنجوش ہر یک یک مثقال تعلب مصری
پنج مثقال آملہ مثقال ہر یک شش مثقال دارفلفل نہ مثقال جند بید ستر نیم مثقال افیون بست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک یک حب تا سہ حب **نوع دیگر** نافع
از برای زکام و نزلہ و سرفہ کہ حکیم علوی خان بجہت عبد اللہ خان وزیر اعظم ہندوستان تالیف نمودہ و بمزاج مشار الیہ موافقت کردہ و مجرب است جدوار خطائی مصطگی
رومی بسباسہ صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح ہر یک یکنیم درم دارچینی سہ درم زعفران دو درم نبات سفید چہار درم افیون شش درم چہار دانگ
ورق طلا بست و پنج عدد و اگر بعوض ورق طلا نیم درم طلای مکلس کنند بہتر است بدستور مقرر حبوب سازند ہر حبی بقدر نخود خوراک یک حب **نوع دیگر** نافع
زکام و نزلہ معمول است جدوار افیون ریوند خطائی ہر واحد سہ ماشہ کتیرا دو ماشہ بیخ لفاح جوزبوا برگ تنبول ہر واحد شش ماشہ بقدر فلفل حبہا سازند
نوع دیگر جہت نزلہ کہ از آب سرد ستادہ می شود و جہت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک تولہ جدوار شش ماشہ اجوائن خراسانی
تخم دھتورہ زعفران ہر یک سہ ماشہ بقدر فلفل حب بندند و دو سہ حب ہر روز بخورند **نوع دیگر** زکام و نزلہ و سرفہ و صداع را نافع است دارچینی
کندر رب السوس صمغ عربی ہر یک سہ درم جدوار بنفشہ زعفران افیون ہر یک ہفت درم کوفتہ بیختہ بگلاب سرشتہ حبہا سازند برابر نخود **نوع دیگر** تالیف
حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود ہندی دارچینی بزرالبنج ہر یک نیم تولہ مصطگی کندر زرنباد قرنفل دانہ ہیل جوزبوا بسباسہ کبابہ چینی سنبل الطیب
پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشہب بادیان انیسون نانخواہ صمغ عربی ورق نقرہ ہر یک سہ ماشہ افیون یک تولہ بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزا و کثیر المنافع و جہت تقویت دماغ و دل و معدہ و باہ بیعدیل جدوار بنفشہ زعفران کشمیری عنبر اشہب برابر کوفتہ در طول سحق
بلیغ نمودہ قدر فلفل حبہا سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاتورہ** جہت کسی کہ دائم النزلہ بود و خیلی سودمند است تخم تاتورہ را ہفت بار بآب پوست
خشخاش ترکنند و خشک نمایند بعدہ در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز بیہ دانہ زیرہ سفید کشنیز ہمہ مساوی گرفتہ بآب
ترپھلہ منقوع ادویہ در کھرل صلایہ کردہ حب بقدر نخود بندند و در سایہ خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز بیہ دانہ کہ تریاق تاتورہ است
داخل است وسواس نکنند و معہذا قدر خوراک ہم کم است و این حب سرعت انزال و ورود منی و سرفہ را نافع است **حب سیماب** کہ در نزلہ کہنہ
نفع بلیغ می بخشد حتی کہ استیصال آن می کنند سیماب کبریت ہر یک چہار درم خوب سحق کنند کہ کجلی شود پس قرنفل کلاہ دار چہار درم تخم جوز ماثل یک درم
نبات نہ درم داخل کردہ چہار گھڑی دیگر صلایہ کنند پس حب بقدر نخود بستہ یک صبح و یک شام بخورند **حب کچلہ** برای نزلہ بارد دائمی و اختلاج
و دیگر امراض باردہ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوزبوا بسباسہ عود صلیب قرنفل ہر یک یک تولہ کچلہ دو تولہ اول کچلہ را در شیر خیسانیدہ
پوست آنرا دور کردہ بسوہان ریزہ نمودہ یا بکارد باریک تراشیدہ خوب صلایہ کردہ بعد از ان ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ در عرق نانخواہ خمیر کردہ مقدار نخود حب
بستہ و صبح و شام بقدر مناسب حب بعرق اجوائن و عرق صعتر ہر یک بقدر مناسب ۵ تولہ بنوشند و چون درین حب ادویہ مقویہ و ممسکہ اضافہ نمودہ می شود
در تقویت باہ و امساک فائدہ عظیم دارد و اگر عقیدہ بعد از ظہر بخورد و بار دیگر **حب بلادر** برای نزلہ و جمیع امراض باردہ دماغی و اعصابی در طوبے و

تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند و خوب باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود ببندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت طبیعت بیفزایند و عورتی برای درد پای و تولول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و هرگاه همچنین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مقویات مثل فندق و مانند آن اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بی عدیل گردد و چون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز بلادر یا ادویه مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی غائله بود **خمیرهٔ خشخاش** معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یکسیر در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس سست مالیده بجوشانند تا به ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یکسیر از آن شیره گرفته با قند سفید دو سیر بقوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطگی زعفران هر یک دو توله سوده آمیزند و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد و ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** که برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ فلفل تر گرفته بر جای بلند در باد چنانچه بیاویزند که خشک شود پس از آن شش درم بگیرند صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آن نما و در قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک یکدرم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند وقت حاجت بعد شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده بآب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی تودری داخل می کنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد **فلونیای فارسی** نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلاوت و دماغ و بدن کند فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب ملی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر یکدرم زرنباد و درونج هر یکنیم درم مروارید مشک هر یکنیم مثقال کافور یکنیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از آن یکدرم بآب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض بآب سماق و هر قدر که این دوا کهنه گردد جیدتر بود **نزله** شدید از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطگی بیخ لفاح در گلاب سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذ یکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند **ناس** نزله از مجربات اکبری تنباکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدری ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برای نزله از بیاض حضرت استادی غفرالله له دم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر کوفته بیخته ناس بگیرند **ایضاً** مغز نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعهٔ نزله باز و دفع شود **ناس** برای نزله از خط عموی صاحب مرحوم منقول تخم سرس یا چهڑ یک توله کایپهل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل بست و پنج عدد نکچهکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک تی در آب ادرک باریک سائیده در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست روهن که جیت می نامند خشک نموده یکتوله مغز تخم سرس یکتوله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سائیده سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه زمین که سدهٔ آن بکشاید تخم طهل شش ماشه مغز گهونگچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیهٔ دماغ و جاری نمودن آب از بینی دار شیشعان یک دام کوفته گوره مندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل ده عدد باریک سائیده بکار برند **ایضاً** برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد نکچهکنی سه ماشه فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگاهدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ نکچهکنی مشک عود لبنان زنجبیل سنبل زعفران

دارچینی هریک یک ماشه شفا کوسورنجی یکدام سائیده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزله بارده مجربات ست و کرات و مرات تجربه رسیده
براده اسرب دار شیشعان هریک دو مثقال چار پاس در آب گل و دهن صلایه نموده بکار برند **ایضا** قوی تر از اول برگ فلی دار شیشعان فلفل گرد تخم دهنتر
عقاقر پرسیاوشی صلایه نموده بکار برند **ایضا** گل روناس سیاه گل یاسمین برگ روناس برگ کنبر تربد سفید زنجبیل عاقرقرحا هر یک یکتوله سائیده بعمل آرند
نوع دیگر قوی تر برای نزله بارد و تنقیه دماغ براده اسرب توله فلفل گرد یکتوله هر دو را بسنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود بعده پاچک دشتی
یکتوله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده اندک روغن گاو تازه برتابه آهنی بریان کنند و غنچه یاسمین ناشگفته
برگ خربزه در سایه خشک کرده هریک یکتوله سنبل الطیب تربد سفید هریک نه ماشه آمیخته باز سائیده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در نزله بارد بخور
شرب عود و ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نارنج آن که در اوائل بهار برآید
خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا بسباسه هرکدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور جیسمران بر
مقدم سر و بخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر داشتن آن تا زمان خضاب حنا
و بعد شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر و احد مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و
بخور کبریت و کذا حند بیدستر و کذا انیسون و شرب مطبوخ مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل دوبه نزلات چون با آب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشند تمیم شهر
فرنجمشک و کذا بهار و طبیخ آن و کذا حاجم و کذا سنبل الطیب کذا خراما و بخور و شم و ضماد دار شیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع ست و شرب طبیخ
بیخ اذخر و فقاح آن کذا قردمانا سائیده بعسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا فشور پسته قیراط در ملعقه مطبوخ آمیخته حسب ساخته و کذا حریره نشاسته بشکر و مغز بادام و کذا
اشق دو درم و کذا حب پنیر شت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه البولوساست لشراب اصفر
و کذا طبیخ زوفا خشک و سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینه دشتی یا مخلوط بحریره و کذا تربد سفید بنا بر تنقیه ماده و کذا شحم حنظل و کذا سیر
بعسل و شراب و کذا حلتیت و **طلاهی** عود الفرج به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک نطرون و کذا میعه سائله و کذا مشک کذا تریاق فاروق در
شراب کهنه حل کرده و کذا لاذن محلول در روغن گل و کذا خراما و کذا قیصوم در زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر و **لطوخ** داخل بینی بمرهم مکی تنها و یا آب
فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده و **بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حاجم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان **و شم** زیره بسرکه سرشته و یا گل بابونه
یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و **سعوط** سنبل الطیب کذا روغن خیری کذا آب شقائق النعمان
کذا زهره کرگ که نافع نزلات عظیم ست و کذا زهره غراب بروغن بادام تلخ و **ذرور** بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونه و ابرسا و بهار و نیل صباغ و گل
اقحوان و دماغ شتر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی میعه خشک و مازریون سلیخه و مشک و سنبل الطیب حب بلسان و اظفار الطیب دارچینی پودینه دشتی
و ریحان و کذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و اشنه هرکدام که باشد یا یک سوده و **تدهین** مقدم سر بروغن قیصوم که چون گل برگ نارنج و در زیت انداخته
چهل روز در آفتاب دارند و یا روغن بابونه و یا زیت بر اسداب یا بهار و یا اقحوان معمول به زیت و یا بروغن قسط یا غار و یا روغن تخم ترب یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا
یا آن هرچه ازین روغنها بهم رسد نافع نزله بارد ست و کذا اتخاذ کرسب با کمیات نخشه و عاقرقرحا و سفیدان ابن ماجه **و مضمضه** طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزله بارد ست
گویند که حقنه بطبیخ غاریقون نافع نزلات ست و چون غاریقون با دویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد **جالینوس** گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه
گردند و بران تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یکشبانه روز صحت یابند **سعید** گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال
حریره بشکر و روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او تقرص بنفشه و یا منقوع و شربت بنفشه و ریختن آب گرم بر مقدم سر و انکباب بر بخار آب گرم و شم راحین حاره مثل
مرزنجوش و تمام و بخور بعود و در حالت طول زمان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل و تلطیف غذا و لا و دادن نخود آب و در اخیر تیمو نافع ست **ابن الیاس** گوید
که اگر سبب زکام رسیدن سردی بسر باشد تسخین سر بخرقه گرم و بکمادات مسخنه و تبخیر نمایند و نطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد بسبل بنج درم و

بنفشه و نیلوفر و اصل السوس و پرسیاوشان هر یک سه درم و شکر و ترنجبین هر یک ده درم تلیین نمایند و غذا مزوره بنوباش و نخود آب دهند و انکباب بر جوشاندهٔ حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود تجمیر بغبار طحلبان و قرطاس مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل مسحوق سریع زکام و نزلات بارد ست و کذا بخور [illegible] و کبریت و خوردن آنها و اگر بارد باقلا بسرکه تر کرده در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن کوکنار و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز شامی هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا نطول نیز پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل الملک گل حنا یک مثقال بهار العسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات هست گیلانی می نویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان و اصل السوس و عسل یا فانید بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه مطبوخ انجیر و مویز و اصل السوس و خمیرهٔ بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانید بادام و از بقول شلجم و گزر و پیاز جوش کرده و از لحوم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه بکشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان میده و فانید و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکوست و آنچه نزلات بارد را نافع ست بگیرند کوکنار و زردچوبه نیم اوقیه جوز بوا شش درم زفت سه دانگ از آن اقراص سازند و بر پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن کاقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرهٔ معمول العسل مفید مهرارس گوید که چون اصداف محرق بسرکه سائیده مابین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و اسرار بست ابن بختیشوع گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود گل نرگس ببویند و هر روز سه لقمه از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان می نویسد که بوی نرگس در بعض از جهت محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزلهٔ بارد آب بسیار گرم بر سر ریزند و هرگاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی الفور سخونت باید بگیرند خرقه کتان و باتش گرم کرده بسیار فرج نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی الحال ساکن گردد و بعضی گویند که نزلهٔ کهنه را گرامی دوا فائده نمی کند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعد تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و [illegible] بخار اطریفلات ست و گویند که ایارج فیقرا نفع و استفراغ می نماید مواد عاصی نزله را و بقول ایلاقی کسی را نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم بدوام بخورد و مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت داد آن ست که آنچه از ان نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آنکه گرمی او بقعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تجمیر بشونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از [illegible] منجذب گردد و ماء العسل مطبوخ زوفا و سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان اندک فلفل سائیده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در بادیان با عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعه سائله یا مثل آن عسل مصفی بپزند تا بقوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تحلب و تجفیف ماده کنند و همچنین اگر فوفل با عسل سرشته و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان ست صبر مغسول و تربد موصوف و رب السوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند مگر آنکه حمام در آخر زکام بسیار نافع ست و منقی بقایا ست و قبل آن تهییج بدن و پایها و مفاصل و ناف و مقعد بروغن گرم نافع ست و غذا آب نخود و حریرهٔ آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر ازین زردهٔ بیضه نیم برشت و مری ست و بچه مرغ و هریسهٔ آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب از حلق فرو بردن نافع زکام بارد ست و داشتن فتیله پنبه کهنه در بینی برای امالهٔ نزله بسوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط [illegible] در شیر عورت سائیده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت ست و سعوط شونیز سوده در روغن گل و سرکه [illegible] مفتح سدهٔ زکام ست و [illegible] و گویند بول و نشاسته و کتیرا و سپاری چپالیه هر واحد یک نیم ماشه افیون خراسانی هر واحد شش سرخ در آب سائیده بگردهٔ کاغذ سوزن زده طلا نموده بر پیشانی چسپانیدن [illegible] نزله است و طلای قرنفل سائیده بر یافوخ نافع نزلهٔ بارد ست تعقیب در زکام بلغمی که سالم ترین انواع زکام ست نیز تدبیر [illegible] بعمل آرند و مطبوخ ادویه [illegible] مثل اصل السوس [illegible] منقی بادیان انجیر بیخ بادیان اسطوخودوس سیاوشان [illegible] خشک بیخ سوسن [illegible] چای ختائی بادیان ختائی و مانند آن حسب حاجت [illegible] با اصل السوس [illegible] بنوشانید با شربت اسطوخودوس

دو تولہ یا اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هریک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو تولہ داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان هریک
یک مثقال سپستان مویز منقی هریک دو عدد نبات یکنیم تولہ در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهار درم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود بیخ زرنیخ بادیان
زوفای خشک بیخ سوسن فراسیون هریک مناسب بنمایند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بعد از آن زیاده سازند و اگر ریزش نزله بطرف سینه بود گل
نبات با شربت خشخاش دو تولہ یا دیا قوزا یکتولہ کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی هریک ماشه بنفشه سپستان اصل السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در
آب گرم ترکرده گلقند داخل کرده بنوشند [illegible] اگر زنجبیل گل دعاده هریک [illegible] سپستان کنار هریک [illegible] بجوشانند هرگاه نیم پاو آب بماند شیرین کرده یا بی شیرینی گرما
گرم بنوشند برای زکام بلغمی و درد سر و تب بلغمی نافع است و تلیین طبیعت بطبیخ زوفا و اصل السوس انجیر و مویز و امثال آن مع ترنجبین و تنقیه بحبوب مذکوره و نوشیدن جلاب عرق آن
آنکه آب یکی شربت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل بخور باشند و بعد عروق سداب بخیر بشان شیح و کاغذ سنبل الطیب جوزبوا و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از
مسهل بلغم و ایارج تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی با ایارج و اسطوخودوس نیز مقوی دماغ بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم است و یا صبر یکدرم مصطکی نیم درم رب السوس
بادیان فانیذ هریک ثلث درم مثقال یکدانگ با آب کرفس حب بسازند و حب [illegible] بعد تنقیه خورند و اعتدا پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس بدرهم دهند و هر شب شا یخورند
مداومت اطریفل زمانی و اطریفل بلیون و سایر اطریفلات نافع و حطب دی گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس و تشیع بخیر درم ترنجبین سه درم آلو شیر خشت
بستان عناب و عدد انجیر سپستان عدد و فانیذ [illegible] پانزده درم جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه ده درم فلوس خیار شنبر در آن
مالیده باز صاف کرده بیاشامند و اگر شب خواب نیاید از قرص و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج [illegible] شربت خشخاش ساده بخورند
آب بنوشند [illegible] اگر از تنقیه فضول جاری نشود اعاده حل طبیعت بطبیخ مذکور نمایند بعد باو
اکلیل الملک شیح [illegible] اصل السوس [illegible] بجوشانند تا مطر شود بیان آنکیا [illegible] و اگر
سده [illegible] مشک مجرب و قرطاس محرق [illegible] از صفهان می‌آورند و کشنیز خشک
تمام اصل [illegible] و استنشاق [illegible] مجرب است هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر باستنشاق و انکب کنند و از آب بخار مذکور بر سر نطول نمایند
و اگر مزاج [illegible] گرم گردد [illegible] کنند و بعد تنقیه اگر دوسی و طنین حادث گردد حلوای نشاسته و خشخاش مغز بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه
گوشت کنند و اگر [illegible] و طنین و ادشت [illegible] زائل می شود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی و الا انضاج بمثل طبیخ شبت و مطبوخ
افتیمون [illegible] نمایند پس اگر امر خطر و بسیار
باشد [illegible] در خرقه ازرق بسته واجب بود و [illegible] بادام و شکر نوشته اند و من در آن فائده ندیدم و روغن مثل
بابونه و مرزنجوش بعد [illegible] کثیر النفع است و هرگاه ماده تحلیل شروع کند حمام [illegible] و آنچه سیلان کند کم گردد و استعمال بخورات
[illegible] و ماء العسل [illegible] سندروس عود و کندر رست و آنچه تجربه کرده ام در تحلیل زکام بارد در فصل سرما بارد اگرچه در بلاد شمالی باشد این منفع است انجیر سه اوقیه تخم
شبت تخم کرفس [illegible] بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چندیم آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و آنچه در این سزاوار است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دانه تخم پیاز
[illegible] با مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که اینها منفع اند بعضی متاخرین می نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس
منضج علویخان هفت هشت روز دهند و کم و زیاده تا حصول نضج بعد جهت تنقیه دماغ [illegible] غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار تولہ و ترید سفید
در بوند [illegible] برگ سنا یکنیم تولہ در طبیخ مذکور اضافه نموده مغز فلوس خیار شنبر [illegible] ترنجبین شیر خشت هریک چهار تولہ مالیده صاف نموده روغن بادام [illegible]
افزوده بنوشند بجای آب عرق بادیان [illegible] وقت شام نان رود شوربای نخود و یا بچه مرغ خورانند و صبح این تبرید
اصل السوس [illegible] هریک چهار ماشه اسطوخودوس [illegible] داده شربت بنفشه اسطوخودوس هریک دو تولہ حسب و یا تخم [illegible] هفت ماشه پاشیده
بنوشند [illegible] مسهل [illegible] و اطریفل [illegible] دهند و در زکام سوداوی که تحلیل او قوع [illegible]

انواع زکام ست بعد نضج تنقیہ سودا بمطبوخ افتیمون و بسفایج وغیرہ و نوشیدن ماء الشعیر مطبوخ بخشخاش و حریرہ نشاستہ و شکر بروغن بادام و انکباب بر آبی کہ بنفشہ و خطمی و برگ کاہو و خشخاش در آن پختہ باشد و نطول آن بر مقدم سر نافع و بعد انضاج اصل السوس و زوفا و عناب و ہریک چہار ماشہ بادیان ہفت ماشہ جوشانیدہ نبات یک تولہ داخل
کردہ نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شربت مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و مالش بروغن بادام و بنفشہ و کدو بر یافوخ است و اگر سدہ
افتد شکر طبرزد میدہ سفیدہ دو مثقال سنبل الطیب بجوش یکجا کردہ بخور نمایند کہ در زکام سوداوی تفتیح سدہ منخرین کنند و اگر نزلہ دائمی و قبض و بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی
سپستان جوشانیدہ صاف نمودہ نبات داخل کردہ بدہند بعدہ حب ایارج سودہ باطریفل صغیر سرشتہ ہمراہ عرق شاہترہ بر عایت بواسیر دہند با اکتفاء بجای اطریفل
و آخر روز برای تسکین و سرفہ و قبض لعاب بہدانہ عرق عنب الثعلب شربت بنفشہ بعدہ چای ختائی دو ماشہ با دیان ختائی جوشانیدہ صاف کردہ نبات تولہ داخل
کردہ بنوشند و بعد از ان دو ادویہ مسہل معتدل خوردہ شیرہ اصل السوس لعاب بہدانہ عرق عنب الثعلب نبات بنوشند و گاہی بجای آن شیرہ مغز بادام و براے تسکین
اسپغول با شیرہ دہند غذا پلاو کہ بروغن طبرزی گوید کہ ہرگاہ بعد انقاء از ین علت خفاقت و بیسی و رشح و منخرین باشد باشتیای مرغ و مثل لحم مرغ و نخود جرعی
نخود و روغن بادام و یا حسو نشاستہ و آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا بروغن بادام غذا سازند و حلوای سپید و شکر کہ بعد بیماری آن قدری
تودری کوفتہ و لوبیاء دران انداختہ باشند نیز مناسب و لزوم حمام ہر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشہ بعد خروج از ان و نیز یک ساعت شربت قدری شراب
رقیق و سرخ نہ لبسیار از ان تا عود قوت ترک جماع مطلقا نافع انطاکی گوید نادر بود کہ زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل علاج زکام بارد است اعتنا با اخراج
و ترطیب کثیر است تعویذ اب مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشہ بروغن کدو با پوشش تدریج سازند و این اخیر از بدیع مجربات حکیم علی گیلانی نزلہ و زکام از ضعف
دماغ شود خصوصا در سنین کبر لبسبب ضعفی کہ از کثرت جماع بہم رسد و بخصوص اطباء و پیغمبری معقول سپستان اسوخ زنجبیل به نسخہ والد علویخان تریاق الاربعہ مطلقا وقتی دیگر غذاہای مقوی خورند
و ترک مباشرت نمایند و از ہمہ مضرات زکام و نزلہ کہ در علاج کلی این مرض مسطور شد پرہیز نمایند و ایضا بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و دوام حرکت
باشد و اگر معجون لبوب ہفت ماشہ خورد و بالای آن اللحم تولہ نوشد و در دی معجون جوز با نبات با اطریفل سلیمانی بخورند نافع بود و بعدہ سول مقوی دماغ و در ہمہ انواع مفید بود
سہ ماشہ بنفشہ گل نیلوفر خشک ہریک پنج ماشہ و اصل السوس دو ماشہ نبات یک تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ نوشیدن بعد زکام بعدہ دماغ نافع و کذا چای ختائی دو ماشہ سیاہی و
خمیرہ خشخاش کوکنار سودہ و اگر بہدانہ سہ ماشہ و ارچینی دو ماشہ قرنفل در آن دو کوکنار یکعدد و نبات تولہ جوشانیدہ بطور قہوہ تجویز نمایند و پوست خشخاش
شش ماشہ بر الینج چہار ماشہ عنب الثعلب یک تولہ جوشانیدہ سہ نیم آن دارند و غرغرہ با آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند جہت تقویت دماغ و زکام
نافع است و ہم چنیں در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و در صداع ضعف دماغی مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و باید دانست کہ بعضی مریضان مجرب دیدہ اند کہ ضعف معدہ و دماغ
و نوازل دارند گاہی بسبب ضعف ہضم کثرت ریاح و زکام و نزلہ و قبض دائمی و بسیاری تولد بلغم و رطوبات و دہان تلخ و ہم گاہی بسبب ضعف ہضم و کثرت تولد صفرا و خشکی
دماغ و کلو خوابی و قبض طبع و خفقان قلب اختلاج معدہ گلہ مند دہد پس بصورت اول دوا قوت نسخہ حکیم علویخان و نسخہ حکیم احمد سعیدی و در صورت خشخاش
مرکب و شربت خشخاش بہ نسخہ علویخان نافع و اگر یبوست طبع باشد شربت حب الآس و شربت فریاد رس خمیرہ خشخاش و تریاق النزلہ و تریاق الذہب جمع نمایند و
معجون سنگدان با ابریشم یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علویخانی مخلوط کردہ نزلہ و اسہال حار را مجرب است و باقی تدبیر نزلہ در اقسام نزلہ
مالیخولیای مراقی اخذ کنند **تذییل** زکام و نزلہ کہ اطفال را عارض شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس ہر چہ در علاج زکام و نزلہ بارد
بزرگان مسطور شد حسب حاجت بر صغر و سہند و پارچہ با آب گرم تر کردہ بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شہد بیسانیدہ بیخ زبان با انگشت
بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند کہ قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و ہمچنین سر طفل بپارچہ ہای پشمی و ریشمی ور بچی بپوشند و بر صغر و طفل چای ختائی نوشانند و مرضعہ را از آب سرد و استعمال فواکہ رطبہ بارد و حموضات و لبنیات باز دارند و انطاکی و ابن واقد گویند کہ لطوخ یافوخ صبیان از نلادن محلول در روغن گل نافع نزلہ ایشان است
نتن الف یعنی بوی بد آمدن از بینی و بعضی آن را مرادف بخر الفم و بعضی غیر او دانستہ اند سببش یا تصاعد بخارات عفن از نواحی معدہ و سپس معدہ بسوی جانب
است کہ از ان رائحہ دہن و بینی بد بو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی کہ آن را مصفات گویند و بعضی اتصال آن بریا معفن شدہ تمام

دماغ یا در مقدم آن یا در انجا که بینی بدان متصل ست و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنا بر نزول اخلاط ردیه بسوی او علاج این دشوار
ست و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه آن **طریق تشخیص** این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان یافت گردد سببش خلط عفن
در عظم مصفات باشد و الا بینی را خطه نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد در نه اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر و یا قرحه
در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سده یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سببش یا آنها ست و اگر اینهم نباشد سببش فساد استخوان
مصفات باشد **علاج** اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که ازان بخار برخیزد از ماده عفن نمایند بعده بهر تبدیل الرائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند
و سنبل الطیب گل سرخ و سعد و عود ساییده نفوخ نمایند و یا فتیله بشراب تر کرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل الطیب قرنفل هر یک سه ماشه
سوده بران پاشیده بینی نهند و بهر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی الانف باشد مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ
کنند و سکنجبین بینی قوی الرائحه کثیر البزور و کفت خردل بچند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک پودینه در شراب
جوشانیده غرغره کنند و پس ازان نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب الذریره و گل نسرین و سعد و سنبل الطیب مجرب یا آنچه بینی شود و سعوط بول شتر
شستن بینی بان مجرب ست و تخلف نمی کند و صاحب شفاء الاسقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف ست و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز
نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضا سعوط خود روس
آکل منفذ ست هلیله زرد و صلال السوس گل خطمی سفید جوشانیده نبات داخل کرده برای آنکه از دماغ او بوی بد می آید می دهند و اگر جوز بوا دارچینی
کبابه قرنفل هر واحد یکدرم کوفته بیخته باشند غلاوه بیته بخورند و بول شتر بهر روز سعوط کنند بد بوی بینی دور کنند و اگر بلیله سیاه چهار درم توتیای هندی دو درم
قرنفل سیرده درم فلفل عنبر گیرا ز دکن هی آورند بست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول سائیده حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند
بهر عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی ست و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و بیاز و دار شیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه مفید ست و اگر
آمله کهنه سیاه ساییده با یک سیر قند سیاه کهنه با یک سیر قند و سه درم بهر روز بخورند نیز نافع آید **اقوال حکما** گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود درین هنگام
باید که تنقیه بدن بحسب امکان نمایند از فصد بهر وقیفال و بادویه مسهل عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که دران صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسب بعمل آرند
صاحب عمادی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد بهر صبح طبیخ عناب ۵ عدد و آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مع مغز
بادام و تلیین طبیعت بجوارش الفواکه یا مطبوخ او یا نقوع شمسی نمایند و غرغره بسکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا یا دوقیه سوده بدمند و بهر صبح بینی را
با آب پودینه و بول شتر حلی بشویند و یا مرهمانند در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند **طبری** گوید که بخر که از رطوبت متعفن متمکن در عظم مصفات باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ
عام بطبیخ افتیمون کنند پس از استفراغ تام صبر بدوائی که دران صبر و مصطگی بود یا بیرکرد و تنقیه مغز سر بحسب مزاج او در صدد فساد نمایند و اگر استنشاق کنند بعده بعصاره
پودینه بعد تنقیه شراب کهنه و ابعض مرزنجوش ۱۰ جزو بادام سعوط نمایند بعده قلقطار یکجز و زنگ کرمانی یکجز و خردل سفید نیم جزو بار یک ساییده بدفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور
پاک گردد و بعده سنبل الطیب یکجز و قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو ساییده بشراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده به آب انار ترش مع قشر و شحم او تسقیه و بدهند و
خشک کنند و بدفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم و رائحه مائل بتلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز بااین دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال
این دوا بهجان دردی حادث شود این علاج ترک نموده بعلاجی پردازند و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت در سر و
فضول آن در معده کنند و اگر در بخار صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبعی باشد یکجزو آب پودینه نهری یکجزو و شراب کهنه یکجزو و ازان الفاد
یک جزو و قدری بول شتر که مقدار ده درم او بجز قلت و اجزای سیاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد بعده آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد و بعده بقدر
ده درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر تنقیه باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل الطیب یک درم و قرنفل یکدرم آمیخته در آفتاب
دارند و بعد خشک شدن ساییده در بینی دمند و دران اسراف ننمایند که اکثر رعاف می آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید بند نکنند

وهرگاه افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف می کنند و باز معاودت بعلاج او نمایند و این ابلغ دوائیست که درین مرض استعمال نمایند تم کلامه **بعضی**
مجربین می نویسند که عنبر و زعفران با آب نعناع سعوط کردن مجربست و یاسمین بهر طور یکه استعمال نمایند مجربست و از خواص عجیبه بطبوخ سنبل دو درم و دو
ثلث درم و مو یعنی ریشه و آن آن یک درم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و دو سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و بروغن نرگس و روغن بنفشه
سعوط کردن مجرب و کذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده و در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل الطیب پودینه در بینی
دمیدن و یا قسط ار کند ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری از آن در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل الطیب گل
سرخ قرنفل با آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند از انکه بینی را بشراب شسته باشند و یا مرکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب الذریره سک
هر یک یکدرم و نیم زراج قرنفل هر یک یکدرم فتیله را بشراب تر کرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته در نی
انداخته در بینی دمند و یا حماما و نانخواه خشک مساوی کوفته بیخته بروغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند **ابن ماسویه** وغیره گویند که قطور آب
لبلاب روغن گل عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و زرور ایرسای خشک کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا بول اشاد روشب بسرکه و کذا بول ابل که دوائیست و از مکه معظمه می آورند سائیده بروغن گل آمیخته و کذا سعد و سرکه جوشانیده
و نفوخ شب حمر هر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یکدرم بعد شستن بینی بشراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ فرفیون
در داخل بینی و کذا میعه سائله چهار درم حماما یک نیم درم و مشرب دار شیشعان هر واحد سفیدتین الف ست و اگر قصب الذریره و نسرین و برو قرنفل
هر یک درم مازو و مر هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته بفتیله استعمال کنند نافع بود **صاحب تحفه** هندی گوید که بول شتر یا گاو در بینی چکانند و چهر سوده نافع
گیرند و در علاج الغربا مسطور ست که آب کدوی تلخ یکدو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک با آب تر کرده و در شبنم نگاه دارند و صبح یکدو قطره بچکانند نافع
بد بوی بینی ست **شیخ** می فرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات وغیره استعمال نمایند اما در فتائل مستعمل
این مرض بهتر آن ست که قبل از آن بینی را بشراب بشویند بعده استعمال نمایند منجمله فتائل مجربه فتیله از مرو حماما و اقاقیا ست که به عسل مرتب سازند یا استعمال
و گل سرخ بروغن ناردین و دیگر فتائل بسیار اند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب الذریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری مشک
مجموع یا مفرد بحسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیله مبلول بشبث رقیق که بران زرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی
پاشیده باشند و همچنین برگ مورد و قصب الذریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یکدرم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا تکلیه اندرانی
هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله بعسل تر کرده بران پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط العصاره پودینه بهست و اجل سعوطات و انفع آنها بول خر بهست و آن
تخلف نمی کند و از مجربات جیده آن ست که قرص الدمید و تودن که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دار شیشعان بشراب ریحانی
نیلی جید ست چند روز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات نیست که باطن بینی را بالقاقطا لطخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده در بینی
طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن اینست که مرکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یکدرم و سدس درم بعسل بسرشند
و از نفوخات توتیا تنها باریک سوده بوزن یکدانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان در بینی
نفوخ سازند و از نشوقات انچه مجربست دار شیشعان با آب یا بشراب پخته چند روز استعمال نمایند و انچه به تجربه رسیده در علاج او خاصه چون درد دماغ یا
مقدم او عفونت باشد نهادن زوو اغست سبعین یا فوخ والسیر او مقابل ذبین مائل الصدغین یا داغ بر وسط سر **طبری** گوید که اگر علت بحوالی عظم نافذ
شود و عفونت در انجا پیدا کنند پس قلقدیون در عسل حل کرده بفتیله آلوده در بینی گذارند بعد از انکه قدری روغن گل سعوط کنند در رعایت مزاج دماغ علیل کوشند
تا گرم نشود و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر زنان و بروغن گل و روغن بنفشه و ماء القرع و امثال آن انچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر
مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و عطاس بجواب سیلان انف و قروح انف باشد علاج بعینه مسطور گردد

اورام و بثور بینی

گاه درین موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلات بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برآید اجزای
باطن اجزای لطیف تحلیل شده مابقی غلیظ و متحجر گردد حتی که بصورت ثالیل بهیئت و صلابت شود و ورم حار سرخی موضع باشد و ایضاً از مریض [illegible]
و تمدد و ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب باشد از هر دو معرفت در صورت افتد علاج در حار فصد سر رو یا رگ بینی کشایند و تبریدی که در زمانه
گذشته بدهند و اگر حاجت بود زلو بچسپانند و تنقیه بمسهل صفرا و حب ایلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمرهندی آب آلو بخارا آب انار و شربت بنفشه
داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا و صندلین حضض یکی
بگلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی لوش در بینی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می نمایند و فتیله آلوده در سرکه کهنه اندر بینی گذارند و گاهی قلیلی نمک در سرکه
می آمیزند چون خشک شود بروغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا بکشنیز و حی العالم و در بارد بصبر نافع بود و طلای سرکه انگوری روغن گل هم کذا
مرداسنگ تنها و یا مرداسنگ رسوت جسر آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی ست و فصد سر و [illegible] ضماد مغز تخم تربوز بگلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول
است صندل سرخ بآب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج بآب حی العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب ضماد بینی بصندلین گلاب
آشامیدن آب آلو بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزوره بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرد و مطفی نیز
برای ورم حار و بثور بینی مناسب است و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سر رو یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیره خیارین
شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت بگلاب سائیده و گاهی صندل عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر بثور بینی مع صداع
و رعاف اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و کشنیز خشک بشربت بنفشه بدهند و بآب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه
و شربت نیلوفر عوض شیره کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت صندل گل ارمنی بگلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند مغز تخم تربوز بگلاب سوده اندرون
بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علوی خان اینست که مغز تخم کدو تخم هندوانه دم الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل
ارمنی بروغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تخفیف بثور منظور باشد مغز تخمها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی
اگر تلیین مطلوب باشد شیره مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل ارمنی
دو درم بگلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیره عناب بلعاب بهدانه عرق شاهتره شربت نیلوفر بنوشند
و حضض و مرداسنگ گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در بثور صلب که از فضلات غلیظه بلغمی یا سوداوی بهم رسد بعد تنقیه دماغ حسب
ماده بهر تلیین موم روغن بران نهند و عقب او بآب گرم استنشاق کنند و مسک و کذا جوز السرو محلل ورم صلب بینی است و ایضاً اول فصد باسلیق کنند
بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علوی خانی دهند یا ماء الجبن بحب لاجورد و سفوف آن نوشانند اگر تحلیل نشود [illegible] بدهند یا بران
و یا حوالی او زلو بچسپانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه تمام مسه فانی شود پس بجای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثور صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد
تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا شش درم غاریقون تربد هر واحد یک درم و نیم افتیمون یک نیم درم گل سرخ مصطگی نانخواه تخم کرفس هر یک ثلث درم صبر سقوطری
دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یکجا کوفته بیخته بآب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و دو مثقال بآب نیمگرم خورند در مدت دو روز
دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل صلب باشد بنفشه و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و بر بینی بسیار بمالند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کشایند بعده
ازان علاج مذکوره بهر تلیین و غیره بعمل آرند و بدانند که هرگاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مرو تخم ریحان شیره عسل تخم کتان [illegible]
ضماد نمایند یا فتیله آلوده در بینی نهند بعد انفجار مرهم موم سفید بروغن [illegible] در روغن گل گداخته مرداسنگ بگلاب قدری سرکه سوده داخل نمایند [illegible]
صلابه خوب حل کرده گذارند و ایضاً از ایلیله زرد بروغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم است و بالجمله [illegible]

بباید بسبب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بناصور مودی می گردد و اگر وهم سرطان گردد تدبیرش در بواسیر الانف خواهد آمد تعلیم در ملاحظه گاه آبله بریده بینی می بزاید و سوزش می کند و بسبب آن تپ شدید عارض میگردد و آنرا آبله خوانی منند اگر زود علاج نکنند میکشند علاجش آنست که لعاب نخود و نمک آمیخته بر بینی مالند تا آبله شکسته شود و از حدت سوزش و سواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود و قتل میکنند و نکچکنی بلفظ هندی بر بینی ماشه مشک نیم غر باریک ساییده در بینی دمند تا عطسه آید اثر امراض بعمل مشتود

قروح الانف و ناصور آن

بدانکه قرحه جراحتست که ریم کند و مبداء تولد او در اینجا یا اقص بینی است چنانچه اورا تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا دیگر که از بدن بسوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد ازان قرحه گردد و گاهی قرحه رطب از رطوبات فاسده که از دماغ بسوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ می فرماید که گاهی از بخارات حاده یا بدیه و یا از نوازل حاده قروح متعفنه و یا خشکریشه و یا قروح ساعیه در بینی پیدا می شوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب سائح و قرحه رطب منتن و قرحه شبیه که چیک است و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خود توس نامند **طریق تشخیص** اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد میشود و بعد خشک جدا میگردد یا ریم بر می آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ بسوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاد عفنه بود و اگر از مدت دراز بیان کند سببش عفونت ماده بطول مدت بود و اگر قرحه کوچک بصورت بثور متفرقه بود قرحه شبیه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون بر آید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی و ملتهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب فرنجیا و انواع نار فارسی پیدا شود و دایم قرحه صعب داخلی عفن بود **علاج** شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضوی است رطب تر از گوشت خشک تر از چشم پس واجب است که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و علاج قروح عین باشد یعنی ادویه مجفف برای قروح بینی در خشکی کمتر از ادویه مجفف قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجفف قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیا در غایت تخفیف است قروح عین محتاج بسبب اول حدود در تخفیف است بعده اگر سبب سیلان مواد و بالتصعد انجره باشد باستفراغ و ضبط او بسوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج بتنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد ازان فصد منخرین تا فضول متوجه بسوی او قبول نکند پس تبه تیغال نمایند و اگر یافته شود حبل الوریدین بالحجامت پس فصد رگ منخرین یا ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و داخل و بیرون موجود باشد بعده باستعمال حبوب یا ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر الانف و در بیان قروح و حکة الانف نیز نافع است که هر گاه بلعابات مانند آن نیز بعد حقنی که نرم گردد و تجفیف خفیف

علاج قرحه یابس

که کثیر الوقوع است تنقیه سوداوی احتراقی نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن بنفشه و روغن بنفشه و روغن کدو یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را با آب گرم بشویند و بمرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز ها در روغنها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می نمایند و مرهم حب السفرجل درین باب همواره معمول است کتیرا و خطمی از مغز ساق گاو و پیه و روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی بدستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی بموم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط بلعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه بشدت باشد کتیرا باریک سوده بلعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیخته بگذارند تا نرم شود و بالند تا اصل شود پس روغن بنفشه آمیخته و باهم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی بینی که مشابه حقیقت یابس باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن او اسرار است و صندل سفید و ملی سوده بآب خرفه و روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل لبنی که آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و یک نسخه مفید خشکی بینی و تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته اند که در قرحه یابسه اول فصد باسلیق کنند و بفاصله سه چهار روز رگ قیفال
زنند و بعد تنقیه با رالجبن بشربت شاهتره و دبروحب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود بعده شیر زنان یا بزیا خر از پستان دوشیده
بسیار مفید ست و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و بزر و به و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها یا شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه روغن گل هر یکی نیم
توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه بدستور مرهم بسازند و بهتر آن ست که پیه بزر تازه
همراه بسته نرم کرده بران طلا کنند وقت شب و صبح بلعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعاب بشویند و بروغن گل فقط چرب سازند و این مرهم
نیز بسیار مفید ست موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کتیرا هر یک سه ماشه کتیرا دو ماشه
بدستور مرهم سازند و این قوی تر ست حکاک اصول هلیله زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل هر یک
یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آن را بدست نمایند کافت کر یش و جراحت تازه گردد و بعد اصلاح بذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف الانف
گفته اند درینجا بکار برند که مفید ست گیلانی گوید که این دوا نافع ست بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیزند ایضاً ماهو هلیله
زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درهم مرداسنگ یک درهم روغن گل یک اوقیه موم دو درهم موم را در روغن
گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی ست ولاسیما آنچه مائل بیبس مزاج
باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی الاندمال که ماده آن خالی از خبث و حرارت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل ست صفت آن بگیرند
بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد لعاب بهدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال موم سفید
نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می فرماید که قروح یابسه معالجه کنند بسوخ و مرهم مجلوه بنصف وزن آن مغز ساق گاو و در
هم کنند و روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نیز روغن سپیدار یا روغن گل ست خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغن بنفشه مع
کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع ست و ایضاً فتیله در قیروطی از وفای طبی ... موم زرد و پیه ابلی و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده
مفید بود در نسخه اجالینوس مغز ساق گاو عوض پیه ابل ست و ایضاً موم و روغن گداخته هلیله زرد یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی بعد فصد
سر رود و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاء الاسقام گویند که انضماد و صبح اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین
ابخره بخار و منع او از صعود بمثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزر قطونا بشکر یا گشنیز خشک بشکر بعد طعام مناسب ست و گاهی محتاج گردد بفصد سر رود و حجامت
نقره اگر سبب کثرت دم باشد و باستفراغ اگر بدن ممتلی بماده کثیر الانصباب بسوی بینی باشد از مطبوخات ایارجات و اطریفلات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر رود و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ بمسهل و حب ایارج و فیقرا یا از جدول و سکنجبین بزوری یا سنبل الطیب و سعد و قرنفل در گلاب
جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ بروغن گل سوده یا النضو سفیداب مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی
با روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب ست و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درهم و مر یک درم سفیداب
قلقطار موم هر یک دو درهم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرو جی شانیده با آب آن قرحه را بشویند و
قطره آب سماق تنها و بار هر کلغک و کذا فتیله بآب سماق آلوده و در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی ست و اگر عفص و مرداسنگ بآب و یا گلاب سوده
اندرون بینی ضماد نمایند برای بچگی بینی نافع بود و در تکمله سهندی درین نسخه صبر هم داخل ست و یا از و پوست هلیله زرد و با چربی مرغ و یا روغن گل طلا
نمایند و در قروح الف که مسلی بجلوا ست بجهت بودن ماده آن در اوائل تسرین غیر شدید الحرارت که در حریف باشد و مرطالج و آن را قروح شهدیه و شیرینیه
و شیرینیه نامند تنقیه و دماغ حسب مقتضای حال نمایند و بقول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا بموم و پیه ماکیان لالائیت کنند و قوی تر از آن مرهم سفیداب

است وخصوصاً مخلوط بلعاب بهدانه واگر اراده زیاده تخفیف باشد خبث فضه در آن داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها بروغن آس فائده می کند وهرگاه مرض اندک شدت کند این مرهم را استعمال نمایند سفیداب یکرطل مرداسنگ سه اوقیه خبث الرصاص سه اوقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار اوقیه از ان مرهم سازند بروغن مورد وسرکه سوده یا پخته وهرگاه علت مزمن گردد وبسیار شدت کند مرهم باین طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب طب چهار درم شب ده درم بروغن آس وسرکه سوده مرهم سازند ودر نسخه جرجانی وایلاقی شب هموزن مرداسنگ است وسداب ده درم وسرکه مطبوخ وقوی تر از ان اینست زاج سیاه وقلقند ومرهم واحد مهثت جزء قلقدیس شش جزء وشب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس از واحد چهار جزء وکندر یک نیم جزء کوفته بیخته در سرکه یکرطل ودهشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که بقوام عسل آید از ان لطوخ نمایند یا فتیله آلوده در بینی نهند ومراد از جزء در این نسخه درم است

علاج قرحه منتن وکهن

که بطول مدت یا از رطوبت منتنه بعفونت انجامیده اگر زیادتی خون وغلظ او معلوم شود فصد وحجامت نمایند وتدبیر مسهل وبیرون آوردن آشامیدن مطبوخ عناب شکر وغذا مزوره ماش مع مغز بادام وخشخاش مطبوخ فواکه وعدس سفید ست بعده استنشاق روغن گل مضروب با آب حی العالم یا روغن نیلوفر بقدری گلاب تیرید بینی وجبهه وضماد صندلین وشیاف ماميثا وحضض وپوست گلاب وآب خرفه یا آب حی العالم کنند ومریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا آب انار بنوشانند وسویق جو وشکر ویا سرکه ومربیت وامثال آن انار یا آب سیب آلو وتوت غذا سازند وسعوط بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند وروغن عفص ویا صبر باب بارتنگ حل کرده ویا عصاره سوس استعمال نمایند واگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده حار تحلیل شود وکثیف او باقی ماند برای تحلیل وتخفیف خربق سفید وحرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند وبعده بسرکه انگوری قرحه را بشویند ومرکی باریک سائیده نفخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند وسعوط بعصاره ابرسا نمایند ویا آب لبلاب وعسل یا آس سوده مطبوخ بشراب کنند ویا زرنیخ سرخ مع شحم ویا زنگار مع سرکه وعسل در بینی گذارند وگویند که در قرحه کهنه مرهم اسفیداج با اضافه عسل وسرکه نافع است واگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرکی هر یک تولہ زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهار ونیم ماشه کزمازج گلنار هر یک ماشه بوره ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه وقلقطار وقلقدیس هر یک شش ماشه سرب سوخته کندر هر یک سه ماشه همه را نرم کوفته بسرکه بسایند تا بقوام شهد آید وفتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه وحبس خون بینی نماید وچهاتیه دو ماشه قرنفل سنبل الطیب گل تسرین هر یک سه ماشه صبر مرمازو هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف ست ویا سعد مازو زعفران کوفته بیخته بپیه ماکیان وروغن گل گداخته بیامیزند وبعد آنکه بینی را با آب صابون شسته باشند بکار برند که مجرب ست

ولقول مسیحی ادویه مصلح قروح ردیه انف مجففه ومنقی اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اندران بدمند ویا بگیرند شب وزرنیخ سرخ چهار جزو مازو یکجزو بیخته بکجزو در بینی دمند بعد شستن او شراب یمانی ودر نسخه دیگر مرو دو درم عوض روبیخج ست وقوی تر از ان اینست که قلقدیس وقلقطار وشب وزنگار مساوی سائیده وخشک وسرکه تر کرده ودر بینی دمند واگر دانه در بینی نهند وایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج از هر واحد یکجزو وکندر ثلث جمیع اجزا بگیرند بیس سه اوقیه از ان در یک رطل آب بجوشانند تا بقوام عسل آید وبطریق فتیله در بینی داخل کنند وجالینوس گوید که چون فاونیا را با قدری قرنفل در آب خالص با یک بسایند وبعده قطرات ملح نمایند بعده پاس صحت بخشد وگوید که این بارها تجربه رسیده والیضاً سعوط زنگار بعد بکردن دهن بناسب برای قروح خبیثه ومنتن انف مجرب ست واگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود وفتیله بدان آلوده به بینی نهند در قرحه کهنه انف مجرب ست وچون انار ترش گرفته آب جدا کرده فلفل در آن بپزند تا غلیظ شود وشیاف ساخته با آب انار سعوط تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است وسعوط بعصاره چوبک اسعتو تازه نیز نافع ونوشیدن هست والیضاً تخم تربوز تخم کدو از واحد یکجزو وتوتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یکجزو یکجزو ویا باریک سائیده باسکل آمیخته استعمال کردن ناصور بینی را مجربست شیخ می فرماید قرحی که بسوی او ماده حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود واز فصد واسهال دران لابد ست وحجامت گاه احتیاج اسهال بایارجات که با افتیمون واحب است که مدام ادویه منظفه مثل صابون وخصوصاً صابون

قسطرطلند بشویند بعده ادویه شدیدالتجفیف استعمال نمایند و ازین قبیل ست که بگیرند قشور مس قلقدیس زنجار سرخ و خرنوب سائیده در زهره گاو تر کنند و چند روز در آن
سر کنند پس استعمال نمایند و گاهی بدان حماما در روبو دینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده حی شود و دوای روغنی مجرب و آن انیست که سعد
و شب یمانی و مازو و مرمکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدیدالوجع را علاج کنند با شرب محرق مغسول و اسفیداج و
مرداسنج و بروغن گل و موم اثان مرهم سازند و قروح شبریه را علاج بمرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ کلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره
باین مراهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سادقیه خبث رصاص محرق سادقیه بشراب و روغن مورد مخلوط سازند و آزاد و دویه مشترکه انیست که بگیرند آب
ترش رود و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و اقراص نیز خوردن نیز علاج او می کنند گاهی مخلوط بشراب و گاهی بسرکه
و گاهی بسرکه و آب بحسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک النفع با کثر اقسام انیست که خبث اسرب شراب کهنه و روغن مورد همه را با هم بسایند و
بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسفیداج سوخته در حکم خبث اسرب است و عصاره چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع ست
و انطاکی گوید که علاج قروح الف بعد تنقیه مواد بفصد و رطبین و تنقیه باقی مطلقاً نحو مثل کبریت و زرنیخ و طبین و رختن روغنها اندر بینی و ریا سمین و
نفع چیزیکه مجفف و مدمل باشد مثل زنگار بروغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و بدانکه قرحه انف را حکمای هند پینس نامند و از اجهو با بزنگ نشگرف
برابر بلیله زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن و هلدی دارچینی جاوتری لونگ بوزن برابر سائیده در شهد و چندان آمیخته هر روز ناشتا خوردن مفید
نوشته اند تا لیقایاه نجبیل دار فلفل دانه الایچی خرد هر واحد یکدرم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و بقدر ده ماشه وقت شب می خورده باشند

بواسیر الف و ازبیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائد ست که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و ماده این بلغمی ست و علاج این سهل ست
دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارت و الم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب و ماده این سوداوی ست و گاهی این شدید الصلابة با درد شدید بود خصوصاً
اگر سوداوی محترقه باشد و علاج این صعب ست لاسیما هرگاه زرداب بوازان سائل شود گاه باشد که در بینی گوشت فرونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کنند و
بسبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر ست و آن سرطان باشد و از بیان ورم نرم عظیم الحجم شبیه بواسیر انف
ست که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب رطوبت از وی سائل شود و این ورم را کثیر الارجل و اخطبوط نیز نامند از جهت مشابهت بماهیه
روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پایهای باریک و گاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید و سخت شود و در دلم گردد و گاهی آن موضع همه سبز شوند و کشیده
گردند و در باطن بلکما کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند که بمیل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب شکل ثولول بود و از سبب امراض مذکوره
ثوالل پدید آید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم الحجم بود و گاهی سرخ و سبز مبتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شود ازبیان باشد و اگر ورم صلب و بعد
صفای بینی پیدا شود و در اکثر بغیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آید و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس بندی پذیرد و در
کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را علق
نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی ست در عروق داخل بینی و سبب ازبیان ماده ردی مائل بلغمیت و سبب سرطان سوداوی محترق ست

علاج بواسیر الف

فصد سر کنند و زلو بچسپانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد از آن مسهل بار ده و حب هلیله تنقیه نمایند و گاهی
فصد عوض تبرید عناب خیار شنبر گل سرخ برگ شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده می دهند بعده منضج اصل السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی
بیخ کاسنی آلوبخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویح و حاوی بعد از فصد و حجامت
قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش با شیره بادام بعد مسهل بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله و حب ایارج و گاهی در بواسیر

بر من مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سر رو تبرید شیره عناب شیره کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان شربت بنفشه
داده منضج و مسهل و حب ایارج می دهند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض گل با آب کشنیز سبز ضماد می نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد
ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حاده قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه بقول شیخ فتیله معمول از پوست انار ست که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از ان فتیله
دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب ست لیکن نفع او بدیر ظاهر میشود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل می کنند و فتیله بسرکه تر کرده و بدوا
آلوده می نهند و یا فتیله بشحم حنظل و یا ادجوز السرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور و
یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بران پاشیده و یا از عقید آب انار مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله بعسل و گل سرخ در روزی چند بار بتکرار
بکار برند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرند **و صاحب خلاصه** گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن در ظرف مسی اندک
بجوشانند و در همان ظرف نگاه دارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و با آب کوز سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند و در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل
ادویه حاده دیگر از زاج و دو جزو درم خالی ست و اگر اندکی زنگار و نوشادر دران اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب ست **و جرجانی** در ایلاقی گوید که آب او
مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یکروز نهند روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از ان شیاف سازند و با آب کوز تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند که
شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر را اندازند قوی تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش بکوبند
و در آب انار دانه بپزند و بقول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات سبب
برارند و یا توبال مس سائیده بشراب سرشته داخل بینی بطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر الف را دور می کند و گویند
که آب بوقت و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب کشنیز سبز نافع بواسیر الف ست و کذا قلقند بعسل و یا قاقلی تازه در بینی گذاشتن
و بجمله ادویه حاده قویه انیست که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله آغشته در بینی نهند و اگر قوی تر خواهند حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو
مهره و راجوب سائیده بران موضع بچسپانند و یا لاهی آن مرهم زنگار نهند که بسیار معمول است و اشنی ارو آبکا در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده می کند
اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه بحب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقه کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و در
بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاء الاسقام مجرب ست و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده بشهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و انگوشت و شیرینی
پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی احبا ست و یا بقول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یکجزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه سه ربع
جزو سائیده فتیله خرقه کتان بشراب تر کرده باین دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی [illegible] توبال
مس [illegible] جمع هر یک دو نیم درم کنند چهار دانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد بفتیله استعمال نمایند **و گیلانی** گوید که بگیرند قشور
یک اوقیه و قلقدیس هشت درم [illegible] سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جدید ست منفعت او در ده روز ظاهر می شود و ایضا بگیرند
پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهره گاو و حماما و مرمکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یکدرم سائیده
خشک استعمال نمایند **و بعضی** گویند که کندر یکدرم شب ماز و قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار هر واحد هفت درم سرکه
یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا بقوام عسل آید بطور فتیله بعمل آرند و شب یمانی مرسی سوخته قلقطار قلقند زرنیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی
کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا با آب انار ترش و یا بشراب انگوری امثال آن سعوط کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فتیله با آب انار ترش یا سرکه انگوری
یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این دارو ها بران پاشیده در بینی نهند نافع تر باشد و اگر فائده نشود فتیله بسیاه مذکوره تر کرده قلقدیس قلقطار و
اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بران پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آن ست که بعد نشتر یا خراشیدن موضع این ادویه
استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فزود نے

بینی را ببرد و تو بال مس و قلقدیس و زنجار احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن می کند و انطاکی گوید که آنچه مجرب ست انیست که شب یمانی قلقند و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار سائیده با قدری سرکه و عسل لیسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه حادهٔ اکاله چون فلفل و فربیون و دیگر بعد یک هم سفید بود و اگر ازین تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویهٔ اکاله مثل ابو رصاص با اصل مجوف پر مرغ که با رچه بران پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا ما بقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل تنقیه استعمال ادویهٔ حاده و دستکاری ما کار نفرمایند که موجب افزونی مرض ست و بقول شیخ هرگاه ارادهٔ علاج با دویهٔ حاده باشد یک روز پیش ازان گوشت زائد را بمرقه خشن و لک نمایند بعد ازان باین ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سور بینی باین ادویه نمایند کراول العقر با زفت رطب یا روغن بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد بیاید سفید بود و گویند که گاهی بواسیر الف مولودی بود و آن لا علاج ست

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سر رو و حجامت و تنقیه بمسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علوی خان و حب تا پای ایشان فتیله کرباس بهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شاف دم الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه سرکه و گلاب و روغن گل بمرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ بحب ایارج و یا بارجات حضض یکی زوفای رطب روی زیت مرداسنگ بلعاب حلبه یا بزر کتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم تر شود بران زلو چسپانند یا بمبضع شرط زنند و خون برآرند و صاحب ... گوید که علاج از نگاه زبان و بادرنجبویه و اصل السوس بشکر و سهند و بعد نضج تنقیه دماغ با یارجات و طلا بمرهم عکر زیت و مرداسنگ بعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق بعمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر بحب ایارج پس غرغره بماء فرجاو مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن ست و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه منجزه بسوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد بچیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد نمانی مع لزوم پرهیز باقی تحلیل گردد و در ان ایام بدوای محلل مثل مرو حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مرهم صافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یک درم باریک سائیده بلعاب سبغول و لعاب حلبه برآورده مع عکر زیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و در وقت خواب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ بعمل آورند و خون سیاه عکر ازان خارج شود پس آن علامت صحت باشد و اگر خون سائل ازان رقیق شیح باشد از داخل و خارج بران زلو چسپانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و اجب که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر ازضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و صلابت او باقی ماند بگیرند حرف سفید یک درم خربق دو ثلث درم سرطین تا که آن عروقی ست که بدان صوف می شویند یک درم و حضض نیم درم و حمله را باریک لسایند و در حریره بیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بران این دوای خشک طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بران بچکانند و حل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بران بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع اعضار لیت و اگر جراحت خشک نماید باین مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی بروغن بنفشه و ازان قیروطی لبسایند و بنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بهمان اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بران اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب ازان دور کرده قدری سفیداب رفیق بعضه اندازند و حل کنند حتی که بجمیع مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مده که ازان سائل می شود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری کلنار داخل می کنند و زیاده کنند و اگر بعد بید علاج کنند با چیکه دستکاری باشد تا اطرای بینی قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می فرماید که در اربیان

بهتر آن است که بدستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلاء از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منضجه ادویه قروح الف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی و مر یک یک جزو و قلقطار و مازو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن تعمل کنند و [illegible] داده و ظرف [illegible] دارند پس ثقل و بسایند تا مثل خمیر گردد و با آب مذکوره [illegible] [illegible] بگذارند و در بعضی اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در این وقت بینی و کام را بعصاره مذکور طلا نمایند و بعد [illegible] [illegible] است و از منافع او آنست که الم زیاده نمی کند و با [illegible] [illegible] زیاده کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قوی [illegible] قلقطار و [illegible] [illegible] زیاده کرده اند [illegible] [illegible] ماده را اکاله که در علاج بواسیر الف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه [illegible] [illegible] ظاهر شد [illegible] [illegible] روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعاده دوای حاد کنند [illegible] [illegible] [illegible] بگیرند و هان صوف تر کرده در بینی داخل نمایند و ریسمان را [illegible] [illegible] [illegible] در بینی دهند و بعد قطع ریسمان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد [illegible] [illegible] در بینی طلا نمایند و گویند که [illegible] [illegible] بفتیله آلوده و کذا انجیر خشک [illegible] برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا [illegible] [illegible] [illegible] فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و کذا عسل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در آفتاب خشک نمودن باریک سائیده بدهن آب [illegible] در بینی وسیدن و کذا نفوخ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گوشت نابد و ریسمان را [illegible] سرطان بعلاج ادویه حاده و قطع با آهن اصلا تعرض نکنند [illegible] [illegible] [illegible] حب [illegible] هر هفته دو سه بار [illegible] نمایند و تنقیه خاص دماغ با دویه که در ان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آفتاب [illegible] شدت سردی [illegible] [illegible] و اکثر اطبا سرطان این موضع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفته اند [illegible]

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حاسیه حافظ از دماغ بمادی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لتلاع از آن خلط و یا بسبب دیگر منقبض گرداند دماغ را برای دفع آنچه یا بسبب [illegible] [illegible] [illegible] از خارج [illegible] داخل [illegible] مانند غبار و دخان و بوییدن حار مانند فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و یا انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ما تحت و یا امتلای دماغ از رطوبات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود و بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن [illegible] [illegible] دماغ [illegible] جنبش و سینه را که چون برجهم آنها مؤذی دانسته گردد هر یک از آنها متحرک می گردد و بحرکت عطاسیه [illegible] و کثرت عطسه [illegible] [illegible] [illegible] حرکت مانع نضج دوم در ابتدای نزله که بسبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت [illegible] [illegible] چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار خام بود مثل صاحب ذات الصدر پنجم در شخصی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماده اندک باشد اگر چه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است و [illegible] کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نباید و اگر معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آن را [illegible] گرداند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آفت.

ودر آخر امراض دماغی عند نضج ماده دلیل خیر ست و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع صاحب عطسه آنست که سر خود مائل به پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده
در روی یکسو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد در گی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود و علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن
روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش ست و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر به ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر انداختن روغن نیم گرم
در بینی و گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب سویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سوده و رخرقه بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و
اشتغال بمهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط باب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس ست و سعوط آب گل خطمی با روغن
گل کنجد مفید و بشدت صبر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی ست برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان
فراخ کشادن و جشا آوردن و نظر نیز بسوی فوق و در چیزی کردن و بربستن غلطیدن عضلات را بر روغنهای مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بنا گوش
و استغراق در خواب و انتباه باعث جلب مانع عطاس اند و عمر موطم باطن خنصر با ابهام و سبابه دونر و بعضی دلک باطن خنصر و فبصر با ابهام در منع عطاس مجرب و گرفتن
بینی و دهن از دست بقوت نیز نافع ست و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذع و مقام در هوای روی و غیر آن که باعث عطسه شود
ضرورست و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا باین مرض بود علاجش باین حب نمودم اصل السوس پوند هر یک چهار درم باریک سائیده در آبیکه
یکرطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده پس غلیظ کرده باشند حبها بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس یک بیک زائل
شد و در استعمال یک هفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع ست و گزازان حبها باب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد
تبرید دماغ و تسعیط بروغنهای مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوئیدن کشنیز سبز و صندل و استحمام باب شیرین
نیمگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبات دماغ باشد تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندکی باقی ماند نشوقات
و سعوطات موافقه بکار برند و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیر یکی به صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد بعمل آرند
و اگر از رسیدن بخار گرم بمبدا عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب تشیم صفادع و عرق بید هر یک یکتوله ساخته ببویند
و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بران انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم ببندند و اگر مقدمه زکام باشد تدبیر زکام بعمل آرند و اما بوئیدن عصاره
افیون علوی خان نگاه گل سرخ عظیم الاثر ست و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن منهم عطسه متواتر که با طفال عارض شود اگر بسبب رسیدن سردی
بسر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی و مند و جلاب گرم بطفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز بر آتش بریان نمایند و آبی که از ان سائل شود نیمگرم در بینی
چکانند و بپوشانید و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از داشیشعان زعفران یا پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه
ترا کرده مالیدن سر طفل بخرقه خشن نیز مفید و اگر ازین تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان
مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از ان باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل بخرقه خشن می گیرند و دگی
کشیده نگاه می دارند تا آنکه آب لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیمگرم که در ان سبوس و پوست
خشخاش جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف القوة و النبیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او می گردد بلکه هر وقت اندکی از شربت
خشخاش و یا تمر هندی که بطلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه سائیده بلعاب اسبغول حبها بقدر
عدس مهیا ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاه دارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب السوس مع دو دانگ ماهی که آنرا اسک الابل
نامند دو درم تخم سلق آنقدر با شیر مرضعه او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام بان طفل را لعق کنانند که اثر نیکو می بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان
تاثیری نیست و بحنوزه اگر بسبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود علاجش بعلاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تبرید سر بمبردات از عصارات
بقولی سبز کاسنی و کشنیز سبز و کدو و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاهو و از روغنها مانند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجب ست که اول حجامت ساقین

نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکوره ننهند و هرگاه شروع تبرید نمایند بر انواع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس می کند ضمیمه هر جا که بعطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوائی حاد و مفتح است مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دارفلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشقه ترکرده خشک نمو وده و خاکستر یا چیک و دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و صندل و سمند بهل و نوشادر و صعتر و نکچهکنی و خربق کهونکچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ ازان نمایند و یا بسرمغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آن است که محرورین ازین ادویه بویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب الغار و قسط هر واحد سوده در خرقه کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دفعة گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس ازین قبیل است و سعوط سعدکی و فلفل مثل غبار سائیده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی است و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زرد و بست و بوی گل سرخ معطس محرورین است و لطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط اوست چه درین صورت از نفوذ او بسوی تجویف دماغ امان است

رض الف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه ضربه و سقطه باشد یا متفرق شود و یا غضروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب است و الا بعد ده روز علاج قبول نمی کند و مورث خشم و قبح منظر و نفطس می گردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد **علاج** اگر خفیف باشد میل بسطر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مر سوده بلعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسپانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از ان است شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر و کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از اغذای غلیظه نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مودی بسرسام نگردد اضمده بارده بر سر استعمال کنند و بعد ازاما له ماده آلهٔ که مسمی بهنشال و مفتاح الرحم است و آن شبیه بمنقاش دهن او فراخ می باشد بدست منضغط سازند و همچنان اندر بینی در آرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کنند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بران بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت ثانی امساک او نمایند و بعد ازان پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نافعه درین آنچه بر کسر گذارند صبر یا آش مرزعفران یا مک سنگ گل ارمنی گل رومی خطمی اللادن عدس است بآب اثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ بهیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسپانند و سه روز بگذارند بعده با آهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریشم آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسپانند و در هر سه روز بر آرند اعاده او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه بسبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف الف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید دماغ چنانچه در مالیخولیا می باشد و یا و سهر بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد **علاج** نافعترین چیزها دران ادهان و عصارات بارده رطبه باشد مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو و یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسبغول و بهدانه و خطمی است و کذلک مغز ساق بقر و ایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سعوط نمایند و تقویت باشربه و سعوطات البان و ادهان و اغذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و ... کافور

پوشیدن و خیار و تربز خورند و در بینی ادهان مذکوره چون کافور کاہو بزر الخیار روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر در بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی
دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز ذکر نموده قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر بآب خرفه مضروب به روغن بادام
و روغن کدو و سعوط آن ست و آنکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط بتقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ بمسهل
حب ایارج و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشوقات و نشولات نمایند و درادست اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که حلبه را دو به سعوط کردن بجهت
خشم مذکور رشد مفید این قسم ست و حکیم علی می نویسد که درین نوع اول بآب گرم استنشاق نمایند بعده به روغن بنفشه یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند
و اگر آن شوربا باشد اولی ست

حکه انف

سبب خارش یعنی صعود بخارات حاده لذاعه از ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر ست و احساس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و بثور و قروح بینی
و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود و پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر زکام یا دود یا بثور یا جدری یا قروح شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره
بود و مریض را پیش چشم همچون جهیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود در سبب زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث
شود سببش صعود بخارات باشد علاج در انجره بعد تعدیل مزاج بماکول مشروب تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار رقیق حکه الف بروغنها و سعوطات نمایند و بهر
تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع انجره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب ست در استیصال
انجره حاره مطلقا و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد لقوع شمش بنوشانند که تنقیه برفق و تبدیل مزاج
اعضا نماید و بقول ابن حنین حولان بطول خارش حکه الف ست و گوید که اول رگ قیفال زنند بفاصله سه چهار روز رگ ارنبه کشایند و
بعد یکهفته تنقیه دماغ و بدن بحب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و فاکهی علاج یرقان و یا آلو باشربت در دیگر اطریفل نمایند و بعده جهت منع بخارات و تقویت معده و
دماغ اطریفل کشنیزی دهند و غذاهای کم بخار و سهل الهضم دهند و در مقدمه رعاف فصد سرو کنند و آنچه در بحث رعاف از
اغذیه و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و جدری و بثور و قروح و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکه انف شیرج اطفال سرکه بکدو مرتبه بمالند و اگر ازین زائل گردد
نوشادر در سرکه حل نموده علامت بران بمالند و اگر این هم زوال نپذیرد مستحکم باشد سه روز بمالند که دران فرو برنگه در آن قدری شنجرف در سرکه حل کرده بمالند

حرقت الانف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوء مزاج حار پدید آید اکثر سببش حار است شود و علاج به پارچه گلاب صندل آلوده به بینی گذارند و روغن گل با آب
حی العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر دختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که
گاهی در منخرین نوعی از سوء مزاج حار در غایت حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی التهاب دران ست و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات
تسکین حرارت با استنشاق روغن گل مضروب بآب حی العالم یا روغن نیلوفر اندکی گلاب نهادن پارچه مبلول بصندل و گلاب ست و اگر حرارت بسوی
سر و ظرف و بطون دماغ متعدی گردد روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل کدو و
گل خشخاش و مانند آن ببویند و طبری گوید علتی ست که در بینی ظاهر شود و از ان در چشم اشک آید و انسان را از ان حالت صعب بهم رسد و آن بحدیست که می بینی
انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از ان چشمهای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد
یافته می شود و حدوث این علت دلالت می کند بر بخارات حاده لذاعه که از سبب اجتماع اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ منحل گردد و چون این بخارات
بدو می شوند در بینی محتقن می گردند و احراق شدید پیدا می کنند و بهر کیف زکام و اقتضای خشم و سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاده ابتدای زکام جاری
می شود و سوزش سببش آن ست که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می باشد پس هرگاه مسام بسبب سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند

از عفونت بخارها می شوند و بآن چیزی ازان اخلاط حریفه بماده مختلط می گردد و سوزش بخاری پیدا می کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در بهر دو موضع یافته دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن بحال اول مشروب ست و قصد تنقیه این اخلاط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوة یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد نفوع مشموم بسیار نافع است در اجزای ادویه اینچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس این نفوع استفراغ و تدریج می نماید و تبدیل مزاج اعضا را می کند و اصحاب سوء مزاج حار دماغ و کبد را استعمال آن بی نمایند و تغیر مزاج دفع می کند و در امراض راس مسطور شد

احتباس شی در الف

یعنی بسته شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول برد غنها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره ازان در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و بهنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچیز بیرون افتد و یا بآله مناسب برآرند و بدانند که اکثر بهنگام تناول طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر اطفال عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و در بر نیاید و توحش بدبوئی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تپ خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود را بآنجانب برد و بمالد و تدبیرش همان ست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بمنفذ بینی مسدود او گذاشته بقوت بدمند و عقب آن را بلا فاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح ست ازان قوی تر دمند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن پستان خاییدن طفل می باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه ست و تدبیر ترطیب یافوخ او با دهان مرطبه مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل و ست حتی که شی نافذ را از حلق بسوی بینی یا از بینی بسوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج ست و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا می کند حتی که منع می نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن ازان حادث می گردد علاج در خلطی بعد از نضج بمنضج بلغم و تنقیه بمسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یکدرم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مریم درم حبها سازند و باب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هرچه برای خشم سده مسطور شد بکار برند و اگر لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بعمل دستکاری خرط بینی از میل خاص بالف که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت بعمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یا بسن نمایند و گیاالی گویند که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دهند بمقداری که میان دو مسهل واجب ست پس تنقیه سر بحب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر ست بعد ازان غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد بمرزنجوش و زعفران عطسه آورند که این سده را بکشاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه مبخره و غلیظه و لزجه نمایند که باین طریق سده بکشاید و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کندا مر نماید بانکباب بر آب قمقم لطیف که در باب زکام گذشت که این نفشه و تحلیل رطوبت نماید و اگر بعد ازان سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم نمایند تا آنکه سرفه زائل شود و امر با فشاندن بینی دائم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آن ست که ماده بشربت خشخاش تغلیظ گردد و با فشاندن بینی و عطسه بیرون آید و بدین طریق درین وقت پاک گردد و این ترطیب علاج واجب ست که طبیب درین معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر موخر نماید مورث رعاف و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از ترقیق ماده عروق را بشگافد و حرکت دهد و اگر سده از رویدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود با آهن تعرض ننمایند لیکن اگر گوشت نابت باشد آن را بجز اشند برشته گره دار از موی بافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشند تا آنکه گوشت زائد بجز اشد بعد ازان رشته بیرون آورده فتیله بسرکه و نمک آلوده نهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرهم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تعاهد بفصد سر رو نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را با آهن قطع

می کنند و سالم تر آن ست که از خراشیدن رشته و علاج برهم مذکور شد و اما ادویه حاده اکال را بران نگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم می شود و جذب دماغ ورم میکند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث می شود پس دائم با دنی شی نازل مسدود می گردد مگر آنکه شی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ و استعمال تحنک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظ عارض البته پرهیز کنند و از جماع و بعد خوردن طعام حذر کنند و باستفراغ در اوقات محمود اعانت نمایند و سده بینی که با طفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه به پرهیز از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب بخار آن و مالیدن سر او بخرقه خشن ست و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست

خنان

و آن مرضی ست که بینی را عارض می شود و الان در آحاد انسان غنه ظاهر می گردد و بسبب وی کلام مثل کلام خفیین نمی شود و این غیر غنه معروف ست گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات ست و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش آنست که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی برون آید و خنانیت بسیار بود و چشم ها سرخ پر از اشک برخاسته باشد با دوسر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سر و کشایند و دانه کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا منضم حل کرده غرغره نمایند و اگر ازین چیزها نفع بهم نرسد شیره آنها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده با شهادت انگشت بر ورم رسانند و در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چینیا می خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه بدستور بکار برند و مازو با آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا بعمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف ... بود اسیر الف بکار برند و بقول جالینوس از معالجات او آن ست که مازو سحوق ادر آب انار شیرین چندانکه بپوشد بجوشانند تا آب جذب شود بعده خشک کنند و نصف او کنند و از زوت آمیزند و در مرتبه دیگر با آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و بطریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضا انکار بموم و روغن و بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام بسبب قرح آتشک یا نزله حاد عارض شود علاجش ...

دیدان انف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ ست نشانش حکه در مقدم دماغ و در بعض اوقات ست و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه بمسهل و حب و ایارجات و معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تا داران شیافی مرطبه ترک نمایند و بادویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و مرو قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد بعمل آرند

انفتاح انف

گاه در بینی اطفال انفتاح بجدی عارض می شود که غلیظ و سطبر می گردد و وجع می نماید و طفل بی آرام و سکون می باشد علاج ملاحظه نمایند اگر در آن چیزی شبیه بغده صلب باشد در علاج آن تساهل نمایند چه اکثر بورم کثیر الاجل منجر می گردد پس باید که مرضعه او را پرهیز با صلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در تمریخ طفل بقدر یکجبه شحم دل سوده در بینی چکانند تا آنکه آن انحلال شود بعده علاج ورم نمایند و اگر بسبب قلاع یا احتیاج خراش و بجدید باشد با آهن بجراحی شند

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس بجا بسهم آید و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم می رسد علاج تغییر مرضعه بر طفل ... نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد با نفحه بر سر او گذارند و برگ اسبغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را با تبیکه در آن خشخاش جوشانیده ... باشند بشویند و مرضعه او را با تنقیه بعد و پرهیز از اغذیه مطیره موافق حاره فرمایند

خاتمه الطبع شکر بدرگاه حکیم مطلق که بعنایت بی غایتش جلد اول اکسیر اعظم از افادات زبده الاطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب ناظم جهان به مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو طبع شد

نام کتاب	قیمت
زاد غریب - از معالجات حکیم صادق علیخان حاذق	۳ر ۹
قرابادین قادری - از حکیم ارزانی -	عہ ۹
علاج الابدان - از حکیم عبدالحق	ار و ۹
بہج الحذاقت - از حکیم قدرت احمد -	ار و ۹
رسالۂ تدابیر علاج ہیضہ - از حکیم شفاء الدولہ بہادر موسوم بخبۃ الواقیہ	ار ۶
ترجمۂ کلیات قانون - از علامہ حکیم فتح اللہ شیرازی ایک حصہ پانچ مین سے نہایت عجیب کتاب ہاتھ آئی جو زمانہ شہنشاہ اکبر مین فارسی ترجمہ ہوا تھا - کاغذ سفید -	عہ ر پ
معدن الشفا سکندر شاہی از حکیم بہوہ خان -	سے پ
ام العلاج - از حکیم امان اللہ فیروز جنگ -	۲ر ۳ ۹
احکام مسہلات بطریق کلیات از حکیم شمس الدین -	۶ پائی
رموز محمد وحی - از حکیم محمد زمان خان مشروطن حیا مژدہ -	۹ پائی
منظر الشفا - از حکیم مظہر علی -	۶ر
ملخص فصول بقراطی - مولفہ مولوی غلام حسنین کنتوری -	۴ر

کتب طب اردو

نام کتاب	قیمت
تشریح الاسباب مع نقشہ بروج فلکی مصنفہ حکیم قاضی الٰہی بخش -	۸ر
رسالہ زبدۃ المفردات مع رسالہ	

نام کتاب	قیمت
نظم بارق از حکیم سید علی حسین صاحب	۲ر ۹
زبدۃ الحکمت - یہ تینون فصلون کے خورد و نوش کا طریقہ حفظ صحت مولفہ حکیم مولوی محمد قمر علی -	ار ۶
رسالہ تعریف النبض - مولفہ حکیم مرزا بشیر احمد -	۲ر
شفاء الامراض - از حکیم محمد عبد الحکیم صاحب -	عہ ر پ
ترکیب العلاج - مع ترمیم و اضافہ نسخہ جات مولفہ حکیم امیر الدین خان جدید الطبع -	عہ ر پ
رسالہ واقع طاعون - مولفہ راے ہزاری لال ہیڈ ماسٹر او دے پور -	۲ر پ
مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ ہر مرض کے نسخے مولفہ سید فضل علی تھیو ڈاکٹر -	۲ر ۳ ۹
طب احسانی مولفہ حکیم احسان علی	۲ر ۹
مجمع البحرین - از حکیم حیدر خان حاوی طب یونانی و ڈاکٹری -	سے پ
علاج الغربا - مترجمہ حکیم اصغر علی	۸ر
اردو ترجمہ کلیات سدیدی فن اول - مترجمہ مولوی حکیم سید عابد حسین لکھنوی المخاطب بہ عالم فاضل -	۱۲ر پ
اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن دوم - مترجمہ مولوی حکیم سید عابد حسین لکھنوی المخاطب بہ	

نام کتاب	قیمت
عالم فاضل -	۱۲ر پ
اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن سوم و چہارم - یکجائی مترجمہ مولوی صاحب موصوف -	عہ ر پ
ترجمۂ طب اکبر - از حکیم محمد حسین نہایت سلیس مرغوب عام -	۴ر پ
اکسیر القلوب - ترجمۂ مفرح القلوب از حکیم محمد نور کریم -	۶ر
تحفۃ الاطباء - مولفہ حکیم سید مشرف حسین خیر آبادی -	ار ۶
ترجمہ قرابادین شفائی مترجمہ حکیم ہادی حسین مرادآبادی	۶ر
قرابادین زکائی اردو - مترجمہ حکیم ہادی حسین خان -	۱۳ر
بحر محیط طب مین بنظیر کتاب حاوی علم نظری و عملی مع جملہ اقسام کے جسکے سبب سے آدمی طبیب حاذق ہو سکتا ہے مولفہ علامہ حکیم اصغر حسین فرخ آبادی کامل دو جلدون مین بہ تفصیل ذیل -	
(جلد اول) نظریات تا بیان ماءنہ جرح	۹ر پ
(جلد دوم) تا بیان پھوڑے پھنسی	۸ر پ
قانون عشرت - علاج ہر قسم تپ خصوصاً تپ دق از حکیم عشرت حسین	۲ر ۳ ۹
رسالہ مزیل الاوہام - ہر مرض کے مجربات نسخے از حکیم میرزا محمد کاظم صاحب -	۴ر
ترجمہ زاد غریب - مترجمہ حکیم	

نام کتاب	قیمت
محمد ہادی حسین خان۔	٢ر
مخزن سلیمانی۔ ترجمۂ اکسیر عربی از حکیم محمد شمس الدین۔	للعہ پ
ترجمۂ ہر دو جلد قرابادین کبیر مشہور و معروف مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی۔ کاغذ سفید	لے رپ
تریاق مسموم علاج زہر مار مع اشکال اقسام سانپون کے مولفۂ حکیم حبیب الدین احمد۔	٢ر ٩
ترجمۂ قانون شیخ الرئیس۔ حکیم ابو علی سینا عبد اللہ بن حسین جسکا ترجمہ اُردو سلیس از جانب مطبع حکیم غلام حسین صاحب کنتوری نے فرمایا کاغذ سفید کامل پانچ جلدون مین۔	لعہ پ
جلد اول۔ امور کلیہ طب	عہر پ
جلد دوم۔ ادویہ مفردہ۔	عہر پ
جلد سوم۔ امراض جزئیہ۔	لے پ
جلد چہارم۔ امراض عامہ۔	عـہ پ
جلد پنجم۔ قرابادین و مرکبات۔	صہ پ
ترجمۂ علاج الامراض۔ از علامۂ حکیم شریف خان دہلوی مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان۔	عہر پ ار
دستور النجات عن مصائب الحمیات اقسام تپ مع علاج بقاعدۂ یونانی و ڈاکٹری مصنفۂ حکیم اصغر حسین۔	۵ر
جواہر النفیس۔ فی شرح ارجوزہ شیخ الرئیس	

نام کتاب	قیمت
عربی با ترجمۂ اُردو از حکیم محقق ابو عبد العزیز محمد بٹالوی مترجم و شارح کاغذ سفید ولایتی۔	عہر
مجربات اکبری۔ مترجمۂ حکیم واجد علی موہانی۔	۵ر
طب نبوی۔ انتخاب علاج احادیث نبوی سے مولفۂ حافظ اکرام الدین	٢ر
رموز الحکمت۔ علامات سے شناخت انجام نیک و بد مع تدابیر مولفۂ حکیم رجب علی۔	٢ر
معالجات احسانی۔ سو لائل تشخیص مع علاج مولفۂ حکیم احسان علی۔ کاغذ حنائی۔	١٢ر ٣
مرکبات احسانی۔ بطور قرابادین کے بترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔	٦ر
رسالۂ قارورہ۔ نہایت عمدہ رسالہ مولفۂ حکیم غلام یحییٰ۔	ار
عجالۂ مسیحی۔ معالجۂ امراض بائی و سوء ہضمی مولفۂ حکیم سید محمد ولی۔	ار
تریاق ہیضہ۔ مصنفۂ حکیم سید علمدار حسین۔	ار
رسالۂ معالجۂ تپ و لرزہ۔ از علمدار حسین صاحب۔	٢ر
کیمیاے عناصری۔ ترجمۂ قرابادین قادری مترجمۂ حکیم نور کریم	٣ر
علاج بر محل۔ ترجمۂ کتاب انگریزی	

نام کتاب	قیمت
فرسٹ ایڈ ٹو انجورڈ مصنفۂ ڈاکٹر سمول آسبرن صاحب بہادر مترجمۂ منشی زوار حسین صاحب مترجم اودھ اخبار کاغذ سفید ولایتی چکنا	صہ پ
ایضاً۔ کاغذ رسمی۔	عہر پ
ترجمۂ ذخیرۂ خوارزم شاہی کلیات و معالجات طب مین اعلیٰ درجہ کی کتاب مشہور عام ہے اس کا ترجمہ اُردو کامل پورے دس حصہ مین منجانب مطبع حکیم ہادی حسین خان نے بہت سلیس اُردو مین فرمایا۔	عـہ پ
امرت ساگر اُردو۔ مجربات علاج بیدک مترجمۂ پنڈت پیاریلال مرحوم۔	عہر
مجموعۂ میزان الطب اُردو مع پنج رسالہ نفیس دیگر مترجمۂ حکیم صلو قعلی	٨ر
اکسیر الامراض۔ مصنفۂ حکیم سید علمدار حسین۔	٨ر
مطلوب الطالبین خطوط متعلاجی	٢ر
مجربات بشیر۔ علاج قوت باہ از حکیم بشیر احمد۔	٢ر
اُردو ترجمہ دستور العلاج۔ فن طب مین نہایت جامع و نافع کتاب ہے جملہ ابواب طب حفظ صحت و امراض و علاج اسمین مذکور ہین	عہر
ترجمۂ کفایۂ منصوری۔ مترجمۂ حکیم ہادی حسین خان مرادآبادی	عـہ
قرابادین احسانی۔	۵ر

به عون شافی حقیقی و فضل جزیل مؤمن مطلق نسخه

دستور العلاج اطبا ذخیرهٔ اکسیر صفت بہتاثیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عام معروف به

مجلد دوم

اکسیر اعظم

بار سوم

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافه تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ بطبع مزین مقبول جہان و جہانیان باشد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ٹائیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُنہین بعض کتب طب فارسی وغیرہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

نام کتاب	قیمت
کتب طب فارسی	
غایۃ الشفاء - اسم با مسمیٰ	۱۳ر
قرابادین کبیر - تین کالم مین کامل در دو جلد مصنفہ حکیم سید محمد حسین خان اسمین مؤلف علامہ نے بڑی عرق ریزی کو کام فرمایا ہی کہ کل قرابادینون کا مجموعہ اس کتاب مین ایسا تحریر کردیا کہ آج تک کبھی نہوا تھا اور مقدمۂ کتاب مین بضمن بیس فصلون کے نہایت ضروری امور طب کو بڑی تفصیل سے بیان کیا ہی یعنے کل امراض کے صدہا نسخے اپنے خاندانی مجربات سے اسمین مندرج کردیے ہین اور اُنکے طریق استعمال و منافع بیشمار کو مع دیگر اسرار طب وغیرہ وغیرہ بشرح و بسط ایسے عمدہ و لاجواب پیرایہ مین لکھے ہین کہ خوبی اسکی معائنہ پر موقوف ہی کاغذ سفید۔	صہ ر پ
ایضاً - حسب مراتب بالا کاغذ سفید گندہ	صہ پ
نیر اعظم - اسم با مسمیٰ از حکیم محمد اعظم خان صاحب بطلعت اکسیر اعظم قرابادین اعظم	۷ ر پ
طب اکبر - محشی از علامہ دوران حکیم محمد اکبر ارزانی۔	عہ ر پ

نام کتاب	قیمت
جامع شفائیہ - افادات کیمبرنیر از شفاء الدولہ سید افضل علیخان بہادر فیض آبادی جامع طب یونانی و ڈاکٹری بے نظیر کتاب۔	صہ ر پ
شرح رباعیات طب یوسفی - از حکیم حبیب العلیم نصر اللہ خان صاحب خورجوی۔	۱۰ر
قرابادین جلالی - از حکیم جلال الدین امروہوی۔	۴ر
دستور العلاج - از حکیم سلطان علی خراسانی۔	۱۰ر ۲/۹
شفاء الابدان - معالجات از حکیم منشی واحد علی مؤلف مخزن العلوم و جامع الفنون نفیس کتاب۔	۱۳ر
علم الابدان مقطریات از حکیم واحد علیخان موصوف۔	۵ر
مفرح القلوب - شرح قانونچہ از علامہ ارزانی۔	عہ ۱۴
خلاصۃ التجارب - مجربات حکیم علویخان بہادر۔	عہ ۱۴
تکشیف الحکمۃ - از حکیم سلیم الدین خان	۶ر
کفایۂ منصوری - مع رسالہ چوب چینی معروف۔	۸ر
ضیاء الابصار - مع تفصیل بیان	

نام کتاب	قیمت
باہ - از حکیم علامہ محمود خان صاحب دہلوی رح۔	۴ر
ضیاء الابصار - بالتفصیل حسب مراتب بالا مطبوعہ ۱۲۹۶ھ۔	۴ر
مجربات قیسی - المعروف بہ سفینۃ المعالجین مولفہ حکیم صاحب قیسی۔	للعہ پ
مجربات رشتائی - در بیان باہ از حکیم سید رضا حسین۔	۲ر ۳/۴
مجموعہ میزان الطب مع رسالہ نبض و قارورہ از حکیم ارزانی	۶ر ۹/۴
مطب علویخان - کاغذ سفید و حنائی۔	۳ر
عجالۂ نافعہ - نسخہ جات از حکیم علامہ شریف خان دہلوی۔	۳ر
تحفۂ علائی - از حکیم اسمعیل مطبوعہ ۱۲۹۸ھ کاغذ حنائی۔	۲ر ۹/۴
کنز الاسرار - مؤلفہ مولوی حکیم ہادی حسین مرادآبادی۔	۲ر ۹/۴
طب یوسفی - از حکیم یوسف مع چند رسالہ۔	۳ر
علاج الامراض - از حکیم شریف خان دہلوی۔	عہ
مجربات اکبری - از حکیم ارزانی۔	۲ر ۹/۴

فہرست جلد دوم اکسیر اعظم

به عون شانی و حول و فضل حضرت یزدانی منان امید مطلق نسخه

دستور العلاج اطبا ذخیرهٔ اکسیر صفت همتا تاثیر کیمیا محبوب قلوب مقبول عالم معروف به

جمله شایقان و اطبای هندوستان بدست گرفتند بعده عالیجناب مصنف حسب تصنیف کتاب را الطبع بار اعطا کردند که

مجلد دوم

اکسیر اعظم

از تصنیفات ... سقراط دوران حکیم محمد اعظم خان ...

بار سوم

بار نخستین این کتاب اعظم ذخائر طب بمطبع نظامی حلیه پوشش طبع شده که از فرید قدردانی

بعد نظر ثانی و تصحیح مقاصد و اضافه تجربات دیگر عالی جناب مصنف موصوف الذکر

در مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مطبع رین مقبول جهان و جهانیان باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض شفت و شدقین یعنی لب و کنج دهن

تشنج شفتین و تقلص شفت و اختلاج شفت و لب اسیر یا بیاض شفت و قروح لب و بثور و ورم لب و جفاف لب و تشقیق و تقشر لب تشقق لب سوء مزاج لب یعنی مرض ست و آن یازده
شدقین بدانکه پوست لب با گوشت او آمیخته است و چون پوست اعضای دیگر از گوشت جدا نیست و مزاج او و ترکیب او همچون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت
مجری و امعا اند لب ابتدا و انتها از طرف اعلی است و مقعد ابتدا و انتها از سوی اسفل و بسبب اتحاد مزاج و ترکیب یکدیگر امراض هر یک همچون امراض دیگر ست مثلاً
شقاق که بلب عارض شود مقعد را نیز حادث گردد و همچنین بواسیر که بشفت و مقعد هر دو پدید آید و انواع امراض که بدیگر اعضا افتد مثل اقسام سوء مزاج
اورام و جروح و قروح و مانند آن بهر دو عارض شود و سوء مزاج که بلب افتد آنرا احتیاج علاج نباشد مگر آنکه محکم باشد یا مضرتی از ان ظاهر گردد لیکن
سوء مزاج رطب لب را از دو ضعیف کند خصوص بعد تناول اشیای مرطبه حتی که از تحریک آنها در تکلم عاجز آید بالجمله تشخیص سوء مزاج لب چنان باید کرد که اگر مریض
شکایت سوزش لب کند و لمس آن گرم باشد و از هوای سرد و آب سرد راحت یابد سوء مزاج حار باشد و اگر در هوای سرد و سردی صبح و شب لب کبود
گردد و حس او باطل شود سوء مزاج بارد باشد و اگر لبها خشک بود و شقوق و پوست باریک از ان جدا شود سوء مزاج یابس باشد و اگر لبها فرو آویخته و سست
و نرم باشد سوء مزاج رطب باشد علاج در سوء مزاج گرم پارچه کتان با آب برگ کاهو یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز سبز یا آب برگ بارتنگ یا آب کاسنی یا آب
عنب الثعلب یا گلاب تر کرده همیشه یا [illegible] سرد نموده بر لب نهند و یا اسپغول بگلاب تر نموده بر [illegible] سرد کرده بر لب گذارند و خشک شدن ندهند و یا صندل سفید
و صندل [illegible] کافور و گلاب سوده بر لب طلا کنند و گاهی لعاب بهدانه و اسپغول افزوده میشود و در سوء مزاج سرد مشک سوده بروغن بان یا عاقرقرحا سوده با روغن
یاسمین و یا جند بیدستر با روغن نرگس یا روغن سوسن طلا کنند و در سوء مزاج خشک با [illegible] الشعیر و روغن بادام شیرین و لعاب اسپغول [illegible] و مرهم لب بروغن بنفشه
و نیلوفر و کدو چرب دارند و موم و روغن [illegible] ساخته بالیدن سود دارد و علاج شقاق لب آن [illegible] و در سوء مزاج تر علاج [illegible] باید کرد [illegible]
نمایند تشقق و تقشر شفتین یعنی ترقیدن لبها و جدا شدن پوست باریک از آنها سببش غلبه یبوست بر مزاج شفتین [illegible] قدما [illegible] نیز است علاج [illegible]
روغنهای مرطب بر لب مالند و یا موم [illegible] روغن گل گذارند و مالیدن لعاب بهدانه و لعاب تخم کتان و [illegible] لطیف [illegible] برای تقشر لب سفید
و طلای مغز بادام و کذا مغز تخم کدو یا خربوزه در [illegible] شقاق لب را نافع بود و یا پوست مغز تخم [illegible] سبز سوده بر لب ضماد نمایند
و یا لعاب بهدانه دو ماشه روغن گل یک تولچه موم [illegible] ساخته استعمال نمایند روغن گل با سفیدی بیضه [illegible] سفیده ست و [illegible] مرغ را بروغن گل

گداخته چهار درم و وزن آن مازو سفیده قلعی نشاسته کتیرا مساوی باریک سائیده بیامیزند و بکار برند که بقبول مسیحی خشک لیشه نفعی و اینز نفع بلیغ نماید و یا لعاب بهدانه و یا لعاب تخم خطمی لعاب تخم کتان و در آب کشنیز سبز آب عنب الثعلب تازه بر آورده مغز ساق گاو موم سفید روغن گل یکجا بر آتش گداخته سفیده کاشغری مغز تخم کدو مغز تخم تربوز سوده سوده ممزوج نموده قیروطی سازند و بر لب بچسپانند و اگر موم زرد در روغن گل و پیه مرغابی گداخته زوفا رطب کتیرا لعاب بهدانه داخل کرده در هاون بهم زنند تا یکسان گردد و بکار برند برای شقاق و دست و پا بغایت مجرب ست و اگر از آب چقندر آب شلغم آب برگ کرنب لعاب گل خطمی آب گل بنفشه هر یک دو دو درم سه درم شلغم روغن گل ده درم قیروطی مرطب سازند برای شقاق و سبوسه سر و قوبای متقشر مجرب حکیم بقا خانی ست و یا سفیده ارزیز کتیرا تخم کتیرا تولی نشاسته و انزروت هر یک سوده هر یک هفت ماشه کتیرا پنج ماشه سائیده موم دو توله روغن گل پنج توله گداخته آمیخته بنهند که برای تقشر لب معمول صاحب اقتباس العلاج ست و یا سپستان پانزده عدد در آب بپزند و آب چهار انجیر صاف نموده با مغز ساق گاو مصطگی هر یک دو درم مازو یکدرم پیه کیان گداخته نصف درم مرهم سازند و بکار برند که مجرب سید جرجانی ست و اگر عدس اکلیل الملک گل خیرو هر یک یکتوله نرم کوفته بجوشانند پس صاف نموده روغن کدو روغن بادام مغز قلم گاو هر یک سه درم زرده تخم مرغ یک عدد اضافه نمایند و وقت فرود آوردن یک نیم درم مرداسنگ سائیده داخل نمایند استعمال کنند برای شقاق و خشکی لب مفید بود شیخ می فرماید که ادویه محتاج الیه در علاج شقوق آنست که با قبض و تجفیف جامع تلیین باشد و از ادویه نافعه در آن مساک کتیرا ست در دهن و گردانیدن او بزبان بر لب و از تدبیر نافع در آن تدهین سره و مقعد ست و طلای کفی که از آن البدن یک قطعه خیار بر نگیری بیرا انیسون و لعاب سپستان یا ماء الشعیر یا لعاب اسپغول خوردن و طلا کردن سود دارد و از ادویات مسکنه مخ ست و از شحوم پیه گوساله و لطوخ العسل با روغن حبة الخضرا یا روغن گل بسفیدی بیضه و آرد کرسنه آمیخته و گاهی در آن مرداسنگ داخل کرده میشود و از ادویه مجربه مازو سفیده ارزیز نشاسته کتیرا سوده در پیه کیان آمیخته است و آنچه مانند و لب کند سوده و ایضا از مصطگی و علک البطم و زوفا رطب و عسل مثل مرهم بسایند و وقت ازاله مرض استعمال نمایند و همچنین مرداسنگ شادنج زرد و دهنه فرنگ هر واحد نیم جزو سر سوخته زعفران هر واحد ثلث جزو کافور سدس جزو سوده بمرهم شش جزو روغن گل آمیخته جزو گداخته مرهم سازند که اکله و قروح لب را نیز نافع و ایضا عنبر بروغن بلسان یا روغن بان یا روغن اترج ربع جزو قیروطی ساخته نافع و غذا با پیچه بیضه نیمبرشت کنند صاحب کامل جامع گوید که اگر شقاق غائر بود پیه بط و موم گداخته طلا نمایند یا بگیرند گل سرخ خشک کوفته بیخته با قدری کتیرا آمیزند و طلا نمایند و یا نشاسته و کتیرا اسفیداب مازو مساوی کوفته بیخته تخم با کیان و قدری موم که همرو بوزن جمله ادویه باشند گداخته آمیخته بر موضع شقاق نهند بعضی گویند که علک البطم با زرد بی سولخ سوده و یا بروغن آمیخته و کذا مصطگی در روغن گل حل کرده و کذا عصاره لبلاب سیاه و کذا جگر گوشت و کذا پیه گوساله و عسل تدهین بروغن خیری هر روز هر ساعت و تطلیه بلعوق شیر با و ضماد نافع تشقق لب ست یا بجل سود او که بر لب یابد که بالای آن پوست باریک نهند و زرده بیضه مرغ یا خاگینه با آبشسته بچسپانند تا از هوا محفوظ مانده و از آب سرد نیز محفوظ دارند و چرب کردن ناف و مقعد بروغن بنفشه یا نیلوفر یا کنجد با قیروطی و تطلیه آب بر دهان ریزند و روغن بادام خیلی سود مند ست و آنجا که آثار کثرت ماده یابس دریافت گردد بعد تنقیه از فصد و مسهل یا مطبوخ هلیله فواکهی شربت و روغن یا نیلوفر و غیره بسطوره استعمال نمایند و قصد چهار رگ چسپانیدن زلو بر لب نیز شقاق لب را مجرب ست و اشم آرم و بیارند که لب بسیار گوشت آهو و مرغ بره غیره تخم غلیظ و یابس از مولدات صفرا و اشیای گرم سیر سیر نمایند و سپر هیچ در شقاق زبان و تقشر او خواهد آمد معتبر شناسند و گویند که هرگاه شقاق لب افراط کند لب شق کنند و از آن چیزی مثل تخم انجیر که آن خلط منعقد ست بر آرند پس با مندمل آن بعلاج قروح پردازند

جفاف لب از شیر زنان و یا شیر لحمیه سازند و یا صره اسپغول در آب انداخته بر لب بگردانند و یا لعاب اسپغول و یا بهیدانه و یا خطمی و کتان بیاورند و روغن کدو و کاهو و خشخاش بمالند و دیگر مرطبات و مبردات بعمل آرند اگر از این تدبیر فایده نشود ماء الجبن بنهند و پیش از آن ره بمالند که بسیار مفید ست و در هر لب سببش غلبه تخلط از اخلاط اربعه باشد یا گزیدن مورچه بود پس اولا از مریض حال تقدم گزیدن مورچه یا تناول ترشی مثل جغرات و سرکه و غیره بپرسند و نیز بوجود عوارض نظر کنند اگر اقرار آن کند سبب ورم آن باشد و الا برنگ لب نگاه کنند اگر سرخ باشد ورم دموی بود و اگر سرخی مائل بزردی بود

باشد و سوزش و خلش بیشتر کند صفراوی بود و اگر سفید و سرد و نرم باشد و در دکمتر کند بلغمی بود و اگر لب کبود و سخت باشد سوداوی بود علاج در ورم دموی
فصد سر رو یا حجامت قفا نمایند و عناب بعرق شاهتره یا لیده شیره کاهو و شربت بنفشه خاکشی بدهند و لعاب بهیدانه لعاب اسپغول آرد جو بر لب ضماد نمایند
و صندل سرخ و سفید با آب کشنیز تر یا کاسنی یا گلاب سوده طلا کردن نیز سود دارد و کذا اشیاف ماميثا و بوشن رهندی بدین آبها سوده طلا نمودن و حضض با
عنب الثعلب سبز با گلاب سوده طلا کردن نیز در ورم حار لب نافع و کذا حضض شیاف ماميثا و چوب گوساوی با آب ضماد کردن مجرب نوشته و اگر سوخت حضض
طی جدوار گیرد و هر یک ماشه با آب کشنیز سبز ضماد نمایند در روز دوم صندل سرخ ماميران چینی افزایند نیز برای منع و تحلیل ماده ورم نافع بود بالجمله بعد تنقیه دوا
محلل مع القبض مثل حضض و بابونه و آرد جو بگلاب آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و در انتها قیروطی روغن بادام و موم استعمال نمایند و از آب گرم تکمید نمایند
و در ورم صفراوی تبرید و منضج و مسهل صفرا دهند و تنقیه بجار الفواکه و نوشیدن شربت غوره و آب انار نیز سود دارد و ضمادهای مذکوره بعمل آرند و ضماد عنب الثعلب
و فوفل گلنار گل سرخ یا سرکه و گلاب سائیده نیز در ورم حار لب معمول ست و در ورم بلغمی بعد نضج ماده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ضماد محلل مثل
و بابونه و اکلیل الملک طلا سازند و در ورم سوداوی منضج و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و ضماد گرم و محلل العمل بنا رند بلکه ادویه باسعد استعمال نمایند و زیاد
نشود و اطلیه که در سرطان بیاید بکار برند و در ورم نزلی بهدانه عناب سپستان و عرق شاهتره جوش خفیف داده نبات داخل کرده بیاشامند و در سوخته و اسپغول
هر یک ماشه در آب کشنیز سبز سائیده ضماد نمایند و ضماد سوخته صبر زرد و جدوار با آب عنب الثعلب تازه نیمگرم نمودن نیز محلل ورم نزلی است و گویند که
تقلیل غذا و ترک عشا لازم شمارند و از تعدیل و تنقیه هر چه در اقسام قلاع و ورم زبان و ورم لثه بیاید نافع شناسند و آنچه از گزیدن هر چه عارض شود و آنچه ورم
سموم بهر گزیدن موریچه مسطور گردد بعمل آرند

بثور و قروح لب بسبب بثور زیادتی خون یا صفرا یا سودا بود و گاهی از حرارت معده و بخارات آن عارض شود چنانچه در حمیات حاره بدین سبب بثور
لب بثر با بر آید و بسبب قروح در اکثر تقیح بثور یا ورم ست علاج در بثور فصد قیفال کنند و مسهل صفرا یا بمطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون یا ماء الجبن تنقیه نمایند و سوخته
صندل سرخ با آب عنب الثعلب سائیده ضماد نمایند و یا بموم و روغن بادام و کافور طلا کنند و برای قروح مرهم سفیده و قیروطی که از موم و روغن خسته زرد آلو یا روغن گل
ساخته و مراسنگ باز و سائیده و در آن آمیخته باشند بکار برند و هر چه بهر قلاع دموی مسطور گردد بعمل آرند و طلای برنگ کابلی مقشر هلیله بلیله آمله گرد سیاه و سوداوی
کوفته بیخته بالعسل سرشته برای جوشش و ورم و شقاق لب نیز سود دارد و شیخ می فرماید که ادویه موضعیه برای قروح از قوابض مثل هلیله و حضض بود و در دو جو سیم
و زرد چوب بگیرند و اکثر و ششه فرنگ و سم بز سوخته و موی سوخته و اشنه و ران نفع می نماید و روغنهائی که در آن استعمال میکنند روغن مشمش و روغن جوز هندی
است و بقول تقلیسی شنگرف و سفیداب کذا آب حصرم و بقول جالینوس بیخ سرخ و روغن گل و موم زرد و کذا توت شامی سبز خام نافع بثور و قروح شفت
است و چون قرحه اکله گردد تدبیرش مثل اکله دهن و قروح و تاکل لثه نمایند و یک نسخه مرهم مفید کله لب در تشقق لب مسطور شد

بیاض شفت یعنی سفیدی لب سببش فساد خون با ختلاف رطوبت بلغمی خام و نقصان حرارت غریزی اعضای سرد روست و بقول رازی گاهی بیاض
شفت بر سوء مزاج کبد دلالت کند علاج بعد نضج مسهل بلغم و حب شبیطرج که در برص برای تنقیه معمول است تنقیه نمایند و اصلاح غذا کنند و از اغذیه مغلظه
مثل هریسه و بقول و پنیر پرهیز کنند و تحلیل و تلطیف ماده بلغمی کنند و با دهان لطیفه چون روغن یاسمین و خیری و ناردین و روغن خلوق سود دارند و شیطرج بیخ انجیر
دشتی و سیر که سوده جای سفید را خراشیده بمالند و دیگر ادویه محمره مثل خردل و عاقرقرحا و غیره طلا نمایند و مرهم و ارچینی سرخ و قرنفل جوز بوا مصطکی بسباسه
سما و روغن گاو آمیخته نیز نافع و اگر با وجود سبب بیاض یبوست ساده یا حرارت غریبه مستولی گردد بیاض با تشقق بود در این صورت با ادویه مذکوره
موم روغن بنفشه یا کدوی ان بطلا بمالند و همین نافع حلقه و برنا ایند و هر چه بهر تشقق لب مسطور شد بکار برند و در صورت سوء مزاج کبد اصلاح او نمایند لیواسیر
مرضی است که لب زیرین سطبر شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت سیاه پیدا شود و سبب درد بود و یا مشابه بواسیر نرم بود و با درو باشد
گاهی بهر دو لب منتشر گردد و سببش انصباب خون محترق است از شعب عروق و اجتماع او در همین علاج فصد سر رو و چهار رگ نمایند و اجابت

قفا کنند و مسکنات خون و لعابات دهند و مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون باهلیلجی و بسفایج و ماء الجبن و حب لاجورد و سفوف آن تنقیه نمایند و هر چه در بواسیر مقعد باشد مفید شناسند و بعد تنقیه عدس بابونه خطمی اکلیل الملک با زردی بیضه مرغ و پیه کیان ضماد سازند و خبث الحدید مرداسنگ سفیداب زعفران شب یمانی نسادی باریک سائیده و موم را بروغن جوز هندی یا روغن بادام گداخته آمیزند و مرهم ساخته استعمال نمایند و اگر فائده نشود بران موضع زلو چسپانند بعده دوای حاد که در بواسیر انف گذشت بران گذارند و اگر بر سوزش دوای حاد صبر نتواند کرد روغن زرد کهنه بدوا آمیزند یا شرط زده بعد اخراج خون سرکه و نمک بمالند مگر در بواسیر سرخ رنگ که او از خون شرائین میباشد شرط زدن نشاید و بعضی در بواسیر مزمن بصورت عدم انتفاع از ادویه مذکوره بشگافتن لب و طول قطع کناره اندرون جراحت و خیاطت آن و من بعد پاشیدن گل سرخ و زعفران و دم الاخوین و انزروت برای حبس خون و بعد اندمال آن بمراهم امر کرده اند

اختلاج شفت یعنی جستن لب اکثر بمشارکت فم معده عارض شود خصوصاً وقتیکه با آن غثیان و فواق باشد لاسیما در امراض حاده باوقات بحران و این نوع مقدمه قی باشد و گاهی بمشارکت دماغ بواسطه عصب که از دماغ و نخاع بسوی لب آمده عارض گردد و این نوع مقدمه لقوه و صرع باشد و منذر بدان است و گاهی از تولد ریح غلیظ در لب افتد و گاهی از امتلای عروق و قاق لب از خون و انفصال ابخره ریاحی از ان حادث شود پس قسم اول را بوجود غثیان و بحران و ثانی را بخلل افعال دماغ و ثالث را بعدم علامات اقسام دیگر و غلبه ریاح و رابع را بعلامات غلبه خون دریافت نمایند علاج آنچه بشرکت معده بود قی کنانند و مسهل بلغم و صفرا تنها یا مرکبا دهند پس مقویات معده استعمال نمایند و آنچه بمشارکت دماغ باشد تنقیه آن بمسهل و حب ایارج نمایند بعده بمویزج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنند و تدبیر خفیف لقوه کنند و آنچه از ریح باشد هر چه در اختلاج مطلق گذشت باستعمال آرند و آنچه از امتلای خون باشد فصد قیفال کنند و بفاصله پنج شش روز فصد چهار رگ یا رگ زیر زبان نمایند بعده بمطبوخ آلو شاهتره تلیین طبع کنند پس در تفتیح مسام کوشند و گویند که بعد فصد و حجامت و تسکین دم باشربه حامضه و تقلیل غذا و تفتیح مسام باستعمال مفتحات زادان و قیروطیا نمایند

تقلص شفتین یعنی پیچیدگی و برگشتگی هر دو لب بسببش یا نقصان ماده در اصل خلقت است و یا تشنج امتلائی و یا استفراغی و گاهی وقت قرب موت عارض شود بالجمله از مریض بپرسند که این مرض از چند مدت حادث شده اگر از ابتدای پیدائش خود بیان کند مولودی باشد و اگر عروض بعد از تولد بگوید تشنجی باشد بعده فرق در تشنج مادی و یبسی از تدبیر مقدم و بدانچه در تشنج مطلق مسطور شد نمایند علاج در مولودی اگر مریض طفل و در نشو باشد اصلاح آن بکشیدن و راست نمودن و بملایمت مالیدن و بر همان شکل بستن ممکن است و در تشنج امتلائی تنقیه بلغم و تدهین با دهان حاره نمایند بدستوریکه در تشنج امتلائی مذکور شد و تشنج استفراغی علاج پذیر نیست

تشقق شدقین یعنی کنج دهن گاه باشد که از سر رطوبتی شور در هر دو گوشه دهن فرود آید و بدان سبب دو دو شقاق بهم میرسد و سفید و سبز هم نماید و گویند که اکثر بطفلان عارض میگردد و بسبب بودن ماده خبیثه از والدین و گاه مردان بزرگ را افتد و سببش ماده خون صفراوی سوخته بود یا سودای محترقه و یا خون با سوزش و کشیدگی میباشد و رنگ آن سرخ مائل بسیاهی و یا سفیدی باشد و بسا است که چون در خانه یکی را حادث شود پس اکثر یا همه اهل خانه را سرایت کند بسبب مجاورت و نوشیدن و خوردن آب و طعام در یک ظرف مانند آتشک علاج فصد سر رود و در اطفال زلو چسپانند یا حجامت قفا نمایند و بعد نضج مسهل دهند مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و سرمه را در آب انار ترش آب سماق آمیخته طلا نمایند و صاحب اقتباس العلاج می نویسد که در لغاعه که آنرا بهندی باچهه گویند در طفلان زلو چسپانند و در جوانان فصد قیفال نمایند و جهت تنقیه سودا مطبوخ افتیمون فواکهی با ماء الجبن بسفوف سودا و حب لاجورد دهند و از چیزهای گرم و خشک و شیرین اجتناب ورزند بعد از تنقیه مراهم و العبه بکار برند و این قیروطی مفید بود موم زرد دو توله روغن گل پنج توله آب کشنیز سبز و آب همیشه بهار هر واحد یک نیم توله روغن خشخاش روغن کدو هر واحد یک توله لعاب اسپغول کتیرا هر یک چهار ماشه کشک جو هفت ماشه قیروطی سازند و مدام بدین چرب دارند و کذلک کات هندی مرداسنگ پشم خرگوش سوخته هر یک سه ماشه بمسکه گاو میش آمیخته نافع و کذا اسفیداب بروغن بادام تلخ و کذا طباشیر و اندرجو هر یک سه ماشه در پیه روده آهو بسیار فائده میکند

و حضض و مرداسنگ برابر در آب کسنبر (گشنیز) سبز تر بسایند و سداب و گلاب و کاوه سوده مفید و حب ہلیله سیاه آلشکی خوردن و با آب سوده ضماد کردن مجرب است و حجر الیهود در روغن گل سائیده و کذا سفال کهنه که در چاه یافته می شود سائیده هم نفع میکند و گویند که اگر از روغن بادام و کدو و موم قیروطی سازند و در آن آب انار میخوش و آب سماق داخل کرده در هاون سنگی نیکو سوده طلا سازند سود دارد و اگر در آن دم الاخوین نیز داخل کنند بهتر باشد و مالیدن دم الاخوین بروغن کدو سوده و اندک سپیده بیضه و لعاب اسبغول نیز مفید است

امراض وجه و لحیه یعنی چهره و کلہ

ورم چهره اگر علامات ضعف جگر یافته شود تقویت جگر باشد و اگر آثار نزله پیدا بود از نزله باشد و اگر ورم با خارش بود ماشرا باشد علاج تدبیر تبیرید و ر سوء القنیه بیاید و اگر عنب الثعلب خطمی در عرق عنب الثعلب عرق کاسنی جوشانیده صاف نموده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بیاشامند برای تفتیح وجه و سختی شکم و خروج بلغم مخاطی در براز نیز مفید است و اگر بسبب نزله باشد علاجش علاج نزله است و اگر بسبب ماشرا باشد علاجش در بحث اورام خواهد آمد و در امراض راس نیز مسطور شد و مردی مراقی که حرارت احشا مفرط و صداع مراقی دائمی داشت بقولات زردک و تربپیا خورده و از گرمی شکم بول بعسر و آب بسیار نشکم سیر نوشیده عوارض زکام و نزله و سرخی رخساره و ورم چهره موسم گرما بقدر پیدا شده چون فصل بهار موسم فصد بود در داده یعنی فصد گرفتند و موقوف شد داشته بالفعل برای نزله و اصلاح خون نقوع بهدانه سه ماشه خطمی شاهتره گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه اصل السوس گاو زبان هر واحد چهار ماشه سپستان بست دانه تمر هندی دو توله شب در آب خیسانیده صبح نیم مالیده صاف نموده شیره مغز تخم تربوز شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده داده شد در پنج شش روز گرمی مزاج و غلیان خون کم شد و ورم برطرف گردید و بلغم نضج یافته از دهان بسیار برآمد و نجات یافت

ورم کلہ و رخساره اکثر این ورم دموی میباشد و گاهی از نزله علاج در دموی بعد فصد نسر و لعاب بہدانه شیره عناب عرقیات شربت نیلوفر دهند و عنب الثعلب گل خطمی مغز فلوس ضماد کنند و اگر ہواسیر باشد او دویه مسہل راجوش داده مسہل آرند اگر فائده نشود و زلو بچسپانند و در جوشانده تخم خطمی اضافه نمایند و اگر قدری ورم باقی ماند برای تحلیل خبازی سپستان در جوشانده افزایند و خاکشی پاشیده بدهند و در ضماد محللات مثل بابونه اکلیل الملک زیاده کنند یا فصد جبهه گشایند و بہدانه عناب سپستان تخم خطمی در عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر یا نبات داخل کرده بیاشامند و آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عنب الثعلب یک یک ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند بعد دو روز شستن ورم که قدری گره باقی ماند نسخه جوشانده سابق عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس خبازی افزایند و در نسخه ضماد مذکور مغز فلوس یک توله بابونه نه ماشه عوض آرد جو داخل کنند و ایضاً در ابتدا برای ردع و تحلیل ضماد بسوخته جدوار با آب کشنیز تازه سوده مسہل ست ضماد جدوار با سرکه سوده بورم اندرون رخساره مفید است و ضماد پوست سنبل سوخته با روغن کنجد نیز نافع ورم رخساره است و کذا آرد جو آرد حلبه برابر با سرکه آمیخته طلا کردن نافع ورم رو است در ورم کلہ از نزله جدوار ماميران چینی با آب کشنیز سبز ضماد دو باز و کذا زنجبیل عاقرقرحا عنب الثعلب کتا سہ یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه کنند و مضمضه عاقرقرحا نیز البتہ خولنجان فلفل سیاه جوشانیده نیز مفید بود و برای ورم و نخس کلہ در رخساره بسبب انصباب نزله حار شیره عناب شیره تخم کاهو نبات داخل کرده بخورند نزله و فصد سر و بعد سه روز مسہل و ضماد از جدوار ریوند عفص کی با آب کشنیز سبز بعمل آرند و ایضاً در ورم کلہ از آب مطبوخ برگ شبت ریوند صندل سرخ جدوار گیرند با آب عنب الثعلب تازه بر رخساره ضماد کنند و بعد دو روز ریوند چینی افزایند در ورم رخساره از ضربه قریب النضج گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بشیر گاو پخته روغن گل ممزوج نموده ضماد نمایند که منضج و مفتح است شبیه بادشنام و کلف نیز از امراض وجه است و ہر دو در امراض جلد مسطور خواهند شد انشاء اللہ القدیر

امراض فم و لسان و حنک

یعنی دہان و زبان و کام بدانکه امراض دہان پنج است یعنی شبور دہان و قلاع و آکله و کثرت بزاق و بخر الفم و امراض زبان یازده است یعنی شبور و ورم و ثقل و بطلان ذوق و عظم اللسان و ضفدع و حرقت و تشقق و جفاف و حکه و تغیر و زبان کمتر مریض میگردد زیرا که رطوبت حار مثل بزاق و لعاب پیوسته بران منصب میگردد و آنرا بیشتر تحلیل میدہد و معتدل

حرکت او دائم ست بالجمله جمیع امراض زبان هفت قسم ست یکی امراضی که آفت ابطال یا ضعف یا تغیر در حرکت او پیدا کند و این چنان باشد که حرکت زبان از حال طبیعی از آنچه عادت بوده باشد برگردد دوم امراضی که آفت مذکور در حس لمس یا حس ذوق حادث کند و اکثر ازین دو حس یکی باطل یا ضعیف یا متغیر شود مثل ذوق بدون لمس سوم مرض سوء مزاج و تغیر آن چهارم مرض آلی که عظم یا صغر یا فساد شکل یا فساد وضع پیدا کند چنانچه مسترخی شده دراز گردد و از دهان بیرون آید یا تشنج کند و منبسط نگردد پنجم انواع تفرق اتصال ششم مرض مرکب از سوء مزاج و تغیر شکل مانند یکی از اقسام اورام هفتم مرضی که بمشارکت اندام دیگر افتد بدانکه امراض زبان گاهی در زبان باشد خاصة و گاهی بشرکت عضوی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت دیگر حواس و از مشارکت رخسار و لب در اکثر امر خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و ریه و صدر باشد اول نوعی از آنها در ان عضو بوده باشد و **شناخت انواع** سوء مزاج زبان از هفت وجه باید کرد یکی از رنگ او که سفید ست یا زرد یا سرخ یا سیاه دوم از حس طعم که صفت در می یابد یا حلاوت یا تلخی یا مرارت یا بشاعت یا عفوصت یا قبض سوم از تری و خشکی او چهارم از حرکت او نزد کلام که حرکت او سبک ست از عادت یا سنگین پنجم از شکل او ششم از اورام و بثور که بران عارض گردد هفتم از نرمی و درشتی او اما شناخت از جهت رنگ چنان ست که سفیدی او بر مزاج بارد و ماده بلغمی و زردی او بر صفرا و سرخی او بر خون و سیاهی او بر سودا دلالت کند و گاهی سیاهی او دلیل احتراق ماده بود و این در امراض حمیات حاده باشد که از اول سرخ بود پس زرد پس سیاه گردد باندازه شدت تب و احتراق ماده و گاهی دلیل موت حرارت غریزی و قرب مرگ باشد و در اکثر احوال رنگ او دلیل [illegible] اعضای دیگر باشد چنانچه زبان اگر سرخ و درشت باشد دلیل ورم دموی در سر یا در معده یا در جگر بود و اگر سفید باشد دلیل برودت معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی در سر بود اگر در انجا حرارت مفرط نباشد چنانچه بلغمی در حمیات زبان سفید گردد با وجود گرم بودن این همه اعضا و گاهی دلیل [illegible] باشد اگرچه رنگ بدن خلاف او بود و شناخت حال زبان از طعم او چنان ست که احساس تری دلیل اجتماع رطوبت رقیق با حرارت ضعیف در جمیع بدن در معده یا در سر ست و شیرینی بر غلبه خون و تلخی بر غلبه صفرا و طعم ناخوش بر بلغم متعفن فاسد و عفوصت و قبض بر غلبه سودا دلالت کند و بالجمله طعم او نیز گاهی دلیل غلبه اخلاط بر تمام بدن یا بر معده و بر سر باشد و شناخت حال زبان از جهت تری و خشکی چنان ست که نگاه کنند اگر زبان خشک باشد و سطح دهان صاف این را خشکی حقیقی گویند و اگر با خشکی سطح دهان رطوبت لزج باشد این دلالت بر خشکی در جوهر او نمیکند بلکه دلیل آن ست که رطوبتی غلیظ از دماغ نازل میشود یا از تحت ابخره غلیظ صعود میکند و حرارت مرض آنرا لزج و خشک می نماید پس بر طبیب واجب ست که هرگاه بیمار از خشکی زبان بسیار شکایت کند این حال تامل نماید تا بحقیقت آن واقف گردد و شناخت حال او از گرانی و سبکی در سخن گفتن چنان ست که گرانی زبان گاهی دلیل امتلای عروق و دماغ از خون یا از رطوبت و یا دلیل ضعف قوت ماسکه باشد و شناخت شکل او از تشنج چنان ست که اگر تشنج در ان عصب افتد که حرکت زبان بسوی دهان بدانست زبان [illegible] نتواند برد و اگر در یک عضله افتد زبان بر سبب طرف آن عضله گردد و اگر در ان دو عضله افتد که فرو کردن زبان بدان ست زبان [illegible] تواند کرد و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلا و تشنج خشک عقب استفراغات افتد یا از حمیات محرقه و آنچه از امتلا افتد دفعة افتد و شناخت حال از بثور و تفرق اتصال [illegible] قلاع و اکال خواهد آمد و حال ورم زبان همچون حال ورم لب باشد چنانکه مسطور شد و شناخت حال نرمی و درشتی زبان چنان ست که درشتی تابع خشکی و نرمی تابع تری باشد بالجمله امراضی که بزبان تعلق دارد بعضی از آن مرضهائی ست که آفت در ان خاص بزبان ست و بعضی شرکی ست که بمشارکت دماغ یا معده یا ریه و صدر بهم میرسد پس معالجه شرکی بمشارکت سر یا معده یا ریه ست بدانچه اصلاح او نماید و در باب هر عضوی از اعضای مذکور مضبوط ست و معالجه خاص آن بشربات متفرقه باستعمال و این انفع تر از ادویه مقیئه است و بعد آن معدله مزاج و قابضه و محلله مقطعه ست لطیفه که اثر قوت آن بزبان برسد و شربتی که در معالجه زبان مناسب آنست که بعد طعام بعمل آید و گاهی معالجه بمضمضها و غرغرها و ذرورات و دلوکات میکنند و بعضی در دهان و حبوب که بدین [illegible] از ادویه که در آن قوای مذکوره باشند بحسب حاجت نیز مستعمل میشوند و حبهای مسکه می باید که مفرطحه باشند تا ملاقات آن بزبان مقدار اکثر باشد و اثر آن قوی تر گردد و واجب ست که در استعمال ادویه دهن و زبان چون از جنس مضرات حلق و ریه باشند احتیاط نمایند تا چیزی از ان بسوی حلق و ریه سیلان ننماید

بثور دهن و زبان سببش خون حادست که باختلاط قدری صفرا یا تاثیر حرارت غریبه یا تناول مسخنات محرقه خون سخونت پذیرد و میل بظاهر جلد نماید
درد او شدید میباشد حتی که از خائیدن چیزها بلکه از مطلق حرکت منع میکنند و از ماده بلغم و سودا نیز افتد و شیخ میفرماید که بثور دهن بیشتر بسبب حرارت نواحی سر و معده
و بخارات آن باشد و گاهی بدین سبب در حمیات عارض شود و گفته اند که چون در حمیات حادثه بثور سیاه که بر زبان پدید آید بیمار در روز دوم هلاک گردد
طریق تشخیص اقسام این بثور باید که حال شدت و خفت درد از مریض بپرسند اگر درد شدید گوید از ماده حار باشد و اگر درد خفیف بیان کند از ماده بارد بود
بعده برنگ بثور نظر کنند که رنگ سرخ بر ماده دموی و سفید بر بلغمی و سیاه بر سوداوی دلالت کند و وجود آثار گرمی دماغ بر حرارت سر و علامات گرمی معده بر حرارت
معده گواهی دهد **علاج** در بثور دموی فصد سر و حجامت نقره کنند و گاهی تکرار فصد حاجت افتد بعده تنقیه بمسهل صفرا یا بمطبوخ هلیله یا فواکه نمایند
و اشربه حامضه مثل سکنجبین و شربت انار و آلو و تمر هندی بیاشامند و غذا مزورات از حصرم و انار و مغز بادام و اسفناج و ماش سازند و در ابتدا مضمضه کنند
بسرکه و گلاب یا بسرکه که در آن گل سرخ و برگ عنب الثعلب و برگ کاسنی و عصی الراعی و کشنیز و عدس جوشانیده باشند بعده ادات متوالی مضمضه نمایند و یا آب
کاسنی و عنب الثعلب و کشنیز و عدس تمضمض کنند و رسوت بگلاب یا آب لیمون یا سرکه سوده بر زبان بمالند بعده مضمضه بآب سرد نمایند و اگر سوزش زیاده کند
روغن گل در دهن بگیرند که برای بثور زبان و قلاع نافع است و قیروطی که در آن گلنار و گل سرخ و کشنیز و طباشیر سوده آمیخته باشند یا قیروطی روغن بادام [illegible]
در دهن طلا کنند و گویند که عصاره طلح تازه و مطبوخ صندل سرخ بر آهن سوده و مضمضه آن اکل سمه که و کذا مضمضه بمطبوخ برگ عنب الثعلب تازه و پوست
انار و کشنیز و عدس مساوی بسرکه جوشانیده هر واحد مفید بثور دهان و زبان است و اگر جوز السرو عدس مقشر کوفته حب کاکنج کشنیز برگ ریحان مامیران چینی هر یک
نیم باشد سکر العشر و نیم تولہ در گلاب پخته مضمضه کنند درین باب از مجربات است و **بقول شیخ** مفردات نافع بثور حار در ابتدا که احتیاج تبرید و تخفیف افتد
هلیله و مازو و تخم گل و نشاسته و کزمازج و شیاف مامیثا و گلنار و کثیرا و صندلین و گل سرخ و طباشیر و سماق و عدس و گل ارمنی و پوست انار و حب الآس و
و فوفل و عصارات بارده مانند عصاره کاهو و عنب الثعلب و عصی الراعی و خرفه و اطراف انگور است و بثور دهن اکثر صبیان بشکر طبرزد و کافور شفا می یابد
و ادویه حاره که در آخر برای تحلیل ماده احتیاج بآنها می افتد مامیران و دارشیشعان خاصته پوست جوز بوا و سعد و زعفران و جوز السرو و گاوزبان و عاقرقرحا و قرنفل
و پودینه و سک است و فیما بین ابتدا و انتها ادویه بارده و حاره مخلوط سازند و از ادویه قندیه مرکب است و گاهی در بثور متقرح احتیاج باستعمال زنج
میشود و برای بثور دهان که غلیظ و مزمن شده باشد طبیخ دارشیشعان یک اوقیه عروق نیم اوقیه مامیران ربع اوقیه صبر دو درم زعفران یک مثقال مجربست
و همچنین آنکه در آن قرنفل و جوز بوا و دارشیشعان مساوی یا متقارب الاجزا جوشانیده باشند و هرگاه بثور تقیح و تقرح شروع کند لعاب بهیدانه و تخم کتان
و تخم مرو و تخم ریحان و تخم خطمی و یا این بزور [illegible] و شیرخشت یا چیزی از اینها استعمال نمایند و گاهی مطبوخ بزر کتان با انجیر و روغن زرد
و آرد گندم و نشاسته بجای حاجت افتد و بعضی اطبا گفته اند که در علاج بثور دهان هیچ دوائی بهتر از گرفتن روغن اذخر نیم گرم در دهن نیست **و از کلام**
طبری مستفاد میشود که گاهی بثور متقرح صغار در دهن و زبان ظاهر میشود و در اکثر بنوع قلاع و میتحیل میگردد و او با حرارت و حدت
و لهیب سے میباشد و صاحب او بهوای بارد و آب سرد راحت می یابد و بآن در تسکین وجع ساعتی منتفع میشود و بعد از آن زیاده می پذیرد و علاج
آن فصد و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و تمر هندی و آلو بخاراست بعده فصد چهار رگ و حجامت قفا سر و اگر قوت وفا کند پس مضمضه بعدس و کشنیز
خشک و عصی الراعی و برگ عنب الثعلب و شاهتره و گشنیز و سرکه و آب جوشانیده ساعت بساعت کنند و اگر قدری از قرنفل این دوا در
دهن بگیرند در تسکین وجع و حرارت ابلغ باشد و چون بثور صاف شوند و درد کم گردد مبرود طباشیر و تخم خرفه و تخم گل و گلنار و نشاسته صمغ عربی و کثیرا
و کشنیز سوخته و گل سرخ و قدری کافور باریک سوده بر بثور پاشند و در دهن گیرند و هرگاه درد تسکین یابد همین ذرور در روزے دو سه مرتبه
و هنگام خواب استعمال نمایند و غذا رائب و حصرمیه مانند آن باشد و چون ایام این قروح بطول کشد بشرط یا دلک بسرکه و نمک و علاج کنند
تا آنکه پوست بثور اشد و خون برآید بعده بروغن گل صرف مداوا نمایند که مندمل شود و بهترین در قلاع حار بیاید حسب حاجت بعمل آرند علاج بثور بلغمی

وسوداوی نیز مثل علاج قلاع بلغمی وسوداوی بود ومرد حضض وقشار کندر سوده پاشیدن یا بالعسل آمیخته مالیدن جهت بثور دهان که بلغمی بود مفید ست قلاع بثوری یعنی جوشش دہن وآن قرحه الیست در جلد دهان وزبان بانتشار واتساع بحدیکه تمام دهان را فراگیرد وباشد که بسبب کثرت ماده وردائت آن بطبقه داخلی آن مجری ومعده برسد وفرق در قلاع وبثور قسم آنست که قلاع غیر متفرق مع نتو وتعفن بود وبثور بخلاف این باشد واکثر متاخرین قلاع را سه قسم یعنی دموی وبلغمی وسوداوی نوشته اند وگویند که قلاع از زیادتی صفرا بمحض کمتر پیدا آید لهذا قسم صفراوی ننوشته اند وگویند که هیچ قسمی از قلاع نیست که صفرا در ان ممزوج نباشد در اکثر وشیخ الرئیس می فرماید که قلاع از هر خلط عارض میشود وبرنگ او شناخت میگردد وقلاع سفید از ان بلغمی باشد وتولد او در اکثر از بلغم شوری باشد وقلاع زرد صفراوی بود وشدید الالتهاب از دیگر اقسام او می باشد وقلاع سیاه سوداوی باشد وسرخ ناصع دموی بود واسلم وسهل ترین انواع او ابیض ست پس احمر پس اصفر وخبیث وبدترین اقسام او سوداوی ست ازرق واخضر مهلک ست مثل اسود وسبب گاهی از اصناف قلاع شدید التاکل وبعضی از ان ساکن تر باشد وگاهی با ورم بود وگاهی مفرد بی ورم وهر قرحه که در سطح دهن وزبان افتد بجهت حرارت لازمه ولین جلد ورطوبت آن موضع بزودی انتشار واتساع پذیرد ومادامیکه قرحه در سطح جلد ست جالینوس آن را قلاع میگوید وهرگاه متعفن گردد واندر گوشت فرو رود آن را قلاع متآکله وقرحه خبیثه میگویند وجمهور اینچنین قرحه را آکله نامند واین نوع در علاج محتاج با دویه کاویه باشد وچون باران بسیار آید قلاع کثرت پذیرد وخصوصا در اطفال بسیار افتد وقلاع در کودکان بسبب ردائت شیر یا سوء انهضام آن در معده بیشتر عارض میشود وبقول طبری قلاع دموی اکثر در محرورین وآنکه ایشان اکل حرارات وشرب نبیذ صرف نمایند حادث میشود وبعضی از اوائل گفته اند که خوردن خرما موجب قلاع دموی ست بسبب تسخین دم وافساد خون واکثر از خوردن سیماب وسبک وبلادر قلاع وآکله واورام وقروح لثه عارض میگردد وبالجمله تشخیص اقسام قلاع همین ست که از رنگ وبر خلط فاعل استدلال نمایند چه لون او دلیل خلط محدث اوست وایضا بلغمی قلیل الوجع وصفراوی شدید الالتهاب وبا تلخی دهن وسوداوی با الم وخشکی دماغ بود وقلاع کثیر التلهب کثیر اللعاب رطب میباشد

علاج کلی انواع قلاع

باید که اول استفراغ خلط غالب فاعل او از تمام بدن نمایند وفصد نافع ترست در اکثر اقسام اگر از مشارکت تمام بدن بود وهفت اندام واگر از سر بود اول قیفال بعده رگ زیر زبان ورگهای زیر زبان وچهار رگ خاصه بکشایند که فصد او در جمیع امراض حار مادی دهن نافع ست پیشتر ادویه که در بثور دهان مذکور شد استعمال کنند وقلاع قوی را که رطوبت وصدید وریم بسیار داشته باشد بادویه قویه وضعیف را بالضعیفه ومتوسط را بدواهای معتدل معالجه نمایند وچون قرحه از جلد خشک شود وزیر زبان تجاوز کند وباستخوان این هر دو موضع رسیده باشد بادویه بسیار قوی مثل فلافیون باقاقیا کثیر محتاج گردد وواجب ست که از جمله روغنهایی که از زیت هم اجتناب نمایند تا تیز نگردد عفونت واتساع قرحه نماید مگر آنکه مقصود از ان تعدیل یبوست ادویه باشد ودرین وقت روغنهای قابض مثل روغن آس وروغن گل مناسب ست وهمچنین از روغن زرد وتمامی دسومات احتراز نمایند که از ان فساد وتعفن وشقاقلوس پیدا میشود ومنجر بهلاکت میگردد وچون قلاع بدین مرتبه رسد علاج او خیلی دشوار گردد ومی باید که درین وقت ملاک امر در علاج او استفراغات بود وارسال علق همراه کرم حفظ اعضای رئیسه بادویه مقوی آنها مثل جوارش آمله وغیره مناسب مزاج وحفظ معده وامعا از تفریح که ریم منصب از قرحه بسوی آنها اگر چه اندک باشد قرحه ها میکند وعلاج او صعب تر میگردد وقلاع احمر دموی را اوفق ادویه در ابتدا قابض اندک ومبرد وبعد آن محلل بلا لذع ست واشقر که از دم صفراوی شده واصفر را دواهای زائد التبرید وغیر انها بود واول مجفف وبالی بکیفیت معتدل ودر آخر مجفف ومحلل نرمی می باید ودر همه رعایت سن ضروری ست صبیان را ادویه ضعیف تر ومصلح شیر وشبان را دواهای قوی تر استعلاج نمایند وبسیا ست که صبیان را اغذیه تنها نفع بخشد واگر طعام خوار نباشند مرضعه را بتدبیر اشاره وازادویه مشترک النفع جمیع اقسام قلاع عصاره برگ حناست که بآن مضمضه نمایند یا برگ خشک او در آب ترکرده خوب بلیده بکار برند واگر کافور بقدر قوت مرض ومریض وشدت حرارت ماده افزایند قوی تر گردد وکافور را خاصیت عجیب ست در قلاع دموی وصفراوی وسوداوی ذرور ساننده ذرور طباشیر تنها هم درین باب نافع ست واقاقیا نفع میکند بقروح فم واصل السوس نیز جید ست وکبوتر گاو زبان سوخته همکنا

شیر سوخته هر واحد ازین هر دو تنها و یا کتهه سفید سائیده مجرب ست و مطبوخ حضض مجرب و بقول ایلاقی و جرجانی حضض در سرکه جوشانیده مضمضه کردن قلاع سرخ
و سفید را مفید و سندروس و گلسرخ مطلقاً اعظم و اصح الادویه ست و بکاین سوخته در دهان پاشیدن نیز نافع و مضمضه بآب بارتنگ نیز قروح و بثور را سود دارد و
مضمضه بماء العسل و آب انار دانه ترش و اسپغول و گشنیز و سرکه و هلیله و گلنار و نار و هر واحد مفید اقسام قلاع ست و مرجان در آب تاج خروس سوده مالیدن برای
قلاع مجرب ست و کذا فلوس خیار شنبر بگلاب سوده در دهان مالیدن نافع و گل سرخ ترنجبین گشنیز مساوی سوده پاشیدن نیز قلاع سرخ و سفید را مفید و صاحب
بقائی گوید که زردچوب بیخ سوسن هلیله برگ چنبه که گلی است مشهور کوفته با شهد سرشته مالیدن برای قلاع سرخ و سیاه نافع و یا الایچی کلان با دیان نبات
مساوی کوفته در دهن اندک اندک گیرند و یا بیخ سوسن مع نبات لحظه بلحظه در دهان دارند و ترنجبین و صندلین و طباشیر و سفیده و یا زاج سفید کاغذ
سوخته مازو سبز کندر حنا زعفران برابر کوفته بیخته در دهن اندازند و یا کتهه سفید دانه الایچی گشنیز خشک شب یمانی سوخته برابر کوفته در دهان پاشند و اگر خواهند
و یا کاغذ سوخته عوض گشنیز کنند و یا عدس مسلم سوخته و کتهه سفید مساوی سائیده بپاشند و یا دانه الایچی و فوفل سوخته و مالیدن برگ تنبول و خائیدن برگ
و کذا پوست گوندی با کتهه سفید و مالیدن و نوشیدن برگ نازک مغیلان و مضمضه شیره برگ ... در آب ترکرده تنها یا با دال عدس خیسانیده کاه
کرده هر واحد مفید اقسام قلاع ست و طباشیر گل مغره کافور زرور ساختن در قلاع بارد و سفیده ... سرشته در قلاع حار مجرب ... ست و زرور گل سرخ گلنار
... دانه الایچی خرد کتهه سفید کباب چینی اصل السوس مقشر کوفته بیخته پاشیدن نیز جهت هر قسم قلاع مجرب معمول است و گاهی ... کتهه سفید
خرقه زرور و سماق زهر مهره تخم کاهو کباب چینی دانه هیل طباشیر خشت سوده پاشیدن نیز برای جوشش دهن معمول ست و یا گلسرخ چوب سوخته چوب ... سوخته
چوب ... سوخته زرور طباشیر کات سفید دانه الایچی کلان کباب چینی سماق کوفته بیخته در دهان پاشند و یا ... گل سرخ برابر کوفته بیخته پاشیدن برای قلاع
... صاحب بقائی است و دانه الایچی سوخته گشنیز سوخته پهٹکری سوخته مساوی کوفته بیخته در دهان پاشند که جوشش زبان و قلاع را انفع تمام دارد و
... مانند شب یمانی هر دو برابر سائیده مالیدن جهت اقسام قلاع مجرب صاحب تحفه است و ... هلیله آمله گلسرخ گلنار هر یک هشت درم نمک لاهوری ده درم
زردچوب دوازده درم نمک را با آرد ممزوج کرده با عسل سرشته ... صلایه کرده با ادویه سوده آمیخته بمالند که جهت جوشش دهان مجرب صاحب
بقائی ست و مغز املتاس بگلاب مالیده و کذا مطبوخ ترپهله و کات سفید مضمضه کردن صاحب تکمله هندی بجمیع اقسام قلاع نافع نوشته و مضمضه ترپهله
و برگ و شاخ چنبیلی و همچنین برگ و پوست ... اردوسه پوست درخت ... پوست و انجیر زرد و املتاس برگ کتان جوشانیده صاف نموده قدری
زعفران و صبر زرد و روغن خیری داخل کرده مضمضه کردن برای قلاع بارد و در آخر قلاع حار نافع ست

علاج قلاع دموی و صفراوی

تبرید بلعاب بهدانه و شیره عناب و شیره مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر دهند و یا لعاب اسپغول عوض لعاب بهدانه کنند و یا شیره بزور بارده مثل خرفه و خیارین
و کدو و کاهو و کاسنی هر یک هفت ماشه بشربت نیلوفر چهار توله دهند و برگ حنا در آب ترکرده مالیده صاف نموده کافور دران حل کرده مضمضه نمایند و گاهی کتهه سفید
سوده هم می افزایند و ایضاً مضمضه بلعاب اسپغول و آب گشنیز سبز مفید ست و گاهی حضض نیز سوده افزوده میشود و صندل سفید بگلاب سائیده بر زبان مالیدن
فائده میکند و کذا مضمضه پوست درخت گوندی نافع و اگر درین کات هندی داخل کنند نافع تر باشد و طباشیر گلسرخ کتهه سفید ... کافور زرد ... کوفته بیخته
بر زبان پاشند و ترک لحوم و حلویات و مالحات نمایند و اسفاناخ هندی و رومی که دران ... داخل کرده باشند و یا دال مونگ مقشر کم نمک با برنج دهند
و در صفراوی سکنجبین یا شربت نیلوفر بهتر ست و اگر ازین تدبیر فائده نشود فصد سر و چهار رگ و حجامت نقره یا زیر ذقن کنند و اگر حاجت چسپانیدن زلو
نیز بکار برند و اگر احتیاج مسهل باشد بعد نضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا شاهتره دهند و تعدیل مزاج بنقوعات مثل عناب و آلو بخارا و نیلوفر و گشنیز
خشک و خوبانی و کاسنی و خیارین و باغیره میوه مثل شربت لیمو و شربت حصرم و شربت انار نمایند و اغذیه بارد خورانند و ترک لحوم کنند و یا عناب
بعرق شاهتره ترکرده مالیده صاف نموده و شربت نیلوفر کاسنی داخل کرده بنوشند و طباشیر کتهه سفید الایچی خرد زهر مهره سوده در دهان پاشند و یا بعد فصد

سرد و چهار برگ وزیر زبان بهدانه شاهتره عناب بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند و رسوت خالص بگلاب سوده بمالند و بآب کشنیز مضمضه کنند و اگر ورد بسیار بود و دندان هم جنبش کنند بعد فصد بهدانه عناب جوشانیده نبات داخل کرده دهند و گلنار نیم ماشه کوکنار یک عدد عنب الثعلب کشنیز خشک کزمازج هر واحد شش ماشه [illegible] دو ماشه عدس مسلم یکتوله در آب [illegible] جوشانیده صاف نموده بحفظ بلیغ مضمضه کنند و ایضاً در قلاع و جوشش عود عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه نبات سفید داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و بآب کشنیز سبز و لعاب اسپغول مضمضه کنند و اگر جوشش دهن در موسم سرما از خوردن ادرک عارض شود عناب شاهتره پرسیاوشان گاوزبان بعرق شاهتره جوشانیده شهد حل کرده بنوشند و عنب الثعلب کشنیز خشک بزرکتان گلنار جوشانیده عفص کلی سوده پاشیده مضمضه کنند و اگر جوشش مع سرفه و ذبول و حمی عفنی و حرارت مفرط باشد شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم خیارین شربت بزوری بارد خاکشی دهند و اگر سرفه زیاده شود اصل السوس افزایند و برگ [illegible] و برگ یاسمین برگ حنا پوست [illegible] هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه کنند و بجهت آخر روز کشنیز خشک ست گلو طباشیر الایچی هر یک یک ماشه سوده بخورند یا [illegible] شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم کاسنی نبات بنوشند و در شیرهٔ تخم کدو [illegible] کشنیز خشک لعاب اسپغول رسوت طباشیر زرد سوده آمیخته مضمضه نمایند باز قرص طباشیر با شیرهٔ تخم خیارین و شربت نیلوفر دهند و آب عنب الثعلب تازه رسوت سوده پاشیده مضمضه نمایند باز کوکنار برگ کوکنار برگ حنا تخم مرو هر یک شش ماشه آب عنب الثعلب تازه ده توله رسوت دو ماشه سوده پاشیده مضمضه کنند باز عفص کلی یک ماشه سوده پاشیده افزایند بالجمله بعد تنقیه ذرورات مجففه که دران ادویه قابضه دابغه باشند بکار برند مثلاً از زرورد طباشیر تخم بارتنگ [illegible] زرد مع خسته کزمازج هر دو سوخته گلنار سماق برگ بارتنگ [illegible] هر دو در سایه خشک کرده هر یک [illegible] ماشه زراج بریان دو ماشه کافور یکماشه سائیده بکار برند و این نسخه قوی تر است کشنیز خشک صندل سفید گل حنا گل سرخ گلاب تخم تاج خروس طباشیر سفید کتیرا سماق عدس هر یک [illegible] ماشه کافور دو ماشه سوده بپاشند و این ذرور برای اقسام قلاع حار معمول است زهر مهره سوده طباشیر زرورد گل نیلوفر تخم خرفه [illegible] صندل سفید و سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض کلی عدس مقشر گلنار مغز کنول گته کوفته بیخته بکار برند و نزد بعض که حرارت کافور اضافه نمایند و هرگاه تحلیل منظور باشد کبابه عنب الثعلب خشک سائیده بپاشند و [illegible] تخم کاهو مقشر تخم خرفه هر یک یک درم طباشیر لواکهیر کبابه چینی [illegible] دانه الایچی هر یک دو ماشه کوفته بیخته نیز معمول است و گاهی بنابر شدت حرارت نیم ماشه کافور اضافه کرده میشود و گل سرخ گلنار لواکهیر کتهه سفید [illegible] تخم گل هر یک سه ماشه کافور یک [illegible] کوفته بیخته پاشیدن نیز بجهت جوشش دهان که از گرمی بود نافع است و یا کافور کات سفید تخم کاهو تخم خرفه زرورد سماق دانه هیل طباشیر گلنار صندل سفید کشنیز خشک کبابه چینی سوده بر دهن پاشند و ایضاً ذرور [illegible] زهر مهره پوست [illegible] سوخته [illegible] سوخته نافع است و [illegible] نیم درم گل سرخ طباشیر سماق عدس مقشر هر یک سه درم تخم خرفه چهار درم سائیده بر زبان پاشیدن قلاع سرخ را مفید است و طباشیر سفید [illegible] سوخته نیز مساوی سائیده پاشیدن نیز جهت قلاع احمر مجرب است و ذرور گلنار زرورد هر دو فقط یا مع اقاقیا و طباشیر زرد و سماق و کشنیز خشک قلاع سرخ را نافع است و سماق و گلنار [illegible] کافور [illegible] صفراوی سفید [illegible] العالم و کشنیز و آب غوره بعسل و گل ارمنی یا مختوم و کثیرا [illegible] دموی و صفراوی هر دو را نافع بود و یا اول از لعاب اسپغول شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ عنب الثعلب مضمضه نموده بعد آن طباشیر زهر مهره گل ارمنی زرورد و کات سفید مغز کنول گته کبابه چینی الایچی خرد سوده در دهان پاشند و مضمضه سماق عنب الثعلب [illegible] برگ کوکنار [illegible] برگ حنا تازه جوشانیده صاف کرده کات سفید سوده داخل کرده نیز معمول است و کذا آب کشنیز سبز لعاب اسپغول شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ کشنیز خشک کات سفید سوده داخل کرده مضمضه کردن و ایضاً پوست خشخاش عنب الثعلب عدس کشنیز خشک جوشانیده سکنجبین ساده مضمضه کنند و یا پوست کچنال پوست جهربیری پوست کیکر پوست [illegible] مازو سپاری چهالیا کات سفید جوشانیده مضمضه نمایند و مضمضه [illegible] و گلنار بسرکه جوشانیده و [illegible] سائیده و [illegible] پوست انار پوست [illegible] کتهه سفید جوش داده هر واحد نافع قلاع حار است و اگر از صندلین گل نیلوفر گل سرخ و گل سیوتی [illegible] اصل السوس الایچی خرد طباشیر گلنار کتهه سفید [illegible] حب ساخته در دهن دارند برای قلاع حار مجرب است و گویند که در صورت غلبه صفراویت بعد تنقیه و تلطیف زیاده از دموی گل [illegible] اسپغول [illegible]

دہن داشتن از علاج دیگر مستغنی میسازد اقوال الاطبا شیخ الرئیس میفرماید که ادویه صالحه برای قلاع حار مثل مضغ برگ علیق و مثل عدس بسرکه و جمیع مجففات چون سفرجل مخلوط سازند نافع بود خصوصاً مخ گوزن و گوساله و سیب قابض و امرود قابض و زعرور و سفرجل و عناب و اطراف انگور و حنای بستانی و آرد عدس و آرد برنج و قوی تر از آن ذرور مازو و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا و مانند آنست و ماورد رامع و ابض مثل طباشیر و گل سرخ و مازو قوت عجیب ست در قلاع و کافور در قلاع شدید المنفعت ست **صاحب کامل** و جامع و خلاصه طبری و گیلانی گویند که در قلاع دموی بعد فصد قیفال بطبیخ هلیله و شاهتره و تمر هندی تنقیه کنند و بعد از آن عرقین زیر زبان و رگ پیشانی چهار رگ کشایند و با غذیه محموده از مزوره معموله بآب انار و عدس یا آب حصرم یا سماقیه غذا سازند و بآب کشنیز خشک که دران سماق مالیده باشند مضمضه نمایند و یا بگلاب که در آن کشنیز خشک و سماق جوشانیده باشند یا آبیکه در آن برگ خلاف یا برگ زیتون و گل سرخ جوشانیده باشند بقدری رب توت و یا آب کشنیز سبز مع رب توت و یا آب انگور با نمکی روغن گل و یا آب عصی الراعی و آب خرفه که در آن سماق مالیده باشند و یا بگلاب که دران گلنار و کزمازج و کشنیز خشک جوشانیده باشند یا بگیرند آبیکه دران پوست انار و آس و گل سرخ و مازو و عدس مقشر جوشانیده آب برگ عوسج یا آب برگ حماض یا آب برگ علیق آمیخته باشند و یا بسرکه که دران کشنیز خشک و عدس و گل سرخ و عنب الثعلب جوشانیده باشند و کشنیز خشک گل سرخ سماق عدس طباشیر گلنار و تخم مساوی کافور ربع واحد کوفته بیخته در دہان پاشند در ابتدا و ذرور گل سرخ پنج درم نشاسته تخم خرفه هر یک سه درم زرورد عدس مقشر شکر طبرزد هر کدام چهار درم قاقله زعفران هر کدام دو درم کافور دو دانگ کوفته بیخته بر زبان و دہان ذرور نمودن بیشتر قلاع حار و تبثر را فائده دهد و یا برود صندل سفید گل سرخ زرورد تخم خرفه عدس هر کدام سه درم سماق کشنیز خشک بریان طباشیر هر کدام دو درم کافور زعفران هر کدام نیم درم کوفته بیخته در دہان پاشند و پس از آن کشنیز خشک سماق در گلاب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و ایضاً گل سرخ تخم خرفه هر یک سه درم نشاسته گل قیمولیا هر یک نیم درم عدس مقشر کشنیز خشک هر کدام یک درم کافور زعفران هر واحد یک دانگ سوده خشک استعمال نمایند و گاهی این ذرور را در آب کشنیز حل کرده مضمضه کنانیده می شود و یا سماق گل سرخ طباشیر تخم خرفه صندل سفید نشاسته هر کدام چهار درم عدس مقشر کشنیز خشک هر کدام شش درم شیاف مامیثا حضض کبابه لودبینه شہری هر کدام دو درم زعفران یک درم کافور نیم درم سائیده بعمل آرند و چون مرض بانتهاء رسد بآب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز که دران حنا جوشانیده باشند مضمضه نمایند و بعد نضج مرض مرہم سفیداب با قدری کافور بران گذارند و در وقت انحطاط بآبیکه در آن اصل السوس و اقاقیا و ماء العسل جوشانیده باشند مضمضه کنند و گاه اندیشه قروح متعفن راه یابد و رائحه کریهه ظاهر شود مضمضه بسرکه که دران اندکی نوشادر و نمک و شب یمانی و امثال آن از ادویه داخل کرده باشند بدفعات نمایند تا جراحات فاسد نشود و رطوبت خشک نماید و اگر از لذع سرکه خوف کنند بجای او زعفران آمیزند بعده از گل سرخ و سعد و عدس و برگ آس بسرکه پخته مضمضه کنند و این اشیا قبض اندک دارند پس اگر رائحه شدت کند و اشیای قابضه گلنار و مازو و سبز و اندکی خرنوب و پوست انار زیاده کرده بدان سرکه مضمضه نمایند و بعد قرحه در دہن گیرند بعده بقلاع نظر کنند اگر کشف رطوبت و ابتدای تحتم ظاهر شود تحت یابد و اگر حرارت و ورم نماید تبرید او باین برود نمایند برگ عنب الثعلب خشک یک جزو گل سرخ طباشیر تخم خرفه آرد عدس نشاسته هر واحد دو جزو کشنیز سوخته سماق منقی هر واحد یک جزو مغز بادام مقشر سه جزو کافور از ربع جزو تا یک جزو بحسب حاجت زیرا که استعمال کافور مفرط ممنوع ست و اگر قلاع صفراوی باشد در تبرید و ترطیب افزایند و اسهال بآب تمر هندی و شربت بنفشه نمایند و مزورات نوشند و مزورات غذا سازند و بآب کشنیز یا آبیکه دران لعاب گرم جوشانیده باشند مضمضه نمایند و هلیله و صندل سفید و زرورد و عدس مقشر و کشنیز و طباشیر در دہن پاشند ایلاقی و جرجانی گویند که علاج صفراوی قریب بعلاج دموی ست الا ادویه که در دہن بکار برند صاحب صفراوی دران محتاج با دویه سرد و مفرط باشد و در هر دو نوع گرفتن شربت توت در دہن و مضمضه بطبیخ برگ زیتون و برگ حماض و سماق خرفه و برگ با برگ و نافع ست و کزمازج حنا آرد عدس گلنار طباشیر سماق سوده در دہن پاشند و در صفراوی صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کنند و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب عدس و کافور و صندل موافق صفراوی ست و مضمضه بطبیخ کزمازج و حب الآس در سرکه پخته و سماق و عدس و گل سرخ در گلاب تر کرده نافع ست و اگر بعد مضمضه سوزش یا خشکی دہان افزاید روغن گل در دہن گیرند و اگر لعا

از دہن حائل باشد مازو دو برگ عنب الثعلب خشک سائیدہ در گلاب حل کردہ در دہن گیرند و اقاقیا سودہ بگلاب حل کردہ و آب عنب الثعلب و اندکے سرکہ آمیختہ در دہان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و باشد کہ کثرت لعاب علامت صعوبت مرض ست صاحب **ترویح** وحاوی گویند کہ در قلاع دموی اگر مزاج محتمل باشد و مریض طفل نبود فصد باسلیق و حجامت و فصد رگ زیر ذقن و چہار رگ کنند و از اشربہ مثل شربت عناب و شربت حماضہ و آلبالو ریباس صندل مع تخم بقدر سہ اوقیہ مع شکر و ترنجبین ہر یک دہ درم ہر روز بنوشند و از فواکہ سیب ترش و امرود و بہی دہند و بغذا مزورہ ماش و عدس و مغز بادام بآب فواکہ ترش کردہ و آلو و تمر ہندی و شکر بخورند و تلیین طبیعت بآب فواکہ و نقوع مشمش یا مطبوخ فواکہ یا تمر ہندی و شیرخشت در یوند کنند و دہن را در روزی سہ چہار بار بسرکہ و گلاب و روغن گل ممزوج بشویند و سماق گلنار گل سرخ طباشیر عدس سودہ در دہن بدارند و کبوس گل سرخ سماق کشنیز بریان طباشیر تخم خرفہ تخم کاہو صندلین فوفل عدس آس گلنار ہر واحد یک جزو کافور ربع جزو نیز نافع ست و ذرور گل سرخ سماق گلنار نشاستہ تخم خرفہ تخم کاہو صندل سفید صندل سرخ طباشیر فوفل ہر یک دہ درم کافور نیم دانگ بر زبان پاشیدن و بعد آن بگلاب و سرکہ و روغن گل مضمضہ کردن نفع بین می نماید و ہمچنین تخم خرفہ مقشر شیاف مامیثا صندلین گل ارمنی گل قیمولیا حضض ہر واحد یکجزو زعفران کافور ہر یک ربع جزو مفید ست و چون بانتہا رسد مضمضہ آب عنب الثعلب و غیرہ کہ در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و عند انحطاط بآب مطبوخ اصل السوس و قاقلہ و انجیر و بابونہ و لعاب بزر کتان مضمضہ نمایند **مسیحی** گوید کہ اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند و اگر ممتلی نباشد حجامت نمایند بعدہ طبیخ ہلیلہ و شاہترہ بنوشانند پس از ان رب توت و طبیخ سماق و اطراف آس و زیتون و طبیخ عدس و گلنار و حب الآس و طبیخ حنا بگلاب و طبیخ انار قابض بشحم و قشر او و گلاب کہ در ان صندل سرخ و فوفل و آس خشک و کشنیز خشک جوشانیدہ باشند و آب عنب الثعلب کہ در ان حضض و عصارہ لحیۃ التیس و برگ پختہ باشند مضمضہ نمایند و اگر ازین تدبیر خشکی در دہن عارض شود بعد از ان بروغن گل نیم گرم مضمضہ کنند و اگر از دہن لعاب بسیار بسبب وجع شدید برآید اقاقیا سودہ بآب عنب الثعلب حل کردہ اندکی سرکہ بر ان چکانند و مضمضہ نمایند و اگر قلاع بسیار حار باشد گل سرخ سماق نشاستہ گلنار برگ حنا تخم خرفہ عدس مقشر صندل سفید طباشیر مساوی کافور قدری قلیل سائیدہ در دہن گذارند و در قلاع کثیر الرطوبت و الحرارۃ مامیثا و طباشیر و برگ بارتنگ و بزر ورد و ہلیلہ زرد و گلنار و کزمازج و برگ زیتون مساوی سائیدہ قدری شب یمانی سودہ افزودہ استعمال نمایند صاحب **شفاء الاسقام** گوید کہ در دموی بعد فصد قیفال و حجامت نقرہ یا تحت ذقن و فصد چہار رگ و اسہال مضمضہ نمایند بآب سلق کہ در ان سماق جوشانیدہ باشند و ذرور سماق کشنیز گلنار طباشیر عدس کافور ہلیلہ زرد در دہان اندازند و در صفراوی استفراغ صفرا بآب انار ترش مع ہلیلہ یا نقوع مقوی یا طبیخ فواکہ نمایند و سماق و گلنار در دہن گیرند و کافور را درین خاصیت عجیب ست و کذلک در سوداوی و عصارہ حصرم نافع و بآب کہ در ان برگ زیتون و برگ حماض جوشانیدہ باشند مضمضہ نمایند و حنا و آرد عدس در دہن پاشند و ہر روز سہ چہار بار دہن را بسرکہ و گلاب و روغن گل بشویند **سویدی** گوید کہ آس رطب سائیدہ بسرکہ آمیختہ در دہن گرفتن برای قروح فم مجرب ست و گفتہ کہ اکل بقلہ حمقا خام و کشنیز و کذا استعمال آب انار ترش بشحم او افشردہ تنہا یا بعسل در ظرف مسی بی قلعی جوشانیدہ تا قوام غلیظ گردد و کذا مضغ گل سرخ تازہ و کذا کبوس بردی سوختہ و یا آب طبیخ سرطان نہری آمیختہ و کذا مضمضہ طبیخ برگ حنا و زر ورد و کذا مضغ ثمر حماض طلیق و کذا مضمضہ آب بستان افروز و کذا طبیخ جوز السرو و کذا ذرور گل نیلوفر و صفر خشک سائیدہ و کذا برگ عوسج و کذا حضض کی با آب کشنیز سبز و کذا رصاص محرق بعصارہ آس و کذا آب برگ مشمش ہر واحد نافع **ایضاً** و گفتہ کہ لعاب خ زبان بجولان در گلاب حل کردہ و کذا عصارہ حی العالم تا زمانہ طویل در دہن گرفتن برائے قلاع حار مجرب ست و مضغ برگ خبازی یا عوسج و یا طرخون و مضمضہ آب توت شامی و کذا آب خبازی و کذا آب برگ و اطراف ثمر طلیق و کذا برگ قتم و بیخ و سماق و گل بیخ در سرکہ جوشانیدہ و کذا صندل سرخ باریک سائیدہ با آب عنب الثعلب و ضماد بیخ طلیق و کذا زر ورد و سماق و زعفران و طباشیر در گلاب آمیختہ و کذا حب الآس با آب سماق آن و کذا صندل سرخ و سماق بگلاب و ذرور طباشیر نشاستہ تخم خرفہ زر ورد و گلنار زعفران سماق کبابہ مساوی کافور ربع یک جزو و کبوس رب السوس و اسفاکتہ دو دو و ربتا ہر واحد مفید قلاع حار ست **حکیم علی** گوید کہ مضمضہ آب حرفہ مقشر و حنا گوید با سرکہ آمیزند و در آکلہ قروح فم و عفونت آنہا مجرب ست یا بگیرند صندل سفید گل سرخ زر ورد عدس مقشر تخم خرفہ ہر یک سہ درم سماق کشنیز ہر یک پنج درم ہلیلہ طباشیر ہر یک دو درم کافور زعفران ہر یک نیم درم باریک سائیدہ بر موضع بشورد قلاع گذارند و گاہی حضض و کبابہ و پوست بیخ بہمن و قاقلہ و شکر طبرزد و فوفل بحسب اعراض و اوقات زیادہ میکنند و گویند کہ تخم گل و برگ آن طباشیر نشاستہ عدس تخم خرفہ کشنیز

سماق حنا عاقرقرحا ہر واحد یکماشہ کافور یک سرخ در دہن اندا ختن قلاع احمر را بعد فصد نفع تمام رساند صاحب تکملہ ہندی گوید کہ بعد تنقیہ کشنیز خشک تنہا یک گلنار عدس طباشیر سائیدہ پاشیدن و رسوت بگلاب سائیدہ بر زبان مالیدن و آملہ یا حضض در دہن داشتن برائے قلاع حار مفید است

علاج قلاع بلغمی

اصل السوس سقشر پرسیاوشان گاوزبان دانہ ہیل در عرق بادیان جوشانیدہ صاف نمودہ نبات سفید حل کردہ بنوشند و عاقرقرحا گجراتی مامیران چینی تخم ترب نیم کوفتہ در سرکہ جوشانیدہ صاف نمودہ مضمضہ کنند و یا مامیران چینی و مصطگی و مکوہ و حب الآس ہر یک نہ ماشہ عناب ہفت عدد جوشانیدہ بکار برند و اگر مامیران نباشد زردچوب بدل آن نمایند و گاوزبان سوختہ الائچی خرد شب یمانی سوختہ سیاہی تا بہ سائیدہ در دہان پاشند و مضمضہ از مغز فلوس و آب کشنیز سبز نیز مفید بود و اگر تنقیہ حاجت افتد بعد از نضج بماء الاصول مسہل بلغم دہند و گلنار مامیران اقاقیا مساوی سودہ در دہن پاشیدن نفع میکند و ذرور و ربزرورد و کبابہ ہم در ینباب نافع و ہمچنین ہلیلہ زرد اقاقیا گلنار کزمازج برگ زیتون طباشیر سودہ پاشیدن قلاع ابیض را سود مند ست و گویند کہ اگر کتھہ سفید شورہ قلمی ہر یک نیم تولہ سائیدہ قدری بر زبان پاشند برای قلاع بلغمی بتجربہ رسیدہ و ذرور طباشیر ماہیشا ہلیلہ زرد گلنار اقاقیا مساوی ہم نافع و کتھہ یکدرم دو ع سوختہ سہ عدد نیلہ تھوتھہ سوختہ انزروت اقاقیا صغار برگ تیب سوختہ ہر واحد یکدرم مجرب ست و آنچہ در قلاع کہنہ و بلغمی معمول و مجرب ست اینست کہ کتھہ سفید طباشیر دانہ الائچی زیرہ گلاب زیرہ گل سیوتی ناگرموتھہ کبابہ چینی ہلیلہ سیاہ باریکاین سوختہ از ہر واحد یک ماشہ سیاہی تا بہ مغز المقاس خشک ہر یک دو ماشہ ہمہ را کوفتہ بیختہ بر زبان بپاشند ہر قدر کہ صلابہ کنند قوی تر خواہد شد و یا مصطگی مرکبابہ کندر اقاقیا مامیران سادج ہندی ماز و سوختہ برابر و یا دانہ ہیل کتھہ سفید زیرہ سفید سعد تخم کتان ہلیلہ سیاہ ہر دو سوختہ مغز خیار شنبر در سایہ خشک کردہ سیاہی تا بہ ہر یک چہار ماشہ بکار برند و تمضمضہ بر بنجاسف برگ زیتون مامیران پوست انار ماز و مساوی جوشانیدہ نیز مفید بود و یا عاقرقرحا زردچوب جوشانیدہ مضمضہ کنند و یا بطبیخ پھٹکری تمضمض نمایند و تمضمضہ با بیلہ از زیتون ملح در تہ ظرف مترشح شود از تجربات استاد صاحب شفاء الاسقام ست و خوردن جلنجبین نافع و گویند کہ زراوند دحرج و کذا نمک سوختہ و کذا مضمضہ گل سرخ بشراب جوشانیدہ و کذا مضغ برگ زیتون کوفتہ نیز مجرب ست و کذا دارشیشعان سائیدہ بگلاب آمیختہ و یا بشراب قابض جوشانیدہ در دہن گرفتن و کذا طبیخ بیخ بنطافلن و کذا اکبوس قلقطار و کذا بورق بعسل سرشتہ سوختہ سائیدہ و کذا برگ زیتون بری خشک سائیدہ و کذا نہادن برگ کبر تازہ سودہ بر قروح و کذا مضمضہ بعصارہ یا مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب کرنب و کذا آب شاہسفرم و کذا ببرگ اجاص در شراب جوشانیدہ و کذا آب حصرم بعسل یا شراب آمیختہ و کذا اثر خصی الکلب کوفتہ و کذا قرنفل کوفتہ در آب عنب الثعلب جوشانیدہ و ضماد شنجار و یا ماز و بعسل و یا سرکہ و یا شب مخلوط بعسل و مضغ برگ غنشی و ذرور نمک و آرد جو سرشتہ در کوزہ مطین سوختہ سائیدہ ہر واحد نافع ست و سویدی گوید کہ کبوس نیل ہندی مجرب من ست و کبوس نفاکستر بادیان و بیخ کبر نیز مجرب نوشتہ اند و مضمضہ بسرکہ کہ در ان شبت و عذبہ جوشانیدہ باشند سفید قلاع سفید ست صاحب خلاصہ و کامل گویند کہ بعد از تنقیہ بدن بحب صبر و غرغرہ لباقرقرحا و مویزج مضمضہ بسرکہ کہ در ان مامیران و ہلیلہ و عاقرقرحا جوشانیدہ باشند و مالیدن شکر طبرزد و یا شب یمانی و زاج بعسل سرشتہ و غرغرہ بطبیخ مرزنجوش و برنجاسف و برگ زیتون و عاقرقرحا ائارک صبر و زعفران حل کردہ بغایت سود مند ست و اگر ماہیشا ہلیلہ سیاہ طباشیر اقاقیا گلنار کبابہ عاقرقرحا زعفران سنبل الطیب سعد کوفی مساوی کوفتہ بیختہ استعمال نمایند درین نوع فائدہ کنند و در آخر مرض برای تحلیل بقایای مادہ مضمضہ بطبیخ انجیر و اکلیل و لعاب بزرکتان باندکی روغن خیری مناسب است و ایضاً مضمضہ بشراب کہنہ عفص مع قدری عنبر مفید صاحب حاوی و ترویج گویند کہ ہر صباح جلاب ازگلقند دہ درم و بادیان و اصل السوس ہر یک سہ درم بدہند و غذا مزورہ نخود بلحم جید اگر با آن تپ نباشد و الا بمغز بادام سازند و بعد ظہور نضج در قار ورہ بحب ایارج و بمطبوخ کہ دران تربد و غاریقون باشد تنقیہ دماغ نمایند و با بیلہ دران عاقرقرحا و تخم شبت و نانخواہ جوشانیدہ باشند غرغرہ کنند و بسرکہ کہ دران مامیران و تخم ترب و ہلیلہ و عاقرقرحا جوشانیدہ باشند مضمضہ نمایند و یا مرزنجوش و برگ زیتون و بزرکتان و اکلیل الملک در آب جوشانیدہ مضمضہ کنند ایلاقی و جرجانی مینویسند کہ مامیران برگ زیتون کزمازج سعد اقاقیا شب یمانی ہلیلہ زرد برابر کوفتہ بیختہ بدہان گرفتن قلاع بلغمی را در ابتدا نافع ست و در قلاع بلغمی مزمن بعد استفراغ بحب صبر و ایارج فیقرا و قوقایا نمایند و برگ زیتون اقاقیا ہر یک دہ درم شب یمانی قلقطار ہر یک یک نیم درم ایرسا سعد ہر یک دو درم زعفران کبابہ

هریک چهار رو آنگ سائیده ذرور کردن قلاع بلغمی فرمن قلاع سوداوی تازه راسود دارد و نمک سوده بعسل سرشته در دهن طلا کردن قلاع سفید را سودمند ست بعده مضمضه بآبکامه و سکنجبین بزوری نافع و کبابه و عاقرقرحا و سعد و زعفران و فلفل برابر در دهان پاشیدن مفید طبابی هند گویند که برای انچهر یعنی قلاع شدید نیله تهوتهه بسوزند که سفید شود نرم سوده بقدر یک سرخ بپاشند و آبیکه جاری شود دهن پائین دارند تا بریزد و اگر خواهند بیڑهٔ پان بخورند و یا پھٹکری گجراتی که سفید باشد باریک سوده بر انچهر بمالند و دهن کشاده دارند تا رطوبت بیرون آید و ایضاً برای جوششهای دهان و زبان که مهندی جهار دنا مند زاج سفید هفت ماشه مرواسنگ کات هندی هریک دو ماشه طباشیر سه ماشه نرم سوده قدری بر زبان بمالند و زبان را از دهان برآورند آب و رطوبت لزج بسیار از ان دفع گردد پس دهن را بشویند و قدری کات سفید نرم سوده بران پاشند جهت رفع سوزش و بدمزگی آن در چند مرتبه که چنین کنند شفا یابند مجرب ست و مغز کرنجوه و نمک سنگ بآب لیمو سائیده بر زبان مالیدن نیز بمرض انچهر نافع ست و اگر قلاع را از برگ بید انجیر یا توری خراشیده طباشیر کتهه سفید کبابه چینی سنگ جراحت الائچی سرخ توا کهیر شوره قلمی برابر کوفته بیخته بمالند جهت قلاع شدید که مثل خارها بر زبان می رسد و اهل دکن آن را انچهرمی نامند نفع عجیب مے بخشد و معمول و مجرب است

علاج قلاع سوداوی

اگر ماده آن سودای طبیعی باشد و این کمتر افتد و رداءت اقل دارد علاجش بعلاج قلاع بلغمی نمایند مع زیادت ترطیب و اگر سودای احتراقی باشد و این بیشتر ردی تر بود تدبیرش بعلاج قلاع دموی و صفراوی کنند مع زیادت ترطیب بالجمله درین قلاع عنایت بترطیب بیشتر مرعی دارند و بعد از نضج ماده منضج سودا از مسهل سودا تنقیه کنند و یا مطبوخ بادرنجبویه و گاؤزبان و اصل السوس یا شکر بدهند و بمزوره نخود و شعیر مغز بادام یا بلحوم فاضله اگر تپ نباشد غذا سازند بعده بمطبوخ افتیمون و حب آن تنقیه نمایند و معجون نجاح و ماء الجبن و عرق شیر دهند و مغز ساق گاؤ و یا مغز ساق گوزن یا چربی بط و روغن بنفشه و روغن بادام بمرات متوالیه یا مسکه تازه بمالند تا جلد نرم شود و سیاهی برطرف گردد بعد از ان هر روز چند بار بخائیدن برگ حنا امر کنند پس از ان بسرکه در ان کشنیز خشک و مازو و پوست انار و گلنار و سماق جوشانیده باشند مکرر مضمضه و غرغره نمایند و یا بطبیخ سماق و گلسرخ و کشنیز و گلنار و آس و خرنوب و مانند آن از ادویه قابضه بتکرار مضمضه کنند و در آخر مرض بآبیکه در ان انجره و شبت و اکلیل الملک و بابونه جوشانیده باشند مضمضه کنند شیخ می فرماید که طلاء العسل که در ان مویز منقی و انیسون مساوی سرشته باشند درین قسم نافع ست و اگر دیجا درم نیز باشد از آب بادروج یک سکرجه و روغن گل نیم سکرجه و عدس نیم سکرجه و زعفران دو مثقال مرهم ساخته استعمال نمایند طبری گوید که انجوادادویه که من بآن معالجه این علت میکنم اشیای قابضه است که در ان قوت تلطیفه باشد مثل گل سرخ و گلنار و مازو و پوست انار و مانند آن و اقتصار از اغذیه بر حسو آکه معمول از آرد عدس یا مغز ساق ایل و بقر که این تنها آن را زائل میکند و گویند که برگ زیتون و خاکستر زانه یا نه درین نوع مجرب ست صاحب اقتباس گوید که بهر تنقیه سودا فصد باسلیق یا صافن نمایند و بفاصله ده دوازده یا پانزده روز منضج و مسهل سودا دهند و یا ماء الجبن نوشانند و بعد از تنقیه جهت تعدیل این عرق شیر دهند شیر بز پنج آثار بسفائج دروج عقربی هریک کنیم تولہ گل سرخ پنج تولہ خبہ نیم آثار برگ گاؤزبان ابریشم خام هریک هفت تولہ تخم شاهتره و بادرنجبویه هریک ۹ تولہ کشنیز خشک دو و نیم آثار نبات سه پاو آب کدو آب لیمو شربتی هریک یک آثار گل نیلوفر نیم آثار آب خیار و تربز هریک سه نیم پاو شب خیسانیده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه تولہ تا بست تولہ یا تخم شربتی و یا تخم شاهتره و یا تخم بادرنجبویه هفت ماشه غذا انچه در مالیخولیا نوشته شد بدهند و این ذرور از مجربات ست پوست مغیلان کزمازج فوفل شاخ گوزن مازو هریک سوخته گل کرنه وسیوتی وسدا گلاب هیل یوا گل نیب گاؤزبان طباشیر زهرمهره حضض هریک چهار ماشه کافور دو ماشه نافع بلاتخلف ست و کذا برگ زیتون سه تولہ شب یمانی قلقطار هریک پنج ماشه پاو بالا ایرسا سعد هریک سه ماشه و نیم زعفران کبابه هر واحد یک ماشه و یک سرخ مجرب و گل بنفشه چوب چینی هریک شش ماشه عناب پنج عدد صندل سرخ چهار ماشه برگ تاج خروس یک تولہ جوش داده صاف کرده غرغره نمودن نافع جوششهای دهن و مری و بثور سوداوی که از ارتفاع ابخره معده باشد و تالیف علویخان و مجرب النفع ست و لوده گل ارمنی فلفل سیاه هرکدام چهار ماشه شب یمانی سه ماشه توتیای سبز دو ماشه باریک کوفته صبح و شام بر زبان بمالند و سر فرود دارند تا رطوبت بیرون آید برای قلاع مزمن در دو بار کفایت میکند و قلاع بلغمی برا دریکبار کافی است و اگر بعد از ان حرارت محسوس شود از هفت درم تخم کاسنی شیره گرفته بنوشند جرجانی گوید که برای قلاع سوداوی کهنه زرنیخ سرخ عاقرقرحا شب یمانی

مرایر یسا نوشادر مساوی سائیده بقطران بسرشند و در صرّه بسته در گل گرفته با تش بسوزند بعده سائیده در دهن پاشند و یا زرنیخ سرخ و زرد و بورق و شب یمانی و زاج کفشگران و قلقطار هر یک سه درم کف دریا یک نیم درم مازو پوست انار هر یک چهار درم اقاقیا دو درم همه را بقطران سرشته بسوزند و باز سائیده بکار برند و بعد ازان بسرکه که دران حب الآس و کزمازج پخته باشند مضمضه نمایند بعده بگلاب و روغن گل مضمضه کنند نافع آید انشاء الله تعالے و در نسخه کامل وزن زاج و قلقطار یک نیم درم ست و چون متعفن گردد و بوی بد آید معالجه آکله و لثه و امیه نمایند جالینوس مے گوید که چون زاج را در شراب قابض بجوشانند و بآن مضمضه کنند قلاع عفنه و نتن دهان را بغایت سودمند ست مسیحی گوید که قلاع اسود عفن را برگ زیتون خشک برگ طلیق اقاقیا هر واحد ده درم شب یمانی قلقطار سعد هر واحد چهار درم زعفران یک درم اصل السوس آسمانجونی پنج درم نافع ست و در نسخه جامع وزن شب و قلقطار و صعتر هر یک دو درم و اصل السوس سه درم ست صاحب حاوی گوید که اگر قروح و بثور سیاه شوند و متعفن گردند و رائحه منکره پدید آید زاج قلقطار زرنیخ گلنار گل سرخ سماق شب یمانی مساوی سوده بپاشند بعد ازانکه دهن را بسرکه و گلاب که دران برگ بهل و جوز السرو و فو تنج جوشانیده باشند بشویند و گویند که کموس گل حنا و صمغ آن و کذا حنا بسرکه سرشته و کذا سک بعسل و کذا برگ سرو سائیده بعسل آمیخته و کذا جوز السرو و رب انگور و کذا سماق و عسل و کذا عصارهٔ حی العالم و قلقطار و کذا مضمضه روغن سفرجل و کذا ضماد حسک خشک و جوز السرو سائیده هر واحد نافع ست و زنگار محلول بسرکه و عسل قروح ردیه فم را مجرب سویدی ست و ضماد مویزج بعسل آمیخته و کذا شحم اوزه و آب عنب الثعلب و نمک و شب و مازو مثل غبار سائیده و انگشت بزیت تر کرده بدان آلوده و ضیح مغز سماق بقدر آرد آمیخته تا آن پخته بعسل آمیخته بر قلاع و مضمضه بطبیخ ابر باریس و یا خیص البقر بعسل هر واحد نافع قلاع ردی ست **انتباه** قلاع سوداوی که در مرض آتشک عارض شود لعاب بهدانه شیره عناب در عرق شاهتره بر آورده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و از پوست کیکر پوست سرس کرنازج گلنار در آب جوشانیده غرغره سازند و یا اطریفل صغیر خورده بالائش عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بنوشند و عنب الثعلب پوست خشخاش کشنیز خشک بزرکتان جوشانیده حضض بکی سوده پاشیده مضمضه سازند و اگر از خوردن ادویه آتشک عارض شود فصد سرو کنند در روز دوم مغز خیار شنبر هفت توله گلقند چهار توله در گلاب پاو آثار مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق عنب الثعلب نوشند و وقت شام کهچڑی رقیق بی نمک خورند و دو سه روز مسهل بتکرار استعمال نمایند یا شاهتره ترنجبین شش توله و شربت دینار چهار توله و بعد از تنقیه این مضمضه کنند گل کنیر گل ببول بیخ کنیر پوست بیخ ببول و چوب گلاب و الایچی کلان نه پوست نیم کوفته و چوب سدر و کتهی هر یک یک نیم توله برادهٔ شیشم سه توله عناب هفت عدد مکوه یکتوله در گلاب و عرق شاهتره هر یک نیم آثار جوش کرده در شبانه روز چهل یا پنجاه بار بکار برند بسیار مفید ست و ایضاً از پوست کچنار و غیره مضمضه کنند و زهر مهره گل نیلوفر زرد و رد طباشیر هر یک سه ماشه تخم خرفه صندل سفید گل ارمنی گلنار عدس گل همیشه بهار هر یک هفت ماشه کافور یک نیم ماشه ذرور سازند و حضض هندی سه ماشه در آب برگ کریله و ای خانگی حل کرده بر زبان گذارند که از مجربات ست و ایضاً مغز خیار شنبر در گلاب یا آب برگ مکوه و همچنین شیاف مامیثا در آب گل سداگلاب و شیر خشت در دهن داشتن همه انواع را مفید ست و مضمضه مطبوخ پوست درخت مولسری و پوست بیخ کنار دشتی و پوست درخت تمر هندی و کذا ترپهله و موچرس و کوکنار جوشانیده قدری روغن بید انجیر داخل کرده برای قلاعی که از خوردن سیماب شنگرف و رسکپور عارض شود مفید دانند و سنون حمر تالیف والد علوی خان و سنون دیگر که منع جوشش دهن آتشک کند و دران زراوند مدحرج و برگ مورد ست و دیگر نسخها که در مرض آتشک انشاء الله تعالی مسطور خواهند شد همه نافع شناسند

علاج قلاع صبیان

اکثر از فساد شیر یا تخمه عارض میشود و بیش از رنگ آن ماده قاطل او شناخته هر چه در اقسام قلاع بزرگان مسطور شد بحسب ماده خفیف تر ازان استعمال نمایند و سزاوار ست که از نزول لعاب مخلوط بدم قرحه بسوی معده احتیاط بلیغ نمایند که آن اکثر طفل را میکشد بالجمله در قلاع دموی دوای لین مع اندکی قبض مثل زرور دو عدس کشنیز و آب حصرم بعسل یا گل ارمنی و تخم مو کتیرا بگلاب کفایت میکند و اکثر در و رنگ بنفشه گل سرخ سائیده نیز کفایت باشد و در بلغمی قدری زعفران بیفزایند و خرنوب تنها بسیار سود دارد گاو زبان سوخته و آرد جو بیان در دهن پاشیدن نیز مجرب ست و ترنجبین بگلاب سائیده مالیدن هم جلیل النفع است و هلیله زرد یا حضض بگلاب سوده مالیدن نیز سود دارد و گلنار فارسی و سماق و پوست انار شیرین و شاخ بکاین سوخته و عاج سوخته هر واحد یک سوده پاشیدن

سفیده سیاهی تا به و نگین دعول بدستور و ذرور کافوری یک سرخ کلّ دعول سدر و سفید کشنیز خشک الایچی سفید کاکرا اسنگی زیره گلاب گلنار تخم کاهو آملہ اسود نیم
یک ماشه کتهه سفید سه ماشه کوفته بیخته نیز قلاع اطفال وغیره را نافع و گفته سیج بالسلوجن ربسوت ملتطی کتیل دہان کوفته بیخته و اگر در خواهند قدری کافور و کتیرا افزوده
پاشیدن جهت قلاع هر قسم اطفال مجرب دعول سست و ذرور طباشیر و دانه ہیل و کتهه سفید نیز مجرب بهر قسم قلاع است و اگر کباب چینی غبار گل کادی اضافه
نمایند سریع الاثر گردد و اگر کشنیز گلسرخ سماق هر یک یکجز و زعفران نیم جز و کوفته بیخته خشک بپاشند و یا در موم روغن آغشته طلا کنند جهت قلاع سرخ اطفال نیز نافع
پوست بکاین سوخته کتهه سفید مساوی سائیده و کذا انبات سفید و قدری کافور سائیده و کذا اسوی ملح لسان سوخته تنها و در ملینی بعسل آمیخته هر ادهه در دهن پاشان
نشاسته با آب حل کرده و در دهن مالیدن مفید است و کذا المغز تبیار خیار تخم کلیتوله و گلاب لیده ساعت نموده کتهه سفید سوده شش ماشه تنکار سوده سه ماشه آمیخته آبکرده سبز افزوده
تکمره بر زبان لند و عصفر سرخی و کذا اسکنه المغز بعسل و کذا مازو ابسر کرباالعسل و کذا عصاره مامیثا نافع و اگر ازین تدبیر فائده نشود حجامت نقره یا زینه قر کنند …
بچپانند و اگر سببش فساد شیر باشد تبدیل مرضعه یا اصلاح شیر و افصد حجامت و پرهیز کنند و اغذیه موافقه مثل … یا آب انار یا …
وحصرم و دانه رواند سازند وانه میوها سیب بهی و انار ترش … آب انار … اصلاح مزاج اوشیر … تخم خرفه کنند و اگر طفل … و اقا و …
آبهای مبرده اندکی بپاشانند و با بیکه در آن سماق و عدس گل سرخ بجوشانیده باشند مضمضه نمایند و در دهن طفل قدری گلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس سماق بپاشند
و ذرور سماق و طباشیر و کشنیز و گل سرخ و تخم خرفه و برگ زیتون خشک و برگ عوسج سائیده بعد مسح دهن بروغن بادام در دهن پاشیدن نیز مفید بود و بقول صاحب کامل
گل سرخ سماق کشنیز خشک گلنار مساوی باریک سائیده بحریر بیخته در روغن گل و موم سفید حل کنند و بر زبان طفل طلا نمایند و یا سفیداب … مرداسنگ … روغن گل
و موم گداخته و قدری کافور حل کرده بر موضع قلاع طلا کنند و مرداسنگ بر سنگ سوده بر خرقه کتان طلا نموده بر زبان گذارند و ابو سهل گوید که هرگاه بصبیان معتاد
شیرا ول غذا قلاع حادث شود نان بعد … مطبوخ با آب انار دانه خورانند و سیب … و زعرور … پس اگر با قلاع سرخی در رنگ … باد
با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه سازند و اگر قلاع طفل غیر معتاد با کل چیزی باشد این تدبیر بر مرضعه استعمال نمایند و عنب الثعلب تخم کاهو و … نوع …
و صفراوی سوده مند است و در **قلاع صفراوی** تنقیه مرضعه بماء الفواکه نمایند و اگر مرض قوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند و غذا مثل نوع اول سازند و در دهن طفل طباشیر
گل سرخ صندل سفید آرد عدس کشنیز و اندکی کافور بپاشند و ذرور مغز تخم کدو و بهدانه و گل بنفشه زرور و سوده نیز در مبادی ظهور قلاع و بثور دهن نافع است و ابعد
چهار روز تخم خرفه و نبات و طباشیر زرور و مساوی سوده بپاشند و گاهی کفایت میکنند بهدانه و گل بنفشه سائیده مع نبات و مغز تخم کدو مضروب بشربت نیلوفر و لعوق
و اسپغول عظیم النفع است … مغسول بگلاب مضروب در شربت حصرم و شربت نیلوفر و شربت لیموست و گاهی کفایت میکند مثل آب کاهو و عنب الثعلب خرفه
و رب توت ترش تنها یا رب حصرم و در روزی چند بار مالیدن چون ماده دموی و صفراوی باشد و هرگاه یک هفته بگذرد گلنار و جفت بلوط و خرنوب سعفته ذرور کنند
و اگر طفل را با جوشش دهن اسهال و تشنگی و کرب باشد مروارید طباشیر زهر مهره سوده همراه شیره خرفه لعاب بهدانه عرق کیوره عرق نیلوفر عرق شاهتره ربت شیره بادام
بدهند که مجرب است و در **قلاع بلغمی** که قلاع رطوبی نیز گویند و این بصبیان از رداءت شیر مرضعه و غلظ او بیشتر افتد ذرور اصل السوس مقشر کوفته قوی الاثر است
و مرکی و مازو سبز قشر کنند باریک سوده و در شهد آمیخته مالیدن شود لثه صبیان و قلاع ایشان خصوصا بلغمی را نافع و شستن دهن بشربت عسل یا ماء العسل …
چیزی از مجففات مذکوره در ماده بلغمی غلیظ مفید است و اگر احتیاج بجفف قوی تر افتد بگیرند عروق و پوست انار و گلنار و سماق هر یک شش ماشه مازو سبز چهار ماشه
شب یمانی دو درم کوفته بیخته ذرور سازند … چینی زرور و خاکستر … سوخته شوره قلمی پهٹکری دانه الایچی بیخ مرجان سوخته اکثر مفید است و گویند که پنجال کلال … که
با زوبره و یا شهپ است بقدر دو سرخ در دهان پاشیدن خیلی مفید است و کذا تنکار سوده سه ماشه شب یمانی چهار سرخ توتیای سوخته چهار سرخ در شهد
خالص آمیخته مالیدن و کذا خاکستر پاچند شتی … از ریگ صاف باشد بکتوله بگیرند و توتیای سبز سوخته سه ماشه سائیده آمیزند و در دهن نمایند و بقول …
مائی نیز شدید المنفعت است در قلاع بارد خصوصا برای صبیان چون بسکر آمیزند و طبیبی دیگر نسخه آمیختن سرکه نموده و گفته که مالیدن هر روزه اسفاناخ در از اله قلاع
صبیان مجرب است و بقول ایلاقی و جرجانی تدبیر کم کردن رطوبات مرضعه کنند و هر صبح سکنجبین بقدری مری بدهند و غذا قلیه خشک نخود آب بصعتر و زیره کرده باشند

آن سازند و در دہن طفل اندکی بامیران و سعد و حنا و حب یمانی بپاشند و ذرور شاخ گوزن سوختہ نیز مفید است و بقول طبری و صاحب جامع اگر طفل صغیر باشد تنقیہ مرضعہ
بمطبوخ افتیمون بعدہ بحب ایارج نمایند و بعد ازان غرغرہ بعاقرقرحا و مویزج و پس ازان مضمضہ بمطبوخ سعد یکدرم بیخ سوسن دودرم مویزج یکدرم عاقرقرحا فلفل
زنجبیل ہریک نیم درم در سرکہ و شہد زیادہ ازان جوشانیدہ بعمل آرند و ساعت بساعت در دہان بگیرد و از اغذیہ سہل مزورہ زیرباج مع عسل اقتصار ورزند و ایضاً
بفلفل و عسل در دہان مرضعہ طلا نمایند و دہن طفل العسل بطبوخ کنند و بشکر طبرزد یا نمک سودہ بشہد آمیختہ دلک نمایند و در قلاع سوداوی کہ ردی ترین اقسام است
اگر بطفل عارض شود کمتر نجات یابد چہ اکثر مودی بہلاکہ میگردد و تنقیہ مرضعہ از سودا کنند و از اغذیہ غلیظہ و مولد سودا پرہیز کنانند و بشوربا غذا سازند و در دہن
طفل پوست انار شیرین و بامیران و سعد و حنا سودہ بپاشند و اگر ذرور دشوار باشد زبان او داخل زبان او بدوا بمالند و اگر ادویہ در آب بجوشانند و دہن او
بشویند جائز است و اگر طفل طعام خور باشد از جنس ہمین اغذیہ بدہند و موم سفید را در روغن گل بگدازند و بران اندکی سفید آب ارزیز و قدری سفیدی بیضۂ
مرغ بعد فرود آوردن از آتش بیامیزند و در ہاون خوب حل کنند تا یکسان گردد پس با انگشت خالص چند بار شستہ بر قلاع بمالند و بقول طبری کفایت میکند بطوخ دہن
بمغز ساق گاؤ و ایل حتی کہ سیاہی دور شود بعدہ ذرور گل سرخ و گلنار و کشنیز سوختہ وقت خواب بپاشند و این ذرور نیز بسیار نافع است و اثر محمود دارد و بلیلہ زرد
سوختہ حنا سوختہ کشنیز سوختہ طباشیر گلنار مساوی سودہ بپاشند و مولف رسالہ امراض الاطفال می نویسد کہ ندیدم طفلے را کہ این نوع قلاع با آن عارض شدہ و ہلاک نگردید
لیکن علاج کنند بمثل ذرور برگ لیمون خشک و اقاقیا و تسب و قلقطار و ایرسا و سعد و زعفران و گاہی احتیاج بمثل فلدفیون افتد و خائیدن کبابہ و چکانیدن آب او
در دہن طفل نیز مفید و طبیعت طفل را نرم دارند بملینات لائقہ و شیر در دہن بدو نہند بدو آنکہ او بمکد و گویند کہ از طفل قطع شیر کنند و در حلق او حریرہ مناسب بچکانند

آکلۂ دہان

قرحہ ایست مانند جوشش دہن لیکن فساد این بیشتر و انتشار این زود تر بود و بارائحہ کریہہ باشد و از کلام شارح اسباب در بحث قلاع ظاہر میشود کہ جمہور زیادتی در اکل
تنہا نکردہ بلکہ غائر بودن قروح مشہور ساختہ اند و اشتراط غور از کلام ماتن و ظاہر نمیگردد بالجملہ سببش انصباب اخلاط عفن لذاع حریف اکال است اندفاع بایں موضع یا
ارتقای آن ز بدن اجتماع او درین محل و در عفونت ہوا بسیار واقع میشود علاج فصد کنند و زلو چسپانند و حجامت بکار برند و بعد نضج تنقیہ سودای محترقہ بمطبوخ افتیمون
و حب آن نمایند و شربت ہای التیمو لازم گیرند و بسرکہ و آب سماق و رب غورہ مضمضہ کنند و با عدس و کشنیز و سماق و گل سرخ و مکوہ ہریک یک تولہ در سرکہ پختہ
مضمضہ نمایند حتی کہ از انتشار و تاکل باز ایستد و تدبیر یکہ در قلاع دموی گذشت اینجا نیز مفید بود و ہرگاہ از انتشار متوقف گردد فلدفیون یا قرص سورنجان
یا قرص زرنیخ بمالند و یا در سرکہ حل کردہ مضمضہ نمایند و داہم در دہن گیرند تا گوشت گندہ ہر دو قرحہ را از چرک پاک کند و گوشت تازہ برویاند و اگر سورنجان و زرنیخ
اثر نکند زنگار بکجیم و دوران زیادہ کنند و بعد استعمال ادویہ حادہ بمضمضہ اشیای قابضہ نمایند مثل آس و گلنار در سرکہ پختہ و یا بگیرند آس پودینہ نہری ہر واحد
یک باقہ و گلنار و کزمازج و عاقرقرحا و مازو سبز و پوست انار ہریک بقدر حاجت در آب سرکہ بجوشانند تا غلظتے پیدا کند بدان مضمضہ نمایند و اگر آکلہ اندکی
باقی ماند توتیا بکجیم و زرنیخ مرکند گلنار سفید آب ارزیز ہریک نیم جزو سودہ از پارچہ گذرانیدہ بر مواضع بقیۂ آکلہ بپاشند و مضمضہ گلنار و کنار و کزمازج جوشانیدہ
حضض کی سودہ نیز در آکلہ معمول است و گاہی روغن گل و شہد افزایند و گاہ گاہ برای زدائیدن مادۂ فاسد غرغرہ بسرکہ و شہد نمایند بالجملہ ہمچنین
گاہے ادویہ مسکن مادہ و مجفف و قابض و گاہی ادویہ زدائیدہ گوشت فاسد بعمل آرند و اگر سنگ جراحت کزمازج پوست کنار ورد بالعسل جوشانیدہ
صاف کردہ مضمضہ نمایند و بعد و شیرہ ورد گلنار و مازو اضافہ کنند برای گندہ شدن دہن و فاسد گردیدن گوشت دہان و جاری بودن خون ریم نیز مجرب است
و گلنار فارسی گل سرخ عدس مقشر پوست انار شیرین مازو پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ و ہلیلہ کابلی گل بستان افروز جفت بلوط کاوزبان سماق مساوی و یکنیم
رطل آب بجوشانند ہرگاہ ثلث بماند صاف نمودہ مرجان سفید لیسدیک درم کوفتہ بیختہ افزودہ مضمضہ کردن در آکلہ معمول حکیم اکمل خان است و اگر عنب الثعلب
پوست خشخاش کشنیز گلنار ہلیلہ سیاہ حب الآس زرورد گل تاج خروس برگ حنا گل بنفشہ ہریک شش ماشہ کزمازج چہار ماشہ عدس مقشر تخم کاہو ہر یک یک تولہ
در آب بابرگ سرخ و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز ہریک پنج تولہ آب برگ کاہو سہ تولہ آب لعوق با آنارچہ جوشانیدہ صاف نمودہ لعاب اسبغول حضض گل ارمنی

صندل سرخ اقاقیا سائیده یک باشد اضافه نموده غرغره نمایند جهت اقسام آکله وقلاع وخناق نافعست و ذرور شعر و ذرور قرطاس نیز و دیگر که دران گل سرخ
وسنگ بصری ست نیز جهت آکله نافع وسنون که جهت آکله بهترین دواهاست و دران برگ سداب داخل ست وسنون تخم مالیف اد علوی خان نیز در ازالۂ آکله مجرب ومعمول
ونگاهم از استعمال ادویۂ حاده سوزش بسیار پیدا شود ولعاب بهدانه یا اسپغول یا روغن گل یا بشیر تازه وشکر مضمضه نمایند و در آکلۂ آتشکی که لثات هم ساقط شده باشد
بعد فصد ومنضجها ومسهلهای معمولی شربت شاهتره واطریفل کشنیزی یا اطریفل شاهتره خورند وعناب اصل السوس گاوزبان شاهتره گل بنفشه تخم خطمی تخم کاسنی جوشانیده صبح صاف
نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند وغرغره گلنار فارسی جوز السرو جوشانیده و ذرور کاغذ سوخته وفوفل سوخته انزروت سفید سوده بعمل آرند وایضاً برای آکله
آتشکی وسوراخ کام وآب بینی برابر بینی بر آمدن و دوران سر عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند واگر ازین برودت زیاده محسوس گردد
اسطوخودوس عنب الثعلب اصل السوس قصب الذریره جوشانیده شهد داخل کرده بیاشامند ومضمضه معمولی بعمل آرند وایضاً عناب شاهتره قصب الذریره صندل سرخ
کشنیز خشک جوشانیده شربت نیلوفر آمیخته نوشیدن مفید و در آکلۂ وسوراخ کام با ورم بینی عناب شاهتره پوست هلیله زرد کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده
شیره تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده دهند وزلو در قفا چسپانند و در آکله که بعد حصبه حادث شود عناب بهدانه جوشانیده نوشیدن ومضمضه بنسخه معمول و ذرورات
معموله بعمل آورد نافعست **اقوال اطبا** بقول شیخ الرئیس جهت قلاع خبیث زاج بکثر نافع و در آکله لابدست از استعمال زنگار مع قلقطار ومازو ومیویزج یا مازو
شب یمانی وگلنار مساوی ویا قرص هوساس یا کحل حرحا طیقون بعصاره قابض مثل عصارۂ حصرم استعمال کنند وشب یمانی ومثل غبار سائیده در دهن مالیدن [illegible]
منتشر که قلاع وآکله است ومازو هر قلاع خبیث را نافع ست خصوصاً چون بسرکه ونمک بجوشانند ومضمضه نمایند وخاکستر باذریون را خاصیت عجیبست در قلاع ردی وآن
از ادویه مشترکه ست در اصناف قلاع وهمچنین لسان الحمل فروزه مار انجاسی و ورد محرق مسیحی گوید که در آکلۂ دهن خون جاری باز ان قلقدیون [illegible]
شوس هرواحد یک درم نافع وایضاً زرنیخ سرخ وعاقرقرحا مساوی سائیده در قطران بسرشته بسوزند واستعمال کنند وبعد ازان بسرکه که دران حب الآس [illegible]
جوشانیده باشند مضمضه نمایند واگر عفونت شدید باشد قلقدیون معمول از اقاقیا وزاج مخلوط بالشراب عسل استعمال نمایند واگر حاجت بقوی تر افتد بدل زاج زنگار
کنند ودر استعمال این ادویه حاده در موضع عفن احتیاط نمایند تا بموضع دیگر از دهن نرسد و در حلق فرو نرود صاحب کامل گوید که اقراص زرنیخ نیز [illegible]
وقروح لثه وتاکل آنها نافعست وغاریقون دوای نافع ست در جمیع قروح وبثور متاکلۂ عفنۂ زبان ودهان چون آن را بر آن موضع خوب بمالند وبعده بروغن گل و
گلاب مضمضه کنند ودقیقیه ذرور که از سید جرجانی در قلاع سوداوی منقول شد نیز قلاع متاکل را نافع نوشته گویند سرکه که دران هرگز بیخ [illegible] جوشانیده باشند
نافعست وایضاً حضض مطبوخ در سرکه او را خاصیت بلیغ ست درین علت چون از استعمال آن لعاب سائل شود با آب عنب الثعلب سائیده بسرکه آمیزند وبدان
مضمضه نمایند که کثرت لعاب [illegible] صعوبت امر دلالت میکند واگر از پس آن خشکی و درد ظاهر شود بروغن نیمگرم مضمضه کنند و ذرور کثیرا ونشاسته وطباشیر [illegible]
استعمال نمایند وگویند که معجون لوزی بمآء الشعیر [illegible] بخورند وکثرت تناول صموغ مثل صمغ عربی وکثیرا نمایند که این علاج خوبست وطلای [illegible] مرداسنگ بروغن گاو
مجربست واگر خشک شود بادام وصمغ صنوبر بر آن ذرور کنند واین وقتیست که بر آن گوشت فاسد باقی نمانده والا صمغ [illegible] وچون بعفن کثرت پذیرد [illegible]
استعمال کنند وبقول جالینوس [illegible] طلا و لاجورد وبعض مجربست وسویدی از اطبا نقل کرده که در آکله [illegible] زرنیخ سرخ وروغن گل وموم وکذا اشخار که
آن جنس بورقی [illegible] ست وکذا آب تارترش لشحم آن در ظرف مسی یا قلعی خوب حل داده تا قوام آن غلیظ گردد وکذا [illegible] سوخته وکذا [illegible] وکذا [illegible]
وکذا [illegible] شقایق النعمان سوخته ومثل آن زرورد سائیده وکذا سعد وکذا قرطاس مصری سوخته وکذا قلقطار وکذا قلقدیس [illegible]
نیست وکذا برگ عناب خشک سوده که مجربست وکذا قصب فارسی [illegible] وقسط هندی مساوی مثل غبار سائیده [illegible]
هر واحد نافعست وکذا لطوخ مرارۂ سلحفاۃ نهری وکذا زاج اخضر در قیروطی روغن گل وموم آمیخته مفید انطاکی گفته که لسان الحمل [illegible]
خاصیت ست سلطان مراد در مجربات خود مینویسد که چون کات سفید هندی شوره قلمی مساوی سوده در دهن ذرور کنند قلاع خبیث [illegible]
کیفیت غلیظ مثل بادنجان ولحم بقر وقدید وعدس با قلاوه مثال آن ترک کنند وشمیدن خوشبو طیب مثل گل سرخ وگل بنفشه [illegible]

کثرت بزاق

یعنی بسیاری لعاب وسیلان او از دہن خواہ در بیداری ویا در خواب وباعثش حرارت ورطوبت فم معده است یا برودت ورطوبت بلغمی معده ویا کثرت رطوبت دماغ ویا تولد کرم در شکم وبقول شیخ گاہی بسبب استیلای حرارت تنہا نیز عارض میشود چنانچه مردم روزه دار ومقلل غذا یا فاقد او را بزاق دائم عارض گردد وبعد خوردن طعام ساکن شود **تشخیص** این اسباب اگر مریض شکایت سیلان لعاب در خواب کند ودر بیداری دہن خشک باشد از کرم شکم بود واگر در بیداری فقط یا در بیداری وخواب ہر دو بیان کند پس بپرسند که در وقت خلو معده وقلت غذا زیاده میشود یا در حالت امتلای آن اگر کثرت آن در خلو معده گوید از حرارت ورطوبت باشد واگر در امتلای معده بیان نماید حال ضعف ہضم وغلظ لعاب وترشی دہن نیز بپرسند واین علامت برودت ورطوبت است واگر کثرت سیلان از بینی ودہان مع آثار نزله وگرانی سر وکدورت حواس باشد از غلبه رطوبت دماغ بود **علاج** اگر از حرارت ورطوبت باشد فصد باسلیق کنند وشیره زرشک با سکنجبین وشربت انار بنوشند ورب فواکه قابضه حامضه چون رب به وغوره وانار وسیب وشربت امرود وریباس بخورند ویا یکی از آنها بقدر ده درم با گلاب ده درم ہر صبح بنوشند وہمچنین فواکه قابضه بارده چون سیب وبه وزعرور بخورند وطبیخ سماق وگلسرخ وگلنار وعدس مسلم وآس وتخم مورد وبرگ اطراف توت ترش واطراف کرم ہر یک یکتوله مضمضه نمایند وکاسنی تازه باندکی نمک بخایند وآب آن فرو برند وخوردن آب انار وسماق وگل ارمنی نیز نافع وہلیله وشکر مساوی بقدر یکدرم با آب گرم بر ناہار خوردن بسیار مفید است وکذا سفوف سویق گندم وجو بر ناہار خوردن سود مند وگرفتن عصاره آس یا برگ انار مطبوخ در سرکه ترش یا آب قابض ویا رب عنب الثعلب مطبوخ در سرکه تند ویا آب سفرجل ویا قوة الصبغ ہر واحد در دہن گرفتن نیز نافع است ولازمت اکل شربت گل مختوم وگل ارمنی وکذا النعناع وسفرجل کفایت میکند واگر از تپ بلغمی فائده نشود تنقیه بایارج فیقرا وحب ایارج وحب مصطکی نمایند یا بعد تنقیه بمسهل بلغم وحب ایارج ایارج وعود واشباہ آن تناول نمایند ایامی بقدر مصطکی ہر صبح گلقند ده درم ویا جوارش مصطکی وعود وجوارش زیره وماشند آن تناول فرمایند وکرات وسرکه پخته ویا آب نخود مطبوخ یا قسطار کنند ودر دہن گرفتن زنجبیل وخوردن نیز مفید است وایضا برای رطوبت معده مطبوخ شبت وتخم ترب واصل السوس ونمک وعسل ہر ہفته دو سه بار قی کنند ودر ہفته یکبار از ایارج فیقرا یکمثقال تا دو درم ونمک ہندی ثلث مثقال وانیسون نانخواه ہر یک دانگی حبها ساخته با سکنجبین عنصلی یا بزوری بخورند وبعد از آن اطریفلات وہلیله مربی وجوارشات گرم چون کمونی وفوتنجی تناول نمایند وکندر ومصطکی مدام بخایند وآب آن از دہن فرو ریزند ویا نقوع زبان بایارج بمالند وآب سماق یا حصرم بنوشند وسنای مکی نه ماشه با گلقند دو توله سرشته خوردن وزیره ومصطکی ونمک خردل خائیدن از مجربات استاد مرحوم است وتناول کاسنی سبز یا سفوف خشک ویا یکدرم نمک جریش ہر صبح از ادویه مشترکه است وبعد او اطریفل صغیر از دو مثقال تا پنج درم بخورند واستعمال مسواک تا زمانی طویل ودوام نمایند وخوردن سفوف خردل وشکر انفع است وہمچنین تناول سویق گندم باقدری خردل خشک نوشیدن مری بر ناہار نافع ویا خردل یکدرم حرف دو درم کوفته بیخته با مری بخورند ویا تخم کرفس چہار درم مصطکی یکدرم عود خام قرنفل نیمدرم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند وسه درم تناول نمایند واگر مصطکی اقاقیا قرفه ہر کدام یک جزو پوست خشخاش نصف جزو سنبل الطیب ربع جزو مقل عشر جزو ہمه را کوفته بماء الآس که در آن گل ارمنی حل کرده باشند سرشته قرصہا زنند ووقت حاجت بقدر احتمال با سرکه سوده استعمال نمایند درین مرض مطلقا از مجربات صاحب نزہت است **ودر رطوبت** که از دماغ منحدر گردد چنانچه اکثر اطفال ومشائخ را حادث میشود بعد تنقیه دماغ بحبوب غرغره با ایارج فیقرا نمایند ودیگر ادویه که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد بعمل آرند وفلاسفه واطریفل صغیر صرف یا مقوی با ایارج فیقرا نیز نافع واز ترشی والبان وفواکه رطبه پرہیزند ویا جہت تقطیع مواد نزله اسطوخودوس دو ماشه در بنجویه کوه ہر یک ماشه اصل السوس مقشر سپاوشان زوفای خشک ہر یک ہفت ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد پنج عدد جوشانیده سکنجبین عنصلی مرکب سه توله حل کرده دہند وبعد ہفت ہشت روز تنقیه بمطبوخ اسطوخودوس مسہل علوی خان وحب قوقایا وایاره کنند غذا شوربای مرغ ونخود آب نان روغنی تنوری دہند وبعده جہت تعدیل مزاج ہر چه در نزله گذشت بکار برند ولیسیدن این سکنجبین عنصلی درین باب از مجربات است پیاز عنصل سه باو بکار چوبین تراشیده در پنج آثار سرکه کہنه بجوشانند که خوب مہرا شود وبه نیمه آید پالیده صاف نموده نگاہدارند وبگیرند اصل السوس مقشر زوفا خشک اسطوخودوس پرسیاوشان گل گاوزبان غاریقون سفید پودینه ابرسا قرد ماتا چہار انجدان زنجبیل کاشم سداب

سالم

سماق ہندی ہر یک پنج درم بادیان دہ درم مویز منقی سی درم انجیر زرد چہل عدد داخل کردہ بجوشانند کہ بچہارم حصہ آید مالیدہ صاف نمودہ بعسل دو چند قوام سازند و ہیچ وقتی را سیلان لعاب بکثرت بود و ہزال بدرجۂ اتم میداشت و اشتہا ساقط شدہ بود اجابت عرق کافور و جوب آن بسبب ہزال میدادند و انواع علاج سودی نداشت و وقت قرار میدادند آخر الامر صاحب اساس سکنجبین عنصلی سہ تولہ در عرق بادیان و عناب ثعلب یک ہفت تولہ نوشیدن و وقت شام سکنجبین سہ تولہ تنہا لیسیدن و بیجی آبہا را با عسل میریزد دادن و غذا قلیہ بغیر خوردن و بعد چندی وقت شام حب ساب مفید بنزلہ بارد با مطبوخ صمغ عربی دادن مقرر فرمودند و دیگاہ صحت یافت بالجملہ غذا لقالیہ خشک و کباب و نانخورش کہ دران نخود و فلفل و دارچینی و ثوم و زیرہ و نانخواہ افتد و نان خشک تنوری و مری و ماہی شور و فراخ طبخ یا قاویہ و خردل و ثوم خورند و شربت صبح قدری نان خشک بمری و نبطی تناول نمایند بعد آن آب گرم تجرع کنند و یا نان با عسل بخورند و قاقلہ یا دارچینی بخایند و از فواکہ رطبہ و بقول و خربزہ و تربز و خیار اجتناب نمایند و اگر این مرض بسبب کرم شکم باشد علاجش قتل و اخراج آنست بدانچہ در بحث دیدان خواہد آمد انشاء اللہ تعالی کہ از دہن صبیان جاری باشد اقاقیا سائیدہ در دہن بمالند و تنقیہ مرضعہ و تبدیل غذا و تقلیل او نمایند و خورانیدن موش بریان خصوصاً برای صبیان از مجربات بوعلی سیناست و تعلیق کشت برکشت بگردن طفل مجرب سویدی ست و نہادن بخاتم کہ لسان او فرو زست زیر و سادہ صبیان مجمع و تعلیق مرسیز نافع و کذا عصارۂ شاہبانگ کہ آن برفوفست مفید و بعض اطفال را کہ بعد بند شدن لعاب سرفہ پیدا شود رب السوس لاتینی لبشیرا در حل کردہ بدہند کہ منقی رطوبات فضلیۂ قصبۂ ریہ و حلق و اعضای باطنی و دیگر نافع سرفہ ست و دیگر ادویہ سرفہ مقشعہ معدہ اند الا رب السوس و گاہی برای سرفہ کہ از جبن آل بچہ پیدا میشود اصل السوس با دیان و مویز منقی پرسیاوشان جوشانیدہ خاکشی پاشیدہ بدون شیرینی میدہند

و بچگان را شربت و شیرینی میدہند برای محافظت از شرخ بادہ

بخر الفم

یعنی گندہ دہن سببش عفونت ست کہ یا مبتدای او لثہ و اسنان باشد بنا بر عفونت و فساد گوشت بن دندان یا استرخای لثہ از آن یا بنا بر عفونت بیخ دندان یا در تجویف دندان و تاکل آن و یا مبتدای او جلد دہن باشد بنا بر سوء مزاج ردی و دران مغیر رطوبات آن اکثر این سوء مزاج حار بود و یا مبتدای او فم معدہ باشد بنا بر اخلاط عفن در فم معدہ صفراوی بود یا بلغمی و یا مبتدای او ریہ و نواحی آن باشد بنا بر قرحۂ ریہ عفونت آن چنانچہ اصحاب سل را در آخر آن عارض میشود و یا مبتدای او دماغ باشد بنا بر نزول رطوبت عفن فاسد حاد الکیفیۃ بسوی لہات و عدوث فساد ازین رطوبت در امور چنانچہ صاحبان نزلہ را عارض شود و یا مبتدای او رحم باشد بنا بر عفونت دران چنانچہ ہنگام موت جنین و عند اجتماع مواد عفن دران عارض گردد و یا مبتدای او جمیع بدن باشد بنا بر تعفن رطوبات آن چنانچہ در بعض حمیات روی افتد و علاوہ این اسباب نیز از خوردن اشیای بد بو مثل سیر و پیاز و ترب و شراب عارض میگردد تشخیص اقسام مذکورہ اولا ملاحظہ نمایند کہ مرضی دیگر مثل سل و تپ و غیرہ بادی ہست یا نہ اگر باشد سببش ہمان مرض باشد و الا بطرف لثہ و دندان و دہان نظر کنند اگر ورم و وجع لثہ معلوم شود سببش فساد لثہ باشد پس اگر با وجود آثار فساد لثہ علامات نزلہ و نزول چیزی بدہن از دماغ بسوی حلق محسوس گردد و از مضمضہ با شیای حامض و مالح رطوبت لزج بار آید اگر بدیہ از کنج دہن خارج شود و بخر ازان منقطع نگردد بدانند کہ فساد لثہ بسبب رطوبت فاسد عفن از دماغ بسوی لہات و عموریت و اگر ترہل لثہ و تحرک دندان بود از استرخای لثہ باشد و اگر تاکل و تغیر رنگ دندان نماید سببش فساد و تاکل آن باشد پس اگر رنگ دندان زرد بود از مادہ گرم و اگر کبود یا سبز بود از مادہ سرد باشد و اگر این آثار یافتہ نشود در طوبات و دہان در لزج شود و از مسواک شوئیدن دہان بخر کم گردد سببش مزاج ردی جلد دہان باشد و الا بپرسند کہ در خلو معدہ بخر زیادہ میشود و از خوردن غذا یا سکنجبین یا بہ و آروغ دود ناک می پیدا شود اگر مریض اقرار آن کند سببش صفراوی عفن در معدہ باشد و تلخی دہن و کثرت تشنگی و قلت اشتہا و غیرہ علامات صفرا نیز بران دلالت کند و اگر اقرار این علامات نکند سببش بلغم عفن در معدہ و کثرت لعاب دہن و غثیان و آروغ ترش و قلت عطش و اولاع لسان نیز دلیل بلغم ست الا حال خوردن چیزی بد بود در یا نمایند خواہ از رائحہ آن چیز شناخت کنند کہ سببش خوردن او باشد

علاج بخر از فساد لثہ و اسنان

اگر فساد لثہ و عمود بسبب قروح سوء مزاج حار کہ معفن رطوبات آن باشد فصد سر و دو چہار رگ کنند و بعد از تصحیح تنقیہ بمسہل صفرا نمایند و ماء ورد و مورد و گلنار در سرکہ جوشانیدہ مضمضہ کنند و بعدہ ماء ورد و طباشیر و گل سرخ و اقاقیا سائیدہ بپاشند و از سالت کافور ہر یک یک دانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید ہلیلہ زرد ہر یک دو درم قرنفل کبابہ

قرنفل خولنجان ہر یک یکدرم کوفتہ بیختہ بگلاب حب ہا ساختہ در دہن بدارند و اگر در لثہ عفونت مستحکم شود بعلاج آکلہ رجوع نمایند و بحسب ضعف قوت بسبب ادویہ قویہ و غیر قویہ استعمال نمایند مثلاً در سبب قوی کہ رطوبت و صدید بسیار ازان آید فلدفیون و سورنجان بکار برند و نیز در اعتدال ذرور زنگار بپاشند و اگر بسبب ضعیف باشد آرد عدس و آرد برنج بر دندان بپاشند و لیکن و ہم باید کہ اول مضمضہ بسرکہ نمایند و بعد ازان دوا بپاشند و اگر حب یمانی سفید بریان سہ نیم تولہ سائیدہ در گلاب نیم آثار انداختہ بگذارند و مضمضہ نمایند نیز نافع بود و شیخ می فرماید کہ دائم بتنقیہ دندان اعتنا نمایند و بسرکہ و گلاب بشویند و اگر ازین فائدہ نشود و در اینجا عفونت زیادہ باشد بعد ازان کزمازج و فوفل و اگر مزاج بارد باشد عاقرقرحا و سداب و ساذج ہندی و عود و مصطکی و پوست ترنج و قرنفل و کبابہ و بسباسہ و جوز بوا و قاقلہ و کندر و سعد بخایند و بر لثہ صبر و مر و مانند آن بمالند و بسرکہ عنصل مضمضہ نمایند و با نیسون و طلا یا نبید حلو بمالند و اگر ازین ہم قوی تر باشد سورنج بخایند و آب دہن بریزند و اگر زائل نشود و عفونت ظہور یابد نمایند قرص زعفران کہ از زاج سوختہ یکجزو و بیخ سوسن و زعفران ہر واحد نیم جزو کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ قرص ساختہ باشند در دہن و لثہ بمالند و بعد ازان بسرکہ صرف یا ممزوج بگلاب مضمضہ کنند و بقول ایلاقی وجہ جانی این قرص را در سرکہ یا آبیکہ دران ہلیلہ پختہ باشند حل کردہ مضمضہ کنند و قوے تر ازین آنست کہ بگیرند کاغذ سوختہ سہ درم زرنیخ دو درم و نیم سماق زنجبیل فلفل سوختہ قرص فلدفیون ہر واحد دو درم و ازان دو کت یا لعوق سازند و خرقہ کتان بران گذارند و اشنا تنہا چون بر عفونت استعمال کنند قلاع و اسقاط آن نماید گوشت جید بر آید و اگر بعسل آمیختہ استعمال کنند جائز ہست و آنچہ تجربہ شدہ اقاقیا زرنیخ زرد زرنیخ سرخ نورہ شب یمانی ست کہ بسرکہ قرص سازند بعدہ در ماء العسل یا طبیخ اہل بسایند صاحب جامع و کامل گویند کہ علاجش فصد یا حجامت نقرہ و قطع چہار رگ و اسہال بمطبوخ ہلیلہ و تمر ہندی و استعمال دوای حاد است و لثہ را بعسل بمالند حتی کہ خون ازان بر آید بعد ازان مازو و پوست انار و جفت بلوط بار سائیدہ با آب آس یا بگلاب سرشتہ ضماد نمایند و اگر فائدہ نشود داغ دہند و بعد آن بآبیکہ دران گل سرخ و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و مانند آن پختہ باشند مضمضہ نمایند **مصنف حاوی** و ترنج گویند کہ بعد فصد و حجامت نوشیدن شربت عناب و شربت اجاص یا جلاب زرشک و آلو بخارا ہر واحد دہ عدد تمر ہندی دہ درم و غذا مزورہ ماش بمغز بادام یا از زرشک یا از آلو بخارا مع مغز بادام و ترک لحوم و حلویات قطعاً و تنقیہ دماغ بحب بنفشہ و تلیین طبیعت بمطبوخ ہلیلہ و نقوع فواکہ مع نیم دانگ سقمونیای مشوی و شیر خشت و تمر ہندی و مضمضہ بسرکہ کہ دران گل سرخ و مازو و آس و گلنار و غیرہ پختہ باشند و استعمال سنون مطیب نکہت مثل اقاقیا و صندلین و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطکی و فوفل و عود خام و سک و قرنفل و ہلیلہ زرد ہر واحد ہفت درم مشک و کافور ہر واحد دو دانگ باریک سائیدہ بحریر بیختہ وقت حاجت و با گل سرخ را در رامک و مصطکی و اقاقیا و سک و ہلیلہ زرد و قرنفل و عود ہر واحد یکدرم کافور و مشک ہر واحد یک قیراط سائیدہ مفید ست و اگر فساد لثہ بسبب انصباب رطوبات عفن از دماغ باشد مسہل بلغم و حب ایارج تنقیہ نمایند یا دیگر ایارجات بخورند کہ بقول جالینوس در آنہا تطیب نکہت نیز ہست و بسکنجبین و خردل غرغرہ کنند و بعد ازان قرنفل سعد سنبل الطیب سک ربتراب جوشانیدہ غرغرہ سازند **انطاکی** گوید کہ تنقیہ دماغ بایارجات حسب ضرورت نمایند اگر آب دہن و دلاعت و لزوجت بسیار باشد و تشنگی کم بود و الا سقمونیا بیامیزند و اگر حیفافت مع طعم عفونت و عفونت باشد مثل لاجورد و افتیمون آمیزند و چون تنقیہ حاصل شود بہ مضمضہ بسرکہ کہ اندران مورد و مازو و گل سرخ و صندل و صعتر و فوفل و بسباسہ و سنبل خوب جوشانیدہ باشند لزوم نمایند کہ مجرب ست و اگر دندان سیاہ باشد عنصل اضافہ کنند یا عفونت باشد اشنا را فزایند **طبری** گوید کہ طرف مزاج علیل و قوت او نظر کنند و سببی کہ رطوبت را در بطون دماغ متعفن ساختہ استخراج آن نمایند و بانقطاع آن سبب پردازند پس اگر قوت و سن مساعدت کند فصد قیفال یا ین کشایند و از اطعمہ بر افضل و الطف او اقتصار ورزند و از اطعمہ غلیظ مثل لحوم بقر و نمکسود منع کنند و حلاوات جملہ ترک نمایند و اگر ازان صبر نتواند آنچہ از شکر سفید ساختہ باشند تناول کنند و بسرکہ کہ دران برگ آس و گلنار پختہ باشند و عصیر انگور مضمضہ نمایند و اگر مریض گل بخورد ازان قطعاً منع کنند کہ طین شدید ترین اشیاست در افساد عمور لثہ استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعدہ تنقیہ راس کنند بحب صبر یا حب ایارج یا بہر دو اگر قوت مساعدت کند و در بدن فضول باشد بعد ازان ہر روز حب الآس و برگ آس و پوست بیخ کبر و زنجبیل و فقاح اذخر و سک و صعتر فارسی و پوست درخت توت و کزمازج و عاقرقرحا و فلفل سفید ہر واحد ہم وزن کوفتہ بران سرکہ کہنہ بقدر یکہ پوشیدہ شود انداختہ در آفتاب گذارند و اگر گرما باشد دہ روز و در سرما بیست روز حتی کہ دویہ سرکہ را جذب نماید و غلیظ یا خشک شود باز بسایند و بہ انگشت یمانی و قدری نوشادر در آن اضافہ

کردہ در سرکہ آمیختہ دارند و بقدر حاجت گرفتہ بدان مضمضہ نمایند و باہر روز ازین دوا بقدر استعمال در سرکہ حل کردہ مضمضہ کنند بفاریق پس اگر مزاج عمور گرم گردد بآب بسرد
و روغن گل مضمضہ سازند تا انقطاع رائحہ بدین تدبیر لزوم نمایند و اگر مریض محتاج باستفراغ زیادہ باشد و قوت اطاعت کند ازان امتناع نیست و این حب
مصلح این بخر و مطیب رائحہ ست بگیرند بادرمشک یک جزو و سعد نیم جزو و گل سرخ دو جزو و قاقلہ صغار یکجزو و قرنفل یکجزو سائیدہ قدری قلیل کافور آمیختہ حبوب
بہیئت مثل عدس سازند و زیر زبان نگاہدارند و زبان را بر عمور بگردانند و اگر ازین حب در مزاج عمور گرمی پیدا شود تخم خرفہ و طباشیر و نشاستہ و آرد عدس اضافہ کنند و قدر
کافور بیفزایند و مسواک استعمال نکنند کہ ازان دندان او حرکت کنند و ضعیف شوند و فضول بران منصب گردد و گاہی کہ از انصباب فضول این حاصل شود و یقین
شود کہ بدن و راس مریض از فضول پاک گردیدہ مسواک آہستگی استعمال نمایند یا بچیزی خشن دلک سازند و آنچہ از فساد عمور و عفونت آن مع خروج خون
از اصول دندان باشد علاجش زائد بر علاج مذکور بحسب زیادتی اعراض آن باشد و باید کہ تنقیہ بفصد و اسہال کنند و حفظ مزاج و قوت نمایند و بر لطف اغذیہ
اقتصار کنند و پرہیز درات معمول لسماق یا آب غورہ یا آب زرشک صبر کنند و مورد و گلنار در سرکہ تند بختہ بدفعات کثیر مضمضہ نمایند پس اگر خون منقطع نشود فصد
چہار رگ کنند و قثا یا خیار در سرکہ تر کردہ مکرر مضمضہ کنند تا خون تازہ از لثہ ظاہر شود بعدہ شب یمانی و نمک و اقاقیا و مر مساوی در سرکہ منع لست بیخ کبر خوشبندہ
بدفعات مضمضہ کنند و ہرگاہ الم در لثہ ظاہر گردد بروغن گل مضمضہ سازند و اگر این دوا اثر نکند فادفیون استعمال کنند گویند کہ این حب مسابستی کہ در آن ارمال
داخل ست نیز مفید ست و ارمال دوای ہندی ست مشابہ قرفہ القرنفل ابن بیطار گفتہ کہ اجماع کردہ اند اطبا بر جودت تاثیر او در اوجاع فم معدہ و قروح د
تنقیہ عمور و منع او از تعفن بگیرند کہربا و ارمال ہر یک ربع رطل و بآب بشویند بعدہ بران ہفت و نیم رطل آب انداختہ بجوشانند تا آنکہ یک رطل و بالا باقی ماند بعد ازان
قدر تنظیف مطلی لطین از خارج بپزند تا بقوام عسل آید و در ظرفی برداشتہ در سایہ خشک نمایند بعدہ بگیرند ازان بست مثقال و سائیدہ بجریر بپیزند پس قرنفل جوز بوا بسباسہ
عود ہندی ساذج ہندی صندل سفید کبابہ ہر واحد یک مثقال مشک پنج حب کافور ثلث درم کوفتہ و بجریر بیختہ بیامیزند و حبہا مثل نخود سازند و در دہن دارند
و اگر عفونت در لثہ و دندان باشد حک کنند و یا بسوہان تبر اشند اگر در طرف او باشد و یا بہ کنند اگر عفونت قریب بیخ دندان باشد و اگر قلع دندان بسبب مانعے
مثل ورم لثہ یا ضعف مزاج وغیرہ ممکن نباشد اصلاح مزاج او و تنقیہ او نمایند و صاحب و از البان و خربا اجتناب کند و لبسرکہ کہ در آن عاقرقرحا و کزمازج جوشیدہ باشند
و یا بسرکہ عنصل مضمضہ نماید و سنونات مطیب استعمال کند و حب المسک در دہن گیرد و اسنان و لثہ را ہر صبح و شام بخرقہ خشن بمالد و بخلال پاک سازد و در شب روغن گل
بمالد اگر در لثہ حرارت بود و بروغن بلسان اگر در آن برودت مفرط باشد و مصطکی و قرنفل و عود بقدری مویز پنج و عاقرقرحا بخاید و ہر صبح در تاکل دندان باید یکبار بپردازد بر
نظافت و جلا نماید البحر نمک خاکستر صدف بابیر دندان مالند و باز مضمضہ لبسرکہ تنہا نمودہ این سنون مالند گل سرخ سعد تخم مورد مصطکی ہر یک ہلیلہ ہر یک دو درم قرنفل
سہ درم و باز مضمضہ بتیز آب شب یمانی کنند و ایضا بہر پوشیدن بوی سنون آس مازو و سعد و مصطکی و گل سرخ و ہر یک استعمال نمایند و اگر استرخاے
گوشت لثہ باشد و آن سبب در حدوث عفونت بود لثہ پیدا و نمایند بدانچہ در بحث استرخای لثہ مذکور گردد و مضمضہ بسرکہ عنصلی کہ در ان بیخ کبر و
بیخ گز و گل گز و تخم مورد ہر یک یک تولہ بختہ باشند بکار برند و پیوستہ چیزہای قابضہ خوشبوی تریاقیت در دہن دارند و این سفوف نیز مطیب و مقوی لثہ است صندل
گل سرخ ہر یک پنج درم سعد ابیض پوست ترنج اذخر و رامک کزمازج ہر یک سہ درم قاقلہ کبابہ بسباسہ قرنفل مصطکی عود ساج ہر یک شش درم سودہ سنون کنند و ایضا
فوفل صندل بزر ورد ہر یک پنج درم ہلیلہ پوست ترنج کزمازج ہر یک دو درم عود ساذج کبابہ مصطکی ہر واحد یکدرم سائیدہ سنون نمایند و اگر آرد جو و انجبار
سوختہ بسوزند و شاخ گوزن سوختہ ہر یک پنج درم کزمازج کف دریا نمک اندرانی ہر یک شش درم گل سرخ سعد صندل ہر یک چہار درم فوفل ہلیلہ زرد ہر یک دو درم
قرنفل مصطکی عود ساج ہر واحد یکدرم مشک کافور ہر یک یک دانگ و نیم سودہ استعمال نمایند طیب نکہت و تقویت لثہ و جلاے اسنان نماید

علاج بخر از تعفن خلط در معدہ یا در جلد دہن

اگر بسبب خلط صفراوی عفن در معدہ یا در جلد دہن باشد آب تمر ہندی شیرہ زرشک یا شربت انار شیرین و سکنجبین بنوشند و حب سکت از مسک و کافور و ہر
یکدانگ طباشیر نیم درم گل سرخ صندل سفید ہلیلہ زرد ہر یک دو درم فوفل کبابہ ہر یک یکدرم کوفتہ بختہ بگلاب حبہا سازند و در دہن دارند نافع ترین چیزہا در ین

تناول مشمش رطب ست بر ناشتا و همچنین تخم کدو تر بزیا خیار یا آلو ترش یا شفتالو و اگر مشمش رطب حاضر نباشد آب نقوع خشک آن را بر نهار بنوشند و بدین آب مضمضه نمایند
و یا نقوع حماض استعمال نمایند و استعمال پست جو با شکر و آب برف یا ثلج آمیخته نیز نافعست و ایضاً برای تطفیه حرارت معده آب انار لیشکر سفید و ترنجبین یا تمر هندی
بشیر خشت و ترنجبین یا با آلوبخارا مع شکر و یا آب تربوز لیشکر سفید بدهند یا بگیرند سکنجبین سیال ده ده درم و مع برف بنوشند و یا هر روز شیرهٔ عناب ده عدد و شکر سفید
ده درم و سویق شعیر سه درم بیاشامند و نقوع فواکه نیز نافع و غذا از ورده رمانیه یا حصرمیه یا زرشکیه یا ریباسیه یا سماقیه و لحم بچه مرغ بخورند و شربت گلاب صبح قبل
از غذا نیز مفید بود و کذا شربت مضمضه بزر قطونا نافع و لحم سفید اترج در بخر که از حرارت بود مجرب نوشته اند و سعد سنبل عود گلنار صندل سفید پوست ترنج قاقله
را کت مساوی سائیده حبها بقدر نخود ساخته شب روز یک حب در دهن دارند و اگر با این تدبیر صلاح نیابد فصد کنند و مسهل صفرا دهند و یا استفراغ صفرا با آب
انارین و هلیله در قوق منقوع در آن یا بنقوع مقوی یا مطبوخ فواکه نمایند و استعمال حبوب صبر نیز مفید و غذای لوبیا با غسال مزو فیه مستحیل بصفرا سازند و دلیل
صلاح بخوردن آن مبادرت کنند تا حرارت معده بجوع مشتهی نگردد و بعد از آن لوب فواکه قابضه مثل سیب به شربت توت بدهند و نقوع آلو اطریفل کشنیز خورند و
خوردن انار و امرود و به نیز نافع و از گل سرخ صندل سفید سعد هر واحد یکدرم کافور دو قیراط هلیله بلیله هر یک سه درم پوست ترنج یک مثقال طباشیر نیم درم کوفته
بیخته با آب به و یا مرکه و گلاب سرشته حبها سازند و در دهن بگیرند و آب کاسنی و قرص زرشک قرص کافور و اغذیه ترش از آب غوره و سماق و زرشک و
انار و انده و آب لیمو بغایت نافعست و اگر بسبب خلط بلغمی باشد اول بطبیخ تخم ترب و شبت سکنجبین و نمک قی کنند بعده گلقند و سکنجبین آمیخته بلیسند و اطریفل
صغیر با کشنیزی و جوارش عود مداومت نمایند و اگر احتیاج مسهل باشد از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و خوردن ایارج فیقرا و شربات متوالیه نیز مفید بود و بعده
مطبوخ دارچینی قرنفل فوفل هندی مصطکی سه ماشه و یا اطریفل اسطوخودوس یکتوله آمیخته بدهند و کثرت خوردن کندر قسط نافع و مصطکی و قاقله و قرنفل کنند بخایند و عود زنجبیل
سعد کوفی کبابه کوفته بیخته بشهد سرشته حبها سازند و در دهن گیرند و یا این حب در دهن دارند گل سرخ صندل هر واحد دو درم برگ ترنج یکدرم عود نیم درم دارچینی سعد
صعتر هر واحد یک مثقال سائیده بشراب یا گلاب سرشته حبها سازند و جوارش اترج بخورند و یا جوارشی که از سک اسک قرنفل جوزبوا کبابه هیل زنجبیل هر یک
نیم جزو قرفه اطراف آس طلیکی ماله سعد سنبل پوست ترنج فقاح اذخر مصطکی هر یک یکجزو و در موینج منقی دو چند همه معجون سازند و هر روز بقدر جوزی با شراب
ریحانی یا گلاب بخورند و یا اطراف آس اهل و صعتر و جوز السرو مصطکی مساوی در مویز منقی سرشته صبح و شام بقدر جوزی بخورند و برگ تنبول با فوفل جوزبوا و
قرنفل و عاقرقرحا خوردن خیلی مفید و انطاکی گوید که اگر بخر متعلق از صدر و معده باشد تنقیه بمطبوخات مشتمل بر سوسن و پرسیاوشان و صندل و انیسون و بزر مقله
کنند بعده سکنجبین مصنوع از سرکه که اندران مورد بازد و غیره که در قسم اول بمضمضه گفته شد بنوشند که این از مجربات ست و از ادویه نافعه این ست که بگیرند
سک قرفه و قرنفل و سعد و سنبل و پوست ترنج و جوزبوا و عود و هر دو قاقله مساوی و در گلاب و دهن مشک حل کرده با شند سرشته حبها سازند و آنچه تجربه کرده ام این است
که بگیرند عاقرقرحا لادن صمغ عربی صنوبر مصطکی قرنفل عود کشنیز مساوی و با آب منضل سقیه مشتاسته چندان آب که مذکور خشک کند بعده بصمغ عربی و کتیرا سرشته
حبها سازند و هم او گوید که این معجون عجیب الفعل النفع ست در قطع بخار ردی که از جهت معده و دندان و جلای صوت و هضم و تقویت و تطییب نکهت و سرخی
و تشدید اسنان و لثه کند و با جمله منافع او در معده و دهن بسیارست بگیرند هلیله کابلی برگ آس قرفه آمله سعد سنبل پوست ترنج فقاح اذخر مصطکی هر واحد یکجزو
قرنفل جوزبوا کبابه قاقله کبار زنجبیل هر واحد نیم جزو اسارون عود هندی گل سرخ صندل سفید رب آس با سماق صمغ عربی برگ ترنج کندر صدف سوخته اظفار الطیب
فلفل طباشیر سماق گل ارمنی مروارید اشنه بیخ سوسن ایرسا عنبر تخم کرفس مسک یا بسباسه بیخ هندی نعناع تمام کافور نیم هر واحد یک جزو کوفته بیخته در گلاب و آب
سیب و شراب خوشبو سرشته تر کرده بس عسل اندا خته بر آتش ملایم حرکت دهند تا بقوام آید و تا استعمال بخورند و گاهی حبها سازند و خوردن اطریفلات
و زنجبیل مربی نیز مفید و برای بخر مطلق استعمال برگ آس و جوز السرو و صندل و عود و افسنتین سائیده بسیار مجرب و مجرب ست و گاهی بدان نعناع
یا نمام اضافه می کنند و گویند که مداومت بخوردن قرص سعد قطع بخر کند و کذا اطلای عبید در دهن گرفتن انتهی قرشی و صاحب مغنی نوشته اند شربت لیمو یا سکنجبین
سفرجلی یا ریباسی و ترک شوربا و اغذیه چرب و استعمال اغذیه مقطعه مثل ماء الحمص و ماء العسل یا ماء الشکر با آب گرم نافع نوشته و شیخ گفته که بعد

ـست ایارجات منقی فم معده استعمال نمایند و استعمال اطریفل صغیر و زنجبیل مربی و صحناۃ شامی خاصۃً نافع و غذای او خشک از مطنجنات و کباب بر مصالح سازند و تقلیل
شرب آب نمایند بلکه عوض آب عرق بادیان و اذخر و مانند آن بنوشند و فواکه و بقول رطب ترک سازند و مسواک از درخت تلخ مثل فلفل اراک و زیتون استعمال کنند
و از ادویۂ نافعه اینست که هر صبح برگ آس یا حب آن سوده با شل و مویز منقی سرشته بقدر جوز بخورند و در غذا [illegible] داخل ست و همچنین بسیار خوردن [illegible]
بمویز منقی و مغز چلغوزه نیز نفع میکند و ایضاً این حب قرنفل بگیرند قرنفل قرنفل خولنجان هر واحد نیم درم مشک کافور هر واحد یک دانگ عاقرقرحا یک درم
صبر سه درم خردل یکدرم در طلا حبوب سازند و بقول صاحب خلاصه هر بامداد کاسنی تازه با اندک نمک جریش خوردن در بخر معدی بلغمی فائده تمام دارد و همچنین
کامل و جامع و حاوی مینویسند تنقیه معده بقی بعد تناول اغذیه مقطعه بلغم مثل ترب ماهی شور و خردل و عسل نمایند بعد از ان شربت [illegible] و صبح سکنجبین بسیار دو دانگ [illegible]
ده درم بنوشند و در هفته یکدو بار قی کنند خصوصاً در موسم گرما و تقوع صبر و شربت افسنتین دهند و در هر هفته یک مثقال حب صبر دهند و تنقیه معده بحب ایارج وقتاً
یا بمطبوخ تربد نمایند و در بعضی اوقات اطریفل صغیر سه مثقال یا ایارج فیقرا یک مثقال بدهند و اگر قبض داشته نمک لاهوری [illegible] مساوی صبر و [illegible]
بپنجه حبها سازند و سه درم بخورند [illegible] تنقیه معده و تطییب نکهت کنند و اغذیه لطیفه خفیفه مثل لحوم طیور [illegible] و مشویه [illegible]
و نخود و مغز بادام [illegible] ریحانی کنند بنوشند و کباب [illegible] قرنفل عود و زنجبیل و صعتر و شیر [illegible] از [illegible]
و البان و سمن و لحوم [illegible] از بقول و فواکه و حبوب [illegible] مرطبه اجتناب ورزند و اوان استعمال [illegible] کنند و مصطکی و قرنفل
و قاقله و عود [illegible] و شراب ریحانی و گلاب هر واحد نیم رطل اگر بدل [illegible] استعمال [illegible] الا عوض و شیر گلاب یا بید مشک یا عرق اذخر بگیرند و عود [illegible]
بیاسته مصطکی [illegible] درم [illegible] در [illegible] کتان بسته [illegible] و صافی نموده صبح و شام با آن مضمضه نمایند و مسواک [illegible] صندل سفید [illegible]
و بین تدبیر [illegible] کنند و این حب [illegible] تطییب نکهت ست اگر بخر از معده باشد بگیرند سنبل قاقله جوزبوا قرنفل دارچینی خولنجان هر یک [illegible] گل سرخ [illegible]
هر یک پنج درم کافور نصف درم مشک خالص ربع درم باریک سائیده بگلاب مثل نخود حبهای چین سازند و در دهن دارند طبری گوید که [illegible] مطبوخ افتیمون
نمایند و بعد از ان ده روز ایارج الاصول یا ایارج [illegible] که چون معلوم گردد که اخلاط رقیق شدند [illegible] این حب بخورند گل سرخ افسنتین رومی هر واحد پنج درم
مصطکی دو درم عصارة السوس [illegible] صبر سقوطری برابر همه ادویه [illegible] سائیده با آب برگ [illegible] و مثل فلفل حبها سازند
و وقت باقی ماندن دو ساعت شب [illegible] درم بخورند بعد از انکه دو روز دو بار [illegible] اسفیدباج [illegible] داشته باشند و بعد عمل آن زیرباج با طراف حملان و
جدی غذا سازند و ازین دوا و ربتا یک [illegible] شربت بخورند اگر مزاج احتمال نماید و قوت اطاعت کند بعد از ان هر روز [illegible] در سر که [illegible]
مضمضه نمایند و برای تنقیه معده این معجون مرتب [illegible] هلیله سیاه و کابلی زرد و بلیله و آمله و شیر آمله هر واحد ده درم حب الآس [illegible] کنند و هر واحد پنج درم [illegible]
مصطکی عود هر واحد سه درم قاقله صغار [illegible] سنبل الطیب هر واحد دو درم گل سرخ صعتر [illegible] بادرنجبویه برگ [illegible] هر واحد چهار درم زعفران نیم درم باریک
سائیده بمویز منقی [illegible] تخم [illegible] زیاده [illegible] ازین معجون یک مثقال [illegible] بخورند و بهتر طریق تناول این آنست که [illegible]
خائیده بخورند که نفع [illegible] و تقویت اسنان میکند و این معجون گاهی [illegible] سازند [illegible] با [illegible] که صاحب این علت
برای تطییب نکهت استعمال کند اینست قرنفل دو دانگ [illegible] هر واحد [illegible] قرنفل [illegible] کند و هر واحد نیم درم مشک [illegible] سائیده در
شراب کهنه یا گلاب سرشته حبهای چین [illegible] اگر خواهند [illegible] نمایند و [illegible]

خاتمه اگر بخر بسبب سل یا عفونت رحم یا [illegible] باشد عارض شود علاج امراض [illegible] در تحت هر واحد مسطور گردد و برای رفع بخر از اشیای که [illegible]
داشته باشند پرهیز نمایند و اگر در مزاج گرمی باشد کشنیز خشک یا کاسنی یا کافور یا گل [illegible] یا گل سرخ یا گل سفید که بهندی [illegible] گویند یا صندل سفید [illegible]
دهان دارند و الا [illegible] و سعد و قاقله [illegible] قرنفل که مجرب ست و دارچینی و [illegible] اذخر و ابهل [illegible] مشک و سنبل و بادرنجبویه عود و کبابه و خولنجان
مفرد و مجموع [illegible] در دهان نگاه دارند [illegible] تا [illegible] استعمال سعد [illegible] و بادیان هندی [illegible]

تنبول در فم برای قطع بوی بد ماکولات نیز نافع و مضغ زرنب و مرو اطراف نرم انگور و خیوط آن و فاغره و بردی سبز و عدس و چقندر خام و صعتر و کشنیز سبز و کندر و موم و جوزبا و نوز
بریان السمن و نخجشک و باقلای خام و زیره کرمانی و اصل السوس مقشر و اهل و اکل اشنه و شرب طبیخ آن و اکل خرنوب شامی و یا جبن مشوی و یا برگ بلبوت
بسکره و یا حلبه یا مغز حب المحلب و مضغ و اکل سدر و یا فودنج نهری و یا کشنیز خشک هر واحد قاطع بوی سیر و پیاز و شراب ست و اکل ثوم نیز قاطع رائحه شراب است
و خوردن کمون پیش از اکل گندنا بوی آن قطع میکند و خوردن نبات صعتر قبل از خوردن بیخ ترب مزیل رائحه آنست و بتجربه سویدی رسیده و ایضاً برای
رفع بوی ترب مجرب مولف انیست که بعد خوردن آن برگ نارنگ تمر هندی خائیده فرو برند و خائیدن سعد و کبابه و کندر و نعناع و عقب آن نوشیدن قدرے
سرکه نیز بوی شراب قطع کند و اگر مشک طباشیر سه درم [illegible] درم عنبر اشهب نیم مثقال پوست ترنج و نخجشک [illegible] زنجبیل کبابه بسباسه سعد کوفی هر یک پنج درم
صندل سفید بگلاب سوده ده درم در گلاب که صمغ عربی بقدر اندکی در آن حل کرده باشند سرشته حبها ساخته در دهن گیرند بوی سیر و پیاز و شراب و مانند آن از دهن
دور کند و ایضاً مصطگی و سادج و اشنه و پوست ترنج و برگ [illegible] و برگ تنبول و اسارون و زرنباد و نعناع و قرنفل و عود و پوست [illegible]
[illegible] نافع ست شیخ میفرماید که ادویه مفرده مجربه یعنی نافع انواع بخر مانند کندر و عود هندی و قرفه و پوست ترنج و گل سرخ و کافور و صندل و قرنفل و کبابه
و مصطگی و بسباسه و جوزبوا و بیخ اذخر و [illegible] الطیب سعد و فاقله و نخجشک برگ ترنج و سنبل و زرنباد [illegible] زنجبیل و خولنجان و امثال آنست
و از چنین ادویه بدان [illegible] و میسوسن و عصاره ترنج ست سویدی گوید که در بخر پوست ترنج مجربست [illegible] فاغره دیگر [illegible]
[illegible] رقیق باشد [illegible] یا طلا در دهان [illegible] خوردن [illegible] نوشیدن و در دهن گرفتن عذبه یا جوز الطیب خوردن
و خائیدن زنجبیل یا بسباسه یا سعد یا تنبول و خوردن سادج [illegible] یا انیسون [illegible] شراب کنند و مالیدن [illegible] هر واحد نافع
خوردن [illegible] مجربست و خولنجان و کرفس و اسارون و جوز السرو [illegible] و بلسان [illegible]
[illegible] گذشت و کذا خوردن حلبه یا لیمون [illegible] و گرفتن پوست لیمون سبز [illegible] یا قسط
[illegible] زرنباد و مضغ [illegible] در این باب مجربست [illegible]
[illegible] انیسون عود هندی جوزبوا کشنیز مساوی [illegible]
[illegible] مقطع [illegible]
[illegible] فهم ست و از ادویه جالب [illegible]
[illegible] اگر مساوی گرفته قرص بسته و دائم در دهن دارد [illegible]
[illegible] سیماب [illegible] است و تجربه کرده ام
[illegible] پیدا کننده بوی بد در دهان ست
خصوصاً هرگاه [illegible] در دندانها باقی ماند

اورام زبان

و آن یا عام بود در جمیع زبان و عضلات محرکه او و یا در عضلات بدون زبان و یا در زبان بدون عضلات و ایضاً آن حار دموی و صفراوی باشد و یا بارد بلغمی و سوداوی و تشخیص این اقسام مثل اورام ست و ایضاً رنگ زبان دلیل خلط فاعل ست و کثرت لعاب چنین در دموی و بلغمی و خشکی زبان در صفراوی و سوداوی و کثرت وجع در ورم حار باشد و وجع تمددی و ضربانی بود دموی و شدت وجع و سوزش اکثر بشره زبان صفراوی و صلابت ورم [illegible] دلالت کند و گاهی زبان از خوردن سموم مثل فطر و افیون ورم میکند و تقدم سبب شاهد اوست

علاج ورم حار زبان

علاج

علاجش مثل قلاع حار دموی و صفراوی نمایند و ایضاً در دموی بعد فصد سر رو و نضج ماده بنقوع صبر یا مطبوخ منضج مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و اسهال بهتر از قی در اورام زبان ست و اگر بسبب عظم ورم نوشیدن مسهل متعذر باشد حقنه لینه لین العمل آرند و گاهی استغنا بدون فصد سر رو رگ زیر زبان حاصل نشود و بعده نوشیدن شربت عناب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر یا بماء الفواکه و نقوع مشمش و تغذیه بماء الشعیر نیز در دموی مناسب ست و گویند که در صفراوی فصد نشاید که حدت صفرا می افزاید مگر آنکه در خون نیز کثرت باشد و اشربه ترش مثل شربت تمرهندی و شربت آلو و یا نقوع تمرهندی ۵ درم و آلو بخارا و عناب هر واحده عدد و شیره خرفه و شربت نیلوفر و یا از الجبار و آب [illegible] و تلیین طبیعت بحقنه لینه یا بمطبوخ هلیله نمایند و یا آب انار [illegible] و رد مکرر نافع ست و یا این مطبوخ بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک [illegible] درم آلو بخارا سپستان عناب هر یک [illegible] عدد عنب الثعلب چهار درم گل سرخ پنج درم [illegible] هلیله زرد سنا مکی هر یک هفت درم تمرهندی پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم مغز فلوس خیارشنبر بیست درم و روغن بادام [illegible] کنند و صبح بنوشند و در آخر [illegible] متوسط [illegible] و برد و نوع [illegible] ماده و [illegible] آب کاسنی و آب کاهو و آب عنب الثعلب و خیارین و گلاب و یا دهن آب اسماق آمیخته در دهن گیرند و یا گل سرخ و عصی الراعی و پوست انار در گلاب جوشانیده و یا بمطبوخ گل سرخ و عدس و کشنیز مضمضه و غرغره کنند و مالیدن [illegible] بر ورم شدید انفع ست و کذا ملک زبان بصندل یا ترشی ترنج [illegible] مانند آن که سیلان لعاب نماید نافع ست و مضمضه با آب کشنیز و آب خرفه و آب اسماق و آب انار [illegible] و آب توت [illegible] عنب الثعلب [illegible] درم جوشانیده صاف نموده آب کشنیز سبز شربت توت و [illegible] آب برگ کاسنی و آب عنب الثعلب [illegible] مضمضه کنند و غرغره بطبیخ عدس و پوست انار شیرین نیز مفید و ایضاً مضمضه با آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز [illegible] خیارشنبر لیسیده ورم گرم زبان خناق را نافع ست و اگر ورم [illegible] عدس مقشر گل سرخ اصل السوس پوست انار [illegible] جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و در دهان دارند و چون ورم بتحلیل و نضج نیاید و [illegible] محلله [illegible] غرغره بمثل عسل و شیر حل کرده و مثل طبیخ [illegible] با طبیخ انجیر و طبیخ بادیان [illegible] بکار آید و آخر ورم حار نافع باشد و [illegible] ماده غلیظ [illegible] مثل [illegible] روغن [illegible] گاه ورم [illegible] مده سائل گردد و [illegible] پاک کرده [illegible] عدس مقشر و برگ زیتون مطبوخ و شراب قابض مضمضه نمایند و یا عوض شراب برگ زیتون گل سرخ افزایند [illegible] عنب الثعلب و روغن گل [illegible] نفع میکند و بقول صاحب کامل وغیره در ورم حار آب انار [illegible] و سماق مالیده مضمضه کنند یا [illegible] گل سرخ و عدس [illegible] و آب عنب الثعلب آب کرنب مضمضه کنند و ایضاً [illegible] لعاب تخم کتان غرغره سازند [illegible] مطبوخ [illegible] مرزنجوش [illegible] مضمضه و غرغره نمایند [illegible] روغن بنفشه لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو آمیخته ساعت بساعت مضمضه کنند و اگر ورم [illegible] روغن [illegible] کفایت کند و بعد انفجار ورم مضمضه بشیر و یا بمسکه و روغن نمایند و یا [illegible] روغن گل آلوده [illegible] سفید آب استعمال نمایند و این حب نیز جهت زخم زبان مجرب [illegible] گلنار [illegible] برگ حنا [illegible] سوخته [illegible] هر یک دو ماشه زهر مهره خطائی سوده صمغ عربی کتیرا تخم خرفه دم الاخوین [illegible] ماشه [illegible]

علاج ورم بارد زبان

در ورم رخو بلغمی آنچه در قلاع بلغمی گذشت بکار برند و یا بعد نضج ماده بمطبوخ اصل السوس و بادیان و بادرنجبویه مع گلقند بدهند و غذا نخود آب [illegible] و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بمطبوخ مقوی یا بایارج [illegible] پس غرغره بایارج محلول با آب گرم یا در جوشانده [illegible]

تنها یا صعتر و توتیج و زنجبیل آمیخته بر زبان بمالند و طبیخ سوسن و مویز و حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده غرغره و مضمضه کنند و در دهان دارند و اگر تخم کرفس بیخ اذخر بادیان
بیخ بادیان افزایند تحلیل زیاده کند و ماء الاصول مقوی بروغن بادام تلخ و روغن بید انجیر دهند و غذا شوربای کنجشک و نخود آب با صعتر و زیره و کرویا و دارچینی
و قلیه یا بسے خشک بمری و عسل بروغن زیت یا روغن جوز دهند و مضمضه بماء العسل که در آن اصول و بزور حاره پخته باشند و یا بمری و غرغره سکنجبین بزوری
یا عنصلی یا ماء الاصول نیز مفید ست و یا بمطبوخ انجیر و تخم کتان و شبت مضمضه نمایند و سیاه دانه و نوشادر و زنجبیل فتمک بر زبان مالیدن نیز نافع و صاحب
بحر الجواهر جذام و فالج زبان [illegible] معجون العسل نیز نافع ست و بقول حکیم علی حقنه ها و اسهال با ایارج و مضمضه بماء العسل یا مری و اجتناب از اغذیه مولد بلغم
و دلک زبان با ایارج و معاجین حاره این را نافع ست و بقول طبری اقتصار بر لطف غذا مثل شوربای تیهو و تیج و بچه مرغ و کنجشک و نخود آب داده
بیضه نیمبرشت و مانند آن و ترک اغذیه غلیظه و استفراغ بدن بحب ایارج و حب صبر و حب قوقایا در هر هفته یکبار و ناشته هر روز غرغره بمویزج و عاقرقرحا
و کندر با ایارج و خردل و سعوط بسعوط [illegible] یا بمری نطلی بالیح و دلک زبان با ایارج فیقرا و مشک و بنفسج و انیسون نمایند و مصطکی مع مویزج و سعد بخایند و آب از دهن بریزند و بعده
زبانی راحت داده بروغن ناردین یا روغن مصطکی یا روغن سنبل و مانند آن سعوط کنند و در بعض اوقات کشنیز با دو دارو المسک [illegible] و دیطوس سبحر بمالند بر زبان بالند
و در بعض اعیان اندک معجون لقر و یا دهند که این ورم باین طریق تحلیل شود و اگر تحلیل او مشکل گردد نظر کنند اگر با ورم درد باشد فصد بسرو کنند و در معالجه او بطریق
لطیفه سلوک نمایند بعد از آن طریق تحلیل و بقول شیخ در بین ورم و در منتهای ورم حار بیخ بادیان سوخته بر زبان مسحوق کردن نافع ست و گاهی در اول این ورم بعضی
از ادویه حاره که در آن غلظتی ماده باشد [illegible] مثل ایارج فیقرا و صبر و ماهی زهره و کافور و مشک [illegible] و از ثلث جزو و شکر طبرزد یکجزو و نصف همه را سوده بعد
داشتن [illegible] کرده سعوط کنند و بعضی گویند که بمری شست که درم و ورم در زبان ناقص شود و چون عهد فصد نداشت او را حب قوقایا خورانیدم تا ماده با سفل کشید
و او را دو غذاهای زبان و بخورات [illegible] خلاف من کرد [illegible] و در خواب دید که بهبود و شفا یافته است چون اجازت با آن دادم صحت تام یافت
و در ورم [illegible] و او را بعد تنقیه مسهل سود ادهند یا بمری مطبوخ اصل السوس مغز بنفشه گاوزبان باور نجبویه مع گلقند دهند و غذا نخود آب مع مغز بادام
و از اغذیه مولد سودا مثل لحم البقر و بادنجان و قدید و ماهی شور اجتناب نمایند بعد ظهور اثر نضج در قاروره بمطبوخ افتیمون یا حب او تنقیه نمایند و بشیر خرما یا شیر
مع اندکی روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر و یا آب انجیر و لعاب حلبه و تخم کتان مضمضه نمایند و روغن سوسن یا روغن کتان مع موم گداخته و یا پیه ماکیان یا پیه بط مع روغن بنفشه
گداخته بر زبان بمالند و یا آب بادیان و کشنیز یا شیر تازه یا طبیخ [illegible] مضمضه کنند و بقول شیخ لطیف تدبیر و خوردن غذا و استفراغ اخلاط غلیظه با ایارجات
کبار نمایند و غرغره ملطفه استعمال کنند و نقیع حلبه و طبیخ او یا انجیر و طبیخ [illegible] و شیر تازه یا شیر خرما یا شیر با عسل در دهن گیرند و ایضاً طبیخ
خرما و انجیر بلند شیر تازه یا برگ انگور یا عسل و خیار شنبر در آب یا بادیان حل کرده در دهن گرفتن فایده تمام دارد و مداومت تلیین طبیعت مثل ایارج فیقرا و خیار شنبر کنند و همچنین
انجیر و حلبه و تخم کتان جوشانیده روغن بنفشه و عسل و مغز خیار شنبر آمیخته غرغره نمودن مفید بود و یا حلبه سی درم تمر هندی بیست درم انجیر خشک سی عدد کوفته در
یک نیم من آب بجوشانند تا نیم من آید صاف نموده مضمضه سازند و کذا غرغره بطبیخ اکلیل الملک گل بابونه عنب الثعلب گل بنفشه تخم کتان حلبه نافع و یا بنفشه حلبه تخم کتان
تخم مرو انجیر خشک اصل السوس هر یک پنج درم پیه ماکیان ایضا هر یک ده درم مغز خیار شنبر بیست درم در دو سیر رطل آب بجوشانند و قتیکه نصف بماند نیمگرم مضمضه نمایند
که ورم صلب زبان و فم را نافع ست و گویند که عصاره کاهو و کشنیز و کاسنی اکثر در دهن دارند تا از استعمال آن ورم زبان تحلیل گردد و مداومت تلیین طبیعت بمثل ایارج و صبر
و خیار شنبر نمایند و اگر سرطان گردد و زبان بزرگ شود و دهن گشاده ماند بجز قطع چاره نیست و علاج ورم زبان که از شرب سموم عارض شود علاج سموم نمایند و گویند
که برای ورم زبان که از خوردن عشق [illegible] و شکم شکافته [illegible] بر آید و زبان آماس کند [illegible] تمام روز هیچ غذا و آب نخورد وقت
شام شوربای این خروس بروغن گاو پخته نوشید و بعد یک نیم پاس آب گرم خورد [illegible] روز صحت می بخشد و ایضاً ورم شکم شکافته بستن [illegible] نافع است

ثقل زبان و خلل کلام

عبارت ست از ثقل در حرکت تکلم یا نقصان آن و این یا خلقی بود و آن لا علاج است الا آنکه از قصر رباط زیر زبان باشد و یا عارضی بود و آن گاهی از آفت

در دماغ بود و در مخرج عصب که بسوی زبان آمده و محرک آنست وگاهی در نفس شعبه که بسوی آن رسیده وگاهی در نفس عضل سببش یا استرخای زبانست یا تشنج یا تمدد یا تصابکن یا ورم یا تعقد یا قرحه و بثره یا تفرق اتصال و گسستن عصب یا قصر و کوتاهی رباط یا اندفاع فضله از دماغ یا آفت عضلات حنجره پس استرخای زبان منجمله اقسام استرخای مطلق ست و سبب او رطوبت رقیق بلغمی وگاهی رطوبت دموی مائی میباشد وگاهی استرخای زبان بدان حد رسد که کلام معدوم شود یا متعسر گردد و اگر استرخا ضعیف بود در کلام تغیر و لکنت پیدا شود و ازانست فافا و تمتام و بعضی صبیان را مدت عجز از کلام طول کشد و بعضی مردم الثغ و فافا چون مرض حار عارض شود بسبب ذوبان و تحلیل رطوبت زبان کشاده گردد و همین سبب ست که چون طفل الثغ جوان شود و رطوبات او معتدل یا به نضج گردد و سبب تشنج زبان یا امتلای عضلات محرکه زبانست از رطوبت غلیظ ممد عضله یا سوداوی متقبض یا تحلیل رطوبت اصلی زبان و خشکی عضله آن از حرارت مفرط و سبب تمدد اندمال جراحت و بقای گره در انجاست و سبب تفرق اتصال یا از خارج بود مثل صدمه یا از داخل مانند فساد خلط حاد و سبب کوتاهی رباط یا خلقی باشد یا اندمال قرحه آنجا و سبب اندفاع فضله از دماغ تورم دماغ ست و دفع ماده آن بسبیل بحران بسوی عصاب زبان و سبب آفت حنجره یا تمدد یا استرخای حنجره باشد تشخیص اسباب مذکوره باید که بسوی زبان نظر کنند اگر دران ورم یا تعقد یا قرحه یا بثره محسوس گردد سببش همان باشد و الا حال تقدم و قوع سرسام یا صدمه مؤخر سر بپرسند اگر مریض اقرار تقدم سرسام نماید سببش انصباب فضله آن باشد و اگر او قوع صدمه اقرار کند سببش گسستن عصب محرک زبان باشد و اگر از هردو انکار نماید به بینند که در زبان کوتاهی یا تمدد معلوم میشود یا نه اگر کوتاه بود زیر زبان رباط او ملاحظه نمایند پس اگر رباط کوتاه و کشیده نماید سببش قصر او باشد و الا سببش تشنج زبان باشد بعده به بینند اگر زبان لاغر و خشک نماید و تقدم حمیات حاده یا استفراغ بسیار بران گواهی دهد تشنج یبسی باشد و الا امتلائی بود و اگر در زبان کوتاهی و تمدد و لاغری و خشکی یافته نشود سببش استرخای زبان باشد پس برنگ زبان نظر کنند اگر زبان سرخ و با حرارت باشد استرخا از رطوبت دموی بود و اگر کثرت سیلان لعاب انتفاع بقابضات بیشتر از محللات باشد از ماده رقیق مائی بود بعده بسوی حواس دماغی و حرکات تامل نمایند اگر حواس و حرکات سالم باشند استرخا خاص در زبان باشد و اگر کدورت حواس یا بلادت حرکات دریافت گردد استرخا در زبان بشرکت دماغ باشد چنانچه در فالج و اگر ازین اسباب هیچ یک نباشد و آواز دادن و آغاز سخن دشوار بود سببش آفت حنجره باشد

علاج ثقل زبان از استرخا

بعد نضج تنقیه بلغم نمایند بدستوریکه در استرخای مطلق مسطور شد و بقول شیخ اول تنقیه با ایارج صغیر مثل ایارج فیقرا و شحم حنظل و نمک هندی و بعده با ایارجات کبار کنند بعد ازان قصد تنقیه دماغ با دویه خاص آن مثل قوقایا نمایند و با ایارج فیقرا غرغره کنند و اگر با رطوبت غلبه خون نیز محسوس شود فصد عروق زبان و حجامت زیر زنخدان ضرور بود و بعد از تنقیه معجون سیر و فلاسفه و معجون اسطوخودوس و جوارش هندی و معجون هندی خورند و علاج بغرغره و دلوکات لسانی و بادامات تحریک زبان کنند و ادویه مخصوصه موضع و در اکثر امر دلک بمحللات مقطعات و ملطفات و تغرغر و تمضمض بآنهاست و آن مثل صعتر و ماشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر بلکه مثل خردل و کندش ست انچه گاهی خشک سوده بر زبان مالند و گاهی در آب جوشانیده بمری و سرکه و عسل آمیخته غرغره کنند و گاهی دلک زبان به نوشادر و بیخ زرنب یا مصل حتی که لعاب بسیار ازان سائل گردد نفع میکند و غرغره و مضمضه بسکنجبین عنصلی بسیار نافع ست و وج استرخا و ثقل زبان را نیز خیلی مفید و هرگاه استرخا شدت کند و امتناع کلام گردد بقدری فرفیون و کندش سوده مدام زبان و بیخ آن را بمالند و واجب ست که این ادویه اشتمال آن بر گردن و مؤخر دماغ نیز نهند و گاهی از مثل این ادویه حبوب سازند و بچیزی که مانع از سرعت انحلال آنها باشد مثل لادن و عنبر و راتینج و صمغ لنج سرشته بکار برند و از علامات آن ورم حلقیت بکدرم مثل نخود حبها ساخته یکی ازان پیوسته زیر زبان نگاهدارند مدام سکنجبین عنصلی که دران قدری وج جوشانیده باشند یا نوشادر و فلفل و خردل عاقرقرحا و زنجبیل و مویزج بوره ارمنی صعتر نمک هندی شونیز در سکنجبین کوفته بیخته در آب گرم آمیخته یا کوفته جوشانیده غرغره و مضمضه نمایند چند روز متواتر و احتیاط کنند که آب آن از حلق فرو نرود که درین باب مجرب ست و بان زنجبیل عاقرقرحا دارچینی هر یک سه ماشه و وج خردل قرنفل هر یک دو ماشه مویزج دار فلفل فلفل سپید هر واحد یک نیم ماشه جوشانیده غرغره نمایند و یا صعتر یک جزو عاقرقرحا خردل هر واحد نصف جزو زنجبیل ثلث جزو نوشادر ربع جزو در آب جوشانیده غرغره کنند

و مضمضه خردل از نوشادر هر یک سه ماشه زنجبیل عاقرقرحا صعتر فلفل شونیز نمک هندی هر یک سه ماشه در آب جوش داده نیز مفید ثقل زبان بلغمی ست و کذا
مضمضه بمثل وج و عاقرقرحا و سرکه و خردل و صعتر و زنجبیل و قرنفل نافع و مضمضه و غرغره خردل و عسل نیز از مجربات ست و یا طبیخ بیخ کبر و خردل و صعتر و اندکی
عاقرقرحا مضمضه نمایند و یا خردل نیم کوفته و عاقرقرحا کوفته جوشانیده قدری سرکه داخل کرده بعمل آرند باید که بعد مضمضه هر روز فلفل و دارفلفل و نوشادر و زنجبیل
عاقرقرحا و تنکار و زنجبیل و صعتر و بوره ارمنی هر چه از ینها میسر آید بعسل آمیخته بر زبان مالند و یا سماگه نوشادر فلفل گرد زنجبیل هر یک سه ماشه نمک طبرزد دو ماشه
و یا زنجبیل زرنب شونیز هر یک سه ماشه بسباسه پنج ماشه قرنفل چهار ماشه نمک طعام هفت ماشه سائیده بر زبان مالند و وج ترکی و جوز بوا در دهان دارند
و یا نوشادر عاقرقرحا خردل یکجا و سوده بمالند و گاهی دلک زبان بخفیف یا بعسل که در آنها اندکی نوشادر باشد نفع بخشد و از تشیعان گل سرخ هر واحد
یک مثقال اذخر قرنفل فرفیون هر یک نیم مثقال نرم سائیده با مومیائی یا لادن یا عنبر اشهب سرشته حبها ساخته زیر زبان داشتن و آب دهان ریختن
از مجربات والد مرحوم ست و یا از چینی حما ما سنبل الطیب هر کدام سه درم سادج هندی نانخواه زراوند مدحرج و طویل تخم کرفس شبت مصطکی انیسون حسالیوس دو قو
هر کدام یکدرم مروارید کهربا هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و یکدرم از آن با آب گرم بدهند که استرخای زبان را سود دهد و شخصی که از غایت استرخا مقطوع التکلم
باشد باین منتفع گردد و شیلثا که در جمیع امراض زبان مجرب ست و حب ثاد و شرو دیطوس و سنجرینیا و سوطیر اتریاق الذهب لفر و یا نیز شیر آد و دلکا نافع و اگر عاقرقرحا
دارچینی مویزج خردل قسط هندی جندبیدستر سادی باریک سائیده بلعاب خردل حبها ساخته و یک حب در دهن دارند نیز مفید بود و داشتن پوست بیرون
پسته در دهن در ثقل زبان مجرب سویدی ست و مداومت خوردن کرنب مضغ کنند مخلوط بمویزج و فلفل بمرات و خوردن خردل در وغن آن و خوردن نانخواه
و شرب طبیخ آن و غرغره بطبیخ تخم حنظل بمرات و خوردن بورق مخلوط بنان و شونیز مخلوط در طعام و شرب مومیائی قیرات بجلاب مداومت اکل فندق و شرب
جندبیدستر الهها بار یک ده هر واحد نافع و رازی گوید که کثرت اکل جوز مورث ثقل زبان ست و اگر از استعمال محللات تخفیف حاصل نشود و لعاب رقیق پیوسته
از دهان همی آید باید دانست که ماده مرض رطوبت بغایت رقیق سیال ست در نیصورت محللات را با قابضات ممزوج نمایند چون از تشیعان گل سرخ و قفاح اذخر
لطباشیر و لسیار باشد که در اینجا دلک زبان و مضمضه بجوز الطیب و قواقل سعد و دهن مثل عسل و حصرم و آب فوفل اکثر نافع و زنجبیل در آب سائیده بر زبان مالیدن
از مجربات حکیم علی ست و اگر استرخا بمشارکت دماغ باشد و مریض را در اعضای دیگر نیز گرانی محسوس شود و همچون ربا فالج بروغن بید انجیر دار الاصول و مثال
آن علاج نمایند و سعوطات و غراغر و غیره تدابیر که در لقوه گذشت استعمال کنند و چون گویائی طفل بطی گردد مدام تحریک زبان و دلک او و تسییل لعاب ان
پردازند و چون عسل و نمک اندرانی و سرکه در دلک زبان و استعمال کنند نفع بخشید و اجبار آن بر کلام محرک زبان و کشاینده کلام ست

علاج ثقل زبان از تشنج

اگر تشنج امتلائی باشد تنقیه بدن و دماغ نمایند بمسهل بلغم و حبوب و ایارجات و غراغر منقیه بدستوریکه در تشنج امتلائی مذکور شد مع مراعات مزاج دماغ تا گرم نشود
و موجب سرسام حار نگردد و بعد از آن برای تحلیل بطبیخ حلبه و انجیر و روغن شبت و روغن مرزنجوش غرغره کنند و اگر بروغن شبت یا روغن بابونه غرغره نمایند
و در دهان دارند نیز مجرب ست و ادویه محلله ملینه مثل بابونه و اکلیل و رطبه مرزنجوش و شبت در آب جوشانیده بر قفا ریزند و تکمید بیخ گردن و تضمید بیخ گردن
بهمین ادویه نمایند و روغن خسته زردآلو بر زبان مالند و در دهان دارند و تعریق سر بروغن گرم کنند و حلوا از روغن سداب یا روغن شونیز یا روغن جوز یا
روغن بادام تلخ یا روغن حبة الخضرا یا آرد حلبه یا بادیان و عسل مرتب ساخته بر قفا ضماد نمایند و آنچه در علاج ثقل استرخائی گذشت حسب حاجت بعمل آرند و صاحب
کامل گوید که اگر ثقل لسان از تشنج امتلائی و استرخای عصب باشد علاج او تنقیه بدن از صبر ایارج و حب قوقایا و غیره ادویه منقی بلغم نمایند و پرهیز از اغذیه
مولد بلغم و تدبیر سر بمبرد و مرطب کنند و تدبیر او تبدیل سر بحفن مجفف نمایند و بعد تنقیه بدن غرغره با دویه که در بحث فالج مسطور شد مثل ایارج فیقرا یا عاقرقرحا و مویزج مع
ماء العسل یا سکنجبین عنصلی و آبیکه در آن صعتر و تخم جبلی و مرزنجوش و مانند آن جوشانیده باشند استعمال نمایند و زبان را با ایارج فیقرا و خردل و عاقرقرحا باریک
سوده بمالند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش تمام هر واحد پنج درم خردل عاقرقرحا شونیز هر یک سه درم جندبیدستر دو درم سائیده موم بروغن زنبق لقدر حاجت گداخته

آمیزند و بر قفا ضماد نمایند و بالجمله علاج او بسبب طول زمان مرض ترک نکنند چه فضلات غلیظهٔ لاجحه در مواضع ضیقه بصعب بطی الانحلال میباشند و اگر تشنج یبسی باشد علاج نپذیرد ولیکن برای تخفیف یا بصورت میبن قلیل بدستوریکه در تشنج یابس مسطور شد شیر یا دو غرغره و تمرنجات تر طیب کوشند و اغذیه مرطبه و استحمام تخفیف نه بها نه اختیار کنند و از بنفشه و خطمی و موم سفید و روغن بنفشه ضماد سازند و بر مهره های گردن و بن گوش مام روغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و نیمگرم در دهان بدارند و بشیر زنان و شیر خر و روغن هاے مذکور در روغن نیلوفر و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب کشنیز تر غرغره و مضمضه کنند و بر پس گردن ریزند و یا آب نیمگرم و عصارات رطب نیم گرم و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو نیم کوفته جوشانیده باشند بر موخر سر تطلیل کنند و ایضاً روغنها و اشیاے مرطبه مثل لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو و خطمی و پیه بط و ماکیان استعمال نمایند و یا ضماد مرطبه مثل قیروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید یا روغن نیلوفر مرتب از روغن مغز تخم کدو بر قفا ضماد کنند و یا شحم بط یا ماکیان و الیه میش ضماد سازند و اگر این شحوم را بقدری روغن بنفشه بگدازند و با اندکے بنفشه و نیلوفر کوفته بیخته و لعاب بهدانه آمیزند نافع باشد و ماء الشعیر و شیر خر یا بنوشند و باین شیر یا روغن بنفشه آمیخته غرغره سازند

علاج ثقل زبان از دیگر اسباب

آنچه بعد از سرسام عارض شود چون مزمن گردد علاج نپذیرد اما در ابتدا بدستور استرخای زبان استعمال محللات و لطولات با بونج و اکلیل الملک بر بخار آن و مالیدن زبان بچیزی مسیل لعاب و قاطع رطوبات غلیظه مثل نوشادر و نمک اندرانی وغیره نافع بود و فصد هر دو رگ زیر زبان بسیار مفید است و ایضاً اگر با تپ یا شغاب بیخ آن اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده شیر خیار بن شش ماشه شربت بنفشه دو تولہ خاکشی پنج ماشه بدهند و آنچه بسبب ورم یا قرحه یا شقوق باشد علاج آن نیز بدستوریکه در مقام هر یک مسطور شده و آنچه که بعد اندمال جراحت زبان گره و انعقاد در زبان افتد برای تلیین او لعبه و شحوم و ادهان بر زبان مالند و آنچه از گسستن عصب زبان افتد لا علاج است و آنچه بسبب کوتاهی رباط حادث گردد و رباط مذکور را اندکے در عرض قطع کنند با احتیاط بخوف قطع شریان لیکن بعده بسرکه و گلاب مضمضه سازند و زاج و مانند آن از ادویه یابسه دهند و در آنجا چسپانند تا خون بند گردد و اگر از قطع ترسند حرام کنند و آنچنان باشد که رشتهٔ ابریشم در سوزن کرده زیر رباط درآورند و باحتیاط به بندند تا رگها در رشته نیاید و بریده نشود و آن رشته را بگذارند و حرکت داده باشند تا وقتیکه رباط قطع گردد و رشته بیرون آید و علاج آفت عضلات حنجره مانند علاج استرخاء و تشنج امتلائی و یابس زبان است الا آنکه درینجا غرغره استعمال کنند و آنجا مضمضه دلوکات و ادویه ممسکه در دهان حبس آرند و مریض هنگام سخن گفتن نفس باز کشد و عظیم کند و تحریک صدر ندهد از هوا دهد تا عضلهٔ حنجره را بقوت بجنباند و سخن گفتن آسان گردد

بطلان و نقصان ذوق و فساد آن

بدانکه آفت بر قوت ذائقه از سه وجه وارد میشود که آن نقصان و بطلان و تغیر ذوق است و هر واحد ازانها گاهی بمشارکت اعضای دیگر باشد و گاهی بسبب مرض خاص زبان از سوء مزاج یا مرض آلی یا مشترک و طریق شناخت آن در آغاز امراض فم و لسان مسطور شد ازان مبیا نمایند بالجمله مراد از بطلان ذوق آنست که هیچ مزه از طعمها محسوس نشود و این گاهی بدان حد رسد که در حس لمسی زبان نیز قصور افتد و علل میان حار و بارد امتیاز نکند قطع نظر از حلو و حامض و نقصان ذوق آنکه مزه طعوم ضعیف مدرک گردد حتی که دریافت نشود دیگر طعم بسیار غالب بیشتر اهل هند را بسبب کثرت تناول برگ تنبول ضعف حاسه ذوق عارض میگردد و از جهت در طعام نمک اخادیه چندان بکثرت میخورند که بر تناول آن غیر الشیان قدرت ندارند و بلکه طعامهای که در آن نمک توابل باعتدال باشد رغبت نکنند و آن را عدیم اللذت پندارند و سبب بطلان و نقصان ذوق در آمدن فضول رطوبی ست و رعصتهای آن و فساد ذوق عبارت از تغیر ذائقه است پس اگر سبب قوی باشد بدون چشیدن چیزی مدام طعمی از طعوم مناسب ماده چون تلخی یا شوری مانند آن بر زبان محسوس گردد و اگر سبب ضعیف باشد هنگام خوردن چیزی طعمی خلاف طعم آن چیز مدرک شود و جمیع مطعومات را بیک ذائقه پندارد و سبب فساد ذوق غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه است بر زبان یا بر جمیع اجزای دهن یا بر معده یا سائر بدن و شناخت خلط غالب از طعم آن خلط توان کرد بدستوریکه در شروع امراض دهن و زبان مذکور شد لیکن اینقدر خیال دارند که در صورت احساس شیرینی اگر علامات غلبهٔ خون یافته شود دلیل غلبهٔ خون باشد و اگر آثار غلبهٔ بلغم موجود بود نشان بلغم حلو

باشد و بصورت ادراک تر شی اگر علامات غلبهٔ بلغم یابند بر بلغم حامض دلالت کنند و اگر نشان سودا دریافت گردد بر غلبهٔ سودا گواهی دهد و مزهٔ نمکین دال بر بلغم شور باشد علاج اگر بمشارکت دماغ یا معده و یا غیر آن باشد اصلاح حال آنها نمایند بدستوری که در امراض هر واحد مسطور ست و ایضاً آنچه بمشارکت دماغ و معده باشد اگر مزاج حار و ماده رقیق بود بحسب تنقیهٔ تنقیه کنند و بعد تنقیه سه روز اطریفل صغیر خورند و اگر ماده غلیظ باشد با ایارج فیقرا و حب قوقایا تنقیه نمایند و اگر مزاج بارد و ماده سخت غلیظ باشد با ایارجات کبار تنقیه کنند و بعده غراغر مذکوره بکار برند و اگر بغیر مشارکت باشد علاج نفس زبان حسب واجب بفصد و اسهال و تبدیل مزاج نمایند پس اگر مزاج حار و ماده رقیق حار باشد بسرکه و گلاب یا شربت توت و آب کشنیز تر مضمضه کنند و اگر ماده غلیظ باشد بسرکه عنصل قلع آن نمایند و اگر سخت غلیظ باشد غراغر مذکوره و استفراغ زبان استعمال کنند و در اغذیه اشیای حریفه مثل اشترغار و سرکه و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و بلند خام بکار برند و ایضاً در ابطال ذوق بعد نضج مادهٔ بمنضج بلغم یا با ارالاصول از مسهل بلغم و حب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و بعده بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل بسرکه مضمضه و غرغره سازند و ناخواه و دیگر اشیای تیز مثل فلفل و خردل ده فصل بخایند و اگر سرکهٔ عنصل و سرکهٔ کبر و خردل و عاقرقرحا و دارفلفل و صعتر و حاشا در دهان گیرند و بر زبان مالند نافع آید و نمک و خردل و ناخواه کوفته بسرکه آمیخته در دهن نگاه داشتن مفید و منقول از بیاض استاد مرحوم ست و یا زنجبیل و فلفل و دارفلفل زردچوب هر یک یک ماشه نمک سنگ سه ماشه بر سفال بریان کرده سوده سه روز بر زبان مالند تا لعاب بسیار برآید و اگر حرارت مزاج ازین تدابیر مانع آید سکنجبین عنصلی و گلقند بخورند و ریباس و گل سرخ و سماق جوشانیده سکنجبین یا ترنجبین یا مری آمیخته مضمضه و غرغره نمایند طبری و صاحب جامع میفرمایند که اول تعدیل مزاج نمایند و هر گاه مزاج باعتدال گراید و قوت و فصل و سن مانع نباشد تنقیه باین مطبوخ کنند هلیلهٔ سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم افتیمون اسقولوقندریون هر یک پنج درم اسطوخودوس حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی بادآورد و جعده هر یک چهار درم فودنج و ایرسا هر یک سه درم عنصل مشوی پنج درم تخم کرفس و انیسون و بادیان هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده صد درم ازان بگیرند و نیم گرم باین حب بیاشامند غاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ ایارج فیقرا دو ثلث درم بعسل سرشته حبها سازند و بعده هفت روز صبر کنند پس تنقیهٔ راس نمایند بحب ایارج و حب صبر و حب منتن که هر سه بقدر سه درم و نیم باشند بعده غرغره از مویزج یک درم عاقرقرحا دو ثلث درم خردل اسود یکدرم سعد دو ثلث درم رب السوس نیم درم سائیده در عسل محلول بمری آمیخته نمایند بعد ازان بآب گرم که دران اندکی از روغن بیدانجیر یا روغن یاسمین چکانیده باشند سه چهار بار غرغره کنند پس بغرغرهٔ مسطور بدفعات کثیر غرغره سازند و میان هر غرغره فاصله کرده ورزش دهند و اگر فائده نکند تریاق کبیر متواتر بر زبان مالند و هر روز دو دانگ معجون نقره یا بخورند و بعده حمل بریان غذا سازند و باندکی سرکهٔ کلنگ و روغن مصطکی و روغن بان در بینی سعوط کنند و اگر معده او بسبب انحلاب رطوبات از بسوی معده ضعیف گردد بحقنهٔ موافقه تنقیه نمایند و معالجه بعضی درین علت قبل تنقیه نوشانیدن ماء الاصول بروغن بیدانجیر بلیوت با ایارج و اصلاح غذا کرده شد و صحت یافت و آنچه خلقی بود و یا از ضربه و سقطه افتد علاج نپذیرد و در فساد ذوق تنقیه بدن بحسب خلط غالب کنند بعده دماغ و دهن و زبان را باستعمال غراغر مناسبه پاک نمایند و تبدیل مزاج بسرد از مدتر کرده لدآن خلط کنند پس اگر مجموع طعمها تلخ دریافت گردد تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند و غرغره بسکنجبین یا مثل کنند و اصلاح مزاج و تعدیل غذا و دلک زبان بمحللات مقطعه سازند و اگر شیرین معلوم شود در صورت غلبهٔ خون فصد کنند و مسهل صفرا دهند و الا از مسهل بلغم تنقیه کنند و اگر ترشی محسوس گردد در صورت غلبهٔ سودا تنقیهٔ آن نمایند و الا در ترشی و شوری هر دو مسهل بلغم دهند و هر دو مضمضه و غرغره که برای ابطال ذوق گفته شد حسب حاجت ازان مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا در سرکه و گلاب جوشانیده در ازالهٔ ناخوشی طعم دهان بغیر نافع و از بیاض استاد مرحوم منقول ست و ایضاً در ماده با دو غرغره بمربی و سرکه و نمک خردل مفید ست

عظم اللسان و اولاع آن

بدانکه سطبری زبان گاهی بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهن خارج گردد و مریض برد آن و بر ضم هر دو لب بران قادر نباشد و این را اولاع اللسان نامند و بقول شیخ عظم زبان گاهی از غلبهٔ خون و گاهی از کثرت رطوبت بلغمی مرخی میباشد و نزد بعضی سببش انحدار رطوبات فضلی دماغی ست که زبان آن را تشرب کند و اولاع گاهی بسبب ورم عظیم زبان و گاهی عند خناق عارض میشود پس در عظم زبان هرگاه اگر رنگ زبان سرخ و علامات غلبهٔ خون و حرارت

یافته شود و از رطوبت دموی باشد و الا از بلغمی تو در اولاع اللسان ورمی از رنگ زبان بر خلط فاعل واستدلال نمایند و دیگر آثار هر ماده که در ورم زبان مسطور شد
بدان توجه نمایند و در اولاع خناقی وجود خناق بدان گواهی دهد علاج و رعظم دموی وانچه از ماده حار باشد بعد فصد قیفال و رگ زیر زبان و تنقیه بمسهل صفرا
و نوشیدن اشربه مطفی و مغلظ خون مثل شربت انار و ریباس و عناب مدام مقطعات حامضه قابضه مسیل لعاب مثل معصل و ترشی ترنج و ریباس و انار ترش بر زبان
مالند و بسماقیه و حصرمیه غذا سازند و در رطوبی بعد تنقیه بمسهل بلغم و ایارجات بنوشادر و نمک مع معصل و یا بنمک یا نوشادر بسرکه و یا زنجبیل و نوشادر بسکر و یا بعاقرقرحا
و نوشادر مدام دلک زبان نمایند یا بگیرند زنجبیل و فلفل و دار فلفل و نمک لاهوری و باریک سائیده بر زبان بمالند که بحجم خود عود کند و بقول بعضے شوره و نمک
بر زبان مالیدن و از مطبوخ تخم کتان و حلبه و انجیر مضمضه کردن عظم زبان را نافع ست و گویند که دلک زبان بمعجون انقرویا زبان را بسرعت لاغر کند و لاز مست
فلاسفه در امراض زبان کثیر المنفعت ست خصوصا در شیخوخت و بکنجشک و لحوم بریان غذا سازند طبری و صاحب جامع می نویسند که در اولاع اللسان
اگر سببش کثرت خون حاد باشد فصد قیفالین نمایند و میان هر دو فصد فاصله سه روز دهند بعده بمطبوخ هلیله و تمر هندی و غیره تنقیه نمایند و اگر نوشیدن
دوا دشوار باشد بحقنه لینه استفراغ کنند و بعد تنقیه تام این حقنه بعمل آرند چوقندر کوفته صد درم و عناب پنجاه عدد و سپستان یک کف و برگ اسپغول با ته گرم
خبازی با ته سبوس گندم کف مغز بادام مقشر کوفته بست درم همه جوشانیده صاف نموده بست درم روغن بنفشه دسی درم شیر زبان بران ریخته یکبار صبح
و یک مرتبه وقت خواب حقنه کنند و غذا نمایند بجز زرده زیرباج یا حسوه آب سبوس که بران مقدار صالح از شیر خر ریخته باشند و با نکه دران گل سرخ و عدس و کشنیز
خشک هر واحد یک کف جوشانیده باشند صاف نموده و هم وزن آن سرکه آمیخته مضمضه نمایند بدفعات متوالی و خرقه مبلول باین آب سرد کرده بر زبان
بپیچند و بشیر و ختران مضروب بآب طلع سعوط کنند و اگر این تدبیر فائده نکند فصد هر دو رگ زیر زبان کنانیده از تغیر مزاج و انحلال قوت و انحلال طبیعت
علیل غافل نشوند و از رعاف حذر کنند و اگر یکی از این اسباب پیدا شود بمعالجه او متوجه شوند و در ان استقصا نمایند تا مودی بهلاکت نگردد و اگر سببش
صفرا باشد بهمین تدبیر علاج کنند الا در مسهلات چیزی از سقمونیا زیاده کنند و کشوث تازه بسرکه بخورند و مزورات او با آب حصرم سازند و اگر سببش رطوبت رقیق
فاسد باشد حقنه که در لقوه و فالج بکار آید استعمال نمایند و بایارج غرغره سازند و زبان را بایارج و تریاق و انقرویا دلو غاذیا و مثرودیطوس مالند و اگر مزاج
بحدت متغیر گردد این اشیا استعمال نکنند حتے که مزاج او عود کند بعده بمعالجه او اعاده نمایند بدستوری که مسطور شد و در بعض اوقات زبان بعسل تنها و یا با صعتر
بمالند و گاهی عند تغیر مزاج محتاج بفصد باسلیق یا حجامت ساقین میشوند و چون ورم تحلیل شروع کند و لعاب منقطع نگردد بسرکه که دران گل سرخ و گلنار و مازو
و مانند آن اشیاء قابضه جوشانیده باشند مضمضه نمایند و اگر سببش سودا باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غافل نشوند در علاج و مبادرت نمایند تا که
مزاج متغیر بحدت نشود و فصد نکنند و چون در مزاج حدت پیدا شود فصد باسلیق نمایند و دانبایدا آشامیدو اگر از استفراغ مانعی باشد مطبوخ لین دهند و بلطیف ترین
اغذیه اقتصار کنند و بحفظ قوت و مزاج پردازند و چون عقل او متغیر گردد بعلاج مالیخولیا مع علاج زبان مشغول شوند و از ان غافل نشوند تا ورم صلب نگردد
و از جنس سرطان نشود و آدلاع اللسان که در خوانیق عارض شود علاج خناق نمایند و شیخ مے فرماید که استرخاے زبان چون بصبیان عارض گردد
پرهیز و تغذیه بعصافیر و نواهض کفایت کند

ضفدع اللسان

و آن ورمی ست مانند غدہ سخت که زیر زبان حادث گردد و چون بزرگ شود منع تکلم کند و الم شدید آرد و مدام لعاب از دهن سیلان کند و تشبیه او بضفدع
بهر آنست که رنگ او مرکب از سرخی رنگ زبان و سفیدی ماده و سبزی رگهای او همچون لون غوک بود و نزد بعضے وجه تسمیه آن بضفدع بجهت مشابهت بسر
ضفدع است و لهذا بعضے قدما این مرض را رؤس الضفادع نامیده اند و ماده آن خون غلیظ یا بلغم غلیظ لزج باشد و فرق میان هر دو ماده چنان کنند که ملاحظه نمایند
اگر ضفدع سرخ و با سوزش باشد از ماده دموی بود و اگر سفید سخت باشد بلغمی بود علاج در دموی تبرید یکه در قلاع دموی گذشت بدهند و فصد سر رو نمایند
و زلو بچسپانند و بمسهل صفرا تنقیه دماغ کنند و در بلغمی بعد از نضج مسهل بلغم و حب ایارج دهند و بعد از تنقیه نوشادر و مازو باریک سائیده چند بر زبان مالند

وسرکه و نمک در دهان دارند و چون سود ندهد ادویه اکاله مقطعه مثل نوشادر و زاج سوخته و زنگار و بیخ سوسن و مرمکی و سهاگه و سورنجان تلخ مساوی با سرکه سائیده بر ضفدع بمالند و دیگر ادویه حاده قویه که در ابواب سرافت و قلاع گذشت و فصد رگ زیر زبان بعمل آرند و ضماد بورق و زنگار و کذا گلنار و زاج و کذا اقلیمیا و مازو و زاج مساوی و بعد آن مضمضه ببرگ زیتون و پوست بیخ کبر نافعست و اگر ازین تدبیر هم صحت نشود شق کنند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد آوردن آن بسرکه و آب مضمضه نمایند و بازاج سوده بچسپانند و بمراهم لحمیه تدارک جراحت نمایند و باصلاح مزاج پردازند و بقول شیخ از ادویه ممدوحه در ان مالیدن صعتر فارسی و پوست انار و نمک ست و زاج سوخته و سورنجان سفیدی بیضه سرشته زیر زبان نهادن مجربست و گویند که شب یمانی بیخ سوسن زعفران مرمکی مازو مساوی کوفته بیخته بر ضفدع مالیدن مفیدست طبری گوید که چون ضفدع صلب گردد صعتر نیم درم زوفای خشک یک درم آهک صدف بحری دو درم همه را سائیده با مثل آن شکر طبرزد بسرکه آمیخته بر موضع ضفدع بمالند تا خراشیده شود و بعد از ان مضمضه بسرکه که در آن شاخ آهو و گلنار و قشار کندر جوشانیده باشند کنند پس بروغن گل مضمضه نمایند تا وجع ساکن شود و اگر خون از موضع برآید ذرور گلنار یک درم قشار کندر یک درم مرو ثلث درم با سیاه سائیده صاف نموده بر موضع متقرح بپاشند و چون ایام ضفدع بطول می انجامید ابو ماهر در علاج او از آهن می نمود با ینطور که از درم هردو قیراطان زیر زبان را بمشاره گرفته بکشند و ماند که در بریدن آن بسبب عدم صبر خون خوف هلاکت است پس گوشت صلب با آن دیده برند و پنبه کهنه بسرکه و اندک نمک آلوده و در آن موضع بر کنند و روز دوم پنبه برآورده مرهمی که دران سفیداب و مرداسنگ و روغن گل و موم باشد دران گذارند و اگر بر موضع مواد منصب گردد وضع محاجم بر ساقین و تحت ذقن نمایند و تلیین بخوردن ملینات طبیعت دائم امر کنند و اگر ورم عظیم گردد حتی که زبان عظیم بدر برد و از حرکت او را منع کند زیر زبان تختهٔ خفیف نهند و قطران در سرکه حل کرده بمالند و این قوی ست که با آن دورد بنشاند و اگر بادی الیه باشد آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب تخم انار بری اگر وقت ادبار باشد والا آب تخم انار کهنه که بران اندکی سرکه چکانیده باشند بگیرند و آن کیک بامثال اگر یافته شود و الاشیاف او محاول در سرکه بگیرند و بر همه لیح و زن آنها سرکه غیر کهنه بیرند بعده خرقهٔ کتان با آن بها آلوده بر زبان بپیچید و در بعض اوقات امر کنند که این آبها ساعات متوالیه در دهن گیرند که ازین تدبیر ورم تحلیل گردد و اگر قوت اطاعت کند طبیب بفصد بدفعات متوالی منع نکنند و از تلیین طبیعت نیز گاهی مانع نباشند و ابو ماهر گاهی امر میکرد که عدس را بجسانند حتی که منتفخ گردد پس در سرکه جوشانیده این عدس را مرتفق در دهن بگیرد و ایضا گاهی امر میکرد که عدس را کوفته بیخته در دهن بپاشند و انچه در معالجه او هنگام عظم لسان مع وجع بعد تنقیه بفصد و اسهال استعمال کرده میشود سعوط شیر دختران بدفعات کثیرست و این تدبیر قوی است که مزاج بکیفیتی متغیر نگردد و اگر مزاج متغیر شود معالجه زبان متورم ترک کنند و در اصلاح مزاج مشغول شوند و هرگاه مزاج باعتدال عود کند بدستور که مذکور شد بمعالجه آن استمرار نمایند و اگر بعد معالجه مزاج او بحالت طبعی رجوع نکند و عقل او متغیر گردد این علامت هلاکت مریض ست پس درینوقت بعلاج او مشغول نشوند و بعض اطبا در ضفدع بمص آن از انبوبه امر میکنند تا آنکه بشگافد بعده معالجه بمراهم می نمایند و از رسیدن آب سرد بآن منع میکنند و وقت تشنگی آب سرد بقمع در حلق او می ریزند و گویند که آب کاسنی و آب کاهو و عنب الثعلب نافع ضفدع ست که سببش حار باشد و کذا زرور و سائیده در گلاب آمیخته در دهن گرفتن و کذا فوج تازه مالیدن و کذا خضراوت مفید و چون بعد سقوط کیسهٔ ضفدع سرفه و تشنج پیدا شود اصل السوس مطبوخ و عناب و گل نیلوفر و خطمی و حب عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بیخ تشفشا و برگ پستان برگ جنبلی سه ماشه تولا جوشانیده غرغره نمایند و غرغره کوکنار و عنب الثعلب و فلفل و برگ کنار و اصل السوس و خطمی نیز در ضفدع میکنند

حرقة اللسان

سبب سوزش زبان حرارت معده یا دماغ ست چندانکه بسبب آن تپ رسد و یا تناول چیزهای تیز و شور و تلخ و بغایت شیرین مثل عسل و عطش شدید و بار بیرون مادهٔ حاده محرقه لذاعه بر زبان و غلظه چنین اسباب در بین مثل حمیات حاده و اورام باطنه ست و طریق تشخیص این اسباب همین ست که اگر با تپ و ورم انتشا باشد سببش همان باشد و الا بعلامات مخصوصهٔ حرارت دماغ و معده که هر یک بجای خاص مفصل مسطور ست نظر کنند هر چه از ان هردو یافته شود باعث حرقت همان باشد و رنه حال تناول اشیای مذکوره بپرسند علاج در جمله انواع مریض را از خوابیدن برپشت و از دوام کشادن دهن منع کنند و چیکه از مغز تخم خربزه و خیارین و کدو و بادام شیرین و نشاسته و کتیرا و ترنجبین ساخته باشند مدام در دهن دارند و انچه از آن خیار را و دانه تمر هندی و شکر و ماء الشعیر و عصارت مبرده

مرطبه چون آب کاهو و کشنیز تر و آب خرفه و آب بارتنگ و عنب الثعلب و لعاب اسپغول و بهدانه در دهن دارند و بدان مضمضه کنند و ایضاً سرکه و گلاب مانند آن و آنجا که سببش حرارت معده و دماغ بود لشرب این چیزها نیز نمایند و دیگر تقویات ملینه و مبردات معده و دماغ بنوشند و کافور بر زبان مالند و در صورت انصباب خلط حار بدستور نزله حار مسهل و غرغره و تنقیه نمایند و مضمضه از دوغ برای حرقت زبان که از اشیای حاده باشد سریع الساعة نست و آنچه تابع حمی یا ورم شکم باشد علاج آنها نمایند و فصد باسلیق و دادن آب عنب الثعلب با شکر و آب کاسنی مانند کی خیار شنبر و کشکاب به روغن بادام نیز ورم اندرون شکم را نافع و واجب است که درین مرض بمزاج مریض نظر کنند اگر احتمال فصد و اسهال داشته باشد یکی از آن یا هر دو بعمل آرند و بقول شیخ اگر درینجا خلط لزج باشد به روغن مسح بر زبان کنند و تعهد تدبیر زبان بسر و مضمضه با دهان مثل روغن نیلوفر و بنفشه و روغن گل و موم روغنات و العپه عصارات و شحوم طبو نمایند و بعضے علاج این بدانک نعناع بسازند و ایضاً از سرکه که اندران مورد و گلنار جوشانیده باشند مضمضه سازند و گیلانی گوید که بمزاج مریض نظر کنند اگر متحمل باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و لزوم شرب سکنجبین نمایند و از اغذیه برزیرباج اقتصار در زند بعده هر روز سه مرتبه مضمضه کنند دفعه اول بآب گرم و دفعه دوم بشیر تازه و سکر العشر و دفعه سوم بسکر ورد و عنکل پس اگر از حک لسان باسان لعاب بسیار از دهن جاری شود بهمین سرکه مضمضه کنند و ساعت بساعت در دهن دارند تا آنکه مرض زائل شود و اگر مزاج مریض بتغیر نشود و قوت ضعیف بشود فصد قیفال کنند و معاودت بنوشیدن مطبوخ کنند و در مطبوخ هلیله و تمر هندی و عناب و آلو و گل سرخ و بنفشه تا آن زیادت نکنند بعده برگ مورد و نمک چند مرتبه بخایند و اگر زائل نشود هلیله زرد سوده بر زبان بمالند یا در دهن دارند و بعد طعام با هلیله در دهن بگذارند و آب دهن بریزند و بعد هضم طعام آب دهن فرو برند و بعد تنقیه موافق نافع تر از هلیله زرد درین مرض نیست و هرچه در شقاق اللسان بیاید اینجا نافع تر نما شد

شقاق اللسان

یعنی ترقیدن زبان و این از خوردن مانع آید و هرگاه چیزی ترش یا شور بوی رسد سوزشی لاحق گردد سببش یا یبوست مزاج دماغ و سرایت آن بزبان و یا بخارات اخلاط محترقه محتبسه در معده و یا خوردن اشیای تیز چون آهک و غیره باشد و تشخیص این اسباب چنان کنند که اولاً از مریض حال خوردن چیزی تیز بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از حال تقدم تجوابی و دیگر آثار یبوست دماغ سوال کنند اگر باشد از یبوست دماغ بود ورنه آمدن جشای دخانی و آثار فساد معده و خروج اخلاط سوخته احیاناً بقی دریافت کنند که این نشان صعود ابخره معده است **علاج** اگر سببش یبوست دماغ باشد لعاب اسپغول یا ماء الشعیر تجرع نمایند و ماء القرع و عرق شیر ساده و دیگر مرطبات دماغ که در علاج امراض دماغی یابس مسطور شد بدهند و اسپغول تنها یا با قدرے نبات و یا بهدانه و یا کتیرا در دهن گیرند و آب از آنها لعاب برآورده مضمضه کنند و دهن گیرند و کف خیار که از دکان ستطه آن بترن کبید و قیروطی روغن بنفشه و هرچه مرطب باشد بر زبان مالند و روغن بادام و روغن کدو و یا شیر دختران و لعاب اسپغول و روغن بنفشه برهم زده و بتیه کانند و هر روز روغن بنفشه مع روغن زرد مصفی بر زبان مالند و اگر فائده نشود از ماء الشعیر و روغن بنفشه بدفعات کثیر حقنه کنند و ماء الجبن اگر وقت او باشد و الا شیر خر بنوشند و کله پاچه و نیمبرشت و گوشت چوچه مرغ و حلوا ان بخورند و از چیزهای ترش و تیز و نمکین اجتناب نمایند و ترک جمله استفراغ و جماع کنند و اگر از ارتفاع بخارات معده باشد تنقیه معده از ماده محترقه نمایند و اطریفلات و هلیله مربی و آمله مربی و معجون مرجان بخورند و کشنیز اکثر بخایند و اشیای مسطوره بعمل آرند سپستان در دهن دارند و اگر از خوردن چیزهای تیز باشد تدبیر ترش بدستور بالیدن اشیای مرطبه مذکوره و قیروطی و خائیدن مغز بادام و ناخیل و غیره است و مضمضه بماء الشعیر یا شیر و آب خرفه یا کشنیز در شقاق نیز مفید و اگر بهدانه سپستان در آب جوشانند و شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین مقشر تازه برآورده آمیخته مضمضه نمایند نیز ترقیدگی زبان و جفاف آن را نافع ست و دیست درخته گوند و تخم خرفه در آب سائیده مضمضه کردن نیز نافع و اگر کاکره سنگی و انه هیل بوده گجراتی سنگ جراحت زیره سفید طباشیر کلات سفید سوده در دهن پاشند و تنها شیره نیج بخورند سود دهد و هرچه در حرقة اللسان گذشت حسب حاجت بکار برند

جفاف اللسان

یعنی خشکی زبان سببش حرارت و یبوست است چنانچه در حمیات صفراوی و خناق و غیره حادث شود و یا الغراق رطوبت تنج بسطح زبان فرق و در هر دو سبب

از زردی و خشونت زبان و دیگر آثار غلبهٔ صفرا در قسم اول و وجود رطوبت لزج بر سطح دهان و لزوجت و عذوبت آب دهن در قسم دوم توان کرد **علاج** در اول تبرید دهند و هرچه در قلاع دموی گذشت بعمل آرند و مورد و گل سرخ گلنار لیسر که جوشانیده مضمضه کنند و یا بلعاب اسپغول مضمضه نمایند و لعاب بهدانه بآب نیلوفر و شکر آمیخته بر زبان مالند و در دهن دارند و اگر شیرهٔ مغز تخم کدو یا تخم خرفه بیفزایند بهتر باشد و لشیرهٔ تخم خرفه یا آب خرفه یا آب تربز و خیار و بادرنگ مضمضه کردن نیز مفید بود و مالیدن روغن بادام و قیروطی بروغن بنفشه و روغن کدو هم نافع و مالیدن تحم و جاج و عسل و کذا روغن شعیر بر زبان دافع خشونت لسان ست و اگر در معده مادهٔ صفرا باشد بعد از تنقیهٔ آن و تمضمض بلعابات لعاب اسپغول چهار ماشه با سکنجبین تفاحی لیموئی دادن عجیب الاثر است و اگر از مرور هوا البسوی دهن باشد کتیرا با شکر مساوی در دهن داشتن از مجربات ست و آنچه در شقاق اللسان گذشت درینجا هم نافع آید و در قسم دوم سکنجبین بلیسند و جوب بید در سکنجبین یا آب خربزه و شکر تر کرده همچون مسواک بر زبان مالند و سماق مخلوط بعسل و یا نعناع بستانی بر زبان مالند

حکة اللسان

یعنی خارش زبان سببش اخلاط حادهٔ محترقه لذاعه است که از دماغ بر زبان ریزد یا از معده یا سائر بدن بسوی او مرتقی گردد و گاهی از خوردن بعض اشیا مثل قلقاس خام و زمین کند وغیره نیز عارض شود و درین مرض زبان سرخ گردد و اللسان دائم بدندان بخارد و از مضمضه بآب گرم یا شوربای گرم راحت یابد **علاج** تنقیهٔ ماده نمایند بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و نوشیدن سکنجبین لازم گیرند و هر روز سه بار مضمضه نمایند اول بآب گرم و مرتبه دوم بشیر اندکی شکر آمیخته و مرتبهٔ سوم بسرکه و روغن گل و مضمضه بمطبوخ هلیله بلیله آمله عظیم الاثر ست و خائیدن هلیلهٔ زرد و مالیدن آن بر زبان در استفراغ مادهٔ حار زبان اثر تمام دارد و بقول طبری هرگاه از خاریدن زبان بدندان لعاب دهن بسیار سیلان نماید بسرکه که دران برگ آس یک باقه و حب الآس یک حفنه و قطران و عاقرقرحا و مویزج هر واحد اندکی جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ساعت بساعت در دهن گیرند و اگر صحت نشود و قوت ضعیف نگردد فصد سر رو و اسهال بمطبوخ افتیمون مرتبه دوم مع تمر هندی و آلو بخارا و عناب و گل سرخ و بنفشه و مانند آن کنند بعده برگ مورد مع نمک چند بار بخایند و زبان را بهلیلهٔ زرد سوده بمالند و ایضا هلیله در دهن دارند و بعد غذا آب دهن فرو ریزند و هرگاه طعام هضم گردد آنچه در دهن جمع شود بلع نمایند و درین مرض نافع تر از هلیله بعد تنقیه چیزی ندیدم و بقول صاحب ترویح علاجش ترطیب بدن بملازمت شربتها ای سکنجبین شربت نیلوفر و شربت خشخاش و بنفشه و ترک تناول اشیای حریفه و حاده و مضمضه بادهان باردهٔ رطبه و شیر و شکر بسرکه و روغن گل و اخراج اخلاط محترقه بمسهلات موافقه و نهادن هلیلهٔ زرد در دهن و دلک زبان بدان ست

تقشر لسان و حنک و شدقین و عمور

یعنی جدا شدن پوست باریک زبان و کام و کنج دهن و بن دندان و سببش یا از خارج بود مثل شرب آب یا بای شوربا یا اکل نمک شور و مانند آن یا از داخل مثل تصاعد بخارات حادهٔ لذاعه حریفه از بدن که دهان را خشک و متقشر گرداند چنانچه اگر آدمی خرقه بر دهن یا کام خود بمالد پوست باریک سفید از آن جدا شود بی آنکه درد کند **علاج** تدبیرش بفصد سر رو و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله وغیره مثل علاج قلاع دموی نمایند و ایضا بعد فصد تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تمر هندی و آلو بخارا و فستین و شاهتره و ترنجبین و خیار شنبر بدفعات متوالی اگر قوت محتمل باشد و مضمضه بسرکه که دران شاخ آس و گلنار و گل سرخ جوشانیده باشند و لعوق بهیدانه و سماقیه نافع ست و اول در علاج این مرض استعمال چیزی ست که جامع تلیین و قبض بود و چون این مرض بطفل صغیر عارض شود علاج مرضعه نمایند آنچه ذکر یافت و در دهن طفل نمک سوده بمالند بعده دهن او بشیر مرضعه بشویند که در یکروز زائل شود و صاحب ترویح گوید که علاج این مرض فصد قیفال و آشامیدن اشربهٔ بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه و عناب ست و تنقیهٔ بدن بطبیخ هلیلجات در آوند مع خیار شنبر و گلقند و مضمضه بگلاب که دران سماق خیسانیده باشند و همچنین مضمضه بسرکه که دران قابضات مثل آس و گلنار و گل سرخ و مازو و پوست انار و مانند آن جوشانیده باشند

حکة الحنک

یعنی خارش کام سببش حرارت دماغ یا معده بود و یا بخته تن طعم شور از دماغ یا مقدمهٔ نزله و خشکی منخرین با سوزش و بیخوابی بر حرارت مزاج دماغ دلالت کند و کثرت تشنگی

مع قی و غثیان و تلخی دهن بحرارت معده گواهی دهد علاج در هر دو نوع رگ قیفال زنند و تنقیهٔ دماغ و بدن بنقوعات بارده نمایند و مضمضه بسرکهٔ انگوری یا مقطر و گلاب کنند و برای تسکین حرارت شیرهٔ خرفه و خیارین و بزروی هر یک نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت سیب ترش چهار توله سپوس اسپغول هفت ماشه یا تخم ریحان چهار ماشه دهند و این حب در دهن دارند نشاسته طباشیر کتیرا مغز تخم خیارین و کدو و تربز و بهدانه هر یک دو درم و شیرخشت یک توله بلعاب اسپغول مقشر حبها بقدر نخود سازند و اگر از بلغم شور باشد تنقیهٔ دماغ و بدن بنقوعات حار مضمضه نمایند و مضمضه بآب گشنیز سبز و کاسنی و کاهو سبز و مقطر هر یک چهار توله و ربوب سیاه چهار توله دهند غذا آش جو خورانند و آلو در دهن دارند و اگر معه نزله و زکام باشد معالجه آنها پردازند

ورم الحنک و بثور آن

یعنی آماس کام و بثرهٔ او سبب ورم خون حاد الکیفیت یا رطوبت قلیل الحرارة است و سبب بثور ریختن خلط گرم و تیز از دماغ یا خوردن جوز و شیرینیهای بسیار پس بسوی ورم و بثور نظر کنند اگر رنگ او سرخ و با سوزش و خارش و تشنگی و درد باشد دموی بود و اگر سفید و بی درد باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد سرو کنند و بفاصله سه چهار روز چهار رگ یا رگ زیر زبان زنند و ادویهٔ بارده که ذکر یافت مثل بهدانه و کتیرا و اسپغول در دهن دارند و از اینها لعاب کشیده مضمضه کنند و تنقیه بنقوع حامض کنند و یا مسهل صفرا دهند و هرچه در قلاع و ورم زبان دموی گذشت بعمل آرند و ایضاً طبیخ هلیله و شاهتره و یا شربت بنفشه مکرر و یا شربت ورد مکرر که در آن ترنجبین بسته در رم یا خیارشنبر ورم مالیده روغن بادام بکار برند اگر ورم بسته باشند بتنقیه دهند و با آب فواکه و شیرخشت و داروهای دهند و در ابتدا اصول و گل سرخ و گلنار و بیخ عنب الثعلب و برگ عليق بسرکه جوشانیده مضمضه نمایند و ایضاً بعد تنقیه بآب گشنیز سبز و عصارهٔ بهار و کدو هر یک سه توله صندل سفید سوده نه ماشه رب توت سیاه سه توله مضمضه کردن برای بثور حنک معمول است و از طباشیر و گل سرخ و تخم خرفه و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و آرد جو بسیار این گرد و ذرور و حب ساخته بر کام بپاشند و در نسخهٔ طری تخم کاسنی و تخم کاهو صمغ فارسی آرد ماش و بزر درین داخل است و در انتها با بونهٔ شبت و تخم مرو و آب جوشانیده پاشیده با سرکه لیده صاف نموده مضمضه نمایند غذا مزوره اسفاناخ و خرفه با برنج سازند و بثور که از خوردن گرد و کافور و غیره باشد در آن بیشتر اول فصد کنند و مسکه بیشتر زنند و یا کات گلاب بپخته با لدوشیره زرشک و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب عرق نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر و انجبار لیس هر یک دو توله تخم شیرازی پنج ماشه دهند غذا آش جو بشربت نیلوفر و مضمضه بسرکه و گلاب مساوی و یا آب گشنیز تر و سوار و گلاب مقطر هر یک سه توله مضمضه کنند و مدام کتیرا در دهن دارند و روغن گل یا کدو یا کاهو یا سرد و در دهن گیرند چون گرم شود تبدیل نمایند که عظیم النفع است و در ورم رطوبی هرچه در قلاع و ورم زبان بلغمی مسطور شد بکار برند و یا تنقیه مطبوخ افتیمون و حب ایارج سازند و بعد تنقیه کرمایج عاقرقرحا در آب انگبین جوشانیده غرغره کنند و اگر زوال او دشوار گردد غرغره با ایارج تلخ بعمل آرند تا آنکه تهیج تحلیل یابد و از غذا به نخود آب اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف گردد لحم بعمل بریان دهند و اگر مزاج متغیر نگردد سه شنبه اترخت بسیار دهند و بهترین چیز برای این مرض بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا مع سرکهٔ کهنه است و بقول صاحب شفاء الاسقام این ورم و ادرام غدد قریب الکثر از نزلات حار باشند

آبلهٔ کام و سوراخ آن

گاه باشد که بسبب نزول مواد حاره حاده یا بسبب مادهٔ آتشک در کام آبله افتد و یا در آنجا قریب بالاده بجری کشاده گردد و بدان سبب غذه در صورت غارض شود و بهره بنو شد انداده طبی برآید علاج فصد نمایند و عناب و شاهتره و غیره ادویهٔ مصفی خون بیاشامند و دستور نسخه که برای سوراخ کام نافع و بتجربت آکله دهن مسطور شد و مسهل تنقیه کنند و بعده اطریفل شاهتره و شربت شاهتره استعمال نمایند و غرغره پوست انار گلنار گل سرخ حب الآس کزمازج جوزالسرو در آب جوشانیده صاف نموده برای آبلهٔ کام بتجربهٔ فقیر رسیده و غرغره تخم گل سه ماشه پر سیاوشان زوفای خشک گشنیز خشک هر یک پنج ماشه عدس مقشر هفت ماشه گلنار چهار ماشه پوست خشخاش کلان یک عدد جوش داده عسل آمیخته برای سوراخ کام در بیاض والد مغفور مفید نوشته و پوست خشخاش گشنیز خشک گلنار هلیله سیاه حب الآس برگ مورد زرد و گل تاج خروس برگ حنا هر یک شش ماشه کزمازج مازو سبز هر یک پنج ماشه عدس مقشر یک توله در آب برگ بارتنگ هفت توله آب خالص نیم پاو جوشانیده صاف نموده حضض مکی گل ارمنی صندل سرخ اقاقیا هر یک سه ماشه سوده بدان پاشیده

مکرر غرغره کردن برای سوراخ کام مجرب مؤلف حکیم شریف خان ست و ایضاً برگ حنا گلنار فارسی اقاقیا برگ مورد کشنیز خشک کرمانج پوست بیخ گوندی پوست بیخ چنبیلی گل سیوتی هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده غرغره کردن بعد از ان کته شسته دم الاخوین کهربا کشنیز خشک طباشیر فوفل سوخته اقاقیا زرورد عصارهٔ لحیة التیس هر یک یک ماشه سوده پاشیدن برای آنکه قریب ملاقات مجری بسبب مرض آتشک یا بسبب نزول مواد حارهٔ حاده گشاده شده منقول از والد حکیم ممدوح است و آنچه احقر درین باب مکرر تجربه نموده اینست که سیماب سه ماشه قند سیاه دو درم خوب باهم بکوبند تا یکذات شود پس چهار پاس تا بخواهند ملایم کرده چهارده عدد حب بابند و یک صبح و یکی شام خورند و اگر دهن جوشش نماید چهال کچنال با آب جوش داده صاف نموده مضمضه کنند و یکبار طفلی ده ساله را که بسبب کشادن مجرای کام غنهٔ عظیم رو آورد اظاهر شده بود چنانچه سخن او مفهوم نمیشد یک ازین حبوب وقت صبح تا چهارده روز داده شد بعنایت شافی مطلق درین مدت سوراخ فراهم آمد و صحت کلی یافت و شخصی را حب مرد اسنگ که در آتشک مساخته میشود و معمول جناب والد مرحوم ست درین مرض ادم و بعونه تعالی صحت یافت و طفل النفی را از هلیله کلان و نخود و هر یک بیست ماشه توتیای سبز ده ماشه در آب لیمو کاغذی یک صد عدد کهرل کرده حب مقدار کنار رشتی بسته یکی صبح و یکی شام خورانیده شد صحت یافت و باز همین مرض عود نمود باز همین حب باستعمال آن شفای کلی حاصل شد و دیگر حب توتیا که دران فلفل سیاه داخل ست و در ذکائی مسطور ست و حب سیماب سم الفار و روغن بلسه ر... که در مجربات اکبری مرقوم نیز درین مرض نافع و گویند که شخصی را از جراحت کام مجرای بینی و حلق یکی شده بود طبیبی گفت که سر بچه خر و سگ ببرید و در آتش بسوزند بعد از ان مغز سر او گرفته با یک بیضه قدری از ان در بینی انداخته بعد ازین تدبیر جراحت مندمل گشت و برگ انبه که پخته و خشک شده باشد دود او در قلیان کشیدن زود از اکسوراخ کام می نماید و کذا گرفتن دود بخوری که دران سپند دود و تانست و در ذکائی مسطور ست نافع بود و گویند که نهادن مازوی مسحوق بر لقبهٔ حلق و کشیدن دخان گل سمین و بر یک هفته اندمال آن میکند غذا دال مونگ مقشر یا شوربای گوشت بز بدهند و پرهیز از شیرینی و ترشی و لبنیات و فواکه نمایند

امراض اسنان و لثه

یعنی دندانها و بن دندان بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس دندان منجملهٔ استخوان ست و حس دهنده پیوستن عصب دماغی لین بآن ست چون متألم شود بدین سبب محسوس گردد و از آنچه عارض شود از ضربان و اختلاج و دران دلیل است که حاره و غیره محسوس شود و دران امراض بسیار عارض میشود چنانچه استرخا و تحرک و انقلاع و تغیر لون و رحوبیر و شستن بخار بر روی او و تاکل و تعفن و تکسر و اوجاع شدید و حکه و ضرس که نوعی از اوجاع او ست عجز از خائیدن شیرین و ترش و تضرر از گرم و سرد و قلت صبر ملاقات یکی از آنها با هر دو و کذا عارض میگردد او را تغیر در مقادیر بالطبع که طول کند و عظم پذیرد یا سوده گردد و صغر یابد و نزد اکثر عارض میشود دران نوعی از ورم و استدلال بر مزاج دندان از بن دندان و رنگ او باید کرد که اگر سرخ باشد مزاج دندان دموی بود و اگر زردی زند صفراوی و اگر سفید باشد بلغمی و اگر رنگ تیره باشد سوداوی بود

تدبیر حفظ صحت دندان

طالب صحت اسنان را واجب ست که رعایت ده چیز بدارد اول آنکه احتراز نماید از تخمه و کثرت اکل و از غذای منجرات و از تواتر فساد طعام و شراب در معده و آن فساد خود بسبب چیزها باشد که بسرعت قبول فساد نمایند مثل شیر و ماهی شور و سحنا و خواه بسبب سوء ترتیب استعمال آنها مثل تناول یا تاخیر استعمال غذا حتی که اشتها شدت کند و طعام فاسده بسوی معده منصب گردد یا جمع کرده شود اغذیه که دران جمع کردن ممنوع ست یا خوردن غذای لطیف و رقیق بعد غلیظ و یا تناول چیزهای نازک مثل ماهی تازه و خرد بعد ریاضت و تعب یا کثرت شراب و حرکت بر غذا دوم آنکه قی بسیار نکنند و عادت آن نماید خصوصاً اگر آنچه در قی برآید ترش باشد سوم آنکه از خائیدن چیزی علک خصوص که شیرین بود چون حلوای سوهن و ناطف و انجیر خشک اجتناب نماید چهارم آنکه بدندان چیزهای سخت مثل بادام و جوز و فوفل و امثال آن نشکنند پنجم آنکه از ترشها که دندان را کند کنند چون فواکه خام عفص ترش و ترشی ترنج و انار بسیار ترش پرهیز کنند ششم آنکه چیزی سخت سرد یا گرم نخورد خصوصاً از پس یکدیگر بلا فاصله باشد آنکه بالای چیز بسیار سرد فی الفور چیزی بسیار گرم نخورد و بالعکس هفتم آنکه چیزهائی که دندان و گوشت بن دندان را بخاصیت ضرر دارند چون کندنای خام و جوز و خرما و کنجد و غیر آن نخورد هشتم آنکه بعد خوردن چیزی خصوصاً بعد خرما و لحم دندان را از هر چه مابین

آنها بماند بخلال پاک نمایند بنحوی که دندان وحوالی آنرا آسیب نرسد نهم آنکه برای تنظیف دندان مسواک لازم دارد و بملازمت آن را بگذارند و استقصا نکنند تا گوشت
بن دندان بجز اشد و آب دندان وتیزی آن برود و نزلات دماغی وبخارات معدی راههای قبول نشود وباید که مسواک از چوبی گیرند که دران قبض وتلخی بود
مقوی دندان باشد مثل چوب اراک زیتون وچوب مجنل وریش بڑ وبادامیکه مطلع از حقیقت چوب مسواک نباشند در استعمال آن مبادرت ننمایند چرا که بعضی چوبها
بمجرد رسیدن بدندان دندان را ساقط میگرداند وگویند که مسواک بیخ جوزلته را قوی گرداند و از تاکل مصون دارد دهم آنکه وقت خواب قبل از قی وبعد او دندان
را بروغن چرب کند اگر مزاج دندان گرم باشد بروغن گل یا روغن آس بمالد واگر سرد باشد بروغن بان یا ناردین یا اذخر یا بابونه یا مصطکی وامثال آن از روغنهای
گرم مالد واولی آنست که اول شیره بمالد اگر در مزاج برودت باشد ویا شکر بمالد اگر میل مزاج ببرودت یا قلت حرارت باشد وبعد ازان بروغن چرب کند مع اصلاح
دماغ ومعده واگر در سه ماه جهت تقویت یک دو مرتبه مضمضه یا سنون مقوی مناسب بعمل آرند اولی وانسب بود وسر خرگوش سوخته سوده بر
دندان مالیدن وکذا نمک بعسل سرشته سوخته وناسوخته مالیدن وسوخته بهتر است ویا ازان بندقه ساخته ودر خرقه گرفته بدان دلک اسنان نمودن وکذا گک
ترمس مالیدن وایضا شب یمانی بریان کرده ودر سرکه سرد نموده بانمک سه مرکی مالیدن وهمچنین بیخ یتوع یعنی درخت شیردار در شراب پخته بدان مضمضه کردن
دو سه ماهی دو بار این مضمضه بکار بردن گوشت بن دندان را سخت کند وسواد را از بن دندان پاک نماید ودندان را از وجع سلامت دارد وشیخ میفرماید که
این دو دیه استعمال نمایند باید که بعد او دلک بعسل یا شکر یعیده ولکسبا دهان بعد از لقیکه مسطور شد بعمل آرند وچون دندان را نوازل عارض شود واجب است که طبیع استفراغ
قابل بعضا دیده پین بگیرد ویرفع رشیب یمانی ونمک ودوسوخته دوام نمایند حکیم علی در مجربات خود نوشته که جهت حفظ صحت دندان در دول یا سه سال فصد چهار رگ نماید صحت دوم

قول کلی در علاج دندان وادویهٔ آن

بدانکه از ادویهٔ دندان بعضی حافظ اند وبعضی معالجه وبدانکه مزاج اصلی دندان خشک است ادویه برای حفظ صحت اسنان ورد آن بسوی واجب را اکثر ام مجففت
باید ودر سردی وگرمی معتدل مگر چند شدت زوال مزاج از اعتدال بسوی برودت یا حرارت بهر تبدیل مزاج مجففات حار یا بارد بحسب تقاضای مزاج
اختیار نمایند وافضل ادویه اسنان آنکه دران تجفیف وتلشف مع جلا باشد واگر اندفاع فضول بسوی دندان باشد تحلیل با اعتدال ومنع ماده مجلب بسعی کلی ان
نیز باید ومجففات بعضی بارد اند وبعضی حار وبعضی معتدل پس مجففات بارد ومائل ببرودت که بجموضت یا عفوصت خود مثل غوره وترشی لیمو کنند نیچ دندان
نیاورد آن سماک وصندل وکافور وگل سرخ وتخم گل وگلنار ودم الاخوین وکز نارنج ومازو وکهربا ومروارید وفوفل وآرد جو وپوست درخت توت وبرگ وبیخ حماض
وخسته هلیله وتخم مورد واقاقیا وسماق وطراثیث وحبقت بلوط است ومجففات حار ومائل بحرارت بعضی ازان آنست که حرارت در جوهر او باشد وبعضی ازان آنست
که حرارت اکتسب باشد وآنکه حرارت در جوهر او است مثل نمک سوخته وشنج سوخته وسعد سوخته وغیر سوخته ودارچینی وزوفا وقاح اذخر وثمر کبر وپوست
بیخ او که قوی تر از ثمر او است وعود ومشک وبرسیاوشان سوخته وغیر سوخته وبرگ شفترو برگ اهل وساذج هندی وشاخ گوزن سوخته وغیر سوخته وپودینه وخاکستر
او ومصطکی وآبگینه سوخته وخاکستر بورق وزراوند مدحرج وخاکستر چوب انگور وخاکستر سر خرگوش خرما سوخته واهل وعاقرقرحا وشیب یمانی وکندر وتخم حنظل است وآنکه
حار بقوت کنند است مثل خاکستر با زو است واگر آنرا سوخته در سرکه سرد کنند اقرب با عتدال گردد وخاکستر شاخ انگور وخاکستر نی با نندان ومجففات معتدل مثل شاخ گوزن
سوخته مغسول است ومثل جوز ولب پوست درخت صنوبر ایضا چون ادویه مجفف معتدل خواهند مجففات بارد را با مجففات حار که مسطور شد بحسب احتیاج ترکیب دهند
واز سنونات جیده مجربه حافظ صحت اسنان آنست که شاخ گوزن سوخته کز نارنج سعد گل سرخ سنبل الطیب هر و احد یکدرم نمک لاهوری ربع درم سوده بکار برند
ودیگر سنونات در ابواب مستقبله مسطور خواهند شد واز اقسام ادویه دندان سنونات است ومصبوغات ومضمضات ولطوخات ومخضاضات بر دندان یا برکا ممضوغات
ودلوکات وحشویات در سوراخ دندان وکمادات وکاویات وقالعات وبخورات وسعوطات وقطورات در گوش ومستفرغات ماده وفصد وحجامات از قرب
موضع نیز از علاج دندان مستعد واز ادویه اسنان بعضی محلله وبعضی مبرده وبعضی مخدره است واستعمال مخدرات در اسنان بعید تر از خطر است لیکن کنار آن بسیف
جوهر دندان است وهمچنین ادویه مخدره قتاله مثل لیتین مثل حنظل وخربق وقثاء الحمار وغیر آن استعمال نکنند مگر وقت ضرورت واز دخول آنها دندان نیز مخدرات

در جلق احتیاط نمایند و اکثر برای دفع ماده موذی و نفوذ ادویه بقعر احتیاج بسوراخ کردن دندان افتد از آنکه سوراخ می افتد و سر که با وجود مضر بودن دندان و باستان کاسه
ورا دوبه سبزه و مسحق دندان سرد می افتد در سبزه تبرید بجوهر خود میکند و تنقیه می نماید و مسحق تنفیه و اعانت تقطیع بر تحلیل میکند و مضرت او و رنیو قت از
ادویه سینه که با آن می آمیزند می شکند و صاحب تذکره گوید که خوردن و بازو و باد طرود را چینی و زرنباد و صعتر و اکثر امراض آن مجرب است و مشهون عقد امتلا می‌بود
استعمال نکنند و مسواک قبل او استعمال نمایند و مسیحی گوید که فساد و عارض اسنان مشایخ را زیاده از تقویت لثات آنها با شیاف قابضه علاجی نیست

وجع الاسنان

درد دندان گاهی در جوهر آن و گاهی در عصب بیخ او و گاهی در لثه باشد بنابر ورم لثه و زیادت لحم نابت دران که ماده را قبول کند و نا راست خادث گردد از آن که سوء مزاج درد
را قبول نماید و دران متعفن گردد و دندان را ایذا دهد و نیز متحرک گرداند و اسباب درد دندان انواع سوء مزاج حار و بارد و یابس بی ماده هست و یا با ماده دموی صفراوی و بلغمی
و ریحی و درد که از سوء مزاج با ماده باشد بسبب کثرت ماده و یا رداءت یا حدت یا غلظت یا کیفیت آن بود و گاهی آن ماده ورم در لثه یا در نفس دندان گاهی تاکل دندان پیدا کند
و باساست که در دندان یا بن دندان کرم تولد نماید بسبب عفونت رطوبات یا بعضی چیزها که در دندان متاکل اخل شود و مبدا ماده یا دماغ بود و یا معده بود و یا در سر یا سر درد
موضع و اگر تمام بدن از ماده ممتلی باشد نیز طریق رسیدن آن از بدن بسوی دندان از بن دو طریق باشد و گاهی دندان بسبب ماده درد کنند و سبب آن نیست
دندان بود و درد سوء مزاج با هم تن در اعضاء این ترقیت حدت تب باشد و چون در بیخ دندان تاکل و درد و ضربان باشد بیخ او حصول تقیح باشد و تدبیر علاج
و وجع ست بعد از ان برکندن دندان طریق تشخیص اسباب مذکور اولا نظر کنند که با درد دندان ورم در لثه یا در نواحی او هست یا نه اگر باشد در لثه از تغیر درد نه
حکم کنند که سبب درد در نفس لثه ست و اگر ورم در لثه نباشد سبب یا در نفس دندان باشد یا در عصب که در بیخ و بعد سیند اگر ورم و شدید درد دندان باشد تاکل
در نفس باشد و ایضاً الم در طول دندان بود سبب در جوهر دندان باشد و الا اگر درد در لثه باشد و شدید بود سبب عصب بیخ دندان باشد و خصوصا چون درد تا نقی
در لثه یا در کله یافته شود و ثقل و درد محسوس گردد و بعد از ان برای دریافت نوع سبب بگویند که مریض یک بار آب سرد و یک بار آب گرم در دهان گیرد و خیال نماید که کدام الم
در تسکین می یابد پس اگر از آب سرد تسکین یابد درد دندان شدید حرارت باشد کاللهیب و سرخی لثه بغیر ورم بود و هوای گرم و اشیای گرم درد زیاده گردد در درد از حرارت
باشد پس اگر در لثه مع سرخی ورم و ضربان شدید محسوس شود از ماده دموی باشد و اگر سرخی مائل بزردی در لثه و ضربان کمتر و حرارت شدید و دیگر آثار صفرا
یافته شود از ماده صفراوی باشد و اگر گوید که از آب گرم تسکین حاصل میشود و درد شدید ضربان و لهیب و سرخی نبود و بخوردن اشیای سرد بلا آثار سوداسے
ظاهر شود و غلبه کند از برودت باشد پس اگر آثار بلغم نیز یافته شود بلغمی باشد بعده بنگرند که درد منتقل میشود یا نه اگر گوید که منتقل میشود و باتمدد بود ریحی
باشد و اگر درد راسخ بدون ظهور حرارت و برودت یافته شود و منفعت علاج بدید ظاهر شود از اخلاط غلیظ باشد و آنکه مبدا ماده دماغ یا معده را از وجود آثار امتلا در یکی از
آنها با ظهور دریافت نمایند و ایضاً اگر با وجود آثار ماده درد دندان بالتمام سیری و بیضمی و قی اسهال کند یا دماغ او و معده باشد و اگر دندان متحرک باشد از تحرک آن بود و اگر
با وجود حرکت لاغری و خشکی در دندان جمیع بدن و تغیر آن محسوس گردد از سوء مزاج یابس باشد و اگر تاکل یافته شود در بیخ دندان بود از تولد کرم باشد

علاج کلی درد دندان

اگر درد بمشارکت همه بدن باشد اولا تنقیه بدن بفصد و اسهال کنند و اگر بمشارکت دماغ باشد و فصد اول بر سر قیفال یا اخراج آن بمثل قرص بنفشه و ایارج
و حنظل یا بسقونیا یا بمثل تقوعات و حب قوقایا و شبیاره و غرغره و شنی راس نمایند و اگر درد لثه و ورم محسوس شود حجامت بفصد و اسهال بحسب فیصات و شر الگاکنند و اگر
بسبب اجتماع ماده در معده یا بار و در معده باشد تنقیه معده از ماده موجبه نمایند و اطریفل یا جوارش ها و یا مستعمل نمایند و غذا کم و یا بسازند و تقلیل غذا و اخلال
کنند زیاده در طعام و اجتناب از شیر و فواکه و طعام شب و قی و امثال بنمایند و اگر احیانا اتفاق قی افتد قدری افیون در دندان گذارند و در جمیع با ابتدا حرارت از مصالحات
و سلاقات و ما تقدم آن بقوی نکاهد و بغیر افراط و قبض در دهن گیرند و در ادویه قابضه افراط نمایند حتی که تحلیل ماده بسبب ضعف از استعمال مشکل گردد و بسیار باشند که قبض
بروغن گل و مصطکی یا بزریت اتفاق یا بروغن آس و مانند آن که مقوی و رادع و مانع از قبول مواد باشد کفایت کند و بنفشه موید کهنه در روغن گل خام خوب
روغن

جوشش داده در دهن گرفتن نیز نفع کند بعده بتدریج محللات منضجه اختیار کنند و از سیلان ادویه قویه از ان بسوی جوف احتیاط نمایند و ایضاً تدریج با استفراغ از نفس عضو با رسال علق بر لثه یا فصد رگ زیر زبان یا حجامت بشرط زیر کانه نمایند و اگر درد اشتداد کند بیخ دندان عاقرقرحا مع کافور بچسپانند و اگر شدت درد ازدیاد پذیرد اکثر باستعمال افیون بروغن گل حاجت افتد و هر قدر که ازان خلاصی یابند ترک آن اولی بود و ملکه واجب ست که بانضاج مشغول شوند و اگر سبب نقص دندان یا در عصب بود ازماده نبود بلکه سوء مزاج ساده باشد بدانچه ضد او بود از ادویه دندان علاج نمایند پس اگر سوء مزاج ضعف او حار باشد بروغن بارد المزاج نیم گرم نموده مضمضه نمایند بعده آنرا بارد بالفعل استعمال کنند و اگر بسبب سوء مزاج او بارد باشد بدال در روغنهای گرم مثل روغن ناردین و روغن بان استعمال نمایند و زردی بیضه مشوی گرم گرم یا نان گرم زیر دندان گیرند که این هر دو تدبیر در هر دو سوء مزاج حار و بارد نفع میکنند و اگر سوء مزاج مع ماده حار یا غلیظ یا کثیر باشد بحسب آن تنقیه کنند و واجب ست که درین تحلیل ابتدا نمایند بدانچه بارد و رادع باشد و اگر چه این در ماده حار زیاده باید و در غلیظ اندکی و از اشیاء قوی الردع خصوصاً در مواد بارد شب سوخته در سرکه سرد کرده بمثل و نمک ست که باریک ساخته استعمال نمایند بعد ازان مضمضه بشراب کنند و از انچه صلاحیت ردع دارد مازو و سرکه ست پس اگر ماده حار باشد بعصارات مبرده علاج کنند و تدبیر تعدیل او نمایند و اگر این فائده نکند تدبیر تحلیل او و یا تحدیر او نمایند و اگر ماده کثیر یا غلیظ باشد بعد از علاج زمانه ابتدا که مذکور شد ایضاً تدبیر تحلیل نمایند و اولی آنست که در مضمضه با سرکه روغن گل نیز باشد چه بسیار باشد که سرکه رطوبات اصلیه را بعد فضول جذب کند و گاهی احتیاج جمع ادویه قابض محللات افتد زیرکه عضو یابس ست و ادویه محلله مستعمله در اوجاع اسنان که محتاج تحلیل باشد بعضے ازان مضمضات ست و در جمیع آن واجب ست که مدت طویل در دهن بگیرند و آن مثل سرکه ست که دران سلیخ الحیه جوشانیده باشند یا سرکه که دران حنظل پخته باشند و آن قوی و بسیار نافع ست و اگر سعتری ظاهر شد بشراب بپزند یا زنجبیل یا عاقرقرحا یا حلتیت مع خردل یا پوست کبر یا پوست صنوبر یا پودینه یا برگ لبلاب جعده و پوست و کبر یا آب پخته و همچنین برگ غار و قیلیم و کذا چوب توم مع عاقرقرحا یا سرکه که دران کندش یا شد یا عاقرقرحا و کرمازج در سرکه یا مرزنجوش خشک یا بیخ قثاء الحمار یا عصاره او در سرکه یا مع خردل هر دو مطبوخ در سرکه یا کبیکج مطبوخ در سرکه و برای وجع ضربانی مازوی خام بسرکه جوشانیده یا شاخ گوزن مطبوخ در سرکه عنصلی یا سوده در سکنجبین آمیخته و بعضی ازان غرغرات است مثل آنکه در مضمضات مذکور شد و همچنین مویزج جبلی و توم در آب جوشانیده غرغره کنند و دهن کشاده دارند تا لعاب کثیر سائل شود و بعضے ازان مضوغات ست که از ادویه مذکوره اخذ کنند و مثل او ست که پودینه جبلی و عاقرقرحا و فلفل سفید و مرو رگوشت مویز سرشته بندقه سازند و یکی ازان بخایند و بعضے ازان لطوخات و الثیه لصوقات و اضمده است که از ادویه محلله معروفه بگیرند و بمثل عسل یا قطران جمع کنند یا شئی محلول در آب یا در آب فقط لبسرشند یا بگیرند کرنب و حضض و طلا کنند یا بر اصل دندان خردل مسحوق بگیرند و بر بیخ دندان نهند و انچه مجرب ست انیست که بگیرند مغز تخم شفتالو و نصف او فلفل سائیده و بقطران سرشته بدندان مالند یا بران لصوق سازند یا تریاق تنها لطوخ سازند یا حلتیت تنها یا سکبینج یا ارسطیخان یا سورنجان یا شونیز سوده بزیت سرشته لطوخ کنند و ایضاً از مجربات انیست که فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و مویزج هر واحد یک جزو بوره ارمنی یک نیم جزو باریک سائیده بر دندان و لثه بمالند که شدید النفع است و گاهی برگ مثل خطمی و بابونه و شبت و حلبه و برگ کتان بطبیخ یا روغن یا ضماد کرده بندند و جالینوس گفته که جگر سام ابرص چون بر دندان موجع متاکل نهند وجع او ساکن شود و بعضے ازان کمادات ست از خارج و واجب ست که یا قبل از طعام بدو ساعت یا بعد او بچهار ساعت استعمال کماد نمایند و این محتاج الیه بر ای شدت وجع ست مثل نمک حار و ریگ یا ارزن گرم یا بموم گداخته تکمید کنند و گاهی کله را تکمید بعد تکمید میکنند تا که ماده بسوی او منجذب گردد و هر گاه کله ورم کند درد ساکن شود خصوصاً چون دندان را بروغن جوش کرده در ینوقت داغ نهند و بعضے ازان کادیات ست و تدبیر داغ چنان کنند که زیت را ببعض ادویه محلله مذکوره یا تنها جوش دهند و مثل گرم کرده دران زیت فرو برده و در مجوف انبوبه که نیز دندان در زمانی نهاده باشند در آورده داغ دهند و گاهی برچوب دندان بر دناک موم یا خمیر آرد یا چیزی دیگری چسپانند و گاهی در داغ کردن بسوی بیخ دندان از بر بیه باریک حاجت می افتد تا در آن قوت کاویه نافذ شود و هر گاه از معالجات فائده نشود دندان را میل گرم کرده بمرات داغ دهند حتی که در داغ او مبالغه کنند درد ساکن شود و دندان بشکند و بعضے ازان نوکات ست از انچه مذکور شد لبسازند و زنجبیل بعسل و نوک جید ست و ایضاً سرکه و نمک مع تخم حنظل و عاقرقرحا ست و بعضی ازان دخن و بخورات ست و بهتر آنست که در انبوبه گیرند و گاهی از محللات مثل عروق حنظل و تخم او یا خردل یا عاقرقرحا یا برگ آس یا جعده یا برگ سداب می گیرند و بعضی ازان سعوطات

محلله است مثل آب قثاء الحمار یا آب بیخ چقندر یا رطبه یا آب مرزنجوش و بعضی ازان قطورات در گوش جانب وجع است مثلاً همین سعوطات در گوش قطور کنند یا آب کشنیز
سبز و بعضی ازان حشو متاکل ست اگر سبب وجع از تاکل باشد و باید که برفق استعمال کنند و بسختی پر نکنند که درد زیاده کند چون سک مع سعد و مع مصطکی و قوی تر
ازان حلتیت مع کبیکج یا شونیز مسحوق بتربیت یا فلفل یا دروی سوخته یا فرفیون یا عاقرقرحا است یا بید و ای مغز تخم شفتالو و فلفل مذکور پر کنند بلکه در وجع حار بادویه
بارده و در بارد بحاره حشو نمایند و بعضی ازان قلوعات ست و آن علیحده مسطور خواهد شد و استعمال آن جائز نیست مگر آنکه درد در نفس دندان باشد نه در غیر آن و
اما ادویه مخدره گاهی بر وجوه مذکوره استعمال کرده میشود لیکن بهتر آنست که بطریق لطوخ یا حشو بعمل آرند با وجود آنکه گاهی بطور مضمضات و بخورات بکار می برند
پس بگیرند بزرالبنج و افیون و میعه و قنه هر واحد دو درم فلفل حلتیت هر واحد یک درم در عقید انگور ازان شیاف سازند و بر دندان دردناک نهند یا لبستانند افیون و
جند بیدستر مساوی و بقدر یک دو حبه بروغن گل در گوش جانب درد چکانند یا لطوخ از بیخ بیروج سازند یا تبخیر بزرالبنج بطریق مسطور نمایند یا بیخ بیروج تنها یا مع بزرالبنج
بشراب یا جوشانیده در دهن گیرند و گاهی مخدرات مثل فلونیا خورانیده میشود و شاکی درد شفا می یابد و ازان در دهن میگیرند و نواب آرد و از جمله آنچه خدر میکند
بغیر اذیت گرفتن آب بر برف سرد کرده در دهن ست تا بکرار حتی که دندان را خدر کند و درد البته ساکن شود و اگرچه گاهی در ابتدا زیاده گردد و گویند که
تعلیق بیخ کبیکج یا شیطرج و یا بیخ کرفس یا عظم میت و یا بلوط غیر و یا ناب ضبع و یا ضرس ارنب و یا ضرس میت و یا بیخ ذنب الاسد بر گردن صاحب وجع و دندان مفید است

علاج درد دندان حار

تبرید لعاب بهدانه شیر عناب شیر مغز تخم تربوز در عرقیات برآورده شربت نیلوفر حل کرده بدهند و یا تمرهندی ده درم عناب ده عدد و شکر سفید ده درم
و بهدانه عنب الثعلب کزمازج گلنار پوست خشخاش کشنیز خشک بزرالبنج هر یک نیمکوفته هر واحد یک مثقال عدس مسلم چهار درم در سیر آب بجوشانند چون نیم آب
آب بماند صاف نموده مضمضه کنند و گاهی صندل سرخ و فوفل جوز السرو برگ مورد برگ حنا عنب الثعلب پوست انار گل سرخ افزوده میشود و تحریک دندان را
نیز نفع می بخشند و اگر پوست هلیله عنب الثعلب بزرالبنج پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده سرکه گلاب روغن گل آمیخته مضمضه نمایند نیز مفید است
و یا صرف سرکه و گلاب آمیخته در دهن دارند یا سماق در زرور در ان افزایند و یا آب سماق باندکی آب بارتنگ مضمضه کنند و یا بسرکه و روغن گل و آب خیار و آب
کاهو یا آب کشنیز یا آب خرفه مع کمیه افیون بعمل آرند و اگر درد بنهایت شدید باشد کافور را در سرکه و گلاب حل کرده نیمگرم مضمضه نمایند و یا کافور و افیون هر دو
آمیخته بر دندان ضماد نمایند که معمول ست و روغن گل که قدری افیون در آب حل کرده در آن آمیخته باشند در دهن دارند یا پنبه آلوده در دندان نهند و نیز
اندکی افیون بخورند و بر دندان مالند و سنون زرد استعمال کنند و بعد از تسکین ابتدا قدری مصطکی در روغن گل گداخته نیمگرم در دهان دارند و هنگام شدت درد افیون
و کافور باندکی عاقرقرحا سوده در بیخ دندان بچسپانند یا بمالند و اکثر بعمل آرند و اگر بدین تدبیر فائده نشود در بادی فصد سر رو و چهار رگ کنند و یا زلو برلثه چسپانند
و یا حجامت ذقن نمایند و یا فصد رگ زیر زبان کشایند و بعد از نضج مسهل صفرا دیا بصبر و پوست هلیله زرد و تمرهندی و شکر طبرزد و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ
فواکه تنقیه نمایند و غذا از مزوره ماش یا شیره مغز بادام و یا تمرهندی یا شیره بادام و شکر و یا رطانیه یا شیره مغز بادام و شکر مناسب ست و برشن بر دندان مالند
و اطریفل کشنیزی یک توله خورده عناب گاوزبان در آب یا عرق گاوزبان مالیده صاف کرده شربت بنفشه داخل نموده بنوشند و یا بعد فصد سر و عناب کشنیز خشک
خطمی گاوزبان در عرق گاوزبان شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و خاکشی داخل کرده بدهند و از پوست کیکر و پوست سرس برگ جنبلی کشنیز
عدس مسلم جوشانیده مضمضه کنند و نمک هندی پهٹکری هر یک نیم توله سوده در عسل خمیر کرده در ظرف آهنی سوخته و شاخ گوزن سوخته فوفل سوخته کزمازج
سنبل الطیب گلنار اقاقیا سورنجان هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد سعد کوفی اذخر یا بونه هر یک چهار ماشه کوفته بیخته سنون سازند و اگر از نزله باشد
کوکنار بزرالبنج شهدانج غدبه عدس مسلم بیخ شهد انبج مکوه هر یک تیج عناب هفت عدد جوشانیده مضمضه کنند و از سیاهی تا به نمک طعام سنون نمایند و در
دندان که بسبب نزله حار بارد و خفقان و بواسیر شد تدبیر آن در بحث ربه گذشت و اگر با نزله و درد گوش و صداع بود اطریفل اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار
ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و روز دوم عناب پنج دانه افزایند و کوکنار بزرالبنج کشنیز خشک خولنجان هر یک چهار ماشه جوشانیده

مضمضه کنند و گاهی عنب الثعلب عاقرقرحا عوض کشنیز و خولنجان میکنند و اگر درد با جوشش دهان بود کشنیز خشک عنب الثعلب کوکنار گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده
مضمضه نمایند و فصد و مطفیات خون بعمل آرند و بعد از زوال مرض نمک فلفل عاقرقرحا خولنجان شب یمانی بریان هر یک دو ماشه سنون ساخته بسایند و اگر
کشنیز خشک مازو پوست خشخاش گلنار بزرالبنج عنب الثعلب حب الآس هر واحد دو درم نیم کوفته جوشانیده صاف نموده افیون یک ماشه کافور نیم ماشه
گلاب بیست و چهار درم داخل کرده مضمضه نمایند در ساعت تسکین وجع رو نماید و اگر مضمضه بآب کشنیز سبز آب بارتنگ سبز آب عنب الثعلب سبز لعاب اسپغول
آب برگ خرفه و کافور قدری بعمل آرند جهت درد دندان حار و قلاع مفرط الحرارة نیز نفع میکند و مضمضه پوست درخت سرس پوست درخت کچنال در
آب جوشانیده قدری کتهه سفید داخل کرده نیز برای وجع اسنان نافع ست و همچنین چهال کیکر و دوام کوکنار دو عدد هر دو را جوکوب کرده در نیم آثار آب بجوشانند
هرگاه نصف بماند نیم گرم مضمضه نمایند و کذا اسکاکائی بجبرونتی فوفل هر یک کوفته برگ چمبیلی عدس مسلم بارتنگ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه
کردن و ایضاً بیخ شفتالو برگ چمبیلی برگ سپستان هر یک شش ماشه جوشانیده مضمضه نمودن نافع و اگر پوست انار کنجد مازو حب الآس گلنار کوکنار هر یک یکجزو
پوست درخت توت دو جزو در آب جوشانیده سرد کرده مضمضه کنند تسکین وجع دندان کند و مواد درد را از ریختن باز دارد و یا پوست خشخاش اسپند
برگ کیت برگ سرد و پوست مغیلان پوست انار گلنار زردچوب جوشانیده مضمضه نمایند که جهت نزله و درد دندان از مجربات والد مرحوم ست و مضمضه
بسرکه که دران حب الآس جوشانیده باشند و یا بآب عنب الثعلب صرف و کذا اسپغول با سرکه آمیخته بر دندان نهادن و کذا مضمضه بطبیخ جوز السرو یا پوست درخت
مولسری و یا بیخ آنار و یا پوست ببول یا پوست درخت سرس و کوکنار یا برگ چمبیلی نیز نافع و خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن مسکن وجع دندان حار ست و کذا
مضمضه بعصارهٔ حماض یا بطبیخ آن در سرکه و کذا از دوای مطبوخ بسرکه نیز مسکن وجع ست و بلیله باریک سائیده مالیدن نیز مفید و یا سپاری چهالیه بسوزند و با همچند
تخم خرفه سائیده سنون سازند و یا پهٹکری بریان و مسی مساوی گرفته بمالند و یا چهال نیب چهال ببول شاخ پیا پالسه ریزه ریزه کرده جوش دهند تا آب سوم
حصه بماند اول انکباب بران نمایند و چون در انیم گرم بماند مضمضه نمایند تا دیر آب در دهن داشته بر تابند و اگر روغن گل و سرکه و مصطگی هر واحد قدری
گرفته باهم جوش دهند و اندکی افیون حل کرده مضمضه نمایند اکثر اقسام درد دندان را مجرب ست **اقوال اطبا** بقول جرجانی و ایلاقی اگر ماده مرض حار باشد
مضمضه بآب عنب الثعلب آب کشنیز و آب برگ بارتنگ در دهن داشتن مفید و اگر حرارت مفرط باشد درین کافور زیاده کنند بالجمله در ابتدا ادویه بارده که دران قبض و
خشکی معتدل باشد استعمال نمایند و بعد زمانه ابتدا بتدریج ادویه محلله بعمل آرند و ادویه بارده قابضه که بدان مضمضه کنند مثل آب سن طب بسرکه ست و آب
برگ زیتون با آب عنب الثعلب سرکه که دران برگ آس جوشانیده باشند و آنچه مائل باعتدال ست مثل روغن گل که دران مصطگی جوشانیده باشند و روغن
آس است و چون یکجزو روغن گل با دو جزو شراب انگوری بجوشانند تا نصف بماند جید باشد و چون درد عظیم باشد عاقرقرحا سوده مع کافور بر دندان نهند و اگر درد
افراط کند افیون بروغن گل بسرشند و در آن پنبه آلوده بر دندان نهند و یا فلونیا نهند بعده تلافی ضرر آن بادویه محلله بتدریج نمایند و تریاق الاسنان نیز تخدیر
درد و نشانند و هیچ تدبیر در تخدیر اسنان بهتر ازین نیست که برف یا آب سرد کرده بران در دهن گیرند و هرگاه نیم گرم گردد تجدید آن کرده باشند تا آنکه درد ساکن
گردد و گاهی در مرتبه اولی ازین درد زیاده میشود لیکن چون اعاده و تکرار او کرده شود بالکل زائل گردد و حکیم علی در شرح اسباب همچنین نیز نوشته لیکن چیزی دیگر برآن
مثل این نیست و چون تخدیر درد ساکن شود بعد ازان محللات از خارج استعمال نمایند حکیم شریف خان در حاشیه کتاب مذکور نوشته لیکن استعمال مخدرات بارد
بالفعل قوی غیر مخلوط بادویه حاره از خطر خالی نیست بنا بر سرایت نکایت بسوی دماغ و اماتت حرارت غریزی از عضو چندان میکند که بعد از استعمال محللات
از خارج اصلاح نمی نماید الانطاکی گوید که علاج درد حار دندان اگر با درد دندان و قریب آن بهم شده باشد فصد چهار رگ کنند و الا مسهل و یا شیافه بعده ازان
تنقیه بآب آنار مین کنند که دران هلیله جوشانیده باشند و گاهی نقوع آن مسحوق کافی شود و یا آب تمر هندی و ماء الشعیر نمایند و سکنجبین آب بقلة الحمقا و درین تنها
عجیب است بشربت ورد و از مجربات من این مطبوخ ست جو مقشر سی درم تخم قرطم پانزده تخم کاسنی و خشخاش مغز جوش کشنیز خشک [illegible]
کوفته نیم ده در چهار رطل آب بپزند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بمزید اسهال بود دران پانزده درم شیرخشت حل کنند [illegible]

وازین جمله در وضعیات ثابت که افیون درم برگ آس بزر البنج آنچه میسر آید در روغن بنفشه و سرکه جوشانیده جنبا بنهند و اگر ضربان ورم لثه شدت کند بران زرو چیاانند و مضمضه و کبوس بسرکه دافیون و بزر البنج و برگ صعفاف بهترین ادویه ست طبری گوید که اگر درد در بیخ دندان باشد یا در عصبه او که محیط اوست بعد فصد و تنقیه به پرهیز برگ راسن و پیاز عنصل در سرکه کهنه پخته مضمضه کنند و الا شراب قابض عفص مضمضه سازند بعده برود که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر دندان صحیح باشد و اشتباه شود که ایا وجع در دندان ست یا در عصبه که بسوی اصل او آمده و علاج مذکور و داغ سود ندهد تنقیه بدن سازد و دیگر کنند و پرهیز نمایند و غذای الطف اقتصار ورزند و اگر کفایت نکند بر عمومی تشرط زنند و بادویه مستفرغه و منشقه بمالند و اگر فائده نکند سعوطات موافقه بعمل آرند و جع دندان با قلق بدون حدت مزاج و اخلاط حار کمتر عارض میشود پس شیر دختران و قدری آب عصی الراعی و سفیدی بیضه و روغن بنفشه سعوط نمایند و اگر این کفایت نکند در گوش جانب دندان در دناک اندازند و تغریق سر بروغن بنفشه نمایند و اگر اینهم کفایت نکند در جانب مخالف استعمال کنند و اگر ازاین تدبیری سود ندهد باید دانست که فضول بسوی اصل دندان و در عصبه پخته است و دوا بدان نمیرسد پس بدست از قلع سن و استعمال ادویه از اصل و قشل گلنار و مازو و پوست انار و بزر البنج در سرکه جوشانیده خشک کرده و بدان سرکه غرغره کنند و گاهی دران گل سرخ و عدس کرنب نارنج و مانند ان بجانب منه زیاده کرده میشود و هرگاه مزاج متغیر شود این چیزها نیز بتسکین وجع استعمال نمایند تخم خرفه طباشیر نشاسته آرد عدس کتیرا خشک سعتر خشک گل سرخ گلنار سماق مساوی و اندکی کافور و این بهترین برودت است برای تسکین حرارت دهن باید که بر دندان نهند و بر عمود استعمال کنند و در دهن گیرند که تقویت بیخ دندان و تنقیه عمود و ازاله وجع کند صاحب مغنی می گوید که هرگاه چیزی نفع نه بخشد بیخ دندان شرط زنند که اکثر بعد یاس ساکن میکند و از آنچه مسکن وجع ست تواتر استعمال دوائی است که از افیون و بزر البنج و اطراف صفصاف ساخته باشند و بر دندان نهند و در سرکه حل کرده بدان مضمضه نمایند حکیم علی گوید که نهادن زلو بر بیخ گوشت دندان فی الفور درد ساکن کند و بعد از بر آوردن خون مضمضه کنند با بابونج و فلفل و عاقرقرحا که بسرکه و گلاب آمیخته باشند و قرشی گفته که مضمضات بگرم استعمال نمایند حکیم شریف خان گوید که این علاج اکثری ست و در بعض جا ضرر میکند و بارد نفع می نماید و قتل بیاز شیر چیزی طبیعت که با نضاج مواد و تسکین مبیه ثابت بن قره گفته که متقدمین در علاج اسنان اجماع نموده اند بر آنکه سرکه و نمک آمیخته در دهن گرفتن و فصل او دیگر آنست و نمک بسیار کم استعمال نمایند مع ادویه دیگر مناسب این بعمل آرند و اگر تخم حنظل و صبر مساوی برگ سنگی یا مغرقا بروغن زیتون و سرکه جوشانیده در گوش جانب دندان دردناک قطره قطره بچکانند ضربان سن را نافع ست سویدی از اطبا نقل کرده که مضمضه بزر البنج و یا بیخ توت و یا برگ جوز رومی و یا برگ خطر فاد یا بیخ آن و یا بیخ خطمی یا تخم آن هر واحد در سرکه جوشانیده و کذا مضمضه آب کاسنی سبز و طبیخ هلیله و طبیخ بیخ کبر فا کوفته و برگ توت او شوکران و خرنوب شامی یا نبطی هر واحد و خوردن افیون و بزر البنج بعسل مستحضر بقدر باقلا و نهادن صمغ توت زیر دندان و قطور بوی انسان سوخته بروغن گل در گوش و کذا ضماد آن و مالیدن گل سرخ و امساک موم زرد و روغن زرد لبنیر تازه در دهن و قطور بیخ خشخاش کوفته در روغن جوشانیده در گوش مخالف سن وجع همه مفید درد دندان حار است

علاج درد دندان بارد

اصل السوس مقشر گاوزبان پرسیاوشان وانیسون نیمکوفته نبات سفید و با آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و همین ادویه را جوشانیده مضمضه کنند و یا بسرکه که در آن پودینه عاقرقرحا صعتر جوشانیده باشند مضمضه نمایند و گاهی زوفای خشک بیخ کبر هم افزوده میشود و مضمضه بطبیخ کندش و اصل السوس هر کدام یکجزو زرد دو جزو فلفل دراز که درد تجربه ست و حلتیت یا ثوم را بریان نموده گرم بر دندان نهند و فلفل عاقرقرحا زنجبیل شیطرج بورق باریک سائیده بمالند و بعضی در سرکه آمیخته مضمضه آن نوشته اند و تریاق الاسنان بر دندان گذارند و بر شعثا بخور کنند و بر دندان مالند و اگر حاجت تنقیه شود و بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و نوشیدن سکنجبین عسلی و گلقند هر یک دو درم و یا سکنجبین عنصلی نافع و هرگاه آب سرد بنوشند انبوبه ابریق وقت نوشیدن مائل بجانب غیر وجع دارند تا آب بارد بجانب بیخ نرسد و نمایندن نارجیل و جوز و خوردن انجیر و جوز مع اندکی برگ سداب مضغ مغز حب صنوبر کبار و بادیان و داشتن ماء العسل کثیر الافادیه در دهن و استعمال اطعمه مع ثوم و توابل حار و زعفران نیز درد بارد دندان را نافع است و اگر بسبب نزله باشد سعوط و خوردن چهار ماشه پرسیاوشان شاهتره هر یک شش ماشه عناب و لسان الثور عنب الثعلب دو توله جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و کوکنار عنب الثعلب بزر کتان بابونه گل خطمی جوشانیده مضمضه نمایند و اگر بدین تدبیر

درد ساکن نشود میل آہن یا طلا در آتش سرخ کردہ و انبوبہ بر دندان ماؤف گذاشتہ میل را درین انبوبہ در آرند و بہ دندان دردناک رسانند و زبانی شالتہ نہادہ دارند و بار بار اعادہ کنند
و اگر از داغ نیز فائدہ نشود دانستہ شود کہ متوہم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا ادویہ قالعہ کہ در بحث تدبیر قلع دندان خواہد آمد بر دندان نہند و در وجع ریحی بعد تنقیہ دماغ محللات
مثل سکنجبین و قند و حب مل و دیگر ادویہ محللہ کہ مسطور شدہ استعمال کنند و تکمید بسبوس گندم و نمک و یا بورہ و چادرس و مضمضہ با دیان و انیسون و زیرہ ہر کدام درمی در آب جوشانیدہ
نمایند و صمغ بطم و فلفل و پوست بیخ کبر و شب یارک ساختہ در عسل آمیختہ بر دندان مالند و از آب سرد و اشیائے بادی و بلغمی پرہیز کنند و چیزہائے محلل ریح بخورند
و گویند کہ افیون و جند بیدستر مساوی بروغن گل گداختہ در گوش جانب دندان دردناک چکانیدن درد ریحی دندان را ساکن کند و ایضاً وجع دندان کہ از اشیائے
باردہ و آب سرد عارض شود ایارج فیقرا یا مصطگی بروغن گل بمالند و آنچہ در بحث ضرس بیاید مفید شناسند بالجملہ در وجع بارد ہمہ ادویہ محللہ کہ در علاج کلی
درد دندان مسطور شدہ و آنچہ تعلیم می آید استعمال نمایند چنانچہ زنجبیل و سیر یا عاقرقرحا و صعتر و خردل بعسل مجموع یا منفرداً لکار برند و مالیدن عسل با فلفل سودہ تسکین
درد دندان رطوبی و نزلی بتجربہ رسیدہ و بدستور فلفل و پوست خشخاش را در گلاب جوشانیدہ مضمضہ کردن و از بیرون طلا نمودن بحال درد ساکن کند و کوٹ نمک
کلاں تنہا کو مالیدن نیز معمول ست و فلفل گرد با مساوی کوفتہ بیختہ بر دندان مالیدن و بالای آن بیڑہ پان خوردن نیز برای درد بارد دندان معمول و نسب نمک نمی
مالیدن نافع و کذا فلفل و گلاب یا سرکہ جوشانیدہ مضمضہ کردن مجرب و مضمضہ از تخم شبت و زیرہ کرمانی و اذخر و بانکی عاقرقرحا نیز سود مند ست و مضمضہ بکباب چینی بالخصوص
تنہا یا مع عود صلیب مجربات استاد صاحب شفاء الاسقام ست و یا بجای العسل کہ در ان پودینہ و زوفا و عاقرقرحا و بیخ قثاء الحمار جوشانیدہ باشند مضمضہ نمایند و قدری
ثوم جوش کردہ بر دندان نہند و اگر سہاگہ بتیلہ بر آتش نہند و از دستہ آہنی صلابہ کردہ بعدہ از آتش فرود آوردہ باز صلایہ کنند بمالند بسیار مجرب ست و اگر
نیلہ تھوتھہ سوختہ برابر او افزایند نیز مجرب ست و صرف توتیای سبز سوختہ مالیدن و لعاب دہن بیرون انداختن از مجربات صاحب گنج بادآورد ست و ادرک
ورق ورق کردہ و نمک سودہ بران پاشیدہ گرم نمودہ در دندان دردناک گذاشتن درد بارد دندان را ساکن کند و در بیاض والد مرحوم نوشتہ کہ پاؤ از بینگن گرفتہ
و نمک و فلفل بران پاشیدہ کباب کنند و آنرا گرم گرم بقدر برداشت در دندان نگہدارند کہ بجہید چون سرد شود دوبارہ یکنند برای درد بارد نافع ست و کذا تخم حنظل در روغن کنجد بسایند
و کفی کہ از روغن بر آید بر سر میل پنبہ پیچیدہ گرفتہ بر دندان دردناک گذاشتن از مجربات آن مرحوم ست و صمغ سہجنہ در دندان گرفتن و ہلدی را سودہ منجن کردن یا جوشانیدہ مضمضہ
کردن و ہمچنین مضمضہ بطبیخ اسپغول مسکن درد بارد است و برگ تلسی زیر دندان گذاشتن و یا جوشانیدہ مضمضہ کردن مفید ا گر فلفل سیاہ نیلہ تھوتھہ بریان کتھہ سفید نمک سیاہ
برابر سائیدہ بمالند و آب بریزند بجہت درد ضرس نافع و یا سہاگہ مرچ سیاہ با آب برگ دھتورہ سائیدہ بمالند و کسی را کہ بلا درد نقصان نکند بقدر یک سرخ از ان تر نشیدہ
در برگ پان مع مصالحہ انداختہ زیر دندان گرفتن و خائیدن و آب آنرا ریختن جہت تسکین درد آزمودہ بعضے مجربین ست و یا لیموی یک عدد کتھہ دو ماشہ مسی دو ماشہ روغن
بادر نگ یک ماشہ در ظرف آہنی خوب مخلوط کردہ بر آتش گذاشتہ جوش دہند تا غلیظ گردد پس نگاہدارند و وقت شب بر دندان دردناک بمالند و بالای آن گلوری
پان بخورند و آب ان از دہن اندازند و نانی بر آن صبر نمایند کہ برای درد و استحکام دندان در بیاض استاد مرحوم نافع نوشتہ و خرمہرہ زرد سوختہ نیلہ تھوتھہ مازو سبز
ہیرا کسیس نمک لاہوری پھٹکری بریان مرچ سیاہ دار فلفل مساوی سنون ساختن برای درد دندان از مولوی جمال الدین صاحب مرحوم منقول ست و یا نیلہ تھوتھہ
بریان زیرہ سفید بریان کشنیز خشک زنجبیل قسط کتھہ سفید نمک سنگ مصطگی ہر واحد یک درم فلفل سیاہ نیم درم سودہ بمالند و در حین استعمال از آب سرد پرہیز نمایند و یا
نیلہ تھوتھہ بریان نمک سانبھر کتھہ پھٹکری بریان ہر کدام برگ دندان مالند و اگر ریوند چینی با مساوی مسی آمیختہ بمالند فوراً تسکین میدہد و بعضی درین نمرور نیز ہمراہ میکنند و سنون کتھہ
سفید پھٹکری بریان ہر یک چہار ماشہ نیلہ تھوتھہ سوختہ دو ماشہ دانہ الایچی سفید یک ماشہ کوفتہ بیختہ مالیدن برای درد و استحکام دندان مجرب احقر ست و یا فوفل سفید بریان
کرنانج کلان خردکات سفید مازو مصطگی پھٹکری بریان کبیس ہر واحد یکتولہ توتیای سبز سوختہ شش ماشہ کوفتہ بیختہ سنون سازند کہ برای درد دندان مجرب ست
و اگر بائی بڑنگ سی و ہفت دانہ کباب چینی ہیژدہ دانہ عدد ریٹھا یازدہ دانہ کونپل درخت جھاؤ یک دام در یک سیم پاؤ آب بجوشانند چون نیم حصہ باند صاف کردہ
مضمضہ نمایند نافع درد دندان و استحکام ست و یا پوست درخت سرس چہار تولہ برگ چنبیلی دو تولہ بائی بڑنگ سہ ماشہ جوشانیدہ مضمضہ نمایند و کذا بعمل آرند
کہ جہت درد دندان کہ از ہیچ دوا نشود خواہ از کرم بود یا از ورم معمول استاد مرحوم است و در نسخہ دیگر پوست خشخاش سہ تولہ نیز داخل ست و مضمضہ

عنب الثعلب کوکنار اسپند هر یک یک توله مجیٹھ شش ماشه در آب پخته برای درد دندان که از نزله بارد و رطوبت بود و امثال این الشراب مفید است و عاقرقرحا بزرالبنج هر یک
شش ماشه عدس یکتوله پوست خشخاش هفت ماشه جوشانیده مکرر مضمضه کردن جهت درد دندان که از برودت و رطوبت خصوص از ماده نزله و ریاح بود نافعست
و مضمضه خربق سیاه عاقرقرحا نیمکوفته در سرکه جوشانیده نیز مفید در درد دندان بارد است و کمون صعتر در سرکه جوشانیده مطلقاً نافع و مجرب است و نمک فلفل و عاقرقرحا
پوست بیخ ببول شب یمانی بریان سوده بر دندان مالیدن و لعاب انداختن نیز معمول ست و برگ تلسی مرچ سیاه سائیده غلوله کرده زیر دندان نهادن
وکذا پوست درخت آک یک ماشه در برگ تنبول پیچیده بر دندان نهادن مفید بود و اگر نوشادر بقدر جوار در پنبه پیچیده زیر دندان دردناک نهند و لعاب
هرچه برآید برآمدن دهند درد دفع شود و همچنین عاقرقرحا مصطگی برابر گرفته قدری موم آمیخته بقدر نخود زیر دندان نهادن و لعاب از دهن ریختن نافع درد دندان
ست و سنون پچله سوخته با قدری نمک سوده بلی از اله وجع شدید نافع وکذا لک پھٹکری بریان یکدرم کرنجوه سوخته دو عدد نیله تھوتھه بریان یک ماشه نمک
مرچ سیاه دوازده عدد کوفته بیخته مالیدن و تنباکو دو جزو فلفل گرد یکجزو سائیده بر دندان مالیدن نیز در درد دندان بارد نافع و سپاری سوخته کتھه فلفل دراز
هر سه مساوی نیله تھوتھه ربع یکجزو کوفته بیخته بر دندان و بیخ آن مالیده ساعتی سرنگون کرده رطوبت دهن برآرند و آب نیمگرم مضمضه نمایند که نافع درد هر قسم است
و کرنجوه سوخته با قدری نمک آمیخته مالیدن وکذا هیچی و مرچ سیاه سائیده مالیدن مفید درد بارد است و اگر سونٹھ هلدی مرچ سیاه نمک لاهوری تنباکوی خشک همه اودویه برابر
سائیده بر دندان مالیده لعاب از دهن برآرند بعد ساعتی گلوری پان خورده از یکطرف آن دندان بشویند و پس از آن گلوری دیگر بخورند و بعد دو گھڑی اگر خواهند
آب بخورند و رفع درد دندان بارد و نیز ورم لثه سبب نظر است و پوست درخت بڑ سائیده زیر دندان دردناک گذاشتن و ازالهٔ سنون ساختن نافع ست
وکذا فلفل حرل زنجبیل مرکی از هر یک قدری با نمک سائیده مالیدن نافع درد بارد است و صمغ سرو مرچ سیاه برابر سائیده سنون ساختن درد و رساز دو دندان را
محکم نماید و یا پوست ببول دو دام کاکچھل سه ماشه اسپند سه ماشه کوفته در یک پاؤ آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و مضمضه عاقرقرحا عدس
پوست خشخاش بکر بعسل آوردن نیز مفید و کچل پاه که مانند کشمش میباشد جوشانیده نیمگرم مضمضه کردن هم نافع وکذا مضمضه برگ بید مجنون جوشانیده مفید درد
دندان ست و مضمضه برگ بیا بانسه و پوست درخت کچنال و پوست درخت سرس نیمکوفته و برگ اروسه و کاکچھل جوشانیده هر واحد مفید درد دندان بود
و اسپند سوده بآب نیمگرم بر رخساره مالیدن درد دندان ملا کردن سود مند ست **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که مفتح مو نیج و ضماد آن بسرکه سائیده در وجع اسنان
بارد مجرب ست و صمغ بزرالبنج سائیده بقطران آمیخته وکذا اسکاشته جوز و ابهل و سنبل و عاقرقرحا آمیخته وکذا فلفل و افیون مساوی بعسل سرشته و
کذا فقر الیهود سوده وکذا تخم کرفس بقطران سرشته وکذا عود اصفر خائیده وکذا امیران خائیده وکذا حلتیت وکذا هر واحد بر دندان موجع و ضماد حلتیت و عصاره حشیش
بیخ وکذا زرورق وکذا نانخواه و عاقرقرحا مساوی بقطران سرشته وکذا اسنبل هندی وکذا حاما وکذا فطر اسالیون وکذا شکار و بورق وکذا الفقل وکذا فراسیون تازه وکذا حب لزلم مضمضه با نخواه و پودینه
وکذا شونیز و چوب صنوبر کوفته وکذا برگ بیوست وکذا بیخ و لب حب الغار وکذا جوز و لب کذا بیخ مشجریان وکذا اطاالیسفر وکذا عود الفرج وکذا برگ فنجنکشت وکذا بیخ
خیری اصفر وکذا ابهل هر واحد در سرکه جوشانیده وکذا مازو و بزرالبنج و بیخ قثاء الحمار و پوست بیخ کبر وکذا بیخ یا تخم بلیون وکذا برگ باذنجان عصارهٔ آن وکذا بیخ خنثی وکذا سعد
وکذا امو وکذا افیح وکذا مازریون وکذا بیخ سوسن اصفر وکذا بیخ قرصعنه وکذا فطر اسالیون وکذا اکما دریوس وکذا انحولیجان کذا غاریقون وکذا فلفل السودان هر واحد
در آب جوشانیده وکذا برگ طرفا وکذا ابرسا و اذخر و جوز السرو و مرو کذا بیخ سوسن ابیض هر یک در شراب جوشانیده وکذا اکلیل شابسرکه و عسل وکذا شهد بسرکه جوشانیده
وکذا عصارهٔ برگ فاشرا بعسل آمیخته و گرفتن دهن حب التیج و تدهین آن بر مقدم سر وکذا روغن بیض کذا فراسیون خشک جوشانیده وکذا سفنج گرم در دهان و قطور
آب پودینه و جند بیدستر مساوی در گوش وکذا روغن حرمل نیمگرم بر دندان کذا سراطین بزیت پخته در گوش مخالف جانب نیمگرم وکذا عصارهٔ بیخ خنثی وکذا عصارهٔ
قسطرون در گوش کذا عصاره اناغالس بمنخر مخالف دندان موجع و در کشیدم بر دندان طلای بیخ خنثی در سرکه سائیده بر سر انگشت پای ناحیه ضرس موجع وکذا قیر بر انگشت
ناحیه ضرس موجع هر واحد مفید درد دندان ست صاحب کامل گوید که تنقیه بحب ایارج باید که ایارج فیقرا بر دندان بمالند و بماء العسل که در آن زوفا و پودینه

جوشانیده باشند مضمضه نمایند و یا سرکه که در ان حب الغار یا برگ او یا پوست بیخ کبر و عاقرقرحا پخته باشند در دهن بگیرند و بدان مضمضه کنند و یا قدری بیخ قثاء الحمار
جوشانیده در دهن گیرند و یا خربق سیاه در سرکه جوشانیده در دهن بگیرند و خراطین در روغن سوسن جوشانیده نیز نافع ست و اگر ساکن نشود قدری فلونیای رومی
یا فارسی یا تریاق کبیر در سرکه حل کرده بپارچه یا پنبه در دندان نهند و یا افیون بخرقه در دندان نهند و آب آهن فرو ریزند و دواء الکبریت و سنجرنیا مسکن وجع ست
و یا شحم حنظل در سرکه پخته مضمضه کنند و یا خسته مشمش و نمک سائیده در سرکه سرشته در ضرس نهند و یا بر دندان مالند و یا زنجبیل در سرکه و عسل پخته نهند و یا بر دندان
و در وناک بمالند و یا فلفل پنج درم عاقرقرحا مویزج هر واحد دو درم بورق سه درم کوفته در عسل سرشته در ضرس بگیرند و یا افیون میعهٔ سائله سرشته بر ضرس نهند.
مسیحی گوید که چون باد وجع دندان بسبب سردی دهن در وی ضربان نباشد و عقب تخمه و تناول اطعمه بارده کثیره عارض شود باید که اسهال بالقوقایا نمایند بعده مضمضه و
غرغره بآبیکه در ان اذخر و فلفل و یا سرکه که در ان جوز سرو و اهل و یا در ان عاقرقرحا و فوتنج و صعتر جوشانیده باشند استعمال کنند و تکمید گاه بجاورس گرم نمایند
و بیخ دندان و در وناک بعاقرقرحا و مویزج و خردل و شیطرج و بورق و فلفل و زنجبیل بمالند و از ان و ریشه گرفته بر دندان نهند و اگر کفایت نکند در بیخ او جندبیدستر
و حلتیت و فلفل و زنجبیل و سعد و انیسون و افیون و عسل سرشته نهند و تقلیل طعام و تکثیر حرکت و حمام نمایند و اگر ازین هم ساکن نشود آهن گرم کرده بمرات بر دندان
نهند ایلاقی گوید که اگر مادهٔ این علت بارد باشد اولاً باستعمال ادویه رادعه مقوی اسنان ابتدا نمایند تا که ماده را کم قبول کند مثل عفص بریان بسرکه سرد کرده
و نمک مساوی چون بر دندان نهند و یا مازو سوخته بسرکه سرد کرده رادع ست و بعد ازین بروغن گل بسرکه یا شراب انگوری مضمضه نمایند و روغن گل با سرکه هم رادع ست
و هم محلل و بعد سه روز ادویه محلله استعمال نمایند و چون ماده ریحی باشد هم ادویه محلل استعمال نمایند مثل سکبینج و حرمل و بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا و حلتیت
و خردل و زوفا و قثاء الحمار کندش و ثوم و صعتر و مرزنجوش و مانند آن و ازین با نمک در صره بسته گرم کرده از بیرون تکمید کنند تا ماده را از اصول دندان بخارج
کشند و ورم پیدا کند و چون آماس گیرد درد ساکن شود و ادویه محلله ورم را زائل کند و بابونه و اکلیل و بزرکتان حلبه در آب یا شراب بپزند تا مثل فالوده گردد و از خارج
برکله ضماد کردن محلل قوی ست و گاهی زعفران و شبت را اضافه کرده میشود و مضمضه باین نیز نافع ست و چون دهن از روغن بابونه یا روغن شبت نیم گرم پر کنند
تسکین وجع دندان نماید اقراطاکی گوید که هر چیز گرم بالفعل یا بالقوه مثل زردهٔ بیضهٔ گرم و نان گرم در دندان گیرند و فلفل و زنجبیل و سیر در دهن نگاه داشتن نافع ست
و از مجربات من در ان این دوا ست و این نافع هر علت بارد از دماغ بسوی فم معده ست گلقند عسلی سی درم انیسون قرطم ترب هر واحد پانزده درم تخم
شبت صعتر هر واحد پنج درم صندل سه درم مصطگی یک درم دستور مطبوخی که در علاج درد دندان حار گذشت بجوشانند و کذا اطریفل زعفرانی از صعبیات
این دوا ست صعتر قسط عاقرقرحا هر واحد پنج زنجبیل سعد سنبل کرکم قرنفل هر واحد دو جندبیدستر یک درم چندان آب بجوشانند تا ربع بماند در دهن
گیرند یا به پنبه چند مرتبه گرم نهند و گویند که فلونیا و شجرنیا و تریاق درین نیکو ست و از صعبیات ناجحه انیسیت جندبیدستر حلتیت مرزه و دار فلفل زنجبیل میعه
بزرالبنج فلفل بعسل سرشته نهند رازی گفته که روغن گاو یا روغن کنجد نیم گرم در دهان گرفتن تسکین درد کند بنابرآنکه روغن تلیین عصب میکند و تا موضع بعید
نفوذ می نماید بگرمی خود ماده را تحلیل میکند و انگزه و خردل در سرکه جوشانیده مضمضه کردن ماده را تحلیل نماید و یا شحم حنظل و عاقرقرحا و گلنار مساوی مطبوخ بسرکه
یا بشراب نیز محلل ست و بلی بپیوسته دندان یعنی حفظ مزاج طبیعی آن باید که ادویه قابضه یا لسه مثل اقاقیا و گلنار و مازو یا محلله بیامیزند و مضمضه خربق سفید
و عاقرقرحا و شیطرج نیم کوفته در سرکه جوشانیده تحلیل ماده کنند و در حاوی کبیر نوشته که جماعتی شهادت بتجربه داده اند که این دوا وجع را زائل کند بگیرند تخم
بنج استار کندر نیم مثقال برگ آس یک کف در سرکه بجوشانند و بچوب صنوبر چاکرده صاف نمایند و نیم گرم در دهن دارند بعده جاوشیر محلول در روغن بلسان
بر دندان بمالند و اگر روغن بلسان میسر نشود بدل او روغن زیت گیرند و افیون پوست بیخ کبر زراوند مدحرج عاقرقرحا بالشراب و یا در سرکه بجوشانند
تا نصف بماند در دهن بگیرند و یا شحم حنظل دو مثقال حرمل چهار مثقال در شراب یا سرکه بپزند یا عاقرقرحا مویزج در سرکه پخته استعمال نمایند و اگر پودینه
کوهی فلفل سفید عاقرقرحا هر سه با مویز منقی سرشته قرص سازند و خائیده و لعاب آن فرو ریزند بالخاصیت ماده را تحلیل کند و سفوف فاضل مویزج
عاقرقرحا زنجبیل هر یک دو درم بورق سه درم بر دندان مالیدن محلل مواد غلیظه ست و تریاق اربعه و سنجرنیا و تریاق کبیر در دندان گرفتن

نافعست و داغ علاج مجرب است خصوصاً اگر ماده در جوهر دندان باشد و ایضاً فوفل تنکار عاقرقرحا مساوی کوفته بیخته جبها بقدر نخود ساخته در پنبه پیچیده در دهن دارند و لعاب دهن بزیر اندازند که مجرب است و کذا بیخ کبر بدندان دردناک خاییدن در ساعت ساکن کند بعضے گویند که برگ کیکر چون بر عضد جانب دندان دردناک ضماد نمایند مسکن وجع در ساعت ست حکیم عابد از نزهه نقل کرده که اگر مازو گلنار اقاقیا مویز انسان نمک اندرانی کوفته بشل آن آرد جو و عسل سرشته بسوزند و ذرور او استعمال نمایند سائر اوجاع دهن و دندان را مجرب ست و درین باب مثل او ترکیبے نیست و بصحت تجربه پیوسته و اعظم النفع است و اجاع واقع شده برآنکه شیطرج هندی چون مضغ کنند یا در دست مخالف جانب ضرس دردمند بدارند هرگاه بران یک شب کامل بخوابند اوجاع دندان را تسکین دهد حکیم علی شریف می نویسد که اگر رطوبت غالب بود برگ شاهتره و سکبینج هریک دو توله جوشانیده مضمضه کنند

علاج درد دندان از تولد دیدان

تخم گندنا و تخم پیاز و سیر تخم ترب با پیه بز یا موم آمیخته بسوزند و بخاران بتوسط انبوبه بدندان کرم خورده رسانند و گاهی بزرالبنج بدل سیر و تخم ترب کرده می شود دو شیخ نوشته که بزرالبنج و تخم گندنا هر واحد چهار درم تخم پیاز دو نیم درم در پیه بز سرشته حبها بقدر یکدرم ساخته از یک حب تبخیر نمایند و با پارچه تنگ پارچه ساده تخم مذکور بسته در قدری آب بجوشانند پس این آب مضمضه نموده پوٹلی را بر دندان گذاشته بخوابند و کرم بعمل آرند و اگر از پارچه تنگ مضمضه کوفته بیخ شش صره بسته بجوشانند یکی از آن گرفته در دندان گذارند و چون سرد شود دیگر گذارند و همین طور همه پوٹلی بعمل آرند تا آنکه تمام کرم بر صوفی جمع شوند و درد تسکین پذیرد و بهتر باشد و اگر کمیلا باریک سائیده در دندان نزد اندرون و بیرون نیکو بمالند و بگذارند که لعاب دهن بیرون آید نیز در قتل کرم و تسکین درد مجرب است و یا کیلئے طشت و شیرا از آب نمایند بعده سوچه گلی خرد گرفته یک سوراخ کوچک در دو سلاخه او دیگر سوراخ عریض در پهلوی او کنند و این ظرف را بر طشت پر آب و اثر گون بدارند دو اسلی دیگر آنکه آهنی که سر او عریض و دم او طویل باشد گرم کنند و بر سمن تخم پیاز یا تخم بهنگ یا گندم و روغن گنجد تر کرده نهاده در سوراخ پهلوی ظرف داشر گون در آرند و بیمار دهن خود را او کرده بر سوراخ وسط ظرف مذکور بدارد و چون دود او موقوف شود دیگر همچنین بعمل آرند که ازین تدبیر دیدان خارج شوند یا سنون برنگ کابلی و بزرالبنج و تنباکوی سورتی بمالند و مضمضه با آب برگ شفتالو تنها یا با قدری زیره او ند طویل نیز برای سا قط کردن کرم دندان بغایت مجرب ست و کرم ابریشم یا تخم بهٹ کٹائی یا تخم پیاز سوخته و دود آنرا بواسطه نے آهسته آهسته کشیدن نیز برای قتل و دندان معمول است و بیخ و برگ و شاخ و گل و بار کٹائی تازه کوفته آب بگیرند یا بجوشانند و چندر و زمتواتر ناشتا مضمضه کنند و اگر سلیه تحفه قدری با بیخ کٹائی جوش داده مضمضه کنند نیز مفید بود و اگر عرق گوگرد بقدر پنج درپنبه نهاده بر دندان کرم وا نهند و پارچه بران گذارند یا آنکه اندک گوگرد را در سرکه حلکه بدستور نهند و یا چوب پلیم را نرم سوده بر دندان کرم ناک گذارند برای تسکین درد و کرم دندان مجرب ست و نهادن اندکے کافور و حلتیت در سوراخ دندان نیز برائے قتل کرم معمول است و قطور آب برگ و حشوره در گوش مخالف صاحب درد دندان که از کرم باشد نیز مجرب ست و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر کدام سه دانگ سائیده در دندان متاکل برکنند و بالای آن اندک موم گذارند نافع بود و کذا زاج و نوشادر سرکه کردن نیز کرم بکشد و بدستور خربق معجون لعبل بغایت مجرب است و همچنین پر کردن ثقبه بموبیز و حلتیت و بورق ارمنی همین اثر دارد و اگر پنبه در قطران آلوده بر دندان گذارند نیز کرم را ساقط کند و اگر بزرالبنج و پیه هر دو را سحق نموده بنا دق سازند و دود آن بگیرند درد دندان بکشد و بدستور بخور انیتا بیخ مونیست و یا نمک اندرانی بگیرد و سه نیم جزو شیخ دو جز کوفته بعسل و شراب سرشته اقراص سازند و بسوزند تا دود آن بدان رسد و نیز در د و گلنار و مازو و شب از هر کدام کوفته و بعسل سرشته در سوراخ ضرس نهند و خاییدن قرنفل نیز بخور تخم گندنا سوده بقطران سرشته مجرب ست و کذا حب کاکنج نیز مفید و اگر شحم حنظل بیخ حنظل تخم پیاز سپندان برگ سداب جده خردل عاقرقرحا سم مجموع یا مفرد بر آتش افگنند و قمع بر سر آن نهاده طرف دیگر قمع بر دندان نهند تا دود بدیدان رسد و جع دندان خصوصاً کرم خورده را ساکن کند و تحلیل ماده نماید و دستن بیخ جبیته در گوش نافع درد و کرم دندان ست و مضمضه بسرکه که صعتر و خردل و حاشا دران مطبوخ باشد و مضغ جوز کهنه و ریحان قرنفل و سعد نافع و سنون فلفل سریع الاثر ست اگر این ادویه تسکین نیابد داغ دهند بدستور یکه در قسم بالا گذشت و اگر داغ هم سود ندهد با خور بر کنند با شیر انجیر و حلتیت بهم سرشته در ضرس متاکل گذارند که او تو د منقلع شود طبری گوید که بگیرند قطران یکجزو مرو و جزو ر ماد شیخ یکجزو کوفته بقطران سائیده در ثقبه نهند که فی الحال دیدان را قتل کند و یا زراوند دحرج

وبیخ پرسیاوشان وبرنگ همه کوفته وشل وجوز آمیخته بقطران بسرشند ودر سوراخ دندان گذارند وبهتر ازین همه در قتل دیدان متولده وضرس آنست که شیح وبنک وتخم مرو مرساوی کوفته در سرکه جوشانند تا سرکه غلیظ گردد بعده دوامع سرکه در سوراخ اندازند که قتل دود وعسل جرک مجتمعه در آنجا کنند ویا نوشادر یکجزو ومر یکجزو وبیخ دو جزو وخاکستر نشارهٔ ادیم یکجزو همه کوفته در سرکه وقطران وعسل سرشته در سوراخ پر کنند وبعد استعمال این بسرکه حب الآس مضمضه کنند وساعتها در دهن دارند واگر چیزی از وسومات بجوزند بسرکه مضمضه کنند وسعد بخایند که این منع تولد کرم نماید اگر در ضرس سوراخ باشد انطاکی گوید که در کرم دندان مضغ شیح وقیصوم ومحاب وپوست بیخ توت وحب لغار وبخور تخم گندنا وپیاز وموم زرد یا بیه نیز سرشته [illegible] نافعست اهل هند می گویند که عاقرقرحا یکجزو نوشادر افیون هر یک نیم جزو در سوراخ دندان کرم خورده گذاشتن نافع ست وکذا زنجبیل نرم سوده بعسل سرشته در سوراخ نهادن مسکن درد دندان ونافع کرم خوردگی ست واگر سهاگه با موم جمع کرده در سوراخ دندان کرم خورده بگذارند درد ساکن شود واگر چوب بیت سواک عادت سازند کرم بدندان نمی افتد ونافع درد دندان ست که اگر از گرمی باشد وسهاگه بیله بعمو قه بر آتش نهاده از دست آهنی صلایه کرده از آتش فرود آرند وبا زصلایه نموده بر دندان مالند که نافع درد دندان وکرم خوردگی آنست وچون برگ یاسمین کمیتست اسبند کیتیم تولد ریک آثار آب سوختانند و هرگاه باد آثار بماند صاف نموده مضمضه نمایند نافع کرم دندان ست

علاج درد دندان از دیگر اسباب

اگر از ورم لثه وتزید اسنان باشد علاج آن نمایند بدستوری که در بحث ورم لثه وتزید اسنان خواهد آمد ودر دیکه با ورم لثه بود قلع دندان دران فائده نمیکند درد دندان که از تحرک آن باشد اگر جنبش کمتر بود تدبیر استحکام نمایند بآنچه در بحث تحرک اسنان می آید واگر جنبش آن زیاده بود بیاز کنند بدان علاجی نیست وانچه بسبب تاکل دندان عارض شود علاجش از بحث تاکل اسنان جویند وآنچه از پیوستن ساقی بنابر عدم قذا ویا بیع ماده باشد علاجش استعمال رطوبات وتدهین بمسکه وروغن بنفشه وپیه مرغ وپیه بط ومانند آنست واز اغذیه مخنبه واستفراغ وجماع منع نمایند واز اغذیه مرطبه مثل لحم جدی وجوزه مرغ خورند وشیر اسپغول مقروح بنوشند وبشیر زنان وروغن بنفشه سعوط کنند وبعد طعام در حمام داخل شوند واطالت دران نه نمایند وصوب سکر ربا قلا ونشاسته وشیر بز ودر روغن بادام وشکر سفید مناسب بود ودائم با خذ نان میده وطبیخ او بشیر خوردن او بشکر امر کنند وهرگاه دندان بحالت اصلی عود کند اصول وانگل سرخ وطباشیر وآرد عدس وکرمانیج وسکش دیگر مقویات تقویت دهند ودرد دندان که از انکسار یا انصداع دندان بسبب اجتماع ماده ردیه در بن دندان باشد چون آنکه حرکت نماید ویا چیزی از خارج به بیخ آن رسد فصد واستفراغ نمایند واصلاح مزاج کنند اگر متغیر شده باشد بعده باصلاح غذا پردازند وعاقرقرحا افیون قسنطرکه رسانیده در شیر سرشته بدفعات بر دندان نهند واگر ازین فائده نشود مضمضه بسرکه که دران گل سرخ وگلنار و پوست صنوبر وبزر البنج جوشیده باشند بعمل آرند واگر تدابیر مذکوره کفایت نکند بریت یا آهن داغ دهند

تحرک اسنان

جنبش دندان یا بسبب بادی مثل ضربه وسقطه باشد ویا بسبب واصل مثل رطوبت رقیقه مرخی لثه وعصب مشدد دندان ویا تاکل عارض منابت اسنان وتوسع آن ویا غلبهٔ یبس محدث لاغری دندان ویا نقصان لحم عمو روبا ورم ویا ضعف وقلت خون آن باشد وتحرک اسنان که بسبب کشتن [illegible] لثه منست دندان صبیان عارض میشود وآنچه بسبب نقصان لثه ولاغری دندان بمشایخ می افتد بهر دو علاج [illegible] تشخیص اسباب مذکوره اولاً از مریض بپرسند که گاهی صدمه بدندان رسیده ست یا نه اگر اقرار آن کند سبب جنبش دندان همان باشد والا بسوی لثه ودندان نظر کنند اگر در گوشت لثه نقصان نماید سببش نقصان لثه باشد واگر ورم نماید و با درد وضربان باشد سببش ورم لثه بود واگر لثه سفید نماید وچنان محسوس گردد که دران خون نیست وآن بیشتر در ناقهین اکثر افتد سببش ضعف لثه باشد واگر دندان لاغر نماید وبدن نیز لاغر وخشک وچشم غائر بود سببش یبوست دندان باشد واگر دندان فربه لثه مسترخی نماید ولعاب دهن آید بدون بیخ دندان سرخی محسوس گردد سببش کثرت رطوبت باشد واگر ازین اسباب هیچ نباشد سببش تاکل کنارهای استخوان که دندان در رسته ست ونظر تعمق آن نیز خواهد بود با لجمله جنبش دندان بجز

که باشد باید که صاحب آن از خائیدن اشیا بدان دندان و از کثرت کلام اجتناب کند و بدست و زبان آنرا حرکت ندهد و مهما امکن چیزهای نرم بخورد و اگر علاج سود ندهد و جنبش بسیار باشد و درد پیدا کند دندان را بر آورد یا بادویهٔ قاطعه بر کنند

علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت

بادویهٔ گرم قابض علاج کنند مثلا عاقرقرحا پوست بیخ کبر جلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه کنند و شب یمانی کزمازج گلنار هر یک یکجزو گلسرخ دو جزو باریک سوده سنون سازند و سنون معمول که در آن سپیدی و نمک داخل است و سنون زهره و دیگر سنونات و اطلیهٔ قابض که قابض و مجفف باشد استعمال نمایند و بعد از نضج بمسهل بلغم تنقیه کنند و از چیزهای سرد و ترش پرهیز نمایند و قرص مصطکی سعد گلسرخ گلنار سنبل الطیب جوز السرو مساوی سوده شب وقت خواب سنون کردن در تحرک اسنان که از رطوبت بود معمول است و کذا فوفل سوخته کات هر کدام یکجزو فلفل سفید دار فلفل نمک سنگ مصطکی هر کدام دو جزو سوده سنون کردن درین کار بغایت مفید است و اگر تنها کوبی سورقی فلفل سیاه برابر سائیده هر روز سه مرتبه بمالند برای رطوبت نزول و ریاح که موجب درد باشد و بجهت استحکام دندان و لثه و رطوبت لثه معمول است و سنون سپاری عاقرقرحا فلفل سیاه مصطکی سعد کوفی گلنار مازو کزمازج پھٹکری کتهه سفید و همچنین سپاری چهالیه سوخته کتهه سفید دار فلفل هر یک چهار ماشه هر یک یک ماشه کوفته بیخته سنون ساختن و کذا از وفای خشک خولنجان گلنار هر یک سه ماشه عاقرقرحا شش ماشه کوکنار ماشه کتان شش ماشه بزر البنج چهار ماشه جوشانیده مضمضه کردن نافع و سنون مازو سوخته مصطکی و اقاقیا انار ترش و سماق و شب یمانی کثیر الفائده است و کذا سنون حضرت شیخ فرید قدس سره نیز بی نظیر است و دوع سوخته و اسپریج مساوی سوده مالیدن از مجربات اهل هند است و کذا سنون ... باریک سوده در آب لیمو کهرل کرده بر دندان مالیدن و بالای آن گلوری پان خوردن برای استواری دندان مجرب الفشان است و لوده پتهانی باریک سوده سنون کردن تحرک دندان که از رطوبت بود زائل کند و مالیدن بر طرفا مقوی لثه و مستحکم است و ادامت مضمضه بطبیخ دار شیشعان حافظ اسنان و مفید لثهٔ مسترخی است و ... در روغن بریان کرده زنجبیل کتهه سفید سپاری سوخته برابر سائیده سنون ساختن لثه را محکم کند و درد دفع نماید و پھٹکری سوخته سوده برابر ... آمیخته مالیدن ... محکم نماید و کذا پھٹکری بریان یکجزو توتیای سبز سوخته ربع جزو کات یکنیم جزو کوفته بیخته سنون ساختن استحکام دندان نماید و یا توتیای سبز ... و بریان کنند که سوخته شود و برگ نیب سکوره بند کرده سوزانیده نیم دام در سنگ جراحت یکدام آمیخته سوده استعمال نمایند و یا کات سفید ... گلنار هر یک ... مصطکی نیم ماشه الایچی سرخ شش ماشه مسی یکتوله سپاری بریان یکنیم توله کشنیز بریان ... سنون سازند و اگر سپاری مازو ... سوخته سنون سازند و لعاب از دهن بیرون نیندازند دندان محکم شود و درد دور گردد و کذا شب یمانی یکتوله موچرس شش ماشه نیم کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نصف ... مضمضه نمایند که نافع درد و استحکام دندان متحرک است و ایضا پوست ببول دو توله کاپھل سه ماشه اسپند سه ماشه کوفته در یک پاؤ آب بجوشانند چون نصف بماند وقت خواب مضمضه نمایند و هرچه در استرخاء لثه بیاید

اقوال اطبا حکیم علی در مجربات خود نوشته که هیچ چیز دندان ضعیف و جنبان را گوشت بیخ دندان را که سست و نرم شده باشد از فصد چهار رگ نسبت و فائده این تجربه ظاهر شود و بدرست بسیار بماند **مسیحی** گوید که سماق پوست انار ترش خسته بلیله زرد سک جفت بلوط گل سرخ گلنار مازو کزمازج شب یمانی مساوی کوفته بیخته بر لثه بمالند و اگر حاجت بقوی تر ازین افتد درین ادویه پوست بیخ کبر عاقرقرحا و ایارج فیقرا افزایند و اگر ازین فائده نشود داغ دهند **شیخ** گوید قوابض مسحوقه مثل مضمضه بآبیکه در آن کنار و برگ سرو جوشانیده باشند و یا نبیذ مویز که در آن شب یمانی و نصف وزن شب نمک مطبوخ باشد و یا آبیکه سک یا بیخ در آن جوشانیده باشند استعمال نمایند و شب یمانی دو درم نمک یکدرم سوده آمیخته بر بیخ دندان لصوق نمایند و یا قنطوریون مع زیت و یا بیخ سوسن و پوست سوسن هر یک چهار جزو و شب یکجزو بر بیخ دندان بچسپانند و بگیرند و کذا کستر طرفا و نمک مساوی و یا شاخ گوزن سوخته و نمک ... سرشته سوخته هر واحد دو جزو و مرو زعفران و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو جزو سداب خشک سماق گلنار هر واحد سه جزو و از آن سنون و لصوق سازند و ایضا قوابض مخلوط بصبر و قلقطار و اقلیمیا بکار برند بهترین سنون درین باب اینست که سعد گل سرخ سنبل الطیب نمک اندرانی کزمازج شاخ گوزن سوخته

مساوی بعمل آرند یا نوشادر و شب یمانی نشاسته برابر سوده بمالند طبری گوید که علاج این نوع تنقیه بدن است بدانچه در باب فالج و لقوه گذشت و غرغره که
در آن باب گذشت بعمل آرند و آنچه بعد بر حسب که مذکور شد استعمال نمایند و چون تنقیه بدن و راس کرده شود بحسب امکان غرغره کنند و عمور را بتریاق کبیر
و کلانها بیند اگر مزاج مریض یا هوا و وقت و بلد مانع نباشد و اگر از این زائل نشود امر بغرغره از ایارج نمایند تا دهن و عمور معتدل الغذا داده گردد و بعده گلنار
و آس و پوست انار و عفص بلوط و شب یمانی کوفته با اندک عسل و آب بجوشانند چندانکه مثل مرهم غلیظ گردد پس بگذارند تا سرد شود بعد از آن بر عمور دندان
این دوا نهند تا ایام متوالی و هر چه در دهن جمع شود بیرون اندازند و اگر از این معالجه صحت نشود بر دادن تریاق و دلک عمور بدان و در بعض اوقات بدادن
معجون انقردیای کهنه معمول از بلادر محلول بنوشادر بهر اصلاح آن اقتصار ورزند و از اطعمه ردیه منع کنند و تدبیر او تدبیر مفلوج نمایند و حفظ مزاج کنند و
ادویه حاده چندان استعمال نکنند که مزاج او گرم گردد صاحب جامع و کامل گویند که سنون که نافع را اکسیر هلیله زرد هر یک ... درم گلنار گل سرخ سماق هر یک
پنج درم عفص بلوط مایی کلی حب الآس صندل سفید هر یک دو درم کوفته بیخته نافع ست صاحب حاوی میگوید که سماق تخم گل عفص بلوط شب یمانی
سعد گل سرخ طراثیث قرنفل کزمازج صندل سفید رامک هلیله زرد مرد حب الآس مساوی کوفته بیخته بشب یا در روز سنون کنند و بعد استعمال آن بسرکه
و گلاب مضمضه نمایند که لثه مسترخیه و اسنان را محکم کند و اگر شب یمانی در گلاب و سرکه جوشانیده مضمضه کنند نیز دندان را قوی گرداند جرجانی از جمله ادویه قابض
نوشته که بکیرند گلنار پوست انار ترش هر یک شش درم زرنیخ سرخ شب یمانی هر یک سه درم گل سرخ و سماق هر یک هشت درم سنبل الطیب و اذخر هر یک
دو درم همه را کوفته بیخته بر دندان بپراگنند و گفته که این همه ادویه بعد تنقیه با ایارج فیقرا باید و اگر این علاج اثر نکند داغ باید کرد چنانکه در درد دندان مذکور
شد و گوید که در اکثر حالات کثرت مصمص بسرکه کهنه که دران نمک حل کرده باشند نفع میکند سویدی گفته که کبوس و سنون قرنفل مکی در تشدید لثه مسترخی
مجرب من است و کذا کبوس قطران دو صد درم نمک دو جو هر یک ... درم همه را آمیخته در کوزه گلی کرده و سر او مطین نموده در آتش سوزند بعد از آن پس آرد کرده بدیده
بکار برند و ایضاً نوشته که عصاره حسک و ترنج بری و حبلی سوخته و گاوزبان سوخته کاغذ سوخته و سویق شعیر ملح اندرانی و نمک اندرانی بریان در سرکه تر کرده و عصاره
لف کرم و اطراف نرم و برگ آن و حب لبان و حب صنوبر کبار و مرجان و بلوط سوخته و نمک مساوی و کعب البقر و کذا مضمضه بعصاره گاوزبان و سرکه عنصل و زیت انفاق و آب
زیتون اخضر مملوح و عصاره زیتون سبز و مرور سرکه یا شراب قابض آمیخته و آب حصرم و عصاره شاهتره سبز و طبیخ بیخ انار ترش و حب الآس ده و در شراب کهنه و طبیخ
برگ شجر مصطکی و طبیخ لبس و عصاره انار غالس یا طبیخ او و زنگار العسل بسرکه و عود الفرج کوفته در سرکه جوشانیده و کذا داشتن پوست هلیله در دهن و کبوس برود
یا اسفناج و یا صدف کبار محرق و یا خنفس کلی و یا عقیق و کذا ضماد زنجار حدید یا خولان هندی یا ثمر کرم بری و کذا اکل مداوم طیب مع پوست او و ثمر حد مفرداً نافع لثه مسترخیه مقوی اسنان است

علاج جنبش دندان از ورم حار لثه و ضربه و سقطه دندان

هر سه نوع تدبیر یکیه در علاج درد دندان حار گذشت بعمل آرند و آنچه در فصل ورم لثه خواهد آمد بکار برند و سنون زنند و سنونی که در ان پوست مغیلان چهار تولچه آست
و آنکه در ان کهربا چهار ماشه داخل است استعمال کنند و ایضاً در ورمی بعد تنقیه از فصد و حجامت نقره و مسهل در ابتدا ادویه بارده قابضه چون طباشیر و پوست هلیله
زرد و گلنار و سماق برابر نشاسته بمالند و با آب بارتنگ و خرفه و دیگر مضمضات بارده که در قلاع و موی مذکور شد بعمل آرند و در انحطاط بچیزهای محلل چون آب تخم شبت و عنکل
مضمضه نمایند طبری گوید که بعد فصد قیفال و تنقیه بدن بطبیخ هلیله زرد و کابلی و تمر هندی و آلو بخارا و عناب و سپستان و برگ عنب الثعلب و کشوث و تخم کاسنی
و توت شامی خشک و فلوس خیارشنبر مانند آن از اشیای ملطفه که در آن قوت اسهال صفرا مع تصفیه دم باشد غرغره عدس یک کف گل سرخ اند کی
عصی الراعی یک باقه جوشانیده صاف نموده و چند آن سرکه متوسط در کفگی داخل کرده مدام نمایند حتی که وجع تسکین یابد و عمور بدندان ملتزق گردد و اگر از این
ملتزق نگردد برود گل سرخ طباشیر گلنار کشنیز سوخته آرد عدس سائیده بعصاره زر شنک سرشته دائم برین دندان ملتصق سازند تا تشدید و التزاق او نماید و چون
اثر لعفن یا بثر ندید به علاج او نمایند و ایضاً در ضربی و سقطی بعد فصد قوابض مشدده و بارده و تدهین بروغن گل و روغن مصطکی بکار برند و هر گاه از تنقیه و سنون
قابض فائده نشود بیخ دندان را با آهن گرم داغ دهند یا از تار نقره و زر به بندند بعده ادویه قابض بپاشند تا مستحکم شود و سنون مصطکی سعد سنگ جراحت

مساوی سوده مالیدن برای جنبش و استحکام دندان و تحرک اسنان که بسبب سیلان ضربه بر دندان باشد معمول است و بعضی گویند بریان بسیاری مغنته کند سرخ وسیاه
آمله نصف خام و نصف بریان نمک مساوی کوفته بیخته سنون ساختن برای جنبش دندان که بسبب ضربه یا سقطه یا نحو آن باشد از مجربات است و از مجربات و
نوشادر و نشاسته و شب مساوی سائیده بر بیخ دندان نهادن نیز مفید بود و کذا مضمضه از زردچوبه و اہلیلہ و دیوند خطائی هر یک سه ماشه در آب جوشانیده
صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک یک تولہ داخل کرده و ایضاً عدس مسلم و کوکنار و ریوند خطائی و اہلیله هر یک ۲ ماشه بدستور ۲ توله

علاج جنبش دندان از نقصان گوشت لثه و تاکل آن

فصد سر رود و چهار رگ نمایند و بعد از نضج مسهل صفرا دهند و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند و غذا اسفاناخ و ریانیه و در شتکیه مغز بادام خورند و از گندم و زرد آلو نیز پرهیز
دم الاخوین و ابریشم مساوی سنون ساخته استعمال نمایند و لا سیما مفید بود که بسبب نقصان لحم لثه یا سو مزاج حار یا بارد یا اتلاف اتصال از ورم وغیره باشد فقط
پس معالج را باید که در علاج ازاله سبب آن نیز کوشد و ادویه ایضاً برای نقصان گوشت لثه شب سفید و دار چینی و فلفل و مصطگی و گل سرخ هندی و پوست هلیله بادام تلخ هر
را مع مغز و روغن گاو بریان کنند که سرخ گردد و فوفل سوخته برگ حنا برگ زیتون خشک هر یک دو درم سنون ساخته وقت خواب بمالند و بالیش یا آن
بخورند و بیخ زرورد و تخم مورد جب کاکنج پوست درخت کرک برگ آن هر یک قوله چوشانیده مضمضه کنند که مجرب است و سنون چنین که در آن
از دو کرسنه ده درم است استعمال کنند که در انبات لحم لثه مجرب است و چون لثه متعفن شود و فلفل و فیون وغیره ادویه تیز که در اکله و از گوشت و هر چند در
تاکل لثه باید بکار برند و قوابض شد ده از مضمضات و دلوکات وغیره استعمال نمایند و زر در ابیض و اسود و سنون معمول و سنون که از گلنار و آمله
شب یمانی و اقاقیا مساوی سازند نیز مجرب است و در نسخه دیگر عود سوخته عوض آمله است و اگر دم الاخوین کرنا بیخ از ورد کنند بهتر است و ریختن سونخته
ملبا و شیره اقاقیا گل سرخ گلنار جفت بلوط پوست انار ترش هر یک یک جزو چوب نیم جزو کوفته بیخته وقت خواب بمالند برای انبات گوشت لثه و دریج بید
دهان لثه است نافع و تالیف حکیم محمد زمان است و سنون سعد گلنار سماق عود سوخته شیح بلبلی مساوی نیز برای انبات گوشت لثه مفید منقول از شیخ الرئیس
است و مصطگی رومی کهربا گل فوفل دم الاخوین مازو گلنار هلیله سیاه پوست هلیله زرد آمله حنقی برگ حنا کات سفید کتیرا خشک هر یک یک جزو نمک لاهوری
نیم جزو کوفته بیخته وقت خواب بر دندان مالیدن برای تقویت دندان و رویانیدن گوشت بیخ آن و حبس خون و قروح دهن مجرب حکیم علوی خان است
و بقول قرشی اگر زرا وند مدحرج کند و دم الاخوین آرد کرسنه بیخ سوسن مساوی سوده بسکنجبین عنصلی سرشته بمالند لثه را محکم کند و گوشت برویاند و مصطگی رومی
سنگ جراحت انزروت مساوی کوفته بیخته مالیدن درد و گوشت خوره لثه را زائل سازد و جالینوس گوید که چون در بیخ دندان کفایت کنند تنقیه یا رحجات
گیاه نمایند و بعد از آن این دوا استعمال کنند پوست انار سی درم گلنار مازو شب عرق هر یک ... درم سماق پانزده درم کوفته بسرکه انگور سرشته قرص سازند
و خشک کرده وقت حاجت سوده سنون کنند و در نسخه دیگر پوست انار سه درم و دیگر ادویه دو درم سماق و نمک هندی هر یک ... درم ست و یا اگر
هلیله زرد و مازو سبز پوست انار ترش گل سرخ و راکت سماق و فلفل و کزمازج مساوی و سائیده استعمال نمایند یا پیشتر با سرکه سرشته و خشک کرده بکار برند
نمک بریان و چیز دو سماق سه جزو سائیده بعمل آرند و گویند که اگر فائده نشود همی باید که موضع عفن لثه را داغ دهند و استادم هم اینطور میفرمود

علاج جنبش دندان از ضعف لثه و قلت خون آن و یبوست دندان

برای تقویت اغذیه مولد خون مانند گوشت حیوان و چوزه مرغ فربه و زردی بیضه خورند و برای جذب خون بسوی لثه چیزهای گرم و ... مقوی آن چون ... و
و عود سوخته و مصطگی و گل سرخ بر لثه مالند و اگر از غلبه یبوست باشد ترطیب مزاج جمیع بدن خاصه دماغ با غذیه و اشربه و غیره نمایند مثل البان و اللحوم استحمام
و تمریخ بدن بنقیه و طلیات و استعمال ادهان و اشیای چرب و مرطب بلعوق و دلکات قطور در گوش مثل روغن گل و بنفشه و آب برگ عنب الثعلب بعمل آرند
و سکون و آرام و کثرت خواب بعد غذا و شکم سیری نمایند و بعد حصول ترطیب برای تقویت بیخ دندان ادویه باردو قابض مثل سماق و پوست انار و کزمازج
و جفت هلیله و شب تخم گل سوده بر لثه بمالند و آنچه در علاج اسنان که از یبوست باشد مسطور شد بکار برند و پیدا است که از جمله ادویه مقوی لثه مضمضه بعصاره

گلسرخ است و همچنین بطبیخ آن و کذا کات بگلاب و کذا کف دریا و تخم گل و مضمضه بطبیخ آن و خاییدن تخم و گل مولسری و کذا نشستن زیر دندان نیز اثر تمام دارد و بلیله محکم
میکند دندان و لثه را و سنون رومی سوده مالیدن جید الاثر است و مصطکی سوده بمالند و بخواب روند و اگر چهال کچنال چهال جهربیری پیا بانسه کتهه سفید سپاری
چهالیه مازو سبز در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند جهت درد و تحرک دندان مجرب است و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار کوکنار برگ آس حب الآس
پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری سیر اکسیس ده اضافه کرده مضمضه نمودن سودمند و سنون فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جفت بلوط
حب الآس مساوی در تقویت و تشدید اسنان مجرب حکیم شریف خان مرحوم است و دو نسخه سنون که حکیم اکمل خان جهت نواب مجد الدوله تجویز کرده بودند نیز
برای تقویت لثه نافع است و سنون جامع النفع از مجربات حکیم علی و دیگر سنونات معمولی که در قرابادین مسطور شده درین باب مجرب اقوال اطبا سوید می گفته
که عصاره ثیل در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب من است و مضغ برگ علیق کوفته و ثمر خام او و تنبول فی صاد لونه و زرنیخ سرخ و مازو در سرکه سه روز تر کرده تا
آنکه قوام غلیظ گردد و کذا قیشور گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار تر کرده سائیده و کذا اجده جبلی و کذا پوست بیخ کبر در سرکه پخته و کذا برگ عوسج سائیده و کذا
بارتنگ خشک در سرکه و روغن آس آمیخته و کذا زیت بری و کبوس کندر و مضمضه عاقرقرحا مطبوخ در سرکه و یا بشیر خرد ایضاً ادویه دیگر مثل عد پو برگ اثل و قرن ایل
سوخته و برگ مشمش و عصاره او و عصاره بارتنگ یا خشک آن سائیده و سنگ مر به نمک اندرانی مساوی و عصاره قنطوریون دقیق و عصاره فنجنکشت یا طبیخ یا
لبن او تنها یا بطبیخ برگ سرو یا بطبیخ غذ به فلنجه هر واحد مقوی لثه است قرشی گوید که ضعف اسنان را قوابض مثل مازو سوخته و نمک اندرانی بریان هر دو در یکجا سحق کرده
زیره گلاب گلنار و اقاقیا و سنون سوریجان و مضمضه بگلاب آب آس و سماق نافع است و صفت سنون سوریجان ملا سدید چنین نوشته سوریجان فوفل سعد کزمازج
گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید گل سرخ شب محرق مطفی بسرکه مساوی سنون سازند و اقسرائی گفته که سنون سوریجان اسم سنونی ست که لثه را بسیار
محکم کند و صفت او اینست عروق صفر شش درم شب یمانی گلنار هر یک سه درم مازو و پوست انار هر یک یکدرم سماق یک نیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند
و مراد از عروق صفر عروق زعفران است و گویند که این نسخه در اکثر امزجه تجربه کردم و نافع یافتم شیخ می فرماید که سنون جید مقوی اسنان اینست سعد سه درم
پوست هلیله زرد پنج درم قرنفل پانزده درم دارچینی سه درم شب دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر دارفلفل مشک زعفران هر واحد یکدرم نمک پنج درم
سماق دو درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم گلنار چهار درم سائیده استعمال نمایند و کذا لک صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم
قرفه دارچینی یکدرم نقم چهار درم به نشاسته گندم بیامیزند و ایضاً بگیرند کشک شعیر و کوفته در عسل و قطران قدری آلوده قرص سازند و در کاغذ پیچیده بخمیر
نهاده در تنور گذارند چون رنگ او سیاه شود بر آرند و یک جزو از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد جزو سائیده سنون سازند گاهی
از شعیر محرق مذکور بست جزو میگیرند و از سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از زنجبیل یک جزو و سنون میسازند صاحب جامع و گیلانی گویند که صندل
سفید گلسرخ رامک سعد هر یک چهار درم طراثیث کزمازج جفت بلوط شب یمانی هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم سائیده سنون کردن مقوی اسنان
و مشدد آنست و همچنین اگر شب سرخ بسرکه جوشانیده مضمضه کنند دندان را بغایت قوی گرداند مسیحی گوید که در ضعف اسنان لثه غنچه گلسرخ مع اقماع و تخم گل
و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه سرد کرده در املج حب الآس مفرد و مرکب هر دو بطور لعوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب دباغ در سرکه جوشانیده
مضمضه کنند و کذا لک شب مطبوخ در سرکه که دران این ادویه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو مطبوخ بسرکه حتی که مازو مهرا شود و قوی تر
ازین نوشادر و مویزج جبلی است بهر دو در بار العسل مضمضه کنند و اگر معدلک [illegible] وجع پیدا شود بروغن گل یا روغن مصطکی که در سه اوقیه روغن گل یک اوقیه
مصطکی آمیخته بآتش ملایم پخته باشند مسح لثه نمایند ایضاً او گفته که ضعف لثه را مضمضه بآبیکه دران گلسرخ و عدس و سقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده باشند
نفع میکند و اگر بگیرند قصب وسیع و دران زرنیخ بعسل سرشته پر کرده بسوزنند بعده بخاکستر او سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند و چون مضمضه و غرغره
با ایارج کنند بعده سنون [illegible] و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان و لثه را قوی گرداند و جلا دهد و کسیکه بنا بر حرارت احتمال این نماید
صندل او تخم گل زرشک کزمازج برگ [illegible] برگ زیتون هر واحد ده درم و پنج بارتنگ سه درم و شب یمانی یکدرم و نوشادر نیم درم استعمال کنند

ضرس

یعنی کندی دندان و آن حدتیست که دندان را عارض گردد بسبب مخشن و سببش کو خواه از خارج بود مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص خواه از داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخار آن از معده و گاهی بالطبع تصور وهمی بود چنانچه مشاهده کسی که ترشی خورد **تشخیص** این اسباب باید که اولا از شاکی ضرس حال خوردن و دیدن خورنده اشیای حامض وغیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الحال آمدن آروغ ترش و کثرت آب دهن و قی ترش بپرسند که این نشان اجتماع خلط ترش و رعده اسیت الکی با علامات غلبه بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا درک گردد ماده سودا باشد **علاج** آنچه از خوردن ترشی و محنت باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیم کوفته در آب ترکرده عوض استعمال کنند و لشبیر تازه تنها یا خرما در آن ترکرده و یا بزیت انفاق یا شیر خر نیمگرم کرده و یا لعاب بهدانه مضمضه نمایند و در دهان نگاهدارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر یا درونج بخایند و یا نمک ترش بخایند و بمالند و یا بروغن زنبق یا زیت دو سه بار بمالند و در دهن گیرند یا شوربای اسفیدباج سمین یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین در دهن گیرند و مضمضه روغن نیمگرم و آب گرم و آب درپا شوربتی نافع و مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل خاصه و مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و حلوای معمول از روغن بادام و زردی بیضه و عسل و دندان گرفتن بلیغ النفع است و علاء الاسنان یا مصطکی یا موم زرد خایند و در روی روغن زیت در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده تا سطبر شود و مالیدن سود دارد و اگر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سبابه تا دیر بمالند ضرس را که از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همان وقت زائل کند و مجربست و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فنداد لیقون خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زنباد و زنجبیل و فلفل و نمک طعام و شیر تیوع و عنصل مشوی و طحال مشوی خائیدن در دندان مالیدن سخت سودمندست و کذا تمریخ بروغن بان و مالیدن زهره نرگاو نافع **روفس** علاج ضرس مدام ایارج میکرد و زائل میشد و بعضا زائل فرکرد اند که چون صمغ یا سداب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و مساک طلائی گرم در دهن و ضماد فلفل سیاه و یا عاقرقرحا هر واحد جزیل بعد از اسنان **انطاکی** گوید که علاجش دلک بجاوست و ملازمت مضمضه بگلاب و روغن آس که درین هر دو سنبل و سعد پخته باشند و از آنچه این علت را نفع کند همه قابض و خوشبو مثل مانند سبز و گل سرخ و اقاقیا و صندل است و نمک و خرفه را درین نفع عظیم ست و گفته اند که هر ترشی مضعف و مضرس ست مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خائیدن کشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طول کشد تنقیه با ایارج و مانند آن لابدست **طبری** گوید که هرگاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او بتقویت اسنان نمایند بدانچه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس در اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد باسلیق و مطبوخ افتیمون و غرغره با ایارج نمایند و از اطعمه ردیه مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارد ضرس عارض گردد و درینصورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم برآید بعد از آن در روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و روغن ناردین و سوسن بمالند و یا ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند تریاق کبیر یا بروغن بلسان دلک کنند و موم زرد بخایند و بقول صاحب غنی منی سببش رطوبت باشد پس تنقیه فضول رطوبی نیز ضرور بود

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آبداری دندان و او حالتیست که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتواند نماید و از ملاقات آنها ایذا یابد و از خائیدن اشیای سخت عاجز باشد و اکثر بسبب برودت مکثف افتد و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت مجففه عارض شود و این کمتر بود و فرق در سرد بسبب از وجود سرخی رنگ و حرارت ملمس و ملمس دندان در حار و از عدم این آثار در بارد توان کرد **علاج** در بارد با دیان دو درم جوشانیده با گلقند عسلی ده درم بدهند و اگر اسطوخودوس باعد بخیه مکوه اصل السوس بیفزایند بهتر بود و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم خورند و حب الغار شب بیانی با زنجبیل و زنباد و دارفلفل و ساذج هندی و زنجبیل مسحوق و طحال مشوی کوفته با عسل مصفی سرشته مدام تکمید نمایند و اگر از این تسکین نیابد ایارج فیقرا بمالند

و اگر ازین هم فائده نشود تریاق فاروق و روغن بلسان بمالند و روغن خردل گرم کرده در دهن داشتن و مالیدن بسیار نافع بود و از قطران گرم کرده بمرات مسح دندان نمودن خیلی سودمند است و همچنین خون جز نرد و خون تیهو و طحال بسرکه پخته بر دندان طلا کردن و اگر فائده نشود مسهل بلغم و حب ایارج منقیه نمایند بعده تدابیر مذکوره بعمل آرند و این دوا محرک سبب دندان و نافع جمیع امراض اسنان و مقوی آن و اصول اوست بگیرند شاخ آس طب از قریب قداح او بطول چهار انگشت و بیخ کبر اطراف او و بیخ کاکنج و جوز السرو و گل سرخ و برادهٔ دندان فیل و خشب بجانی هر یک بوزن مناسب علی قدر قوت و ضعف او و همه را در سرکه بجوشانند و مضمضه نمایند و آب دهن بریزند و اکثر کسان درین علت طحال جمال استعمال می نمایند بطوریکه کباب بر آتش ساخته میخورند و بر دندان طلا میکنند و مرض بالخاصیت زائل میشود و اگر بسبب حرارت بود مدام روغن گل که در آن کافور ربع جزو و صندل تنها یا با کشنیز و تخم خرفه هر یک یکجزو حل کرده باشند بمالند و بدان لعاب سپغول بگلاب استعمال کنند و خائیدن برگ و ساق خرفه و تخم آن تنها و مغز بادام سودمند است و کذا مالیدن سپستان و چه لبلاب و کیان هرچه سبز و قلاع حار گفته شد بعمل آرند و اگر فائده نشود فصد و استفراغ نمایند

تاکل و ثقب اسنان

سبب پوسیدن و سوراخ شدن دندان رطوبت ردی ست که دران نافذ شود و متعفن گردد و باشد که بسبیل حرارت برودت یا حرارت محدث این مرض گردد و در ماده رنگ دندان بسبزی یا زردی یا سیاهی بحسب اختلاف رطوبت باختلاط اخلاط مختلفه متغیر شود علاج تنقیه مواد ردی از مسهل و حب ایارج نمایند و تقویت معده بطلیه مربی اطریفل صغیر کنند و از اغذیه بر قلایای مزوره معطر بدارچینی و غیره اقتصار ورزند و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و ایضا بهر تقویت دندان تا مواد فاسد را قبول نکنند چیزهای قابض و مانع تاکل مثل عفص و جلنار و سعد و مازو و عاقرقرحا بمالند و بسرکه که دران قوابض مثل آس و گلنار و شب جوشانیده باشند مضمضه نمایند و سک و مصطکی و اندکی کافور دران پر کنند و بعد تنقیه جوهر فاسد آن بسوهان بتراشند تا مجاور او متعدی نشود و ایضا حشو سوراخ تاکل بمثل حلتیت و زباد و گل سرخ و مرصافی و سندروس و میعه و کندر و مشک و مصطکی و امثال مفرد و مرکب بحسب قوت سبب و ضعف او بهترین ادویه ست و بقول جالینوس افیون و بزرالبنج درین مرض کافی ست و تسکین وجع کنند گویند که از اجود ادویه محلله رطوبت عرق سیاه سوده بعسل سرشته پر کردن است که درین باب عجیب اوست و پر کردن جاوشیر در کاواک دندان نیز نفع می کند تاکل اسنان را و اگر فلفل عاقرقرحا بارزد مساوی سائیده بعسل سرشته در سوراخ دندان نهند نافع بود و درد ساکن کند و شونیز بریان در سرکه کهنه سائیده در ضرس متاکل نهادن منع از زیادت تاکل می نماید کذلک عاقرقرحا و مویزج و زنجبیل و قوه هر یک سه درم فلفل سیاه شش درم سائیده بسرکه سرشته نهادن اگر این دوا را ختک کرده در ضرس متاکل کم نمایند یا دلک کنند درد او ساکن کنند و اگر عاقرقرحا یکدرم نوشادر افیون هر واحد نیم درم باریک سائیده در ضرس متاکل پر کنند جمال و درد ساکن کند و یا سعد سک مثال افلفل عفص جلنار زرد نارین مصطکی شونیز و قوه عاقرقرحا هر واحد یک جزو حلتیت کبریت نوشادر مویزج بزرالبنج هر واحد نیم جزو باریک سائیده بقطران و میعه بیامیزند و در هلیله بسرکه و عسل حل کرده آن متاکله را طلا نمایند که درین باب صاحب تحفه بیع طبیع النفع نوشته و سنون احمر و سنونی که در تقویت اسنان می آید نیز نافع و گویند آنجا که سوء مزاج حار بود افیون یا کافور پر نمایند و آنجا که سوء مزاج بارد بود حلتیت یا ثوم در سوراخ پر کنند و دیگر ادویه حار و بارد و مفید دندان که در آغاز امراض دندان مسطور شده بهر تعدیل سوء مزاج حار و بارد بعمل آرند و اگر تاکل اندک بود بسوهان بتراشند تا مستوی گردد و باقی آنرا چند بار با آهن داغ دهند و بعد از آن بروغن زیت و آب مرزنجوش مضمضه نمایند تا دیگر خورده نشود و اگر تاکل افراط کند و در اسنان تغیر بهم رسد اسهال صفرا و ترطیب تدبیر نمایند اقوال اطبا انطاکی گوید که اجزای شجر زیتون و صمغ آن برای تاکل بغایت نافع و کذا مصطکی و سک حشوا و قطران و بزرالبنج مضمضه و سعد و فلفل دلکا و کذا خردل و حرف شیخ الرئیس می فرماید که غرض در علاج تاکل منع زیادتی آنست و این بتنقیه جوهر فاسد از و تحلیل ماده موذی بسوی او و منع دندان از قبول این مواد و الطف مواد از ان باستفراغات حاصل شود و دوا مانع از تاکل مجفف اند پس اگر تاکل قوی باشد احتیاج بسوی دوای قوی شد التجفیف و الامتحان افتد و اگر ضعیف باشد آنچه دران تجفیف ضعیف بود مثل آس و عفص و جلنار درین کفایت کند و استعمال این از هر صنف که مذکور شد نمایند و اکثر از قسم حشو ازین بعمل آرند مثلا سک و سعد و یا سک و مسک تنها پر کنند که منع تاکل و تسکین وجع کند و یا مصطکی و سعد و یا مرو یا

ویا مازو و حضض یا میعه و افیون ویا قنه و کوکرد و حضض یا علک البطم و فلفل ویا سک و علک البطم و پودینه ویا شونیز سوده در سرکه و شهد سرشته پر نمایند ویا کبریت بطور حشو یا طلا بکار برند ویا زنجبیل کوفته بعسل و سرکه پخته پر کنند که بغایت نافع است ویا حلتیت و قطران ویا شیح و حلتیت ویا حلتیت تنها و بموم پر کنند تا تحلیل نگردد که آن شدید التسکین است بهر وجع است ویا صبر تنها و مع ادویه ویا حضض و زاج و حشو کافور بغایت نافع و مانع زیادتی تاکل و مسکن الم است و باید که بدانچه در بحث وجع اسنان گذشت استعانت نمایند و گاهی در اینجا اطلیه از جند بیدستر و عاقرقرحا و افیون و اقنه مساوی ویا فلفل و قاقله بعسل ویا عاقرقرحا و مر بعسل و حبة الخضراء بعسل ویا خاک پاک که بران سرکه انداخته باشند و بجوش آورده باشد ویا جگر عضایه ویا کبریت بدو مثل آن حضض ویا فلفل و سیر مجموع ویا بورق و عاقرقرحا و یا قنه و بزرالبنج ویا میعه و افیون استعمال می نمایند و دوای جید انیست که بگیرند بورق و بزرالبنج هر واحد دو جزو و عاقرقرحا و فلفل هر واحد یکجزو و افیون سه جزو بر موضع متاکل نهند و ایضاً بگیرند میعه و فلفل و ابهل هر واحد یکجزو و مویزج و تخم انجره و افیون هر واحد نیم جزو بکار برند و گاهی حشو و طلا معاً استعمال می نمایند و گاهی بر موضع فلدفیون قوی ویا سورنجان ویا آهک و جند و نوشادر و ثقب و مر و مازو و اقاقیا و ابهل یکجزو ویا عقرب سوخته و کف دریا میگذارند و گاهی دران قنه زیاده کرده میشود و گاهی مضمضات که در دهن دارند نفع عظیم می نمایند چنانچه بیخ کبر بسرکه بجوشانند حتی که نصف سرکه برود و در دهن بگیرند و گاهی قطورات در ثقب تاکل استعمال میکنند مثل زرنیخ و زریت که اخته جوش داده و در تاکل چکانیدن و از آنچه درین باب نفع میکند انیست که در جانب سن متاکل روغن بادام بچکانند ایلاقی و جرجانی گویند که چون ثقبهٔ دندان موجع را بمر مخلوط بقطران ویا شونیز و مویزج و بزرالبنج سائیده بقنه سرشته پر کنند نافع بود و دوا بسیار پر نکنند که درد زیاده کند بلکه بقدری که جای تنفس باقی ماند و چون قطران بعسل آمیخته گرم کنند و بصوف گرفته اندر ثقبهٔ دندان گذارند حفظ از تاکل مفرط و تسکین وجع نماید و کذا عاقرقرحا افیون زعفران بقطران و عسل آمیخته نافع و بدانند که سبب ثقبه حدت ماده تا از السبوی دندان است پس اگر ماده اندک باشد از یک دندان زیاده سوراخ نکنند و ادویهٔ مجففه نهادن کفایت کند و اگر ماده بسیار باشد اول تنقیه بدن و دماغ نمایند بعده علاج دندان کنند و خلاصه کلام طبری در مقام انیست که ثقب در سن از انصباب خلط حاد اکال السبوی عروق اصل سن حادث میشود و علاجش فصد است اگر دوامی آن ... کنند و استفراغ مناسب بحسب مزاج علیل و تنقیه دماغ و بابونه و زرآوند جوشانیده باشند سرکه در روغن گل داخل کرده بدو غایت کثیر مضمضه نمایند و سعد بخایند و بر زبان عصو بمالند و لعاب دهن بریزند تا رطوبت منجلب مجتمع در دهن خارج شود و اگر بآن درد بنا شد سعد گلسرخ گلنار قشار کندر ماند پوست انار بزرالبنج بر دندان فلفل سوخته مثل گوزن سحق (?) شیب یمانی اجزا مساوی و مر و بلیله سیاه هر دو اندکی آمیخته بسایند و در اصول اسنان عمود بمالند و در ثقبه پر کنند و اگر اندکی افیون و بزرالبنج افزایند بهتر باشد و اگر درد بنا شد متعرض بقلع آن نشوند و یا بگیرند تخم خرفه و طباشیر و گلنار و مازو سوخته و عدس مقشر و اندکی کندر سائیده در سرکه کهنه بجوشانند حتی که منعقد و غلیظ گردد بعده فتیله از پنبه ساخته درین دوا آلوده در ثقبه نهند که تقویت دندان و حفظ از قلع بیخ و از آلم وجع نماید و اگر درد اندک باشد منع از مضغ نکنند و باید که آن ... هر روز برآرند و بآب سرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نموده تجدید فتیله هر روز بهمین طور کرده باشند و دیدم شخصی را که درین ثقبه بهم رسیده بود و رسیده حتی که بالای دندان برآمده و صاحب او از مضغ اشیا متاذی میشد تا آنکه از آن سیلان دم نماید بر موضع صبری نمود پس بو ماهر اشاره بقلع دندان او نمود و هرگاه قلع نموده لحم نابت باقی ماند و بران شی اکال نهاده شد حتی که بحالت اصلی رجوع نموده بعده بیخ دندان از سرکه ماند و پوست انار و غیره که مذکور شد نهاده شد و زمانی صاحب از آن متاذی بود بعده صحت یافت و موضع محکم گردید مسیحی گوید که در ثقبهٔ اسنان باکوله موضع حلتیت یا بورق یا سنجرنیا یا تریاق یا مر یا قطران یا میعهٔ سائله یا بارزد یا صمغ البطم یا قنه یا فلفل یا بیخ حماض یا عوسج یا پوست بیخ کبر یا زاج یا خبث العسل یا مویزج یا شونیز مفرد یا مجموع بحسب حاجت سائیده از خارج بمالند ویا از داخل اکال پر کنند ویا بگیرند مازو و کندر و سوخته بعسل سرشته در تاکل بچکانند ویا خردل بعسل سرشته در ثقبه پر کنند ویا مویز با فلفل کوبیده پر کنند یا بزاج حشو نمایند و اگر وجع شدید باشد در تاکل فلونیای فارسی مع افیون اندک پر کنند ویا عاقرقرحا در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند و کدو تک پوست بیخ کبر برگ کبر در سرکه پخته در دهن نگهدارند و کذا اندراوند و عاقرقرحا چون بسرکه بجوشانند حتی که نصف بماند تا دیر مضمضه نمایند ویا فلفل و زنجبیل سائیده بعسل سرشته در تاکل نهند و از خارج طلا سازند ویا فلفل ۵ درم عاقرقرحا مویزج هر واحد چهار درم بوره ارمنی شش درم بعسل سرشته پر کنند و از خارج بمالند ویا بگیرند کبیکج و کندر و فلفل و قطران سرشته پر نمایند

پس اگر تاکل قلیل باشد بسوهان بستر اشند تا مستوی گردد و باقی را داغ خشک و بزیت مع آب مرزنجوش جوشانیده دهند که آن تنقیه و تقویت می نماید و تاکل را باز دارد و اگر سیاهی را بایین طریق داغ دهند ساقط شود و تاکل نماند سویدی نوشته که در تاکل اسنان پر کردن قنه و یا قطران برای تسکین درد مجرب است و حشو مغز تخم تلخ مشمش و نمک و سرکه و یا کندر و حلتیت و یا صمغ زیتون و یا صمغ سماق و یا شیره انجیر و یا بیخ فلفل المار و یا صمغ اندراسیون و یا تنکار و یا عفص و یا قطعه بیخ یاسمین و یا حرکت بن لفلفل و یا علوچ ساییج کرم یا تخم خر یا سوخته بجزدل سائیده و عسل سرشته و یا زنجفر و یا زجاج مثل تنبل سائیده و با فوتنج بعسل و یا صمغ سداب هر واحد در ثقبه تاکل گرفتن مرزنجوش و زیت بدهن قطور آب برگ انجیر بری و اطراف نرم او و کذا زغوه بورق در دندان متاکل و ضماد بیخ زیتون سوده و یا برگ لبلاب مطبوخ بسرکه و مضمضه بدان و کذا مضمضه پوست بیخ گاوزبان بسرکه و شراب جوشانیده هر یک مسکن درد و مانع از دیاد تاکل است و نعناع بستانی نیز مفید و بقول رازی حجامت بشرط وجع اسنان متاکل را نافع است

تفتت وتکسر دندان یعنی ریزه ریزه شدن وشکستن دندان

وفرق در هر دو همین است که در تفتت اجزای صغار از دندان منفصل شوند و در تکسر اجزای کبار از آن جدا گردند و اکثر سبب این استحاله مزاج دندان برطوبت بود و گاهی از یبوست شدید عارض شود و فرق میان هر دو سبب از لاغری و باریکی و خشکی دندان و وقوع او اکثر با تبین و مراضعین و مشایخ در طبیعی فتدن در رطوبی توانکرد و ایضاً تغیر رنگ یا تاکل دندان بر رطوبت مادی دلالت کند علاج در رطوبی منع ماده و تقویت دندان بقوابض قوی چون شب یمانی و مازو شود و غیر آن کنند که ذکر شد باید کرد و بعد از آن ادویه محلل استعمال نمایند و شب و نوشادر درین قوی التاثیر است و خرنوب سیاه بالعسل سرشته خیلی سود مند و سنون سعد سه درم هلیله زرد نمک هندی هر یک پنج درم قرفه زرنباد هر واحد پانزده درم دارچینی کزمازج هر یک سه درم شب یمانی زعفران سماق هر یک دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر فلفل سک هر واحد یک درم قاقله گلنار هر کدام چهار درم کوفته بیخته برای تقویت دندان نیز نافع است و در نسخه جرجانی وزن زرنباد چهار درم است باقی به مقدار یا نگیر کشنگ کوفته و آن را بالعسل و اندکی قطران آلوده در کاغذ پیچیده در خشت در تنور گرم نهند تا سیاه شود پس یکجزو از آن با عود خام و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یکجزو آمیخته بسایند و بکار برند و باقی تدبیر از بحث تاکل اسنان اخذ کنند و در یبسی که عسر البرء است تا به منع زیادتی مرض اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و غیره و اسفاناخیه و ادویه مرطبه دهند چنانچه در علاج امراض یابس دماغی و تشنج یبسی و غیره مسطور شد و از مجففات پرهیز نمایند و لعاب اسپغول و سفیدی بیضه مرغ و شیر خر در روغن بنفشه مجموع یا آنچه بهم رسد باهم آمیخته بر دندان نهند و بدان مضمضه کنند و بادیان بارد رطب مثل روغن بنفشه بادام که درین باب بغایت مفید است تدهین نمایند و نیم گرم کرده در دهن دارند و مسکه و شحم بط طلا کنند

تغیر رنگ دندان

سببش انصباب ماده ردی فاسد از دماغ و نفوذ او در جوهر دندان است که آن را بحسب رنگ خود متلون گرداند پس در صورت غلظ ماده یک دندان یا زیاده از آن بزمانی دراز از لون طبیعی برگردد و چون ماده رقیق باشد در جمیع دندان بسرعت منبسط گردد و مجموع را متغیر سازد و بالجمله استدلال بر نوعیت ماده فاعل رنگ دندان توان کرد مثلاً اگر رنگ زرد باشد بر صفرا و اگر سیاه بود بر سودا و اگر بادنجانی باشد بر خلط محترق که در آن قوت دم و عفونت او بود و اگر سبز باشد بمواد مرکب از صفرا و سودا و اگر سپید باشد بر بلغم غلیظ دلالت کند علاج حسب ماده از فصد و قیفال و حجامت و مسهلات و حبوبات و غرغره تنقیه تنقیه بدن و دماغ نمایند مثلاً اگر رنگ زرد بود مسهل صفرا و حب بنفشه یا حب ایارج هند و یا باهلیلجات و سقمونیا و تمر هندی و شیر خشت و مانند آن تنقیه صفرا نمایند و از بیخ کاکنج و جوز السرو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند بعده بروغن گل گرم کرده و یا زفت در سرکه پخته و یا از پوست بیخ کبر مع مصطگی کوفته بروغن گل پخته طلا سازند و بهتر آنست که با آب عنب الثعلب سبز و سرکه مضمضه نمایند و یا آرد جو و آرد عدس و خطمی در سرکه و آب عنب الثعلب پخته بر دندان گذارند و اگر سیاه باشد تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و ایارج نمایند و عسل دو جزو و آب بیخ جزو و مستعجل کوفته یکجزو بجوشانند تا ثلث برود و صاف نموده مضمضه کنند و قدری بیخ کبر و فنشتین و افتیمون داشته و مصطگی در روغن گل پخته طلا کنند و بمالند و رعایت عمود مرعی دارند اگر ورم کند یا مزاج او بحرارت متغیر گردد استعمال این مضمضه و طلا ترک نمایند و بسرکه و آب عنب الثعلب و گلاب مضمضه کنند و سنون قرنفل پنج درم فلفل دو درم حماما یک نیم درم

ساذج نیم درم مازو سوخته یکدرم سووده بر دندان مالیدن نیز سیاهی دندان ببرد و در نسخهٔ دیگر پوست بلیلهٔ زرد و در نسخهٔ صدف سوخته چهار درم زبد البحر
دو درم عوض قنبیل است و در تحفه عفص سوخته پنج درم عوض مازو ست و مجرب نوشته و اگر رنگ جصی و طلقی بود تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج و با مطبوخ
ترید و حب قوقایا و ایارج لوغاذیا نمایند و بمویزج و عاقرقرحا غرغره کنند و روغن مصطکی نیمگرم بمالند لیکن اگر مرض در کنارهٔ دندان باشد بسنونها لیسانید
و اگر در جمیع دندان باشد ضماد بیه مرغ و شحم بط و شحم اوز و شحم جاری و موم در روغن خیری گداخته و قدری زرد فاے رطب و اندکی نشاسته طلی آن
آمیخته بر دندان گذارند و از هوا تا چهل روز محفوظ دارند و اگر مریض طفل باشد ده روز طلا نمایند و اگر مرض در سطح ظاهر دندان باشد با آبگینه یا آهن بخراشند و خون
خفاش و خاکستر سلخ الحیه متواتر مالیدن و کذا خردل در شراب سرشته طلا کردن جصی را نافع و حفظ صاحب این علامت از هوا و شرب آب سرد و اشیاء بارده بالفعل
ضرور ست و گویند که بعضے بسبب غلظ ماده و لزوجت او متعسر العلاج ست و نافع ترین ادویه درین قسم و در بادنجانی اینست که حنظل از تخم پاک کرده در سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و بر دندان طلا سازند و علاج بادنجانی قریب علاج اسود است و علاج اخضر مرکب از علاج سیاه و زرد نمایند و دوای مجرب بواسیر
جمیع انواع او بعد تنقیه هرگاه غیر کهنه باشد و دندان متحرک نبود و اینست غاریقون خاکستر گرم گل سرخ مصطکی هر یک یکجزو توبال مس عروق هر یک سیوم جزو کوفته
در سرکهٔ آس بجوشانند حتی که غلیظ گردد پس سرکه بریزند و بار دیگر بروغن ناردین بجوشانند تا آنکه غلیظ شود و بر دندان طلا نمایند و آنچه در دهن جمع شود بیندازد
صاحب حاوی گوید که بعد تنقیهٔ بدن و دماغ از اخلاط موجبه غرغره با آبیکه در ان بیخ کبر یا دیان جوشانیده باشند و ادویه جالی دندان مثل شاخ گوزن سوخته بیخ
نی فارسی سوخته بر دندان مالند و شاخ گوزن سوخته و بیخ نی سوخته و پوست بیضهٔ شتر مرغ سوخته و آرد جو سوخته و پوست بیضهٔ ماکیان سوخته و کف دریا و شبح
سوخته و طین سوخته هر واحد سه درم سنباذج نیم درم کوفته بیخته سنون سازند که درین باب لغایت نافع ست و یا بگیرند عدس مقشر و جو کوفته و خطمی در سرکه کهنه بپزند
مضمضه سازند و یا بگیرند حنظل منقی از تخم یکدرم و فلفل دو درم در سرکه جوشانیده مضمضه نمایند شیخ می فرماید که علاج تغیر رنگ دندان بدانچه محلل و مخرج ماده
و جالی باشد مثل فلفل و نوشادر و قسط و زراوند مدحرج و حلتیت بجالیات که در علاج حفر مذکور کردند آمیخته باید کرد و سنون زراوند یکجزو و شاخ گوزن سوخته
دو جزو مصطکی سه جزو روغن گل پنج جزو سووده استعمال کردن نیز بهتر است و یا قیشور و نمک بریان و شونیز هر واحد چهار جزو و سعد پنج جزو سنبل الطیب یکجزو
فلفل شش جزو سووده بمالند که دندان را سفید گرداند و یا بگیرند نمک سوخته سه جزو و سافج دو جزو و سنبل الطیب یکجزو و یا خاکستر صدف چهار جزو و گل سرخ
پنج جزو و سعد سه جزو و فقاح اذخر یکجزو سائیده سنون سازند بقول سید جرجانی اگر تغیر لون در یکدو دندان باشد بسنون جالی علاج کنند و اگر بیشتر باشند
علامت کثرت ماده بود پس ابتدا به تنقیهٔ بدن از حب قوقایا و ایارج و حب صبر کنند و صبری و ایارج فیقرا غرغره کنند بعده سنونات بکار برند و سنون قسط زراوند مدحرج
حلتیت هر یک سه درم کف دریا سقمونیا قلی سنباذج هر یک دو درم نیز محلل ماده است و در نسخهٔ دیگر سعد پنج درم عوض حلتیت ست انطاکی گوید که در
بحر و تغیر رنگ دندان جلا بمنقیات کافی باشد و از مجرب خاکستر شبح و صدف و اظلاف و شیح لیکن است و اینکه بگیرند گلنار و بلوط و مازو و فلفل و گل سرخ
مساوی و بقطران سرشته بر مسواک و اسنان آن مداومت کنند و نمک و شکر و اشخار را درینجا مزید اختصاص ست بعض اوائل ذکر کرده اند که مضمضه
با آب حمات خصوص که شبیه با نطرون باشد مزیل تغیر رنگ دندان ست و کرمانج زنجبیل زبد البحر دار فلفل تا تله صعا بر هر واحد دو درم نمک بریان ده درم
جو سوخته هفت درم و گاهی عود سوخته پنج درم مشک سه درم اضافه نموده میشود کوفته بیخته سنون سازند که جالی دندان و دافع زردی و سیاهی آن
و مطیب نکهت و مقوی اسنان ست و اگر زبد البحر نمک برشته هر یک دو درم زراوند طویل سک حب الآس هر یک سه درم عود سوخته جو سوخته سفال چینی
کزمازج گلنار عاقرقرحا قرنفل ساذج هندی گل سرخ سعد سماق هر یک پنج درم کوفته بیخته بر دندان مالند بوی دهن خوش کند و دندان را سفید گرداند

حفر و قلح

و آن جسمی ست مانند سفال که در بیخ دندان منجمد شود بنوعی که قلع او دشوار گردد و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد و سبب او تصاعد بخارات غلیظ
از اخلاط مجتمعه در معده ست که بر ظاهر دندان نشیند و چون آن را پاک نکنند و از مسواک و سنونات غفلت ورزند و هنگام خواب دهن بند دارند و قبل هضم خواب

کنند و ریاضت کم نمایند حفر و قلح حادث شود و شناخت خلط محدث بخارات از رنگ حفر بنوعی که در تغیر رنگ دندان گذشت باید کرد علاج تنقیه بدن و معده
بفصد و مسهل از خلط غالب کنند و سنون جالی مانند زبد البحر و خاکستر صدف و نمک و شاخ گوزن سوخته سائیده بر دندان بمالند و گاهی آبگینه سوده و شیح سوخته و
سنباذج افزوده وزن هر واحد سه درم و سنباذج نیم درم میکنند و مسواک نمایند و آنچه مستحکم باشد با آهن از دندان جدا کنند پس سنونات جالی استعمال نمایند و بعده
دندان را بروغن چرب سازند و شیخ می فرماید که ادویه جالی و منقی مثل کف دریا و نمک طبرزد سوخته و خزف چینی و خاکستر صدف و خاکستر بیخ نی و زراوند دحرج و
شعیر سوخته و نمک اندرانی مساوی گرفته سنون سازند و اگر خواهند جلا زیاده دهند سوخته اضافه کنند و یا آبگینه قیسوم سوخته یکجزو فلفل یکجزو و دو ما ماشته جزو
جزو و جص سوخته دو جزو کوفته استعمال نمایند و اگر مفرط و قوی باشد زنگار بعسل آمیخته بمالند و اگر مسحوق نیلا و مانند آن بیامیزند بغایت پاک کند و آنچه دندان را
فی الحال سفید کند سفال ظرف چینی سوده یا آبگینه سوده یا مسحوق نیلا و سنباذج و سنگ الماس سوده است و گویند که شیح و مرجان و خزف چینی زاج و پوست بادام
سوخته هر واحد جزو جالی دندان است و کذا پوست سلحفاة محرق و نمک اندرانی مساوی و کذا لبسد و کذا خاکستر شیوط کرم و کذا زراوند دحرج و کرسنه مساوی
تنصص بسد کبوس هر واحد نافع حفر است صاحب کامل گوید که آنچه جالی اسنان است بگیرند آرد جو بعسل سرشته سوخته و تین محرق هر واحد سه درم
زبد البحر و شیح سوخته و سرطان بحری و پوست بیضه سوخته هر واحد دو درم باریک سائیده سنون سازند که جلای قوی نماید و ایضا شیح محرق و بیخ قصب
زبد البحر و شاخ گوزن سوخته و نمک اندرانی هر واحد یک جزو بیخ نی سوخته دو جزو سنباذج ربع جزو پرچه ظرف چینی نیم جزو همه را باریک سوده
نمک اندرانی و آرد جو مساوی کوفته بعسل سرشته بسوزانند و بیخ نی سوخته هر واحد سه درم شاخ گوزن سوخته و پوست بیضه شتر مرغ سوخته دو درم
بورق پرچه ظرف چینی هر واحد یک درم سنباذج نیم درم جمله باریک سائیده سنون کنند که قوی الجلا است انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب آنچه مناسب آن باشد
واجب است مثل ایارج در بلغم و طبیخ افتیمون در سودا و طبیخ هلیله در تغیر صفراوی و تمر هندی بماء الشعیر در حفر اصلی ازالت و فصد چهار رگ حجامت
نیست و در خواص یونانیه است که هر که شفا از حفر دوست دارد حجامت منتهای طرف اعلی از گوش کنند و من دیده ام که فصد
با وجود نفع بالغ او در علل اعضای باطن امراض اسنان خصوصا حفر را نفع کند بشرط مخالف جهت و فصد از جانبین چون مرض عام بود پس تنقیه اگر ماده
صلب باشد با آهن ازاله آن کنند و الا سنونات جالیه کافی باشد صاحب خلاصه گوید که اگر صدف مروارید یکجزو عقیق سرخ برگ مورد گل سرخ هر یکدام
نیم جزو نمک اندرانی شب یمانی نوشادر زنجبیل هر کدام ربع جزو همه را در عرق لیمون یک شب تر کرده بدارند آنگاه مثل مجموع آرد جو اضافه نموده با عسل سرشته
بکوزه نو انداخته بگل حکمت گرفته بسوزانند و باریک سائیده استعمال نمایند دندان را جلا دهد و تغیر رنگ اسنان و حفر را زائل سازد و الله اعلم گذشت
و خون او باز دارد و مجرب انطاکی است طبری گوید که مرض معروف بقلاع علتی است که در بیخ دندانها حادث میشود و از آن دندانها سیاه میشود و بیرون چیزی
متعفن سریع التفتت اخضر اللون می نشیند و اکثر با آن عمور فاسد میگردد و سببش بخارات رطوبی غلیظ است که در آن حدت و حرارت اندک باشد و بطول زمان بر
دندان منعقد گردد و حفرتها از رطوبت قلیل است که بخارات سوداویه کثیر با آن مختلط گردد و اگر رطوبت بسیار بود و اندک حرارت و حصول اسنان
حاصل شود و اگر حرارت شدت کند و جزو رطوبت کثرت پذیرد و چیزی حدت با آن شامل گردد در بیخ دندان حفرتها حادث شود و علاج قلاع آنست که اگر
مانع نباشد فصد قیفال نمایند و استفراغ اول بمطبوخ افتیمون بعده بحب ایارج نمایند و میان مطبوخ و حب ایارج فاصله هفت روز و تغذیه باشیاءی
نافعه مثل تیهو و دراج یا دزد و فسیفسه نیم برشت و مزوره زیرباج شیرین بعسل سازند بعده آنچه بر دندان است از آهن بر قسمی حک کنند و از داخل
و خارج دندان را صاف کنند بعده مضمضه با آب گرم که در آن حماشا جوشانیده باشند بعمل آرند و بسعد و ملک کفته بعسل و نطرون بر دندان طلا نمایند
و بموضع و عاقرقرحا غرغره کنند اگر مزاج گرم باشد بروغن مصطکی و مانند آن سعوط نمایند و اگر در عمور فساد باشد قادح با آهن بر دارند و سنون تخم خرفه
و آرد باقلا و آرد عدس و کشنیز سوخته و گل سرخ و زبد البحر و نمک اندرانی و شکر طبرزد و شعیر محرق و عود محرق مساوی باریک سائیده بر دندان اندر مالند بعد از آن
ابهرکه و گلاب و روغن گل مضمضه نمایند و اگر قادح اصفر اللون باشد مطبوخ هلیله زرد مع تمر هندی بنوشند و باید که بگیرند پوست هلیله زرد پاشیده ده درم تمر هندی

شش درم و ترنجبین منقی پانزده درم و آلو بخارا بیست عدد و عناب سه مویز منقی پانزده درم و اصل السوس مقشر پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که یک
رطل آید پالیده صاف نموده ده درم مغز خیارشنبر در آن مالیده باز صاف کنند و نیمگرم بنوشند بعد از آن آنچه بر دندان باشد دور کنند و سنون مذکور دلک نمایند
و بسرکه و گلاب و روغن گل مضمضه سازند و اگر قلاح سیاه باشد علاج او مرکب ازین دو علاج نمایند صاحب حاوی گوید که تنقیه فم معده بقی جید و مسهله
و تناول نقوع مشمش و ماء الفواکه نمایند و لزوم مسواک سازند و سنون جالی که در علاج تغیر رنگ دندان مذکور شد استعمال نمایند و از خوردن سموک و حلویات
و مانند آن اجتناب ورزند انتباه بعضی کسان که توجه بتصفیه دندان ندارند اجزای غذای ماکول در اصول اسنان باقی می ماند و اول حجرک گردد و بعد
زمانی همان اجزا حجارت و هان متحجر میگردد و پس قبل از آنکه سفال گردد بمسواک سنونات جالی زائل توان کرد و بالجمله در دفع حجرک استعمال سنونات مذکوره
کافی ست و دیگر ادویه مصفی دندان مثل سنون صدف سوخته اسپند تخم ترب سفید و اگر سپاری چهالیه سوخته کات سفید بریان فلفل دراز هر یک چهار ماشه
نیله تهوتهه سوخته یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند برای حجرک دندان نافع و سنون سنگ چینی کف دریا اشخار نمک اندرانی هر یک یک درم جو سوخته عود سوخته
عاقرقرحا هر یک دو درم قرنفل کبابه چینی هر یک نیم درم کوفته بیخته مالیدن دندان را جلا دهد و محکم سازد و گوشت لثه برویاند و بوی دهن خوش کند و سنون نمک
و شکر و زبد البحر مساوی نیز مصفی دندان ست و اگر اشخار زرنیخ زرد سوده مثل آن آرد عدس گرفته در سرکه بسرشند و بکوزه مطین کرده در آتش نرم مشوی سازند
و سائیده بعد مضمضه بسرکه استعمال کنند در آخر روز و لیشب روغن گل و مسکه بمالند درین باب مجرب ست و ایضاً بقول سویدی سنون مروارید و عقیق و کزک و مقل
حجازی و قیشور محرق و قرن غزال محرق و قرن ایل محرق و بلوط محرق و نمک بعسل سرشته سوخته و کذا اسفیداج محرق و نمک سادی و کذا انزروتا کوفته و کذا اشخار
سفید و کذا زجاج سوده و کذا خاکستر طرفا و نمک اندرانی مساوی و کذا خولنجان سرواجا جالی دندان ست و شیشه ازجاج و کذا لسبد محرق مجرب ست و گفته که اگر قطران چهار اوقیه
نمک جریش و اوقیه آرد جو دو اوقیه آمیخته در کوزه گلی کرده سرش بند ساخته سه روز در آتش بدارند پس آورده سائیده بمالند و جلا و تقویت دندان کنند مجرب ست

تزید اسنان و طول آن

بدانکه هیچی که دندان غذا را قبول میکند بقسمی مع او منصب بسوی خویش را قبول مینماید و در حجم عظم می پذیرد و در غلظی افزاید پس گاه بسوی او ماده منصب گردد
آنرا ممتلی گرداند قوی از ورم و دردی ظاهر گردد و آن گاهی با وجع بود گاهی بدون وجع و آنچه با وجع باشد دلالت بر انصباب خلط حار کند مثل اورام گرم و آنچه
بلا وجع باشد بر انصباب خلط رطوبی دلالت کند مثل اورام رخوه و گاهی دندان در طول می افزاید حتی که از سائر اسنان دراز شود و سبب منع دندان دیگر از
مضغ گردد و سببش یا صلابت بودن دندان مذکور از سائر اسنان در خلقت بود و یا حدوث ورم در آن و یا انقلاع او از بیخ که دران تکرار ست علاج اگر با وجع بود
فصد سر و تنقیه بدن بمسهل و اصلاح غذا کنند و بسر تخدیر نوشیدن ماء الشعیر که دران اندکی خشخاش سفید پخته باشند لازم گیرند و از غذا افزورات متخذ بکثرت شهد و بهر
ردع ماده مضمضه بآب سماق و آب عنب الثعلب و گلاب مع سرکه و روغن گل نمایند و جوز سرو و کذا مازج و مازو در سرکه سرشته بر دندان گذارند و یا گل سرخ آرد
باقلا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو خطمی نیم جزو در سرکه بجوشانند حتی که مثل فالوده گردد و قدری بران روغن گل چکانیده در تمام روز و هنگام خواب شب
بر دندان نهند و ایضاً خاکستر چوب انگور و خاکستر کشنیز خشک بسرکه سرشته بر دندان طلا نمایند و بهتر آنست که گلنار و سماق و آرد عدس و تخم خرفه و طباشیر سائیده
بسرکه سرشته و نیم گرم گشته بر دندان گذارند که مجرب صحیح بلا خطا ست و دیگر اطلیه بارده بالفعل بسرکه سرشته بران نهادن مفید و اگر بلا وجع باشد بعد تنقیه بمنضج بلغم یا بمطبوخ
اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان مع گلقند تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون بعده تنقیه دماغ بحب ایارج و یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا نمایند و تناول سکنجبین عسلی
یا عسلی حسب مزاج لازم گیرند و غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و شونیز و صعتر و مری و مانند آن کنند و بهر تحلیل ما سعد و مصطکی بخایند و لعاب دهن فرو برند و روغن
مصطکی و روغن بابونه و مانند آن که تسخین و تقلیل دماغ و تحلیل رطوبات منجمده در بیخ دندان کند سعوط نمایند و در اوقات قطران بر دندان طلا سازند و بشراب
مضمضه کنند و تریاق یا مسک با شراب سرشته بر دندان بمالند و باشیای ناشفه مثل فلایا و کباب و لحم حملان که بر آن شراب کهنه پاشیده باشند غذا سازند و ثوم
بروغن بریان کرده بر دندان مالیدن و کذا خوردن آن درین باب اثر عظیم دارد و اگر تزیدش در طول بسبب صلابت بودن او باشد دندان را

درد و انگشت و یا آلهٔ قابضه گرفته بسوهان بسایند حتی که مستوی گردد و بعده حب لعاب در شب و زراوند طویل سنون سازند و بهتر آنست که روز سوهان کردن
اکل و شرب تمام روز بلکه دران شب نیز ترک نمایند و این عمل در اول نهار کنند و اگر بسبب ورم بیخ او طول پذیرد علاجش بفصد قیفال و استفراغ بدانچه
لائق بود و بعده حجامت نمایند و اصلاح غذا کنند و در ابتدا بهردع بآب عنب الثعلب و آب برگ علیق و عصارهٔ برگ گل سرخ رطب مضمضه نمایند و در انتها محللات
مناسبه استعمال کنند و اگر بسبب انقلاع او از بیخ بنا بر وقوع مادهٔ ورم در بیخ او باشد پس اگر از عصب جدا شده باشد لا علاج ست و اگر از ان جدا نگردد و تعلق
و روی باقی بود و فصد سر رو و استفراغ ماده نمایند و تمضمض بسرکه که دران قدری حنظل مع شبت یمانی جوشانیده باشند و موضع او را دکنند و تار نقره یا طلا بسته بدندان
متصل سوده تشدید او نمایند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته بران گذارند و بندر و دیگر اشیای قابضه بیخ او را تقویت دهند تا مواد فاسده سوی او منصب نگردد

حکة الاسنان

گاهی بسبب نوشیدن آبهای مختلفه ردی الکیفیه و یا خوردن اغذیهٔ حریفه خلط حار یا لحج یا عفن لذاع حریف متولد گردد و قدری از ان بطرف بن دندان گراید خارش
در دندان یا لثه پیدا کند چنانچه مریض یک ساعت از بر هم سائیدن دندان و خائیدن اشیا باز نماند علاج تنقیهٔ بدن و دماغ از سودا بمسهل سودا و حب افتیمون و یا
بمطبوخ افتیمون و حب آن نمایند و از گلاب و سرکه و یا سکنجبین ساده و یا عنصلی مضمضه سازند و از اشیای تلخ و تیز و نمکین پرهیز کنند و بقول صاحب حاوی هر صبح
آب خرفه پنجاه درم و یا سکنجبین بیست درم و یا آب تربوز سه دقیه مع شکر سفید ده درم و یا عناب و آلو بخارا هر یک ده عدد و شکر سفید ده درم بیاشامند و
غذا مزورهٔ ماش و یا کدو مع لحوم جدی و جوجهٔ مرغ سازند و تنقیهٔ بدن از اخلاط ردیه و حریفه بمطبوخ فواکه و یا بمطبوخ هلیله نمایند و صاحب مهذب می نویسد بهر قلع این علت
بعد انضاج او بماء الاصول تنقیه بسفوف حب النیل و روغن گاو بریان و زنجبیل و سنا و تربد و افتیمون مساوی سود مندست و بقول طبری
و صاحب جامع درین مرض تنقیهٔ بدن باین مطبوخ نمایند شاهتره باقه افسنتین کف اسقولوقندریون حفظ هلیله سیاه و کابلی و زرد هر یک پنج درم ایرسا ده درم
برگ جمسفرم کف افتیمون سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هفت درم شکر داخل کرده نیم گرم نوشیده و بتقدیم
راس حب صبر یا حب ایارج خورند و اگر از نبض و قاروره تغیر مزاج بحرارت معلوم شود بهر تبدیل مزاج ماء الشعیر دهند تا آنکه بحالت طبیعی رجوع کند بعده بآب بیخ
کرفس و سرکهٔ کهنه و گلاب اندکی روغن گل و قدری بورق بر هم زده در روز و شب بدفعات مضمضه نمایند و یکروز راحت داده استعمال کنند و اگر ازین تدبیر
زائل نگردد بسرکهٔ عنصل مضمضه سازند و اگر باز مزاج متغیر گردد تسکین آن نموده بسرکهٔ عنصل بیخ دندان بمالند و لعاب دهن فرو ریزند و اگر ازین فائده
نشود بیخ حماض بری در سرکه پخته مضمضه نمایند که بلا شک صحت بخشد و گاهی درین علت پوست انار و تخم انار مدقوق بروغن گل و سفیدی بیضه بر بیخ دندان
طلا می کنند و اگر مزاج مریض مائل ببرودت باشد بسرکه که دران عسل و قطران پخته باشند مضمضه و طلا بر دندان نمایند

صریر الاسنان فی النوم

اکثر کودکان و پیران و زنان در خواب دندان میسایند سببش ضعف عضلات فکین ست و آن مثل تشنج آنهاست از کثرت انصباب رطوبت دماغ و یا تولد ریح
غلیظه در آنها و یا تولد دیدان در شکم بسبب ارتفاع بخار که دماغ را ممتلی گرداند علاج بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج و فوقایا تنقیهٔ دماغ نمایند و غرغره
منقی دماغ بکار برند و برای تقویت دماغ و عصاب و غنهای حار خوشبو که دران قوت قبض باشد مثل روغن زنبق و قسط و روغن خلوق و سوسن و خیری
بر گردن بمالند و بادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورند و یا هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و بادیان هر واحد دو درم مع گلقند ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ نخود
مع مغز حب القرطم سازند و از امتلا خصوصا غذای شب منع کنند و ایضا بعد تنقیه کمادات بدانچه تشدید نماید مثل فلفل و مازو و بلوط و دارچینی و زرنباد و
سعتر بکار برند که در اکثر امراض اسنان مجرب ست و مرض مذکور که بصبیان عارض میشود در اکثر بعد بلوغ خود بخود زائل میگردد و اهل هند گویند که پرنیل کنچه دگلو
آویختن عجیب الاثر ست و کثرت صریر الاسنان منذر بسکته یا صرع یا تشنج یا فالج ست و یا بر کرم شکم دلالت کند و آنچه از دیدان باشد در فترات بود و عند وجع
شدید و نافض نیز عارض میشود و در مرض حاد و جدری بکسی که عادت آن نباشد ردیست و در حمیات منذر مرض جنون و موت فجاءت ست و علاجش بعلاج آن مرض نمایند

تسهیل نبات اسنان

تدبیری که دندان صبیان بآسانی بر آید نیست که چون اثر بر آمدن دندان ثنایا ظاهر شود تحموم و امخاخ دادو مغز و خصوصاً دماغ خرگوش که بعد طبخ از سر او بر آورده باشند
و مغز استخوان آن و چربی ماکیان بر لثه بمالند و حکیم شریف خان در منهیه حاشیه شرح اسباب می نویسند که در زمانه ما استعمال دماغ خرگوش کرده شد سودی نه بخشید
بلکه ضرر عظیم از توریم لثه وغیره بهم رسید و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب مثل چربی بط و دم و روغن بادام و مغز ساق گاو و حنا و روغن رود و روغن
سوسن نافعست و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و گویند که شیر سگ بر لثه مالیدن درین باب بالخاصیة نافع و مجربست و هرگاه دندان آغاز کند از خائیدن چیزهای
سخت باز دارند و سر و گردن و فکین و بناگوش بروغنها چرب دارند و نیمگرم در گوش چکانند و بصوت مغموس در روغن تکمید نمایند و هنگام اشتداد وجع آب عنب الثعلب
در روغن گل باهم خوب آمیخته نیمگرم بانگشت آلوده بر بن دندان بمالند که درد باز دارد و ایضاً هنگام وجع دایه بانگشت خود لثه طفل را بزور بمالد تا رطوبت از لثه
سائل شود بعده با دویه مذکوره مسح لثه نماید و دلک لثه بمسکه گاو هر روز بمرات و خورانیدن کرنب با عسل و دهن حک خفیف لثه بشعیر و تدهین لثه بمغز مثبت و
تعلیق ناب کلب و کذا حلزون و کذا ناب خرس و کذا دندان اسب بر طفل نیز تسهیل طلوع اسنان می نماید و در کتاب خواص مرقوم ست که آویختن صدف
در گلوی طفل بالخاصیة تسهیل نبات اسنان میکند و کذا تعلیق لب بالای گورموش دندان بآسانی بر آرد و همچنین تعلیق بیخ سنبل ابو در گاو بالخاصیة مؤثرست و شیخ میفرماید
که گاهی صبیان را عسر نبات اسنان عارض شود و دردمند شوند و لباست که بمشارکت آن اسهال حادث شود و احتیاج تعدیل بوضع اطلیه بر شکم و شرب عصارات او ادویه قابض افتد
و یا قبض شکم عارض گردد و محتاج باطلاق ابشیافات و ادویه ملینه شود بالجمله علاج اسهال و اعتقال در مقام خود مسطور گردد اگر وقت نبات اسنان عارض شوند تدبیر آن از انجا اخذ کنند

تدبیر قلع اسنان و تفتیت آن

شیخ الرئیس میفرماید که گاهی امراض اسنان موقعه متأذی میشوند تا آنکه علاج قبول نکنند و یا چندانکه تسکین یابد ای او از آفت کنند یا زعنفر سوء عود کند و مجاورت البسار
اسنان مضرت نماید و بسوی صلاح او سبیل یافته نشود و دوا سود ندهد و درد پیدا کند پس علاج او بقلع نمایند از ادویه یا بانبور و قلع که بانبور نمایند بعد جدا کردن
گوشت محیط بیخ دندان باید کرد و می باید که قبل قلع تأمل کنند که علت در نفس دندان ست یا نه اگر نباشد و سبب لثه یا در عصب تحت دندان باشد قلع نشاید
و اگرچه از قلع قدری تخفیف وجع میشود لیکن زائل نمیشود و بلکه عود میکند و تخفیف او بسبب تحلیل ماده فی الحال و وصول ادویه بسوی او میشود و چون حاجت بقلع افتد
و بیخ آن محکم باشد باید که ادویه استعمال نمایند تا بیخ او سست گردد و دندان بآسانی افتد زیرا که در قلع دندانیکه متحرک نباشد و بیخ او محکم بود در اکثر خطیرست
گاهی فک را بر همی گرداند و کناره او میشکند و وجع شدید هیجان میکند و گاهی درد چشم و تپ و صداع هیجان می نماید و چون بدانند که قلع دشوارست و مریض
تحمل او نمیکند در تحریک او بشدت صواب نیست که این مزید وجعست و با وجود آن گاهی اتفاق افتد که علت در دندان نباشد و قلع که با دویه کنند بهترست که اول
حوالی سن را بموضع شرط زنند پس بران دوا استعمال نمایند و یا گوشت بن دندان را بناخن گیر جدا نمایند و بران دوا نهند تا قوت دوا بزودی به بیخ او رسد و
از جمله ادویه قالعه انست که پوست بیخ توت و عاقرقرحا سائیده در سرکه آمیخته در آفتاب نهند یا بجوشانند حتی که مثل عسل گردد پس بر بیخ دندان هر روز بار بار
طلا کنند و یا عاقرقرحا سوده در سرکه تا چهل روز در شمس نهاده گذارند اگر سرکه خشک شود دیگر اندازند بعده بر موضع مشرط بچکانند و یکدو ساعت بران بگذارند پس
بکشند که منقلع شود و یا بدل عاقرقرحا قثاء الحمار کنند و یا هر دو گیرند و یا زرنیخ اسکریر در روده طلا کنند که بیخ دندان سست کند و یا تخم انجره و قنه مساوی بگیرند و
بسه چندان برگ انجیر بکوبند حتی که بقوام عسل آید و یا تخم انجره و کندر مضاعف او گیرند و در بیخ ضرس نهند و طلا برگ انجیر نیز در غایت قلع لبهت کند و درد
سرکه تنها عجیب و یا بگیرند پوست بیخ توت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و مازریون و شیر شبرم و زرنیخ زرد و پوست بیخ حنظل هر یک یکجزو سائیده بسرکه کهنه
بسرشند حوالی دندان بآن طلا کنند و تا یکهفته این عمل نمایند و روز هشتم حوالی سن نشتر زنند و ده بار طلا کنند بعده دندان بکشند و اگر خارج نشود بعد یکشبانه
چند روز طلا کنند بعد از ان بکشند و یا عروق صفر و پوست توت هر واحد یکجزو و زرنیخ زرد دو جزو بعسل سرشته مدتی حوالی سن نهند که قلع او کند و یا بیخ قیصوم
و شیر یتوع یک یک جزو بیخ یتوع دو جزو بیران گذارند و اگر دندان ضعیف باشد موم و عسل در آفتاب بگدازند بعده زیت بران چکانیده امر بمضغ او کنند

و یا ضفدع بری و زیت سبز بجوشی که مهرا شود و بیخ دندان را نشتر زده بدان چند بار مسح کنند پس جذب نمایند و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر یتوع تر کرده بر دندان نهند و مرارهٔ ضفدع بحری بر آن گذارند که برای قلع معمول است و یا پوست درخت شاهتوت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و زرد چوب و شبرم و بیخ قثاء الحمار مساوی کوفته بخیسانند در سرکه سه روز بعد پس طلا کنند و اگر بیخ قثاء الحمار بعسل سرشته یا مع میویزج بعصارهٔ کرنب سرشته و یا لسان الحمل خشک کرده سائیده و ثلث آن زرنیخ زرد اضافه نموده و یا کندر و شیر توت سرشته و یا بیخ حنظل سه روز در سرکه تند سائیده و یا صمغ زیتون و یا زاج سبز بسرکه تند و یا زاج سرخ و شیر یتوع یا شبرم و یا علک زیت بآب حصرم جوشانیده و یا پوست بیخ ینبوت و یا قنه و زاج سرخ و بابونج یا سفند و عاقرقرحا و تخم انجره و قل از رق و حلتیت سائیده بر دندان نهند تسهیل قلع اسنان نماید و بقول انطاکی قثاء الحمار حنظل عاقرقرحا برگ زیتون و صمغ آن صمغ سماق هر چه از این میسر آید بسرکه یا در روی نیست ... خمیر کرده تا مثل خمیر گردد پس در بیخ دندان یا در متاکل پر کنند که بسهولت قلع کند و بدانند که در استعمال این دوا احتیاط لازم که اثر او به قالعه بدندان دیگر نرسد و بهتر آنست که دندان صحیحه را بموم یا خمیر ملفوف سازند و بهر تقفیت دندان متاکل که آن مثل قلع بلا وجع است آرد گندم بشیر یتوع سرشته با ساعات برای نهند و در هر سه ساعت تبدیل آن کنند تقفیت کند و تخم بازریون سوده و شیر شبرم چون بقطران سرشته در سن پر نمایند تقفیت او نماید و با شیر انجیر و حلتیت نیز همچنین سرشته در تجویف آکل نهند که تقفیت آن کند و گویند که تعلیق بیخ کرفس برگردن بخاصیت درد دندان را نفع میکند و تقفیت آن هم می نماید و با شیر انجیر و زنجبیل در سرکه پرورده و قوبال نحاس مجموع بر دندان متاکل نهند که آن تقفیت او نماید و بعضی نوشته اند که قوبال مس را نرم سوده با شیر انجیر ممزوج نموده و پنبه بدان آلوده بر دندان جمع کنند از دیار بجیل که چهل روز در سرکه خیسانیده باشند نرم کوفته بران بپاشند و باید که قبل از استعمال مقتتات دندانهای دیگر را بروغن چرب نمایند تا اثر دوای مفتت بدانها نرسد فقط تذنیب ابن تلمید بجملهٔ امراض دندان حدة الاسنان نیز نوشته و گفته که علاج او در کتب مشهوره نیافتم و شخصی را دیدم که او را این مرض عارض شد و سر دندان او چنان تیز شد که انگشتان از مس او متالم میشدند و در بعض اوقات عند التکلم چون زبان مس میکردند متالم میشد و قطع میگردید و خون از آن جاری میشد و علاجش بقصد علاج مرض ضرس نمودیم و از آن صحت یافت و بعضی نوشته اند که گاهی سن زائد متولد میشود پس نظر کنند اگر در بیخ دندان دیگر باشد آن را بکلبتین گویند قطع کنند بعده از سوهان بسایند اگر چیزی از آن باقی ماند اگر در بیخ دندان نروید بلکه خارج از آن باشد باید که بانبور بر کنند

اورام لثه یعنی آماس گوشت بن دندان

و آن اکثر حار بود دموی باشد یا صفراوی و گاهی از رطوبت فضلیه نیز عارض شود و در اکثر بسبب نزول ماده از سر بسوی او عارض گردد و گاهی بمشارکت معده بود که ماده از وی بسبیل تبخیر میان غشای او که متصل بغشای فم است صعود کند و در لثه نفوذ نماید و همچنین گاهی در ابتدای استسقا و عروض سوء القنیه بسبب صعود ابخرهٔ فاسده بسوی او عارض گردد و گاهی ورم او ظاهر قریب سهل التحلل سریع القبول لبری علاج باشد و گاهی غائر عسر التحلل بطئ القبول برای علاج و گاهی با تپ باشد و استدلال بر جنس ماده برنگ و لمس لثه کنند اگر سرخ و ملمس گرم باشد ماده حار بود پس نظر کنند که ورم بسیار است یا کم اگر بسیار باشد با درد و ضربان بود و دیگر آثار غلبهٔ خون نیز یافته شود و ماده حار دموی باشد و اگر ورم کم و شدت درد و حرقت بود ماده صفراوی باشد و اگر رنگ لثه سفید و ملمس نرم بود ماده از رطوبت بلغمی باشد و تبرید عناب هفت عدد بعرق شاهتره ده توله مالیده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله با کشنیز مقشر با بنده و نخل کرده و دائن در و چسپانیدن و گلنار گل سرخ عدس مسلم فوفل جهالیه سوخته مازو مساوی سائیده سنون ساختن و یا بر درد و دیگر قوابض مثل گلنار و آس مانند آن بر چسپانیدن نافعست علاج در ورم حار مثل علاج قلاع حاره و درد دندان حار از تبرید و فصد و مسهل علاج نماید و ایضاً در ورم دموی بعد فصد قیفال حجامت و ارسال علق و یا نشتر بر نفس لثه و حجامت زیر ذقن اسهال بمطبوخ هلیله و ماء الفواکه و شیر خشت و ترنجبین و ریوند و یا نقوع مقوی و یا بالطبیخ فواکه هلیله زرد و شاهتره نمایند و در ابتدا بهر ردع ماده بآب خرفه و عنب الثعلب بارتنگ مضمضه کنند و در دهن دارند و کذا روغن آس مفید و همچنین مضمضه بعدس و کشنیز خشک و گلنار و مورد و صندل سرخ و فوفل و سماق در آب جوشانیده نافعست و کذا برگ یاسمین و پوست درخت گوندی و پوست درخت مولسری جوشانیده مضمضه کردن سود مند و غذای بارد مثل سماقیه دهند در تحلیل مضمضه بآب کشنیز و روغن گل نافع و ایضاً پوست هلیله زرد و عنب الثعلب نیز نیک اسپند ...

پوست خشخاش دو عدد و بزرالبنج دو درم در نیم آثار آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده مضمضه کردن ورم لثه و درد دندان را نافع است و مازو سوخته در سرکه
حل کرده و جولان و توت شامی هر واحد مفید ورم و قاطع خون لثه است و در وقت شدت ضربان گذاشتن زلو بر لثه سخت سود مند است و اگر ورم سکین یابد و در لثه اثر محکمی ورم
باقی ماند روغن گل یا بادام در آب گرم آمیخته مضمضه نمایند و لثه را بروغن چرب سازند و در آخر بجوزه مربیخ مطبوخ بآب سماق یا آب انار یا آب انبر باریس غذا سازند و اگر
ورم عظیم بود و تبدابیر مذکوره تحلیل نشود با آهن بشگافند پس معالجه جراحت و قروح نمایند و گویند که مضمضه از پوست درخت سلطان الاشجار برای ورم لثه بلا تحلیف
مجرب است و کذا مضمضه خیار شنبر در ورم لثه بعد زمانه ابتدا که زمانه استعمال منضجات است نافع و منضج ست و پوست انار گلنار کرمازج مازو برگ مغیلان در سرکه
جوشانیده در دهان گرفتن مدتی داشتن در ورم لثه و ترشح خون آن را صاحب تکمله نافع نوشته و در ورم صفراوی اگر مانعی نباشد نیز فصد نمایند و تنقیه صفرا
بمطبوخ هلیله و یا آب تمر هندی با هلیله که مقدار سه درم پوست هلیله زرد شب در آن کوفته خیسانیده باشند و صبح بنوشند نافع است و باقی ادویه بدستور که مذکور شد
بعمل آرند و بعلو رشرط زدن و بعد از تنقیه طبیخ عنب الثعلب در سرکه جوشانیده مضمضه کردن مفید بود و قبل از تنقیه تمضمض بأشیای مسطوره جایز نیست که منع تحلیل
نماید و در ورم بلغمی آنچه در قلاع بلغمی و درد دندان بارد گذشت استعمال نمایند و در ابتدا بتلیین و تقطیع ماده مضمضه بماء العسل یا با آب گرم یا بشهد و روغن زیتون
و یا بعسل و روغن بابونه آمیخته و بعد از ان بادویه محلله چون بابونه و اکلیل و مرزنجوش و حلبه و تخم کتان در آب جوشانیده مضمضه کردن مفید است و شبت یمانی زرد چوبه
سائیده مالیدن نافع و یا عاقرقرحا مرچ سیاه عدس برگ عنب الثعلب جوشانیده مضمضه نمایند و فلفل سیاه پھٹکری بریان هلیله سیاه نمک سنگ سائیده بمالند و گویند
که مضمضه گل سرخ یا برگ اجاص مطبوخ در شراب قابض و کبوس صبر و شب ضماد قرن یا غرغره گرفتن مصطکی بآب گداخته در دهن هر واحد مفید ورم لثه و قاطع خون
آن است و یا توتیای سبز و گل دیگران مساوی سوده بر بن دندان بمالند و دهن کشاده دارند تا لعاب برآید و سنون سعد کوفی پوست هلیله زرد کرمازج دار فلفل
عاقرقرحا فلفل گرد کشنیز خشک مساوی بمالند تا آب از دهن روان شود که مجرب علوی خان است و کذا سنون زنجبیل سوم کپی با برگ کسیس کتهه هر احد یکدام هلیله محرق
بریان پنج ماشه استعمال نمودن درد و آماس بن دندان را دور کند و دندان را محکم نماید و سنون زند درین باب معمول است و پوست درخت گبدو بیل در آب جوشانیده
گرما گرم مضمضه کردن برای درد دندان و ورم لثه نافع و اگر زنجبیل نمک سنگ مرچ سیاه گل تمباکوی خشک که در بینی میکشند هر پنج ادویه برابر سائیده نگهدارند
و هر وقت که خواهند قدری بر دندان مالند و دهن وا کرده سرنگون دارند که لعاب برآید و بعد یک گھڑی گلوری پان بخورند و از یک دندان لبشوند بعده گلوری دیگر
خورند و بعد دو گھڑی اگر خواهند آب نخورند درد دندان و ورم لثه را دور نماید و مجرب ست و چون پیاز و شونیز هر دو وزن برابر در چلم نهاده بجای تمباکو در قلیان
کشند که آب دهن بریزد نیز نافع درد و آماس لثه است و کچله سوخته بطوریکه خاکستر نشود و زکال گردد و افیون سوخته و شاخ گوزن سوخته لوبان کوڑیه تیسط
تانخ فلفل سیاه شب یمانی سرخ بریان مساوی کوفته بیخته سنون ساختن برای درد و استحکام دندان و دفع ورم لثه که از کثرت ماده نزله بارد هم رسیده باشد مفید ست و نخود سیاه جوشانیده
باب جیمگرم مضمضه کردن نافع ورم لثه است **اقوال اطبا** شیخ میفرماید که اگر ماده ورم لثه حار باشد استفراغ و فصد جهاررگ نمایند و در ابتدا بمضمضات مبرده کردن قبض باشند
مثل گلاب رائب و آب آس و آبهای برگ توابض بارد و مطبوخ گلنار و آب بارتنگ و لعوق ملوط و عصاره لقلة الحمقا علاج کنند و بعد از زمانه ابتدا بزیت انفاق و روغن شجر مصطکی و
روغن آس که در هر اوقیه او سه درم مصطکی باشد و روغن گل که در ان سنبل گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشند مضمضه نمایند و روغن شجر مصطکی را قوت شدید است در تسکین اوجاع
اورام لثه خصوصا حدیث اورا که قامع و غیر محلل ست و خصوص منافع او در حال وجع ست بعد از آن مثل عصاره آیرسا که رطب است استعمال نمایند که از آن غرغره سایل کنند و رست
دهد از ادویه نافعه عصاره برگ زیتون یا وردی خمر یا عصاره سداب یا روغن حبة الخضرا یا مطبوخ زراوند ست و اگر ورم حار غایر باشد لیکن روبیس ناامند با دویه تحلیل
نشود بلکه متقیح گردد پس گاهی احتیاج بعلاج آهن افتد و لیکن است که جوهر او بانبات لحم جدید معودی گردد و هرگاه ریم کنند بران زنگار و مازو و یا قشور مس
پس کرده سوده چند روز استعمال نمایند و یا زاج سوری سوخته مع مازو بکار برند و چون لثه مدام متقیح متورم باشد و بنشود و بداغ احتیاج افتد و بهتر آنست
که بگیرند زیت جوش کرده بصوفیکه ملفوف بر میل باشد و چند بار بر لثه نهند حتی که لاغر و سفید شوند و اگر ورم از رطوبت فضلی باشد در ابتدا ابرغرغهای گرم
بعسل و زیت مضمضه نمایند بعده محللات قویه استعمال کنند صاحب جامع و کامل گویند که علاج ثبور و ورم حار لثه و خروج دم از ان فصد قیفال و حجامت زیر ذقن

نمایند و چون علت متمادی گردد قطع چهار رگ یا فصد دو رگ زیر زبان کنند و تنقیه بدن بمطبوخ مناسب نمایند و مضمضه بسماق در گلاب پالیده و غذا با غذیه لطیفه مثل لحم جوزه مرغ و تیهو معمول با آب انار و آب زرشک کنند و طلا اثیث قرظ شب سرخ پوست انار ترش سماق مساوی در آب خوب جوشانیده مضمضه نمایند و اگر این دوا باریک سائیده بر لثه نهند منفعت بین نماید و قرحه را نیز خشک سازد و یا برگ سرو و جوزا و گلنار و مازو و کزمازج مساوی در سرکه جوشانیده بدان مضمضه کنند و مضمضه بآب عصی الراعی و آب عنب الثعلب مع سکر نیز نافع و یا برز ورد و سماق مساوی در گلاب پخته صاف نموده قدری آب عصی الراعی و آب بارتنگ آمیخته مضمضه کنند و قطع دم و نفع به بثور و ورم حار لثه میکند **صاحب شفاء الاسقام** گوید که چون با ورم لثه وجع دندان باشد تخم خرفه کشنیز خشک سماق عدس مقشر صندل سفید عود الفرح کافور اجزای مساوی سائیده اول سرکه و گلاب در دهن ساعتی بگیرند بعده دوای مذکور بر لثه و دندان ذرور کنند و آب و فرو نیزند صاحب عماد گوید که در ورم حار فصد سر رو و حجامت و شرب جلاب هر صبح از عناب آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر سفید ده درم و یا آب انارین معصور مع تخم لثه قیمه باشکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا مزوره آلو یا تمر هندی یا لیمو یا نارنج مع مغز بادام و شکر و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و فصد چهار رگ نافع ست و مضمضه بسرکه کهنه و گلاب یا آب سماق مع سرکه نمایند و این دوا در علاج او شافی و کافی ست بگیرند گلنار مازو جوز السرو پوست انار ترش طباشیر گل سرخ طراثیث فوفل سماق اجزای مساوی کوفته بیخته بر لثه بپاشند که آنرا منفعت عجیب ست و یا مضمضه بآب عصی الراعی و آب عنب الثعلب سرکه کهنه و گلاب و یا بآب سماق مع سرکه نمایند و از شرب شراب سموم و شیر نیمها قطعاً پرهیز کنند و انار میخوش امتصاص نمایند امرود و خوبانی رطب شفتالو و سیب بخورند و باید که عمور را در روزی چند دفعه بمالند **طبری** مینویسد که گاهی حمره در عمور از فساد ورم بصفرا و انصباب خون بعضو ظاهر میشود پس اگر عمیق باشد فلغمونی بود و اگر سطح عضو بگیرد و عمیق نگردد حمره بود و گاهی در عمور وجع شدید و حرقت مع ادنی ورم ظاهر شود و حذاق اطبا آنرا حمره نامند و علاجش فصد قیفال یا باسلیق کنند اگر طبیعت یا سن یا بلد مانع نباشد بعد استفراغ بدن باین مطبوخ پوست هلیله زرد سی درم تمر هندی پنجاه درم آلو و عناب هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد هفت درم کشنیز خشک کف برگ عنب الثعلب اگر رطب باشد با ذنه کبیر توت شامی مجفف کف کبیر ترنجبین بیست درم همه را در چهار رطل آب بپزند حتی که یک رطل و ربع آید مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر پانزده درم مالیده باز صاف کرده بنیم گرم بنوشند بعده بر عمور شرط زنند و عمق شرط حسب علت باشد بعده بسرکه که در آن آس و بیخ عنب الثعلب جوشانیده باشند مضمضه متواتر نمایند و هرگاه وجع ساکن شود مضمضه بروغن گل کنند و اگر درد ساکن نشود بسرکه و آب عنب الثعلب و آب جرادهٔ کدو و خیار ترش که در آن گل ارمنی حل کرده باشند مضمضه نمایند که تسکین وجع کند و مابقی ماده را تحلیل نماید و از غذا مزوره متخذ از آب حصرم و یا عدس مقشر و سرکه اقتصار ورزند و این علت چون عمیق نبود مرض بسرعت به شود و هرگاه عمیق بود پس تدبیر او بعلاج بخر الفم که از فساد عمور عارض شود باید کرد **مسیحی** گوید که در فلغمونی لثه که مع ضربان باشد اول فصد قیفال کنند و اگر کفایت نکند فصد جهرگ زیر زبان نمایند و یا حجامت استعمال سازند و اسهال بدانچه منقی راس و معده باشد مثل ایارج و غیره آورند بعده بسرکه و گلاب غرغره نمایند و مضمضه بدان کنند بعده روغن گل در دهن بگیرند و برگ آس رطب بعد خائیدن در دهن گیرند و یا بعصارهٔ او مع شراب قابض مضمضه نمایند و عصارات این عمل نمایند و برگ زیتون تر و برگ عنب الثعلب و آب سماق و آب پوست انار و آب حی العالم و آبیکه در آن فقاح اذخر مع کهر و جوز السرو پخته باشند نیز نافع ست

لثه دامیه

عبارت است از بر آمدن خون بن دندان خود بخود یا بر سیدن چیزی بدان سببش ضعف قوت غاذیه لثه است یا کثرت خون در بدن ابن تلمیذ گوید که از لثه وقتی خون آید که کثیر الرطوبه متخلخل جرم رخو شوند و لهذا در علاج او تجفیف و تصلیب و تسدید مسام او با دویه قابضه واجبست بالجمله فرق در هر دو سبب عدم علامات غلبه خون در سبب اول و وجود آن در سبب ثانی تواند و علاج در ضعف غاذیه لثه سنونات قابض مقوی لثه مثل مازو و مورد و عدس سوخته و طباشیر و سماق و قرظ و یا گل سرخ و پوست انار و شاخ گوزن سوخته اقاقیا کندر گلنار شب یمانی پوست بیخ لسان پوست تخم مرغ حضض مکی حب الآس دم الاخوین فوفل بیخ انجبار کشنیز خشک کزمازج خشت پخته خرنوب جفت بلوط پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه گاوزبان سوخته کاغذ سوخته ملغار نیم سوخته کتیره سفید سنگ گل ارمنی همه یا آنچه میسر بود بمالند و سنونی که لبیب حکیم اکمل خان درین باب معمول ست و اگر فوفل بریان پوست بادام سوخته هر واحد یکتوله سماق شش ماشه گل سرخ مازو هر واحد یک درم پوست انار سوده

هر واحد سه ماشه سنگ جراحت و دودم دم الاخوین و اقاقیا هر واحد دو ماشه توتیای سبز بریان یکنیم ماشه کوفته بیخته سنون سازند خون آمدن از لثه بازدارد و دندان را جلا دهد و مستحکم نماید و در جمیع نفع بی‌عدیل و بی‌نظیر ست و یا بگیرند شب یمانی سوخته و در سرکه سرد کرده با دو چند آن نمک طعام و یکنیم وزن آن زاج سرخ ساییده بر بن دندان بپاشند این نسخهٔ شیخ ست و در خلاصه زرورد مساوی مجموع داخل ست و در موجز بزر ورد عوض زاج مرقوم است و در نسخهٔ دیگر سماق سه جزو عوض زاج است و پاشیده ما نمک سود لسبوزند که مثل زکال گردد و یکجزو از آن بگیرند و از گل سرخ دو جزو سوده بکار برند و ایضاً بگیرند آس و عدس مقشر یک یکجزو سماق و زاج سرخ هر واحد دو جزو و قاقیا از هر سه جزو آمیخته استعمال کنند و سنون کزمازج گلنار فارسی طباشیر سپستان پوست انار ترش گل سرخ شاخ گوزن سوخته نیز مفید ست و سنون دم الاخوین گلنار کتهه کباب چینی مصطکی پوست مغیلان مساوی وقت شب مالیدن و گلوری پان بالای وخوردن برای لثهٔ دامیه و تحرک دندان و وجع آن جامع النفع ست و یا گلنار مازو عدس اقاقیا شب یمانی کندر بزرالورد مساوی کوفته بیخته بر دندان بمالند که حبس خون لثه نماید و اگر بعد مالیدن این سنون دندان کندی کند با آس برگ و سماق خرفه مضمضه نمایند و بعده مغز بادام خورند و اگر عود لسبوزند و خاکستر آن با همچند شب یمانی برشته سوده بمالند نیز مفید بود و اگر قدری نمک لاهوری داخل نمایند قوی‌تر گردد و مازوی سبز و تخم خرفه را در آسیا ساییده صاف نموده مضمضه کردن نیز نافع ست و کذا العصارهٔ آس و اگر پوست انار سوده در آب آس سرشته نان لسبازند و سائیده بپاشند قطع خون کند **اقوال اطبا** صاحب تشریح فصد باسلیق یا حجامت و فصد چهار رگ بعده تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر و طلا بحنظل سوده بعسل آمیخته و یا بحبل العسل سرشته و سنونات مقویه در همین مرض نافع نوشته و در شفاء الاسقام ست که برای لثهٔ دامیه و استحکام دندان متحرک بلبلحجر شب یمانی اقاقیا گلنار فارسی سماق پوست انار هر یک دو جزو مازوی سبز سه جزو نمک طعام یکجزو کوفته بیخته سنون نمایند و بعد از ان بسماق که در گلاب خیسانیده باشند مضمضه کنند و گویند که سنون فوفل کات هندی هر یک سه مثقال کزمازج عاقرقرحا اقاقیا هر یک شش مثقال نیز مجرب ست و از مجربات صاحب ذخیره انیست که عدس را گرم نموده در سرکه سه بار سرد ساخته یک جزو بگیرند و حضض و صبر و شب یمانی هر کدام نیم جزو کوفته بیخته سنون سازند و آنچه حنین تجربه کرده و از سنونات کثیر الاجزا مغنی یافته اصل پوست بیخ کبر هر واحد یکجزو ست که هر دو را کوفته سنون سازند بعده غرغره با یارج فیقرا و کسی که متحمل تلخی آن نباشد بگیرند زراوند و [illegible] نشود گلسرخ و زرشک کزمازج و برگ صنوبر و برگ زیتون مساوی از جمله ده درم و از بیخ بارتنگ سه درم و شب و نوشادر دو دانگ سنون سازند **ابو الحسن** گوید که بسماق و گلاب شراب یا سرکه که در ان برگ آس یا زیتون پخته باشند مضمضه کنند و اگر خون منقطع نشود جفت بلوط پوست انار گلنار کزمازج مازو سماق شب یمانی آس مساوی ساییده بر لثه ذرور سازند که تشدید لثه و قطع خون جاری از ان نماید **مسیحی** گوید که در سیلان خون از لثه سنون کزمازج سماق هر یک سه درم عصارهٔ لحیة التیس گل مختوم اصل هر یک یکدرم دارچینی نیم درم ساییده بر لثه بمالند و یا بگیرند شب یمانی و برگ آس مساوی و بمالند **و بقول اهل هند** سنون صمغ پلاس ده درم و مازو ساییده و چوب درخت جامن سوخته و چوب مولسری سوخته و چوب درخت کچنال سوخته و سنگجراحت سوده و گلنار پوست انار ساییده و مسواک از چوب نرم ببول و از ریشه برگد هر روز تازه گرفته و منقع بطبیخ انار و گلنار و مازو و عدس هر واحد نافع لثهٔ دامیه ست و هرگاه سبب این مرض کثرت خون باشد فصد سرو و چهار رگ نمایند و ملطفات خون به نسخهای معمول بیاشامند و با دویهٔ باردهٔ قابض مضمضه کنند و تقلیل غذا نمایند و ترک لحوم و حلاویات کنند و بر مزورات قابض با دوا اقتصار ورزند و گویند که اگر از فصد سرو و چهار رگ یا زیر زبان فائده نشود مسهل سودا دهند و بعده مضمغ شراب تند و فوفل خسته و ابنه شاخ گوزن کزمازج همه سوخته کنند گلنار طباشیر هر یک هفت ماشه لسبسد پنج ماشه گل یاسمین سه ماشه سنون سازند و همه آنچه در استرخای لثه بیاید بکار برند

قروح لثه و تاکل و ناصور آن

قرحه تفرق اتصال ست که در گوشت افتد و ریم کند و قروح لثه یا ساذج یعنی بی ورم و بغیر عفونت باشد و یا متعفن و با ورم و این را قرحهٔ خبیثه گویند و یا با تاکل بود و این را آکله خوانند و ناصور عبارت ست از قرحهٔ عفنهٔ عمیقه که در گوشت نفوذ کرده باشد و ازو آب زرد یا ریم برآید بالجمله این مرض عسر البرء ست اکثر بهلاکت می‌انجامد و چون مزمن گردد تپ دق همراه شود و سببش ماده حاد عفن باشد و سبب قرحهٔ خبیثه خون سوخته یا سودای سوخته باشد که از سر فرود آید و گاه باشد که بخارات سوداویه از اسفل ببالا رود چنانچه در صاحبان آتشک پدید آید **علاج** اما علاج قرحهٔ ساذج بعلاج قلاع نمایند و فصد سرو و چهار رگ کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله و شاهتره بیشند و بسرکه که در ان عدس و کشنیز خشک جوشانیده باشند مضمضه نمایند و کافور سوده و بیخ چه بپاشند و از پوست انار و گلنار و مازو و شب یمانی و کات هندی و سنگجراحت

هر یک مثل آن باشد سنون سازند و اگر قرحه قوی و کثیر الرطوبت باشد ادویه قوی التجفیف بکار برند و بعد مضمضه بماء العسل و گویند که سندروس و گل سرخ بسیار نافع ست که مانع
دانزروت و کندر و دم الاخوین و زراوند و ایرسا و طباشیر و اقاقیا و گل سرخ و گلنار و جفت بلوط همه منبت لحم قرحه است و لادن کذا و تجفیف و کذا نفیه انه سنونه بر لثه
نهادن و کذا کبوس کرسنه و زراوند مدحرج و کذا پوست سبز جوز و یا برگ آن سائیده و کذا گل ارمنی و کذا اکباریه طلبی و کذا مضمضه بآب مازو و کذا مضغ برگ زیتون تازه
سوده هر واحد نافع قروح لثه است و سفیداب و آب خرنوب و سرکه در قرحه بسیار و زنگار العسل و سرکه و سعد و بارود و خاکستر صدف و نمک سوخته در طلی مازو و آس علاجی
و تحقیق در طب کثیر الرطوبت نافع ست و سنون سعد طباشیر گل سرخ حب الآس گلنار فوفل اقاقیا کزمازج کات هندی هر واحد یک جزو سماق نیم جزو برای
قرحه لثه و درد مجرب ست و مضمضه حکیم علوی خان که دران پوست پیپل نیز داخل ست بدستور معمول و هلیله سیاه و مازو و خبث الحدید و خزف محرق نیز مجرب
طباشیر گل سرخ هر واحد نیم جزو مروارید گل ارمنی بریان دم الاخوین هر واحد دو جزو مرجان سوخته صندل سرخ صاف کات کزمازج مامیران هر واحد یک جزو کوفته بیخته
سنون سازند که بجهت امراض حاره و رویانیدن گوشت لثه و قرحه آن تجربه حکیم ذکاء الله خان و شریف خان رسیده و سنون منقول از حکیم اکمل خان و سائر ادویه
قروح نافع و آنکه شروع در تعفن کند باید که بشیاف ابیض و خشک علاج کنند و اگر نفع نکند مازو یک جزو مرهم نیم جزو برگ گل آمیخته استعمال نمایند و از مضمضات نافعه
مضمضه بسرکه عنصل تنها یا قدری مرکی دران حل کرده و یا بشیر خرست و یا بطبیخ برگ زیتون و یا گل سرخ و عدس و مازو و پوست انار دران جوشانیده باشند و در قرحه متآکل
اگر غائر باشد و کذا لک در ناصور لثه فیون و مانند آن ادویه حاده که در آکله قسم گذشت علاج کنند و بعده بران ادویه قابض چون مازو و گلنار و حب الآس و عفص بلوط
و فوفل کزمازج و گل سرخ و جز آن که در علاج متحرک اسنان از نقصان گوشت لثه گذشت بپاشند و آنچه درین باب مجرب ست سنون کزمازج عاقرقرحا سرکه
سه درم مامیران یکدرم هلیله زرد دو درم گل سرخ دو درم قلی نوشادر کبابه زنجبیل هر واحد نیم درم گلنار زعفران هر واحد یکدرم کافور ربع درم ست و بقول مسیحی این
سنون مصلح تبور و قروح و محرک اسنان و دبیع و ضربان ست و ایضا سنونهائی که دران زراوند و قلقطار و توبال نحاس و زرنیخ داخل باشند و اما دوی متوسط قروح
و ناصور لثه اینست که بگیرد عاقرقرحا بیخ سوسن هر واحد یکدرم سماق مازو پی سوخته گلنار شیطرج هندی هر واحد دو درم سائیده بر لثه بپاشند و بر تآکل متوسط و ناصور استعمال
نمایند و کذا لک گلنار و خبث الحدید سائیده بر لثه بپاشند بعده بسرکه عنصل و یا بسرکه که دران برگ زیتون جوشانیده باشند مضمضه نمایند و ایضا استعمال فلونیا موضع
متآکل سود مند ست و فوتنجی و معاجین مانع عفونت محلل ماده که دران حاصل شده و معجون حرمل نافع و ایضا در قرحه مزمن متعفن مضمضه بسرکه کهنه تنها و یا بسرکه
که دران مازو و تبیب آبی جوشانیده باشند مفید ست و سنونی که دران برگ سداب ست برای آکله و ناصور لثه افشاندن مجرب و معمول ست و کذا سنونی که
دران موی سوخته انسان داخل ست در قروح و خون و ریم آمدن از بن دندان عجیب الاثر ست و زرنیخ سرخ زرنیخ زرد و بول طفل سرشته سوخته باشند برای
تآکل و جریان خون لثه بعدیل و مجرب ست و ایضا برای تآکل و فضلا انسان سوخته مجرب و منبت لحم ست و سنونی که دران آرد کرسنه سوخته است همین فرداً و توتیح کبری
عاقرقرحا ایرسا کرسنه زردچوب مساوی نیز مجرب ست و سنون از تشقعات لثه است نافع و اگر نوشادر یکدرم قلی آهک زرنیخ زرد زرنیخ سرخ هر یک نیم مثقال کوفته با آرد جو نیم مثقال آمیخته
دبیر که شیر سرشته خمیر کرده در تنور بگذارند تا سوخته سیاه گردد و بر آورده بسایند و بر لثه افشانند و بگذارند تا آنچه از لعاب برآید بس بگلاب بشویند نیز حب مدن خون از بیخ دندان و عفونت
و فساد آن و بوی گوشت بوی آنرا البسیار مفید مجرب ست و بقول سویدی عدس مقشر زرنیخ و قلی سفید سائیده بآب سرشته در اینبوبه قصب سبز پرکرده خرقه کتان مبلول لبن چیدن
و در آتش نهادن تا قصب بسوزد بر آورده سائیده بر لثه متفرحه ذرور کردن و مرات استعمال نمودن و قبل استعمال او مضمضه بسرکه تند کردن و بعد از ان بر لثه که ازان خون آید
مسکه و روغن گل و پنبه نوشادر مجرب صحیح ست و کذا قطران و نصف وزن آن نمک اندرانی در کوزه گلی کرده بر آتش بسوزند و باریک سائیده بپاشند و مثل آن آتش کرم
کرده در گلاب بعده گرم کرده در سرکه تند سرد نمایند تا هفت بار بعده باریک سائیده و قطران محرق بیامیزند و بر لثه کبوس نمایند که مجرب ست و هم او گوید که کبوس
قیشور و زجاج مثل غبار سائیده و کذا اکل بادام شیرین مع پوست و کذا شرب بیخ خنثی نافع و سنون مرنوشادر بیخ سوسن زرنیخ سرخ عاقرقرحا مساوی
کوفته بیخته استعمال کردن نیز آکله و ناصور لثه و رفتن خون را نافع و کذا کات هندی قسط شیرین توتیای بریان زنجبیل مفید و اگر ازین ادویه فائده
نشود و لابد ست از قلع فیون باید که آنرا بر لثه بمالند و بعد آن بسرکه حب الآس مضمضه کنند و یا بعد مالیدن آن سنون مذکور که دران کزمازج و قرحا

هر واحد نیم درم ست بدون قلی مرتب ساخته بر لثه بپاشند و بعد از ان با یارج فیقرا سنون سازند و بمضمضه سرکه که دران عاقرقرحا و کزمازج و صبر در مر جوشانیده باشند
مداومت نمایند و آنچه قریب فاذفیون ست نیست که بگیرند شب یمانی و آهک ناکشته و مازو و زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد مساوی بآب تیک سوده و انگے از ان
گرفته خوب دلک نمایند بعده ساعتی صبر نموده بروغن گل مضمضه نمایند و گاهی دران اقاقیا داخل کرده میشود و بهتر آنست که در سرکه قرص ساخته خشک نمایند
و وقت حاجت سوده بدستور استعمال کنند که در قرحه متعفن و آکله عجیب ست و همیشه معمول و گاهی بر زرنیخین و آهک اقاقیا و قرظ اقتصار میکنند و یا مرهم زنگار
و یک بر و یک استعمال نمایند تا آنکه گوشت فاسد ببرد و بعده ادویه منبت لحم مثل انزروت و دم الاخوین و پرسیاوشان و گلسرخ فرور سازند و بروغن گل و عسل
بشویند بطوریکه باین هر دو اشیا موضع مرض را یک شبانه روز تر نمایند بعده بمنبتات لحم رجوع کنند و باید که دوائیکه بر موضع ناصور استعمال کنند حفظ امور اسنان دیگر
بروغن گل نمایند و لعابیکه از دهن آید فرو نبرند بلکه بیرون اندازند و گاهی عمور را بمبضع میشگافند تا که ریم از ان خارج شود بعده بآب سرکه و یا آب شهد مضمضه میکنند
پس از ان مضمضات دیگر بعمل می آرند و گاهی اول مطفیات خون داده بعده حجامت بعد از ان زنو بر عمور پاشیده من بعد ناخن گیر در عمور می خلانند و گاهی داغ
باهن نفع میکند و تاکل و عفونت و فساد ساقط می نماید بعده لحم صحیح می روید و گاهی بدین طور داغ میدهند که روغن گل را خوب بجوشانند و بر سر میل صوف بسته
در روغن غوطه دهند و گرم گرم بر ناصور داغ نهند حتی که موضع حوالی اسنان سفید گردد و گاهی بمیل زر داغ میدهند و بعد از داغ مازو سائیده بران بپاشند و پاشیدن
مازو مع ثالث آن مرا استعمال کنند که لحم بر ویاند و لثه محکم کند و بعضی مازو سنده درم و مرکیتیم درم مثل غبار سائیده بعد داغ بر لثه کبوس نمودن نوشته و گویند
که فصد باسلیق و اسیلم درین مرض نفع کثیر دارد و لیکن فصد چهار رگ شدید المنفعه است **اقوال اطبا** صاحب مغنی گوید که در قروح لثه سورنجان با آب سماق بر لثه
بمالند و اگر قروح عفن و تابع او نقصان لحم باشد علاجش اول بفصد اصلاح مزاج نمایند و لثه را بقلقدیون بمالند و بعد از ان بسرکه که دران برگ آس پخته باشند
مضمضه کنند و لثه را بروغن سرخ نمایند و در آخر با آبیکه دران مازو و پوست انار جوشانیده باشند مضمضه سازند برای سختی لثه و از البان و سموک اجتناب کنند و جوزه
مرغ با آب سماق تناول نمایند و فواکه ترش و قابض بخورند و از امتلای لحم و علوا اجتناب کنند و اگر در دهن بوی بد باقی ماند کافور یا عود یا پوست ترنج در دهن گیرند و بسعد
و صندل و گل سرخ سنون سازند **صاحب حاوی** گوید که گاهی در لثه قروح و نواصیر حادث شود و علاجش در کردن هر جای متعفن از آن است و تنقیه بدن
و دماغ از فضول رویه بحبوب ایارجات و شبیارات و فلدفیون بر آن استعمال کنند و بدان لثه را خوب طلا کنند حتی که لحم عفن فاسد را بخورد و مستاصل سازد بعده
بسرکه که دران گلنار و مازو و سماق و جوز السرو جوشانیده باشند مضمضه نمایند تا لثه را سخت کند و بعض اطبای اقدمین در معالجه او داغ با آتش تجویز کرده اند
اگر این دوا فائده نکند **جرجانی** و ایلاقی میفرمایند که سبب تاکل لثه گوشت بن دندان انصباب خلط حاد درانجاست که گوشت را بسوزد و بخورد اگر خلط اندک
باشد یا نیز بسیار نباشد مرض سهل تر بود و اگر زیاده و تیز بسیار باشد علت صعب تر بود و علاجش اول فصد قیفال یا حجامت پس گردن ست و اگر کهنه گردد چهار
رگ پا و رگ زیر زبان کشادن بعده تدبیر تنقیه بقرص بنفشه و حب صبر مطبوخ هلیله و مانند آن و از جمیع لحوم و تیز نیها و از شیر و دوغ و جوز پرهیز باید کرد
و طعام از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و لیشوق بدهند و تا که مرض مستحکم نشده باشد سماق را در گلاب تر کرده بدست مالیده صاف نمایند و بدان مضمضه
کنند و یا حب الآس نیکوفته در سرکه بپزند صاف کرده مضمضه نمایند و شب یمانی را بکفچه آهن بر سر آتش نهند تا جوش آید در سرکه اندازند پس خشک
کرده نرم سوده یک جزو او با دو جزو نمک طعام سوده بیامیزند و بر جای علت بپاشند و ماهی ترنج نمک سوده را بر آتش نهند تا بسوزد پس آنرا کوبند
و یک جزو او با گل سرخ دو جزو سوده بر آن موضع پاشند و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار و کزمازج و گلنار و جوز سرو و برگ سرو همه را با آب سماق پخته صاف نموده
مضمضه کنند و اگر همین ادویه سائیده بر موضع مرض بپاشند سود دارد و آنرا که گوشت بن دندان کمتر شود کندر و زراوند مدحرج و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ
سوسن مساوی با انگبین و سرکه عنصل سرشته طلا کنند و هرگاه مرض محکم گردد قرص نوشادر بسرکه حل کرده بدان مضمضه کنند بعده بآب غوره یا با آب سماق و یا
بگلاب بآن بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزش این دوا نباشد مضمضه بروغن گل نیمگرم کنند و یکساعت در دهان نگاه دارند و عندی باین قرار علاج کنند
حتی که خون بد پاک شود و نشان آن آنست که خونی که بعد از ان آید جید اللون و خوشبو بود بعده برای سختی گوشت بن دندان و اندمال جراحت برگ آس

پودینه و قیتی گلنار کزمازج عاقرقرحا مازو سبز پوست انار ترشیده را نیمکوفته در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر مرض قوی تر باشد بعوض ترش و بوشاند فلدفیون
استعمال نمایند حتی که خون از وی سائل شود پس دهان بشویند و روغن گل طلا کنند تا سوزش نشاند بعده با دویه قابض که مذکور شد مضمضه کنند و یا عدس گلنار
و کزمازج و گلسرخ جوشانیده مضمضه نمایند و هرگاه مرض انحطاط نماید و اندک بماند ذرور توتیای هندی با آب غوره دو درم و نیم مرزنجوش کندر گلنار هر یک [illegible] درم
سفیده ارزیز یکدرم سوده بپاشند و احتیاط کنند که این ادویه بحلق فرو نروند و هرگاه موضع پاک گردد مرهم سفیده آب طلا کنند تا گوشت برویاند و باتیهای
ادویه قابض که مسطور شد مضمضه نمایند تا گوشت سخت شود صاحب کامل و جامع گویند که علاج نقصان لحم لثه و تاکل او فصد قیفال و حجامت نقره
شرب مطبوخ هلیله و تغذیه با غذیه مبرده مطفیه مثل لحوم طیر و جدی بسماق و آب انار و حصرم و امتصاص انار و تناول حب مرود و اجتناب از اغذیه شیرین و لحوم
کثیر الغذا و استعمال دوای حاد مثل فلدفیون در لک جبید لثه و لحم عفن بدان مع اندکی سرکه حتی که خون برآید و گوشت کند و را تجدید و مستاصل کند بعده مضمضه
سرکه بعد ازان بروغن بهرات و بعد پاک شدن موضع از لحم عفن نهادن مرهم سفید و مرهم مرداسنگ برای انبات لحم و مضمضه بگلاب که سماق و مازو و جوز السرو در ان
جوشانیده باشند برای سختی لثه و اعاده بحالت طبیعی و گاهی داغ استعمال میکنند چون از دوای حاد کار برنیاید صاحب ترویج گوید که در نقصان لحم لثه و
تاکل آن علاج قلاع قوی و فلدفیون نمایند و غذا سماقیه و ریباسیه و زرشکیه دهند و بعد ازان بطبیخ سماق و برگ تیون و یا بطبیخ عدس و گلسرخ و کزمازج
نمایند پس چون موضع پاک گردد مرهم سفیده آب و مرداسنگ طلا نمایند بعده بطبیخ سماق و قرظ و طراثیث و مازو و پوست انار ترش و جوز السرو مضمضه کنند
طبری و صاحب جامع گویند که گاهی ناصور در عمور حادث شود چون تروح دم ازان طول کشد و عفونت او دوام نماید و در معالجه او خطا واقع گردد و علاجش
تنقیه بدن ست از سودا و بلغم اگر زائد و قوت مساعد و بدن ممتلی باشد بمطبوخ افتیمون بعده بحب صبر و پرهیز از اغذیه غلیظه و اقتصار بر مزورات اگر قوت [illegible]
کند و اگر ضعف ظاهر شود تغذیه به بیضه نیمبرشت و چوزه مرغ سازند و در ابتدا ایرسا یکدام اشنان سبز دو دانگ [illegible] سیاه یکدانگ گلنار گلسرخ سبز ورد [illegible] یکدرم دردی
سرکه خشک کرده جفت بلوط خاکستر قیصوم هر یک نیم درم سائیده متواتر بر ناصور بپاشند باحتیاط تا دوا به بیخ دندان صحیح نرسد لعاب دهن فرو نبرند و چون ان ناصور
ظاهر شود بسرکه دهن بشویند و بروغن گل مضمضه سازند و باین سنون سعد گلسرخ گلنار قشار کندر هلیله سیاه مازو پوست انار ترش البنج برادهٔ عاج سوخته شاخ گوزن
شب یمانی اجزا مساوی الا هلیله کم باید و سائیده سنون سازند و گاهی درین مرض تقلیع دندان که بر ان ناصور باشد حاجت افتد و استعمال دوای حاد
و ران بعده علاج بمرهم سفیده آب و مرهم مرداسنگ نمایند و استعمال جمیع ادویه آکله در ناصور اکثر صحت بخشند و آن مرضی مسمی ببار دلیس که آن تغیر ورم حار لثه بعده و
تعفن لثه است و از ان سقوط لثه و رداءت بوی دهن عارض شود و علاجش مثل علاج ابتدای ناصور ست مصنف اقتباس گوید که در ابتدای ظهور [illegible] فصد قیفال کنند
و بفاصله سه چهار روز رگ زیر زبان و یا رگ چهار رگ کشایند یا حجامت زیر زنخ نمایند و یا زلو گذارند و بعد یک هفته جهت دماغ مطبوخ افتیمون مسهل [illegible] و
حب ایارج دهند و ضماد بشیر [illegible] کنند و اگر میسر نشود بشیر [illegible] و یا بطبیخ برگ تیون و گلسرخ و گل سداگلاب [illegible] و عدس مسلم و تخم مورد و برگ حنا و انگور [illegible] گلنار
یکتوله و سرکه [illegible] توله و روغن گل یکنیم توله مضمضه سازند و از گل سرخ و زرورد و طباشیر و سماق و سوسن سوخته و تخم [illegible]
زهر مهره خطائی [illegible] کافور یکماشه ذرور سازند و غذا شوربا ماش یا پالک هندی و رومی و خرفه با نان و یا برنج دهند و اگر ضعف بسیار بود [illegible]
پاچه یا جوجه مرغ کم روغن دهند و از مبهجات و مسکرات مثل شراب تنباکو سیر و پیاز و باقلاء و گوشت گاو میش اجتناب ورزند و همچنین از آب سرد و اگر ازین تدابیر فایده
نشود ماء الجبن یا چوب چینی بنبد یا عشبه دهند و اگر از استعمال اینها هم صحت نشود فلدفیون بکار برند تا گوشت زائد ببرد و این مضمضه کنند گلنار سماق عدس مسلم
جوز السرو عود صلیب مکوه کشنیز صندل سفید [illegible] سرکه و گلاب [illegible] و اگر ازین هم سودی حاصل نشود بروغن گل داغ دهند شبیه که سابق مذکور شد

البوليس

و آن لحم زائد ست که در اکثر در لثه ضرس آخرین [illegible] دندان حادث شود و بعقب ورم گرم که لطیف او بتحلیل رود و باقی صلب بماند و صاحب [illegible] گمان کند که جز [illegible]
ماکولات و ضرس او چسپیده [illegible] و سبب این مرض از کثرت خلط غلیظ ست علاج تدبیرش مثل علاج ورم لثه است و زاج سرخ یا سبز و مر هر دو باریک سائیده بر گوشت

فرو می گذارند تا آنرا بخورد و جالینوس گوید که اگر احتیاج بقوی‌تر ازین افتد فلدفیون بر آن ضماد سازند و باید که بعد ازان سنون که دران کزمازج و عاقرقرحا هر یک یک درم ست و در علاج قروح لثه گذشت بپاشند و بعده بآب مازج و فیقرا سنون سازند و بر مضمضه بسرکه که دران عاقرقرحا و کزمازج دو درم جوشانیده باشند مداومت نمایند و از اغذیهٔ غلیظه و شیرین موذی لثه مثل شیر و خرما و رطب و انجیر و خربزه اجتناب ورزند و اگر لحم غلیظ باشد دستکاری نمایند بدین طریق که لحم زائد را بمنقاش یا بصنارهٔ معلق سازند و بقدر حاجت قطع کنند و مضمضه بسرکه یا شراب نمایند و باکلیل الملک یا سماق یا گلنار سائیده ضماد آن موضع نمایند و بگلاب مضمضه سازند و بعد و رات ملحمات و یا مراهم مدمله مثل مرهم سفیداب کافوری و روغن گل علاج کنند و لفظه موضع نمایند تا دران لحم زیاده نشود پس اگر دران زیادتی ظاهر شود بدستور اعاده معالجه نمایند و صرف عنایت باصلاح مزاج مریض فرمایند و فاضل سرهندی نوشته که عورتی را این مرض عارض شد و مانع اکل و شرب گردید مگر بدشواری یک اندک اندک آب و شیر می نوشید و جراحی او را قطع نمود و استیصال او نشد و چیزی ازان باقی ماند و ازین جهت عود نمود و عجب آنست که آنچه لحم زائد ساقط شده بود از داخل و خارج اسنان مختلفه برآمد بعده امراو طول نمود و از بین او صفاق مضاعف برآمد و علاج سود نکرد چنانچه اکل و شرب بالکل موقوف شد و مبرور حکیم شریف خان مینویسند زنی که حال او قریب بحال عورت مذکوره بود علاج او نمودم و بعد فصد سر رو چهار رگ زیر زبان و ارسال علق و اسهال امر بقطع لحم زائد و استعمال ادویه دیگر کردم مرض مستوصل گردید و در زمانهٔ احقر پسر دختری ده ساله مبتلا بدین علت گردید و جراح نصرانی بعد شق جابجا از شدق تا مفصل فکین قطع آن لحم نمود و صحت یافت

استرخای لثه

گاهی لثه مسترخی و مترهل میگردد و سببش یا سوء مزاج بارد رطب یا حار رطب یا تفرق اتصال بود و کثرت تناول اشیای شیرین شیر مرخی لثه است پس اگر استرخا اندک باشد آنچه برای ضعف اسنان که در علاج تحرک دندان گذشت مفید است درینجا کفایت کند و آن مثل تمضمض است بمطبوخ قوابض مجففهٔ حاره و بارده حسب مزاج ذهبیه نفی مطبوخ بسرکه درین باب شدید النفع است و اگر استرخا بسیار باشد بر لثه شرط زنند و خون صالح بقدر کفایت بگیرند بعده چون خون بایستد مضمضه بمطبوخ قوابض بروجه مذکور و استعمال سنونات قابضه محلله نمایند و آنچه درین باب از مطبوخات موافق است کزمازج کوفته سه درم برگ حنا دو درم زراوند یک درم ست جوشانیده بدان مضمضه نمایند و یا گلنار پوست انار هر یک شش درم زرنیج سرخ شب یمانی هر یک سه درم گلسرخ سماق هر یک نیم درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر یک ده درم بگیرند و ازان لطوخ لاصق سازند و اگر گل سرخ با قماع او و قلفل هر واحد هفت درم جفت بلوط گلنار حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق منقی اربال هر یک پنج درم بعد مضمضه استعمال نمایند بعد سنون صالح است و گوشت لثه سخت کند و نزد صاحب ذخیره ادخال عاقرقرحا بدل فلفل درین ترکیب اولی‌تر است و فصد چهار رگ نافع است و تحنک با آب فیقرا و تمضمض بسرکه عنصل و بسرکه حنظل تیز مجرب است و سنونات مقویه بعمل آرند و گویند که گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس هر یک چهار درم خرنوب نبطی سماق عاقرقرحا هر یک پنج درم باریک سائیده بیخته بر لثه افشاندن لثه را محکم سازد و استرخا زائل کند و هر چه در علاج جنبش دندان از کثرت رطوبت و لثه وامیه گذشت بکار برند و ابن الدوله گفته که علاج او مثل علاج فالج ست و در علاج استرخای لثه تعجیل ننمایند زیرا که تابع او سقوط اسنان ست و بعضی متاخرین مینویسند که تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ اسطوخودوس و مسهل مقوی بسنا و حب ایارج و قوقایا نمایند بعده جهت تنشیف رطوبت و تقویت لثه سنون از فوفل و پوست جوز و پوست بادام و شگوفهٔ هلیله و شگوفهٔ خرما همه سوخته و مازو نیم سوخته حب الآس گلنار اقاقیا مصطکی هر یک دو درم سازند و قوی‌تر ازینست که گلنار سماق گل سرخ جفت بلوط سعد شب یمانی طباشیر فوفل سوخته کزمازج تخم مورد پوست هلیله زرد هر یک یکدرم شب سنون سازند و صبح بعسل و سرکه عنصل و گلاب مضمضه کنند و اگر قوی بود فصد چهار رگ کنند و مضمضه بقوابض نمایند و بعد سه چهار روز شرط زنند و سنون از خاکستر پوست هندوانه و برگ مورد و زیتون و تنبول و پوست هلیله زرد و زرورد و شب یمانی و گلنار و فوفل سوخته و مازو نیم سوخته هر یک سه ماشه شب بمالند و صبح بطبیخ مورد و گلاب مضمضه نمایند و معاجین مقویه معده هر شب استعمال نمایند

لذع لثه

گاهی در لثهٔ اطفال لذع و خارش عارض میشود پس اگر در هنگام نبات اسنان بود بموم و روغن گل تکمید کنند و بمسکه تازه و شحوم و امخاخ که در تدبیر تسهیل نبات

اسنان مسطور شد بمالند و بهر دو کاه گردن را بروغن بادام بمالند و اگر در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح یا مواد حار بورقی از دماغ ایشان باشد تنقیه بلغم و مواد حار نمایند و لثه را بروغنهای مذکوره بمالند فقط لیکن منجمله امراض لثه یکی نقصان لحم لثه است و علاج او در تحرک اسنان و تاکل لثه مسطور شد دوم شقوق لثه و علاجش مثل علاج شقاق لب ست سوم نتن لثه و علاجش در باب بخر الفم مذکور شد

امراض اعضای حلق

بدانکه حلق عبارت ست از فضائی که مشترک میان مجرای نفس و غذا ست و از آنست زوائدی که آن لهات و لوزتین و غلصمه باشد و لهات یعنی ملازه جوهر لحمی ست صنوبری شکل معلق بر منتهای سقف حنک و اعلای حنجره و مثل حجاب ست قصبه ریه و مری را و لوزتین که آنرا غنغنتین و نغانغ نیز گویند دو پاره گوشت عصبی مثل دو غده اند که در بیخ زبان هر دو جانب راست و چپ مائل بسوی بالا رویده که گویا دو گوش صغیر اند و غلصمه لحمی ست صفاقی که بحنک چسپیده و زیر لهات آویخته منطبق بر سر قصبه و حنجره و بین قصبه ریه ست و قصبه ریه مجرای نفس و مری مجرای طعام و شراب و بهر واحد ازین امراض سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال عارض میشود و بقول شیخ کلام کلی در معالجات اورام عارض در نواحی حلق و حنجره و غدد که مطیف اوست و لهات و غلصمه و لوزتین آنست که اولا تنقیه سر و ماده فاعل مرض بفصد و اسهال کنند و ماده را بجهت مخالف جذب نمایند هر چند بوضع محاجم بر مواضع بعید مقابل او و بربط اطراف بسختی باشد و باید که ابتدا باستعمال ادویه قابضه ممزوج بچیزی که در آن اندک جلا باشد مانند عسل بران نمایند و بهترین آنها رب پوست گردگان سبز و رب توت است و در ابتدای ورم لهات یا خناق مبادرت بغرغره سرکه ممزوج بآب باعث ردع و منع و تجفیف رطوبت بسیار ست و ازین دوا بهت مانند شب مازو و گلنار که هر یک پنج درم گرفته سوده و دو انار یکی ترش و یکی شیرین با پوست پاره کرده بپزند تا مهرا شود و بدست مالیده فشرده دانه از وی دور کنند و باز بپزند پس دویه مذکوره آمیزند تا مثل لعوق گردد و قت حاجت بآب حل کرده غرغره نمایند و نیز تراشیدن موی یا فوخ پس طلای عصاره اقاقیا بران نافع است و این تدبیر در اوائل ست پس بتدریج استعمال منضجات نمایند بعده مفتحات قویه تا مدر ریم مثل نوشادر و عاقرقرحا برسند و از آنچه بفوخ میکنند در یک و عطوس مانند قسط و کندش و برگ فلفل و مرزنجوش ست و از اشیای مجربه که باتخاصیت در اورام خوانیق و لهات و لوزتین عمل کنند و بالجمله جمیع اعضای حلق را نفع عظیم بخشند آنست که بگیرند خیوط ابریشمی که بارغوان بحری رنگ نموده باشند و بهیچند بگردن افعی تا خفه گردد و آن خیوط را بر گردن کسی که او را خناق و اورام مذکوره بهم رسد ببندند تفعی عجیب بجا و از تدبیر مشوقع نماید و شیر از ادویه شریفه است در ابتدا و انتها که رادع و ملین و مسکن وجع ست لازم است که تامل نمایند در استعمال ادویه قابضه یا محلله یا منضجه و نظر کنند بحال بدن در نرمی و سختی او پس تقویت بخشند قوت را در صلابت تلیین فرمایند در لین همچنین رعایت سن و مزاج و زمان و عادت مریض دارند و گاهی مخمص میشود در اورام لهات و لوزتین در استرخای آنها بقطع و از وجوه علاج غیر موضع ست و آن سه موضع بود یکی قریب قفا زائل دوم در اورام لهات و لوزتین که در آن احتیاج بر داشتن آنها بسبب سقوط بسوی فوق باشد سوم در اورام بلغمی چون منفذین بند گردند پس استعانت بغیر بهر تنقیه لطیف او نمایند

اقسام خناق

و آن خناق مطلق و ذبحه و خانقه و خناق کلبی ست و اطبا را در استعمال این الفاظ اختلافات بسیست شیخ الرئیس و تابعان او مثل ایلاقی در میان خناق و ذبحه فرق نه نموده اند بلکه هر یک را بجای دیگر اطلاق می نمایند و اکثر متاخرین ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره را که تنگی نفس و بلع گردد خناق مطلق گویند و ورم حار را که در عضلات طرفین حلقوم حادث شود ذبحه خوانند و جرجانی گوید که ذبحه ورم حار باشد در هر دو عضله که بر سر مری در هر دو جانب حلقوم اند و آنرا بعربی التفتان نقنقانانامند و لوزتان نیز گویند و این ورم از گوش تا گوش در پیش حلقوم مانند طوق سرخ ظاهر شود و خناق دشواری دم زدن را گویند و صاحب شفاء الاسقام گوید که ذبحه ورمی ست در عضلات موضوعه در دو جانب حلقوم که آنها بلع میباشند و یا در عضله موضوعه بر دو سر نی حلقوم و در رباط مری و سببش دم حاد غلیظ فاسد ست و اکثر متولد میشود از کثرت تناول لحوم و شیرینی و شرب خمر و ترک استفراغ فصد تا حجامت و ملاسید گوید که ذبحه

قسمی از خناق است که بسبب ورم غلصمه حادث میشود و پیش حلق از گوش تا گوش مثل طوق ظاهر شود و لهذا مسمی بذبحه است و صاحب کامل و تابعان او مثل صاحب
جامع گویند که حدوث ذبحه از ورم حار است که عارض میشود یا بعضل حلق و یا بعضل مری پس اگر در عضل داخل باشد آنرا اسوتنجی گویند و این ردی است منع از
ازدراد میکند و اگر در عضل خارج باشد آنرا فوتنجی نامند و صاحب این علت را عسر نفس و ضیق و انتصاب او و تپ و نقصان در صوت و وجع در حلق و سرخی
در گردن و روی و تمدد و عسر در بلع و غور عینین عارض میگردد و اما حدوث خوانیق از ورم حار بود که بعضل حنجره عارض شود پس اگر ورم در عضل خارج باشد آنرا
خوانیق مطلق گویند و اگر در عضل داخل بود آنرا خوانیق کلبی خوانند و عارض میشوند برای اصحاب این علت اعراضی که عارض میشوند اصحاب ذبحه را بعینه مگر آنکه
این صعب تر و شدید تر بود و دهن صاحب این کشاده میباشد و بر فرو بردن چیزی از اطعمه قادر نباشد و لبسا است که در حلق او چیزی رقیق هم فرو نرود و لبسا
که در اندازد او آن جهد کند و از بینی خارج گردد و صاحب تقویم باین اسباب برآنند که ورم عضلات خارج حنجره خناق مطلق است و ورم عضله حلق و مری و ورم
عضلات داخله خناق کلبی و مذهب ابن ابی صادق اینست که هرگاه در ابتدای دهن و خارج اثر ورم ظاهر نباشد و آماس در عضلات داخل حلق مختص بود آنرا
ذبحه گویند و علی بن زین در فردوس الحکمه نوشته که خناق پنج نوع است بعضی عارض مجرای طعام میگردد و بعضی عارض مجرای هوا و دو نوع دیگر در عضلات ملطیفه
که در هر دو طرف این دو مجری اند و نوع پنجم زایل شدن فقرات رقبه است بسوی داخل و این را خناق کلبی نامند و طبری گوید که علت معروف بخانقه از جنس ذبحه
است و آن ورم لوزتین و هر دو عضل موضوع در هر دو جانب حلقوم و عضلاتیست که داخله لسوقه لطرجهاریه و راس مضمار و عضله شبیه بلام کتابت یونانی است
که مشترک است با آن طرف مری و طرف حلقوم و بیخ زبان و چون این مرض مهلت نمیدهد صاحب خود را لهذا خانقه نامیده اند بالجمله شیخ می فرماید که خناق
عبارت است از امتناع نفوذ نفس بسوی ریه و قلب و آن از اسباب بسیار عارض میشود مانند استعمال ادویه خناق و رداءة ادویه سمیه و مانند جمود خون یا شیر
در بعض احشا و لیکن مراد ما از آن در اینجا آنست که بسبب ورم در آلات نفس قریب بحنجره بهم رسد یا بسبب عجز قوت محرکه از تحریک آلات استنشاق
و یا بسبب انطباق بود و ظاهر است که ورم چون عضو مجاور را انفشار دهد پس منافذ را تنگ میکند و ایضا چون قوت محرکه عضلات حنجره و مری از تحریک و فعل او بسبب
یبس یا استرخا یا تشنج یا آفت دیگر عاجز شود حیوان را امکان تنفس نماند و اگرچه مجری غیر مسدود باشد و انطباق بسبب مزاحمت عضو مجاور بود مثل زوال فقرات
گردن بسوی داخل که بسبب ضربه یا سقطه واقع شود و این لاعلاج است و یا بسبب ورم عضلات فقار و اربطه آن یا ورم مری و عضل باطن مری و اربطه
او یا ورم عضله داخل حنجره یا عضله مابین مری و حنجره و یا بسبب تشنج یا یبس یا امتلائی که در عضلات فقار افتد و تشنج یابس ردی تر است و یا بسبب ریح غلیظ که در
مفصل فقار در آید و یا بسبب ماده حاد که در مفصل در آید و یا بسبب رطوبت مزلقه که بداخل زوال فقار نماید و این اکثر اطفال را بسبب نرمی رباطات
و اعصاب و امتلای دماغ ایشان عارض میگردد و آنچه در فقره دوم و در ما فوق او باشد خطر آن بیشتر است و آنچه زیر این باشد سالمتر است و آنچه در فقره
اولی باشد در کمال رداءت و خطر است و از باب مجاورت است که بسبب یدان عارض شود و اسباب خناق بقول جرجانی پنج نوع است یکی تناول ادویه مولد این
مرض بخاصیت مثل سمارغ و خربق دوم ورم عضلات حنجره و حلقوم و مری و رباطها و غشاهای آن و عضله سر حلقوم یعنی غلصمه سوم انطباق حنجره و حلقوم بسبب
خشکی یا تشنج یا یبس عضلها و رباطها و غشاهای حنجره و حلقوم چهارم زوال مهره گردن باندرون بسبب آسیبی که بدو رسد پنجم کشیدن مهره گردن بسبب تشنج
عضلات حنجره و حلقوم و بعضی استرخای عضله فاتح حنجره و ورم ریه یا ریم متولد در آن یا در فضای سینه و تولد کرم در معده و روده و استحکام متواتر نزلات سیاه
مذکوره افزوده اند بدانکه ورم خناقی بحسب فهم علت منقسم بچهار قسم میگردد زیرا که یا ورم در عضلات خارج از حنجره مائل بسوی قدام یعنی بسوی اسفل یعنی
متصل بدهان و زبان محیط بلوزتین ظاهر میشود حتی که ورم در حس ظاهر شود و سرخی او در مقدم گردن یا صدر پدید آید و این سالمترین اقسام است و یا در عضلات خارج
از حنجره مائل بطرف خلف و در عضلات مری بود حتی که ورم و سرخی در تنگ او در داخل دهن ظاهر گردد و لبساست که تا فقرات و نخاع بمشارکت شایع گردد
و یا در عضلات باطن مری باشد و در این تنگی نفس بحد درست بود و ورم در حس ظاهر نباشد و یا در عضلات داخل حنجره و غشای مستبطن او بود و این بدترین
انواع اربعه است و ایضا بحس ظاهر نبود و جمیع علامات خناق کلبی موجود باشد و گاهی از این اورام دو و یا سه و یا چهار مجتمع شوند و بقول شمعون درازی

خوانیق حادث میشود یا در مری و یا در طرف قصبهٔ ریه و این هر دو یا ظاهر باشد یا غور ظاهر که بنظر نیاید و یا در حنجره و این همه پنج قسم باشد و تسبب این اورام سبب
سایر اورام است و بساست که بعض اغذیه را خاصیت در احداث این اورام بود مثل خندقوقی و گویند که تریاق او کاهو یا کاسنی است و بعضی گویند که
نوشیدن آب بر انجیر یا موز متصل در اکثر خناق پیدا میکند و گاهی بسبب امتلائی در همهٔ بدن نباشد بلکه بدن نقی بود و فضلهٔ ماده در اعضای مجاوره اعضای حلق باشد و ورم حادث
کند و ایضاً این ورم بحسب ماده منقسم بچهار نوع میشود یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ماده این در اکثر دموی باشد و صفراوی و بلغمی نیز بود و اکثر خناق بلغمی
باطباق عضل بسبب ارخا بود و آن سلیم و صحت او سریع و سهل است و گاهی تا چهل روز طول میکشد و از بلغمی بعضی آنست که تولد او از بلغم لزج غلیظ بارد بود و بعضی
از آن آنکه از بلغم لطیف حار حادث گردد و مثل این بلغم چون از سر نزول کند در اکثر او متمکن میگردد و تا انه بسوی عضلات اسفل از حنجره نازل شود و آنچه از
بلغم غلیظ باشد در عضلات اعلای حنجره بود و از سودا کمتر افتد و بعضی گفته اند که خناق سوداوی عارض نشود زیرا که انصباب سودا بسبب غلظ او از عضوی
بسوی عضو دیگر دفعةً کمتر باشد لیکن بعید نیست که اندک اندک منصب شود پس دفعةً سبب ورم گردد و خناق آرد و اکثر ورم حار منتقل بسودا میگردد و بهر حال
آن ردی است و ایضاً گاهی این ورم باعتبار مقدار او منقسم میشود یا عظیم باشد و آن بسیار ردی و قتال است و یا صغیر باشد و آن غیر ذات خطر است
و یا متوسط بود و آن متوسط است و هر ورم خناقی یا قتل میکند و یا ماده او منتقل میگردد بعضو دیگر و یا جمع و تقیح می شود و گاهی داخل قصبه ورم کند
لیکن نوبت او باختناق نرسد و خناق ردی که در آن احتیاج بادامت کشادن دهن و برآوردن زبان باشد مسمی بکلبی است پس گاهی کلبی آنرا گویند که
در عضل داخل حنجره افتد و گاهی آنرا گویند که در هر دو عضل معاً واقع شود و گاهی آنرا نامند که از زوال فقار عارض گردد و گاهی خناق بذات الریه
منتقل شود و اگر ماده میل باسفل نماید در ریه مندفع گردد و گاهی منتقل به تشنج شود و اگر ماده میل باعلی نماید و بسوی اعصاب مندفع گردد و گاهی بسوی ناحیهٔ قلب منصب گردد
و دفعةً هلاک کند و گاهی بسوی معده انصباب نماید و ذرب حادث شود و این سهلتر و علاج پذیر بود و هر مخنوق که بمیرد اول او را تشنج بهم رسد و میرد و خناق کلبی از
روز اول تا چهارم قاتل است و بیشتر خوانیق در ربیع شتوی بهم میرسد و رازی گفته که اکثر صاحبان امزجهٔ حاره و صبیان را خناق بهم میرسد و در فصل ربیع و صیف و بلدان
شمالیه و آن از امراض مخوفه است اگر کلبی باشد و چون اختناق شدت کند نفس را متخری گرداند و استعانت در آن بتحریک کند و اکثر محتاج بتحریک صدر مع
گردن گرداند و بسوی سرعت و تواتر اگر قوت اعانت نماید و برای نفس مخنوق نفخه نباشد زیرا که او بنفس عظیم تمام شود و این ممکن نیست مع شدت اختناق
و گاهی خناق در حمیات مطبقه عارض شود و گاهی مانند بحران بود و کذلک وجع حلق اگرچه از جهت خناق نباشد و عروض خناق در حمیات حاده بسیار ردی است
بجهت شدت حاجت به تنفس و امتناع آن و چون در روز بحران عارض شود مخوف و قاتل بود و بحران در اورام خناقی لا محاله قاتل است و یوحنا ابن سرابیون
گفته اورام حلق آنچه بجانب قدام و از جانب مری باشد علاج آن سهل است و آنچه از خلف از جانب فقره بود علاجش دشوار است اکنون بدانکه اولاً
تشخیص این مرض و اقسام او بعده تشخیص اسباب و موضع او نمایند و بعد از آن حال او از جهت شدت و خفت در ذات و رجای صحت و وجوه آثار انتقال و جمع
ماده او دریافت کنند پس هرگاه مریض شکایت وجع حلق و دشواری بلع و تنگی نفس نماید و تنفس او در ابتدا متواتر متخالف باشد و بعد از آن صغیر متفاوت گردد و جحوظ چشم
بود مرض خناق باشد و اگر باوجود این آثار آواز و کلام و بلع اشیا منقطع گردد و چون مریض بتکلف چیزی فرو برد از راه بینی برآید پس اگر لعاب از دهن
سائل شود و بر خارج گلو از گوش تا بگوش یک سرخی مثل طوق ظاهر گردد ذبحه باشد و اگر صعوبت تنفس و قلق و ورم در پیچ هر دو گوش و هر دو صفحه
گردن ظاهر بود خانقه باشد و اگر مریض در اکثر مانند سگ دهن کشاید و زبان او بیرون آید و ورم و سرخی مطلقاً در حلق ظاهر نبود و اضطراب شدید بود
و بتنفس و حرکت سر و گردن و التفات بجانبی قدرت نباشد و یا آثار زوال فقره گردن که مسطور گردید یافته شود خناق کلبی باشد و تشخیص اسباب او چنان
کنند که اگر بصر و یا لمس دیده شود و یا اعضای مری و حنجره سخت متمدد بود و حالتی باشد که گویا صاحب او میخواهد که قی نماید خناق دموی باشد پس اگر بلع ممکن
باشد و نفس ممتنع و ورم در حنجره بود و اگر بالعکس باشد ورم در مری بود لیکن گاهی ورم حنجره عظیم گردد بحدی که منع بلع نماید و گاهی ورم مری
عظم پذیرد بحدی که منع نفس نماید و از ورم مری آنچه در اعلای مری باشد نفس را تنگ کند و آنچه در زیر باشد نفس را منع نکند اگرچه در مقعد است

آرد و ایضاً چون وقت کشادن دهان ورم دیده شود و ورم در عضلات خارجیه باشد و مرض چندان خطرناک نبود و اگر ورم محسوس نگردد و هر چند زبان را کام بچسپاند بشدت ورم درمری یا در عضلات داخلیه باشد و فرق میان ورم ردی که لابد لیست و وردی که بآن روا رت نیست بلکه او در آخر عضل مری باشد و هر چند که بنظر نیاید آنست که باین نفس تنگ نمیگردد و نگذیزد در بلع و ردی آنست که داخل حنجره باشد و در حس ظاهر نگردد و چیزی از بیرون و نه از اندرون هر چند که تامل نمایند در حلق صاحب آن بلکه آن غائر باشد و بعد از آن در ردارت آنست که دیده نشود و از داخل و دیده شود از خارج پس چون از علامات مسطوره بتحقیق رسد که خناق دموی ست دریافت نمایند که ورم حارست یا بارد و این چنان باشد که حال شدت و خفت درد بپرسند اگر درد شدید بگوید و گاهی وقت اشتداد درد گردن و چهره او منتفخ شود و با تپ گرم بود و ورم حار دموی یا صفراوی باشد و اگر درد شدید نباشد ورم بلغمی یا صلب بود و بعد از این رنگ زبان و حلق ببینند و از مریض بپرسند که ذائقه دهان چگونه است اگر رنگ زبان سرخ نماید و مزه دهان شیرین گوید و با آن چهره و چشم نیز سرخ بود و ارتفاع و امتلای عروق نواحی حلق و سرو گرمی در حلق و ضربان عروق و وجع شدید تمددی و شدت تنگی نفس و کسل بدن باشد ورم دموی بود و اگر رنگ زبان زرد بود و مزه دهان تلخ گوید و با حرقت موضع و التهاب و تشنگی مفرط و وجع شدید لذاع و تحنن خشکی دهن و بیخوابی و قلق و اضطراب باشد ورم صفراوی بود و اگر رنگ زبان و ورم سفید بود و طعم دهان حامض یا مالح گوید و با سفیدی و تهبج چهره و چشم و سیلان لعاب لزج از دهان و ثبات وجع بازیادتی تنگی حلق و عدم امتناع بلع چیزی بزود و قلت تشنگی و حرارت و عدم تپ ملتهب باشد ورم بلغمی بود پس اگر ماده بلغم رطوبت لزج بارد باشد ورم در نواحی لبات و حنجره بهم رسد و عضلات فرو تر از آن سرایت نکند و اگر ماده بلغم لطیف حار باشد بعضلات و آلات نیز سرایت نماید و در اینجا ورم بهم رسد اگر رنگ ورم و زبان تیره نماید و ذائقه دهن ترش و عفص گوید و با آن صلابت ورم و خشونت عضو و خشکی زبان و کم شدن احساس تمدد در موضع ورم باشد الغرض آن اندک اندک و بتدریج و گاهی انتقال آن از ورم حار باشد ورم سوداوی بود و اگر ترکیب علامات اقسام مذکوره یافته شود ورم مرکب باشد و اگر این علامات اورام یافته نشود نظر کنند اگر گردن بسوی داخل کشیده نماید و مغاک بجای فقره گردن محسوس گردد و از لمس درد نماید و حلقوم بیرون نخیزد و مریض سر نتواند برداشت و چپ و راست نتواند دید و دهان کشادن نتواند و چون بر قفا بخوابد تواند که چیزی فرو برد خناق از زوال فقره گردن بود و اگر این آثار هم یافته نشود و در دهن یبوست بسیار باشد و از آب گرم انتفاع یابد و با تقدم اسباب مجففه باشد از یبس اعصاب نفس بود و الا علامات استرخا و تشنج دریافت نمایند آثار هر کدام از آن که یافته شود و سببش همان باشد و اگر این هم مدرک نگردد حال تقدم تناول دوای خانقه و سمیه و یا کثرت استحمام بپرسند و الا علامات جمود خون و شیر در معده آثار ورم دتولد دیدان و استرخای حنجره نظر کنند آثار هر کدام ازین اسباب که یافته شود سبب خناق همان باشد بعده نظر کنند اگر ضیق نفس کشاده ماندن دهن و صعوبت بلع بحدی که چون صاحب او اراده نوشیدن آب یا چیزی مائعی نماید از منخرین بر آید و برآمدگی هر دو چشم و خروج زبان مع ضعف حرکت او باشد و تکلم بنهایت ضعف کند بحدیکه گویا صدا از بینی او بر می آید خناق شدید باشد و تنگی حلق و دشواری نفس با تپ شدید نیز نشان صعوبت خناق ست و اگر خناق بزودی منع تنفس نماید و چون صاحب او مستلقی گردد و نفس او بالکل بند شود و چون مستلقی نگردد نفس دشوار باشد و همیشه گردن خود را کشیده دارد برای آنکه شاید باین حیله نفس می آید مضطرب باشد و انتصاب را دوست دارد و نتواند که بر پهلو بخوابد خناق ردی باشد و بقراط در اپیدیمیا گفته که بدترین اصناف خناق آنست که در حلق و گردن ورم و سرخی ظاهر نگردد و با آن وجع شدید و انتصاب نفس باشد که در روز اول تا چهارم میکشد و اگر زبان مریض ورم بیرون آید نیز علامت ردی بود و چون نفس تنگ گردد و احتیاج به اخراج بخار دخانی شود تا آنکه قوت تنفس از آن عاجز آید و رطوبت با نفس آید و باهم مختلط گشته کف در دهن ظاهر شود و درین حالت امید زندگانی نباید داشت و علاج او نباید کرد با وجود آنکه گاهی مخنوق را زیادتر زمان میگذرد و مستقامی یابد و لیکن این وقتی ست که قوت و اشتهای غذای او بحال باشد و چون رنگ چهره مخنوق سبز گردد و گوشه های لب سیاهی گراید امید زندگانی قطع باید کرد و کذلک چون نبض او صغیر گردد و اطراف سرد شود و زبان غلظ پذیرد و سیاه گردد زود هلاک شود و هرگاه با خناق ردیه تپ شدید جمع گردد علامت قرب موت بود و گویند که اگر رنگ موخر گردن مخنوق از سرخی مثبا و بسفیدی یا سبزی متغیر گردد و در قبل بحران او عرق سرد آید در یک و دو روز بمیرد و هرگاه تنفس منحصر تمام شود و بجز تنفس سینه و پره های بینی بجنبد مخوف باشد و اگر سرخی حلق از داخل بسوی خارج ظاهر گردد و درین وقت اکثر چشمها بکشایند افاقه یابند

علامت رجای صحت بود و دلیل آنکه هرگاه نفس متغیر گردد و تنفس بنفس قصیر شروع کنند و همچنین اگر ورم در جانب مقابل حادث شود دلالت بر اختلال است و اگر ورم ضمور و اضمحلال بدون انفجار از خارج باستراحت ظاهر گردد و نشان انتقال خناق بود دلیل خبیث ست که درین وقت تنفس و ابتلاع نمایند اگر موجی عظیم گردد و نفس بادی حادث شود دلیل انتقال ماده است بسوی ریه و حدوث ذات الریه و اگر مرض تشنج بود دلیل توجه ماده است باعصاب و حدوث تشنج عنقریب و اگر نبض بسیار ضعیف و صغیر و متفاوت گردد و خفقان هیجان کند و حرارت غریزی تحلیل شود و غشی حادث گردد دلیل انتقال ماده است بناحیه قلب و انصباب بران و اگر درد معده و غثیان پیدا شود دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر در ان اندک نرمی بهم رسد در روز چهارم گذشته باشد علامت جمع ماده و نضج و انفجار بود و گاهی در خناقی که سرخی او در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود سرخی غائب گردد و این بد و خبیث ست یا بجهت رجوع ماده بسوی باطن یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر بادی نفس آسانی پذیرد بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود و مرجو الصحت ست و اگر بسبب استفراغ نباشد بد و ردی

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد در ان ابتدا الفصد نمایند و لیکن استفراغ خلط موجب پس از آن نضج آن کنند و گاهی حلق یا فوق در خناق ورمی فائده میکند و بقول رازی و اسکندر اگر بدن نقی باشد حجامت در نقره نافع بود و اول رادعات پس محللات پس منضجات پس مفجرات پس مدملات استعمال نمایند و واجب ست که تبرید در صفراوی قوی تر و در بلغمی ضعیف تر و ترطیب و تلیین در سوداوی زیاده تر باشد و جمیع اشربه و ضمده و غرغرها مخصوص بقیا که تهیه کرده باشند بگو در صفراوی که ماده آن نهایت حدت و انتشار باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره ابتدا از تنقیه مناسب ست و زیرا که در استعمال غرغره قبل از تنقیه قصد جذب ماده بسوی ریه و قلب ست و در ابتدا استعمال رادعات و در انتها ملینات می باید و حجامت ساقین در ابتدا و حک اطراف بسنگ و دلک و تسخین انتها بهر جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بهر جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن ست و اگر سبوس گندم اکلیل الملک بابونه خطمی ردفای خشک نمک در آب بپزند و بخار او را با بن مطبوخ بمالند تا که بیخ شوند جمیع اقسام خناق را نفع دهد و ضماد جدوار خطائی با آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بهترین محللات ست در خناق حار و بارد و در خیار شنبر ضماد و غرغره بسیار نافع ست و اگر آرد باقلا و آرد حلبه آرد جو هر کدام یک جزو خیشه خربا تخم خطمی هر کدام نصف جزو و شحم حنظل در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزو کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در قسم حار و با پیه مرغابی یا پیه ماکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد کنند در اقسام خناق از مجربات انطاکی ست و کذا غرغره بطبیخ تخم کشوث و بابونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم ترب و انجیر و تخم کرفس مجموع یا مفرد بحسب ماده مکرر بعمل آوردن مجرب ست و اگر روغن کنجد آب کشنیز لعاب حلبه هر واحد یک جزو موم سرکه نیم جزو زعفران ربع جزو بپزند تا روغن بماند پس بر حوالی گردن در ورم حار طلا کنند و در بارد همگی مرجان النفع برای خناق حار و بارد و جمیع اوجاع حلق مجرب ست و ضماد اخثاء البقر و خرء الحمام در سرکه در روغن گل پخته در جمیع اورام حلق مطلقا بالغ النفع ست و در اقسام خناق عجیب معمول مولف انیست که ضفدع کلان بری شکم شگافته گرما گرم بر گلو بندند و پنچه کهنه پهن نموده از آتش گرم کرده بر بر بندند و ایضا سنگ پشت را محاذی دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بمریض خناق برسد باذن الله تعالی در اندک وقت ورم خناق را تحلیل نماید و ضماد خرء الطیور در روغن کنجد و بسیار مفید در اقسام خناق بغایت نافع ست و ضماد دواکبر خطاف و شرب او بری الساعه است و بستن برگ صبر مشوی بعد شق آن بسیار مفید و ایضا پستان بکجیر و حلبه تخم کتوشه هر واحد نیم جزو پوست بیخ کبر ربع جزو در ده مثل آنها آب بجوشانند تا ربع بماند اندکی روغن بنفشه آمیخته در حلق وجور کنند که مجرب ست و از مشتان ریسمان بافته در گلو بستن برای اورام حلق مجرب سویدی ست و ابن سهلون گوید که تعلیق حلیت در گلو نفع خناق آرد است و بقول علوی خان مهره که آنرا کرم ابریشم گویند و کاغذ از ان مهره کنند و در گردن صاحب خناق و دیعه آویختن و از ان آب و آتش اوان و سود آن از بر ورم ضماد نمودن با خاصیت نافع ست و بقول جالینوس طلا بمرارات مطلقا و خصوصا مرارة کلیش و نزکا و محلل قوی نافع ست و از ان خطمی کشنیز شقایق خناق صلب گردد در صفراوی برگ خبازی و کشنیز تر و برگ بنفشه اکلیل الملک خارخسک حلبه عنب الثعلب سیاوی ورد آفتاب بپزند و مثل آن روغن اکتسفا او محاذی حلق و ار تحتی که بخار او در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کند و چون اراده استعمال این انکباب در خناق بارد نمایند دوائی مناسب آن بپزند

و خفقان یکی در آب بادرنگ حل کرده ساعت بساعت در حلق چکانیدن بهترین ادویه دموی و صفراوی و ذبحه است و حکیم علی گوید که نوشیدن تیزابی از مویبال
با سکنجبین مجرب برای خناق است و انطاکی گفته که قیراطی ازان در ماء العسل حل کرده بدان غرغره کردن تحلیل خناق نماید حکیم شریف می نویسند که استعمال این با خناق
بارد بلغمی و سوداوی و در منتهای خناق حار اولی است و بقراط گوید که صاحب خناق را باید که سکنجبین سر نمایند در حالتی که بدن او ممتلی باشد و شمعون گفته که اگر صاحب
خناق را ممکن نباشد فرو بردن آب و در حلق او تنگی بود و رمی باید که حجامت اخدعین نمایند و اگر مهلت داده حجامت ملزم نمایند بیک جهت بعد از ان فصد
زیر زبان و بهره و لب باطن او نمایند و باید که در ابتدا قبل ازین تدابیر فصد رگ قیفال و حقنه نموده باشند با نیتوگویا اگر صاحب خناق ضعیف القوة باشد که
طاقت فصد و مسهل نداشته باشد باید که در جائی بسیار خنک نه نشانند و دائم غرغره و حقنه بعمل آرند و باید که در غیر غشی غذا دو سه روز بشرط قوت موقوف دارند بعد از آن جو
و مانند آن دهند و اگر تنفس و بلع دشوار گردد و شاخها یا خیط بر مؤخر گردن نهند که بلع چیزی بتوفیق ممکن گردد و از کلام و صیاح و اضطجاع حذر کنند و حکیم شریف خان
می نویسد برای کسی که معتاد بعروض خناق باشد استعمال رب جمیز نافع و مانع عود آفت است و صاحب اقناع گوید که هر کسی را که سال بسال در موسم بهار
خناق افتد باید که پیش از حدوث آن در روز دوازدهم فصد کنند و بعد فاصله سه چهار روز تنقیه بمسهل نمایند که از حدوث آن ایمن گردد و اگر افتد بسیار ضعیف باشد
و جالینوس گوید که ضماد بزر بسرگاو و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون در هر که کننده بعد تنقیه از مسکنات خناق است حکیم شریف خان می نویسد که در خناق حار
استعمال این وقتی باشد که حرارت تسکین یابد و لطیف ماده تحلیل پذیرد و کثیف او باقی ماند و عیسی بن یحیی گفته که چون طائر معروف بعصفور خوان بسوزند و خاکستر
او بعض عصارات قابضه آمیخته غرغره کنند و باقی بر خارج حلق طلا نمایند خناق را بغایت تحلیل کند و بسیاری از فضلای اطبا شهادت او داده اند و محمد زکریا گوید که
اگر کار بر مخنوق دشوار گردد و نزدیک بود که با اختناق هلاک شود و نشاید حقنه قوی بکار برند و رگ قیفال بکشایند و حجامت بر قفا و زیر ذقن با شرط گذارند
و اگر ازین به نشود فصد رگها زیر زبان و عروق گوشه چشم پیشانی بکشایند و ضماد بزر بسرگاو و عصاره قثاء الحمار و قنطوریون رقیق و خاکستر خطاطیف با سرکه کنند بر حلق
طلا کنند و ادویه را و سرکه پخته انبوبه بران نصب کرده بخار آن بحلق گیرند و این دوا بحلق او اندازند که عجیب الخاصیت است بگیرند تخم حرمل تخم ترب
حلبه تخم ... نوشادر مساوی همه را کوفته و سرمه ساخته در حلق ریزند اگر باین تدبیر تسکین پذیرد و کار از شدت گذشته جبه بر فقرات گردن نهند و بشدت
بمکند تا ساعت میسر شود و باز بردارند و حکیم علوی خان در شرح کافی نوشته اند که غرغره با آبیکه اندران ماهی خورده که آنرا بهندی سهور گویند پخته باشند در انفجار
خناق از قیسری کیا شد از مجربات است و هرگز تخلف نمیکند و شیخ الرئیس میگوید که از مشترکات میان خناق دموی و صفراوی در ابتدا انیست که از تخم
گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر و سماق و کثیرا هر واحد یک درم کافور یک دانگ کوفته بیخته بلعاب اسبغول حبوب مفرطح سازند و دائم یک یک حب را
زیر زبان نگاه دارند و برب توت غرغره نمایند و چون تحلب مواد منقطع گردد لازم است که خلط نمایند برب توت مرکی و زعفران جهت آنکه مر بالخاصیة و بقوت
قبض غوص می نماید زعفران را و هر دو جامع اند در انضاج و چون در یابند که ماده میل بصلابت دارد برب توت قدری بورق بیامیزند و چون نزدیک بانتها
رسند و نیز در انتها استعمال مسکنات و ملینات نمایند مانند شیر تازه دوشیده محلول در ان خیارشنبر و زفت مع رب توت و یا بطبیخ انجیر و حلبه یا رب السوس مع
میبختج یا مصفی بنفسج یا مصفی سپستان یا میبختج یا مقل عربی محلول برب عنب که بسیار نافع است یا ماء الاصول مطبوخ در ان مویز و تابه انجیر و مرو زعفران و ارجنی و غرغره
بسکنجبین یا ماء العسل در هر یک ازینها و برب توت و اضمده نیز برای انضاج مثل ضماد ساهر و تقطیر روغن بادام در گوش درین وقت نافع است و چون در یابند
که نضج نیافته و صلب است باید که در ادویه آن کبریت و مقل نمایند و چون دانند که نضج یافته باید که سعی در انفجار آن نمایند بغرغره که دران تلیین و انفجار باشد
مثل بعض ادویه حاده و شبیر و مقل کرده غرغره کنند و اگر ظاهر بود دملی را بخود منفجر نگردد بادویه لازم نشتر زنند و از ادویه معتدله مع
بارده و منفجره طبیخ انجیر بحلبه و تمر و طبیخ عدس گل سرخ و رب السوس و تخم کنوچه است و بعد ازان بتدریج قوی تر بعمل آرند و رب توت و بورق مزید
آمیزند و انفجار تخم کنوچه در شیر تازه دوشیده حل کرده و خصوصا مع عسل و شکر و غرغره بمثل ماء العسل که در ان انجیر بود و دیگر زنجبیل ماشبت و نعناع
دنمام و اصل السوس مجموع و یا آنچه بدست آید جوشانیده باشند بکار برند و قسط بحری را در شیر دهد منفعت عظیم است و در انتها باید که قصد جلای تام نمایند

جلای

و بعد تنقیح تام برای تفجیر مثل نطرون و بوره و حلتیت و مر و فلفل و جندبیدستر و سرگین خطاف و خروس با رب توت غرغره نمایند بلکه نوشادر و عاقرقرحا و خردل و تخم حرمل و تخم ترب با آب سکنجبین غرغره استعمال کنند و نفوخ نوشادر بهترست و چون مرض رو با نحطاط نهاد باید که استعمال قطولات و حمام نمایند و این حب در انتها نافع ست اصل السوس چهار جزو حلتیت نیم جزو بعصاره کرنب یا عقید عنب سرشته حبوب مقرطح سازند و زیر زبان نگاه دارند و از ادویه ذو الخاصیة و موافق در هر وقت سرگین سفید سگ و سرگین سفید گرگ یا فضله بچه انسان ست و سرگین سفید آنست که سگ یا گرگ را به بندند و خوراک آنرا منحصر با استخوان نمایند خصوص استخوان فقرات گردن بز و گوسفند و یا پایچه آنها تا سه روز و در روز چهارم سرگین آن را بگیرند که سفید کم بو خواهد بود و فضله بچه انسان بشرطیکه آنکه ادرا نان ابکه ترمس بمقدار هضم او بخورانند نه زیاده و اگر بدین صبر نتوانند نمود اندکی اغذیه سریع الهضم باشند گوشت مرغ و حجل و اطراف بزغاله بخورانند که درین حالت فضله او کم بو میباشد و غیر این سرگین و فضله تجویز نیست زیرا که از شدت تنوع خوف شدت خناق و هلاکت ست و درین هم باید که بسیم بلا توقف و آسایش طبیعت مرفق استعمال نمایند بلکه یکدفعه استعمال نمایند مهلت دهند تا طبیعت او بحال آید باز مرتبه دیگر استعمال نمایند و همچنین بعمل آرند و ایضا از ادویه بالخاصیة خطاف سوخته است که آنرا ذبح نمایند و خون آنرا بپرها زود و بال و بگیرند و بر آن نمک پاشند و در کوزه مطین کرده سر آنرا محکم ببندند و در تنور بگذارند تا سوخته گردد و اگر در ظرف شیشه مطین محرق نمایند بهترست و بقدر یکدرم بپاشند و مشایخ و صبیان را با اصل السوس بدهند و ایضا سرگین خطاف محرق قوی الاثر ست و نمک هم اصل و سکر و زیت و یا بر بیکاه با اسل و زهره کلفات و زهره التحاس سرها نمک سود و نمایند و این دواهم لعاب نافع ست و کذلک غرغره سکنجبین که در آن تخم ترب قلقطار و قلقدیس و این دوم اقاقیا نیز مفید ست و از مرکبات رب التوت بمرو زعفران و دواء المخاطیت و دواء السرل و دواکی قشر جوز بطری و اقراص انده خوردن ست یا این دوا سرگین سفید یک سگ و رغرت گلی و یا غیر محرق یک قیمه فلفل دو درم با زوی سوخته پوست انار رخاه خرم بیا میعون یا کفنار سفید یکدام قیم دو قسط هر یک نیم او قیه نرم سوده نفوخ نمایند خناق با بید و بتاشتق کوچک نباله البنید آن بپاشند و یا با عسل سرشته لعوق نمایند و ایضا در آخر و در وقت شدت فضله بچه انسان که تغذی از نان ترمس نموده کرده سرگین سفید سگ و سرگین خطاف محرق و نوشادر از هر یک قدری نرم سوده نفوخ شدت حاجت کرد تحتج و دواکی دیگر سود و نه بخشد و بیم هلاکت باشد در روزی چند مرتبه نفوخ و یا لطوخ نمایند و اگر زبان مخنوق ورم نماید علاجش بعوی ست که در ورام لسان ذکر یافت و آنچه درینجا مخصوص ست مع وجوب جمیع علاج ورم زبان آنست که بعد فصد جبله و جذب مواد بسوی اسفل نمایند و گاهی این فعل درینجا ابارج فیقرا بکنند که او را خاصیتی ست در اماله اخلاط از اعالی قم معده و مری حلق با سفل بعده بدان مبرد است را و غسل عصاره نکا هو که بالخاصیت نافع ست استعمال نمایند بعده اگر احتیاج تحلیل لطیف گردد محللات ملطفه مزد آن نمایند و چون این اشیا اکتفا کنند و از ادویه تخفیف حاصل نشود و از زوال آن یقین گردد که دران رجای خلاصی ست شق رباطات میان دو ساقه از حلقهای قصبه کرده شود و بدون آنکه غضروف را آسیبی رسد تا آنکه بعون زبان تنفس نماید بعده چند قطع از تنفیر و رم جراحت را بدوزند و چون صاحب خناق غشی کند و خوف اختناق تمام گردد مبادرت بحقنه قوی و فصد رگ زیر زبان و رگ پیشانی و تعلیق محاجم بر قفا و تحت ذقن بشرط و غیر شرط نمایند و کسی را که در حلق وردی باشد ترک کلام او را اولی ست

علاج خناق دموی

فصد سر رو نمایند و بعد از آن زود رید سر و دو گوش و میان گردن بجسپانند و در روز دوم نیز تکرار عمل نمایند و فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت ساقین و پس گردن و میان شانه و زیر ذقن نیز بسیار مفید بود و گویند که اگر خناق بمشارکت بمرتن بود و قوت مساعد باشد فصد اکحل یا باسلیق بر فصد قیفال مقدم دارند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد بالجمله حسب حال و قوت مریض خون برآرند مثلا اگر حجامت یا کشادن رگ تا حد کفایت کنند بدیگر دست نیز زنند و الاحسب مدت قوت گاهی بکم کشایند و خون را فراگیرند لیکن بتفاریق تا که غشی نیاید و بعد تبرید کیورد قلاع حار گذشت بدهند و جدوار در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سائیده بر گلو ضماد کنند و ضماد تبرید وی خطائی تنها و یا با جدوار در آب کشنیز سبز نیز مفید بود و از لعاب اسپغول و آب کشنیز سبز غرغره نمایند و غرغره مغز فلوس در آب کشنیز سبز نیز بسیار نافع و رادع و محلل ست و بماء الشعیر غذا سازند و اگر در ورم حلق تب باشد نیز ظاهر شود و عرق شاهتره و عرق نیلوفر هر یک چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله و خاکشی در تبرید مذکور افزایند و شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و حضض یکی دو ماشه مرداسنگ گل ارمنی هر یک یک ماشه

صندل سرخ دو ماشہ در آب عنب الثعلب سبز سائیدہ ضماد نمایند و ارسال علق کنند و چون قدری تخفیف شود بہدانہ اصل السوس مقشر نیمکوفتہ ہر یک سہ ماشہ خطمی چہار ماشہ خبازی شش ماشہ عناب پنج دانہ سپستان نہ عدد شب در آب گرم تر نمودہ صبح مالیدہ صاف کردہ شیرہ خیارین چہار ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ خاکشی اضافہ کردہ بخورانند و مغز فلوس با آب عنب الثعلب سبز حل کردہ نیم گرم ضماد نمایند و اگر بن دندان نیز متورم باشد بعد تبرید ارسال علق از گلنار کوکنار ہر یک چہار ماشہ عنب الثعلب کزمازج کشنیز خشک سوپاری چھالیہ نیمکوفتہ ہر یک شش ماشہ جوز السرو پنج ماشہ بہدانہ البیخ دو ماشہ عدس مسلم یکتولہ مضمضہ کنانند بعدہ مضمضہ مغز فلوس در آب کشنیز سبز حل کردہ نمایند و کتھہ سفید زرورد طباشیر گل نیلوفر عدس مقشر نشاستہ گاؤ زبان سوختہ سائیدہ در دہن پاشند و اگر اسہال شود لعاب ریشہ خطمی در تبرید افزایند یا لعاب بہدانہ چہار ماشہ شیرہ تخم کاہو ہفت ماشہ در عرق شاہترہ برآوردہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ بدہند و اگر خناق مع تپ صداع باشد تبرید شیرہ کاہو شیرہ مغز تخم کدو شیرہ عناب لعاب اسپغول شربت بنفشہ خاکشی دہند و فصد سر رو بعدہ حجامت نمودہ بر قفا نمایند بعد از ان عنب الثعلب شش ماشہ عناب پنج دانہ آلو بخارا ہفت دانہ در عرق شاہترہ پنج تولہ شب گرم نمودہ بخیسانند صبح خام مالیدہ شیرہ کاہو شیرہ خیارین ہر یک شش ماشہ شربت نیلوفر خاکشی داخل کردہ بدہند غذا قلیہ و خشکہ یا قلیہ توری و قدری نان ہم و گاہی برعایت نزلہ و فصل و زمان انتہا عوض تبرید جوشاندہ با شیرہ جات میدہند چنانچہ عناب پنج دانہ بہدانہ چہار ماشہ جوشاندہ شیرہ کاہو شربت بنفشہ بدہند و لعاب اسپغول یکتولہ و آب کشنیز سبز دہ دام ریشہ ... دو تولہ غرغرہ صبح و شام کنند و غذا کھچڑی کم روغن و یا گل بنفشہ چہار ماشہ در ین جوشاندہ افزایند و شیرہ خیارین شش ماشہ و خاکشی چہار ماشہ عوض شیرہ کاہو داخل کنند و چند و از حضض مکی ہر یک دو ماشہ با آب عنب الثعلب تازہ ضماد نمایند و یا عناب بہدانہ جوشانیدہ شیرہ مغز تخم کدو شش ماشہ نبات اسپغول روز دوم شیرہ خیارین بجای کدو و طلا گیر در سوت چند و از ہر یک چہار ماشہ با آب عنب الثعلب تازہ سرد نمایند و اگر خناق با تپ و سوزش گلو و جوشش دہن و دانہ ہا العیاء البیحین ... نوائد ... آن بر حلق و فصل صیف باشد اول فصد بعدہ حجامت بازو بر قفا بچسبانند و عناب آلو بخارا گل نیلوفر جوشانیدہ شیرہ مغز تخم ہندوانہ شربت نیلوفر داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند و کوکنار عنب الثعلب گلنار ماز و برگ حنا کشنیز خشک جوشانیدہ غرغرہ نمایند و اگر بلع دشوار بود در آب عنب الثعلب تازہ فلوس خیار شنبر حل کردہ غرغرہ سازند روز دوم عنب الثعلب گل خطمی کشنیز خشک پوست خشخاش جوشانیدہ مغز فلوس آب عنب الثعلب تازہ آب کشنیز تر داخل کردہ غرغرہ کنند و چند و از اوبش در بندی سوت با آب کشنیز تازہ بر گلو ضماد نمایند روز دیگر باز فصد کنند و بعرق شاہترہ شربت بنفشہ بنوشند باز حجامت و غراغر و ضمادات معمولہ مسطورہ بکار برند و گل بنفشہ عناب اصل السوس جوشانیدہ نبات داخل کردہ بیاشامند و اگر در خناق باوجود دشواری بلع آب و طعام بالای گلو گرہ گردد و سن شباب باشد زرو بر قفا بچسپانند و بہدانہ عناب گل نیلوفر بعرق شاہترہ جوشانیدہ شیرہ مغز تخم ہندوانہ شربت نیلوفر یا شربت بنفشہ داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند روز دوم شیرہ خیارین عوض تخم ہندوانہ روز سوم شیرہ کاہو روز چہارم شیرہ مغز تخم کدوی شیرین نمایند چنانچہ تبدیل شیرہ جات معمول ست و با آب کشنیز سبز و لعاب اسپغول فلوس خیار شنبر حل کردہ برای تسکین ورم و ردع و تحلیل غرغرہ نمایند و اگر آب کشنیز نباشد عرق شاہترہ در غرغرہ داخل کنند و ضماد چند و از گیر و حضض مکی با آب کشنیز سود برای ردع و تحلیل بر موضع ورم نمایند غذا آب مونگ کھچڑی ملائم و آش جو و در دیگر زہر مہرہ سودہ پاشیدہ جہت تقویت قلب بنوشند و اگر عطش بسیار و جوشش دہن بود و آب اندرون حلق نرود و ہنگام شرب آب در گوش نخس و در حلق خلش باشد شیرہ مغز تخم ہندوانہ شیرہ عناب عرق شاہترہ شربت نیلوفر بجای زہر مہرہ و ہند بار شیرہ کاسنی افزایند و حضض مکی برای تحلیل و رو دہن دارند و باز زلو بچسپانند بعدہ مسہل چہار ... فلوس خیار شنبر ... آلو بخارا ترنجبین گلقند بعرق عنب الثعلب حل کردہ روغن بادام داخل نمودہ بازو و مسہل نقوع عناب گل نیلوفر گل بنفشہ خطمی خبازی سپستان شاہترہ ... فلوس خیار شنبر ترنجبین گلقند دہند و شیرہ ... ضماد نمایند بعدہ اگر ... بر گلو بندند که اگر ... تحلیل ... سنگ ... لعاب اسپغول گلاب آب برگ ... کنند ... شیرہ کاسنی شیرہ عناب شیرہ مغز تخم کدو ... زہر مہرہ شربت بنفشہ بنوشند

وجای حکاک زلو بآب بنبات شسته مرداسنگ رسوت بمالند بعده عناب گل نیلوفر آلو بخارا العرق شاهتره جوشانیده شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند وقنبوری
خطائی بگلاب وسرکه سوده ضماد کنند باز اگر اندکی تحجر درگلو پیدا باشد گیرو حضض یکی جدوار بعده زرنباد زنجبیل گیرو صبر زرد بآب کشنیز تازه سوده باز جدوار
بسرکه سوده ضماد نمایند و اگر درخناق عسر بلع و کلام بهم رسیده باشد بعد فصد سر رو عناب گل بنفشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیره خیارین شربت
بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و کوکنار گلنار عدس ورست کشنیز خشک جوشانیده رب توت داخل کرده غرغره نمایند باز تخم خطمی گل بنفشه عناب سه
منقی ده دانه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر با وجود تنقیه بمسهلات بسبب نکردن غرغره بلع دشوار باشد طبیخ عناب وغیره باشیره جات معمولی
دهند و غرغره شیره تخم مرو شیره اصل السوس شیره عنب الثعلب شیره کشنیز خشک هر یک چهار ماشه حضض یکی دو ماشه سوده باشیده نمایند و ضماد جدوار حضض یکی
هر یک دو ماشه سوده بآب کشنیز روغن گل شش ماشه آمیخته نیم گرم نمایند و انکباب بپوست درخت بیخ عنب الثعلب جوشانیده بخار گیرند که برای تحلیل و انضاج مجرب است
و اگر ماده مرکب باشد اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه دهند و غرغره کوکنار مازو کزمازج عنب الثعلب جوشانیده نمایند و الضماد
در ابتدا اگر کشنیز تازه را قیمه کنند پس بسرکه بپزند تا مهره شود بر پارچه گذاشته بر گلو بندند نیز مجرب است و اگر از برگ عنب الثعلب همین طور عمل نمایند هم نافع
است و اگر رب شاه توت دو مثقال در آب کشنیز سبز سی مثقال یا آب عدس حل کرده غرغره نمایند مفید بود و غرغره با آب مطبوخ برگ توت شامی و آب برگ
لبنان لو فرزند آب برگ یاسمین هر واحد سوده دهند و غرغره مغز فلوس شیر گاو یا کشکاب حل کرده صاف نموده نیز برای تسکین وجع معمول قبل از تنقیه نیز استعمال نمایند کرده
و غرغره عدس مسلم کشنیز خشک زرورد هر یک چهار ماشه سماق سه ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دو توله و حب السماق یکماشه زرورد گلنار کتیرا یک ماشه
ماشه ساخته در دهن داشتن از اول روز تا سوم که زمان ابتداست نافع و اگر گل خطمی و برگ آن و تخم آن کوفته بپزند چندانکه مثل خمیر گردد بعد از ان قدری
گلاب آمیخته نیم گرم بر موضع ورم از بیرون ضماد کنند و در شبانروزی چهار بار تکرار نمایند کل اورام و اوجاع حلق و گلو نافع حتی که در ورم دموی صفراوی دفع میکند
و از مجربات حکیم علی است و ضماد جدوار یکماشه حضض یکی گل ارمنی هر یک دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه کوفته بیخته بآب کشنیز تازه شستر
قدری گرم نموده بر گلو نیز در ابتدا معمول و ضماد جدوار زهر مهره سائیده بگلاب یا آب برگ عنب الثعلب یا سرکه آمیخته نیم گرم نیز مفید ضماد آرد جو بآب کشنیز
و سرکه مجرب حکیم علوی خان است و در زیاده مرکب بوره افزایند و بعضی در ضماد مذکور آب عنب الثعلب یا زنگ کاسنی گلاب عرق آب کشنیز داخل کرده اند و یا
عنب الثعلب گل خطمی آرد جو گل بنفشه اکلیل الملک کوفته بیخته در آب کشنیز آمیخته ضماد کار برند و غرغره کوکنار عدس مقشر کشنیز خشک عنب الثعلب هر واحد توله پنج
ماشه جوش داده صاف نموده نیم گرم در خناق حار معمول است و کذا عناب پنج دانه کوکنار پنج عدد عدس مقشر کشنیز عنب الثعلب یک توله گلنار کات سفید
اصل السوس هر یک شش ماشه جوش داده و غرغره گلنار کوکنار عنب الثعلب گل سرخ کزمازج کشنیز خشک ... هر یک دو درم عدس مسلم ... مثقال جوشانیده در درد گلو
و ابتدای خناق نیز نافع و اصل السوس کات سفید آمله مساوی در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کردن جهت درد گلو و خناق حار و بثور حلق معمول حکیم لقا خان است غرغره
عناب عدس عنب الثعلب تخم کاهو تخم کاسنی کوکنار کشنیز خشک در آب جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده در ابتدای خناق دموی و صفراوی معمول اکثر مردم
است و کذا عناب عنب الثعلب عدس جوشانیده در ابتدای ورم ... غرغره آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کوکنار تخم کاهو کشنیز عدس مقشر هر یک توله عناب
پنج دانه گل ارمنی شش ماشه ... برای خناق حار مجرب علوی خان است و اگر در آب عنب الثعلب یا کاسنی تر آب کشنیز سبز آب خرفه هر یک ... رب توت
سه قیمه غرغره نمایند برای خناق حار منقول از اجمل خان است و ایضا برای خناق و درد گلو پوست خشخاش ده عدد عنب الثعلب گلنار فارسی کزمازج هر یک یک توله
عناب هفت دانه صندل سرخ نه ماشه حضض یکی هفت ماشه کشنیز خشک ... توله برگ حنا هفت ماشه برگ نیم ... جوشانند و در آخر جوش عدس مسلم دو توله
اندازند و چون آب بیک نیم پاؤ ماند صاف نموده لعاب اسپغول توله آب کشنیز هفت توله شیره تخم کاهو ... توله داخل کرده غرغره کنند در تمام شب و روز که جهت خناق
و درد گلو مستعمل است و اگر آب کاسنی تازه آب کشنیز تازه آب برگ عنب الثعلب آب برگ کاهو ... عدس مقشر مغز فلوس رب جوز غرغره کنند جهت خناق حار
و مجرب حکیم میر محمد هادی است کشنیز خشک عدس مقشر پوست خشخاش عنب الثعلب گلنار فارسی هر یک دو توله عناب هفت دانه جوشانیده صاف

نموده حضض مکی یک توله سوده دران حل کرده در رب توت سیاه چهار توله آمیخته غرغره کردن برای خناق حار و اورام حنجره و لهات و لوزتین و ذبحه مجرب
حکیم علوی خان ست و در نسخه دیگر گل سرخ و اصل السوس و مغز فلوس عوض عناب و شربت توت ست و گویند عصاره عنب الثعلب و عصاره حی العالم یا
عصاره برگ آن و کذا طبیخ عدس کذا عصاره بارتنگ و غرغره حضض مکی و یا خولان و کذا طبیخ جمیع اجزای شجر علیق و کذا لعاب بزرقطونا و آب کاسنی
و مغز خیارشنبر و کذا طبیخ برگ طرفا و رب توت آمیخته و کذا آب برگ خلاف و رب توت و کذا طبیخ گل نسرین و برگ آن و کذا آب اسفاناخ و کذا آب جرم
کدو و هر واحد نافع خناق حارست و ضماد خولان بآب کاسنی یا آب کشنیز سبز و کذا ضماد شجرة ابی مالک و غرغره نشاسته شعیر در خناق مجرب سویدی ست و
کذا شربت طبیخ بنفشه مجرب است و اگر تا روز چهارم ورم تحلیل نشود ادویه محلله استعمال کنند و دست از فصد کوتاه دارند لیکن اگر آماس بطرف خارج
گلو ظهور نماید وضع محاجم و ارسال علق بران سودمند بود و درین وقت مغز فلوس در شیر بادیه گاو که بالائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند
و ایضاً مغز فلوس در طبیخ انجیر و یا اکلیل و غیره مالیده غرغره کردن نیز در زمان انتها معمول ست و جدوار و ریوند چینی هر یک سه ماشه افیون سه سرخ
با آب نیم گرم ضماد نمایند و یا برگ بارتنگ عنب الثعلب همیشه بهار گل بنفشه آرد جو عدس جاورس هر یکی به گلاب سائیده در انتها ضماد کنند و آرد باقلا
نشاسته عنب الثعلب سائیده بر زرده تخم مرغ آمیخته بر گلو ضماد کردن نیز وقت منتهای مرض نافع ست و تخم کتان اکلیل الملک هر یک هفت درم عدس چهار درم
کشنیز پنج درم کاسنی دو نیم درم فلوس خیارشنبر ده درم ادویه سه حصه کرده یک حصه در نیم آثار آب بجوشانند چون پاو آثار بماند صاف نموده نیم گرم غرغره
کردن معمول ست و کذا بیخ سوسن یک نیم توله گل سرخ چهار توله عدس نیم پاو جوشانیده غرغره نمودن مجرب النفع ست و ایضاً در انتهای خناق دموی
غرغره انجیر مویز منقی حلبه تخم مرو تخم کتان در آب جوشانیده بشیر تازه که مغز خیارشنبر دران حل نموده باشند ممزوج ساخته معمول ست و دیگر محللات
چون طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس و سبوس گندم و پرسیاوشان و انجیر با مغز خیارشنبر یا رب توت نافع و ایضاً در منتهی و وقتیکه با خناق حار نزله باشد
کشنیز خشک پوست خشخاش بابونه عنب الثعلب گلنار گل سرخ عروق سوسن جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف کرده حضض مکی
باشیره غرغره نمایند و ایضاً در آخر مرض مرهم جزو رب السوس دو جزو حلتیت ربع جزو با آب کرنب یا رب عنب سرشته حبها سازند و در دهان نگاهدارند کذا
قال الرازی و اگر در خناق دموی وقت منتهی ورم صلب شده باشد آب برگ بارتنگ آب برگ کاسنی شیره جو مقشر لعاب گل خطمی شیره عدس مقشر آب برگ
خبازی آب بابونه روغن بنفشه روغن خیری بجوشانند تا وقتیکه آب فانی گردد و روغن باقی ماند نیم گرم بر گردن مکرر تدهین نمایند و بعضی عوض روغن خیری
روغن گل می اندازند و اگر بعد تدهین این روغن برگ بنفشه برگ خبازی گل بنفشه جوشانیده بتوسط انبوبه بخار آن بحلق رسانند برای تلیین و تنضیج نافع تر باشد
و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند و بهتر آنست که عوض مسهل حقنه بعمل آرند و اگر با وجود تدابیر مذکوره ورم تحلیل نشود و دست دراز
گردد منضجات ورم استعمال نمایند مثلاً خمیر نان ترش نیم درم در شیر گاو سه اوقیه حل کرده تخم کنوچه پنج درم کوفته بیخته آمیخته اندک گرم نموده غرغره نمایند
و دیگر غرغرها که در اقوال اطبا خواهد آمد بکار برند و وقت قرب انحطاط تخم کاسنی کشنیز خشک عنب الثعلب گل بابونه جوشانیده صاف نموده مغز فلوس
مالیده باز صاف کرده غرغره نمایند و هرگاه ورم مستعد نضج گردد و رنگ آن زرد شود باید دانست که ماده پخته شده پس درین وقت ادویه منفجره بکار برند مثلا
نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آمیخته نیم گرم غرغره کنند و وقتیکه منفجر شود غرغره از روغن زرد و آب گرم و یا از ماء العسل نمایند و بعده بدم الاخوین
و صمغ عربی غرغره کنند و اگر منفجر نشود باید که از انگشت و یا آله او را منفجر گردانند و غرغره تخم ترب اسپند حلتیت صبر نوشادر اشخار مساوی شهد
دو چند در آب جوشانیده نیز منفجر ورم حلق ست و ضماد خطمی گل بنفشه با آب سائیده نیم گرم بر گلو در دو سه روز خناق را منفجر می سازد و اگر سرطان نهری حضض مکی
طباشیر صمغ عربی کتیرا تخم مرو مغز بهدانه کوفته بیخته با آب حبها ساخته در دهن داشتن اعانت بر انضاج و انفجار میکند و بعد ازان اگر قرحه باقی ماند علاج
قروح حلق نمایند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که اول فصد نمایند و خون بسیار بیک دفعه نگیرند و خصوصاً چون در وقت ضعف یابند بلکه بتفاریق
دو دفعات ده ده درم برای بقای قوت تا ایامی که غذا نتوانند خورد بگیرند و اگر در طبیعت ضعف نیابند آن مقدار خون بگیرند که قریب

تقلیل

بغشی گردد ولیکن ملاحظه حفظ قوت نمایند که غشی طاری نگردد زیرا که غشی بسیار مضر ست صاحبان این علت را موجب اجتماع سقوط قوت و عسر نفس ست وخصوصا
کسانیکه نتوانند غذا تناول نمود ولاسیما کسانی را که تپ باشد و نیز واجب ست که رعایت نمایند در امر فصد امری دیگر را نیز و آن این ست که بسا ست که سبب غلبه
خون در خوانیق احتباس خون میباشد خصوصا کسانی را که معتاد باشند باخراج و سیلان خون مانند خون حیض و بواسیر و در مثل چنین کس واجب ست که فصد
در جانب احتباس باشد مانند فصد صافن و حجامت ساقین پس هرگاه خون بسیار گرفتند مرض ایشان در همان ساعت تسکین یابد و بسا ست که محتاج باعاده
فصد روز دیگر آن میشوند و در حقیقت اگر قوت برداشت مدافعت فصد تا ظهور نضج نماید بهترین تدابیر ست با بقای قوت در بدن و حصول استفراغ از نفس ماده
مرض اقتصار نماید بر ارسال متواتر [illegible] تا از خون ده درم یا پنج درم که تنفس سهل کند و همچنین در استعمال غراغر تاخیر کنند اگر در اینجا امتلا باشد و از
تحرک غرغره خوف جذب باشد بلکه غراغر ردعیه استعمال نمایند و گویند غرغره آب برگ گیاهی که بشیرازی شبلانغ نامند بسیار مفید و مجرب ست و اکثر حضری که
شناخته میشود بآن وقت ابتدا و انتها و تزاید و انحطاط خناق حال ازدیاد و کثرت و دشواری آن یا وقوف آن یا انحطاط و آسانی آنست و ماده که در تزاید
ست و ضرورت داعی نیست باید که فصد بالغ نمایند بلکه اقتصار نمایند بدفعات و تفاریق ده ده پانزده پانزده درم خون گرفتن اگر خناق بمشارکت عضوی
دیگر و یا امتلای جمیع بدن نباشد بلکه ماده در ناحیه حلق تنها باشد و خوف وصول مدد تازه بدان نباشد درین هنگام جائز ست که فصد نمایند بلکه اقتصار
بر حجامت نمایند اگر ضرورت باشد و از بدن او اسباب تحلیل محتاج ببدل با تحلیل کثیر را دور دارند و غذا منع کنند تا بدن او خون را در اغتذا استعمال
نماید و او را از طرف ورم برگرداند و بعد از ان متوجه تحلیل و انضاج آن گردند و اگر بدن محتاج بغذا باشد و غذا از گلو فرو نرود باید که بزودی فصد رگ زیر
زبان نمایند تا اندک گلو کشاده گردد خصوصا که عروق زیر زبان منتفخ برآمده باشند و همچنین در هنگام غلبه خون در جمیع بدن و درمیان فصد بتفاریق فصد
زیر زبان مجوز و نافع ست و بسا ست که محتاج میگردند بفصد وداج و شرط زدن بر زبان و حجامت ساق که بسیار نافع ست و کسانیکه معتاد بخوانیق
باشند باید که قبل از حدوث آن هنگام ظهور امتلا در اول فصل ربیع فصد نمایند و از اشیای شدید النفع مبادرت باستعمال حقنه های قویه و یا فتیله های قویه ست
مگر هنگامی که تپ مانع باشد که درین وقت حقنه قوی جائز نیست بلکه اقتصار بر حقنه های لینه و یا فتیله های لینه نمایند و باطراف نطول سازند و بطریق طوق چیزی
پشمی بر گردن به بندند خصوصا از صوف که بروی زوفای رطب باشد و چند روز در زیت و یا در روغن بابونه خیسانیده باشند که این مسکن وجع ست
و در اواخر چون از تپ خلاص یابند هنگامی که این تدابیر نفع نبخشد و آن مانند بوره و خردل و قسط و جند بیدستر و کبریت و مراهم قویه [illegible] و الفیا [illegible]
و آنچه باعث تنفط آبله گردد و باید که اقتصار نمایند از [illegible] سکنجبین [illegible] باشربت [illegible] مع [illegible]
[illegible] چون بلع آسان گردد [illegible] استعمال نمایند و چون بلع دشوار گردد [illegible] بر گردن [illegible]
[illegible] از مهره های گردن و یا [illegible] زیرا که [illegible] کشاده گردد و چیزی رقیق [illegible] خورانیدن [illegible]
برداریند و اگر چند شرط زده اندکی خون [illegible] بعده یک [illegible] بعده [illegible] محاجم [illegible]
جهت آنکه [illegible] باعث [illegible] و تحلیل کند و بالیدن [illegible] باعث توسیع [illegible] ست و اگر [illegible]
غذا [illegible] در حلق داخل نمایند [illegible] توسیع آن نماید و یا [illegible] در حلق داخل نمایند [illegible] آن [illegible] نفس [illegible]
ضیق نفس شدت نماید لابد ست از وضع محاجم بر گردن و گاهی در توسیع بلع و نفس [illegible] بقوت نفع میکند اما ادویه در ابتدای قوابض باید خصوص
در دموی و افضل قوابض آنست که [illegible] باشد که بآن غرغره کنند و از تجربه ثابت شده که قوابض [illegible] مرکب نافع تر از مفرد بسیط اند و بسا ست
که در اوائل امر وجع اشتداد می یابد و محتاج میگردند بخلط ادویه مسکنه [illegible] مانند شیر تازه و لعاب [illegible] با ادویه قابضه
و اگر سبب آن کثرت انصباب مواد حاره باشد باکی نیست از اختلاط ادویه محلله با آنها و اگر ماده بسیار در انصباب نباشد و ورم نیز قوی نباشد
استعمال مازو و نوشادر نمایند جهت منع و تحلیل ماده [illegible] گویند که اگر هیچ تدبیری از تدابیر مذکوره دفع خناق نگردد

وورم در داخل دهن ظاهر باشد چند شرط بران بزنند و خون ازان بگیرند و چون رنگ ورم از سرخی بزردی بسبب استحاله خون بریم متغیر گردد و نرم و سست رخی شود بقصد بسبب نضیج و خود بخود منفجر نگردد بادویه و غراغر مفجر مانند شیر تازه دوشیده و ادهان مسخنه که در آنها بوره ارمنی و حلتیت و سرگین کبوتر و خطاف حل کرده باشند غرغره نمایند و یا بطبیخ تازه و گلنار و شب یمانی و پوست انار و مانند آن از ادویه قابضه مفجره اورام بجمع اجتماع القوت جذب غرغره کنند آن هنگام اگر توانند انگشت بران بگذارند و بفشارند تا شگافته گردد و ریم آن بر آید و اگر نتوانند بآلتی که آنرا میل نشان نامند و آن میلی ست سر آن تیز مانند نشتر در دوست آلتی مانند انبوبه موضوع بشگافند و بعد انفجار غرغره نمایند بروغن گاو و آب گرم یا بروغن بنفشه و آب گرم یا بشیر زنان تازه دوشیده و غسل برای تغسیل قرحه و تنظیف آن آزمده و بعد تنظیف غرغره نمایند بآبیکه دران مازو یک جزو ابریشم خام جزو جوشانیده باشند و بماء الشعیر که دران عدس پخته باشند تغذیه نمایند و بعد از انفجار بحریره که از شیره سبوس گندم و روغن بادام و اندک نبات ساخته باشند و یا ماش پخته یا کدو و برنج نرم رقیق که از قاشق خورند بدانند که هرگاه ماده ورم تحلیل یابد و یا منفجر گردد و ریم ازان بر آید و با وجود آن ورم کم نگردد و راحت پدید نیاید دلیل انتقال ماده بریه یا بعضوی دیگر باشد و آن مفصل مسطور شد صاحب کامل و جامع و حاوی و مائة مسیحی و خلاصه گویند که در خناق دموی رگ قیفال بکشایند و هرگاه سن و وقت و قوت مساعدت کند مبلغی وافر خون بر آرند و دو یا سه مرتبه بحسب مقدار مرض و احتمال قوت خون بر آرند در دفعه واحد لیکن بتفاریق اندک اندک بگیرند چنانکه بغشی نه انجامد و در هر دفعه بقدر ده درم خون بگیرند تا بصد درم برسد بعد ازان همان روز بلا توقف رگ زیر زبان بزنند و باشد که حجامت نیز در قفا از فصد مستغنی سازد و حجامت ساقین و وضع محجمه بین الکتفین و ساقین و ثدیین بشرط و بغیر شرط نمایند و بهر حیله که ممکن باشد اماله ماده از حلق نمایند و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت بنفشه و یا شربت عناب و شربت نیلوفر بدهند و روز دوم اگر از دراو ممکن باشد لعاب سپستان و آلو بخارا و ترنجبین و خیارشنبر تلیین طبع نمایند و از حقنه لین مثل شیاف بنفشه و جو کوفته و سپستان و خطمی و عناب و سبوس گندم و برگ چقندر و نیلوفر و آلو بخارا و تخم کاسنی و فلوس خیارشنبر و ترنجبین و قانید و روغن بنفشه بکار برند و اگر تپ نباشد از شحم حنظل و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سبوس گندم و انجیر و بوره ارمنی و روغن کنجد و نمک و شکر سرخ بعمل آرند و بر دست و پای آبیکه دران بابونه و جو جوشانیده باشند بریزند و اگر بلع ممکن باشد بماء الشعیر که با عدس پخته باشند با آب انار شیرین و ترش و یا شربت بنفشه تغذیه نمایند و حسب معمول از قطع جواری و شکر طبرزد و روغن بادام بدهند و بقلیل غذا نمایند و در ابتدا بروادع صرف مثل آب عناب و عدس و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و رب توت شامی و دیگر اشیای قابضه مثل آب بادرنگ و گلاب و قدری آب انار شیرین و ترش و آب خرفه و یا بگلاب که دران سماق مالیده یا و عدس مسحوق و یا طبیخ عدس و گل سرخ و گلنار و یا آب عنب الثعلب که دران صندل کوفته و گل سرخ و فوفل کوفته جوشانیده رب آس داخل کرده باشند و یا بلعاب اسپغول در گلاب بر آورده غرغره کنند و پیوسته پایهای او را آب گرم و سبوس گندم و گل بنفشه همی مالند و در حلق از گل سرخ نشاسته تخم خرفه طباشیر شکر طبرزد و گلنار همه مساوی باریک سائیده بحریر پخته بدمند و در روز دوم و سوم با آب کشنیز و آبیکه دران عدس جوشانیده رب السوس و روغن بنفشه داخل کرده باشند و یا با آب عنب الثعلب که دران عدس و گل سرخ و اصل السوس جوشانیده مغز خیارشنبر مالیده صاف نموده باشند غرغره فرمایند و در شیافه توت درین باب عجیب الاثر است و هر روز جلابی از عناب و آلو بخارا و تمر هندی بشیرخشت یا ترنجبین اگر ممکن باشد بدهند و بماء الشعیر تغذیه نمایند و نگذارند که طبع قبض شود و باین نهج تا روز چهارم بگذارند و چون انتها قریب شود با آب عنب الثعلب که دران خیارشنبر و قدری آب کشنیز داخل کرده باشند غرغره نمایند و اگر ورم تحلیل نشود بماده محلله چون طبیخ انجیر و مویز و اکلیل الملک و اصل السوس و سپستان و یا انجیر تازه و فلوس خیارشنبر و آب سبوس گندم سرواز ندوز هره کبش و گاو بر حلق طلا کنند و گویند که چون سرگین گاو و سرگین کبوتر را البسکه در روغن گل پخته بر اورام خوانیق طلا نمایند در ازاله آن تخلف نمیکنند و چون مرض بانتها رسد غرغره با آب عنب الثعلب و آب بادیان خیارشنبر مالیده سپستان داخل کرده نمایند و در حلق ادویه که در ورم لهات بیاید بدمند و اگر فائده نکنند سرگین سگ که سه روز او را استخوان خورانیده باشند گرفته خشک نموده یک جزو و ابا زود صعتر هر یک دو جزو سائیده بحریر پخته در حلق دمند و در داخل حلق بپر طائر و از خارج نیز طلا کنند که این دوا عجیب النفع ست و کذا غائط صبیان مجفف مدقوق بدستور استعمال کردن اگر با وجود استعمال

این ادویه مدت دراز کشید و ورم تحلیل نیابد و صاحب او وجع در حلق دریابد فصد هر دو رگ زیر زبان کشایند بعده همه ادویه محلله مذکوره استعمال نمایند و اگر ماده میل بتقیح گرده و غیر از انضاج و تفجیر چاره نباشد پس با دویه منضجه مثل طبیخ انجیر مع اندکی خمیر و مبنفخج غرغره کنند یا فلوس خیار شنبر در طبیخ انجیر یا طبیخ مویز منقی مالیده باقدری خمیر و مبنفخج لعمل آرند و طبیخ انجیر و دیفینت مع ماء العسل قوی تر است یا تخم مرو و اندک تخم کتان کوفته با شیر تر آمیخته غرغره کنند یا عدس مقشر و گل سرخ واصل السوس جوشانیده صاف نموده مع تخم مرو مقشر استعمال نمایند یا پیاز نرگس کوفته در آب گرم مالیده صاف نموده قدری از طبیخ انجیر و اندک خمیر دران حل کرده نیم گرم غرغره کنند و یا آب انجیر با اندک روغن بزر و قدری خمیر نیم گرم غرغره سازند و گر ورم نضج کند و نکشاید ادویه قابضه استعمال باید کرد تا بجمع و تکثیف منفجر سازد و عفص گلنار کزمازج پوست انار شب یمانی کوفته بیخته در حلق بدمند که این تدبیر در تفجیر جمیع اورام که بعد از نضج منفجر نشود مجرب است و چون ورم بکشاید و ریم اندوی برآید بروغن گاو و آب نیم گرم و یا زرده تخم مرغ با آب روغن بادام باهم زده قدری نشاسته و کتیرا آمیخته نیم گرم غرغره سازند و حسو معمول از سبوس و فانید در روغن بادام بیاشامند و اگر در حلق وجع و خشونت باشد بلعاب اسپغول و خطمی و روغن بنفشه غرغره کنند و اگر هنوز قدری از صلابت در موضع ورم محسوس گردد محللات قویه چون کبریت و سرگین سگ و دواء الحلتیت و زبل صبیان و زبل گرگ که خاکستری رنگ باشد طلا نمایند و قناء الحمار از خارج بر حلق طلا کنند الالاقی و سید جرجانی گوید که در خناق دموی نظر کنند اگر بمشارکت همه بدن باشد و قوت قوی بود و ازو فصد مانع نبود اول فصد کنند و خون یک دفعه بیرون آرند که قریب بغشی گردد مرض فی الحال زائل شود و اگر در قوت ضعف باشد خون بتفاریق هر ساعت ده درم یا پنج درم برآرند تا سوم روز و خصوصاً اگر مرض در تزید و ماده هنوز در حرکت باشد و در اخراج خون دفعة حاجت ضروری نباشد و اگر میان اخراج خون بتفاریق فصد رگ زیر زبان کنند صواب باشد خصوصاً چون رگهای زیر زبان ممتلی باشند و هرگاه ببینند که بدن ممتلی نیست و ماده در حوالی حلق است اگر فصد نکنند شاید بشاید و اعتماد بر ترک غذا کنند تا بدن از خون غذا بیابد و قوت ساقط نشود و چون از وقت تزید تجاوز کند و بنضج و تحلیل مشغول باشد اگر دانند که چون فصد کنند خوف ضعف قوت بود و احتیاج بتناول غذا باشد و غذا از حلق فرو نرود و تعب در اساعت حاصل گردد از ان ضرر رسد و چون ورم حوالی غلاصم باشد و قبل گذشتن وقت تزید و حرکت ماده فصد کنند خوف نزول ماده در ورم سوی حلق باشد و خناق صعب گردد و بعد از آن حجامت بالای کتف و بر وسط سر و زیر ذقن و بر ساق و کاهل و کتف نهند و دلک اطراف و کتف بقوت نمایند و اطراف بر بندند و بعد فصد اسهال باین حقنه لین نمایند بنفشه بابونه هر یک هفت درم عناب چهل عدد تخم خطمی ده درم سبوس گندم یک مشت همه را جوشانیده صاف نموده ده درم شکر و چهار دانگ نمک هندی و ده درم بوره ارمنی دران حل کرده و ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد درین حقنه قنطوریون دقیق سه درم و انجیر بیست عدد افزایند و اگر چیزی بگلو فرو تواند برد خیار شنبر و شیر خشت در آب کاسنی یا آب عنب الثعلب حل کرده بیاشامند و بعد اسهال اطراف او را بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بمالند و ماء الشعیر که دران قدری عدس مقشر و دو درم تخم خشخاش کوفته بیخته باشند بنوشند و ادویه بارده قابضه با ادویه محلله آمیخته مثل بارتنگ و کاسنی و آرد جو و عدس مقشر و خطمی و بابونه و بنفشه سائیده بروغن بادام چرب کرده و گلاب آمیخته حوالی گردن و حلقوم و قفا ضماد نمایند و اما استعمال غرغره اگر بدن و عروق گردن و زیر زبان ممتلی باشند تا تنقیه نقصان امتلا نیابد نشاید زیرا که غرغره باید که بچیزی قابض بود و آن ورم را قبض و عصر نماید و از ان ورد زیاده گردد و آن مواد را زیاده جذب کند و قانون در غرغره آنست که چیزی قابض مثل رب جوز رطب یا شربت ناطف مثل سکنجبین آمیزند تا که قوت قابض را بسوی داخل رساند و اگر درد عظیم باشد ادویه لینه مسکن وجع مخلوط سازند مثل شیر تازه گرم کرده و شربت بنفشه و در جمیع انواع خناق اول غرغره بچیزی کنند که دران قبض و تسکین هم باشد مثل شربت خرنوب و شربت جوز تر و آب عنب الثعلب و مانند آن و یا عدس مقشر گل سرخ طباشیر گلنار سماق در آب جوشانیده غرغره کنند و یا گل سرخ صندلین فوفل کوفته در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر جوشانیده صاف نموده شربت توت داخل کرده غرغره نمایند و چیزیکه در علاج کلی گذشت در دهن دارند و انهمه تدبیر در روز اول بکار برند و در روز دوم در آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز گل سرخ و اصل السوس جوشانیده صاف نموده غرغره سازند و در روز سوم چهارم

که آن وقت انتها است آب بادیان دران زیاده کنند و خیارشنبر یا سپستان حل کرده غرغره کنند و قیروطی موم و روغن گل ساخته بر پنبه مبلول با آب مالیده
حوالی حلق نهند و خیارشنبر در طبیخ اکلیل الملک و اصل السوس حل کرده غرغره نمایند و اگر این تدبیر کفایت نکند دوای زبل الکلب باین طور سازند که
سگ را به بندند و یک روز نان سخورانند و یک روز تشنه دارند پس آب نمک بیاشامند حتی که شکم او صاف گردد و سه روز استخوان الکارع بخورانند حتی که زبل
او سفید گردد پس بگیرند ازان سرگین سفید خشک کرده یک جزو مازو و صعتر سرو احد دو جزو سائیده در حلق او نفوخ کنند و یا بیه مرغ بخنجره طلا نمایند
و در نسخه دیگر زبل کلب یک جزو زعفران یک جزو گل سرخ یک جزو دست و مر دو جزو زعفران یک جزو بشربت توت آمیخته غرغره کنند یا بطبیخ یا پس اگر سبقت کرده
صلب گردید مغز خیارشنبر در شیر تازه حل کرده غرغره نمایند و یا قندی بورق در شربت توت حل کرده و یا بطبیخ انجیر یا حلبه خیارشنبر یا سپستان که دران خمیر محلول در آب
انارین و روغن بنفشه که دران خمیر مسکه و روغن بادام گداخته باشند و عصاره کرنب که دران سپستان با عسل آمیزند غرغره کنند که این همه ملین و منضج اند و دیگر دوا
منضج و مفجر همان است که در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و چون ببینند که ورم نرم شد و نضج یافت و ریم کرد تفوخ کنند دران دویه قابض شکر آیا ادویه
بکشاید و بکشاید و آن مازو و گلنار و مازج و پوست انار و شب یمانی ست و سرگین سفید سگ و شیر خشت با نبات یا آب خیارشنبر یا آب خمیر یا ماء الشعیر و یا بطبیخ انجیر منضج و
مفجر ست و چون منفجر گشت غرغره بروغن گاو و یا روغن بنفشه ممزوج با آب گرم نمایند تا که موضع را غسل دهد بعده گرم مازج و اصل السوس سیر و احد یک جزو و
ابریسم یک جزو در آب جوشانیده غرغره کنند و غذا در ینوقت حریره باید قرشی و صاحب شفاء الاسقام وغیره گویند که ابتداء الفصد قیفال نمایند لیکن اخراج
خون اندک اندک بدفعات کنند زیرا که در فصد اول لباست که از زیاده مورث ضعف قوی آید و افراط در اخراج آن موجب ضعف میشود و شربت
بنفشه یا شربت آلو یا شربت توت و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر یا لعاب اسپغول یا بید انجیر و یا مطبوخ بنفشه و نیلوفر یا لعاب مذکوره با شکر یا آب انارین یا شربت
بنفشه بدهند و یا لعوق بهیدانه در شربت استعمال نمایند و مراعات تلین طبیعت کنند و بعد فراغ از دوا هاء مذکوره ملینات بپردازند مثل جوشانده اصل السوس و
گاوزبان یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر بنفشه اگر شدت تپ مانع نباشد و غذا بعد دو سه روز مثل ماء الشعیر با شکر یا شربت نیلوفر استعمال نمایند و چون طبع
سهل گردد و اشتها صادق شود اسفاناخ یا ماش مقشر یا کدو یا خرفه یا زرد بروغن بادام بدهند و ضماد مفتح منضج که ذکر آن گذشت در ابتداء است
رادع مثل غرغره رب توت با گلاب یا آب کشنیز یا مطبوخ عدس کشنیز و برگ مورد و سماق و یا آب انارین و صندل بکار برند و خوب ست سماق یکجا
ورد و گلنار و کشنیز هر یک دو ماشه سائیده و در دهن دارند و گاهی کافور نیز داخل کنند و بعد دو سه روز که زبان تیره بر سد تا انتها
آید غرغره بخیارشنبر و آب کشنیز و روغن بادام و یا شیر تازه و عسل خیارشنبر کنند و در وقت انتها منضجات استعمال نمایند مثل شیر تازه مع شکر یا مطبوخ
انجیر و سپستان و سبوس و اصل السوس با شکر یا رب توت غرغره کنند یا مثل حلوه رب توت و مغز خیارشنبر یا شیر تازه بنفشه یا بروغن بادام در وقت
انتها و نضج ماده بکار برند که معمول ست و در زبان تیره آب عنب الثعلب و مغز خیارشنبر نافع و معمول ست و رب توت با اندک مرو زعفران در زمانه
تزید و انتها مفید ست و چون ورم منفجر شود بجلاب مع روغن گل غرغره کنند بعده غرغره بمیبزج سپستان مع روغن بادام تا آب گرم نمایند و یا بطبیخ
اصل السوس با اندک نشاسته و کتیرا در آب گرم استعمال کنند مولف اقتباس العلاج گوید که اگر سبب خناق خون صرف باشد و یا مرکب با صفرا و
یا بلغم و بهر صورت اول رگ سر و زنند و خون دا فر گیرند که قریب بغشی گردد و ضرورتی ندارد که بعد از ساعت در روز دوم چهار رگ یا زیر زبان کشایند و از روز
اول تا سه روز غرغره بمغز خیارشنبر سه تولہ که در شیر گاو یا بزیا آب انار مالیده و صاف نموده باشند نیم گرم کنند و از کشنیز سبز و مکوه سبز هر یک سه ماشه
در آب برگ کاهو و سپید ساده و مکوه هر یک یک تولہ با خمیر سپستان سه تولہ آمیخته ضماد نمایند و اگر بدین تدبیر صحت نیابد روز چهارم حجامت با شرط
بر ساقین سرو و جانب گردن کنند و وقت شام بازرگ زیر زبان و یا چهار رگ کشایند تا ماده را کم سازد و همچنین شرک تمام تدبیر که [illegible]
بارتنگ مکوه و بهیشه بهار و گل بنفشه و آرد جو و عدس هر یک یک تولہ مع بابونه سه تولہ و گلاب بقدر حاجت ضماد کنند و از غرغره کلان [illegible] و عدس
مسلم و مکوه و کشنیز و گلنار هر یک دو تولہ جوش کرده صاف نموده مصفی یک تولہ آمیخته شربت توت سیاه چهار تولہ حل کرده غرغره نمایند و اگر

از این تدبیر اندک بلع ممکن گردد و طبع را بمغز خیارشنبر هفت توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله و شیرخشت هفت توله در عرق مکوه نیم آثار مالیده صاف کرده شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده فرود آرند و وقت شام غذا ماء العدس و نبوباتش دهند و بعد سه ساعت از غذا غرغره سکنجبین ساده و شربت توت سیاه هر یک سه توله گلاب و عرق مکوه هر یک پاو آثار کنند و بعد تلیین طبع روز دیگر شیره تخم خیارین و مغز کدو و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب بهدانه یک ماشه در گلاب پنج توله و عرق مکوه نه توله بر آورده شربت بنفشه سه توله تخم ریحان و اسپغول هر یک سه ماشه پاشیده بنوشند و همین نسخه تا چهار روز تکرار نمایند تا تنقیه تمام حاصل شود پس اسفاناخ و کشنیز سبز در عدس و نبوباتش انداخته بنان تنک دهند و اگر از این علاج ورم تحلیل نگردد و طبع کشاید حقنه معتدل علوی خان بکار برند و شیشه حجامت بر مهره دوم از مهره های گردن نهاده چیزی رقیق مثل حریره سپوس گندم بروغن بادام پخته به نبات شیرین ساخته و یا آش جو بنوشانند و محجمه بر ان جا نهاده دارند تا بلع ممکن گردد

علاج خناق صفراوی

همه تدبیر از فصد و تنقیه و تبرید و غرغره و ضماد و غیره که در دموی مذکور شد بعمل آرند و ایضاً تلیین طبیعت بمطبوخ الهلیلج فواکهی علوی خان و شربت دو دیگر سنائی یا نقوع فواکه خیارشنبر و شیرخشت آمیخته نمایند و بعد از تنقیه در ابتدا بطبیخ کشنیز مکوه صندل سفید سماق عدس مسلم هر یک توله و رب توت سه توله و شیره تخم کاهو و تخم کاسنی در آن انداخته آن غرغره کنند و یا سماق را در گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و یا صرف بلعاب اسپغول یا بآب کشنیز تر آمیخته غرغره سازند و یا از عدس دو توله بزر البنج شش ماشه عنب الثعلب کوکنار پوست مغیلان پوست انار ولایتی گلنار هر یک توله جوشانیده لعاب اسپغول هفت ماشه رب توت دو توله آب برگ توت پنج توله اضافه نموده غرغره کنند و خواه کوکنار یک توله شیره تخم کاهو نه ماشه بفشارانیده غرغره بآب برگ حماض بسیار مفید است و بعد از روز دوم و سوم چیزهای محلل که در دموی گذشت غرغره کنند و درین قسم حاجت تحلیل کمتر است و تبرید بیشتر مطلوب لهذا در غرغره آن استعمال کافور سوده مقبول است و کذا آشامیدن لعاب اسپغول و بهیدانه و شیره خرفه یا شربت نیلوفر نفع تمام دارد و روغن آنها سپوس گندم در آب جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر حل کرده غرغره نمایند و اگر ماده کم باشد برای جذب او ضمادات جاذبه مانند زفت و نطرون و سرکه و خردل و سداب بیرون بر خارج حلق گذارند و انار و دیگر جاذبه دهند که اکثر بعمل آید اینست که غوک خشکی گرفته سر و پای او قطع کنند و شکم او شگافته آلائش او دور کرده گرم گرم بر گلو زیر ذقن ببندند و بهتر آنست که برای جذب ماده محجمه بی شرط بنهند و بقول شیخ بیشتر فصد درین قسم ضرور و به تبرید مع قبض باشد و گاهی استعمال میکنند لطوخات و لعوقات و گاهی غرغرات و لعوقات است و شعوات غرغره سکنجبین آب و سرکه علامت و کنا بر رب توت خصوصاً توت بری خالص بی شکر و عسل و در ابتدا بقوة القبض باشد عصاره سماق و غوره هر دو خشک و گلنار تقویت دهند و در آن عسل داخل کرده باشند و همچنین غرغره بطبیخ تعبیل و یا بطبیخ سماق و اقوی از آن عصاره جوز طری است و آن از افضل ادویه این قسم است و عصاره گل سرخ تازه و رب خشخاش چون مخلوط بقوة القبض نمایند شدید النفع بود و در ابتدا قوی تر از آن طبیخ آس و بلوط و سماق و آب کشنیز تازه و آب پوست گردکان تازه و آب آس و آبیکه در آن عدس با پوست جوشانیده باشند و آب بقالقبض و زعرور و را اینجا خاصیت است و شبیکی نیز بالخاصیت مفید و نفوخ از تخم گل و سماق و گلنار مساوی و اندکی کافور ساخته در حلق دمند و عصارات بقول بارده مخلوط بچیزی که در آن اندکی قبض باشد و عصاره عصی الراعی و عصاره عنب الثعلب و عصاره شاهتره های گرم و ... آن مخصوص بخناق صفراوی است صاحب خلاصه و حاوی و شرح مغنی گویند که علاج خناق صفراوی همچون علاج دموی بفصد و غیره نمایند با زیادتی تبرید و درین نوع بمحللات کمتر حاجت افتد و آشامیدن نقوع تمر هندی انار یا آب انارین با شکر و ترنجبین بغایت نافع است و همچنین شیره تخم خرفه بشربت خشخاش و لعاب بهدانه بشربت بنفشه و کذلک ماء الشعیر و کذا لعاب اسپغول و آب تربوز و تلیین طبیعت بماء الفواکه نمایند و اگر بلع دشوار باشد حقنه که در دموی گذشت بعمل آرند و غرغره برب توت و شربت ... و یا آب بارتنگ تنها و یا بآب کاهو و خیار و کاسنی سفید و کذا غرغره بآب کشنیز و لعاب اسپغول که مغز خیارشنبر در آن مالیده باشند در جمیع اوقات

سود مند است و همچنین غرغرهٔ عدس و عناب که به آب جوشانیده و آب کشنیز سبز و شربت توت آمیخته نافع و لیستن رشتهٔ افعی مخنوق یا ریختن خون سنگ پشت
در حلق نیز در ازالهٔ خناق صفراوی خاصیت عجیب وارد و ضمادات جاذب بر خارج حلق نهند اگر مزاج و دماغ قوی باشد و غذا ماء الشعیر که در ان عناب پخته باشند
بشربت بنفشه دهند و ترک اضطجاع نمایند جرجانی و ایلاقی نوشته اند که اول فصد کنند و حقنه قوانین مذکور در دموی نمایند و لیسرکه و گلاب و سکنجبین و یا شربت
توت صرف یا ممزوج به آب غوره یا سماق یا گلنار و لعصارهٔ گل سرخ تازه به آب غوره و سماق غرغره سازند و این در روز اول نفع کند و در آب کشنیز سبز
و برگ آس بلوط پخته غرغره کنند و یا عدس و سفرجل ترش و زغوره و اندک حب بمانی جوشانیده غرغره سازند و گل سرخ نشاسته طباشیر تخم خرفه
گلنار شکر طبرزد مساوی سوده در حلق بدمند و اگر در حلق چیزی فرو رود خیار شنبر در آب عنب الثعلب یا آب کاسنی حل کرده برای تلیین طبیعت
بنوشانند و اگر فرو نرود حقنه از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و خیار شنبر و روغن بنفشه و شکر سازند و چون طبیعت نرم شده باشد
ماء الشعیر به آب انار شیرین بنوشانند و اگر در ان عدس پزند خوب است و در ابتدا گل ارمنی و صندل سفید و فوفل و نشاسته ماميثا مساوی کوفته بیخته
به آب عنب الثعلب و آب بارتنگ کشنیز و گلاب و اندکی سرکه طلا نمایند و لعوق آرد جو و بارتنگ و عنب الثعلب و کشنیز تر در گلاب سرشته بر گردن ضماد کنند و در روز
سوم ضمادیکه در ان بنفشه است و در دموی مسطور شده و کذا غرغره که در ان اندک تحلیل باشد و همانجا مذکور شده بعمل آرند و چون مرض به انتها رسد غرغره سدس
و خیار شنبر که گذشت بکار برند ۔

علاج خناق بلغمی

بعد از تنقیح منضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند یا حقنهٔ حادهٔ متخذ از طبیخ سبوس گندم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و انجیر و قنطوریون و شحم حنظل و بوره و
نمک و شکر سرخ و مری و روغن خیری یا سوسن در آن آمیخته بعمل آرند و آنجا که بلغم ذی حرارت بود و مریض جوان باشد فصد قیفال و اکحل کشایند و اگر
علت صعب بود فصد رگ زیر زبان و حجامت قفا و زیر زنخ نیز جائز داشته اند و شربت لیمو و بنفشه درین نوع قرشی مفید گفته و از عدس و کنار نج و حلبه کوه
و تخم انجره هر یک یک توله انجیر زرد پنج عدد سپستان جو بیست دو توله غرغره کنند و جهت تنقیح بزر زیره سوم بادیان رومی و عاقرقرحا و مویزج اضافه نمایند و گل بابونه اکلیل
جدوار بزر کتان حلبه کوه هر یک شش ماشه خیار شنبر یک توله نیم صبر یک توله ضماد کنند ایضاً در ابتدا غرغره به آب کامه و رب شاه توت و یا بطبیخ انجیر
و تخم ترب کنند و لیکن عسل نیز انفع و در وسط غرغره بحری و عسل یا رب عنب و یا سکنجبین عنصلی و آب ترب افشرده و یا بخردل و مویزج و عاقرقرحا و اسپ
پوست جوز استعمال نمایند که بسیار مفید و مجرب است و در اورام باردهٔ بلغمیه را بجهت قوت قابضه لطیفه نفاذه حالیه که دارد و اگر بادویهٔ تیز مثل دیان یا
عسل و قدری عاقرقرحا آمیخته غرغره کنند خوب است و غرغره بماء العسل که در هر رطلی از ان یک اوقیه خردل سوده مخلوط ساخته باشند و یا سکنجبین عنصلی
مع خردل و تخم ترب و یا دواء الخطاطیف سمیع مصنع حل کرده نیز مفید و بقول جالینوس غرغرهٔ مطبوخ زوفا و اندک عصارهٔ سداب مویز نیز نافع و طبیخ حلبه
ده درم حب الرشاد پنج درم بستور و حرمل و تخم ترب خردل و حلتیت مساوی کوفته بیخته در حلق بدمند و اگر گل سرخ مازو سماق گلنار کز مازج شکر طبرزد عدس
مسلم یک و نیم هر یک [illegible] عاقرقرحا [illegible] قاقله طباشیر هر یک [illegible] زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق پاشند جهت خناق بلغمی که مادهٔ آن
مایل باشد نافع بود و چون فصد و حقنه و حجامت بعمل آورند و صعوبت مرض کم نگردد و زهرهٔ بز گاو و عصارهٔ قثاء الحمار و قنطوریون دقیق و خاکستر
خطاطیف در سرکه حل کرده بر حلق طلا کنند و دواء الخطاطیف نیز نفع بخشند و اگر از خارج زبل کلب و انسان و زبل خطاطیف طلا کنند جایز است و نوشادر
خردل عاقرقرحا حلتیت نطرون فلفل گردو و بلوط [illegible] سوده [illegible] به ماء العسل حل کرده غرغره کنند و ایضاً غرغره نمایند به [illegible] جوز تخم کبر و زعفران و قدری
ان آب بادیان و یا سرگین خطاطیف نیم درم و نیز بیخ عاقرقرحا جوشانیده باشند مالیده غرغره نمایند یا بیخ که در آن حایه بادیان مع اندکی عاقرقرحا جوشانیده یا
[illegible] بماء العسل ممزوج به آب مطبوخ عاقرقرحا و مرزنجوش و عدس غیر مقشر و قدری زعفران و بداخل حلق و خارج آن خرو کلب بعسل سرشته طلا نمایند یا
بگیرند خرو کلب یک درم زعفران نیم درم گل سرخ دو درم و باریک سائیده نیم درم از ان در ماء العسل و آب بادیان حل کرده غرغره کنند و در روز خرو کلب

ومروعفران وزنجبیل وخردل ومازو وپوست انار مساوی سوده درحلق بدمند وگویند که طبیخ بیخ سوسن وکذا بهروزه وکذا قفرالیهود وغرغره بطبیخ زوفای خشک وانجیر ویا گل سرخ بماءالعسل ویا مرارهٔ دجاج بعسل ویا آب خشخاش الزجاج ویا تخم کرنب آب نیمگرم ویا غاریقون مطبوخ ویا سماق سکنجبین یا بماءالعسل یا آبکامه نبطی یا سکنجبین یا مرارهٔ عجل ویا ممیرانی با پوست انار جوشانیده وضماد بنجال زنجبیل کرده حل کرده وکذا عصارهٔ قثاءالحمار بعسل وکذا قطران وکذا بعر عنز راعی مع لبنی باریک سائیده با رد جو آمیخته وبطلای کهنه سرشته وکذا ارباد خطاف وکذا تخم کرنب وشرب وغرغرهٔ اشق وبلطوخ وغرغرهٔ مرارهٔ سلحفات ویا قیطیس بکنند وشرب یا برگ دفلی ویا اقسط ویا مرزنجوش وتخم آب بیاز ویا زفت رطب سرد احد نافع خناق بلغمی ومحلل ورم ست وقدر انتهاء علت تیروطی مصنوع از روغن سوسن یا روغن حنا وموم سفید بر بیرون حلق طلا نمایند وبچوبی که بر سر آن پارچه نرم نازک پیچیده باشند گلو را صاف نمودن مفید ست واگر علت کهنه گردد از حبنی وخامیت بران باشند ویا تنقیه بلغم بحب قوقایا وایارج وامثال آن بعد تنقیه حادهٔ تقویه نمایند وگویند که در خناق بلغمی مطبوخ بادیان بیخ بادیان خطمی خبازی پرسیاوشان گاوزبان اصل السوس مویز منقی ده دانه وگلقند سه توله دهند ودر روز مسهل تربد شش ماشه زنجبیل یک نیم ماشه سنا یکتوله مغز فلوس خیارشنبر شش توله افزایند وگاهی در انتها انجیر هفت دانه با درنجبویه چار ماشه قفاح اذخر چهار ماشه اضافه میکنند ودر شرکت دماغ از نزله وغیره اسطوخودوس وگل بنفشه زیاده کنند واز بادیان بیخ بادیان اسطوخودوس بزرالبنج کوکنار هر یک یک توله غرغره کنند وصندل سوخته گیرو گل ارمنی در ابتدا ضماد نمایند وگاهی خردل فقط یک توله برای غرغره کافی میشود وغرغره بمطبوخ عاقرقرحا زنجبیل وفلفل مساوی با سکنجبین عسلی وکذا بطبیخ حلبه انجیر اصل السوس مغز خیارشنبر ترنجبین نافع ودر انحطاط غرغره بماءالعسل ونقوع سرگین خطاطیف با نوشادر نرم سوده عجیب النفع ست وگرفتن بخار طبیخ فودنج بتوسط قیف بنحوی که در حلق داخل گردد در نوبت فائده تمام دهد وآشامیدن هر صبح جلابی از بادیان سه درم وشکر سفید ده درم وغذا مزورهٔ ماش ونخوداب با شیرهٔ مغز بادام شیرین سازند وچون بسبب استعمال مسخنات در حلق خشونت بهم رسد شیر تازه دوشیده با روغن گل در بهم سوده غرغره نمایند واز خارج بابونه شبت اکلیل الملک زعفران بروغن نرگس یا ناردین طلا کنند واگر ماده جمع شود برای نضج وانفجار بوره ارمنی بطبیخ انجیر حل کرده غرغره نمایند ویا نفوخ نمایند در حلق سائیده وبورق ونوشادر نرم سوده تا منفجر گرداند ویا از تخم شبت وتخم مرو وتخم بارتنگ وحلبه یکتوله ونوشادر وسهاگه وریوند چینی یکدو ماشه غرغره کنند که در یکروز انفجار حاصل شود وغرغرهٔ خمیر ترش با نمک طعام وهمچنین لعاب کتان وحلبه با نمک اندرانی واز بیرون طلای زفت ونطرون وخردل وسداب هر یک نه ماشه در عسل آمیخته دریک ساعت بشگافد وهمچنین خمیر ترش سه توله وعسل دو توله وریوند چینی یک توله همین فائده دارد واگر از جدوار هندیه ستر هر یک هفت ماشه گل اشنان ده یکتوله در برگ سنبهالو وافتیمون هندی سائیده ضماد کنند وبالایش ضفدع خشکم بشگافته ببندند وبعد یکپاس تجدید آن نمایند دریک شبانه روز بشگافد بهم برآید وچون منفجر گردد لابد بعسل بالا ودر حلق طلا نمایند تا زخم گرده وزرد آب تراوش نماید وبرآید وغرغره بعد از برآمدن زرد آب بسرکه وعسل برای قطع ماده نافع ست وایضاً بعد از انفجار روغن مادهٔ گاو وآب نیمگرم وعسل غرغره کنند تا از ریم تمام پاک شود وپس جهت اندمال آن این ذرور بکار برند دم الاخوین صمغ عربی حب الآس حجر البلبتی مرداسنگ مغسول پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه دودهٔ حمام یک نیم توله وایضاً سیاهی تابهٔ نمک اندرانی وایضاً دودهٔ حمام قسیب نمک اندرانی هر یک یک ماشه وایضاً نوشادر سهاگه بریان پوست انار ولایتی همه برابر با انگشت شهادت بدانجا رسانند غذا نخوداب صرف با شوربای مرغ دهند وهرگاه از استعمال مسخنات خشونت سوزش در حلق پدید آید شیر مادهٔ گاو نیم آثار روغن زرد چهارم حصه آمیخته نیمگرم غرغره نمایند

علاج خناق سوداوی

اول فصد باسلیق نمایند برای تقلیل ماده وتخفیف اعراض اخراج خون بقدر مطلوب نمایند ودرین رگ وسیع کشایند تا سودا با خون نیز منفع گردد وحجامت ساقین کنند ویا پاها وساقها با نیکه درآن سبوس گندم وخطمی وبابونه پخته باشند متواتر بسیار بمالند وعناب گاوزبان اصل السوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ویا ماءالشعیر با شربت نیلوفر وروغن بادام بیاشامند ولعاب گاوزبان با شربت مذکوره ویا شکر نیز مفید

و بعد تلیین و ترطیب ماده از منضج سودا تنقیه آن بمسهل سودا و حب افتیمون نمایند و یا حقنه کنند باین نوع سنای مکی پنج درم قنطوریون دقیق تربد سفید هر کدام
دو درم عناب سپستان انجیر زرد هر کدام ده دانه مویز منقی ده درم اکلیل الملک یک کف بادیان مرزنجوش هر کدام دو درم همه را در سه رطل آب بپزند
تا بنصف رسد مغز فلوس خیارشنبر پانزده درم آبکامه ده درم روغن زیت روغن یاسمین هر کدام ده درم بوره ارمنی نیم درم شحم حنظل ربع درم اضافه
نموده بکار برند و در نسخه حاوی اصل السوس سه درم بابونه شبت هر واحد یک کف حلبه ده درم زیاده است و گویند که استفراغ بحقنه متوسط
یا بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا نمایند و در حمام داخل کنند و اطریفل صغیر خورده بالائش عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بنوشند و غرغره عنب الثعلب
کوکنار کشنیز خشک تخم کتان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده مقل مکی شش ماشه سوده پاشیده بکار برند و یا تخم کرنب و مرو کتان اکلیل
و تاج خروس و نانخواه هر یک یک توله رب جوز چهار توله غرغره نمایند و یا بلشیر و انجیر و تخم مرو غرغره نمایند یا مغز فلوس خیارشنبر در شیر حل کرده و یا مویز
و انجیر و حلبه جوشانیده غرغره کنند و یا بمطبوخ شبت و نمام و کزبره بری و طبیخ انجیر و یا رب جوز که لعاب حلبه و مغز فلوس خیارشنبر دران حل کرده باشند
و یا بجلاب گرم و ماء العسل و میفختج و یا طبیخ اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه یا بلشیر تازه که انجیر دران جوشانیده باشند غرغره نمایند و بهترین تدابیر
غرغره و لطوخ از داخل و خارج بدواء الحرمل ست و دواء الخطاطیف محلول بماء العسل نیز نافع و حلبه و تخم کتان ضماد سازند و اگر بابونه شبت زعفران
اکلیل الملک کوفته بروغن نرگس خمیر کرده بر خارج ورم بندند و ورم صلب را طبیخ دهند یا حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه و برگ کرنب و تخم آن مرزنجوش
کوفته بیخته روغن نرگس و پیه بط گداخته آمیخته بر خارج حلق طلا کنند و گویند برای ورم که بصلابت رسد انجیر بستانی حلبه در آبیکه فلوس خیارشنبر پالیده
باشند بجوشانند و صاف نموده اندکی خمیر اضافه کرده غرغره نمایند و یا عدس مقشر لوبی تمر هندی مقشر گل سرخ تخم مرو جوشانیده صاف نموده رب السوس
اضافه کرده غرغره کنند و اگر بزرکتان حلبه هر یک پنج درم انجیر زرد عناب سپستان مویز منقی هر یک بیست درم پودینه مرزنجوش صعتر هر یک ده درم در
ده رطل آب بجوشانند تا بیک رطل بماند مغز فلوس ده درم مالیده صاف نموده سه درم رب انار شیرین داخل نموده غرغره سازند برای ورم
حلق و قتیکه مایل بصلابت باشد نافع ست و ضماد مقل در لعاب بیهدانه حل کرده و غرغره خمیر نان در آب حل کرده ربع آن روغن بنفشه افزوده نافع
ورم صلب ست و دیگر اطلیه و اضمده محلله که در سرطان مذکور شد نیز باید بعمل آرند و غذا ماء الشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام شیرین و پرهیز از کلام و فریاد
و بر پشت خوابیدن و اغذیه مولد سودا نمایند

علاج ذبحه

گویند کسی که شب تشنه بخسپد و صباح نهار آب بنوشد اکثر اثر این مرض افتد و بحنین کسے را که گریه آید خود را نگاهدارد و بالجمله از فصد و تنقیه و غرغره نبودکه
در خناق دموی و صفراوی گذشت بعمل آرند و گویند که تا حصول نضج گاهی فصد کنند و ده درم یا پنج درم حسب حال خون بگیرند و گاهی تلیین بماء الفواکه یا
مطبوخ یا نقوع او نمایند تا مع بقای قوت مقصود حاصل گردد و گویند که پوست هلیله زرد جوشانیده بدان غرغره کردن نافع ست کسے را که چون
آب خورد از بینی او برآید و ایضاً گویند که غرغره بآب انار و سرکه کنند و یا آب سماق و یا رب توت و آب کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب عدس و فلوس
خیارشنبر نمایند و اگر مطلقا چیزی از گلو فرو نرود محجمه بر مهره دوم عنق گذارند و بزور بمکند تا قدری گلو بکشاید و بلع چیزے میسر آید و بعد تنقیه کامل اگر
امر مؤل بتواتر نفس و شدت اختناق گردد ضمادات جاذبه که ماده را از داخل بخارج جذب کند مانند بوره و قسط و جندبیدستر و کبریت بر خارج حلق
استعمال نمایند و گویند که طلای مرارهٔ جاموش و کذا آب پیاز و کذا قطران و کذا نوشادر محلول بآب و غرغره مومیائی بطبیخ عدس و رب توت و تخم
و غرغره خیارشنبر از انفجار سائیده جوشانیده بعد حلق راس بر یافوخ نیز نافع ست و در معالجه او تعجیل نمایند که این ردی ترین خناق ست و کسیکه
از روز چهارم گذشت امید بقا رست باید که بشیر تازه و لعاب تخم مرو و خمیر غرغره نمایند و چون ورم تحلیل یافت و حلق کشاده گردید و بلع آسان شد
باید که هر صبح آب نقوع مشمش پنجاه درم گاهی با شکر و گاهی با ترنجبین یا شیرخشت ده درم بیاشامند و باید که نگذارند که طبیعت محتبس ماند

و غذا ماء الشعیر بروغن بادام باشد ویا حریرهٔ آرد جو وشیرهٔ مغز بادام شیرین وروغن آن طبری گوید که فصد قیفالین واخراج خون اندکی بنابر ابقای
قوت وتلیین طبیعت بحقنه های لینه ملطفه بحرارت بعده معاودت فصد روز دوم وغرغره بماء الشعیر گرم واگر قدرت غرغره نبود ریختن ماء الشعیر در حلق بعد
امساک سر و میلان او بسوی خلف نافع بود وچون مرض کم گردد وغرغره ممکن بود غرغره بماء الشعیر وشربت خشخاش ویا برب توت در تلجبات مدام نمایند پس اگر
مرض نقصان پذیرد وامکان تکلم شفی حاصل شود وقوت باقی بود فصد مرتبه سوم نمایند ودر اخراج خون سرایت نکنند وغرغره مذکور بکار برند وچون دهن بگشاید
ودر حلق او ماء الشعیر در ساعت اندک اندک فرو رود وهنگامی که ماء الشعیر از معده او در گذرد غرغره نمایند وآنچه درین علت بعد انفتاح طریق امکان
غرغره استعمال کرده میشود آب برگ عنب الثعلب وآب هندوانه ولعاب بزرقطونا ست که همه را در هم نموده دائم شب وروز تا ایام نضج غرغره کنند و
بنوشند که این واحسن التاثیر درین مرض ست ودر آخر علت غرغره بشربت انار که آب او مع حب وشحم کوفته گرفته باشند واندک نوشادر تا صحت
بعمل آرند وچون امر صعب گردد ومرض از چهار روز بگذرد واز حلق ومری چیزی فرو نرود باید که مریض را بر پشت بخوابانند در خانهٔ سرد و
دهن او بگشایند وجرعه جرعه ماء الشعیر از پستان خود در دهن او شیر بدوشند اگر سرفه نکند واین عمل بران دشوار نباشد برین دوام نمایند که علت او زائل
گردد وامید صحت ست وچون بهتر او بپر گردد واندک حرکت دهند تا بتدریج از گلوی او فرو رود پس یک ساعت او را مهلت وراحت دهند بعده راست
بنشانند ونظر نمایند بسوی تنفس او واگر تنفس از بینی تنها نماید معلوم شد که از دهان نفس کشد باید که او را فصد نمایند چند دفع وبر حلق او از خارج ضماد قیروطی
روغن بنفشه وروغن خیری گذارند تا ماده را بسوی ظاهر جلد جذب نماید وگذاشتن خرقه در روغن بابونه وروغن زیت آلوده بر حلق نیز نافع لیکن روغن گل
مناسب نیست زیرا که گاه رجوع ماده بسوی داخل می نماید وبهر حیله که ممکن بود ماده را بسوی خارج جلد وخلاف جهت جذب کنند واگر قوت باقی ونفس
نیکو وقوی باشد باکی نیست که حقنه نمایند دو مرتبه یا سه مرتبه بحقنه لینه از ماء الشعیر وآب چقندر وآب سبوس وخطمی وروغن گل وروغن بنفشه واندک
بورق وشکر سفید بقدر مناسب وحلول اگر این تدابیر سودی نه بخشد ودر حلق او چیزی فرو نرود ومرض از چهارم روز گذشته باشد مریض را بر مقعده بلند
بنشانند وسر او را راست مستقیم بدارند ودهن مریض را باز نموده وکف دست را بر وسط سر او نهند ومحدوده گذاشته سر او اندک بسوی حلق مائل سازند
که بدین تدبیر اندک حلق او کشاده میگردد پس ماء الشعیر رقیق که دران ربع وزن او لعاب بزرقطونا واندکی شکر باشد نیم گرم بقاشق ویا بکوزه
دوله داری که لوله آن نزدیک لهاة او برسد بحلق او برند وقلیل اندکی سرفه وحرکتی نماید تا اندکی بحلق او داخل شود وانتعاش در قوت وتقویتی در نفس
او بهم رسد واگر این فرو برد وآب بحلق او فرو رود دهان خشک را او را آب بچشانند تا آنکه آب قوت آنرا اخذ کند وجرعه جرعه از ان دائم بخورانند تا حفظ
قوت او نماید واگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد ومطلق چیزی در حلق او فرو نرود وورم بحال خود باشد دلیل کمال صعوبت علت وزائل بودن امر ست
یا تقیح ویا هلاکت بسقوط قوت ودرین علت بعضی از اوائل گذاشتن محجمه میان کتفین وتحت ثدیین شرط ساقین وگذاشتن محجمه بران هر دو وبستن
بازوها وهر دو عضل ساق یا ران برای جذب ماده بخلاف جهت امر نموده اند ایضا طبری نوشته که زنی را این مرض عارض شده بود واو را غرغره بسرگین
سگی که استخوان پاچه وفقرات گردن خورانیده بودم چند دفعه امر نمودم ورم او تحلیل یافت وباید که سگ آنرا بسته سه روز متوالی چیزی دیگر باو نخورانند
سوای استخوان پاچه ورقبهٔ گوسفند که مفید سرگین نیست سرگین سگی که گوشت سباع ودواب خورده باشد که مهلک ست واز سرگین سگ مذکور بقدر یک گرفته
در رب توت ویا رب جوز ویا هر دو باهم حل نموده بدان غرغره فرمایند واگر نتواند که غرغره نماید در حلق او بریزند زیرا که چون آن دوا بطرف حنجره ولهاة
مریض برسد قوت دافعه بجهت اذیت آن بمقاومت دفع آن در آید ودر قائم مقام غرغره گردد ولیکن زیاده از یک دفعه این را استعمال ننمایند که بسبب
تحریک قوت خوف هلاکت ست بلکه بگذارند مریض را تا استراحت یابد ونفس او ساکن گردد پس نوبت دیگر بعد فرق دوا را استعمال نمایند که این دوا تاثیر
نیک دارد وفعل این از قبیل خواص ست ونیز او گفته دیدم که ابو ماهر وهنگام صعوبت مرض آب عصی الراعی وآب برگ بزرقطونا وآب برگ زرنگ
وآب برگ بنفشه وآب برگ خبازی وآب برگ خطمی تازه گرفته وهمه را یکجا باندکی نوشادر جوشیده وقدری سرگین سگ که در مقدار نوشادر باشد ممزوج

صاف نموده با رب توت و عصارهٔ سوسن ممزوج نموده غرغره کنانید بهر نحو و بهر حیله که بحلق مریض رسید صحت یافت و این تدابیر آخر این مرض ست و لبناست که ضماد کعک محلول بآب سیب شیرین و گلاب بر معدهٔ مریض باعث تقویت آن و عدم حدوث غشی از فرط جوع گردد و بعض آن و اکثر تجویز استعمال فضلهٔ انسان نموده اند و جالینوس این را انکار نموده بجهت شدت بشاعت آن

علاج خانقه

جمیع اطبا اجماع نموده اند با آنکه علاجش فصد ست و چنین ابن اسحاق گفته اگر فصد نمایند دفعةً می میرد بجهت ضعف و اختناق و اگر ترک نمایند فصد را نیز می میرد بخناق و طبری نیز مصدق قول چنین ست و میگوید که بهتر آنست که اسهال فرمایند اگر از ابتدای این علت هفتاد و دو ساعت گذشته باشد و علاج آن علاج ذبحه است و بعضی اطبا تجویز فصد دو رگ زیر زبان در ساعتی که این علت بهم رسیده نموده اند و الحکیم علوی خان شخصی را در روز اول از مرض فصد سر نمودند و امر او صعب گردید بحدیکه نصف شب آن نزدیک بقطع نفس و اشراف بموت از خناق گردید در آن حال بفصد دو رگ زیر زبان امر نمودند و بعد فصد حضض مکی را در آب بارتنگ حل کرده قطره قطره در حلق او ساعت بساعت تا صبح چکانیدند و قریب بچاشت آن روز ماء الشعیر رقیق با برگ بارتنگ و عدس مقشر مطبوخ اندک اندک در حلق او بمقدار دو مثقال هر ساعت می ریختند و اول شب نیز همین را مرتب ساخته در حلق ریختند بعض عوارض آن تسکین یافت پس سائر تدابیر ذبحه را بعمل آوردند و شفا یافت و دیگری را خناق بهم رسیده بود و جمیع اطبا بفصد قیفال یا فصد دو رگ زیر زبان او امر نمودند و از بعض و سائر عوارض او دریافتند که اگر او را فصد نمایند در همان ساعت بمیرد از آنجهت منع از فصد نمودند و در شیر بز تازه دوشیده سفیدهٔ رقیق بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه و قدری سرگین سفید سگ حل نموده چند قطره در حلق او چکانیدند و چند ساعت مهلت داده باز چکانیدند و همچنین تا صبح نمودند وقت اشراق ورم او منفجر گردید و چرک از آن برآمد و نجات یافت بالجمله مدار فصد درین علت و جمیع علل ملاحظه وفای قوت ست که اگر قوت قوی باشد و یا خراج خون وفا نماید فصد واجب ست و اگر وفا نتماید واجب ست که از آن حذر کنند

علاج خناق کلبی

کلبی خناق حادث از ورم عضلات داخل حلق یا زوال فقره از فقرات گردن ست و این بدترین اقسام خناق ست در اکثر قبل از چهارم روز هلاک می سازد از اینجاست که گفته اند بهتر آنست که بعد از چهارم روز فصد و مسهل و حقنه بعمل آرند و فصد رگ زیر زبان بعد فصد عام درین نوع نافع تر ست و در آن تاخیر نکنند بالجمله در صورت ورم عضلات حسب باده تنقیه از فصد و حقنه و دیگر تدابیر مستوره که در اقسام سابق مذکور شد بعمل آرند و در جذب ماده بسوی خارج بوضع اضمدهٔ جاذب و محاجم زیر ذقن مبالغه نمایند و ایضاً جهت جذب ماده باسفل محاجم با شرط بر ساقین گذارند و حل طبیعت بحقنه که در ذبحه بکار نمایند و اگر قوت وفا نماید فصد جهت قطع مواد بکار برند و اگر ممکن بود ورم را بمیل نهان بشگافند و در حالت زوال فقرات اول ازالهٔ سبب کنند مثلاً اگر سبب زوال ضربه یا سقطه یا ورم یا تشنج امتلائی یا ماده حاد باشد برودی فصد نمایند و مسهل و حقنه بعمل آرند و در جمیع غرغره ها نیز بکار برند و اگر مشابهه داشته کند بدو طرف گردن حجامت کنند و جائیکه ریح غلیظ و رطوبت در لقمه سبب زوال فقره باشد مسهل بلغم کفایت کند و حاجت فصد نبود دیگر ضرورت و آنجا که تشنج یابس باعث آن بود و اصلاح پذیر نبود و لیکن ازالهٔ سبب فقره زائله را اگر ممکن باشد با دخال انگشت در حلق و غمز موضع برفق یا بحبس نفس یا گذاشتن ضماد قابض جاذب بر فقرهٔ گردن مثل صبر و مثافث و مر و اقاقیا و سرشیش ممزوج بلعاب بزر قطونا یا مازو و پوست انار و قرظ و آس و زاج و اسا کفه در سریش گداخته آمیخته بر خرقه طلا نموده گذارند تا آنکه فقره را بکشد بموضع خود برگرداند و اگر بعد رد فقره با انگشت یا آله که مخصوص این کار ست این ضماد نمایند آنرا بهمان هیئت محفوظ دارد و بهتر آنست که پیوسته با آلهٔ حرکت ندهند و بر ضماد ادویهٔ قابضه و لازقه اقتصار کنند و نشاندن بر آن موضع نشادن و بزور کشیدن نیز خوب است فقره میکشد و تنفس و بلع بآسانی میسر شود و اگر در زوال فقرا مرض از چهارم روز گذشته باشد و چیزی در گلو فرو رود و دست و پای علیل را خدر بهم رسد و حس او باطل نگردد امید خلاصی مریض از این مرض ست

لیکن گردن کج ماند و التفات بچپ و راست دشوار باشد پس بهتر آنست که بعد از چهارم روز که فصد و حقنه کرده باشند غرغره بربّ سیب و ربّ غوره و رب توت پوست گردکان تازه و شربت توت مجوع ویا آنچه بهم رسد استعمال کنند و اگر ممکن باشد و قوت قوی بود باز فصد و احتقان بحقنهٔ لینه نمایند و اقتصار بر شربت ماء الشعیر یا حسو بدل طعام تا قوت در موضع بهم رسد و علامت قوت آن زوال الم ست و در اطفال نیز رد فقرهٔ زائله با دخال اصبع در حلق یا بحبس النفس ویا بضماد مذکور نمایند و طبری گفته که فقرهٔ گردن طفلی بیجا شده قابله قطعهٔ از جلد که در آن قیر بود بدان آلوده با فتاب گذاشته تا گرم شد و قیر آن نگداخت گرم گرم بر گردن او چسپانید چون خشک گردید فقرهٔ او بجای خود آمد و بعض متاخرین می نویسند که این لزوق بصاحب کزاز نیز بعمل آمده و بسیار نافع شده و بالجمله اکثر علاج وبجه از فصد و غرغره وغیره علاج این نوع ست تتمه آنجا که سبب خناق ورم یا زوال فقره نباشد بلکه بسبب استرخای عضله حنجره یا یبوست عضلهٔ داخل حنجره یا ورم وریم متولد در ریه و فضای سینه ویا گرمی معده و امعا ویا انجماد شیر در معده یا انجماد خون در معده و امعای دقیق وغیره ویا خوردن اشیای خانقه و سمیه ویا استحمام متواتر عارض شود علاج همه ازالهٔ سبب ست با آنچه در مقام هر یک مسطور گردد و آنچه از کثرت استحمام بود شربت لیمو و نارنج دهند و القیاء بعبی آب انارین بشربت بنفشه یا ماء الشعیر بشربت بنفشه و روغن بادام دهند و در دوای خانق و شیر جامد در معده از دوای خانقه و شیر جامد ضرورست و اگر از احتباس استفراغات معتاده مثل حیض و خون بواسیر باشد در اول فصد صافن و حجامت با نشرط بر ساقین و فخذین نمایند و مطبوخ مشکطرامشیع یا پوست خیارشنبر دهند و در ثانی اضمده و اطلیه و بخورات مفتحه که در بواسیر مذکور شد بعمل آرند

اورام خارج حلق

گاه باشد که آماس بیرون گلو افتد از یک جانب یا هر دو و بیشتر اطفال را عارض گردد و مادهٔ آن در اکثر بلغمی بود و گاهی دموی بود و اگر رنگ او همرنگ بدن و درد کم بود بلغمی باشد و اگر رنگ او مائل بسرخی و با درد زیاده و تپ بود دموی باشد و فرق درین ورم و در خنازیر که بگلو عارض شود آنست که آن بدون درد و با صلابت بسیار بود و صاحب کامل گوید که هرگاه ورم خارج حلق عارض شود باید که تدبیرش بعلاج اورام ظاهر نمایند علاج در دموی فصد سر رو کنند از طرف ورم و اگر ممکن نباشد و یا حجامت قفا بعمل آرند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو و عرق عنب الثعلب نه توله عرق شاهتره پنج توله برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و جدوار گیر و رسوت با آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز یا گلاب یا سرکه سائیده ضماد کنند ویا بتر بلعاب بهدانه دهند و ضماد گل ارمنی آرد جو در آب کشنیز سبز نمایند و اگر بسبب جوشش خون در آخر فصل ربیع از حرارت لطیف ماده سیلان نموده بر گلو و گوش افتد و درد بشدت باشد و بلع لعاب بسبب تجاله گلو دشوار گردد در فصد سر رو در تو مهل و توقف نکنند و تبرید بلعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ کاهو عرق گاوزبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و طلای تر د آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند ویا عوض و جدوار حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی با آب عنب الثعلب سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد کنند و برای تحلیل غرغرهٔ لعاب اسپغول در آب کشنیز سبز آب برگ حنا و شیرهٔ کاهو با آب سوده نمایند و برای درد گوش شیاف مامیثا یا اهاد با آب عنب الثعلب سبز سوده در گوش چکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر خاکشی دهند و اگر ورم خارج گلو برخاسته مثل دائره باشد عناب شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و موم را بروغن گل گداخته مرداسنگ رسوت سفیداب کاشغری سوده شیرهٔ مغز تخم کدو ممزوج نموده مثل مرهم ساخته بر گلو گذارند ویا اکلیل السوس بنفشه تخم خطمی خیارین کوفته جوشانیده نبات سفید داخل نموده بربندند و ضماد جدوار با آب عنب الثعلب تازه سوده نمایند ویا عناب گل بنفشه شاهتره جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم کاهو شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند ویا گلسرخ گل بنفشه و عرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل نموده خاکشی پاشیده بیاشامند و در آماس گلو و زبان عناب بنفشه عنب الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و سفوف فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم گرم بر گلو طلا نمایند غذا دال خشکه یا شله کهچڑی یا آش جو و اگر ورم تخفیف نشود و اکل و شرب متعذر گردد و درد در گوش نیز باشد

فصد دوم یا زلو پس گوش از لابدیات ست و لعوق عناب سپستان گاوزبان اصل السوس خطمی بهدانه در آب گرم خیسانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم هندوانه
شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و غرغرهٔ عدس مسلم گلنار کزمازج کشنیز خشک اصل السوس برگ حنا آمله کوکنار در آب جوشانیده غرغره سازند
و ضماد نیز بکار برند و از گل خطمی گل بابونه گل بنفشه کوکنار اکلیل الملک در آب جوشانیده بخور بگوش نمایند و اگر احتیاج باشد در گوش آب برگ نیب آب
عنب الثعلب تازه چکانند و درین ورم در انتها عنب الثعلب گل خطمی اکلیل الملک گل بابونه هر یک سه ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده نیمگرم ضماد کنند
و یا گل خطمی گل بابونه سائیده و مغز فلوس در شیرهٔ بادیان حل کرده آمیخته نیمگرم ضماد کنند و دیگر اضمدهٔ محلله بعمل آرند و ضماد تخم خشخاش و شیر گاو که در اورام
خواهد آمد نیز برای ورم گلو آزموده است و اگر ورم نضج یابد بکاید زلو بران چسپانیده بعده بهیرته برگ نیب بران بندند و اگر نشگافد نشتر زنند پس مرهم
مدمله بندند و گاهی این ورم خود بخود منفجر میشود و ریم از اندرون گوش نیز می بر آید درین صورت فتیلهٔ شهد و انزروت در گوش گذارند و در ورم بلغمی
جوشاندهٔ اصل السوس بادیان پرسیاوشان عنب الثعلب مویز منقی با گلقند بدهند و گیرو رسوت زنجبیل ریوند چینی مغز فلوس به آب عنب الثعلب تازه ضماد
کنند و برگ پان نیمگرم کرده بر ورم گلو بستن نیز مفید ست و کذا گلی که نزدیک بیخ درخت آک باشد در آب پخته ضماد نمودن و برگ آک گرم کرده بالای
آن بستن نافع و یا گیرو زنجبیل صابون هر سه برابر سائیده ضماد کنند و یا تخم سرس کالی زیری فلفل سیاه و یا حلبه گل دیگدان فلفل گرد با آب ضماد نمایند و یا
ریوند چینی کالی زیری هلیلهٔ سیاه فلفل گل ملتانی حلبه مساوی کوفته بیخته بقدر یک توله با آب پخته نیمگرم ضماد نمایند که ورم گلو و رخسار را مفید است
و در نسخهٔ دیگر گیرو زرد چوبه آمبا هلدی فلفل و حلبه است و ضماد عنب الثعلب کالی زیری مرچ سیاه گل کهریا مساوی با آب سائیده نیز ورم گلو و خناق را نافع ست
و اگر قوی تر خواهند مغز تخم کدوی تلخ گیرو صندل سرخ زیرهٔ سیاه پوست درخت سرس عدس مسلم فلفل گرد کالی زیری کریلهٔ خشک تخم شبت مساوی در
سرکه سائیده نیمگرم ضماد کنند که برای ورم گلو مجرب ست و اگر قریب نضج باشد حلبه تخم کتان گل خطمی گل بنفشه تخم مرو جدوار کوفته در آب گهیکوار سائیده نیمگرم طلا
کنند و بالایش برگ تنبول گرم کرده بندند لیعابیهم اکثر خنازیر نیز در گلو پیدا میشود و در اورام مطلق مسطور خواهد شد و گاه باشد که گلو بغایت عظم و انتفاخ
پذیرد و آنرا بهندی گهیگا گویند و آن کمتر علاج پذیرد و چند نسخه که آنرا نافع ست مسطور میگردد و بگیرند آهک سرپارچه ضماد کنند و بالای آن زردی و سفیدی
بیضه حل کرده طلا نمایند و بالایش سرگین کرگس حل کرده طلا ساخته بر گلو بندند و بالای آن پنبه به بندند که عظم خصیه را نیز مجرب ست و یا برگ شیرازے
با مساوی نمک شور در خریطهٔ باریک کرده بر دمال بر گلو بندند بهر دو را ایام نفع میکنند و یا بیخ ادهاجهاڑه در بول مادهٔ گاو سائیده نیمگرم بر گلو ضماد نمایند
و بالایش برگ پان بنگله نهاده بربندند روز سوم کشاده ضماد تازه نمایند و یا بیخ گیاه کنگهی خرد با چند دانهٔ فلفل سیاه با آب سائیده نیمگرم ضماد نموده باشند
و یا روز یکشنبه سحر ماریا مار کوچک از هر قسم که باشد سلامت بگیرند و در ظرفی نهاده بالایش گل سر نمایند تا مار دران پنهان گردد پس آن ظرف را در زمین
دفن کنند و بعد چهل روز بر آورده گل دور کرده حلقهٔ مار را سالم بر آرند و در پارچهٔ سفید تعویذ نموده بر گلو بندند که بالخاصیة نافع ست

ورم لوزتین

یعنی آماس دو غده که بر هر دو طرف حلقوم ست و تا به بیخ گوش رسیده و بعض متقدمین ورم حادث این هر دو غده را لوزتین نامیده و بفصل علیحده نوشته اند و در
حقیقت نوعی از خناق ست و درد بموضع لوزتین اکثر نیز در بلع لازم اوست و فرق میان ورم لوزتین و ورم عضلات داخلی اینست که چون لفظ دهن بکشاید زبان
بیرون آرد و طبیب در حلق او نظر کند ورم در هر دو پهلوی ملازه دیده شود و چون در عضلات داخلی باشد هیچ بنظر نیاید و آن خالی از چهار سبب نیست یا دموی
باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و تشخیص هر سبب مثل اقسام خناق و رمی نمایند از رنگ ورم و زبان و طعم دهان و غیر آن و علاج آن نیز مثل انواع خناق ست
و شیخ الرئیس لوزتین را در فصل ورم لهاة ذکر نموده و گفته که عدس گلنار هر واحد پنج جزو نشاسته مامیثا زعفران قسط هر واحد یک جزو جوشانیده صاف
نموده نصف او رب توت و ربع او عسل آمیخته غرغره کردن مجفف اورام نافع و منقی آنست و قطع کردن آن مثل قطع لهاة نیز نوشته و طبری
علاج اقسام این ورم چنین نگاشته که اگر ورم دموی بود فصد قیفال این نمایند اگر مانعی نباشد و الا حجامت میان دو شانه کنند و بعد از آن حقنه جو مقشر

نیمکوفته دو کف سپستان عناب بابونه هر واحد یک کف برگ خبازی برگ چقندر هر واحد یک سته انجیر زرد سی دانه جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته و هفت درم شکر و دو دانگ بورق سوده حل کرده روغن بنفشه بیست درم داخل کرده برهم زده نیمگرم بچند دفعه استعمال نمایند و اگر ورم تخفیف نیابد و قوت غالب باشد اعاده فصد و گرفتن خون بقدر ضرورت و یا گذاشتن محجمه بر ساق و لزوم بمآء الشعیر یا شربت عناب و غرغره بعدس مقشر و کشنیز خشک و تخم کاسنی هر واحد یک اصار تخم کاهو قدری جوشانیده شربت عناب داخل کرده چند مرتبه متواتر کنند و بعد تفتیح و تغیر رنگ ورم بزردی لبگا فتد و در صورت بقیه ورم اندکی برب غوره و رب سیب و رب ریباس یک روز غرغره سازند و یکروز بآب نیمگرم و یکروز بطبیخ عدس و غیر آن بعمل آرند و اگر ورم صفراوی باشد و غلبه خون نیز بود فصد و اخراج خون اندکی نمایند و تلیین طبیعت اگر منحل نباشد و غذا ماء الشعیر دهند که جهار خشک دران جوشانیده و رب غوره و رب سیب داخل نموده باشند و دائم غرغره برب غوره و توت سیاه و سیب ترش و یا بطبیخ عدس مذکور نمایند و لزوم بماء الشعیر نمایند و اکثر تدابیر آن مثل دموی ست مگر مبالغه در اخراج خون و بعض اطبا درین نوع تجویز غرغره بچیزی که دران پوست خشخاش و اندکی کافور باشد نموده اند و بعد کشادن حلق و زوال تپ و بقیه ورم بعضی اوائل تجویز گذاشتن ضماد بر حلق از بیرون برای جذب ماده بظاهر جلد و تحلیل ورم از قیروطی روغن خیری و روغن ناردین که دران افاویه حاره کمتر باشد یا روغن سوسن یا روغن یمین و موم سفید با دخال اندک بابونه کوفته بیخته دران نموده اند و نفع الواقع در اورام صفراوی لوزتین و ذبحه و خوانیق مجرب ست و اگر ورم بلغمی باشد حل طبیعت بحقنه حاده و غرغره بمری نبطی محلول دران عسل و صبر و بعد ازان غرغره بچیزی قوی تر ازان مثل عاقرقرحا و مویزج با رب انگور و مانند آن نمایند و از زوفای خشک یک کف و عصاره سوسن و مویز منقی هر یک قدری جوشانیده صاف نموده غرغره کردن برای ورم لوزتین حادث از رطوبت بلغمی جالینوس ذکر نموده و رب پوست سبز گردگان با عسل ساخته باعث تحلیل ورم بلغمی ست نزد اورام حاره حلق که موجب زیادتی آن ست و بعد ازین تدابیر بصورت بقیه ورم نخود تحمل استفراغ تنقیه بدن بحب ایارج کنند و اگر حرارت مزاج مریض مانع استعمال آن باشد حقنه بعمل آرند و پا را بمالند و حجامت بی شرط بر ساقین نمایند و بعد ازان اگر بقیه ورم باقی ماند لزوم غرغره بمری کنند یا بگیرند انجیر زرد صد عدد یا کم و بیش و بابونه کف و اصل السوس مقشر اندک و مویز منقی کف کبیر و ترنجبین کف همه را جوشانیده صاف نموده رب انگور داخل کرده غرغره نمایند و اگر قدری ازین مطبوخ بنوشند نیز جائز ست و چون دهن بگشاید و تپ نباشد ضماد قیروطی که در صفراوی مذکور شد برای جذب ماده بسوی خارج بکار برند و لاکن مرد معالجه این علت جذب ماده باسفل بدن ست و چون ماده بسوی خارج منجذب گردد و لعاف جلد میلان نماید غرغره باشیای مبرده مقویه مثل آب برگ عنب الثعلب و آب پنیر تازه و اشربه قابضه مثل شربت حب الآس و غوره و ریباس نمایند تا تقویت عضو و استحکام آن گردد و دیگر قبول ماده نماید بعده با طراف کاسنی کوفته و روغن کنجد جوشانیده اندک خطمی آمیخته ضماد کنند که تفتیح و ترقیق جلد و انفجار آن کنند و بحالت عدم انفجار شق کنند لیکن شگافتن عصب و عروق واقع نشود و دیگر بیند که ضماد نسرین و کذا قطران و کذا خراطین سوخته مخلوط بعسل و کذا مقل ازرق و سپوس گندم در آب عنب جوشانیده بسمن چرب کرده و غرغره اشق محلول در آب نیز نافع ست و اگر ورم صلب سوداوی بود و تنقیه بدن بحقنه متوسط میان حاد و لین سانح نمایند و انچه در بلغمی مذکور شد بدان غرغره کنند و تخفیف ماده بعلاجات قویه نکنند و پرهیز از مولدات سودا نمایند و اگر اندک تپ آید تسکین آن و تعرض ننمایند که آن سبب تحلل ماده است و اگر تپ زیاده گردد و خوف شدت مرض باشد فصد قیفال یا باسلیق کنند و اخراج خون زیاده نکنند و از تناول طعام غلیظ باز دارند و اگر بران اقدام نماید امن از سرطانی شدن ورم و قتل او بخنق نباشد

اورام لهاة

بدانکه آماس لهاة مسمی باسمای مختلف ست بحسب اختلاف اشکال او که اگر ورم طولانی و همه اجزای آنرا فرا گرفته باشد آنرا عمودی و سطوانی نامند و اگر مدور در سر آن باشد فقط آنرا عنبی گویند و اگر در بیخ آن باشد فقط آنرا اصلی خوانند و حدوث اینها یا از غلبه خون بود و یا صفرا و یا بلغم و یا سودا و سبب نجل نوازل از سر بسوی آن حادث شود و اکثر اورام حاره دموی و صفراوی بصبیان و شبان در بلاد جنوبی و فصل ربیع و صیف بهم میرسد و علامت وجع و ضربان

در اقصای دهن یابد و وقت بلع متاذی گردد تشخیص اقسام مذکوره چنان کنند که اگر آثار نزله یافته شود سببش همان باشد و الا از رنگ لهاة و ذائقه دهان حسب
ماده و دیگر علامات بدستوری استدلال نمایند که در اقسام خناق مسطور شده و ایضاً معالجه او قریب بعلاج خناق ست و درینجا نیز علاج هر نوع از اقسام او مسطور
میگردد و در ابتدای این ورم علاج بمس لطوخات بر نوک کنند و بیشتر استعمال نمایند که مسل و با انگشت و در غیر وقت آن لیباست که موذی بضرر گردد و در ورم
عظیم او که قلیل الالتهاب بود بران ادویه بقصد استعمال نمایند و در ورم ملتهب را آنچه شدید التبرید بود مثل آب عنب الثعلب سرد و گل سرخ صالح است
و این هر دو دوا افعل قوی ست و آنچه درین باب قوی تر ست لطوخ صمغ عربی و کتیرا و انزروت و نشاسته هست و ایضاً گلنار و حبه و تنبول یمانی یکجزو کوفته بیخته
بیخته در قاشقی که سر او در عرض مقطوع باشد استعمال نمایند و گاهی دران زعفران نیم جزو کافور ربع جزو زیاده کرده بطور لطوخ استعمال میکنند و ایضاً
مازو در سرکه سوده بیشتر لطوخ کنند و همچنین آب انار ترش قابض و ایضاً ستاد بیخ و طباشیر و گل مختوم و گل ارمنی و رب غوره و ثمر شوکه مصری و شب یمانی و زرد ورد
استعمال کنند و عصاره انار شیرین مع پوست او یا سدس وزن آن عسل بقوام غلیظ آورده لطوخ جید ست و باید که مع تفرغ قوابض و امتناع غرغره
بآب گرم نمایند که بعد این فعل قوابض دران تلیین او میشود و منع تصلب قوابض می نماید و اگر قوابض صلابت یا انعصار مولم پیدا کنند دران لعاب
و صمغ و کتیرا و نشاسته و انزروت و تخم خطمی و آب سبوس گندم و حلبه استعمال کنند یا گل سرخ و سماق بسدس او عسل بقوام آرند و از خارج آنچه مجفف و قابض باشد
مثل مازو و شب یمانی بعمل آرند و دوای نافع در جمیع اوقات و احوال شب یمانی سه جزو زرد ورد و جزو قسط یکجزو دست ضماد او بیشتر استعمال کنند لهاة را برآرد
و طلای آب انار مع پوست تخمیس و عسل بقوام آورده نیز نافع ست و ایضاً شب یمانی یک نیم جزو نوشادر یکنیم جزو مازو و دو ثلث جزو زاج سه جزو و چون ورم لهاة با نتها
رسید یا قریب بود هر نوع که باشد بادویه آن مرو سعد و زعفران و مانند آن و دار شیشعان و فقاح اذخر و عود بلسان و زنشه بطور لطوخ و غرغره استعمال نمایند خصوصاً
چون غرغره بطبیخ بیخ سوسن و زرد ورد مع عسل باستعمال آرند و در هر وقت روغن بادام در گوش چکانیدن نافع و اگر ورم لهاة و لوزتین جمع گردد مطبوخات
که در خناق گذشت استعمال نمایند پس اگر جمع دوام کند و ساکن نشود مواد دست اسهال کنند و اگر این کفایت ننمایند ادویه قوی التحلیل مثل عصاره قثاء الحمار
و کبریت و نطرون سرخ و قنطوریون کوفته بعسل سرشته بران بمالند و تنها در دهان نگاهدارند و اگر ورم صلب گردد و بطول انجامد بران حلتیت محلول
در عسل بمالند و یا شب یمانی حلتیت نوشادر مساوی سائیده بهیچه میل بر لهاة گذارند و اگر از ین دوا سکنجبین عسلی غرغره کنند جایز ست و اگر این هم نشود
پیدا کند اصل السوس جوشانیده مفنج آمیخته در دهن گیرند و جالینوس و فولس گویند که تعلیق حلتیت دو اوقیه عراقی در گلو برای ورم لهاة و غیره
بقول دیسقوریدوس تعلیق بیخ ذنب الاسد برای تسکین وجع لهاة نافع و الداکی گفته که کثرت مسواک بچوب اراک باعث ورم لهاة و تغیر آنست

علاج ورم دموی لهاة

تدبیرش مانند علاج دموی و خناق دموی نمایند و فصد سر رود اگر مانعی باشد حجامت نقره و میان هر دو شانه کنند و بعد از ان تنقیه بمنقوع فواکه یا مطبوخ آن و استعمال
مسکنات حرارت خون از اشربه مثل شربت عناب و توت و ریباس و سیب مع تخم کاهو و مغز تخم کدو و کشنیز خشک و قرص
طباشیر بحسب حاجت و غذا ماء الشعیر و شربت عناب مزوره عدس و ماش با سپنج و کدو و برگ خرفه و کاهو و اسفاناخ و خبازی مطیب بروغن بادام اطریه
استعمال غراغر و ذرورات و لعوقات را و عده در ابتدا مثلاً رب توت یا ریباس یا گلاب یا اندکی سرکه گرم یا آب بارتنگ و آب گل سرخ کوفته افشرده یا آب
عنب الثعلب و آب کشنیز سبز که دران سماق لیده یا جوشانیده باشند غرغره سازند و برگ بیول یا ثمر آن جوش داده بدان غرغره کردن نیز نافع و ایضاً
غرغره بآب انار ترش یا آب خرفه و یا آبیکه دران سماق یا پوست انار یا گل سرخ یا کزمازج یا گلنار یا اقاقیا یا عدس جوشانیده باشند مفید ست و یا گلاب
که دران گل سرخ و پوست انار و مازو و سماق و عدس و حب الآس جوشانیده باشند غرغره کنند و ذرور گل سرخ و صندل و زرد ورد و کافور و گلنار سوده و ز
بچه میل کوچک که منتهای آن ملبد باشد نهاده بر لهاة بمالند و نفوخ گل سرخ گلنار مازو و سبز کزمازج صندل سفید سماق شیاف ماميثا عدس مقشر
برگ سوس زرد چوب مساوی نرم سوده بانبوبه بدمند و اگر ماده اندک باشد ادویه شدیده القبض استعمال ننمایند بلکه غرغره بگلاب و سرکه یا سکنجبین ساده ممزوج

بآب نیمگرم و یا بآب کشنیز تازه یا شربت توت نمایند و اگر ماده بسیار باشد ادویهٔ شدید القبض بعمل آرند مثل غرغره بطبیخ سماق و خرنوب نبطی و مازو و گزمازج و گلنار و
اقاقیا و رب جوز و کذا غرغره بطبیخ برگ و شاخ نرم جمیع اشجار قابضه و کذا برگ اجاص مطبوخ بشراب و کذا خولان و کذا مخیض بنمک و کذا آب برگ مشمش و کذا آب بستان افروز و
ضماد لحیة التیس سعد و بعسل سرشته بر لهاة و کذا عفص مشوی در سرکه سرد کرده و کذا مازو و شب و گل سرخ سائیده بآب انار معصور بقشر سرشته و کذا خولان و شب و ضماد
صندل و کبوس هلیلهٔ کابلی و هندی و طین قیمولیا و زرور د هر واحد نافع ورم حار لهاة ست و اگر از ادویهٔ قابض متاذی گردد و دران جمود حاصل شود غرغره
بآب برگ خرفه و شربت توت نمایند و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته بدهند و ایضاً غرغره بلعاب اسپغول و بهدانه و خطمی و ماء الشعیر با جلاب نیمگرم کنند و گویند که اگر ورم
متفجر گردد غرغره بماء العسل نمایند تا تنقیهٔ مده حاصل شود و بعده بطبیخ عدس غرغره سازند و کذا غرغره بمری شعیر بعد انفجار نیز مفید

علاج ورم صفراوی لهاة

اگر واجب باشد فصد کنند و خون اندک بر آرند و تلیین طبیعت بنقوع تمر هندی بشیرخشت و یا فلوس خیار شنبر و ترنجبین با قدری روغن بادام و یا بآب کاسنی
مروق و عنب الثعلب مروق بخیار شنبر و ترنجبین و روغن بادام و یا بطبیخ هلیلهٔ زرد و تمر هندی و شاهتره و گل نیلوفر بمغز خیار شنبر و روغن بادام و یا بماء الفواکه و شیرخشت
نمایند و بعد ازان مطفیات صفرا مثل ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء القرع و شربت نیلوفر و شربت آلو و رب توت و شربت خشخاش بلعاب بزرقطونا و بهدانه
شیرهٔ تخم خرفه و کدو استعمال کنند و انچه در ورم دموی ذکر یافت بعمل آرند و ادویهٔ موضعیهٔ باردهٔ رادعه در ابتدا مثل غرغره بآب کاسنی و عنب الثعلب و عصی الراعی
و ربوب قابضهٔ رادعه مانند رب توت و ریباس و سفرجل و انار و گل سرخ با خیار شنبر محلول و العبه و عصارات بارده بعمل آرند و غرغره بطبیخ آلو بخارا و کذا سرطان نهری
در سکنجبین آب سائیده نیز نافع ست و انطاکی گوید که ماء الشعیر و آب کاسنی و شکر و شربت ورد و بنفشه بدهند و اگر با قبض لین و مغز خیار شنبر و ترنجبین بکار برند
و اگر خوف تحجر ماده باشد غرغره بخیار شنبر محلول در لعاب خطمی و لعاب تخم مرو و بهدانه و آب برگ کشنیز و برگ بارتنگ نمایند و ذرور سماق گلنار گل سرخ مازو و کشنیز
خشک فوفل سوده بمالند و داون تبرید و چسپانیدن زلو بقفا و مضمضه بلعاب اسپغول و آب کشنیز تازه برای دفع سوزش لهاة معمول است

علاج ورم بلغمی لهاة

هرچه در قلاع بلغمی گذشت بعمل آرند و یا بهر نضج و تقطیع بلغم مطبوخ بادرنجبویه با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو و یا بادرنجبویه و پرسیاوشان و اسطوخودوس جوشانیده
گلقند حل کرده هر صبح بنوشند و بعد ظهور نضج اسهال بلغم نمایند بمطبوخ تربد و حب ایارج یا بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی و مانند آن و هر صباح سکنجبین خورند و بعد از
تنقیه ادویهٔ موضعیه محلله مقطعه مثل غرغره بمری و خردل و یا سکنجبین عنصلی و یا بزوری یا خردل بسکنجبین و یا خردل و عاقرقرحا بمری و یا بمطبوخ انجیر استعمال
نمایند و کذا غرغره بطبیخ حاشا و سکنجبین و قسط و بماء العسل جوشانیده بعمل آرند و رب جوز را درین نوع تاثیر عظیم ست بهر نحو که خواهند مفرد و مرکب استعمال کنند و
غرغره بماء العسل که دران مغز قرطم و تخم کشوث مخلوط باشد و تدهین بروغن قسط بقدری روغن آس آمیخته نیز نافع و کبوس لهاة بنوشادر و شیح جزو و شب و عفص
هر یک دو جزو سائیده و کذا سنبل الطیب و کذا قفر الیهود و کذا بیخ یا تخم بادآورد و کذا بیخ سوسن سفید و کذا زبل خفاش و کذا قطران و کذا عسل و نمک و کذا بورق
و کذا جوز السرو و غرغره عصارهٔ افسنتین بنطرون و عسل آمیخته و کذا طبیخ شکاعی و کذا سنبل الطیب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا عصارهٔ انجره
و کذا بیخ و لب مطبوخ بسرکه و کذا طبیخ بیخ سوسن سفید و کذا عاقرقرحا کوفته بسرکه جوشانیده و کذا آب قنطوریون دقیق و آب برگ و اطراف عوسج
و کذا طبیخ و عصارهٔ حشیشة السعال و کذا طبیخ فاریقون در سکنجبین و کذا قطران در سرکه حل کرده و خشک زهرهٔ نحاس و عسل و مطبوخ خارج حلق بزبل خفاش
و ضماد صبر و کذا مقل طبیخ بهر واحد محلل ورم لهاة است و نفوخ نوشادر سوده بانبوبه نمایند و لبسباسه که مقطعات و محللات را با قوابض مثل
مازو و نوشادر و سماق و شب یمانی مخلوط می نمایند برای آنست ماده که بسبب ورم بلغمی مسترخی میشود و مانع ازدراد میگردد و در حقیقت علاج
استرخای لهاة نمایند و تبخیر بحبوب شبت منقبض لهاة و محلل ورم ست و غرغره تخم شبت و تخم ترب و بادیان در ماء العسل جوشانیده نیز ورم بلغمی لهاة و استرخای
آنرا مفید و صاحب بن از تناول اغذیهٔ بارده و فواکه و بقول بارده و حب لیمنات پرهیز نمایند و بشوربای قلیه گوشت طیور خفیفه و نان گندم با عسل

وزردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت اقتصار ورزد و اگر مادهٔ ورم بلغم غلیظ باشد علاجش مثل علاج ورم سوداوی نمایند با مسهل تسخین و ترطیب

علاج ورم سوداوی لهاة

تنقیهٔ سودا نمایند و یا بعد نضج تام بمطبوخ گاوزبان و شاهتره و اصل السوس وگل بنفشه با گلقند اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح یا ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی یا حب افتیمون و لاجورد یا بمطبوخ گاوزبان اصل السوس بسفایج افتیمون سنای مکی انجیر زرد نمایند و بعده تعدیل مزاج سودا مثل شربت گاوزبان و بادرنجبویه و مفرحات معتدله کنند و استعمال ادویهٔ موضعیه باشیای باطفه محلله مثل غرغره بخار اصل السوس با ربع وزن آن روغن بادام شیرین یا به مغز خیارشنبر محلول و شیر تازه و رب السوس یا بلعاب حلبه روغن بادام باندکی نمک یا ماء الجبن نمک نمایند و اگر خوف سرطانیت ورم باشد دائم باشیای بارده مانند آب کشنیز تازه و آب برگ کاهو غرغره نمایند و در دهان نگاه دارند و بقول شیخ مازو خام یک جزو زاج سرخ سماق هر سه جزو و ثمرات نمک اندرانی بیست جزو کوفته بیخته با شربت توت سرشته بر لهاة مالیدن یا طلا کردن ورم سوداوی لهاة را نافع ست و از اشیای حاره باید مجتنب و ریاضات اجتناب نمایند و ماء الشعیر مطبوخ بماش مقشر و نخود و فالوده و حریره از نشاسته آرد گندم و روغن بادام و قند و حریرهٔ مغز بادام و شیر تخم خشخاش بخورانند

علاج ورم نزلی لهاة

اول تنقیهٔ دماغ و تقویت آن نمایند با دویهٔ مناسبه آن مثل ایارجات و حبوب مسهله و مطبوخ هلیله و غیره و بعد از آن استعمال ادویهٔ موضعیه مذکوره در القوع لوزتین سبب از مواد نازله مخلوط بچیزی که تعفین کند نمایند مثل گلنار و اقاقیا و تخم خشخاش و بزر البنج و مانند آن نمایند مثل گلاب و سرکه و سماق و غیر آن حمد ضمات

استرخاء اللهاة

که آنرا سقوط اللهاة نیز گویند یعنی سست شدن و افتادن ملازه و او آنست که ملازه میل بسوی اسفل نماید و بموضع خود برنگردد و مریض چنان دریابد که گویا چیزی در حلق او معلق آویخته است و چون دهن را بگشاید و زبان را برآورد لهاة دراز تر آویخته دیده شود و گاهی پیچ او باریک سر او مستدیر گردد و باشد که از فرط استرخاء دفرو بردن چیزی محتاج بر داشتن بانگشت شود تا طعام در حلق فرو رود و بیشتر این مرض اطفال و صاحبان مزاج رطب را در فصل ربیع و سرما و بلاد جنوبی بهم میرسد و چون عظیم گردد مخوف و باعث اختناق ست و گاه با تپ باشد و گاهی بی تپ و سببش یا سوء مزاج حار رطب دموی ست و یا سوء مزاج بارد رطب بلغمی و فرق میان هر دو سبب چنان باید کرد که لهاة و کام و زبان را ملاحظه نمایند اگر رنگ آنها سرخ نماید و با گرمی و سوزش و تشنگی باشد دموی بود و اگر رنگ سفید و عدم حرارت و حرقت و با کثرت سیلان لعاب باشد بلغمی بود علاج در دموی فصد قیفال یا حجامت با نشتر طرفه یا زیر ذقن نمایند و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و هر چه در قلاع دموی و ورم دموی لهاة گذشت بعمل آرند و گلنار و مورد و گل سرخ و سماق در سرکه جوشانیده غرغره نمایند و سماق و گل سرخ و گلنار و مازو و کشنیز خشک و فوفل کوفته بیخته در چمچه نهاده بلهاة رسانند و یا بسرکه و گلاب غرغره کنند و بعده گل سرخ و صندل و گلنار و کافور در رب توت آمیخته لهاة را بر قفا بمالند و غرغره برب شاه توت و آب انار میخوش و طلای سرشش کفشگران در گلاب گداخته بر تارک یا لثنا ستة بسرکه سوده نیز سودمند ست و یا آرد باش گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا کتیرا کوفته بسفیدی بیضه سرشته دموی یا فوج تراشیده طلا نمایند و طباشیر سفید گلنار مازو و سنبل گل ارمنی اقاقیا کوفته بیخته با آب قول یعنی استرخاء آمیخته غرغره کنند و یا برگ کشنیز و گل سرخ و بید ساده هر یک ماشه و سبوس اسپغول پنج ماشه کتیرا سه ماشه سفیدی بیضه یک عدد نیم کوب کنند و با گلاب تر دارند و صماد برگ خرفه و تراشه کدو و تر لوز هر یک یک نیم توله سلیخه سه ماشه سبوس اسپغول هفت ماشه روغن گل یک توله سفیدی بیضهٔ مرغ یک عدد و قوی تر از اول ست و در استرخاء بلغمی قدری نمک و گیران که از آتش سرخ شده باشد با بایدانه فلفل سیاه سائیده ملازه را بآن بر دارند و یا شاخ گوزن سوخته و مازو و نوشادر برابر سوده بر کفچه نهاده و یا بانگشت شهادت آنرا بر دارند و اگر قاشق خرد بلند موم با آرد گندم ساخته آب سیر در وی پر کرده ملازه را در آن غوطه دهند تا سه روز نیز ملازه مسترخی را که باعث سرفه و شدت عوارض آن میگردد نفع میکند و گلنار و کوکنار و عنب الثعلب و مازو و کشنیز خشک جوشانیده غرغره کنند

و یا عدس مقشر گلنار فارسی پوست انار مازو کزمازج پوست مغیلان سماق جوشانیده رب توت داخل کرده غرغره سازند و مازو و گل ملتانی را در سرکه سائیده
بر تارک سر ضماد نمایند که در برداشتن ملازه مجرب ست و اگر گل مذکور را بریان نمایند و قدری صمغ عربی افزایند قوی تر گردد و یا مغاث اقاقیا گل یا گیدان
بزر قطونا سر لیش همه مساوی سوای بزر قطونا سائیده مجموع را بسرکه که در آن برگ مورد و کشنیز خشک جوشانیده باشند سرشته موی یا فوخ تراشیده بران
ضماد نمایند که ملازه را بالا نگاه میکشد و شب یمانی سائیده بشهد آمیخته بر لهاة مالیدن نیز مفید و یا از مغاث بغدادی و اقاقیا و گلنار و حاشیه بکوه
و حب الآس هر یک نه ماشه روغن گل یک نیم توله زردی و سفیدی بیضه سنگ پشت سه عدد و اگر بهم نرسد عوض آن بیضه کنجشک گرفته ضماد کنند
از تخم شبت و حلبه و بادیان و صعتر و بمنین و بادرنجبویه و بکوه و اسطوخودوس هر یک شش ماشه عسل پنج توله غرغره سازند و غرغره بسکنجبین و مری و خردل
و آب نمک تند و یا بماء العسل و الطبیخ زوفا جهت تقطیع و تحلیل نمایند بعده باشیای قابضه مجففه منشفه رطوبت مثل شب یمانی و مورد باریک سائیده
در آب تخم انار این آمیخته غرغره کنند و شب یمانی و شاخ گوزن سوخته و نوشادر بهم سوده بقاشق کوچک نباله بلند بر ملازه مالیدن و یا بانبوبه نفوخ کردن
نیز مفید ست و نفوخ بزرورد و سماق ربالسوس صعتر گلنار عروق الصفر بلیله شب یمانی سوده در حلق دمیدن هم سودمند و بقول مسیحی را تک
و نوشادر و شب یمانی سوده بانبوبه نفوخ کردن و بر حجیره میل نهاده ملازه را برداشتن و قدری ملازه را بان بطرف خارج کشیدن و یا دوا بر سیخ
او چسپانیدن نیز نافع و یا پوست انار شیرین گلنار رطبا شیر هر واحد یک جزو مازو سبز اقاقیا بادیان هر یک نیم جزو کوفته بیخته بر حجیره میل نهاده از ان
لهاة را بردارند یا دوا بر انگشت نهاده ازان بردارند و گویند که جوز السرو نمک لاهوری نوشادر سماق مازو پوست انار اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس
شب یمانی برگ سوس شیاف مامیثا مامیران حضض بکی ثمر طرفا و عروق آن و بیخ و ورد گلنار خاکستر خطاطیف کوفته بیخته صبح و شام در حلق
نفوخ کردن برای سقوط لهاة بسیار مجرب ست و کذا فلفل سفید مر صافی هر واحد یک مثقال شب یمانی مازو سبز هر یک دو مثقال کوفته بیخته
بر لهاة مسترخی پاشیدن نافع و دج ترکی قشار کندر دم الاخوین شیاف مامیثا سرشتیم یاهی فوفل نشاسته بریان زعفران عود صلیب عود هندی همه
مساوی و سفیدی بیضه مرغ بر تارک ضماد کردن مجرب شاه ارزانی ست و اقاقیا فسول برگ مورد یا تخم آن مازو بریان حضض عود صلیب عصارهٔ لحیة التیس
اسطوخودوس دال بنوباش مقشر هر یک دو مثقال انیسون سوده زردی بیضه مرغ یک عدد و روغن گل دو توله آمیخته ضماد یافوخ نمودن از مجربات علوی خان ست
و ضماد مازو سبز قشار کندر برگ آس کوفته بیخته در سرکه سرشته نیز نافع و غرغره عدس مقشر گلنار اکلیل الملک عفص برگ حنا پوست بلیله زرد جوشانیده صاف
نموده رب جوز آمیخته مفید ست و در نسخهٔ دیگر رب التفاح کشنیز خشک زر عفص بکی عوض اکلیل و رب جوز ست و انار دانهٔ ترش سماق مازو مساوی کوفته
در شیر تازه یک شبانه روز تر نموده بعده صاف کرده غرغره ساختن برای ملازهٔ مسترخیه و سرفهٔ مزمن و بیاض العین مرهم و کافی مفید نوشته و مازو سبز کلسیر خ
گلنار عدس سماق ماهی زهره بینه شکر طبرزد از هر واحد یک جزو و تابرحیا قاقیه کبابه رطبا شیر از هر یک نصف جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته در حلق نفوخ
کردن قلانسی مفید گفته و نفوخ اثیر الملوک و یا شب یمانی و گلنار هر دو مساوی باریک سوده در حلق دمیدن و یا بحجیره کوچک نهاده لهاة گذاشتن و کذا
نوشادر بطور بعمل آوردن صاحب کامل نافع نوشته و بقول شیخ از ادویهٔ جیده برای مالیدن لهاة مسترخی گلنار و شب کافور ست و برای برداشتن آن نمک و نوشادر
و مازو و بنوشادر ست و آنچه مجرب ست بزرورد و عصارهٔ لحیة التیس مطبوخ در عسل یا طلا ست و گویند که ضماد نمک نفطی با عسل و کبس خوص النخل سوخته و شب
مازو و سماق و کذا ابرپا و سرپاپی صعفار و غرغره بخاکستر قصب فارسی و مازو و سماق و کذا ابردی سوخته یا خوص النخل سوخته در آب یکشبانه روز تر کرده و در ان پوست
انار یا مازو و شب و سماق جوشانیده و کذا الطبیخ برگ یا ثمر مغیلان و کذا الطبیخ اسپاناخ نیز نافع ست و کبس نمک و سه آخر مرض عجیب النفع و تریب الاثر ست
در ورم بلغمی لهاة گذشت استعمال نمایند و بعضی قابله ها چیزی قابض مثل خاک و یگدان و یا مازو بر انگشت مالیده دو سه روز پیهم ملازهٔ اطفال را بر میدارند
و منع از اشیای بارد و رطب می نمایند بحالت اصلی رجوع میکند و گاهی از مالیدن منفجر میشود و از آن ریم و خون بر می آید و صحت می یابند و حکمای هند مینویسند
که این مرض با طفال بیشتر افتد و زردی رنگ و نفخ و رقت براز و هزال لازم آنست و علاج میکنند بوجور ز ریشاوه و ج و دینه و قاقله و فشتن

بروج و فلفل و نفوخ اسپرنج و سعوط زعفران و تعطیس و نهادن محجمه بر قفا با لجمله اگر حاجت تنقیه بلغم بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و گاهی گذاشتن
محجمه ناری بر نقره و یافوخ فائده میکند و هرگاه هیچ لهاة ستر خیه باریک شود و سر آن غلیظ گردد و هیچ تدبیر سود نه بخشد آن را در آب گرم گراخته گرما گرم غرغره
کنند تا ورم نرم شده تحلیل پذیرد و بعد نرمی آن با دویه قابضه مثل عصاره لحیة التیس و سک مازو غرغره کنند و چون لهاة از استعمال مسخنات گرم و سرخ
گردد و با آب برگ عنب الثعلب و کشنیز سبز غرغره نمایند و اگر باین تدبیر نیز زائل نشود و هیچ آن بسیار باریک و سر آن بزرگ مستدیر بشکل دانه انگور گردد و رنگ آن
سفید باشد و بسبب افتادن آن بر حنجره خوف اختناق مریض باشد ناچار مقدار زیادتی آن را قطع نمایند بطریقیکه در مطولات مسطور است لیکن این عمل بسیار
خطرناک است تا آفات قویه می انجامد تا خوف هلاکت نباشد مرتکب آن نشود

وجع حلق یعنی درد گلو

بدانکه سبب وجع در هر عضو یکه باشد یا سوء مزاج است یا تفرق اتصال پس وجع حلق حادث از سوء مزاج یا حار ساذج مفرد یا مرکب دموی یا صفراوی
یا بارد ساذج مفرد یا مرکب بلغمی یا سوداوی باشد و ساذج مفرد یا از اسباب داخلی از ماکول و مشروب یا از اسباب خارجی مثل گرمی هوا و سردی آن بود و مادی مرکب
یا متورم باشد و یا غیر متورم یا در داخل عضو و یا مجاور آن و وجع حلق حادث از تفرق اتصال مثل ورم یا بثور یا قروح یا جراح باشد و اسباب اورام و اوجاع خناق
در اقسام خناق مسطور شده و اسباب بثور و قروح جدا مذکور خواهد شد و آنچه غیر این اسباب است و رنجها ذکر می یابد و آن سوء مزاج ساذج و مادی غیر متورم است
شیخ می فرماید که گاه عارض میگردد انسان را وجع لازم طولانی تا یکسال یا دو سال در حلق و این دلالت بر تحجر فضول در نواحی حلق می نماید طریق
تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً اسباب خناق و بثور و قروح حلق دریافت نمایند بدستوریکه در مقام هر یک مسطور است پس هر سببیکه از آنها که
یافته شود سببش همان باشد و اگر آثار اسباب آنها یافته نشود حال حرارت و برودت لمس حلق و گردن و شدت و خفت وجع از مریض بپرسند پس اگر لمس حار
و وجع شدید بیان نماید سببش سوء مزاج حار بود و بعده حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن گرمی و خوردن و نوشیدن اشیای گرم بپرسند اگر سبکی در حلق
و تقدم رسیدن هوای گرم یا خوردن و نوشیدن چیزی حار مضر حلق مثل زنجبیل و آبهای کبریتی و لفلفی و غیرها بگوید و با آن بول و براز باعتدال باشد و
به برودت تسکین یابد و از مسخنات ضرر یابد سببش سوء مزاج حار ساذج بود و اگر گرانی در حلق بیان کند سببش سوء مزاج مادی باشد پس از ذائقه دهن بپرسند
اگر مزه دهن شیرین گوید و چشم و چهره سرخ و رگهای رو و گردن و سر ممتلی باشد و وجع ضربانی بود سببش سوء مزاج مادی دموی باشد و اگر ذائقه دهن تلخ گوید و
با آن وجع ناخس و التهاب و کثرت عطش و خشکی دهن بود سببش سوء مزاج مادی صفراوی باشد و اگر در جواب سوال اول لمس حلق و گردن سرد و درد خفیف
گوید سببش سوء مزاج بارد باشد پس حال سبکی و ثقل حلق و تقدم رسیدن سردی و خوردن و نوشیدن چیزهای سرد بپرسند اگر سبکی حلق و تقدم رسیدن هوای سرد
یا خوردن و نوشیدن چیزی سرد مضر حلق بیان نماید و با آن بول و براز باعتدال و تسکین بمسخنات و تضرر از مبردات بود سببش سوء مزاج بارد ساذج باشد و اگر ثقل در
حلق بگوید برنگ چهره نگاه کنند و ذائقه دهن بپرسند پس اگر رنگ سفید باشد و سپیدی با شوری ذائقه دهن بگوید و با آن کثرت آب دهن و تهبج چشم و دشواری بلع
بود سببش سوء مزاج مادی بلغمی باشد و اگر رنگ تیره بود و مزه دهن ترش گوید و با آن خشکی دهان و حالتی شبیه تمدد باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی
بود و اگر با وجود آثار غلبه خلطی علامات نزله نیز موجود باشد سببش نزله باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و تقدم آثار سببی خارجی مثل غبار و دخان
و یا داخلی از تناول ماکول و مشروب مجفف یا بس مضر حلق ظاهر گردد سببش یبوست حلق باشد و باید دانست که هر چند علامات و معالجات وجع حلق مثل اقسام
خناق است و از جهت آنکه اطبا وجع حلق را علیحده ذکر نموده اند لیکن بجهت بعضی برای فوائد از اینجا جدا مسطور شده علاج بقول شیخ
درد حلق از هر سبب که باشد ترک کلام در آن اولی است و مقوله بعض اساتذه است که اگر وجع حلق از بخارات یا از استفراغ باشد درین هر دو حجامت و فصد
ممنوع است باید کرد و در درد گلو نزلی نزولی حجامت بعوض فصد بعمل آرند یا بعضی اگر از حرارت ساده باشد از الله یسبیل مزاج نمایند و با شربت و غرغره و اغذیه
و الامیه مبرده که در خناق دار و رام مذکور شد و لهاة حار مسطور شده و اگر از غلبه خون یا فساد آن باشد فصد قیفال و تلیین طبیعت باد انفوا که و غرغره در ابتدا

بآب کشنیز و آب عوسج با سکنجبین و بعد سه روز بمغز فلوس در شیر سرد مالیده نمایند و ایضاً عناب پنج دانه بہدانہ چہار ماشہ جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و لعاب اسپغول یک تولہ آب کشنیز سبز ده دام رب توت دو تولہ داخل کرده صبح و شام غرغره نمایند و در وجع حلق و بلع مشکل حجامت قفا نمایند و خون تا پاؤ آثار بگیرند و لعاب بہدانہ عرق شاہترہ شربت بنفشہ بنوشند بعده خطمی خبازی عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و مرہم سفیدہ اب معمولی بچسپانند و در وجع حلق که قریب بوزتین باشد عناب بعرق شاہترہ مالیده شیرهٔ تخم کاہو نبات خاکستی داخل کرده بنوشند و بفصد باسلیق خون یک نیم پاؤ بگیرند و عنب الثعلب کشنیز خشک کوکنار عدس درست ہر یک شش ماشہ جوشانیده غرغره نمایند چون اندکی باقی ماند حجامت قفا نمایند و غرغرهٔ لعاب اسپغول یک تولہ آب کشنیز سبز ده تولہ کنند و حضض مکی چہار ماشہ سوده ضماد نمایند و بقول جالینوس غرغره بآب عنب الثعلب که دران خرفه چہار ماشہ سبز مالیده باشند نیز برای وجع حلق نافع و خولان بآب کاسنی یا آب کشنیز سبز غرغره و ضماداً وجع حلق را مجرب سویدی ست و ربّا و توت غرغرهٔ بدستور مجرب و خطمی شرباً و ضماداً و غرغرهٔ و کذا غرغره آب برگ مشمش کوفته مفید وجع حلق ست و بقول روفس غرغره بطبیخ عدس رب توت شامی آمیخته نافع وجع حلق ست و اگر زائل نگردد انجیر زرد جوشانیده بعسل آمیخته غرغره کنند و اگر ازین ہم فائده نشود حجامت بر فقرات گردن نمایند و قدرے خون بگیرند و فصد دو رگ زیر زبان کشایند و اگر از غلبهٔ صفرا باشد فصد بشرط ضرورت و اسہال بنقوع فواکہ یا مسہل صفرا نمایند و غرغره بسماق در گلاب تر کرده و یا بآب انار با تخم کوبیده کنند و اجتناب از اغذیهٔ حاره و شیرین و روغن نمایند و اگر فائده نشود لعاب بزر قطونا و لعاب گل خطمی و روغن بنفشہ تازه آمیخته غرغره سازند و عناب گل نیلوفر خیسانیده شیرهٔ خیارین شربت بنفشہ داخل کرده نوشیدن و غرغرهٔ تخم مرو عنب الثعلب برگ سیب تازه گل سرخ برگ خبازی آب کشنیز سبز روغن گل سرکہ نمودن برای وجع حلق و سوزش دہان نافع و کذا بعد حجامت و زدو لقفا گل خطمی بابونہ عنب الثعلب در آب جوشانیده سرکہ و روغن گل داخل کرده بخار گرفتن نیز درد و سوزش گلو را مفید ست و اگر از برودت ساده بود دفع سبب و تعدیل مزاج نمایند بشربات و غراغر و اطلیهٔ مسخنہ و مانند آن که در امراض مسطوره مذکور شد و طبیخ انجیر در وجع حلق بارد بقول جالینوس مفید ست و بقول روفس غرغره بمویزانی و سکنجبین نافع و اگر از غلبهٔ بلغم یا فساد کیفیت آن مع بلوغت و یبوقیت باشد اسطوخودوس گل نیلوفر گل بنفشہ پرسیاوشان جوشانیده گلقند یا شربت بنفشہ داخل کرده بنوشند و روغن بید انجیر بر گلو مالند و عنب الثعلب عدس مسلم کوکنار کشنیز خشک گل خطمی جوشانیده حضض مکی یکجا شده حل کرده غرغره نمایند و غرغرهٔ طبیخ سطافلین و کذا الوست شتنان مطبوخ در آب و کذا طبیخ زوفای خشک و کذا صمغ لوز و کذا طبیخ کبابہ تنہا و یا با اصل السوس نیمکوفته و کذا زبل دجاج بعسل ہر واحد در وجع حلق بلغمی نافع و بعد نضج تنقیهٔ بلغم بمسہل آن و حب ایارج و یا حقنه نمایند بعده غرغره بطبیخ انجیر و مویز با اندکی بورهٔ ارمنی نمایند و آبیکه در آن ادویهٔ محلله مثل بابونہ و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام جوشانند دہن را کشاده بر بخار آن دارند تا بخار داخل حلق گردد و در انتہا بورهٔ ارمنی و حلتیت و نوشادر نرم سوده بچکیده در حلق بدمند و غذا نخود آب با لحوم خفیفه و اجتناب از اغذیهٔ بارده و حموضات نمایند و اگر رطوبت فضلے غلیظ در حلق و حنجره مجتمع شود بعده تنقیه و غراغر محلله تعدیل مزاج بمجففات و اغذیهٔ ناشفه مثل قلیه و کباب پر مصالح نمایند و بہترین تدابیر اینست که بر چوب خیزران و یا شاخی باریک نرم پارچهٔ نازک پیچیده در حلق آورده رطوبات آنرا پاک نمایند و لعوق حلتیت و دوا [illegible] نافع ست و اگر از غلبهٔ سودا یا فساد کیفیت و احتراق آن باشد عناب گاؤزبان اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در صورت ضرورت اول فصد باسلیق نمایند پس تنقیه بمسہل سودا یا بمطبوخ افتیمون و حب افتیمون یا حقنهٔ متوسط بعد نضج کنند بعد ازان بغراغر و دیگر تدابیر که در خناق سوداوی گذشت بپردازند و غرغرهٔ مخترع حکیم اکمل خان بعمل آرند و غذا نخود آب لحوم خفیفه مثل گوشت تیہو نمایند و اگر از نزله باشد بشربات و غراغر و غیره که در نزله مسطور شد علاج کنند و ایضاً برائے درد گلو بسبب ریزش نزله عناب بہدانہ شیرهٔ عناب در عرق شاہترہ عرق کاہو برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و کاہو گلنار کوکنار کزمازج کشنیز خشک ہر یک پنج ماشہ عدس مسلم یک تولہ جوشانیده غرغره نمایند اگر گرمی زیاده معلوم شود شیرهٔ کاہو و بہتر بید افزایند و بر پس گردن دو محجمہ تالی نہند غذا دال خشکہ یا نان فطیر در دال مونگ ترکرده یا ساگ پالک و آش جو بخورند و قلیه مضرست

دوا اگر از یبوست باشد ترطیب حلق باشربه وادویه موضعیه واغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر وشوربای پاچه بزغاله وگوشت آن واحریه وحریره‌های مرطبه نمایند

وابله

وجع حلق مفرط و شدیدیست که از التوای رگ یا عصب گردن عارض شود وسببش یا تشنج رگی‌ست که بر گردن و مابین کتفین پیچیده و آن شعبه ایست از دو شریانی که از قلب صعود نموده و در گردن منشعب گشته و از ان دو شعبه عقب گوش صعود نموده و دو شعبه بغابضه و فم مری متصل شده و یا تشنج شعبهٔ عصبی ست که از سر بسوی گردن و حلق و سینه آمده پس تشنج شریانی از کمال شدت الم موجب سقوط قوت و هلاکت ست و تشنج عصبی قاتل نیست و عام ست که تشنج امتلائی بود یا استفراغی و این مرض را جالینوس وغیره متقدمین بجهة بطری بیان کرده اند **علاج** اگر مزاج مریض گرم باشد اول تلطیف آن نمایند بعده اگر تشنج امتلائی باشد بعد تضیج تنقیه حسب ماده نمایند بعده تعدیل مزاج کنند و برسیاوشان شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه پوست بیخ کاسنی پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده نبات تماکشی داخل کرده نوشیدن نیز برای گرفتگی گردن و گلو و درد آن و در دشانه و عدم میلان گردن بجسب در راست و چپ نافعست و اگر تشنج استفراغی بود ترطیب بدن باودیه واغذیه مرطبه نمایند بدستوریکه در علاج تشنج یابس گذشت و استعمال تمریخ بقیروطی که موم و پیه مرغ و بط در روغن بنفشه گداخته آب جراده کدو آب برگ خبازی یا آب هندوانه لعاب اسبغول تسقینه داده از آتش فرود آورده در هاون اسرب و یا قلعی و اگر نباشد در دهان سنگی بدسته بمالند تا ممزوج گردد و دائم بدان تمریخ نمایند

تفطم شجا

و آن مرضی ست شبیه بخناق کلبی و جهت آنکه خناق کلبی دخول فقره گردن ست بداخل و این علت بر آمدن فقطعه ست از فصال فقرات گردن بحدیکه طول آن مانند عرض آن گردد زیرا که هر یکی از ساق فقرات مرکب از دو قطعه استخوان ست باهم منطبق و هر یکی از دو قطعه چون از دیگری جدا گردد و العرض واقع شود آنرا عظم شجا گویند و سبب زوال آن سقطه است که داخل منفصل گردد یا ماده حاده اکاله که مفصل را از موضع خود زائل گرداند **علاج** اول فصد قیفال و تنقیه بحقنه لین نمایند بعده اگر ممکن باشد انگشت در حلق داخل نموده قطعهٔ فقره را بموضع خود رو کنند و برای استحکام غرغره نمایند با آب آس و تمام روز آبیکه در دهن مجتمع گردد بیندازند و در روز دوم نیز ابتدا در حلق مریض آله رصاص شبیه بماعقه داخل کنند و چون منجذب گردد در موضع آن ضماد بچسپانند و داخل نمایند آن آله را در حلق که بر آن گل سرخ آس در آب لحیة التیس حل کرده مالیده باشند و بآن آله استخوان را بقوت دفع نمایند بموضع بعده بر گردن از بیرون بمقابل آن این ضماد گذارند عفاث بکجد و سترس و حزه و بلعاب اسبغول نیکو بر هم زده ببعل آرند و از مضغ طعام منع نمایند و کشکاب یا آب سماق بنوشند و یا حریره و باید که طبع قبض نماند بلکه ملین باشد و چون مرض بطول انجامد فصد قیفال مرتبه دوم و سوم بحسب حاجت نمایند و در اشیای نوشیدنی مریض روغن و چربی بسیار نباشد و لباست که بر آن موضع ریم جمع گردد و منفجر شود و این بدلیست چنانکه بعضی گمان کرده اند بلکه بعد انفجار گوشت صلب بد شید بر آن بیرون چون مزاج صاحب این مرض گرم گردد و باید که بتسکین آن کوشند چه گرمی مودی بکثرت مده و الم شدید میگردد

غصه طعام وغیره وشرق ماء در حلق

بدانکه گاه لقمه طعام وغیره وقت بلع و آب وقت نوشیدن در گلو بند میشود و فرق میان هر دو آنست که غصة التیادن شی ست در حلق و شرق فرو رفتن چیز ست در حنجره و قصبه ریه و غصه اکثر از اشیای ماسکه و شرق از اشیای سیاله بهم میرسد و معنی غصه در فارسی طعام در گلو ماندن ست و شرق را بفارسی دا گلقیدن نامند **علاج** اگر چیزی ذی جسم نرم چون گوشت و نان و یا تخم انبه و یا مانند آن چیز لغزنده در حلق بند شود قدر سے آب و یا چیز سے سیال بیاشامند تا بسبب تری فرو رود و اگر فائده نبخشد مشت بر گردن و مابین کتفین او پیهم زنند و یا تدبیر قی کنند و الا شیشه حجامت بر مهره دوم گردن نهند و بزور بکشند و لعاب اسبغول و یا خطمی و یا بهدانه در آب سرد آورده بشاخته شیرین ساخته بنوشانند و اگر در وسط مری باشد لعاب تخم مرو و تخم کتان بروغن بادام شیرین آمیخته بنوشانند و یا شیر گاو نیم آثار و روغن زرد چهارم حصه نیم گرم دهند تا آنرا بسبب ازلاق فرو لغزاند و

روغن بالونه بر سر و گیفن بر حلق بمالند و اگر آنچیز صاحب خلانده مثل خارهای و استخوان وغیره باشد بشدت اصلاح نشوند که در ان خوف زیادتی نشبت آن در حلق است بلکه علاج او بنحوی نمایند که بسهولت بیرون آید و خسی را به طبیعت بگذارند که آن بسهولت دفع میکند و اگر خارج نشود و در ان خطر است و منجر بحبس نفس و هلاکت گردد

نشبت شوک و عظم وغیره یعنی خلیدن خار و استخوان وغیره در حلق

علاج چون خار و استخوان و غیر آن در گلوی کسی متعلق شود و اگر بنظر در آید از زنبور گرفته بر آورند و یا بسر موی خنزیران یا چه پیچیده در گلو انداخته از ان دفع کنند و یا دستر قوس دو ده نموده در گلو فرو برند چون از ان چیز در گذرد در گشته بر آید و اگر محسوس نشود لقمه های بزرگ چرب از پی یکدیگر بخورند و روغن یا لعاب بارتنگ چند مرتبه بیاشامند پس قی کنند و یا اسفنج یا صوف را برشته بسته بعسل آلوده فرو برند و چیکه از شی متعلق بجا و زکند آب بنوشند بعده رشته را یکبارگی بکشند و ایضا لقمه بزرگ از گوشت یا انجیر خشک در رشته قوی بسته و اندکی خاییده فرو برده و باز کشیدن آنچیز را بیرون می آرد دیگر این عمل نمایند گاه غرغره بسرب عنب که در ان انجیر جوشانیده یا سفید با مثله برآمدن شی را سبب میگردد و اضمده منفجره که بهم در موضع نشبت بیرون افکنند بر خارج گلو نهند و ضماد آرد عدس و زیت و آب نیمگرم بیرون راندن چیز مفید است غرغره انجیر خشک تمرهندی جوشانیده صاف کرده و یا انجیر زرد و منقی جوشانیده نیز نافع است و اگر بهیچ تدبیر برنیاید بهر روز لزلک رتم حرارت گرفته یا سبا گرم بیاشامند و قی نمایند که مجرب است و اولی آنکه قی بعد امتلای معده از طعام نمایند و اگر استخوان و تیار سوده در حلق و معده اشیای چسپ شل و نفس و در ترتیب دارند تعلق خارهای را سست میکند و اطبای گفته کهادت نمکین نمر بیرون حلق باعث اخراج چیز ناشب است و بعض اوائل ذکر کرده اند که لعاب بهدانه قطونا و لعاب تخم کتان و لعاب خطمی بهم آمیخته غرغره نمودن شی منشب را قلع میکند و اگر از این بیرون نیاید هر روز بگذارند و از اشیای منفخ پرهیز اقتصار ورزند بعده لقمه بزرگ منفخ کرده بلع نمایند پس قلع آن میکند گویند که اگر ناخنواه از اجنبی سر یک یک جزو سنگ مقناطیس و اسپهر یکیک نیم جزو نوشادر ربع جزو سوده لسبر که دو چند آن سیتعمل و اده مقطر نمایند و قاسم مرتبه تکرار کنند تا آن ادویه پس در شیشه نگاه دارند وقت احتیاج نیم مثقال بیاید ہم اندک اندک در گلو چکانند هر چیز از خار و استخوان و آهن و پیکان در گلو نشسته باشد همه را میکشد از و و انطاکی گوید که از مجربات من اینست که بگیرند قوم و زیره سبز و اجزای یکیک جزو و سائیده در روغن مقناطیس سرشته طلا کنند که این هر چیز را که از آهن وغیره در حلق نشب شده باشد دفع کند و ایضا مقناطیس را بعشر آن نوشادر بسایند و یک درم از ان با آب سداب بنوشند که آنرا خارج کند در خواص آمده که اگر زن حائض قبل از طلوع آفتاب از ابریشم سرخ هفت تار رشته بافته آنرا از دست دختر بکر بر گردن مریض بندد هر چه در حلق باشد خارج شود و اگر در وقت بر آمدن خراش حلق رسد لعاب بهدانه یا رب توت غرغره نمایند و قدری بیاشامند و حریرهای ملینه بنوشانند و اگر وجع شدید یا امتلای بدن باشد بعد فصد نمایند و حقنه لین کنند و دوام استعمال غرغره خناق بالعموم کنند تا ورم بهم نرسد و اشیای لعابیه تبسم طاده تناول نمایند

بلع ابره یعنی فرو بردن سوزن

تدبیر خواص اینست که مقناطیس را نرم سوده یک درم آنرا با یک قاشق شراب انگوری یا آب بیاشامند و نیم مثقال سیر سوده جو از لکی ساخته نمک طعام و دو دانه عسل ششه تولد خورانیده قی کنانند اگر بیرون نیاید سنا مکی پنج مثقال گل سرخ پنج مثقال سه بسفره یکیک دو مثقال پستان سه درم جوشانیده صاف نموده شیر خشت پانزده مثقال حل کرده نیمگرم بنوشند و یا مویز منقی یک تولد سقانه دی و نیم پیش نیم گرم نمایند یکدو اخچار شیر خشت لوله روغن بادام نیما آشیده اخل کرده بنوشند و غذا نخود آب دهند و بعد انقطاع عمل دوا لعاب گاو زبان و شیر جو شیده یا بشته با آکام و تخم پیکان بیاشامند غذا شوربای مرغ بریان شیرین کرده و گوشت و چهار یار تکرار دو اکتند تا بیرون آید و الابه سنگ مقناطیس و در رشته ابریشم بسته یا اسفنج بسته بلع نمایند یا بگیرند آن مسگی [illegible]

غرق الماء یعنی فرو رفتن در آب

تدبیر کسی که در آب غرق شود اینست که چون آنرا از آب بیرون آرند سرنگون آویزان نمایند تا آب که در شکم باقی باشد بیرون آید و لوله کنند و در حلق او قی تمایند تا حیثیکه از آب شکم سر آید لهذا فلفل سیاه زنجبیل و یا فلفل با دیان در سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق او ریزند تا که بهوش آید و باقی تدبیر آنچه در سکته نوشته شد

بکار برند و عرق عنبر و ماء اللحم سادہ ہر یک پنج تولہ شربت عود و شربت یاقوت ہر یک یک نیم تولہ حل کردہ بنوشانند و بعد از فاقہ چند روز حریرہ کہ از آرد نخود و شیر و شکر ساختہ باشند بیاشامند و از اشیای رطبہ خصوصاً آب اجتناب نمایند و بقول ابن سرافیون اگر در دہن غریق کف نباشد فلفل و تخم قریص نیم سودہ با سرکہ تند مخلوط کردہ در حلق او ریزند و بقول فولس در حلق او تخم انجرہ و تخم قریص با سرکہ تیز حل کردہ بریزند و ہر گاہ نفس در غریق نماندہ باشد حکم بموت او کنند اسکندر گفتہ کہ اگر چہرہ غریق سبز و گوشہ ہای چشم او سیاہ گردد می میرد

مخنوق بوہیق یعنی گلو بستہ شدن

تدبیر شخصی کہ گلوی او از کمند و رسن و غیرہ خفہ کردہ باشند آنست کہ کمند و ریسمان را بزودی از حلق او وا کنند پس ببینند اگر کف از دہن او برآید امید زندگانی نباید داشت و اگر کف نیاید و نفس اندران باقی باشد فصد سر رو و یا باسلیق نمایند و بروغن بنفشہ یا روغن بادام و آب نیم گرم غرغرہ کنند و اگر بہوش نیاید بیمار را بخردل سودہ یا بروغن بابونہ بسیار بمالند و پاشویہ کنند و بعد دو ساعت حجامت بی شرط نمایند و حقنہ متوسط نمایند بعدہ چند روز حریرہ آرد نخود و شیر و نبات یا شوربہ کہ دران نان گندم ترکردہ باشند یا زردہ بیضہ نیم برشت یا حسو سبوس گندم و روغن بادام و نبات دہند و اگر قبض باشد ماء الشعیر بروغن بادام بدہند و از آواز بلند و کلام بسیار و دخان و غبار و اغذیہ حارہ حریف پرہیز نمایند

تعلق علق بجلق یعنی چسپیدن دیوچہ بگلو

گاہ اتفاق میشود کہ بعضی آبہای را کہ دران دیوچہ ہای بسیار خرد باشد بسبب صغر و خفای آنہا آدمی در احتیاط آن غفلت کند و آن بنوشد و زلو در ظاہر حلق یعنی دہن کام یا در باطن مری و بندرت در قصبہ ریہ چسپیدہ باشد گاہ از کام بسوی بینی برآید و در آنجا آویزد و یا بمعدہ رسد پس بسیار باشد کہ بسبب صغر وقت چسپیدن بنظر نیاید و چون زمانہ معتدبہ بران بگذرد و خون بمقدار وافر بخورد بحس در آید و جسم او ظاہر گردد و غم و کرب و نفث الدم عارض شود و چون صحیح را ببینند کہ خون رقیق در نفث او می آید یا گاہی خون قی میکند حلق او را ملاحظہ نمایند کہ گاہی بسبب زلو میباشد پس اگر زلو در حلق متعلق بود چیزی متعلق در حلق دریابد و اگر در مری باشد دشواری بلع نیز بود و اگر در قصبہ آویزد تا کہ جدا نشود سرفہ پیدا و فرصت ندہد و بحۃ الصوت عارض گردد و اگر از کام بسوی بینی برآمدہ باشد گرانی مقدم دماغ و انسداد مجرای بینی بران گواہی دہد **علاج** اگر بنظر در آید از منقاش یا از زنبور بگیرند و ساعتی گرفتہ دارند کہ تعلق او کم شود پس باہستگی کشیدہ بیرون آرند و چون قبل از گرفتن آن بسرکہ و نمک غرغرہ سازند تا سست شود اولی بود و اگر دیوچہ بنظر نیاید سرکہ و نمک و یا سرکہ و انگزہ بہم آمیختہ مکرر غرغرہ کنند و غرغرہ مطبوخ نانخواہ و نفوخ آن در حلق نیز مجرب است و یا آب پیاز آب برگ فرنجمشک آب برگ شبت آب افتیمون ہندی ہر یک ۶ تولہ گلاب یک نیم تولہ بادرنجبویہ یا افسنتین یک تولہ رغوۂ خردل دو تولہ سرکہ پنج تولہ در روزی ہفت ہشت بار غرغرہ کنند و ہمچنین ورشبہ و یا افسنتین و شونیز ہر یک یک تولہ آب پیاز خام و سرکہ ہر یک بست تولہ آمیختہ غرغرہ سازند و خائیدن برگ تنبول و آب او فرو بردن بتکرار زلو را ساقط میکند و اگر دود گوگرد و زرنیخ بطور بخور بکشند چون در حلق داخل شود فی الحال زلو بیفتد و اگر گل سیاہ را در جلیلہ نہند و دہن علیل را بدان پر کنند زلو از ہر جا کہ باشد جدا شدہ بگل آویزد و بیرون آید و گرفتن طلب و دہان ہمچنین عمل کنند و یا سر خود را شسند و در آفتاب بنشانند تا گرمی اشتداد کند بعدہ قطعہ برف یا کوزہ آب سرد بر لب نہند و بفرمایند مریض را کہ دہن کشادہ دارد تا زلو میل بسردی کند و بیرون آید و غرغرہ بسرکہ و خردل یا قدری نمک و کذا نوشادر بسرکہ حل کردہ غرغرہ کردن و جرعہ جرعہ نوشیدن نیز نافع و ہمچنین غرغرہ اقسام زاج با سرکہ مجرب و ایضاً با آب پیاز و آب سیر تنہا و یا با سرکہ و نمک مفید و کذا نفوخ شونیز و خردل کوفتہ بیختہ در حلق زلو را ساقط کند و اگر زلو در معدہ افتد فواقی کنند و اسہال دہند و اگر از کام برآمدہ بسوی بینی متعلق گردد شونیز سودہ بسرکہ آمیختہ سعوط کنند و اگر خون آید و بند نشود اول رگ سر روند اگر ازین ہم بند نگردد بعد دو سہ پاس فصد باسلیق کنند و دم الاخوین و کہربا و شادنج و صمغ عربی و کتیرا و طباشیر ہر یک سہ ماشہ سودہ از لعاب بہدانہ دہند و کذا رب جدید گلنار تخم خرفہ سبستان شامی ہر یک یک تولہ کوکنار دو تولہ جوشانیدہ شربت حب الآس چار تولہ داخل کردہ غرغرہ نمایند یا سماق کوکنار گلنار صندلین تخم مورد

یا ده حب کاکنج هر یک یا کتوله جوشانیده غرغره سازند و دم الاخوین نشاسته شاخ گوزن سوخته مازو سوخته کاغذ سوخته سائیده ذرور رسانند **اقوال اطبا**
حکیم علی در مجربات خود می‌نویسد که اگر زلو در حلق مانده باشد ناخواه و فلفل را نازک بسایند و در حلق بدمند که زلو از ناخواه میگریزد و جای خود را
میگذارد و بعد ازان اگر بمعده رود سرکه و نمک بخورند که قاتل وست بعد ازان ملین که دفع آن کند بدهند و اگر زلو در بینی باشد دوای مذکور در بینی دمند
انطاکی گوید که اگر شیر بجوشانند و خردل و زراج و بوره ارمنی و نوشادر اندران افگنند و بران انکباب نمایند فی الفور زلو از دهان بیرون افتد و غرغره بسرکه
که دران اجزای مذکور جوشانیده باشند ازین قبیل ست **طبری** گوید ارسا سائیده در سرکه یا روغن گل آمیخته غرغره کردن درین باب بعید ل ست و گویند که
نمک طعام یک کف دست خورده دهن بر کوزه آب یخ داشتن و بر گرسنگی صبر نمودن مجرب ست **ابو ماهر** گفته که قدری صبر بسوزند و مثل او
هر اصداف صبر غیر محرق و نمک آمیخته در آب آزاد درخت حل کنند و یک ساعت در دهن گیرند که در ساعت زلو را قتل کند **سویدی** گوید که برگ طرفا
و شب یمانی در سرکه تند جوشانیده غرغره کردن در اخراج زلو مجرب من ست و کذا بعد حلق وسط سر لطوخ قطران بران مجرب صحیح ست و نیز او از رازی
و جالینوس نقل کرده که اگر جو و عدس مقشر بجوشانند و به بیرون حلق و گردن ادویه بارده طلا نمایند و بسرکه تند و نمک غرغره کنند زلو برآید و ایضا
او در تذکره خود از حکمای هند نقل کرده که چون صاحب این مرض بر چوبی که طول آن یک ذراع باشد به پیشانی تکیه کند و دهان خود را کشاده شش نوبت
بران پیشانی بزند زلو چه بیرون افتد و مجرب ست و ایضا غرغره عصاره قثاء الحمار و کذا عصاره اذان الفار تنها و بجاشیر و خردل و کذا عصاره برگ
بلسان و کذا عصاره سداب و نوشادر آمیخته و کذا عصاره فراسیون و ضماد بیخ قثاء الحمار و اذان الفار سائیده بر خارج حلق و نفوخ فلفل اصل
محرق در حلق و تجرع ترشی ترنج بقدر اسکرجه در سرکه تند جوشانیده و مداومت اکل برف و شرب آب او و بلع قطعه اسفنج مبلول ببرف یا آب برف
هر واحد نافع نوشته **مصنف** حاوی صغیر نوشته که نفع میکند آنرا غرغره بعصیر برگ شجره بق یا زیتون یا زیبق باختلاف نسخ و یا بسرکه که دران خردل
و حرف و اشق حل کنند و یا بسرکه که دران قدری ثوم سوده حل کنند و ثوم فقط خارج میکند علق را و یا بوره و خردل و نوشادر سوده در حلق دمند و نفوخ زاج نیز نافع
صاحب کامل و جامع گویند که اگر زلو بحلق متعلق گردد ثوم بخورند و یا خردل دو درم بورق چهار درم کوفته بیخته در حلق چند مرتبه بدمند و یا بسرکه
سرکه که بست درم و دران ثوم سه دانه بورق و [illegible] سوده آمیخته غرغره کنند و اگر در معده متعلق شود قیسوم افسنتین شونیز مساوی سائیده
بسرکه آمیخته بنوشند **شیخ** می‌نویسد که علاج زلو مدرک بصر باخذ آن از آلات میکنند وگاهی علاج می نمایند بادویه از غراغر اگر قریب حلق باشد و از
بخورات و یا از سعوطات اگر بسوی بینی میل کند و بقیئات و مسهلات و دیدان و اشنان اگر در معده افتد وگاهی بحیله های دیگر چنانچه انسان را در آب گرم
یا در حمام گرم بنشانند و خصوصا بعد خوردن ثوم و مدام آب یخ در دهن گیرد و برآید تا آنکه زلو موضع خود را گذاشته از حرارت گریخته بسوی سردی میل کند
و اگر برین حرارت چندان صبر نماید که خوف غشی گردد در اخراج او تدبیر نیک ست و بسیار باشد که بعد خوردن ثوم نشستن در سقایه کشاده دهن بر آب یخ
نفع ده چنانچه مسطور شد و اکثر تجرع سرکه تنها آنرا خارج میکند و خصوصا با نمک و اما غراغر پس بعضی ازان غرغره بسرکه ست و حلتیت تنها یا با نمک یا بخردل
و دو چند آن بورق یا بخردل و مثل او نوشادر یا بشیح و نصف او کبریت یا با افسنتین و مثل او شونیز و یا بسرکه که دران ثوم و شیح و ترمس و حنظل و ترمس
جوشانیده باشند و یا بسرکه بقدر دو اوقیه که بورق سه درم و ثوم دو درم دران داخل کرده باشند و غرغره بعصاره برگ غرب خاصة و کذا [illegible] غرغره
بسرکه مع قلقطار و هرگاه زلو جدا شده بمعده افتد باید که این دوا دهند شیح ارمنی قیسوم شونیز افسنتین ترمس قسط حرف بزر [illegible] هر یک
دو درم در سرکه و آب پخته بیاشامند و ایضا اطعام کنند صاحب او از سیر یا پیاز یا کرنب یا پودینه نهری رطب خردل مطبوخ بسرکه حاد و حلتیت و لعبه
قی کنند اگر قی بدان سهل باشد و الا حقنه بالیج حاد و قاتل دیدان نمایند و چون تعلق زلو در بینی باشد شونیز در عصاره قثاء الحمار حل نموده در بینی
بچکانند و چون منقطع شود صاحب او از آواز بلند و کلام حذر کند پس اگر سیلان دم یا قذف او یا اسهال او باشد علاج همه بدانچه در مبحث هر یک مسطور ست
باید کرد و خجندی و ابوسهل مسیحی گویند که اگر بعد خروج علق نفث الدم باقی ماند پوست انار گلنار سماق جوشانیده غرغره کنند و اگر گلنار کندر نشاسته

دم الاخوین سائیده بر منفذ زخم که از علق بهم رسد قطع کند

بثور حلق و قرحهٔ آن

گاهی در حلق بثور حاره محرقه از ماده حار دموی یا صفراوی پیدا گردد و در مری اکثر واقع شود و در قصبه کمتر افتد و عسر الابتلاع بود و نشانش وجود وجع شدید و حرقت در ان موضع است پس اگر شدت درد و سوزش وقت فرو بردن لقمه طعام خصوصاً طعام ترش یا تیز یا مالح یا ترش باشد بثور در مری بود و اگر وقت تکلم و آواز باشد و از وصول دخان و غبار درد زیاده گردد و سرفه خشک بهم رسد و وقت سرفه درد تیز گردد و آواز ظاهر شود بثور در حنجره و قصبه ریه بود علاج تدبیرش بعلاج خناق حار و بثور دهن نمایند و ایضاً بعد فصد قیفال یا اکحل و تنقیه تمر هندی یا شربت عناب یا شربت آلو یا سکنجبین ساده و لعاب اسپغول یا بهدانه نوشیدن و ایضا بی تسکین حدت ماده در وقت از شیره تخم کدو و نشاسته و روغن بنفشه یا بادام حریره ساخته نیمگرم آشامیدن خیلی مفید است غذا ماء الشعیر بروغن بادام و باید که اغذیه نوشیدنی اختیار کنند و هنگام نوشیدن دوا و غذا بر پشت خوابیده و از آب سرد و طعامهای سرد بالفعل و از اشیای شیرین و ترش و نمکین و تیز و گوشت و نان و اغذیه خشک پرهیز نمایند پس اگر بثور تحلیل شود یا انضاج و انفجار حاصل شود و اندمال آن کوشند بدانچه در خناق گذشت و انفجار بثور متقرح و قرحه حلق از بنفشه کتیرا پاسوس مغز تخم خیارین مغز تخم کدو سفید و مغز تخم خرفه کرده نشاسته مغز بهدانه و شکر تیغال و تخم خشخاش سائیده بلعاب بهدانه و اسپغول سرشته حب ساخته و در دهان نگاهدارند و اگر بثور در حلق باشد نشاسته کهربا دم الاخوین مساوی کوفته بیخته حب بندند و تا اندمال در دهن دارند برای اندمال قرحه حلق نافع است و اگر برگ تلسی سنگ جراحت صندل سفید گلاب سوده الائچی سفید مع پوست زرورد مساوی بگلاب کهرل ساخته حب بسته یکی از ان در دهن دارند چون حل شود دیگر نگاهدارند تا قرحه اندمال یابد و قرحه حلق و قلاع را نافع و چون تخم گل یکدرم موم کافوری یکدرم و نیم انزروت دو درم روغن گل سه درم و نیم گرفته موم را در روغن گداخته ادویه دیگر کوفته بیخته با آن آمیخته حبهای خرد ساخته یک یک بزرده تخم مرغ آلوده فرو برند و اگر بطور لعوق لعق کنند نافع تر باشد و در غذا هم زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند جهت قرحه حلق مجرب و معمول است و نشاسته و [illegible] مغسول گل ارمنی مازو سوخته سرطان سوخته نشاسته گلنار زرورد [illegible] مع سوخته کوفته بیخته در حلق نفخ کردن برای اندمال قرحه بعد تنقیه آن از ریم نیز مفید است طبری گوید اگر بثور در مری باشد فصد سر و قیفال کنند و حریره معمول از شیره تخم کدو و نشاسته بروغن بنفشه نیمگرم بنوشانند بر پشت خوابانیده و از آب سرد و اغذیه بارده بالفعل منع کنند تا آنکه بثیره بکشاید و آنچه در آن باشد بیرون آید بعده اندک سرکه بنوشانند تا ماده باقی را پاک کند و اگر ازین درد شدت کند اندک روغن گل و قدری لعاب تخم کتان بنوشانند که تسکین الم دهد و ساخت کند و اگر بثیره کوفته باشد این علاج بسرعت به شود و اگر بثور کبار بود و موضع را مناکل ساخته باشد بعد تنقیه بفصد و حقنه موم روغن از روغن گل ساخته اندک اندک بکار برند تا الم آرام گیرد بعده مرهم اسفیداج کافوری باین طور بسازند که موم سفید اسفیداج در روغن گل تازه گداخته اندک سفیداب قلعی مغسول نرم سوده داخل کرده از آتش فرود آرند و بگذارند تا منجمد گردد پس در هاون [illegible] آب سرد [illegible] بریزند و بسایند و آب آنرا [illegible] بعده قدری از آن [illegible] چون طعم شوری و تیزی سفیداب [illegible] نگردد اندکی کافوری [illegible] باشد [illegible] قدری از آن [illegible] سفیده تخم مرغ تازه ممزوج نموده اندک اندک در حلق بکار برند تمام شب [illegible] در دهان [illegible] باید که غذا حریره نشاسته [illegible] شیر [illegible] روغن گل و قدری [illegible] از آتش فرود آورده [illegible] علاج [illegible] بعد وضع مرهم [illegible] گردد و علامت زوال [illegible] که علاج بثور حلق خواه در مری یا در حنجره و قصبه باشد انیست که اول فصد باسلیق

یا آحل وتلیین طبیعت بماء الفواکہ وخیارشنبر نمایند وصبح باء الشعیر نیم گرم باندک نبات ودروغن بنفشہ یا روغن گل بنوشند وشب بلعاب اسپغول لشکر نیم گرم
وغذا آشامیدنی مثل حریرۂ رقیق دہند وبعد از تنقیح ونضج ریم در آخر اندکے سرکہ ممزوج بآب یا ماء العسل نیم گرم بنوشند وغرغرہ بآن نمایند تا غسل وتنقیہ
آن موضع کند واگر از سرکہ الم بہم رسد روغن گل ولعاب تخم کتان اندک بیاشامند وبدان غرغرہ نمایند واگر بثور بزرگ باشند ودیر مانند گوشت حلق
را بخورد ہر ساعت اندکی موم روغن در دہان گیرند وفرو برند تا وجع تسکین یابد وایضاً مرہم کافوری مخلوط بزردۂ بیضہ در دہن گیرند ودر بثرۂ قصبہ
رو وبعلاج آن مشغول شوند وفصد واسہال وشربت وپرہیز کہ مذکور شد بکار برند وعلاج آن مقتبر بغرغرہ باید کرد واز علاج خناق اخذ کنند وحب
سعال از بنفشہ وکتیرا ورب السوس ومغز تخم خیارین ونشاستہ ساختہ بلعاب اسپغول سرشتہ در دہان دارند **علوی خان** از والد خود نقل کردہ اند کہ اگر
جوشش وقروح در حنجرہ وحلق ومری باشند وتازہ بود عدس مقشر پوست خشخاش کزمازج برگ حنا پوست ہلیلۂ زرد وکابلی وبلیلہ ہلیلۂ سیاہ آملہ مقشر ہر یکے
سہ واحد یک مثقال در گلاب وقدرے آب لیمو جوشانیدہ صاف نمودہ بقدر نیم درم سفون احمر کہ از گل مغرہ نہ جزو وتوتیائے ہندی بریان
یک جزو ساختہ باشند داخل کردہ غرغرہ نمایند واگر بسر نہ باشد ادویہ را بآب جوشانیدہ دو دانگ سفون احمر داخل کردہ غرغرہ کنند بعد ازان
ذروری کہ مناسب باشد بپاشند واگر قروح وبثور از آتشک باشد کزمازج عاقرقرحا ساذج ہندی سلیخۂ سیاہ دارشیشعان برگ حنا چوب چینی ہر سہ
ہلیلہ وبلیلہ آملہ زرد ورد چوب صنوبر گلنار ہر یک یک مثقال جوشانیدہ صاف نمودہ دو دانگ سفون احمر آمیختہ غرغرہ سازند **ایضاً** در جوشش
حلق وورم گلو آتشکے بتبرید لعاب بہدانہ شیرۂ کاہو شیرۂ مغز تخم کدو دہند وانہ عرق شاہترہ شربت نیلوفر دہند واگر خواہند شیرۂ عناب شیرۂ
خیارین افزایند وفصد کنند وزلو بنہا چسپانند وباز شیرۂ عناب شیرۂ تخم خربزہ شیرۂ خار خسک شیرۂ بادیان نبات دہند بعدہ منضج عناب گل بنفشہ
شاہترہ خطمی خبازی خار خسک عنب الثعلب سپستان بادیان مویز منقی سپستان اصل السوس گلسرخ تخم خیارین گل نیلوفر جوشانیدہ گلقند داخل کردہ
دادہ مسہل دہند **ایضاً** در آکلۂ گلو بعد تبرید ابتدائی وتنقیہ سہ روز مسہلات کہ باشنگو راحت سودہ بر موضع آکلۂ حلق پاشیدن مفید وحب سیماب کہ در آکلۂ
کام مسطور شد نیز در قرحۂ حلق کہ بسبب آتشک باشد مجرب ومعمول مؤلف ہست

حرقت حلق

سبب سوزش حلق یا خون حاد حریف یا صفرا است وفرق در ہر دو از لون وتشنہ مریض ودیگر علامات مخصوصۂ غلبۂ خون وصفرا الوان کرد **علاج** در دموی
فصد سر رو نمایند وتلیین طبیعت باین مطبوخ فواکہ عناب دہ دانہ سپستان بیست دانہ آلو بخارا ہفت دانہ تمر ہندی زرشک ہر یک دہ درم شاہترہ شش درم
گل بنفشہ سپیستان ہر یک چہار درم جوشانیدہ صاف کردہ گلقند وترنجبین ہلیلہ مالیدہ بازصاف نمودہ بنوشند واگر باخون صفرا باشد سنائے مکی دہ درم
مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیہ اضافہ نمایند واگر یک درم ریوند چینی افزایند قوی تر گردد وبعد تنقیہ معدلات مزاج از اشربہ مثل شربت عناب زرشک
وتمر ہندی وسماق ومانند آن واز غراغر مطبوخ گلنار وسماق وکشنیز خشک وامثال آن استعمال نمایند ودر صفراوی تنقیۂ صفرا نمایند بپوست
ہلیلۂ زرد منقوع بآب انارین معصور ویا بآب تمر ہندی وشیرخشت یا باین نقوع ہلیلہ پوست ہلیلۂ زرد وبلیلہ سیاہ کوفتہ ہر یک چہار درم گل سرخ
شش درم سنائے مکی ہفت درم گل نیلوفر بسفائج کوفتہ ہر یک پنج درم شب در یک رطل آب بخیسانند صبح مالیدہ صاف کردہ یک اوقیہ و
نیم مغز خیارشنبر مع ترنجبین وشیرخشت مالیدہ بازصاف نمودہ دو درم روغن بادام چکانیدہ نیم گرم بنوشند وبعد از تنقیہ تعدیل مزاج نمایند باشربہ
مثل شربت نیلوفر وبنفشہ بلعاب بہدانہ ولعاب اسپغول یا شربت ریباس بآب برگ بید یا گلاب یا بآب انارین وسکنجبین بلعاب قطونا
یا بآب ہندبا وانہ ویا ماء القرع سکنجبین وغرغرہ بآب نقوع کشنیز واملہ وعدس مقشر وگل سرخ واگر حرقت بسیار باشد پوست خشخاش واندکے
کافور اضافہ کردن مضائقہ ندارد واز تناول گوشت واغذیۂ حارہ واشیای حریفہ ومالحہ وانچہ طعمی غالب داشتہ باشد اجتناب نمایند وبر مزورۂ ماش
وعدس وقرع وسماق وماء الشعیر یا بکبیات اقتصار ورزند واز بقول خرفہ واسفاناخ وعصی الراعی وبرگ کاہو وکدو مناسب واطلیہ نیز نافع ست

خشونت حلق

درشتی حلق یا از مادهٔ یابس سوداوی عفص و یا از انصباب نزلهٔ حاد و یا از دوام تناول اشیای قابضه یابسه و یا از غبار و دخان و یا از آواز شدید باشد و تشخیص این اسباب چنین کنند که برنگ چهرهٔ مریض نظر کنند و مزهٔ دهن او بپرسند اگر رنگ تیره بود و طعم دهان عفص گوید و حلق خشک باشد از سودا بود و الا دغدغهٔ حلق و دیگر آثار نزله دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر این هر دو سبب یافته نشود حال تقدم تناول اشیای قابض یا وصول غبار و دخان یا کثرت آواز بپرسند هر واحد ازین سه سبب که اقرار کند سبب مرض همان باشد **علاج** آنچه از نزله بود علاج نزلهٔ حار نمایند و آنچه از سودا باشد تنقیهٔ بدن نمایند بفصد اگر ضرورت باشد و بمسهل سودا و ماء الجبن تکرار تا آنکه تنقیه حاصل شود و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج شربت بادرنجبویه و لعاب گاوزبان و تخم ریحان و بادرنگ و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و صمغ عربی و تنقل بمغز بادام با نبات اگر مزاج گرم نباشد و الا تنقل لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و عرق گاوزبان و بیدمشک و بزر قطونا و بادرنگ و تنقل بمغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه کنند و غرغره با شیای مملسه نمایند چنانچه در خشونت زبان مسطور شد و استعمال لعوقات و مدام داشتن حبهای مملسه در دهان مثل حبی که از کثیرا صمغ عربی رب السوس نبات از هر واحد یک جزو مغز بادام مقشر چهار جزو نرم سائیده بلعاب بهدانه و اسپغول حبوب مقدار حمص ساخته باشند و خوردن مسکه با نبات و نوشیدن شیر تازه نیمگرم تنها یا با نبات و تناول حریرهٔ بنفشه با روغن بادام شیرین دیا بمسکهٔ تازه و بعد از ان استحمام بآب شیرین نیمگرم نیز نافع ست و آنچه از تناول اشیای قابضهٔ عفصه بود علاجش نیز همین ست الا فصد و مسهل درین ضرورت ندارد و اغذیه در هر دو صورت لطیف حار یا بارد حسب حاجت مثل فالوده شکری و شوربای گوشت بزغاله و جوزهٔ مرغ کلیده و اسفاناخ و خبازی و اطریه و حلوای نشاسته و شکر و روغن بادام یا زردهٔ بیضهٔ مرغ نیمبرشت یا شیر برنج با شکر سفید دهند و علاج خشونت که از غبار و دخان و آواز شدید باشد نیز همین ست

اورام و قروح قصبهٔ ریه

بس اگر تپ ضعیف و ضربان در وسط پشت و وجع خفیف و معه لکه حکه در حنجره و بحة الصوت باشد ورم در قصبهٔ ریه بود و اگر بوی دهان مثل بوی ماهی و نفث اندک باشد قرحه در قصبهٔ ریه بود **علاج** آنچه در اورام و خراجات ریه مسطور گردد بعمل آرند مگر آنکه در مسهل استعمال مسهلات جایز نیست و درینجا مسهلات خفیفه جائز ست اگر احتیاج آن باشد و هرچه بهر بثور قصبهٔ ریه و قروح حلق گذشت نیز مفید بود و بقول شیخ اگر در قرحهٔ قصبهٔ ریه مریض بر پشت خوابیده دوا را در دهن نگاه دارد و اندک اندک آب آن را فرو برد اثر آن بزودی رسد بدون آنکه بسبب دفع بیاشامد که سرفه بهر ستعمال باید که دوا مرخی و مغری و مجفف باشد که باعث هیجان سرفه نگردد و ادویهٔ مغریهٔ مجففه در سل خواهد آمد و نفع ادویهٔ مجففه آنست که رطوبات فضلیه مانع التحام قرحه را زائل گرداند و فائده ادویهٔ مغریه آنست که کسر حدت ریم و مواد حاده که موجود در قرحه باشد

اختلاج و ارتعاش قصبهٔ ریه

بدانکه گاه در قصبهٔ ریه عارض میگردد اختلاج که عبارت از جستن آن باشد و ارتعاش که مراد از لرزیدن آنست چنانچه سائر اعضا را عارض میشود و سبب و اصل اختلاج قصبهٔ ریه غلیظ متولد از خون غلیظ و یا بلغم و یا سودای محترق ست و سبب ارتعاش آن همان اسباب رعشهٔ بدن ست که در امراض راس مسطور شد و بیشتر ارتعاش قصبهٔ ریه از مادهٔ بلغمی مرخی عضل حنجره و الیاف غشای اوست که ارخای غیر تام نماید و نشان اختلاج آن بجلجه و تردد و اضطراب در کلام ست ساعتی بعد ساعتی نه بر دوام و علامت ارتعاش آن لرزیدن کلام ست دائم متصل **علاج** تدبیر اینها از تنقیهٔ ماده و غرغره و غیره حسب واجب همان ست که بهر اختلاج و ارتعاش سائر اعضا در امراض راس مسطور شد و نخراغر و لعوقات را درینجا تاثیر عظیم ست و ایضا طعامی که در ان خردل باشد قوی النفع بود و باید که از رفع صوت تا یکماه و ضحک و غضب و از رفتار بسیار و از دویدن و جنبانیدن دستها و خواب بر شکم قفا اجتناب نمایند و اگر بر سینهٔ مریض چیزی گران چون تختهٔ اسرب یا غیره بقدر طاقت او نهند و تکلیف تکلم کنند درانحالت که او مستلقی بود نفع شدید نماید

و در روزی چند بار همیسان عمل نمایند و طریق گو ید که علاج ارتعاش قصبه آنست که بسوی قوت و سن و مزاج و مریض نگاه کنند چه معالجه مشایخ که این مرض با نها عارض شود خلاف معالجه شبان ست و طبیب قوانین را در جمیع معالجات لا سیما در مثل این مرض بعمل آرد پس استفراغ بحقنه ها نماید و در ابتدای مرض بعد از آن با ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و مانند آن غرغره کنانند بعده اگر قوت احتمال کند تنقیه باین حب نماید عاقرقرحا خربق سیاه ایرسا هر یک نصف درم جند بیدستر حب الفیل حب النار هر یک ربع درم سکبینج مقل شحم کرفس انیسون نمک نفطی هر یک دو دانگ جاوشیر یکنیم دانگ غاریقون یکنیم درم ایارج فیقرا دو درم کوفته بیخته مقل و سکبینج و جاوشیر را در آب کرنب نبطی و شراب کهنه تر کنند تا نرم شود پس حل کرده ادویه مسحوقه آمیخته لبرشند و مثل فلفل حبها سازند شربت سه درم و ثلث با آب نیمگرم بعد پرهیز یکروز و تناول نخود آب پس اگر از تنقیه باین حب مرض زائل نگردد بروغن مصطکی و روغن ناردین و اندکی زهره کلنگ سعوط کنند و اگر زوال مشکل گردد در نسخه آنچه رطوبات و ریاح غلیظ را تحلیل کند بیفزایند و اگر علت دشوار گردد و تاثیر معالجه ضعیف نماید و قوت باقی بود یک شربت ایارج لوغاذیا با آب افتیمون و بلیله سیاه و مویز منقی بدهند تا مرض متاصل گردد و اما اختلاج قصبه به تدبیر خفیف زائل میشود و در معالجه او استفراغ و غرغره کفایه میکنید

استرخاء حنجره

گاه عضلات حنجره که برای جذب سیم میکشاید بسبب انصباب رطوبات مرخیه بسوی آن مسترخی شود پس حنجره همچنان فراهم باند و هوا بسوی ریه منجذب نشود و اختناق آرد چنانچه در اقسام خناق مسطور شد و علاجش بعلاج انطباق مری نمایند و هر چه در استرخای مطلق گذشت بعمل آرند

امراض مری

بدانکه شیخ الرئیس قول کلی در تعداد اجناس امراضی که بمری عارض شود چنین بیان فرموده که گاه عارض میگردد مری را اصناف سوء مزاج که او را ضعیف می کند از فعل خود و آن از در او ست و گاهی واقع میشود در آن جمله امراض آلیه مثل که وا ورام حار و بارد و صلب و اکثر آنچه از امراض آلیه در آن واقع گردد آن سده و ضیق ست یا بسبب ضاغط خارجی از فقره زائله و یا بسبب ورم عضو مجاور او و یا بسبب ورم فی نفسه یا ورم عضله که ماسک و ست و از جمله امراض مشترکه که او را اکثر عارض شود نزف الدم و انفجار او ست و بیشتر این تابع خشونت شی مبلوع و حدت او میباشد پس اگر خراش در مری پیدا کند نزف الدم از آن پیدا گردد و اگر تفرق اتصال در هن رگ او نماید انفجار دم احداث کند و ادویه مستعمله در امراض مری بعضی مشروبه اند و بعضی موضعیه و ادویه موضعیه گذاشته میشود ما بین کتفین و باید که در ین ادویه قوت از عطریت باشد چنانچه در ادویه مستعمله و اضمده معده و ادویه مشروبه باید که مثل لعوقات و حسا باشد تا که مرور متصل و اندک اندک بود و چون الم و وجع بمری عارض گردد تفحص نمایند که آن از سوء مزاج ست یا از ورم و یا از تفرق اتصال پس اگر از سوء مزاج باشد علامت و علاج اقسام او بدانچه در عسر البلع می آید اخذ کنند و علاج اورام و تفرق اتصال او نیز عنقریب مسطور گردد بدان توجه نمایند

عسر البلع

و او آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و اسباب آن یا در نفس مری باشد و یا در مجاور او و سببی که در نفس مری باشد یا ورم مری ست یا جفاف رطوبات در آن بباعث حرارت تپ و غیر آن و یا غشی از اصناف سوء مزاج مفرط و یا سقوط قوت و ضعف او خصوصاً در آخر امراض حاده ردیه مانند آن و غیره و یا احتباس چیزی مثل عظم یا کرم یا علق و سببی که در مجاور او بود ضغط ضاغط ست و آن یا ورم عضلات حنجره باشد چنانچه در خوانیق و غیر آن افتد و یا میل فقره گردن بسوی داخل و یا ریح مطیفه بمری ضاغط او و یا مقدمه تشنج و کزاز و ابتدای آن طریق تشخیص این اسباب باید که اولا نگاه کنند که باین مرض مرضی حاد و غیره هست یا نه بعده نبض ملاحظه نمایند اگر در نبض کمال ضعف قوت مدرک گردد سببش سقوط قوت از مرض لاحق باشد و اگر با مرض دیگر و ضعف نباشد و در نبض تپ یافته نشود از مریض سوال کنند که با این مرض درد نیز هست یا نه اگر اقرار آن کند و تشنگی نیز باشد سببش ورم حار بود پس جای درد دریافت نمایند اگر درد در گلو گوید و با آن تنگی نفس بود و ورم حنجره و غیره عضو مجاور باشد و اگر درد میان کتفین بیان کند ورم مری باشد و اگر تپ نباشد و اقرار درد اندک نماید ورم بارد بود پس اگر درد در گردن نشان دهد

وعند استلقا ضیق ازدیاد نماید و هنگام بلع الم نزد فقره که زائل در یابد و آن سائر علامات زوال فقره که در خناق مسطور شد یافته میشود و سببش زوال
فقرهٔ گردن باشد و اگر مریض قرار در دو مکند و در نبض تپ یافته شود و سببش جفاف رطوبات در مری بسبب تپ باشد و اگر درد و تپ هر دو نباشد
از مریض بپرسند که این مرض بتدریج عارض شده بود یا دفعةً اگر گوید که اندک اندک ظاهر شده بود و طعام از مری بسوی معده بدیر گذرد و احساس
برودت غذا اندک بود و علامت یکی از اقسام سوء مزاج هم یافته شود و سببش سوء مزاج باشد پس اگر با غلبهٔ عطش و حرقت و حرارت در سطح دهن باشد
و بنوشیدن آب سرد منتفع گردد سوء مزاج حار باشد و اگر این آثار نباشد و بچیزهای گرم انتفاع یابد سوء مزاج بارد بود و اگر با رطوبت دهان کثرت
آب آن باشد سوء مزاج رطب بود پس اگر آثار کثرت ریح نیز یافته شود و بجشا رود و تک تخفیف یابد سببش ریح ضاغط باشد و اگر ضد آثار رطوبت بود
و از مرطبات انتفاع یابد سوء مزاج یابس باشد و اگر آثار تشنج و کزاز که در بحث آنها گذشت مدرک گردد سببش مقدمهٔ آنها باشد و اگر هیچ یکی ازین
آثار نباشد و غدغدهٔ مری و تنفر از غذا و خفقان و خبث نفس باشد و تقدم علامات دیدان بود از احتباس کرم در مری باشد و اگر خون از دهن
نیز آید از تعلق علق باشد علاج اگر سببش ورم حنجره یا زوال فقره بود علاجش بعلاج خناق دمی یا زوال فقرات نمایند و اگر ورم مری باشد
علاج او کنند و اگر از سقوط قوت در آخر امراض افتد علاج نپذیرد و علامت قرب موت باشد و تدبیرش جز این نیست که بطوریکه ممکن باشد اعادت
قوت نمایند و بر مهرهای گردن روغن بنفشه و موم روغن بمالند و اگر از احتباس کرم باشد علاجش قی کردن ست و علاج تعلق علق مسطور شد و اگر
مقدمهٔ کزاز و تشنج باشد علاجش علاج امراض مذکور ست و اگر سوء مزاج حار باشد لعاب بهدانه شیره مغز تخم تربوز شربت بنفشه بنوشند و لعاب
اسپغول در آب کشنیز سبز غرغره نمایند و یا لعاب اسپغول شیرهٔ تخم خرفه و خیارین و کاهو هر یک هفت ماشه و شربت بنفشه چار توله و یا آب انار مع شیره خرفه
و یا شربت خشخاش و عناب گلاب و یا آب تمر هندی اندک اندک بنوشند و نوشیدن دوغ ترش جرعه جرعه نیز مفید بود و آب برگ کاسنی و کشنیز تر
غرغره کنند و صندل یک توله و کافور سه ماشه بگلاب و آب کشنیز سبز یا آب برگ خرفه و کاهو سوده میان هر دو کتف ضماد نمایند و روغن بنفشه
و موم برانجا بمالند و دیگر عصارات و ادویهٔ بارده مثل آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه بر قفا و گردن و ما بین الکتفین بمالند و غذا ماء الشعیر و روغن بادام و
مزورهٔ سماقیه و حصرمیه دهند و اگر سوء مزاج بارد باشد و این اکثر بود انیسون بادیان مصطکی سنبل الطیب جوشانیده با شربت ... یا شربت بادرنجبویه
بدهند و یا ماء العسل نیم گرم یا سکنجبین بنوشانند و از تخم شبت بادیان در آب پخته غرغره کنند و سنبل الطیب و مصطکی و افسنتین ...
و دیگر ضمادهای مسخنه که از مثل جند و اشق و مر و فراسیون و مانند آن ساخته باشند بکار برند و هر چه در علاج معدهٔ بارد ... بیان رفته
گرم چون روغن مصطکی و قسط و مشک و ترب و بلسان و روغن خیری و زنبق و نرگس بمالند و غذا شوربای گرم ...
و مانند آن و عسل و بچه کبوتر دهند و اگر سوء مزاج رطب باشد شربت میبه و به و سیب با سکنجبین و شربت ... الآس بنوشند و اطریفل ... و گل سرخ
و هلیله و انجدان غرغره نمایند و روغن زنبق و ناردین و مصطکی و قسط بمالند و اگر ماده هم باشد اول تنقیهٔ معده از رطوبت کنند بعده جلنجبین با مصطکی
و انیسون تناول کنند و هلیلهٔ مربی و اطریفل خاییده اندک اندک فرو برند و مصطکی و قرنفل بخایند و غذا ماهی شوربا یا گوشت ... وقت ...
و قلیه مقلو بحری و کمون و کرویا و مانند آن خورند و شیخ می فرماید که با دویهٔ خوشبو که در آن قبض و تسخین باشد علاج کنند بعده تنقیهٔ معده و اصلاح او
اگر حاجت آن باشد و آن ادویه مثل انیسون بریان و بهمن و سنبل و ناردین و سادج هندی و کندر و دقاق کندر و مر ست و اگر احتیاج بدوای ...
افتد ادویهٔ مسخنهٔ قوی تر بقوابض بارد آمیزند تا آنکه برودت قوابض بارده شکسته بتخفیف مثل گل سرخ و گلنار و مانند آن منکسر گردد و انجدان درین نوع
شدید النفع ست و بعضی گویند که میان هر دو شانه محجمه بلا شرط شصت یا هشتاد بار ... فاصله ... بعده ... چهار ساعت ...
مری ... مطبوخ افسنتین ترمدی علوی خان یا شربت دینار و شهد ... بادیان با بادرنجبویه مصطکی سنبل الطیب هر یک ... انیسون هفت ماشه
جوش کرده شربت بادرنجبویه و افسنتین هر یک دو توله تخم کنوچه یا تودری هفت ماشه بنوشانند و غذا شوربا ... مرغ ...

و دارچینی بادیان تخم انجره تخم شبت سعد ملکوه هر یک یک توله جوشانیده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده غرغره کنند و از مصطگی و سعد و وج و افسنتین هر یک یک توله چند هفت ماشه بروغن بابونه سرشته ضماد نمایند بعده روغن خیری بمالند و اگر سوء مزاج یابس باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر بدهند و بشیر تازه غرغره کنند و نوشیدن شیر گاو تازه در روغن بادام یا روغن کدو و یا شیر خر یا شیر بز گرم کرده اندک اندک و یا ماء الشعیر بلعاب بزر قطونا و روغن بادام و غرغره بآن و یا شوربا سے چرب از بره یا کیان و مسکه و یا جو سود آرد سمید و شیر در روغن بادام هم مناسب و مغز تخم کدو و مغز بادام و بنفشه و برگ خطمی و خبازی سائیده بلعاب تخم مرو و پیه یا کیان آمیخته میان هر دو شانه ضماد نمایند و روغن بنفشه و موم و روغن کدو بمالند و لعوقات رطبه معتدل المزاج و زردی بیضه نیمبرشت بخورند و بقلیه کدو و اسفاناخ و خبازی و قطف غذا سازند و شحوم بط و غیره و مسکه و امخاخ تجویز نند و بمالند و بالجمله در سوء مزاجات مری تدبیر معده بعمل آرند چه مری در اکثر امر در مزاج خود تابع مزاج فم معده است و مقوله بعض حذاق از متاخرین ست که این مرض علاج پذیر نمی باشد

انطباق المری وفالج آن

یعنی بهم پیوستن مجرای غذا و استرخای آن و در انطباق چیزی رقیق و سبک چون آب و شوربا فرو نرود و لقمه بزرگ ثقیل صلب بخوبی خورده شود و در زوال این علت طمع نباید داشت الا در اطفال و در فالج مری اصلا هیچ قسمی از طعام و شراب از حلق فرو نمیرود و آنچه که در حلق بنهند از ناک یا بینی بیرون آید و سبب انطباق استرخار عضله مری ست از رسیدن برودت بآن و انصباب خلط رطوبی بر آن و بعضے گویند که سببش استرخاے عضلے باطن مری ست و الخ از انصباب صفرا و نفوذ او نیز افتد و گاهی بسبب ورم بود و هر واحد بعلامات مخصوصه خود شناخته مے شود علاج برائے تخفیف مرض تنقیه بلغم نمایند بایارجات و غراغر منشف رطوبات بدستوری که بار ها در امراض راس مسطور شد و کثرت غرغره بایارج فیقرا همراه ماء العسل بسیار نافع و بعد تنقیه برای تقویت حرکت انیسون مصطگی سنبل الطیب کندر همچنین جوشانیده غرغره کنند و گلقند عسلی داخل کرده صاف نموده نیمگرم قدرے از ان بنوشند و از حب الآس ربانک میان هر دو شانه ضماد نمایند و زیر زنخ محجمه ناری نهادن و یا شرط زده جند بیدستر و سکبینج و مانند آن طلا نمودن مفید بود و استعمال جوارش سفرجلی درین باب از مجربات ست و از فلفل فرفیون مویزج عاقرقرحا کندش بخور مریم لورق کوفته بیخته بآب کرفس حبها سے بزرگ ساخته خشک کرده اکثر اوقات خصوصا قبل از تناول غذا در دهن داشتن بغایت نافع و نولس گوید که اگر استرخا در آلات بلع باشد بلعوق بروغن بان و جند بیدستر نفع بخشد و معمول بعضے متاخرین اینست که چون استرخای مری بسبب رطوبت بزغمی عارض شود و باعث آن انطباق مری بهم رسد اول تنقیه بدن و امالهٔ ماده از حقنه حاده نموده سنبل الطیب افسنتین قسط تلخ هر یک سه توله در آب باران نیم آثار خیسانیده صبح بجوشانند که چهارم آب بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه هر یک هفت توله آمیخته باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس مصطگی یک توله جند بیدستر چهار ماشه سوده آمیخته بمالند و از همین زرنب سعد بادیان تخم شبت درونج هر یک یک توله غرغره کنند و چون دهن اندکے کشاده شود و انیسون ایرسا زرنب کندر مصطگی همچنین هر یک سه ماشه اصل السوس مقشر اسطوخودوس هر یک هفت ماشه در عرق افسنتین و عرق عنب الثعلب هر یک نه توله جوشانیده صاف نموده شربت افسنتین چهار توله داخل کرده بنوشند و تنقیه بمسهل بلغم و ایارجات کبار نمایند و محجمه ناری بر مهره دوم گردن نهند که فی الفور فائده میکند بلکه زیر زنخ و میان کتفین نیز سه چهار محجمه نهند و چون دهن اندکی کشاده گردد سفوف بنفشه چهار ماشه شربت مسهل چهار توله در عرق گاؤزبان نه توله دهند و وقت ظهر شوربای مرغ شکم سیر دهند و روز دیگر معجون ملین علوی خان چهار ماشه و شربت مسهل چهار توله بنهار دهند محجمه بخورانند و اگر با این مرض بیهوشی باشد اول حقنه حاده علوی خان و یا شیاف حاده و الدالشان بعمل آرند و شیشه حجامت بر مهره دوم گردن و زیر زنخ نهاده بزور بمکند و همان وقت ضماد دهند و مرداسنگ و مویزج و فرفیون و قسط تلخ و افسنتین عاقرقرحا هر یک یک توله سنبل الطیب دو توله کوفته بیخته در روغن بابونه سه توله آمیخته بکار برند تا مری بکشاید و بهوش آید پس همه تدابیر آنچه در فالج مطلق مسطور شد بعمل آرند و لیکن درینجا غراغر بسیار بکار برند و اگر سببش صفرا یا ورم باشد علاجش نمایند

ورم مری

و آن یا حار دموی و صفراوی بود و یا بارد بلغمی صلب فرق فیمابین این اقسام چنان کنند که اگر مریض شکایت درد میان هر دو شانه خصوصاً وقت فرو بردن طعام و آب نماید
با آن تپ گرم و تشنگی شدید باشد ورم حار بود بعده اگر آثار غلبه خون در یابند دموی باشد و اگر علامات غلبه صفرا ادراک کنند صفراوی بود و اگر ثقل و تمدد میان کتفین
بدون دفع مفرط بیان کند و تپ و تشنگی نبود ورم بارد باشد و هرگاه لرزه پدید آید ورم در نضج شروع کند و چون ریم بقی برآید ورم منفجر شود **علاج**
ورم حار و بارد معده مستعمل است درینجا بکار برند و وضع اضمده درینجا بر کتفین نمایند و دوا اندک اندک بنوشند و ایضاً در ورم حار بعد فصد باسلیق یا اکحل
در ابتدا بهر ردع شیره تخم خرفه و آب انار میخوش با شربت فواکه بار د جرعه جرعه بنوشند و یا ماء الشعیر با روغن بادام و یا شیره خرفه بجلاب و یا آب کاسنی و کاهو و شیره
توت و یا شربت نیلوفر و عناب و سکنجبین ساده و دیگر اشربه بارده بنوشند و تلیین طبیعت بحقنه لینه و با آشامیدن شیرخشت و تمر هندی و ریوند و شربت
ورد مکرر و شربت آلو و مانند آن کنند و صندلین بگلاب و آب کاسنی و کشنیز سبز و ساده ضماد نمایند و یا آب مورد و گلاب و آب به و سیب و آب برگ
خرفه و آب حی العالم مساوی با قیروطی موم صاف و روغن گل در صلایه حل کنند تا با هم یکجا شود پس صندل سفید سوده مخلوط کرده طلا کنند و بعده آرد جو و صندل
در آب عنب الثعلب و آب بارتنگ و تراشه کدو سائیده ضماد کنند و در انتها بهر تحلیل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج اندکی خیارشنبر حل کرده
قدری روغن بنفشه آمیخته و یا شربت بنفشه و شربت کاکنج با اندک مغز خیارشنبر و یا ماء الشعیر آمیخته بنوشند و آرد جو بابونه خطمی بنفشه اکلیل الملک
با آب عنب الثعلب یا آب انجیر و یا آب کرنب و آب کاکنج و روغن گل ضماد کنند پس اگر ورم تحلیل شود تغذیه با اغذیه بارده نمایند و اگر ریم کند و قشعریره
و شدت تپ ظاهر شود آب انجیر پخته نیمگرم بدهند یا لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و آب خمیر اضافه نمایند و آرد حلبه و تخم کتان و سبوس
جواری و آرد جو و خطمی با آب انجیر و روغن بنفشه ضماد سازند و حسوی آب سبوس و باقلی و شکر و روغن بنفشه خورانند و چون نضج یابد و منفجر گردد شیره روغن بادام
بنوشند و مسکه و حریره آرد سمید و نشاسته و روغن بادام و شکر بخورانند و از اشیای حاره لذاعه تا اندمال قرحه احتراز کنند و بعضی نوشته اند که اولاً
جهت ردع ماده مثل شیره خرفه و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت تولہ برآورده شربت انار ترش چهار تولہ
داخل کرده بنوشانند و صندل سفید و کشنیز سبز و ریحان و گل سرخ و مکوه و سبد ساده همه سبز هر یک یک تولہ در گلاب و آب ترش و آب مورد سوده
بر گردن و میان کتفین ضماد کنند غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و هرگاه ماده ردع نشود و ورم بانتها رسد جهت تحلیل شیره گل بنفشه یک تولہ و حب کاکنج
نه ماشه در آب مروق کاسنی و مکوه و پاو آثار برآورده مغز خیارشنبر هفت تولہ شیرخشت پنج تولہ مالیده روغن بادام هفت ماشه شربت دو دکر رب السیلیچی علو بیجان
چهار تولہ داخل کرده دهند و صبح آن شربت بنفشه چهار تولہ در مروق کاسنی و مکوه هر یک پنج تولہ حل کرده تخم ریحان نه ماشه پاشیده بنوشند همین نسخه چهار بار
تکرار نمایند و ضماد آرد باقلا و بابونه و خطمی و مکوه هر یک دو تولہ روغن گل و بابونه هر یک یک نیم تولہ کنند و غذا شوربای بچه مرغ که بوماش مسلم و برگ کشنیز سبز
در آن افتاده باشد بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و در ورم بارد بعد از نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اکلیل الملک بابونه شبت
حلبه تخم کتان در آب جوشانیده صاف نموده مع تخم جرعه جرعه بنوشند و نیز ادویه مذکوره سائیده ضماد کنند و بر وغنهای گرم چون روغن بابونه و شبت و زیت
و یاسمین و زنبق و بان بمالند و تجرع مطبوخ با آب گرم و ماء العسل و آب نخود و نوشیدن شوربای معمول از کرنب و شبت و تکمید و غذا نخود آب شبت و زیره و کرویا و
مانند آن نیز سود مند **و بقول** بعضی متاخرین در ورم بلغمی حجمه بلا شرط در هر دو شانه و صدغ و بعد از مرور ایام بسیار زدن مری زهر کشته اند گشادگی دهن مری رو دهند
پس گل بنفشه گل عاشقانه گل بابونه مکوه هر یک نه ماشه فنطوریون دقیق انیسون تخم انجره هر یک چهار ماشه مویز منقی یک تولہ جوشانیده عسل سه تولہ داخل
کرده دهند و جهت تسکین درد بخور بابونه سنبل الطیب اکلیل الملک برگ بلی نیم هر یک دو قبضه اشنه بادیان هر یک یک قبضه در یک سبوچه پخته
پارچه سفت بر دهن کشیده آنرا زیر نهاده سرپوش آن اندک اندک گشاده بخار آن بر انجا رسانند و چون گرمی آن کم گردد آنگاه سه چهار خشت در آتش
سرخ نموده در دست پناه گرفته باهستگی تمام در سبوچه اندازند تا باز گرمی پیدا کند و عرق خوب آید آنرا از پارچه کهنه پاک نمایند و این غرغره کنند تخم شبت

بادیان بکوه افسنتین داخل چینی بادرنجبویه تخم انجره هریک یک توله جهت تلیین طبیع در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید ریوند خطائی هریک شش ماشه
زنجبیل دو ماشه خیارشنبر ترنجبین هریک شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا نخود آب بچه مرغ دهند در صبح
لعاب تخم مرو گاوزبان هریک پنج ماشه شربت افسنتین چار توله تخم تخم ریحان هفت ماشه چهار پنج روز دهند بعده جهت تحلیل سنبل الطیب بابونه مصطکی اکلیل
الملک هریک یک توله روغن قسط سوم حصه ادویه آمیخته ضماد کنند و روغن خیری و تربد بمالند و اگر تحلیل نشود بهر تنضیج لعاب حلبه و تخم کتان هریک
هفت ماشه گلقند سه توله نوشانند و بعد انفجار برای اندمال صمغ عربی چهار ماشه طباشیر کتیرا هر دو یک ماشه بلعاب گاوزبان هفت ماشه شربت خشخاش سه توله
بنوشانند و یا تخم مرو پنج ماشه باشیر گاو سیاه نیم پاؤ و شربت حب الآس چهار توله دهند و غذا اکله یا بچه خورانند و شیخ می فرماید که در ورم مری واجب است
که ادویه موضعیه ادویه قابضه متخذ از ریاحین و فواکه بر قیاس علاج اورام معده باشند بعده دران مثل اشق و مقل و اکلیل الملک و انجیر و شحوم و لبان و قوابض
زیاده کنند و اگر ازین فائده نشود و احتیاج بسوی تحلیل بیشتر افتد و یا ورم در اصل صلب باشد باید که بقوا لبض ادویه قوی التحلیل مثل حب الغار و عاقرقرحا
و قردمانا و زراوند و ایرسا و بلسان مخلوط سازند و لباست که دران باستعمال ضماد محمرات مثل خردل و ثافسیا و غیر آن که در دبیلات مذکور شده بکار آید
حاجت افتد حتی که سرگین کبوتر و مانند آن و اما ادویه مشروبه در علاج ورم حار لعوقات می باید تا مرور او اندک اندک بود و درا و اکل ورم حار لعوقات
مثل عدس و طباشیر بلعاب مثل اسپغول و تخم خرفه و بارد القرع و مانند آن باشد بعده مخلوط از روادع و محللات میل کنند چنانچه دران چیزی از انجیر و بادیان
و رب السوس و تخم کتان آمیزند بعد از آن خرما و حلبه زیاده کنند و احسا استعمال نمایند و در ابتدا بر روادع مثل آنکه از آرد جو و عدس بریان و غیر بریان و شیره بادام
و شکر لیسانند و چون نضج شروع کند حسوا از شیر و سبوس گندم بروغن بادام و شکر اختیار نمایند بعد از آن آرد کرسنه و آرد نخود دران داخل کنند و چون قریب
بانفجار رسد اندکی ایرسا و بادام تلخ و فراسیون و قدری قلیل خردل و انجیر و خرما داخل نمایند و در اورام بارد آنچه در اورام بارد معده بیاید اخذ کنند و ملینات
و منضجات دران استعمال نمایند از داخل مثل لعوقات و احساء که برای انضاج ورم حار مذکور شد مثل آرد کرسنه و آرد جو که دران عسل و قدری ایرسا و غیر آن
باشد و از خارج اضمده منضجه که مسطور شد و از انجمله حلبه و بابونه و اکلیل الملک و مقل و صمغ بطم و اشق و ایرسا و اندکی عطر است و اکثر تنقیح و تسخن
کنند آنچه گذشت و هرچه در باب اورام معده بیاید بعمل آرند

تفرق اتصال مری

سببش انشقاق عروق است از امتلای خون یا حدت آن و یا ضربه و سقطه و جراحت و علامتش برآمدن خون است از قی و دور ما بین کتفین و فرق میان اسباب
مذکوره چنان کنند که اگر امتلای بدن و عروق از خون و سائر علامات غلبه دم یافته شود سببش امتلای خون باشد و اگر آثار غلبه صفرا مدرک گردد از حدت خون
باشد و الا حال تقدم حدوث ضربه یا سقطه یا جراحت دریافت کنند علاج اگر مانعی نباشد فصد باسلیق کنند و صمغ عربی نشاسته کتیرا گل ارمنی
دم الاخوین کهربا نرم سوده اندک اندک تنها بجلاب نبات یا شربت حب الآس سرشته لیسانند و یا طباشیر و نشاسته سوده دهند و یا لک مغسول با شیر
حب حابس الدم یا قرص کهربا دهند و عقب او آب ندهند و غذا برودی بیضه نیم برشت سازند و هرچه در نفث الدم بیاید بکار برند و بقول شیخ نرم در علاج انفجار اورام
مری و علاج انفجار ورم از معده آنست که درینجا حاجت بادویه قوی لزوجت و علوکت بود تا دفعه بسوی معده دفع نگردد بلکه بر موضع انفجار بمهلت جاری شود که از فعل
قوی ظاهر گردد و اگرچه قوت او از راه عروق نیز رسد لیکن بسبب طول مسالک و کثرت انفعال و مسالک ضعیف شود و بقول گیلانی باید که درینجا ادویه
از جنس لعوقات باشند و نیز عصیبه که در دهان گیرند ادویه که بسوی معده بسهولت نازل شوند و آلفقا باید که استعمال دوا بعد است کثیر باشد نه یکبار

قروح مری

سببش انفجار بثور یا اورام مری است یا مرور ماده حاد بران موضع نزد قی و مانند آن و لعینه است که از نوازل حاده حادث شود و فرق میان قرحه و ورم مری آنست
که در قرحه درد و سوزش هنگام فرو بردن چیزی شور و تیز و ترش اگرچه آن چیز اندک بود زیاده شود و طعام چرب نفع کند اگرچه لقمه بزرگ از آن خورده شود و در ورم کمتر باشد

بخلاف ورم مری که دران لقمهٔ بزرگ از هر قسم طعام موجب زیادتی الم میگردد و قرحهٔ مری که از تفتح ورم و انفجار او افتد علاج او دشوار بود و در اکثر از مشرف بهلاکت باشد و فرق درین قرحه و در قرحهٔ معده انست که درینجا وجع او باین کثافت محسوس شود و در قرحهٔ معده در دو در شکم باشد و علامات دیگر از تپ و غشی و سرد اطراف و خشکی کام و زبان و غشیان و آروغ بد بو در هر دو یکسان بود تا قرحه کهنه نشود آروغ بد بو نگردد و علاج اول برای تنقیهٔ قرحه از ریم دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر اندک اندک بنوشند بعده بهر اندمال قیروطی مرتب از موم سفید و روغن گل و زردهٔ بیضه و یا مرهم ابیض که از زردی بیضه و سفیدهٔ ارزیز و روغن گل ساخته باشند اندک اندک بلیسند تا بیک دفع و یا مرهم مذکوره نباشد در روغن گل دو توله و شیر مادهٔ گاو سیاه زنگ یکنیم پاؤ نیمگرم بنوشانند و آنچه بجهت سرعت اندمال اطبا دم الاخوین صمغ آنو یا صمغ عربی کتیرا اسپوس اسبغول رب السوس هر یک هفت ماشه سفوف ساخته یکمثقال با شیر بدهند و غذا مهلبی با شیرینی و یا شیر برنج بی نمک دهند و دیگر ادویه که استعمال نمایند لزج و غلیظ باشند و یا اینها با دویهٔ دیگر مخلوط سازند و باقی علاج این و علاج قرحه معده یکی ست و مرحم در شور و قروح حلق گذشت حسب حاجت بکار برند

حکاک مری یعنی خارش مری

چون عارض شود مریض از تنحنح و تنخع و پیچیدن سر و گردن صبر نماید و از بلع اشیای یابسه لذت یابد بسبب اجتماع اخلاط حریف حاد لذاع ست در معده و تحریک آن بسوی مری علاج بهر تنقیهٔ معده قیء به تخم ترب و لوبیا جوشانیده صاف نموده سکنجبین حل کرده بنوشند و قی نمایند و دیگر مقیات مثل آب اصل السوس و تخم ترب و کنکرزد و بیخ خربزه و خریزه بحسب اقتضای وقت و ماده و مسهل مناسب بعمل آرند بعده برای تقطیع ماده سکنجبین عنصلی یا با سرکه کهنه غرغره کنند و بهتر سکنجین چکه و فقیر با نه شکر یا عسل آمیخته جرعه جرعه بنوشند بعده کنند و صمغ بکار برند و بعضی نوشته اند که بعد قی بمبقات مناسبه شیرهٔ خیارین مغز تخم کدو و بزر و بهیر هر یکی ماشه لعاب اسبغول و بهدانه هر یک سه ماشه شربت بنفشه چهار توله بدهند و یا شربت کدو و یا قوت هر یک شش و توله در عرق کیوڑا و بید مشک هر یک هفت توله حل کرده بنوشانند و از شیر تازه نیم آثار روغن کدو و روغن گل هر یک یک نیم توله غرغره کنند و غذا کلیهٔ پخته تیز که دران چقندر و یا نمک افتاده باشد یا برنج دهند و گویند که نوشیدن شراب کد شیرین نیز درین مرض نافع ترین اشیاست و حکیم علی گوید که اگر زائل نشود شکمها و تریبه بسیار در اول طعام بدهند بعده شوربائی که دران ترب و برگ او و شبت پخته باشند بخورند و آب گرم و شراب قی شایی نوشیده پر مرغ بروغن بادام آلوده در حلق انداخته تحریک نمایند و قی کنند و این دو بار روز و روز متوالی بعمل آرند پس دوام نمایند بعد هفت روز بر شوربای گوشت گردن جدی و اگر زائل نشود صبح شیر با شکر بنهار تجرع نمایند که بعضی اطبا این را بغیر استفراغ استعمال می نمایند

فساد صوت یعنی آفت آواز

بدانکه آواز موقوف ست بر عضلاتی که قریب حنجره است و بر هوا و بر حنجره و جسم شبیه بلسان مزمار و آنچه گرد اوست و بر حجاب و عضلات صدر و ریه و عظام و اوتار پس آفت هر واحد از ینها آفت صوت ست حتی که چون هوا قلت پذیرد یا او ضعف مزاج عارض شود امر صوت مختل گردد و آفت صوت یا ببطلان یا نقصان یا تغیر ست و تغیر او بر چند قسم ست یعنی بحوحت و حدت و ثقل و خشونت و ارتعاش و جهارت و خفائی و قصر صوت و غلظ او و دقت و کدورت و ظلمت و سبب این آفت یا سوء مزاج سازج ست یا مادی و خصوصا نزله یا انحلال فرد یا سوء ترکیب یا ورم یا وجع یا ضربه یا سقطه و گاهی آفت در نفس حنجره بود و گاهی بشرکت اعصابی که بعضل آلات صوت رسیده و گاهی بشرکت دماغ و گاهی بشرکت عضو مجاور از اعضای غذا و نفس مثل معده و کبد و طحال و غشای قاسم صدر و عضلات صدر و ریه که اورام این اعضا و امتلای آنها و تفتح آنها از کمال انبساط منع کند و آواز را تغیر دهد و گاهی بشرکت عضو متصل با اعضای نفس و غذا مثل فقار چون از موضع خود زائل شود و از کمال انبساط منع کند و گاهی تغیر ریه و حنک برطوبت یا بیبوست یا خشونت و یا ورم حنک مغیر صوت گردد و کذلک قطع لهات و لوزتین که صاحب او چون آواز دهد مثل وغدغهٔ قریب به لسوی تنحنح برای دفع موذی احساس کند و گاهی عسر تصویت عند صیاح بسبب الم تقرح باشد و یبوست عارض شود و حرارت آواز را بزرگ گرداند و برودت تیز و صغیر سازد و یبوست خشونت دران پیدا کند و رطوبت بحت الصوت آرد و ملاست

تبدیل صوت و تحلیل آن نماید و چون ریه برطوبت ممتلی گردد و قصبهٔ ریه صاف نباشد انسان را آواز دادن بصوت عالی ممکن نشود و گاهی آواز در ثقل و خفت و ادب قصبهٔ ریه و ضیق بود و سعت حنجره و ضیق او مختلف میباشد و چون آفات مذکوره در اعضای صوت شدت نماید آواز باطل گردد و لیکن واجب نیست که بآن کلام باطل شود چه کلام بنفس معتدل اتمام یابد و تا دم زدن بر جای باشد الاخفی گردد و چون آفت بعضل ثبت مختص بعظم لامی رسد بحوحت و رآواز پیدا گردد و هرگاه بعضل محرک باسط حنجره رسد آواز خناقی گردد بلکه اکثر از آن خناق پیدا شود و اگر بعضل محرک قابض رسد آواز تیز گردد و چون فعل آنها باطل گردد آواز باطل شود و چون دیدن هر دو استرخای غیر تام و حالت تشنج بعشه حادث شود و آواز مرتعش گردد و چون رطوبت بحد ارخا رسد بحت الصوت هم رسد بحوحت هرگاه از رطوبت عارض شود اگر اندک کثرت یابد آواز را مرتعش گرداند و اگر بسیار کثرت پذیرد آواز باطل شود

انقطاع الصوت

عبارت از بطلان صوت یا بالکلیه نیست بل حالتیکه با وجود آن انسان بر آواز دادن حسب عادت و لوازم او بسهولت قادر نباشد و در اکثر عارض میشود در حالتیکه در حنجره و آلات او و آنچه قریب از آنست موجود باشد و گاهی عارض میگردد بسببی که در اعضای دیگر باشد و طبری گوید که گاه منقطع میگردد صوت از انصباب ماده بسوی عضلات حنجره آواز محیط بحنجره و یا از رسیدن آفتی بعصب راجع بسوی بالا و از آنجمله انصباب ماده بسوی اصول اعصاب است و گاه آواز منقطع میگردد از فضا و دو خلل عضلات موضوع میان اضلاع و باجمله اسباب او بسیار است جالینوس در مقالهٔ رابع مشروحاً بیان نموده و جرجانی گوید که مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدل میان تری و خشکیست و تغیر آواز و بطلان او بیشتر از آن باشد که مزاج در تری یا در خشکی از اعتدال خارج گردد پس هرگاه در رطوبت از اعتدال بسیار دور افتد آواز باطل گردد و اگر اندکی دور شود آواز بگردد و باجمله فرق میان این هر دو کیفیت چنان کنند که نظر نمایند اگر آواز بر ثقل مع کدر و لرزان باشد و حال عدم وجع و تقدم تناول اغذیه و اشربهٔ مرطب و مقام در هوای رطب بهم رسد اگر این امور یافته شوند سببش رطوبت باشد و اگر آواز صغیر و تیز همچون آواز کلنگ باشد و خشونت و وجع و تقدم تناول طعامهای خشک و مقام در هوای خشک کرده باشد سببش یبوست باشد
علاج آنچه بسببی در اعضای دیگر باشد تدبیرش بالاجمال این است که اگر از سوء مزاج در بعض عضل یا آفت او باشد بآنچه واجب در علاجش باید کرد یعنی چون سبب بعینه دریافت گردد در این وقت بهترین وجوه علاج او مقابله بسبب و رفع او بلا تامل کثیر و در وجدان اسباب بعوارض و علامات نمایند و اگر ابتدای انقطاع صوت محسوس گردد واجب است که قبل از استحکام و قوت بعلاج او مبادرت نمایند پس بگیرند زردی بیضه را آبجوش نمایند و کنجد مقشر و شیر تازه هر واحد یک ملعقه و با بیضه بیاشامند تا سه روز و باید که انار شیرین املیسی در پارچه پیچیده بخاکستر گرم دفن کنند چون نرم و پخته شود بر آرند و سلب و در کرده آنچه در میان او است بچیزی حرکت دهند و قدری شکر در آن انداخته بنوشند و انقطاع صوت که اسباب آن در حنجره و آلات او باشد و اکثر بدو امر تنها واقع میگردد یکی رطوبت کثیر سائل بسوی حنجره و آلات او و رطوبات او باشد و دوم جفاف غالب بر حنجره و آلات او باشد حادث می شود پس اگر سبب رطوبت باشد لعوق انجیر بلیسند و یا بگیرند مر و زعفران و لعقه عنب سرشته لعق نمایند و یا بگیرند زعفران سه درم و نیم مر دو درم رب السوس کندر هر واحد یکدرم رب عنب یا بعسل بقوام آورده سرشته حبوب سازند بقدر باقلا و دائم یکی را در دهان نگاهدارند و یا بگیرند زعفران بکجزو حلتیت نیم جزو عسل سه جزو و بیعتر با مشنده کرده و حب ساخته زیر زبان بدارند و لعوق کرنب نیز نافع است و خائیدن شاخهای تازهٔ کرنب و فرو بردن آب او و اندک نمک مفید و اگر لعوق کرنب و قدری حلتیت در آن آمیزند و آنکه کرسنه و طبیخ حلبه کرات شامی و نبطی و پیاز و عصارهٔ او و ثوم و پسته و انگور شیرین و لعوق زنجبیل نافع و از اغذیه مثل الکارع و خصوصاً الکارع بتمر مفید و باید که عصب فقط از آن بخورند و خصوصاً بعسل یا مطبوخ بعسل و گویند که فوه الصبغ و شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا کثیرالعسل و کذا صمغ خطمی و کذا مغز دجاج و کذا میعهٔ سائله هر واحد نافع انقطاع صوت است و طبری گفته که اگر این مرض از انصباب فضول بسوی عضلات باشد علاج بحقنه ها کنند اگر قوت اطاعت کند و دو از فوق مثل قی و مطبوخات مسهله غیر جائز نیست و اگر مزاج حار باشد و قوت قوی فصد نیز نمایند و اگر مزاج گرم حاد نباشد و قاروره سفید خام بود مدام سویق و عاقر قرحا و رب توت بسلسله یا شیرهٔ خردل سیاه برب عنب شیرین غرغره نمایند و از اغذیه رطبه و باره

منع کنند و بر زیرباجات شیرین معمول از لحوم حملان اقتصار ورزند اگر مزاج متغیر بحرارت و تپ نباشد و سبب آن اخلاط رطوبیه باشد و اگر بسبب یبوست باشد روغن بنفشه تازه و شیرین یک یا نیم تولہ باشکر طبرزد وقت خواب بدهند و لعاب اسپغول بابرا شکر بسیار نیمگرم و اغذیه مرطبه بلیله مثل شوربا مرغ فربه و طبیخ اسفاناخ و خبازی و زردی بیضه نیمبرشت و استحمام بآب شیرین نیمگرم سود دارد و اگر یابس نباشد و شیرتازه با شکر و بے شکر و مسکه و آرد سفید و شکر نافع و تسعیط بمبدلات مزاج دماغ نمایند و فتیله بروغن گل و سرکه تر نموده برای تحلیل بخارات مجتمعه در گوش نهند و اگر سبب انقطاع صوت را از رطوبت باشد و فوائد از یبوست نافع هست و دو ا را لیتین لقوه و بخ و استاقاقیمه صوت و بحة را مفید است

بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز

و اسباب و مهالست کیفد که در شد و بعضی من جمله اسباب مذکوره شش سبب یعنی نزله حاره و سوء مزاج حار یابس فی حنجره و بارد یابس فی حنجره و سوء مزاج رطب یابس حنجره و قصبه و صیاح شدید برای بحة الصوت بیان کرده اند و جرجانی گوید که اسباب آن انواع سوء مزاج باشد و رنج و ماندگی و آواز بسیار و بیداری شب و تناول طعامهای خشک آماس حوالی حنجره و شیخ می فرماید که گاهی بحة الصوت بسبب آلات تصویت بنابر حدوث اعیا بآنها یا بسبب ورم و تنیدگی در آن آلات و بجادراعو درد اوبت طعام عارض شود و گاهی بسبب بر و بخش و حر مفرط که منحرف گرداند مزاج را و سهر او دیه و اغذیه مخشنه و کثرت صیاح و تحلب و سیلان او بطبقه معتقبه حلق و حنجره افتد و گویند که گاهے بسبب فساد ریه بود و چنانچه سنجد و حین را عارض شود و بقول بقراط بحوحت که بمشایخ عارض گردد زائل نشود و چون هبوب شمالی یا بس خریف او جنوبی با باران باشد بحوحت در آن بسیار حادث شود و چون صاحبان بحة الصوت را دوالی ظاهر گردد اکثر از اسباب صلاح صوت بود و با لجمله تشخیص اسباب و چنان باید کرد که اولاً دریافت نمایند که بحت با مرضی دیگر مثل جذام یا ورم اعضای حلق یا ملک یا صدر یا ریاح یا زوال فقار یا ورم امتلاء و نفخ معده یا کبد یا طحال هست یا نه اگر باشد سببش همان مرض بود و الا حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا قطع لهات بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از مریض بپرسند که خشونت در حلق معلوم میشود یا نه اگر اقرار نماید حال احساس لذع و دغدغه در گلو و سرفه و دیگر آثار نزله حار نیز دریافت نمایند اگر باشد سببش نزله حاره بود و اگر آثار نزله یافته نشود و نبض صغیر و صلب و قاروره صاف باشد و آواز صغیر و تیز و وجع در حنجره بود و تقدم وقوع حمیات حاده یا ملاقات غبار و دخان یا استعمال اشیای حاره حریفه چون ثوم و خردل و مانند آن اتفاق افتد سببش خشکی حنجره باشد و اگر سوای خشونت و تقدم حمیات حاده عوارض دیگر نباشد و تشنگی مفرط بود سببش حرارت حنجره باشد و اگر سوای خشونت اقرار تقدم حمیات نیز نکنند پس ملاحظه نمایند اگر موسم سرما و هنگام هوای سرد باشد یا آب یخ و برف و زنگ خورده باشد سببش برودت حنجره بود و الا حال تقدم کثرت آواز و قوی سیند اگر اتفاق آن شده باشد سببش کثرت صیاح باشد و رنه حال تقدم بیداری بسیار بپرسند اگر باشد سببش همان باشد و اگر مریض اقرار خشونت حلق نکند بلکه گرانی در حنجره یا در دیان کند و کثرت آب دهن بود و پیش از آن استعمال مرطبات کرده باشد سببش رطوبت حنجره بود علاج تدارک این مرض بسرعت نمایند اگر از دیگر تدابیر فائده نشود و احتیاج تنقیه بینند حسب غلبه خلط تنقیه کنند و کرنب بهر نوعیکه استعمال نمایند و کذا میعه مطلقاً نافع و از دخان و غبار و اشیای حامض و مالح و خشن و حریف احتراز ورزند مگر آنکه اراده تقطیع باشد که در ینوقت با دویه لینه رطبه مخلوط کرده استعمال نمایند و بادنجان خصوصاً خام در آتش انگور بالخاصیت بحة الصوت پیدا کند پس اگر از نزله حار باشد هر چه بهر نزله حاره مذکور شد استعمال کنند و ایضاً برای منع نزله ادویه مخدره مثل دیاقوذا و شربت توت و حبوب نزله و لعوقات خالص لحوز لنده یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر یا شربت عناب نوشیدن و پوست خشخاش و عناب تخم کاهو و خرفه و عدس جوشانیده اندکی نشاسته و صمغ عربی آمیخته غرغره کردن و اطلیه و لطولات مغلظ مواد و بر سر استعمال نمودن نافع است و غرغره گلنار یکمثقال پوست خشخاش عدس گلسرخ هر یک دو مثقال بزرالبنج نیم درم در آب جوشانیده معمول و یا بیخان ست و یا سپستان پانزده دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم بنددانه نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا بهدانه سه ماشه چای خطائی یا دیان خطائی هر یک چهار ماشه در عرق شاهتره ده تولہ جوشانیده شیره مغز بادام شیرین شش ماشه نبات داخل کرده صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده پاشیده بنوشند و یا عناب پنج دانه اصل السوس تخم خطمی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات تولہ داخل کرده بنوشند و از پوست خشخاش عنب الثعلب

بزرکتان جوشانیده غرغره سازند و غرغره کاکرا سینگی اصل السوس کوکنار گلنار کرمانج عدس در آب جوشانیده نیز مفید و اگر بحة الصوت نزلی بعد زکام و سرفه حار
پیدا شود و مزمن شده منجر بسل گردد و مریض ضعیف المعده سوداوی خفقانی باشد بهدانه الاچی خورد و بجوشانیده نبات داخل کرده دهند و سفوف یا حب
سرفه همراه شیره جوش داده نبات داخل کرده دادن ولعابات همراه لعوق طباشیر و لعوق سپستان یا رُب توت و شربت فریادرس و شربت کزبرة البر استعمال
کردن نافع و اگر بسبب یبس مزاج ادنی چیزی حار گرمی کند و اشیای یابس بدحال سازد مسکه و فالوده یا قوتی نافع شود و طبیخ جالی باقلا سبوس گندم هریک
چهار ماشه بهدانه سه ماشه با نبات یک توله جوشانیده مفید بود و گاهی برعایت بواسیر زبیرهٔ سفید داخل میکنند و اگر بی سده و بند زکام باشد بهدانه سه ماشه
گل نیلوفر چهار ماشه عناب پنج دانه تخم خطمی خبازی هریک چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم بهدانه شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شسته شده دهند
در روز سوم گل بنفشه چهار ماشه افزایند روز چهارم اصل السوس چهار ماشه گل خطمی سه ماشه دارچینی پرسیاوشان هریک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات
یک توله بطور قهوه بیاشامند و اگر آواز بدستور متسمر ماند باز سپستان پانزده دانه زوفا خشک سه ماشه خطمی چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شهد یک توله
داخل کرده کتیرا صمغ عربی یک یک ماشه سوده پاشیده دهند پس اگر آواز بکشاید و اندکی بلغم باقی مانده باشد دارچینی سه ماشه افزایند بعده اگر بلغم لزج
و رلقت برآید اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه بادیان زوفا خشک دارچینی هریک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده صمغ عربی سوده پاشیده
بنوشند که در آخر حالیات حار میدهند و اگر از نزله بارده باشد علاج نزله بارده کنند بدستوریکه مقامش مسطور شد لیکن درینجا حبوب ولعوقات و غراغر بسیار نافع
آید و این حب کاملاً مستعمل ست آرد نخود بریان دولیست درم رب السوس پرسیاوشان اصل السوس بادیان مغز چلغوزه مغز بادام هریک پنج درم مشک
یکدام بقدر نخود حبها سازند ایضاً نسخه آرد نخود و باقلا هر دو بریان بیست ماشه کتیرا مغز چلغوزه بریان مغز بادام تلخ بریان هریک پنج ماشه نبات سوم حصه
و این حب نیز مفید کبابه چینی قرنفل رب السوس پرسیاوشان زوفا خشک بادیان فلفل سیاه مغز تخم دانه مغز چلغوزه مغز بادام دارچینی هریک هفت
ماشه در لعاب گاوزبان سرشته حبها بقدر نخود سازند و این لعوق نافع بزرکتان بریان تخم کرنب بریان مغز چلغوزه کلان بریان رب السوس هریک
دو مثقال پرسیاوشان زوفا خشک مرمکی بادیان زعفران هریک دو درم سنبل سه چند قوام ساخته بیامیزند شربت دو مثقال با عرق بادیان هفت توله و اگر از یبس
حنجره باشد مغز تخم کدو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ولعوق لعابات نافع ست ولعاب بهدانه
واسپغول و شیره عناب با شربت بنفشه و ماء الشعیر و ماء الخیار و ماء القرع و آب تربوز و شیر بز و شیر خر با شکر و ترنجبین و هریسه مزوره و رطب مغزی بود چون مرقه خبازی
و سرمق و اسفاناخ و غیره خوردن و بدان غرغره کردن مفید بود و کذا تناول شیرهٔ گندم و مغز تخم خیار و نشاسته و مغز بادام شیرین و مزورهٔ ماش مع مغز بادام و پاچه
بزهٔ گوسفند نافع و اگر از سردی حنجره باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان پرسیاوشان نبات سفید در عرقیات جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر سه عدد
مویز منقی یک توله اصل السوس مقشر دو درم گاوزبان یک مثقال بادیان تخم کتان انیسون هریک یکدرم و نیم آنها را آب بجوشانند هرگاه ربع آب بماند صاف کرده چندروز
بنوشند و اگر از برودت هوا گرفتگی آواز و درد سینه عارض گردد دانه هیل نیمکوفته نبات سفید در آب جوش داده بازنگ داخل کرده بطور قهوه دهند و اگر بحة الصوت
بارد با ورم فم معده بود اصل السوس چهار ماشه دارچینی عود مصطگی هریک دو ماشه گل سرخ چهار ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان عرق عنب الثعلب یک پنج توله
جوشانیده شربت سیب توله داخل کرده دهند و فلفل سیاه حلتیت خردل زعفران همه مساوی کوفته باشهد خالص سرشته تا منعقد گردد و هر صبح بقدر فندق تناول کنند و حب
خردل پوست زیر زبان داشتن مجرب یا بگیرند مر ده درم و کندر ده درم و می پخته بیامیزند و حب سازند و مغز بادام تلخ تخم کتان بریان مغز چلغوزه مساوی سائیده
حبها بسته در دهن نگاهداشتن نیز معمول و مجرب ست و یا مغز بادام مغز حب الصنوبر کبابه بزرکتان بریان سرو احد دو درم انیسون بادیان رب السوس صمغ عربی قسط
یکدرم فانید ده درم بدستور حبها سازند و یا کتیرا صمغ عربی هریک شش درم مر یکدرم کندر چهار درم و نیم فلفل سفید بیست عدد و زعفران یکدرم رب السوس
شش درم خرما سه عدد منقی بقدر کفایت بدستور مرتب ساخته زیر زبان نگاهدارند و یا خردل بریان مغز بادام تلخ فلفل دارفلفل بادیان هریک سه درم
زعفران نیم درم کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها ساخته دهن سازند و زیر زبان دارند و یا فلفل سیاه خردل زعفران قرنفل سنبل الطیب مساوی صمغ عربی

برابر مجموع قند سفید بوزن همه بدستور حب ساخته در دهان نگاه دارند و دواء المحلتیت بخورند یا فلفل خردل زعفران خولنجان عاقرقرحا بالعسل سرشته بلیسند و از نسخه های
مستعمله اطبای هند انیست که ادرک سه درم با قند سیاه کهنه پنج درم ناشتا هر روز بخورند یا خولنجان زنجبیل وج فلفل سیاه خردل دار فلفل همه را کوفته بیخته
در برگ تنبول چهابسته وقت حاجت در دهن داشته لعابش فرو برند و یا بگیرند ادرک و اندرون آن خالی کرده یکدرم حلتیت و یکدرم نمک سنگ
سائیده دران پر کرده قطعهٔ ادرک بران پوشیده در خمیر آرد گندم گرفته بخاکستر گرم نهند تا پخته شود هر روز بقدر ثلث درم ازان بخورند و یا برنج با قند سیاه
بپزند و وقت خواب شکم سیر خورده بعد از ساعتی دو قاشق آب نیمگرم نوشیده بخواب روند در سه روز آواز بکشاید و یا قدری حلتیت با آب گرم فرو برند و یا تخم ترب
کوفته با آب گرم ممزوج نموده بخورند و یا مغز تخم بلیله فلفل دراز نمک سنگ مساوی بالعسل غلوله بسته هر روز یک توله دو هفته خورند و یا کبابه چوا کها رسائیده
بشهد آمیخته بلیسند و غذا نخود آب با شیر گوسپند قرطم زردهٔ بیضه و شوربا حریرهٔ نخاله و مغز بادام و شهد بدهند و تلیین طبیعت بحقنه یا مسهلات نمایند اگر احتیاج
باشد و اخراج ماده بلعوقات کنند و صاحب شفاء الاسقام گوید که اگر برودت مع بلغم باشد علاج او همانست که در ربو مسطور ست و گاهی احتیاج
می شود بمثل حلو و تطبیخ زوفا و اگر بلغم غلیظ باشد بعد تنقیح بحب غاریقون استفراغ نمایند و غرغره به غوره خردل سازند و اگر از نمی حنجره باشد اصل السوس
مقشر نیمکوفته بادیان نیمکوفته پنج بادیان نیمکوفته پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بنوشند و عوض نبات شهد در شکنج
آمیخته غرغره کنند و انجیر زرد پنج عدد جوشانیده شهد سه توله داخل کرده نوشیدن نیز مفید ست و مربای زنجبیل دو توله و یا شونیز سه ماشه بالعسل سرشته
بخورند و اگر قوی تر خواهند انیسون پنج کرفس پرسیاوشان ... در دو پیمانه آب جوشانیده اول افزوده جرعه جرعه بنوشند و تخم شبت پنج کرفس نیز زیاده کرده و شهد
آمیخته بدان غرغره نمایند و حلبه مغز چلغوزه رب السوس میبه مرکی سائیده با شهد خالص آمیخته بلیسند و انجیر و مویز و مغز پسته شوربریان بخورند و استعمال
لعوقات مناسبه مثل لعوق کرنب و لعوق حب الصنوبر لعوق زنجبیل و لعوق انجیر نافع ست و غذا نخود آب با گوشت دراج و تیهو و سنگخوار و هر روز دو زرده
بیضه مرغ نیمبرشت نموده و فلفل سیاه با شهد سرشته حبها ساخته مدام در دهان داشتن سودمند ست و خولنجان در دهن داشتن و خائیدن نیز بحة الصوت رطوبی و نزلی
را مجرب ست و حلتیت محلول با آب نیمگرم یا ماء العسل خوردن بدستور و جوز کته بریان بقدر یک دست خوردن عجیب الاثر ست و اگر حاجت تنقیه بود بعد نضج
این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس اذخر هر یک هفت ماشه پرسیاوشان انیسون اسطوخودوس هر یک پنج ماشه عنب الثعلب
نه ماشه جوشانیده اسطوخودوس منقع چهار توله داخل کرده پنج شش روز داده تنقیه بحب شبیار کنند با اضافه سنا سه توله ترید سفید ریوند خطائی هر یک
نه ماشه زنجبیل سه ماشه و شربت اسطوخودوس خولنجان چهار توله و خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه در ماء الاصول عوض شربت
منضج و غذا نان گندم ثرید شوربای مرغ دهند و روز دیگر ماء الاصول مذکور با اضافه شربت بزوری چهار چهار توله و تودری یا حرف نه ماشه دهند و بعد
سه چهار مسهل نموده این غرغره کنند پوست بیخ بادیان اصل السوس تخم شبت انیسون بادیان هر یک نه ماشه در ماء العسل پخته جهت تعدیل مربای
زنجبیل بخورند و یا شونیز سه ماشه سوده در عسل یکتوله بلیسند و انجیر هفت عدد جوش کرده عسل سه توله داخل کرده تجرع نمایند و دیگر لعوقات و غرغره بکار برند
و شیخ می فرماید حالیات که در انقطاع صوت رطوبی مذکور شد همه مفید ست و مفصل و عسل و روغن گاو و مفتح مفید بود و احسار آرد باقلا و بزرکتان و آرد کرسنه
و نانخواه و انیسا که در ربو اول عالست و کذلک اطریه و شیر لبن و روغن زرد و حقنه ... اصل السوس رب السوس لبن باقلا العسل و طبیخ انجیر لبن و عسل و مانند آن
و صاحب کامل گوید که هرگاه بحوحت از رطوبت حادث شود و با آن خشونت و حرارت نباشد باید که صاحب او با آبیکه دران انیسون و بادیان جوشانیده باشند
بقدری ماء العسل غرغره سازد و حریره از قطاعه جواری بالعسل و روغن بادام ساخته بنوشند و با آب مطبوخ بیخ سوسن آسمانجونی مع عسل با قدری از فراسیون
و فنطوریون تغرغره کنند و یا غرغره بخردل مفرد و یا بالعسل نمایند و لعوق حب القطن بدهند و اگر مدت مرض دراز گردد و بعد استرخای حنجره و انقطاع صوت کشد ماء الاصول
پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک چهار درم مصطکی سنبل الطیب هر یک یکنیم درم اسارون سائج هر یک
۲ دو درم فنطوریون دقیق و جعده فطراسالیون بیخ سوسن هر یک ده درم اصل السوس مقشر نیمکوفته پنج درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی بیست درم در چهار رطل

آب با تلخی ملائم بجوشانند تا یک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده وزن یک مثقال معجون قفطی در آن مالیده نیم گرم بنوشانند و غذا شوربای ماش و نخود و پشت و کمون د
روغن بادام شیرین ساخته و اکثر اوقات حب نصف نصف کبابه شکر و پسته و گاهی بادام مغز بخورند و بسیحی گوید که اگر ثقل صوت از رطوبت باشد چندانکه سبب آن در حلق خرخره
پیدا شود بلعوق خردل و جلاب غرغره سازند و یا فلفل و زنجبیل با عسل سرشته حب ساخته در دهن گیرند و فلفل حلتیت خردل مساوی با عسل سرشته بقدر فندق حب ساخته
هر روز سه بار در دهن گیرند و انطاکی گوید که از حبوبات با عسل و لعوق کرنب خصوصا بحلتیت و میعه و اکل حلاوات و مثل بادام و پسته و همیشه با عسل سست و
نزد اهل هند مالکنگنی و خراسانی تا نخواه و خولنجان و فلفل با شهد آمیخته بقدر یک دام صبح و شام لیسیدن بحة الصوت بلغمی را نافعست و اگر از خشکی حنجره و قصبه ریه باشد لعابات
نیم گرم و حسوات چرب مانند لعاب بهیدانه و لعاب اسپغول در عرقیات برآورده همراه شربت بنفشه و شربت نیلوفر بنوشانند یا لعاب اسپغول صاف شده روغن بنفشه یک توله شربت نیلوفر چهار
توله بهم زده و آنفا ماء الشعیر با روغن بادام بنوشند و یا مطبوخ سپستان تخم خطمی خبازی هر یک سه درم با شکر ده درم بدهند و روغن بنفشه و روغن بادام اندک اندک تجرع کنند
و غرغره بدان نمایند و آشامیدن شیره خرفه و شربت نیلوفر با آب انار شیرین و ترنجبین برای دفع خشکی که از اغذیه و ادویه حریفه یا حادثه بهم رسد نیز مفید است و بدهان
در دهان دارند و شوربای مرغ فربه و اسفاناخ و خبازی با روغن بادام و زرده بیضه تناول نمایند و دیگر ادویه و اغذیه مرطبه چون شیر تازه و مسکه با شکر و حریره
سبوس گندم در روغن و نبات در شیر پخته و یا آش کدو و کشک جو و یا آش نشاسته و یا دوغ شیرین یا پاچه بزغاله و گوشت آن بخورند و کثیرا نشاسته صمغ عربی
رب السوس مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین مساوی سوده حب ساخته در دهن دارند و اگر خواهند قدری نبات هم داخل نمایند و خشخاش را سائیده
با مسکه و شکر آمیخته مثل لعوق اندک اندک بلیسند و هر سه اجزا مساوی گیرند و لعوق لعابات نیز مفید است و از روغن بنفشه و نشاسته و کثیرا و گل خطمی و موم و پیه
گرده بز قیروطی ساخته تمریخ حلق و سینه نمایند و هر چه در قسم آینده در سعال یابس بیاید استعمال کنند و اگر از کثرت آواز قوی و یا بیداری بسیار باشد
شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب برآورده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و یا مغز تخم تربزه و خربزه عوض خیارین هر یک نه ماشه گرفته و خشخاش
هفت ماشه مغز بادام چهار ده عدد و شربت صندل و انار هر یک دو توله عوض شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و یا لعاب بهیدانه بجلاب یا ماء الشعیر مع شیره
بادام بیاشامند و از مسکه تازه گداخته و شکر یا از روغن بنفشه غرغره نمایند و از مغز تخم خیارین و مغز بادام و تخم خطمی و کثیرا و مغز بهیدانه
و لعاب اسپغول لعوق ساخته بلیسند و یا مغز تخم کدو و نشاسته افزوده در لعاب اسپغول حب ساخته در دهن دارند و سپستان ده دانه
تخم خطمی تخم خبازی هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده با شربت بنفشه ده درم جوشانیده لعوق سازند و کثیرا نشاسته بران پاشیده بخورند و قرص
کدو نوع سبی گذشت به سینه بمالند و صمغ عربی نشاسته کثیرا تخم خشخاش مغز تخم کدو بنفشه رب السوس سائیده با لعاب اسپغول جهاز ترک حب ساخته بیوسته
در دهان دارند و حریره که از شیر تازه و نشاسته و روغن بادام و شکر سفید ساخته باشند تناول نمایند و زرده بیضه نیمبرشت با نمک و شیر برنج و فرنی
با بادام و اطریه و شوربای مرغ و اسفاناخ و خبازی بخورند و آب نیم گرم استحمام کنند و خواب خصوصا بر پشت و راحت اختیار کنند و دیگر اشیای ملینه مرطبه
غرض خشونت بعمل آرند و لبوب و خولس و درازی ثقل منقوع در عسل بحة الصوت حادث عقب صیاح را نافع و اگر باده نزدل ناید دو درم و درد پیدا کند
فصد کنند و بعلاج خناق حار رجوع نمایند و حبوب ملینه منضجه و کذلک غراغر و لعوقات ملینه که از آن علاج خناق حار نمایند نافع است درین نوع
احسا جاج فرنه و جلاب بالذرع مثل آنکه از آرد باقلا و نیز کتان ساخته باشند و قوی تر ازین صمغ بطم است و شراب ... ابتدای بحة الصوت درست مفطر
است و در انتهای شراب حلو با کثره شسته اند و شرب مطبوخ و مری نفع میکند و بولس گفته که چون این مرض از ورم حار قصبه یا حنجره یا برد و باشد باید که
اول استعمال علاج مسکن کنند مثل دو به که بکثیرا و صمغ و کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و تمر ... و آبکه در آن این تمر و رب السوس پخته باشند تا مثل عسل در
قوام باشد و حب سعال زیر زبان نگاه دارند و چون درد ورم تخفیف گردد احسائیکه بعسل و کرنب و کراث مطبوخ سازند استعمال نمایند و از
ادویه که اندک اندک بکار مے برند مثل رب ... از لبنی و کندر و اصل السوس و ملک البطم و ... فلفل و قنه و دار چینی و سلیخه و امثال
آنست و گیلانی مے نویسد که اگر بحة الصوت از کثرت صیاح بنا بر تسییل حرارت رطوبات را بسوی حنجره و قصبه عارض گردد و بگیرند

انجره و نعناع و صبر مساوی و مفتّح سده است اندک اندک بمزوزند بار وقت خلو معده تناول نمایند و حریرۀ لباب قمح و کشک شعیر در روغن بادام و زعفران و کذا
شیر تازه و شوربای ماکیان فربه و اسفاناخ و اطریه و اصناف معروفه و لعوقات بخورند و حبوب ملینه صدر و حلق در دهان گیرند و طلای انگور یا اکل کشمش بی شوند
و سائر انبذه استعمال نمایند و آنچه در انقطاع صوت گذشت خصوصاً گردواء الحلتیت نیز و زعفران نافع است و مجوسی گوید که گاهی بحة الصوت بسبب کثرت امتلای
بدن از خون یا امتلای قصبه ریه افتد و اعراض آن سرخی رنگ و غلظ قاروره و سرخی او و تشنگی و عظم نبض و شبیه وی همین است و علاجش فصد باسلیق و
حجامت و اخراج خون بقدر قوت و نوشیدن شربت عناب و شربت خشخاش و خمیره بنفشه و لعاب بهدانه و غذا فرو نخواهش مغز بادام و کدو و دهم او
گوید که اگر بسبب ورم حنجره یا قصبه ریه باشد بر شیره عناب و سپستان و تخم خطمی و خبازی با شیره بنفشه بپزند و غذا آرد گندم با مغز بادام و شکر سازند و
تمریخ صدر و قصبه بقیروطی معمول از روغن بادام و نشاسته و کتیرا و برگ خطمی نمایند [illegible] خصوصیت جهت گرفتگی آواز [illegible]
سینه و مختفی تجویز نموده اند و ازان گرفتگی آواز باتفاق ثابت شده [illegible] آید گویند که از خوردن [illegible] همین عوارض
رو نماید علاجش اینست که چیزی [illegible] گل چراغ گویند [illegible] تنبول [illegible] بخورند [illegible] آواز [illegible] گویند
که او یک تنها با برگ پان خائیدن و آب او بلع نمودن [illegible] رفع [illegible] نماید و کذا برگ [illegible]
آن غرغره کردن نافع و گویند که اگر مزاج گرم باشد [illegible] و اگر مزاج سرد باشد [illegible] شربت [illegible] شلجم
و غیره [illegible] نمایند [illegible] مناسب که در ان ادویه ذی تریاقیت باشد [illegible] تعدیل مزاج شربت [illegible] قرنفل [illegible]
غذا [illegible] بروغن گاو [illegible] زبان خوردن [illegible] علاج [illegible] جامع النفع بقول
شیخ خائیدن [illegible] صوت خشن [illegible] شیر [illegible] روغن بنفشه [illegible] بقوام
[illegible] ادویه [illegible] صوت [illegible] بادام [illegible] شکر و
سپستان و شربت خشخاش و سکنجبین [illegible] قلقل [illegible] کندر [illegible] سینه [illegible] فصل
و شربت کزبرۀ البر اگر از حرارت و یبوست باشد [illegible] مغز تخم خیار و مغز تخم کدو [illegible] و لعاب [illegible] بقول و شربت
انار شیرین و جلاب و رب السوس [illegible] شیر تازه و بقول انطاکی اگر آب [illegible]
با آب انجیر [illegible] و کذا کرنب و کرفس آواز را بسیار صاف کند و چون تخم کرفس بیا سایند و با شیر [illegible] و بقول سویدی خوردن کرنب و
نوشیدن طبیخ او [illegible] آواز [illegible] نمودن بحة الصوت را که از ضربه [illegible] نفع [illegible] ماکیان [illegible]
مشوی و بقول بعضی نوشیدن آب او گرم با روغن بادام مفید بحة الصوت است و کذا [illegible] زعفران و رب السوس [illegible] مغز بادام [illegible]
و عسل حب ساخته در دهن داشتن و خوردن [illegible] خام یا مشوی یا مطبوخ و کذا [illegible] نوشیدن [illegible]
[illegible] و اکل لحم [illegible] و سلوی [illegible] خوردن [illegible] نوشیدن طبیخ او [illegible] شربت [illegible] رب السوس
با آب [illegible] و کذا [illegible] تخم [illegible] عسل [illegible] نیز [illegible] بحة الصوت است صوت خشن سبب
درشتی آواز اختلاف سطح حنجره و قصبه ریه است [illegible] حنجره [illegible] عروض حالتی شبیه به تشنج در آن و از جفاف رطوبت
آن و از کثرت ترنم و سرود و از قطع لهاة و بیداری [illegible] و از جماع بسیار حادث شود [illegible] اسباب [illegible] تقدیم آن [illegible] نمایند علاج اش
اسباب [illegible] اغذیه مخشنه اجتناب نمایند و هر چه از ملینات در اقسام بحة الصوت گذشت [illegible] تناول انجیر تازه و کشمش [illegible] خصوص
در روغن بادام [illegible] عظیم النفع است آنچه از قطع لهاة باشد [illegible] غرغره کنند [illegible]
از آن [illegible] صوت قصیر [illegible] علاج [illegible] تدریج ریاضت و صعود

و هبوط آواز و ملث در حمام گرم و هر آنچه مستدعی لطف و تعدیل آن گردد بعمل آرند و بعد خروج از حمام چیزهای لطیف تناول نمایند و اطعمهٔ لطیف خورند و خواب نیز نافع است صوت غلیظ سببش اتساع مجاری صوت است از رطوبت و امثالها آواز قوی بسیار با کثرت دمیدن نای و بوق علاج هر چه در انقطاع صوت رطوبی و بحة الصوت رطوبی و صیاح گذشت بکار برند صوت دقیق یعنی آواز باریک سبب او ضد اسباب صوت غلیظ است و بیداری و اعتیاد ترنم خصوصا بعد از طعام و ریاضت متعب و انواع استفراغات گاه سرد نیز آواز را دقیق کند چون آواز صبیان و زنان و خواجه سرایان علاج دعت و سکون و ریاضت معتدل اختیار نمایند که بدن فربه گردد و با قوتهای مرتبه با عرق [illegible] و زرده تخم بیضه نیم برشت [illegible] اغذیه معتدل لطیف سریع الهضم چون زرده بیضه نیم برشت با نمک سلیمانی یا نبات بخورند و خاگینه بیضه مرغ و قلیه نرگسی گوشت گنجشک و دراج تیهو مانند آن تناول کنند و حمام معتدل صبح استعمال کنند و از خوردن حامضات و قابضات و مجففات و آب کشنیز سبز بپرهیزند و آنچه از سردی باشد هر چه در بحة الصوت بارد گذشت بکار برند و باغذیه که در ان [illegible] صوت کدر منظلم یعنی آواز تیره و تاریک [illegible] آواز است شبیه بآواز زیر چون [illegible] سببش نزول رطوبت بسیار غلیظ است در حنجره و قصبه علاج ریاضت و مسارعت و حبس النفس و مالش پهلو و سینه و غرغره خشن و تعریق و حمام نمایند و اغذیه ملطفه مقطعه مانند ماهی نمک سود و مری شوربای مرغ و دراج و کبک با نان تنوری استعمال کنند و غرغره بخردل و مری و تنقیه بحب فلافلیقون سازند صوت مرتعش یعنی آواز لرزان و آن دو نوع است یکی ارتعاشی و آن دائم بود و دوم اختلاجی آن گاه باشد و گاهی نه و سبب ارتعاش صوت ماده غلیظ است که در عضل قصبه غشائی واقع باشد اسباب علاج او همانست که در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه گذشت و بعد تنقیه ماده حب ایارج فیقرا [illegible] معجون لوغاذیا یا در طبیخ افتیمون حل کرده بنوشند و حقنه تیز بعمل آرند و مری و ایارج فیقرا و موبزج غرغره کنند و اغذیه ملطفه چون قلیه با نخود و قلیه انار دانه و ماهی شوربا بخورند و [illegible] گویند که بهترین اغذیه مقویات مثل یخنی و فلفل و آنچه [illegible] شد مانند دل حیوانات و امثال آنست

امراض ریه و صدر یعنی شش و سینه

بدانکه ریه را عارض میشود جمیع امراض مختصه باعضای متشابهة الاجزاء و امراض آلیه خصوصا سده در عروق آن و اجزای قصبه آن خصوصا عروق خشنه [illegible] اسباب سده [illegible] تمامی امراض آن پیدا شد حتی الطباق و امراض مشترکه بالجمله امراض جزئیه ریه و صدر بیست و هفت مرض است یعنی تنفس [illegible] عسر النفس و تقاصر النفس و ضیق النفس و انتصاب النفس و ربو و بهر و سعال و خرخره و نفث الدم و ذات الریه و اورام بارده ریه و اجتماع آب در ریه و شوصه ریه و دبیله و سل و نفث المده و ضعف الریه و اوجاع صدر و ذات الجنب و خانوقه و شوصه و ذات الصدر و ذات العرض و برسام و تقیح و تقلص حجاب و جمود الصدر و امراض ریه اکثر در زمستان و خریف افتد بسبب کثرت نوازل خصوصا در خریف بعد صیف شمالی یابس و جملهٔ هوای بارد ریه را ضرر دارد و دیگر کسی را که در هوای گرم مقام بسیار کرده و بحرارت شدید ابتلا یافته باشد و اکثر امراض ریه با امراض کبد متساوی گردد چنانچه شدت برد و شدت حر او باستسقا متساوی شود و همچنین امراض حجاب طریق تشخیص امزجهٔ ریه باید که بآواز مریض گوش دارند اگر آواز عظیم و ثقیل باشد و نفس عظیم یا متضاعف و گرم و سینه وسیع و عظیم و نبض [illegible] و سعال یابس [illegible] با کثرت [illegible] هوای گرم و افراط عطش با هوای بارد زیاده از آب تسکین یابد سوال کنند که این نشان مزاج حار است و اگر آواز و نفس صغیر یا باریک باشد و سینه تنگ یا ربو و سعال بود حال [illegible] با هر چیز بارد و کثرت تولد بلغم و خروج آن بسینه که این آثار مزاج بارد است و اگر بحوحت صوت و عجز از ارتفاع صوت و با کثرت فضول و سرفه و خرخره سینه و تهییج [illegible] و نرمی نبض و عدم تشنگی باشد دلالت بر مزاج رطب کند و اگر آواز خشن همچون آواز کلنگ و با قلت فضول و سرفه یابس خصوصا در حالت گرسنگی و تشنگی و لاغری [illegible] سرعت و تواتر نبض و صلابت و در اکثر بار بود باشد دلیل مزاج یابس بود و هر یک از این امزجه گاه ریه را طبیعی میباشد و گاه عرضی و فرق میان هر دو چنان کنند که اگر مزاج طبیعی باشد علامت او بالطبع واقع شود و همیشه ظاهر باشد نه آنکه بسبب عارضی پیدا گردد و اگر عرضی بود علامت او نیز عرضی باشد و در حالت تغیر مزاج حادث گردیده باشد مگر آنکه علامتی از جنس آن باشد که واقع نشود مگر بالطبع فقط که درین صورت آن علامت مزاج طبیعی باشد مثال آن عظم صدر یا صغر اوست که این نباشد مگر طبیعی و بدانکه از اخص دلائل دال بر احوال صدر و ریه نفس است در حرارت و برودت و عظم و صغر و سهولت و عسر و نتن رائحه و غیر اینها از احوال آن و کذلک آواز نیز باشند که صوت خناقی دلالت می نماید بر آنکه آفت در عضل باسط است و ابحی بر آنکه در عضل قابضه [illegible] آفت و عضل باشد و نیز سعال و نفث و نبض دلالت مے نمایند و کیفیت دلائل نفس

وسعال و نفث عنقریب ظاهر شود و کیفیت دلائل صوت مسطور شد و نبض آنچه واجب بیکند بحسب امزجه و امراض و در بحث آن مضبوط ست و چون ریه مجاور قلب است
استدلال از احوال آن بر احوال این قوی تر ست و نفس دلالت میکند بر احوال ریه بتوسط دلالت او بر احوال قلب و نبض اول دلائل ست برآنچه متصل بشعب شرائین
قصبه ریه است و سعال نیز دال ترین دلائل ست برآنچه متصل بقصبه و لحمیت ریه ست و احساس ثقل در سینه دلیل خاص ست برآنکه ماده
در ریه است و احساس لذع و نخس دلیل خاص ست برآنکه ماده در اغشیه و عضلات ست و فرق درین هر دو آنست که نفث تغیر بعض از احوال او در غشا اکثر
بود و ایضا اگر وجع مائل بسوی باطن باشد در غشیه بود و اگر بسوی ظاهر مائل تر باشد در عضلات بود و خروج نفث بسعال بخفت و آسانی دلیل آن باشد که ماده
قریب از اعالی قصبه و حوالی آنست و برآمدن نفث بدشواری و سعال شدید دلیل آنست که ماده غائر و در قعر ریه ست و گاه با آفات اعضای صدر و ریه
علامات اعضای بعیده مثل و آرد و رام حجاب و سرخی رخسار و رادم پیدا باشد

علاج کلی امراض ریه

باید که تامل نمایند آنچه در باب بدو اقسام تنفس ذکر یابد و از ان نقل کنند بغیر آن از امراضی که در سبب مشارک نیند و گاه ریاضت ریه مثل آواز بلند و نفس
عالی نافع و رسیدن بشدت بجهت تلطیف فضول آن کرده میشود و برای استعمال ادویه صدریه طریقی خاص ست یعنی باید که از قبیل حبوب و لعوقات استعمال
نمایند و در اکثر او قات در دهان نگاه دارند و آنچه از ان منحل گردد بتدریج اندک اندک فرو برند تا مدت بعید آن در مجاری قصبه ریه طول کشد خصوصا وقتیکه بر پشت
بخوابند و تمامی عضلات متصل بریه و قصبه او ارخا یابند و اقرب وجوه ازاله فضول ریه جانبی ست که قریب بمجری ست و از این جهت نفث انتفاع کثیر حاصل گردد و اگر
از ان مانعی نباشد و مواد ی که در ریه حاصل میگردد گاه از جنس رطوبت میباشد و گاه از جنس قیح و چرک و گاه از جنس خون و مواد حاره رقیقه و گاه دشوار
میباشد انتفاث و اندفاع مواد ریه بجهت غلظت و لزوجت او که نرم میگردد و قابل انتفاع قبول کنند و یا بجهت رقت او که ریه دافعه لزوم او نتواند بسعال
بلکه رطوبت از ریح لعقب می ماند پس ریح از ان جدا میگردد و بغیر قلع وان بجای خود باشد و یا بجهت شدت کثرت مقدار آن که هر چند دفع نماید باز باقی
می ماند و هنگامی که اخلاط صدر و ریه غلیظ باشند مبالغه در تخفیف آنها نمایند بلکه مشغول بتلیین و تقطیع آنها مع تحلیل بعدا گردند و تقطیع اسم از تحلیل بود
لیکن عنایت تقطیع زیاده تر از تحلیل باشد و باید که در جمیع این ادویه ماء العسل و اخل نمایند زیرا که رسان قوت نافذه در خالیه لطیفه ست و ایضا اولی آنست
که ادویه صدریه مشروبه لعوقات لذیذه باشند و ادویه صدریه مفرده و مرکبه آنست که منقی صدر باشند و آنها مراتب ست مرتبه اولی مثل باقلا و ماء العسل و تخم
کتان بریان و بادام و شراب حلو ست و از ادویه بارده تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو ست و اگر بروغن زرد اقتصار کنند انضاج او بیشتر از تنقیه او باشد و
اگر آنرا بعسل و بادام تلخ بلیسند تنقیه او زیاده تر از انضاج گردد و قوی تر از ان فلفل الطیلم و بادام تلخ و سکنجبین عنصلی و حلبه و کندر و تخم سیر ون ست و قوی تر از نها
زیره و فلفل و کرسنه و بیخ سوسن و بیخ جاوشیر و جند بیدستر و عسل عنصل و عسل سدوس و عنصلی ریون کبیر و زراوند مدحرج و شونیز و کرمیکه زیر دو باشد
بر خرف یا در تنور خشک کرده حتی که سفید گردد و عسل عنصل و فقیون با سن و آن ادویه داخل نمایند و آب دو شد یاد انفع ست و ریوند منها آنست که تسهیل نفث نماید و
سیساالیوس شدید المنفعه ست و ملیوس نافع و منقی ست و پیاز خصوصا آنچه بکباب بریان کرده باشند و زعفران تقویت آلات تنفس و تسهیل نفث میکند و این دو
صلاحیت شرب هم نماید و از ادویه مرکبه حب افلاطون و آن حب یعنی ست و شربت زوفا و نسخ مختلفه دوای ندرو ماخس و دوای سقلینا و سنوق و دوای جالینوس
و شربت خشخاش بنفیخه یا و خصوصا چون ماده رقیقه باشد که آن غلاظ و عسل قوام دهی برای خروج نفث ست و دوای معناوسنوق و دوای بلاد و ملیانجات و تخم
نفیث اخلاط غلیظه و مده کند انیست که میگیرند سکنجبین و مر هر واحد مثقال تر دو و دو مثقال افیون مثقال جند بیدستر مثقال شراب حلو سرشته نیم مثقال
بخورند و اگر مقدار افیون کم از نیم مثقال کنند بهتر ست و آنچه مجرب ست کندر چهار جزو مر دو جزو لیبه قه سکنجبین بپزند که مثل عسل گردد و بلیسند
و یا عصاره کرنب بمثل او عسل با آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد و ایضا از مر و فلفل و تخم انجره و سکنجبین و خردل حبها ساخته صبح و شب وقت خواب بخورند
و ایضا خردل بلیسند هم عرق سه قیراط قشار الحمار انیسون هر واحد یک نیم قیراط یک شربت کنند اخراج فضول کثیر نماید و تنقیه بلا اذیت کند و از ادویه قویه درین باب

انیسیت که محرورست و خردل و تخم انجره و عصارهٔ قثاء الحمار و انیسون جمله بعسل بسرشند و برای اخلاط مائل بحرارت حلبه دو اوقیه بزرکتان یک نیم اوقیه کرسنه نیم اوقیه مغز پنبه دانه نیم اوقیه رب السوس و اوقیه حماما حبه را سوده بروغن بادام لت کرده بعسل بیامیزند و ایضاً سپستان و انجیر سفید و مویز منقی و اصل السوس و پرسیاوشان در آب خوب بجوشانند و بنوشند و اگر درین آب اسفاناخ بجوشانند نافع بود و بدانند که اکثر محتبس میگردد چیزی در صدر و آن قابل نفث میباشد اگر قوت ازان ضعیف بود و درین هنگام واجب ست که بعطاس استعانت نمایند

کلام کلی در نفس

بدانکه نفس عبارت از حرکت انقباضی و انبساطی آلات تنفس ست که آن اتمام می یابد بدو حرکت و دو سکون میان آنها که ازان دو حرکت یکی حرکت انبساطی جاذب نسیم بارد و دوم انقباضی دافع هوای گرم و اجزای محترقهٔ روح ست و ازان دو سکون یکی سکون ظاهری میان آخر انبساط و اول انقباض و دوم سکون باطنی که میان آخر انقباض و اول انبساط است برقیاس حرکت نبض مگر آنکه حرکت نفس ارادی ست ممکن ست که انسان آن را تغیر دهد بارادهٔ خود از مجرای طبیعی و حرکت نبض طبیعی صرف غیر ارادی ست یعنی نمی تواند بارادهٔ آن را متغیر گرداند از مجرای طبیعی و فائدهٔ تنفس چون نبض ترویح روح حیوانی ست بجذب نسیم بارد و اخراج و دفع بخار دخانی و حرکت تنفس معتدل طبیعی خالی از آفت اتمام می یابد بحرکت حجاب فقط و اگر احتیاج بزیادتی افتد حرکت حجاب تنها بدان وفا نماید و بالضرور عضلات صدر مشارک شوند مثلاً هرگاه خواهد که نفس عالی شاهق کشد که محتاج بجذب و دفع هوای بسیار ست لامحاله حجاب و عضلات صدر تمامی یا بعض او حسب حاجت بحرکت در می آیند و ازانجاست که در هنگام بلند خواندن تا مدتی و یا فریاد و درپی کلالی در آنها هم میرسد و آواز گرفته گی و اسباب تنفس نیز مانند نبض سه گونه است یعنی فاعل و آله و حاجت فاعل قوت حیوانی ست و آله حنجره و حلق و شش و حجاب و عضلات سینه و عضلات اضلاع بعضی و حاجت جذب هوای تازه و اخراج هوای گرم دخانی ست هرگاه که این هر سه اسباب بر حال طبیعی باشد نفس معتدل طبیعی بود و هرگاه که یک ازین سبب ازین اسباب ثلثه از حال طبیعی متغیر شود از اقسام نفس غیر طبیعی پدید آید و آن عظیم و صغیر و شدید و شاهق و ضیق و طویل و قصیر و سریع و بطی و متواتر و متفاوت و حار و بارد و متصل و منقطع و مرتعش و مختلف و مضاعف و منتصب و منتن و خناقی و مستکره و ذو فترات و متنصف و عسیر و منخری و قسری و متتابع و متعلق ست و دال بر امور محموده و یا مذمومه و ازینها هر یک را اسبابی ست و هر واحد دلیل ست بر امری خاص و بحسب اختلاف اغراض و اسنان و اجناس و عوارض بدنیه و نفسانیه مختلف میگردد مانند نبض و بدانند آفاتی که در اعضای نفس عارض شوند و ازانها در نفس خلل کنند یا در اعضای نفس اولاً و بالذات باشند بغیر آنکه اولاً در عضو دیگر که نوعی از مبادیت برای افعال این اعضا داشته باشد عارض شوند یا در مبادی آن اعضا و یا در آنچه مشارک باشد بمجاورت مثلاً افتند و اعضای نفس حنجره است و ریه و قصبه و عروق خشنه و شرایین و حجاب و عضل صدر و صدر نفسه پس آفت گاهی در صدر بنفسه هم رسد اگر ضیق و صغیر باشد و بدان جهت در نفس آفت حادث گردد و اما مبادی آنها دماغ و نخاع باشند زیرا که منبت اعصاب اند و اما اعضای مشارکه آنها بمجاورت مثل معده و کبد و رحم و امعاء و سایر احشا اند و آن آفات یا سوء مزاج مضعف حار یا بارد یا رطب یا یابس ست و هر کدام ازینها ساذج باشد یا مادی از خلط محتبس دران و یا منصب بسوی آن بسیار لزج یا غلیظ و یا مده و قیح منجمله مادهٔ مذکور ست و رنجا و یا از ریح و یا بخار و یا مرض آلی یعنی مرض ترکیب ست از فالج و تشنج و یا انحلال فرد یعنی مرض تفرق اتصال از گسیخته شدن و شگافته گشتن و یا شعفن و منفرج و متآکل شدن و یا از ورم بارد یا حار یا صلب و یا از وجع شدید و بدانکه نفس قوی ترین دلائل ست بر احوال امراض باطنیه و قائم مقام نبض ست بعد مراعات عادت دران چنانکه رعایت امر طبیعی معتاد در نبض نیز کرده می شود زیرا که هر انسان را نبضی لائق سن و فصل و بلد و غیره میباشد و کذلک نفس و آن هم امر طبیعی ست و ایلاقی و جرجانی چنین نوشته اند که سبب تغیر نفس از حال طبیعی آفتی باشد که در شش و سینه افتد و آفت این هر دو اندرون بیرون نباشد یا خاص درین دو اندام افتد یا بمشارکت اندامی دیگر افتد آنچه خاص سینه و شش را افتد چهار گونه باشد سوء مزاج ساذج و مادی و ورم و سده و تفرق اتصال و گاه سوء مزاج رطب بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا در عضلهای حنجره و حلقوم یا در عضلات سینه و پهلو و در غشیه رباطهای

این اعضا استرخا پدید آید و گاهی سوء مزاج یابس بدان حد رسد که تشنج یابس پیدا شود و تنفس دشوار گردد و سبب دیگر در ریه و صدر اجتماع خلط در قصبهٔ ریه و فضای صدر باشد و این خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون و تفرق اتصال از قرحه در صدر یا ریه یا انقطاع عروق و انشقاق او یا ضربه از خارج تولد کند و هر آفتی که سینه و ریه را مخصوص باشد بدون سرفه نبود اگرچه بی ماده باشد و آفتی که بمشارکت عضوی دیگر باشد یا بمشارکت دماغ بود چنانچه در صرع و سکته یا بمشارکت نخاع چنانچه در تشنج و استرخا و یا بمشارکت قلب که دران نوعی از انواع سوء مزاج یا آفتی دیگر پدید آید لیکن سوء مزاج ممکن العلاج است و آفات دیگر مثل ورم و تفرق اتصال قلب علاج نپذیرد و تنفس و باطل گردد و آدمی هلاک شود و یا بمشارکت دیگر احشا مثل معده و رحم و کبد و این نیز بسبب سوء مزاج و انواع اورام و تفرق اتصال باشد لیکن ورم احشا علاج پذیرد و مهلت علاج دهد و تغیر نفس باندازهٔ آفت باشد و یا بمشارکت جمیع بدن و این در تپ بود و گاه تغیر نفس بسبب ضعف عضلات صدر باشد و این ناقص را افتد اکنون اقسام نفس که مسطور شد مع اسباب و دلائل آنها جدا جدا مذکور می شوند

نفس عظیم

عبارت از انجذاب هوای بسیار است بیک دفعه زیاده از مقدار معتدل که منبسط گردد آن اعضای نفس بجمیع جهات انبساط و افراد همچنین دفع بخار دخانی بیک دفعه و سبب آن همان اسباب ثلثهٔ نفس عظیم است یعنی قوت قوت و شدت حاجت و متابعت آله و این دال بر کمال صحت بدن و تقویت روح حیوانی و حرارت غریزی است و نفس صغیر ضد نفس عظیم است و گاه میرسد از شدت حرکت اعضای نفس جهت استنشاق بطریق انبساط حرکت از قدام تیر قوتین و از خلف کتفین و از هر دو جانب بعظم لحم کتف و گاه استعانت می نماید بمنخرین در اکثر احوال و گاهی مختلف میگردد حال در انقباض و انبساط از جهت عظم و صغر پس گاه انقباض عظیم تر از انبساط و گاه انبساط عظیم تر از انقباض میباشد و این بحسب ماده و احتیاج ست بهر یک که احتیاج قوی تر باشد حرکت آن نیز عظیم تر میباشد یعنی اگر احتیاج بنفض بخار دخانی زیاده باشد بسبب کثرت کمیت و یا حدت کیفیت انقباض عظیم تنفسی میباشد و اگر احتیاج باطفای نائره لهیب باشد انبساط عظیم می باشد و چون اتفاق افتد در انسانی که عظیم الاستنشاق باشد با که صغیر الاستنشاق و عظیم الاستخراج نفس بود دلیل آنست که حرارت غریزیه او ناقص و غریبه او زائد است و جالینوس در تشریح کبیر گفته ما دامیکه حیوان صحیح باشد در هنگام نفس حرکت نمی نماید اسفل صدر او فقط و چون حرکت شدید و یا ادرار تپ عارض گردد و حرکت می نماید عضلی که میان اضلاع اوست و چون شدت حاجت زیاده ازین بهم رسد حرکت میکنند اعالی صدر او نیز و اسباب حرکت این اعضا بعنف چهار امر ست یکی شدت حاجت بنابر التهاب حرارت نواحی قلب و ریه دوم ضعف عضلهٔ محرکه خواه در نفس خود ضعیف باشد و یا بمشارکت اصول ضعیف گردد مثل ضعیفی که در آخر دق و سل و جمیع مده بهم میرسد که ضعیف میگرداند قوت آنرا و یا بجهت علت آلیه که مختص بآن باشد و یا بمشارکت از تشنج که عارض گردد و یا فالج و یا سوء مزاج و یا ورم و یا غیر آن سوم مانعی که عارض عضل گردد مانع انبساط آن شود مثل امتلای معده از اغذیه و یا ریاح چون از حد درگذرد و مانع میان حجاب و انبساط گردد و به تنهائی نتواند که منبسط شود چهارم ضیق منافذ حنجره و جداول قصبه و شرائین و آنچه متصل بآنها ست از منافذ نفس مثل تخلخل ریه که چون ممتلی گردد از اخلاط و یا دران سده و ورم بهم رسد و همچنین مردم صاحبان ربو و سده و ذات الریه اند و از جمله اموریکه محتاج بنفس عظیم است بسبب غفلت مع حاجت و قلت حاجت ست حتی که طول کند مدت میان تنفسین احتیاج افتد بسوی نفس عظیم برای تلافی آنچه دران تقصیر واقع شده مثل نفس صاحب اختلاط عقل اگر قلب ولسیار بارد نباشد که بر میگردد از ان بعده امعان میکند دران و از جمله ازین حاجت عظم نفس نائم ست زیرا که در نوم بسبب کثرت ابخرهٔ دخانیه و غفلت از اخراج نفس بارادہ لا محاله محتاج بنفس عظیم میگردد و همچنین کسیکه مزاج قلبش اگرم نباشد که انفهای قوات نفس مذا لفته نماید اشرا حتی المقدور بعد ازان تلافی نماید بعظم آنرا که بمداومت فوت کرده با لجمله علاماتیکه بیان فرق میکنند میان اسباب حرکت جمله صدر آنست که اگر آن بسبب حاجت باشد و قوت قوی بود نفس بسیار رادخال او و در نفخه او باشد و لمس هوا که خارج میشود مس کردن نفس حار یابد و دیگر نیز دلائل حرارت باشد و آثار التهاب در صدر و وجه و چشم و زبان و خشونت آن و دیگر از اسباب حرارت موجود بود و اگر سبب عظم نفس نه حاجت باشد و این علامات یافته نشود و زیاده که نتواند که انبساط تام دهد پس ضیق منافذ مذکوره باشد و اگر اعضا تمام مهیای حرکت باشند و حرکت نمایند لیکن حاجت و نه منبسط گردند بانبساط تام و انقباض

حاجت بلکه نفس از منخرین برآید وعند دفع نفس نفخه هم نباشد دلیل آنست که قوت محرکه عضل مأوفست و چون ضیق از رطوبت در قصبه و اعضای قریبه او باشد مع
علامات ضیق خرخره در نفس باشد و صاحب آن به تنحنح محتاج بود و این علامت زیاده بر علامت ضیق نفس کلی ست و اگر چنین نباشد دلیل آنست که ماده زیاده
عوض نموده از آن و چون ضیق خرخری دفعتاً حادث شود نشان سیلان ماده از نوازل کیموسیه ست و یا سیلان مده و قیح از عضوی قریب لیس دی سیه اولاً و لیس و قصبه ثانیاً
نفس شدید و او آنست که نفس را با عظم او بقوت و تکلف بکشد بسبب قوت قوت و شدت حاجت و عدم مطاوعت آله و این مخالف نفس عظیم ست که در او احد
از انقباض و انبساط بقوت قویه باشد و این شناخته میشود باین طور که قطعه پنبه منفوش را که قریب بینی گذارند بشدت جذب و دفع آن نماید نفس شاهق یعنی نفس بلند و آن
قسمی از نفس عظیم است که محتاج میشود دران بتحریک اعالی عضلات صدر و نمیرسد حاجت دران بتحریک حجاب و اسافل عضل صدر و این را نفس عالی نیز گویند و این یا بسبب شدت
حاجت بسیار و یا بسبب فساد منفذ و یا بسبب عدم تمکن حجاب و اسافل صدر بر حرکت بجهت عروض امری باشد و اکثر این نوع نفس در حمیات و بائیه حادث میشود نفس صغیر و او
مقابل نفس عظیم ست که جذب و استنشاق هوا کمتر از مقدار معتدل نماید و با آن انبساط اعضای نفس در جهات کمتر از معتاد واقع شود و همچنین اخراج بخار دخانی کمتر از
معتدل و سببش ضد سبب نفس عظیم ست و یا آفت عارض آلات نفس که بجهت آن عاجز باشند از حرکت عظیم و این نفس دلالت بر ضعف قوت نماید اگر متواتر
بود و بر قلت حاجت چون مع تفاوت بود و از این جهت دلالت میکند بر انطفای حار غریزی و اگر این در امراض حاره باشد دلالت بر موت کند و شیخ میفرماید
که گاهی صغیر میشود نفس بسبب وجع چون حائل گردد وجع میان اعضای نفس و حرکات آن بطوریکه چون حجاب بتمام انبساط منبسط گردد آنرا حصول
وجع شدید در اعضای نواحی صدر یا در معده و نواحی آن لازم شود و این را لابد است که مع ضعف و تواتر او سریع باشد و چون قوت ضعیف بود شریک
در زمانه قصیر آنرا ممکن بود و گاهی نفس صغیر میشود یا بسبب ضیق منفذ و نفس بادی صغیر گردد یعنی کم آنچه از هوا داخل و خارج شود اندک باشد و اما حرکت
حجاب و صدر در قوت عظیم باشد و یا بسبب ضیق صدر در خلقت و با این نفس صغیر گردد و چون حجاب نیز صغیر باشد و این نیز سریع بود و گاهی متواتر شود و اگر حاجت
شدید گردد و چون با او تفاوت نزدیک شود بر موت قوت دلالت کند و چون با آن تواتر مقارن گردد دلالت نماید بر وجع اعضای نفس و قریب او از معده و
مانند آن و یا بر قروح و اورام این اعضا الا سیما چون مع تواتر سرعت باشد و الا گاهی بسبب ضعف قوت باشد و علامات اسباب نفس صغیر مقابل اسباب نفس عظیم بقیاس آنها
معلوم گردد و آنچه صغیر او از وجع باشد به از ضیق جهد و وجع بر آن دلالت کند و القا با صاحب وجع اگر احتمال وجع کند و بر آن صبر نماید ممکن است که نفس عظیم شود
گرداند و معذلک گاهی در میان نفس او نفس عظیم واقع شود بجهت شدت حاجت و یا غفلت از وجع و صغر حادث از ضیق خلاف این باشد و در جمیع مواد نفس طویل و او آنست
که طول کند در آن مدت تحریک حجاب در استنشاق او و در رد او تا آنکه قوت تصرف کند در هوا بسیار بسبب آن قلت حاجت ست و گاهی منع میکند از عظم او سریع وجع یا ضیق
لیس طویل و از نقیضای مبلغ استنشاق بمبلغ عظیم و سریع قائم مقام آن هر دو گردد و اکثر با ضیق مجاری مثل مجاری قصبه ریه میباشد و استنشاق هوا کثیر چنانکه در عظیم سریع
میباشد و طویل نیز باشد لیکن فرق بتفاوت مدت و طول ادراک میکنند غایت آنکه منجذب میشود هوا در نفس طویل در زمان طویل نفس قصیر او مخالف طویل ست و چون طویل آنست که
در زمانه حرکت طویل باشد لاجرم نفس قصیر آن باشد که زمانه حرکت در آن قصیر بود و حدوث نفس قصیر از ضعف قوت یا از رداءت حال آله متحرکه باشد و چون تواتر با آن مقارن
گردد سبب او وجع و آفت در آله نفس و حوالی او باشد و چون با او تفاوت نزدیک شود بر موت حرارت غریزی دلالت کند نفس سریع آنست که حرکت آن در مدت قصیر باشد
مع کمال حاجت نه مثل قصیر و صغیر یعنی زمان حرکت کوتاه گردد بدون آنکه در انجذاب هوا قصوری واقع شود و سببش کمال شدت حاجت ست چون در آن عظم بجهت کفایت حاجت
آنکه حاجت زیاده از آن باشد که بعظم تمام گردد و یا عظم را حائلی باشد و این حائل یا در آله بود و یا در قوت چنانچه در نبض و گاهی سرعت در یکی از دو حرکت زیاده از
دیگری میباشد یعنی گاه حرکت انبساطی قوی تر میباشد بجهت کثرت حاجت بجذب هوای بارد برای تعدیل مزاج روح در قلب و گاه حرکت انقباضی قوی تر میگردد بجهت کثرت
حاجت بدفع بخار دخانی بجهت کیفیت ماده یا کثرت کمیت او نفس بطی و آن ضد سریع ست و اسباب این نیز ضد آنست و گاه بطی میگردد نفس بجهت وجع چون نفس محتاج
گردد بآنکه حرکت کند برفق و علامت نفس متواتر و آن نفسی ست که کوتاه گردد زمان سکون میان دو حرکت نفس و سببش شدت حاجت بنفس ست هنگامیکه وفا نماید بآن عظم و سرعت یا آنکه
آن هر دو را مانعی و حائلی از وجع و یا ورم و یا ضیق آله بجهت مواد کثیره و یا انضغاط و یا انصباب قیح و مده در فضای صدر و یا امر دیگر از اسباب ضیق و یا ضعف قوت

باشد و فرق میان آنکہ از حاجت و یا بسبب جمع مدہ و ضعف باشد آنست کہ آنچہ بسبب کثرت حاجت باشد بآن علامات التہاب ظاہر بود و آنچہ بسبب الم در اعضاے
متحرکہ باشد انبساط دران نبود و نفس از منخرین زیادہ بر آید و آنچہ بسبب مدہ و قیح باشد نفخہ حادث شود و آنچہ از ضعف قوت باشد وجود ضعف و عدم عظم و سرعت
و دیگر آثار مذکورہ بود و بقول بقراط از نفس متواتر ریہ خشک شود و آلات دم زدن ماندہ گردد **نفس متفاوت** و آن ضد متواتر ست سببش قوت حاجت اگر
عظم بحاجت برسد یا برو شدید یا غائت سقوط قوت **نفس حار** آنست کہ در نفس حرارت و در لمس آلات آن نیز حرارت محسوس گردد سببش غلبہ حرارت ست **نفس**
بارد ضد حار ست سببش اطفای حرارت غریزی و استحالہ مزاج قلب بسردی ست و دلالت بر فوت قوت نماید و از بدترین علامات ست در امراض حارہ خصوصاً وقتیکہ
بآن نداوت و تری باشد کہ دلیل تام ست بر انحلال حرارت غریزی **نفس متصل** آنست کہ حرکات انقباضیہ و انبساطیہ باہم متصل باشند و این دلالت بشدت حاجت و عدم
مطاوعت آلہ مینماید **نفس منقطع** آنست کہ درمیان تمام حرکات انقباضیہ و انبساطیہ نفس منقطع گردد و باز حرکت نماید و این دلالت بر ضعف قوت و عدم مطاوعت آلہ مینماید
یا اندکی حاجت **نفس مرتعش** آنست کہ در بین حرکات در آنہا ارتعاشی بہم رسد بسبب ضعف قوت و صلابت آلہ **نفس منتن** آنست از نفس بوی آید و این بجہت عفونت
بخرست و فرق میان این و سائر اصناف بخر آنست کہ تعفن آن در غیر حال تنفس محسوس میگردد و این در حین خروج نفس ظاہر گردد و ایضاً درینجا تعفن در بینی بیشتر از دہن
میباشد اگر سدہ در منخرین یا مجرای حنک نباشد و در اصناف بخر امر بالعکس باشد و ایضاً درین آفت در آلات تنفس باشد و در آن آفت در اعضای غذا باشد و این حال عفونت
سینہ و یا خلط عفن و یا مادہ متعفن در ریہ و قصبہ آنست **نفس خناقی** آنست کہ صاحب آن نتواند نفس را کشید مگر آنکہ دہن را باز نماید و آن ہم بدشواری تمام و عظم و
سریع و متواتر میباشد با عدم نفخہ **نفس متنافرہ** آنست کہ نفس کشیدن صاحب آن بر آنحو نباید و [illegible] آنکہ نفس کش سببش ضعف حرارت غریزی و قوت ست **نفس**
ذو فترات این نیز مانند نفس منقطع ست و لیکن انقطاعات این زیادہ باشد **نفس منخری** نفسی ست کہ دران بینی یعنی کنارہ بینی بحرکت در آید و این دلالت بر انطفاء
حرارت و فتور قوت و ضعف طبیعت و یا ضیق شدید خانق در نجہ یا جمع مدہ و انصباب آن و یا [illegible] **نفس لیفی متتابع** نفسی ست کہ [illegible] و پی در پی
حرکات انقباضیہ و انبساطیہ آن واقع شود و این تابع ورم حار و یا ضیق حاد [illegible] باشد

کلام کلی در سوء تنفس

و این عام احوال خارج از طبیعت در تنفس ست کہ تابع علامات حالت صحت نباشد بلکہ علامات حالت مرض معہ یافت باشد و آن شامل نفس مختلف و نفس متضاعف
و نفس متصعف و انقطاع النفس و عظم النفس و تقاصر النفس و ضیق النفس و انتصاب النفس ست و ہمہ اینہا رومی اند و گاہ عارض میگردند این انواع نفس بسبب انواع
سوء مزاج و امتلاء و سدہ و مجاورت ضغط و اورام و اوجاع و موانع از حرکت و قروح و ریح جانب نواحی صدر و بسبب سقوط قوت از امراض حادہ و حمیات حادہ و بائیہ و
سموم منتشرہ و ہم تنفس ضیق و عسرت کہ بسبب آن دہ باشد زیادہ میگردد و عند الاستلقاء و توسط میگردد و نزد اضطجاع بر پہلو تخفیف می یابد نزد انتصاب بر دو خفتن و در
خوابیدن و زخد مثل آنکہ از زوال فقرات و یا ورم عضلات داخل حنجرہ باشد نفس عند الاستلقاء مطلقاً ممتنع گردد علاج نجندی نوشتہ کہ فی الحقیقت این انفاس عراض امراض اند و
علاج آنہا بالحقیقت علاج امراضی ست کہ اعراض آنہا باشند بالجملہ علاج بیشتر اقسام سوء تنفس از علاج سائر اصناف ربو استنباط نمایند و بقول شیخ اگر سبب تنفس
حرارت قلب باشد ادویہ مبردہ مثل شربت و طلا و اغذیہ باردہ استعمال نمایند و [illegible] بجواہند و اگر بسبب کثرت بخارات در قلب تنفسیہ یا ورم حاصل از مواضع دیگر باشد
فصد باسلیق کنند و استفراغ بماء الجبن متخذ بسکنجبین مع ایارج فیقرا نمایند و دیگر ستہا و یا بہا بالحل آرند و اگر سبب رطوبت رقیقہ باشد آنچہ تعدیل قوام او و تغلیظ
نماید استعمال کنند و اگر سبب رطوبت معتدلہ مسددہ باشد جلابیات مثل حب صنوبر و جوز و مویز استعمال نمایند و یک کرچہ از آب باد رنج یا آنچہ اسب تنفس
رطب را نافع ست و اگر سبب رطوبت غلیظ باشد استعمال منقیات مذکور در علاج کلی امراض ریہ قوی الجلا مثل عنصل و زوفا و مانند آن نمایند و آنچہ در علاج
ربو رطوبی خواہد آمد بکار برند و اگر بحجرہ در رطوبات از مواضع دیگر آید علاج دماغی ازان بعلاج نزلہ و تنقیہ راس کنند مگر آنکہ نزلہ از ضعف جوہر دماغ باشد کہ لائق علاج آن است
و آنچہ از مواضع دیگر آید علاج کنند بجذب مادہ بسوی جہت دیگر بعد فصد و استفراغ و تقویت صدر مثل زراوند و اسقوردیون و اسطوخودوس تنقیہ نمایند و یا قوفا سادہ
مرکب یا فصد و تقویت راس و اگر بسبب انتصاب شد آنچہ تقویت آن و تقویت روح و ارواح و انعاش آن نمایند مثل دہان عطریہ استعمال نمایند و اگر بسبب سم مری یا سوء مزاج او باشد

بدانچه در باب او گذشت علاج کنند و اگر بمشارکت معده باشد تنقیه معده و تقویت آن نمایند بدانچه در باب وی بیاید و اگر از سعتری باشد مثل سکنجبین و امرود سیاه و التقری یا
استعمال کنند و اگر از یبس باشد مثل فانید بشیر تازه و دیگر مرطبات استعمال نمایند و اگر از ریاح باشد کماد و ضمادات و غیره کاسر ریاح که در باب بوخواهند
بکار برند و بدانند که زعفران از جمله ادویه نافعه ست برای سوء تنفس و عسر او بسبب تقویت آلات نفس و تسهیل نفس نفس مختلف آنست که اختلاف در حرکات
انقباض و انبساط آن بهم رسد گاه عظیم و گاه صغیر و گاه متواتر و علی هذا و دیگر اوصاف باشد و سببش ثقل یا مجاهده علت یا داء منافیست با لجمله سبب و علامت
این مثل سبب علامت نبض مختلف ست و اختلاف این نیز منتظم و غیر منتظم میباشد و بهر حال دلالت بر سوء حال مینماید نفس متضاعف و آن از اصناف
نفس مختلف ست و مثال او در نبض ذو القرعتین ست و آن نفسی ست که اتمام می یابد انبساط یا انقباض آن یا هر دو بحرکتین که میان آنها وقفه باشد مثل نفس
طفل که چون گریه کند در میان آن منقطع شود لهذا نفس البکا نیز گویند و سببش یا کثرت حرارت ست که بیک تسکین نیابد بانچه استنشاق نماید بلکه احتیاج افتد
استنشاق قبل اتمام او و یا ضعف آلات نفس ست که محتاج باستراحت در نفس باشد و یا سوء مزاج مسقط قوت مثل سوء مزاج بارد یا مجفف یا مصابت آلت و این
اکثر لیست و یا وجع و ورم در آله یا در مجاورات او مانند ورم حجاب و کبد و طحال و کبر احشا رکت زیاده از طحال ست و یا بجهت مرض کلی از تشنج یا کزاز و غیره
باشد و این نفس از علامات ردیه ست در امراض حاده و حمیات حاده و چون عارض گردد از سعتری بسا ست که شفا می یابد از تب گرمی نفس متنصف آنست
که نفس بیک نصف از صدر بر آید بسبب آنکه علت و آفت در یک نصف باشد و نصف دیگر سلیم که از آن نصف میتواند که نفس بر آید و این بر آید و هر او از این نصف
نصف ایمن یا ایسر ست نه نصف فوقانی و سفلانی و در حالت نفس از منخر موافق در جهت شق سالم از آفت سالم بود انقطاع النفس گاه منقطع میگردد نفس و بجز
حرکت کنار منخرین ظاهر نمیشود و بعضی را منقطع میگردد بحدیکه قطع امید از حیات میشود و حیات باقی می ماند چنانچه در حال سکته بهم میرسد و درین حال نفس
می نماید از مسام بدن چنانچه سوام نفس می نماید در زمستان زیر زمین و گاهی این از شدت برد و انقباض قلب چند بسیم بود و از آن انسان کمتر خلاصی یابد
و باید که خادم بران مسلط سازند که از نوم طویل غرق آنرا منع کند و انقطاع نفس که در سل حادث شود علاجش در سل خواهد آمد عسر النفس داء آنست
که تصرف بادخال و برود و هوا اشاق بود و نتواند که بآسانی نفس کشد و در اکثر امراض ضیق باشد و گاهی نباشد و سببش آفات اعضای نفس ست و
یا بسبب ناری غالب بر قلب و یا برد ممیت قوت محرکه چنانچه عقیب برد حجاب از استعمال اطلیه بارده و غیره عارض میگردد و گاهی عارض میگردد
بسبب سوء مزاج عارض حجاب مثلا از سردی هوا یا از برد ضماد و گاهی حادث میشود بسبب سده یا اخلاط بارد و یابس یا دوای مسهل یا حقنه حاد که
از ان اسهال شود و اخلاط بجنبد و ازین جهت چون فصد شود دفعه است الجنب کرده شود و خون حسب حاجت اخراج نیابد ازان عسر نفس حادث گردد علاج
شیخ میفرماید که علاج عسر نفس منجمله سوء تنفس است که اگر از رطوبت باشد حب ایغوش و اراخ میکنند بدوای مسهل معجون لعبل در هر ماه دو بار و شربت
آن سی و شش قیراط باشد و روز یکه دران این دوا استعمال نمایند تکلم نمایند و قبل آن روز … حرکت نکنند و ساعت هفتم آن روز نان با شراب ممزوج
بخورند و وقت عشا زرده بیضه نیم برشت بمغز نان تناول نمایند و صباح آن شوربای جوزه مرغ کوچک … اهتمام نمایند و راحت آن … و اگر ازین
زائل نشود معجون لبسه و دوای اندروماخس استعمال کنند خصوصا اگر مرض طول کشد و اگر سبب در سر باشد در هر هفته دو بار غسل حمام بودن و بخور
نمایند و معطسات بسیار بکار برند بعد بیت توت مع صبر و مر غرغره کنند و ریاقت و … ساقین … انقل منقیات مذکوره و این حب
استعمال نمایند شیخ قصبان … افسنتین مساوی حب بقدر نخود ساخته و حب هر روز بخورند و … سکنجبین … و در نسخه ایلاقی …
مذکوره هر واحد یک جزو و مغز بادام تلخ و فانید هر یک دو جزو و خوراک … هر واحد یک جزو افسنتین و زیره
کرمانی هر واحد نیم جزو بقدر نخود حب سازند و … استعمال نمایند و لعوق … سکنجبین … که تحت جداد باشد و در کوزه
بسوزند و بعسل آمیخته هر روز بقدر ملعقه بخورند و این حب … نفع نماید … باشد یعنی ضعف اعصاب و انصباب ماده بود و اگر از
حرارت باشد این قرص … سود دهند گل سرخ شش درم … السوس … درم …

افسنتین سنبل الطیب انیسون بادیان هر واحد سه درم زعفران نیم درم تخم خیار و تخم خربزه و تخم کدو و تخم قثا هر واحد یکدرم رب السوس صمغ عربی کتیرا تخم خبازی
هر واحد یکدرم و منفعت باد و یه ممتزج اخلاط حار نمایند و اگر بسبب ضعف عضلات صدر یا آفت او باشد بمقویات روح که در عصب ست علاج نمایند و ادهان حاره معطره
مثل روغن نرگس و سوسن و رازقی و ادهان معمول با فادیه و غیره و طیبات معموله ازین روغنها بمالند و روغن زعفران تنها بغایت نافع ست و اگر از رسیدن ضربه بر عصاب
باشد بموانع ورم علاج کنند تقاصل النفس و این نوعی ست از عسر نفس که تقاصل الحجاب نیز نامند و گویند که عبارت از تحلیه انفاس ردیه ست و آن آنست که نفس بنحو کشیده
شود و نتوانند که بر آید بسبب سوء مزاج حار یا یابس مفرط ست که عارض اغشیه صدر و اضلاع گردید و نتوانند که منبسط گردند و پهلوها از شدت یبس و انقباض
بهم آمده اغشیه بجانب بالا که مبادی آنهاست کشیده شوند علامتش تپ لازم و دشواری جمیع حرکات و عدم قدرت بر اخراج زبان از دهان و برخاستن
چشم و بند شدن آب و طعام در گلو و احیانا اختلاط عقل و هذیان و صلابت و [illegible] نبض ست و ایضا سرفه بدشوار بود و اگر بسرفه [illegible] گردد علاج تدبیر مرطب
بکار برند و صبح الشعیر مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بشیره تخم خیارین و یا ماء الشعیر که بدو سه [illegible] آب هندوانه در آن پخته باشند با شربت بنفشه و یا روغن
بادام یا روغن کدو و شکر آمیخته بنوشند و اگر روغنهای مذکور نباشند شیره مغز بادام و مغز کدو خیارین و آب تربز در ماء الشعیر آمیزند و روغن بنفشه و کدو
بر سینه بمالند و از بنفشه و مغز کدو و لعاب اسپغول و آب هندوانه بر صدر و اضلاع آن ضماد سازند و اگر بنفشه و خطمی کوفته بقیروطی آمیخته طلا نمایند نیز مفید بود
و اگر خواهند لعاب اسپغول مضروب بقیروطی بکار برند و چون تپ کم گردد بنفشه و خطمی نیلوفر جوشانیده آبزن سازند و آب فواکه و بقول بارده رطبه
و آب انار شیرین بروغن بادام و لعاب اسپغول بجلاب و یا آب تربز و ماء القرع بنوشند و زردی بیضه نیم برشت و اسفیداج بکدو و اش مقشر
و روغن بادام بخورند و هر نوع را از انواع نفس غیر طبیعی که بسبب شدت حرارت و کثرت حاجت باشد بهمین طور علاج کنند و هوای خانه و مفرش سرد و تر نمایند
ضیق النفس بدانکه چون دخول هوا از راه استنشاق و خروج او عند التنفس دشوار و تنگ باشد آنرا ضیق النفس گویند و این در جمله اعراض شمار کرده میشود
چون تابع مرضی باشد که برای او اسم مخصوص بود مثل ذبحه و ذات الریه و ذات الجنب و مانند آن و گاهی مرض برأسه میباشد بالجمله ضیق النفس هوا که
داخل میشود باستنشاق و خارج میگردد بر نفس در دخول و خروج منفذی یابد که تنگ در آن [illegible] نکرده نباشد اسباب او یا اورام ست در منافذ
که آن حنجره و قصبه و شعب آنها و شرائین ست و در نفس خلخاله ریه اجرام آن و شدیدترین اورام که ضیق النفس آرند آنست که صلب باشد و یا اخلاط کثیر
غلیظ یا لزج در آن یا مائیت که در ریه جمع گردد و یا انطباق که عارض شود آن را از ضغط مجاور از ورم حار در کبد یا معده یا طحال و یا اخلاط منصبه در
فضای سینه بسبب استسقا و غیر آن مثل آنکه از تجاویف اورام در جوف اسفل باشد و یا تکاثف فضای حلق و صدر از یبس یا از برد که بریه یا حجاب رسد
و یا بسبب آفتی در عصب یا حجاب و این اولی ست با آنکه عسر نفس نامند نه ضیق آن و یا از تحجره و خانیه و گاهی سبب او ضیق صدر در اصل خلقت باشد و گاهی
بسبب بحران امراض حار بود و این علامت آنست که مواد بسوی فوق میل میکند و گاهی عسر نفس و ضیق او بسبب میلان مواد از اورام باطنه منتقل بسوی
نواحی راس باشد و منذر بود باورام پس گوش اگر امر سالم و حواس و عقل بسلامت باشد و یا بورم دماغ اگر امر صعب تر و آفت در حواس و عقل باشد
بالجمله تشخیص این اسباب بطریقی نمایند که در بحث ربو بیاید و ایضا علامات اورام خناقی مذکور شد و علامت ورم در ریه وجع ثقیل ست و سرخی رخسار
و در ورم غشای عضلات صدر وجع صدر و جع ناخس و حرقت و در غشای ریه وجع مع حکه بود و لسا است که مودی بسعال گردد و اگر ورم حار
بود با تپ باشد و علامات اخلاط اگر در قصبه باشد ثقل صدر و نفث و شوق بسعال ست و انتفاع از و بانتقاش شی باو سعال و باغرغره
بود و اگر در ریه باشد حال چنین بود الا سعال [illegible] و خرخره نباشد مگر اینکه در ریه صعب گردد و خروج او از ماده منقطع و اگر در فضا
باشد ثقل ست که مع تغیر اضطجاع از پهلو به پهلوی دیگر تعب آرد و بعد ثقل نفس ابتدا کند و درین با ضیق نفس سعال معتد به نباشد و
خشکی دهن و خفت باستعمال آب گرم و روغنهای حار رطب بر تکاثف از سوء مزاج بارد یا یابس یا بسرد دلالت کند و حرارت مزاج و تپ دلالت
آن و احساس صعود دخان نشان تحجره و خانیه ست علاج اگرچه علاج اقسام ضیق النفس را استقصا در انواع علاج ربو بسر مسطور خواهد شد

لیکن قدری ازان بابتلاع فرمایند ونیز چنانچه مذکور میشود وآن اینست که در ضیق ورمی علاج ورم نمایند ودر خناطی که از اخلاط غلیظ لزج باشد فصل منضج اول بدهند واگر با
حرارت بود ماء الشعیر مدبر بنوشند وعرق گاوزبان که دران بزرقطونا وبهدانه واصل السوس خیسانیده باشند بشربت بنفشه یا نبات شیرین کرده مدام تجرع نمایند
وغذا مزورات دهند واگر ماده کم باشد تنقیه بمثل نقوع حلو وترنجبین نمایند والاغاریقون یک درهم ایرسا دو درهم افزایند وبعد ازان حقنه نخاله گندم استعمال
نمایند وخائیدن برگ ترنج وشکوفه او توسیع نفس نماید اگر تشنگی او از بلغم باشد وآنچه بسبب تکاثف بود واگر از برودت هوا باشد مثل حلوا شکری با لعاب
با اصل السوس بدهند وبروغن سوسن ومانند آن موم زرد قیروطی ساخته ویا روغن بان با نمک [illegible] گرم بر سینه بمالند واگر از یبس
باشد بادهان ولعابات رطب معتدل در حرارت وبرودت مثل روغن بادام ممزوج بروغن بنفشه ولعاب بزرکتان یا لعاب اسپغول یا بهدانه علاج کنند
وآنچه بسبب ابخره دخانیه باشد برای ترطیب وتنضیج ماده سودا وماء الشعیر به نبات چند روز بیاشامند واز مولدات سودا وحوامض پرهیز لازم دارند
وبعد تنضیج ماده بمطبوخ افتیمون یا حب افتیمون یا افتیمون بشیر وشکر وهرچه مسهل مواد محترق باشد تنقیه نمایند بعد تنقیه تعدیل مزاج قلب بمفرحات
یاقوتی نمایند واز ترشیهای مفرط وجمله حریف ومالح شدید الملوحت وهرچه مولد سودا باشد مثل عدس وبادنجان وقدید ولحم بقر ولحوم صید اجتناب
کنند وعرق گاوزبان بشکر یا شربت انار شیرین در تقویت قلب وازاله ضیق ومنع ابخره مواد سوداوی بخاصیت وکیفیت نافع است واز
فوائد که انار شیرین خام یا بریان بخمیر گرفته در آتش نرم پخته بشکر و(موزیت؟) بشکر سودمند است وآنچه بسبب ضیق صدر اصل خلقت باشد علاجی ندارد
وضیق النفس بحرانی را علاج نشاید کرد وبعضی سبب ضیق النفس [illegible] وامتلای معده از غذا نیز نوشته اند وعلاج آنها همان است که در ربو خواهد آمد
قرشی گوید که گاهی ضیق النفس بسبب امتلای رگ عظیم ممتد بر پشت از خون عارض میشود وتدبیر او فصد واخراج خون بسیار است رازی گوید که اگر در ضیق النفس
احتیاج فصد افتد از دست چپ گیرند انتصاب النفس وآن آنست که نتواند صاحب آن تنفس کشد بدون آنکه راست نشیند وسینه را برابر دارد
وگردن را بسوی فوق بکشد وسبب آنست [illegible] مجری بکشاید ونتوانند که گردن را کج نماید جهت آنکه درین هنگام مجری تنگ میگردد ونفس خوب بر نمی آید
چنانچه عند انجذاب ریه بسوی خلف وخم نمودن سینه وپشت بطرف خلف سینه تنگ میگردد و[illegible] برای استنشاق هوا [illegible] وانتصاب النفس گاهی
عرض بعض امراض میباشد مثل خوانیق وحمیات ومانند آن بجهت ابخره مالیه رطوبات [illegible] بحرارت حمی وگاهی مرض میباشد بسبب امتلاء [illegible] غلیظه
واورام در اعضای تنفس واسترخای عضل سینه وگاهی خلقی میباشد بعض مردم را علاج آنچه عرض مرضی باشد علاج آن مرض نمایند وآنچه بسبب ماده غلیظه
یا ورم یا استرخا باشد سبب علاج ربو کنند واگر تخم خشخاش یک اوقیه گلقند یک نیم اوقیه کوبیده یا نیم اوقیه [illegible] مثل آن آب بجوشانند تا نیم حصه [illegible]
نموده بنوشند انتصاب النفس را در ساعت ساکن سازد وکذا فطراسالیون وشربت نافع انتصاب النفس [illegible] آن نیز سودمند است ومسیحی گوید که انفع در
عسر النفس انتصابی استعمال قی است خصوصا عقیب اکل ترب که دران (شونیز؟) سپید خلانیده دو روز گذاشته باشند واگر بدن متحمل قی نباشد بفطراسالیون [illegible]
وفراسیون ومانند آن حقنه نمایند وادهان مرطبه از سینه دور دارند تا [illegible] وترطیب [illegible] ومسام ننمایند وگویند که نوشیدن بول صبیان [illegible] انتصاب النفس نافع است
وبادرنجبویه کوفته بیخته بعسل لعوق ساخته بدستور وطبیخ قیصوم نیز مفید وکذا شونیز یک مثقال جهت انتصاب النفس وضیق سودمند وبعضی نوشته اند
که اگر برگ سنا وزنجبیل هر یک دو ماشه نبات چهار ماشه وقت خفتن همراه شیر گاو نیم آثار عسل سه توله نیم گرم بخورند وصبح حب [illegible]
یک عدد بمطبوخ صمغ عربی بخورند وغسل دراج وکباب وگنجشک بروغن گاو بسیار پخته بنان [illegible] تنوری خورند وعوض آب ماء العسل
که از عرق بادرنجبویه وگاوزبان ساخته باشند اکتفا نمایند وتا چهل روز عمل آرند انتصاب کهنه را زایل کند وایضا اگر وقت خواب [illegible]
طویل وحب سفید که در چشم گوسفند می باشد هر دو چهار سرخ وغاریقون وسکنجبین عنصلی یک توله [illegible] وبالائش شربت مسهل ده توله
در عرق بادرنجبویه هفت توله بنوشند وصبح [illegible] سه ماشه بلع نمایند وشربت تنبول وسکنجبین عنصلی هر یک دو توله در طبیخ [illegible] ساده [illegible]
فنجان بنوشند وغذا پلاو مرغ یا بالائی شیر گاو ونبات وقت شب وصبح شوربای مرغ و[illegible] بنان خشکه تنوری بخورند تا مدت ده هفته [illegible] اصل السوس

یک ماشه مرد فلفل گرد و هر یک و ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته وقت شب یا مطبوخ چای بخورند و همچنین وقت صبح و غذا شوربای مرغ با نان زده و بجای
آب ماء العسل نیم گرم بنوشند تا دو ماه ربو و بهر با آنکه اطبا را در اطلاق لفظ ربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب نفس اختلاف ست شیخ الرئیس می فرماید که
ربو مرضی ست که تنفس بریه دارد و نفس صاحب آن متواتر میباشد مانند نفس کسی که او را اختناق بهم رسیده و یا کسی را که غضب عظیم عارض گشته و ایضاً قول اوست
که ربو و شعواری در نفس ست و نفس صاحب و مشابه نفس متعب میباشد و آن از سرعت و تواتر و صغر خالی نباشد برابر ست که با ضیق باشد یا نه و مسیحی گوید
ربو آنست که تنفس کند انسان تنفس شدید متدارک مثل تنفس کسی که عدو و لعب کند و همچنین صاحب ذخیره گفته ربو آنست که آدمی آسوده دم نتواند زد
مگر بشتاب و تواتر همچون نفس کسی که بدود و صاحب کامل نوشته مثل معروف به ربو و بهر و ضیق النفس و انتصاب نفس تمامی حادث میگردند از سبب صفتی که در
مجاری ریه بهم رسد بحیثیت آنکه هرگاه ضیق در شرائین که در آنست بهم رسد ربو و بهر حادث میگردد و هرگاه در اقسام قصبه آن باشد ضیق و انتصاب
نفس احداث می نماید و گویند که مراد او از بیان این نیست که ربو و بهر با هم مترادف اند و همچنین ضیق و انتصاب نفس بلکه مراد او آنست که اگر ضیق
در شرائین ست ربو بهم میرسد و چون قوی گردید بهر حادث میگردد و همچنین ضیق در اقسام قصبه ریه اولاً تا که سبب ضعیف باشد ضیق النفس
و نزد شدت و قوت سبب انتصاب نفس احداث می نماید و هم او گوید که ضیق النفس عرض عام ست برای اصحاب این علت
و برای اکثر علل حادث در آلات تنفس و محمدی فرق میان ربو و بهر چنین بیان نموده که ماده ربو محتبس در عروق خشنه می باشد و ماده
بهر در شرائین و از اینجاست که بعضی گفته اند در بهر طمس حرارت میباشد و عند سعال چهره سرخ می شود و بحیثیت احتباس ابخره و دخانیه
در ربو چنین نمی باشد و از کلام قرشی نیز تباین ربو و ضیق النفس بوضوح ظاهر می شود که هر واحد را از آن هر دو که اعلاج و احکام آن هر دو جدا بیان
نموده و ایضاً از تعریف ضیق النفس که در مبحث او مسطور شد مفهوم میگردد که نفس در ضیق حاد صغیر سریع باشد بخلاف ربو که نفس او مثل
نفس متعب بود و آن عظیم الثقیل ست با وجود یکه آن در هر دو قسم متواتر میباشد و بعضی گویند که ضیق عسر النفس ست و ربو تواتر او مثل متعب
و هر متقدمی فرق این ربو و ضیق النفس و بهر فرق نمیکنند و بهر سه را مترادف انگاشته اند و گفته که ربو بهر ست و بعضی آنرا ضیق النفس نیز نامند و همچنین صاحب
خلاصه نوشته ربو عبارتست از مرضی که در تشش افتد و صاحب آن با وجود سکون محتاج تنفس متواتر باشد و این را بهر و ضیق النفس نیز خوانند
و حال آنکه نیست چنین بلکه هر یک قسمی خاص علیحده اند از ضیق و انتصاب نفس گفته بعض اطبا انتصاب نفس را مخصوص میدانند تا آنکه سبب آن امتلای
اقسام قصبه ریه که آن عروق خشنه ست از بلغم غلیظ باشد و اطلاق مینمایند ربو و بهر را بر امتلای عروق و قید بلغم غلیظ بر آنست که او از قوی ترین
اسباب حدوث انتصاب نفس ست و مراد از عروق ضوارب اند و اوردہ ایشان و ازینجا گویند که ربو خلط غلیظ در قصبه ریه است اکثر دون
ربو باشد که در اسباب ربو تشنج سفیر باید که گاه در آن آفت در نفس هیچ متعلق آنست از جهت اخلاط غلیظه در شرائین و شعب آنها و اکثر و شعب
قصبه ریه و در خلل ریه و از آن خالیه میباشد و این رطوبات یا بطور نوازل منصب بسوی آنها از سر باشند و صادر بلاد جنوبیه و مع کثرت هبوب
ریاح جنوبیه و یا مندفع بسوی آنها از مواضع دیگر باشند مثل صدر و اعضای تحت حجاب که چون سوء المزاج صعود کند در ریه آنرا قبول نماید و یا
متولد گردند در ریه از بدی مزاج آن و گاه بسبب خلطی باشد که در ریه و شرائین آن نباشد بلکه در معده منصب از راس یا کبد یا متولد در معده
باشد و بهر حادث گردد و بمزاحمت معده حجاب را و مزاحمت حجاب ریه و شرائین را و گاه بهر حادث گردد و یا غلظت و صلابت آن معین بر بود می باشد
و گاه بندرت از جفاف ریه و شرائین و میل آنها و اجتماع و انقباض ریه در نفس خود و گاه از برودت سافره ریه بدون حدوث ماده میباشد چنانچه در
مشایخ و گاه بسبب آفت در مبادی اعضای نفس از عصب و نخاع و دماغ و نوازل که مندفع میگردند بسوی اعضای تنفس از مبادی
میباشد و گاه بمشارکت اعضای مجاور که مزاحمت نمایند اعضای نفس را از انبساط میباشد مانند معده ممتلی که مزاحمت نماید حجاب را و گاه بسبب
کثرت بخار و دخانی محتقن در ریه بهم میرسد و گاه بسبب احتباس ریاح در اعضای تنفس که مزاحمت نفس نماید و گاه بسبب صغر صدر می باشد

که استیفا نیاید نفس را توسیع حجاب بقدر حاجت و این آفت جبلی ست در نفس چنانچه عارض میشود در غذا از صغر معده و گاهی ربو شدید میشود و نفس انتصاب میگردد و اکثر بذات الریه
منتقل میشود و طبری گوید که انواع ربو سه گونه است یکی ربو حقیقی و آن انسداد اقسام قصبه ریه برطوبت بارد غلیظ ست پس اگر با آن سعال نباشد در اکثر احوال مودی
باستسقا گردد و گاه باین نوع نفس انتصاب باشد و گاهی نه دوم تضایق اقسام ریه ست بسبب ورم که دران حادث شود و تنقیح نگردد و پاک نشود مثل ورم حار پس
تنفس او تنفس صاحب ربو باشد غیر آنکه این مع حمی و عطش و لهیب بود و این ورم از خون گرم سوداوی فاسد میباشد و گاه از خلطی بشود و بلغم باشد و فرق درین و در نوع
اول مخفی نیست زیرا که نوع اول مع عدم عطش و سکون تنفس و بسعال و نفث میباشد و گاهی بادی خرخره در سینه باشد و درین نوع مریض منزعج و با قلق کثیر العطش
بود و این نوع نمیباشد مگر حار و سوداوی باستسقا نمیگردد والا بمرض دیگر که از برد اجزای ریه را عارض شود و باین نوع انتصاب نفس و وجع و تمدد بود و جایز ست
که این نباشد چون مقدار ورم اندک بود و نوع سوم استرخای عضلات ست یا از تحلب اخلاط از سر یا از ضعف که بر صدر داخل شود و یا از فساد مزاج حار باشد
یا بارد و نفس باین نوع منتصب یا مضطر نمیباشد و جایز نیست که بغیر انتصاب نفس باشد و گاه منقطع میشود نفس این نوع چون شدید گردد تا آنکه مثل میت باشد و نفس ضعیف
نفس لکا ولین نبض نیز از علامات استرخا نوشته اند طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض بدت حدوث مرض بپرسند اگر گوید که از ابتدای خلقت
ست مرض جبلی از ضیق صدر باشد و اگر بعد او بیان کند نظر کنند که با مرضی دیگر مثل ورم ریه و خلل دماغ و اعصاب امراض معده و جگر و غیره هست یا نه اگر باشد عرض
آن مرض باشد والا بپرسند که چیزی در سرفه بیرون می آید یا نه اگر اقرار بر آمدن بلغم کنند سوال کنند که مرض در وقت شدت میکند یا بتدریج اگر گوید که دفعةً اشتداد می نماید و با آن علامات
نزله مثل احساس نزول چیزی در حلق و صداع و ثقل در معده و در دماغ بود سببش انصباب مواد از سر باشد و اگر گوید که اندک اندک میشود پس اگر سینه خرخر کند و ثقل در آن باشد
و در سرفه بلغم غلیظ بر آید و زبان بیرون آورده و وقت حرکت سببش رطوبت ریه باشد و اگر گوید که در سرفه هیچ بر نمی آید بلکه مدام سعال خشک می ماند حال تشنگی
و عدم آن بپرسند اگر تشنگی باشد حال خفقان و حرقت دریافت کنند اگر اقرار آن کند و عرق و نفس عظیم و سریع و متواتر بود سببش بخارات فاسد باشد و اگر با وجود
سرفه خشک تشنگی اثر مذکوره نباشد و وقت آواز و امتناع از مرطبات و وجود دیگر آثار یبوست یافته شود سببش خشکی ریه باشد و این نوع اکثر در آخر دق و ذبول عارض گردد
و اگر وقت آواز و غیره آثار یبوست یافته نشود ولیکن بالتهاب علامات حرارت بود سببش حرارت ریه باشد و اگر سرفه خشک تشنگی و آثار مسطوره هیچ نباشد حال تقدم
ملاقات هوای بارد و تناول اشیای سرد و نوشیدن آب سرد پرسند اگر اقرار آن کند سببش برودت باشد و الا حال تقدم و تناول چیزهای نفاخ
و عدم گرانی در سینه و سرفه خشک و اشتداد مرض از اغذیه نفاخه دریافت نمایند اگر باشد سببش احتباس ریاح باشد و اگر در امتلای معده پدید آید و با نحدار غذا زائل گردد سببش
امتلای معده باشد و بقول شیخ اکثر صاحبان ربو خفقانی میباشد و گویند که وجع کتفین و فقرات گردن علامت خبث علت ست و چون ناخن سبز گردد و چشم و بناگوش
غائر و آواز دقیق شود با وجود علاج باشد هنگام قرب موت تب خفیف و نبض نملی و اسهال با خون لازم اوست و گاهی نفس منقطع شود و حیات او معلوم نشود و گرگ
متحیر در آن دیر وقت عسر العلاج بود علاج ربو مرضی ست مزمن و دار که مثل صرع و تشنج و وجع مفاصل بنوبت اشتداد کند و جوانان را عسیر باشد و پیران را عسیر که زائل نشود
و گاهی مودی باستسقای لحمی میگردد و اگر ماده خفیف باشد و گاهی با فتناق بسبب تاوده و گاهی بفصل انسل میگرد و مشقیح ریه پس چند روز و ند اگر کن نمایند بهتر است و در ایام صحت
از فکر و فاعلی نشوند و شربت سبیستان بیسیر در دست دارند که اکثر عرض و از مواد بلغمی میباشد پس سادی کاهی قی و گاهی اسهال بعمل آرند و معاجین گرم زوانید و بلغم مداومت نمایند
و در تبدل هر چیز نزله کوشند لعوق تنقیه و نیز شیرها و نیز بتدریج و خطرات ایند کنند و در اینجا که ماده در ریه رقیق شود قی نیز لغایت مفید ست اما بعد از اسهال باید که قی بدفعات کنند و قدم
اوقات طبع نرم باید داشت و از جوالتعلق و حجله اشیای حریفه نشده و جمیع ترشیها احتراز کنند مگر سرکه و سکنجبین که اگر حرارت بود و آثار نزله نباشد درین مرض توان داد

علاج ربو نزلی

اگر ماده نزله حار باشد فصد سیفت اندام یا باسلیق کنند و بعد نضج ماده بمسهل صفرا تنقیه نمایند و لعوق بارد دهند و از ادویه گرم دست کوتاه دارند و لعوق معتدل
در حال مناسب بود و گاهی بعد فصد سپستان خطمی خبازی اصل السوس گاوزبان گل گاوزبان جوشانیده با شربت بنفشه صبح میدهند و شام دیا قوذا
همراه عرق گاوزبان ده تولہ نیکم صبح میخورانند و وقت سوء تنفس شمه کشمش انکی می لیسانند و یا جوشانده خطمی خبازی گاوزبان گل بنفشه عناب نبات داده

وا اگر ماده نزله حار و فصل صیف باشد عناب نه دانه بعرق عنب الثعلب و شاهتره و کیوڑا مالیده شیرهٔ اصل السوس شربت نیلوفر نیمگرم تجرع کنند و هنگام عسر نفس عرق
کیوڑا شهد و دهند و یا نه دانه اصل السوس گل بنفشه عنب الثعلب سپستان جوشانیده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر خاکشی بدهند و گاهی خطمی و شربت بنفشه عوض عنب الثعلب
و سپستان کاهو و شربت نیلوفر میکنند یا نه دانه پرسیاوشان زوفای خشک فراسیون جوشانیده شربت بنفشه میدهند و گاهی عناب پنج دانه نه دانه زوفای
خشک هر یک سه ماشه اصل السوس بیخ سوسن عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و برای نزلهٔ بارده موی و صفراوی
و بلغمی گل نیلوفر اسطوخودوس گل خطمی هر یک چهار ماشه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده تولہ و ست مالیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه شربت
بزوری دو تولہ دهند و یا قوذانه ماشه خورده اصل السوس نه دانه زوفای خشک جوشانیده دهند و اگر با درد سینه و پهلو بود بعد تنقیه
با سلیق فصد اصل السوس گاؤزبان زوفای خشک نه دانه جوشانیده نبات بعده منضج و مسهل دهند و گاهی در مرض درد دست و پا از نزله
و فصل معده گاؤزبان اصل السوس اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه سپستان بیست دانه مویز منقی ده دانه نه دانه سه ماشه جوشانیده
شیرهٔ مغز بادام چهار دانه و یا قوذا تولہ داخل کرده و حب جدوار دو عدد میدهند بعده برعایت درد اطراف فصل باسلیق معده سلیخه چهار ماشه می افزایند
بار گاؤزبان انجیر سپستان تخم خطمی نه دانه جوشانیده نبات بازو حب جدوار و اگر نزله بارد باشد گاؤزبان گل گاؤزبان مغز بادام نیمکوفته تخم خطمی
هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه نبات سفید تولہ در عرق عنب الثعلب جوشانیده صبح بطور قهوه بدهند و روز دیگر زوفای خشک پرسیاوشان
هر یک پنج ماشه اضافه کنند و شام سبوس گندم و نبات یک یک تولہ جوشانیده بنوشند و سفوف سرنج و شربت فراسیون مرتب سازند بعد چند روز گاؤزبان
گل گاؤزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه در عرقیات جوش داده شربت فراسیون حل کرده عوض نسخه صبح بدهند و اگر با شدت سوء تنفس
و حرارت قوی باشد گاؤزبان خطمی هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه نبات تولہ بطور قهوه بنوشند و وقت شدت تنفس عرق کیوڑا با شهد
نیمگرم تجرع کردن سود است و اصل السوس چهار ماشه سپستان نه دانه بهدانه خطمی هر یک سه ماشه نبات یک تولہ بدهند یا زوفای خشک
سه ماشه گاؤزبان پنج ماشه سبوس شش ماشه اصل السوس چهار ماشه نبات تولہ جوشانیده میدهند و گاهی این نسخه بدون سبوس داده میشود و لعاب بهدانه
حاصل میگردد و در صورت تپ تخم خطمی پنج ماشه عوض زوفا میکنند و خاکشی پنج ماشه هم می افزایند و گاهی گل خطمی گل نیلوفر اضافه می نمایند
و در تضییق با جنس عنب الثعلب تخم کوفته پرسیاوشان اصل السوس هر یک چهار ماشه نبات سفید یک تولہ دهند و یا اصل السوس چهار ماشه
گاؤزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه تخم خطمی شش ماشه جوشانیده نبات سفید تولہ خاکشی داخل کرده دهند و اگر با حبس حیض باشد عنب الثعلب
شاهتره پرسیاوشان خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه بهدانه زوفای خشک هر یک سه ماشه جوشانیده نبات دو تولہ داخل کرده دهند
و یا گاؤزبان گل خطمی اصل السوس گل نیلوفر تخم خطمی جوشانیده باشند و اگر فائده نشود بطریق تنقیه نمایند و حب جدوار خورانند و در نزلهٔ بارد
بلغمی سوداوی و سوزش سینه صمغ عربی دو ماشه اصل السوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه زوفای خشک بیخ سوسن هر یک سه ماشه
جوشانیده و یا قوذا تولہ داخل کرده دهند و گاهی در معمول عادی افیون نزلی مزاج بدین طور تنقیه می نمایند که اول منضج بنفشه گاؤزبان
عنب الثعلب تخم خطمی خبازی اصل السوس مقشر مویز منقی پرسیاوشان سپستان شب در عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان عرق شاهتره گرم
نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده خمیرهٔ بنفشه مالیده پنج شش روز بدهند و در مسهل زوفای خشک انجیر زرد بیخ بادیان سنای مکی افزوده
مغز فلوس خیارشنبر شش تولہ ترنجبین خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بدهند و در مسهل دوم تربد سفید خیارین کوفته افزایند
بعد مسهلات بنفشه اصل السوس گاؤزبان گل گاؤزبان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو تولہ دهند بعده برای اخراج بلغم که در
حلق بند شده باشد زوفای خشک سه ماشه انجیر زرد سه عدد افزایند یا از بیخ سوسن چهار ماشه زیاده کنند و بجهت آخر روز رب السوس طباشیر هر واحد
چهار ماشه زعفران دو سرخ سوده بخمیرهٔ خشخاش تولہ آمیخته خورده بالا لعوق اصل السوس چهار ماشه و دانه هیل زوفای خشک هر یک سه ماشه

دارچینی دو ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله دوم روز شربت گاوزبان سوم روز شهد خالص حل کرده دهند و ماء العسل از عسل نیم پاؤ و عرق گاوزبان نیم آثار تیار کرده وقت عصر بلغم بقدر چهار دام میداده باشند که جلای بلغم و اخراج آن و تصفیه صدور و تنقیح مجرای حلق خواهد کرد و لعوق بادام و لعوق سپستان تیار کنانند و وقت صبح لعوق سپستان نه ماشه خورده بالایش شربت زوفا در عرق گاوزبان حل کرده بنوشند وقت شام لعوق بادام شش ماشه بخورند و هرگاه برودت در مزاج محسوس گردد لعوق حب الصنوبر همراه طبیخ دارچینی دو ماشه دانه هیل زوفای خشک هریک سه ماشه نبات توله بدهند و غذا شوربا چپاتی و برای تقویت دماغ و هضم زعفران دو سرخ مشک یک سرخ سوده بخمیره گاوزبان سرشته با عرق گاوزبان دهند غذا بلی روغن کباب با نان و اگر تپ آید نقوع تمر هندی از عناب گاوزبان بهیدانه اصل السوس نبات بدهند و در آخر روز خمیره خشخاش و خمیره گاوزبان هریک سه ماشه سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان هفت توله بنوشند

علاج ربو بلغمی

ابریشم خام دو ماشه سبوس گندم شش ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه زوفای خشک سه ماشه اصل السوس مقشر نیمکوفته چهار ماشه نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهند و این مطبوخ در ربو نزلی بارد نیز معمول ست و لعوقات معتدله که تسهیل اخراج بلغم غلیظ نمایند همراه او بدهند و دیگر ادویه ملطف و محلل ماده چون مطبوخ زوفا که دران بنفشه و خمیره بنفشه و اصل السوس پوست بیخ بادیان و زراوند و فراسیون مویز انجیر پخته باشند باختلاف اوزان و بتدریج اندک اندک بیاشامند که بهر دو زود تاثیر در آلات تنفس کند بمجاورت و نضج دهد و ایضاً بهتر تلطیف خلط چیزهای ملطف محلل چون شربت زوفا و سکنجبین عنصلی و لعوقات گرم دهند و معجون زوفا بیشتر بعمل آرند لیکن با دویه شدید الحرارت سمی نیز دانند که ماده را غلیظ و خشک میکنند و موجب ازدیاد مرض میشوند و ایضاً هرچه ماده را بفسرانند چون افیون و بزرالبنج و اسپغول و مانند آن احتراز نمایند بخلاف ربو نزلی که دران جا این چیزها برای منع نزله توان داد و بر سینه البقیروطی که از موم زرد و روغن کتان و پیه گرده بز ساخته باشند و یا بروغن سوسن و نرگس و مانند آن که معین بر نفث مواد باشند بمالند و ایضاً قیروطی تخم خطمی حلبه اکلیل الملک هریک شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام نه ماشه روغن گل سه توله موم سفید یک توله گداخته آمیخته بر سینه و پهلو ضماد کردن نافع ست و مطبوخ انجیر بنفشه عناب سپستان گاوزبان بقند شیرین کرده نیز منضج و بغایت معتدل ست و اگر خواهند اصل السوس سبوس گندم پرسیاوشان نیز زیاده کنند و یا هر روز بعد انضاج جلاب باصل السوس عرق گاوزبان و یا بمطبوخ اصل السوس پرسیاوشان و انجیر و سپستان و گاوزبان بشکر یا عسل شیرین کرده دهند و گاهی سبوس گندم برای زیادتی نضج و جلا درین افزوده میشود و برای انضاج عنصلی حلو نیز مناسب ست و عود الفرح و ایرسا و فراسیون بتدریج دران افزایند و طبیخ انجیر و مویز و پرسیاوشان و جلاب یا شربت بنفشه نیز نافع و اگر قوی تر خواهند نیز کتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان هریک یکدرم بادیان دو درم بیخ بادیان نیمکوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان هریک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی پانزده دانه نبات دو توله در آب جوش داده بعمل آرند و یا گاوزبان جیده ایرسا اصل السوس زوفای خشک هریک دو مثقال انجیر زرد ده عدد جوشانیده صاف نموده بنوشند تا ظهور نضج در قاروره و بعد تلطیف و تنضیج ماده از مسهل بلغم حب ایارج یا حب غاریقون یا ایارج لوغاذیا یا ایارج فیقرا مقوی بغاریقون و ایرسا تنقیه نمایند و اگر از ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم افتیمون نیم درم تخم حنظل دو دانگ جاوشیر دو دانگ کوفته بیخته بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست نیز درین مرض مفید ست و یا منضج از گل بنفشه اصل السوس بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب پرسیاوشان گاوزبان هریک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه سپستان یازده دانه مویز منقی ده دانه انجیر زرد چهار دانه گل سرخ چهار ماشه بیخ سوسن سه ماشه خطمی خبازی هریک پنج ماشه شب تر کرده صبح شهد خالص داخل کرده بنوشند و بعد از نضج روز مسهل سنای مکی مغز خیارشنبر ترنجبین گلقند روغن بادام و دیگر اجزای مسهله افزوده مسهل دهند گاهی در ربو بلغمی خرخره سینه درین منضج گل گاوزبان اسطوخودوس اذخر افسنتین رومی

تخم کشوث هر یک چهار ماشه بسفایج بادرنجبویه هر یک شش ماشه فنطوریون دقیق سه ماشه گلقند دو توله عوض گل بنفشه و عنب الثعلب و گل سرخ و بیخ سوسن
و خطمی و خبازی و شهد میکنند و گاهی در ربو بلغمی که با صفرا مرکب باشد در منضج اول عناب و سپستان ردمی گلقند عوض بادیان بیخ بادیان زوفای
خشک انجیر شهد داخل کرده میدهند و بعد نضج سنای مکی نه ماشه تربد موصوف سه ماشه زنجبیل یک ماشه مغز فلوس شش توله روغن بادام
شش ماشه می افزایند و در روز تبرید منضج از اصل السوس پرسیاوشان زوفای خشک گاوزبان تخم خطمی جوشانیده شربت بنفشه دو توله
پاشیده میدهند و بعده ایارج فیقرا با مسهل بدرد مسهل و یا منضج روغن تالی میدهند و چون اندکی تنفس باقی ماند عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک
چهار ماشه بیخ خطائی سه ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار دانه جوشانیده نبات داخل کرده باز روز دوم ایارج فیقرا
می افزایند و با تبرید تلطیف و نضج ماده اصل السوس بیخ کرفس پرسیاوشان فقاح اذخر هر یک پنج ماشه انیسون فنطوریون دقیق ایرسا
بسفایج هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان عنب الثعلب هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل
کرده میدهند و غذا شوربای جوجه و نخود آب داده پیاز نخود و بجای آب ماء العسل معمول بعرق بادیان دهند و بعد ظهور نضج حب غاریقون بشب خورانند
و صبح در مطبوخ مذکور سنای مکی یک توله تربد سفید هفت ماشه زنجبیل دو ماشه خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه
اضافه نموده بدهند و غذا روز مسهل در پیر نخود آب و شام بشوربای ماش و صبح تبرید بلعوق اسپغول و بادام هر یک هفت ماشه خورده بالای آن اصل السوس
زوفای خشک برگ گاوزبان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انیسون چهار ماشه در عرق زوفا و بادرنجبویه نیم نیم پاو جوشانیده صاف
نموده شربت زوفا چهار توله روغن بادام پنج ماشه ساییده بدهند سکنجبین پنج سه چهار مسهل دهند پس جهت تعدیل مزاج لعوق کتان یا اسپغول
با بادام و با سکنجبین عسلی و شربت زوفا و یا حلبه و یا کتان دهند و حب مقل و سیماب و افراطی همراه ماء اللحم بدهند و اگر بعد از تنقیه و تعدیل
پس اندکی ماده یا کم و زیاده باز علت گردد این دوا دهند کبوتر کوهی شونیز زنجبیل و فلفل هر یک یک ماشه بزر کتان بریان سه ماشه عسل سه توله آمیخته
بلیسانند و بالاش طبیخ صمغ عربی که در پخته شده نوشانند که بی النفور نفع میدهد قوی تر از آن نیست که مرکب ایرسا وار فلفل بزر الانجره صمغ عربی
مغز چلغوزه زوفای خشک فرفیون [illegible] هر یک سه ماشه بزر کتان بریان نه ماشه بعسل آمیخته دو دو ماشه با انگشت بلیسند در روزی هفت هفت بار
لیکن صبح و شام با این مطبوخ بدهند بزر کتان بریان نه ماشه اصل السوس مقشر زوفای خشک برگ گاوزبان هر یک هفت ماشه ایرسا سه ماشه عسل
چهار توله و گویند اگر مرض خفیف و تازه باشد لیسا است که کفایت می نماید هر روز آشامیدن شربت زوفای معمول در عرق بادیان و عرق گاوزبان با تخم
تخم بالنگو و تخم ریحان کردن در بیرون هفته یکبار تا آنکه ماده سست گردد و زائل گردد و نوشیدن مطبوخ زوفا و پرسیاوشان همراه یک مشت عناب سپستان
هر واحد دو دانه [illegible] یک سکنجبین و زیاده از منضج رطوبات و تخفیف آنها ست با حب الحلوان مسهل نی کردن نفع میکند بنابر اخراج او لعابات
رطوبات [illegible] اعضای صدر و اگر از سکنجبین عسلی و تخم [illegible] جوشانیده می کنند و سه روز لعوق مصطکی دانه هیل عود غرقی هر یک دو ماشه
سوده گلقند [illegible] یک توله [illegible] ناشته بتر است و اگر سبب [illegible] خشخاش یک توله عوض گلقند کنند و بعد از تی قرار است
جمیع [illegible] لعوقات و حبوب [illegible] مشترک است و لعوقات [illegible] استعمال نمایند و در آن جلا و انضاج ماده و تفتیح سده و تنقیه اعضای تنفس
تلطیف ماده [illegible] باشد سکنجبین عسلی بهتر باشد و لعوق عنصل عظیم النفع است و از لعوقات جیده عسل و آرد کتان و روغن بادام شیرین است
و بادام مقشر و مغز پسته و مغز چلغوزه دانگ زوفای خشک و حلبه بیک دران اصل السوس و پرسیاوشان جوشانیده باشند [illegible] بکار برند که قوی تر
از آن ست تخم کتان [illegible] جوشانیده صاف کرده با عسل دادن وقت غلبه ضیق فوراً تسکین میدهد که از عرق [illegible] و تخم حلبه و مویز بقدر
رطل آب خوب جوشانیده یک نیم [illegible] گرم نوشیدن [illegible] النفع است و القابله [illegible] و سفوف و شربت و عرق و لعوق و معجون
و مطبوخ و ماء الاصول که در بیان ادویه مرکبه مذکور گردد حسب حاجت استعمال کنند و حبوب گرم [illegible] در بیان [illegible] غذا

در ابتدا ماء الشعیر بعسل و یا عسل واندک نان دهند بعده شوربای بچه مرغ یا خروس پیر و بعد از آن گوشت مرغ و تیهو و دراج و دیگر طیور با مصالح گرم و زیره و بیضه نیم برشت
مناسب بود و از اغذیه و اشربه و دوا که بار در طب و کثرت امتلاء پرهیز ند و بعد از طعام آب نباید نوشید و هر چند که دیرتر و کمتر توانند نوشید بهتر است و اندک
اندک خورند و یکبارگی سیراب نشوند بلکه عوض آن بماء العسل قناعت کنند

ذکر ادویه مفرده یونانیه

که نافع ربو بلغمی است لیسیدن سیر به روغن زرد بریان کرده بعسل سرشته عظیم النفع است و کذا عنصل در آرد پیچیده بریان نموده بقدر نیم مثقال سوده در شربت
بزوری سرشته خوردن مجرب و اگر غلیوا از راتیانه سوخته قدری از آن گرفته با اندکی مشک و گلاب بدهند مفید بود و ایضاً اگر یکمثقال ترنجبین سائیده در دو زرده
بیضه مرغ نیم برشت بخورند و خوردن غاریقون یک مثقال تنها و یا یکدرم از آن با یکدرم انیسون نافع است و گویند که بقدر سفید دو درم بجلاب گرم خوردن
مجرب است و طبیخ قیصوم مع سداب نیز نفع میکند و خوردن مغز بندق دانه هفت درم نیز نافع است و خوردن انجیر تر و خشک تنها و نوشیدن مطبوخ او بحلبه
مساوی و اکل او مع پودینه نهری مفید است و حب القلت سوده بعسل سرشته لیسیدن نیز نافع نوشته و بر سیاوشان مجرب سوبدی است و کذا
ملازمت خوردن جوزه مرغ و شرب حمل نیز مجرب صحیح گفته و عرق پوست سبز باقلا و عرق گل نرگس و عرق شقائق النعمان و عرق قیصوم در قرع انبیق
کشیده هر واحد بشکر نوشیدن مجرب او است و کذا تخم تمر هندی در آب تر کرده مقشر نموده سائیده و آرد باقلا و نبات آمیخته حریره پخته در روغن بادام شیرین
آمیخته نوشیدن از مجربات او است و همچنین حریره تخم خرنوب شامی تر کرده مقشر نموده سائیده با نبات پخته نوشیدن مجرب نوشته و نوشیدن سکر العشر
هر روز نیم درم تا سی روز مجرب شریف است و شرب روغن بادام تلخ و اسپاو عسل و یا سنبل الطیب یا زیره بقدر یک نیم مثقال با عسل و یا بابونه
و یا مرزنجوش و تخم آن و یا طبیخ بیخ لوف و اکل مسلوق آن و یا قفر الیهود بجندبیدستر و یا طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و یا اشق محلول بماء الشعیر و شکر
و یا طبیخ برگ کبر مع کشنیز یا ابهل یا طبیخ کاشم و یا گندنا مطبوخ بماء الشعیر بعسل شیرین کرده و یا آب لبلاب و یا طبیخ بخور مریم و یا طبیخ حلبه بشکر و روغن بادام
و یا تخم انجره یا برگ آن و یا ماء الشعیر پخته و یا طبیخ انیسون یا اصل السوس یا طبیخ برگ غار و با آب یا در طبیخ یک اوقیه یا شوربای خروس پیر مطبوخ
با بسفایج و قرطم کوفته در شب و استعمال آن بصبح و یا برگ سرو یا سقردیون و اکل آن و یا سبوس گندم دو کف فراسیون شش درم جوشانیده
صاف نموده و با شکر و شیره مغز بادام پخته تا بقوام حریره آید و یا طبیخ قرصعنه و تخم جرجیر که نفع عجیب دارد و یا طبیخ خرشف و اکل بیخ آن یا قطران
و یا زهره خرس دو دانگ بجلاب و یا عرق طلع نخل و اکل کنجد مقشر و شکر و یا زرنیخ و یا خاکستر پوسته که آن دو دوالسجرا و است در کوزه سوخته بعسل
آمیخته و یا مر بقدر باقلا تنها و مخلوط بشکر و دارچینی و یا بیخ کرم سه مثقال یکمثقال و یا زفت رطب ربع اوقیه یا نصف آن بعسل و یا قفر الیهود و مضغ و یا اقحوان
خشک بعسل و نمک یا تخم آن و یا کراث شامی بعسل و یا نطرون بشونیز و جلاب و یا انیسون و یا برگ فراسیون مربی بعسل و یا سقولوقندریون
یکدرم با آب بادیان و بیخ و تخم آن و یا کندش بعسل و یا حب الغار بعسل و یا بیخ یاسمین بری بقدر یک اوقیه کوفته در یک رطل آب جوشانیده تا نصف
بماند بشکر یا عسل بقوام آورده که مجرب شریف است و یا قلقل کبیر و حب آن و یا زنجبیل مربای آن و یا ریه مجففه حار وحشی با اندکی مر و عسل و یا سم آن و یا
تخم شبت و یا عسل و یا قلب هر حیوان ماکول و یا کبابش در نمک و عسل و یا سکنجبین عسلی یا ریه ثعلب بسرکه عنصل و یا حب الکلی یکدرم و یا خون جیرز بشراب
ریحانی و یا لحم و شرب شوربای آن و یا کرها دیا ریه مبش خشک کرده و یا کماذریوس خشک بشکر و یا کرده در روغن خاییده ایام متوالی و یا ترب نیم پخته
و یا علک البطم بعسل و یا ترنج مربی بعسل و تکثیر دارچینی در طعام و سحق مغز حلغوزه کبار و زرنیخ سرخ آمیخته بقدر نیم درم با نبوبه و یا مغز بادام تلخ و زرنیخ
آمیخته مع زراوند دحرج و یا میعه سائله و زرنیخ سرخ بقدر نیم درم و یا مغز جوز و زرنیخ آمیخته و یا راتینج و زرنیخ سرخ مخلوط و باید که بعد این بخورات
حریره سبوس گندم و مغز بادام مقشر و شکر خورند و گویند که بخور زرنیخ و تخم نباد ق ساخته و کذا جند بیدستر و کذا حب الکیا ان و ایضاً زرنیخ
نافع و مجرب کردن ضماد بر سینه بسر خفاش که مکلوید در روغن زنبق پخته باشند مفید است و کذا ضماد بصعتر و فراسیون هر واحد نافع و باقی ادویه

نافعه در باب سعال مذکور گردد

ذکر بعض ادویهٔ مرکبهٔ یونانیه

که درین مرض از مجربات است بجور کرکه فی الحال تسکین بخشد و مجرب است سلیخه زعفران مرکی سرخ قسط شیرین مساوی باریک سائیده در شراب یا آب غالبس بقدر یک ماشه قرص ابسته یک قرص در چلم قلیان بی آب نهاده دود آن بکشند و فرد بر آید وقت صبح بر نهار این عمل نمایند فوراً دم بکشاید **الیف** برای ربو و سعال مزمن نزله و ربو صحیح و مرکی و بسفایج ساده و قند سیاه مساوی را ابریشم برابر همه بروغن گاو خمیر کرده چهار ساعت بر آتش نهاده از نی دود آن برنهار بکشند و اگر زرنیخ سرخ یک و نیم رانیز کیرند و بعد تخمیر حریره آرد گندم و مغز بادام در روغن تازه جهت دفع مضرت دود زرنیخ بنوشند نیز مفید بود **حب غاریقون** که برای تنقیهٔ بلغم در تنفیض معمول است غاریقون سه درم تخم حنظل فراسیون انزروت اصل السوس مقشر بنفشه بادیان زوفای خشک هر یک یک درم ترید مصوف دو درم شکر دو درم نیم درم بآب مطبوخ انجیر حب سازند خوراک از دو درم تا سه درم **حب تالیف علوی خان** فلفل سیاه رب السوس مغز بادام مغز چلغوزه صمغ عربی هر یک یک ماشه نبات سفید سه ماشه باریک سائیده بقدر نخود حب سازند و در دهان دارند **شربت** زوفا مجرب از برای ضیق و سرفه و دیگر امراض صدر بلغمی و للطافت ماده غلیظه بادیان تخم کرفس پنج درم زوفای خشک هفت درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد مویز منقی سی درم حلبه چهار درم تخم خطمی اصل السوس ایرسا فراسیون هر یک سه درم پرسیاوشان هفت درم قند سفید صد درم طل گلقند یک رطل بدستور متعارف شربت سازند شربتی از ده درم تا پانزده درم و عند حرارت مزاج کم کرده می شود و بعض ادویه قوی الحرارة و زیاده کرده میشود مثل گل نیلوفر و تخم خشخاش و بدل گلقند ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه میگیرند **شربت فراسیون** معمول در ضیق و سعال که سببش بلغم غلیظ باشد فراسیون چهل درم اصل السوس زوفای خشک پودینهٔ نهری پرسیاوشان هر یک ده درم مغز بادام مغز چلغوزه حلبه بادیان انیسون هر یک پنج درم مصطکی دارچینی زنجبیل هر یک دو درم مویز منقی سی درم عناب سپستان هر یک صد دانه انجیر سفید بست عدد جمله در شش رطل آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بگذارند پس بر آتش نرم بپزند تا نصف بماند صاف کنند و با پنج رطل قند سفید بقوام آرند شربتی یک اوقیه تا دو اوقیه **شربت عنصل** که درین مرض از مجربات است و مخالفت ندارد عنصل یا و آثار انیسون دو تولهٔ مویز منقی چهل دانه انجیر ولایتی هفت تولهٔ شهد خالص نیم آثار اول پوست بالای عنصل دور کرده مانند پیاز تراشیده باقی ادویه را کوفته با هم آمیخته تمام شب در آب تر داشته صبح خوب جوش داده قهوه آورده خوب مالیده صاف نمود و شهد آمیخته باز بر آتش ملایم بقوام شربت آرند و تا شش تا یک تولهٔ بالفوع معمول بنوشند و از قی نترسند و اگر عنصل مشوی مثل لوحه آلغار کوفته بعسل لبسرشند و حب بسته در دهن دارند مفید بود و اینکه درین باب از مجربات والد مرحوم منقول است اول بوره ارمنی هر یک نیم درم نطرون یک دانگ با عسل بخورند **سکنجبین عنصلی** که جهت ضیق و سرفهٔ کهنه و مواد بلغمی و سوداوی و سدهٔ احشا و تقویت معده و دماغ مجرب پیاز عنصل ده درم زوفای خشک اصل السوس مقشر گل گاوزبان پرسیاوشان اسطوخودوس غاریقون سفید هر یک پنج درم پودینه بادیان بیخ سوسن قردمانا هر یک سه درم حلبه بادرنجبویه درم سرکهٔ چهارصد و پنجاه درم آب دو شبانه روز تر نمایند پس بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده با سه صد درم قند سفید بقوام آرند و هر روز پنج درم با طبیخ پرسیاوشان مانند آن بنوشند **عرق کز برة البئر** نافع آلات تنفس صدر و مفید ضیق و سرفهٔ کهنه پرسیاوشان نیم رطل اصل السوس سپستان مویز منقی زوفای خشک بادیان تخم خطمی خبازی بیخ سوسن هر یک شش درم بدستور عرق کشند و اگر بمگک ادویه نیم آثار شب در آب تر کرده صبح بدستور بقدر دو آثار عرق کشند و تا چهار تولهٔ بنوشند سرفه و ربو و نفث الدم را مجرب است و اگر این برگ را در عرق سابق افزایند قوی تر گردد **قهوهٔ چای خطائی** که برای ضیق النفس نافع است گاوزبان اصل السوس خطمی بادیان خطائی هر یک چهار ماشه چای خطائی زوفای خشک دارچینی هر یک سه ماشه نبات دو تولهٔ جوشانیده بطور قهوه بنوشند **لعوق معتدل** که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید و در ضیق و سرفه همواره معمول است مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس

مغز تخم کدو پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر حلبه پودینه ولایتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا تخم کتان بهدانه کوکنار هریک شش ماشه
جوکوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده عسل پاو آثار داخل کرده بقوام آرند خوراک پنج ماشه تا دو درم لعوق که برای
ضیق النفس مجرب است گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن فلفل سفید هریک یکدرم پاو باد خشخاش سفید چهار
درم و نیم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام یک نیم درم مغز تخم خربوزه دو درم تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنج دام نبات سفید پانزده دام بدستور
لعوق سازند خوراک شش ماشه ایضاً نافع ضیق النفس و سعال مزمن بلغمی اصل السوس مقشر ایرسا گل گاوزبان بادیان زوفای خشک گل بنفشه هریک
یک توله عناب انجیر زرد هریک بست دانه مویز منقی چهل دانه تخم خطمی تخم خبازی پرسیاوشان هریک یک نیم توله جوشانیده صاف نموده نبات سفید پاؤ آثار
عسل مصفی نیم پاؤ داخل کرده بقوام آورده در آخر صمغ عربی رب السوس مغز چلغوزه مصطکی هریک سه ماشه دارچینی دو ماشه باریک سائیده آمیزند
ایضاً نافع ضیق و سوء تنفس اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی خبازی سبوس گندم هریک یک توله گل بنفشه ایرسا هریک شش ماشه زوفای خشک نه ماشه
جوشانیده صاف نموده با نبات سفید پاؤ آثار بقوام آورند و فرود آورده صمغ عربی رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز چلغوزه هریک
سه ماشه گاوزبان دو ماشه باریک سوده آمیزند خوراک سه ماشه ایضاً که درین مرض مجرب نوشته افتیمون غاریقون سفید هر یک یک توله کوفته بیخته
سفید شش توله آمیخته هر روز سه ماشه با عرق گاوزبان بلیسند مطبوخ نافع ربو و سرفه بلغمی بزرکتان زوفای خشک ایرسا گاوزبان هریک یکدرم
بادیان دو درم بیخ بادیان نیکوفته اصل السوس مقشر نیکوفته پرسیاوشان هریک سه درم انجیر چهار عدد مویز منقی پانزده دانه نبات دو توله در آب
جوشانیده بعمل آرند ایضاً که مجرب سدیدی است اصل السوس مقشر نیکوفته پنج درم بادیان دو درم انجیر سفید هفت عدد جوش داده صاف نموده یک
اوقیه شکر داخل کرده بنوشند مطبوخ شیخ رئیسی و ابن سینا و اصل السوس عظیم النفع است و مطبوخ بزرکتان حلبه هریک هفت ماشه مویز منقی یک توله نیز مفید مطبوخ
که در ربو بارده بلغمی … اصل السوس برگ سداب … هریک چهار ماشه سپستان بست دانه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند گاهی فراسیون چهار ماشه
بجای سداب میکنند و با بادیان اصل السوس بیخ سوسن هریک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند و از اسارون عوض
بیخ سوسن داخل کنند اسارون جهت تحلیل بارده دماغی عصبی نافع و بیخ سوسن ملطف ماده است و فقط نباید داد اگر در سرفه و ضیق کنند معمول است ایضاً برای
ربو … البلغم مع استسقا … کاکلانج … شش ماشه خورده اسطوخودوس بادیان عنب الثعلب هریک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده
… دو توله داخل کرده بنوشند اگر فائده نشود اصل السوس پرسیاوشان فراسیون عنب الثعلب ایرسا هریک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه مویز منقی ده دانه …
جوشانیده نبات دو توله آمیخته صمغ عربی کتیرا هر واحد نیم ماشه سوده پاشیده بدهند و معجون دقا … معمول است مطبوخ زوفا که در ربو بلغمی معمول انجیر زرد
… هر کدام ده درم مویز منقی ده دانه تخم کرفس بادیان پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون هر کدام پنج درم … بجوشانند تا بنصف
… نموده در سینه … دو مثقال معجون زوفا دهند و تا یک هفته بعمل آرند بعده تنقیه نمایند معجون زوفا که در ربو و ضیق و جهت نضج مواد و تحلیل سینه مجرب است …
سعال نزلی بارد … جرجانی خواهد آمد لعوق بگیر منضج مواد سینه نافع ربو و سرفه زوفا اصل السوس پرسیاوشان مویز منقی هریک پنج درم مغز بادام تلخ تخم
کتان مغز چلغوزه هریک سه درم فلفل بادیان پودینه خشک بیخ سوسن هریک یکدرم عسل سه وزن شربت سه درم معجون رب السوس نافع ربو و ضیق و حرج
رطوبات از جهت معده از صدر از مجربات حکیم علی زراوند مدحرج تخم انجره قردمانا فلفل مغز بادام تلخ حب الرشاد زوفای خشک پرسیاوشان یک
یک جزو رب السوس دو جزو کوفته بیخته با عسل کف گرفته معجون سازند و هر روز سه درم تا چهار درم بخورند و بعقب آن خیسانده بنفشه در آب گرم حل کرده
بتدریج بیاشامند معجون فیقی نافع ربو و سرفه و درد سینه و معده و جگر و مدر بول و مصفی آواز مویز منقی بست پنج درم زعفران سنبل الطیب سلیخه دارچینی
دار شیشعان هریک یکدرم قصب الذریره تفاح اذخر فلک البلطم مقل هریک دو نیم درم مر مکی چهار درم انجیر حل کرده … شراب شسته حل کنند و ادویه
کوفتنی است کوفته بیخته جمله را با عسل مصفی بسرشند شربتی یکدرم با شربت زوفا در درد سینه و سرفه و آب گرم در درد جگر و معده لعوق بگیر که ضیق و سعال

مزمن و درد معده و قولنج و درد سینه را نافع و آواز صاف کند و رگی میسبدء سائله کتیرا صمغ عربی هر یک پنج درم کند مغز بادام تلخ زراوند مدحرج قرد مانا
زعفران پرسیاوشان ایرسا فراسیون از هر یک سه درم زوفای خشک مغز چلغوزه از هر یک پنج درم مویز منقی ده درم اجزا را کوفته بیخته و صموغ را
در سه اوقیه طبیخ زوفا حل نموده در عسل و نبات مقوم معجون سازند شربت دو درم با آب گرم

ذکر ادویه مفرده و مرکبه هندیه

که درین مرض نافع ست بیخ کٹائی بزرگ پاره پاره کرده در یک پاؤ آب بجوشانند هر گاه چهارم حصه بماند بنوشند و اگر بیخ کٹائی خرد گلو بھکر مول دار فلفل
پیپلا مول کاکڑا سنگی نرکچور هر یک سه ماشه در یک آثار آب بجوشانند هر گاه نیم پاؤ بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند تنگی نفس سرفه را نفع دارد و
نوشیدن بول شتر نیز مجرب گفته اند و گویند که تخم قادری که بهندی ... نامند بقدر دو سرخ همراه دو تباشه تا شتا خوردن مجرب ست و اگر دانه مال کنگنی بقدر
دو ماشه بلع نموده باشند نیز نافع ست دیگر درخت خرد بیابانی ... با بیخ و برگ در سایه خشک کرده کوفته بیخته سفوف سازند و کف دست نهار بخورند دیگر
تخم سرس باریک سائیده هر صباح انچه در دو انگشت آید بخورند دیگر بیار ندیکی ببول پخته شده یک دو آثار در سایه خشک نموده مع پوست و تخم
کوفته بیخته شکر تری آمیخته نهار یک کف دست با آب بخورند تا هفت هفته غذا نان گندم بے نمک با روغن بسیار پرهیز از جمله چیزها دیگر گل تنباکو
نوشیدنی که بعد کشیدن تنباکو سوخته سیاه بیگرد گرفته در آتش نهند که سوخته سفید گردد سائیده نگاه دارند و بقدر دو سرخ در برگ تنبول بخورده باشند
و از بادی و ترشی پرهیز کنند که نافع ربو و سرفه بلغمی ست و اگر کیار گل تنباکو این وجه بر آرند که گل تنباکو یکجا کرده در آتش بسوزانند که سفید گردد
و آن خاکستر را در آب حل ساخته شبانه روز نگهدارند و در روز دیگر دو سه مرتبه حرکت داده آب صاف کرده در پاتیله بجوشانند تا بعد سوختن آب نمک
آن بماند و بقدر دو سرخ در پان بخورند مجرب ست ایضا اکهاره درخت ... اندک ... بلغم پاک کند و ضیق دور سازد و خاکستر
زقوم بهتر ازین ست و یا خاکستر چرچٹه زقوم با هم آمیخته ... دیگر چوب کهل بسوزند خاکستر آن بقدر ماشه بخورده باشند دیگر
سهاگه تکلیه بریان یک توله باریک سائیده در چهار توله شهد آمیزند و وقت خفقان ... دو سه انگشت بلیسند دو سه روز تخفیف تمام دهد دیگر
شاخ گوزن بسوزند که سفید گردد و بقدر یک ماشه با شهد بخورند اندک اندک هر روز افزایند هر گاه حرارت محسوس شود بر همان قدر که حرارت
نکند بس کنند دیگر صدف بسوزند خاکستر آن با آب ادرک کهرل نموده مقدار نخود حب ساخته بخورند دیگر ایلوه سهاگه بول سرخ مساوی گرفته برابر نخود
حبها بندند ... صبح و دو شام خورند دیگر آب ادرک آب پیاز آب ... از هر یک چهار گرفته در ظرف چینی یا شیشه زیر زمین نهند و بعد
... برآورده بقدر ... هر روز بخورند ... آن نیز ضیق و سرفه را مجرب ست دیگر برگ ارنه
پھکلی برگ ببول هر سه بریان کرده بسائیده بقدر چهار سرخ در پان بخورده باشند که ضیق النفس را عجیب ست چنانکه نافع ربو و سرفه بلغمی است
بالسه دار شیشعان پیپلا مول کاکڑا سنگی سونٹھ فلفل دار فلفل تشونیز سهاگه تخم کٹائی مساوی با آب ادرک حب سازند و بقدر یک درم بخورند دیگر
مال کنگنی بادام نیل بڑی چوک ترش هر یک یک درم خوب سائیده برابر مرچ سیاه حب سازند هر روز دو حب با آب ... جهت ضیق و سرفه بلغمی مجرب
ست و در نسخه دیگر چوب چوک عوض چوک ترش ست ... برابر نخود ساخته یک صبح و یک شام بخورند و از ترشی پرهیزند و غذا روغن خورند
دیگر دار فلفل یک توله در بادیه ... داده ... در خاکستر گرم گذارند بعد یک ساعت بر آورده سهاگه بریان خولنجان فلفل سیاه هر واحد
مثقال دار فلفل عاقرقرحا نصف یک جزو باریک سائیده در آب ادرک سحق بلیغ نموده مقدار نخود حب بندند و یک حب بخورند که نافع ضیق ست
دیگر لونگ تماکو تلخ و تند مرچ سیاه هر واحد یک درم در آب برگ سنبھالو سه قسم حب بندند اول حب مثل جواری و دوم بقدر دانه تور و سوم مقدار
نخود داول یک یک حب قسم اول هر دو وقت تا چهارده روز بخورند بعده قسم دوم تا چهارده روز بعد از ان قسم سوم چهارده روز خورند غذا نان
گندم با دال تور پرهیز از بادی و ترشی جو دانافع این مرض پھکر مول سهارنگی فلفل دار فلفل تخم کٹائی کاکڑا سنگی نمک سیاه نمک سنگ سجی لوٹا

مسادی کوفتہ بیختہ یک ماشہ صبح و یکماشہ شام خورند و در طعام روغن زرد زیادہ نمایند دیگر کاکڑاسنگی بھکرمول بھارنگی تیلنا تیشیعان مسادی کوفتہ بیختہ
یکماشہ تا نک صبح و مثلہ شام بخورند دیگر بھکرمول بھارنگی مویز منقی اصل السوس فلفل سیاہ عود مساوی در شہد آمیختہ از دو ماشہ تا چہار ماشہ دادن نیز
مفید ست دیگر تمکا بریان نمک سیاہ اشخار ہریک ماشہ سودہ وقت خواب با آب بخورند دیگر چوب تھور سہ دھارہ گرفتہ اندرون آن خالی کردہ
نمک و قدرے اجواین پر نمودہ گل حکمت گرفتہ در آتش خاکستر نمایند و یک سرخ خوردہ باشند کہ مجرب بعضے اطباست دیگر بچھناگ سہ ماشہ
پوست بیخ آگ شش ماشہ در نیم آثار و نیم پاؤ آب ادرک کھرل کردہ حبہا بقدر ماش سازند و یک حب صبح بخورند و روغن زیادہ خورند در سہ روز
مرض ربو زائل میشود دیگر بچھناگ و افیون و عاقرقرحا و تخم دھتورا مساوی بگیرند و افیون را بر آتش انگشت ملائم در ظرف آہن بریان کنند
و یا در جوز بوای مجوف پر کردہ در آرد گندم گرفتہ در روغن گاو بریان نمایند تا آنکہ آرد سیاہ گردد بعدہ افیون را بر آوردہ باقی ادویہ ببایند و در آب حبہا
بقدر نصف یا ثلث ماش بہ بندند و یک حب صبح و یک شام بخورند بشرطیکہ بلغم غالب مزاج مریض بسیار بارد و قوت او متحمل باشد بلغم را بگدازد
و ربو و انتصاب نفس را دفع نماید و حکیم علوی خان مینویسند کہ اگر بعد از عوض بچھناگ کنند بے ضرر باشند و اگر سہ جزو داخل نمایند ضرر او کم گردد دیگر
نمک کھاری نیم پاؤ اجوائن نیم پاؤ بچھل حصوڑہ شش عدد در ظرف گلی مطین نمودہ اندرون سہ آثار یا چک دشتی نہادہ آتش دہند بعدہ سائیدہ قدرے
خوردہ باشند جہت ضیق و سرفہ از مجربات او ستاد مرحوم مرقوم ست و ایضاً در بیاض آن مغفور مسطور ست کہ اگر آرد گندم در آب پیاز خمیر کردہ با
روغن نان پختہ بخورد مفید ست سفوف ہندی کہ از برای ضیق النفس بلغمی بسیار نافع ست برگ آکھ کہ زرد شدہ از درخت افتادہ باشد
یک آثار جو نہ بری و نمک از ہر یک دو نیم دام پختہ سر دو را در آب سائیدہ بر برگ مذکور طلا ساختہ خشک نمودہ در سبوچہ گلی نہادہ در میان آتش
پاچک دشتی تا یکپاس گذارند تا سوختہ شود قدری مناسب خوردہ باشند اقوال حذاق مؤلف اقتباس مینویسد کہ این تدبیر درین باب بسیار
مفید ست و از مسہل ہم مستغنی میسازد باید کہ وقت صبح اول سعوط ناس نزلہ بکار برند تا رطوبت بسیار از راہ بینی و حلق بر آید و بفاصلہ چہار گھڑی
شوربای مرغ کہ بروغن بسیار پختہ باشند خورانیدہ چہل قدمی نمایند سہ چہار گھڑی تا در معدہ قرار گیرد پس جوز القی سہ ماشہ فلفل گرد دو ماشہ در
عسل یک تولہ آمیختہ بلیسانند و بالائش مطبوخ تخم شبت و ترب و شلجم و پوست سیاہ اصل السوس ہر یک نہ ماشہ بیخ خربزہ سہ تولہ با سکنجبین عسلی
چہار تولہ بنوشانند اگر قی بفراغت نیاید بپر مرغ مدد دہند و بعد دو گھڑی از مغز بادام ہفت عدد اصل السوس سہ ماشہ شیرہ کشیدہ بنوشانند و این
دوا درین باب از مجربات ست بہمن زرد بہمن سرخ حب السمنہ ہر یک دہ ماشہ نرکچور دارچینی ہر یک پانزدہ ماشہ عود درونج عقربی بسفائج گاؤزبان
ابریسم قرنفل مروارید ناسفتہ ہر یک پنج ماشہ مصطگی بادرنجبویہ سنبل الطیب ہر یک نہ ماشہ زعفران ہفت ماشہ مغز چلغوزہ مغز پستہ دانہ ہر یک
تولہ مغز بادام سہ تولہ مویز منقی نہ تولہ روغن پستہ نہ تولہ و نہ ماشہ در سہ چند قند قوام ساختہ معجون سازند شربتی از سہ ماشہ تا نہ ماشہ و اگر این مرض دورہ
کند تا سہ چہار روز پیش از حدوث دورہ اول بدستور قی کنند بعدہ سفوف بنفشہ و یا حب غاریقون و یا این حب دہند برگ سنا تربد سفید ہر یک سہ تولہ
زنجبیل فلفل گرد ہر یک یک نیم تولہ مویز منقی پنج تولہ حبہا بقدر فلفل بستہ شربتی از نہ ماشہ تا یک تولہ مطبوخ تربد بتقوی بنا سہ چہار مسہل دادہ بعد فراغت
مذکورہ و یا حب بیش و سیماب و یا حبی کہ بالا نوشتہ شد بکار برند بفضل الٰہی در اول دورہ نیاید و اگر آید بسیار خفیف بود و اگر صبح یک عدد حب بیش بخورند
و وقت عصر حب سیماب سوای لبنیات ہر چہ خواہند بخورند و تا چہل روز متواتر استعمال کنند ضیق ہفت سالہ دفع شود و ایضاً برای دفع دورہ آن
چہل روز متواتر وقت خفتن ہمراہ شیر مادہ گاو نیم آثار این دوا استعمال نمایند تربد اکبرآبادی زنجبیل ہر یک دو ماشہ سنا سہ ماشہ نبات برابر ہمہ تا بست روز
بعدہ تربد را موقوف ساختہ صرف سنا دو ماشہ و زنجبیل یکماشہ نبات برابر ہمہ بعمل آرند غذا شوربای مرغ بنان تنوری و اگر در ان سال دورہ
آید خفیف شود و در سال دوم چہل روز دیگر بکار برند و چون در سال یکبار در موسم برسات دورہ شود مسہل بگیرند و این حب ہندی مفید ست عاقرقرحا فلفل
پوست انار اجمود برگ بانسہ بیخ کٹائی پوست مغیلان نمک سنگ سانبھر اشخار سفید ہر یک دو درم افیون دو ماشہ کوفتہ بیختہ با آب ادرک حبہا بقدر نخود سازند

ودر دیان دارند وعرق پرسیاوشان که در ادویه مرکبه یونانیه مسطور شد درین باب از مجربات ست شربتی ازان از نه تا بست درم واین عرق زوفا نیز
نافع زوفای خشک نیم رطل انجیر زردی عدد اصل السوس پرسیاوشان فراسیون بیخ بنفشه بادیان هریک ده درم عناب کلان چهل عدد شربتی
بست درم مصنف خلاصه گوید که در ربو بلغمی اگر در نبض و قاروره علامات حرارت در یابند رگ باسلیق بزنند و مطبوخ زوفا و معجون آن دهند
وتا یکهفته برین نوع بگذارند بعد ازان قی واسهال قلع ماده نمایند و چون یک عدد بار کتائی سه چهار قطعه نموده با نمک آلوده بخورند قی بفراغت
می آرد وسینه را از اخلاط پاک میسازد وچیزی که درباب سعال خواهد آمد برای تنقیه درینجا نیز مفید است وحب که در قول منتهی سے آید درین باب مجرب تر
ست وبعد ازان بمطبوخ و معجون ول تا یکهفته دیگر مداومت کنند و باز به تنقیه بپردازند و همین نوع بمعالجه اشتغال ورزند تا مرض زائل گردد واین
سفوف بغایت مفید ست و سرفه کهنه وضیق النفس را مجرب شحم حنظل بهنگره دیودار فلفل سیاه گوگرد مغسول زنجبیل مجموع مساوی کوفته بیخته یک درم
ازان با ماء العسل بدهند و این دارو بغایت مفید ست شیر زقوم نیم دام بگیرند و در آرد گندم آمیزند و قرص ساخته بر آتش بریان کنند و بیمار را اول
تا سه روز غذای نرم دهند و روز چهارم اگر بیمار جوان و قوی باشد نصف این قرص بدهند و چون شش هفت بار اسهال گردد قدرے ماست با شکر
بخورانند و اگر با وجود آن شکم بند نشود بار دیگر همین غذا تناول نمایند و در روز دوم نصف باقی ازین دارو بدهند بعد ازان تا سه روز شوربای کبوتر یا
غذا سازند و پنج شش روز دیگر هم غذای نرم باید داد و در اثنای خوردن دوا و بعد ازان تا چند روز از باد احتراز لازم دارند و در خانه محفوظ که
بسیار تاریک نباشد نشاندکه سخت نافع ست و صاحب مجربات گفته که باین دوا چند کسان از ضیق مزمن صحت یافته اند و در هنگام اشتداد عوارض قی کنند
سفید و در عرق بادیان حل کرده شیره اصل السوس را دران اضافه نموده گرم کرده بدستور قهوه نوشیدن فی الفور تسکین میدهد و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی
و لعوق عنصل عظیم سود مند ست انطاکی گوید که مبادرت بقی نمایند و تا ممکن بود تلطیف غذا کنند و مادامیکه قوت قوی باشد در فصد ترک کنند اگر تب
موجود بود و الا حسب ضرورت و اگر چاره نباشد فراخ تو اهض صرف دهند و مطلق تریشیها ترک نمایند و کذا دهند و انه و خیار و باید که سکنجبین عنصلی و تنقیه
اصول با زوفا بدهند و مرواریدمحلول از مجربات ماست و کذا مطبوخ فواکه با نیسون و غاریقون هر واحد یک درم و هر که بزرکتان با نصف وزن آن
عنصل لبابید و بعسل سرشته دائم بخورد مرض را قطع کند و کذا سندروس شهر یا دو بخورد و هر کسی که حلتیت نیم درم بخورد و عقب آن یک سکرجه آب طبیخ انجیر و کرویا و
انیسون و زیره بدین بسر کند نجات یابد از ضیق النفس بهر خلاص یابد و مجرب صحیح ست و مثل انیست طبیخ بچه حدات لثبت و بورق و زیره و خوردن بهر طانات بریان
و طبیخ آنها نیز ایضاً از مجربات نوشیدن ماء العسل بزعفران ست قول شیخ الرئیس بدانکه شیخ علاج ربو و ضیق النفس و انتصاب النفس بسبب
اشتراک آنها در اکثر امور و اسباب یکجا بیان نموده و فرموده که آنچه از رطوبات باشد علاجش آنست که توجه بافنای رطوبات ریه بر فق و اعتدال
کنند یا استفراغ باشد یا تحلیل و اگر بدانند که آفت عارض دران بسبب کثرت ماده ست لامحاله استفراغ بدن بمسهل نمایند و واجب ست که ادویه
ملطفه منضجه باشند بدون تسخین شدید که مودی بتخفیف ماده و تغلیظ آن نگردد و لهذا متقدمین در معاجین ربو افیون و بیخ و بیروج بلکه بزرقطونا
داخل نکرده اند بسبب خوف آنها از غلظ و انجماد مواد مگر آنکه مراد ازان منع نزله باشد چون کثرت پذیرد دران هنگام استعمال آنها اندکے با مصلحات
جائز ست و بهمین سبب واجب ست که بعد ترطیب ماده یعنی ترقیق و تسییل و انضاج آن نمایند چون غلیظ یا لزج باشد و بر تلطیف و تقطیع صرف
اقتصار نکنند که اکثر عنف او و عصیان ماده مودی بجراحت در ریه گردد و بدین سبب جمیع ادویه مدره از جهت ادرار بنا بر اخراج او رطوبات رقیق را
باین مرض ضرر میکنند و چون با ربو در کبد غلظ محسوس گردد باید که با دویه صدریه ادویه از جنس غافث و افسنتین و امثال آن از ادویه کبدیه مناسبه
مخلوط سازند و آنچه میان امرین جامع بجمع شدید ست او مثل فوه الصبغ و نیز راوند ست و چون مریض طفل باشد ادویه لینیر با درش آمیزند و ادویه
معتدله مثل آب بادیان رطب لبشیر آمیخته الیشان را کفایت کند و شوربای خروس پیر معین بر نضج و نفث ست و از تدبیر نافع استعمال
دلک سینه و متصل آنست بدستها و پارچه های خشن خصوصاً چون درینجا نفس انتصاب باشد بدلک معتدل یا لبس بدون نحن گا آنکه ماندگی پدید

پس اندکی روغن بمالند و باید که در دلک بروغن در بعض اوقات ادویه محلله قویه مثل قیسور و نطرون مسحوق استعمال نمایند بعد ازان دلک شدید کنند و بقول
شارح اقوی ازاین آنست که دردی شراب سوخته چهار درم فقاح اذخر فرفیون سه و احد یکدرم باریک سائیده بروغن آمیخته بر سینه بمالند و اگر ماده بسیار و مرض
مزمن باشد لابد ست از تنقیه بمسهل قوی معمول از تخم انجره و بسفایج و قثاء الحمار و تخم حنظل مانند آن ادویه که تنقیه بعد ازان رطوبات نمایند لیکن این ادویه صرف
نباشند بلکه بمصلحات آنها تعدیل نموده باشند و از جمله تدبیر بعد تنقیه و فی استعمال صوت و رفع او بتدریج بسوی قوت و طول ست که منجمله ریاضات خصوصاً بسبب رست
اما هنگام بقیه مواد قلیل العمل آرند و از جمله تدابیر بعد از تنقیه بمسهلات استعمال قی متصل خصوصاً بعد خوردن ترب ست یا شرب چهار درم بورق مع پنج اوقیه
ماء العسل و این دو اقوی ست استعمال او لشاید مگر چون مرض قوی و امر صعب گردد و خربق سفید بسیار نافع ست و آن در امراض صدر مامون غیر مخوف
ست و بهتر آنست که قطعه های خربق در ترب خلانیده یک شبانه روز بگذارند بعده بر آورده آن ترب را بخورند و ایضاً بگیرند خردل و نمک هر واحد
یکدرم و بورهٔ ارمنی نیم درم و نطرون یک دانگ سوده در پنج استار آب عسل یک اوقیه آمیخته بیاشامند و باید که بعد استعمال قی کمال احتیاط مرعی دارند
که هوای بارد بصدر نرسد بلکه ملبوس سینه را پوشیده دارند و از جمله تدبیر جید درین مرض ادامت لین طبیعت ست و تناول کبر و سکنجبین قبل طعام و طریخ
کهنه و شوربای مرغ پیر بعضر قرطم و لبلاب و چقندر را عانت بران مینماید و اگر این کفایت نکند ماء الشعیر شدید الطبخ مع فرفیون اندکی یعنی از نیم دانگ
تا سه ربع دانگ بنوشند و افتیمون در درین مرض شدید النفع ست اگر از آبیکه در ان افتیمون جوشانیده باشند ماء العسل بسازند نفع شدید نماید و سکنجبین
تناول او یکمثقال سکنجبین ملین الطبع ست و کذلک انجیر و پودینه و سداب که در آب جوشانیده و ازان ماء العسل ساخته باشند نافع و ایضاً طبیخ حلبه با انجیر
در به مع عسل بسیار قبل غذا بزمان طویل استعمال نمایند و بعد غذا معاودت کنند و سکنجبین الطبخ مویز و حلبه با آب باران و نیز از تدابیر نفس ریاضت ست که از
بطوء بعضت تدریج نمایند تا بعجلت در ایشان احداث اختناق بنحو یکه بعضت نماید و ادغذای ایشان نیز بتدریج باشد مثل ریاضت و نان ایشان
نفیع مستول از عجین خمیر بود و نقل آنها ملطفات باشد که در ان حب الرشاد و زوفا و صعتر و پودینه افتد و دسومت اغذیه آنها از شحوم خرگوش و گوزن و غزال
و خصوصاً ثعلب باشد و خصوصاً ریه آن که ریه ثعلب چون خشک کنند دو درم ازان بیاشامند دوای این مرض ست و کذلک ریه قنفذ بری و لحوم
برای آنها مثل ماهی صخری نهری غیر اجامی و مثل گنجشک و تندرو و دراج و شوربای خروس پیر و کذا سایر طیور قلیل السمن نافع ست و گاهی لسان الحمل
در اغذیه اصحاب ربو داخل میکنند و شراب ایشان ریحانی کهنه قلیل المقدار باشد و چون اراده کثرت نضج و اعانت بر نفث کنند بسیار رقیق ازان استعمال
نمایند و شراب عسل و مویز ایشان را نیز نفع میکند و در شرابهای شیرین معاون باشیای ملطفه بسبب جلا و تلیین و تسخین نیز منفعت ست و باید که در
شراب و غذا فرق و ساعت کنند تا شراب غذای غیر منهضم را نافذ نکند و مواد مسدد نیفزاید و از آب یکدفعه سیراب ننوشند بل بدفعات اندک اندک
نوشند و اما امور یکه اجتناب ازانها واجب ست از آنجمله حمام ست خصوصاً المقدور و خصوصاً بر الطعام و خواب بسیار و خصوصاً خواب روز و خواب بر طعام
مضرترین اشیاست برای ایشان مگر آنکه بسبب بیداری فتور شدید و ماندگی و حرارت در بدن بهم رسیده باشد که درین هنگام اندک خواب
بعد طعام کنند و از جمله حبوب که دران نفخ باشد اجتناب نمایند و از شرب آب خواه شراب بر طعام احتراز ورزند و اما ادویه مسهله قویه که ملائم
ایشان ست مثل نوشیدن جاوشیر و شحم حنظل هر واحد نیم درم بماء العسل ست و یا جند بیدستر مع اشق و استعمال حب غاریقون در هر ماه دو بار
لابد ست چون مرض قوی گردد و ایضاً شحم حنظل نیم مثقال افتیمون سدس مثقال بآب سرشته حب ساخته بعد استعمال حقنه ساذجه یک روز قبل ازین
بمثل آب چقندر و روغن کنجد و بورق و مانند آن استعمال نمایند و ایضاً شحم حنظل دو دانگ تخم انجره یک درم افتیمون نیم درم بعسل سرشته
یک شربت سازند سه ساعت بران صبر نمایند بعده از یک اوقیه تا سه اوقیه ماء العسل بنوشند و ایضاً شحم حنظل و سکبینج مساوی
بورق نیم جزو بیخ سوسن یک جزو جاوشیر یک جزو حب بسته از یک نیم درم تا دو درم بخورند و بعد انتظار یک ساعت نصف قوطولی ماء العسل
بنوشند و ایضاً خردل یکمثقال نمک طعام نیم مثقال عصارهٔ قثاء الحمار نیم مثقال هشت قرص ازان ساخته دیگر روز در میان یکقرص بماء العسل بخورند

که تلیین طبیعت و تنقیت بسهولت نماید و اگر عصارهٔ مذکور نباشد بدل او شحم حنظل کنند و اما سائر ادویه پس واجب ست که دران تبدیل نمایند و دائم یک دوا
استعمال نکنند که طبیعت با او الفت گیرد و ایضاً میان ادویه و ابدان مناسبات ست مدرک نمیشود مگر به تجربه و چون تجربه کنند هر دوا که انفع نمایند و باید
که جهت مصب ماده بسوی عضوی دارند اگر از سر باشد بتدبیرات نزله که مذکور شد مع تدبیر تنقیه خلط نمایند و گاهی دران مخدرات می آمیزند مثل دهنی عجیب ست
در منع نوازل و اما تفاریق ادویه پس مثل دوای دیقوریدوس ست و مثل زراوند دحرج که ازان هر روز نیم درم با سکنجبین بنوشانند و مثل سکبینج بشراب او ابهل و جوز هم
و ایضاً فاشرا و فاشرستین چهار دانگ و نیم بماء الاصول و ایضاً سرکه که دران تخم انجره چند بار تر کرده باشند و یا دو درم تخم حرف روغن بادام بران چکانیده
و بیخ فو نصف و ربع سکنجبین عنصلی که سکنجبین عنصلی خیلی سودمند است و عنصل بریان سوده بعسل سرشته دو ماشه بدهند و از زراوند دحرج و فوتنجانی و شیح و سوسن
و کمافیطوس و جند بیدستر و ایضاً مطبوخ قنطوریون بعسل و قنطوریون هر دو قسم نافع ست درین مرض در هر دو حال غلیظ عند الحرکت و در ابتدا
و دقیق عند السکون و در آخر بعسل لعوق سازند و ایضاً علک الانباط تنها یا مع اندکی عاقرقرحا و بارزد و جاوشیر خیلی نافع این مرض ست لیکن از غائله عنصل او
بعصب حذر نمایند و دوای الکبریت شدید النفع ست و ایضاً بگیرند حرف و کندر هر واحدی درم و زوفای خشک دو درم و بعسل آمیخته شربت
حسب مشاهده حال و ایضاً ربّ لعاب خشک کرده پنج درم پودینه کوهی چهار تخم کرفس سافج هر واحد هشت و اما فلفل هر واحد چهار بزر البنج دو درم
و ازان دوا مرکب بسازند و یا بگیرند آب پیاز عنصل بمثل آن عسل فائق و بر آتش نگذارند تا انعقاد نماید و بقدر سیصد قبل طعام و مثل دا بعد طعام بخورند
ایضاً فوتنج و حاشا و ایرسا و فلفل و انیسون بعسل بسرشند و بقدر بندقه صبح و شام استعمال نمایند و ایضاً جعده و شیح ارمنی و کمافیطوس و جند بیدستر و کندر
و زوفا هر واحد یکمثقال بعسل بیامیزند و آن دو شربت ست و یا بورق نیم فلفل سفید دو انجدان سه اشق و فوتنج و سکنجبین بسرشند و شربت ببقدر
باقلا بماء العسل و یا جند بیدستر و زراوند دحرج و اشق هر واحد مثقال فلفل ده عدد و به عنب آمیزند و شربت مقدار باقلا در سکنجبین و ایضاً فراسیون و قسط
و میعه و مغز چلغوزه هر واحد مثقال جعده جند بیدستر هر واحد مثقال فلفل سفید عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد نصف مثقال بعسل سرشته بقدر باقلا بماء العسل
گرم بخورند و ایضاً خردل و بورق هر واحد دو جزو فوتنج نهری عصارهٔ قثاء الحمار هر واحد یک جزو بسرکه عنصل سرشته بقدر کرسنه در ماء العسل
بر ناهار بخورند و یا شیح و فسنتین و سداب معجون بعسل و یا این ادویه بعسل بجوشانند و یا مطبوخ او بعسل انعقاد نمایند و او با سکنجبین بخورند و یا طبیخ فوتنج
بشیر و خصوصاً چون درینجا حرارت باشد و بدانند که راسن و آب او درین مرض شدید النفع ست و از جمله ادویه قویه درین مرض عند صعوبت زرنیخ
و زرنیخ ست که ازان حب سازند و یا اندکی زرنیخ بماء العسل بدهند و کبریت در بیضه نیمبرشت بخورند و از ادویه جیده قریب الاعتدال کون کوفته بسرکه ممزوج
کرده است و آن بنفس انتصاب بسیار نافع ست و ایضاً لعاب خردل سفید مثل او بعسل لعوق سازند و استعمال نمایند و نزد شدت اختناق و ضیق النفس لعوق
چهار درم بدو درم حرف کوفته همراه ماء العسل بدهند که در ساعت بگشاید و آن عرق النسا را نیز نافع ست و روغنهای که بر انشراح الشان بچکانند روغن
بادام شیرین و تلخ و روغن مغز چلغوزه است و بخورات مثل روغن سوسن و نغارست بر سینه بمالند و کذالک روغن شبت و اما دخن مثل زرنیخ احمر و کبریت ست
هر دو مساوی کوفته بشحم گرده بز آمیخته قرص بسته در حلق بتوسط قمع دخان آن بگیرند و ایضاً مرو قسط و سلیخه و زعفران و زراوند آمیخته بسرو زند و بار دو دیگر
و ایضاً میعه سائله و بارزد و صبر سقوطری بدستور بعسل آرند و ایضاً زرنیخ اصفر و زراوند طویل هر دو مساوی بسایند و بسمن البقر سرشته بنادق سازند و بقدر
یکدرم ازان ده روز بخور گیرند هر روز سه بار که نفس فی الحال بگشاید صاحب کامل گوید که ملاک امر در علاج ربو حادث از رطوبات بلغمی آنست که
استعمال کنند اشیاء مسخنه ملطفه که با آنها تقطیع و تنقیه باشد تا رطوبت را افنا و قطع و جلا سازند آن نمایند از نجمله سرکه عنصل و سکنجبین آن و ایارج فیقرا و نیم
زراوند دحرج بماء العسل و قنطوریون دقیق در آب خوب جوشانیده آب او با سکنجبین عسلی یا بعسل نوشیدن و یا بگیرند زوفا و ایرسا و شونیز هر چه ازینها
میسر آید باریک کوفته بعسل سرشته بلیسند و یا سکنجبین عنصلی و یا بعسل آمیخته بنوشند که قوی النفع و مفتح سدد و قصبه ریه مقطع بلغم غلیظ است
و همچنین آرد کرسنه و ترمس و بادام تلخ هر واحد یک جزو باریک سائیده بعسل سرشته لعوق کردن یا سکنجبین عسلی آمیخته بنوشند و اگر صاحب او

احتمال حرارت قوی تماید بماء العسل یا مفتنج بدهند و حب صنوبر یا حب البطم بعسل نافع ست و اگر قیه یکدرم در آبیکه انجیر سفید یک وقیه جوشانیده صاف کرده باشند گداخته با یک درم روغن بادام آمیخته سه روز بنوشند نفع بین نماید و واجب ست که استعمال جمیع ادویهٔ مذکوره بعد تنقیه بدن بدواء مسهل بلغم و رطوبت مثل دوای مرکب از تربد و غاریقون و نمک نفطی و شحم حنظل باشد و اگر استفراغ بدن بقی از ترب و سکنجبین کنند بدن او از بلغم و خلط غلیظ پاک گردد و لعوق که از فراسیون و پیاز اسقیل بریان هر واحد یکجزو و بیخ سوسن نیم جزو سائیده بعسل کف گرفته سرشته لیسانند صباح بقدر یک ملعقه همراه آب مطبوخ شیح یا حاشا یا برنجاسف یا پودینه بخورند و ماء الزوفا مرکب هر روز چهار اوقیه یا یکمثقال معجون قفی و یک درم روغن چلغوزه بنوشند و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد تریاق اربعه نیم درم دران حل کنند و لعوق کرسنه پرسیاوشان رب السوس هر یک هفت درم بادیان فراسیون غاریقون زوفای خشک هر یک سه درم میعه سائله صمغ البطم هر یک دو درم مویز منقی بیست درم کوفته بیخته و مویز و صمغ و میعه و زوفا مفتنج تر کرده سوده همه را آمیخته و با عسل کف گرفته آمیخته یکمثقال خوردن نیز نافع ست و کذلک حب صنوبر کبار مغز پسته مغز بادام تلخ مقشر هر واحد پنج درم تخم انجره بادیان کرسنه حلبه هر یک سه درم مغز تخم خیار مغز حب قلقل هر یک چهار درم باریک سائیده بمطبوخ انجیر و مفتنج سرشته لعوق سازند و روغن بادام تلخ آمیخته بقدر یک مثقال با آب مویز یا مفتنج مع سکنجبین عنصلی بخورند و یا حلبه مقشر دو جزو حب الصنوبر کبار یک جزو در آب شیرین خوب جوشانیده باریک لیسانند و بعسل کف گرفته آمیخته لعوق سازند و یا علک الانباط ربع رطل و چند آن آب که آنرا بپوشد بجوشانند تا بقوام عسل آید نیم رطل انداخته بپزند تا آنکه لعوق گردد استعمال نمایند و جالینوس در کتاب ادویهٔ مرکبه ذکر کرده که بیار عسل خوب کوفته آب او بگیرند و مثل او عسل آمیخته بر آتش انگشت بپزند تا بقوام لعوق آید و قبل طعام و بعد او یک یک ملعقه بخورند و ایضاً جالینوس در بیمار نوشته که مویز منقی و حلبه مغسول هر واحد یکجزو و آب باران سه جزو خوب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده عسل آمیخته بپزند و کف او بردارند تا بقوام شربت آید و بمرات متوالی بنوشند شربت دو وقیه ربع و شربت نافع انتصاب نفس نیز مفید ست دوا دیگر سنه آرد حلبه هر واحد پنج درم تخم کتان اصل السوس هر یک دو درم عاقرقرحا یکنیم درم باریک سائیده موم در روغن سوسن یا روغن ناردین گداخته آمیخته مثل مرهم سازند و بر سینه ضماد نمایند و اغذیهٔ ایشان مشاکل در مزاج و جوهر با دویه مستعمله یعنی حار یابس لطیف باشند و مثل تیهو و دراج و تذرو و نخود و معمول با آب نخود و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل یا مطنجن بروغن بادام و دارچینی و کرویا و مری و مانند آن لیسانند و اگر احتیاج بیابس تر ازین افتد لحوم غزال و ارنب و ثعلب دهند که لحم ثعلب برای ایشان موافق ست الا آنکه آن چون بغیر نمک خشک کنند و کوفته بیخته دو درم با آبیکه دران مویز جوشانیده باشند بدهند و کذلک ریهٔ قنفذ و اگر اطریه و کوبج ادام سازند نافع بود و از بقول سداب و کرفس و نعناع و ترشاد و صعتر رطب و بادروج و چقندر و خردل و مانند آن است و از فواکه یابس انجیر و مویز و حب البطم و حبة الخضرا و ملت معمول بعسل و حب صنوبر و حب البطم نافع و از اغذیهٔ مولد بلغم مثل سمن و ماهی تازه و شیر با و حامست و حبوب جمله که منتفخ و مزید این مرض اند اجتناب نمایند و کذلک از تمامی مولدات نفخ و ریاح و شراب غلیظ و حلو پرهیز نمایند و بعد غذا خواب نکنند بلکه بعد نزول او اندک از معده بخوابند و طول بهم برسد و غذا بعد ریاضت چون از تعب آن استراحت کرده استعمال نمایند و برابدان ایشان آب مالح نطول نمایند ایلاقی و حجرجالی بنوشانند اگر ماده در عروق و شرایین ریه و در خلل ریه باشد و مانعی نبود ابتدا بفصد باسلیق از دست چپ کنند بعده تدابیر دیگر بکار برند و در خمیر نان بادیان داخل نمایند و شوربای خرگوش و آهو و گوزن و روباه دهند و ماهی شور بجای ماهی طریخ باشد و شش روباه و خارپشت خشک کرده بکوبند و با شکر آمیخته بدهند که درین مرض بالخاصیت نافع ست و بعد طعام تا دیر و راز نگذرد آب ننوشند و اقل آن فاصله دو ساعت باید و هرچند کمتر خورند بهتر ست و نوش آب ماء العسل سود دارد و مالیدن سینه و پهلو بکف دریا و نطرون سوده نافع ست و اگر از مالش ماندگی شود روغن یاسمین یا روغن شبری اندک بمالند و تا تدبیر خوردن دوا ایشان باید که اول بدواهای مفرد شروع کنند مثل سکنجبین که از چهار دانگ تا یکمثقال سوده در آب سداب حل کرده بدهند و سکنجبین بزوری و عسلی موافق ست ماده غلیظ را نضج دهد و به آسانی برآرد و سینه پاک کند و خصوص که زوفای خشک دران داخل کرده باشند

وهرگاه ادویه مفرده کفایت نکند بادویه مرکب چون مطبوخها و معجونها رجوع کنند و برای تنقیه حب غاریقون بدهند یا غاریقون چهار دانگ و شحم حنظل یک نیم دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و این یک شربت ست و ایضاً غاریقون نیم درم شحم حنظل ثلث درم نمک طعام دو دانگ رب السوس تخم انجره ایرسا هر یک سیم درم و آن یک شربت ست و جهت کسی که در سینه او حرارت باشد یا تپ همگیر و از بنفشه رب السوس کثیرا هر یک درم غاریقون ربع درم کتیرا نیم دانگ حب سازند و آن یک شربت ست و غاریقون و افتیمون را در مرض خاصیتی عظیم ست و حب جاوشیر دهند و جهت دفع مضرت آن بسبب روغنهای گرم و خوشبو مثل روغن یاسمین بمالند و هرگاه بدن با دویه مسهل پاک گردد دائم قی کردن سود دارد و ادویه و حبوب منفثی سینه و لعوقها و افضل ازین نوع باید بگیرند عاقرقرحا و ملک الانباط و کوفته با مغز بادام و سرشته جهها سازند و مدام در دهان دارند و اگر ازین لعوق سازند جایز ست و باقی همان ادویه ست که در قول شیخ مسطور شده و اگر حرارت باشد آنها ادویه در سکنجبین دهند مسیحی مے گوید که تدبیر ملطف محلل اخلاط غلیظه علاج نمایند و اندرا یافت و دلک بعطرون سحوق و امتناع از اشیای مرطبه مثل نوم در حمام و سکون نفع مے کند و باید که نانی که در خمیر آن انیسون و شونیز و زیره سرشته باشند تناول کنند و از اجول نرب و اتمر آن دهند و بعد طعام بر ناهار طول آب گرم اندک اندک نوشند و هفته یا دو هفته یکبار بلیین طبیعت نمایند و بروغن سوسن و غار و نیست و سداب که در هر واحد یا در جمیع این روغنها قدری موم گداخته باشند تمریخ صدر کنند و نقاح قیصوم بدهند یا تخم انجره و سر که غلیسانیده صاف نموده بنوشند و یا تخم رشاد سوده بعسل و روغن بادام لعوق ساخته بخورند و یا بگیرند فوه و دقر و مانا و حب الغار و سرکه و از آن سکنجبین بعسل سازند و کذا آب طبیخ زوفای خشک و فراسیون و ایرسا و کمافیطوس و جعده و راشا و پودینه نهر ست بروغن حلوزه یا روغن بادام تلخ بنوشند و یا لعوق از عاقرقرحا و ملک الانباط و اقرقرحا و زرد اشق ساخته استعمال نمایند و در هر ماه دو یا سه بار ایارج لغاذیا و افتیمون اسهال آورند و هر گاه دق استعمال کنند اول با شیای خفیفه مثل ترب منقوع در سکنجبین لیمو بعد از آن بچیزی قوی تر باشد مثل خردل و بو رق سپس بقوی تر از ان مثل اکل ترب که در آن خربق خلانیده باشند بعمل آرند و بعد از ان آبکه در آن حلبه و مویز منقا و پکلیم اوقیه جوشانیده باشند بروغن بادام چهار درم بنوشند بعده اسهال طبیعت بحقنه حاد و حبوب نمایند لیکن از آن عادت کنند بدانچه تسهیل نفث نماید مثل طبیخ انجیر و مویز بروغن بادام تلخ بعده از انجیر و آرد جو و شونیز و روغن سداب یا روغن شونیز بر سینه ضماد نمایند بعد از آن انجیر بجوشانند و صاف کرده آب او بار دیگر جوش دهند تا بقوام آید پس حسابیه و پرسیاوشان و پودینه کوهی کوفته بیخته آمیزند و بطور لعوق استعمال کنند و گاهی سداب در این مرض بدین طور کرده می شود که هر روز ثلث رطل مطبوخ زوفا بدو مثقال معجون زوفا تا یک هفته بنوشند بعد از آن بجز دل و عسل و سرکه قی کنند بعده باین حب اسهال آورند غاریقون شعیر ربع درم شحم حنظل ربع درم عصاره قثاء الحمار دو دانگ رب السوس نیم درم حب سازند و این یک شربت است و اگر کفایت نکند باز اعاده تدبیر نمایند تا آنکه صحت حاصل شود و از اغذیه غلیظه و البته حامضه پرهیز کنند و لعوق استنصل نافع ست و کذا دوائی که از زراوند چینی و زراوند طویل و حلبه هر واحد سه اوقیه مرمکی قسط شیرین فوه هر واحد یک اوقیه زعفران یک درم لبا زند و سفوف حب الرشادی درم کنجد لبست درم زوفای خشک ده درم فانید بست درم قرص ساخته بقدر حاجت استعمال کردن نیز مفید بوست و همچنین جعده و قیصوم و کمافیطوس و زوفای خشک و فراسیون مساوی و دوائی که دران ریه ثعلب خشک پنج درم ست و در قول شیخ مسطور شده جمله ادویه آن کوفته بعسل انجیر سرشته حب سازند و هنگام خواب استعمال نمایند و افضل ازین همه لعوق انجیر و حلبه است بگیرند حلبه و سرشته با انجیر خشک بجوشانند و صاف نموده آب او بعسل بپزند تا غلیظ شود و بقوام لعوق آید و چند ساعت قبل از طعام بخورند که منفعت عظیم بنماید اگر تپ نباشد و الا با حتیاط استعمال نمایند تا تپ هیجان نکند و اگر هیجان کند اول تسکین آن نمایند بعده استعمال کنند طبری گوید که ربو حقیقی که از رطوبت بارده غلیظه منصبه در اقسام قصبه ریه باشد علامتش ضیق نفس در وصدر و تهیج وجه و قلت نشاط ست و نفس صاحب این شبیه بنفس شخصی دویده و تعب کشیده و یا بلندی رفته و کشتی گرفته یعنی متتابع میباشد و خواهش او باخراج نفس اکثر از ادخال هوا بود و علاجش اینست که اول بجال بدن مریض نظر کنند اگر قبه یدالامتلا باشد فصد باسلیق نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز بعده تنقیه سینه کنند مگر آنکه مزاج علیل بارد باشد و در تارد ره او خامی بود که در تنقیه

اوقدرے از جاوشیر یا سکبینج داخل کردن مضائقه ندارد جاوشیر شربت بعد از آن بگیرند اصل السوس مقشر پنج درم مویز منقی بیست درم فطراسالیون پنج درم تخم
کرفس بادیان هر واحد سه درم پرسیاوشان ده درم فودنج نانخواه هر واحد چهار درم زوفای خشک پنج درم جمله را بجوشانند تا مهرا گردد صاف نموده در
خرات آبگینه بدارند و هر روز بیست درم از این مطبوخ بوزن پانزده درم این شربت بنوشند بگیرند انجیر سفید صغیر مویز منقی یک رطل صغیر و ترنجبین صد
درم در هفت چندان آب بجوشانند تا آنکه مهرا شود و بعده صاف نموده بقدر نصف آن عسل داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و اگر دران قدرے
زعفران داخل نمایند بهتر باشد و اما غذا از لحم حمل صغیر طباهج که بران سرکه عنصل و مری پاشیده باشند بسازند و اگر این معالجه دران اثر کند از این عدول
نمایند و اگر از این نجاح حاصل نشود بدین طریق دیگر که آن را معالجه اوسط نامند مشغول شوند و آن این است که بگیرند عنصل کلان تازه قطعه‌هاے خرد
آن ساخته مثل قلاده منتظم سازند و در ظرف اخضر که نصف او سرکه مملو باشد بنهند سر آن را بگل حکم کرده پنج روز در آفتاب گذارند بعده پنج روز
در سایه گذاشته سر آن بکشایند و بالیده صاف نموده وزن کرده و در دیگ انداخته بر هر رطل آن زوفای خشک و پرسیاوشان هر یک پنج درم جاوشیر یکدرم
داخل کرده نیم جوش دهند و باز دیگر صاف نموده و مثل آن عسل یا شکر داخل کرده بقوام آرند و هر روز ده درم از آن با یکدرم این سفوف بنوشند
بگیرند زوفاے خشک پنج درم تخم کرفس دو درم و نیم پرسیاوشان یکدرم و ثلث عاقرقرحا یک درم مویزج نیم درم همه را باریک سائیده و نصف آن
او شکر طبرزد آمیزند و غذا از بریاج شیرین بعسل سازند و بر این معالجه مداومت نمایند پس اگر زائل نگردد و بدین معالجه ثالث رجوع کنند که بیان سر خیزد
آن یاری کنند بایں طور که بگیرند عنصل کلان و پاره پاره نمایند و برگ شبث کف کبیر بگیرند و یک کف و در آب تر کرده و در دیگ نهاده
اندکی انداخته اندکی در پارچه بسته اندازند و با آتش ملائم بپزند تا مهرا شود و بعده افشرده صاف نمایند و چهار اوقیه از آن بگیرند و در آن
چهار اوقیه سکنجبین و دانگ نمک سوده داخل کرده صبح کلان از آن بنوشند و اندرون دهن بپر انجیر آلوده تحریک نمایند و چون قے کنند و معده پاک
گردد قدری گلاب گرم کرده بنوشند بعده پنج روز راحت داده هر شب دیگر قے نمایند و این ایام فی روغن عنبری و یاسمین که دران قدر مصطگی داخل
زده و اندکے مرہم ساخته باشند بر سینه مالند و هرگاه سر با این طریق علاج کرده پس اگر بخوردن این معجون نمایند که نافع کثیر است با این معجون علاج این مرض
کرده و بسیارے از ان صحت یافته چندانکه گویا هیچ سعال نابود و این معجون را حرانیان ترکیب داده‌اند بگیرند زوفاے خشک ده درم اصل السوس
سه درم و ثلث نانخواه فطراسالیون کمافیطوس جعده فراسیون هر واحد سه درم افتیمون چهار درم کبریت زرد و مرمکی هر واحد هشت درم سکبینج ده درم
فربیون سه درم و ثلث بعده سائیده مصطگی عاقرقرحا الانباط ریوند هر واحد چهار درم و نیم انیسون بادیان صعتر هر واحد دو درم همه را بیستانند و هرانچه سائیده
نشود در طبیخ انجیر یا سرکه عنصل تر کنند تا گداخته شود پس با دوچند مسحوق آمیزند جمله را بعسل کف گرفته بسرشند و سه ماه بدارند و هر هفته ساعت دو درم از آن
بخورند و بالای آن نبیذ کنند صاف طبیخ انجیر تجرع کنند و دایم سینه را بروغن مذکور یا لنده کمثر یا روغن نکنند بل بمقدار یک تلیین نماید و غذا از لحم
کنجشک یا شنبر سازند و اگر از سپیدبا نیز سازند جائز است و از اغذیه غلیظه ولبنیه بپرهیزند و ریاضت معتدل جائز است و از جماع حذر کنند
که موهن صدر است و از جمله حبوب منفخه مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن اجتناب نمایند و این معجون بغیر این مرض را بسیار نافع است اگر بدان
حرارت مزاج نباشد بگیرند بارزد پنجاه درم زراوند مدحرج زوفاے خشک اصل السوس هر یک ۵ درم اصل عنصل بریان سی درم وسوای بارزد بسایند
بعده انجیر خشک بجوشانند و بالیده صاف نموده عسل او برآرند و مثل او عسل سفید داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا بقوام آید پس بارزد داخل کرده
حل نمایند تا مختلط گردد بعده دیگر ادویه مسحوقه آمیزند و این معجون هر روز بهر استعمال در حالت خلو شکم استعمال نمایند و آن در نهایت جودت
است و کثرت آن نمایند و هرگاه مزاج مریض بحرارت متغیر گردد از این طریق معالجه ترک نمایند لیکن مزاج نموده باز اعاده این معالجه کنند و اگر بطلایا
از این رطوبات لزجه در اقسام قصبه ریه یا صدر باقی ماند بایں تجویز تجفیف کنند که تنقیه او نماید بگیرند زوفاے خشک گوگرد زرنیخ سرخ مصطگی الانباط
ریوند پرسیاوشان مصطگی ساذج کوفته بیخته کرده بهم آمیزند تا همه آمیخته شود و بنادق ساخته بر آتش نهاده بقمع دود آن بگیرند دوگاه هفته شب ابد

سوای تدبیر دیگر باین بسبب صحت یافته و اگر خلط متعسر باشد و باقی ماند این حقنه استعمال نمایند قنطوریون دقیق و غلیظ هر واحد کف کبیر قرطم تخم کتان تخم حلبه هر واحد دو کف خطمی سبوس گندم هر واحد سه درم انجیر سفید چهل عدد سکبینج سه درم بارزد دو درم جاوشیر یک درم ورق سداب کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود پس یک صد درم آب آن صاف نموده قدری روغن سداب روغن بیدانجیر بران چکانیده نیم گرم بدان حقنه کنند و این حقنه ربو را ببرد چون از رطوبات بارد و بصداع کهنه مزمن باشد و مشائخ را که مزاج آنها بسیار بارد باشد نیز نفع میکند و آن بسیار در اصحاب ربو کائن از رطوبات بارد و بصداع کهنه و در مشائخ برای سعال کهنه و خشونت قصبه ریه و انتصاب نفس این سفوف استعمال میکرد و انتفاع کثیر از ان می یافتند بگیرند زرنیخ سرخ دو دانگ گوگرد یک درم و ثلث ریه فلوس و آفتاب بدون نمک خشک کرده پنج درم سرگین خرگوش سه درم زوفای خشک پرسیاوشان زراوند مدحرج هر واحد دو درم همه را سائیده شکر طبرزد مساوی آمیخته هر روز نهار دو درم بخورند و بالائش شربت عسل یا شربت انجیر یک اوقیه بنوشند و حکیم موصوف امر میکرد باستعمال شربت حلبه بگیرند تخم حلبه رطل مغز تمر هندی بیرون سه رطل بدو چند آن آب بجوشانند تا مهرا شود و مالیده صاف نموده بقدر ربع آن عسل آمیخته بقوام شربت آرند و دائم استعمال نمایند و افلاطون حکیم معروف بسقلبی در کتاب کی ذکر کرده که در علاج ربو بر سینه در چهار موضع بر میان پیش و مقابل آنها در دو موضع داغ دهند با آنکه مریض که سوا بقدر دینار باشد و آن از علاج مشهوره است

علاج ربو دخانی که از استیلای ابخره دخانی بر قلب و از اخلاط که در شرائین باشد عارض گردد

فصد باسلیق از دست چپ نمایند و برای تسکین حرارت قلب شیره تخم خرفه نه ماشه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت صندل شربت نیلوفر هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشند و طلای صندل و آب کشنیز سبز بر سینه نمایند و لعاب اسپغول با شربت نیلوفر و شربت بنفشه و بهیدانه و ماء الشعیر و شربت سیب و صندل و فواکه و مفرحات بارد خورانند و مداومت لعاب گاوزبان با شربت انار مفید شناسند و آنچه در علاج خفقان حار گفته آید بعمل آرند و بقول خجندی تسکین حرارت قلب بسکنجبین ساده و شربت لیمون کنند و ترک مسخنات و تناول اشیای مانع تبخیر نمایند و بقول حکیم علی بن تخم بادرنگبویه و آب سیب و مجرب ست داخل مسلوق او بروغن بادام تا ایام متوالی نیز مفید و این معجون خفقان درین نوع نیز مجرب ست هلیله زرد و سرخ و سیاه افتیمون هر واحد یک درم بلیله دو درم آمله چهار درم کشنیز خشک شش درم روغن بادام شیرین ده درم ترنجبین مصفی هر یک بیست درم شکر سفید شصت درم بدستور اطریفلات مرتب سازند و با گلاب بخورند و یا بعد فصد باسلیق عناب بهیدانه در عرق گاوزبان و کاسنی و عنب الثعلب و نیلوفر مالیده شربت بزوری داخل کرده با لنگو یا شیره دهند و یا عناب بهیدانه اصل السوس جوشانیده شیره کاهو شیره خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند و گاهی خطمی می افزایند و یا بهیدانه عناب دانه هیل در عرقیات جوشانیده و شربت بنفشه بدهند و خمیره مروارید استعمال نمایند و گاهی در ضیق با خفقان و سرفه و خروج بلغم خطمی خبازی گاوزبان گل بنفشه عناب جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و در مزاج سوداوی عناب بهیدانه سپستان بعرق شاهتره جوشانیده شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی دهند با خطمی خبازی جو مقشر در جوشانده و صمغ عربی سوده پاشیده افزایند و ایضا در ربو بخارات سوداوی قلب خمیره گاوزبان شش ماشه خورده اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه در عرق عنب الثعلب و کیوڑا جوشانیده شربت بزوری بارد داخل کرده دهند و اگر با خفقان رطوبی باشد گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس دانه هیل هر یک چهار ماشه عود مصطکی برگ نعنع خشک هر یک دو ماشه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه دهند که در تجربه بعضم نیز مجرب است و یا مطبوخ ابریشم که در علاج ربو بلغمی گذشت بدهند و هرگاه احتیاج استفراغ ماده شود بعد نضج تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و یا مطبوخ افتیمون مقوی بلاجورد و مانند آن نمایند و ماء الجبن با حبوب و سفوفات مناسبه استعمال کنند و اطراف بمالند و ببندند و در آب گرم نهند و بشویند و محاجم بی شرط یا بشرط حسب حاجت بر قدمین نهند و بهترین تدابیر آنست که نقل بهوای بارد نمایند و اگر ممکن نباشد خانه را سرد و رطب سازند و لعوق انار املسی شربت و لعوق گاوزبان یا ماء الشعیر بشکر و مداومت عرق گاوزبان بشکر تیغال نیز در سوداوی نافع ست و حجر لاجورد غیر مغسول چهار قیراط خوردن بر ضیق النفس سوداوی را مفید نوشته اند و خوردن حجر ارمنی مغسول دو درم درین باب مجرب بدیهی است

نسخه شربت حلبه

نسخه معجون خفقان

و شیر شتر نیز برای ربو سوداوی مفید گفته اند و کذا شیر گوسفند و مادهٔ خر و آنچه در علاج ضیق از اجزاء دخانیه گذشت بکار برند و غذا نیز از ماء الشعیر سازند و گاهی بماش مقشر مع روغن بادام و شعیر مقشر مطبوخ بقرع و اسفاناخ و مانند آن غذا میسازند و فواکه تر و خشک طیب الرائحه و استنشاق خوشبو و شمیدن سیب و به و امرود و خیار و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و صندل و گلاب و کافور و طلای اینها بر سینه مناسب و از اشیای یابسه و مجففه احتراز ضرورست و بعضی متاخرین منقول است که بعد فصد باسلیق یا ابطی جهت تعدیل مزاج خمیرهٔ صندل ترش رازی یک توله ورق نقره یک عدد طباشیر لاجورد مغسول یک ماشه آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ اصل السوس هفت ماشه و خیارین مغز کدو هر یک نه ماشه لعاب گاؤزبان هفت ماشه در گلاب و بیدمشک و عرق گاؤزبان هر یک هفت توله بر آورده شربت سیب ولایتی و گاؤزبان هر یک دو توله اضافه کرده تخم فرنجمشک شش ماشه پاشیده بنوشانند و غذا شوربای مرغ غالبا بنان تنک دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد مطبوخ افتیمون قوای علوی خان کنند و یا ماء الجبن با سفوف لاجورد و حب افتیمون و شربت شاهتره و مدبر شاه ارزانی بنوشانند و بعد فراغ از ماء الجبن جهت تقویت و تعدیل مزاج یاقوتی بارد کار الله خان بعرق شیر علوی خان و شربت گاؤزبان و ابریشم و تخم بالنگو و شربتی دهند و خوردن انار میخوش و مویز منقی و سیب و زردآلو و شفتالو و تربز و خربزه و لیمون شیرین و قرص لیمون فائدهٔ عظیم دارد و همچنین خمیرهٔ گاؤزبان عنبری و خشخاش با عرق صندل و گاؤزبان و ابریشم و گلاب و اصل السوس با شربت صندل و سیب و همچنین قرص کافور با شربت نیلوفر و عرق بیدمشک و بعضی مردم سوداوی و مزمن الحضر را این نوع بسیار افتد و بعد فصد باسلیق و صافن و مداومت فادزهر با عرق بیدمشک شربت ابریشم و قلیلی شراب خفیف عظیم یابند و آنجا که سست و ذبول باشد علاج نیز دلیکن [illegible] سا ماشه با شربت نیلوفر چهار توله و عرق بیدساده و نیلوفر و صندل هر یک چهار توله بدهند و با شیرخشت و ترنجبین دهند اگر قوت داشته باشد و الا لعوقات مرطبه ذی لعابیت همراه عرق شیر دهند باقی از بحث تپ دق ذبول اخذ کنند تنبیه صاحب مغنی میگوید که گاهی ربو از اجتماع دو نوع حادث میشود و شدید الاعراض میباشد حکیم شریف خان مینویسند که بسیاری را از دو نوع یعنی از ابخرهٔ قلب نزله عارض شده بر اکثر اطبا امر ایشان خفی بود و معالجه آنها نمودم صحت یافتند .

علاج ربو ریحی

شیرهٔ تخم کشوث شیرهٔ بادیان در آب برآورده گلقند با لیده صاف نموده بنوشند و دیگر ادویه کاسر ریاح مفتح سده و جوارشات و کمادات و حمام استعمال نمایند و روغن ناردین و سداب و غار بر سینه و پهلو بمالند و نشست در بابونه و مرزنجوش بران موضع ضماد کنند و تکمید صدر و پهلو بمرزنجوش مطبوخ و کذا مطبوخات دیگر نمایند و بعد نضج منضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه کنند و معجون فلاسفه و نوشدارو و سنجرینیا و امروسیا و معجون نفطی بخورند و آب بادیان و شیرهٔ تخم آن و حب الرشاد و ایارج فیقرا و امثال آن منضج و جاوشیر در آب سداب حل کرده بلیسانند هر واحد ازین باب بحث سودمندست و از منفخات احتراز نمایند بالجمله بقول شیخ در علاج این نوع ربو قصد دو امر باید یکی تحلیل ریح برفق ملطفات که در ربو بلغمی مسطور شده و دوم تفتیح سده تا عامل التحلیل از ان منفذ یابد فقط و گویند که در ربو ریحی این مغلی منضج که محلل ریاح است بدهند گل بابونه بسفائج بادرنجبویه پوست بیخ بادیان هر یک نه ماشه اذخر انیسون فوه هر یک سه ماشه بادیان هفت ماشه گلقند عسلی چهار توله و بعد حصول نضج تنقیه بدن بحب فراسیون و غاریقون علوی خان با اضافه ترید و ریوند خطائی و پوست هلیله زرد و سیاه هر یک نه ماشه سنا یک نیم توله انجیر زرد هفت عدد و مویز منقی سه توله زنجبیل چار ماشه خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه کنند غذا نان تنک و شوربای مرغ و سنگخواره وقت شام و صبح تبرید از مصطکی سه ماشه سوده و جوارش جالینوس آمیخته بلیسند بعده انیسون بیخ کرفس اسفاناخ اذخر هر یک چهار ماشه اصل السوس پرسیاوشان بادیان هر یک هفت ماشه جوش کرده شربت بزوری حار چهار توله با [illegible] ماشه پاشیده دهند غذا بدستور [illegible] چهار مسهل داده جهت تعدیل و تحلیل ریاح و تقویت معده جوارش مصطکی مرکب علوی خان با عرق [illegible] و چند [illegible] عنبر [illegible] دهند

علاج ربو استرخائی که از استرخای عضلات صدر افتد

[illegible] دارچینی جوشانیده با عسل آمیخته بنوشند و روغن نرگس و سوسن و بان و روغن شونیز بر سینه بمالند و روغن ناردین را [illegible] عظیم [illegible]

ونیز باریک سائیده بروغن شبت یا سداب سرشته ضماد کنند ومطبوخ نافع انتصاب نفس نوشیدن و رب السوس یک ماشه فلفل سیاه مرکی هر یک دو ماشه
با عسل لیسیدن و بالایش چاشنی خطائی مطبوخ تجرع کردن از مجربات ست و باقی علاج همچون علاج فالج نمایند و شش وباه خشک کرده سائیده دو درم مطبوخ
مویز خوردن بغایت نافع ست و حکیم عابد نوشته که لعوق خوردن ریه حمر و رواجوات سلحفاة نهری پاک کرده باقی را سوخته مع قدرے فلفل و عسل
آمیخته لیعقت نجربه پیوسته حل کنید نفسشنه هر یک ده درم زوفائے خشک هفت درم باریک سائیده بعسل لعوق سازند و استعمال نمایند و اگر برگ تنباکو و فلفل
سیاه مویز منقی هر یک چهار درم مشک خالص نیم دانگ گرفته اول برگ تنباکو را در گلاب خوب سحق نمایند تا مثل مرهم گردد لعبده فلفل و مشک سوده بیامیزند
بعد ازان مویز منقی آمیخته حل کنند تا که جمله یکذات گردد و حبوب بقدر فلفل ساخته یک حب صبح و یکے شام بخورند و از ترشی و شیرینی و مرطبات پرهیز ند ربو
ربو استرخائی و بلغمی نفع تمام دارد و طبری گوید ربو که از استرخاے عضلات صدر عارض شود انتصاب نفس و اعراض ضیق النفس با آن حادث گردد و مشهور
بنفس لکائی ست و علاج این نوع علاج فالج و استرخاست اگر مزاج بارد باشد و اکثر حدوث این علت از رطوبات بارده و ضعف حرارت می باشد و بهترین
چیزها که در معالجه این لعبد تنقیه استعمال نمایند غرغره بشربت انجیرست و در بعض احیان مویزج و عاقرقرحا کوفته در سکنجبین حل کرده و این ضماد مصطکی سنبل الطیب
قصب الذریره مر صبر ناردین مشک مساوی سائیده بگلاب آمیخته بر پارچه طلا کنند و بر سینه گذارند که بسیار نافع ست و هرگاه طبیعت قبض شود حقنه که در باب
فالج و استرخا گذشت بعمل آرند و باقی علاج او نیز از فالج و استرخا اخذ کنند و غذا لائق این معالجه باید

علاج ربو یبسی که از یبوست ریه افتد

با دالشعیر شیر تر و شیر خشخاش و شیر زنان و شیر خر تازه بنوشند و شیر گوسفند با ترنجبین نیز مجرب ست و شیره تخم کدو و رطبیه لعابات و لعوقات مرطبه اکثار بنوشند و ترنجبین
اطلیه و تمریخ و طلیات مراهم مرطب بر سینه گذارند و از بنفشه و خیار و خطمی و نیلوفر و دیگر مرطبات جوشانیده روغن بنفشه تازه داخل کرده آبزن نمایند اگر ران
تپ نباشد و یک کف اسپغول هر صبح و شام با آب فرو بردن و مدتی دراز بران مداومت کردن فائده تمام دارد و اشربه مبرده مرطبه مثل شربت عناب
و نیلوفر و خمیره بنفشه نافع ست و عصارات دادهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه و بادام لسیار مفید و روغن بادام در حریره یا در شراب رقیق المزاج
استعمال نمایند شربت دو درم روغن بنفشه در حمام ربو ضیق یبسی را نافع نوشته اند و اغذیه بارده رطب امراق و سمه اختیار نمایند و از مسخنات قوی و محللات
و مجففات پرهیز سازند و حکیم عابد نوشته که شخصے را این نوع ربو مع شدت تپ عارض شده بود و ادویه مذکوره فائده نکرد پس اصل السوس دو مثقال بهدانه
یک مثقال پوست خشخاش یک درم سپستان سی عدد نبات سفید یک توله سوای بهدانه همه را کوفته جوشانیده صاف نموده دو درم صمغ عربی سوده پاشیده دادم
و ترنجبین هفت شام و هنگام صبح بود دو ساعت از نوشیدن این مطبوخ خاکشیر دو توله تا چهار روز نیز دادم و صحت یافت و باقی هر چه در نفس متعلق مسطور شد بکار برند

علاج ربو بارد که از برودت ریه عارض شود

سوای تنقیه هر چه در علاج ربو بلغمی و ریحی مسطور شد استعمال نمایند و نوشیدن مطبوخ حلبه مغسول و بادیان و مویز منقی با قند شیرین کرده و دیگر مسخنات نیز
اطلیه و تمریخ صدر بادهان حاره مثل روغن نرگس و ایرسا و روغن بابونه و اکلیل الملک مانند آن سودمند و اگر حلبه و انجیر جوشانیده صاف نموده عسل
داخل کرده بنوشند یا بقوام لعوق آورده هر صبح یک قاشق بخورند نیز مفید آید و شربت زوفا یا سکنجبین عنصلی و لعوق عنصل در ربو بارد سخت سودمند ست

علاج ربو ورمی که از ورم ریه یا حجاب یا کبد یا طحال یا خناق باشد

علاج امراض مذکوره نمایند چنانکه در محل هر یک مذکور ست و طبری گوید هر ورمی که در ریه حادث شود یا منضج شود و یا صلب گردد و غرض در معالجه ورم
تلیین و تحلیل ست اگر حار باشد و از جنس ذات الریه بود و اگر رخو بود از جنس بود و انتفاخ باشد و علامت ورم حار در ریه آنست که باوی انتصاب
نفس بغیر وجع و نفث باشد و اگر رخو بود انتصاب نفس با وجع اندک و نفث باشد و اگر ورم حار از جنس حمره یا از جنس سلعة باشد انتصاب
نفس با لهیب شدید و خشکی دهن و سرخی رخسار و عطش و حاجت با استنشاق شدید و سرعت و تواتر نبض بود و علاج این نوع ربو علاج ذات الریه ست

وآن فصد باسلیق وتلطیف بجا بالشعیر وتضمید صدر بآرد جو مخلوط با آب عنب الثعلب وآب عصی الراعی ست وچون درد ساکن شود لقیر وطی مخذ از آب جراده کدو وآب کشنیز
وآب برگ بزرقطونا وخبازی وموم وروغن که تسقیه این آبها کرده باشند تمریخ صدر نمایند واگر لسبب شدید باشد موم وروغن موقوف سازند وخرقه را باین
آبها تر کرده بر سینه گذارند وقبض طبیعت صاحب این مرض روا ندارند واگر قبض شود ولسبب او زیاده گردد این حقنه بعسل آرند بگیرند جو مقشر یک کف
وسبوس وخطمی هر واحد یک کف درصره بسته وعناب سی عدد وسپستان یک کف پرسیاوشان یک باقه کبیر بنفشه یک کف صغیر جمله را بجوشانند
تا نصف گردد ومثل حسو شود بعده بقدر حقنه ازان صاف نموده با روغن بنفشه بست درم وشکر سفید پنج درم واندکی بورق در یابان بجا آرند تا یکدو
گردد ونیم گرم حقنه نمایند ودر وقت انزوا ولسبب وقبض طبیعت همین حقنه بکار برند واگر قوت قوی باشد اعاده فصد نمایند وباید که دوائی مسهل
ازفوق استعمال نمایند وباقی علاج او علاج ذات الریه ست

علاج ربو حار وغیر آن

اگر از حرارت ریه عارض شود با شیر ولعوقات ومزورات وادویه مبرده علاج کنند وباشد که نزد فرط التهاب قلب وریه احتیاج بکافور افتد وشیخ میفرماید که
دران مراهم مبرده وغیر طلیات مبرده استعمال نمایند وآن در حقیقت قسمی از سوء تنفس ست ونفیس النفس شرب بجهت بنفشه وشرب آن با ماء الشعیر ولسان الثور
ونوشیدن آب کاسنی وآب عنب الثعلب بشکر وبنفشه وامثال آن نافع بود وگفته اند وحی العالم نفع عجیب دارد ولعاب بزرقطونا وآب برگ خرفه و
موم سفید وروغن بنفشه بر سینه ضماد نمایند ودر ابوالحارث اصلی معده بود تدبیر تنقیه معده است بقی وحب ایارج وامثال آن وتقلیل غذا وتجوید هضم مقویات
معده وآنچه در امراض حاده روز بحران ظاهر شود وعلاجش نشاید کرد واو فقط علاجی ندارد

سعال

بدانکه سعال که بفارسی سرفه نامند از حرکاتی ست که طبیعت دفع می نماید بآن اذیت را از عضوی وآن عضو در سعال ریه واعضای متصل بآن
ویا مشارکه آنند وسعال ریه وصدر را مثل عطسه است مر دماغ را در حرکت از بهر دفع موذی واسباب سرفه بقول جرجانی سه نوع ست یکی
اقسام سوء مزاج ساده بود یا با ماده دوم انواع اورام وقروح وبثور ریه سوم رسیدن چیزی موذی ناگاه بآلات تنفس از خارج چون باد سرد یا دود یا
غبار یا غیر آن یا فرو رفتن چیزی بغفلت در مجرای نفس واگر چه حرکت سرفه از آلات تنفس ست لیکن بسیار باشد که این اعضا سالم بود ولسبب
مشارکت همه بدن چنانچه در حمیات یا بمشارکت یک عضو چون معده ومری وجگر وطحال وپستان سرفه پدید آید وهم او گوید که باعتبار انواع سوء مزاج
وانواع ریشها وبثرها که در ریه وآلات تنفس افتد سرفه اعلی شش نوع ست یکی سرفه لسبب سوء مزاج گرم ساده دوم سرفه لسبب سوء مزاج
سرد ساده واین هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم سرفه لسبب سوء مزاج گرم با ماده چهارم سرفه لسبب سوء مزاج سرد با ماده واین نوع را
سرفه تر گویند پنجم سرفه لسبب آماس وریش آلات تنفس ششم سرفه لسبب بثرات السعال این چنان باشد که هرگاه جگر گرم لسبب شود خون
متولد هم گرم باشد ودم غذائی که از ان بریه آید گرم بود که لسبب نرا ندیه را دوران بثورچهم رسد وآنرا بعربی بثرات السعال گویند وگاه ازین خون
در ریه خراج هم میرسد سرفه باشد ویا عارضی باشد بر تبع مرض دیگر پیدا گردد ومحمد زکریا در فاخر نوشته که سرفه با چیزی در ریه می باشد که محتاج
باخراج ست وآن چیز یا ریم ویا خون ویا اخلاط غلیظ ویا رقیق ویا دست که دائم از سر فرود آید وقصبه ریه را دغدغه نماید ویا بجهت رطوبت ریه ست
ویا یبوست وحرارت آن ویا سردی وسوم وران خواه حار دموی ویا صفراوی ویا بارد بلغمی ویا سلب باشد ویا بجهت هوای بارد که ریه سرد
شود شیخ می فرماید که سرفه یا لسبب خاص در ریه باشد یا بر سبیل مشارکت ولسبب موجب سعال یا بادی ست یا داخلی واسباب بادیه
سعال چیزی از اسباب خارجه ست که اعضای صدر وریه را در مزاج وهیئت آنها متوحش گردانند یا تفرق اتصال آن
یا مثل سردی که بسبب آن اعضاء صدر سخت شود ویا غیر آن رسد از هوای مستنشق یا آب سرد شد وغیره ویا شی از اسباب بادیه

یا شئی مبیس یا مخشن مجرای ریه مثل دخان یا غبار یا طعم غذای ترش یا عفص یا حریف یا شئی غریب که در قصبهٔ فتد چنانچه سرفه بسبب سقوط چیزے
از طعام یا شراب درین مجری از غفلت یا اشتغال بکلام عارض میشود و یا چیزیکه مهیا گرداند برای تفرق اتصال از استعمال ادویهٔ مقرحهٔ
ریه و اما اسباب واصله سعال پس مانند آنست که از اسباب بدنیهٔ مسخنهٔ مزاج یا مبرده یا مرطبه یا مجففه بغیر ماده و یا بماده دموی یا صفراوی یا بلغمی رقیق یا
غلیظ و یا سوداوی عارض گردد و از سودا کمتر افتد و عام ست که اخلاط مذکوره از بالا فرود آیند و در فضاے قصبه بریزند و لذع کنند یا در
ریه مستقر شوند و یا مندفع از معده یا کبد یا طحال یا از بعض اعضاے صدر بسوے بعض آن و یا متولد دران باشند و گاهی بسبب تفرق اتصال
یا بجهت اورام وسدد در حجاب یا در ریه یا در حلقوم و جمیع مواضع قابلهٔ این مواد و بنابر آفات ریه و حجاب حاجز و حجاب میان ریه و قلب باشد یا
اسباب سابقه امتلاست و تقدم اسباب بدنیهٔ اسباب واصلهٔ مذکوره و سعال حادث بمشارکت مثل سعالی ست که بمشارکت ورم جگر و آفت
آن و مری و فم معده و لپستان و طحال افتد و یا بمشارکت تمام بدن در حمیات خصوصاً با تپ محرقه یا حمی یوم تعبیه و مانند آن و یا با تپ و باے
افتد و یا بمشارکت بدن بغیر حمی باشد مانند سرفه حادث از وقت شیخوخت و بدانند که سعال یا یابس ست یا رطب و در اصطلاح اطبا یابس
آنست که نفث با وی نباشد و رطب آنکه با خروج نفث بود و سرفه یابس از سوء مزاج حار یا بارد یا یابس سافج مے باشد و گاه
در ابتدائے حدوث اورام حاره در نواحی صدر تا حصول نضج مے افتد چنانچه در ابتداے ذات الجنب و گاہے با ورم صلب سعال
یابس مے باشد و گاهی بسبب اورام کبد و نواحی معالیق و نیز درست در اورام طحال و گاه بجهت عدم نضج ماده چیزی از ان بسرفه مندفع نمیگردد و گاهی
بسبب امتلای فضای صدر از ریم افتد و بدانکه گاه بندرت در سرفه چیزی سخت مثل حصوه و سنگ برآید و سببش تحجر خلط غلیظ است از حرارت ریه یا قصبه یا
تحلیل لطیف و اسکندر و فولس و شیخ الرئیس این را مشاهده نموده اند و حکیم علوی خان مینویسد که من شئی صلب را مشاهده نموده ام که از سرفه شخصی آمد
ولیکن بصلابت حجر نبود و از اجسام غدریه صلب تر بود و بقول شیخ سعال شدید اکثر موجب نفث الدم میگردد و سعال در زمستان و در ربیع شتوی بسیار
حادث میشود و گاهی در ربیع معتدل و نیز عند هبوب باد شمال زیاده می افتد و چون صیف شمالی با قلت باران و خریف جنوبی با کثرت باران باشد
سعال در زمستان بسیار بهم رسد و بقول رازی صاحبان مزاج رطب و پیران بادان شمالی را در فصل خریف و ربیع سرفه بسیار عارض مے شود
و آن از امراض مخوفه است اگر از جهت ریه باشد و اشتداد یابد و بقول صاحب کامل گاهی صاحب سعال حادث از انصباب نزله بریه را حمیات
مختلفه عارض میگردد طریق تشخیص اسباب سرفه هرکه شکایت سرفه نماید از وی بپرسند که سرفه خشک ست یا چیزے رطوبت دران بر مے آید اگر
خشک گوید سوال کنند که در جائی درد معلوم می شود یا نه اگر درد در حلق یا سینه یا پهلو یا معده یا جگر بیان کند و با آن آثار ورم مری یا ذات الریه یا اجتماع
مده در صدر یا ذات الجنب یا ورم معده یا ورم کبد نیز یافته شود سببش ورم این اعضا خواهد بود و اگر از درد انکار کند بپرسند که سرفه کدام وقت شدت میکند
اگر در شب بعد خواب گوید و علامات نزله از نزول چیزی بسوی سینه و دغدغه در حلق و تمدد در حیبه و سدهٔ منخرین غیره نیز بود سببش نزله حار باشد و اگر شدت آن
عند امتلای معده و هضم غذا گوید سببش مشارکت معده باشد و اگر زیادتی سرفه هنگام سردی هوا و تناول اشیای بارده گوید و کمی آن وقت گرمی هوا و تناول اشیای
حاره باشد و رنگ چهره رصاصی یعنی سفید مائل بسبزی و قلت عطش و تقدم اسباب مبرده مثل سکون در مکان بارد و تناول اغذیه و اشربه مبرده و بوئیدن
اشیای بارده باشد سببش برودت ریه بود و اگر هنگام گرمی بگوید و با التهاب صدر عطش دائم که تسکین او بهوای بارد بیشتر از آب سرد باشد و سرخی چهره
و عظم نبض و تضرر از حرارت آفتاب و حمام و آتش و راحت از هوای سرد و اشربهٔ بارد و تقدم قیام بسیار در هوای گرم و تناول اغذیه و اشربه گرم و
کثرت شمیدن روائح حار بود سببش حرارت ریه باشد و اگر گوید که وقت سخن گفتن و خواندن از غبار و دخان الم بهم میرسد و از هواے گرم و اشربه
حار سرفه زیادتی میکند و نبض سریع و بول گرم و تند باشد سببش تبور ریه باشد و اگر وقت حرکت و گرسنگی و تناول اشیاے یابسه زیادتی سرفه بگوید
و عند سکون و پری معده و استحمام و شرب مرطبات مثل شراب ممزوج و ماء الشعیر خفت رونماید و با این غرض نبض سریع و متواتر و ضیق النفس و تقدم اسباب

مجففه مثل کثرت استفراغات وجوع وصوم وجماع وسکون در مساکن حاره یا لبسه نیز باشد سببش یبوست ریه باشد واگر سرفه با تپ محرقه یا حمی یوم یا وبائی بود
سببش مشارکت همه بدن باشد واگر با صلابت طحال بود سببش مشارکت طحال باشد واگر هیچ یک از علامات مذکوره یافته نشود وتقدم اسباب مخشنه قصبه ریه مثل رسیدن
غبار یا دخان یا خوردن اشیای ترش یا عفص یا حریف ویا وقوع چیزے در حنجره بپرسند بهر کدام ازینها که اقرار کند سببش همان باشد واگر مریض در سوال اول
برآمدن رطوبت در سرفه بگوید پس جنس نفث بر جنس ماده دلالت کند یعنی از رنگ خلطی که در سرفه خارج شود و وجود ثقل در سینه و دیگر علامات
مخصوصه غلبه هر خلط بر نوع ماده استدلال نمایند وخروج خلط لزج بسرفه شدید وعروض سرفه بعد زکام دلیل نزله بارد است ولین نبض وجه وعروض سعال
بمشایخ ومرطوبین مثل اطفال واناث واصحاب دعت واستسقای زقی بارد ورطب وکثرت خرخره خصوصاً در خواب وبعد او وتقدم اسباب رطبه مثل مقام
در مواضع رطبه وتناول اشیای مرطبه واستنشاق آنها نشان سعال رطوبی است واگر با سرفه علامات قروح ریه از نفث خشکریشه مده یا طائفه بجرم ریه یا حلق
شعبه قصبه ریه حدوث آن بعد از نوازل اکاله ونفث الدم یا اورام ودبیله ریه وصدر بود سببش سل باشد واگر سرفه با کثیر مردم صفراوی یا کثیر عام بود واز شدت
آن قی کنند بلکه بول وبراز هم خارج گردد وعدم تشنگی وسقوط اشتها بود ودر آخر تپ تیز رده جستها افتد سرفه وبائی از عفن هذا باشد الکنون بدانکه گاهی با سرفه
بارد نزله بارد نیز شریک گردد ونزول شئی بسوی صدر محسوس شود واز جذب ماده بسوی بینی سرفه کم گردد ودر ابتدا چیزی بسرفه بر نیاید وبعد ازان بلغم
خام سفید یا مائل بزردی وسبزی برآید وگاهے با آن تپ لاحق شود وسعال که از سوء مزاج ساذج افتد بالفعل نفث نمی باشد وآنچه با ماده بود با نفث
میباشد لیکن ضرور نیست که آن ماده محدث سعال باشد مثلا حدوث از سوء مزاج ساذج باشد مثل حرارت وباوجود آن چنان اتفاق افتد که در
جوف ریه اندک بلغم باشد واین حرارت آن را گداز دو در نفث برآید وگمان شود که سرفه از بلغم است وسبیل تحرز ازین غلطی آنست که اگر نفث در ابتدا
ظهور نماید وبسرعت منقطع گردد بدانند که این نفث از غیر ماده مرض است واگر اندک تا خرکت بعد ازان بزیادتی نضج زیاده گردد وآن نفث از ماده مرض باشد
وگاهی چنین نباشد اگر در ریه بلغم شدید الغلظ واللزوجه باشد پس در اول امر حرارت بلطف آن وطبیعت براخراج آن قوی نباشد وبعد ازان حرارت قوی گردد
وچندانکه حرارت در شدت زیاده شود تلطیف او بیشتر آید وخروج او اسهل گردد وایضاً اکثر سرفه یابس بادی که با آن نفث نباشد بسبب ضعف قوت دافعه صدر
وریه یا نقاے ماده ازان میباشد وفرق فیما بین آنها اینست که آنچه از نقا باشد بعد انحطاط مرض وخفت اعراض بعد نفث کثیر النضج بود وآنچه از ضعف
دافعه باشد با آن قوت ساقط وضیق در نفس بود وآنچه از خامی ماده باشد اگر بعد گذشتن مدت طویل بر مرض بود با اعراض صعب وضعف قوت
باشد واگر در اوائل مرض بود با اعراض غیر شدید باشد وآنجا که نفث نه رقیق باشد ونه غلیظ نه در ابتدا ونه بعد او پس سببش خشونت صدر یا
وسعال بلا نفس گاهی بسبب ورم صلب ریه نیز بود وجالینوس گوید هر گاه سعال با وغدغه قصبه ریه عارض گردد سبب آن نزله باشد که از سر فرود آید
پس اگر با آن نفث نباشد ماده منحدره رقیق مائی حاد بود وهر گاه سرفه بهم رسد ووقت تکلم وکشادن دهن هیجان نماید بجهت علتی داخلی نباشد بلکه بسبب
خشونت قصبه ریه یا بسبب رسیدن سردی بدان باشد وبقول بقراط گاه صاحب تپ را سعال عارض شود واگر تسکین سعال نکنند تپ اگرچه خفیف
شده و در تزید با نتها رسیده باشد در شدت بسوی ابتدا رجوع میکند واکثر این سرفه شدید ونائبه سرفه طویل میباشد وچون در سرفه مادی بسبب عارض نفث
محتبس شود ویا بیا گرم شوند ماده عفونت پذیرد ودر تپ عفنی یا دق افکند

علاج کلی سعال

بقول شیخ اشیای حاره ترقیق ماده میکنند ونفث نمی آرند وبارده مثل شربت خشخاش وحریره خشخاش جمع میکنند ماده را برائے انصبات مگر آنکه چون قوی نماید
آنها کنند منجمد میگردانند حاصل آنکه گاهی محتاج میشوند در تهیه ماده برائے نفث بسوی اشیائے حاره واین هنگامی ست که ماده شدید الغلظ باشد
اراده اندک تلطیف او کنند تا مهیا بخروج از نفث گردد وگاہے درین احتیاج مے افتد بسوے اشیای بارده واین وقتے ست که ماده شدید الرقت
بود واراده تعدیل قوام او نمایند تا خروج او بنفث سهل گردد زیرا که هر واحد از افراط غلظ ورقت مانع از نفث ست ودر اکثر احتیاج باشیای بارده

بیشتر افتد زیرا که مانع از نفث در اکثر رقت مواد میباشد مگر آنکه ماده لزج شدید التشبث بجرم ریہ یا شدید الغلظ باشد و شربت زوفا صالح ست چون
ارادۂ جلای خلط غلیظ محدث سعال کنند درینوقت او بهتر جالی ست و اما خلط رقیق را شربت مذکور صلاحیت ندارد و قوابض قوی مجاری نفس را تنگ
می سازند و ماء الشعیر بهتر جامع برای نفث ست بنا بر انضاج و تعدیل قوام و تغزیہ وغیرہ و گویند که سرفه هر چند از بلغم بود اما بی حدت نباشد و
اصلاح حدت بمسکنات کنند و سعال که با اسهال باشد ادویۂ او مثل نشاسته و صمغ بریان نموده بکار برند و شربت حب الآس و قرص آن و شربت
انار و صندل و خشخاش درین حالت مفید شناسند و جالینوس گوید که اگر در سرفه ماده غلیظ بر آید تلطیف آن به پودینه و زوفای خشک کنند و
اگر رقیق باشد تغلیظ آن بنشاسته و ارز نمایند و اگر لزج باشد تقطیع آن بسکنجبین و اشباه حریفه سازند و اگر بسیار باشد حتی که مریض از کثرت آن
ضعیف گردد استفراغ بدن بدوای مسهل کنند و اهل هند می نویسند که اگر کاکڑا سنگی را کوفته بیخته بآب حب بندند بمقدار فلفل و در دهن دارند هر گونه سرفه
را نافع ست و ایضاً اگر برگ حنه سفید بقدر ماشه با چند دانه فلفل سیاه در آب سائیده صاف نموده بقدر نیم قدح بنوشند جمیع اصناف
سرفه را زائل سازد و لیکن احتیاط آنست که در سرفۂ گرم و خشک استعمال نکنند و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که استاد من صاحب سعال را
امر میکرد که بگیرند هر صبح یک انار شیرین و دران سوراخ کرده تخم او برآورده روغن بادام دران ریزند و در خمیر گرفته بخاکستر گرم بریان نمایند پس آب
او مص کنند و ثفل او اندازند و یا رب السوس در دهن گیرند و اگر با سعال نفث الدم باشد دم الاخوین یک مثقال با نبات پنج درم بدهند و عرق
حشیشة السعال هم نافع ست و خطمی بجوشانند و آب او سرد کرده عوض آب استعمال نمایند و یا عناب و یا اصل السوس سه درم گاوزبان پرسیاوشان
هر واحد یکدرم در آب بخیسانند و آب او بدل آب خالص بنوشند و بقراط گفته که آب باران نفع میکند سعال را و خصوصاً چون اشربۂ سعال را بان
بجوشانند و خوردن مر بقدر باقلا سعال مزمن و عسر النفس انتصابی و وجع جنب و صدر را نافع ست و خوردن حلتیت مع زردی بیضۂ نیم برشت سرفه کهنه را
سود میدهد و باید که در سعال تدهین صدر و مابین کتفین نمایند بروغن بادام شیرین و موم که دران مصطگی بر آتش گداخته باشند و از اشیای مالح
و حریف و حامض و عفص و سرد چه دران نفع و قبض باشد مثل سفرجل و بلح اجتناب نمایند و گویند که از انجیر رطب احتراز کنند ... ادویۂ مخشن صدر مثل
کاسنی و گل سرخ و گلقند و هلیله در اکثر اقسام سرفه مضر ست و تقلیل خواب بسیار در روز در جمیع اقسام سعال خصوصاً آنچه از نزله باشد ضرور باید کرد
و شیخ در قرابادین قانون نوشته اند که این دوا جمیع اصناف سرفه را نافع ست و انقطاع صوت را اصلاح دهد بگیرند پوست خشخاش مع تخم او ثابت سی و هفت
عدد و کرفس جبلی مسحوق سه ربع رطل سپستان منقی و ریوند چینی و گل سرخ و اصل السوس و گلنار هر یک دو توله و یک ماشه پاؤ بال دارچینی پاؤ کم دو ماشه
سنبل الطیب دو ماشه پاؤ بالا ادویه را کوفته در آب باران یک قسط پاؤ بالا بخیسانند سه روز بگذارند بعده بآتش ملایم بپزند تا ثلث
آب برود الا فشرده صاف نموده صمغ عربی کتیرا هر واحد ربع رطل مرکی ثمن رطل رب السوس ربع رطل مصطگی زعفران هر یک ربع درم خوب باریک
سائیده بآب مذکور بسرشته نمایند بعده فانیذ شش رطل بران ریخته بار دیگر بآتش ملائم بپزند تا انعقاد یابد پس در ظرف آبگینه بدارند و هر نوع
سعال را بدان علاج کنند حکیم عابد نوشته که این دوا را بتجربه صحیح یافتم و گویند تدهین مقعد بهر روغنی که باشد مسکن سعال ست بالخاصیه و کذا تدهین سره
بروغن بنفشه و یهودی گوید که چون سرفه شدت کند محجمه بر فقرۂ ثانی نهند و بولس بستن اطراف مفید نوشته و طبیخ دوا وقیۂ گاوزبان بشکر نوشیدن مسکن
سرفۂ قوی ست فی الحال و پوست انار شش ماشه بلیله چهار ماشه کتیرا صمغ هر واحد دو ماشه بروغن بادام چرب کرده حب ساخته استعمال کردن
اکثر انواع سرفه را مجرب است و کذلک مغز بادام و شکر هر واحد یک جزو و مویز نیم جزو مجرب و اگر از گل پسته و بلیله مساوی در آب ادرک حبها
بقدر مونگ بسته در دهن نگاهدارند برای اکثر اقسام سرفه مجرب نوشته و اغذیۂ سعال مزورۂ رشتا و حریرۂ بادام و شکر و مزورۂ ماش و خبازی و باقلیه
و خرفه و کدو و بیضۂ نیم برشت و حسویکه از گندم و کرسنه و عسل بروغن بادام سازند و حلوای نشاسته و شکر نافع ست و کذا خوردن بادام شیرین با ...
مغز چلغوزه و پسته و خربزۂ شیرین و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام قاطع سعال مزمن ست و کذلک فندق سوده بماء العسل خوردن سرفۂ مزمن را

صحت بخشند و گویند که در مرضی که کهنه گردد هیچ تدبیری سردی فزا هرگز استعمال نباید کرد خصوصاً در سرفه مزمنه و آنچه درین باب آزموده اند چهار چیز ست یکے خون گرفتن و نفس را گرم داشتن خصوصاً در سحرگاه که بیدار شوند سردروی را از هوا نگاهداشتن و سخن نکردن دوم را بمقدور فرو گرفتن و باہستگی گذاشتن و مرکی یا صمغ عربی یا کرنگبین در دہن داشتن و آب آن فرو بردن و ببره و خفتن سوم خواب کردن لبشرطیکه بنوبات واقع شود تا منع ریختن مواد در خواب بر شش نیز کند سوم استعمال مسکنات و مجففات اخلاط ست چون بر شعشا و مزید عمر و حافظ الصحت و امثال آن و با آشا طعامهاے نرم لزج و شیرین و چرب چون ہریسه باندک شکر سرخ و پاچه که قند بران سوده پاشیده باشند حنگال خرما و کافی شکری یا عسلی و نان و حلواے بادام و نان و فرنی بروغن بادام و زیر بریانی کم نمک مانند آن چهارم استعمال ادویه مقوی ریہ بالخاصیت چون شش گورخر و روباه و گوشت راسو و موشک بران خارپشت در سایه خشک ساخته سه ماشه یا زیاده با نبات برابر خورانیدن و یا بازردی بیضهٔ مرغ وقت صبح بجای غذا دادن و چشم گوسفند و جنه سفید آن با نبات نیز بغایت نافع ست و همچنین زرده بیضهٔ مرغ با مرکی و گویند که درمیان هردو کتف تا آنجا که دست مریض بر قفا برسد بر همانجا سه چهار یا زیاده لقدر احتمال قوت زیره چسپانیدن همه انواع سرفه کهنه را مفید ست کذا فی المبسطی و سرفه که از کیباس علی الاتصال باشد درمیان هردو شانه تا سرین یکهزار شاخ حجامت بلا فاصله کشیدن و همچنین بر هر دو ساق سرفه را ساکن میکند

علاج سرفۂ نزلی حار اگر از نزلۂ حار رقیق عارض گردد

تدبیر یکه بهر نزلۂ حار در بحث زکام در بو مسطور شد بعمل آرند و مبادرت بعلاج این زیاده کنند که اکثر منتقل بسل میگردد و شربت خشخاش و دیاقوزا و غراغر و حبوب و لعوقات مانع نزله استعمال نمایند و گاهی درین مرکبات افیون داخل میکنند و افیون تنها کثیر المنفعت ست و کذلک با بزر البنج و تخم خشخاش و کاهو و لعوق خشخاش نیز حابس نزلۂ حار ست و گاهی بهر اماله مادهٔ فصد قیفال میکنند و گاهی برای تسکین و تفتیح العبه مثل لعاب بهدانه و اسغول شربت بنفشه نیلوفر و مانند آن استعمال مینمایند و گاهی دران زیاده کرده میشود شیرهٔ مغز تخم کدو و مغز تخم تربوز و تخم کاهو و گاهی مثل بهدانه و عناب سپستان جوش داده با شربت مذکور میدهند و گاهی دران شیرهٔ حبوب مذکوره داخل میکنند و گاهی اصل السوس تنها یا مع گل نیلوفر و بنفشه و خطمی خبازی و گاوزبان و مانند آن می افزایند و گاهی بان مطبوخ دیاقوزا یا خمیرهٔ خشخاش میدهند و برای اسهال فلوس خیارشنبر و روغن بادام و ترنجبین و شیر خشت حسب حاجت در مطبوخ مذکور زیاده میکنند و عند حرقت لقیر وطی و العبه مناسبه بر سینه طلا نمایند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ بدهند و ایضاً تخم خطمی خبازی هریک پنج ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه جوشانیده شربت عناب یا شربت خشخاش دو توله داخل کرده دهند و یا شیرهٔ عناب شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خشخاش نبات بدهند و یا قوذا سه شش ماشه صمغ عربی کتیرا هریک نیم ماشه سوده بهم آمیخته بخورند بالیش سپستان گاوزبان اصل السوس مقشر کوفته بهدانه گل بنفشه جوشانیده شربت اعجاز حل کرده دهند و لعوق شمعون و حب نزله و حب لشاطا و حب سعال و حب زعفران و حب سعال و حبوبی سرخ و سفوف سرخ و سفوف خشخاش و قرص آن و شربت فریادرس و لعوق سپستان حسب حاجت استعمال نمایند و گاهے در سرفۂ خشک نزلی و تپ این دوا میدهند که تخم خشخاش صمغ عربی کتیرا کوکنار مغز بهدانه مغز بادام هریک دو ماشه سپستان دو دانه مغز تخم هندوانه دو ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه حبها سازند و در دهن نگهدارند و تخم خشخاش چهار ماشه کوکنار پنج ماشه تخم کاهو پنج ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه گوند کتیرا هر واحد یک ماشه مغز بادام پنج دانه در سیر آب بجوشانند تا سوم حصه جذب شود غرغره نمایند و اتنخ صمغ عربی کتیرا افیون شکر تیغال هریک یکمثقال زعفران نیم مثقال شکر سفید پنج توله بدستور معهود لعوق تیار سازند بالجمله در سرفۂ نزلی حار که با تپ باشد شیرجات و لعابات صرف یا بالنقوع یا بمطبوخ برای تسکین حرارت و هیجان تپ تا سوم روز نهایت پنجم روز میدهند و چون اعراض تپ و نزله سکون یابد نقوع یا مطبوخ مناسب وقت باید داد و اگر تسکین هم منظور باشد طبیخ با شیرجات دهند و غلبه سرکرا باشد رعایت آن زیاده کنند مثلاً در ابتدا لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم کاهو شربت بنفشه خاکشی میدهند لیس گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و گاهی شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ عناب شربت خشخاش بجای شربت بنفشه و گاهی عوض کاهو

وشربت بنفشه شیرهٔ خیارین وشربت بزوری برعایت ادرار گاهی شیرهٔ خیارین وباز شیرهٔ عناب وشربت خشخاش عوض شربت بنفشه وگاهی
شیرهٔ عناب شربت نیلوفر وصمغ عربی کتیرا سوده پاشیده بجای اصل السوس وشربت بنفشه وگاهی شیرهٔ خیار خشک وخیارین بجای کاهو برای
ادرار وگاهی شیرهٔ مغز تخم تربوز عرق شاهتره شربت نیلوفر عوض کاهو وشربت بنفشه وگاهی شیرهٔ خشخاش ولعاب اسبغول بجای بهدانه میکنند
وگاهی تبرید بجهت آخر روز لعاب اسپغول یا بهدانه همراه عرق شاهتره وکیوڑا وشربت بنفشه یا شربت نیلوفر میدهند ویا خیسانده باین طور دهند که
دیاقوذا شش ماشه خورده عناب پنج دانه سپستان لبست دانه بنفشه گاوزبان خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب گرم تر کرده شیرهٔ خیارین
شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند ویا سپستان خطمی لیسته خطمی اصل السوس بهدانه در آب گرم خیسانیده شیرهٔ
خرفه شربت بنفشه داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند ویا جوشانده بهدانه اصل السوس چار ماشه ویا گل بنفشه شش ماشه عوض اصل السوس
ویا بهدانه نموده همراه یک دو شیره وشربت مناسب مثل شربت بنفشه وشربت خشخاش وشربت نیلوفر بدهند وگاهی تخم خطمی شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت بنفشه
خاکشی بجای اصل السوس کنند باز بجای تخم تربوز تخم خیارین ویا گل بنفشه بهدانه تخم خطمی جوشانیده شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی بدهند
وگاهی عناب عوض گل بنفشه وعوض شیرهٔ اصل السوس وخیارین شیرهٔ مغز تخم کدو کرده میشود ویا اصل السوس تخم خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ
مغز تخم کدو شربت بنفشه خاکشی بدهند وگاهی بهدانه سپستان خبازی شربت نیلوفر عوض خطمی وعرق عنب الثعلب وشربت بنفشه میکنند ویا عناب گل بنفشه
بهدانه اصل السوس جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند باز تخم کدو موقوف در روز سوم بادیان نبات عوض خیارین
وشربت برعایت تقویت هضم وگاهی شیرهٔ تخم تربوز بجای کدو خیارین درین نسخه میکنند وبعد یک دو روز بجای بهدانه خطمی بجای عناب وفادو بجای
شربت نبات وشیرهٔ مغز تخم کدو موقوف میکنند ویا سپستان بهدانه خطمی جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز نبات بدهند وگاهی گل بنفشه در طبیخ وشیرهٔ کاهو
بجای تخم تربوز وکتیرا سوده می افزایند ویا عناب خطمی خبازی گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم تربوز شیرهٔ کاهو شیرهٔ اصل السوس شربت دیاقوذا خاکشی
روز دوم شیرهٔ خرفه بجای تخم تربوز کاهو روز سوم شیرهٔ خیارین به تبدیل شیرجات بعده شیرهٔ بادیان وکتیرا سوده پاشیده میکنند الحاصل هرگاه که
بیقراری از مرض بسبب هیجان وسوزش مواد بنا شد طبیخ صرف دهند مثلا برای سرفهٔ نزلی با تپ عناب خطمی بهدانه جوشانیده نبات صمغ عربی کتیرا یک یک
ماشه سوده بدهند وگاهی بجای نبات دیاقوذا وشیرهٔ خشخاش افزوده میشود وبجهت تلیین طبیخ گل بنفشه ومویز منقی بیفزایند وصمغ وکتیرا وخشخاش
دیاقوذا مغلظات وقابضات دور کنند وبجهت آخر روز گاوزبان چار ماشه سبوس گندم شش ماشه سپستان پانزده عدد شربت دیاقوذا دو توله
جوشانیده صاف کرده بطور قهوه نیم گرم بدهند وگاهی در نسخهٔ اول بنفشه خیارین کوفته عوض خبازی میکنند وگاهی صرف بنفشه می افزایند ویا دیاقوذا
میدهند ویا بهدانه عناب سپستان اصل السوس جوشانیده شربت بنفشه بدهند وگاهی بنفشه گاوزبان خبازی اضافه کرده میشود وگاهی برای نزله حار که
با تپ باشد تخم کاهو بهدانه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی میدهند ویا بنفشه اصل السوس هر یک دو درم عناب پنج دانه سپستان یازده دانه مویز منقی
پانزده دانه تخم خطمی خبازی بهدانه هر واحد یک مثقال جوشانیده بدستور بعمل آرند ویا سبوس گندم یک توله پوست خشخاش یک عدد صمغ عربی
دو ماشه سپستان یازده دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته دو درم جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند واگر خفقان هم باشد گاوزبان یک مثقال
افزایند واگر تپ زیاده بود تخم خطمی گل نیلوفر دو درم افزایند وبعده حسب حاجت رفته رفته همه مغلظات موقوف کرده ملطفات عوض آن کنند مثلا
اصل السوس سپستان جوشانیده نبات دهند پس گاهی خطمی گاوزبان وگاهی بهدانه خطمی بادیان ومویز منقی پرسیاوشان وگاهی گل بنفشه بادیان مویز منقی
پرسیاوشان عوض اصل السوس وگاهی زوفای خشک گل نیلوفر مویز منقی ویا دیاقوذا عوض سپستان ونبات وگاهی بادیان زوفا بیخ بادیان مویز منقی بتدریج
عوض سپستان میکنند وگاهی بهدانه عناب بنفشه گاوزبان خبازی شربت بنفشه عوض نبات وگاهی بادیان اسطوخودوس گل بنفشه عوض سپستان وگاهی
مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک شربت بنفشه عوض سپستان ونبات وگاهی گاوزبان کاکڑاسنگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه عوض سپستان میکنند

اکنون نسخهٔ چند برای سرفهٔ نزلی مع عوارض دیگر قلمی میگردد مثلاً برای سعال که با تپ و درد سینه باشد سپستان خطمی خبازی بهدانه اصل السوس بعرق
عنب الثعلب جوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند یا بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه نبات تولہ بطور قهوه بنوشند و
اگر با ضعف قلب بود گل خطمی عناب گاوزبان بهدانه جوشانیده نبات خاکشی و آخر در زدوار المسک معتدل عرق عنب الثعلب و اگر با ضعف دماغ بود گاوزبان
گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده تودری چهار ماشه پاشیده و اگر با تهیج چهره باشد گل بنفشه اسطوخودوس بهدانه جوشانیده نبات و اگر با صلابت معده
باشد اول عناب پنج دانه گل سرخ گل نیلوفر هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بعرق شاهتره ده تولہ جوشانیده شیرهٔ کاهو شش ماشه روز دوم شیرهٔ خیارین
شش ماشه شربت نیلوفر دو تولہ روز سوم دیاقوذا یک تولہ بعده اصل السوس چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه افزایند بعد از آن اصل السوس
خطمی خبازی جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو هندوانه شش ماشه دیاقوذا تولہ دهند چهارم روز شاهتره شش ماشه زهر مهره یک ماشه برعایت نفث الدم فزایند
و اگر با قبض و تپ باشد عناب گل بنفشه اصل السوس جوشانیده شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دوم روز شیرهٔ مغز تخم کدو سوم روز ترنجبین
بجای شربت بجهت تلیین طبع دهند و اگر با تپ نباشد پرسیاوشان چهار ماشه مویز منقی سه تولہ بعرق شاهتره ده تولہ در نسخهٔ اول افزایند و دوم روز گاوزبان
و بجهت آخر در گاوزبان سبوس گندم شش ماشه سپستان پانزده دانه شربت دیاقوذا تولہ بطور قهوه نیم گرم بدهند و اگر با سهال و تپ بسبب هیجان حار
دق باشد کافور صمغ عربی نشاسته کتیرا اصل السوس مغز بهدانه کوفته بیخته بدوار المسک روشته باشیر حاجت مناسبه دهند و کذا در سرفهٔ کهنه و تپ
ضعف و لاغری و کم غذائی شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین عرق عنب الثعلب شربت بزوری بارد خاکشی دهند روز دوم قرص طباشیر ملین ده
تناول نمایند بالائش دوا بنوشند روز سوم طباشیر سه ماشه صمغ عربی کتیرا دو دو ماشه کافور یک سرخ سوده بخورند بعد از آن آب تربوز پنج تولہ شیرهٔ خیارین
شیرهٔ خرفه هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شربت بزوری بارد دو تولہ از عرق کیوڑا [illegible] تخم ریحان پاشیده افزایند و اگر با خفقان حار
و تپ باشد صمغ عربی یک ماشه سوده با مربی [illegible] سرشته بخورند بالائش شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاهو هر یک شش ماشه شیرهٔ دانه هیل چهار ماشه عرق
صندل پنج تولہ عرق کیوڑا سه تولہ خمیرهٔ صندل خاکشی داخل کرده دهند روز دوم شیرهٔ اصل السوس چار ماشه اسپغول شش ماشه پاشیده افزایند و اگر
قدری خون آمده بند شود و تنگی نفس عارض گردد بهدانه جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با شکستگی اعضا باشد اصل السوس گاوزبان بهدانه
جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و اگر با تپ و درد گلو باشد بهدانه سپستان خطمی خبازی جوش داده شربت بنفشه خاکشی دهند و غرغره از عنب الثعلب
و کوکناره کرده یا برنج کشنیز عدس مسلم جوشانیده نمایند و اگر از خوردن شیر فهیا غثیان شود صمغ عربی کتیرا خطمی خبازی مغز بادام مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش
هر یک سه ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در لعاب بهدانه و لعاب اسپغول چهار ماشه حب سازند و اگر در سرفه خون آید پنیر مایه خرگوش یک درم
با آب بارد بدهند و یا بارتنگ سائیده دو درم با آب بارتنگ دهند یا گل ارمنی یا گل مختوم با آب سرد یا آب بارتنگ بدهند یا ماء الشعیر بکنند و یا آش [illegible]
مطبوخ بکنند و دهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و اندک اندک خون بچند دفعه برارند و بدانند که گاهی در سرفهٔ نزلی مزمن جهت نفع نزله حار طبیخ بطور
قهوه میدهند مثل عناب بهدانه تخم خطمی سپستان سبوس گندم جوشانیده نبات داخل کرده و گاهی اصل السوس عناب گاوزبان سپستان نبات جوشانیده و
گاهی جو مقشر پرسیاوشان بجای عناب و گاوزبان میکنند و یا بهدانه اصل السوس جو مقشر زوفای خشک نبات جوشانیده میدهند و گاهی پوست خشخاش
عوض جو مقشر میکنند و یا گل بنفشه خطمی خبازی زوفای خشک بادیان نبات جوشانیده و یا بهدانه سه ماشه بنفشه خطمی هر یک چهار ماشه الایچی خرد سه ماشه
سپستان پانزده دانه نبات دو تولہ جوشانیده بطور قهوه گرم بنوشند و یا گاوزبان اصل السوس هر یک چهار ماشه [illegible] و بنفشه سبوس گندم چهار ماشه
ابریشم مقرض بهدانه هر یک سه ماشه نبات جوشانیده شیرهٔ کاهو داخل کرده و گاهی در سرفهٔ نزلی حار هر گاهی که ماده غلیظ باشد تخم خطمی کتیرا بهدانه
تخم خشخاش سفید زوفای خشک اصل السوس مویز منقی انجیر زرد جو مقشر عناب سپستان جوشانیده خمیرهٔ بنفشه مالیده صاف کرده میدهند و اگر روغن بادام
دو درم سفید افزایند بهتر باشد و یا بهدانه سه ماشه با قند کوفته چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه نبات یک تولہ جوشانیده بطور قهوه بنوشند غرغره عنب الثعلب

اصل السوس عدس مقشر کشنیز خشک کوکنار جوشانیده غرغره نمایند

ذکر بعض ادویهٔ مرکبه که در سرفهٔ نزلی حار معمول مؤلف ست

تریاق النزله لعوقی ست که در منع نزله و رفع سرفهٔ نزلی و اسهال دماغی مجرب ست اسطوخودوس ده نیم درم گل گاوزبان حب الآس کشنیز خشک یک
پنج درم تخم کاهو ده درم بزرالبنج پوست خشخاش هریک پانزده درم تخم خشخاش سفید بیست درم شب در آب خیسانیده صبح بجوشانند پس صاف نموده قند
سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرند پس گل سرخ کشنیز مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی کتیرا مرکی هریک دو نیم درم باریک سائیده دران آمیزند
خوراک نیم مثقال **حب نزله** که در سرفهٔ نزلی و بیخوابی معمول ست بزرالبنج زعفران افیون تخم کاهو صمغ عربی اصل السوس مقشر کندر کتیرا مرکی بهدانه مساوی
با آب سوده چهار مثل فلفل بناه سازند و وقت خواب دو سه حب فرو برند و هنگام شدت سرفه یک حب در دهن دارند **حب السعال** بنسخهٔ معمولی
صمغ عربی کتیرا نشاسته اصل السوس مقشر هر واحد شش ماشه افیون خشخاش سفید مغز بهدانه هر واحد چهار ماشه زعفران دو ماشه مغز بادام ده عدد لعاب
بهدانه حب سازند بقدر نخود یک حب در دهان دارند **نوع دیگر** که همواره معمول ست صمغ عربی نشاسته کتیرا هریک سه ماشه مغز بهدانه مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین هریک دو ماشه مغز بادام مقشر تخم خشخاش سفید هریک چهار ماشه نبات سفید هفت ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها سازند گاهی رب السوس
چهار ماشه شکر تیغال سه ماشه عوض مغز کدو و خیارین داخل کرده میشود و اگر سرفه بلغمی باشد مویز منقی چهار ماشه زعفران یک ماشه نیز افزایند و **یا قوذا**
مجربه و معمول در امراض صدر و ریه و سرفه و مانع انصباب نزله از سر بسوی اعضا خشخاش سفید مع پوست بشرط تازه ده و تخم سی عدد گل بنفشه گل
نیلوفر گاوزبان هریک سه مثقال اصل السوس مقشر پنج مثقال عناب سپستان هریک ده دانه ادویه را نیمکوفته بجوشانیده صاف نموده نبات
سفید سه وزن خواه بیست و پنج دام داخل کرده بقوام آرند **شربت خشخاش** که جهت سرفهٔ خشک و سل و منع نوازل مجرب تخم کاهو بزرالبنج
هریک سی درم خشخاش سفید و سیاه هریک صد درم اصل السوس دوازده درم در پانصد درم آب طبخ دهند تا به دو صد درم آید صاف نموده لعاب اسپغول
پنجاه درم ترنجبین یا نبات صد درم داخل کرده بجوشانند و بقوام آرند **لعوق شعولن** که در نزله و سرفهٔ حار بی عدیل و قبض ندارد و بلغم پخته بسهولت
بر می آرد و همیشه معمول کتیرا صمغ عربی نشاسته مغز تخم کدو مغز بادام هریک دو توله قند سفید نیم رطل دوائیه سوده قند بقوام آورده آمیزند و اگر قند را در
عرق بیدمشک حل کرده بقوام آرند بهتر ست و اگر اصل السوس یکتوله افزایند و یا مغز بهدانه نیز اضافه کنند قوی تر گردد خوراک یکتوله **لعوق خشخاش**
که برای سرفهٔ نزلی بی نظیر ست اصل السوس پنج درم تخم خطمی بهدانه هریک هفت درم در دو صد و پنجاه درم آب شب تر کرده صبح بجوشانند تا بنصف رسد
با شهد و بیست درم قند سفید بقوام آورند پس مغز بهدانه صمغ عربی هریک سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هریک پنج درم نرم سوده بیامیزند قدر شربت شش ماشه

اقوال بعض مهره

شیخ گفته باید که اگر در ریه مادهٔ رقیقه باشد بد با قوذات ساذجه و لعوقات خشخاشیه و لعابیه نفع دهند و ایضاً او گوید که اگر در منع او احتیاج باستعمال مخدر افتد
باستعمال کنند و هر وقت و در شب خاصةً حب نشاسته زیر زبان نگاه دارند و لعوق البقول که طعم آنها ترش و منعفص باشد غرغره سازند و یا قوذاے
ساده بخورند **گیلانی در حبجانی و ایلاقی و مسیحی** می نویسند که آنچه نزله را منع کند و غلیظ آن نماید نوشیدن شربت خشخاش و غرغره با آن ست و از
آنچه وقت خواب بدان غرغره کنند آب مطبوخ گل سرخ و عدس مقشر و خرنوب شامی ست و اگر علامت غلبهٔ دم یابند فصد کنند و خون بحسب قوت بر آن
برآرند و تقلیل غذا نمایند و شراب ترک کنند و از خواب بر قفا حذر نمایند و حقنهٔ لین الطبع آرند و هنگام صبح و یا قوذا و جاشتگاه ماء الشعیر که با سپستان
و عناب پخته باشند یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و وقت خواب لعاب اسپغول با شکر بیاشامند و در بعضی وقت این لعوق
کتیرا که کتیرا نیم جزو مغز بادام دو جزو سوده در جلاب آمیزند بخورند و اگر سرفه افراط کند این حب سعال نشاسته کتیرا رب السوس هریک پنج درم افیون
نیم درم در لعاب اسپغول یا بهدانه حب ساخته وقت شب در دهن دارند و تخم خشخاش مدقوق بمویز منقی نافع ست و این لعوق ابن سینا نیز مفید تخم خشخاش بیست درم

تخم خشخاش سیاه دو درم تخم خطمی کتیرا صمغ عربی تخم خیار بیدانه هریک پنج درم اصل السوس مقشر بست درم اسپغول پنج درم ادویه کوفتنی را کوفته در آب باران دو آثار یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و لعاب اسپغول و لعاب تخم خطمی علیحده بگیرند و کتیرا و صمغ عربی علیحده در نیم رطل آب باران حل کرده بدارند و مطبوخ را مالیده صاف نموده آمیزند و نیم آثار شکر داخل کرده بقوام آرند و اگر ماده غلیظ باشد سحر صحیح ماء الشعیر یا شربت بنفشه دهند و در ماء الشعیر وقت طبخ چهار درم خطمی و ده درم اصل السوس و یک کف باقلای مقشر یا اندک بنفشه یا روغن کدو داخل کنند و اگر پنج درم خمیرهٔ بنفشه در آب باقلا مالیده صاف نموده نیم گرم بنوشند جائز است و تلیین طبیعت نمایند باشیائی که مسخن نباشند مثل این مطبوخ که آن صالح ست هرگاه ماده در صدر باشد و حاجت باسهال افتد سپستان ده عدد عناب ده دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس مقشر پنج درم انجیر زرد ده عدد در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند نصف او مع ده درم مغز خیارشنبر ده درم ترنجبین و پنج درم خمیرهٔ بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب بست عدد سپستان پنجاه عدد انجیر زرد سی عدد اصل السوس شکوفته پانزده درم مویز منقی ده درم کشک جو یک مشت خشخاش سفید هفت درم تخم خطمی کتیرا بیدانه هریک پنج درم در چهار رطل آب بپزند تا یک رطل بماند صاف نموده سه اوقیه ازین یا چهل درم گرفته با پنج درم خمیرهٔ بنفشه حل کرده گرم کرده هر صبح بنوشند که نافع سعال نزلی حار و تلیین طبع ست و بعد دو ساعت روغن بادام یا روغن کدو قدرے فانیذ بنوشند و این شربت نیز ملین طبع ست عناب سی عدد بنفشه بست درم هر دو را در یک نیم من آب بجوشانند تا به نیم من آید صاف نموده بقدر نصف آن گرفته ده درم مغز فلوس خیارشنبر و بست درم ترنجبین و ده درم شکر دران حل کنند و سه درم گاؤزبان کوفته بیخته بران پاشیده بنوشند و اگر در سینه سوزشی و حرارتی باشد موم روغن از روغن مصفی و روغن گل ساخته و با آب خیار و کدو و آب خرفه مساوی تلقیه داده بپارچهٔ آلوده سرد کرده بر سینه گذارند و تراشیدن موی سر و طلا بدهن و اشنی در حمام مفتح مسام و محلل ماده نازله از سر بسوی صدر ست و گاهی برای نزلات حاده لعوق خشخاش دیگر ند ابیه که در قول صاحب کامل می آید استعمال می نمایند و آیضاً مسیحی گوید که نزله حار را این لعوق نافع ست مغز تخم خیار مغز بادام و تخم خطمی هر واحد شش درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم ادویه را کوفته باین مطبوخ بسرشند اصل السوس مقشر کوفته عناب سپستان مویز منقی با آب شیرین بجوشانند تا پخته شود صاف نموده ادویه بیامیزند و قدری ازان بروغن بادام بلیسند و اگر بسبب عطش باشد در مطبوخ بنفشه و در لعوق روغن کدو و لعاب اسپغول آمیزند و مسیحی گوید سپید آرد باقلا و روغن بادام و خشخاش سفید غذا سازند و سینه را بقیروطی روغن شیرین و موم و کتیرا آمیخته نمایند و اگر زمانه سرفه دراز گردد از نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم قثا مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز بادام مقشر باقلا مساوی و نصف جمله نبات سفید سائیده بلعاب بیدانه حب مقدار طبع سازند و دائم در دهن دارند و یا سپستان یک بعد دیگری و بیدانه و کتیرا و صمغ اندک اندک در دهن گذارند و اگر سرفه شدت کند از نشاسته و کتیرا و مغز تخم کدو و رب السوس بعصارهٔ کاهو سرشته حب سازند و چون سعال و خشونت صدر مع حرارت و التهاب کهنه گردد کتیرا و صمغ عربی هر واحد بست درم در آب بپزند تا آب مثل عسل گردد و بعده در آن روغن بنفشه و لعاب اسپغول بیامیزند و بر هم زنند تا هموار گردد و مدام ازان بلیسند صاحب کامل و جامع گویند که اگر سرفه از نزول ماده بسوی صدر و ریه باشد و مریض لغث معتدل القوام انداز و باید که اشیای که اعانت بر تنقیهٔ مادهٔ صدر نمایند بدهند و این مطبوخ همین فائده دارد بگیرند عناب و سپستان هر واحد یک کف مویز منقی بست درم انجیر سفید ده عدد پر سیاوشان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنج درم تخم خیارین و خطمی هر واحد چهار درم بنفشه سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده چهار اوقیه ازان بگیرند و دران خمیرهٔ بنفشه پنج درم مالیده در روغن بادام شیرین یک مثقال بران چکانیده نیم گرم بنوشند و غذا مزورهٔ چقندر و اسفاناخ و خبازی و حریرهٔ آب سبوس و آرد باقلا یا ماء الشعیر که دران کراث شامی پخته باشند مع شکر بدهند و مویز خراسانی و انجیر خشک مع بادام مقشر یا مع پسته بخورند و مسکه با شکر یا بالعسل اگر حرارت نباشد بدهند که این جمله منقی صدر و معین بر نفث ماده اند و لعوق خیارشنبر نیز درین باب نافع ست بگیرند فلوس خیارشنبر و در اندک آب گرم بمالند و صاف نموده با قدرے قند یا عسل بر آتش نرم منعقد سازند و قدرے کتیرا و صمغ آلو سوده آمیزند و وقت حاجت با قدری روغن بادام شیرین استعمال نمایند و در دهن پارهٔ رب السوس یا مرطب هر وقت بدارند و این حب نیز استعمال کنند کتیرا صمغ آلو هر واحد دو درم مغز تخم کدو و خربزه و خیار هر واحد سه درم آرد باقلا پنج درم فانید سه اجزاء همه

[illegible]

[illegible]

کوفته بیخته بلعاب بزرکتان سرشته مفرطح لسازند و زیر زبان نگاه دارند و اگر مادهٔ نازله بسوی صدر رقیق حاد و دائم السیلان باشد باید که فصد قیفال کنند
و بحسب احتمال قوت و مساعدت سن و زمان خون برآرند و ماء الشعیر غلیظ القوام که دران عناب و خشخاش و سپستان غیر مدقوق بخته باشند لشربت خشخاش دهند
و حریرهٔ شیرهٔ خشخاش باندک نشاسته و کثیرا و نبات ساخته دهند و لعوق خشخاش معمول با دویه و شربت خشخاش معمول بپوست او و شکر بخورانند و بنان
آرد جواری مع خشخاش و بادام مقشر ساخته و حسای معمول از اطریه و آرد عدس و مزورهٔ ماش و کدو و عدس غذا سازند و این لعوق نزلات حاده
را التیام کند تخم خشخاش سفید کوفته ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد چهار درم مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد سه درم باریک سائیده و فانید
محلول بگلاب سرشته استعمال کنند و این لعوق نیز نافع ست خشخاش مع پوست یک رطل عناب پنجاه عدد سپستان صد عدد جمله را در پنج رطل آب
بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فانید خراسانی یک رطل یا منفخج یک رطل داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا بقوام لعوق آید بعده کتیرا صمغ
هر واحد هفت درم نشاسته پنج درم باریک سائیده آمیزند ایضاً این لعوق نزلات حاره رقیقه نازله از سر بسوی سینه را نافع ست بگیرند
خشخاش سفید و سیاه هر واحد بست درم اصل السوس مقشر کوفته سی درم بهدانه تخم خطمی هر واحد پانزده درم جمله را یک شبانه روز در پنج
رطل آب بخیسانند بعده بپزند تا بنصف آید و بران کتیرا هفت درم و صمغ عربی پنج درم و بهدانه پنج درم هر واحد خوب کوفته و شکر طبرزد دو رطل و
نیم انداخته بر آتش معتدل بپزند و اگر حرارت زیاده نباشد منفخج داخل کنند و بقوام آرند تا مثل لعوق گردد در ظرفی برداشته استعمال نمایند و
اگر نزله شدت کند و آنچه از سر فرود آید رقیق باشد و این تدبیر در قطع او سود ندهد سر را بآبی که اندک افیون دران حل کرده باشند بالیده موی آن تراشند
و گل مختوم یا گل ارمنی بآب بارتنگ سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و روغن بید که دران خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد پخته باشند بر سر بمالند
تا دماغ بدان قوت یابد و ماده غلیظ گردد و از آنچه همین فعل دارد حرف و سرگین کبوتر خشک و شافیا ست چون باریک سائیده بآب اثل و آب
برگ مورد سرشته بر سر طلا سازند و بخار سرکه که دران سبوس گندم و باقلا پخته باشند استنشاق نمایند یا سنگ را گرم کرده در سرکه که دران سبوس
جوشانیده باشند انداخته بر بخار آن انکباب نمایند و صندل و کافور بر اخگر گذاشته بخار او استنشاق کنند اگر حرارت قوی باشد و این جمله مجفف
و مغلظ ماده اند و حتی الامکان خواب کم نمایند که ماده غالباً وقت خواب بر سینه ریزد و بالین غیر مرتفع باشد و غذا حسوی معمول از نشاسته
و آرد سپید و غیره که مذکور شد دهند و اگر باین تدبیر اصلاح نپذیرد و لعوق خشخاش معمول با دویه بدهند که آن مغلظ مواد ست بگیرند خشخاش تازه
با پوست یک رطل و در ده رطل آب بجوشانند تا بسه رطل آید صاف نموده عسل مصفی یک رطل و منفخج دو رطل اضافه کنند و اگر حرارت قوی باشد فانید
عوض عسل گیرند و باز بآتش ملائم بجوشانند چندانکه بقوام لعوق آید پس از آتش فرود گرفته اقاقیا مازو سماق زعفران گلنار عصارهٔ لحیة التیس هر واحد
یک درم باریک سائیده اضافه نموده بر هم زنند و بردارند و قوی دران قدری افیون اضافه کرده اند و اگر ازین ماده منقطع نشود بخورات که در علاج زکام
مذکور شد تجویز نمایند و اگر ازان هم منقطع نگردد بر سر داغ دهند و آن خطر دارد حکیم علی بعد بیان قول صاحب کامل در شرح قانون نوشته که لعوق سبستان با شیر
زنان و شیر خر برای خشونت صدر و حرارت بدهند و یا از اصل السوس و کتیرا و فانید و بهدانه و صمغ یک جزو خشخاش یک نیم جزو نشاسته نیم جزو معجون سازند
و بلیسند و جائز ست که ازان قرص یا حب سازند و استعمال کنند و آنچه نزله را منع کند و تغلیظ ماده نماید خوردن خشخاش ست بهر طریقی که باشد و کذلک
اگر ازان ناطف و حلوا بروغن بادام سازند و انشوقات مذکوره در باب زکام حار استعمال نمایند و باستنشاق گلاب تعهد کنند و بخور بباقلا که در سرکه
تر کرده باشند و لشکر و سندروس و صندل و زعفران و کافور نمایند و حریرهٔ آرد باقلا بدهند که دران قوت جلا و دفع نزله و اعانت بر نفث ست و نشاسته نیز
دران اضافه نمایند و روغن بادام و شکر طبرزد اندازند و طبیخ عدس بکدو و روغن بادام که بران قدری کتیرا پاشیده باشند بدهند و اگر غذا قوی تر
خواهند زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ماهی شده ید البیاض بروغن بادام بریان و آرد جو و کشنیز خشک خورانند و آب باقلا بروغن بادام و حسوی متخذ از باقلا
و جو مقشر و خشخاش سفید و روغن بادام شیرین و فانید لسازند و لقلبه یمانی یا کدو مع فراریج و اطریه نافع ست و شربت الیشان شربت بنفشه و جلاب

دیاقوذا و السکر و مثلث و آب انار شیرین ست و از آنچه نافع نزله و معین بر سرعت نفث ست او امت تجرع آب گرم و غرغره بآلست دگر گرفتن جو سعال در دهن تغلیظ ماده و منع او از سیلان می نماید و اگر افراط شدید گردد موی سر تراشیده بوره ارمنی در حمام بران بمالند تا آنکه جلد سرخ گردد و بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و اگر کفایت نکنند خردل سوده بمطبوخ انجیر سرشته طلا نمایند و بگذارند تا آبله ها افتد لیکن بانی طویل مندمل شدن ندهند و یا موضع شئون خصوصاً آنچه بر وسط سر فوق یافوخ ست داغ دهند لیکن داغ خفیف بدهند که دران خطر ست و این علاج جمیع نزلات را که از سر بسوی صدر و معده و چشم نازل شوند نفع میکنند و عمل جید مقرون بتجربه ست لیکن بدانند که این تدابیر بکمال تدبر و مراعات مزاج استعمال نمایند که حار مزاج بدان ضرری یابد و بیشتر دران خوف حدوث سرسام ست لهذا گفته اند که تدریج در علاج از اسهل باقوی نمایند تا آنکه آخر علاج طلا بخردل بعد ازان داغ باشد بعضے متاخرین می نویسند که در سعال نزلی اماله ماده بمعطسات بسوی بینی کنند و منع نزله از نزول بسوی قصبه ریه بدیاقوذا و ماء الشعیر بتخم خشخاش و کتیرا خشک و غرغره بمغلظات مثل پوست خشخاش و بیخ لفاح نمایند و خوردن اندکی فلونیا در حبس نزله بغایت نافع و غرغره بمطبوخ عدس و عناب و سپستان و خطمی و خبازی و خشخاش سیاه نیز و نیز تغلیظ حبس نزله نمایند و لبساست که مضمضه بآب بیخ نفع میکنند و غرغره بطبیخ پوست خشخاش و بزر البنج و باقلای مقشر کوفته و برگ آس و تخم کاهو و گل سرخ و بیخ عنب الثعلب و آرد و نشاسته و تخم خشخاش کوفته اندک اندک با شکر نیز مفید و دیگر مطفیات و مغلظات مثل آب خرفه بادیاقوذای ساده استعمال نمایند و حبوب مغلظ مواد که دران مخدرات باشد در دهن نگاهداشتن مفید ست و از انجمله این حب ست تخم خشخاش پوست خشخاش نشاسته کتیرا صمغ عربی گل ارمنی مغز بادام شیرین مقشر باقلای مقشر کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته حبها سازند و مدام در دهن دارند و لعاب فرو برند و غذا از بقول بارده مثل اسفاناخ و کدو و قطف و خیار و خرفه بار وغن بادام و مزوره ماش بمغز بادام شیرین و اسفاناخ و باقلای مقشر پخته بار وغن بادام و روغن تخم کدو و ماء الشعیر و حریره جو مقشر باقلا و نشاسته و آب سبوس و یا از نشاسته و شیر جو و نبات و روغن کدو سازند و اگر طبیعت نرم باشد لیست جو و شربت حب الآس و اطریه بخورانند و اگر حدت و رقت نزله بسیار باشد ماء الشعیر با سرطان نهری که اطراف آنها بریده و بآب خاکستر و نمک شسته باشند طبخ نموده بدهند

علاج سرفه نزلی بارد

در ماده این در ریه غلیظ تر و لزج شده محتبس میماند آنچه بهر نزله بارد در بحث زکام در بو مذکور شد بکار برند و تنقیه فضول نازله بسوی ریه و صدر بعد نضج نمایند و اماله نزله از ریه و صدر بطرف بینی و تقویت راس و تسخین آن کنند و اصل السوس سپستان پرسیاوشان زوفای خشک جوشانیده شکر سفید داخل کرده بنوشند تا نضج ظاهر شود و یا گاوزبان مویز منقی انجیر زرد سبوس گندم عوض سپستان و شربت بنفشه عوض شکر داخل کنند و از بزر البنج و کوکنار یک یک توله و زعفران رتی حب بسته غرغره نمایند و حب الشفا مجرب ست و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد بهر تلطیف و نضج ماده زوفا انجیر حلبه اصل السوس پرسیاوشان جوشانیده عسل آمیخته بنوشند و از رب السوس و فلفل سیاه شکر مساوی حبها ساخته در دهن دارند و اگر در سینه حرارت بود اصل السوس سپستان جو مقشر جوشانیده ترنجبین و روغن بادام داخل کرده بدهند و غذا مزوره ماش مع نخود مساوی بمغز بادام دهند و ایضاً برای سرفه و نزله و بلغم سینه و تپ گلوی سنبل یک توله صمغ عربی اصل السوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ بادیان هر یک ماشه جوشانیده شربت انجبار دو توله داخل کرده معمول ست و ایضاً برای این سرفه مویز منقی پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و یا اصل السوس بادیان اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و یا گاوزبان اسطوخودوس دارچینی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات حل کرده بدهند و اگر گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه اصل السوس دو درم پوست خشخاش یک عدد صمغ عربی نیم درم سپستان یازده عدد تخم خطمی یک درم مویز منقی یازده دانه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده بنوشند بسیار مجرب و گاهی درین نسخه سبوس گندم یک توله عوض بادیان و مویز منقی و خطمی داخل کرده میشود و اگر با ضیق نفس باشد تخم کتان نیز زیاده کنند و ایضاً برای سرفه شدید گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس مقشر نیمکوفته هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب جوش داده شربت بنفشه داخل کرده دهند بعده زعفران اضافه کنند یا تخم خطمی خبازی بعده کوکنار افزایند و یا حب جدوار افیونی خورده ابریشم خام سه ماشه گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان

سه ماشه بنفشه زوفا پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده دهند و در آخر روز دارچینی لاچی خورد گاوزبان جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بدهند و اگر با رطوبت معده باشد شربت نعنا یک شیخ بجوارش مصطکی شش ماشه سرشته بخورند بالائش شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ دانه هیل سه ماشه شربت بنفشه دو توله بنوشند و اگر بلغم در سرفه بسیار باید سپستان اصل السوس دارفلفل اسطوخودوس جوشانیده نبات دهند و از فلفل یک عدد برای تقویت معده و محافظت معدهٔ باروار ضرر سپستان که مضعف معده است و برای تقطیع بلغم داخل میکنند و اگر بمشارکت جگر و طحال باشد عنب الثعلب مویز منقی پرسیاوشان بیخ سوسن زوفای خشک جوشانیده نبات سفید داخل کرده قرص گل سوده پاشیده بنوشند و جوشاندهٔ اصل السوس تخم خطمی خبازی زعفران کوکنار جوشانیده نبات داخل کرده نیز مفید سرفهٔ نزلی بارد است و یا اصل السوس خطمی خبازی مویز منقی گاوزبان دارچینی جوشانیده نبات حل کرده بدهند و بدانند که دادن جوشانده بطور قهوه بجهت نضج نزلهٔ بارد از دماغ می ریزد نیز معمول است و اینجا دوای حابس نزله نیز ضم باید کرد مثلاً اسطوخودوس سبوس گندم دارچینی وغیره دهند و یا دارچینی بادیان خطائی چای خطائی دانه هیل اسطوخودوس سبوس گندم جوشانیده نبات داخل کرده بدهند که برای تحلیل و تقطیع ناطبعت مادهٔ غلیظ النضج معمول است و یا گاوزبان اصل السوس هر یک چهار ماشه کاکرا سنگی دو ماشه سبوس گندم چهار ماشه نبات دو توله جوشانیده و گاهی ابریشم نیز می افزایند و گاهی در مزاج نزلی حرارتی برای تقویت معده و سر جلای رطوبت سینه سینه الاچی سه ماشه بادیان چهار ماشه سبوس گندم شش ماشه نبات توله جوشانیده جرعه جرعه میدهند و گاهی اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه می افزایند و گاهی در سرفهٔ مزمن چوب چینی چهار ماشه در عرق گاوزبان پانزده توله شب خیسانیده صبح جوشانیده چون نصف بماند می نوشانند باقی نسخه های جوشانده که مسطور شد اگر خواهند بطریق قهوه بدهند حب سلارس حب عطائی و خمیرهٔ خشخاش حار و دیاقوزای علوی خانی و سفوف سرفه و شربت زوفا و اعجاز همه مفید است و شربت نعنا و حب جدوار معتدلی و تریاق النزله و لعوق بزرالبنج برای حبس نزلهٔ بارد همیشه معمول است و هرگاه سرفه شدت کند و بسبب غلظ ماده و تحجر آن نفث ظاهر نشود سپید گردد بزر و روغن یاسمین سرد و را بر آتش گذارند تا جوش زند بر سینه بمالند تا سینه را نرم کند و اخلاط کثیفه را مستعد دفع سازد و اسطوخودوس بدو چندان عسل مصفی پرورده نمایند و بقدر سه مثقال آن را با فادانیا و مصطکی معرکی هر یک دو دانگ نرم سوده آمیخته با آب بادرنجبویه چهار اوقیه بیاشامند و یا مغز بادام و پنبه دانه و قرطم هر واحد یکتوله رب السوس بیخ سیاوشان بیخ کرفس گاوزبان هر یک هفت ماشه بزرالبنج پنج ماشه پوست خشخاش صمغ عربی هر یک چهار ماشه سائیده به ترنجبین سه توله سرشته حبها بقدر نخود بسته در دهان دارند و این غرغره نیز مفید بزرالبنج پوست خشخاش گلنار عذبه عدس مقشر اصل السوس عنب الثعلب هر یک شش ماشه و غذا گوشت مرغ و جوجهٔ آن و کبوتر بچه بروغن گاو و مصالح گرم بریان یا شوربای آنها یا نخود آب مطیب باندک روغن و دارچینی وغیره و اطریه با فانید یا عسل مصفی نیز نافع است و از فواکه انجیر خشک مغز گردگان و بادام … دهند و … با عسل تنها یا با فادیه حسب حاجت عوض آب بدهند و موی سر تراشیده بران خردل سوده و ثافسیا و سرگین کبوتر با عسل انجیر مطبوخ سرشته طلا نمایند تا آنکه آبله بهم رسد و مندمل شدن ندهند و اگر این تدبیر نیز سودی نه بخشد باید که بر سر داغ نهند

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه نافع سرفه که از نزلهٔ بارد باشد و همواره معمول است

حب جدوار که بجهت سرفه و نزله مجرب است افیون یکتوله زعفران دارچینی زنجبیل مقل صمغ عربی کتیرا هر واحد یکنیم ماشه جوز بوا بسباسه تخم خشخاش مغز بهدانه مغز بادام شکر تیغال جدوار عنبر اشهب مروارید سوده و اگر نباشد زهر مهره سوده هر واحد یکماشه حب سازند شربت حسب مزاج حب سلارس برای سرفهٔ مزمنه که مانع خواب باشد افیون نیم ماشه صمغ عربی یک ماشه میعهٔ سائله کندر رب السوس مرکی هر یک دو ماشه حب برابر فلفل بسازند بجوان یکعدد حب و بطفل نصف یا ربع حب حسب سن و سال بدهند حب عطائی که در سرفه و ضیق بغایت نافع زراوند مدحرج افیون هر یک یکمثقال علک البطم میعهٔ سائله کندر مرصاف هر یک سه مثقال حبها ساخته از دوانگی تا نیم مثقال با شربت مناسبه استعمال نمایند خمیرهٔ خشخاش حار که در نزله و سرفه مجرب و تقویت معده کند و قبض نسازد پوست خشخاش هشت توله قرنفل یکتوله سنبل الطیب دارچینی مصطکی جوزبوا هر یکنیم توله همه را

جوکوب نموده جوشانیده صاف کرده شیرهٔ تخم خشخاش و مغز بادام هریک هشت توله در آب مذکور برآورده با نبات سفید بقوام آرند و در آخر زعفران دو ماشه در بید مشک سوده حل کنند و اگر قبض بسیار بود دو توله بنفشه در جوشش داخل نمایند و اگر در آخر یکماشه مشک و یکماشه عنبر داخل کنند بهتر باشد **دیاقوذا** تالیف علوی خان برای سرفه و ضیق بارد و نزلی موثر منقی اصل السوس مقشر هریک پنج توله تخم خطمی چهار درم بیخ بادیان یک توله پرسیاوشان و زوفای خشک اسطوخودوس هریک سه ماشه بزرالبنج عود صلیب هریک نیم توله پوست خشخاش مع تخم ده توله در آب باران یک شبانه روز تر کرده بجوشانند و صاف کرده با نبات سفید سه وزن ادویه بقوام آرند بعده مصطگی زعفران دارچینی هریک سه ماشه کوفته بیخته دران آمیخته نگاهدارند **لعوق بزرالبنج** مانع نزول نزلهٔ بارد و برسینه و مفید سرفه و مقوی دماغ و معمول و مجرب بزرالبنج دو توله زعفران فلفل گرد دارچینی فلفلمویه زنجبیل هر واحد یک توله مشک عاقرقرحا مصطگی هر واحد شش ماشه دارفلفل قرنفل هریک سه ماشه جوز بوا سفید و شهد نیم آثار شهد گرم کرده ادویه سائیده آمیزند خوراک دو ماشه **شربت** که در تنقیه نافع اصل السوس مقشر بادیان تخم خطمی پرسیاوشان هریک دو درم زوفای خشک حلبه تخم کتان هر واحد یکدرم سپستان سی درم پوست خشخاش مع تخم یازده عدد با پاو سیر شکر سفید بدستور شربت سازند که مفید ست **لعوق خشخاش** پوست خشخاش مع تخم سی عدد سپستان سی عدد بادیان تخم خطمی هر واحد یکتوله در نیم آثار آب جوشانند چون بصفت بماند صاف کرده در پاو آثار شکر بقوام آرند بعده اصل السوس مقشر دو درم صمغ عربی یکدرم کتیرا سفید رسا یکدرم سائیده آمیزند وقت خواب و صبح بقدر دو توله بخورند که نافع است **لعوق** تالیف حکیم غلام امام که خیلی سود مند ست اصل السوس مقشر مویز منقی هریک چهار درم پوست خشخاش مع تخم هفت عدد سپستان هفت عدد بهیدانه کتان سه درم انجیر پنج عدد بیخ بادیان سیاوشان تخم حلبه هریک دو درم سنبل الطیب گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ سوسن بادیان زوفای خشک هر واحد یکدرم همه را در یک سیر آب بجوشانند تا که پاو آثار بماند صاف نموده یک پاو قند سفید بقوام آرند بعده بادام نشاسته مغز چلغوزه هریک چهار درم کاکڑاسنگی دو درم رب السوس صمغ عربی هریک یکدرم دارفلفل نیم درم مرکی یکماشه سائیده آمیزند و یک مثقال تا دو مثقال بخورند

ذکر بعض ادویهٔ هندیه که درین نوع سرفه نافع ست

اگر مرکی صمغ عربی کتیرا سائیده بشهد آمیخته بلیسند سرفهٔ نزلی را مفید ست و مرکی با زردهٔ بیضهٔ مرغ نیز فائده بسیار میکند دیگر تخم تاتوره دارفلفل هر دو مساوی کوفته بیخته بآب صمغ عربی حب بقدر نخود بندند یکی بدهند که مجرب ست دیگر فلفل دارفلفل مغز کرنجوه تخم کنٹائی سهاگه بریان کتهه سفید هر واحد یکدرم افیون نیم درم کوفته بیخته یکپاس بآب ورک کهرل کرده حب بقدر فلفل بندند و شب در دهن دارند دیگر قدری خشخاش بریان کرده سائیده با قدری نمک لاهوری واندکی فلفل گرد آمیخته نگهدارند و بقدر یک ماشه در روزی دو سه بار خورند دیگر پوست خشخاش مشرط چهار عدد و نمک لاهوری دو ماشه در یک نیم پاو آب بجوشانند چون سوم حصه بماند صاف نموده وقت خواب بنوشند دیگر گندم چهار درم در پاو آثار آب جوشانیده یک دو ماشه نمک انداخته صاف نموده بنوشند دیگر پوست درخت ببول یکدرم در پاو آثار آب بجوشانند وقتیکه سوم حصه بماند صاف نموده بنوشند و یک هفته بعمل آرند دیگر دارچینی فلفل پوست بلیله قرنفل هریک یک جزو کتهه سفید چهار جزو کوفته بآب مطبوخ پوست مغیلان حبها ساخته استعمال نمایند که مجرب ست در ضیق النفس نیز نافع دیگر زعفران لبیاسه زرنباد جدوار فلفل سیاه قرنفل هریک دو ماشه تخم دهتوره یکماشه قند سیاه برابر همه حب ساخته استعمال نمایند دیگر ثمر جوز ماثل چهار عدد جوز [illegible] خراسانی برگ بهنگ هریک شش توله در آب پاو سیر بجوشانند چون آب بنصف رسد صاف نموده مویز منقی چهل عدد انداخته باز بجوشانند تا خشک شود هر روز چهار مویز خورده باشند که برای سرفهٔ نزلی بارد و حار هر دو مجرب ست **اقوال بعض حذاق** شیخ الرئیس نوشته که در نزلهٔ بارد دیاقوذا مع زعفران وغیره نافع ست و هم او گوید که از حبوب مجربه مسکن سعال کهنه بردی حب معجب معروف ست و ایضاً بگیرند میعه و حب بلسان و اسارون و افیون مساوی و ازان حبها ساخته در دهن دارند و ایضاً بزرالبنج شش جزو مغز چلغوزه سه جزو زعفران یک جزو بمیفختج سرشته حب سازند و ایضاً [illegible] و فلفل هر واحد نیم اوقیه دهن بلسان زعفران هر واحد دو درم بقدر کرسنه حب سازند و گویند که این حب معتمل جالینوس ست رب السوس [illegible] میعه یک مثقال افیون زعفران مرکی هرکدام نیم مثقال ابهل بعصیر انگور سرشته حب سازند و یکی ازان بدهند که سرفه را ساکن گرداند و خواب آرد [illegible]

که اگر حرارت باشد منفعه را ساقط کنند ابو سهل گوید که اگر سعال از نزله از برودت باشد گلقند عسلی با آب مطبوخ انجیر و مویز و اصل السوس و پرسیاوشان
و بیخ بادیان و روغن بادام شیرین استعمال کنند و سینه را بموم سرخ که در روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته باشند بمالند و آب بادیان سبز مروق
باشکر طبرزد بنوشند پس اگر کهنه گردد بزر کتان اندکی بریان کرده سائیده و انجیر را جوشانیده صاف نموده عسل و اصل کرده بقوام آورده بیامیزند
و بلیسند و اگر با رطوبت غلیظ لزج باشد اندک فلفل سرمه سا نموده بیامیزند و یا پودینه و تخم ترب و صمغ بطم و میعهٔ سائله و عسل باهم سرشته استعمال کنند و
انجیر خشک با جوز برای سعال مزمن بارد که از ان رطوبت غلیظ لزج بر آید تناول نمایند گیلانی می نویسد که علاج سعال حادث از مادهٔ غلیظه که از سر
بسوی ریه نازل شود تکمید سر بپارچهٔ گرم یا بجاورس گرم ست تا آنکه گرمی او بغور دماغ برسد که در اکثر باین منقطع میگردد و انکباب بر بخار غمر آب
که دران سنگ گرم انداخته باشند و برای جذب ماده از حلق بسوی منخرین شونیز بریان و انیسون و قسط ببویند و ماء العسل مطبوخ زوفا بنوشند و
بزر کتان بریان بعسل سرشته تنها یا با قدری فلفل بدهند و لعوقات مجففه مثل لعوق کندر و لعوق عنصل و لعوق کرنب استعمال نمایند و قرص ماء العسل
سرشته صبح و شام خوردن نفع میکند و آنچه قطع سیلان و تقویت راس بغیر اسهال می نماید حب صبر مغسول سه درم تربد دو درم رب السوس
یکدرم ست از دو درم تا سه درم ازان بخورند و حمام استعمال نکنند مگر بعد نضج و بدن و قدمین و جمیع مفاصل بدن و ناف و مقعد را بروغن گرم بمالند
و غذای آنها آب سبوس و عسل و روغن بادام و بدانچه در زکام بارد مذکور شد باید ساخت و هم او گوید که سعال نزلی که از تصاعد ماده از معده بسوی
دماغ و انحدار او بسوی ریه و صدر باشد علاجش تنقیهٔ معده بقی و اسهال و تقویت معده است صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه سعال از مادهٔ
بارد غلیظ لزج باشد که نفث او دشوار گردد باید که تدبیر مسخن ملطف و مقطع و منقی از اغذیه و ادویه بسر آرند اما اغذیه خبز خشکار و لحم دراج و تیهو
تدرو و مطجن زیت و مری و صعتر و کمون باشد با نخود آب زیت و شبت و دارچینی و خولنجان و باید که عسل و سکنجبین که آن عسل یابس ست
تناول نمایند و گرماهی شوربا با ندک خردل بخورند نفع یابند و سلق مطیب بخل و مری و زیت و خردل و ترب و کراث شامی بریان و مانند آن مفید
و پسته و چلغوزه و مویز منقی بخورند و احیاناً بادام تلخ خورند و شراب کهنه معتدل المزاج بنوشند و تقلیل غذا نمایند و در حمام بعد ریاضت معتدل و قبل
غذا داخل شوند و استعمال هوا زیاده از آب نمایند و اما ادویه باید که ماء الزوفا بدهند باین طور که عناب بست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بست درم
انجیر سفیده دانه پرسیاوشان اصل السوس مقشر کوفته بنفشه تخم خطمی خبازی فنطوریون غلیظ هر واحد چهار درم بیخ اذخر و فقاح اذخر و زوفای خشک
هر یک بست درم زراوند مدحرج مصطکی عنصل بریان هر واحد دو درم همه را در چهار رطل آب بآتش ملائم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز
چهل درم ازان با یکدرم تا یک مثقال معجون نفطی مالیده و یکدرم روغن بادام شیرین یکدرم روغن بادام تلخ بران ریخته نیم گرم نموده بنوشند و باین نوع تا است روز
یا پنج روز عمل آرند و چون خلط نضیج و تلطیف یابد ادویه مسهل بلغم و اخلاط غلیظه بدهند و این حب در مثانه نافع ست بگیر تربد سفید یکدرم غاریقون چهار دانگ
نمک سیاه دو دانگ شحم حنظل تخم کرفس هر واحد ربع درم کوفته بیخته بآب سرشته حبها سازند و بآب نیم گرم استعمال نمایند و این یک شربت ست
و این حب نیز مسهل بلغم و از اول قولست تربد سفید غاریقون ایارج فیقرا هر یک درم رب السوس تخم حنظل انزروت هر کدام نیم درم نمک سیاه گلسرخ
هر کدام یک دانگ کوفته بیخته حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم بآب گرم و بعد ازان باستعمال سکنجبین عسلی بزوری مداومت کنند و اگر زمانه تابستان
باشد قی باب ترب و سکنجبین و آب گرم در هر هفته یکدو بار بحسب اغذیه فضول نمایند و آب سرد بسیار نباید خورد و در اکثر اوقات ماء العسل بنوشند و لعوق
تخم کتان با عسل سرشته بدهند و اگر قدری فلفل سیاه اضافه نمایند بهتر باشد و اگر غلظ ماده و برودت آن زیاده باشد این لعوق استعمال نمایند
تخم کتان بریان یک جزو کندر نصف جزو قرد ماناز یره سیاه هر کدام ربع جزو همه را کوفته بیخته بعسل نرگس و عسل لبنی هر کدام جزوی بسرشند و هر روز بمقدار
یک ملعقه ازان نهار بخورند و مثل آن وقت خواب شب استعمال نمایند که در تقطیع بلغم غلیظ سینه و تلطیف آن بغایت قوی النفع ست و حب صبر مغسول
که در قول گیلانی گذشت مانع سیلان نازل از سر بسوی صدر بغیر حرارت ست و این سفوف نیز سودمند است بدهند حب الرشاد ده درم شونیز چهار درم انیسون

بادیان هریک دو درم زراوند مدحرج یکمثقال پودینه نهری صعتر فارسی هر واحد سه درم کوفته بیخته هر روز یکدرم تا یکمثقال با یک اوقیه سکنجبین عسلی ممزوج بآب گرم بخورند و در بعضے نسخه اسطوخودوس دو مثقال نیز داخل ست و وزن زراوند مدحرج دو مثقال و پودینه و صعتر هر واحد یکمثقال و هر شب سینه مریض بروغن سوسن یا نرگس بمالند و صبح بآبیکه دران بابونه و اکلیل و برنجاسف و مرزنجوش پخته باشند بگرم بشویند و تکمید راس بجاورس گرم و پارچه مسخن و انکباب بر بخار شراب که دران سنگ گرم انداخته باشند بعمل آرند و ببویند شونیز و امثال آن ماده را تحریک بکنند جرجانی و ایلاقی مینویسند سرفه که از سوء مزاج بارد مادی بود سببش نزله باشد و علامتش ربو و ضیق النفس ست پس رعایت قانونی که در علاج آنها مذکور شد باید کرد و اگر حاجت به تنقیه آید بحب غاریقون کنند و بعد صبح این مطبوخ چهل درم با پنج درم جلنجبین و دو درم روغن بادام بدهند انجیر زرد مویز منقی هریک چهل عدد اصل السوس پرسیاوشان بیخ بادیان هریک هفت درم همه را در دو من آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نگاه دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد بروغن بادام تلخ بنوشند و اگر در سینه اندک حرارت باشد قدری کشک جو درین مطبوخ بپزند و اگر حرارت و خشونت زیاده باشد ماء الشعیر که دران چهار درم کشک جو نخود و یکدرم بادیان و چهار درم اصل السوس مقشر پخته باشند بدهند لیکن ماء الشعیر کسی را دهند که در معده او ترش نگردد و این شربت زوفا درین نوع سرفه موافق ست انجیر شکری ده دانه مویز منقی ده درم حلبه مغسول بادیان تخم کرفس پرسیاوشان اصل السوس زوفای خشک فراسیون هریک پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا یک من آید صاف نموده صبح سی درم ازان گرم کنند و دو مثقال ازین معجون زوفا آمیخته بدهند رب السوس زوفای خشک پرسیاوشان هریک شش درم فردمانا فلفل هریک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مدحرج هریک پنج درم و در بعضے نسخه ایرسا و حرف هریک پنج درم نیز داخل کرده همه را کوفته بیخته بشهد مصفی بسرشند و این معجون نیز سینه را پاک کند و ماده غلیظ را نضج دهد بگیرند زوفای خشک پودینه اصل السوس خردل فردمانا فلفل انیسون تخم انجره مساوی و با شهد مصفی بدستور معجون سازند شربت یک ملعقه و این حب نیز تنقیه سینه از ماده غلیظ نماید رب السوس پنج درم فلفل فردمانا مرکی مغز بادام تلخ هریک دو درم حلتیت یکدرم بعسل سرشته حبها سازند و پیوسته در دهان دارند و آنرا که بشب آرام نباید این حب مفید ست میعه سائله کندر مساوی افیون ربع درم حبها بقدر دانگے ساخته بشب در دهن دارند و تخم کتان بریان دو جزو فلفل یک جزو بعسل مصفی سرشته لعوق سازند و اگر پودینه کوهی یا تخم ترب عوض فلفل کنند روا باشد و یا جاوشیر خردل مغز بادام تلخ مساوی بعسل آمیزند و بکار برند قطران بانگبین سرشته نافع و صبر سقوطری بشهد سرشته در دهن داشتن مفید ست و این معجون بنسخه عیسی بهار بخت نافع بگیرند مغز بادام تلخ هفت درم بارزد میعه سائله هریک چهار درم زعفران جاوشیر هریک دو درم بعسل بسرشند و این لعوق نیز از دست پرسیاوشان چهار درم فلفل ده عدد مغز چلغوزه ده دانه قیه باردین یکدرم عسل و روغن چندانکه بدان سرشته شود و این لعوق نیز نفع میکند بارزد حلبه هریک سه درم زعفران یکدرم جاوشیر مرمکی مغز بادام تلخ هریک چهار درم بشهد بسرشند و لعوق سپستان نیز سینه را پاک کند و کذا حب السعال مرتب از رب السوس فلفل و فانید مساوی و استفراغ بایارج فیقرا و [illegible]

علاج سرفه رطوبی

اصل السوس مقشر انجیر زرد مویز منقی نبات سفید جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند پرسیاوشان زوفای خشک بادیان بیخ بادیان تخم کرفس فزایند و شربت زوفا و خمیره بنفشه بآب گرم بخورند و بعد نضج ماده مسهل بلغم و حب غاریقون تنقیه نمایند و زوفا و ایرسا و گاوزبان و ترمس و سپستان و ریوند خطائی و شربت دینار نیز در مسهلات داخل میکنند و ایارج روفس در بیباب نافع ترین مسهلات ست دیاسناسے مکی پنج درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم انجیر زرد ده عدد مویز منقی پانزده درم بادیان خیاری پرسیاوشان زوفا گل بنفشه هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شکر هر واحد ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و این حب زیر زبان نگاه دارند رب السوس پنج درم بادیان فلفل فردمانا مغز بادام تلخ هر واحد دو درم حلتیت یکدرم کوفته بیخته بعسل حبوب مقدار نخود سازند و غذا نخود آب گوشت مرغ بمغز بادام و قرطم سازند و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف نموده بشهد آمیزند و نوشیده قی کنند و جهت تشفیه رطوبات لعوقات گرم مثل لعوق عنصل که در تلطیف و تحلیل بغایت نافع است استعمال نمایند و حب حکیم محمد زمان همراه مطبوخ مناسب بدهند و یا ایرسا زوفا صمغ عربی رب السوس اصل السوس انیسون مصطگی هریک پنج ماشه

مغز بادام مغز پنبه دانه هر یک یک توله در عسل سرشته حبها ساخته بدهند و مطبوخ اصل السوس خطمی بادیان هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد اسطوخودوس
سه ماشه با شهد نیز سرفه بلغمی و کوتاهی نفس را نافع ست و دارچینی بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دادن نیز مفید و کذا
اصل السوس زوفای خشک مویز منقی دارچینی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ زیرهٔ سفید چهار ماشه نبات داخل کرده برای سرفه و لبول یکدر از عفونت
بلغم نافع که همه ملطفات ست و جالبات نزله انجا ممنوع ست و معجون زوفا مجرب حکیم علی درین باب بغایت نافع و رب السوس زوفای
خشک ایرسا مغز بادام تلخ هر یک چهار درم حلتیت تخم انجره هر واحد یکدرم کوفته بیخته با عسل آمیخته حسب حاجت بخورند و در حمام عرق آورند و نقلی حلوا یا
ترنجبین بدهند و اغذیه ناشفه چون قلیه بریان و کباب و نان خشک بعد تنقیه تناول کنند و ریاضت متعبه پیش طعام خصوصاً حرکت صدر بقرات و الحان
را اختیار نمایند و از اشیای رطوبت افزا و لحوم چرب پرهیزند و باقی تدبیر از علاج سرفه نزلی بارد اخذ کنند و دو درم یا یکدرم راتینج سوده با حریرهٔ
سبوس گندم یا شیره هفت روز خوردن نفع میکند سعال مزمن و تنقیه صدر و ریه مینماید و لبقول ثابت خوردن انجیر خشک با مغز بادام یا مغز جوز سرفه مزمن
رطوبی را زائل کند و یا بگیرند پودینه تخم ترب صمغ بطم میعه سائله و بعسل سرشته استعمال کنند و اگر کبوتر صحرائی ذبح نموده همچنان [illegible] در بالائی بسوزند
خاکستر آن با برگ تنبول بدهند برای سرفه بلغمی بغایت سودمند ست و لبقول سویدی شرب طبیخ قنطوریون دقیق و لعوق تخم کتان شش درم و نبات
عنصل بریان سه درم معجون بعسل شرب سفوف مصطکی و خوردن خربوا و شرب نفط سفید و طبیخ بیخ مازریون و عصارهٔ حشیشة الزجاج و اصل السوس منقشر
کوفته و حلتیت در بیضهٔ نیمبرشت و خوردن حلبه و شرب طبیخ او مع انجیر و شرب حب بلسان و تخم حنظل و روغن بلسان و طبیخ زوفا و راسن و عسل دو و قه
عنصل بعسل و خوردن عنصل مشوی بشکر یا عسل و پیاز بریان و کرسنه مطبوخ بروغن بادام و پودینهٔ کوهی مع انجیر و شرب طبیخ ایرسا و عود بلسان
و فراسیون با لعوق حرم او بعسل یکره خوردن تودری و پسته و انجیر و گرفتن دخان زرنیخ زرد یا سرخ مخلوط بشحم در قمع و شرب طبیخ زوفای خشک
و جوز السرو و اسقولوقندریون و ترب و سکر العشر و سیسالیوس و طبیخ گاوزبان با انجیر یا مویز منقی یا بعسل هر واحد مفید سرفه مزمن ست و تهم او گوید که
عرق گاوزبان بشکر شیرین کرده در سعال مزمن مجرب من ست و سکنجبین نیز نافع و راتینج یک مثقال سوده با بیضهٔ نیمبرشت آمیخته نهار خوردن و حریرهٔ
سبوس گندم بمغز بادام و اصل السوس مقشر کوفته و انجیر فربه پنج عدد سعال مزمن نفع عجیب بخشد و مجرب ست و خوردن تخم لبلاب و مغز چلغوزه بشکر
و تخم کشوث و گزر بریان و مربای او بعسل نیز مجرب و دارچینی و قند و خطمی و صمغ او و خردل بعسل و ترشت رطب بجلاب و بادام شیرین یا طبیخ کرفس و سلیخه
و بیضهٔ سنگ پشت و بندق هندی و سداب نیمبرشت با آبهای غاریقون و دو درم رب السوس یکدرم قنطوریون غلیظ همه نافع سعال مزمن اند

ذکر ادویه هندیه

مفید سعال بلغمی پوست بلیله مغز تخم کونج فلفل گرد صمغ عربی اصل السوس کاکڑا سنگی مساوی کوفته بیخته حب بقدر نخود سازند و دو حب در دهان دارند که اکثر
تجربه رسیده و دیگر فلفل سه ماشه دار فلفل شش ماشه پوست انار یک توله قند سیاه دو توله جواکهار یک نیم ماشه ادویه کوفته بیخته بقند سیاه سرشته حبها
بقدر نخود سازند و یک حب خورند دیگر ایلوه زعفران هر یک سه ماشه ریوند چینی دو ماشه بلیله کابلی یک ماشه فلفل گرد زنجبیل عاقرقرحا هر یک شش
سرخ همه را کوفته بآب ادرک برابر نخود حب بندند و بجوان دو حب و طفل یک حب بدهند دیگر مرچ دهچی و نخود بریان مقشر هر سه مساوی در شیرهٔ ادرک
حب بندند حسب حاجت بدهند که مجرب نوشته و دیگر فلفل گرد یا نخواه دار فلفل نمک لاهوری نمک سیاه سهاگه هر واحد یکدرم برگ ارک وسه یا زده عدد در سبوچهٔ
گلی نهاده دهن آن بند کرده در آتش نهاده بسوزند و برآورده سائیده نگهدارند و هر روز بقدر چهار سرخ از ان در پان خورند که معمول ست و بسیار مفید ست
و بعضی نوشته اند که بعد سائیدن برابر آن صمغ عربی سوده افزایند و بقدر یک ماشه از ان خورند و دیگر دار فلفل در پارچهٔ نم واده پیچیده زیر خاکستر گرم بقدر یکساعت
نهاده باشند بعده در [illegible] بمالند که دانهای دار فلفل جدا شود و یک توله از ان بگیرند و سهاگه بریان خولنجان هر واحد نیم توله فلفل دو توله عاقرقرحا نیم توله کوفته
در گهرال [illegible] آب [illegible] بلیغ نموده حب بمقدار نخود ببندند و یک دو حب بخورند که سرفهٔ رطوبی و ضیق بلغمی را مجرب [illegible] دیگر پوست بلیله زرد و بلیله

و آمله کاکڑاسنگی زنجبیل دارفلفل کٹکی بهارنگی پوست بیخ انجیر ہریک دو درم نمک سنگ نمک سوچر نمک سانبهر سجی جواکهار ہریک یکدرم کوفته با شیر آکهه
حب سازند خوراک نیم ماشه دیگر مرچ پیپل زنجبیل عاقرقرحا میٹھه تلیه ہریک یکدرم حلبه یعنی میتهی پنج درم کوفته در آب بیخ ساگی بقدر موٹھ حب سازند یک
حب بخورند نیز برای امراض مذکور نافع است دیگر مرچ پیپل ہر واحد یکدرم تخم کنائی لوٹه سجی ہریک دو درم کوفته بیخته بآب برگ بالسه حبها بقدر کنار بندند یکی
صبح و یک شام بدهند دیگر دارفلفل تخم کنائی نمک سانبهر برابر کوفته بیخته برگ تهوہر در آب جوشانیده شیرۂ آن گرفته بدان دوا را آمیزند و حب بقدر کنار صحرائی
بسته یک صبح و یک شام استعمال نمایند دیگر زنجبیل دارفلفل فلفل سجی لوٹه فلفل گرد مغز تخم کونج ہلدی جواکهار کوفته بیخته بمقدار کنار دشتی حب بندند و آب
نیم گرم وقت شب یک حب بخورند که از علوی خان منقول ست دیگر غنچه آکه بیخ مرچ سیاه جواکهار مساوی سائیده بقدر فلفل حبها سازند و بوقت شب
یک حب در دهن دارند مجرب صاحب تکمله هندیست دیگر طباشیر پنج ماشه دارفلفل چهار ماشه زنجبیل سه ماشه فلفل ناگکیسر الائچی تالیس پتر ترج
ہریک دو ماشه نبات بحنه سفوف ساخته سه درم بدهند دیگر گویند که اگر چھٹه بابرگ و شاخ و تخم و بیخ خشک کرده بسوزند و نیم سیر زین خاکستر
در ده سیر آب بجوشانند تا یکسیر بماند نصف ازین خاکستر جوشیده مع آب نیم آثار گرفته با دو نیم پاؤ دارفلفل کهرل کرده حب بقدر کنار دشتی بندند و یک
حب ہر صبح بخورند و نیم سیر آب با خاکستر که باقی مانده دران نیم سیر اجواین انداخته وقت خواب یک کف بخورند از روغن پرہیز کنند برای سرفۂ بلغمی تازه
و کہنه و ضیق حدیث و مزمن مجرب و ممتحن ست دیگر اصل السوس صمغ عربی ہریک چهار جزو دارفلفل یک جزو شکر برابر سفوف ساخته بقدر دو مثقال چند روز
خورند منضج مادۂ سرفه و منفث نفث ست دیگر پوست انار ولایتی دارفلفل کاکڑاسنگی ہریک شش ماشه نمک ہوری نمک سیاه ہر واحد یک توله نوشادر
بلیله دو توله کوفته بیخته سفوف سازند و در روز بدفعات قدری قدری بخورند که برای سرفه ضیق معمول ست ایضاً اصل السوس سه جزو کاکڑاسنگی
صمغ عربی پوست خشخاش سوخته لسباسه ہر واحد دو جزو دارفلفل سهاگه بریان پوست بلیله مغز تخم کونج کات سفید قرنفل پوست انار ولایتی ہر واحد
یک جزو سفوف ساخته بقدر مزاج خورند که درین باب العمل آمده دیگر کاپهل زنجبیل پهکر مول کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل مساوی سائیده ہر روز یکدرم
بعسل بیخته بخورند نافع سرفۂ بلغمی در بود در قطع بلغم بمنزلۂ سیف قاطع ست دیگر مغز سمندر پهل فلفل دارفلفل پوست خشخاش صمغ عربی کاکڑاسنگی
اصل السوس مساوی سائیده ہر روز نیم درم بدهند دیگر دارفلفل اصل السوس طباشیر مساوی ہر روز سه درم وقت خواب بآب گرم بخورند دیگر
صمغ عربی شکر تری ہریک ده درم عاقرقرحا بیخ سوسن ہریک دو درم سفوف ساخته ہر روز دو درم بخورند دیگر سهاگه کاکڑاسنگی قرنفل
پهٹکری بهارنگی پوست بلیله دارفلفل نمک سنگ چیته مساوی زنجبیل برابر ہمه کوفته بیخته بآب حبها بقدر کنار خرد سازند و وقت خواب یک دو حب
بخورند ایضاً بیخ کٹائی خرد اصل السوس کاکڑاسنگی خولنجان پوست بلیله کوفته بیخته در آب مطبوخ پوست مغیلان حب بقدر نخود بسته در دهن
دارند دیگر شلغم را در پارچه پیچیده گل حکمت کرده در تنور بریان نمایند پس افشرده آب او بانبات یا تنها نیم گرم دهند و خوردن سه درم برگ بالسه
بایکدام شهد ممزوج کرده نیز نافع دیگر نمک سانبهر پاو آثار مغز کهیکوار یک آثار پاو بالا در یک گلی ته بته نهاده سر آن بسرپوش پوشیده گل حکمت
نمایند و خشک کرده در بست و پنج آثار پاچک دشتی آتش بجفر دهند بعد سرد شدن برآرند و از چهار سرخ تا یک ماشه بدهند که قاطع بلغم و نافع سرفه و ضیق النفس
و هاضم طعام و مصلح معده مرطوب ست دیگر پوست بلیله کاکڑاسنگی بهارنگی دارفلفل شب یمانی تنکار بریان شیطرج قرنفل نمک سنگ
زنجبیل مساوی بقدر کنار خرد حبها ساخته یک حب صبح و شام بخورند دیگر تخم ہنوار سائیده بقدر چهار ماشه سه هفته خورند سرفۂ بلغمی را نافع ست دیگر
برگ کیله سوخته خاکستر آن با قدری نمک آمیخته در روز چند بار قدری قدری خوردن همین عمل دارد دیگر دارفلفل بر چلم نهاده مثل تنباکو کشند که مفید
سرفۂ مزمن ست و کنجاله ہر قدر که خواهند در روغن زرد بسوزند و سائیده وقت نهار دو سرخ از ان خورند دیگر آرد موٹھ در شیر مدار سرشته قرص ساخته
بر انگشت بسوزند و باریک سائیده بقدر دو سه سرخ در برگ تنبول بخورند یا بعسل آمیخته بلیسانند که مفید سرفۂ بلغمی ست دیگر نمک سانبهر نمک لاہوری نمک
سیاه اجواین نمک نفطی سهاگه ہر شش دوا برابر در سبوچه گلی کرده گل حکمت نموده در چفر نیم درعه از پاچک دشتی آتش دهند بعد سرد شدن برآورده بر آتش

صمغ عربی آمیخته نگهدارند و گاه گاه ازان خورده باشند نیز مفید بود دیگر پهلا نمک سنگ پوست انار مغز تخم کونچ خاکستر برگ روسه خاکستر جوالسه هر واحد یک جزو بلیله و ارفلفل فلفل گرد هر یک نیم جزو سفوف ساخته یک ماشه صبح و شام خورده باشند در سه روز آرام شود و اگر با لون کوفته بعسل آمیخته لعوق نمایند نافع سرفهٔ بلغمی و مانع مواد از سینه و دافع درد پهلوست دیگر سنای مکی هشت توله سنبل الطیب چهار توله لونگ الایچی سفید هو بیر هر واحد یک توله کیور کچری دو توله نبات مصری چهار توله شهد نیم آثار همه را کوفته بیخته در شهد آمیخته وقت خواب دو توله بخورند که برای سرفهٔ بلغمی و ضیق مجرب نوشته دیگر توتیای سبز یکرنگ سائیده در قند سیاه حب ساخته فرو برند و اگر خواهند قدری آب بالای آن بنوشند تا هفت روز و در سه روز اول گرمی و قلق زیاده می آرد و قی و اسهال هم می آید و چون اسهال و قی مضطر سازند کهچری با روغن بسیار بخورند و بعد سه روز هیچ اضطراب نمی آرد و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس مزمن زائل میسازد لیکن نازک طبعان و ضعیف مزاجان را نباید داد و تا کار بدوای دیگر بر آید باین دوا جرأت نشاید **قول ابو منصور** در سرفه که از رطوبت ریه باشد خیرهٔ بنفشه بروغن حب صنوبر یا روغن پسته یا روغن بادام و انجیر و خرما و مویز بخورند و بر سینه روغن سوسن و نرگس و موم بمالند و یا مطبوخ زوفا که در ربو گذشت بدهند و به کندر و میعهٔ سائله در دهن دخان بگیرند و این معجون سعال بخورند مغز چلغوزه سه درم مغز پسته پنج درم مغز بادام ده درم لعاب تخم کتان ده درم فانیذ مثل مجموع معجون ساخته مثل جوز دهند و گلقند عسلی با آب مطبوخ انجیر و مویز و بیخ بادیان خورند و چون کهنه گردد بزر کتان بعسل سرشته بخورند و چون نفث غلیظ باشد مطبوخ زوفا با این قرص بنوشند بادیان تخم کرفس رب السوس پرسیاوشان مغز بادام تلخ مساوی بلعاب بزر کتان قرص ساخته سه درم بدهند و غذا حریرهٔ آرد باقلا یا آب باقلا بروغن بادام و عسل بدهند **قول صاحب قانون و شارح آن** شیخ می فرماید که علاج سوء مزاج رطب و رطوبت در نفس به مجففات نا شفته مخلوط بجالیه نمایند و این ترکیب بهین صفت است گل ارمنی کثیرا صمغ عربی هر واحد یکجزو پودینه زوفای خشک حاشا دارچینی ایرسا پرسیاوشان هر واحد نصف جزو بعسل بقوام معجون سازند و استعمال کنند و هم او گوید که اگر ماده غلیظ باشد تحلیل و جلا بشرط مذکور در بحث ربو کنند بطوریکه تسخین زیاده نکنند مگر باعتدال بلکه جهد نمایند در آنکه تلیین و تقطیع و ازلاق حاصل شود و منقیات که در بحث ربو مسطور شد استعمال نمایند و آنچه درینجا مخصوص است علک انباط العسل است و یا قرطم و یا سعد بمثقل از عسل و یا رب السوس و کثیرا و قنه و مغز بادام شیرین ساذج و گاهی صبر بعسل در دهن میگیرند و نفع بسیار می یابند و یا بگیرند سه بیضه سالم و چندان عسل و نصف آن روغن زرد و چهل عدد فلفل سوده بیامیزند و بغیر انفلاج انعقاد نمایند و صبح و شام بلیسند و ایضا سفت عروس کراث شامی بگیرند و در سه رطل آب بپزند تا ثلث بماند صاف نموده و بباقی عصارهٔ قشر او و عسل مخلوط سازند و بپزند و ایضا بگیرند در رطب هشت جزو مغز چلغوزه یکجزو و صمغ بطم یکجزو مویز چهار جزو و عسل بقدر کفایت و ازان لعوق سازند و دوای جیدالنفث که بگیرند پودینهٔ نهری پنج اوقیه مغز چلغوزه و تخم انجره هر واحد اوقیه بزر کتان و فلفل هر یک سه اوقیه و بعسل لیسنیده استعمال نمایند گویند که این دوا برای سعال کائن از مادهٔ غلیظ که نفث آن دشوار باشد مجرب است و تحلیل و تقطیع و تلیین و ازلاق آن عجائب است و از نفث ماده را دفع میکنند و یا بگیرند خرمای لحیم پنج جزو سوسن هشت جزو زعفران فلفل هر واحد دو جزو کرسنه بیست جزو بعسل کف گرفته لیسنیده و یا بگیرند زعفران و سنبل الطیب و فلفل هر واحد یک جزو فراسیون زوفا هر واحد سه جزو مر و سوس هر واحد دو جزو و بعسل مصفی لیسنیده و برای مزمن قطران بعسل بلیسند و یا قسط هندی با آب شبت مطبوخ بقدر سکرجه مع ملعقه روغن کنجد و ایضا بزر کتان بریان بعسل تنها یا مع فلفل و سیوم حصهٔ آن با پودینه و ایضا لیسیدن عسل یعنی با عسل نخل و نیز جاوشیر و خردل و بادام تلخ و ایضا آمیزه دیطوس نافع و هم او گوید که گاهی سعال کهنه رطب دخن مذکور در باب ربو استعمال میکنند و اگر رطوبت منتن باشد زرنیخ احمر و زر وارنب و آرد جو و پوست پسته بندوی ببیضه سرشته قرصها بقدر یک درم ساخته در آفتاب خشک نمایند و سه بار ازان بخور کنند و ایضا زراوند و مر و میعه و بارزد مساوی زرنیخ سرخ برابر همه در روغن گاو سرشته بندقه سازند و یکی ازان بر آتش نهاده بقمع دود در حلق رسانند و گویند که اگر زرنیخ و میعه و مغز بادام و مغز چلغوزه مساوی بقدر فندق بخور کنند نیز برای سعال مزمن نفث منتن سود مند است و باید که بعد ازین تبخیر حریرهٔ آرد گندم بمغز بادام و روغن تازه جهت دفع مضرت دود زرنیخ استعمال نمایند

ونیز

و شارح گیلانی می نویسد که ملاک علاج او تنقیهٔ بدن از بلغم لقی و اسهال بود انفلاج ست اگر درینجا امتلا از بلغم باشد و اگر نباشد طبیخ زوفا باین نسخه انجیر تمر هندی
هر واحد ده درم حلبه پنج درم اصل السوس ده درم پرسیاوشان هفت درم بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کرفس تخم بادیان زوفای خشک هر واحد ده درم تخم انجره پودینه
فراسیون هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند بنوشند و این دوا بخورند تخم کرفس بادیان اصل السوس زوفای خشک پرسیاوشان
تخم انجره ایرسا قردمانا فلفل زراوند حرج مغز بادام تلخ حرف هر واحد پنج درم العسل سرشته مثل جوز بدهند که مده و جمیع اخلاط غلیظه را از سینه
خارج کند و لعوقات گرم بلیسند و حبوب حاره مثل حبیکه دران رب السوس پنج درم ست و حب میعهٔ سائله که در علاج سرفه نزلی بارد در قول جرجانی
مسطور شد در دهن دارند و آبیکه دران انیسون و بادیان بقدری عسل جوشانیده باشند غرغره کنند و حریره متخذ از سبوس جو اری العسل و
روغن بادام بنوشند و با آب مطبوخ بیخ سوسن آسمانجونی و قدری عسل زنجبیل مربی غرغره سازند و عسل و شونیز اندکی بخورند و اگر این رطوبت طول کشد
ماء الاصول بنوشند و در بعض اوقات چند دانه مغز بادام تلخ و مغز چلغوزه و پسته مع شکر و عسل بخورند و غذا گوشت بریان و کباب و شوربا نخود
سازند و نوشیدن نبیذ کهنه و خوردن مویز و حمام حار معرق و ریاضت متعبه قبل الطعام لاسیما حرکت صدر بقدر ادرت نافع ست و از شوربای چرب مضرت
فوائد که رطب اجتناب نمایند و مطبوخ مذکور در قول جرجانی نیز منضج ست و شربت آب بادیان رطب مع شکر طبرزد نافع ست و اگر شدت کند تخم کتان
بعسل سرشته صبح و شام با آب انجیر و مویز منقی بخورانند و اگر از بادیان رب السوس هر واحد یک جزو مغز بادام تلخ سه جزو فانیذ برابر همه حب ساخته
در دهن دارند سینه را پاک کند و خرخره و ضیق النفس ببرد و اگر با رطوبت غلیظه لزج باشد بگیرند تخم ترب و پودینه و بزر کتان و در عسل لیسند
و یا عسل انجیر بعسل نخل جمع کنند و میعه سائله و علک البطم و هر اجزا مساوی افیون ثلث جزو بقدر دانگی حب سازند و دو سه حب در
دهن دارند که سعال شدید را منع کند و در سعال رطب که مریض بسیار نفث کند و آنکه هرگاه نفث نکند ثقل آرد و نفس تنگ گردد خشخاش و افیون و
تخم کاهو و بزر البنج استعمال نکنند و خوردن انجیر خشک و در سعال مزمن را نفع کند و تقلیل غذا کنند و غذا اسفیدباجات و کرنبیه بگوشت و اندک سماق ...
کنکیه کرشک حنطه لفانید و قدری دارچینی و کراثیه و برای ایشان قلایا و شوا از لحم ارنب طیور بری و حلوای خرما و فانید و روغن بادام و لعاب
حلبه صالح ست و عوض آب جلاب یا شربت بنفشه بنوشند و اگر ماده غلیظ باشد ماء العسل با فادیه بنوشند سیما اگر ماده غلیظ تر باشد و هم او گوید دوای که
در سعال رطب بی نظیر ست بگیرند میعه سائله و افیون در روغن بلسان هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو آمیخته بدارند و هر که عادت خوردن
افیون ندارد نیم دانگ از آن بخورد و فائده او بیشتر که بغیر او ندیده باشد و در طریق بدارد که روغن بر ق و اخذ نکند

علاج سرفهٔ بارد

مطبوخ که در سرفه رطوبی گذشته بدهند و آنچه که خفیف امور حار جسیه چون ضماد و قلت هوای سرد و مجاورت برف و استعمال آب سرد سبب باشند
نخستین ازاله سبب کنند بعده جهت گرمی بخشش حتی الامکان حبس دم نمایند که آن به سرافی الحال گرم میسازد و همچنین استعمال هوای گرم و حمام اگر
احتیاج بعلاج قوی تر افتد حب از میعه سائله العسل ساخته زیر زبان دارند و سکنجبین ده درم در مطبوخ اصل السوس انجیر و مویز منقی و پرسیاوشان
و بیخ بادیان و روغن بادام تلخ آمیخته با مثقال معجون قمی بنوشند و شربت زوفا ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند و انجیر با نخود بریان بخورند و طبیخ زوفا
و اسارون و انجیر و غیره نیز نافع ست و ایضا از شربت نافعه بادیان رطب مطبوخ مصفی بشکر طبرزد ست و یا دردی قطران لعقه یا علک البطم العسل
بخورند یا روغن بلسان بسنیخ تا یک مثقال بدهند و کذا لک کبریت مع بیضه نیمبرشت و لعوقات لعابات حاره مثل لعوق معمول از بادیان و تخم کتان
و خسرول بریان و حلبه و مغز چلغوزه و پسته و بادام و صمغ آلو و کتیرا و فانید بلیسند و عوض آب ماء العسل یا ماء السکر بنوشند و عسل تنها
یا مع تخم کتان بریان بخورند و گاهی قدری فلفل اضافه کرده می شود و کذا لک از لعابات گرم مثل لعاب حب الرشاد و بزر کتان مساوی
بعسل سپید قوام نموده لعوق سازند که سنه العسل و آب انار شیرین مقوم بعسل خوردن تریاق کبیر و گلقند عسلی نیز مفید و این شربت انجیر

پانزده عدد و مویز منقی لبست عدد و اصل السوس مقشر ده درم پرسیاوشان پنج درم زوفای خشک سه درم ایرسا دو درم چنانچه رسم است بپزند و صاف نموده
با شهد بقوام آرند و با دواء المسک یا سنجبینیا یا مثرودیطوس بدهند و سینه را بروغن سوسن و نرگس و خیری و یاسمین و موم زرد بمالند و غذا نخود آب
بادارچینی و زعفران دهند و ایضاً حساء سبوس گندم بحلبه و روغن و انجیر و خرما و عسل یا فانیذ پخته و اصول کراث شامی و حلوا متخذ از خرما و فانیذ و روغن بادام
و لعاب حلبه و کرنب بلحم سمین و مغز پسته و اندکی فلفل و کشک گندم بفانیذ و فلفل و دارچینی و کراثیه بدهند و اطریه بفانیذ و ازاو بان روغن پسته و چلغوزه
و حبة الخضرا نافع است و از لحوم گوشت فراریج و خروس و شوربای آنها و شوربای گوشت حلوان و نخود آب بمغز قرطم و مزوره باقلای مقشر
بمغز بادام و فراخ مع نخود دهند و نقل پسته و چلغوزه و مویز منقی مع حلبه و انجیر و بادام است و خوردن انجیر خشک مع جوز و بادام سعال مزمن را قطع کند
و از اشیای بارده و هوای سرد و کثرت شرب آب سرد و استحمام اجتناب نمایند و در هوای گرم و حمام بنشینند و بقول سویدی شرب جلاب شیرک رم
در جلاب یا میعه سائله در ان و بخور قصب الذریره تنها و مع صمغ البطم و کذا شرب عسل و طبیخ کرنب مع سپستان و تحبین زفت یابس مخلوط با بادام مقشر
و شکر و کذا علک البطم و قرص با ناردارچینی و مغز پنبه دانه و طبیخ کما دریوس و روغن بندق و مغز آن بعسل و خوردن ثوم و گرفتن مرتقیه باقلا در دهن
و مقل ازرق و بخور کوبر نخل و شرب بقر الیهود و ولادن و حب البطم هر واحد مفید سرفه بارد مزمن است و گویند که این حب سرفه بارد را نافع و داوی
را عجیب الاثر است دار فلفل نبات کوبی سوسن هر کدام یک درم مویز منقی دو درم کوفته بآب ادرک سائیده حبها بقدر دانه مرشف بسته نگهدارند و یک
حب از ان بخورند و یکی زیر زبان نگاهدارند و گویند که مناسبست که با سرفه بارد و نزله باشد درین صورت آنچه در سرفه نزلی بارد گذشت نیز بعمل
آرند صاحب کامل گوید که در سعال بارد یابس که در زمستان باشد و هبوب شمال حادث میشود باید که هر روز معمول از سبوس بعسل و روغن
بادام استعمال نمایند و فلوس خیارشنبر که در آب مطبوخ بادیان یا منفتح مع آب بادیان کنند و ترنجبین ده درم در آبیکه بادیان جوشانیده باشند دهند
و این لعوق بخورانند تخم کتان حلبه تخم مرو جوز السرو مغز پنبه دانه هر واحد یک جزو صمغ انزروت جند بار یک کوفته بیخته و بران فلوس خیارشنبر بقدر لائق
داخل کرده بلیسند و گاه گاهی این حب در دهان دارند مغز پسته مغز چلغوزه مغز پنبه دانه مغز حب البطم هر واحد پنج درم صمغ آلو و کتیرا هر یک
درم باریک سائیده و بوزن او شکر طبرزد آمیخته بلعاب تخم کتان بسرشند و حب ساخته استعمال نمایند و غذا الشوربای فراخ نواهض نخود و شبت و دارچینی و
خولنجان یا الشوربای قنابر یا مزوره معمول بحب قند و روغن بادام و کشنیز و دارچینی سازند و پسته و انجیر خشک و ناطف عسل و پسته و بطم بخورند و اندکی شراب عتیق
که دران قدری شیرینی باشد بیاشامند و چیزهای سرد ندهند و تقلیل شرب آب بارد کنند و ایضاً او گوید که اگر سرفه از برودت باشد تدبیر که در علاج بحة الصوت
رطوبی مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن سوسن و موم بمالند

علاج سرفهٔ حار

شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ مغز تخم کدو در عرقیات برآورده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و دیگر مبردات چون لعاب
اسپغول و بهدانه در عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده آب تربوز آب انار شیرین اشربهٔ مذکوره داخل کرده و ماء الشعیر و خمیرهٔ بنفشه و لعوقات
بارده استعمال نمایند و صندل و کافور و تراشه کدو و آب کشنیز تر و آب کاهو و گلاب آمیخته بر سینه طلا سازند و یا از بنفشه و نیلوفر و برگ بید ضماد نمایند و یا در قیروطی
روغن بنفشه و روغن نیلوفر و موم کافور آمیخته طلا کنند و یا قیروطی اخضر بمالند و یا آرد باقلا بسفیده بیضه و روغن بنفشه و موم بر سینه ضماد کنند و از میوه با تربوز و انار شیرین
خورند و صندل و کافور و خیار شگافته و بنفشه و نیلوفر تازه ببویند و کتیرا نیکو فته یک جزو و مغز بادام مقشر دو جزو کوفته در جلاب حل کرده
مدام اندک اندک بلیسند و نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار مساوی ترنجبین پاک کرده بیخته همه ادویه را بلعاب بهدانه
یا اسپغول حب بسته پیوسته یک حب در دهان دارند و سپستان در دهن گیرند و اگر ادرا پختند و لعاب برآورده شکر آمیخته بقوام لعوق آرند نافع باشد
و طعام از کشک جو و اسفاناخ و باقلا و ماش مقشر و کدو و برگ کاهو با روغن بادام سازند و از لحوم احتراز نمایند و گویند که در میان هر دو کتف

آنجا که دست مریض از قفا برسد سه عدد یا پنج عدد دلوچه انداختن فائدهٔ تمام دارد و شیخ و شارح قانون می نویسند که علاج سعال حار بلطفیات معروفه از
عصارات و ادهان و اطلیه و مروخات نمایند بعد فصد قیفال یا باسلیق اگر امتلا باشد و جلاب نیز نافع ست و نوشیدن لعاب اسپغول و شربت بنفشه و نیلوفر
و یا قوذای ساده صبح و شام و کذلک لعوق خشخاش ساده و لعوق خشخاش که دران خشخاش سفید و سیاه دو اوقیه است مدام لعق کنند و از رب السوس
بنفشه هر کدام ده درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه ترنجبین هر واحد پنج درم بلعاب بزرقطونا و بهدانه قرص ساخته مثقالی با ماء الشعیر و شربت بنفشه بخورند
و آب انار مقوم بشکر طبرزد ایضاً نافع و لعوقات ایشان از لعاب بزرقطونا و بهدانه و نشاسته و صمغ عربی باید و لعوق لعابات که در اکثر قرابادینات مسطور
ست و جوب نافع سعال حار استعمال نمایند و گاهی دران مخدرات می آمیزند و در سعال حار سافج و با ماده تجربه رسیده که شیرخشت زیر زبان نگاه دارند
و در روز و شب بقدر هفت درم تا ده درم استعمال نمایند که مسکن سعال حار و عطش و ملین طبع ست و ایضاً رب السوس ده درم نشاسته کتیرا مغز بادام مقشر
صمغ بنفشه هر یک پنج درم سائیده بلعاب بهدانه سرشته حبها بقدر طبخ سازند و در دهن بدارند و ماء الشعیر که دران عناب و سپستان پخته باشند بروغن بنفشه
نوشیدن بسیار نافع ست و خصوصاً چون یبس غالب گردد و اغذیهٔ ایشان از بقول بارده و لبوب مثل قثاء و کدو و خیار بروغن بادام و باقلا کوفته مهرا پخته
بروغن بادام و روغن کدو و ماء الشعیر و حریرهٔ معمول از جو و باقلا و نشاسته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اگر طبیعت نرم باشد بسبب جو بشکر و
اطریه دهند و اگر کار باشد ادانجا ماء الشعیر بسطانات مقطوع الاطراف مغسول بآب خاکستر و نمک بدهند صاحب کامل گوید که هرگاه سعال
از حرارت حنجره مع تپ باشد باید که در ابتدا فصد قیفال کنند و تدبیر او بتدبیر مرطب مثل ماء الشعیر که دران عناب و سپستان و کتیرا پخته قدرے
خمیرهٔ بنفشه مالیده روغن بادام و روغن کدو بران چکانیده باشند باید کرد و طعام مزورهٔ اسفاناخ یا سرمق یا خبازی بروغن بادام یا مغز بادام
سوده نمایند و انار شیرین و نیشکر و موز و بادام رطب بشکر و فرخ و خیار و قثاء بدهند و از اغذیهٔ ترش و نمکین و صیاح و کثرت کلام و دخان و غبار اجتناب نمایند و گاه گاه
لعاب بهدانه و بزرقطونا با قدری شکر طبرزد یا فانید تجرع نمایند و همه آنچه در معالجهٔ خشونت حنجره مذکور شد بعمل آرند و این لعوق نیز نافع ست بگیرند مغز
تخم خیار و قثاء و کدو و مغز بهدانه تخم خرفه هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ بادام هر واحد سه درم طباشیر دو درم فانید بست درم باریک سائیده
بلعاب بزرقطونا یا بهدانه سرشته بروغن بادام انداخته بلیسند و اگر ازین ادویه حب چون بسازند و در دهن نگاه دارند نیز مفید ست و هم او گوید که اگر
سعال از حرارت صدر و ریه باشد باید که صاحب او را فصد باسلیق امر کنند و قدر حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و ماء الشعیر مطبوخ بعناب و سپستان و کتیرا
و جز آن که مذکور شد استعمال نمایند و سینه را بروغن بنفشه و نیلوفر که دران موم سفید گداخته باشند بمالند و بقیروطی مبرد ضماد نمایند صاحب مغنی قدیم
گوید که علاجش بفصد باسلیق و شرب ماء الشعیر و استعمال لعوق خشخاش و خمیرهٔ بنفشه و لعاب بجلاب و شیرهٔ تخم خرفه بشربت خشخاش و امتصاص انار شیرین
و اکل حسو نمایند و غذا مثل باقلا بروغن بادام و اسفاناخ یا بیضهٔ نیمبرشت سازند صاحب شفاء الاسقام و قرشی گویند که در سرفه که از سوء مزاج
حار یا بالیبس یا با سرد و باشد ماء الشعیر نیز مثل شیرهٔ تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش و شربت بنفشه و روغن بنفشه یا روغن بادام شیرین
بدهند و خمیرهٔ بنفشه بهتر از شربت اوست و لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول بشکر و بزور مذکوره سوده بشکر طبرزد و یا با لخیار بجلاب و لعوق انار شیرین
و شربت او و شربت نیلوفر و حب متخذ از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش هر واحد یکدرم کتیرا رب السوس نشاسته هر واحد ربع درم
بشربت انار سرشته استعمال نمایند و گاهی درین حب تخم خرفه می افزایند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت قلب مفرط باشد احتیاج بکافور افتد
لعوق از کتیرا و جلاب و روغن بادام و یا صمغ سفرجل و کتیرا و نشاسته و بادام و مغز تخم کدو مغز تخم خیار بلعاب اسپغول سرشته ترتیب سازند و صمغ بادام صد درم
گرفته در یکصد درم جلاب و دو صد درم آب و پنجاه درم روغن بادام بپزند تا آنکه بقوام عسل آید مدام استعمال نمایند و اغذیهٔ اصحاب سعال حار و یابس
مزورهٔ کدو یا خبازی یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانی یا خرفه است و این مزورات ساده بی گوشت باشند اگر تپ لازم بود و اگر تپ نباشد جائز ست که دران گوشت
چوزهٔ دجاجی یا حمل لا سیما بچهٔ او داخل نمایند و یا زردی بیضهٔ نیمبرشت بدهند و اگر آنرا بالطبرزد حسو نمایند فی الحال نفع بخشد و رب عنب بلیغ النفع است

وایضاً اگر احتیاج بلحوم افتد با بچه گندم یا برشته مع بعض بقول مذکوره بخورند و حلوا از نشاسته و شکر و کدو رطب یا مغز تخم او و روغن بادام جید ست و بالجمله در علاج این قسم سرفه یبسات روا اندارند که چون شدت کند و حرارت قلب غالب شود و بدن انحاید سویدی می نویسد که شرب حضض هندی یا ماء الشعیر و ماء القرع با نبات و اصل السوس و شیر خشک یک اوقیه و روغن خشخاش و حب الآس سفید و تخم خطمی پنج و صمغ او و خبازی و عناب هر واحد نافع سعال حار ست و کذا خوردن شاه بلوط و یا بقله یمانی بروغن بادام شیرین و یا کدوی مطبوخ با طریه یا بهدانه مدقوق یا کثیر النشکر شیرین کرده یا تخم خشخاش کوفته تنها یا بمویز منقی یا اسفاناخ بروغن بادام بریان و کذا کاسنی قطف یا مغز تخم خربزه یا صمغ عربی یا حسوی با قلا النشکر و روغن بادام مفید ست و گوید که ماء الشعیر محکم الطبخ و کذا تخم خشخاش کوفته و پوست او خوب پخته مالیده صاف نموده با نبات سفید لعوق ساخته و همچنین ماش بروغن بادام و اسفاناخ پخته مجرب ست

علاج سرفه یبسی اگر تپ نباشد

بهترین اشیا نوشیدن شیر خر و شیر بز ست که چیز رطب و مانند آن خورانیده باشند و لعاب اسپغول ده درم آب خیار سه اوقیه نشکر ده درم و ترنجبین ده درم بدهند و مغز بادام و کتیرا با شکر و کذا شیر خشک بروغن بادام و شکر و ایضاً شیره بادام با شکر همه از مجربات ست و کذا کاسنی مسکه تازه با نبات تا چهار ده روز خوردن و شیر بز سیاه یا سرخ یک رنگ با طباشیر سیاه باشد در سرفه که بسبب حرارت و یبوست بود نفع بسیار دارد و حکیم علی گوید که اگر تپ و لین الطبع نباشد انجیر زرد پنج عدد و عناب ده عدد و سپستان بست دانه مویز منقی ده درم بنفشه چهار درم اصل السوس مرسیاوشان هر واحد پنج درم در آب بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده هر روز سه اوقیه بنوشند و اگر خواهند با این قرص بیاشامند با دیان رب السوس پرسیاوشان مغز بادام مساوی با لعاب بزر کتان قرص ساخته هر روز سه درم بخورند و لعوقات شیرین مثل لعوق صنوبر تناول نمایند و غذا شوربای گوشت حلوان چرب و شحم ماکیان و گوشت ماکیان فربه و پاچه بهترست و فالوده رقیق با شکر و روغن بادام و خشخاش نفع میکنند و اگر تپ باشد استعمال سائر مرطبات مشروبه و غیر مرطبات مبرده معروفه کنند و استعمال ماء الشعیر بروغن بادام و ترطیب قدم مدام بروغنها و نوشیدن حریره های بادام مرطب نافع و باید که ماء الشعیر در روز دو بار بنوشند یکبار وقت صبح و مرتبه دوم بعد سه ساعت هر بار بقدر نیم رطل و در آب زن نشانند و غذا کدو و کشک بروغن بادام و مانند آن باید و هنگام خواب لعاب بزر قطونا و ماء الخیار و ماء القرع بحلاب بدهند و حمام رطب و ریختن آب شیرین بر سینه نافع و نوشیدن لعاب بهدانه و اسپغول با شکر و لعوق خشخاش و حسوی سرخ و شربت عناب و قرص خشخاش نافع سعال و کذا ماء الخیار سه اوقیه با نیم اوقیه شربت نیلوفر یا لعاب بزر قطونا و شیره مغز تخم کدو با جلاب شکری مفید و شربت خشخاش و آش جو که در آن سپستان و عناب و بنفشه پخته باشد بروغن بادام بدهند و در غذا قلت و خیار و اسفاناخ و کدو و روغن بادام داخل سازند و اگر تپ باشد شیر خشک و چوزه مرغ و دهند و حریره از جو مقشر و خشخاش سفید و شکر و روغن بادام سازند و بجای آب جلاب و شربت بنفشه بنوشند و صمغ در آب تر کرده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بجوشانند تا غلیظ شود و هر وقت آن را لیسند و با لعاب بزر قطونا و جلاب پخته روغن بادام داخل کرده بنوشند و ایضاً عناب پنج دانه سپستان بست دانه بنفشه شش ماشه در آب خیسانیده مالیده صاف نموده لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه شربت خشخاش یا شربت آن داخل کرده نوشیدن سرفه خشک را نافع ست و حب مرطب از رب السوس ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر واحد پنج درم و بعضی خشخاش و صمغ عربی و نشاسته و کتیرا و بنفشه هر یک پنج درم می افزایند و مغز بادام بست درم شکر بوزن مجموع عوض رب السوس تخم کدو و خرفه داخل میکنند بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها ساخته در دهن گیرند و قیروطی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم سفید و کتیرا و عصارات مرطبه مثل آب کاهو و آب خیار تازه ساخته بر سینه نهند و نافع و مفید و پاشنه قدم بروغن بادام چرب سازند و در آب نوشیدنی بهدانه شیرین و تخم خطمی ندازند سویدی گفته که حسوی نشاسته و بادام و شکر و ترنجبین مجاول در ماء الشعیر و شربت گاوزبان بماء الشعیر و شکر و عصاره او و عرق او و طبیخ او بشکر و صمغ عربی یا کثیرا بماء الشعیر و شکر و کذا سپستان و کذا اسکنه بشکر و بروغن بادام و طبیخ عناب و کذا بنفشه هر واحد نافع سعال یابس ست و خوردن خبازی بروغن بادام بریان یا ترس شیرین یا فرخه ماکیان فربه بمسکه پخته یا روغن گاو و بشکر یا کنجد مقشر یا شکر بنیر مفید ست و لعوقات مرطبه مثل این لعوق بزر قطونا بهدانه هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید

ده درم اصل السوس مقشر کوفته سپستان هر یک هفت درم در سه رطل آب باران بخیسانند و بآتش ملائم بپزند تا یک رطل بماند مالیده صاف نموده دوازده اوقیه
سفید و ده ستار قند افزایند و هفت درم از هر یک صمغ عربی و کتیرا کوفته آمیخته بقوام آورده استعمال نمایند و حریره مغز بادام شیرین کتیرا آرد جو تخم خشخاش سفید کوفته با شیر تازه و نبات پخته تناول نمایند

علاج سرفهٔ دموی

فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم کدو در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و در آخر روز لعاب اسپغول
عرق شاهتره شربت نیلوفر دهند و شرب ماء الشعیر و لعاب اسپغول و خمیرهٔ بنفشه و وضع اطلیهٔ بارده بر سینه لازم گیرند و آنچه در علاج سرفهٔ حار گذشت حاجت
بعمل آرند و مسهل صفرا تنقیه نمایند و یا تلیین طبیعت بماء الفواکه یا باین مطبوخ نمایند عناب سی دانه بنفشهٔ خشک ده درم در دو رطل آب باران بجوشانند تا یک رطل بماند
صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و در آن شیرخشت ده درم خمیرهٔ گاوزبان تازه هفت درم حل نموده صاف کرده بیاشامند و اگر خمیرهٔ گاوزبان بهم نرسد
گل گاوزبان یا برگ آن سه درم کوفته اضافه مطبوخ نمایند و بعد از تنقیه و تلطیف مزاج تسکین حرارت نمایند بآشامیدن ماء الشعیر و لعاب بزرقطونا و شربت
نیلوفر یا بنفشه و استعمال لعوقات بارده مثل لعوق که از مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر و کتیرا با طبیخ عناب و سپستان و تخم خطمی و گل بنفشه و نیلوفر
و نبات یا قند ساخته باشند و اطلیهٔ بارده بر سینه و تمریخ بقیروطی اخضر که در آن تسقیه بآب بقول بارده مثل کشنیز و کاهو و مانند آن داده باشند و اگر حرارت
در جگر بود تسکین آن نیز بمبردات کنند و قرص کافور و روغن کدو و روغن بادام و دوغ و آب لیمو خورند و درینجا استعمال حموضات جائز ست و
گفته اند کسی را که سرفه از کثرت و غلیان خون باشد اگر فصد نکنند اکثر منجر بسل میشود و یا درم ریه میگیرد و پس بر فصد اکحل علاجش منحصر ست و ایضاً مفر خشک
که از امتلاء دموی در ریه باشد حجامت میان کتفین نافع گفته اند

علاج سرفهٔ صفراوی

لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ خیارین دو توله یا شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله یا شیرهٔ مغز تخم هندوانه دو توله با شربت عناب یا خشخاش بدهند
و یا گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر پنج ماشه خطمی خبازی هر یک چهار ماشه خیسانیده همراه اشربهٔ مذکوره استعمال نمایند و حب السعال در دهان
دارند و یا قوفوا با لعابات بدهند و درینجا نیز استعمال حموضات منهی نیست از ینجاست که گفته اند در بعضی اقسام سرفهٔ حاره قشرهٔ لیمو و انار ترش نفع
عظیم دارد و بعد از نضج ماده بمنضج صفرا از مسهل صفرا تنقیه نمایند و خبازی و خیارین و خوبانی و شربت ورد و تمر هندی و ترنجبین و سایر ملینات داخل میکنند و بعد تنقیه از مغز
تخم کدو و خیارین و تربز و بهدانه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه تخم خطمی و خبازی هر یک پنج ماشه کتیرا سه ماشه بلعاب اسپغول حبها بقدر نخود ساخته پیوسته
در دهان دارند و عناب آلو بخارا هر یک پنج عدد مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات داخل کرده بلین دافع تلخی دهن ست و گاهی گل بنفشه شش ماشه داخل کرده
شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه شربت بنفشه سه توله عوض نبات میکنند که ملین ست و گاهی وزن مویز منقی دو توله و آلو بخارا ده دانه میکنند که ملین و نافع بخارات
سر و سینه و تپ و سرفهٔ صفراوی دائمی ست بعد حجامت قفا میدهند

علاج سرفهٔ سوداوی

حریرهٔ سبوس گندم بقند یا شهد شیرین کرده دهند و بعد نضج ماده بمنضج سودا از مسهل آن تنقیه نمایند و از آرد باقلا رب السوس گل گاوزبان صمغ عربی هر یک
هفت ماشه اطفار الطیب شکر تیغال شیرخشت هر یک پنج ماشه بروغن بادام چرب کرده در شربت انار ولایتی سرشته حب بسته بکار برند و تدبیر خفیف از ینها بیا
بعمل آرند و غذا نخود آب دهند که از گوشت مرغ یا گوسفند جوان یا حمل صغیر ساخته باشند و اگر اصل السوس و فای خشک گاوزبان مویز منقی جوشانیده نبات داخل
کرده بطور قهوه بنوشند و گاهی شیرهٔ مغز بادام نیز افزایند برای سرفه مواد سوداوی و عسر النفس که وقت سرفه بد حال شود گویا از سرفیدن قی خواهد شد نافع ست

علاج سرفهٔ وبائی

گویند که این قسم سرفه از تعفن هوا بمردم کثیر پیدا میشود و باعث هلاکت طفلان و بزرگان میگردد و پس در بزرگان رگ هفت اندام زنند و خون او قدر گیرند که

قریب بفتی رسد و در کودکان زیر هر دو پستان زلو چسپانند و جهت نضج ماده اصل السوس گاؤزبان بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسپغول ادخر انیسون هر یک سه ماشه
پوست بیخ کاسنی ابریشم خام بادرنجبویه هر یک نه ماشه مویز منقی یک توله سپستان چهل عدد آلو بخارا عناب هر یک پنج عدد جوشانیده گلقند عسلی خیساندهٔ بنفشه
هر یک دو توله دهند و غذا نخوداب مرغ مزعفر یا شوربای مرغ بنان روده دهند و بجای آب عرق بهار نارنج یا دیان اکتفا ورزند و بعد هفت هشت روز یا زیاده
جهت تنقیه برگ سنا دو توله آلو ده عدد گل بنفشه یک توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک نیم توله خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیرخشت
پنج توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ افزوده دهند و بجای آب عرق گاؤزبان و بهار برابر آمیخته نوشانند وقت دوپهر نخوداب
مرغ و شام شوربای مرغ که فائق بآب لیمون کاغذی و انار دانه ترش باشد نان ثرید کرده و روز دوم شربت رب السوس جوزبوا هر یک یک ماشه
سوده در شربت سیب ولایتی یک توله ورق نقره یکعدد آمیخته بلیسانند بعده اصل السوس برگ گاؤزبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه ریشه ادخر
هر یک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه در عرق بهار و گلاب و گاؤزبان هر یک نه توله جوش کنند که بنیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه چهار توله تخم کنوچه
یا شربتی نه ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج مفرحات و مقویات اعضای رئیسه که دران حموضتی باشد با عرق کیوڑا
و بید و بید مشک و صندل و عرق عنبر بکار برند چنانچه که دران انار دانه و جوارش کهارست بنسخهٔ قادری درین باب نیز مجرب بلا تخلف ست و این حب نیز مجرب است
رب السوس گل گرو بنفشه سیوتی جوز بوا مرکی زوفا اسپغول بادرنجبویه چاے خطائی هر یک سه ماشه صمغ عربی یک توله مغز بادام سه توله زعفران نیم ماشه
حبها بقدر نخود سازند و این دوا در کودکان و بزرگان بسیار مفید خاکستر ماهی سبور و نمک طعام بقدر ذائقه مردکلان را سه ماشه در برگ تنبول یا در عسل بخورانند
و در کودکان از یک حبه تا یک ماشه بدهند و همچنین خاکستر مرغ سلیمانی و سنگ خواره و مرغ عیسی که بهندی جهانپل گویند و تخم آزاد درخت و همچنین مرغ سیاه کشته
در یک آثار روغن و یا زیاده پخته وقت تناول طعام در هر غذا آمیخته خوردن و همچنین مرغ حق گو وکذا فاخته هر واحد نافع لیکن باید که بالاے اینها آب
تا دو گهڑی نباید نوشید و این دوا نیز مجرب ست گل روا سن سیاه یک توله برگ تنبول مورد سه عدد در گلاب و عرق گاؤزبان هر یک یکنیم پاؤ بجوشانند
که چهارم حصه بماند مالیده صاف نموده عسل سه توله و کودکان را بوزن دو سه ماشه و تنبول نیم یا یکعدد و عسل شش یا هفت ماشه گیرند و ایضاً فلفل سیاه
یک ماشه مغز بادام پنج عدد نبات یکتوله مسکه گاوی سه توله دهند و این حب مجرب است جوزبوا یکعدد و زعفران فلفل سیاه و سفید لسباسه هر یک دو درم
انار دانه ترش یکنیم توله صمغ آلو یا لو یک توله مرکی یکنیم درم خوبانی هفت عدد در گلاب تر ساخته لب گرفته ادویه آمیخته حبها بقدر نخود بسته در دهن دارند تنها
نافع و گاهی یا شیرهٔ بادام هفت عدد و برگ تنبول پخته سه عدد در گلاب نیم پاؤ شربت فریاد رس سه چهار توله و گاهی بالائی جعفرات ترش نبات دو نیم توله
اول لیسانیده بالایش افشرهٔ زرد آلو هفت عدد آلو بخارا پنج عدد در عرق بهار نیم پاؤ گلاب چهار توله شربت نیلوفر و اصل السوس مدبر یک دو توله آمیخته
شده و گاهی وقت شب سه ماشه مرکی خوردن و صبح جوزبوا دو ماشه اصل السوس سه ماشه در شربت تنبول و عسل هر یک یکنیم توله و بالایش شیرهٔ بادام
هفت عدد لسباسه یکنیم ماشه و برگ تنبول چهار عدد و لعاب گاؤزبان هفت ماشه و شربت فراسیون سه توله غذا پلاؤ مرغ و ملغجن جعفرات گاوی و بالائی میدهند
و مفرحات و حموضات مثل لعاب گاؤزبان در آب انار و در گلاب و کیوڑه و عرق بهار نارنج و نقوع آلو بخارا و خوبانی و ترشیهای دیگر و جدوار و شربت تنبول
و شربت فریاد رس حریره که دران پوست خشخاش و زنجبیل ست مفید بود و حجامت بی شرط بر مهرهٔ دوم گردن متصل پشت سرفه کشنده و شدیدی را
نفع می بخشد و از آب معصور انار میخوش مشوی کرده مردم کثیر صحت یافته اند و صفراوی مزاج را در زمستان که هیچ علاج منتفع نشده بود نیز مفید شد

علاج سرفه از خشونت قصبهٔ ریه بسبب غبار و دخان و تعرض های قویه وغیره

هر چند در علاج سرفهٔ طبیبی دیگر الصوت حیاتی مذکور شد بکار برند و یا شیرهٔ تخم خیارین و کدو هر یک نه ماشه و کاهو سه ماشه در عرق نیلوفر و سپید یک نیم پاؤ هفت
توله گلاب پنج توله لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر چهار توله اسبغول هفت ماشه دهند و آشامیدن مسکه در شیر گاو علاجی شافی بود و همچنین روغن بادام
در بینی کشیدن و غذا شیر برنج و رشته با شیر و ماء الشعیر و شوربای بزغاله شیرخواره در روغن دهند و ایضاً بهر تحلیس لعوقات و احساء و حبوب مجلسه

بدهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش هر یک پنج درم در آب نیم گرم بنوشند و لعوق بنفشه و کتیرا و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و خشخاش سفید باریک ساخته بلعاب اسپغول و بهدانه سرشته بلیسند و اگر روغن بنفشه یا بادام و مانند آن بیفزایند بهتر باشد و از جو مقشر خشخاش سفید سائیده با آب و شکر و روغن بادام حریره پخته بنوشند و قدری بهدانه یا کتیرا در دهن گیرند و از مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بهدانه بلعاب اسپغول حبها ساخته پیوسته در دهان دارند و گاهی نوشیدن لعاب گاوزبان و شکر در آن کفایت کند و یا بزر قطونا بهدانه گل بنفشه با آب باران پخته مالیده صاف نمایند و فانید و روغن بادام شیرین داخل کرده بقوام لعوق آرند و از آتش فرود آورده کتیرا مغز تخم کدو مغز تخم خیار خشخاش سفید نرم سوده مخلوط نموده یک اوقیه لعوق نمایند و این لعوق نیز نافع مغز تخم خیارزه مغز تخم خیار مغز تخم بهدانه مغز تخم کدو تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک شش درم ترنجبین منقی دو رطل ترنجبین را بآب بهند و انحل کرده صاف نموده بآتش ملائم بپزند تا بقوام عسل آید پس چهل درم روغن بادام در آن ریخته دو جوش داده فرود آرند و ادویه را نرم سائیده ممزوج نمایند شربتی از پنج درم تا هفت درم و یا این لعوق حب القطن بدهند مغز پنبه دانه مغز بادام مقشر هر یک چهار درم رب السوس پنج درم کوفته بزرده بیضه مرغ چهار عدد و روغن بادام آمیخته بفانید مقوم بلیسند و اگر در مزاج حرارت نباشد عسل عوض فانید کنند و این حسو نیز نافع ست آرد باقلای مقشر سه اوقیه نشاسته یک اوقیه کتیرا دو درم با آب حل نموده و خوب پخته روغن بادام و فانید یک اوقیه و نبات دو اوقیه داخل کرده بپزند تا بقوام حریره آید بنوشند و اگر با این نوع سرفه حرارت و عطش باشد این حب استعمال نمایند مغز تخم کدو رب السوس مغز بادام مقشر مغز تخم بهدانه نبات هر یک ده درم تخم کاهو تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته آرد جو مقشر بحریره پخته هر یک هفت درم مغز تخم خیارین پانزده درم مغز بهدانه هشت درم کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته حبوب سازند و دائم یک حب در دهان دارند و اگر حرارت بافراط نباشد از رب السوس پرسیاوشان گل بنفشه کتیرا صمغ عربی نشاسته بادیان هر واحد یک درم مغز بادام مقشر آرد باقلا هر یک چهار درم تخم خشخاش سفید دو درم شکر سفید دوازده درم زعفران نیم درم کوفته بیخته بلعاب تخم مرو سرشته حب سازند و پیوسته یک حب در دهن نگاهدارند طبری گفته که علاج این قسم سرفه فصد و استفراغ و تفقد مزاج ست اگر مزاج حاد نباشد ماء الشعیر خورانند و دائم نمایند سینه را باشیاء ملینه مثل کتیرا یا صمغ عربی و رب السوس و لعوقات متخذ از لعاب بهدانه و فانید و کتیرا و مغز بادام و مانند آن و لعوقات متخذ از ترنجبین و مغز بادام شیرین مقشر و مغز بهدانه و نشاسته و مویز منقی و گاه زیاده کرده میشود بر آن رب السوس و اگر با آن قرحه باشد از اشیای مدمله مانند کندر و راتینج با سائر ادویه مذکوره علاج نمایند **صاحب کامل** گوید که چون سعال از خشونت حنجره و قصبه ریه عارض شود علیل را از اغذیه و ادویه مغریه ملینه مثل خمیره بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه و فانید و روغن بادام و حسوی معمول از آرد جو و آرد و نشاسته بشکر یا فانید و روغن بادام و شربت بنفشه با اندک لعاب بهدانه بدهند و بیضه نیمبرشت و مسکه تازه بشکر طبرزد بنوشند و یا بگیرند مغز بادام مقشر و باریک سائیده بجلاب سرشته بلیسند یا بگیرند کتیرا و صمغ عربی و لعاب بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد یک جزو باریک سائیده بجلاب سرشته و روغن بادام آمیخته لعوق سازند و صبح و شام بخورند و قطعه کتیرا یا چند دانه بهدانه در دهن دارند و یا این حب سعال مغز بادام مقشر مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد پنج درم کتیرا صمغ عربی صمغ بادام هر واحد سه درم باریک سائیده بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول حبها سازند و اگر برای لذت جزوی از شکر یا فانید آمیزند جائز ست و هر وقت در دهن دارند که ملس خشونت ست و ایضاً بگیرند موم سفید سه درم روغن بنفشه ده درم گداخته فانید یا شکر طبرزد داخل کرده لعوق سازند و گاه گاه بلیسند **صاحب مغنی قدیم** می نویسد که علاج سعال اندک تابع خشونت قصبه ریه و حنجره خوردن خمیره بنفشه مع روغن بادام و نوشیدن آب عناب مع لعاب بهدانه و شربت خشخاش یا بنفشه و غذا بیضه نیمبرشت ست و اگر سعال زیاده باشد فصد قیفال کنند و ماء الشعیر که در آن سپستان پخته باشند بشربت بنفشه و روغن بادام بنوشند و غذا اسفاناخ سازند و از اغذیه مالحه و حامضه و صیاح اجتناب نمایند و ایضاً درین نوع غذا مزوره ماش بمغز بادام یا انبه آرد باقلا بمغز بادام

وخشکرو حسوی نشاسته بروغن بادام وشکر بدهند و این قسم سرفه سهل العلاج ست بمرض دیگر مثل سل و ذات الریه و ذات الجنب منتهی نمیگردد

علاج باقی اقسام سرفه آنچه از بثور ریه عارض شود و این را بثرات السعال گویند

بهر تنقیهٔ مادهٔ او که خون صفراوی میباشد فصد باسلیق و حجامت کنند و مسهل صفرا یا ماء الفواکه مع خیارشنبر و جلاب شکری و آب بقول دهند و آنچه در علاج سعال دموی هرچه در بثور حلق مسطور شد استعمال نمایند و اگر در بثور اخراج کنند متاکل باشد بموم و روغن مع زردی بیضهٔ مرغ تمریخ نمایند و سرفه که از خوردن اشیاے ذی حدت و افتادن چیزے مثل آب و طعام و جز آن در قصبهٔ ریه حادث گردد محتاج تدبیر نیست و بزوال سبب زائل شود و باشد که آن چیز ثقیل بود و بر نیاید و نوبت بهلاکت رسد درین صورت محاجم بے شرط بر مهره گردن نهاده بز در تمام حکنند و سینه و حلق بمالند و قی کنند تا باشد که آن چیز از قصبه برآید و سرفه که از امتلای معده افتد تدبیر ش تنقیهٔ معده است بقی و اسهال و تقلیل غذا پس تدارک سرفه بشربت بنفشه و شربت زوفا و اگر سرفه بسبب ذات الجنب و برسام و ذات الریه و ذات الصدر و نفث الدم و سل و خناق و ورم کبد و طحال و ضعف معده عارض شود علاج مرض اصلی کنند مع رعایت سرفه مثلا آنجا که بسبب ورم محدب کبد باشد علاج بمدرات مثل مغز تخم خیارین و بادام تلخ کنند با آن اصل السوس و تخم خطمی نیز آمیزند و این ضماد نیز برای تحلیل ورم جگر باشد سود دارد سنبل الطیب نیم درم ریوند چینی یکدرم صندل سرخ سفید بابونه اکلیل الملک تخم کاسنی تخم کشوث گل نیلوفر هریک دو درم گلسرخ چهار درم بنفشه گل خطمی آرد جو هریک هفت درم کوفته بیخته با آب کاسنی و بید طلا کنند و این قرص هم سرفه و ورم جگر را مفید بود لک مغسول نیم درم ریوند چینی یکدرم طباشیر یک مثقال تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هریک نیم درم و تخم خرفه تخم خشخاش صمغ عربی رب السوس هریک دو درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هریک سه درم شربتی دو درم با دو تولہ شربت خشخاش و طبری گفته علاج سعال حادث بمشارکت کبد خواه بسبب حرارت کبد باشد یا بسبب یکه عارض گردد و در ریه بثورات یا بسبب ورم کبد باشد چنانکه آنچه نماید اقسام قصبه را و منصدر گردانند آنرا السبب بنحو اسهالیق فصد قیفال تسکین حدت نمایند بار التغیر بطریق لزوم و مالیدن بر کبد صندلین و دو آب عنب الثعلب و آب کاسنی و ماننداں باید که مبالغه در تبرید کبد ننمایند بلکه چند تو سط ملحوظ دارند و در ضماد است سرکه اندکی زعفران یا اکلیل یا قصب الذریره داخل نمایند و انچه بمشارکت طحال المعده شربت کزبرة البیر لعوق و آنچه بمشارکت ریه مسهل قند سیاه بر روغن بقدر کنار ساخته یک وقت خورانند دل تا قیح علاج سعال کیاسیاست عده و شربت صدر و اسپانیه...

سعال اطفال

اکثر بسبب کثرت رطوبت میباشد و نشانش ظهور آثار غلبهٔ رطوبت است و گاهی از خشکی قصبه عارض شود و سرفه خشک آن دلالت کند و گاهی بسبب نزول نخاع غبار در حلق ایشان سرفه حادث میگردد و سرفه دیابی نیز می افتد علاج در رطوبی علاج سرفهٔ رطوبی بزرگان باید کرد و اگرچه سرفهٔ ایشان طبیعی باشد اما چیزی شدید الحرارت و یبوست ندهند که در اکثر بسبب تغلیظ و تجفیف باعث تنگی نفث و تب محرقه و ذات الریه میگردد و لاسیما که با آن تب باشد پس باید که بعد نضج مادهٔ آن مسهل باشد و بعده تلیین مثل شیرخشت و تخم خیارشنبر نمایند و مسهلات قوی ندهند و ایضا برای نضج ماده اصل السوس مویز منقی پرسیاوشان گل بنفشه تخم خطمی خبازی عناب زوفا جوشانیده گاهی با نبات شیرین کرده بیاشامند و اگر یبوست غالب باشد پرسیاوشان زوفای خشک مویز منقی عوض بنفشه خطمی خبازی داخل کنند و بعده روغن مغز فلوس و شیرخشت افزوده مسهل دهند و اگر مغز فلوس عمل نکند برگ سنای مکی در مطبوخ مذکور بعنوان افزوده و سینه را بقیروطی که از موم و روغن بابونه ساخته باشند چرب سازند و قدری پشم نرم گوسفند بگیرند و دو چوب گز داشته بر سینه بندند و ایشم بسته دارند و دو شبانه روز و بار تکرار عمل نمایند و چند بید سر آب سائیده بر سر تخته و شقیقه و بناگوش کف دست و پا بمالند و آب صعتر مطلقا بخورانند و اگر برودت و رطوبت غالب باشد اندک عسل با آب ممزوج کرده نیم گرم بخورانند اگر ازین کفایت نشود گاهی انگشت را بعسل آلوده و بران اراج یا نمک پاشیده بر حنک و بن زبان بمالند تا قی کند چه قی را در اینجا اثری بغایت نیکوست لیکن بعد از نضج ماده و زردی بیضه سنگ پشت بقدر نخود با نبات سوده خورانیدن مجرب است و لعوق شربت زوفا ازین قبیل است و اگر مرکی بقدر باقلا وقت خواب سه دفعه بلع کنانند و هنگام صبح حلوای مغز بادام با چهار ای مغز گردگان بخورانند سرفه مزمن زائل گرداند و آب پیاز پخته هر صباح یک قاشق دادن و سینه را چرب نمودن با شیم پرو و گرد داشتن بسیار اکثر فائده دهد و چون سرفه با نزله بود ناکام باشد آب گرم بر سر او بسیار ریزند و وقت سحر که هنگام حرکت نزله است حلواے بادام عسلی

بخور انند و سر و سینہ را پوشیدہ دارند کہ خوب گرم بماند و اینجا کہ سرفہ بلغمی با حرارت باشد بہدانہ اصل السوس مقشر گل بنفشہ گاؤزبان عناب جوشانیدہ بدہند
و اگر تلیین مطلوب باشد ترنجبین شیرخشت افزایند و مغز فلوس نیز سودمند ست و بہترین اغذیہ ماش و برنج با شیرہ بادام و یا کھچڑی بسیار کم روغن ست
لعوق سپستان مطبوخ بشیر زن تا آنکہ بقوام عسل آید و یا بآب بادیان رطب برای ایشان کفایت کند و زبان طفل را بعسل و نمک کنند و بیخ زبان را
بانگشت غمز نمایند تا بلغم بسیار قی کند و صمغ عربی کتیرا مغز بہدانہ رب السوس فانید ہر دو قدری در شیر مادرش یا بشربت انار شیرین یا بعسل بدہند و یا از آن
لعوق ساختہ بلیسانند و اگر بلغم بسیار باشد قدری حلبہ باریک سودہ اضافہ کنند و مرضعہ را از اغذیہ مولد بلغم منع نمایند و اگر از افیون نشاستہ صمغ عربی
رب السوس مساوی بقدر نخود حب ساختہ بدہند سرفہ خشک را کہ بسبب شدت کند و در منع نزلہ و صبیان را کہ از شدت سرفہ قی کنند نافع ست و گوشت
کہ طبیخ بادیان و پودینہ بعسل لعوق کردن مفید و سفیدی کہ در میان سیاہی چشم گوسفند میباشد خشک کردہ سائیدہ بقدر حبہ یا نبات در شیر مرضعہ
حل کردہ صبح و چورہ کردن عاجل النفع ست و نقوع پوست خشخاش اندکی سریع الاثر ست و زبل غراب در صرہ بستہ بگردن طفل آویختن برای سعال مجرب
نفع دارد و گاہی در سرفہ اطفال مع تپ بلغمی عناب اصل السوس ناگیسر جوشانیدہ خاکشی پاشیدہ میدہند و ناگکیسر جہت سرفہ بلغمی داخل میکنند نہ برای
تپ و یا خطمی اصل السوس عناب شکر سرخ جوشانیدہ بنوشانند و بلیلہ و عناب سوختہ و رب السوس و نمک وقت شب لیسانیدہ باشند و از افیون میعہ
سائلہ کندر مرکی ہر یک یکجزو زعفران نیم جزو باریک سائیدہ برابر مونگ حب بستہ یکدو حب بدہند و یا مغز فندق مغز چلغوزہ حلبہ مساوی با عسل سرشتہ
بخورانند و اصل السوس دارچینی نبات سفید سفوف نمودہ بدہند یا بزر کتان یکماشہ قرنفل یک عدد و دارچینی یکماشہ جوش دادہ صاف نمودہ با نبات یا
شربت زوفا بدہند و در صورت حرارت مزاج مغز بہدانہ مغز تخم کدوی شیرین مغز بادام رب السوس کتیرا صمغ عربی کوفتہ در شیر یا آب گرم دادن معتمد علیہ
ست و اگر بہدانہ صمغ عربی کتیرا فلفل سیاہ سعد کوفی نشاستہ زوفای خشک خولنجان بادیان دانہ ہیل ہر یک نیم درم اصل السوس مقشر یکدرم انجیر زرد دو عدد
مویز منقی ہفتدہ دانہ سائیدہ با برابر عسل آمیز نمودہ حسب مزاج لیسانند در سرفہ اطفال مکرر بعمل آمدہ و کتیرا و شکر سائیدہ در شیر زن یا شیر بز حل کردہ در
سعال مزمن اطفال مجرب سویدی ست و ہم او گوید کہ نیل ہندی سعال صبیان را نفع میکند و کذا با دیان رطب جوشانیدہ صاف نمودہ شیر زن یا بز افزا
نمودہ نوشیدن مفید و یا مغز تخم خیار یکدرم تخم خشخاش کتیرا ہر واحد نیم درم در طبیخ دہ عدد سپستان حل کردہ بشکر شیرین ساختہ بنوشانند و زیرہ سیاہ
بعسل سرشتہ بعسل لیسانیدن مسکن سعال بلغمی ست و تعلیق حجر اسفنج در گردن طفل سعال شدید را ساکن کند و شرب آب فشردہ برگ سبز نیلکر فیز
مفید و دادن در روغن گل حل کردہ یا فوخ طفل چرب کردن مسکن سعال صعب ست و تعلیق پای غراب زرعی بر صبی ہمین عمل دارد و کذا نگبین نیز نافع ست
و لعوق بیخ راسن ہم مفید و اہل ہند می نویسند کہ اگر کاکڑا سنگی سائیدہ بعسل آمیختہ طفل را بلیسانند بجہت خرخرہ سینہ در سرفہ بلغمی را نافع ست و دامت آن
بطفل شیر خوارہ موجب فربہی و توانائی ست و اگر سہاگہ نصف خام و نصف بریان بوزن آن فلفل سیاہ در مغز گھیکوار گھر ل سانند و برابر نخود حب بستہ
بخورانند نیز برای سرفہ بلغمی اطفال نافع و بیاز بجبل کاکڑا سنگی انیس دانہ الایچی سفید برابر کوفتہ بیختہ بعسل لعوق سازند و یا چرپ آب کوکنار تر کردہ خشک نمودہ گلولہ
آن بر طفل نگاہدارند و اگر انیسون بیخ خراسانی ہر یک چہار ماشہ بہار نگی کاکڑا سنگی موتھہ پیپلا بانسہ پیپل ہر یک نیم تولہ مویز منقی دو دام عسل کشمیری سہ دام
کوفتہ بعسل آمیختہ از دو سرخ تا دو ماشہ بحسب سن و توانائی در شیر دایہ یا آب گرم بدہند جہت سرفہ بلغمی و خرخرہ و ضیق و سوء تنفس طفلان مجرب ست
و کذا لک پھکرمول کاکڑا سنگی پیپل بیخ پوست بیخ جوانسہ کوفتہ بیختہ بشہد آمیختہ بقدر قوت و سن دادن و ہمچنین موتھہ تیس بانسہ پیپل کاکڑا سنگی کوفتہ
بیختہ بعسل خمیر کردہ نگہدارند و وقت حاجت بقدر سن و سال در شیر حل کردہ بدہند کہ از مجربات ست و یا پوست التاس و اصل السوس نمک شور سرشتہ سیاہ
نیکوفتہ در کوزہ گلی پر کردہ و سرش بند نمودہ در آتش بسوزند چون سوختہ شود بدارند و از چہار سرخ تا یک ماشہ با طفال دہند کہ نافع سرفہ بلغمی اطفال ست
و اگر کاکڑا سینگی انیس دار فلفل اصل السوس صمغ عربی مساوی کوفتہ بیختہ بعسل سرشتہ لعوق نمایند برای سرفہ قی اطفال نافع ست و اگر از صمغ عربی
یکنیم تولہ کتیرا نشاستہ ہر واحد یک تولہ اصل السوس مقشر نیم تولہ قند سفید دوازدہ دام عالمگیری لعوق سازند و در صورت کثرت حرارت مغز تخم کدو یکتولہ

اضافه نمایند نافع سعال ست و همچنین مویز منقی و رب کاکړا سنگی دار فلفل آمیخته لعوق کردن قوی تر از استعمال صرف کاکړا سنگی ست و کذا اگر موتهه اصل السوس مقشر کوفته بیخته در شهد خالص آمیخته قدری ازان بشیر مادرش آمیخته در حلق چکانیدن نافع و یا خسته هلیله یا چهوچهی مکا یا ماهی خرد بهوره را سوخته بانمک خورانند یا عسل و قدری نمک در آب حل کرده بر آتش گذارند تا مروق شود پس زلال صافی آن بیاشامند و ایضاً آب برگ اردسه آب برگ و عسل ممزوج کرده قدری کاکړا سنگی و دار فلفل سوده آمیخته بلیسانند و نیز رب السوس انگریزی که بزبان اهل فرنگ میکرس گویند مفید ست و همچنین شاخ گوزن سوخته و کذا برگ پان بنگله با اجوائن بر لوی چراغ گرم کرده و خائیده لعاب آن در دهن طفل اندختن مفید و ایضاً سمندر پهل پیپل برابر وزن کوفته بیخته در شربت بنفشه حب بقدر نخود بسته یک حب بخورانند اکنون بدانند که اگر باطفال از خشکی قصبه سعال عارض شود حلق و سینه را بموم روغن چرب کنند و لعاب بهدانه باندک نبات نیم گرم ساخته بدهند و اغذیه مرطبه خورانند و هر چه در علاج سرفه یبسی و سرفه از خشونت قصبه ریه بزرگان مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر صفراوی باشد رب توت و یا رب آلو قبل از غذاء بخورانند و مرضعه آن را اغذیه دافع صفرا دهند و اگر احتیاج تنقیه باشد اورا تنقیه فرمایند و اگر طفل را مسهل دهند مثل سنا و غیره ادویه حاره نباید داد و اگرچه بعد اخراج ماده تعدیل آسان ست لیکن چون سرفه صفراوی یبوست بسیار دارد از سنا و غیره اکثر منجر بهبوع دقی می شود و اگر در سرفه صفراوی و تپ چنین خطا واقع شود روز دوم مسهل لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو دهند و انه شیره عناب شیره اصل السوس شربت بنفشه خاکشی برای تسکین و حرارت و تطییب می دهند بعده مسهل بدون سنا بالشیرخشت و روغن بادام جهت محافظت امعا از ماده ساحجه استعمال می نمایند و در سرفه اطفال که بسبب دخول دخان یا گرد و غبار در حلق ایشان حادث گردد نبات یا شکر یا عسل یا ترنجبین یا شکر تیغال هر کدام که میسر آید و مناسب باشد بلیسانند و چکانیدن شیر مرضعه تنها کافی ست و مالیدن روغنهای مناسبه بر حلق و سینه و خورانیدن اغذیه چرب و غیره و بیشتر اگر تواند نمود و الا خورانیدن شیره و آب گوشت مناسب و هر چه در علاج سرفه از خشونت قصبه بزرگان گذشت و مناسب باشد بعمل آرند

خرخره عظیمه

یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید سببش کثرت رطوبات در ریه ست علاج تدبیرش بعلاج سرفه رطوبی نمایند و ایضاً در اطفال عسل گرم نموده چند قطره بدهند و تخم کتان کوفته با عسل سرشته یا زیره کوفته بیخته با عسل سرشته یا رب السوس در شیر حل نموده اندک اندک بخورانند و اصلاح شیر مرضعه بتدابیر حاره یا البته بقدر اعتدال نمایند و بطفل شیر بسیار ندهند و از هوای سرد و اغذیه بارده و آب سرد طفل و مرضعه را باز دارند و از گریه نیز خصوصاً در ابتدا و بنا گوش و حلق و سینه را چرب نمایند و اگر تدبیری قی آورند اولی ست و باید که دران زمان گریه نماید و گاه گاهی حلوای مغز بادام عسلی یا علوای چلغوزه بخورانند و بآب گرم بدن شستن نافع ست و اگر کاکړا سنگی سرخ رنگ یک توله اصل السوس ماشه کوفته بیخته مویز منقی یازده دانه مصلا به کرده شهد آمیخته نگهدارند و بطفل شیر خواره و مادرش خورانند نیز نافع خرخره سینه اطفال و مفید تپ بلغمی و ادامت آن بطفل موجب توانائی آلست و اگر مویز منقی سه توله مغز چلغوزه دو توله انجیر سه عدد تخم کتان آمل السوس مقشر هر یک دو درم سعد و ار فلفل خولنجان هر یک یک درم مثقال یکجا نرم سائیده با عسل مساوی سرشته بدهند خرخره سینه اطفال و سرفه را نافع ست و بدانند که گاهی این مرض مقدمه صرع و یا منذر بدان می باشد و تدبیرش نسبت کجهند بیستر حنا و یا عود صلیب سائیده بر بینی و گوش و شقیقه و کف دست و پای او بمالند و اندکی بخورانند و آنچه صرع را مفید و مضر ست این را نیز منفعت و مضرت دارد و همچنین گاه این مرض از بجا شدن عظم رقبه و یا استرخای آن بسبب رطوبت عارض میگردد درین صورت قابله انگشت در حلق طفل در آورده بران گذاشته بجایش برگرداند و اگر سر انگشت را بعض اشیای قابضه مثل پوست انار و مازو و سماق و امثال اینها نرم سوده آلوده نماید بهتر ست و خورانیدن اندک آب سماق مفید ست

نفث الدم

عبارت ست از برآمدن خون از دهان و آن یا از دهان و اجزای آن باشد مثل لثه و یا از اجزای حلق مثل لهات و حنک و یا از منخر بجانب حلق فرود آید و یا از ریه

ویا از دیگر اعضاے تنفس مثل حنجره وقصبه ریه ورگهاے او ورگهاے سینه ویا از اعضای دیگر منجمله اعضاے باطنی مثل مری ومعده وجگر باشد و
سبب قریب جمیع اقسام خروج دم از فم جراحت ست وآن یا بسبب بادی باشد ویا واصل ویا سابق وسبب بادی یا ضربه یا سقطه بر سینه یا جگر
یا بر حجاب ست ویا شی قاطع یا سرفه شدید یا آواز قوی یا حدت آواز بلا تدریج یا ضجر وخشم واین بیشتر بمجنونان وکسانی راکه خشم گیرند از هر چیز بهم رسد
ویا قی سخت خصوصاً در مستعدین لنفث الدم ویا تناول مسهلات حاده واغذیه حاره مثل سیر وپیاز ویا خوف ویا غم ویا هم که باعث حدت خون گردد
ویا خواب بر زمین بے بستر ویا چسپیدن زلو در حلق ودخول او در حنجره ومری ویا مقام در هواے گرم وسرد ویا دوب قوی ویا حمل شی ثقیل ویا کثرت
استعمال حمام واما سبب واصل یا در عروق باشد ویا در غیر آن وآنچه در عروق بود یا انقطاع ویا انصداع ویا انفتاح وسعت آن باشد از قوت که بهم
رسد یا از حدت ماده که در میان رگ باشد ویا از کثرت دم ویا استرخا ویا تاکل از حدت خلط ونزلات حاده مریه یا بلغمی مالح که از سر بر صدر وریه نزیده یا بحسب
سخافت عضو وترشح خون از آن واکثر تشبع میگردد منافذ میان اجزای قصبه وشراین زیاده از حد طبیعی پس ترشح می یابد خون از آن بسوے قصبه
آنچه در غیر عروق باشد در سینه وشش ومعده وجگر جراحت یا قرحه حادث از جراحت یا از تاکل وتعفن بود وچون از عضو چیزی منقلع گردد منجر بقرحه
میگردد وگاه از ورم دموی ریه میباشد که ترشح می یابد از آن خون ونفث الدم که از ورم ریه باشد سلیم ست زیرا که دموی ست وترشح می یابد
از آن ماده بغیر محقوقه وغلیظه وگاه یافته میشود در نفث الدم ریه همه این اسباب مگر چسپیدن زلو واما اسباب سابقه اسبابی ست که مقدم باشند بر این
اسباب واصله آن یا کثرت ماده ست بسبب کثرت اغذیه وترک ریاضت ویا بسبب ماده فاضله از قدر ضروری طبیعی چنانچه عارض میگردد هنگام ترک
ریاضت واحتباس خون که عادت دفع آن باشد مثل خون حیض یا بواسیر یا رعاف یا قطع عضوی مثل دست ویا که بسبب او از خون در باقی اعضا جمع شود وامتلای
دموی حاصل گردد ویا حدت ماده است مثل نزله حاده مریه یا بلغم مالح یا رقت دم ویا شدت حرکت آن یا ریاح که در عروق محتبس گردد ودر لشگافند خصوصاً
در بحنین یا استعداد آلات حادی ماده بسبب برودت منقبض که دشوار گردد انبساط آنها ومطیع قوت محرکه نگردد ویا حرارت خارجی یا داخلی ویا یبوست که
بسبب تخفیف وتکثیف باندک سببی مستعد شگافتن گرداند ویا بسبب رطوبت مرخی که وسیع گرداند مسام آنها را ویا ملاقات شی حارق اکال یا قطاع یا عفن
وبدانند که چون امتلای دموی در جمیع بدن وبهم رسد کما عارض شود طبیعت متوجه دفع خون فزونی میگردد بهر طریق وجهت که او را ممکن بود واگر شدید الاستعداد
یا قریب تر از مکان فضل باشد دفع می نماید آنرا بنفث ویا بقی ویا برعاف ویا بواسیر ویا طمث واگر عروق قوی باشند ونشگافته نگردد ونگذارند که خون ردی
الکیفیة از آنها اخراج یابد وامتلا بر حال خویش ماند بمرگ مفاجات بکشد بسبب انصباب آن خون تجاویف شراین کبار که در قلب ولسوی قلب ودماغ د
هر گرا نفث الدم از ریه افتد بیم آن باشد که قرحه ریه او را عارض گردد وچون بعد از نفث الدم که محتبس گردد باز نفث الدم بهم رسد خوف آنست که این
نفث الدم ثانی بسبب قرحه باشد که جراحت اولی متحیل بدان گشته واکثر دم منفدث رعافی باشد که از سر بمجرای حلق ولسوی ریه سیلان نماید ودرین
خوف خطری نباشد وچون نفث الدم از نواحی ریه آید دو خوف بان متعلق باشد یکی خوف از افراط او ودوم خوف از جراحت او که قرحه نگردد وگویند که نفث الدم از اعراض
ریه وامراض مخوفه است چنانچه بقراط گفته که خروج دم از فوق هر نحو که باشد علامت ردی ست واز اسفل هر نحو که باشد علامت جید ست
بعضی گفته اند که مراد او از فوق نفث الدم باشد زیرا که رعاف مطلقاً ردی نیست مگر آنکه شدید گردد ومراد او از اسفل بواسیر ویا طمث باشد زیرا که
خروج آن با سهال جید نیست وشیخ می فرماید که هر نفث الدم مخوف نیست بلکه آنچه محتبس نگردد ویا با تپ باشد وهمچنین خروج او از اسفل بطریق بواسیر
یا حیض مطلقاً جید نیست بلکه جید آنست که بقدر معتاد باشد وزیادتی آن خصوصاً که منقطع نگردد البته ردی ست وبیشتر نفث الدم بسبب حفظ در ورم کبد یا
طحال میگردد ونفث الدم که از سینه باشد دران خوفی نیست که در آنچه از ریه باشد واکثر بزودی زائل گردد واگر زوال نپذیرد در آن نائله قروح ریه
شود واگر چه بسیار باشد که آن موضع سینه که خون از وی بر آید قرحه گردد وناسور شود ونفث الدم دوام نماید وچندی بایستد وباز بر آید وبیشتر واکثر
نفث الدم از صدر بکسی عارض میشود که او را نزلات بیشتر حادث گردد وسینه او تنگ باشد وآنچه از سر بسوی صدر او نازل شود فضول رقیق حاد بود که

بحدیث خود خروج آرد و جراحت در اعضای صدر پیدا کند و سینه تنگ را انصداع عروق بسرعت میشود بسبب آنکه عروق او ضعیف ضیق و دقیق می باشند
طریق تشخیص اقسام نفث الدم باید که اول محل علت دریافت نمایند و این چنان باشد که اولاً از مریض هرچند که خون بتقل بر می آید یا بتنحنح و یا
بتنحنح و یا بقی و یا بسعال اگر برآمدنش بتفل و بزاق گوید از دهن و اجزای آن مثل لثه و غیره باشد و اگر بتنحنح گوید و رنگ خوناب بود از لهات و حنک و از
بینی باشد که بجانب حلق فرود آید و باین نوع تقدم عادت رعاف و حصول خفت سر از ان بعد از تفل و دیگر علامات رعاف مثل سرخی چهره و تاریک پیش چشم
و عدم رقیت خون و جدوث نفث الدم دفعةً و احیاناً با اندکی رعاف نیز موجود باشد و اگر بتنحنح گوید از قصبه ریه و حنجره باشد پس اگر با اندک سرفه بر آید و در
مقدار اندک و کثرت ناک و با درد بود از قصبه باشد و اگر خوناب و بی سرفه بود از حنجره باشد و اگر بقی گوید از مری یا معده یا کبد یا طحال باشد و فرق درین
اعضا بوجود آفت از وجع و غیره دران عضو که خون از ان بر می آید باید کرد و گویند که اکثر آنچه از کبد می آید در اسهال کبدی میباشد و آن علامت ردی است و هم
بسعال گوید از قصبه یا ریه یا صدر باشد بعده رنگ خون و قوام او و مقدار او و رقیت او و قلت و کثرت سعال و وجع دریافت نمایند اگر خون کم رنگ مائل
بزردی و رقیق و قلیل المقدار از خون عروق و کف ناک بود و بسبب سرفه بی زحمت بر آید و بی درد باشد و ایضاً در چند روز بند شود و باز دفعةً بر آید و رنگ مائل بسفیدی
مثل رنگ ریه بود از جوهر ریه یعنی گوشت آن باشد و اگر خون سرخ مشرق در رنگ شبیه تر بخون شدید القوام از قوام خون گوشت ریه و در غلظ کمتر از خون جگر بود و در مقدار
زیاده تر آید و بی کف و گرم تر باشد از عروق ریه باشد و اگر خون سیاه رنگ غلیظ و جامد و اندک اندک بر آید و بند نشود و با قدری کف و سعال شدید آید و با وجع
بود و عند الاستلقاء سرفه و درد زیاده شود از صدر باشد و اگر خون خالص شدید الحمرة بسیار دفعةً بر آید و قلیل الزبد بود از انقطاع و انشقاق عروق
باشد پس اگر ترتیب و اسباب متقدمه محدثه حدت خون و تند و تیزی یافته شود بسبب انشقاق حدت خون باشد و اگر از برآمدن خون راحت و سبکی حاصل شود
و آثار امتلا پیدا بود و پیشتر امتلای خون باشد و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا سیر در هوای بارد یا تقدم استعمال اشیای مولد ریح و غیر آن منجمله اسباب شق
عروق یافته شود بسبب انصداع عروق همان باشد و اگر رنگ خون قلیل الحمرة مثل آب شسته گوشت بود و اندک اندک شروع کند بعده روز بروز حسب از دیاد جراحت
و تاکل و اتساع منافذ مقدار آن زیاده گردد و اکثر دفعةً بکشاید و خون بسیار بر آید و با ریم یا قشور یا جزوی از گوشت ریه بود و با سابقه تقدم اسباب تاکل
از تناول اشیای حریفه مثل زاج و مانند آن یا نزول نوازل حاره حریفه و اسباب حدت دم نیز یافته شود از تاکل باشد و اگر خوناب بر آید از خروج
آن راحت و سبکی یابد و در ابتدا کمتر از خون خارج بسبب انقطاع و انشقاق در اول امر و بیشتر از انچه خارج میشود از تاکل و اکثر آید و بی درد بود و از انفتاح عروق
بسبب امتلا باشد و ایضاً انقطاع خون که عادت خروج آن باشد مثل انقطاع حیض و بواسیر و طول زمانه فصد نیز بران دلالت کند و اگر خون بسیار اندک آید
و علامات ذات الریه و غیره حاضر باشد از رشح ورم دموی باشد و اگر خون مع مایل ... [illegible]

علاج کلی اقسام نفث الدم

بقول جرجانی و ایلاقی طریق منع خون از دهن بر چهار وجه است یکی فصد بشرط عدم مانعی دوم اماله ماده بسوی اسفل سوم تعدیل مزاج عضو چهارم استعمال
ادویه حابس دم اما تدبیر فصد چنان باید که اگر خون از سینه و ریه آید رگ باسلیق کشایند و اگر از کام و ملازه بر آید رگ قیفال زنند و اگر از مری و معده
و جگر آید رگ اکحل باید زد و هرگاه این مرض بسیار افتد هرگاه در تن خویش گرانی و امتلای دم معلوم نماید مبادرت بفصد کند خصوصاً کسی که سینه او در خلقت
تنگ باشد یا فصل ربیع باشد و اولی آنست که اول برای اماله خون بسوی اسفل رگ صافن زنند بعده برای تقلیل ماده سینه و ریه و منع حدوث ورم فصد
باسلیق کنند و خون بتفاریق گیرند و چون حیض زنان و وقت او بقدر کفایت جاری گردد بدان نفث الدم آنها زائل شود چنانکه گاهی در نسوان باحتباس
حیض نفث الدم حادث گردد و اما تدبیر اماله ماده از فوق باسفل مالیدن اطراف بسوی اسفل و بستن آنها و نهادن محاجم بر ساق و رگ صافن و بالیق زدن و
حقنه کردن است و اما تدبیر تعدیل مزاج عضو آنست که صاحب نفث الدم از جمیع اسباب محرکه دم مثل اغذیه و ادویه مسخنه و از حمام و حرکات و ریاضات سخت و
تعب و از کثرت کلام و افراط جماع و آواز بلند و خشم و ضجر و شرب شراب بسیار و کینه و از نظر کردن در اشیای سرخ و از جماع و نفس عالی اجتناب نماید و از ادویه حابسه

و مفتحه چون صبر و کرفس و سداب و کنجد و شیر کهنه و خرما و عسل و جمله شیرینیها و مالح و شور و تیز طعام پرهیز کند و از اغذیه موافقه برای لینیان پرچه مغز مرغی مسدد
و بعد بلحم و جمله مبرد و مانع از غلیان او و ازین قبیل ست شیر مطبوخ و دوغ گاو و شیر تازه دو گاو و اگر قابضه و زیت الفاق تازه و آنرا که تسکین حرارت حاجت
بیشتر باشد طعام او از غوره و سماق و زرشک و انار دانه و ترشی ترنج و برگ حماض باید با چه پرده پخته اگر تپ نباشد و اگر باشد مزورات و ماء الشعیر
مجیه بکدو و مغز بادام و مسکه دهند و هر نوع شربت ریباس و گل ارمنی بیاشامند و آنرا که حرارت قوی نباشد شیر تازه بی نمک و شیر تازه مطبوخ و مفصل دوغ
گاو که با چه پزند و حریره که از جاورس و نشاسته و کعک سازند و زرده بیضه نیم برشت و گوشت دراج و تیهو و تذرو و ماهی تازه و مانند آن مناسب بود و
گاه انتفاع می یابند باغذیه چرب و میاه شبیه شدید المنفعت اند و بهترین آبها جهت تشربه آب باران ست یا آبی که در آن گل ارمنی انداخته باشند و
آب معدن آهن و آهن تاب بدستور و اما تدبیر منع خون و استعمال ادویه عالبس آن چنان باشد که نگاه کنند تا خون از کدام عضو می آید و اسباب آن در باب
بعده بعلاج هر واحد که جدا جدا مسطور گردد مشغول شوند ابن سهل قدوس گفته که علاج کلی عام نفث الدم آنست که اگر از انفتاح ادعیه باشد تشدید قوا
آن اوعیه منفتحه کنند و اگر از انصداع و انخراق باشد التحام آن نمایند و اگر از تاکل بود تولید لحم در موضع متاکل کنند و حالی که انفتاح یافته با دویه قابضه
از اقسه و باغذیه مولده خلط محمود و ادویه مدره یابند گوشت اصلاح می یابد تحقیق گویند که اگر از انفتاح افواه آورده باشد اشیاء قابضه او را نفع میکند
و اگر از تشقاق باشد اشیای مغریه مجففه بلا لذع مثل گل قیسری و اگر از اکال باشد اشیائی که گوشت برویانند و این از ادویه منبته لحم بود و از اغذیه اشیائی
محمود الکیموس گاهی در ادویه نفث الدم ادویه منومه داخل میکنند برای آنکه خواب آورد و سبب و دت خود اجماد خون نماید و هم او گوید که اگر خون
بتنحنح و تنخع برآید در آن خطر نبود و اگر بقی خارج شود ایضا در آن خوف کمتر است و اگر بسرفه برآید آن مخوف ست و در آن باید که ابتدا الفصد باسلیق کنند و
تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و این قرص کهربا بخورانند کندر دم الاخوین گلنار هر واحد سه درم کهربا پنج درم نشاسته گل مختوم هر واحد ده درم تخم خیم
درم ریوند چینی افیون هر واحد یک درم ده قرص ازین تیار سازند هر روز یکی از آن با آب یا در رب یا آب خرفه بدهند و اگر امر سخت باشد یک قرص وقت
شب دهند و بازو و ران ببندند و اطراف و خصوصا سینه را بمالند و اگر در سینه جائی درد کند قرص مذکور در سرکه و آب حل کنند و ضماد بحضض و سماق سازند
گل مختوم اندک اندک مص کنند و پشت خوابیده در اکثر اوقات و این قرص نیز نافع ست اقاقیا چهار درم گل سرخ گلنار نکده شت درم صمغ عربی دو درم
کثیرا کتیرا یکدرم در آب باران بقدر یک مثقال قرص سازند شربت یک قرص و ایضا در ایکی نسخه افیون هر واحد چهار درم فلفل سفید بهمه افلفل با زرد برشت تخم
زعفران هر واحد دو مثقال العسل سرشته قدری و دادن نافع ست و این دوا نفث الدم را که از فتح یا شق یا اکال را نافع ست طباشیر گل سرخ
گل ارمنی گل مختوم نشا پنج پر واحد شش درم لسبد کهربا مروارید نا سفته هر واحد پنج درم صمغ عربی کثیرا هر واحد شش درم تخم خشخاش سفید
تخم خیار بزر الورد تخم بارتنگ نشا گوزن سوخته هر واحد هفت درم اقاقیا عصاره لحیة التیس رب السوس هر واحد پنج درم نشاسته بریان
شش درم کوفته بیخته سه درم با آب باران بدهند و هم او گوید که هرگاه خون بسعال برآید پنیر مایه خرگوش یکدرم با آب سرد بخورند یا تخم بارتنگ ده درم
درم با آب بارتنگ و گل ارمنی یا گل مختوم با آب سرد یا آب بارتنگ یا آب فی تریا با ماء الشعیر بدهند یا آب ترنج مطبوخ بدهند و اگر کفایت نکند فصد کنند و
خون اندک اندک بدفعات برآرند صاحب مغنی قدس سره می نویسد که در علاج نفث الدم قصد دو چیز کنند یکی کیفیت دوم کمیت خون علاج کمیت بتقلیل آن و
کیفیت بتعدیل او و طبری گوید که علاج جمیع انواع نفث الدم در جنس واحد ست و آن آنکه واجب میکند انصباب خون بسوی مواضع مذکوره یا کمیت
او باشد و یا کیفیت او اما کمیت چون زیاده شود عروق ممتلی گردد و بعض عروق از فرط انصداع و تمدد گشاده شود یا کیفیت او حلیف
تیز گردد و طبیعت اکاله قطاع او را ثابت شود تا سبب عروق گشاده آن متاکل شوند و خون بسوی مجرای از اعضا منصب گردد و علاج آن
فصد و اماله ماده است بطریقیکه مسطور شد بعده لزوم شرب ماء الشعیر بگل مختوم و شربت ریباس و رب حماض و رب حصرم و اکثر او تناول طعام
او سماقیه و رمانیه و مانند آن سازند و اگر حبس او دشوار گردد این قراص بدهند که بقطع نفث الدم از هر موضعی که باشد کفایت کند و صمغ را

از بده نیز پاک نماید بگیرند رب السوس سه درم تخم بارتنگ دو درم عصارهٔ هیوفاقسطیداس سه درم بسد کهربا هر واحد دو درم مروارید ناسفته یک درم ریوند چینی خالص دو درم صمغ عربی و فارسی و کتیرا و نشاسته هر واحد دو درم و نیم ترنجبین منقی چهار درم ودع محرق گل ارمنی گل قبرسی گل شاموس هر واحد سه درم کندر راتیج هر واحد یک درم ملک الانباط دو درم ملک را در سرکه گداخته ادویه دیگر کوفته بیخته آمیزند و از اسپغول الطلیخ او لعاب برآورده آمیخته همه را بسرشند و مقدار یک درم قرص سازند و هر روز یک قرص با دو رب آس و رب حصرم بدهند اگر شدت سرفه مانع نه باشد و اگر سعال شدید باشد قرص بربای الشعیر پاشیده بدهند که تنقیه صدر و قطع نفث الدم کند و بااین قرص که مختار روفس ست نیز جاعتی از نفث الدم شفا یافته کهربا عصارهٔ لحیة التیس گلنار حضض هندی بسد صمغ عربی و فارسی نشاسته هر یک سه درم و رب السوس زوفای خشک گل نسرین هر واحد دو درم مغز تخم خیار و قثا و خربزه و تخم کدوی شیرین هر واحد پنج درم قطر اسالیون یکنیم بار یک سائیده بجلاب قرص سازند و این قرص مختار بعض متاخرین از افاضل الاطباء حراثین ست و صالح ست برای نفث الدم از هر موضع که باشد و برای بیخ اعادهٔ قرحهٔ آن و قیام دم نیز نافع و این نادر عجیب ست بدفعات تجربه نموده ام بگیرند حضض مکی گل سرخ بسد شادنج هر یک دو درم طین مختوم گل ارمنی گل شاموس هر واحد سه درم کندر چهار درم زعفران دو دانگ یونیم درم پوست انار یکنیم اقاقیا هر یک یکنیم درم صمغ عربی کهربا هر واحد یک درم و ثلث عصارهٔ لحیة التیس بریان سه درم و نیم همه را سائیده و اسپغول جوشانیده او لعاب گرفته بسرشند و بقدر یکمثقال قرص ساخته در سایه خشک نموده هر روز یک قرص بشربت حب الآس بخورند و غذا عدس و کعک مقشر بریان و کعک مدقوق سازند و اگر سعال نباشد در مائیه و ساقیه هر دو بدهند

شرح قانون

مثل قرشی و گاذرونی میفرمایند که چون نفث الدم حادث گردد از اسافل مثل رگ صافن و عرق النسا کشایند و فصد عروق کنند تا خون بسوی اسافل منجذب گردد و فصد عروق دستی کشایند که نفث خون بسیار برآید و اراده تقلیل دم و امالهٔ بجهت مخالف نمایند و معذلک ضعف باشد و اما چون امتلاء عظیم باشد و هنوز خون بسیار بنفث خارج نشود و قوت قوی و سن و فصل مساعد باشد فصد واسع جائز ست و منع نوازل حاره بسوی صدر بشربت خشخاش مع دم الاخوین و صمغ کنند اگر سببش نزله باشد دوای نافع مشترک جمیع اصناف نفث الدم شربت انجبار یا بارتنگ کهربا دم الاخوین صمغ عربی هر واحد نیم درم ست و گاهی بقدر یک شعیره کافور زیاده میکنند اگر با غلیان و فرط حرارت خون باشد و گاهی بقیراط افیون حاجت افتد اگر غلیان دم شدید تر و امر عظیم تر باشد که آن بسبب تغلیظ قوی و تنویم فی الفور بند میکند و لعوق از انجبار و دم الاخوین کهربا و بسد طراثیث هر واحد یکمثقال کتیرا و نشاسته و صمغ عربی بریان هر واحد یک درم افیون ربع درم تا سدس درم باریک سائیده بشربت انار شیرین سرشته بقدر یکمثقال بلیسند و عوض آب بیاد رنگ نیز نوشند و اگر عطش شدید تر باشد شیرهٔ تخم خرفه یا آب برگ او گل مختوم و طباشیر بدهند و بر سینه پارچه در گلاب صندل آلوده بنهند و غذا زرده بیضهٔ نیمبرشت که بران دم الاخوین و کهربا و کشنیز خشک پاشیده باشند یا لحم جدی که با خیار و بارتنگ کشنیز و زرد و پخته باشند استعمال نمایند لیکن در نفث الدم حادث از کثرت خون و وجود تب ترک لحوم واجب ست مگر آنکه خون بافراط خارج شود و خوف ضعف باشد و برگ خرفه غذای جید ست در ابتدای این مرض و نوشیدن عصارهٔ او بشکر نافع ست و بارتنگ کشنیز بستور و مار الشعیر خصوصاً که دران عناب عدس و بارتنگ برای تغلیظ دم پخته باشند و دم الاخوین برای الصاق دهن رگ و جراحت بران پاشیده باشند نیز غذای خوب ست گیلانی گوید که اکثر اسباب عروض این مرض حدت حادث در اخلاط و لاسیما در خون از قبیل حرارت عارضی مزاج میباشد و آن منجر بانفتاح فوهات عروق و انفثاث دم میگردد و لهذا ادویهٔ لعابیه هندیه مغریه باردهٔ رطبه مسکن حدت اخلاط را درین باب بنفع بسیار بمشاهده میرسد و ازین قبیل ست که بگیرند تخم خیارین تخم خربزه و تخم خرفه و تخم کاهو هر واحد سه درم و باریک سائیده شیره برآورده صاف نمایند و پنج مثقال شربت انار شیرین یا میخوش داخل کرده هر روز صبح و شام بنوشند که بغایت نافع ست حکیم شریف خان مرحوم در نسخهٔ تالیف الشریفی نوشته‌اند که در اقسام نفث الدم تبرید بلعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تربوز شیره لوبیای ابحا

شیرهٔ خرفه سیاه در آب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر بند نشود فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد تدبیر حبس نزله نیز کنند و غذا آش جو و کهچری مونگ مناسب ست و باید که درین مرض مدام رفع قبض طبع نمایند باستعمال مزلقات و ملینات زیرا که قبض بسیار مضرست و او اکثر بسبب استعمال حوابس و قوابض عارض میشود و عند وجدان حرارت نواحی صدر تقطیر رطب بارد و طلا نمایند و این سفوف از ادویهٔ مجربهٔ سهرندی ست طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج تخم خرفه هریک پنج درم لسد مروارید کهربا خشخاش رب السوس اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هریک سه درم افیون دو درم باریک سائیده اسپغول لست درم آمیخته دو درم بآب مطبوخ برگ انگور بدهند و بهتر آنست که بآب برگ بانسه مروق [illegible] بدهند که از مجربات ست و اگر حرارت شدید نباشد کندر دو درم درین سفوف آمیزند که آن باوجود حبس دم و تخفیف قروح و انبات لحم صحیح قوای ادویهٔ حابسه را به تقویت میسازد و اسپغول گاهی زیاده و گاهی کم کرده میشود و بعضی وزن افیون درم و نیم [illegible] صمغ عربی و گلنار عوض مروارید و لسد نوشته و شربت انجبار دو تولکه آمیخته بآب مروق بانسه فزوده اند و این سفوف دیگر نیز در منافع مثل او ست کندر گل مختوم هریک پنج درم گلنار دو درم صمغ عربی هفت درم لسد کهربا هریک سه درم باریک سائیده بعرق گاوزبان بخورند اکنون باقی ادویهٔ یونانیه و هندیه قابضه که با کثر اقسام نفث الدم مشترک النفع اند مرقوم میشوند

ذکر ادویهٔ یونانیهٔ حابس دم

بعد فصد قرص کهربا با شیرهٔ تخم خرفه و شیرهٔ کشنیز خشک و عرق بارتنگ و شربت انجبار و تخم بارتنگ بدهند و دم الاخوین سه [illegible] یا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت مجرب ست و دیگر گل مختوم گلنار سرخ هرکدام دو درم کهربا صمغ عربی نشاسته هرکدام یک درم با بعضی اشربهٔ قابضه بدهند و مجموع پنج شربت ست و دیگر خون [illegible] در حالی که [illegible] اوقیه باقدری سرکه آمیخته یا تنها سه روز بنوشانند که درین کار فعلی عجیب دارد و دیگر کهربا دم الاخوین اقاقیا طباشیر کشنیز [illegible] سفوف ساخته با شیرهٔ تخم انجبار بخورند و دیگر نفث الدم را که با [illegible] سینه باشد [illegible] جوشانیده [illegible] شربت [illegible] تخم بارتنگ داخل کرده بنوشند و دیگر شادنج عدسی یک درم یا یک مثقال یا آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب بادروج [illegible] شربت انجبار ازین قبیل ست و دیگر [illegible] ست که بدانه دو درم تخم [illegible] هفت عدد [illegible] جوشانیده دو درم [illegible] آمیخته [illegible] خواب بخورند و بعد ازان آب بنوشند [illegible] بدهند غذا جوشانیدهٔ عدس پوست و دیگر ورق اطراف [illegible] هرکدام سه درم خرمای تخم دور کرده [illegible] موم بروغن آس گداخته سی و شش درم [illegible] مرهم ساخته [illegible] بر سینه ضماد نمایند برای نفث الدم سودمند ست و در آنجا که خون [illegible] آید [illegible] یا کبد و در آنجا که از دماغ آید [illegible] ضماد کنند و دیگر آب [illegible] بعض مغریات قابضه اندک اندک نوشیدن مفید و اگر شاخ گوزن [illegible] با ادویهٔ قابضه آمیخته استعمال نمایند نفع کثیر دارد و کذلک آب [illegible] ایضاً ثمر درخت غریب که بفارسی [illegible] گویند بوزن یک درم نافع ست و [illegible] بآب بارد وزن سه درم [illegible] و شام ایضاً [illegible] گل شاموس نافع ست و حب الآس و تخم بارتنگ دو درم در آب بارتنگ یا در آب گل سرخ تازه بغایت نافع و خصوصاً بریان کرده مفید ایضاً [illegible] خرگوش و آهو [illegible] در گلاب یا در مطبوخ عفص یا آب [illegible] و خصوصاً [illegible] از صدر آید نافع ست و گل مختوم و یا گل شاموس باندکی سرکه مفید و حی العالم با مثل آن نشاسته و کذا شب یمانی [illegible] زردهٔ بیضه نیمبرشت [illegible] سودمند و دیگر [illegible] ماهی نفث الدم کهنه را نافع و چون [illegible] گاهی ربع درم بزرالبنج [illegible] العسل میدهند و دیگر تخم کراث نبطی [illegible] الآس مساوی کوفته دو درم بآب عصی الراعی نفث الدم کهنه را نافع ست و دیگر [illegible] عصارهٔ کراث شامی یک اوقیه و سرکه نیم اوقیه [illegible] بنوشند و یا [illegible] سوخته با قدری [illegible] قابض [illegible] و دیگر [illegible] علاج نفث الدم تریاق و مثرودیطوس و ادویهٔ خوشبو میکرد که آن [illegible] دائم جراحت تقویت [illegible] میدهند [illegible] قرص کوکب دو دوای [illegible] و قنطوریون هم خون باز دارد و هم سینه را پاک کند اگر پاک باشد بآب [illegible] بدهند و اگر نباشد با [illegible] قابض [illegible] قنطوریون غلیظ علاج میکنند و دیگر عصارهٔ بارتنگ و عصارهٔ گاوزبان عصارهٔ

برگ خرفه هر یک دو درم بگیرند و شاخهای گل سرخ تر و نازک یک اوقیه بکوبند و بفشارند بی آنکه آب بیاشند و صاف نموده همه را بیامیزند و در آن قدری
گل مختوم حل کرده بنوشند مفید بود و دیگر بگیرند عصارهٔ شاخهای گل سرخ و در آن عصارهٔ هوفقسطیداس و شادنج و شاخ گوزن سوخته آمیخته بنوشند و دیگر از اشربهٔ
موافقه مطلقا برای منفوث شربت عناب و خشخاش و نیلوفر و آس و صندل ست و غذا عدسیه باشیره و ماء الشعیر بشیرهٔ خشخاش یا مغز بادام و اگر باسرفه
نباشد اشربهٔ حامضه مثل شربت انار و لیمو و شربت حصرم و مانند آن و غذا سماقیه و حصرمیه و ریباسیه و زرشکیه خصوصاً مطبوخ با کارع و آزاد و آب
بارتنگ تنها یا گل ارمنی یا گل مختوم یا با قراص کهربا و یا عصارهٔ خرفه یا یکی از گل ارمنی و مختوم و شادنج مغسول مع تخم خرفه حابس خون ست و از اقراص
بقول شیخ انیست اقاقیا گلنار گل سرخ عصارهٔ لحیة التیس جفت بلوط قشور کندر مساوی **ایضاً** بزر البنج پوست بیخ تفاح گل بحیره کندر اقاقیا تخم خرفه
تخم بادروج گلنار کافور اقراص سازند خوراک دو درم با نیم اوقیهٔ آب یا شراب عفص یا آب بادروج **ایضاً** تخم خشخاش گل مختوم هوفقسطیداس
کندر کافور با آب بادروج بدهند و قرص به نسخهٔ ابن سرابیون که در آن صمغ بادام ست همین عمل دارد و دیگر این قرص نیز جید ست طین بحیره لبسد کهربا
گل سرخ هر واحد دو جزو کهربا صمغ نشاسته هر واحد یک جزو آمیخته قرص سازند شربت چهار مثقال برای محموم در عصارهٔ قابضه و بعیر آن در شراب قابض و از
ادویهٔ منفردهٔ بسینه در گرما روغن به و در سرما روغن سنبل ست و از اضمدهٔ مشترکه آرد جو دقاق کندر اقاقیا بسفیدی بیضه است و چون خون بند شود توبه
بالحمام و راحت از مغربات قابضه و منع درم بمنع غذا و جذب مواد باطراف و تبرید بعد رتابند و سرکهٔ ممزوج چند بار بنوشند و از امور مذکوره بعد
احتباس نیز احتراز نمایند و دیگر گویند که استعمال مصطکی کهربا و کذا لبسد و صمغ هر واحد نیم مثقال بسفیدی بیضه مجرب ست و طبیخ فوفل جید ست و طلق محلول
با آب بارتنگ جید ست و قسا کندر بغایت مفید و سکهٔ تازه هم نافع ست و دو درم شبنیز خشک بریان با آب بارتنگ خوردن حبس نفث الدم
میکند و بقول سویدی طبیخ بیخ منظی و تخم او و شربت خشخاش سیاه و شیر غنم بکثیرا و کذا شکوفهٔ علیق و آب آن و عصارهٔ لحیة التیس و شکوفهٔ او و عصارهٔ خیار
کرم و اطراف تازهٔ او و شربت فقاح کرم سه درم صمغ و ثقل دنبالنگاه و امتصاص لفت کرم و شربت گل ارمنی و خولان و مروارید دو درم و باقلی و
آرد آن و نشاسته و کهربا یکدرم یا نیم درم شرباً و تعلیقاً و یاقوت شرباً و تعلیقاً و کندر با آب بارد شرباً و تعلیقاً و شرب عصارهٔ عصی الراعی و اکل حب الآس رطب
یا یابس سیاه و سفید و شرب عصارهٔ شبنیز سبز و نقوع علک و شرب عصارهٔ بیخ غرب و برگ او و کذا ثمر او و شیرهٔ تخم خرفه و شرب طبیخ اثلیث و زهر عوسج و خوردن ماء الدجاج
مانده سوخته بسرکه خاموش کرده و شرب خصی کلب با آب و اکل بلوط و شرب طبیخ او و گلنار و اقماع ورد و جمار نخل و طلع او و بیخ خلاف و صمغ عربی بریان
و اقاقیا و بردی سوخته و کعب تیس سوخته بعصارهٔ عصی الراعی و شیرهٔ مطبوخ با نشاسته و ضماد پوست انار سوخته بعسل بسینه و شرب آب شکوفهٔ او و نقوع
انار دانهٔ خشک در آب باران و ثمر مغیلان و عصارهٔ برگ او و طبیخ برگ طرفا و بزر البنج ربع درم بجلاب یا مع خشخاش سفید و سرطان سوخته در ماء الشعیر و قرطاس
مصری سوخته و عصارهٔ برگ اسپغول و بیخ او و سنگ قیطی و اکل بسر و شرب طبیخ او و کدو مطبوخ باطریه و بهروج صنم یکدرم و دم الاخوین زبرجد شرباً و تعلیقاً
و عقیق تعلیقاً و شرب پوست بیخ انجبار یک مثقال و افیون سدس مثقال صمغ عربی نیم مثقال گلنار نیم مثقال بعصارهٔ بارتنگ یا عصی الراعی و کذا استعمال
عنب الثعلب و ضماد پوست انار ترش بسرکه سرشته بسینه و اکل سماق و نوشیدن مای فقاح و شرب تخم کاهو و کذا طین رومی بصمغ عربی و گلاب
مخلوط و کذا دباغ و یک لعقه از آسیا سرشته بقدر یک باقلا خوردن و موی انسان سوخته بالخاصیت و شرب طبیخ فوفل بصمغ و قرظ و نقوع زرشک با
گل ارمنی و کذا تخم بارتنگ کوفته و کذا عصارهٔ برگ او بیست درم و شادنج مغسول یک مثقال و جلاب پانزده درم و یا عصارهٔ مذکور با یکدرم کهربا و
اکل کاسنی هر واحد حابس نفث الدم ست و ایضاً او گوید که سیمی و صوف سرخ بسته بر صاحب نفث الدم تعلیق کردن مجرب من ست و کذا استعمال پوست
بیخ انجبار یک مثقال با رب انجبار ده درم مجرب ست و آب خبازی در دهن گیرند و اندک اندک فرو برند و اگر عصارهٔ او و صمغ عربی و لعاب بهدانه و قطونا آمیزند عجیب النفع در
شفای نفث الدم و بعید لست و ضماد زرد رویا قماع او و عدس مقشر و گل ارمنی و کافور بگلاب بسینه و جنبین نافع و از ادویهٔ حاده زراوند ست و کذا شرب
جوز السرو کوفته دو درم تنها یا بشراب و کذا عصارهٔ او نفع برد و فقاح او خرنوب طبیخ حلبه و شرب یک حبه مومیائی و کذا عصارهٔ نیل طبیخ او و زرفت و کمون

بسرکہ و جوز جندم و بادام تلخ تنہا و مع نشاستہ و لعق و کذا اطلق محلوب و مثل او صبر با آب بارتنگ سرشتہ لیسیدن و عصارہ طرخشقوق و کلس پوست بیضہ
بہ لبسباسہ و مصطکے و صمغ بطم و شکاعی و کرسنہ و شاخ بقر سوختہ و سندروس و سویق بادام شیرین و کما ذخشک بلوط ہر دو خوردن را تنبیخ و تخم گندنا دو درم
و سنبیہ نیم برشت یا نیم درم مرو کذا شرب یک کرجہ از عصارہ بادروج یا سہ درم انیخ او و طبیخ دار شیشعان شرب لودی و کذا بندق ہندی و صمغ بطم
با آب سرد و ہو فاریقون و اسقنج درزفت منموس و محرق و حلزون سوختہ و عون و جاج بغبار آسیا سرشتہ و تبطافلن ہر واحد حابس نفث الدم کند

ذکر بعض مرکبات مجربہ برای حبس خون

چنانچہ این حب حابس الدم معمول و در نفث الدم ست کہربا گل ارمنی دم الاخوین کتیرا صمغ عربی طباشیر حب الآس ہر یک یکدرم پوست بیخ انجبار نشاستہ
ہر یک سہ درم داگر مروارید مرجان زہر مہرہ گل مختوم گل داغستانی ہر یک یکدرم اضافہ کنند قوی تر باشد ادویہ را کوفتہ بیختہ و انجبار را ملائکردہ با شیرہ
بہدانہ کہ در آب بارتنگ برآوردہ باشند سرشتہ حبوب بقدر نخود سازند شربتی از نیخ حب تا دہ حب شربت نفث الدم کہ معمول ست و بہدانہ ست
با آب القرع آب ہندوانہ عرق بید مشک ہر واحد یک رطل حب الآس نیم رطل با آتش نرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کردہ با یک رطل قند بقوام آرند
کہربا طباشیر نشاستہ صندل مغسول صمغ عربی دم الاخوین کات سفید مغسول ہر واحد پنج درم سودہ اضافہ نمایند شربت دو درم با شیرہ خرفہ شربت انجبار
بہ نسخہ معمولی نافع نفث الدم و سرفہ و مانع نزلہ از الصباب پوست بیخ انجبار پنج تولہ پوست خشخاش مع تخم یازدہ عدد گل بنفشہ دو تولہ بہدانہ اصل السوس
مقشر بر ادہ صندل سفید حب الآس ہر واحد یک تولہ عناب پانزدہ دانہ جوشانیدہ صاف نمودہ بہ چند قند سفید بقوام آرند و در آخر دم الاخوین صمغ عربی نشاستہ
ہر یک یکدرم سائیدہ افزایند قرص کہربا کہ در نفث الدم و قی الدم و بواسیر خونی و کثرت حیض و بول الدم برای حبس خون ہموارہ معمول ست کہربا
صمغ عربی کتیرا نشاستہ کتیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو ہر یک سہ درم گلنار اقاقیا ہر واحد یک نیم درم کوفتہ بیختہ بلعاب اسپغول اقراص سازند شربتی از
پنج ماشہ تا دو درم قرص گلنار کہ ہمان نفع دارد گلنار گل ارمنی صمغ عربی از یک چہار درم گل سرخ اقاقیا از ہر یک سہ درم کتیرا دو درم کوفتہ بیختہ
با آب گلنار قرص سازند قدر شربت بدستور معجون معمول بجہت نفث الدم مروارید بسد محرق مغسول تخم خرفہ تخم خطمی بیخ انجبار زہر مہرہ خطائی ہر یک
شش ماشہ یاقوت سرخ یشب سفید گل گاؤزبان ابریشم مقرض بہمن سفید بہمن سرخ صندل سفید ارنب مغز تخم خبازی کتیرا طباشیر گل سرخ ورق نقرہ
ہر یک چہار ماشہ مرجان پنج ماشہ عنبر اشہب مشک خالص ہر یک یکماشہ کافور قیصوری نیم ماشہ رب انار شیرین رب بہ شیرین ہر یک شش تولہ نبات دو
شہد یک چند ادویہ الضاً نافع نفث الدم کشنیز مقشر صمغ عربی کتیرا دم الاخوین بسد محرق کہربا طباشیر مصطکے ہر یک یکدرم گل ارمنی گلنار اقاقیا
زعفران ہر یک نیم درم تخم خشخاش بریان دو درم قند سفید یا دو آثار خوراک حسب مزاج با شیرہ تخم خرفہ و شربت انار شیرین و ہمانند کہ نفث الدم
وسفوف نفث الدم و قرص کافور و طباشیر و قرص بیار و قرص خشخاش نیز نافع ست

ذکر ادویہ ہندیہ حابس خون

برگ ببول نورستہ برگ انار آملہ ہر واحد چہار ماشہ کشنیز خشک دو ماشہ شب در آب ترکردہ صبح سائیدہ صاف کردہ قدری نبات یا شکر یا شربت نیلوفر
یا شربت حب الآس یا شربت انجبار بنوشند کہ در حبس نفث الدم و قی الدم مجرب ست دیگر گل ملتانی گیرو نشاستہ کہربا اقاقیا کتیرا گوند ببول نشاستہ
کافور در لعاب بہدانہ حب ساختہ در دہن داشتن مفید و انار خام در آب سائیدہ با اضافہ قدری شکر خام نوشیدن نیز نافع دیگر گلنار حب الآس درم
تخم حماض کشنیز خشک ہر یک دو درم کتیرا صمغ عربی گوند ببول بازو ہر واحد یکدرم قرص ساختہ دو درم بنوشند و اگر احتیاج قبض باشد یک دانگ افیون
افزایند دیگر صمغ عربی گل ملتانی کتیرا سفوف کردہ ہفت ماشہ با شیرہ خرفہ و شیرہ خشخاش بنوشند دیگر گوند گلنار صمغ عربی مساوی سائیدہ با شربت
آملہ آمیختہ بخورند ایضاً گاؤزبان ہر یک بقدر یک تولہ جوش دادہ صاف نمودہ نیم درم صمغ عربی سائیدہ آمیختہ بنوشند دیگر گل خیرو یک تولہ
شب در آب ترکردہ صبح الیسہ صاف نمودہ بنوشند دیگر برگ بالنگو ترکیب تولہ و چون خشک باشد نیم تولہ سائیدہ با شہد آمیختہ بخورند و یا شیرہ برگ

او بقدر سہ مثقال یا یک تولہ در یا دو آثار آب برآوردہ با قند سفید یا عسل بہ بہند کہ در حبس خون از مجربات ست و عرق برگ مذکور بطور گلاب کشیدہ نوشیدن نیز نافع و دیگر خاکستر برگ انگور دو سہ ماشہ با شیرہ برگ مہیچی یا شیرہ تخم خرفہ یا شیرہ خیارین و شربت مناسب مجرب و از مفقود ست و گولر خام نیز مفید و دیگر برگ انار یکدام با آب سائیدہ نبات انداختہ خوردن مفید ست و دیگر گولر خام کوچک یک آثار پاؤ بالا گرفتہ نیکو فتہ در دو نیم آثار آب بجوشانند و چون ششم حصہ آب باقی ماند از پارچہ گذرانیدہ در قند سفید نیم آثار بقوام لعوق آرند و از یک تولہ تا دو نیم تولہ بلیسند و اگر لثہ انجبار گرد آسیا سنگ شیم ماہی قفتار کہند رب السوس حب الآس نشاستہ صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید بسد محرق اقاقیا دم الاخوین ہر واحد یک درم باریک سودہ با شیر نافع تر باشد و دیگر گوبھی با آب سائیدہ بقدر یک دام بخورند نفث الدم و قی الدم را نافع ست و تخم خطمی با آئین خرد کوفتہ بختہ با آب سفر خوردن نیز نافع نفث الدم ست و از اغذیہ مفید نفث الدم تری و کدو و ساگ پالک و خرفہ و ساگ سرخ و عدس مقشر ست

علاج نفث الدم از جرم ریہ

اول بعلاج کلی از فصد و انالہ مادہ و تعدیل مزاج بطریقیکہ مذکور شد مشغول شوند و اگر طبع قبض باشد بمسہل نرم یا حقنہ لین تلیین نمایند و این مسہل نرم ست بنفشہ دہ درم آلو سیاہ عناب ہر یک سی دانہ سپستان ہفتاد دانہ ہمہ را بپزند و مغز خیار شنبر پانزدہ درم و چہل درم شیر خشت حل کردہ صاف نمودہ بدہند و حقنہ از چقندر سبوس گندم بنفشہ برگ خطمی کشنک جو جوشانیدہ صاف نمودہ چہار درم بورہ سودہ و پانزدہ درم شکر سرخ حل کردہ بعمل آرند و صحیح کوکناب دہند با ظرن پختہ و اگر تپ سخت گرم باشد کشکاب و ربار القرع و عرق عنب الثعلب بسبزند و غذا اکتفا کنند و اسفاناخ و ملوخیا و کنکاسہ جو دہند و مغز بادام و روغن بادام و بعد زوال تپ ادویہ حابس خون مثل آب بارتنگ تنہا یا گل مختوم و یا آب برگ خرفہ تنہا یا گل ارمنی شروع کنند و آب عصی الراعی بہترین ادویہ این ست و شادنج عدسی مغسول بدستور زیراکہ ہم منع خون و ہم تخفیف جراحت کند از یک نیم درم تا دو درم با یکی از ابہای مذکور بہ بہند و در آب نوشیدنی صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و شادنج تر کردہ صاف نمودہ بنوشند و از برگ بارتنگ و برگ خطمی و آرد جو مخلوط بگلاب بر سینہ ضماد کنند و موم مصفی و روغن گل گداختہ با آب عصی الراعی آمیختہ بر صدر طلا کنند و ہر دو نسخہ سفوف کہ در قول حکیم شریف خان مسطور شد درین باب نافع ست و کتیرا صمغ عربی نشاستہ کہربا گل ارمنی ہر واحد یک ماشہ سودہ بشربت خشخاش دو تولہ سرشتہ خوردہ بالائش لعاب بہدانہ شیرہ تخم خرفہ در آب برآوردہ و شربت انجبار دو تولہ داخل کردہ نوشیدن نیز معمول استاد مرحوم ست و آین سفوف تالیف حکیم اکمل خان نیز معمول ست رب لثہ انجبار و لاتی دم الاخوین صمغ عربی کہربا اقاقیا مروارید صندلین بسد سرطان سوختہ تخم کاہو نشاستہ ہر واحد یک درم خرفہ مقشر دو مثقال تخم خشخاش دو درم کتیرا رب السوس گل ارمنی ہر واحد یک مثقال گل داغستانی نیم مثقال گل نیلوفر سہ درم زہر مہرہ سائیدہ سہ ماشہ کافور قیصوری از یک ماشہ تا نیم درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند و شش ماشہ تا یک تولہ با شربت مناسب بخورند و اگر بسبب برآمدن خون از ریہ تنزلہ حاد باشد رعایت قانون مذکور از فصد و حقنہ و جذب مواد و بستن اطراف و دلک ادویہ و روغن گرم باید کرد و در بیاد الشعیر فواکہ قابض مثل حب الآس و بہ و امرود و زعرور بپزند و قرص کہربا بہ رب بہ بدہند و بالجملہ تدبیر تعدیل حدت نزلہ و حبس آن نمایند چنانچہ در بحث نزلہ گذشت و درین قسم لعابات زیادہ مید ہند و ایضاً شکر یک مثقال ست گلوگل خطمی صمغ عربی کتیرا ہر یک یک ماشہ کوفتہ بیختہ بخورند بالائش سپستان بست دانہ بہدانہ سہ ماشہ گل بنفشہ چہار ماشہ جوشانیدہ صاف کردہ شیرہ تخم کاہو شش ماشہ در عرق بارتنگ پنج تولہ عرق گاوزبان پنج تولہ برآوردہ شربت خشخاش دو تولہ داخل کردہ بارتنگ پاشیدہ بنوشند و یا بعد فصد لعاب بہدانہ لعاب اسپغول عرق شاہترہ شربت بنفشہ صمغ عربی کتیرا یک یک ماشہ سودہ پاشیدہ بدہند بعدہ بر نضج نزلہ عناب بہدانہ جوشانیدہ شیرہ بیخ انجبار شیرہ کاہو و یا قوت الوالہ کتیرا سودہ یک ماشہ دہند یا شیرہ مغز تخم کدو یا بعوض شیرہ خرفہ شش ماشہ شیرہ اصل السوس چہار ماشہ کنند و یا بہدانہ عناب گل بنفشہ چہار ماشہ اصل السوس چہار ماشہ جوشانیدہ شیرہ مغز تخم بہدانہ شیرہ خیارین شربت نیلوفر اسپغول شش ماشہ داخل کردہ دہند و یا بہدانہ سپستان پنج پنج ماشہ در عرق عنب الثعلب جوشیدہ شربت بنفشہ داخل کردہ بدہند و اگر ضیق النفس نیز باشد بہدانہ سہ ماشہ سپستان نہ دانہ جوشانیدہ صاف کردہ شیرہ اصل السوس شربت بنفشہ بارتنگ داخل کردہ دہند اگر بعد از کل لعوقات حار نزلہ افتد و تپ شش آن فت رسد بعد فصد عناب سپستان بہدانہ خطمی بیخ انجبار جوشانیدہ شیرہ کاہو شربت خشخاش

صبح و یاقوتی نه ماشه بشام دهند بعده رب السوس کتیرا صمغ عربی شکر تیغال سوده بشربت خشخاش سرشته بخورند بالایش جوشانده مذکور صبح و لعوق معمول
و حب غزی السمک استعمال نمایند بعده شیره خرفه کوکنار افزایند بعده قرص خشخاش کوفته بخمیره خشخاش سرشته همراه عرق مکوه شربت بنفشه بارتنگ پاشیده
بخورند یا قرص طباشیر کافوری شیره خشخاش شیره کاهو دهند و یا کهربا طباشیر دم الاخوین صمغ عربی کتیرا النشاسته طین مختوم شیرین گل ارمنی شادنج
عدسی مغسول هر یک نیم ماشه افیون زعفران کافور هر یک دو سرخ کوفته بیخته بدیاقوزا سرشته بخورند بالایش آب برگ بارتنگ شیره
اصل السوس شیره مغز تخم هندیانه شیره خشخاش شیره خرفه هر یک چهار ماشه بارتنگ چهار ماشه پاشیده بنوشند و گاهی لعاب بهدانه شیره بیخ انجبار
عوض تخم هندیانه و خشخاش میکنند یا تخم خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه جوشانیده شیره اصل السوس شیره کاهو شیره بیخ انجبار هر یک چهار ماشه
دیاقوزا دو توله صمغ عربی کتیرا یک یک ماشه سوده پاشیده دهند بعده اگر بند نشود فصد باسلیق از دست دیگر گیرند و این سفوف تالیف حکیم شریف خان بیخ
سفید ست سنگ جراحت نیم درم مروارید سوده پوست خشخاش دم الاخوین هر واحد یک درم کهربا رشته انجبار هر یک دو درم نشاسته خرفه مقشر
هر یک دو مثقال کوفته بیخته سفوف سازند شربت از یک درم تا دو درم و این سفوف والد حکیم علوی خان درین نوع مخصوص ست کافور قیصوری
نیم دانگ طباشیر دم الاخوین رشته بیخ انجبار مروارید ناسفته کهربا کتیرا تخم خرفه مقشر تخم کاهو فادانیا رب السوس خشخاش سفید نشاسته هر واحد
یک دانگ افیون شعیره زعفران طسوج مغز بادام مقشر سه دانگ کوفته بیخته سفوف سازند نصف ازان وقت صبح با آب بارتنگ و آش خرفه بخورند
و نصف وقت شام با آب بید و این سفوف از مجربات راقم ست سندروس کهربا گل ارمنی خاکستر چوب تاک و بارتنگ هر یک شش ماشه صمغ عربی
یک توله کتیرا چهار ماشه دم الاخوین اقاقیا خرمهره سوخته هر یک سه ماشه شادنج عدسی افیون مغز پنبه دانه هر یک دو ماشه طباشیر گل ملتانی هر یک شش ماشه
کافور قیصوری سرطان محرق هر یک سه نیم ماشه سوا بارتنگ همه را کوفته بیخته هر روز پنج ماشه بشربت دیاقوزا دو توله سرشته همراه لعاب اسپغول
شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شیره مغز حب القطن چهار ماشه و بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه یک توله شیره بیخ انجبار چهار ماشه بخورند اگر در جوهر ریه آکال حادث
شود ماء الشعیر بالبان و کتیرا بنوشند و اغذیه که دران کاهو و کاسنی و خرفه و گوشت جوجه مرغ و دراج باشند تناول کنند و دیگر تدابیر و مشروبات و غذا
که در سل مسطور گردد بعمل آرند **اقوال اطبا** بعضی متاخرین می‌نویسند در وقتی که از ریه و نهایت قصبه آنچه از شگاف رگ ریه بود چون طبیب بر سر بیمار رسد
باید که همان وقت رگ باسلیق زند و خون وا گیرد و دوا طلب اکبر ست که فصد صافن را مقدم دارند و صاحب نزهه گفته که حجامت با شرط بر ساقین نمایند لیکن
اقاقیای مغسول گلنار صمغ عربی گل ارمنی کتیرا حضض مکی صندل سفید شیاف مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و قرص کهربا سه ماشه
شیره خشخاش نه ماشه و اصل السوس هفت ماشه لعاب بهدانه چهار ماشه شربت خشخاش دو توله صمغ عربی چهار ماشه مدهند و این دوا اقوی ست
گل ارمنی و مختوم و قبرسی و عصارة لحیة التیس و دم الاخوین هر یک یک ماشه سوده بشربت حب الآس دو توله ورق نقره یک عدد آمیخته بلیسانند بالایش شیره
خشخاش و خرفه هر یک نه ماشه و اصل السوس هفت ماشه و لعاب بهدانه سه ماشه و گاوزبان چهار ماشه در عرق بارتنگ بید مشک هر یک شش توله برآورده شربت
انجبار سه توله تخم بارتنگ چهار ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه مدهند و ایضا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر کبابه هر یک یک ماشه در شربت خشخاش یک توله
هفت ماشه و شیره انجبار و حب الآس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه بریان بارتنگ و خشخاش هر یک نه ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گل خطمی و سپستان
هفت ماشه در عرق بید مشک و بارتنگ و گاوزبان هر یک هفت توله برآورده شربت حب الآس سه توله با بارتنگ نه ماشه غذا آش جو بشربت خشخاش و نیلوفر
و هندبا چون خون آمدن کم گردد سفوف حکیم اکمل خان و حب والد علوی خان با عرق کافور الیشان بدهند و غذا شوربای کله پاچه بزغاله با برنج دهند و از حرکات
عنیفه اجتناب نمایند **شیخ الرئیس** میفرماید که در نفث الدم کائن از نفث جرم ریه دوائیکه نافع باشد گل ارمنی و گل مختوم و شادنج با آب بارتنگ دهند و مبادرت
بفصد باسلیق کنند از شقی که گمان تفرق اتصال در آنست و فصد باریک کشایند و خون در چند دفع بفاصله ساعت و زیاده بران گیرند مع مراعات
حفظ قوت زیرا که فصد خون را بسوی خلاف جهت جراحت جذب مینماید و ایضا از حدوث ورم در جراحت منع میکند و اطراف را از بالا بپائین

واز امور مذکوره در علاج کلی نفث الدم منع نمایند و تعدیل هوا کنند و بر پهلو و بر هیئت شکل انتصاب بخوابند گاهی نوشیدن اندکی سرکه ممزوج با آب موافق افتد
بجهت آنکه منع نزف الدم و تنقیه ناحیه صدر و ریه از خون می نماید تا آنکه در آن منجمد نگردد و انجماد نیابد و ادویه بارده مغریه بیاشامند و استعمال مغزی در اینجا
بهتر است و اگر با تعریه تنقیه نیز باشد غایت مطلوب است و آشامیدن اسپغول نافع است مع شربت [illegible] خصوصاً هنگامی که تشنگی بسیار باشد که مبرد و مسکن عطش
و مغری است و لباست که احتیاج خلط آن منجمد است [illegible] برای تسکین حدت خون و تغلیظ آن و هم برای تنویم و از آن حرکت خون نفث الدم
از نزله حریف صفراوی بهم رسد واجب است که اولاً اصلاح کیفیت آنچه نزول مینماید بسوی آن نمایند تا باعث زیادتی نکایت نگردد و اگر با غلبه دمویت
باشد فصد کنند و الا احتیاج بفصد نیست بلکه فصد در صورت عدم کثرت خون و غلبه صفرای حاد باعث زیادتی حدت صفرا میگردد و بسبب ازاله خون که
بمنزله خود کاسر حدت صفرا است صفرا او زیاده میشود و اگر [illegible] صفراوی نباشد فصد نمایند و اطراف را ببندند و منجمد را از فوق باکل
و یا زیت گرم کرده و روغنهای گرم مثل روغن قثاء الحمار و مانند آن [illegible] و مطلقا روغن نمالند [illegible] نیز دور دارند باید که در این صدر
اکثار از مغریات کنند [illegible] از قبیل [illegible] آن باشد [illegible]
ممزوج با آب سرد [illegible] برای انجذاب مواد [illegible] هنگامی که فصد ممکن نباشد بسبب [illegible] باید که در تبرید
مزاج راس تا امکان کوشش نمایند زیرا که راس حار مزاج جذب رطوبات از معده و غیره میکند و اکثر رطوبت [illegible] و چون بارد و رطب
میگردد [illegible] آثار [illegible] رطوبات [illegible] آثار اعتدال ظاهر میگردد گویند که مراد از این تبرید ظاهر
راس نیست که آن نزلات را می افزاید بلکه مراد تبرید باطن است [illegible] دو امر است یکی تقلیل مواد حاره و دوم تغلیظ مواد [illegible]
و با وجود تبرید باطن راس تسخین ظاهر او باید تا ماده را که در وی است بسوی ظاهر جذب کند و نزله منقطع گردد و در ترطیب راس کوشش بسیار نمایند
زیرا که افراط در رطوبت مرخی است و [illegible] موجب نزول میگردد و آنچه نافع است قرص کهربا است و ادویه مذکوره و اگر این تدبیر فائده نبخشد لابد علاج
نزله بالذات با ماده [illegible] نمایند مثل حلق راس و استعمال ضماد سرگین کبوتر بر سر و بقصد احتیاج جذب مواد [illegible] ظاهر سر توقف نموده و گفته
جالینوس گفته که [illegible] نفث الدم از نزله بهم رسید خواستم که فصد او نمایم لیکن بسبب ضعف نتوانستم و امر بحقنه حاده نمودم و غذا حریره بقوه که فالقه
پخته بعد از آنکه [illegible] نموده بود دادم و [illegible] بدوای سرگین کبوتر نمودم و بعد از این ضماد او را بمنزل حمام دادم و بعد از این [illegible] نمودم تا سر او ترطیب
نیابد و تریاق کبیر [illegible] او را خورانیدم تا او را خواب آید بجهت آنکه تریاق تازه بسبب قوت افیون خواب می آورد و عطسه را منع مینماید و
سیلان ماده را بسبب تغلیظ آن تسکین میدهد و روز دوم متعرض تحریک او نگشتم بلکه بحالت خود ساکن گذاشتم و مالیدن دست و پای [illegible] میل ماده باطراف
امر نمودم و بعد [illegible] تریاق تازه کمتر از روز گذشته خورانیدم و غرض من آن بود که رفته رفته نوبت بدادن عسل آید تا بدان ریه تنقیه
یابد و روز سوم نیز او را دوائی خورانیدم و ساکن گذاشتم بعده اینها را [illegible] اطراف او نمودم و در بار الشعیر اندکی نان ترید کرده خورانیدم تا حفظ قوت او
نماید و روز چهارم تریاق کهنه بعسل [illegible] دادم بجهت آنکه در این وقت غرض تنویم او نبود بلکه ازاله مواد از ریه و اعضای صدر بود و عسل بسیار برای تنقیه
ریه [illegible] بود بعده در سائر ایام [illegible] بسبب [illegible] نمودم و تدبیر ناقهین کردم و با وجود این گاه گاهی بر سر او قیروطی نافع میگذاشتم و منع از استحمام نمودم
و بدین تدبیر شفا یافت و این تدبیر جالینوس جید است و باید که تریاق با من دو ماه تا چهار ماه باشد یعنی از ساختن آن اینقدر مدت گذشته باشد
بجهت آنکه خواب می آورد و [illegible] بعد از این تجربه معلوم شده [illegible] و موی سر را تراشند برای تفتیح مسام و استعمال این محرکات
اگرچه لازم باشد لابد اسهال بحبوب قوقایا نمایند اگر مواد بسیار باشد زیرا که امثال این حبوب اسهال مواد [illegible] و این بعد از فصد باید
لازم ادویه محمره بر سر نهند چنانچه جالینوس [illegible] نوشته که اگر خون از سینه آید تدبیر او آن است که بیمار را ساکن دارند و از همه حرکات باز دارند و بحال فصد
باسلیق کنند و اندکی خون بگیرند بکرات چه بدین اعتبار ربط اطراف بجا آرند و بر سر [illegible] بمنزله [illegible] باشد [illegible] تا منقطع گردد خون منجمد در ریه [illegible]

در شربت حب الآس و قرص لسبد در آب باران یا آب خیار دهند و ماء الشعیر که دران پاچه بره و حب الآس و عفص و انار خام پخته باشند بیاشامند و در روز
اول هیچ طعام ندهند و برین ماء الشعیر قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد حریره آرد جو آرد باقلا آرد نخود و بروغن بادام شیرین یا عسل اندکی نان در ماء الشعیر
ترید کرده یا بیضه مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم نیز اندکی خون بیرون کنند و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که گوشت سینه و
بیمار بروغن گل چرب کنند و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین یا روغن مصطکی و آب نی تر کوفته افشرده دادن حابس خون نماید و اسفنج در سرکه و آب
ممزوج نیمگرم تر کرده بر موضع درد سینه نهند و بغبار آسیا و تراب کندر و سفیده بیضه سرشته و یا بسفرجل و عفص و شراب قابض پخته کوفته ضماد نمایند و این
تدبیر قبل حدوث ورم کنند و بعد روز هفتم الشیم زوفا و روغن گل و سرکه تر کرده بر سینه نهند و اگر بروغن مورد یا روغن مصطکی و شراب عفص نهند صواب
باشد و اگر جراحت ریم کند بعلاج سل رجوع نمایند طبری گوید که علاج او تلبله ده و جذب اسبوع اسفل ست و حیله دران تسکین مزاج او و حبس دم باین
قرص ست بگیرند ودع محرق و گل قبرسی و ارمنی هر واحد دو درم و کهربای خالص یکدرم و گل مختوم نیم درم و گل قیمولیا و صمغ عربی و صمغ فارسی و
نشاسته و کندر هر یک سه درم عقیق و لسبد و مروارید ناسفته هر واحد یکنیم درم همه را سائیده به آب بارتنگ مطبوخ مصفی بوزن یکمثقال قرص سازند و
هر روز یک قرص با چهل درم ماء الشعیر بدهند و اگر سرفه اندک باشد بطبیخ آش جو نوشانیدن نیز مضائقه ندارد و بگیرند حب الآس دو کف و برنج طلا کرده آنقدر اندازند که پخته شود
و بجوشانند تا حب الآس مهرا گردد و بعده صاف نموده کتیرا نشاسته صمغ عربی داخل کرده باز بپزند بقدر لعقه یا دو ملعقه گرفته قرص کوربا انداخته بدهند و خلق بسیار
دیدم که نفث الدم از انصداع رگ در ریه شده و باین طریق شفا یافتند و اگر مزاج متحمل این نباشد و در سرفه فصل بود ابتدا بماء الشعیر عوض این با قرص کوربا نمایند و اگر
شکم نرم بسیار گردد آب پست جو عوض ماء الشعیر کنند و غذای او حسوی جاورس مقشر بریان و کعک خوق بمغز بادام بریان نمایند و اگر مزاج متحمل باشد و تپ نبود نفخه
به تیهوی بریان و سینه تذرو و زرده بیضه مضایقه ندارد و اگر شربت ماء الشعیر با آب سیب یا بربهی دشوار باشد یا معده او بسبب ضعف هضم او نکند و تپ نباشد بگیرند
بیضه مرغ و سفیدی او دور کرده بر آتش نهند و بخلال حرکت دهند تا زردی منحل گردد و اندکی متماسک شود بعده قرص کوربا سوده بران نداند و بخورانند
و این دوا خون سنج و اسهال خون را نیز قطع میکند و واجب ست که در قرحه ریه از جای ریه حذر کنند و هرگاه در ریه خشونت از ادویه قابضه پیدا شود موم و
روغن که دران کتیرا و نشاسته اندک آمیخته باشند بدهند و این معالجه طریقه حرانیین ست و اهل عراق استعمال موم و روغن بنفشه میدانند و تنقیه این مکنند
و اهل حران در عقب معده موم و روغن که بران اسفیداج رصاص انداخته باشند و سفیدی بیضه که دران اسفیداج آمیخته باشند میدهند

علاج نفث الدم از انشقاق یا انقطاع عرق

اول فصد باسلیق کنند و خون بسیار گیرند که قریب بغشی رسد و قرص گل سه ماشه در مربای سیب ولایتی دو توله و رق طلا بعده دستور بخورند بعده شیر انجبار
چهار ماشه و اصل السوس و حب الآس هر یک هفت ماشه و خشخاش نه ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق بید مشک یا بارتنگ و گاوزبان هر یک هفت توله
صمغ آلو یا لوسه ماشه بارتنگ هفت ماشه پاشیده بدهند و وقت شام سبوس اسپغول هفت ماشه و شربت انجبار و خشخاش هر یک دو توله عرق بارتنگ
نه توله بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و خشخاش دهند و بفاصله سه چهار روز فصد صافن کشایند و دوا و غذا بدستور دارند و گل ارمنی شاخ گوزن سوخته
گل صمغ شب یمانی بریان پوست انار ولایتی عسالیج کرم دو دو ماشه هر یک دو درم در روغن گل آمیخته بر سینه ضماد کنند و این دوا دهند شادنج مغسول
کهربا لسبد جفت بلوط هر یک یکماشه و رغیره خشخاش یکتوله آمیخته شیره مغز بادام هفت عدد و اصل السوس هفت ماشه و انجبار و حب الآس یک یک ماشه
بارتنگ نه ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه و بهدانه سه ماشه در عرق بارتنگ گاوزبان هر یک نیم توله شربت خشخاش و حب الآس یک یک نیم توله صمغ عربی ماشه
تخم شربتی چهار ماشه و این ضماد کنند گل ارمنی خاک کند رو غیر آن که در نوع آینده در قول ایلاقی خواهد آمد هر یک دو درم گرفته بر سینه گذارند که نفع عظیم
وارد و ایضاً اگر سببش امتلای عرق باشد حتی الامکان غذا ندهند بلکه تا سه روز گرسنه دارند و اگر خوف سقوط قوت باشد اقتصار نمایند دران هر روز یک
غذا از شیئی لطیف معتدل یا مائل ببرودت که دران تغریه الصاق و بعض خصوصاً تغلیظ خون باشد مثل کله پاچه و نیم برشت و اطریه خاصه که با عدس پخته باشند و عدس

مطبوخ و تا ممکن باشد غذای قوی ندهند و بر ماء الشعیر خصوصاً مطبوخ بعدس یا عناب یا سفرجل و نان در آب سرد یا در شیر حامض تر کرده بارد بالفعل اقتصار
نمایند و چون مرض بطول انجامد دوغ گاو نافع ست بجهت تبض و برودت خود و همچنین شیر جوش داده خصوصاً با صمغ عربی کتیرا و پالک مغسول بنا بر
تغریه و الزاق آنها نافع ست و ماهی رضراضی شدید المنفعت ست و باید که غذای صاحبان این قسم نفث الدم و آنکه بسبب انشقاق عروق از حدت خون بود
بارد بالفعل باشد و نیز تازه بی نمک سخت سود مند ست و کذا حسوی جاورس مقشر یا کعک معمول بمغز بادام بریان چون این اغذیه و امثال این
دهند باید که اختیار نمایند گوشت سبک که از آن خون اندک یابس متولد گردد مثل گوشت قطا و شفانین و دراج مطبوخ در قابضات و مخصوصات از شیابی
مجربه در قطع نفث الدم خائیدن برگ خرفه و فرو بردن آب آنست لیسا ست که در همان ساعت حبس نماید بشرطیکه سرفه شدید نباشد زیرا که بسبب جنبی که
در آنست سرفه را زیاده خواهد کرد و آن موجب تزاید نفث الدم خواهد شد و از ذوا که بسبب به قابض عفص و عناب و حب الآس خرنوب شامی و مانند
آنست و چون در اکثر کتب در بیان خواص سبب مسطور ست که اکثار او مورث سل ست پس جماعت قلیل و کثیر از و دیدند که مریض شدند سل باشد و الی وقت
دکاه برای ایشان نقل از گل مختوم و گل ارمنی و صمغ عربی و اندکی کافور مرتب میسازند و چون خون بند شود و تا روز چهارم بگذرد باید که تغذیه بغذای
قوی نمایند و ابتدا کنند بمثل نان مغموس در آب سرد پس در آب پاچه و بمثل هریسه اکارع و امثاله و اگر بسبب انشقاق و انقطاع عرق حدت خون باشد
امالهٔ دم بسوی اطراف و خلاف جهت و استفراغ صفرا نمایند پس تبرید قوی و ترطیب کنند و ایضاً قوابض و مغریات و ماء الشعیر با کدو و سرطان نهری استعمال
نمایند و دوای اندروماخس دوای جالینوس نافع ست و لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ خرفه هفت ماشه شیرهٔ پوست بیخ انجبار چهار ماشه در عرق بارتنگ
عرق عنب الثعلب بر آورده رب به بارتنگ افزوده بدهند یا عناب بهدانه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو بهدانه شربت نیلوفر بارتنگ بدهند باز بجای
خیارین شیرهٔ کاهو شیرهٔ اصل السوس افزایند باز کهربا دم الاخوین نشاسته مغز بهدانه گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته صندل سرشته بخورند بالایش
شیرهٔ خرفه شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر اسبغول پاشیده بنوشند صبح و گل ارمنی زهر مهره کهربا کتیرا هر یک نیم ماشه سوده بلعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس
شیرهٔ تخم خطمی شیرهٔ بیخ انجبار شربت بنفشه بجهت آخر روز باز عناب بهدانه بعرق عنب الثعلب مالیده شیرهٔ مغز تخم کدو بهدانه دیاقوزا داخل کرده صمغ عربی
کتیرا اطیکت طباشیر دم الاخوین کهربا سوده پاشیده دهند باز گلنار گل ارمنی گل مختوم گل سرشو هر یک سه ماشه کوفته بیخته با شیرهٔ بیخ انجبار لعاب بهدانه
نبات سفید دهند و بادام الاخوین کهربا مغز تخم منقطه مغز بهدانه طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته بیخته صندل شیرین سرشته بخورند بالایش عناب بهدانه
جوشانیده شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شیرهٔ بیخ انجبار آب بارتنگ تازه شربت دیاقوزا داخل کرده دهند و چون خون بند شود صبح زهر مهره کهربا کتیرا
گل ارمنی با شیرهٔ اصل السوس لعاب بهدانه شربت بنفشه خاکشی و بجهت آخر روز کهربا طباشیر دم الاخوین سوده بدوای المسک سرشته بخورند بالایش شیرهٔ کاهو
شیرهٔ بیخ انجبار شربت نیلوفر بعده اگر خرخره بلغم باقی بود عناب پنج دانه بعرق شاهتره پاو آثار مالیده صاف نموده شیرهٔ کاهو نبات داخل کرده صمغ عربی
کتیرا نیم نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و ایضاً برای سرفه و نفث الدم دم الاخوین یک سرخ سوده بدوای المسک چهار ماشه سرشته شیرهٔ خرفه شیرهٔ کاهو هر یک
شش ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه شیرهٔ لبستان افروز چهار ماشه زهر مهره سوده یکماشه نبات یکتوله دهند و اگر دوای المسک نمی کنند بجای
او آمله مربی و عرق کیوڑه افزایند باز کهربا صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه دم الاخوین هر یک نیم ماشه افیون زعفران یک یک سرخ کوفته بیخته شربت نیلوفر
دو توله سرشته تناول نمایند بالایش عناب پنج دانه بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ بیخ انجبار شیرهٔ خرفه نبات توله شیرهٔ مغز تخم کدو بدهند و اگر در صورت غلبه خون
در فصد تساهل کنند و نفث الدم با هیضه و تپ عارض گردد فصد بجهت رعایت هیضه موقوف داشته روز دوم این مسهل دهند عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر
اصل السوس خطمی خبازی بادیان همکوفته تخم خیارین شاهتره بیخ کاسنی مویز منقی سپستان گاوزبان شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند چهار توله
مغز فلوس هفت توله شکر سفید دو توله روغن گاو هفت ماشه داخل کرده باز صاف نموده بنوشند در روز دوازدهم سنای مکی نه ماشه و برای اصلاح او گلسرخ زیاده
میکنند و تبرید فیمابین مسهلین لعاب بهدانه شیرهٔ عناب قیاساً شربت بنفشه خاکشی دهند اگر بعد مسهلات باز عود نماید خون بسیار آید فصد کرده ادویهٔ قویه مثل طلق محلوب

بقدر یک سرخ در سفوف داخل کرده همراه شربت لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عناب وغیره خورانند و اگر نفث الدم با تپ و اسهال باشد لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی سه ماشه شیرهٔ تخم انجبار شیرهٔ خرفه یکدام پنج ماشه در عرق بارتنگ عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان عرق شاهتره هریک پنج توله برآورده شربت بزوری دو توله داخل کرده تخم ریحان بارتنگ اسپغول بریان هریک سه ماشه پاشیده دهند و صاحب شفاء الاسقام گوید که آنچه مجرب ست برای نفث الدم عرق گل ارمنی یکدرم صمغ بادام نیم مثقال کهربا شادنج دم الاخوین هر واحد نیم درم زهر و ربع درم سائیده در شربت انجبار و بارتنگ و خشخاش آمیخته بلیسند و بجسوی تسعیر غذا سازند و اگر قبض شکم باشد ابتنائل و حقن تلیین نمایند و این ضماد برای نفث الدم خصوصاً آنکه از انصداع عرق باشد نافع ست کندر آرد جو گلنار غبار آسیا مازو پوست انار برگ مورد کوفته بیخته با آب پخته روغن آس و روغن گل داخل کرده ضماد نمایند اقوال حکما شیخ میفرماید که اگر سبب انشقاق رگ حرارت باشد جمله ادویهٔ باردهٔ مذکوره موافق ست و اگر سببش یبوست باشد این کمتر افتد استعمال مرطبات معلومه مانند ماء الشعیر و البان و ادهان و عصارات بعد از علاج کلی نفث الدم از امالهٔ ماده بسوی خلاف جهت بفصد و مانند آن نمایند و بالجمله فصد درین موضع لائق ست از فصد غیر آنست که بغیر این لائق باشد و اگر سبب انشقاق عرق ریه و صدر برودت باشد که علاجش آنست که جالینوس گفته جوانی را این مرض فتاد روز اول فصد کردم و دو بار خون گرفتم و بمالیدن و بستن اطراف او امر کردم چنانکه در جمله حبس نزف الدم شرط ست و غذا حریره دادم و بر سینهٔ او ضماد قیروطی از نافسیا نهادم و وقت عشا برداشتم با سخونت آن زیاده از آن نگردد که مطلوب ست و دواء البزور خورانیدم و روز سوم بر سینهٔ او همان قیروطی ساعتی گذاشتم و آن روز غذا ماء الشعیر و اسفیدباج بگوشت بط دادم و هرگاه مزاج ریه باعتدال آمد و خوف حدوث ورم زائل شد برای تنقیهٔ ریه او تریاق کهنه دادم و بتدریج بیشتر خورد دیگر علاج نفث الدم باز آوردم و میگویم هر کرا این عارضه افتاد و من در روز اول یافتم شفا یافت و آنرا که روز اول نیافتم احوال او مختلف گردید ایلاقی و جرجانی گویند که بالجمله بعد جذب ماده بسوی اسفل تعدیل مزاج عضو نمایند بادویهٔ معتدله مائل بحرارت غیر شدید بقبض مثل سنبل و سلیخه و دارچینی و سعد و قسط و کندر و زعفران و مصطکی و مرمکی و زراوند با ادویهٔ قابضه که چهارم حصهٔ اینها باشد مخلوط کرده و اگر این ادویه را با آب جوش داده صاف کرده ادویهٔ قابضه آمیخته بدهند روا باشد و ادویهٔ قابض گل ارمنی و گل مختوم ست و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و کهربا و لسان الحمل و گل سرخ و گلنار و طباشیر و شاخ گوزن سوخته اینهمه یا بعضی ازین بقدر دو درم کوفته بیخته با آب ادویه مذکوره یا با آب باران بدهند و یا گلنار عصارهٔ لحیة التیس حفت بلوط خاک کندر سلیخه لبسد همه را کوفته بیخته سه درم با آب باران یا نبیذ قابض بدهند و ایضاً علک کندر سه درم تخم کتان پنج درم سنبل دو درم لبسد گل سرخ هریک پنج درم کهربا سه درم و نیم جندبیدستر یکنیم درم اقاقیا سه درم شربت یکنیم درم با آب باران و غذا دراج و تدرو و قنابر بریان کرده و یا مطبوخ با ناردانه و موبز و بدل آب نبیذ قابض و اگر نباشد تخم ریباس در آن جوش دهند و موم مصفی در روغن سوسن گداخته و بعده روغن تر آمیخته بر سینه طلا کنند و اگر آب میسر نباشد روغن آس آمیز نهند و ضماد قابض که مذکور شد استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر نفث الدم از شق عرق بسبب خارج از اعتدال باشد باید که فصد نکنند بلکه باشیای معتدل الحرارة مثل سنبل و دارچینی و مر و قسط و قشور کندر و زعفران با دارو و ریشه خطمی و قنطوریون کبیر و زراوند و مصطکی استعمال نمایند و اگر در ابتدا با افادیه مثل سنبل و سلیخه و دارچینی و اقاقیا بعض ادویهٔ قابضه مانعهٔ دم مثل گل ارمنی و گل قبرسی و کهربا و لسان الحمل حفت بلوط و اقاقیا و گل سرخ و گلنار و طباشیر و قرن ایل محرق آمیخته با آب باران بدهند و آب مورد و رب سفرجل و گلاب و طباشیر و گل مختوم و ارمنی با آب باران خوردن بسیار نافع ست و هنگام خواب اقاقیا گل سرخ گلنار عصارهٔ لحیة التیس حفت بلوط قشار کندر مساوی سائیده سه درم با سماق بدهند صاحب کامل و جامع گویند که هرگاه نفث الدم بسبب برد و جمیع اجزای صدر و ریه باشد حتی که انشقاق آرد استعمال فصد سزاوار نیست لیکن اشیای معتدل الحرارة مثل ادویه که در آن سنبل و کندر و مانند آن افتد استعمال کنند و این دوا نافع ست زعفران سنبل مصطکی مرمکی هر واحد دو درم دارچینی کندر ذکر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس گل سرخ گلنار شاخ گوزن سوخته هریک سه درم جندبیدستر یکدرم زیره کرمانی قسط پودینهٔ کوهی فقیح ارمنی هر واحد چهار درم باریک سائیده بشراب قابض یا آب گندنا سرشته بوزن یکمثقال اقراص سازند و با آب پودینه یا با آب طرخون یا شربت حب الآس بدهند و سک و اقاقیا و گلاب و آب ... ضماد نمایند و روغن آس ...

قدری مرد کنند رسوده آمیخته باشند بر سینه بمالند و گویند که قنطوریون با آب جوشانیده صاف نموده نوشیدن سودمند ست و در ابتدا استعمال عصارهٔ نعناع مخلوط بعض ادویهٔ قابضه مسطوره نیز نافع بالجملة آنجا که سوء مزاج بارد کثیف سبب انشقاق رگ باشد در تعدیل کوشند باستعمال اشیاء گرم و تریا فساد مزاج زائل شود و بعده در قبض توجه نمایند باشیای مذکوره و تدابیر حار رطب در بحث سعال و ربو مفصل مذکور شد ثابت بن قره گفته که علاج نفث الدم از برودت ادویهٔ مسخنه است که در آنها اندکی قبض باشد و تناول لحوم لطیفه با حماض و از ادویهٔ نافعه دوای متخذ از کندر و گل سرخ و جندبیدستر ست جرجانی می نویسد که اگر سبب بر آمدن خون ترقیدن رگی باشد بسبب حرکت سخت چون جستن با نگ دن و زخم آمدن یا ضربه بر سینه اول ابتداءالعلاج گلی نمایند بعده ادویهٔ قابضه مثل گل ارمنی وغیر آن با آب باران و شربت حب الآس یا شربت به دهند و این و اینز قابض ست گل مختوم کهربا هر یک سه درم گل ارمنی دو درم شیبانی زعفران هر واحد یکنیم درم شربت دو درم صبح و شام و برگ خرفه خائیدن و از ان قلیه ساختن نافع ست و بدل آب آب باران دهند صمغ عربی و گل ارمنی در ان انداخته و از سخن گفتن باز دارند و ضماد قابض که مسطور شد بر سینه نهند و اگر سبب انشقاق عرق ریح غلیظ باشد که در عروق محصور بود ابتدا بجذب ماده بسوی اسفل بمالیدن و بستن اطراف کنند بعده ادویهٔ کاسر ریاح و مصلح انشقاق مثل فلونیا و سنجر نیا و دهر نا و تریاق کبیر تازه و ادویهٔ که در علاج انشقاق بسبب برد مفرط مذکور شد بدهند و قوابض استعمال نمایند

علاج نفث الدم از انفتاح عروق

شیخ می فرماید که درینجا ادویهٔ قابضه عفصه مع تغریه استعمال نمایند چنانچه در نوع سابق ادویهٔ محتاج الیه مغریه ملحمه مع قبض اند و آن ادویه مثل گلنار و پوست انار و سماق و عصارهٔ طراثیث و عصارهٔ عسا لیج کرم و بلوط و برگ عوسج و کهربا و اقاقیا و عفص و عصارهٔ گل سرخ و عصارهٔ عصی الراعی و شکاعی و عصارهٔ حصرم و هیوفسطیداس ست و گاه تقویت مینمایند این را و آنچه ازین میسازند شیبانی و مازوی سبز و صبر و افسنتین از آنها ادویه کبه و اقراص میسازند و گاهی این ادویه را با آب خالص یا در بعض عصارات جوشانیده آب آن می آشامند و گاه از آنها ضماد میسازند و بر سینه میگذارند و گاه مخلوط مینمایند با آنها و جمع میکنند ادویهٔ نفث الدم مذکوره و ادویهٔ صدریه مثل کرفس و نانخواه و انیسون و سنبل و را برای سبب آن میسایند قوای ادویه نفث الدم بسرعت بموضع علت پیش از انکسار آنها و زعفران بهتر ازین ادویهٔ مذکور ست زیرا که آنرا خصوصیت ست با عضای نفس و آن نافذ میشود بسوی آنها سریع تر از نفوذ این ادویه و گاه مخلوط مینمایند با آنها بعضی مخدرات نیز مثل پوست بیخ یبروج و خشخاش و بزرالبنج و افیون و گاه مغریات مانند صمغ و نشاسته و کثیرا و کوکنار شیرا موش و طباشیر و بارتنگ لعاب اسفغول و تخم و عصارهٔ خرفه و لعاب بهدانه با آنها می آمیزند مسیحی گوید که هر گاه نفث الدم از گشادن افواه عروق در بعض آلات تنفس باشد فصد باسلیق کنند و در چند مرتبه اندک اندک خون بگیرند و عت و سکون و ترک کلام لازم گیرند و اگر با نفث الدم سرفه نباشد قدری سرکهٔ ممزوج بنوشند و اگر درینجا سعال باشد از سرکه هر چه مهیج آن باشد حذر کنند و در تسکین سعال بکثیرا و صمغ عربی حیله کنند پس اگر نفث الدم منقطع نشود ادویهٔ قابضه نافع دم مثل گل ارمنی و گل مختوم و کهربا و شیبانی بریان و عصارهٔ لحیة التیس و گلنار و پوست انار و مازو و سماق و گل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و عصارهٔ قرظ و لسان الحمل و شاخ گوزن سوخته و شادنج و بارتنگ و عصارهٔ عصی الراعی استعمال نمایند و این ادویه را اگر تب و ورم در آلات جوف نباشد بشراب قابض بدهند و اگر تب بلغمونی باشد با چیزی عفص مثل به و زعرور و حب الآس و ثمر علیق و برگ عوسج و برگ انگور دهند و غذا قلیل الکمیة و در کیفیت قابض لزج می باید صاحب کامل و جامع گویند اگر نفث الدم از انفتاح عروق حادث گردد باید که نظر کنند اگر این از امتلای خون باشد فصد باسلیق کشایند و خون بحسب احتمال قوت بر آرند و اگر از امتلای اخلاط دیگر باشد بدل فصد دوای مسهل مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر و هلیله زرد استعمال نمایند و قرص کهربا از یکدرم تا یکمثقال یا نیم درم گل قبرسی با آب بارتنگ یا آب خرفه که در ان قدری سماق مالیده باشند بدهند و یا گل قبرسی یکدرم کهربا و ریوند چینی هر واحد نیم درم صمغ عربی چهار دانگ یا ربک سائیده در آب سماق یا آب بارتنگ یا آب عصی الراعی دهند و اگر درینجا سرفه شدید باشد قرص خشخاش یا ندکی کهربا و گل قبرسی همراه شربت عناب یا شربت خشخاش یا آب بارتنگ بدهند

واین قرص نیز نافع نفث الدم ست گل قبرسی یا مختوم وکهربا وعصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و شاخ گوزن سوخته وطباشیر هر واحد دو درم تخم خرفه کتیرا صمغ عربی کشنیز بریان خشخاش هر واحد سه درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته بوزن یک مثقال قرص سازند و یک قرص با آب بارتنگ و آب خرفه و قدری شربت خشخاش بخورند و ایضاً کهربا وبسد و مروارید ناسفته و شاخ گوزن سوخته و دم الاخوین صمغ محرق و شادنج مغسول هر واحد سه درم کشنیز خشک سماق نشاسته صمغ عربی گلنار گل سرخ تخم خرفه هر واحد پنج درم طباشیر اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس هر واحد دو درم همه را باریک سائیده و با آب سماق یا با آب منقوع گلنار و اگر سعال شدید باشد بلعاب اسپغول سرشته بوزن مثقال قرص سازند و با آب خرفه و اگر سرفه شدید نباشد با آب بارتنگ آب سماق بدهند و این سفوف نیز نفث الدم را سودمند ست تخم خرفه صمغ عربی کتیرا کشنیز بریان گل ارمنی شاخ گوزن سوخته نشاسته بزرقطونای بریان هر واحد شش درم گل قبرسی ده درم اقاقیا ریوند چینی هر واحد سه درم تخم حماض کهربا طباشیر هر واحد چهار درم سوای بزرقطونا همه را سائیده دو درم بسفوف بمیاه قابضهٔ مذکوره و شربت خشخاش و عناب بخورند و بر سینه صندل و گلاب و قیروطی معمول بگلاب و آب بارتنگ و آب عصای الراعی و آب برگ خرفه و روغن گل و موم سفید ضماد نمایند و غذا اگر تپ نباشد جوزهٔ مرغ یا دراج یا تیهو یا تذرو مطبوخ با آب سماق یا حصرم یا زرشک کشنیز خشک یا شوربای آن همراه نان سمید یا جواری و ماش آن دهند و یا حسوی معمول با نشاسته و خشخاش سوده با قدری شکر بدهند و از اشیای ترش و مالح و حریف پرهیز کنند و تقلیل حرکت و راحت و دعت و سکون در مواضع بارده اختیار نمایند و از حمام احتراز کنند و از کلام قوی منع سازند و چون سعال عارض شود اندک لیسیدنی بدهند و آب نوشیدنی گل قبرسی و ارمنی و طباشیر اندازند سعید صاحب مغنی گوید که علاج خروج خون از امتلا بفصد باسلیق و تعدیل طبع بشربت بنفشه و تقلیل غذا کنند و چون خون بند شود بچوزهٔ مرغ و آب سماق و کشنیز سبز غذا سازند و گویند که اگر انفتاح عروق از حدت خون باشد باید که بزودی متوجه حبس آن نگردند بلکه باید انتظار کنند که خون برآید بعد از ان مبردهٔ مرطبه مغریه مانند ماء الشعیر و بزرقطونا و شیرهٔ تخم خیارین و مانند آن علاج نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که اگر نفث الدم از کثرت خون در بدن باشد و بدان سبب رگی کشاده شود ابتدا بفصد باسلیق نمایند و خون بتفاریق در دو سه روز برآرند با حفظ قوت و بر ماء الشعیر که در ان عدس مقشر و عناب و سفرجل و حب الآس زعرور و خرنوب شامی پخته باشند قناعت کنند و نان در آب سرد یا مزورهٔ بارد الفعل و القوه ترید کرده بخورند و عناب تر سود دارد و خائیدن برگ خرفه و آب او فرو بردن سخت سودمند ست و بعد سه روز از فصد اگر قوت مساعد باشد تلیین طبع با آب لبلاب کوفته افشرده با شکر یا چهار درم بنفشهٔ خشک سائیده بجلاب آمیخته نمایند و اگر مطبوخ هلیله دهند جائز ست و باید که مریض راست بنشیند و حرکت کمتر کند و بر پهلو نخسپد تا اجزای سینه او بهم نشوند و موضع جراحت منضغط نشود و سرفه پیدا نگردد و اگر آن سعال شدید نباشد بسرکه و گلاب غرغره کنند تا خون که در ریه منعقد شده باشد برآید و اگر قدری ازین سرکه و گلاب بنوشند روا باشد و اگر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کنند و تسکین سعال بلعابات و لعوقات و حبوب که در بحث سرفه مذکور شد باید کرد و ادویه که درین محتاج الیه اند مثل گل شاموسی گل ارمنی وغیره که در قول صحیح گذشت مفرد یا مرکب بدستور دهند و بصورت تپ با شربت حب الآس بدهند و اگر از گل مختوم و صمغ عربی و انزروت قرص ها ساخته دهند از همه بهتر باشد و اگر تپ زائل شود و هنوز نفث الدم باقی باشد غذا پاچهٔ حلان و بیضهٔ مرغ نیم برشت و شفته کرده عدس و حب الآس پخته باشند و دوغ گاو و شیر گاو جوشانیده باید داد و شیر خام ضرر دارد و ماهی تازه خورد و گوشت تیهو و دراج و قطا موافق باشد زیرا که ازین گوشتها خون کمتر تولد کند و پوست انار خاک کنند و مازو و آرد جو و گلنار و گرد آسیا و برگ مورد و اطراف انگور و خرنوب قسب همه را کوفته بیزند تا چون غبیسه شود و در روغن گل یا روغن مورد آمیخته بر سینه ضماد نمایند و اگر سببش حدت خون باشد رعایت علاج کلی در فصد و جذب ماده بدلک شد اطراف و حقنهٔ نرم باید کرد و اگر حاجت تلیین طبع باشد مسهل نرم از بنفشه و سپستان و خیار شنبر و ترنجبین و مانند آن بدهند و کشکاب با آب کدوی تر یا آب عنب الثعلب و سرطان پخته بدهند و لعاب اسپغول بجلاب خام بنوشند و آب بارتنگ و آب عصی الراعی و آب خیار و شیرهٔ تخم خرفه با شکر و کذا شربت خشخاش و شربت بنفشه دهند و همه تدبیر آن باید که تیزی خون زائل کند و رطوبت بیفزاید و این دوا سود دارد طباشیر گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج هر یک ده درم بسد کهربا مروارید اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس نشاسته هر یک

پنج درم صمغ کتیرا هر یک شش درم خشخاش سفید تخم خرفه مغز تخم خیار شاخ گوزن سوخته برگ بارتنگ هر یک هفت درم رب السوس ده درم همه را کوفته بیخته بآب سه درم بآب باران بدهند بعضی متاخرین مینویسند که اگر نفث الدم از کشادن رگ سینه باشد رگ باسلیق زنند و بعده دفع خلط یا دیگر امر مناسب کنند انگاه حبس خون بجالبسات که در علاج نفث الدم از انشقاق عروق گذشت باضافه کافور بیدار زند و نغذ کتاب سرطانی دهند و آنچه از امتلای خون بود بسرعت حبس آن نشاید کرد تا آنکه استفراغ خون بحد واجب رسد انگاه تدابیر مذکوره بعمل آرند و ترک غذا تا سه روز صواب باشد بعد از آن تقلیل آن نمایند و آنچه ریحی بود سنجر بینا و فلونیا و تریاق به رنگ تازه در عصاره لودینه نافع آید و اغذیه بادشکن باید داد و بدانند که اگر سبب نفث الدم کشادن سر رگها باشد رطوبات رقیق که بطور نزله از سر فرود آید یا از موضع دیگر بسینه رسیده آید و عروق را مبلول و نرم سازد و بادنی قوت بکشاید تدبیر آن جذب ماده بسوی اسفل بمالیدن اطراف و غیره است بعد از آن استعمال ادویه قابضه که رطوبات را کم کند و مزاج اعضا را گرم نماید و چون تنقیه از خرد مصطکی در میده بریان بود و به کوهی حب سیستر و قاقلیس زعفران بعد استفراغ است ایصال قوت او به موضع و تریاق دبشر و دلیوس سنجر بینا و فلونیای رومی و فاری اندک نذکب سینه تا رطوبات را خشک کند و تبدیل مزاج و حبس خون نماید و ضماد اذخر کندر زیره بریان اقاقیا عصاره لحیه التیس حب سیستر قاقلیس با شربت قابض بر سینه گذارند و غذا گوشت کبک تیهو دراج کنجشک یا فیج یا ماهی آن بدهند و دیگر ادویه مجففه و مسخنه قابض استعمال کنند و گاهی تا بهاقو القابض معتدله مثل مثا هیلوط سمی آمیز

علاج نفث الدم از تاکل عروق

راقم گوید که علاج این نوع قریب بعلاج سل است و نفع نشده درین باب بتجربه رسیده و این قرص حکیم نافع خان نفث الدم وقی الدم وسل را نیز نافع مجرب است قرص شاه پسند رب السوس اقاقیا بسد شاخ گوزن سوخته دم الاخوین طباشیر تخم خشخاش بریان هر یک دو درم بیخ انجبار ولایتی گشنیز خشک بریان حب الآس بریان هر یک چهار درم زرور صمغ عربی کتیرا کهربا تخم خرفه مقشر گلنار طباشیر پوست بیرون پسته تخم کاهو هر یک سه درم کندر کافور قیصوری هر دو یک درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرصها سازند شربتی یک مثقال همراه شیره تخم خرفه بریان یک توله شیره حب الآس بریان شش ماشه رب به شیرین دو توله بشربت لعاب بهدانه شیره انجبار شیره عناب شیره آلو شیره کاهو شیره خرفه شیره مغز تخم کدو با شربت نیلوفر بارتنگ یا شیره بیخ حبس خون کند و اگر تب عشی عارض شود طبیخ خفیف عناب گل بنفشه بهدانه شیره کدو شیره مغز تخم کدو دهند و از عرقیات شربت نیلوفر داخل کرده معمول است و اگر باز خون آید قرص طباشیر کهربای خون بسته یا شیره بیخ انجبار شیره مغز تخم کدو لعاب بهدانه شربت نیلوفر یا شربت با شیره دهند یا دم الاخوین کهربا طباشیر مهره خطائی کافور هر یک نیم ماشه سوده اول بخورند بالای آن شیره تخم انجبار شیره دانه هیل هر یک چهار ماشه وغیره بنوشند یا از افیون زعفران هر یک دو سرخ سوده بالای آن آب برگ بارتنگ ده توله نبات یک توله دهند با زلال لعاب سوده یا شیره افزایند که بفضل الهی خون بند خواهد شد و آنها قرص معمول که در بحث سل خواهد آمد بیشتر باز اقراع و جهها و آملہ مربی و عرق شاهتره و اسپغول یا انگور یا شیره وکذا ما انجبار شیره خرفه شیره خطمی شیره انجبار شیره کاهو شیره خیارین دم الاخوین کتیرا کهربا سرد در یک ماشه سوده یا شیره و نبات دهند و اگر بعد تبرید سردی بنابر ضعف محسوس شود دوا الامسک معتدل دهند تا حرارت غریزی نکند و دوا المرفق بنوشند یا دواء اللحم یا عرق صندل یا عرق کیوره هر یک تولہ شربت لیمون شیرین کتیرا سوده یا شیره بدهند و اگر گرمی شود عرق کافور افزایند و برای سرفه صمغ عربی سوده یا شیره افزایند قرص معمول و عرق شیر کافوری دهند یا زهرمهره خطائی دو رتی طباشیر الایچی خرد سوده دهند و اگر با نفث الدم و سرفه اسهال عارض شود قرص طباشیر کافوری چهار ماشه سوده با شربت ریاقوذا سرشته بخورند بالای آن شیره کاهو شیره خرفه بریان هر یک شش ماشه شیره دانه هیل سه ماشه نبات یک توله یا بارتنگ شش ماشه یا شیره بنوشند یا بشیره حب الآس پنج ماشه شیره بیخ انجبار چهار ماشه افزایند و یا طباشیر سوده یک ماشه بنوشند و اسپغول ساده شش ماشه سرشته بخورند بالای آن شیره کاهو شیره خرفه شربت ریاقوذا داخل کرده بنوشند یا با بارتنگ چهار ماشه دانه هیل سه ماشه سوده و آب بحیثه افزایند و شیخ جعفر باید که علاجش بسیار صعب بلکه لایزاله است و التحام نمی یابد مگر بزوال سوء مزاج و این حاصل نمیشود مگر در مدت طویل که دران عرصه قرحه

صاحب یا تنفس گردد ولیکن لیساست که نفع می بخشد اینکه گذارند که تا کل استحکام یابد بنقص خلط حار و بسیار باشد که اسهال صفرا و خلط غایت مقاتمثل
حب غاریقون نمایند و اگر حاجت بفرط التقویت این افتد قوی کنند وحیله در تسکین غذنمه سعال بدوا البزور نمایند که از آن بهید نفع عظیم است و بالجمله
علاج آن تنقیه و استفراغ و فصد و غیر آنست و تناول اغذیه جید الکیموس آنچه برای اکال بباشامند البان مرد و بارتنگ تخم خرفه و ربشه خطمی ست قرص
کوکب دران هم جزو افیون زیاده کنند و ادویه که بولس کناش خود این عبارت ذکر کرده که اینها منتفع میشوند بدوائی که از کوکب شاموش و حجر اخرا طلون
و گل مختوم مساوی بگیرند و بقدر دو ملعقه بعصاره بارتنگ سه اوقیه بنوشند و یا بگیرند از گل مختوم دو درم و از کوکب شاموس وقیه و از نشاسته اوقیه و از
انزروت نصف اوقیه سوده آمیخته بقدر ملعقه با بیضه دران خرما لقمه سه اوقیه جوشانیده باشند بخورند و آب و سرکه بارد و آبکیه دران قباسیب
یا به یا امرود یا اطراف کرم و مانند آن پخته باشند تجرع کنند و غذای آنها اگر قوت در روز سوم ضعیف گردد نان مغسول مع شی بارد در روز دوم
و سوم دهند و اگر قوت قوی باشد غذا در روز چهارم نان مغسول بچیزی از میاه عفص مثل آب انار یا آب حب الآس یا رب حصرم و یا حسو از بیضه سازند و یا بگیرند
از انواع طبیخ متخذ لشیر مع قندی از اشیای قابضه و بگیرند از بقول تخشقون یا فنجرلون یا بارتنگ گاهی این اشیا مطبوخ بزیت و سرکه اندخی کنند
و از فواکه سیب و به امرود و زیر و انار و خرنوب شامی مناسب ست و اگر تپ نباشد قدری از شراب ریانی بیاشامند و اگر تپ عارض شود چیزی
از اشربه متخذه ازین فواکه مذکوره و آب سیب که با پوست او کوفته بگیرند بنوشند و ادویه نافعه که در آنها شادنج و دم الاخوین کهربا و سند روس گل مختوم
و دادی سبز معدنی و بیخ انجبار و امثال آنها از ادویه مجففه قابضه منقی و مغری و منبت لحم باشد صاحب ملکی گوید که چون نفث الدم بسبب تاکل عروق
صدر و ریه از قبیل نزلات حاده باشد که از دماغ بسوی آنها منحدر گردد فصد باسلیق از دست چپ بگیرند برای جذب ماده از صدر و از دست راست
قیفال برای جذب ماده از دماغ و تقلیل انحدار نزله از آن و بقدر احتمال قوت خون اندک اندک برآرند و تنقیه دماغ بتشریب دوای مسهل اخلاط حاد مثل
مطبوخ مقوی بقدری صبر و ربالسوس سرشته نمایند و یا معجون خیارشنبر دهند و حقنه لینه العمل آرند و ایضاً قرص کهربا یا قرص خشخاش با آب بارتنگ
آب عصی الراعی یا آب خرفه و هندوبا و الشعیر که دران سرطانات نهری پخته باشند بالنگ گل قبرسی طباشیر و صمغ عربی بنوشند و خرفه بخورند و این قرص صحیح
کبسار نافع ست اقاقیا زعفران کهربا بسد مروارید عصاره لحیة التیس طباشیر هر واحد سه درم گلسرخ کثیرا خشک تخم خرفه هر یک پنج درم گل قبرسی صمغ عربی
نشاسته کثیرا شادنج هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده با آب بارتنگ قرص سازند بوزن مثقال تا دو درم و ایضاً بگیرند گل قبرسی شادنج طباشیر کهربا چهار درم
مروارید کهربا بسد شاخ گوزن سوخته تخم خشخاش تخم حماض تخم بارتنگ یکدرم سه درم اقاقیا عصاره لحیة التیس یکد دو درم جمله را باریک سائیده با آب
بارتنگ یا لعاب اسپغول بوزن یکدرم تا یک مثقال قرص سازند و این و درم گل قبرسی و عصارات مذکوره بخورند و معه ذلک لعوق خشخاش معمول مع نشاسته
او که دران بازو و گلنار و عصاره لحیة التیس می افتد و در علاج سرفه نزلی مسطور شده بدهند و این قرص نیز نافع ست بگیرند اقاقیا دو درم گل سرخ چهار درم
تخم نار دشتی چهار درم صمغ عربی کثیرا هر واحد یکدرم همه را باریک سائیده با آب باران قرص سازند هر قرص بوزن یک مثقال و غذا اگر تپ نباشد
از گوشت دراج و کبک و تیهو مطبوخ لسماق یا حصرم یا از بارتنگ خرفه و حماض و کشنیز تر و خشک بروغن بادام بدهند و اسفید باج و سیدبا مزورات نماید
مگر آنکه سرفه شدید باشد که درین هنگام از فواکه قابضه و حموضات اجتناب نمایند و خشخاش با اندکی قند ایلاقی گوید که اگر خروج دم از انفتاح
عرق باشد لیکن حدت خون بدان حد رسد که رگ را منقب و متاکل سازد و خون جاری گردد و این مشکل ست علاج بدشواری پذیرد و ابتدا بفصد نمایند و بنقیه
بدن از خلط حاد مسهل و حقنه نرم کنند و تبدیل مزاج و تدبیر مرطب و تسکین سرفه بالعبه و حبوب و لعوقات مذکوره پردازند و اقراص کوکب و امثال اینجا نافع ست
و دوا و ادویه این نوع سندروس شادنج و دم الاخوین و کهربا و گل ارمنی بیشتر استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر نفث الدم از اکال باشد و این از خلط صفراوی لوجه
که حاجه بادویه مبرده مسکنه حدت صفرا نمایند بعد فصد باسلیق اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت بمسهل خفیف نمایند مثلاً آلو بخارا و عناب و بنفشه و سپستان جوشانیده
نموده مغز خیارشنبر و ترنجبین مالیده با تصفیه کرده و روغن بادام داخل کرده بدهند و اگر قوت قوی باشد هلیله زرد در مطبوخ داخل نمایند و یا آب هلیله با شکر بیاشامند

نیز نافع بود و بعد از این ماء الشعیر که در آن قطعه کدوی شیرین پخته باشند بدهند و ماء الشعیر مطبوخ با سرطان نهری یا در ماء القرع عوض آن جالینوس نیز نافع یافته
ادویهٔ قابضه قاطع دم مثل بارتنگ و کهربا و گل ارمنی با آب البطباط بدهند که در قطع هر قسم نفث الدم نفع میکنند و ایضا نوشیدن سه بیخ قصب الطیب بقدر یک اوقیه
با یک درم گل مختوم و گندنا شاه تخم بارتنگ سوده بقدر دو سه دانگ یا زیاده تا یک مثقال حسب حاجت با آب البطباط یعنی عصا الراعی یا آب بارتنگ نفث الدم
کثیر را منع نماید و قیروطی متخذ از موم مصفی و روغن گل مشرب با آب عصا الراعی و آب خیار یا آب تفه بر سینه گذارند صاحب مغنی می نویسد که اگر آمدن خون از
ناکلی عادت از نفث و استعمال شده باشد علاج و به فصد و شرب ماء الشعیر مطبوخ با سرطانات نهری پخته و شرب لعاب بگل مختوم و غذا کدو با ماش و در اخیر جوزه مرغ یا ماهی صغار(?) ی ست

علاج نفث الدم از صدر

با فصد و ادویهٔ سائل دم که در آنها جوهر لطیف باشد یا آنها ادویهٔ لطیف الجوهر مثل زعفران و سنبل و انیسون یا نانخواه و مانند آن مخلوط سازند علاج نمایند تا قوت ادویه
قابضه بعید رسیده آب یا دروج(?) شاهاجی(?) میان پهروز امرسته و اگر تقویت معده و قلب نیز مطلوب باشد بیخ انجبار و کهربا و مصطگی سوده بدواء المسک
بارد و سرشته همراه گل خطمی و عرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده با گلو پاشیده بدهند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم از ریه و صدر
باشد فصد باسلیق کنند و بسکون و دعت و قلت کلام امر کنند و ادویهٔ قابضه مغریه دهند تا اشیای قابضه بآلات تنفس که بالطبع املس اند ضرر کنند مسیحی
گوید که اگر انفجار شده دم از آلات تنفس باشد باید که تضمید صدر با ضمادهٔ قابضه نمایند مثل ضماد متخذ از پوست انار و ترب(?) کنند و از و قسب(?) و ردید(?) و گلنار
و گل شاه و تخم خیار و آسیا و برگ عالیق و برگ سفرجل و اطراف آس و امرود و برگ ان و برگ انگور و بر سر(?) گرم ریزند و بعد از ان روغن قابض مثل روغن
سفرجل و روغن آس و روغن گل و روغن اللبح(?) و روغن درخت مصطگی بمالند پس اگر سبب حدت خون باشد فصد کنند و خون بچند دفعه بمقدار اندک بگیرند
و تبرید و ترطیب تدبیر نمایند مثل ماء الشعیر و ماء القرع و اسبغول مقشر و خیارین بعده ادویهٔ مسکنه مغریه مخلوط بقابضه که آن گل ارمنی و تبشیر(?) گشنیز و کهربا
و صمغ و کتیرا و نشاسته است جمع نموده بعض اشربهٔ قابضه استعمال نمایند و یا بگیرند اقاقیا و گلنار و کتیرا و صمغ عربی یا هر یک سوده با آب سرد بخورند بعضی گویند
که بعد فصد باسلیق در جمیع نفث الدم تجویز نموده و ایضا بر سینه طلا نمایند صاحب حاوی و کامل گویند که اگر سبب نفث الدم از سبب خارج مثل ضربه
و سقطه باشد که موجب صدمه اعضای تنفس رسیده بعد فصد باسلیق قرص کهربا یک مثقال گل تیرسی(?) و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا هر واحد
نیم درم با آب خرفه یا برگ آن و آب سماق یا آب عصا الراعی و لعاب اسبغول بدهند و بر موضع ضربه اقاقیا و ماش و نشاسته و صندل سفید و گل ارمنی و مرکی(?) و
صبر مساوی با آب مورد ضماد نمایند و مریض امر کنند که آواز بلند نکند و کلام بسیار نکند و تنفس شدید نه نماید

علاج نفث الدم از حنجره و قصبهٔ ریه

و این بواسطهٔ وقوع جراحت در این اعضا بسبب وقوع ضربه و سقطه بر سینه و مقدم گردن یا سرفه صعب یا آواز قوی یا بالی(?) شدید یا از خزر(?) عنیف یا غضب
و مانند آن که موجب انصداع و انقطاع عروق حنجره و قصبه گردد اکثر عارض میشود با ادویهٔ قابضه غرغره کنند و صب نفث الدم و در دهن گیرند و باشد که بفصد
حاجت آید و جراحت قصبه عسر العلاج است مگر آنکه در غشای داخلی او باشد فقط بعضی متاخرین مینویسند که اگر خون از حنجره و مری و حلق آید بعد فصد جهار
ساق یستعمل(?) اطراف قرص کهربا یا قرص طباشیر(?) قرص خشخاش یا قرص گل ارمنی به شربت خشخاش یا انجبار و یا شربت آس نو(?) آمیخته بلیسانند و بالائی شیره حب الآس
و بارتنگ و خشخاش هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک ماشه در عرقیات بارتنگ و گاوزبان هر یک ده توله برآورده شربت انجبار سه توله
داخل کرده صمغ عربی تخم ریحان یک چار ماشه پاشیده بنوشند و نیز مهرهٔ خطائی دو ماشه و جواهر مهره یک ماشه ادویه گاه بدهند که نافع است و عصارهٔ
… لیشه سبز هر یک یک ماشه در شربت حب الآس دو توله با روغن یک … بدهند … شربت … تقویت
… اسفاناخ هندی و رومی و گشنیز سبز و خرفه و بقله یمانی افاده باشد با نان … بدهند و این بقولات اول غذا …
… بدهند … بقول مذکوره با خاصیت قاطع نفث الدم است … آید بعد فصد …

و با سلیق و حجامت ساقین یا فصد سرو ضماد قابض از اقاقیا گلنار صمغ گل ارمنی کتیرا حضض صندل سفید نشاسته مامیثا هر یک چهار ماشه در گلاب سوده ضماد کنند و گل مختوم و ارمنی و قبرسی عصارهٔ لحیة التیس دم الاخوین هر یک یک ماشه سوده با شربت مورد و ورق نقره سرشته بخورند با لایش شیرهٔ تخم خشخاش و خرفه و اصل السوس و لعاب بهدانه و گاوزبان سعوق بارتنگ بیدمشک برآورده شربت انجبار آمیخته تخم بارتنگ زرشک پاشیده بنوشند یا دم الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر لیسیده و بر شربت خشخاش سرشته همراه بیخ انجبار و تخم مورد و لعاب بهدانه و گاوزبان و شیرهٔ بارتنگ و خشخاش و اصل السوس و زعفران برآورده شربت خشخاش و بزر مذکوره بدهند غذا آش جو با شربت خشخاش و نیلوفر دهند و هرگاه خون آمدن کم شود سفوفات مناسبه حالبسه با عرق کافور دهند مسیحی گوید که هرگاه خون بتنحنح و تنخنخ برآید دران خطر نیست و باید که بسبب توت و مانند آن که در خناق مذکور شد غرغره کنند لطیفت تدبیر نمایند

علاج نفث الدم از لهاة و کام

و این اکثر از نزلات شود و به صورت ظهور آثار امتلاء و غلبهٔ خون فصد سر و نمایند و برفقرهٔ حجامت کنند و الا تبرید می که در رعاف گذشت بدهند و با عناب گل نیلوفر بهدانه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بدهند که برای نفث الدم دماغی نافعست و ایضاً نفوخ تا کستر خرمهرهٔ زرد و مرجان برای قطع خون دماغی از مجربات مکررهٔ حکیم عابد سرهندیست و مطبوخ گلنار و پوست انار و عصارهٔ لحیة التیس برگ مورد و رب قابضه چون رب به و غوره و زعرور و رب توت و مانند آن از ادویه قابضه غرغره نمایند و ضمادهٔ بارد و قابض که در رعاف مذکور شد با سرکه برتارک سر و پیشانی طلا نمایند و بعد فصد غرغره با آب خرفه و آب سماق و آب عصی الراعی و آب بارتنگ که دران گل فارسی و گل ارمنی حل کرده باشند نیز مفید بود و لعابات کلام و صباح امر کنند و تذرو دی بیضه و اسفیداج دهند بعض متاخرین می نویسند که نفث الدم اگر از دماغ بود بعد از فصد سرو تبرید از لعاب بهدانه چهار ماشه و اسپغول شش ماشه و شیرهٔ بیخ انجبار و تخم خرفه هر یک چهار ماشه و شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه و غیر آن بعنوان تراکیب شربت نیلوفر و عناب حب الآس هر که از نیها مناسب باشد داخل کرده صمغ عربی کتیرا دم الاخوین کهربای شمعی هر یک دو ماشه سوده پاشیده بنوشند و عرق بارتنگ سبز مروق ده توله در تبرید نیز می افزایند و از تخم اقسیر کشنیز نیز میدهند و اگر تنزلی باشد در تبرید مذکوره شیرهٔ خشخاش و شربت آن دیاقوزا زیاده کنند و کافور دو سرخ هم درین میدهند صاحب قبانچه گوید که اگر خون از دماغ آید بانزله گرمی باشد صمغ عربی کتیرا طباشیر کهربا دم الاخوین سوده و خمیر خشخاش بکنیم توله آمیخته ورق نقره یک عدد چیده بخورند بالایش شیرهٔ تخم خشخاش و خرفه هر یک سه ماشه شیرهٔ بیخ انجبار چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت فریادرس سه توله تخم زرشک سه ماشه بنوشند و اطلیه و غراغر نزله بکار برند

علاج نفث الدم از لحم و اجزای او

شل اقسیرهای قابض مثل مورد و گلنار و مازو و شب یمانی مضمضه کنند و ایضاً اصل السوس کشنیز خشک در آب سائیده مضمضه کردن نیز مفیدست و اگر زخم و قرحه تازه بود کند دم الاخوین باریک سائیده بران گذارند تا خشک شود و سیلان خون منقطع گردد و هرچه در باب لثه و اسنان مسطور شد بکار برند

علاج نفث الدم از تعلق علق

و بنابر او مبادرت نمایند باید که زلو اکثر در لقمه که بسوی دماغ است صعود میکند و در غشای مستبطن دماغ متعلق میگردد و ورم دماغ پیدا می نماید و اکثر در اصل لهاة تعلق میگیرد و مودی بورم لهاة و نزول او میگردد و تدبیرش اینست که بگیرند سرکه تند و دران قدری نوشادر حل کرده غرغره نمایند و فتیلها میان آن بوده در بینی گذارند تا آنکه آن هم دماغ چسپد او بر سد و علق را از قریب بحجب منع کند و هرگاه سرکه و نوشادر بزلو رسد بهر موضع که باشد فی الفور بمیرد و ناخواه سوده خون بعلق رسد جدا بیگردد و از بعض بیخ که دران متعلق باشد پس بهر حیله که ممکن باشد آنرا بدان جدا سازند و اکثر اهل بصره و سکان سواحل راز بومتعلق میگردد و علاج بخار بیدن پلپلهٔ پوست انار و مازو و مضمضه بسرکه می نمایند و زلو فی الحال ساقط میشود و اگر زلو بنظر در آید محاذی آفتاب دهن مریض کشاده بمنقاش گرفته برآرند و بعده بسرکه و روغن گل غرغره کنند و از خائیدن برگ آزاد درخت و تمضمض با آب آن بغیر فرد بردن آب نیز زلو برآمده او هلاک میشود و باقی تدبیر تعلق علق مفصل در امراض حلق مسطور شده

علاج نفث الدم از رشح ورم

فصد باسلیق کنند صبح و رگ صافن و یا مابض یا عرق النسا وقت شام زنند و لیکن فصد باریک کشایند بر اساله خون باسفل و بقای قوت بعده بمعالجه عضو مئوف کوشند بالجمله بعد فصد و استفراغ بانضاج پردازند تا دفع ماده باقی از مواضعی که در آنها بقای و نفوذ دارد طبیعت سهل باشد و درینجا القوا الفضل صاحب علاج نماید که بسبب حبس ماده آفت عظیم می آرد بلکه واجب ست که بعلاج ذات الریه از نضج ماده و تنقیه عضو علاج کنند و ایضاً در نفث الدم باد رد کتف و پهلو که بسبب انصباب نزله بر جنب باشد فصد باسلیق بقاعده ذات الجنب از طرف موافق یا مخالف بگیرند و بیخ انجبار خطمی خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه در آب گرم شب تر کرده صبح مالیده صاف کرده شیره خرفه هفت ماشه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره عرق گاوزبان هر یک چهار توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و جهت آخر به رنگ جراحت صندروس کتیرا سوده تخم خشخاش سرشته بالائیش لعاب بهدانه سه ماشه عرقیات ده توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند و ایضاً برای نفث الدم بعد ذات الجنب اسهالی قرص کهربا گل گاوزبان تخم بادرنجبویه خرفه بارتنگ اول خورده بالائیش لعاب بهدانه ریشه خطمی در عرق شاهتره عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده شربت نیلوفر شربت خشخاش داخل کرده بنوشند و قرص طباشیر سوده ضماد نمایند

علاج نفث الدم ازمری و معده و کبد و طحال

و این کمتر موذی نیست و هلاک میگردد با مراض دیگر موذی نشود مگر آنکه از عفونت معده یا از جراحت و مری باشد که آن بسیار خطرناک ست علاجش مفصل در قی الدم در امراض معده مذکور گردد بالجمله اول فصد باسلیق و یا ابطی کشایند و بعد فصد سه چهار روز آن سلیم و رکیدی از دست راست و در طحالی از دست چپ نهند و در معده قابضه بکار برند و قرص طباشیر با شربت خشخاش یک توله اسبغول یا شیره خرفه و خشخاش و خیارین هر یک ماشه لعاب گاوزبان هفت ماشه بهدانه با شیره در گلاب و عرق بهار و گاوزبان و بید ساده هر یک پنج توله برآورده شربت حب الآس و انجبار هر یک یک توله داخل کرده بارتنگ یا شیره پاشیده بدهند و غذا شیربرنج و یا ماهیه و یا برنج یا اسفاناخ و خرفه و کشنیز سبز که بنو باشتی یا ماش مقشر دران باشد و اگر بدین تدبیر نیشه نشود بهدانه و بارتنگ بریان کرده با دیگر همه ادویه مذکوره شیره کشند و همه را بریان کنند مع اضافه حب الآس ماشه و تخمه باری بربیکر و سپیر گذارند و اطراف را بنوار محکم بندند و بعد دو ساعت کشاده و دلک اعضا نمایند و ایضاً گل ارمنی دم الاخوین صمغ کتیرا هر یک چهار سرخ افیون کافور هر یک دو سرخ سائیده همراه شیره بیخ انجبار شیره عناب در عرقیات برآورده رب بارتنگ داخل کرده دهند و بعد از آن کافور موقوف سازند و لعاب گاوزبان شیره اصل السوس اضافه کنند و طباشیر زرد ورد و صندل سفید سائیده بر معده ضماد بیگرم نمایند صاحب کامل گوید که هرگاه نفث الدم ازمری و معده باشد فصد اکحل کشایند و قرص کهربا بکمثقال با نیم درم گل قبرسی و یک اوقیه آب بارتنگ که دران سماق اندکی مالیده باشند یا بعصاره برگ گل سرخ بدهند و یا قرص گلنار با آب سماق و گلاب و یا آب لیف انگور دهند و این قرص نیز نافع ست بگیرند گل سرخ سماق گلنار صندل سفید هر واحد چهار درم کندر تخم حماض هر یک یک درم سنبل یک درم هر یک نیم دانگ شب یمانی اقاقیا کهربا عصاره لحیة التیس قرظ هر یک دو درم باریک سائیده و در گلاب که دران سماق مالیده باشند سرشته بوزن یک مثقال قرص سازند بگلاب و آب لیف گرم یا آب بارتنگ بدهند و ثمر طلیق و خرفه بخورند و بر معده صندل سفید گل سرخ هر یک پنج درم رامک سه درم سک اقاقیا هر یک دو درم باریک سوده بگلاب هرکدام که سرشته ضماد نمایند و غذا مزوره بقلة الحمقا و حماض و آب غوره و زرشک وانتدان دهند طبری گوید که بهترین علاجات در قطع آن آنست که بگیرند قثای تلخ و اگر یافته نشود شیرین بسیار بگیرند و قطع کنند و یک کف برگ بارتنگ و یک کف لحیة التیس بجوشانند تا جمله مهرا شود و صاف نموده آبش بگیرند بقدر چهار اوقیه و بران این سفوف سه درم انداخته بگیرند کهربا عصاره لحیة التیس اقاقیا گل ارمنی و قبرسی و گل مختوم هر یک دو درم قشار کندر یک نیم درم حضض هندی و ثلث درم تخم بارتنگ دشتی یکنیم درم گل سرخ نشاسته تخم بارتنگ هر واحد سه درم باریک بسایند و اگر از عفن و مری یا در معده باشند بگیرند روغن گل خالص و ازان موم روغن بسازند بعده نشاسته بریان دران آمیزند و هر روز چهار قدری بخورند و غذای او آب بوقته که دران قدری پیه کیاب یعنی اگر بیابند... داخل کرده لیسانند و چیزی که در هضم او

معده را تکلیف باشد بخورند و هرگاه مزاج حدت پذیرد بهای الشعیر لیسکین نمایند و در موم روغن مذکور و گل مختوم و اندکی بو نمید آمیخته هر صبح بخورند و در جمله صولو را
بسوی اسفل مایل سازند بوضع محاجم بر ساقین و شرط او لیستین آن و فصد صافن یا باسلیق جذب نمایند که اکثر خون از اماله ماده و جذب او و بخلاف جهت منقطع میشود و مسیحی
گوید که اگر خون بقی خارج شود و در آن خطر کثیر نیست باید که فصد کنند و قوابض مثل سماق و حصرم و ریباس و انار دانه که در آن سفرجل انداخته باشند و شربت انار و به
و سیب بخورانند و گل ارمنی و صمغ عربی و انزروت و دم الاخوین و کهربا مجموع سه درم به رب سفرجل بدهند صاحب مغنی می نویسند که علاج دم خارج از مری و معده
بفصد قیفال یا اکحل و خوردن قرص گلنار با آب بارتنگ و نوشیدن آب به و سیب نمایند و سیان کتفین بصندل و گلاب ضماد کنند و غذا مزوره سماق دهند و از
صیاح و کلام حذر کنند گویند که تضمید معده بضمادات قابضه مقویه نمایند و حقنه ها بر بدنه ماده بلاد حقنه نیز نافع ست و غذا اگر حرارت باشد زیرباج یا
اقتصار کنند و الا مزوره زرشک یا سماق و حصرم و مثل حماض یا خرفه بدهند و اگر درین ها چیزی پخته شود داده و باید که بر اغذیه آنها صمغ و کهربا باشد شیخ و جرجانی
گویند که اگر نفث الدم بسبب صدمه یا ضربه باشد اول علاج کلی نمایند بعده این سفوف ریوند چینی ده جزو لک مغسول گل ارمنی هر یک پنج جزو کوفته بیخته
یک نیم درم بدهند و باقی علاج از امراض کبد باید جست انتها و اگر ترسند که درین مرض خون در ریه منجمد گردد در ابتدا که خون برآمدن آغاز کند سرکه با آب ممزوج
کرده بنوشند اگر سعال شدید نباشد و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او در آب آمیزند و آن آب با حاشا بدهند خون منجمد برآرد و صعتر با عسل و در فنجنکشت و منفرد
بود و اگر نیم درم و سه کرم بقدری آب گندنا و یک لعقه سکنجبین بدهند نیز نافع و یا از حلبه مطبوخ دو درم زراوند مدحرج سه درم روغن سوسن یک درم فلفل یک درم بذر البنج
درم گل سرخ دو درم قرص ساخته در سایه خشک کرده با آب بادیان و کرفس بدهند و ایضا پنیر مایه خرگوش با آب مفید ست و جالینوس گوید که چون خون منجمد در
معده یا امعا یا در صدر یا مثانه وغیره منجمد گردد ردی ست و خصوصا در صدر و دلالت میکند بران غشی و تغیر رنگ صغر نبض و تواتر او و استرخای اطراف و اختناق
و ضیق النفس و انفجر حدی آنرا میگداز و دو یا بقی یا اسهال خارج میکند و بقراط گفته که بهترین ادویه که خون جامد را حل کند و سایل را حبس نماید تریاق گل مختوم
و اگر منتشر شود و مقتر قرطم با آب گرم بدهند که درین باب قوی است و کذا سرکه و آب مطبوخ انجیر و خیره و یک وجایت دو طرف و باقی تدابیر خون منجمد در امراض
معده و زیر بحث قیئ خون خواهد آمد و گویند که چون خون منقطع گردد کلهم و پاچه بخورند و بحمام روند و از شراب قوی و غضب و جماع پرهیز کنند

ذات الریه

و آن نزد اکثر اطبا ورم حار ست که در ریه عارض شود و ورم حار بمذهب شیخ الرئیس آنست که از ماده حار یا لذاته بود و یا بجوهر خود مثل خون و صفرا و یا از ماده
حار بالعرض بسبب عفونت و ملوحت مثل بلغم متعفن و شور و سودای متعفن حادث شود و اورام بارده بلغمی و سوداوی که در ان عفونت و سخونت نباشد آنها را
اطبا ذات الریه نمیگویند و لهذا ورم رخو و صلب را بعده ذات الریه علیحده ذکر میکنند و ذات الریه بقول شیخ گاه ابتدا افتد و گاه تابع نزول نوازل از سر بسوی ریه
باشد و یا ماده خناق برخشش ریزد و آماس کند و بذات الریه منتقل گردد و یا ذات الجنب منتقل بذات الریه شود و امثال این تا روز هفتم نقل میکنند و اکثر و اگر
طبیعت به نفس ماده قوی شود و اکثر آن منجر بسل گردد و ذات الریه از سر خلط حادث میشود و لیکن اکثر از بلغم شور عفن می افتد چنانچه بیشتر ذات الجنب صفراوی بود
و گاهی از خون حادث میگردد و گاهی از غلیظ محرو باشد و این در اکثر قتال ست و بعضی گویند که اکثر از نزله می افتد و از صفرای خالص هم نمیرسد مگر آنکه مخلوط بخون
و صاحب کامل گوید سبب است که حدوث او از ماده دموی یا صفراوی باشد که بسوی ریه ریزد و گاه بسبب نزله بود که از سر فرود آید و گاهی بسبب ذات الجنب یا
دیگر امراض عند انتقال ماده بسوی ریه بجهت مجاورت افتد و این جزله در تقویم الابدان گفته که ذات الریه از ماده حار در جوهر خود می افتد و صاحب مغنی گوید
که آن ورم از خون ست و صاحب مغنی گوید که سببش یا ماده دموی خالص یا مخلوط بصفرا است و این زهر صاحب کتاب تیسیر نیز از حدوث او بسبب صفرا و بلغم
خالص انکار دارد و طبری گفته که ذات الریه پنج نوع ست و تفصیل او در آخر این فصل مسطور گردد و ابن بیطار می نویسد که آماسیدن میان راکده یا تنگی سینه
باعث ذات الریه میگردد و بالجمله ذات الریه مرض حاد ست و اکثر امراض مودی میگردد و از روز سوم تا هفتم میکشد زیرا که از امراض حاده ست اگر به تحلیل
یا انتقال یا تقیح آن باشد علامات آنها در روز هفتم ظاهر شود تا آنکه بحران جید قوی ست و روز ششم اول انفساد و هلاکت زیرا که یوم بحران

ردی ست و مادهٔ ذات الریه گاه بتحلیل رفع شود و گاه ریم کند و گاه صلب گردد و بیشتر بخراجات مفاصل رجلین و ابطین منتقل گردد و گاه بدماغ میل کند و بقراط گفته
منتقل شود و این ردی ست و گاه بذات الجنب منتقل گردد و این اسلم ست لیکن قلیل و نادر باشد و گاه ماده او بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه
عقب درد موخر بازو و ساعد از جانب انسی تا سر انگشتان خدر عارض گردد و نفع حدوث رعاف در ذات الریه کمتر از نفع او در ذات الجنب ست علامات
کلی ذات الریه تپ حاد و دائم ست بنوائب مختلفه و عطش و سعال و ضیق النفس شدید و حرارت مفرط نفس و ثقل و تمدد در مقدم سینه و وجع ممتد از
فم صدر تا ناحیه استخوانهای سینه و پشت و گاه در میان هر دو کتف و گاه ضربان زیر کتف یا چنبر گردن یا پستان یا در هر سه محل دائم یا وقتاً فوقتاً [illegible]
شود و احتمال خواب بر پهلو و تنفس نکنند الا بر پشت و زبان اول سرخ بود بعده در آخر سیاه گردد و بران رطوبت غلیظ لزج [illegible] باشد که اگر از دست [illegible]
بچسپد با غلظ لبود و لهذا بر صاحب ذات الریه کلام دشوار بود و بسا است که در تمدد و امتلا تمام وجه مشارک باشد و در روجه ملتهب و زیاده در رخسار سرخی
و انتفاخ بود و گاهی سرخی چنان اشتداد نماید که گویا رخسار را بچیزی سرخ رنگ کرده اند و خاصه در وقت شدت تپ گاه صعود بخار [illegible] آتش
ببالا میرود احساس نماید و خفقه شدید ظاهر شود و نفس عالی سریع و سرخی و انتفاخ چشم و ضعف و ثقل حرکت آن و حرکت عادت و امتلای عروق آن و ثقل
و تهیج اجفان باشد و در قرینه شبیه بورم و دیده شبیه [illegible] و سومت و دمن ظاهر شود و گردان غلیظ گردد و بسا است که سبات یا سبات سهری عارض شود
و گاه [illegible] اطراف بود و نبض موجی لین و گاه منقطع و گاه ذو القرعتین و گاه ذو الفترة و گاه واقع فی الوسط [illegible] باشد
و شدت و قلت تواتر او بحسب تپ و حاجت و بحسب کفایت قوت لعظم یا عجز قوت ازان بود پس بعد دریافت مرض باین علامات تفحص اسباب
او چنین کنند که اگر شدت این اعراض مثل صعوبت تپ و شدت عطش و خشکی زبان و افراط حرارت در سینه و التهاب و کرب و سرفه یابس و کثرت
اشتیاق بهوای بارد و شدت صفرت قاروره مع [illegible] ضیق النفس و ثقل در صدر و فوت دلائل حرارت بود و دیگر علامات مخصوصه صفرا یافته شود
ورم صفراوی باشد و اگر این دلائل حرارت کم باشد و سرخی زبان و چشم و رخسار و در وضربانی ضیق النفس شدید بود و لزوجت زبان و لعاب
و غیر آن علامات خون دریابند ورم دموی باشد و اگر کثرت لعاب دهن و ثقل و ضیق و سبات و قلت حرکت و ضعف دلائل حرارت دلیل ورم بلغمی ست
و وجود آثار نزله بر ورم نزلی دلالت کند پیداست که نفث صاحبان ذات الریه مثل اصحاب ذات الجنب با لوان مختلفه میباشد و اکثر [illegible]
اگر بسرفه رطوبت پخته بسیار باسانی برآید و حال مریض روز بروز بهتر شود و اعراض کم شوند و علامات محمود پدید آیند تا آنکه بتدریج پاک شود و ماده
ذات الریه بتحلیل رفع خواهد شد و اگر ضیق النفس خفت پذیرد و خلش پهلو حادث شود بسوی ذات الجنب منتقل گردد و اگر از سینه درگذرد و در شب
و درد و سائر اعراض تخفیف نشود بلکه در اشتداد باشند و در معالیق ریه درد و تمدد و ثقل پدید آید و سرفه شدید بود و ماده بنفث مندفع نگردد و در بول
رسوب ظاهر نشود پس اگر قوت قوی باشد ماده زود پخته شود و ریم [illegible] پدید آید یا ذات الریه خراج گردد و زود بگشاید و بتدریج پاک گردد و
اگر قوت بحال و سلامت افعال نبود زود پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و بهلاکت انجامد و چون در اشتداد اعراض خفت ظاهر شود
و آب دهن شیرین گردد نشان آنست که ریم کرده و پخته شد پس اگر در چهل روز پاک نگردد مرض طول کشد و چون زمانه بطول انجامد و رشح
پا یا گردد و چون ماده بسوی قفا میل کند و ریم در بول بیرون آید امید سلامت ست و اگر تازگی روی برود و تپ نرم هموار گردد و ورم سر انگشتان
گرم بود و جمله علامات سل ظاهر شود مرض بسل منتقل گردد و نشان انتقال او بصلابت در ورم صلب مذکور گردد و بقراط گفته که چون صاحبان
ذات الریه را خراجات نزدیک پستان حوالی آن و نزدیک اذنین و ساعدین حادث شود و ریم کنند و ناصور گردد از ذات الریه خلاص یابند [illegible]
خراجات در ساقین و رجلین علامت محمود ست و هم او گوید که ورم قدمین با ذات الریه نشان خیر ست جالینوس گوید اطلاق شکم در علت ذات الریه [illegible]
علامت خیر ست و هم او گوید که اگر در ذات الریه اطراف ابهام سبز گردد و بر پیشانی بخار شبیه سرخ پدید آید و چیزی شبیه بخون ازان ترشح کند و در آغاز علت [illegible]
بسیار عارض گردیده باشد بیمار در روز چهارم هلاک شود و گویند که چون خبث ماده بسیار گردد و قوت ساقط شود غالباً در چهارم روز هلاک گردد

وخون از ہفتہ تجاوز کند منتقل بسل گردد علاج طریق معالجہ این ہمانست کہ در ذات الجنب بیاید یابعد فصد باسلیق مخالف در ابتدا و موافق بعد از ان
گل نیلوفر پنج ماشہ عناب پنج عدد سپستان بست دانہ جوشانیدہ صاف نمودہ نبات داخل کردہ بنوشند و اول لعوق قیروطی موم سفید و روغن بنفشہ یا بادام یا روغن گل ضماد
نمایند لعوق بیدانہ پیہ مرغ و لعاب ریشہ خطمی اضافہ کنند و بتدریج خطمی و خبازی و بابونہ و اصل السوس و مانند آن زیادہ نمایند و پختہ بعمل آرند و اگر مادہ خام و غلیظ
باشد ضماد از کرنب و برگ بابونہ و بان مطبوخ سازند و کما در رطب باشد خواہ یابس نفع میکند و قرص لعوق لعوق کتان لعوق خیارشنبر استعمال نمایند و برای
تلیین مطبوخ لین باین نوع دہند عناب سپستان نیلوفر تخم خطمی بنفشہ جوشانیدہ صاف نمودہ مغز خیارشنبر ترنجبین داخل کردہ بنوشند و این طبیخ بدون
خیارشنبر و ترنجبین در ایام غیر اسہال با شربت بنفشہ دادن نیز خوب ست و گاہی در ان تخم خبازی اصل السوس مقشر و مانند آن زیادہ میکنند اگر شدت
التہاب و عطش باشد سرد بدہند و اگر احتیاج بانضاج و تلیین و تسہیل نفث باشد نیم گرم بیاشامند و چون تشنگی شدت کند آب اصل السوس مع شیرہ تخم
خیارین بنوشند کہ این بہتر جالی و ملین و مملس ست خصوصاً چون شربت بنفشہ در ان حل کنند و اگر التہاب زیادہ تر باشد لعاب بہدانہ و اسپغول و شیرہ تخم خرفہ
بشربت بنفشہ دہند و آب جرادہ کدو آب بید آب برگ اسپغول آب خبازی شیرہ کشنک جو باہم آمیختہ خرقہ آلودہ بر سینہ گذارند و یا صندل
و گل سرخ و کافور بگلاب آمیختہ سرد کردہ بر سینہ ضماد کنند و اگر مادہ رقیق باشد شربت خشخاش و عناب بنوشند و یا خشخاش مع پوست او و بدون پوست
در مطبوخ مذکور زیادہ کنند و خشخاش تنہا استعمال ننمایند کہ تبلید مادہ بسیار کند و گاہی گل بنفشہ نہ ماشہ آلوبخارای شیرین دہ دانہ عناب پنج عدد گل نیلوفر
شش ماشہ سپستان بست دانہ در عرقیات جوشانیدہ شیر خشت دو تولہ داخل کردہ برای تلیین میدہند و اگر خواہند سنای مکی ترنجبین مغز انبہ دو درم منقی
پرسیاوشان تخم خطمی اصل السوس مویز منقی زیادہ کنند و قیروطی معمول بر سینہ گذارند و بعضے تقدیم استعمال شیافات لینہ معمول از بنفشہ و سنا و خیارشنبر و شکر
سرخ و امثال آن مستحسن دانستہ اند کہ این افضل از حقنہ و مسہل ست بعد از ان حقنہ جائز داشتہ اند کہ این بہتر از مسہلات ست و حق آنست کہ تا ممکن باشد قبل از روز
ہفتم تحریک مسہل نباید کرد و بصورت شدت ضرورت شیاف یا حقنہ لین بعمل آرند و غذا حریرہ سبوس گندم با شکر دہند و اگر ذات الریہ با نفث الدم باشد عناب بعرق
نشاستہ مالیدہ صاف نمودہ لعاب بہدانہ شیرہ مغز تخم کدو شیرہ کاہو شربت نیلوفر داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشند بروز سوم شیرہ خیارین بجای کدو روز چہارم بیخ انجبار
افزایند روز پنجم بارتنگ شیرہ کدو بجای خیارین روز ششم شیرہ خیارین بجای کاہو کنند و جہت آخر روز لعاب اسپغول شیرہ تخم خرفہ ہر یک شش ماشہ شربت عناب داخل کردہ
کثیرا سودہ پاشیدہ دہند و اگر منجر بسل و اسہال گردد گل خطمی عناب جوشانیدہ شیرہ کاہو شربت بنفشہ داخل کردہ بنوشند و دوم روز لعاب ریشہ خطمی بہدانہ
جوشانیدہ شیرہ خرفہ پنج ماشہ داخل کردہ بارتنگ پنج ماشہ پاشیدہ شربت بنفشہ حل کردہ دہند روز دیگر شیرہ کافور افزایند چہارم روز قرص طباشیر کافوری شیرہ حب الآس
شیرہ خرفہ شیرہ مغز تخم ہندوانہ بریان صمغ عربی کثیرا از ہر یک سودہ پاشیدہ نبات دہند باز نوشدارو سادہ چہار ماشہ باز بارتنگ تخم ریحان اسپغول فزایند
و ایضاً گل خطمی سہ ماشہ عناب پنج دانہ جوشانیدہ شیرہ تخم کاہو شش ماشہ شیرہ بیخ انجبار چہار ماشہ شیرہ تخم خطمی چہار ماشہ کثیرا سودہ یک ماشہ بجہت
نضج مادہ ورم و تسکین آن و حبس نفث الدم معمول ست و گویند کہ در ذات الریہ کہ از نزلہ افتد فصد قیفال مفید ست و ہرگاہ ورم ریہ و انفجار خواہد
تنگی نفس و گرانی سینہ و درد زیادہ شود و تپ شدت کند و آن روز کہ منفجر گردد و تپ باز ماند لیکن ریم چنانچہ باید خارج نشود و تنقیہ دہ کوشند چنانچہ در
نفث المدہ خواہد آمد و ایضاً تدبیر انفجار و تنقیہ در ذات الجنب مفصل مسطور گردید بعدہ علاج سل کنند اقوال بعض حذاق صاحب علاج از کامل و حاوی و غیرہ نقل
کردہ کہ فصد باسلیق از جانب مخالف در سہ روز اول و بعد از سہ روز از جانب موافق مرض نمایند و خون بحسب احتمال قوت و مساعدت مزاج و سن و فصل و بلد بر آرند
ہرگاہ خون سیاہ و غلیظ باشد و الا از مقدار چہل درم تجاوز نکنند و ہر روز جلاب از عناب و سپستان ہر کدام دہ عدد بنفشہ نیلوفر ہر کدام چہار درم تخم خطمی دو درم
با شکر سفید و ترنجبین ہر کدام دہ درم در تابستان سرد نمودہ و در زمستان نیم گرم دہند و غذا در ابتدا ماء الشعیر بلعاب اسپغول و روغن بادام دہند اگر حرارت
قوی باشد و الا عناب و اصل السوس و سپستان در ماء الشعیر پختہ بدہند و یا بنفشہ و نیلوفر و خشخاش عوض اصل السوس افزایند و با شربت بنفشہ و روغن
بادام بیاشامند و بعد از سہ ساعت دہ درم شربت بنفشہ باندک آب سرد بدہند و انجا کہ اسہال عارض شود از علامات بدی ست و درین صورت

بجبس او از ماء الشعیر بریان وشربت حب الآس وشربت انارشیرین و امثال آن باید کوشید وسینه را بصندل سفید وآرد جو وآب عنب الثعلب وآب کشنیز سبز
سرشته وروغن بنفشه مخلوط ساخته ضماد سازند وگاهی گل خطمی وآب حی العالم افزوده روغن گل عوض روغن بنفشه داخل کرده میشود واگرعنب الثعلب
گل بنفشه کتیرا گل خطمی سفید حب الصنوبر ربّ السوس هر کدام جزوی جوشانیده صاف نموده پیه گرده بز چهار جزو در روغن کدو ده جزو گداخته باهم بجوشانند چون آب سوخته
روغن بماند سفیداب کاشغری مغسول یک جزو اضافه نموده در هاون بدسته بمالند تا سفید شود و بدستور مرهم بر پارچه چسپانیده ضماد کنند نیز ذات الریه و ذات الجنب
را سود دارد و تا سه روز باین نوع گذرانند و در روز چهارم نزد ابتدای نضج مرض بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی صندل سفید آرد جو همه مساوی کوفته بیخته با موم سفید
و روغن بنفشه گداخته اجزا را بآن مخلوط ساخته بدستور مرهم مرتب سازند و بر پارچه مالیده بر سینه ضماد کنند و اگر در نضج توقف ورزیابند جابه تخم کتان آرد باقلا
هر کدام جزوی در اجزای مذکور بیفزایند و مطبوخ ازین ادویه مرتب سازند عناب بست دانه سپستان سی دانه مویز منقی ده درم انجیر سفید پنج دانه بنفشه ده درم
پرسیاوشان چهار درم تخم خطمی تخم خبازی بنفشه هر کدام سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز در چهل درم ازان شکر بیست درم خمیره بنفشه
حل کرده و یک مثقال روغن بادام چکانیده بدهند و شب هنگام وقت خواب لعاب بهدانه با شربت بنفشه بدهند و بحریره که از سبوس گندم و شکر طبرزد و روغن
بادام ساخته باشند غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد مزوره اسفاناخ و قطف و کدو و خبازی و امثال آن بروغن بادام جائز است بلکه در هنگام
ضعف قوت شوربای جوزه مرغ که بانخود سفید پخته باشند اغتذا میتوان کرد و تلیین طبیعت در روز هشتم باین مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم گل بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی هر کدام سه درم عناب سپستان هر احد بست عدد تخم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین شیرخشت هر کدام پانزده درم فلوس خیارشنبر
بست درم حل کرده صاف نموده روغن بادام یک درم اضافه نموده بدهند و اگر حرارت قوی باشد این نقوع مرتب سازند نیلوفر بنفشه هر کدام هفت درم آلو بخارا
پنج دانه عناب سپستان هر کدام پانزده دانه خیارشنبر پانزده درم شربت بنفشه بست درم صاف کرده بدهند و اگر خواهند شیرخشت ترنجبین عوض
خیارشنبر حل نمایند و اعرق خیارشنبر درین باب بغایت پسندیده است و چون بحسب قوت طاقت چند نوبت شکم براندند سه درم اسپغول با جلاب شکر سفید ده درم
بدهند و غذا در آخر روز بقدر چهل درم ماء الشعیر با لعاب اسپغول و روغن بادام دهند و در روز دوم از مسهل از گلاب عرق بید مشک شیاهتره هر واحد ده درم اسپغول
دو درم تبرید کنند و ماء الشعیر غذا سازند اگر باین تدبیر تب و اعراض آن زائل شود فبها و الا روز دیگر اعاده مسهل کنند تا بالکل ماده انقطاع پذیرد و بعد نضج
و زوال تب بحمام برند و هوای آنرا معتدل دارند و از شقت سینه و سر احتراز نمایند و صاحب کامل نیز هم نوشته که ذات الریه ورم حار است و تابع او تپ میباشد
و لهذا در علاج او محتاج میباشند باستعمال چیزی که در علاج او سام از تدبیر باغذیه و ادویه بکار آید مگر آنکه چون این ورم در عضوی از اعضای تنفس ست و
آن اعضا املس لین اند احتیاج می افتد دران باستعمال اغذیه و ادویه که باوجود موافقت با ورام بلین و منفعه باشند و هرگاه امر چنین باشد باید که در علاج او ابتدا
بفصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و مانند آن چو ترنجبین و بنفشه یا آب لبلاب یا فلوس خیارشنبر و امثال آن کنند و ایضاً صاحب جامع صغیر گفته
که علاج ذات الریه مفردی مثل علاج ورم است از غیر فصد و میل بسوی تبرید و ترطیب بیشتر از ورم دموی باشد و داشتن لعوق سپستان در دهن نفع
میکند و بروغن بنفشه و روغن بادام با کتیرا سوده و اندکی موم صاف بر سینه طلا نمایند شیخ الرئیس گوید که علاج ذات الریه و علاج ذات الجنب واحد است
لیکن ضماد این باید که قوی تر باشد و آنچه منفذ ادویه باشد دران داخل کنند و حرص تنقیه بنفث شدید تر باشد و بدل خواب بپهلو بر جهت نفث خواب
پشت مائل بجهت مذکور بود و اگر طبع قبض باشد و هر روز یکبار این شربت بیاشامند بگیرند مغز خیارشنبر و مویز منقی هر احد استار و نیم چهار سکرجه برآن ریخته
بجوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف نموده یک سکرجه آب عنب الثعلب بدان آمیخته بنوشند و این یک شربت است برای قوی و برای ضعیف نصف
آن کافی و بعض متاخرین اصل السوس چهار ماشه عناب پنج دانه تخم سپستان دو توله می افزایند و وزن مویز منقی ده دانه مغز فلوس خیارشنبر توله میکنند و اگر
طبیعت نرم و از ان خوف ضعف باشد رب حب الآس سفرجل شربت بریان انار شیرین بدهند و اگر ورم از خلط شیر او صفرا باشد علاج آن چنانست که آنچه دران نفع
بخشد بیاشامند و در تلطیف لعصارات شدید البرد و معلوم از قبول خشناش و انقار است و در تلیین انها بیاشامند مثل عصاره کاسنی یا خرفه و مانند آن و اگر استفراغ

صفرا مثل شیرخشت و تمر هندی و ترنجبین باشند آن نمایند روا باشد و ایضاً ببساست که دران حاجت فصد باسلیق افتد اگر امتلای خون نیز باشد ایلاقی
گوید که اگر ورم دموی باشد و علامات غلبهٔ خون ظاهر بود ابتدا بالفصد کنند و تامل نمایند که ماده در کدام جانب ست و دلالت میکند بران وجع و سرخی رخسار وقت تپ
در همان جانب و احساس ثقل آن طرف و اگر بران جانب بخوابد رطوبت از دهن بسیار برآید پس اول فصد از همان جانب بگیرند و بعد از ان در ابتدا فصد
باسلیق از جانب مخالف کنند و اگر صاحب او ضعیف نگردد فصد اکحل و قیفال نیز کشایند و خون باندازهٔ قوت برآرند چنانکه بعد از سه روز دیگر نیز بند
و در آخر یعنی روز چهارم فصد باسلیق از جانب موافق گیرند و گاهی بعد از فصد و تقلیل ماده احتیاج بحجامت سینه افتد تا بقیهٔ ماده کم شود و لیکن ظاهر میل کند و جائز
نیست دران غرغره که تغلیظ مواد کند مثل دیاقوذا و اشیائی که دران قبضی باشد مثل آب کاسنی و آب سرو الا در ذات الریه که از جنس حمره باشد لیکن
اشربهٔ جالی چون ماء العسل و جلاب ماء الشعیر باید داد و در جمیع انواع او کوشش نمایند که سینه از رطوبات پاک گردد و آنرا که بسبب تپ باشد اشربهٔ
بارد و حاجت افتد اشربهٔ بارد و جالی مزید رطوبت چون ماء الخیار و آب تربوز و ماء القرع باید داد و سکنجبین که بسیار ترش نباشد سخت نافع ست و ماء العسل و جلاب
جالی مرتب اند و ماء الشعیر در جلا کمتر ست لیکن مقوی قوت زیاده است و جهد کنند که معده و امعا ممتلی نماند تا بسینه و حوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را
از غذا سبک دارند و اگر طبع بقدر معتاد اجابت نکند تدبیر تلیین طبع نمایند و دوای مسهل که در علاج نفث الدم مذکور شد بدهند و باشیای ملائم محلل
ریاح متولد در معده و امعا نمایند و تا مادهٔ آماس خام باشد غذا کشکاب و گندم آب و اسفاناخ و سرخ مرز و خبازی و باقلا و ماش مقشر باشد و اگر حرارت
قوی باشد کشمش موافق ست و خندروس که بفارسی جو گندم گویند چیزی معتدل ست و اگر در سینه خشونت باشد سپستان و بنفشه و اصل السوس و خطمی و تخم
خیارین و صمغ عربی و کتیرا و بهدانه در ماء الشعیر و آب گندم بپزند و اگر این اجزا جوشانیده صاف نموده در آب و شکر آمیخته شربت مرتب سازند بهتر باشد و باقی تدبیر
همانست که در علاج کلی و جزئی ذات الجنب مسطور گردد و تجندی گوید که بعد فصد باسلیق و نهر البدن هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و جلاب و عناب و
سپستان و لعاب بهدانه با نبات یا خمیرهٔ بنفشه و ترنجبین بدهند و غذا ماء الشعیر مغز بادام و مطبوخ از ان عناب و سپستان و اطریه حسوی متخذ از برنج و آب باقلا
باو خیار و خبازی و کدو باید داد و لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه اندک با نبات بلیسند و تلیین طبیعت بروز پنجم یا هفتم نمایند و برای انضاج ماده ضماد از موم و روغن
بنفشه و پیه کیان کنند و اگر ماده غلیظ تر باشد ببرگ کرنب مطبوخ تکمید بآب گرم و روغن بنفشه نمایند و غذا آب باقلای مقشر یا ماش و مونگ مقشر دهند سمرقندی گوید که
هرگاه عقب مرض مزمن اتفاق عارض شود فصد نباید کرد و هرگاه بغتةً حادث گردد اول فصد کنند و اگر از فصد مانعی بود حجامت نمایند بعده اطلاق طبیعت
بمسهل و حقنه کنند و بعد از ان ماء الشعیر بروغن بادام و جلاب استعمال کنند و هرگاه درد اندک سکون پذیرد و حرارت تخفیف یابد حریرهای معمول از جو و بادام
و عسل استعمال نمایند و هرگاه نفث بصعوبت ابتدا کند نوشیدن طبیخ زوفا که دران اصل السوس باشد موافق تر باشد و اضلاع و سینه را
لازم باشد بقیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و مغز ساق ایل و مغز ساق بقر تمریخ نمایند و در اکثر احوال بعلاج ذات الجنب علاج کنند
که توقف کنند در فصد کسانی که ایشان را این مرض از مرضی دیگر حادث شده باشد خصوصاً اگر مرض اول مزمن باشد و در ابتدای حدوثش ادفصد کرده
و کسانی را که این مرض بدون تقدم مرض دیگر حادث شود باید که فصد باسلیق بگیرند اگر قوت مساعدت کند و بقدر احتمال قوت خون برآرند و بعد فصد
ماء الشعیر که در طبیخ او سپستان و عناب بعد تصفیه و تبرید او صمغ عربی و روغن بادام داخل کرده باشند بیاشامند و بعد بیدان ماء الشعیر
بزرقطونا و بهدانه بشربت بنفشه بدهند و اگر حاجت تلیین افتد فلوس خیارشنبر و شربت بنفشه و لعاب اسپغول طبع را ملایم نمایند و بشربت خشخاش
غرغره کنند و حریره متخذ از باقلا و شعیر رومی که پوست ندارد و آن خندروس ست بروغن بادام و نبات بدهند و بر سینه آب حی العالم
عنب الثعلب نمایند و چون مرض بچهارم روز تجاوز کند بروغن بنفشه و نیلوفر و موم و کافور تمریخ سینه کنند و طبیخ زوفا بیاشامند و تدبیر
نمایند و هرگاه تپ ساکن شود و سرفه قلت پذیرد و قوت ضعیف باشد غذا ... و روغن بادام یا مزورهٔ ماش سازند و چون اصلاح پذیرند با نخود آب و
چوزهٔ مرغ مشوی اجازت دهند و از اغذیهٔ حاره و اشربهٔ حاره و امتلای طعام تا عود صحت حذر کنند بعض متاخرین منتولیسند که علاج ذات الریه

حقیقی که فی الحقیقت ورم حار در ریه است از خون غلیظ بلغمی و یا خون صفراوی مطلقاً فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر حاجت و بعضے گفته اند
فصد اسیلم در ذات الریه بهتر و اولی ست از فصد باسلیق و از سلر بیون نقل میکنند که چون ذات الریه بعقب خوانیق و یا ربو کهنه و یا شوصه و امثال
اینها بهم رسد و فضلهٔ این امراض بسوی ریه مندفع گردد درین صورت جائز نیست اخراج خون خصوصاً که علل ایشان انتقالی از امراض قدیمه باشند و در
اوائل اخراج برای آنها نموده باشند و چون ذات الریه ابتداءً عارض شود فصد لازم ست و اگر قوت مساعدت نماید و بعد ازان اگر قبض طبیعت باشد
استعمال ملینات کنند و بهتر درین مرض تلیین طبیعت بحقنهٔ لین ست و تلیین بمشروبات در امثال این امراض بسیار بد ست و این حکم قبل از نیاز دهم ست
اگر محتاج بتلیین گردند و بعد ازان در تلیین بمشروبات باکی نیست بلکه بعد ازین مدت استعمال مدرات بهتر از ملینات ست و بالجمله تدبیر او در جمیع مواد تدبیر
حمیات حاره باسعال باشد و یا هر صبح گل نیلوفر گل بنفشه عناب سپستان تخم خشخاش با شربت بنفشه و روغن بادام یا باشربت سفید بیاشامند و غذا حریرا
و مزورات که مذکور شد بدهند و بعض اطبا غذا را در روز هفتم منع کرده اند و بعضی گفته اند که در اول روز هفتم تبرید و در آخر آن روز وقت مغرب آش جو
دهند و چون حرارت تسکین یابد حریرهٔ جو مقشر خنده و سپانک عسل مصفی و روغن بادام شیرین بیاشامند و چون نفث ابتدا نماید آشامیدن طبیخ زوفای
صغیر که دران زوفا نباشد و قدرے اصل السوس باشد و تمریخ صدر بقیروطی از سپیده و رآسنج و مغز ساق گاؤ گداخته بروغن گاؤ تازه نافع ست
بعضے گویند بنگرند که وقت غلبهٔ تپ رخسارهٔ کدام جانب سرخ میشود و گرانی در کدام جانب سینه معلوم میشود پس از همان جانب رگ صافن زنند
و خون دا از گیرند و بعد سه روز فصد باسلیق جانب دیگر کنند و اگر قوت قوی باشد از پس سه روز فصد اکحل چپ کنند و در آخر فصد باسلیق موافق تا ماده
تمام پاک شود و اگر جانب چپ باشد همچنین دران بعمل آرند و درین علت اعتماد کلی بر فصد ست و بعده بر حقنه و استعمال مسهل نیک نباشد و خصوصاً که تپ
بسیار بود و جهت تنضیج و تلیین عناب کلان ده عدد سپستان هشتاد عدد گل بنفشه گل نیلوفر یکوه هر یک ماشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو
توله جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه چار توله داخل کرده دهند و از صندل سفید و آرد جو و باقلا و عنب الثعلب ابضاد نمایند و یا دال بنو ماش
مقشر لشیر سه توله تخم ریحان یک نیم توله سحق نموده سفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل دو توله اضافه نموده بکار برند که فی الفور درد را ساکن کند و ورم را زائل
نماید و در ابتدا آش جو و یا بنو ماش باسفاناخ خورانند و اگر ضعف رو دهد بدلش شوربا بچهٔ مرغ دهند که جو مقشر دران افتاده باشد و بجای
آب بعرق بکوه و گاؤ زبان اکتفا نمایند طبری گوید که ذات الریه علتے ست که اطبا تعریف آن کرده اند باسم فقط و تفصیل نداده
اند آن را بانواع آن بحسب اسباب فاعله و مصنفین کتابیش تقلید اولین درین باب نموده و متعلم ناقص از اطبا جمیع انواع آنرا یک
دانسته و علاج آن بیک دوا و یک طریق نموده اند و از جهت فائده بران مترتب نگشته و معالجات ایشان اتمام نیافته و این مرض پنج نوع ست
نوع اول سوء مزاج بارد که در ریه حادث شود نوع دوم سوء مزاج حار که در ریه بهم رسد و این هر دو ساذج بلا ماده اند نوع سوم سوء مزاج بارد با ماده بارد
که نزول نماید از سر نوع چهارم سوء مزاج حار با ماده که نزول نماید از سر و از سائر اعضا نوع پنجم ورم که حادث گردد در ریه از ماده که حاصل
گردد از اسفل و او آنست که داخل آن گردد خون که بپرد تجویف صدر و یا مده دران حاصل گردد و نتواند مریض که بنفث دفع نماید آن را
و مؤدی بورم حار گردد و بسا ست که صلب گردد و یا متقرح شود و این را در قرحهٔ ریه ذکر خواهم کرد نوع اول که آن سوء مزاج بارد بغیر ماده است
علامتش سوء تنفس و خشکی دهن و یافتن سردی در سینه و پشت بحدیکه گویا بران آب سرد پاشیده اند و یا بران قمیص رطب انداخته با پشت و یا دو شمال
سر گشاده و چهرهٔ او خشک مائل بکمودت بود و در جلد پیشانی او چین بهم رسد و سبب فاعلی این سردی هست که غلبه نماید بر مزاج قلب یا کثرت خروج
خون از بواسیر و غیر آن و یا سده که واقع شود در عروقی که می آید بریه از شرایین و غیر آن و بسا ست که موروث آن استعمال افیون و یا کثرت نوشیدن آن
و یا بوی اسرب در هنگام گداز و یا کندن چاه و قنات و نوشیدن شراب بود علاج آن قطع سبب ست اگر و اصل باشد پس اول این طبیخ چند روز
بگیرند شراب کنند صافی جیدا بجوهر خوشبو دو صد درم و دران فطراسالیون دو درم اصل السوس سه درم زوفا یک درم انیسون دو درم

کنند یکنیم درم پرسیاوشان پنج درم علک الانباط یک درم مویز منقی هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده هر روز پنج درم از ان با یک دانگ ذنیم روغن مصطکی بیاشامند و غذا اسفیدباج معمول لقنابری که دران کراث نبطی داخل کرده باشند و مرق کرنب مطبوخ یا بیه جباری بود این مرقه نافع ست زیرا که آنرا خاصیت ست در ازاله سردی ریه بعد از قطع سبب فاعلی آن و اگر مرض دشوار گردد بر سینه او این ضماد نمایند موم سرخ در روغن ناردین گداخته اندک راتینج انداخته استعمال نمایند و این ضماد نیز از انفع اشیاست مرآنرا بگیرند بیه بط بیه قاز بیه جباری بیه طائرے که معروف بیادنجان ست همه را بگدازند و دران اندکے زهره گاو و موم داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و دائم گل نسرین و یاسمین بویند و اگر بهم نرسد لخلخه سلیمانی و عنبر گداخته بروغن یاسمین و باید که استنشاق او در بینی و دهان هر دو باشد و لقوت جذب نمایند و اگر طبیعت قوی و محتبس باشد بحقنه حاده بگشایند مثل مطبوخ از بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم و برگ مرزنجوش تمام و قرطم کوفته و بزر کتان و حلبه و انجیر و مویز و پرسیاوشان و مانند اینها و نیز در حقنه فانید سنجری و شکر سرخ که آنرا میان نامند دران حل نمایند و باکی نیست بخورانیدن معاجین و تریاق و مثرودیطوس و امثالها بقدر برداشت مزاج بیمار و هرگاه طبیب از معالجه بردریه غفلت کند مودی باستسقا گردد نوع دوم که آن سوء مزاج حار بغیر ماده است علامتش سرخی رنگ لب و زبان برآوردن و تنفس و عطش شدید و التهاب سینه بحدی که دریابد که گویا میسوزد و سرفه خشک لیکن نفث ... علاجش التزام شربت ماء الشعیر ست که دران کشنیز و عناب جوشانیده باشند با اندک کافور و بگیرند برگ بزرقطونا و برگ خبازی و برگ بارتنگ و برگ بنفشه و گل بید و عصی الراعی و همه را نرم کوفته صندل سفید سوده بقدر یک جزو و عصاره مامیثا نیز یک جزو و قدری سرکه و گلاب داخل کرده بر سینه ضماد نمایند و کافور و نیلوفر و کرنب الماء که آن طحلب بعض لوق ست بویند و گاهی این ضماد بعمل می آرند بگیرند خضار که برگهای ... باشد و آرد جو را در اندک سرکه و گلاب حل نمایند و بران خضار پاشند و بر سینه ضماد نمایند و نفع میکند آشامیدن شربت لعوب ... مثل رب غوره و رب اترج و رب ریباس هنگامیکه هیجان نیاورند سرفه را و باعث خشونت نگردند و اگر مرض دشوار گردد و محتاج بفصد شود فصد باسلیق نمایند و حقنه کنند بماء الشعیر که دران عناب و سپستان جوشانیده و روغن بنفشه و شکر سفید داخل نموده باشند و از غذا بمزورات متخذ از کدو و ماش و سرکه و شکر سفید و آب حصرم یا برگ کاهو پخته همه سرد نموده اقتصار کنند و آب سرد بیاشامند نوع سوم آنکه از سردی با ماده ست بیشتر بسبب نزلات کثیر الوقوع بارده از سر بسوی ریه حادث میشود که بطول مکث سرد میگرداند ریه را و یا آنکه ترطیب یابد ریه برطوبت ... از ریه یا استیلای مزاج بلغم بر قلب علامتش ضیق النفس با خرخره که آواز آن شنیده شود و تهبج چهره و چشم و ثقل صدر بدون الم و انجذاب بسوی اسفل و امتلاے اشداق از رطوبات و احساس ثقل در چشم و زبان ست علاج آن استفراغ بدن ست بحقنه حاده لینه و تنقیه ریه بطبیخ زوفا که دران زوفا و کندر باشد و تضمید سینه باین ضماد سنبل رشته زوفای خشک مراتینج کندر مساوی سائیده با موم روغن روغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر سینه گذارند و این حریره دهند بگیرند عصیر عنب که از خراسان می آورند و دران مویز سفید داخل کرده جوش دهند و مالیده صاف نموده و آب سبوس گندم بر آورده داخل کنند و جوش دهند تا غلیظ گردد و فانید داخل کرده نیم گرم بنوشند که جلا و تنقیه میدهد سینه را و این لعوق نیز منقی صدر ست مویز را در آب جوش دهند و مالیده صاف نمایند و باز جوش نمایند تا بانعقاد رسد و دران مثل او عسل خیارشنبر و پودینه و ترنجبین منقی و اندکی عصاره سوس و قدرے زوفا سوده داخل نموده در دیگ سنگین کرده بر آتش گذارند و بران روغن بنفشه و روغن بادام ریزند و منعقد سازند و دائم بدان تعلق نمایند و نوشیدن ... عسلے در آب گرم حل کرده نیز نافع ست و یا تناول نمایند آنرا و بالائش آب گرم بنوشند و غذا حریره آب سبوس گندم و فانید باشد و این شربت از انفع اشیاست آنرا بگیرند عسل سفید و دران پودینه و آبیکه زوفا و اصل السوس دران جوشانیده باشند ریخته جوش نمایند و کف آن تمام بردارند و دائم ناشتا از ان بیاشامند و اگر اینقدر تغیر مزاج مریض هنوز سینه او تنقیه نیابد عدول نمایند در معالجه بنوشانیدن طبیخ زوفا بماء الشعیر و چون ماء الشعیر بنوشانند نوشیده شود نفع بخشد بحیثیت آنکه دران جلا و تلطیف ماده است نوع چهارم که آن سوء مزاج حار با ماده ست و این مسمی ست بذات الریه حقیقی و آن از انصباب خلط غلیظ بسوی ریه ست و از قلب ... اجزاء ... حال مده ... ست

وعلامت آن سرخی رخساره ولب و تنفس و تب مطبقه و سرخی چشم وگاه بالفت الدم وگاهی باحالتی شبیه بخناق و در حلق خشونت و در کلام بحوحت میباشد وگاه صاحب آنرا رعاف بهم رسد و این دلیل شفای آنست و علاج این فصد باسلیق و قیفال است بعد از آن تنقیه است بگیرند برگ عنب الثعلب برگ بنفشه برگ بزرقطونا برگ بارتنگ برگ خبازی هر واحد یک مشت بزرگ جو مقشر نیمکوفته دو کف تربزرگ عناب سپستان سبوس گندم هر واحد یک کف برگ سبوس را در پارچه صره بسته همه را در آب بجوشانند تا هر اگر دو رطل حریره شود پس صاف نموده صد درم ازان گرفته پنج درم شکر سفید دران حل کرده روغن بنفشه خالص ده درم انداخته هر روز دو دفعه بدین حقنه نمایند و لازم گیرند آشامیدن ماء الشعیر که دران عناب و سپستان و کفری جوشانیده باشند در روزی یک دفعه یا دو دفعه بحسب احتیاج و از غذای دیگر منع کنند و اگر کفایت نکند مزورات متخذ از مرکه یا حصرم یا کدو و یا متخذ از ماش یا اسفاناخ دهند و دائم جلاب بهر وقت تشنگی بنوشند و بر سینه ضمادی که در نوع دوم مذکور شد نمایند وگاهی این ضماد کرده میشود بگیرند آرد جو با لعاب بزرقطونا و اندکی آب انار میخوش سرشته ضماد نمایند و این نوع گاهی بدون نفث وگاهی بنفث نقصان می پذیرد و از حرکت و غضب منع کنند و این هر چهار نوع را اطبای ناقص یکی پندارند و میان آنها تباین و در علاج آنها تغایر است چنانچه بیان آن کردم نوع پنجم و این صعب و اکثر پرخطر است که از محو یا ریم داخل ریه از نجا و لیف صدر بهم رسد و این چنان باشد که خون یا ماده مرتجابت ریه پس در ریه داخل گردد و در ریه بتواند که اخراج نماید آنرا بنفث بسبب ضعف قوت خود یا غلظت ماده و علامت این بعینه همانست که در نوع چهارم ذکر شده و فرق میان هر دو این است که درین نوع مریض بر تکلم قادر نباشد بسبب تنفس او بسیار تنگ باشد و احساس بالم شدید و ضغطه و تمدد حالتی می نماید که گویا که ریه منشق شود و ریه او اگر لبث این ماده در ریه بطول انجامد آنرا متقرح و پاره پاره نماید علاجش حقنه که در نوع چهارم گذشت مکرر بعمل آرند و فصد نکنند اگر قوت مساعدت نماید بعده ماء الزوفا که دران زوفا نباشد بشربت بنفشه یا جلاب شکری و یا شکر سفید بیاشامند و سینه بادام مهوم روغن بنفشه و رطوبات دیگر بمالند تا آنکه نرم گردد ماده رقیق شود و ابتدا بنفث نماید پس بدوا ابتدای نفث حریره متخذ از آب سبوس که دران مویز طائفی جوشانیده باشند بدهند و اگر تب و سرخی قاروره و لهیب عطش نباشد این حسو بیاشامند بگیرند مغز حلغوزه و مغز حب البطم و آرد کرسنه و آب سبوس و اندک عسل کف گرفته جوش دهند تا بقوام حریره آید و بنوشند که نضج دهنده و منقیه است برای ریه اگر تب یا لهیب یا سرخی در قاروره باشد این حسو میل نمایند و ایضا نفع میکند فصد باسلیق و دادن مدرات بول اگر از ان مانع نباشد زیرا که ممکن است که مندفع گردد این ماده بطریق رگی که طلوع نموده است از کلیتین بسوی قلب و از قلب بسوی ریه پس اگر ظاهر گردد ماده در بول منفذ به است و اگر آن تب باشد باکی نیست با آشامیدن شربت عسل ساده و تمریخ صدر با دهان حاره و اگر با آن حمی و حرارت شدید باشد علاج آن و علاج نوع چهارم واحد است مگر آنکه این محتاج بتلطیف ماده است بجهت غلظ و نهوض قوت برای دفع آن و اگر با آن تب و حرارت شدید نباشد این شربت مرتب سازند بگیرند اصل السوس مقشر کوفته ده درم برگ بنفشه پنج درم انیسون کوفته یک درم زوفای خشک درم فطراسالیون پنج درم همه را در شراب ابیض دو روز و دو شب تر کنند پس افشرده صاف نموده و دران اندک عسل و ترنجبین و فانیذ آمیزند و بآتش ملائم بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندک اندک بنوشند که تسهیل نفث و ترقیق آن نماید و اگر تب باشد متعرض آن نگردند و بر حساهای موصوف و بر ماء الشعیر با شکر و بر طبیخ زوفا و تمریخ صدر اقتصار ورزند و بعض افاضل از متاخرین ذکر کرده اند که چون صاحب این علت را قی بهم رسد هلاک میگردد

اورام بارده ریه

و آن یا بلغمی است که ورم رخو باشد و یا سوداوی که ورم صلب باشد و حدوث این بر دو گونه است یکی آنکه اول ورم گرم باشد و بعد تحلیل اجزای حار لطیف او باقی متحجر و صلب گردد و علامت این قسم آنست که ضیق و ثقل زیاده گردد و حرارت کم شود و نفث قلت پذیرد و سعال یابس متواتر گردد دوم آنکه ماده سوداوی بارد یا بلغم غلیظ سبب باشد و علامت این قسم آنکه ضیق نفس بمرور ایام زیاده تر شود و سرفه خشک بی نفث باشد و شدت حرارت نبود و انجذاب بهو استعبا باشد وگاه در ورم صلب سنگ تولد کند چنانچه بولس گوید دیدم که سنگهای خرد و درشت مثل خسک پر یا پنج عدد

بسرفه سخت برآید وبعد از آن سرفه کم شد و ذات الریه بسل منتقل شد و مریض در سل هلاک گردید و علامت ورم رخو وریه ترهل وجه وضیق النفس وسعال لین مع کثرت آب دهان وسبات و ثقل ورطوبت در صدر بغیر حرارت کثیره وعدم حمرت در وجه بلکه رصاصیت لون وتپ نرم وعدم درد و در عسر دق باشد علاج در ورم رخو ریه در ابتدا العلاج ذات الریه از تلیین وتقطیع بر ادویه متوجه شوند تا باشد که ماده نضج پذیرد و چون چند روز بگذرد و تپ ساکن شود مرض بانحطاط افتد چیزیکه در سعال بلغمی مذکور شد از تفتیح ونضج وفتح وتنقیه بکار برند و طبیخ زوفا و انجیر زرد و حلبه بنوشند و غذا آب باقلاء کشک گندم وشیره سبوس با عسل و روغن بادام سازند و اگر طبع قبض بود دو مثقال بنفشه و پنجاه دانه مویز منقی و یک تولة اصل السوس مع نخ عدد انجیر بجوشانند و درین طبیخ مغز فلوس مقداریکه خواهند داخل نمایند و صاف نموده روغن بادام افزوده بنوشند و اگر طبع نرم بود شربت حب الآس دهند و رب به مفید است وگویند که جهت تلیین ونضج مواد مطبوخ انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو تولة بادیان بیجویه ۵ کوه برگ شاهتره بنفشه هر یک ۵ ماشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان هر یک هفت ماشه با خمیره بنفشه چهار تولة تا پنج مشتش روز داده با اضافه ادویه مسهله مسهل دهند و باقی همه تدبیرات از ذات الجنب بلغمی گرفته بعمل آرند تا بعد از تب گفته سزاوار است که در ورم بلغمی ریه طبیخ انجیر خشک ساده یا با گلقند شکری یا عسلی یا آب نیم گرم یا آب کردن بادیان ونبات جوشانیده باشند بنوشند بعده لعوق بزر کتان با عسل بخورند و اگر مرض قوی باشد طبیخ زوفا بیاشامند و تمریخ صدر بقیروطی متخذ از روغن بنفشه و مغز حلغوزه و پسته و موم سرخ و فراسیون کوبیده و یا عصاره آن نمایند و غذا احسای معموله از آرد گندم وکرسنه و عسل و روغن بادام و باقلا یا متخذ از گوشت بزغاله با توابل حاره سازند و بجای آب ماء العسل یا آب مویز یا آب کشنیز یا منضج بنوشند و تمریخ صدر بموم روغن مصنوع از روغن سوسن و روغن نرگس و موم سرخ وکتیرا سوده نمایند ارسطاطالیس گوید باید که استعمال نمایند در ورم بلغمی ریه این مطبوخ را که بسیار نافع ومجرب است انجیر زرد عناب مویز سرخ منقی سپستان بنفشه تخم خطمی بهدانه پرسیاوشان هر واحد یک کف در آب بجوشانند تا مهرا شود مثل جلاب گردد پس صاف نموده فانید سنجری بنسبت درهم اضافه کرده اندک اندک بیاشامند و غذا نخود آب با دیان وشبت و شربت زوفا این مرض را بسیار نافع است و هرچه در نوع سوم ذات الریه در قول طبری گذشت حسب حاجت بکار برند و در ورم صلب ریه همگی عنایت بتلیین نمایند تا صلابت نرم شود و این چنان باشد که لعاب بزرکتان و خطمی و روغن بادام و شیرخشت و ترنجبین کتیره و روغن بنفشه و موم سفید و لعاب حلبه و تخم کتان جمله بهم سرشته بر سینه ضماد سازند و دیگر تدابیر ملینه بدوا و غذا بکار برند و این قسم را لا علاج گفته اند با لجمله حتی الوسع تلیین بملینات نمایند و اطلیه ملینه با زبان ملینه و شحوم معروفه و مغز ساق گاو بر سینه گذارند و بعض متاخرین می نویسند که در ورم بارد ریه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو تولة بادیان بیجویه عنب الثعلب شاهتره بنفشه هر یک ۵ ماشه پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان هر یک هفت ماشه جوشانیده خمیره بنفشه چهار تولة داخل کرده دهند و بعد پنج شش روز مسهل دهند و اطلیه و اضمده بکار برند اگر در ریه سنگ متولد گردد بسرفه بر آید قی کنند و بعد از آن منضج و مسهل دهند و حسب ضیق النفس بلغمی حب یا کفیش از قی بتخم کتان بریان ۵ ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه عسل سه تولة تا شش زیره دهند و شوربای مرغ شکم پر نوشانیده قی کنند

اجتماع الماء فی الریه

گاهی در ریه رطوبت مائیه کثیره جمع میشود و این اکثر بخارات است که در ریه جمع میشود و بکثافت تحلیل نیابند میگردد و این وقتی باشد که جرم ریه زود ولیناست که اعانت کند بر این بر دو هوای منتقیه رقیقه تحلل و لهذا اکثر در اوقات در بلاد باردة و مبرودین را عارض میشود و دلالت میکند بر این علامت حالتی ست میان تپ صحت و تپ نرم و ورم اطراف و سوء فی نفث وضیق ثانی و عدم اعتدال بالاستسقی باشد علاج تدبیرش خفیف تر از علاجی که در باب اجتماع المده مسطور گردید نمایند و غسل مشتوی از مرجا بامرغ سوده شربت بزوری آمیخته خورانیدن و غذا کباب یا نان نرم و بادیان بجای آب و انیسون بیده و گاهی بدین حاجت افتد

بثور ریه

گاه در ریه بثور حادث میشود و علامتش احساس ثقل در سینه و تنگی نفس مع سرعت وتواتر او ست و حرارت عظیم در سینه و التهاب بغیر تب تام و درد و تمدد و تعلیق ریه باشد شدیده و علاجش قبل از انفجار بعلاج ذات الریه نمایند و بعد از آن بعلاج نفث المده و قروح ریه پردازند و ایضا در ابتدا فصد باسلیق کنند و خون بد فعات

گیرند و علاج نزلۂ حاد مع رعایت سرفه نمایند و بزودی تدارک کنند والا منجر بسل گشته هلاک می سازد

ورم ریۂ اطفال

که باصطلاح اهل هند ڈبه نامند و عارضۂ لسلی و خلل بادل نیز گویند و صاحب تکملۂ هندی نوشته که ڈبۂ اطفال عبارت از ضیق النفس است فقط و این مرض اطفال را بیشتر عارض میگردد و متقدمین بذکر آن نپرداخته اند و اکثر از مادۂ بلغم حادث میشود و از تپ نرم خالی نباشد و گاهی از مادۂ گرم افتد و باتپ محرقه و تشنگی و خشکی لب و کام باشد و از ینجاست که گفته اند ڈبه دو نوع ست یکی آنکه مادۂ او گرم بود و تپ تیز لازم او ست و این نوع خطر دارد و درین تا یکهفته دو سه هفته چون توتیای سبز و حب السلاطین و امثال آن بی صلاح دهند و بهترین تدابیر آن طلبین ست بی انتظار نضج دوم آنکه از مادۂ بلغمی بود و با این تپ حاد نباشد و سرفه تنفس شدید بود و این نسبت بقسم اول خطر کمتر دارد و درین قسم حسب طبع اشیای مذکوره با حتیاط اطفال دادن جائز ست بالجمله هرگاه این مرض طفل را عارض شود تنفس وی زود زود زند و هنگام تنفس گوی زیر ضلع افتد و یا تپ و سرفه و ضیق نفس باشد علاج در نوع بارد بلغمی از منضجات و مسهلات و منفثات بلغم علاج باید کرد و سینۂ مریض را از هوای سرد محفوظ باید داشت و اغذیۂ بارده نباید داد و اگر توانند نضج ماده نموده مسهل دهند و الا انتظار نضج نباید کرد و زود ماده را بمسهل و لعوقات مناسبه دفع باید کرد و منضج و مسهل با این طور دهند که اصل السوس مقشر نیم کوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر زرد گل بنفشه خبازی عناب سپستان بقدر مناسب جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بدهند و روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه باید نمود و روز مسهل سنای مکی مغز فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد قرب دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه کرده بدهند و یا بزرگتران زوفای خشک مغز چلغوزه انجیر خشک جوشانیده صاف نموده رب السوس سائیده اضافه نموده بنوشانند و سینۂ مریض را بمنفثات مثل آرد نخود خشک مالیدن بسیار مفید ست و این گھٹی یعنی مطبوخ مسهل نیز معمول ست بادیان سه سرخ اصل السوس چهار سرخ مویز منقی یک دانه گل سرخ یک سرخ عناب الثعلب سه سرخ صبر زرد یک سرخ سنای مکی نیم ماشه چکاداانه دندان دانه یا یک ماشه پرسیاوشان سه سرخ مغز فلوس شش ماشه جوشانیده بطفل شیرخواره بدهند و گاهی برنگ کابلی با وکھنبه تر کچور پوست هلیله زرد حب المحلب عوض سنا و پرسیاوشان و چکاداانه و دندان دانه میکنند و یا بادیان مویز منقی عناب الثعلب و زوفای خشک چکاداانه دندان دانه و تهکی صبر زرد پوست هلیله زرد گل سرخ هر واحد نیم ماشه مغز فلوس یک توله جوشانیده بدهند و اگر قوی تر خواهند چوکته تربد بیفزایند و حب المحلب مخرج رطوبات سینه و شش ست و بدل چکاداانه هم نویسند و آب بطفل و دایه سرگنه نهند بجای آن عرق بادیان یا عرق گاوزبان بدهند و از جوش دادن مغز فلوس قوت اسهال کم میشود بنابر آن در اطفال بسبب ضعف آنها در جوش با ادویه داخل کردن معمول ست و اگر خون خرگوش بقدر یک سرخ در عرق گاوزبان حل کرده بنوشانند و قدری از آن خون بر تارک و ناخنهای کودک بمالند در ینباب مجرب ست و ایضاً توتیای سبز بریان و سهاگه نیم بریان هر دو مساوی در آب یا در شیر بر حل نموده بقدر دانۂ گاورس حب سازند وقت حاجت یک حب یا دو حب در آب یا در شیر یا در شیر مادرش دادن همیشه مجرب معمول ست و چهر آب پیاز حل کرده بر پهلو ضماد کنند و دیگر ادویۂ مسهله و منفثه اطفال مشتهرۂ هندیه که مسطور گردد آنچه در ام الصبیان و سعال اطفال مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند و حتی الامکان ادویۂ بالسۂ مخصصه بکار نبرند و اگر بلغم در سینه بسیار باشد تخم حنظل چهار سرخ بآب باریک سائیده نیم گرم بنوشانند تا سده و نزله بلغم غلیظ را بقی دفع میکند و مرض را رفع میسازد و اگر بسبب این مرض مادۂ حاره باشد بهترین تدابیر آن تلیین طبیعت ست بمطبوخ عناب و عناب الثعلب و گل بنفشه و خطمی و خبازی با مغز خیارین و شیرخشت و روغن بادام و امثال آن بی انتظار نضج و بعد از ان آنچه در معالجۂ سرفۂ حاره و ذات الریه مذکور شد حسب حاجت بعمل آرند و گویند که ریه توت بسیار نافع ست و غذا مرضعه و طفل غذا خوار را ماش مقشر و برنج و امثال آن بدهند و اصلاح شیر مرضعه در جمیع احوال لازم ست و استعمال اشیای مطفی خون و قامع صفرا ضرور و کذا تلیین طبع بلعوقات بلیغه و اگر نزله باشد آب گرم بر سر طفل نمایند تا ماده را از انصباب باز دارد و شمیدن شیر مرضعه بتارک طفل چکانیدن آن در گوش و بینی او و خورانیدن ادویه
۱۰۴۰ سرد و قبل شیر تخم خرفه هندوانه و خیارین کدو خربزه و مانند آن در حالت شدت تپ مع از تناول اغذیه و ادویه حاره و کذا شستن محجمه ناری

باشیر طبر سیلو جائی که فرو میرود و همان وقت که اطلاع یابند بسیار مجرب ست و ایضاً اگر تپ محرقه و خشکی دهن و بیهوشی و بیقراری زیاده باشد یارچه را
در آب برگ خرفه سبز تر کرده لحظه بلحظه بر تارک نهادن و قرص کافور بوزن چهار سرخ در آب حل کرده دادن و لعید انحطاط حرارت برای دفع تنگی نفس
حب مشک که مسطور میگردد در خواه حب توتیا که ذکر یافت بوقت سردی و نیز لشب نوشانیدن مجربست

ذکر ادویهٔ هندیه که در ڈبه طبی استعمال می کنند

ایلوه بقدر یک حبه در شیر یا در حل کرده بنوشانند و بر شکم طلا سازند و بالای آن برگ پان بندند و چند بید ستر و کاور دهن بقدر یک حبه دادن نیز مفید ست
دیگر سلاجیت بقدر یک سرخ در بول همان طفل حل کرده شیر گرم نموده بیاشامند و یک سرخ ازان در بول طفل حل کرده بر ناف کودک طلا کنند تا کشفه نافع
آید دیگر جو السند دو ماشه در آب جوش داده نوشانیدن نیز مفید ست و گویند که دو چهار قطرهٔ شراب بطفل دادن درین مرض بسیار نافع ست دیگر گل عصفر از
نیم درم تا یک درم موافق سن کودک در بول طفل جوشانیده صاف نموده بدهند که در سه نوبت ڈبه را زائل سازد دیگر خراطین قرنفل تخم پلاس مساوی سائیده
حب سازند بقدر سرخ یکی ازان با آب سوده بدهند در سه روز دفع شود مجربست دیگر بلیله مقشر بریان یکماشه مغز ریٹھو ماشه مغز جمالگوٹه یکعدد در
آب ادرک سائیده بقدر ماش حب بسته یک یک روز میان یک حب بدهند تنقیهٔ مادهٔ مرض کلی و اسهال نماید و بلیغ النفع ست و ایضاً ایلوه مغز جمالگوٹه ابر
در ظرف آهنی یا دستهٔ آهنی با بول ماده گاو نازائیده خوب کهرل کرده برابر دانهٔ موٹھ حب بندند و یک حب در شیر بدهند تا زوال خواهد آمد بفضله تعالی به شود
مجربست و بعضی سقمونیای مشوی نیز افزوده و تقید سحق بظرف آهنی نموده اند ایضاً مرچ سیاه یازده عدد مغز جمال گوٹه دو نیم عدد فلفل بڑی یک باشه
کهیره دو ماشه همه را سوده در لعاب بهدانه حبها بقدر دانهٔ موٹھ سازند و طفل شش ماهه را نیم گولی و یکساله را یک گولی و دو ساله را دو گولی بدهند دیگر
حب السلاطین مدبر و گل ارهنی یا گیرو هر دو مساوی سائیده حب بقدر فلفل بندند و یک حب در شیر یا در حل کرده بدهند تا خشکی نکند نیز برای ڈبه مجربست
ایضاً چوب چوکه و فلفل گرد و پوست بلیلهٔ زرد و تربد موصوف مساوی سائیده بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب دیگر نشود بر کلنوانه یا برد خشک
تخم خراسانی پیپل چهار ماشه کوفته بیخته نگاهدارند و بحسب سن و سال مدهند جهت ڈبه و بیاح و نفخ شکم و بعض اکثر امراض صبیان مجربست و این دوا به دوا
نسوت و پودینه شهرت دارد دیگر قرنفل تخم خراسانی دار فلفل چوب چوکه مساوی سائیده حب بقدر موٹھ بسته یک حب دادن نیز مجربست دیگر از بیاض الدا
مرحوم بجهت ڈبه طفل قرنفل نیم عدد نانخواه ده دانه ببول سرخ یک نخود همه را یک عدد پاریک ساخته حب بسته بدهند دیگر گیرو نیم سرخ توتیای سبز شش سرخ
در آب کهرل کرده حب بقدر دانهٔ موٹھ بسته یک حب بطفل بخورانند مجربست دیگر مشک خالص زعفران چند بید ستر صبر سقوطری هر یک دو سرخ سائیده با آب
حبها سازند بقدر دانهٔ موٹھ و یک حب در عرق بادیان یا عنب الثعلب حل کرده شیر گرم نموده بنوشانند و در سه روز لیسه عمل به شود معمول ست ایضاً مغز کرنجوه
یک عدد توتیای سبز نیم سرخ باریک ساخته بقدر سرشف حب بندند و یکی بخورانند و اگر احتیاج شود بار دیگر دهند دیگر کمیلا آب توتیای سبز
پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی سفید مساوی باریک سائیده حبها سازند وقت حاجت با قدری روغن زرد سائیده طلا سازند دیگر کمیلا هشت
ماشه حاجت [illegible] فلفل حبها سازند خوراک یک حب دیگر ایلوه سهاگه مرکی مساوی سائیده بقدر موٹھ حب بندند و یکی بدهند که خیلی مفید ست
دیگر مرکی [illegible] سیاه هشت دانه قرنفل یکعدد سائیده بقدر حاجت بدهند برای ڈبه از بیاض الدمغفور منقول ست ایضاً
[illegible] بیخ جوشانیده بدهند و هلدی صرف سائیده دادن نیز مفید ست دیگر در تقائی نوشته که چرکه مرچ بلیله نسوت برابر
[illegible] در شیر حل کرده بحسب سن و سال اطفال خوردن نمایند که سوء تنفس اطفال صغار را که بعرف این یاران ڈبه می نامند نافع مجربست
دیگر [illegible] السلاطین خشخاش سائیده یک قطره نیز بسیار فائده دارد دیگر بستن برگ اکا که نیم گرم بر شکم طفل بعد چرب کردن شکم به روغن بید انجیر
هم نافع ست دیگر صمغ عربی یکتوله صبر سقوطری نیم توله کوفته بیخته با آب بهنگرا حل نموده ضماد نمایند حب که برای پهلو زدن کودکان مجرب و مخترع
حکیم فرزند علی خان ست صبر سقوطری نیم ماشه زنجبیل دانه هیل هر یک شش ماشه زعفران قرنفل فلفل سیاه هر یک یک ماشه کوفته بیخته بعرق بادیان سرشته

جهابنند برابر باش و نخود و برای طفل یکساله برابر باش و زائد برابر نخود بدهند و دیگر آب برگ کریله سبز برآرند و مروق نمایند و نمک سانبهر بقدر باش حل کرده یک قاشق بطفل شیرخواره دهند و اگر طفل زائد از یکسال باشد دو قاشق بدهند اکثر از عود این مرض ایمن سازد و مجرب عاجل النفع ست دیگر لسن تنها بر سنگ صلایه کرده بر پهلوی طفل ضماد نمایند و چندان بدارند که اضطراب فعال طفل ورود بهلسن قی را آورد نموده بعد یکساعت بنجومی بازضماد کنند و بشور دور نمایند جلد آنجا سرخ خواهد شد و ان شاء الله تعالی فوراً خفت بعارضه حاصل شود و دیگر یک جوهٔ لسن را بر شعله چراغ خاکستر کرده اگر طفل دو سه ماهه باشد چهارم حصه بشیر مرضعه حل کرده بخورانند و برای یکساله دریکبار بدهند بسیار مفید ست دیگر فادزهر بقری که آنرا گاولوچن گویند بقدر مونگ بشیر مرضعه دادن نافع تام ست ایضاً مومیائی کانی بشیر مادر حل کرده یا بقدر ی شهد آمیخته لیسانیدن مفید حب گهکر طرهی ودوا سیاه بقدر یک سرخ نیز سبز ا اسهال درین مرض مید هند

سل

و آن نزد اکثر اطبا عبارت از قرحهٔ ریه است و تپ دق لازم آنست صاحب کامل گوید که آن قرحه است که در صدر یا در ریه حادث شود و تابع او تپ دق باشد و عوام این لفظ را بر اجتماع مده در صدر اطلاق میکنند و سل غیر حقیقی را که در آخر این بحث مسطور گردد نیز سل خوانند و معنی سل در لغت هزال ست و چون که هزال و ذبول و دقت لازم این مرض ست ازین جهت این مرض را مسمی بدان ساخته اند و بقول طبری سل انسلال اعضاست بذوبان بتدریج تا آنکه بدن فنی و باطل گردد و همچنین گیلانی نوشته که وجه تسمیه سل انسلال و برآمدن اطراف عظام ست بسبب هزال و ذبول که لازم این علت ست گویند سیف مسلول یعنی شمشیر خارج و برآمده از غلاف او و شیخ ابوالحسن مینویسد که لفظ سل بر دو معنی واقع میشود یعنی بر قرحهٔ ریه و بر حمی دق و ایضاً طبری گوید که در ینجا امر سل بهر آن . کردم که متعلم فرق میان سل بقرحه و سل بغیر قرحه نماید و قرحهٔ سل قرحهٔ ریه و قرحهٔ مذوبه و مقوره را نامند و نوع دوم تپ دق را گویند و تپ سل را بزبان یونانی فثیسیس خوانند اما دیگر امراض که مؤول بسل میگردند مثل ورم گرده و جراحات عظیمه و دبیلات و نواصیر مفرطه و مانند آنهاست و این انواع دیگر نیستند بلکه تحت نوعی که آن از قرحهٔ ریه است داخل اند و برین همه را قیاس کنند و بعضی گویند که مراد از تپ دق لازم سل حمی باکنه دائمه خفیفه است چنانچه سمرقندی وغیره گفته که آن مثل دق ست و حکیم شریف خان مینویسند که بعض عبارات کتب مشعر اند برانکه حمی که لازم سل ست آن تپ عفن ست و بعض آنها اشعار مینمایند بر آنکه آن مثل تپ دق ست و حق آنست که این تپ خلطی عفنی ست و مراد از خلط درینجا عام رطوبات بدنست نه آنکه مخصوص باسم خلط ست زیرا که تپ گاهی حادث میشود از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه و دادن قیصر در حمی که از عفونت رطوبات ثانیه باشد ممنوع نیست بالجمله اسباب قرحهٔ ریه هفت نوع ست یکی نزله حاده لذاعهٔ اکاله و معفنه که از سر بریه نازل شود و جرم آنرا فاسد گرداند دوم ماده از جنس که بسوی ریه از عضو دیگر بریزد سوم تقدم ذات الریه که ماده او تحلیل نشود و جمع مده و تقرح انجامد چهارم تقیح ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الوضو انفجار آن که بیم او بسوی ریه ترشح کند و تا چهل روز بنفث پاک نشود پنجم جراحت ریه و تقیح آن بسببی از اسباب نفث الدم از انفتاح عرق ریه و قطع و صدع او از اسباب داخلی مثل غلیان خون و احتداد او و سعال شدید و جز من غیر آن که مذکور شد یا از اسباب خارجی مثل سقطه و ضربه که بدان رسد ششم عفونت و تاکل که در جرم ریه خود بخود افتد چنانچه اعضای دیگر را بهم میرسد هفتم تناول دوائی که موجب تاکل و تقرح جرم ریه گردد مثل زرنیخ و سم الفار

ذکر مستعدین سل

کسانیکه مستعد حدوث سل در ریه و سحنه و مزاج و سن و بلد و فصل باشند الشان نحیف لاغر و سینه تنگ و صحیح که شانهای آنها برآمده از گوشت برهنه و خصوصاً از خلف برخاسته مائل بسوی قدام مثل بازوی طائر و گردن باریک دراز مائل بقدام و حلقوم بیرون خاسته بیبا شند و در سینهٔ چنین کسان حوالی آن ریاح و نفخ کثرت می پذیرد پس اگر با وجود این ضعیف الدماغ قابل فضول باشند و بر نضج غذا قادر نبوده همه شرائط استعداد سل تمام گردد و خصوصاً اگر الوان الیشان حاد صفراوی باشند و سحنه قابل سل ست با وجود علامات مذکوره بی موی سفید مائل بشقرت ست و ایضاً ابدان صلبه متکاثفه و مزاج قابل سل آنست که ابد مزاج باشند و سن که دران سل اکثر افتد از هیجده سالگی تا سی سالگی ست و بلاد یابسه اکثر افتد بسبب کثرت عروض انشقاق عروق

بقیه العلاج

ونفث الدم و فصلی که در آن سل بیشتر افتد خریف است و چون عقب صیف شمالی یابس خریف جنوبی با بارش آید مرض سل بیشتر عارض شود و طبری نوشته که
اگر اتفاق آن افتد که مزاج دماغ او رطب حار باشد خطر سل اکثر و فزع اعظم بود و اگر اتفاق شود که حنجرهٔ او خارج و سر ریه آن عاری از لحم بود دال بر
استعداد او بهر سل باشد و بعض اوائل گفته اند کسی که سینهٔ او از گوشت معری و گوشت رخسار او باستخوان چسپیده و لحم را نهایی او اندک رنگ او مائل
بزردی بود مستعد سل باشد و بعض افاضل ذکر کرده اند که مستعدین سل بر سه نوع اند یکی طویل مجنح الاکتاف صدر و صدغین عاری از گوشت غائر عینین
خارج حنجره طویل گردن کثیر التبزق ضیق النفس کثیر الانین نزد شکم سیری صغیر المعده خارج حقوین مستدلی خصیتین خشک الیتین جایی مزاج دوم شخصی که او را
بیضه کثیر و نزلات بسیار بهم رسد و آن طویل الرقبه بود و چشمهای او اشک بسیار کند و مدام در دهن او بوی مثل غثی السمک آید سوم کسیکه مزاج دماغ او رطب
و مزاج کبد او یابس باشد و قلب بمقاومت او نکند و چون مقاومت دماغ نکند سل حادث گردد و بکثرت انصباب مواد بسوی جنبین صدر و عسر نضج آن مواد
منصب بسبب یبس کبد لهذا واجب است بر چنین کسان که از جمیع ادویه و اغذیه حریفه و حادهٔ مسخنه و هر آنچه اعضای صدر را تعب دهد مثل صیاح و ضجر و
و شب بیداری اجتناب نمایند و بقول طبری صاحب این مزاج را از ریاضت البته منع باید کرد و بتودع و راحت امر کنند و اگر از کسانی باشد که کار با آتش کنند
مثل حداد و شیشه گر از آن عمل بکاری که موافق او باشد تبدیل نمایند و از جماع ضرور منع کنند و امر بحفظ سر از نزلات نمایند و طعام او چوجه مرغ و طیهوج (?)
و خروس خصی و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت باشد و هر چه برای او مرتب سازند بروغن بادام سازند و حلویات بشکر و خشخاش و نشاسته مرتب نمایند و در سه شب
روز امر کنند که سه وزن شیر خر بنوشند و اگر در مزاج حدت باشد دائم ماء الشعیر بیاشامند و از انفع اشیا برای او این حقنه است بگیرند جو مقشر کوفته صد درم و سپستان ...
خطمی هر واحد پنجاه درم و هر دو در پارچه صره بندند سپستان یک کف عناب بیست عدد برگ خبازی برگ بنفشه برگ خطمی ... هر واحد یک قبضه یک دسته برگ کنجد (?)
کوفته پنجاه درم همه را بجوشانند تا مهرا گردد بعده ... بشکنند و همه بجوشانند تا مهرا شود بعده بگذارند تا روغن بر آن
جمع شود و آنرا بر دارند بعده از آن حقنه هشتاد درم بگیرند و از این روغن بست درم ... هم آمیخته در هاون بمالند تا یکسان گردد پس روغن بنفشه پنج درم آمیخته
نیمگرم نموده در هر پنج روز یکبار بر نهار حقنه کنند و **ایضاً** گویند کسانی را که نزلات حارهٔ حاده بسوی ریه و در نزول نماید اکثر این مرض عارض گردد و صاحبان
هیئت مذکوره حار مزاج میباشند چون در امراض صدریه ایشان تهاون در معالجه نموده شود و ادویه و اغذیهٔ مسخنه یا بسه استعمال کرده شود اکثر منجر بسرفهٔ شدیده
و سل و دق میگردند و لهذا کمال ملاحظه باید کرد و ایضاً این مرض از جمله امراض مسریه و مؤدیه بغیر است حتی که مجالست و استشمام بوی نفس کند کما اشار الیه ابو
احمد اسفزاری (?) گفته که هر و سل عقب ذات الریه ذات الجنب یا نفث الدم یا نزلات کثیره و یا سعال طویل میباشد و بیشتر وقوع او در امزجه حاره یا بسه
و در زمستان و خریف با شمالیست و بقول ثابت کسانیکه سر ایشان ممتلی از فضول باشد و آن فضول منصب گردد بآلات نفس ایشان را سل بیشتر عارض میگردد

طریق تشخیص سل هرگاه صاحب نزله یا سعال یا ذات الریه را خون و ریم بسرفه بر آید نگیرد و لاغری و کاهش بدن آغاز کند و تب هم لازم گردد و رخسار سرخ
شود و در شب خصوصاً بعد تناول طعام تب قوی گردد باید دانست که مریض مسلول گشت و ایضاً از علامات اوست که گاهی این تب سل بحمیات دیگر مرکب میگردد
و بدترین آنها حمی ... شطر الغب است ... و گاه عرق بسیار در شب یا بوقت دیگر آید و چشمها فرو رود و رخسار خشک گردد و گاهی در ابتدای
سل رنگ تیره گردد و وقت تنفس بخارات سرخ شود و اطراف و انگشتان گرم گردد و اگر خشک ریشه (?) نفث بارید شبهه در سل باقی نماند و لاسیما که اسباب
مذکورهٔ سل متقدم باشند و چون بدن نحیف و ذبول رسد ناخنها کج گردد و موی بریزد دلیل صحیح بر سل باشد و گردن و پوست پیشانی کشیده گردد و در اطراف
و خصوصاً پشت پای در آخر ایام ورم رخو بهم رسد کسانیکه سبب سل آنها اخلاط حاده و اکال باشد در آب دهن ایشان طعم آب دریا بسیار تلخ شور بود و نبض
صاحبان سل ثابت معتدل در سرعت و صغر باشد و گاهی اورا میلان بسوی جانبین عارض شود و در تکلم قراقر پیدا گردد و شراسیف ببالا آید
و تشنگی شدت کند و اشتهای طعام باطل گردد و گاهی اسهال آید و گاهی عند قرب موت حلقه ها و اجرام عروق به نفث اخراج مییابد و منفوث از عروق اگر
بزرگست اندر ریه است و اگر کوچک است از قصبه لیسار باشد که بالفت (?) سنگریزه بر آید و حلقه ها از قصبه به نفث برون آید مگر بعد قرحهٔ عظیم در آخر سل نفث مانند آب کان (?)

غلیظ گردد پس منقطع شود و اکثر بخناق بمیرد گاه مثل این نفث تاخیر نمیکند بلکه در ابتدا هم میرسد چون سل از جنس دبیله حادث از مواد غلیظ باشد و چون در
آخر سل نفث منقطع گردد و هیچ بر نیاید طبیب جاهل پندارد که بیمار به شده حال آنکه درین صورت مریض اکثر زیاده از چهار روز زنده نمی ماند و بسیاست که انقطاع
نفث بسبب ضعف قوت پیدا شود و درین هنگام اکثر نفس ایشان تنگ میگردد بحدیکه محسوس نمیشود و بسیاست که در آخر سل سرفه بر ایشان شدت مینماید
و مؤدی بنفث الدم متواتر میگردد که اگر معالجه سرفه بموانع نفث نمایند هلاک میشوند و اگر بحال خود واگذارند که سرفه کنند از شدت سرفه و نفث الدم زود هلاک
میگردند و سیلان دم در ابتدا دلیل آنست که هنوز قرحه خام ست و در آخر بر موت دلالت نماید و اختلاط عقل در سل ردی ست و جالینوس گوید که بثره بر سر دو زنخ یا کتف
یا رکبه مسلول دانه بشکل باقلا ظاهر گردد و بعد از پنجاه روز هلاک شود و اگر تاریک سرا و دانه سیاه بقدر باقلا پدید آید و هیچ درد با آن نباشد و کثرت نوم و سبات ظاهر گردد
چاره بعد از چهل روز بمیرد و هرگاه بر سر انگشت او سبزی پدید آید و بر پیشانی بثره سرخ بر آید و زرد و آب چرب همی آید روز چهارم هلاک گردد و قرشی گفته چون تشقیق
فرو رود و چشمها در کو افتند و رنگ اغبر گردد و جلد شکم لاغر شود و پیشانی کشیده گردد گویا او در حکم مرده است و چون موی بدن بریزد و اسهال ذوبانی کثرت نماید
و بوی نفث اشتداد یابد موت او قریب است و بقول شیخ صاحبان قروح ریه در خریف ضرر بسیار می یابند و چون امر شناخت سل مشکل گردد ظاهر میگرداند
در صاحب او دخول خریف بران یعنی چون موسم خریف در آید و حال او متغیر گردد دلیل مسلول بودن آن باشد بدانکه اطبا اختلاف نموده اند در آنکه این مرض
بهی شود یا نه قومی گفته که آن بهی نمیشود البته و قول جالینوس در قروح ریه آنکه اگر عارض گردد از تفرق اتصالی که نه از ورم و نه از تاکل خلط اکال باشد بلکه بجهت علت
دیگر از داخل و خارج رگی دران کشاده گردد یا شگافته و جراحت آن هنوز ورم بهم نرسانیده و ریم نکرده باشد قابل علاج و برء ست و همچنین هر قرحه که دران نفث
حادث شود و تقیح نکرده مندمل شود اما آنچه از کشادن ورم یا تاکل اخلاط حاد باشد قابل برء نیست بدلایلی که در مطولات مضبوط ست و گاهی از تاکل
سهون در ابتدا باشد و در غشای داخلی قصبه افتد و در جوهر لحمی ریه نباشد قبول علاج مینماید و اما اگر در نفس غضاریف باشد قابل علاج و برء نیست و صاحب کامل
گفته که قروح ریه عسر البرء اعظم خطر ست لاسیما آنچه حدوث او در ریه از اخلاط حاد باشد که منصب گردد بسوی آن بخورد آنرا که این نوع لاعلاج ست و صاحب او
ازان نجات نمی یابد بجهت آنکه ریه در مثل این حال بهر دوی متعفن فاسد میگردد و بسبب حدت خلط اکال اما آنچه از اسباب دیگر بهم رسد اگر در ابتدای حدوث
آن مریض برسد و تدابیر صائبه موافقه از ادویه و اغذیه بعمل آید ممکن است که برء تام یابد اما چون بعد زمانی بتطویل ملاقی گردد کم ست که ازان برء یابد لیکن
بجهت حفظ مرض و قوت که بحال خود باقی ماند و زیاده نگردد و مدت حیات مریض دراز گردد متوجه معالجه آن شوند و قرشی گوید که سل در ابتدا کمتر بهی شود و مستحکم
لاعلاج ست و گویند که مرض سل و دق در مشایخ بیشتر از صبیان باقی می ماند چون سلوک ایشان بر مسلک بهتر باشد و شیخ میفرماید که قابل ترین مردم برای علاج
سل صبیان اند و سالم ترین قروح ریه آنست که از خشونت خشک ایشیه باشد چون با آن سوء مزاجی در عضو یا در خلط نباشد که قرحه را بالتمام بائی گرداند و گاه سل با وجودیکه
علاج کمتر پذیرد زمانه کثیر مهلت میدهد باشد که از سن جوانی تا سن کهولت امتداد یابد و زنی را دیدم که در سل قریب بیست سال و قدری زیاده بران زندگانی
نمود و حکیم علوی خان مینویسند که من زنی را دیدم که یازده سال و زیاده بران مبتلا بمرض سل بود و بعد ازان فات یافت و همچنین مردی در بنگاله بود که بیست
هشت سال مبتلا بمرض سل ماند و معالجه می نمود و بعد ازان بمرد و در تاریخ عجم مسطور ست که بادشاه اردشیر معروف به بهمن را سل بهم رسید قریب سی سال بطول
انجامید و ابقراط را از یونان طلبیدند و صد قنطار زر فرستاد و او قبول نکرد و نیامد و ایضاً فریدون بادشاه پسر هرمز پسر کسری نوشیروان قریب بیست سال
مبتلا بمرض سل بود و طبری گوید شش مرض ست که مؤول بالسل میگردد چون طبیب با مریض سوء تدبیر آن بکار برد از انجمله اول سوء مزاج در فم معده یا در معده است
که اشتها و هضم قلت پذیرد و اگر سوء مزاج حار در فم معده باشد یا فساد هضم بسوی خباثت بود و اگر سوء مزاج حار در جمیع معده باشد و بسبب آن بدن اغتذا
نمی نماید و غذا فاسد میگردد و رفته رفته بدن لاغر میشود و این مرض معروف بهلاس ست و ایضاً سیلاس نیز گویند و چون معالج اصلاح مزاج معده نماید مؤدی
به پیدایش سل میگردد و دوم امراض گرده است و بول الدم و بول المده که این ضعیف میگرداند قوت را با استفراغ ریم و خون اگر در گرده رگی شکافته گردد و یا ماده
بسوی آن بریزد و یا دران خراج برآید یا سوء مزاجی مرکب یا بسیط دران بهم رسد یا دران سنگ خشن سحج پیدا کند و نکایت بسیار نماید و ریم بسیار یا خون

ازان سیلان یابد و این منجر بذوبان بدن بسل گردد سوم قرحه مثانه است و یا سنگ خشن که موضع را عفر کند و بقوت الم و کثرت سیلان ماده و خروج مده بطول
مدت بدن را بگدازد و منجر بذبول و سل و دق گردد چهارم ذیابیطس است که آن بسبب فرط عطش و سرعت نزول بول و گرمی مزاج گرده رطوبات را فانی
میسازد و بدن را لاغر میگرداند حتی که منجر بسل میشود پنجم خراجات عظیمه است که در تن یا جانبین یا مقابل گرده بهم رسند و بجهت کثرت سیلان مده و صدید
استفراغ جمیع بدن باین طریق گردد و در بدن گوشت و رطوبت باقی نماند و سل گردد ششم قروح امعاست که مزمن گردد و بدان قیام دم و مده بطول انجامد
و لهذا انتفع نگردد و بسبب انحدار او بجهت فرط ترحر قبل از هضم و بجهت ضعف قوت طبیعی پس مودی بذوبان و سل گردد چون از بیان متعلق این مبحث فارغ
شدیم اکنون بذکر علاج سل میگرائیم علاج در ابتدا اگر هنوز خون با ریم در سرفه برآید و قوت قوی باشد بصورت آثار نزله حار فصد سر نمایند که نفع آن
بتجربه رسیده و تدبیر حبس نزله کنند و بوجود اسباب دیگر فصد باسلیق کنند و هرگاه که خون بند گردد و ریم آمدن گیرد درین صورت قرص طباشیر کافوری و قرص سرطان
کافوری با عرق کافور دهند و بعد تمکن غور قرحه اصلا علاجی نمی پذیرد بجهت مانع بودن حرکت سرفه و تنفس از اندمال جراحت کذا فی النبض الکبیر و بهتر
آنست که یک روز علاج تپ یکروز علاج قرحه کنند بلکه هر روز صبح علاج قرحه نمایند و شام علاج تپ و این تدبیر حق تشخیص است که از روز نخست لطبیب
رسیده باشد و غذا آش جو سرطانی دهند و اگر ضعف بسیار بود دران پاچه بره و بزغاله پخته نوشانند و اگر سرفه شدید بود در آش جو عناب و تخم کاهو افزایند
و هرگاه که اسهال و ورم اطراف و ضعف حرارت بشدت باشد سفوف والد علویخان و حکیم اکمل خان و عبد علیخان و حکیم شریف خان هر روز جواهردار
همراه عرق شیر دهند بالجمله اول اصل السوس چهار ماشه بیخ انجبار تخم خطمی خبازی هر یک شش ماشه جوشانده صاف نموده شیره تخم خرفه شیره تخم کاهو هر یک شش ماشه
شربت دیاقوذا یک توله داخل کرده بدهند و یا اصل السوس مقشر یکماشه طباشیر تخم خطمی سرمهره خطائی هر یک نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم لبسان الفرد کتیرا صمغ عربی
هر یک دو ماشه کافور زعفران هر یک دو سرخ کوفته بیخته بخورند و بالایش شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه شیره گاوزبان شیره اصل السوس شربت بنفشه خالص یا شیده
بنوشند و گاهی سفوف مذکور همراه شیر بز یا عرق شیر بجهت مسلول معمول است و ایضا سرطان محرق کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز بادام تخم خطمی تخم لبسان الفرد
گیرو بیخ انجبار کافور هر یک نیم ماشه کوفته بیخته قرص ساخته یا سفوف نموده با شربت دیاقوذا سرشته بخورند بالایش عرق کافور بنوشند که در سل و نفث الدم
معمول است و ایضا وقتیکه با سل تپ عفنی یار باشد کوکنار یک ماشه صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک ماشه تخم خرفه تخم خطمی خبازی هر یک پنج ماشه مغز تخم خیارین
مغز تخم کدو مغز بهدانه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته با شربت خشخاش بلیسند یا با آب عناب و نیلوفر بخورند و لعوقات بخورانند و قرص سرطان همراه
شیر خر یا زن و یا بز دادن نیز معمول است بشرطیکه تپ عفنی نباشد و شیر زنان از پستان نوشیدن بسیار فائده میکند و اگر تپ قوی باشد ماء الشعیر با سرطان
پخته بیاشامند و ماء الشعیر مبرز بشربت خشخاش و سفوف سرطانات و شربت خشخاش مع شربت انار شیرین و شربت کزبرة البئر و انار شیرین یا آب خطمی
گاه با آب گاوزبان و اصل السوس مطبوخ و شکر بدهند و کثرت استعمال گلقند تازه حتی که ناخوش نیز همین باشد از مجربات بوعلی سیناست و اگر ازان
تنگی نفس پیدا شود و لعوقات بارده تدارک نمایند و سفوف سرطان نیز مفید است و اگر گلقند حرارت زیاده کند مثل شیره تخم خرفه و شربت انار لیسانیدن و اگر حرارت
قوی باشد کافور یک سرخ افزایند یا قرص کافوری یا طباشیر کافوری اضافه نمایند و غری السماک در آب گرم حل کرده و بشکر تبرزد ساخته هر روز چند بار جرعه جرعه
نوشیدن از مجربات قرشی است و یا خاکستر سرطان در شربت خشخاش آمیخته بلیسند و بالایش سریشم ماهی در آب گرم حل کرده با نبات بنوشند و شیر تازه بی نمک
خوردن هم مناسبست و اصلاح اغذیه از جمله علاج این مرض است و غذا شوربا از گوشت بره و بزغاله و چوچه مرغ و پاچه کنند و بالجمله تبرید بترطیب و منع نوازل
پردازند و حبوب مسکن سعال در دهان دارند و لعوقات سعال دهند و قرص سرطان کافوری و حب سعال و شربت خشخاش هنگام شدت سرفه نیز مفید است
و اگر نفس تنگ شود شربت بنفشه و زوفا و اگر شکم نرم گردد شربت حب الآس و خشخاش که دران قرص طباشیر کافوری یا گل ارمنی یا جز آن آمیخته باشند
بدهند و اگر قبض افراط کند یا حاجت استفراغ گردد لعوق یا طبیخ عناب و سپستان گل بنفشه نیلوفر و خطمی خبازی و گاوزبان مانند آن با ترنجبین شیرخشت و مغز
فلوس و روغن بادام بیاشامند و درین مرض قبض بهتر از لین است و تخم خشخاش سفید بنفشه خشک صمغ عربی کتیرا نشاسته سائیده بلعاب اسبغول ساخته در دهن نهند

وآب آن فروبرند وبدانند که استعمال قرص طباشیر کافوری وقرص سرطان کافوری وگلقند با نخاع شستی درین مرض معمولست چنانچه برای
مسلول با تپ عفنی قرص طباشیر کافوری بگلقند آفتابی سرشته وشیره اصل السوس شیره کاهو شیره مغز تخم هندبانه شربت دینار یا قوام فواکه کشی بدهند ویا قرص سرطان سوده
بگلقند سرشته بخورند بالایش ماء القرع ده توله اسپغول شش ماشه پاشیده بنوشند ویا قرص سرطان کافوری سوده بگلقند سرشته بخورند واصل السوس خطمی خبازی بهدانه
جوشانیده شیره خرفه شیره کاهو شربت نیلوفر کتیرا سوده پاشیده بنوشند وگاهی بجای خرفه بارتنگ بجای کتیرا زهر مهره وگاهی خیارین کوفته بارتنگ بجای
خطمی وکاهو وخرفه وکتیرا کرده میشود ویا قرص طباشیر کافوری بگلقند سرشته همراه شیره بادیان شیره خرفه لعاب بهدانه شربت دینار یا قوام فواکه کشی بدهند وگاهی شیره
مغز تخم هندبانه می افزایند ویا قرص طباشیر ملین بگلقند وشیره اصل السوس شیره بادیان شیره کاهو شربت بزوری فواکه کشی وگاهی شیره خیارین عوض کاهو ودر
گلقند برعایت صرف ادرار کرده میشود ویا قرص طباشیر کافوری بگلقند بخورند وشیره خرفه شیره اصل السوس لعاب بهدانه شیره خطمی شربت دینار یا قوام بنوشند وگاهی شیره
عنب الثعلب شیره کاهو شیره خیارین شیره بادیان کتیرا سوده افزوده میشود ویا قرص طباشیر چهار ماشه سوده بشربت دینار یا قوام دو توله سرشته بالایش شیره تخم خرفه شیره
تخم کاهو هر یک شش ماشه شیره تخم خطمی شیره اصل السوس هر یک چهار ماشه عرق شیر چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند واگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیره
مغز تخم هندبانه شیره تخم خیارین افزایند واگر قبض منظور باشد بارتنگ اسپغول زیاده کنند وایضا در سل با نزله وسرفه وتپ گدای قرص طباشیر کافوری بشربت
خشخاش یک توله سرشته بلیسند بالایش آب خیار مشوی دوازده دام عرق عنب الثعلب دو توله شربت بنفشه دو توله یا شربت خشخاش دو توله لعاب بهدانه دو ماشه
بنوشند یا قرص سرطان عوض قرص مذکور وبجهت شام خمیره خشخاش نه ماشه خورده بالایش لعاب بهدانه دو ماشه لعاب تخم خطمی چهار ماشه شیره خیارین شش
ماشه شیره بیخ انجبار دو ماشه عرق شاهتره سه توله شربت کزبرة البئر شربت خشخاش هر یک نیم توله عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق بارتنگ هر یک
سه توله خاکشی شش ماشه پاشیده بدهند باز یا قوام دهند اگر تپ عفنی مرکب گردد شیره اصل السوس شیره عنب الثعلب لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب نبات
بدهند روز چهارم قرص طباشیر ملین شربت دینار دو توله با منضج عنب الثعلب مویز منقی سپستان خطمی خبازی بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده گلقند
آفتابی دهند باز قرص طباشیر ملین افزایند بعده خیارین کوفته تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده شیره اصل السوس چهار ماشه شیره خیارین شش ماشه گلقند دو توله
با شربت دینار دو توله با رسناسی مکی افزایند واگر صاحب زکام ونزله وسرفه حاد دائمی را اول خون لقی ونفث از معده وصدر بسبب شقاق عروق دق وسل
وبعده سل یا حمی عفنی عارض شود اول از فصد باسلیق خون نیم پاو گرفته مسکنات دم وبالیمات نزله ولینات صدر بنا بر حفظ شش مثل لعاب بهدانه
شیره کاهو قرص کهربا با آب بارتنگ تازه شیره تخم لبستان افزوده شیره بیخ انجبار بکار برند بعد [illegible] اگر لسل چند روز نباز عوارض نزله [illegible] آید [illegible]
زائل شود واین حالت رو به سست ولعد از آن تپ دق یا عفنی وغیره لاحق شود وسعال وتواتر ونفث الدم روند بانی ماء القرع دهند که در دق وسل [illegible]
معمولست ودر تپ کهنه صفراوی بلغمی اگر صفرا غالب باشد ماء القرع وماء الشعیر [illegible] واگر بلغم غالب باشد آب کاسنی مروق بشربت [illegible] باشد
سرفه بمشارکت جگر باشد معمولست بازگرد عوارض تنقیه ظهور نماید ماء القرع موقوف نموده [illegible] گلقند بعرق عنب الثعلب [illegible] کرده معالجه تنقیه نمایند بعده جهت
عفنی مسهل خفیف که با سل ودق چون حمی عفنی ملحق باشد معمولست بدهند بدین طور که اول [illegible] جوشانیده باشیر خشت معمول داده بعده گل بنفشه نیلوفر
اصل السوس خطمی خبازی جو مقشر مویز منقی عنب الثعلب سپستان در عرقیات جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند
وگاهی خمیره بنفشه می افزایند ودر ماء القرع وعرق بادیان بید بدهند ماء القرع برای حرارت تپ عرق بادیان تقویت معده [illegible] ماء القرع معده را خراب
نکند وجو مقشر مسکن غلیان دم وصفرا ونافع قرحه ریه ودق ودرد سینه ومضر معده ومصلح آن گلقند است اما در حال قبض نباید داد چه نفاخ است وگاهی روز اول
یا در مسهل دوم عناب شاهتره می افزایند غذا در میان مسهلات دو پهر آب گوشت شام پلاو یا کهچری ور روز دوم مسهل تبرید شیر خشت معمول لعاب بهدانه
وعرق شاهتره عرق نیلوفر عرق بید ساده عرق عنب الثعلب کزبرة البئر گاهی شربت خشخاش یا قوام گاهی شام شیر خشت لعاب با شربت [illegible]
وگلاب سفوف [illegible] گاو زبان یا قوام دهند بعده مسهل اگر تپ باقی ماند دفع شود بعلاج مخصوص سل پردازند واگر از مسهل گرمی مستولی [illegible] گردد

عرق شیر بادیان القرع وآب تربوز غذا آش جو وفیرنی خشخاش دهند وسفوف ست گلو با دیاقوذا سرشته ویا رب السوس طباشیر صمغ عربی کتیرا ست گلو شکر تیغال
مغز بهدانه کوفته بیخته بدیاقوذا سرشته همراه لعابات وشیره‌ها وعرقیات دهند واگر در حوالی انتشار رو نماید مروارید گل گاوزبان طباشیر هر یک یک ماشه مغز تخم
کدو چهار ماشه ابریشم مقرض سه ماشه لسان الثور سبز سوده نیم ماشه تخم خرفه مقشر دو ماشه کتیرا مغز تخم خطمی نیم نیم ماشه گل سرخ دو ماشه کاهو [illegible] ماشه
مشک یک سرخ ورق نقره یک عدد با شربت انار شیرین سرشته بخورانند بعد آن دوا بیاشامند وهرگاه نوبت به ذبول رسد بعلاج تپ دق پردازند
و ایضاً ابتدا اکتفا بر معموله از سفوفات همراه شیره‌جات وغیره مثل شیره اصل السوس شیره عناب شیره کاهو صمغ عربی کتیرا سوده شربت نیلوفر دهند دوم روز
شیره بهدانه سوم روز عوض آن شیره خرفه چهارم روز قرص طباشیر کافوری سوده پاشیده بدهند وبجهت آخر روز سپوس گندم شش ماشه بهدانه دو ماشه
تخم خطمی چهار ماشه سپستان پانزده دانه نبات دو توله جوشانیده بطور قهوه بنوشند فائده نسخه صحیح متضمن بر مصلحت تسکین ترطیب وتکثیف ست ونسخه
قهوه با ادویه جالیه ومنقیه برای اعانت نفث ست اگر هوا بارد باشد وطبیعت بنفث قادر نبود وطبیخ منقیات باید داد والا شربت مرطبه ومنقیه بدهند
باز قرص طباشیر چهار ماشه سوده گلقند آفتابی دو توله سرشته شیره خرفه شش ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شربت دیاقوذا با [illegible] شیره کاهو
شیره اصل السوس دیاقوذا صمغ عربی کتیرا سوده پاشیده دهند واگر با اسهال باشد بسفوفات قابضه اصلاح کنند وکهربا مغز بهدانه دم الاخوین هر یک یک ماشه
صمغ عربی کتیرا هر یک نیم ماشه سوده بخورند بالایش شیره اصل السوس شیره خطمی شیره خبازی نبات یک توله بنوشند بعده ریشه خطمی بهدانه جوشانیده شیره
کاهو شیره خشخاش صمغ عربی کتیرا سوده بارتنگ تخم ریحان نبات بعده شیره نانخواه بریان شیره عنب الثعلب شیره مغز بهدانه بریان فزایند بعده
بارتنگ دانه هیل سوده با آب پخته شیره اصل السوس شیره مغز بهدانه بریان شیره خرفه شیره عنب الثعلب شربت به شیرین صمغ عربی سوده پاشیده
بازوفهای خشک سوده افزایند بعده قرص سرطان سوده بدواء المسک بارد سرشته شیره خیارین شیره اصل السوس شیره کاهو عرق بادیان عرق عنب الثعلب
نبات اسبغول پاشیده بنوشند باز گل ارمنی سوده باز شیره عنب الثعلب چهار ماشه افزایند فائده در نسخه اول کهربا دم الاخوین برای حبس خون واسهال
والتحام زخم شش وتجفیف آن وصمغ عربی کتیرا برای اغرا ودر نسخه ثانی کهربا دم الاخوین از ضرر قبض موقوف کرده ریشه خطمی [illegible]
ونانخواه برای اصلاح معده که از شیره‌جات فاسد شده باشد وبرای تنقیه جرک در سینه وتقطیع مده نیز که باعث آنست وغرض کلی از جمیع نسخها تنقیه
جرک شش وحبس اسهال ست وبرای موافق آمدن طبیعت تبدیل آنها کرده میشود و ایضاً اگر اسهال چهار پنج نوبت ودرد اعضا ونبض [illegible] تا
شیره اصل السوس شیره کاهو هر یک چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه نبات توله خاکشی شش ماشه باز بارتنگ دانه هیل سوده با آب پخته ریشه خطمی شیره خرفه
شربت به شیرین تخم ریحان باز شیره تخم کاهو لعاب اسبغول هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه زهر مهره یک ماشه دهند چون سرفه بسیار باشد لعاب بهدانه
شیره اصل السوس شیره خرفه شربت خشخاش زهر مهره بعد چند روز تسکین صفرا نموده قرص طباشیر کافوری سوده بدواء المسک بارد سرشته تناول نمایند وشیر
آهن تاب نبات توله خاکشی بدهند واگر از نوشیدن شیر قی شود عرق بادیان دهند وشیر موقوف کنند باز قرص طباشیر کافوری با شربت دیاقوذا سرشته
بالایش شیره دانه هیل شیره تخم خرفه بدهند وبجهت شام لعاب بهدانه عرق بارتنگ یا قوذا بارتنگ پاشیده دهند واگر ضعف زیاده باشد در نسخه صحیح
دواء المسک با دیاقوذا کنند و ایضاً در سل با اسهال سفوف الطین بروغن بادام چرب کرده بارتنگ دانه هیل سوده با آب پخته شیره [illegible] تخم
کاهو ودیاقوذا کهربا سوده پاشیده دهند ترکیب نسخه سوای شیره‌جات برای مطلق اسهال ست که تقویت باشد وشیره‌جات برای اسهال ذوبانی ودموی کهربا
سوده کذلک و ایضاً قرص کهربا میدهند که مخصوص نفث الدم ونزف الدم ودر اسهال دموی معمول است در ابتدا حب جدوار [illegible] نزلات نیز فائده میکند
(انتباه) در انتهای سل ودق اسهال ذوبانی از لوازمات ست واگر قوت مساعدت نکند پیش از اسهال [illegible] بتجربه معلوم شده پس اگر اسهال عارض شود
تمام [illegible] کوشند بدادن قرص خشخاش وغیره ودیگر قابضات والا بهلاکت میرساند کذا فی العشرة الکاملة وگاهی از قبض در آخر سل بسبب بخارات [illegible] ضرر
در حواس خمسه پیدا میشود وچون اسهال میگردد زائل میشود واکثر ترکیب شیر که درین مرض معمول است طریق دادن شیر مسطور گردد و ایضاً استعمال حب [illegible]

والد علوی خان و حب غوی السماک و حب سل و حب جواهر کافوری تالیف حکیم شریف خان و حب حکیم میرزا ابراهیم و سعال نسخهٔ زکائی و خمیرهٔ خشخاش و دوا قوزا
تالیف حکیم علوی خان و روغن شیر و شربت سفوف خشخاش و سفوف صندل در تالیف حکیم شریف خان و سفوف تالیف حکیم میر محمد هادی و شربت فریاد رس قرص خشخاش
و کافور و قرص طباشیر و نبج تالیف حکیم مومن قرص طباشیر معتدل تالیف علوی خان و قرص سل و لعوق سل و طباشیر و لعوق خشخاش حکیم میرزا ابراهیم و لعوق که در امراض سرفه
نزلی و سلی بی نظیر ست و سهل مسلول و معجون مجرب مفرح و یاقوتی نافع مسلول و درین مرض نافع ست حسب حاجت هر کدام ازین تراکیب که مطلوب باشد استعمال
آرند و اگر خشخاش سفید نیمکوفته ده درم اسغبول سه درم در یک رطل آب بجوشانند چون نصف بماند با یک رطل قند سفید بقوام لعوق آرند و خشخاش سیاه و صمغ
عربی هر یک ده درم سائیده بیامیزند و یکتوله بخورند نسخهٔ سهل و برای مسلول از مجربات حکیم اسمعیل خان ست و نوشیدن گل ملتانی دو مثقال نیز نافع قرحهٔ ریه است
و کهاراروسه بدستور معمول برآورده ده یک درم و کتیرا صمغ عربی اصل السوس هر یک سه درم کوفته بیخته قدر حاجت دادن نیز سرفه و سل و دق را سود دارد و
کذا گلوی سبز برگ بانسه اصل السوس جوشانیده با نبات دادن صاحب تکملهٔ هندی برای سل نافع نوشته و گویند که استعمال شیرهٔ تخم اسفاناخ مجرب ست
و کذا مداومت شربت روغن کنجد و بقول سویدی بردی سوخته یا کاغذ مصری سوخته با مسطوحی ظلال نافع سل ست و شربت شیر خر با خاکستر سرطان
بالخاصیت مفید و صمغ عربی و نشاسته و گل ارمنی و مثل الطیب و مرو با در و بیج و بیخ علیق هر واحد نافع قرحهٔ ریه است و خوردن گوشت بط و گوشت قنفذ و
شربت پوست بیخ گاوزبان هر روز نیم مثقال بهار الشعیر نیز مفید و شربت شیر خر و مسوراز آرد نخود سفید و شیر میش یا شیر ساخته مجرب خود نوشته در ایضاح
درم و یا از پوست بیخ او یکمثقال بهار الشعیر نیز نافع سل ست و قافقی گفته که بیماری بعد از قرحهٔ ریه صحت یافت و کذا کلک خروج کلیه شانه از آن شفا
یافتند و بقول بالبقی بخورند سرگین خرگوش و موی اول قرحهٔ صدر را نافع ست و خوردن مومیائی نیز مفید گفته اند قانون چون سل را تب دق لازم ست پس
در دق عنایت جانب ترطیب و تبرید و بدل ما یتحلل و تقویت اعضای رئیسه ضرورست و در سل رعایت ترطیب مع التجفیف زیرا که معالجهٔ قرحه تجفیف ست
لیکن چون اکثر ادویهٔ مجففه مانع نفث و ضار دق اند و ادویهٔ مرطبه منفثه اکثر تلیین و ترطیب قرحه بسیار نموده مانع التحام زخم شش میشوند و ادویهٔ بارده هم
نفوذ در موضع جراحت نمیکنند و ادویهٔ حاره سرفه هم را که لازم قرحه ست می افزایند پس می باید که علاج درین صفات ادویه با شتراک نمایند تجفیف
با تنفیث صدید و ترطیب و تبرید با تسخین لطیف که جلای قرحه نیز حاصل آید لیکن شود که شیرجات بسیار دهند که معده و اشتها را خراب کند و ظاهرست که
مبردات مفرطه قاطعه ممیت ارواح و مخرب حرارت غریزی اند مقصد در اجتناب ضرورست لهذا گلقند را با قرص کافور ترکیب کرده میدهند و ایضاً گفته اند
که قانون کلی در علاج سل آنست که برای قرحه یکی تجفیف می باید چنانچه با دویه مثل طباشیر گل ارمنی زعفران افیون لبستان افروز کافور و دیگر التحام
بمثل صمغ عربی کتیرا نشاسته دم الاخوین کهربا و سرطان و هرچه صمغیت داشته باشد باید کرد و دیگر تنفیث و اخراج بمثل بهدانه رب السوس
خطمی خبازی وغیره باید کرد تا جلا و تنقیهٔ چرک بسهولت حاصل شود و سرفه رد بکمی نماید و گاهی جهت تقطیع چرک و تقویت معده مثل بادیان
وغیره داخل باید کرد و شیرجات مرطبه مثل مغز تخم کدو و بهدانه و خرفه محض برای تسکین حدت حرارت و تعادل مجففات باید داد لیکن نه با فراط
تا ترطیب در قرحه حاصل نشود و شیرهٔ کاهو و شیرهٔ خشخاش برای حبس نزلات ضرورت دارند و بدانند که در غذا ماهیه یعنی بهنڈی پخته صاحب سرفه
و سل و دق را نافع ست و کذا لک تورئی و کدو و تنده یک حکم دارد و ایضاً در بلاد هند اکثر مریضان را نان میدهند مایهٔ ماش و برنج جدا جدا یا باهم پخته
میدهند و نان وقتی جائزست که مریض قوی بود و او را اسهال نباشد

ذکر بعض ادویهٔ مرکبه که در مرض سل معمول ست

حب غوی السماک که جهت سرفه و سل و نزلهٔ حار و نفث خون و ریم که از قرحهٔ سل باشد بیعدیل ست تخم خشخاش سفید صمغ عربی کتیرا نیم مثقال نشاسته
مغز بادام مقشر غبار آسیا غوی السماک تخم خطمی گل گاوزبان رب السوس هر یک دو ماشه مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو مقشر هر یک سه ماشه افیون یک ماشه
زعفران نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه و اسغبول حبها برابر دانهٔ عدس سازند و یک حب صبح و شب بدهند حب سل سنگ جراحت ست گلو

زهرمهره سوده کات سفید کثیرا صمغ عربی مغز بهدانه نشاسته تخم خشخاش سفید تخم خطمی مغز تخم کدو دم الاخوین رب السوس هر واحد یک درم افیون یک باشه حب بندند و در صورت شدت تپ کافور یک باشه اضافه کرده میشود دیگر که بجهت سرفه و سل مجرب ست نشاسته صمغ عربی کثیرا تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر افیون مساوی باریک سائیده بلعاب بهدانه حبها سازند حب برای نفث الدم و سل تالیف والد حکیم علوی خان کافور قیصوری نیم دانگ طباشیر پوست بیخ انجبار دم الاخوین کهربا مروارید ناسفته شادنج مغسول صمغ عربی کثیرا سرطان سوخته گل ارمنی هر یک یک دانگ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خرفه هر یک دو دانگ بلعاب اسپغول حبها بقدر مونگ ساخته بورق نقره پیچیده جمله یک شربت ست لعوق دیگر مخترع حکیم علوی خان که در سل با اسهال معمول ست مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی یاقوت سفید زهرمهره طباشیر ابریشم مقرض سرطان سوخته پوست بیخ انجبار دم الاخوین مغز بهدانه نشاسته شادنج مغسول حب الآس صمغ عربی کثیرا رب السوس بسد سوخته اقاقیای مغسول عصاره لحیة التیس طراثیث گل ... گل مختوم گل ارمنی هر واحد یک باشه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین کاهوی مقشر هر یک ... باشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ کافور قیصوری یک باشه بلعاب اسپغول و بهدانه سرشته حبها بقدر مونگ سازند شربتی دو درم القضا تالیف حکیم شریف خان جهت منافع مذکوره مروارید ناسفته یاقوت رمانی زهرمهره خطائی لعل سبز کهربا کافور هر یک یک درم رب السوس صمغ عربی کثیرا نشاسته گل نیلوفر سرطان سوخته طباشیر کدو کنار تخم خشخاش سفید گل گاوزبان هر واحد یک مثقال بیخ انجبار صندل سفید گل ارمنی هر یک نیم مثقال زعفران یک دانگ بلعاب بهدانه سرشته حبها بقدر عدس سازند شربتی از یک درم تا دو درم **سفوف سرطان** که برای سل بسیار خوب ست سرطان سوخته ده درم صمغ عربی گل قبرسی خشخاش سفید و سیاه هر یک پنج درم کثیرا سه درم باریک بسایند و بعرق گاوزبان و نبات برای تقویت قلب یا سکنجبین ... برای تسکین تب ... سرفه با شیر خر برای تقویت و ترطیب بدن و قرحه استعمال کنند شربت این تا دو درم ست سفوف خشخاش که در تب کهنه و سل و سعال و خشونت صدر معمول خشخاش سفید نیم درم تخم خرفه مقشر سه درم صمغ عربی نشاسته بریان تخم خطمی مقشر تخم خباری کثیرا هر واحد دو نیم درم طباشیر یک مثقال بهدانه مقشر رب السوس هر یک دو مثقال کوفته بیخته شربت دو مثقال با شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز تازه و در بعضی نسخه شکر نیم مثقال عوض تخم خطمی و خرفه نوشته و پنج درم تخم خشخاش سیاه افزوده و مؤلف برای تقویت قلب اضافه دو درم مروارید سوده بعمل آورده و اگر در سرفه خون آید کهربا و لسان الحمل و بسد محرق اضافه کنند **سفوف ست** گلو که جهت سل و دق و سرفه و اسهال همواره بعمل می آید طباشیر ست گلو تخم گاوزبان هر یک دو باشه صمغ عربی سرطان نهری سوخته هر واحد یک باشه نیم باشه کوکنار و سرخ کوفته بیخته با شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز چند روز متصل بخورند **سفوف غری السماک** که در حق مسلول و مدقوق بی بدل دارو بود بیخ انجبار دم الاخوین مروارید کهربا غری السماک عود صلیب رب السوس انیسون سرطان سوخته نشاسته بریان صمغ عربی کثیرا اسفرزه بادام مقشر ... نیم مثقال افیون زعفران هر یک سه قیراط کافور قیصوری ربع مثقال کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه با شیر خر یا شیر بز وقت صبح ... یا عرق بادرنگ وقت شام دهند و اگر خواهند قدری لعاب بهدانه و شیره بیخ انجبار نیز وقت ... آرند و در نسخه دیگر طباشیر مغز تخم کدو ... مغسول گل ارمنی هر یک نیم مثقال زیاده است و پوست خشخاش نیم مثقال عوض افیون داخل خوراک دو درم صبح و کذا شام با آب برگ بارتنگ و آب برگ بید هر یک ده درم القضا تالیف حکیم شریف خان برای سل و نفث الدم غری السماک طباشیر گل ... گل ارمنی صمغ عربی اقاقیا هر واحد یک و نیم درم افیون نیم درم زعفران نیم باشه مصطگی دو باشه کافور قیصوری یک باشه سرطان سوخته یک مثقال تخم کاهو دو درم نبات یک درم کوفته سفوف سازند **شربت فریادرس** که برای تب کهنه و سل و سرفه رطب یابس بائی و حمیات کهنه مجرب ست گاوزبان صندل سفید عدد و عناب پر سیاوشان هر یک دو تولہ اصل السوس بادیان تخم خطمی گل نسرین هر واحد یک تولہ مویز منقی بست پنج عدد تخم خشخاش دو تولہ پوست خشخاش بست و پنج عدد قند سفید یک آثار ... یک آثار آب شب تر نمایند صبح جوش داده صاف نموده بقوام شربت سازند ... نسخه دیگر و بادیان مطبوخ ست ... مویز منقی یک نیم تولہ و پوست خشخاش دو تولہ **عرق شیر** که جهت مسلول و مدقوق معمول ست شیر خر چهار آثار شیر بز ...

مروق آب پالک آب هندوانه آب کاسنی مروق آب کاکنج هر یک سه آثار ماء الخیار ماء القرع ماء الخرفه آب کسیره آب لیمون شیرین آب انار چهار آثار باشند غاله پخته بابچه

هر یک دو آثار بیل پوا بابونه صندل سفید گل نیلوفر بهره احد نیم پاو خاکشی پاو آثار صندل سرخ سه توله نبات دو آثار عرق کشند و در پنجه کافور قیصوری پنج ماشه

بیاویزند نوع دیگر تالیف حکیم کبیر علی خان مغز تخم کدوی شیرین تخم خیارین تخم خربزه تخم خشخاش گل گاو زبان کشنیز تخم تربز بیدمشک لبسته تخم خشخاش سفید

عناب لعاب صمغ عربی کتیرا هر یک توله گل نیلوفر نه توله تخم خشخاش سیاه پنج توله خاکشی شش توله آب برگ خرفه آب برگ بارتنگ آب تربز آب لیمون شیرین

کدو خیار خربزه کشنیز مقشر نبات سفید هر یک نیم آثار گل گڑهل پاو آثار تخم خربزه نیم پاو گلاب عرق بیدساده عرق نیلوفر هر یک دو آثار شیر بز پنج آثار زعفران

یک ماشه کافور سه ماشه در نافه لبسته به دستور عرق کشند شربتی از هفت توله تا پانزده توله قرص سرطان معمول برای مسلول طباشیر کتیرا صمغ عربی نشاسته

تخم خشخاش مغز تخم خبازی مغز بهدانه مغز بادام مقشر گاو زبان کهربا هر یک دو درم گل سرخ گل مختوم گل ارمنی بزر قطونا هر یک سه درم تخم کاهو

اصل السوس مقشر مغز تخم خطمی هر یک چهار درم مغز تخم بادرنگ رب السوس هر یک پنجدرم سرطان سوخته سی درم سه را اغیر از بزر قطونا کوبیده و بزر قطونا

را با آن آمیخته با آب انار شیرین لبسرشند و قرصها ساخته بر پشت غربال نهاده خشک کنند شربتی یک مثقال قرص سرطان کافوری جهت نفث دم و سل و دق

محرقه و دق بسیار مجرب صمغ عربی گل سرخ طباشیر شکر طبرزد کتیرا هر یک چهار ماشه اصل السوس رب السوس هر یک پنج ماشه نشاسته تخم خرفه هر یک هفت

ماشه مغز تخم کدو تخم خشخاش مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک نه ماشه تخم کاهو سه ماشه صندل سرخ صندل سفید صندلی زرد هر یک دو ماشه کافور بعد دو

ماشه سرطان سوخته یک توله کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند لعوق خشخاش حکیم میرزا ابراهیم نوشته که باین نسخه کسانیکه بمقدمات سل رسیده بودند خلاص

یافتند اسپناخ زعفران اسطوخودوس بسپایه رشان هر یک پنج مثقال بادیان عربی آملک اصل السوس گل خطمی هر یک سه مثقال گاو زبان هفت مثقال تخم

خشخاش بیست مثقال تخم اسفاناخ زوفای خشک هر یک ده مثقال پوست خشخاش پانزده مثقال مغز فندق مقشر عناب سپستان هر یک سی عدد

گز انگبین سفید پنج مثقال نبات سفید یکصد و پنجاه مثقال بدستور مقرر لعوق سازند و دو مثقال با آب گرم دهند لعوق که در سرفه نزله

و سل معمول است عناب بیست دانه سپستان چهل دانه انجیر زرد پنج دانه اصل السوس مقشر گل سرخ گلقند شکر مثقال رب السوس هر یک چهار توله گل بنفشه و سپستان

کوکنار هر یک دو توله گل زوفا یک توله صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک پنج توله تخم خطمی دو ماشه تخم خبازی دو نیم ماشه بهدانه یک دام شهد خالص نیم سیر نبات

سفید یک نیم سیر ترنجبین پنج توله اول از چهار توله اسپغول لعاب بر آورده و در آن جمیع اجزا را جوش دهند وقتیکه از دو سیر آب نصف بماند ترنجبین بالیده

ساخته کرده نبات و شهد خالص داخل ساخته بقوام آرند معجون بر آشیخ که سل و تپ و سوزش اطراف و خفقان را بسیار فائده کلی نموده مغز

تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین رب السوس تخم خرفه مقشر هر یک دو درم نشاسته صمغ عربی دانه هیل طباشیر

گل سرخ گل نسرین گل گاو زبان گاو زبان زهر مهره خطائی سوده صندل سفید سوده هر یک یک درم زعفران نیم درم کافور ربع درم ورق نقره نیم درم

قند سفید پانزده دام لعوق را دو قوام نموده معجون سازند مفرح نافع مسلول و مدقوق دقابن سیستاه مروارید ناسفته بسد سرخ کهربای شمعی صمغ عربی طباشیر

رب السوس هر یک پنج درم مغز تخم خیارین صندل سفید سوده پوست بیرون پسته گلسرخ گل ارمنی هر یک دو درم کشنیز مقشر بریان تخم خرفه بریان گل نیلوفر

هر یک یک مثقال تخم خشخاش بریان زهر مهره خطائی سوده هر یک یک درم شربت سیب شربت حب الآس واحد یک نیم چندادویه بدستور معجون سازند

ایضاً بجهت مسلول مروارید ناسفته کهربا طباشیر سرطان سوخته بسد سوخته صدف سوخته تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو درم تخم کاهوی مقشر

صندل سفید صندل سرخ رب السوس خشخاش سفید هر یک یک درم گل گاو زبان ابریشم مقرض پوست بیخ انجبار شادنج مغسول هر یک دو درم کافور نیم درم

شربت انار شیرین نیم مثقال رب سیب شیرین لبسته مثقال رب به شیرین نبات سفید هر یک یک مثقال حب الرفیق داول شیر پیدا انکه در زمانی که بیوسته حفات در بدن مسلول

بهم رسد تب تیز و حمی بغی بادی نباشد و در بحران ماده فزونی عفونت نپذیر شود و هر غنی دیگر ضرر یابنده از شیر نباشد و مریض را از شرب شیر اسهال پیدا نبوده

بداوان شیر متوجه شوند و اوفق البان شیر زنان است پس شیر خر پس شیر بز جهت آنکه در شیر بز سست و شیر است ماده نیز از آنجمله است که تنقیه دم سل

نفث نماید لیکن دران تغذیه نیست و در شیر میش و گاو غلظت ست واگر مریض بر مکیدن شیر از پستان انسان و حیوان قادر باشد موافق تر بود و باید که شیر از جوان
صحیح البدن معتدل المزاج باشد و زنان لحیم باشند نه شحیم و اگر شیر یک زن کفایت نکند از دو یا سه بگیرند و غذای آن زنان جید نیکو باید و شیر الشبان صاف و بهتر باشد
واگر شیر زنان یا بز خواهند داد باید که چهل روز بزادن او گذشته باشد واگر شیر بغرض اتوان منظور باشد گذشتن چهار یا پنج ماه شرط است و علف حیوان مطلوب از
مدملات و قابضات مثل برگ بارتنگ و بید و برگ سیب و به و امرود و برگ پستان و اطراف انگور و علیق و خبازی و خطمی و کشنیز و کاسنی و عصی الراعی و عوسج کاهو
و برگ خرفه و پالک و خیار و بادرنگ و تربز و جو باشد و اگر مقصود تنقیت و جلا و تنقیه قرحه بود علف او از عاشا و کاسنی صحرائی و درخت بادیان و شیح و قیصوم
و افسنتین و حندقوقی باشد از نبوع و سوس چو نماید و نظر دارند که حیوان را علف نیک گوارد و نشان گواریدن علف آنست که سرگین او سخت گنده نباشد
و در خشکی و تری معتدل باشد و اگر سخت گنده بود اندک از آب گیاه او کم کنند و اگر سخت خشک باشد آب گیاه او زیاده نمایند و هر که مشغول بنوشیدن
شیر گردد واجب است که در این علت سائر تدابیر و شرط نماید والا اگر در یک شرط خطا افتد موجب ملال و باعث وبال گردد و پیاله چینی سفید یا نقره و یا آبگینه
از آب مکرر شسته وقت دوشیدن ظرفی که پر از آب گرم باشد بنهند و شیر دوشیده را در آنجا آورده شیر دران قدح دوشند و بمقداریکه بطی با انجبین مقرر است
شروع کرده همان طور هر روز بیفزایند و در اکثر روز اول شانزده مثقال داده میشود و بعد سه روز دو مثقال هر روز بیفزایند تا چند روز بعده بر همان قدر که رسیده
باشند توقف کنند و همچنین هر روز زیاده کنند و بعد چندروز توقف نمایند بر مقدار معین تا آنکه مزاج احتمال نماید و در اکثر تا یک رطل شیر بنهند و از ین زیاده هم
استعمال میکنند و چون آثار تخمه و سوء هضم ظاهر شود دیگر و زیاده ترک شیر نمایند و یا از مقدار مشروب کم کنند اگر سوء هضم قوی نباشد و اندک قصور هضم بود
و در اکثر ایام شکر بقدر چهار درم نیز داخل کرده میشود و گاهی با شیر قرص سرطان کافوری و سفوف سرطان و خشخاش و قرص آنها و قرص طباشیر کافوری و سفوف
نوری السکک و حب السل تالیف علوی خان داده میشود و سفوف ست گلو که تخم کاوزبان و دران داخل است همیشه معمول است و یا سنگ جراحت
دو ماشه طباشیر زهر مهره خطائی صمغ عربی گل ارمنی هر یک یکماشه کوفته بیخته شش ماشه هر روز همراه شیر خر بدهند و گاهی قرص طباشیر کافوری با گلقند سرشته
خورانیده شیر بز یا و سیر شربت دیاقوزا دو توله خشخاش سوده پاشیده میدهند و سفوف البیاز نافع میشود و گاهی سفوف ست گلو همراه شیر بز و شربت … ام
صبح و دیاقوزا شش ماشه بهدانه دو ماشه رب السوس چهار ماشه کتیرا دو ماشه نبات دو توله در آب جوش داده بطور قهوه وقت شام میدهند و یا سفوف
سرطان با شیر خر و شربت خشخاش و یا دیاقوزا خورانیده در شیر نیم پاو نبات یکتوله داخل کرده بارتنگ یا خاکشی شش ماشه پاشیده میدهند و گویند که استعمال خاکشی
با شیر در حمی دق معمول است و در سل ممنوع جهت تفتیح که مانع التحام قرحه است و بعضی صمغ عربی کتیرا هر یک ماشه همراه شیر بدهند و ام و غذا شیر بادیان [illegible] یا
صمغ عربی لعاب مصری هر یک سه ماشه سوده همراه شیر میش چهار درم نبات یکتوله میدهند و گویند که در حالت ذبول نان با شیر خر یا بز و اندک نبات نافع است
و حکیم شریف خان صاحب مینویسند که بعض اصدقای استاد العلمی شیر و آب هندوانه بطریق مذکور استعمال مینمودند و دق و سل را نفع بلیغ میکرد بلکه استاد نیز بعض
احیان بر همین نهج استعمال میفرمودند و گاهی وقت لینت طبع بارتنگ قرص طباشیر قابض و شربت حب الآس و شربت به با شیر می افزودند و گاهی
قرص مروارید و گاهی حب مروارید و فادزهر معدنی استعمال مینمودند و در صورت قبض طبع بر آن تا … گلقند و خمیره بنفشه باستعمال می آوردند واگر شیر خشت
و ترنجبین وقت شدت قبض حسب اقتضای رای زیاده کنند نیز مضائقه نیست و در اکثر اهل هند و ضعفا واجب است که لینت طبع زیاده از دو بار و
از یکبار نباشد و استاد استعمال شیر تا شش هفته و زیاده از آن می نمودند چون بمزاج مریض موافقت میکرد و هرگاه موافق نمیشد بعد چندروز ترک مینمودند یا بودن
تپ عفنی برای دادن شیر بهتر آن شرط کرده اند که جمله لبنیات عفونت می افزایند و اشتعال حرارت می نمایند و ایضا در دادن شیر شرط است که بعد از استعمال
اسهال نیاورد چه دران خوف سقوط قوت است و ایضا عوارض ضرر معده پیدا نکند چنانچه نفخ و قراقر از علامات و اگر مضرت معده … اندیشه باشد بادیان … شیر … مثل
گلقند برای تقویت معده همراه شیر دادن معمول بعض اساتذه است فائده آنچه مقدار شربت شیر و دیگر تراکیب استعمال آن مسطور شد معمول کثیرین و اساتذه
متاخرین بود و دستور متقدمین نیست که بعد دوشیدن گفته شیر به پنبه بچکانند و روز اول نیم سکرجه یعنی مقدار پانزده درم بدهند و روز دوم دو چند آن و روز سوم

چهل و پنج درم و هر روز پانزده درم همی افزایند تا روز هفتم بیک صد و پنج درم برسد آنگاه بهمین مقدار تا یک هفته بدارند بعد از آن پانزده درم هر روز کم نمایند و صاحب کامل گوید که بعد چندین کف بالای شیر بزه هر روز نیم رطل با قرص خشخاش و یا سفوف صمغ عربی و نشاسته و کتیرا مساوی بقدر یک مثقال تا دو درم و یا مع بعض سفوفات دیگر بیاشامند و هر روز یک اوقیه زیاده کنند تا بیک رطل برسد و باید که پس یک ساعت که شیر داده باشند هر روز نبض را ملاحظه نمایند اگر قوی و عظیم یابند تغیر نیک گواریده باشد و اگر نبض صغیر یا ضعیف باشد در دادن شیر توقف کنند و در روز دیگر شیر همی دهند از ماهی و ترشی احتراز کنند و اگر در ایام خوردن شیر تپ عارض گردد شیر موقوف کنند و بجای آن آب خیار یا تربز یا شیره تخم خرفه یا قرص کافور دهند و اگر بسبب شیر عفونت در معده پیدا گردد طبع را بچیزهای لطیف نرم گردانند چون شربت آلو و شربت بنفشه و آب فواکه و مانند آن دهند و بعد شرب شیر از اشیائی که جمود شیر میکنند منع نمایند و احتیاط آنست که شیر را بتفاریق خورند اندک اندک یا شهد یا شکر که بهتر از شهد ست با آن بیامیزند تا در معده بسته نشود و اگر طبع نرم باشد نمک ساقط کنند و شکر بسیار کم سازند اگر زیاده نرم شود با طباشیر دهند و اگر بسر فه صعب باشد بایک درم کتیرا و یا لعوق نیکو و از اقوال مسطور گردد بدهند و اگر معده ضعیف باشد با زیره و کرد یا و امثال آن باید داد و ایضاً نگرند اگر قبض طبیعت در روز اول رو نماید روز دوم قدری شکر آمیزند اگر روز سوم نیز اجابت نشود در دو سکرجه شیر دو دانگ نمک هندی و نشاسته نیم درم تا یک درم حل کرده بدهند و اگر باز در ششم طبع نرم نشود سه سکرجه شیر بگیرند و مقداری شکر و ثلث درم نمک هندی و یک درم نشاسته و پنج درم روغن بادام آمیخته بیاشامند و اگر طبیعت زیاده از سه مجلس اجابت کند با شیر چیزی مخلوط نسازند یا مقدار شیر کم کنند و بجا باید که در شبانه روز اجابت طبع زیاده از سه مجلس نباشد و از دو بار کم نشود و بو نوشیدن سه سکرجه شیر بسنده نمایند و استاد احمد فرج گوید که شیر تا نیم من تنها دهند و هیچ طعام ندهند و حیوان شیر ده را در کوه بدارند تا گیاه کوهی خورد و آب باران دهند و اگر نباشد آب چشمه بدهند و اگر بیمار نیز در کوه باشد صواب بود و کوه آن باید که باران برو کمتر بارد تا هوای او سرد و تر نباشد هر گاه که منفعت شیر ظاهر شود سه هفته بیاشامند و در شیر نیز صواب آن باشد که قدری آب آمیزند و چند بار سنگ تاب کنند تا آب از وی برود و این سنگ تاب بهتر از شیر مطبوخ بهضم بیشود و شیر مطبوخ چون مسلول بهضم کند برای او غذای کافی ست و جرجانی می نویسد که این ترتیب شیر دادن و مقدار آن از متقدمین منقول ست و اولی تر آنست که هر مقداری که بهضم شود و اعتماد بران نمایند و از اندک آغاز کنند و بتدریج افزایند و بران مقدار که بگوارد بایستند و آنرا که تپ همی آید شیر نشاید داد اگر دوغ دهند روا باشد و همه شیرها بجا آرند و آنچه از لینت طبع مسطور شد در حق همه بیماران اعتماد بران نشاید کرد و اعتماد بر قوت مریض نمایند تا بسبب می طبع قوت ساقط نگردد خصوصاً اگر در بدن فضله نباشد طریق دادن دوغ بدانکه اخلیلج پدرانی قت شده است تپ را سال می افتد و مسلولین را بسیار نافع ست و بهتر این ست که دوغ گاو لبنا نند و آنرا از صافی بگذارند تا مسکه تمام از وی جدا گردد و یک شب با هم و نیجای معتدل بنهند و صباح یا بعد نیمروز آنرا خوب بجنبانند تا آب که از وی جدا شده بسر آمده باشد بحیله نیک مخلوط گردد پس نان سپید ده درم خرد کرده در سی درم دوغ ترید نموده بخورانند و در روز دوم از نان یک درم کم کنند و دوغ ده درم افزایند همچنین هر روز یک درم نان کم کرده ده درم دوغ زیاده کرده باشند تا دوغ تنها باقی ماند پس برزیادتی نان و کمی دوغ اعاده نمایند و هر روز یک درم نان زیاده کنند و دوغ ده درم بکاهند تا دوغ و نان بمقدار روز اول باز آید پس قطع دوغ نمایند و اگر کسی را اقرب باشد دوغ آهن تاب دادن مضائقه ندارد و چون منفعت آن ظاهر گردد و یکبار دیگر بهمین ترتیب بدهند صواب باشد و بعضی از روز دوم هر روز پنج درم دوغ می افزایند و باز همچنین هر روز می کاهند و گویند کسی را که دادن دوغ بیشتر رود باخو اهند تا ان هر روز نیم درم افزایند و باز نیم درم هر روز کم کنند اقوال حذاق صاحب الاصلاح از کامل و غیره نقل کرده که بهترین تدبیر یکه در صورت نبودن تپ عفنی یا سکون و خفت آن باد اقدام نماید شیر زنان ست که از پستان بمکند یا شیر خر و اگر این هر دو ممکن نباشد شیر بز نیز جائز کرده اند هر کدام ازین شیرها بطریقی که مسطور شد بدهند و اگر او اوام او نیز از بهمان شیر مقرر سازند دبانان سپید بدهند بغایت مفید ست و اگر آب کک خرفه و آب تربز و آب خیار هر یک نیم رطل شیر نیز برابر همه با هم آمیخته در دو یک نقره یا سنگین یا مس قلعی بنشانند تا آبها بسوزند و شیر باقی ماند و بقدر هضم بنوشند صاحب سل

ونفث المده ونفث الدم را نفع عظیم دارد و هرگاه بآن تپ عفنی یا تپ لازمی قوی مشتغل باشد هیچ وجه شیر نباید داد و هر سحرگاه یک مثقال قرص خشخاش
با یک وقیه شربت خشخاش باب آمیخته بدهند و بعد از طلوع آفتاب عناب و سرطان نهری که اطراف آن بریده و شکم آنرا صاف کرده با نمک و خاکستر
و آب نیکو شسته باشند بماء الشعیر پخته بیاشامند و اگر گوشت سرطان بانگر کباب نموده یا با اسفاناخ یا بطریق شوربا پخته بخورند نیز بغایت مفید ست و
باید که حتی الامکان در تسکین سعال جهد بلیغ نمایند که سرفه مانع التیام ست و این سفوف مانع سعال و قرحه ست خشخاش سفید ده درم صمغ عربی نشاسته کثیرا
طباشیر رب السوس هر کدام سه درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خبازی هر کدام پنج درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو مغز بهدانه هر کدام هفت درم
باریک سائیده دو درم تا سه درم بدهند و بعد از ان شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر بنوشند و ایضاً صمغ عربی بروغن بنفشه بریان نمایند
و روغن را از ان نشف کنند تا خشک گردد و باریک سوده بهفت وزن او نبات سفید آمیخته بعضی اوقات از ان استفاف نمایند و این حب سعال
در دهن دارند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز بهدانه هر یک پنج درم خشخاش تخم خرفه هر یک هفت درم صمغ عربی نشاسته کثیرا طباشیر
هر یک سه درم باریک سائیده و نصف وزن آن فانید آمیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند و یکی از ان مدام در دهن دارند
و حریره که از نشاسته و شیره خشخاش و نبات سفید و روغن بادام ساخته باشند بدهند و بگوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو ماش مقشر و اسفاناخ غذا
سازند و پاچه بره و بزغاله با برنج و ماش و کدو و اسفاناخ و قطف و سوپ معمول از اطریه شوربا و زردی بیضه نیم برشت مناسب ست و ایضاً این
لعوق بدهند عناب سی دانه سپستان یک کف مویز منقی خشخاش سفید هر یک بیست درم اصل السوس مقشر کوفته سیاوشان هر یک پنج درم همه را
در پنج رطل آب بجوشانند تا بنصف رطل بماند صاف نموده فانید و ترنجبین هر کدام ربع رطل آمیخته بر آتش ملایم بپزند تا منعقد گردد بعده مغز تخم کدو مغز بهدانه
نشاسته کثیرا صمغ عربی خشخاش سفید مغز بادام مقشر مساوی الوزن بقدر حاجت سائیده آمیخته بهم زنند و مقدار ملعقه قبل از غذا و بعد از غذا بخورند و با وجود
تدابیر مذکوره از احوال نزله با خبر باشند و نگذارند که ماده از دماغ بسوی ریه فرو ریزد و اگر اثری از ان دریابند و قوت را قوی بینند نشتر باید زد و فصد قیفال
کشایند و بحسب طاقت و سن و فصل و مزاج خون برآرند بعد از ان اگر احتمال خوردن دارو باشد نقوع خیارشنبر و ترنجبین در آب عناب و سپستان
و مویز منقی و بنفشه مانند آن جوشانیده باشند مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده اسهال طبیعت نمایند و یا لعوق اجاص و یا لعوق
خیارشنبر و امثال آن طبع را ملائم سازند و تربد و غاریقون و مانند آنها سرد و یک اسهال نبرند زیرا که مضرت او برای آن از منفعت زیاده است و اگر
از شربت دوای مسهل مانع باشد حقنه لین بعمل آرند و بعد از تقلیل مواد باز بتدبیر اول معاودت نمایند و سریشم ماهی یک مثقال باب گرم کرده هفت مثقال
نبات داخل نموده صاف کرده تمام روز اندک اندک از ان تجرع نمایند که بغایت مفید ست و چون کار مسلول بحد ذبول کشد بتدبیر اصحاب تپ دق
پردازند و این حسو بدهند جو مقشر کوفته خشخاش سفید کوفته مغز تخم کدو کوفته هر واحد ده درم بهدانه مقشر پنج درم در دیگ سنگین با چندان آب
بجوشانند تا بپزد و صاف کرده قدری صمغ عربی و کثیرا و روغن بادام و روغن کدو داخل کرده نیمگرم بنوشند و یا شیره تخم خشخاش جو مقشر نیم کوفته
باقلای سفید مقشر هر یک ده درم در شیره خشخاش بپزند تا نضج یابد و در قوام ماء الشعیر آید صاف نموده شیر تازه مثل او و مغز نان سفید نبات و روغن بادام و
مغز تخم کدو هر یک بقدر حاجت داخل کرده یک جوش داده فرود آرند و مغز بهدانه و مغز تخم کدو هر واحد پنج درم صمغ عربی کثیرا هر یک یک درم باریک سائیده
آمیخته نیمگرم بنوشند و در آبزن آب نیمگرم بعد تناول حسو نشانند و شیر خر بدهند بعد از ان داخل آبزن نمایند و چون از آبزن خارج شوند بدن را بروغن
بنفشه یا روغن نیلوفر مالند و نگذارند و وقت نصف النهار غذا شوربای چوزه مرغ معمول بقطعات ماش و خیار و اسفاناخ بروغن بادام و با اطریه بدهند
و در شوربا ماش منداخته و حریره معموله از مغز نان سفید و نبات و روغن بادام سازند و ایضاً زرده بیضه نیمبرشت و سائر آنچه در تدبیر دق مسطور گردید و اگر
طبیعت قبض گردد لعوق خشخاش با خیارشنبر و لعوق اجاص مانند آن بدهند و اگر اسهال عارض شود بحبس آن مبادرت نمایند و این قرص نافع ست
بدهند صندل سفید گل سرخ صمغ عربی نشاسته بریان گل تبری طباشیر هر کدام سه درم خشخاش سفید خشخاش سیاه هر کدام پنج درم مغز تخم کدو و خیار

ومغز تخم بادرنگ بریان هر کدام چهار درم همه را کوفته بیخته کافور قیصوری نیم درم اضافه ساخته بلعاب اسپغول یا لعاب بهدانه سرشته اقراص سازند هر قرص
بقدر مثقالی دیکی ازان با شربت حب الآس بخورند وسفوف الطین درین کار آزموده است و اگر قرص طباشیر ممسک قرص خشخاش هر یک نیم مثقال
با رب آس و هند بغایت مفید است و با این سفوف بدهند اسپغول تخم مرو تخم ریحان تخم خرفه بریان هر یک ده درم تخم حماض صمغ عربی نشاسته بریان گل ارمنی هر یک چهار درم
حب الآس بریان سویق جو سویق نبق و غبیرا تخم زرشک ماکه واقاقیا هشت درم شاه بلوط بریان پنج عدد سوای بزور همه را جز لیش کوفته صبح و شام بوزن دو درم
بشربت آس و آب سمر بخورند و غذا جوزه مرغ و تیهو بچاش مقشر بریان یا زردی بیضه نیمبرشته یا برنج سرخ مع جاورس مسحوق مطبوخ بمغز بادام مقشر بریان
باریک سوده بدهند و همه آنچه برای اصحاب تپ دق که با آن سهال باشد ذکر یابد بکار برند مسیحی گوید که چون سل قرحه است ودر یه مع تپ لازم در
اکثر امر پس اوجب است که برای معالجه قرحه اشیای حاره یا لسبه بهر معالجه تپ چیز های بارد رطب استعمال نمایند خصوصا چون بدن نحیف شده باشد
و هر واحد ازین دو غرض مضاد دیست مرد یگری را و مانع از استعمال وست و لهذا تدبیر این مرض صعب عسر القبول برابر بیست پس اگر با قرحه زنیب تپ نباشد
افضل اشیا نوشیدن شیر است تنها یا با شکر و کذلک نان بادی بخورند و صالح ترین اغذیه بیضه نیمبرشت لعبس و حریره آرد جو و شکر و بادام و روغن بادام است
و در بعض اوقات لحوم طیور و لحوم خفیفه بخورند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و استحمام قبل طعام و در بعض اوقات و بعد طعام در اکثر آن با آب شیرین غیر حار و دخول
آبزن نمایند و از لینت طبیعت حذر کنند و هر گاه نرم شود سفوف صمغ طباشیر گل ارمنی حب الآس مساوی کندر بسیار دنشان هر واحد ربع جزو تدارک نمایند
و سه درم ازان بشربت خشخاش یا برب آس بدهند و اگر سل با تپ باشد شیر دران استعمال نباید کرد و بدل او ماء الشعیر محکم الصنعة باین طور دهند که کشک جو
بکوبند و در آب بیخته آلش سفید سازند و سلاطین نهری گرفته پای آنها قطع کنند و با خاکستر و نمک پس با آب شیرین بشویند و با کشک در دیگ انداخته با آتش ملایم
بپزند و در بعض اوقات اکارع حملان با کشک بپزند و از آب او بیاشامند و در بعض اوقات بیضه نیمبرشت و در بعض آن ماهی تازه کبابی یا شوربای او
و در بعض آن حریره نشاسته و روغن بادام و نبات بدهند و اگر سرفه اذیت دهد قدری تخم خشخاش سوده در ماء الشعیر و در حسو وقت طبخ داخل کنند و آبزن
معتدل استعمال نمایند و بر سینه و مفاصل روغن بنفشه بمالند بعد خروج از آبزن راحت و سکون لازم گیرند و هر چه تعب آرد از جماع یا غضب یا سهر و غیره
اجتناب نمایند و این قرص استعمال کنند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم تخم خرفه اصل السوس گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته
نشاسته کتیرا هر واحد دو درم بقدر مثقال قرص سازند و یکی بخورند و اگر از سر فضول منحدر شود تنقیه بدن واجب بود و اگر ضعف قوت و حدت تپ باشد
این مطبوخ بنوشند مغز خیار تشبیر پنج درم بنفشه خشک ده درم مویز منقی بیست درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل
بماند صاف نموده یک رطل فانیذ ثلث رطل روغن بادام داخل کرده بپزند تا قریب القوام رسد بعده بنفشه کوفته بیخته ثلث رطل آمیزند و بر هم زنند و در ظرف آبگینه
بدارند و بقدر قوت بدهند و اگر از خوردن این مانعی باشد این حقنه لینه استعمال کنند جو کوفته بنفشه حسک سپستان خطمی روغن کنجد شکر سرخ و چون بدن پاک
گردد آنچه مغری و ملصق قرحه باشد مثل حریره نشاسته و جو کوفته و باقلا و کتیرا و بهدانه و سرطان و روغن کدو استعمال نمایند و اگر در سینه رطوبت بسیار باشد
و حرارت ساکن نبود حریره برنج ساییده بعسل و آب سوس لبسازند و اگر در سینه خشکی و در آواز گرفتگی باشد آب بادرنگ غیر مطبوخ یا نیم اوقیه بروغن تخم
خربزه دو مثقال و یک درم روغن بنفشه یا یک مثقال روغن مغز تخم کدو هر صبح بنوشند و بعد ساعت ماء الشعیر بخیره بنفشه و روغن بادام بیاشامند بعده حریره سرطان
که مذکور شد بخورند و وقت خواب اسپغول صمغ عربی گل ارمنی با آب یا لعاب بهدانه بدهند و اگر نفث الدم حادث گردد این قرص بخورند گل مختوم سه درم
گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر واحد چهار درم کهربا حب الآس هر واحد شش درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر شادنج هر واحد پنج درم صمغ رب السوس
هر واحد هشت درم کوفته بیخته با آب قرص ساخته با آب باران یا آب خیار بدهند و از کدو و برگ خرفه و بادرنگ و عدس مقشر مطبوخ بروغن کدو یا بادام غذا سازند
و آنچه که در آن گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی جوشانیده یا انداخته باشند بنوشند و دایم در دهن صمغ و گل ارمنی بدارند و بر سینه قیروطی از روغن گل و موم مصفی و آب
عصی الراعی بنهند و اگر سرفه کهنه باشد و بر سینه جفاف غالب گردد این لعوق بدهند که نفع میکند لسل و تسکین سعال می نماید باقلای مقشر یک نیم اوقیه نشاسته کتیرا

قرص طباشیر سرطانی

لعوق

صمغ عربی مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خطمی هر واحد نیم اوقیه مغز بادام دو اوقیه رب السوس تخم خشخاش سفید مغز بهدانه هر یک اوقیه مغز تخم خربزه مویز منقی
هر واحد دو اوقیه مویز را در روغن بادام یا روغن بنفشه جوشانیده مغزیات وادویه را جدا جدا سائیده مغزیات با مویز سائیده مع باقی ادویه با قدری
سپستان بیامیزند و دائم در دهن دارند و اگر ماده حریف از سر نازل شود این لعوق بدهند خشخاش سفید دو اوقیه و سیاه یک اوقیه و نیم اصل السوس مقشر
کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر واحد یکنیم اوقیه کتیرا یک اوقیه صمغ نیم اوقیه همه را در پنج رطل آب شیرین بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده لعوق سپستان یک رطل
و لعاب اسپغول نیم رطل و فانیذ نیم رطل و شکر طبرزد نصف رطل داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا منعقد گردد و صبح ده درم با آب شعیر بنوشند و شب قدر تخود آ
پنج درم بخورند و این حب بر زبان نگاه دارند بهدانه مغز تخم کدو هر یک هفت درم رب السوس پنج درم کتیرا صمغ هر واحد سه درم مغز تخم خیار چهار درم
سائیده بلعاب بهدانه حب ساخته استعمال نمایند و اگر نفث ماده دشوار گردد طبیخ زوفا بخمیره بنفشه بنوشند و این مطبوخ عناب سی عدد سپستان پنجاه
عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم پرسیاوشان پنج درم مویز منقی بیست درم انجیر پنج عدد در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده
در سه روز با خمیره بنفشه بنوشند و حریره سبوس و فانیذ و روغن بادام بخورند و انفع اشیا برای مسلول شیر است باید که از استعمال او منع نکنند مگر نزد تپ
قوی و اما نزد عدم تپ یا خفت او وقتی که محسوس نشود واجب است که ترک شرب شیر ننمایند و اگر در یکی از ایشان از شیر نفرت باشد بدوشند فی الفور نصف
نیم رطل با کثیرا و شکر بنوشند و بالجمله در جمیع علاج سل قصد تغذیت و رعایت حرارت تپ و عدم او نمایند و از خارج ضماد با دویه مجففه مثل صبر و اقاقیا
و جوز السرو و مقل و شب یمانی سندروس و فقاح و کندر محرق و روغن آس و روغن گل سازند و شیخ میفرماید که تدبیر قرحه ریه دو امر است یکی علاج حق و دیگر
مدارات اما علاج حق وقتی ممکن است که مرض قابل علاج باشد و آن تنقیه قرحه و تجفیف او و دفع مواد از ان و منع نوازل و اعانت بر التحام است و تدبیر
نوازل مذکور شد و آن اصل است در علاج سل و جمله او تنقیه بدن و جذب ماده از سر بسوی اسفل و تقویت سر است تا فضول در ان کثرت نپذیرد و منع انحدار
از سر بسوی ریه نمایند و جذب و بسوی غیر این جهت و واجب است که تنقیه او بفصد و با دویه مخرج فضول مختلفه مثل قوقایا و خصوصاً با اضافه مقل و صمغ
باشد و گاهی احتیاج می افتد بدوائی که مخرج سودا باشد مثل افتیمون و لاجورد و مانند آن و لیکن باید که بتکرار استفراغ برای تقلیل فضول حاجت آید تا آنکه
بدوا استفراغ کنند پس فصد نمایند پس راحت دهند لیکن بعد ازان اعادت او نمایند و خصوصاً در ابدان قویه از اشیای نافعه در دفع ضرر نوازل استعمال یا قوذا است
و خصوصاً از خشخاش صحیح مملو از تخم و آنچه اعانت میکند بر قبول طبیعت برای تدبیر این است که بسوی بلادی که هوای او مجفف باشد نقل نمایند و در
معالجه باشامیدن شیر کنند و نصب نبض در اکثر با انصباب باشد گردن بسوی بالا و پیش کشیده تا وقوع بعض اجزاء ریه بر بعض مستوی
باشد و در تسکین سعال بمانعات نفث الحاح ننمایند که دران خطر عظیم است و اگرچه وهم خفت دران میشود و اما مدارات تدبیر قرحه بسبب تجفیف فصد
است تا شگافته و کشاده نگردد و اگرچه بآن امید التحام و اندمال نیست لیکن دران امید مهلت صاحبش است هر چند که زندگی او دشوار است و بادنی خطا
متأذی میگردد و این مجففات نبض ریه و تجفیف و تضییق او میکنند و اگرچه اندمال او نمیکنند و کسی که سلوک این طریق نماید استعمال لبن ننماید و سل مرکب
برای ادویه سل است و دران مضرت القروح نیست و اما تنقیه قرحه بمنقیات مذکوره و طبیخ زوفا نمایند و قوی ترین آنها لعوق کرسنه و حب القطن است و قوی تر
ازان لعوق عنصل التشیر است و لیکن باید است که احتیاج میشود بجمع ادویه لزجه مغریه با آنها و گاهی اعانت بمخدرات برای منع سعال و تمکین و ابر فعل خود کرده
میشود و درین هنگام محتاج میشود و تدبیر آنها بغش قوی و این منقیات در ابواب سابق مذکور شده و در باب تقیح نیز خواهد آمد و معتاد از آنها حسا کرسنه و
احسائیکه در ان کراث شامی فند متخذ از آرد نخود و کندر و سنجد و کراث تنها مسلوق با ماء العسل که دران منقیات منفثه و ملحمات خوشانیده باشند و معاجین مجففه مثل کمونی و
اثاناسیا و لعوق بزرکتان است و مشهور دیطوس و تریاق چون بعض اوقات خصوصاً در اول و هنگامی که هزال شدید نباشد نافع است و کذا وقتی که تپ نباشد
و سنجد و بول نرسیده باشد و گل مختوم و گل ارمنی در هر وقت نافع تر است و کذا جمیع کمادات و ضمادات و مروخات منقیه که در ذات الجنب غیره مسطور است
و چون قروح صدر و ریه کهنه گردد و رطوبت در ریه بسیار باشد یک ملعقه صغیر از قطران تنها یا با عسل قدری از میعه سائله بعسل صبح و شام لیسیدن نافع بود و اگر حرارت

در مزاج باشد و منقیات حاره قصیر بخشد و بارده نفع نماید آن وقت بگیرند شش روباه خشک بادیان و رب السوس و عصاره پرسیاوشان بکوبند و با
شیره شکر غلیظ لبسرشند و بخورند که نهایت نافع است و گاهی درین مرض استعمال انواع بخورات مجففه بقمع مفید بود و هرگاه ازین تدابیر گرمی بسیار بهم
رسد و بقرص کافور علاج کنند و بعد از ان مجففات عود نمایند و اما اغذیه در علاج مطیبه با ابازیر دافع ادیه و بهند و ریاحین دائم بیویند و خواب و آرام
و سکون لازم گیرند و غضب و غم و فکر ترک نمایند و از آنچه در ابدان و بلدان مختلفه بارها تجربه کردم انست که صاحب این مرض لازم گیرد تنها دل گاقند شکری تازه
هر قدر که تواند دائم هر روز چنانکه با نان خورد از ان رعایت کنند و را امرا و لیس اگر نفث تنگ گردد بسبب تخفیف گلقند شربت زوفا بقدر حاجت بیاشامند
و اگر تپ اشتعال نماید قرص کافور بخورند و این علاج را الغرض بنهند که باین صحت حاصل میشود و اگر خوف نکند بسیجی لود درین معنی عجائب حکایت میکردم و بیان
می نمودم مسلولی که اتصال او کردم و نفی مسلول را این علت عاید گردید و از ثانی و میخواستند که برای وی جهاز موت مهیا کنند و برادر او به پرسش ایستاد و
باین علاج گاقند بعد بانی علاج او کرد پس شفا یافت و فربه گشت و نتوانم گفت که چه مقدار گاقند بوی داد و شنیدم که شتو از نهاد و گاهی بسبب بلبس و
ذبول مفقود با ستعمال شیر باد و شیر خیا شد تخفیف آنکه درین هر دو تغذیه و ترطیب و تعدیل خلط فاسد بهیئت و لفظ به تجیبینت آن تنقیه و جلای صدید
و نیز با نیست آنست بلکه شیر آنست که باین تدبیر قروح رو به شفا می یابد اگر در تدبیر او قصد لنصایب قرحه نیاشد و طریق استعمال آن هر دو مسطور شد
و اما اغذیه مسلولین مفید یا است مثل نان سمید و اطریه و جا در سیه برنج و بنز منقی و ملبت تخم است و اش جو حیله الطبع منقوی و منقی و ماء الجبن شدت
حمی است و نفع و استعمال اطریه و با التبول بارده و مهدی شیر و حریره مخخذ از نشاسته و تخم خیار و تخم کدو تسهیل نفث میکند و اگر تپ خفیف باشد مثل کرنب
و ببیدان و منقیان نیست و اگر گاهی شیر پیاز در میان بخورند نهایت تنقیه نافع است و چون قرحه خبیثه باشد از هر چیز شیرین اجتناب نمایند و اگر لقه
گذشته نمایند مثل تخم سود و را کیان و در علاج و قبایه و کنجشک بخیر مسمن یعنی بی چربی کنند و بهبستودی و کباب آب نهاست تا آنکه تخفیف ایام آن زیاده باشد
و یا چه بسبب تر ضیحه و ماهی نکه بیاید و اگر اشتهای شوربا بود آنرا عسل مخلوط سازند و اد خال حمام قبل از غذا و بعد او اگر در کبید سده نباشد
جایز است و گسیته تجویز نیست بماید و آب مشتری لبابشان آب باران است و ماء العسل که از ان سازند و اصحاب سل را اکثر نفث الدم عارض میشود
و از اقراص و زیره ... کل مختوم سه درم باقی همان اجزاست که در قول سیحی گذشت لیکن درینجا تخم خرفه ده درم لسد تخمه تخم باده
است ... تازه سرشته اقراص سازند و به آب قثا یا آب باران بخورند و اکثر مسلول لسقوط الهات لسبب ... اوینجا ریکم
بتوا میکنید ... و گاهی احتیاج می افتد بقطع او اعتبار انجه تخم باستعمال لبعض ادویه حاره مثل قوقا یا د کمونی
و غیره ... شیخ ... لا بد است استعمال این ادویه کمال ادراک کمال قوت بدن و ابتدا و الاضر شدید نمایند خصوصا در قسم خلیه
و لانیها ... قوی اید وی الامکان استعمال ادویه حاره بطریقی که باشد لشاید کرد و اگر احتیاج او گردد لعد تسکین حرارت
و بالتدریج ... آنرا املاقی و حرجانی گویند که علاج سل مشکل است زیرا که علاج تپ بسیاری از ادویه طب بود و علاج قرحه بچیزهای
حاره ... اگر بعلاج قرحه مشغول شوند تپ و خشکی و ذوبان بدن زیاده گردد و اگر بعلاج تپ متوجه گردند بسبب رطوبت قرحه تازه
... که اول تسکین حرارت تپ بسرعت نمایند تا علاج قروح بعد وی توان شد یا ادویه صالحه قروح باشربه و ادویه مسکن تپ مخلوط
سازند یا گاهی بعلاج این گاهی بعلاج آن مشغول شوند مثلا یک روز علاج تپ یک روز علاج قرحه یا هر روز صبح علاج قرحه و شب علاج تپ نمایند و هر کدام که غلبه
زیاده باشد اول بعلاج آن مشغول باشند و ممکن نیست که قروح ریه مندمل گردد لیکن اگر علاج با صواب کنند ممکن است که قرحه بالیند و فساد زیاده نگردد و علاج
صادق که در آن امید سلامت است این است که در روز اول که خون از نفث بر آید و معلوم گردد که این خون از جراحت ریه است فی الفور پیش از انکه ورم
کند مبادرت بعلاج آن نمایند چنانکه جالینوس گوید که هر گاه خون نفث از شش بر آید هما نزا روز اول یافتم و علاج کردم شفا یافت و هر گاه روز اول نیافتم و او
متخلف شد و از آن علاج و در علاج نفث الدم از جرم ریه مسطور شد بعمل آرند پس هر گاه جراحت ریه ورم گیرد و ریم کند و تپ و سرفه لازم شود به ابتدای التشعیر

که دران سرطان ماده پخته باشند بیاشامند و نشان پختگی سرطان آنست که سوزن در رئیت او فرو برند اگر رطوبت همچون شیر برآید ماده باشد پس اطراف او دو
کرده بآب نمک و آب خاکستر بشویند تا از چرک و رطوبت لزج که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد ماء الشعیر با پیه بره و بزغاله بپزند
و اگر طبع نرم بود و حاجت بحبس آن افتد در ماء الشعیر حب الآس بپزند و شربت آس بنوشند و حب الآس و رب الآس و ماء الشعیر در سرفه رقت درین مرض سود دارد و
اگر سرفه شدید بود در ماء الشعیر اسفرزه و تخم کاهو داخل کنند و اگر در بدن مریض فضول باشد باین مطبوخ خیارشنبر تنقیه نمایند مغز خیارشنبر بنفشه هر واحد هفت
درم مویز منقی بیست درم عناب ده دانه سپستان سی عدد در دو من آب بپزند تا ثلث باقی ماند مالیده صاف نموده سی درم ترنجبین داخل کرده بار دیگر
بجوشانند و صاف نموده باز بجوشانند تا صد درم باقی ماند بنوشند و این مسهل نیز مفید ست فلوس خیارشنبر پنجاه درم بنفشه ده درم عناب پنجاه دانه
سپستان صد عدد مویز منقی سی دانه همه را در دو من و نیم آب بپزند تا نصف بماند صاف نموده نیم من فانید و چهل درم روغن بادام آمیخته بجوشانند تا بقوام
شهد آید چهل درم بنفشه کوفته بیخته بپاشند و نگاه دارند و حسب قوت مریض بدهند و اگر از مسهل انکار باشد حقنه لین العمل زنند و اگر دماغ گرم باشد
و قبول انجره نماید و از ان طوبت بشش ریزد اول فصد سر و نمایند بعده تدبیر مسهل کنند و چون تن پاک گردد ادویه منقیه مدلله بدهند و احساء
کشک جو و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و بهدانه ساخته سرطان ماده پاک کرده دران پخته و روغن مغز تخم کدو ریخته با شکر یا بی شکر بخورانند و اگر در سینه
رطوبات بسیار باشد حریره از نجا و دو پوست مقشر و آب جو و تخم خیار و شکر یا عسل بدهند و حب السعال استعمال نمایند و آنچه در سرفه رطب گفته شد بکار برند گل ارمنی
بلعاب بهدانه یا آب باران سخت نافع ست تجفیف قرحه اندمال آن نماید و هر گلی که شور نباشد درین باب سود دارد و اگر آنرا ضیق النفس باشد که در نصورت
گل نباید خورد و اگر ماده عسر الخروج باشد از افیون و تخم خشخاش و یا قوذا که مغلظ مواد و مانع نفث اند اجتناب نمایند و آن رطوبات از سینه و بدن کمتر کنند
و قرحه را خشک نماید صبر آب باران مغسول ترید موصوف هر یک چهار دانگ رب السوس نیم درم کتیرا یکدانگ حبها سازند و بحسب قوت و ضعف طبع کم و
زیاده کنند و اگر با ریم خون آید علاج نفث الدم نمایند محمود شیرازی مینویسد که هر صبح شربت خشخاش و یا شربت بنفشه ده درم ترنجبین ده درم و با جلاب آب
سپستان با عناب ده عدد با شکر سفید و یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر مطبوخ بسرطان سازند و اگر مریض از سرطان کراهت کند با ماء الشعیر الکارع بپزند و یا حریره
نشاسته و روغن بادام و خشخاش بدهند و روغن بنفشه کدو و بادام بر بدن بمالند و اگر از ماء الشعیر کراهت نمایند مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و غیره کرده
بدهند و نوشیدن شیر خر و زنان یا نعاج یا بز درین مرض نافع ست و اگر از پستان بمکند بهتر و سریع التاثیر باشند و باید که در معالجه سل از مراعات قرحه
بدانچه جلا و تنقیه و تسکین سعال و التحام قرحه کند غافل نباشند و آبزن حمام غیر حار باعتدال استعمال نمایند و بعد استحمام روغنهای مذکور بمالند و ماء الجبن
در ابتدای سل و انتهای او نفع عظیم دارد چه آنرا در ترطیب بدن و تسمین آنها تاثیر بیشتر از تلحیم ست باید که بنوشند و نان بادی بخورند و از اسهال و تلیین
طبیعت و تعب و غضب و جماع و کثرت کلام حذر کنند و این قرص برای اصحاب سل نافع ست اگر با ان نفث الدم و ماده باشد گل مختوم گل ارمنی نشاسته
هر واحد پنج درم سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر هر واحد شش درم رب السوس سه درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند شربت دو درم و این قرص نیز
نافع مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد چهار درم طباشیر سرطان محرق هر واحد دو درم نشاسته کتیرا هر واحد یک درم کوفته بیخته بجلاب سرشته قرص سازند
شربت دو درم با ده وادقیه جلاب یا پنجاه درم ماء الشعیر و این لعوق نیز نافع اصحاب سل ست باقلای مقشر مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ هر واحد
پنج درم صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد هفت درم مغز بادام مقشر دوازده درم مغز تخم خربزه ده درم مویز منقی مطبوخ بروغن بادام دوازده درم مغز بهدانه
ده درم مغز بادام و بزور را کوفته آمیخته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند آنگاه نبات سفید یک رطل داخل کرده بآتش ملائم بپزند تا غلیظ گردد سه درم
ده درم از ان بخورند و این شربت مسلولان ضعیف تقویت را نافع ست آب انار شیرین چهار رطل آب سیب شامی یک رطل آمیخته کرده در رطل همه را در آتش
ملائم بجوشانند تا نصف بماند شربت دو درم و این با سویه گفته که سرفه و سل امراضی ست که شفا نمی یابند و قول در علاج آنها فضول ست بعده این دوا
نافع مسلول بیان نموده کتیرا صمغ عربی گاوزبان رب السوس نشاسته هر واحد سه درم گل ارمنی چهار درم گلسرخ پنج درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار

هر اندک تخشش و ورم رطبان سوخته مغز بادام هر یک دو درم کوفته بیخته قرص سازند و یک مثقال بخورند شب یا در انجبین تحریک نزله نماید خصوصاً آنچه از حموضات باشند
اگر استعمال نمایند از حموضت مرتب نسازند و بتحریک نزله ملاحظه نمایند چون محسوس گردد ترک باید کرد **طبری** گوید که قرحه حادث در ریه
چون مستحکم گردد در شفای او طمع نیست و قبل از استحکام علاجش این نیست که نظر کنند اگر با قرحه تپ دق لازم باشد فصد کنند اگر امکان آن باشد بعده
لزوم ماء الشعیر لعناب و سپستان که بر آن اندکی از صمغ آلو و صمغ عربی و کتیرا انداخته باشند و سینه را بدهنهای مفتره مثل روغن گل و خیری بمالند اگر
ضرورت مزاج مانع این نباشد و ماء القرع مشوی که بر کدو گل حکمت نموده در تنور پخته آب او افشرده باشند گرفته و بر آن صمغ و گل مختوم و گل شاموش انداخته
بنوشند و وقت غذا ماء الشعیر بنوشند و بر آن ادویه مذکوره نیز اندازند و اگر خروج ریم زیاده باشد اندکی شربت عسل ساذج نوشیدن بالخاصه اسد و جمع
نمایند بموم روغن که اندکی حضض آمیخته باشند و چون ریم قلت پذیرد و تپ زائل گردد این قرص بسند کنند رب السوس هر واحد یک درم گل مختوم گل شاموش مغزه
هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید هر واحد یک نیم درم ربوند بزر البنج هر واحد دو دانگ افیون یک دانگ همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول مغلی
مصفی سرشته بقدر یک یک درم قرص ساخته خشک نمایند و سه روز یک قرص بماء الشعیر یا بشربت آس یا رب سیب یا رب به بدهند اگر سعال موذی نباشد
و الا بماء الشعیر تنها بخورند و اگر تپ زائل نشود و قرحه باقی بود این قرص را بماء الشعیر که در آن سرطان ماده نهری مغسول پخته باشند بدهند و اگر بسبب ثقل
علت و ضعف قوت احتمال این نشود و شیر خر بیاشامند اگر موافق مزاج او باشد و استعمال تپ بطریق استحاله شیر نماید و اگر احتمال شیر خر بسبب علت
و سوء مزاج نبود شیر زنان بپستان بمکند بعد اصلاح غذای او که باین طریق بر حاصل شود **اقوال متفرقه** بعضی گویند که ترک فصد و استفراغ در مرض
واجب است مگر آنکه سبب حدوث او سیلان مواد از سر بسوی ریه یا از بدن بسوی آن باشد که در این صورت بمنع آن جهد نمایند هر چند بفصد قیفال یا باسلیق باشد
بشرطی آنکه قوت وفا نماید و بسیار قوی باشد و اندک خون بگیرند بحسب قوت و مزاج و سن و عادت و بعد از آن اگر قوت متحمل تلیین باشد دوای ملین مانند مطبوخ
عناب سپستان و مویز منقی و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر با فلوس خیار شنبر و خمیره بنفشه و قدری روغن بادام بدهند و اگر مریض صاحب ذرب و یا ضعیف القوة
و یا بدرجه ذبول رسیده باشد هرگز جرأت بفصد و اسهال بوجهی از وجوه نباید کرد بهر سببی که باشد و چون هزال و لاغری عارض گردد فصد
تام تخصیب و فربهی بدن بتغذیه و تقویت با رعایت حال قرحه و سعال نمایند چنانچه در مبحث دق مسطور گردد و ابن سرابیون و تابعان او در علاج این
مرض در اول امر حکم بفصد قیفال نموده اند از جانب علت با احساس وجع اگر مانعی نباشد و همچنین اگر بسبب نزلات منصبه از سر باشد و بعد از آن اسهال نمایند بدوای
متوسط اللین تنقیه سر کنند بعد آنکه از تبرید و ضماد مغسول در رب السوس سازند مقدار ادویه بحسب قوت علیل باشد و اگر قوت ضعیف باشد اسهال با دویه
مذکوره نمایند بلکه مطبوخ مسطور استعمال کنند و اگر نفث الدم بهم رسد ادویه نافعه سل و نفث الدم با هم بیاشامند و حبوب نافعه قرحه ریه با نفث الدم در دهان
دارند و ضمادات بر سینه استعمال کنند و اگر با سرفه شدید باشد لعوقات و حبوبات نافعه سل با سعال بخورند و اگر نزله باشد یا قوه استعمال نمایند
و اگر با سل عسر نفث باشد مطبوخ زوفا بدون زوفا بیاشامند و شکر تازه و مغز بادام مقشر و مویز و انگور شیرین تازه و عناب سپستان و مانند آن
بلیغ النفع است و ابن ماسویه گفته که تناول لحم قنفذ لبساست که آنتا این مرض زائل میکند و جالینوس گوید که مسلولین انتفاع می یابند باطلیه و اضمده
زیاده از انتفاع بمشروبات و در تابستان بروغن گل و بنفشه و طلا نمایند و در زمستان بروغن مصطکی و ناردین و مانند آن و یا بضماد معمول از کندر و آسیا و تراب
کندر و سفیدی بیضه ضماد کنند و از کلام قرشی مستنبط میگردد که دوا و غذای مسلول از سرطان نباشد **تعلیم** آنکه سل حقیقی است و غیر حقیقی حقیقی
قرحه ریه است که مسطور شد و غیر حقیقی آنکه از کلام شیخ الرئیس و دیگر متاخرین مستفاد میشود که گاهی اطلاق می یابد اسم سل بر مرض دیگر که با آن قرحه
نباشد و این چنان است که بعضی کسان باشند که اگر چه در ریه ایشان قرحه نباشد لیکن حال ایشان همچون حال مسلولان بود و در ریه آنها قابل اخلاط غلیظه لزجه
از نوازل باشد که پیوسته رطوبات لزجه از سر ایشان بسینه فرود آید و مجاری تنفس ممتلی و تنگ گردد و باین سبب تنگی نفس و سرفه سخت تولد کند و کار بدان رسد که ضعف قوت
و لاغری کاهش بدن پدید آید هر چند این مرض فی الحقیقت از قبیل بو و ضیق النفس است و مریض او در حقیقت مانند اصحاب بو لیکن در عرف اطبا مجازاً

این مرض را نیز سل و مریض را مسلول خوانند و فرق میان هر دو نوع از عدم تپ و قرحه و خروج رطوبت خام نفث و درین نوع و لزوم تپ دق و خروج ریم نفث در قسم اول ظاهرست و فرق در رطوبت و ریم از بد بوی ریم نزد نفث خواه وقت سوختن و در ته نشین گردیدن آن در آب بعد یکساعت بخلاف این در رطوبت توان کرد و با لجمله علاجش بعلاج ربو و ضیق النفس نمایند و اگر باتب اندکی حرارت باشد علاج سل و علاج ربو مخلوط سازند و رازی گوید هرگاه که مسلول را تپ نباشد و چیزی غلیظ چون سریش ماهی نفث بر آید طبیخ زوفای خشک پرسیاوشان انجیر لوبیه و دینه مویز منقی باید داد و لعوق از جلابه آب انجیر تخم قرطم برای او مرتب باید ساخت و چون آب کم شود یک رطل عسل مصفی ثلث رطل آتش ملایم بجوشانند تا بقوام لعوق آید بردارند و استعمال نمایند نوابت مفیدست و صاحب زمرد اخضر گوید که گاهی مشتبه میگردد و بنزله السل مسمی بسل غیر حقیقی ست و دران تپ نباشد و علاجش منع نوازل بشربت زوفا و ماننده آنست و ایضا صاحب اقتباس منقولیست که در سل غیر حقیقی که سببش نزول رطوبات از سر بسینه و ریه ایم باشد بجهت تلطیف ماده این مطبوخ دهند زوفای خشک هفت ماشه پرسیاوشان برگ گاوزبان هر یک پنج ماشه ایرسا سه ماشه انجیر زرد چهار عدد عناب هفت عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بالیده بنوشانند و غذا شوربا بنان هند و جهت تنقیه حب فراسیون و معجون ترید و سفوف آن و سفوف غاریقون خورانند و در مطبوخ مذکور برگ سنا مکی نیم توله ریوند خطائی نه ماشه خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت بنفشه چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام بدستور و صبح رب السوس دو ماشه در شربت فریاد رس ماشتوله بلیسانند و قرص السوس کثیره گاوزبان هر یک هفت ماشه ایرسا زوفا هر یک سه ماشه خشخاش کرده گاوزبان و زوفا هر یک دو توله تودریین سه ماشه دهند و همین نمط سه چهار بار العمل آرند بعده باقی همه تدبیر که در بحث ربو نوشته شد بکار برند و هرگاه بلغم نفث بر نیاید کار صاحب آن بچهار چیز مؤل شود و بزودی هلاک گردد اول اختناق از احتباس بلغم در حلق دوم تعفن و تاکل ریه و سینه و حجاب سوم استسقای لحمی چهارم سحج امعا کذا فی التلخیص و گویند که سل غیر حقیقی مراد از انصباب نزله بر ریه و سینه است و بر آمدن آن بلغم در نفث علاجش بعینه علاج سرفه بلغمی بتلطیف و تقطیع ست کذا فی المدة المحتقنه و مسیحی گوید که هرگاه سل بدون تپ باشد و نفث غلیظ لزج خروج و تعب و سعال شدید بود طبیخ زوفا که دران زوفای خشک فراسیون و کرسنه و ایرسا و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن چلغوزه داخل کرده باشند بنوشند و حسوی آرد گندم و آرد حلبه و نشاسته و عسل مصفی و روغن بادام غذا سازند و این لعوق بالطف کیموسات غلیظه صدر نافع ترست حلبه اوقیه بزرکتان اوقیه و نیم حرف نیم اوقیه مغز پنبه دانه نیم اوقیه رب السوس اوقیه کوفته بروغن چلغوزه آلوده بعسل مقوم بسرشند و این لعوق نیز نافع ست آب کرنب سه رطل و عسل یک رطل بجوشانند تا آب برود و عسل باقی ماند مغز پسته نیم رطل باریک سائیده بیامیزند و پنجدرم با شیرخر مطبوخ با آب القند نیم رطل مع یک درم زوفای خشک بخورند و شیر بز نیز عوض شیر خر جائزست و قوی تر ازین لعوق عسل با شیرخر است

نفث المده

یعنی برآمدن ریم از دهن بسبب آن یا انفجار ذات الریه و ذات الجنب ست و یا قرحه ریه یا انفجار ورم حنجره یا حلق یا مری یا قصبه ریه یا دیگر اجزای دهن یا انفجار ورم اجزای سینه و قرحه آن بسبب انفجار خراج و یا خلط حاد اکال و یا نزله حاده اکاله و یا رسیدن ضربه یا سقطه بر سینه و یا استعمال ادویه حاده اکاله و یا انفجار دبیله معده یا قرحه آن و گاهی عقب نفث الدم که ملتحم نگردد و عفن شود حادث میگردد و تشخیص این اسباب و محل تولد مده مثل نفث الدم نمایند یعنی اگر ریم بی تنحنح برآید از اجزای دهن باشد و اگر بتنحنح برآید از لهات و خشک حلق باشد و اگر بتنخع برآید از قصبه ریه و حنجره باشد و اگر بقی و سعال برآید از مری و معده باشد و اگر بسعال برآید از قصبه ریه یا صدر باشد و ایضا تقدم ذات الریه و ذات الجنب انفجار آنها دلالت کند و لزوم تپ دق و دیگر علامات سل بر قرحه صدر و ریه دلیل باشد و تقدم خراج سینه و وجود وجع در صدر و خروج ریم غلیظ بسرفه شدید نشان انفجار ورم و قرحه سینه است و اکثر اوقات با این تپ نباشد و نفث المده در زمانه حار رطب یعنی ربیع و بلدان شمالیه بهم میرسد و آن از امراض مخوفه است و سیما آنچه بسبب انفجار ورم ریه و قرحه آن باشد و قروح صدر یعنی قروح عضلات و غشای مستبطن ضلاع سالم تر از قروح ریه و قصبه آن و قروح حجاب ست و واجب نیست که صاحب نفث المده مسلول باشد بلکه بیشتر نفث المده بدون سل میباشد و لیکن سل بدون نفث المده نباشد و بعضی قرحه صدر را نیز سل گویند کما مر فی السل و چون در تجمل مده پا گیرد و اکثر انتقال السل بمثانه

وازعلامات انتقال آن بسل کمودت رنگ تپ دقیه لازمه سل ست وظهور دیگر علامات آن که در سل مسطور شد وبیان فرق در مده وبلغم در سل غیر حقیقی
گذشت علاج آنچه از سینه آید اگر مده رقیق باشد وباحرارت بود بعد تنقیه آن ماء الشعیر یا ماء العسل ممزوج بآب بسیار دهند بعده سفوف سرطان دو درم بجلاب دو درم
شیر خر یا با دو اوقیه شربت عناب هر صبح بدهند ودر آخر روز یکمثقال سفوف مذکور با دو اوقیه شربت خشخاش دهند ویکمثقال قرص خشخاش با یک درم
سرطان نهری سوخته وچهار اوقیه شیر خر بغایت مفید ست واگر شیر خر میسر نشود بجای آن شیر بز کنند وبهتر از همه شیر زنان ست چون دو اوقیه از آن تا ربع رطل همراه
قرص سرطان یا سفوف آن دهند وشیره تخم خرفه بشربت خشخاش نیز نافع وکذا حریره آرد کرسنه وشکر وروغن بادام وشربت انجبار بآب برگ بارتنگ نیز مفید
وغذا مزوره ماش دهند وچون قرحه اصلاح پذیرد جوزه مرغ بریان وزرده بیضه نیم برشت بدهند ودر آبزن داخل کنند وبر سینه روغن بنفشه بمالند وباقی علاج
سل نمایند واگر مده غلیظ بود وبدشواری بیرون آید وبدون تپ باشد بهر تلطیف آن اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان زوفای خشک انجیر زرد
دانه دار آن که در منضج بلغم ست جوشانیده صاف نموده بانبات یا عسل بدهند واستعمال طبیخ زوفا با تخم بنفشه وادخال حاشا وایرسا وحلبه در مطبوخ نیز
مفید وروغن بابونه وامثال آن بر سینه بمالند وزوفای رطب کوفته وآرد کرسنه وحلبه وتخم کتان وبادیان وتخم انجره وپرسیاوشان کوفته بیخته بروغن
بابونه وروغن غار وپیه ماکیان وعسل بر سینه طلا سازند وغذا حریره از سبوس گندم ومغز بادام وخشخاش وترنجبین وشیر گاو ساخته بدهند وهمگی در
تنقیه سینه ودیگر اعضا بمنقیات مناسبه کوشند چنانچه بمطبوخ زوفا وحب فراسیون وغاریقون علوی خان تا مبادا ریم در فضای سینه جمع گشته انفجار افتاده
گردانند وبهلاکت رساند ویا بریه ریخته بند شده سل پیدا کند واز استعمال قوابضات قبل از تنقیه درینجا احتراز واجب دانند وبهمه وجوه عنایت در تلیین
طبع وتلطیف مده مصروف دارند وبعد از تنقیه تام جهت جلا وتجفیف مطبوخ زوفا وقت شب بدهند وصبح ویا لعوق وقت صبح همراه شیر خشت دهند وتخم
کتان بریان مغز چلغوزه مغز پنبه دانه حلبه رب السوس ایرسا کوفته بیخته با عسل آمیخته حبوب سازند ودر دهن دارند واگر کثیرة البرود زوفای خشک اصل السوس نیمکوفته
دو مکی ومیعه یابسه افزوده مساوی بدستور حب ساخته با شیر خشت دهند ویا در لعوق صاحب کامل که عنقریب بیاید مغز قرطم پنج درم رب السوس دو درم
اضافه کرده از دو درم تا دو مثقال بعرق زوفا که در ربو گذشت بخورند نافع بود ودیگر لعوقات ملطفه جالیه با شیر خر استعمال نمایند ومعجون مفید
ضیق النفس از مجربات حکیم علی وشربت حلبه نیز نافع ست وبقول ابن جزله معجون اثاناسیا قروح صدر را مفید ومر وزراوند ومیعه که در تنقیح بسوزند دود آن
بحلق کشند وبقول شیخ در قروح صدر وریه ادویه غساله جالیه بکار برند ومریض بر جانب علیل بخوابد وسعال کند واندک جنبش نماید وچون مده پاک گردد
وبدانند که چیزی از آن باقی نمانده ادویه مدمله استعمال نمایند ودر منقیات جالیه مثل عسل چیزی نیست که آن منقی وغذای حبیب طبیعت ست وقروح را مضرت نیست
وبقول شارح گیلانی بلکه اکثر النفع میکند مگر آنکه با این قروح تپ شدید باشد که درین صورت احتیاط از استعمال آن نمایند وعسل سفید رنگ لذیذ الطعم غیر حدت
وحرارت تپ را مضرت بسیار ندارد وبقول صاحب کامل این لعوق مناسب ست مغز بادام مغز پنبه دانه هرکدام ده درم پرسیاوشان آرد کرسنه فراسیون هر یک
سه درم با فلاوی مقشر پنج درم در فانیذ مقوم سه چند سرشته صبح وشام بخورند واین لعوق در تنقیه سینه وتلطیف مده نیز نافع حلبه یکاوقیه مغز پنبه دانه کرسنه
هر یک نیم اوقیه رب السوس دو اوقیه بیخ سوسن تخم کتان هر واحد یکنیم اوقیه باریک سائیده بروغن چلغوزه آلوده بشیره نبات سرشته استعمال نمایند واین
لعوق نفث مده غلیظه عسر النضج ونفث لزج را نافع آب کرنب سه رطل عسل چهار یک رطل بآتش ملایم بپزند تا آب فانی گردد وعسل باقی ماند مغز چلغوزه مغز پنبه دانه
هر واحد یک اوقیه بزر کتان حلبه هر یک پنج درم مغز پسته پانزده درم با فلاوی مقشر ده درم باریک سائیده آمیزند وصبح وشب پنج درم همراه شیر خر یا شیر بز
نوجوان بدهند وهرگاه که باوجود این تدابیر خروج مده روز بروز بهمی افزاید وانقطاع نپذیرد ادویه مجففه قرحه وقاطعه نفث چون قرص کهربا با شربت خشخاش
دهند واین قرص نیز نافع گلسرخ کهربا رب السوس صمغ عربی ورع سوخته هرکدام پنج درم سرطان سوخته تخم خرفه هرکدام ده درم کتیرا نشاسته طباشیر
شادنج هرکدام چهار درم گل ارمنی گل قبرسی هرکدام سه درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر یک بوزن یکمثقال ویکی از آن با شربت خشخاش
بدهند وغذا اشوربا بانان سپیده وزرده بیضه نیم برشت واطراف بزغاله با پنج وحریره که از شیره خشخاش ونشاسته ونبات وروغن بادام ساخته باشند

تغذیه نمایند و مغز کاهو و تخم خرفه و خیار دهند و گویند چون ازین تدابیر مده بسبب کثرت خود تنقیه نیابد و قوت قوی باشد باید که بر سینه داغ دهند تا مده خارج گردد و انتقال بسبل نماید و شیخ می فرماید که قروح صدر حادث از خراجات متعفنه اکثر استخوان را فاسد گرداند بحدیکه احتیاج بقطع اجزای متعفن آن می افتد تا آنکه مجاور او سالم ماند و لیکن باسست که عفونت آن بعضو متصل غشاء متادی میگردد و قروح حجاب که نافذ باشد التحام نمی پذیرد و غیر نافذ که در اجزای عصبیه واقع شود نیز ملتحم نمیشود و آنچه در اجزای لحمیه افتد اگر در ابتدا تدارک کنند و نگذارند که ورم کند التحام میباید و چون ورم کنند یا مزمن گردد ملتحم نمیگردد و بدانند که تدبیر تلطیف مده هر ورم منفجر و منقیح حادث در صدر و ریه و حجاب همین ست و در بحث تقیح نیز مسطور گردد و درین کار مهلت روا ندارند و صواب آنست که چون ورم این مواضع بکشاید از رقابضات احتراز نمایند و همگی توجه بتلیین اعضا و تلطیف مده مبذول دارند تا تنقیه عضو بتمام حاصل شود بعده در اندمال آن بادویه مدمله سعی نمایند و نفث المده که از انفجار اورام ریه و قرحه آن باشد علاجش در سل مذکور شد و آنچه از نواحی معده آید در امراض معده خواهد آمد و آنچه از حلق و قصبه ریه و اجزای دهن آید علاج هر یک در قروح آن اعضا گذشت

ضعف ریه

سبب آن کثرت ریزش نزله بارده باشد علامتش سعال و سقوط اشتهای طعام و هزال بدن و تیرگی بول مع سرخی یا زردی و غلظت و کثرت زبد خرخره سینه در هر وقت چه در خواب چه در بیداری و تشنج چشمها و بدوام پوشیده داشتن آنها و بدشواری کشادن و جواب بکاهلی دادن و در اکثر اوقات مثل مبهوت ماندن و ثقل سر بعد از خواب برآمدن اندک بلغم رقیق و گاهی اجابت طبع در روزی دو سه بار بسرعت پی در پی خوردن طعام اندک فضول رقیق بسیار از مقدار ماکول بودن و سوست بالا آن و سقوط قوت و لاغری بدن و زبرد زیاده و در آخر اندکی بلغم غلیظ بسرخ برآمدن و ورم اطراف ظاهر شدن بعد ظهور ورم بروز سوم بهلاکت می انجامد کذافی درر غرر علاج در ابتدا از جانب راست فصد باسلیق کنند و رب السوس و لعاب مغسول هر دو یک ماشه در عرق اسپغول نه ماشه آمیخته بلیسانند و شیره اصل السوس هفت ماشه و ابریشم ماشه گاوزبان هفت ماشه در عرق پرسیاوشان و مکوه هر یک هفت توله برآورده شربت زوفا سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربا سنگخواره بنان تنوری دهند و وقت شب حریره از سبوس گندم و مغز بادام پانزده عدد و مغز قرطم مقشر نیم توله و مغز خربزه یک توله و مغز چلغوزه نه ماشه آرد نخود بریان سه توله روغن چهار و نیم توله قند سفید بقدر ذائقه و بعد از سه چهار روز فصد اسلیم از دست راست گیرند و همچنین از دست چپ پس این مطبوخ دهند تخم فراسیون زوفای خشک گل گاوزبان هر یک هفت ماشه اصل السوس پرسیاوشان پوست بیخ بادیان هر یک شش ماشه عناب هفت عدد انجیر زرد چهار عدد ابریسم ماشه بادرنجبویه عنب الثعلب یک یک ماشه مویز منقی دو توله یا خمیره بنفشه و گلقند عسلی هر یک دو توله پنج شش روز یا زیاده داده بنابر تنقیه بدن و ریه حب ریقون علوی خان و فراسیون وقت شب دهند و صبح مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد ریوند خطائی هر یک ماشه مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک هفت توله شیر خشت چهار توله روغن بادام هفت ماشه صاف نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق گاوزبان و بادرنجبویه اکتفا کنند و وقت دو پهر نخود آب مزعفر دهند و وقت شام غذا بشوربا دهند و خمیره گاوزبان عنبری خمیره خشخاش هر یک هفت ماشه ورق طلا یا نقره یک عدد آمیخته اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان زوفای خشک هر یک هفت ماشه ابریسم انیسون بادیان خطائی هر یک چهار ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده شربت ابریشم و زوفا هر یک توله داخل کرده لعوق ... ماشه و همین مطبوخ چهار پنج روز مسهل داده جهت تقویت این خمیره ابریشم علوی خان بماء اللحم دهند ابریشم خام سه توله شب در عرق بادرنجبویه گاوزبان هر یک ... هر یک پاو آثار خیسانیده صبح بجوشانند که نیمه بماند مالیده صاف نموده انگاه ارند و آب سیب ... هر یک هفت توله آمیخته ... سفید ... رب السوس چهار درم عود خام ابریشم مقرض بسد یشب سبز هر یک درم یاقوت کبود و رمانی و سفید ورق طلا هر یک مثقال مشک دو دانگ ... تا دو مثقال و ترکیب ماء اللحم آنست که گوشت پنج عدد لوبیا پنج عدد گوشت بزغاله پنج آثار قاقله کشنیز ... هندی هر یک پنج توله بادیان نه توله انداخته بپزند که خوب مهرا شود برآورده زیره سیاه زیره سفید قاقله کشنیز ... قرنفل هر یک سه ... پیاز بقدر حاجت در روغن گاو و سیاه نمک بریان کنند

پس در طشت انداختہ بگذارند تا روغن و بالا آید آنرا دور کردہ در پارچہ سفت سہ تہ صاف نمودہ و پارچہ ہا بسیار چہ صاف کردہ اندکی در آفتاب نہند تا رطوبت جذب شود پس بگیرند آب باران ہفت آثار آب نیشکر سہ آثار برگ گاوزبان گل گاوزبان تخم خشخاش ہر یک نہ تولہ اسپغول زوفای خشک اصل السوس برگ بادرنجبویہ ہر یک چار تولہ زرنب سعد و ایچی تخم بادرنجبویہ و شاہترہ بادیان خطائی ہر یک سہ تولہ چای خطائی تودری صمغ عربی ہر یک ہفت تولہ خاکشی انگور شفا ہر یک پنج تولہ گل منڈی یکنیم پاو برگ روسہ سہ پاو گل روسہ پاو آثار برگ ترنج و ریحان نعناع ہمہ سبز ہر یک نیم پاو قرنفل پنج تولہ مشک عنبر ہر یک یکدرم زعفران دو مثقال قند سفید سہ پاو کیوڑہ یک آثار آب لیمون شیرین نیم آثار داخل کردہ بدستور عرق کشند شربتی از سہ تولہ تا بست و پنج تولہ ولیکن غذا یک وقت موقوف دارند و بر ماء اللحم اکتفا کنند و پیوستہ رب السوس و شیر خشت در دہن دارند و جوشاندہ حریرہ ہا مقوی بعمل آرند

اوجاع صدر و جنب و نواحی آن

گویند کہ مراد از اوجاع درینجا آنست کہ عام و شامل اورام و آلام و امراض باشد و اطبا در اطلاق اسامی اورام این اعضا اختلاف دارند نزد اکثر اطبا باعتبار اختلاف محل ہر یک از ان باسمی مخصوص ست چون ذات الجنب خالص و غیر خالص و خانقہ و شوصہ و ذات الصدر و ذات العرض و برسام و نزد بعضی متاخرین مثل شیخ و قرشی و اکثر متقدمین در اورام مذکورہ فرق نیست و از الفاظ مترادفہ شمردہ اند بالجملہ اکثر اطلاق لفظ اوجاع عموماً بر امراض مولمہ این اعضا میکنند و برین تقدیر حدوث آن یا از سوء مزاج مختلف مولم ساذج یا مادی و یا تفرق اتصال و یا مرض ترکیب باشد و ساذج مختلف حار یا بارد یا یابس بود زیرا کہ سوء مزاج رطب موجب وجع نبود و آن یا از اسباب داخلہ بود مانند تناول ادویہ و اغذیہ و یا از اسباب خارجہ باشد مثل سردی ہوا و گرمی آن و مادی مختلف خواہ از مادہ ذی قوام یعنی اخلاط اربعہ بانفراد یا ترکیب آنہا یا نزلہ منصبہ از راس باشد و آن مجاور یا مداخل غیر مورم یا مورم بود و خواہ از مادہ غیر ذی قوام یعنی ریح غلیظ متولد از فضول بلغمی یا سوداوی باشد یا ریح بخاری متولد از فضول دموی یا صفراوی و آن یا در اعضای صدر و جنب تولد کند و یا در اعضای غذا مثل معدہ و کبد و یا عروق بسبب ضعف ہضم یا سوء ہضم یا اغذیہ منفخہ مولدہ ریاح متولد شود و از ان اعضا بصدر انتقال نماید بجہت مجاورت و تفرق اتصال از ضربہ یا سقطہ یا جراحت یا قروح و امثال آنہا باشد و مرض ترکیب لہ مانند سدہ و یا تقلص و تشنج باشد و تشخیص این اسباب چنان باید کرد کہ اولاً ملمس عضو و نفس و نبض مریض خیال نمایند اگر ملمس گرم و نفس و نبض سریع و عظیم دریافت گردد و بمبردات انتفاع و بمسخنات ضرر یابد از سوء مزاج حار ساذج باشد و با وجود این علامات بچشم و چہرہ مریض نیز نظر کنند اگر در ہر دو سرخی و برآمدگی عروق و در نبض امتلا و در نفث و قارورہ سرخی معلوم شود و حال ثقل اعضای صدر و ثقل و وجع تمددی و ضربانی و ضیق نفس و سعال و شیرینی دہن نیز پیدا شود و اینہمہ علامات سوء مزاج حار دموی ست و اگر رنگ چہرہ و زبان و نفث و قارورہ زرد نماید و حال وجع ناخس و عسر نفس و نفث و تلخی دہان و بیداری مفرط نیز پیدا شود این علامت سوء مزاج حار صفراوی بود و اگر ملمس سرد و نفس و نبض بطی و صغیر یافتہ شود و از مبردات ضرر و از مسخنات نفع یابد از سوء مزاج بارد ساذج باشد پس با وجود این آثار نظر بچہرہ نفث و قارورہ نیز باید کرد اگر تہیج در چہرہ و رصاصیت رنگ آن و رنگ نفث و قارورہ سفید نماید و بآن نرمی نبض و رطوبت دہان و ضیق النفس شدید و وجع ثقیل تمددی باشد از سوء مزاج بارد بلغمی بود و اگر کمودت رنگ و صلابت نبض و شدت عسر خروج نفس و سیاہی آن و سوء فکر و قلق و وسواس و خفقان و دیگر آثار سوء مزاج یابس ساذج بود و از سوء مزاج سوداوی باشد و اگر صرف شدت صلابت نبض و عسر نفس و خشکی دہان و بیداری و یبوست موضع و سرعت انتشاف آن روغن را کہ بران مالند و منتفع گشتن بمرطبات و ضرر یافتن بمجففات باشد از سوء مزاج یابس ساذج بود پس اگر با این علامات آثار سوء مزاج صفراوی یا سوداوی مضاف گردد سبب سوء مزاج یابس ہمان خلط باشد و اگر با وجود علامات خلطی از اخلاط مذکورہ انتقال وجع و نفخہ نیز پیدا گردد از ریاح متولد از فضول آن خلط باشد و اگر با وجود انتقال در تقدم آثار سوء ہضم و تناول اغذیہ و ادویہ نافخہ دریافت گردد از ریاح معدہ و کبد باشد و فرق در وجع حادث از ریاح غلیظہ متولد از فضول بلغمیہ و سوداویہ و میان ریاح بخاریہ متولد از فضول دمویہ و صفراویہ آنست کہ حادث از ریاح غلیظہ اندک الحس و بطی الانتقال میباشد و وجع مائل باسفل صدر و جنب و تمدد کثیف باسائر علامات بلغم یا سودا بود و حادث از ریاح بخاریہ سریع الانتقال از موضعی بموضعی دیگر

و مائل بطرف اعالی باسائر علامات غلبهٔ دم یا صفرا باشد و فرق در ریاح بلغمی و سوداوی آنکه بلغمی با رطوبت و سوداوی با یبوست میباشد و آنجا که تمدد بسیار باشد و تقدم اکثار اغذیهٔ غلیظهٔ مسدده و ترک استحمام و ریاضت و حرکت بران گواهی دهد از سدهٔ اورده یا شرائین آن اعضا باشد و تقاصیص حجاب جدا مسطور گردد و کذا علامات هر یک از اورام مذکوره مع اسبابها علاج جداجدا بیاید

علاج اوجاع مذکوره حادث از حرارت و یبوست

اگر از حرارت ساده باشد ازاله سبب نمایند و ادویه و اغذیهٔ مبردهٔ موافقه استعمال کنند مثلا لعاب اسپغول و بهدانه و شیره مغز تخم کدو و خیارین کاهو و خشخاش با شربت نیلوفر یا بنفشه یا انار یا جلاب شکری دهند و در استعمال دیاقوذا برای تسکین وجع باکی نیست و اطلیه و اضمده مرتب از صندلین و عصاره کدو و گل ارمنی و آرد جو با آب عصی الراعی و آب برگ گل و آب برگ بید و آب کشنیز تازه بعمل آرند و اگر حرارت شدید باشد اندکی کافور و شمه زعفران اضافه نمایند و از شیره شکر و آب کاسنی و بادیان با شیر با همچند آن آب جوشانیده تا آب برود پس شکر و مسکه داخل کرده بنوشند و مغز تخم کدو و کذا ضماد برگ خطمی با آرد جو و پوست خشخاش و اکلیل الملک و کذا خوردن سه درم لسان فروز خشک بجلاب نافع و مزوره جو با پاچه یا ماش و برنج یا اسفاناخ و کدو و بقله مبارکه مطبوخ بروغن بادام و روغن خشخاش یا ماهی رضراضی غذا سازند و اگر از حرارت مادی دموی باشد فصد باسلیق و اخراج خون بقدر حاجت و تلیین طبیعت بمثل مطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و بعد از آن تعدیل مزاج نمایند بدانچه در حرارت ساده مذکور شد بدون افراط در تبرید بلکه بتجبیری که در آن انضاج و تحلیل و جلا و قوت نفس باشد و عناب و بنفشه و خطمی و خبازی و تخم خربزه نیکوفته و در عرق عنب الثعلب تر کرده و شربت بنفشه داخل نموده بنوشند که وجع صدر را مفید و اگر از حرارت مادی صفراوی بود نضج صفرا نمایند و تغلیظ آن از ادویه مبرده مانند شربت نیلوفر و شربت بنفشه با عرق بید و شیره مغز تخم کدو یا ماء الشعیر و بعده تنقیه آن بنقوع فواکه با خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج بانچه در سوء مزاج حار گذشت و هرچه در سوء مزاج یابس می آید بانچه معین بر نفث باشد و ترطیب بجلا و غسل باشد مثل ماء الشعیر با شکر سفید باید کرد و استعمال دیاقوذا در ابتدا برای تسکین وجع و تنویم بدهند و اگر از یبوست ساده باشد ترطیب بادویه و اغذیه مرطبه مثل لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب شکری و شربت گاوزبان و دیاقوذا و ماء الجبن با شربت نیلوفر نمایند و تمریخ بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر و قیروطی مرتب از موم سفید و روغن بنفشه و روغن کدو که با آب جرادهٔ کدو و لعاب اسپغول و آب عصی الراعی و آب بهدانه تسقیه کرده باشند باید کرد و آبزن نیمگرم که در آن حشائش رطبه جوشانیده و ادهان رطبه ریخته باشند استعمال نمایند و بجای الشعیر با شیره و کشکاب گندم مطبوخ با پاچه یا گوشت ... و ماهی رضراضی شوربا چرب بقول طبیبا شند اسفاناخ و کاهو و کدو و خبازی و خیار و ملوخیا پخته بروغن زیت تازه و یا روغن بادام شیرین ...

علاج اوجاع مذکوره حادث از برودت

اگر از برودت ساده بود دفع سبب باستعمال ادویه و اغذیهٔ مسخنهٔ موافقه مثل طبیخ انجیر و مویز و حلبه و زوفای خشک با شربت ... یا سکنجبین ... و دواء الحلتیت و معجون الملک و جالینوس و تریاق اکبر نمایند و ماء العسل ساده یا منفرده بنوشند و تمریخ صدر بمثل روغن قسط و ناردین و قاره و سداب ... و طیبان مفرد یا مرکب بجند بیدستر و مقل و ثافسیا و عود قماری و امثال آن کنند و اغذیه بمثل نخود آب کرنب و طیهوج حلیه ساده یا با لحوم طیور خفیفه و لحوم صید مانند آهو و ارنب بریان بروغن گاو یا زیت یا روغن گردگان و همچنین طاوس پخته با گوشت و پیاز آن نمایند و اگر وجع شدید باشد برای تسکین آن تناول مثل فلونیا و شفثا و غیره نوش باکی نیست و حکیم شریف خان در فوائد شریفیه مینویسند که گاه وجع صدر و جنبین و اضلاع نزد رسیدن سردی از هوای بارد یا آب سرد عارض میشود و علاجش خوردن سنجرنیا و تریاق فلاسفه و دواء المسک حار و امثال آنست و تمریخ صدر با دهان حاره ... و غیر آنها از اضمده و اطلیه حاره گویند که خوردن معجون ... و بخار گرفتن و طلا کردن از خارج بان وجع صدر را مفید است و صاحب علاج الغربا گوید که اگر درد ... باشد و آن بی تپ بود دو یا دو نیم ماشه سوده با پنج ماشه قند سیاه غلوله بسته فرو برند و بعضی بر آن زنجبیل شتری فزایند و یا برگ سهجنه پخته بخورند و ... طبیخ حلبه با عسل نیز نافع اوجاع مزمنهٔ صدر و ضیق النفس است و طلای قسط بر سینه ... و شیر ... مفید و ابن ماسویه گوید که ...

طبیخ و شیرین و ریوند و جنطیانا رومی و زراوند طویل چون یک مثقال یا دو درم با آب گرم بخورند وجع جنب بارد را بهره دهد مالیدن روغن سوسن یا نرگس
یا روغن بان همین عمل دارد و برای وجع کهنه برگ کرنب نبطی و تخم آن هر واحد یک جزو با ایرسا بیده اندک پیه مرغابی و روغن سوسن آمیخته گرم بر صدر
یا پهلو گذارند و چون سرد شود و در گذشت و اعاده نمایند و ستودی گوید که قرص صعتر وجع جنب را عجب نافع است و وجع دعود النجویده نوه و مثل و محلب و
لسان العصافیر و سلیخه و سکبینج و کرفس لمار و قرطم و فراسیون هر واحد مفید وجع جنب بارد است و کذا شربت ضماد سنبل هندی و اشق و جعده جبلی و سیدن
عود صلیب و شرب طبیخ حلبه واکل جرم آن و ضماد گل نرگس یا بیخ آن و خوردن اناعالس العسل و تخم انجره بعسل و پوست بیخ فوام العسل و نوشیدن
طبیخ بادیان کوفته و کذا اسطوخودوس مع شبت و کذا افسنتین رومی غلیظه و اگر از برودت مادی بلغمی باشد تنقیح ماده بماء الاصول و روغن بید انجیر یا بطبیخ زوفا
صغیر و یا کبیر نمایند و بعد ظهور نضج در نفث و قار و ره تنقیه ماده نمایند بمطبوخ مرتب از انجیر زرد و مویز منقی و پر سیاوشان و زوفا و خشک و لسان الثور
ترید سفید و بسفایج و قنطوریون دقیق و اذخر مکی و حاشا و اصل السوس مقشر نیکوفته و پوست بیخ بادیان و ایرسا و ستای مکی با فلوس خیارشنبر و گلقند
عسلی و روغن بادام و یا حب ایارج فیقرا یا ایارج جالینوس اگر وجع مائل بسوی شراسیف باشد و بعد از تنقیه مسهلات مزاج که بر برودت سابق گذشت
استعمال نمایند لیکن باید که در ان نضاج و جلا و غسل باشند تا معین بر نفث ماده گردد مثل ماء العسل و ضماد انجیر و گاه درین نوع وجع سبب وجع دار سرایت
کنکر جیم ... استعمال میفرمایند بگیرند عود اخطائی هفت مثقال تخم کرفس و بیخ زعفران هر یک دو مثقال و نیم فلفل سفید و زرنباد هر یک عود قماری و نام
سنبل الطیب و قرنفل و قاقله کبار و قاقله صغار و صمغ عربی و خولنجان و عاقرقرحا و افیون هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با گلاب سرشته حب سازند بقدر نخود
و بورق طلا پیچیده یک حب یا دو حب شب روز فرو برند و بالای آن ماء العسل یک فنجان بیاشامند و همچنین تخم روز و اگر از برودت مادی سوداوی باشد تنقیح
ماده بشیر و انجبین یا شربت گاوزبان یا مربای گل گاوزبان یا بطبیخ گاوزبان شاهتره و گل بنفشه اصل السوس مقشر نیکوفته یا شربت گاوزبان و خمیره بنفشه نمایند
و بعد از نضج و ظهور نفث نضیج تنقیه ماده بفصد صافن و باسلیق و اخراج خون بقدر اعتدال و اسهال بمطبوخ افتیمون یا حب آن یا حب لاجورد کنند
بعد تنقیه بدن متوجه تنقیه خاص آن و اعضای صدر گردند بچیزی که معین بر نفث باشد تا ترطیب و جلا و غسل و تحلیل و تقلیل بمایاده کند مانند گاوزبان گل گاوزبان هر یک
پنج ماشه تخم خطمی پنج ماشه خبازی پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله داخل کرده دهند
کو ... سینه را که بعد مسهل چیزی زائل نشود منقول از حکیم شریف خان ... گرم مزاج ... ماده ذکر یافته از ادویه مغذیه

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح غلیظه

در جمیع اقسام ریاح ابتدا بمحللات و منقیات ریاح نه نمایند جهت آنکه اکثر باعث زیادتی علت میگردند بلکه واجب است که تنقیه ماده نمایند اولا بشرط آنکه
ماده بسیار باشد یا غلیظ و اگر بسیار و غلیظ نباشد و را ابتدا باستعمال محللات و مفتحات و تکمیدات باکی نیست ولیکن باید که بادویه قابضه باشد بلکه
در ان قوت لینی باشد و اخراج فضول یا ماده ریاح مانند جوارش شهریاران و تمری و جوارش ... با تمامه علاج ریاح غلیظه متولد از سوء ...
...یا از افراط ... و استعمال ادویه کاسر ریاح مفتحه آن مثل جوارش شهریاران و کمونی و فلافلی و عود و قند ... و فنجی ...
و امثال اینها ... اگر با این تدبیر وجع زائل نگردد تکمید مثل سبوس گندم و جاورس ... نماید ... روغن ... و روغن بید انجیر که در آن ...
... بوره کرمانی باشد و اگر احتیاج بقوی تر از این افتد روغن برگ سداب تخم آن ... و تخم ... که ...
... استعمال نمایند و اکثر مالیدن روغن ... و علاج ریاح ... از فضول بلغمیه نضج ماده نمایند بمطبوخ ...
از بادیان ... مویز منقی ... پرسیاوشان ... کرمانی ... هر یک ... درم انجیر سفید ... عدد ... اصل السوس مقشر نیکوفته دو مثقال
جوشانیده ... گلقند ... درم ... اگر ماده لیسدار غلیظ باشد بماء الاصول
و روغن بید انجیر ... نضج ... اسهال ماده باین مطبوخ نمایند مویز منقی ده درم انجیر ... اصل السوس مقشر

نیمکوفته پرسیاوشان زوفای خشک قنطوریون دقیق بادرنجبویه شکاعی انیسون زیرهٔ کرمانی تارمشک هریک دو مثقال تربد سفید مجوف خراشیده بروغن بادام چرب کرده شش درم بسفایج سه درم سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر گلقند عسلی هریک پانزده درم مالیده باز صاف نموده روغن بادام یکدرم چکانیده بیاشامند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد تنقیه بطبیخ تربد یا غاریقون نمایند و اگر احتیاج بمسهل قوی تر ازان باشد حب منتن و یا ایارجات کبار مانند ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا دهند و باید دانست که اسهال بدو قسم باشد که مخرج بلغم و ریح هردو باشد و از مسهلات نیک گرم مائل بلطافت شراسیعت باشد اسهال بحب لوق سیاه است باتنها کو که بلیغ النفع است چون ازان نقا یابند منفعت بسهولت باشد و دران ارخا و جلا و غسل و تقویت باصلاح ریاح و کثرت تحلیل آن بود مثل تریاق اکبر معجون العسل مفوه اثاناسیا و قند اولیقون استعمال نمایند و از جملهٔ ادویهٔ عظیم النفع نوشیدن جعدهٔ مطبوخ باشربت عسل است و با فودنج نهری افزوده بعسل بیاشامند و اگر خولنجان سکبینج کوفته خوب نقیع در نخود ساخته یک مثقال باب گرم بدهند در اخراج ریح کثیر و رطوبت قلیل خیلی سودمند است و همچنین قسط و افسنتین هریک دو مثقال باشراب شیرین کهنه خوردن و کذلک آشامیدن جند بید ستر با سرکه ممزوج بگلاب و زیت کهنه خصوصا که سرکهٔ انجدان و عنصل باشد و نیز طبیخ تذباکو و طبیخ ثافسیا اوجاع قدیمهٔ صدر و جنب حادث از ریاح بلغمیه را نافع است و همچنین طلا و ضماد و داغ و تکمید نمک جاورس لعوق تنقیه تام و نقای بدن مفید و این مروخ جید النفع است سداب زوفای خشک ابهل فاوانیا شونیز قسط بحری حب الغار در شراب یا بعرق جسنفرم خوب جوشانیده صاف کنند و اندکی جند بید ستر داخل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجرب است و این قیروطی نیز سودمند بخیان برگ آس زرنباد فلفل ابارج زوفای خشک مساوی کوفته بیخته بموم سرخ و روغن زیت کهنه روغن قسط گداخته با ادویهٔ مذکوره در ساون خوب حل کرده بر سینه و پهلوها بمالند که مجرب است و از آب سرد و هوای سرد اجتناب ضروریست و اکثر اطفال را کفایت مینماید آشامیدن یکدرم یا دو درم نبید شکری خصوصا که دران قدری زردک انداخته باشند و جسنفرم نیز اوجاع صدر و جنبین صبیان را نافع است و علاج ریاح سوداویه تنضیج داده است بمطبوخ مرتب از گاوزبان شاهتره اصل السوس مقشر نیمکوفته عنب الثعلب پرسیاوشان هریک شش مثقال گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه انیسون هریک یک مثقال عناب ده دانه سپستان بست دانه جوشانیده مالیده صاف کرده خمیرهٔ بنفشه گلقند هریک هفت درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند تا ظهور اثر نضج در نفث برین مداومت نمایند و بعد ازان فصد صافن کنند که انفع است و باسلیق و اسیلم دست کشایند و خون بقدر اعتدال بگیرند پس مریض را دو سه روز راحت دهند و دوا المسک معتدل با عرق گاوزبان و گلاب که بران تخم فرنجمشک و بادرنجبویه پاشیده باشند بخورانند غذا شوربا گوشت بزغاله و یا بره تناول نمایند پس اسهال سودا بمطبوخ افتیمون بنسخهٔ موافق مزاج مریض یا بحب لاجورد کنند و اگر ریاح باردهٔ غلیظهٔ متولد از سودای بلغمیه باشد اسهال بایارج لوغاذیا و یا ایارج ارکاغانیس یا ایارج جالینوس فرمایند و بعد تنقیهٔ بدن از سودا جوارشات مقویهٔ معتدله مثل دوا المسک معتدل و جوارش عنبر و سنجرنیا با عرق گاوزبان و شاهتره و گلاب جلاب شکری که بران فرنجمشک پاشیده باشند و یا شربت انجیر با عرق گاوزبان بدهند و تکمید موضع باسفنج در شراب ریحانی تر نموده و تمریخ سینه و پهلو بروغن خیری و نرگس و بابونه و جلوس در آبزن حشائش رطبه محلله مثل برگ بنفشه عنب الثعلب گاوزبان بابونه پرسیاوشان شاهسفرم و اصل السوس جوشانیده صاف نموده شیر گوسفند و گاو و مغز یا روغن بنفشه و روغن کنجد و روغن بابونه داخل کرده نمایند و تطول شوربای مطبوخ کلهٔ گوسفند یکساله بر سینه نافع است و آشامیدن ما الجبن کثیر النفع است

علاج اوجاع مذکوره حادث از ریاح بخاریه سده

اگر متولد از خون غلیظ باشد اخراج خون بقدر ضرورت از فصد باسلیق نمایند و بعد ازان اگر طبیعت قبض باشد تلیین کنند باین مطبوخ عناب ده دانه شاهتره گل سرخ گل بنفشه پرسیاوشان زیرهٔ کرمانی هریک دو درم جوشانیده صاف نموده شیرخشت ترنجبین گلقند هر واحد ده درم مالیده باز صاف کرده نیمگرم بنوشند و بعد ازان اگر قدری درد باقی ماند جلاب شکری یا ماء العسل ممزوج باب بیاره دوا المسک معتدل و گلقند و شربت بزوری و شربت لیمو مرتب از شیرخشت و ترنجبین دهند و تکمید موضع وجع باسفنج در سرکه تر نموده استعمال نمایند و اگر ریاح غلیظ باشد سرکهٔ انجدان یا خل عنصل بگیرند و روغن بابونه

دا آس و روغن گل مصنوع از زیت و روغن بنفشه و امثال آن بمالند و اگر ریاح شکاریه متولد از صفرا باشد یا دالفواکه با خمیرهٔ بنفشه یا شربت لیمون لعوب تا ظهور نفث بدهند بعده تنقیهٔ صفرا باب لبلاب و فلوس خیارشنبر و یا اقراص بنفشه مسهل نمایند و چون بعد تنقیهٔ بدن درد باقی ماند گلقند نسرین بگلاب و عرق بید بخورند و ضماد موضع وجع با اسفنج در عرق بید مشک نیم گرم تر کرده باید ساخت و قیروطی مرتب از سپید کرده بزور و روغن گل و روغن زیت و روغن بابونه که بلعاب گل خطمی و آب خبازی و آب برگ آس و برگ بید لسقیه داده باشند بجای درد بمالند و علاج وجع حادث از سده قطع ماده و ساده و تلطیف و تفتیح مجاری ست باین طبیخ زوفا بگیرند زوفای خشک تخم شبت و تخم کشوث افتیمون بسفائج جوشانیده با گلقند و با شربت اصول یا قرص و شربت دینار بدهند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد ایارجات کبار دهند و از ادویهٔ نافعه لعوق حرمل گرفته ممزوج بعسل ست و نیز بادیان خائیدن و شیرهٔ آن گرم کرده آشامیدن و ریوند نیز و کذا اطریفل سنائی و فراسیون

علاج کلی اورام نواحی صدر و ریه

بقول شیخ و بعض شراح قانون از امور مشترکه در علاج اورام نواحی صدر و ریه فصد ست در ابتدا از جانب مخالف و نیز حجامت روز اول و دوم صافن محاذی جانب وجع در طول و بعد از آن باسلیق محاذی در عرض و بعد از آن در سوم اکحل محاذی در عرض و اگر ظاهر نباشد باید که قیفال را ترک نمایند هر چند که نفع آن در ابتدا کمتر و بطی الاثر ست و بعد از آن ایام فصد باسلیق از جانب موافق در عرض نمایند و گاهی بر سینه حجامت باشرط نیز کرده میشود تا ماده را بخارج جذب کند و تقلیل آن نماید خصوصاً چون پیش از آن فصد کرده باشند جالینوس گفته اگر تب شدید تر باشد از مسهل حذر کنند و بر فصد اقتصار نمایند که درین خطر نیست یا خطر او کمتر ست و در اسهال خطر عظیم ست بسا ست که مسهل ماده را حرکت میدهد و اسهال نمی آرد و بسا ست که افراط اسهال می نماید خصوصاً چون ادویهٔ مسهل حار و بسیار قوی شدید التحریک برای مواد باشند اما آنچه اسهال و برفق بود مثل مغز خیارشنبر و شیرخشت و نقوعات حلو خفیف ست که در آن خطر شدید نیست و خصوصاً چون استعمال او بعد فصد باشد و واجب ست که حتی الامکان قریب ابتداء مزورات سبز بدهند که آن منع نضج و نفث نمیاید و از اغذیه آش جو و آب گندم و آب طبیخ خبازی و بقلهٔ یمانی و ملوکیه و کدو و آب بادیان دهند و ماء الشعیر بکبد و کشنیز رطب پخته بهترین غذا ست اگر حرارت بسیار باشد و یا هوا یا فصل حار بود و ماء الشعیر لعابات تخم خشخاش پخته اگر حرارت مفرط نباشد و سویق خاصه در آخر دهند و از ادویه همه آنچه منقی و مزیل خشونت و ملین بود دهند اولی باشند مثل آش جو بنفشه و تخم خشخاش و اصل السوس و مغز تخم خیارین و غیره و کاسنی و سپستان و گاهی گل نیلوفر و عناب و ثعلب چون منفعت عوض تخم خشخاش و کاسنی داخل کرده جوشانیده و از تخم خیارین شیره کرده اضافه نموده میدهند و بسا ست که در آن لعاب بهدانه و صمغ و کثیرا و تخم خشخاش به آن زیادتی تلیین چون حدت شدید تر و لذع و لهیب بیشتر باشد داخل کرده میشود و این همه قبل از انفجار استعمال نمایند و چون ورم منفجر گردد متوجه باخراج ریم و حفظ موضع از اذیت و غسل و جلای آن گردند و افضل جالیات منقیه ماء العسل ست اگر ورم در ریه نشد ا حتیاج باشد و اگر ورم باشد باید که درین هنگام ماء العسل با آب ممزوج با آب بیار دهند و جلاب و سکنجبین قریب از آنست و بعد ماء الشعیر و بعد از شراب شیرین که آن زیر اصحاب این علت موافق ترین شراب ست و خصوصاً بعض از آن که آن زیر تر نفث ست و نوشیدن دفعهً ذات الریه و ذات الجنب مستبرا ولی نیست مگر بعد از نضج باوجود آنکه در آن عطش استیلان ست که تدارک آن کرده میشود بادویه مذکوره با مغز خیارین و تخم کاسنی و لعاب بهدانه و بانه و آنچه یابلی بباشد و کسیکه بعد وقطمال اخلیل باشد استعمال آن نیز بنماید و بعد شراب حلو خمر مائی ست که آن تقویت قو بیشتر از آب نماید و در آن تقطیع و تلطیف نیز ست و نوشیدن سکنجبین مرتب از عسل با شکر اندک سرکه ممزوج با آب جامع معانی تلطیف و تنقیه است و بسیار ترین نافع نفث زیاده خواهد کرد و یا تیز به دافع اطلاق زحیت و آش بال گردد و آنچه قطع کند اکثر و بیشتر آن از احتیاج بقوت قوی باشد اگر استعمال آش شعیر با شند که ریم یا ممزوج با آب گرم اندک نبات باشد و معتدل الحموضت زین ضرر ایمان ست و مانع ضرر شیرینی از تشنگی و توران صفرا و بعد آن شده ماء العسل ابلغ در تر طیب ماء الشعیر در تقویت ست و گاهی در تعدیل طبیعت احتیاج بدادن ترش بر غن بادام افتد و بجای آب در زمستان آب گرم ماء السکر و ماء العسل

رقیق و در تابستان آب معتدل دهند و آب سرد بایشان مناسب نیست و اگر تشنگی غلبه کند اندک آب ممزوج بجلاب یا سکنجبین بدهند که سکنجبین بسرعت نفوذ آن می نماید و دفع مضرت آن میکند و نزد انحطاط آب بطیخ بیاشامند و از ترشی و روغن و تکلم بآواز بلند و شدید و دویدن از دهان و آب سرد و جز آن که در علاج ذات الجنب بقول شیخ می آید احتراز نمایند و بدانند که گاه برای نضج و تنفیث و تحلیل ورم اقسام اورام اعضای صدر بضمادات و کمادات رطبه یا یابسه بحسب ورمهای بلغمیه منضجه منقیه و لعوقات ملینه استعانت بنمایند و هر یکی از آن در بحث ذات الجنب مسطور گردد

ذات الجنب

و آن دو قسم است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنست که با ورم باشد و غیر حقیقی آنکه ریح غلیظ در نواحی پهلو میان اغشیه بند شود و در وقت بذات الجنب حقیقی پیدا کند و شیخ میفرماید که گاهی در حجب و صفاقات و عضلات صدر و اضلاع و نواحی آن اورام موذیه موجعه عارض میشود و گاهی در این اعضا اوجاع بدون ورم از ریاح غلیظ حادث میگردد و گمان میگردد که این از ورم است و حال آنکه نباشد بالجمله ذات الجنب حقیقی ورم حار در نواحی صدر است اگر در عضلات باطنه یا در غشای مستبطن اضلاع و یا در حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا که دیافرغما نامند و در شق یمین یا در طرف یسار عارض شود ذات الجنب خالص و صحیح گویند و اگر در عضلات خارجه یا در غشای خارج مجلل اضلاع بمشارکت جلد یا بغیر مشارکت حادث گردد ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و مغالط خوانند و بدترین و خائف ترین ذات الجنب آنست که در نفس حجاب حاجز باشد و آن صعب است و بقول رازی و صاحب کامل اگر ورم در غشای مستبطن اضلاع بهم رسد ذات الجنب نامند و اگر در عضلات صدر عارض گردد آنرا وجع جنب خوانند و ورم حادث در حجاب را برسام گویند و طبری گفته که مرض حادث در غشای مستبطن اضلاع از ورم یا وجع یا خراج را ذات الجنب خالص حادث و در عضلات موضوعه میان اضلاع و در اجزای لحمی و صفاق را ذات الجنب مغالطه نامند و ثابت بن قره گوید هرگاه ورم در حجاب باشد ذات الجنب صحیح گویند و اگر ورم در عضل مستبطن اضلاع باشد آنرا ذات الجنب غیر صحیح نامند و بقول جرجانی و ایلاقی اگر ورم در عضلات داخل اضلاع باشد شوصه نامند و اگر در غشای مستبطن سینه باشد برسام گویند و اگر در حجاب حاجز باشد ذات الجنب خوانند لکن عالم ان لصطلح الحاصل ماده این ورم اخلاط اربعه است و در اکثر صفرا یا خون صفراویست و از این جهت نوائب باشند از حمیات و لیکن غب اکثر میباشد و بدین سبب ورم بلغمی مزاج کسی را که بیشتر آروغ ترش آید این مرض کمتر عارض میشود و بعد از آن خون خالص است و معهذا بیشتر از خون محترق افتد و گاهی از بلغم عفن حادث گردد و دیرتر بماند و تپ آن همچون تپ بلغمی باشد و این اسلم انواع است و گاهی بندرت از سودای عفن ملتهب افتد و این اکثر قاتل بود و بقول طبری ماده از ذات الجنب سوداوی انصباب خون حار و فاسد مخلوط بسودای حار و الکیفیه است و همچنین مراد از صفراوی صفرا مخلوط بخون حار و از بلغمی دم حار مخلوط ببلغم است بسبب غلبه بخون از اخلاط ثلثه مسمی بدان میگردد و ورنه خون خالص و بلغم خالص و سودای خالص سبب این ورم نمیشود اند شد مگر ذات الجنب غیر خالص عضلی که از خون صرف نیز می افتد و گاه امتلای اخلاط چون در ناحیه سر یا در ناحیه صدر یا در بعض عروق باشد و منصب گردد بسوی صدر موجب ذات الجنب میشود و لهذا گفته اند که نسبت ذات الجنب نزله است که از سر بسوی سینه فرود آید و گاهی آشامیدن آبهای بسیار سرد و مقام در هوای سرد بسبب جمع او و کثرت برودت مورث ذات الجنب میگردد و چنانچه حادث میکند ذات الجنب را حرارت شدید و آشامیدن شراب قوی صرف محرک اخلاط متور و ذات الجنب است و بیشتر سبب ذات الجنب ذات الریه تناول اغذیه غلیظه مغلظ خون میباشد مثل قنبیط و عدس و کلم و لحم بقر که مندفع میگردد و ماده آن بنواحی صدر و پهلو و ذات الجنب بیشتر صاحبان مزاج حار صفراوی و کهول را و در خریف و زمستان خصوصاً بعد ربیع شتوی بهبوب شمال و در بلاد شمالی بسبب کثرت فضول یا حقین فضول خصوصاً عقب ربیع سیما که سرد و اما در تابستان نزد هبوب جنوب یا بلاد حاره و جنوبی کمتر افتد لیکن چون صیف جنوبی باشد و در ان باران بسیار بارد و همچنین خریف جنوبی و بارنده بود و در آخر خریف ذات الجنب بسیار افتد و در جمله هرگاه از پس باد جنوبی باد شمال آید ناگاه بر مردم زند این مرض بیشتر افتد و در غیر این فصول اهویه و در بلدان مع ریاح جنوبیه کمتر واقع شود الصبیان و در زنان که حیض ایشان کما ینبغی جاری باشد و بجهت آنکه مزاج ایشان مایل برطوبت میباشد و بصفراویت کمتر می افتد و چون زنان حامله را عارض شود مهلک بود و در شیوخ نیز کمتر افتد و اگر عارض گردد اکثر قاتل باشد بسبب ضعف قوای ایشان از نفث و تنقیه و بقول صاحب کامل چون علامت صعب یا وجع شروع میکند از ناحیه اضلاع

بسوی ناحیهٔ ترقوه که جانب ورم ست و لہذا ست که نزول کند زیر شراسیف بدانکه در ذات الجنب خالص لہذا ست که مادهٔ آن تحلیل میشود و علیل از آن خلاصی
می یابد و لہذا ست که ورم مجتمع میگردد و ریم بهم میرساند و منفجر میگردد و بعده اخراج می یابد و در تجویف صدر میریزد و مریض بسرفه از نفث دفع می نماید و در
ذات الجنب غیر خالص ورم یا تحلیل می یابد و یا مجتمع میگردد پس یا مادهٔ آن مندفع میشود بنفث و یا دفع مینماید آنرا طبیعت در تجویف و بسیار است که
اخراج می یابد بنفث اگر قبول نفث نماید و داخل در ریه گردد و بسیار است که علیل از آن نجات می یابد و الا هلاک میگردد و متعفن حجاب زیده و بسیار است که آن
ورم تحلیل نمی یابد و نفث بهم نمیرساند و تقیح نیز نمیگردد و باره صلب میگردد و بالجمله ورم ذات الجنب نیز مثل سائر اورام گاه تحلیل می پذیرد و گاه جمع میگردد و مده میشود و
گاه صلب میگردد و لیکن صلابت در ذات الجنب کمتر باشد و مادهٔ او چون تحلیل میشود و قبول میکند ریه در اکثر آنچه تحلیل می یابد از آن بنفث مندفع میگردد و کسانی
که اندفاع می یابد بجهت دیگر یا مانند آنکه در داخل مندفع شود و یا بندرت جلد بشگافد و از آن خارج گردد خصوصاً چون ذات الجنب خالص نباشد و چون ریم مجتمع
میگردد و بضرورت احتیاج بنضج آن می افتد تا منفجر گردد پس لہذا ست که ریه مده را بنفث دفع میکند و لہذا ست که رگ اجوف عظیم که بر پشت ممتد ست
آنرا قبول مینماید و به بول خارج میگردد و لہذا ست که بعد دخول در رگ اجوف بسوی مجاری ثفل میریزد و در اسهال مستفرغ میشود و گاه اکثر طبیعت دفع
مینماید ماده را بسوی اماکن خالیه مثل تجویف و ادرار و مثل ... مقابل آن ... حادث میکند و بیشتر دفع میشود ماده بسوی دماغ و اعضای دیگر شریفه
باعث خطر و هلاکت میگردد و لہذا ست که تنگ میکند یا ماده ریه را بسبب کثرت و سد میکند مجاری نفس را و خنق حادث میکند و لہذا ست که ماده بدین کثرت بنا
و نضج بود خواه مده باشد خواه نفث مثل مده لیکن قوت ساقط و عاجز از نفث بود پس واجب ست که درین وقت قوت را تقویت دهند تا تقویت یابد بر انقباض
شدید به سعال و نفث بجهت آنکه فعل این نفث تمام میگردد بدو قوت یکی طبیعیه منضجه و دافعه و دیگری ارادیه و اقویه چون هر دو قوی نباشد عاجز می آیند از تنقیه
و بدانند که عسر نفث یا از قوت میباشد چون ضعیف باشد و یا از آله چون متاذی گردد از حرکت نفس عضو یا عضو مجاور او و یا از ماده چون بسیار رقیق
یا غلیظ و لزج باشد و هرگاه در ذات الجنب نفث نمود باشد و تنقیه نیابد تا چهارده روز جمع میگردد و چون مده بعد چهل روز تنقیه نیابد علیل مبتلا
بذات الریه و سل میگردد و گاه اتفاق تقیح در روز هفتم و یازدهم و اکثر در بیستم و یا چهلم و یا شصتم میباشد و گاه واقع میگردد انفجار قبل از نضج بسبب دفع طبیعت
مادهٔ موذیه را از جهت کثرت یا حدت او و یا حرارت مزاج و سن و فصل و بلد یا تناول مفجرات از مشروبات قبل وقت از جهت خطای طبیب یا حرکت مفرط
متعب علیل چون قی و خشم و مانند آن یا از سقطه یا صیحه و فریاد او و در انفجار آن قبل از نضج خطر ست و گاه انتقال می یابد ذات الجنب بذات الریه گاه بسل
بوساطت ذات الریه و یا بغیر واسطهٔ آن بقرحه ماده یا مده متحلل از آن جوهر ریه را بسبب ست در ذات خود و گاه انتقال می یابد به تشنج و کزاز و این انتقال
قاتل ست و گاه بعد ذات الجنب غدد در موخر و انسی عضد صاحب و بهم میرسد تا بساعد و اطراف انگشتان میکشد و گاه میل میکند ماده بسوی قلب
و از آن خفقان بهم میرسد که تابع او غشی میباشد و گاه متوجه بجانب دماغ میگردد و در حالت تحلیل قبل از جمع و در حالت جمع نیز و امراض دماغی مثل صداع
شدید و سرسام و اختلاط ذهن حادث میشود و گاه منتقل میشود ماده بسوی اعضای ظاهره و خراجات بهم میرسد و این انتقال جید ست و گاه می باشد
این انتقال آن بنفوذ او در جوهر عصب بلکه استخوان و حال آن درین هنگام مختلف میباشد گاه جید و گاه ردی و چون میل نماید ذات الجنب بمواضع سفلی و
بعد از آن بگشاید و نواصیر گردد این از اسباب خلاصی مریض ست و لیکن نواصیر از امراض خبیثه است و متعدی میگردد بسوی عضو دیگر و اگر میل نماید
بمفاصل و ناصور گردد و نیز مریض خلاصی می یابد لیکن لابد ست که مزمن میگردد خصوصاً که استفراغ دیگر بهم نرسد یا بول غلیظ کثیر الرسوب یا نفث بسیار نضیج
و اگر یکی ازینها باشد نواصیر اسلم تر باشد بجهت آنکه دلالت بر قلت مادهٔ محدثهٔ خراج دارد و امکان اصلاح او و نضج می نماید و چون این خراجات خفی و غائر گردد دلالت
بر آفت و نکث مینماید خصوصاً چون ده یه برگردد و گاه حادث میگردد از شدت تپ تواتر نفس و آن از جهت نفث زیاده یا ماده نفث خشک میگردد و بسبب
نفث متواتر و عارض میگردد از جهت نفث شدت جستن مریض و اضطراب او و یا بسبب زیادتی و یا بسبب تواتر نفس و تواتر نفس از جهت و همیشه یکدیگر
معاون بر غائله میباشد و بعضی ذات الجنب و ذات الریه جانب چپ مجاور قلب را ردی تر گفته اند و بعضی جانب ایمن را و حق آنست که ذات الجنب

لیکن

جانب چپ بسبب قرب قلب بدی تر و تپ او گرم تر و کرب و بیگر اعراض آن صعب تر باشد لیکن از حرارت دل بزودی نضج و تحلیل می پذیرد و ذات الجنب طرف راست بسبب بعد از قلب سالم تر و اعراض و تپ آن ساکن تر باشد لیکن نضج و تحلیل آن دیرتر بود و ذات الریہ بذات الجنب کمتر منتقل میگردد و بعکس این بیشتر میباشد و بالجمله ذات الجنب از امراض مخوفه است گاه میکشد بعظم اعراض خود و گاه قتل میکند بخنق و گاه هلاک مینماید بانتقال بذات الریہ و سل و غشی یا غیر اینها که مذکور شد و بدانکه اگر با ذات الجنب نفث الدم مقترن گردد کار او مشکل بود مثل استسقا که با آن تپ مقترن گردد پس اول محتاج گردد بعلاج قابض بسبب نفث الدم و علی هذا محلل بسبب ذات الجنب و ثانی محتاج باشد بعلاج مسخن مجفف یا مجفف معتدل بسبب استسقا و بمبرد مرطب بسبب تپ و این فتنی که نفث الدم عرض ذات الجنب نباشد بلکه مرض دیگر باشد که مقارن ذات الجنب گردد و هرگاه عرض باشد مثلا از تشنج ورم لیس بود در ذات الجنب ضرر نمیکند بلکه آن علامت محمود است **تشخیص انواع ذات الجنب** هرکسیکه شکایت درد پهلو نماید اول دریافت نمایند که با وی تپ هست یا نه اگر نباشد و با آن آثار برودت بود ذات الجنب غیر حقیقی باشد و اگر با تپ سرفه و سائر علامات حرارت بود ذات الجنب حقیقی باشد پس انواع حقیقی را بحسب ماده معلوم کنند و این چنان باشد که نظر بعلامات خمسه مخصوصه ذات الجنب خالص که آن تپ لازم و وجع ناخس زیر اضلاع تا چنبر گردن مع تمدد و اکثر نیز تنفس و ضیق النفس صغر و تواتر آن و نبض صلب منشاری و سعال یابس در ابتدای مرض ست باید کرد و اگر این قطعه را یاد گیرند او لیست اشعار منج باشد نشان ذات الجنب بگو بیست گو تو گوش میداری + سرفه و تپ خلیدن پهلو + نفس تنگ و نبض منشاری + پس اگر این همه علامات یافته شود و با آن وجع ضربانی نبود ذات الجنب خالص صحیح باشد پس اگر وجع مائل بشراسیف و اختلاط عقل بسیار و اشتداد اعراض و وجع و عسر نفس و سرعت در شدت تپ نباشد ورم در حجاب حاجز باشد و اگر وجع مائل بترقوه بود ورم در غشای مستبطن اضلاع باشد و اگر اعراض ذات الجنب خالص خفت و تحقق غشاء نبض کمتر و بی نفث بود و بعس و سست الم یابد ذات الجنب غیر خالص غیر صحیح باشد بعده ببینند اگر با آن ضربان و نبض ملائم بود و وجع در زیر ستخوان کتف بود ورم در عضلات خارجه باشد و اگر نفس و منشاریت نبض نسبت بورم عضلی بیشتر و ضیق النفس کمتر بود ورم در غشای خارج محلل اضلاع باشد و اگر ورم در نظر هم آید جای نیز مشارک آن باشد و این ورم اکثر منفجر میگردد از خارج خود بخود یا بصناعت از شگافتن موجب نفس و سعال نمیباشد و بعد از دریافت حال ذات الجنب خالص یا غیر خالص نوع ماده این مرض از میلان درد بسوی فوق یا تحت و قوت و ضعف تپ دریابند اگر وجع متصاعد و ملتهب و تپ قوی بود ماده دموی یا صفراوی باشد و اگر درد مائل باسفل و لینت و تپ غیر قوی بود ماده مائل ببرودت یعنی بلغمی یا سوداوی باشد پس در صورت تصاعد وجع و قوت تپ حال کثرت تمدد و شدت نخس بپرسند اگر مریض تمدد بسیار بیان کند و با آن سرخی رنگ و عظم مائل بمنشاریت و امتلای نبض و دوام و اطباق تپ و شدت ضیق نفس و نفث مائل بسرخی و تقدم استکثار اغذیه مولد خون و شرب شراب مدرک گردد ماده ذات الجنب دموی باشد و اگر شدت نخس و وجع و حرقت گوید و با آن صلابت و صغر و سرعت و تواتر نبض و منشاریت بول و حدت تپ و شدت آن بنوبه و غب و نفث مائل بزردی و شدت عطش و اشتیاق هوای بارد و هذیان بود صفراوی باشد و تعیین بست بسفل وجع و خفت تپ و سکون عوارض و کثرت ثقل و تهیج و صداع دائم و کثرت تثاوب و سیلان اشک و لین نبض و اشتداد تپ هر روز و نفث مائل بسفیدی و عدم نضج بود بلغمی باشد و اگر تیرگی و سیاهی بشره و شدت نخس و تمدد و خشکی دهان و درشتی و سیاهی زبان و لاغری عینین و یبس صدغین و قوت و اشتداد تپ بدور ربع و تاخر نفث و لطو و عسر خروج آن و رنگ آن مائل بسیاهی و کمودت بدون سبب خارجی مثل غبار و دخان و خوردن چیزهای صابغ بود سوداوی باشد و بالجمله نوعی که اشتداد و نوائب تپ بر خلط فاعل دلالت کند چنانچه شدت نوبت تپ بطور غب بر ماده صفراوی و اشتداد آن بطریق ربع بر ماده سوداوی همچنین ماده فاعله برنگ نفث دریافت شود چنانچه نفث سرخ در ابتدا قبل از نضج بر ماده دموی و زرد بر ماده صفراوی و اشقر بر ماده مرکب از صفراوی و خون و سفید پیش از نضج بر ماده بلغمی و سیاه و تیره بر ماده سوداوی دلالت دارد و بدانکه بسیار باشد که در آخر ذات الجنب اعراض سرسام چون خفقان و هذیان و تنگی و تواتر نفس و تشنگی و غشی و کرب و غیر آن و حدت تپ و تغیر عقل پدید آید و فرق مابین سرسام و بدانچه در سرسام خواهد آمد باید کرد و گاه ذات الجنب حادث این بسبب سعال و حمی و ضیق النفس متشابه بذات الکبد

وگاه بسبب مذکور و بجهت نفث مشابه بذات الریه میگردد پس واجب ست که میان آن و این هر دو فرق نمایند و او آنست که در ذات الکبد و ذات الریه نبض موجی و وجع ثقیل میباشد نه ناخسی الیضا در ذات الکبد رنگ چهره زرد و بد رنگ و سعال بی نفث بلکه یابس و اکثر سیاهی رنگ زبان بعد زمانی آن و بول غلیظ رنگین و استسقائی و یرقان کبدی و غسالی و احساس ثقل در جانب ایمن و وجع ممتد ست بجای کبد و ورم صلب احساس و در حجس لمس لیضا و در ذات الریه ضیق النفس شدید تر و نفس گرم تر و سایر علامات مذکوره در ذات الریه باشد و الیضا بدانند که بعض انواع ذات الجنب سلیم قابل علاج و بعضی ردی و معالجه پذیر نیست و ادراک علامات آن و کذالک دریافت علامات اوقات و انتقالات و بحران ذات الجنب بر طبیب واجب ست و اول ترین اسباب بر نضج دوقت و سلامت و عطب نفث ست چنانچه حصول نفث سهل و ابتدا علامت ادراک نضج و در تزاید زیادت نضج و در انتها اتمام نضج ست و این از نشان سلامت و خیر ست و اگر بخلاف این باشد [illegible]

علامات ذات الجنب ردی و سلیم

نفث سهل و سریع و نضیج که آن ابیض املس مستوی القوام ست و حصول خفت و راحت بخروج آن و عدم شدت صلابت و انتشار [illegible] و سائر اعراض و سلامت نوم و نفس و قبول علاج و احتمال مریض مرض را و استوای حرارت دائم در جمیع بدن و قلت عطش و کرب [illegible] و بهر حالت محمود و نضج بول و ظهور رعاف و سلامت عقل و حواس و اشتها باقی قوی این همه علامات سلامت و دلائل [illegible] چهارم نیز بر سلامتی دلیل باشد و اضداد اینها از دلائل ردیه ست و الیضا از علامات ردیه [illegible] دلائل همه شدید و قوی و نفث محتبس یا بطی الخروج و خام لزج و یا احمر صرف و یا کدر و یا اسود و از دیاد [illegible] دوام و منتن و حرارت شدیده التهاب باطن مع سردی اطراف و وجع ممتد بسوی پشت و زیادتی در وقت خواب [illegible] ذات الریه اسهال حادث شود بر ضعف کبد دلالت کند و آن ردی است و اسهال در اول مرض جید [illegible] تپ زائل نگردد و اکثر در روز چهارم یا قبل از آن هلاک کند و اختلاج زیر شکم بسبب در ذات الجنب اکثر دلالت [illegible] رفتن خراجات ظاهر ست بدون سکون تپ بی نفث جید که این دلالت [illegible] و دیگری گوید که اگر در پهلوی علیل بعد روز هفتم سیاهی ظاهر شود مریض عنقریب هلاک گردد و این دلالت [illegible] ذات الجنب مرکب بطاعون نامند و اگر در ذات الجنب قبل از نفث ورم حار در بین گوش [illegible] سببش یا ضعف بسیار باشد و این بسیار بد ست و یا ردی خبیث باشد و این یا بسبب ماده کثیر باشد یا عاصی از استفراغ باشد و این نیز ردی [illegible] بهترین نفث آنست که اسرع و اسهل و اکثر و انضج و ابیض اللون با اعتدال قوام و استوای آن باشد و اگر قبل از آن اختلاط یا سرخی یا عرق یا زردی باشد بدان ساکن شود و بعد از آن در اول ایام سفید مائل بسرخی و بعده مائل بزردی و بعده زردی ست که آن مائل بر ردائت بود و بدترین نفث در اول [illegible] صرف یا زرد صرف ناری و از زردی بسیار ابیض لزج ممتد بیرون ست و زردترین همه سیاه ست خاصه که بد بو باشد و اخضر بهتر از اسود و از ابیض غلیظ [illegible] ست و این شدید بهتر از احمر ست و اگرچه سرخی دلیل بر غلبه ماده و استیلای حرارت و سدید بطول مرض مائل است و زرد بهتر از زنگاری ست و اخضر [illegible] نماید گر مائل بزردی باشد و الا بر احتراق شدید دلالت کند و حکم بر ردائت نفث بهر حال بسهولت خروج او زائل نشود و منتن بد بو است و اشقر [illegible] بود به سبب نضیج هر نفثی که بادی سکون اعراض و اذیت حاصل نشود مهلکست و از عادات اطباست که نفث بیماری را که با چیزی [illegible] نضیج یا نخود یا [illegible] باشند نفث و مثل این چون دوام نماید و چیزی با دو مختلط نگردد و حالی او اعراض نشود و بر ماده دی نضیج دلیل باشد و بر طول مرض دلالت کند [illegible] نضج ردی باشد و دلالت بر هلاکت نماید و نفث مالح بر منزله اکاله دلالت کند و نقر اطا گفته که نوعی از ذات الجنب ست که در آن اکثر نفث جید سهل الخروج [illegible] نفس آسان میباشد و با آن دلائل ردیه قاتله یکی بود و مثل وجع شدید ممتد تا به پشت بجدیکه بر پشت مریض گویا ضربی رسیده و کوبیده شده و دلائل [illegible]

آمیخته باشد و مریض از این نوع فلاح کمتر می یابد بلکه هلاک میگردد و میان روز پنجم و هفتم کم است که تا چهاردهم طول کشد و چون از هفتم بگذرد اکثر نجات می یابد و نوعی دیگر است که اکثر در میان دو شانه صاحب او سرخی و گرمی ظاهر میگردد و نمی تواند که بنشیند و اگر بشکم او گرم شود و براز زرد رنگ اندر مندفع گردد و زود می میرد مگر آنکه از روز هفتم تجاوز کند و چون درین نفث کثیر الاصناف مختلف سرعت کند بعده وجع شدت نماید و در روز سوم میمیرد و اگر نمیرد نجات می یابد و نوع دیگر از ذات الجنب آنست که مریض با آن درد ضربانی ممتد از پشت گردن تا ساق خود احساس می نماید و در آن نفث نباشد بلکه براز نفثی بی آمیزش چیزی میباشد و بول نیز صاف و این هم قاتل نیست و چون از هفتم بگذرد نجات می یابد و ایضاً بقراط گفته که خرخره اگر آن حادث گردد در ابتدا مخوف نیست و اگر حادث شود در آخر آن مخوف است و جالینوس گفته که اگر در ورم غشای مستبطن اضلاع نبض لیاقت صلابت غیر کامل تواتر یابد صاحب آن نجات نمییابد و لیکن بیشتر اختلاط عقل کثرت اختلاط عقل صاحب این ورم حجاب میباشد بجهت آنکه اتصال حجاب بدماغ بیشتر از آنست

علامات اوقات ذات الجنب

اگر نفث نباشد یا رقیق و اندک باشد یا نفثی که اثر النفث بر آن گویند وقت ابتدا بود و چون عوارض زیاده گردند و نفث نیز زیاده گردد و رو برقت نماید و دو خشونت زیاده شود و باسانی مندفع گردد و از سرخی اگر باشد رو بزردی آرد وقت تزاید باشد و چون نفث نضیج باسانی و بسیار اخراج یابد و از الم تخفیف یابد وقت انتها باشد و چون نفث رو بکمی آرد با سهولت خروج و اعتدال قوام و قلت وجع و نقصان سائر اعراض وقت انحطاط باشد و چون نفث موقوف گردد و اعراض زائل شود وقت انتهای انحطاط باشد و درین وقت باید که محافظت مریض از پرهیز نمایند که مبادا نکس عود نماید تا آنکه کمال صحت اصلی گردد

علامات انتقالات ذات الجنب

چون نفث بسرعت خارج نشود و محمود نباشد در چهارده روز تنقیه نیابد و ورم انتقال می نماید بسوی جمع و دلالت میکند بر ابتدای جمع در وقت تزید ذات الجنب شدت وجع و عسر نفس تنگی آن و تصاعد آن نزد انبساط با صغر و شدت تب و خشونت زبان و خشکی سرفه و ضعف قوت و سقوط اشتها و اختلاط عقل و بیداری مفرط و احساس ثقل در آن موضع و چون جمع گردید و اتمام یافت جمع آن ساکن میشود و تب و وجع زیاده میگردد و ثقل و این احوال عارض میشود و بعد از جمع و پیش از انفجار و چون نزدیک با انفجار رسد با تب نافض صعب مختلف عارض میگردد و در اعضای صدر و اعضای متصله آن زیاده از سائر اعضا بخلاف نافض حادث در حمیات که ساری در جمیع بدن و مستوی بجمیع اعضا میباشد و ایضاً نبض عریض میشود با اختلاف آن و قوت ساقط و بدن لاغر میگردد و سقوط اشتها و سرخی چهره و شدت گرمی سر انگشتان نیز در وقت انفجار عارض می شود و اکثر آنست که نزد انفجار تب شدید عارض میشود و چون منفجر گردید و نقاء یافت از روز انفجار تا چهل روز اکثر مودی بسل میگردد و اقل زمان انفجار جمع در روز هفتم و یا بعد آن تا یازدهم و چهاردهم از ابتدای جمع میباشد و اکثر ابعد از آن تا بیستم و چهلم و شصتم و هر چند وجع شدید تر باشد انفجار سریع تر بود و هر چند ملایم تر باشد انفجار بطی تر بود و خصوصاً چون معاونت اسباب دیگر از قسم آن نیز بود و دلائل هست که او رام حادث از ماده حاره یا رطبه یا لطیفه اسرع الانفجار میباشد و حادث از ماده بارده یا یابسه یا غلیظه ابطاء الانفجار میباشد و همچنین ورم اگر در عضلات بود انفجار او اسرع باشد و اگر در غشا و در حجاب باشد انفجار او ابطا بود و کذلک بدن اگر حار مزاج یا رطب بود انفجار سریع تر باشد و کذا چون قوت قوی یا طفل یا جوان بود و اعراض جمع و صحت شدید تر باشد و اگر بدن بارد مزاج یا یابس بود انفجار بطی تر باشد و کذلک قوت ضعیفه یا کهل یا شیخ بود و اعراض جمع ساکن تر باشد و همچنین اگر ریح صبا یا جنوب یا شمال اسرع بود یا اگر بلد حار یا ادویه منضجه یا مفجره استعمال کنند و اگر زمان شتا یا خریف یا بلد بارد یا یابس شده یا ادویه بحسب نضج یا انفجار استعمال نکنند انفجار بطی تر باشد و چون ظاهر گردد علامات مذکوره و مشاهده شود دلائل محموده در نفث و بول یا غیر آن باید که مریض را به تشویش و جزع نیندازد بجهت آنکه عروض این اسباب جمع باشد نه بسبب امر دیگر و بر ذات الجنب که تخفیف نیابد و جمع آن نه بنفث و نه بفصد و نه باسهال و نه بغیر اینها از علاج بهتر او سائر تدابیر باید کرد تا نضیج دیا قبل بود و پیش از زمان بحسب سائر اعراض و دلائل در شدت و کمال آن و چون در بعض شدت ممتد و پره مشتد خصوصاً گردد آن

بشدت بهم رسد و قوت قوی باشد منذر بانتقال بذات الریه و قبیح و مهلک است و بالجمله اگر با آن دلائل قوت و سلامت باشد دلیل رجوع آن بنضج است و اگر با آن
دلائل سلامت نباشد از ثبات قوت و شهوت و غیر آن منذر بغشی و هلاکت است و جرجانی نوشته که اگر ذات الجنب بذات الریه منتقل گردد و اول غشی افتد
و رخساره سرخ گردد و بیشتر انگشتان گرم شود و چون ذات الجنب منفجر گردد و ریم در فضای سینه افتد بیمار پندارد که تخفیف است پس حال او
تیره گردد و سایر علامات نضج که در مبحث آن مسطور گردد ظهور نماید و چون منفجر گردد نبض ضعیف و عریض و بطی و متفاوت شود بسبب انحلال قوت
باستفراغ و انطفای حرارت غریزی و ایضا هنگام انفجار ناقص که تابع اوجاع باشد بسبب لذع اخلاط بهم میرسد چنانچه مذکور شد پس اگر ماده منفجره بسیار
باشد و قوت ضعیف گردد و تپ گرم تر شود و باخر هلاک کند و چون قوت ضعیف باشد و تمدد و تواتر نبض شدت کند منذر بغشی قبل موت است
و اگر تواتر کمتر از آن باشد که بقصر ذات الجنب انتزاع اجب کند لیباست که منذر لیبات و تشنج یا بطوء نضج باشد و همچنین هرگاه نفث شدید الضیق بود
و تپ قوی نباشد منذر به تشنج است و چون مرض اندکی تسکین یابد و خفت پذیرد و در اینجا نفث نباشد لیباست که مندفع میگردد ماده ببول یا برز
و اختلاف مرار رقیق یا بول غلیظ ظاهر میگردد و اگر بدین مندفع نشود ظاهر میگردد خراج پس اگر تمدد در مراق و حرارت و ثقل در عضلات شکم و
شراسیف پدید آید منذر بخراج نزد ابتین یا ساقین باشد و میل و لیساقین دلالت شدید بر سلامت و نیکویی حال مینماید و در مثل این حال اکثر طاهر
یا اسهال از حرارت مینماید و چون ببینند با ذکر سکون علامات و خفت آن عدم نفث عسر نفس و ضیق صدر و صداع و ثقل در سر و لیشان و بازو و میل حرارت
بجانب فوق این منذر بمیل ماده است بناحیه اذنین و در این پس اگر با این حال ظاهر گردد و ریم و خراج در آن نواحی باید دانست که ماده میل بنفس و دماغ
نموده و اعراض سرسام پدید آید و هلاک کند اگر ماده از دماغ مندفع نگردد و گاهی در این هنگام تشنج با تمدد عارض شود اگر ماده با عصاب دفع شود و اگر
ماده قبل از انفجار الفوق متصاعد گردد در اکثر از آن خراج خلف گوش محاذی بجانب متورم بهم رسد میل بدماغ نکند

بحرانات ذات الجنب

بدانکه ذات الجنب از امراض حاده است که در نهایت حدت میباشد پس بحران آن در اکثر در یازدهم تا چهاردهم میباشد گاه تقدم و تاخر میکند بحسب اسباب
شدت اکثر بحران میشود الیهم اما از تقدم میکند و کذلک حال بحران ذات الجنب است و باید دانست که ذات الجنب لینی زود تر و بعضی دیر تر بحران کند و حسب
ماده کمتر باشد زود تر نضج یابد و زود بحران نماید بنا علیه اگر تدبیر و قوت و فصل و عمر مساعد باشد و آنچه زودتر نضج خواهد یافت و زود تر بحران خواهد کرد در روز اول در
نفث خفیفی رقیق خام ظاهر گردد و امکان باشد که در روز چهارم نضج یابد و در این هنگام بحران آن در روز هفتم خواهد بود و اگر در چهارم نضج نیابد باید که نفث از روز اول
نباشد بلکه قبل از روز چهارم بود باید که در روز هفتم اثر نضج پدید آید بحران او در [illegible] یا یازدهم باشد اگر ابتدای نفث از روز دوم بود یا در چهاردهم باشد اگر ابتدای نفث
در روز سوم بود و اگر واقع نشود در روز چهارم و در غالب بحران روز بیستم میباشد و لیباست که در روز هفتم هم واقع نشود و اگر نفث تا بعد چهارم پس یا نضج نماید در
ششم و دلالت کند نضجی باشد امر متوسط است و معتدل گشته بطول امدت بود و کذلک انقضای این مرض در زنان متوسط الطول از بیست باید که اکثر انقضای آن در بیست
و چهارم باشد و لیباست که در بیستم یا در بیست و هفتم واقع شود و اکثر تا چهل میاید باسی ام [illegible] چهارم و اکثر این هنگامی است که ابتدای نفث در ششم باشد و اگر در آن نضج ظاهر نگردد
و ابتدای این نفث در روز پنجم یا ششم باشد دلیل طول مرض است مع رجا بر خصوصا که با آن علامات جیده از قوت و شهوت و سن باشد و اگر با آن علامات ردیه باشد اکثر
عطب حاصل شود و چون تا هفتم نفث نماید یا نفث غیر نضج خارج سازد نماید اگر با آن قوت ضعیف باشد باید دانست که نضج نماید مگر بعید زمانی که قوت قبل از آن ضعیف گردد
و از چهاردهم تجاوز نمی نماید لیباست که قبل از آن هلاک میگردد بجهت آنکه بحران بین تا چهلم فسخ است که لیبت تا این وقت قائم نمی ماند و بمقاسات علت و اگر
قوت قوی و اشتهای طعام و آب بجا و اعتدال محمود و خواب و نفس بحد لائق و بول نضج باشد امید تجاوز از چهاردهم است لیکن از آن بیشتر هلاک گردد و هرکه از آن نجات یافته هنگامی
است که ماده موجب این علت حاد باشد و بالجمله طول بحران خفیف از ذات الجنب تا چهارده روز است و لیباست که تا بیستم بکشد و اقصر بحران ذات الجنب قوی بحمل فرد
باشد یا تا شصت روز اگر قوت درین مدت وفا کند اکثر پیش از این مدت هلاک شود و جالینوس گمان نموده با آنکه لیباست که نفاخی یابد بنفث تا سی روز

بحران

وبحران تام بصحت ویا بهلاکت می یابد ویا تا آنکه نفث ساذج نراقی واقع بعد ایام اول دلالت بر طول علت مینماید وانچه در روز اول ثانی باشد بر قصر مرض دلالت کند وگاه اتفاق می افتد که توقع بحران در وقتی میباشد ولیکن امری عارض میشود که آنرا قریب گرداند ویا دیر کند بعید مینماید مثلا چون نفث و احوال دلالت نمایند بر آنکه بحران در چهارم یا هفتم خواهد شد و بعد هفتم نفث اسود ظاهر گردد و خصوصا در یوم سادس مثل هشتم دلالت نماید بر آنکه بحران در دی تقدم خواهد کرد و هلاک خواهد گردانید اگر بحران تام باشد ویا هلاک نخواهد کرد اگر بحران ناقص باشد و اگر بعد از بن دلیل جید دال بر نضج محمود ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران در دی تاخیر نماید بحران جید نقدیم کند خواهد بود چند ایام باشد مگر اردوی را که واقع گردد ویا ناقص شود اند که منع ردی نماید و برابر است که آن ردی واقع بعد چند ایام باشد وقتل کند ویا ناقص هلاک نگرداند و جالینوس گفته چون ابتدا نماید نفث در ذات الجنب چهارم بحران آن در هفتم ویازدهم میباشد و تاخیر از چهاردهم نمی نماید و چون تاخیر تا هشتم نماید مرض بطول می انجامد و تاخیر تا سی ام می نماید

علاج کلی ذات الجنب و ذات الریه

بقول قرشی و صاحب شفاء الاسقام تدبیر مشترک برای ذات الریه و ذات الجنب فصد است از باسلیق یا قیفال پس اگر خون بسیار و در قصبات باشد فصد از جانب مخالف نمایند بعده از جانب جع بعد سه روز یا بعد یک شبانه روز و اگر خون بسیار نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشد بر فصد جانب جع اقتصار کنند و بجنب واجب اگر خون بقدر کفایت بگیرند از ان نجات یابد و استفراغ خلط غالب تلیین طبیعت بفتائل و حقنهای لینه باید کرد و درین امراض حقنه بهتر از مسهل است برای اماله ماده باسفل و امن از حرکت مواد بسوی قلب و اگر ضرورت مسهل باشد بر ملینات مسهله اقتصار ورزند و عمده تدبیر در علاج این ورم تسهیل نفث و تلیین یبس است مثل لعوق بزرقطونا و اصل السوس سوده در عرق گاوزبان که دران نبات سفید حل کرده جرعه جرعه بنوشند و بمرخ صدر بروغن بادام مواظبت نمایند و جمله اشربه که دران انضاج و تلیین و تنفیث و تنقیه مع تبرید باشد اختیار نمایند مثل ماء الشعیر بشربت بنفشه یا ماء الشعیر یعنی مخلوط بشکلو که بجهت جامع است بجهت تلیین و انضاج و تنقیه و تسهیل نفث که دوا است و یا طبیخ عناب و سپستان و خطمی و خبازی و اصل السوس و خیارین بشربت بنفشه مبرد بالفعل وقت غلبه تشنگی نیم گرم نزد عدم تشنگی بدهند و در اوقات اشتداد عطش شیره تخم خیارین در آب اصل السوس بر آورده بشربت بنفشه تنها یا مع شربت نیلوفر سرد کرده بیاشامند و با آن مضمضه نمایند و شیره تخم خرفه و شکر کنند و شربت انار شیرین بعرق گاوزبان یا شربت بنفشه و نیلوفر و لعاب بهدانه و یا شربت عناب نیلوفر استعمال نمایند و اگر ماده رقیق باشد شربت خشخاش و عناب یا مطبوخ خشخاش و عناب و سپستان و عدس و کشنیز ببعض اشربه مذکوره بدهند و در ربطی تقلیل تلطیفه نمایند و نزد هیجان حرارت و تپ شربت زوفا استعمال کنند و اگر با ورم اعضای صدر اسهال مفرط باشد و آن بسیار بدی است مؤدی بسقوط قوت می گردد و در مثل این امراض احتیاج بتقویت قوت بیشتر است بسبب صعوبت مرض و اکثر اشیا که دران قوت قابضه است مضر باصحاب ورم صدر می باشد و اشیای ملینه مضر باسهال است پس اختیار نمایند از ادویه و اشربه که دران قبض بود و دران مضرت باعضای صدر نباشد مثل شربت حب الآس انار شیرین و صندل و ماء الشعیر بریان بشربت حب الآس که درین اشربه قبض است و مضر باعضای صدر و اورام او و مزید اسهال نیست آب سنگ وقت افراط حرارت و عطش و عدم اسهال خوب است و گاه محتاج میشوند بشربت اجاص بجهت فرط صفرا و نفث استعمال ماء الشعیر بعصفر او شربت نیلوفر با وجود حلاوت او تعجیل بصفرا میشود و آن شدید التلطیف بالخاصیه و شدید التلطیف است و از اغذیه در ابتدای مرض مزورات مثل ماء الشعیر بشکر یا ببعض اشربه مذکوره مثل شربت نیلوفر بدهند و چون مرض از ابتدا تجاوز کند و احتیاج بقوتی افتد مغز نان مخلوط محلول در آب سرد بشکر یا شربت نیلوفر شیرین کرده یا حریره بادام دهند یا مزوره اسفاناخ یا خبازی یا ملوخیه اگر اشتها قوی باشد و یا رشته و حریره سبوس گندم و حریره مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو بشکر سفید و ابدا این بروغن بادام دهند و عند انکسار حمی مسکه و شکر که آن معین بر نضج و نفث و مزید قوت است و هم در ... با بادام مقشر بریان اگر طبیعت نرم باشد بدهند و بعد روز هفتم اگر قوت ضعیف باشد یا قبل از آن شوربای جوزه مرغ بجو مقشر دهند یا ... اگر حرارت قوی نباشد و باید که درین امراض غذا بقوت بیشتر نمایند بجهت حاجت آنها با وجود مقاساة ... ماده مرض ... قوی است و این تغذیه حاصل میگردد و تکثیر غذا ماده مرض را زیاده میکند ... نمایند غذا شوربا جوزه مرغ

زیاده نیست و معتدل کم مطلب مقوی معدل اخلاط است و ضعف قوت در بیل امراض باستعمال آن باکی نیست و باید که از اغذیه و اشربه حاره و مستلزم الطعام محتنب
کلی اجتناب نماید و چون علاج تقدیر پوزه مرغ به بیان نجویز نمود و از ادویه موضعیه ابتدا ضماد موم سفید مغسول در روغن بنفشه نیمگرم خواشند بعد زیادتی اشتداد
ضماد نضج خطمی و بزرکتان و موم سفید استعمال کنند و دیده اند که موم سفید بسبب کثرت غسل او زایل بحرارت نماید و از آن قوت منضجه زایل میگردد پس استعمال آن در
ابتدای مرض مناسبست بخلاف موم مغسول که آن در زیادتی و انتهاء برای تحلیل و انفجار بهتر است و اگر از مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خشخاش شیرها برآورده
با دام مقشر سه درم رب السوس نیم درم با شربت انار شیرین یا شربت عناب بقرص ساخته زیر زبان دارند الفراج و تسهیل نفث کند و یا شربت انار زیاده آمیخته مثل لعوق ساخته
بطریق لعوق تجویز نمود از ادویه مسهله که بعد کمال نضج استعمال نمایند الیست مغز خیار شنبر با شربت بنفشه شکر سرخ سه درم و روغن بادام نیم درم و گاهی ترنجبین سفید یا
شیر خشت و گلقند بغدادی و قدری ریوند خطائی در آن اضافه نمایند و اگر مادۀ صفراوی صرف باشد آلو بخارای کلان پنج عدد سپستان سی عدد انجیر زرد پانزده دانه
گل نیلوفر هفت زیره گل بنفشه هفت درم در آب گرم خیسانیده صاف نموده مغز خیار شنبر با شربت بنفشه در شیر خشت حل نموده روغن بادام نیم درم اضافه کرده
استعمال نمایند و اگر از غبار تشبیر نفرت باشد عوض ترنجبین یا شیرخشت کنند و الاخیار شنبر افضل و در عناب سه دانه کمیدان عالج اداره امراض نمایند و خصوصا بحسب
و یا عناب سپستان هر کدام بیست دانه بادیه دانه آلو بخارای کلان پنج عدد گل بنفشه سیایی یکی هر کدام هفت درم و اگر قدری از عنب الثعلب و بنفشه کم نمایند بهتر باشد بعده
صاف نموده سی درم شربت بنفشه کامره داخل کرده بنوشند یا لعوق خیار شنبر بهتر است و اگر قبض قوی باشد مسهل تا بهم برسد یا کم افتد افتقار به فصد نمایند چون کم ایشان
و بعد نضج مخلخ غناب و انجیر و سبوس و مقشر و سپستان تجویز نمود بنفشه نافع است بجهت اعانت و برای تمام نضج و اندفاع ماده و انفجار یا تحلیل صحیح سبوس با شکر بنیرید
مفید امتصاص و نفث کم نسبت مجرب به حواج مرض لغطیح یابد و ماده استفراغ گردد و جمیع آن کل شود و حال در تنقیه اصلاح گرایند حمام با آب شیرین نیمگرم بجهت انتعاش قوی و تفتیح مسام و
تحلیل بقیه ماده نافع است مع احتراز از گشت راس صدر و شدید باد و هوای بارد بنابر آنکه ماده از سایر اعضای صدر که هنوز ضعیف اند نازل نگردد

علاج ذات الجنب خالص دموی و صفراوی

تا روز سوم بهر حال فصد باسلیق از جانب مخالف نمایند یعنی اگر ورم بجانب چپ باشد اخراج خون از دست راست کنند و چون ورم در جانب راست باشد لامحاله
بجانب چپ نمایند و حکیم شریف خان مینویسند که اگرچه اطبای زمانه ما چنین عمل میکنند لیکن با حتیاط آنکه اماله ماده بسوی عضو نفیس منع است و قلب جانب
چپ است ترک فصد چپ بجهت اماله اولی است و عوض آن در رگ صافن محاذی مرض کشایند که آنرا کثیر النفع یافتم ام و بعد از آن اگر اتفاق فصد افتد بجهت تنقیه
نفس عضو از طرف موافق مرض کشایند و بعد انضج خطمی عناب سپستان را بجوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو و شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند
و از اغذیه ماش مقشر یا کهچڑی مونگ یا ماء الشعیر قناعت کنند و اگر در ماء الشعیر عناب سپستان و بنفشه بپزند با شکر و روغن بادام دهند بهتر باشد و در صورت سقوط قوت
شوربای چوزه مرغ با چقندر پخته جایز است و بعد از ساعت شربت بنفشه سه تولہ در اندک آب سرد بدهند و بجای آب عرق عنب الثعلب یا عرق نیلوفر
بیاشامند و موم سفید یک نیم تولہ روغن گل دو تولہ بر آتش گداخته بجای ورد بمالند و یا ریمه بدان آلوده بنهند و بالای آن پنبه کهنه ببندند و بعد از آن
عنب الثعلب تخم خطمی تخم کتان هر یک شش ماشه سائیده با موم زرد و روغن گل هر یک دو تولہ گداخته آمیخته بدستور لیپا نمایند و اگر در تسکین نباشد این قیروطی که محلل و
منضج و مرخی و معمول مؤلف است بعمل آرند گل بنفشه گل خطمی تخم کتان هر واحد یک تولہ در یا د آثار آب تر نموده نیم جوش داده صاف کرده روغن گل و روغن بادام موم دو دام
داخل کرده باز جوش دهند هرگاه روغن بماند بر پارچه مالیده نیمگرم بر موضع درد بچسپانند و قیروطی بدین شان نیز مطلق فوائد در جمیع مؤلف دوا الشان و مکیف اقسمه و حیلها
و مسکنه استعمال نمایند و یا از نسخه نیز تدبیر مذکوره خطمی کاهو موقوف نموده و زوفا عنب الثعلب تخم ترب داده بجوشانند بعده خطمی خبازی تخم خیارین کوفته اضافه کنند و اگر
ماده در معده باشد سپستان مع قوت کرده و شیره تخم خیارین و مغز تخم خشخاش شیره کاهو داخل کرده بنوشانند یا اصل السوس نیز افزایند و یا در بیان لسان الثور گل بنفشه عوض خطمی
و سپستان داخل کرده و شیره مغز تخم کدو نیز از آن ده دانه بپزند عناب سپستان گل بنفشه خطمی جوشانیده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و یا درین نسخه اصل السوس
عوض خطمی نموده در عرق شاهتره جوشانیده شیره مغز تخم کدو شیره خیارین افزوده شربت بنفشه جوش داده فرو کنند و یا بعد نضج اصل السوس گل بنفشه عناب

جوشانیده شیره مغز تخم کدو و شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و دوم روز شیره کاهو و سوم روز بجای آن شیره خیارین و چهارم روز شاهتره و در جوشانده فزایند و گاهی در نسخه مطبوخ اول جو مقشر نیم کوفته گل نیلوفر کثیرا و تخم خطمی و شیره خیارین بجای کاهو کرده میشود و بعضے بعد فصد عناب ده دانه سپستان پانزده دانه خطمی خبازی گل نیلوفر هر یک شش ماشه عنب الثعلب گل بنفشه هر واحد یک توله جوشانیده صاف نموده لعاب بهدانه لعاب اسپغول ترنجبین داخل کرده میدهند و بعضے در این نسخه برای نضج ماده گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هر واحد دو درم مویز منقی یک توله جو مقشر سه درم افزوده نبات عوض لعابات و ترنجبین داخل کرده میدهند اگر با مالنخولیا هی را ذات الجنب عارض شود فصد باسلیق بضرورت کرده عنب الثعلب گاوزبان خبازی در همان نسخه مطبوخ اول افزوده بدل شیره کاهو و خاکشی بدهند و اگر درین مرض قدری خون از دهن آید و اسهال با خون غیر بود گل بنفشه هفت ماشه تخم خطمی شش ماشه عناب چهار دانه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف کرده شیره پوست بیخ کنجار شش ماشه شربت بنفشه دو توله بارتنگ پنج ماشه داخل کرده دهند و گل بنفشه گل خطمی تخم کتان گل بابونه هر یک سه ماشه سائیده روغن گل شش ماشه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و از نسخه کهنه به بندند و ایضاً اگر خون در نفث آید و عسر نفس باشد بعد فصد باسلیق عناب بهدانه گل بنفشه جوشانیده شیره مغز تخم بهدانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روغن گل با آب کوکنار جوش داده بمالند با لحمله درین مرض بهدانه خطمی خبازی عناب سپستان گل نیلوفر گل بنفشه خیارین کوفته عنب الثعلب اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان و سه یا چهار اجزا ازین دو جوشانیده شیره مغز تخم بهدانه یا شیره خیارین یا شیره کاهو یا شیره مغز تخم کدو یا شیره خرفه یا شیره مغز بادام یا شیره اصل السوس یک یا دو شیره ازین شیره جات و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شربت خشخاش یا شربت شفا یا نبات یکی ازینها داخل کرده با یکی از عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان یا عرق شاهتره یا عرق نیلوفر یا عرق بید ساده و گاهی صمغ عربی کثیرا سوده پاشیده دادن معمول ست و اگر قلق زیاده باشد لعابات و شیره جات تا هفت روز بدهند و اگر حاجت تنقیه شود بروز مسهل همراه ادویه مذکوره مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند و روز نهم عناب هفت عدد اصل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه بهدانه سه ماشه در عرق مکوه او سیر نقوع یا مطبوخ کرده شربت بنفشه چار توله تخم ریحان نه ماشه داخل کرده دهند یا روز هشتم مسهل از عنب الثعلب نه ماشه گل نیلوفر گل بنفشه خبازی شاهتره خیارین کوفته هر یک شش ماشه عناب پنج دانه سپستان بست دانه تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بشب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده بدهند و دوم روز مسهل نقوع عناب بهدانه با شربت بنفشه و اسپغول مسلم دهند و اگر تسکین زیاده مطلوب باشد شیره مغز تخم کدو افزایند و اگر غلبه سعال نباشد و تشنگی زیاده بود عوض مطبوخ و نقوع جز بید لعاب بهدانه سه ماشه ریشه خطمی چهار ماشه شیره خیارین مغز تخم کدو هر یک شش ماشه در عرق مکوه و نیلوفر هر یک ده توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول پنج ماشه پاشیده دوم روز مسهل بدهند و اگر زیاده حرارت زیاده نباشد پرسیاوشان چهار ماشه مویز منقی ده دانه بیخ کاسنی شش ماشه در مسهل دوم یا سوم افزایند باز نقوع عناب گاوزبان گل بنفشه عنب الثعلب در عرقیات تر کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و برای تقویت در آخر روز خمیره گاوزبان خمیره ابریشم همراه عرقیات و خاکشی نافع و اگر از سوء هضم و اسهال گردد و در نفث مثل عرق السوس شود غذا موقوف داشته شیره دانه هیل سه ماشه عرق عنب الثعلب پنج توله گلقند آفتابی دو توله دهند بعده اگر ببست شکم زیاده گردد شربت بعوض گلقند کنند و بارتنگ چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر سوزش در سینه گردد شیره خرفه افزایند و بعد کم شدن حرارت شیره خرفه موقوف سازند و شربت بزوری و شیره بادیان بجهت ادرار دهند و یا بعد فصد گل بنفشه عناب بهدانه جوشانیده شیره خیارین شیره مغز تخم بهدانه شربت بنفشه خاکشی بدهند سوم روز شیره اصل السوس چهارم روز اندک و فای خشک افزایند و بعد نضج ترنجبین مغز فلوس روغن بادام افزوده مسهل دهند و اگر بعد مسهل سوء تنفس و عدم اضطجاع بر پهلو باشد عناب بهدانه جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی دهند یا منضج از اصل السوس خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بعد نضج مسهل دوم بدهند و در سوم مسهل اصل السوس و فای خشک افزایند و بعد مسهل سوم اصل السوس و دیان مویز منقی زوفا خشک گل بنفشه جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بدهند و اگر گرمی کنند اصل السوس تخم خطمی بهدانه جوشانیده نبات داخل کرده دهند یا گل بنفشه بهدانه در عرقیات جوشانیده شیره مغز تخم کدو و شیره اصل السوس شربت بنفشه خاکشی دهند

بازعناب تخم خطمی عوض گل بنفشه وشیرهٔ مغز تخم هندوانه عوض هردو شیرهٔ مذکور نمایند بعده مسهل باردو از فلوس خیارشنبر ترنجبین آلوے بخارا عرق عنب الثعلب گلقند روغن بادام دهند ودوم روز مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو شیرهٔ خطمی شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه خاکشی بدهند اگر اندکے تنفس وسعال باقی بود بهدانه عناب جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده کتیرا صمغ عربی سوده پاشیده دهند ویا اول فصد بعده عناب گل نیلوفر بهدانه اصل السوس جوشانیده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ مغز تخم کدو نبات غذا کهچڑی دهند بعده گل خطمی بجاے بهدانه وخیارین عوض تخم هندوانه وکاهو بجای کدو کنند واصل السوس گل نیلوفر موقوف نمایند بعده مسهل دهند وباز برای نضج اصل السوس خطمی بهدانه عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات خاکشی بکار برند بعده مسهلات برای تحلیل ورم بادیان بهدانه جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو نبات خاکشی دهند و اگر بعد فصد طبیخ گرمی نماید وروز هفتم شدت مرض وعوارض از سعال وتنفس اعیا ظاهر گردد حجامت بی شرط و نطول برای آفت دماغ بکار برند پس اگر همین شدت ماند فصد کنند والا مسهل دهند وبرای نضج عناب گل بنفشه گاوزبان عنب الثعلب سپستان خطمی خبازی بهدانه مویز منقی خیارین کوفته شب خیسانیده صبح پالیده شربت بنفشه خاکشی بدهند وغذا آش جو با گل نیلوفر اصل السوس فزایند واگر بعد از فصد مسهل تپ درد بدستور ماند سپستان خطمی خبازی اصل السوس بهدانه عناب شب در آب گرم خیسانیده صبح لیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین شربت بنفشه خاکشی دهند دوم روز گل نیلوفر گل بنفشه افزایند وروز مسهل سنای مکی نه ماشه گل سرخ شش ماشه فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله بیفزایند وجو در آب گوشت پخته بجای نخود آب دهند و اگر طبیبی ناقص از فصد کردن تساهل کرده مسهل جاری دهد سعال و تپ نفهمیده از وهم غافل شود وخلش باقی ماند فصد کرده عناب اصل السوس تخم خطمی گل بنفشه جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند چه درین مرض اول فصد باسلیق لازم بعده منضج ومنفث مثل خطمی عناب بهدانه بنفشه گل نیلوفر خبازی گاوزبان عنب الثعلب غیره ومحلل مثل پرسیاوشان زوفای خشک وشیرجات مثل شیرهٔ تخم کاهو وخشخاش وشربت نیلوفر وعناب غیر آن می باید وبعض اطبای جاهل راه منضج ومسهل هم غلط کرده در سفوف ناقص خیال سعال فهمیده شیرجات وادویه قابضه بارده مثل شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم خشخاش وطباشیر صمغ عربی کتیرا کافور دیگر وچیزها میدهند ومریض را بهلاک میسازند فاحذر واجتنب من مثل هذه الاغلاط

اقوال حکما رازی از بقراط نقل کرده که اینچه قریب است بفصد باسلیق درین علت و جمیع امراض صدر حجامت بکاهل ست و بقراط در مسائل امراض حاده گفته که هرگاه مرض اصلاح نیابد باید که تقویت قوت نمایند بغذا برای زیادتی قوت وتنقیه بعلیل نفث زیرا که هرگاه قوت قوی گردید تقویت میباید بر اخراج نفث وگفته که طلبیت در ذات الجنب باستعمال چیزی که دران ترطیب وتقطیع باعتدال باشد تا آنکه آسان گردد اخراج نفث این چیزی که باعث تقویت قوت گردد ماء الشعیر جامع هر دو ست وگفته که در ذات الجنب از نفخ حذر نمایند خصوصاً هنگامیکه طبع منعقد باشد همچنین از غذا درین هنگام زیرا که این هر دو موجب زیادتی واشتداد وجع اند ونیز گفته که درین علت حذر باید نمود از تغذیه در ابتدا و در اوقات نوبتی بجهت آنکه ضرر آن درین وقت شدید ست وگفته که تکمید تحلیل میدهد اوجاعی را که مائل باسفل باشند بجهت آنکه مواد آن غلیظ تر باشد وفصد تحلیل میدهد اینچه مائل بفوق ست وگفته هرگاه در ذات الجنب عطش بسیار شدید باشد باید که سکنجبین بسیار نوشانند اگر تسکین نیابد آبجو خالص اندک اندک دهند وجالینوس در مقالهٔ ششم از کتاب آب های بقراط وافلاطون نوشته که بقراط صاحب ذات الجنب را در ابتدای احساس وجع در پهلو امر بتکمید کرده وتشنج این موضع نموده وگفته که اگر درد بدین زائل نگردد نظر کنند که محتاج بمسهل ست یا بفصد بحسب حاجت تنقیه نمایند وبعضی را تغذیه بماء العسل هنگام بحران کافی میباشد وبعضی محتاج بماء الشعیر اند بماء العسل وبعضی محتاج باستحمام اند محمد زکریا گوید گمان نمیایم که تکمید هنگامی محتاج باشد که وجع لازم ومسرف وضیق نباشد ونیز جالینوس گوید که بسیر و استعمال نطول صدر و تمریخ آن نمایند و آب نیم گرم بیاشامند وهم بقراط گفته که صاحبان ذات الجنب شفا یابند باسهال یا ماء الشعیر پخته رازی گفته که در ذات الجنب نفث زرد برآید باید که باسهال صفرا وتنقیه آن بسیار کوشند و اگر سرخ قانی باشد فصد نمایند و اگر سفید باشد کما ینبغی نفس نمایند باید که در ذات الجنب ادویه مسهله که دران حرارت وخشونت نباشد مثل آب لبلاب ماء الفواکه وخیارشنبر وترنجبین استعمال نمایند وانچه دران حرارت مفرط باشد مانند سقمونیا وخشونت مثل صبر بهلیله استعمال ننمایند وبعض متاخرین نوشته که در ذات الجنب موی بعد فصد اگر تلیین مطلوب باشد منقوع عناب سپستان بنفشه و آلوی شیرین مویز منقی با تخم خیارشنبر یا با اضافه مغز خیارشنبر ترنجبین کنند وماء الشعیر با خمیره بنفشه یا شربت آن بنوشند ایضاً بعد فصد ماء الشعیر با شربت عناب نیلوفر وبنفشه

بالعاب بہدانہ دہند وغذا آش جو واسفاناخ ودر ابتدا ابموم در روغن بنفشہ گداختہ اندکی کتیرا آمیختہ تمریخ صدر نمایند ویا گل بنفشہ وآرد جو بالعاب گل خطمی سرشتہ ضماد کنند وہرگاہ تشنہ گردند لعاب بزرقطونا ولعاب بہدانہ وشیرہ مغز تخم کدو بنوشند وبہر تسہیل نفث آب اصل السوس گاوزبان شربت بنفشہ وشربت زوفا دہند وعوق خیار شنبر وروغن بادام وکتیرا واصل السوس کثیر النفع ست وہنگام وجع نمکید پشم روغن گرم کردہ آلودہ ویا سبوس یا سرگین خربا برگ خطمی فایا ضماد بالعسل وعروق نمایند واگر نفع نکند فصد ضرور بود واگر وہ کما وات ذات الجنب کہ مسطور خواہند شد ہمراہ آب کرسنہ آب کلم وہمراہ آرد جو وسبوس لعاب رکتان عوض سرکہ کنند خصوصاً ہنگام سرفہ شدید بہتر ست ووضع محجمہ بر موضع وردلعہ تنقیہ عجیب وسریع الابراد ومغنی از تدابیر دیگر ست وطبری گفتہ کہ شخصی را بہلو وسینہ سخت ظاہر شد وبران شرط زدند ونجات یافت والیضاً اگر وجع ونخس شدید باشد بگیرند بنفشہ بابونہ آرد جو خطمی ہر واحد یک کف بجوشانند با روغن گل نیمگرم ضماد نمایند واگر سرفہ خشک وعسر نفس باشد واز چہارم روز گذشتہ وتپ شدید نباشد ہر روز بمثل زماء الشعیر یک ساعت این مطبوخ بیاشامند بگیر سفیدہ دانہ مویز منقی پنجدرم اصل السوس مقشر کوفتہ دونیم درم عناب سپستان ہر یک دہ دانہ دریکنیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند مالیدہ صاف نمودہ پنجدرم خمیرہ بنفشہ دران حل نمودہ سہ درم روغن بادام بران چکانیدہ بنوشند وگویند کہ در ذات الجنب صفراوی برای تنقیص کیست صفراوی موی با سہلیق در ابتدا نیز از جانب مقابل الم گیرند بجہت آنکہ بسبب قرب موضع علت سریع النفع ست اگر مانعی نباشد ولیکن جرأت بگرفتن خون بسیار درینجا ننمایند چنانچہ در دموی می نمایند ویا فصد صافن از انجہت نمایند وبعد ازان متوجہ اسہال وتلیین طبیعت گردند بمثل نقوع عناب سپستان گل بنفشہ گل نیلوفر با فلوس خیار شنبر وترنجبین در شیر خشت وروغن بادام ودرین دو یہ مسہلہ بقصر باید اہلیلجات وصبر جائز نیست وکذا سقمونیا وایارج وخربق کہ از ہمہ در جمیع اقسام ذات الجنب حتی کہ بلغمی وسوداوی اجتناب اولی ست بلکہ واجب ست کہ سعی نمایند در تسکین حرارت وقمع حدت واصلاح کیفیت صفراویہ مطفیات حرارت از اشربہ کہ سرفہ آورنباشند بمثل شربت نیلوفر وبنفشہ بلعاب اسپغول ویا ماء الخیار ویا آب ہندوانہ ویا ماء الشعیر بسرطان وروغن بادام وغذا آش جو یا اسفاناخ وکدو وبلعیقا بہ دو عوض بادام بخته نمایند واز ترشی وہرچہ سرفہ آورد پرہیزند وشیخ الرئیس وبعض شراح قانون نوشتہ اند واجب ست کہ منع نمایند مادہ متوجہ بسوی ورم را وازان باز گردانند باستفراغ وجذب بسوی خلاف ودلاجش فصد ست اگر خون غالب شد چندان خون برآرند کہ رنگ آن متغیر گردد یعنی از سیاہی بسرخی تغیر یابد چہ شدت خون بدن وسیاہی قریب بمثل این ورم میباشد باوجود آن مراعات قوت دران واجب چہ بسا ست کہ قوت در اخراج خون ہمین حد خفت ضعیف گردد بسیار طلب را می باید کہ بمزاج مریض وسحنہ وقوت او نظر کنند وگاہی بعد از فصد محتاج تلیین طبیعت میشوند بمثل این مطبوخ بنفشہ گاوزبان ہر واحد پنجدرم اصل السوس تخم خطمی ہر واحد دہ درم عناب آلوی سیاہ ہر احد بیست عدد وفلوس خیار شنبر بیست درم بدستور ترتیب سازند واگر خلط دیگر باشد استفراغ آن نمایند بمثل ہلیلہ وانچہ دران قبض با اسہال باشد بلکہ بدانچہ دران با اسہال تلیین باشد بمثل دوائی کہ از بنفشہ وترنجبین وشیرخشت وشکر حجازی ساختہ باشند ودر شرب اسہال آورند وقومی از اہل معرفت گفتہ کہ ہرچند مادہ صفراوی باشد صواب تر آنست کہ مہما امکن استفراغ بفصد نمایند بخوف اضطرابی کہ اکثر مسہل میباشد خصوصاً چون نفث بسیار صفراوی وتپ شدید تر باشد کہ درین وقت خوف تحریک بسوی قانیش تر ست وجالینوس حذر میکند از سقمونیا نہ از ایارج وخربق باہم ومدح مینماید فعل ماء الشعیر را بعد استعمال مسہل وفراغ ازان وبا سہل قطع میکند فعل آن چنانچہ اغذیہ دیگر قطع آن میکنند وبالجملہ می باید کہ ملاک امر در علاج این مرض فصد از اکحل مخالف در روز سوم وچہارم وافتتاد ماء الشعیر ساذج یا مطبوخ نکبدہ وکشنیز تر باشد وتلیین طبع اگر احتیاج آن افتد بمثل بنفشہ وعناب ونیلوفر وعرق این بخاصیت نافع این مرض ست واگر احتیاج شود دران سہ یا چہار حب لسفرجل داخل باشند وابن عرق را در حالت جلوس وارتفاع راس واستوای سینہ وگردن جرعہ جرعہ بنوشند کہ اثر نفع او در کمتر از یک ساعت ظاہر میشود وبا وجود این غایت تا سبیل وجع دائم دا ست پس اگر الم بسوی چنبر گردن ودو استخوان سینہ برآید فصد اولی ست واگر در طرف تیر استخوان پہلو میل کند لابد ست از اسہال تنہا یا مع فصد بحسب وجوب مشاہدہ واین بہتر آنست کہ فصد تنہا از باسلیق ازین موضع خون اندک میکشد وانچہ دلالت میکند بر شدت حاجت بسوی تنقیہ آنست کہ از تکمید وتضمید وجع ساکن نشود بلکہ ازان ہر دو وجع ازدیاد پذیرد کہ این دلالت بر امتلای تمام بدن نماید پس لابد ست از تنقیہ خصوصاً فصد چون از فصد

و سبیل تیز اعراض ساکن نگردد و بدانند که ماده ریم خواهد کرد و درین هنگام اعاده فصد نشاید تا ماده فی جمیع خام نماند و چون طبع و نضج یابد جهد کنند که قبل از ریم شدن نفث و بول و براز پاک گردد و با بعلاج چون فصد کشیده باشد و ماده نضج یابد و نفث نضیج و صالح آید و ضعف در قوت باشد البته فصد نشاید کرد بلکه در بیع قوت غالباً تنفیس بسبب تحلیل حار غریزی میباشد و دران فصد نشاید مگر آنکه ضعف قوت بسبب وارث ماده یا کثرت او باشد که درین حالت فصد جایز است و فرق چنان کنند که اگر اعراض نفس خفیف بود و در انجا علامات شدت امتلا نباشد ضعف بسبب تحلال حار غریزی باشد و اگر ضعف قوت بدون فصد و اسهال باشد در تنقیه حاجت آید تنقیه متوسط با حاد بحسب حالت بوده حال قلت و کثرت امتلا بعمل آرند خصوصاً چون جمیع ماکل لطافت و حرارت میل باشد و بقراط در علاج ذات الجنب شدید المیل بسبب تشنج اسبیعث اشاره تنقیه بخربق سیاه و فیلون که از جنس تبرعات بنماید و بعد تنقیه خفت و درد اقتصار نمایند بر ماء السکر و ماء الشعیر جو مقشر نضیج الطبع در آب بسیار و آب خندروس اگر احتیاج بتقویت باشد و بدهند و آب عناب سپستان خمیره بنفشه و تخم خشخاش و روغنی که بجیزی از ینها استعمال کرده شود در روغن بادام بست و قومی از انار منع کرده اند و نزد من انار شیرین بدنیست و گاهی تنها آوردن نفث ازین ادویه مطبوخ استعمال می توانست جو مقشر عناب سپستان بنفشه تخم خشخاش شربت بنفشه و شربت نیلوفر و این ابرد و از جلاب بهتر است و جالینوس ابتدای این مرض استعمال مما قوه ابراد منع ماده انضاج و تنقیه امر کرده و نزد من احتیاج لیکن او قوی است که از شدت سهر چاره نباشد و الا خشخاش نشاید و منع نفث می نماید مگر آنکه شکر که در دوا داخل باشد رفع ضرر او نماید باشد که نخودی یعنی آنچه از تخم خشخاش بسازند و آن ضعیف القلیل است موافق تر از قشری که با پوست آن بسازند و آن قوی التبرید و تغلیظ و تخدیر است در بیع قوت بود و ممکن است که این تدبیر ابتدا و اوایل انصباب طبع و ارتقای مطلوب باشد تقویم یعنی از الا وقت از قوام ماده وقت کثرت خون اند از انصباب بعد از ترسست و باید که آنچه از نفث مختلط شده باشد تنقیه آنجا بیند و تقدیر غذا نمایند و کثرت دران تکلیف نباید بلکه تلطیف نمایند بحسب کثرت حدت مرض و ثبات آن و اعراض آن پس اگر ساکن و ضعیف سهل باشد ماء الشعیر مقشر جو الطبع غلیظ القوام غذا سازند که آن نفث مقطع قوی است و اگر حدت زیاده باشد ماء الشعیر کنند و اگر حدت زیاده شود در بیان مطلع تا حصول صحت اقتصار بر ماء الشعیر رقیق نمایند و خصوصاً بحسب نفث اگر آسان آید اگر کثرت ماده و امتلا حاجت تقویت باشد پس بجای ماء الشعیر مقشر غذا سازند و تقویت و بدهند و اگر نفث مختلط و تلطیف تدبیر نمایند و بماء الشعیر و الشعیر حتی الامکان اقتصار نمایند و بجا غذای الشبان در ابتدا ماء الشعیر تنها ی رطبه فاتره مرتب با سپستان و شکر و روغن بادام باشد و قطف و بقله یمانی و اسفاناخ و کدو و آب جو و باقلا مقشر یا روغن بادام و کدو و خباری و خیار و حریره متخذ از شیره تخم خیارین و شیره مغز تخم کدو با شکر و روغن بادام تناول کنند و در آخر ماء الشعیر که در آن مخلوط با حریره غذا باشد و بعده آب گندم مع جو دهند و در آخر جو و گندم مخلوط کنند و باید که ماء الشعیر در سه روز دو بار یا اکثر از این لازم گیرند و اولی وقت صبح دو اختیار نمایند اما در وقت ثانی وقت عادت غذای او در ایام صحت باشد که این فصل و تا شربت ماء الشعیر است اگر معده ضعیف باشد و احتمال ... او در وقت هضم و لسان الحمل ... در روز بار فصل مستعمل باید اگر با این آب قدری سکنجبین آمیزند اولی است و اگر طبع قبض باشد و عطش در میان ... تقیّد ... و فواید ... با شکر بیاشامند و اگر سرفه نباشد با شامیدن سکنجبین قلیل الحموضت خوف نیست و واجب است حذر از تضمید صدر الا بلکه تکمید ... باشد چون ... که مرض ... قطع غذا و تلطیف تدبیر حتی الامکان مضایقه نیست و بر موضع الم ضماد نمایند و چون مرض طویل باشد لابد است از تغذیه یعنی آشامیدن ماء الشعیر تنها یا در وقت غذا و تو فیر آن بیرون جهت حفظ قوت چنانچه بقراط گفته که غذا در مرض طویل قطع نباید کرد تا سبب سقوط قوت نگردد و مواضع الم را ضماد نکنند تا در انضاج فضلات فتور نیفتد و آنجا که قوت بر تلیین طبیعت بخار تسخیر ممکن باشد منع نکنند و حفظ مریض از هبوب هوای مختلف و اصابت باران و فزع از واجبات است و چون در ذات الجنب اسهال حادث شود و ذات الجنب الی انحلال نرسد عقب آن افتد از جمله علاج از فصد و تلیین طبیعت منع کنند تا ضعف عظیم حادث نشود و تدبیر او اقتصار بر شربت است یا جو مقشر محض مطبوخ باشد و اگر در اقسام ذات الجنب ضرورت فصد افتد و نضج ماده نباشد پس صواب آنست که در اخراج خون بقدر دو ثلث ممکن اقتصار نمایند و یک ثلث آن برای فصد دوم باقی گذارند و برای استعداد فصد ثانی تر کردن نیست بر موضع جراحت نشتر نهند و اکثر لیست شکم هر روز یکبار یا دو بار از فصد ثانی بی نیاز بسازد و هرگاه قوت مریض بحال باشد

وعقب فصد نخشی افتد یا شدت عسر و ضیق نفس عارض گردد و دلیل آن باشد که فصد یا ده مرض را مستفرغ نساخت تدبیر حقنه باید کرد و اولی آنست که
تلیین طبیعت در علاج اوجاع صدر بزمانه ابتدا ننمایند مگر بتخفیف از حقنه یا شیافات و از خطای عظیم ست آشامیدن مبردات شدیده مگر در صفراوی
که در التهاب مبالغه در لطیفه مثل لعاب بزر قطونا و ماء الخیار و ماء القرع و آب هندبا و ماء الشعیر کرده شود و آشامیدن مبردات قابضه مانند رب انار و ماء الحصرم
و حموضات و مانند آن نیز خطا ست و همچنین نوشیدن آب سرد غیر موافق ست برای این مرض برای جمیع اورام باطنه و حتی الامکان تقلیل آن نمایند و اگر
تشنگی غلبه کند آنرا بسکنجبین آمیزند برای کسر برودت آب و تقلیل لقاوثبات او بلکه برای بدرقه و تنفید در بدن و انتفاع بسکنجبین بتلطیف طبیعت او و بدانند
که در ذات الجنب چون التهاب کثرت پذیرد و استعدادهای تبرید نمایند پس تبرید او بچیزی که در آن جلا و ترطیب باشد مثل ماء الخیار و آب هندبا نمایند
و اما ماء القرع اگرچه بیک جهت نفع میکند لیکن بسا ست که ضرر بلیغ بتخفیف میکند یا در ادرار و آنچه از آن اجتناب باید کرد مثل آب خرفه و آب
کاسنی ست و هر آنچه دران تبرید و تکثیف باشد و واجب ست که معظم غرض طبیب تنفیث بسهولت باشد و خواب بر پهلوی علیل آنقدر زیاده کنند که حاجت
احتیاج بجنبش اندک و با آشامیدن آب مائل بحرارت جرعه بعد جرعه می شد که آن بیار نافعست و گاهی وقت احساس نفث زنگار رنگ و ادویه حاره و بعد روز
هفتم ماء الجبن کیلا میدهند و آن در ذات الجنب بلغمی مسطور گردد و اگر در صحافات الجنب بوانکسار حمی الغذای قوی تر حاجت آید ماهی رضراضی خورند
و کذلک نان بشکر و مسکه که این معین بر نضج و نفث ست و ماهی بریان بکرات و شیت و نمک جید نمایند که نواحی شکم سبک باشند تا نواحی صدر را فراخت کشد و از
تلیین طبیعت و اخراج ثفل کنند اگر محتبس شده باشد بحقنه لینه مثل ماء الشعیر با اندک سپستان و چغندر و واجب ست که منع نفخ نمایند که تجلد ثفل و نفخ در این مرض بسیار مضر اند و از شدید
الاهتمام آنست که مبادرت نمایند در تنضیج علت قبل از ریم شدن او و اگر ریم گردد مبادرت به تنقیه آن قبل از تاکل نمایند و بدانکه لا بدست از ترطیب برای
تسهیل نفث و سرعت آن و چون نفث ابتدا نماید و ترا ید مرض و از جارم تجاوز کند مطبوخ مذکور را با اصل السوس سیما و نشان قوی نمایند و چون حاجت دو تخلیه و قوت
قوی باشد و در عصب آن قت بود و در آشامیدن سکنجبین قلیل الحموضت ممزوج با آب نیم گرم ضرور نیست تا تقطیع نماید و اگر درین حال ضرورت قبض تلیین طبیعت مثل
خیارشنبر مع شکر و ترنجبین یا شیرخشت نمایند بهتر باشد و گاهی استعانت به نمایند بضمادات و مروخات منضجه محلله و اول آنکه استعمال او درین جنب ست فیرو طی
مرتب از روغن بنفشه و موم مصفی ست بعده بشحوم و لعابات و غبار آسیا تدریج نمایند لیکن بعد تدریج قوی تر از ان مثل ضماد بابونه و بیخ خطمی و اصل السوس و بنفشه
و طبیخ خبازی بستانی استعمال کنند و اگر بتقوی تر ازین حاجت آید بماده تمام تر بود ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان نخته سازند و ایضا ضماد متخذ از تخم کتان
و اصل السوس بقدری عسل و روغن نار دین و بدانند که اگر ماده لیسا باشد اضمده و اطلیه بارده ضرر کنند و اگر اندک بود ضرر نکنند بلکه نفع بخشند فیلزم که اگر
ورم تحلیل شود و بقیه آن باقی ماند و چون غیر فصد استفراغ نافع واقع شود و ایضا طلای بارد جائز ست و این ضماد برای نضج و تسکین درد جید ست برگ بنفشه
و خطمی هر واحد یک جزو و اصل السوس دو جزو و آرد باقلا آرد جو هر واحد نیم جزو بابونه کتیرا یک یک جزو و اگر ماده غلیظ باشد و احتیاج تحلیل زیاده افتد
بزر کتان و ران زیاده کنند و در سفیدج و موم و روغن بنفشه لیسرشند و اگر حرارت کمتر باشد بدل روغن بنفشه روغن سوسن یا روغن خیری یا نرگس نمایند و اگر
حرارت قوی باشد بدل ادویه حاره ملحقه به نسخه اصل که زیاده نموده اند گل نیلوفر و گل بنفشه و جو زیاده کرده تر و اخل کنند و این مروخ نافع ست موم سپید لطیف با کتان
روغن گوسفند زوفا رطب گداخته مروخ سازند که بسیار مفید ست از اضمده که جامع انضاج و تسکین جمع اند ضماد لیست که از آرد باقلا و آرد جو و اکلیل الملک
و پوست خشخاش لسازند و چون عصیده کنند و بر موضع درد بندند و گاهی در ان استعانت بضمادات رطبه یا بسیار نضج و تحلیل نمایند و طبیه افق حر ریه در
ذات الجنب مائل بحره ست و یا لبسه آنکه مائل ببلغمی باشد لیکن طبیعت نفع نکنند و ضرر ست نماید یا لبس اگر ضرر کند ضرری عظیم نماید و اول آنها تنقیه کمیم اسفنج مبلول
با آب گرم ست و قوی تر از ان آب دریای قسور و آب نمکین ست بعد از ان اگر احتیاج بضماد افتد تجاوز ازین نمایند بنجار زیت و آب سرد و گرم کرده و قوی تر از ان آنست که کیسه
و کرسنه و بکر ز و زیت صوف یا پارچه تر کرده تکمیل سازند و از کمادات بالحیه لطیفه سبوس گندم ست و بعد ازین نمک مکلیس و قوی تر و نافع تر ست و تکمید جمیع علامات
و ساقل با حل کنند چون مانع از امتلا نباشد که جذب مواد نماید و اما فصد شبیه عالی را الفرط حل تا قبل از آنکه ورم در جمع شروع کند و بهترین اوقات فصد روز سوم

یا چهارم ست و چون ضماد یا لعاب نمایند جهد کنند که بخار آن بروی مریض نرسد تا کرب و ضیق نفس نیارد و لیساست که مرض شدید الیبس باشد و بخار ضماد و کماد
رطب معتدل که بجوهر رسد و در بینی رود نفع بخشد و گاهی استعانت مینمایند بلعوقات مستعمله آنها و ملائم تر و موافق تر آنها برای محرورین لعوق موم سفید
مصفای مغسول بروغن بنفشه است و خصوصاً چون درد شدید باشد و گاهی محاجم بعد تنقیه بدن بفصد وغیره و اعتماد برآنکه نقا حاصل شده استعمال
مینمایند پس از وضع محاجم بجای درد نفع عظیم حاصل میگردد که گاهی درد بالکل ساکن میشود و گاهی جنبش بنواحی خارج میکند و ضماد خردل اگر در مثل این موضع
استعمال کنند در جذب عمل محاجم مینماید و اگر مرض تا چهاردهم باقی ماند درین وقت حجامت و تلطیف تدبیر لابدست و چون سهر شدت کند شربت خشخاش و خشخاش
مناسبست و چون نفس متواتر گردد تدارک ضمرا و بترطیب مثل لعاب اسپغول که اندک اندک آنرا تجرع کنند و مثل جلاب نمایند و گاهی از نطول آب نیم گرم
بر پهلو بنابر تخفیف وجع و تحلیل تواتر نفس منتفع میشوند چه تواتر نفس ضارست چنانچه در ابتدای این بحث مسطور شد و بعد انحطاط ظاهر حمام استعمال
نمایند و از تبرید شدید اجتناب کنند مگر در ذات الجنب که از قسم حمره باشد و کذلک از تبرید مفاجا احتراز کنند و بتلطیف مشغول شوند و در آبها و اشربه
اندکی بوره کراث و پودینه در آخر بجوشانند و تخم قرطم بعسل لعق نمایند و اگر ورم عصیان نماید و جمع گردد تدبیرش جدا مسطور گردد و واجب است
که ناقهین از اصحاب ذات الجنب از صیحات و حرکات و امتلاء و شکم سیری و مقام در آفتاب و باد و دخان و آواز بلند و نفخ و جماع حذر کنند که اگر نکس شود
هلاک گردند و هم او نوشته ذات الجنب که از تناول اغذیه غلیظه حادث گردد علاجش ترقیق ماده بحمام و بعد خروج از آن شربت سکنجبین و اجتناب از تمریخ روغن
ست و لیساست که این تدبیر از فصد بی نیاز سازد و جرجانی و ایلاقی مینویسند که علاج ذات الجنب دموی و صفراوی قریب بیکدیگرست لیکن اگر خون غالب
باشد اول فصد باسلیق نمایند در روز اول که هنوز ماده در حرکت باشد از دست مخالف و بعد یک شبانه روز که ماده قرار یافته باشد از دست موافق و اگر قوت
مریض قوی باشد خون چندان برآرند که رنگ خون از سیاهی بسرخی بگردد و اگر اراده حفظ قوت باشد اندک اندک دو دفعه یا سه دفعه خون را بیرون کنند و اگر
صفرا غالب بود تدبیر اسهال او باید کرد بمطبوخ خیارشنبر یا بحقنه لین و درینجا نیز فصد کردن موثرتر از مسهل ست چه ممکن است که مسهل اجابت نکند و اخلاط بجنباند
و اضطرابی تولد کند در روز اول و روز سوم تا از تنقیه فارغ نشوند شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب آمیخته یا با جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی غالب شود آب هندوانه
و سکنجبین که بسیار ترش نباشد با آب ساده یا آب هندوانه آمیخته دادن صواب باشد و بعد تنقیه هر صبح خمیره بنفشه در جلاب رقیق حل کرده و روغن بادام
بر آن چکانیده دهند و ماء الشعیر که در آن عناب سپستان بنفشه جوشانیده باشند با شکر بدهند و شربت بنفشه مرکب بیست درم با روغن بادام چهار درم و یا از
بنفشه سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقی سی عدد تخم خطمی اسپغول بهدانه کتیرا هر یک ده درم فلوس خیارشنبر بیست درم شکر یک رطل شربت مرتب
کرده بیست درم از آن بروغن بادام بخورند و این مطبوخ مسهل ست عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم ترنجبین سی درم
بدستور جوشانیده صاف نموده بدهند و اگر قوی تر خواهند سه درم لسان الثور یا پنج درم درین مطبوخ زیاده کنند و اگر صفرا سخت غالب باشد ده درم اصل السوس
مقشر سه درم تربد تراشیده کوفته هم اضافه نمایند و اولی تر آنست که اصل السوس و تربد در مسهل بکار دهند بعد از آنکه نفث ظاهر شده باشد و اگر مریض
از مسهل کراهت کند سه درم گاوزبان کوفته بیخته در جلاب بدهند و حقنه از بابونه و انجیر و بنفشه و عناب و سپستان و تخم خطمی و خسک و شکر سرخ یا فانیذ
بسازند و روغن کنجد و نمک طعام اندک آمیزند و عوض آب جلاب دهند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر با آب آمیخته و لعوقات و همه تدابیر منضجه و منقیه که در
علاج ذات الریه گذشت بکار برند و بعد نضج ماده در تنقیه آن بنفث کوشند و آب گرم و ماء الشعیر رقیق بشکر و مسکه بشکر یا عسل و خواب بر پهلوی ورم
معین بر نفث و منقی صدر و پهلوست و بعد تنقیه و سکون اعراض مرض و کثرت نفث غذا از کشک جو و آرد باقلا و اسفاناخ و ملوخیا با شکر دهند باقی همانست
که اکثر در قول شیخ گذشت فقط صاحب کامل و جامع گویند که در علاج ذات الجنب احتیاج باستعمال اکثر تدبیر که در مداوات ذات الریه مذکور شد
نیست بسبب مشارکت فیما بین هر دو بیماری شدید چون امر چنین باشد می باید که در ابتدای این مرض اگر وجع متصل بترقوه بود فصد باسلیق از دست مخالف جانب
علت نمایند برای جذب ماده بخلاف جهت و اگر مرض متمادی و ماده قرار یابد فصد از جانب علت کنند و اخراج خون زیاده نمایند و مرتبه دوم فصد کنند چون

قوت و سن و مزاج و وقت مساعدت کند و باید که خون چندان بیرون آرند که رنگ او متغیر گردد پس اگر رنگ او احمر ناصع باشد آن مقدار بگیرند که به رنگ حمرت قلیلی
یا به سیاهی برسد و اگر قانی باشد چندان بیرون کنند که مائل به سیاهی یا تیرگی گردد و اگر از ابتدا سیاه باشد باید که آن مقدار خارج کنند که رنگ آن صاف گردد
و اگر صاف نشود آن قدر بگیرند که بحد غشی برسد و چون در ذات الجنب مائل بسوی اسفل باشد یعنی سقیمه ضعیف باشد باید که مسهل مثل لبلاب و فلوس خیارشنبر یا ماء الفواکه و بنفشه
خشک بجوشانیده شیرخشت و ترنجبین با تمر هندی نمایند و بعد از آن ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان و اصل السوس مقشر کوفته جوشانیده تمر هندی ... یا شربت بنفشه آمیخته
روغن بادام بران چکانیده باشند بدهند و صاحب ذات الجنب را از دادن ماء الشعیر قبل از تنقیه بدن بفصد یا دوای مسهل چاره کنند لاسیما هنگامی که طبع قبض
باشد اگر بدهند ماء الشعیر از معده و امعا نافذ نشود و گرم شود و از آن بخارات حاره بنواحی صدر مرتقی گردد و مریض بلای عظیم آورد و بعد تنقیه بدن
ماء الشعیر که مسطور شد بدهند و اگر هنوز در ظهور نفث توقف بینند قبل از ماء الشعیر بیک ساعت دو اوقیه شربت بنفشه و روغن بادام دهند که ترطیب و انضاج
و اعانت بر نفث کند بعده ماء الشعیر بدهند اگر درد شدید باشد روغن بنفشه که در آن موم سفید گداخته باشند بر موضع وجع بمالند و تکمید به پنبه که آب
گرم یا روغن بنفشه در آن تر کرده باشند در تسکین وجع سودمند است یا به ظروف ... یا اسفنج بحری ازرق صغیر رقیق الجلد تکمید نمایند و اگر درد
ساکن نشود سبوس گندم و جاورس تکمید کنند اگر ماده دموی رقیق باشد و اگر ماده غلیظ لزج باشد نمک گرم کرده یا کرسنه کوفته ... شود
مانند آن آنچه تلطیف ماده غلیظ و تحلیل قوی و تخفیف نماید ... و اگر ماده متوسط باشد تکمید به آرد جو با قلا و سبوس که بجوشانیده و آمیخته ...
و باید که قبل از تنقیه بفصد یا مسهل از تکمید حذر نمایند والا موجب بلای عظیم بر مریض گردد و درد شدید و قوی شود و اگرچه کما تحلیل کند لیکن ماده زیاده از آنچه
تحلیل شود از بدن بسوی او جذب نماید و از نجاست می باید که هرگاه درد ... تسکین ... تنقیه بدن نمایند بفصد یا دوای مسهل حسب حاجت ...
از این هر دو که لائق باشد و با هر دو ... و چون درد ساکن شود ... نفث ... کنند اگر ... ضماد ... محلل ... بنفشه خشک صندل سفید آرد جو خطمی
سبوس گندم اکلیل الملک مساوی کوفته بیخته در روغن بنفشه و موم مصفی حل کرده بر موضع ضماد نمایند و اگر تحلیل و انضاج زیاده حاجت افتد در آن آرد باقلا
و حلبه و تخم کتان بقدر حاجت بیفزایند و ... انقطاع ... روغن بادام بدهند و با وجود این اگر نضج ... نفث ... شود ...
ماء الزوفای صغیر بدهند عناب بیست عدد سپستان سی عدد ... بیست درم انجیر ... اصل السوس مقشر ... تخم خطمی
... هر یک ... مقشر ... درم همه را ... در آب ... بجوشانند ... صاف کرده ... بنفشه ... در آن ...
روغن بادام یک مثقال داخل کرده بنوشند و اگر ... باشد ... شدید ...
... لعاب تخم کتان ... که در آن آرد باقلا و بادام ... باشد ... مرض ...
... سکنجبین ... تقطیع اخلاط غلیظ ... تلطیف ...
و چون در پهلوی مریض ... بیرون ... ظاهر گردد باید که ... ضماد ... آن موضع ...
گردد و بعد نقای بدن و نضج مرض و زوال تب مریض را در حمام معتدل الحرارة داخل نمایند ... نضج ماده و اعانت نفث
و جودت نفس و تسکین وجع منفعت ... لاسیما اگر عادت مریض ... استحمام باشد ... گرم ... که آن باعث انحدار
فضول از دماغ بسوی سینه نگردد ... باید که ... در ذات الجنب احتراز
کنند که آن ورم را خام و منع نضج ... باشیای مبرده ... گرم با اعتدال ... قوت و ضعف ... ادویه مبرده نمایند
خلاصه حاوی صغیر و غیره میگویند که در روز اول و دوم و سوم ... فصد ... از جانب مخالف نمایند و بعد از سه روز از جانب
موافق و از مسهل احتراز کنند و بر موضع وجع محجمه گذارند و باید که از فصد اخراج خون بقدر قوت و حسب احتیاج نمایند یعنی اگر مزاج قوی و فصل ربیع
و مریض متحمل باشد خون مقدار یک رطل بگیرند و اگر ضعیف ... باشد ... زیاده ... اصل السوس مقشر

چوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین و شربت بنفشه آمیخته سرد کرده بدهند و لعاب بهدانه و شربت آلوبخارا درانجا که تلیین طبیعت منظور باشد مناسبست یا صبح مطبوخ بنفشه
نیلوفر هر کدام شش درم سپستان عناب هر کدام ده عدد بدهند و غذا ماء الشعیر که دران بنفشه نیلوفر و خشخاش عناب و سپستان پخته باشند با شربت بنفشه و روغن بادام دهند و بعد
از چهار روز اصل السوس پرسیاوشان در مطبوخ مذکور بیفزایند و در ابتدا ضماد از آرد جو و بنفشه و خطمی که بآب گرم و روغن بابونه سازند و اگر درد بجانب اسفل و نواحی شراسیف
میل کند روز هشتم اسهال باین مطبوخ نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم گل نیلوفر چهار درم سپستان عناب هر کدام ده دانه تخم کاسنی سه درم در رطل آب جوشانیده
تا بیک رطل آید صاف نموده گلشکر خشت شیرخشت ترنجبین هر کدام بیست درم مغز فلوس بیست درم مالیده صاف کرده روغن بادام داخل نموده بدهند هنگام سحر اگر زمانه تابستان باشد و وقت
چاشت اگر زمستان باشد و بعد فراغ از اسهال لعاب اسبغول و لعاب بهدانه با قند سفید باید داد و در آخر روز شش درم ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن بادام هر کدام ده درم بیاشامند
و بعد ضماد قیروطی روغن بادام یا روغن بنفشه و کتیرا و تخم خطمی کوفته بیخته و موم سفید ساخته طلا کنند و از آشامیدن آب سرد تا آنکه ممکن باشد منع نمایند و اگر بقیه از درد و تب
باقی ماند روز دهم و دوازدهم اعاده مسهل کنند و از معاودت مسهل خوف نکنند اگر قوت قوی و مرض متحمل باشد و اگر ورم لطیف و قوت ضعیف باشد لعاب با شربت بنفشه
و روغن بادام ساعت بساعت اندک اندک باید داد که باعث ترطیب و دوا الصدر است صاحب مفتاح ترجیح گوید که اگر ماده صفراوی باشد در ابتدا بغیر فصد از جانب مخالف
خوف از آنجا باید و بعد ازین دوم اول خونی که در دموی ست باید کرد و تلیین طبیعت بعد ازان با شربت بنفشه با نیلوفر یا شربت خشخاش هر کدام
آنچه که باشد ده درم ترنجبین پانزده درم بنوشند و با جلاب عناب نیلوفر و خشخاش سپستان ترنجبین ده درم بیاشامند و غذا ماء الشعیر با شربت بنفشه و روغن
بادام یا شیره بادام یا روغن بنفشه تازه بسازند و بعد تلیین طبیعت بمطبوخ تلیین که مذکور شد نمایند و بعد تنقیه تمام مبالغه نمایند در تبرید مزاج و ترطیب باشیائی که سرد و تر باشد
مثل شیرهٔ تخم خرفه مقدار ده درم با شکر سفید ده درم یا آب بهدانه یا آب خیار یا آب کدو و ترنجبین هر کدام که باشد ده درم بدهند و غذا
ماء الشعیر با روغن بادام و دران عناب سپستان داخل کرده سازند اگر تب لازم باقی باشد و الا مزوره ماش با مغز بادام یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا کاهو یا بقله یا سرمق و مانند
آن بدهند و تنقل بانار شیرین کاهو و رطب و شربت تفاح شامی و مانند آن نمایند مسیحی گوید که در ابتدا قبل از تنقیه و استفراغ و رقیق و مصالحه با سلیق از جانب مخالف کنند و خون در
مراتب کثیر مقدار بسیار اخراج نمایند و بعد تسکین سوم از جانب محاذی فصد کنند و در هر دو بعد مقدار کافی خون بیرون آرند و میان هر دو شانه حجامت نمایند بعد ازان
بنفشه تلیین طبیعت کنند بعده ماء الشعیر که دران سپستان و خشخاش و اصل السوس پخته باشند با جلاب بیاشامند و مطبوخ انجیر خشک عناب سپستان و خشخاش سفید
بنفشه و کتیرا بدهند و غذا نان سمید با شکر و روغن بادام غذا سازند اگر ضعف باشد و الا تا روز چهارم بر ماء الشعیر اقتصار نمایند و چون روز چهارم آید لعاب
شروع کنند پرسیاوشان در مطبوخ مذکور داخل کنند و اگر طبع قبض گردد مغز خیارشنبر و مغز بنفشه و خطمی با نبات بکم مالیده بیاشامند و حقنه لین بعمل آرند باشیائی که از جانب
باعتدال غذا سازند تا ورم نضج یابد و قلع ماده و دفع آن اعانت نمایند مثل حسو که از سبوس و حنا و نشاسته و روغن بادام ساخته باشند و بجای آب ماء العسل ممزوج با آب بسیار دهند
که تسکین وجع و تنقیه ماده بغفلت میکنند و اگر ازین عطش پیدا گردد جلاب با شربت بنفشه بیاشامند و بموضع وجع از بابونه و آرد جو و تخم خطمی و بنفشه و اصل السوس و روغن کنجد
ضماد سازند و بعد تنقیه بدن در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین بر فق نشینند که این اعانت بر نضج و تنقیه نفس و تسکین وجع می نماید و یا بر بخار آب بسیار گرم انکباب کنند
و بعد از روغن بنفشه ریزند و دهن بکشایند تا بخار در دهان داخل گردد و آن بسیار مفید که آن مسقط قوت است و آنجا که نفث از اول امر زرد و یا سیاه آید بران اهتمام نمایند و
حرارت تا در تمام ساکن نشود و آن محمود نیست اگر معهذا ضیق نفس کشاده نگردد و در سینه خرخره حادث شود و چهره سرخ گردد و چشمها کشاده باشد و نبض مائل گردد در جمله ذات الجنب ورم دموی میباشد
الا بعض از آن که خون تمام فاسد و علامتش آنست که مذکور شد و بعضی از آن خونی که در آن صفرا غالب باشد حادث میگردد و تا آن اخراج نشود نمایند و معهذا کم لطیف تر یاده لعاب بر و مانند
و ماء الخیار و ماء القرع و آب تخم و انار نمایند و غذا از کشک جو و کدو و اسفاناخ و روغن بادام سازند و بعضی از آن خونی که در آن بلغم غالب باشد و در آن شیر و ترطیب کم نمایند و دوا ی
ملطف و مقطع بیفزایند طبری گوید که در ذات الجنب خالص اگر تب لازم نباشد فصد باسلیق از جانب علیل نمایند و فصد مبادرت کنند خصوص وقتی که درد شدید و خون غالب باشد لایق قوت و مزاج
و در آن سرعت نمایند با بصیرت احتیاج فصد ثانی و ثالث امکان آن باشد و باخراج خون بسیار در یک دفعه قوت ساقط نگردد و بعد چند روز مهلت دهند با تب بر ماء الشعیر مطبوخ سپستان
و عناب با شربت نیلوفر بیاشامند و اگر تشنگی شود لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند و غذا از روی زیادتی تا تضییق النفس زیاده نشود و طبیعت بهضم غذا مشغول نگردد

و بدل غذا ایشان ماء الشعیر بدهند و جالینوس بحفظ عادت در امراض حاره حاده امر کرده و معنی او اینست که هر گاه مرض حاد بهم رسد و متحمل غذا باشد واجبست که اولاً ماء الشعیر
بخورانند برای مداوات پس بعادت او در وقت غذای معتاد نظر کنند اگر معدهٔ او نقی و خالی باشد و تواند که باز ماء الشعیر بیاشامد در وقت غذا بدهند و این
عادت در اوقات غذای او در ایام صحت او اعتبار کنند پس هر قدر که معده نقی باشد در احتمال نوشیدن ماء الشعیر نماید بیاشامند و اگر این ترک کنند مدت مزاج
بهم رسد و قوت ساقط شود و مراد از تلطیف تدبیر اعتبار عادت که جالینوس امر فرموده گفته همین ست و اگر بدن احتمال اعتبار عادت نسبت امتلا نکند
اعتبار عادت ننمایند و بیاشامند که باعث امتلا نگردد و در معالجه او مسلکی که سائر قوانین در او واجب کند سلوک نمایند و نظر نمایند بطبیعت مریض که اگر مستقل و محتبس باشد
ماء الشعیر از وقطع نمایند و اقتصار کنند بر لعاب بزر قطونا و لعاب بزر البنج بدهند لعوق خیار شنبر معمول از لعاب بهدانه و فایده کند عسل خیار شنبر بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه
شیرین و اندکی روغن بادام باهم بزنند تا جمله یکسان گردد و بعده بهاعده بدهند که آن تلیین هم کند و توسیع نفس و تعدیل طبیعت نماید و چون طبیعت باعتدال آید بنوشانیدن
ماء الشعیر با شربت نیلوفر اعاده کنند و لعاب بزر قطونا نیز دیگر شستگی بدهند و در ایام بحران پرهیز فساد و صلاح او در آن نمایند مثل چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم
بیستم پرهیز نقیب اطلس در ایام بحران غذا ندهند و نه دوا از کیفیت ماء الشعیر کم کنند که معده او ثقیل نگردد و هم استفراغ بفصد و نه بدوا نمایند و حفظ عادت طبیعت کنند و نظر
نمایند بانچه صلاح یا فساد بدان آیه و انچه مستفرغ شود طبیعت یا عرق یا در ادرار بول یا انحلال طبیعت حتی که اگر علامت نقصان پذیر بغیر نفث طیب از اضطراب نکنند و معلوم نمایند که فصلات
بطریق مختلفه طبیعت دفع نمود و محتنری گوید که فصد باسلیق از جانب مخالف نمایند بعده اعاده از جانب جع بعد سه روز کنند و چون نفث متیسر باشد از مسهل قوی حذر کنند بلکه تلیین طبیعت بحقنه
لین یا بماء الفواکه غیر ترش و خمیرهٔ بنفشه نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و خشخاش و جلاب سپستان بهدانه و عناب و خمیرهٔ بنفشه و روغن بادام دهند و غذا ماء الشعیر یا شربت بنفشه
روغن بادام و عناب و سپستان سازند و سوال مثل شیرخشت و ترنجبین و فلوس خیار شنبر و عناب و سپستان نمایند و تدبیر ذات الجنب صفراوی همانست که در قول صاحب حاوی و غیر مسطور شد

علاج ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی

در بلغمی فصد کنند و هر چه در قسم دموی گذشت از تلیین و تنضیج و تحلیل و تلطیف بحسب حاجت بکار برند و باید که در تلطیف افراط نکنند تا در ماده غلظت و خامی بهم نرسانید بلکه
همگی توجه بتنضیج و تلطیف ماده فرمایند و مطبوخ زوفا دهند و در ماء الشعیر قدری بادیان و نخود بپخته بدهند و بجای آن عرق بادیان یا ماء العسل بیاشامند و بعد از تنضیج و تلطیف
شربت زوفا بلیسند و گاهی در ذات الجنب از من عنب الثعلب و مویز منقی و بادیان و عرق بادیان جوشانیده گلقند داخل کرده میدهند و بعد پنج روز فصد میکنند و ضماد
از بابونه و بنفشه و اکلیل و باقلا و عنب الثعلب در موم روغن شسته در ابتدا نمایند و در تزاید انکی محللات مانند حلبه و کتان و جز آن و در انتها منضجات مثل سکبینج و اشق
وغیره نمایند و ضماد بابونه و تخم کتان و کنجد سیاه و زنجبیل هر یک یکدام با آب سائیده نیم گرم نیز نافع ست و ضماد مغز تخم بید انجیر سه چهار توله در شیر پختهٔ تازه و زنجبیل با آب پخته
نیز مجرب نوشته اند و اگر تا روز سیوم یا هفتم ورم تحلیل نشود در روز ششم تنقیه نمایند باضافه برگ سنا یکنیم توله و ریوند خطائی و تربد هر یک ۶ ماشه و خیار شنبر هفت توله و شیرخشت
و ترنجبین هر یک پنج توله و شربت دینار سه چهار توله و روغن بادام شیرین هفت ماشه در مطبوخ زوفا و روز نهم تبرید از رب السوس و ماشه در شربت زوفا یکتوله و تخم طلا
یک عدد و سرشته بخورند و زوفا پنج گرفس اصل السوس یک هفت ماشه گاوزبان پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان با در نجویه هر یک ۶ ماشه جوشانیده شربت زوفا و
گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده تخم مرو یا تودری نه ماشه پاشیده بدهند و همین نمط مسهل دهند و غذا شوربای مرغ با نان و در روز شانزدهم حب الیقون علی و بخان
در شب دهند و صبح در بدرقهٔ او ملینات و سنا و تربد و دیگر اجزای مسهلهٔ بلغم اضافه نموده دهند تا خوب تنقیه شود و سویق و رب السوس و شیرخشت و روغن دانه
و سلیخون غیره منع نموده اند فصد را درین نوع بلکه امر باسهال و اخراج مادهٔ بلغم نموده اند بجا شد این مطبوخ بسفایج بگیرند بسفایج گل بنفشه گل سرخ
اصل السوس مقشر کوفته تخم کاسنی هر یک یکمثقال سپستان ده دانه مویز منقی ده درم انجیر زرد پنج دانه سنای مکی هفت درم بالیده صاف کرده فلوس خیار شنبر
شیرخشت هر یک ۶ درم بالیده صاف کرده روغن بادام یکدرم حل کنانیده بنوشند و تعدیل کیفیت خلط و اصلاح آن نمایند بآشامیدن ماء الشعیر مطبوخ با انجیر یا
با شربت زوفا و اگر علت قوی باشد باید که حل نمایند فلوس خیار شنبر را در آب مطبوخ زیره کرمانی و ناشتا بیاشامند که نافع میگویند در دموی و بلغمی سود او
آشامیدن گلقند با آب گرم همیشه نافع این نوع است و مطبوخ زوفا و بنفشه مربی بدستور و ترجیح سینه بدام موم و روغن مرتب از موم زرد و روغن

خیری زرد نمایند و باقی هرچه در اقوال اطبا بیاید حسب حاجت بکار برند و در سوداوی واجب ست که متوجه تنقیه کیفیت سودا گردند بفصد و مسهلات مثل نقوع
اللوک آن ویا بحقنه های منضج سودا و بجهت میلان ماده سودا باسفل حقنه الیق ست و تنقیه بحقنه معتدل علوی جان ویا بمطبوخ افتیمون مسهل الشان نیز
مفید و بعد از ان متوجه تعدیل و اصلاح آن شوند بمثل شربت گاوزبان بلعاب بهدانه ویا ماء الشعیر و از برگ کرنب و بنفشه و گل خطمی و بابونه بجهت انضاج و تلیین
بموضع وجع ضماد نمایند و برای همین منفعت و ارخا و ترطیب تکمید موضع بآب گرم کنند و یا بمحلله عنایت لطافت ارخای موضع و تلیین و ترطیب ماده و اعانت
نضج و تخفیف درد وجع بیشتر وارند و بآب گرم لطول اسباب نرو بحقنه لینه طبع بکشایند و نقرا الگفته نافع ست این نوع ذات الجنب را نشستن در آبزن
حار و چون از آبزن برآیند تمریخ نمایند موضع وجع را بقیروطی متخذ از موم سفید و روغن بنفشه و تغذیه نمایند بشوربائی که دران نخود پخته باشند تا بزودی
شفا یابد از اقوال اطبا صاحب معالجات و ترویج گویند که علاج ذات الجنب بلغمی فصد باسلیق و اخراج خون غیر کثیر و آشامیدن جلاب هر صبح از سپستان عدد
اصل السوس عنب الثعلب هر واحد سه درم شکر سفید تمر هندی هر یک ده درم و در نسخه دیگر گاوزبان خبازی و شربت زوفا نیز زیاده است و غذا ماء الشعیر
اندکی نخود و حل طبیعت بعد ظهور نضج در قاروره باین مطبوخ سنای مکی هفت درم اصل السوس مقشر نیکوفته تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خبازی هر واحد
سه درم مویز منقی ده درم انجیر خشک ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و بران ترنجبین گداخته و خیارشنبر هر واحد ده درم مالیده صاف نموده روغن
بادام یک مثقال افزوده صبح بنوشند و تا آخر بهار صبر نمایند تا اسهال زیاده آید بعد از ان جلاب یا رب از شکر سفید ده درم و بزرقطونا یا تخم ریحان هر یک
که باشد دو درم بدهند و غذا و آخر روز ماء الشعیر مذکور و در روز دوی و اگر در یک بار تنقیه باین مطبوخ نگردد بار دیگر اعاده در غیر روز بحران نمایند حتی که ماده بالکل
مستفرغ گردد و اما اگر ماده و ورم سوداوی محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت و آشامیدن جلاب هر صبح از بنفشه سه درم و سپستان عدد و گاوزبان
یک مثقال با نبات یا ترنجبین ده درم و غذا ماء الشعیر بشربت بنفشه و مزورات مذکوره و تلیین طبیعت بمطبوخ که در بلغمی گذشت بحقنه لینه و تحلیل ماده و اول علاج
آن بحقنه با نیم گرم و مداومت ضماد لین ست چرب چاپی و ایلاقی می نویسند که هرگاه سبب ورم بلغم صرف یا سودای صرف باشد بدون آنکه حدت پذیرد یا با خون آمیزد
فصد نباید کرد بلکه بحقنه حاده تعمل آرند و با ضمده مستفرغه محلله ضماد نمایند و بجای آب ماء العسل دهند و آب گرم جرعه جرعه مدام سود دارد و ماء الشعیر از کشک جو
و گندم و نخود سازند و دران بادیان یک درم و اصل السوس نیم درم بیفزایند و سکنجبین عسلی ممزوج با آب گرم اگر هر صبح بدهند صواب باشد و خلط غلیظ را لطیف
سازد و غذا نخود آب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و تلخ و آب سوس باشد یا فانید و شوربا که دران چغندر و کرنب و شبت و نخود پخته باشند
و حریره که از خالیه مغسول و آرد باقلا ساخته باشند خوردن در روغن بادام نیم گرم جرعه جرعه نوشیدن ایضا سود مند ست و مسکه با شهد منضج و منفث ست
و ماهی با کرنب و شبت پخته منضج و منقی ست و انجا که ماده غلیظ و بسیار باشد نفس تنگ شود و نفث منقطع گردد زوفای خشک و خردل کوفته در ماء العسل
نیم گرم بدهند مقدار سه درم و گاه تنگی نفس بدان محتاج میکنند که بقدر یک باقلا زنگار در شهد سرشته بدهند و مقدار یک باقلا انگزه یا سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته
در روغن فرو می افشانند و چون نوبت تنگی نفس بغلبه رسد و نفس رسد از انطلاق بریان چندانکه بسر انگشت بردارند و از زنگار بقدر باقلا با اندک
زیت و آب نیم گرم و عسل اندک بدهند و اگر فائده نشود و قی کرم مع ... کنند و نیم گرم زنگار برند بعده چون نفث کند برای دفع ضرر زنگار
از حلق و معده زرده بیضه مرغ نیم برشت بدهند یا روغن بادام گرم کرده تجرع کنند و ضماد از برگ کرنب و برگ بادیان پخته و یا از بابونه و اکلیل الملک
و روغن سوسن و روغن یاسمین سازند لوحا و سعید میگویند که اگر ماده فاعله ذات الجنب بلغم غلیظ باشد و علامتش عدم عطش و قلت حدت و
زبدیت نفث ست علاجش بحقنه های حاده نمایند و از فصد مریض حذر کنند و حسوی متخذ از آرد جواری مع شکر بخورند و سکنجبین نیم گرم بیاشامند و اغذیه
مثل آب نخود و روغن بادام سازند و موم و روغن بر صدر بمالند و در حمام داخل کنند و در آبزن آب نیم گرم نشانند تا بر نضج اعانت کند و از
ریختن آب گرم بر سر حذر کنند و بعد کمال صلاح و صحت جوجه مرغ و تیهو بریان بخورانند و در غذا اسراف نکنند تا هضم فاسد نگردد و اگر ماده فاعله ذات الجنب
سودا بود علاجش بحسوی متخذ از گندم و شکر و روغن بادام سازند و طبیخ زوفا بیاشامند و بجای بزر کتان بر پهلو ضماد کنند و مسکه و شکر بلیسند و در حمام داخل شوند

وپهلو را بموم و روغن مسح کنند و باسفید باجات غذا سازند بوعلی سینا گوید که در علاج بلغمی ابتدا بحقنه حاده و اسهال نمایند و فصد نکنند و محللات از
اضمده و کمادات حاره مذکوره که دران قوت باشد استعمال نمایند و چقندر و آب کرنب و آب نخود در روغن زیت یا روغن بادام شیرین یا تلخ بخورند
و مطبوخ یوسف ساهر که با روغن بید انجیر می نوشند بیاشامند و در سوداوی با حسای متخذ از گندم مهروس با عسل و روغن بادام غذا سازند و لعوقات
لینه حاره بخورند و تجرع روغنهای ملینه مثل روغن بادام شیرین و احسای لینه متخذ از باقلا و اندکی حلبه و شیر تازه خصوصاً شیر خر نافع ست و
از انچه دران نفع میکند اینست که بگیرند قسط یک درم و بملعقه آب مطبوخ شبت و روغن بلسان یا شربت عسل بدهند و این سعال ردی را نیز نافع ست
دگویند که اگر این دوا گرمی کند تدارک آن با شربت بارده و بمای الشعیر نمایند گیلانی گوید که از علاجات مستحسنه در ذات الجنب بلغمی بر طریقی که دیما مرام
کرده اینست که حقنه استعمال نمایند اگرچه حاد باشد و نفع میکند او را حقنه حاده متخذ از قنطوریون و قرطم و مقل و انجیر و شبت و کرنب و حسک روغن ناردین و مری
عسل و تلیین طبیعت با آب لبلاب مع قرطم نمایند و طبیخ زوفا که دران زوفا و برسیاوشان انجیر و مویز منقی و بادیان و دستبان و اصل السوس پخته باشند با روغن
بادام شیرین و خمیره بنفشه استعمال کنند و ماء العسل و جلاب نیمگرم بنوشند و ماء الشعیر آنها از کشک جو و گندم و نخود سپید جوشیده با بادیان و برسیاوشان بسازند
و دران انجیر و مویز و اصل السوس بپزند و بران فانید و عسل اندازند و این ماء الشعیر نیز نافع ایشانست نخود جوشیده یک کف شعیر مقشر مثل او اصل السوس
چهار درم و غذای آنها حسوی متخذ از قطاعه جواری و شکر و روغن بادام و آب کرنب و آب نخود به روغن بادام شیرین و چقندر و حسوی آب جو با
عسل و فانید باشد و بدل آب ماء العسل بنوشند و چون صحت یابند شوربای ماکیان مطبوخ با فادیه حاره دهند و در حمام داخل شوند و در آبزن بنشینند و اضمده
حاره مثل ضماد حلبه و زیت با خاکستر بیخ کرنب به پیه گشتیم سرشته ضماد نمایند و لعوقات منضجه و منفثه و حبوب حاره بکار برند و علاج سوداوی بفصد بعده بحقنه
لینه کنند و اگر درد به سفل بسوی تحت شراسیف باشد باسهال یا حقنه نمایند و از مطفیات مذکوره اکثر استعمال کنند و دائم ماء الخلاف بجرع نمایند
و ماء الشعیر اندک اندک روزی بار بنوشند و در آبزن بسیار بنشینند و طول مکث دران نمایند و موضع را با آب گرم منطول کنند و ضماد مدام بران نهند
ثابت بن قره گفته اگر وجع در اسفل حجاب یافته شود و درد در قوه نباشد واجب ست که در علاج او ابتدا به مسهل کنند که این دلالت بر سیلان
خلط با حتراق و رسوب او باسفل دارد و غذای آنها آب نخود با روغن زیت و بادام و عسل و فانید یا شوربای ماکیان مطبوخ نخود سازند

علاج ذات الجنب غیر خالص

هرچه در خالص دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی از فصد و اسهال و تلطیفه حرارت مسطور شد حسب ماده استعمال نمایند مگر انتفاع با ضمده و ادویه
موضعیه درین قسم افزون ترست و به تبرید و تلطیفه در ذات الجنب خالص بیشتر و درین کمتر بجهت آنکه باعث انفجار ورم و مانع نضج ست لیکن
تمریخ باشیای مبرده و بعض اشیای مسخنه باعتدال و بحسب اقتضای قوت تپ و ضعف آن مناسب باید که استعمال اشیای مسخنه که برساند
اثر اضمده و ادویه موضعیه را بموضع ورم بیشتر باشد و این ضماد نافع است تخم مرو و کتان و گل بنفشه و بابونه و گل شبو و تکوه و تخم تمر هندی هر یک
نه ماشه در آب تکوه سبز آمیخته خیار شنبر سه توله صبر یک توله ضماد کنند و صاحب حاوی گوید که علاج ورم حادث در عضلات مابین اضلاع بفصد باسلیق ست
و اخراج خون بحسب واجب و نوشیدن جلاب از شربت بنفشه و نیلوفر مبرد اضده ورم و غذا ماء الشعیر مذکور و باقی علاج او علاج ذات الجنب خالص
ست و بقول شیخ در غیر شدید الحرارة بدلک ضماد مثل حلبه و زفت و محاجم علاج کنند و این ضماد نافع ست بگیرند خاکستر بیخ کرنب به پیه گشتیم سرشته ضماد
نمایند و هرگاه در ذات الجنب غیر خالص عضلی ورم بظاهر نماید و خود بخود منفجر نشود بر موضع ورم نشتر زنند تا ریم برآید پس مراهم مدمله علاج کنند گاهی
بعد شگافتن ورم پهلو عضلی که در ظاهر نمایان باشد قرص تپ گذاشته ضماد ادویه معمول میکنند تا تسکین درد هم شود و عناب یا عرق شاهتره مالیده
شیر کاهو شربت بنفشه بیاشامند بعده برای التیام موم بروغن گل گداخته مرداسنگ سفیده کاشغری رسوت باریک ساییده شیره مغز تخم کدوی شیرین
ممزوج نموده مثل مرهم ساخته بندند طبری گوید که علاج این جنس علاج ذات الجنب خالص را انواع آن واحد ست و بسا ست که محتاج میگردد

ذات الجنب هنگامی که بارد گردد و ماده و زائل یا خفیف شود حمی بضمادیکه معین بر نضج و تحلیل باشد و درین هنگام ابتدا نمایند بضماد منضج و مرقق ماده مثل ضماد
برگ خبازی و برگ بنفشه و اطراف کاسنی نرم کوبیده و در روغن بنفشه جوشانیده و قدری خطمی کوفته دران داخل کرده و بعد ازان که چند دفعه باین ضماد
کرده باشند ضماد با آرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوبیده بگلاب و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تازه سرشته نمایند اگر ازین نفث بهم رسید و خارج گردید بهتر والا بعد زوال تپ
و نقصان اعراض و انقضای ایام بحارین محاجم بران گذارند و ماده را بسطح بدن جذب سازند و بشگافند آنرا خصوصاً هنگامیکه مرض از جنبی باشد که بحس
ظاهر گردد و درین هنگام علیل منجر بسل نمیگردد بلکه مؤول بوجع جنب میگردد و اما در ذات الجنب خالص چون ماده داخل ریه گردد و منع نفث نماید منجر بسل
میگردد و نمیباشد سل درین هنگام از جهت ذات الجنب بلکه از جهت فساد ریه هر چون بطول انجامد مؤول بسل میگردد و این مقام را خوب تأمل
نمایند که محل لغزش و حیرت جماعتی از مصنفین کتابهاست و گویم که چون ماده در جنب مرتبک متعسر شد و تن تا ایل انگشت و نبض نرم نشد و مرض طول کرد و جهت
ساقط میگردد و ضیق النفس بهم میرسد بجهت آنکه ممکن نیست مع شدت حمی التضمید موضع باشیای منضجه مثل انجیر و بابونه و اکلیل و خردل و چون بدین ضماد نمودند
علیل هلاک میگردد بسبب صعوبت تپ و اگر حمی زائل گردید و ماده متعسر باقی ماند درین هنگام تضمید موضع باین ضماد نمایند بگیرند اطراف کاسنی و اطراف سلق و
نرم کوفته در ... روغن کنجد جوش دهند و آرد جو و خطمی و برگ بنفشه کوفته بیخته بدان ممزوج نموده بر موضع مرض ضماد نمایند اگر نرم گردید و شروع بنفث نمود
والا این ضماد را استعمال نمایند بگیرند انجیر سیاه یک جزو نرم کوفته و بابونه دو جزو و خردل نیم جزو نرم کوبیده بلعاب اشقه خطمی سرشته بدان ضماد نمایند که این ضماد نرم
رقیق میسازد ماده را و اخراج آن می نماید بسوی سطح بدن و منفرج میگردد و بقیه که ماده دران اجتماع یافته و جذب میشود ماده بسطح بدن و اگر ماده رقیق شود
و منجذب نگردد بسوی سطح جلد منجذب بعروق بزرگ بران گذارند که آن اخراج می نماید ماده را بسوی سطح بدن و اگر ماده بسوی حجاب منجذب گردید داخل ریه نشد هلاک میگردد
علیل بتنفیس حجاب و احداث آن ورم شدید دران و اگر داخل ریه گردید و بنفث و سعال خارج نشد بسبب آن ریه را میخورد و فاسد میکند و تعفین
آن مینماید و امر علیل آئل بسل گردد و چون حاصل گردید در ریه معالجه نمایند باین علاج که بیاشامند علیل را چند روز طبیخ زوفا که آن ترقیق ماده و جلای آن
میکند و از نوشیدن آب سرد منع نمایند بلکه بشربت عسل ساده ممزوج نمایند که معین تر بر جلاست و اگر باین تدابیر نفث بهم نرسد دلیل آنست که ماده
در اقسام ریه چسپیده و ریه تشرب آن نموده و ریه ضعیف منحل القوة و ماده غلیظ عسیرست و این حال مؤول بسل میگردد و چنانچه بقراط ذکر کرده مصنفین کتابهاش
درین موضع تهاون نموده و میگویند که چون در روز چهارم و هفتم نفث نکند امر او آئل بسل گردد و حکایت این از بقراط میکنند و تفسیر کلام حکیم بقراط
آنست که ذکر کردم و اما آنچه در انذارات و تقدمة المعرفة ذکر نموده اینست که چون در رابع نفث بهم رسد در چهاردهم بر آید مراد او ازان نزلات ست نه
اورام جهت آنکه مواد چون نزول نماید بسوی پهلو و تأخر کند نفث علیل در رابع دلالت بر سلامت او و سهولت مواد و بر زائل علیل بسرعت مینماید و چون نزول نماید
مواد بسوی پهلو و تاخیر نماید نفث علیل از رابع دلالت بر صعوبت حال مریض و غلظ ماده و طول مرض مینماید و چون منحل گردد ماده از پهلو بسوی ریه نفث نکند منذر
بطول مرض است و اگر در هفتم و چهاردهم نفث نماید منذر آنست که آئل بسل خواهد گردید و برین وا جبست که قصد کرده شود کلام بقراط و کلام جالینوس
نه بر آنکه ذکر می کنند اصحاب کتابهاش و میگویند کسی را که ذات الجنب باشد و در چهارم و هفتم نفث نماید مراد او ایل بسل آئل میگردد و این کلام در نهایت مخالفت ست

علاج ذات الجنب غیر حقیقی

شیره بادیان شیره تخم کشنیز و شا و گلقند بدهند و روغن بابونه بمالند و یا اصل السوس پنج بادیان پرسیاوشان هر یک ... درم انیسون پودینه خشک
هر یک یک درم نبات دو توله جوش داده بنوشند که برای درد ریح سینه و پهلو مفید ست والفا برای درد ریح در اضلاع انیسون تخم کرفس هر یک پنج ماشه
ورق بادیان عنب الثعلب جوش داده گلقند بمالیده صاف نموده بنوشند و یا بیخ کاسنی بادیان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک هفت ماشه عرقیات
دوازده توله گلقند دو توله جوش داده بخورند که مفتح سده نیز هست و همچنین برای درد پهلو از ریاح بادیان مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده گلقند داخل کرده
بنوشند و روغن گل نیمگرم کرده بمالند و اگر درد اضلاع تا به پشت باشد بادیان پنج ماشه بیخ کاسنی پرسیاوشان هر یک هفت ماشه و رازیانه جوش داده

گلقند داخل کرده بخورند پس اگر بعد رفع ورد درد اضلاع درد پشت باقی ماند عنب الثعلب هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه افزایند بعده اگر در اضلاع ریاح
و ثقل باشد و بواسیر نیز داشته باشد مقل نیم ماشه در گلقند دو توله آمیخته همراه شیرهٔ تخم کشوث پنج ماشه در عرق بادیان هفت توله گلاب چهار توله برآورده
بخورند و سبوس گندم و نمک در پارچه بسته تکمید نمایند و روغن گل بمالند و بربندند اگر درد از کتف شروع گردیده تا پهلو و اضلاع و سینه آید بادیان نه ماشه
دانه هیل سه ماشه نبات یک توله در آب جوش داده صاف کرده بطور قهوه بخورند و زردهٔ تخم مرغ با قدری دار هلد آمیخته ضماد کردن نیز نافع ست و دیگر ادویه
ضمادات و کمادات محلله مسخنه بعمل آرند و اگر حاجت تنقیه افتد مسهل بلغم دهند و فصد نیز نافع نوشته اند بخروج الریح مع الدم و نفع فصد باسلیق از دست
محاذی اسرع الظهور ست و گاهی برای درد پهلو و ایی ریحی زرشک با بادیان بیخ بادیان مویز منقی انیسون بنفشه خیسانیده سکنجبین ساده گلقند آفتابی حل کرده
بنوشند و بعد شش روز این حب نافع درد پهلوی ریحی ریوند خطائی تربد سفید بسفائج غاریقون هر یک یک مثقال شحم حنظل دو دانگ ایارج فیقرا حب النیل
نمک هندی هر یک یا کم دو ماشه پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک دو درم مقل کتیرا هر یک دانگی کوفته بیخته در عرق بادیان حب ساخته یک توله یک شربت
باقی مانده همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب نیم گرم میدهند و صبح این بدرقه میدهند عنب الثعلب مویز منقی انجیر زرد اصل السوس بادیان بیخ بادیان
بیخ کاسنی گل بنفشه اسطوخودوس حب القرطم سپستان تخم کشوث تخم کرفس انیسون ریوند چینی گل سرخ بسفائج سنای مکی در عرق عنب الثعلب عرق
گاوزبان خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف کرده ترنجبین فلوس خیارشنبر گلقند مالیده با زداف نموده شیرهٔ مغز بادام پاشیده بنوشند و بجای آب
عرق بادیان سه پهر شربت بزوری عرق بادیان گلقند تخم ریحان پاشیده تبرید میدهند و اهل هند گویند که اگر درد پهلو از ریح و سردی بود بیخ بیدانجیر
زنجبیل نیم کوفته قدری در آب جوش داده بنوشند و یا بیخ آک با بول کودک سائیده بجای درد طلا کنند و در آفتاب نشینند و از پارچه خشتی کماد نمایند و یا شاخ گوزن
با چهار پنج عدد مرچ سیاه سائیده نیم گرم ضماد نمایند تتمه بعضی متاخرین می نویسند که گاهی ذات الجنب وبائی عارض میشود و علامتش با درد غشی ست و تپ و سرفهٔ
خفیف و غایه بحران روز اول یا در سه چهار روز هلاک میکنند باید که اول حقنه لین طبع را بکشایند که بهوش آید پس همان وقت از هر دو دست فصد باسلیق نمایند
و خون افگیرند تا سرخی در خون ظاهر گردد پس بند کنند و شربت نیلوفر و شربت سیب لیمونی علو بخان هر یک دو توله در گلاب و عرق بهار و بید مشک هر یک
پنج توله کیوره سه توله بنوشند و غذا انبوماش چقندر و اسفاناخ هندی و رومی و کشنیز سبز در ان افتاده باشند بقطر یا آب لیمون کاغذی ترش
کرده دهند بنان تنک بالائی جغرات گاوی با برنج و خشکهٔ گیلانی و مربای کرونده و انبه خورانند و بجای آب برگلاب و عرق بهار اکتفا نمایند و در روز
چهارم جهت نضج ماده مطبوخی دهند که در ان ادویهٔ ذی تریاقیه و مقوی اعضای رئیسه باشند چون زرنب اظفار الطیب کرفس بادیان رومی و هندی
و خطائی و امثال اینها و این مطبوخ آلوبخارا ده عدد زرد آلو پنج عدد اظفار الطیب زرنب بادیان خطائی انیسون هر یک سه ماشه بسفائج ناکوه بادرنجبویه
هر یک ماشه درونج عقربی چهار ماشه بیخ کرفس پنج ماشه اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان هر یک هفت ماشه عناب هفت عدد برگ شاهتره
چهار و نیم ماشه گلسرخ یک توله در گلاب و عرق بهار نارنج و آب باران هر یک پاؤ آثار بجوشانند که ثلث باقی آید گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند
و تا روز هفتم دهند و در روز هشتم مسهل هم دهند با اضافهٔ خیارشنبر و شیرخشت و ترنجبین و شربت دینار علو بخان هر یک هفت توله و روغن بادام هفت
ماشه و غذا وقت شام خشکهٔ گیلانی با شوربای جوزهٔ مرغ که مقطر فنق داده باشند و صبح این تبرید دهند جواهر مهره سه ماشه در خمیرهٔ صندل ترش یک توله ورق
طلا یک عدد آمیخته شیرهٔ زرشک [illegible] ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس هفت ماشه لعاب گاوزبان بهدانه هر یک [illegible] ماشه در گلاب و عرق بهار و کیوره
و بید مشک و نیلوفر و گاوزبان هر یک چهار توله برآورده شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله تخم فرنجمشک ریشه ترتیزک [illegible] ماشه داخل کرده بنوشند همین نسخه
سه چهار مسهل داده بنگرند اگر سرفه قدری باقی مانده باشد این حب دهند سرفهٔ سائله و یابسه را رب السوس زعفران و صندل سفید هر یک چهار ماشه زرنب سه
ماشه کتیرا اظفار الطیب اصل السوس زرشک صمغ عربی هر یک هفت ماشه انار دانه پسته و پنج ماشه شیرخشت سه توله بلعاب اسپغول بقدر
موٹھ حبها ساخته در دهان دارند و جهت تعدیل مزاج خمیرهٔ ابریشم و شربت یاقوت علوی خان یا عرق زرشک دیا فواکه و بهار نارنج لگا کر [illegible] برند

وگویند که در سال التعفن در هوا پیدا شده ذات الجنب حادث میگردید و از تدابیر دیگر فایده حاصل نمیشد طبیبی حاذق آب انار میخوش پالائیده می خورانید در یک هفته صحت می یافتند و ایضا گویند که در سالی بموسم سرما هوا متعفن شده مورث ذات الجنب شده بود و بعلاج اطبای نافهم اکثر بیماران هلاک شدند حکیم کبیر علی خان تلمیذ رشید علوی خان از فصد باسلیق هر دو دست خون وافر میگرفتند تا بیمار بیهوش آید و شیرهٔ زرشک نه ماشه و زرنب یک ماشه و تخم ریحان چهار ماشه و انجیر زرد پنج عدد در عرق بهار نارنج پنج توله و بادرنج و کیوره هر یک چهار توله و عرق نیلوفر هفت توله برآورده شربت لیمون کاغذی و شربت بادرنجبویه هر یک دو توله تخم شربتی یا تخم بادرنجبویه یا ریحان هفت ماشه پاشیده میدادند غذا شوربای چوزهٔ مرغ که دران کشنیز تر و چقندر انداخته باشند فقط لیمو یا ابنه داده با نان تنوری و عقب آن جدوار خطائی یک دو ماشه در جوارش عود ترش توله آمیخته می لیسانیدند و بجای آب چهارم حصه مقطر در آب باران آمیخته می نوشانیدند وقت عصر اگر اندک درد سرفه باقی می ماند فصد باسلیق از جانب درد میکشودند و روغن قاوندی گرم کرده بر موضع درد می مالیدند و بالای آن برگ تنبول زرد گرم کرده می بستند و تخم لیمون کاغذی هفت عدد بلع کنانیده بالایش آب انار کوهی یک عدد مقشر در عرق بهار نه توله شربت سیب چهار توله میدادند ازین تدبیر در همان روز همه بیماران شفا یافتند

خناقه

قسمی ست از ذات الجنب خالص که ورم آن عام بود در غشای مستبطن اضلاع و حجاب حاجز از یمین و یسار و اگر ورم در غشای مستبطن تنها هر دو جانب حادث گردد آنرا ذات الجنب خالص مضاعف نامند و بعضی این را خناقه گویند و این صحیح نیست بجهت آنکه علت خناقه حادث میگردد از ورم هر دو جانب غشای مذکور مع ورم حجاب قاسم صدر بدو نصف چنانچه مذکور شد و علامتش آنست که درد در هر دو پهلو باشد و مریض بر هیچ شکل خواب نتواند کرد و هنگام سرفه از شدت درد بغشی افتد و استنشاق هوا متعذر شود و علاج آنچه در اقسام ذات الجنب خالص مسطور شد حسب ماده بعمل آرند و دو بار فصد از هر دو جانب لازم شمارند و طبری نوشته که این مرض را احدی از متقدمین ذکر نکرده و جالینوس لیسوی و ایمانی نموده که استخراج او بجز ماهر صناعت نتواند کرد و آن گفته که اعظم اعراض حادثه در آلات نفس آنست که در تمام صدر باشد و ابو ماهر این علت را خناقه نامیده و گوید که اکثر باختناق هلاک میگردانند مثل ذبح و این ورم در جمیع غشای مستبطن صدر و در غشای قاسم صدر بنصفین بهم میرسد چون همه غشا ورم کند نفس منبسط نشود و مریض قادر به استنشاق هوا نباشد و لیسبا است که دفعة بسبب غشی که از سرفه او را عارض گردد و بر راست نشستن نیز قادر نباشد و بنا بر همین اعراض صعب بجاره هلاک گردد و فرق میان این مرض و میان شوصه و ذات الجنب آنست که صاحب شوصه قادر باشد بر آنکه خواب بر صدر نماید و بر پهلو و پشت مائل گردد و از سعال خوف غشی نباشد و درین علت مریض قادر بران نباشد که منتصب یا قائم شود و یا سعال کند یا نوم بر شکلی از اشکال نماید مگر بشدت عظیم و ابو ماهر تجربه کرده است که هر کسی که تا روز هفتم زنده ماند خلاص یابد و موذی انتفس یا سعال دشوار گردد و الا اکثر مریضان در روز چهارم هلاک شوند و سبب فاعل ورم حار سخین ست که در کمیت و کیفیت آن تغیر شدید راه یابد و متصاعد گردد و بسوی این غشیه و رعو قیلم صاعد میشوند بسوی حجاب قاسم صدر بنصفین و منتصب گردد و برین غشیه ورم حادث شود و گاهی قروح در چند مواضع صدر پیدا میشوند و اعراض کوره از دیاد می پذیرند و گاه دفعة بکشد و علاجش آنست که بقوت مریض و سن و مزاج او نظر کنند اگر قوت نیک و سائر قوانین جواز فصد موجود باشند تنقیه بفصد از هر دو دست و حقنه که در ذات الصدر بیاید باید کرد و بر سینه و پهلوها و دیگر جاها نیز آنچه باید و تمریخ تمام سینه و پشت بقیروطی که می آید باید ساخت و غذا ماء الشعیر بشکر و جلاب دهند و زیاده ندهند که دران خوف انقطاع نفس ست و از لطیف معالجات این علت بعد تنقیه بحقنه ماننده آنست که هر روز یکبار حیله برای رعاف نمایند تا رعاف کند و اگر رعاف از خود بروز بحران آید صحت تام یابد و اگر در غیر ایام بحران آید خفت در مرض رو نماید ولیکن در عمل مذکور خطر بسیار ست چه بیشتر هلاک میشود مریض بسبب رعاف واقع در غیر وقت او و اگرچه آنرا در تقدیم از ایام معولات او باشد و باید که مریض را از جمیع محرکات صدر و سعال نگاه دارند حتی که از هوای بارد و آب سرد و از چیزی که قذفت نماید محفوظ دارند و اگر چیزی که از ان سعال و قذفت واقع شود و بهم رسد از ان قذفت قی شود و باختناق هلاک گردد و درین علت گاهی ورم

متعدی میگردد و بسوی شطایا که در عضلات منقسم در صدر ست وجالینوس آنرا شطایای متمم نفس و استنشاق نامیده و ازین هلاک میشود بعد ده ساعت بانقطاع نفس چون بر مریض امر در تنفس صعب گردد و غذا ازان باز دارند و ماء الشعیر بتفاریق در دفعات کثیر دهند تا معده او ممتلی نگردد و مزاحمت بحجاب ننماید و در تنگی نفس و قلع او زیادتی نشود و این مرض منقسم بچهار نوع میگردد **نوع اول** رطوبی ست و آن از انصباب رطوبت حاده که بصفرا حدت پذیرد حادث میگردد و این نوع اعسر نضج و اقل الم از انواع دیگرست و این از اعراض لازمه اوست و رطوبی بودن این نوع از صورت نفث متحقق میشود اگر آنچه نفث کند رطوبت غیر متلونه باشد و طعم او طعم دسم گرم بود صحت این امر گردد که علت رطوبی ست و درین هنگام طبیب مبادرت کند بنوشانیدن شربت عسل و دادن جلنجبین و تمریخ صدر بروغن خیری اگر سرخی قاروره باین مضاف گردد بر تغیر مزاج قلب که بطریق مشارکت در الم دلالت کند و نبض صاحب این نوع شدید الصلابت نباشد و چون تپ بدان مضاف شود بران خوف هلاک سقوط قوت باشد و در معالجه او زیاده کند جلنجبین خمیره بنفشه مالیده و نزدیک خواب بخورد او طعام عسل خیارشنبر دو درم با جلاب دهند مگر آنکه طبیعت منحل باشد که درین صورت خیارشنبر نباید داد و تمریخ صدر او بقیروطی معروف بمرهم صدر نمایند پس بستانند آب برگ بزرقطونا و آب برگ خبازی و آب برگ بارتنگ آب برگ خطمی لعاب بهدانه بعده بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر و موم روغن بسازند و با بهای مذکوره بر آتش بسقیه دهند بعده مدام بر سینه بمالند و علامت نضج علت ازدیاد نفس علیل و امکان تقلب بر پهلو و ظهور اجتماع و تخلیص غیر منقطع در رطوبت **نوع دوم** دموی ست و از اعراض لازمه او سرخی رخسار و چشم و فرط الم مع تمدد و تپ مطبقه و نفث گلابی ست و فرق میان این نوع و ذات الجنب خالص آن نیست که باین نوع سخن نباشد فقط و الا جمیع اعراض و مثل اعراض ذات الجنب باشد و علاجش فصد ست از هر دو دست اگر قوت صالح باشد و استفراغ بحقنه لینه که در ذات الصدر مذکور گردد و لزوم ماء الشعیر و لعاب اسپغول ساعت بساعت زمانی و از غذا بر ماء الشعیر اقتصار ورزند و اگر اعراض عظیم گردد و غشی بهم رسد از شرب ماء الشعیر و یا فرو بردن چیزی در حلق که نفس او تنگ گرداند در حلق او از پستان مادر دختر شیر بدوشند و بدل غذا او همین سازند و تمریخ صدر او با آب جرادهٔ کدو و لعاب بزرقطونا و آب هندوانه بروغن بنفشه آمیخته باید کرد که این تسهیل نفث او نماید و از هوا محفوظ دارند و از اعراض لازمه این نوع نفث وردی رقیق ست **نوع سوم** صفراوی ست از اعراض و تپ مفرط و عطش و لهب وجع که در داخل صدر مثل لهیب نار در یابد و عطش که تسکین نیابد و نفث اصفر و احمر بسواد شبیه به دردی خمر مع طعم تلخ ست و این نوع شدید الخطر از انواع دیگر و سریع الزوال ست اگر تدبیر واجب کرده شود و هرگاه طبیب را در بدن علیل فضلهٔ ظاهر گردد و قوت دران یافته شود در فصد او باکی نیست و در اخراج خون و اسراف نکنند و بعد فصد این حقنه بعمل آرند بگیرند دو کف از جو مقشر کوفته و باقه کبیر از برگ عنب الثعلب برگ بارتنگ برگ بزرقطونا و دو کف از نخاله و کف از خطمی که هر دو در صره بسته باشند و در وقت طبخ با ادویه دیگر اندازند و بعضی حرانیین گفته اند که اگر ماده صفراوی باشد دران برگ لبلاب کبیر و برگ بنفشه زیاده کنند و همه را مثل دوای حقنه بپزند بعده قدر حاجت صاف نموده بران پانزده درم روغن بنفشه خالص و ده درم روغن نیلوفر اندازند و خوب بر هم زنند تا مخلوط گردد نیمگرم حقنه کنند و اگر درین حقنه چیزی از شکر سفید محلول زیاده کنند جائز ست **نوع چهارم** سوداوی ست و از اعراض لازمه او ضیق النفس مع جذب سینه و یبس لهات و غور عینین و افکار ردیه و بکای دائم و فزع از اقارب و قلت انس با انسان و نفث سیاه ست و علاجش تضمید صدر باشیای رطبه مثل لعاب بزرقطونا و لعاب برگ بارتنگ و روغن بنفشه مضروب با آنها قدری از سفیدی بیضه کنند و گاهی ضماد صدر او با آب عصی الراعی مضروب بقیروطی متخذ بروغن بنفشه میکنند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و روغن بنفشه در بینی چکانند و ملاک امر درین نوع چون تدبیر تخفیف یابد آبزن ست و لیکن با کثرت ضیق النفس و صعوبت اعراض در آبزن ننشانند زیرا که از شان ریه است که منفسخ میگردد و وحدت می پذیرد و ریح کثیر محتبس میشود از نشستن در آب گرم و از دخول حمام و در آبزن نباشد اگر باین علت نبض علیل تنگ گردد بسبب تدبیری فاسد زانکه دفعةً هلاک شود

شوصه

ورمی گرم بود در حجابی که بر باطن اضلاع خلف ست تحت حجاب معترض معروف بدیافرغما و بعضی شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را گویند و بعض اطبا

ورم حجاب قاسم صدر و بعضی را و لاسیما که در اسافل این حجاب افتد شوصه نامند و جرجانی و ایلاقی و ابوالحسن سعیدی نویسند که اگر ورم در عضلات صدر باشد و خصوصاً عضله های داخل و زیر دوش آنرا شوصه نامند و اسباب این بعینه اسباب ذات الجنب است و کذلک علامات بحسب ماده و بعضی گویند که مادهٔ فاعله شوصه یا خون حاد است یا بلغم غلیظ و بالجمله صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وجه نتواند خفت و زیر حجاب حاجز درد باشد و گویند که اعراض آن شدید تر از سائر انواع ذات الجنب است و عطش و لهیب و کرب و قلق و تپ و سهر و وجع و نخس پیدا آید و نفس دران تنگ باشد و علامت خاص شوصه آنست که درد و تمدد و نخس در اضلاع سینه بود و وجع بسوی پشت در زیر شانه و دست مائل شود و در ذات الجنب تا شراسیف برسد و ضیق النفس کمتر از ضیق ذات الجنب باشد و گاهی ورم شوصه در عضلات خارج باشد یا در غشای خارج که بر استخوان سینه پوشیده است و این ورم گاه از ظاهر نمایان میباشد لیکن در وی همه اعراض و کمتر از اعراض برسام و ذات الجنب خالص بود و علاج بقول بعض افاضل متاخرین اولا مبادرت بفصد باسلیق است و گرفتن خون بسیار بحسب قوت واجب و بعد از آن هر صبح آشامیدن جلاب از گل بنفشه و گل نیلوفر هر یک سه درم عناب ده دانه جوشانیده صاف کرده ترنجبین خمیره بنفشه هر یک ... درم دران حل نموده صاف کرده و تغذیه بماء الشعیر نمایند ... و بعد ظهور نضج بلینه تنقیه نمایند بگیرند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سبوس گندم در صره بسته خطمی و تخم کرفس هر یک یک کف برگ چقندر یک دسته عناب سپستان هر یک بیست دانه در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند از آتش فرود آورده مالیده صاف نموده دران خیار شنبر ده درم شکر تر ترنجبین هر واحد یازده درم مالیده باز صاف کرده مری و روغن کنجد هر یک ... درم و نمک طعام یک دانگ داخل کرده ... حقنه سازند و گویند که تدبیر صواب آنست که اولا حقنه کنند و از استعمال اقسام اضمده دست کوتاه دارند و بعد استفراغ ماده بظاهر جلد نهادن محجمه ناری و وضع محاجم با شرط و بعده انجیر و خردل و سرگین کبوتر ضماد نمایند تا متقرح شود و ریم از آن جاری گردد و باقی علاج همانست که در انواع ذات الجنب مذکور شد و اگر سبب خون ... باشد فصد باسلیق ضرورست و آنجا که حقنه بعمل نیاید از استعمال ملینات مشروبه باز نتوان داشت و آنجا که درد بشدت بود ... ضماد شوصه بر موضع الم توان نهاد و کذلک خاکستر کرنب و چربی مرغ یا چربی بز و مغز قلم گاو از مسکنات است اگر در ضماد مذکور افزایند بهتر باشد و بعضی ... مینویسند که اول طبع را بحقنه لین نمایند پس رگ باسلیق زنند و ضماد ... مرتکب ... مسهل نشوند و باقی همه علاج مانند ذات الجنب صحیح نمایند و همگی عنایت دران مصروف دارند که ماده بظاهر جلد مستفرغ شود و این چنان باشد که محجمه ناری نهند و یا حجامت بی شرط گذارند و ضمادی از انجیر و خردل و اشق برابر و چهارم حصه همه شیر عشر آمیخته بران گذارند تا متقرح گردد و ریم از آن بالاید و اگر از تنقیه بفصد و مسهل فائده معتد به ظاهر نشود حب ... یک عدد با شیرهٔ بادام شیرین هفت عدد و تنبول پخته سه عدد و بادیان خطائی سه ماشه و اصل السوس چهار ماشه نبات سه توله صبح بخورانند و همچنین وقت شام و از گل عاشقانه هفت ماشه ... بادیان خطائی بادیان رومی هر یک پنج ماشه قرنفل زنجبیل هر یک یک توله ... توله کوفته بیخته روغن گل و بابونه هر یک نیم توله آمیخته نیم گرم ضماد کنند و غذا شوربای مرغ که دران برگ شاخ گل عاشقانه افتاده باشد و روغن گاو بسیار پخته بنان تنوری خورانند و در یک هفته صحت یابد و ضماد زنجبیل خام سوده بر پارچه سفت مثل مرهم کشیده پیوسته بر سینه طلا کردن نیز مفید صاحب تحفه مینویسد که اگر مادهٔ فاعله شوصه دموی باشد فصد باسلیق از جانب مقابل نمایند و شربت ماء الشعیر بشربت بنفشه لازم گیرند و تعدیل طبع بلعاب و شربت بنفشه کنند و شربت خشخاش دهند و بر پهلو از نیلوفر و بنفشه و گل سرخ مساوی در آب گرم و روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند و موضع را بآب گرم بشویند و چون صلاح یابد غذا اسفیدباجات بروغن بادام و حریره بشکر و روغن بادام و مزورات دهند و در آخر اجازت دخول حمام و تناول چوزه مرغ بدهند و اگر مادهٔ فاعله شوصه بلغمی باشد تخم بنفشه بخورانند و گلقند بآب گرم دهند و طبیخ زوفا بیاشامند و بر پهلو ضماد از بابونه و اکلیل الملک و برگ غار بروغن کنجد نمایند و اگر طبیعت قبض باشد حقنه ملینه استعمال کنند و چون صلاح یابد در حمام داخل نمایند و با اسفیدباجات غذا سازند و حلوا بشکر و روغن بادام بخورانند و از امتلا حذر کنند ظهیری گوید که مبادا که مادهٔ ورم شوصه ... بجهت رقت گردد بلکه ماده او بجانبی ماند و تنگ شده چسپیده و چون رباط تام باید ورم عظیم گردد و مزاحمت بحجاب نماید بسبب ...

که متورم میگردد و ذات الجنب قتل میکند بتضییق نفس و فرط الم مگر آنکه رقیق گردد و مده و مندفع گردد بسوی جلد و لحم و درین هنگام قدح شود که نهند و مدد علاج کنند بسوی سطح بدن و بسا است که خلاصی می یابد باین طریق و علامات و علاج شوصه مخالف از علامات و علاج ذات الجنب است در بعضی امور اما در علاج چنانست که صاحب شوصه را در اول امر این نمیدهند و تمریخ پهلو و سینه او هم نمیکنند و در ذات الجنب قدح نمی نهند مگر آنکه در جزوی از اجزای عضلات ما بین اضلاع یا در صفاق باشد و در حس ظاهر گردد و اگر در حجاب حاجز باشد قدح با فصد و نگذارند زیرا که بسا است که قطع نفس نماید و دفعتاً قدح نهند اگر تپ باقی باشد و در شوصه قدح بی تپ و دوا استعمال باید کرد چون بحس ظاهر گردد و صاحب ذات الجنب در ابتدا حقنه نمیکنند و در شوصه حقنه استعمال کنند و اما در علامات چنانست که صاحب ذات الجنب را خواب بسینه او و یا تکیه بران کردن ممکن نبود و صاحب شوصه را امکان تحریک خواب بر شکلی از اشکال نباشد و باقی علاج مشترک ذات الجنب و شوصه همانست که در ذات الجنب مسطور شد گیلانی می نویسد که گاهی اقسام شوصه بعضی از بعض مخالف می باشد زیرا که بعضی از ان قبول نضج بسرعت نماید و این آنست که صاحب او را در ابتدای مرض نفث متحلل نضیج بهم رسد و بعضی چیزی از ان نفث میکند و بعضی متوسط میان این دو صنف است و از انها قومی صدید نفث مینمایند و قومی از ایشان غیر نفث چیزی نفث میکنند و بعضی از ان نفث غلیظ لزج می اندازند و بعضی دیگر چیزی سریع النضج نفث میکنند و علاجش اینست که ابتدا بفصد صافن نمایند اگر قوت و امور دیگر مساعد باشند و در اول از جانب آخر و بعد تمکن و استحکام مادهٔ فصد از جانب مرض کنند لیکن دران خطر است چون ضعیف گردد گاهی مستولی شود و در منتهای مرض بعد از ان طبیخ عناب و سپستان و مویز منقی و خشخاش سفید و کثیرا و خمیرهٔ بنفشه و روغن بادام شیرین آمیخته بنوشند و در غذا ماء الشعیر بدهند که فعل ماء الشعیر بغذا اسهل محمود نیست فقط بلکه تسهیل نفث از قوت جلائی که در آنست میکند و چون نفث در صعود ابتدا نماید بعد از چهار روز باید که در طبیخ اصل السوس آس و خطمی و بنفشه و فانید شکر زیاده کنند و گاهی اصحاب این مرض منفعت عظیم بحقنهٔ لینه می یابند و خصوصاً اگر وجع ممتد باسفل و آخر اضلاع باشد زیرا که این دلالت مینماید بر آنکه جزو سفلانی از حجاب علیل است و ادویه که از خارج استعمال میکنند در ابتدای مرض قیروطی متخذ از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی و بنفشهٔ خشک یا تر و کثیرا و اصل السوس و روغن کنجد یا روغن بنفشه است و اما اغذیه در اول امر و در آخر او و در جمیع اوقات مرض واجب است که رطب معین بر صعود نفث باشد مثل حسو رقیق شیرین بعسل اگر تپ نباشد و آب سبوس با فانید و روغن بادام و خبازی و مانند آن و اما اشربه و آب است که ماء العسل ممزوج بآب بسیار باشد که آن با وجود تسکین وجع جالی و غذای محمود نیست و هر کسی را که شربت عطش پیدا کند شربت بنفشه یا جلاب بیاشامند و گاهی و یا قوذای سانج نفع بین میکند و خصوصاً اگر مریض را سهر ظاهر شود و یا چیزی از سوی سینه او بریزد و گفته اند که اگر نفث ابتدا نماید شربت خشخاش البته نباید داد که مانع نفث و مهلک است

ذات الصدر و ذات العرض

ذات الصدر ورم گرم بود اندر حجابی که قاسم صدر است بطول و بجانب قص و ذات العرض ورمی باشد در همین حجاب که بجانب فقرات پشت حادث شود و طبری گوید که گاه حادث شود ورم یا بر می آید خراج یا حاصل میگردد ماده نزله بحجاب موضوع بر قص آنرا ذات الصدر نامند و ایضاً اگر این ورم یا خراج یا نزله در حجاب موضوع بر فقار مقابل صدر افتد و اهل مصر و حران آنرا ذات العرض گویند و این هر دو مرض را متقدمین سوای جالینوس ذکر نکرده اند بلکه جمله امراض صدر را یکی گردانیده اند بر اعتماد آنکه طبیب انبا عارف استخراج مواضع مرض مینماید و طبیبی که استخراج میکند وجدا میگرداند هر یک را از دیگری بمثل این اعراض جزئیه آن طبیب کامل است و کسیکه کامل نیست در علم و عمل قدرت بر استخراج این ندارد و گمان مینماید آن همه را ذات الجنب یا ذات الریه و غلطی میکند در علاج آن پس این هر دو مرض را ذکر کردم تا هر کسی که درین صناعت دخل دارد هدایت بیند باید اسباب هر یک این هر دو بعینه اسباب ذات الجنب است و علامت ذات الصدر تپ دائم است و فواق و مریض از فم معده تا تره و نقره نحر درد ناخس مستطیل دریافت کند و نظر ببالا و زیر نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت و هنگام فرو بردن آب دهان و یا چیزی دیگر پندارد که گویا نفس او گسیخته میگردد و حلق خود را ببالا باید آنرا

بنفس بازپس میگرداند و می تواند که با این مرض وجع ناخس نباشد و ضیق النفس و عدم کثرت منشاریت نبض نیز از علامات است **و علامات ذات العرض**
آنکه مریض درد ضربانی میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت نتواند کرد و بجانب راست و چپ نگاه نتواند نمود و چون سرفه آید قلق و بیقراری نیز افزاید
بشدت درد وگاه از افراط الم غشی افتد و از خواب بر سینه استراحت یابد **علاج** علامات ماده فاعل این هر دو مرض و کذا علاج حسب آن ماده از مباحث
ذات الجنب بجویند لیکن ضماد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض میان هر دو شانه باید کرد **طبری** گفته که در ذات الصدر اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق
و تنقیه بدن باین حقنه نمایند بگیرند جو مقشر کوفته دو کف و سبوس گندم خطمی هر واحد کف هر دو و اصل السوس مقشر بنفشه یک کف عناب سپستان هر یک بیست
دانه برگ چقندر برگ خبازی هر یک یک دسته همه را در آب بجوشانند تا چون مهرا گردد صاف نموده در آن قند و شکر حل کرده روغن بنفشه روغن کنجد آمیخته
خوب برهم زده نیمگرم دو دفعه یا سه دفعه حقنه نمایند و هرگاه سورت مرض ساکن گردد و اعراض خفت پذیرد تمریخ عظام صدر و موضع وجع باین قیروطی
نمایند بگیرند موم سفید و روغن بنفشه گداخته تسقیه با آب برگ خبازی و آب برگ بید و آب هرا ده کدو خوب بهم زنند و چند دفعه بمالند پی در پی تا آنکه نفث
سهل شود تخفیف یابد آنچه در الست از نفث و هرگاه ماده حاصله در آنجا غلیظ باشد و تحلیل و ترقیق نیابد بر سینه این ضماد نمایند آرد جو پنج درم خطمی سفید سه درم
گل بنفشه سه درم کوفته بیخته در آب برگ خبازی آمیخته بر پارچه طلای سطبر نموده بر موضع وجع ضماد نمایند و چون خشک شود اعاده کنند که تحلیل و ترقیق بسیار ماده را
و اگر در موضع مرض بسبب حرقت و حمرت ظاهر گردد آب عصی الراعی و آب حی العالم و آب برگ خبازی و آب برگ بزرقطونا و آب برگ ... زنگ و لعاب بهیدانه و آرد
بزرقطونا همه را درهم نموده برهم زنند تا یکسان گردد پارچه را بدان آلوده بر موضع علت متواتر اندازند تا تسکین بسبب حرقت و تعدیل مزاج از ازاله حمرت
تسهیل اخراج نفث حاصل گردد و اگر تحلیل او دشوار شود بمعاودت فصد احتقان باکی نیست اگر قوت مساعدت نماید معاودت تمریخ نمایند و در لحیه
این مرض سبیل غیر آنچه ذکر یافت نیست و علاج ذات العرض مساوی علاج ذات الصدر است مگر آنکه ضماد و تمریخ و وضع خرقه بر فقرات میان کتفین استعمال
نمایند و مقدار دوا را زیاده کنند تا اثر آن بدان برسد باید که غذا درین هر دو مرض ماء الشعیر و شربت نیلوفر و حریره شیره مغز تخم کدو روغن بادام باشد اگر محتاج بزیادتی غذا
بود و لازم است طبیب که تساهل انکاری ننماید در معالجه این هر دو مرض زیرا که بسا است که منبسط میگردد تا حجابین میرسد علت خانقه عارض میشود و هلاک
میگرداند بعض متاخرین از افاضل گفته اند چون علت در جزو متصل بفقار یکه محاذی صدر است میرسد بسبب مشارکت نخرو متصل بعظام قص سرایت نماید و
حجاب مستبطن جنبین را نیز مشارکت مریض اکثر در روز چهارم هلاک گردد بضیق نفس و افراط الم و اگر بزید علیل با این حال غذا او اسفاناخ و بقله یمانی و بقله
مبارکه باشد باندکی نان که بلین و معین نضج اند و ابو ماهر حرانی گفته واجب است که تحریک نشود صاحب این علت را بمسهل و نه بملین و منضج نگردد و نفس او محتاج بنفس
عظیم نگردد زیرا که این تمام نمیشود مگر بسلامت جمیع عضلات صدر و حجاب آن چون علیل باشند نفس او تنگ گردد و بر آن خوف هلاکت باشد و کوشند که
قیروطی معمول و مؤلف والد علوی خان برای ذات الصدر نافع است هنگامیکه ماده غلیظ و متمکن و عسر النضج باشد که تحلیل و ترقیق و تسهیل نفث میگرداند و چون
بگیرند انار شیرین و پوست سر آن بقدر درهم بتراشند و قدری از جوف آن خالی کرده آنرا از روغن بادام شیرین پر نمایند و بر آتش گذارند تا جوش بخورد و روغن
را جذب نماید و باز روغن در آن ریخته جوش دهند تا آنکه دیگر روغن را جذب ننماید صاحب ذات الصدر آنرا بمکد نفع بلیغ می نماید که دوائی برابری آن نمیکند ادویه
سهول اخراج ننماید و ابن جزله گفته که قطائف معموله بجوز نیکوست ذات الصدر را **انتباه** طبری نوشته که گاهی در ذات الجنب و ذات الصدر اعراض غریبه واقع
میشود و آن آنست که گاه ظاهر میشود در سینه و پهلو بثور جفاف و محل و این را اعراض غریبه نامند زیرا که حادث نمیشوند مگر از بخارات حاره یا بلغمیه و آن بثور کبیر از سر تیغی
نشوند بندرت نازل گردند بسبب دفع طبیعت یا ترکیب خلط ثقیل با آنها پس واجب است که صبر و جنب این قیروطی معروف بقیروطی حرانین استعمال نمایند آنچه اراده کرده
بهندوانه آب برگ بنفشه هر واحد یک جزو آب برگ خبازی پنج جزو بگیرند و موم روغن از موم و روغن بنفشه سابقه بر آتش از زین آبها بدفعات متوالی تسقیه دهند
فرود آورده سرد کرده باز بر آتش نهاده تسقیه نمایند تا از زین آبها قدر صالح تشرب کند بعده بر سینه و پهلو بمالند و این وقتی است که تپ خفیف بود یا کم شده باشد
و با صعوبت استعمال این نشاید و گاهی از اعراض بسبب صدر و حمرت بشره حادث شود حتی که گویا آتش بر بشره آن نهاده و در آن این آبها استعمال

نمایند بگیرند آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ آب عصی الراعی و آب حی العالم و باهم مخلوط کرده خرقه بدان ترکرده بر موضع ملتهب نهند و استعمال
این علاج در حالت اشتداد تپ و خفت آن باکی ندارد

برسام

نزد اکثر ورمی حار است در حجابی که مابین معده و کبد حائل است و بقول بعضی در حجابی که میان آلات غذا و آلات تنفس فاصل است و سمرقندی از اوهام راس نزد ذکر برسام گفته که قسمی از برسام ورمی است که عارض میگردد در حجابی که میان کبد و معده حائل است و آن متصل بحجاب معترض میان قلب و معده مسمی بحجاب حاجز است و در ثانی در امراض صدر گفته که گاه عارض میگردد ورم در حجاب مسمی به و یا فرغما و آن حجاب معترض میان کبد و معده است و آنرا برسام نامند و لکن این اصطلاح و راضی گفته که ذات الجنب برسام است و شیخ الرئیس نیز سرسام را مترادف دانسته و گیلانی نوشته که کلام اطبا درینباب مضطرب است که گاه برسام را از اقسام اورام اغشیه صدر مع تپ و اختلاط عقل دانسته اند و گاهی او را از حجابی که دران عقل مختلط گردد شمرده اند و گاهی از قبیل سرسامات مع تپ شدید و تالم در صدر و اعضای او گفته اند بالجمله علامت برسام زوال عقل است و سعال بغیر نفث و شدت تپ و کثرت حرکت و تشنگی و ورد ناخن بطرف جگر بود و هرگاه قذف و شروع افتد از شدت درد غشی عارض گردد و وسواس گاه کم و گاهی زیاده شود و بیخوابی بود و اشک از سر دو چشم بی مراد آید و باشد که سرفه خشک صعب بتنج دهد و ایلاقی و جرجانی مینویسند که در برسام جمیع علامات ذات الجنب خالص میباشد و علامت خاص او آنست که درد و تمدد بسوی چنبر گردن بر آید و چون با این مرض اعراض سرسام مشارکت مثل اختلاط عقل و هذیان و تواتر نفس خفقان و غشی و صعوبت کرب و شدت ضجر و عطش و تغیر سحنه بالوان مختلفه و شدت تپ و قی صفراوی عارض میگردد و واجب است که میان برسام و سرسام فرق کنند و آن آنست که در برسام شدت درد و بهت و فتور را اقتد بعده سائر اعراض چون قلق و عطش و غشی و سوء تنفس و غیره ظهور کنند و ایضا اندران در ابتدا تنفس سلیم بود و لیکن قبل از اختلاط متاخر گردد و متواتر شود و هم از ابتدا اعراض خاصه او باشد مثلا چشم سرخ و عروق او ممتلی و برخاسته میباشد و سیاهی چشم بالا کشیده میگردد و نبض عظیم مائل بتفاوت باشد بخلاف این مرض که در ابتدای تپ غشی و سوء تنفس و در ناخن پدید آید و احوال چشم بسلامت میباشد بعده اعراض دیگر که مخصوص سرسام است مثل هذیان و جز آن رو نماید و نبض صغیر مائل بتواتر باشد و بقول مختار ابن هبل چون درین مرض روز چهارم خون در بول بر آید مریض تا روز چهاردهم هلاک شود علاج مثل علاج ذات الجنب نمایند لیکن چون این مرض سخت واحد است چیزی از داروی که دران حرارت باشد بکار نبرند بلکه بعد فصد باسلیق بهر تقویت دماغ بصندل و نیلوفر و ایضا ضماد نمایند و کافور دران اضافه کنند و بعد اصلاح طبیعت بتنقیه باسلیق فصد بشیرخشت و اسلیق فلوس طبیع را فرو آرند و تخلخل از آب برگ بید ساده و گلاب و شیاف و ورقی سنداکلاب و کشنیز سرکه بمقدار نیم تخم کاهو صندل سفید سرکه با شکل لوبی عطر گلاب سرکه تا ریاشه سازند تا بهوش آید و از بنفشه و تخم خطمی با فلاد عناب اشتعال و آب روغن سرکه اینها بشته ضماد کنند و غذا آش جو بشیره نیلوفر دهند در ورم صفرا و صداع کنند و یا حجامت با شرط بر ساقین جهت تحلیل درضماد کند و یا بوند و اکلیل الملک افزایند و طین مبارکه گلاب و خیار با بنفشه و گلاب بیدمشک دهند و یا بافقوع آلو که مقوی لبنا و قشیده و رو دکر بستانی و انتظار نضج کنند که از امراض حاده مهلکه است بعده تبرید از شیر خرفه و کدو و خیارین هر یک باشد لعاب اسپغول بهدانه هر یک باشد ورق بید مشک عناب لشاب هر یک بهم با شربت نیلوفر و انار هر یک تخم ریحان بر باشد دهند و غذا مزج یا ماش مقشر که با کدو الی قناده باشد خورانند و همین نسخه تا رفع مرض یا آنکه نضج حاصل شود بعده جهت تعدیل مزاج و تقویت اعضای رئیسه خمیره صندل ترش همراه عرق صندل او بکار و شربت عناب تخم شربتی بکار برند و غذا شوربای جوزه مرغ بنان تنک دهند و بقول ابو الحسن سعید علاج برسام بفصد باسلیق و اسهال باستعمال مبردات است و جماعه قول در مداوات آن مثل مداوات سرسام و مثل مداوات ذات الجنب است ازخون حادث است و بعض متاخرین در بیان ورم حادث در حجاب معترض میان کبد و معده ذکر کرده اند که احدی از متقدمین غیر ارسطاطالیس این حجاب را ذکر ننموده و گفته که پاره از حجاب ثانی مسمی بحجاب منبسط گشته و میان کبد و معده

حجابی گردیده و در وجود این حجاب شکی نیست و کذا در حدوث ورم آن چنانچه در ورم حجاب حاجز میان آلات تنفس و آلات غذا و علاجش
قریب بعلاج ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد ست از فصد باسلیق و حجامت با شرط بر ساقین و بر موضع درد و اول ادویه منضج و محلل چون
بابونه و بنفشه و خطمی و آرد باقلا و تخم کتان بآب سبوس گندم طلا نمایند و تلیین طبع بحقنه لینه بسیار زنند و اگر بهر تلیین گل نیلوفر بنفشه تخم خطمی
عناب سپستان جوشانیده ترنجبین داخل کرده بیاشامند جائز ست و لقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز برای اسهال در برسام مفید و حقنه
از مسهل بهتر ست و باقی تدبیر از علاج ذات الجنب اخذ کنند اگر با آن سعال باشد و اگر سعال نباشد علاجش مثل علاج سرسام و حمیات حاده نمایند الا
فصد درین مرض از باسلیق کنند **قول طبری** ورمی که حادث میشود در حجاب مسمی دیافرغما آن حجابی ست معترض میان آلات تنفس و آلات غذا
یعنی حجاب حاجز میان قلب و کبد یا معده جالینوس امراض این حجاب را و مواضع کثیر سرسام بسیار بیان نموده و شرح تام نموده و بعض اطبا ورم این حجاب را
برسام نامیده و بعض دیگر ذات الجنب خوانده و برسام عام و اکثر میان هیچ یک از اعلال صدر فرق نموده اند نزد ایشان سرسام و ذات الصدر و ذات الجنب
و ذات الجنب و ورم عضلات صدر و ورم عضلات میان اضلاع و ورم غشائی قاسم صدر بنصفین و ورم حجاب حاجز میان قلب و کبد واحد ست و ابقراط
نزد ایشان میان مرضی از این امراض که زائل گرداند عقل را و میان آنکه زائل نگرداند عقل را فرق اکثر ازین نیست که گویند آن اشد و این اخف
و آن اصعب و این اسهل ست و ورم حجاب معترض میان کبد و قلب خواه آنرا برسام نامند یا نه از امراض صعب ست که عقل زائل میگرداند
باختلاط از جهت آنکه بسوی او اعصاب بسیار از دماغ آمده خصوصاً هنگامیکه ورم او در موضعی باشد که متصل باشند بجنبین و اسفل صدر بسبب آنکه این
جزو او عصبی محض ست و سبب فاعل این ورم همان اسباب ذات الجنب ست که ذکر یافت و از علامات او ضیق النفس و اختلال عقل و سعال مفرط
بدون نفث و کشیدگی جمله صدر بطرف بالا یا بسوی اسفل و از جمله علامات مختصه او آنست که علیل قادر بر تنحنح نباشد بدفع چیزی از فوق و نه اسفل
و اگر او را تهوع بهم رسد غشی عارض گردد و بعض صاحبان این علت صاحب میباشد و گاهی منشاری و این از جمله امراضیست که اگر طبیب زود متوجه معالجه آن نگردد
و موضع آنرا التفات سازد باسقاط قوت و الم دماغ هلاک گرداند و بسا ست که از ان علیل را کزاز و [illegible] عارض میشود علاجش در ابتدا
فصد باسلیق و وضع محاجم بر ساقین و حقنه لینه و لزوم ماء الشعیر مطبوخ با عناب سپستان ست و تغذیه بدان نشاید یا آنچه قائم مقام آنست از اشیائی
که دران حجم باشد و تیز نماید معده را زیراکه اگر معده مزاحمت بحجاب کند غشی بهم رسد بلکه اقتصار نمایند بر نوشیدن ماء الشعیر و لعوقات و تغذیه [illegible] نمایند
این مروخ بگیرند موم روغن از روغن بنفشه یا نیلوفر و لسقیه نمایند آنرا با آب جراده کدو و لعاب بزرقطونا بر سینه بمالند و اگر پارچه با آن آلوده بر سینه بنهند
باکی نیست و از حرکت البته و از عمل چیزیکه محتاج تنفس شدید باشد منع نمایند و حدت و غضب نکنند تا احتیاج به تنفس بیشتر افتد و بر حجاب مزاحمت
نماید و غشی یا اختناق بهم رسد و بسا ست که این مرض مشتبه میگردد و طبیب ناقص قدح یعنی محجمه کبیر را بر موضع آن میگذارد و مریض در ساعت هلاک میگردد
و بعضی را دیدم که این مرض بهم رسید و طبیب متوسط میان اطبا قدح بر موضع نهاد و علیل مختنق گردید و خون از چشم او برآمد و در کمتر از یکساعت بمرد و من در آن وقت
متعلم بودم و الو ماهر را این حکایت نمودم و او بیان نمود که ورم در حجاب معترض بود و چون بقدح بر موضع منصعد گردید و الم بقلب و دماغ رسید عروق و شعب متصل
با آن فشرده شد پس شعب آن در چشم بشگافت و خون از چشم برآمد و بفرط الم هلاک گردید و بر اطبائی که در صناعت مهارت ندارند مثل این غلطی عظیم واقع میشود
و فرق میان این ورم و شوصه آنست که شوصه بحس ظاهر میگردد و انبساط نفس علیل آن کمتر از انقباض آن میباشد و میتوانند که تکیه نمایند بر جانب مخالف
علت و صاحب ورم حجاب را صغر میباشد نفس در حال انقباض و انبساط هردو و نمیتوانند که تکیه نمایند بر هیچ جانبی و شکلی از اشکال بلکه منتصب و بر پشت افتاده
میباشند و عقل صاحب شوصه زائل نمیگردد مگر بندرت هنگامیکه متادی گردد ورم بسوی حجاب حاجز و صاحب ورم این حجاب را البته عقل زائل میگردد تا اراده او
معالجات مختصه این حجاب آنست که حل طبیعت او نمایند و تمریخ نمایند مقعد مریض را دائم بروغن گل نیمگرم تا احساس فی الحال از محتاج تیز حر نگردد و بسبب آن
او را غشی عارض نگردد و چون وجع تخفیف یابد حقنه نمایند با شیای ملینه محلله بدون اشیای لذاعه و سینه و پشت او بروغن گل نیمگرم غرق دارند و چون

لیث و حرارت والتهاب موضع دریابد آب عصی الراعی و آب عنب الثعلب و آب برگ اسپغول و لعاب بزرقطونا باهم آمیخته و شیر دختران بران ریخته برهم زده پارچهٔ کتان بدان آلوده بسینه اندازند بر موضع الم و چون گرم گردد تبدیل نمایند و اگر خوف ضعف نباشد فصد کنند و گاهی درین مرض جذب فضول باسفل دائم بستن ساقین و وضع محاجم بران و فصد صافنین میکنند و این در شوصه ذات الجنب بعمل نمی آرند لعلیم طبری در کناش خود در باب ششم از مقالهٔ ششم حمی معروف بشیرسام بیان کرده و دیگری از متقدمین ذکر آن ننموده و او گفته که برسام علتی ست معروف به حمای حاده و آن مطبقه میباشد و متغیر میگردد بآن مزاج دماغ و لیساست که متالم میگردد حجاب موضوع بر دماغ و حجاب موضوع بر تحت اضلاع و این تپ حدت یافتن صفرا یا خون یا ارتفاع بخارات آن بسوی دماغ بود و لیسا باشد که جزوی ازین دو ماده در عروق دماغ یا در غشای موضوع بران حاصل شود و حمای مطبقه بهم رسد و عقل زائل گردد و این مرض سریع الحرکة است و ایام او معدود ست و حرکات مرض را ایام معلومه معتبر نیست زیرا که حرکات مرض بحسب ایام مختلف میگردد و تغیر مزاج از ابتدا او در چهارم پس در هفتم پس در یازدهم پس در چهاردهم پس در هفدهم پس در بستم میگردد پس اگر حرکات آن درین ایام مستقیم و محمود باشد و سلیم الحرکات علت محمود العاقبة بود و اگر حرکات او ردی باشد مرض مذموم و ردی بود و بسبب آنچه لاحق دماغ گردد از بخارات این اخلاط و یا حاصل شود دران از اخلاط آن علت ثقیل و خفیف میباشد اگر خفیف باشد آنرا شبیه نامند یعنی شبیه از علت ثقیله و اگر ثقیل باشد آنرا برسام خوانند و اطبا در اسم این علت خطا کرده بنده یا ناقل در اسم آن غلط کرده و در معالجه نیز و فی الحقیقة آن مرض منقسم بسه نوع میگردد و هر نوعی را اسمی خاص ست مثلا اگر با این علت حمای مطبقه باشد آنرا حمای حاده مطبقه فقط نامند و اگر با آن تغیر عقل و یا سدر باشد آنرا حمای مطبقه با برسام نامند و اگر نزول نماید یا آن ماده بسوی صدر و جنب آن هنگام آنرا حمای برسامیه نامند و ازین انواع ثلثه اگر نوع واحد باشد سلیم ست و اگر دو نوع آن ترکیب یابد اثقل و یا اکثر خطر باشد و اگر ترکیب یابد هر سه نوع باهم بحدیکه متغیر گردد مزاج دماغ و ماده نازل بسوی صدر و جنب و حمی مطبقه باشد عظیم الخطر بسیار ثقیل بود و این حقیقت برسام ست بجهت آنکه سینه و پهلو بآن فی الحقیقة علیل میباشند و اما اگر حمی باشد و متغیر گردد مزاج دماغ آنرا برسام نمیگویند الا بجهت استعاره اسم مجاز **علاج نوع اول** که حمای آن مطبقه باشد بغیر تغیر عقل و سدر فصد ست اگر ممکن باشد و آشامیدن ماء الشعیر و در غذا بالطف آنچه ممکن بود و اقتصار را و نوشیدن ماء الشعیر و دهن یک دفعه صبح برای دوا و یک دفعه وقت غذای او برای غذا و تعدیل مرقد و او را لعاب بزرقطونا با جلاب یا شکر و یا سکنجبین هنگام تشنگی و تفقد احوال او که اگر متغیر گردد یا خشک شود غسل او بلعاب بزرقطونا نمایند و در ماء الشعیر عناب و سپستان بپزند و منع از حرکت کنند و این علت سلیم ست چون اعراض او زیاده نگردد و بآن شیء دیگر مرکب نشود و اگر طبیعت او بدان و فضول ظاهر گردد و مبادرت بحل طبیعت او بعد فصد نمایند بحدیکه نضج در قاروره ظهور نماید بخورانیدن منضجات بعده حل طبیعت بخیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و تمر هندی نمایند اگر ازین مانعی نباشد و قوت قوی بود و حذر کنند از حل طبیعت در حالت ضعف قوت یا عدم نضج که این خیانت بود و لیساست که بسبب انبساط حرارت و سقوط قوت گردد **علاج نوع دوم** که حمای آن مطبقه و مزاج دماغ او متغیر باشد و در ابتدا فصد ست اگر طبیعت در ابتدای مرض منحل نباشد و اگر انحلال طبیعت در ابتدای علت باشد فصد نباید کرد و بعده لزوم آشامیدن ماء الشعیر بعناب و سپستان و تعدیل مرقد و مسکن آن بگل سرخ و بید و سبب غسل لهاة و زبان و سعوط زنبق و بلعاب بزرقطونا و شکر و مراعات بخارین آن باستقصا و تغذیه بالطف آنچه ممکن باشد از مرقه مزورات یا نان آب برد و تر کرده و یا ماء الشعیر اگر تحمل آن نگردد و هرگاه مرض خفت یابد و نضج ظاهر گردد و قوت نیکو و قوی باشد باکی نیست باستفراغ خفیف بالطف چیزیکه ممکن باشد **علاج نوع سوم** که مرکب باشد با حمای مطبقه تغیر مزاج دماغ و نزول ماده بسوی پهلو و سینه فصد ست در اول امر اگر قوت اطاعت نماید و اگر از ابتدای مرض چهار روز گذشته باشد فصد نباید کرد خواه قوت قوی باشد یا ضعیف و لازم گیرند شرب ماء الشعیر ماء القرع و شربت نیلوفر و جلاب و تغذیه نمایند بکرنبای ماء الشعیر و حفظ حرکات و ایام او باستقصا کنند و تعدیل مسکن و ببرگ بید و شاهسفرم و مانند آن از ریاحین نمایند و حوالی سر روغن عصی الراعی که بران گلاب ریخته باشند بمالند و منع نمایند از آنچه موذی باشد از فریاد و تکلم و مخاطبه بسیار و پیش او ذکر موذی و مرضی ننمایند و هرگاه افاقه شود اعتنا بلطایف

و تقویت قلب را دهند و اگر نقا یافت در چهاردهم و هفتم و الا منتظر بیست دیگر باشند و بحساب معروفه از بحارین تدبیر نمایند بحسب آن و از غذا و استفراغ و تحریک مواد در ایام بحران البته باز دارند و چون از زود تعجیل باز دارند نظر نمایند بسوی قوت و نضج مرض و اگر قوت صالح باشد باکی نیست بمعاودت فصد یا حل طبیعت بالطف آنچه ممکن باشد و ذکر نکردم انواع این علت را درین موضع مگر بجهت غلطی اطبا و رسم ایشان و حصر در انتهاء که کلام مختصر دران بیان نمایم و اما کلام مستقصی دران مذکور شد بعضی در علت سرسام و بعضی در ذات الجنب و بعضی در علل و یا فرغما و ایضاً در حمیات بکلام اوسع و در موضع خود ذکر خواهد یافت

تقیح و جمع مده در صدر

بدانکه لفظ تقیح در کلام اطبا بر دو معنی می آید یکی بر جمع ورم یعنی استحاله ماده اورام بقیح و مده در هر موضع از بدن که باشد و دوم خاص در امراض صدر بر امتلای فضائی که میان صدر و ریه است از قیح و مده و این حسب رای جمهور اطباست و اما بر رای شیخ الرئیس تقیح عبارت از امتلای فضای صدر است از جسم مائی قیح یا مده باشد که انفجار یافته بسوی آن و یا خلط و رطوبت نزلیه یا صدیدیه که اجتماع یافته در آن فضا از دو جانب یا از یک جانب بدین تقدیر استعمال لفظ تقیح بر جمیع رطوبات خلطیه نزلیه یا صدیدیه غیر آن در فضای صدر مجاز باشد نه حقیقی مستعمل بر جمیع قیح و مده دران و شارح قانون میگوید درینجا باید که حمل تقیح بر هر دو معنی عام باشد که علاج هر دو درین مبحث بیان می یابد و هر دو که لفظ قیح و مده نزد بعض اطبا باهم مترادفند چنانچه در لغت و ایضاً در لغت و نزد بعض ایشان قیح مده ایست که مخالطت آن با خون یا غیر آن از اجسام غریبه باشد و بعضی گفته اند که فرق میان تقیح و مده آنست که ماده مستحیله بسوی قروح و اورام و جراحات چون نضج یابد و بصورت خالص و دران باقی باشد آنرا قیح نامند و چون بحدی رسد که از ان صورت خلطیه منخلع گردد آنرا مده گویند یا بجهت اسباب امتلای مذکور یا نزله است که ماده و فضله منصب گردد یا قروح که در ریه بهم رسد و از ان ماده و صدید سیلان نماید و این تقیح گردد بعد از بیست روز و اکثر پس منفجر آید یا انفجار اورام نواحی صدر و این بیشتر پیدا شود از این یا ریم پخته او و یا چیزی مثل وردی و گاه بسبب این اندفاع رطوبائی باشد که اجتماع یابد در ابدان تا که یافت تا مدت طویل و خصوصاً در یافت اعالی مانند قرابیت و بیشتر در سینه این کسان اولا رطوبات مجتمع میگردد و استحاله می یابد مثل قیح و صدید میگردد بعده بسوی فضای صدر مندفع میشود و پر میگردد این فضا پس حوالی این از چهار امر خالی نباشد یا تحلیل میگیرد اندک بکثرت و تقلیل میکنند و ظاهر میگردد این با آنکه نفس را تنگ میگیرد و تنگ میگردد و نفس بر شخص آید و یا متعفن میگردد اندرین یا مده بسل می اندازد و یا تنقیه می یابد بنفث مثل یک سهل از طریق حلق و یا تنقیه می یابد باندفاع از طریق عروق عظیم و شریان عظیم که گاه بسوی مثانه می آید و بول المده یا بول غلیظ مندفع میگردد و سلوک آن اولا از ورید و یا شریان بسوی کبد پیدا شود پس بسوی کلیه پس بسوی مثانه و بول مندفع میگردد و گاه بسوی امعا از کبد یا بی شیر مندفع میگردد و این هر دو محمود است یعنی در دفع ریم بدین هر دو جانب سلامت بیشتر است گویند که امر تقیح مؤل بیکی از امور اربعه مذکوره وقتی خواهد بود که ماده منتقل بسوی خراج عضوی دیگر نباشد و الا ماده حاصله در فضای صدر گاه منحجر میگردد و منقلب میشود از ان بسوی آبله حادث میگردد از ان گاهی اورام خلف از ظن و گاهی ورم در داخل صدر ایجاد درنا شده و گاه منتقل میگردد بسوی ظاهر صدر و انفجار مخفی شود که در اینجا مثل ناصیه پدید پیدا شده حادث میشود و نیز خراجات و گاهی نافذ میگردد در منافذ صدر و یا در منفذ عروق مسمی بابهریا حجاب حاصل میشود در فضای بطن اسفل و درین هنگام گاه نافذ میشود از منافذ عروق بسوی ساقین حادث میگردد و در یا خراجات و گاهی نافذ میشود در جسم بلکه بسوی عانه مبین نفوذ مینماید حادث میشود و خراج در ان هر دو یا کلی از ان هر دو یا بسوی غیر آنها از مواضع دیگر و گاه نفوذ مینماید قیح و مده گاهی اخراج می یابد این در هنگام کثرت آن ضعف قوت و عجز طبیعت است و حکیم علاء خان مینویسند که مردی را دیدم که مده کامله در سینه او بود و خارج گردید از امعای او بطریق براز و از مری بطریق قی مده بسیار و هلاک گردید و چند روز دیگر گویند که چون انفجار یابد مده بسوی فوق خطر آن عظیم

واکثر آن اَل بسل میگردد و اندفاع مده ببول نیکوتر و آسان‌تر ست اخراج آن و اقرب بخلاصی و عافیت ست از انکه میل نماید بسوی بطن و امعاء و ببراز خارج گردد و هر چند که خروج مده ببراز نیز دلالت بر خلاصی و شفای مریض مینماید الا آنکه خروج آن ازخود دشوار است و بعضی گفته اند که اندفاع آن ببراز نیکوتر و اقرب بخلاصی و عافیت ست بجهت آنکه درین لطیف و کثیف ماده هر دو اخراج می یابد بخلاف اندفاع آن ببول که خارج نمیشود دران مگر لطیف مده و بقول شیخ مشایخ هلاک میگردد و بیشتر در تقیح از جوانان بسبب ضعف ناحیه قلوب ایشان و ضعف قوای آنها از دفع ماده و جوانان بیشتر هلاک میگردند در دو اوجاع صدر و اورام آن از مشایخ بجهت شدت حس ایشان و معذالک بسبب حرارت مزاج آنها ماده احد و اشد غلیان در ایشان حاصل میشود و لیس لهذا اوجاع آن شدید تر می باشد

اکنون بدانکه علامات تقیح در علامات انتقالات ذات الجنب کذلک علامات انفجار مذکور شده و اما علامات امتلای فضای صدر از قیح ثقل سینه و سرفه خشک با بهر و ضیق النفس و وجع ست و در اکثر سرفه رطب میباشد و نفس متواتر متتابع و سرعت تکلم و تحرک نوارت ثنی بسوی انضمام و لزوم تپ دقیقه خفیفه با استنقا و چون زمان مرض بطول انجامد ورم در پشت پای ظاهر شود و اشتهای طعام باطل گردد و آن ردی ست و عدم خروج ریم در نفث و بول و براز بعد انفجار اورام ریه و نواحی صدر نیز از علامات اوست و بقراط گفته که قیح را باین دلائل دریافت باید کرد که از صاحبان او حمی مفارقت نمیکند پس لیکن دقیق میباشد و در شب زائد تر میشود و عرق شدید مینماید و از سعال راحت می یابند و تشهی معتدبه لنفث نمیکنند و چشمها غائر میگردند و رخسار ها سرخ و ناخنهای و سر انگشتها اطراف انگشتان گرم میشوند و در پایها اورام و بثور حادث میگردد و اشتهای نمیشود و در ابدان ایشان نفاخات پیدا میگردد و هرگاه مدت تقیح طول کند این علامات ظاهر میشود و اما علامت جهتی که دران مده باشد و البته میشود با نکه مریض یک مرتبه بر یک پهلو بخوابد و مرتبه دیگر بر پهلوی دیگر پس هر پهلوئی که ثقل و انضغاط و وجع زیاده دریابد همان جانب علیل باشد و ایضاً شناخته میشود از آواز پده در جرجه و خضخضه آن از جانب علیل و اگر پارچه کتان بگل سرخ در آب محلول ترکرده بر سینه بر موضع ریم زود تر خشک شود و ایضاً اگر ریم در یک نیمه سینه باشد گرانی و تمدد و گرمی و سوزش در همان نیمه محسوس شود و اگر ریم در هر دو نیمه باشد عراض نیز در هر دو جانب بود و اما علامات انفجار سلیم آنست که عقب آن حمی تسکین یابد و اشتهای طعام در حرکت آید و نفث و نفس بسهولت آید و با آن خراجات در پهلو و نواحی آن حادث گردد و نواصیر شود و ایضاً خروج مده نقی سفید از نفث یا داغ یا شگاف و اما علامات ردی آنست که ظاهر شود آن اختناق بغیر غشی یا منجر بغشی گردد و نبض موت و ایضاً نفث ردی الکیفیه از جهت لون و رائحه و علامات سل ظاهر گردد و چون داغ کنند یا بشگافند از ان ریم حمائیه منتنه خارج شود و امام بقراط گفته که این علت دشوار است کسانی را که تپ روز انفجار از ایشان مفارقت نکند و عطش بسیار شود و اشتهای طعام نباشد و شکم آنها نرم باشد و آنچه اخراج یابد از مده سبز تیره و نفث بلغمی زبدی بود و هرگاه این امور همگی جمع شود حال صاحب آن دشوار میباشد و اگر بعض از ینها ظاهر گردد بعض از آنها سالم شوند و بعضی عطب نمایند بطول مدت و حکیم علوی خان نوشته اند که بعضی را از یاران من نقاهی پهلوی چپ بهم رسید با وجع و ضیق النفس و حمای دقیق و سعال یابس و بحة الصوت و سقوط اشتهای طعام و عطش و غضب بد خلقی و از معالجه من دست برداشته در فصل تابستان بابدی دیگر رفت و او را حمای صفراوی بهم رسید و برای دفع او مسهل آشامید و ضعیف المعده بود و اسهال بهم رسید پس بعد سه ماه از ابتدای مرض بسوی من برگشت و بعد چند روز او را قشعریره و برد و نافض عارض شد و ریم بسیار در اسهال و قی و نفث برمی آمد و آن مده در کمال حرارت و بدبوئی و با الوان مختلفه منکره بود و سه روز بدین حال بود و هر روز ضعف زیاده میشد تا آنکه شب چهارم او را غشی افتاد و بعد دو ساعت با فاقه آمد و در روز پنجم وفات یافت و من مطلع بودم که نجات نخواهد یافت بجهت علامات عطب که بقراط ذکر نموده و شیخ الرئیس فرموده که گاه متقیح نفث مینماید مده بسیار چنانچه من دیدم که شخصی در یک ساعت قریب بدو من صغیر ریم انداخت و جالینوس مشاهده کرده که شخصی متقیح هر روز قریب پنجاه اوقیه مده قذف مینمود و فاضل گیلانی نوشته که در تجربه خود مثل او دیدم که ورم عظیم در حجاب بود و بعده ورم منفجر شد و در روز اول چند رطل ریم سفید از دهن و هر دو گوش و چشم او برآمد و در روز دوم و سوم نیز قریب بمقدار اول خارج گردید بعد از آن هر روز قریب سه رطل برمی آمد و از چشم کم شده و از دهن و بینی و گوش بدستور بود و این حالت زیاده از سه ماه ماند پس اندک اندک تخفیف یافت تا آنکه بالتمام زائل گشت و بقای تمام او تا مدت شش ماه بود و اما علامت مفرقه میان مده و بلغم رسوب آن نفث در آب بعد یکساعت نتن او آتش ست

بخلاف بلغم که بر آب طافی می ماند و بر آتش بوی بدنمی دهد و اما علامات انتقال تقیح بسوی سل کدورت رنگ ست و کشیدن جلد پیشانی و گردن و برزوم
کمی انگشتان و زیادتی تپ در شب و کجی ناخنها و تدسم از چشمها مع سفیدی و زردی و دیگر علامات که در باب سل مذکور شد علاج هرگاه ورم ذات الجنب
و ذات الریه یعنی اورام نواحی صدر علامات جمع مده و تقیح مثل ضیق النفس و ثقل صدر و شدت وجع و حدت تپ ظاهر شود باید که بعد تنقیه بدن
بفصد و حقنه و مسهل اگر بدن نقی نباشد و تدبیر ورم کما ینبغی نکرده باشند طبیعت را باشیای منضجه اعانت بر انضاج نمایند و اگر معونت بکمادات و ضمادات
باشد مثلا تکمید باسفنج گرم نموده تنها و یا با زیت گرم بوده و تضمید مثل ضماد متخذ از برگ کرنب و برگ بادیان هر دو مطبوخ و یا آرد جو و علک البطم و خرماه
انجیر خشک و شراب شیرین سفید مثل عصیده پخته و اگر قوی تر خواهند بسرگین کبوتر و نطرون تقویت دهند و این تقویت در آخر نزد گشادن ورم نیز
صلاحیت دارد و ایضا ضماد متخذ از حلبه و بزر کتان و خطمی و آرد باقلا و کرنب و انجیر مطبوخ نیز منضج ست و اگر ماده قوی الغلظ باشد علک و خرء حمام و امثال
و مانند آن افزایند و این ضماد نیز منضج خراجات و دبیلات صدر ست بگیرند آرد حلبه و بزر کتان هر واحد ده درم آرد باقلا خطمی مغز تخم بطیخ انجیر هر واحد شش درم
پیاز نرگس چهار درم علک الانباط پنجدرم روغن سوسن و روغن نرگس روغن بنفشه هر واحد ده درم ادویه کوفتنی را کوفته و علک در روغن گداخته ادویه با آن حل کرده
ضماد نمایند که این منضج اورام غلیظ المادة بطی النضج ست و یا بگیرند خمیر و پیاز نرگس هر واحد یکجزو و حلبه و بزر کتان هر واحد نیم جزو و بیخ خطمی تخم مرو هر واحد
دو جزو و باریک کوفته در آب طبیخ انجیر مصفی آمیخته بر موضع ضماد کنند که این نضج جید میدهد و باید که ضماد را بر گرمی خود بدارند تکمید نمایند هم از بالای ضماد و یا بحیله
دیگر و بیمار را امر نمایند که قبل از وقت انفجار بر پهلوی ورم بخسبد و از مشروبات نافع ماء العسل ست و اگر حرارت بسیار باشد ماء الشعیر با اندکی عسل و یا ماء العسل رقیق
کثیر المزاج باب تنها و یا ماء الشعیر مطبوخ با اصل السوس مقشر نیمکوفته یا آب طبیخ انجیر یا حریره متخذ از انجیر و آرد جو بدهند و این قرص منضج ست بگیرند تخم خطمی و
خبازی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم کدو رب السوس نشاسته اذخر اکلیل الملک بنفشه کثیرا ادویه کوفته بیخته بلعاب بزر کتان سرشته اقراص زنند و با آب [illegible]
بانک عسل بدهند و اگر حرارت قوی تر نباشد و قوت قوی بود مطبوخ زوفا که در آن زوفای خشک [illegible] و فراسیون و اصل السوس و انجیر و عسل پخته باشند بدهند
و اگر این ادویه در ماء الشعیر بپزند صواب باشد و یا این طبیخ زوفا بدهند عناب بست عدد سپستان سی عدد انجیر سفید ده عدد پرسیاوشان اصل السوس مقشر
نیمکوفته بنفشه هر یک چهار درم تخم خطمی خبازی هر یک [illegible] درم حلبه بزر کتان هر یک [illegible] درم بیخ سوسن جاشنا فراسیون هر یک [illegible] درم زوفا چهار درم مویز منقی
بست درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز از آن چهل درم با روغن جلغوزه یا روغن بادام شیرین یکدرم بنوشند
خرما در نیوقت دلیل نیکو ست و اگر آنرا در ماء الشعیر یا در مطبوخ زوفا بپزند بهتر باشد و شربت فراسیون بغایت نافع و این لعوق نیز مفید بگیرند حلبه
بزر کتان هر واحد هفت درم آرد کرسنه تخم انجره هر واحد سه درم باریک سائیده بطبیخ انجیر سفید و روغن پسته بسرشته بلیسند و لعوق حب الصنوبر نیز منضج ست
و دیگر حبوب و لعوقات مذکوره در باب سعال بکار برند و اما اغذیه ایشان وقت صعود نان باب یا بماء العسل تر نموده و بیضه نیمبرشت و حریره های رقیق
مرتب از آرد جو و نخود و باقلا مع روغن بادام و شکر و عسل باشد و نقل مغز جلغوزه و بادام شیرین مناسب چون وقت انفجار آید و نضج تمام گردد و جهت صعوبت
اعانت بر انفجار نمایند که تحریک ابدان مریض صعوبت ست و تدبیر گشادن ورم اینست که در حلق ایشان پر لبنی دود کنند و دهان گشاده بر آن دارند
تا دود بگلو فرو رود و مطبوخ زوفای قوی که مذکور شد بنوشند و اعانت باضمده قویه مذکوره نمایند و دادن مثرودیطوس و تریاق در نیوقت نافع اگر
تپ گرم و مریض لاغر نباشد و ماهی شور خورانند و از ایارج فیقرا و شحم حنظل حب ساخته شب وقت خواب در دهن دارند تا آب آن بتدریج فرو رود و
[illegible] یا وقت خواب بخورانند و گاهی نفع میکند آنکه مریض را بر کرسی نشانند و کتفهای او بگیرند و کرسی را سخت بجنبانند و دادن خردل [illegible]
نافع ست و حلتیت در شیر حل کرده دهند و نفع میکند و در آن خواب بر پهلوی صحیح چون اراده انفجار باشد و گاهی امر میکنند بقی بعد خوردن اراده انفجار
نمایند لیکن درین خطر ست جهت آنکه بسا است که موت از انفجار عظیم بیک دفع میکرد و اکثر اختناق آرد و چون منفجر گردد لابدست از فراغ پس نظر نمایند اگر
ریم سفید و از خارج گردد نجات می یابد و الا فلا و چون مده انفجار یافت و سیلان نمود [illegible] کم یا معتدل گردید و ممکن ست که بهفت و چهل روز

پاک خواهد شد درین هنگام واجب است که ادویهٔ جالیه و غساله و منقیه را بتدریج طور نفث استعمال نمایند و آن مثل طبیخ زوفا با اصل السوس و طبیخ سوس و بنفشه و شربت
عسل و کرنب و طبیخ فراسیون و ماء العسل است و حریره‌های مذکوره متخذه با روغن بادام و مانند آن از آرد باقلا و دوران آرد کرسنه نیز داخل کنند و از ادویهٔ منقیه ...
وقت لعوق کرسنه و لعوق عنصل است و اما ادویهٔ مفرده که آن مهمات ایشان اند مثل آرد کرسنه و طبیخ سوسن و ... و ... سفید
و ... فانید و ... و بادآورد و شیر و قسط و سلیخه و سنبل است و لیکن بسا است که احتیاج میشود بآمیختن قدری از مخدرات اگر چه سرفه بسیار با شد ...
شدید المنفعه درین باب ... ریوند است و این ادویه از مهمات نافعه است در هنگامیکه از آنها اشربه و ضمادات و ... ساخته ...
سازند و روغنی که درین داخل نمایند برای ضد قوت آنها روغن سوسن و نرگس و بابونه و ناردین و ... باشد خصوصاً ...
بحسب ... وقت داخل کرده میشود و اکثر درین زمان داخل مینمایند مثل رائتیانج و شحوم ... و ... اذخر و زوفای رطب ...
از ادویه که عمده فوائد ... والتعریه والنزاق والتحام مع تحلیل اندکی برای تحلیل باشد و اگر تپ قوی باشد ... تا قوت ...
سوء مزاج و عاجز آید از نفث و باید که مبادرت نمایند به تدبیر اخراج قیح بعد انفجار در ایامیکه علیل در آن نفث در یابد و چون ... در یابند که ...
که در جمل ... کمتر از آن تنقیه نیاید بلکه ... بدست از داغ بآله باریک که ... و ... آن کرده شود تا ...
اندک کنند و بماء العسل ... جذب ... بسوی خارج نمایند و چون تنقیه یابد متوجه بالتحام آن گردند و لازم است که هنگام داغ ...
است از آن ... و غیر آن که در علامات مذکور شده ... بشگافند بنحویکه مده اخراج یابد و داغ ... کنند ...
بسیار باید که در آن خوف غشی و موت است بسبب کثرت استفراغ روح حیوانی و اگر ... داغ که بصورت ...
داغ و شگاف ... تنقیه ... و منفعت داغ و شگاف ... حاصل گردد و چون این صنیع امر خطیر است باید ...
تا اگر موضع مده قریب بموضع داغ و شگاف باشد و خوف امر دیگر هم نباشد بر آن جسارت نمایند والا ترک سازد و در هنگام داغ یا شگافتن لازم است از
حفظ قوت بخورانیدن گوشت و غذای معتدل القوة نه بسیار لطیف نه غلیظ و النفاث ... نمایند زیرا که ... مده باقی است ... و چون ...
حمی انقلاع پذیرد و هرگاه علیل بر نفث مده دیا ... علاج ... کرده شود و قوت یابد لامحاله حمی ... میگیرد و ...
از نضج تام با سیابی که در ذات الجنب مسطور شده و ورم منفجر میگردد و از آن خون صرف یا مده خام برمی آید درین هنگام زود فصد کنند ...
رجوع نمایند لذا استعمال مشروبات و ضمادات نافعه و از مشترکات ضماد مرهم کرنب ... و ماء العسل ... و ضماد ... سیاوشان و زوفای خشک ...
بهیج ست که با عسل ضماد سازند و وجه اشتراک اینها آنست که میان انضاج و تحلیل و ترقیق و غسل و جلاء ... بوسیله ... اقوال ...
حکیم علوی خان نوشته اند که زنی سی و پنج ساله را وجع شدید در جانب راست سینه بهم رسیده با سرفه خشک و تپ قوی و ضیق النفس و ...
منشاری بود و من رجوع آورده دریافتم که در پهلوی او ورم حار با خراج حادث شده فصد باسلیق نموده و مطبوخ عناب و سپستان ...
پرسیاوشان ... کوفته با شربت بنفشه خورانیدم و در روز هفتم ورم او منفجر گردیده ریم بسیار در بول او اخراج یافت و تا هفته هم مده ...
دو اوقیه با بول خارج میشد و من هر روز او را جالیات و ملطفات ضعیفه ... مانند ماء الشعیر با عسل و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ تخم ...
... با اندکی زوفای خشک ... ام و بعد هفته هم از ابتدای مرض اسهال مدی او را بهم رسید و تا هفت روز ماند لیکن بعد اسهال ...
گردید و نفث مده او زائل شد و من دران ایام بالطافت مده و منقیات آن با مرققات میخورانیدم و ... با مطبوخ زوفا ...
چون قوه ... محلول ... و روغن بادام شیرین میدادم پس صحت یافت باذن خدای عز و جل گویند که علاج مده ... و ... بعلاج ...
که در بحث ... مسطور شده یا بتلطیف مده مطبوخ انجیر پنج عدد زوفای خشک اصل السوس ... سیاوشان هر یک هفت ماشه مویز منقی ... سپستان
چهل عدد جوشانیده صاف نموده کتیرا ... ماشه روغن بادام یک ... اضافه نموده بنوشند و چون ... تلطیف پذیرد پس جهت اخراج آن نسخه

در عسر النفس گفته شد بعمل آرند و بنگارند اگر ریم براه بول برآید ادویه مدره و مقوی کلیه و مثانه استعمال نمایند و اگر با براز بیرون آید بمسهلات پردازند که ادویه
مقوی امعا دران باشند و اگر از هر دو راه برآید و این نادر بود پس گاهی با دراره و گاهی باسهال کوشند و با چیزهائی دهند که دران هر دو صفت موجود باشد
و این علت عسر البرء ست الا ماشاء الله کذا فی اسرار الاطباء و صاحب یاقوت احمر گوید که علاج احتباس مده در صدر ادرار و اسهال ست و از ادویه جیده
انیست که زراوند اصل السوس فلفل هر واحد یک درم حلبه انیسون گل سرخ هر واحد دو درم کوفته بیخته قرص ساخته یک درم بطبیخ بیخ بادیان و کرفس بدهند و
بعضے گفته اند شخصے که در سینه او ریم باشد باید که اجتناب نماید از خوردن کاهو و بیاشامد شیره تخم آنرا بجهت آنکه کاهو اختناق می آرد و اگر اتفاق
تناول آن افتد باید که بماء العسل قی کنند و بعد ازان طبیخ زوفا و مانند آن انچه باعث سهولت اخراج نفث و جلا گردد بیاشامد و گویند که گاهی اورام
نواحی صدر ریم کند و عقب آن خفت او نماید مریض عنقریب هلاک گردد و ایضاً اگر ورم ریم کند و بدان الریه بخار دهد و قوت ضعیف بود و علامت
زردی ظاهر شود زود هلاک گردد حکیم جالی گوید که متقدمین تدابیر منفجه و منضجه از ماء العسل و شربت زوفا و اضمده و لعوقات و معاجین کبار مثل اثاناسیا و
تریاق کبیر و مثرودیطوس بعد از هفت روز استعمال نموده اند و ابو علی سینا گفته که این طریق نیکوست لیکن طبیب حاذق را سلوک او شاید چه اگر جالی
نویسد اگر در تدارک او تواند کرد اما طبیبے که حاذق نباشد او را سلوک این طریق نشاید مگر با حتیاط تمام تا حرارت و آماس زیاده نشود و علامت منفجر شدن
نگردد و هرگاه ورم بکشاید و ریم آمدن گیرد و بیمار در خویشتن خفتی یابد جهد باید کرد تا ریم بر آید و سینه پاک گردد و تدبیر او همانست که در علاج نفث و دبیله
بلغمے گذشت و سهم او گوید که چون ورم بکشاید حریره ها از آرد باقلا و کرسنه و نخود و خندروس سازند و با عسل بدهند و ماء العسل درین وقت موافق ست
سینه را پاک کند و لعوق کرنب که مغز پنبه دانه دران سرشته باشند جالی قوی ست و لعوق اسقیل با شیر خر نافع و گاهی با این لعوقات چیزی مخدر چون
پوست خشخاش و بزرالبنج برای منع سعال می افزایند و ایضاً حکیم ممدوح امتلای فضای صدر از قیح را ذات الصدر نامیده و گفته که بعد تدبیر کورد
اگر بینند که ریم با درار دفع خواهد شد ادویه مدره خورانند و اگر دانند که باسهال دفع خواهد شد داروهای مسهل دهند تا زودتر دفع شود و ادویه مدر و مسهل نیز
موافق مزاج و عمر و فصل و سال باید داد ابو سهل گوید که گاهی محقق میشود مده در صدر یا از ورم ریه که بسوی فضای صدر منفجر گردد و یا از خراج که در بعض
عضل صدر مثل حجاب یا عضلات که تحت اضلاع ست خارج شود و معالجه نماید بدانچه منضج و ملطف ست و این چنانست که ضماد نمایند با آرد جو که
با آن قدری از انجیر مطبوخ و اندکی از علک البطم و سرگین کبوتر و نطرون و خطمی مخلوط کرده باشند و گرم کرده بر عضو نهند و بالای آن تکمید با سفنج نمایند تا حفظ
گرمی ضماد نماید و اگر نضج نیابد ماء الشعیر با اندک عسل یا حریره متخذ از آب انجیر و آرد جو بیاشامند و اگر قوت مریض قوی باشد و تپ نبود یا تپ ضعیف
باشد طبیخ زوفا و حاشا و فراسیون و انجیر و عسل بنوشند و ایضاً بزر زوفا و حاشا و لبنی تبخیر نمایند و دهن بر بخار او بکشایند و نه قی استعمال نمایند
و نه مسهل و هرگاه نفث شروع کند اعانت آن نمایند باشامیدن طبیخ زوفا العسل یا طبیخ فراسیون و بیخ سوسن بماء العسل و احسای متخذ از آب
سوسن و فانیذ و روغن بادام و یا از آرد جو و عسل بخورند و اگر نفث دشوار گردد ماء العسل بیاشامند و قدری اصل السوس و اندکی نشاسته دران آمیخته نم
ند و کتیرا بکوبند و دران رب السوس و فانیذ آمیخته استعمال نمایند و یا حب سنه را مقشر کرده بسایند بروغن بادام و شیر تازه حریره بسازند و قدری
شهد یا فانیذ داخل کرده بخورند و این لعوق استعمال کنند بگیرند حب الصنوبر کبار و صغار و بادام شیرین و تلخ و بزر کتان اندک بریان نمایند و نشاسته و
آرد کرسنه اجزا مساوی عسل مشوی نصف جزو فلفل نصف جزو کوفته بیخته در عسل مقوم بیامیزند و قبل از طعام و بعد او استعمال نمایند و سینه را بخطمی و
اصل السوس و کتیرا ضماد کنند و چون مرض باختلاط آید باید که قیروطی موم مصفی و روغن حب الغار استعمال کنند و نافع ترین اشیا در تنقیه مواد محتبسه در صدر معجون [illegible]
افضل ازین تریاق الافاعی ست اگر بدن لاغر نباشد و مقدار تنقیه بدن بفشار زبان ده صد چهل و بیست اگر ازان جا [illegible]

تقلص حجاب

عبارت است از کشیدن حجاب بسبب بطن اضلاع و صدر یعنی غشای آن بسوی بالا بحدیکه حال انسان چنان گردد که گویا منتصب است و نتواند که خم شود و جمع نماید شانه

خود را و این علت غریبه است که احدی از اطبای متقدمین غیر ارجیجانس ذکر نکرده و از و بعض جراحیین و صفوان بن قیس الله عیسی و یونانی بعربی نقل نموده و تقلص او بجهت فرط حرارت و فنای رطوبت است و انجذاب او بسوی بالا بجهت بودن اصل و تهیت آن از فوق ست و اوتار و اعصاب حجاب بسوی اصل خود تقلص میشوند و لهذاست که درین مرض مختل گردد عقل بجهت مشارکت این غشا و اتصال این حجاب معترض که دیافرغما نامند و بمشارکت آن حجاب دماغ و بشتر زایل میگردد عقل و فهم و اگر این مرض تا هیجان باقی ماند و بروی مختل نگردد مهلک ست و از خواص علامات این علت آنست که مریض نمیتواند که زبان را از دهان بر آرد و قاروره او چون دود میباشد بالجمله سبب و علامت و علاج این مرض همانست که بتتبع سید جرجانی در تقلص النفس مسطور شد و اینجا علاجش حسب بیان طبری و حکیم ابو سهل مرقوم میگردد علاج تنقیه بدن بدوا و فصد نمایند اگر احتیاج و با شد و مانعی نبود و ماء الشعیر لازم گیرند و اگر تب شدید نباشد با حبه بزرالبنج مقشر کوفته با ست شیرین و تنور بپزند تا مهرا گردد و مرقه آن بنوشند و کشک آن بخورند و تفریح صدر نمایند اگر التهاب شدید نباشد بقیروطی متخذ از موم و روغن بنفشه که تسقیه آن با آب جراده کدو و لعاب بزرقطونا و آب حی العالم و آب هندبا نموده و اگر التهاب و تب شدید باشد قیروطی که دران روغن باشد استعمال ننمایند بلکه اقتصار کنند بر پارچه در آبهای مذکوره تر کرده و اگر با آن صداع نباشد و نه گرمی در سر روغن بنفشه در روغن کدو و روغن طلع در روغن بید خوشبو و شیافات ابیض محلول در شیر دختران سعوط نمایند و چون طبیعت معتقل و محتبس باشد یا اسهال سافل در یابد این حقنه بعمل آرند بگیرند جو مقشر کوفته یک کف کشیز برگ عصی الراعی یکدسته بزرگ برگ خبازی یکدسته پستان یک کف و همه را در آب بجوشانند تا مهرا گردد و ثقل حریره شود پس صاف نموده با صد درم آن آنرا بگیرند و در یا ان انداخته با سفیدی سه بیضه با پانزده ده درم روغن بنفشه حل سازند حتی که مختلط گردد بدان حقنه نمایند هیجان شیر بدون آنکه گرم کنند و تفریح صدر و فقار تمام گردن نمایند و از جماع و ریاضت و رفتار در آفتاب منع کنند و ابزن با آب نیمگرم نمایند اگر تب شدید نباشد و نه اختلال طبیعت که بسیار نیکوست مگر آنکه قوت ضعیف باشد و حکیم معتمد الملوک منویسند که مرد جوان را وجع شدید در پهلو راست تا بجانب شانه و چنبر گردن بهم رسید بثقل و امتلاء عظیم معتاد بفصد بود شدید فصد نکرده بود او را امر بفصد اخراج خون بقدر دو ثلث رطل نمودم درد او قدری تسکین یافت بحدیکه تو انست نشست و با یاران خود از آخر روز تا ربع شب صحبت داشت و نماز مغرب عشا البتا وه ادا نمود و بعد از گذشتن ربع شب غشی عظیم بر ان لاحق شد و تا نیم شب امتداد شد و بعده بافاقه آمد و وجع شدید در پهلو از ابتدای عظام قص و فقرات محاذی آن تا چنبر گردن احساس نمود و بحدیکه میتوانست که بر پهلو بخوابد و بر پشت افتاده بود و سرفه بسیار در اطراف و تب و اضطراب و خفقان قلب و را غشی در روز بحدی که تر بطاری میگشت و من متوجه کتب قوم گردیدم مذکور این ندیدم مگر در کتاب ارجیجانس گمان نمودم که او را علت تقلص بعضی اغشیه صدر و تمدید آن بسبب حادث گشته خورانیدم او را اول لعاب بهدانه با شیر مغز تخم کدو و شیره بزرقطونا [illegible] و عرق بید مشک بر معده او ثقل نمود و وجع او زیاده گردید روز دیگر عرق نیلوفر و بید و عرق کاسنی با شربت نیلوفر با و دادم و با آبی که بوزان [illegible] اسفاناخ و کدو جوشانیده صاف کرده [illegible] روغن بادام نموده با تقویه نمودم و بر سینه و پشت او پهلو و کتف خرقه با آب حشایش باد در نک شیاف ابیض [illegible] صندلین گل ارمنی باندکی کافور و قدری فاوانیا ستعمد ده ضماد کنانیدم فی نفسه در هم در فلوس خیار شنبر با آب کاسنی [illegible] و آب [illegible] بجوشانید و ثلث رطل حل کرده دو مثقال روغن بادام داخل نموده خورانیدم و بعد از یازدهم [illegible] کافوری با آبهای مذکوره دادم و بر سینه و فقرات ضماد مذکور باندکی روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو ضماد نمودم و در روز چهاردهم بحران واقع شد و ادرار بول بسیار [illegible] زیاده نمود و [illegible] روز بحران بود و ادرار بسیار نمود و من میاه مذکوره را بامیخورانیدم و بعد از هفتدهم آب لعوق [illegible] خیار شنبر و شیر خشت و گلقند و یک مثقال روغن بنفشه یا بادام خورانیدم و مرض او زائل گردید و شفا یافت باذن الله تعالی و در انسب بود آنچه ارجیجانس نوشته درست است [illegible] بحمد الله تعالی و توفیقه [illegible] الیه آمده

جمود الصدر

[illegible] الصدر [illegible] سینه [illegible] متکاثف و منقبض گردد و در انها نوعی از تمدد بهم رسد و بیان سبب جمود طبیعی منبسط و منقبض نشود و تنفس آن تنگ و کشیده گردد و صاحب او مضطر شود تا آنکه راست بنشیند و سینه و گردن خود را [illegible] بالا بکشد [illegible]

که سینه را بلبس و بطیش تحم کنند و اراده حرکت و حالتی شبیه بشرقی و غصه بهم رسد لیبا ست که این مرض دفعةً هلاک میگرداند بسبب رسیدن سردی به قلب و جمود
حار غریزی و یا بجهت عدم تنفس و احتراق روح و فنای آن و گاه رگی از رگهای سینه یا آن شگافته میگردد و نفث الدم حادث میشود و سبب این مرض رسیدن
سردی ست بسینه از مصادفت هوای سرد یا وقوع برف و باران یا نوشیدن آب بسیار سرد یا نشستن و غوطه زدن در آن و گاهی این مرض از خوردن افیون و اسفیداج
و یا رسیدن دخان بسر حجب زیبق در وقت گداز و حل آن بهم میرسد و علامتش جود سبب با تقدم آن و انجماد و سردی سینه است و انتصاب نفس و صغر آن و بطوی نبض
و سفیدی و غلظ بول و سردی اطراف و باشد که غشی پدید آید علاج بهر گرمی سینه اشربه و معاجین و ادهان و ضمده حاره استعمال نمایند مثلاً ماء العسل با هیل و قرنفل
و بسباسه هند و طبیخ دارچینی و قاقله و حب و ارد عود و امثال آن تناول نمایند و لیطو مرفی تریاق نیز کثیر النفع ست و معجون فلاسفه یکتوله همراه عرق عنبر
نه توله و هند یا جند بید ستر سه ماشه و عسل یکتوله و یا جوزبوا و بسباسه هر یک دو ماشه و جوارش جالینوس یکتوله آمیخته و غذا شوربای مرغ با نان و هندو
عوض آب ماء العسل نوشانند و مدام جوزبوا در دهن دارند و اگر قوت مساعدت کند تنقیه بدن با ایارجات کبار کنند و در روغن قسط و سوسن [illegible] نیم
ماشه حل کرده بر سینه بمالند و کذا روغن بابونه و نفط بمالند و بنان گرم و جاورس یا ریگ گرم کرده تکمید نمایند و یا بابونه اکلیل الملک عنب الثعلب [illegible]
هر یک توله برگ سنبل و فنجنکشت و افسنتین هندی هر یک پنج توله جوش کرده در مثانه گاو انداخته تکمید سازند و سداب و صعتر و پودینه و حلتیت و افسنتین و قسط
تلخ و جند بید ستر کوفته بیخته با عسل و روغن گردگان آمیخته بر سینه ضماد نمایند و قدری حلتیت در شراب کهنه یا ماء العسل یا عرقیات گرم حل کرده جرعه جرعه
نوشیدن و آب گرم یا آب مطبوخ حشائش گرم تکمید کردن بغایت مفید ست و مرخ سینه بروغن بلسان بدین نحو که اول سینه را علاجات از دست
بمالند پس از آن آب گرم بریزند و با پارچه پاک نموده روغن بلسان بمالند نفع عظیم بدان یابد و اکثر بهمان وقت مرض زائل میگردد و از رسیدن سردی محافظت نمایند
و چون اندکی تنفس نماید بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کرفس انیسون مصطکی سنبل الطیب ساقوی یا بحسب اقتضای سبب طبیب کوفته بیخته در روغن خلوق [illegible]
زعفران و روغن بان حل کرده بر سینه ضماد نمایند گاه گاه وقت احتیاج با دو نضج محتاج نفث رطوبات کثیر میگردند و چون بقیه مرض باقی مانده اندمال
نیابد حقنه حاده که در علاج ربو بلغمی در قول طبری مذکور شد حقنه نمایند و اگر ازین مرض نفث الدم بهم رسد معالجه او بعلاج نفث الدم حادث از سردی نمایند
و باید که در علاج این مرض مهلت روا ندارند که گاهی دفعةً هلاک میکند کما ذکرنا ها هنا فلنختم الکلام فی امراض الصدر والریة بحسن توفیق رب البریة

امراض قلب

یعنی دل و آن نوزده مرض ست یعنی سوء مزاج و وجع القلب و خفقان و غشی و سقوط قوت و فجأة و ورم قلب و [illegible] فی القلب و ورم غشای قلب و امتلای
غلاف قلب و زوال [illegible] ضغط القلب و تقشر قلب و تقدد قلب و اعتوار الرطوبة و علامت دقانیه و جذب القلب و سوء تنفس قلب و انقطاع غذا از قلب حالتی که
از غضب بهم رسد قلب رئیس مطلق و اشرف اعضای بدن و اول منبع و معدن روحی ست که آن ملاک انتظام امور بدنی ست و مبدأ حیات و روح حیوانی ست و
اول عضو یست که نفس ناطقه به آن تعلق میگیرد بلکه تعلق او بسائر اعضا بواسطه تعلق او بقلب ست و بقول صاحب حاوی ریاست قلب اجل و اشرف از ریاست سائر
اعضای رئیسه است بجهت آنکه قوام جمیع بدن باعتدال آن باعتدال روح حیوانی ست که حامل آن قوت حیوانیه و حرارت غریزیه بود و قلب معدن آنها ست و قوت
حیوانیه معین جمیع قوای بدنیه از قوای نفسانیه و قوای طبعیه است و آن اول قوتی ست که حادث میگردد و در روح هرگاه پیدا میشود و روح از لطافت امتزاج و اسطقسات
گفته قلب اول عضو یست که در بدن بحرکت می آید در جنین تعلق حیات و آخر عضو یست که از حرکت باز می ماند بهنگام وفات [illegible]
ست یکی قوت فاعله که فعل آن انبساط و انقباض ست و دوم قوت منفعله نزد غضب و فرح و خوف و غم و خجل و این انفعالات عارض میگردد روح قلبی و قلب
متحمل نمیگردد آفتی را که متحمل آن سائر اعضای دیگر میکنند و در آن مرض متمکن نمیشود بحدیکه گویند ورم قلب علاج نمی پذیرد اصلاً و این بسبب شرافت و جلالت ریاست اوست
و قلت احتمال آن آفت را [illegible] محل حیات و بیان آنکه او معدن حرارت غریزی ست آنست که اگر قواعد آن بشگافند و دست در آن داخل نمایند
صبر بر آن نتوان کرد بسبب حرارت او و هرگاه امر چنین باشد سزاوارست که کل عنایت مصروف باشد بمحافظت اعتدال مزاج قلب و حفظ آن از سوء مزاج

دیگر آن حیوانی که قلب او بزرگ باشد و با وجود آن جبن و خائف بود مثل خرگوش و ایل سببش آنست که حرارت قلب او کم است که نزد ورود امری بر بدن و شی بزرگ است از
یعنی فضای قلب او منتشر میگردد و قلب او خوب گرم نمیگرداند و برای طاقت و مقاومت بخارج منبسط نمیگردد و حیوانیکه قلب او کوچک بود و معهذا که جری و شجاع باشد سببش
آنست که حرارت در قلب او بسیار است و بدان جهت باعث انبساط روح و بروز او برای مقاومت و قهر و غلبه میگردد و ایضا این حرارت در مکان کوچک محتقن است
و بدان سبب شدید و قوی و ملتهب میگردد و سبب انبساط روح و بروز او میشود و لیکن اکثر حیواناتی که جری اند قلب آنها بزرگ و روح نیز بسیار میباشد و قلب بسبب اشرافیت
خود متحمل الم و ورم و جراحت نمیگردد و بالکلیه مصاحب آنها موت میباشد و لهذا حیوانی که ذبح کنند حمی یا بند و در قلب او آن آفاتی که در سائر اعضای او یافته میشود کم
در قلب بعض حیوانات ... و صیانگاه و آن استخوان شبیه بغضروف یافته میشود و استخوان بزرگتر و زیاده در صلابت در قلب فیل یافته میشود گاهی در بعض از گاوها
و خرد سالان و پیلان یافته اند و خطا کرده کسیکه قلب را عضله گمان نموده و هر چند قلب مشابه ترین اعضاست بعضله لیکن حرکت قلب غیر ارادی است و حرکت عضله
ارادی و شیخ داود در تذکره العجائب نوشته که گاهی بندرت در بعض حیوانات قلب جانب راست و کبد جانب چپ یافته میشود و از ایشان ...
که چون از حیوان جدا کنند تا زمانی حرکت میکند و بدانند که امراض عارض بقلب بعضی از آن آنست که عام بسائر بدن باشد مثل حمیات بجهت آنکه حمی اولا بقلب
عارض میشود و بعد هم اولا بواسطه او یا بارواح او بعد از آن در سائر بدن منتشر میگردد و در این راه در امراض قلب شمار نکنند زیرا که آفات و امراض قلب عارض میشود
و لهذا شیخ و غیره آنرا از امراض قلب ذکر نکرده اند و بعضی از امراض قلب آنست که عام بسائر بدن نباشد بلکه آفات کل یا اکثر او قلب تنها عارض گردد و بعد
که ظهور آفات در بدن مثل ضعف و کسل و نحافت لازم آن باشد لیکن نباشد ظهور این امراض الا آنچه در اعضا دیگر یاد شد میشود و چنانچه در حمیات که اشتعال
عارض باعضای تحتیم تابع شدت اشتعال قلب باشد لهذا گاه اشتعال اعضای ظاهره اکثر باشد از اشتعال قلب باشد چنانچه در حمیات و بائیه بهم میرسد گاهی بعکس این
باشد چنانچه در غب بهم میرسد چون قوت قوی باشد و امراض عارض بقلب خاصه بعضی از آن سوء مزاج است هرگاه شدت حمی نباشد و این بانوع خود موجب
حمی نبود مثل سوء مزاج بارد و یا بسبب قصور از احداث او چنانکه مثل حار ... ضعیف باشد و یا بسبب ... ان انتشار آن بسائر اعضا باشد چنانچه عارض شود در ...
از شدت فساد و بهم بود آنکه اشتعال قلب با شدت کند و فی الحال قوت ساقط نماید و بدفع عارضی قریب ... تمکن نباشد ... اعضای دیگر ...
باشند با وجود شدت فساد حال قلب لهذا اکثر مردم دفعة هلاک میگردند با وصف عدم ظهور آفت در اعضای ظاهر ایشان بلکه بسا است زمانه
مهلت نمیدهد تا آنکه ضرر و نقص و نبض ظاهر گردد تا اینجا قول نجیبی بود و ... گوید که از امراض قلب بعضی آنست که علاج او ممکن نیست بجهت آنکه
بسرعت هلاک مینماید مثل اختراق و اورام و فساد مزاج قوی و بعضی آنست که ممکن است علاج او مثل تغیر مزاج بغیر اندک و خفقان و غشی و ضعف غیر مستحکم
و صاحب کامل و جامع می نویسند که امراض حادث در قلب بعضی از آن آنست که مخصوص بقلب باشد و آن آنست که قلب را وجع و خفقان عارض گردد و بعضی
از آن آنست که بمشارکت عضو دیگر عارض شود و آن غشی است و وجع قلب یا از سوء مزاج و یا از مرض آلی و یا از تفرق اتصال باشد و سوء مزاج یا حار
یا بارد یا رطب یا یابس یا مرکب بود و در دیگر بین جمله سوء مزاج عارض بقلب سوء مزاج یابس حار یا یابس است زیرا که از این دو بسرعت عارض میگردد و بعد
از آن سوء مزاج مختلف است که از آن غشی عارض شود و مرض آلی یا از ورم دموی یا صفراوی عارض قلب یا غلاف محیط او باشد و کسی را که این عارض
میگردد تا دیر زنده نمی ماند و بسرعت هلاک میگردد و یا تفرق اتصال مثل جراحت نافذه از صدر تا قلب است و هرگاه طعنه یکی از دو تجویف او بدر
ولاسیما تجویف ایسر انسان در ساعت بمیرد و اگر تجویف نرسد ... اند که مدت هلاک گردد و کذا لک از جمیع اسباب محدثه وجع قلب انسان زنده نمیماند
تا بمقدار قوت آفت و ضعف آن قبول حرجای امراض و آفات که دل را عارض گردد چهار نوع است یکی انواع سوء مزاج ساده یا با ماده و مفرد
و مرکب دوم انواع اورام سوم تفرق اتصال چهارم امراضی که بمشارکت دیگر اعضا افتد و آنرا قی بجای نوع چهارم سده و سیوم نقصان روح بیان کرده
و گفته که این همه یا بشرکت باشد یا بی شرکت ... شیخ و غیره گاه عارض میشود در خاص قلب ... اقسام امراض انواع سوء مزاجات و امراض ترکیب تفرق
اتصال و اورام و گاه امراض شرکی با جمله سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی یا مفرد یا مرکب چون سوء مزاج در قلب مستحکم گردد علاج نپذیرد و چون غیر

مستحکم باشد علاج اصلا نباشد و صاحب تشریح گوید که سوء المزاج عارض قلب اگر موذی بخفقان و غشی گردد بدانند که مستحکم گردیده و بقراط گفته که اگر سوء مزاج قلب حار باشد و طول کشد موذی بحمی ایقیس و قطیقس و دل می فرو بان گردد و در سوء مزاج دی ماده آن یا در جرم قلب یا در عروق او و یا در غلاف او و یا در میان جرم و غلاف باشد و درین موضع یعنی در میان دل و میان غلاف رطوبت مشیمیه باشد یا ماده ریحی و ظاهرست که رطوبت چون کثرت پذیرد غلاف دل را ممتلی کند و دل را بفشارد و از حرکت انبساط باز دارد و روح را خفه کند و باشد که منجر به امراض ترکیبیه گردد و در عروق قلب سده ضار با فعال قلب عارض میشود و سده از خروج هوای دخانی و دخول هوای تازه مانع می آید و روح را مختنق میسازد و هلاک مینماید و گاهی بعضی امراض وضع نیز افتد مثل آنکه از احتقان رطوبت میان جرم و غلاف او عارض گردد و بنابر مزاحمت مانع از انبساط او ده هلاک گرداند و تفرق اتصال که در جرم آن یا در غلاف آن افتد هر دو قاتل ست اما تفرق اتصال بسه نوع ست یکی تفرق اتصال که از لوازم ورم ست دوم آنکه از لوازم قرحه و بثره سوم آنکه از جراحت افتد و ورم جوهر دل حار میباشد یا بارد و حار فی الحال قاتل ست و حدوث ورم بر صلب خود در قلب بود ولی اکثر آن در غلاف قلب افتد و اگر اتفاق حدوث آن در قلب گردد مثل ورم حار دفعة هلاک نکند بلکه ممکن ست که اندک ایام مهلت دهد لیکن با وجود این قاتل ست بالبساطة که ورم صلب عارض در غلاف از خلط غلیظ و یا غیر صلب عارض از خلط رقیق مائی ... مهلت و ... حال ورمی که در غلاف قلب ... میمون بود و مدتی زنده ماند و جالینوس حکایت کرده که مرا خروسی بود و هر روز لاغر میشد ... در غلاف قلب ورم صلب یافتم مثل ... که لاغری و بحالی او ازان ورم بود ... گفته که در خانه ام میمون بود و حال او بعینه مرض ظاهر ... باطن اعضای او ... و لاغر میشد ... هلاک گردید و هر گاه آنرا شکافتند تفحص حال اعضای باطنی آن نمودم بعد تفتیش بسیار معلوم شد که در غلاف قلب او ورم صلب ... گردید و چون نفس قلب محل ورم نمیکند پس چگونه احتمال جمع ... خواهد کرد و کذلک ... بثره و قرحه ... احتمال نکند و هر گاه ... از ظهور عارض گردد ... هلاک شود و اما جراحت را ... از ورم ست چون جرم او را عارض شود ... و فی الحال ... روز دوم در قتل تاخیر کند و روز دوم هلاک نماید و اما امراضی که بمشارکت اعضای دیگر افتد گاه عارض میشود قلب را بمشارکت غلاف او و مشارکت دماغ و ... و معده و ... مشارکت اعضای تمام بدن چنانچه در حمیات محرقه وغیره بهنگام نوبت و بحران ازانها خفقان و غشی پدید آید مشارکت قلب با اعضای دیگر گاهی بسبب انقطاع غذا یا تنفس از قلب و گاهی بسبب تادیه خلط از عضو مشارک بسوی قلب گاهی بسبب مشارکت ... و اذیت بسبیل مجاورت و گاهی بسبب انتقال ماده و گاهی بسبب مشارکت در جمع با اعضای مولده باشد پس آنچه بمشارکت غلاف افتد چنان باشد که ورم حار یا بارد در غلاف محیط بقلب افتد و اذیت او بقلب رسد و مشارکتی که میان قلب و غلاف او واقع شود واجب نیست که بهلاکت رساند اگرچه ورم باشد مگر ورم حار که آن قاتل ست و آنچه بمشارکت دماغ افتد چنان بود که دماغ ضعیف گردد و ضعف او موجب ضعف عصب متصل بعضلات صدر گردد آنگاه تنفس اندک ... و بدان سبب ... ضعیف شود و تنفس از حال طبیعی بگردد و نسیم تازه چندانکه باید بدل نرسد و هوای دود ناک از دل بیرون نشود و ... سبب سوء مزاج دل خفقان و غشی پیدا گردد و آنچه بمشارکت جگر افتد پنج گونه است یکی آنکه جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون جید و آنقدر که غذا ... نماید دران تولد نشود و بمقداری که غذای دل را باید بدل نرسد و ضعف دران پدید آید دوم آنکه حرارت در جگر افتد و ازان خون سوداوی پیدا گردد و سوداء غذای دماغ و دل ... و بدان سبب غم و افکار ردیه و خفقان تولد کند سوم آنکه در جگر برودت حاصل شود و بدان سبب خون بلغمی دران متولد گردد ... و عدم نشاط پیدا شود چهارم آنکه جگر خون گرم یا محرق بدل فرستد و ازان سوء مزاج قلب حادث گردد پنجم آنکه جگر ورم حار یا بارد افتد و بسبب اتصال ... جمیع اعضا ... برسد و آنچه بمشارکت معده افتد سه گونه است یکی آنکه در فم معده خلطی ردی بود و بسبب مجاورت ضرر آن بقلب رسد و خفقان و غشی آرد دوم آنکه بسبب حرکت خلط ردی بخروج از قی از معده خفقان و غشی پدید آید سوم آنکه در معده ... و بسبب ... ضرر او بدل رسد و در اکثر ... و آنچه بمشارکت حجاب و ریه و غیر آن افتد چنان باشد که ماده ذات الجنب یا ذات الریه یا خناق بجانب قلب انتقال کند و خفقان و غشی آرد و باشد که روح را مختنق سازد و هلاک کند و آنچه بشرکت امعا افتد چنان باشد که در آن حب القرع و کرم دراز و ابخره موذیه آنها بدل و دماغ بر آید و خفقان و غ

و ضعف پیدا کند و آنچه بشرکت رحم افتد چنان باشد که بمشارکتی که رحم را با دماغ ست انجره را یابد از رحم بدماغ صعود نماید و افکار ردیه و وسواس آرد و از دماغ بطریق شرایین بسوی قلب نزول نماید و خفقان و غشی آرد و فائده از هر عضوی شرکی که بخار صعود می نماید اول به دماغ مے آید و از دماغ بطریق شرایین بدل رجوع می کند ازینجاست که تحت اثر فساد بخار که مخصوص بماده آن باشد در دماغ محسوس میگردد پس در قلب آفت ظاهر میشود مگر آنجا که دماغ بغایت قوی باشد و از اثر آن منفعل نگردد می تواند که هر چند بخار بدماغ بر آید دران تغیرے پدید نیاید و بدل فرود آید و خفقان و غشی آرد و طبری گوید که قلب مشارک میشود با عضای ملاصقه بسبب یا مشارکت از طریق غلاف یا از طریق عصب یا از طریق رباط یا از طریق شرایین یا اورده یا بسبب وضع و هر عضوے که درمیان قلب و میان او کدامی ازین اسباب ست نباشد دل مشارکت او نبود و به متالم بالم او گردد اما مشارکت بسبب غشا مثل مشارکت میان او و میان معالیق باشد و اما مشارکت بسبب اعصاب مثل مشارکت میان او و میان دماغ ست و اما مشارکت بسبب رباطات مثل مشارکتی ست که میان او و میان رباطات معده است و اما مشارکت در شرایین مثل مشارکت میان قلب و رحم و میان قلب و قضیب ست و اما مشارکت در اورده مثل مشارکتی ست که میان او و میان کبد ست و اما مشارکت بسبب وضع مثل مشارکتے ست که میان او و میان فم معده و مشارکتی که میان او و میان ثدیها و پایها ست بجهت بودن ثدیها و پایها محاذی قلب بجهت قرب فم معده از قلب بود پس هر عضو ازین اعضا که متالم گردد بسبب آن او در اختصاص و تقلب قلب آن باشد در معالجه هر عضو معلوم گردد چون مرض متشخص شود وجوه ثمانیه شیخ میفرماید وجوهی که ازان استدلال بر احوال قلب توان کرد هشت چیز ست یعنی نبض و نفس و خلقت صدر و موی که بر سینه روید و لمس بدن و آنچه در بدن عارض گردد و اخلاق و قوت بدن و ضعف آن و اوهام اما نبض پس سرعت و عظم و تواتر او بر حرارت قلب دلیل باشد و اضداد آن بر برودت و لین نبض بر رطوبت و صلابت آن بر یبوست و قوت نبض و استوا و انتظام و اختلاف او نشان صحت قلب باشد و اضداد آن نشان مرض اوست و نفس عظیم و سریع و متواتر و حار بر حرارت قلب دلالت کند و اضداد آن بر برودت او و فراخی سینه و پهنای آن که بسبب بزرگی سر نباشد بلکه سر کوچک یا متوسط و قوت نبض دلالت بر حرارت دل کند و ضد آن اگر صغر راس سبب آن نباشد دال بر برودت او باشد و موی بسیار بر سینه خصوصاً جعد آن دلیل بر حرارت دل باشد و صفای سینه و قلت شعر آن دلالت بر برودت یا یبوست او نماید اگر کثرت رطوبت مزاج بدن و عادت هوا و بلد و سن مانع آن نباشد و حرارت تمام بدن بر گرمی قلب دلالت کند اگر برودت طحال و کبد مقاومت او ننمایند و برودت بدن بر سردی دل دلیل باشد اگر جگر مقاوم او نبود و لین بدن بر رطوبت قلب اگر کبد مقاومت نکند و صلابت او بر یبس قلب اگر مقاوم او کبد نباشد و حمیات عفنه یا صحت جگر دلیل حرارت و رطوبت دل ست و اما از طریق اخلاق پس غضب خلاف عادت و جرأت و اقدام و خفت حرکات دلیل حرارت قلب بود و اضداد او اگر مستفاد از اوهام و عادات نباشد بر برودت او دلالت کند و اما قوت بدن دلالت بر قوت قلب نماید و ضعف آن با عدم آفت در دماغ و اعصاب پس ضعف قلب بود و ضعف دل بسبب سوء مزاج او و قوت او بر اعتدال مزاج طبیعی او که عبارت از کثرت حرارت غریزی دران روح حیوانی غیر ملتهب متدخن بل نورانی صافی ست دلالت کند و اما مزاج عرضی او از حرارت یعنی سوء مزاج حار عارض مفرط و بران شدت التهاب و ضجر نفس دلالت نماید و لباست که مؤدی بآفت در نفس گردد و اما اوهام که مائل بفرح و حسن رجا باشند دلیل قوت و اعتدال قلب بود و آنچه مائل بایحاش و ایذا باشد دلالت کند بر حرارت دی و آنچه مائل بسوی خوف و غم بود بر برودت و یبوست او و احوال که در نفس قلب محسوس گردد مثل التهاب حرارت تب ست که مراد او عارض شود و این تنها بر مزاج قلب دلالت کند و مثل خفقان که احساس ازان نماید و این دلیل جمیع انواع ضعف قلب و سوء مزاج آن باشد و بر امر خاص در قلب دلالت نکند مگر بقرینه و بسیار باشد که بسبب زیادتی حس قلب خفقان عارض گردد و از اندک سهم یا بخار که بآن رسد متاثر گردد تنبیه گاهی این وجوه هشتگانه را بده نوع شمار میکنند یعنی آنچه در بدن عارض گردد آنرا قسمی براسه میگردانند و آن مراد از امراض مختلفه است و اکثر آن در ظواهر بدن می افتد چنانچه گاهی دفع میکند قلب ماده متفرقه وافره بسوی جلد صدر و همچنین احوال نفس قلب را قسم دیگر قرار میدهند و شیخ قسم اول را از توابع لمس گردانیده بجهت آنکه آنچه ظاهر میشود ازان در ظواهر بدن استدلال بدان بجز لامس

از احوال قلب متعذر است بسبب استتار او و با سباب مختلفه شتی و کذلک استدلال از امراض قلب بر احوال او متعذر و افراد ذکر او فایده قلیل دارد لاسیما
بعد علم بسایر وجوه و بعد معرفت این امراض بعلامات و اسباب آن و بدانکه گاه امراض قلب بمشارکت غیر بود و خصوصاً دماغ و فم معده و گاهی بالعکس
اما مشارکت دماغ بجهت مشارکت و وقوع بینهما بمحاذات است که از دماغ بسوی قلب مواد نازل میشود و از قلب مواد حاره و ابخره صعود مینماید و اما مشارکت
فم معده بمجاورت و قرب بود و امراض دماغ مثل مالیخولیا و صرع از امراضی که بسرعت زائل نشوند بلکه مزمن باشند از مشارکت قلب خالی نباشد بجهت
آنکه بسیار باشد که اصل آن قلب بود و اگرچه آن عضو اصلی نباشد پس گاهی قلب بمشارکت دماغ اولا باین طور میگردد که مثلاً از دماغ ماده ردیه نازل شود و بعده
از قلب بچیزی مناسب او باشد صعود نماید و لهذا الطبیب را میباید که از مراعات قلب در علاج اکثر امراض دماغیه مزمنه غافل نباشد و گاهی منتقل شود بسوی
قلب مواد مندفعه از مثل ذات الجنب و ذات الریه و بسبب خطر عظیم هلاک گردد و صاحب خلاصة العلاج مینویسد که من صاحب مالیخولیا را دیدم که ماده محترق
از دماغ او بجنبش ریخته و اندک سرفه پدید آمد و فی الفور از اینجا بقلب مندفع شده و در ساعت هلاک ساخت بالجمله انتقال مواد امراض بسوی قلب
ردی ترین انتقالات است چه آن انتقال بسوی عضو اشرف هر عضو است و صنف کثیف ماده ردی باشد دفعةً مهلک بود و هرگاه در اخلاط چهارگانه
از مقدار طبیعی نقصان افتد نخستین ضرر آن بقلب رسد و او را از مزاج خویش برگرداند و چون درین حال حرارت صرف یا برودت صرف بقلب
صاحب و هلاک گردد و اکثر بمشاهده شیخ الرئیس رآمده که بعد از ده کلام میکند و در همان حالت بعرق و بغیر عرق کردن میمیرد علامات امزجه
طبیعی قلب اما علامت مزاج حار طبیعی آن فراخی سینه در خلقت است مگر آنکه بسبب صغر دماغ از کبر راس باشد و عظم نبض و نفس طبیعی و میل
آن هر دو بتواتر و سرعت و حرارت صدر و بدن و بسیاری موی سیاه بر سینه خصوصاً بالا جیب اگر تر طبیعت و دیگر یا یابس بود معارضه بسیار نکند
و شدت غضب اگر عادت و ریاضت نفس مانع آن نباشد و اقدام و جرات و حسن ظن و همت عالی علامت مزاج بارد طبیعی تنگی سینه مگر بجهت صغر دماغ
و صغر نبض و نفس طبیعی و میل آن هر دو بتفاوت و بطو مگر آنکه سببی دیگر آن باشد که مقتضی سرعت گردد و غضب و کسل و حلم که بطریق خلق و ریاضت نباشد
و اخلاق شبیه باخلاق زنان و وحشت و حیرت و بلادت و انفعال از امور محقره و برودت بدن و صدر و عریانی سینه از موی علامت مزاج رطب
نرمی نبض و سرعت انفعال از واردات مغضبه و مفرحه و سرعت انصراف از آن و رطوبت و نرمی بدن اگر معارض مقاوم آن حرارت کبد نگردد
و موی قلیل نرم بر سینه و علامت مزاج یابس صلابت نبض و بطوی انفعالات نفسانیه و بطوی سکون آنها و سبعیت اخلاق و یبس بدن اگر رطوبت
کبد مقاومت ننماید و علامت مزاج حار یابس عظم نبض بمقدار اعتدال و سرعت آن مائل بانقباض و تواتر و نفس عظیم سریع خصوصاً در اخراج هوا و تنور
شرارت خلق و وقاحت و جلادت و سرعت غضب بجهت حرارت و بطوی رضا بجهت یبس و کثرت موی سینه و کثافت و جعودت آن و حرارت ملمس
و یبس آن و علامت مزاج حار رطب کمی موی سینه و عرض صدر و عظم نبض و نرمی آن با سرعت و تواتر کمتر از سوء مزاج یابس اگر در حرارت با آن مساوی
باشد و سرعت غضب بدون شدت و لمس بدن گرم و تر اگر مقاومت آن کبد ننماید ببرودت شدید در رطوبت و در ان امراض عفونت بسیار افتد
علامت مزاج بارد رطب عدم عظم نبض با آنکه مائل بصغر و لین بدون سرعت و تواتر باشد بلکه بضد آن هر دو و بحسب میل مزاج ببرودت و رطوبت صاحب آن کسلان
و جبان و عاجز بود بجهت انتشار اجزا و غیر حقود و غیر غضوب بود و سر این نرمی رطوبت اگر مقاوم آن کبد بحرارت کثیر و یبوست خود نگردد و علامت مزاج بارد یابس آنست
که نبض صاحب او نسبت ببارد رطب کم بطی میباشد و بطی الغضب ثابت حقود و اجزا و بدن و سر خشک بود اگر کبد مقاومت بتسخین کثیر و ترطیب قلیل ننماید
علامات امراض قلب از انجمله دلائل امزجه غیر طبیعیه یعنی امراض سوء المزاج است پس گاه دلالت میکنند بر سوء مزاج قلب یعنی که چون مزاج قلب
از حال طبیعی برگردد گاهی ضعف و ریدن و در حرکات بدنیه و نفسانیه و حالتی شبیه باعیا و اختلال قوت در وقت پدید آید و ذوبان بدن که منسوب
با وی یا سابق یا مشارکت عضوی دیگر نباشد لاحق گردد و هرگاه درین حالت خفقان عارض شود دلیل تام بود و اگر بغشی مودی گردد و اقدام مستحکم شود یعنی احتیاج
بدلیل دیگر نباشد و چون سوء مزاج حار یا بارد یا یابس بلا ماده بقلب متعلق گردد و استحکام پذیرد بدن در طریق سل و ذوبان شروع کند نوع حار آنرا دق مطلق گویند

وبار دیگر دق شیخوخت و دق هرم و یابس را نوعی از سل و دق و این نوع مخالف سل کائن از ریه ست بجهت آنکه دیرین موقوف نباشد و صاحب آن از اسعال نبود و مخالف باشد دق حار را بسبب نقص حرارت بآن بلکه آن دق مسمی بدق شیخوخت ست و اصل و استیلای یبس بر جواهر اعضاست و آن ردی ترین انواع دق ست

طریق تشخیص انواع سوء مزاج قلب باید که نبض و نفس را ملاحظه کنند اگر در عظم و سرعت و تواتر زیاده از طبیعی باشند و بآن شدت حرارت ملمس صدر و غلبه عطش که بهوای بارد زیاده تسکین یابد و استراحت ببرودت و هوای سرد و عموم لاغری بدن و ذوبان بغیر ظهور سبب دیگر و غم و کرب و مخالط بالتهاب و عسرت غضب و سرخی قاروره باشد سوء مزاج حار بود و اگر نبض و نفس مائل بصغر و بطو و تفاوت از طبیعی یا بتواتر عند سقوط قوت و ضعیف تنفس باشد و یا انحلال قوت و کسالت و استراحت بچیزی که تسخین نماید از ذوق و لمس و شم و مضرت از اشیای بارده و بیرونقی رنگ چهره و سفیدی بول و کثرت خواب و فزع و جبن و افراط رقت و رحمت و تقدم استفراغات مطفی حرارت غریزیه و امراض مبرده و اهویه بارده وغیره بود سوء مزاج بارد باشد و اگر میل نبض بسرعت و بطو و اختلاف از طبیعی و سرعت انفعال از امور نفسانی یعنی خوف و فزع و غضب و غم مع سرعت زوال آنها و کثرت حدوث حمیات عفنی و بیاض قاروره و غلظ آن و کسل و بلادت و ترهل بدن و کثرت آب دهن و قلت اشتها بود سوء مزاج رطب باشد و اگر میل نبض بیبس و صلابت و صغر و تواتر از طبیعی و عسر قبول انفعالات از امور نفسانی مع ثبات او که قوی باشد یا ضعیف و لاغری و ذوبان بدن و بیخوابی و سرفه خشک بود سوء مزاج یابس باشد و بدانند که اگر با علامات سوء مزاج حار و یا بارد علامات سوء مزاج رطب یا یابس یافته شود بسبب ترکیب امور مذکوره سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً بدانند که سوء مزاج حار هر قدر که اشتداد نماید نبض و در تواتر بیفزاید لازم نیست که در عظم و سرعت نیز زیاده گردد بجهت آنکه عظم و سرعت بقوت قوی تمام شود و افراط سوء مزاج مضعف قوت ست و لهذا بسا است که ناقص شود عظم و سرعت و درینحالت تواتر با فراط بیفزاید و نیز معلوم نمایند که در جمیع علامات و استدلالات مذکوره چون مزاج کبد مساوی مزاج قلب باشد بر جمله بدن آن مزاج غالب بود و اگر مزاج یکی از آن هر دو مخالف دیگری باشد قوت هر واحد ازین هر دو مزاج در بدن ناقص و ضعیف گردد و باید که تفرق اتصال از اسباب بادیه دریافت نمایند و گویند که چون جرح بقلب رسد از منخر چپ خون سیلان نماید و صاحب او بمیرد و علامتش ظهور درد در پستان چپ و اگر در نبض اختلاف عجیب و شدت سبب در بدن و خصوصاً در نواحی اعضای تنفس و ثقل و تمدد ظاهر شود و بعده تابع او غشی متدارک باشد ورم حار باشد

ذکر اسباب موثره در قلب

و عام ست که این اسباب برای امراض و حالت دیگر سبب باشند و غرض از بیان این بیان اسباب بعیده ست تا آنکه متعلم در تعرف اسباب الاسباب و دلائل موافقه هدایت یابد بالجمله اسباب موثره در قلب بسیار اند بعضی ازان مخصوص بقلب و بعضی مشترک آن و بغیر آن اند مثل اسباب فاعله امزجه و اسباب فاعله اورام و اسباب فاعله تفرق اتصال مانند آن از اسباب امراض ترکیب در کلیات مذکور اند لیکن مخصوص بقلب اسبابی ست که عارض آن گردد از قبیل نفس و قبیل انفعالات نفسانیه اما نفس هم چنان تنگ گردد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد شود و لازم ست که ازان بقلب آفتی رسد اما انفعالات نفسانیه را تاثیر در قلب بتوسط روح ست چنانچه در کلیات قانون وغیره مسطور ست و هر چه از آنها در تاثیر افراط نماید بحدیکه باعث اختناق حار غریزی در باطن یا انتشار آن بسوی خارج شود بدان حد رسد که محدث غشی بهر دو جهت مذکور بلکه موجب هلاکت گردد و منجمله آنها غضب کم ست که هلاک کند و سفر و ریاضت و جماع با فراط و مانند آنها باعث ضعف قلب اند بتحلیل روح و حار غریزی و باید دانست که فرح و سرور و غم و غضب و حزن از عمده اسباب موثره در قلب اند فرح و سرور تقویت و سیر قلب بجهت آنکه دو امر آنرا لازم ست یکی تقویت قوت طبیعیه دوم تخلخل روح زیراکه دران حالت روح حیوانی منبسط در بدن و متوجه بخارج میگردد و حرکت میدهد نفس را و بتوسط آن سایر قوی و ارواح نیز متوجه میگردند و تابع قوت طبیعیه سه امر ست که از اسباب فرح اند یکی اعتدال مزاج قلب و روح و دوم کثرت تولید بدل ما یتحلل ازان سوم محافظت آن از استیلای تحلیل بران و تابع تخلخل روح دو امر ست یکی استعداد از برای حرکت انبساط بجهت لطافت قوام دوم انجذاب او بغاذیه بسوی آن بجهت حرکت آن با نبساط و غم مضعف قلب و تابع آن دو امر ست یکی ضعف قوت طبیعیه بجهت کثرت تحلل و استیلای حار غریزیه بتوسط انقباض او بسبب استیلای اسباب غالب مر دوم تکاثف روح بسبب حدت حادث از لطافت حار غریزیه بسبب انقباض و احتقان روح پس تواتر فرح معد روح ست برای

فرح و تواتر غم معدو روح ست برای غم و خوف و غضب و خجل و مانند آن از انجمله است که تحلیل قوت حیوانیه و تحلیل روح با فراط نمایند زیراکه لازم آنهاست تحریک روح با فراط و این مسخن و مضعف قلب ست و لیسبب این حادث میشود قلب را سوء مزاج مختلف و صاحب حاوی نوشته که اسباب قوت قلب و ضعف او گاهی بسبب مزاج دم او میباشد اگر در بدن خون و از معتدل صافی بود صاحب این دم مفرح لنشاط قوی القلب مقدام باشد و از اسباب غامه دران خرابی باشد زیراکه از خونی که روح ساطع لقی پیدا میشود آن معتدل القوام میباشد و هرگاه باین حال خون صاف باشد لیکن در سخونت زائد بود صاحب این دم مفراح باشد لیکن بسرعت غضب بنابر کثرت اشتعال دم و سرعت حرکت او و چون دم رقیق مائی باشد صاحب او جبان ضعیف القلب غیر مستعد لفرح و غضب بود بهر آنکه روحی که از ان متولد گردد قلیل الاشتعال القلیل الحرکة باشد بسبب مزاج او منبسط نشود و چون دم غلیظ کدر زائد در حرارت باشد صاحب او مستعد لغم و غضب ثابت بود که بهره بسرعت منحل نگردد سبب غم آنست که از ان دم روح کدر پیدا شود و سبب غضب اشتعال روح بحرارت دم ست و سبب ثبات آنها کثافت او ست و کثیف چون گرم یا سرگرد سخونت و برودت آن بسرعت منحل نگردد و چون دم رقیق صفراوی باشد هیجان او شدید نزد انحلال سریع تر بود و صاحب او معذلک مفراح باشد و چون دم غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در حرارت بود صاحب او شجاع قوی القلب بطئ الغضب غیر حیران باشد و چون غلیظ غیر کدر باشد لیکن زائد در برودت بود صاحب او جبان و لیکن معذلک مفراح بلید در امور باشد بسبب جبن و بلادت او برودت دم و قلت انبساط او بسوی خارج ست و سبب فرح او صفای خون آنست و چون دم غلیظ بارد بود صاحب او کثیر الهم متوحش حیران بلید قاعد از امور رفیعه ساکن الغضب باشد پس معالج را باید که درین اسباب تامل نماید و دریافت کند که از کدام اسباب سوء مزاج قلبی حادث شده تا معالجه بران سهل گردد و القصاص باید که عارضه مزاج ادویه قلبیه باشد و با آنکه نفع میکند قلب را بخاصیتی که در آنست یا بسبب مزاج او و دوائی که نفع میکند قلب را و تقویت آن مینماید بخاصیت آن دوا او در تاثیر سریع تر میباشد و نفع او عظیم تر از دوائی بود که بسبب مزاج خود نفع میکند فقط زیراکه خاصیت طبیعتی ست که یافته میشود در اجسام مرکبه از عناصر بفیضان الهی جود سرمدی و عالم علوی بجهت آنکه او را حادث شده از امتزاج عناصر دران خاصیت مفید برای استعداد و استخاصه ست و ادویه که نفع میکنند بخاصیت مع ادویه که نفع بمزاج میکنند برای آن دو تاثیر ست و آنچه نفع مینماید بمزاج فقط آنرا تاثیر واحد ست و دو موثر اجل نفع و اسرع تاثیر اند از موثر واحد

قوانین کلی در علاج قلب

برحافظ صحت قلب واجب ست که مادر لبساز در روح را از استنشاق روائح کریه و مسخنات تناول نماید چنانکه عادت آن سازد و اکثر بهر لفرح و تعطیر ملبوس نماید و مثل ماء اللحم و زردی بیضه تناول کنند و وساوس افکار را بخود راه ندهد و از طیش و غضب خود را خالی دارد و چون قلب عضو رئیس ست اول هر رئیس اشرف او بسبب شرافت فعل خود که ایصال حیات بجمله اجزای بدنست و بسبب بودن او معدن ارواح برای دذات النفس شاعره لهذا واجب ست که هنگام حدوث مرض آن اقدام بر معالجه او با ادویه مناسبه اقدام محکم بحزم کامل باشد و احتیاط در معالجه او بیشتر از غیر او بود خواه اراده استفراغ خلط از ان کنند یا اراده تبدیل مزاج آن نمایند و احتیاط آنست که هر دوائی که بکار برند مبدل یا مستفرغ مرکب باید کرد بچیزی که روح را قوت دهد و بدل مخصوص باشد اما استفراغی که شل فصد ست اقدام بران بخلط تدابیر دیگر معین محتاج نمیگرداند بلکه اکثر آنچه دران لازم بود این که افراط دران نباید کرد تا موجب سقوط قوت نگردد و انعاش قوت نمایند اگر بسبب اندک ضعیف گردد باشیای ناعش قوت مثل مفرحات و مقویات مناسبه چون بسبب مزاج بارد یا حار ضعیف شود و این امریست که مختص بدان صرف اخراج خون نیست بلکه جمیع استفراغات ست و اگرچه در اخراج دم این احتیاط شدید تر ست بجهت آنکه خون مادهٔ ارواح ست اگر در اخراج آن افراط نمایند ضرر بحیات رسد یا اگر دران قصر نمایند مع وجوب آن ضرر شدید تر باشد زیراکه افراط در اخراج آن مضعف ست و اضرار آن بتدریج باشد و این ضرر در اکثر اوقات ممکن التدارک ست و القصر دران مع وجوب دفعة بخنق هلاک میگرداند چنانکه بان استغنا از اضافت تدبیر دیگر حاصل شود آنست که اخراج خون بدانیست که بر قلب

وارد شود و با وجود آن بیشتر امتلای قلب از دم یا بخار میباشد و از ضرر این همه فصد خلاص میگردانند اما باید که بضرر امتلائی دموی از فصد باسلیق راست و بضرر
امتلای بخاری و خالی از باسلیق چپ دفع کنند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت بین الکتفین نمایند و اما سائر استفراغات که با دویه باشد واجب است که مخلوط نمایند بتدبیر
مذکور در فصد تدبیر دیگر را بجهت آنکه اکثر ادویه مسهله مضاد بدن قلب اند و خالی از قوت سمیه نیستند پس لازم است که با آنها ادویه قلبیه خلط و جمع نمایند و آن ادویه الیست که
قلب را قوت دهد بخاصیتی که در آنست غایت آنکه با دوای مستعمل برای استفراغ خلط قلبی ادویه تریاقیه فادزهریه مناسب قلب اند کی داخل باشند و اکثر نفع می یابند از این ادویه بهجت
دل و روح بلکه اکثر منفعت آنها بجهت دیگر نیز میباشد و این آنست که ادویه مستفرغه را نافذ میکنند بسوی قلب یا باز میدارند آنها را از غیر او و در فصد و اسهال رعایت تنقیه عضو
مرعی دارند و اگر در معده ضعف باشد رعایت وی قصر و تشناسند اما تبدیل مزاج متوجه میشود و تدبیر او یا بجو تبدیل برد یا تبدیل حار یا تبدیل رطب یا تبدیل یابس و چون اراده
تبدیل مزاج بارد کنند باید که اختیار نمایند ادویه حاره را و مخلوط نمایند با ادویه قلبیه حاره برعایت آنکه از آن تحریک عنیف مر خلطی را که در قلب است واقع نشود بحدیکه تمدید
جرم قلب از تمدید ریح یا تمدید ماده موذیه غیر آن نمایند و اگر اراده تبدیل مزاج حار نمایند و حاجت تبرید باشد اقتصار بر ادویه بارده صرف نشاید بجهت آنکه جوهر قلب
برای او مخلوق شده و آن روح متکون در آنست جوهر حار است بحرارت غریزی غیر حرارت ضاره ببدن او را از سوء مزاج حار قلب تقلیل و تحلیل و تخین و تکدر عارض میگردد و با آنهمه
چون بر جرم قلب ادویه مطفی بارد صرف وارد کردند و با دویه حار قلبیه که از شان آنها تقویت حار غریزیست بخاصیتی که مصاحب حرارت آنهاست مخلوط ننمایند
ممکن است که ضرر با صل یعنی روح رسانند و موجب اطفاء و افنای باقی آن گردند و اگرچه نفع بفرع یعنی جرم قلب نمایند پس نفع تعدیل حرارت جرم قلب نگاه میکنند آن
روح منقطع گردد چه باشد یعنی بحقیقت نفع نیست پس صحیح آنست که ادویه گرم که بدل مخصوص است با ادویه سرد بیامیزند و لهذا متقدمین خالی نگذاشته اند معاجین
سوء مزاج حار قلب را از خلط ادویه بارده با ادویه حاره قلبیه بجهت توثق آنکه اگر طبیعت قوی باشد تمیز نماید میان هر دو جزو بسپارد هر یک را بسوی قلب و حار قلبی بسوی روح
تعدیل آن و تقویت باین حاصل گردد پس دوای مخلوط دو امر جمع شوند یکی تعدیل حرارت قلب بکیفیت بارده مزاجیه که برای بعض اخلاط باشد و دوم تقویت حرارت
غریزی که برای روح بود و حفظ آن هر دو از ضرر میکند و چون بباید دوای معتدل که تقویت روح بخاصیت نماید یا قریب باعتدال باشد فشکل و زبان
بدان جویند بهر آنکه دوای مفرد بهتر از مرکب و خفیف تر است زیرا که طبیعت در استعمال هر احد از منفعت او در موضع لایق آن متحیر نمیگردد و بجهت آنکه هر دو مرکب
بیشتر فائض میشود خاصیتی که متوقع نباشد و درین هنگام احتمال آنست که این خاصیت ضار باشد و معهذا کمتر فرصت برای تجربه و امتحان وسعت نماید بخلاف
دوای مفرد و اگر طبیعت ضعیف باشد هیچ تدبیری نفع نه بخشد یعنی نه ادویه صرف سود دهد و نه مخلوط و لیکن استعمال مخلوط درین صورت نیز بهتر است و گاه
طبیعت محتاج میگردد باستعمال ادویه حاره قلبیه بسبب ثقل جواهر اکثر ادویه بارده قلبیه و قلت نفوذ آنها و میل آنها بالطبع بسوی ثبات بدون نفوذ پس این محتاج گردد از خلط
ادویه قلبیه حاره تا نفوذ با ادویه بارده جهت تنفیذ قوای آنها بسوی قلب از اینجاست که زعفران را در قرص کافور داخل میکنند تا آنکه قوت زعفران تاثیر کافور
بسائر اجزاء الی القلب برای تعدیل مزاج او برودت رساند بعده قوت طبیعت منع نماید زعفران را از قلب یا استعمال کند او را در تقویت روح و اقراص کافور که
استعمال میکنند برای قلب و نواحی آن چنانچه در دق و حمیات محرقه و درین هنگام میباید که زعفران مخلوط باشد و گاهی استعمال میباید برای اعضای غذا مثل
معده و درین حالت باید که زعفران را از آن ساقط کنند زیرا که درین صورت زعفران تاثیر باقی اجزا را از موضع علت برگرداند بجهتی که در آن عمل او نشاید
قلب نقل کند بالجمله هر دوائی که در امراض قلب استعمال نمایند خواه برای تبدیل مزاج او و خواه برای استفراغ ماده آن خالی نباشد از دوائی که بدل مخصوص بود و روح را
تقویت نماید و از هر چه مقوی دل باشد از آن غافل نباید شد و نوشیدن گلاب و عرق کیوڑه و بید مشک و عرق صندل در امراض قلب بسیار فائده میکند و خوردن
بهٔ انار بدستور نگذارند که طبیعت قبض شود و از بخار ثقل محتبس قلب ایذا یابد بلکه واجب است که طبیعت در امراض قلب لین باشد و در تبرید قلب افراط نکنند صاحب
شفاء الاسقام گوید که در معالجات قلب و استخراج مواد او بهتر از تقویت قلب امری نیست و مهما امکن در امراض و ترک ادویه مسهله نمایند و اگر باستعمال آن مضطر
گردند برفق نمایند و ادویه خوشبو و زهریه مقویه با آن مخلوط سازند کذلک با ادویه معدله مزاج نمایند بجهت رسانیدن آنها بقلب اگرچه زائد در سوء مزاج حار باشد چنانچه زعفران با کافور
میشود میبرند بعده تعدیل مزاج نمایند و رعایت قوت معده کنند تا مشارکت قلب نباشد و اگر در علاج او بفصد حاجت آید فصد باسلیق بعد احتیاط تمام تر کشایند

واحوط آنست که در علاج امراض قلب بمقویات و معدلات اقتصار نمایند و بقول انطاکی کسیکه اراده حفظ قلب و صحت کند ملازمت باستعمال ادویه قلبیه بارده
در وقت تابستان و ادویه قلبیه حاره در زمستان مفرد و مرکب بحسب حاجت نماید و دواء المسک انفع ذخائر است و کذلک لک و بسوطیرا و کر او ویه قلبیه انکه ادویه که
در مفرحات بچند ترکیب مستعمل میشوند چنانچه گاهی استعمال مینمایند برای تسخین قلب و روح و گاهی برای تبرید آن و گاهی برای تطییب و گاهی برای تخفیف نما و گاهی برای
تلطیف روح غلیظ تا آنکه منتشر گردد و گاهی برای تغلیظ رقیق و تسخین و تمتین آن تا که استمساک آرد و منع از تحلل و انفعالات مینمایند و گاهی برای تنویر که منظلم آن
و گاهی برای تکثیر روح قلیل و گاهی برای اعداد آن بجهت فرح بالخاصیه اما حار مسخن مثل زرنباد و قرنفل و کندر است و حار باسط روح مثل مشک و زعفران و زرنب
و دارچینی و قرفه است و آنچه با وجود تسخین قابض و ملطف روح و ایضاً مانع از تحلیل بود مثل عود و عنبر و ابریشم و پوست ترنج و اشنه و بادرنجبویه و تخم آن و بهمنین و تخم بادروج
و درونج و سعد و سلیخه و ساذج و سنبل و فرنجمشک و گاوزبان و خصوصاً شاهسفرم و تخم آن و برگ ترنج و راسن و قاقله و کبابه و شراب کهنه و ریحانی و ماء اللحم صرف است
و اما بارد بهیه مغلظ روح مانع از تحلل بود و آن مثل کافور و ترشی ترنج و لیمون و نارنج و گل سرخ و آمله و طباشیر و صندل و گل مختوم و گل ارمنی و کشنیز خشک و تخم خرفه و بقله
و رب انار و سیب و بهی و آب نبات و گلاب و حب الآس است و از ادویه بارده مروارید و فادزهر معدنی و کهربا و یسد نیز نوشته اند و اما مولد روح آن است
که در آن غذائیت و تولید دم لطیف باشد اما از حیوانات مثل ماء اللحم از طیور خفیفه سریعه مثل دراج و تیهو و چوزه و زرده بیضه نیمبرشت و لحوم طیور ماکیانات و ماهی بلا لحم گوسفند است
و اما از بقول مثل برگ کاهو و زبان گاو و نعناع و بادرنجبویه و خشخاش و بادروج و فرنجمشک و اما از ثمار آمله و هلیله و ترنج و شفتالو و امرود و پسته و به و ناشپاتی و تمر هندی
و انار است و اما مفرح و مقوی قلب بالخاصیه و عدم منسوب بکیفیت معتدله یعنی قریب الاعتدال مثل یاقوت و طلا و نقره و مروارید و یشب و فیروزه و زمرد و
گاوزبان است و آنچه این فعل بتنقیه سودا بوجه نماید مثل حجر ارمنی و لاجورد و غاریقون و افتیمون و بسفایج و دیگر مسهلات سودا است و اما مجففات بعضی
از آن حاراند مثل عود و عنبر و قرنفل و مانند آن و بعضی بارد مثل طباشیر و کشنیز و صندل و مانند آن و اما مرطبات اکثر آن بارد اند و لهذا استعانت بغیر
ادویه قلبیه هنگام حاجت بسوی آنها مینمایند مثل تخم خیارین و تخم خرفه و تخم کدو و مانند آن و لعاب بهدانه و بزرقطونا و ترکیب این ادویه بحسب حاجت
قوی و منافع آنهاست و از مرکبات نافعه مفرحات یاقوتی حار و بارد و معتدل و دواء المسک باقسام و خمیرها باقسام است و بدانند که منجمله ادویه مفرحه آنچه
بتجربه صحیحه در آمده اینست که مروارید تفریح قلب نماید شرباً و نظراً و تعلیقاً و شربت از آن دو درم است و اگر پوست بیخ گاوزبان در شراب ریحانی تر کرده بنوشند فرح و نشاط
آورد و کذا الفقوع مرا حو و زور شراب فرح عظیم آرد و یاقوت شرباً و تعلیقاً تفریح قوی میکند و حجر الدیک که گاهی در حوصله خروس بقدر باقلای صغیر یافته میشود چون در آب
اندازند و آن آب بنوشند تفریح قلب و دفع حزن مینماید و شرب حجر ارمنی بقدر دو درم تفریح قلب باخراج سودا میکند و طباشیر خوردن مفرح قلب است و شرب …
قلب را فرح می آرد و گل سرخ تر و خشک مفرح قلب است شرباً و شماً و ایضاً شرب گلاب و شربت حماض و سیب … و شراب فوتنج مفرح قلب حار مزاج است و منجمله آن
آنچه از کتابهای دیگر نقل کرده اینست تخم فیروزه و شرب مرجان سرخ و تخم فرنجمشک و جدوار و تودری و نقره و بادروج و تخم ریحان و حریر و ابریشم محرق و کهربا …
مثقال و تخم حماض و تخم خوشبو و نقوع حب و جرم منقی انبرباریس و شربت سیب و طلا و زعفران و اشنه و انجره و بسفایج باستفراغ سودا و هیل و راسن و عود البخور
و کبابه و گل سوسن سفید و زرنباد و کباش و قرنفل و درونج و سنبل هندی و پوست ترنج و برگ بلی بارد مزاج و بهمنین و زرنب مزاج بارد را و گل مختوم …
مفرح قلب است و کذلک مشک و فرنجمشک و ریحان شرباً و شماً برای مزاج بارد و برگ فرنجمشک و شاهسفرم و ترنجان خام و پخته و برگ تنبول و نقوع بستانی
و مغز پسته و سیب و عنبر و حب الآس و ریحان و لقاح و کشنیز خشک کرده هر واحد اکلاً مفرح است و اقحوان شماً و نظراً و غالیه و ریحان و سیب و آبنوس و گل و عنبر اشهب و
آذریون شماً و قطور الا سیما روز نزول آفتاب به برج حمل و عنبر شرباً و شماً و مضغاً مفرح قلب بارد مزاج است و نظر بگل خطمی مفرح قلب و منشط نفس و
مزیل هم است و منجمله ادویه مقویه قلب آنچه حکیم موصوف تجربه نموده استعمال پوست بیخ گاوزبان و حجر ارمنی … است که در ادویه مفرحه مسطور شد و کذا اکلاً
شرباً و شماً و گلقند ده درم که در آن مشک یک حبه و صمغ عربی نیم درم مخلوط کرده باشند اکلاً و همچنین اکل لحم قلب هر حیوان ماکول اللحم و سیب شامی و گل آن
اکلاً و شماً و خوردن ترنج خشک و نوشیدن نقوع آن برای حار مزاج و کذا نوشیدن آب ترش ترنج نافع و پوست زرد رقیق آن و کذا شرب سحیق عود البخور

علامت رجای صحت بود و کذلک هرگاه نفس متغیر گردد و تنفس بنفس قصیر شروع کنند و همچنین اگر ورم در جانب مقابل حادث شود دلیل میل بانحلال است و اگر
ورم ظاهر شود و انحلال بدون انفجار از خارج باستراحت ظاهر گردد و انتقال خناق بود دلیل جید است که در این وقت نبض ملاحظه نماید اگر موجی عظیم گردد و نبض نیز بادی
حادث شود دلیل انتقال ماده است بسوی ریه و حدوث ذات الریه و اگر نبض متشنج بود دلیل توجه ماده است باعصاب و حدوث تشنج عنقریب و اگر نبض بسیار
ضعیف و صغیر و متفاوت گردد و خفقان هیجان کند و حرارت غریزی تحلیل شود و غشی حادث گردد دلیل انتقال ماده است بناحیه قلب و اعصاب بران و اگر
درد معده و غثیان پیدا شود دلیل انصباب ماده است بمعده و اگر در ان اندک نرمی بهم رسد و از روز چهارم گذشته باشد علامت جمع ماده و تقیح و انفجار بود و گاه
در خناقی که سرخی او در گلو و ناحیه سینه ظاهر شود سرخی غائب گردد و این بد بود یا بجهت رجوع ماده بسوی باطن یا بجهت استفراغ و تحلیل ماده پس اگر
بادی نفس آسانی پذیرد بسبب استفراغ و تحلیل ماده بود و محمود و مرجو الصحت است و اگر بسبب استفراغ نباشد بد است

علاج کلی اقسام خناق

باید که در اقسام خناق اگر خون غالب باشد در ان ابتدا الفصد نمایند و بعده استفراغ خلط موجب پس از نضج آن کنند و گاهی حلق یا فوخ در خناق ورمی فائده
میکند و بقول رازی در اسکندریه اگر بدن نقی باشد حجامت در خوانیق نافع بود و اول روادعات پس محللات پس منضجات پس مفجرات پس مدملات استعمال
نمایند و واجب است که تبرید در صفراوی قوی تر بود و در بلغمی ضعیف تر و تلطیف و تلیین در سوداوی زیاده تر باشد و جمیع اشربه و ضمده و غراغر مخلوق [illegible]
که نیم گرم باشد بلکه در صفراوی که ماده آن نهایت حدت داشته باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره پیش از تنقیه مناسب نیست و بباید که در استعمال غراغر روادع قبل از تنقیه
فصد خوف رجوع ماده بریه و قلب است و در ابتدا استعمال روادعات و در انتها ملینات می باید و حجامت ساقین [illegible] و حک اطراف [illegible] و تسخین
انتها بهر جذب ماده از حلق بسوی اسفل نیز مناسب بود و بهترین تدابیر بهر جذب ماده از باطن بظاهر حجامت زیر ذقن است و اگر سبوس گندم اکلیل الملک
بابونه خطمی زوفای خشک نمک در آب بجوشانند و بخار آن یا بابن مطبوخ مبالغتا که سبخ شوند جمیع اقسام خناق را نفع دهد و ضماد جدوار خطائی با آب کشنیز یا آب عنب الثعلب
بهترین محللات است در خناق حار و بارد و خیار شنبر ضماد و غرغره بسیار نافع است و اگر آرد باقلا آرد حلبه آرد جو هر کدام یک جزو [illegible] تخم خطمی هر کدام نصف جزو
و شحم حنظل در خناق بارد و گل ارمنی در نوع حار ربع جزو کوفته بیخته با سفیدی تخم مرغ در قسم حار و با پیه مرغابی یا پیه ماکیان در قسم بارد سرشته مکرر بر حلق ضماد
کنند و در اقسام خناق در مجربات انطاکی است و کذا غرغره بطبیخ تخم کشنیز و بابونه و خطمی و پرسیاوشان و تخم شبت [illegible] و تخم کرفس مجموع یا مفرد بحسب ماده مکرر بعمل
آوردن مجرب است و اگر روغن کنجد آب کشنیز لعاب حلبه هر واحد [illegible] سرکه [illegible] ربع جزو بجوشانند تا روغن بماند پس بر حوالی گردن و در ورم حار و بارد طلا کنند
و در بارد نیکو و جامع النفع برای خناق حار و بارد و جمیع اوجاع حلق و مجرب است ضماد اخثاء البقر و خرء الحمام در سرکه در روغن گل پخته در حلق اورام حلق مطلقا
بالغ النفع است و در اقسام خناق مجرب معمول مؤلف اینست که ضفدع کلان بری شکم شگافته گرما گرم بر گلو بندند و پیه کهنه بهم نموده از آتش گرم کرده [illegible]
ببندند و ایضا سنگ پشت را محاذی دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بدهن صاحب خناق رسد باذن الله تعالی در اندک [illegible] ورم خناق را تحلیل [illegible]
و ضماد خرء الطیور در روغن کنجد [illegible] در اقسام خناق بغایت نافع است و ضماد [illegible] الساعة است و بستن برگ صبر [illegible]
بسیار مفید و ایضا [illegible] و حلبه تخم کشنیز [illegible] روغن بنفشه [illegible]
در حلق [illegible] کنند که مجرب است [illegible]
است و بقول علوی خان [illegible]
ضماد نمودن [illegible] و بقول جالینوس [illegible]
خناق صلب گردد و در دموی و صفراوی برگ خبازی و کشنیز تر و برگ بنفشه اکلیل الملک خار خسک حلبه عنب الثعلب [illegible]
او محاذی حلق [illegible] در حلق داخل شود و ورم را نرم و تحلیل کند و چون ماده [illegible] استعمال این [illegible] خناق بارد نمایند [illegible]

وخصوصاً رب سیب که دوای نیکوست و اطلیه اضمده از مطفیات مخلوط بمقویات قلب بعمل آرند و اگر سبب ماده باشد تنقیهٔ آن نمایند و بعد ازان تعدیل
مزاج و تقویت قلب پردازند مسیحی گوید که نفع میکند برای زیادتی حرارت قلب چون مستحکم نشود آشامیدن دوغ و رب حماض اترج و رب تفاح و
ماء الخیار و اقراص کافور و تضمید صدر بصندل و گلاب و کافور مبرد بر برف و تبدیل آن بعد گرم شدن و سکونت در مواضع بارد الهوا مجوسی گفته که چون مزاج
قلب گرم گردد فصد باسلیق از دست چپ نمایند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت کنند و مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین بنوشند و بعد ازان
ماء الشعیر با آب انار بدهند یا دوغ گاو بقدر احتمال او دهند و بران گل ارمنی و کشنیز خشک هر واحد یک درم طباشیر کهربا هر واحد نیم درم کافور نیم دانگ
اندازند و این سه روز بکار برند و غذا اگر درینجا تپ باشد مزوره کدو و آب انار سازند و اگر تپ نباشد جوزه مرغ معمول بآب انار یا بآب حصرم یا ترشی
ترنج بدهند و ایضاً سویق شعیر بآب انار یا بآب غوره یا بآب ترشی ترنج دهند لاسیما اگر شانه ضعیف باشد لیکن ببرف سرد کرده باید داد و ماوای مریض
در موضع بارد مفروش بخلاف و شاهسفرم و گل سرخ و گل سیب و گل به و اطراف آس و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور باشد و بر سینه او خرقهٔ کتان
مبلول باین دوا یا بقیروطی معمول بروغن گل و موم و گلاب و آب حی العالم و آب خرفه و آب علیق و یا آب برگ انگور و برگ بارتنگ نهند و با آب بید
و صندل و کافور ضماد نمایند و از تعب سهر و غضب و هم و غم و جماع اجتناب کنند و هنگام خواب آب انار یا قدری لعاب اسغول با گل ارمنی و تخم خرفه
هر یک بقدر حاجت بدهند و چون این را برایب بقر بنوشند و حرارت ساکن نگردد قرص کافور با آب انار میخوش و قدری آب خیار بدهند و
بماء الشعیر که دران عناب و سپستان جوشیده آب خرفه آمیخته باشند حقنه نمایند و دست و پا گرم کنند و بران موم و روغن گل طلا سازند
که سوء مزاج قلب اگر حار باشد هر صبح جلاب از نیلوفر سه درم و از شکر سفید ده درم و یا شربت سیب ده درم و عرق گاوزبان ده درم
و یا از شربت حماض اترج یا نارنج ده درم با گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک و عرق بیدساده و عرق نیلوفر هر واحد ده درم بیاشامند و غذا
مزوره زرشک با مغز بادام و سماق و جوجه مرغ و یا مزوره از آب نارنج و یا حماض بمغز بادام و شکر سازند و یا بگیرند شربت سیب ده درم و دران کشنیز خشک
یک درم گل سرخ نیم درم طباشیر سفید ربع درم کوفته بیخته سرشته بلیسند و اگر حرارت بسیار و عطش شدید باشد بگیرند ماء اللبوب آنکه بالا ذکر یافت
طائی کرده نیم رطل و کعک ده درم بنوشند و تضمید صدر بصندل و گلاب نمایند و پیراهن مصندل بپوشند و زیر خیشات مبلول بگلاب نشینند و در
مساکن بارده و در مهب شمال مقام سازند و این دوا نیز نافع است بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ پنج درم کبابه سه درم و در ربع رطل رایب ترش بخیسانند و یک رطل
ازان بنوشند و مفرح بارد که دران سرطان نهری محرق یک مثقال داخل است و این مفرح نیز اصحاب سوء مزاج حار را نافع است بگیرند گل سرخ طباشیر گاوزبان
هر واحد یک درم کشنیز خشک صندل سفید هر یک نیم درم تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه مغز تخم کدو هر واحد دو درم زرشک درم مروارید ناسفته یکدانگ کهربا بسد هر واحد
یکنیم دانگ کوفته بیخته با شکر سفید در گلاب بقوام آورده بلیسند شربت یک درم گیلانی میگوید که از علاجات این فصد باسلیق است اگر علامات دم ظاهر شود
و وقت و قوت موافق باشد بعد ازان نوشیدن ربوب و اشربه بارده مثل رب حماض اترج و شربت سیب و شربت به و شربت انار میخوش اگر طبیعت
نرم باشد و اگر قبض طبیعت باشد شربت آلو و شربت تمر هندی و آلوچه و مانند آن بیاشامند ماء الشعیر با آب انار میخوش بعد سکنجبین بگلاب و اگرچه استعمال
درین زمان ... بسبب ... و یا شیره تخم خرفه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار دهند و اگر حرارت شدید باشد این قرص کافور با آب انار میخوش
و شربت سیب ... طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیارزه تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید مساوی بگیرند و بمقابله هر مثقال ازان یک طسوج کافور
آمیخته با آب سیب سرشته و قرص ساخته هر روز یک مثقال با آب سیب هفته بدهند و اگر فصد ممکن نباشد میان کتفین حجامت نمایند و اگر احتیاج باسهال افتد
باشیای مطفیه حرارت مسهله مثل لوبخارا و عناب و تمر هندی و شیرخشت و خیارشنبر و امثال آن اسهال آورند و اگر تپ نباشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد بقدری
سقمونیای مشوی و یا با ایارج فیقرا آورند و اگر مسهل بسبب ضعف قوت ممکن نباشد حقنهٔ لینه بعمل آرند و یا آب تمر هندی بشربت نیلوفر و شربت بنفشه
و یا لعاب اسبغول بگلاب بنوشند بعد ازان تبرید باشیای سرد مثل ماء الشعیر و ماء القرع و آب ... دهند و شربت صندل و آب سرد نمایند و اگر تپ نباشد شیر خر

یا گاو و یا بز یا دوغ بیاشامند و گاهی ماء الرائب رائب ترش ورد و یا سه روز مید هند بطریقی که در قول محمود گذشت و یا سفوف کشنیز خشک دو درم گلسرخ طباشیر هر یک یکدرم کافور یک قیراط بقدر یک مثقال ازان با آب سیب یا ترشی ترنج و یا رائب بقر بخورند و اگر حرارت اندک باشد و یا بعد فصد قلت پذیرد این سفوف مناسب ست گلسرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور ربع درم و سزاوار آنست که ماوای ایشان در موضع بارد مفروش بشاخهای بید مغسول اطراف انگور مرشوش بران آب سرد مطیب به نیلوفر و بنفشه و به و سیب و صندل و گلاب یا کافور نمایند و بر سینه صندل و به لکافور و گلاب این قیروطی نهند موم سفید مصفی بروغن گل گداخته در صلایه کرده با آب کدو و خرفه و خیار و گلاب صندل و کافور حل نماید چندانکه مجتمع گردد استعمال کنند و قمیص مصندل بپوشند و آنچه وقت خواب برای ایشان نفع بخشد نوشیدن آب انار میخوش و لعاب بهدانه بگل ارمنی و کشنیز خشک طباشیر ست و شربت صندل نافع ست و انفع تدابیر بحیثیت آنها انتقال بهوای بارد ست و اگر حرارت شدت کند و خوف حدوث ورم تبره باشد و احتیاج بچیز مسکن قوی افتد دواء المسک مخدر افیون و غیره که در علاج خفقان حار بقول یلاقی خواهد آمد بدهند و غذای ایشان اگر تپ نباشد مزوره از کشنیز و ماش مقشر بکدو و یا آب انار و یا آب ترشی ترنج و یا سیب ترش بسازند و دران کشنیز اندازند و اگر تپ نباشد آنچه در قول مجوسی گذشت بدهند و دیگر اغذیه که در خفقان حار خواهد آمد مناسب بود و از لحوم لحم ماکیان و دراج و جدی و حملان ماهی خرد برای ایشان صالح ست و از فواکه صالحه انار میخوش و سیب حامض ترنج و نان در گلاب با شربت سیب ترکرده غذای جید ست و آب نوشیدنی باید که مبرد ببرف باشد و چون هزال و بدن لاغر پدید آید هر روز بعد طعام در آب گرم نشانند و از جمیع اسباب مسخنه اجتناب نمایند نجندی گوید که اگر سوء مزاج حار قلب مادی باشد در دموی فصد و لطیفیه و اخراج خون حسب قوت احتمال نمایند و اگر از احتمال نکند اشربه بارده مختصه بقلب مثل شربت حماض و شربت سیب و دوغ گاو بر برف سرکرده و شربت فواکه و شربت صندل بدهند و اقراص کافور با این شربت استعمال نمایند و از صندل و گلاب تضمید صدر کنند و استراحت بهوای بارد سازند و بقول بارده مثل کاهو و خرفه و هندبا و کدو بدهند و از اغذیه جوزه مرغ با آب غوره و لیمون و زرشک خورند و در صفراوی اشربه مذکوره و شربت تمر هندی بیاشامند و کذا مجاورت مواضع بارده خصوصاً مقلوبه مجفوفه باشجار خلاف و اوراق آن که بران گلاب سرکه پاشیده باشند اختیار نمایند و اگر حاجت تنقیه باشد بدانچه اسهال صفرا نماید مثل آب انار برین شیرخشت با شربت ورد بدهند و اسهال قوی مبالغه نمایند

علاج امراض قلب از سوء مزاج بارد

دواء المسک حلو و مفرح حار و شربت گاو زبان و شربت بادرنجبویه و شربت عود که دران زعفران و مشک و عنبر و سنبل الطیب و گلسرخ داخل باشد و عرق عنبر یا عرق تنبول استعمال نمایند و قلیه گوشت کبک و مرغ و کبوتر و گنجشک و دراج و مانند آن بدارچینی و زعفران و زیره و قاقله خوشبو ساخته غذا سازند و سنبل الطیب و سعد و دارچینی و قرنفل و زرنب و گل سرخ و عود و با آب مرزنجوش و آشباه سفرم و آب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند و از اغذیه بهر دو آب سرد پرهیز نمایند و بعد نضج ماده بمطبوخ بسفائج تنقیه بمسهل گرم و حب غاریقون کنند پس جهت تعدیل مزاج خمیره طلای علوی خانی همراه ماء اللحم حار بدهند و غذا قلیه زردک و شلجم و شوربا مرغ بنان تنوری سازند و بجای آب ماء العسل که از عرق گاو زبان و بادرنجبویه و گلاب هر یک بست توله و عسل ده توله بجوشانند که سوم حصه بسوزد و صاف نموده اکتفا نمایند و اگر مفرح خواهند قرنفل سنبل الطیب عود دارچینی زعفران هر یک ماشه در لته بسته در جوش آن اندازند اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج مزاج بارد قلب معاجین کبار و شرب یحانی و صابات معتدله با ضمده و طلیه حاره عطره قلبیه و با غذیه حاره بمقداری که بهضم جید باید کرد و اگر سبب آن ماده باشد استفراغ آن نمایند و بعد ازان تعدیل مزاج و تقویت قلب کنند مسیحی گوید که برای زیادتی برودت قلب چون مستحکم نگردد شراب ریحانی صرف مقدار اندک و شم ادویه خوشبو حار مثل مشک و عود و عنبر نافع ست و تمریخ صدر بروغن باردین و تضمید آن بقسط و سنبل و اهل و سعد و دارچینی و فاقله و یا بسعد و آب سیب و آس و شراب و سک نمایند و گوشت قنابر و زرده بیضه عصافیر و قلایا بمصالح گرم بخورند صاحب کامل نوشته که اگر قلب را سوء مزاج بارد عارض گردد شربت سیب مطیب بمشک و سک و مسک بنوشند و یا دواء المسک حلو بشراب ریحانی یا بگلاب که دران عود و مصطکی جوشانیده باشند و یا با آب پوست ترنج مدقوق مقشر و یا با آب برگ ترنج بخورند و عنبر چیزها که درین استعمال نمایند میسوسن از دو درم تا پنج درم و بر سینه پارچه مبلول در قیروطی معمول از تمام و مرزنجوش و شیح و شبانج بروغن نرگس

و موم سرخ دران گداخته شده و بطالیه بر سینه طلا نمایند و نوشیدن آب سرد کم کنند و اگر فایده نشود جوارش عنبر یا مثرودیطوس یا تریاق استعمال نمایند مصنف حاوی گفته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان هر یک درم باده درم گلقند بدهند و غذا مزوره از آب نخود بمغز تخم قرطم مع نخود و قبیح و دیباج و اگر سوء مزاج بارد بسبب ماده بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بمطبوخ افتیمون یا معجون نجاح باین طور که بگیرند سنای مکی هفت درم و گل سرخ دو درم و بادرنجبویه سه درم و شکر سرخ ده درم جوشانیده صاف نموده دران معجون نجاح هفت درم مالیده بنوشند و بعد از تنقیه این معجون مفرح هر روز یک مثقال برب حماض و رب سیب ده درم بخورند مصطکی عود و ارچینی قرنفل سک سنبل جوز بوا کبابه قاقله بهل بوا پوست ترنج بسباسه هر دو یک مثقال مشک تبتی یک دانگ کوفته بیخته برب فواکه مذکور سرشته و مثل سنبل و سعد و سک و قرنفل مانند آن بر سینه ضماد نمایند و قلب ضعیف را بسیار نافع است و دواء المسک حلو و هر چه حاضر باشد بقدر یک مثقال در شربت بادرنجبویه ده درم حل کرده بخورند مؤلف گوید که سوء المزاج بارد غیر مستحکم اگر با ماده بلغمی یا سوداوی باشد بعد نضج تنقیه آن نمایند و تقویت قلب بدواء المسک حلو و مفرحات حاره و معاجین کبار و مثرودیطوس کنند و از اغذیه فراخ و عصافیر و قلیه ها بدارچینی دهند و تدهین صدر بروغن قسط و شرب شراب ریحانی ممزوج با عرق گاوزبان نافع و از بخورات مشک عنبر عود و شمیدن نسرین و یاسمین و خیری زرد نیز مفید است حکیم علی گوید که شرب سکنجبین عسلی و بعده آبیکه دران عود مصطکی و پوست ترنج جوشانیده باشند و شربت سیب و مشک و بیضه با فاوه و شلیثا و ماء العسل باین صفت بگیرند عسل منزوع الرغوه دو رطل گلاب یک رطل آب سیب ده چهار رطل شراب ریحانی نیم رطل همه را با آتش نرم بجوشانند تا بدو رطل آید و هنوز گرم باشد که قرنفل سک سنبل عود هر واحد یکمثقال زعفران نیم درم در پارچه کتان صره بسته بمالند شربت هر روز ده درم تا بیست درم با دواء المسک و غذا زیرباج حلو و مزعفر یا با زیرباج و لحوم غزلان و غیره مقلو نافع و از اطعمه بارده غلیظه و امتلاء و فواکه اجتناب نمایند و آب کمتر نوشند

علاج امراض قلب از سوء مزاج یابس

ماء الشعیر بروغن بادام و شکر بنوشند و اغذیه مرطب بخورند و آنجا که تپ نباشد نوشیدن شیر تازه بهترین اشیاست و قیروطی اخضر بر سینه بمالند و هر چه مفید تپ دق باشد دریجا نافع شناسند بالجمله این سوء مزاج اگر با حرارت باشد بعلاج دق و اگر با برودت بود بعلاج دق هرم علاج کنند و ایضا در سافج بهر تعدیل لعاب اسبغول و بهدانه و گاوزبان هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند غذا آش جو یا پالک خرفه با نان دهند و در سادی جهت تنقیه سودا ماء الجبن دهند و بهر تعدیل او نوشدارو لولوی علوی خان با عرق شیر حکیم شریف خان بدهند و غذا قلیه حلوا نان تنک خورند و اگر خواب نیاید خمیره مروارید و اکسیر حکیم علوی خان با عرق بید ساده و گلاب دهند و شیر بر سر و در بینی چکانند و روغن کدو و خشخاش و بادام در بینی و گوش بچکانند و پاره پنبه در شیر تر کرده بر یافوخ نهند و نگذارند که خشک شود و نمک سوده در شیر آمیخته برکف دست و پا بمالند فی الفور خواب می آرد و همچنین حنا با برگ گلاب تنها همین اثر دارد و اگر بعد تعدیل اندکی باقی ماند فصد باسلیق از دست چپ کنند که فی الحال زائل آن میکند و علوی خان در عشره کامله نوشته اند که افشره انار از مجربات است و همچنین افشره ثمر سیاه یعنی فالسه اقوال مهره ابوسهل گوید که نفع میکند برای زیادتی یبس قلب چون مستحکم نشود شرب شیر و شراب و روغن بادام بعده حریره های آرد سپید و روغن بادام و شیر و شکر بخورند بعد از آن در آبزن آب شیرین در آیند بعد از آن تمریخ صدر بدهن یا قیروطی معمول از موم مصفی و روغن شیرین یا روغن بنفشه یا روغن کدو نمایند بوعلی سینا فرماید که در علاج سوء مزاج یابس بغذای مرطب و بدخول حمام و استعمال آبزن مع راحت و قلت حرکت و دعت و نوشیدن آب سرد بسیار نافع و اگر با سوء مزاج یابس برودت باشد از آب بسیار سرد اجتناب نمایند و تعدیل او با دویه و اشربه کنند و کثرت خواب و طعام حار و اگر سبب او باشد تفریغ آن کنند و تفصیل علاج این در علاج دق و ذبول گفته آید ابن عباس گوید که اگر سوء مزاج یابس بقلب عارض گردد تدبیر برای حمای دق کنند و شیر و لعابات مرطبه بعمل آرند و بر سینه قیروطی سرد و مرطب ضماد نمایند و شربت نیلوفر و شربت بنفشه و مانند آن بدهند ابن الیاس گوید که هر روز

ماء

جلاب از نیلوفر و گاوزبان هر یک شش درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش با شیره مغز بادام و اسفاناخ و کدوی تر بخورند و نوشیدن آب از شعیر بروغن بادام و کذا شیر بز یا شیر خر و استحمام بآب شیرین نیم گرم و تضمید صدر بروغن بنفشه و موم صاف نمایند گرانی اندکی کثیر السوده آمیخته مدام نافع ست جُندی گوید که سوء مزاج یابس غیر مستحکم اگر تابع امراض سوداوی باشد اول تنقیه بعده تنقیه سوداء چنانچه در مالیخولیا گذشت پس اقدام بر ترطیب مزاج با دویه مرطبه و لحوم فراریج مسمنه و شعیر مقشر و لعاب گندم و نوا اهض نمایند و شرب شراب ابیض غیر کهنه بعرق بید و روغن بادام شیرین و چیزی نافع تر از انجبین با شربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر نیست و جلابات شکر و لعابات و شیر تازه خصوصا شیر خر و شیر زنان و دخول در آبزن و تمریخ بادهان رطبه مثل روغن کدو و قیروطی بروغن لبوب و حلوا الشکر در روغن بادام و روغن زرد و جوزابات و سمید بروغن بادام و حریره آب گندم و روغن بادام و شکر نافع و از تعب و سهر و غضب و هر چه سبب آرد اجتناب نمایند

علاج امراض قلب از سوء مزاج رطب

تقلیل غذا کنند و ادویه مجففه قلب چون قرنفل و زعفران و بادرنجبویه استعمال نمایند و یا دواء المسک تلخ هفت ماشه همراه عرق بادرنجبویه و قرنفل و سیاه دو باغ صندل مرکب علوی خان دهند و سکنجبین عسلی و شربت انار منعنع مفید بود و ریاضت معتدل و حمام خشک نافع و غذا نخود آب مرغ و گوشت بریان باید و آنجا که آب در دهان بسیار آید حب صبر و ایارج استفراغ نمایند و ایضا در مادی ادویه حاره مجففه مقوی قلب مثل بادرنجبویه و بسفایج و افتیمون و انیسون و درونج وغیره بهر تنضیج ماده بدهند بعده جهت تنقیه مطبوخ افتیمون تربدی علوی خان و حب صبر دهند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج خمیره زهر و حکیم شریف خان با عرق گاوزبان مرکب نواب علوی خان دهند و غذا شوربای مرغ بریان سازند و بقول شیخ علاج مزاج رطب قلب تلطیف غذا است و استعمال ادویه مجففه و ریاضت معتدل بتواتر و کثرت حمام قبل از طعام و خصوصا بمیاه حارات و استنقاع کثیر در آب گرم و دوام جلوس در هوای گرم و استعمال مسهلات و مدرات و شراب قوی اندک و اغذیه محموده بقدر اعتدال نه بکثرت و اگر با حرارت باشد از حمام اجتناب نمایند و جماع استعمال کنند و اگر سبب ماده رطب حار باشد تنقیه نمایند محمود شیرازی نوشته که هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه درم بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم و غذا نخود آب با مغز حب قرطم و گوشت دراج و دراکیسان و کباب با مصالح گرم بدهند و اگر بدن ممتلی باشد حب افتیمون یا حب ایارج مقوی با افتیمون استفراغ نمایند و بعد تنقیه بدین ادویه که عود و دارچینی و قرنفل سنبل سک جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج خیربوا هر واحد پنج درم مشک یک دانگ کوفته بیخته بشربت سیب سرشته استعمال و از آن بشربت حماض یا ترنج هر کدام که باشد ده درم دهند مصنف شرح گوید که سوء مزاج رطب هرگاه غلبه نماید هلاک کند و اگر از آن اندک عارض گردد سکته و فالج احداث نماید و اگر از آن کثرت پذیرد غشی تواتر کند بعده موت و تناول عصافیر و خوردن دواء المسک سودمند است و عود و عنبر و مصطکی مضغ کنند و مسح صدر بروغن بان و تضمید بسعد و سنبل و قسط با آب آس نافع و بحقیقین یجی گفته که قلب بسوء مزاج رطب متغیر نمیگردد و اگر حادث شود مهلت علاج نمی دهد فائده انچه مذکور شد علاج سوء مزاجات مفرد بود و آنجا که سوء مزاج مرکب از ترکیب علامات مسطوره دریافت گردد علاج نیز مرکب بعلاجات مفرده مذکوره باید کرد و ظاهر که اگر حار رطب باشد لبساست که علیل صحت می یابد بطریق تلطیفه اصلاح مزاج باستفراغات محموده و گاه قتل میکند با فساد قلب جالینوس ذکر کرده که سوء مزاج قلب اگر از حرارت و یبوست مرکب باشد شفا نمی یابد و اما البسائط از سوء مزاج و اتم صحت می یابند مقاومات کبد و فائمیکنند امراست و یبوست قلب را چون هر و خروج کثیر از اعتدال بندد اما دماغ اگر در تخال مقاومت قلب نمود و سوء مزاج حار یابس قلب حادث شود ایضا جالینوس بیان نموده و اما سوء مزاج که در عضو واحد باشد ممکن نیست مگر مداوات سائر اعضا بطوریکه تعدیل مزاج آنها یا میلان آنها بسوی ضد جهتی که عضو از آن طرف خارج شده کرده آید و کذا کاتب ان او مداوات قلب کنند واجب است که مائل گردانند مزاج سائر اعضا را بسوی برودت و رطوبت چندانکه مضر بآنها نباشد تا آنکه مداوات قلب از حرارت و یبوست که آن سوء مزاج شده است ممکن باشد

وجع القلب

اگر چه قلب متحمل وجع نیست لیکن بعض متأخرین علاج آن نوشته اند و مؤلف مشاهده نموده که وجع حقیقت مسمی بمانده و مکن است بجواب که در شود در انکه میگویند والا وقتیکه شده او یمنماید و هلاک میگردد انما بالجمله سببش گر تفرق اتصال باشد لاعلاج و اگر ورم باشد علاجش در خفقان بیاید اگر سوء مزاج باشد علاج آن ... و ایضا حکیم میرزا علی ...

نوشته که وجع القلب اگر صفراوی است بعد اخراج آن نقوع جباری و بزر کثیر المنفعة و آلو بخارا و شربت جوهم و آب انار میخوش دوازده توله مروارید ناسفته بعرق
نیمقا باریک سائیده با گلاب بخورانند و یا شیرهٔ تخم خطمی و تخم پالک هر یک شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک یک توله با عرق نیمقا و گلاب بنوشانند و صدف سوخته
ماشه بخورند یا مروارید ناسفته یک ماشه صدف محرق یک ماشه ورق طلا دو عدد بشربت نیلوفر بیامیزند بالائش عرق نیمقا بنوشند و اگر بلغمی است یا وجع بخوبیه شش ماشه
در عرق ارماط گلاب شب خیسانیده بشربت گاوزبان بدهند بعد از آنکه ورق طلا دو عدد حجر السم که بعرق ارماط سائیده باشند یک ماشه بخورانند یا سانج هندی
دو ماشه مصطگی یک ماشه سوده بشربت گاوزبان دو توله سرشته بورق طلا دو عدد پیچیده خورده بالائش تخم ریحان چهار ماشه شربت لیمون دو توله بنوشند و
مروارید و صدف محرق و بزر بنجخوس و خبس سنور بدین مرض خصوصیت دارد و ایضاً برای درد جانب قلب مع خفقان آمله مربی بورق نقره پیچیده همراه
شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوڑہ خمیرهٔ صندل گلقند نسترن خوردن یا شوربه نمودن و خرقهٔ کتان بصندل و گلاب سوده تر کرده بر سینه گذاشتن
نافع است و اگر بجای قلب خلش دارد و رطوبات معده باشد گلقند سیوتی یک توله شیرهٔ کاسنی عرقیات شربت بزوری عرق بادیان دهند و اگر سن شیخوخت
داخلی مزاج صفراوی کم گوشت لاغر دل بجای یک پا لشت از بالا و پائین دل باشد و تنگید ضعف دل زائل نگردد و در تنفس بیزاری نبود طبیخ اصل السوس گاوزبان
بادیان عناب العناب هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند تا هفت روز

خفقان

حرکت مضطرب شبیه باختلاج است که قلب را عارض گردد بسبب هر شیئ موذی و مولم قلب است و آن در نفس دل یا در غلاف او یا در اعضای متصله مجاوره و مشارکه
با آن مثل معده و دماغ و جگر و ریه و حجاب و مراق و امعا و رحم و یا در جمیع بدن باشد و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و این ایذا گاه از ماده خلطی و غیر خلطی و گاه از
سوء مزاج ساذج و گاه از ورم و گاه از تفرق اتصال و گاه از سده و گاه از سبب غریب و گاه از شدت حس آن و گاه از ضعف قلب پیدا شود و ماده خلطی یا دموی
یا صفراوی باشد که عروق قلب را پر سازد و خفقان صفراوی کمتر عارض میشود و یا رطوبی بلغمی و مائی که در غلاف دل جمع شود و یا سوداوی که رگهای دل از آن ممتلی گردد
و یا ریحی و آن اغلب و اصل است و یا بخارات سوداوی و آنچه از سوء مزاج ساذج باشد جهت آنست که هر سوء مزاجی که غلبه نماید موجب ضعف میگردد و هر ضعفی که در قلب حادث
میشود باعث امکان انقباض لقبیه خود است که اضطراب گویا که قلب دفع مینماید از نفس خود اذیت را خفقان خفقان ظاهر میگردد و چون خفقان افراط نماید منتقل بغشی میگردد
و چون غشی افراط نماید منتقل بهلاکت میگردد و از سوء مزاج ساذج هر مزاج از امزجه خفقان می آرد و شدید تر درین امر سوء مزاج حار است و اسباب سوء مزاج قلب
پنج است یکی اعراض نفسانی مثل غضب و فکر بسیار در مهمات و دوم ضیق النفس و انسداد منفذ هوای تازه که بدل ریه سوم مکث در حمام و هوای گرم بسیار چهارم تناول اغذیه و
اشربه حاره و خصوصاً چون تشنه شود و آب سرد نیابد پنجم مداومت روائح عطریه حاره و اسباب سوء مزاج بارد قلب ضد این اسباب است و اما ورم حار نادر است که در ابتدا
خفقان ظاهر میکند و بعد از آن غشی پس هلاکت می آرد و حال ورم بارد قریب بحال ورم حار است لیکن بسیار است که این مهلت میدهد و بزودی مانند ورم حار هلاک نمیکند و
ولذا کاسه تفرق اتصال و همچنین سده و مجاری خون و روح قلبی و حوالی آن و در عروق خفنه از اجزای ریه باشد و اکثر در شریان وریدی بود و گاهی سده بسبب ورم عضو مجاور قلب شد
و اما خفقان حادث از سبب غریب مثل حادث از اوجاع قبیحه و انتقالات مواد و اورام مجاوره و از شرب سموم و حادث از لسع حیوانات و حادث از کرم شکم خصوصاً که
با علی موافقت غذا بر آیند و ابخرهٔ ردیه آنها بقلب شد از براز مجتمع در امعا بود و اما خفقان حادث از شدت حس قلب چنان است که عارض میگردد صاحب آن را از رقت روح
پس خفقان از اندک اذیت که بدل رسد چون ریح که تولد یابد در فضائی که میان قلب و غلاف آن یا در عروق آنست و از ادنی کیفیت بارده یا حاره و امور نفسانی و ابخرهٔ
غذائی و بسبب حتی که بعد آشامیدن آب بدون آنکه متوذی گردد بضعف در افعال آن بخلاف آنچه از ضعف قلب حادث شود و اما خفقان حادث از ضعف قلب
بسبب کثرت صوم یا ریاضت یا خروج خلط یابسی با فراط یا نزف خون بسیار از بواسیر یا از فصد و غیر آن یا از سوء تدبیر و ماکول و مشروب که خون را رقیق و فاسد گرداند
و گاه از خوردن گل و اقسط تنیر عارض میشود و اما خفقان حادث بمشارکت گاه بمشارکت غلاف دل باشد بایں طور که عارض گردد در آن سم یا خراج و گاه بمشارکت
معده بود بایں که در فم معده خلط لذیع زجاجی یا لذاع صفراوی باشد و یا آنکه در معده طعام فاسد گردد و یا آنکه در معده خلطی باشد و ثبور در فم معده و یا آنکه مستعد قی حادث

در فم معدہ از فی غلیظ بهم رسد و بدان سبب خفقان افتد حتی که تمیز میان این خفقان و خفقان قلبی کرده نشود و بسیاست که عارض میگردد و اختلاج در فم معدہ یعنی تپش و مشابه تر بخفقان قلبی میباشد و گاه بمشارکت ریه باشد باینکه در عروق خشنه از اجزای آن سده بهم رسد و بجائی که قریب بقلب است و نفوذ نکنند و در آن نفس بردیه خود و این مشابه بتضیق النفس غیر ما موسست بسبب سده در ریه و شدت اضعاف قلب یا بجهه وجوه مشارکت اعضای مذکوره و غیر آن بقلب در ابتدای امراض قلب مفصل مسطور شده بدان رجوع نمایند و بمشارکت جمیع بدن یا در حمیات وبائیه میباشد و یا بسبب بحران بحرکاتی که عارض میگردد و اخلاط را بهنگام بحران و بدانکه شخصی که شکوه خفقان نماید بعقب مرض و او را تهوع باشد و صغر بسیار قی نماید و تهوع زائل نگردد و آن دلیلست مانند تشنج در فم معدہ و این خفقان گاه قلبی باشد و گاه معدی و خفقان از جمله امراض متعدیه است چون شدت کند و قلب ضعیف گردد غشی آورد و بسا که دفعةً هلاک نماید و ایضاً چون خفقان مزمن شود و از سببی کہ باشد ضعف دل پیدا میکند و بعدہ غشی میگردد و بعد چند مدت بمرگ مفاجات می انجامد که افی المسطی و کسی را که خفقان و غشی زا و فی بسبب واز قوت حس باطل شده در اکثر تجارب پیغمبر و شدت حرکت قلب مع سکون باقی انباض علامت موت ست طریق التشخیص باید که تشخیص جمیع اقسام خفقان از نبض مخالف مجاور از حد در اختلاف محسوس عظم و صغر و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت نمایند و اکثر مشابه نبض صاحب ربو میباشد و این فرقی ست که سبب خفقان آفت در آلات تنفس باشد و ایضاً اول علامات خفقان احساس صاحب آن غیر الست خفقان را بحس بصیر بحس لمس اکثر اوقات مگر آنکه مریض فربه یا مرض خفیف باشد و گاه خفقان چندان شدت میباید که صاحب آن و از آن آن باشند و چون بسبب تحصیل تشخیص را بتربیة دانسته در تشخیص اقسام او چنان باید کرد که اولاً علامات سوء مزاج اربعه و تفرق اتصال و ورم بنوعیکه در تشخیص انواع سوء مزاجات قلب مسطور شد دریافت نمایند پس کدام از انها که یافته شود سبب خفقان همان باشد و ایضاً اگر با وجود آثار سوء مزاج حار امتلاء و سرعت نبض و عظم او و غیر وقت خفقان هنگام آن تعش مختلف و سرخی و غلظت قاروره و تمدد و انتفاخ عروق و ثقل و کسل اعضاء و سستی حرکات و دیگر علامات غلبه دم مثل سرخی رنگ و شیرینی دهن و قلت اشتهاء کثرت عرق بود و از جماع انتفاع یابند خفقان دموی باشد و اگر با سرعت و تواتر نبض صلابت آن و شدت التهاب و طیش و رنگینی قاروره با شراق و نارنجیت آن و بیخوابی و بیقراری و شدت عطش و سائر علامات غلبه صفرا از تلخی و خشکی دهن و زبان و زردی چهره و صداع و کثرت تألم در اوقات حرارت استراحت بهوای بارد و انتفاع از تدابیر مبرده یافته شود و یا تابع امراض صفراوی باشد خفقان صفراوی بود و اگر با شدت نرمی نبض و سفیدی قاروره و دیگر آثار سوء مزاج رطب یعنی بلادت که گویا دل و درآب فتاده است و خائف باشد و حالتی شبیه بغشی و تنگی نفس او را عارض شود خفقان بلغمی باشد و اگر با وجود صلابت و صغر نبض و غیر آن سائر نشانهای مزاج یابس غم و وحشت و فزع و فساد فکر و رداءت نفس و توهم و کدورت در حواس و عدم انتظام در تخیلات حال و مشابه حال الیخولیا و اختلاط بود و خوابهای پریشان بیند خفقان سوداوی باشد و اگر اختلاف نبض قلیل و سرعت تحلل و خفت خفقان بود خفقان ریحی یا بخاری باشد و کثرت آروغ و دیگر آثار غلبه ریاح بر ریحی و احساس صعود بخارات از ناف یا تکلو و آروغ ترش یا دخانی و سوزش چشم بر بخاری و خفقانی دال باشد و اگر اختلاف نبض و صغر و عظم و ضعف و قوت اکثر با عدم علامات امتلاء در بدن بود خفقان سددی باشد و اگر با قوت و عظم نبض و صحت نفس و سلامت سائر اعضاء و حفظ قوت خفقان از زادی ریح که متولد گردد و اذیت که بقلب عارض شود و بعد آن علاج قوی زائل نگردد و بدن با وجود آن خفقان سلیم و قوت محفوظ و عادت در افعال صحیح و اکثر عرض آن یکسانی که ظاهر گردد و بر سوء آنها تأثیر انفعالات نفسانیه قلیله مثل غضب و فرح یا غم و غیر آن خفقان لطف جوهر قلب باشد و اگر با ضعف نبض ضعف و لاغری بدن و عشرت انفعالات نفسانی بود خفقان بنده سبب حتی که از یحرۂ غذائیه عارض گردد و تقدم کثرت استفراغ خون یا منی یا اخلاط دیگر یا اسباب قلت تولد خون سوء تدبیر اکل و شرب و غیر آن خفقان از ضعف قلب باشد و اگر خفقان در حمیات یا روز بحران عارض گردد از مشارکت همه بدن باشد و اگر دلائل اسهال معده و اسهال و تهوع و امثال آن ازان لیقی مرجیا ثلاثه و غثیان و مغص و خفت خفقان از خلو معده مگر آنکه از انصباب صفرا در فم معده در خلو باشد و اشتداد آن در ساعت شروع غذا و هضم یافته شود خفقان بمشارکت معده باشد و اگر صاحب خفقان مرض ربو باشد و علامات البرطوبت ریه انسداد مجاری که در بحث ربو مذکور شده در ان موجود بود خفقان بمشارکت ریه باشد و اگر از دهن لعاب بسیار سائل شود و در فم معده درد و غائص و فقه عارض گردد و احیانا کرم و رقی یا ابرازیه و دیگر علامات دیدان که در باب آن بیاید یافته شود خفقان از دیدان شکم باشد و اگر آثار سم و لسع مع عدم سائر اسباب معلوم شود خفقان از سموم باشد

علاج کی خفقان

واجبست که طبیب سبب فاعل خفقان را دریافته قطع آن نماید و در علاج و علاج سبب او کند از و و علاجش بحسب سبب فاعل کند پس اگر از سوء مزاج ساده بود تعدیل کیفیت

مثلا در حار مبردات و در بارد مسخنات و خصوصاً بدانچه از ادویه قلبیه باشند که در علاج قلب مسطور شدند و اگر با ماده باشد تنقیه حسب ماده لازم و نقصان
غذا و اقتصار بر لطف آنچه ممکن باشد و اگر صبر نماید ضرورات بهتر است و اگر بران صبر نکند از تهوع تجاوز نکند و از شرب شراب قطعاً منع نمایند و در تعدیل و
تنقیه رعایت شدت و خفت سبب بساطت و ترکب آن مع لحاظ لین و قبض طبع مرعی دارند و آنجا که با خفقان تپ باشد تدبیر تپ نیز ملحوظ دارند و آن
بعض ادویه مفرده و مرکبه مفید اکثر اقسام خفقان بقلم می آیند ذکر ادویه مفرده تعلیق سنگ یشب فم معده بالخاصیة نفع بانواع خفقان دارد دیگر
گزر را در تنور بریان نمایند و بعد از ان که خوب پخته شود پوست آن دور کرده و خشته او را جدا نموده در ظرف چینی تمام شب زیر آسمان نگاه دارند وقت صبح گلاب قدری
بید مشک پاشیده و اندکی قند سفید سائیده بران ریخته بخورند روز اول یک عدد روز دوم دو عدد روز سوم سه عدد و اگر موافقت نماید از ین بیفزایند و برای
خفقان و تقویت دل آزموده است دیگر گزر تراشیده ورق باریک کرده بر سنگ بکوبند و در صافی سفت آب آن افشرده زیر آسمان تمام شب گذارند صبح نبات سفید
یا شربت صندل داخل کرده بنوشند که همین نفع دارد دیگر کشمش تازه کلان سبز چهل و یک عدد بعد غسل آن شب در گلاب صرف یا ممزوج با بید مشک کف و انگشت
بالا باشد در پیاله چینی تر کنند و در شبنم دارند صبح آن کشمش بسوزن باهستگی پوست بردارند تا گلاب آن بدر نشود و بس گلاب بدانچنین باهستگی تمام در ظرفی یکی یکی بر
در دان بیامیزند و بعده کشمش را بخورند و گلاب تنها یا با شربت نیلوفر وغیره سه تولہ تخم با لنگو چهار ماشه بنوشند و نیلکهنته بعمل آرند اقسام خفقان و ضعف قلب را بعمل
است دیگر افشره انار شیرین و ترش با نبات و کیوڑه و بید مشک و کذا افشره رنگتره و کوله و لیمون کاغذی و بهمه اقسام از مجربات است و کذا تخم ریحان با لنگو و بادرنجبویه
و شاهتره و شربتی دو فرنجمشک با درونج دیگر چدوار یک قیراط با جلاب یا شراب خوردن مقوی قلب مفرح و دافع خفقان و اذیت وباست دیگر صاحب
خلاصة التجارب از مجربات خود نوشته که چقندر را در خاکستر گرم پخته پوست دور کرده همچنان گرم گرم ورق تراشیده و نبات سفید سوده بر تمام ورقها پاشیده نگاه دارند
آبی بغایت شیرین خواهد بر آمد در تمام روز چند بار بنوشند و چند روز مداومت نمایند دیگر تفصید پوند خطائی با آب سائیده درمیان هر دو شانه بطول یک وجب و عرض نیم وجب
چسپ برای جمیع انواع خفقان و توحش از مجربات صاحب خلاصة العلاج است و کذا ضماد چای خطائی در گلاب دیگر بقول سوید شرب ابریشم یا مومیائی بقدر حبه کرسنه
بجلاب و کذا گلقند یا گلاب بشکر یا دو درم عصاره گل سرخ تازه بشکر یا شربت ورد تازه یا شم گلاب یا خوردن ورق نقره یا عقیق مسحوق و تعلیق آن یا بهمن سفید
یا فادزهر حیوانی هر واحد نافع خفقان است دیگر بقول شیخ الرئیس آنچه نفع او در خفقان عظیم است خوردن یکمثقال گاوزبان هنگام خواب چند شب متواتر است
و از آنچه تجربه شده خوردن مقدار دو دانق زرنباد و قرنفل ذکر است با دوازده مثقال شیر تازه بر ناهار و کذا خوردن یکمثقال مرزنجوش خشک با سرد اگر حرارت باشد یا
بشراب اگر حرارت نباشد تا ایام متوالی و از آنچه نفع می یابد صاحب خفقان آنست که مدام بادی خوشبو از جنس مناسب مزاج او باشد و مداومت بتخیر آن و استعمال اشمامات آن
سازد که آن سریع الوصول بقلب است با هوای مستنشق و کسی را که خفقان حار باشد بر خوشبوی گل سرخ و کافور و صندل و روغنهای سرد غالب باشد مع اندکی ادویه
دیگر لطیف الحرارة مثل مشک و زعفران و قرنفل مگر آنکه اصعب نمی حرارت بسیار باشد که درین حالت بر اشیای بارد اقتصار نمایند و اگر مزاج بارد بود ادویه حاره حرم
مثل مشک و عنبر و روغن ترنج بکار برند و ما الکافور و غالیه و مانند آن از اقسام و خرن دنبو و ملائمه بحسب مزاج استعمال کنند و ادویه قلبیه حاره و بارده مذکور شده و بالجمله در بستر و آنچه که بوی
خوش داشته از آن قلبی است دیگر در علاج الغربا مرقوم است که دال نخود بقدر چهار درم تقریب پنج پاشش دام آب تر کرده علی الصباح آب صاف بشکر آمیخته از نوشیدن دافع خفقان است
و کذا یک پوست الایچی کلان دو دام شب در آب تر کرده صبح خوب بالیده بشکر آمیخته بنوشند و از ترشی و بادی پرهیز کنند دیگر گویند که اگر از تخم خشخاش سفید سه تولہ در نیم آثار شیر گاو
تازه شیر گرفته نبات سفید سه تولہ افزوده هر صباح بنوشند جهت تقویت قلب و ازاله خفقان مجرب و مقبول است و اگر قبض باشد بیفزایند یک نیم تولہ خشخاش سیاه زند و بجای نبات ترنجبین
افزایند و ایضا قطعها کتیرا منشکر سیاه در عرق کیوڑه تر کرده شب در شبنم گذارند و علی الصباح بر سبیل امتصاص بخورند ذکر ادویه مرکبه اگر عنبر اشهب و مشک خالص
زر مهره خطائی سائیده عطر صندل هر واحد یک ماشه مرجان صلایه کرده ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم ماشه روغن بادام نیم دام تخته شهد خالص شش دام تخته بهمه را
یکجا کرده یکروز و شب علی الاتصال بسایند و از یکماشه شروع کنند و هر روز یکماشه بیفزایند و هفت روز بهفت ماشه برسانند برای اقسام خفقان حار و بارد نافع و معمول
و گاهی مروارید هم افزوده میشود و ایضاً لاجورد مغسول و سرخ ابریشم مقرض چهار سرخ مروارید سوده سه سرخ کهربا صلایه کرده دو سرخ آمیزه مربی یکعدد پاشیده بورق نقره

چکیده بخورند بالای آن عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق کیوڑه تخم فرنجمشک پاشیده شربت سیب شیرین حل کرده بنوشند ایضاً آب
مطلق خفقان کشنیز خشک صندل سفید گل سرخ تخم کاسنی هر کدام یک جزو گل مختوم طباشیر بهمن سفید مرجان هر کدام نصف جزو مروارید ناسفته کهربا مصطکی
هر کدام ربع جزو عنبر مشک هر کدام ثمن جزو کوفته بیخته بنبات سفید بگلاب یا عسل بقوام آورده بنوشند شربتی یکدرم ایضاً گیلانی گوید که معاجین مفرحه
یاقوتیه بسیار نافع و تریاق فاروق را تاثیر عظیم ست در ازالهٔ این مرض و شربت گاوزبان و سیب با بید مشک منفعت عظیم دارد و شراب درین نفعی
که در غیر او نیست لیکن بحسب مزاج مثلاً در مزاج حار نبیذ ربیبی استعمال نمایند بجهت آنکه اعدل از جمیع اقسام انبذه و اقل حرارت بسبب کثرت مائیت
او ست و سائر اقسام او و اینجا که حرارت مفرط نباشد استعمال باید کرد و در روی بیضهٔ نیمبرشت که بران قند سفید سوده و اندکی عنبر اشهب یا ابیض بمقدار طسوج
پاشیده باشند نافع عظیم ست در خفقان جمیع اقسام ضعف قلب ایضاً استعمال تریاق و حب مروارید محلول با عود و سحالهٔ طلا از مجربات انطاکی ست و گوید انجلاب
مفرحاتی که جاری مجرای خواص مجربه است و در جمیع انواع خفقان مؤثر این ترکیب ست مروارید ناسفته یکجزو را حل کنند و دران طلا ورقه یک جزو گداخته
اندازند آنگاه همه را با سه مثل آن خود و عشر آن عنبر بسایند و اندک فادزهر کانی در گلاب و عرق گاوزبان و عرق بید سایند و بشربت فواکه را بآن تسقیه داده
ادویهٔ مذکوره را با آن بسرشند سه قیراط از آن در تفریح و نشاط قائم مقام خمر ست و در ازالهٔ خفقان و غشی و جنون مجرب ایضاً بقول صاحب علاج الغربا شربت ابتدا [illegible]
و گلقند سیوتی و گلقند گریاهل همراه مقوی قلب مفرح و دافع خفقان ست و این عرق کشنیز نیز مقوی قلب و دافع خفقان ست کشنیز مقشر گاوزبان هر دو
دو توله دانهٔ الاچی گل نسرین گل گاوزبان گلسرخ برادهٔ صندل سفید هر واحد پنج توله عود غرقی یکتوله مشک یکماشه شیر گاو پنج آثار آب بقدر ضرورت بدستور
عرق کشند فائده شیخ و شارح قانون مینویسند که صاحب خفقان با نوع چنانچه سابق مذکور شد که آن روی ست علامتش خصوصاً که در اینجا البقیه [illegible]
آشامیدن سویق شعیر مغسول بآب گرم پس سرد کرده بوزن ه درم شکر ست و اگر این را نیز قی کند نفع ازان یابد و اگر از شکر بسبب باقی [illegible]
کنند بدل او انار دانه سازند و ساقها بربندند و کافور و مانند آن با سرکه استنشاق نمایند و بر سینه پارچه مبلول آب صندلین و کافور و امثال آن نهند

علاج خفقان حار

آملهٔ مربی شسته بورق نقره پیچیده و یا خمیرهٔ صندل شش ماشه بخورند و بالایش شیرهٔ تخم خرفه مقشر شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ ریشک هر واحد شش ماشه
تخم تیخیزک آلوی بخارا پنج دانه در گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق صندل هر یک ته توله برآورده شربت انار شیرین دو توله حل کرده تخم فرنجمشک
پنج ماشه پاشیده بنوشند و ماء الفواکه و شربت عناب و شربت ترشی ترنج و شربت سیب همراه گلاب نیز نافع ست و در صورت کثرت حرارت قرص کافور همراه
شربت تربد و هند و اگر تپ [illegible] روغن همراه سفوف کشنیز خشک طباشیر گل ارمنی نافع و همراه مفرح بارد انفع و پیراهن بصندل و گلاب کافور رنگ کرده بپوشند و این
گلاب پاشیده باشند خصوص بر موضع قلب طیوبات بارده مثل گلسرخ و خیار و سیب و صندل و کافور ببویند و در هوای سرد و قریب آب جاری [illegible]
بنشیند و در خانه آب بپاشند و بادکش بجنبانند و صندل سفید در آب کشنیز سبز سوده یا گلسرخ و صندل بگلاب سائیده بر سینه ضماد نمایند و اغذیه بارده
بی گوشت اختیار کنند و مربای تمر هندی و اناناس بخورند و بقول رازی سکونت صاحب خفقان حار در بلد حار موجب کوتاهی عمر او ست و حکیم علوی خان
در عشرهٔ کامله نوشته اند که عمر صاحب خفقان گرم زیاده از پنجاه سال نمیباشد و اگر خفقان حار دموی باشد اول فصد باسلیق از دست جانب ایسر [illegible]
فصد صافن کنند و آنجا که از فصد مانعی باشد بر ساق و بعده میان هر دو شانه حجامت نمایند و استفراغ منی بدون [illegible]
مروارید ساده نه ماشه بشربت سیب لیمونی علوی خان و شربت انار ولایتی هر یک دو توله در عرق شیر نه توله [illegible] اگر مریض [illegible]
باشد خمیرهٔ صندل ساده نه ماشه خورده شربت نیلوفر چهار توله در گلاب عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده تخم [illegible]
پاشیده بنوشند و ضماد از صندل سفید و کشنیز خشک و گلسرخ و کاهو مقشر بگلاب بید مشک سوده همه برابر بر دل گذارند و این نسخه نیز [illegible]
یکتوله آب گل سیوتی گلاب یکنیم توله تخم کاهو صندل سفید هر یک چهار ماشه گلاب دو توله کافور دو ماشه و باید که شیر بز و ریشی و گوشت [illegible]

واگر گرمی زیاده باشد قرص کافور و شیرهٔ خرفه و کاسنی و مغز تخم کدو و دیگر همه مطفیات خون که بابها ذکر یافته بکار برند و ایضا عناب هفت دانه زرشک دو توله تمر هندی شش توله و عرق گاوزبان و نیلوفر یا و آب انار خیسانیده شربت انار دو توله داخل کرده خواه شیرهٔ خرفه یکتوله در گلاب شش توله عرق صندل پنج توله آبرو ده هیت نیلوفر دو توله داخل کرده دادن نیز مفید است و در خفقان دموی وری باید که قبل از دوره فصد کنند و لاجورد مغسول طباشیر هر یک دو تا ماشه کشنیز یکماشه همراه بادی سه توله سرشته ورق طلا دو عدد پیچیده همراه شیرهٔ مغز تخم خربزه و کدو و تخم خیارین هر یک ۵ ماشه بعرق بید مشک و نیلوفر و گلاب و گل مشکی هر یک پنج توله و شربت انناس و سیب ولایتی هر یک دو توله داخل کرده تخم شربتی ۹ ماشه پاشیده بنوشند که در خفقان خونی و دموی از مجربات علوی خانست و مکرر بتجربه رسیده و این فقیر از اول زهر مهره خطائی مروارید محلول طباشیر هر یک یکماشه در آمله مربی یکعدد و یا در گلقند گل مشکی یکتوله ورق طلا یک عدد پیچیده شربت انار ولایتی و شربت زرشک هر دو توله در عرق بید مشک ۵ توله حل کرده تخم فرنجمشک ۵ ماشه پاشیده بخورند و اگر در مزاج دموی و وری خفقان ضعف دل حادث شده غشی افتد پانزده وزن از تشریح سوم بهار فصد صافن کنند و بفاصله ده روز فصد باسلیق چپ بفاصله سه چهار روز فصد اکحل چپ نمایند و دوا خمیره یاقوت علوی خانی ۵ ماشه با ماء اللحم ساده ۵ توله تخم شربتی ۹ ماشه غذا پلاو همراه زعفران گاهی دقلیه شلجم نان روده دهند و وقت عصر جوارش مهره یکماشه در مربای آبی پیچیده یکتوله ورق طلا یک عدد با شربت سیب انارین دو توله عرق کیوڑه و بید مشک هر یک هفت توله تخم فرنجمشک ۵ ماشه بدهند چون در آغاز بهار نوبت خفیف رو نماید جهت تعدیل مزاج جام سه توله نبات سه توله سوده با قند و شبنم نهاده صبح کبر بالبلبل شیر هر یک یکماشه سوده آمیخته بخورند و بعد یکپاس غذا پلاو مربا و انبه کرونده و انناس و سطح نحن در زعفران یا الالی شیر قورمه نان تنک خورانند و وقت عصر خمیره مروارید علوی خانی ۵ ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت سه توله در عرق شیر کبیر علیخانی ۵ توله تخم فرنجمشک ۵ ماشه تا بست و هشت روز و بعد به همه را بموقوف نمود کبیر چهل و یکعدد تا شیره قند سفید سوده پاشیده در عرق بید مشک کیوڑه شسته در شبنم نهاده صبح ناشتا بخورند و آب آنرا بلع نمود به تقلیل آن بیندازند و غذا بدستور و در گهواره هر دو وقت نشینند بلکه خواب هم دران کنند اغلب که این تپ بیر دوره موقوف خواهد شد و اگر صفراوی باشد نیز فصد نمایند لیکن خون اندک گیرند و اگر حاجت مسهل بود مسهل صفرا با مطبوخ هلیله و آب تمر هندی خیار شنبر و شربت بنفشه یا تنقیه فرود آمده تنقیه نمایند و بعد تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء الخیار و ماء القرع و عرق شیر و هند و آب هندوانه بگلاب عرق کیوڑه و نبات نیز برای صفراوی مفید و شربت عناب که برای خفقان دموی و شربت اسغول بخفقان صفراوی نافع است و علاج دموی و صفراوی واحد است مگر آنکه اخراج خون بسیار در دموی و افراط تبرید در صفراوی ضرورست و تعدیل مزاج با شربت میوه جامضه مزوره متخذ با آب فواکه ترش نمایند و یا غذا در هر دو نوع از چقندر و پالک و خرفه و کدو و خیارین یا و رقلیه مرغ با نان و شیر برنج و مهابیه سازند و ایضا در صفراوی کافور دو حبه طباشیر دو ماشه مروارید یکماشه سوده با شربت انارین دو توله یا ترنج با لیمون آمیخته لیسیده بالائش شیره تخم خرفه یکتوله عرق کیوڑه عرق گاوزبان هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله نوشیدن یا آمله مربی یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده کافور دو حبه پاشیده خوردن و بالایش آب زلال تمر هندی شش توله یا آلوبخارا یازده دانه با شربت انارین دو توله نوشیدن نفع است یا سیب ولایتی در اقسام خفقان حار استعمال آمله مربی و خمیره صندل و دواء المسک بارد و هلیله مربی همراه تبریدات معمولست چنانچه بعضی ترکیب آن در اینجا مسطور میگردد ترکیب استعمال آمله مربی آمله مربی بورق نقره پیچیده برای خفقان حار و فساد جگر همراه شیرهٔ خرفه و شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار عرق شاهتره داخل کرده اسغول پاشیده بدهند و در خفقان با وسواس بعد فصد باسلیق با شیرهٔ خرفه و عرقیات و شربت بزوری دهند و یا در خفقان حار طباشیر یکماشه سوده سرشته همراه عرق کیوڑه گلاب هر یک دو توله عرق شاهتره و یا همراه لعاب اسغول ۵ ماشه گلاب چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله شربت انار دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه و یا همراه شیرهٔ کاسنی و شیرهٔ تخم خربزه عرق کیوڑه عرق شاهتره گلاب شربت انار با لنگو و یا همراه شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو و عرق کیوڑه شربت انار دو و هم روز شیرهٔ مغز هندوانه بجای تخم کدو و یا بصورت نزله و سرفه صمغ عربی یکماشه سوده سرشته با لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق کاوه شربت اسطوخودوس دو توله تودری چهار ماشه پاشیده و یا صمغ عربی سوده آمیخته همراه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ دانه هیل دو ماشه عرق کیوڑه عرق صندل هر یک پنج توله خاکشی پنج ماشه پاشیده و یا شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ کاهو بجای خیارین کنند و یا همراه شیرهٔ مغز تخم هندوانه گلاب عرق کیوڑه خمیرهٔ صندل یا گلقند نسترن حل کرده و یا همراه لعاب بهدانه

شیرهٔ تخم خیارین عرق شاهتره شربت بزوری بارد دوم روز بجای خیارین تخم کاسنی شش ماشه سوم روز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه افزوده عوض آمله ملیلهٔ مربی
نمایند و آخر روز دوا المسک حار چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ کاهو شش ماشه عرق شاهتره ده توله شربت بزوری بارد دو توله دهند
و در صورتیکه از شدت خفقان تیرگی در بصارت و در سر عارض شود همراه شیرهٔ کشنیز خشک لعاب بهدانه عرق گاوزبان شربت بنفشه تخم
ریحان پاشیده تراکیب استعمال خمیرهٔ صندل یا همراه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه شیرهٔ خرفه پنج ماشه عرق گاوزبان شربت نیلوفر تخم بالنگو
پاشیده دهند و یا بصورت دمویت و شوق آمدن و ضعف قلب ورق نقره یکعدد سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه لعاب گاوزبان شش ماشه
شیرهٔ مغز فندق شش ماشه شربت انار دو توله یا شربت گل صندل داخل کرده بالنگو چهار ماشه پاشیده و یا برای همین منافع همراه لعاب اسپغول یکتوله گلاب چهار توله عرق
کیوڑا پنج توله عرق بید ساده پنج توله شربت انار خاکشی چهار ماشه آب شسته غذا شوربا با خشکه و گاهی درین نسخه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه و گاهی
شیرهٔ مغز تخم بهدانه شش ماشه شربت نیلوفر و گاهی شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کاسنی داخل میکنند و یا طباشیر دو ماشه سوده سرشته با شیرهات و اشربه
بخورند و یا بصورت سوء مزاج [illegible] با گلقند دو توله سرشته همراه عرق گاوزبان شش توله گلاب چهار توله طباشیر یکماشه سوده مغز پنج عدد همراه شیرهٔ
[illegible] شیرهٔ خرفه لعاب اسپغول عرق عنب الثعلب عرق کاسنی شربت انار و اگر در دل و دماغ هر دو آفت باشد و علامتش آنکه گویا آتش در دماغ می رانند
خمیرهٔ صندل [illegible] یا مفرح شیخ الرئیس خورده بالایش شیرهٔ خرفه عرق کیوڑا گلاب عرق کاسنی شربت بزوری شربت انار [illegible] بخورانند و برای
آخر روز شربت زرشک شربت صندل در عرق بید ساده عرق شاهتره حل کرده بیاشامند و اگر از خوردن گوشت آهو خفقان عارض گردد خمیرهٔ
صندل همراه شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ گاوزبان شیرهٔ خرفه عرق نکوه گلاب شربت انار تخم ریحان دهند بعد چند روز سفوف گاوزبان گل سرخ صندل سفید
آملهٔ [illegible] کشنیز خشک کوفته بیخته نبات هموزن آمیخته همراه شیرهٔ خرفه در عرق کیوڑا عرق نکوه [illegible] شربت انار تخم خشخاش داخل کرده بخورند
و برای تسکین [illegible] خمیرهٔ صندل نه ماشه طباشیر یکماشه کافور دو حبه زعفران یک حبه سوده آمیخته بخورند بالایش
آب [illegible] شیرهٔ خیارین شیرهٔ خرفه گلاب عرق کیوڑا عرق کاسنی [illegible] اسپغول پاشیده بنوشند و یا بصورت نزول زکام خمیرهٔ مذکوره شش ماشه
[illegible] همراه لعاب بهدانه [illegible] عرق گاوزبان عرق بید مشک شربت انار شیرین دهند و مشهور است استعمال دوا المسک بارد
یا همراه عرق شاهتره عرق گاوزبان هریک پنج توله خمیرهٔ صندل یک توله حل کرده بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و یا بصورت عطش مفرط و بیخوابی همراه
[illegible] شربت انار و یا در غلبهٔ گرمی دل و سستی بدن ورق نقره پیچیده همراه شیرهٔ کشنیز خشک عرق گاوزبان دوازده توله شربت
انار تخم بالنگو پنج ماشه و یا در صورت ضعف معده [illegible] حاره و [illegible] صفراویه جوارش آمله پنج ماشه سرشته همراه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه شیرهٔ
مغز تخم بهدانه شش ماشه شربت نیلوفر خاکشی و گاهی عوض مغز تخم بهدانه مغز تخم کدو و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه میکنند و یا در نزله
[illegible] بعد فصد باسلیق همراه شیرهٔ خرفه عرقیات شربت انار و یا بصورت غشی بعد فصد همراه شربت نبات بالنگو پاشیده و یا در تپش قلب بعد فصد
و یا [illegible] همراه شیرهٔ آلو بخارا ده دانه شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره شربت انار شیرین طرق استعمال ملیلهٔ مربی ملیلهٔ مربی
[illegible] ورق نقره پیچیده با شیرهٔ خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو هریک شش ماشه عرق کیوڑا گلاب هریک چهار توله شربت انار بالنگو پنج ماشه
و یا با شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات و یا در بخارات دم صفراوی که بسر صعود کنند و ضعف معده کشنیز خشک دانهٔ هیل یک یک ماشه
سوده سرشته ورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول شش ماشه عرق کیوڑا دو توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی
جوشانده یا بصورت [illegible] مثلاً عناب گل نیلوفر عرق صندل و عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان جوشانده شیرهٔ کاهو شربت نیلوفر آمیخته و یا گل سرخ
گاوزبان هریک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خیارین هریک شش ماشه شربت انار دو توله و یا در صورت نزله و یا قوباء همراه شربت
زوفا شربت بنفشه یکتوله عرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو توله بالنگو چهار ماشه پاشیده و در خفقان بعد [illegible] انجبین برای تپش قلب

آلوبخارا هفت دانه در عرق قبایات مالیده شربت بزوری داخل کرده دهند و یا در خفقان حار لعاب اسپغول شش ماشه شیرهٔ آلوبخارا ده دانه شیرهٔ خیارین عرق
شاهتره عرق گاوزبان نبات سفید تودری پنج ماشه پاشیده و در خفقان بعد خوردن کشته حار لعاب اسپغول شیرهٔ مغز تخم هندوانه عرق شاهتره
سکنجبین و در خفقان از گرمی هوا و اسهال لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت انار
تخم بالنگو و بصورت سوزش بول و گرمی بدن شیرهٔ تخم کاسنی نه ماشه عرق شاهتره شش توله عرق گاوزبان پنج توله شربت بزوری بجای کشنیز و عرق قبایات
دیگر و بالنگو نمایند و در نسخهٔ دیگر عرق گاوزبان عوض شیرهٔ کاسنی ست و با شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم خرفه عرق شاهتره گلاب خمیرهٔ صندل حل کرده دهند روز دوم
کاهو بجای خرفه و شربت نیلوفر بجای خمیرهٔ صندل نمایند و آب آلوبخارا ده دانه افزایند و بجهت آخر روز لعاب اسپغول نه ماشه گلاب چهار توله شربت انار
دو توله و در خفقان بسبب بیداری لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق گاوزبان شربت بزوری بارد شربت انار و یا لعاب بهدانه گلاب شربت انار شربت
بنفشه عرق عنب الثعلب عرق شاهتره بالنگو پاشیده و در خفقان سوداوی شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خیارین گلاب نبات یا شربت انار و برای خفقان با نزله
و زکام خمیرهٔ گاوزبان خمیرهٔ خشخاش هر یک شش ماشه ممزوج نموده همراه عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک سه توله شربت بزوری
دو توله بدهند و ایضاً برای خفقان با کثرت نزله در کبر سن و قبض طبع گل خطمی سه ماشه گل نیلوفر سه ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده مالیده صاف کرده
شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله اسپغول شش ماشه پاشیده نافع میشود و مخفی نماند که در بعضی امزجه که حرارت قلب زائد بود
با وجود کبر سن تبرید مناسب و بنا بر ضعف هاضمه و رطوبت معده و دماغ از حرارت قلب که موجب تولید ریاح میشود اطریفل کشنیزی و شیرهٔ خشخاش گاهی
افزوده میشود و اگر صندل سفید نیم توله آمله کشنیز هر واحد پنج ماشه در نیم پاو آب تر نمایند و صبح آب صاف آن گرفته و دو دام شکر آمیخته بنوشند نافع خفقان
گرم ست و گلقند با سنگچار که از گل آن قسم سرخ او دور کرده سفیدی گل را با دو چند شکر سفید مالیده در ظرف آبگینه کرده چهل شب در ماهتاب دارند
و هر روز یکتوله صبح بخورند نیز برای تقویت قلب و خفقان حار بی نظیر ست و خمیرهٔ عباسی که از گل عباسی سرخ رنگ یک آثار عرق کشیده گلاب آمیخته
با شکر قوام نمایند و در آخر قدری زهرمهره و طباشیر سائیده آمیخته خمیره سازند نیز نافع خفقان حار ست **ذکر ادویهٔ مفردهٔ نافع خفقان حار**
نقوع آمله تنها یا با کشنیز خشک یا با لعاب گاوزبان و نبات و یا بالنگو خفقان حار را نافع ست و اگر کشنیز خشک شش ماشه در عرق بیدمشک و گلاب
شب تر کنند و صبح مالیده شربت انار دو توله تخم بالنگو چهار ماشه داخل کرده بنوشند همان نفع دارد و یا سیب را از پوست پاک کرده قطع نموده اول
شب در عرق بیدمشک تر کرده در سایه گذارند و نصف شب برخاسته بخورند و عقب آن عرق بنوشند و دو عدد گل گرهل سرخ یا نبات دو توله وقت
صبح خوردن در ازالهٔ حرارت قلب مجرب ست و یا بهیه از پوست پاک کرده تراشیده سه توله بالای آن نبات سه توله پاشیده بیدمشک یکتوله
کیوره دو توله انداخته شب در شبنم بدارند و صبح از کارد سیم بخورند و آبش بنوشند و اگر تخم ریحان یکتوله در آب تر کرده شب به هوا دارند و صبح بقدر دو دام
شکر سفید آمیخته از قاشق فرو برند برای خفقان حار بی عدیل ست و اگر سه عدد گل چاندنی با سه دانهٔ فانید بچیده بخورند و دو هفته بران مداومت کنند
ضعف قلب و خفقان گرم را سود دهد و حکیم علوی خان رح عشرهٔ کامله از مجربات خود نوشته و همچنین گل سداگلاب و سیوتی چهار عدد با طباشیر دو ماشه
نبات یکتوله و همچنین گلقند انها دافع حرارت قلب ست و بقول محمد زکریا اگر کار صاحب خفقان حار دشوار شود بر استعمال افیون مداومت کند
که فائدهٔ عجیب دارد و تقطیر کاسنی بارد جو نیز خفقان حار و ضعف دل را نافع و دوروغ یخ با قدری کافور نافع خفقان حار ست و از برگ کنگهی خرپهنت عدد
در آب شیره کشیده بقند شیرین کرده نوشیدن نافع خفقان حار ست و از اسپغول یکتوله لعاب گرفته با قدری شکر بنوشند که همان نفع دارد و افشرهٔ
تمر هندی با شکر سفید نوشیدن نافع خفقان گرم ملین طبع ست و از خس که از خسخانه طیسانند عرق کشیده نوشیدن دافع خفقان گرم ست
و قابض و مجرب و اگر دران عرق شکر داخل کرده بقوام خمیره آرند و در آخر قدری عطر خس آمیزند خمیرهٔ خس گردد و مفید خفقان و دافع حرارت
تپ باشد و در تذکرهٔ سویدیه ست که کاسنی بستانی و طباشیر و کشنیز و شادنج هر واحد شرباً و صندل مقاصری شرباً و ضماداً نافع خفقان حار ست

وشربت حماض اترج بشکر صاف یا تمر ہندی یا انار ترش یا ریباس یا اکلیل الجبل مفید خفقان صفراوی است ذکر ادویہ مرکبہ نافع خفقان حار اطریفل کشنیزی
کہ در دفع خفقان حار و منع بخار معدہ و مراق و تقویت دماغ و معدہ و دل انفع است پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ پوست بلیلہ آملہ
گل سرخ تخم خشخاش گل گاوزبان ہر یک دو تولہ کشنیز خشک مقشر برابر ہمہ کوفتہ بیختہ قند سفید دو چند ترنجبین یکچند ادویہ بقوام آوردہ مشک یکنیم ماشہ
زعفران دو ماشہ بگلاب سودہ اضافہ کنند و با عرق گاوزبان ہر صبح بخورند نوع دیگر مسمی باطریفل کشنیزی مزعفر کہ بخفقان حار و صداع و دوار
و سوزش دماغ نافع بود دیگیرند ہلیلجات ثلثہ آملہ و پوست بلیلہ ہر یک دو درم کشنیز پنجدرم و روغن بادام و گل گاوزبان ہر یک دو درم مشک
یکماشہ کافور سہ ماشہ زعفران دو ماشہ گلاب بقدر مناسب شہد خالص دو چند نبات سفید یکچند ادویہ بدستور مرتب سازند جوارش شاہی کہ در
خفقان حار و مالیخولیای مراقی ہموارہ معمول است و مقوی قلب و معدہ و مفرح نیز شکیب سمانہ بیست و پنج مثقال آملہ مربی ہلیلہ مربی ہر دو ہشت دور کردہ گلاب
عرق بید مشک ہر یک ہفتاد مثقال ہمہ را در عرقیات مذکورہ بپزند تا مہرا شود و صاف نمودہ شربت انار شیرین و ترش نبات سفید ہر یک بیست و پنج مثقال
سکنجبین سی مثقال شربت نارنج شربت لیمون شربت آلو ہر یک پنج مثقال داخل کردہ بقوام آرند پس عنبر اشہب دو ثلث نیم دانگ ابریشم مقرض ورق طلا
ورق نقرہ مروارید ناسفتہ ہر یک سہ مثقال گل گاوزبان غنچہ گل سرخ ہر یک پنج مثقال کوفتہ بیختہ کشنیز خوراک دو درم تمر مندی صندل معمول در خفقان
حار برادہ صندل سفید بیست مثقال در آب نیم آثار تر کردہ یکشبانہ روز نگاہ دارند بعدہ ازان جوشانیدہ صاف نمودہ با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند و بقدر
شش ماشہ ہمراہ شربت بید مشک و گاہی درین نسخہ نیز مہرہ سودہ یکدرم مشک ربا انار شیرین رب سیب شیرین ہر واحد ربع رطل اضافہ کردہ و در تقویت قلب
و دفع حرارت جگر و تسکین عطش بسیار یافتہ و عوض آب گلاب کنند اگر یاقوتی بیاشد نوع دیگر مقوی قلب و دماغ و از برای خفقان حار موضوع صندل سفید
بگلاب سودہ بیست مثقال قند سفید یا صد و شصت مثقال عنبر اشہب نیم مثقال مشک خالص یکنیم و انگور ورق طلا ورق نقرہ ہر یک نیم مثقال گلاب
یکصد و شصت مثقال عرق بید مشک ہشتاد مثقال قند را بگلاب و عرق مذکور حل کردہ با آتش ملایم بقوام آرند و سفیدی تخم مرغ و شیر آب درہم کردہ در زنند
تا الفت کند آنرا بران قند زدہ بپزند مثل معجون سازی بران زنند تا مثل خمیرہ شود پس عنبر و مشک با قدری نبات سفید سودہ داخل نمایند و بہم زنند پس ورق طلا
و نقرہ محلول داخل کردہ بہم کنند پس صندل را داخل کردہ نیکو بہم زنند نگاہ دارند خمیرہ مروارید نافع خفقان حار و مقوی قلب مروارید ناسفتہ یکتولہ
طباشیر ہفت ماشہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم تربز ہر یک یکتولہ شربت سیب شربت انار شیرین ہر یک ہفت تولہ نبات پنج تولہ بدستور خمیرہ سازند
شربتی دو مثقال دواء المسک بارد معمول برای خفقان حار و مقوی قلب و دماغ کشنیز مقشر گل گاوزبان ہر واحد یکدرم کہربا طباشیر صندل سفید گلسرخ
ابریشم مقرض ہر یک چہار درم مشک یکنیم درم شربت آملہ شربت زرشک شربت انار شیرین ہر واحد پانزدہ قند سفید سی درم نوع دیگر کہ معمول است مشک
عنبر ہر یک نیم مثقال مروارید ناسفتہ کہربا مرجان گلسرخ گاوزبان طباشیر صندل سفید بگلاب سودہ کشنیز ہر یک سہ مثقال آب سیب شیرین عرق بید مشک
ہر یک سی مثقال قند سفید ہشتاد مثقال نوع دیگر مجرب مروارید ناسفتہ کہربای شمعی ہر یک نہ ماشہ تخم خرفہ مقشر مغز تخم کدو ہر یک دو تولہ صندل سفید ابریشم
مقرض غنچہ گل سرخ گاوزبان ہر یک یکتولہ مشک تبتی سہ ماشہ عنبر اشہب چہار ماشہ ورق طلا سہ ماشہ ورق نقرہ نہ ماشہ نبات سفید نیم آثار شربت
فواکہ با سیر بدستور مقرر مرتب سازند و در نسخہ دیگر وزن صندل تا گل سرخ ہر یک دو درم و مغز تخم کدو نیز دو درم و تخم خرفہ چہار مثقال است و طباشیر کشنیز
مقشر گل گاوزبان ہر یک دو درم رب سیب قند عوض گاوزبان عنبر و اوراق و نبات و شربت فواکہ است نوع دیگر بنسخہ سادہ کہ ہمیشہ معمول و نفوا بہ
بیجیبول مشک خالص عنبر اشہب گل گاوزبان ہر یک یکدرم ابریشم مقرض ورق نقرہ ہر یک دو درم طباشیر گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید ہر یک چہار درم
شربت سیب ولایتی نیم آثار نبات و گلاب ہر یک یک آثار معجون سازند و سفیدی بیضہ شش عدد وقت حل کردن کم کم انداختہ سفید کنند سفوف
مروارید جہت دفع خفقان و تقویت دل نافع گل گاوزبان گل نیلوفر گل بید مشک گلسرخ ہر یک دو درم مروارید ناسفتہ زہر مہرہ خطائی حجر ارمنی کہربا لشب سبز
یاقوت ہر یک نیم درم گل داغستانی طباشیر ہر یک یکدرم کشنیز مقشر صندلین ہر واحد دو درم کوفتہ بیختہ سفوف سازند و از یکدرم تا دو درم ہمراہ گلاب بخورند

سفوف طباشیر که بخفقان شدید الحرارت نافع گل سرخ طباشیر صندل سفید هر یک سه درم کشنیز خشک شش درم کافور ربع درم زعفران سه دانگ [illegible]
دیگر مروارید کهربا هر یک نیم درم عوض زعفران [illegible] وزن کشنیز دو درم خوراک بقدر مناسب سکنجبین صندلی دافع خفقان حار [illegible] صندل سفید [illegible]
[illegible] در بیست و پنج مثقال سرکه و گلاب و عرق نیلوفر تر کرده جوش دهند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده با دو صد مثقال قند سفید بقوام آورند در
نیم مثقال زعفران در صره بسته در جوش اندازند و بعد آمدن قوام صندل سفید گلاب سوده طباشیر هر یک [illegible] مثقال کافور نیم درم سائیده اضافه کنند
شربت سیب [illegible] نافع خفقان حار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمون کاغذی پاو آثار عرق بید مشک نیم پاو قند سفید یک آثار [illegible]
[illegible] سوده آمیخته بکار برند شربت فالسه معمولی دافع خفقان حار مقوی معده مانع قی زائل حرارت مزاج و [illegible] صفراوی [illegible]
همراه طعام نیز توان خورد فالسه [illegible] سیاه رنگ را در گلاب و آب مالیده صاف کرده با دو چندان قند بقوام آورند شربت صندل مقوی [illegible]
خفقان گرم و معده و جگر [illegible] تسکین تشنگی [illegible] صندل سفید [illegible] بیست مثقال در یک رطل گلاب [illegible]
گلاب صاف کرده [illegible] صندل را [illegible] صندل [illegible] مناسب [illegible] صاف نموده [illegible]
با گلاب [illegible] سفید [illegible] بقوام آرند شربت صندل [illegible] خفقان [illegible]
سفید [illegible] درم [illegible] آب [illegible] درم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثقال کافور [illegible] صندل سفید [illegible]
نافع خفقان حار [illegible] گل [illegible] بقوام آرند [illegible]
[illegible] گاوزبان گل [illegible] خفقان حار [illegible]
[illegible]
[illegible] شربت [illegible]
[illegible]
[illegible] آب لیمون زیاده [illegible] قطع [illegible]
[illegible] تقویت جگر [illegible] آب [illegible]
[illegible] تقویت قلب [illegible] آب باران گلاب بید مشک [illegible] خفقان حار گل گاوزبان [illegible] تولہ گل نیلوفر گل [illegible]
گل [illegible] گلاب گل سرخ [illegible] تخم کاسنی و کاهو [illegible] ابریشم خام [illegible] تولہ [illegible] پنج تولہ [illegible]
[illegible] چهل و پنج تولہ [illegible] آثار [illegible] هفت تولہ آب [illegible]
ده تولہ گلاب [illegible] آثار [illegible] پنج تولہ [illegible]
[illegible] خفقان [illegible] صفراوی مناسب باشد قرص کافور که در خفقان حار [illegible] صندل [illegible] کافور [illegible]
چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو کوفته بیخته اقراص سازند نوع دیگر برای خفقان حار و غیره [illegible] کافور [illegible]
تخم کاسنی گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم تربوز طباشیر هر یک پنج درم صندل سفید دو درم [illegible] اسپغول [illegible] قرص سازند شربتی دو درم
معجون صندل نافع خفقان حار و مانع قی و صعود ابخره از معده و مراق و [illegible] و فواید عجیب و غریب دارد صندل سفید در آب سائیده شش درم آب
[illegible] آب انار [illegible] هر یک نیم رطل شکر سفید سه رطل اول شکر را بقوام آورند بعد از آن صندل را [illegible] صافی [illegible] بیندازند

که قریب قوام آید پس آب تمر هندی و آب انار داخل کرده بقوام معجون آرند و بعد فرود آوردن طباشیر چهار درم عود یکدرم زعفران یکدرم سائیده اضافه نمایند و در
ظرف شیشه یا نقره نگاه دارند شربت از دو درم تا چهار درم معجون نقره مستعمل در خفقان حار و مالیخولیا و نهایت مقوی اعضای رئیسه است مروارید ناسفته یاقوت رمانی
زمرد سبز عنبر اشهب ورق طلا هر واحد یکمثقال یشب سبز کهربای شمعی بسد سرخ زهر مهره خطائی طباشیر کبود هر یک شش ماشه ابریشم مقرض یک توله ورق نقره
چهار توله آب سیب شیرین آب انار شیرین هر یک نیم پاؤ نبات سفید عرق کیوڑا عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک پاؤ و سیر جواهر را در عرق حل کرده با
عرقیات و نبات بقوام آورده اول عنبر حل سازند پس اوراق طلا و نقره یکیک حل کرده باقی ادویه بیامیزند و بقدر یک مثقال با بدرقه مناسب استعمال
نمایند مفرح بارد که در مالیخولیا و خفقان حار همواره معمول است مروارید ناسفته کهربای شمعی هر یک یکمثقال گل گاوزبان طباشیر سفید مغز تخم کدوی
شیرین تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال عنبر اشهب ورق طلا محلول ورق نقره محلول هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب به شیرین هر یک بیست مثقال نبات
سفید یکصد و بیست مثقال گلاب بیست و پنج مثقال بید مشک کشمیری بیست و پنج مثقال بطریق معمول معجون سازند خوراک از یکدرم تا یکمثقال است نوع دیگر
مختصر که در امراض حار قلب معمول گل سرخ گاوزبان هر یک دو درم طباشیر یک درم مروارید ناسفته یکمثقال کشنیز خشک کهربای شمعی هر یک یکدرم کافور یکماشه شربت
صندل و انارین و قند سفید هر واحد یکچند ادویه بقوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال همراه عرق شیر ایضاً نسخه ساده که بکثرت بعمل آمده مقوی قلب دافع حرارت است زهر مهره
خطائی بگلاب سوده صندل سفید سوده گل گاوزبان گل سرخ مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیارین کشنیز مقشر خرفه مقشر هر یک دو مثقال طباشیر سفید دو درم
زرشک محلول بگلاب سه مثقال شربت انار شیرین و لیمون ولایتی بیست و پنج مثقال مربای آمله خسته دور کرده چهار عدد و قند دو چند ادویه اگر قبض منظور بود
پوست بیرون پسته یکدرم شربت حب الآس برابر شربت انار اضافه نمایند و قند برابر ادویه گیرند و اگر حرارت تشنج با اعضای اصلی باشد نیمدرم کافور
با یکدرم زعفران فزایند نوع دیگر که برای خفقان و سوزش سر و شانها بعد فصد قیفال خوردن این فائده کلی دارد مروارید کهربا مرجان یشب فادزهر معدنی
بگلاب بهیلا یه کرده تخم کاهو ورق نقره گاوزبان لاجورد مغسول زعفران تخم خشخاش هر واحد یکدرم گل گاوزبان گل بنفشه کشنیز مقشر دانه قاقله بهمنین صندل
بگلاب سوده مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سرخ هر یک دو درم عنبر ورق طلا هر یک نیمدرم مربای هلیله مربای آمله هر یک دو عدد شربت لیمو شربت انار شیرین
ولایتی شربت نیلوفر شربت [illegible] هر یک شش توله قند دو چند به دستور بگلاب بقوام آورند ایضاً که برای خفقان حار مجرب گل سرخ طباشیر مروارید هر یک [illegible] ماشه
پاؤ یا لاگل نیلوفر تخم خرفه کشنیز خشک کهربا صندل سفید و سرخ هر یک دو ماشه زرشک پنجماشه مشک خالص یکدانگ شربت سیب [illegible] استعمال نمایند که نهایت
مفید است نوع دیگر که خفقان و موی صفراوی را دفع کند و بسیار نافع است و مجرب و معمول طباشیر سفید گاوزبان تخم کاسنی هر یک درم آمله منقی پانزده درم
صندل سفید گل سرخ مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد یشب سبز یشب سفید زهر مهره خطائی سوده هر یک سه درم و نیم ورق نقره نیم مثقال زعفران نیمدرم مشک
یکماشه شربت سیب یا شربت به شیرین هر یک یکچند قند سفید دو چند ادویه به دستور مفرح تیار سازند خوراک پنجماشه نوع دیگر که بسبب حرارت قلب [illegible] خفقان
عطش کم از مشارکت قلب باشد بجهت تقویت قوای آن قسمین بعد از فرض همواره مستعمل و سهل صدف مروارید سوده طباشیر زهر مهره سوده کهربا سوده هر واحد
یکدرم و نیم گاوزبان تخم خرفه مغز تخم کدو تخم کاهو مغز تخم تربوز مغز تخم خربزه گل ارمنی هر یک دو درم زعفران نیمدرم قند سفید سه چند در آب باران بقوام آورده
ادویه دیگر کوفته بیخته آمیزند و در ظرف چینی نگهدارند خوراک از سه ماشه تا هفت ماشه نوع دیگر که خیلی خوش مزه است و کثیر المنافع مشاهده شده یاقوت رمانی
یاقوت زرد عقیق یمنی یشب سبز کهربای شمعی مروارید ناسفته ورق نقره هر یک ماشه لعل بدخشی ورق طلا عنبر اشهب مشک خالص هر یک چهار ماشه زهر مهره گل گاوزبان
غنچه گل سرخ طباشیر کشنیز مقشر ابریشم مقرض صندل سفید گل دهنی هر یک یکتوله تخم خرفه مقشر مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو توله زعفران سه ماشه قند سفید عسل
مصفی آب سیب شیرین هر یک پاؤ سیر گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان هر یک نیم پاؤ به دستور مفرح تیار سازند یاقوتی بارد نسخه معمول حکیم علوی خان یاقوت
رمانی مروارید ناسفته کهربای شمعی ورق نقره هر یک شش ماشه لعل بدخشی زمرد سبز عنبر اشهب یک یک چهار ماشه بسد محرق شش ماشه طباشیر صندل سفید کشنیز مقشر گاوزبان
بهمن سفید غنچه گل سرخ ابریشم مقرض هر یک یکتوله آمله منقی دو توله ورق طلا سه ماشه نبات سفید نیم آثار آب انار شیرین پاؤ آثار عسل مصفی پنج توله به دستور تیار نمایند

نوع دیگر که مجرب ست یاقوت سرخ یاقوت زرد لعل بدخشی عقیق یمنی یشب سفید یشب سبز مروارید ناسفته زهر مهره خطائی کهربای شمعی مرجان بسد احمر هر یک سه ماشه آب درگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان سحق بلیغ نموده کشنیز خشک گل گاوزبان هر یک شش ماشه گلسرخ طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید بگلاب سوده هر یک شش ماشه تخم خرفه مقشر یکتوله کوفته بجهت درآب انار شیرین و آب سیب هر یک نیم آثار عرق بید مشک یاو آثار قند سفید نیم آثار بقوام آرند و ورق نقره یک توله ورق طلا شش ماشه عنبر اشهب سه ماشه اضافه ساخته علی الرسم مرتب سازند **نوع دیگر** جهت خفقان و مالیخولیا و وسواس مفید مروارید ناسفته شش ماشه بسد کهربا لعل بدخشی یشب سفید هر یک دو ماشه یاقوت زرد یکنیم ماشه بهمنین صندلین طباشیر زهر مهره سوده هر یک سه نیم ماشه مغز تخم خیارین تخم خرفه مقشر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر یک نیم ماشه ورق نقره یک توله نبات شربت فواکه بقدر مناسب بدستور معقر تیار سازند وگاهی قدری کافور نیز اضافه کرده شده نافع دیده **نوع دیگر** مقوی و معمول گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هر یک سه درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر خرفه مقشر دانه هیل هر یک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج هر یک یکنیم درم زرشک سه توله ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم شربت انار شیرین ولایتی نیم پاو قند سفید پاو آثار گلاب نیم پاو مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یکدرم مربای آمله و هلیله هر واحد پنج عدد بدستور مرتب سازند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که در خفقان دموی تنقیه بفصد باسلیق و اخراج خون کثیر نمایند و تعدیل غذا بکم و کیف کنند و اگر آن از نوائب یا فصلی معین باشد که دران تغییر افتد مثل ربیع مثلاً پس اوجب ست که قبل نوبت اقدام بفصد و تلطیف غذا و تناول مقویات قلب بعد فصد نمایند و ایضاً گویند که اگر خفقان حار مع ماده باشد و تنقیه آن کرده باشند و اثر آن باقی ماند یا خفقان حار بلا ماده باشد واجب ست که تغذیه صاحب او بدانچه قلیل المقدار و نافع یعنی کثیر الغذا باشد باید کرد مثل نان درگلاب که دران قدری شراب ریحانی باشد تر کرده و نان بشربت سیب مرقه سیب و دوغ قریب العهد بخیض غیر ترش بسیار دهند و اگر در دوغ قدرے ترشی باشد و بشکر فائق استعمال نمایند بهترین غذا برای آنها باشد و مبالغه در جدا کردن مسکه ازان ننمایند بلکه اگر ازان مسکه علیحده نکنند و اکثر اوقات اولی باشد و یا نان با قشر حبات غالب حلاوت انیسون و انبه و رنگتره وغیره بگلاب بید مشک و شکر بدهند و کدو و بقله یمانی و فواکه بارده خورند و خربزه فائق را خاصیت ست در تقویت قلب مطلقاً و کذلک هندوانه در خفقان حار و اگر مریض احتمال گوشت نماید قریص و هلام از جوزه مرغ و کباب و اصناف مصوص هر واحد متخذ بعصارات فواکه و غوره و سیب ترش و سرکه کنند و مشوش بدان گلاب و عرق بید و اگر ترشی ترنج یا لیمون باشد نافع ترست و اگر التهاب شدت کند آب سرد و آب برف ممزوج بگلاب جرعه جرعه بنوشند و بشربت فواکه و سیب و مانند آن اندکی اندکی بیاشامند و اگر دران احتیاج امتزاج کافور باشد بعمل آرند و بسا ست که احتیاج می افتد با آنکه بر شرب رایب از رطل تا دو رطل بشکر فائق محلول اقتصار بغذای او نمایند و آن بغایت نافع ست و درین باب اگر خواهند بقدری مغز نان یا کعک تقویت دهند و نمایند و اگر قوت ضعیف شود خوف انطفای حرارت غریزی باشد لابد ست اختلاط بآن و امثال آن از کبابه قاقله و پوست ترنج و ایضاً کشنیز و کافور مع گلسرخ و طباشیر نافع و برگ گاوزبان اقدام نمایند و از غائله او خوف نکنند و استعمال او در هر مشروب نمایند و کذا اشتیاق آن وگاهی دران نوشیدن یکدرم ریوند خطائی در آب حصرم ایام متوالی نفع میکند و در تبرید هوا جهد نمایند و نفوخات و شمومات خوشبو کافوری و صندلی حاضر دارند و شمام نخلخه صندل و کافور و گلاب نافع ست و نقل هوا بارد و اعاده صحت صاحب خفقان حار نماید و بر قلب ضماد مبرد از صندل و گلاب و آب بهی گرانی کافور و گل سرخ و طباشیر و عدس سازند و خصوصاً در حمیات و از مرکبات نافعه درین باب اینست که قرص کافور با زعفران بشربت ترشی ترنج که دران برگ ترنج نیز داخل کرده باشند و دوا المسک شیرین معتدل بارد دهند و آنچه نفع بین میکند اینست که بگیرند آب ترشی ترنج و آب لیمو و سرد و بگلاب بیامیزند و ترشی آنها بشکر بطرز دیگر شکنند و بنوشند و اگر قوت ضعیف و خوف عدم مقاومت حرارت غریزی باشد بای بارد مثل باشربه دیگر مثل شربت بهی و سیب و امثال آن از اغذیه و اشربه بارده اندکی از کهربا یا قاقله یا قرنفل و مانند آن بیامیزند اگر خفقان شدید الحرارت نباشد این قرص مجرب است طباشیر چهار درم کهربا تقوده هندی سکنجبین واحد دو درم

قاقله قرنفل هر واحد یکدرم کافور نیم درم کتیرا سه درم بآب ترنجبین قرص سازند هر یک بوزن نیم درم شربت یک قرص بگلاب ایضاً در پنج یک جزو کافور ربع جزو
صندل ثلث جزو مروارید کهربا بسد عود هندی طباشیر گل سرخ هر واحد نیم جزو گاوزبان دو جزو بآب سیب سرشته قرص سازند شربت از دو درم تا مثقال و قوت آن
در لطیفه انیست تخم کاهو تخم کاسنی طباشیر گل سرخ صندل تخم خرفه گاوزبان کشنیز خشک بسد کهربا مروارید سفوف سازند و دو درم از ان بخورند که بغایت
نیکوست و اگر حاجت شدید باشد بگیرد طباشیر صندل زرد گل سرخ هر واحد یک جزو کافور ربع جزو شربت دو درم و نسخه دیگر نشاسته کهربا مروارید بادرنجبویه
فرنجمشک شب یمانی بریان شده هر جزو گل ارمنی کشنیز خشک پنج پنج جزو خوراک یکمثقال بآب بادرنجبویه است و اگر افراط نماید استعمال زیادتی کند و
خوف ابتدای تولد ورم و غیره باشد لباست که احتیاج بآشامیدن تخم تفاح و افیون افتد و بهتر آنست که از تخم تفاح تا ربع درم و از افیون تا نیم دانگ
بدوای خوشبو از مشک و عود خام هر واحد نیم طسوج و کافور طسوج و زعفران نیم طسوج آمیخته بحسب قوت و وقت و حاجت بخورانند و اولی آنست که عوض
افیون آب پوست خشخاش چنانچه معتاد کوکناریان ست بیاشامند و تفاح را شارح گیلانی مکروه میدارد و مفرح یاقوتی بارد تالیف او درین
مرض بغایت نافع ست و از ان خلق کثیر صحت یافته چنانچه خفقان بست ساله ازین زائل شده باید که باین مفرح و بنفشه ربیب و رایب مخلوط بشکر
فائق مداومت نمایند و اگر باین شکر قندی عنبر مخلوط سازند اولی بود و کذلک زردی بیضه نیم برشت که بران شکر فائق با قدری عنبر سفید سوده
بپاشند و مدار تدابیر این امور نمایند و سائر انچه مناسب آن باشد استعمال کنند مسیحی گوید که برای خفقان حار که بان علامات غلبه خون یافته شود
فصد باسلیق کنند و این قرص بخورند اگر حرارت قوی باشد و نسخه او همان قرص کافور است که در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار بقول گیلانی مسطور
شد و هر روز یکمثقال تا مدت دو هفته بخورند و اگر کفایت نکند دوغ هر روز بنوشند و غذا جوزه مرغ و زیرباج و حصرمیه مصوص باشد و سکنجبین ساده
بیاشامند و این سفوف استعمال نمایند کشنیز خشک دو درم گل سرخ و طباشیر هر واحد یکدرم کافور یک قیراط یک مثقال از ان بآب سیب یا ترشی ترنج
یا دوغ گاو بخورند و اگر حرارت بعد فصد کم گردد این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر هر واحد سه درم کشنیز خشک یکدرم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم
کافور یکدانگ یا دوغ گاو و باین طریق بنوشند طباشیر دو درم گل سرخ کبابه قاقله خیرلوا هر واحد سه درم در سه رطل دوغ ترش بخیسانند و در سه روز بنوشند
و این قیروطی استعمال کنند موم مصفی بروغن بنفشه گداخته در صلایه اندازند و بآب کدو و آب برگ خرفه و گلاب که دران صندل جوشانیده باشند حل کنند
تا آنکه مستوی گردد و تمریخ صدر و میان هر دو شانه بآن نمایند و این سفوف خفقان حار را نافع ست بسد کهربا مروارید گاوزبان شتطالی گل ارمنی هر واحد
یکمثقال سنگ نیم مثقال شکر طبرزد هفت مثقال کوفته بیخته یکمثقال بگلاب بخورند و اگر مقدار شب یمانی بسیار اندک از ان بگیرند اولی باشد و نسخه سفوف دیگر
که دران شب یمانی بریان داخل ست و نسخه قرص همانست که در قول شیخ گذشت مجوسی گوید که اگر خفقان از سوء مزاج حار یا رطوبت دموی باشد باید که
مبادرت بفصد قیفال نمایند و بعد فصد آب انار میخوش و آب تمر هندی و سائر اشیا که در علاج سوء مزاج حار قلب مذکور شد بدهند و این سفوف نافع ست مغز تخم
خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو تخم خرفه هر یک پنج درم زرشک گل ارمنی گلسرخ هر واحد سه درم طباشیر کهربا هر یک دو درم عود کافور مصطکی هر واحد یک نیم درم همه را باریک کوفته
یکمثقال بآب انار میخوش یا شربت سیب بخورند و این نیز نافع گلسرخ طباشیر صندل سفید هر واحد سه درم کشنیز خشک دو درم بسد مروارید کهربا هر واحد نیم درم کافور
ربع درم جمیع اجزا باریک سائیده بدستور سفوف سابق استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که اگر علامات غلبه خون ظاهر باشد اول فصد باسلیق نمایند و آبزن
و عطریات بارده بکار برند و هوای خانه سرد کنند و صندل بگلاب سوده اندکی سرکه بران چکانیده و کافور دران حل کرده آب سیب ترش و آب به آمیزند و جامه
کتان بدان تر کرده مدام بپوشند و آبکی هنگام بگلاب آمیخته در ضماد ها استعمال نمایند و پیراهن صندل که بگلاب سائیده و کافور دران حل کرده باشند
رنگین نموده در سایه خشک کرده بپوشند و هر وقت اندک گلاب بران پاشند و شربت صندل ترش و گلاب و قرص کافور استعمال نمایند و این شربت
حرارت و تشنگی بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب تمر هندی و آب ترنج و آب غوره مساوی و شکر برابر همه آمیخته بقوام آرند و
سفوفیکه دران شب یمانی ست در قول مسیحی گذشت دو مثقال از شربت سیب یا شربت انار استعمال نمایند و اگر با وجود فصد تنقیه دیگر حاجت آید

مطبوخ هلیله دهند و اگر بالانجین دهند اولی تر باشد و ترتیب دادن اشربه اینست که صبح قرص کافور بشربت سیب یا شربت انار ترش یا آب انار یا بشیره تخم خرفه یا
بآب خیار ره یا بماء الشعیر بدهند و بوقت خواب سفوف مذکور بآب انار بخورانند و اگر از سفوف کراهت کند گل ارمنی بآب انار و لعاب اسپغول بدهند و اگر تپ
نباشد بعوض این آبها دوغ گاو سود دارد و غذا ماهی تازه مطبوخ بسرکه و مزوره انار دانه و ریباس و حصرم دهند محمود شیرازی و خجندی مینویسند که اگر
خفقان از امتلای خون باشد اول فصد باسلیق چپ کنند و فصد صافن اگر مریض متحمل نباشد و هر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب ده درم و شربت سیب
و ریباس یا حماض هر چه از ینها باشد ده درم بیاشامند و بایست قرص کافور بکار برند و غذا مزوره انبر باریس یا حماض یا رمان یا مضیره یا مصلیه
بلحوم جدی سازند و اگر از امتلای صفرا باشد علاجش مثل علاج دموی است بغیر فصد تقویت قلب بمفرحات مقویه و تبرید او با قرص کافور و شربت صندل و
سکنجبین ساده و ماء الرائب و تضمید صدر بصندلین و اقاقیا و کشنیز خشک و گلاب و آب طلح و پوشیدن پارچه کتان مصندل و سکون بمساکن بارده و مشموم آب سیب و گلاب
تنها یا بسیب و امرود و به و از اغذیه مزورات حامضه مثل مایه و زرشکیه دهند این و انافع خفقان حار است تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد
پنج درم تخم خرفه تخم حماض کشنیز خشک هر واحد سه درم طباشیر تخم کاسنی هر یک چهار درم صندلین هر واحد سه درم زرشک پنج درم باریک سائیده بشربت سیب بسرشند
شربت یک مثقال بشربت حماض یا شربت فواکه سعید بن هبة الله گوید که علاج خفقان حار بآشامیدن ماء الشعیر بآب انار میخوش و الصبا رب سیب ترش یا رب
تمر هندی هنگام لین طبیعت و رب لو و آب تمر هندی وقت قبض و بنوشیدن ماء القرع بسکنجبین نمایند و اگر حرارت شدید باشد اقراص کافور بشربت سیب یا بآب انار
میخوش دهند و اگر حرارت بماده دموی باشد واجب است که فصد یا حجامت مریض نمایند و بعد تنقیه تعدیل مزاج باستعمال مبردات کنند و اگر ماده صفراوی باشد اسهال
بطبیخ هلیله باید کرد و رب ترشی ترنج بدهند که آنرا خاصیت عجیب است در امراض قلب حادث از حرارت و کذلک شربت سیب و سینه را بصندل و گلاب و کافور طلا
سازند و لباس مصندل بپوشند و غذا از جوزه مرغ بآب انار یا آب حصرم یا ترشی ترنج سازند و کافور و صندل و نیلوفر و گل سرخ ببویند و از جماع و هم و غم حذر
نمایند قرشی و سدید گازرونی و خضر بن علی مینویسند که اگر خفقان دموی باشد علاج بفصد نمایند و جماع و رزش موی بلیغ النفع است و در صفراوی تنقیه ماده آن
کنند و بعد از آن تعدیل مزاج قلب نمایند باشربه بارده خوشبو مثل شربت حماض و شربت نیلوفر و انار اگر با نرمی طبع باشد و الا شربت تمر هندی دهند هر چه از اشربه
بنوشند بعرق گاوزبان عرق نیلوفر شاهی گلاب بنوشند و یا بشیره تخم خرفه اگر سوء مزاج حار قوی باشد و بمفرحات دیا قوتهای بارد و غیره و لباس است که احتیاج
بکافور افتد اگر حرارت مفرط باشد و درین هنگام واجب است که بمفرح یا قوتی کافور اضافه نمایند یا مفرح کافوری دهند تا آنکه سوء مزاج حار زائل شود و اگر سوء
مزاج مفرط نباشد بادویه شدید البرودة مثل کافور جسارت ننمایند که هر چند تبرید قلب خواهند کرد لیکن اطفای روح قلبی نیز خواهند نمود و اگر ضرورت آن باشد با دویه حاره
معتدل نمایند و لهذا اطبا اخلاط زعفران در قرص کافور نموده اند و خوشبوهای بارده مثل گل سرخ بیدان آب پاشیده و بنفشه خلاف و نیلوفر و خیار و آس رطب و آب
آنها و الیهما کافور و صندل و سیب و امرود و به بویند اغذیه رمانیه و حصرمیه و تفاحیه و سماقیه و زرشکیه که در طبخ آنها کشنیز در آن چینی داخل کرده باشند
بدهند سیب و امرود و آلو با اسپغول بگلاب یا سویق باکلاب یا ماء قرطم یا سویق و آرد قطنی بگلاب ضماد سازند صاحب اغراض گوید که نزد یک من تضمید صدر
باضمده بارده نفع نمیکند مثل ضماد صندل و گلاب و کافور زیرا که منفعت ضماد بسبب رسیدن ماده بارد و حرارت را در قلب متحقق نمیسازد و بخار حار او بسوی
دماغ مرتقی میگردد و آنرا اگر هم میگرداند و در خانه آب پاشیده و تبرید نمایند و کثرت خرابات کنند و بقرب مشاه جاریه بنشینند و فرح و لذت و وسعت
اختیار نمایند و گشت و گذار کنند و بسوی بساتین و سبزه و مواضع روشن نظر دارند و آواز خوش و نغمات ملائم بشنوند و بوی نسیم بپوشند

علاج خفقان بارد

عرق گاوزبان جوشانیده گلقند بسنترن داخل کرده بدهند و دوا المسک و مفرح بارد همراه عرق بادرنجبویه عرق قرنفل یا عرق عنبر یا عرق زردک یا عرق
بیدمشک مصطکی عرق بادرنجبویه
تنبول خورانند و طبیخ گاوزبان بادیان و موبز منقی مجرب نوشته اند و سفوف برگ گاوزبان دو درم مع عقربی هر یک چهار ماشه زرنباد یک ماشه بشربت انار شیرین
یا شربت فواکه شش ماشه همراه گلاب عرق گاوزبان عرق بیدمشک دادن خفقان بارد و ضعف قلب را بسبب مسهلات و ملینات مزاج ادویه مقوی قلب مفرح مثل

یاقوتی

گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم و جوارش عنبر و دواء المسک نوشند و مناسب گل نرگس و یاسمین بویند و روغن سوسن و زنبق بر سینه بمالند و یا
سنبل الطیب و زعفران و گل سرخ در آب ریحان یا بادرنجبویه سائیده بر سینه ضماد کنند و گوشت مرغ و کنجشک با مصالح خوشبو پخته بخورند و از اغذیه بارده و آب
سرد پرهیزند و ریاضت و غضب سخن قلب است و ایضاً در خفقان بارد و عرق بسیار و خفگی دل جند بیدستر گل گاوزبان عود هندی عنبر اشهب مشک
دارچینی لسباسه قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه در رب بهی آمیخته همراه عرق گاوزبان و کیوڑه تخم فرنجمشک پاشیده بخورند و برای خفقان بارد یا
نزله عنبر اشهب سوده بگلقند سیوتی سرشته همراه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه و عرق گاوزبان چهار توله عرق کیوڑه پنج توله جوشانیده شربت زوفا
دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و یا خمیره ابریشم چهار ماشه با عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب هر یک چهار توله شربت بنفشه دو توله
خاکشی چهار ماشه بدهند و یا دوا [illegible] خورده بالایش شربت زوفا یکتوله شربت بنفشه یکتوله بعرق عنب الثعلب پنج توله عرق نیلوفر چهار توله عرق صندل دو
توله حل کرده بالنگو پاشیده بنوشند و ایضاً جهت خفقان بارد مروارید [illegible] مصطکی هر واحد یکماشه دانه هیل سه ماشه دارچینی گل گاوزبان عود هر یک نیم ماشه بشکر دو توله بهم
بخورند و یا زرنباد ماشه سوده بگلقند توله سرشته شربت بزوری [illegible] زرنباد سوده بهلیله مربی [illegible] یا عرقیات بالنگو شش ماشه نبات یکتوله داخل کرده بخورند و
بقول صاحب [illegible] برای خفقان و غشی بارد زرنباد [illegible] قرنفل دارچینی سوده [illegible] سرشته بدهند و اگر قدری مشک و زعفران افزایند انفع بود و یا عود صلیب [illegible] دواء المسک
معتدل سرشته تناول نمایند و بالایش عرق بادیان هفت توله بنوشند و اگر خواهند دانه هیل سوده یکماشه افزایند و اگر خفقان بارد و بلغمی باشد اول منضج [illegible] مسهل [illegible]
بعد از ان [illegible] تعدیل و تقویت نمایند و یا از بادرنجبویه بسفائج افتیمون هر یک شش ماشه انیسون اصل السوس گاوزبان هر یک پنج ماشه [illegible]
تخم فرنجمشک هر یک [illegible] ماشه و مویز چهار ماشه جوشانیده گلقند و شربت اسطوخودوس یک دو توله حل کرده منضج داده مطبوخ افتیمون و حب صبر یا باضافه سنای مکی یکتوله یا دو
توله ریوند خطائی تربد موصوف هر یک هفت ماشه زنجبیل [illegible] ماشه بلیله سیاه یکتوله مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه در منضج [illegible]
مسهل بدهند دو پهر بخورد [illegible] صبح و شام [illegible] یا شله [illegible] روز دوم از مسهل مصطکی لاجورد مغسول یکیک ماشه در دواء المسک [illegible] ماشه سرشته ورق نقره [illegible]
بخورند و گاوزبان گل گاوزبان اصل السوس [illegible] بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه جوشانیده شربت بادرنجبویه گاوزبان هر یک دو توله داخل کرده
تخم بادرنجبویه چهار ماشه تخم شاهتره سه ماشه پاشیده بنوشند و مسهل دوم شب [illegible] افتیمون چهار ماشه حب [illegible] لاجورد نه ماشه بعرق بادرنجبویه بخورانند صبح مسهل
دهند [illegible] چهار مسهل [illegible] خمیره زهر و عرق دارچینی و عرق تنبول و عرق گاوزبان عنبری مرکب و ماء اللحم بدهند و این سفوف بسیار فائده میکند
بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه توله تخم بالنگو شش توله نبات مساوی شربتی دو مثقال بعرق گاوزبان و این نسخه قوی تر است بسفائج گاوزبان
بادرنجبویه هر یک سه توله مصطکی یکتوله تخم شاهتره تخم بادرنجبویه هر یک یکنیم توله نبات برابر همه خوراک دو مثقال و عرق گاوزبان مندی و بهارنارنج و زردک
وابریشم و بادرنجبویه و شاهتره وغیره اثر عظیم دارد و خوردن شلجم و زردک بدین طریق مفید که از پوست پاک نموده جوش خفیف داده شب بر ظرف گلی نو در شبنم
نهاده صبح نهار اندکی نبات سوده و عرق بید مشک و [illegible] بران پاشیده تا یکهفته بخورند و یا استخوان زردک دور کرده [illegible] تراش کشیده اندکی قند انداخته
جوش خفیف داده بهر دو عرق مذکور پاشیده شب نهاده صبح بخورند و آبی که گذاشته باشد بالایش بنوشند و همچنین خوردن مربای آمله با نبات و این نسخه علاج [illegible]
[illegible] عود هندی چهار مثقال سنبل الطیب قرنفل بهارنارنج حب المحلب زرنباد [illegible] هر یک دو درم پوست ترنج دو مثقال عنبر اشهب یکمثقال لادن [illegible] هر یک نیم مثقال
و نیم همه را کوفته بیخته بعرق بهارنارنج صلایه کرده عطر [illegible] لبان عطر عنبر و عود هر یک یک دانگ داخل کرده بشکل سیب ساخته بعمل آرند و سنبل و دارچینی سعد قرنفل
زرنب عود و گل سرخ تخم گاوزبان هر یک چهار ماشه با آب بادرنجبویه یا ریحان ضماد کنند و زنجبیل مربی با آب سیب تر در خفقان بلغمی مجرب یافتند دواء المسک حار
شش ماشه خورده گلاب نیم پاو شربت بادرنجبویه دو توله آمیخته بنوشند و یا بصورت خفقان و عرق بهلیله مربی همراه گاوزبان چهار ماشه زرنباد دو ماشه
گل سرخ شش ماشه جوشانیده نبات یکتوله خاکشی پاشیده بدهند و یا خاکشی چهار ماشه بعرق صندل سه توله عرق بید مشک سه توله کیوڑه سه توله یک
جوش داده سرد کرده نبات توله [illegible] اگر بادرد و پهلو باشد گاوزبان گلسرخ هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوشانیده گلقند نسترن حل کرده

بدهند و بصورت غشی و عرق و ضعف زرنباد سوده بدواء المسک سرشته همراه گاؤزبان چهار ماشه ابریشم دو ماشه تخم کاسنی پنج ماشه جوشانیده نبات توله خاکشی شش ماشه یا بالنگو چهار ماشه پاشیده بخورند و اگر خفقان بارد سوداوی باشد تنقیهٔ آن بمسهل سودا نمایند بعده تبرید بتبرید مذکور تعدیل کنند و یا بعد از فصد باسلیق و صافن از عناب تخم خیارین کوفته شاهتره گاؤزبان بادرنجبویه پر سیاوشان عنب الثعلب مویز منقی در عرق گاؤزبان و شاهتره خیسانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و در مسهل گل سرخ اسطوخودوس افتیمون سنای مکی مغز خیارشنبر افزایند و اگر سودای احتراقی باشد رعایت آن خلط که از آن سودا حاصل شده باشد نیز ملحوظ دارند و گل بنفشه نیلوفر لسان الثور آب کاسنی سبز مروق دهند و انجبین استعمال نمایند و بعد تنقیه اگر اثر مرض باقی باشد اهلیلج حب کشاد ازالهٔ آن نمایند و ایضاً شیر بز و ماء الجبن و افشرهٔ اناناس و فالسه نافع و خمیرهٔ گاؤزبان عنبری و خمیرهٔ زمرد و مروارید محلول با عرقیات و اشربهٔ مناسبه میداده باشند و در صورت کثرت یبس لعیقه مرطبه مثل بهدانه و اسپغول و گاؤزبان وغیره با شربت نیلوفر و عرقیات دهند و شیر خر با آب انار و روغن بادام نیز انسب است و سعوط شیر خر با آب کشنیز نمایند و مالش تخم خشخاش و تخم بنگ کوفته در شیر پخته بکف پاها در آوردن خواب نافع و پیوسته معمول است کذا امکث شوره شیر برش حل کرده در کف دست و پا مالیدن فی الفور خواب آرد و همچنین حنا با برگ گلاب ایضاً در خفقان سوداوی آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه گاؤزبان هفت ماشه تخم هربره کوفته نه ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله بالنگو پاشیده دهند یا هلیله مربی عوض آمله نمایند یا هلیله مربی بورق نقره پیچیده گاؤزبان شش ماشه جوشانیده خمیرهٔ صندل یک توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس گردد شیرهٔ خرفه افزایند و بصورتیکه ادویهٔ بارده بسیار مضرت کند آمله مربی همراه شیرهٔ گاؤزبان عرق عنب الثعلب گلاب نبات سفید بدهند و ایضاً اگر سردی بسیار موافق نباید شیرهٔ گاؤزبان پنج ماشه شیرهٔ کشنیز خشک پنج ماشه گلقند داخل کرده بالنگو پاشیده دهند بعده اگر در سینه گرمی و سوزش و صداع معلوم شود شیرهٔ خرفه افزایند و یا در خفقان سوداوی لاجورد مغسول بخمیرهٔ گاؤزبان هفت ماشه سرشته همراه شیرهٔ گاؤزبان چهار ماشه عرق گاؤزبان چهار توله کیوره دو توله گلاب چهار توله شربت سیب دو توله تودری سفید چهار ماشه بدهند یا لاجورد مغسول چهار سرخ بدواء المسک بارد سرشته همراه شیرهٔ خرفه شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت انار دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و یا لاجورد مغسول نه ماشه بهلیلهٔ مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه لعاب اسپغول چهار ماشه شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه شربت انار دو توله تودری سرخ چهار ماشه پاشیده دهند و غذا یخنی ملاد و خشکه باشوربا و در نسخهٔ دیگر تخم فرنجمشک چهار ماشه عوض تودری ست و اسپغول مطروح و بادرنج عنبری سوده در هلیلهٔ مربی سرشته بورق نقره پیچیده همراه آب زردک پنج توله نبات توله تودری سرخ چهار ماشه و با مصطگی سوده بجای درنج کنند و همراه عرق زردک نیم پاو عرق خارخسک عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله دهند یا گاؤزبان شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه مویز منقی ده دانه در عرق عنب الثعلب جوشانیده شیرهٔ مغز تخم بهدانه تودری سفید پاشیده و یا ابریشم دو ماشه تخم کاسنی شش ماشه گاؤزبان چهار ماشه جوشانیده نبات توله بالنگو چهار ماشه و اگر با نزله و باسیر باشد مصطگی یک ماشه سوده بهلیلهٔ مربی یک عدد سرشته گل خطمی شش ماشه مویز منقی هفت دانه در عرق عنب الثعلب عرق کیوره هر یک پنج توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ خشخاش هر یک چهار ماشه شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و اگر در خفقان فصد گلقند و مسهل با انجبین شروع نمایند و در ان تیرگی چهره و سوداویت بهم رسد فصد کرده آملهٔ مربی بورق نقره شیرهٔ کشنیز خشک عرق شاهتره شربت انار دهند بعده مسهل بحب لاجورد بدهند و مسهل بی فصد احتراق آرد و ایضاً در خفقان بعد ماء الجبن برای طپش قلب دواء المسک معتدل هفت ماشه خورده شربت انار شیرین دو توله در عرق کیوره پنج توله گلاب چهار توله حل کرده اسپغول پاشیده دهند و در خفقان ضعف و غشی بارد دوائی که در سرما عرق عرق شود از بخارات فذائی یا مادهٔ سوداوی و عمر جوان صفراوی مزاج باشد گاه آمله کشنیز خشک خیسانیده نبات و گاهی همراه جواهر آلماس شش ماشه در گرما دهند و سرما که اکثر افتد و عرق سرد و غشی و ضعف طاری شود طبخ مصطگی دارچینی هر یک دو سرخ ابریشم مقرض اصل السوس هر یک چهار سرخ بهدانه یک ماشه جوشانیده نبات یک توله دهند که نفخ معده زائل شده قوت حاصل شود و گاهی عرق بادیان گرم کرده نفع میدهد و گاهی دارچینی دو ماشه گل گاؤزبان توله نبات توله جوشانیده و اگر نبض سریع متواتر دقیق صلب باشد عرق شیر و ماء الجبن و ماء القرع تجویز نمایند و از استفراغ مانع شوند و اگر احیاناً از دوائی عرق عرق شود و دل گویا سر گردد دواء المسک بورق نقره لعاب بهدانه شیرهٔ خرفه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی دهند و مربای سیب مربای به استعمال نمایند و در طپش قلب و عطش مفرط

وبیخوابی درسن شیخوخت برگ بهنگ وخشخاش بآب سوده مالش برپاها برای خواب آوردن نمایند پس اگر طبع نرم باشد دواءالمسک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه عرق گاوزبان شربت انار شیرین تخم ریحان پاشیده سه چهار روز بدهند بعد ازان طبیخ گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند و ایضاً در خفقان سوداوی تجویز مسهل نمایند و برای رفع اضطراب دواءالمسک شش ماشه خورده اسطوخودوس چهار ماشه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شیرهٔ خرفه شیرهٔ خیارین هریک شش ماشه نبات توله بالنگو پنج ماشه پاشیده بنوشند و در سوداوی بلغمی گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ اصل السوس جوشانیده نبات داخل کرده دهند و بجهت رطوبت و سودا گاوزبان چهار ماشه قرنفل دو ماشه در گلاب جوش داده یکدام صبح و یکدام شام بنوشند و بعد دو ساعت قدری شیر تازه بیاشامند و یا خمیرهٔ ابریشم چهار ماشه همراه عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب هریک چهار توله شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه بدهند و یا گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه دارچینی دو ماشه در عرق گاوزبان عرق کیوڑه جوش داده شربت نیلوفر داخل کرده تودری سفید چهار ماشه پاشیده و این طبیخ دافع قبض و کاسر ریاح بواسیر و نافع توحش و خفقان سوداوی و رادع ابخره بنفشه یکتوله گاوزبان بادرنجبویه دارچینی اصل السوس بادیان هریک شش ماشه سنای مکی یکنیم توله تربد سفید یک توله شکر سفید دو توله و گاهی ترنجبین دو توله شیرخشت دو توله بجهت تلیین معمول ست ذکر ادویهٔ مفرده اگر سیب هندی سائیده ده درم در شکر سفید پاو آثار قوام نموده آمیزند و جوارش سازند تا چهار درم بخورند خفقان بارد را نافع ست و اگر برگ لیمون شیرین سه عدد قرنفل کلهدار دو عدد در اندک آب شیره برآورده قند سفید یکتوله افزوده بنوشند برای اختلاج قلب در مزاج بارد نفع دارد و همچنین گل چنبه تر و تازه چهار عدد گرفته ورق گل آن بدو دام شهد آلوده بخورند و خوردن برگ تنبول نیز مفید خفقان بارد ست و سویدی گوید که خوردن لقلقهٔ ترنجان بریان بروغن بادام و یا نوشیدن عرق او بشکر یا بشربت سیب و یا خوردن تخم او کوفته نافع خفقان بارد ست و مشک شمامه و شربا مجرب خود نوشته و کذا شربه دو درم مروارید در خفقان سوداوی مجرب صحیح گفته و سنبل هندی داشته و کرده یا دکندروسندروس طالیسفر و عود البنجور و کبابهٔ قرنفل و کبابه و بهمن زرنباد هر واحد شربا و اظفار الطیب شربا و بخوراً نافع خفقان بارد ست و فرنجمشک و درونج و سنبل رومی و مرماخوز و نخالهٔ طلا و مسکهٔ گاو و هلیلهٔ کابلی و درجان و تخم مرو و گاوزبان سوده یکمثقال و گل او یکدرم و پوست بیخ او نیم درم خصوصاً مخلوط بگل ارمنی و نیل هندی دو درم بده درم گلقند و نسج و آب خلاف بشکر سفید خفقان سوداوی ست ذکر ادویهٔ مرکبهٔ نافع خفقان بارد جوارش آمله لولوی که حکیم علوی خان جهت نادرشاه ساخته بودند انفع ست از برای مالیخولیای مراقی و خفقان سوداوی و صداع سوداوی شیر آمله چهارده مثقال زرشک منقی هشت مثقال صندل سفید طباشیر گل گاوزبان سماق منقی دانهٔ هیل بادرنجبویه ابریشم مقرض دارچینی هریک دو مثقال گل سرخ چهار مثقال تخم خرفهٔ مقشر سه مثقال مروارید ناسفته عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هریک یک مثقال نبات سفید یک صد و سی مثقال شربت آلو بست و چهار مثقال شربت انار بیست مثقال بدستور معمول مرتب نمایند شربتی دو مثقال و در صورت احساس برودت در مزاج و یا قبض مصطکی رومی عود هندی پوست ترنج هریک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال می افزودند و در ترنجبین خراسانی از تخم و خاشاک پاک کرده سی مثقال و گلاب نیم من زیاده می نمودند خمیرهٔ گاوزبان تالیف حکیم علوی خان نافع خفقان و مزیل توحش و اگر خفقان بسبب سوداوی بلغمی بود و مثل بخارات گلو و کدورت دل و پیشانی گرم ماند از خوردن این تمام عوارض دور شود گل گاوزبان برگ گاوزبان تخم بادرنجبویه تخم بالنگو هریک چهار توله صندل سفید سه توله مشک خالص عنبر اشهب ورق نقره هریک شش ماشه قند سفید یک سیر بدستور طیار سازند شربت پنج ماشه نوع دیگر نسخهٔ عنبری جواهردار از تالیف حکیم ممدوح که در مالیخولیا و خفقان سوداوی معمول ست گل گاوزبان برگ گاوزبان هریک ده درم گل سرخ صندل سفید هریک پنج درم در گلاب و بید مشک هریک نیم آثار شب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بآب کاسنی مروق و آب انار شیرین هریک نیم رطل قند سفید دو رطل قوام ساخته مروارید ناسفته یاقوت رمانی لسد کهربا عنبر اشهب هریک نیم درم ورق طلا ربع درم ورق نقره دو درم حل کرده بدارند

شربتی از دو درم تا دو مثقال با عرق شیر دواء المسک معتدل که نافع خفقان سوداوی و مالیخولیای مراقی و مقوی اعضاے رئیسه و معده و مزیل خبث
نفس و وسواس سوداوی و محلل ابخرهٔ سوداوی و دافع صعود آن بدماغ و بکرر تجربه رسیده مروارید ناسفته کهربای شمعی گل سرخ ابریشم مقرض دارچینی
بهمن سرخ و سفید درونج عقربی زعفران هر یک دو درم مصطکی اشنه هیل بوا هر یک یکدرم صندل سفید طباشیر صندل سرخ کشنیز خشک تخم گل گاوزبان
آمله منقی بسد تخم خرفه مقشر ورق نقره هر یک سه درم زرشک منقی پنجدرم عود هندی بادرنجبویه هر یک یکنیم درم عنبر اشهب مشک تبتی هر یک چهار دانگ
رب سیب شیرین قند سفید هر یک سه برابر وزن مجموع ادویه بدستور مقرر معجون سازند و بعد از چهل روز استعمال کنند شربت یک مثقال نوع دیگر بنسخهٔ معمول
دارچینی نیم ماشه ورق نقره یکماشه مروارید ناسفته ریزهٔ یاقوت بسد کهربا عنبر مشک ورق طلا هر یک یکنیم ماشه زعفران الاچی خرد هر یک دو ماشه ابریشم محرق
سه ماشه صندل سفید بگلاب سوده گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان بسباسه هر یک چهار ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک شش ماشه عقیق یشب هر یک شش ماشه
بهمنین ماشه تخم خرفه نه ماشه رب سیب شیرین رب انار شیرین رب به هر یک چهار درم عالمگیری گلاب عرق بید مشک هر یک سه پاو با عسل یکچند نبات دو چند ادویه
معجون سازند دواء المسک حار که در مالیخولیا و خفقان بلغمی و سوداوی معمول است درونج عقربی زرنباد مروارید ناسفته کهربا بسد هر یک ده درم
ابریشم مقرض شش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج هندی قاقله قرنفل هر یک پنجدرم اشنه دارفلفل زنجبیل هر یک چهار درم مشک سه ماشه
عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد و لیس جواهر خوب صلایه کرده باقی کوفته بیخته با عسل بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
چون چهل دو چهار درم حصهٔ آن بیامیزند در جمیع احوال خصوصا در دفع سموم قویتر خواهد بود سفوف مروارید علوی خان جهت خفقان و وسواس
عارض بسبب سوداء محرق مروارید کهربا هر یک شش ماشه طباشیر بهمن سفید پوست هلیلهٔ کابلی ابریشم مقرض برادهٔ صندل سفید تخم فرنجمشک هر یک یکتوله
ورق طلا بیست عدد ورق نقره یکتوله بدستور سفوف ساخته بعمل آرند سفوف زهر مهره که برای دفع خفقان و تقویت قلب قائم مقام سفوف
مروارید است زهر مهره بگلاب سوده طباشیر هر واحد یکدرم دانه هیل کشنیز مقشر بهمنین هر یک سه درم آمله بشیر پرورده خشک ساخته گل سرخ گاوزبان
سافج هندی صندل بگلاب سوده خشک کرده پوست هلیلهٔ کابلی هر یک دو درم ورق نقره نیم درم کوفته بیخته سفوف سازند و هلیله را علحده سائیده
بروغن بادام چرب کرده آمیزند و بقدر مناسب بشربت سیب آمیخته خورند سفوف عنبر معمول و مجرب جهت اکثر امراض باردهٔ دل و غشی و خفقان
باردی بدل سبت و فی الفور تقویت عجیبی بخشد عنبر اشهب مشک عطر گلاب هر یک یکماشه قرفه سافج هندی عود غرقی دانه الاچی خرد مصطکی اسارون پوست
هلیلهٔ کابلی قرنفل فرنجمشک نارمشک زیرهٔ کرمانی دارچینی اشنه فلفل دارفلفل زنجبیل انار دانه جوز بوا قاقله کبابه هر یک یکنیم ماشه نبات سفید هفت درم
عالمگیری همه را کوفته بیخته عطر مالیده نگاهدارند وقت حاجت دو سه ماشه بخورند شربت مسهل بجهت کسی که از خوردن مسهل کاره بود و اخراج مواد سوداوی
و بلغمی منظور بود و در خفقان بارد و مالیخولیا و صرع وغیره امراض دماغی بتجربه رسیده بادیان بسپایه شاهان گاوزبان بادرنجبویه انیسون هر یک یکتوله گل سرخ
بیخ کاسنی هر یک نیم توله گل بنفشه عنب الثعلب تربد سفید هر یک شش توله عود صلیب غاریقون نرم سفید هر یک نیم توله سنای مکی سه توله مویز منقی سی درم کشمش
چهار توله اسطوخودوس بسفائج فستقی هلیلهٔ کابلی تخم کرفس تخم کشوث هلیلهٔ سیاه هر یک یکنیم توله ادویه را آنچه کوفتنی باشد نیمکوفته شب در آب که چهار
انگشت بالای ادویه باشد تر نمایند و صبح جوش داده صاف نموده با ترنجبین و نبات و گلقند هر یک پاو آثار بقوام آورند شربت از چهار درم تا نیم پاو بعد از
نضج مواد استعمال نمایند با عرق مناسب آمیخته نیمگرم نموده شربت ابریشم که جهت خفقان و توحش سوداوی منفعت عظیم دارد و در تقویت قلب و دماغ بعدیل است
ابریشم زرد خام ده توله یکشبانه روز در سه آثار آب آهن تاب خیسانیده بجوشانند تا یکسیر بماند صاف کنند و گاوزبان بادرنجبویه هر یک یک مثقال
هلیله دو بقدری آب جوشانیده صاف نموده با آن نیم نمایند و نبات سفید هفتاد مثقال عسل خالص سی مثقال داخل کرده بقوام آرند و تیز نشناسفید
شیره بعد از آن گلاب شیشه خرد ابریشم مقرض سه مثقال گاوزبان دو مثقال تخم فرنجمشک یکمثقال مروارید کهربا یشب صندل سفید عود مصطکی
عنبر اشهب هر یک نیم مثقال داخل کنند و گاهی از این خمیره مرتب بسازند عرق گذر که در امراض با قلب مستعمل است زردک پوست و استخوان پاک کرده

دو آثار بهمنین صندل سفید گاوزبان گل گاوزبان خولنجان شقاقل قاقلین هریک پنج توله نعناع سیزده توله عنبر اشهب سه ماشه بدستور عرق کشند شربتی
یک فنجان و در نسخهٔ دیگر که بمالیخولیای مراقی هم نافع وزن برگ پودینه سیزده توله عرق صندل پنج آثار و برگ ریحان و برگ ترنج سبز هریک ده توله
و بیدمشک دو آثار زیاده است شربت از پنج تا ده توله عرق تنبول بمنافع مذکور برگ تنبول پخته یکصد عدد گل سرخ قرنفل گاوزبان هریک پاو آثار گل
گاوزبان ابریشم خام هریک دو نیم دام صندل سفید چهار توله مشک دو ماشه گلاب یک شیشه آب بقدر حاجت بدستور عرق کشند شربتی نه توله عرق صندل
مرکب برای امراض بارد و رطب قلب معمول صندل سفید چهار توله ابریشم خام دو توله گل گاوزبان هفت توله قرفه بادرنجبویه فرنجمشک پوست ترنج بهمن سفید
هریک سه توله گلاب چهار شیشه عرق بیدمشک یک شیشه عرق بادرنجبویه عرق گاوزبان هریک دو شیشه یکشبانه روز خیسانیده مشک سه ماشه عنبر شش ماشه
در پنجه بسته عرق کشند شربتی از یک فنجان تا دو فنجان با دواء المسک حار وغیر آن عرق دارچینی مرکب بمنافع مذکور دارچینی هفت توله بهمنین تودرین زرنب
زرنباد اندر جو شیرین خولنجان برگ فرنجمشک هریک سه توله گل گاوزبان سادج هندی اشنه قاقلین قرفه جوزبوا بسباسه سنبل الطیب هریک
دو توله گاوزبان بادرنج قرنفل عود هندی پوست ترنج نانخواه بوزیدان هریک یک توله در عرق صندل ساده و عنب الثعلب و بادرنجبویه و گلاب
هریک ده آثار عرق کشند شربتی یک فنجان عرق گاوزبان عنبری نافع خفقان بارد و مقوی قلب گل گاوزبان نیم رطل گل سرخ بسفایج اسطوخودوس
هریک ده درم صندل سفید چهارم حصه گل گاوزبان گلاب بیدمشک هریک یکرطل مشک عنبر هریک نیم درم شربتی دوازده درم عرق بهار
دافع خفقان و غشی و ضعف و نزله گل ترشاوه پنج آثار گلاب یک آثار بادیان مویز منقی کشمش هریک پاو آثار عود زرنب بهمنین شقاقل هریک یک توله عنبر اشهب
نیم درم در پانزده آثار آب ترکنند و پنج آثار عرق کشند و گاهی اضافه نموده پیشو برگ پان صد عدد هیل دارچینی قرنفل هریک یکدام دهیل یا قوی
میخورانند عرق شهتره نافع بیخوابی و خفقان سوداوی و مرطب بدن آب زردک آب [illegible] آب هندوانه هریک سه آثار شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین شیره
مغز تخم کدو شیره تخم کاهو هریک نیم پاو شیره مغز بادام پاو آثار گل نسرین نیلوفر گل گاوزبان هریک پنج توله شیره تخم خشخاش سفید چهار توله
شیرین بادیه پاچه کرده نیم پاو گلاب عرق کیوڑا عرق نیلوفر عرق گاوزبان هریک یک پاو شیر ده گاو ده آثار بدستور عرق کشند نوع دیگر نافع
خفقان سوداوی و مالیخولیا و مقوی قلب و در ازاله یبوست بیعدیل [illegible] باخصوص بعد تنقیه شیر ده گاو دوازده آثار عرق
گاوزبان چهار آثار عرق نیلوفر گلاب هریک سه آثار عرق بیدمشک [illegible] سفید تخم کاسنی هریک نیم آثار در دیگ انداخته بدستور عرق کشند چهارده
آثار و اگر مناسب دانند [illegible] صندل [illegible] خفقان بارد [illegible] عدد در گلاب و عرق گاوزبان هریک نیم پاو [illegible]
چون نصف بماند [illegible] شربت انار شیرین یا شربت سیب یا نبات شیرین کرده بنوشند مفرح حار معمول در مالیخولیا و خفقان بلغمی سعد زرورد قرنفل
سنبل الطیب مصطکی اسارون زرنب زعفران هریک سه مثقال بسباسه قاقله کبار و صغار جوزبوا هریک یک نیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال
عسل سه چندان [illegible] علی الرسم [illegible] نیم مثقال مفرح دافع خفقان [illegible]
شربت انار شیرین پنج توله گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان زرشک طباشیر قرنفل صندل سوده ابریشم مقرض دانه هیل فرنجمشک هریک یکدرم زعفران [illegible]
گلاب سوده کشنیز مقشر هریک دو درم گلقند نسرین یکچند [illegible] ورق نقره نیم درم ماء اللحم که بجهت خفقان بارد و برای ناتوان نافع
و مقوی قلب حیوان شربت یکچند جوزه مرغ [illegible] مصطکی قرنفل دارچینی هیل صندل سفید هریک دو توله کشنیز مقشر گل گاوزبان برگ
گاوزبان هریک چهار توله مشک [illegible] عنبر اشهب هریک [illegible] عرق بیدمشک دو شیشه گلاب هفت شیشه بطور متعارف چهار شیشه عرق کشید
و در نسخهٔ دیگر زنجبیل قرنفل یکدام دارچینی پنج توله است ایضاً گوشت بغلی یک قطعه مرغ یک قطعه دراج دو عدد کنجشک هفت عدد
سیب ولایتی چهار عدد قرنفل [illegible] بهمن سفید درونج عقربی هریک سه درم قاقله صغار صندل سفید گل گاوزبان پوست ترنج
عود غرقی سادج هندی [illegible] دارچینی [illegible] پوست بیرون پسته چهار درم مصطکی مشک هریک یکدرم عنبر اشهب نیم درم گلاب

عرق بید مشک هر یک سه رطل عرق گاوزبان دو رطل شربتی پانزده مثقال مجرب ست نوع دیگر نافع امراض بارده قلب و مقوی آن گوشت بزغاله آنار
بٹیر پانزده عدد مرغ یکعدد درونج عقربی بسفائج زرنب گل گاوزبان هر یک سه توله اشنه سافرج هندی زرنباد هر یک شش توله بادرنجبویه ابریشم خام
هر یک نه توله چوب چینی سعد کوفی برگ فرنجمشک هر یک پنج توله گل سرخ تازه تاتلین هر یک هفت توله مشک عنبر هر یک دو ماشه بدستور مقرر مرتب
سازند شربتی از هفت توله تا بست توله نوع دیگر معمول حکیم اکمل خان در مالیخولیا و خفقان سوداوی و برای ناقهین و ضعف قلب کبوتر نه عدد و
دراج بٹیر هر یک پانزده عدد مرغ جوان سه عدد گنجشک نر پنجاه عدد گوشت حلوان سه آثار زرشک پاو آثار آب بهی آب سیب آب انار شیرین آب
ناشپاتی هر یک یکسیر صندل سفید سائیده چهار توله کشنیز خشک گل سرخ هر یک سه توله گاوزبان نه توله اسطوخودوس دو نیم توله گل گاوزبان هشت
توله بادرنجبویه گل نیلوفر هر یک شش توله ابریشم خام چهل توله تخم فرنجمشک بالنگو هر یک سه توله عود غرقی پوست ترنج هر یک چهار توله گلاب عرق
گاوزبان عرق نیلوفر هر یک یک سیر عرق بید مشک دو سیر مشک نه ماشه عنبر پنج ماشه زعفران نه ماشه طباشیر پنج ماشه دانه الایچی سفید سه ماشه قرنفل
دارچینی هر یک یکتوله بدستور متعارف طیار سازند و اگر مزاج حار باشد کافور افزایند و در بعضی ادویه حاره لکا هند نوع دیگر تالیف والد حکیم علویخان
عظیم المنافع از برای امراض بارده و مقوی قلب و جمیع اعضای رئیسه و گرده است و خفقان و غشی بارد و ضعف باه از برودت را نهایت
مفید و مجرب ست گوشت بره فربه چهار ماهه گوشت بزغاله فربه که از استخوان و چربی جدا کرده باشند یک من تبریزی مرغ فربه سه قطعه
دراج چهار قطعه سنگ خواره یعنی لوه هفت قطعه گنجشک نر خانگی سی و پنج قطعه کبوتر خانگی نوپر واز آمده هفت قطعه همه را از چربی و استخوان جدا کرده
ورق نموده در پاتیل نقره کباب نیم خام نمایند پس دارچینی سلیخه صعتر عود هندی عود صلیب اسطوخودوس قرنفل مصطکی رومی نانخواه خولنجان
زرنباد صندل سفید شقاقل جوز بوا بسباسه دانه هیل سنبل الطیب سافرج هندی دانه هیل هر یک یک مثقال نیمکوفته داخل کرده بقدر احتیاج
آب بیرون آن کرده عرق کشند و اگر عنبر اشهب دو مثقال مشک تبتی یکمثقال بر دهان نیچه بندند خوب ست و در نسخه دیگر وزن همه ادویه دو دو مثقال
و عنبر دو دانگ ست و گلاب سه من تبریزی و عرق بید مشک یک من تبریزی داخل ست و مشک مطروح یاقوتی نافع اصحاب مالیخولیا و خفقان و تقویت
و تفریح دل کند و مقوی دماغ ست مروارید ناسفته یاقوت فادزهر معدنی عقیق کهربا بسد یشب هر یک یکمثقال ابریشم مقرض صندل بگلاب سوده
عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان سافرج هندی درونج عقربی زعفران فرنجمشک پوست ترنج هر یک یکدرم کشنیز مقشر گل نسرین بهمنین دانه
هیل لاجورد مغسول افتیمون هر یک دو درم مشک عنبر هر یک نیمدرم مربای بلیله مربای آمله هر یک سه عدد و شربت انار ولائتی شش توله
ورق طلا دو درم ورق نقره سه درم جواهرات را در گلاب یا عرق کاوی یا عرق بید مشک صلایه کرده و خستهٔ مربی دور کرده سائیده و دیگر ادویه کوفته
بیخته سه چند قند مقوم بگلاب بشربت پس اوراق داخل نمایند خوراک دو مثقال یاقوتی حار مقوی اعضای رئیسه نافع امراض بارده و معمول ست
جند بید ستر سنبل الطیب سعد کوفی دانه هیل دارچینی قرفه ورق نقره بهمنین هر یک سه ماشه خولنجان فرنجمشک درونج عقربی ابریشم مقرض اسطوخودوس
بادرنجبویه اسارون وج ترکی هر یک دو درم زعفران قرنفل مروارید ناسفته مرجان یاقوت سرخ بوزیدان مصطکی هر یک یکنیم درم عنبر اشهب یکدرم
مشک نیمدرم عسل یک وزن قند سفید دو چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند نوع دیگر برای تقویت دل و دماغ بارد مزاج یاقوت سرخ مروارید
هر یک دو درم کهربا مرجان هر یک یکدرم بگلاب صلایه نمایند ابریشم مقرض بادرنجبویه گاوزبان گل نسرین هر یک یکمثقال زعفران عود غرقی قرنفل
سنبل الطیب زرنباد گل سرخ هر یک یکدرم مشک عنبر جدوار خطائی هر یک نیمدرم ورق طلا نیم مثقال رب سیب رب بهی هر یک پنج توله مربای آمله
صلایه کرده دو عدد بعرق بید مشک و گلاب و عرق بهار سه چند ادویه قند بقوام آورده آمیزند نوع دیگر که عجیب التالیف و شریف الترکیب یاقوت
نیمدرم مروارید ناسفته چهار درم کهربای شمعی آمله منقی هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ هر یک پنجدرم بادرنجبویه سه نیم درم سافرج هندی دارچینی
هر یک دو درم تخم بادرنجبویه دو نیمدرم زرنباد زعفران عود هر یک یکنیم درم سنبل الطیب سلیخه خرنوب اقاقیا حجر ارمنی مغسول بابدل آب لاجورد

مغسول مشک خالص هریک نیم درم کندر یکدرم پاره بالا تمام درونج عقرب ذهب اسطوخودوس هریک یکدرم عسل سفید سه وزن مجموع ادویه شربت یکدرم
اقوال مهره صاحب کامل گوید که اگر خفقان از برودت باشد باید که علاجش مثل علاج سوء مزاج بارد و رطوبی قلب نمایند و این دوا خفقان حادث
از برودت را نیز نافع و فرنجمشک عود هندی قرنفل جند بیدستر هر واحد یکدرم کهربا پوست ترنج گل قبرسی هر واحد سه درم مشک یکدانگ کوفته بیخته آمیخته
بعسل شهد مقوم سرشته از یکدانگ تا نیم درم بآب بادرنجبویه بدهند و اگر خفقان از قبیل بخارات سوداویه باشد دوا ء المسک مر وا این سفوف دهند
هلیله سیاه و کابلی و آمله و تخم فرنجمشک و تخم بادرنجبویه و گاوزبان و افتیمون و گل ارمنی و اسطوخودوس و عود هندی و سعد و قرنفل و کشنیز خشک هر واحد
سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجر لاجورد هر واحد یکنیم درم تخم خرفه و مغز تخم کدو هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بقدر یک درم با شربت
سیب یا عرق بادرنجبویه بدهند ابوالحسن گوید که علاج خفقان بارد تسخین قلب است بمثل جلنجبین و شرب شراب و استعمال دواء المسک و نوشیدن
گلاب که در ان عود و پوست ترنج و مصطکی جوشانیده باشند و شمیدن غالیه و مشک و پوشیدن لباس ممسک و تغذیه بگنجشک و گوشت بریان که بران
شراب پاشیده باشند و اگر در جسم خلط غلیظ باشد بحب صبر و حب اصطمخیقون تنقیه نمایند و شرب سکنجبین قی آورند و اگر خفقان حادث از رطوبت باشد
تنقیه بدن کنند و فوتنج و نعنع خشک و کهربا کوفته بیخته بشربت سیب دهند و نخود آب با گوشت بریان غذا سازند قرشی و سدید گازرونی گفته‌اند که در
خفقان بارد اشربه حار مثل شربت سیب ممسک و شربت ابریشم و تخم ریحان بعرق گاوزبان و عرق قرنفل و مفرحات حاره با قوتیه و غیره دهند و تریاق کبیر
نافع است و جوارش تفاح و سفرجل و اترج که با ادویه حاره مثل قرنفل و قاقله و قرفه ساخته باشند بدهند و عرق گاوزبان با تخم بادرنجبویه و تخم ریحان و شکوفه
زعفران استعمال نمایند و مشمومات حاره مثل ریحان و منثور و قرنفل و ترنج و لیمون و نارنج و برگ و شگوفه آنها و عود و مشک و عنبر بویند و اغذیه فراریج
و دجاج مطبخ بمثل دارچینی و قرفه و کبابه و فلفل و زعفران یا مطبوخ بشکر و پسته و یا بعسل و برنج و زعفران و اسفید باجات قلیه‌ها و ما ء اللحم
و قنابر دهند و از بقول بادروج و نعناع و فرنجمشک بکار برند و بر سینه روغن بان یا سوسن یا زنبق بمالند و اگر درین روغنها قدری مشک و
زعفران و سنبل و غالیه آمیزند اولی بود و علاج خفقان حادث از سوء مزاج یابس یا رطب بدانچه مضاد آنها باشد از ادویه و اغذیه و مشمومات
حاره و بارده مخلوط برطبه و یابسه باید کرد و اگر ماده بارد و بلغمی باشد بمسهلات لینه و حقنه لینه تنقیه نمایند و بعد از ان دواء المسک حلو و جوارشش
عود و تفاح و اترج دهند و ریوند چینی کرم ناخورده یکمثقال حشیش غافث نیم درم باریک سوده در شربت پوست بیخ کاسنی هفت درم آمیخته از مجربات
استاد من است و کذا نعناع و شبت و عود و حب الآس ابوسهل گوید که هرگاه خفقان از رطوبت باشد جند بیدستر و فوتنج جبلی استعمال نمایند و نافعست
از ان دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر و شلیثا است چون هر واحد از ین بشراب ریحانی یا بآب بادرنجبویه بخورند و این سفوف نیز نافع است
خشک کهربا هر واحد پنجدرم بسد خیر بوا هر واحد سه درم قرنفل فلفل هر واحد دو درم کوفته بیخته دو درم بآب سیب بخورند و این نیز نافع خفقان بارد است
گاوزبان درونج زرنباد هریک دو درم سائیده یکنیم درم بشراب خورند و دوای نافع برای خفقان حادث از مره سوداویه سادج هندی فرنجمشک بادرنجبویه
تخم کرفس انیسون اشنه هر واحد سه درم بسد مروارید هر واحد پنجدرم صبر سقوطری ده درم افسنتین هفت درم افتیمون ده درم زعفران چهار درم بادرنجبویه هفت درم
مشک دو درم خوراک یکدرم بآب مطبوخ افسنتین و این دوا برای خفقان حادث از برودت نافع کهربا جند بیدستر هر واحد درم پوست ترنج نیم درم
فرنجمشک نیم درم کوفته بیخته بآب پوست ترنج بخورند و ایضاً برای خفقان بارد مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوزبوا کبابه قاقله پوست ترنج
هیل بوا هر واحد مثقال مشک یکدانگ بشراب ریحانی قرص سازند و این دوا برای خفقان و وحشت و هم نافع است مصطکی دارچینی تخم بادروج فرنجمشک
تخم بادرنجبویه تخم بادام تخم مرزنجوش زنجبیل دارفلفل مساوی کوفته بیخته و از جمله ده درم گرفته مروارید بسد کهربا ابریشم خام بهمن سفید بهمن سرخ
سادج هندی هر واحد یکدرم مشک خالص نیم درم آمیخته بعسل با هلیله مربی بسرشند و ایضاً برای خفقان و فزع سنبل دارچینی زرآوند هر واحد دو درم پوست
ترنج یکنیم درم با شعرانی که در ان گاوزبان جوشانیده باشند بخورند و ایضاً سنبل دارچینی سادج قرنفل سعد هر واحد دو درم مرماحوز عود

هر واحد نیم درم بشربت سیب بدهند و این دوا برای خفقان حادث از سودا تنقیه کیموس سیع وادی مفید بلیله سیاه و کابلی هر واحد دو درم افتیمون قرنفل
هر واحد نیم درم جلنجبین ثلث درم دواء المسک هر آمیخته بشراب ریحانی بخورند وایضاً برای خفقان لعوق خشخاش کهربا هر واحد نیم درم بسد بریان هیل واحد
دو درم قرنفل نیم درم کوفته بیخته دو درم بآب سیب بخورند وایضاً که کهربای بریان بسد سعد شبیب یمانی بریان هر یک سه درم زرد ورد
زرنبج هر واحد نیم درم مشک یکدانگ مروارید سنبل الطیب هر واحد یکدرم شکر بست درم کوفته بیخته سه درم بآب سیب بخورند بو علی گوید که در
خفقان حادث بسبب خلط بلغمی واجب است که استفراغ نمایند باودیه که تا اثر آنها بقلب برسد و اوفق آنها ایارجات کبار مخرجه رطوبات لزجه است
و علاج خفقان حادث بسبب ثم سوداوی فصد و تعدیل کیموس است بدانچه در باب آن مسطور گردد تا آنکه سودا مستولی نگردد و اگر صرف خلط سوداوی
باشد علاج او دوران تنقیه مثل ایارج روفس و لوغاذیا ست و هم چنین خلط سوداوی را از مکان بعید استفراغ نمایند و هم او گفته که علاج خفقان بارد اگر با
ماده باشد استفراغ بطریقی که مسطور شد باید کرد و از انچه در بلغمی رطب از ان نجح پسندیده خواه ماده درناحیه قلب باشد یا در ناحیه معده زیست
که بگیرند غاریقون نیم درم شحم حنظل یکدانگ و تربد یکدرم و مقل یکدانگ و مشک و زعفران هر واحد یک طسوج و عود هندی یکدانگ و نمک نفطی ربع درم
و آن یک شربت است و انچه در سوداوی بتجربه رسیده انیست بلیله سیاه و کابلی هر واحد یکدرم افتیمون نیم درم حجر ارمنی ربع درم و این نیز یک شربت است
و دواء المسک هر سه درم بشراب ریحانی بمقدار یکدرم و آن دو اگر اخته شود بخورند و اگر استعمال مسهلات قویه نتوانند ماء الجبن بسکنجبین افتیمونی بنوشند
و اگر نحافت مفرط باشد بر ماء الجبن اقتصار نمایند و مبالغه در تقویت بدن و تولید خون صافی بسیار نمایند تا آنکه انفعالات سوداویه در ان انطلاس باشند
با قوت احتمال مسهلات حاصل شود و گاهی در مداومت بر استعمال ایارج فیقرا یکمثقال با افتیمون یکدانگ اقتصار نمایند و سکنجبین هم بدهند اما ادویه
مبدله مزاج مثل تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک حلو و مر و دواء قیصر و شلیثا و جوارش عنبر و دواء قباد و مفرح کبیر و معجون نجاح و اقراص مشک است
و معجون برد فوزی گردد مثل القرنفل یا احتیاج افتد و گاهی نفع میکند آنرا تناول مقدار یک نخود از قصطاغان با شش مثقال طلا که در ان گاوزبان تر کرده باشند
و نخود و آب سیب کرده بیخته کبوتر و شراب غذا سازند و از کبابها و دیگر این دوا مجرب است گاوزبان سه درم زرنباد درونج هر واحد چهار درم شربت از این
یکدرم در اول شب و او اسطوخودوس باید که با شراب ریحانی بخورند و دیگر دوا آنست که در ان جند بیدستر است در قول ابوسهل گذشت ایلاقی
و بعضی گویند که در خفقان بارد تا که بعد مزاج مستحکم نگردد شراب صرف ریحانی مقداری اندک موافق باشد و بوئیدن مشک و عود و عنبر سود دارد و غالیه بر
سینه طلا کردن و روغن ناردین لیدن و شربت سیب و دواء المسک خوردن در خفقان بارد زائل کند و قسط و سنبل و سعد و دارچینی و سنگ کوفته با آب سرد
و شراب ریحانی سرشته ضماد کنند و سفوف کهربا و جند بیدستر که در قول ابوسهل گذشت بعسل سرشته بدهند و بآن ضماد کنند و اغذیه مثل طعام صاحبان مزاج بارد
باو ادویه و ابازیر گرم مثل زیره و کرویا و نانخواه دهند و گوشت عصافیر کبوتر بچه بریان و مطبوخ بتوابل موافق باشد و اگر با رطوبت بود اول تنقیه بحب
اصطمخیقون و کسیا بارج فیقرا یا حب قوقایا نمایند و اگر ایارج فیقرا یکمثقال و یکدرم افتیمون سوده با سکنجبین سرشته بدهند سود دارد و اگر رطوبت بسیار باشد ایارج
لوغاذیا و شباد لیطوس اوفق بود و اگر قی کردن آسان باشد قی نمایند و بعد تنقیه دواء المسک حلو و مفرح حار و انوشدارو یا بدراد و سفوف که در ان شکر است
قول ابوسهل گذشت با شربت افسنتین که در ان تربد دو درم سپستان و شکر احمر انیست لقدر بیست درم نیم گرم بدهند و اگر خفقان با ماده سوداوی باشد تولد سودا از بلغم بود
اول مسهل با این حب دهند تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس بلیله کابلی هر واحد یکجزو ایارج فیقرا یکنیم جزو عود هندی نیم جزو حب سازند شربت از دو درم تا سه درم یا تربد
افتیمون هر واحد یکدرم شحم حنظل غاریقون حجر ارمنی مغسول هر یک ربع درم سقمونیا نمک نفطی مقل هر واحد یکدانگ حب النیل سیاه نیم دانگ اسطوخودوس ثلث درم حب بندند چنانچه
رسم است و اگر تولد سودا از صفرا بود تنقیه باین حب نمایند تربد افتیمون سنای مکی شاهتره هر واحد یکجزو بلیله زرد یکجزو و ثلث صبر دو جزو لاجورد مغسول ثلث جزو
گل سرخ ثلث مصطگی یکجزو و ثلث کوفته با آب سیب شیرین حب بندند شربتی چهار درم و اگر ماده مرض سوداوی صرف باشد این حب بیار دهند تا دماغ و نواحی
سینه را پاک کند بلیله کابلی افتیمون هر واحد یکجزو ایارج فیقرا یکنیم جزو اسطوخودوس درم و ثلث جزو حجر لاجورد سیاه یکدانگ مصطگی دو جزو خام اسقالیج هر یک نیم جزو حجر ارمنی

مغسول ثلث جزو شحم حنظل یک جزو همه را کوفته بیخته با آب سیب شیرین حب سازند شربتی از یکدرم تا یک مثقال بوقت خواب و صبح سکنجبین که از سکر کبیر ساخته باشند غرغره نمایند و این حب نافع ایارج فیقرا افتیمون سطوخودوس هر یک نیم درم حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول هر یک دانگی و نیم خربق سیاه یک ربع سقمونیا نیم دانگ این یک شربت ست و این شربت گاوزبان درین مرض سعوط دارد گاوزبان سی درم بادرنجبویه نه درم سنبل الطیب بسفایج هندی هر یک ده درم شیر آمله چهل درم همه را در سه آثار آب بپزند تا بیک آثار آید صاف نموده و یک آثار شکر داخل کرده بقوام آورند شربتی سی درم با گلاب یا آب سیب شیرین طبری گوید که اگر از حصول خلط سوداوی باشد اصلاح مزاج با غذیه معتدله نمایند و التزام شرب ماء الاصول بدواء المسک مذکوره و غن بادام کنند بعد از آن تنقیه او بلوغاذیا نمایند و قبل شرب بعد او پرهیز لازم گیرند بعده تریاق دهند اگر مزاج احتمال نماید و هلیله مربی و آمله مربی و معجون افتیمون اندکی با درنجبویه گاوزبان و عود خام و مانند آن دهند صاحب حاوی و خجندی میگویند که گاه خفقان بسبب اجتماع خلط سوداوی در عروق قلب پیدا شود علاجش تنقیه بدن از خلط مذکور بحب افتیمون یا بمطبوخ او یا بمطبوخ هلیله مقوی با فتیمون ست و تنقیه بدن از سنای مکی بمعجون نجاح نیز مفید و جلاب زنگاوزبان و اصل السوس و نیلوفر و بادرنجبویه با گلقند دهند و غذا زیرباج معمول بمغز بادام و شکر دهند و ترطیب مزاج و تفریح صدر بادهان رطبه طیب الرائحه و تضمید با دویه حاره رطبه نمایند و دواء المسک حلو نافع ست و باقی علاج او ترطیب علاج سوء مزاج یابس قلبیست که مذکور شد مؤلف خلاصه گوید که در خفقان سوداوی چند روز طبیخ بادرنجبویه و نیلوفر از هر کدام سه درم با شربت گاوزبان بدهند و بعد از آن افتیمون را در شیر تازه خیسانیده صاف نموده بنوشند یا بمطبوخ سنا یا معجون نجاح تنقیه نمایند آنگاه بمفرحات یاقوتی که در بالیخولیا بکار آید بتقویت و تفریح قلب کوشند و استحمام بآب شیرین نافع ست و راحت دهد و شم طیوب مفید و غذای لطیف سریع الانهضام مثل لحوم دراج و فروج و عصافیر و طیهو و مانند آن بخورند

علاج خفقان ریحی و بخاری

تنقیه بحسب غلبه خلط نمایند و در ریحی دواء المسک مر و امثال آن از سفوفات وغیره دهند و ایضاً تحلیل ریاح بضمادات و حمولات نمایند و مفرحات ترک سازند و برگ نیم خشک ده درم گل گاوزبان یکدرم دارچینی لاچی خرد هر یک دو ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده گلقند نسترن دو توله داخل کرده نوشیدن از مجربات والد مرحوم ست و این سفوف برای ریاح بارده دل نافع بادیان رب السوس تودری سرخ بهمن سرخ و سفید ابریشم گل گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک نبات مساوی مجموع سفوف سازند و بادیان خطائی چای خطائی ابریشم گاوزبان بسفایج فستقی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده نوشیدن در ریاح خفقانی و ضعف هضم را نافع ست و ایضاً در ریحی بعد فصد باسلیق بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک ماشه بادیان خطائی چهار ماشه بادیان رومی پنج ماشه سه توله در پنج عقربی سه ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده بنوشند و غذا شوربای مرغ کلان بنان روده سازند بعد حصول نضج تنقیه و دیگر تدابیر کنند که در بلغمی نوشته شد مع تقویت قلب و معجون علوی بنان و جوارش جالینوس با عرق ماء الفواکه دهند و در بخاری و خفقانی اول فصد باسلیق کنند و بفاصله چهار روز صافن و حجامت اسلیم گشایند و تدبیر خفیف از مالیخولیای مراقی انجام آن رسند و ایضاً در خفقان بخاری تخم خرفه صندل شیره کشنیز خشک عرق نبات شربت نیلوفر واگر از بخارات سوداوی باشد آنچه در علاج خفقان بارد در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و همچنین در علاج ضیق النفس بود و نافع سطور شد بکار برند و ایضاً چند روز بنوشند و پرهیز لازم شمارند و مطبوخ افتیمون با جلاب و یا افتیمون با شیر تازه و شکر تنقیه نمایند بعد از آن تبدیل مزاج بمفرحات یاقوتی و غیر آن از مفرحات که درینجا مذکور ست باید کرد و بقول جالینوس اگر خفقان از بخارات سوداوی حادث شود تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و این نسخه بار بار مجرب ست گاوزبان یکدرم بسبد مروارید با کشنیز خشک هر واحد دو درم تخم خرفه سه درم پوست ترنج ابریشم سفید هر واحد یکدرم ورق طلا و رق نقره کافور هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بجلاب معجون سازند و استعمال نمایند و ایضاً در خفقان بخاری دواء المسک خورده بالایش زرشک دو ماشه گاوزبان ابریشم خام هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده با لنگو باشیده و هند و اگر از کثرت بخارات مثل سبپوس و کوفتن باشد افزودن بجای ابرنگو با نخوری چهار ماشه بنوشند یا شیره خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت نیلوفر دو توله لوزی سفید چهار ماشه دهند اگر دست دهد چنین صنعیر یک توله سرشته بالایش شیره خیارین شش ماشه عرق شاهتره ده توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده لوزی سفید باشیده دهند و اگر بیشتر باشد نیم نیم ماشه سوده هلیله مربی سرشته

تنجیر نمائند و دو سه بار بدواء المسک مصطفے که قبض شود و در رنج عقربی یک ماشه شود و باطریفل صغیر یک تولہ بسیار شربت بزوری دو تولہ بعرق شاهتره و عرق کیوڑا اسرکیب پنج تولہ
شاکشی شش ماشه پاشیده دهند و بعض مفرحات زائل میشود بعده اگر اندکی خفقان باقی ماند مصطکی کا شود و بعد دواء المسک بارد بمقدار هفت ماشه مشترک بخورند با لیش
شیره خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب شش تولہ شربت بزوری دو تولہ تودری سفید چهار ماشه پاشیده بنوشند و اگر بعد خوردن گوشت کہو باشد آن شکایت خفقان
ضیق النفس باشد خمیره صندل با شیره کشنیز خشک شیره گاؤزبان شیره تخم خرفه و عرق عنب الثعلب و گلاب آورده شربت انار تخم ریحان داخل کرده دهند بعده خمیره
گاؤزبان گلشکر صندل سفید یا کشنیز خشک مفت پخته نبات همراه آمیخته همراه شیره خرفه و عرق کیوڑه عرق بکوه برآورده شربت انار تخم تخمشک داخل کرده
بعده دوا المسک کم در همین وارد داگر چند روز باز شکایت خفقان و ضیق کند بعده شش ماشه گاؤزبان پنج ماشه نبات یکتولہ بعرق گاؤزبان جوش داده بطور
قهوه دهند بعده همراه آمله مربی بعد از آن خمیره خشخاش هر یک پنج ماشه ورق سیاه و نشان هفت ماشه اضافه کنند و بعده موقوف سازند و اگر بسیار زیاده شود اصل السوس نیز زیاده
نمایند و القصه خفقان با ضیق النفس گاؤزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شیره مغز تخم کدو شش ماشه شربت انار داخل کرده دهند و یا عناب گل نیلوفر
و عرق صندل عرق عنب الثعلب عرق گاؤزبان جوشانیده شیره کاهو شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند

علاج خفقان سددی

رگ باسلیق چپ زنند و جهت تفتیح سده تخم کشوث تخم بادرنجبویه شاهتره بادیان هر یک درم بادرنجبویه گل سرخ افتیمون هر یک نه ماشه لسان الثور پنج و درونج
عقربی هر یک چهار ماشه تخم قرطم یک تولہ مویز منقی شش تولہ گل گاؤزبان پنج ماشه جوشانیده گلقند چهار تولہ داخل کرده دوازده یا پانزده روز داده جهت
اسهال گل سرخ یک تخم کنوچه سناء دو تولہ لیمو چهار ماشه شیره تخم خیارین چهار تولہ تخمین شش تولہ خیارشنبر هفت تولہ گلاب یک شیشه شربت الٰهی
علوی خان شربت ورد مکرر یا ملینی هر یک شش تولہ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند بعد از آن عرق گاؤزبان و گلاب برابر دهند و قت
دوپهر نخود آب و وقت شام شوربا مرغ بنان دهد صبح شربت دینار شیره گاؤزبان عنبری بلوچان نه ماشه شیره تخم خربزه و قرطم و خیارین هر یک
هفت ماشه لعاب گاؤزبان پنج ماشه شربت بزوری معتدل شربت سیب هر یک دو تولہ تخم بالنگو تخم بادرنجبویه هر یک شش ماشه دهند غذا بدستور
همین شرط تا تنقیه کامل بعمل آید پس جهت تعدیل خمیره مذکور همراه عرق زردک بکار برند و آبادشده در شیشه بعد آن درم بیدانه و لیموزوال درم
مقوی باشد مذکوره استعمال نمایند شیره عرق زردک که در خفقان سددی معمول است زردک پوست استخوان پاک کرده پنج آثار برگ گاؤزبان
سیاه بهمنی سفید کوفته بادیان کشنیز خشک سیاه ابریشم خام هر یک پنج تولہ تخم قرطم تخم خربزه هر یک هفت تولہ اسارون بهمنین تخم زردک
گل سرخ تخم کاسنی مویز بادیان هر یک شش تولہ بادیان ساده خشک ابریشم خام هر یک نه تولہ دانه هیل گل خطمی عنب الثعلب هر یک سه تولہ صندل سفید
چهار پنج تولہ کاسنی پانزده تولہ آب شکر پنج آثار دار چینی تخم آثار لعل سر بیان هر یک دو قبضه برگ ترنج سه قبضه بدستور عرق کشند
شربت یک فنجان با نبات سه تولہ همراه خمیره یا مفرح مناسب

علاج خفقان از ضعف قلب

در اول سبب کوشند اگر موجود باشد و مفرحات مقویه حاره و بارده رطب یا یابس بحسب سبب ضعف با تریاقات مناسب مزاج و اغذیه جیده فربه کننده
چون گوشت بره و ماهی و جوزه مرغ و تیهو و نان میده و زرده تخم مرغ نیمبرشت و ماء اللحم و حلویات مناسب مزاج و مقدار استعمال آن خورند و چهره
سمین بدن مناسب بود و مالش بدن بروغنهای شیرین بکنند و بکوشند که تفریح و تنزه کند سیب ولایتی و کبیر پخته و خام مفید بود
و اگر بلغم یا تفنن باشد یک مثقال تراشیده و لیمون زده نبات سوده پاشیده و شبنم بدان نهند صبح آن را گرفته بخورند و آب او کرده پیاله ماند
با شربت مناسب بنوشند پخته و خام عجیب الاثر است و غذا قلیه

واز تخم حذر کنند واین دوا سمن بدن ست بگیرند میدهٔ گندم وآرد برنج وآرد نخود هر کدام سه اوقیه تخم خرفه یک اوقیه تودری سرخ تودری سفید هر کدام ده درم مغز
بادام مغز پسته مغز فندق هر کدام یک اوقیه یا یک سائیده باروغن گاو وعسل ویا نبات بدستور حلوا مرتب سازند و هر روز یک اوقیه تناول نمایند واگر از آمله مربی یا هلیله مربی یک
عدد گاوزبان گل سرخ هر یک دو درم صندل سوده دو درم کشنیز خشک گل گاوزبان هر یک یک درم گل قند نسرین چهار توله کشمش یک مثقال قند سفید معجون ساخته
بخورند مقوی قلب است و مروارید ورق طلا ورق نقره سادی سوده با گلاب یا عرق گاوزبان و قند خوردن نیز برای تقویت قلب نافع والضاً برای
ضعف قلب یا صفیه خون خمیره صندل شربت انار شیرین وسفوف گاوزبان کشنیز خشک صندل سفید بهمن سفید گل سرخ گل نیلوفر آمله مقشر هر یک نیم توله کوفته
بیخته شکر سفید دو چند آمیخته بخورند و خمیره یاقوت علوی خان همراه عرق گاوزبان نیز مجرب است و ذکر بعضی ادویه دیگر که در تقویت قلب معمول
است جوارش مقوی قلب نافع خفقان الم سوداوی جگر رویه مربای هلیله پنج عدد مربای آمله چهار عدد دانه هیل سه ماشه کشنیز مقشر یک توله
بقدر حاجت نبات سفید در وزن ادویه مربیات را در آب شسته تر نمایند بعد از ان شسته آن بیرون کرده در سنگ سائیده و ادویه دیگر کوفته
بیخته بقوام نبات بیامیزند واگر صندل سفید بگلاب سوده و زهر مهره سوده و طباشیر و ورق نقره بقدر مناسب افزایند قوی تر گردد واگر مزاج بسیار حار
نباشد بقدر یک دو ماشه مصطگی و درونج اضافه نمایند جوارش صندلین مقوی دل و دماغ و حابس اسهال صفراوی و دافع خفقان مروارید ناسفته
مرجان هر یک دو درم صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده ده درم صندل سرخ بدستور سوده پنج درم طباشیر سفید تخم خرفه مقشر بریان کشنیز خشک
بریان پوست بیرون پسته هر یک دو درم مصطگی زعفران هر یک یک درم مشک تبتی نیم درم آب تمر آب ترنج پنجاه درم گلاب تبتی درم قند سفید
یک من قند را در گلاب بقوام آورده در آخر قوام آب ترنج داخل ساخته بقوام آرند و ادویه سرشته معجون سازند خوراک از سه درم تا پنج درم جواهر مهره
که برای تقویت اعضای رئیسه افزایش روح و حرارت غریزی از یاقوتیها و در عمل قوی است فادزهر شش درم مروارید ناسفته لسبد لاجورد یاقوت
سرخ یاقوت کبود یاقوت زرد یشب سفید زمرد سبز عقیق ورق نقره مصطگی هر یک دو درم ورق طلا جدوار خطائی یا جبلی ودریائی عنبر اشهب مشک خالص
مومیائی اصیل هر یک یک درم همه را با یک سوده باز در گلاب سحق کرده بقدر کنار حب بندند و با سنگ خوبی خوب مهره نمایند و ورق طلا بران چسپانند خوراک از
دو سرخ تا یک دانگ و در نسخه دیگر کهربا و مرجان و لعل و فیروزه نیز داخل است حب جدوار که برای تقویت قلب و دماغ وارواح قائم مقام جواهر مهره است
جدوار ورق طلا هر یک شش ماشه مشک خالص عنبر اشهب زعفران ورق نقره هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک یا گلاب یا کیوڑا یا بهار بقدر نخود فلفل
حب بندند خوراک از یک حب تا سه حب خمیره صندل مقوی قلب صندل سفید بگلاب سوده مروارید بگلاب صلایه کرده طباشیر هر یک یک توله
گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک دو توله زرشک بیدانه سه توله تخم خرفه مقشر چهار توله دانه هیل شش ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک دو ماشه عنبر اشهب دو ماشه
نبات پانزده توله در عرق گاوزبان عرق صندل عرق نیلوفر هر یک پانزده توله بقوام آورده ادویه کوفته بیخته آمیزند بعده اوراق را بعد فرود آوردن
آهسته آهسته داخل نمایند نوع دیگر از علوی خان نافع ضعف قلب صندل سفید ابریشم مقرض هر یک شش ماشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ هر یک
یک توله نیلوفر دو توله الایچی زعفران هر یک دو ماشه قند سفید سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند شربت دو مثقال خمیره مروارید که در
تقویت اعضای رئیسه سریع الاثر است مروارید ناسفته یشب سبز هر یک ماشه زهر مهره خطائی چهار ماشه قند سفید پاؤ سیر شربت سیب شیرین نیم پاؤ
عرق بیدمشک گلاب نیم پاؤ عرق صندل عرق گاوزبان پاؤ پاؤ آثار ورق طلا ماشه ورق نقره یک توله بدستور مقرر تیار سازند نوع دیگر معمول حکیم شریف خان
ابریشم گل گاوزبان از هر یک سه ماشه مروارید یاقوت هر یک شش ماشه مصطگی کهربا هر یک چهار ماشه و مرجان صندل سفید هر یک سه ماشه زهر مهره شش ماشه
بگلاب سائیده عرق گاوزبان گلاب عرق بیدمشک نبات هر یک پاؤ آثار شربت سیب شیرین هشت توله ورق نقره یک توله بطریق مشهور تیار
نمایند نوع دیگر مفرح والد حکیم ممدوح که بغایت مقوی دل و دماغ است مروارید ناسفته یک توله یشب سوده کهربای شمعی صندل سفید سوده
طباشیر سفید از هر واحد شش ماشه نبات سفید پاؤ آثار عسل کشمیری پنج توله در گلاب بیدمشک قوام نموده ادویه کوفته بیخته بآن بسرشند نوع دیگر

جهت نقصان و تقویت دل و دماغ تالیف حکیم علوی خان مروارید ناسفته طباشیر صندل سفید ابریشم مقرض بهمن سفید هریک پنج مثقال عنبر اشهب ورق نقره
ورق طلا هریک یک مثقال و یک نیم دانگ مشک تبتی نیم مثقال و سه قیراط نبات سفید گلاب بید مشک هریک سه صد مثقال عسل مصفی بست و پنج مثقال
نبات را گداخته عسل داخل نموده کف گرفته گلاب و بید مشک داخل کرده بقوام آرند پس زر و نقره ادویه را ببیزند شربت از یک مثقال تا دو مثقال خمیره
زهر مهره که قائم مقام خمیره مروارید است و در تقویت دل بی عدیل نبات سفید پاو آثار در گلاب یا عرق کاوی بقوام آورند و زهر مهره بگلاب تر کرده خشک نموده
یک تولہ طباشیر شش ماشه سائیده در قوام مخلوط نموده حل نمایند نوع دیگر که بتقویت قلب بهتر است زهر مهره شوده گاوزبان گل سرخ طباشیر هریک یکدرم ورق نقره
عطر صندل هریک نیم درم شربت انار شیرین و لائچی سه چند در کهرل کرده اول ورق نقره حل کنند بعده ادویه مسحوقه پس عطر آمیزند و نگاه دارند دو مثقال تناول
کنند خمیره زهر دار حکیم علوی خان که در تقویت اعضای رئیسه بی عدیل است زهر دار سبز یک نیم تولہ در عرق کیوره تا یک هفته صلایه کرده در مربای سیب و مربای آمله
از هر یک پاک نموده هریک پنج تولہ قند سفید ده تولہ در عرق کیوره قوام ساخته عنبر یکدرم به نبات سوده آمیخته بدارند شربتی از دو درم تا دو مثقال نوع دیگر
تالیف حکیم شریف خان اقسام خفقان را نافع بود و تقویت قلب بدهد تفریح تمام آرد و وسواس سوداوی زائل کند زهر دسائیده دو تولہ لاجورد مغسول بهمن
سفید ابریشم مقرض گاوزبان هریک یکدرم ورق طلا ورق نقره هریک یک نیم درم عنبر اشهب یک مثقال گلاب بید مشک آب انار شیرین هریک یک اوقیه نبات سفید
یک نیم پاو عسل سفید هفت تولہ شربت سیب هشت تولہ عسل و نبات و شربت را در آب حل کرده بر آتش گذارند و کف گرفته گلاب بیدمشک و آب انار داخل
کرده بقوام آورده ادویه بیشند خمیره یاقوت تالیف علوی خان که در تقویت قلب مجرب الفعل است یاقوت رمانی نیم یا ده مثقال بگلاب و کیوره و عرق بید ده
دوازده پاس کهرل کنند و آب سیب و بهی شیرین و امرود و گلاب و عرق بید مشک هر واحد یک صد مثقال عرق صندل و گاوزبان هریک پنجاه مثقال قند سفید
دو من طبی شربت سیب پانزده مثقال قوام کرده عنبر اشهب یک مثقال در کیوره گداخته فادزهر حیوانی لاجورد مغسول هریک دو مثقال مع یاقوت مسحوق آمیخته
بعد چهار روز یک مثقال بخورند خمیره طلا از تالیف حکیم مصحح ورق طلای متداول یک درم مروارید ناسفته دو نیم درم عنبر اشهب سه درم یاقوت رمانی
لعل بدخشی زمرد سبز هر واحد یک درم آب سیب و به و امرود و زردک و انار شیرین و نبات هریک ده تولہ عسل بیست تولہ بدستور مقرر ترتیب سازند شربتی از یکدرم
تا دو درم خمیره گاوزبان حار که بغایت مقوی دماغ و دل است دافع خفقان و وحشی گل سرخ تراشه صندل سنبل الطیب اشنه هر واحد
یک نیم مثقال بادرنجبویه دو نیم مثقال گل گاوزبان پنج مثقال گاوزبان ده مثقال همه را در دو رطل آب گلاب بخیسانند و جوش داده صاف نموده با یک
رطل قند قوام نمایند و کافور دو دانگ مشک نیم درم زعفران یکدرم سائیده حل کنند شربت دو درم با عرق بیدمشک و گلاب خمیره گاوزبان عنبری
مقوی دماغ و قلب و مفرح و مداومت آن مفید انواع مالیخولیا و اقسام خفقان گاوزبان سه درم گل گاوزبان کشنیز خشک ابریشم مقرض بهمن سفید تخم بالنگو صندل
سفید تخم خرفه خشک هریک یک تولہ عنبر اشهب یک نیم درم سوای عنبر همه را در دو آثار آب شب تر نموده صبح بجوشانند هرگاه آب بسیوم حصه بماند صاف نموده با نبات
یک آثار و عسل مصفی پاو آثار بقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند و ورق طلا و نقره شش ماشه اضافه کنند هرچند که حل کنند خوب شود شربتی از یکدرم تا دو درم و
سه درم و چون درین ترکیب مروارید یاقوت زمرد زهر مهره یشب هریک یک مثقال اضافه کنند حکم تریاق بهم رسانند و در اسهال دموی و ذرب اسری النفع بود خمیره
ابریشم از اختراع نواب معتمد الملوک بهجت محمد شاه بادشاه که مقوی قلب حار است و دافع وسواس و خفقان حادث از اخلاط محترقه سوداویه و تفریح و
نشاط و سرور آورد و مقوی جمیع اعضای رئیسه گردد و معده است و اصلاح حال کرده تاید و گرمی آن زائل گرداند و دفع یبوست و دفع عطش که از گرمی
کرده باشد دور کند و دیگر منافع بسیار دارد و هیچ ضرر درین ترکیب نیست و مجرب است ابریشم خام پنجاه مثقال در آب باران طلاتاب دو من عرق بیدمشک
گلاب هریک یک من تبریزی عرق گاوزبان عرق نیلوفر هریک نیم من عرق بهار عرق صندل هریک پنجاه مثقال دو شبانه روز بخیسانند بعده صبح بجوشانند
آنقدر که وزن آب رفته وزن عرقها بماند پالیده صاف نمایند و نبات سفید نیم من تبریزی عسل مصفی پنجاه مثقال شربت فواکه شیرین شربت سیب شیرین
شربت ریباس شربت امرود شربت انار شیرین شربت به شیرین شربت ترنج هریک پنج مثقال داخل کرده بجوشانند و کف آن دور کنند و بقوام آورده مروارید ناسفته

یاقوت رمانی یشب سبز فادزهر معدنی مرجان قرمزی کهربای شمعی هر یک دو نیم مثقال لعل بدخشی زمرد اعلی هر یک یک مثقال و یک نیم [illegible] با گلاب [illegible] سنگ سماق
صلایه کرده غسل داده خشک نموده وزن نمایند و ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر یک دو نیم مثقال العسل مصفی حل ساخته ابریشم مقرض گل گاوزبان کشنیز خشک
مقشر صندل سفید غنچه گل سرخ بهمن سرخ بهمن سفید طباشیر نشاسته هر یک پنج مثقال تخم خرفه مقشر دو مثقال مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر یک هفت و نیم مثقال
عود قماری دو مثقال زعفران یک مثقال بدستور جوهر مرتب نمایند و نصف این جوهر یک مثقال کافور قیصوری سائیده داخل نمایند شربتی از دو درم تا دو
مثقال دواء المسک معمول حکیم شریف خان کهربا بسد طباشیر ورق نقره هر یک سه ماشه گاوزبان گل سرخ کشنیز خشک تخم خرفه هر یک نیم توله ابریشم خام
دو ماشه زعفران عنبر اشهب ورق طلا مشک خالص هر یک یک ماشه ادویه را بیدپنج ماشه شربت سیب شربت بهی شربت انار هر یک دو توله عنبر نیم ماشه گلاب
بیدمشک هر یک چهار [illegible] قوام نبات سه [illegible] ادویه نوع دیگر قریب با مثقال مقوی قلب مروارید بسد [illegible] فادزهر معدنی ابریشم مقرض گل نسرین گل سرخ
ساوج گاوزبان گل گاوزبان تخم [illegible] طباشیر هر یک یک درم عود هندی دانه هیل هر یک یک مثقال کشنیز خشک مقشر دو درم [illegible]
نیم مثقال [illegible] عرق کیوره گلاب هر یک نیم [illegible] بالمناصفه [illegible] ادویه شربت رنگتره مقوی قلب [illegible] خون [illegible]
[illegible] رنگتره شیرین گرفته دانه از آن پاک کرده تخم دور کرده صاف نموده آب خالص آن بگیرند و قند سفید به آن بقوام آرند
در آخر قدری گلاب [illegible] شربت اشناس مقوی و مفرح قلب است آب اشناس یک جزو قند سفید نیم جزو گلاب بیدمشک هر یک ثمن جزو و مشک قدری
[illegible] نمایند و اگر [illegible] باشد آب لیمو بقدری که ترش گرداند نیز اضافه کنند شربت گاوزبان عنبری برای تقویت اعضای رئیسه مجرب است
برگ گاوزبان پنج توله گل گاوزبان دو نیم توله یا دو بیخ بید یک توله یا دو بالا صندل سفید بگلاب سوده تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه هر یک [illegible] کشنیز خشک و رشک
هر یک یک توله [illegible] گلاب عرق بیدمشک هر یک پاو آثار ترکرده صبح بجوشانند هرگاه [illegible] صاف کرده قند سفید [illegible] داخل کرده بقوام آرند پس
ورق نقره نیم توله ورق طلا عنبر اشهب هر یک [illegible] ماشه مشک یک ماشه داخل کنند شربت انگور مقوی دل و دماغ و رنگ سرخ میکند و اندوه دفع مالیخولیای
[illegible] گل [illegible] سبزی آن دور کرده [illegible] آب لیموی کاغذی [illegible] صبح یک نیم پاو گلاب
[illegible] بعد نبات یک آثار عرق گاوزبان نیم آثار عرق کیوره نیم پاو ممزوج کرده دانه هیل نیلوفر کشنیز مقشر نیلوفر هر واحد ماشه آب
انار ولایتی آب نارنگی شیرین هر واحد یک پاو و اگر آب انار بهم نرسد بجای وی شربت انار باید گرفت یک شبانه روز خیسانیده اندک مالیده صاف کرده
بقوام آورند [illegible] مشک [illegible] سرخ عنبر [illegible] ماشه زعفران نیم ماشه بگلاب سائیده در قوام آمیخته حل کرده دارند خوراک از دو توله تا چهار توله
[illegible] یاقوت حکیم علوی خان که در تقویت قلب بی‌مثل است آب انار شیرین آب بهی آب امرود آب سیب هر یک [illegible]
[illegible] نیم [illegible] گلاب بقوام آورده فرود آورده مروارید ناسفته کهربا لعل هر یک سه ماشه یاقوت رمانی [illegible] کرده ورق طلا دو ماشه [illegible]
[illegible] شربت ابریشم تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت دل و دماغ مفید است ابریشم خام [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گلاب عرق بیدمشک آب [illegible] صاف نموده با عسل و نبات و قند هر یک بیست مثقال بقوام آورده
[illegible] عنبر اشهب یک نیم مثقال ورق طلا [illegible] ورق نقره یک توله [illegible] حل کنند بعد ظرف پاکیزه نگاه دارند شربت از [illegible] باشد
[illegible] مقوی دل و دماغ گل گاوزبان یک [illegible] گاوزبان هر یک چهار توله گل نیلوفر کشنیز خشک هر یک نیم پاو گلاب
گل سرخ [illegible] صندل هر یک چهار توله [illegible] عرق کشند [illegible] مزاج کافور
[illegible] مناسب [illegible] این عرق را همراه قرص کافور یا طباشیر استعمال کنند عرق [illegible] که عرق آن مقوی قلب است قوت
دل و دماغ [illegible] خارشت [illegible] قند سیاه یک من جهانگیری پوست مغیلان هفت سیر آب صاف [illegible]
[illegible] یک [illegible] پنج سیر [illegible] پنج سیر عرق [illegible] کشند عرق [illegible]

و اگر گرم خواهند تا چهارده پانزده سیر بگیرند چون یک آتشه طیار شود این ادویه سه شبانروز بخیسانند روز چهارم عرق دو آتشه کشند ادویه اینست قرنفل دو توله
صندل بگلاب سوده دو توله عنبر لادن سه توله عود یک توله نبات سفید یک سیر دارچینی سه توله گاوزبان سه دام ادویه نیمکوب کرده در عرق یک آتشه انداخته
بعد سه شبانروز عرق کشند و درین وقت صندل دو توله مشک یک ماشه عنبر لادن یک توله در پارچهٔ تنک بسته مهرهٔ آن در بهبکه اندازند و چون دو آتشه
طیار شود و اگر موسم گلاب باشد پنج سیر برگ گل که زردی و سبزی آن دور کرده باشند بگیرند و در پارچهٔ پاکیزه بسته بر سر دیگچه یا مرتبان چینی کنند و عرق دو آتشه
گرم گرم بر آن ریزند و بعد چکیدن و زر حدت کم شود استعمال کنند عرق شیر مقوی قلب و دافع خفقان کشنیز مقشر گاوزبان هر واحد دو توله گل نسرین الاچی خرد
نیمکوفته گل سرخ برادهٔ صندل گل گاوزبان هر یک پنج توله ابریشم خام دو توله عود هندی یک توله مشک که در نیچه بندند بقدر یک ماشه شیر مادهٔ گاو
پنج آثار آب بقدر ضرور بدستور عرق کشند عرق رنگتره مقوی و مفرح قلب و مقوی بدن آب رنگتره آب زردک آب نیشکر کشمش سبز هر واحد
ده آثار جوز بوا بسباسه هر یک چهار توله قرنفل دارچینی گل گاوزبان هر یک پنج توله شکر طبرزد پانزده آثار عود غرقی دو توله عنبر اشهب چهار ماشه مشک
سه ماشه عرق کشند و اگر خواهند که نشاط نمایند پوست کنار صحرائی دو آثار همراه آبها و کشمش و شکر طبرزد در خم اندازند هرگاه جوش خورد ادویه نیمکوفته
اندازند وقتیکه از جوش نشیند عرق ملائم کشند و زعفران و مشک و عنبر در صره بسته در بهبکه اندازند و بقدر برداشت نوشند عرق سیوتی
که بسیار خوشبو و مقوی دل و دماغ بارد است دارچینی چهار دام جوز بوا بسباسه هر یک دو دام برگ تنبول سفید صد عدد گل نسرین یک سه آثار زعفران
چهار ماشه بدستور عرق کشند عرق فواکه بجهت تقویت قلب حار بی نظیر و در امراض سوداویهٔ قلب حکم تریاق دارد و تسکین حرارت معده
و قلب نیز کند معمول و مجرب آب انار ولایتی شیرین آب بهی شیرین آب سیب شیرین آب ناشپاتی هر یک یا نیم سیر آب لیموی شیرین سه آثار آب کاسنی
یک نیم سیر آب کشنیز سبز یک سیر آب زردک آب کدو هر یک سه سیر آب هندوانه آب خیار هر یک یک سیر با و بالا گاوزبان گل نیلوفر بادرنجبویه [illegible]
صندل سفید هر یک یا و سیر طباشیر سفید شش توله کشنیز مقشر نیم پاو شیر بز ده آثار همه را با شیر در دیگ کرده عرق کشند عرق عنبر در تقویت دل و
دماغ و جگر بی عدیل و بجهت رفع غشی هر قسم و اعادهٔ قوت بسیار سریع الاثر است چنانچه بعضی زنان از کثرت خروج خون حیض و بعضی مردان از افراط جماع و
بواسیر بحالت تباه رسیده بودند بمجرد آشامیدن این عرق بحال آمدند و فوائد عجیبه و غریبه ازین عرق مشاهده نمودند مشک خالص یک مثقال عنبر اشهب
مصطکی رومی هر یک دو مثقال زرنباد عود غرقی کبابه خندان اشنه سنبل الطیب بهمنین شقاقل مصری ساذج هندی دارچینی زعفران قرنفل
تودریان گل سرخ طباشیر سفید قاقله کبار و صغار حس پوست ترنج ابریشم خام صندل سفید برگ ریحان تازه سعد کوفی قرفه کشنیز خشک گل گاوزبان
انیسون درونج عقربی پوست بیرون پسته هر یک پنج مثقال آب سیب ولایتی نیم سیر عالمگیری آب انار ترش یک سیر عرق بید مشک عرق
گاوزبان عرق بادرنجبویه هر یک دو نیم سیر گلاب قسم اول پنج سیر دواهای کوفتنی نیمکوفته همه را با عرقها یکجا کرده شب نگاه دارند و صباح آب سیب و انار هم
داخل کرده در دیگ انداخته عنبر و مشک در نیچه بسته عرق کشند قدر خوراک از یک فنجان قهوه خوری تا چهار فنجان و طبیب را بحسب مزاج و حالت
مریض درین عرق بعضی تصرفات جائز است چنانچه جهت تقویت معده آب بهی یک سیر و جهت تسخین و تقویت آن بهارنارنج پنج مثقال و جهت حابس
طبیعت گل سنجد یا سنجد داخل کنند عرق ابریشم علوی خان که در تقویت قلب مجرب است ابریشم خام پنجاه مثقال گل گاوزبان بادرنجبویه فرنجمشک
صندل سفید هر یک ده مثقال بهمنین خولنجان ساذج هندی هر یک پنج مثقال گل سرخ هفت مثقال بسباسه دارچینی دانه هیل هر یک
سه مثقال لفاح خشک هر یک شش مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یک مثقال آب سیب و بهی و امرود و گلاب و عرق بید مشک عرق
دارچینی هر یک نیم من تبریزی برگ تنبول یک صد عدد شربتی یک فنجان غالیه تقویت قلب و دماغ نماید و خفقان را نافع آید عنبر اشهب چهار
ماشه عود هندی هفت ماشه صندل سفید سه درم مشک دو ماشه عنبر را بگلاب گرم بگدازند و دیگر ادویه سائیده بیامیزند و ببویند عطر المحکم
مقوی قلب معمول گل گاوزبان گل نیلوفر گل سرخ گل بید مشک تازه طباشیر هر یک یک توله برادهٔ صندل سفید چهار توله قرنفل

الایچی سفید دارچینی هر یک چهار ماشه مرغ جوان یک قطعه ادویه را با گوشت مرغ خوب بکوبند که یکذات شود پس بگلاب و عرق بید مشک و آب صاف بقدر حاجت
عرق کشند نوع دیگر نافع برای ضعف قلب جهت ورم و رحم و ظلمت دور و رحم هنگام آمدن حیض مجرب است گوشت بزغاله فربه یکمن و چهار یک من تیتر نر مرغ
جوان فربه دُراج نوه هر یک پنج قطعه مجموع را نیمی با استخوان پاک کرده ورق ورق تراشیده در دیگ نقره کباب بیخام نموده طباشیر سفید کشنیز مقشر خار خسک هر یک
دو نیم مثقال فوه دو مثقال غنچه گل سرخ گل گاوزبان هر یک ده مثقال دارچینی دانه هیل هر یک یک مثقال و دو دانه ثمر کوفته داخل کرده عرق بیدمشک عرق گاوزبان
عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر عرق خارخسک آب گلو هر یک دو رطل آب خالص بقدر ضرورت داخل ساخته عرق کشند پس عرق مذکور عنب الثعلب گل بنفشه هر
بیست و پنج مثقال صندل سفید هفت و نیم مثقال گل گاوزبان پنجاه مثقال گل سرخ تازه دو رطل گل سیوتی یک رطل داخل کرده بمرتبه دوم عرق کشند و در وقت
عرق کشیدن عنبر اشهب مشک خالص زعفران هر یک یک مثقال در کیسه کتان بسته در ظرفی که در آن عرق چکد اندازند نوع دیگر که بجهت تقویت اعضای رئیسه
دماغ و معده مفید است شیره مغز بادام شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین هر یک چهار مثقال خس هندی ساذج هندی برادهٔ صندل گل سرخ گل نسرین کشنیز مقشر
ثعلب مصری هر یک سه مثقال دانه هیل قاقله ابریشم مقرض گاوزبان گل گاوزبان پوست ترنج شقاقل بهمنین تودریین بادرنجبویه برگ بید دینه عود هر یک
دو مثقال سنبل الطیب زرنباد جعفر کباب اشنه زرنب خولنجان سعد قرنفل سنبل طباشیر دارچینی درونج نارمشک بسباسه فرنجمشک هر واحد مثقال برگ تنبول زرد
بیست و پنج عدد همه چیزها را ازین کوفتنی ست نیمکوفته در آب گلاب تر کنند و گوشت بز یکساله هفت آثار نیمه استخوان جدا کرده آب یخنی برآورده با ادویه آمیخته
عرق کشند و زعفران و عنبر و مشک و عطر کاوی هر یک نیم مثقال را در صره بسته بر دهان نیچه بندند که عرق بر آن بچکد و اگر گرم زیاده خواهند عوض گوشت حلوان
گوشت طیور اندازند پس مرغ یک قطعه دُراج دو قطعه تیهو چهار قطعه کنجشک بیست قطعه از تمام اینها که پاک و صاف باشد کباب بیخام کرده یا آب یخنی برآورده
با ادویه عرق کشند معجون طلا که نهایت مقوی و مفرح است طباشیر چهار و نیم ماشه دانه هیل درونج عقربی عود غرقی گاوزبان گل گاوزبان بهمن سفید
تودری سفید بوزیدان هر یک سه و نیم ماشه سنبل الطیب ساذج هندی سعد کوفی ابریشم مقرض هر یک دو و نیم ماشه دارچینی سه ماشه بسباسه جوز بوا
گل سیوتی گلنار هر یک دو ماشه قرنفل یک ماشه مروارید ناسفته دو توله یاقوت سرخ لعل بدخشی زمرد بے جرم خوش رنگ هر یک یکتوله کهربای شمعی
زهر مهره خطائی هر یک سه ماشه یاقوت کبود زبرجد هر یک شش ماشه بسد مرجان سنگ یشب هر یک نیم ماشه رب انار ولایتی رب بهی رب ناشپاتی رب
سیب هر یک نیم پاو آب انگور شیرین دو توله شهد خالص پاو آثار نبات سفید نیم آثار و نیم پاو عرق کیوره و گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آثار مشک خالص ماشه
عنبر اشهب یک نیم توله زعفران سه ماشه ورق طلا دو نیم توله بدستور یاقوتی مرتب سازند خوراک دو ماشه نوع دیگر که در تقویت قلب و تفریح مستغنی از سایر تدبیر
ست نبات سفید نیم سیر عسل مصفی هفت دام آب سیب نیم پاو و دو شاب ده دام و گلاب بقدر حاجت بقوام آورده عنبر اشهب با نبات صلایه کرده یک توله
در آن حل سازند بعده ورق طلا یک هزار عدد یا بیاسد نداخته خوب حل کنند بعد از آن مشک خالص نیم توله صلایه کرده داخل نموده چندان برهم زنند که یکذات شود و بجهت
سفید رنگی آن سفیدی بیضه مرغ سه عدد اضافه کرده می آید مفرح یاقوتی بارد حکیم علی که در تقویت دل گرم مزاج بی نظیر است و مقوی جمیع اعضای
رئیسه است و معمول یاقوت رمانی لعل بدخشی یشب کافوری ورق نقره کافور قیصوری هر یک یک ماشه بسد گل ارمنی کزمازج تخم مورد گل بنفشه گلنار فارسی
ورق طلا عنبر اشهب مشک تبتی هر یک یک ماشه مروارید ناسفته بادرنجبویه گاوزبان تخم خرفه مقشر زعفران آمله منقی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر بهمنین هر یک
پنج ماشه صندل سرخ صندل سفید هر یک یکتوله و سه ماشه زرشک دو نیم توله طباشیر سفید هفت ماشه تخم کاسنی ده ماشه شربت انار شیرین شربت سیب
شربت حماض هر یک چهار توله و دو ماشه عرق کاسنی ده توله نبات سفید شش توله عسل مصفی بیست توله عرق بید مشک چهار توله بدستور مرتب سازند بجهت
خفقین محرورین نیز مفید بل و سریع الاثر است و بسیار جلیل القدر مفرح یاقوتی معتدل مائل بحرارت حکیم ممدوح گفته که از جمیع مفرحات اکتفا باین
مفرح و مفرح ماقبل میکنم و در امراض مختلفه میدهم و گاهی از هر یک قدری ممزوج کرده میدهم و نافع می آید و از جمله منافع این مفرح آنست که کشتهٔ
اسهال اطفال را نافع است و در امراض چشم و تقویت آن و حفظ جنین بغایت موثر و تام النفع و معمول و مجرب بلاتخلف مروارید ناسفته زعفران گاوزبان

مصطگی لسبد وارچینی ابریشم مقرض پوست زرد ترنج کهربای شمعی بہمن سفید زرنباد ماشہ مغز تخم کدوی شیرین اطفار الطیب زرشک منقی تخم خرفہ مقشر تخم فرنجمشک طباشیر مغز تخم خیار تخم کاہو مقشر ہر یک دو درم صندل سفید بگلاب سودہ عود غرقی درونج عقربی گل سرخ ہر یک درم عنبر اشہب [illegible] ورق نقرہ ورق طلا کافور قیصوری کشنیز گل مختوم یا گل داغستانی لاجورد مغسول گل ارمنی قرفہ سنبل الطیب تار مشک ہر یک یکدرم [illegible] یاقوت رمانی تخم بادرنجبویہ ہر یک یکمثقال مشک ذفر نیم مثقال شربت حماض یکصد درم عسل مصفی دو وزن ادویہ بدستور مرتب سازند شربتی یکمثقال وگاہی شربت فواکہ شیرین ونبات سفید ہر یک یا دیگر عوض شربت حماض گرفتہ و وزن کافور ربع مثقال وعسل سفید نیم یا فزودہ وگاہی قند سفید بعوض عسل شدہ وگلاب عرق کیوڑہ [illegible] مفرح بلکشا که کمال تقویت دارد مروارید گل گاوزبان ہر یک پنج ماشہ کہربا ابریشم سبز لسبد ملہ منقی [illegible] ہر یک چہار ماشہ یاقوت سرخ عنبر اشہب [illegible] کشنیز مقشر گل سرخ گل مختوم تخم فرنجمشک طباشیر سفید تخم خرفہ مقشر ہر یک سہ ماشہ درونج عقربی [illegible] ورق طلا [illegible] ہر احد یک نیم ماشہ ورق نقرہ پوست بلیلہ کابلی عود قماری زعفران مصطگی ہر یک دو ماشہ زرنباد قرنفل وارچینی ہر یک یک ماشہ تخم بادرنجبویہ ساذج ہندی پوست بیرون پستہ پوست زرد ترنج ہر یک دو نیم ماشہ عصارہ زرشک دہ ماشہ ادویہ را کوفتہ بیختہ آب سیب پنجاہ ماشہ آب بہی شصت ماشہ آب ترنج [illegible] ماشہ [illegible] نبات سفید بقدر حاجت [illegible] ونبات را بقوام آوردہ ادویہ را بآن بسرشند و اگر خواہند کہ تقویت معدہ کند [illegible] آملہ بست و پنج ماشہ داخل کنند و در نسخہ مجرب حکیم احمد موسوی وزن مروارید یک ماشہ وعود قماری سہ ماشہ زرنباد [illegible] قرنفل ہر یک نیم ماشہ گل گاوزبان [illegible] وشربت سیب شیرین پنجاہ ماشہ وقند سہ وزن ادویہ است باقی بدستور **مفرح معتدل** تالیف حکیم [illegible] یاقوت رمانی یاقوت زرد مروارید ناسفتہ ہر یک دہ ماشہ کہربای شمعی لسبد ابریشم مقرض طباشیر تخم خرفہ مقشر صندل سفید عصارہ زرشک ہر یک پنج ماشہ مرجان [illegible] ابریشم سبز گاوزبان گل گاوزبان کشنیز مقشر گل ارمنی مغسول گل سرخ بہمن سفید بہمن سرخ ہر یک چہار ماشہ عنبر اشہب پوست زرد ترنج تخم خشخاش سفید ہر یک سہ ماشہ مشک تبتی قاقلہ صغار مصطگی رومی درونج عقربی تخم فرنجمشک عود قماری گل [illegible] ہر یک یک نیم ماشہ صندل سرخ ورق طلا ہر یک دو ماشہ زرنباد یک ماشہ ورق نقرہ دو نیم ماشہ اجزا را بدستور مقرر با شربت سیب شیرین شربت بہ شیرین معجون سازند شربتی [illegible] مفرح ابریشمی حکیم [illegible] الملوک جمیع امراض قلبی را نافع است و در حال تقویت قلب جمیع قوتہا نماید ابریشم خام مقرض دہ مثقال [illegible] گل گاوزبان [illegible] ہر یک ہشت مثقال بہمن سرخ بہمن سفید ہر یک پنجمثقال مروارید ناسفتہ کہربای شمعی لسبد محرق مغسول سک الحسک پوست زرد ترنج ہر یک [illegible] مصطگی ہر یک [illegible] مثقال بادرنجبویہ نعناع خشک ہر یک دو مثقال عود قماری عنبر اشہب مشک تبتی زعفران لسباسہ ہر یک یکدرم [illegible] وعسل مصفی و رب سیب شیرین مساوی سہ وزن ادویہ بسرشند شربتی دو مثقال **یا قوتی** [illegible] یاقوت رمانی مروارید ناسفتہ کہربای شمعی ہر یک یکمثقال وچہار دانگ مغز تخم کدو تخم خرفہ مقشر گل گاوزبان گل سرخ [illegible] عنبر اشہب ابریشم مقرض ورق نقرہ ہر یک یکمثقال و یک دانگ و نیم ورق طلا یک مثقال [illegible] شربت سیب شیرین [illegible] عسل [illegible] بست مثقال گلاب عرق بید مشک ہر یک پنجاہ مثقال بدستور مرتب سازند شربتی یک مثقال [illegible] تقویت قوتہا و حرارت غریزی و تعدیل مزاج منحرف و عدیل و سہیم ندارد و مجرب [illegible] یاقوت سرخ [illegible] پادزہر زہرمہرہ اصیل عنبر اشہب مشک خالص زعفران ہر یک نیم درم بگلاب عرق [illegible] صندل سفید [illegible] گل سرخ گل گاوزبان ہر یک دو مغز تخم کدوی شیرین تخم کاہو مقشر مغز تخم خیار بادرنگ تخم خرفہ [illegible] آب سیب شیرین [illegible] آب بہی بیدانہ ہر یک بست و پنج درم گلاب بید مشک ہر یک پنجاہ درم قند سفید دو چند شربت فواکہ [illegible] ورق نقرہ [illegible] ورق طلا [illegible] بدستور مرتب سازند از یک درم تا سہ درم تناول نمایند **یا قوتی** کہ قائم مقام جواہر مہرہ است مروارید ناسفتہ [illegible] یاقوت [illegible] لعل [illegible] ہر یک [illegible] زہرمہرہ خوش رنگ [illegible] شش ماشہ زہرمہرہ خطائی سنگ یشب ہر یک پنج ماشہ لسبد چہار ماشہ مرجان ابریشم مقرض [illegible] دو نیم ماشہ گل گاوزبان برگ فرنجمشک بہمن سفید کدوی سفید

طباشیر دانه الایچی سفید درونج عقربی زرنباد شقاقل عود غرقی بادرنجبویه هریک شش ماشه مربای سیب دو عدد مربای بهی سه عدد مربای ناشپاتی سه عدد مربای آمله
دوازده عدد آب انگور ولایتی آب انار ولایتی هریک پاو آثار عرق کیوره گلاب خالص هریک نیم آثار عرق بیدمشک یک نیم پاو نبات سفید نیم آثار مشک خالص هفت ماشه
عنبر اشهب نه ماشه زعفران شش ماشه ورق طلا دو توله بدستور معجون ساخته چهل روز در غله جو دارند از دو ماشه تا چهار ماشه خوراک است **یاقوتی معتدل**
که برای تقویت اعضای رئیسه همواره معمول است مروارید ناسفته شش ماشه یاقوت رمانی لاجورد مغسول هریک هشت ماشه کهربای شمعی ماشه گل گاوزبان
بادرنجبویه کشنیز مقشر طباشیر دانه هیل بهمن سرخ بهمن سفید صندل سفید هریک یک توله مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خیار تخم خرفه هریک دو توله ابریشم مقرض
زعفران ورق نقره هریک شش ماشه عنبر اشهب چهار ماشه مشک خالص ورق طلا هریک دو ماشه شربت فواکه ده توله شربت سیب بست توله نبات سفید
نیم آثار گلاب عرق بیدمشک عرق شاهتره هریک پاو سیر اول قند را با عرقیات بقوام آورده ادویه دیگر کوفته بیخته ضم نمایند و جواهرات با گلاب سوده اضافه کنند گاهی
عوض شربت فواکه شربت انار شیرین و ترش و شربت بهی و شربت امرود هریک ده توله و شربت زرشک نیم پاو گرفته در وزن نبات سیاه ساخته و بادرنجبویه
برعایت حرارت مزاج طرح نموده و بسیار مفید یافته **نوع دیگر** که بسیار مقوی است یاقوت رمانی یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید هریک یک مثقال
لعل بدخشی فیروزه هریک چهار ماشه زمرد سبز دو ماشه عقیق یمنی یک مثقال یشب سبز چهار ماشه یشب سفید نیم مثقال مروارید ناسفته یک مثقال کهربای شمعی
لاجورد مغسول هریک نیم مثقال تخم فرنجمشک گاوزبان پوست ترنج هریک نیم مثقال ابریشم مقرض برگ قرنفل یا عوض او سافج هندی گل نیلوفر صندل
سفید گل سرخ عود قماری قرنفل دارچینی قاقله کبار هریک چهار ماشه پوست بیرون پسته بادرنجبویه درونج عقربی گل مختوم عنبر اشهب گل دارچینی بهمن سفید هریک
یک مثقال آمله مقشر پوست هلیله کابلی هریک دو نیم مثقال عصاره زرشک سه مثقال گل ارمنی سنبل الطیب سافج هندی بهمن سرخ ورق طلا هریک
نیم مثقال طباشیر سفید شش ماشه مشک خالص یک نیم ماشه کافور پنج سرخ نبات سفید نیم سیر بدستور مفرح مرکب سازند **یاقوتی** مقوی اعضای رئیسه
معمول گاوزبان گل گاوزبان صندل سفید بگلاب سوده گل سرخ ورق نقره هریک سه درم طباشیر یشب سبز کشنیز مقشر خرفه مقشر دانه هیل ورق طلا
هریک دو درم مروارید کهربا بسد یاقوت ابریشم مقرض پوست ترنج هریک یک نیم درم زرشک سه توله شربت انار شیرین ولایتی نیم پاو قند سفید یا آثار
گلاب نیم پاو مشک عنبر هر واحد ربع درم زعفران یک درم مربای آمله هلیله هر واحد پنج عدد بدستور سازند **اقوال بعض اطبا** صاحب
اقتباس نوشته که اگر ضعف قلب بسبب کثرت سیلان خون بواسیر یا حیض و یا دیگر استفراغات باشد جهت اماله اول دست و پا را بنوار محکم ببندند
و رگ صافن و باسلیق زنند و موافق قوت خون بگیرند و طباشیر لاجورد مغسول گل ارمنی هریک یک ماشه در خمیره گاوزبان عنبری علوی خانی نه ماشه
سرشته با عرق عنبر نه توله دهند و یا ادویه مذکوره در آمله مربی یک عدد و ورق نقره یک عدد آمیخته با لعاب گاوزبان هفت ماشه در عرق شاهتره و گاوزبان
هریک پنج توله و کیوره چهار توله تخم بالنگو هفت ماشه پاشیده بخورند و یا مزوره گیلانی یا ماء اللحم دهند و ایضاً برای ضعف و اختلاج قلب جواهر مهره
دو ماشه در دواء المسک شیرین علوی خان نه ماشه ورق طلا دو عدد سرشته شربت کیوره و سیب هریک دو توله در عرق افسنتین و کیوره هریک چهار
توله گلاب هفت توله عرق بهار که نه سه توله تخم بادرنجبویه پنج ماشه بدهند **مسیحی** گوید که نفع میکند برای ضعف قلب دواء المسک و مثرودیطوس و این دوا
بگیرند مصطکی دارچینی دار فلفل تمام فرنجمشک یا درونج خشک بادرنجبویه سافج هندی کشنیز خشک سنبل الطیب هر واحد یک جزو کهربا بسد مروارید طباشیر
هر واحد نیم جزو مشک سدس جزو در عسل هلیله مربی بسرشند و یا قدری آمله و هلیله سیاه جوشانیده آب او چهار جزو و یک جزو عسل آمیخته بقوام
آرند و ادویه را با آن معجون سازند و بخورند و بر سینه طیب حاره و غالیه بمالند و بخور و شراب ریحانی و لحم جدی و ماکیان و زردی بیضه نیم برشت استعمال
نمایند و راحت و لهو و سرور اختیار کنند و از جمله تعب خاصه نفسانی مثل هم و غم و سهر و غضب اجتناب نمایند و هم او گوید که از ادویه نافع قلب بالخاصیت
بسد و کهربا و مروارید ناسفته و سندروس ابریشم خام و بهمنین و آمله و کشنیز و بادرنج و گاوزبان و بادرنجبویه و فرنجمشک و پوست ترنج و عود و مشک
و عنبر و مصطکی و غیر آن از ادویه است **صاحب کامل** نوشته که از ادویه مفرده در تقویت قلب و عقل او عود هندی و مشک و قرنفل

و مصطکی و کهربا و بسد و مروارید و ابریشم خام و آمله با در بخبویه و کشنیز خشک است و دیگر ادویه مفرده مقوی قلب در قوانین کلی علاج قلب مسطور شد بحسب مزاج مریض اخذ نمایند

علاج خفقان از ذکای حس قلب

اغذیه معتدله مثل سمهون کلیا چه و هریسه تناول کنند و تقویت قلب بادویه مقوی قلب قابض نمایند و مخدرات و مسکرات مثل آب کوکنار و افیون و بزر البنج باستعمال آرند و خمیر منشط و مسکر مخترع علوی خان بخورند و بزر البنج و بابونه و سبوس گندم و کوکنار و برگ سرو هر یک پاو آثار جوش کرده بر سینه انکباب نمایند و اندکی کوکنار در گلاب و عرق بید ساده و دادن عظیم الاثر است و همچنین برگ بنگ بهمه آنچه در علاج امراض باغی از ذکای حس مسطور شد حسب حاجت بکار برند

علاج خفقان شرکی

اگر از مشارکت معده باشد باصلاح معده بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشات حار و بارد حسب مزاج بخورند و تنقیه معده حسب غلبه خلط نمایند چنانچه در محل آن مفصل مرقوم گردد و بقول صاحب حاوی در صورت اجتماع خلط لزج در معده هر صبح اصل السوس نیم کوفته سه درم جوشانیده صاف نموده بشکر شیرین کرده بنوشند و غذا مزوره بخود و مغز قرطم بدهند و بعد ازان تا یک دو ران تخم شبت و تخم خربزه نیم کوفته جوشانیده باشند قدری نمک و عسل حل کرده بنوشند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده بحلق گردانیده قے آورند انگاه جوارش عود و مصطکی و عنبر و مفرحات یا قوتی حار قلب و معده را تقویت دهند و اگر با بلغم غلیظ لزج سودا یار باشد و در قی با بلغم سودا بر آید و ترشی دهن و سوء فکر باشد بعد نضج باین حب تنقیه نمایند تربد سفید افتیمون هر واحد یک درم حاشا تخم حنظل غاریقون حجر ارمنی هر واحد یک انگ سقمونیای مشوی نیم دانگ نمک نفطی یکدانگ اسطوخودوس نیم درم مقل یکدانگ کوفته بیخته بآب بادیان یا آب شاهتره سرشته حبها سازند و صبح خورده تا دو پهر انتظار اسهال نمایند و چون تا زمانی ظاهر شود بعد ازان جوارشات مذکوره بخورند و اگر با بلغم صفرا باشد و صفرا بآن و رقی بر آید و عطش لسبب باشد هر صبح جلاب الیه تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام سازند و تنقیه معده باین حب کنند تربد افتیمون سنای مکی شاهتره هر واحد یک درم هلیله زرد گل سرخ لاجورد مغسول هر واحد نیم درم کوفته بیخته بآب بادرنجبویه یا آب بادیان یا آب گاوزبان حبها سازند و سحرگاه بخورند تا نیم روز بران صبر کنند بعده جلاب بارد با شکر سفید و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان سه درم بنوشند و در آخر روز غذا از آب گوشت بخورند و بعد تنقیه رب مقوی قلب و معده مثل رب سیب و به و حماض و لیمو و مانند آن بخورند و غذا مزوره از آب انار یا زرشک یا تمر هندی به نخود و مغز بادام و شکر سفید سازند شیخ الرئیس می فرماید که خفقان بمشارکت معده اگر از خلط غلیظ باشد علاج آن قی بعد طعام و بعد تناول ملطفات مثل عصاره ترب در سکنجبین بعده اسهال با یارجات کبار مثل لوغاذیا و تیادریطوس یا ایارج فیقرا مقوی بشحم حنظل و غاریقون و افتیمون باید کرد و اگر بسبب صفرای لذاع باشد علاج تقویت معده برب فواکه عطره مثل سیب و به خصوصاً بعد طعام و امرود و مانند آن و بامالہ طبیعت بلین و اجتناب از آنچه مستحیل بخلط مراری گردد و تدبیر تعدیل معده کنند و کذلک اگر طعام دران فاسد گردد باید که تدبیر آن نمایند بآنچه تقویت معده بر هضم چیزے نماید که دران فاسد شده چنانچه در باب معده مذکور گردد و همچنین قطع سبب بآن تدبیر نمایند و کذا با وجود آن منفعل یعنی دل را تقویت دهند تا که تاثیر قبول نکند و بر قطع سبب بدون تقویت منفعل اقتصار ننمایند بلکه واجب است که معه تقویت قلب بادویه قلبیه کنند اکنون چند نسخ مطبب اساتذه مفید این نوع بقلم می آیند بادرنجبویه گاوزبان آمله هر یک چهار ماشه سنبل الطیب دو ماشه جوشانیده نبات سفید داخل کرده دهند و لتقویت قبض و حبس مواد رطوبی و بخارات بلغمی و احشاء دوا المسک همراه گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه اصل السوس کوفته چهار ماشه گاوزبان خیارین کوفته هر یک شش ماشه بادیان نیم کوفته چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو تولہ دهند و برای تلیین و اخراج مواد غلیظه معده دواء المسک معتدل خورده گل بنفشه ماشه بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه سنای مکی نه ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند سه تولہ غذا شوربای قلیه با خشکه و بحالت اجتماع سودا در معده با لنگو اصل السوس گل گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات تولہ و برای ضعف قلب سوداوی و تقویت معده گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه بادرنجبویه یک ماشه قرنفل یک عدد عود دو ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و ایضاً گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه

بادرنجبویه چهار ماشه سنبل الطیب دو ماشه کشنیز خشک تراده صندل سفید هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و در خفقان با ضعف هضم دواء المسک معتدل پنج ماشه بجوارش عود پنج ماشه سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت سیب بخورند و در صورت خفقان با ضعف هضم و نزله مصطکی سوده یک ماشه بخمیره صندل و دیا قوزا هر یک شش ماشه سرشته همراه بنفشه چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات یک توله بدهند و در خفقان با سوء هضم دواء المسک معتدل شش ماشه خورده گلقند دو توله بعرق کاسنی و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله مالیده تخم خرفه خشک چهار ماشه پاشیده دهند و برای بخارات معده و سوء هضم و ضعف معده و سقوط اشتها انوشداروی لولوی عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب شربت انارین دهند و ایضاً برای ضعف معده و خفقان و بول زرد دواء المسک دو ماشه گلقند سه ماشه سرشته و طباشیر مصطکی با گلقند و یا هلیله مربی معتدل است و برای ضعف معده حاره و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار بعرق کاسنی غذا یخنی مرغ فربه و در ضعف معده گرم تر آب دهان گلقند شربت لیمون و نوشدارو و شربت انار و ایضاً طباشیر یک ماشه گلقند یک توله بالائش سکنجبین گلاب و در صفرای با رطوبت معده آمیخته جوارش طباشیر مسهل بعد نقوع صبر مربای هلیله اطریفل صغیر مجفف معده و جوارشات مجفف غیر مسخن معده نافع است و ایضاً شیره تخم خیارین شش ماشه عرق بادیان دو توله گلاب سکنجبین ساده باز کاسنی بجای خیارین و شربت انارین بجای سکنجبین و عرق کیوره اضافه کنند و در صورت ضعف و گرمی و تشنگی و غثیان زهر مهره سوده طباشیر سفید دانه هیل هر یک چهار سرخ سائیده در رب رنگتره آمیخته همراه لعاب بهدانه شیره خرفه عرق شاهتره عرق کیوره گلاب رب رنگتره خاکشی بدهند باز پودینه خشک برای غثیان و بارتنگ خاکشی همراه اسهال افزاید و در صورت تبخیر و ریاح معدی هلیله مربی یک عدد با دانه هیل و مصطکی یک یک ماشه و اطریفل کشنیزی تالیف حکیم ذکاء الله خان مفید بود خمیره گاوزبان یا خمیره مروارید با گلاب و شربت اسطوخودوس و بزور مرقق پاشیده معمول است و انوشداروی لولوی و جوارش مفرح حکیم اکمل خان و جوارش آمله و جوارش صندل و جوارش زعفران خمیره صندل حامض دواء المسک معتدل علوی خانی و معجون صندل نافع و اگر از مشارکت مراق باشد علاج مراق نمایند و ایضاً در مزاج مراقی حار یابس بخمیره مثل کشنیز و عود وغیره و فصد صافن مفید و اطریفل کشنیزی تالیف ذکاء الله خان و انوشداروی لولوی علوی خانی و دواء المسک معتدل علوی خانی و شربت انغرا و شراب الصالحین و معجون صندل نافع و گل نیلوفر چهار ماشه سپوس گندم نه ماشه سپستان ده دانه جوشانیده قدری شکر انداخته نوشیدن برای خفقان مراقی و نزله نافع است و ایضاً برای خفقان و مراق دواء المسک معتدل بورق نقره پیچیده بخورند بالائش عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان شربت انارین آمیخته بنوشند و برای تنقل مربای سیب مربای آمله مربای تمر هندی و شکاری و ترفی و جهت خفقان و مراق و نزله و بواسیر زرنباد یک ماشه سوده بدواء المسک هفت ماشه سرشته بخورند و شیره عنب الثعلب چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه لعاب گل خطمی لعاب بهدانه هر یک سه ماشه در عرق کیوره عرق بید ساده شربت انار شیرین داخل کرده تخم خرفه خشک چهار ماشه پاشیده بنوشند و در نسخه دیگر عرق شاهتره و شربت به دو توله بجای شربت انار است و ایضاً خفقان مراقی که از خوردن معجون حار هندی برای باه از حرارت جگر و احتراق عارض شده باشد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه شیره تخم کاسنی پنج ماشه شیره مغز تخم کدو شش ماشه گلاب چهار توله عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بزوری تودری سفید دهند و دوم روز خاکشی بجای تودری و سوم روز بعده برای احتراق در مواد فصد نمایند و از عناب پنج دانه بعرق شاهتره دو توله مالیده شیره کاسنی شش ماشه شیره دانه هیل سه ماشه شیره خیارین شش ماشه عرق کیوره دو توله نبات توله داخل کرده تسکین داده تجویز مسهل کنند و منضج از عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر بادرنجبویه زرشک منقی گاوزبان هر یک چهار ماشه خیارین کوفته شاهتره تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند بعده نضج از قاروره دریافته فلوس خیارشنبر شش توله روغن بادام پنج ماشه داخل کرده مسهل دهند و فردای آن تبرید آمله مربی یک عدد بورق نقره یک عدد پیچیده گلاب چهار توله عرق کیوره دو توله نبات یک توله بدهند و بجهت آخر روز تبرید لعاب اسپغول وغیره و اگر در وجع خنانه پیدا شود مدرات مع تجویز هضم و منقی ریاح از شیره خسک

شیرهٔ تخم خربزه هریک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه عرقیات شربت بنفشه دو تولهٔ خاکشی پنج ماشه دهند و روغن بابونه گرم کرده بر موضع درد بمالند یا ضماد طبیخ سنبل مرزنجوش زنجبیل و بابونه اکلیل الملک بیخ بادیان کرویا پرسیاوشان بسفایج هریک چهار ماشه انیسون سه ماشه تخم خربزه شش ماشه حب قرطم نه ماشه بعرق بادیان ده تولهٔ گلاب عرق کیوره هر یک چهار توله جوشانیده گلقند سه توله بدهند و جوز بوا بروغن گل سوده گرم بر مثانه بمالند یا زیر عایت مسیح و بوا سیرمقل یکماشه سوده با اطریفل صغیر بعرق دهند یا ز الایچی خورد سه ماشه بادیان بسفایج چهار چهار ماشه جوشانیده نبات دو در غذا زیره کمونی جات و ارند و طباشیر سوده بمفرح شربت با عرقیات بدهند و اگر از بد پرهیزی قبض شود آلو بخارا دو دانه بعرق بادیان ده تولهٔ مالیده نبات دو توله داخل کرده دهند و اگر اسهال زرد رنگ از ضعف هضم و خرابی معده عارض شود طباشیر یکماشه سوده بجوارش انارین شش ماشه سرشته عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق کیوره هر یک پنج تولهٔ شربت به شیرین دو توله یا زرشک یا تخم ریحان چهار ماشه دهند و ایضاً برای خفقان مراقی شیرهٔ خیارین کاسنی هر یک شش ماشه عرق شاهتره شربت نیلوفر دو تولهٔ اسپغول چهار ماشه پاشیده دوم روز بجای شربت گلقند برای تجدید هضم سوم روز آمله مربی افزایند غذا مشلی یا آب کاسنی سبز مروق ده تولهٔ شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله یا قرص زرشک چهار ماشه یا قرص گل صغیر چهار ماشه یا قرص طباشیر چهار ماشه به تبدیل همراه آب کاسنی مروق از هفت توله تا پانزده توله دهند و این نقوع نیز برای خفقان مراقی نافع نوشته بر گاؤزبان و بنفشه چهار ماشه افتیمون چهار ماشه بسفایج سه ماشه و گاؤزبان شش ماشه در پاؤ آثار عرق عنب الثعلب گرم کرده خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله حل کرده بنوشند بعد چهار روز آب زلال مغز فلوس خیارشنبر دو توله در گلاب نیم پاؤ شب تر کرده گرفته باشند با نقوع مذکور آمیخته بجای نبات ترنجبین حل کرده بنوشند و اگر بمشارکت دماغ باشد برای تقویت آن آنچه در علاج ضعف دماغ گذشت عمل آرند و از شداری کوکو بخورند و اگر از سده اقتدار بود آنچه در علاج ربو و غیره امراض ریه مسطور شده و اگر از مشارکت امعا باشد و از تولد دیدان عارض شود بقتل و اخراج آن کوشند بطریقیکه در فصل دیدان مع ادویه مع تقویت قلب یا دویهٔ قلبیه یا بخره منتصاعد از دیدان را قبول کنند و آنقدر ادویه که ذی عطریت و مقوی دل و مخرج سودا باشند مانند افتیمون افسنتین بسفایج و درونج دیا مشک و بیخ کبر و کشنیز گل و ترنج و امثال اینها بیشتر از دیگر ادویه داخل سازند و غذا بگوشت گوسفند و شیر بنج اکتفا کنند و اگر از مشارکت اوعیهٔ منی و رحم باشد بسبب انجره منی و احتباس حیض اول در علاج فرمایند و فصد از رگ صافن و یا باسلیق زنند و شیرهٔ صندل مرکب علوی خان همراه عرق کیوره دهند و فرزجات و مطبوخات از مدرات حیض بهند و قصد صافن کشایند و شربت کشته در این باب مجرب است و اگر بمشارکت همه بدن باشد بصورت تپ علاج آن نمایند نهجی که در باب حمیات خواهد آمد و هرگاه در آخر غب غیر خالص و شطر الغب اختلاج قلب پدید آید تپسیرهٔ مروارید با ماء اللحم و عرق زردک دهند و در حالت شرب سموم و لدغ حیوانات زهردار ازالهٔ سم نمایند چنانچه در مبحث سموم مسطور گردد و بیشتر در تقویت قلب کوشند و هر دوائی که دهند در آن تریاقی و شی تریاق فاروق و جدوار خطائی وغیره بسیار باشد

غشی

عبارت است از معطل شدن اکثر قوای محرکه و حساسه از افعال خود بسبب ضعف قلب و اعضای محرکه آلات نفس و حس لمس که آن قدری باقی میماند و غشی بعضی رسیدن اذیت بقلب است از تحلیل روح یا از احتقان او بسبب فراط استفراغ یا وجع یا امتلا یا انجره ردیه یا سم یا ورم و ران یا ورم مجاور آن بجهت آنکه شدت اسباب خفقان باعث غشی است و کمال قوت غشی و سبب آن سبب ضعیف باشد حالتی میان غشی و افاقه رو دهد و قریب غشی و گاه زرد رنگی و صاحب شفا الاسقام می‌نویسد که سبب او یا موذی است که بر قلب وارد شود چنانچه نزد نوبت تپها و نصوص ماحمای و بائی بسبب مادهٔ مخالفه و وصول انجرهٔ فاسده در ارواح گردد و سبب قلب نزد اوجاع لسع و استعمال سموم و شم چیپ و وصول انجرهٔ دخانیه مثل دخنهٔ اتون و مانند آن و بدبیه مثل بخار فاسد زعفرو باشد معده و فم آن بسوی قلب که بدان سبب قلب منقبض گردد و گاه بسبب بدانکه بسوی فم معده صعود کنند و یا بسوی مزاج ساذج یا مادی بعلت قلب عارض گردد و روح بجانب قلب بسوی آن مجتمع شود و یا از رقت روح وقلت آن بسبب تحلل مفرط چنانچه نزد گرسنگی و استفراغ مفرط و وجع شدید بسبب استفراغ ارواح برای مقاومت و گاه بشرکت معده یا عضو دیگر مثل رگ بروامدا و رحم باشد و گاه آن حمی قلب گاه از انسدا و شریان و ریدی دوی انست که دل

هوا از ره بسوی قلب میرود و از انسداد مسالک ابهر آن شریانی ست که دران روح از قلب بجمیع بدن سلوک می یابد و قرشی در شرح قانون نوشته که اسباب قریبه برای حدوث غشی سه نوع ست یکی امر در قلب چنانچه آنرا ضعف شدید از انقباضی که بآن ارواح کثیر بسوی شرائین مندفع می شود عارض گردد دوم امر در روح چنانچه بسیار اندک باشد حتی که انقباض قلب موجب برای نفوذ شی کثیر از روح بسوے شرائین نباشد یا روح شدید التحریک بسوی داخل باشد حتی که باطراف شرائین ظاهره نافذ نشود و اگرچه انقباض قلب قوی تام باشد یا روح فی نفسها بسیار بود سوم امر خارج ازان چنانچه شرائین منجی باشند که برای نفوذ روح کثیر بسوی اطراف ظاهره او مطاوعت نکنند و اسباب بعیده غشی اسباب این هر سه سبب ست و طبری گوید که کل اسباب مهیج غشی چهل و هشت سبب است و آنجمله اسباب تحت چهار جنس ست اول سقوط قوت و همه آنچه مشاکل اوست تحت او باشد دوم استفراغات و انواع همه استفراغات تحت اوست سوم آلام اصناف کل آلام تحت آنست چهارم آفات و نکایات که بنفس اعضا واقع شوند و قریب باین قول سعید ابن هبة الله گفته که سبب غشی و انحلال قوت حیوانی دفعةً یا امتلاست یا استفراغ یا الم یا سوء مزاج و استدلال نماید بر امتلا بتخمه و بر استفراغ به نزف و اسهال و بر الم بآفت حادث در فم معده یا رؤس عضلات و بر سوء مزاج حار بحمیات محرقه و بر بارد بعلت مسمی بولیموس و مجوسی گفته که غشی انحلال قوت حیوانیه است دفعةً یا از امتلائی که بر قوت ثقل آرد و آنرا مضغوط سازد چنانچه عارض میشود از امتلای عروق از اخلاط و امتلاے معده از طعام در تخمه و امتلاے دماغ چنانچه در سکته و یا از استفراغ که تحلیل قوت و افنای آن نماید چنانچه در استطلاق شکم و شرب دوا و عرق مفرط و خروج خون بفصد و رعاف و حیض و نفاس و خروج ریم از خراج و امساک از طعام و تعب شدید مانند آن حادث می گردد و یا از سوء مزاج حار چنانچه در حمیات یا بارد چنانچه در بولیموس عارض میشود و یا وجع شدید که تحلیل قوت و استفراغ روح نماید مثل دردے که در فم معده باشد و در قولنج و در قروح مفاصل و غیر آن از امراضیکه ازان اوجاع شدیده حادث شود و وجع در باب استفراغ داخل ست بهر آنکه استفراغ روح می نماید و ایضا گاه حادث میشود غشی در اختناق رحم عند ارتفاع بخارات بارده از رحم بسوی قلب و بسا ست که حادث می گردد غشی از فساد جوهر عضو و موت او نزد متادی شدن بخارات بارد ازان بسوی قلب و ایضا غشی حادث میشود از ورمی که بقلب عارض گردد و آنرا غشی قلبی گویند و این نوع موت دفعةً بهم میرسد و ایضا گاه غشی در ابتدای نوائب حمیات ظاهر میشود یا بسبب وجع که حادث گردد از حرارت و یا بسبب انصباب خلط عفن در وقت نوبت تپ بسوی معده که ثقیل گرداند قوت حیوانیه را و یا آنکه صاحب تپ را ورم در بعض اعضای جلیلة الخطر باشد که چون ماده درین وقت بسوی ناحیه ورم میرود دران نیز یاوری نماید و وجع او شدت کند و غشی حادث گردد و یا صاحب حمی را ضعف در فم معده باشد پس قبول کند آنچه از اخلاط بسوی آن منصب گردد و بعده اگر غلیظ باشد ثقل و انضغاط قوت آرد و غشی حادث کند و اگر ردی مزاج بود ازان وجع بهم رسد و تابع او غشی باشد و گاه عارض می شود غشی از عوارض نفس یا از فزع بسبب دخول حرارت غریزی و قوت حیوانی بسوی قعر بدن دفعةً و یا از غضب بسبب خروج حرارت غریزیه و تبدد آن اکنون بدانکه سبب کلی غشی سه امر ست یکی تحلیل روح قلبی بواسطه فرط استفراغ یا کثرت فرحت و لذت دفعةً یا شدت وجع یا سموم حاره دوم اختقان روح در قلب بباعث امتلای مفرط از شرب شراب و اخلاط و ابخره ردیه یا غم و ترس عظیم ناگهانی یا سموم بارد یا حدوث سده در شریان وریدی و در ابهر سوم قلت تولد روح بسبب وقوع سوء مزاج در قلب و استعمال اغذیه فاسده بالجمله هر کدام ازین اسباب ثلثه که باشد ضعف در قلب می آرد و ضعف قلب باعث ضعف جمیع قوتها ست چه مدد همه قوی از قوت حیوانیه قلبیه است و آن موجب غشی میشود و قریب اینست آنچه شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که سبب غشی ضعف قلب و اجتماع کل روح در انست بواسطه یکے از سه سبب یعنی بسبب تحرک او بسوی داخل چنانچه بعد استفراغات قویه از فصد و اسهال و در فزع مفرط میباشد و یا بسبب اختقان او در داخل پس تنفس نمی یابد چنانچه در انسداد ابهر و یا بسبب قلت و رقت او پس حاصل نمی شود بر موجود در معدن و چون غشی از جمله امراض وحیه است پس لاجرم یا از قبیل امتلاے مفرط باشد یا خلو زیاده از آنچه باید یا انسداد مانع حیثیے که ازان و بسوی آن جاری میگردد و اسباب این یا امتلا از ماده خانقه بکثرت یا سده باشد و یا استفراغ محلل روح و یا عدم بدل یا تحلیل وجع شدید ضعیف ترین مردم از روی جوهر بران کسانی ست که منسوب نه به لاغران و نه بفربهان باشند مثل صبیان و آنکه قریب الیشان باشند و مشایخ و ناقهین و [illegible]

احتمال آن می کنند و این بسبب قوت قوی آنها باشد و احتمال او و بسیار بیشتر از گرما باشد و یا بسوء مزاج ساذج مستحکم یا عظیم که دفعةً عارض گردد و یا وجع شدید
و یا ورم و یا ضعف از قوای مبادی رئیسه خصوصاً قلب پس دماغ پس کبد و یا ضعف عضو مشارک مثل فم معده و آفت عضو دیگر و یا ضعف تحمل
بدن و هزال و نحافت او و آفت جمیع اعضا و یا استیلای عارض نفسانی و اکثر این بمشایخ و ضعفا و ناقهین افتد و یا وصول کیفیت مضاد بجوهر خود بمزاج
قلب و روح از خارج یا داخل مثل اشمام آسن چاهها و هوا چنانچه در حمیات وبائیه و از بدبوی جیفه و نفوذ کیفیت سموم بسوی قلب می افتد و بسا است که
بمشارکت شریان باشد چنانچه از وقوع لسع حیوان سمی بر شریان و ازین قبیل ست آنچه عارض میشود بسبب دیدان که بسوی فم معده صعود کنند و تفصیل
زیاده تر بعد ازین آنست اما امتلائی مواد خلطی یا ریحی حادث میکند غشی را یا بسبب کثرت و تسدید او مجاری روح و حصر مجاری روح در قلب
تا آنکه مختنق شود و ازین قبیل ست انصباب اخلاط کثیره یا خون بسیار بسوی معده یا صدر و مانند آن یا انتقال از ماده ورم خناق و ذات الجنب
و ذات الریه بناحیهٔ قلب دفعةً و یا بسبب چسپیدن آن در مسام و تسدید مجاری خصوصاً در اعضای نفیسه و بسا است که عام در جمیع عروق بدن
باشد و اگرچه آن بکثرت فعل نکند و یا بسبب شدت اذیت آن بکیفیت بارده بسیار و لذاع بسیار یا محرقهٔ بسیار و غشی که در ابتدای نوائب حمیات افتد
ازین قبیل ست و بیشتر اخلاط غلیظهٔ لزجه یا لذاعه یا محرقه است و گاه این بقرب قلب و گاه در اعضای دیگر مشارک قلب مثل دماغ میباشد چون
دماغ شده کامله حادث شود سکته بهم رسد و غشی لامحاله باشد و گاهی در معده میباشد بسبب نیم یا بسبب ضعف حادث که آن قابل تحلب بخار بارد یا حار بسوی
فم آن باشد و گاهی بسبب کثرت سدد در عروق بدن باشد و این مواد غالباً بیشتر از افراط اکل و شرب و تواتر تخمه یا بسبب سوء هضم باشد حتی که
منتشر گردد از آن در بدن چندانکه عروق را پر سازد و مسالک نفس مسدود کند و ایضاً این مواد کثیر گاه اعانت می کند بغشی بجهت حرمان بدن از
غذا بدانکه تنگ میسازند طرق غذای جدید را و خود مستحیل نمیشود بسوی غذا بنابرآنکه بسبب کثرت خود بر طبیعت مستولی میشود و از آن منفعل نمیگردد و منقلب
مزاج بدن از آن فاسد میگردد و این مواد که بکثرت یا برودت خود غشی حادث میکند آنست که چون در معده افتد و کمیت و برودت آن کمتر باشد
کرب و غشی آرد و اما استفراغ مفرط سبب غشی بنابر آنست که چون رطوبات بدنی اخراج یابند خواه فاسد باشند یا صالح بتبعیت آن ارواح
و قوی نیز خارج میشوند و اکثر از آنها تحلیل میگردند و آن استفراغ یا استطلاق شکم بذرب یا اسهال متواتر یا زلق الامعاء و المعده یا سحج یا قی بسیار
یا رعاف یا خروج خون مفرط از عضو دیگر مثل دهن عروق مقعد در بواسیر یا جراحت و فصد و نفث الدم یا بوجهی دیگر چون حیض و نفاس و بول الدم یا
بزل آب استسقا یا شگافتن دبیله و اخراج ماده تمام یکبار یا کثرت ریاضت یا طول مقام در حمام حار شدید التعریق یا بسببی از اسباب تعریق قوی مفرط
فاعل عرق بذاته مثل حرارت و یا معد آن مثل تخلخل بدن مفرط و یا رقت اخلاط در جوهر و طبائع او باشد و چون غشی عند استفراغ اخلاط عارض
شود و قوت حیوانی هنوز قوی باشد آن غشی مخوف نبود و این مثل غشی ست که بعد فصد عارض شود و گویند غشی که در ابتدای غب خالص و ابتدای
حمی که در باطن صاحبش ورم بود حادث گردد هم از قبیل استفراغی ست و آنچه در ابتدای حمیات دیگر افتد از اقسام امتلائی ست و اما سوء مزاج
ساذج سبب غشی چنان باشد که ضعیف میکند قلب را و تحلیل قوت می نماید اگر حار باشد و تبرید قوت و اخماد حرارت و اطفای آن میکند
اگر بارد باشد و تخفیف رطوبت و تنشیف آن پس تنقیص حرارت می نماید اگر یابس باشد و اغمار حرارت میکند اگر رطب باشد و اما وجع حادث
میکند غشی را بسبب فرط تحلیل او روح را چنانچه در ایلاوس و قولنج و در لذع مفرط عارض در اعضای حساسه از فم معده و امعا و مانند آن و در مثل
جراحات عصب و قروح آن و لذع عارض از لسع عقرب و زنبور و در قروح مفاصل ممنوع با شکاک مفرغ ما بین آنها بسبب انصباب مواد موذیه و
مثل اوجاع قروح ساعیه غشی بشدت ایجاع او بسبب حدت او و تاکل او و اما ورم حادث می نماید غشی را بسبب عظم او بظاهر باشد یا بباطن که فاسد
میکند مزاج قلب را بتوسط تادیهٔ شرائین و یا بسبب عضوی که در انست مثل غلاف قلب یا عضو قریب از قلب باشد و اگرچه ورم بسیار عظیم نباشد
بجهت آنکه او کار ورم عظیم بعیدی کند و یا بسبب وجع چون با آن شدت کند و بعضی گویند که ورم یا در جوهر دل باشد و یا اندر غلاف او ٥٦

ویا درد عصبیه زائده که آنرا اذنی القلب گویند وغشی که از ورم گوشه دل افتد آنرا غشی قلبی نامند وآن مهلک ست وانچه از ورم غلاف یا اذنی القلب باشد
آنرا نیز مجازا غشی قلبی گویند وآن چندروز مهلت میدهد وقابل علاج ست خصوصا که از ورم بارد باشد واما عضو مشارک پس معده سبب غشی
چنان باشد که معده عضوی قریب الموضع از قلب ست ومعهذا آنرا خصائص متعدده است باعتبار اجزای مختلفه او مثل آنکه شدید الحس ست وآن معدن
معدن اجتماع اخلاط مختلفه ست وآن حادث میسازد غشی را یا بسبب آنکه بسیار بارد گردد چنانچه در بولیموس ویا بسبب آنکه بسیار گرم گردد ویا بسبب آنکه وجع کند
بشدت ویا بسبب آنکه دران ماده غلیظه ردیه بارده یا لذاعه حریفه یا قروح وبثور در فم او باشد واما اعضای دیگر سبب غشی چنان باشد که یا بسبب وجع
بود که برسد ازان عضو بقلب یا بخار سمی که بقلب فرستد مثل آنکه در اختناق رحم عارض میشود ویا استفراغ که درین اعضا افتد وتحلیل روح از قلب کند مثل
ضعف شدید از فم معده ویا بسبب سده که موجب ضیق مجاری روح گردد در آنچه حوالی قلب ست مثل انسداد شریان وریدی وابهر ویا بسبب امزجه فاسده
ردیه قویه که بر اعضا غالب شود مثل آنکه در حمیات محرقه ووبائیه پیدا شود واین بشرکت جمیع اعضا باشد اما استیلای اعراض نفسانی پس
فرحت ولذت ازانجمله لذت جماع ست ورسیدن خبر خوش ویا وصول امر بسیار مرغوب که هرگاه بافراط وناگاه باشد دل زیاده از عادت کشاده گردد وروح
بدان سبب تبدد پذیرد ودل همچنان کشاده بماند وروح تحلیل گردد وغشی افتد ودران غشی هلاک شود واما خوف عظیم یا خبر موحش یا اندوهی عظیم هرگاه دفعةً رسد
روح بتمامه بگریزد ودر قلب مختنق وخاموش شود وموجب غشی گردد بدانکه غشی مستحکم قوی لاعلاج ست وخصوصا چون رنگ روی سبز گردد وسر
وگردن در پیش آید ویخته شود وبر راست نتواند نشست وکسی که امر او باین حد رسد همچنان که سر وگردن او راست کنند هلاک گردد وشخصی که مستحب واجب
فصد نماید وبران غشی افتد نه بسبب کثرت استفراغ خون نه بسبب عادت معتاد بغشی که مقصود را بعد فصد جاری باشد در بدل ویا ماده مرض یا در معده او
ضعف بالذات یا بسبب انصباب شئی بسوی آن باشد ودر شیخ محموم چون ماده او بسوی معده آن منحل گردد غشی حادث کند وکسی راکه در اول فصد
غشی افتد وعادت فصد کردن نداشته باشد آن بسبب هجوم امر غیر معتاد بران باشد وازان خوف نباید کرد خاصة اگر معده قوی بود واخلاط بدن بدان
درجه نباشد که از حرکت خون بحرکت درآمده احداث غشی نماید لهذا بتجربه رسیده که اینچنین کسان را بعد معتاد شدن بفصد هرگز غشی نیفتد واکثر در بحران
بسبب انتقاض ماده بسوی معده غشی عارض میشود وبیشتر فصد سبب غشی به تبرید وخلو قلب از ارواح میگردد و تشخیص اسباب غشی مثل تشخیص اسباب
خفقان باید کرد چه علامات والم اسباب غشی قریب علامات خفقان ست بجهت آنکه اگر سبب ضعیف بود خفقان آرد وچون شدت کند غشی وچون
شدت بسیار نماید دفعةً بکشد وایضا دلالت نبض بر غشی واسباب ودلالت قوی ست پس انضغاط آن مع ثبات قوت وثقل وبطوء آن مع بزرگی عروق
بر ماده ضاغطه وامتلا دلالت کند واختلاف شدید نبض مع فترات وصغر وضعف مفرط وبطوء بر انحلال قوت وروح دلالت نماید وچون غشی دفعةً
واقع نشود بلکه بتدریج افتد اول نبض صغیر ونفس ضعیف وسرد شدن گیرد ورنگ چهره زرد گردد ودر حرکت چشم ضعف افتد وپیش چشم خیال ظلمت
یا خیال رنگی دیگر پدید آید واطراف سرد شود واندکی عرق سرد در بدن ظاهر گردد وبسیار ست که غثیان عارض شود وباشد که همه بدن سرد گردد وبعد از غشی
قوی مریض چشم باز نتواند کرد وگویند که اگر نبض مرتعش ومنخفض ومختلف بلا نظام بود معلوم کنند که غشی می افتد بالجمله چون بعضی از علامات مذکوره فصد
فصد یا اسهال یا درد وجراحت یا مزاولت شئی که مولم باشد ابتدا نماید ازان باز ایستند وتدارک وحفظ قوت پردازند وسبب را ترک نمایند چه اگر سبب
منقطع نشود مودی بغشی گردد واگر در غشی سبب بادی یا سابق یا اسباب مشارکت اعضا مثل سبب موجب در فم معده وعلامات آن چیزی ظاهر نشود
وبا خفقان متواتر باشد وغشی تکرار ومتواتر واقع شود وشدید بود باید دانست که آن غشی قلبی ومستحکم ست یعنی سبب او در دل باشد ومعهذا که قلب
شدید الضعف بود زود هلاک کند واگر پیش از غشی غثیان وکرب وتثاوب پدید آید غشی معدی باشد وامید قبول علاج بود وگویند از آنجا که هیچ سببی از
اسباب ظاهر نباشد وغشی شدید افتد چنانچه از ضعف معده واختناق رحم عارض میشود آن غشی از انسداد شریان وریدی یا ابهر باشد واگر غشی بی سببی
قوی پدید آید وبی علاج قوی زائل شود وزود پیدا گردد وزود ساکن شود وغشی خفیف باشد از قوت حس دل بود ویا سے اقسام

از تقدم سبب معلوم گردد باید که بدریافت اسباب متقدمه پردازند و اگر اسباب مشارکت عضو دیگر پیدا شود از شرکت آن عضو باشد

علاج کلی غشی

وقت نوبت آن دست و پا به بندند و سخت بمالند و عطریات بویانند و آب سرد و گلاب بر روی و سینه بزنند و موی سر را بزور بکشند و شاخها بلا شرط بر ساقین و میان کتفین بنهند و یا شوبه بکار برند و قی کنانند که نفع او در اکثر انواع غشی بتجربه رسیده لیکن در غشی که از کثرت عرق باشد مضرست و دواء المسک با آب سیب حل کرده یا ماء اللحم بگلاب آمیخته یا عنبر و مشک و یا گلاب بید مشک حل کرده در حلق چکانند و اگر عنبر و مشک فادزهر را در گلاب و عرق بید و آب سیب حل کنند و یا یک درم عود بدهند در غشی فعل عجیب دارد و تنبو لطف الطیب صاحب غشی را بافاقه می آرد و دواء المسک معتدل و رعرق کیوره و عرق گاوزبان حل کرده در حلق ریزند که در حالت غشی برای تقویت قلب انبساط مفرح سرور بخشی مجرب ست و یا شربت انار و لاچی در عرق مناسب حل کرده قطره قطره در حلق بچکانند و گلاب تنها و شربت انار برای غشی مجرب سوئیدی ست و همچنین تنها بدان رادو تنها عود در گلاب و عرق بید ساییده مجرب اوست و شربت ده درم عصاره گل سرخ تازه از تجربات خود نوشته و گذراندن خوردن و بوییدن شوخ و گویند که خوردن لحم غزال نفع میکند بغشی بالخاصیت و مجرب صحیح ست و قثا و خیار و سیب و مشک و شراب ریحانی هر واحد تنها و اگر از و تنج نهری منقوع در سرکه و پوست نارنج و بادرنج هر واحد تنها و اشنه تنها و بخور آنا قع غشی ست و شم کافور و صندل و گلاب و مشک و زعفران و عنبر و عود و قرنفل و جوز بوا بحسب مزاج و صیاح شدید و غذغدة الطین و تحت شراسیف مفید و جو آب سیب با ماء اللحم و شراب مجرب نوشته و بعض گفته اصوات عالی و صوت طبل و بوق متصل گوش و نافع و گویند که اطراف مالیدن گرم داشتن و روغنهای گرم بر فم معده مالیدن و بیدار داشتن و از سخن گفتن منع کردن اکثر انواع غشی را سود دارد و چون بتحریک افاقه نشود و سوزن بخلانند و الا بر اطراف داغ دهند و بدانند که در اشیای بوئیدن و چکانیدن و ضماد کردن رعایت مزاج ضرورست باید که حسب مزاج هرچه در علاج غشی سوء مزاجی بیاید اخذ کنند قول شیخ و گیلانی غشی قوی و حادث از سوء مزاج مستحکم را علاج نیست و آنکه چنین نباشد بلکه آن خفیف تر یا تابع اسباب خارج از قلب یا مشارکت عضوی دیگر بود علاج پذیرست و صاحب غشی گاه در غشی و گاه میان غشی و افاقه و گاه در نوبت اخف میان دو غشی میباشد و چون در حال غشی یابند بقطع سبب آن مشغول شدن ممکن نیست بلکه احتیاج آنست که مقابله عرض عارض از علاج واجب نمایند و چون حالت غشی موجود نباشد و اراده علاج استیصال مرض نمایند علاج او مختلف بحسب اختلاف قرائن باشد چنانچه لباست که دو حاجت متضاده بحسب دو جز مختلف جمع شوند پس در اعضا بنقصان و استفراغ بنا بر آنکه در ان اخلاط ست و در ارواح بزیادتی غذا و انعاش بنا بر آنکه در ان تحلل عارض شده حاجت افتد و اکثر انچه عارض میشود از غشی واجب ست که در ان تدارک نمایند و مشغول شوند بچیزی که غذا دهد روح را از روائح عطره مگر در اختناق رحم لعده معالجه آن باشد و از انعشات قوت نمایند و از انچه لابدست از ان و در اکثر انواع غشی تکثیف بدن از تخلخل ست برای حقن روح متحلل مگر آنکه اسهال قوی لسیار باشد که درین وقت تکثیف ظاهر اسهال زیاده می کند و یا سبب برد شدید باشد که درین صورت ایلاد تبرید بدن جلب موت باطفای حرارت غریزی ست و چون سبب از برد ظاهر نباشد پاشیدن آب سرد و ترویح و تجریع آب بارد و گلاب خاصة و پوشیدن مصندلات و شمیدن روائح بارده بعمل آرند که اکثر باین تدبیر افاقه می گردد و اگر غشی قوی تر باشد و عقیب اسهال حار بسیار باشد باید که مشک و ربنی و مند و غالیه ببویانند و تجربه بدل نمایند و دواء المسک در حلق چکانند اگر ممکن باشد و لبسترهای تجبیع اصحاب غشی در هوای بارد بود اگر از سبب بارد نباشد و اگر در حالت غشی یا پیش از ان فواق یا غثیان باشد واجب ست که بوی طعام دور دارند و انعاش حرارت علیل نمایند و اعانت طبیعت کنند بدفعه خلط از معده و تهیج قی و تحریک روح بخارج و واجب ست که دوام تحریک او و تجلیب بران و آواز قوی و تعطیش بیدن کردن و مانند آن در پیش نمایند پس اگر عطش نکند مریض ادراک کرده باید که شراب مبرد یا مسخن بحسب حرارت و برودت مزاج جرعه جرعه بدهند و شراب باید تر و رقیق تر و خوش طعم و در ان قوت قبض باشد و در ان تلخی قوی که دافع طبیعت و فعله نباشد و رنگ او مائل بزردی بود مگر آنکه غشی از استفراغ خصوصاً از مسام بسبب تخلخل آن و کثرت ادرار عرق باشد

که صاحب آن در اکثر محرور المزاج میباشد و مثل شراب مذکور بسبب حرارت آن را مضر بود و شراب سیب و به غلیظ بنا بر کثرت تغذیه و تغلیظ موافق باشد و اما در غشی استفراغی
اوفق شراب برای او سریع النفوذ است و در غشی شدید مشک قدر یک حبه و وجه پادزهر از المسک بمقدار شربتی یا نصف یا ثلث او و یا قرص مسک با آن آمیزند و اوفق شراب
سخت است در شخصی که غشی او از حرارت نباشد که آن نافذتر است و چون بقوت تمام قوی گردانند بعید تر از آن باشد که انواش نماید و مبتلا به خصوص نعشی نفع میکنند
ایشان را و محتاج ترین اشخاص بآشامیدن شراب سخت بطی الافاقه اند پس چنین کسان را باید و نباید آشامید و کذلک سرکه تمیز بدن و باده باشد که ایشان محتاج
ترید لک تمریخ اطراف و معده بادهان حاره عطره اند و بالجمله آنرا که به غشی کرب ملتهب باشد یا از تعرق شدید حادث شده باشد هر چه دهند سرد
بدهند و اگر چه در آن تسخینی باشد و اگر صاحب غشی برودت در غشی یابد او یا نزد نوشیدن مبردات دریابد خصوصاً در احشا مثلاً فلافلی و فلاسفه و فلفل و
افسنتین و جوز نمایند گاهی بشراب امید بهند و ایضاً تشنج مفرط باید که گاهی در غشی مفتقر میگردانند علاج تشنج دو امر یکی بسوی قبض بنا بر آنکه منع استفراغ
کند و اعضای مسترخیه را معین بتحلیل را تقویت دهد تشدید مثل فم معده نماید تا قبول نکند آنچه بسوی آن منصب گردد و دوم بسوی قوت نافذه
سریع النفوذ بهر آنکه قفا دهد روح را مثل شراب و این هر دو امر متمانع الفعل اند پس واجب است که فرق کنند در دو حالت استعمال آن هر دو یعنی استعمال
کنند قابض را یا در وقت افاقه و اگر در وقت غشی نمایند پس استعمال سریع النفوذ که مبادرت استعمال آن بنا بر نعش قوت بود که در این وقت استعمال
قابض بعد از آن در صاحب غشی قوت و دوای دیگر سریع النفوذ باید کرد و استعمال کنند و دوای ثانی را وقت حاجت سریع نعش قوت و تقدیم قابض
نمایند که منع نفوذ آن کند و بسا است که حاجت افتد بسوی چیزی که قوی تر از تریاق باشد از شراب خصوصاً چون غشی از وجع یا تحلیل کثیر باشد پس اگر شراب
ساده بر ابدان آنها وارد شود دلالت آرد و موجب اختلاط یا تشنج گردد و طبیعت برای ایشان مثل ماء اللحم مخلوط بشراب بعصاره سیب ترش یا شیرین بسبب
حرارت و برودت مزاج و اگر مانع نباشد بهتر آنست که در آن مثل قرفل و مشک داخل کنند تا معده زیاده او را قبول کند و قوت معده بآن شدالاغتیا گردد
و قلب برای او نسبت زیاده نماید و گاه احتیاج آید که بخلخن نان سپید و اینچه تهیج نمایند چون زمانه تشقا امید باشد و دلک اطراف و بستن آنها
کذلک تهیج تا نافع همه اقسام غشی است مگر آنکه از عرق و غیر آن از آنچه حرکت در روح را بسوی خارج حادث شده باشد که آن تسکین محتاج است و
نشاید که آن را حرکت دهند یا قی یا ربط نمایند از آنچه بدان قی کنانند آب بسیار گرم و روغن یا زیت یا مزیج بشراب است و باید که قبل از آن معده و حوالی آن و اطراف
گرم کنند تا قی بسهولت آید و بعد از آنکه دلک اطراف و تسخین و تعطیر آنها بمرهمات خوشبو مثل روغن نارین و مسخنات مثل خردل و قرفه نافع و بسیار موافق است
برای کسی که غشی او از استفراغ خون یا خلط یا امتلا باشد بلکه برای اکثر صاحبان غشی چون غشی از حرکت اخلاط بسوی خارج نباشد و واجب است
که ساق او اعضای آنها بدعات متوالیه ببندند و بگشایند و تدبیر آن نمایند بدانچه مقابل جهت استفراغ واجب کنند و ایشان نفع می یابند بستن رباط
و پاشیدن آب سرد و ثالث فم معده و کذلک هر غشی که از استفراغ باشد و لیکن شراب مفرح مگر آنکه مانع نباشد از شراب مثل ورم یا خلط مزیج یا اخلاط یا صداع
و از عظم حاجت در آن تقویت ایضاً شرب شراب است و این در غشی صعب است زیرا که حفظ حیات اولی از رعایت جانب مزاج و امور دیگر است و حمام
بکسی که غشی از ذرب و هیضه عارض شود موافق است و اگر غشی بسبب نزف الدم افتد حمام بسیار مضرت کند و کذلک اگر از عرق کثیر حادث گردد و
ایضاً حمام موافق است برای کسانی که بعد افاقه در معده تلهب دریابند و صاحب غشی را تکلیف به ترک کلام نمایند

علاج غشی امتلائی

که بسبب ماده باشد استفراغ نمایند اگر امید سهولت او باشد یا بحقنه یا بالفصد کم نمایند و ربط و سعت و بپا او و دلک و تسخین نمایند بعمل آرند و طعام و شراب منع
کنند مگر حمام اگر تپ نباشد و ماء العسل مطبوخ در آن زوفا و حاشا و فوتنج بیاشامند و سکنجبین بدهند که ملطف و منفذ است و در هوای ... حمام زمان
طویل بدارند که محلل اخلاط است و بعد تنقیه بدن بالفراریج زیرباج غذا دهند و اگر غشی از قبیل اخلاط متعفنه در معده بود و آن خلط مره صفرا باشد
آب سرد و گلاب بر سر و بر روی زنند و ساعت بساعت نفس او بگیرند و دهن و بینی و فم معده مالند و غسل ساقین و ساعدین کرده ... بانوشیدن ... کنند

و سکنجبین و آب گرم بدهند و قی کنانند و بعد از آن شراب رقیق ممزوج بآب بدهند و انار میخوش و سیب میخوش مص کنند و اگر خلط لذاع باشد بنیت و آب گرم و داخل پر مرغ قی آورند و اگر قی متعذر باشد شیاف مسهل استعمال نمایند و آب افسنتین بشکر یا شربت افسنتین بیاشامند و بعد تنقیه بصندل و گل سرخ و کافور و آب حی العالم و آب خرفه و آب عصی الراعی بر معده ضماد کنند و ادویه قابضه و در ابتدا استعمال نکنند بلکه بعد تنقیه بدن تا خلط محتبس نگردد و که تابع او ورم احشا بیباشد و اگر خلط بلغمی باشد ایضاً ارش آب بادیه بروجه و رباط و دلک استعمال نمایند و قی بسکنجبین مع آبے که دران شبت و نمک و ترب جوشانیده باشند یا بعسل مع بعض این آبها کنانند و تریاق اربعه و جوارش فلافلی و سنجرنیا و دواء المسک و جوارش عنبر و مانند آن بدهند و ضماد مرکب از صبر و افسنتین و سنبل و مصطکی و موم و روغن زنبق و روغن ناردین بر معده ضماد کنند اسکندر گوید کسے را که غشی بسبب انصباب خلط ردی بسوی معده عارض گردد نزد او ورخانه آس و گل سرخ و برگ کرم نهادید انتشار البسیار مضر است

علاج غشی استفراغی

روائح اغذیه مشهیه بوباند مگر نزد غثیان و ماء اللحم خوشبو بیاشامند و امتصاص نان منقوع در شراب ریحانی مخلوط بگلاب نمایند و لباسست که بنوشیدن دوغ مبرد منتفع میشوند اگر استفراغ حرارت باشد و کذا کہ آب سیب خورده و افضل ازین رب ترشی ترنج ست که دران برگ ریحان و نیز داخل نمایند و انچه نفع میکند آنرا نوشیدن آب گوشت قوی الطبخ مخلوط بعصیر او از شراب ریحانی و قدرے از زرده بیضه و اندکی از آب سیب شیرین یا میخوش یا ترش است بحسب جوب حال و اگر از تسخین حذر کنند و بآشامیدن شراب حرارت نباشد رائب سبز که دران نان سپید قوق باشد بنوشند و اصناف مصوص شربت فواکه غذا سازند و صاحب حاوی گوید غشی که بسبب استفراغ کثیر باشد تقویت همه بدن و تقویت قلب خاصة بآشامیدن شربت حماض اترج یا سیب یا پانزده درم بگلاب و شکر سفید هر احد یا نزده درم نمایند و غذا ماء اللحم و زردی بیضه نیمبرشت و بلخه غذا البیعت و ہدا از اغذیه سریع الانهضام کثیر الغذا و ترطیب مزاج بدن حتی الامکان از مرطبات و اغذیه و اشربه فاضله کنند بقول شیخ اگر سبب غشی استفراغات و انحلال باشد اطراف گرم کنند و دلک نمایند و بر دهنها سے گرم خوشبو تمریخ کنند و لباسست که احتیاج ببستن اطراف افتد و تدبیر حبس هر استفراغ بدانچه در باب آن مذکور ست و تدبیر در انتعاش قوت نمایند و غشی که ازین نوع عقب بیضه افتد برای صاحب آن این دوا نیکو ست که اندکے سک المسک یا مشک خالص در شراب یا آب بہی یا سیب یا ماء اللحم قوی آمیخته و جور کنند و چون بهوش آید بهمان ماء اللحم اندک اندک بدهند و گویند که درین باب آب ترنفل مجرب بمرات است و خورانیدن فادزهر معدنی سوده بگلاب و اندک عود و فاد انیاد مشک و دواء المسک نیز مفید ست و اگر قدرے نار جیل دریائی در گلاب یا بید مشک سائیده در غشی که بعد هیضه بسبب صعود ابخره بطرف دماغ و دل بهم رسد استعمال نمایند قائم مقام تریاق فاروق خواهد بود و خائیدن کند روگل نیلوفر یا پوری مربی بکافور نفع بخشند و اگر سبب غشی استفراغ از جهات خارجه باشد مثل عرق و مانند آن ضد تدبیر مذکور بعمل آرند و اطراف سرد کنند و بگلاب و آب سرد بمالند و آب به و ماء اللحم دهند و اشیا ے بارد بو یانند و بر جلد برگ مورد و گل ختمی لیبا و پوست انار و مازو کوفته بیخته و سائر قوابض بپاشند و مالیدن برگ آس خشک عود هندی نرم سوده بر اطراف و جمیع بدن و تدخین بعود هندی نیز حابس عرق و مقوی قوی و ارواح نوشته اند و ایضاً قوت را بآب به و ماء اللحم و خوشبوها مدد دهند و ماده را بتحریک حرکت ندهند و مثل غرور مذکور در غشی استفراغی که از داخل باشد استعمال نباید کرد بلکه واجب ست که تقویت قوت در همه استفراغی نمایند لاسیما بتقریب روائح اغذیه مشهیه مانند آن که مذکور شد ابو الحسن می نویسد که علاج غشی تابع استفراغ بقصد ماده باشد اگر ماده مائل بسوی خارج بود مثل عرق گلاب بر رو بزنند و مریض را در مواضع بارده بدارند و بر جسد او آب آس بمالند و آب ماورد بنوشند و بوے قابضه بیاشامند و از حمام منع کنند و به دعت امر نمایند و غذا جوزه مرغ بآب سماق یا بآب زرشک بدهند و اگر ماده مائل بسوے داخل باشد مثل هیضه و ذرب ست و با بمالند و شراب خوشبو بیاشامند و در حمام داخل نمایند و قوت را بروائح طیبه مثل صندل و کافور و گلاب مدد دهند و نان مبلول در شراب ریحانی یا جوزه مرغ بآب سماق غذا سازند و اگر غشی تابع قی صفراوی باشد سماق تنها بخیسانند و بمالند و بر معده آب به

ولعاب گرم و گلاب ضماد کنند و گلاب و آب زرشک و آب به و آب لیمو بیاشامند و ترشی ترنج بخورانند و آب تمر هندی یا سیب یا آب انار دانه بنوشانند و بخورده سماق
غذا سازند و اگر قوت ضعیف باشد چوزه مرغ بدهند و اگر قی بلغمی باشد جلنجبین بخورانند و شراب بیاشامند و بچوزه مرغ غذا سازند بر معده آب مرزنجوش و تمام
طلا کنند و اگر غشی تابع نزف الدم باشد بوضع محاجم و لفرابیج و ربوب قابضه و روایح عطره بارده حبس آن نمایند صاحب کامل گوید که گاه غشی عارض میشود
از استفراغ پس اگر از استطلاق شکم باشد علاجش آنست که آب سرد بر روی زنند و نفس را بگرفتن بینی و دهن بند نمایند و عضل ساعدین به بندند و کف دست
خوب بمالند و قی آورند و فم معده بمالند و تسخین آن نمایند و شراب ریحانی ممزوج بآب سرد بیاشامند و نان منقوع در شراب بخورانند و اشیای خوشبو از ریاحین
وغیره ببویانند و تبخیر عود خام نمایند و بعد روایح طیبه با غذیه سهل الانهضام و سریع النفوذ مثل نان مبلول در شراب ریحانی و آب لحوم چوزه مرغ و دراج و غیره غذا
سازند و اگر استطلاق بطن از هیضه باشد آب سرد بر بدن ریزند و اگر از ذرب یا شرب دوای مسهل باشد آب گرم بر بدن بریزند و مریض را در حمام داخل نمایند و
اگر استفراغ بقی باشد همه آنچه مذکور شد استعمال نمایند مگر عوض قی شیاف ملین طبیعت و بجای بستن دست و دو ساق اینجا عضل ساقین و کف قدمین بعمل آرند
و ادویه مسکن قی که در باب آن ذکر خواهد یافت بدهند و اگر قی صفراوی باشد بگلاب و کافور و عصاره ستفرجل آب لیمون گرم و مانند آن بر معده ضماد کنند
و اگر قی بلغمی باشد بسکنجبین را که لادن و آب مرزنجوش و نعام و عود و قرنفل و بسباسه و مانند آن ضماد نمایند و چون استفراغ بعرق باشد صاحبش را از حمام و شراب
منع نمایند و بستن دستها و پایها و امساک نفس لنشاید کرد لیکن پاشیدن آب سرد بر چهره و ریختن گلاب که در آن آس خیسانیده باشند بر بدن یا آب
طلع و آب آس و طلای بدن باشیای قابضه مثل اقاقیا و رامک و حضض بروغن طلع و روغن آس و مانند آن که در علاج کثرت عرق مسطور گردد بعمل آرند
و لبس کتان و دعت امر کنند و در موضع بارد و بهوا خوابانند و ریاحین بارده قابضه نزدیک دارند و اگر استفراغ برعاف باشد با نعاف رعاف استعمال نمایند
و دست و پایها به بندند و بمالند و محاجم بر کبد نهند اگر رعاف از منخر راست آید یا بر طحال اگر از منخر چپ باشد و ریاحین بارده با بعض بزود و دواء و شیر
کله را بصندل و گلاب و کافور ضماد کنند و از شراب و حمام منع نمایند و شربت سیب و رب آن بیاشامند و نان مبلول بآن بخورانند و اگر قوت ضعیف باشد نان
مبلول بشراب غلیظ بدهند و شراب حاد کهنه ندهند و ماء اللحم با قدری شربت سیب یا شراب غلیظ و گوشت مدقوق مطبوخ با سیب و آب امرود و به و
مانند آن استعمال نمایند و غشی که زنان را از حیض یا عقب نفاس عارض شود اشیایی که حبس دم نمایند و فرزجات قابضه حابسه دم که مذکور گردد استعمال
کنند و ساعدین بر بندند و کفین بزور بمالند و آب سرد و گلاب سرد بر روی زنند و محاجم بر پستان نهند و اشیای طیب الرائحه که با آن قبض باشد
نزدیک دارند و بماء اللحم و سیب و به و امرود غذا سازند و مسکن در موضع بارد و مهب باد شمالی اختیار کنند و با و کش مبلول بگلاب بجنبانند و کذلک چون
عارض گردد غشی از خروج دم حادث از جراحات و فصد حبس دم با دویه قابضه حابسه نمایند و تقویت نفس باشیای خوشبو و تقویت بدن بغذای موافق آن
کنند و کذلک در غشی که بسبب انفجار مده از خراجات باشد بعمل آرند صاحب ذخیره و غیر آن نوشته اند که اگر سبب غشی اسهال قوی باشد یا سببی
دیگر که از آن برودت پیدا شده باشد مثل فصد یا جراحت که از آن خون بسیار رفته باشد آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام او نباید زد لیکن بوی
کباب و مرغ بریان کرده که گشنیز خشک بران پاشیده باشند و بوی سیب و به و امرود که بر آتش افگنند و بوی نان گرم ببویانند و ماء اللحم با مدت که شراب
رقیق در حلق او چکانند و فم معده را بروغن گرم مثل روغن ناردین و مصطگی بمالند و چکانیدن دواء المسک بنحوی که در علاج غشی سوء مزاجی بارد
می آید و دیگر ادویه عطریه مقویه با ماء اللحم و یا شوربای گوشت نیز مفید

علاج غشی سوء مزاجی

اگر سبب غشی حرارت مزاج باشد گلاب و آب سرد بر رو زنند و مفرحات مقویه چون خیار و صندل و کافور و گلاب ببویانند و خمیره صندل یا شربت آن یا دواء الکرکم
بارد یا شربت انار در گلاب یا عرق بید مشک و عرق نیلوفر حل کرده اندک اندک در حلق او چکانند و یا شیره تخم خیارین و خرفه و دیگر عرقیات مذکوره آورده شربت صندل
داخل کرده بدهند و نسخه بارد که از گل نیلوفر و صندل سفید و گل ارمنی هر واحد یک ماشه و ورق صندل یا بید ساده دو توله سائیده در آب ترکرده

یا آب خیار یا آب کدو و آب کشنیز سبز هر یک دو تولہ داخل کرده ساخته باشند و در ظرف سفالی یا در شیشه دهن فراخ انداخته بر مخطه ببویانند و اگر خواهند کافور نیز ضماد
نمایند و قدری از اجزای این نسخه بر سینه بمالند و پیراهن بصندل بعد افاقه ببو شانند و اطعمه مناسبه بخورانند و دوغ سرد آشامیدن بسیار مفید ست و گل گلاب
یا آب تر کرده بوئیدن نیز نافع ست و شیخ میفرماید که اگر بسبب حرارت باشد استعمال عطر بارد و ترش ... اولی است و با امتزاج اندکی مشک بانچه
استعمال نمایند مع غالیه مثل کافور و صندل و آنچه قوی تر در تبرید باشد باکی نیست زیرا که با ... مقابله ... مشک تقویت ... خواهد کرد
و آب سرد بخورانند و اگر حال احتمال نماید شراب سرد رقیق لطیف بیاشامند بهتر باشد و ... نماید و فواکه ... در هوای
بارد باشد و خصوصاً در غشی اصحاب دق و باید که مداومت تعطیل اطراف ایشان ... اعضای ... گلاب ... بارد معروف نمایند و شراب سرد
بیاشامند و شمیدن خیار با خاصیت و در آن مجرب ست و خصوصاً در علاج حار صفراوی ... هو الکلاه ... بقول سویدی طباشیر نیز نافع غشی حار ست
و اگر بسبب غشی برودت مزاج باشد ادویه حاره عطره مثل عود و مشک ... گلاب ... در حلق ... بیاشامند و دواء المسک و شربت بادرنجبویه و عرق
دارچینی بدهند و اغذیه با ادویه خوشبو مثل سپل و دارچینی و قرنفل و زعفران و امثال آن ... با این ادویه و عنبر اشہب ساخته ببویانند
و بوئیدن بوی کباب و قلایا و خوشبو و چکانیدن ... دواء المسک حار یا معتدل ... مشک در گلاب یا عرق گاوزبان یا عرق بهار
نارنج حل کرده در حلق دمانیدن روغن مصطکی و ناردین ... مفید ... مشک ... از عود کردن ... دست و پا مالیدن بقول
سویدی ... نیز نافع غشی بارد ست

علاج غشی وجعی ...

اگر بسبب وجع باشد تخدیر آن وجع کنند اگر قطع سبب آن ممکن ... قولنج ... بیا و امثال آن ... بعده علاج قولنج نمایند و سزاوار ست که
هرگاه غشی از وجع عارض شود و این یا از وجع قولنج یا وجع ... اعضای ... باشد ... آن مرض نمایند و تکمید موضع وجع بدانچه صلاحیت
او دارد باید کرد و گلاب مبرد و آب سرد ... باشد ... اگر ... شراب ... نمایند و ... که غشی عقب
وجع باشد و جوهر مسکن و نماید ... اگر ... وجع ... باشد ... اگر از آن تسکین نیابد مثل فلونیا
و برزالبنج و بزر خشخاش و کاهو و بیخ لفاح بدهند و صاحب حاوی گوید که اگر بسبب وجع شدید باشد ... استفراغات و محللات موافقه بحسب وقت
و حاجت نمایند و بقول خجندی مخدرات استعمال نکنند ... که اول ... کنند و ... طبع را ... نمایند و چون
بهوش آید مناسب آن تدبیر از فصد و مسهل نمایند ... قلب ... شد ... مسدود گردد

علاج غشی سددی

اگر بسبب سدد در اعضای نفیسه و حوالی آن باشد بیاشامند سکنجبین و عسل مطبوخ با آب انار مع اندکی از ... بود ... و هاشا و آنچه مدر بول باشد مثل تخم کرفس
و انیسون و بادیان و غذا با اغذیه لطیفه سهل الانهضام مثل غذائی که در آن خردل و صعتر ... زیره و کرویا و مانند آن داخل کرده باشند بدهند و ساق و بازو
بمالند و در امثال این با در ار بول اشتغال دارند و شراب رقیق بیاشامند اگر حرارت باشد و گویند که در سدد شریان و وریدی تقویت شریان و قلب بمفرحات
قویه و تفتیح مسالک با ادویه مفتحه سدد مثل سکنجبین عنصلی یا بزوری و آب کاسنی مع مقویات قلب و مزید جوهر روح و حار غریزی نمایند و غذا مزوره نیم برشت
با کبیان بدهند و علاج ... از ... المسک ... مشکل ست ... هلاک می شود لیکن بهرحال علاج نمایند بعده دواء المسک بمقدار
بشربت ... درم ... طبع ... تحریک

علاج غشی جوعی و تعبی و ...

یعنی غشی که از صوم و امساک غذا و تعب عارض گردد پس در غشی که از جوع مفرط باشد ... نان ... تسکین ... نماید و شراب صرف

هرگز ندهند که اکثر از آن اختلاط عقل و تشنج عارض میشود بلکه بماء اللحم بسیار یا ممزوج باب و نان مبلول بشراب ممزوج دهند و با کباب جدی بریان نیم کرده و نان گرم و روائح طیبه ببویانند و اندک اندک ماء اللحم چکانند و دفعةً غذا ندهند بلکه اندک اندک تا معده بر هضم او قوی گردد و اشیای خوشبو بنهند و بکیب بدارند و آنچه از تعب عارض شود باید که وقت و راحت اختیار نمایند و آب سرد بر دستها بریزند و بر مواضع باردلشانند و غشی حادث از غلبهٔ تسکین مزاج از فرط تحلیلات و یابس طبیعت چون در نوبت دوری باشد واجب است که وقت نوبت او لقمهٔ نان در آب انار یا شربت سیب دهند

علاج غشی عقب فصد

اکثر این عارض میشود باصحاب عروق ضیقه و معدهٔ ضعیفه و یا بدانی که بران مرهٔ صفرا غالب باشد و یکسی که معتاد بفصد نباشد و نحیفین لیکن اسهل از فصد است از انفجره و دوای مقوی معده و قلب مسکن صفرا چون شربت انارین و رب سیب و به و لیمو و سکنجبین و شربت صندل ترش و گلاب و عرق بید ساده بنوشانند و خمیرهٔ مروارید و خمیرهٔ صندل ترش و دواء المسک بارد و معتدل خورانند و طریق فصد چنین کسان آنست که بیکدفعه خون بسیار از ایشان نگیرند بلکه گرفتند و قدری خون بگیرند و زمانی انگشت را بر دهن رگ بگذارند که خون باز ایستد انگشت بردارند تا قدری دیگر خون آید و باز انگشت را بران گذارند تا اخراج خون حسب حاجت مکرر عمل نمایند و چون در غشی افتند آنچه در علاج کلی غشی مذکور شد بعمل آرند و شراب ممزوج مبرد خصوصاً مع عصارهٔ دیگر پهلوی تقویت معده بپاشانند و حبس خون بادویهٔ حابسه نمایند و تقویت نفس باشیای خوشبو از ریاحین و طیوب بارده و بخور عود و صندل و کافور کنند و باغذیهٔ محمودهٔ سهل الانهضام مثل لحم دراج و تیهو و جوزهٔ مرغ و لحم جدی کوفته غذا سازند

علاج غشی از عوارض نفسانی

تدارک این نوع چنانکه گفته شد از بویانیدن روائح طیبه مناسب مزاج و بند کردن بینی بعد از آن و پاشیدن گلاب و آب سرد بر چهره نمایند و اطراف بگلاب سرد و آب سرد بمالند و بدن را که گرم دارند و فم معده را بروغن گرم مثل روغن مصطکی و ناردین مالش نمایند و گلاب و ماء اللحم در حلق چکانند و شربت فواکه بارده مثل رب سیب و ریباس و حماض و سکنجبین سرکه از انها که باشد ده درم بگلاب ده درم دهند و بصندلین و گلاب و کافور بر سینه ضماد کنند و غذا اغذیهٔ ابدالیس مغز بادام و شکر دهند و تنفذیه بماء اللحم مع کعک و شراب مبرد با سخن مناسب و هرگاه غشی از غضب و فرح عارض گردد القاء اشیای طیب الرائحه نزدیک او رند و نفس بند نمایند

علاج غشی از ضعف فم معده

اضمدهٔ مقویه مثل آنکه از مصطکی و صندل و زعفران و سوسن ساخته باشند و کذلک ضماد بشراب متخذ از مشک و سوسن لشبانه بر فم معده استعمال نمایند با وجود این بدلک اطراف و بستن آنها بسیار نفع می بخشد و دیگر مقویات که در بحث معده بتفصیل مسطور گردد استعمال کنند

علاج غشی از اختناق رحم

ترتیب بینی بروائح منتنه دارند و خصوصاً ملائم و غیر ضار بفم معده زیرا که مراعات حال فم معده در غشی واجب تر است و آب سرد و بپاشند و تنفس بند کنند و ساق به بندند و قدم بمالند و ماء العسل بر دفاوه فوتنج و حاشا و صعتر و سائر ملطفات بدهند و اندکی از دهمر تا دو سنجبینیا و دواء المسک تلخ و مانند آن بخورانند و شراب معصفر و دهنهای حاره مثل روغن زنبق و قسط و ناردین دهند الا سکنجبین نباید داد زیرا که رحم عصبی است و سکنجبین مضر بعصبیات است بسبب سرکه و محاجم بر رانها بگذارند و اشیای منتن الرائحه مثل جاوشیر و قنه و حلتیت و اشتر غار و سیر و غیره بویانند و در رحم اشیای طیب الرائحه مثل خلوق و مشک و عنبر بردارند و صاحب کامل گوید که علاج جنس علاج غشی امتلائی است سوای سکنجبین و اگر رحم بجانبی مائل شده باشد محجمه بران جانب دیگر نهند و اگر بسوی فوق مرتفع شده باشد محجمه بر ران هر دو جانب گذارند

علاج غشی در ابتدای حمیات

تدبیر غشی در علاج اعراض حمیات مذکور گردد و گویند در انجا که در باطن آماس باشد و بدان سبب شروع نوبت تب غشی افتد باید که تحجر در آنکه تب مستعد

اطراف بمالند و گرم کنند و محکم بر بندند و باشیای حارّه تکمید نمایند و اکل طعام و شراب منع نمایند و خواب ترک کنند مگر آنکه غشی در ابتدای حمیات بسبب ضعف و قلت روح عارض گردد که در آن وقت منع از خواب جائز نیست و شربت سیب سکنجبین در مثل این غشی نافع است و اگر حاجت بغذای مطلق باشد مثل ماء اللحم و زرده بیضه و حسو و مغز نان و ماء اللحم بدهند و گاه مضطر می شوند در آن بخلط چیزی از شراب و اگر معتاد آن احتیاج بتقدیم ... افتد باید که با آن بوجب عصارات فواکه عطره که در آن قبض بود بیامیزند و اما در وقت نوبت اولی بهتر است از شراب و اگر غشی بسبب تپ محرقه و حمیات دیگر باشد بتدابیر مناسبه بافاقه آورند بعد از آن بازاله سبب آن که تپ است بپردازند و ایضاً اگر غشی از نوائب حمیات حادث از اخلاط غلیظه لزجه ... شود و علاجش در حمای غشی مذکور گردد

علاج غشی از سموم و بخار مزابل و غیر آن

اگر بسبب گزیدن حیوانی زهرناک یا طعامی زهردار باشد تریاق کبیر و شرود یطوس و فادزهر مجرب بدهند و دوا المسک و جدوار کنند و دیگر تریاقات مختصه بهر یک از سموم و ادویه آنها که در باب سموم خواهد آمد بکار برند و اگر از بخار غفنی مزابل و غیره باشد حقنه کنند باین صفت ... سه توله روغن ترش کاو نیم آثار گلاب یا و آثار نمک طعام چهار توله خیار شنبر هفت توله عرق بهار نارنج و عرق صندل هر یک هفت توله روغن گل ... توله که بهوش آید و متصل آن گل مختوم سه توله در شراب نونیم آثار روغن گاو یا و آثار حقنه نمایند و چون از استعمال این بخوبی بهوش نیامده باشد ... جدوار و خربق سیاه و تربد و زعفران مساوی در بینی دمند که بهمان وقت بهوش می آرد و یا این نخلخه بو یانند گل ارمنی و مختوم و طباشیر ... سائیده هر یک سه ماشه و گلاب سه توله و سرکه کهنه دو توله عرق بهار کرنه چهار توله در تمام بدن بمالند و در گهواره نشسته هوا خورند و گویند که کاسه ... از خوردن فوفل غشی عارض میشود و علاجش آن است که چند قدری آب نوشانند و عطسه آورند و با آب سرد سر انگشتان هر دو دست بشویند و از ینجاست که منع کرده اند خوردن تنفل فوفل که نخشین سینه است مگر آنکه در دهان باشند و لعاب از و فرو برند که مقوی قلب است و تفصیل ... نمایند انتباه در غیر وقت نوبت غشی تحقیق سبب پرداخته ازاله سبب موجب نمایند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل مزاج قلب باغذیه و اشربه لائقه و مفرحات مقویه و در امتلائی تنقیه و تقویت قلب بادویه قلبیه معدله و مقویه و در استفراغی احتباس و توفیر غذا و در وجعی تسکین درد و تنقیه ... و تسهیل و در ... تحلیل او و در غمی و همی تفریح و در لسعی و لذغی و آنچه از تناول سموم باشد علاج آن نمایند و غشی که از مشارکت اعضا افتد اسباب شرکت هر یک دریافته بمعالجه آن و اصلاح عضو مشارک بپردازند و حکیم علی می نویسد که علاج آن بحسب خصوصیت اسباب نمایند پس اگر بسبب عضوی از کبد یا معده و یا غیر آن باشد علاج آن عضو کنند و علاج غشی بحسب آن عضو و خواهش احوال او نمایند و اگر غشی تابع کیفیتی از کیفیات فصول اربعه ... و غیر آن باشد معالجه بحسب آن باید کرد مثلاً اگر غشی برانسان در گرما نوبت نماید تنقل ببلاد بارده کنند و اگر این در سرما باشد تنقل ببلاد حاره کنند و علی هذا القیاس و صاحب کامل گوید که آنچه از سوء مزاج عارض شود نظر کنند که بکدام عضو سوء مزاج غالب است پس اگر بر قلب باشد تدبیری که برای سوء مزاج قلب مسطور شد استعمال نمایند و اگر غالب بر کبد باشد تدبیری که در علاج او بیاید باید کرد و اگر غالب بر معده باشد تدبیر علاج معده نمایند بآنچه در مداوات معده از مضادات مزاج غالب بران بادویه و اغذیه و استعمال ادویه خوشبو ... معده مذکور گردد و علی هذا القیاس باید که تدبیر اصحاب غشی بمقاومت سبب فاعل او باشد و ... باید که هرگاه در غرفه باشد و افاقه اندک یابد تدبیر او ... مثل تدبیر اول ... تمکن در آن از مثل این حال و مثال آنکه ... در آن ... که مثلاً بیاشامند ادویه نافعه بسبب حال از آنچه در باب خفقان مذکور شد و در آن تعجیل نمایند زیرا که سرعت مرض و سبب ... تمکن در آن از ... قی کرده شود و مثل آن است که چون از امتلای معده باشد ... قی نمایند که در آن شفا است و لذا لک اگر امتلا باشد ... تقلیل غذا نمایند تا ... استعمال نمایند و جمیع اعضای معده و شانه را بمالند و بران احتمال غذا نکنند مگر مثل ماء اللحم مذکور در علاج غشی که لابد است از آن و بسیاری از اطبای ...

ودر دادن غذا مبالغه میکنند باین گمان که دران صلاح مریض و نعش قوت اوست پس حرارت غریزی آنها مختنق میگردد و انهدام هلاک میکنند و آنها منتفع میشوند سکنجبین خصوصا که دران ملطفات و مقطعات مثل زوفا و مانند آن پخته باشند و چون حاجت تنقیه باشد و افاقه واقع شود واجب ست که تقویه معده نمایند و ابتدا نمایند دران بمثل شربت افسنتین مطبوخ بالعسل و اضمدهٔ مقوی معده استعمال کنند و بعد ازان شراب ریحانی بیاشامند و بغذای محمود غذا سازند و صاحبان غشی که محتاج غذا شوند باید که قبل از نوبت بدو یا سه ساعت پسته مغز بمروزنان بخورده دهند و خوشبوئی بویانند و اگر قبض طبع باشد غذا البین مثل اسفیدباج و مانند آن دهند و بقول قرشی افضل اغذیه بصاحب غشی شوربای گوشت بشراب ست مگر آنکه از حرارت مفرط باشد

سقوط القوة بغتة

گاهی قوت حیوانی بغیر وجع و اسهال و ورم عظیم و استفراغ عظیم بسبب امتلای اخلاط یکبارگی ساقط میگردد و کمتر ست که این خلط دموی باشد چه غلبه خون که در بدن دل احداث او افزون باشد که بحد سقوط قوت دفعة نرساند بلکه اکثر بسبب اجتماع اخلاط غلیظه در معده میباشد یا در عروق که ممتلی نماید مجاری نفس را مسدود سازد و اگر باشتداد کشد یکبارگی جمیع قوی را باطل کند و بحد غشی رسد الا کمتر از غشی بود چنانکه قوت اعصاب عضلات را ساقط گرداند و انسان بر حرکات بدنی غیر از جهد و کوشش قادر نبود و گاه بسبب رقت اخلاط و جوهر خود و قبول و تحلل را بسرعت خصوصا و حمیات حاره می افتد و گویند که سقوط قوت دفعة گاه بسبب تهیج که روح را عارض شود چنانچه نسیم سموم یا سموم بسیار ردی و یا نزد استنشاق هوای مفرط سرد شدید عیر یا بوف عارض میگردد و گاهی بسبب امر بدنی بجهت ماده میباشد و ماده سقوط قوت دفعة در غالب امر وقتی این عمل میکند که یکبارگی از اعضای دیگر قریب قلب یا در عضو شدید المشارکة تحلل شود چنانکه اضرار او بقوت قلب اشتداد نماید و اگر معده الم غلیظ باشد در اسقاط او قوت را زیاده تر و شدیدتر باشد و لباست که افعال سیاست آنها غیر یا قوت باشند و اگر چه غیر محتمل بود چون کثرت و تکرار یابد علاج تدبیر تلطیف الفان ترتیب علاج صاحبان غشی ست پس تنقیه از امتلای دموی باشد فصد نمایند و ملطفات خون بعمل آرند و جهت تعدیل مزاج خیره مرداریه ساده یا عرق بیدمشک و عرق شیر دهند و اگر بسبب خلطی دیگر از اخلاط غلیظه باشد دو سه روز مطبوخ افسنتین و سکنجبین داده تنقیه بمثل ایارجات کبار کنند و اگر ایارج فیقرا بانتیه فیقرا بقوق افتیمون و مکشیهی و مانند آن مرکب دهند فائده تمام دارد و بعد اسهال برای استیصال باقی مواد استعمال قی نمایند و بعد او تناول مقویات معده و قلب کرده احتوا را از اطعمه بیایند و شمومات و مالیدن اطراف و ریاضت معتدل حرارت غریزی را انتعاش آورند و با غذیهٔ ملطفه مقطعه مثل نخود آب با خردل و روغن بیدانجیر روغن بادام غذا سازند و شراب رقیق کهنه یا ماء اللحم ساده استعمال نمایند و بعد از استفراغ بحمام روند و بدن و سینه را بروغنهای ملطفه مثل روغن قسط و خیری بمالند و بعد ازان شراب ریحانی یا شراب عسل یا شراب افسنتین بخورند و چون فی الجمله بقوت گرایند بغذای قوی سریع الهضم اغتذا نمایند و بقول شیخ قوت زیاده میشود بغذای موافق و شراب موافق و بوی خوش معتدل مزاج مثل حار در مبرودین و بارد در محرورین و بهجت و سرور و برادت از احزان و مفرحات تجدید امور جدیده معاشرت احبا

ورم قلب

سابق ازین مذکور شده که ورم جوهر دل اگر حار باشد فی الحال قاتل ست و حدوث ورم بارد در قلب نادر بود و این چنین ورم مهلت نمی دهد که فرصت علاج یابد که تحقق ورم موقوف است بر انصباب ماده و اجتماع آن در موضع ورم بتدریج بود و چون ماده در مسلک انصباب بسوی قلب باشد و هنوز تمام انصباب نشده حجم ورم ظاهر نگردد و دران هنگام تدبیر او ممکن ست و چون ماده منصب گردد چنانکه در اجماع اخذ کند لا علاج ست و آن را داخل ایجاع یا اوسط او هلاک کند و ظهور اختلاف عجیب نبض و خفقان شدید و شدت لهیب بدن خصوصا در نواحی اعضای تنفس و ثقل و تمدد و بعد ازان تابع بودن غشی متدارک از علامات حدوث ورم حار در قلب ست علاج تدبیری که دران امید نجات ست فصد باسلیق ست و گاه علق میکنند در شفای او افشره شیرمانی از شراب و در اول بیخ لسان تبرید سینه بصندل و کافور و صندل و آب گشنیز سبز نمایند و آب برف و کافور مدام جرعه جرعه بدهند و گویند که چون علامات اورام قلب ظاهر گردد طریق تبرید او تنقیه است لا محاله زیرا که مرض مادی ست و این تنقیه مثل مسهل بسبب عدم قوت نیست بلکه مثل فصد یا حجامت ...

بسوی خلاف بعید باشد زیرا که ماده هنوز متحرک بجهت قلب ست و لهذا باید که از باسلیق کنند بسر آنکه جذب ماده بنواحی کبد و ما بعد آن می نماید و بالجمله جمیع اورام قلب مثل اورام سائر اعضا صفراوی یا دموی یا رطوبی یا سوداوی باشد اگر مهلت علاج دهد مثل سائر اعضا بحسب ورم باید کرد

ورم اذنی القلب

و آن عبارت ست از ورم بارد و اکثر که در دو پاره گوشت عصبی که از قاعدهٔ دل رسته اند پیدا شود و این اکثر عقب امراض حاره و حمیات مزمنه واقع میشود و علامتش آن ست که مریض در صدر و به قریب لفم معده ثقل یابد و در اکثر اوقات حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و از خاص دلائل وی آن ست که اکثر تهیج بر چشم باشد و رنگ چهره بغایت زرد بود و چون تنفس نماید بقدر و ضیق بغیر سعال دریابد و نزد حرکت انبساط قلب انقطاع در انبساط احساس نماید و قادر بر انبساط تمام نباشد مگر در دو یا سه دفعه و تقدم امراض مذکوره نیز از دلائل مؤکده برین مرض ست و گویند که سرفه خفیف بود و [illegible] و خواب بر جانب ورم متعسر باشد چه سرفه دور وی غلبه کند و گاهی نباشد تا سرفه شدت کند و گاهی سرفه و تپ بدور غب یا ربع یا نائبه شدت نماید و تپ [illegible] تا نصف شب بماند و نبض سریع و متواتر و قاروره احمر ناصع و یا اقتم بود و باشد که بعد یک دو ماه از شدت سرفه و نفث خون بسیار آید و یا اندک گردد چنانچه در ابتدای سل و سقوط اشتها و قوت بود و در اکثر مشابه بدق باشد و فرق در سل و از صلابت نبض و مائیت قاروره از ابتدا تا انتها و کثرت اشتها در ابتدا و سقوط آن تمام در انتها و در دق بخلاف این مرض توان کرد و در ورم حاره همه علامات بخلاف این باشند لیکن باید که این ورم در اکثر بارد بود [illegible] آماس گرم مهلت ندهد و [illegible] هلاک میکند و اگر تدارک این ورم بارد بزودی نمایند علاج پذیرد و الا مریض روز بروز لاغر شود تا آنکه میرد چنانچه در حکایت بوزنه منقول از جالینوس مسطور شده و لهذا گفته اند که این مرض تا بطول نه انجامد قاتل نیست علاج [illegible] و ترک ریاضت نمایند و اغذیه صالحه بخورند و آب ادویه ملطفه بر صدر ریزند و تکمید باشیای ملطفه خوشبو و تقویت قوت برای تمکن و تحلیل کنند و گویند که آب نیمگرم که در آن اندکی اکلیل الملک کوفته بقدری سرکه و گلاب جوش داده باشند نطول سازند و چون تخفیف رو نماید و حالت شبیه بغشی زائل گردد تعریق صدر بروغن گل نیمگرم کنند و بروغن مذکور بسیار استنشاق نمایند و این سفوف دهند برگ بادرنجبویه برگ گاوزبان هر واحد یکدرم [illegible] ثلث درم تخم [illegible] یکنیم درم برگ عنب الثعلب خشک پنج درم همه کوفته بیخته بوزن درم با هفت درم رب تفاح بدهند و غذا شوربای تیهو که در آن [illegible] باشند بخورانند و [illegible] بعد طعام ده درم شراب انجبی خوشبو دهند و ایضا بر تلطیف و تحلیل ماده طبیخ بابونه و اکلیل و خطمی [illegible] و سبوس گندم و تخم کرنب و شحم حنظل [illegible] هر یک یک قبضه بر سینه و فم معده تنطیل نمایند و بابونه و اکلیل و تخم کتان و برگ خطمی و برگ کرنب تمام و زعفران ضماد سازند و اگر [illegible] تخم گاوزبان تخم ریحان بادرنجبویه سبز افزایند و در گلاب اسپانید و ادویه مقوی [illegible] مانند ماء اللحم ساده و عرق عنبر [illegible] افسنتین و بادرنجبویه و [illegible] مسک تلخ و شیرین جواهر دار علوی خانی در روزی دو سه بار دهند و اگر بدین تدبیر تحلیل نیابد بلین خفیف از گل بنفشه گل گاوزبان بادرنجبویه عنب الثعلب بسفایج هر یک نه ماشه سپستان صد عدد عناب بست عدد مویز منقی دو توله خوبانی هفت عدد در گلاب نیم آثار کیوڑه [illegible] شب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده گلقند [illegible] خیار شنبر هفت توله ترنجبین پنج توله روغن بادام هفت ماشه دهند و بجای آب بر عرق بادرنجبویه و گلاب و گاوزبان اکتفا کنند و غذا وقت شام شله مرغ یا پلاو [illegible] شوربای مرغ و یا نان تنک بشوربا دهند و صبح تبرید جواهر مهره یک ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه و رق طلا یک عدد آمیخته انیسون بسفایج گل گاوزبان هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک نه ماشه جوش کرده مالیده صاف نموده شربت بادرنجبویه و گاوزبان هر یک دو توله تخم بادرنجبویه نه ماشه دهند و همین نسخه چهار روز بلین و تبرید داده جهت تعدیل دواء المسک تلخ با عرق بادرنجبویه مرکب عرق ریحان و یا ماء اللحم حار دهند و گویند که اگر ورم حار باشد فصد باسلیق کنند و شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر و کدو و شاهتره هر یک پنج توله دهند و جهت تحلیل آن اکلیل [illegible] از سبوس گندم و گل بنفشه و نیلوفر و انگور شفا و برگ خرفه کشنیز [illegible] ریحان سبز و گل بادرنجبویه و سبوس جو هر یک یک قبضه [illegible] جوشانند و خرقه با سبع دهند و یا آش جو بشربت نیلوفر دهند و باقی تدبیر از علاج امراض قلب از سوء مزاج حار بادی اخذ کنند

وامرود و سیب و اناناس و کیشرو زرد آلو و آلو بالو بسیار خورند

ورم غشای قلب

بدانکه بر قلب غشای هست رقیق مثل غشاء وآن غیر غلاف قلب است و بعض اوائل گفته اند که این غشا تا نصف قلب میباشد و از ارسطو نقل کرده اند که این غشا ملتصق برأس قلب میشود و میکند و از آن غشای موضوع بر دماغ و بر تحت از جمل بهم میرسد و این غشا اصل جمیع اغشیه رأس است و چون این غشا ورم کند مشابه بورم صلب میباشد و قلب را افشار دهد و مورث غشی مع ضغطه گردد و بسا است که دفعتاً هلاک کند یا بالتمام قلب قطع تنفس و این ورم اگر حاد باشد مهلت علاج ندهد و اگر متوسط در حدت بود و ورم اندک باشد اکثر مریض از آن صحت یابد و علامت این علت غشی مع ضغطه و نحول نبض و استرخای جمیع قوی است علاج اگر مهلت علاج دهد تنقیه بدن باشیای مبرده و محلله که در امتلای غلاف قلب می آید باید کرد و برابر قین محاجم نهند و بر ماء الشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند لزوم نمایند و تلیین طبیعت نیز باید کرد و اگر قوت اطاعت کند و مرض مهلت دهد بفصد و اخراج خون اندک باک نیست و چون این علت اشتداد نماید تعجیل العلاج نفع نیابد

امتلای غلاف قلب

گاهی در غلاف قلب رطوبات مائی که متحلل نشده مجتمع میگردد و در عروق او از خون غلیظ که از غذای قلب ریخته و حاصل آید ممتلی میشود و بسا است که فضلات غلیظ که قلب به آن غذا نماید فاضل میگردد و در غلاف قلب جمع آید و علامت این علت اگر از امتلای خون باشد سرعت نبض و تواتر آن مع صلابت است و اگر امتلاء از رطوبات بلغمی بود لطافت نبض و تراخی و اختلاف او است و مریض را امتلاء شود و تنفس و ضغطه پیدا میکنند و در منتهی این علت غشی حادث میگردد علاج اگر امتلاء از خون باشد فصد کنند و بعده تنقیه بماء الفواکه و ادویه بارده نمایند و اشیای مبرده محلله مثل آرد جو و خطمی و صندلین و آب کشنیز و آب کاسنی و مانند آن بر سینه ضماد سازند و در علاج غذا کنند و لزوم شربت عناب و تخم خرفه و سکنجبین معمول لقشر اصل بهند باد بنروری و مانند آن نمایند و طعام از قرص لحم جدی و ماهی یا خصرانی یا بسکه بیان کرده و زیرباج جوزه مرغ ندهند باشد و بهتر اغذیه برای اصلاح خون او بعد از فراغ باشیای محموده موافقه مثل آب فواکه و مطبوخ کشنیز و آب انار این بتنهم او شربت باذنجان با زعفران حماضات و اسفاناخیه و جوزه مرغ و جدی شیرخوار است و الامرودات زیرباج و انبرباریس و طعام متنوع از عناب و خون بادام تشبیه بضد و دهند و اگر امتلاء از رطوبت بلغمی باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب ایارج و اطریفل مقوی و زنجبیل و تمر هندی بمقدار قوت علیل و سن و مزاج آن نمایند و لزوم تناول تریاق و مثرودیطوس و دواء المسک و امثال آن در اوقات مختلف و تضمید صدر بمر و صبر و قرنفل و مصطکی و سنبل و بالیدن پاها و بستن تها کنند و غذا قلایا محرقه و عصافیر و مانند آن دهند و از جمیع فواکه منع نمایند و مویز و انجیر و مضغ کندر و مصطکی و شرب آب ذهن نافع است و این علت از اعلالی است که قلب بطریق مجاورت از آن ایذا یابد

زوال عظم قلب

شبیه بلام یونانی که اعلای قلب است بعض اوائل ذکر کرده اند که این علت مدام مبصر و معین بعض یشود و گاهی این مرض وحشت گردد و مستامخرین علیل خود واد و مریض هرد سے افتاده باشد و ندرت تکلم از فرط الم شود و آن دیگر روز هلاک نماید و اگر چنان اتفاق افتد که هلاکت و تاخیر نماید از هفته تجاوز نکند علاج هر گونه این مرض نمود امر بشرب اندک افیون مع سرکه برای تخدیر و ازاله الم کرده و اقدام برین بسبب اضطرار سرعت موت کرده میشود و لهذا امر بهادر تقصد مستعین صفیق اخراج خون بقدر صالح پس دماغ آن موضع نموده و غرض از ذکر این مرض آنست که در تعداد امراض سریع القتل واقع شود و طمع در معالجه او کرده نشود

ضغطة القلب

این علت هرگاه عارض شود مریض چنان پندارد که دل او بهی افشارند و مقارن این حال غشی خفیف می افتد بعده لعاب بسیار از دهن او جاری میگردد

وسببش ترشح قدری خلط سوداوی حاد خونی یا صفراوی از جگر بر قلب است که تقبض و عفوصت خویش حالت مذکور پیدا میکند و حال ضعف و شدت غشی
بحسب قلت و کثرت و عدم حدت و حدت ماده متفاوت بود و این مرض قاتل نیست بلکه باستفراغ سوداء بسرعت زائل میشود علاج تنقیه سوداء
بمسهل آن دیگر اطریفل مع سکنجبین افتیمونی و حب لاجورد و سفوف آن یا حب غاریقون علوی خان و مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و تقویت قلب بمفرح حار
و تریاق کبیر کنند و تعدیل مزاج جگر و تقویت آن پردازند و دواء المسک همراه عرق گاوزبان گلاب و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق کاسنی و
سکنجبین بزوری یک نیم توله گلقند یک نیم توله برای ضغطة القلب که از فضولات قلب اسپغول غذائی و تفخ و ماده سوداوی باشد مفید است و بقول بعضی
تقویت مزاج دماغ بروائح طیبه مثل بوی فواکه سازند و استفراغ بمطبوخ افتیمون و یا معجون نجاح مناسب است و اگر مزاج مائل بحرارت و رطوبت باشد
اگر اندکی ایارج فیقرا دهند مضر نباشد و در غذا لحم بسیار خفیف بدهند و اندکی شراب نیز خوشبو بیاشامند مگر آنکه تب باشد و بقول احسان معجون مفرح دهند و از
جماع بالکل منع نمایند و استعمال آبزن و استحمام با آب نیمگرم برای این علت نیکوست و افراط در استعمال آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه دائم نمایند
که باین طریق جلد صحت می شود

نقش القلب

مرضی بود که در آن لسان چنان دریافت میکند که کسی دل او را بسیار اشد و از شدت الم آن غشی می افتد و فی الحال زائل میشود و هنگام حدوث آن تشنگی و
تشنج در چهره و پیشانی می افتد و عرق بسیار در مواضع مختلفه از بدن می آید و این علت فی الحقیقة از امراض معده است و در اکثر با اسهال صفراوی مزمن پیدا
بطول کشیده حادث می شود بجهت آنکه اسهال صفراوی گاه از انصباب صفرا بمعده میباشد و آن چون طول کشد تحمل آن نتوان کرد و بسبب مجاورت معده
از دل علیل دریافت کند که گویا قلب او می خراشد و الا حدوث خراش در قلب نزد اسهال صفراوی خیلی بعید است بلکه موجب بحران سبقت میکند
و گاهی از نزله حاره چنانکه از دماغ بمعده فرود آید عارض میگردد و وقت انقطاع نزله این حالت منقطع میشود علاج تنقیه صفرا بمسهل آن نمایند و
مفرح بارد و الوشداروی لولوی علوی خان بعرق صندل و شربت خشخاش و مانند آن اشربه مقویه خوشبو استعمال کنند و بر غذای جید لطیف مولد خون صالح
مثل گوشت کبک و تیهو و دراج و نان با کیزه لزوم نمایند و بهتری تحرش اصلاح غذا برعایت صحت کنند و آنچه از نزله باشد تنقیه نزله حار نمایند بدستوری
که در علاج آن مذکور شد و بقول طبری تنقیه راس بمطبوخ استنشاق و غرغره کنند و اگر قوت مریض قوی باشد و خوف تشنج نبود حب ایارج یا حب بنفشه
بعده شربت خشخاش دهند و ایضا در نقش قلب سنبل الطیب و دار چینی و حب الآس نیم ماشه سائیده در شربت خشخاش و توله آمیخته لیسانیدن و
کذا اسحاق نیم ماشه کتیرا زرد و هر یک یکماشه سوده در شربت خشخاش و توله سرشته بعرق بهار نارنج پنج توله دادن مفید نوشته اند بالجمله علاج تام این مرض
اصلاح خون بغذای محمود است و از هر آنچه مجفف و مفسد خون باشد منع نمایند و در فصد قیفال و اخراج دم بقدر صالح باکی نیست و ایضا ضمادات
مرطبه رادع فضول مثل برگ خبازی و برگ عنب الثعلب با اندکی زعفران بسایند و بشراب ابیض سرشته ضماد کنند و بارد کاسنی سائیده در قیروطی روغن گل
و موم آمیخته بر پارچه کتان طلا نموده بر سینه گذارند که از آن کسب رطوبت و تعدیل مزاج حاصل شود

قذف القلب

این علتیست که آدمی را چنان محسوس میگردد که قلب از سینه بیرون می آید و این حالت مع حدت مزاج و شدت سوء مزاج حار در قلب عارض میشود و اگر
این علت ظاهر گردد و با آن تپ قلب ظاهر نشود و آن از تغیر و سخونت ذکی که قلب میرسد بطریق غذا باشد اگر ظاهر بود دلالت بر آن علت آن است که گاه اندفاع
محسوس شود و رنگ مریض برنگ خلط موذی مثل خون یا صفرا متغیر گردد بالجمله چون علت مذکور از ماده دموی یا صفراوی افتد پس بتغیر رنگ و دیگر
بسبب ماده بردی یا سوختگی در آن وقت لازم بود و دیگر آثار غلبه خون و صفرا بر نوعیت خلط گواهی دهد و گونه و پیشانی و جانب چپ و صدا و تمیز
در طول عرق سرد پدید آید علاج بعد فصد با سلیق اندست است مثل علاج تفتیش قلب است ادویه نمایند و شربت صندل نیم توله و گلاب و عرق بیدمشک

دهید ساده هریک پنج توله حل کرده با گرد سماق و سبوس اسپغول هریک شش ماشه بدهند و غذا با کباب بریخ دهند و بعد پنج شش روز جهت تنقیه صفرا مطبوخ هلیله زرد و آلو دهند و جهت تنقیه خون مطبوخ شاهتره فواکهی علوی خان نوشانند بعده جهت تعدیل و تبرید دل مفرح بارد مولوی جلال الدین خورانند و گلاب و عرق بیدمشک و بهارنگ کاوی و شربت صندل مداومت کنند و تقویت دل و اصلاح غذا و اقتصار بر جوزه مرغ و رطب و دادن مغز جدی شیرخوار نمایند و شراب صافی خوشبو اگر تنها نباشند بخورند و ترک جماع و ریاضت و غذای مولد اخلاط سوخته امر کنند و اگر مریض در بلد جنوبی باشد امر با انتقال طرف بلد شمالی نمایند بعده اگر قوت قوی باشد مطبوخ سافج که در ان معده و حماما و هوم المجوس اخل باشد بیاشامند و این علت قاتل نیست مگر آنکه کهنه شده و طول کند یا با آن اعراض صعبه دیگر شامل گردد و اکثر اطبا گمان میکنند که این عرض علت فم معده است و باشیای مسخنه علاج میکنند و مرض زیاده میشود و نکایت می آرد

احتواء الرطوبة على القلب

این مرضیست که صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند و بحرکت اختلاجی متحرک میگردد و ازین جهت قدما این مرض را از انواع خفقان شمرده اند و این علت بمشارکت فم معده میباشد که چون رطوبات در ان کثرت می پذیرد بر غشائی که بر قلب محتوی ست محتبس میگردد و از علامات او است که صاحبش گاهی غشی میکند و بهت و اسقاط میباشد علاج بعد از نضج و تنقیه بلغم از مسهل آن و ذهب ایارج تنقیه کنند و سفوف لطیف و زعفران و گل سرخ و مانند آن با اسپغول بچسبانند و دیگر اضمده حاره بر دل ضماد نمایند و ریاضت کنند و ترک طلیات و تقلیل آب و فواکه نمایند و از اغذیه قلایا با مصالح حاره و مطنجنات و کباب ها و دهند و استعمال جوارشات و معاجین نشف رطوبات و قی کردن مناسب و مریض را العقبه پشتم آوردن مفید بود و دوا المسک حلو و مفرح نیز نافع ست و کذا مفرحات حاره و آنچه ما سابق ذکر کرده ایم صاحب این علت را سودمند بود و آوردن غشی از نمودم لیکن نیامد زیرا که مریض ساقط الحس بود و طرق تشفیع در ان اثر نمیکرد تا یکسال مرض از و زائل نشد و علاج من سود نکرد و بعده اتفاق سفر سخت او را افتاد و گرسنگی و محنت رو داد چون ازان سفر عود کرد لاغر شده بود و مرض و زائل گردیده و بعد استقرار در بلد باز مرض عود نمود و ورا امر اد به ریاضت و استفراغ بحقنه متوسط و تنقیه به حب ایارج و فلفل و مر و صبر بسیار و روغن بان و روغن ناردین نمودم و غذا قلایای محرقه و شراب کهنه دادم و امر به ترک است و پا او شیرین با قی را ترک کردم و باین طریق صحت یافت و بعض متاخرین این مرض را سمن القلب نامیده اند و گویند که سببش غلبه رطوبات ست و علامتش آنست که انسان در باطن خود محسوس نماید که گویا دل در آب افتاده است و شناوری میکند و در ظاهر بدن چنان گرمی باشد که از بادکش و نوشیدن آب سرد اصلا ساکن نشود و نبض ضعیف و نرم و قاروره سپید با غلظت بود و سقوط اشتها و ضعف بدن بهم رسد و بادوار واقع شود چنانچه در شبانه روزی چند مرتبه افتد و در وقت نوبت سقوط نبض و سرد اطراف و عرق سرد و حالتی شبیه بغشی ظاهر گردد و ضعف بحدی بود که کلام کردن دشوار باشد و علاجش همانست که مسطور شد و ایضاً اسارون بادیان رومی بسفایج زنجبیل هر یک پنج ماشه در شب در سه آساهن تنکاهی باد اورد و قنطوریون هر یک سه ماشه با در نجبویه عنب الثعلب پنج کرفس هریک دو ماشه مویز منقی سه توله در عرق بادرنجبویه و شاهتره و گاوزبان شب خیسانیده صبح جوشانیده مالیده صاف نموده شربت اسطوخودوس چهار توله داخل کرده بنوشانند غذا مرغ بریان و بعد از ظهور نضج راوند ترکی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه برگ سنا یک نیم توله اضافه کرده ترنجبین شش توله شیرخشت پنج توله خیارشنبر هفت توله روغن بادام هفت ماشه آمیخته دهند و اطریفل کبیر مثل ایارج لوغاذیا و تیادریطوس دهند بجای آب برای العسل که در عرق بادرنجبویه ساخته باشند اکتفا نمایند وقت دوپهر نخود آب مرغ دهند و وقت شام غذا بستور و صبح تبرید از مصطگی دو ماشه عود و اراجیر مقشر هریک یک ماشه در شیره گاوزبان شهد و نه ماشه در قند طالک عود آمیخته همراه انیسون بسفایج پنج کرفس هریک چهار ماشه بادرنجبویه نه ماشه دارچینی سه ماشه در عرق بادرنجبویه و دارچینی و شاهتره هریک نه توله جوشانیده شربت بادرنجبویه و ابریشم هریک دو توله و دهین و تخم بادرنجبویه هر یک چهار ماشه بکوبند و بنوشانند و همین نسخه چهار هفته بنوشانند جهت تعدیل و تقویت دوا المسک تلخ با عرق عنبر و ابریشم استعمال نمایند و بقول بعضی گاه باشد که رطوبت مذکور بسیار باشد تا بحرارت غیر طبیعی خشک شده و مثل پیه گردد با ... د لهذا درین نوع عرق و ... مختلف گردد

غضب ظهور نماید و تدبیرش آنست که اولاً باستعمال ملینات و تبرید وطلیات بر سینه ازاله یبوست کنند پس بدستور مسطور استفراغ نمایند و بتقویت دل کوشند

علت خفقانیه

که آنرا خفقانیت قلب نیز گویند این مرض از احتراق اخلاط حادث میشود و در آن انسان را یافته میشود که دود از دل او بالا میرود و چون این حالت کثرت پذیرد غشی آرد سوداگی پیدا کند و سوزش اطراف و سینه و سپرز و بیخوابی و غلبه خفقانیت و خصوصاً بعد از هضم طعام نیز از علامات این مرض نوشته اند علاج بعد فصد صافن یا باسلیق بتنقیه سودا کوشند و مطبوخ افتیمون یا ماء الجبن استعمال کنند و بعد تنقیه جهت تعدیل نوشته اند که آب کدو و آب خیار و بستان یا عرق شیر گاو بر نبد و اصلاح اخلاط با اغذیه محموده در اجتهاد و در استفراغ خلط محترق نمایند و هر که را این علت عارض شود و بعد از آن اسهال از اخلاط مختلفه بهم رسد باعث صحت یابد و کذلک اگر رعاف آید یا خون بواسیر سائل گردد یا مریض قی سیاه نماید شفا یابد و این مرض زائل گردد و مثل این مرض کسی در یابد که در ربیع خالص با آن ابتدا نماید

جذب القلب

این مرضیست که صاحب او چنان محسوس گردد که دل او باسفل کشیده میشود و سببش حصول خلط ردی در معالیق جگر است تا که حرکت زند و آن حس انجذاب قلب نیز لاحق شود و گاهی قلب را از آن اندک الم رسد و حالتی شبیه بغشی عارض گردد و استدلال بر نوعیت آن فضول از رنگ چهره مریض و رنگ قیء و قاروره و براز او و دیگر اعراض مخصوصه هر خلط توان کرد علاج بعد از نضج تنقیه خلط موجب نمایند و ادویه ذی عطریت مقوی دل و جگر بسیار داخل نمایند و تضمید کبد بچیزی که اذیت آن خلط از آن دفع نماید و لزوم غذاء موافق نمایند و تقویت قلب پردازند و ترک اشیاء مولده خلط مخصوص کنند

سوء تنفس قلب

گاهی حادث میشود انسان را ذوبان و استرخاء بغیر سبب ظاهر زیرا که سببش لوصاحب میباشد و این علت از انواع اختلافات دیگر ظاهر شود و اگر تدارک آن ننمایند بطریق ضعف قلب بسقوط قوت هلاک نماید و جالینوس حکایت کرده که دوستی شکایت ذوبان و انحلال قوت و حصول استرخا نمود و آن دوست جالینوس المعرفه با مر نبض بود و گفت که من در نبض خود جمیع اختلافات می یابم و در رنگ و سحنه می یابم و بعد اندک زمانی هلاک گردید علاج مداومت این علت در اصلاح غذا است و استفراغ محمود و تضمید صدر بما یجه مقابل اعراض موذیه باشد و طبری گوید که این بیمار را قبل از موت او بچند سال در بصره این حال عارض شده و میگفت که قلب من بغیر سبب ظاهر منحل میگردد و نبض او دائماً استقصا میدیدم و آنرا منتظم بر نوعی از اختلافات می یافتم پس پرهیز تام نمود و مطبوخ جامع استفراغ کرد بعده تقویت قلب پس تقویت دماغ پس تضمید صدر کرده شد و این عارض زائل گردید و مرا گفت که تو سبب یافت اختلافات و نبض مرا از این مرض خلاص کردی و منظور واجب است هر کسی که شکایت مثل این حال نماید بسیار اهتمام باید

انقطاع غذا از قلب

این علت عجیب و غریب است که این بیماریان نموده و بادرم کلیتین و صاحب این آنرا منقطع شود که سبب نفوذ اخلاط عروقی که از آن غذا الیسر بقلب و مسکنه بیرون غذا از قلب منقطع گردد و مزاج او گرم شود و تپ دقیق مثل دق لزوم نماید و گاهی این کس که این سبب تپ گرم گردد سبب فقد اسهالیش قوت و نحول و ذوبان بهم رسد ناقص حکم میکنند که این از کلیه است و تپ از آن لازم شده و نمیدانند که این بسبب انقطاع غذا از قلب است و فرق بینهما آنست که نبض صاحب ورم کلیه سریع متواتر با عدم انقطاع غذا از قلب میباشد و بعد انقطاع آن ضعیف متفاوت متداخل گردد پس اگر طبیب متمیز باشد فرق نماید که تغیر نبض را سبب دیگر غیر ورم کلیتین است علاج مدام تضمید صدر بکعک سویق شعیر مخلوط باب سیب نمایند که از این قوت غذائیت بقلب رسد و تپ مفارقت کند و علاج ادرام کلیتین بحسب وجوب علت باید کرد و این از دقیق معالجات است

حالتی که از غضب وغم و فرح بهم رسد

گاهی انسان نزد غضب شدید یا حزن شدید یا فرح مفرط هلاک میشود و این مرض اغلب است و کسی را حادث شود که قلب او بالطبع ضعیف و مریض باشد

وضعف قلب بالطبع مرض است علاج آن اما علاج حزن تفریح وقطع سبب محزن است اگر حزن از موت کسی باشد برای او موت بانواع نصیحت سهل گردانند مثلاً برای او ثابت گردانند که موت امر اضطراری است مشترک میان جمیع مردم پس عاقل را نشاید که از امر اضطراری شامل جمیع ذی حیات جزع و فزع نماید بعده بیان نماید که انسان نفس و بدن است و نفس نمی میرد و چون از بدن مفارقت میکند بعالم خود میرسد و جمیع محاسن و سرور و فضائل می بیند و از حق تعالی منزلت و فضائلی که درین عالم اکتساب نموده می یابد و در جوار الٰهی در اتم نعمت و اکمل بقا میباشد و در حیات انسان تعب و عنا و نغص او محصور و محبوس بود در موت و مفارقت نجات است و اگر حزن از شئی دیگر باشد مقابله آن باضداد آن نمایند و علاج فرح کثیر باضداد آن نمایند مثلاً اگر فرح بمال یا ولد یا موت دشمن باشد اهانت آن نمایند و بموت تحذیر کنند و بگویند که امور دنیوی و فرح او فانی است و انسان را موت در پیش است از تفکر در امور عاقبت لابد و فرح بموت عدو جهل است زیرا که عمر انسان متناهی است و زمانه غیر متناهی پس شئی متناهی مع شئی غیر متناهی اگرچه اندک زیاده باشد او را مقدار نسبتی بسوی او نیست که عاقل بشئی که او را مقدار و وزن نباشد فرح نماید و ایضاً بفحوای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت هر کسی را مزه موت چشیدنی است و چه خوش گفته شاعر ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری + شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود + و علاج غضب قطع سبب او است و تسکین غیظ بانواع کلام تسلی او بدانچه ملائم او باشد و یاد کردن موت هم مزیل غضب است و بدانند که همچنین علاج رادّاوات روحانی طب روحانی نامند پس اگر کسی را قوت دمبدم زیاده شود و کذلک حزن و یا غضب در معالجهٔ او همین طریق مبادرت نمایند

امراض ثدی

یعنی پستان و آن هفده مرض است یعنی قلت لبن و کثرت لبن و خروج خون و تجبن لبن و جوشش و دم در ثدی و تمدد آن و ورم پستان و اورام ثدی و اوجاع ثدی و صلابت ثدی و سلع و غدد و تعقد دران و دبیله ثدی و حکه ثدی و شقاق آن و حلمه ثدی از عظم و تعظیم ثدی و صغر اکنون بدانکه چون لحم ثدی غددی ابیض اللون است لهذا خون که مشابه آن میگردد برای غذای آن سفید میشود و همچنین آنچه فاضل از آن می ماند نیز سفید شیر میگردد و قیاس پستان بسوی شیر متولد از خون قیاس جگر بسوی خون متولد از کیلوس است که هر واحد از پستان و جگر مستحیل میگرداند رطوبت را بمشابهت خود در طبع و لون چنانچه کبد سرخ میگرداند کیلوس سفید را برطوبت و ثدی سفید میسازد خون سرخ را بلبنیت و بقول جرجانی اگرچه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیگر اند موضع تولد و تغیر صورت هر یک عضوی دیگر است اما اسباب تولد هر سه یکسان است و اطبا را در مزاج شیر اختلاف است اکثر سرد و تر و بعضی معتدل و برخی گرم و تر میدانند

قلت لبن

یعنی کمی شیر بدانکه شیر زیاده میشود از کثرت خون که به پستان رسد لیکن نه کثرت او با فراط که آن سبب عجز قوت از تصرف در ماده بسیار زائد موجب قلت شیر میگردد و باید آن خون جید صالح برای تولد شیر باشد که نه بران خلط دیگر غالب بود و نه سوء مزاج عارض گردد و ایضاً قوای ثدی بر جذب ماده و استحاله او قوی باشد یعنی مزاج او معتدل بود پس سبب قلت شیر بالبعض اسباب قلت خون باشد و یا فقدان جودت آن و یا کثرت خون با فراط و سبب قلت خون یا از جهت ماده بود و یا از جهت مزاج و آنکه از جهت ماده باشد یا قلت غذا و یا تناول اغذیه و ادویه مقلل خون و مضاد تولد آن بنا بر یبس بود او و یا انصراف دم بسوی دیگر اعضا یا نفاس یا بواسیر یا فصد یا حجامت یا رعاف یا اسهال دم یا ورم دموی یا خروج خون از جراحت و غیر آن و یا انصراف طبیعت بسبب عارضی بدنی و نفسانی مثل خوف شدید و حزن قوی و قلت شفقت بر ولد و جز آن و آنکه از جهت مزاج باشد مزاج همه بدن یا مزاج پستان مجفف رطوبت بود و یا مولد رطوبتی که از آن خون متولد نشود و بنا بر فرط یابت و بعد او از اعتدال صالح دمویت و غیر آن و اما سبب فقدان جودت دم و فساد آن غلبه یکی از اخلاط ثلاثه یعنی صفرا یا بلغم یا سودا باشد و غلبه آن نیست که خون بسبب شدت کثرت خود بر فعل طبیعت عصیان نماید و طبیعت از استحاله او عاجز آید و سبب قلت تولد شیر گردد طریق تشخیص باید که اولاً از نبض و قاروره و غیره حال غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه بر مزاج مرضعه دریافت نمایند پس هر کیفیتی که غالب معلوم شود سبب قلت همان باشد بعده قوام و رنگ و بوی شیر و طعم آن ببینند اگر رقیق و زرد و بیشتر بود تند طعم بگوید سببش غلبه صفرا باشد و اگر مائی و سفید

و ترش بود طعم حامض و بصورت شمول حرارت طعم او شور بیان کند سببش غلبهٔ بلغم باشد و اگر غلیظ و مائل به تیرگی و ترش بود طعم گوید و از هر دو قسم مذکور بنهایت
قلیل المقدار بود سببش غلبهٔ سودا باشد و اگر آثار کثرت خون با فراط ظاهر شود سبب آن همان باشد و اگر غایة کیفیتی و خلطی مدرک نگردد و از حال مقدار تناول غذا و
کیفیت غذا سوال کنند اگر قلت غذا یا استعمال غذای یابس یا بارد و یا ریاضت گردد سببش همان باشد و اگر تناول غذای معتدل المقدار و صالح بیان نماید از حال
کثرت خروج خون سوال کنند اگر اقرار آن کند سبب او همین باشد و الا سبب اعراض نفسانی یا قلت شفقت باشد و هرگاه شیر بحدی غلیظ گردد که مثل رشته بیرون آید
سببش افراط یبوست باشد **علاج** اگر سبب قلت شیر قلت غذا باشد تکثیر غذا نمایند و اغذیهٔ حار رطب مولد خون جید مثل شیر با برنج و زردهٔ بیضه نیمبرشت و گوشت حلوان
و جوزهٔ مرغ دهند و دیگر اغذیهٔ مولد شیر مثل البان بشکر یا عسل بحسب مزاج و لحوم دواب و طیور و مغز آنها و پستانها که قبل از دوشیدن ذبح نموده باشند و خصیه‌ها و
بیضه‌ها و ماهی تازه و شیر برنج و رشته با شیر و فالوده و فیرنی شیر و بادام و حلوای نخود خام و باقلا و بورانی شلغم و بادنجان و زردک و حلوای آن و حلوای بیضهٔ مرغ
استعمال نمایند و خوردن تودری سرخ بقدر چهار ماشه با شیر گاو تازه یا در آش شیرین کرده درین باب مجرب و معمول ست و هر چیزی را زیاده کند شیر را نیز زیاده
میکند در اکثر ابدان مثل تودری و تخم خشخاش سفید و پستان بز و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار مؤثر است و این حریره برای افزایش شیر
خیلی مفید ست نشاسته دو توله به شیر تازه نیم آثار حل کرده شیرهٔ برنج شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ مغز پنبه دانه شیرهٔ مغز خسکدانه شیرهٔ مغز چلغوزه هر واحد یک توله
شیرهٔ بادیان شیرهٔ دانهٔ هیل هر یک هفت ماشه شیرهٔ تخم شبت شش ماشه شیرهٔ تودری سرخ یک توله نبات ترنجبین بقدر ضرورت با آتش نرم بجوشانند و سرد کرده
بنوشند و غذا یک وقت همین باشد و در نسخهٔ بیاض حکیم تقرب خان شاگرد حکیم محمد هادی پدر علوی خان شیرهٔ مغز انجکک شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ خیارین هر واحد
یک توله گلاب سه توله شیرهٔ تخم حلبه شش ماشه نیز داخل ست و این حسا نیز مجرب ست آرد باقلا میده گندم آرد نخود هر واحد یک توله مغز بادام مقشر چهار توله
بادیان تخم اسپست تخم حرجیر هر یک سه ماشه با شکر سفید پخته تحسی نمایند و این سفوف نیز نافع ست تخم ریحان تخم مرو تخم بادروج تودری گلگون شقاقل
تخم گزر تخم انجره مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم هندوانه مغز تخم خربزه هر واحد یک توله هر روز پنج مثقال بخورند و بالای آن شیر بنوشند و یا نخود و
باقلا مطبوخ و حسا از آرد سمید و آرد نخود و فندق با بادیان و زیره ساخته بدهند و کذا ماء الشعیر به روغن بادام و جلاب با آب شیره با تخم بادیان و تخم رطبه
بنوشانند و غذا با اسفیدباج نمایند و یا تخم هلیون جوشانیده صاف نموده شیرین کرده بنوشند و یا سفوف او ساخته بشکر آمیخته دو درم بخورند و یا شیر تازه را در
آب جوشانیده آب صاف آنرا بخورند و اگر ده درم تخم رطبه و چهار عدد انجیر و دو وقیه بادیان گرفته در دو رطل آب بجوشانند تا بنجاه درم بماند صاف نموده صد
درم شیر تازه اضافه کرده خوب بجوشانند و صاف نموده روغن بادام پنج درم و شکر بست درم آمیخته بنوشند در تکثیر لبن عجیب مجرب ست و یا گوشت میش
بگندم و نخود هر دو کوفته در شیر تازه بپزند و در ان بادیان خصوصاً رطب انداخته بخورند و یا تخم رطبه تخم گزر تخم هلیون حلبه کنجد مقشر مساوی در عصارهٔ بادیان
جوشانیده عسل و اندک روغن زرد داخل کرده بنوشند و بدانند که عمده در علاج این استعمال اغذیه بیشتر از ادویه است و اغذیهٔ مسمنه نافع ست و رطبه را در
تکثیر لبن خاصیتی ست و دیگر اغذیه و ادویه که در اقوال اطبا می آید حسب حاجت با رعایت حال مزاج بعمل آرند و اگر سببش فساد غذا و تناول اطعمه
غیر موافقه باشد اصلاح یا ترک آن غذا نمایند و غذای جید الکیموس خورانند و اگر از تعب و ریاضت باشد لنوم راحت نمایند و اگر سبب آن نزف الدم
باشد حبس او نمایند و اگر سبب آن سوء مزاج سازج باشد تعدیل و تبدیل مزاج با اغذیه و اشربهٔ مضاد آن مزاج نمایند و ازالهٔ سوء مزاج پستان
با ادویهٔ موضعیه کنند مثلاً اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید دهند و از مبردات ضماد کنند و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خشخاش سفید
و سکنجبین و خوردن آش جو و از بقول کاهو و کشنیز و خرفه و اسفاناخ نافع بود و کشک جو آرد گندم مساوی در شیر حریره سازند و اندکی بورق طرنا در ان داخل
کرده نوشیدن و دوا الکرکم و سکنجبین خوردن برای محرور مخصوص ست و اگر بسبب برودت و ضعف قوت جاذبهٔ ثدی باشد تدبیر مسخن و مجفف بعمل آرند
و کرفس و نعناع خصوصاً رازیانه رطب دهند و غذا و دوای لطیف مائل بحرارت باید خورد و تخم گزر نیز نافع بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان
مشروع ست و از بقول بادیان و شبت و گندنا و کرفس و جرجیر و مانند آن بخورانند و اگر سببش غلبهٔ خلطی باشد تنقیهٔ خلط غالب بحسب آن خلط و

نسخه شیره

نسخه سفوف

تبدیل مزاج نمایند مثلاً در صفراوی شیرهٔ مغز تخم کدو و شیرهٔ تخم خرفه آب انار سکنجبین ساده و دیگر اشربه و اغذیه حامضه و ماء الشعیر بالشکر یا الشربت نیلوفر شیره دهند و ماء الشعیر بچوزهٔ مرغ که دران کدو و برگ کاهو داخل کرده باشند و لحوم جدی و احسا یا کشک جو بخورانند و اخراج صفرا بمثل تمر هندی و آلوی بخارا و شیر خشت نمایند و ترفه و تودع یعنی منع از حرکات شدید کنند و بقول شیخ غذای زن صفراوی مزاج مائل ببرودت و رطوبت گردانند و ماء الشعیر بجلاب دهند و آرد شیرهٔ تخم خیارین و تناول ادمغه و شرب شیر بز و گاو با شکر و خوردن ماهی رضراضی و گوشت بزغاله با سماق و اکبهان فربه و حریره کشک جو بشیر تازه دهند و لحوم بره و جنبانیدن پستانی و استفراغ و ترفه نفع بخشند و گویند که غذا اجاصیه و رمانیه و لیمونیه بخورانند و تدبیر بلغمی مزاج با غذیه و ادویهٔ گرم در درجه اول تا ثانی مع ترطیب یا قلت تجفیف نمایند و ازین قبیل ست جزر و جرجیر با دیان سبز و شبت و کرفس رطب و سیر لیون نعناع که آن مسخن مجفف است و حریرهٔ آرد گندم مع اندکی حلبه و رازیانه و عسل و اسهال بعض حبوب مخرج بلغم کنند و غذا دراج و کباب و قلیه نرگسی بدارچینی و زیرباج منفعت است حرکت و لعب قبل از تناول طعام لازم گیرند و ماء الشعیر بالعسل در بلغمی و سوداوی نیکوست و سفوف بادیان و بادیان و زیره سفید با شکر آمیخته بقدر چهار ماشه دهند و تخم ترب و تخم گزر و انیسون نافع و یا تخم کرفس و بزر بیدان تخم شبت بادیان انیسون مساوی کوفته بیخته بعسل آمیخته بقدر مناسب بخورند و تدبیر سوداوی مزاج با غذیه و ادویه مسخنه قریب بدانچه در بلغمی مذکور شد و ترطیب بالغ کنند و ایضاً نوع سوداسے غالب و ریا فقه حسب آن تدبیر نمایند و نوشیدن شیر و حریرهٔ گندم و نخود و جو و انجیر بروغن بادام و کذا سکنجبین بزوری وقتی از ماهی شور و غذا نخوداب و قلیه و آبکامه با صعتر و دارچینی و مرغ فربه سفید و ایضاً حسوی که از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه ساز ند نافع و از آب نیم گرم نطول نمایند و پستان را بلکه تمام بدن را بروغن بنفشه و بادام تغریق کنند و اگر شیر رشته مانند بنابر غلظ دسم او برآید تدبیرش تطلیل پستان بمرطبات قوی مثل بنفشه و خطمی و کشک جو و تلطیف آن و تناول مرطبات نمایند و اگر کثرت خون مفرط سبب باشد فصد کنند و حجامت میان هر دو شانه نمایند و ادویه مقلل خون و مولد شیر و مقوی طبیعت دهند و از مفسدات خون احتراز نمایند و اگر بسبب اعراض نفسانی و قلت شفقت باشد منع سبب نمایند و توجه طبیعت بتولید شیر بخورانیدن مفرحات و مقویات حسب مزاج نمایند و مرضعه را بخورانیدن شیر بطفل برغبت و محبت متوجه گردانند

اقوال بعض مجربین

شیخ الرئیس میفرماید که از ادویه معتدله مزید شیر آنست که بگیرند اسارون کوفته سی درم و برگ بادیان بیست درم و رطبه پانزده درم و گندم مقشر بیست و پنج درم و نخود مقشر و جو سفید کوفته هر واحد ده درم و انجیر کلان ده عدد و در سی رطل آب بجوشانند تا هشت رطل یا کم ازان بماند پنج اوقیه ازان با نیم اوقیه روغن بادام شیرین و یک نیم اوقیه شکر سلیمانی بنوشند و ماهی مالح از مغزرات شیر ست و از ادویه مغزرهٔ لبن آنست که کنجد کوفته در شراب انگوری بمالند و صاف کرده بنوشند و ثفل آن را بر پستان ضماد نمایند و ایضاً بگیرند مغز بادنجان بقدر نیم قفیز و در آب جوش قوی دهند تا مهرا شود و بعده خوب بمالیده صاف نموده برآن یک اوقیه روغن زیره انداخته بنوشند و ثفل را ضماد کنند و یا نخود سفید بشب در شیر خیسانیده صبح با شکر چند روز بنوشند و یا ماء الشعیر بالعسل یا بجلاب و یا بگیرند تخم رطبه یک جزو حلبان دو جزو و یک قیصه ازان با آب گرم بخورند و یا حب البان دو درم بشراب خورند و از ادویه جیده آنست که روغن گاو ده درم گداخته در قدح کبیر شراب آمیخته برنهار بنوشند و ساق لالا با جو مقشر بپزند و صاف کرده قدرے شکر آمیخته بنوشند و یا بگیرند حریره و سبوس گندم و در شراب جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا تخم خشخاش بریان مع سوپ مساوی سکنجبین یا تخم مسفخ سه روز تر کرده دهند و شوربا بنیر تازه بعسل بخورند و یا بگیرند تخم شبت و تخم گندنا و تخم حند قوقی هر واحد اوقیه تخم حلبه و تخم رطبه مساوی و در آب بادیان آمیخته بنوشند و اگر بعسل و روغن زرد آمیزند افضل ست گیلانی در شرح قانون نوشته که در زمانه سابق این نسخه دواے مغزر شیر نوشتیم و بحمد الله در غایت خوبی آمد بگیرند مغز بادام مقشر و مغز پسته و مغز نارجیل تازه شیرین هر واحد ده اوقیه جوز جندم نو دو اوقیه کنجد سفید مقشر پنج اوقیه و نیکو بسایند بعده دو رطل شکر فائق مسحوق خوب آمیزند و بدارند و هر روز یک اوقیه ازان بگیرند و در شیر تازه جوشانیده بنوشند و این غذاے جید مغزر ست و اگر علت چهار پایه که شیر آن بگیرند

چیزی مناسب این باب نمایند اولی باشد حب جانی و ایلاقی مینویسند که از ادویه شیر افزا است بگیرند تخم گزر و تخم پیاز و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم ترب و تخم گندنا و بادیان مساوی و برابر مجموع نخود بریان و همه را کوفته بیخته هر صباح پنج درم یا پنج استار شیر تازه بدهند و غذای معتدل است که کشک گندم نیکوفته بست درم نخود مقشر نیکوفته بست درم برگ شبت تر بست درم و اگر برگ نباشد تخم او ده درم انجیر خشک ده عدد تودری ده درم همه را آمیزند و هر صبح مقدار بست درم ازین با چهار عدد انجیر و یکدو شاخ برگ بادیان تر در یک من آب بپزند تا بقدر پنجدرم باز آید و صد درم شیر تازه انداخته باز بپزند و پنجدرم روغن بادام بست درم شکر سوده آمیخته بدهند و طعامی دیگر انیست تخم گندنا تخم اسپست تخم رطبه تودری سرخ برگ بادیان سر یک دو درم کوفته در آب بپزند و صاف کرده مقدار سی درم عسل و ده درم روغن گاو انداخته نان واخل کرده بدهند و اگر بجای عسل سکنجبین و شکر عسل کنند روا باشد و این ضماد شیر زنان زیاده کند آرد باقلا ده درم تخم بادروج کوفته بیخته پنجدرم سرکه و آب باد روج سرشته بر پستان ضماد نمایند خضر صاحب شفاء الاسقام گوید که نوشیدن شیر گاو و سبزه که دران بادیان رطب و شبت و جرجیر و کرفس حلیه طبخ کنند خصوصا تخم آنها لیکن کرفس گاهی ضرر میکند با حداث تبور در بدن طفل و حریره از کشکش و آرد نخود و گندم و حلبه در روغن گاو و شیر یا دخال اندکی بادیان ساخته و اقتیه جز ربه و لفیته و ترنجبین معقود در شیر و ناطف که دران برکتان و تخم بادیان نداخته باشند و زرده بیضه نافع است و از انچه تجربه شده پسته و سفوف تخم قصفصه و اکل کاسنی و شربت شیر منقوع دران و نخود هر صباح این ادویه بحسب مزاج در حرارت و برودت و غیرها استعمال نمایند و این سفوف شیر و منی بیفزاید تخم رطبه تخم شلجم تخم ترب تخم گندنا تخم پیاز آرد نخود بادیان تخم جرجیر مساوی کوفته بیخته سه درم صبح و شام با شیر بخورند و بعد از ان نخود در شیر تر کرده بخورند و بران شیر بنوشند سویدی مینویسد که برای ادرار شیر خوردن نخود سفید و سرخ و کذا خشخاش و بادیان بریان پاشیده و کذا اکل شلجم و کذا مغز تخم خیار ده درم در حساء آرد نخود و کذا لحم ضان با شلغم و نخود پخته و کذا لحم لقلقه انجیره مسلوق در شیرج تازه و یا بروغن بادام و کذا تخم انجره به جلاب هر واحد مجرب نسست و خوردن تخم رطبه دو درم در بیضه نیم برشت و بعده شرب قدح شراب خوشبو یکبار و یا قنبیط و تخم آن و یا کرسنه و یا انیسون و یا تخم خبازی و یا کمون و یا دوقو و یا نخود سیاه و یا سنبله طلا و یا حب بلسان و یا مغز حب صنوبر کبار و یا ترنجبین و یا شحم ثوم بری و یا بادروج و یا اشنه دو درم و یا باقلا و یا سقاقل و یا ادامت اکل ترب و یا کرمه سوداء و یا اسطراج و یا ادمان اکل انجیر رطب یا خشک و یا شفائین و یا پنج فاشرا در گندم پخته و یا تخم آن و یا تخم جرجیر الماء و یا برنج و یا تخم خربزه و یا قلقاس و یا فندق و یا بوزیدان و یا کراث و یا بلوط بکید انگور آب شوده و یا نانخواه و یا قاقلی و یا عرعر و یا روغن بادام گاو و یا بادنجان مسلوق در روغن زرد و یا چقندر و یا صمغ اجاص یا تخم کرنب یا حب لزلم و یا بلح و یا لوبیا و یا انزروت با شحم مقروص با لحم قنفذ بستانی و یا ارنب یا حلبه ثدی بزه سوخته و کذا شرب پوست بیخ بادیان و انیسون و آب زیتون سیاه بعسل و نان شعیر با تخم بادیان پخته و تخم شبت و حسا آمیخته و یا حساء آرد ذرت مع تخم بادیان پخته و حسا از دو سرخته و طبیخ خرما و کنجد یا یک سیر ده دو پیش گندم یک کف و شیر تازه پخته و برنج یک کف و حلبه کوفته پخته و گل حنا در حریره داخل کرده و مفتح و آب طبیخ برگ گاو زبان و نعناع بستانی در احسا پخته و طبیخ لوبیا و کذا التعلیق طلق بر موضع و کذا اطلای عصاره قثاء یا تخم آذریا و یا شحم حنظل خالی کرده و زیت دران تر کرده و سه روز در آفتاب داشته بر پستان هر واحد مدر لبن است و خالک ارضه که از چوب خارج شود چون بخورند و عقب آن سکنجبین بنوشند درین باب مجرب نطاکی است قول اطبای هندستان کوفته بیخته مساوی شکر آمیخته یک تولہ با شیر بادیان و یا شیر ماده گاو هر روز خوردن شیر زیاده میکند و یا بادیان فرزده مساوی کوفته بیخته هر روز بالقوع نخود صبح خوردن و بعضی نخود را در شیری خیسانند و کذا زیره سفید و سوستا و کوفته بیخته دو درم با شیر و شکر دادن و همچنین زیره سفید بوده برنج سرخ هر کدام دو دام سائیده در شیر ماده گاو حریره پخته نوشیدن نافع است و اگر بیچاره که قسمی از خراطین باریک ست و در فصل بر کنار تالابها یافته میشود و اکثر در موسم گرما صیدها ازان می سازند گرفته بر سنگ سائیده بقدر فالسه ۳ حب بندند یکی صبح و دوم بعد زوال آفتاب سوم هنگام شام بخورانند همان روز در در شیر میشود

کثرت لبن و درور مفرط آن

یعنی بسیاری شیر و جریان آن خود بخود از پستان بدانکه گاه از کثرت شیر الم و ورم در پستان و ضعف و فساد شیر و امراض دیگر مثل حمیات و جنون پیدا گردد و گاه شیر

در پستان زنان بغیر حمل و ولادت جمع شود و درد کند و خصوصاً وقت احتباس حیض و گاه در پستان مردان عند بلوغ و خصوصاً وقت گره افتادن در ثدیین آنها شیر مجتمع گردد و درد و تحیر و سبب این کثرت خون ست و یا عروض حدت و رقت در شیر و ضعف قوت ماسکه و بالجمله اسباب کثرت شیر ضد اسباب قلت لبن ست که مذکور شد علاج آنجا که از کثرت تناول غذا و فرط تولد خون در بدن شیر بیشتر پیدا شود و با وجود آن ضعف و آفت دیگر ظاهر نگردد چیزهای مقلل شیر استعمال نمایند کرد و بصورت خوف آسفتی بتقلیل طعام علاج کنند نه باستعمال مجففات و تنشیف رطوبات و هرگاه کثرت شیر بحدی رسد که دران خوف امراض دیگر باشد تدارک آن نمایند بحسب مزاج و عمده درین باب استعمال مجففات شدید تنشیف رطوبت یا بالشدت تحلیل و تسخین و ایضاً جمله مدرات ست و مرطبات شدید الاسهال مائی مقلل و مم طمثی مزاجان ست و جمیع ادویه مقلل منی تقلیل شیر نماید و از اشیای بارد مثل تخم کاهو و عدس و طفشیل یعنی عدس مقشر مطبوخ بسرکه خوردن ست و بزر قطونا و لعاب او و کاهو و مانند آن و آرد باقلا بروغن گل و سرکه ضماد کردن و از ادویه حار مثل برگ سداب خوردن و ضماد کردن و تخم سداب خصوصاً جبلی و مثل فنجنکشت و تخم او خوردن ست و شربت کامل از نیم تا دو درم بود و صحیح تر در امر پادزهر آنست که او مقلل شیر ست و اگرچه بعضی گفته اند که آن مغزر شیر ست و خوردن کمون خصوصاً جبلی یک درم نیز مجفف شیر ست و ایضاً طلای آن بسرکه و از اطلیه حاره اشق بشراب ست و این طلا نیکو ست و نیز کرنب سائیده ضماد نمایند و یا آرد عدس و باقلا و زعفران و جوز جندم و نمک بآب بارد ضماد کنند و ایضاً عصاره حلبه یا کف مرداسنگ و روغن گل طلا سازند و آنچه بالخاصیت مفید ست طلای ثدی بسرطان بحری سوده یا بسرطان نهری سوخته بگلاب حل کرده است و دیگر ادویه مجفف و مقلل منی چون بزر البنج و بلبنج و فنجنکشت و نانخواه و بادرنجبویه و شاهتره شرباً و ضماداً و استعمال ادویه مدره و شرب آب شور و روزه داشتن و فصد کردن و ریاضت و حمام و رخلوی معده و قی و تقلیل غذا و اجتناب از خوردن غذیه مغزر شیر نافع ست و ضماد تخم کرنب یا مرو یا عدس بسرکه و یا چقندر کوفته قدری شونیز داخل کرده پخته و یا خراطین بآب سائیده و یا کشنیز و کندر و آب چقندر و یا نعناع و اندک نمک چند روز و یا کنجد و پودینه بری و انیسون و کزبرة البیر و برگ غار و تخم کرفس و قاقله کبار در آب چقندر آمیخته و یا زهره بزغاله و کندر و کرنب سائیده در آب چقندر سرشته و یا تخم کاهو عدس زیره بسرکه مفید ست و گویند که ضماد گل بابونه درین باب مجرب ست و این سفوف درد شیر و منی قطع کند اهل سداب خشک هر یک پنج درم تخم بادروج حب الفقد هر یک ده درم کوفته بیخته سه درم بعسل آرند و این معجون هندی تقلیل شیر کند شهد ابیخ سه جزو تال مکهانه تخم تمر هندی سنبل هر یک ده جزو کوفته بیخته بعسل سه چند بسرشند و غذا نان جو و عدس بسرکه گوشت گاو میش و غیره دهند و اگر بسبب کثرت شیر احتباس طمث باشد مدرات حیض بدهند و گویند که در درد لبن بی مراد تنقیه بمسهل مقدم دارند

اقوال بعض مصنفین

صاحب شفاء الاسقام می نویسد که همه اشیای بارد و یابس حامض مثل آب غوره و انار ترش و سرکه و مانند آن بلکه هر چیز بارد و یابس مثل عدس و بلوط و جاورس نافع و این نقوع از املای استاد من ست آمله پنج درم کشنیز خشک ست درم دار چینی هفت زیره تمر هندی ده درم اشنه یکمثقال عدس مقشر دو درم در آب خیسانیده شکر یک اوقیه داخل کنند و یک درم تخم بادرنجبویه درست خورده بنوشند و این سفوف نیز قاطع لبن ست تخم بادروج تخم فنجنکشت هر واحد ده درم سداب خشک تخم کاهو عدس مقشر هر واحد پنج درم شربت سه درم و اگر وقت بلوغ ظاهر شود و درد کند فصد و تقلیل غذا و تدابیر مذکوره واجب بود انطاکی و صاحب خلاصه گویند که خوردن سداب و ثوم و سماق و نعناع درین باب نافع ست و چون گل خراسانی و شب یمانی با سرکه سائیده بر پستان طلا کنند شیر را قطع کند و این طلا درین کار مجرب ست مرداسنگ زیره سیاه حلبه یا وردی شراب استعمال نمایند و در اطلیه بهتر طلاست که اول پستان را نیکو بدوشند آنگاه ضماد نمایند و الا شیری که در آنجا مجتمع باشد منعقد و باعث قروح گردد و شیخ هدی گوید که ضماد تراب ثوم با آب بارتنگ سرشته مجرب من ست و طلای وردی سرکه و کذا کمون بعسل و خوردن اکارع مطبوخ بسرکه مجرب ابن ماجه است و ضماد اکلیل شوکران سوده با عصاره تازه او و یا حلبه سوده بآب سرشته و یا بزر کتان سوخته و یا کنجد سائیده بعسل آمیخته و یا زهره میش و یا آرد باقلا و آرد گندم و روغن گل و یا نانخواه سائیده هر واحد قاطع شیر ست

خروج خون عوض شیر

سبب این علت خون ست یا فساد آن علامتش آنست که خفقان با سوزش دل و کثرت تشنگی و لاغری و فربهی پستان باشد علاج اول فصد صافن کنند و بفاصله چهار روز رگ باسلیق کشایند و مطفیات خون بکار برند و اگر زن متاهل بود تکرار مباشرت نماید زیرا که جماع درین باب ثمری عظیم دارد و بعد فصد صافن نوشیدن شیره کاسنی و خیارین هر یک پنج ماشه تخم کاهو هفت ماشه و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده هر یک دو توله و غذا بقله خرفه بنا بر ضماد بارد از طحلب برگ کاهو و برگ کاسنی هر واحد یک توله گیرو و صندلین هر واحد سه ماشه در گلاب سوده در شب و زهفت هشت بار ضماد نمایند مجرب است

تجبن لبن در پستان و سده دران

سبب جمد شدن شیر در پستان یا حرارت مجففه رطوبت شیر است و یا برودت مجمد آن و یا ضعف امتصاص طفل علامت هر واحد پوشیده نیست و سرعت نبض و حرارت لمس پستان و عطش بر حرارت و ضد آن بر برودت دلالت کند و تجبن لبن گاه ورم پیدا کند و گاهی تمدد و بغیر ورم حادث نماید لیکن تجبن که از حرارت عارض شود در اکثر تورم انجامد بخلاف آنکه از برودت یا از ضعف امتصاص طفل افتد که کمتر محدث ورم گردد و فرق در تجبن با ورم بوجود وجع و دیگر آثار ورم حار و در تجبن بغیر ورم بوجود تمدد و عدم علامات ورم نمایند علاج آنچه از ضعف امتصاص باشد بفرمایند که شیر او از طفل دیگر بمکانند و آب نیمگرم بر سینه و پستان ریزند تا همه شیر بیرون آید و اگر بسبب تجبن شیر تمدد بغیر ورم حادث شود باید که بابونه بنفشه گل خطمی حلبه در روغن زرد و آب بجوشانند و نطول کنند و حرام مقز در شراب بپزند و ضماد کنند که شیر منجمد را تحلیل کند و یا پودینه سبز در روغن بابونه بپزند و بسته و یا بزر کتان حلبه بابونه خطمی خبازی تخم کرنب بروغن زنبق آمیخته ضماد کنند و باسفنج تکمید نمایند و بقول ابن ماسویه نعناع را با اندکی نمک طعام کوفته ضماد کنند و چند روز همین نوع عمل آرند و همچنین اگر سبز بدست نیاید آب آن افشرده قدری پنیر مایه خرگوش و اگر نباشد همین که از بقر یا بز باشد حل کرده نوشیدن شیر بسته را حل کند و اگر باش که بهندی موتگ گویند و پنج شیح که در هندی ساٹھی نامند با آب سائیده اندکی گرم کرده ضماد کنند شیر را که بسبب گرمی و خشکی منجمد شده باشد منحل کند و ایضا در تجبن حار مدام روغن بنفشه بر پستان طلا نمایند و آب نیمگرم بر سینه و پستان ریزند و بقیروطی موم روغن بنفشه تمریخ نمایند و یا از گل بنفشه و کشنیز و آرد باقلا و آرد جو هر یک سه ماشه در آب برگ کدو سبز ضماد کنند و سرطان نهری کوفته نهادن همان وقت شیر را مگداز دو ورم را تحلیل کند و مکرر بتجربه رسیده و کذا چقندر با برگ کوفته در روغن گل و بنفشه و گلاب پخته نیمگرم ضماد کردن و در تجبن بارد قیروطی موم زرد و روغن خیری و سوسن و قسط استعمال نمایند تا سه روز بعده حلبه در روغن بابونه و یا بزر کتان و حلبه و بابونه خطمی و خبازی هر یک چهار ماشه آرد تخم کرنب پنج ماشه بروغن زنبق آمیخته و انکباب بآبی که دران اکلیل و بابونه و کتان و ماکوه و حلبه و برگ کرنب و شلجم پخته باشند هر یک دو توله در روغن بابونه و زنبق هر یک سه توله آمیخته منفعت عظیم دارد و یا پودینه خشک یا تر کوفته بپزند تا مثل عصیده گردد و بقیروطی آمیخته ضماد کنند و اگر آب گرم مطبوخ بابونه و تمام و قیسوم بر پستان ریزند و بروغن نرگس مسح کنند نیز تجبن حادث از قبیل بر و را نافع بود و بقول انطاکی بلع اندک موم و کذا طلای قیروطی آن شیر را مگداز د و اگر تجبن بورم انجامد علاجش در ورم ثدی بیاید اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که ادویه نافع از تجبن طلا بموم و بعض ادهان لطیفه مثل روغن خیری و روغن نعناع و مانند آن گداخته و طلا بنعناع مدقوق مجرب ست و در تجبن حار طلا بقیروطی و از لعابات بارده و ادهان بارده و موم مصفی و ضماد کشنیز سبز و ساق خرفه شدید النفع ست و از ادویه مجلله برای تجبن حار آنست که حل خمر بروغن گل آمیزند و گرم کرده پارچه بدان آلوده بر پستان نهند و یا ضماد برگ عنب الثعلب سائیده و یا برگ کاکنج و برگ عنب الثعلب و برگ کرنب یا عصاره آنها بمرو زعفران آمیخته و ایضا طلا بمغز و حل و روغن بنفشه و اندک حلبه کوفته آمیخته و از ادویه محلله برای تجبن بارد دوام تنطیل باب گرم ست و منع میکنند از ان وفق را زیانه و تناول تخم آن و شبت و جمیع ادویه مدر شیر و نطول باب مطبوخ بابونه و شبت و تمام و حلبه و قیسوم و جندبیدستر و از ادهان نافعه روغن سوسن و روغن نرگس و روغن قسط ست و از ادویه معتدله سپیده آنست که پاکیزه دندان سفید سپیده و آرد جو و مرچیر و حلبه و خطمی و بزر کتان و سائیده ضماد نمایند و آنچه برای ورم که بعد تجبن عارض شود نافع بود آنست که بران اسفنج باب و سرکه نیمگرم آلوده نهند و یا تمر مع نان باب و سرکه آمیخته و نعناع بشراب و سرکه ضماد نیکوست و مرقیشا

مثل غبار ساییده بروغن گل و سفیدهٔ بیضه ضماد کردن و آنچه تفتیح شدهٔ شیر در ثدی نماید انیست که طلا نماید بخرا طین و یا مرتاب فوتنج و انیسون آرد نخود و برگ غار و تخم کرفس و کمون نبطی و قاقله با آب عصی الراعی و کذلک درد آب چقندر گندم و شونیز پخته و آیضاً کندر با زهرهٔ بزگاو و یا بگیرند عسل لبنی بروغن بنفشه آمیخته بدان مسح پستان کنند که حل تجبن و ورم نماید و تحی آب کرنب درین باب نافع است گیلانی در شرح نوشته که گاه حادث میشود از شیر سده و در منافذ سر پستان و بدان سبب خروج او مشکل گردد و این در اکثر بسبب غلظ شیر می افتد و لهذا الفع میباشد آنرا الطفات مفتحه مذکوره و شیخ عبد الحق محدث دهلوی از متقدمین نقل کرده که خوردن ده حب از موم مثل جاورس ساخته ببعض احسای موافقه آن و یا بسته حب از آن تنها تعقد لبن را نافع است و کذا خوردن حلتیت بقدر یک گندم و تجبین ضماد عرق مصارعین و یا روغن حناء چرک بدن مصارعین و یا کوزگل بروغن بنفشه و یا سبوس گندم مطبوخ بسرکه یا بشراب یا سداب کوفته با آرد گندم در آب پخته و یا آرد کرسنه و شلل و سویق با آب پخته و یا عدس مسلم مطبوخ مهرا و یا کنجد کوفته با روغن زرد آمیخته و یا سویق و آرد باقلا مطبوخ و یا خبث الحدید و یا بیخ خطمی کوفته در شراب پخته و یا سبوس گندم باریک کوفته بشراب ریحانی سرشته و یا زیره بسرکه ساییده و یا برگ کرنب بروغن زرد پخته و یا بزر الخنج سفید کوفته بشراب کهنه سرشته و یا سفرجل مشوی و یا سفیدی بیضه آرد باقلا آمیخته و یا آرد گندم خشکار مطبوخ و یا آرد جو مطبوخ و یا زهرهٔ عقاب یا زوفای رطب یا آب نعناع آرد باقلا مطبوخ بنیز لبن متجبن را متحلل گرداند

جمود لبن و ورم در ثدی و عفونت آن و امتداد و رض پستان

هرگاه در انجماد شیر عفونت پیدا شود و فساد لون و طعم شیر بران گواهی دهد و صاحب کامل گفته که استدلال بر انعقاد ورم بصلابت و انقطاع اندک و ظهور خون وقت دوشیدن شیر توان کرد و بقراط ذکر کرده که این منذر بجنون ست جالینوس نوشته که این دائمی نیست بلکه بندرت ست وقت ارتقای بخارات دم بسوی دماغ علاج بقول شیخ بگیرند چقندر و بیزند تا مهرا شود پس مغز نان و آرد باقلا بسایند و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و یا نان خشک و شبه که مسمی به دولقباس رطبه است مع موم و روغن گل و یا نان و آب و زیت مع عسل و بشراب یا سکنجبین هرچه از ینها میسر آید و در روزی دو سه بار ضماد نمایند و کذلک کنجد کوفته بعسل آمیخته و یا روغن زرد دران افزوده و اگر دران نان خشکار یا آرد باقلا آمیزند برای شیر بسته که منعقد شده باشد نافع تر بود و تکمید با آب گرم و اکباب ثدی بر بخار آن نمایند و چون بزر کتان و حلبه و خطمی و تخم آن و بابونه کوفته هر واحد یک کف در آب چقندر بپزند تا مثل عصیده گردد و ضماد نمایند بسیار مفید بود و ایضاً تحلیل بدان نافع ست برای کسی که احتمال ثقل ضماد ننماید و اگر این بارض عارض گردد و بنفشه و تخم مویز ساییده با آب برگ سر و یا آب اثل یا آب برگ آس سرشته ضماد نمایند و چون تجبن لبن در پستان گردد اول تمریخ او بروغن بنفشه نمایند پس آب گرم بران ریزند بعده باضمدهٔ مذکوره در اول باب ضماد نمایند و بقول صاحب جامع اگر در پستان ورم حاد باشد با آرد باقلا مع آب و عسل ضماد نمایند و با آب گرم و زیت و یا با آبی که دران حلبه و بزر کتان و حاشا جوشانیده باشند تکمید کنند و یا کنجد سوخته باریک شود و بعسل سرشته و یا بمغز نان خشکار و بزر کتان و حلبه باریک ساییده با آب طبیخ انجیر آمیخته ضماد سازند و می باید که از مس پستان اجتناب نمایند تا ماده بسوی آن نیاید و صاحب تشریح گوید که اسباب و اعراض جمود ورم در ثدی قریب از جمود لبن در ثدی ست و کذا علاجش قریب از انست الا اضمدهٔ این قلیل الحرارة باشد و تمریخ بروغن بنفشه و نسبت بسلق مطبوخ مخیض بروغن گل و مغز نان و شیرج و تحلیل با آب گرم مکرر نافع ست و علاج امتداد ثدی با دویه که برای حفظ ثدی بصغر و منع از عظم می آیند علاج کنند و بقول بعض متاخرین اگر خون در پستان بسته گردد شیرهٔ کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه شیرهٔ تخم کاهو هفت ماشه شربت نیلوفر سکنجبین ساده داخل کرده نوشانند و اول فصد صافن کنند

اورام ثدی و اوجاع ثدوه

بدانکه آماس پستان مانند اورام دیگر اعضا از اخلاط اربعه و ریح و مائیت عارض میشود لیکن در اکثر ورم پستان دموی و یا مرکب از دم و بلغم پیدا شود پس ملاحظه نمایند اگر با تپ و تمدد و ضربان و حمرت پستان و حرارت لمس آن باشد ورم حار بود و اگر با قلت ورم و عدم تپ و سرخی باشد ورم بارد بود با کثرت

علاج این اورام حسب سبب همانست که در اورام مطلق خواهد آمد و آنچه برای اقسام این مخصوص است درینجا مسطور میگردد

علاج ورم حار پستان

بعد فصد باسلیق و تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ مغز تخم هندوانه و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت نیلوفر و خاکشی و شیرخشت با آب الشعیر و گیرد و رستوعنب الثعلب
حضض مکی هر یک چهار ماشه با آب عنب الثعلب ضماد نمایند و اگر بعد از فصد و نزول اسپغول در سکنجبین و آب سبز دهند و بر پستان نهند از برای ورم و دوی پستان شود و مند
بود و یا در ابتدا آرد با قلا سکنجبین و روغن گاو در هم سرشته ضماد کنند و یا اسپغول را در سرکه و آب برگ عنب الثعلب بجوشانند و با قدری گل سرخ سائیده ضماد
نمایند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا گل سرخ عنب الثعلب مساوی کوفته بیخته بروغن گل چرب کرده در سرکه سرشته نیمگرم بر پارچه طلا ساخته بر ثدی گذارند و برای
ورم ملتهب مغز نان جواری با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا موم سفید شسته لعاب خطمی لعاب بهدانه لعاب اسپغول با روغن گل یا
روغن بنفشه بطریق قیروطی طیار ساخته بر موضع ملتهب نهند و طلای سرکهٔ انگوری با روغن گل و آب عنب الثعلب باهم مخلوط ساخته نفع بین دارد و یا مغز
نان کماج مغز نان خمیری هر یک شش ماشه در شیر گاو چهار توله بخته زردی بیضهٔ مرغ یک عدد و روغن گل و قدری زعفران آمیخته ضماد نمایند که دافع
ورم و سوزش است و یا آرد باقلا گل بنفشه عنب الثعلب هر واحد یک توله با روغن گل و سرکه ضماد کنند و یا آرد جو آرد عدس آرد باقلا مساوی با آب
عنب الثعلب یا تیبت آب کشنیز و زردی بیضه سرشته ضماد نمایند و ایضاً بهر ردع عدس و برگ عنب الثعلب کوفته در روغن گل آمیخته ضماد نمایند و بهر
تلیین تا رطوبات در پستان منعقد و منجمد نگردد گل نیلوفر گل بنفشه گل خطمی عنب الثعلب برگ خبازی برگ خطمی در آب جوش داده صاف نموده نطول
کنند و یا برنج و دال مونگ که بهندی کهچری گویند هر دو در آب بخته از آب آن نطول نمایند و بقول انطاکی در ورم حار ضماد آرد باقلا و جو و حلبه در بعض
شحوم و سرکه سرشته و طلا با آب کشنیز و حی العالم نافع و ایضاً بعد فصد سرکه بی نمک با آب نیمگرم برابر آمیخته در مثانه انداخته تکمید نمایند و روغن گل یکتوله سکنجبین
ساده دو توله آرد باقلا یکنیم توله آمیخته ضماد کنند و ضماد سبوس اسپغول با سرکه و گلاب کذا برگ عنب الثعلب با روغن گل تا سه روز نیز نافع بعد از ان اقاقیا و
آرد باقلا و صندلین و بکوه هر یک سه ماشه ضماد کنند تا بشرطیکه منجمد نه انجامد و اگر تحلیل نشود مسهل دهند پس اگر اندکی باقی ماند بگلاب نیم گرم نطول کنند و در وقت
تزید ورم با ضماد رداوع و نطول ملینات سابقه حلبه و اکلیل الملک یا بابونه مخلوط سازند و یا آرد جو گل خطمی گل نیلوفر اسپغول کوفته بیخته مغز نان با آب
عنب الثعلب تازه و روغن گل بخته مخلوط کرده نیمگرم ضماد نمایند و یا حضض جدوار زعفران شوده ضماد کنند و یا عدس در آب دریای شور بخته و یا برگ کرنب کوفته
به بندند و یا با آب عنب الثعلب و روغن گل طلا کنند و یا بابونه اکلیل الملک گل خطمی بنفشه هر یک پنج ماشه آرد جو آرد نخود هر یک ده ماشه کوفته بیخته با آب کاسنی و گلاب
طلا سازند و یا گیرو پوست هلیلهٔ زرد صبر سوخته تخمیل و یا پوست هلیلهٔ زرد صبر آرد جو آرد مونگ آرد باقلا با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در وقت
انتها حلبه اکلیل الملک و بابونه صرف برای تحلیل و دیگر محللات استعمال نمایند و یا گل خطمی برگ کتان عنب الثعلب کوفته بیخته روغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا تخم
کتان یا بابونه اکلیل الملک کنجد با برگ لبلاب بیند و بقیروطی موم سفید و روغن گل آمیخته طلا کنند و یا بابونه اسگنده تمر هندی مرزنجوش آرد جو حلبه گل خطمی تخم مرو
هر یک شش ماشه اکلیل الملک چهار ماشه آرد باقلا نه ماشه بشیر گاو چهار توله بخته روغن گل داخل کرده ضماد نمایند که در انتها معمول است و چون حلبه برگ کتان
اسگنده تمر هندی عشر گل خطمی آرد جو هر یک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در شیر گاو نیم پاو مثل مرهم بخته زرده بیضهٔ مرغ روغن گل داخل کرده ضماد کنند اگر
ماده کم باشد تحلیل کند و اگر زیاده بود تنضیج و تفجیر سازد و بدانند که گاهی بسبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیدا می شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ
پستان معلوم میشود و درین صورت باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و چون گرم شود تجدید نمایند و از آرد جو آرد باقلا معاً با آب کشنیز سبز
و آب خرفهٔ سبز و زردهٔ بیضهٔ مرغ ضماد کنند و اگر خراطین یا سرطین زنده را بکوبند و بر پستان به بندند در تحلیل ورم حار پستان و گداختن شیر بسته فائده عجیب
کنند و مجرب است و یا کاهو در سرکه سائیده ضماد نمایند و یا اکلیل الملک در سوت در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و یا آرد مونگ آرد
باقلا هر یک شش ماشه با آب عنب الثعلب تازه دو توله ضماد کنند و گاهی آب کشنیز تازه و زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل می افزایند و قدری

سرکہ با آب نیمگرم آمیختہ نطول سازند و اگر خاکشی چہار ماشہ بعرق شاہترہ شش تولہ عرق عنب الثعلب شش تولہ اندکے گرم نمودہ شیرۂ چہار بیج شش ماشہ شربت
بنفشہ دو تولہ داخل کردہ بدہند و آرد باقلا عدس مقشر تخم کاہو آرد جو گل سرخ گل ارمنی سائیدہ در روغن گل و سرکہ آمیختہ ضماد کنند ورم را کہ بسبب زیادتی شیر
باشد دور نماید و وقت انتہا و سکون حرارت و وجع محللات سابقہ ضماد نمایند و یا بابونہ گل بنفشہ اکلیل الملک سائیدہ در روغن گل و موم گداختہ آمیزند
و ضماد کنند و یا برگ توت دیسہ و برگ عنب الثعلب سبز کہ در روغن گل پختہ ضماد نمایند و وقت انحطاط بابونہ قیصوم تمام اکلیل الملک عنب الثعلب بنفشہ
جوشانیدہ صاف کردہ نطول سازند بعضے نبشت حلبہ جند بیدستر می افزایند و اگر مادہ تحلیل نپذیرد و جمع گردد علاج دبیلہ پستان و اگر ورم بسبب کوفتگی
پستان حادث شود در ابتدا بعد فصد باسلیق ہمان جانب ضمادی کہ در جمود لبن برای رفع ثدی مذکور شد بعمل آرند و بعدہ آب نیمگرم تنطیل نمایند و شانہ را
باہستگی بران کشند در روزی ہفت ہشت بار و یا انار آرد باقلا و جو مقشر ہر یک یک نیم تولہ مونگ مقشر دو تولہ در شیر سبز ضماد کنند و یا برگ انار تازہ پختہ نیمگرم بہ بندند
و بعد نضاج ابتدا ہر چہ مناسب وقت تزید و انتہای ورم ست بعمل آرند و گلقند در عرق عنب الثعلب مالیدہ صاف نمودہ خاکشی پاشیدہ نوشیدن برای
تپ دورد کہ از ضربۂ ثدی عارض شود نافع ست و کذا ضماد زردۂ بیضہ و روغن گل و کذا آرد باقلا در آب پختہ مفید و در وجع پستان او را طمث و تصفیہ حلبہ و
بزرکتان و روغن گل نافع ست اقوال اطبا حکیم علی گفتہ کہ در ابتدای ورم پستان صندل جوز القی برگ حنا آب عنب الثعلب سائیدہ طلا کنند کہ ردع
بقوت میکند و در وسط ہمراہ نضج برگ گل خطمی و امثال آن ضماد نمایند و اگر حاجت باشد مرہم اشق آمیزند تا زود نضج دہد و چون بشگافد بمراہم مدملہ علاج
کنند و در شرح قانون نوشتہ کہ اگرچہ اورام ثدی با اورام سائر اعضا از وجوب ردع در ابتدا و تحلیل در آخر و خلط این ہر دو تدبیر میان این ہر دو وقت
برابر ست لیکن این اورام را خصوصیتی ست و آن اینست کہ رادع آن واجب ست کہ با ملطفات باشند بسبب این استعداد در ثدی برای انعقاد دم
بنا بر آنکہ با وجود حرارت او تحلل اجزای لطیف خون بسبب سخافت جرم او سہل ست و ازینجا ست کہ شیخ وغیرہ می نویسند کہ در ابتدای ورم حار پستان
برادعات علاج کنند و با آن اندک ملطفات آمیزند و این مثل تکمید بسرکہ ممزوج آب گرم ست یا ضماد اندک روغن گل و آرد باقلا سکنجبین یا برگ عنب الثعلب کوفتہ
بروغن گل آمیختہ و چون از ابتدا اندک تجاوز کنند یعنی بعد سہ روز باضمدہ کہ در باب ثدی متناد و جمود دم گذشت علاج کنند و این طلا بسیار نیکو ست آرد باقلا
اکلیل الملک سائیدہ در روغن کنجد آمیختہ با آب شیرین طلا نمایند و ایضاً در آخر نان خشکار کوفتہ و آرد جو و باقلا و حلبہ و خطمی ہر واحد پنج جزو زعفران دو جزو مر سہ جزو و
زردۂ بیضہ آمیختہ ضماد نمایند و ایضاً طلای بزرکتان سائیدہ بسرکہ نافع ست و بسیار باشد کہ بسام بورم ثدی منحل گردد و موضع خوف ذات الجنب بود
پس حیلہ کنند در آنکہ بسبزر قطونا این ورم را جمع نمایند و بر سر ورم نہند سوای حوالی آن حوالی آن ثقل او ر وادع نہند و در ابتدای وجع تکمید نکنند کہ رقیق تحلیل
شود و غلیظ باقی ماند و آن خطا ست و چون سر پستان ورم کند فصد نمایند و مثل صندل و اقاقیا طلا کنند تا سرطان حادث نگردد و لہذا گفتہ اند کہ حلبہ بسبب قلت
رطوبت او برای حدوث سرطان اولی ست و ازین جہت می باید کہ در ابتدای حدوث وجع در ان مبادرت نمایند باسفیداج ما ورد و تقویت جرم آن تا ورم
قبول نکند و بدان سبب مستعد سرطان نگردد بولس گوید کہ چون شیر در پستان بہ بندد و ورم کند بارد خشکار و تخم کتان ضماد کنند و تکمید با آب گرم مفید ست و پستانہا
بر بخار آب گرم داشتن خاصۃ کہ در ان ادویۂ محللہ پختہ باشند فائدہ تمام دارد صاحب کامل گوید کہ گاہی ورم حار بسبب تجبن لبن در پستان عارض می شود
و علاجش اینست کہ اسفنج در آب گرم ممزوج بسرکہ اندک تر کردہ بنہند و ایضاً نان سودہ در روغن گل و زردۂ بیضہ آمیختہ ضماد نمایند و یا آرد باقلا آرد جو آرد حلبہ
خطمی ہر واحد یک جزو زعفران و مر ہر واحد نیم جزو سائیدہ بزردۂ بیضہ در روغن کنجد آمیختہ ضماد نمایند و ایضاً مغز نان خشکار در آب سودہ زیت آمیختہ
نیمگرم ضماد کنند و ایضاً در آبے کہ حلبہ اکلیل الملک بزرکتان جوشانیدہ باشند اسفنج تر کردہ گرم نہند و اگر حرارت قوی بسبب شدید باشد ضماد مغاث
کہ سابق مذکور شد بعمل آرند و چون حدت ساکن شود موم در روغن بنفشہ گداختہ با زردۂ بیضہ در ہاون کردہ تسقیہ آبے کہ در ان بابونہ و اکلیل الملک
جوشانیدہ باشند خوب حل نمودہ ضماد نمایند و اگر مادۂ ورم مودی بجمع گردد اضمدہ کہ در دبیلۂ پستان مسطور شوند بکار برند سویدی گوید کہ ضماد
بزر البنج سفید سائیدہ بشراب ریحانی سرشتہ در تحلیل ورم حار ثدی مجرب من ست و کذا شحرۂ ابی مالک کہ معروف بعبابون لقا ست

عجیب مجربست و تعلیق قرصه و کذا بیخ خیار ذی قطعه قطعه کرده و در رشته بسته و کذا یاقوت بر ثدی دارم مزیل ورد و سست شده طلوا اکلاً وضماداً نافع و اگر سماق باریک سائیده با آب پخته قبل از تولد بچه ضماد کنند بعد تولد آن ورم پستان عارض نشود و برای ورم حار ثدی ضماد برگ بنج سفید و یا روغن گل و رصلایه رصاص و دست آن حل کرده تا سیاه شود و یا تشنا کنند در روغن گل و طین قیمولیا و یا گل شاموس بروغن گل آمیخته و یا آرد باقلا بسویق و یا برگ خلاف و یا عدس و پوست انار و زرد و رد مطبوخ و یا گل مختوم بگلاب آمیخته و یا سفرجل مشوی و یا عصارهٔ آن و برای ورم عارض از تجبن لبن بعد نفاس ضماد برگ بید انجیر سائیده بسرکه سرشته و کذا الفجه جدی سوده بعسل در آمیخته و کذا نخود سیاه مدقوق مطبوخ و کذا آرد کرسنه و آرد جو و آرد گندم و کذا اطلق محلول و کذا روغن گل و سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا سرگین ماده گاو بروغن گل آمیخته و کذا پیاز عنصل در زیت خوشبو بریان کرده و کذا برگ پودینه با آرد باقلا پخته و کذا آب کرفس بسویق و کذا آرد باقلا و آرد جو مطبوخ و کذا تخم خطمی و یا برگ آن تنها یا بشراب پخته و کذا جرکه بدن مصارعین با حمامین و کذا بیخ خنثی بدردی شراب پخته و کذا عدس مطبوخ با آب حبه و برگ کرنب و کذا عدس مقشر با نان سوده و کذا بیخ خطمی کوفته و بعسل پخته و کذا سبوس گندم در شراب پخته هر واحد نافع است اطبای هندی نویسند که برای ورم پستان ناکوه گل خیر و گوکهر و تلسی افیون کیر و هر واحد یک ماشه سائیده نیم گرم ضماد نمایند و یا برگ گل عباسی و برگ ناکوه سائیده ضماد نمایند و از برگ نیم و برگ لیکاین تکمید کردن و بستن نافع و کذا برگ ستهشم جوش داده و ورم را شستن و برگهای گرم بستن مفید و اگر در شروع گل نیلوفر با آب سرشته ضماد کنند در نظر دارند که خشک نگردد و چون خشکی گیرد دیگر رقیق نمایند طلا نمایند بفضله تعالی همه درد دفع و ورم تنها تحلیل خواهد شد و اگر ورم جمع شود آرد جو بعرق برگ میوڑی و سرکه آمیخته ضماد نمایند اگر در روزی نفع ندهد همچنان بکار برند ورنه آب برگ ناکوه سبز بلطوخ ساخته ضماد نمایند که زود دفع درد و ورم می نماید

علاج ورم ثدی بارد بلغمی

اول نطول از مطبوخ گل بابونه و اکلیل الملک و سنبل الطیب و برگ کرنب و انار و ناکوه هر یک سه تولہ و رشبانروزی هفت هشت کرت بعمل آرند و از تخم کرفس و بابونه و اکلیل الملک هر یک هفت ماشه ضماد کنند و مسهل بلغم نافع دهند و نگذارند که پخته شود و ایضاً تخم کرفس سائیده و یا گل بابونه تنها یا مخلوط با آب بادیان یا با آب کرفس یا برگ خروع و یا مغز تخم آن و یا اشنه و یا بادرنجبویه و یا کما فیطوس یا کبریت سائیده ضماد نمایند و ضماد چوب میده پوست کهنال تخم حلبه پوست بیخ بید انجیر گیر و همه برابر سائیده نیز نافع ورم بارد ثدی است و دیگر اضمدهٔ حارهٔ مذکورهٔ سابق مفید و نطولات محلله بکار برند و نطول با بونه و شبت و حلبه و قیصوم و سعتر بآب جوشانیده بر پستان ریختن نیز ورم بارد را تحلیل کند و بقول انطاکی در ورم بارد اگر ماده قوی باشد غاریقون و ایارج بخورانند والا سکنجبین بخورند کفایت کند و بسرگین گاو و اشق و زردی بیضه و زعفران ضماد کنند و کذا مغز بید انجیر و تخم کتان

علاج صلابت ثدی و سلع و غدد و تعقد در آن

اگر ورم پستان مائل بصلابت شود اول فصد کنند و مسهلات سودا دهند و قیروطی از موم زرد یک نیم تولہ زردی بیضه یک عدد روغن بنفشه و بادام و روغن گل هر یک یک نیم تولہ ساخته استعمال نمایند و یا آرد باقلا اکلیل الملک و روغن کنجد ضماد کنند و نطول ریاحین حاره نمایند و مغز ساق گاو و موم ضماد کنند و یا حلبه و تخم کتان خطمی انجیر پخته بروغن سوسن و موم قیروطی ساخته ضماد نمایند و از مولدات سودا پرهیز نمایند و ایضاً در ورم صلب پستان بعد فصد باسلیق عنب الثعلب چهار ماشه شاهتره شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده نبات یک تولہ داخل کرده بنوشند و آرد باقلا آرد جو گل بابونه اکلیل الملک منقی سائیده بروغن سوسن و پیه بز قیروطی ساخته ضماد کنند و یا حلبه کوفته بسرکه و روغن گل ضماد نمایند و یا برگ کرنب کوفته زعفران اندک اضافه نموده ضماد سازند و ضماد کما فیطوس تازه و یا برگ خروع سائیده بمسکه آمیخته و یا مسکه گاو تنها و یا آرد کرسنه بعسل و یا سپیدآب با آرد جو و یا تخم ابل و یا روغن خیری و موم و یا خاکستر سرطان نهری و یا بزرکتان سوده بعسل آمیخته و یا زهره بز بسته بزرده بیضه یا تودری و یا آرد گندم بشراب پخته و یا بیخ خنثی بشراب پخته و یا سبوس گندم مطبوخ بشراب یا بعرالضبع تماشیا یا تخم محلب و یا مرتشیشای سوده بروغن گل آمیخته هر واحد نافع صلابت پستان است و لبنا باشد که

منجر بصلابت میگردد و درین صورت بعد فصد باسلیق بارا لجبن بهند دانصمده که در مطلق سرطان گفته آید بکار برند و این در اکثر بهیچ علاج به نمیگردد و شیخ میفرماید که اگر ورم پستان بصلابت میل کند در ابتدا با زرد و در شراب تر کرده ضماد کنند و یا بقیروطی روغن بنفشه و زرده بیضه طلا نمایند و اگر ورم صلب گردد بقیروطی بموم و روغن گل و قطران و مار الکافور طلا کنند و اکثر در ان زهرهٔ گاو داخل می نمایند و گاهی بضماد برگ ترب و سوده علاج میکنند و بسا است که دردی مطبوخ کهنه نفع می کند و یا دردی سرکه طلا کنند و برای سلع و غدد آن بهترین دوا انیست که برگ شفتالوی تر و برگ سداب طب هر دو سائیده ضماد نمایند و اگر صلابت بقیه تعقد دنبت باروغ یا حادث بعد از ان زاد و بتحلیل نگردد لشگافند و تخم آن بیرون آرند و صاحب کامل گفته که هرگاه در ثدی ورم صلب عارض گردد علاجش بعلاج ورم حادث در انثیین نمایند و بقراط گفته که گاهی در پستان وقت حمل صلابت عارض میشود و آن دلالت کند بر اوجاع که جا ماه را در زانو و سرین و چشم عارض شود و بعض متاخرین می نویسند که گاهی صلابت غددی در ثدی بقدر کنار یا کم از ان پیدا میشود و بعد مدتی قریب بمقدار بیضه بط یا زیاده ازین رسیده التهاب و سرخی رنگت در و باضربان در ان ظاهر میگردد و آخر ریم کرده آماده انفجار میشود باید که بزودی تمام ز لو چسپانند و خون بکر برآرند و اگر نفعی نبود فصد باسلیق هم نمایند و کشنیز خشک شش ماشه صندل سرخ چهار ماشه صندل سفید چهار ماشه کافور یک نیم ماشه در آب برگ کاسنی سبز و آب برگ مکوه سبز و آب برگ پالک و آب کشنیز سبز و آب برگ خرفه سائیده ضماد کرده باشند که ماده را از نضج باز میدارد و صلابت را بتحلیل میبرند اگر قبل از ظهور سرخی و درد باستعمال آید حاجت فصد و زلو نمی افتد و مکرر بتجربه رسیده و بهر تلیین تعقد استعمال قیروطیات و شحومات و مرهم داخلیون مفید بود و در اکثر اول فصد باسلیق کفایت کند و مغز نان خمیری بروغن گل چرب نموده بستن جاذب تحلیل می برد و کذلک مصطکی چهار ماشه بزردی بیضه در روغن گل یک توله و یا ریوند خطائی فقط و یا آرد کرسنه و ریوند چینی و با قلا هر یک هفت ماشه در روغن گل یک نیم توله و گاهی از انقطاع حیض قبل از وقت خویش و صدمت شیر بغیر از حمل تعقد پدید آید و درین حالت فصد صافن و بالخصوص عرق النسا بتجربه رسیده و مطبوخ پوست خیارشنبر فائده میکند و تعقد که از ضربه بر طفل حادث شود نمی بسر که سائیده طلا کردن هم از آن است

دبیله ثدی

هرگاه ماده ورم پستان جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند که نضج ماده می نماید و یا تخم کتان با بونه اکلیل الملک در آب جوشانیده ضماد کنند و یا موم و روغن گل قیروطی ساخته ضماد کنند و دیگر الصبغه ملینه منضجه چون لعاب حلبه و خطمی و تخم کتان و انجیر کوفته ضماد نیکو ست و یا گندم و بادیان و حلبه و تخم کتان را تنبیج با آب طبیخ انجیر آمیخته بندند و یا حلبه چهار ماشه بزر کتان دو ماشه آرد جو گل خطمی هر یک چهار ماشه تخم مرو ش ماشه انجیر زرد دو عدد بموم و روغن آمیخته یا تنها ضماد کنند و یا برگ نیم و یا پیاز پخته بر بندند و بقول صاحب کامل اگر ماده ورم آن بجمع مه گردد انجیر سفید نیم پا قدری روغن زرد و آب گرم بسایند که مثل مرهم گردد ضماد نمایند ایضا بحلبه و بزر کتان و کنجد باریک سائیده در شیر انجیر سرشته ضماد کنند و یا تمر هیر و بی تخم دور کرده سوده در آب و روغن غنم بپزند بعده صیه سائیده بلبه غنم و غیره و التحام باریک سائیده و راتینج داخل کرده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و ضماد نمایند و بعد از نضج منفجر سازند و چون نه چاک گردد مرهم مدمل مثل مرهم سفید اب بنهند و شیخ الرئیس نوشته که چون پستان را ورم جامع عارض گردد از ادویه جیده انیست که بزر کتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه سائله و لشک بز و سرگین کبوتر و نطرون و راتینج مساوی بگیرند و بکوبند و بروغن کنجد و روغن خیری و مغز ساق بقر ضماد نمایند و اگر خواهند منفجر درین داخل کنند و اگر حاجت شگافتن افتد بشگافند و در نسخه انجیر خشک و مغز ساق عوض مغز ساق گاو و در نسخه دیگر موم است و بعد شگاف جراحت را بدانچه در ریش دهان و زبان گفته شد معالجه نمایند که علاج جراحات اندام نازک یکسان است و باقی هرچه در دبیله مطلق خواهد آمد حسب حاجت بکار برند

قروح و اکله ثدی

علاج قروح پستان مثل علاج قروح فم و زبان نمایند و رصاص محرق نافع قروح ثدی است و خوردن لعله قثای بری یا نوشیدن عصاره او و کذا انیسون و دهن زیت و صلایه رصاص حل کرده بنزلف و صابون القاقیا خشک کرده سائیده بر قروح ذرور ساختن بتجربه شویدی ست و گویند که نبیذ عفص

ن باب منفعت عظیم دارد وبقول شیخ برای قروح خبیثه که لحم ثدی را بخورد بگیرند تبید قاقلی بیست جزو ودران سماق وبافین یکجزو وبازو خام نیم جزو وسلیخه نیم جزو
السوس کیسه نموده تر کنند تا بیست روز بعده جوش دهند وبچوب سرو بگردانند تا نصف بماند بالیده صاف نموده بازبر آتش ملائم غلیظ سازند ودر شیشه بدارند وبر قروح
بر موضع طلا کنند واین روغن برای جمیع قروح که در اعضای رخوه مثل دهن وزبان وغیره باشد نیکوست واکال را منع کند واصلاح او نماید

حکه ثدی وشقاق آن

بدن که در پستان حادث شود انجیر را باسرکه نرم سرشته طلا کنند بعده بطبیخ کرفس بطول سازند وبر کاهل محجمه گذارند وباقی تدبیر حسب حاجت از آنچه در حکه مطلق خواهد آمد
ند وشقاق که بر پستان وشکم ودر انتهای زنان پدید آید طین قیمولیا وکندر مساوی کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند ویا ناو سلحفاة بحری بسفیده بیضه سرشته نهند
وانچه در شقاق مطلق ذکر خواهد یافت موافق احتیاج بعمل آرند

حفظ ثدی از عظم ومنع او از سقوط بر صدر

زنی که اراده آن نماید که پستان او کوچک بماند دخول حمام کم کند وکذلک صبیان اگر اراده بقاے صغر خصیتین آنها باشد وحکیم شریف خان می نویسند
گاهے عارض میشود ثدیین را عظم وسقوط او وآن از عیوب ست وعلاجش بجمیع مبردات مجمد ومجففات مقبض ومضیقات عروق او ومخدرات کنند
این دوا جامع ست وعجیب گل قیمولیا ومازو وسفیده ارزیز وبزر البنج باسرکه بر خرقه کتان مالیده ضماد سازند تا سه روز واگر افیون وبنان باسرکه ضماد
کنند نیز پستان را از بزرگ شدن باز دارد وهمچنین کندر ودرع سوخته وآرد جو کوفته بیخته باسرکه سرشته در هر ماه سه بار طلا کردن وبرگ وبار وگل و
پوست انار باریک نموده یک شبانه روز در آب تر نمایند روز دیگر چند جوش داده صاف نموده چهارم آن روغن تلخ اضافه کرده بجوشانند تا آب
فنا گردد وروغن بماند قدرے بر پستان می مالیده باشند پستان را محکم سازد وبقول شیخ بگیرند سفیداب وطین قیمولیا هر واحد دو درم وبآب بزر البنج سرشته
قدری روغن مصطکی آمیخته طلا کنند ومدام بر پستان خرقه کتان مغموس بآب مازو ومرد وسیماب بر پستان مستحکم نهند وایضاً مجرب است زنان ست که طین حر
بسل طلا نمایند واگر دران افیون ونان بسرکه داخل کنند قوی تر گردد ویا بگیرند طین حر بیست درم وشوکران دو درم ودر سرکه طلا سازند ویا بگیرند گل ارمنی
اقاقیا وسفیداب وبعصاره شجر بنج طلا کنند ویا بگیرند سفیده قبح وزنجار وسیعه سائله وقیمولیا وبآب بزر قطونا طلا نمایند ویا حشیش شوکران کوفته بسرکه سرشته
طلا کنند وسه روز بگذارند وچون اراده تخفیف کنند با سفنج مغموس در آب سرکه بشویند ویا بگیرند عصاره طراثیث وپوست انار ورصاص سوخته هر واحد سه درم
شب یمانی سفیداب عدس سوخته هر واحد یکدرم جلنار محرق قیسور هر واحد سه درم بآب بارتنگ سرشته طلا نمایند ویا بگیرند کمون یا پیاز سوسن و
بسل وآب سه روز بر پستان بدارند ویا بگیرند اشق وشوکران وسه روز بدارند وشوکران تنها تا سه روز وآز ادعای مذکوره درین باب نیست که بچون
خون زیر یا دم قنفذ یا خون سلحفاة طلا کنند ویا بگیرند زیت وشب محروق مثل کحل ودرهاون سرب حل کنند تا لخته سرشته شود ومدام تمریخ آن نمایند وکذلک
یبن حمو مازو خام بعسل آمیخته طلا کردن وبقول هبة الله اسفیداج وگل قیمولیا هر واحد دو درم شوکران یکدرم افیون نیم درم اقاقیا سه درم پوست انار نیم درم
عدس سوخته دو درم همه را سائیده بآب بنج یا بآب بارتنگ سرشته ضماد نمایند که از تزید عظم باز دارد وبقول حکیم شریف خان طلا بحجر مسن محکوک در سرکه
آب همیلی ثمر دارد واگر شوکران وبیخ ولعاب بزر قطونا ومرداسنگ وسفیداب وافیون در سرکه سائیده قرص سازند وعند الحاجت طلا نمایند پستان وخصیه
از بزرگ شدن باز دارد واحتلام ولمس ورستن موی را نیز منع کند ویا شب یمانی وروغن گل طلا کنند وباید که طلا تمام روز بدارند وبآب سرد بشویند
بولس گوید که گاهی پستان مردان هنگام احتلام مثل پستان زنان منتفخ شود درین حالت پستان را بشگافند وانچه اندران مثل ماده سلعه باشد بیرون آرند
انگاه بروز دیس بمرهم مدمله مثل مرهم خل ومرهم سفیداب علاج کنند وبقول صاحب خلاصه ذکائی اگر زیره سیاه بسایند وبآب سرشته ضماد کنند وخرقه را
بسرکه تر کرده بران گذارند وسینه بند محکم ببندند وتا سه روز نگشایند بعد از آن واکنند محافظت پستان کند وبزرگ فاحش وسست شدن ندهد واگر آرد جو
پوست انار کنار بیخ بایک سائیده وباسرکه آمیخته طلا کنند در هر ماه بعد از حیض سه روز متواتر در شب یک روز دو سه مرتبه حفظ از استرخاے آن نمود وطلای

قلق و کرب و تثاوب و قشعریره حادث کند و مثل اینها است کسانی که در حق آنها بقراط گفته که شرب شراب ممزوج بالمناصفه ایشان را صحت می بخشد و این جماعت نسبت
که در آن تنقیه و غسل مع تقویت ست و گاه معده مستعد شده بسبب شدت حس و بهر انفعال بسبب اندک این موذی بصرع و تشنج گردد و این انسان
را او فی غضب و صوم و غم و بسبب محرک غذا طاعت برد و چون بدان بسبب خلط مراری لذع می‌شود فم معده او منصب میگردد و ازان بسبب شدت
حس و ایذای باید و صرع و غشی و تشنج بمشارکت دماغ فم معده او واقع میشود و این انسان را عارض میگردد را شدت اینکه بسبب ضعف فم معده عارض میشود که چون
تخمه کند یا افراط شرب شراب یا جماع نماید تشنج و صرع آغاز کند و شبیه بمثل اینها گرانی و زنگاری خلاصی می باید لیکن است از امتلای کثیر ایشان را سبات
طول بهم رسانند تا آنکه اگر خوابی کنند بیدار شوند لیکن است که این بسبب فورع و ریاح لیکن سبب مراقی و در افکار و احلام فاسد میگردد و بد است که امراض معده چون
طول کشند منادی نهایت بسبب لیعت آن و عسر ازالت علاج میشوند و از آفات ردیه در تخلخت انیست که بیمار تمام حادث شود از آن یا شد معده ماده بتوسط آن
منتقی این نوازل مثل قولنج و فواق و کموزی و یا اینها آن بسبب خروج فضلات جراحت تنها بود انصباب مواد و نزول او از دماغ نمی‌شود معده کثرت ماده
در ان باقی مانند تا آنکه معده را ضعیف کند و تحلیل تسبیح ابیات او و غیر آن نماید و مولفت جامع انصاف گفته که امراض معده بعضی در فم آن حادث گردند و بعضی
در قعر آن افتند اما آنچه در فم آن حادث شوند بسبب شدید باشند بسبب آنکه در عضو ذکی الحس نداز اوفی بسبب الم شدید می یابد که گاهی موذی بهلاکت میشود
بسبب مجاورت او بقلب و مشارکت او بر دماغ را امراض عارضه فم معده بعضی ازان عام باشند اسباب اعضا نبا شند و بعضی ازان مشترک دیگر بعضی اعضا
دماغ و قلب میباشند اما مشارکت او دماغ را مثل ارق و ذهاب عقل و حمیات و وسواس و تشنج و احلام ردیه و صرع و سبات ست و جالینوس در کتاب
حیلة البرء ذکر نموده که دیدم شخصی را که بآن در تپش نفخ تشنج بغیر ظهور علامات تشنج دران عارض شد بعد ازان در اثر صفراوی عارض گردید و آن تشنج ازان
فوراً زائل شد و کسانی را که اکثار از اغذیه ردیه میکنند امراض ردی مانند حمیات و یرقان عارض میشوند و چون قی میکنند آنچه در معده ایشان باشد زائل
میگردند و اما مشارکت او مر قلب را بمنزله غشی و خفقان و غیر آنست و بعضی ازان خاص بفم معده بود و آن فساد اشتها و شهوت کلبی و بطلان اشتها
معروف بیولیموس و وجع الفواد و طفوی طعام بر فم معده و عطش ست

ذکر وجوه استدلال بر احوال معده

بدانکه بقول شیخ الرئیس موری که ازان استدلال بر احوال معده میکنند آن از احوال طعام در احتمال معده آنرا و عدم احتمال آن و از هضم آن و در فع او از معده آثر
شهوت طعام و شهوت شراب و از حرکات و اضطرابات آن مثل خفقان معدی و فواق و از سیلان دهان و زبان و طعم دهان و جفاف و خشونت ملاست
او و از آنچه خارج میشود از معده بقی و براز و ریح نازله بصوت یا غیر صوت و ریح صاعده که آن آروغ ست و ریح متحبسه که آن قراقر ست و از رنگ چهره
و از اوجاع و آلام معده و از حس معده و از جهت آنچه موافق یا موذی او از مطعومات و مشروبات و ادویه باشد و از احوال مشارکت آن با اعضای
دیگر اما استدلال از احتمال طعام و عدم احتمال او اینست که اگر معده احتمال نکند مگر کمتر از معتاد که عادت آن شخص بخوردن آن قدر جاری است پس ضعیف
باشد بسببی از اسباب ضعف خواه منشا ضعف امتلای بدن از رطوبات باشد که از خوردن مقدار معتدل مستغنی بود یا امری دیگر غیر این باشد و اگر احتمال کند قوت
آن باقی بود و اما استدلال از طریق هضم پس جودت هضم اینست که چون بر طعام معده مشتمل گردد عقب او ثقل در معده و قسم رفتن نفخ و جشاء و طعم دخانی
یا حامض و فواق و اختلاج و تمدد حادث نشود و مدت بقای طعام در معده مدت معتدل باشد و نزول او ازان در وقت مناسب بشد قبل و نه بعد او
و خواب مستوی باشد و انتباه خفیف سریع بود و بر چشم تهیج و در سر گرانی نباشد و اجابت از طبع سهل بود و اشتعل شکم قبل از عبرار اندک منتفخ گردد و این دلالت
میکند بر جودت انضاف معده بر طعام و حسن اشتمال او بران و این دلالت میکند بر قوت معده و موافقت طعام در کم و کیفیت و چون معده مشتمل نشود
باشتمال نیکو جید الهضم نباشد و قراقر و تواتر جشاء حادث شود و طعام مدت طویل در معده باقی ماند یا قبل از وقت و اجب نازل گردد و ازین نشان صفرا
نیست که منع هضم کند بمنع مبطل یا ناقص خام زیرا که این امور از افعال برودت ست و از صفرا اسهال حادث نمی‌شود بلکه آنرا

فاسد میکند بلکه آنکه سوء مزاج حار افراط کند تا آنکه قوی را ضعیف نماید و اما از نشان سودا آنست که منع هضم و افساد او معاً نماید و بلغم مائل تر از سودا است بسوی فساد بسبب
کثرت رطوبت مائی که آن مهیا بعفونت و فساد است و بلغم حامض که حموضت او احداث غلیان می نماید طعام را بیشتر فاسد میکند و بدانکه چون معده بر ورم و قرحه باشد نه غذا
فاسد باشد و هضم نیابد بسببش سوء مزاج بود و اکثر آن از برودت و رطوبت باشد و بعد او حار و بعد او یابس بود و اما استدلال از اشتهاے طعام پس
استدلال از آن میکنند یا بزیادت او و یا بنقصان و بطلان او و یا بنوعی از انواع مانند آنکه گاه عطش و شوق بسوی بارد بود و گاه شوق بسوے ترش
و گاه بسوی ناشست و مالح و حریف و یا تجمع گردد شوق بسوے حریف یا مالح یا حامض معاً از جهت آنکه اینها مشترک اند در افاده تقطیع خلط ضار پس دلیل ضعف
معده بود بتوسط دلالت او بر کثرت فضول در آن و این وقتی باشد که چون قواے معده بدفع این فضول وافی نبود و معده قوی مائل بسوی دسومات باشد
و گاهی شوق بسوی اشیای ردی منافی طبع باشد چنانچه اشتهاے انگشت و استخاره و غیر آن شود و سبب آن خلط فاسد غریب غیر مناسب با خلاط محمود است
و چون حاسه ذوق صحیح باشد اشتها کند شهوت طعام دیگر را بر خلاف و چون شهوت فاسد گردد در آنجا آفت بود پس اگر اشتهای مفرط دسومات باشد در آنجا تقبض و
تکاثف باشد و اگر طبیعت از اطعمه دسمه کراهت کند و بسوی بارد یا اشتعل مائل بود در آنجا حرارت مستولی باشد و اگر خواهش مسخنات کند در آنجا برودت باشد
و اگر اشتهای مقطعات و حموضات و حریفات باشد در آنجا خلط لزج باشد و فرق میان مزاج طبیعی معده و مزاج غیر طبیعی آنست که صاحب مزاج طبیعی را اشتها
بمشاکل مزاج معده اوی باشد و صاحب مزاج خارج از طبیعی را اشتها بضد و منافر او باشد و معده حار شهوت آب بیشتر از غذا میباشد مگر آنکه عطش مفرط
گردد و قوت حساسه را که بآب بارد [illegible] عطش بیشتر شود و [illegible] و اگر عطش با سبب گرم یا از اکل [illegible] ماء الشعیر ساکن شود و از بلغم مالح بود
و اگر بدان تسکین نیابد از ماده صفراوی باشد و گاهی بسبب شدت حرارت بسبب قوت تحلیل آن طالب بدل لذیذ قبل از سقوط قوت مهیج جوع شدید گردد و قسمی از
جوع شود که بدان صبر نتوان کرد و با آن غشی یا [illegible] چون در غذا تاخیر گردد و در معده که سودا و بلغم حامض انصباب پذیرد شهوت زیاده میباشد چون قدر آنها کمتر
از مقدار مستدعی باشد [illegible] شهوت و طلب غذا بجمیع اعضا عام است و مختص بمعده نیست لیکن این قائم بطبیعی باشد و کائن از علائق استدعاے
قوت غاذیه جاذبه یعنی قوت [illegible] افعال خود تمام و کمال بغیر حاجت بسوے ادراک شعور رسانند و معده مخصوص بشهوت نفسانی است بهر آنکه حساس است و از آن قوت
نفسانی [illegible] شعور [illegible] و گاهی بعضے کسان را اتفاق افتد که گرسنگی بسیار گردد و طعام بسیار خورند و [illegible] آنچه نشود و ثقل
در غائط بر آید و معده لک بدن [illegible] و اما استدلال از طریق فواق آنست
که اگر صاحب [illegible] احساس کند در آنجا خلط حامض یا حریف یا تلخ باشد و اگر [illegible] گردد در آنجا ریح باشد و اگر بااین احساس نکند و عطش نباشد
خلط بلغمی باشد و اگر عقیب استفراغات و حمیات بود در آنجا یبس باشد و اما استدلال از حال دهان و زبان آنست که اگر زبان در اوجاع معده
شدید الخشونت و حمرت بود بر غلبه دم یا ورم حار دموی در معده دلالت کند و اگر مائل بزردی بود آفت صفراوی باشد و اگر مائل بسیاهی بود بسبب
سوداوی باشد و اگر مائل بسفیدی و لینت بود بسبب رطوبت باشد و هر رنگ که درین وقت در زبان پیدا گردد دلالت میکند بر آنکه در معده ماده است
که از این لون است خواه متورم باشد یا غیر متورم مگر رنگ سیاه که بیشتر از ماده صفراوی محترق بحرارت آن میباشد انچه از آن بسوے زبان متصاعد
می شود سیاه میگرداند و اگر یبس تنها یعنی حقیقی باشد نه از خشونت حادث از فقدان رطوبات بر زبان از فرط حرارت بسبب یبوست باشد و کثرت
آب دهن و زبده بیت او دلالت بر رطوبت معده [illegible] و خشکی فم و قلت آب دهن بر یبس معده دلالت می نماید و حرارت او بر حرارت
اگر [illegible] علامات دیگر معین این دلالت بر حرارت باشند و بدانکه خشکی دهن بر دو وجه بود یکے یبس حقیقی و او آنست که آب دهن نباشد و دوم یبس کاذب
و وی آنست که آب دهن موجود لزج باشد لیکن بسبب حرارت بخاری که متادی بدان گردد خشک شود و یبس واجب است که فرق نمایند میان یبس
و حقیقت [illegible] لزج در دهان که این دلالت [illegible] بر رطوبت لزج دارد خواه از معده منبعث شود و یا از سر نازل گردد و اما طعم دهان پس
تلخ دلالت بر حرارت و صفرا می نماید و ترش در اکثر امر دلالت می کند بر برودت معده لیکن کمتر از برودت که بآن طعام اصلا منهضم نشود و بسا است

گل خراسانی بسر که سرشته وکذا ماز و چهار درم افیون نیم درم وکذا ودع محرق اقاقیا شب هر اثیث سوده بگلاب سرشته وکذا ماز و باریک سوده با آب خوب پخته بوره سرکرده وکذا ابرسا سائیده بعسل سرشته وکذا خون خفاش گاه گاه مانع پستان از عظم ست و بقول اطبای هند اگر بیخ کتائی بزرگ بیخ کتائی خرد پوست انار بیخ کندری مولسری خام برابر باریک سائیده ضماد نمایند پستان غلطیده را سخت نماید و ایضاً گرم نجابی که در ایام بارش پیدا شد چهل عدد در نمک انداخته در ظرف نگاهدارند که جمله یکذات شود و با گل ملتانی آمیخته ضماد نمایند وکذا اسطری نارکیل تری رخت برگ زرد و سرخ باشند خشک نموده با آب سائیده ضماد سازند و یا گیاه سجالو و بیخ اسگند هر دو سائیده بر پستان طلا کنند و اگر این خورد که برابر نخود باشد و پهلی خرد ببول و مغز تخم تمر هندی و پوست انار هم را باریک ساخته باریک سائیده دو دام از ادویه مذکور در نیم پاو روغن گاو و نیم پاو شکر حلوا ساخته بخورند و همچنین تا چهل روز بعمل آرند مثل پستان چهار ده ساله گردد و اگر بادام سبز و شکر سرخ عوض تخم تمر هندی و پوست انار داخل کرده مساوی کوفته بیخته سفوف سازند و یکدام بخورند برای استحکام اعضا خصوص پستان نافع بود

تعظیم ثدی صغیر

اگر پیه گاو میش و پیه فیل مساوی بگدازند و مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند در پستان که بغایت خرد بود عظم پدید آرد و خراطین یا علق در روغن کنجد سائیده ضماد کردن نیز پستان را بزرگ سازد و ایضاً سندهی کوتهه اسگند برابر باریک سائیده طلا کنند که معین بر بالیدن و برآمدن پستان ست و در نسخه دیگر بیخ پیپل بیخ عوض سندهی ست و نوشته که برابر سوده با مسکه گاو طلا نمایند

امراض معده

و آن چهل و دو مرض ست یعنی سوء مزاج معده و درد معده و ضعف معده و ضعف هضم و فساد هضم و تخمه و بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن و ضعف شهوة و ضعف اشتها و فساد اشتها و شهوت کلبی و جوع بقری و جوع مغشی و عطش مفرط و اورام معده و دبیله معده و قروح و بثور معده و نفخ معده و جشاء و فساد جشاء و تمطی و اختباس جشاء و فواق و تهوع و غثیان و قیء الدم و جمود دم و لبن و فواق و انقلاب معده و کرب معده و اختلاج معده و وجع الفؤاد و حرقت معده و حکه معده و استرخای معده و تشنج معده و حبابات معده و تصغر معده و ضربه معده و خرق معده اکنون بدانکه گاه عارض می شود معده را امراض سوء مزاج ساذج مفرد و یا مرکب یا مادی دموی و یا اصناف صفراوی و یا بلغمی زجاجی یا رقیق ساکن یا فی غلیان یا حامض یا مالح و یا مادی سوداوی حامض و عفص و گاه عارض میشود آنرا اورام و قروح و تفرق اتصال و مانند آن از اسباب باطنی و اسباب خارجی مثل صدمه و ضربه و گاهی احتمال انخراق میکند و فی الحال قتل نمی نماید و چون تفرق اتصال بحدی رسد که جرم معده را بشگافد صاحب آن بمیرد و بقراط گفته هر که معده او منخرق گردد هلاک شود و گاه عارض میشود آنرا تهلهل نسیج و رقیق آن و گاه عارض میشود آنرا اسدد تکاثف و گاه عارض میشود آنرا از امراض خلقت در مقدار مانند آنکه بسیار کبیر یا صغیر گردد و از امراض شکل مثل آنکه شدید الاستداره شود و از امراض ملاست و خشونت که شدید الملاست مزلق گردد و از آفات وضع و که مثلاً وضع او شدید الغور بسوی خارج گردد و گاه عارض میشود سدد و فیما بین لیافت آن و سدد در مجاری معده بسوی کبد و بسوی طحال و قرب حادث شود اگر در مجاری کبد باشد و اشتها کم گردد و اگر در مجاری طحال باشد و گاه عارض میشود در معده ریاح و نفخ بسبب اغذیه و بسبب ضعف نفس معده و بسوء مزاج معده گاه واقع میشود از اسباب خارجی از حرارت و برودت و غیر آن و گاه واقع میگردد از اسباب داخلی از امراض معده آنست که هیجان کند از حرارت شدید یا بسبب عفونت او و تحلب مواد ردی بسوی آن و یا بسبب عفونت حرارت آن بر حالت ماده در آن عفونت ردی غیر طبیعی و چون سوء مزاج مادی باشد خالی از آن نیست که یا ماده منشرب غائص در جرم آن باشد و یا ملتصق بر جرم آن و یا مصبوب در تجویف آن و گاه خلط موجود در معده متولد در آن باشد و گاهی منصب از عضو دیگر بسوی آن بود چنانچه از دماغ نوازل حار یا بارد بمعده ریزد و بدان سبب مزاج معده گرم یا سرد گردد و مزاج آنکه بسوی او نازل شود میل کند و همچنین گاهی بسوی آن از زهره اخلاط صفراوی میریزد و این در بعضی کسان باشد که رگ بزرگ از زهره بسوی معده آنها آید عوض رگی که در اکثر مردم از زهره بسوی امعا می آید پس بسوی معده ریزد آنچه انصباب آن بسوی امعا واجب بود و چون ماده طول کند مانع و حاد

ازان در معده قروح پیدا کند و یا رطوبت لزجه بلاسست و زلق احداث نماید و بسا است که تاثیر او بسوی اول امعا آنچه متصل اوست متادی گردد اما افساد او شهوت و هضم را اول شیء ست و گاهی بسوی آن سودا از طحال میرسد و اکثر بسوی آن صفرا از کبد منصب میشود و گاهی سے اعانت این میکند از اسبابے که در معده باشد مثل وجع شدید و تاخیر طعام و ضعف قوت دافعه آن و بسا است که بسبب وران غضب یا غم یا انفعال نفسانی میباشد آنچه تحریک ماده و انصباب مواد بسوی معده می نماید و لذع حادث کند که بدون قی زائل نگردد و گاهی بسوی آن مثل این محرکات خصوصاً گرسنگی اخلاط حدیدی میرسد لاسیما چون ریه نواحی قروح باشد و معده که گاهی بسوی آن سودا نیز منصب میگردد و سبب در انصباب سودا بسوی آن کثرت سودا است و ضعف معده و سبب انصباب خون بسوی آن کثرت دم هیجان او و عضو اشرف ازان مجاور آن باشد یا در جانب آن مثل جگر و یا فوق آن مثل دماغ چون از ان دم بسوی حلق و مری میرسد و بسوی معده نافذ گردد و ضعف قوت دافعه معده اعانت بر قبول جمیع مواد منصب بسوی آن می نماید و از اسباب قویه در انصباب دم بسوی آن احتباس غیر آن احتباس دم سیلان حیض یا خون بواسیر یا ذرب یا ترک یا فت مستفرغ یا قطع عضوے که احتیاج ے افتد بدفع آن از طریق معده و بقی و اسهال دم وقوع میگردد و بدانند که ضعف معده سبب قوی ست در انصباب ماده بسوے آن و اکثر آنچه در معده یافته میشود و یا در ان متولد میگردد از اخلاط آن بلغم ست و سببش این است که کیلوس قریب الطبع از بلغم ست و وی چون منهضم نشود بهضم تام خون و صفرا و سودا نمیگردد و عند فساد هضم منقلب بالضرورة بلغم زیاده در معده متولد میشود و ایضاً بسوے معده در غالب احوال صفرا بلغم الی غسل آن مانند آنکه امعا را آن میرسد پس آنچه از بلغم در ان متولد میشود مجتمع میباشد اما صفرا در بعض معده پیدا میشود و در اکثر بسوی آن از کبد میرسد با وجود آنکه صفرا در معده حار متولد میشود چون غذا قابل استحاله بسرعت بسوی دخانیت منافی گردد و گاه عارض میشود معده را در خلقت و یا بسبب طول امراض و اوجاع و شود تدبیر آنکه جرم او متخلخل الشحم ضعیف القوام رقیق الجلد میگردد و این مودی بضعف در جمیع احوال او میشود و در معالجه آن احتیاج بکلفت می افتد و اسباب امراض معده همه اسباب امراض مذکوره از اسباب خارجی بادی و داخلی غیر بادی سابق و واصل ست و مخصوص بدان اغذیه است بنوعی که مقتضی سوء هضم باشد و اگرچه معده به صحیح الحواس بود و یا بسیار اندک باشد حتی که معده صحیح مودی بنا قت و ضمور گردد و یا کثرت استعمال ادویه که معده معتاد استعانت بدان او در فعل خود گردد و یا بسبب کثیر بقی و اسهال خصوصاً آنکه محتاج بحرکت عنیف غیر طبیعی و ستشر لحم نسج لیف او و تحلل نسج آن عارض شود و معده شدید الحس متعدد باذیت از هم اذی بسبب وبرشود مزاج مضعف با فراط در فعل نقصان پیدا میکند حتی که حرارت سانح اکثر سبب زلق معده میگردد و بنا بر احداث ضعف ماسکه بسبب غلبه رطوبت مزجیه حادثه از کثرت شرب آب و مرطبات در طبائع حاره و حرارت بماده صفراوی بیشتر سبب این میگردد و آفات که در افعال معده حادث می شود یا در قوت مشتهیه جاذبه افتد بطریقے که اشتها اصلا نشود و یا اشتها قلیل گردد و یا بسیار کثرت پذیرد و یا شهوت فاسد شود و این یا بسبب ... باشد و یا بسبب آب و یا در قوت ماسکه که امساک او شدید یا ضعیف یا باطل گردد پس طعام را بسرعت متفرق گرداند و یا در قوت هاضمه که هضم او باطل یا ضعیف یا فاسد شود و غذا را بدخانیت یا حموضت مستحیل سازد و یا در قوت دافعه که فعل او در ان بسوی طبیعی ... و یا بسوی فوق اشتداد او نماید و یا دفع او ضعیف یا باطل گردد و بسوی که کاسف او در معده طول کند و بطی گردد ازان تبخیر مولم محرک اخلاط عارض شود و مثل فواکه منجرے نیست بنا بر کثرت رطوبت آنها و گاه اوجاع معده و لذاع و غیر آن به معده حادث شود و گاه تابع ضعف این همه قوے یا بعض او طفو طعام و لطو انحدار او یا سرعت انحدار او و ضعف هضم او یا بطلان آن یا فساد آن یا سقوط شهوت یا شهوت کلبی یا شهوت فاسد میباشد و تابع این قراقر و جشا و نفخ و لذع و غیر آن میباشد و بسا است که آنچه حادث میشود ازینها موجب میگردد بسوے مشارکت میان اعضای دیگر خصوصاً دماغ بشرکت فیما بین هر دو بعصب کبیر پس صرع یا شقیقه یا مالیخولیا حادث گردد و یا در عصب حفره واقع شود و بسیار باشد که خیال کند پیش چشم که گویا نسج عنکبوت و دخان و ضباب ست و اکثر قلب مشارک معده میگردد و غشی و امثال آن حادث میشود و یا بسبب شدت وجع و خصوصاً در اورام عظیمه آن و یا بسبب کیفیت مفرط در حرارت و برودت یا تحلیل ... و اگر باوه از احداث غشی ضعیف باشد

که دلالت بر حرارت ضعیف مع رطوبت نماید که رطوبت را اندک بجوش آرد بعده خالی شود و از ان قاصر از انضاج پس حموضت عارض گردد مثل عصیر که ترش میگردد و چون بسیار گرده و نیز ترش میشود و چون جوش کند از حرارت ضعیف و گاهی حموضت از انصباب مادهٔ حامض از طحال بسوی معده میباشد و آنچه بسبب طحال باشد با آن اشتها اشتداد نماید و نفخ و قراقر و سوء هضم کثرت پذیرد و آروغ ترش آید و تفه از طعوم فم بر بلغم تفه و شور بر بلغم مالح دلالت کند و طعوم غریبه دلالت بر اخلاط غریبهٔ عفنه رویه نماید و اما استدلال از انچه خارج میشود از معده پس اگر ورقی تهوع فقط باشد و ماده بر نیاید مادهٔ لحجه متشربه بود و اگر قی سهل باشد و عند تناول چیزی که دران جلاء غسل باشد مثل ماء العسل و ماء السکر ماده بسهولت بر آید دلالت بر مادهٔ منصبه بر تجویف نماید و اگر قی و تهوع باشد که ماده تمام بسهولت منقلع نشود بر اجتماع هر دو امر یا بر لحوج خلط یا بر خروج چیزی و بقای چیزی دلالت کند و غثیان از مادهٔ متشربه تنها نمی باشد بلکه از مادهٔ غیر متشربه نیز میباشد چون بسیار باشد و فم معده را لذع کند و یا اندک باشد و حجم زیاده حاصل کند باختلاط آن با طعام و از قعر معده بسوی فم معده مرتقی گردد و لذع آن نماید و لهذا اکثر قذف اخلاط بعد طعام سهل باشد و قبل او سهل نشود مگر آنکه ماده کثیر باشد لیکن چون حدوث تهوع و غثیان بر دوام باشد مادهٔ منصبه بود و اگر دائم باشد ماده در معده علی الاتصال منصب شود و ایضا قی دلالت میکند بر وجود آن ماده که از ان خارج میگردد پس بر صفرا و سودا از رنگ دلالت کند و بر بلغم حامض یا مالح بلون و طعم و بر بلغم زجاجی برنگ و بر بلغم نازل از سر بلون مخاطی و بدانچه با آن از نوازل بسوی اعضای دیگر باشد و بعضی کسان باشند که چون اشتیاق طعام تناول نمایند احساس میکنند که اگر حرکت زیاده نمایند طعام قی شود و این بر رطوبت فم معده و یا ضعف معده دلالت کند و آنچه از رطوبت باشد بر خلو معده نیز عارض گردد و آنچه از ضعف بود بر امتلاء تنها عارض شود و ایضا فرق فیما بین چنان کنند که در کائن از رطوبت بالضرور اندر قی عارض آن چیزی از قسم رطوبت بر آید و در کائن از ضعف معده طعام تنها خارج گردد و ایضا در کائن از رطوبت البته شهوت طعام ضعیف بود و در کائن از ضعف چنین نباشد و اما براز پس مستوی معتدل در رنگ و قوام دلالت بر جودت هضم میکند و جودت هضم دلالت بر قوت معده می نماید و قوت معده بر اعتدال مزاج او دلالت میکند و آنچه از ان نامنهضم باشد دلالت بر ضعف معده و تغیر مزاج آن می نماید و رنگ براز دلالت کند بر ماده که در معده بود و اگر در انجا لین و نتن باشد دلالت نماید بر آنکه از معده قبل از وقت نازل شده مثل [illegible] دران بنا بر ضعف قوت ماسکه و اگر لین نباشد بر این امر دلالت نکند بلکه بر ضعف هاضمه دلالت نماید و در استدلال از صوت بعضی گفته اند که نزول او دلیل جودت هضم و قوت نیز هست و کذلک قلت نتن او و شیخ میفرماید که صواب درین آنست که نزول او دلالت بر قوت نمیکند بلکه بر قدری ضعف لیکن آن ضعف کمتر از ان ست که بتبعیت انهضام حادث کنند و اما بودن او عظیم الصوت اگر بنا بر جوهر او باشد آن بسبب غلظ او بود و اگر بسبب قوت دافعه باشد آن دلالت بر قوت ماسکه نماید و لطیف رقیق که آنرا صوت نباشد دال بر تزید قولنج است از کثیف مصوت خصوصا آنکه تصویت او از ارادهٔ مرسله باشد و اما صوت خارج از تلقای نفس او دلالت بر اختلاط ذهن کند و اما قلت نتن او دلالت بر جودت هضم نمی نماید بلکه بر قلت مناسبت داد و عدم نتن اصلا بر فجاجت او دلالت کند و اما جشا گاهی ترش بود و گاهی منتن و دخانی و یا زنگاری و یا زهمی یا حمائی و یا تفهی و یا سمکی و گاهی شبیه بطعم چیزی که صاحب او تناول نموده و گاهی بیچ صرف که دران کیفیت دیگر نباشد و آن صحیح ترین جشاست اگر دخانی باشد دران جهت طعام سریع الاستحاله بسوی دخانیت نباشد مثل زردهٔ بیضهٔ مطبخ و شیرت و یا طعامی که با آن در صنعت او ایجاد او کیفیت دخانی بود مثل حلوای معمول بآتش و غیر آن پس سبب آن حرارت معده باشد با ماده یا سوء مزاج ساذج و اگر با ماده بود پس یکی از اقسام مواد و طعم آن باشد مثلا در کائن از مادهٔ صفراوی تلخی محسوس شود و در کائن از مادهٔ سوداوی ترشی احساس نماید و اکثر این از مادهٔ صفراوی بود که بسوی معده از مراره بر وجهی که سابق سپرده یا از نزلهٔ حادث سر خصوصا چون آن صفراوی مزاج نباشد و ایضا استدلال میکنند بر آنکه سبب حرارت مادی یا ساذج ست از جهت تقدم تغذیه بغذای بعید از دخانیت مثل نان جو که چون بلن جشای دخانی آید سببش معده بود و ایضا براز معائنه نمایند اگر آن مراری باشد دلالت کند بر آنکه سببش حرارت در معده هست و اگر براز مراری نبود واجب نیست که سبب در معده نباشد چه ممکنست که آن سوء مزاج حار ساذج باشد و ایضا قی اگر صفراوی بود سببش معده باشد و الا جائز ست که از اطعمه باشد و از معده نبود و چون بدان سوء مزاج حار ساذج باشد قی اول دلیل ست بدانچه دران خارج گردد بر آنکه سببش حرارت معده ست و اگر بلغم غلیظ یا مائی تفه باشد سبب او اطعمه باشد زیرا که مثل این بلغم در معدهٔ حار بسیار نباشد و گاهی جشای دخانی و حامض دلالت کند بر آنکه آن معده فراغ کافی برای هضم نیابد و مشتعل گردد و عفونت پذیرد و آروغ

ذوذناک شود وطعام ناگواریده بماند و اما اگر جشای حامض از غذای حامض نبود و نه از غذائے که چون در ان افراط کنند بسوی حموضت متغیر گردد پس این بسبب برودت
معده باشد وخصوصاً چون اغذیهٔ لطیف بتخصیص مثل عسل تجربه کنند و دریابند که حموضت می پذیرد پس حکم کنند که سبب در ان برد معده است بلا ماده یا با ماده و بدانچه
با ماده بود ثقل در فم معده دائم بود و اکثر این باصحاب سودا یا اصحاب طحال و بکسے که بسوی معدهٔ او نوازل بارد فرود آید مثل اصحاب مراقیا عارض شود و
گاهی ترش میشود جشا از حرارت چون ماده حلو مصادفت نماید پس آن را بجوش دهد و ترش گرداند چنانچه جرجانی نوشته که آروغ ترش بیشتر از طعامهای
شیرین افتد و این چنان بود که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لیکن آروغ ترش از حرارت ضعیف تر تولد کند و اگر حرارت قوی تر
باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ را دود ناک سازد و بر آروغ ترش از حرارت دلالت میکند آنکه جشای حامض با علامات حرارت مثل التهاب
و تلخی دهن و عطش و انتفاع بمبرد باشد و دلیل بر آنکه حرارت معده گاهی ترش میکند طعام و جشا را انیست که حرارت هوا شیر تازه را زود تر از ان
ترش میگرداند که برودت هوا و گاهے بقی نیز بر ماده استدلال میکنند و چون جشا منتن باشد دلالت کند بر عفونت در معده مانند دلالت بخر و گاهے
بر قروح در معده دلالت نماید و سمکی و سهکی و دخانی دلالت بر رطوبت متعفنه می نماید و زنگاری دلالت کند بر حدت و حرارت مع عفونت و این دلالت
شدید بر ترشی نماید بر حرارت از دخانی و اما اگر جشاے غیر دخانی و غیر حامض باشد و مؤدی بطعم طعام بعد مدتے بر تناول طعام بود او دلالت بر ضعف معده
از احالهٔ طعام کند و اما قراقر دلالت میکند بر ضعف معده و شدت اشتمال او بر طعام و بر نفاخ رطب و اما استدلال از رنگ چهره پس انکه
رنگ شدید الدلالت بر حال معده و کبد ست و اکثر امر و اکثر امراض معده بارد رطب میباشد و رنگ اصحاب او رصاصی بود و اگر با آنها صفرت
باشد مائل بسفیدی بود و اما استدلال از اوجاع معده مثل وجع ممدود ست که آن دلالت بر ریح میکند و گاهے بسبب شدت امتلای معده
از طعام باشد و فرق میان هر دو انیست که ریحی در اکثر با خفت و با انتقال بود و وجع ثقیل بر امتلا دلالت کند و لاذع دلالت مے نماید بر خلط
حامض یا حریف یا عفص یا تلخ و اما استدلال بدانچه بر ان از حس معده میکنند تفصیل و آنست که چون احساس کنند در معده بدانچه
دلالت نماید بر سوء مزاج آن یا بغیر ثقل باشد و آن سوء مزاج ساذج بود و یا بثقل بود و آن مادی باشد پس با این ثقل لذع بود یا نه اگر لذع نبود
یا سقوط شهوت و سردی اطراف و مانند آن در آنجا باشد او بسبب بلغم جامد در معده بود و یا چنان نباشد و آن بسبب بلغم تفه بود و اگر ثقل بسیار بود بلغم
زجاجی باشد و اگر اندک بود مائی رقیق یا زجاجی اندک باشد و فرق میان هر دو آنست که آب دهن در مائی رقیق و بسیار باشد و اگر با ثقل لذع بود پس اگر
با آن التهاب نباشد ماده حامض بود یا سوداوی اگر آن با ثقل و سهر باشد و الا بلغم حامض بود و اگر با آن لذع التهاب باشد ماده حار بود و اگر
معه نمک تلخی دهن باشد ماده صفراوی بود و اگر تلخی دهن نباشد ماده سوداوی محترقه بود و اگر در آنجا تحمل و سهر و سواس باشد و الا بلغم مالح بود بعده
تلخی دهن یا از انجبر ثقل بود پس صفرا صرف باشد یا چنین نباشد پس مخالطت ماده دیگر بود یا سوداوی اگر بحرارت حموضت یا عفوصت باشد و الا بلغمی باشد
و اما استدلال از انچه موافق یا منافی یا موذی باشد چنان ست که نظر کنند که ایا اشیاء سرد او را موافقت میکنند یا چیزهای گرم یا خشک یا تر بعد از انکه
رعایت کم امر کنند چه بیشتر غلطی واقع میشود چون رعایت آن نکنند و او انیست که بسیار باشد که اشیاء سرد غلیان خلط رقیق مائی رطب [illegible]
خلط بلغمی را بشکنند پس گمان شود که از استعمال آن انتفاع حاصل شده و در ینجا حرارتست و حال بر خلاف آن باشد و القیا چیزے گرم بشتر خلط حار را
و قطع کند و آنرا تحلیل نماید و گمان افتد که از ان نفع بهم رسیده و در ینجا برودت ست و حال بالعکس آن باشد پس بر طبیب واجب ست که با وجود این هر دو
بر طرف سائر دلائل نظر دارد و بر چنین منافع کاذبه مفتون نشود و گاهے درین استدلال بوجهے دیگر نیز غلطی واقع میشود و آن انیست که دواے وارد
بدن چون نفع کند پس گاهے نفع او بدین جهت باشد که سبب مرض قطع کند و گاهے نفع او بدین سبب باشد که زائل میشود اعراض مرض و جائز
که نفع بیکے از ین هر دو مضاد نافع بدیگر باشد مثال این انچه عارض میشود اصحاب مراقیا را که گاهے ایشان نفع مے یابند باشیاء بارده این
بنا بر اصلاح آنها مزاج کبد را و کسر حدت ماده سوداوی میباشد و گاهے منتفع میشوند باشیای حاره از بهر تحلیل آنها ریاح و نفخ را که در ایشان

بسیار میباشد و ایضاً چون لشان را انزد و اضرر عارض میشود پس گاہے اضرار او بسبب زیادتی در اعراض میباشد چنانچه در ینجا و کذلک بعضی از امراض آنست که باجتماع دو سبب متضاد عارض میشود مثل انواع مراقیا که آن از حرارت کبد مع برودت معده حادث میگردد و درین هنگام گاه منتفع میشوند باشیای حاره وگاهی بچیزهای بارده وگاہے از سرد و ضرر می یابند و این ہمه از انجا است که رعایت آن جز راستدلال بموافق و مخالف سزاوار است و اما استدلال باحوال مشارکات چنین باید کرد که مثلاً نظر کنند که آیا دماغ منفعل از اسباب نوازل باعث لسوی معده برای نوازل ہست و یا کبد مولد صفرا باعث انجا ست یا طحال عاجز از نقص سودا و وارم کثیر السودا ست و این تعرف برای سببیت و نظر کنند که آیا پیش چشم شی غیر معتاد غیر ثابت متخیل میگردد و آیا حادث میشود صداع و وسواس با امتلا و ثقل یا خلوی معده و کذلک و دوار فاصفه و آیا حادث میگردد خفقان بر امتلا و یا بجوا یا غشی و تشنج و این تعرف برائے عرض ہست پس اگر امتلا خیالات یا صداع یا وسواس و منامات مختلفه یا خفقان یا سبات عظیم حادث کند معده ممتلی و ضعیف و بدان سوء مزاج باشد و اگر خفقان و صداع و غشی و وسواس در حالت خوا پیدا گردد بدانند که معده قبول میکند صفرا و خلط لذاع را که لسوئے فم معده منزدخلا آید و یا خلط سوداوی و یا خلط بارد را و فرق درین اسباب علاماتے که مذکور شد توان کرد و انچه ازین اسباب در اسفل معده باشد صداع و صرع و غشی و تشنج که ازان پیدا گردد عظیم نمی پذیرد و اعراض داله بر احوال او مشارکت بعضے دماغی اند مثل اختلاط ذہن و سبات و جمود و وسواس و بعضے قلبی اند مانند غشی و خفقان و سوء نبض و بعضے مشترک اند مثل تعطل نفس و عسر او و سوء او

طریق تشخیص

اسباب امراض معده حادثه از سوء مزاج و ریاح و فساد غذا انیست که اگر کسے شکایت مرضے معده کند اول دریافت این نمایند که سببش سوء مزاج ساذج ست یا مادی و این چنان باشد که از مریض بپرسند که در معده ثقلی معلوم میشود یا گرانی اگر ثقلی گوید ساذج بود و الا مادی و ایضاً مریض را غذای محمود خورانید و کفا نمایند پس اگر طعام مختلط بعض مواد برآید سوء مزاج مادی بود و اگر آمیزش چیزی از اخلاط بدان نباشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً ببول نظر کنند اگر ثخین غلیظ باشد سوء مزاج مادی بود و اگر صاف رقیق باشد سوء مزاج ساذج بود و ایضاً غثیان قوی ترین علامات سوء مزاج مادی ہست و ایضاً ساذج عزمن عسر البرء بود بخلاف مادی که سهل العلاج ست بعد ازان سوال کنند که تشنگی ہست یا نه و ہضم قوی ست یا ضعیف اگر تشنگی مفرط و ہضم قوی گوید حال قلت اشتها و جشای دخانی یا بخاری قلیل اللذاعة و سهوکت آب دہن و انتفاع از مبردات و احتراق و فساد اغذیہ لطیفه مثل گوشت طیور و مانند آن هرچه حار و قلیل المقدار باشد و انہضام اغذیہ غلیظه بارد و خشکی دہن و التهاب معده و تضرر بمشروبات حاره و تقدم استعمال اشیاے حاره یا مقام در ہواے گرم نیز بپرسند اگر آن آثار تنہا یافته شوند سببش سوء مزاج حار ساذج باشد و اگر با آن تلخی دہن و غثیان دائم بصورت کثرت ماده یا بودن او منشرب در قعر معده و بعد طعام بحالت قلت ماده یا رسیدن او لسوے فم معده و قی صفراوی و براز مراری اگر ماده در معده منشرب نباشد و زردی بول و براز و لذع فم معده بعد تناول طعام و آروغ منتن حریف نیز باشد سببش سوء مزاج صفراوی بود و اگر صرف اقرار تشنگی و خشکی زبان نماید و با آن ہزال بدن و ذبول و تخلخل و قبض طبع و انتفاع با غذیه رطبه و عرق و ادہان و نفرت از اغذیه یابسه باشد سببش سوء مزاج یابس بود و اگر با وجود این کثرت اشتها مع ضعف ہضم و کثرت نفخ و وسواس خیالات فاسده و وحشت و حرقت معده و ترشی یا تلخی دہن و صفرت لون مع سواد و غلظ قاروره و سیاہی آن و بطوء صغر و تواتر نبض و کثرت قی حامض مضرس و عظم طحال و اختلاج مراق باشد سببش سوء مزاج مادی سوداوی بود و اگر تشنگی کمتر و ہضم ضعیف بیان کند و رنگ چهره سفید مائل بزردی باشد و براز نرم و غیر منہضم و منتفخ برآید و بوضع اشیاے حار بالفعل بر معده و تناول اشیاے حاره حریفه انتفاع یابد و اشتها زیاده بود و آروغ ترش آید و اغذیه خفیفه ہضم گردد سببش سوء مزاج بارد ساذج بود و باشد که این سوء مزاج بدان حد رسد که سرد و بعد چند ساعت از طعام ماکول متمدد و جمع عظیم که بدون قی رطوبت ترش ساکن نشود عارض گردد وگاه مودی باستسقا ذربے گردد و یا دماغ در آفات این سوء مزاج شریک گردد و صداع و طنین و مانند آن ظهور نماید و اتفاق سوء مزاج

بارد یا مزاج اصلی حار افتد قراقر و نفخ و جفاف و عطش کثرت پذیرد و فساد زیاده گردد اگر بسببی دیگر احتیاج بفصد افتد و بدان مؤدی گردد و اگر با وجود عدم تشنگی اشتها ساقط بود و بر طعام که آن غذا رغبت نباشد بلکه میل بسوی چیزی باشد که در آن حدت و حرافت بود و چون آنرا تناول نماید نفخ و تمدد و غثیان ظهور نماید با رفع اشتها جهت یا بدو جشاء حامض و تخمه و کثرت آب دهن خصوصاً وقت خواب و تغیر رنگ بسفیدی و ترهل بدن و بیاض قاروره و خامی آن بود و نبض لینت آن قسم بلغمی باشد سببش سوء مزاج مادی بلغمی بود و اگر از اغذیه رطبه و سوبات متنفر باشد و از آن و از شرب آب بارد و تناول فواکه رطب لعوان بارد ابتدا یابد و از یبس غذا و از غذای یابس انتفاع حاصل گردد و کثرت لعاب دهن و غثیان و نفرت اشتهاء طعام باشد سببش سوء مزاج رطب ساذج بود و لیاست که بر قسم معده رطوبت بالیه باشد و صاحب او هر انچه بخورد توهم کند که اگر حرکت نماید قی گردد و ایضاً اگر با وجود آثار برودت تمدد در معده و پهلو و شراسیف و طفو طعام و کثرت ریاح نازله و جشائیه دریافت گردد سببش ریاح باشد و اگر با وجود تمدد شراسیف غثیان و حرقت معده و تغیر آروغ و نتن براز باشد سببش فساد هضم غذا بود و بدانکه تترکیب علامات بعض انواع سوء مزاجات دلیل سوء مزاج مرکب باشد و ایضاً اگر لعاب دهن سائل شود خصوصاً وقت گرسنگی و در حالت پری شکم ساکن گردد و غثیان تکلیف دهد و هر چه بخورد همه سست متغیر گردد و بخارات بسر متصاعد شوند و صداع آرند سببش سوء مزاج حار رطب بود و اگر با وجود تشنگی و خشکی زبان ذبول بدن و یبس براز باشد سببش سوء مزاج حار یابس بود و اگر بدن سفید و مترهل نماید و کسل در حرکات پدید آید و براز نرم آید و دهن مریض پیوسته از رطوبت لزج تر بود و آروغ ترش و غثیان رنج دهد سببش سوء مزاج بارد رطب بود پس اگر آب دهن غالب بر حموضت طعم دهن چنان باشد بر کثرت رطوبت دلالت کند و اگر حموضت دهن غالب باشد بر کثرت برودت مزاج دلالت نماید و اگر مریض هر روز لاغر تر شود و دهان خشک باشد و میل آب کمتر بود و آروغ ترش آید و طعام بد گوارد و صغر نبض و سفیدی قاروره و کثرت اشتهاء مع تخمه بود سببش سوء مزاج بارد یابس باشد

علاج کلی معده

بدانکه معده بمنزله حوض بدن ست و صحت بدن موقوف بر صحت آن چه سلامتی حال اعضا موقوف بر تندرستی مزاج ست و آن منوط بصلاحیت اخلاط و صلاح اخلاط موقوف بر ترتیب جودت غذا و این هر دو بدون سلامتی حال معده نفعی نبخشد و از اینجاست که جمعی از اطبای ذوی اعتبار مثل مختار ابن هبل و کندی و محمد بن الیاس و غیرهم معده را از اعضای رئیسه شمرده اند بالجمله عضویست شریف هر قدر که اهتمام در معالجه آن بکار برند رواست و موجب صحت جمیع اعضا و از آنکه بتقاضای غذا و هضم آن مخصوص بمعده است و محتاج الیها سائر اعضاست او را عضو مشارک گویند و آفت او موجب آفت همه اعضاست لهذا رعایت او ضروریست در علاج هر مرض پس حافظ صحت معده را می باید که در معده از اجتماع اغذیه اشیای دیر هضم و مفسدات اشتها محترز باشد و شرب آب و شراب بسیار خصوص در مزاج بارد و استعمال فواکه رطب خام جمله از مفسدات معده اند از آن اجتناب نماید و لیکن دوام ریاضت معتدل و گاه گاهی فاقه کردن حافظ صحت معده است و اصول سبع که در اصلاح معده و ادام رعایت آن لازم ست اول استعمال دوائیست که دافع اوکند چون مستسقی گردد و این معنی در دوائی بود که عفوصت و قبض بادی بود باشد همچون آمله دوم آنکه جلا است او زائل سازد و خمل او پاک کند و این معنی در لطیفات و مقطعات و محللات صورت بندد مثل قرنفل سوم آنکه شاهیه او را بجنباند و این معنی در آنچه عفوصت و حرافت و ملوحت داشته باشد حاصل آید مانند لیمو و ترد ول و ابکامه چهارم آنکه ریاح را تحلیل کند و رطوبت با آله از وی زائل سازد چون زنجبیل پنجم آنکه سده او را بکشاید همچون صبر ششم آنکه قوای او را بانعاش آرد و مثل زعفران هفتم آنکه حرارت غریزی او را نگاهدارد چون مصطکی و از نتائج افکار صاحب نزهة است و رای جمعی از متقدمین بران قرار یافته که چون مصطکی بالبست وزن آن ماء الحدید در کوزه نو بجوشانند تا سوم حصه آن بسوزد پس هر روز هفت مثقال از آن بنوشند صحت معده را نگاه دارد و قائم مقام ادویه کبار ست و آب آهن تاب معدن حدید و گلاب قرنفلی که سه توله قرنفل کلان کلاهدار را در یک شیشه گلاب دو آتشه انداخته چهل روز در آفتاب بدارند و شب بردارند و بعده از سه توله تا هفت توله استعمال کنند بسیار فائده بیاید و اگر با سفوف مصطکی سه ماشه و بر آن نبات بدهند بقول علوی خان اثر عجیب دارد و از آنچه معده را قوت دهد و صحت او نگاهدارد و شاهیه را قوی سازد و رطوبات را زائل کند و سوء هضم و تخمه و ریاح را کسی

را دفع کند و در تقویت باه اثری عظیم دارد معجونی است که انطاکی ترتیب داده و آنرا بمعجون مغنی مسمی ساخته و آن انیسون زنجبیل کرویا انیسون مغز چلغوزه بلوط قرنفل هر کدام یکجزو پوست ترنج مصطکی عود هندی هر کدام نصف جزو زعفران برگ سداب آمله خبث الحدید برسعد هر کدام ربع جزو کوفته بیخته با چهار چند مجموع عسل مصفی و نصف آن آب نعناع و ربع آن هر یک از آب لیمو و آب سیب و آب آس سرشته در آخر قدری عنبر و مشک بگلاب حل کرده اضافه سازند و این کیفیتی است که مثل و یافته نمیشود شربتی دو درم و قوتش تا بیست سال باقی میماند و بقول شیخ در امراض معده علاج کرده میشود بمشروبات و اضمده و نطولات از آبهائی که در آن ادویه جوشانیده باشند و باطلیه و مروخات از ادهان و مراهم متخذ از موم مطبوخ در آبها که در آن ادویه پخته باشند اما انفع اطلیه اضمده و در اینجا زیاده از نطولات است که نطولات را در آن تاثیر ضعیف است بخلاف دماغ و چون بنطول علاج کنند اگر علاج جرم معده از طرفی که متصل پشت است مراد باشد باید که نطول را از مکانی که بعد او معتد به باشد بریزند و اگر مراد علاج آنچه در داخل معده است از اخلاط و رطوبات و مانند آن باشد باید که سکوب آن از مکان متوسط بود جالینوس گفته که ضماد کما دو در نفع سریع تر از مشروب است و بدانند که علاج آنچه عارض میشود از سوء مزاج در کیفیتین فاعلیتین یعنی حرارت و برودت سهلتر است بسهولت وصول طبیعت بسبب ادویه مضاده آن هر دو که شدید القوة اند و اطبا را درین اختلاف است بعضی گویند که علاج بارد باید که سهل تر باشد زیرا که ادویه حاره قوی تر از ادویه بارده اند بضرورت آنکه حرارت اقوی کیفیات فاعله است و بهر آنکه سخونت باطن بدن اعانت ادویه حاره بر تسخین میکند و ادویه بارده را ضعیف می نماید و بعضی گویند که علاج حار خیلی سهل تر است بهر آنکه مزیل امراض فی الحقیقة طبیعت است و ادویه معین آنست و طبیعت در سوء مزاج حار لا محاله بسیار قوی تر از آن باشد که در سوء مزاج بارد پس قوت آن بر ازاله سوء مزاج حار قوی تر باشد و بهر آنکه لا بد وارد بر معده از آب و غذا بیشتر از آن باشد که احتیاج بسوی او در تغذیه بفضل است و این لا محاله تبرید او جیب شده برای مشکل میگردد و بهر آنکه اکثر در معده بلغم بسیار پیدا میشود و این معین تبرید او است و حق آنست که علاج سوء مزاج حار در ابتدا عسیر تر است از سوء مزاج بارد در ابتدای او و اما نزد انتها امر بالعکس باشد و این بهر آنست که طبیعت در ابتدای سوء مزاج حار اگرچه شدید القوة از آن باشد که در سوء مزاج بارد لیکن او شدید الاهتمام بدفع این مزاج نیست بنابر قلت منافات میان طبیعت و حرارت و در سوء مزاج بارد چنین نیست و اما در انتها طبیعت بطول مقاسات سوء مزاج حار در ایشان بدفع او مستقر نمیشود و درین وقت غیر شدید تضعیف یافته و در سوء مزاج بارد چنین نباشد چه برودت مستقر نمیگردد و دیگر آنکه طبیعت بسیار ضعیف گردد و الا در اول امر آنرا دفع میکرد و اما علاج آنچه از سوء مزاج در کیفیتین منفعلتین یعنی رطوبت و یبوست عارض میشود صعب تر است و خصوصا مزاج یابس بهر آنکه مقابله هر واحد ازینها بقوت ضعیف التاثیر میباشد و مقابله مزاج یابس عارض باستعمال اشیای مرطبه صعب تر از همه است و مدت تسخین بارد مثل مدت تبرید حار است و خطر در تبرید عظیم تر است در عضو رئیس مثل این اعضاء لیکن شدید تر و خصوصا معده که آله هضم غذا و اجاذ آنست خوف در تبرید آن اعظم از تسخین است لا سیما چون مقبل اعضای مجاوره معده بسوء مزاج بارد یا یابس باشد و خطر در ترطیب و تجفیف مشابه یکدیگر است الا در ترطیب اطول است و بدانکه امراض معده چون مادی باشد و نوع ماده آن متحقق نگردد پس ایارج نافع تر برای او از ایارج نیست زیرا که او عین تر ادویه بر مصالح معده و تمام افعال او بهمه آنست و جمیع ایارجات مقوی معده مثل فیقرا انفعل اوست فلهذا او نافع ترین ادویه است در استفراغ آن و خصوصا چون نوع ماده که احتیاج باخراج آن باشد متحقق نشود زیرا که مخرج اخلاط مختلفه است و واجب است که ایارج اختیار نمایند چون سوء مزاج بلا ماده باشد و آن مضر حار و یابس است و در بارد قوی تر از آن ضرر نماید و هرگاه تنقیه معده نمودند از اخلاط ناقص در معده خلط دیگر از عضو غیر منصب میگردد پس باید که بعد از آن تقویت معده نمایند تا آن خلط را قبول نکنند و بعض اطراف و تسخین آنها در حبس ماده از غیر بسوی آن اعانت میکند و غیرت خشخاش مانع شدید انصباب مواد حاره است پس اگر خلط بارد باشد مقویات که بعد استفراغ مثل مصطکی و قرص ورد صغیر و پودینه خشک و عود خام و قرنفل و مانند آن بکار برند و اگر خلط حار باشد ربوب و اقراص بارد که از گل سرخ و طباشیر و امثال آن ساخته باشند استعمال نمایند و کسی که صلابت و نخافت میان معده و کبد او یافته شود غذا و دوای او ماء الشعیر سازند و در شربت او روز بروز تدریج نمایند از ده تا بیست تا صد و در طول روز تا آنکه بر شربت یکبار یا دوبار قادر شود بعوض غذا یا مزوره و قریب دوا مستفرغ

و فصد نگردند زیرا که سده در ماساریقا مانع از کیلوس بسوی کبد است و چون فصد و استفراغ با عدم حصول بدل ما یتحلل جمع شود بالضرور مریض هلاک گردد و این مرض برای
تقویت موصوف است بگیرند مصطکی قرص ورد هر واحد سه درم کهربا پودینه خشک مرزنجوش عود خام هر واحد دو درم بشراب کشته یا میبه بخورند و آنچه سبب است که
در تنقیه معده و آنچه در غشای او جمع شود یا لاحج یا منتشر باشد ادویه که از معده و جداول قریب معده تجاوز نکنند استعمال نمایند و اگر در یکبار نفع
بحال حاصل نشود تکرار آن کنند که این افضل از آنست که استفراغ نمایند بدون حاجت باستفراغ و واجب است که رعایت امر براز و بول در امراض معده
نمایند و چون آنها اصلاح یابند معده بصلاح گراید و واجب است که در معالجات معده اگرچه بحرارت او باشد چیزی شدید البرد او را ندهند مثل آب
شدید البرد خصوصا در کسی که معتاد نباشد و ادویه محلله از ادویه قابضه حافظه قوت خالی نباشند و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که ادویه مستعمله
در علاج معده اگر مرض در فم معده باشد باید که استعمال آنها بعد طعام نمایند که درین هنگام قریب از موضع مرض باشند و اگر در قعر معده باشد باید که
قبل از طعام و بر ناهار استعمال کنند بعد از ان مراد باین دوا اگر علاج معده باشد فقط بغیر حاجت بسوی آنکه بعضو دیگر مثل کبد نافذ گردد باید که استعمال آن
بغیر آب باشد برای بطوء نفوذ او و طول ملاقات او بمعده و خصوصا اگر از جهت نفوذ او بعضو دیگر باشد چنانچه اگر معده بارد و کبد حار بود و در
استعمال ادویه برای تعدیل مزاج معده اگر خوف آن باشد که دوا بسبب قلت مقدار او تاثیر در معده نخواهد کرد باید که با آب اندک استعمال نمایند تا مقدار
دوا کثرت پذیرد و با کثر اجزای معده ملاقی گردد و این آب باید که سرد باشد اگر معده مستور مزاج حار بود و نیم گرم باشد اگر بان سوء مزاج بارد بود و تبرید
آب حار برای دوام نفوذ باید … آنکه حار سریع النفوذ از جهت معده بود و دوا از ان خارج گردد و قدم آنکه از سختان آنست نیم گرم است که در معده ملاقی
میگردد و دوا لذا اتقی است و چون طفو یابد ارتفاع بعضی اجزای دوا که متشبث بحال معده لازم گردد پس فعل او در تمام موضع باشد و اگر مراد از ان علاج معده
مثلا کبد نیز باشد باید که استعمال او با آب گرم نمایند و گو شد که ادویه مستعمله برای تقویت معده باید که چیزی [illegible] ادویه بریزد در معده باقی
و حنطه و افزار و ادویه خوشبو و غذای لذیذ نافع تر بود و اگر ابتدا غیر موجود است لهذا هرگاه که با ادویه این مفرحه بعضی ادویه عطریه بکار برند قوی [illegible]
نمایند و حقیقی لوجع از امتلا و سوء ترتیب در اکل و هر چه مضر معده است از ان احتراز ورزند و گریختن خون از نفس معده خواه از نزول خواه از محاجم باشد مضر
معده است ادویه لعابیه و ادویه مستحلبه همه مضر معده اند الا بدانند اصل السوس

ذکر امور موافقه معده

اما بهترین اغذیه برای معده آنست که دران قبض و مرارت بلا حدت و بدون لذع باشد و اما اصحاب لذع هم باشد در تقویت معده لقوة الفم مجموع واجب است که
افراط در استعمال قوابض و بدانچه قبض او شدید باشد نمایند که اینها تخفیف افواه عروق آنها تخفیف ضار و قصد … سیالات منعول دوا و امتناع آن از نفوذ میکنند و
این شدید الاضرار است و انتهائی باید که اقدام بر بلیله و امثال آن در تقیات نکنند مگر بعد نضج تام پس اگر لابد از ان باشد بر رفق استعمال نمایند و از اغذیه سبب ضعف معده
بقول جالینوس لوبیاست اندرون … کیان است … در تقویت معده … نافع است و … موافق برای اکثر معده استعمال قوی … است که
در معده خلط بلغمی جمع نشود مگر کسی را که موانع از قی باشد چنانچه در کسانی که ایشان راتج الدم اکثر عارض شود و تسهیل نرم آنست که … بخورند تا آنکه چون
عطش بسیار شود بران … یا شکری آب گرم … واجب نیست که … نمایند … فضول … دیگر … که
خفیف غیر علیت و غیر متواتر در وقت حاجت شدید … است و از نبیذ موافق برای اکثر معده … طعام … دران … است و اما موافق
مسهلات برای آنها … عصاره … عصاره قبض … مفارقت میکنند و از … موافق معده … است بنابر آنکه
دران جلای معتدل است و او مسکن لذع اندک عارض معده … و لذع بسیار محتاج بقوی تر از ان است و حب الآس نافع معده است و …
البقول کاهو است برای معده مائل بحرارت و … و اقراص طعام النفع است برای معده و از … که … از انچه بالخاصیه موافق معده
مری است تعلیق سنگ … که مجاور معده باشد … کرانرا در معاجین داخل کنند یا بوزن نیم درم از ان بخورند

ذکر امور مضر معده و امعا

بدانکه اکثر امراض معده تابع تخمه میباشد پس احتراز از آن نمایند و از اسباب آن و از اغذیه غیر موافقه در کمیت و کیفیت او و بودن او غیر معتاد و از اهویه و میاه مانع جودت هضم اجتناب کنند و از اعدای معده امتلای طعام است و لهذا بدن ممتلی از طعام فربه نمیشود زیرا که طعام او نیک منهضم نمیگردد و پس لازم از آن تازگی حاصل نمی نماید و اما مسکن از طعام که با آن لقمه اشتها باشد فربه میشود بجهت آنکه معده او هضم طعام نیک می نماید و بدانکه طعامی که فی نفسه موافق معده نباشد لیکن به طبیعت اعیا غیر او یا آن موافق نباشد بسبب کمیت خود یا بسبب کیفیت خود و بهر و احدا از آن اگر بسبب غلیان بمعده او بسوی فوق و یا حدوث ریاح در آن با حصول تخمه غذا و رفع آن بطوق چنانچه مندا کنار آب مائل بخفت باشد طافی گردد و استدعای رفع بقی نماید و اگر مائل بثقل باشد راسب گردد و استدعای دفع با سهال نماید و گاهی بعضی از آن طافی گردد بسبب خلاف او در خفت و ثقل یا اختلاف حرکات ریاح که دران حادث شود و استدعای قی و اسهال هر دو نماید پس اتفاق منع نقل و بیخ عظیم المضرت است و سبب آنست که نقل آن تا بطوق رو کند حتی که بسوی معده عود کند و ایذای عظیم رساند پس گاهی از آن مثل بلا و سن هیجان نماید و کرب و سقوط شهوت حادث کند و ایضا گاهی بیخ بسوی معده ارتداد نماید بخلاف او بسوی دماغ مرتفع شود و ایذا شدید رساند و آنچه در معده است فاسد کند و بدانکه هر آنچه دران با حرارت قبض نباشد از عصارات خمه و حماض و غیر او عموماً ایذای معده ردی است و جمیع روغنها مرخی معده و غیر موافق و سالم تر آنها زیت و روغن پسته و روغن گل است و از ادویه و اغذیه ضاره بمعده و در اکثر امر مضر جلوزه است و چقندر و باذروج و شلجم غیر مربی الطبخ و حماض و سرمق و بقله یمانی مگر بسرکه مربی و زیت و از این قبیل است حلبه و کنجد که آن هر دو مضعف معده اند و شیر و عسل و خربزه مضر معده است و کذا انجاج و ادمغه از غیر ابدان آنچه غلیظ حدیث باشد و از ادویه حب عرعر و حب الفقد و اقحوان است و بدانکه جمیع ادویه مسهله و جمله آنچه معده را پر کند ردی است و جماع معده را مضر ترین اشیاست و ترک او از انفع اشیا باشد و قیفیست اگرچه از جهت تنقیه نفع میکند لیکن ضرر او بتضعیف او می نماید و جوع مفرط و هر طعام غلیظ و اشیای ثقیل و ادخال طعام بر طعام منهضم ناشده ضار معده است و گویند که خوردن مشمش و شرب حب الیهود و ادمان اکل حصرم و روغن پسته و کثرت استعمال آب گرم و شراب کثیر المزاج و دوام استعمال فقاع شعیر و لحم قنفذ مضعف معده است

علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع کلبی و جوع البقر و عطش مفرط و فواق و وجع الفؤاد است پس سماق و زرشک سائیده با سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورند و صندل زرد و طباشیر سماق با سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد کنند یا شربت انار ترش و شربت لیمون هر یک دو تولہ و عرق نیلوفر و بید ساده و کاسنی هر یک پنج تولہ بنوشانند و از تراشه کدو و برگ خرفه و کاهو و کشنیز سبز هر یک دو تولہ و صندلین یک نیم تولہ ضماد سازند و ضماد سرد از خیار مفید است و اگر در معده ضعف بود شربت سیب و شربت لیمون دهند یا سکنجبین سفرجلی بالجمله اشربه حبوب بارده مسکن حرارت چون شربت خاص صندل و بنفشه و انار و غوره و لیمون و ریباس و سیب بنوشند و اغذیه ترش بدهند و حصرمیه و سماقیه و البطون گاهی نافع است و اگر معده ضعیف باشد ریباسیه و زرشکیه و حصرمیه با گوشت طیور و جوزه فروج غذا سازند و بالای طعام آب سرد البرد نوشیدن معده گرم را بغایت مفید است و گل سرخ و صندل و خرفه و عدس ضماد کنند و این دوا جمیع امراض گرم معده را مجرب و نافع است کشنیز خشک تخم کاسنی هر کدام یک اوقیه گل سرخ طباشیر زرد مصطکی هر کدام چهار درم قرنفل صندل سفید گل بنفشه رب السوس هر کدام سه درم همه را کوفته بیخته در آب النعناع و آب لیمو سرشته حب تر کرده برابر نخود خشک سازند انگاه با شکر طبرزد بقوام آورده بسرشند و بقدر حاجت استعمال نمایند و خوردن طباشیر و عود و گل سرخ آمله با رب سیب سرشته نیز مفید و دیگر معدلات مثل زرشک و انار و تمر هندی و سیب به و عبیرانار ترنج و به و برگ چهار نخود رب آن سماق و آمله و عکاشه صندل و طباشیر و کافور و گلاب و کشنیز و کاسنی و عنب الثعلب تخم خرفه و حب الآس و انار دانه و گل سرخ و پست جو و گلاب و ماء الشعیر

ولیمو وآب غوره وسرکه وجغرات وآب ترب ودوغ گاو وبعمل آرند وشربت ضماد صندل سفید وسرخ وکذا شربت گل بنفشه وضماد آن بگلاب وشربت ترشی ترنج وکذا شوربای ماکیان ونهادن دست وپا در آب سرد وضماد شگوفه سیب ترش وشربت وضماد عصاره بهی سرد احد در تسکین التهاب معده مجرب یافته است وکذا شربت وضماد عصاره خیوط نرم انگور وعصاره حی العالم وعصاره خرفه وعصاره عصی الراعی وبزر قطونا وانار ترش وخیار وبارتنگ وشیر زنان وشنجار یعنی کاهو بری وکذا شربت طبیخ اصل السوس ماء الشعیر با آب انار ترش وشربت انار ترش وآب انار ترش مع آب کشنیز سبز وگل لبنان فروز وسکنجبین آب حصرم وسرکه وترشی نارنج وآب توت شامی وماء الفرع ودوغ گاو وکذا اکل لقلقه کرسنه وپنیر تازه بی نمک ولحم سفید اترج وانار ترش ودماغ ماکیان واسفاناخ مسلوق ولحم قثاء مقشر وشفتالو سپخته وتوت شامی وکدو ومصرا سپخته وسبق ونوفل وکذا ضماد آب کاسنی لبسویق وبلا عصاره اسفاناخ یا روغن گل مخلوط بموم وبآب سرد کرده ویا افیون القبیض یا عصاره قثا وکذا امتصاص ریباس سرد احد مسکن التهاب حرارت معده است

اقوال حذاق شیخ میفرماید نفع میکند التهاب معده را شربت جغرات چون امن از سرعت قبول استحاله او وفساد او در معده حار باشد وسرکه خصوصاً بکشنیز ورایب بقد ومغز خیار وکذا ماهی تازه خاصةً مسکن التهاب معده است اگر امن از استحاله وفساد او باشد وآب سرد وکاسنی وقثا وشفتالو غیر شدید الحماضة که مستحیل بصفرا نگردد وکاهو وبرنج وعدس وکشنیز سبز بسرکه وکدو ومانند آن مخلوط بکافور وصندل وگل سرخ اگر احتیاج آن افتد وایضاً قرص طباشیر خورند وخصوصاً چون وینجا اسهال صفراوی باشد وغذا سفیده مسلوق در سرکه وعدس وریاسیه وسماقیه وحصرمیه وهند وگوشت که ایشان را رخصت آن میدهند آن لحم تیهو ودراج وجوزه مرغ است واگر حرارت او سبب انهاک قوت نرسد غذا بارد غلیظ مثل قریص سمک تازه وقریص بطون ایضاً هرانچه دران قبض باشد بخورانند وشربت خشخاش شربت او بسیار نافع است وتضمید بمبردات شود مند وگاهی مثانه مملو از آب سرد بر معده آنها می نهند وچون تضمید معده باضمده مبرده کنند باید که از سرد شدن حجاب وکبد که ضرر بافعال او رساند احتیاط نمایند چه بیشتر از آن آفت ونفس وبرودت در کبد عارض میشود ولیس اگر ضرری از آن دریابند تدارک او بریختن روغن گرم بران موضع وتکمید بدان نمایند وبدل اضمده مشروبات کنند **شارح گیلانی** از مسیحی وغیره نقل کرده که شرب ماء الشعیر مبرد وشیره تخم خرفه لشربت حصرم یا رب انار میخوش یا رب سیب وشراب آبیهود برعواقص وسکنجبین سکری مع سکنجبین سفرجلی نافع است واغذیه که بایشان صلاحیت دارند اهال وقریص بلحوم جدی وماهی تازه وسکباج بلحم بقر وزیرباج معتدل وقرعیه است اگر هضم قوی باشد والا حصرمیه ومانند آن از آشهاء فواکه حامضه یا مزوره ویا بمثل دراج وکبک وجوزه مرغ وجدی وحملان بشیر خوار وبهترین آنها جوزه مرغ است که بالطبع مسکن حرارت معده است وبقول نافعه کاهو وکاسنی وکشنیز است واگر حرارت قوی باشد قرص کافور بشربت میخوش ممزوج بآب بارد است وسکنجبین شکری وآب انار میخوش آنجا را مناسب است وازانچه بایشان صلاحیت دارد دوغ بقر مفروست یا باین قرص که اصلاح فساد مزاج معده حار واطفاء التهاب وتسکین عطش نماید طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین تخم خرفه سرد احد نخود مم گل سرخ هفت درم کافور یک درم زرشک یا عصاره او شش درم گل ارمنی چهار درم بآب خرفه سرشته قرص سازند ویکبار بقدر یک مثقال بدوغ گاو ویکبار بآب غوره ویکبار بآب ترنج ویکبار شربت ریباس بدهند وتضمید معده بمبردات مثل صندل وگلاب وخرفه وآب خلاف وطحلب وکافور وآب پوست کدو نمایند وآلوبخارا وانار ومغز خیار وکدو وشفتالو بخورند واگر با وجود حرارت معده ضعیف باشد وحرارت ساکن شود گلقند شکری طباشیر وگل سرخ وشربت لیمو وشربت حماض بخورانند **مصنف حاوی صغیر وصاحب ترویح** گویند که هر صباح سکنجبین ساده صادق الحموضت ده درم وگلاب ده درم ویا رب ریباس یا سیب یا غوره یا نارنج یا لیمو هرچه ازینها حاضر باشد ده درم بگلاب پانزده درم وبرشت پاجلیدن بدهند وایضاً آب صادق البرودت قبل طعام ودوغ مع برف نوشیدن مفید وغذا از مزوره انبرباریس یا تمر هندی یا آلو بخارا یا مغز بادام وشکر یا قشمش دهند ومضیره بهترین غذاء ایشانست **صاحب کامل** گوید که هرگاه فم معده را سوء مزاج حار عارض گردد مریض را آب انار میخوش وشربت غوره ورب سیب میخوش بنوشانند واین سفوف گل سرخ تخم خرفه

مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد سه درم طباشیر صندل سفید گل ارمنی هر واحد دو درم تخم کشوث زرشک کشنیز خشک در سرکه تر کرده خشک نموده هر واحد دو درم
دو نیم کافور نیم درم عود خام یک درم باریک سائیده بقدر یک مثقال با آب انار میخوش و شربت سیب یا رب حصرم بدهند و این قرص را نوع استعمال نمایند طباشیر صمغ عربی
کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم خرفه رب السوس صندل سفید هر واحد یک درم کافور ربع درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی از دو درم تا
مثقال با دوغ گاو بقدر حاجت بخورند و ایضاً قرص طباشیر ملین یا قرص کافور بدوغ یا شربت سیب ساده یا با آب تمر هندی تبریخ یا رب ریباس یا رب حصرم یا آب انار
میخوش حسب قلت حرارت و شدت آن بدهند و تضمید معده با آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کشنیز و آب کاهو و آب عصاره گلسرخ یا آب عصی الراعی
و جراده کدو بصندل و گلسرخ و کافور و مانند آن یا نمک سرکه نیز و لیعت انگور نمایند و غذا بچوزه مرغ معمول با آب غوره یا آب انار یا آب انبرباریس مع شاخ خرفه
و کشنیز تر و خشک اندک تغذیه دهند و ایضاً سکباج ماهی باربی و بوارد معموله با آب انار و آب زرشک بدهند طبری گوید که علاج سوء مزاج حار تنقیه بدن
اول بفصد و اسهال است و در معالجه سوء مزاج بسیط البته استفراغ نشاید مگر در مزاج حار و سبب این آنست که حرارت در معده اگرچه بسیط باشد
او مولد فضول و مورث امتلاست پس درین حالت استفراغ بدن اولی است و بعد از ان بغذائی که شهوت او بدان میل نماید مداوا کنند و اطعمه که معده حار
از ان انتفاع یابد آن بارد بالفعل و القوة است مثل حصرمیات متخذ از بچه مرغ کوچک مفرد و زیرباج متخذ از لحوم جدی مفرد و از فواکه سیب شیرین و امرود
و بهی و مغز خیار است و از ادویه رب حصرم و رب سیب و رب سفرجل و سکنجبین ساده و تخم خرفه و اسپغول و دوغ گاو تازه و واجب است که طبیب بتعقیب مزاج کبد نماید
اگر باعتدال نباشد بسوی اعتدال حاصل ورد نماید چه علاج سوء مزاج معده در حالی که جگر متغیر از مزاج خاص خویش باشد کم نفع میکند و از انچه در سوء مزاج حار
معده بدان ضماد میکنند مثل آب عصی الراعی و جراده کدو و برگ بید و برگ اسپغول و برگ بادرنگ و پست و مطبوخ کاهو و کاسنی است و ایضاً باید
بزرقطونا که دران اندک شیاف ماميثا حل کرده باشند اسفنج تازه یا صوف مغسول آغشته بر معده نهند و مریض را از گرسنگی مفرط منع کنند و نشستن در
آب جاری در گرما بر بهار تا که ریاضت و تعب نکرده باشند نافع است و الا بعد ازان موافق نباشد ایلاقی و جرجانی مینویسند که اسباب سوء مزاج حار
معده یا تناول طعامها و شرابها و ادویه گرم باشد و یا مقام در جای و هوای گرم و درین بهترین چیزها دوغ گاو است و آب انار شیرین و پست جو و
آب سرد و اگر حرارت قوی تر باشد دوغ با طباشیر یا قرص کافور دهند و آب غوره و ترشی تمرهندی و شربت ریباس و شربت لیمو موافق باشد اگر ضعف
مذکور بایین شربتها نه هند جائز است و کذلک آب خرفه مفید و نسخه او همانست که در قول گیلانی مسطور شد و اشربه بارد و قابض آنرا موافق است
و شیره تخم خرفه بیاشامند و برگ کاهو و ساق او با سرکه ادن و در طعام کشنیز تر و کدو و کاهو بخورند و لبطون گاو و لیمو که مخصوص معمول گوشت ماکیان بسرکه
و با شیره غوره یا آب انار و آب زرشک آب سماق سود دارد و مزورات نیز درین نوع مفید است و اگر با حرارت معده ضعیف باشد سکنجبین سفرجلی
یا شربت انار یا سکنجبین نیز و رسی هر واحد تنها یا با این سفوف دهند گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک دو درم شسرتی دو درم تراشه
کدو برگ خرفه ساق آن برگ بید همه را بکوبند و صندل سفید سوده با آن آمیخته بر معده ضماد نمایند و طلا بصندل و اندک کافور مفید است

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و وجع کلی و جوع البقر و قلع معده و غشی و فواق است مصطکی ابو ست ترنج هر
و احد یکجا سائیده در گلقند سیخته تناول نمایند مصطکی سنبل الطیب عود پوست ترنج در سرکه و گلاب سائیده بر معده ضماد سازند جوارش کمونی و
دواء المسک تجویز نمایند و دیگر جوارشهای گرم چون جوارش عود و مصطکی و دارچینی و مربای گرم مثل زنجبیل مربی و جوز بوا و درونج و گلقند عسلی بخورند و معجون فنجنوش بسیار نافع
امراض بارده معده ابتدائیه است و ماء فنجین نیم مثقال دارچینی زعفران و بان خطائی دانه هیل مصطکی هر یک یک درم و نیم رطل آب جوشانند تا بربع آید عسل چهار
درم اضافه نموده نوشیدن سوء مزاج بارد معده وسیع بارد و تالیف حکیم شریف خان است و شوربای مرغ و تیهو و اب گوشت کباب کنجشک مرغ و مانند آن
بدارچینی و قرنفل و خولنجان و کشنیز خشک و زیره خوشبو کرده غذا سازند و سنبل الطیب قرفه عود قصب الذریره هر یک دو مثقال زعفران یک درم باریک شربت

یا با آب سی طلا نمایند و شرب حب بلسان و حب و عود بلسان و کرویا و بیخ راسن و زنده [illegible] که آن مجرب است و روغن ناردین و قیصوم و روغن [illegible] و خولنجان [illegible] عود [illegible]
مثقال و سکبینج و جندبیدستر و کباش قرنفل و اسطوخودوس دو درم مع پوست [illegible] در [illegible] و [illegible] قوة [illegible] کرش [illegible] سنبل هندی [illegible] و بادیان
انیسون لسان العصافیر و زنجبیل و اکل القلیه و ترنجبین مسلوق مطیب بزیت تخم آن [illegible] مسلوق مطیب [illegible] و فلفل مطبوخ با [illegible]
بعسل که بقدر فندق با شهد مجرب بدی است و همچنین [illegible] که [illegible] است و [illegible] روغن بلسان [illegible] بواد
اسارون و روغن بطم و دار فلفل و صعتر و اختلاط خردل بطعام هر آنچه سخن معده بارد است [illegible] فاقد [illegible] هندی [illegible] آن
و افسنتین و ثوم و سعد و انجدان کرفس و کمون و قرفه و نانخواه و پوست [illegible] ترنج [illegible] است [illegible]
فنجنوش جهت سائر امراض معده بارده و تحریک باه و بعد یا [illegible] رفع [illegible] و غثیان [illegible]
شراده جهت [illegible] هر قدر که خواهند و در سرکه [illegible] هفت روز [illegible] سرکه [illegible]
و احد نیم جند و قسط [illegible] مصطگی عود هندی هر احد ربع جزو و بسباسه [illegible] قرنفل زنجبیل و دار چینی [illegible]
خواهند مشک و عنبر در گلاب حل کرده آمیزند شربتی یک مثقال **اقوال** [illegible] شیخ الرئیس [illegible] که اگر [illegible] باشد [illegible]
در آن افسنتین و دار چینی و ابهل بود [illegible] زیره و نانخواه مطبوخ [illegible] آنکه [illegible] مصافت [illegible] منفعت عظیم است و اگر [illegible] باشد [illegible]
استعمال معاجین قوی الحرارة و بزور حار و فلافلی و تریاق و مثرودیطوس [illegible] و جوارش [illegible] و دواء المسک و معجون [illegible] و کندری
هنگامیکه طبیعت نرم باشد نافع است و باید که افتتال این ادویه [illegible] سنبل الطیب و مصطگی [illegible] زنجبیل [illegible] نافع است [illegible]
عود و همچنین فلافلی [illegible] که آن [illegible] تسخین است برای معده و [illegible] باید که [illegible] فلفل و [illegible]
اند و ثوم نیز نافع ترین اشیاست و از ادهان نافعه در [illegible] معده روغن بابونه و روغن [illegible] مصطگی است که در آن [illegible] داخل کنند و اگر
احتیاج بقوی تر افتد اشق و مقل در آن افزایند و اگر بقوی تر از این حاجت آید روغن قسط و روغن [illegible] است [illegible]
مشک و عنبر و از بزور حلبه و تخم کرفس و [illegible] است و بدانکه تسخین [illegible] صاحب کامل گفته که [illegible] معده [illegible]
بارد عارض گردد صاحب او را گلقند [illegible] بقرص ورد کوفته آمیخته [illegible] گلاب که در آن [illegible] مصطگی [illegible] کرفس و مصطگی
جوشانیده باشند بنوشانند و اگر از این فائده نشود سجزنیا یا دواء المسک [illegible] یعقوب [illegible] کبیر [illegible]
و انیسون و مصطگی و سنبل الطیب [illegible] باشند بدهند [illegible] معده [illegible] که در آن مصطگی و [illegible] هندی [illegible] و زعفران [illegible]
باریک سائیده با آب بهی و شراب ریحانی سرشته باشند ضماد نمایند و اگر ادویه مذکوره را باریک سائیده [illegible] مصطگی و روغن قسط و روغن ناردین که در آن [illegible]
گداخته باشند آمیزند و مرهم ساخته بر فم معده ضماد کنند نفع بخشند و قیروطی معمول از شمام [illegible] و روغن ناردین یا روغن مصطگی [illegible]
مانند آن بسیار نافع است و اگر سوء مزاج بارد در جمیع معده باشد امار الاصول با اروسیا یا [illegible] یا دیگر از معاجین نافعه [illegible]
بدهند و غذا [illegible] معموله از فراخ نواهض و دراج و تیهو و بازوی [illegible] و [illegible] باشد و شراب کنند ریحانی و شراب عسل
و یعقوب استعمال کنند ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ بادیان بادرنجبویه گاو زبان هر واحد [illegible] و گلقند [illegible] بنوشانند و غذا مزوره نخود
بمغز قرطم و دار چینی یا قلایا [illegible] دهند و زنجبیل مربی دو درم و یا جوارش [illegible] مصطگی [illegible] مثقال بخورانند و این جوارش
اصحاب این علت را نافع است [illegible] نانخواه مصطگی هر واحد [illegible] درم فلفل دار فلفل [illegible] هر واحد [illegible] کوفته بیخته [illegible]
بسرشند و دو درم بدهند [illegible] لیسد [illegible] گلقند [illegible] مصطگی بدهند [illegible] معده [illegible] معمول از روغن ناردین یا قسط
و از ادهان حاره خوشبو نمایند و این ضماد نافع است سنبل الطیب گل سرخ انیسون نانخواه مصطگی [illegible] هر واحد [illegible] سائیده [illegible] آمیخته

بایدکه زعفران بر معده ضماد کنند و از اغذیه قلایا و مطجنات مزعفره لحوم فروج و تیهو دهند و آب سرد و صادق البرودة نباید نوشید و جوارش عود و تریاق اربعه باید
جبر جانی و ایارج فیقرا گویند که استعمال چیزهای گرم که محلل و مجفف باشند جایز نیست لیکن اشیای حار رطب مثل شیر یا عسل و شراب ریحانی قلیل المزاج
و بر معده روغنهای حار رطب خوشبو مانند روغن سوسن و مصطکی و قسط و بارونج ملبسان آمیخته و یا اندکی موم که اذابه مالند و طفل فربه یا گربه سیاه فربه
در کنار گیرند تا معده را گرم کند و حرارت غریزی را برافروزد و احتیاط باید کرد تا عرق نکند که خشکی آرد و باید که شهوت او حرکت نکند مگر آنکه حرکت شهوت
حرکات قوت غاذیه را مشوش کند و در طعام او زیره و نانخواه و دارچینی و فلفل و اسفیداج انگره و ثوم و کرویا و انجل کنند و اگر سوء مزاج مفرط شود و طلای
زفت گرم کرده تنها بر فم معده در روز دو سه بار بندند و قبل ز آنکه سرد گردد بردارند و هر صباح گلقند عسلی با آب انیسون دهند و معاجین که در قول شیخ مسطور شد هر روز
حلاب که در آن انیسون و مصطکی و عود ملبسان پخته باشند بدهند طبری گوید که سوء مزاج بارد معده در جمیع اجزای او و یا در فم او و یا در قعر او می افتد و سبب
فاعل آن فنای رطوبت اصلیه است و انچه دلالت میکند بر صحت بر دستور برای سوء هضم سست و کراهت اشیای بارد چون بمعده فرو روند و استراحت
باشیای حاره با فعل القوة و تغیر بودن بسوی حموضت اگر بالطبع ابیض اللون باشد و بسوی کمودت و اراضیت اگر احمر اللون بود و از انچه معالجه این مزاج
بدان کنند انیست که البته استفراغ بدو نکنند تا آنکه در سایر اعضا امتلاء عجیب باشد که در آن صورت تجنبه مقابل بقوت خلطی که در سایر اعضا موجب امتلا گردیده
استفراغ باید کرد و اگر این نباشد استفراغ نکنند و لزوم نمایند بحسب سن و مزاج خاص و وقت و حسب سایر قوانین به تناول معجونات معتدل الحرارت و اغذیه
مسهله و شراب معتدل الحرارة و اما معجونی که به تناول آن دوام نمایند اینست مصطکی سنبل ناردین مشک تخم کرفس انیسون نانخواه بادیان لسان العصافیر هر واحد
پنجدرم پوست بیخ کبر بسباسه درم قرصات صبر سقطری هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و سه درم هر روز ناشتا تناول نماید و بر آن اندکی
شراب بنوشند و تا ظهور اشتها بر آن صبر کنند و در اول ابتدای طعام لشوربای عصافیر یا قنابر یا لحم حمل یکساله آشامند و بالای طعام شراب بمقداری که [illegible]
او برانگیزد بیاشامند و در آخر هضم قبل استکمال او داخل حمام شوند و آب نیمگرم بر معده و سایر بدن بریزند و تکثیر آن نمایند بعد از حمام برآیند معده را با ریشم
بپوشند اگر موسم سرما باشد و اگر فصل گرما باشد داخل خیش شوند و بهوای بارد تعرض ننمایند و از معاجین که مداومت آن واجب [illegible] این معجون است که احدی
نیست که شکایت برد معده کرد و مداومت بر تناول او نمود و آن شکایت او زایل نشد [illegible] درم و از [illegible] شیخ [illegible] چوب [illegible]
اسارون [illegible] بلسان [illegible] تخم کرفس [illegible] انیسون [illegible] مشک [illegible] هر واحد پانزده درم مصطکی زعفران هر واحد
دو درم مربای زنجبیل فارسی هر واحد پنجدرم سعد [illegible] پانزده درم جوزبوا دارفلفل کبابه هر واحد پنجدرم [illegible] کرده معجون سازند و بقدر بندقه صبح [illegible]
هر نهار و مثل او بعد طعام بخورند و این معجون برد معده را بالکل زایل میکند و واجب است که طبیب بداند که جالینوس امر علاج معده علیل [illegible]
سایر اعضا مبالغه در تجدید [illegible] نموده و واجب است که دانسته شود در مثل این موضع که چون طبیب ماهر العلاج برد معده بارد با دویه حاره نماید و تغییر مزاج
سایر اعضا سیما مزاج دماغ از قوت مشارکت مابین معده و دماغ ترک کند مزاج دماغ متغیر میگردد و در امراض صعب مهلک می اندازد و بدین جهت
جالینوس وصیت کرده در معالجه معده که در ان سلوک مقرون با حتراز نمایند پس بجهت که او وصیت نموده باید که معالجه طبیب بقصد مزاج سایر اعضا سیما مزاج
دماغ و حفظ آن از تغیر باشد و درین علاج اطبای حذاق را سری است که ایشان نظر میکنند بسوی مزاج اصلی پس اگر مزاج معده او در اصل بارد بود در رد او [illegible]
تعرض نمی نمایند اگر در ثانی متغیر گردد مزاج او بسوی مزاج اصلی رد می نمایند و از ان در علاج تجاوز نمیکنند و رد مزاج او بسوی اعتدال غیر ممکن است مگر
برد مزاج کل اعضای او بسوی اعتدال و این مرتبه بعید و اگرچه ممکن است و اما رد یکی از اعضا بسوی اعتدال که سایر اعضا غیر معتدل باشند غیر ممکن
ست و از انچه سده بارد را بدان ضماد میکنند این ضماد است که او تنها صحت می بخشد در اکثر اوقات چون سوء مزاج بارد او متمکن نگردد و بگیرند ترمس تلخ بیست درم
و جوشانده سائیده بروغن ناردین لت کنند و در تنور نان بپزند تا خشک گردد پس سحق کرده بسایند و مثل او از صبر [illegible] کنند و [illegible] باشند و همچنین صبر مصطکی پنج درم
سنبل سه درم پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر هر واحد ده درم چوب [illegible] درم [illegible] ده درم جند بید ستر دو درم تخم کرفس جبلی سه درم [illegible]

ادویه لیسایند و با ترمس آمیخته لیشراب اصطف لیشند و روغن بلسان مقدار صالح بران بچکانند بعده بر پارچه طلای سطبر کنند و بر ناهار بر معده گذارند و چون طعام خورند این ضماد را جدا نمایند و روغن بلسان تنها چون بر معده بارد تمریخ کنند نفع بین نماید و دلک معده بدست و چسپانیدن طفل نرینه که سن او میان چهار و هفت سال باشد بمعده و جلد سمور و شق چون بر معده بارد نهند نفع بلیغ بخشد و موافق ترین اغذیه آنست که سخن بود و مجفف نباشد مثل شوربای عصافیر و حسای متخذ بشحم بط و نخود آب فراخ ناهض و ترک جماع ضرور است و بعض فاضل ذکر کرده اند که یکی را مزاج معده بارد بود و آن حریص بر جماع بود روزی در حالت مجامعت بمرد و بالجمله در مداوات معده قانون بیان میکنیم بران عمل باید کرد بدانکه چون مزاج معده بارد باشد علاج با دویه حاره کنند و بحسب شدت آن حرارت ادویه باشد و چون مزاج او بارد یابس بود مقابله با دویه حاره رطب بحسب برودت و یبوست او بحرارت و رطوبت دوا نمایند و اگر مزاج آن بارد رطب باشد ادویه که مقابله بدان کنند حار یابس باشند و کذلک سائر امزجه و موضع احتراز درین آنست که دوا بر مزاجی که مقابله او کنند در کدامی از کیفیات زائد نباشد بلکه مثل و باشد و این صعوبت که طبیب محتاج است که بمعرفت حد آن دوا دریافت نماید و گاه منتفع میشود صاحب معده بارد چون سوء مزاج بارد بماده متمکن دران نباشد با نکه شراب قابض را باعتدال گرم کنند و اسفنج نو یا مغسول بخاکستر با آب دریای شور اگر کهنه باشد دران تر کنند و بر معده نهند و همچنین در روغن یاسمین که دران چیزی از ادویه حار جوش داده باشند و روغن بلسان و سائر ادهان حاره چون قدری گرم کنند و دران اسفنج آغشته بر معده نهند نفع بین نماید و بدانکه این علاج دقیق است که دماغ و کبد و قلب حار مزاج نباشند و اگر سوء مزاج در اعضا مختلف باشد مثلاً معده بارد و مزاج دماغ حار بود درین وقت استعمال ادویه حاره در معده بطمانینت نتوان کرد لیکن با حتراز بلکه چون تضمید معده باشیای حاره مسخنه نمایند چیزهائے که مسکن حرارت دماغ باشند بنوشانند و تقویت راس نمایند تا بخارات حار را قبول نکند و یا حرارت ادویه ضماد معده کم کنند و یا تعدیل میان هر دو نمایند و بالجمله در مثل این حال آنچه ممکن باشد احتراز کنند گیلانی می نویسد واجب است که استعمال مسخنات بحسب خروج از اعتدال برودت از سن و زمان و مزاج اصلی باشد و از مداوات و موضعات فواکه بارده و البان و آنچه ازان لبسازند اجتناب باید کرد و ثابت این دوا رامستوده است مصطکی قرص سد هر یک سه جزو کبابه و پودینه خشک هر یک ماوزه و عود خام هر واحد یک درم بهیه با شراب کهنه ریحانی یا با آب انیسون و مصطکی دو قرنفل بخورند و از آنچه نفع میکند ایشان را شراب ریحانی است و جلاب مقوی با نیسون و مصطکی و عود و سنبل و مسک و جوارشات مقوی معده برای ایشان صلاحیت دارند مثل جوارش کمونی و عود و عنبر و سفرجلی و جلنجبین عسلی بانیسون و رازیانه و پودینه و نوشیدن ماء العسل مفوه بعود و مفتاح اذخر و مصطکی مفید

علاج امراض معده از سوء مزاج رطب

و آن ضعیف هضم و سوء هضم و تخمه است باید که در علاج این اهمال ننمایند که مودی باستسقا میگردد و بهر تعدیل مزاج اطریفل صغیر و قرص سد و یا هلیله مربی با چهار مصطکی تناول کنند و گلاب لشربت آس یا شکر و یا کشنیز خشک و سماق و زرد و ورد و گلنار بگلاب استعمال نمایند و خوردن گلقند شکری با مصطکی و کذا اصفهانات اسکندریه و کذا اسقفر انیج و الشیخ متخلل در تجفیف رطوبت معده مجرب و بینظیر است و شربت ابریشم یا گل شرخ مع انیسون یا زیره لیشراب کهنه یا عذبه یا کندر یا معجون با آس یعنی اطریفل افراحت یا قمر خام او یا علاف السلطم یا انجدان یا گلقند عسلی یا افسنتین یا مری شعری یا ریحان کافوری یا عود البخور مثقال یا شا با نک که آن بر بوت سسته یا اقاقیه عصفار یا آب آهن تاب یا بادیان یا خبث الحدید یا برگ ترنج یا آمله یا بریهاد یا ترنجان یا کبر یا برگ آس یا حب آن یا برنج کابلی یا نانخواه یا خولنجان یا سنجاله نقره یا راوند دو درم یا طراثیث یا قرة العین یا حماما یا حاشا یا میعه خشک یا مغز قرطم یا ریحان سلیمانی یا وج یا کرویا دو درم یا اسارون دو درم و ضماد و شرب قنطاریون و انبلای عدس مقشری جزو و صحیح و امتصاص امرود و مضغ لیمو مالح دو درم بر ناهار و ابتلاع آن هر و امعه مجففه رطوبت معده است اقوال بعض اطبا شیخ میفرماید که چون رطوبت مادی باشد و آن اکثر بود علاج بنا شفات و مقطعات نماید و ازینجا ازالت حرارت و مرافقت باشد بعد از انکه اشیای بقمض بدان آمیزند و شراب قوی اندکے استعمال کنند و اغذیه با نا شفات و ملطفات مشویه باشد و آب کمتر نوشند و قرص ورد و فصول از گل سرخ تازه نافع سوء مزاج رطب معده و آنچه رطوبت معده را زائل کند

انیسیست که انیسون و بادیان هر یک یکدرم در آب جوشانیده پنج درم گلقند مالیده بنوشند محمود شیرازی گوید که هر صباح مطبوخ انیسون بادیان هر یک سه درم با گلقند عسلی
ده درم بنوشند و غذا آب گوشت با توابل حاره یا قلیه های متوبله مبزره یا لحوم ماکیان و تیهو و امثال گرم بخورند و خوردن اطریفلات و زنجبیل مربی و جوارش مصطکی نافع و بگیرند
سکنجبین عسلی ده درم و مصطکی و عود خام هر یک احد نیم درم سوده در آن آمیخته تناول نمایند و روغن مصطکی و عود طلا نمایند و گاهی با این انحلال طبیعت بسبب رطوبت و سوء هضم و تخمه
می‌باشد و معجون خبث الحدید با این صفت نافع بود و بگیرند هلیله سیاه و بلیله و شیر آمله هر واحد [illegible] سنبل الطیب [illegible] قاقله [illegible] هر یک یکدرم خبث الحدید ده درم
خبث الحدید را بعد سحق مثل غبار در سرکه یکهفته خیسانند بعد خشک کرده بریان نمایند و همه را آمیخته بالعسل کف گرفته معجون سازند و تا یکهفته هر روز یک مثقال تا دو مثقال
بخورند که آن تقویت معده و نشف رطوبت فضلیه آن و قطع خلفه و تحصیل لون و قطع دم بواسیر و حیض او لا اول نماید و تجوید هضم و تصفیه صوت و تقویت جمیع قوی طبیعیه
کند ابن عباس گوید که هرگاه سوء مزاج رطب منفرد باشد یعنی که معده مسترخی و از آن خوف استسقا بود صلیب [illegible] را ادویه که در علاج سوء مزاج بارد ذکر کردیم ببندند معده
را آبی که در آن نمک و گلسرخ و سنبل [illegible] بود جوشانیده باشند تکمید کنند و صندل و گل ارمنی شیبانی هر یک سه درم سرگین کبوتر زعفران بوره ارمنی سنبل الطیب قرنفل نانخواه
هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده بسرکه خمر سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا نخود آب شبت و دارچینی و زیره و زیت مغسول و تدرج و تیهو و کباب معمول مرصوص
بسرکه و سماق [illegible] زند و زبیب قابض بخورند طبری گوید که سوء مزاج رطب معده سهل العلاج است بهر مزاجی که باشد و علاج مختلف میشود با اختلاف
مزاج اعنی مزاج جمله بدن بحسب قلت و کثرت نه بحسب صعوبت و علاج و اول استفراغ بدن است اگر در بدن امتلا باشد یا بدن و او لاسیما اگر این در مشایخ باشد
بگیرند غاریقون یک نیم درم نمک نفطی دو ثلث درم ایارج فیقرا دو درم جاوشیر سکبینج فرفیون هر واحد دو دانگ و مثل جمله هلیله کابلی تخم کرفس انیسون هر واحد
یک نیم درم ادویه که قابل [illegible] را کوفته و گداختنی را در شراب صباحی تر کرده گداخته در آن ادویه دیگر آمیخته بعسل کف گرفته بسرشند و سه درم از آن متواتر خورده باشند تا آنکه
امتلا زائل گردد و اگر مریض ضعیف القوة و در بدن او امتلا باشد برای وی این حب ترکیب نمایند که منقی بدن و معده از رطوبات است و هر وقت که خواهند تناول
نمایند بهار و یا به شکم [illegible] در روز و یا در شب آن در هر روز دو مجلس بغیر تضعیف قوت آرد بگیرند نانخواه کرویا انیسون زیره کرمانی صعتر هر واحد یکدرم هلیله سیاه
و کابلی هر واحد دو درم [illegible] درم نمک نفطی دو ثلث درم صبر سقوطری مساوی همه ادویه کوفته بیخته بآب برگ تره [illegible] بزرگ سازند پس اگر خواهند بعد طعام
بخورند یکدرم [illegible] و اگر خواهند تناول [illegible] یک نیم درم بخورند و اگر در شب مسهل نمایند نیم درم و ربع آن تا یکدرم خورند و مداومت آن نمایند و چون در قوت ضعف
محسوس گردد ترک [illegible] چون بدن و معده پاک گردد در آن وقت گلقند عسلی هر روز پنج درم بخورند و این در مشایخ [illegible] و اطریفل [illegible] سیاه و معجون اصفر سلیم تناول نمایند و اگر
سوء مزاج قوی باشد در استعمال [illegible] ایارج ارکاغانیس باکی نیست و بهتر و اسلم از آن ایارج فیقرا مع العسل وقت عصر تناول و وقت سحر [illegible] علاج
خاص [illegible] معده [illegible] و شیر [illegible] آنچه انار [illegible] بسازند تناول نکنند و نه بچه مرغ کوچک مگر آنکه بریان کنند و بران مری مالیده باشند و انواع ماهی و فواکه و بقول
رطب [illegible] بخورند و از [illegible] یکساله [illegible] مشوی اقتصار ورزند و شراب و عسل یا مطبوخ عتیق باشد و اگر طبیعت میل بشیرینی نماید شکر و عسل جمع کنند و کسی را
که در [illegible] خون یکبار آمده [illegible] و در وقتی از اوقات عارض شده باشد علاج او بقی عنیف مناسب نیست و چون علاج ممکن گردد ابتدا در طعام او
[illegible] بالمری نمایند و بهترین مالح [illegible] است بعده کوامخ بیخ ترب یا بیخ او که متصل اصول و ورق او ست ابتدا کنند بعد از آن شوربا که بسرکه کبر
مطبوخ باشد [illegible] اغذیه دهند و روزی که معالجه بآن نمایند [illegible] خصوصاً تازه و طعام او نباشد و بر طعام نبیذ تازه و آب گرم کرده
بنوشند و چون [illegible] روغن بادام آلوده در حلق بگردانند و هرگاه معده تنقیه یابد آب گرم جرعه جرعه بنوشند و بار دیگر تحریک نمایند پس [illegible] سبب
خوشبو بخایند و [illegible] آن [illegible] در آن روز و شب چیزی نخورند فردای آن اندک گلاب که در آن قدری مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و از طعام بریان
یا با زیره و مری [illegible] تر کرده اقتصار کنند اگر خوف تشنگی نباشد ورنه نان خشک تنها بخورند و اگر خوف ضعف قوت و دائم معتاد بخوردن گوشت باشد یا بدن
ریاضت [illegible] لحم حمل مشوی یا طباهیجه یا قلیه محرقه بخورند و اندکی شراب ممزوج بیاشامند و آنچه تضمید [illegible] مثل این [illegible] کنند این ضماد است [illegible] صبر
زعفران مصطکی سنبل قرنفل [illegible] تخم کرفس مساوی بسایند و بران موم و روغن ناردین گداخته اندازند و بر پارچه طلا کرده بر معده نهند و گاهی [illegible] در آب [illegible] شور و در

شراب نیمگرم و روغن ناردین آغشته میگذارند و روغن ناردین تنها و روغن مصطکی و روغن قسط بمثل این معده نافع ست و اما چون سوء مزاج رطب همراه آن باشد
پس در معالجه او قصد زیاده نمایند و از ادویه قوی الحرارة بکاهند

علاج امراض معده از سوء مزاج یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و فواق و تشنج معده است باید که مرطبات مثل شیر گاو و روغن بادام و مانند آن مثل بهدانه و بزرقطونا و اسفاناخ و کدو و یا خیر و یا شیر زن و یا شیر بز و شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و قیروطی که از موم سفید و روغن بنفشه و کاهو ساخته باشند بمالند و غذا ماء الشعیر بشربت نیلوفر خورند و تدهین معده بادهان رطبه نمایند و استحمام بآب گرم کنند و زودتر بعلاج آن باید پرداخت که در آخر مشکل گردد و مؤدی بذبول شود و اگر با آن تپ باشد بدق مؤدی گردد و اگر سوء مزاج مستحکم باشد بترطیب سائر بدن نمایند باستعمال حمام مرطب و آبزن مرطب و غیره آن و بقول ابن الیاس هر صباح جلاب از نیلوفر سه درم و شکر ده درم و یا آب هندوانه سه اوقیه و یا شیره تخم خرفه سه اوقیه [illegible] سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مع کدو و مغز بادام و لحوم جدی و فروج و ماهی رضراضی سازند و یا غذا از تمر هندی بمغز بادام و اسفاناخ تناول نمایند و صاحب ملکی و جامع گویند که هرگاه سوء مزاج یابس باشد عنایت بترطیب معده حتی الامکان نمایند که اکثر این مرض بعلت معروف بتشنج خشک مؤدی میگردد و اگر با آن حرارت مضاف گردد از آن تپ دق حادث شود پس صاحب آن را شیر خر و شیر زنان بسفوف مرتب که در علاج دق مذکور گردد و روغن گاو با آن سفوف بدهند با آب شیرین که در آن بنفشه و نیلوفر و کدو و کاهو و جو مقشر کوفته و امثال آن جوشانیده باشند استحمام نمایند و غذا حسو که برای اصحاب دق مسطور گردد و بچه مرغ معمول بکدو و کاهو و اسفاناخ و قطف بطریق شوربا دهند و معده را بقیروطی معمول از روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو بموم سفید و آب کاهو و آب حی العالم و آب خرفه ضماد کنند و واجب ست که تدبیر صاحب این علت تا غایت عنایت مرعی دارند تا در ذبول نیفتد قول شیخ الرئیس علاج آن قریب بعلاج دق چه این علت دق معده است چون مستحکم شود اصلا علاج نپذیرد و ممکن نیست که برای ترطیب تنها تعرض نمایند و بدن را بحالی گذارند بلکه ترطیب او واقع نمیشود مگر بشرکت بدن پس از ترطیب این کسان استحمام و نشاندن در آبزن ست و تکرار حمام بسبب یبوست ست پس گاهی ایشان را رخصت در مشی بسوی حمام از ایوان ندهند بلکه نقل میکنند بسوی حمام او را بر بستر او تا حرکت تحلل نیارد و آنچه ترشح میگیرد از آبزن نشف گردد و ایضا حمام مرخی قوت ست آنچه محلل ست قریب اینها نیارند تا آن مضاعف نگردد و واجب ست که تحمیم ایشان بنقوع کردن ایشان در آبزن باشد که حاجت آنها بهوای حمام نیست و آب آبزن معتدل میان بارد و حار باشد چنانکه اقشعرار و لذع نیارد بنوعی که از آن منفعل نشود بلکه بدان لذت یابد تا ترطیب و توسیع مسام نماید و مدت استحمام او چندان باشد که بدن منتفخ گردد و قبل از آن که دفعه رشح شروع کند و چون از حمام برآیند اندک راحت گیرند پس لبان لطیف بیاشامند اگر تیسر باشد و آن یا شیر زنان یا شیر خر یا شیر بز باشد و بهتر آنست که از پستان بمکند یا در ساعتی که بدوشند قبل زانکه از هوا منفعل گردد بنوشند و غذای شیر ده آن قدر باید که هضم کند و قبل او ریاضت باعتدال کرده باشد و غیر او رضاعت نکند پس اگر حیوان غیر انسان باشد جودت هضم او ادرار و ادرارت او تبن براز آن یا بعدم نتن و اعتدال او یا رطوبت و جفاف او و افراط او در یکی از آن هر دو یا استوای او یا بنفخ او بنا بر [illegible] در آن دریافت نمایند و حیوان را چه بدهند و در مرغزار برای ریاضت او بگذارند بعد از آن بر بعض نظر کنند که آنچه از شیر و ماء الشعیر نوشیده هضم کرده است یا نه و این از آروغ او و سبکی احشای او معلوم کنند سیما بعد ساعت چهارم یا پنجم اعاده استحمام آنها کنند بعده تمریخ اعضا بروغن نمایند تا ما یثبت بلیده آنها محتقن بماند و اگر معتاد بحمام باشند مرتبه سوم حمام کنانند و اگر اقتصار بر دو مرتبه صواب تر باشد در ساعت متخلله میان دو استحمام که مذکور شد زیادت کنند پس راحت تام دهند و اگر مائل بشیر باشد بار دوم بیاشامند و الا ماء الشعیر محکم الطبخ که آب او بسیار باشد بعده خوب بجوشانند تا آنکه آب اندک بماند بنوشند و نان [illegible] نیکو تنوری محکم النضج و ماهی رضراضی و یا تدبیر طیور خفیفة اللحوم نرم و خروس خصی خفیف اللحم سمین یا شیر بخورند و از لزج و صلب و غلیظ اجتناب کنند و اگر کثیر الغذا باشد اینها با وجود کثرت غذای او بسبب [illegible] لطیف الکیموس طیب بود اختیار نمایند و کثرت غذا مقتدا است باید که ثقل و تمدد بسیار نیارد

وامّا از اندک بدست ورشل ایشان هیچ لا بدست از آشامیدن شراب رقیق مائل بقبض قلیل الاحتمال برای امتزاج آب که آن تنفیذ غذا و انعاش قوت نماید و از شراب آنقدر بیاشامند که کفایت سیرو سازد غنی سازد ولیکن آنقدر باید که بر معده طافی نگردد و قراقر نیارد ولیکن برای تعدیل ثانی و اول تمام هضم یافته باشد و تا ممکن بود تفریق غذای بنهاد نمایند ولیکن طعام خفیف باید تا طعام سابق غیر منهضم را لاحق نگردد و این تدبیر آنها تا ایام کثیر باید و چون قدری انبعاث نمایند در ریاضت و دلک و غذا از دیاد کنند و هرگاه قریب صحت شوند لنشک شعیر و شیر قطع کنند و بدل او اشعیر دهند و زیادت رجوع بسوی معمول از غذا روس کنند و غذا قوی زیاده نمایند با کارع و اطراف و لحوم طیر نرم ابتداء کنند طبری گوید که اکثر سوء مزاج یابس از اصحاب سودا مستولی میگردد و گاهی سوء مزاج یابس بحرورین پیدا شود و میان هر دو در معالجه فرق است علاج اصحاب سودا صعب تر است و علاج محرورین سهل تر و ابتدا آنچه علاج مزاج یابس میکنند اینست که البته استفراغ در ابتدای معالجه نکنند بلکه معالجه به آنچه منضج و ملین و مرطب باشد نمایند بعد از آن استفراغ نمایند اگر بدان حاجت باشد و امّا اول تدبیر او اگر حار مزاج باشد نوشیدن ماء الشعیر و شیر خرو ماء الجبن بوقت اوست و غذا بجوزه مرغ و طیب و شوربای لحوم جدی سازند و ادویه که سبب مرو اثر نجوشیده و طلع و جمار و حضرمی است و ماهی تازه رضراضی و بیاریا دهند و امّا ماء الشعیر بعد طبخ اندک سپستان و جماز و در آن بحلاب و شربت خشخاش و شربت اجاص نوشند و از انفع اشیاء شرب لبست و غسول آب گرم بدفعات کثیر و بعد از آن انداختن آب سرد و شکر طبرزد و در آن خصوصاً در زمانه گرما است و امّا شیر خر بنوشند بعد از آن که باده خیار کاسنی بستانی و بری و عصی الراعی و خشخاش با میشا اگر زمان ربیع باشد و برگ خلاف و شیر بلول اندک مانند آن خورانیده باشند و هر روز شصت درم با پنج درم روغن کدو یا روغن بادام بنوشند و امّا ماء الجبن با این طریق بنوشند که بگیرند شیر بز جوان که آنرا حشائش رطبه خورانیده باشند بوزن دو صد درم در دیگ سنگین نو با آتش ملایم بجوشانند تا آنکه جوش شروع کند پس بیست درم سکنجبین معمول با آب انار در آن بیندازند و از آتش فرود آرند و چون شیر ببندد و از آن آب جدا گردد از صافی که در آن صوف سفید باشد صاف نمایند پس آن آب را باز در دیگ کرده از یک طسوج تا نیم دانگ نمک در آن انداخته یک جوش داده بنوشند و تا ده روز بیاشامند و غذائی که مذکور شد بدهند پس ترطیب باید و این معالجه عام است و جائز است که سوء مزاج یابس بجگر بیشتر از سائر بدن یا در قلب یا در دماغ باشد و این را سوء مزاج مختلف در اعضای مختلفه می نامند و جالینوس آنرا بغیر این اسم مسمی ساخته پس عنایت در ترطیب بسوی آن عضو مصروف باشد و اگر سوء مزاج در جمیع اعضا مساوی باشد آن مختلف فیه است و آنچه جالینوس در کتاب خود در سوء مزاج عام ذکر کرده و جماعتی از آن نقل کرده اند که سوء مزاج یابس چون در جمله اعضا متساوی باشد ظاهر نشود مگر هزال و سوداویت و سخنه پس طبیب را استخراج جوهر علت ممکن نبود و گمان باید که مریض در جبلت مهزول مخلوق شده و ماده او یابس بوده پس مداوات او نشاید و طبیب ماهر بران با سوی استدلال می نماید و آن اینست که اگر در جبلت برین صورت آفریده باشد یا بارد یابس متاذی نمی شود و باشیای حار یابس بدامی یابد و کسی را که سوء مزاج یابس حادث شود باشیای بارد یابس متاذی میگردد و باشیای حار یابس ایذا نمی یابد و دیگران فرق کرده اند که هر که در جبلت برین صورت مخلوق شده از غیر بیماری باشد و بران جسم غالب بود و هر که بعد از آن حادث گردد بر بدن او شعر متوسط باشد و بمرور ایام نقصان می پذیرد و چون این فرق ظاهر شود آنوقت تدبیری که مذکور شد علاج کنند و اول را علاج نکنند و امّا چون سوء مزاج یابس سوداوی باشد و سودا غلبه نیست و در جبلت نباشد علاجش قریب بعلاج اول است و در آن زیاده کنند نوشیدن ماء الاصول بروغن بادام تلخ و شراب متوسط میان کهنه و نو و تدهین با دهان مثل روغن خیری و روغن سوسن و یاسمین و در غذا گوشت حملان مطبوخ بماش زیاده نمایند و بهترین چیزها که درین مزاج استعمال کنند سکنجبین معمول بسکر عنصل است لیکن بمقداری که سکنجبین بنوشند مثل آن شربت خشخاش و جلاب اضافه نمایند و دائم بنوشند و مقدار زیادت و نقصان درین بر طبیب است و مثل این معده ضماد نمایند بقیروطی متخذ از روغن بنفشه و روغن کدو و قیصه با آب برگ بزرقطونا و آب عصی الراعی و آب بارتنگ داده و گاهی ضمادی نمایند بسوی شعیر مطبوخ با آب انار میخوش و گاهی بشیر نیز تعمید با آب انار ترش یا آب حصرم ضماد میکنند و طریق تجمید او اینست که شیر تازه بگیرند و بران حصرم یا انار ترش بفشرند که فی الفور منجمد میگردد پس صاف کرده قبل از غذا هر روز یک ساعت بر معده ضماد کنند

علاج امراض معده از سوء مزاج حار رطب ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است باید به تبرید و تخفیف اطریفلات بکار برند و مربای هلیله با مصطکی و امثال آن استعمال کنند و دیگر تدابیر معده با ماسکه قوی دارند و این قسم سوء مزاج با ماسکه قوی نگردد ضرر نیکند و قیروطی از موم و روغن سوسن ساخته بمالند و یا مصطکی نه ماشه نبات سه توله گلاب پاؤ آثار جوش کنند که نیم آید لیس صاف نمایند و غذا کنجشک بریان دهند بقول شیخ باردات ناشهته آنرا نافع ست و بهر و تدبیر سوء مزاج حار و رطب جمع نمایند و قرص ورد معمول از گلسرخ نافع میکند و اگر در بنجا اسهال باشد قیروطی بروغن سفرجل استعمال کنند و محمود گوید که اگر سوء مزاج حار رطب بلا ماده باشد سکنجبین ساده ده درم و گل سرخ سوده سه درم مصطکی یکدانگ بدهند و غذا مزوره ریشک یا انار دانه بمغز بادام و لحوم ماکیان و تیهو خورانند باقی علاج او صرف عنایت به تبرید مزاج معده و تجفیف اوست و این سفوف نافع ست انار دانه بریان ده درم طراثیث سه درم حب الآس سه درم مصطکی نیم درم سعد یکدرم کوفته بیخته دو درم از آن با ده درم شربت به بدهند و هم او در مصنف ترویج گوید که اگر بسبب سوء مزاج معده حرارت مع رطوبت مائی باشد علاج او مبادرت بقی از سکنجبین و آب گرم و آب شربت سیب یا تخم سیب مطبوخ در آب ده درم روغن کنجد آمیخته و صباح جلنجبین شکری ده درم سکنجبین ساده ده درم و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم بدهند و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و سرکه و شکر یا از نارنج مع نخود و مغز بادام و کشمش خورانند و تنظیف معده بقی مکرر نمایند و هلیله مربی و سکنجبین شکری یا طباشیر و جوارشات مجففه نافع ست و این سفوف مفید گل سرخ طباشیر هر واحد ده درم سماق سیر ده درم کشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده پنجدرم کوفته بیخته سه درم بشربت انار میخوش یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین ساده هر کدام که باشد ده درم بدهند و شیخ و دیگر متاخرین سوء مزاج دموی در معده ذکر نکرده اند و بعضے گویند سوء مزاج حار رطب که با ماده رطوبی باشد علامتش آنست که شهوت طعام بر اعتدال باشد و لعاب از دهن بسیار آید خصوصاً هنگام گرسنگی و غثیان بود و طعام بموست متغیر گردد و باشد که قی رطوبی آمیخته و علاجش قی آوردن بآب شبت و سکنجبین بزوری ست و مداومت هلیله مربی و گلقند شکری با طباشیر و جوارشات و جز آن هر چه مجفف بود و مسخن نباشد طبری گوید که مداوات این مزاج و علاج سوء مزاج حار در نوع واحد ست و مختلف میباشد بحسب قوت و ضعف و کثرت و علامتش رطوبت بدن صاحب اوست اگر در افساد از حد تجاوز نکند و اعتدال شهوت و نرمی طبع و تغیر طعام بموست اگر بر مقدار واجب زیاده شود و از تفلع بخارات حار یا رطب بسوی سر و سیلان آب از دهن وقت خواب و انتفاع با غذیه و ادویه بارده یا بس اگر بیرد و لیس آنها از مقدار قوت سوء مزاج تجاوز نکند و اگر قوی تر از این باشد بضرر و فساد کثیر مؤدی گردد و بصاحب این مزاج قذف و غثیان از اشیای چرب و طب عارض شود و علاجش آنست که بصاحب این مزاج نظر کنند اگر قوت صالح باشد فصد باسلیق کنند و خون بمقدار فساد و غلظ او برآرند بعد از آن این دوا بدهند بگیرند غاریقون خالص خفیف الوزن یکدرم تربد مجوف خراشیده و حفض مکی یک نیم درم افتیمون اقریطی هلیله سیاه مکی دو درم هلیله کابلی پنجدرم حب النیل سقمونیا زعفران کتیرا ثلث درم جمله را سائیده بعسل مصفی سرشته شربت او سه درم بقوت مزاج و زیادت و نقصان آن بحسب قوت نمایند و اگر مریض جوان و در سایر اعضای او حرارت شبابی سن باشد حرارت سوء مزاج و اجب ست که استفراغ او باین دوا نمایند بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه و آمله هلیله از تخمها پاک کرده هر یک چهار درم سنا مکی اسطوخودوس هلیله (؟) افتیمون هر یک سه درم استفراغ (؟) ... پنجدرم همه را مطبوخ به آب بپزند بعده صد درم اگر قوت متحمل باشد از آن بگیرند و یکدرم غاریقون و نیم درم نمک هندی و پنجدرم شکر فانیذ مدقوق در آن اندازند و سی درم مویز منقی در آن حل کرده نیم گرم بنوشند و از آنچه صاحب این مزاج نفع بین می یابد معالجه باین او ویه است که ابتدا ماهی شوربه و تیر سبها نمایند بعده شوربا که در آن ترب یا ریخته باشند بنوشند و اندک پیاز رطب و قدرے شیرینی از عسل بخورند و بر آن نبیذ نوشانند با آب گرم و قی نابع سیاسانند و بعض فاضل بمضغ اندک نمک نفطی و سعد عند امتلا امر کرده اند و بعضے گفته اند که یک درم تخم ترب و یکدرم تخم سعتر و یکدرم تخم شبت کوفته بعسل آمیخته عند امتلا بلیسند پس اگر قی خود بخود آید فبها و الا پر مرغ بروغن بادام چرب کرده و در حلق اندازند تا معده تقاضای تمام یابد بعده آب نیم گرم غرغره کنند و در آن روز چیزی نخورند و صباح آن اندک جلنجبین و گلاب تجرع نمایند و طعام تا شب نخورند و بهتر غذا آن بچه مرغ بریان و تخم نیم برشت و کشنیز خوارهٔ بریان ست و بر آن اندک شراب معتدل میان حدیث و عتیق بنوشند و این و تقسیت

ونقیست

که وثوق امکان معالجهٔ او بود و اگر این ممکن نبود بدان ترش نمایند و اطریفل و هلیلهٔ مربی استعمال کنند که این اصلاح مزاج او و تنقیهٔ معدهٔ او از فضول نماید از آنچه تضعیف این معده بدان نمایند او دویهٔ حارهٔ خوشبو مثل حفقفو و شیافات یا شیاف و کشنیز خشک و مرو قدری مصطکی و اندکی صبر و آرد جو و قصب الذریره و آس و سنبل مانند آن اگر از اعراض مانع شرب و یا باشد بجقنه محلله بالکلیه نیست اگر قوت علیل معالج باشد مثل این نسخه بگیرند خسک و بابونه و اکلیل و برگ چقندر و برگ کرنب و سبوس و خطمی و قرطم کوفته و جو مقشر کوفته جوشانیده بقدر حقنه گرفته در آن اندک بورق و نمک سوده آمیخته بعمل آرند و این مزاجیست که بقول جالینوس صاحبش تب کند باید که ماء الشعیر باشد و ادویهٔ محلله بجوشانند چه ماء الشعیر تنها و مثل این معده تلیین نمی نماید و صاحب این مزاج اگر ردی التدبیر باشد اکثر او را حمیات عفنی یا از عفونت دم یا از عفونت رطوبت عارض شود سیما اگر مزاج کبد او حار باشد

علاج امراض معده از سوء مزاج حار یا بس ساذج

در آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است بسر ترطیب و تبرید مزاج معده بشیر ماء الشعیر و حسوهائیکه از آرد جو و روغن بادام و شکر ساخته باشند و تبرید و از این قبیل ست ماهی رضراضی و بازوی طیور خفیفه و بر معده اشیای مرطبه بمالند و بپوشند و هرگاه سوء مزاج یا بس متمکن شود از اله او ممکن نیست مگر بترطیب بدن باستعمال حمام مرطب و آبزن مرطب او هان مطیبه و تناول اغذیهٔ مرطبه و شیر گاو نافع ترین اشیاست بهت ترطیب و اعانت طبیعت و بقول جرجانی اگر یا سوء مزاج گرم خشکی باشد گاو شیر روغن بادام و شیر خر بدهند و دران بنشانند و روغن بنفشه بمالند چنانچه در علاج دق مذکور گردد و صاحب تشریح گوید که علاج این قریب بعلاج حار ساذج ست لیکن درینجا واجب ست که در ترطیب مزاج معده و تبرید آن مبالغه نمایند و آب فواکه رطبه خصوصاً بطیخ هندی و از اشربه شربت نیلوفر و شیرهٔ تخم خرفه بیاشامند و این ضماد نافع ست صندلین گلاب آب برگ خرفه آب کاهو آب کاسنی باطراف غلاف پوست کدو مثانه و تخم آنگر و بقول شیخ علاج این آنست که میان سرد و تبرید پیوسته آنها جمع نمایند لیکن گر حرارت اندک باشد تدبیر اصحاب یبس کفایت کند و مشروب ایشان تازه باشد و آنرا سرد و گرم یا نیم گرم و نیم گرم بنوشند و کذلک سایر طعام آنها و تمریخ معدهٔ آنها از روغن سفرجل و از زیت انفاق باشد و گاهی شرب آب سرد بسیار صحت تام می یابند خصوصاً اگر یبس یا فراط نباشد طبری گوید که چون این مزاج متمکن گردد و مدت او طول نماید صحت او دشوار گردد و صاحب این مزاج را واجب ست که از استفراغ خود از آنچه مخرج صفرا باشد غافل نگردد و با دویهٔ حار مخرج رطوبات لنشاید و موافق ترین آن مثل این مطبوخ ست بگیرند هلیلهٔ زرد تخم دور کرده بیست درم افسنتین پنج درم شاهتره پنج درم تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده سی درم عناب آلو بخارا هر یک سی عدد تخم کشوث تخم کاسنی بکوبند یک کف ترنجبین بیست درم همه را مثل مطبوخ بپزند و مالیده صاف نموده بقدر قوت علیل گرفته و بقدر بیست درم ترنجبین و اگر باید مطبوخ سقمونیا لبوبیا لیبلن ده درم فلوس خیارشنبر دران انداخته بنوشند و بعضی گمان میکنند که سقمونیا صاحب معده حار یا بس را چنین نیست زیرا که سقمونیا چون در سیب یا بهی با اندک انیسون و قدری مصطکی بریان نمایند معده را ضرر نکند و اخلاط صفراوی را بالخاصیت خارج میکند چیزی از آن در نیست که در اخراج صفرا قائم مقام او باشد و ابوماهر موسی بن سیار صاحب این مزاج را استفراغ اگر احتیاج بدان باشد لفلوس خیارشنبر هر دو سی در آب کاسنی مروق مقوی با اندک سقمونیای مشوی اختیار نموده و گفته که خیارشنبر اخلاط صفراوی محترقه را اخراج مے نماید و اگر مریض متحمل استفراغ نباشد بسبب ضعف قوت او و یا بسبب آنکه چون اخلاط صفراوی محترقه بسوی امعاء او جاری شوند شبیه بغشی او را لاحق گردد باید که این نقوع بدهند تمر هندی منقی از ریشه و تخم پنجاه درم ترنجبین سی درم آلوی بخارا پنجاه عناب پنجاه سپستان یک کف تخم کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف برگ لبلاب با کشنیز خشک و طلع مجفف و برگ عنب الثعلب و عساليج کرم یک کف کبیر همه را در ظرف غضار کنند و بالای او ده چندان آب انداخته دو روز در آفتاب گذاشته هر روز یک قدح کبیر از این آب با اندک سکنجبین و جلاب و روغن بادام بنوشند و هرگاه این نقوع متغیر گردد تجدید آن نمایند و بعضی افاضل گفته اند که صاحب این مزاج را دوغ گاو و پنیر تازه اگر وقت ربیع باشد بیاشامند و دوام شرب ماء الشعیر لازم گیرند و معدهٔ او را این ضماد نمایند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و با آب برگ اسپغول و آب مجزادهٔ کدو و آب برگ نارنگ

دا آب عصی الراعی حسب امکان تسقیه داده بر معده گذارند که ترطیب و تسکین حرارت او و اصلاح مزاج او نماید و ایضاً عصی الراعی و برگ انگور و شگوفه او و برگ سبز قطونا و برگ بادرنگ سائیده بر معده ضماد کنند و در روزی دو بار تجدید ضماد نمایند و گاهی ضماد بسویق شعیر مطبوخ در آب انار میخوش مثل این معده نفع بلیغ نماید و ابو ماهر گفته که صاحب این مزاج مرغ تازه بنوشد و از فواکه انگور و امرود و آلو میرو و مانند آن بخورد و اینچه در اکثر اوقات لازم بود ماءالشعیر با آب انار میخوش ست و آنچه که مثل آب امرود و سیب و سفرجل همه را خوب جوشانیده استعمال نمایند که تقویت معده و ترطیب آن نماید و آنچه در غذا استعمال کنند مرغ رطب و ماهی های تازه و رضراضی ماهی بزرگ معروف بمزو مطبوخ بسرکه و صداهی مقلی با آب و بعد از ان مزوره بطعام اندک شراب ابیض ممزوج میسر بنوشند و از بقول کاهو و مسلوق و کاسنی بسرکه خورند و لبقول ابو ماهر اطعمه غلیظه مثل لحم بقر مسلوق مطبوخ بسرکه در مثل این معده موافق تر ست از جوجه مرغ و اطعمه خفیفه و درچنین معده محترق میگردد و نزد من مختار از اطعمه همانست که مذکور شد و مغز خیار بسرکه و شل این معده نافع ست گیلانی نوشته که از علاجات او تبرید معده و ترطیب مثل ماءالشعیر و روغن بادام شیرین یا روغن مغز تخم کدو و مانند آنست و با آن شربت آلو و آب تمر هندی مرکب سازند اگر طبیعت قبض باشد و غذای آنها از آوجه یا اجاص یا انار یا غوره سازند و دران کدو یا خیار و مانند آن از بقول بارد و رطب بپزند و اما شیخ فرنی که برای سوء مزاج حار یابس معده نافع ست از قوت کلام بلینوس اراده و بما رجع الینا استخراج نموده انیست گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم خیار تخم کاسنی مقشر از هر یک هشت درم مغز بادام مقشر بسیار هلیله زرد از هر یک بیست درم مصطکی دو درم باریک کوفته بیخته آب سفرجل پنج رطل صغیر صاف نموده بجوشانند تا دو ثلث برود و یک ثلث بماند فرود آرند و آب سیب بستور بجوشانیده فرود آرند و هر دو بیامیزند و هر دو شکر طبرزد داخل کرده بقوام تخنین آورده فرود آرند و آن ادویه مسحوقه بسرشند بعده در ظرف آبگینه یا چینی بدارند و هر روز سه مثقال ازان بخورند اما جالینوس اقتصار کرده بر آب سیب و بهی و مصطکی و شیخ ادویه باین زیاده کرده اند لبقول طبری این معجون بعد مسهل مذکور تناول نمایند نبده اگر موافق آید رطب مزاجات استعمال نمایند و این معجون معروف بتریاق معده ست

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد رطب ساذج

دال ان وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است و ارشادات حار یابس چون کمونی و مصطکی و فلافلی و قرص ورد و شربت عود و جوارش آن و مربای زنجبیل و مانند آن خورند و مصطکی انیسون تخم کرفس در آب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و هرچه گرم و خشک باشد مثلاً قلیه یا مطبخات مرغ و دراج با توابل تناول نمایند و روغن قسط و ناردین و زنبق بر معده بمالند و این معجون که مسمی بلفظ مفرد هندی ست درین باب بسیار نافع ست هلیله بلیله آمله دار فلفل تربد بروغن بادام چرب کرده هر یک چهار درم شیطرج هندی دوازده درم باریک سائیده بشکر مقدم مسرشته بسرشند و لبقول شیخ اگر درینجا ماده باشد استفراغ آن نمایند بستوری که در علاج کلی معده مسطور ست و اگر ماده زیاده نبود اصحاب تجارب او در آن طریقه مشهور ست اما در تغذیه چون ماده نباشد بدانچه دران قبض و تلخی باشد غذا سازند بهر آنکه تجفیف تقبیض و تسخین بحرارت خود نماید و ازین قبیل ست شراب عفص و از ادویه مقویه ادویه اسفنتینیه و شربت افسنتین و صرف افسنتین از ادویه معمول بسفرجل ست و از اضمده و اطلیه و مرهمات پس اضمده که دران ادویه قابضه خوشبو مثل حماما و قصب الذریره و سنبل و ساذج و لادن و مقل و بیخ سوسن و بلسان و روغن آن و حب آن و میعه داخل باشد اما مرهمات پس قیر وطیات متخذ از روغن مصطکی و زیت و روغن ناردین و روغن سفرجل استعمال نمایند و اگر ازین قدر نجاح حاصل نشود اضمده محمره و والی تافسیا استعمال کنند و از اضمده قویه انیست که بگیرند زعفران و سنبل سودی و مصطکی و روغن بلسان هر واحد یک جزو و عسل سه جزو و مر سه جزو و صمغ بطم یک نیم جزو و فربیون یک جزو و ازان ضماد سازند و اگر از یکی ازان بخورند جائز ست و ایضاً میعه چهار درم سه مغز استخوان گوزن و جند صمغ بطم یک جزو روغن بلسان یک نیم جزو روغن ناردین دو جزو و ایضاً میعه سه مقل ازرق سه صبر احمر سه مصطکی دو جزو و ایضاً میعه و روغن ناردین هشت روغن بلسان سه موم پنج ازان قیروطی سازند و اما اصحاب قیاس امر میکنند اول بریاضت معتدل و استعمال غذای

عسل انکیسوس سهل الانهضام معتدل المقدار دائم الثقلت بمقداریکه بهضم کند بعد ازان تدریج می نمایند و درین ورد استعمال ادویه مذکوره وما نند آن از جوارشات حاره خوشبو یا با عتدال یا فوق اعتدال بحسب مقتضای مقابله مرض تا آنکه مزاج تعدیل یابد و ازین جوارشات فلافلی و کمونی ست و این دوا جید ست بگیرند حب غار و صمغ البطم و فلفل هر واحد یکجزو مر و میعه سائله و ناردین هر واحد دو جزو و قطر اساليون یعنی کرفس جبلی و کاشم هر واحد نیم جزو و در عسل بقدر کفایت معجون سازند و اگر برودت شدید تر باشد اردو سیاه و سنجر نیا بخورند و از ادویه جیده برای جمیع امراض بادی رطب و غلیظ الرطوبة این شراب عنصل ست بگیرند عنصل مصفی پاک کرده قطع نموده سه من در ظرف آبگینه کرده سر او پوشیده شش ماه بگذارند طبری نوشته که حرانیان برای معده رطب مع برودت این معجون ترتیب داده اند بگیرند جنطیانا و مرباحوز و فلفل خشک ناردین و تارمشک طالیسفر صعتر فارسی هر یک دو درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک پنج درم عود خام مصطکی هوم المجوس اصل السوس هر یک ده درم فوج دار شیشعان هر واحد پنج درم هلیله سیاه و کابلی صبر سقوطری هر یک بیست درم ایارج فیقرا چهل درم عاقرقرحا مویزج خردل سیاه هر یک ده درم بهمن سفید تودریان مغز بادام تلخ هر واحد پانزده درم همه را سائیده در عسل کف گرفته معجون سازند و چهل روز بدارند بعده بقدر حاجت و بحسب قوت و سن بدهند و بعض اطبا درین مو و فود و مشکطرامشیع و برگ مرو و بعضی برگ مرزنجوش برگ بادرنجبویه و گاوزبان زیاده میکنند و مقدار آنها مثل اجزای ادویه متوسطه کمتر از صبر و هلیله و زیاده از جنطیانا و مرباحوز میگردانند و اگر در بعض مزاج موافقت نکند میان تناول و مرتبه اول و بار دوم فاصله سه روز دهند و مقدار او لکا بدهند و این معجون جید ست جابر قطیفی حرانی استخراج آن نموده و آنرا معجون اسود مسمی ساخته و تریاق معده نیز گویند

علاج امراض معده از سوء مزاج بارد یابس ساذج

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه است و علاج این مشکل ست بهتر ترطیب اغذیه که در حرارت و رطوبت معتدل باشند لیکن رقیق مثل ماء الشعیر باشد که با عسل گرفته آمیخته بنوشند یا شیر و عسل و مانند آن بیاشامند و کذلک اشربه و مزوّرات و آبزنات بعمل آرند و بالجمله علاج این علاج مرض شیخوخی ست و شیر گاو و ربها دیا انار شیرین و نوفا بنوشند و قیروطی که از موم و روغن مصطکی و روغن ناردین ساخته باشند بر معده طلا نمایند و هر چه در افراد آن مذکور شد حسب حاجت ترکیب دهند و بقول شیخ تدبیر برد نمایند بطوری که تدبیر یبس میکنند یعنی مرطبات مستعمله و در ان لابد ست که مسخن باشند و آنچه تحلیل خود یا بالقبض قوی در یبس می افزاید از ان اجتناب نمایند و جمیع تکمیدات آنرا مضر ست و شرب و ادود واجب ست که از اسخان قوی سریع مجتنب باشند که آن بتخفیف و تجفیف و تزیید یبوست نماید تسخین اندک اندک نمایند و ترطیب با بهین آن کنند و زیادت در جوهر حار غریزی نمایند نه در ناری و از آنچه این فعل کند شیر قلیل المزاج و شیر با ماء الشعیر ممزوج با ندک عسل کف گرفته است تا غذای ماء الشعیر بسبب امتزاج عسل زیاده گردد و فضول عسل بسبب گرفتن کفت کم شود و این برای ایشان جید ست و تمریخ معده بروغنهای خوشبو که با ترطیب تسخین نماید مثل روغن سنبل و ناردین و روغن مصطکی جید ست و گاهی با آن روغن بلسان می آمیزند و گاهی بر روغن بلسان اقتصار میکنند و نفع می بخشد و بهتر آنست که بدان اندک موم آمیزند تا لبث بر معده کند و از آنچه منفعت قوی میابند آنست که مصطکی بسایند و بروغن ناردین آمیخته بر معده نهند و مصطکی چرب تر بگیرند و اگر برودت شدت کند طلای معده بزفت لابد ست هر روز آنرا بچسبانند و قبل از انکه سرد گردد و برآرند و گاهی این در روزی دو بار استعمال میکنند که آن هم غاذی بسوی معده جذب می نماید و از آنچه درین منفعت عظیم شدید نماید اعتناق صبی لحیم صحیح المزاج ست که آن معده را افاده حرارت غریزی و طعام را هضم شدید میکند و اگر طفل نباشد بچه سگ فربه یا گربه نر فربه باشند آن را در کنار گیرند و باید که طفل در کنار گرفته عرق نکند که سر شده برودت آرد و ممکن ست که بر شکم او چیزی که منع عرق نماید طلا کنند و افراط آب سرد نمایند که آن مضر ترین اشیا ست و بقول جرجانی ماء الحمص و شیر تازه با عسل دهند و ماء الشعیر که اندک فلفل در ان پخته باشند با عسل بدهند و روغن مصطکی و روغن ناردین بر معده بمالند و مرغ خانگی فربه با شوربای گندم باد انجیتی و فلفل دادن نافع ست مولف ترویج و حاوی صغیر گویند که این نوع خلط بعد از قبول علاج شنست هر صبح مطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس با گلقند شکری ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و مغز بادام و مغز قرطم و لحوم خفیفه حاره رطبه و لحم تیهو و ماکیان و کبک و دراج خورند و تمریخ معده با دهان حاره مثل روغن سوسن و نرگس و زنبق و خیری نمایند و کند کاسب او هان رطبه مثل روغن کدو و تیسرد طی

بروغن بادام و تمریخ بمسکه و روغن زرد مفید و شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان یا بعرق بادیان نافع بود و تناول اطریفلات و هلیلهٔ مربی نیز سود مند و این ضماد نافع ست سنبل مصطکی اذخر نانخواه هر واحد سه درم سعد قصب الذریره هر واحد پنج درم کوفته بیخته بآب سفرجل آمیخته بر معده ضماد کنند و این شربت نیز نافع آب به ترش پنج رطل شراب کهنه پنج رطل بجوشانند تا نصف بماند بعده شکر طبرزد دو رطل انداخته باز بجوشانند و زنجبیل مصطکی قرنفل قاقله زعفران هر واحد یک درم دارچینی دو درم کوفته در صره بسته در آخر جوش انداخته دو سه جوش دیگر بدهند و هر گاه بقوام عسل آید از آتش فرود آورده صره را از ان برآرند و خوب بفشرند و بقدر یک اوقیه از ان استعمال نمایند طبری گوید که سوء مزاج بارد یابس معده اصعب العلاج ست و آن چون متمکن شود موریث ذبول و جفاف و هزال مفرط گردد و اکثر اطبا در معالجهٔ این مزاج غلطی میکنند و باشیای مرطبه مقابلهٔ آن می نمایند و حفظ جوهر معده نمیکنند لیکن رشت استمرا میگردد و گاه جاریشود و طعام قبول نمیکند و اگر قبول کند بران محتوی نگردد و لسبب آن جوهر خود را استرخا و فرق میان معالجهٔ این مزاج و مزاج بارد رطب اندک ست و معالجهٔ این از معالجهٔ آن بمقدار سبب زیاده بود که در ادویهٔ این از اشیای رطبه مسخنهٔ متوسطه در ترطیب یاد کرده شود و کسی که ارادهٔ معالجهٔ این مزاج بعلاج قانونی نماید واجب ست که سن علیل و مزاج اعضای او ملاحظه کند و حفظ هر عضو بر مزاج او نماید و از تغیر محافظت او سازد و بعده مداوای این عضو نماید بدانچه ذکر میکنیم باید که از اطعمهٔ بارده یابس و اطعمهٔ حاره یابسه که موسوم او بر کیفیات دیگر غالب تر باشد اجتناب نماید و بر اغذیهٔ حاره رطبه معتدل در حرارت و رطوبت مثل لحم حمل رضیع و تذرو و فراریج و سمن بگندم و هریسه متخذه بفراریج و سمن و لحوم حملان اقتصار ورزند و اگر زمانهٔ گرما باشد لحوم جدی و جوذابهٔ معمول بمیدهٔ گندم و شکر سفید که بران جدی رضیع و بچهٔ مرغ فربه آویخته باشند باک نیست اگر حال مقتضی آن باشد و الا بدانچه مشاکل او باشد از میوه در است مثل آنکه میان چقندر و اسفاناخ و بلوخیا و کرنب و آسپاناخ که بران زیت عسل مانند آن داخل کرده باشند جمع نماید و بیخ چقندر مسلوق مطیب بزیت و امثال آن خورند و از انچه مداوای ابدان نماید همانچه در مزاج بارد گذشت مساوی ست و آنچه حاصل نمود در علاج این زیاده میکنند تناول این معجون ست بگیرند تخم شبت و تخم انجره و فلفل دری و بوزیدان و تخم گزر بری و بستانی و تخم رطبه و بهمن سفید و سرخ و لسان العصافیر و شحم معروف با لبلاب ادویه را کوفته مثل او فانیذ مدقوق با تخم انجره بشکر محلول بقوام آورده سرشته و بر ناشتا بخورند و بالای آن شیر تازه دوشیده بنوشند و سائر معاجین که در سوء مزاج بارد مذکور شد و شربت آنها کم سوده استعمال کنند و از انفع اشیا که صاحب این مزاج تناول نماید حسا ست متخذ از مغز قرطم و مغز حب القلقل و کنجد بریان مدقوق ست از این حسو سازند و بران عسل سفید شدید البیاض که دران رائحهٔ صعتر و افسنتین نباشد اندازند و جمیع آنچه مذکور شد بر معده نهادن نافع ست و نشیدن شراب ریحانی بکلیه هم از ادویهٔ این مزاج ست و شراب انجیر و شراب عسل و مجموع آن خیلی سود مند و از استفراغ حذر کنند مگر عند الضرورة و جمیع اجزای متخذ از لحوم حملان مطیب بافاویه حاره مفید ست و جماع در ریاضت البته مناسب نیست و این معجون از انجمله است که این مزاج را در زمان اندک اصلاح دهد و مقتدر عنبری که مذکور شد هلیلهٔ سیاه کابلی افتیمون و افسنتین هر واحد بست درم مصطکی عود خام وج هر واحد نه درم بوزیدان بست درم حلیلهٔ عصفور کبار حب الزلم هر دو مقشر هر واحد پانزده درم راسن خشک پنج درم مغز پسته مغز بادام مقشر هر واحد سی درم همه را بسایند و بعسل سفید بسرشتند و بر ناشتا و هنگام خواب چون طعام او از معده منحدر گردد و دوا هم تناول نمایند و این معجون از تالیف موسی ابن شیار ست و بسیار عظیم النفع ست زیرا که جمیع ادویهٔ آن جامع دوا نافع و محلل اخلاط سوداوی ست و تسخین معده باعتدال و تغیر بردوم رطوبت می نماید و نافع ترین ادهان بجهت این مزاج روغن خیری اصفر بغایت گرم ست و ایضاً تمریخ معده بادهان حاره مثل روغن سوسن و یاسمین نافع بود و اما ادهان معمول با فاویه آنرا علاجیت ندارند و چون متعلم در سداوات سوء مزاج بارد نظر کند بران زیادت آنچه طبیب مع استحان ست صعب نیست و چون این فصل کند معالجه بسهولت نماید

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی معده و سدد آن

امراضی که از سدد عارض شود نقصان و بطلان شهوت و عطش مفرط است بقول شیخ و واجب ست که ازعال با ده در یافت نماید که آن تشوف نفس استیفای آب ست یا منتشر نمایض مثل شرب جامه بزنگ لاجح غائص آن یا ملتصق و یا مصبوب تجویف که نزد بعضی اطبا مسمی بطانی ست منجمله این

ضد

چهار قسم فرق میان قسم اول و ثانی بسهولت انفصال و عدم سهولت آن و مداخلت در مسامات ضیقه و وسیعه است و سهل تر در انواع اربعه از جهت علاج و اندفاع
نفخ و اسهال نوع چهارم است و عسرترین آنها قسم ثانی و اما هر دو قسم دیگر یعنی اول و ثالث درین مختلف اند بحسب اختلاف در مراتب التصاق و انکشاف و معلوم
شده که اقدام نمایند بر استفراغ مواد بدن بدون تعرف امور عشره یعنی نوع ماده و مقدار آن و قوام آن و کیفیت آن و وضع آن در عضو و حال آن در سکون
و قوت حرکات و جهت حرکت ماده و حال عضو که ازان اخراج نمایند و حال بدن در قوت و مزاج و سن و سحنه او و دیگر احوال مانع از استفراغ که او را عارض
گردد و حال اشیای خارجیه مثل فصل و بلد و عادت و صناعت و ایضاً مبدا فاعلی ماده و موضع تولد آن و جهت انصباب آن دریافت باید کرد پس اگر
تولد او در معده باشد در علاج قصد آن نمایند و اصلاح سبب مولد او کنند و اگر بسوی معده از عضو دیگر مثل دماغ یا مراره یا کبد یا طحال سپرز منصب
انچه در معده حاصل شده و اصلاح عضو مرسل ماده بسوی آن و تقویت معده نمایند تا انچه بسوی آن میریزد قبول ننماید و گاهی انصباب ماده وقت
گرسنگی بسبب جذب حدت آن عند حرکت قوت جاذبه از معده و سکون دافعه میگردد و قبول میکنند از مواد انچه در وقت دیگر قبول نمیکنند ظاهر است که اخلاط ردیه
بسوی معده منصب میگردد بلغم از دماغ و صفرا از مراره و سودا از طحال مخفی نیست که این کسانی را افتد که احتمال جوع ندارند و گاه بر ایشان وقت آن غشی می افتد اگر
معده آنها شدید الجذب میباشد بسبب قوت حرارت مثلاً پس واجب است که معده را خالی نگذارند بر انصباب ماده و بوقت خواب نیز طعام نمایند و اغذیه مقوی
معده باشند و گاهی انصباب ماده در معده عند انفعالات نفسانی مثل غضب و غم و غیر آن میباشد و بنا بر تحرک اخلاط دران وقت و هیجان آن بسبب
تحرک ارواح به تبع آن انفعال نفسانی و اکثر وقت غضب صفرا میریزد زیرا که اخلاط را عند غضب مثل غلیان عارض میشود و این موجب استحاله
آنها بصفرا میگردد و هیجان در صفرا بیشتر میباشد زیرا که او قابل تر است برای انفعال از حرارت پس در هر وقت از حدوث این انفعالات احتراز نمایند
و لذع عارض ایشان بدوام قی ساکن نمیشود و انچه از دماغ بسوی معده نازل میگردد آن اکثر بلغم رقیق میباشد لذع میکند آنرا فلفل سفید بسیار سوده
و افسنتین و صبر دران ضعیف المنفعت است و ایارج ازان قویتر است چه دران ادویه قوی محلل و جالی است و بیش ازین مذکور شده که ترکیب عسر برای
علاج آنست که معده حار و سر بارد باشد که انچه از سر نازل شود مثل خلال و قوابض برای آن حاجت افتد و آن بجوهر معده ضرر رساند و انچه از کبد منصب
گردد اکثر آن صفرا میباشد علاج آن محتاج میگردد از تلیین طبیعت و استفراغ خلط رقیق و مراری مثل ماء الجبن بهلیله و سقمونیا و گاهی ماله آن از معده
کبد هر دو فصد می نماید و بد انچه تقویت معده کند نیز حاجت می افتد و واجب است تقدیم ملینات بر طعام و اتباع آن بقوابض و انچه از طحال میرسد انچه
در باب شهوت کلبی خواهد آمد علاج نمایند و گاهی اخلاط حار لذاع بسوی فم معده منصب میگردد و غشی و تشنج حادث میکند و گاه انصباب آن بسوی [illegible]
منفصل میشود و گاه سوداوی میباشد و لازم است که تقویت فم معده نمایند تا مواد منصبه را قبول نکنند با ضماد که دران قبض و عطریت باشد اما بارد و حال انچه
حرارت دارد پس مثل قسب و سفرجل و سک و عصاره حصرم و شاخهای کلیف است و از ادهان مثل روغن گل اما حار ازان در ضماد حال مذکور مثل مر و زعفران
و صبر و مصطکی و افسنتین و کندر و سنبل است و از ادهان مثل روغن ناردین و روغن مصطکی و بسیار باشد که بسبب اجتماع ماده در معده احتباس استفراغات
منقیه آن بود نه انصباب بسوی آن چنانچه عند ترک قی معتاد و مثل این انچه جمع شده استفراغ آن نمایند و تفتیح وجه سیلان او و ازاله از معده
بسوی آن کنند و از معده خلط را اخراج نکنند بسوی میل او در استفراغ و اگر مشکل گردد اخراج ثانی و آنکه قریب فم معده است بقی نمایند و انچه خلاف
آنست با سهال پس اگر خلط منتشر مداخل در جرم معده رقیق در قوام باشد افضل نسخ که معالجه بدان کنند صبر است و مغسول آن صالح تر برای تقویت
و غیر مغسول بهتر تنقیه است چه از غسل استفراغ و تنقیه او ضعیف میگردد و ایارج موافق تر است از هر دو بهر آنکه دران از ادویه مصلح و معین و مانع
مضرت است و خصوصاً ساده غیر مخلوط بعسل که مخلوط بعسل اگرچه اسهال بیشتر از ذاتی مخلوط می نماید بنا بر آنکه لقای او در معده نسبت استعمال او
بطریق سفوف زیاده تر میباشد لیکن تقویت او کمتر میشود زیرا که عسل قوت او در تقویت و تنقیه هر دو می شکند و واجب است که چون آنرا بخورند
بعد آن قصد و اعتدال مشی نمایند تا ایارج با ذات خلط از حرکت اعانت بر استفراغ نماید و برای او حاجت تعرض بسیار نیست که بدان غالباً دیده قبل

استعمال ادویهٔ مسهله و بعد آن جایز نیست بهر آنکه اگرچه خروج خلط منتشر مشکل نیست لیکن آن رقیق ست نضج بسرعت می یابد و لهذا بهتر است که بکنجبین با ایارج
علت زائل میگردد و اگر درینجا سقوط اشتها و یا غثیان باشد بدل زعفران در ایارج گل سرخ نمایند و چون حرارت ملتهبه دریابند ایارج استعمال نکنند چه آن بسیار است
که سوء مزاج زیاده میکند و خصوصاً چون خطا کنند در آنکه درینجا ماده بسته یا نیست بالجمله علاج سوء مزاج صفراوی و بلغمی و سوداوی جدا جدا مسطور گردد و
گاهی مجتمع میشوند در معده دو خلط متضاد مثلاً مثل انچه رقیق حراری و دموی و ریح لعیند از غلیظ لیس واجب است که قصد آن نمایند که آفت او عظیم تر است
و علاج سده واقع در مجاری قریب از معده که بسوی او باد است مثل مجاری که بسوی آن امعاء را با آن میسوی کبد است مفتحات مثل ایارج و مثل افسنتین نمایند

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان اشتها و جوع البقر و تهیج معده و جشاء و قی و تهوع و غثیان و فواق و قلق و کرب معده و اختلاج معده
و وجع الفواد است باید که آب نیم گرم و سکنجبین بکرر قی کنند و بعد از آن پوست سماق زرشک و غیره که در علاج سوء مزاج حار ساذج معده گذشت استعمال نمایند
و اگر احتیاج مسهل باشد مسهل صفرا یا تمر هندی و آلو بسته با هلیله زرد و فلوس خیار شنبر و شربت افسنتین و یا مطبوخ هلیله مقوی بسقمونیا بحسب احتمال
اسهال آورند بعد از آن تبدیل مزاج نمایند بانچه در علاج سوء مزاج حار ساذج مذکور شد و نقوع تمر هندی و آلو بخارا و زرشک یا شربت بنفشه و شربت انار
درینجا بغایت سودمند است و یا اطریفل کشنیزی یک توله و دو سه توله سکنجبین سفرجلی لیسانیده بدرقه نقوع آلو و یا زرشک یا شربت تمر هندی کنند و غذا
ماالکشک خرفه و بقله یمانی و ترشی سیر که مفطر و نان دهند و بعد نقوع صبر و جوارش طباشیر مسهل و مربای هلیله و اطریفل که مبرد و مجفف معده است جوارشات
مجفف غیر مسخن معده در صورتیکه صفرا با رطوبت آمیخته باشد نافع است و شربت آب لیمو و شیر آمله و روغن بنفشه با لیمو زرد و شکر و تمر هندی و ترنجبین و هلیله
بجز احتیاطی معده است و بالجمله منقیات معده از صفرا یا منقیات آنست مثل آب خیار و آب اسفاناخ و آب برگ خیار معصور و آب پوست خربزه و بیخ آن مطبوخ
و تخم سرمق و کشک جو بعد امتلا ماهی و خربزه و ماش و بیخ احیاناً و یا مسهلات آن مثل افسنتین و گل سرخ و شاهتره و هلیله زرد و آلو بخارا و مشمش و تمر هندی
و شیرخشت و آب انارین و ماء الجبن و شربت ورد و صبر و مویز و ایارج مشترک النفع است اقوال الطبا [illegible] جرجانی و ایلاقی گویند که اول نگاه
باید کرد که ماده در معده پیدا می شود یا از عضوی دیگر چون دماغ و جگر و سپرز دران می آید و همچنین نگاه باید کرد که طبقات معده ماده را تشرب
کرده است یا ماده در فضای معده جمع ست اگر از عضوی دیگر دران همی آید اول آنچه در آمده است پاک باید کرد بقی یا اسهال بطریقی که بر طبیعت آسان تر
باشد پس بعلاج و تنقیه آن عضو مشغول شوند و فم معده را قوت دهند تا ماده را که بدو همی آید از خود باز دارد و اگر معده در حالت گرسنگی ماده را قبول کند
و این کسانی را باشد که اگر گرسنه شوند و طعام دیرتر یابند بیهوش گردند و تدبیر ایشان آنست که صباح شربتی از شربت غوره یا شربت انار یا شربت
لیمو یا شربت ریباس یا شربت به ترش یا شربت ترنج یا شیرینی بنوشند و طعامها نیز از این نوع سازند و صبح پیش از گرسنگی و حرکت ماده طعام خورند
و علاج کسانیکه معده ایشان وقت گرسنگی [illegible] و غیر آن مواد را قبول کند همین نوع باید کرد و این کسان بعد قی راحت یابند و از پس قی شربتی مقوی
معده باید داد و اگر ماده در فضای معده ریخته باشد و بر صاحب او قی کردن آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد و تدبیر
قی کردن چنان باشد که بعد خوردن ماهی تازه قی با ماء الشعیر ممزوج سکنجبین نمایند و این دوا صفرا بقی برآرد و بگیرند ماء الشعیر سی درم آب [illegible] مطبوخ [illegible]
درم آب مطبوخ بیخ خربزه و بیخ خیار ده درم نمک [illegible] درم همه را آمیخته بنوشند و آب سرمق تنها یا سکنجبین نیز قی آورد [illegible]
همه قی آرد و بعد از قی شربت انار ترش یا سکنجبین شکری یا آب انار ترش آمیخته بنوشند و اگر عادت قی کردن نباشد و قی دشوار باشد یا ماده در [illegible]
مطبوخ افسنتین اسهال آورند افسنتین پنج درم تمر هندی گل سرخ هر یک بیست درم همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا یکصد درم بماند صاف
نموده [illegible] درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف کرده صبر مغسول یک درم داخل کرده بنوشند و اگر شکر عوض ترنجبین کنند جائز است
و یا تمر هندی بیست درم آلو سیاه بیست دانه گل سرخ ده درم پوست هلیله [illegible] درم همه را در گلاب بجوشانند [illegible] سی درم ترنجبین دران حل کرده صاف نمایند

دو دو دانگ ریوند چینی آمیخته بیاشامند و اگر باین مطبوخات اجابت نشود مطبوخ هلیله دهند داوای آنست که ایارج فیقرا با هلیله زرد دهند باین طریق که ایارج فیقرا
یکدرم هلیله زرد دو درم کتیرا نیم درم با آب کاسنی سرشته حب سازند و اگر ازین ادویه کاره باشند گلشکر دو استار بدهند و بست و پنجدرم سکنجبین ثلث درون آب
با آن شربت بیاشامند و بعد آن دو سه ساعت آب ندهند تا معده بدین تدبیر پاک شود و اگر صفرا از جگر بمعده ریزد یا در تبهای صفراوی باشد با هلیله زرد و
شکر و سقمونیای مشوی و نمک هندی دهند و اگر فصل سال و عمر و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد فصد باسلیق نمایند پس سپر یار انجبین کنند و این طبیخ شاهتره
افسنتین درین باب سخت نافع است افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ هفت درم شاهتره ده درم آلو سیاه بست دانه مویز منقی بست درم همه را در سه من آب
بپزند تا بقدر دو صد درم بماند صاف نموده هر صبح بقدر چهل درم با ده درم شکر و یکدرم صبر بدهند و شربت انار مسهل که در آن تربد و سقمونیا داخل است معده را
از صفرا پاک کند و جوارش مسهل محمد زکریا صفرا و رطوبت از معده پاک نماید و اگر حرارت غالب باشد جلاب با طبیخ تمر هندی و شکر بدهند و جوارش طباشیر
معده را قوت دهد و اگر طبیعت نرم باشد و اراده حبس و نمایند جوارش زطباشیر و گلشکر هر یک ده درم عود خام و سماق یک پنجدرم سائیده در ربّ
به یا ربّ سیب آمیخته سه درم بدهند و چون دانند که معده پاک شد تقویت فم معده نمایند تا ماده دیگر قبول نکند و گل سرخ صندل سفید طباشیر و اندکی
کافور در آب به و آب مورد و عرق گلاب و آب سیب آمیخته و خرقه بدان آلوده بر معده پوشند و طعام از گوشت دراج و تیهو با آبغوره و آب انار دانه پخته
و معده و اقسمه موافق باشد و اگر با صفرا اندک رطوبت آمیخته باشد و صاحب علت را اشتهای طعام کمتر بود و آب دهان بسیار بود و غثیان بهم رسد اول
قی نمایند و بعده معده را بنقوع صبر پاک کنند و این حب درین باب سود مند باشد صبر غاریقون هر واحد یکدرم بجلاب سرشته بدهند و بعد دو ساعت معجون خیارشنبر
و یا هلیله زرد دو درم و نیم سقمونیا سه طسوج صبر دو دانگ غاریقون نیم درم با آب عنب الثعلب حب ساخته بدهند و حب اصطمخیقون نیز تنقیه معده نماید و بعد
تنقیه معده را با طباشیر و گل سرخ سوده بگلقند سرشته تقویت دهند و شیخ سیفر باید که ایارج نافع ترین دو است برای اخلاط مراری معده خصوصاً
با طبیخ افسنتین و این نسخه ایارج خفیفت برای تنقیه این ماده نافع است بگیرند فقاح اذخر و عود بلسان و اسارون و دارچینی هر واحد یک جزو صبر شش جزو
و اگر اراده قوت استفراغ بدان نکنند بلکه تنقیه معتدل خواهند وزن هر واحد یک نیم جزو کنند و صبر را بحال خود دارند و از حبوب مجربه نافع درین است
که بگیرند صبر یکدرم و هلیله زرد و گل سرخ هر یک نیمدرم و در آب کاسنی سبز لبشرشند و سفرجلی مسهل معمول از سفرجل و شکر و سقمونیا و گاهی اقتصار کنند بر
نوشیدن یکدانگ سقمونیا در سنه او قیاد و غ مقشر از مسکه جل کرده یکساعت گذاشته که امتزاج او نیک گردد و جلنجبین مسهل برای او عظیم النفع است و سکنجبین
شاهتره و خصوصاً برای مواد مراری و ایضاً طبیخ افسنتین و تمر هندی و آلو بخارا و شربت ورد مسهل خصوصاً در صیف و کذلک انجبین هلیله و اندک
سقمونیا و یا صبر برای کسی که بدان اراده استفراغ ماده صفراوی کنند و این دوای جالینوس جید است بگیرند افسنتین رومی پنجدرم گل سرخ صحیح بست
درم و در دو رطل آب بجوشانند تا نصف رطل بماند تنها یا بشکر اندک بنوشند و صبر موافق است در استفراغات معده و سقمونیا موذی معده مضاد آنست پس لایق ام
بران نکنند مگر وقت ضرورت و در مسهل این مواد احتیاج میباشد بفصد چون در ینجا امتلا باشد بنا بر آنکه اخلاط که سوی عروق و اطراف حرکت کنند و برای اخلاط معده منفذ
گردد که دران مندفع شوند و آشامیدن ایارج و طبیخ افسنتین بغایت مجرب است و سفرجلی باین صفت هم تجربه رسیده بگیرند لحم سفرجل بریان در آرد
نهاده بریان شده و قیر و زعفران و افسنتین هر واحد یک نیم درم و روغن [illegible] و روغن سفرجل هشت درهم در شراب ریحانی سرشته استعمال نمایند پس
تقویت معده که باین صفت باشد می نماید و منع قبول او برای اخلاط دعاره میکند و ایضاً از آنچه بتجربه رسیده آنست که بگیرند افسنتین ده درم دارچینی
پنج درم عود بلسان سه درم سنبل الطیب سه درم گل سرخ [illegible] دو درم عود دو درم مصطگی یک درم در آب بسیار بجوشانند تا بقدر رطل
باقیماند آنرا بمالند صاف نمایند و دران صبر بخیسانند و بهر روز یکبار قدری بنوشند تا صحت حاصل شود و اگر غلط منضوب باشد و دران لحوج و غلظ بود
بقی تنقیه کرده باب شبت و سکنجبین یا ماء العسل و ماء الشعیر مخلوط با سکنجبین گرم و مانند آن از مقیات خفیفه و گاهی آب گرم تنها تنقیه کنند یا آب
برودت با نبیذ گرم تنها یا سکنجبین با آب گرم تنها و آب گرم بعسل اندک غسل ماده می نماید که گاهی آنرا القی بالطبع می اندازد و گاهی باسفل

منحدر میسازند وگاهے معالجه مثل این ماده باسهال نیز میکنند بدانچه مذکور شد اگر مواد ازان منقلع نگردد ویا بسوی قعر معده مائل تر باشد و چون اراده اسهال یا ایارج
وشل این ماده نمایند بعد تمام کردن شیرزنان یا ماءالشعیر بیاشامند وگاهی این خلط الذع اندک باشد و استعمال لیست حب یا آب انار لذیذ اوزائل میکنند بنابر
لشعث سویق و تجفیف او و تقویت آن تا تقیم معده پس یاده را قبول نمیکند و چون خلط موذی حار لذاع باشد وازان غشی تشنج عارض شود پس تدبیر او
بدانچه در باب غشی مذکور شد باید کرد و واجب است که اول مبادرت بنوشانیدن آب نیمگرم نمایند پس جهد در اخراج قی کنند و از فضل حق الشان ساکن شود مجوسی گوید
که اگر سوء مزاج حار مع ماده که صفراوی باشد قی بسکنجبین سکری و آب گرم بعد خوردن ماهی و ماءالشعیر نمایند بهر آنکه خلط در اغشیه معده می باشد و
این در یاد شد یا چهار بار استعمال کنند و بعد آن اشربه مسکن صفرا دهند و اگر مریض را عادت قی نباشد و بران سهل نبود باید که اسهال بمطبوخ هلیله و
گل سرخ و شاهتره و تمر هندی و مویز منقی با اندکے صبر و ایارج نمایند و اگر در انجا تپ نباشد این حب بدهند هلیله زرد ده درم ایارج فیقرا افسنتین رومی
گل سرخ هر یک دو درم صبر سه درم ... با آب شاهتره سرشته حبها سازند شربت چهار درم سکنجبین سکری یا آب تمر هندی و کاسنی و ایضاً این دوا بدهند
هلیله زرد ... درم کوفته بیخته ایارج فیقرا یک درم بگلاب یا بشربت بنفشه سرشته سحرگاه بکار برند و این مطبوخ نیز نافع تمام میدهد گل سرخ هفت
درم افسنتین پنج درم شاهتره ده درم آلو بخارا بیست عدد مویز خراسانی منقی تمر هندی هر یک بیست درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید
صاف نموده هر صبح چهار اوقیه ازان بیک مثقال صبر مسحوق بدهند و تضمید معده بگل سرخ و صندل و سک قدری کافور بگلاب حل کرده نمایند و دواے
جالینوس که در قول شیخ گذشته برای اخلاط مرارئه منتشره در خمل معده مع یک مثقال صبر سقوطری نافع نوشته و اگر صفرا از جگر بمعده یا باطراف سائیدن
بریزد فصد باسلیق کنند و این حب اسهال آرد هلیله زرد گل سرخ هر واحد پنج درم صبر هفت درم افسنتین چهار درم حبها سازند مشوی در سفوف یکدرم
باریک سائیده بسکنجبین سرشته دو درم و نیم و تا سه درم بدهند مسیحی گوید که معالجه سوء مزاج معده حار مع ماده باین طور نمایند که اول تنقیه معده از ماده
صفراوی باسهال و یا قی کنند یعنی اگر ماده بسوی فوق طرف فم معده باشد و عادت علیل باستعمال قی بود و تحریکے بعد خوردن ماهی تازه و نوشیدن
ماءالشعیر سکنجبین نیمگرم نمایند و اگر ماده مائل باسفل طرف قعر معده بود باید که اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد باین طور نمایند که بگیرند صبر
هلیله و سکنجبین سرشته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ که از افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلو بخارا و مویز منقی ساخته باشند بنوشند و مکرر استعمال
این دوا نمایند تا معده پاک گردد که این بالغ النفع ست و یا دواے جالینوس که در قول شیخ مسطور شد با یکدرم صبر و بیست درم شکر بدهند و
اغذیه بارد رطب مثل بچه مرغ و کدو و لعابیه یا پالک و خیار و کاهو و آلو بخارا بخورند و آب سرد و سکنجبین سکری آب انار میخوش آب آلو بخارا بنوشند ابن الیاس
و قشی ... مینویسند که اگر سوء مزاج حار مع ماده صفراوی باشد قی بسکنجبین نمایند یا بمطبوخ تخم خربزه و اصل السوس و تخم شبت و تخم ترب اگر
بسکنجبین نباید بعده اسهال بجبار الفواکه مثل تمر هندی و مشمش و آلوے بخارا یا بمطبوخ آن یا بشربت اجاص مسهل ... سکنجبین شیر خشت آرند
پس تعدیل مزاج معده ... اقراص بارده مثل قرص طباشیر نمایند و سکنجبین سفرجلی و سیب و تمری دیگر ساده نفع بین نمایند و این سفوف
نفع بلیغ بخشد بگیرند گل سرخ پنج درم طباشیر دو درم و نیم پوست سماق هلیله زرد هر واحد یک نیم درم ... درم ... شکر طبرزد ... همه ادویه
کوفته بیخته ... درم صبح با آب سرد بخورند گیلانی نوشته که در بیمارستان که اگر ماده لطیف و طافی و انسان معتاد بقی باشد قی بسکنجبین آب گرم بعد
خوردن اشیای مرطبه مثل سمک و ماءالشعیر نمایند و از تهوع شدید که مزعج معده و موذی آلات باشد حذر کنند و بعد قی تقویت معده بشربت انار یا بشربت
بشربت ... نمایند و اگر ماده راسب باشد اسهال بمطبوخ هلیله زرد مطبوخ افسنتین و شاهتره و تمر هندی و آلوے بخارا
و ... سفوفها کنند و اگر ماده منشرب در جرم معده باشد علاجش دوام ... ست ایارج فیقرا ... دهند و اگر صفرا
بسوی معده از کبد ... حرارت مزاج او یا از سائر بدن ... مزاج حار او ریزد علاجش سکون ... و ... عدد ... علاج صفرا ...
... سفوف مسهل صفرا یا حب ... مع سفوفها ... مشوی یا بشربت انار مسهل ... و تقویت معده ... طباشیر و ...

بدن پاک کرده با غذیهٔ مُسَبِّره متخذ از آب نار متخوش و بآب حصرم غذا سازند و فراریج مطبوخ بیکی ازین آبها بخورند و در غذا تدریج نمایند تا آنکه معده قوت یابد و از مقویات معدهٔ ایشان سکنجبین سفرجلی مخلوط بسکنجبین ست و گلقند مرکب بسماق و حصرم و طباشیر و قدری ریوند برای تقویت جگر نیز آمیزند

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی بلغمی

و آن وجع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و نقصان و بطلان شهوت طعام و جوع البقر و نفخ معده و جشاء و قی و تهوع و غثیان و فواق و قلق معده و اختلاج معده و حرقت معده و تشنج معده است از نمک و آب گرم و تخم ترب و عسل یکدو قی کنند بعد ازان مصطکی پوست ترنج و غیره که در علاج سوء مزاج بارد رطب معده گذشت بعمل آرند و ایضاً در بلغم لزج بهر تلطیف و تقطیع ماده تخم ترب و خردل و تخم شبت و تخم شلجم هر یک یا شه جوشانیده صاف نموده نمک یا شه و بورهٔ ارمنی یا شه و سکنجبین عسلی چار توله حل کرده بنوشند و قی کنند و یا بعد حصول تلطیف بطبیخ شبت و ترب قی کنند تا ماده منقطع شود و بیرون آید و اگر عادت قی نباشد یا مانع بود بعد تنضیج بمنضج بلغم مسهل بلغم دهند و یا تبرید و بنزوده زنجبیل یکجزو و شکر سه جزو اسهال آورند و بعد از تنقیه بقی یا اسهال بجوارشات گرم مثل جوارش جالینوس و مربای زنجبیل و یا مطبوخ مصطکی چهار ماشه عود سه ماشه قرنفل سه و نیم ماشه در گلاب پاو آثار تا بنیمه آید نبات سه توله داخل کرده تبدیل مزاج نمایند و بقول حکیم علی از مقیئات رطوبات معده که دو بار یا زیاده ازان تا ده مرتبه بدان قی کنند اینست که بگیرند جوز القی و کوفته بیخته اندکی روغن بادام شیرین بران ریزند بعده سنبل و عسل کف گرفته رقیق القوام آمیخته بدارند شربت ازان از یک مثقال تا دو سه مثقال بحسب قوت مریض و ضعف آن و کثرت رطوبات و قلت آن باشد و طریق استعمالش اینست که اول شوربا قلیل رقیق مثل شوربا بخورانند بعد ازان دوا دهند و بالایش یک سکرجه آب گرم بالکه جلاب گرم بنوشانند و ساعتی یا دو ساعت بران صبر کنند پس طعام مختلف شکم سیر تناول نمایند بعده یک ساعت یا نیم ساعت بران صبر کنند و قدح بزرگ آب گرم یا آبی که دران تخم ترب کوفته یک اوقیه یا شبت دو باقه و نمک و روغن زرد و عسل هر واحد دو اوقیه بدهند و بفرش حرکت کنند بعد ازان بپر مرغ در روغن بادام یا کنجد یا زیت آلوده قی آورند و یا بدون پر مرغ و این بطریق احوط عمل مذکور شده و الا دوای مذکور در ابتدای تناول و یا باحاجت بسوی اشیای مسطوره قی می آورد و این مقی خیلے منقی ست و نفع بالغ می نماید و گویند که از ادویهٔ مفردهٔ منقی رطوبات از معده خوردن وج و قاقله و صبر و کمافیطوس و افسنتین و اشنه و انیسون و ابهل و بوزیدان و روغن بلسان و حب و عود آن و برگ تنبول و بیخ بادآورد و فلفل سفید و بلیله کابلی و فلنجه و نعناع و انزروت و آب آس مع صبر و مصطکی هر دو و کبابه و قرنفل و بیخ فنا یک مثقال العسل و دار فلفل و زعفران و قصب الذریره و درونج و کبابه و جرجیر و دار چینی و اسپرا و خولنجان و سلیخه و حماما و سنبل هندی و بهل و صعتر و برنوف و ریحان کافوری و مویز ست و گفته اند اسارون شرباً و ضماداً و فلفل سیاه شرباً و خلطاً در طعام و کرنب نبطی اکلاً و عصارهٔ او شرباً و لادن شرباً و ضماداً نیز هر واحد منقی معده است اقوال حکما بوعلی سینا می نویسد که اگر خلط غلیظ باشد صواب آن ست که بتقطیع و تلطیف او با شربهٔ مقطعهٔ ملطفه نماید و ادویهٔ مقطعه مثل سکنجبین و کوامخ و کبر و خردل و زیتون ست و اضمدهٔ ملطفه بکار برند بعده اسهال بدانچه مخرج آن باشد باید کرد و اگر اسهال بعد قی استعمال نمایند بهتر باشد و اگر ماده غالظ بود و منقلع نشود قی نمایند بدانچه قوی تر باشد مثل طبیخ جوز القی و خردل و فلفل و این دوا مقی بلغم ست مغز تخم قرطم کوفته بآب شبت حل کرده روغن غار بران انداخته بعدازان و دران پر مرغ آلوده ازان قی کنند و بعد تنقیهٔ معده آنچه تعدیل مزاج و تسخین و تلطیف نماید استعمال کنند تا ماده بار دیگر پیدا نشود و چون ارادهٔ اسهال در مثل این ماده نمایند یکے و بیشتر ازان بعد حمام نخود آب بیاشامند و دلک بسیار استعمال نمایند و استحمام بآب حمات و استفراغ و حرکات نافع ست و بیشتر عادت بعضے انسان چنان باشد که بلغم بسیار در معدهٔ آن مجتمع گردد و کراث بسلق و خردل استعمال نماید و ازان صحت یابد بتقطیع جرم خلط و اسهال که صاحب آنرا عارض گردد و اگر بلغم حامض باشد ایارج بسکنجبین خورند و دوا الفوتنج استعمال نمایند و ادویهٔ مسهله مصالح انحدار اخلاط غلیظه احب افادیه و حب صبر کبیر و حب اصطمخیقون و صبر و سکنجبین بزوری قوی البزور مرتب بعسل ست و این ایارج مخصوص بماده غلیظ ست بگیرند تخم کرفس شش جزو اذخر و افسنتین انیسون بادیان هر واحد سه جزو فلفل سفید مر اسارون هر واحد یک نیم جزو

قسط سنبل رومی کاشم ہر واحد دو جزو مصطکی زعفران ہر واحد یکجزو و صبر ہشت جزو قرص سازند و ہر روز یک قرص بوزن مثقال بخورند تنقیۂ معده برفق نماید
وگاہی احتیاج بایارجات کبار افتد و از آنچه این کسان نفع یابند خصوصاً بعد تنقیہ سابقہ ہلیلۂ مربی و شربت افسنتین و زنجبیل مربی ست و موافق ترین اغذیه
برای اینها شوربای قنابر و کنجشک سوای فراخ ست که اجرام فراخ بطی الانهضام طویل المکث در معده است و بدانند که صحنا مجففه معده
ناشف سہو فضول از الست و آب معدن آہن یا دران آہن بمرات کثیره داغ کرده معدۂ رطب را نافع ست و سکنجبین عنصلی سخت سود مند ست و سکنجبین سفرجلی
ساده برای مواد حار و بفلفل و زنجبیل ببرای مواد غلیظه بارده خوب ست و ترکیبش اینست که آب سفرجل مائی قلیل العفوصت یکجزو و عسل برای مبرود و شکر برای
محرور یک جزو و سرکه جید کهنه نیم جزو بر آتش ملائم قوام نمایند و بردارند و اگر اراده کنند که برای مبرود سخت قوی النفع باشد دران زنجبیل و فلفل
داخل کنند و از آنچه نفع میکنند در تحلیل مواد غلیظ از معده حب ایارج است اطفل غیر بالغ خرد بلا حجاب از شکم ست و ایضاً اگر خلط بارد رطب باشد بر مسخنات محلله
اقتصار کنند و آنچه تخفیف او بقبض نماید دران داخل نکنند که آن خطر عظیم ست دوا باشد یا غذا السبب حبس خلط تشرب جرم معده لیکن اگر خلط بکثرت
خود موذی باشد بفساد خود در تدارک آن ادویه و اغذیه قابضه استعمال باید کرد و ادویه مستفرغه بقی یا باسهال نیز دران لابد ست مصنف کامل گوید
که اگر سوء مزاج بارد مع ماده بلغمی یا سوداوی باشد مریض را حب صبر یا حب ذہب یا حب فادیه یا حب ایارج یا حب قوقایا دہند و نقوع صبر استعمال کنند
و امر بقی از ادویه مقئی بلغم نمایند و اگر تناول مقئی بران سهل نباشد بعد خوردن ترب و نمک خردل و عسل و شرب شراب قی کنانند و بعد قی زنجبیل مربی و
ہلیلۂ مربی و بلیلۂ مربی و آمله مربی بدہند و چون معده پاک گردد مقویات معده تا مواد دیگر قبول نکند استعمال نمایند مثلاً قرص ورد و گلقند عسلی و قدری
مصطکی بدہند و بالاتش گلاب که دران عود خام و مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و این ضماد صبر افسنتین رومی ہر واحد پنج درم مصطکی سنبل الطیب
ساذج ہندی قرنفل ہر واحد یک نیم درم ہمہ را باریک سائیده و موم سرخ پنج درم در روغن زنبق و روغن ناردین یا روغن قسط و روغن مصطکی ہر واحد
ده درم گداخته بیامیزند تا مستوی گردد بر فم معده یا قعر او ضماد نمایند و اگر برد معده قوی و بلغم دران بسیار باشد ماء الاصول بروغن بید انجیر قدرے
امروسیا دران مالیده بدہند و بعد از ین تریاق کبیر یک درم بشراب کهنه یا بقدرے میسوسن بخورانند و یا مثرو دیطوس بشراب یا آب نعناع و آب
سیب بدہند و این دوا مصطکی قرص ورد ہر واحد سه درم کهربا نعناع خشک مربا خوز عود خام ہر یک دو درم لیباسه یک مثقال باریک سائیده بشراب
و یا بآبی که دران مصطکی و سنبل و عود و قرنفل جوشانیده باشند بخورند و باید که ہر چه مریض را ازین ادویه بدہند بحسب قوت علیل و علت دہند پس اگر
علت ضعیف باشد در علاج او جلنجبین و قرص ورد و مصطکی ہمراه گلاب که دران عود خام و قرنفل جوشانیده باشند کفایت کند و اگر مرض قوی باشد از
معجونات مذکوره و ایارجات کبار و ماء الاصول استعمال نمایند و بقراط در کتاب ابیذیمیا گفته که چون انسان را کرب و قلق عارض گردد و سببش بلغم عفن
در معده باشد و باید که صاحب او را شراب ممزوج که نه کهنه و نه نو باشد بدہند زیرا که چنین شراب تسخین معده باعتدال و اعانت بر ہضم نماید و چون طعام در معده
ترش گردد زیره کرمانی و نقاح اذخر قردمانا فلفل ہر واحد یک جزو باریک سائیده بوزن درم با یک مثقال با شراب ریحانی بخورند ابو سہل گفته که اگر
سوء مزاج معده بارد مع ماده باشد باید که تنقیۂ معده بقی بعد تناول اشیاے ملطفه مقطعه مثل ماہی شور و ترب و عسل بطبیخ شبت و ترب و سکنجبین عسلی نیمگرم نمایند
و یا تنقیه بمسہل مثل حب اصطمخیقون یا حب متخذ از مصطکی و صبر کنند بعد از ان روغن بید انجیر بماء الاصول بیاشامند و اگر کفایت نکند ایارجات کبار بدہند
و اگر مریض متحمل آن نباشد امروسیا بروغن بادام و ماء الاصول دہند و چون معده پاک گردد دوائے که دران مصطکی و قرص ورد ہر واحد سه درم ست
و در قول صاحب کامل گذشت سوای لیباسه بدستور ساخته دو درم ہمیشه با شراب ریحانی یا با آب انیسون و مصطکی یا با آب قرنفل بدہند و درین وقت
کمونی و فلافلی و زنجبیل مربی و ہلیلۂ مربی نافع بود و طعام مثل نخود آب و قنابر و قلایا و مطجنات که دران ابازیر و افادیه باشد بدہند و شراب و ہندباقون
باشد یا ماء العسل متخذ با فادیه یا شراب ریحانی کهنه یا شراب متخذ از مویز و عسل مصفے یا ماء العسل که دران عود خام و نقاح اذخر و مسک و مصطکی پخته باشند
و تضمید معده باشیای حاره خوشبو مثل شراب سوسن بعنبر و عود و مسک و سنبل نمایند و بروغن بان یا روغن قسط یا روغن سوسن تدہین معده کنند

ابن الیاس گوید که در سوء مزاج بارد رطب مع ماده لزج بلغمی تنظیف معده بقی از تخم ترب و اصل السوس و عسل و نمک و تخم خربزه کنند و هر صباح مطبوخ انیسون و بادیان و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم بدهند و غذا مزوره نخود مع مغز قرطم و دارچینی و زعفران و فلفل با قلایا یا مزوره سازند و زنجبیل مربی ده درم یا کمونی بقدر یک مثقال بخورند و اسهال طبع بحب ایارج و ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا بنفشه جاده نمایند و تمریخ معده بروغن زنبق و خیری یا سوسن کنند و این جوارش کندر خیلی سودمند است فلفل و دار فلفل هر واحد سه درم کندر پانزده درم خولنجان زنجبیل هر واحد دوازده درم جوز بوا قرنفل هر واحد سه درم شکر سفید همچند همه ادویه جمله را باریک سائیده بحریر بیخته بعسل کف گرفته بسرشند و یک مثقال بخورند **تحفهٔ** نوشته که ریاضت معتدل قبل طعام و استعمال اغذیه خفیفه و تقلیل آن نمایند و بر اشتهای صادق بخورند و اغذیه حار یابس باشند مثل لحوم دراج و کبک و کنجشک مطجن مبزر مطیب و اشیاء یابس مثل سمک مالح و مریبه مثل خردل و عسل و ترب و سکنجبین عسلی و تقلیل آب نمایند و شراب کهنه بنوشند و اگر از جوارشات استعمال کنند باید که تدریج و تلطیف مزاج بر فق نمایند تا نشف مواد در معده ولزوجت آن نکند بلکه بانضاج و تلطیف مشغول شوند و اندک سکنجبین عنصلی بنوشند و کند سکنجبین بزوری و قرص ورد و از آنچه نفع میکند شربت افسنتین بعد استفراغ بحب صبر قوقایا و ایارج لوغاذیا بعد از آن استعمال معاجین کبار مثل مثرودیطوس و امروسیاست و این دوا برودت معده و کثرت بلغم را نافع ست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر واحد دو درم فلفل زنجبیل دارچینی سنبل مصطکی پوست مرباجز بادیان انیسون هر یک سه درم عود قرنفل بسباسه سادج هر یک دو درم زعفران یکدرم سائیده بمبیه عسلی بسرشند شربت از یک مثقال تا دو مثقال و این ضماد نفع میکند سعد سنبل گل سرخ مصطکی عود نعناع سائیده با آب به و شراب سرشته بر فم معده ضماد نمایند **ایلاقی و جرجانی** می نویسند که اول قی نمایند چنانچه ماهی شور و ترب خورده بالایش تخم ترب تخم جرجیر و تخم شبت مساوی باریک سائیده بقدر پنج درم در سکنجبین سرشته و در طبیخ لوبیا و شبت و ترب حل کرده نیمگرم بدهند و یا تخم ترب تخم سپندان سفید تخم جرجیر هر یک دو درم بورهٔ نان نمک طعام هر یک نیم درم سکنجبین عسلی بسرشند و در طبیخ شبت و ترب حل کنند و بنوشند و بعد قی تشنگی صبر کنند و بعده یا زنجبیل مربی یا هلیله مربی یا گلقند بدهند و بعد دو روز از قی بحب اصطمحیقون استفراغ نمایند و در هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اگر رطوبت بسیار بود نارالاصول بروغن بادام تلخ دهند و استفراغ با یارج لوغاذیا و ایارجات کبار نمایند و بعد استفراغ صباح جلنجبین مصطکی و عود خام و قرنفل دهند و کمونی و فلافلی موافق ست و جوارش عود مسهل سود دهد و ایارج که در قول شیخ گذشت معده را از اخلاط غلیظه پاک کند و اگر خوردن ایارج و ادویه کریه بر مریض شاق باشد حب افاویه مسهل دهند و قرص گل با هفت درم جلنجبین در آب انیسون حل کرده بخورند و شربت سنبل و شربت مشک و شربت عنبر و شربت عود نافع ست و این شربت مرکب مفید باید پوست ترنج ده درم عود هندی هفت درم زنجبیل سادج هندی قاقله کنجشک دار فلفل هر یک دو مثقال قرنفل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم همه را نیمکوفته در پارچه سست بسته در سه من گلاب بجوشانند تا نیمه آید پارچه را مالیده افشرده دور کنند و دو من عسل و یک من شکر آمیخته بقوام آرند و از آتش گرفته مشک و عنبر و زعفران هر یک مثقال سوده بیامیزند شربتی سه درم تا پنج درم و جوارش عود و سفوف آن و جوارش عنبر و جوارش نار مشک سرد بر دست معده و ریاح بهترین شیاست و حب صبر نسخهٔ اسحاق بن حنین در تنقیه معده و سکنجبین نسخهٔ آن برای رطوبت لزج معده رطب نیز نافع و غاریقون یک مثقال بعسل سرشته خوردن و در طعام کرویا داخل کردن برای آروغ ترش سود دارد و شراب خبث الحدید هر بامدادی درم سه هفته بدهند و از فواکه رطب و از ترشیها پرهیز کنند و طعام کنجشک بریان و نخود آب و گوشت شکار بروغن جوز بریان کرده خورند و این ضماد معده را گرم کند بگیرند سعد فقاح اذخر سنبل عود رامک کندر مصطکی هر یک مثقال همه را کوفته بمبیه سرشته بر معده نهند و اگر افسنتین رومی و قصب الذریره زیاده کنند و بشراب کهنه و آب به بسرشند روا باشد و روغن مصطکی که در روغن زیت ساخته باشند نیز معده را قوت دهد و گرم کند **طبری** گوید که این سوء مزاج اگرچه کثیر الاذیت شدید الخطر ست بجهت تولید آن ابتلال رباطات و اعصاب مربطه را لیکن سهل المعالجه است اگر قوای علیل صحیح و سائر اعضای او مثل کبد و دماغ و قلب قوی باشند و معالجه او صعب گردد اگر با وی الم شدید از قبیل تمدد باشد و این حادث نمی شود مگر وقتیکه در معده رطوبت بسیار حاصل شود از آنچه دلالت میکند

بدین مزاج تغیر رنگ بسفیدی ست و رهل و کسل و بطوء حرکت و کثرت تثاؤب و سرعت و معده وقت رسیدن سردی بدان و سیلان آب از بینی و براز سفید منقطع
مگر آنکه جگر بسیار قوی باشد و صفرا بسوی امعا بسیار ریزد پس اگر کبد قوی باشد بدن صاحب این مزاج عبل رطب گردد و شحم در اعضای او بسبب
کثرت مادۂ شحم زیاده شود الا آنکه کبد رطب مزاج یا ناقص الحرارة بود که درین وقت خون بسیار رطب گردد حتی که بآن از استرخای اعضا در امن نباشد پس
واجب ست که بمعالجۂ آن اقدام نمایند و او ضعیف القوة باشد زیرا که این مرض محتاج باستفراغ قوی ست و معده چون مسترخی شود افعال طبیعی او باطل
گردد و چون متشنج شود حرکات غیر طبیعی ازان تولد کند و ازان فساد هضم و بطلان او گردد و استرخا از اشیای مرطبۂ مجلسه و تشنج از چیزهای مسخن
مجففت پیدا می شود و درینجا حالتی ثالث ست و او آنست که نه متشنج شود و نه مسترخی غیر آنکه او عفونت کند و دران رطوبات کریه الرائحه حاصل شود
و ازان معده بسیار ضعیف گردد و طعام مستوی نشود و چون این حالات ثلاثه بصحت پیوست واجب ست که ادویۂ این علت مرکب بود از آنچه مسخن
و محلل و مستفرغ و معطر باشد و همچنین امر دماغ و رحم در حاجت آنها بادویۂ عطره است پس می باید که استفراغ کنند در ابتدای امر و اول معالجه بحقنۂ معتدل
نمایند بعد ازان باندکی زیاده از اعتدال پس چون طرق منفتح گردد و فضول خفت پذیرد استفراغ بادویه و استعمال تضمید و تنطیل و دلک نمایند
و حقنۂ معتدل اینست خانخشک یا بونه اکلیل الملک برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف قرطم کوفته حلبه بزرکتان هر واحد حفنه عناب چهل
سپستان دوازده پرسیاوشان برگ ساو و ران برگ لبلاب برگ چقندر هر واحد باقۂ کبیره سبوس گندم حنظلی هر واحد دو کف هر دو در صرۂ بسته همه را
بجوشانند و مالیده پالوده صد درم ازان صاف نموده در باون کنند و ده درم روغن خیری و پنجدرم روغن بید انجیر و دو دانگ بورق سرخ انداخته
حل کرده و نیمگرم نموده ازان حقنه سازند یکبار در ابتدای روز بر نهار و یکبار در آخر روز وقت انحدار طعام از معده تا هفت روز متواتر و رعایت مزاج
علیل نمایند پس اگر منتفع نشود از استعمال حقنۂ قوی تر ازان منع نکنند پس تا هفت روز راحت دهند و غذا بشوربای لحوم حملان خفیفه یکساله و عصافیر و قنابر
دهند بعد ازان همین حقنه استعمال کنند و دران دو درم سکبینج و یکدرم جندبیدستر و یکدرم جاوشیر اضافه نموده بپزند تا همه گداخته همراه شود و اگر باقی ماند ازان ثقل
بگیرند ادویه بمقدار سه که مذکور شد و از هر دو درم غاریقون بورق طرح کنند و در باون حل کرده دو دو دفعه در دو روز متفرق حقنه کنند بعد ازان پنج روز راحت
داده این حب بدهند بگیرند گل سرخ سکبینج انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم زنجبیل صینی جاوشیر جج اسارون حب بلسان هر واحد یک درم میعه یابسه
جندبیدستر هر یک دو ثلث درم هلیله سیاه پوست بیخ کبر بادیان هر واحد سه درم و نیم مصطکی رومی چهار درم غاریقون سه درم زعفران یکنیم درم صبر سقوطری
پانزده درم بعض حذاق از جراحیان ذکر کرده اند که صبر و غاریقون را جمع نکنند و جاوشیر در یک موضع هنگام ذکر ادویۂ معده جمع نموده همه را سائیده و جاوشیر
سکبینج را در شراب ریحانی چند خیسانیده حل کنند و ادویه آمیخته مثل فلفل حب سازند و در سایه خشک کرده ازین سه شربت و در یک بست و یک روز بخورند
چون معلوم کنند که معده تنقیه یافت و براز او لین و رنگ او درست گردید بر معده او این ضماد نمایند و گاهی این ضماد تنها از استفراغ غنی می سازد بگیرند آرد
کرسنه مصطکی هر یک شش درم قصب الذریره و افواه عقده و نار مشک فطراسالیون هر واحد دو درم دارصینی هر واحد یکنیم درم سنبل یکدرم و ثلث فوفل یک درم
جوز السرو پوست بیرون پسته هر واحد یکنیم درم حب الآس برگ آن سه درم همه را باریک سائیده دو حصه کنند و یکحصه در قیروطی معمول بروغن ناردین و مصطکی آمیخته
حل کنند و بر خرقه که بهیئت معده قطع کرده باشند مالیده بر معده نهند قبل از غذا یا در آخر هضم و اما در وقت حصول طعام در معده ضماد نکنند و حصۂ دوم در آب
سیب خوشبو یا آب سفرجل و آب تمام بپاشند بنحوی که رقیق باشد و دران اسفنج نو و یا مغسول بنجاست اگر کهنه باشد و یا صوف سفید اگر اسفنج نباشد ترکرده
در اوقات مذکوره بر معده نهند و برای تنقیه معده از رطوبات حاصل دران و تقویت جرم معده و تقلیل آن این حب که اهل حران تجربه کرده اند بسیار عظیم النفع مفید قبل طعام آن
و باسیر و بادران بسیار مناسل و صالح ست بسیار کسی که در معده او رطوبات باشد و آن ضعیف القوة بود بگیرند هلیله سیاه و کابلی هر واحد پنجدرم مصطکی سه درم کرویا نانخواه تخم
کرفس زیره کرمانی انیسون هر یک ثلث درم نمک هندی یکنیم درم صبر سقوطری خالص هفت درم همه ادویه زعفران یکدرم و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته حبها بقدر نخود
سازند و قبل طعام بوزن یکدرم و ثلث بخورند و برای هضم آب گرم بنوشند و اگر بعد طعام تناول نمایند شربت او نیم درم کفته و دائم قبل طعام و بعد او بخورند که منقی معده

از رطوبات و مقوی آنست و این حب معروف بحب ذهب است و این حب دیگر استفراغ معده از رطوبات و تقویت جرم آن استخوان آن نماید بگیرند زنجبیل قاقله صغار دارفلفل فلفل سفید قرنفل اسارون ریوند هر واحد یکدرم هلیله سیاه ده درم مصطکی سه درم افسنتین رومی افتیمون جعده کمافیطوس فو موبرو احد نیم درم عصفص هندی دو درم زعفران یکدرم صبر سقوطری پانزده درم رب السوس سه درم همه را سائیده بشراب عفص بسرشند و حب ساخته دو درم بخورند و اگر بعد طعام خورند شربت یکدرم یا کمتر سازند و از آنچه معالجه معده رطب بیان میکنند چون مزاج و وقت تعالج بابن دوویه مذکوره متسع نباشد و مریض ضیق الصدر صحیح الاکتاف طویل الرقبه نبود آنیست که در اول طعام ثرید نمک بخورند بعده خردل مضروب بزیت لیس ر باکه در ان شبت بسیار باشد بنوشند لیس قدح عسل جوشانیده بنوشند لیس ان نبیذ کهنه حدیث بنوشند و دائم آب گرم که در ان تخم سرمق کوفته جوشانیده باشند بیاشامند و چون قی کردن خواهند سر پر غن بادام آلوده در حلق اندازند تا قی تمام یابد و دران روز آب نباید نوشید و اگر تشنگی غلبه کند اندک شربت سید غ شبو بنوشند و بر گرسنگی صبر کنند و الا طعام خشک بخورند و بهتر آنست که چیزی از ماکول و مشروب تناول نکنند و روز دیگر ثرید بانمک بجوشانند آسیا و قدح بزرگ بگیرند و بران سکنجبین مثقال و ریخته صبح بر نهار بنوشند و قی کنند و بعد فراغ از ان اندک گلاب خوشبو بیاشامند تضمید معده بدانچه مقوی و معطر و جامع اجزای آن باشد مثل گل سرخ و مصطکی و اقاقیا و کعک و آس و سیب خوشبو و مانند آن نمایند و غذای او سه روز کبک شیرین بریان با قلیه محترقه ملحم یکسال باشد و بران شراب خوشبو اندک بنوشند و اگر رطوبت متعفن باشد و این معالجه نفع نه نماید و بر معده لبسیار قوی باشد بعلاج قوی تر ازین بپردازند و آن آنست که هفت روز ماء الاصول بروغن بادام تلخ و معجون امروسیا بخورند هر روز لبست درم ماء الاصول و دو ثلث درم امروسیا بدهند بعد از ان این حب بخورند بگیرند جاوشیر سکبینج مقل جندبیدستر هر واحد یکدرم و انچه از ان ترکردنی ست در آب گندنای شبطی ترکنند تا بگدازد و لیس ایارج فیقرا دو درم و تخم کرفس یکدرم سوده آمیزند و حب بقدر یکدرم سازند سه حب بخورند و بران آبی که در ان انیسون جوشانیده باشند بنوشند که این دریک دفعه معده را جلا دهد و شرب ماء الاصول تنها اصلاح جرم معده بارد و تحلیل رطوبت آن نماید و ابوعمران چون استفراغ علیل میکرد و بقیه مواد در معده او میدانست هر روز دو ثلث درم ایارج فیقرای محمر میداد و در بعض اوقات تریاق کبیر قدری حسب مزاج بخورانید و از ان نفع بین ظاهر میشد و قصد صاحب این علت نشاید مگر آنکه بعض اعضای وی چنان باشند که مذکور شد پس فصد برای نفس آن عضو موافق طریق نمایند و برای این علت این شربت اهل حران ذکر کرده اند و بدان اصلاح سوء مزاج بارد مع ماده و غیر ماده میکردند بگیرند حنظل تازه خالص لبست درم و صبر سقوطری چهل درم و سنای مکی و مویز طائفی منقی هر واحد لبست درم و همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید با لیده صاف نموده سه حبه عسل سفید داخل کرده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد و هر روز سه ملعقه تا چهار ملعقه بحسب مزاج و قوت بخورند که آن رطوبات را بسهولت برآرد و جرم معده را تقویت دهد و اجزای آنرا جمع نماید و همه این علاج تمام میشود تا آنکه مزاج علیل و مزاج عضوی از اعضای او متغیر نگردد و اگر مزاج عضوی متغیر شود چنانکه ازین معالجه منع کند لیس طبیب باید که دوا امر باشد یا آنکه ترکیب دوائی دهد که در ان استفراغ معده کند و انچه اصلاح مزاج آن عضو متغیر نماید جمع باشد و یا معالجه معده ترک کنند و اقبال باصلاح مزاج آن عضو نماید پس چون مزاج او اصلاح یابد و بصحت و اعتدال خود عود کند طبیب معالجه معده اعاده نماید گیلانی بعد تحریر نسخه حب قادیه و معجون اسود و جوارش مسهل نوشته که چون بدن تنقیه یافت تقویت معده بقرص گل لسکنجبین عسلی یا گلقند عسلی یا سلیله مربی یا بشربت نعنع مع گلقند مقوی بیا دیان انیسون برگ نعنع کنند و جوارشات و معجونات مقوی معده مثل جوارش عنبر و عود و کمونی و سفرجلی ممسک اگر با آن اسهال باشد و با مسهل اگر با آن قبض طبع بود و شراب قیق ریحانی و خائیدن مصطکی و عود و فلفل ایشان را نافع ست و غذا نخود آب و بعد تنقیه فراخ و قنابر و عصافیر باشد و اگر در معده طعام ترش گردد شراب بیاشامند و مضغ مصطکی و عود امر کنند و غذا العصافیر بریان نمایند و بعد ازین قول صاحب کامل که مسطور شد تمام و کمال نقل کرده

علاج امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

دال آن جمع معده و ضعف هضم و سوء هضم و تخمه و جوع کلبی و نفخ معده و جشاء و قی و تهوع و غثیان و حرقت معده و صلابت معده و عضلات ست لعد از نفخ منتفخ شود

مسہل سودا دہند و پس از تنقیه تعدیل مزاج با شربه و اغذیه و ادویان مناسبه که در علاج سوء مزاج بارد یابس سافج معده و در مالیخولیای مراقی گذشت باید کرد و اگر سودا غلیظ تر بود به حمام مرطب مداومت کنند و بعد اسہال مطبوخ افتیمون تکرار برند و بگوشت مرغ و نخود آب غذا سازند و درین نوع تنقیه بقی بسبب غلظ ماده ترسناک در قعر معده مفید نیست لیکن اگر عادت قی باشد سکنجبین در آب شبت و تربک پخته نوشیدن قی کردن صواب باشد و بعضے متاخرین می نویسند که اول فصد باسلیق کنند و مطبوخ افتیمون فواکی علوی خان و حب لاجورد تنقیه معده کنند و باقی تدبیر آنچه در مالیخولیا نوشته شد بعمل آرند شیخ میفرماید که اگر خلط مودی و منصب معده سوداوی باشد طبیخ فوتنج بعسل و طبیخ افتیمون بوذینه بری نافع ست و تیمیائی و قلقدیس و مشک غنه بعسل سرشته بر فم معده نهادن سود مند و باید که هنگام صعوبت مرض اسفنج مبلول بسرکه گرم بر معده نهند صاحب حاوی و ترویج گویند که در سوء مزاج بارد مع ماده سوداوی تنقیه معده بقی و اسہال بدانچه مخرج سودا باشد مثل حب افتیمون و مطبوخ آن نمایند و هر صبح شربت بادرنجبویه ده درم بنوشند و ماء الجبن مع افتیمون نفع میکند و غذا نخود آب بمغز قرطم دهند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و سفرجل مربی و اطریفلات و گلقند شکری و عسلی بانیسون یا بادیان و سکنجبین معده و تقویت آن بجوارش کمونی نمایند گیلانی می نویسد که سزاوار است تنقیه معده از سودا بقی اگر طبیعت باشد بشراب افتقاع یا آب شبت سکنجبین یا تربد که درین خربق خلانیده باشند و اگر غلیظ باشد باسہال از مطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب افتیمون و سفوف مسہل سودا و ماء الجبن بعد ترطیب اخلاط بحمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر بدن و غذای ایشان مزوره زیرباج یا بچوزه مرغ یا متخذ با آب انار یا سماق باشد و اجتناب از اغذیه و اشربه غلیظه و محرقه و مولد اخلاط سوداوی و از حرکت متعب بدنی و نفسانی واجب ست و بالجمله تعدیل مزاج بدانچه دران ترطیب و حرارت معتدل باشد از اغذیه و اشربه باید کرد

علاج امراض معده از ریاح

و آن وجع معده و نفخ معده و قراقر و جشاء و تشاؤب و تمطی و فواق ست و بدانند که اسباب تولد ریح در معده و شکم دو چیز ست یکی تناول طعام و شراب مولد ریاح چون لوبیا و عدس و شراب شیرین غلیظ یا اشیای بسیار رطب چون امرود و سیب و خیار بادرنگ و حضرات و انواع بقول و خوردن طعام و شراب بے ترتیب از جمله اسباب تولد ریاح ست دوم ضعف حرارت غریزی که رطوبات و بخارات معده را اتمام هضم و تحلیل نتوان کرد و آن بخارات مجتمعه بسبب مفارقت اجزای لطیف غلظت یافته مستحیل بریاح گردد و بسیار باشد که بعد از ان طعام گرم ملطف خورده شود و رطوبت معده را تحلیل نتواند کرد و بدان سبب ریاح و بخارات تولد کنند و گاه سبب تولد ریاح خلو معده از طعام باشد و این هنگامیست که رطوبت غلیظ در معده بود و در خلو طبیعت متوجه تحلیل آن رطوبت گردد و بخار و هوای فضای معده و امعا در حرکت آید و از ان ریاح و قراقر تولد کند و این نوع ریاح بخوردن طعام ساکن شود و اگرچه غذا قلیل باشد و گاه سبب تولد ریاح مرض طحال و کثرت سودا باشد و در صاحبان مالیخولیای مراقی ریح بیشتر پیدا میشود و مثل این حال عارض میگردد و لهذا ایشان را ریاح بسیار ایذا میرساند چه سبب علت مراق در اکثر احوال سوء مزاج گرم معده باشد که رطوبات آنرا تحلیل نماید و بخار را انگیزد و در سده و منافذ ریح افتد و بدان سبب آن ریح و افر نتوانند یا معاقر و گردیده بجانب معده برگردد و پس قلیل ریاح زائل نسبت به سوداوی باید و بعضے ترش گشته با روغ مندفع گردد خصوص که معده ضعیف باشد و فرق میان ریح سوداوی و آنکه از طعام رطب تولد کند آنست که ریح سوداوی غلیظ و طبع باوی قبض باشد و ریح دیگر با تهی و دهان سری بوست شکم و اجابت طبع بود و چون سست شکم مالند قراقر کند و احوال و تدبیرهای گذشته بهر رنگ گواهی دهد بالجمله شیره بادیان و شیره تخم کشوث و آب پخته گزر درده گلقند و داخل کرده نیمگرم دهند و جوارش کمونی و غیر آن لوئیه کاسر ریاح نیز مفید بود و تنها کو در تحلیل ریاح معده و نشف رطوبت آن نافع ست و سبوس گندم و نمک تکمید نمایند و تکمید ببرگ شبت نیز مفید بود و حب حلتیت برای تحلیل ریاح معده عجیب التاثیر ست و اگر فائده نشود روغن بید انجیر بقدر یک تولہ در عرق بادیان شش تولہ داخل کرده بنوشند و اندکی گرم کرده بر معده طلا نمایند و اگر تنقیه بیشتر مطلوب باشد بعد تنقیح بسہل بلغم تنقیه کنند و حب تارمشک استعمال نمایند و باقی علاج از وجع معده ریحی و نفخ معده اخذ کنند و این حب هندی نیز دافع ریح معده است پوست هلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله و نمک کالی و حلتیت مساوی کوفته بخته در چند قند سیاه کهنه آمیخته

سبہا سازند و بقدر سہ ماشہ باب نیمگرم صبح بخورند

علاج امراض معده از فساد غذا

و آن وجع معده و سوء ہضم و ہیضہ و نفخ معده و جشاء و قی و تہوع و غثیان و فواق و حرقت معده است اول باب نیمگرم و نمک مکرر قی کنند بعد ازان گلقند و سکنجبین را ممزوج نموده ہمراه گلاب بخورند و غذا آب یخنی و ہند و اگر ازین تدبیر فائده نشود سنای مکی پنج ماشہ تربد موصوف سہ ماشہ در گلقند آمیختہ ہمراه عرق بادیان بدہند و یا روغن بید انجیر یکتولہ در عرق بادیان آمیختہ بنوشانند و اگر تنقیہ زیاده منظور باشد بعد نضج از منضج بلغم بمسہل بلغم تنقیہ نمایند و تکمید بسبوس گندم و نمک مفید بود و باقی علاج در وجع معده و سوء ہضم مسطور گردد

وجع معده

سبب درد معده یا سوء مزاج بلا ماده و خصوصاً حار لذاع و یا مع ماده و خصوصاً حاره لذاعہ باشد و یا تفرق اتصال بسبب ریح ممدد یا لاذع محرق و یا سوء مزاج و تفرق اتصال ہر دو چنانچہ در اورام حاره میباشد و گاہی از قروح اکالہ بود و ظاہر ست کہ سبب حصول وجع در ہر موضع یا سوء مزاج ست یا تفرق اتصال یا اجتماع این ہر دو امر چنانچہ در اورام بود و سوء مزاج موجب گاه ساذج بود و گاہے مادی و ہر چہ باشد احداث آن وجع را یا بالذات باشد و یا بالعرض بسبب تفرق اتصال و ماده موجبہ یا رقیق القوام بود مثل اخلاط و یا غلیظ القوام مثل ریح و تفرق اتصال موجع یا با نضج باشد یا نباشد آنکہ باوی قرحہ اکالہ بود و یا بدون آن و سوء مزاج ساذج موجع بالذات حار یا بارد ست و یابس بالعرض بسبب تفرق اتصال بود از سوء مزاج رطب وجع حادث نمیشود و ایجاع حار قویتر از بارد باشد زیراکہ آن اقوای فاعلتین ست و چون لذاع باشد ایجاع او شدید تر بود بر آنکہ درین حالت باوجود بودن او موجع بالذات موجع بالعرض نیز بنا بر لذع موجب تفرق اتصال نیز میباشد و اما سوء مزاج مادی جمیع اقسام او موجع ست لیکن ایجاع بالذات بحرارت بود و برودت بسیار اندک باشد مگر آنکہ ایجاع آن بالعرض بود چنانچہ ماده شدید الحموضت موجب تقطیع و لذع شدید گردد و وجع تابع تفرق اتصال مشتد شود نہ بسبب برودت اما ایجاع سوء مزاج مادی بحرارت بسیار شدید میباشد و اگرچہ آن بالذات تنہا باشد و اگر معہ ذلک لذاع محرق باشد بلا شک وجع آن شدید تر باشد بالجملہ درد معده بیشتر مادی میباشد و ساذج کمتر افتد لہذا بعضے اطبا مثل طبری سوء مزاج ساذج را از اسباب وجع شمرده اند و از انکہ ماده صفرا و سودا لذاع ست وجع معده در اکثر از ینہا افتد و باشد کہ از دیگر اخلاط نیز افتد زیراکہ ہر خلط ردی کہ در معده جمع شود ممکن ست کہ بکیفیت موذی یا کمیت نا طبیعی درد پیدا کند لیکن از بلغم بسبب لینت او کمتر افتد مگر آنکہ مالح باشد یا با آن صفرا مخلوط بود و خون نیز باعث وجع معده نمیگردد مگر آنکہ ورم در معده پیدا کند و بعضے کسان را وجع معده وقت خوردن طعام عارض میشود و بعد ہضم ساکن میگردد و حدوث او از جہت طعام بسبب حموضت یا حرارت یا حرافت و غیر آن نباشد بلکہ حدوث او از جہت معده بنا بر رطوبات فاسده یا ریاح یا اورام یا قروح در معده میباشد و اکثر این کسان اصحاب سودا و اصحاب مالیخولیای مراقی میباشند کہ معده آنہا ضعیف شده باشد و بعض ہر دم مراقی را وجع در آخر مدت حصول طعام در معده تا ساعت ہشتم و نہم و دواز دہم عارض میگردد پس بعضے را از ایشان تا قی چیزی ترش مثل سرکہ کہ از ان زمین بجوشد حادث نشود وجع ساکن نگردد و آن چیز ترش اکثر سودا و گاہے بلغم ترش و گاہے سودا و صفرای مرکب میباشد کہ در قعر معده تمکن گیرد و بعد خوردن طعام و گذشتن چند ساعت بران طعام بدان ماده مختلط شود و مطفو گردد و فم معده بسبب شدت حس و انحدار ماده متاذی شود و طبیعت آنرا القی و دفع کند و بعضے را از انہا وجع بنزول طعام ساکن میشود نہ بقی و ازین ہر دو فریق و بعضے وجع مدت طویل باقی میماند و بقی و بنزول طعام ساکن نمیشود مگر بعد مدتے و این صعب باشد و بعضے کسان باشند کہ در معده ایشان وجع یا حرقت شدید وقت گرسنگی حادث می شود و چون غذا خورند ساکن میگردد و سبب اول یعنی آنانکہ عارض میشود ایشان را وجع بعد خوردن طعام انصباب سودا از طحال بسوی معده است و سبب ثانی یعنی آنانکہ عارض میگردد ایشان را وجع بر گرسنگی انصباب صفرا است بسوی آن از کبد و گاہے وجع قوی در معده از ریح میباشد و اسباب تولد ریح در علاج امراض معده یعنی مسطور شد و گاہی در معده از سقطہ بران یا ضربہ بران واقع شود و یا از ضعف آن عارض میگردد و بعضے

کسان را شدت حس معده آنها و اتفاق انصباب خلط مراری بسوی آن سبب وجع عظیم میگردد که گاهی غشی حادث میکند و گاهی از شرب آب سرد خصوصاً بر خلو معده وجع با قلق و قریاد حادث میشود بسبب تکثیف و قبض وجع اجزای معده و ایذای آن بکیفیت آن خاصه که معده قوی الحس یا ضعیف باشد و گاهی وفقة هلاک میگرداند بنا بر تادیه وجع بسوی قلب و گاهی وجع متحد میگردد و قولنج حادث میکند و کسی را که وجع معده طول کشد در آن خوف ورم معده است و در حوال منذر با ختناق رحم باشد و وجع فم معده در حوال السبا رمیباشد و بقراط در کتاب موت سریع گفته که چون در وجع معده بر پای راست چیزی شبیه بنفاخه خشن ظاهر شود و صاحب و در دو بیست و نهم هلاک گردد و هر گاه این بهم میرسد او را اشتهای اشیای شیرین میشود و آنرا وجع شکم باشد و در ابروی او آثار و بثور سیاه شبیه بباقلا ظاهر گردد و بعد از آن قرحه شود و تا روز دوم یا زیاده از آن سبات عارض گردد و هلاک شود و این انسان را سبات و کثرت نوم ابتدای مرض و می نماید و گاهی مجتمع میشود در معده مواد مختلفه بنا بر آلام که آنرا بهم رسد لیکن اختلاف این مواد و کثرت آن گاه ورم از جهت الم می آرد پس هر گاه ماده موذی و رطوبت غلیظ جمع گردد و وجع حادث شود و کذلک اگر معده چیزی از این اخلاط مختلفه تشرب نماید از آن الم شدید حادث گردد و سردی دست و پا در وجع معده روی دهد و طبری گوید که گاهی بمعده درد حادث میشود بغیر فساد طعام و نه تهوع و نه قذف بود و بنوعی که صاحب او خیال میکند که گویا معده ادمی میچید یا میفشرد و این علامت غریب است و سببش از نزول خلطها و در عصبیه نازل از راس بسوی معده میباشد طریق تشخیص اسباب وجع معده باید که اولا از مریض بپرسند که در هر وقت می ماند یا گاه میباشد و گاهی نه اگر هر وقت بگوید اول حال کیفیت تناول طعام و کمیت آن بپرسند اگر خوردن طعام موذی کثیر الکمیت یا ردی الکیفیت حار حریف لاذع یا حامض بیان کند سببش غذای موذی معده باشد و اگر خوردن غذای نفاخ بگوید یا نفخ و تمدد و شکم و قراقر باشد و ایضا بعد استقرار طعام در قعر معده یا بعد غذای منتفخ در جانب چپ بالای طحال و جنبیدن و از آن موضع قراقر شود سببش ریاح باشد و الا علامات سوء مزاج ساذج و مادی که مسطور شد دریافت نمایند بعلامت هر نوع سوء مزاج که مدرک گردد سببش همان نوع سوء مزاج باشد و ایضا هر گاه نشان سوء مزاج مادی معلوم شود حال لذع و التهاب معده نیز بپرسند اگر اقرار آن هر دو کند سببش خلط حار تلخ یا شور باشد و اگر اقرار بسوزش لذع بدون التهاب نماید سببش خلط حامض باشد و اگر آثار ورم و قرحه که مذکور گردد یافته شود سببش همان باشد و اگر با وجود ضعف در هضم و فساد غذا در یافت گردد و هیجان وجع بعد خوردن طعام و سکون آن بعد قی و عدم علامات سوء مزاج باشد سببش ضعف معده باشد و اگر هیچ یکی از این علامات محسوس نگردد و ذاتی افعال معده جید بود و بهر اندک سبب چون بخار طعام و انصباب سودا برای شهوت طعام ایذا یابد سببش قوت حس معده باشد و اگر گوید که وقت خوردن طعام درد میشود پس وقت سکون درد بپرسند اگر گوید که بعد هضم غذا ساکن میگردد پس اگر آثار اجتماع رطوبات فاسده یا علامات ریاح یا اورام یا قروح یافته شود سببش همان باشد و الا سببش ضعف معده باشد و اگر گوید که وقت هضم طعام درد میشود و بعد قی تترش ساکن میگردد و با آن هضم ردی گردد سببش اکثر انصباب سودا باشد اگر طحال ماؤف بود و الا اخلاط سودا و صفرای مرکب یا بلغم حامض باشد و اگر مریض بیان کند که در هنگام خلو معده میشود و بعد تناول طعام ساکن میگردد در این صورت حال سوزش فم معده در حالت خلو معده از طعام بپرسند اگر اقرار آن کند پس اگر با آن تلخی دهن و خروج صفرا بقی و انتفاع از ترشی و دیگر علامات صفرا یافته شود سببش انصباب صفرا از جگر به معده باشد و در این صورت اگر درد مائل بجانب راست باشد بر مشارکت غشای مجلل کبد دلالت کند و اگر آثار سودا مدرک گردد سببش انصباب سودا و ترشی از طحال بر فم معده باشد و الا سببش غلبه ریاح و رطوبت خلو معده باشد و آنجا که تقدم ضربه و سقطه بر معده معلوم گردد سببش همان باشد

علاج کلی وجع معده

چون معده عضو مشارک و محل طبخ غذا است و آفت وی سرایت باعضای دیگر می نماید و موجب بلیات میگردد در علاج درد آن تهمل و تساهل روا ندارند که بسبب مشارکت دل و جگر هلاکت میگردد و چون سوء مزاج و ورم و قرحه پیدا نماید و معجون تازی اسنح ترنجم است و نیز جانب بالای شریانات سکنجبین لگاب یا آب گرم آمیخته نوشیدن در اکثر اقسام وجع معده نافع است و بقول جالینوس صواب ست سنگدان مرغ و تریاق نافع تسکین درد میکنند و اسهال از درد معده بلکه درد شکم را قلع می نماید مگر قروح و ورم را گویند که طلای ضماد

بزرالبنج و دارچینی و زنجبیل با عسل بر معده و در انواع درد معده اثر تمام دارد و کذا جدوار و صبیل دو دانگ سائیده در جلاب گرم چند روز نوشیدن و از علاجات او استفراغ بدن بحقنه های موافقه بعد توقف بر مزاج علیل و مقدار او ست و حقنه لین باشد و قوی و اصلاح غذا و اختیار افضل آن حتی الامکان و تخفیف آن بعد از ان معالجه الم حسب سبب نمایند و بدانچه مسکن وجع باشد ضماد کنند مثلا بزرکتان سه درم زوفای رطب و دو درم سائیده در قیروطی که از روغن سفرجل ساخته باشند آمیخته بر معده ضماد سازند و تغریق معده بروغن سفرجل تنها مزیل وجع ست و گویند که اگر درد وجع معده از صعب گردد بر محل معده اسفنج مبلول بسرکه گرم نهند و بلع بندقه اسرب برای وجع مزمن مجرب نوشته و کذا تعلیق مرجان در گردن و کذا شرب و تعلیق کهربا نافع وجع معده است و تعلیق سنگ یشم و امساک او در دهن برای وجع معده مجرب سویدی ست و فی خبر خیر البشر الصلوٰة تشفی من وجع البطن مطلقاً

علاج درد معده از ریاح

هرچه در علاج امراض معده از ریاح مسطور شد استعمال نمایند و جوارشات کاسر ریاح مثل کمونی و فودنجی و فلافلی و انقروی مانند آن تنها یا با شیره بادیان آمیخته و گلقند چهار تولہ و گلاب نیم پاو نیم گرم بدهند و کمادات محلله نافع ست و مصطکی دانه هیل هر واحد یک نیم ماشه سوده بگلقند دو تولہ سرشته و یا بهلیله مربی آمیخته بخورند و گلقند در عرق هیل پنج تولہ حل کرده بنوشند و یا زیره سیاه یک نیم ماشه سوده بگلقند آمیخته بخورند و مصطکی سه ماشه سوده بروغن بابونه یا کیتوله آمیخته نیم گرم بر معده مالیدن فی الفور تسکین دردمی نماید و پودینه و کندر و مصطکی و زیره خائیدن و آب آن فرو بردن ریاح معده با روغ دفع کند و کذا مصطکی در برگ تنبول بجای فوفل خورانیدن یا مصطکی نیم درم سوده بگلقند ده درم سرشته بخورند و بالایش دو درم صعتر فارسی جوشانیده صاف نموده بنوشند و اگر بزرالبنج سوخته برابر آن زنجبیل و دو وزن آن دارچینی گرفته سائیده بعسل سرشته بقدر یک درم بلیسانند در دفع درد معده ریحی و بارد مجرب بلا تخلف ست و حب تنکار و سفوف نمک نیز درین باب مجرب مولف و سفوف نانخواه و حب هندی و حب حلتیت و عرق پان و دبن نان ماش و معجون نیز و حب باقچگوله و معجون کاسر ریاح و معجون قولنج نیز مفید و این سفوف درین باب مجرب زراوند مدحرج تخم سداب نانخواه تخم شبت پودینه خشک جند بیدستر کوفته بیخته بقدر حاجت استعمال نمایند و آنجا که با وجود برودت و ریح معده طبع قبض بود از سکبینج و صبر مقل و غاریقون مساوی حبوب ساخته دو درم با آب گرم بدهند که مجرب ست و کذا دواء ای عصاره ریوند و حب نارمشک و حب مبارک و سفوف سنا مجرب و خیر لوا و گلاب جوشانیده نافع و کذا انیسون بگلقند یا عسل و کذا مصطکی بعسل معمول ست و حلتیت چهار حبه در پنبه نهاده بر آتش بریان کرده بدهند و از مغز تخم معصفر یک تولہ در آب شیره کشیده دو تولہ شکر سرخ آمیخته بطریق حریره پخته نیم گرم نوشیدن نافع ست و دیگر کاسر ریاح مثل عنبر و جدوار و مومیائی و دارشیشعان و اذخر و زرنباد و دارچینی و سادج هندی و هیل استعمال کنند و نهادن محجمه ناری در اسرع برء الساعت ست و بادیان بادرنجبویه نانخواه هر یک هفت ماشه گلقند دو تولہ جوشانیده صاف نموده نوشیدن برای ریح غلیظ محتبس در طبقات معده و قولنج نافع ست و آنجا که ماده ریحی غلیظ تر باشد اول به تنقیه بحقنه یا بعمل آرند یا مسهل بلغم و حب سکبینج که مذکور شد بدهند بعد از ان اشربه محلله بکار برند زیرا که درین حالت اگر بی تنقیه چیزی مسخن و محلل بدهند ماده را حرکت دهد ریح زیاده کند و کمونی کبیر بعرق تنبول یا عرق نانخواه یا عرق حیات استعمال نمایند و نمک سلیمانی فائده معتد به میکند و اگر بعد قوی باشد نمک دودلعوق معالجه وشدت کنند سنای مکی پنج ماشه تربد موصوف سه ماشه کوفته بیخته در گلقند دو تولہ آمیخته همراه عرق بادیان بدهند و روغن بید انجیر بمالند اگر فائده نشود روز دیگر مسهل از عناب لعاب بنفشه گل سرخ مویز منقی پرسیاوشان کاسنی بادیان بیخ بادیان سنای مکی جوشانیده مغز فلوس گلقند شکر سرخ داخل کرده روغن خروع آمیخته دهند و بجای آب عرق عناب لعاب و نخود آب بدهند و نوبت دیگر شیره بادیان شیره تخم کشوث هر یک پنج ماشه در عرق بادیان برآورده گلقند شربت دینار داخل کرده بنوشند و این نطول نمایند گل بابونه برگ شبت هر یک با دو سیر تخم خربزه تخم شبت تخم معصفر در آب بست آثار جوشانیده نطول نمایند و نقل برند بالجمله درین نوع ریاضت هنگام خلو معده نیز مفید نباشد و هرچه در علاج وجع بارد معده بیاید بکار برند و در وجع معده که در خلو شکم بسبب غلبه ریاح افتد بسبب تشنج نیز تنقیه رطوبات غلیظ و تقویت معده ست و آنجا که از ترشح سودا

و امراض طحال ریاح متولد گردد و بدان سبب درد معده و نفخ و جشاء حامض و کثرت قراقر عارض شود و براز سیاه و طبع قبض باشد تدبیرش تکمید است که اندرون
معده و سداب بابونه و شبت و مرزنجوش و حب الغار و دوقو و تخم کرفس جوشانیده باشند و تنقیه سوداء به اسهال آن و فصد اسلیم و باسلیق از دست
چپ و تقویت معده است و قرص انیسون و قرص افسنتین و معجون انقرویا ایضاً درد معده که از پس طعام بهم رسد نیز مجرب است و ایضاً بادیان انیسون
گل بنفشه مویز منقی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل کرده نوشیدن و از سبوس گندم و نمک بادیان تخم خربزه و آرد باجره و تخم شبت و گل سرخ
کوفته در صره بسته نیم گرم تکمید بر موضع درد کردن و درد معده را که با طعام لازم بود مفید است و برای درد و نفخ در پهلوی چپ برابر طحال تخم کاسنی
شش ماشه بادیان گل سرخ هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو تولہ گلقند چهار ماشه داخل کرده دهند و بهتر است در دل طرف کبد بجای
گلقند شربت دینار دو تولہ کنند و گل سرخ عنب الثعلب بادیان پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک شش ماشه نانخواه کی
هفت ماشه جوشانیده گلقند آفتابی سه تولہ داخل کرده نوشیدن برای وجع کبد آن طرف چپ مخاطب خواب کردن دشوار باشد نافع است
و اگر ریاح مراقی محدث درد گردد و بعد طعام یا در شب جمع عارض شود و دیگر عوارض مراقی موجود باشد آنرا با دارو هیجون حبوب مخرج سودا
علاج میرسانند و محمد یاری مراق و ماحت نهادن نیز فائده میکند و برای درد معده با اسهال انتقالی مصطکی یک ماشه سوده بگلقند دو تولہ سرشته
بخورند با لائیش عرق بادیان بنوشند و روغن بابونه بموضع درد مالش کنند یا جوارش کمونی هفت ماشه بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
عرق بادیان هر یک پنج تولہ گلاب چهار تولہ شربت بزوری دو تولہ داخل کرده بنوشند و گاهی شیرهٔ بادیان می افزایند و مصطکی بادیان یک یک ماشه
سوده بگلقند یک تولہ سرشته عوض جوارش مذکور خوردن و بالایش عرقیات مذکوره بدون شربت نوشیدن نیز برای درد معده با نفخ شکم
نافع است و برای درد و نفخ و عدم اشتها و ضعف باضم مصطکی عود هر یک نیم ماشه سوده بگلقند تولہ سرشته بخورند و عرق عنب الثعلب هفت تولہ
بنوشند و برای درد و نفخ شکم عنب الثعلب شش ماشه مویز منقی ده دانه گل بنفشه پنج ماشه جوشانیده گلقند سه تولہ داخل کرده بنوشند و ایضاً برای درد
تمام شکم سنای مکی پنج ماشه سوده بگلقند آفتابی یک نیم تولہ سرشته بخورند بالایش عرق بادیان بنوشند و مرزنجوش بجای هفت دانه تخم کاسنی کوفته
شش ماشه بعرق شاهتره و گلاب جوشانیده گلقند دو تولہ داخل کرده دهند و اگر درد با سوزش بول بود شیرهٔ خارخسک شیرهٔ زیرهٔ سفید شیرهٔ تخم خربزه
عرق بادیان ده تولہ گلقند بادیان بگلقند سرشته با شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق کاسنی ده تولہ شربت انار دو تولہ نیز درد معده مراقیین را مفید و
مغز بادام خیری خشکار نعناع سبز هر یک دو تولہ مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه بهم را سائیده تا مثل مرهم گردد بر پارچه گذاشته بر معده نهادن دفع ریاح
و درد معده و غثیان و شروع مجرب است و برای درد معده زمن مراقی وگوله شکم جوارش عود شیرین هفت ماشه شیرهٔ تخم کشوث چهار ماشه شربت انار شیرین
دو تولہ دهند و اگر فائده نشود آب پکلوا آب لیموی اد رک آب پودینه شهد هر یک دو تولہ در ظرف آبگینه سفید هموزن پلپیده و از نانخواه زنجبیل زیرهٔ کرمانی
هر یک دو ماشه تخم کرفس باشه بادیان فلفل سیاه نمک لاهوری هلیله سیاه هر یک چهار ماشه حبها ساخته بخورند و بعد طعام ریاح موجب تکلیف دهد جوارش
مصطکی جوارش عود شیرین هر واحد سرشته ده گوری تیموده بخورند عرق گاوزبان گلاب پنج پنج تولہ نوشیدن یا قرص گل صغیر چهار ماشه با طبیخ عنب الثعلب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه اصل السوس چهار ماشه بعد از سه ماشه شربت بزوری دو تولہ یا شربت دینار عوض شربت بزوری نمایند و حب هندی
هلیلت نمک لاهوری یک تولہ بابل با شیر نیز نافع بود و اگر صلابت بطرف جگر گردد مسهل دهند اگر عمل خوب نشود چهارم روز قرص گل صغیر چهار ماشه
بگلقند یک تولہ سرشته بخورند بالایش شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چهار ماشه نبات یک تولہ سه سه عدد آب عنب الثعلب مروق قابض
ضماد نموده برگ بید انجیر بالای آن بندند ایضاً اگر درد شکم باشد و مثل گوله گردد اول گلقند در عرقیات مالیده و صاف کرده بعد عنب الثعلب
گل سرخ هر یک هفت ماشه گل بنفشه پنج کاسنی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه اصل السوس چهار ماشه شب در آب تر نموده صبح مالیده صاف کرده
گلقند مالیده باز صاف نموده دهند ایضاً اگر درد بسبب ورم از انیسون بادیان تخم کرفس و غیره نفع شود و از افزودن سنای مکی احتراز نما

وشود نفس هم سرد وشربت بسیار گرم قصد نمایند ایضا اگر درد معده از ریاح بود و هنگام آروغ آواز طنین در گوش آید و مسهل هم گرفته باشند و اول بود و در اضلاع
بود بعده بمعده آید و درد از تدبیر هم باشد بدانند که این مرض فراق ست شیره بادیان شش ماشه در آب برآورده گلقند با لیده صاف کرده دادن مفید بود و اگر
قبض بسیار باشد کلونجی وقت شام همراه آب تازه بخورند و کل ادویه مرکبه یونانیه که در وجع معده ریحی مستعمل ست **جوارش کمونی کبیر** معمول حکیم
علوی خان از برای سردی معده و درد و نفخ آن و آروغ ترش و فواق امتلائی و شهوت کلبی و قولنج ریحی و استسقای طبلی و سردی جگر و
قبله ریحی و تپهای بلغمی و سوداوی زیره سیاه مدبر بیان نیم رطل فلفل سیاه دو توله و نیم ماشه برگ سداب در سایه خشک کرده سلیخه سیاه دارچینی قرفه
حب بلسان مصطگی رومی سنبل الطیب هر واحد یکدرم بوره ارمنی دو نیم درم کوفته بیخته عسل مصفی سه چند ادویه بقوام آورده اول بوره داخل کرده
بر هم زنند پس ادویه دیگر آمیزند شربت یک مثقال **جوارش کمونی الکبر** تالیف شاه ارزانی مقوی معده و قلب و دماغ و ملین شکم و ادامت آن مفید
درد معده و قولنج و درد های دارچینی بوره شرخ هر یک پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه هر یک هفت درم سداب خشک پانزده درم زنجبیل قرنفل چهل درم زیره
کرمانی مدبر پنجاه درم هلیله مربی از تخم پاک کرده شصت درم گلقند صد درم مربیات و گلقند را کوبند تا مثل معجون شود و ادویه دیگر کوفته بیخته با آن بسرشند
و اگر قوام نرم خواهند قند سفید و عسل سفید بالمناصفه بقوام آورده اضافه نمایند شربت از چهار درم تا شش درم و راقم گاهی زنجبیل و هلیله ساده یعنی غیر
مربی گرفته و ترید موصوف هموزن هلیله افزوده و در قسم سه وزن ادویه معجون ساخته و نفع یافته **جوارش کمونی مسهل** معمول در درد معده و تلیین
طبع و مزیل نفخ و قولنج و مداومت این در ازاله اوجاع معده و قولنج و دوری مقداری که بهر روز یک مرتبه اجابت بفراغت آید مع پرهیز از بقولات و
اشیای مولد ریاح تجربه رسیده سنبل الطیب عود بلسان دارچینی سلیخه حب بلسان هر یک دو مثقال روغن بادام دو مثقال بوره ارمنی ده درم فلفل سیاه
سی درم برگ سداب زنجبیل هر یک چهل درم زیره کرمانی صد درم تربد سفید خراشیده مجوف هموزن همه ادویه سه چند هلیله ادویه عسل را بعرق بادیان
قوام نموده ادویه کوفته بیخته ضم کنند خوراک نیم توله تا یک نیم توله برای قوی مزاج مجرب ست **جوارش پودینه** نافع درد ریحی معده برگ پودینه
خشک شش درم زنجبیل نانخواه زیره سیاه هر یک سه درم دانه الایچی کلان بادیان فلفل گرد هر واحد دو درم قند سه چند **جوارش فنداد یقون**
برای درد معده و پشت و ضعف معده که بسبب سردی آن تولید ریاح و ران بسیار باشد و ضعف جگر بارد و استسقای طبلی نافع زنجبیل سنبل الطیب
هر یک سه درم مصطگی رومی نانخواه انیسون هر یک دو درم تخم کرفس پودینه خشک هر یک دو نیم درم سلیخه زیره سیاه حب بلسان قرنفل هر یک
یکدرم سافج هندی نیم درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند خوراک یک مثقال **حب تنکار** برای درد معده و گرانی شکم و آوردن اشتها معمول ست
تنکار دو درم بزر البنج دو نیم درم فلفل سیاه دوازده درم صبر سقوطری شانزده درم کوفته در آب گهیکوار یا گل کرده حبها بقدر نخود بندند جهت تحلیل
ریح و مواد دو سه حب بدهند و اگر رفع قبض مطلوب بود زیاده دهند مداومت این حب ریح را بالکل تحلیل می نماید و گرانی شکم دور میکند **حب
مبارک** دافع درد شکم و رافع قبض و جهت کسی که از مسهل متنفر باشد و برای تدارک قبض و تحمل مسهلات معمول اخراج مواد غلیظ کثیر بسهولت کند و نفخ و
بادیان انیسون هر یک سه ماشه گل [illegible] شش ماشه پوست هلیله زرد شش [illegible] تازه هر یک یک توله برگ سنای حیده ترنجبین گلقند هر یک دو توله
اجزای کوفتنی را کوفته بیخته با کشنیز گلقند باز یکجا نمایند تا حب توان بست جهت قبض و اسم استعمال نه ماشه تا یک توله و جهت اسهال دو توله معمول ست
و گاهی ترید موصوف شش ماشه زنجبیل زرد باشد افزوده و **حب جالینوس** که دافع درد و سردی معده و اخلاط فاسده از معده است و
اسهال می آرد و در هر وقت مفید [illegible] مصطگی چهار درم صبر هفت درم تربد سفید ده درم کوفته بیخته با آب حبها برابر نخود سازند و با شربت
آب گرم وقت خواب بدهند **حب** [illegible] نافع درد معده و هاضم زنجبیل بزر البنج سوخته هر یک دو درم فلفل دار فلفل تنکار سرمه
[illegible] ماشه نمک لاهوری [illegible] سه درم علفیه ربع درم بقدر نخود حب سازند و هر روز یک حب [illegible]
و [illegible] الاکثر [illegible] جهت تحلیل ریاح [illegible] درد معده [illegible] اشتها [illegible] زنجبیل [illegible]

دار فلفل دارچینی فلفل سیاه نارمشک مصطکی هریک پنج ماشه سقمونیا قند سفید هریک هفت مثقال کوفته بیخته حب سازند بقدر نخود و بجهت حل قولنج نیم مثقال بخورند
نوع دیگر نافع درد معده و قولنج ریحی مغز تخم بید انجیر نمک سنگ میده چوب هریک یکتوله انگوزه نیم توله آرد گندم نیم پاو داروها ساییده با آرد آمیخته در آب سرشته
نان از یکطرف بپزند و از طرف خام بر موضع درد ببندند **نوع دیگر** که در اوجاع ریحی شکم معمول مؤلف ست زنجبیل تخم شبت نانخواه دار شیشعان
وج زیره سیاه تخم کرفس نمک سیاه هریک دو درم حلتیت یک درم آرد ماش سیاه پاو آثار بدستور نان پخته از طرف خام بروغن بید انجیر چرب کرده
نیمگرم بر بندند **دوای عصاره ریوند** معمول در اوجاع شکم و مخرج اخلاط فاسده معده و جگر و سائر اعضا بآسانی و هیضه محتبس و استسقا و
یرقان را بسیار مفید و اکثر امراض بارد رطب دماغ و سینه و ریه و مفاصل وغیره را نافع ست عصاره ریوند تربد موصوف هریک یکدرم گلسرخ چهار درم
زنجبیل مصطکی هریک نیم درم شیرخشت ترنجبین هریک شش درم شربتی از یک درم تا سه درم بابدرقه مناسب و این دوا اطفال و ضعیفان را مناسب
نیست **روغن محلل** جهت بر معده بمالند تحلیل درد و نفخ کند و نفع بقولنج و ریاح غلیظ می نماید و مجرب ست سنبل الطیب دار شیشعان بابونه برگ سداب
تخم شبت شونیز مصطکی هریک یکتوله زیره کرمانی دو توله کوفته در یک آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند برابر آن آب شبت سبز و روغن بید انجیر
و روغن بابونه هریک چهار توله داخل کرده جوش دهند چون آب بسوزد و روغن بماند صاف کرده عنبر اشهب بآن حل نموده نگاه دارند وقت حاجت قدری گرفته نیمگرم بمالند
اگر ریح غلیظ و درد شدید باشد وقت استعمال قدرے جندبیدستر حل نمایند **سفوف نانخواه** که برای ریحی درد معده و سپرز و تقویت هضم مجرب
ست نانخواه تخم کرفس مساوی قند سفید همه برابر کوفته بیخته دو درم بخورند **سفوف انار دانه** مفید درد شکم بادیان زنجبیل هلیله زرد نمک سیاه
هریک نیم توله سنای مکی انار دانه هریک یک توله کوفته بیخته شش ماشه هر روز بخورند **سفوف سنا لائق ثنا** معمول بجهت اخراج اخلاط ثلاثه و درد شکم و
قولنج و قاتل کرم سنای مکی زنجبیل پوست هلیله زرد نمک سیاه برابر کوفته بیخته از هفت ماشه تا یک توله با آب گرم دهند و باطفال موافق سن ایشان دهند
نوع دیگر جهت رفع درد معده و برای تقویت آن مجرب استاد مرحوم ست سنای مکی پنج توله مغز بادام یک توله مصطکی یک نیم توله دانه هیل
نه ماشه نبات هشت توله ساییده یک توله وقت خواب با آب گرم بخورند **سفوف نمک** تالیف مؤلف برای رفع درد و نفخ معده و اعانت هضم و
اشتها عوض نمک سلیمانی باستعمال می آید نمک لاهوری نوشادر فلفل سیاه هریک یکتوله دار فلفل شش ماشه نمک سیاه سهاگه بریان هریک چهار ماشه
انگوزه بریان دو ماشه کوفته بیخته بدارند و بقدر دو ماشه بخورند **ضماد** که در رفع ریاح و درد معده و رفع غثیان و تهوع مجرب ست مغز نان خشکار
پودینه سبز هریک دو توله مصطکی سه ماشه زعفران یک ماشه همه را بسایند که مثل مرهم شود پس بر پارچه گذاشته بر معده گذارند **عرق تنبول**
که جهت درد معده و قولنج ریحی و ریح البواسیر و وجع مفاصل بارد مجرب قرفه دارچینی قرنفل بسباسه جوزبوا بادیان دانه هیل زیره سیاه نانخواه
پودینه خشک هریک پانزده درم مشک یکدرم هلیله کابلی بلیله آمله شیطرج بوزیدان هریک سه درم ریوند چینی فلفل دار فلفل زرنباد تخم کرفس سائیده
مصطکی هرواحد هفت درم برگ تنبول سی و دو درم گلاب یک من تبریزی آب باران سه من تبریزی بدستور عرق کشند پنج آثار **نوع دیگر** نافع
درد معده و ریاح آن و هاضم و مشهی معمول قرنفل گاوزبان بادیان سنبل الطیب سعد کوفی پودینه دارچینی گل سرخ خولنجان هریک پانزده مثقال نانخواه
نیم رطل برگ تنبول دو صد عدد وج خراسانی سافج هندی هریک هشت مثقال گلاب چهار رطل بدستور عرق کشند شربت تا چهار توله **نوع دیگر**
همنافع مذکور برگ تنبول پخته برگ پودینه گل گاوزبان هریک پاو آثار دانه هیل دارچینی نانخواه صعتر قرنفل خولنجان زنجبیل هریک نیم پاو گلاب چهار شیشه
آب باران شیشه مشک دو ماشه جوزبوا پنج ماشه زعفران هفت ماشه شربتی هفت توله با جوارش کمونی کبیر وغیر آن **عرق حیات** که در وجع معده ریحی
معمول حکیم اجمل خان ست برگ سنا سیزده و نیم توله صعتر نانخواه دار فلفل فلفل گرد سنبل الطیب بادیان الاچی کلان هریک ۶ توله ریوند خطائی خولنجان
زیره سیاه هریک چهار و نیم توله وج سنگی زرنباد تخم کرفس برنگ کابلی هریک هفت توله بدستور عرق کشند شربت از هفت توله تا نه توله باشد **عرق**
نانخواه از حکیم ثناء الله صاحب که در اوجاع ریحی معده و امعا معمول ست نانخواه نیم آثار خولنجان زرنب زرنباد هریک پاو آثار گلاب سه شیشه

بدستور عرق کشند شربتی از سه تولہ تا شش تولہ **عرق دارچینی** محلل ریاح و مقوی معده و باه و مفید نجیر از مجربات استاد مرحوم دارچینی چهار درم قرنفل نانخواه انیسون
بادیان هر واحد دو درم گل بابونه تخم کرفس هر یک یکدام خشک یکمثقال زعفران دو مثقال شبت چهار آثار آب ترکرده صبح مشک و زعفران بر دهن شیشه بسته
بقدر دو آثار عرق کشند کما و نافع درد معده کنجد سیاه نانخواه پوست هلیله زرد نمک شور سائیده بسرکه آمیخته در پارچه بسته نیم گرم تکمید کنند ایضاً جهت تسکین درد
معده و امعاء و جگر و گرده و سپرز و جمیع اعضا نافع و صرع الحمل و قولنج ربالغایت مفید بابونه گل سرخ حلبه تخم کتان تخم شبت سبوس گندم نمک اکلیل الملک جمله
یا هر چه بهم رسد بجوشانند و در مثانه گاو انداخته تکمید کنند و اگر اسفنج یا نمد بدین آب ترکرده بر عضو نهند قوی تر باشد ایضاً که در تحلیل ریاح معده و وجع آن بغایت
مفید است که گاذران ازان پارچه می شویند زنجبیل نانخواه نمک سیاه زیره سیاه افسنتین پودینه خشک هر یک بقدر مناسب باهم آمیخته تکمید نمایند
معجون کاسر ریاح که در فوائد مثل کمونی ست زیره سیاه زنجبیل پودینه خشک هر یک دو جزو صعتر مصطکی دار فلفل نانخواه هر یک یکجزو عسل سه چند
معجون دافع ریاح معده و مفید بدرد آن و هاضم طعام زنجبیل برگ پودینه زیره کرمانی بادیان دانه هیل صعتر هر یک دو درم انیسون نانخواه فلفل گرد
دار فلفل تخم کرفس مصطکی هر یک یکدرم کوفته بیخته بیک چند مویز منقی سوده بسرشند ابعده بدو چند ادویه گاقند جوش داده بقوام آورده آمیزند
ذکر ادویه هندیه نافع درد معده ریحی **حب هندی** که جهت ریاح معده عجیب التاثیر ست زنجبیل دو درم سهاگه بریان پوست هلیله زرد نمک لاهوری
هینگ هر واحد یک دام کوفته بیخته بآب بیخ و یا برگ سهجنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب **حب صبر** دافع قبض و نافع درد شکم و پهلوی
ریحی ست صبر و صعتر هر یک دو درم فلفل سیاه مغز تخم هنگوٹ هر یک یکدرم کوفته بآب لیمون کهرل کرده مقدار نخود حب سازند و چهار حب بآب گرم بخورند دیگر
کچلون یک جزو مغز کنجها دو جزو فلفل سیاه بقدر رفالقه سائیده حبها بقدر فالسه بسته تا سه حب بدهند دافع درد معده و هاضم و مشهی و محلل صلابت معده و
طحال ست **سفوف هندی** نمک سنگ نمک ٹ ریا نمک سونچر باٹر نمک پوست هلیله احمو دار فلفل جواکهار زنجبیل هر یک چهار درم انگوزه بریان یکدرم
کوفته بیخته دو درم بخورند که درد و نفخ را مفید ست دیگر نافع درد شکم و دافع ریاح تیز پهلا تر کٹا انگوزه نمک سنگ فلفلموه اکلیل الملک حب و جاسیا دی کوفته
بیخته از یکدرم تا دو درم بخورند **ضماد** برای درد شکم و رحم نشاسته شیرین بادیان برابر سائیده و یا تربلی بآب سائیده نیم گرم بر شکم ضماد کنند دیگر که برای درد شکم اطفال
و قبض مفید بود هینگ تر کٹا نمک سیند اپلوه کوفته بیخته با بول گاو خمیر کرده بر شکم طلا نمایند **عرق پان** نافع درد معده مقوی هاضمه برگ پان دو صد عدد
تنبیهات دانه الایچی سفید کوفته هر یک سی درم بادو سنبل الطیب جواین بادیان هر واحد چهٹانک برگ پودینه خولنجان کوفته تر کچور کوفته هر یک دو دام
در پنج آثار آب ترکرده صبح برگ پان آمیخته عرق کشند کما و نافع درد شکم بیکباب و در سرکه سرشته بصره بسته تکمید کنند **اقوال البعض فاضل** شیخ میفرماید
که اوجاع معده بارد ریحی اگر خفیف باشد تسکین آن تکمید بجاورس و محاجم ناری خصوصاً وضع محجمه بزرگ بر موضع وسط شکم محتوی بر سر از هر جانب آن
نمایند و باید که محجمه یک ساعت بدون شرط بران موضع بگذارند که تسکین عجیب فی الحال میکند و شرب شراب صرف و تمریخ بادهان مسخنه مسکن اوجاع صعبت
و زراوند طویل در تحلیل اوجاع شدید باردی ریحی سخت سودمند ست و همچنین جند بیدستر اگر بسرکه ممزوج بنوشند و یا تکمید شکم ازان بازیت کهنه نمایند و شراب
صرف و خواب و ریاضت بر خلو شکم تحلیل ریاح می نماید و اگر حاجت بادویه قوی افتد هر چه در علاج نفخ بیاید استعمال نمایند اگر وجع از ریح محتقن در معده
و متصل بدان باشد حب الغار و زیره بریان آنرا نفع می بخشند و اگر وجع از سوداء نفاخ باشد باید که تکمید بثفل دردی شب وزاج سوده بسرکه ترش
و ایضاً بشافهای شبت سوده نمایند **ایلاقی و جرجانی** گویند که از اغذیه منفخه و مرطبه احتراز نمایند و رعایت ترتیب طعام و ابازیر محلله چون دارچینی و
زیره و کرویا و صعتر و سیر و انگدان در ان داخل نمایند و فم معده و عضلات شکم را بروغن گرم بمالند و حقنه بکار داده که دران کرفس و بادیان و زیره و انیسون
دو دو قو و فطراسالیون و کاشم و حب الغار و جند بیدستر داخل کرده باشند بعمل آرند و اگر گمان ورم شود ادویه حاده استعمال نکنند و بادویه حاره
ملینه مثل شبت و بابونه و بیه بط و ماکیان حقنه کنند و اگر درد صعب نباشد تکمید بارزن و گاورس کفایت کند و نمک گرم کرده ریاح غلیظ شکنند و
نصب شیشه یا کدو با آتش بر ناف تسکین درد فی الحال می نماید و جلاب گرم که دران انیسون و مصطکی و صعتر و مرزنجوش جوشانیده باشند بنوشند

واگر یک مثقال کرویا خائیده بران جلاب گرم بیاشامند سود دهد و اگر مادهٔ ریح غلیظ باشد نوشیدن اشربهٔ حاره نشاید و اول بحقنه تنقیه کنند بعد از ان ادویهٔ محلله بنوشند و تمریخ معده نمایند بروغن سنجیده و روغن حب الغار و روغن سداب که دران جند بیدستر و فطراسالیون و زیره و سداب و حب الغار جوشانیده باشند و اگر این ادویه بشراب جوشانیده صاف نموده بوزن ثلث آن شراب روغن داخل کرده با آتش نرم بپزند تا شراب دور و روغن بماند صواب باشد و اگر نفخ سوداوی بود بسرکه که دران کرفس و سداب و شبت و مرزنجوش و دوقو و حب الغار و بابونه و جعده پخته باشند تکمید نمایند و فنداد یقون و سنجرنیا و نانخواه و کمون و ریاح کند و تریاق کبیر و مثرودیطوس درین باب بسیار نافع ست و این معاجین بعد تنقیه دهند و ابتدا بحقنه لین سهل کنند و طبیخ پودینهٔ دشتی و طبیخ خولنجان و معجون خیارشنبر و معجون حب الغار و معجون ابهل و جوارش کندر و جوارش انجدان نافع ست و استفراغ بحب ایارج و سکبینج صواب باشد و نسخهٔ آن در ذیل علاج مسطور شد صفت معجون حب الغار که ریاح را بشکند حب الغار هشت درم برگ سداب پنجدرم نانخواه زیره شونیز کاشم فطراسالیون بادام تلخ فلفل دارفلفل وج پودینهٔ دشتی هر یک سه درم جند بیدستر جاوشیر سکبینج هر یک دو درم همه را کوفته بعسل بسرشند شربتی دو درم صفت معجون ابهل که مادهٔ بارد و ریاح را تحلیل کند ابهل نانخواه زیره هر یک برابر بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقال صفت جوارش کندر ریاح را تحلیل کند فلفل دارفلفل جوزبوا هر یک پنجدرم زنجبیل خولنجان هر یک ده درم کندر هشت درم شکر عسکری شصت درم همه را در عسل بسرشند شربتی سه درم صفت جوارش انجدان فلفل و دارفلفل هر یک پنجدرم ابرسا و زنجبیل هر یک شش درم انیسون بادیان مصطکی هر یک دو درم انجدان پانزده درم نانخواه کرفس یک یک دو درم همه را کوفته بیخته با عسل بسرشند شربتی دو درم و کمونی در بیماریها نافع ست و شراب کهنه مفتح سده و کاسر ریاح ست و اگر طبیعت نرم باشد دو درم تخم کرفس بریان نیکوفته با آب نیمگرم بدهند و اگر طبع خشک باشد تخم کرفس در شراب جوشانیده بدهند و سیر صبح اندک کندر و زیره خائیدن قبل از طعام تا معده را گرم کند و آروغ آرد و بسیار باشد که مزاج اصلی سرد باشد و سوء مزاج غریب بارد با آن یار شود پس ریاح و قراقر و تشنگی کند و تدبیر آنست که قبل از خوردن طعام ده درم شراب کهنه بنوشند و در طعام ابازیر بسیار داخل کنند و بسیار باشد که چیزی سرد خلط رقیق و بلغم شور را ... و از تحلیل منع کند و بدان سبب ریاح ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم ست و سردی نفع بخشید و حال خلاف آن باشد و ایضاً اکثر چیزی گرم تحلیل کند و ریاح بشکند و گمان شود که مزاج سرد ست و گرمی سود نمود و حال برخلاف آن بود پس بر طبیب واجب ست که در علامات دیگر تامل نماید و اعتماد بران کند و برچنین منافع کاذبه فریفته نشود که اگر بعضی عوارض ... لیکن بحسب ذات ... مصنف حاوی و ترویج گوید که علاج کسر نفخ و تجویف ... صبح جلاب با بادیان و انیسون هر یک ... درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و کندر و مصطکی بخایند و غذا نخود آب بلحم ... طیهو سازند و دران سداب و تودری انداخته و جوارشات کاسر نفخ مثل کمونی و ... و زنجبیل مربی و تریاق اربعه بخورند و تکمید معده بجاورس سبوس و نمک نمایند و گرسنگی و ریختن آب گرم بر معده یا نطول که دران بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش شاهسفرم تمام و غیره جوشانیده باشند نافع ست و این سفوف انیسون بادیان هر واحد سه درم نانخواه یک درم کرویا یک درم شکر سفید مثل همه کوفته بیخته صبح بخورند و روغن مصطکی بر معده مالند صفت آن بگیرند روغن کنجد یا زیت ربع رطل و مصطکی سی درم همه را بآتش ملایم ... بپزند تا آنکه مصطکی در روغن بگدازد پس از آتش فرود آرند صاحب شفاء الاسقام گوید که تکمید بسبوس و خرقهٔ مسخن و جاورس با نمک و ریاضت و شرب آبی که دران عود و مصطکی جوشانیده باشند و ترک شرب آب سرد بر طعام و خوردن جوارشات کاسر ریاح و استعمال سفوفات اصول و سفوف حاکمی و کشنی بطبخ کندر و کمون ... طبیعت بحقنه نمایند و باقی علاج درد معده بارد کنند و استاد من امر می نمود بگلقند مخروط بانیسون و مصطکی مسحوق یا بانیسون ... شکر و ضماد سنبل و زرورد و جاورس با آب ... سرشته با اندک مشک و عود گیلانی ... از آنچه معالجه بدان کرده می شود ترک اغذیهٔ نفاخه و استدعای آروغ قبل طعام بخائیدن کندر و زیره و ریاضت قبل طعام و تکمید موضع بجاورس یا نمک مسخن و محجمهٔ ناری و شرب شراب مطبوخ دران زیره و انیسون و تخم کرفس و نانخواه مساوی ست و از آنچه تحلیل ریاح میکند ایلست که خولنجان سکبینج سرشته حب ساخته

یک مثقال با آب گرم بخورند و یا بگیرند خولنجان مع سائیده بعسل سرشته صبح و شام بقدر جوز خورند و اگر طبع قبض باشد حب ایارج پنج دو درم تا سه درم با آب نیمگرم بدهند و اگر از
شرب ادویه طبع کراهت کند تربد یکنیم درم سقمونیا یک قیراط با پنج درم گلقند سرشته و با پنج عدد بادام و ریا ون سائیده با جلابی که دران تخم بزور جوشانیده باشند
بخورند که اسهال صفرا و بلغم نماید و ایارج فیقرا مسهل و مسکن وجع ست و اگر طبع نرم باشد یک درم حب لرشاد با آب گرم بدهند و فلافلی و کمونی و فودنجی و غیر آن
که در قول ایلاقی گذشت همه نافع ست و تقدم استفراغ بر شرب معجونات واجب ست و از انچه محض ریحی را نافع بود انیست که یک درم سه درم حب الغار
نائیده آب و فرو برند و همچنین زیره بریان کوفته و ایضاً تضمیره حب الغار سائیده لشراب سرشته و ایضاً قمع میکنند آنرا اسدای فلفل و مرو یا نانخواه بقدر یک مثقال
و این سفوف عود رطوبت معده و ریاح غلیظ را سود مند عود و مصطکی کبابه قرنفل هر واحد یک درم سکر یک مثقال نبات سفید سی درم شربت هشت درم و این
حقنه محلل ریاح ست زیره شونیز نانخواه سداب هر واحد یک جزو فلفل ربع جزو در آب هفت چندان بجوشانند تا آب سرخ گردد و بران نصف وزن
آن روغن ریخته بپزند تا آب برود و روغن بماند بدان حقنه کنند و این شیاف نیز همین اثر دارد شونیز حب راسن خشک قشور کندر پودینه چند
بیدستر جاو شیر شیاف ساخته تمام شب بدارند و این قرص وجع معده را که از ریاح غلیظ باشد نافع ست پوست بیخ کبر و قسط شیرین و مر
چند بیدستر حب الغار حب بلسان مغز بادام تلخ فلفل قرص ساخته یک مثقال بخورند و شوید ی از یمی وابن سمجون و غیر آن نقل کرده
که شرب افسنتین و کاشم هر واحد مسکن وجع معده کائن از ریح غلیظ ست

علاج درد معده از فساد غذاے موذی

هر چه در علاج امراض معده از فساد غذا مسطور شد بعمل آرند و بعد فی نظر کنند اگر سبب وجع کثرت مقدار طعام باشد چند روز تقلیل غذا کنند و اندک اندک
چند بار متفرق خورانند و آنجا که رداءت کیفیت غذا سبب درد بود اغذیه صالح الکیفیت مناسب حال معده دهند و ایضاً اگر درد بالای ناف باشد و ثقل
طعام و مواد در معده محسوس شود قی بآب نمک کرده مسهلات مناسبه سنای مکی گلقند شربت دینار و غیره باید داد و اگر مواد نباشد بعد قی تقویت معده
بگلقند و عرق بادیان گلاب و غیره می باید کرد و یا بعد قی مصطکی سه ماشه سوده در گلقند یک توله آمیخته بخورند بالایش شیره انیسون هفت ماشه بادیان نه ماشه الایچی
کلان پنج عدد در گلاب نیم پاو برورده نبات سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد زیر ناف باشد مسهلات واجب ست و قی هرگز نباید فرمود و ایضاً جهت
درد معده بعد سوء هضم و تخمه مصطکی عود پودینه خشک هر یک نیم ماشه با جبل فریائی و سرخ سوده بگلقند دو توله سرشته تناول نمایند بالایش شیره بادیان شیره
انیسون هر یک چهار ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دو توله بنوشند و این مطبوخ نافع درد معده و هیضه بلغمی ست عود غرقی زیره کرمانی هر یک دو
مثقال پودینه بادیان هیل نیم کوفته هر واحد یک و نیم مثقال انیسون تخم کرفس صعتر فارسی هر واحد یکمثقال قرنفل هفت عدد نانخواه مصطکی هر یک نیم درم
گلقند سه توله همه را در چهار آثار آب بجوشانند هرگاه دو آثار بماند صاف کرده بقدر یاد آثار بنوشند و بعد سه چهار گهڑی باز بنوشند و اگر تشنگی غالب بود گلاب آمیخته
نوشیده باشند و گاهی برای درد با تخمه اول مسهل سنای مکی چهار ماشه سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش شربت دینار سه توله در عرق عنب الثعلب پنج توله
گلاب چهار توله حل کرده برای نوشیدن میدهند و روز دیگر برای تقویت معده و جگر و ادرار و تصفیه عرق شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی
شش ماشه گلقند دو توله و روز سوم لعاب گل خطمی سفید سه ماشه شیره زیره سفید چهار ماشه شیره خار خسک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله برای
ادرار رطوبات میدهند و اگر بعد علاج تخمه درد و قبض باقی بود سنای مکی چهار ماشه بگلقند توله سرشته خورده عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر درد و قبض بسبب ثقل
بواسیر بود مقل ازرق سوده یک ماشه با اطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گل سرخ تخم کاسنی کوفته بادیان بسفایج فستقی هر یک شش ماشه بعرق
بادیان ده توله گلاب چهار توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده بنوشند و اگر براے مرد تحیم تخمه و درد معده عارض گردد گلقند سه توله بعرق
عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده بنوشانند اگر دوم روز شدت درد زیر ناف و غثیان بود معجون کمونی کبیر چهار ماشه شیره بادیان چهار
ماشه شیره خار خسک شش ماشه شیره زیره کرمانی مع بریان چهار ماشه گلقند دو توله بدهند و سوم روز شیره زیره سفید چهار ماشه عناب دو توله دهند

واگر وجع بعد غذای غلیظ باشد شربت دینار بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب گلاب گلقند داخل کرده بنوشند واگر با تمدد و درد بشدت باشد تا جیل و ریانی نیم ماشه بگلاب و عرق بادیان هر یک چهار تولہ سوده بدهند وصاحب ترویج گوید که اگر سبب درد معده تناول طعام موذی باشد قی و تنقیه معده از آن طعام بنوشیدن آب گرم و روغن کنجد نمایند واگر بران صعب باشد بحقنه تنقیه کنند و هر صبح اندک جوارش عود و جوارش مصطگی بخورند و غذای شوربای چوزه مرغ باشد و گویند که اگر از خوردن چیزی تیز مثل تره تیزک درد معده عارض شود بالائی شیر گاو چهار تولہ نبات دو تولہ صبح بدهند و وقت دو پهر غذای شوربای بچه غاله مرغن بنان تنک هنگام سه پهر مسکه گاو سه تولہ مغز بادام پنج عدد نبات یک نیم تولہ و وقت شام غذا بدستور و در میانه روز انار شیرین لاتی هر قدر که خورده شود بخورند که در یک هفته صحت می شود

علاج درد معده از حرارت معده

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج مذکور شد بکار برند و گویند که رائب مبرد و کذا لعاب اسپغول برای وجع معده حار سریع الساعة است و یا دوغ گاو بآب غوره و یا آب ریباس یا آب ترنج بدهند و گلقند بگل سرخ و طباشیر بخورانند و ضماد گل سرخ صندل سفید آب کاهو آب برگ آس آب سیب گلاب اندکی کافور نیز برای درد معده حادث از حرارت نافع و شیخ مفسر باید که آنچه از سوء مزاج حار باشد رائب البقر و دوغ ترش و آب سرد بیاشامند و چوزه مرغ و کبک و دراج بسماق و کدو و خرفه و ماهی خرد مسلوق بسرکه بخورند و از اشربه سکنجبین و رب غوره و از ادویه قرص طباشیر سیاه و ضمادات سرد استعمال نمایند و اگر نحافت و ذبول بهم رسد آبزنهای استعمال کنند و شراب رقیق ممزوج بنوشند و حریره های مسمنه لطیفه معتدله بخورند و قرص طباشیر صاحب شفاء الاسقام می نویسند که تعدیل مزاج با شربه بارده مثل شربت حصرم یا شربت سیب ترش و شربت حماض یا رب آب انار یا شربت هندبا همراه زینا تنها یا بطباشیر و تخم خرفه نمایند و گاهی احتیاج باندکی کافور افتد اگر سوء مزاج حار مفرط شدید باشد و یا شربت لیمون و اقراص آن هم شربت زرشک باعصاره آن و یا گلاب با یکی ازین اشربه یا تنها بدهند و شربت لیمو سفرجلی یا سکنجبین سفرجلی یا ربانی بلیغ النفع ست و خصوصاً چون باوجع معده ذرب و ضعف هضم باشد و رائب حامض عظیم النفع ست خصوصاً با طباشیر اگر حمای عفنی نباشد و گاهی کفایت می کند شرب آب سرد بر نهار اگر سوء مزاج قوی نباشد و قرص طباشیر حامض یا کافوری بیکی ازین اشربه عند افراط حرارت بدهند و خصوصاً اگر باوجع اسهال صفراوی باشد و اغذیه حصرمیه و رمانیه و زرشکیه و سماقیه و قرعیه بآب لیمو یا سیه باج یا سکباج بخورند لیکن درین اغذیه بخود و اندک دارچینی برای اصلاح و تلطیف و اندکی مصطگی نیز داخل کنند و مویز با انار دانه دهند یا بدین طور که مبرد را کوفته با چوزه مرغ یا تخم بپزند و جمیع فواکه عطره بارده مثل سیب و امرود و سفرجل و زعرور و نبق و زیتون خام و ملح و حصاة شامی بدهند و از بقول کاسنی و کاهو و کشنیز بکار برند و کثرت تناول فواکه مذکوره نگذارند تا که وجع معده نفخ و غیره زیاده نماید و از اضمده سویق جو بگلاب و یا کاسنی بگلاب سوده و قطره سرکه آمیخته و یا زرور د و صندل و رب سیب و گاهی با فزایش کافور پارچه بدان آلوده بر معده نهند و از ادهان روغن سفرجل یا روغن گل با اقاقیا محلول و یا روغن گل که دران آب آس یا آب سیب یا آب سفرجل و چندان بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و سویدی گفته که شرب تخم حماض و کذا زهر علیق و کذا آب انار ترش و سویق و شرب و ضماد عصاره خیوط و اطراف نرم انگور و اکل کاهو بدون شستن آن و ضماد گل سرخ تازه و کذا نان گندم هر واحد نافع درد معده حار ست

علاج درد معده از خلط صفراوی

وان در حالت خلو معده اکثر عارض شود آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج مادی صفراوی گذشت استعمال نمایند و یا شیره کدوی بخار اشیره زرشک در عرق قیاعد بما ورده سکنجبین و شربت انار داخل کرده بدهند و یا زرشک و تمر هندی در عرق عنب الثعلب خیسانیده گلقند گلاب افزوده بدهند و شیره خرفه سیاه هم درین نوع معمول ست و بعد از نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و گلاب را گرم نموده پارچه بدان تر کرده تکمید کنند

و عود کنند مصطکی طباشیر هر یک یک باشه پوست بیرون پسته زرد و صندل سفید هر یک نیم باشه کوفته بیخته روغن گل یک تولچه گلاب قدر حاجت آمیخته بر فم معده طلا
کنند و در شدت حرارت کافور و آب سیب و آب به اضافه نمایند که جهت درد معده حاره و حرقت فم معده نافع است و در اغذیه تبرید شی افضل کنند و در تعدیل مزاج جگر کوشند و
اگر مناسب باشد فصد باسلیق دست راست نمایند و گویند که ضماد عصاره لسان الحمل و موم و روغن گل و کذا برگ خبازی و روغن آس و شیر طباشیر کذا طلا نافع است
بقول بوعلی سینا اگر وجع از خلط مراری حار باشد تنقیه آن نمایند و سکنجبین مطبوخ که در آن افسنتین جوشانیده باشند استعمال کنند و شفا در الاستفراغ است که علاج
استفراغ صفرا است لیکن اگر ماده در تجویف معده مصبوب باشد یا اسهال مطبوخ فواکه یا آب انارین با هلیله زرد اگر وجع مرار منتشر باشد بعده تعدیل مزاج
بدانچه در علاج وجع معده حار گذشت و کسی را که قی متعسر باشد بدین مسهل صفرا استفراغ نمایند افسنتین رومی پنج درم گل سرخ تازه و تمر هندی هر یک بیست درم
در سه صد درم آب بجوشانند تا ثلث باشد و باز صاف نموده و در هشتاد درم آن بیست درم ترنجبین داخل کرده و یک درم صبر مغسول اضافه نموده بنوشانند که تنقیه
ماده منتشره به طبقات نماید انطاکی گوید که در وجع معده چیزی اولی از قی نیست بعده تعدیل خلط به مضادات پس در حاره ماء الشعیر و تمر هندی و آلوی بخارا را
و هر به با غایه برطوبت سماق و طباشیر و گل مختوم افزایند و مزورات حصرم یا سرکه یا لیمون دهند و تضمید گل سرخ و صندل و کشنیز و خرفه و عدس کنند و دوائی که
بجمیع امراض معده حاره مجرب است بدهند و آن در علاج امراض معده حار ساذج مذکور شد ابو منصور گوید که بعد تنقیه صفرا بقی یا مسهل یا اماله اغذیه بارده
لطیفه مثل دراج و کبک و جوزه مرغ و بزغاله معمول با آب انار و آب غوره و مانند آن دهند و سکنجبین انار میخوش و آب آلو و نقوع مشمش بخورانند و این قرص
مصالح وجع معده حار و مسکن تب و تشنگی است طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خرفه هر یک پنج درم گل سرخ سه درم کافور دانگی زرشک
شش درم گل ارمنی چهار درم با آب خرفه یا آب کدو قرص ساخته بعض اشربه مذکوره بخورند و معده را به پوست کدو و خرفه و برگ بید طلی و صندل سفید گلاب
و کافور ضماد کنند و مغز خیار و انار ترش و شفتالو و آلوی بخارا و هر آنچه سرد و مطفی باشد بخورند طبری گوید که اگر با الم معده لذع و عطش و حرقت دارد آلو بخارا
بسوی راس و قلت صبر بر اشیای بارد بالفعل باشد طبیب یقین کند که ماده صفراوی است و در علاج این اکثر اطبا غلطی میکنند زیرا که چون سوء مزاج حار
می بینند به مطفیات علاج می نمایند و آن تبرید ماده در فم معده میکنند و الم می افزاید و این وقتی نفع میکند که صفرا در فم معده متولد می شود و هرگاه از بعض
اعضا بسوی آن منصب میگردد یا مثل وصول غذا با آن اصل می شود تبرید فم معده نفع نمی بخشد بلکه طبیب حاذق ماهر در صناعت نظر بسوی قوت و مرض و مزاج او
و وقت و بلد و سائر قوانین فرموده بجهت مخرج صفرا تنقیه بدن نماید و چون ماده قلیل و خفیف یا بد و طبیعت قوی گردد این مطبوخ بیاشامند گل بنفشه
تمر هندی منقی بیست درم ترنجبین صاف از خار پانزده درم آلوی بخارا عناب هر یک سی عدد کشنیز خشک ده درم تخم کاسنی هفت درم سپستان یک کف
همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که یک رطل بماند بعده افشرده صاف نموده پانزده درم مغز خیار شنبر مالیده باز دوم صاف کنند و دو ثلث درم افسنتین
رومی و دو دانگ حضض هندی و یک دانگ سقمونیای مشوی سوده در آب یا جلاب سرشته در مطبوخ مصفی مالیده و هفت درم شکر داخل کرده نیم گرم بنوشند و دو
یا سه بار همچنان استعمال نمایند و بعض حذاق درین مطبوخ اندک هلیله زرد می افزایند و گاهی احیان درین مرض آب کاسنی موضوع در آفتاب که دران
افسنتین و برگ لبلاب انداخته باشند هر روز چهل درم با پانزده درم سکنجبین می نوشانند و آلو با هر چه جز بسیار بتقویت علیل نظر می نمود و اگر قوت
با استفراغ وفا میکرد بر مطبوخ مسطور اکتفا میفرمود و اگر قوت او ضعیف می بود بقوت که در سوء مزاج حار می نوشانند لزوم نشر سیاه می نمود و تنقیه
فم معده و سائر اعضا از صفرا بدین طریق میکرد و شربت ورد مکرر گاهی نمیداد و مکرر یکبار ابو القاسم بردی را درین علت شربت ورد نوشانیده
مرض او تخفیف یافت و بعد از آن بحسن تدبیر زائل گردید و طعام نداد و ماء الشعیر نوشانیده و ضماد فم معده او بلعاب بزرقطونا و آب سیب میخوش و آب سیب
و سک المسک و گلاب خالص نموده و گاهی دران قدری حضض نیز افزوده پس مرض او زائل گشت و ازان شفا یافت و هم او گفته که وجع لذاع
از نزول خلط حاد در عصب نازل از راس بسوی معده باشد تعطیس و دلک راس و تنقیه سر بحب ایارج بسرعت و سهولت زوال می پذیرد و اگر طبیب
غلطی کرده علاج او بمعالجه غثیان و تهوع نمود لیکن باست که صورت غشی میگردد و اگر غلطی نکرد و تنقیه راس و بحب ایارج و حب صبر نمود و اگر

دربدن و فضول ظاهر گردد و دادن حب قوقایا نیز باک نیست بسهولت زائل شود و دفع سدد نماید

علاج درد معده از برودت معده

هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج مسطور شد بعمل آرند و وضع محاجم ناری بر معده در اوجاع بارده معده منفعت شدیده دارد و تسخین اطراف نیز مفید
و گویند که دارشیشعان از یک مثقال تا دو مثقال در آب جوش داده بیاشامند یا با نبات نوشیدن به رفع درد معده بارد بعید یافتن مجرب است و بعضی نوشته اند که یک درم دارشیشعان را
در پانزده تولگی گلاب خالص بجوشانند چون ربع بماند دو توله شکر سرخ افزوده صاف کرده نیم گرم بنوشند و اگر یک درم آنرا با دو چند شکر سفوف ساخته بخورند
و بالایش پنج تولگی گلاب نیم گرم بنوشند نیز سریع الاثر است و چند دانه فلفل سیاه یک درم یا ماشه بعرق گاوزبان و عرق بادیان یا عرق بیدمشک گلاب نیم گرم نوشیدن
در وجع معده بارد حاضر النفع است و اگر زنجبیل پرورده نیز افزایند نفع آن تجربه رسیده و جوارش کمونی صغیر و جوارش جالینوس و حب هندی و دواء
جنطیانا و شربت عنبر نیز در درد بارد معده نافع و ادرار بادیان صعتر نانخواه هر مساوی با آب خالص عرق کشیده نوشیدن برای درد معده که از سردی باشد و قولنج را
نیز مفید است و نوشدارو و فنجنوش و دقیون و قرص سکنجبین محمد زکریا نیز سودمند است صاحب کامل مینویسد که این سفوفات برای اوجاع معده
که از برودت باشد نافع است بگیرند عود خام و مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و سادج و جوزبوا هر واحد دو درم سعد یا جوز انیسون تخم هر واحد سه درم
گل سرخ چهار درم همه را با هم ساییده یک مثقال بشراب ریحانی یا بشربت سیب بخورند و ایضاً مصطکی سنبل الطیب قرنفل سادج جوزبوا هر واحد
یک درم تخم کرفس انیسون نانخواه زیره کرمانی پودینه نهری و جبلی هر یک سه درم جمله را باریک ساییده یک درم بشراب ریحانی بدهند و اگر بشراب انیسون
دهند نفع بین نماید و این قرص نیز نافع آنست گل سرخ شش درم سنبل الطیب رب السوس هر یک سه درم مصطکی دو درم عود خام دو درم زعفران
نیم درم باریک ساییده بشراب ریحانی سرشته قرص بوزن یک مثقال سازند و یک قرص با سکنجبین عسلی هفت درم بخورند و بعد آن گلاب که در آن یاسمین
و قرنفل جوشانیده باشند بنوشند قرشی گوید که در وجع معده بارد معجون و جوارشات مثل سکنجبین کمونی و سفرجلی قابض و جوارش تفاح و جوارش اترج
برازبانه و انیسون و مصطکی و فلفل و سنبل و زنجبیل و قرنفل بدهند و گاهی برای تقلیل حرارت آنها برعایت حرارت کبد اگر معده لک حار باشد بعض
اشربه بارده مثل سکنجبین سفرجلی ساذج یا شربت لیمو سفرجلی با آنها آمیزند و اغذیه چون مرغ و دراج و کباب و کنجشک مطنجن یا جدی یا نواهض حمام مطنجن یا مشوی
به زیره و دارچینی و مصطکی و سنبل و فلفل و زنجبیل بدهند و از اضمده سنبل و مصطکی و قرنفل و جوزبوا بر آب آس و آب قرنفل و آب آس و سفرجل
دانند و دهان روغن یاسمین یا قسط مصطکی و سنبل و روغن گل یا زیت مصطکی و سنبل و عود و قرنفل استعمال کنند ابو منصور گوید که تریاق شراب
کهنه یا امروسیا با آب پودینه یا مثرودیطوس با آب مطبوخ مصطکی بدهند و دوائیکه در آن قرص ورد و مصطکی است و در علاج امراض معده از سوء مزاج
بلغمی و بقول صاحب کامل گذشت بخورانند و شربت افسنتین معمول العسل نفع بلیغ دارد و غذا نخوداب القنابر و عصافیر دهند و فراخ بسبب
ثقل او مناسب نبود و ماء العسل با فادیه بنوشند یا شربت از مویز و عنصل ساخته و تضمید معده باشیای حاره خوشبو مثل روغن سوسن و عنبر و مشک و
عود خام بروغن بان و زنبق و قسط باید کرد و سویدی گفته که عنبر شرباً و مضغاً و بخوراً و ضماداً و مصطکی شرباً و ضماداً و کذا حنظل هر واحد در وجع معده
بارد مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب غاریقون تنها و کاشم و تفاح اذخر و اکلیل الملک و ثوم بعد خمر و فلفل هندی و مربای هویج و شراب زعفران
و تخم حرمل و سادج و حب بلسان و بیخ بادآورد و بیخ فو و بیخ و بلبوس مخلوط بفلفل و عود یک مثقال با خروس پیر بقدر طعم و بسفایج کوفته بخته در مرق عنصلیه با آب
مطبوخ صعتر و نانخواه و کرفس و برگ فراسیون و زرفت و مثل او مصطکی و بول البقر و خاکستر چوب زیتون سه درم بگلاب و تخم حنظل قابشکند یک درم
و بیخ شکاعا و شربت و ضماد و اظفار الطیب و کهربا و مثل او مصطکی و دارچینی و قسط هندی تنها و بعسل و قصب عراقی و کندر و طلع و برگ توت و
شاهسفرم و جمیع شبها و بابونه و زوفاء خشک بادیان و روغن بادام شیرین به صعتر و اسارون و ضماد مسخن و اکلیل الملک کذا تخم او سائیده
بعسل مفرد است و کذا بقلة حمقا و تخم آن و کذا نمک هندی و نمک نفطی و کذا افادانیا و عصاره کرفس کذا حب در آتش لحم صدف و کذا روغن قسط

وکذا روغن پسته وکذا برگ کبر سائیده و پیه ماکیان وکذا بیخ کبر هر واحد نافع درد معدهٔ بارد است

علاج درد معده از بلغم حامض

تنقیهٔ معده از بلغم بقی و اسهال کنند و تعدیل مزاج نمایند بدانچه در وجع معدهٔ بارد گذشت و هرچه در علاج امراض معدهٔ بلغمی مذکور شد بکار برند و لتنقیهٔ بقی و اسهال بر شب اول گلقند و مصطکی و انیسون یا اطریفل صغیر مداومت کنند و غذا قلایا و مطنجنات با توابل و ابازیر دهند و ایضاً در وجع معدهٔ بلغمی گلشکر بیخ بادیان پرسیاوشان انجیر زرد گلقند جوشانیده بدهند با زبادیان مویز منقی افزایند و اگر درد و سختی بجانب کبد زیاده باشد با اصول بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ انیسون تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند بعد اندک تخفیف مصطکی سوده یکماشه با اطریفل صغیر یک توله شسته بخورند بالایش تخم کاسنی گل سرخ جوشانیده گلقند آمیخته بدهند و اگر بعد مسهل درد در معده شکم و سر فت بماند قرص گل صغیر چهار ماشه با گلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گل سرخ شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند اگر تخفیف نشود بدانند که ماده باقی ست مسهل باید داد بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل سرخ عناب لثعلب هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه عدد تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده با گلقند بدهند و چهارم روز سنای مکی نه ماشه افزایند حب قوقایا و ورد و حب حیات و حب مبارک حب جالینوس و حب شبیار و دوای عصارهٔ ریوند و سفوف سنا و انار دانه و قرص ورد و قرص گل و قرص ورد با غافث و معجون قفلی و معجون قولنج و دوای جنطیانا هر واحد نافع ست و از گل سرخ سنبل الطیب مصطکی کمر با قرص ساخته یک مثقال بطبیخ انیسون اصل السوس ذخری هر یک چهار ماشه بابونه سه ماشه اکلیل الملک دو ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده دادن بتیر بلی درد بلغمی شود مشد و شویدی نوشته که خوردن هلیلهٔ کابلی در اوند و عنصل هر واحد نافع وجع معدهٔ بلغمی ست انطاکی گوید که بعد قی بشرب غاریقون و مصطکی و ایارج بماء العسل علاج کنند و از مجربات درین جوارش عود کمونی و فلافلی ست و معجون نخود نیز مجرب و نسخهٔ آن در علاج امراض معدهٔ بارد سابق گذشت طبری گوید که چون معلوم کنند که در معده رطوبت غلیظ بسیار است یا متولد در ان یا منصب از سر یا از سائر اعضا که بسوی معده از انها سیلان نماید علاجش اینست که نظر کنند بسوی قوت مریض و سن و مزاج و سائر اعضای آن اگر قوی باشد قی و اسهال ممکن بود اول بمطبوخ متوسط استفراغ نمایند بعد از ان باب شرب مطبوخ و سکنجبین قی آورند و اگر در دوائی که بدهند قدری عاقرقرحا افزایند ضرر نکند و خائیدن مصطکی و اندلس آب آهن و ریختن آب گرم بر فم معده نیکوست و بعد استفراغ این ضماد استعمال نمایند بگیرند مر و صبر هر یک دو دانگ حضض هندی نیم درم گل سرخ مصطکی هر یک دو ثلث درم کوفته بیخته بقیروطی روغن خیری آمیخته بر معده ضماد کنند و اگر امتلاء در بدن زیاده باشد و از نوشیدن دوا کراهت کنند حقنهٔ متوسط بدفعات استعمال نمایند تا ماده بسوی اسفل جذب گردد و غذا باید که بحریره متخذ از آب سبوس آرد کرسنه یا زیرباجات سازند و تخفیف غذا امر کنند و در جمیع امراض معده باید که طبیب با سر نظر کند بسوی هوای بلد و طبع آن پس اگر مقوی مرض باشد مریض را از ان بلد نقل کنند و اگر مضعف مرض و مقوی طبیعت باشد یقین کند که علیل بحسن تدبیر صحت یابد و ابو ماهر صاحب این مرض را بسواک بسیار بر بنا رد انزعاج مری بسواک امر میکرد و هر مرض فم معده مع سوء مزاج معده بسرعت شوی و بالغ فرتقی میگردد و هرگاه طبیب را این ظاهر گردد بعلاج فم معده علاج راس مخلوط نماید از تنطیل و انکباب بر آب حشائش و تعطیس اگر قوت علیل احتمال این کند و این معالجه برای ازالهٔ الم فم معده است و چون الم زائل شود اعاده بسوی معالجهٔ سوء مزاج فم معده نمایند و اگر الم در قعر معده باشد و خلط حاصل رطوبی بود علاج بحقنه عدول نماید و در ان بابونه و اکلیل الملک داخل کنند و لطائف نیست ادویهٔ مسهل بطوبت بخورانند بعد از انکه در تسخین معده زائد باشد که آن از وقوع اشیا بمقبل این علت اند و بدانکه تضمید قعر معده البته ممکن نیست و درین علت بالای ناف اشنان و سلیخه و اشنه و صبر و مر ضماد نمایند سر که قوت ضماد قوی بموضع بعید از عضوی که بران ضماد نمایند میرسد پس باید که ضماد قوی بسیار باشد تا قوت او بقعر معده برسد و اگر با الم حالت لذعه شبیه بحرقت تا ردو ان موضع دریافت نماید فصل حاصل صفراوی باشد و علاجش اگر قوت و سن مقتضی باشد تنقیه بطبیخ افسنتین بعد غذا دهیا بکنند

بعده تضمید موضع بجفصفس و افسنتین و مرد و سرکه و قدری روغن گل آمیخته نمایند و اگر با وجع چنان محسوس گردد که چیزی لشوی داخل و فع میگردد و سردی نیز معلوم شود دلالت بر خلط حاصل رطوبی بود و علاجش استفراغ بمطبوخ افتیمون بعده تضمید آن موضع بمرهم صغیر منسوب بمصطفی در قیروطی روغن ناردین و موم آمیخته باید کرد

علاج درد معده از یبوست

ترطیب بمثل ماء الشعیر بشکر یا بشربت سیب نمایند و ماء الشعیر مبرّد با بزر رطبه مثل اسفاناخ و قرع و مانند آن در مزاج حار یابس دهند و روغن بنفشه بلعاب اسپغول در ازالهٔ سوء مزاج حار یابس بلیغ النفع ست و تخم قطونا و کاهو و بنفشه نیز مفید بود و ماء العسل رقیق و ماء الشکر بشیر خر نافع ست و غذا امراق یا ثرائد و اخبثهٔ فواکه مائیهٔ رطبه دهند و ضماد جراده کدو یا لعاب بهدانه و تخم کتان و بزر قطونا بگلاب و تدهین بروغن بنفشه و روغن گل ممزوج نمایند و هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بکار برند

علاج درد معده از مادهٔ سوداوی

هرچه در علاج امراض معده سوداوی مذکور شد بعمل آرند و تنقیه ماده و تقویت معده نمایند و بهترین منقیات فصد اکحل و باسلیق از دست چپ و مطبوخ افتیمون ست و فصد ایل در مزاج طحال کنند و عرق شاهتره سبز مروق ده توله بشربت اسطوخودوس دو توله و کذا اهلیله سیاه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه شاهتره گاوزبان هر یک شش ماشه و قیات شربت بادرنجبویه نافع و مقویات چون زعفران سنبل الطیب قرنفل مصطکی زرنباد وغیره بگلاب ضماد سازند و هر شش ماشه بگلاب سوده و شربت انار بین منعنع نوشند و استعمال حب مقل نیز مفید ست و بسفایج جوشانیده با خیار شنبر و ترنجبین نوشیدن و کذا افسنتین بروغن گل و موم ضماد کردن برای وجع مزمن مجرب ست و از مجربات جالینوس اسهال بنقوع صبر و خیار شنبر بآب کاسنی ست و قرص افسنتین و معجون آن و معجون افتیمون و معجون جنطیانا نیز مفید و بعضی گویند که اگر درد معده از انصباب سوداوی شود خواه بی غیر یا سوخته از طحال بمعده عارض شود و در قعر معده کاسته کند و هنگام هضم با طعام آمیخته بفم معده آید و درد و بیقراری و تشنگی و سوزش سینه آرد و بعد قی ترش سیاه متعفن عوارض مذکوره زائل گردد اول فصد باسلیق نمایند و مثل لعاب با بوته با در بجنبو به مدام با شربت اذان لفار دو تو تخم کرفس دختر هر یک یک توله در سرکه و گلاب جوشانیده بمثانهٔ گاو انداخته تکمید نمایند بفاصلهٔ سه چهار روز رگ باسلیق زنند و بمقیّات سوداوی بکرات کنند پیش از درد و بعد آن بعده بنابر تنقیهٔ سودا ماء الجبن با سفوف لاجورد و حب آن استعمال نمایند و بعد از انفراغ ماء الجبن جوارش فواکه و خمیره صندل ترش دهند و اگر اندکی درد باقی ماند مجحمه ناری بر معده نهند که اثر عظیم دارد و ایضاً درین نوع چون مزمن شود و نضید باسلیق حب چهار نمایند معجون مسهل حب الملوک علوی خان سه ماشه با عرق کیوره و بید مشک هر یک شش توله وقت خواب شب و صبح نیم آثار ماء الجبن با شربت الٰهی علوی خان چهار توله و غذا ماز چوزهٔ مرغ مرغن همراه آچار آمله و شلجم و مربی کبیری انبه که در گلاب ساخته باشند در عرصهٔ سه هفته صحت می بخشد و جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر درد معده از خلط سوداوی خیزد اول قی باین طور نمایند که ترب سفید را در ترب غرس کنند و یکشبانه روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و در سکنجبین عسلی یکشبانه روز دیگر بنهند و آن سکنجبین را بآب طبیخ شبت و بو بیاسه سرخ آمیخته نیمگرم بیاشامند و قدری از آن ترب بخورند و بعد قی استفراغ بحب اصطمخیقون نمایند و مدام معجون نجاح بخورند و این قرص مسهول بکار برند صفت قرصی که درد معده را که بعد از طعام پدید آید و تا قی نکنند آرام نشود و بگیرند انیسون تخم کرفس هر یک پنج درم افسنتین ده درم سلیخه بیست درم مر و فلفل و جند بیدستر و افیون هر یک دو درم و نیم همه را بسوده قرص سازند شربتی یک درم

علاج درد معده از مواد تخانه

اصلاح غذا و تخفیف او نمایند بعده استفراغ باین حب کنند تخم کرفس انیسون هر واحد دو دانگ تربد عاقرقرحا هر یک نیم درم افتیمون هر واحد نیم درم اصل السوس دو دانگ اگر خلط رطوبی غالب باشد درین ادویه شحم حنظل زیاده کنند و اگر صعب باشد ایارج فیقرا افزایند و اگر خلط مائل بصفرا باشد سقمونیا مشوی سی دو دانگ اضافه نمایند و تضمید معده بدانچه محلل و معطر و مقوی باشد مثل خطمی و آرد جو و لادن و گل سرخ و مر و قسط در قیروطی معمول بروغن ناردین

که دران مر وصبر و مصطکی آمیخته باشند باید کرد و دیگر ضمادات حاره و بارده محلل و معطر که در علاج شوہ رواجات معده گذشت حسب مناسبه خلط بعمل آرند و کم است که وجع معده از اجتماع مواد باستفراغ آن زائل نگردد و ایضاً در وجع معده و تخمه از بلغم و صفرا که از سفوفات باقسام زائل نشود و گرمی زیاده گردد اول گلقند آفتابی ورد و عرق قیات مالیده بنجیس سیاه ده سه توله آجل کرده دو سه روز بدهند پس اگر قبض قوی باشد و عرق اسبار آید شربت وردکاری چهار توله گلقند ... شش ماشه زرشک هفت ماشه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه گل سرخ شش ماشه گلاب چهار توله عرق بادیان ده توله شب خیسانیده صبح جوشانیده ...

علاج درد معده از ضعف معده

هر چه در علاج ضعف معده مسطور گردد استعمال نمایند و ایضاً جهت تقویت معده نوشدارو و دیگر جوارشات مقویه بهند و بران مداومت نمایند و غسل نموده کشنیز در طعام داخل کنند و طعام تفاریق میل نمایند و از حرکت بعد از طعام احتراز کنند و قرص کوکب قرص افسنتین درین باب ستوده اند و آنچه که موجب ضعف اجتماع اخلاط در معده بود اول تنقیه آن نمایند و این جوارش مقوی معده و نافع درد ریحی است دانه هیل برگ پودینه هر یک دو درم نانخواه سنبل الطیب سنبل قرنفل سافج خولنجان زنجبیل زعفران پوست بیرون پسته هر احد یکدرم کوفته بیخته در شیره مربای آمله و شیره مربای به سه چند ادویه بقوام آورده آمیزند خوراک دو مثقال و نسخه دیگر درد معده لازم بسبب ضعف معده بالینت طبع و نقاهت و ضعف داشت ازین معجون بسیار فایده یافت مروارید ناسفته یک درم زهر مهره خطائی بسد کهربای شمعی هر یک نیم درم بگلاب صلایه کرده عود غرقی قرنفل پوست ترنج مصطکی زرنباد صمغ عربی بریان تخم خشخاش بریان سنبل الطیب حب الآس سعد زیره سیاه بریان هر واحد یک درم زرنباد نانخواه هر یک نیم درم دانه هیل مغز بیل زرشک صندل سفید ... بیرون پسته کشنیز مقشر بریان طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم نبات خشک چهار توله کوفته بیخته شربت انار شیرین چهار توله قند سه چند بقوام آورده آمله و عود مسوده مع ادویه مسحوقه آمیزند خوراک یک مثقال گاهی برای تقویت زیاده مشک عنبر ورق طلا ورق نقره هر یک نیم درم افزوده ... حاوی صغیر گوید که وجع معده اگر از ضعف معده باشد علامتش آنست که درد بعد خوردن طعام حادث شود و بعد تو ساکن گردد و علاجش تقویت معده ... آن اگر دران اخلاط ردیه باشد هر صباح جلاب عنب الثعلب پنج درم بادرنجبویه سه درم شکر ده درم بدهند و غذا مزوره نخود ... اگر دران اخلاط ردی باشد بجلاب هفت درم عنب الثعلب پنج درم اصل السوس مقشر نیکو فته سه درم و شکر سفید ده درم جوشانیده ... معجون خیارشنبر پنج مثقال حل کرده سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند تا اسهال صالح بیارد و هر نفس را ازین ... لحوم تیوس و شیران و مانند آن و از اکل حبوب منفخه منع کنند و این جوارش در هر هفته سه بار قبل طعام بخورند که تقویت معده ضعیف می نماید ... کنند هر واحد هفت درم سعد سنبل هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربت یک مثقال و چون وجع ساکن گردد این جوارش بخورند که مقوی معده ضعیف و موافق مزاج جمیع مردم در جمیع اوقات است آب حب رمان ترش آب ترنج یک رطل آب سیب یک رطل با آتش نرم ... سفید یک رطل عسل طبرزد یک رطل و گلاب نیم رطل با آتش ملائم بقوام آرند بعد از ان زعفران قرنفل دارچینی مصطکی هر واحد یک درم عود ... سه درم آمیزند و در ظرف چینی داشته سه درم بخورند و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که علاج آن تقویت معده بتعدیل مزاج است اگر حار باشد بمقویات قابض مثل آب حصرم و آب زرشک صندل و گل سرخ و قرص صندل و گلنار و گلقند و اگر بارد باشد بقوابض مسخن مثل قرص گل و قرص عود و جوارش عود ... که دران انیسون و مصطکی سوده آمیزند و معجون کنند و جلاب که دران انیسون و مصطکی و عود و قرنفل و سنبل جوشانیده باشند و در ... معده نمایند اگر بسبب ضعف اجتماع مواد در معده باشد پس استفراغ آن ماده بفصد نمایند اگر خون غالب باشد و اگر صفرا بود بمثل تمر هندی ... و خیارشنبر و اگر بلغم باشد بغاریقون و هلیله کابلی و تربد و اگر سودا باشد بمطبوخ افتیمون یا حب و تنقیه کنند و بسا است که بعد تنقیه احتیاج ... معجون و سود احیاناً استعمال صبر افتد و تدهین بمثل روغن قسط در بارد و روغن سفرجل در حار نمایند بعلیم القبول شیخ علاج درد ... محتاج بقذف ماده تقویت معده بتسخین از ضمادات حاره و شراب صرف و معاجین کبار نمایند و مطیبات و آنچه از نشان آن ...

بهم مسلوق و عسل خورانند و علاج وجع که در خلو تا خوردن طعام حادث شود استفراغ صفرا و تلطیفه است اگر از صفرا باشد و یا استفراغ سودا اگر از سودا
شده اما اگر بهر دو خلط لسوی غیر جهت معده بدانچه در علاج کلی امراض معده مذکور شد و تقویت فم معده نمایند و واجب است که بغذاهای تفریق غذا کنند و بهر اوقات
اینها غذای قلیل و معتدل اکثیر در تغذیه خورانند و بران آب و شراب ندهند مگر تجرع تا وقت وجع و اما وجع که بعد طعام عارض شود و تسکین نیابد مگر بقی و آن
شی است صواب دران آنست که بهر روز قدری عسل قبل طعام بخورانند و سبب آن زاب قی دریافت نمایند و مستفرغات مثل سقوع صبر بانند آن
تنقیه کنند بعد ازان قرص کبابه استعمال نمایند و باید که در طعام ایشان دارچینی و زیره و زعفران داخل کنند و شرابی که شراب عفص ایشان را نافع است جوارش خوزی و مانند
مرباهای اطریفل صغیر و سفید و آن حماض و گلنار و مصطکی افسنتین صبر گل سرخ قرنفل سنبل صعتر سعد آب آس بر معده نمایند و این نافع است اگر نیز کنند مصطکی شش
نخواه پوست بیرون بسته و خام مساوی کوفته بیخته بعسل آمله مربا سرشته قبل طعام بقدر دو درم دو مثقال بخورند و استعمال کنند و شربت انار منعنع و سیاه
پخته و رباب قی بیاید نافع بود و وجع که از آشامیدن آب بهم رسد علاجش تناول شیاف حاره و تکمید معده است یا کاک خیته نقلی تخم انیسون چهار تولا نوشا
یا مصطکی هفت ماشه قرنفل سه ماشه بادیان نه ماشه در عرق بادرنجبویه با آن آشامیدن بخوشانند تا بنیم آید عسل سه تولا داخل کرده دهند و غذا کباب کبک و مرغ
مان دهند و علاج درد معده که از ذکاء حس معده باشد بهر تغلیظ روح و تخدیر عضو آب کوکنار اندک بنوشند و کله پاچه و جز آن از اغذیه مغلظه مخدره دهند
ایضا مخدرات مقوی معده مثل حافظ الصحة و مزید العمر نافع بود و هیچ دوا و غذا که دران طعم لسیار غالب باشد نباید داد و بقول شیخ علاج کسی که بقوت
حس معده او ایذا یابد آنست که چون او در بن فراط نماید که استعمال مخدرات برفق لابد است و از غذا آنچه مغلظ خون باشد مثل هریسه بقدر استعمال نمایند
پس اگر موذی حار باشد باید که نواحی معده با یارج یا کبر تنقیه کنند و در طعام صاحب او تاخیر ننمایند بلکه در اشتمال اینها واجب است که در ابتدای گرسنگی ایشان
نان بر بوسه فواکه و مخمور را آب بارد و گلاب دهند و گاهی و شراب با ممزوج مبرد نان ترکرده میدهند که آن تقویت فم معده میکند و اگر موذی بارد باشد
شراز ان رعشه و تشنج عارض میشود پس تقویت معده بشراب قابض با ادویه خوشبو قابض بلطف نمایند و تنقیه خلط که دران باشد باید کرد و علاج
وجع معده که بسبب ورم یا قرحه یا ضربه و سقطه عارض شود در مقام آنها مسطور گردد

ضعف معده

بقول شیخ الرئیس ضعف معده اسم حال معده است چون هضم جید ننماید یا طعام کرسبب تشبیه آرد در شیئیه و طعام از اسبابش کوره و بیابد و هضم و لسیار باشد که
او امتلا نر شود و طعام قلت آن لوبرد یکن این آنی است بلکه گاهی شهوت لسیار باشد چنانچه اگر سبب آن فضول ترش بود هضم اندک و این اشتها و د
معده نباشد و اگر سبب ضعف معده زیاده گردد و هیجان افراط شهوت آنجا قرار و رعشهای متشنج الطبع و غثیان باشد خصوصا بر طعام و انسان را
بابتی بهر سد که چون طعام تناول نماید خیال کند که اگر حرکت نماید طعام بقی برآید و انفخ و وجع و ریح فتق یا صداع با سبلع تنها حادث گردد و اگر
ضعف زیاده گردد و جشا باشد و خروج بواز کاهسل ... و گاه لبسرعت برآید و صاحب و سقوط الشهوت باشد و سریع لسوی غشی بطلب طعام و چون طعام قریب آید
از ان نفرت کند یا بعض اصحاب ضعف معده را اشتهای طعام اصلا نباشد و این کسانی باشند که در معده ایشان فضول لسیار باشد و بعضی را اشتها لسیار
بود و بعضی را اشتها شود و چون طعام قریب آید از ان متنفر باشد و بادی بسبب ورایح بهم رسد با آن عوارض الیخولیای مراقی مثل عروض صداع و ثقل
راس بعد تناول طعام و خفقان نادرون سرسام و وجع میان کتفین و ترش ظاهر گردد و بدانکه ضعف معده بسبب جمیع امراض بدنی میشود و این ضعف
گاه در اعلای معده و گاه در اسفل و گاه در هر دو میباشد و چون در اعلای معده باشد اذیت از طعام در ابتدای تناول آن هنگام علو بودن آن در
اعالی معده بود و چون در اسفل معده باشد ایذا بعد استقرار طعام بود و اثر او در براز ظاهر گردد و اسباب ضعف معده جمیع امراض واقع
در معده و تخمه متواتر و کثرت استعمال قی بود و علامات ضعف جرم معده آنست که بعد از قی لسیار رود و در آخر امراض مزمنه عارض شود و چون اندک
طعام خورده شود هضم شود و زیادتی آن باعث ثقل و گرانی گردد و ایضا ضعف هاضمه و اشتها و کاهش بدن و عدم ظهور علامات امراض دیگر نیز

شاهد ویست علاج چون علامات مذکوره ظاهر گردد پس به علامات ضعف قوای اربعه معده یعنی جاذبه و ماسکه و دافعه و هاضمه نگاه کنند و در هر کدام از آنها که ضعف مدرک گردد بعلاج آن پردازند چنانچه هر یک ازان عنقریب مسطور گردد و ملاک امر در علاج این مرض بر تقلیل طعام است و بدون آن زوال تام و استیصال این علت از ممتنعات و بهترین طریق تقلیل آن این است که هر قدر طعامی که مریض میخورد ازان چهارم یا سوم حصه وزن کرده دو سه روز بخورانند اگر آن هم بخوبی هضم نشود از مقدار مقرره نیز قدری کم نمایند پس هر قدر که بخوبی هضم یابد و ازان ضرری ظاهر نشود هفته عشره بر همان مقدار بدارند بعده بقدر یک یا دو توله در هر هفته اضافه نمایند تا آنکه بمقدار اشتهای مریض برسد و اگر احیاناً در اثنای افزایش آن بعوزی در هضم فتور یابند قدر مناسب ازان کم نمایند و باز بتدریج اندک اندک بیفزایند و بمقدار عادت مریض برسانند و درین اثنا چیزهای قابض و خوشبو و دوای مقوی معده مثل انوشدارو و جوارش آمله و قانصه و فنجنوش و سفرجلی قابض و غیر آن و در مزاج حار جوارش شاهی و زرشک و انارین و آمله لولوی و اطریفل کشنیزی و غیر آن مداومت نمایند و معجون سنگدان درین باب عجیب است و سفوف تمر یک برای تقویت قوای اربعه معده معمول است و قرنفل و بادیان لیمون مصطکی هر واحد دو درم زنجبیل شکر هر واحد یک درم کوفته بیخته دو درم خوردن نیز در ضعف معده مجرب است و برای ضعف معده مع خفقان خوردن مربای آمله بگلقند سرشته نافع است و در ضعف معده معتدل مزاج طباشیر مصطکی با گلقند و یا با هلیله مربی و در حار مزاج و قبض طبع و خشکی دهان شربت انار و عرق کاسنی و در حار رطب با آب و دهان گلقند شربت لیمو نوشدارو و شربت انار و یا طباشیر سوده یک ماشه با گلقند یک توله سرشته با سکنجبین و گلاب مفید و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که درینجا مسطور گردد حسب حاجت بکار برند و هر چه در بحث تهلهل نسیج معده بیاید درینجا مفید شناسند و سنبل الطیب و سعد و اذخر و مصطکی با آب بهی سرشته بر معده ضماد نمایند و روغن ناردین بمالند و این طلا مجرب است بگیرند گلنار و مصطکی هر یک یک و نیم مثقال افسنتین و صبر هر واحد یک مثقال گل سرخ دو مثقال و نیم قرنفل و سعد و سنبل الطیب هر واحد یک درم کوفته بیخته بگلاب یا شراب طلا سازند و غذا گوشت مرغ و تیهو و قلیه بیاز چینی و هیل و قرنفل و زیره و زعفران و غیره خوشبو نموده مناسب است و از سماق و آب لیمو یا آب نارنج ترش سازند بالجمله علاج اکثر مریضان ضعف معده که باین طریق تقلیل غذا نموده شد در مدت قلیل بعنایت رب جلیل شفای کلی یافتند و کسانی که از تکثیر طعام و امتلای شکم دست نکشیدند امراض ایشان مؤل بذرب یا استسقا گردیده بالاقبت شربت مرگ چشیدند چنانچه نواب محتشم الدوله غوث محمد خان بهادر مغفور را در عین شباب این مرض عارض شد و از استعمال ادویه مقوی فائده معتد به حاصل نمیشد چون با حقر رجوع فرمودند جوارش شاهی با خبث الحدید مرتب ساخته خورانیدم و غذا یک نان تنوری بوزن نیم پاؤ با شوربا مقرر نمودم و بدون شفای مطلق در مدت یکماه صحت کلی یافتند و نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر مبرور را از سن طفولیت مبتلای این مرض بود و بتقلیل غذا و استعمال ادویه مقوی معده علاج نمودم و نفع کلی ظاهر شد بعد مدت دو سال از تکثیر اغذیه مختلفه و خمر همین مرض عود نمود چون از تقلیل غذا و ترک شراب انکار فرمودند و دست از علاج کشیدم بعده مرض استسقا لاحق گردید حکیم وارث علی خان را بصرفه زر کثیر طلب ساخته شروع علاج بایشان فرمودند بعد چندی بسبب عدم اجتناب محتشم الیه از مضرات مرض حکیم ممدوح ترک علاج نموده بسمت [illegible] روانه شدند و محتشم الیه بعد دو هفته نقد جان بجان آفرین سپردند شیخ الرئیس میفرماید که اصحاب تجارب در معالجه ضعف معده بر تحقیق و تمییز بر چیزهائی که در علاج امراض بارده رطبه معده گذشته اقتصار میکنند و حق آن نیست که ضعف معده تابع هر سوء مزاج میباشد پس واجب است که تشخیص سوء مزاج دریافته بمقابل آن علاج نما چه گاهی ضعف بسبب یبوست معده میباشد و چون علاج آن بعلاج مذکوره اصحاب تجارب کنند موجب هلاکت مریض گردد و گاهی شفا در نوشانیدن آب بارد یا در یخ نگاه داشته برف سرد کرده و استعمال فواکه بارده میشود و گاهی علاج ضعف معده بمسخنات میکنند و ازان عطش غالب میگردد و مخالفت طبیعت نموده آب بارد شکم سیر می نوشند و فی الحال شفا می یابند و گاه خلط موذی بسبب امتلای آب منقطع میگردد اگر در آنجا خلطی باشد باسهال خارج می شود و مریض از مرض خلاصی می یابد و اسهال از مضعفات معده است و با آن صلاح معده و بدن میباشد و بدانند که قوت تامه معده و بودن جمیع قوای اربعه آنست و هر وقت که ازان ضعیف گردد آن نوعی از ضعف معده باشد لیکن بمافت بیشتر مردم برآنست که ضعف معده ضعف هاضمه را گویند

و هر قوت آن بهر سوء مزاج ضعیف میشود لیکن بحاذبه در اکثر امر برودت و رطوبت ضعیف میگردد و ازین جهت واجب ست که حفظ او با دویه حاره یابس کنند مگر
آنکه ضعف او بسببی دیگر باشد و حفظ ماسکه در اکثر امر بیابس مائل بحرارت نمایند و دافعه برطوبت مع قدری برودت یا قبض مع اندک رطوبت
و بدانکه بدترین ضعف معده آنست که از تحلیل نسج لیف آن واقع شود زیرا که چون یافت لیفهای معده سست گردد و هر چهار قوت آن ضعیف
پدید آید و برین دلالت میکند آنکه در آنجا علامت سوء مزاج و ورم یافته نشود و هیچ غذا نفع نبخشد و ضعف قوت مغیره مؤدی باستسقای لحمی میگردد
و بدانند که چون معده آنچنان ضعیف گردد که اثر تغیر غذا ممکن نباشد از سبب یکی از ضعف معده امر مؤول بزلق الامعا میگردد لیکن در اغلب سبب
ضعف معده همانست که اصحاب تجارب قصد تلافی او می نمایند و آن غلبه رطوبت بر معده و کثرت او بر آنست و از ینجهت تدبیر مقرره ایشان در اکثر
امر نفع می یابند و واجب ست که اضمده و مرغات مذکوره چون بدان اراده تقویت فم معده باشد گرم زیاده کرده استعمال نمایند چه هنگام ارخای فم معده
می نماید و جالینوس درین باب این قیروطی استعمال میکرد بگیرند موم هشت مثقال و روغن ناردین فائق یک اوقیه و هر دو را بیامیزند و اگر معده شدید الضعف
باشد حتی که امساک طعام نتواند آن هر دو صبر سقوطری هر واحد یک نیم مثقال و لاذن یک مثقال و عصاره حصرم یک مثقال بیامیزند و بران نهند
و ایضا جالینوس ضمان کرده که جمیع علل معده که با آن حرارت شدید یا یبوست شدید نباشد صحت می یابند بسکنجبین سفرجلی باین نسخه بگیرند
آب به دو رطل و سرکه کهنه یک رطل و عسل بمقدار کفایت و بجوشانند تا آنکه بقوام عسل آید و زنجبیل یک اوقیه و ثلث تا دو اوقیه سوده بران پاشند و استعمال
نمایند و این دوا قریب آنست بگیرند به بریان سه رطل و عسل سه رطل و هر دو مخلوط کرده بران فلفل سه اوقیه و تخم کرفس جبلی یک اوقیه اندازند
دوا انچه نفع میکند معده ضعیف را استعمال آن از ادویه مستحسنه بیعنی صحاق زا برکت و هر دوا از ادویه جیده برای معده ضعیف مسترخی اطریفلات ست
و دوا الفرس باین نسخه بگیرند بلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده ده درم حرف بریان پنج درم نانخواه صعتر فارسی هر یک سه درم خبث الحدید
ده درم شربت دو درم بشراب قوی و این نسخه ضماد برای ضعف معده مع صلابت او نوشته است بگیرند سلیخه نیم اوقیه سوسن هشت کرمات فقاح اذخر
شش کرمات ابهل بیجیده کرمات مقل دو کرمه دو یعنی مراد از کرمه واحد شش مثقال ست و ایضا موم شانزده اوقیه صمغ البطم چهار اوقیه راتیانج
مغسول یک نیم رطل حماما بیجیده و زهم اشق سی و دو کرمه ناردین شش و قیل اشنه مونا هشت اوقیه صبر یک اوقیه روغن بلسان دو اوقیه قرفه یک اوقیه
بگیرند و بروغن زیت یا روغن گل و مانند آن ترکیب دهند و شربت حب الآس الیشان را بغایت نافع ست و در نعناع منفعت ظاهر ست و سبب
لبنانی و ر اضمده معده حار د بارد داخل کرده میشود و نفت از اضمده معده بارد ضعیف ست و بدانند که ضعف معده گاهی بسبب بطوی انحدار
طعام میگردد چون دافعه ضعیف باشد پس واجب ست که نان برای ایشان کثیر الخمیر باشد و گاهی بسبب سرعت انحدار طعام میشود و باعث علم مرلقه
و ضعف قوت ماسکه آن و درین حالت باید که نان برای آنها مائل بقدری فطورت باشد ایضا ممدوح الیه می نویسد که علاج سخافت معده باستعمال
اضمده مسخنه قابضه که مذکور شد باید کرد و خصوصا ضمادهای خوشبو که دران موافقت برای قلب در روح میباشند و جوارشات خوشبو قابض مثل
جوارش خوزی و جوارش فلافلی و غیر آن که در علاج برودت و رطوبت معده مسطور شده استعمال نمایند و تخفیف و تلطیف اغذیه کنند و در چند مرتبه
آنرا بخورند تا معده گرانی نیارد و از شراب یکبارگی ممتلی نشوند و بر طعام و شراب حرکت نکنند و آب و شراب بالای طعام ننوشانند و اگر شراب نوشند
شراب کهنه قوی مائل بعفوصت اندک نیک باید نوشید مصنف اقتباس میگوید که اگر با ضعف معده ضعف جگر و یا ضعف سپرز و یا ریه
و یا دماغ بار باشد باید که تدبیرات قویه استعمال نمایند و در انبعاث حرارت غریزی تمام بدن کوشند بمفرحات یا تقویه جواهر و عنبر و مشک و
و اغذیه لطیفه مطیبه مانند پلاو و مطنجن و مزعفر و قورمه و غیره بترتیب اندازه بر وقت و بوئیدن عطرهای مقوی اعضای رئیسه و معده و مجلس را
بدوستان و مغنیان آراسته دارند و بشطرنج و چوسر و گنجفه و نظاره رقص لیبان خوبصورت مشغول دارند تا حرارت غریزی را برانگیزد و قوت دهد
نگذارند که غمگین گردد و موجب زیادتی ضعف شود و لیشب سبز سه ماشه و شربت فواکه دو توله آمیخته بلیسانند بالایش گلاب هفت توله بنوشانند

اگر نزله نباشد دالابعرق کاسنی یا بید مشک هست که بالخاصیت مقوی قوای اربعه است وخصوصا در حار مزاج وکذا طباشیر دو ماشه در شربت انار پنج توله واگر
مزاج بارد باشد سفوف بادیان تنها یا نبات نه ماشه وکذا مصطکی دو ماشه در گلقند یک نیم توله وکذا پودینه خشک وکذا قرنفل وکذا دارچینی وتعلیق سنگ یشب
خصوصا که نادعلی بران کنده باشد بسیار مفید ونافع است وسفوف نمک اندرانی معمول نواب علوی خان مقوی قوای اربعه معده حار وهم بارد است وخصوصا
بسرکه حرارت ورمزاج بسیار داشته باشد وآب بسیار نوشد وطعام کم خورد واگر اندکی از طعام بخورد وهضم نیابد وبقیه ارسا زد وضعف جگر وکثرت
تشنگی که از ضعف آن بود از مجربات ست لیکن نمک را در آب لیمون عوض سرکه مدبر کنند ویک مثقال یا زیاده با آب کشنیز وسکنجبین سفرجلی
لیموئی علوی خانی دو توله بدهند وهمچنین این سفوف راقم زرد ورسماق بریان مع تخم انار دانه بریان طباشیر کشنیز بسرکه مدبر بریان هر واحد یکتوله
نمک لاهوری نه ماشه در آب لیمون کاغذی ترنموده در سایه خشک سازند سه مرتبه خوراک از سه ماشه تا هفت ماشه ذکر ادویه مفرده مقوی
معده جدوار نیم مثقال در گلاب سائیده خوردن مقوی معده است وکذلک فادزهر معدنی وحیوانی وخوردن بهی بجهت تقویت معده نهایت
مؤثر وچون سفرجل را در آرد جو بگیرند وپارچه بران بگذارند ودر خاکستر گرم این را نگاه دارند با دامی که آرد بالای او سرخ شود وسفرجل بریان
گردد در تقویت معده بغایت قوی الاثر است واگر آب سفرجل بریان را کوفته بگیرند وشربت انار شیرین ونعناع ومصطکی سائیده قدری اضافه نمایند
دوای جید است وهمچنین حکم سیب است واکثر آب این را باشیای مقوی معده مناسبه استعمال نموده شد وفوائد جلیله مشاهده گشته واگر عنبر را در روغن
مناسب حل کنند وپنبه با آن ترکرده بر معده نهند تقویت فم معده کند وبرگ ترنج یا گل آن یا پوست ثمر آنرا در سرکه یا آب انگور یا گلاب جوشانیده
نوشیدن مقوی معده واحشاست وافشردن مقوی معده بارد ورطب جگر ومخرج فضول آن بادرار وتلیین ست وسوید نوشته که خوردن وضماد کردن قسب
عراقی خشک قابض وکذا قرظ وکذا اجاص نقل وکذا گل ارمنی وخوردن پسته بریان وکذا ناشپاتی وکذا اقاقیا معده حار را وکذا گل بهی تنها وهمراهی شکر
مثل گلقند وشرب آب آن معده حار را وکذا برگ بلسان مربی العسل معده بارد را وکذا سیر سوده بسرکه آمیخته ونوشیدن یک مثقال عود الهندی بشراب
خوشبو یکساله قابض وکذا آب آهن تاب کناد وغ گاو آهن تاب معده حار را وکذا الفقاع عذبه وکذا شربت ورد مکرر وکذا اسکنجبین سفرجلی وخوردن
مصطکی وضماد آن بروغن گل ونوشیدن وضماد کردن اشنه در شراب ترکرده وکذا آب خیار کرم واطراف نرم آن وکذا گلاب وضماد زیتون مملوح
در سرکه تند یکشبانه روز ترکرده سوخته خاکستر آن در شراب سرشته وکذا اقاقیا وکذا روغن گل قندول وخائیدن دو درم کرویا بر نهار وبلع آن
ومقیع وشتم وضماد عنبر وتعلیق سنگ یشب بر معده وتناول کرفس بقرو اختلاط سرکه وکبر در طعام هر واحد مجرب من ست وآنچه اطبای دیگر منقول
ست که خوردن پوست ترنج وبرگ وتخم آن وسلیخه والشیم ونانخواه واشترغار مخلل وتخم حماض بشراب یکساله ونقل بر بجان مسلوق وتخم آن
مدقوق ودارچینی وجوز بوا وزعفران وکبر با نقل او مصطکی ومغز پسته مع پوست باریک آن وکشوث بشراب بسرکه وعسل مخلوط در طعام وبیخ لوفا وتخم
کرنب ونعنع وازنعنع بیست رطل برگ گل سرخ دو رطل جدا جدا سوده تا آنکه مثل مسکه گردد ولنگکر شش رطل سرشته در آفتاب چند روز نهاده هر روز حرکت
داده وخوردن بیحاق در طعام وبیخ باد آورد وگلقند شکری وبسلی وکذا شراب آهن تاب پوست عود بلسان بالعسل وجبن وساقج هندی ومقل مکی و
مرماحوز وکباش قرنفل وتخم وتخم اوشبا وتخم عود وبرگ وقاقله کبار وصغار وگل لحیة التیس بشراب خوشبو یکساله وفاغره ومغز
بادام شیرین مع پوست باریک آن وکبابه وقلقاس دو دو قوه حب نیل وبنگ در درم وزرنب وحب بلسان وحماما وجاورس وزنجبیل ومربای آن وماش
وپوست رقیق بالای مغز جوز سبز وفلفل مخلوط بطعام وکرفس وآب او وزیره بشراب ریحانی قابض وموج وپیاز بسرکه پرورده وبرگ انجدان بسرکه وکبر
مخلل وبورینج وحزاکه آن زودتر است وپوست سنگدان ماکیان وساترم که ریحان صغیر الورق ست وفلنجه وسداب وتخم سیبان وتخم ارا کث قطراسالیون
انیسون وپیاز اندکی وسالیوس ولحم خارپشت بستانی وباقلای مصری وپوست سنگدان شترمرغ این همه معده بارد را وطباشیر وحب الآس سیاه وسفید
وانار دانه وزرشک وآمله وگلنار وثمر توت شامی وکنار وپست آن وبلوط وبسد وبرنج وسفرجل وتخم شاهتره ونقره ومروارید وگل علیق

وعصارهٔ اطراف و اوراق آن و تخم انگور و شیل و تخم آن و کشنیز خشک بریان و بیخ لشفین و لیموی مالح و دم الاخوین و آرد و غبیرا ولیست جو با آب انار ترش
و گل سرخ و برگ آن و مازوی سبز سوده بروغن بادام لت کرده و کاهوی لبنانی و اجاص شامی خام و مری شعیر مخلوط در طعام و مرجان سرخ همه معدهٔ حار را
و شراب زرشک مطبوخ و عصارهٔ آن و آب سیب ترش بریان و غیر بریان و نقوع تمر هندی و آب نارین معصور تسنیم آن معدهٔ حار را و خبث الحدید
باریک سوده در شراب خوشبو یک شبانه روز تر کرده و آب افسنتین تازه و طبیخ خشک آن و آب برگ زیتون پانزده درم یا شربت سیب و گل کرم بر بحی
شراب تر کرده و اکل و ضماد سماق و تخم مویز و صندل سفید و سرخ و هلیلهٔ کابلی و پوست بیخ شجر زرشک و تخم آن و امرود سبدی و زعرور سفید و کاسنی صحرائی
شاهتره و کافور و کاسنی بستانی و تخم آن و جفت بلوط و کشنیز سبز و شکوفهٔ کرم و حی العالم و توت شامی سرخ خام و بلیلهٔ زرد و بلیله و برگ مغیلان و ثمر آن و فوفل
و املهٔ هر یک معدهٔ حار را و کیکیج و لبیاسه و برگ سرو و جوز السرو و عصارهٔ شکاعی و کاشم و سنبل هندی و فیل و سعد و کندر و قشار آن و اذخر و آب نعناع
و حلبهٔ مطبوخ لیسر کرده و عود بلسان و بادام تلخ و زیت انفاق تازه و ریوند و میعه سائله و مر و بیخ فاشرا و فرنجمشک و اظفار الطیب و قسط هندی و صعتر و
مشک و دارشیشعان و راسن و حب در ارفلفل و مشک و لادن و شراب یکساله و قایض و زرنباد و فرق القرنفل همه معدهٔ بارد را و ضماد پوست
طلع و زرورد با قماع او سوده بگلاب سرشته بر فم معده و برگ سرو سبز سائیده بزیت خوشبو آمیخته و افسنتین و وردی حمر سوخته با آب برگ
مورد تازه و عصارهٔ برگ آس و برگ او بیدوی خمر سائیده در روغن مصطکی و تخم مشمش سوخته در شراب کهنه و قصب الذریره مع مصطکی و برگ علیق و قطران
و برگ سرو مخلوط بروغن گل و موم و روغن قطن و اقحوان و شابانک و کسیلا و حلبه بی زنده غیر سوخته گرم کرده در سرکه یا شراب چند بار سفر کرده و گل
شقائق النعمان و صنوبر کبار و بوزن اد افسنتین رومی و امتصاص بیاس انار ترش و تسیم او و امرود و تعلیق مرجان محاذی معدهٔ صبیان
الماس بر معده و کذا انقره و فیروزه و یاقوت و بیخ خبازی با آهن کنده و بلور و شکاعا و بیخ خطمی با آهن بر کنده و تختم زمرد و تناول طعام در ظرف نقره
هر واحد مقوی معده است و کراویه مرکبه که در ضعف معده معمول ست انوشدارو ساده که در تقویت معده و باه و اعضای رئیسه نفع تمام
دارد و بوی دهن و رنگ بدن نیکو گرداند و خفقان و فزع را نافع می آید و نسخهٔ او همانست که در مبحث مالیخولیا در قول صاحب کامل بلفظ مفرح
کندی مرقوم گشته لیکن در نسخهٔ معمول دنان قاقله و هیل و زرنب و لبیاسه و جوزبوا و دارچینی هر یک شش درم سعد و زعفران دو درم زیاده و قند و عسل با املهٔ صاف
صد و هشتاد مثقال و آمله را در شیر یک شبانه روز تر کرده با آب بشویند و در سه رطل آب بجوشانند تا مهرا شود و از پشت غربال یا پارچهٔ باریک صاف
کرده با قند و عسل بقوام آورده ادویهٔ سوده بسرشند و اگر وزن آمله نیم رطل کنند لذیذتر شود و اگر قبض زیاده منظور نباشد بجای آمله مربای آمله
سائیده اندازند و اولی آنکه بعد چهل روز استعمال نمایند و قوتش تا ده سال باقی می ماند خوراک آن از یک مثقال تا سه مثقال و پیش از طعام و بعد از طعام
توان خورد و محرور مزاج را با دوغ بارد باید داد و اگر بهی را عوض آمله اندازند بهتر خوبست نوع دیگر قلیل الاجزا که در تقویت معده و قابض معمول
و قابض ست و مسمی بانوشدارو جدواری آماده تولهٔ در شیر بره دو پاریچه سبز نموده بگلاب نیم سیر قند سفید یک رطل بقوام آورده قرنفل الطیب کلف سرخ
هر یک نیم توله سعد کوفی جدوار بهمنی مصطکی دانه الاچی سفید سرو احد یک درم طباشیر پوست ترنج هر یک چهار و نیم باشه تخم کاسنی تخم خرفه مقشر
زرشک هر یک هفت ماشه از زرشک قیدی گلاب شیرهٔ بر آورده داخل نمایند و اگر خواهند قدری عنبر و زعفران و مشک بیفزایند داین
مسمی بانوشدارو جدوار ست نوع دیگر نسخهٔ متاخرین گل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل سارون زرشک سنبل الطیب هر یک پنج درم
قرفه جوزبوا دانه قاقلین زرنب لبیاسه زعفران هر یک دو درم هیل طباشیر صندل بگلاب سوده پوست ترنج عود مصطکی سادج هندی هر یک یک درم
زرنباد نیم درم همه را با سه آمله شسته دور کرده نیم رطل شربت انار شیرین و املی سه رطل قند سفید بدستور مرتب سازند و شیرهٔ زرشک
در گلاب بر آورده صاف کرده اندازند نوع دیگر نسخهٔ فلاسفی غنچهٔ گل سرخ شش درم سعد کوفی بهمن سفید پوست بلیله گل گاو زبان هر یک
پنج درم قرنفل سنبل الطیب سارون باد رنجبویه بهمن سرخ هر یک سه درم قرفه زرنب مصطکی قاقله کبار فودنج سرخ تودری شبیه اسپغول

هر یک دو درم بسباسه دانه هیل زعفران جوز بوا هر یک یک درم عنبر نیم درم آمله منقی یک رطل ونبات سفید بگلاب حلکرده بجوشانند وکف آنرا گرفته عنبر زعفران گداخته پس آمله مطبوخ داخل کرده بقوام آرند وبعضی بر اجزای این مروارید ناسفته شسته کشنیز مقشر سازج هندی فرنجمشک هر یک دو درم افزوده وحکیم علوی خان می نویسند که اگر ورق طلا ورق نقره محلولین ویشب سبز سوده هر یک یکدرم افزایند انفع گردد واین نوشدارو بجای نوشدارو هندی ست که کندی دران تصرفات نموده والحق که بسیار مجرب ست بلکه بهتر از نوشداروی هندی النوشدارو سی لولو سے که مقوی معده وقلب ست وجهت دوار معمول عنبر اشهب یک مثقال اسارون سعد کوفی سنبل الطیب بهمنین عود خام پوست بیرون پسته پوست ترنج پوست هلیله کابلی زرنباد قرنفل دانه الایچی سفید مصطکی دارچینی مشک خالص هر یک دو مثقال گل سرخ هلیله سیاه زعفران اسطوخودوس ابریشم مقرض مروارید ناسفته هر یک سه مثقال زرشک پنج مثقال آمله منقی بشیر ده ودوچهل مثقال ورق نقره صد عدد وشهد خالص قند سفید بالمناصفه سه چند ادویه بدستور مقرر مرتب سازند ودر نسخه دیگر وزن گل سرخ وهلیله سیاه هر یک دو مثقال ومصطکی سه مثقال ست نوع دیگر تالیف حکیم ذکاء الله خان مجرب وعجیب النفع وباکثر امزجه موافق ودر اسهال وغیر اسهال بعمل می آید شیر آمله منقی ده مثقال با قند سفید دو چند وشربت زرشک یکجا بگلاب نیم سیر بقوام آورده عود هندی پوست بیرون پسته مصطکی رومی هر یک نیم ماشه گلسرخ گل گاوزبان پوست ترنج طباشیر سفید کهربای شمعی یشب سفید هر یک چهار نیم ماشه تخم خرفه مقشر هفت ماشه مروارید ناسفته یک مثقال صندل سفید بگلاب سوده سه نیم ماشه آب سماق آب لیموی کاغذی هر یک پنج درم عنبر اشهب یا کم دو ماشه ورق نقره چهار نیم ماشه بطریق معمول اضافه سازند ودر ظرف چینی نگاهدارند خوراک از سه درم تا چهار درم بابدرقه مناسب بعسل آرند لولوی دیگر که موافق مزاج حار است واز معمولات راقم گل سرخ مروارید بسد سنگ یشب کهربا طباشیر سازج هندی پوست بیرون پسته فادزهر معدنی گل ارمنی ابریشم مقرض صندل سفید هر یک سه ماشه سعد کوفی دانه هیل زرشک هر یک هفت ماشه تخم خرفه چهار ماشه زعفران یک ماشه ورق نقره ورق طلا هر یک شش ماشه آمله منقی شش توله نبات سفید تباشیر هر یک نیم پاو اول آمله را در شیر تر یکشبانه روز تر نمایند پس با یک پنجسته با یک رطل آب بجوشانند تا مهرا شود واز پارچه گذرانیده با نبات وتباشیر بقوام آرند وادویه کوفته بیخته بسرشند خوراک شش ماشه نوع دیگر از تصرفات حکیم علویخان که مقوی اعضای رئیسه معده ودافع انصباب مواد بمعده وامعاست ومالیخولیا وسایر امراض سوداوی ودلی را دفع کند ومنافع بسیار دارد ومجرب شیخ گل سرخ چهار مثقال مروارید ناسفته یشب سبز بسد محرق مغسول کهربای شمعی هر یک دو مثقال طباشیر سفید سازج هندی پوست بیرون پسته پوست ترنج فادزهر معدنی گل ارمنی مغسول گل اغستاقی ابریشم مقرض صندل سفید بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل خولنجان هر یک سه مثقال سعد کوفی دانه هیل سنبل الطیب درونج هر یک یک نیم مثقال زرشک هفت مثقال تخم خرفه مقشر چهار مثقال عنبر اشهب ورق طلای محلول هر یک نیم مثقال زعفران ورق نقره محلول هر یک یک مثقال شیر آمله هفتاد و پنج مثقال نبات عسل سفید فانید سنجری هر یک پانزده عدد پوست او تخم اولیله را در شیر گاو یکشبانه روز تر کرده بجوشیده با زرشک در شش رطل آب بجوشانند تا به سه رطل صاف کرده فانید وعسل ونبات را بگلاب حلکرده با آتش ملایم بجوشانند وکفش برداشته پس مطبوخ آمله داخل کرده بقوام آرند وادویه بدستور مقرر بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال جوارش آمله مقوی معده ودافع اسهال موافق محرورین مزاج دمخترع حکیم علویخان وطرز عمل است آمله منقی پانزده توله شب در گلاب نیم آثار عرق بید مشک نیم آثار ترکرده صبح خوب بجوشانند باقیمانده را گداخته از پارچه گذرانیده نبات سفید نیم آثار عسل مصفی پانزده توله واخل کرده بقوام آرند پس مروارید ناسفته دو توله سوده ابریشم مقرض صندل سفید گل سرخ گل گاوزبان دانه هیل پوست بیرون پسته مصطکی دارچینی هر احد یک توله کوفته بیخته عنبر اشهب ورق طلا هر یک دو ماشه ورق نقره شش ماشه بیامیزند خوراک سه ماشه حکیم شریف خان وزن آمله وشهد هر یک نیم آثار ونبات سه پاو نوشته اند وهمین معمول ست ایضا مسمی بجوارش آمله لولوی که بعض ممدوح الیه مقوی معده ودل وحشی ومسکن عطش است وبجگر نافع اسهال حراری ومصلح معده معمول شیر آمله منقی ده دانه مثقال طباشیر صندل سفید پوست سماق زرشک منقی گل سرخ بادرنجبویه پوست بیرون پسته هر احد یک مثقال کشنیز مقشر

تخم خرفه مقشر هر یک دو مثقال مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک دو دانگ نبات سفید رب بهی شیرین هر یک دو وزن
ادویه بدستور مرتب سازند وگاهی گل گاوزبان گل نسرین هر یک دو نیم مثقال فزوده میشود خوراک دو مثقال با شربت سیب وغیره ایضاً مسهل بجهت منافع
مذکوره شیر آمله منقی هفت توله زرشک بیدانه دو توله در آب خالص گلاب وعرق گاوزبان وآب انار شیرین آب انار ترش عرق بید مشک
عرق بادرنجبویه هر یکی ده توله بیزند وازپارچه بپالایند پس یک سیر نبات سفید داخل کرده بقوام آورند بعد ازان مروارید یاقوت رمانی کهربا شمعی ارمنی
مصطکی هر یک شش ماشه پوست ترنج نه ماشه دانه هیل طباشیر سفید ابریشم مقرض صندل سفید گل گاوزبان کشنیز مقشر هر یک یکتوله ورق طلا ورق نقره
عنبر اشهب هر یکی ماشه بدستور مقرر بآن آمیزند خوراک شش ماشه ایضاً مقوی معده وجگر ومکرر بعمل آمده مربای آمله ده عدد مربای هلیله پنج عدد زرشک
چهار مثقال پوست بیرون پسته دانه هیل زهرمهره خطائی بگلاب سوده گاوزبان سنبل الطیب ابریشم مقرض گل گاوزبان صندل بگلاب سوده عود قرنفل هر یک دو
مثقال غنچه گل سرخ سه مثقال آب انارین ولایتی آب بهی شیرین هر یک دو من دو یا قند سه چند ادویه عرق گاوزبان یا بید مشک یک پاو آنچه عنبر مشک خالص
هر یک نیم مثقال ورق نقره یکدرم واگر آب بهی پیدا نشود آب انار دو چند گیرند واگر سرد وشیرین نشوند عوض آن شربت انارین وشربت بهی گیرند
درین صورت قند یک نیم چند ادویه کنند ایضاً مقوی معده ودماغ مفید مزاج بارد مربای آمله پنج عدد مربای هلیله دو عدد گاوزبان سنبل الطیب
سازج هندی هر یک یکدرم گل نسرین گل سرخ هر یک دو درم عود قرنفل هر یک نیم درم قند نیم رطل ایضاً مقوی معده وجگر هر دو مربای مذکور بعدد مسطور
وزرشک دو درم گل سرخ دو درم صندل بگلاب سوده یکمثقال طباشیر سنبل الطیب دانه هیل مصطکی هر یک یکدرم قند سه چند بگلاب قوام نمایند ایضاً
بمنافع مذکوره آمله مربی پنج عدد صندل بگلاب سوده دانه هیل پوست ترنج گاوزبان هر یک دو درم سازج هندی زرنب عود غرقی هر یک یکدرم
گل سرخ سه درم زرشک چهار درم در گلاب حل کرده صاف نموده شربت تمر هندی شربت انار شیرین ولایتی هر یک چهار توله قند دو چند در گلاب قوام نمایند
جوارش سفرجلی که مقوی معده است ومشهی وهاضم طعام نافع هیضه باردوما نافع قی وتهوع بهی از پوست وتخم پاک کرده یک رطل در سرکه انگوری جوش دهند
تا آنکه مهرا شود در سرکه قندی مقطر واگر انهم بهم نرسد در آب لیمو ترش بپزند تا مهرا شود صاف کرده با یک رطل عسل ونیم رطل قند قوام کرده این اجزا
آمیزند دارچینی گل سرخ طباشیر پوست بیرون پسته مصطکی عود دانه هیل هر یک پودینه جوزبوا بسباسه هر یک چهار درم قرنفل سنبل الطیب پوست ترنج هر یک
سه درم زنجبیل فلفل دار فلفل زرنباد زعفران هر یک یکدرم مشک عنبر هر یک نیم درم خوراک تا چهار درم نوعی دیگر معمول صاحب ذکا بهی ولایتی عسل
خالص هر یک یک سیر سرکه مقطر نیم سیر زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل عود قماری دارفلفل فلفل سفید هر یک یکتوله عنبر اشهب مشک خالص هر یک یکماشه بهی را از تخم
پاک کرده با مقطر بپزند وسائیده با عسل قوام نموده ادویه کوفته بیخته بیامیزند ومشک عنبر را بگلاب حل کرده آمیزند جوارش عود بارد نافع حار مزاج
عود سه درم کشنیز مقشر گل سرخ صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو درم پوست بیرون پسته طباشیر هر یک یکدرم کافور نیم درم قند سه چند جوارش عود حار
که مخصوص برای تقویت معده ودماغ وقلب باشد پوست عود نیم درم قرنفل سه درم سنبل الطیب یکدرم سازج هندی دو درم گل نسرین گاوزبان هر یک
سه درم قند سه چند خوراک حسب مزاج وگاهی مربای آمله دو عدد مربای هلیله یکعدد زعفران ورق طلا ورق نقره مشک هر یک نیم درم افزوده میشود
وقوام بعرق بهار یا گلاب وبید مشک کرده می آید جوارش عود ترش نسخه میرزا محمد حکیم برای ضعف معده کهنه که بادویه متعارفه فائده ندیده باشند
آب لیمو جهل وپنج مثقال آب بهی ترش مثل آن گلاب قند سفید هر یک بیست مثقال عسل سفید سی مثقال همه را با آتش ملائم بجوشانند وکف آن را
بگیرند وبقوام آرند پس عود قماری هشت مثقال مصطکی زعفران سنبل دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال کوفته بیخته بیامیزند نوعی دیگر مقوی
معده ودافع خفقان مانع قی گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان دانه هیل صندل بگلاب سوده طباشیر هر یک دو درم کشنیز مقشر پوست ترنج پوست
بیرون پسته برگ پودینه قرنفل سازج هندی قرفه هر یک یکدرم عود غرقی چهار درم زرشک شش درم شربت انار شیرین شربت
انار ترش هر یک پنج توله قند سه چند مربای آمله دو عدد جوارش عنبر تالیف حکیم علوی خان بجهت ضعف بدن ومعده وجگر عنبر اشهب دو مثقال

مشک خالص چهار دانگ گلاب چهل مثقال نبات سفید هشتاد مثقال مشک و عنبر را با مقدار ده مثقال نبات سفید کوفته از غربال مویین یا پارچه باریک بگذرانند
و باقی نبات را بگلاب حل کرده بقوام آورده تیز بپزند تا سفید شود عنبر و مشک کوبیده را مخلوط کرده باز بپزند و اقراص سازند بقدر یک یک مثقال و
هر روز یک قرص آن را با ده مثقال گلاب تناول نمایند **جوارش زرشک** مقوی معده مصطکی قرنفل سنبل الطیب هر یک نیم درم عود ساذج زرنب
دارچینی هر یک یک درم دانه هیل زرشک گل سرخ گاؤزبان هر واحد دو درم قند سه چند بقوام آورند **جوارش** که برای تقویت معده قائم مقام جوارش
عود ترش ست آب لیمو چهار عدد ساذج زرنب سلیخه سنبل الطیب هر واحد یک درم گل سرخ دانه قاقلین هر واحد دو درم قند سه چند **حب مصطکی** جهت
تقویت معده ضعیف که در آن بلغم و ریح متولد شود نفع تمام دارد نمک هندی یک درم پوست هلیله زرد یکنیم درم زنجبیل سنبل الطیب هر یک دو
درم مصطکی سه درم هلیله سیاه چهار درم صبر هشت درم با آب گندنا حبها سازند شربتی یک درم **سفوف قرنفل** که جهت ضعف معده بارد مجربست
قرنفل بادیان هر یک سه درم انیسون مصطکی هر یک دو درم زنجبیل یک درم نبات مساوی کوفته بیخته دو درم پیش از غذا بخورند و سفوف پودینه
قرنفل مصطکی تیز مقوی معده است **سکنجبین سفرجلی** معده و جگر را قوت دهد و جهت قلت هضم که با عطش شدید بود سود دارد و آروغ بدبو دفع کند
و اشتها آرد و سده جگر بگشاید و ناقهین را که در هضم فتور باشد نفع تمام بخشد آب بهی ترش قند سفید هر یک یک رطل سرکه قسم اول ربع رطل بقوام
آرند و اگر بجای سرکه آب لیمو کنند صواب باشد و اگر حرارت کثیر در مزاج مریض نباشد سکنجبین سفرجلی مرکب با ادویه باین طور سازند که مصطکی سنبل الطیب
قرنفل یک یک درم در خریطه کرده وقت پختن سکنجبین بنهازند **سکنجبین سفرجلی لیموی** مقوی معده و جگر آب بهی پنجاه مثقال سرکه و گلاب و آب لیمو
هر یک سی مثقال قند سفید یک من بقوام آرند **شربت عود** که معده و هاضمه را قوت دهد و بوی دهن خوش کند عود هندی آمله مقشر هر یک ده درم
سنبل الطیب قرنفل مصطکی جوزبوا هر یک دو درم مجموع را نیمکوفته در کیسه کتان کنند و در سه چهار یک گلاب جوشانیده کیسه را خوب بمالند تا قوت ادویه بگلاب
آید پس با یک من طبی قند بقوام آورند فرود آورده نیم درم مشک خالص سوده در آن حل کنند **شربت عود ترش** معده و اعضای رئیسه را قوت دهد
و غثیان و فساد هضم و بخارات محترقه و آروغ دخانی را دفع کند بگیرند سیب ترش و شیرین و انار ترش و شیرین و لیمو از هر یک صد و پنجاه درم آب بستانند
و با سه صد درم قند بقوام آرند و عود قماری پنج درم صندل سفید سه درم بادرنجبویه گل سرخ قرنفل مصطکی هر یک دو درم سنبل الطیب اسارون بسباسه
ساذج هندی ورق نقره هر یک یک درم عنبر و مشک و ورق طلا هر یک نیم درم در آن حل کنند **شربت زرشک** مقوی معده و جگر ست تخم کاسنی
گل سرخ هر یک دو درم عود مصطکی سنبل الطیب دارچینی هیل بوا نیمکوفته صندل سفید بگلاب سوده هر یک یک درم زرشک چهار درم در گلاب تر کرده بجوشانند
و صاف کرده بقند و شربت انار شیرین بالمناصفه سه چند داده بقوام آرند خوراک دو توله بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوی **ضماد** جهت تقویت معده و تحلیل
ریاح نافخه بسیار مفید ست مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب سعد کوفته بیخته بگلاب سرشته ضماد کنند **ایضاً** برای ضعف معده و وجع فواد دارچینی
عود صلیب صندل سفید اگر تری زرنباد بگلاب سوده روغن مصطکی داخل نموده بر فم معده طلا نمایند **عرق پان** تالیف حکیم رشید برای قوت معده
و هاضمه نظیر ندارد گل سرخ گاؤزبان هر یک یکنیم پاؤ قرنفل یک پاؤ و برگ پان نیم پاؤ گلاب هشت آثار قرنفل را جوکوب نموده و پان را ریزه ریزه کرده در
چهار آثار گلاب صبح و چهار آثار شام انداخته عرق کشند **نوع دیگر** که بجهت نواب علیه کشیده شد قرنفل گاؤزبان نانخواه هر یک ده توله دارچینی پنج توله گل سرخ
پاؤ آثار برگ پان صد و پنجاه عدد سیب پاک کرده سه عدد اجزای کوفتنی را کوفته بگلاب یکنیم آثار عرق بید مشک یکنیم آثار عرق گاؤزبان یک آثار
بخیسانند روز دوم با آتش ملائم دو آثار عرق کشند بعد از آن سه توله نبات و دو ماشه مشک و سه ماشه عنبر بعرق مذکور داخل کرده بدارند و بعد از
سه روز میل کنند **عرق چوب چینی** مقوی معده است چوب چینی ریزه ریزه کرده سه صد مثقال در پنجاه رطل آب جوش دهند که سی رطل بماند
پس گل سرخ سنبل الطیب زرنباد اشنه انیسون صعتر کبابه چینی ساذج هندی نانخواه هر یک پنج مثقال پوست ترنج سعد کوفی قرفه بادیان
دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه هیل هر یک ده مثقال پودینه یک مشت نبات مویز منقی هر یک یک رطل سفرجل مقشر منقی از تخم پارچه پارچه کرده

پانزده عدد ادویہ نیکوفتہ و بطبیخ چوب چینی خیسانیدہ عرق کشند و مشک و عنبر ہر یک یکمثقال در صرہ بستہ بدہان شیشہ بندند خوراک دو تولہ صبح و دو تولہ شام
قرص عود معدہ را قوت دہد و طعام ہضم کند و اشتہا آورد قرنفل مصطگی ہر یک سہ درم قاقلہ سنبل الطیب بسباسہ ہر یک دو درم عود خام قرفہ پوست ترنج
ہر یک پنج درم زعفران جوزبوا زنجبیل دار فلفل ہر یک یکدرم قند سفید بوزن ادویہ کوفتہ بیختہ اقراص سازند شربتی دو درم با آب بہی یا سیب مجرب
معدہ از مجربات حکیم اصغر حسین صاحب ہلیلہ مربی آملہ مربی ہر یک پنج تولہ با آب شستہ در عرق سبل و عرق بادیان و عرق پودینہ ہر یک پاؤ آثار گلاب
نیم آثار بپزند تا مہرا شود و شیرۂ آن برآوردہ با قند سفید دو چند عسل خالص یکچند ادویہ بقوام آوردہ و در عین قوام عنبر اشہب یا نبات سفید سودہ یکتولہ آمیزند
تا بقوام آید بعدہ مصطگی رومی انیسون گل سرخ ہر یک سہ ماشہ عود غرقی پودینہ خشک صعتر فارسی برگ سداب الائچی خورد تخم عاقرقرحا زرنباد ابریشم خام مقرض
زرنب طباشیر نیلگون لسان ثور بہمنین ہر یک دو ماشہ جوزبوا بسباسہ فلفل سیاہ دار فلفل زنجبیل سنبل الطیب نانخواہ بادیان پوست زرد ترنج پوست
بیرون پستہ سعد کوفی خولنجان قرنفل ہر یک یک نیم ماشہ دو الہ طباشیر سفید ہر یک دو نیم ماشہ کشنیز خشک یکماشہ قاقلین ہفت ماشہ پوست ہلیلہ کابلی چہار ماشہ
کوفتہ بیختہ آمیزند و مشک خالص یکماشہ زعفران یک نیم ماشہ سودہ آمیزند معجون زرمان تالیف حکیم علوی خان مقوی معدہ و جگر و ہاضم طعام و مشہی بیست
آب انار ترش آب انار شیرین ہر یک یک آثار آب بہی شیرین آب بہی ترش ہر یک نیم آثار قند سفید عسل مصفی ہر یک یک آثار مجموع را با آتش
ملائم بقوام آوردہ کف آن دور کردہ بسباسہ جوزبوا قرنفل دارچینی ہر یک یازدہ درم مصطگی رومی سنبل الطیب طباشیر سفید ہر یک [illegible] نیم درم عود [illegible]
پوست بیرون پستہ پوست زرد ترنج قاقلین ہر یک دو درم کوفتہ بیختہ با آن سرشتہ علی الرسم معجون سازند معجون لؤلؤی مستعمل بہشت تقویت معدہ
و اشتہا دہد و بسیار مجرب نوشتہ جوزبوا قرنفل بسباسہ لسان العصافیر تخم اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی رومی زعفران عود غرقی ہر یک سہ مثقال
قاقلہ کبار ہر یک یکمثقال افتیمون دو نیم مثقال قند و گلاب ہر یک دو مثقال قند را در گلاب حل کردہ عسل بقدر کفایت اضافہ نمودہ بقوام آوردہ ادویہ
مسحوقہ بداں بسرشند شربتی یکمثقال و در نسخہ مشک نیم مثقال نیز درین نسخہ داخل ست معجون کاسر ریاح جہت ضعف معدہ [illegible]
و احتباس حیض باشد و آروغ و اوجاع ریحی و قولنج و مفاصل و حبس بول و امراض بارد را نافع برگ سداب مصطگی گل سرخ قرنفل افسنتین
بیخ ترکی نانخواہ بورۂ ارمنی پوست بیرون پستہ از ہر یک سہ درم زیرہ سیاہ مدبر بسرکہ شش درم کوفتہ بیختہ باشہد یا عسل بسرشند
و بعد پنج ماہ استعمال کنند شربتی دو مثقال معجون خبث الحدید کہ ضعف معدہ و بواسیر را سود دہد [illegible] ہلیلۂ کابلی پوست ہلیلۂ زرد
آملہ مقشر گل سرخ ہر یک دہ درم اصل السوس جوزبوا اسارون سنبل الطیب اذخر مصطگی ہر یک ہفت درم خبث الحدید مدبر صد درم کوفتہ بیختہ
بعسل معجون سازند شربتی سہ درم معجون آملہ مقوی معدہ و رافع ضعف معدہ کہ بالکیفیت طبع باشد اکثر بعمل آمدہ و نفع کلی نمودہ [illegible] آملہ
شش درم گل سرخ سہ درم دانہ ہیل کلان سعد کوفی زرشک ہر واحد دو درم زرنباد سنبل الطیب [illegible] صمغ عربی ہر یک یک درم ہیل گردی پوست
بیرون پستہ ہر یک یک نیم درم کوفتہ بیختہ چہار چند آن قند بقوام آوردہ آمیزند معجون سفرجل معمول برائے تقویت معدہ و ہاضم
قابض ست زہر مہرہ خطائی سودہ سنبل الطیب [illegible] پوست بیرون پستہ صمغ عربی بریان حب الآس پوست ترنج سعد کوفی دانہ ہیل [illegible]
زرنب ہر یک دو درم زرنباد مصطگی جوزبوا بسباسہ ہر یک یک درم طباشیر صندل سفید سودہ کشنیز خشک بریان گلسرخ ہر یک یک نیم درم شربت
انار شیرین چہار تولہ بہی خشک دو تولہ زرشک محلول بگلاب چہار درم و اگر بہی خشک نیم سودہ عوض آن ہیل گردی اندازند مفرح معدہ
برای تقویت معدہ و اعضای رئیسہ نافع [illegible] وسوسہ خفقان صندل سفید سودہ مروارید ناسفتہ بسد کہربا فادزہر [illegible] گلاب
[illegible] گاؤزبان گل گاؤزبان گل سرخ گل نسرین بہمنین پوست ترنج زرشک ابریشم مقرض [illegible] عود غرقی زرنب [illegible]
برگ پودینہ بادرنجبویہ ہر یک یک درم دانہ ہیل دو درم سنبل الطیب [illegible] ساذج ہندی قرنفل ہر یک نیم درم مشک [illegible] درم مروارید [illegible]
در عرقہا و شربتہای ہلیلہ یک عدد شربت انار شیرین شربت سیب شربت بہی ہر یک چہار تولہ قند سفید نیم پاؤ گلاب عرق گاؤزبان [illegible] بقوام [illegible]

معجون بسازند مارالِلحم مقوی معده و هاضمه و جمیع اعضا و مشهی از بیاض الدرحوم الایچی سفید الایچی شرخ هر یک نیم پاو قرنفل سه توله سازج هندی زیره کرمانی قرفه گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب هر یک پاو آثار بسفایج فستق یک چهارم ناک فقاح اذخر سعد کوفی هر یک نیم پاو هلیله سیاه مویز منقی کشمش هر یک نیم آثار ادویه را کوفته شب در آب تر کرده صبح گوشت بز غاله پنج آثار بروغن گاو قدری بریان کرده بدستور عرق کشند لوعه دیگر مقوی معده و دماغ و قلب و جگر ساخته سنبل آنده گوشت حلوان پنج آثار دراج تیهو تدرج هر یک شش عدد مرغ جوان چهار عدد گنجشک نر سی قطعه مویز منقی نیم پاو برگ تنبول زرد صد عدد قند دو آثار ابریشم مقرض هفت توله گاوزبان گل سرخ بهل دانه قاقله سپید صندل سفید گل نسرین گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک شش توله قرفه شقاقل مصری بهمنین سازج هندی سنبل الطیب پوست ترنج کشنیز خشک خس هندی هر یک چهار توله اشنه زرنباد خولنجان هر یک سه توله اسارون قرنفل بسفایج مصطکی رومی تباسیر عود قرنفل خشک هر واحد دو توله زنجبیل زیره سیاه هر یک یک توله سعد کوفی درونج عقربی بادیان هر یک دو مثقال مشک خالص عنبر اشهب زعفران هر یک دو ماشه عرق کشند خوراک چهار توله العلاج ضعف معده که باطفال عارض میگردد اکثر از فساد شیر بهم میرسد و علاجش سکتر از علاج ضعف معده بزرگان باید کرد و اصلاح شیر حسب قیاس و آن تفاصیل آن کنند و آشامیدن آب بی باندک قرنفل و مشک خورانیدن انوشدارو و جوارش عود و مصطکی در شیر یا در گلاب حل کرده صبح و شام اثر تمام دارد و سفوف ارسطو خصوص در آب بی کثیر النفع ست و کذا پوست سنگدان خروس با نبات و سفوف بادیان پودینه دانه هیل زرنب زرنباد با نمک سیاه یا نبات و اگر خواهند قدری عود و مصطکی افزایند و قرنفل در نست در گلاب جوشانده باندک نبات شیرین کرده ناشتا نوشانیدن مجرب ست و خورانیدن اندک مشک در بیه یا مربیات سرشته و مالیدن سوسن یا گلاب و یا آب آس که دران لادن و مصطکی گداخته باشند بر معده و ایضاً مدهن بروغن مصطکی نافع و اجتناب از مرغیات و ضعفات معده مثل زردآلو و هندوانه و نشاسته بعابی و مانند آن واجب ست و هم مرضعه را هم طفل را تجویز میشود باستعمال اغذیه لطیفه مانند لحوم طیور و امثال این مناسب نکته چون از کلام شیخ مفهوم شد که استکمال افعال معده موقوف بر صحت قوای اربعه آن یعنی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است هرگاه درین قوی ضعف و فتور افتد در فعل معده سبب که در یک قوت باشد یا بیشتر ضعیف بود یا قوی تر نقصان یا بطلان راه یابد لهذا دلائل و علاج ضعف هر قوت علیحده علیحده مسطور میگردد و بدانکه هاضمه رئیس ست و دیگر قوی خادم او

ضعف جاذبه

بدانکه آفت بر جاذبه داخل میشود باین نحو که جذب نکند اصلا و قومی این را استرخای معده نامند و یا جذب نماید بکند چنانچه در ابتدای علت مسمی باسترخای معده می باشد و یا جذب او مشوش باشد گویا که آن متشنج یا مرتعش ست و اکثر قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کنند و گرمی و خشکی تقویت و یاری دهد دلیل ضعف او آنست که طعام از فم معده بدیر منحدر گردد و گرانی دران محسوس شود و گاهی قلق و کرب و تقلب از پهلو بپهلو و خفقان و سدر و دوار هم گردد و گاهی غثیان و قی ظهور نماید و یا آنکه اختلاج در فم معده حادث گردد و سبب این عوارض بیشتر از خلط صفراوی متشبث در فم معده باشد و آنچه بلا ماده باشد سببش سوء مزاج بارد یا رطب بود و دران با وجود بطوء نزول طعام از فم معده و گرانی آن علامات سوء مزاج بارد و رطب که مسطور شد پیدا بود علاج در حالت وجود ماده صفراوی شربت لیمو و فواکه و سیب و صندل مهیه نهند بطوری که در علاج امراض صفراوی معده گذشت تنقیه آن نمایند و یا تنقیه معده بمطبوخ هلیله و شربت دینار و گلقند را بلیلجی نمایند بعد از ان بهر تقویت معده جوارش صندل و فواکه و شربت سیب بگلاب دهند و ادویه بارده قابضه مثل گل مهندی و گلنار و گل حنا و صندل و گل سرخ و گل داودی هر یک دو درم سیب به هر یک سه توله حب الآس یک نیم توله و روغن بلادن چهار توله بر معده ضماد کنند و طباشیر کشنیز مقشر گل مهندی با هر یک یک ماشه سوده در شربت صندل ترش یک توله آمیخته ورق نقره یک عدد حل کرده بخورند بالائش شربت بهی چهار توله در گلاب عرق بید ساده هر یک هفت توله تخم نیلوفر هفت ماشه پاشیده بنوشند و جوارش شاهی درین باب مجرب ست و غذا یخنه مرغ و تیهو و بنان لعوه دهند در صورت سوء مزاج بارد یا رطب علاج آن نمایند بطریقی که در علاج سوء مزاج بارد و رطب معده مسطور شد و طعامهای لطیف سریع الهضم

ش گوشت تذرو و دراج و تیهو و کنجشک و بچه مرغ و لشوربا پخته یا بریان کرده و با ابازیر مثل زیره و کرویا و هیل و قرنفل و دارچینی و نانخواه و زعفران ساخته بخورند و اگر شراب خواهد شراب قابض دهند و از گلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و گل سرخ و صبر و سفرجل مطبوخ و آب برگ آس تنها بر فم معده ضماد نمایند و خواب بر پهلوی راست نمایند که معین بر انحدار طعام از فم معده است و دلک اطراف و حرکت بعد طعام باهستگی و کسر ریاح معده هم علاج این علت است و این دوای هندی ضعف جاذبه معده را نافع نوشته اند بلیله شش درم و قاقله چهار درم چترک سه درم نمک سنگ دو درم کوفته بیخته بآب ترنج خمیر کنند و حبها ساخته در سایه خشک کرده هر روز نهار دو درم بخورند

ضعف ماسکه

آفت واقع میشود به قوت ماسکه یا باین طور که معده بسبب آفت خود بر طعام اصلا مشتمل نگردد یا اندک مشتمل گردد یا باشتمال ردی مرتعش یا خفقانی یا متشنج مشتمل شود و از این نتیجه مریض احساس باین نماید مثل تشنج و خفقان است و اما از رعشه معده گاهی بدل مریض را آگاهی نباشد لیکن بر آن استدلال میکنند باحساس لعب و از طعام اگرچه اندک باشد و شوق او بسوی انحدار طعام بدون آنکه قراقر و تمدد و نفخ بدان داعی باشد هرگاه در آخر رعشه مفرط گردد و رعشه بهم رسد بدان احساس کنند چنانکه بارتعاد سائر اعضا احساس می نمایند بدانکه ماسکه را خشکی مائل بسردی مدد کند مگر آنکه بسیار از حد اعتدال بیرون رود و اسباب ضعف این قوت بقول حاجی ... سه نوع است یکی ماده حاره محرق که معده بدان لذع نماید و قوت او را ضعیف کند پس طعام را که بران وارد گردد نگاه نتواند داشت و گاه سوء مزاج حار ساذج قوای معده را ضعیف کند لیکن این نادر باشد دوم ماده بارد مزلق که طعام را از معده بلغزاند سوم قروح و بثور در معده که از هرچه مماس گردد متاذی شود و خواهد که از خویشتن دفع کند و علامت ضعف قوت ماسکه دو گونه است یکی آنکه صاحب علت گمان نماید که اگر حرکت کند آنچه خورده است بقی برآید و سببش رطوبت فم معده یا ضعف جرم معده باشد دوم آنکه هر طعام که خورده شود زود از معده باسعاف فرود آید و غیر منهضم برآید و فرق میان رطوبت فم معده و ضعف جرم آن در استدلال از آنچه خارج میشود از معده مسطور شد و علامت ماده حاره و سوء مزاج حار ساذج در تشخیص اسباب امراض معده گذشت و آثار قروح و بثور معده در بحث آن خواهد آمد علاج اگر سبب علت ماده حاره باشد اول آن ماده را برفق از معده اخراج نمایند بقی و اسهال سوداء تنقیه کنند و سک و گلنار و گل سرخ و فوفل مساوی در گلاب و آب برگ ریحان سبز ضماد نمایند بعد از آن رب سیب و به و شربت لیمو و ماء الشعیر مطبوخ بجاورس بیاشامند و اگر مدت طول کشد بار ... بنوشانند و دوغ گاو آهن تاب به با سفوف طباشیر و گلنار و گل سرخ و تخم ... و طراثیث و کهربا مساوی بدهند چندانکه بمقدار ... و دوغ ... ازین ادویه باشد و اگر قرحه ... بهم نرسد ... صمغ عربی و مازو ... سوم حصه کنند و جوارش ... مولوی علوی خانی درین باب مجرب است و غذا برنج و جاورس مقشر و عدس مقشر با غوره و آب انار ترش آب به و تیهو و کبک و چوزه مرغ مطبوخ و بریان با آب غوره و آب انار دانه ترش کرده بدهند و بصندل و طباشیر و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و بهی و سیب بر معده ضماد نمایند و بقول انطاکی خوردن کباب ارنب بالخاصیه مقوی قوت ماسکه است و اگر سوء مزاج حار بلا ماده باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره بعمل آرند و اگر سببش رطوبت لزج مزلق باشد اول تنقیه معده بقی یا اسهال یا ایارج فیقرا نموده جوارش خوزی و شربت آس و میبه و اطریفل صغیر استعمال کنند و ضماد از عود خام و سک و گلنار و گل سرخ و قرنفل و مانند آن سازند و غذا کباب کبک و کنجشک و تیهو و خرگوش مشوی و مطبوخ با ابازیر چون زیره و کرویا و مانند آن خوشبو ساخته تناول نمایند

ضعف دافعه

بدانکه دافعه را رطوبت که میل به برودت دارد یاری دهد مگر آنکه خیلی از اعتدال منحرف گردد و بسیار باشد که طعام در معده صحیح دوازده ساعت یا پانزده ساعت بماند و علامت ضعف دافعه آنست که طعام در معده بسیار ماند و بوی طعام از آروغ یافته شود و گویند که بطور انحدار طعام زیاده تر از بیست و دو ساعت بود بلا فساد و فضله اندک خارج شود و با وجود بودن طعام لطیف نفخ و قراقر پیدا نماید و هرچند طعام لطیف تر بود قوت هاضمه بران مستولی تر باشد زودتر از معده منحدر شود و هرچند غلیظ تر باشد هاضمه را هادی بیشتر باید کوشید و از معده به دیر بیرون شود و در جمله سرعت و بطور انحدار طعام بحسب کیفیت طعام

و قوت معده باشد و هرگاه مدت ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت یا فزون تر از بیست و دو ساعت باشد صحت نباشد و خالی از آفت نبود و آفت یا از جهت معده یا جگر یا امعا بود و یا از جهت طعام و ترتیب غیر محمود آن علاج ذرب دافعه را در اکثر احوال باشیای رطب مائل به برودت مثل آب فواکه و سکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری فلوس خیارشنبر در آب کاسنی حل کرده و مانند آن معالجه نمایند و هلیله مربی نافع است و غذا از شوربا و آب کدو و ماش مقشر و اسفاناخ به روغن بادام سازند و بعضی متاخرین می نویسند که در سازج تبدیل نمایند بدستوریکه بالا گفته شد و در بادی تنقیه مطبوخ ترید علو بخارا و حب ایارج و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند و شربت دینار و روغن بادام کنند و بعد از تنقیه جوارش مصطگی ساده و مرکب و جوارش عود شیرین و هلیله مربی و آمله مربی با مصطگی و دانه هیل یا عرق دارچینی و لوبیه دهند و یا مصطگی و قرنفل هر یک سه ماشه الاچی کلان پنج عدد و نبات سه توله در گلاب یا آب انار بجوشانند که نیم آید بنوشند و غذا کباب مرغ و کبک و بچه آهو با نان دهند و کنجاره با دام با نبات بسیار مفید است و همچنین کنجاره کنجد بوزن نه ماشه و نبات یکنیم توله هر روز و به روغن مصطگی مالیدن دامی معده را چرب دارند

ضعف هضم

و آن آنست که طعام در معده بدیر هضم شود و دیر تر بماند و تبدیل معتاد متغیر نگردد و گویند که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکی ست لیکن این قدر فرق است که اگر سبب ضعیف باشد ضعف هضم آرد و اگر قوی باشد تخمه و اگر متوسط باشد فساد هضم پس ضعف هضم نقصان هضم ست و تخمه ابطال آن و مراد از نقصان و بطلان هضم آنست که در هضم آفت افتد بسبب فاعل او که قوت هاضمه ست یعنی در قوت هاضمه فتور راه یابد بخلاف فساد هضم که ست از وقوع آفت در هضم نه بسبب فاعل او یعنی قوت هاضمه کامل باشد لیکن هضم روی شود و صاحب کامل گوید که سوء استمرا و تخمه عبارت ازان که او لطلان هضم ست وقتی حادث شود که معده از هضم ضعیف گردد و این چنان باشد که اگر از معده طعام بسرعت منحدر نگردد آنرا ابطای هضم گویند و اگر طعام انهضام تام نیابد و بسوی بعض کیفیات ردیه متغیر شود آنرا سوء هضم نامند و اگر البته هضم نشود و منحدر نگردد و در معده فاسد شود آنرا تخمه خوانند و کسانی را که این اعراض عارض شوند ایشان را ممعودین گویند و جمیع این امراض از اسباب واحد حادث میشوند مگر ابطای هضم از اسباب ضعیف و تخمه از اسباب قوی و سوء هضم از اسباب متوسط پیدا گردد و این اسباب یا از داخل یا از خارج باشد و اسباب که از داخل باشد آن سوء مزاج معده و اخلاط محتقنه در معده و اورام و تفرق اتصال است و اما سوء مزاج یا حار باشد که اغذیه را در معده فاسد کند و بسوی بعض انواع ردیه عفنه مائل گرداند زیرا که حرارت قوی در معده معفن اغذیه است و استدلال میکنند بران از جشای دخانی و سهوکت آب دهان شبیه ببوی سمک و ماهی و از هضم اغذیه بارده غلیظ عسر الانهضام و عطش و معد نک عروض وجع که از استعمال اشیای بارده بالفعل و بالقوه تسکین یابد یا سوء مزاج بارد بود و استدلال کرده میشود بران که روغ ترش و قلت عطش و انتفاع باطعمه حاره و حدوث وجع ازان که بچیزهای مسخن بالقوه و بالفعل ساکن گردد پس اگر برودت مفرط باشد غذا در معده البته متغیر نشود و جشای حامض حادث نگردد و یا یابس و یا رطب باشد و این هر دو مانع هضم نمیشوند بلکه در آن نقصان می آرند در اول امر وجع حادث نمیکنند مگر آنکه حال دیگر بدی در طول مدت پیدا می کنند و این چنان ست که مزاج یابس چون به معده غالب شود و افراط کند از آن مرض مسمی بقطیفوس که آن دق است حادث گردد لاسیما اگر حرارت با یبس منضم شود و درین هنگام این مرض یا دق بسائر بدن عام گردد و ازان هلاس و ذبول حادث شود و مزاج رطب چون بر معده غالب گردد ازان استسقا حادث شود و لاسیما اگر برودت یا زخو مضاف گردد و اما اخلاط محتقن یا حار بود و استدلال بران بقلت اشتها و جشای دخانی و سهوکت ریق و زهومت آن کنند و این خلط یا در تجویف معده منصب باشد و استدلال میکنند بران بدین طور که صاحب آن چون طعام عسر الفساد مثل گندم و جو بخورد و قی یا تبرز کند با آن صفرا همراه آید و یا طعام معده تشرب او کرده باشد و استدلال کرده میشود بر وی بغثیان و قی که با آن چیزی بر نیاید و بشدت عطش یا خلط بارد باشد و استدلال میکنند بران بنقصان شهوت طعام و به آروغ ترش و این نیز یا منصب بود بتجویف معده باشد و استدلال بران چنان نمایند که صاحبش چون طعام

که دران قوت جلا باشد مثل عسل تناول نماید وقی یا براز کنند با آن بلغم خارج گردد و یا عطف منتشر در طبقه معده بود و استدلال بران بعثیان که با تهوع
نباشد مگر آنکه در معده طعام بود و بقلت عطش و زیادت شهوت طعام توان کرد و باید که فرق میان آنکه از سوء مزاج و میان آنکه از خلط عارض میشود و بوجه
دیگر نمایند و آن اینست که نظر کنند اگر بدن ممتلی و عروق و بدن منتفخ بود و عند تناول اغذیهٔ معتدله براز مختلط بیکی از اخلاط خارج شود و بول غلیظ غیر صافی
باشد مرض حادث که در معده از اخلاط محتقنه دران بود نه از سوء مزاج مفرد و اما اورام حادث در معده آن انواع دبیلات [illegible] و آن یا حار باشد
و استدلال کنند بران بوجع و ضربان در موضع قعر معده و جشاء و حرارت زیر مس و تپ و تشنگی و یا بارد بود و استدلال کرده شود بران بثقل آن بدون
حرارت و بغیر وجع و اما تفرق اتصال یا از اسباب خارج مثل جراحت واقع در معده و ادویه حاده باشد و یا از داخل مانند انفتاح عروق و تاکل بود
و اسبابی که از خارج محدث امراض مذکوراند آن قلت موافقت طعام ست و این یا عطف از قبیل کمیت باشد چون طعام کثیر بود در معده بر هضم او قادر
نباشد مثل آتش اندک که بران چوب بسیار اندازند و بر سوختن آن قادر نباشد و یا عطف از قبیل کیفیت بود چون ردی باشد مانند معجزات و ماهی
و ترب و غذا مطبوخ و مدخن بمنزله آتش که چون بران چوب رطب نداز تدبیر اشتعال او قادر نبود و یا عطف از قبیل جواهر بود چون طعام غلیظ باشد مثل لحم بقر
و نان فطیر و مثال این آتش ضعیف ست که بران حطب متین ندانند و یا عطف از قبیل ترتیب و باشد چون انسان طعام خورد و هنوز هضم نگردد که بر آن
طعام دیگر بخورد و هضم نشود و استدلال برین اسباب بمسائله از مریض توان کرد و قرشی گوید که نقصان هضم و بطلان او بسبب سوء مزاج مضعف
حتی که حار می باشد چنانچه لبساست که بعضی بشرب آب سرد بر نهار از افراط عطش که بسبب خطای اطبا از منع آب [illegible] و اجب میکنند شفا می‌یابد
لیکن سوء مزاج بارد رطب اولی ست برای بودن سبب نقصان هضم و بطلان آن و بسبب جمیع اسباب ضعف اشتها که مسطور گردد عارض میشود
و ضعف جرم معده اولی اسباب اینست و گاهی بسبب طفو طعام بر معده میباشد چنانچه از نوشیدن شیر و شراب بسیار و خوردن نان گرم
و شرب آب بسیار بران و بسبب سرعت نزول طعام چنانچه از غذای مزلق مثل آلو بخارا و شوربای چرب می باشد و طبری
نوشته که امتناع هضم بغیر فساد مزاج از هشت سبب می باشد یا از فساد کیفیت طعام یا از کثرت کمیت آن یا از سوء ترتیب اکل یا از ترک
استعمال وقت واجب یا از انصباب مواد ردی از اعضا بسوی معده یا از حصول مواد ردی غلیظ در معده یا از ضعف قوای طبیعی که با آنها هضم
تمام می شود یا از تعب او مصارعت یا کد یا بحرکت عنیف یا بجماع مفرط و شیخ میفرماید که آفت هضم یا تابع آفت در اصل معده یا بسببی غذا
یا بسببی در حال سکون بدن و حرکت آن می باشد و کائن بسبب امر معده یا سوء مزاج باشد و قوی ترین سوء مزاج و رحالات آن بارد ست و ضعیف
ترین او حار زیرا که اضرار بارد ساده بود یا با ماده در هضم شدید تر از مضرت حار ست و اما سوء مزاج یابس و رطب را کثر امر بدان حد نمیرسند که تنها از انها
با وجود اعتدال هر دو کیفیت حار و بارد ضرر در هضم ظاهر شود لیکن یابس در ذبول و رطب استقا حادث میکنند و اما در حال در تاثیر سکون و نوم و ضد آنها و آنچه تابع
آنها از احکام غذا دران باشد آنست که غذا مقتضی سکون و نوم ست حتی که هضم یابد و چون بدل آنها حرکت یا سهر باشد هضم تمام نشود و غذای ثقیل در معده
مدت طویل باقی می ماند پس حال او ازین احوال ثلاثه خالی نبود که هضم گردد و یا غیر منهضم یا قلیل الانهضام باقی ماند و اما غذای خفیف چون هضم نشود و مدت بقای
او غیر منهضم طول نمیکند بلکه چون در معده آنچه آنرا هضم کند نباشد بسرعت فاسد میگردد و غذا یا عطف مستحیل شود هضم تام و یا عطف مستحیل گردد یا انهضام غیر تام و ناگوار
بیرون آید پس بدن از قدر ممکن تناول طعام غذا بقدر محتاج الیه نمی یابد و هزال عارض میگردد و یا عطف اصلا منهضم نگردد و این بر دو وجه ست که درینحالت یا بهمان
بر حال خود باقی ماند و یا بجوهر غریب فاسد مستحیل گردد و بدن از وی غذای ردی یابد و گاهی این تقصیر در هر هضم حتی که در ثانی و ثالث و رابع میباشد و بدین سبب
استسقای لحمی و سرطان و تمامه جمره و بهق و برص و جرب عارض میشود و این بهر آنست که خون غاذی غیر نضیج و غیر ملایم طبیعت میباشد و اعضای بر آن تغذیه آنرا جذب
نمی کنند پس عفونت بد بو میگردد و یا آنرا جذب مینمایند و تشبیه نها بدان نیک نشود و اگر درینجا نقل و حرارت غالب باشد سیاه گردد و گاهی سوداوی از آن
مثل قیر گردد و در سیاهی لون و در برص سود و یا قوبا حادث شود و چون معده غذا اصلا هضم نکند امر بزلق الامعاء و یا باستسقای طبلی منتهی گردد و استسقای طبلی وقتی منتهی شود

معده را در آن آنقدر تأثیر باشد که از غذا بخار را انگیزد و بغیر آنکه هضم کند و بدانکه فساد هضم و ضعف آن بالجمله آفات آن چون زیاده عارض شود در آن قابل تدبیر ای
علاج از آنست که بسبب ضعف و سوء مزاج مستحکم عارض گردد و اسباب ضعف هضم جمیع اسباب فساد هضم است که مذکور گردد و که اعلامات این شکل علامات است
مگر آنکه انصباب صفرا از آنجمله هضم را ضعیف میکند لیکن آنرا فاسد میکند و اما انصباب سودا جامع میان هر دو امر یعنی اضعاف هضم و افساد آنست چه که ذلک سوء
مزاج یا لبس رطوبت . از غذا تنها سجدی کمی نمیرسد که اصلاً هضم را باطل کند بلکه آنرا ضعیف میکنند و یا اضعاف هضم قبل از ابطال آن طبیعت استفراغ یا لبس
بد بول مودی میگردد و از اسباب فساد هضم سخافت عراق و قلت لحم است و گاهی بسبب ضعف هضم سرعت نزول طعام باشد یا بسبب زلق از
معده که در زلق معده معلوم خواهد شد و این از اسباب فساد هضم [illegible] و نه ورا ن و اخل ست بلکه در اسباب ضعف هضم داخل میشود و این نزول
قبل از وقت گاهی با برودت احتوا از معده بر طعام باشد چون دافعه بکیفیت خود سرعت نماید و قوی باشد و گاهی چنین نباشد بلکه بسبب ضعف ماسکه بود
پس امساک آن نماید که طبیعی محتوی نگردد حتی که هضم تمام نماید این ضعف ماسکه گاهی عارضی بود در اشیای مرخیه و غیر آن نقد غیره می باشد و گاهی این
بسبب اورام حاره و بلغمیه یا سوداویه یا قرحه و مانند آن باشد پس احتوا پدید نشود و گاهی احتوا پدید نمی شود بسبب طعام چون ثقیل یا لذاع مراری
بود که هر واحد از این اغذیه بر سبیل اطلاق موجب ضعف هضم میگردد و یا غذا حاره معده او را مزاج حاره باشد یا صاحب او که مزاج آن حار مانع جودت هضم
باشد چیزی حار بخورد و منع هضم نماید و درین هنگام ضعف هضم واجب کند و در اکثر فاسد نماید نه منع فقط و مثل این انسان گاهی آب سرد بنوشد بعد از
مزاج هضم او بسبب اطفای نائره حرارت می نماید و کذلک هر گاه در معده اخلاط ردیه خصوصاً لزجه باشد که میان معده و اغذیه حائل شود و احتوا و امساک
چنانچه باید نباشد و گاهی شوق بسوی دفع شدید تر باشد دائمی که بسبب حائل جودت احتوا یافته می شود و اگر احتوای معده بر طعام فی نفسه تام باشد و طعام در
کیفیت خود موذی نبود استیفای هضم بلا قصور حاصل شود و بسبب آفت در هضم عارض نگردد و اگر با وجود بودن آن تمام طعام موذی بود چنانچه آن
ثقل باشد و معده امساک طعام مثل امساک صاحب عشق برای بعض اثقال نماید و شوق مفارقت و دفع او کند هضم کمتر از آن باشد و با آن جشا و قراقر و نفخ
نبود و اگر احتوا تام نباشد ضعف هضم و قراقر و جشا بود و گاهی ضعف هضم و استحاله غذا بسوی بلغم مودی با قشعرار و سردی اطراف و توهم نوبت تب گردد
لیکن نبض مثل نبض اوائل نوبتهای تب نباشد یعنی ضعف نبض کمتر از آن باشد که در اول نوبت تب بود و گاهی ضعف هضم بسبب تخمه ها و تقدم امتلا باشد
و در کتاب موت سریع گفته کسی که با آن تخمه و ابطای هضم باشد و بر چشم بثره سیاه مشابه نخود که بعض او سرخ یا سبز بود ظاهر گردد و با اختلاط عقل تبدل کند بعد
در روز هفتم بمیرد و از اسباب ضعف هضم یا بطلان او غم است چنانکه از اسباب جودت هضم سرور میباشد و جبر حالی می نویسد که انواع سوء مزاج ساده یا
با ماده و هر طعامیکه نه باندازه و نه بوقت و ترتیب خورند و هر طعامیکه آنرا کیفیت ناشتود باشد همه اسباب ناگواریدن ست و قوت هاضمه در قعر معده است
است پس هر گاه که در هضم تقصیر افتد بباید دانست که آفت در قعر معده است دلائل ضعف هضم اگر مریض شکایت صرف گرانی طعام در معده
و اندک تمدد و بقای طعام در معده زیاده از عادت کند مرض خفیف بود و اگر در آروغ طعم و بوی طعام ماکول تا زمان دراز دریافت کند و قراقر و غثیان و
انقلاب نفس یعنی تهوع باشد مرض قوی بود و اگر تغیر طعام معتدبه اصلا نباشد مثل آنکه برودت خیلی مفرط باشد مرض قوی تر بود و بدانند که چون طعام بدیر هضم شود
بدیر نازل گردد مگر آنکه طبیعت باشد که قوت دافعه از لذع یا ثقل یا کیفیت دیگر مضاد حرکت دهد پس آن وقت غیر متغیر نه دو زود دفع گردد و اگر شوق
مریض بسوی نزول طعام و بسوی جشا بعد حدوث قراقر و جشای متواتر و فواق و نفخه بود و جشا مستتبع حدوث این امور باشد خواه این امور حادث شوند یا
هنوز حادث نشوند سببش احتوای رعشی یعنی غیر قوی باشد و اگر نرمی براز و نتن او و قلت تازگی کبد و بدن از آن باشد گاهی با آن لذع و نفخ حادث گردد
سببش نزول طعام از معده یا امعا قبل از وقت باشد بعد از آن اقسام سوء مزاج بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شده دریافت نمایند پس هر نوع از آنکه
مشخص گردد سبب ضعف هضم همان باشد و ایضاً عطش و قلت اشتها و جشای بدبو دخانی از دلائل اخلاط حاره است و خروج بلغم یا سودا در قی و تهوع و
سقوط اشتها و لاسیما اگر اخلاط بارد بسیار باشند مع دلائل برودت و ماده که مذکور شد دلیل اخلاط بارده است و اگر علامات ورم قرحه و ضعف معده [illegible]

تناول غذای بسیار یا ردی یافته شود سببش آن باشد علاج اگر بسبب ضعف هضم سوء مزاج ساده یا مادی یا ریح یا فساد غذا باشد علاجش بدستوریکه
در انواع علاج امراض معده مسطور شد حسب سبب باید کرد و اگر از ضعف معده باشد علاج آن نیز گذشت و ابن ماسویه گفته که چون ضعف هضم علامات
معروفه از علامات حرارت و برودت یافته نشود آن بسبب ضعف جرم معده بود که مثل پارچهٔ کهنه شده باشد و علاجش اطریفل صغیر بخبث الحدید اضمدهٔ قابضه
است و اگر از ورم و قرحه بود علاجش علیحده بباید و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذهٔ کرام و ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه معمول اطبای
عظام مقوی هضم بقلم می آید طبیب لبیب حسب مزاج مریض بعمل آرد و لیکن تقلیل طعام و ترک بقول و اغذیهٔ مولد خلط خام درین مرض شرط است
والا فائدهٔ کلی و نفع تام کمتر بانجام میرسد بالجمله اگر ضعف هضم با ضعف معده باشد دواء المسک معتدل با شیرهٔ دانهٔ هیل و عرق عنب الثعلب عرق
کاسنی عرق گاوزبان گلاب شربت انار شیرین بدهند و یا نوشدارو در گلاب جوش داده و یا نوشدارو هفت ماشه عود غرقی شش ماشه در عرق
الاچی و گلاب هر یک شش دام جوشانیده و یا جوارش عود جوارش آمله هر یک پنج ماشه ممزوج نموده بخورند و بالایش گلاب بنوشند و یا جوارش
عود ترش هفت ماشه همراه شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله بدهند و مداومت جوارش مصطکی و استعمال اطریفل
کشنیزی که با ضعف هضم ملین طبیعت است نیز مفید و یا شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه شیرهٔ تخم خربزه چهار ماشه گلاب چهار توله شربت
انار شیرین دو توله دهند و اگر با ضعف هضم شکوای اشتهاء و مزاج حار باشد جوارش انارین خورده بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب عرق
کیوڑه هر یک چهار توله شربت انار شیرین دو توله حل کرده بنوشند و شربت بزوری و شربت فالسه همراه جوارش آمله نیز نافع و اگر با درد شکم باشد
جوارش کمونی کبیر شش ماشه با شیرهٔ بادیان و گلقند بخورند و یا جوارش مذکور با گلقند سرشته بخورند بعد سکنجبین ساده دو توله گلاب عرق بادیان عرق
عنب الثعلب هر یک چهار توله بنوشند و یا جوارش سکنجبین سرشته و گلقند در عرقیات حل کرده استعمال نمایند و این ترکیب نسخه برای تلیین و هضم
طعام و تقویت معده است و اگر ضعف هضم با نزله و درد باشد جوارش مصطکی پنج ماشه خورده و یا قوذایا یکتوله در عرق بادیان عرق عنب الثعلب
هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و یا همراه طبیخ خطمی خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه نبات یکنیم توله خاکشی چار ماشه پاشیده دهند و اگر با درد شانه
باشد جوارش کمونی کبیر شش ماشه خورده عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله گلقند سه توله بنوشند و اگر با وجع
کاهل بعد غذای غلیظ بود شربت دینار گلقند بعرق بادیان عرق عنب الثعلب گلاب حل کرده بنوشند و اگر با خفقان و سوزاک و سدد گرده باشد
و حبس بول با نرمی طبع بود جوارش املهٔ لولوی خورده بالایش شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم خیارین هر یک شش ماشه عرق [illegible]
ده توله شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده تودری سرخ سه ماشه پاشیده بنوشند غذا پلاو و جوارش عود شیرین و ترش و انوشدارو ساده گلاب
و عرق بادیان و نمک سلیمانی و سفوف عود با عرق نانخواه و سفوف پودینه با عرق الاچی در تقویت هضم عظیم الاثر است ذکر ادویهٔ مفرده معین بر هضم
طعام شونیزی گوید که کبابش تنفل و کذا خوردن جوز بوا از نیم درم تا یکدرم و کذا جوز مربی و کذا پودینهٔ نهری درین باب مجرب من است و خوردن زنجبیل
مربی و غیر مربی و کذا فرنجمشک و عرق آن و کذا زعفران و کذا امرود بعد طعام و کذا سعد و حب بلسان و تخم خیری و سنبل هندی و بسباسه و کاشم و قاقله کبار و صعتر
و کذا عنصل بریان مطبوخ بعسل و کذا سرکهٔ آن و شربت آن و کذا کمادریوس و شراب جالینوس یکشبانه روز تر کرده و آن شراب را بشکر یا عسل بقوام آورده
و کذا فلفل سیاه و دفع ضرر او در محرورین بسرکه و کذا دار فلفل و عود بلسان و نانخواه و لیمو مالح و بلبوس و زرنباد و فاغره و جرم جرجیر خام و پخته و تخم آن
و ترنجان مطبوخ و تخم آن و پوست ترنج و برگ آن و دوقو و نعنع و سیسالیوس و حاشا و کندر و عود البخور یکمثقال و روغن بلم و جاوشیر و انجدان و [illegible]
و دارچینی و سنبل هندی و کرفس و بیخ راسن و جرم افسنتین رومی و در شراب تر کرده و با شکر یا عسل شربت آن ساخته و حلبه در سرکه پخته و سداب و آمله
و زرنب و جوز الشرک و دارباک و دونج و کذا آمیختن زنجبیل و خولنجان و کبابه و فلفل سیاه و هیل و خردل در طعام و تخم ... و روغن قسط و روغن بلسان
و شراب یکساله ریحانی قابض قصار و شرب نبیذ کسالته هر واحد معین بر هضم و مقوی آن و هاضم طعام است ذکر ادویهٔ مرکبهٔ نافع ضعف هضم

جوارش

جوارش مصطگی ساده که برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب دهن را مفید است مصطگی سه مثقال کوفته بیخته و نیم آثار شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آورده آمیزند خوراک شش ماشه تا دو درم **جوارش مصطگی مرکب** مصطگی یک توله دانه هیل شش ماشه سعد کوفی سنبل الطیب هر یک پنج ماشه پوست ترنج نه ماشه کوفته بیخته گلاب و قند قوام نموده جوارش سازند **نوع دیگر** نسخه علوی خان که در تحلیل ریاح و تقویت معده مجرب و ضعف قلب و ربو و جگر و خفقان بارد و سیلان آب دهن و اسهال بلغمی را نافع و اگر در مرض صرع بعد طعام خورانند بسیار فائده کند مصطگی زنجبیل قاقلهٔ کبار و صغار و قرفه هر یک دو ماشه دارچینی فلفل گرد نانخواه کبابه زیره سیاه و سفید کرویا گل سرخ پوست ترنج کشنیز خشک پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی کندر عود هندی زرنباد بادرنجبویه سنبل الطیب گل گاوزبان زعفران هر یک پنج ماشه کوفته بیخته بعسل سه وزن ادویه قوام ساخته آمیزند شربتی دو مثقال با عرق بادیان در بعضی نسخه ها یکی ایشان که در صرع مستعمل وزن مصطگی سی ماشه و دارچینی ده ماشه است و انیسون پنج ماشه عوض کشنیز و هر دو پوست نوشته و وزن زعفران هفت ماشه نگاشته و عود صلیب هفت ماشه افزوده **جوارش عود شیرین** مقوی باضمه نافع بارد مزاج عود پنجدرم قرنفل تجمشک جوزبوا بسباسه دانه هیل اقلیمون پوست ترنج طباشیر دارچینی گاوزبان زرنب هر یک یکدرم مصطگی سنبل الطیب گل سرخ تار مشک هر یک یکنیم درم زنجبیل فلفل دارفلفل هر یک یکدرم مشک نیمدرم عسل یا قند سه چند ادویه **نوع دیگر** که باضمه را قوت دهد و اشتها آرد و بلغم و رطوبت دفع کند عود هندی پنجدرم قرنفل سه درم قاقله کبار قاقله صغار سنبل الطیب هر یک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته با عسل مصفی یا دو آثار مربا سازند و در نسخه دیگر که آن هم معمول است وزن عود سه درم و زعفران دو درم ست و پوست ترنج کبابه بسباسه جوزبوا مصطگی هر یک دو درم زیاده و نبات سه پاو و شهد یک سیر **نوع دیگر** نسخه حکیم علوی خان که معمول آنجا بود عود قماری پنجدرم بسباسه قاقلین زعفران جوزبوا مصطگی سنبل الطیب تجمشک زنجبیل دارچینی بادیان هر یک دو درم قرفه پوست ترنج طباشیر دارفلفل ابریشم مقرض پودینه گاوزبان قرنفل زرنب هر یک یکنیم درم زرنباد نیمدرم مشک یکدانگ عسل مصفی بقدر ضرورت معجون سازند **نوع دیگر** معمول عود غرقی پوست ترنج هر یک پنجدرم قرفه قرنفل مصطگی سنبل الطیب تجمشک زنجبیل دارچینی قاقله صغار قاقله کبار بسباسه زعفران جوزبوا هر یک دو درم تار مشک یک نیم درم فلفل دارفلفل زنجبیل هر واحد یکدرم سعد کوفی نیمدرم مشک دو دانگ عسل و قند هر یک نیم من و در نسخه حکیم میرزا سلیمان وزن قرنفل چهار درم و مصطگی سه درم و زعفران جوزبوا هر واحد یکدرم و بسباسه سه درم است و دارچینی و قاقله صغار و تار مشک و فلفل و سعد و مشک و عسل مطرح **نوع دیگر** از حکیم اکمل خان عود هندی دارچینی جوزبوا قرفه دانه هیل قرنفل خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم اسارون زعفران هر یک دو درم مشک نیم مثقال نبات نیم رطل عسل مصفی سه وزن ادویه **جوارش عود ترش** نافع حار مزاج مقوی باضمه و قابض و مشهی گل سرخ چهار درم صندل بگلاب سوده زرشک بیدانه هیل طباشیر عود غرقی پودینه خشک پوست ترنج هر یک یکدرم شربت انار شیرین چهار توله تمر هندی سه توله در آب تر کرده آب لال آن گرفته گلاب نیم پاو قند سه چند ورق نقره نیمدرم بدستور لیسانند **نوع دیگر** که مجروران السبب بجزو الذوا طیب عود غرقی مصطگی پوست بیرون پسته هر یک دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یکماشه آب لیموی کاغذی هفت عدد نبات نیم سیر معجون سازند **نوع دیگر** عود غرقی سه درم دانه هیل زرشک یکدو درم برگ پودینه طباشیر پوست ترنج سنبل الطیب مصطگی قرنفل سعد کوفی دارچینی دانه قاقله کبار زرنب صندل بگلاب سوده اسارون تجمشک یکیک درم دارفلفل زنجبیل هر یک نیم درم آب لیمو هفت عدد آب تمر هندی چهار توله قند سه چند **نوع دیگر** نسخه حکیم محمد رضا عود هندی هفت و نیم مثقال قاقله سنبل الطیب زعفران قرنفل پوست ترنج بادرنجبویه مصطگی هر یک دو مثقال پاو لا گلاب هفتاد و پنج مثقال آب لیموی تازه دو نیم مثقال آب سیب ترش قند سفید نبات سفید هر یک پنجاه مثقال بدستور معجون سازند **جوارش عنبر** مسخن معده و محلل ریاح غلیظ و قاطع بلغم و مقوی دل و دماغ و حواس عنبر اشهب مشک خالص هر یک دو ماشه اسارون قرنفل زعفران هر یک سه ماشه دانه هیل دارچینی دارفلفل زنجبیل جوزبوا هر یک شش ماشه نبات سفید شهد خالص هر یک پاو آثار بدستور جوارش سازند **جوارش نارمشک** تالیف والد حکیم علوی خان معده و جگر را

قوت دہد و اخلاط فاسده را دفع کند و ریاح غلیظ و خفقان را ببرد و نار مشک شیطرج هندی زنجبیل فلفل دارفلفل دارچینی قاقله صغار قاقله کبار قرنفل
سافج هندی بسباسه خولنجان مصطکی رومی کبابه چینی سنبل الطیب سلیخه تخم کرفس نانخواه بادیان بو زیدان انیسون افتیمون هریک سه مثقال
ریوند چینی زعفران هریک نیم مثقال تربد سفید شش مثقال کوفته بیخته با دو وزن او و عسل مصفی بسرشند شربتی چهار مثقال جوارش خولنجان
برای هضم طعام و طرد ریاح و سردی معده و جگر مفید تخم کرفس انیسون زیره کرمانی کرویا طالیسفر هریک یکدرم خولنجان قرنفل قرفه فلفل سیاه
سعد کوفی هریک دو درم پیپل دارچینی نارمشک هریک سه درم دارفلفل شش درم زنجبیل هشت درم شکر سفید سه چند شربت دو درم حب هاضم
و هو شفی الفقه چوک ترش زنجبیل هریک دو و نیم دام نمک لاهوری پنج درم قرنفل دانه هیل هریک سه ماشه فلفل گرد دانه الایچی کلان هریک دو ماشه
کوفته بیخته چوک را در آب لیمو حل کرده آمیخته بقدر نخود حب بندند و بعد طعام دو سه حب بخورند ایضاً هاضم و مشتهی و بی نظیر پوست هلیله زرد بادیان
پودینه نمک لاهوری چوک ترش هر واحد چهار درم زنجبیل فلفل گرد دارفلفل دانه الایچی سفید نانخواه هریک دو درم پوست شیطرج قرنفل یک
نیم درم باب لیمو و عدد کهرل کرده حب بندند ایضاً هاضم و مشتهی و دافع فضول معده و مفید در وآن و معمول پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله
فلفل زنجبیل نانخواه زیره سیاه و سفید چوک ترش نمک سیاه هریک یکدام قرنفل یکپا نکسنای مکی سه دام آب لیمو کاغذی بقدر احتیاج کهرل کرده حب
بمقدار فندق بندند و یک یا دو بخورند ایضاً که برای هضم طعام و درد شکم و تحلیل ریاح و تقویت معده معمول است پوست هلیله پوست بلیله بادیان هر واحد
یکدرم شیطرج پودینه خشک کشنیز خشک الایچی سفید هریک دو درم زنجبیل فلفل سیاه سهاگه بریان هریک سه ماشه چوک ترش نمک سیاه هریک یک توله
نمک لاهوری ... ماشه همه را کوفته بیخته در آب ادرک یا آب لیمو بقدر کنار دشتی حب بندند حب نمک هاضم و دافع ریاح معده نمک سانبهر نمک سیاه
هریک دو توله و نیم آب یک آثار سرکه کهنه چوش دهند تا تمام سرکه جذب شود و قابل حب بستن گردد و بقدر کنار دشتی حب ها ساخته بکار برند حب پچلونه که هاضم
طعام و دافع ریاح نافع هیضه است پنج نمک یعنی لاهوری نمک سوبچر نمک سیاه نمک سانبهر نمک کنطی که آن را پونکا نون گویند و دراز و میانه خالی میباشد
و پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله بادیان نانخواه هریک یکدرم زیره سیاه و سفید پوست شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل تنکار نوشادر سنای مکی
هریک پنج ماشه تلثیت بریان سه ماشه ادویه را یکجا سائیده در بیست و یک عدد آب لیمو کهرل کنند تا قابل حب بستن شود بقدر کنار دشتی
حب ساختند خوراک یک حب حب ترش معمول برای هضم طعام و دفع ریاح و تقویت معده زنجبیل یک آثار قرنفل دارفلفل هریک دو دام دانه هیل
یک دام نمک سیاه نمک سنگ هریک پاو آثار گوگرد زرد شقاقل دو دام گوگرد را در روغن گاو بریان ساخته همه ادویه را جدا جدا کوفته بیخته
در آب لیمو ترکنانیده آنقدر که دو انگشت بالای ادویه باشد و چون خشک شد آب لیمو همان قدر دیگر بیندازند و هفت مرتبه چنین کنند بعد از آن حبها بمقدار
نخود و یک حب خورده باشند حب ... جهت تقویت معده و هضم طعام تالیف حکیم شریف خان انگوزه خالص چهار توله زنجبیل سه توله
قرنفل خولنجان فلفل دارفلفل کبابه چینی قاقله صغار مصطکی قرنفل نانخواه هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هر واحد یک توله نمک لاهوری نمک سیاه
هریک دو توله شورهٔ ... ماشه ادویه را کوفته بیخته تلثیت را کوفته در روغن بریان نموده و آب لیمو و آب ادرک آنقدر که چهار انگشت بالا باشد تر
نمایند یک هفته هر روز بیجا ... و اگر برای تقویت باه مرتب سازند در آب لیمو و ادرک تر کنند و بعضی شقاقل و لسان العصافیر
و تعلب مصری هر واحد یک توله افزایند ... معمول متاخرین مقوی قوت هاضمه معده و اعضای رئیسه جهت دفع غثیان و منع انجرهٔ
معده نافع و مشتهی بود ثماری ... صندل سفید ... گل سرخ مصطکی بادرنجبویه هریک ... سنبل الطیب بسباسه ساذج هندی هریک یکماشه
مشک خالص عنبر اشهب ورق طلا هریک نیم ماشه شربت ... شربت انار شیرین شربت انار ترش هریک شش توله
اگر مزاج صفراوی باشد شش توله آب لیموی کاغذی داخل نمایند برای هاضم و مشتهی و خوش مزه از بیاض استاد مرحوم آب جغرات آب لیمو هر یک
نیم آثار آب ادرک دو و نیم توله پوست ... فلفل سیاه هریک ... ماشه ... بریان سه ماشه نمک لاهوری قدر قلیل ادویه سوده

درآبہای مذکور آمیختہ در شیشہ نگاہدارند خوراک دو سہ تولہ ایضاً مقوی ہاضمہ معدہ و افزایندہ رنگ رو معمول چای خطائی یکدرم بادیان خطائی
نیم درم دانہ الایچی سفید دارچینی ہر واحد نیم مثقال نبات یک نیم تولہ در گلاب یا بید مشک یا عرق کیوڑہ و اگر نباشد در آب نیم سیر بجوشانند چون نیم پاؤ بماند
نیم گرم بطور قہوہ بنوشند و چای خطائی را در آخر جوش اندازند سفوف تالیف حکیم محمد ہادی کہ دافع رطوبات و مقوی معدہ و ہاضم طعام است دارچینی
مصطگی قرنفل بادیان خطائی زیرہ سیاہ مدبر زیرہ سفید مدبر مساوی نبات سفید بوزن مجموع ادویہ کوفتہ بیختہ یک مثقال بخورند و در نسخہ دیگر
سعد کوفی عود قماری نانخواہ فلفل سیاہ دار فلفل دانہ ہیل صعتر بادیان انیسون کشنیز مقشر زنجبیل عوض قرنفل داخل است خوراک بدستور با عرق
بادرنجبویہ سفوف پچلونہ کہ برای تقویت ہاضمہ معمول ترزشک پوست سماق انار دانہ طباشیر تخم حماض بادیان دانہ الایچی سفید و سرخ پوست
ہلیلہ کابلی پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ ہلیلہ سیاہ آملہ ہر یک شش ماشہ زیرہ و زیرہ سفید پوست ترنج انیسون دار فلفل پودینہ خشک فلفل
سیاہ شیطرج ہندی ہر یک چہار گل سرخ مصطگی ہر یک سہ ماشہ زیرہ سیاہ پنج ماشہ نمک لاہوری چوک ترش نمک طعام نمک سیاہ پچلون ہر
یک تولہ سہاگہ شورہ قلمی ہر یک سہ ماشہ نوشادر دو ماشہ کوفتہ بیختہ سفوف سازند خوراک حسب سن دہند دو یک ماشہ بعد طعام بخورند سفوف حیات
ہاضم و ملین پوست ہلیلہ کلان بادیان سنای مکی نمک سیاہ زنجبیل پوست بلیلہ ہر یک سہ جزو دار فلفل یک جزو کوفتہ بیختہ تا یکتولہ بخورند و در نسخہ
دیگر زیرہ سفید عوض زنجبیل است ایضاً ہاضم و مشتہی و ملین مجرب پوست ہلیلہ زرد زنجبیل بادیان نانخواہ نمک لاہوری نمک سانبھر جواکھار نمک سیاہ
سنای مکی تربد مجوف گل سرخ ہر یک سہ تولہ آملہ کچری زیرہ سفید دانہ الایچی کلان ہر یک شش ماشہ بلیلہ سیاہ پوست بلیلہ ساذج ہندی فلفل سیاہ
زیرہ سیاہ سہاگہ نوشادر برگ پودینہ پوست ترنج الایچی خرد مغز پوست ہر یک شش ماشہ قرنفل جلیفت زعفران ہر یک ماشہ سفوف سازند خوراک
دو ماشہ ایضاً ہاضم و مشتہی و رافع قبض و نفخ معمول بادیان انیسون فلفل سفید ہر یک چہار ماشہ سنبل الطیب الایچی خرد آملہ دارچینی زنجبیل زیرہ سیاہ
جواکھار نمک ہندی نمک سنگ نمک نفطی سماق ہر یک سہ ماشہ گل سرخ ہفت ماشہ تربد مجوف دہ ماشہ سنای مکی یک تولہ کوفتہ بیختہ در آب لیمو
تر کردہ خشک نمودہ باز در آب ترنج تر نمودہ خشک کردہ سائیدہ بحسب مزاج دہند سفوف ہاضم نسخہ حکیم معتمد الملوک
مجرب پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ نمک سنگ نمک سانبھر نمک سیندہ نمک کچیہ زنجبیل اجوائن بادیان زیرہ سیاہ و سفید پوست
شیطرج سہاگہ خام ہر یک یک تولہ حلتیت نصف بریان و نصف خام دو ماشہ سفوف سازند باید کہ حلتیت را در آرد پیچیدہ بریان کنند
نوع دیگر ہاضم و خوش مزہ قائم مقام نمک سلیمانی معمول پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ بادیان نانخواہ زیرہ سفید نمک لاہوری نمک سیاہ
نمک ہندی جواکھار ہر یک شش تولہ سہاگہ بریان نوشادر فلفل گرد دانہ الایچی سفید زنجبیل قرنفل ہر یک یک تولہ سفوف سازند سفوف نمک
سلیمانی معمول برای ہضم طعام و اشتہای غذا نمک سانبھر یک رطل نمک سیاہ پانزدہ مثقال نمک اندرانی نوشادر کانی ہر یک پانزدہ مثقال تخم کرفس پنج
مثقال فلفل سیاہ پاؤکم چہار مثقال فلفل سفید سہ مثقال فقاح اذخر یا اذخر دو مثقال افتیمون سنبل الطیب لیلیت خوشبو زیرہ سیاہ ہر یک یک نیم مثقال
دارچینی تخم انجدان مغز تخم قرطم زنجبیل انیسون اصل السوس ہر یک یک درم باید کہ اول نمک سانبھر را صاف کنند و اگر ہر سہ نمک را صاف نمایند
خوب است پس ہمہ اجزا را جدا جدا کوفتہ بیختہ وزن نمودہ یکسہ ماہ در بوعہ دفن نمایند پس برآوردہ از یک ماشہ تا دو ماشہ استعمال کنند و ہر قدر کہ کہنہ
شود بہتر گردد سکنجبین گلقندی دافع رطوبت معدہ و ہاضم نانخواہ دو مثقال ساذج ہندی برگ پودینہ ہر یک سہ مثقال مویز منقی پنج تولہ
ہمہ را در سرکہ انگوری یا قندی مقطر نیم پاؤ تر کنند و صبح باپاؤ آثار گلقند و یک سیر گلاب بجوشانند تا بنصف رسد مالیدہ صاف کردہ با یک رطل
بقوام آرند عرق تنبول برای ہاضمہ و استسقا زنجبیل بادیان ساذج ہندی برگ پودینہ نانخواہ ہر یک دو تولہ الایچی خرد مغز پوست کوفتہ
بہمن سفید دارچینی اشنہ زرنباد خولنجان اسارون قرنفل مصطگی عود لسان تخم کرفس عاقرقرحا کبابہ سنبل الطیب
ہر یک یکتولہ زعفران شش ماشہ مشک دو ماشہ در بیخہ بندند ادویہ کوفتنی را کوفتہ و در آب تر نمایند نیم پاؤ مویز منقی داخل کردہ صبح پنجاہ برگ تنبول را

انداخته عرق کشند خوراک دو توله نوع دیگر من تصنیف حکیم شریف خان جهت اعانت هضم و سرخی رنگ رخسار و تقویت باه مجرب پان یکصد
و بست درم دارچینی سی درم بهمن سفید بست درم دانه کهیل جوزبوا تودری سرخ هریک دوازده درم آب باران بست آثار عرق ده آثار
بکشند شربت برای قلیب عرق بادیان مرکب مقوی هاضمه رافع نفخ و مشهی بادیان یک سیر عود سه توله نانخواه پودینه خشک یک پنج توله
بطریق معمول عرق کشند قهوه مقوی معده و هاضم و مشهی الایچی سفید ده عدد قرنفل چهار عدد بادیان خطائی یک یا نیم در آب جوش داده فرود آرند و بقدر
سه ماشه چای خطائی انداخته ساعتی دهن ظرف بند کنند پس صاف کرده با نبات شیرین نموده بطریق قهوه بنوشند دیگر که اصلا پرهیز ندارد و هضم
و سایر قوی را قوی نماید چوب چینی مثقال تا یک نیم مثقال از کار و ورق ورق کرده چای خطائی مثقال دارچینی بادیان خطائی هیل هریک یک نیم
مثقال در گلاب یک شب تر کرده با یک من طبی آب با آتش ملایم بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بعد انحدار غذا از معده بقدر دو فنجان نیم گرم بنوشند
و در چند روز هضم نوشیده شود و اگر نبات داخل نمایند برای اقبال طبع بهتر ست و در استعمال این نمک کم خورند و چار ادرک در آخر جوش انداز ند معجون
هاضم و قابض گل سرخ سه درم سعد و نیم درم قرنفل مصطگی اسارون سنبل الطیب هریک یک نیم درم کشنیز مقشر زرشک بیدانه هریک دو درم
زرنباد کبابه آس پوست بیرون پسته پوست ترنج صندل سفید سوده طباشیر دانه قاقلین جوز بوا بسباسه قرفه هریک یک درم زعفران نیم درم
شربت انار شیرین پخته ادویه مرباست آنرا صلایه کرده پنج عدد قند سه چند اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که ضعف هضم اگر از سبب خفیف
یا امتلای متقادم غیر کثیر عارض گردد در ان حالت خواب در جائی که هوای آن معتدل باشد و ترک ریاضت و آواز قوی و حمام و استعمال قی با آب نیم گرم و
تقلیل غذا الکفایت کنند و اگر از ان قوی تر و عظیم تر باشد و عقب تناول طعام سوزش و غثیان و آروغ مودی مزه غذا بود با آب نیم گرم بکرات قی کنند تا آنکه همه طعام فاسد
برآید بعد از ان برسر روغن شبت روغن بنفشه بادام و روغن مورد و روغن گل برای تنویم و دفع ابخره ریزند و شکم و پهلو را بپارچه گرم تکمید نمایند و دست و پا
را تربیت و روغن گل بمالند و آب نیم گرم بران ریزند و امر بخواب طویل نمایند و آن روز طعام ندهند چون روز دیگر مریض بنشاط و قوی برخیزد در حمام
داخل کنند و طعام سبک اندک بدهند الا اعاده خواب تدبیر لطیف اندک خفیف تنویم سه روز متواتر نمایند تا معده او بحال خویش باز آید و گاهی
محتاج باستعمال میشود و فلفل از معین ترین ادویه است بر هضم و خواب بجمیع اشکال معین بر هضم است لیکن نوم بر پهلوی چپ بید المعونة برآنست و معده اگر کشند
بسبب اتصال جگر بمعده و اما خواب بر پهلوی راست سبب عجلت انحدار طعام از معده هست و بدانند که اغتذای صبی که قریب باق باشد یعنی چهار شش طفل اند
شکم که قریب بلوغ نرسیده باشد تمام شب از معین ترین چیزها بر هضم ست و لازم ست که عرق نیاید زیرا که عرق شکم را مانع ارتفاع بحرارت غریزی طفل
منع نمایند و واجب ست که با آن حرکت شهوی نباشد که او مشوش حرکات قوای غاذیه است و بعضی مردم بچه را سگ یا گربه سیاه نزد کنار گیرند و آن ضعف
هضم حادث بسبب حرارت مع ماده را سکنجبین سفرجلی و بیشه اغذیه ترش قابض مثل حماض و قریص و مانند آن از بوارد نافع بود و بقدر دو درم سفوف
مرتب از گل سرخ ده جزو طباشیر سه جزو کشنیز خشک سه نیم جزو و آب انار یا در سکنجبین سفرجلی بخورند محمد شریف گوید که علاج ضعف هضم
تقلیل طعام ست و خوردن غذا بعد اشتهای صادق و ریاضت معتدل و اختیار اغذیه موافقه در کم و کیف و استعمال قی با آب نیم گرم و
سکنجبین اگر مواد مختلط الغذا باشد و شراب بهترین معین بر هضم ست و همچنین خواب طویل و مالش دست و پا و جوارشات و معجونات هاضم مشهی مثل
نوشدارو و فنداریقون و کمونی و فنجنوش بحسب حاجت و تنقیه بملینات مناسبه که بران اعراض و اوقات و سن و مزاج دلالت کند
مصنف اقتباس مینویسد که اگر بسبب ضعف هاضمه رطوبت باشد تنقیه آن نموده جوارش مصطگی و غیر آن جوارشات گرم با پوست
نگندان هرج صحرائی دو دانه هیل و امثال اینها با شیره بادیان هفت ماشه و انیسون و زیره سیاه و کرویا هریک سه ماشه و الایچی کلان چهار عدد
نبات دو توله دهند و تدبیر خفیف الغذا استفراغ بعمل آرند و آنچه در علاج ضعف اشتهای بارد مسطور گردد بکار برند و اگر سبب آن خشکی بود لعوق لعاب بهیدانه
و بیدمشک عرق شیر نوشانند و ادویه و اغذیه مرطبه بعمل آرند و اگر ضعف حرارت غریزی سبب آن بود بدادن ماء اللحم و شراب شوربا با النعناع آن نمایند

وگوشت تازه وفاختیا پودینه وزنجبیل وادرک دهند واگر از قصور هضم ثانی وثالث ورابع باشد تقویت آنها کوشند واین نوع در آخر باستسقا انجامیده
بهلاک میرساند کذا فی النفیس الکبیر پوشیده نماند که آنچه از رطوبت بود منجر باستسقا میگردد وآنچه از یبوست بود بذبول میکشد پس هر دو نوع مهلک اند
ابن الیاس گوید که علامت ضعف هضم تمدد وثقل معده است وعلاجش تقویت معده باشربه وربوب باید اگر سببش سوء مزاج حار
باشد مثل رب ریباس ورب انار میخوش ورب سیب وترنج ولیمو هرچه از اینها بهم رسد باگلاب ده درم ویا سکنجبین سفرجلی وگلاب هر واحد ده درم
بدهند وغذا مزورهٔ تیهو یا جلبجه بچه مرغ واین سفوف نافع است گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم کرویا وزیره هر دو بدبریان کرده هر احد
سه درم طباشیر سفید نیم درم مغز تخم خیارین چهار درم کوفته بیخته هر صباح پنج درم بخورند واگر سبب سوء مزاج بارد باشد هر صبح مصطگی وعود
هندی هر واحد نیم درم باریک سائیده در گلقند عسلی ده درم آمیخته بخورند ایلاقی وجرجانی مے نویسند که آنچه بعلاج قوت هاضمه مخصوص
ست نماصته اگر مزاج سرد باشد اطریفل کبیر صغیر وجوارش عود وسنجرینیا لبشراب کهنه یا بماء العسل خورانیدن ست وضماد گرم نهادن وطعامهای
گرم وسریع الهضم دادن واین ضماد بعمل آرند زریره یاسمین زریره نسرین عود هندی مصطگی لادن پوست ترنج قشور کندر قرنفل سک جوز بوا لسباسه
فرنجمشک خیر بوا از عصیر ان بادرنجبویه قاقله کبار قصب الزریره سنبل الطیب گل سرخ مساوی مشک بقدر رائحه کوفته بیخته بآب رنجوش
وآب بگیره ... سرشته ضماد نمایند وروغن مصطگی بمالند واگر مزاج گرم باشد بیه وسکنجبین سفرجلی وشربت لیمو وانار باید داد وطعام مخصوص با آب
سماق وآب غوره وآب انار ترش باید فرمود مسیحی گفته که هرگاه معده ضعیف باقلت عطش بطوی نزول طعام وجشای حامض باشد بگیرند گل سرخ
ده درم عود مصطگی سلیخه قاح اذخر دارچینی افسنتین هر واحد یکدرم وبشراب کهنه قرص ساخته هر روز یک نیم مثقال بطبیخ زیره ونانخواه بدهند وغذا
قلیل الرطوبت سریع الهضم عدیم الفضول تطیب با فاویه حارّه مثل قلایا ومطجنات لحوم قنابره وعصافیر خورند وریاضت قبل طعام استعمال نمایند
واقلیل آب سیران وتکثیر نوم بعد از آن کنند وشراب کهنه اندک بنوشند واگر این اعراض در معده مزمن وتمکن باشند کمونی وکندری هر واحد یک مثقال
باوقیه شراب کهنه استعمال نمایند واگر کفایت نکند خبث الشراب باین صفت تخم کرفس بادیان انیسون کمون نانخواه صعتر کاشم کرویا کندر سنبل
قرنفل جوز بوا سعد زنجبیل کشنیز خشک فلفل دار فلفل دارچینی هر واحد یک مثقال خبث الحدید ده مثقال در شش رطل شراب بجوشانند تا نصف بماند
صاف کرده وهر روزی درم بنوشند وتخفیف غذا کنند وشش هفته بیاشامند واز ترشی وفواکه رطب پرهیز کنند وباین ضماد تضمید معده کنند سنبل اذخر
افسنتین قصب الزریره مصطگی بشراب کهنه وآب به آمیخته ضماد کنند وروغن ناردین بر معده بمالند وگرم کرده صوف نفوش بدان آلوده بر معده نهند
وبپارچه ببندند وشراب کهنه یا ماء العسل یا میبه بنوشند باین صفت بگیرند آب به ترش دو دور وبگذارند تا صاف کرده بگیرند وآن با یکجزو شراب کهنه
آمیخته بجوشانند وکف بردارند حتی که در قوام جلاب آید ودر مقابل هر رطل آن بگیرند زنجبیل قرفه هر احد یکدرم ومصطگی دو درم کوفته در صرهٔ بسته
در آخر قوام اندازند وقلیل جوش داده بردارند واستعمال کنند وهرگاه قلت استمرا با عطش شدید وقلت شهوت طعام وجشای دخانی ومنتن باشد
این سکنجبین سفرجلی بنوشند بگیرند آب سفرجل حامض ونبات سفید یک جزو سرکه تند ربع جزو وبقوام آرند که مقوی معده مسترخی از حرارت
ومسکن شدت التهاب است وغذا از اشیای حامضه که باحموضت آن قبض باشد مثل حصرمیه وتفاحیه وریباسیه ودیواره ولام وقریص وامثال آن
سازند واین سفوف گل سرخ ده درم طباشیر سه درم سماق منقی سه درم کشنیز خشک پنج درم کوفته بیخته دو درم بآب انار میخوش وسکنجبین سفرجلی
بخورند واگر باوجود این حال در معده نحافت در بدن همیشه زیاده گردد در توقت مریض را شیر ماء الشعیر بنوشانند واز بقول بارد مثل کاهو وخیار و
خیارزه وکدو وتخم خرفه وحملان شیر خوار وماهی تازه غذا سازند وقبل غذا وبعد آن هر روز حمام وآبزن استعمال کنند وشراب رقیق کثیر المزاج بنوشند وحرکت
وسکون لازم گیرند ودر جمیع تدبیرات تدبیر تخصیب بدن بعمل آرند قرشی وملا سدید وصاحب شفاء الاسقام می نویسند که آنچه از
سوء مزاج باشد تعدیل مزاج نمایند ودر اکثر از برودت ورطوبت میباشد وادویه نافعه برای ضعف هضم حاصل از سبب برودت ورطوبت آن مثل جلنجبین

جوارش اترج و سفرجلی قابض و مسهل مطیب مفرد و مجموع با مصطکی و سنبل و قرنفل ست و از اقراص قرص عود و قرص ورد صغیر و کبیر حسب مزاج و مرض و مطیب با فادیه و قرص انبر باریس کبیر و صغیر استعمال نمایند و از سفوفات مقوی هضم قریب باعتدال در حرارت و برودت آنیست گشنیز خشک مقشر و ورد هر واحد یک درم سنبل الطیب و مصطکی و کندر و انیسون هر واحد نیم درم طباشیر و لک مغسول هر واحد ربع درم غذا به یک مثقال شکر بوزن ... خوب باریک بسایند و یکبار استعمال کنند و غذا از لحم ماکیان و بچه آن و جدی مطجن مزوره با زیرباج و گشنیز خشک بدهند و این مرض اکثر بسبب برودت و رطوبت واقع میشود و بدانکه بهترین علاج معده احتراز از طعام زائد بر قدر لائق و از ثقل غذا ست و بسیار باشد که منع دوا از ... و ترک علاج در حق آن علاج تام حیثیت میگردد زیراکه اکثر علاج و آشامیدن ادویه بسبب طول مرض می شود **تبصره** چون معلوم شده که اسباب ضعف هضم و سوء هضم و تخمه یکیست و کذا علاج آنها پس هرچه در باب سوء هضم و تخمه بیاید حسب حاجت در ضعف هضم نیز استعمال نمایند

فساد هضم

آنرا سوء هضم نیز گویند آنست که طعام هضم تام نیابد بلکه فاسد شود و متغیر بعض کیفیات ردیه گردد و بیشتر سبب این مرض کثرت کمیت یا رداءت کیفیت غذا میباشد اما آنچه از کثرت کمیت طعام باشد نسبت بدانچه از رداءت کیفیت آن بود قلیل المضرت ست زیراکه از طعام کثیر بقدر تصرف معده و ... بدن را بهره میرسد اگرچه باقی غیر منهضم ماند بخلاف فاسد الکیفیت که مردود طبیعت و موذی بدن ست و بقول شیخ طعام در معده فاسد میگردد یا بسبب آن ضد سبب صلاح طعام در معده است و یا بجهة سببی این یا در طعام باشد و یا در قابل طعام یعنی معده و یا امور عارضی که برآنها طاری گردند اما طعام در معده فاسد میشود یا بسبب کمیت او چنانکه بیشتر از ما ینبغی باشد و منفعل شود از هضم کمتر از آنچه می باید و یا کمتر از ما ینبغی باشد و منفعل گردد از هضم زیاده از آنچه میباید و محترق و متبدد شود و خصوصا چون غذا لطیف و معده حار باشد و قریب بانست آنچه فاسد میشود غذای لطیف در معدهٔ حار ناری و یا بسبب کیفیت او چنانکه در نفس خود یعنی جوهر او سریع القبول باشد مر فساد را مثل شیر و یا سریع الاستحاله باشد مثل شیر تازه و ... و یا بطئ القبول مر صلاح را مثل کماة و لحم جاموش یا مفرط الکیفیت بنابر حرارت او مثل عسل یا بنابر برودت او مثل کدو و یا منافی اشتها باشد بنابر خاصیتی که در آنست مثل طعام بدبو یا ناخوش طبیعت یا در طعم مانند کسی که طبیعت او از طعامی نفرت کند و اگرچه محمود باشد و نزد غیر او مشتهی بود و یا بسبب وقت تناول طعام و این چنان ست که طعام تناول کرده شود و هنوز در معده امتلا و بقیه از غذای اول باشد و یا خورده شود قبل ریاضت یا بعد نقض طعام اول و اخراج او و یا بسبب خطا در ترتیب طعام چنانکه سریع الهضم بالای بطئ الهضم خورند و سریع الانهضام قبل از بطئ الانهضام منهضم گردد و بالای او طافی باقی ماند و فاسد گردد و آنرا که بدان مخلوط شود نیز فاسد کند و واجب ست در ترتیب که تقدیم خفیف بر ثقیل نماید و ملین بر قابض مگر آنکه داعی مرضی باشد که تقدیم قابض برای حبس طبیعت واجب کند و یا بسبب کثرت اصناف طعام و خلط بعض و بعض و ممزوج کند سریع الهضم و بطئ الهضم را و اما کائن بسبب قابل یا در جوهر او باشد و یا بسبب غیر او و آنچه مطیف اوست و در ان حادث گردد و آنچه در جوهر او باشد مانند آنست که معده سوء مزاج مادی یا غیر مادی بود پس هضم ضعیف گردد یا منهضم تجاوز کند چنانچه در حار دیده معلوم شده و یا جوهر معده سخیف و شرب او رقیق گردد و یا احتوای او غذا را غیر متشابه و غیر جید باشد و یا جید باشد مگر ثقل او موذی معده باشد پس اشتیاق گرد بکم کردن چیزی که در آنست و اگرچه قراقر و نفخ احداث نماید و این هر دو از اسباب ضعف هضم و بطلان او نیز هست و با قروح و ... جودت اشتمال معده بر غذا در آن باشد و آنچه بسبب غیر او باشد مثل آنکه در معده ریاح بود که میان آن و میان اشتمال بر تمام حائل گردد و چون گفته شود که از اسباب فساد هضم کثرت جشا ست پس این از حیثیت جشا نیست بلکه از جهت ست که آن ریح ست که پیدا میشود و معده را متمدد میسازد و ... طعام می نماید و اشتمال قعر معده بر طعام نیک نمیشود و هرچه مسطفی طعام ست آن عائق از هضم است و مثل آنکه بسوی معده از سر و جگر و طحال یا سائر اعضا آنچه طعام را بخلطیت خود فاسد کند سیلان نماید و معده انضمام آن ... نباشد و بیشتر بسوی

آن بعد هضم و عند خلو معده و شدت جوع و اکثر قبل از تمام هضم و بعد تناول طعام منصب میگردد چنانچه در مراقیان خلط ردی سوداوی منصب شود از جگر و
طحال به معده می ریزد و مثل آنکه آنچه مطیف بمعده است آنست که از کبد یا طحال یا رویا روی المزاج باشد و اما آنچه بسبب طاری بر طعام قابل او
باشد مثل فقدان خواب یا هضم محتاج الیه بر طعام ست یا وجدان حرکت غیر محتاج الیه بر طعام که مختص بهضم فاسد گردانند یا بنابر اتفاق شرب آب بیاران
زیاده از واجب یا کمتر و یا اتفاق جماع بیدان یا تکثیر الوان طعام محیر طبیعت یا هضم یا استحمام یا تعرض بهوای شدید البرد و شدید الحر یا ردی یا بوجه ریاح مختلف در
شکم مانع هضم و مفسد آن و تخفیف اغذیه و محرک آن در معده است و کذا خواب مفرط برای غذا سریع التغیر نیز مفسد هضم ست و بدانکه طعام که در معده
فاسد شود یا متعفن یا محترق و یا ترش گردد و یا کیفیت غریب غیر منسوب بسوی چیزی از کیفیات معتاده اکتساب نماید و این همه یا باستحاله طعام
بسوی آن فساد و عفونت وغیره باشد و یا خلطی برین صفت با طعام مختلط گردد و فاسد گرداند و گاهی این خلط طافی باشد و راسب نشود و
گاهی اندک راسب بسوی اسفل معده بود و منبسط نگردد و بسوی قعر معده متادی نشود و هرگاه طعام وارد گردد و زائد شود بسوی قعر معده
مرتقی گردد و با همه طعام مختلط شود و گاهی مثل این خلط نافذ در عروق باشد بعده آن خلط رجوع کند دفعة هنگامیکه پیش او سده واقع در وجوه منافذ
باشد و با آن نفاذ نیابد و در فضای معده حاصل شود و بجرم معده ملاقات مؤذی محوج بدفع آن گردد و چون معده حار بالماده یا بالماده صفراوی
منصب از کبد بسوی معده بسبب کثرت تولد او در آن یا از طرق مراره باشد در آن اغذیه خفیفه فاسد شوند و قوی غلیظ مثل لحم بقر بهضم گرویده و طحال
سبب فساد طعام ست و بدانکه فساد هضم مؤدی بامراض کثیره خبیثه مثل صرع و مالیخولیای مراقی و مانند آن میگردد بلکه آن ام الامراض و منبع الاسقام است پس
از امر هضم غافل نباید بود و عوارض آن نرازد و تدارک باید نمود و چون هضم ناقص فاسد گردد و اگرچه تخمه نفخ است باشد منتنه نکس اطعمه از جهت خوف
عفونت و تخمه فساد طعام که حادث میکند و ایضاً شیخ در دلائل فساد هضم میفرماید که از آن فساد هضم خالی نباشد نتن براز ست
زائد تر از نتن طبیعی و بدبوی جشاء و غثیان و اما دلائلی که گاهی با آن باشد و گاهی نه قراقر و آروغ و لذع و حرقت معده و نفخ و خروج ریح از اسفل
ست طریق التشخیص اسباب فساد هضم باید که اولاً احوال غذای ماکول از کثرت و قلت کیت و کیفیت او و وقت تناول و ترتیب آن و کثرت
اقسام او و حال امور عارضه مثل ترک خواب و اتفاق حرکت و مقدار شرب و جماع و استحمام بیان تعرض هوای بارد و حار پرسند پس اگر سببی از
اسباب مذکور یافته شود سبب سوء هضم از غذا یا امور عارضه باشد و الا علامات سوء مزاجات معده و ریاح بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض
معده مسطور شده دریافت نمایند پس آثار هر واحد از آن که ظاهر گردد سببش همان باشد و ایضاً بصورت تحقق سوء مزاج مادی دریافت
نمایند که غثیان و دیگر اعراض که با فساد هضم میباشد متواتر بلافترات ست یا غیر متواتر با فترات اگر بلا فترات باشد بدانند که ماده فاسد در نفس
معده است و اگر با فترات بود معلوم نمایند که مواد از عضو دیگر منصب میشود بعده حال آفت اعضای دیگر و حال انصباب از آن دریافت نمایند
پس کثرت انصباب ماده از هر عضو که مدرک گردد انصباب ماده از آن باشد مثلاً اگر مریض صاحب نوازل بسوی حلق و ریه وغیره
باشد بدانند که نزله از دماغ میریزد و معده از آن متالم میگردد و اگر از علامات مذکوره هیچ یافته نشود و با تطاول اوجاع معده و امراض آن
و ضعف اشتها و نحافت بدن باشد سببش سخافت معده و تحلیل نسیج لیف او باشد و ازین گاهی ضعف هضم و بطلان او بدون فساد هضم
واقع میشود علاج هرگاه معلوم شود که هضم فاسد میشود آب نیمگرم نمک محلول نوشیده فی الفور قی کنند و اگر در مطبوخ شبت و پودینه
سکنجبین آمیزند و نوشیده قی کنند بهتر باشد و انجا که از قی مانعی بود یا طعام از معده بسوی امعا منحدر شده باشد بهر دفع ماده باسهال
جوارش شهریاران و تمری و مانند آن که با وجود اسهال مقوی معده نیز باشد بدهند بعد از تنقیه ترک طعام یا تقلیل آن نمایند هنگام شدت
اشتها چیزی لطیف سریع الهضم مقوی معده مثل شوربای دراج و تیهو با دارچینی و فلفل و زعفران باید داد و ایضاً بعد تنقیه ریاضت و استحمام
و ریختن آب گرم بر معده نافع ست و کذا شستن دست و پا در آب سرد هضم را تقویت میدهد و اسهال که بعد فساد هضم حادث شود دفعةً نباید کرد

مگر بعد نقای معده از کیلوس فاسد شربت انار شیرین و جوارشات مناسبه باید داد و اگر پیچش عارض گردد با ادویهٔ با خم و محلل ادویهٔ منعصر یه ومز لقه مثل ریشهٔ خطمی باید آمیخت بالجمله تدارک جمیع اسباب مذکوره فساد هضم بمنع سبب نمایند مثلاً اگر سببش سوء مزاج مادی یا غیر مادی یا ریح یا فساد غذا باشد علاجش بعلاجی که در امراض معده گذشت باید کرد و آنچه بسبب ضعف معده باشد علاجش نیز مذکور شد و درینجا نیز علاج مخصوص بعض انواع مسطور میگردد و آنچه از اورام معده و تفرق اتصال آن و قروح آن و سوء مزاج کبد و طحال عارض شود علاج هر واحد در مقامش مذکور گردد و شیخ میفرماید که در فساد هضم اول اخراج طعام فاسد بقی یا اسهال و اصلاح تدبیر ماکول و مشروب نمایند و در جمیع احوال سوی واجب رد کنند و طعام ندهند حتی که گرسنگی او صادق شود و تنقیهٔ معده کنند اولاً بنوشیدن گلاب گرم کرده و نیز مقولهٔ شیخ ست که حق هر طعام فاسد در معده آنست که خارج کرده شود و اگر دفع طبیعت دران کفایت کند بهتر و الا کمونی بقدر حاجت بخورانند و اگر کفایت نکند استعانت بسائر جوارشات مسهله نمایند و از ان مقدار قلیل بقدر یکه اخراج ثقل نماید فقط تناول کنند و سفرجلی مسهل منجمله مختار آنهاست

علاج فساد هضم بسبب طعام

هرچه در علاج امراض معده از فساد غذا قبل ازین مسطور شد بعمل آرند و در میامر مذکور ست که اگر فساد هضم از کثرت غذا باشد استدعای قی بآب شبت و سکنجبین نمایند چون غذا از معده خارج گردد تقویت معده بکنند و بعض جوارشات مسخنه مجففه مثل کمونی کنند و اطراف در آب سرد نهند تا حرارت غریزی بر باطن بدن مستولی گردد و غذای لطیف مثل چوزهٔ مرغ و تیهو بخورند و بسر که سازند و برای انتعاش حرارت غریزی اندک شراب کهنه و یا نوبه بنهند و صاحب کامل گوید که چون سوء هضم بسبب تناول طعام کثیر عارض شود باید که آن طعام را از قی خارج نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین بعده بعض جوارشات استعمال کنند و تخفیف غذا و تلطیف آن فردای آن روز نمایند و معاودت با کثار غذا ننمایند و طبری گفته که سبیل علاج امتناع هضم از کمیت غذا آنست که چیزی نخورد تا آنکه نقای تام حاصل شود و بعد از ان شیء مقوی معده باشد تناول نماید اگر درینجا عطش بیاشد مثل مصطکی و عود خام و گلاب استعمال کند و طعام از خفیف ترین اشیا که بران قادر باشد با چیز محمود بود و اگر عطش ظاهر گردد و مزاج گرم شود و تنها سیری که در فساد کیفیت طعام برای عطش و گرمی مزاج مذکور گردد سلوک نمایند و هر کسی را که سوء استمرا و تخمه دو دفعه بهم رسد واجب نیست که از فصد تاخیر نماید و اگر ضعیف القوة باشد اخراج خون بمقدار قوت نمایند و شخصی را که سوء استمرا افتد و آن ممتلی باشد صبر کنند تا آنکه قوت او متماسک گردد بعد از ان تنقیهٔ بدن آن نمایند بآنچه موافق مزاج او باشد و اطبا از مراعات حال شخصی که او را سوء استمرا و تخمه بهم رسد تساهل میکنند و صاحب و لوالدامراض ثقیله می اندازند و گاهی عقب سوء استمرا و تخمه صداع یا درد گوش حادث شود باید که تقویت و تبرید مزاج دماغ او نمایند بروغن گل و سرکه و گلاب همه با هم آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر گذارند تا آنکه درد سر و درد گوش زائل شود و اگر انحلال صداع متعسر گردد سعوط بروغن کدو و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران نمایند و شمع بر بندند و قدمین بمالند و اگر بعد تخمه و سوء استمرا امتلا در سر و دوی در گوش و ثقل در پلک چشم یافته شود و لزوم اتکیا سبارآ بر آسیاتخنا لش مطبوخ و غرغره بمری نبطی عاقر قرحا نمایند و چون تخفیف ابتدا کند امر بتحلیل آب گرم بسیار بر سر کنند و لشو نیز و بزر ورد عطسه آورند و اگر سبب فساد هضم قلت غذا باشد در صلاح مزاج معده گوشند و تدبیر سوء مزاج حار معده پردازند و غذا وافر خورند و اگر از رداءت کیفیت غذا حادث شود علاج بتنقیهٔ معده از قی نمایند اگر سهل باشد و الا آبیکه دران عود و گل سرخ و مصطکی جوشانیده باشد بشکر بدهند و اگر کفایت نکند جوارش عود بدهند و غذا سهل الانهضام مثل زیرباج چوزهٔ مرغ خورانند و صاحب کامل گوید که اگر سوء استمرا از قبیل غذیهٔ ردی الکیفیة مثل حشرات و ماهی یا غلیظ الجوهر مثل لحم البقر و لحم التیس و بیضه بسیار پخته و مانند آن باشد استعمال قی نمایند اگر سهل بود و الا جوارشات قویه بدهند و طبری میگوید که رداءت کیفیت غذا آنست که طعام متعفن یا منتن یا عفن یا ردی الصنعت کریه الرائحه باشد یا اتفاق در طعام واحد جمع شود لیس معده از هضم آن ممنوع گردد زیرا که معده بطعام کریه الرائحه متنفر میشود و چون بران مستولی نشود هضم نکند و از ان عفونت حادث شود و فاسد گردد و غیر منهضم فاسد بگذارد و بدن از ان ضعیف گردد زیرا که بدن از شیء فاسد غذا نمیگیرد و انمیرض سوء استمرا از فساد کیفیت طعام گویند مثال این است که انسان بخورد اندک از بیضهٔ ماهی

دجاجی زیراکه آن سریع الفساد است و بران معده مستولی نشود و فاسد گردد و مندفع شود و غثیان پیدا کند و دافعه قوی گردد و سائر اخلاط مجتمعه در معده
وامعا دفع شود و علاجش اینست که قی کند اگر سهل باشد و الا آب گرم بنوشد و صبر کنند تا که جمیع طعام فاسد منحدر و مندفع گردد و اگر در اینجا مغص نباشد بشرب
آب گرم حاجت نبود و آن بسهولت مندفع شود و چون تنقیه یابد دبشاشی و صاف گردد و خفت در معده محسوس شود در حمام داخل شود و آب متوسط
الحرارة بر معده او ریزند و چون خارج شود و عطش نباشد اندک زگلاب خالص که دران قدری مسک و مصطکی و عود خام جوشانیده باشند بنوشند و بر معده
او پارچه در آب سیب گلاب و آب به آب بادرنجبویه اندک از آب برگ ترنج ترکرده نهند و اگر گرسنگی بسیار ظاهر شود بر سینه تیهو که بران مری خوشبو یا آب
سفرجل یا آب سیب پاشیده باشند یا بسینه کبک فروج اقتصار کنند و سکون اختیار نمایند و بر بستر نرم بخوابند و اگر این ممکن نبود از مزورات
دنان خشک اندک مری و اندکی زیت دهند و روز دوم در حمام داخل کنند و عرق آورند و آب نیمگرم بر بدن ریزند و خارج شوند و غذا لحم حمل نا شسته
خورند و شراب خوشبو صاف بنوشند و همچنین در روز سوم عمل نمایند بعد ازان بغذای معهود رجوع کنند و اگر بعد خروج از حمام تشنگی باشد شربت سیب
خوشبو و شربت سفرجل شیرین تناول نمایند و بر معده پارچه مبلول بگلاب آب سیب مخلوط نهند و رب سیب با رب حصرم طبی آن نیکوست و چون
اندک اشتها ظاهر شود طعام از تیهو و بچه مرغ مطبوخ با نارادانه و مویز بیدانه و توابل او کشنیز خشک کمون و قطعه سفرجل و تفاح باشد اگر احشا و معده
او سلیم بود و اما کسی را که سوء هضم قدیم یا بواسیر باشد بهترین اشیا برای او عقب سوء استمرا کعک بریان بران گلاب پاشیده و حسای تتخذ از نان خشک
سائیده و اندک بادام بریان آمیخته است و روز دوم مع بزرقطونای بریان و تخم بارتنگ غذا جوزه مرغ بریان و تکمید معده نمایند و در روز سوم
بروغن گل و صندل و ماء اللحم معصور با اندک کشنیز خشک خورانند و از حموضات و جماع با فراط حذر کنند و روفس در مقاله خود با اهل بلده از بلدان ذکر کرده
که هر کرا تخمه و سوء استمرا بهم رسد جماع کند که آن اکثر دفعة هلاک میکند و اما استرخاء حجابات مطبقه بغیر شک حادث می نماید و گویند که اگر سوء هضم از غلظ
غذا حادث شود بقی علاج کنند و بعد ازان آب سیب و آب به و اندک شراب بدهند تا معده بر هضم قوی گردد و ایضا اگر از غذای ثقیل مثل نان روغنی و
پلاؤ سوء هضم و از شرکت معده غشی افتد بعد علاج بقی و اصلاح مزاج بدوای هاضم برای تقویت قلب معده دوا المسک شش ماشه همراه عرق گاؤزبان
پنج تولہ گلاب چهار تولہ عرق کیوڑا دو تولہ شربت انار شیرین دو تولہ یا شربت انارین چهار تولہ یا سکنجبین دو تولہ بدهند و اگر سوء استمرا از ترک وقت واجب
طعام باشد و آن آنست که بخورد و معده از طعام اول پاک نشده باشد یا بخورد در وقت عادت و عقب آن بار دیگر بخورد پس اول ثانی را و ثانی اول را
فاسد کنند و هر دو فساد پذیرند و درین حالت بر طبیب واجب است که تامل نماید بفساد او که بکدام کیفیت فاسد شده و از آروغ دریافت کند پس اگر حامض یا
دخانی یا منتن شده باشد علاجش همانست که در سوء ترتیب مذکور گردد و زیاده در معالجه او اینست که بعد تنقیه رجوع کند بغذا در وقتیکه مریض غذا تناول
می نمود نظر کنند و ازان تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی شدید از آنچه دائم بشد پدید آید پس غذا بخورند و ازان ممتلی نشوند و بدین حیله در تاخیر وقت اندک اندک میفزایند
تا آنکه ممکن نبود تاخر ازان بعد ازان تدریجا تقدم وقت او نمایند و از طعام بکاهند تا آنکه ممکن نباشد تقدیم برای تاخر هضم و قلت گرسنگی و چون باین حال
رسند معده رجوع بقوت طبیعی خود نماید پس در وقت معتاد دوام کنند بر خوردن لطیف تر آنچه بران قادر باشند و چون قوی گردد استفراغ بدن او نمایند
و این طریق برای کسیست که وقت طعام او فاسد باشد و این آنست که بقراط گفته کسی را که فساد وقت رو نماید اصلاح وقت او باید کرد و اگر تاخر هضم و فساد
آن از سوء ترتیب باشد چنانچه طعام غلیظ یا قابض خورند و بالای او طعام لطیف یا ملین بخورند و ثانی قبل انحدار اول از معده فاسد گردد و یا طعام
تناول نمایند و آن هضم نشود و عقب او طعام دیگر بخورند و هضم نگردد و طبری گوید که سوء تدبیر آنست که تقدیم طعام خفیف مثل گوشت جوزه مرغ و جدی
نمایند و عقب او لحم بقر و پنیر خورند بعد ازان البان و بقول بخورند و چون در معده بقیه فضول بماند بعد دران طعام خفیف واقع شود باندک سعی
آنرا هضم کند و جگر تجذیب او ابتدا نماید و چون طعام غلیظ واقع شود آنرا هضم نکند و چون معده قوی باشد در قبول طعام غلیظ ابتدا کند بعد طعام
فاسد عفن واقع گردد و آنرا فاسد کند و فاسد مخلوط شود بغیر فاسد و آنرا نیز فاسد گرداند و کذالک سائر انواع سوء ترتیب هرگاه تجذیب نباشد

بهضم فاسد و ردی گردد پس چون طعام بسبب سوء ترتیب متغیر شود واجبست که نظر کنند بسوی جشای مریض اگر ترش باشد تدبیرش تنقیهٔ معده است بنوشیدن
آب گرم بعد ازان تقویت او بگلقند و مصطکی و اگر جشا منتن بود ایضاً تنقیهٔ معده بتجرع آب گرم کنند بعده آب گرم بر معده ریزند بعد ازان تعطیر او بعبیر
و مسک و شربت راسن و شربت عود نمایند و اگر جشای دخانی باشد بعد تنقیهٔ معده بشرب آب گرم تلطفیهٔ حرارت او بربوب خوشبو و رب سیب و
گلاب مسحن و مانند آن نمایند و آنچه از تدبیر موافق عند طول ترتیب یا طعام صداع یا ثقل ذکر کردم آن بجمیع اقسام این عام ست و گیلانی می نویسد که اگر سوء هضم
حادث از قبل ترتیب غذا باشد آب گرم و شکر بهرات بنوشانند و گاه قند عسلی و بعض جوارشات مسهله مثل شهریاران بدهند و بعد تنقیه خواب آورند
و بعد بیدار شدن امر بریاضت نمایند و بعد ازان در حمام داخل کنند و آب گرم بر معده ریزند و غذا اندک سریع الانهضام مثل شوربای جوزهٔ مرغ دهند
و صاحب کامل گوید که در رعایت ترتیب غذا چون انسان تقدیم غذای غلیظ بر لطیف یا حابس شکم بر لین شکم نماید و غذای ثانی فاسد گردد و قبل تحدر
اول از معده قی استعمال کنند و معده را خالی از غذای ثانی که فاسد شده پاک سازند و عقب آن سفرجل و کمثری و تفاح برای تقویت معده و اخراج باقی
غذای غلیظ بخورند و اگر از تقدیم غذای حابس شکم باشد باید که بعض جوارشات مسهله و آب گرم به روغن بادام شیرین استعمال نمایند و طبری در اسباب
خفیهٔ مفسد معده بیان کرده که آنچه دران اکثر مردم غلط میکنند آن فساد ترتیب در اکل طعام ست که تقدیم اخف اغذیه و تاخیر اغلظ آن یا تقدیم دسم
و تاخیر قابض یا لین کنند و مؤدی بسوء استمرا و دیگر امراض مثل ضرب و سقوط شهوت و تهیج و وجع معدهٔ دائمی و غیر آن گردد و طریق علاجش آنست
که چون سوء استمرا یا فساد هضم محسوس شود آب گرم بنوشند تا غسل معده و تنقیهٔ آن نماید بعد ازان نظر کنند بجانب آنکه بعد تنقیهٔ معده حادث گردد یعنی عطش
شدید یا مغص و مغیع معده یا قراقر در امعا یا قی می شود یا نه اگر هیچ ازین نباشد بدانند که معده نقی و صاف گشته و اگر عطش قائم بود بسبب
خوشبو یا رب سفرجل خوشبو بدهند و غذا را نیز به ثقیل سبک کی پانند آن از مزورات سازند و قشرت آن نکنند و اگر عطش بعد
اغتذا ساکن شود باید دانست که معده طعام را قبول کرده و از نوشیدن بلند منع کنند تا طعام او هضم شود و این دفعه بعد ازان نظر نمایند در دفعتا
که عطش ظاهر شده یا نه پس اگر عطش ظاهر شود و طعام هضم گردد بسوی عادت او برفق تدبیر کنند و اگر تشنگی بعد اغتذا ساکن نشود آب یا اندکی
شراب اندک اندک بنوشند تا عطش ساکن گردد و تدبیرش همین طور نمایند تا آنکه هضم و شهوت او عود کند بسوی عادتی که در صحت
او بوده و دائم برب انار نمایند و معجون سفرجل و تفاح خوشبو شیرین قبل طعام و مابین تناول ربوب و تناول طعام نمایند و بعد طعام چیزی از ربه
و سیب بخورند مگر آنکه طبع قبض گردد و اراده تعدیل و تلیین او باشد و اگر تشنگی بعد نوشیدن آب گرم و تنقیه معده ساقط شود و در معده
ثقل محسوس گردد و براز و بول سفید رنگ باشد بعد تنقیهٔ معده جلنجبین مصطکی و شربت عسل ساذج بدهند و امر بخائیدن مصطکی و کندر
و کبابه و فرو بردن آب آن نمایند و چون اشتها ظاهر گردد و طعام ناشتا خفیف مثل صدور دراج یا کباب مشوی یا مطنجن بخورانند و بران
اندک شراب کهنه بنوشانند و همین تدبیر نمایند تا آنکه براز سرخ یا زرد گردد و یا در قاروره رنگینی ظاهر شود مع سلامت مزاج معده برفق
و تدریج بسوی عادت او رد کنند و در بعض اوقات اندک جوارش سفرجلی یا فنداذیقون یا کمونی دهند و این وقتی ست که سن عالی باشد
و اگر با وجود علو او بارد المزاج باشد این ادویه بطمانینت بدهند و اکثر اطبا استعمال می نمایند جوارشات بر نهار در بریدن شکم چون انسان محتاج
بآن گردد خطرے عظیم تر و سببی قوی تر در تهیج امراض و فساد مزاج معده و جگر از تناول فلافلی و ادویهٔ حاده بر نهار نیست و فاضل جالینوس جابجا
او امر بترک استعمال ادویهٔ حاده حتی الامکان نموده اند و اگر ضرورت داعی باشد عقب طعام محمود معتدل المقدار آنرا تناول کنند و استحسان معده
دفعة نمایند که مؤدی بآلام معده میشود و ایضاً از غلطی عظیم آنست که اطبا اشاره می کنند بکسی که سوء استمرا آنرا حادث گردد به تناول
جوارش حب الرمان و جوارش خوزی و مثل آن که از طعام فاسد پاک شده یا نه و آیا ازو راسخ و باقی ست یا صاف و نقی گشت و آیا عقب
نقاء او عطش حادث شده یا ساکن گردیده و آیا مزاج او گرم شده یا نه و حس طبیعت او میکنند و نقصد در تقلیل غذا و اصلاح او هم نمایند طبیعت

قبض میشود و هنوز فساد باقی میباشد پس قراقر و وجع معده و امعا پیدا میکند و گاهی از آن بخارات بسوی سر متصاعد میشود و صداع شدید حادث میگردد و یا فاسد میشود و طعامیکه قبل نقاخورده است وگاهی قصد مینمایند که طعام اوحب الریان یا سماق باشد و جوارش قابض میدهند و این سبب قولنج زحلی میگردد یا قراقر پیدا میشود و طبع قبض میگردد و تمدد حادث میشود و گاهی غشی پیدا میکند و سفوفات مقوی معده قابض طبع تناول مکنند مگر وقتیکه طبیب یقین نماید که علیل پاک گردید غیر آنکه معده او ضعیف گردد و بداند که مزاج او متحمل آنست پس قدری بدهند و این از انجمله ست که طبیب استقصا در آن و ترک باقی واجب است و این اسباب در ابتدا ضعیف ست و از آن امراض قوی پیدا میگردد و ایضاً از اسباب مولد فساد هضم که اکثر واقع میشود انیست که انسان فصد کند یا دوای مسهل بنوشد و معده ضعیف شود عقب فصد یا اسهال لبده طعام غلیظ مثل لحم بقر و غیره مانند آن بخورد یا آب بسیار سرد بنوشد و آن مؤدی بفساد هضم و اسهال گردد بعد از آن قبل از نقاچیزی قابض بخورد و آن فضول محتقن شود و لیکن از آن کبد او ضعیف گردد و مؤدی بامراض مزمنه قتاله شود و یا عقب فصد و مسهل طعام ردی مرخی معده مثل الیه یا شحم یا قدید یا کواخ تخمه بخورد و آن باسترخای معده و فساد آن مؤدی گردد و در آن وقت به ادویه حاره علاج نماید و آن فضول محتقن شود و سبب حمیات خبیثه و صداع مزمن گردد و یا دوغ و یا ماست و مانند آن بخورد و فضول جمع شود و مؤدی بفالج و لقوه گردد و خلقی را دیدم که فصد کردند و عقب آن ماست یا دوغ و فواکه رطبه تناول نمودند و لقوه یا فالج عارض شد و سبب در آن برودت معده و مشارکت دماغ بعصبه و ارتفاع بخارات رطبه بارده بسوی دماغ و قبول او آنرا و استرخای عصب دید آن ست و سبیل کسی که فصد کند یا دوای مسهل بنوشد آنست که طعام خفیف زود هضم تناول نماید بخورد بعد از آن بعادت خود رجوع کند و در اینجا سببی دیگر خفی تر از این همه اسباب ست و آن آنست که بدن بجماع یا دخول حمام گرم شود و از آن آب سرد بنوشد و مؤدی بفساد مزاج معده گردد و سبیل کسی که مزاج او بجماع یا بدخول حمام گرم شود آنست که صبر کند تا آنکه مزاج او تسکین یابد و گاهی استنشاق نماید و بدان مضمضه کند و اگر عطش صبر نکند آب ممزوج بنوشد کما او بحسب سیر بنا شد و از این حال اجتناب باید که من بسیاری را دیدم که در این تساهل نمودند و ایشان را سوء مزاج حادث شد و این آنست که جالینوس گفته بسا است که مزاج انسان از شرب آب سرد در تغیر رفته و فاسد میگردد و بسا است که سوء مزاج حار از شرب او در وقت مجهود صلاح می یابد

علاج فساد هضم بسبب معده

اگر از حرارت معده باشد آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مذکور شد استعمال نمایند و یا شیره زرشک ده فیات بلور و ده شربت انار سکنجبین داخل کرده بنوشند و جوارش صندل و جوارش کافور و شربت لیمو با عرق بید مشک بدهند و سکنجبین سفرجلی با عرق فواکه نافع ست و صندل و گل سرخ و قدری کافور در گلاب سائیده بر معده ضماد کنند و سعید ابن هبة الله گوید که چون طبیب تحقیق نماید که سوء هضم تابع سوء مزاج حار ست بعلاماتیکه او در یابد از شدت التهاب عطش و بهضم اغذیه عسر الانهضام و سهولت آب پس مریض را بنوشیدن آب انار امر نماید و تبرید مزاج بشیره تخم خرفه و آب تمر هندی و سکنجبین بانی کند و اگر عطش شدید باشد شربت غوره با آب بارد بنوشد و اگر التهاب شدید بود قرص کافور بسکنجبین بدهد و صندل و گلاب و آب سماق و آب حی العالم بر معده طلا کند و غذا مزورات سازد و چون صلاح یابد جوجه مرغ مطبوخ بآب انار یا آب سماق بدهد و از اغذیه و اشربه حاره حذر نماید و مجوسی گوید که چون سوء استمرا با آروغ دخانی باشد آن از حرارت بود پس صاحب او را قرص ورد معمول بطباشیر یا شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو بدهند و افضل از این سکنجبین سفرجلی و شربت حصرم ممزوج بگلاب ست و این قرص حرارت معده و ضعف آنرا نافع ست طباشیر صندل سفید مغز تخم کدو مغز تخم بادرنگ تخم خیار تخم خرفه هر واحد وزن درم گل سرخ هفت درم زرشک شش درم گل ارمنی چهار درم کافور یک دانگ سائیده بآب خرفه قرص بوزن یک مثقال سازند و ... بسبب غوره یا دوغ گاو بخورند و این قرص بسوء استمرا که از حرارت باشد نافع ست گل سرخ زرشک سماق هر واحد شش درم گل ارمنی مصطکی ...

سه درم طباشیر دو درم تخم خرفه مغز تخم بادرنگ و خیار هر واحد چهار درم کافور نیم درم همه باریک سائیده و در آب بقدر یک درم قرص ساخته با سکنجبین سفرجلی یا شربت سیب میخوش بخورند و ایضاً دوغ گاو معمول بنعناع و طرخون در هر روز نیم رطل بنوشند و بیفزایند تا بیک رطل برسد و این قرص نیز مدوغ بدهند صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر لعبه(?) رب السوس هر واحد دو درم گلسرخ پنجدرم پودینه نهری و زیره در سرکه تر کرده و سنبل الطیب و انیسون هر واحد یک درم تخم کاسنی تخم کشوث حب الآس(?) باربیس هر واحد سه درم عود خالص و سک هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده بگلاب قرص سازند هر قرص بقدر یکدرم تا استعمال و این سفوف نافع سوء استمرا از حرارت است گل سرخ حب الآس باربیس کشنیز خشک هر واحد پنجدرم کرویا کمون هر دو در سرکه تر کرده هر واحد سه درم تخم خرفه مغز تخم قثا مغز تخم خیار هر واحد چهار درم طباشیر سک هر واحد دو درم عود صرف یکدرم باریک سائیده صبح دو درم بدوغ گاو بخورند و آخر روز دو درم بشربت انار و شربت سیب ساده و ایضاً در آخر روز این شربت بدهند آب سیب میخوش آب انار آب به هر واحد پنج رطل گلاب رطل در دیگ سنگین انداخته بالاتش نعناع یکدسته صندل سفید عود صرف سک و اجد(?) پنجدرم کوفته در خرقه بسته اندازند و با تش ملایم بجوشانند تا نصف بماند بعده بران شکر طبرزد مساوی هر واحد داخل کرده با تش معتدل بپزند و کف او دور کرده بقوام جلاب رسد از آتش گرفته در ظرف بدارند و بقدر حاجت بنوشند و این جوارش برای سوء استمرا که از حرارت باشد نافع است اسهال طبع نماید بگیرند گلسرخ طباشیر هر واحد سه درم عود و سک هر واحد یک نیم درم سقمونیا یک نیم دانگ زعفران نیم دانگ باریک سائیده بقوام نبات بیامیزند و این جوارش نیز نفع دارد بگیرند گلسرخ طباشیر صندل سفید عود صرف هر واحد پنجدرم مصطکی سنبل هر واحد دو درم زیره کرمانی در سرکه تر کرده و مرو خوشبو هر واحد سه درم زرشک چهار درم کافور یک درم همه را باریک سائیده بجز بر بیخته رب به و قوام شکر آمیخته سه درم بخورند و این نیز نافع محرورین است سیب شامی به اصفهانی هر واحد سه رطل در سرکه خمر خوب بجوشانند تا مهرا شود در هاون سنگین باریک بسایند و چندانکه آن نبات داخل کرده با تش معتدل بپزند تا بقوام آید بران سک و هیل و عود صرف و صندل سفید و طباشیر هر واحد پنجدرم کافور دو مثقال سائیده انداخته و آمیخته در ظرفی بدارند شربت سه درم و غذا بچه مرغ و دراج و تیهو مطجن بسرکه مری(?) کرویا و کشنیز یا آب انار مع نعناع و طرخون و پودینه و دارچینی و یا قاقیه و یا مصوص بکشنیز و نعناع و اندکی کرفس باشد و از اغذیه مسخنه اجتناب نمایند و سفرجل و آلو و انار میخوش ... آن امتصاص کنند و از شراب و حمام احتراز نمایند و بر معده اضمده که در علاج سوء مزاج حار معده گذشت ضماد سازند و صاحب ترویح الارواح گوید که اگر سبب سوء هضم و فساد او سوء مزاج حار ساذج باشد رب انار و رب ریباس و رب سیب و رب ترنج و لیمو و هر چه از ینها بهتر بگلاب بنوشند و یا سکنجبین سفرجلی و گلاب بیاشامند و غذا زورکه زیرباج یا لیمو بچه مرغ خورند و این سفوف نافع است گلسرخ کشنیز خشک هر یک پنجدرم کرویا کمون هر دو در سرکه تر کرده هر یک دو درم طباشیر نصف درم مغز تخم خیارین سه درم کوفته بیخته هر روز پنجدرم بخورند و اگر از برودت باشد علاجش بتدبیر یکه در علاج امراض معده بارده گذشت باید کرد و ایضاً اول قی کنانند اگر مرض نو باشد قرص ورد سه ماشه با بیکا نانخواه و زیره سیاه هر یک هفت ماشه قرنفل سه ماشه جوشانیده میعه(?) سه توله آمیخته باشند بدهند و اگر مرض مزمن بود اول قی کنانند تنقیه معده بدین حب صبر و ایارج کنند و بنابر تقویت جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی مرکب علو نجیان با شربت افسنتین عرق عود و پودینه دهند و این دوا بغایت نافع است مصطکی دو ماشه عود دانه هیل هر یک یکماشه دارفلفل صغیر یک توله سرشته باشیر(?) بادیان نه ماشه انیسون چهار ماشه و الایچی کلان چهار عدد در عرق دارچینی علوی خان نه توله و گلاب شش(?) توله شربت افسنتین مرکب شش توله دهند و غذا عصافیر و مرغ بریان خشکا دهند و بقول ابوالحسن اگر سوء استمرا فساد او تابع مزاج بارد باشد و با قلت عطش و بقای کیفیت آکول بحال خود بود باید که جلنجبین دهند و آبیکه دران عود و گل سرخ جوشانیده باشند بنوشانند و اگر برودت مفرط باشد ... جوارش کمونی یا جوارش عود دهند و غذا نخود با مرغ بریان ... شراب بیاشامند و معده را بآب مرزنجوش طلا سازند ... صاحب کامل گوید که سبب گاه سوء استمرا سوء مزاج بارد ... جوارشات ... دهند و اگر این فائده نشود

بجوارش عنبر و جوارش فلافلی علاج کنند و دارالاصول بقدری امروسیا و سجرنیا یا معجون بندادلیقون دهند و قرص ورد بگلقند عسلی بدهند و اگر سوء مزاج بارد قوی باشد
دوار المسک حلو و تریاق کبیر بمقدار حاجت و مثرودیطوس و شباد ریطوس مانند آن از معجونات دهند و این جوارش نافع برد معده است زیرهٔ کرمانی در سرکه
یک شبانه روز تر کرده ده درم انیسون تخم کرفس نعناع خشک مرماحوز فودنج جبلی هر واحد شش درم مصطکی سنبل قرنفل قاقله بسباسه جوزبوا هر واحد چهار درم فلفل
دار فلفل زنجبیل هر واحد پنج درم عود سک هر واحد سه درم باریک سائیده بعسل کف گرفته بسرشند و این جوارش عود نافع برد معده ضعف آنست
سنبل الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم کرفس هر واحد یکنیم درم عود صرف سک واحد سه درم همه را باریک سائیده بعسل
کف گرفته بسرشند شربت از دو درم تا سه درم و این جوارش تفاح نافع ضعف معده بارد است بگیرند سیب منقی از تخم دو رطل در شراب ریحانی یک شبانه روز
بخیسانند و بآتش معتدل بجوشانند تا مهرا شود باریک سائیده و ثقل آن بعسل داخل کرده بقوام آرند بران عود خام قرنفل جوزبوا زعفران هر واحد یک درم
زنجبیل دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده اندازند و یکمثقال بخورند و این سفوف نافع آن جشاء حامض است بگیرند سنبل مصطکی قاقله
هر واحد دو درم عود هندی سک هر واحد سه درم انیسون تخم کرفس جوزبوا مر و طیب گل سرخ هر واحد چهار درم باریک سائیده از یک مثقال تا دو درم بشراب
عود یا بمیبهٔ مسک یا بشراب ریحانی ده درم ممزوج بآب بخورند و این سفوف همین نفع دارد مصطکی سنبل بادرنجبویه هر واحد یکدرم سعد زیرهٔ کرمانی
نعناع خشک انیسون هر واحد دو درم هلیله بلیله آمله هر واحد سه درم عود هندی یکنیم درم باریک سائیده دو درم بشراب ریحانی یا میبهٔ خوشبو بخورند و این
نسخهٔ شربت عود است بگیرند گلاب دو رطل و در دیگ سنگین پاک انداخته عود هندی و سک هر واحد پنج درم سنبل قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد دو درم
جرش کوفته در پارچهٔ کتان خفیف سست بسته بآتش معتدل بپزند تا ثلث بر دو بار پارچه را نیکو مالیده بیرون آرند و نبات کوفته دو رطل بران اندازند
بآتش ملایم بقوام آرند و کف بردارند و بقدر یک دانگ مشک دران حل کرده از آتش گرفته صاف کرده در ظرفی بدارند و استعمال کنند و این شربت
نافع سوء استمرای عارض از برودت است بگیرند آب به خوشبو و آب سیب شامی هر واحد دو رطل شراب ریحانی یک رطل سرکهٔ خمر یک رطل همه را در آتش معتدل بپزند تا ثلث
بماند صاف نموده زنجبیل مصطکی فلفل هر واحد سه درم زعفران یکدرم مشک نیم درم باریک سائیده بران اندازند و خوب بجوشانند و در ظرف بردارند و وقت حاجت استعمال
نمایند و این دوا برای جشای حامض نافع فلفل سفید دو درم گل سرخ یکدرم تخم شبت کمون هر واحد نیم درم باریک سائیده از نیم درم تا نیم مثقال بشراب ریحانی
بخورند و از آنچه نفع میکند در آروغ ترش جوارش فلافلی ست و بالجمله تدبیر کسی که آنرا اغذیه السبب سوء مزاج بارد و بلغم نشود تدبیر سوء مزاج بحقیقت باید کرد و غذا
از سهل الانهضام مثل نان خشکار صاف و لحوم طیور بری و جبلی مثل تیهو و دراج و کباب و باز و زردی بیضه نیم برشت و مرغ معمول بسرکه و کره یا فلفل و مری و دارچینی و شراب ریحانی و مشک طرزده
مویز منقی باشد و گاه گاهی جوارش شنا مثقل نمایند و بعد و رطب مصطکی بخایند و از اغذیه عسر الانهضام و بارد مزاج احتراز کنند و ریاضت قبل غذا و بعد از آن استحمام
بآب گرم استعمال نمایند و تکمید معده بآبیکه دران مرزنجوش و نمام و دارچینی و جبلی و مصطکی و شیح جوشانیده باشند بسیار کنند و با همه که در علاج سوء مزاج بارد معده مسطور شده
ضماد سازند و شیخ میفرماید که سانیکه طعام در معده آنها ترش گردد اگر حرفت اندک عارضی باشد بکیدن سیب شیرین و خوردن کشنیز خشک با آب قبل طعام نفع یابند
و کذلک سفوف مصطکی و اگر قوی باشد از آنچه انفع بلیغ نماید فقاح اذخر مع کرویا است و همچنین جمیع جوارشات حاره و جوارش خبث الحدید و گاهی نفع می یابند
بگلقند و آب گرم تر کرده و چون هنگام خواب این دوا بخورند نافع آید فلفل زیره تخم شبت هر واحد یکجزو گلسرخ دو جزو کوفته بیخته نیم درم با نبیذ یا بشراب
ممزوج بخورند و اگر حاجت بقوی تر ازین افتد قی استعمال نمایند بعد خوردن چیزی مالح و مفرد حریف مثل فجل و ساعتی بران صبر نموده بسکنجبین عسلی مسخن و آب ترب و یا شبت و امثال
مثل ماء العسل و غیره قی کنند بعد از آن بقرص ورد کبیر یا مثل آن علاج نمایند و اکثر درین احتیاج بقی نمی افتد و چنانکه سبب آن برودت بلا ماده باشد و بواسطهٔ آن طعام ترش گردد و
چون طعام در تابستان ترش شود آن فاسد تر است و برای صاحب آن واجب است که تهیه دو شوربا تر کند و یا بسیار شفتالو و قلایا و طبیخات لحم سرخ غذا سازند و دوا
کر تبدیل مزاج آن نماید فقط و یک نسخهٔ مفید ترشی طعام در معده در علاج امراض معده بلغمی در قول مصنف کامل مسطور شده و اگر از رطوبت باشد علاجش بعلاج امراض
معده که از سوء مزاج رطب باشد باید کرد کماذکره صاحب مغنی گوید که اگر سوء مزاج رطب بسبب آن سوء استمرار فساد هضم بود و علامتش انتفاع باغذیهٔ یابسه نفرت است از اغذیهٔ رطبه است

نسخهٔ جوارش عود
نسخهٔ جوارش تفاح
نسخهٔ سفوف عود

علاجش بگلقند و سکنجبین نمایند و گنجشک و بچه کبوتر بخورانند و اگر از موست باشد بپرهیزند و در علاج امراض معده یابس گذشت لیکن آنچه درو هم او گوید که علاجش
انقلاع با غذیه رطبه است و علاجش بماء الشعیر مع روغن بادام نمایند و چوزه مرغ و لحوم مطبوخ لیسبوریا خورانند و بدعت و دخول حمام امر کنند و القول ابو منصور اگر
در اینجا نحافت باشد شیر یا ماء الشعیر بنوشانند و غذا ایشان بقول رطب مثل کاهو و خیار و کدو و حبابی و لحوم جدی و ماهی کوچک سازند و آبزن سحر و قبل غذا و بعد آن استعمال کنند و اگر
رقیق بمزاج کنند بپاشامند و اگر التهاب بیش شدید باشد مثل علاج دق معالجه نمایند و اگر از بادی صفرا باشد آنچه در علاج امراض صفراوی معده گذشت بکار برند و ایضا
بعد تنقیه اطریفل صغیر و سکنجبین لیسیده بالایش زرشک آلو بخارا شربت تمر هندی و امثال آن ... سکنجبین گلقند هر واحد یکنیم توله سرشته
گلاب چهار توله عرق بادیان پنج توله نافع و شربت انار بیدانه مع سکنجبین ساده یکیک توله سکنجبین لیمونی دو توله گلاب چهار توله در صفرای غالب مفید و در صورت
بلغم با صفرا بادیان سوده چهار ماشه سکنجبین دو توله گلقند یکنیم توله سرشته بخورند و در بای تمر هندی دو توله و رگلاب ... کرده بنوشند اقوال حکما ابو منصور گوید
که اولا تنقیه معده بقی از آب گرم و ماء الشعیر و سکنجبین کنند بعد از آن بطبیخ هلیله و شاهتره و افسنتین و ایارج نمایند بعد از آن ایارج و ادویه خوشبو بلطف خلاط مفتح مقوی قوت
دافعه سبب دفع فضول است و بزور قی نکنند که آن جذب صفرا بسوی معده کند و معده کسب حرارت مفرطه از نکایت قی نماید پس مرض زیاده گردد و جالینوس درین نوع
امر با افسنتین میکند و گوید که این معده را بر دفع فضول قوی می نماید و تقویت معده ... کنند و بعد تنقیه سکنجبین سفرجلی دهند و یا سفوفیکه دران گل سرخ ده درم
و در طباشیر ... هضم در قول مسیح گذشت بدهند و امر بخواب راحت و ترک تعب بیافت کنند و غذا سهل الهضم و جامع قبض و حموضت باشد مثل حصرمیه و سماقیه
و لیمونیه و هلام بارد و قریص مانند آن و جوزه مرغ خورانند و اگر بادی خلفه بود در پرهیز و سبب ... مانند آن بپاشامند شیخ میفرماید که اگر فساد هضم بسبب حرارت
معده یا صفرا منصب بسوی آن باشد تغلیظ اغذیه و میل آن به برودت حتی که مثل لحم بقر تخلل نمایند و باید رقیق نسازند که رقیق در معده آنها بسرعت فاسد گردد
و صاحب صفرا قبیل از طعام قی نماید و هم او می نویسد که سبب فساد هضم از انصباب صفرا از مجرای مذکور واقع و بندرت باشد و واجبست که عادت قی قبل از طعام
پیشه و نماید و اگر فایده نشود و آن عادت را قطع کنند تا معده را ضعیف نکنند و باید که بعد قی ربوب مقوی معده را و خلط منصب بسوی آن تناول نمایند و دوام
تنقیه معده کنند بدانچه تقویت معده بدفع ماده منصب بطرف آن نماید بعد از آن او دار قی قبل طعام بر قیاس گو بهتر رسانند ابن عباس گوید که
هرگاه سوء مزاج از خلطی متولد در قعر معده یا منصب بسوی آن از عضو دیگر عارض شود باید که دران استفراغ بدوا مسهل آن خلط استعمال نمایند و این آنست که ماده
در قعر معده مایل بسفل باشد پس باید که استفراغ آن از موضعی نمایند که مایل تر بسوی آن بود مگر آنکه زمانه ضعیف و هوا گرم باشد که دران هنگام استعمال قی باید کرد و اگر
خلط در فوقت طافی بر سر معده باشد و اگر امر چنین باشد نظر کنند اگر آن خلط صفراوی باشد باید که دران مطبوخی که هلیله و بلیله و شاهتره و گل سرخ و بنفشه و
بادآورد و شکاعی و آلو بخارا و مویز منقی و تمر هندی و مانند آن دران داخل باشد مقوی بصبر و سقمونیا استعمال کنند و اگر نوشیدن این مطبوخ مسهل نبود شربت ورد مکرر یا سکنجبین
آب سرد استعمال نمایند و یا بگیرند هلیله زرد سه درم باریک سائیده و ایارج فیقرا یکدرم سقمونیا نیم دانگ در جلاب یا شربت بنفشه سرشته بدهند و یا آن حب هند هلیله زرد
غاریقون هر واحد یکدرم صبر سقوطری نیم درم افیسون یکنیم دانگ سقمونیا ثمن درم باریک سائیده حبها سازند و این یک شربت تمام است و ایضا این نقوع صبر منقی معده از
خلط صفراوی بدهند گل سرخ هفت درم افسنتین و مکی سنای مکی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد پنجدرم شاهتره پوست هلیله زرد کوفته هر واحد ده درم تخم کاسنی تخم
کشوث هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد مویز منقی بیست درم در چهار رطل آب جوش تر خیسانیده در ظرف آبگینه یا چینی کرده روزانه در آفتاب و شب در موضع گرم نهند
و بعده بفشرند و ازین صاف کرده بدهند چهار اوقیه از آن با یک مثقال صبر سقوطری و یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند و چون از استعمال این معده از خلط صفراوی پاک شد قرص و معجون طباشیر
سکنجبین سفرجلی ساده یا شربت انار و شربت غوره و مانند آن استعمال کنند و بالجمله تدبیر علیل بعد استفراغ بتدبیریکه در سوء مزاج حار معده از ادویه و اغذیه مذکور شد باید کرد
ابن الیاس گوید که اگر سبب سوء مزاج حار معده حار باشد بهتر صلاح سکنجبین ساده یا سفرجلی و گلاب هر واحد ده درم یا شربت سیب و ... درم طباشیر ربع درم بدهند و غذا فروج زرشکیه یا ریباسیه یا
مضیره بلحوم ماکیان خورانند و این قرص نافع است زرشک شش درم گل ارمنی طباشیر صندل مقاصری تخم خرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته با آب تخم خرفه اقراص واحد وزن یک مثقال
سازند و در روز دو نگاه یا سکنجبین حلکرده بنوشند ابو الحسن گیلانی گوید که هضم فساد طعام از انصباب حار در معده ... باشد آن عظیم است لکن اطبا معالجه این نوع خطا واقع میشوند زیرا که استفراغ بدون [illegible]

دغرض ایشان دران تنقیه از اخلاط منصبه بسوی معده میباشد و رعایت نمیکنند که آیا معده و قوای آن از انصباب فضول ردیه بسوی آن ضعیف شده یا نه بهر آنکه معده از انصباب مواد ردی بسوی آن خیلی ضعیف میگردد و همچنین سایر اعضا ضعیف میشوند و قوت او از جریان خلط غریب بران ضعف میپذیرد چنانچه بقراط گفته که سیلان آن بسوی عضوی مرده و هلاک میکند آنرا پس هرگاه طبیب ابتدا تقدم امر معده و قوای آن باسهال کرده و تنقیه نماید و اقدام باسهال اقدام نمود مریض را هلاک کند و حاصل آن بسوی قول آنکه گردد علاج سل آنست که حل طبیعت نمایند و برون بری درم زمام سع صد ریه نمو اقتصار کنند و تقویات آن از اشیای معطره نمایند و نظر کنند که آیا مزاج و غیره بسوی تعقیف از کیفیات شش گانه است پس تعدیل او از ان مزاج نمایند تا بسوی حال اعتدال خاص او رجوع کند بعد ازان با غذیه اندک قوی غذا سازند و با منضج بیسیر تدبیر عمل نمایند تا آنکه معده او قوی گردد و قوت آن عود کند بعد ازان نظر نمایند بسوی خلطی که منصب بسوی معده شده که آن کدام نوع از انواع است پس اگر خلط منصب صفراوی باشد شراب او با منضج آن نمایند هلیله زرد ده درم هلیله کابلی ده درم آلو بخارا سی عدد تمر هندی منقی پنجاه درم شاهترج کشنیز خشک گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هر یک پنج درم ... بسفایج ده درم ... چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ربع آن بیع کنند بعد صاف کرده بیست درم فلوس خیار شنبر در ان لیده باز صاف نمایند و طبیخ ... شیاهی ... دود انگ ... این باشد ... صالح القوة و از اعراض مانع آن نباشد اگر ضعیف القوة باشد کم و زیاده درین مطبوخ نمایند بحسب ... و قوت آن از اغذیه مولده ... اجتناب کنند و اکثر اغذیه ... و مراخاص نمایند اگر بدان ابتدا نیابد پس باین تدبیر اخلاط صفراوی استفراغ باشند و اگر احتیاج بمعاودت این شربت افتد و قوت متحمل باشد اعاده کرده بنوشانند ... و اگر از بلغم باشد علاجش نیز همانست که در علاج امراض معده بلغمی مسطور شده بقول ابو منصور اول تنقیه بقی نمایند بعد خوردن ... شبت ... آب نیمگرم که دران شبت ... مع نمک ... باشد مع سکنجبین عنصلی بعد ازان ایارج و حب صبر و مصطگی دهند و باقی علاج همانست که در علاج ضعف هضم در قول ... مسطور شده و در منضج ارمنی قسط ... فلفل ... و ... تنشمه و گفته که شراب افسنتین درینجا عظیم النفع است بعد ازان انقوی ... با طریفل صغیر مع مصطگی و عود دهند و اگر درینجا خایف باشند ... جوارش ... آهن ... قرص ... آهن جوشانیده باشند بدهند و این دوا از فصل الزنجبیل است ... ده درم ... سکنجبین ... حب الآس ... مصطگی یکدرم سعد دو درم کوفته بیخته دو درم بر سببه بدهند و اگر بادی ریاح و قراقر باشد این جوارش دهند انار دانه بریان حب الآس ... بسفایج یازده درم ... نانخواه زیره سیاه ... مثل مصطگی ... بیست درم ... قند چهار درم کوفته بیخته شربتی سه درم ... صاحب کامل گوید ... اگر خلط بلغمی در تجویف معده ... حب ایارج و حب قوقایا و حب مصطگی بخورند و ایارج محموده بعسل استعمال نمایند و در صورت شدت علاوه ... ایارج فیقرا ... بعد ازان ادویه مسهله مذکوره دهند پس ازان بارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس ... تخم کرفس و مصطگی و سنبل و غیره جوشانیده ... واحد تنقیه قرص گل یکدرم مصطگی و عود باریک سائیده هر کدام ... گلقند ... سکری یا عسلی ... کمونی که دران انیسون و تخم کرفس ... نانخواه جوشانیده باشند بنوشانند و هلیله کابلی مربی بعسل دهند و غذا نخود آب ... مبزر زیره و خولنجان و دارچینی ... کرفس ... بیخ بادیان هر واحد هفت درم تخم کرفس انیسون نانخواه زیره سیاه هر واحد ... مصطگی سنبل الطیب ... اسارون ... بست درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف نموده هر روز چهار اوقیه با یکدرم ایارج فیقرا ... باید که ایارج محموده بعسل و حب صبر و حب ... این نقوع صبر ... کرفس بادیان هر واحد ده درم ... مصطگی سنبل الطیب ... اسارون حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه عود بلسان هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم در چهار رطل آب بجوشانند ... پس هر روز چهار اوقیه با یک مثقال صبر سقوطری ... بعد ازان گلقند عسلی ... قرص گل ... اگر ... حاجت ... معده پاک گردد ... نقوع ... مثقال بشربت عسل ... اوجاع معده از رطوبت ... این حب ... ایارج فیقرا ... هلیله کابلی بلیله ... شحم حنظل نمک نفطی ... ایارج فیقرا ... سقمونیا ... غاریقون ...

در آب مقل محلول حب بسته دو درم و نیم بدهند و این حب نیز نافع این و منقی معده است تربد یکنیم درم غاریقون یکدرم هلیله کابلی و زرد هر واحد سه درم صبر سقوطری نیم درم
نمک هندی انیسون هر واحد دو دانگ ساییده با آب حب بسته بندند خوراک و نیم درم تا سه درم و این حب منقی معده و سخن آنست صبر هلیله زرد هر واحد یکدرم تخم کرفس
انیسون مصطکی زعفران هر واحد ثمن درم سکبینج مقل هر واحد ربع درم تخم حنظل نیم درم باریک ساییده حب بندند خوراک بدستور و جوارشات مسهله نافع اخلاط بلغمی معده مثل
جوارش شهریاران و جوارش سقمونیا و جوارش سفرجلی مسهل و جوارش تفاح مسهل ست و این جوارش اسهال بلغم و رطوبت و تقویت معده نماید بگیرند
قرنفل قاقله جوزبوا قرنفل مصطکی عود هندی کبابه زعفران هر واحد یکمثقال عنبر مشک هر واحد نیم مثقال تربد سفید مجوف مقشر بیست مثقال سقمونیا چهار مثقال شکر
طبرزد ده مثقال همه را باریک ساییده و عنبر در قدری روغن بلسان گداخته با ادویه لت کرده بعسل کف گرفته لبشته شربت از چهار درم تا پنج درم لا سیما
اگر در معده الاست از کثرت بلغم و لزوجت آن باشد و جوارش فنجنوش ... دو مثقال با شراب ریحانی که بر آن قدری روغن بادام شیرین چکانیده باشند بخورند
... طبیخ فنجنوش این را منفعت بین نماید ولیکن غذا ... صاحب حاوی حقیر گوید که اگر بسبب سوء هضم مزاج بارد و از اخلاط
بارده ردیه باشد علاجش تنقیه معده بقی از آب گرم و عسل ... بادیان و مصطکی و عود هر یک ... گلقند
عسلی ده درم بنوشانند و اگر ... قوی باشد دواء المسک ... تریاق اربعه یکدرم صبح بخورند و غذا مزوره نخود و از لحوم ماکیان
یا دراج یا تیهو متناول ... جوارش عود هندی ... سنبل الطیب مصطکی قرنفل جوزبوا بسباسه هر واحد دو درم انیسون تخم
کرفس هر واحد یکنیم درم عود هندی چهار درم هلیله کابلی منقی ... چهار درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته لبشته شربت یکنیم درم طبری گوید که اگر خلط
رطوبی منصب بسوی معده باشد نظر کنند که ... باشد نظر نمایند که در قعر معده است یا در
فم آن اگر در قعر معده بود و مزاج احتمال کند استفراغ ... شربت ماهی شور و خردل مضروب مانند آن نمایند و چون
قعر معده نقی گردد تقویت آن باشیای قابضه ... سنبل مصطکی و این جوارش نمایند ... پسته ... هر واحد نیم درم تار
طالیسفر هر واحد دو درم مصطکی پنج درم آمله ... سیاه هر واحد ده درم زعفران ... ساییده در عسل صاف لبشته ... چند روز
استعمال نمایند ... قوت معده ظاهر شود ... و احتیاط و اگر رطوبت در فم معده باشد در ازاله آن ادویه قوی
استعمال نمایند ... آب گرم و گلاب ... غرغره ... مسواک ... اوقات نمایند و اگر این کفایت نکند با
... سکنجبین ... قی کنند و اگر این ... کفایت نکند تنقیه فم معده با این ضماد نمایند سنبل مصطکی هر واحد نیم درم صبر هر واحد یکدرم همه را
سائیده ... روغن ناردین یا روغن قسط ساخته ... بر معده ... طلا کرده ... ضماد کنند و هنگام تناول طعام جدا نمایند و
برین تدبیر عمل کنند تا آنکه هضم مستوی و معده قوی گردد و اگر رطوبت از سر ... شود بسوی مزاج دماغ نظر کنند اگر مزاج دماغ بیشتر از قدر واجب رطب باشد چندان
قوی نبود که استفراغ در آن ممکن باشد ... نیز موافق ... نمایند و بعد استفراغ و شربت این تا پنج روز قصد تقویت معده نمایند و
تنقیه آن ... معده ... رطوبت کنند بعد ازان ... تقویت آن نمایند ... جریان اخلاط بسوی معده ... شربت ثانی بعد تقویت
معده و جود ... هضم تناول نمایند ... وجع معده ... اشتها و سوء هضم ... باشد و این از انجمله است که اطبا ازان غفلت میکنند و چون دماغ تنقیه نمود
... حقیقت نماید و فصد ... آب گرم ... آب خشخاش ... بابونه و اکلیل الملک
... گندم ... حفظ دماغ ... صحت او یقین شود و دوام ... و افراط
حرارت او نمایند ... اعتبار مزاج اصلی او نمایند و مریض را
... اگر مزاج دماغ حار رطب باشد ... آنکه رطوبت کثرت یابد یا حرارت زیاده گردد
و رطوبت بسوی معده نزول نماید بسبب کثرت ... علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و ذلک ...

و مراعات قوت مریض بعد ازان ست پس اگر استفراغ ممکن بود استفراغ بحبی نمایند که جامع استفراغ بدن بهر باشد مثل حب قوقایا و این سوء مزاج تا وقتیکه رطوبت متعفن نگردد
سهل العلاج ست و رطوبت در بدن بحالتی که مزاج او حار رطب باشد کثرت نمی پذیرد مگر آنکه خون در بدن زیاده گردد و اوعیه را ممتلی سازد پس همین رطوبات بسوی
راس میرسد و آن رطوباتی ست که اگر عروق خالی یا محتاج بسوی خون باشند مملو باین هم گردند و باید که درین حالت غذای او اطعمه بارده یابس و معتدل
باشند و از خوردن شراب و اغذیه غلیظه و شرب شراب منع کنند و بقراط اختیار کرده که تبرید راس نمایند و تخویف نموده که چون تبرید سر کنند
عضل منعصر گردد و نوبت با عصاب رسد و استرخا و تشنج پیدا کند و جالینوس حکایت کرده که دیدم انسانی را که اشتهای طعام کثیر نداشت بلکه چون طعام
حاضر میکردند ازان نفرت میاورد و اگر تکلف می نمودند غثیان و تهوع و تشنج اورا عارض می شد و باخراج ماکول راحت می یافت و انچه در معده او فاسد میشد اکثر
بحموضت فساد می پذیرفت و باطعمه که دران حدت و حرافت باشد میلان میداشت پس دانستم که در معده او بلغم بسیار لزج جمع شده و اورا امر کردم بقی از سکنجبین
در آب ترب نمودم و در همان روز شفا یافت حکیم علی بدر هندی در شرح اسباب نوشته که مرا اتفاق علاج این مرض افتاد بعد ازان که مزمن
شده بود و مریض چون طعام میخورد کرب شدید عارض میشد بحدی که او را می دیدم بران رحم میکردم بعد ازان آروغ بسیار متواتر با رایحه بد شبیه
با دار کشتی می آمد و اکثر تا سه ساعت این حال می ماند بعده چون آروغ منقطع می شد از دهن او لعاب بسیار که ازان ظروف پر میگردید سائل می شد و
همین طور بران روز و شب میگذشت و ادرار بول او قلیل شده بود و جلد او با استخوان چسپیده بود و از قی و جشا قدری استراحت می یافت احتمال غذا
نمیکرد بجز چند مثقال از شوربای جوزه مرغ و گاهی آن نیز هضم نمیشد و اطبا در علاج او رجم بالغیب میکردند پس بمن رجوع کرد و استخاره بجا نمودم
و باب معالجه بر من مفتوح گشت و ابتدا العلاج چنین کردم که در اول روز التزام حب جید و از مخترع حکیم عماد الدین محمود بماء اللحم برای منع نوازل و قبض شکم
تلیین و صرف عادت قی نمودم بعد ازان دواء المسک قبل طعام روز خوراندیم و سفوف هاضم بعد گذشتن ربع از روز بران بعده شراب چوب چینی قبل
غذای شب دادم و لزوم ضماد عماد الدین هر روز برای تقویت هاضمه کردم و بعد روز سوم صحت او ظاهر شد صفت دواء المسک نسخه ابن بیطار گلسرخ
طباشیر کشنیز خشک هر یک و احد یک جزء درونج نیم جزء مشک جندبیدستر یک یک جزء در نبات سفید مقوم با آب سیب ترش و آب انار
ترش بسرشند و استعمال نمایند صفت شراب چوب چینی پوست بیخ کتاره دشتی چهل رطل پوست بیخ گز آمله شقی هر یک هشت رطل پوست
بیخ سنگاهولی چوب چینی افتیمون عنب الثعلب سرپهوکا زرد چوب حب الآس صندل سفید زرنباد پوست بیخ منڈی برگ بانسه سنبل الطیب نیم
چهار رطل هلیله سیاه ده رطل اسطوخودوس گلسرخ گاوزبان خولنجان پوست بیرون پسته هر یک دو رطل خبث الحدید چهارده رطل و آن همه چند کنند با
بهتر خصیة الثعلب یک رطل ابریشم خام یک و نیم رطل جوزبوا زعفران هر یک سیزده درم صندل سرخ قاقله صغار دارچینی هر یک نصف رطل گوند
قند سیاه هشتاد عدد علی الرسم دفن کنند و بعد آمدن جوش عرق کشند بعده نقره اعلی هفت درم با آتش سرخ کرده هفت بار در چهار صد درم ازین عرق سرد
نمایند پس طلا پنج درم هفت بار پس فولاد چهل درم دران نه بار سرد کنند و در شیشه نهاده قبل از غذا استعمال نمایند و طریق استعمالش نیست که سی درم ازان بگیرند
و دران هلیله کابلی سه درم عود مصطکی هر واحد یک درم یکشبانه روز تر کرده صاف نموده یک بار بنوشند صفت سفوف هاضم انار دانه ترش سی درم
دار فلفل فلفلمویه نانخواه کشنیز خشک زیره سیاه زیره سفید زنجبیل بی ریشه هر یک چهار درم طباشیر دارچینی سادج هندی قاقله صغار زعفران
هر یک پنج ماشه کوفته بیخته شکر سی درم اضافه کرده دو درم با آب قبل طعام بسه ساعت بخورند صفت ماء اللحم جوزه مرغ را ذبح نموده شکم او صاف
کرده باین توابل پر نمایند کشنیز خشک گاوزبان هر یک دو ماشه دارچینی خیربوا مصطکی صندل سفید هر یک یک ماشه قرنفل عود هندی هر یک
نیم ماشه مشک دو حبه عنبر یک حبه گلاب آب خلاف هر یک بیست و چهار درم بر چوبهای موضوع در قعر قرع محدب بسوی فوق نهند و بهمان
انبیق وصل کرده بر آتش نرم گذاشته بچکانند و چون منقطع شود بردارند و قبل طعام بیاشامند که آن در حفظ رطوبت غریزی بغایت نافع و حافظ
حار غریزی مولد ارواح ست و اگر از سودا باشد بقول مصنف کامل هرگاه خلط محترق در معده سوداوی بعد اسهال او بطبیخ افتیمون

وحب آن ونقوع صبر منقی سودا نموده ودواء المسک حلو ومعجون مفرح وشربت افسنتین وسکنجبین مربای هلیله استعمال کنند وباد رنجبویه ونعناع و پودینه
کوهی ونهری بدهند واغذیه معتدل محمود الکیموس سهل الانهضام خورانند واز اغذیه مولد سودا مثل عدس وکرنب وحرشف وبادنجان ولحم بقر ولحم وحوش
ونمک سود وماننداّن منع کنند و این حب منقی معده از سودا است بگیرند قرنفل و هلیله کابلی و هلیله سیاه هر واحد یکدرم بسفائج نمک نفطی اسطوخودوس واحد چهار
دانگ ایارج فیقرا اغاریقون افتیمون هر واحد دو و نیم درم تربد سفید مجوف سه درم باریک سائیده با آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از
سه درم تا چهار درم بعرق بادرنجبویه یا با آب گرم بخورند و این حب نیز مخرج سودا است هلیله کابلی و ایارج فیقرا و غاریقون هر یک دو درم بسفائج تربد سفید
افتیمون هر واحد چهار درم نمک نفطی یکدرم سقمونیا چهار دانگ قرنفل برگ با درنجبویه هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده با آب پودینه نهری سرشته
حبها سازند و در سایه خشک کرده از سه تا چهار درم بخورند و ایضاً این حب مخرج سودا و منقی معده است ایارج فیقرا یکدرم غاریقون افتیمون هر واحد
یک نیم درم شحم حنظل سقمونیا قرنفل پودینه هر واحد ربع درم انیسون ملح نفطی هر واحد یکدانگ هلیله کابلی اسطوخودوس هر واحد چهار دانگ تربد دو درم
باریک کوفته بیخته با آب بادرنجبویه حب ساخته در سایه خشک کرده سه درم بخورند و این نقوع صبر منقی معده از سودا است افسنتین رومی شش درم گل سرخ
هلیله کابلی هلیله سیاه هر واحد پنج درم اسارون سنبل هندی پودینه نهری برگ بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمازریوس کمافیطوس
بسفائج کوفته هر واحد سه درم قرنفل یک نیم درم خربق سیاه کوفته یک درم مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل آب جوش دهند تا ثلث باقی ماند و در آفتاب نهند
وهر روز چهار اوقیه از ان گرفته با یک مثقال صبر سقوطری و دو درم روغن بادام شیرین بدهند و اگر درین باب با انجبین یا سفوف مخرج سودا استعمال نمایند سود مند
است و این سفوف موصوف است بسفائج افتیمون هر کدام سه درم هلیله کابلی و سیاه هر کدام پنج درم نمک نفطی لاجورد هر کدام یک درم کوفته بیخته
روز اول دو درم با نیم رطل ماء الجبن و روز دوم سه درم با هشت اوقیه ماء الجبن و روز سوم سه درم و نیم با ده اوقیه ماء الجبن روز چهارم چهار درم
با یک رطل ماء الجبن بدهند تا پنج روز یا یک هفته همین وزن استعمال نمایند که اخراج سودا و تنقیه معده از ان نماید طبری گوید که اگر امتناع هضم از
اجتماع مواد ردی در معده و حصول او دران باشد نظر نمایند که آیا آن مع فساد بسوی یکی از کیفیات مثل حموضت و دخانیت و نتن
مائل است یا هضم او تاخر نموده و تغیر نشده پس اگر متغیر بسوی یکی ازین کیفیات گردد در معالجه او کلام مذکور شده و استدلال بر خلطی حاصل در معده
از نوع تغیر طعام می باشد و معالجه آن سهل بود و اما اگر متغیر نگردد و هضم او تاخر نماید یا منهضم نشود و معالجه او صعب است و خلط حاصل در معده دران سودای
بلا خشک بود و خلط در عروق و فاق او یا جرم او متشرب باشد و در هر دو حالت علاج او صعب است پس اگر در عروق او باشد یا تاخر هضم سوی فکر بود و اگر
در جرم او متشرب باشد با تاخر هضم حالت شبیه بغثیان بود و اگر شدت کند تهوع حادث گردد و اگر فضلات در عروق او باشد نظر بمقدار قوت مریض
نمایند اگر قوت اطاعت کند فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر احتمال قوت کنند بعد از ان تنقیه بدن بعد استعمال ماء الاصول بمطبوخ افتیمون نمایند
و حسوی متخذ از مغز قرطم و کنجد بریان کوفته و نخود آب دهند بعده بمقدار هضم نظر کنند اگر صلاح یافته باشد با شیای خوشبو تقویت معده نمایند و غذا
مولد دم رطب مثل جوزه مرغ و چرب جدی دهند و امر بشرب شراب ریحانی اندک نمایند و از اکثار آن منع کنند و لزوم آب گرم و آبزن تودیع نمایند
تا آنکه هضم قوی گردد و چون هضم قوت یابد بلزوم این اغذیه امر کنند و از عدس و ثوم و پیاز و خردل و مانند آن منع نمایند و اگر فضلات متشرب در جرم
معده باشد و قوت او صالح بود فصد کنند و باین مطبوخ استفراغ نمایند بعد لزوم پرهیز و اختیار اخف اغذیه و نوشیدن ماء الاصول جهت چند روز
سکنجبین عنصلی و هندی بر روغن بادام تلخ بگیرند هلیله سیاه ده درم افتیمون هفت درم افسنتین شاهترج هر یک نیم درم و جعده مرزنجوش قنطوریون
دقیق و غلیظ اسقولوفندریون بسفائج مقشر گرفته هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم مویز منقی بست درم برگ گاوزبان
یک نیم را بستور مطبوخ بجوشانند بعده وزن هشتاد درم تا صد درم از ان گرفته بگیرند و دران غاریقون دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم افسنتین دو دانگ
نمک نفطی یک نیم دانگ سقمونیای مشوی سه طسوج سائیده بعسل سرشته البته نیمگرم بنوشند و اگر شربت و احد کفایت نکند بسبب احتمال قوت

اعاده آن نمایند و اگر بقیه خلط باقی ماند تنقیه معده باین ضماد کنند دو درم سنبل و دو دانگ مصطکی یکدرم قرنفل دو دانگ مرکیدرم صبر سقوطری همه را باریک بسایند و قیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته ادویه مذکوره آمیخته خوب حل کنند و بر پارچه که بهیئت معده تراشیده باشند مالیده بر ناهار بر معده چسپانند و هنگام غذا بردارند پس در حمام داخل کنند و بعد خروج از آن غذا دهند و برین تدبیر لزوم نمایند تا آنکه هضم جید گردد بعد از آن حفظ او با غذیه محموده چنانچه مذکور شد و تعطیر معده و تقویت آن نمایند و دلیل صحت او قوت هضم اوست و این خلط چون در معده حاصل شود قی آنرا نفع نمیکند بلکه آنرا مضر و مهلک است و اگر از ضعف معده باشد بادویه خوشبو قابض مذکوره با غذیه حسن الکیموس سریع الهضم که بسوی نشف و قبض بضعف وا باز میل ساز ند علاج نمایند و سائر آنچه در علاج ضعف معده مذکور شد بعمل آرند و طبری گوید که اگر سوء هضم از ضعف قوت هاضمه باشد بسوی مزاج مریض نظر کنند اگر مزاج او بارد بود تقویت قوت هاضمه باشیای سخنه مثل جوارشات معتدله نمایند و اصلاح غذا با قلیل الکمیت جید لصنعت طیب با دیه و توابل مثل قلایا و طباهجات نانشفه دمانند آن کنند و سوء هضم که بسبب ضعف قوت هاضمه باشد چون قوت حاصل شود هضم جید گردد و اصلاح قوت سهل است مگر آنکه مریض پیر باشد و اگر قوت از فرط حرارت خارج از اعتدال ضعیف گردد باشیای خوشبو مقوی مثل شربت سیب و شربت سفرجل ساده و ربیب و ریباس و مانند آن تقویت دهند چون معده قوی و خوشبو شده و حرارت ساکن گردد هاضمه قوت یابد و این مزاج را چون ضعف قوت هاضمه حادث شود البته شراب برای او تقویت است

علاج فساد هضم بسبب امور عارضه

طبری گوید که اگر سوء هضم از جهت تعب معده بود از سرعت که باشد علاجش براحت و ترک سخن گفتن که دران اشترکت انشعاب جوشانیده باشند در شب و در صبح آب گرم بآن وقت صبح بادکردن و معده را چون تعب حرکت عنیف لاحق بیگردد حال شب باشیای قوی آنرا حادث میشود پس آنرا قدرت استیلاء بر طعام نمی باشد و از احتواء بر طعام و رفع او ضعیف می شود و ازین جهت هضم تاخیری نماید و چون سبب گردد تا هم علاج از حرکت سبب قطع او و طلب راحت و ترویح و تقویت اوست و ضعف بسبب سقایا باید اگر او مجامعت باشد ترک او راحت کنند و اگر از کثرت عمل باشد تخفیف و وزان نمایند و اگر از جماع بر امتلا باشد امر به ترک جماع و ترک عشا کنند و بالجمله سقایا بسبب تقویت معده نمایند

تخمه و بطلان هضم

و او آنست که طعام در معده استحاله نشود و همچنان باقی ماند پس از روده حال بیرون نشود یا آنکه منحدر نشود یا آنکه با سهال رفع گردد و یا شد که فاسد شود و مستحیل گردد بکیفیت غریب و نزد اکثر تخمه بطلان هضم است و بقول حکیم علی فرق در تخمه و بطلان هضم آنست که چون طعام در معده هضم نشود و خالی از آن نیست که یا فاسد و مستحیل بکیفیت غیر صالح گردد و این مسمی به تخمه است و یا چنین نباشد بلکه بر حال خود باقی ماند و این مسمی به بطلان هضم است بالجمله اسباب این مثل اسباب سوء هضم است و بعضی گویند که سببش خروج اغذیه از اعتدال است یا در کمیت آن چون کثیر المقدار باشد یا در کیفیت آن چون سریع الفساد باشد یا در جوهر آن چون غلیظ باشد یا در ترتیب آن چون تقدیم لطیف بر غلیظ کرده شود و استدلال بر این احوال از مسائله مریض توان کرد و بقول شیخ از علامات این مرض تمدد و تنگی نفس و گرانی سر و درد معده و فواق و کسل لطوبت حرکات و زردی رنگ و نفخ شکم و امعاء و سر پهلو و آروغ ترش یا حریف دخانی بود و غثیان و قی و اسهال مفرط یا احتباس مفرط علاج بعد قی با آب نمک و جز در حالیکه فساد هضم به سبب بکار برند و ایضا سکنجبین سای مکی سوده بگلقند سرشته همراه عرقیات و شربت دینار مفید و اگر شربت دینار نباشد جوشانده سنا و گل سرخ و عنب الثعلب و بادیان و مویز منقی داخل کرده دهند و اگر درد معده باشد بادیان گاوزبان گلقند جوشانیده و فساد غذا مسطور شده بکار برند و ایضا در تخمه از سکنجبین چهار توله نمک توله قی کنانند بکرات و مرات و بجای آب این گلاب و بادیان بجوشانند بسیار ساخته هفت توله گلاب یا آب خالص نیم آثار بجوشانند که نیمه آید صاف شود و جرعه جرعه دهند و اگر بدین قی نگردد

سوده در گلاب نیم آثار بجوشانند که نیمه آید نبات سه توله انداخته نیم گرم نوشانند و اگر بدین تدبیر در روز اول نگردد جوارش شهریاران یک توله بگلاب خورانند و بجای آب بر گلاب عرق بادیان اکتفا ورزند و دران روز هیچ قسمی از غذا ندهند و در روز دوم وقت صبح مصطکی سه ماشه بگلقند یک و نیم توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیرهٔ بادیان نه ماشه و انیسون پنج ماشه و الایچی کلان چهار عدد در گلاب نیم پاو و عرق پودینه و گلاب قرنفلی هر یک یک توله بر آورده نبات چهار و نیم توله داخل کرده نیم گرم بنوشانند و وقت دو پهر غذا شوربای مرغ بنان خشکه دهند و بالای آن نمک سلیمانی سه ماشه با گلاب قرنفلی عرق دارچینی پنج توله بدهند و تا دو سه روز بر همین دوا و غذا قناعت کنند و ایضاً برای اصلاح معده انیسون بادیان یک یک ماشه سوده با جوارش عود پنج ماشه سرشته با عرقیات بدهند و یا جوارش عود هفت ماشه با شیرهٔ بادیان چهار ماشه انیسون دو ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر در تخمه غذای غیر منهضم با اسهال بر آید ضعف گردد عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب ده توله گلقند سکنجبین شربت بزوری هر یک یک توله دهند و اگر تپ آید دوم روز شیرهٔ کاسنی شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ عناب لعاب … افزایند و ایضاً بعد اسهال بسیار گلقند وغیره داده بعد آن گل سرخ مویز منقی عناب لسان الثور پر سیاوشان … جوشانیده گلقند برای تفتیح سده که باعث اسهال باشد میدهند و در صورت بودن که قابض ست موقوف میدارند و گل بنفشه در تخمه نمیدهند که … معده است و کذا در تخمه با اسهال همراه ادویه محلله ادویه مغریه لعابیه ضرور نیست و بعد از انکه تخمه رفع گردد مثل ریشه خطمی و بهدانه و اسپغول باید داد و در تخمه و هیضه دوای غذائی نباید داد و ایضاً در تخمه سکنجبین و کذا دیگر ترشیحات ممنوع ست مگر آنکه تپ باشد یا در معده بلغم … مخلوط باشد پس گلقند سکنجبین … باید داد و اگر در تخمه قی و اسهال و درد شکم و درد گرده حادث شود فصد باسلیق از جانب موافق درین تخمه جائز است باید کرد و گلقند عرقیات داده بعده تنقیه برعایت معده و گرده باید داد و اگر در تخمه از حرارت دوا و یا بدن اسهال هذیانی احتراق حادث شود و شربت اسلام بود فصد کنند و اگر در تخمه … قبض طبع و درد شکم باشد بنفشه بادیان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کاسنی کوفته پنج ماشه … گل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله دهند و اینهم بر طرف شدن عوارض تخمه بجهت تقویت و دفع بلغم معده و احشا بادیان دارچینی خطمی هر چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله دهند و اگر ازین سوزش اول حادث شود آلو بخارا ده دانه عوض دارچینی کنند و اگر بعد علاج تخمه سوء تنفس و سرفه و بر آمدن بلغم بسبب در آمدن بلغم در آلات صدر و ریه حادث گردد برای تقویت معده و آلات صدر شیرهٔ گاوزبان شش ماشه همراه الایچی گل گاوزبان … هر سه ماشه جوشانیده نبات یک توله داخل کرده دهند و ایضاً در تخمه اول گلقند دو توله با بادیان شش ماشه جوشانیده بدهند اگر دوم روز تپ پیش شود ریشه خطمی شش ماشه افزایند و در تخمه مزاج صفراوی بشخصیکه اگر زحیر کاذب شده باشد برای ازلاق ثقل و تفتیح سده و دفع ریاح محتبسه … بنفشه تخم خطمی بادیان پنج ماشه ریشه خطمی انیسون هر یک شش ماشه در عرق بادیان هفت توله عرق عنب الثعلب پنج توله گرم نموده تر کرده صبح خام مالیده صاف کرده گلقند سه توله مالیده چهار تخم اول خورده بنوشند روز سوم پودینه دو ماشه مویز منقی ده دانه افزایند باز بجهت هضم جوارش عود و گاهی نوشدارو شش ماشه خورده شیرهٔ الایچی کلان شیرهٔ بادیان هر یک چهار ماشه عرق کاسنی عرق بادیان پنج پنج توله گلاب چهار توله شربت بزوری گلقند هر یک یک و نیم توله دهند و اگر بعد تخمه در اصلاح معده … معده و جگر از صفراویت باقی ماند دوا المسک هفت ماشه خورده شیرهٔ بادیان شش ماشه مویز منقی ده دانه در گلاب مالیده صاف کرده شربت انار منعنع یک توله بنوشند و اگر بعد تخمه در اسهال بلغم مخاطی بر آید و بعد قبض همین قسم دو سه اسهال شده باشد با ضعف و در دلنشین بود شیرهٔ الایچی کلان شیرهٔ الایچی خرد عرقیات شربت انار شیرین دهند باز جوارش انارین افزایند و اگر تخمه با تپ بود گلقند سکنجبین هر واحد یک و نیم توله عرق عنب الثعلب گلاب هر یک چهار توله خاکشی چهار ماشه غذا الشرط اشتها کهچڑی روز دوم مفتح شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله سکنجبین دو توله خاکشی چهار ماشه و ایضاً در تخمه مع حمی که آخر شب قی طعام ترش شده با آب نمکسے کرده باشد بعده تپ عفونت و کثرت لعاب دهن عارض شود گلقند سه توله عرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله حل کرده سکنجبین ساده دو توله و خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و آخر روز نیز همین نسخه بدهند غذا الشرط اشتها وقت شام کهچڑی بخورانند بعد اجابت و بر آمدن فضله غذا و کم شدن

نوع ماده در معده و دفع تکسر اعضا و درد کمر از زیادت صفرا روز دوم شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند و اگر در تخمه مع تپ بعد قی باب نمکین قاروره بسیار غلیظ باشد گلقند چهار توله بعرق بادیان ده توله گلاب چهار توله حل کرده شربت دینار سه توله داخل کرده د بعد دو ساعت اجابت و زوال تخمه اگر تپ تخفیف و تکسر اعضا و صداع و آب دهن باشد زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انارین منعنع دو توله سرشته بخورند بالائش عرق بادیان چهار توله عرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله خاکشی پاشیده بنوشند دوم روز بجلاب شربت انارین گلقند دو توله کنند بعد تحلل قی و صداع خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب پنج توله گلاب چهار توله یک جوش داده سرد کرده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله بیفزایند زیرا که هرگاه قاروره رقیق شود و مواد تخمه برطرف گردد شیرجات مضایقه ندارد دوم روز بجای کاهو شیره خیارین کنند بعد از آن اگر باج مراقی و سوء مزاج معده و ضعف قلب باقی بود دواء المسک معتدل چهار ماشه خورده بالائش عرق بادیان بنوشند و ایضا در تخمه مع حمی مزاج صفراوی برای دفع غذای فاسد تحلیل و تقویت معده اول گلقند سکنجبین سرشته خورده بالائش عرق بادیان گلاب بنوشند بعده اگر تپ آید شیره خیارین هفت ماشه شیره مغز تخم تربوز شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه باید داد و اگر بعد تخمه در تپ صفراوی آب تمر هندی چهار توله شیره کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند سه توله نافع ست و ایضا در تخمه از عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله نمک سیاه یک ماشه محلول قی کنانیده عرقیات گلاب و غیره دهند اگر دوم روز تپ آید گل نیلوفر چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک شش ماشه بعرق مکوه پاو سیر گلاب چهار توله جوشانیده گلقند داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند غذا اشلۂ کهچڑی و اگر از بین اسهال شود و درد ماند بادیان چهار ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ شش ماشه تخم کاسنی کوفته نه ماشه بعرق عنب الثعلب گلاب جوشانیده شیره مغز تخم کدو شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در تخمه مع حمی گلقند دو توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند بعده غذا اشلۂ کهچڑی

اقوال بعض حذاق

شیخ و بعض شراح قانون می نویسند که در تخمه واجب ست استعمال قذف یعنی قی از آب گرم و غسل و تلیین طبیعت باسهال و تناول بعض جوارشات مثل جوارش شهریاران و سفرجلی مسهل و یا به تناول تربد یک مثقال با پانج قیراط ایارج فیقرا و غسل سرشته بآب گرم و فاقه و ترک طعام اگر طاقت باشد و اقتصار بر غذای قلیل اگر طاقت نباشد و ریاضت و حمام و تعریق اگر امتلا و خوف حرکت او نمانده اگر خوف آن بود سکون و خواب طویل استعمال نمایند بالجمله چون بطلان هضم و تخمه عارض گردد مبادرت نمایند باخراج آن طعام که در اعضا باشد تا تولد اخلاط نماید در امراض نیندازد اما آنچه در معده باشد بقی و اسهال و آنچه در امعا باشد باسهال و آنچه بسوی آلات بول رسد بادرار و آنچه در اعضای دیگر حاصل شده باشد بمثل تعریق بریاضت و حمام و پوشش و مانند آن و چون بدن از طعام فاسد پاک گردد بسوی معده توجه نمایند و بتقویت آن پردازند بعد از آن بتدریج غذای لطیف قلیل المقدار کثیر التغذیه دهند و حمام نمایند و بعد مراعات بلیغ چیزی که هضم او جید نماید و اعتبار علامات جودت هضم و تکمید کنند و آب گرم بر آن ریزند و پارچه گرم معده نهند و تمریخ شکم بروغن نمایند و گاهی تخمه بسبب کثرت خواب و دعت افتد چه خواب اگرچه از جهت هضم نفع میکند لیکن حرکت از جهت آنکه دفع فضلات می نماید فائده میکند پس خواب مضرست از جهت احتیاج بسوی دفع فضول و بیخوابی مضرست از جهت احتیاج ماده بسوی هضم و گاهی تخمها و خوردن بگرسنگی غیر حقیقی مودی بحدوث حرقت و حدت مالایطاق بمعده میگردد و این کسان بعلاج تخمه ضرر می یابند و معجون سوطیرا ایشان را صحت می بخشد و گاهی ایشان دوا میکنند بقذف چیزی که خورده اند قرشی سدید کازرونی و صاحب شفاء الاسقام نوشته اند که در تخمه و فساد غذا چون فساد غذا با آروغ ترش یا دخانی یا ثقل معده تنها دریافت گردد مبادرت بقی نمایند و اگر قی بسبب مانعی متعسر باشد یا ثقل بسوی اسفل معده میل کند تلیین طبیعت بشربت قوی الحرارت با اندک مصطکی نمایند و اگر با آن پانزده درم گلقند افزایند نافع تر و قوی تر باشد و بعقب تسهیل

محلول کنند یا حقنهٔ لین بعمل آرند و چون معده نقی گردد بعضی اشربه مقوی معده مثل شربت سیب بگلاب و اندک مصطگی و شربت غوره و اقراص عود یا ملینه مطیب بمثل مصطگی و سنبل و قرنفل و قاقله و عود یا مبیبه ساذج بحسب مزاج استعمال نمایند و مثل روغن ناردین و روغن سفرجل بر معده مالند و غذا ترک کنند و سکون و راحت لازم گیرند بعده در حمام داخل نمایند و بخواب روند و بعد ازان تا لطیف تدبیر چند روز کنند ابو الحسن سعید گوید که هرگاه تخمه حادث از کثرت غذا باشد علاجش نقی نمایند بنوشیدن آب گرم و سکنجبین و آب نبات و بعد قی گلقند عسلی دهند و غذا لطیف مثل شوربای دراج تسمین لیسر که بدهند و اندک شراب کهنه بیاشامند و از کثرت غذا پرهیزند و اگر تخمه حادث از رداءت کیفیت غذا باشد معده را از غذا الیقی پاک کنند اگر مسهل باشد و الا آبیکه دران عود و گل سرخ و مصطگی جوشانیده باشند بنوشانند و اگر ازین اصلاح نیابد جوارش عود بخورانند و غذا سهل الانهضام مثل زیرباج تیهو سازند و اگر تخمه از غلظ غذا حادث گردد آب به یا آب سیب یا اندک شراب برای تقویت معده استعمال نمایند و اگر تخمه حادث بسبب تپ مثل تقدم حابس بر مسهل باشد مریض را بنوشیدن آب گرم و شکر چند بار امر کنند یا گلقند عسلی دهند و بعد نقای معده بخواب امر نمایند و بعد بیدار شدن ریاضت معتدل نمایند و در حمام داخل شوند و غذا سهل الانهضام مثل جوزهٔ مرغ با آب حصرم سازند و اندک شراب ریحانی بیاشامند و خواب را طول دهند ✱ **ابن الیاس** گفته که تخمه اکثر بسبب اطعمهٔ کثیره می باشد باید که قذف آن طعام کنند و آبیکه دران نبات و عسل و نمک جوشانیده باشند یا سکنجبین ساده بروغن کنجد بنوشند یا خربزه بسیار خورند و قی کنند و یک دو روز گرسنه باشند و صبح گلقند ده درم و مصطگی نیم درم خائیده فرو برند و بر گرسنگی صبر کنند و اگر طبیعت قبض باشد سفرجلی مسهل پنج درم در آب گرم حل کرده بنوشند و حسب قوت و عادت قی چند نمایند و اگر قی بسهولت نیابد شیطرلان بخورند و اگر تا دو روز بر گرسنگی صبر نتوانند کرد در آخر روز دوم کرنج ماکیان از کشت رند تکمید معده بپارچه گرم یا نمد گرم کنند و بر شکم خوابانیده و اگر زمانه تابستان و مریض جوان باشد در آب سرد در آید تا حرارت غریزی بسوی داخل منعطف گردد و تقویت هضم نماید و تمریخ معده بروغن مصطگی یا بروغن ناردین نمایند البته آب نباید نوشید

بطوء نزول طعام از معده و سرعت آن از شکم

شیخ الرئیس نوشته که چیزی از طعام در معده تا قریب پانزده ساعت در حال صحت دوازده ساعت باقی می ماند بحسب اختلاف اسباب و دواعی و شیخ قانون گفته که مقدار معتدل مدت بقای طعام در معدهٔ معتدل در آوان صحت و اعتدال هشت ساعت است بشهادت تجربه و امتحانات و آن بسبب عدم خفت و غلظت و سست دیر انحدر و طعم او در دهن و در آروغ دلالت میکنند و احتباس طعام در معده بسبب بطوء هضم تا آنکه انهضام یابد باشد و اندفاع او بسبب دفع دافعه عند حصول هضم و بسبب محرک که دافعه را حرکت میدهد مثل لذع صفرا یا سودا و ترشی یا تنبیه دیگر که مذکور گردد می باشد و نیست چنانکه قوی گمان کرده که همگی سبب در احتباس تنگی منفذ اسفل است و اگر همچنین بودی خروج درم و دینار از حلق فرو برده ممکن نبودی و شراب و شیر در معده بسبت نگردیدی و آن هر دو در معدهٔ ضعیف طفو و قراقر و نفخ نمودی زیرا که قبل ازان منحدر شدی بلکه بسبب نزول طبیعی طعام هضم و قوت معده بر دفع است نه بسبب تعلق برای آن بغیر آن در حال طعام چون معده را اذیت عارض نشود تا آنکه طعام منهضم گردد چه معدهٔ صحیح بران مشتمل میگردد و منفذ اسفل و بسیار تنگ میشود و چون وقت دفع برسد فراخ میگردد و معده چیزی را که دران هست بطبیعت مستعرض خود دفع میکند و چندانکه هضم استعجال کند نزول سرعت نماید و اگر درنگ کند نزول دیر نماید نه آنکه بعض اسباب منزل طعام از معده عارض شود و هنوز هضم نگردد و ازانچه دانستی و مقدار معتدل برای بقای طعام در شکم و خروج او مابین دوازده ساعت تا بست و دو ساعت است و طعام بسیار چون منهضم نشود و بسبب کثرت او و ایضاً آنچه کیفیت او ردی باشد هرگاه ازین هر دو در معدهٔ صحیح قوی دافعه باقی نمی ماند بلکه بسوی اسفل بسرعت مندفع میگردد و گاهی عقب ا دخلفه و هیضه عارض می شود و چون معده ضعیف باشد طعام آن را ثقیل گرداند و یا ذی قرحه و بثور باشد یا دران خلط لزج مزلق بود طعام دران بسیار لبث نمیکند و برابر ست که ضعف او در قوت ماسکه او باشد چه ضعف هضم را ثقل طعام بر معده لازم ست و این ثقل بنفسه موجب سرعت نزول ست و اگرچه ماسکه فی نفسه قوی باشد و نشناخت

علامات این اسباب از انچه در ابواب ماضیه گذشت ممکن ست علاج کسیکه نزول طعام از معده او دیر نگ نماید و یا طعام بر معده او طافی گردد از علامتش بر پهلوی راست خسپیدن است که معین بر سرعت نزول طعام از معده است و اگرچه ضعیف المعونت بر هضم ست و تنی لطیف و دلک قدمین و کسر ریاح بتناول جوارشات و معاجین کاسر ریاح بران اعانت کند و بقول صاحب کامل طفوی طعام بر فم معده از ضعف قوت دافعه غذا بود و علامتش احساس ثقل در فم معده بعد تناول طعام و تعذی بغذا ست و علاجش تقویت قوت مذکور بتقویت فم معده بدانچه مناسب او باشد و کسانیکه نزول طعام از معده آنها سرعت کند قومی از قدما ایشان را معودین نامند و متاخرین اسم معود بر کسی اطلاق می کنند که ضعف در معده او باشد و از انچه برای ایشان تجربه کرده اند ضماد آرد جو و تخم کتان و عسل ست و ایضاً نوشیدن آن و ازین جمله ست که بگیرند یک عدد بیضه سفیده دور نموده زرده آن در ان بگذارند و یک ملعقه عسل و دو دانگ مصطکی سوده دران اندازند و باهم آمیخته بر خاکستر گرم نهند و حرکت داده باشند تا بریان گردد و بخورند و تا سه روز استعمال نمایند و بالجمله باید که قبل از طعام قوابض بارد استعمال نمایند تنها اگر درینجا مزاج حار باشد و مخلوط بحار اگر مزاج مائل ببرودت بود و واجب ست که بر طعام خواب نمایند و حرکت و ریاضت البته نکنند و اطراف عالی ببندند

هیضه

مرضی ست که طعام در معده هضم نشود و فاسد گردد و انچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و انچه غلیظ بود باسهال چنانچه سدید کازرونی نوشته که هیضه غذا در معده است و حرکت آن برای استفراغ پس ماده صفراوی بسبب لطافت و خفت او بقی خارج میشود و بلغمی بسبب ثقل خود منحدر می شود و باسهال استفراغ می یابد و بدین سبب در هیضه قی و اسهال عارض میگردد سر آنکه غذا چون فاسد میشود بعض از ان مستحیل بصفراویت میگردد و بعضی آن بسوی بلغم ردی بالجمله آن حرکت مواد فاسده غیر منهضم بود که از بدن باز گردد و بعنف و شدت دافعه بقی و اسهال مندفع شود چنانچه شیخ و تابعان اوی نویسند که هیضه حرکت مواد فاسده غیر منهضم بسوی انفصال از طریق معده و امعا ست راجع بسوی آنها از همه بدن بحدت و سختی دافعه سر آنکه چون اغذیه خوب منهضم نمیشود و مستحیل باخلاط غیر موافقه در بدن میگردد و طبیعت تحریک مینماید بدفع آن چون بران ثقل می آرد از جهات باصناف قی مراری و مائی و زنگاری احیانا و باصناف اسهال و هیضه که سبب آن از فساد طعام واحد بود سالمتر از انست که بسبب تواتر فساد بعد فساد باشد و هیضه ردی اول ابتدا بخفت می نماید بعد از ان وجع و مغص در شکم و امعا حادث میشود و منبسط و متصاعد میگردد و بسوی معده بسبب کثرت ایذا اخلاط حاده متحرکه بسوی آن و در اکثر اسهال و قی سرو میباشد و چون آن اخلاط مندفع میشوند اخلاط بدن بتبعیت او می نمایند پس ابتدا باسهال مراری میکنند بعده مائی خالص زنگ منتن می آیند پس گاهی مؤدی باسهال مثل غساله لحم تازه دسم الرائحه و بسوی خراطه میگردد و بعده بسوی استرخای نبض و تشنج و عرق بارد و بسوی موت مودی میشود و اصحاب هیضه را عطش بسیار میباشد و هر چند آب بنوشند زود در معده آنها گرم میگردد و صبر بر تشنگی ایشان را نافع است و بیشتر ایشان را بطلان نبض بسبیل ضعف و تاذی و بسبب عوارض فاحشه عارض میشود و چون عوارض سکون یابند نبض عود میکند و بهتر که اعادت هیضه باشد او را از ان خطر نباشد مثل کسی که معتاد بدان نبود و هیضه صبیان را اکثر افتد و در تابستان و خریف بسبب ضعف هضم درین هر دو فصل بیشتر عارض میگردد و در زمستان و ربیع کمتر و حدوث او کسی را بیشتر باشد که آب سرد بسیار بنوشد که غذای غلیظ را تر نماید لا سیما در افطار صوم و خوبانی و خربزه مهیج هیضه اند و بسیار باشد که هیضه محتبس گردد و بقیه ماده آن بسوی اعضای بول میل کند و در بول سوزش پیدا نماید جرجانی و ایلاقی گویند که هیضه از امراض حاده و با خطر ست هم قی می آید و هم اسهال و گاه اسهال بدون قی بود لیکن از غثیان خالی نباشد و اصل این مرض سوء هضم ست و اسباب این سه نوع ست یکی کثرت تناول طعام چنانکه معده از هضم او عاجز باشد دوم تناول طعام بلا ترتیب و در غیر وقت آن چنانکه طعام ثقیل اول خورده شود و از پس آن طعام خفیف و سریع الهضم بخورد و بعد از طعام فواکه تر چون انجیر و زردآلو و خربزه تناول کنند و طعام سریع الهضم الانهضام باید و بر سر طعام ثقیل غیر منهضم بایستد و آنرا فاسد کند سوم تناول طعام فاسد

که در معده زیاده تر فساد پذیرد و میل دارد گردد و چون طعام در معده فاسد شد هر چه ازان مشابه تر بخلط صفرا باشد بقی برآید و هر چه اشبه بخلط بلغم بود باسهال بیرون آید و احتمال این مرض چون طعام فاسد برآید و ساکن گردد سهل باشد لیکن اگر بعد ازان در معده و امعا سوزش پدید آید امر صعب گردد و از استفراغات صفراوی و اسهال مائی چاه دیده بوده واقع شود و گاه باشد که اسهال غسالی افتد بکرب و ضعف و ذوبان بدن و نبض ضعیف و صغیر گردد و چشم غائر شود و صدغ فرو رود و بینی باریک و کشیده شود و رنگ رو مشابه برنگ مردگان گردد و دست و پای سرد و ناخنها کبود شود و تشنج در عضلات دست و پا درانها پدید آید و طبیب معالج این مرض ماهر و هوشیار و دلیر باید تا از صعوبت مرض نترسد و علاج باز نگیرد و صعوبت این مرض آنست که هر چه بیمار را دهند زود بقی برآید و تشنگی غالب شود و آب بقی باز گردد و باز تشنه شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اعضا سرد گردد و اکثر کسان را این حال افتاد و اطبا حفظ قوت ایشان نمودند و از مرض بسلامت بیرون آمدند پس طبیب ماهر و به علامات نظر کند اگر چه نبض ضعیف یابد و قی و تشنج بیند خوف نکند و بجای نفس منتظم باشد خوف نکند و علاج موقوف ننماید و این مرض کودکان را بسبب بسیار خوردن اکثر افتد و سلیم تر باشد و آنچه بزرگان را و پیران را افتد با خطر باشد خاصة اگر قوی تر و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه اینچنین کسان مستعد استفراغات صفراوی باشند یعنی در بدن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده در حرکت آید هر چیزی را که متصل آنست جذب نماید و اخلاط بسبب ضرورت خلا بسوی آن میل کنند و این مرض کمتر بلاغر کسان را و هیضه بسیار افتد و در ان منفعت باشد در تن ایشان از اخلاط ردی پاک شود و کسانی که مستعد آن نباشند و عادت هیضه نبود و اتفاقا اگر یکبار افتد با خطر باشد و علامت ذوبان بدن درین آنست که بول تیره و بسیار آید و برنج و زرد رنگ باشد [illegible] و کامل می نویسد که هیضه استفراغ مرار بقی و اسهال است و آن یا از کثرت طعام بود چون بر معده ثقل آرد و اذیت دهد آنرا پس هرگاه بر دفع آن قوی گردد اخراج نماید ازان آنچه قریب از فم معده است بقی و آنچه اسفل است باسهال و یا از جهت کیفیت ردی در طعام بود خواه لذاع معده بسبب اذیت خود بسوی اخراج او خواهش نماید خواه لزج که طعام را ازلاق و اخراج نماید و یا بسبب فساد طعام نوعی از انواع فساد که حادث شود مثلا [illegible] معده آنرا بسبب اذیت خود دفع نماید از آنچه لطیف طافی در علو معده است بقی و آنچه راسب در اسفل اوست باسهال و یا از انصباب خلط مراری خواه از نفس مراره خواه از عضو دیگر پس لذع کند معده را و آن از خود دفع نماید و استدلال میکنند بدین بدانچه [illegible] هیضه باز داشتن بقی و اسهال را از کرب و غشی و عطش شدید که بکثرت نوشیدن آب سرد ساکن نمیشود زیرا که آب درین معده بسرعت گرم میشود و ازان تبرید قلیل عطش حاصل میگردد و اذیت این مرض در اول امر اندک بود و چون طعام فاسد استفراغ یابد و جمع اشتداد نماید عند خروج غذا حادث شده از فساد طعام پس لذع میکند معده و امعا بخلط مراری و حامض که خارج میشود از اسفل و لذع می نماید مری بدانچه اخراج می یابد بقی و بدین جهت معده و امعا متالم میشود و در اینها درد و وجع و کرب و قلق حادث میگردد حتی که غشی ازان عارض میشود و صدغین فرو میرود و چشم لاغر و بینی باریک و اطراف سرد و نبض ساقط میگردد و این دفعی ست که آفت قوی باشد نزدیک بودن اخلاط مستعد برای فساد در بدن ابو الحسن گوید که هیضه حرکت مفرط از معده برای دفع موذی ازان بقی و اسهال است و سبب آن یا کثرت اغذیه است یا از خلط مراری غلیظ ردی موذی لذاع یا رداءت اغذیه مثل حلو خواه چرب تجندی گفته که سبب هیضه و اکثر از تخمه و فساد طعام بسوی مرار یا بسوی برودت و بلغم بود پس طبیعت ازان آنچه لطیف طافی در علو معده باشد بقی دفع نماید و آنچه راسب در قعر معده باشد باسهال و اعراض این مرض کرب و غثیان و تشنگی و قی مراری و اسهال رقیق و مغص و قراقر و صداع و بسبب احتراق در فم معده است و گاه این اعراض اشتداد نماید و در معده و امعا وجع و قلق و اضطراب و تشنج و برد اطراف و عرق سرد و لاغری چهره و باریکی بینی حادث شود و گاه بسیار مفرط گردد و غشی و سقوط قوت و نبض ازان عارض شود و این عند غلبه اخلاط مستعد بفساد که بسبب فساد طعام فاسد میشوند عارض میشود و امر او مول بموت سریع در روز اول و ثانی میگردد انطاکی می نویسد که حقیقت هیضه ضعف جمیع قوای معده و امعا سوای دافعه است و سبب این در اغلب اجتماع اغذیه کثیر مختلف جوهر و فعل و کیفیت در معده و تقدم کثیف بر لطیف که تسپید نماید لطیف منفذ را پس فاسد گردد و شرایت

قبل هضم وتناول اغذیه چرب مرخی معده ومبطل افعال آن وضعف حرارت غریزی وسهر مفرط واستعمال فواکه خصوصا مثل توت وخربزه بالای طعام مثل لحم یا تناول چیزی از اغذیه که در بلاد مرطوبه جانب شب گذاشته باشند وشان او استحاله بسوی سمیت باشد مثل وزغ وعلامتش اسهال رقیق متواتر ومغص وثقل وقراقر وقی وغثیان وصداع وتپ سست وقی خارج الطعم ورنگ خود خلطی که بغلبه آن فساد واجب شده دلالت کند الحاصل طریق حدوث هیضه چنان است که طعام در معده هضم نشود وفاسد ومتغیر گردد وقوت دافعه آنرا حرکت دهد وبدفع نماید [illegible] بسبب فساد وتحریک آن [illegible] او فاسد وغیر منهضم گشته در بدن در عروق وبواسطه [illegible] موجود در تن نیز بحرکت آید ولطیفت وشدت میل بدفع نمایند پس آنچه مراری لطیف ملائی بود طبیعت آنرا بسوی فوق یعنی قی دفع کند وآنچه ارضی [illegible] باشد باسهال برآرد وباشد که قی نیاید وجمله ماده بسوی امعا گراید وباسهال مفرط بیرون آید [illegible] هیچ گونه خالی نباشد واگر [illegible] اسهال [illegible] هیضه [illegible] بود وصاحب او بزودی هلاک میگردد و چون طعام فاسد گاه [illegible] گاه [illegible] طبیعت وگاه [illegible] لهذا این مرض را بسه قسم بیان نموده اند یکی آنکه سببش تغیر وفساد طعام [illegible] باشد [illegible] حرارت معده [illegible] کیفیت طعام [illegible] قبول آن مر احتراق را طبیعت آنرا دفع نماید بجهت آنکه بسبب فساد واحتراق [illegible] معده را ایذا [illegible] طبیعت [illegible] بدن [illegible] که اسهل باشد دفع می نماید وچون طعام معده بر آمدن گیرد اثر کیفیت ردیه [illegible] باعضا وعروق [illegible] مواد [illegible] در بدن وعروق جمع است آنرا نیز فاسد گردانیده [illegible] دفع می نماید با آن قدری از مواد صالح نیز دفع میگردد زیرا که بجهت [illegible] قدر از مواد فاسده که [illegible] دفع میگردد بجای آن قدری [illegible] مواد صالح [illegible] آید [illegible] لهذا این را هیضه صفراوی گویند دوم آنکه سببش تغیر طعام ببرودت وبلغمیت بود [illegible] معده [illegible] طبیعت [illegible] دفع آن واین را هیضه بلغمی نامند سوم آنکه سببش مزاج وبازگشتن مواد فاسده [illegible] بسوی معده وامعا [illegible] سودا [illegible] از معده وامعا بسوی کبد میرود واز جگر بسوی اعضا همچنین هرگاه در بدن فاسد [illegible] طبیعت [illegible] بسوی معده وامعا برای دفع وتنقیه طبیعت که چون سودا در معده غالب [illegible] اخلاط [illegible] بدن [illegible] در بدن گرانی آرد پس بسبب [illegible] اعضا بجهت اغتذا آنرا قبول ننمایند [illegible] طبیعت آنرا از جهات بدن دفع کند واین را هیضه سوداوی خوانند وفرق درین قسم [illegible] اقسام سابق آنست که در قسم اول شرط است که طعام فاسد [illegible] که هنوز در معده باشد طبیعت دفع نماید وتبع وی اخلاط فاسده وصالحه بدن نیز خروج نماید بخلاف این قسم سوم که درین [illegible] طعام ودفع فاسد معده نیست بلکه طبیعت [illegible] در دفع اخلاط که در عروق وجهات بدن است میباشد [illegible] بدانکه هیضه گاهی از تعفن هوا پیدا شود که در آن احتراق صفرا وسودا وبلغم مخلوط با هم باشد واین را هیضه وبائی گویند [illegible] ووقوع آن [illegible] بهلاکت می انجامد وتشخیص این اقسام چنان کنند که آنچه از قی واسهال بیرون آید اگر آن صفراوی بود ودیگر آثار صفرا مثل شدت تشنگی وکرب وغیره یابد هیضه صفراوی باشد واگر قی واسهال بلغم برآید وقی ترش آید وآب از دهن سیلان نماید ودیگر آثار بلغم مثل قلت تشنگی وغیر آن یافته شود هیضه بلغمی باشد واگر سودا برآید واسهال مفرط باقی [illegible] یا بدون قی بود [illegible] هیضه عارض شده باشد [illegible] بسیار [illegible] شود ونفخ بود [illegible] هیضه [illegible] ترش آید هیضه سوداوی باشد واگر دفعته اسهال صفراوی یا مائی یا غسالی [illegible] زنگاری وگرانی [illegible] منجر بهلاکت گردد وبدن هر لحظه [illegible] همه بدن [illegible] شود [illegible] تمام بدن [illegible] گردد [illegible] شوند عرق سرد [illegible] مثل [illegible] اطراف [illegible] بدن [illegible] شود [illegible] تمام بدن [illegible] باشد

علاج کلی هیضه

انکه درین مرض همگی توجه باخراج تمامی مادهٔ فاسده نمایند و مادام که در استفراغ اسراف نشود و قوت متحمل باشد بحبس قی و اسهال تعرض ننمایند زیرا که در صورت
حبس ماده در اکثر از سمیت آن باعضای رئیس سرایت میکند و هلاک میگرداند پس معالج را باید که از صعوبت اعراض این مرض منزجر شده قبل از وقت حبس نکند که مهلک
است بلکه اگر فساد طعام در معده محسوس شود فی الفور بسیار دست تقی نمایند از آب نیمگرم و نمک اگر سکنجبین نیز آمیزند برای اخراج ماده و تقطیع اخلاط معین باشد و اگر
مریغ یا کبوتر در حلق فرو برده حرکت دهند در تسهیل قی معین تر باشد و قی مرة بعد اخری بعمل آرند تا آنکه معده از مادهٔ فاسده تمام پاک شود و بعد استفراغ تام مسکنات
قی و اسهال حسب مزاج مریض و سبب مرض دهند و ایضا بعد اخراج ماده تحلیل آن مثل فاد زهر معدنی و یا حیوانی و یا ناریل دریائی و یا جدوار خطائی و یا پهپلیا
نما یا بفلفل سیاه سوده بحسب حرارت و برودت ماده نمایند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسند که راقم در هیضه و در شکم پهپلیا را بقدر دو
ماشه کم و زیاده در گلاب سائیده استعمال نموده نفع کلی بخشیده بالجمله پهپلیا و ناریل دریائی دفع مواد فاسده موذی و سمی نموده تحلیل باقی میکنند و قبض صالح
هم میرسانند و در هیضه و تخمه که عوارض صفراویت مثل شدت عطش و التهاب و قلق و قی زنجاری و کراثی باشد هر واحد از دو سرخ تا نیم ماشه با شربت انار و گاه قند
یا لعاب ترقیات مناسبه معمول است و در آخر مهره بسبب تقویت حرارت غریزی و هم دفع مادهٔ سمی می نماید و بقول صاحب صلاح جدوار خطائی بقدر ماشه در نیم
هفته فرو بردن فی الفور موجب صحت شد و ناریل دریائی بگلاب سائیده همین حکم دارد و اگر با پهپلیا نیلگون نیز السوده زنند نافعتر او با بول آدمی بنوشند اگر از یخ و
تب باشد بهوش باز آید و پوست الایچی سفید از یک توله تا دو توله در گلاب یا آب نیم آثار جوشانیده صاف نموده نوشیدن بخاصیت هیضه و حبس قی و
اسهال مجرب است و نیز بعال آدمی درین مرض اثر عظیم دارد و گفته اند که اگر مورچه بزرگ سرخ رنگ یابند دو دانگ مصطکی صلایه کرده با عسل بخورانند هیضه رفع شود و بالطبع
علاج را مجرب است در جائی که مورچه مذکور بهم نرسد مورچه سیاه بزرگ تک را دو نمایند و پوست لیمو در دهن داشتن جالب قی است و چوب چیات سائیده و همچنین گلی
نیم کلی بقدر شش ماشه سائیده و کذا هیچ کهوکه دو ماشه با آب سوده بصاحب هیضه دادن نافع است و اگر هیچ کهرتی بقدر پنج ماشه با آب سائیده بنوشند
و لیکن چوب چیات است و تریاق افاعی و صبر هیچ عشر نیز برای دفع سمیت ماده هیضه تجربه رسیده و باقی ادویه رافع سمیت ماده و مقلل آن در علاج هیضه بلغمی
مسطور گردد و برای درد معده بعد هیضه ببنیا یک تخم ... از دو سرخ لونگ کیوره یا گلاب یا ده شربت انار شیرین دو توله داخل کرده بنوشند بالجمله هیضه
بسبب کیا باشد صاحب آن را هیچ حرکت نشاید کرد و هر چیزی که در آن غذائیت باشد نباید خورد و خفته باشند بهتر آنکه درین مرض هیچ علاج مثل ساکن باندن و
ناخوردن و خفتن نیست تا اگر خواب نیاید خود را خفته باید داشت تا اخلاط ساکن بمانند و باشد که خواب آید و جهد کند که خواب آید و در تنقیه شمّا و طلاء و شربا
بر بندند و ذلک اطراف و ربط آن سود دارد و خوردن ... یا عرق عنب الثعلب یا عرق بادیان بدهند و گلاب درین مرض فائده عظیم دارد و اگر قی افراط کند مقویات
مثل ناریل دریائی و زهر مهره و طباشیر و پوست بیرون پسته و آمله و پودینه و نعناع و شربت سیب و شربت انارین و شربت آلو و کندر و صندل و زعفران و گل ارمنی و گلنار و
سک و صندل و اقاقیا و سماق و پوست انار و پسته و ... و سیب و کوفته انگور و ضماد آن حسب مزاج بعمل آرند و بقول گیلانی صالح ترین ادویه هیضه نیست که بزر
ترش یکجزو و انیسون یکجزو و ... بیاشامند بدرستی که اصل در علاج هیضه تقلیل غذا است و آوردن خواب حمام اگر قی مفرط نباشد و اگر صفت اسهال
باشد حمام بسیار نیکو است و بسبب جذب بسوی ظاهر و مانند جوارشات مقوی معده مثل جوارش حب الرمان یا سفرجلی ممسک و سکنجبین سفرجلی گاهی سافج و گاهی
با قلت شربت آب سیب اگر ضرورت بسوی آن داعی باشد بکار بسیار سرد بنوشانند و ایضا برای حبس قی بالای ناف محجمه نهند و بخواباند و محجمه بدست بگیرند
آن موضع در بر کنند و لیسوی آن جهتی از اخلاط منصب گردد و اگر بسبب محجمه خواب منقطع گردد ساعتی بردارند تا که بر آن موضع هوا بگذرد و سرد و راحت یابد
بیابد و در تشنج و غشی که در هیضه افتد روغن ... گاه ... روغن کنجد آمیخته بهم گرم ... بر اطراف و بدن مالیدن ... نافع دارد و ایضا اگر سردی اطراف و سقوط نبض
و غشی رسد بقدر فلفل سیاه و یا تریاق فاروق بقدر ... و اگر ... با گلاب بنوشانند و ایام ... ساکن شود و تا وقتیکه قوت بحال آید غذا کم دهند و ... لطیف
سست ... شربت سیب و آب ... و زعفران ... فلوس روغن غیره ... و در هیضه مفید ... بعضی متاخرین می نویسند
خوردن خواب ... باید ... کنند و خواب بعد قرار طبع و قلت اعراض بهترین مسکنات است اما اگر از تشنج هذیان و نسیان

وخوف غشی چیزی باقی باشد مادام که تمام قرار نشود نباید خفت و در رفع آن عرض باید کوشید و مالیدن عضلات ابدان و اطراف و ترسانیدن بیکبارگی با آواز تند و همچنین متعجب ساختن درین باب بسی نافع و مجرب است و کذلک شمیدن عطرهای مناسبه اما در حالت وقوع تشنج و احتباس بول پارچه بافته دو ته کرده در روغن قسط تر نموده بر پس گردن و عضلات دست و پا نهند و قیروطی گرم بر کرگاه و مثانه نیمگرم بمالند و گل بلاس و برگ تنب هر دو پاو آثار جوش کرده بر عانه بربندند و از بنفشه و اکلیل و بابونه و تخم شبت و عنب الثعلب هر یک سه توله برگ کرنب و نیب و نبگ هر یک توله جوش کرده انکباب نمایند و شیره تخم خربزه و قرطم و خیارین و خیارزه خشک هر یک نه ماشه و شربت بزوری چهار توله شکر داده بدهند تا بول بگشاید و اما در سدره و دوار و وقوع زحیر و مغص بعلاجی که آنها را جمع نمایند که بمقام هر یک مسطور است و اگر غشی واقع شود بهر حیله تحریک کنند و اطراف و بینی و گوش و میان انگشت و راسخت بمالند و موی صدغین بشبانی بموچنه برکنند و شربت مسک دهند و دواء المسک بجای اللحم ساده در حلق چکانند و یا تنها مشک یکماشه در گلاب کیوره هر یک توله اندک اندک چکانند و اما در وقوع فواق تدبیر آن رجوع فرمایند که بیاید و گلاب قرنفلی و شراب سیب هر یک یکنیم توله یا ماء اللحم پنج توله دهند که عظیم الاثر است و هرگاه که اعراض منکره درین علت تسکین یابند نیز را هیچ غذا ندهند و خفته و خاموش و در استراحت دارند و اندکی از حافظ الصحت و یا مرید العمر نوشانند تا بخواب تسکین اخلاط اعانت نماید و از گرسنگی و تشنگی نیب وحشت بهم نرسد و چون اشتهای طعام نیکو پدید آید و خواهند که غذا دهند باید که اندکی از آنچه مقوی معده و خفیف و سریع الهضم باشد بدهند نیکو است با نیمچه مرغ بریان رده دهند و بالاش جوز البلسب باید و باشد در گلقند پنج درم خورانند و یا پوست هلیله زرد و بلیله با نمک لاهوری در دهان دارند و از آب سرد و تشنگی نیز یکبارگی خوردن تا مدت یک هفته و اقل تا سه روز اجتناب نمایند و ایضا از خوردن چیزهای دیر هضم و محرک اخلاط چون هریسه و بیضه مرغ و خربزه و شیرینیهای مضعف معده و شوربای بسیار مرغن و شراب و امثال آنها پرهیز باید و اگر بجماع عادت باشد بعد یکهفته اجازت دهند لیکن در غیر وقت امتلا و خلو و تناول همه اقسام شیرینیها و فواکه بارده رطبه چون سیب شیرین و امرود و انگور و ناشپاتی و خربزه و هندوانه و آلو و شفتالوی شیرین و زردآلو و آلوبالو و توت سیاه و سفید و نقوعات حلوا و اغذیه لزجه چون هریسه و کله پاچه و چنگال ماهی و حلوای مغز و طعامهای پر روغن مثل پلاو و مطنجن و مزعفر و اغذیه لبنیه چون مهلبه و شیر برنج و فالوده و نوشیدن آب سرد مضر معده اند و بر اضعف آن اعانت نمایند و زعفران بالخاصیت بمعده اهل هیضه مضر است و همه آنچه در بطلان اشتها گفته آید درینجا نافع بود و کذا اکثر ریاضات و در آب سرد غوطه زدن و در هوای سرد ساکن بودن و آب چشمها نوشیدن شیخ الرئیس و مؤلف جامع مینویسند که برای هیضه تدبیری در ابتدای حرکت آن و تدبیری در وسط حرکت آن و تدبیری هنگام هیجان ردی و عصیان خبیثه و حرکت اعراض مخوفه آن مخصوص است یعنی در هیضه تدبیر در حالات ثلاثه یعنی ابتدا و اشتداد و انتها خاص است اما در ابتدا چون علامات هیضه ظاهر شود یعنی تغیر آروغ از حال خود شروع کند و در معده ثقل و در امعا نفخ محسوس گردد و با آن غثیان یا تهوع باشد واجب است که برآن چیزی از غذا البته تناول ننمایند و نه بعد از آن مگر عند خوف سقوط قوت که در آن حالت تدبیر بدانچه مذکور گردد باید کرد و پس اولی چیزی که عمل بدان سزاوار است آن قذف شیء فاسد بقی بود اگر طعام هنوز قریب از فوق و طافی باشد و اگر چنین نباشد و راسخ بود اتباع او بدانچه انحدار او نماید از ملینات شکم نمایند و قی و ملین بمقداری باشد که باخراج آن شیء باید غیر آنکه زیاده بر آن باشی بتحریک اخراج نماید و باید که بچیزی قی کنند که در آن ارخای معده و اضعاف قوت آن نباشد مثل آنکه در روغن کنجد و مثل روغن زیتون و آب گرم ست و در آن چیز تغذیه هم نباشد مثل ماء العسل و سکنجبین شیرین با آب گرم و صاحبان هیضه مفتقر بقصد تغذیه اند مگر بضرورت بلکه مثل آب گرم تنها یا مع اندک بوره ارمنی یا نمک نفطی یا آب گرم مع زیره قلیل قی باید کرد و کذلک اگر از خود قی آید و ایشان را تهوع ایذا دهد در آنجا نیز این علاج نمایند چه بقراط ذکر کرده که قی گاهی بقی و اسهال منع میشود و گاهی قی منع میکرد و باسهال و اسهال بقی و واجب ست که اسهال و بجهول خفیف از ترنجبین و شکر و نمک باشد یا حقنه خفیفه از آب چقندر بقدر شصت درم و بورق اندک مقدار مثقال و شکر سرخ بقدر ده درم و روغن گل یا کنجد مقدار هفت مثقال و یا بخوردن مثل کمونی که آن درینجا بسیار نافع است و اما در اشتداد و چون قی افراط نماید بوضع محاجم بر فم معده و شکم او نمایند و بسا است که احتیاج بستن اطراف افتد و بر شکم بعصاره فواکه غیر قابضه طلا نمایند و اگر حرارت قوی نباشد بعد او لطلین بشیاف بوری علاج کنند بعد ازان باید که چیزی نمایند که خارج میشود و لیس ما دامیکه کیلوس یا شبیه آن خارج گردد بوجهی از وجوه البته حبس او جائز نیست که در آن خطر عظیم است چنانچه بعضی مردم دیده

که ہیضهٔ ایشان محتبس گردیده قی می آمد و نه اسهال همان روز ہلاک شدند و اکثر کسان را دیده شد که بر اثنا قی و اسهال افراط نمود و از این مرض سالم ماندند و چون از ان آثار خاص مش باید و اعراض جنینه مخوفه هیجان نماید و بشی خیاطی انبج یا مری یا مانند آن از انچه مضعف قوت باشد خارج شود و در نبض او حرکت و آثار امتوالتر بر غیر اعتدال و منخفض گرداند و در بدن هزال و در مراق مثل تشنج ظاهر گردد و در ان هنگام حبس با حتیاط واجب ست و گاهی تشنگی بے نهایت میشود و آن دلالت میکند بر آنکه اسهال بسوی ماده بصالح و تشنج منتقل گردیده پس باید که در حبس او استعانت بر ربوب قابضه نمایند و گاهی مثل نعناع خوشبو می سازند و اگر آنرا قی کنند اعاده نمایند و اندک اندک دهند و خوانیدن ادویهٔ قابض و ربوب قابضه بسبب قذفت آنها موقوف نباید کرد مگر که تا از ان بر ایشان دشوار ست و از دوائی بدوائی دیگر نقل نمایند و گلاب گرم کرده مقوی معده آنها ست و مزاج ایشان را نافع و واجب ست که در ان ربوب چندان ترشی نباشد که لذع معده نماید و معاون ماده گردد و در تشنج افزاید بلکه اگر در ان ترشی غالب بود بچیزی که از جنس مسهل یا منقی نباشد کسر حموضت آن نمایند و حموضات در تشنج می اندازند و همچنین از اشربه آنچه شدید البرودت بالفعل باشد لیاسب ست که ایشان را موافق نمی افتد زیرا که قبح معده نماید و اکثر انچه مثل او موافق اند هیضه مخصوص او لیست پس باید که تجربه حال قبول آنها برای او نمایند و شربت از ان منع برای ایشان بهتر ست قی آنها منع میکند و کدام آب انار ترش و گاهی در بن چیزی از طین خوشبو ماکول داخل میکنند و اکثر از ایشان چون آب قوی الحرارة بنوشند قوت او در عروق آنها منتشر میگردد پس مواد منصب بسوی عروق برمیگردد و واجب ست که ضمادات و مروخات از ادویان که در ان تقویت و قبض و تسخین لطیف باشد مثل روغن ناردین و سوخته نرگس و روغن گل نیز در شکم استعمال نمایند و روغن که در ان مصطکی جوشانیده باشند هر روغن جید ست برای ایشان خصوصاً کسی که اطراف و چهار عضو سرد باشد و مفاصل و عضلات را در ایشان مثل روغن گل خوشبو و مثل روغن بنفشه بالیند که مالش نمایند و در زمستان به روغن ناردین و موم آمیخته و تضمید معدهٔ ایشان با نعناع تر و زنجبیل سودمند است و بفقص که در ان قدری عطریت باشد باید کرد و چون خوف واجب کنند که هیضه را منع نمایند و بهوا استفراغ او در اقسام ناسزا نظاره او منقطع گشته باشد پس واجب ست که بعد او تغذیه باغذیه کاسکرین نمایند یا بعد ایام و آنچه لائق او باشد استفراغ او گفته شد و ہیضه را از نوشانیدن و شراو که دن بدانچه مذکور شد علاج نمودند باید که حیله در خواب بردن او و بر بستر نرم خوابانیدن او و اطراف او و شمال نمایند و در موضع هوائی باشد که در ان ترشی بسیار نبود و برودت هم نباشد زیرا که برودت اخلاط ایشان را بسوی اخل قوه می نماید و حاجت بخور خوشبو ست از انقباض تشنج یا فواق بیفتد مبادرت بنوشانیدن قدری شراب چنانکه در ان تبخیر باشد کرده نمایند و اگر اختلاج بسوی قوی تر از ین افتد بگیرند گوشت نرم بسیار از طیر وحمل و بکوبند و در دیگ چندان بپزند که یک سیر از ان بگیرند و آن را بفشرند و قدری بپزند بچیزی از آب فواکه بارد و ترش سازند و بهترین آنها انار میخوش ست و بعضی با آن قدری زعفران آمیخته دهند و بیاشامند و اگر در ان اندک نان با اندیابه نیست بعده برآن خواب نمایند و چون تشنه باشند اگر انگور مع تخم آن خاییده اندک نمایند و اگر معده آنها چیزی نیست میل نقی نماید بر اسفل قصد بنا فه بحجامه بزرگ بالا نشاط گذارند و اگر بران نماند ما بین کتفین یا تحت اسفل نهند و اگر خواب آید در ان موضع باشد و اگر میل تقویت بسوی اسفل باشد بازو و ساعد او ببندند و خواب و رفتار اگر ممکن باشد و چون وجع بحیه یا عصا بر نبض را بیدار کنند اعاده آن سرد در بران نمایند و تغیر ندهند آن هر دو را تا آنکه امن شود و غذا اتفاقی در انحدار شروع کند یا حرکت انحدار و اسهال ساکن گردد پس از وقت اندک اندک خاصه آن نمایند و اگر چنان باشد که چیزی قبول نکند بلکه اسهال نماید در تغذیه او میان قوابض میان انچه در ان تخدیری باشد جمع کنند مثل نشاسته بریان کرده بتخم خشخاش داخل کنند در این سک ممکن اندک زنند و در ان شیرینی داخل نمایند چه لیاسب ست که شیرینی بسبب کراهت آلام در وال میشود و چون ال مریض داده شود بر ان خواب نمایند و اگر در اسهال قی باشد بعد اطعمه شربت انار منعنع یار رب بدهند و اگر اسهال با تقدیم مصل آب سفرجل قابض نیز بدهند و بعضی ایشان مثل لیست بالست سیب که انار لشکنند و باید که روائح طیبه قویه از ایشان دور دارند و نمیشه کنند اگر از ان تقلیب می شوند ایشان تو ثان را که وجه سیدا رند گاه بعضی آنها بدان لذت می یابند و کذا لک زن خرابه شود باد مخیفه را از نکهت

واما انچه فواکه را اکثر آنها قبول نمینمایند و واجب ست که چیزی از طعام بخورانند تا آنکه اشتها صادق نشود و اگر قبل از نقای ماده گرسنه شوند غذا ندهند بلکه در حمام داخل نمایند و بر بدن آنها آب نیمگرم ریزند بعد خارج شوند و مکث ننمایند و اگر تشنج ظاهر گردد بر مفاصل تیر وطیات نرم حار غواص استعمال کنند و دو قسط با روغن بارد مثل سوسن و دو صیف و روغن گل و بنفشه لیسانند و کذلک بران پارچه در روغنهای مرطب بلین و در زیت آلوده بپوشند و واجب ست که غایت تقلب نمایند تا موضع پوشیده و عضل محرک لحی اسفل بسوی فوق لیتقر و طی هستر خی نگردد و اما در انتها چون نائرهٔ هیضه ساکن گردد و بخوابند و بیدار شوند چیزی از رب قابض بیاشامند و در حمام برفق داخل شوند و بیشتر زیاده دران ننمایند بلکه آنقدر که بعض رطوبت حمام اکتساب کنند پس خارج نمایند و غذا قلیل خفیف حسن الکیموس خورانند و آسایش دهند و بگذارند که بسیار آنجع خسند و میان آن بعد شراب فرق نمایند و بطعام قوابض بخورند و بعد ازان تدبیر تقویت معدهٔ آنها بمثل قرص ورد صغیر و کبیر بنشن کلقند و طباشیر و بمثل خوزی کنند بسیار باشد که حمام سبب انتشار اخلاط و مادهٔ هیضه میشود و جذب بسیار میکند در امعا و میل می نماید بسوی اعضا

انطاکی گوید که نظر درین مرض بحسب اختلاف اقسام آن مختلف میباشد و اقسام بسیط آن چهار ست بحسب اخلاط اربعه لیکن هیضهٔ دموی کسی نگفته بلکه قومی وبو دخون در هیضه منع کرده اند و حق انست که آن جائز ست و اگرچه خون تنها باشد و طریق علاج درین هنگام فصد قیفال و اسهال خون آن و یا حقنه دستی آن در غیر دموی مقتضای اخراج مواد لیقی و اسهال بهر آنکه چه حبس آن و اتلاف مرض ست بعد ازان تضمید شکم و دلک اطراف بابن ضماد سفرجل آس عدس هر واحد یکجزو اقاقیا صندل تخم کاسنی گلنار آرد جو بهر واحد نیم جزو مازو برگ خطمی هر واحد ربع جزو و در سرکه سرشته ضماد کنند و گاهی این ضماد را بآب انطولان جوشیده و بزیت برای تدهین می بزند بعد ازان این مطبوخ با شربت حب الآس شیرین کرده بنوشانند کشنیز خشک انیسون هر واحد یکجزو صندل ابیض با هر واحد نیم جزو صعتر سماق زیره هر واحد ربع جزو نعناع عناب هر واحد مثل مجموع خوب جوشانیده استعمال کنند و این ضماد و مطبوخ مذکور مجرب و انتها مجرب ست در قطع این مرض بعد ازان اطراف را با سرکه بشویند و بغالیه محلول در گلاب و آب سیب بمالند و این هر دو را من استخراج کرده ام صحیح یافته و اگر بعد ازین غشی و خفقان ظاهر شود گل مختوم در سیب و آب به کو شل کرده با شربت لیمون و سیب شیرین ساخته بنوشانند و در قی مادهٔ ظاهر ضعیف که تشان و حرارت ست و در اسهال اشتهٔ ثقیل که تشان دیدو دست ست سعی آن است اگر مثلاً هیجان بلغم و تشنج و کرب و در انبوه شیرین شده آشیاء و تبخار و گاوزبان بدهند و اگر تقل ریخ دانه قلوم کنند کمونی و جوارش فلافل و مصطکی بدهند و اگر سوداء است ایلوهی بدهند و تقلع کنند و اهم را مقدم دارند و هرگاه بعد ازان سقوط قوت گردد مفرحات مثل معجون مشک عنبر و شربت التفاح دهند و باقی مناسبات در علاج هیضهٔ سوداوی

علاج هیضهٔ صفراوی

بعد تنقیهٔ مادهٔ فاسده از آب نیمگرم بسیار و سکنجبین قی کنند و یا فالودهٔ سنگ تشنه شده در آب یا در عرق کاسنی جوشانیده و یا آب برگ کاسنی و یا کاسنی را جوشانیده یا لیده صاف کرده و دران خاشی جوشانیده یا سر پرتو شانیده قی کنانند و از مرغ یا کبوتر حرکت دهند تا وقتیکه علامات وجود ماده از کرب و قلق و غثیان موجود باشد و سقی ماده باز ندارند و بعد قت که قلق و اضطراب ظهور نماید فورا قی نمایند تا آنکه مادهٔ فاسده تمامه برآید و مریض از کرب و قلق باز ماند و هنگام تشنگی خوردن برگلاب افشار و زنند و اگر قدری سکنجبین آمیزند بر تقطیع اخلاط و ازالهٔ حدت آن اعانت کنند و آشامیدن آب انار لال تمرهندی با آب شیرینی نیز مفید ست گویند که اگر در اثنای غثیان آن هیچ دهند تقلیل هیجان ماده میکنند و نیز مؤلف تا وقتیکه ماده موجود باشد آب تمر مناسب ست و آب شدید البرد ممنوع و اگر اندکی قی شده غشی بیاید و دندان بدیرهم تشنج باید یکشانحهاد یا شوربه و مشروبات مناسبه بکار برند و نارجیل دریائی و عود صلیب و کهربا شمعی بقدر نیم ماشه بگلاب سائیده در حلق چکانند فائده بلیغ مینماید و همچنین تریاق فاروق و پیتا چون بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهند نیز فائده میکنند و نارجیل دریائی بگلاب سوده در حلق چکانیدن و بعد حلق فرو برده قی کنانیدن نیز در ازالهٔ غشی بتجربه رسیده و حکیم اجمل خان در بعض تصانیف خود مینویسند که در هیضه گاهی سبب غشی و برودت اطراف توجه بحره مواد فاسده بسوی قلب میباشد پس فرح از بدن بسوی قلب میکند و باد تا ازان تنفس گردد و گاهی در اینحالت رنگ بشره سبز و بدن مثل بدان میت میشود و درین هنگام معالجه بوضع محاجم بر پاها و تشمیم اشیاء خوشبو و وجود برد و ادویهٔ مسکنه یا قویات مثل اوراق رگلاب بید مشک بایکدیگر کرده گاهی جدوار و نارجیل دریائی اندک مخلوط در بین آنها مینمایند رقع

عجیب می‌بخشند و مصنف خلاصة الحکمت میگوید که در هیضه اگر غشی و بیهوشی عارض گردد و دندانها بهم افتند بحدیکه مطلق باز نگردد که گلاب یا چیزی در حلق او توان ریخت ناچار فصد
باسلیق یا اکحل هر کدام که خونش جاری باشد بگیرند و قدری خون بر آرند و چون بهوش آید بزودی بند نمایند و زیاده خون نگیرند و صاحب خلاصة العلاج نوشته که بجهت غشی
و بیهوشی که اکثر درین علت عارض میگردد قطعهٔ آهن را بآتش سرخ نموده بمقاصه یک وجب بر یافوخ مریض نگاه دارند و چهار عدد لیمو کاغذی را بریده بر آن آهن پاره
بیفشارند چنانچه قطره قطره بر یافوخ بچکد افاقه حاصل آید و بالجمله هرگاه نقاهی بدن زیاده حاصل گردد و استفراغ از حد در گذرد در آن وقت بتسکین کوشند و شربت انار یا
سکنجبین یا شربت بهی در آب آن و یا رب انار ترش در گلاب حل کرده بنوشانند و زهر مهره خطائی را در گلاب بید مشک حل کرده شربت انار میخوش افزوده در سکنجبین
تاثیر عجیب است و گاهی طباشیر و پوست بیرون پسته می‌فزایند و شربت لیمو عوض شربت انار میکنند و یا لبشربت انار منعنع و شربت سفرجلی ریانی دهند و یا با گل مختوم
و گل ارمنی طباشیر بدهند و یا حب کوله با شیرهٔ کشیر و یا آب سماق و کهربا سنگ تاب نموده باید داد و گاهی شربت زرشک و نقوع آن و سکنجبین ریانی و شربت لیمو استعمال
مینمایند و رب نارین و شربت انارین منعنع و شربت حب الآس و سکنجبین و اسهال سخت سودمند است و اگر تشنگی تسکین نیابد انار دانه ترش را بگلاب تر کرده
کشیده و طباشیر بریان پاشیده یا بدون طباشیر جرعه جرعه بدهند و گاهی هنگام شدت عطش و حدت صفرا آب سرد برف میدهند و بقول داؤد اگر درینجا حرارت
شدید باشد و اعراض بدان گواهی دهند شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و عصارهٔ خرفه مع صندل و در سرکه سائیده بر معده ضماد نمایند و چون یکدرم طباشیر با انار بدهند
قی و اسهال را در اندک مدت قطع کند و اضمدهٔ قابضه مبرده بر معده ضماد کنند و صندل و گلاب ببویند و هرگاه قلق و اضطراب شدید رود و سرخی چشم و یا فواق
باز لسبب ... رو نماید فی الفور قی کنانند و بعد از قی متصل دوای مسکن مثل فادزهر و طباشیر و زرشک ... و رب انار دانهٔ ترش و دانه هیل و تخم
حماض و مغز تخم لیمو کاغذی حسب حاجت دهند و اگر دوای رقیق قی باز گردد طباشیر و زهر مهره سوده و زرشک و انار دانهٔ ترش و دانه هیل سائیده
در شربت انار ترش یا شربت لیمو آمیخته بطور لعوق بلیسانند و زرشک و صندل و کافور در گلاب سوده بر معده و قلب نهند و گویند که اگر قی ساکن نشود
در آب اندک کعک سوده یا نان خشک تنوری یا انار دانه سوده قدری آمیخته اندک اندک دهند و هر وقت که قی شود اعادهٔ آن مرة بعد اخری نمایند
تا آنکه قی ساکن گردد و بلع آب کنند یا مضوغ و مضغ قرص کنند یا خورانیدن و مربای انار بسیار نافع است یا قرص الطین بدهند و بقول جالینوس قرص
حب الآس بهتر از آنست و امتصاص فواکه قابضه مثل سیب و سنجد و امرود بهی نافع و ضماد شکم بسفرجل و شکوفهٔ انگور و لخلخه التین و سماق و گلنار و پوست
انار و پوست جو و صندل و گلسرخ و کافور و سک و گلاب سائیده و پاشیدن آب سرد و مسکن او و انداختن برگ بید و گلسرخ و بنفشه و آس و نیلوفر و سیب و بوسیدن
و دادن غذا ماء اللحم که در ان بوب قابضهٔ مذکوره حل کرده باشند و یا تغذیه بیضه که در سرکه جوشانیده انار دانه یا برگ آس یا سماق بریان پاشیده باشند و یا
خوردن پست جو یا پست کنار یا پست انار دانه سودمند است و مخصوص از گوشت طائر که پاشیده و لهذا در منهاج برای ایشان نافع و در صورت کثرت ضعف غشی
ماء اللحم و شربت فواکه ترش در حلق چکانند و بوی شربت ماء اللحم که در آن دواء المسک بارد حل کرده باشند نیز بقول ابن سلیمون مفید است از جمله بای
جیده چوزه مرغ بریان شگافته بویانیدن است و بقول بعض متاخرین غسیل کردن سر و ساعدها با آب برای جهت تسکین قی مفید است اگر حرارت بدرجه
اتم بود قی بند نشود قرص کافور در شربت لیمو یا انار ترش سرشته بلیسند و در تسکین هیضهٔ شدید الحرارت نوشیدن آب لیمو حکم اکسیر است و پوست بیرون پسته
طباشیر و دانه هیل هر واحد یکماشه سوده در شربت انار یکتوله آمیخته خورانیدن بعد نقاهی داده در هیضهٔ صفراوی نافع است و کذا اسبغول کمنول گیه دانه الائچی خورد
زرشک پوست سماق طباشیر کشنیز مقشر هر واحد یکماشه در شربت انار شیرین یکتوله و عرق بیدن طرافت ... قی و اسهال را فی الحال بند میکند و سفوف
ختمه کنار در ... شدید النفع است و چون بعد از انقطاع پذیرد سقی بیمار را انار ... سوده با آب زرد شربت و تبریج بعادت خوردن باز آرند و عند ضعف ماء اللحم
بسماق و انار دانه و زرشک بدهند و حتی الوسع درین قسم هیضه از ادویهٔ حاره مثل ... و نارجیل و پودینه و غیر آن اجتناب نمایند تعلیم هرگاه قی و اسهال منقطع گردد
در امعا هنوز ماده موجود بود و از ان تکلیف عائد گردد ملین بارد از آلو بخارا و گلسرخ و مشمش و مویز و تمر هندی و شربت ورد مکرر و گلقند و ترنجبین و شیرخشت باید داد
و یا آب تمر هندی سه توله گلاب ده توله گلقند چهار توله بدهند و یا شربت ورد مکرر و سکنجبین ساده و گلقند و عرق بادیان گلاب دهند تا ماده باقی برآید و نجات یابد و همچنین

بعد انقضای هیضه از دو سه بار اجابت بقبض شود گلقند چهار توله بعرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله مالیده صاف کرده سکنجبین ساده
دو توله داخل کرده بدهند بالجمله اسهال هیضه و سوء هضم دفعةً بند نباید کرد بلکه اگر بند شود ملین باید داد و اگر بشرط افراط آن برای قبض صالح استعمال طباشیر سوده
بنوشند اردی ساده سرشته با شیر دانه هیل و شیره تخم خرفه و گلاب و شربت انار معمول ست و الفضا در این باب ارشن ناردین یا عود ترش یا مصطکی یا آمله مربی یا عود طباشیر
همراه حدیکهانسته سوده بگلقند یکتوله سرشته همراه شیرجات معمول و اگر بعد هیضه صداع و سوزش و خلش معده و خشکی و تشنگی باقی باشد آب عناب و آلو بخارا همراه شربت بنفشه
دهند و اگر ثقل و قراقر و مغص دریابند بجوارش مصطکی و کمونی علاج نمایند و اگر هر دو امر موجود باشند در علاج نیز ترکیب دهند و هرگاه بعد از هیضه ضعف و سقوط قوت
لاحق شود با قوتی های مقوی حسب حاجت بعمل آرند و دواء المسک بارد و شربت ابریشم مرتب سازند و اگر بعد دو سه روز از انقضای هیضه زکام عارض شود
عناب پنج دانه الایچی سفید چهار ماشه جوشانیده شیره تخم کاهو شش ماشه گلقند دو توله یا بهدانه سه ماشه گلقند دو توله جوشانیده بدهند بالجمله بعد اخراج مواد
تخمه و هیضه تقویت معده و احشا ضرورست اگر بمرخیات برای ازلاق ثقل و یا مغریات برای تلیین صدر و نزله و سرفه حاجت افتد همراه مقویات
معده و دافع ماده آن باید داد و باقی تدبیر از علاج کلی هیضه که مذکور شد و ادویه مرکبه اقوال حذاق که مسطور میگردد حسب حاجت اخذ کنند ذکر
ادویه مرکبه که در هیضه صفراوی معمول ست حب هیضه که جهت حبس هیضه و رفع سمیت آن معمول نارنگی را همین نوع درست بگذارند تا بوسیده گردد
و خشک شود وقت حاجت با پوست و مغز و تخم باریک بسایند و بگلاب حبها بقدر نخود بندند خوراک از دو حب تا پنج حب بعد از نقاهت معده لقی یا اسهال
یا هر دو نزد افراط آن فرو برند نوع دیگر از مجربات حکمای فرنگ که جهت حبس قی و اسهال و رفع حدت و سمیت ماده استعمال می نمایند افیون
کافور انگوزه هر سه مساوی حل سازند که یکذات شود پس حبها بقدر نخود کوچک بسته یک دو حب فرا آخر هیضه بدهند رب انارین که در تسکین هیضه
بکار آید آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک آثار در دیگ سنگین یا مسی قلعی دار بجوشانند تا نصف بماند یک آثار قند سفید داخل کرده بقوام
آرند و اگر عود خام و آمله منقی هر یک چهار درم داخل کرده بجوشانند پس صاف کرده قند داخل نموده قوام نمایند در حبس قوی تر گردد سفوف حسته کنار
که در هیضه برای حبس اسهال میدهند دانه هیل مغز حسته کنار مغز حسته آمله صندل سفید کشنیز مقشر طباشیر پوست درخت ببول بیخ سماقی هر یک
یکدام انار دانه ترش چهار دام سفوف ساخته بشربت انار منعنع بدهند سکنجبین ساده که دفع صفرا و بلغم نماید و در اکثر امراض معده مستعمل قند سفید یک
آثار در دیگ کنند و پاؤ آثار سرکه صاف بران ریزند و بقوام آورده یک وقیه گلاب بر سر آن ریخته فرو گیرند و اگر عسل بجای قند اندازند سکنجبین عسلی شود
و اگر عوض سرکه آب لیمو اندازند شربت لیمو که معروف بسکنجبین لیمو ست خواهد شد و طریق ساختن شربت حماض و نارنج نیز چنین باشد شربت انارین
منعنع که در تسکین هیضه نفع دارد آب انار شیرین آب انار ترش هر یک یک رطل یک جوش داده شب بگذارند و صبح آب صاف آن گرفته با آتش ملایم بجوشانند
تا بنصف رسد پس آب نعناع تازه صاف نموده نیم رطل شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آورند شربت انار ترش منعنع که در تسکین قی و غثیان
و منع اسهال صفراوی مجرب و مفتح سده آب انار ترش یک رطل قند سفید یکنیم رطل آب نعنع معصور نیم رطل باهم آمیخته بقوام آرند شربت
حب الآس که مسکن هیضه ست حب الآس سه جزو کوفته بجوشانند تا مهرا شود و صاف نموده قند سفید ده جزو اضافه کرده بقوام آرند شربت سفرجلی
ربانی نافع هیضه و غثیان و قی صفراوی و مقوی قلب مسکن عطش و حرارت جگر و اسهال ست آب بهی شیرین آب انار ترش شیرین هر یک یکرطل پوست
بیرون لیمو ترنج حب الآس زرشک بیدانه مصطکی گل سرخ عود دانه قاقلین هر یک یک مثقال سنبل الطیب نیم مثقال کوفته در صره بسته باهم بجوشانند
و صره را مالیده باشند و با یک رطل قند سفید بقوام آرند ضماد بجهت هیضه بعد دفع ضرر اغذیه فاسده برای تسکین قی بر معده نهند صندل گل سرخ
برادهٔ بهی برادهٔ سیب برگ مورد کوفته بیخته بگلاب آمیخته ضماد نمایند عرق هیضه که از معمولات تشفیقی حکیم اصغر حسین ست زرشک برادهٔ صندل سفید
انار دانه ترش هر یک پاؤ آثار آلو بخارا بادیان هر یک نیم آثار پودینه یک آثار الایچی سفید دارچینی هر یک نیم پاو طباشیر هفت توله کافور چهار توله در ده آثار
آب شب تر کرده صبح کافور در نیچه بسته چهار آثار عرق کشند لیکن در شدت حرارت استعمال این عرق بدون شربت لیمو وغیره مبردات جائز نیست قرص کافور

که در هیضه صفراوی وقت شدت حرارت بکار آید معمول ممدوح الیه طباشیر زرشک تخم حماض بریان زرورد صندل سفید کشنیز خشک کهربای شمعی
دانه هیل انار دانه ترش کافور حسب حاجت گرفته در آب زرشک سائیده اقراص سازند و در شربت لیمو باید داد اقوال حذاق علامه گیلانی
در شرح قانون می نویسد که آنچه در آخر هیضه مجرب است نهادن دست و پا در آب برف و وضع پارچه مبلول بآب برف بر معده و اطراف است و اگر قی
ضعیف بود ... آب انار نمک آمیخته و ماء اللحم باندک آب سیب و اندک شراب قوی آمیخته دادن مضائقه ندارد و پاشیدن گل خراسانی
بر ... و کافور ... و قی و تسکین تشنگی نماید رب تفاحی ترش ... از ان آب انار ترش بیاشامند که قبض و تلطیف لهیب ... کند و
گلاب ... القیاس و تجربه ... درین مرض منافع عظیم یافتم و اکثر در علاج آن برین اکتفا نمودم گاه نیمگرم و گاهی سرد کرده بسبب اختلاف احوال نوشانیدم و شفا حاصل
شده و گاهی بعد ... مثل تریاق ... و ... مفرحات یاقوتی خورانیدم و صحت رو نمود و اگر هیجان غلبه کند کف پا را بروغن
بادام شیرین ممزوج باندک گلاب بمالند که این را درین باب ... عظیم است و مسکن ... نزدیک سیل آب نمایند بنوعی که آواز ملایم جریان آب بگوش مریض
رسد ... در حالت ضعف قوت نان بریان بآب غوره دهند و اگر تشنگی شدید باشد شیره تخم خرفه بریان بآب بهی و طباشیر و گل ارمنی و انار دانه بریان دهند
و در نوشیدن آب سرد افراط نکنند تا معده را ... نرسانند و قوت را ضعیف نکنند و اگر کرب شدید باشد اطراف را در آب سرد گذارند و اگر درین حالت
حاجت بدون افیونیات بسبب ضرورت داعی بود پوست خشخاش بآب تر کرده آب رقیق آن بدهند که در تسکین عطش و قی نافع است و در غذا اکتفا نمایند
بلکه با ... معمول بطریق مخصوص اقتصار کنند و بران قدری گل خراسانی بپاشند و گاهی از زرشک و کشنیز تر و خشک بسازند و کذا لک ... طیهو خفیفه
و بعد غذا آب غوره یا آب سماق یا آب انار بنوشانید و یا زیرباج بآب انار دانه یا غوره یا انار ترش دهند و نمک اندرانی در اغذیه ایشان داخل
کنند و هیضه که بران انار دانه یا سماق باشند نافع بود و شیخ الرئیس میفرماید چون دانستی که در بدن مواد صفراوی ... است و آن گاهی معاون
بر حدوث هیضه میباشد و از غذا خوف ... نباشد لابد است از تدبیر معده درین هنگام از خارج بچیزی که مبرد باشد و اگرچه برف بود و بعد معونت ... اگر مائل
بسوی آن بود بقدر احتمال و درین تبرید تسکین عطش نیز هست و چون قی افراط کند ... تبرید معده مثل این تدبیر بوضع محاجم بغیر شرط
بر شکم ... است و اگر چیزی بارد از عصارات فواکه سرد کرده باشند نیز نافع تر بود و اگر بدان صندل و کافور و گلسرخ مخلوط کرده بر پوست شکم طلا نمایند نافع
باشد و گاهی احتیاج به بستن اطراف افتد اگر منقطع نشود و خوف سقوط قوت باشد مجوسی گوید که هرگاه هیضه عارض گردد بقطع اسهال و قی تعرض ننمایند بلکه اعانت
طبیعت بران بدادن آب گرم و روغن بادام چند بار نمایند تا آنکه معده از فضلات پاک گردد و اگر قی و اسهال اسراف نماید شربت انار منعنع یا آب انار میخوش و آب
امرود و یا شربت سیب ... یا شربت آس یا پوست بیرون پسته یا شربت سیب و یا توت خام خشک سائیده بگلاب بدهند و یا طبیخ انجبار کرده
هیضه بلغمی بباید استعمال نمایند و بر معده آس و به بقدری سرکه و روغن گل و گل ارمنی و طباشیر ضماد کنند و روائح طیبه ببویانند و در آب سرد در آیند بغذا
امر کنند و اگر استفراغ چندان اسراف کند که دست و پا سرد گردد و غشی حادث شود آب سرد و گلاب سرد کرده بر چهره بپاشند و ... و ساعد و ساق بعصابه
محکم ببندند و کف دست و پا را نیکو بمالند و بروغن یاسمین یا روغن بان یا روغن دیگر که دران قدری نمک یا بوره ارمنی یا جندبیدستر یا فلفل سیاه
یا عاقرقرحا حل کرده باشند کف دست و پا را مالش نمایند و فم معده را خوب بمالند تا گرم شود و چون فاقه گردد چیزی از به و سیب میخوش بدهند و غذا
بنان مبلول در شراب ممزوج یا آب سیب مع کعک سازند و ... مرغ دراج معمول زیرباج ... و انار دانه یا سماقیه یا زرشکیه دران قطعه
یا سیب داخل کرده باشند بدهند و قدری شراب ریحانی ممزوج بگلاب بدهند و اگر مریض حرارت و لهیب معده و پهلوها و لذع و عطش شدید دریابد بر معده
و پهلو پارچه مبلول بصندل و گلاب و کافور و کدام قیروطی مبرد نهند و شربت غوره و شربت انار و شربت سیب ممزوج و کذا آب انار یا آب سیب
یا آب به و مانند آن دهند و کذا گل قبرسی یا گل ارمنی باندکی کافور در اشربه مذکوره و کذا ... جو یا آب مبرد برف بدهند و تضمید معده بضماد متخذ از بهی و ...
و شکوفه انگور و اقاقیا و صندل و گلاب و کافور و اندکی زعفران نمایند و اگر اسهال و قی منقطع نشود هر دو بازو و ساق ببندند و کف دست و پا بمالند و کف پا ما...

گل ارمنی مبلول بسرکه و آب سیب طلا نمایند و در آب سرد در آیند و اگر منقطع نگردد بر معده محجمهٔ بزرگ بغیر شرط نهند و چون قی و اسهال منقطع گردد پس از یک شبانه روز غذا
اول دفعه عود کنند بلکه اعتماد بر تقلیل غذا و تلطیف او کنند و بحوم طیر سهل الانهضام مطول با آب انار و غوره و عصارهٔ زرشک و معمول کرد نانج و مانند آن
بدهند بعده بسوی غلیظ تر نقل نمایند و در غذا اندک اندک بیفزایند تا بعادت خود عود کنند مسیحی گوید که هرگاه هیضه حادث شود سزاوار است که قصد
تنقیهٔ معده با آب گرم نمایند و بتکرار بنوشند تا قی سهل گردد و معده از مادهٔ موذی غسل یابد و لهذا است که با آب گرم سکنجبین آمیخته می شود و اگر سقوط قوت
قبل از تنقیهٔ معده و بدن شروع کند و با آن اعراض ردی ظاهر شود و صفرا خارج گردد باید که اطراف و مفاصل و عضلات بمالند و بروغن گل تمریخ نمایند و تضمید
شکم بضماد سفرجل بسرکه پخته و شکوفهٔ انگور و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و سماق و گلنار و پوست انار و پست جو و آس نمایند و انار ترش و آب غوره و آب
سیب بنوشانند و اگر تشنگی شدت کند در آب سرد که مقدار یک نیم اوقیه باشد شکوفهٔ انگور یا گل سرخ تازه یا طباشیر خیسانیده بدهند و اگر ازین همه قی کند و
شربت سیب یا با اندک کعک یا ریک سوده بقدری که آب را غلیظ کند آمیخته و یا کعک با قدری پست انار در آب سرد آمیخته اندک اندک دهند تا به معده
ثقل بیارد پس اگر قی ساکن نشود رب انار مع اندک آب نعناع بدهند و آنچه بدهند شدید البرودت باشد تا معده و قوت طبیعی را فعل بیارند و اگر قوت ضعیف
گردد درین کعک اندک با ماء اللحم سینهٔ دراج یا بچهٔ مرغ یا کبک یا تیهو یا گردن بره داخل کردن باکی ندارد و با آن امرود و سیب و نمک بخورانند و اگر
تشنگی اشتداد نماید پست جو با آب انار بنوشانند و بر معده از آب سیب و گلاب و آب آس تر کرده صندل و کافور و زعفران ملاون حل کرده با شدت طلا
نمایند و جمیع مفاصل بدن و گلاب اطراف آنرا و صندل و کافور مسح کنند و چون معده نقی گردد و مرض ساکن شود در حمام داخل کنند و از طیور غذا کرده با انار دانه
و زرشک و کشنیز خشک آمیخته بریان کرده و با عسل و آب انار و آب سماق آمیخته آنرا طبخ نموده و بران انار پاشیده و مویز منقوع با آب غوره پاشیده اندک بخورانند و اگر
خواب کوشش نمایند بغمز و تحریک سریر معلق و باید آنچه عادت او باشد و از ان لذت یابد بران خواب ریزند و لطوخات و شمومات منوم استعمال نمایند و اگر معده
تسکین نیابد و ام متمادی گردد بر شکم نهند و یک شاخ محجمه بزرگ بعده اول غذا بنهند و اگر محجمه بر شکم بچسبد میان کتفین نهند و اگر قی ساکن نشود این قرص
بدهند کتیرا ده درم گل خراسانی ده درم کبابه سرد دو درم و نیم کافور یک دانگ سماق یک درم قرص نمایند و در لعاب اسپغول قرص یک مثقال
برب انار که دران نعناع پخته باشند بخورانند و باز در ان بهم بندند آب سرد بر ساق و پای ریزند و بر تمام شکم صندل و گلسرخ و کافور و سک گل خراسانی در طی
بگلاب و آب آس و اطراف انگور و گلنار قصب و گلاب بسرکه آمیخته ضماد کنند و بران پارچهٔ مبلول بگلاب نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند و ظروف محجمه
بزرگ خالی گذارند و بر عضلات بدن بمالند کنند اعادهٔ آشامیدن قی وانمایند و اگر غشی حادث گردد اندک قرص مسک در شراب یا ماء اللحم معمول از
لحم جدی و جوزهٔ مرغ آمیخته بنوشانند و بچهٔ مرغ و دراج بریان کرده و هنگام بریان کردن شراب بران پاشیده مقابل بینی دارند و این شربت نوشانند و
خشک و سیب و حب الآس و زرشک و انار دانه ترش سه پاو در آب انار ترش معصور چهار چند آن خیسانیده بجوشانند و صاف نموده باز بجوشانند تا بقوام آید و اگر
اسهال شدت کند نشاسته بریان بطبیخ خشخاش و سماق آمیخته حقنه کنند و اگر تشنج در دست و پای حادث شود و پارچه در شیر مضروب بروغن نیم گرم بر
عضلاتیکه دران تشنج باشد نهند و مقابل سیب و سفرجل و گل سرخ و صندل گذارند و ایلاقی و جرجانی گویند که محرور را در هیضه عطش و غثیان و
عطش بیشتر بود پس آب سرد بسیار نوشیده قی کنند تا معده را از طعام فاسد پاک کنند و نوشیدن جلاب و ماء العسل روغن جائز نیست جلاب و ماء العسل نیست و اما
نشاید یکی آنکه سهل در معده محرور فاسد شود و صفرا گردند دوم آنکه هر غذا دهنده اند و صاحب هیضه را غذا نباید داد و روغن هر آن نشاید داد که معده را ضعیف کند
لیکن اگر در معده سوزش بود و اندک جلاب بنابر تسکین حدت اخلاط بنوشند و اگر تشنگی و حرارت با آن غالب باشد جلاب یا سکنجبین بدهند و اگر قی تمام کرده باشند
و ارادهٔ تسکین آن باشد جلاب با آب انار ترش دهند و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده در آب انار دانهٔ ترش آمیخته تجرع کنند و آب بهی ترش و آب سیب و بهی
و آب اطراف انگور سود دارد و اگر این آبها قی باز گردند اندکی کعک سوده و سویق انار دانه درین آبها آمیزند تا غلیظ شود و اندک اندک نوشند و اگر کعک
سوده در شراب کنند و یک دو کفچه از ان بخورند و بخوابند جائز است و ضماد از صندل و گلنار و گلسرخ و بهی و سیب که بیان کرده و برگ مورد و گلاب کافور

بر شکم نمایند و با آرد جو و آب مورد سرشته ضماد کنند و یا نان خشک کهنه بسرکه تر کنند و ضماد نمایند و یا بهی و سیب را در سرکه بپزند و سائیده با گل سرخ و گلنار و اندکی
فستقین و مصطکی و اقاقیا آمیخته روغن آس و روغن گل آمیخته ضماد کنند و سفرجل بسرکه پخته و غیر آن که در قول کلی گذشت با آب مورد سرشته ضماد کنند و خاکستر
و خاکستر گردو و خاکستر شاخ انگور بسرکه ممزوج کرده بر شکم طلا نمایند که قی و اسهال منع کند و اگر پارچه بگلاب سرد و ترکرده بر شکم نهند روا باشد و شربت قوه اکه
قرص الطین که هر دو در قول کلی گذشت بدهند و این قرص حب الآس قی و اسهال باز دارد و بگیرند دانه انار و مازو هر یک پنج درم طباشیر سماق و کزمازج
و گل ارمنی و بلوط و نشاسته بریان و مقل مکی هر یک ده درم همه را کوفته یک مثقال بدهند و چون کار بدان حد رسد که عرق سرد آغاز کند و دست و پا سرد شود و خفقان ظاهر گردد
اطراف او را در آب سرد نهند و همچنان گل ارمنی در سرکه و آب مورد حل کرده بر پای او طلا کنند و پارچه بدان آلوده سرد کرده بران نهند و هرگاه گرم گردد باز تر کرده
بگذارند و اگر ضعف و غشی حادث گردد عضلات و گوشت سر پای او بمالند و موی صدغ او را بکشند و ماء اللحم و شربت مشک در حلق او چکانند و اگر تشنج ظاهر
شود بر عضلات معده او پارچه مبلول بروغن گرم کرده نهند و قیروطی از موم و روغن بنفشه ساخته و خطمی کوفته بیخته بدان سرشته بر شکم کنند که با آب
ترکرده افشرده باشند یا لیده بر پس گردن که مبدا اعصاب است و بر عضلات نهند و اگر اسهال از حد بگذرد حقنه نشاسته که در قول کلی گذشت
بعمل آرند و احمد فرج ذکر کرده که آنرا با نمک سک بنوشانند ابن الیاس و خجندی گویند که چون مریض قوی و متحمل باشد و استفراغ اسراف نماید عاقبت
طبیعت بنقی اخلاط فاسده از آب گرم کثیر المقدار بروغن کنجد یا روغن بادام چند بار تا بینند که معده از فضول پاک گردد و چون معده نقی شود و قی
و اسهال اسراف نماید سفوف ریوند پنج مثقال و قرص طباشیر قابض یکمثقال بدهند و ده درم بدهند و یا شربت انار منعنع یا آب انار مخوش یا آب آبی دائم
یا شربت سیب یا شربت ریباس یا شربت لیمو منعنع هر کدام که باشد ده درم یا طباشیر نیم درم یا قرص طباشیر قابض یکمثقال بدهند یا بگیرند کوتاه چهار مغز
یکمثقال کوفته بیخته بشربت به یا شربت سیب بدهند و یا بگیرند توت سرخ خام خشک یکدرم و سائیده با آب نعناع بخورانند و یا این دوا که مسکن قی و اسهال حرای
یا لیسیت حرارت مزاج است بدهند بگیرند گل سرخ و سماق مقشر هر واحد یک درم طباشیر دو درم گل ارمنی سه درم کوفته بیخته از یکدرم تا سه درم با آب انار ترش
یا آب سیب یا آب به هر کدام که باشد و اوقیه تا سه وقیه بخورانند و یادی کی از شربت مذکوره بشربت طبیبانه تضمید معده بصندل و گلسرخ و اقاقیا و گل ارمنی
هر واحد یک جزو کافور عشر جزو با آب مورد یا آب به سرشته نمایند و بران پارچه با آب برف سرد کرده اندازند تا معده بسیار بارد گردد و غذا بهر روده از تنک اشتها
بشیر مغز بادام بخورانند و مریض را امر بخواب در مواضع بارده نمایند و بادکش مبلول بگلاب بجنبانند و بسبب اشتمال و روایح طیبه بارده مثل صندل و سفرجل
و تفاح و گلاب و کافور پیش او دارند و اگر بسبب هیضه اسراف نماید و نبض ضعیف گردد و قوت قریب به سقوط رسد سردی اطراف و غشی ظاهر شود بگلاب سرد کرده
بر روی مریض بپاشند و هر دو بازو و ساق بعصابه محکم ببندند و کف دست و پا بمالند و چون از غشی افاقه شود شربت به یا سیب یا انار مخوش بنوشانند
و غذا نان با کعک در آب سفرجل یا دوغ گاو که سنگ ریزه یا آهن داغ کرده در آن سرد نموده بدهند و یا کیان یا تهو مطبوخ با آب سماق دهند و اگر مریض احراق بسبب
در حوالی معده یا در معده ورم یا لیست جو و آب سیب یا لیست کنار یا لیست پسته بنوشانند و تضمید معده بسفرجل سوده و صندل جو و اقاقیا و صندل سفید
و سرخ و گل ارمنی و قسط و انگور و گلاب و آب تفاح اکثر نمایند و یا بگیرند آب انار ترش و آب انار شیرین و آب انار مز سفید نیم رطل و بجوشانند تا یاندک
قوام آید و بلیست کنار و لیست انار دانه هر واحد یک اوقیه داخل نموده بخورند [illegible] چهار درم طباشیر
گل سرخ حب الآس هر واحد سه درم جدوار کوفته از دو درم تا سه درم از آن تنها یا با بیخچه از ادویه قابضه مناسب باشد بدهند و اگر اسهال کثرت
پذیرد و تا شام به لیت مستابه باشد مریض را در آب سرد نشانند تا زمان طویل و اگر مریض [illegible] برگ نیم شیر یا سماق و قدیم نهند و قدم کف
بگل ارمنی و آب مورد بمالند و چون مریض از این مرض شفا یابد [illegible] اقتصار بر غذا لطیف نماید و تدریج
مطبوخ با آب انار [illegible] سماق [illegible] غذا غلیظ تر ازان بتدریج
نمایند و تعدی ضماد سفرجل [illegible] اقاقیا سماق گلنار [illegible] گل سرخ صندل [illegible] سائیده با آب [illegible]

و آب به و آب سیب و آب لیمو و انگور سرشته بر معده ضماد کنند و بعضی فاضل گفته اند که چون در هیضه وجع و ابیج مفرط از انصباب خلط حاد و لذاع بود منع وجع باشد شربت انار ملوکانه با سبغول بنوشانند تا ازلاق خلط و ازالهٔ وجع نماید و اگر وجع باز گردد اعادهٔ آن نمایند سعید بن هبة الله گفته که بر طبیب واجب است که از مشاهدهٔ اعراض ردیه که تابع این مرض باشند محزون نگردد بلکه ابتدا بتنقیهٔ معده از غذای فاسد بنوشیدن آب گرم مبادرت نمایند حتی که معده از آن نقی و اسهال پاک شود و چون فضول زائل گردد و مریض صلاح یابد می باید که تقویت معدهٔ او برب انار کنند و اگر تشنگی بود آب سیب و آب به دهند و چون قی ساکن شود و تب باشد مریض را در حمام داخل کنند و بر اعضا آب نیم گرم ریزند و غذا شوربای جوزهٔ مرغ بآب سماق یا آب زرشک دهند و اگر اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد سفوف انار دانه برب سفرجل ساده دهند و قوت ایاری دهند بشرب ماء الشعیر که در آن نار دانه و قطعهای بهی پخته باشند و اگر عطش شدید باشد واجب است که شیره تخم خرفه و زرشک با سکنجبین سفرجلی و آب سفرجل بطباشیر و گل ارمنی بدهند و بر معده آب مورد یا آب سماق طلا نمایند و انعاش قوت بروایح طیبه کنند و اگر قی ساکن نشود مریض را رب به بگل خراسانی و طباشیر و کافور و گل مختوم دهند و اگر قوت ضعیف گردد انعاش او بمغز نان بآب سفرجل اندک شراب عفص نمایند و به سفر بزیره و تحریک او توجه اگر از آن لذت یابد و مسح پیشانی از افیون خواب آورند و چون صلاح یابد بجوزهٔ مرغ بآب سماق غذا سازند حضرت علی گوید که علاج هیضه مقصور بر ترک غذا دران روز است و آب گرم بدهند تا تنقیه مادهٔ معده نماید و بر دفع فضول باقی اعانت کند و در شربت و تازه دهند و اگر با آن مغص باشد دران مطبوخ حنظلی بیفزایند و اگر قی افراط کند پارچه مبلول بگلاب بر معده نهند و کعک مبلول بگلاب بنوشانند و روز دوم و سوم بر شربت اقتصار نمایند تا آنکه قوت او قوی گردد بعد و به تدبیر الصحت عود کنند مصنف اقتباس مینویسد که در هیضهٔ صفراوی بهتر آنست که آب شیرین خصوصا از باران و گلاب دو سه آتشه سرد و برابر گرفته سکنجبین ساده صادق الحموضت پنج توله در یک پیاله داخل کرده نیمگرم بنوشانند تا قی خود بخود آید دو سه چهار مرتبه بلکه زیاده تکرار دهند تا از قی تلخی بی اختیار بر آید و خلط بیرون آید باز همچنین تکرار بدهند و اگر بعدی از خارج احتیاجی باشد مانند ارسال پر مرغ و انگشت در حلق بعمل آرند تا نقای تام حاصل آید و اگر اسهال ضعیف بود و طبع قبض بالفعل منکم باشد باید که چهار سرخ سقمونیای مشوی در آب لونجار او یا تمر هندی و در آن گلاب عرق کاسنی باشد بدهند و اگر بقی دفع شود و دو سه دفعه تکرار آن کنند تا طبع دو سه نوبت اجابت نماید و الا حقنهٔ لینه علویخان طبع را بکشایند و دو بار بعمل آرند تا نقای تام رو دهد باید که تن را هرگز از پارچه نپوشند بلکه سرد دارند از ترشح آب سرد و یا مریض را در حوضیکه آب تا بگلو باشد نشانند و اگر آن میسر نشود در ظرف کلان نشانده بفاصله دو سه آب سرد اندک اندک بریزند تا منع گرایش کند و درون گرم شود و بعد قرار طبع جهت دفع ضعف جواهر مهره یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت لیمون یک توله لیسانیده سکنجبین تفاحی و شربت به هر یک یک توله در گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی هر یک چهار توله بدهند و باقی بعضی تدبیرات در علاج کلی گذشت

علاج هیضهٔ بلغمی

اگر ماده متوجه بجانب قی باشد بآب نیمگرم و نمک و یا آب ترب و سکنجبین عسلی و یا بطبیخ تخم ترب و شبت و نمک محلول و دیگر مقیئات مکرر قی کنند بعد از آن سکنجبین و گلقند همراه گلاب بخورند و اگر ماده متوجه باسفل بود برای تحلیل آن و تقویت معده و تفتیح و نشف رطوبات فاسده معده و امعا و اخراج آن بطریق امعا انیسون زیرهٔ سیاه مصطگی عود غرقی جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده نیمگرم چند بار بنوشانند و یا گلقند سه توله در عرق بادیان و عرق عنب الثعلب و گلاب با لیمو سکنجبین ساده داخل کرده بدهند و بعد نقای معده شربت انار بن منعنع عرق ملوه عرق کاسنی گلاب دهند تا که قوت قوی و مساعد باشد و در جلس نکو شود و بعد نقای معده و امعا از طعام فاسد مطبوخ کشنیز خشک انیسون ابهل کیدام کبیر و غیر آن که در علاج کلی در قول انطاکی گذشت سوای عناب بدهند و آشامیدن چاخطائی که با قرنفل و بادیان خطائی گلاب جوشانیده باشند بتجربه پیوسته و اگر قی کند ما بر بدهند و هر روز آمله بطباشیر و مصطگی نیز در هیضه بارد بغایت سودمند است و دو اثنه هیل چهار ماشه گلقند سه توله نیز نافع تب بارد حب بالسنج آکب نیز معمول و بقول حکیم عابد آشامیدن زیرهٔ نادانه یکدرم تا دو درم از ادویهٔ دیگر غنی میکند و کذا سفوف زرد چوب با بول گوسالهٔ سرد و حقنت تجربه پیوسته و خطا نکرده و خورانیدن نارجیل دریائی تنها و یا با فلفل سیاه و عود هندی و عود صلیب با فادزهر معدنی از هر یک قدری دکمال چیتیا با یک دو دانه فلفل سیاه و آشامیدن اندک اندک آبی که بقدری مثقال گرفته در آن فادزهر قرنفلی انداخته بگذارند تا آنکه آب خوب تلخ گردد نیز نافع

واگر حبس قوی منظور باشد جوارش سفرجلی قابض و قرص عود و یا تریاق و مثرودیطوس بدهند و اگر سهر هم عارض گردد قرص راسن برای منع قی و تنویم دهند و اطراف بمالند و محکم ببندند و زعفران و مشک و عود باریک سوده با آب بهی آمیخته بر معده ضماد کنند و دست و پای را بروغن سوسن بمالند و اگر بعد هیضه ضعف بسیار گردد حب نافع جیل جواهری و دواء المسک و افیا باید داد و اگر عود و پوست بیرون پسته دانه هیل گل گاؤزبان جدوار هر واحد یک ماشه سوده بشربت انارین یک توله سرشته بلیسند و بالایش عرق کاسنی عرق مکوه عرق گاؤزبان گلاب هر یک چهار توله شربت انارین دو توله بنوشند بعد دفع ماده برای تقویت معده و دل و تحلیل و قبض و اصلاح و با نافع ست و اگر اعراض دیگر مثل غشی و تشنج وغیره رو نماید هر چه در علاج کلی و هیضهٔ صفراوی بهر تدارک هر واحد مسطور شد بکار برند و ایضاً چون اطراف سرد گردد و عرق سیلان نماید و فواق رنج دهد و تشنج دست و پا عارض شود طبیخ قرنفل بنوشانند و تکمید بکمادات خشک نمایند و [illegible] ممزوج بشربت مشک و جدوار کنند و دلک پاها بدهان مثل روغن ناردین و قسط نمایند و پنبهٔ کهنه بدان تر کرده بر مبادی اعصاب و عضلات گردن گذارند و گویند که اگر بعد قی ماده باقی باشد [illegible] خفیف اخراج آن نمایند و بعد تنقیه ربنا و کوفته بیخته در عرق بادیان حبها بقدر ماش ساخته سه حب دهند و سفوف ارسطاطالیس خورانند و جوارش مصطکی و عود شیرین بدهند و اگر چوب پیارانگا که نباتی ست هندی و در بلاد پورب بهم میرسد بقدر چهار سرخ با چند عدد فلفل سیاه در گلاب یا عرق بادیان سائیده نوشانند مجرب ست و فادزهر معدنی و حیوانی و سپتیا و نارجیل دریائی استعمال کردن نفع بلیغ می بخشد و دیگر ادویهٔ قابضه مثل دانه هیل و پوست ترنج و پودینه و جدوار و جز آن نافع و غذا آب یخنی دهند و حکیم شریف خان در تالیف شریف می نویسند که در سفری طعام لشب کثیف گشته بود و چند کس صالح آن طعام را خوردند [illegible] قی کردند و قی بند نمی شد و بر اعضای بعضی اثر کبودت و تیرگی ظاهر شده بود و دوای دیگر همراه نبود والد ماجد غفر الله له سپتیا را در گلاب سائیده با وزان مختلفه استعمال نمودند نفع کلی بخشید و قرنفل در سیب غرس کنند چنانکه سر قرنفل اندکی بیرون باند و تمام قرنفل در سیب داخل شود [illegible] گذارند بعده قرنفل برآورده استعمال نمایند که برای هیضه و [illegible] فواد و تقویت معده بی عدیل ست و اگر از ان سپتیا [illegible] سائیده اطفال [illegible] عارض میگردد [illegible] نفع دارد و کتا قرنفل یک درم در گلاب یا عرق بادیان جوشانیده جرعه جرعه نوشیدن مفید و بقول صاحب تکملهٔ هندی شربت بول آدمی [illegible] بگلاب سوده انفع الادویه ست و تریاق کبیر سریع التاثیر و کذلک مفید پوست درخت [illegible] باشد و ابتلاع آن و اگر برگ نارنگ [illegible] که نوشیدن شربت آب پیاز درین مرض بسیار نافع و حسن [illegible] جیل اگر [illegible] توله پوست بادام پودینه خشک [illegible] یک توله الایچی سفید [illegible] پنج آثار آب بجوشانند چون نصف بماند [illegible] صاف کنند [illegible] مجربات [illegible] الصحت العباد است [illegible] توله است و نوشته که در سیر آب بجوشانند هرگاه ثلث کم گردد بکار برند و ترنج دانه الایچی صندل [illegible] قرنفل عود غرقی پوست پنج هر واحد یک درم نبات شش درم کوفته بیخته دو درم بگلاب خوردن مفید ست و این دوا برای هیضه مجرب [illegible] یک عدد دانه الایچی خرد [illegible] مرتبه بسر انگشت ابهام و سبابه و وسطی گرفته شود [illegible] گویند گذاشته سکوره [illegible] نهاده [illegible] گذارند تا آنکه ادویه بسوزد پس برآورده سه حصه کنند و هر روز یک حصه [illegible] بخورانند [illegible] استعمال [illegible] جوشانیده نوشیدن نیز مفید هیضهٔ بلغمی ست و این حب [illegible] در معده [illegible] فساد معده و سوء هضم نافع و در هیضه و بائی دوائی ست کافی بعون الله الشافی نسخه مدار شش توله فلفل سیاه سه توله نمک طعام سه توله قرنفل [illegible] سه ماشه افیون [illegible] ماشه یک روز بآب ادرک [illegible] کرده خشک نمایند بعده بآب لیمون کاغذی کهرل کرده حبها برابر نخود [illegible] اطفال تا ده ساله از یک تا دو حب خرد برای جوان حب کلان و در هیضه اگر تشنگی غالب باشد بعد خوردن حب بگلاب آمیخته نوشند اگر [illegible] حیات باقی ست صحت یابد و جمله عوارض [illegible] هیضه مبدل براحت گردد و اگر [illegible] چوب که از شکستن سیاه بر می آید نه باشد بآب سائیده بنوشانند نیز برای هیضه مفید بود و بادیان سه درم پودینه دو درم قرنفل چهار عدد گلقند دو توله جوش داده نوشیدن سودمند و تخم فلفل سرخ یک عدد [illegible] موم [illegible] خوردن [illegible] اکسیر ست و تلی بکسر تای فوقانی و سکون تای فوقانی [illegible] که نباتی ست هندی [illegible] گندم میباشد [illegible] آن پنج عدد فلفل سیاه سائیده بخورانند و اگر قی شود

یا از بنوشانند و بسیار انگاکه چهل ست انجیر رنگ و بیشتر حرارت کلکته بهم میرسد بقدر یک فیتم باشد باچند دانه فلفل سیاه در آب بعد ده نوشیدن قائم مقام تریاق هفت و ازین جهسا ساخته نیز باستعمال می آرند و بدانند که اگر هیضه بجنس باشد ایارج فیقرا و حب ایارج بمناسبت است و اگر سنای مکی نه باشد گل سرخ با دیان گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشانند نیز هیضه بجنس را نافع و گاهی تخم کرفس چهار ماشه انیسون سه ماشه عوض شاهتره میکنند و وزن گل بنفشه چهار ماشه مینمایند و گاهی عنب الثعلب بر سیاوشان تخم کرفس هر یک چهار ماشه عوض گل سرخ و شاهتره داخل میکنند و ستورات سنا دو و اعصاره ریوند در هیضه بجنس معمول است و مصطگی یکماشه سوده ببلیله مربی یک عدد بسرشته خوردن و بادیان گل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند بالیده نوشیدن بلین و مقوی معده است و اگر در شکم لشدت هم باشد عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب شربت دینار هر یک چهار توله بدهند و اگر این فی ودست نیاید بادیان پنج بادیان گل سرخ هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه سنای مکی نه ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند اگر ازین هم اجابت نشود کمونی مسهل نه ماشه همراه عرق بادیان بدهند اگر ازین هم نکشاید مسهل سیاه حب السلاطین باید داد و با در هیضه بجنس سنای مکی نه ماشه کوفته گلقند دو توله همراه عرق بادیان دهند و یا سنای مکی یک تله تخم کاسنی شش ماشه گلقند سه توله جوشانیده بدهند یا بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه بر سیاوشان چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده دهند و گاهی سنای مکی نه ماشه گل بنفشه عنب الثعلب هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم خیارین کوفته شش ماشه ریوند چینی سه ماشه عوض بیخ بادیان و گل سرخ داخل میکنند در روز دوم برای دفع گرمی مزاج و جگر و اصلاح طبیعت و تقویت جگر و معده شیره کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله گلاب چهار توله شربت انارین دو توله می دهند و اگر طفل پنج ساله را هیضه بجنس افتد در دوم نه شکم باخبی با جل در ربائی در سرخ گلاب سوده بدهند بعد ازان شربت دینار دو توله بعرق بادیان پنج توله گلاب سه توله حل کرده دهند اقوال بعض مهره سیخ می نویسد که جوارش خوزنجان اصلح و اسرع تاثیر درین باب است و اقوی ازان سفوف نمک ست و اگر احتیاج مسهل افتد این شربت در تبریدی بدهند برگ گل سرخ دو رطل تربد مجوف افتیمون هر واحد یک اوقیه در چهار رطل آب گرم بخیسانند و بعد یک شبانه روز بجوشانند تا نصف بماند بالیده صاف نموده شکر مصطگی عود قرنفل سک نشاسته هر یک درم در صره بسته انداخته باشند تا قوت آنها در آب بیاید پس بردارند و یک اوقیه بنوشند و آن بهترین مسهلات است و نفع شکم بافضله نمایند صاحب کامل گفته که اگر رنجه لقی و اسهال بیرون آید بلغم باشد پس مسکنات شربت سیب مطبوخ و قی جوارش سفرجلی ممسک جوارش سیب و این طبیخ انجدان بدهند بگیرند انار دانه نیم رطل نعناع فوتنج مرباحوز انجدان تخم کرفس هر یک درم و به را در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سه کرده ساعت بساعت اندک اندک بنوشند و این قرص کنار استعمال نمایند که گل خراسانی هر یک درم پوست بیرون پسته سه درم عود هندی کبابه قاقله هر واحد یک درم کافور سک قرنفل هر یک نیم درم ادویه را باریک سائیده پر قرص بوزن یکدرم سازند و یک قرص بشربت به مسک یا شربت سیب مطیب بدهند و این سفوف مانع اسهال و قی مراری و بلغمی ست بگیرند انار دانه ده درم زرشک گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر هر یک دو درم مصطگی سنبل الطیب زنیسون طباشیر لولو ینه خشک پوست بیرون پسته هر یک دو درم سک عود هندی هر واحد یک درم همه را باریک سائیده دو درم ازان بخورند و بالایش شربت سیب یا به بنوشند پس اگر اسهال و قی منقطع نشود ربط ساق و ساعد و دلک اطراف و طلای گل ارمنی و وضع محجمه بر معده چنانچه در علاج هیضه صفراوی گذشتم استعمال نمایند مولف جامع گوید که چون هیضه بمشارکت برودت معده باشد بعد تقاعس قی بشربت نعناع مروج بپسیه العود نمایند و اشهد ماکل ستعمل کنند و تکمید و تمریخ نحو اسپغول بادیان قوی مسخن ملطف قابض سازند جرجانی و ایلاقی گویند که مرطوب را در حالی که فساد طعام در معده او دریابند ماد العسل و هم ناقی کند و معده را پاک نماید و بعد ازان این قرص عود برای تقویت معده و منع قی بدهند قرنفل کبابه هر یک درم سنبل مصطگی هر یک نیم درم عود دقام چهار درم شکر برابر همه ادویه خوراک یک مثقال و بعد تنقیه چاشنی خواب آوردن باید کرد و اگر در ریاضت تمدد و وجع باشد که از خواب منع نماید طبیخ زیره مرزنجوش بنفشه کنند گرم بنوشانند تا بحرکت ساکن شود و خواب آید و تضمید معده بادویه مسخنه که دران قبض باشد باید کرد و پس چون از خواب خیزند استحمام نمایند و بعد ازان غذا ماکیان باب انار دانه و آب سماق یا دراج یا کبک دهند ابن الیاس گوید که چون با هیضه حرارت و تشنگی شدید باشد

یا اسهال وقتی که از بلغمی بود این دوا برای او نافع است کندر سه درم گل سرخ شش درم عود سک قرنفل هر واحد سه درم سنبل الطیب گل خراسانی کبابه چینی هر واحد
یک درم باریک ساییده بقدر مطلوب با آب انار یا شربت انار منعنع ده درم بدهند و اگر مرض منقطع نشود وضع محاجم وغیره که مذکور شد عمل آرند حکیم شریف خان گوید که
مبرهن در العبد قی و جوع و خواب طویل جوارش عود کمونی دهند و گاهی فلونیای رومی خصوصاً با نعنع کنفع میکنند و اگر مواد مندفعه بقیه بلغمی باشد این دوا برد
سود مند است کندر سه درم گل سرخ شش درم عود دو درم قرنفل گل ارمنی سک هر واحد یک درم همه را ساییده بقدر تنی از شربت مذکوره بخورانند بعده بیه سفرجلی
بدهند مفید است شفاء الاسقام و شیخ علی مینویسند که اگر بسبب هیضه بقیه طعام بسوی برودت و بلغم بود و انچه در اسهال دقی منابع شود و بلغم لزج باشد آب گرم کرده در آن
انیسون و زیره سیاه و مصطکی و عود و سنبل الطیب جوشانیده باشند بنوشانند و بگذارند تا اسهال بجراحت گردد بعد از آن بیه سفرجلی ممسک بیه دهند و نان در
شراب ریحانی تر کرده بخورانند و بعد نقای معده اگر محموم نباشد در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر اعضای او ریزند و بر خواب تحریص نمایند و تدهین ... بجل
روغن بابونه کنند و بعد حمام استعمال نمایند و قلطبیعت تدبیر کنند و مصوص بچه مرغ دهند و بسوی اغذیه با تدریج گرایند تا از اعاده مرض ایمن باشند مسیحی گوید
که اگر بقیه قی کنند بلغمی باشد صفراوی بیه منقذ از سفرجل و شراب به افادیه دهند و تضمید معده بسنبل و زیره و انیسون و مصطکی و حب الآس نمایند و دلک اطراف کنند
و روغن ناردین که در آن نمک سوده بورق حل کرده باشند بمالند و معده و جمیع مفاصل را با آب ... اسپغول ... که در آن زعفران و مشک داخل کنند مسح نمایند
و اگر در شکم درد باشد بدان پارچه گرم کرده نهند و زیرباج که در آن جوز بریان سوده و توابل باشد غذا سازند و سیب آس و سیبچا نافع است صاحب قانونچه
گوید که در هیضه بلغمی اول قی کنانند با آب برگ شبت و کرفس و ترب هر یک نه توله نمک طعام یک توله گلاب هفت توله یکبار آب دو مرتبه و بفاصله سه چهار گهڑی جهت
حبس قی مصطکی عود هندی انیسون هر یک هفت ماشه بادیان پودینه هر یک ... ماشه قرنفل سه ماشه در گلاب گلقند یا و بپزند که غلیظ آید نیمگرم بدهند و مصطکی سه ماشه
سوده در روغن بابونه یک توله آمیخته بر معده بمالند و بعد از آن گلقند پاس بهر تقویه بدن و معده ابلیج هلیله هفت ماشه در عسل سه توله آمیخته بلیسانند و یا حب
غار یقون علاوی خان نه ماشه بمطبوخ ترید بدهند و بعد از حبس قی دوا اسهال و تنقیه دواء المسک تلخ نه ماشه جدوار دو ماشه سویا انکری یکماشه بلیسانند بعده
بالایش شربت ... سه توله عرق بادرنجبویه مرکب علوی خان عرق عنبر هر یک پنج توله دهند و ضماد از عود و سنبل و زعفران و اشنه و قرنفل هر یک سه ماشه بر معده
گذارند و قرص عود و راسن در بیه آمیخته بدهند و حکیم علوی خان در عشره کامله مینویسند که تریاق اربعه بقدر پنج شش حبه و عسل هفت ماشه و شربت انار ... توله
در عرق کیوره پنج توله در حبس قی مجرب است و همچنین طبیخ چای خطائی چهار ماشه دارچینی قرنفل بادیان خطائی هر یک ماشه الاچی کلان نمک و نعنع پنج عدد نبات
سه توله و اگر بعد تنقیه و قرار طبیعت نفخ شکم و قراقر و حبس بول پدید آید جوارش کمونی کبیر نه ماشه یا شیره قرطم ... توله تخم خربزه بادیان پودینه هر یک نه ماشه
گلاب یا آب انار گلقند چهار توله دهند و شکمبه ازجا و رس و پودینه و دانه و نمک طعام کنند و غذا شوربای مرغ شکم سیر دهند و بعد دفع اعراض جهت دفع ضعف
دواء المسک حار تلخ نه ماشه بجای اللحم ساده نه توله و شربت ابریشم و بادرنجبویه دو دو توله بدهند و آبی اللحم مرکب پنج توله شربت سیب سیبچانی پنج توله و شربت یاقوت
علوی خانی سه توله داده و اگر مجرب است و جوزبوا بقدر نخود ... زرد چوب سوده غلطانیده و حب ... سیاه ... گل آب ... باساوی
فلفل سیاه حب بسته بقدر موتهم دهند که مجرب است و نارجیل دریائی و یا پپیتا و چیه در گلاب دهند تا که مواد فاسد معده بیرون آرد و بعده ... کنند

علاج هیضه سوداوی

ماء العسل گرم کرده دهند یا غسل معده نمایند و بجهت تقویت جلاء و تقطیع و ازجائی که دارد مادّه را بقی و اسهال دفع کنند و یا جوز القی سه ماشه بورق دو ماشه سکنجبین
افتیمونی علوی خان دو توله آمیخته بلیسانند و بالایش ماء العسل بسیار بنوشانند و از پیه مرغ از خارج مدد دهند تا معده از سودا پاک گردد و اگر بخوبی خارج
نگردد و قوت باقی باشد سفرجلی مسهل دهند و آن دهند بعده خواب ... کنانند و روغن مصطکی بر معده بمالند و چون این قسم هیضه بکسانی می افتد که سودا در معده ایشان
... اسهال مطبوخ افتیمون ... شود و ... بعد تنقیه اگر اسهال باقی باشد قرص ... این سفوف دهند انار دانه بریان ... بریان کشنیز ...
بریان سماق کشنیز بریان هلیله کابلی بریان مصطکی حب الآس بریان سفوف ساخته در شربت حب الآس ... بلیسانند و دیگر تدابیر مسکنه مثل خواب ... روغن

و شکم چیزی گرم پوشیدن اطراف مالیدن و گرم داشتن بکار برند و بعد ازان بهر انقطاع اسهال و رفع یبس و جفاف که از استفراغ حاصل شده باشد حمام نمایند
و اگر اندکی یبس باقی ماند روغن کدو و یا آبهین بر معده و بدن بمالند و خمیرهٔ صندل ترش و یا خمیرهٔ مروارید ساده بماء اللحم دهند و اگر درین هیضه بعد تنقیه درد
و لذع معده و امعا عارض گردد اسپغول و آب انار بشکر آمیخته بدهند که بسیار نافع است و ازلاق خلط لاذع و اخراج آن نماید و اگر بعد خروج خلط و
تسکین شر و باز درد عود کند دلالت بر انصباب ماده از عضو دیگر نماید و درین هنگام فلونیا یا معجون زجیر محمد زکریا یا تریاق یا مثرودیطوس دهند که
تسکین آن نماید و بعد رفع هیضه بغذای سهل الانهضام چون گوشت طیور غذا سازند و اگر مانعی نبود آنرا با آب انار و آب غوره ترش سازند و تا اجتماع
قوت اندک اندک در غذا توسیع نمایند و باقی تدبیر حسب حاجت از اقسام سابقه اخذ کنند و بهر رفع سمیت و جز آن انچه در هیضهٔ وبائی بیاید بکار برند

علاج هیضهٔ وبائی

هر چند در علاج کلی و هیضهٔ صفراوی مسطور شد همان دستور علاج کنند و تا حصول تنقیهٔ تام از زیاده سعی هرگاه بعلت کرب و اضطراب پیدا آید فی الفور قی کنانند
و ابتدا بهر رفع سمیت ماده بعض ادویهٔ تریاقیه استعمال نمایند مثلاً تریاق افاعی که از مجربات و مجربات جالینوس است حسب پنج عشر که در معمول
راقم ست بدهند و حکیم علویخان در عشرهٔ کامله مینویسند که در هیضهٔ وبائی شیرهٔ زنجبیل بی رشته سه یا پنج ماشه و در شربت زرشک یا شربت لیمو باشد و عرق کیوڑه و
عرق بهار نارنج هر یک هفت تولہ برآورده نمک لاہوری دو ماشه داخل کرده نوشانیدن کثیر النفع ست و بقول بعضی لیمو کاغذی در ینباب بهترازین دوائی نیست
و مکرر تجربه رسیده و اگر پوست بالای نارجیل که آنرا جٹا گویند سوخته و پوست لیمون سوخته و بادیان هر یک سوخته یک رتی با شهد عسل کرده در روز
نوشانند و همین قدر روز دوم چند بار مکرر استعمال نمایند برای کثرت قی و اسهال و شدت تشنگی که از ماده سمی هیضه عارض شده باشد عجیب النفع ست و اگر آب
نادیده نه تولہ نوشاند کافی یک نیم تولہ در دو نیم آثار آب انداخته بگذارند چون آب از اصل ماند بالا نشین یا لیسند یا حتیاط زلال او بگیرند نادر دوا و بیاسیزد و آب لیمو آمیخته در
آبگاه دارند و از سه تولہ تا هفت تولہ انتها بنوشانند و در هیضهٔ وبائی اکثر جا نفع آن بمشاهده رسیده و شیرهٔ گل نیلوفر دو مثقال با چند دانه فلفل سیاه در گلاب آورده دو
بار نوشانیدن نیز در رفع سمیت ماده ست و دیگر ادویه رافع سمیت آن که سابق مذکور شده حسب مشاهده حال استعمال نمایند لیکن در اثنای آن از اخراج ماده نیز غافل نباشند
و در هیضهٔ وبائی که با تلخی شکم و شدت تشنگی باشد شیرهٔ زرشک یا ماشه سهاگه بریان دو ماشه نوشانیدن معمول استادی مرحوم ست و بعد تنقیه بدل زنا
و کثرت استفراغ بمسکنات که در علاج هیضهٔ صفراوی مذکور شد تسکین پردازند و مؤلف اقتباس مینویسد که گلاب تند و شیرهٔ آلو بخارا و آب سرد
و یخ باشوربه پرورده بگیرد و آمیخته نوشانیده قی کنانند و بتکرار دهند تا از راه قی بر آید آنگاه منع فرمایند و آب سرد در کف گرفته بر دو پهلو و دل زنند یا کیش از
پارچه یافته ساخته بگلاب و آب یخ و عرق صندل ترکرده هوا نمایند و بهتر آنست که مریض را در حوض پر از دوغ ترش نشانند و تا انگلو باشد یک ساعت نجوشی ست
دارند و همچنین در آب سرد و یخ تا گلو زده بر اندامش افتد و پس آورده بآب گرم غسل نموده در پیچه کهنه کنند فی الحال در قبضه زده باشند نهان نمایند تا ساعت بخوبی این در از
جواهر مهره و اگر بدست نیاید بدل آن زهر مهرهٔ خطائی یک ماشه طباشیر دو ماشه زرشک یک نیم ماشه و در شربت لیمون و سیب هر یک یک نیم تولہ آمیخته باشند و زرشک
نه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و کیوڑه هر یک پنج تولہ برآورده دهند یا جواهر مهره و زهر مهره هر یک یک ماشه و در بالائی جغرات ترش یک نیم تولہ بدهند تا حبس قی کند
بعد ازان اگر اسهال باقی ماند دوغ گاو داهن تاب کرده بسیار دهند چنانچه حکیم علویخان در عشرهٔ کامله نوشته اند و عطرهای بارده مقوی اعضای رئیسه استعمال نمایند تا
اسهال بند شود و پس جهت تقویت و انتعاش حرارت غریزی جواهر مهرهٔ خطائی دو ماشه در دوا المسک معتدل علویخان نه ماشه مع شربت عرق کیوڑه پنج تولہ دهند
و بدانند که بعضی عوارض اند که چون مشتد شوند بهلاکت رسانند چنانچه غشی و سردی اطراف و احتباس بول و نفخ شکم لیس باید که در تدبیر آنها سعی بلیغ نمایند
مثلاً در غشی آب سرد بر چهره در زنند و تدبیر مختار ابن هبل که چکانیدن آب لیمو یا دوغ گاو ترش بینی است و در علاج هیضهٔ صفراوی از ختلا
نقل کرده و دیگر تدابیر افاقهٔ غشی که در اینجا مسطور شد بهوش می آرد و بقول شاه ارزانی جوز بوا در روغن کنجد آمیخته بر همه بدن اطراف مالیدن و آنرا در کیسه
غشی را بسر و دیگر بهاء الدین در خلاصة التجارب قلمی فرموده که جوز بوا فقط در دهن گذاشتن و بر همه عضلهای بدن مالیدن بسی مفید ست جهت احتباس بول

برگ شبت و قنب و گل پلاس و برگ انار و برگ نیبه باغی هر واحد یک قبضه جوش کرده انکباب نمایند و ثفل آن را گرم گرم بر ناف بندند و تبرید بجهت بزور یا دو دهٔ
مدره با شربت بزوری معتدل و شربت کشوث علویخان و بهند و جهت رفع تشنج شیره بادیان شش ماشه و لاچی کلان پنج عدد و گلقند چهار توله گلاب پاؤ آثار داده بنوشند و از
یکی نیم توله مغز خیار تنشیر سه توله در آب برگ عنب الثعلب مقشر کیسکو ارضما و کنند چون بعد حصول صحت سبات دیا قبض و یا فواق عارض گردد باید که سرکه و روغن گل
هر دو برابر تبارک سر نیم گرم مالند و دیگر تدابیر که در سبات مذکور ست بکار برند و مصطکی سه ماشه و گلقند یکتوله آمیخته بخورانند و پنج توله گلقند را در گلاب نیم آثار بخیسانند که
مع برگها و بیخته و یا شیره کشیده با گل بنفشه یکتوله بدهند و جهت فواق گلاب ترنج فلفل چهار پنج توله نوشانند و همچنین مقطر سرکه دو سه توله در گلاب پاؤ آثار آمیخته دهند
و هر گاه که قی بکثرت باشد تدبیر سیلنه تنبد نشود و باید که شیشه حجامت بر معده گذارند و دست و پا را بشراطه محکم بر بندند و افشره لیموی کاغذی و یا مقطر یکنیم توله در آب سرد
بنوشانند و در سالی با بتدای فصل خریف هیضه وبائی عارض شده و هر کسی که آب سبز رنگ متعفن اندکی از دهن می انداخت اکثر مریضان زمان هلاک میشدند الا بهوش
میگردید و جمیع عوارض باطل رو می نمود و درین اثنا هر کسی که بعد از انقضای یکپاس این مریض بهوش می آمد آنرا دوغ گاوی آهن تاب هفت مرتبه و همچنین نقره
و طلا آب تاب کرده عوض کب و غذا دادم و زهر مهره یکماشه طباشیر دو ماشه صندل سفید یکنیم ماشه در گلاب سوده با دوغ یک پیاله صبح نوشانیدم و بوقت شام قرص
طباشیر کافوری قابض سه ماشه در شربت سیب یکتوله شربت نارنگ شربت بهی هر یک یکنیم توله در عرق بهار ترنج هفت توله دادم و همین تدبیر اسهال
و قی موقوف شدی چنانچه سه صد و هشتاد نفر صحت یافتند و تا که هفته این قسم هیضه شدت میداشت ذکر ادویه مرکبه که در هیضه وبائی برای رفع سمیت
آن معمول است بشرطیکه ماده در غایت حدت نباشد تریاق الافاعی که رفع سمیت هوام کند و اطبای سابق اجماع نموده اند که هر که در وباء بعضی اوقات
بقدر نیم مثقال با گلاب و یا عرق بادیان یا قائم مقام آن تناول نماید بیشک و شبهه رفع اذیت وباء و تپ بائی میکند و بغایت مجرب نوشته اند و از جالینوس
منقول ست که در سال وبای آن عصر هر که استعمال نمود سالم ماند بگیرند صبر زرد دو جزو مر صاف زعفران هر یک یکجزو راقم این اجزا را در گلاب سحق کرده
حبها بقدر نخود ساخته دو حب با گلاب هیضه وبائی اکثر استعمال نموده و در رفع سمیت و شدت عوارض آن مفید یافته و بعضی کسانرا که در ایام هیضه وبائی بخوردن
دو حب از آن هر صباح امر کرده از عوض آن سالم ماندند حب نارجیل جهت رفع هیضه و قی و غثیان و رفع سموم منتشره نارجیل دریائی کهنه در گلاب ده نیم درم تخم ترنج تخم
نارنج هر یک یکدرم و اگر بجای تخم نارنج تخم کونله که نوعی از نارنگی ست و یا کونله بوسیده خشک شده مجموع پوست و مغز و تخم بگیرند بهتر ست با گلاب نیم سوده
حبها بقدر نخود بندند شربتی از سه حب تا شش حب بتفاریق تا ده دوازده حب میتوان داد و قتلا سه حب بخورانند اگر تسکین نمود بهتر والا چهار پنج حب یک دو شده
نوعی دیگر قوی تر از آن جهت علل مذکوره هنگامی که قی و اسهال بند نشوند و ضعف و نقاهت بسیار باشد و برای تقویت بدن و حفظ صحت نافع ست نارجیل بحری نارنگ یکدرم
زمرد اعلی کهربای شمعی مرجان عقیق یمنی لعل بدخشی یاقوت رمانی یاقوت زرد عود هندی عود صلیب ابریشم مصطکی قرنفل دارچینی قاقله عنبر ورق طلا محلول ابهل وار طباشیر
زعفران هر یک نیم درم صندل تخم خیار تخم ترنج تخم خرفه مقشر ورق نقره محلول هر یک نیم مثقال مروارید سفته یک مثقال جواهر را باید مشک با گلاب ده روز کهرل کرده
باید مشک سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی از سه حب تا چهار حب با گلاب باید مشک برند و اگر یکدرم فادزهر معدنی و دو قیراط عنبر اشهب و یک قیراط مشک
خالص اضافه نمایند قوی تر گردد حب پنج ظرفه که برای رفع سمیت هیضه مجرب بی نظیرست پوست بیخ آگ فلفل گرد برابر با آب ادرک کهرل کرده حب بقدر ماش
بندند و یکی بقصد هیضه بدهند دیگر معمول حکیم ارشد علیخان زردچوبه تخم فلفل سرخ هر یک یکدرم پوست بیخ آگ سه درم با آب لیمو و نیم سائیده بقدر فلفل حب بسته و نیم
هیضه یکی بخورانند رافع سمیت آنست دواء الفاو انبا که بعد رفع هیضه جهت تقویت مزاج بارد معمول فادانبا سه رتی جدوار خالص و هندی زهر مهره هر یک دو رتی
مشک خالص زعفران هر یک یک رتی نیم رتی طباشیر چهار رتی با گلاب یک سوده بلعبند و بالائش گلاب بید مشک یکتوله بنوشند هر روز تا هفته اینقدر بخورند
و اگر گرمی کند مشک و عنبر داخل نکنند یا شیره تخم خرفه و کشنیز خشک بدهند تعلیم هیضه که با طفال افتد سببش بیشتر نوشانیدن شیر بسیار ست یا خورانیدن طعام
یا سیر و متواتر که یکی هضم نا شده بالائش دیگر بدهند و یا حرکات مفرط که باعث سوء انهضام غذا گردد و این مرض هر چند ردی و خطرناک نیست لیکن افراط اسهال و شدت
ضعف سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان تخوف نیست خصوص صبیان را لیکن باید که معالج از مشاهده این احوال مشوش نگردد و چون ماده در حرکت و طبیعت

متوجه اخراج آنست اصلاً و قطعاً متوجه حبس و قطع آن نشود و تغییر غذا استطلاق بآن نبهد و حتی الامکان در تنویم او کوشند خواه او را خواب آید یا نه زیرا که غذا و سکون و آرام موجب انهضام غذا و اصلاح آنست و اندکی تریاق فاروق بقدر حبه و بطفل نیز بخورانند اگر حرارت بسیار غالب نباشد و گویند که بهترین ادویه درین باب [illegible] سنگ پشت سوده در گلاب یا آب جوشانیده چند دفعه بنوشانند اگرچه سرفه قی نماید و جوش نه نشیند اگر به قدر حبه ضعیف باشد و به اطمینان از دفع عوارض [illegible] زهره یا گل مختوم یا نارجیل دریائی یا حب ناجیل یا حب کوتله خورانیدن مفید است اگر خود بخود دفع نگردد و فوت ضعف و سقوط قوت باشد

ضعف اشتها و بطلان آن

بدانکه اکثر در کلام قدما الفاظ موت شهوت و کلال آن و نقصان آن و فتور آن و جز آنها مثل اختلال شهوت و سقوط شهوت و ذهاب شهوت بغیر فرق [illegible] بجهت آنکه گاه این الفاظ مترادف و گاه بمعانی استعمال کرده اند با وجود آنکه جالینوس تفصیل قول کما ینبغی نموده و گفته که ضعف شهوت و فتور آن [illegible] بطلان یا موت شهوت گردد و اسباب کلال آن چون قوی شود و اسباب موت شهوت بطلان آن شود و گاهی بسبب [illegible] انواع ابطال کتب [illegible] الرئیس بطلان و ضعف [illegible] و فصل [illegible] نموده و گفته که اسباب بطلان شهوت اسباب ضعف شهوت اند چون اقوی [illegible] ضعف باشند [illegible] بطلان شهوت [illegible] ضعف قوت سببی اگر ضعیف باشد اشتها کم شود و اگر سبب قوی باشد اشتها باطل گردد و فی الحقیقت سبب [illegible] اسباب [illegible] یکی حرارت ساده که فم معده را مسترخی سازد و قوی آن ضعیف گرداند و مواد صفراویه رقیق شده دران جمع شود و [illegible] ضعف [illegible] دفع نگردد و ازینجاست که با وجود تابستان شدید الاستسقاط است شهوت طعام را و هم برودت ساده که در جمیع اجزای معده عارض شود و بجای [illegible] ادویه [illegible] گردد و جمله قوای معده و جگر ضعیف شوند و گاه مزمن شود و استسقا آرد و این نادر باشد و اگر برودت مخصوص بفم معده عارض گردد شهوت کلی [illegible] سوء مزاج [illegible] بلغم [illegible] که در معده حاصل گردد و طبیعت بر دفع آن متوجه بود و از وی خواست غذا ننماید و چهارم حصول بلغم لزج کثیر المقدار در معده که [illegible] بواسطه [illegible] و میان فم معده و سودا [illegible] اشتها نشود و طبیعت از طعام نفرت کند بلکه از چیزیکه دران مرارت و حدت باشد این [illegible] اقوی [illegible] و تحلیل آن باشد اگر این بلغم شدید الالتصاق باشد حریف اشیای جذب نماید [illegible] اخلاط عفن در معده مشغول شدن طبیعت بدفع آن [illegible] استفراغ شدید امتلای بدن از اخلاط و طعام و قلت تحلیل و اشتغال طبیعت باصلاح غذا در بدن بسبب تخمه و آن [illegible] از اصلاح و نضج و تحلیل آن خلط و استعمال بدل ما یتحلل اعضا از عروق و عروق از معده غذا را بامتصاص طلب نکنند چنانچه بعضی [illegible] ترک طعام [illegible] میکنند و ببین سبب [illegible] سنگ پشت و بعض حیوانات و یگر در زمستان مدت دراز از غذا مستغنی میباشند [illegible] کثرت انصباب [illegible] معده [illegible] بقدرت دفع سودا کل و جذب [illegible] هضم قلت تحلل فضول بسبب درشتی جلد بدن انسداد مسام و بنابر توجه طبیعت بتحلیل [illegible] اعضا [illegible] حیوانات [illegible] جلد چون سنگ پشت و سوسمار و آفتاب پرست مدتهای دراز بترک غذا و آب میتوانند [illegible] قلت جذب [illegible] ضعف قوت اشتهائی است یا بسبب وقوع سده در جگر یا در ماساریقا و بدان سبب محتلی ماندن معده و عدم تقاضای آن مر غذا را و هم انقطاع انصباب [illegible] دائمی سودا از طحال بر فم معده بسبب وقوع سده در منفذیکه ما بین سپرز و فم معده است و عدم دغدغه مشهی آن یا ندهم بطلان حس فم معده و عدم احساس [illegible] امتصاص عروق و انصباب سودا بسبب شرکت دماغ یا رسیدن آفت بعصبیکه از دماغ بسوی فم معده رسیده و یا بسبب خاص در معده و دوازدهم قلت خون [illegible] ضعف قوای آن چنانچه بعض ناقهین را با وجود نقاهت بدن نقصان اشتها عارض میگردد و کسانی را که اسهال خون یا مواد صالح [illegible] عارض می شود سیزدهم ترک عادت قلیل ترک شراب [illegible] بسبب فقدان اعتیاد معاودن انتعاش قوت و تقویت دماغ بعطریت و بواسطه آن عدم احساس فم [illegible] سودا را چهاردهم اشتغال طبیعت با مراهم از غذا مثل دفع مرض و درد و غم و غصه مانند آن زیرا که طبیعت با وجود اشتغال [illegible] جمیع قوی است پانزدهم دیدان چون امعا را ایذا دهند و مزاج او فاسد کنند و معده بسبب اتصال و با امعا مشارکت آن گردد و با اقتضا غذا [illegible] از امعا [illegible] معده [illegible] شانزدهم ضعف طبیعت چنانچه هنگام کثرت گشتن از اغذیه کریهه لطیف مزاجان را روی دهد هفدهم [illegible] نفرت از [illegible]

بسوی معده بسبب هیجان ورم معده یا کبد یا قرحهٔ معده و مری بنابر لزوم سوء مزاج معده و فرط امتلای آن و ورم معده و کثرت انصباب فضول بسوی معده از کبد و ورم کبدی و لزوم تپ بایں وارام که آن مسقط اشتها ست و ورم صفراوی بسبب شدت کراهت طبیعت مر صفرا را شدید تر برای اسقاط شهوت باشد نوزدهم احتباس حیض و در ابتدای حمل لیکن اکثر دوران فساد هضم عارض میشود بسبب موت قوت شهوانی و جاذبهٔ تمام بدن بسبب تعلق طبیعت بجذب این اسباب چنانچه عقب اسهال دم کثیر عارض میشود و این ردی عسر العلاج است و مودی میشود تا آنکه بمریض اغذیه عرض نمایند و از آن بچیزی خواهش بکند و چون پیش او آورند از آن نفرت کند و اگر سقوط این قوی تام بود صاحب او بچیزی از اطعمه خواهش نکند و این بدتر از آنست و قوت شهوانی عقب استفراغ تنها ضعیف نمیشود بلکه بتوسط سوء مزاج مفرط بنابر منافات افراط هر سوء مزاج مر حیات و صحت را ساقط میگردانند بسبب آنکه افراط سواد حرارت یا برودت حتی که قوت بحرارت تحلیل شود یا ببرودت او تجمد پذیرد آن سهر بسنده شیخ تحلل و انشداد حرارت معده نماید بسبب دوم سوء حال نوم که بواسطهٔ آن هر دو آفت در هضم و کثرت فضول در معده بسوی آن منع اشتهای طعام نماید و آن نوم یا با تحلیل بود که متصل شده غرق و یا با تقلیل بسبب سوم ریاضت که چون در موقع خود واقع نشود در عاقبت وقت استعمال او و ترتیب او نکند هضم را فاسد کند و حرارت خارج از اعتدال شده که به قوت تحلیل کرده و فضول در معده کثرت پذیرد و اشتها ساقط اند بسبب چهارم شرب آب بسیار بنابر تبرید معده و ارخای آن و افساد هضم اگر در معده هنگام شرب آب کثیر طعام باشد بسبب پنجم سوء مزاج یابس بضعف قوای معده بسبب ششم امتلای بدوی و از کلام شیخ مستفاد میشود که گاهی سبب بطلان شهوت ضعف آن حرارت ساذج یا مع ماده میباشد پس شوق بماده رطبه که آن آب است سوای حار یابس و یابس که آن طعام است میگردد و آنکه با ماده بود در این دو از آن شهوت شدیدتر است و برودت مناسبت اشتهای طعام دارد و لهذا با وقت اعتدال ربیع و زمستان از فصول هیجان شدید اشتها ست و هر که در برف سفر کند اشتهای او اشتداد نماید و سبب آن این است که حرارت غریزی بسبب برد هوا داخل و مجتمع گشته و برودت بفقدان آن با وجود آنکه گاهی سبب ضعف شهوت طعام سوء مزاج بارد مفرط میگردد چون قوت جسمانیه بیشتر سرد ضعیف شود و این مذکور را در لود بلکه گاهی سبب آن جمیع سوء مزاج مفرط میت قوت شهوانی میشود و جهت استحکام هر سوء مزاج جمیع قوی را ضعیف میکند و اشتها در حمیات بسبب سوء مزاج غلبه عطش و امتلای خلا اردی بلغمی میباشد و شدید تر برای اسقاط شهوت طعام در حمیات حاده باقی است بسبب سوء مزاج و انحلال طبیعت با فساد هوا و بسبب ضعف جمیع قوی و ردیا بنابر فساد مزاج روح و قلب و چون اسهال مفرط گردد شهوت با افراط اشتداد نماید بسبب شدت حاجت بسوی غذا بنابر کثرت اندفاع رطوبات و چون اشتهای ناقهین یافته نشود و ساقط گردد دلالت بر عکس کند مگر آنکه بسبب قلت خون و ضعف بدن باشد پس ... در نماید زیرا که سقوط شهوت ایشان در اکثر امر بسبب افراط امتلا میباشد بضرورت آنکه درین هنگام از سوء مزاج کمتر خالی میباشند و بدن ایشان شدید الامتلا شدید الاستعداد و سبب آن ... و گاهی اشتها ساقط بود و چون انسان بخوردن غذا شروع کند اشتها هیجان نماید بسبب بیدار شدن و انتعاش قوت جاذبه از طعم ... و از همین قبیل زده اند که اشتها ... یا تعرض بکیفیت موجود در طعام بالفعل بسبب سوء مزاج مبطل اشتها مثلاً اگر سوء مزاج مسقط اشتها حرارت باشد و طعام بارد بالفعل ... مزاج خورده شود پس این طعام تسکین حرارت کند و اشتها پدید آید و لهذا در معده حار نوشیدن آب سرد هیجان اشتها نماید و اشتها صاحب آن تناول ... آب سرد تر کرده عود میکند و چون خمار از شراب منتشر بسبب خلط ... حادث شود اشتها ساقط شود با حاجت بهیجان ... اشتها ... باشد و طعام حار بالفعل اکل گردد اشتها ... شود و سقوط شهوت در امراض مزمنه دلیل ردی است طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از حال تشنگی و غثیان بپرسند اگر مریض اقرار بصرف تشنگی نماید سببش حرارت ساده باشد پس حال آروغ دخانی و اکراه طبیعت از اغذیه گرم و استراحت بنوشیدن آب سرد و نفع او و بودن بالفعل سوء هضم معده و دیگر آثار سوء مزاج حار ساذج که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت سوال کنند و اگر با تشنگی اقرار بغثیان نیز کند از نفخ معده و کیفیت مزهٔ دهن نیز ... اگر مزهٔ آن تلخ بگوید سببش صفرا باشد و اگر شوربیان نماید بلغم شور باشد و اگر اقرار بصرف غثیان نماید با کثرت آب دهن و خواب ... دهن ... بود از حال رغبت طبیعت بخوردن چیزی گرم بالفعل یا حار و حریف و بعد خوردن آن ظهور الم و نفخ و تمدد و استراحت با روغ سوال کنند اگر این آثار یافته شود سببش بلغم لزج باشد و اگر سوای غثیان این آثار نباشد و انقلاب نفس یعنی تهوع یا غثیان لازم نیز دهد و از دهن بوی بد آید و بیزار کند

بر آید و اعیاناً در قی مادهٔ متعفن بیرون آید سببش خلط عفن باشد و اگر مریض از تشنگی و غثیان هر دو انکار کند و با آن ضعف هضم و جشای حامض دلیل بر ضعف طبیعت در
آنست اگر اکراه از آب بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد سابق که در تشخیص اسباب امراض معده مسطور شد و آثار سوء مزاج بارد سادج بلکه در بعضی آن موجوده
گردد موجود بود سببش برودت ساده باشد و اگر مزهٔ دهن ترش گویند با آن حرقت معده و قی سوداوی و وسواس و تغیر رنگ و زبان بسواد بود سببش
کثرت سودا باشد و اگر این آثار یافته نشود و بدن در عروق ممتلی نماید و گرانی اعضا باشد و تقدم طول راحت و ترک ریاضت و عدم تنقیه و مشقت و
تناول اغذیه و فواکه غلیظه و فجه بران گواهی دهد سببش امتلای بدن از اخلاط خام باشد و اگر جلد بدن درشت نماید و بلزنیا بود و عروق کمتر آید و تقدم تدبیر
شاهد بود و اشتها اندک عقب ریاضت و استفراغ پدید آید سببش قلت تحلل باشد و اگر آثار ضعف جگر یا سدهٔ آن ظاهر بود و بدن روز بروز لاغر شود و اسهال
مختلف الالوان گاه سفید و گاه زرد و گاه سبز آید سببش قلت جذب کیلوس بسوی جگر باشد و اگر طحال بزرگ باشد و با وجود قلت اشتها طعام هضم
شود و از خوردن ترشی اشتها پدید آید سببش انقطاع سودای منصب از طحال باشد و اگر مریض نقیه باشد یا پیش از ان اسهال مفرط و استفراغ کثیر اتفاق
افتاده باشد سببش قلت خون باشد و اگر با وجود نقاهت تقدم استفراغات مضعف همه بدن با وجود علامات سوء مزاج مستحکم باشد و چون مریض اشتهای چیزی
پیدا آید و پیش او برند و از ان نفرت کند و یا اصلاً اشتها نشود سببش موت قوت شهوانی باشد و اگر ابتدای حمل بود سببش احتباس حیض باشد و اگر آثار بعضه
یا سوء مزاج یابس یا امتلای دم یا دیدان شکم یا ورم معده یا کبد یا قرحهٔ معده و مری یافته شود و یا تقدم ترک عادت مثل شرب مقناد یا عروض غم و
وهم و غضب یا ملاقات هوای حار یا بارد یا یا سوء حال نوم یا ریاضت غیر موقع یا قرب آب بسیار بود سببش همان باشد و اگر وجود کثرت مکس
غذای کریه یا شد و مریض از کم طبع بود سببش تنفر طبیعت باشد و اگر ازین علامات هیچ یافته نشود و سائر افعال معده سالم باشد و از خوردن اشیای
ترش اشتها پدید نیاید و از تناول چیزهای حریف مثل فلافلی بر نهار فم معده متاذی نگردد و از ان لذع یا غثیان یا فواق حادث نشود و با آن بعض
علل دماغ مثل اختلاط ذهن بود سببش بطلان حس فم معده باشد

علاج اکثر اقسام ضعف اشتها

شیخ فرماید که علاج جید برای کسی که اشتهای طعام نداشته باشد و حرارت غالب هم نبود آنست که او را مدتی از طعام منع کنند و تقلیل آن نمایند تا آنکه ابدانش
قوت شود و تخمه هضم گردد چنانچه صاحب سهر را چون مدتی از خواب منع کنند نوم عرق بهم رسد و شارح گیلانی گوید که قوای حیوانی و بهیمیه را درین باب دخل تام
ست چون انسان معلوم کند که اشتهای او ضعیف یا باطل شده و جزم بدان نماید و آن در طبع او راسخ گردد این اعتقاد اعانت میکند بر تمکن این عرض پس
چون طبیب آنرا از طعام منع کند و گوید که آن ده یا بیست روز ماند آن طعام نخورد از ان مریض بستوه رسد طبیعت او بسوی غذا خواهش کند و اشتها
پدید آید و طلب تقاضای او سخت نماید و اکثر مریضان این مرض را علاج باین طریق کردیم و در حق ایشان ازدیاد بود و اشتها طعام در یک روز زیاده روز
ظاهر شد و مثال صاحب سهر دلالت میکند بر اعانت قوای بهیمیه درین باب بسبب اشتغال و خوف مریض از الم تکلیف سهر بسبب آن بسوی نوم مشتاق ست
جالینوس گفته که قومی از من شکایت اختلال اشتها کردند و ایشان را امر بمنع طعام تا مدت طویل نمودم و چون بران عمل کردند اشتها بسوی ایشان عود نمود و حال
اشتها مثل حال خواب ست هر که شکایت قلت خواب کرد اگر از ان منع کرده شد خواب خوش نمود و بقول شیخ از انچه اشتها آورد و انتفاع بدان باید تخصیص که
اشتهای و بسبب ضعف ساقط شده باشد مثل ناقهین یا بسبب ماده طب لزج باشد آنست که بخورند زیتون لما و اندکی ماهی شور و تجریع نمایند سرکه و عسل اندکی
و واجب ست که در طعام ایشان زعفران اصلا داخل ننمایند انما که یا لوف افضل مشهی ست و از مشهیات کبیر بطیب نعناع و سیاه زیتون فلفل و قرنفل و خولنجان
و سرکه و مخللات ازین اشیاست و انفاوی و بصل و ثوم و انک حلتیت و انسا صحناتی شامی انعاش شهوت طعام نماید بعد از ک تنقیه فم معده میکند و از ادویه
فائق برای اشتها دوای متخذ از آب به و سرکه و عسل و فلفل سفید و زنجبیل ست و محقق شهوت کسیکه او را مزاج حار یا تب باشد و آثار صفرا مثل بستن و ان که
مفیق شهوت و مانع تعاسب آنست از کسانیکه معده و طعام را قبول نکنند رب نعناع برین صفت ست که بگیرد انار ترش یا با انار یا از آب ان بجوز و نعناع سبز

کوفته آب انار بهم جزو عسل فائق باشد یکنیم جزو آمیخته قوام بملایمت بر آتش نمایند و شربت از آن بر ناشتا یک ملعقه است و بدانکه تی منقی برق دوای عجیب است
برای کسی که شهوت او از شیرینی و چرب ساقط شده باشد و اقتصار بر ترش و حریف نماید و از آنچه اکثر اقسام نزد شیخ است رانا فعست تضمید کنند و مصطکی و عود و [illegible]
و قصب الذریره و گلنار با آب به و شراب ریحانی است اگر از یبوست باشد و از آنچه نفع میکند شراب افسنتین است انکه یکنیم جزو زرد و درم [illegible] نیم [illegible]
و با آب بر ناشتا بخورند و چون منسوب [illegible] نافع است و گویند که چون گرسنه با مثقال با آب انار میخوش بخورند اشتها برانگیزد و همچنین اشیای معمول ترش مثل [illegible]
شلغم و پیاز و چون سقوط شهوت بسبب تحلل روح و عدم بدل ما یتحلل مودی بغشی گردد علاجش تقریب مشمومات و اغذیه لذیذه بسوی مریض است مثل گوشت حملان
[illegible] بریان یا کباب بریان و [illegible] از خواب منع کنند و هنگام افاقه نان بشراب یا اشیای دیگر سریع النفوذ مثل شربت نعناع و [illegible] ترکرده بخورانند و احتیاط
سریع الغذا تناول نمایند و بدانند که اکثر روغنها خصوصا روغن زرد اشتها را ساقط کند یا ضعیف گرداند بسبب رخای معده و تسدید دهان رگها و موافق
ترین روغنها آنست که در آن قدری قبض باشد همچون زیت الانفاق و روغن جوز و روغن پسته و بقول قرشی از ادویه مقوی اشتها مثل [illegible] ساده و [illegible]
[illegible] مثل مصطکی [illegible] دارچینی باشد آنست و کبر بسرکه و انبتاع بسرکه و مویز مخلل و از فواکه امرود و سیب و سفرجل و سماق و نبق و زعرور [illegible]
[illegible] سفید [illegible] است و زعفران بالخاصیت عدو شهوت طعام و مسقط آنست و گویند که مغز تخم خیار و [illegible] مسقط اشتها است [illegible]
[illegible] اعاده اشتها بعد یاس بیاید سیب [illegible] پنج رطل برگ پودینه برگ گلسرخ هر واحد رطل برگ مرسین [illegible] عود هندی دارچینی قرنفل [illegible]
[illegible] و بر آن سه رطل گلاب انداخته انبیق [illegible] و بر آتش ملایم نهاده عرق کشند و برای این فوائد [illegible] شراب کرده و بعض متاخرین [illegible]
[illegible] برای اشتها بعد یاس مجرب است و طبیخ افسنتین نیز مجرب اگر از رطوبت باشد [illegible] صندل [illegible]
[illegible] شربت [illegible] از [illegible] افسنتین [illegible] است و بوی اطعمه مزه با ابازیر خوشبو و بوی نان تنوری و بریان کردن گوشت محرک اشتها است

علاج ضعف اشتها از حرارت

[illegible] مزاج [illegible] علاج امراض معده از سوء مزاج حار ساذج گذشت اجمل آنند و جوارش آمله و انارین و فواکه [illegible]
[illegible] شربت [illegible] سکنجبین [illegible] شراب نعناع خانی و سکنجبین تفاحی حکیم ارزانی و شراب الصالحین و سکنجبین سفرجلی در این باب [illegible]
[illegible] و صندل و زرشک زرد و گلاب نافع و ایضا در مزاج حار شاکی اشتها جوارش انارین همراه عرق کاسنی و عرق گاوزبان گلاب [illegible]
[illegible] شربت انار شیرین دو توله حل کرده دهند گاهی شربت بزوری بارد و شربت فالسه نیز دهند و اگر سقوط اشتها [illegible]
[illegible] عرق شاهتره عرق عنب الثعلب شربت بنفشه حل کرده اسپغول [illegible] شیده دهند با غذا [illegible]
[illegible] و آب لیمو و سرکه و انار ترش و زرشک و سماق و کشنیز [illegible] است [illegible]
[illegible] خشک [illegible] کرده و تمر هندی همراه عشک [illegible] بخورانند و سویدی [illegible] نقل کرده که [illegible]
[illegible] و تمر هندی یا [illegible] آب انار ترش [illegible] و سماق و طعام [illegible] شربت [illegible]
[illegible] سیب و سفرجل و سکنجبین [illegible] و شگوفه انگور و حماض و ترشی نارنج هر واحد محرک شهوت غذا است [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] زرشک [illegible] چهار درم گلسرخ دو درم صندل [illegible] درم [illegible]
[illegible] شربت انار شیرین چهار توله جوارش انارین [illegible] معده [illegible]
[illegible] آب انار [illegible] شیرین [illegible] سفید [illegible] گلاب [illegible] درم [illegible] الائچی [illegible]
[illegible] پوست [illegible] الائچی خرد [illegible] نمایند [illegible] انارین قند [illegible]
[illegible] درم [illegible] گلاب است

نوع دیگر قابض مقوی معده و جگر قند سفید پاؤ سیر آب لیمون هشت دام شربت حب الآس هفت دام آب انار رین هشت دام شربت لیمون کاغذی دیه سیر شیره مربای آمله هر یک چهار دام گلاب چهار دام مصطکی دانه هیل زهر مهره خطائی هر یک سه ماشه گل سرخ زرد درونج عقربی جوز بوا عود طباشیر هر یک دو ماشه بدستور مرتب سازند و بدانند که وزن سیر دام درین دو جوارش بوزن عالمگیری معتبر ست **جوارش آمله** مقوی معده و مشهی خوش ذائقه و دافع سهال صفراوی آمله منقی بشیر پرورده ده توله کشنیز مقشر شش ماشه گل سرخ صدف سوخته هر یک چهار ماشه مصطکی طباشیر دانه هیل عود هندی پوست سماق هر یک سه ماشه آب لیمون کاغذی چهار توله قند سفید نیم آثار بقوام آورند **نوع دیگر** مقوی معده و دل و جگر و اشتها آرد و طعام هضم نماید آمله منقی پنجدرم عود مصطکی هر یک یک درم عنبر نیم مثقال قند سفید نیم آثار آب لیمون و سماق هر یک [illegible] درم بدستور مشهور تیار نمایند **جوارش عود ترش** مشهی هاضم و مقوی معده شربت سیب شیرین شربت بهی هر یک پاؤ و سکر آب لیمون کاغذی چهار دام عود مصطکی هر یک شش ماشه صندل سفید پوست بیرون پسته هر یک سه ماشه بقوام آرند **حب ترش مؤلف** مؤلف برای اشتها و تقویت معده مجرب و فراخ آمله منقی پوست بیخ بادیان گل سرخ دانه هیل صندل سفید زیره سفید پودینه خشک هر یک ۶ ماشه کشنیز مقشر طباشیر هر یک سه ماشه نمک هوری ۵ ماشه نمک سیاه ۳ ماشه انار دانه ترش چهار توله زرشک پوست سماق هر یک چهار ماشه کوفته بیخته در آب لیمون کاغذی شش عدد خمیر کرده حب بقدر نخود سازند و پنج شش حب خورده باشند و آنکه برای اشتها و هضم طعام معمول آب جعفرات یک آثار آب لیمون کاغذی یاد آثار آب ادرک دو توله سهاگه بریان پودینه شیطرج فلفل سیاه هر یک چهار ماشه نمک سیندهه بقدر ذائقه در شیشه نگاهدارند خوراک تا دو توله **سفوف نمک** که اشتها آرد و مناسب محرورین ست و منع اسهال مزمن صفراوی نماید و همواره معمول ست نمک اندرانی و خرد خرد بشکنند و بتابه آهنی یا سفال بر آتش نهند و سرکه تیز بران پاشند و حرکت همی دهند و چون سرکه خشک شود دیگر بپاشند همچنان سرکه را [illegible] باشند پس اگر سی درم ازین نمک باشد کشنیز بریان و عصاره زرشک انار دانه بریان و پوست سماق هر یک ده درم اضافه کنند و کوفته بیخته قدر حاجت بخورند و اگر با آب لیمون کاغذی آمیخته نمایند بهتر ست و معمول حکیم علویخان همین ست این قسم مقوی قوای اربعه معده حار و بارد ست خصوص سوء مزاج حار که آب بسیار نوشد طعام کم خورد و اگر اندکی بخورد هضم نشود و تبخیر ارکرد و ضعف جگر و کثرت تشنگی مجرب بلا تخلف ست و بعضی نمک هفت درم نوشته اند و باقی بدستور و گویند که این لذیذ تر میشود **سکنجبین تفاحی** تالیف حکیم ارزانی جهت اشتها و هضم و تفتیح سده جگر و تقویت معده و دل و دفع قی و غثیان نافع ست آب سیب پخته شیرین صد درم سرکه چهل درم آب انار ترش آب لیمون کاغذی گلاب بید مشک هر یک بست درم قند سفید یک رطل و نیم پودینه سبز یک مشت در اثنای طبخ اندازند همچنان تا بعد چون خوب پخته شود بصرف آرند **سکنجبین فواکه** برای فوائد مذکوره تالیف حکیم شریف خان صاحب آب انار شیرین و ترش آب سیب آب بهی ترش آب بهی شیرین آب [illegible] آب زرشک آب فالسه آب تمر هندی از هر یک هشت درم سرکه انگوری شصت و چهار درم آب نعنع سه درم عسل و نبات یک یک آثار بقوام آرند و دارچینی [illegible] مشک یک درم طباشیر چهار درم هر سه را خوب باریک نموده با قدری ازین سکنجبین نیک مخلوط نمایند بعد ازان در تمام سکنجبین بوجه احسن خلط کنند فقط **شربت انبر باریس** تالیف حکیم علوی خان صاحب حرارت جگر و معده و قلب را نافع ست و اشتهای طعام آورد و اعاده شهوت طعام زائل از حرارت کند و ناقهین از امراض حاده را که بقیه از حرارت ساذجه در مزاج ایشان باشد بنهایت سودمند ست زرشک منقی پانزده مثقال آمله منقی هفت مثقال یک شب در هفتاد و پنج مثقال آب بجوشانند و پنج مثقال گلاب بخیسانند و صبح بجوشانند تا آب و گلاب به نصف رسد صاف نموده آب ترنج بیست مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب انار ترش آب سیب ترش آب زعرور از هر یک پانزده مثقال مروارید محلول در آب ترنج ده مثقال قند سفید هفتاد و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند شربتی دو اوقیه **عرق انبر باریس** مقوی معده و جگر و قاطع صفرا و اشتهای طعام آورد زرشک منقی سه من تمر هندی یک من شب بخیسانند در آب بخیسانند مقدار هفت مثقال قرنفل کوبیده داخل نمایند و قدری سرکه انگوری که زیاده بر ربع زرشک نباشد داخل کنند و بدستور عرق کشند و اگر قدری [illegible] داخل نمایند لذیذ خواهد شد **مربای تمر هندی** که هم داخل در ادویه و هم اغذیه است و اشتها آورد و بگیرند تمر هندی خام سرخ رنگ را و پوست مقشر سازند پس شق کرده تخم آن برآرند و در آب جوش دهند چون نرم شود تمر هندی را از آب برآورده در هوا دارند [illegible] و در آن جوش نموده اند آن را صاف کرده به چهار چند شکر آمیخته مع تمر هندی بقوام آرند تا قوام شیره مثل قوام شربت گردد **شیخ الرئیس** سفرجل را [illegible]

نوشیدن آب سرد کنند بقدری که حرارت غریزی را منطفی نکند و استعمال بوتیجه مثل آن ترانافع ست و از آنچه درین باب بتجربه رسیده نوشیدن آب انار بروغن گل ست
وخصوصاً چون درینجا ماده صفراوی باشد و اگر تشنگی غلبه کند شیره تخمهای سرد و ضمده مبرده استعمال نمایند و اگر درینجا ماده باشد اول تنقیه آن نمایند و
بجمله اینها ناقهینی که از حمیات بیرون آمده باشند و بایشان بقیه حدت باشد و علاج آنها آنست که علاج ست الا ایشان را آب سرد بسیار ندهند تا قوت
معده ایشان ساقط نشود و واجب ست که این دوا بدهند گل سرخ ده درم سماق دو درم قاقله یک درم قرص سازند شربت دو درم و این مشتهی قاطع عطش ست
و از آنچه مر اشتهای محرورین را و تسکین تشنگی ست پست جو مبلول بآب سرکه است و نفع میکند ایشان را قی کردن با دخال انگشت در حلق که آن قوت را تحریک
می نماید مجوسی گوید که اگر معده شخصی از سوء مزاج حار باشد صاحب او را اشیای مبرده مقوی معده مثل شربت غوره و شربت سیب ساده و شربت ریباس استعمال نماید
و تغذیه بکاهو و کاسنی و خرفه و بوارد معمول بآب غوره و انار و سرکه و زیت مفنوق بران برسر کنند و غیر آن که در علاج سوء مزاج حار معده گذشت عمل آرد
مسیحی گفته که هرگاه اشتها از سوء مزاج حار باطل شود باید که معالجه بکاسنی مربی در سرکه و کشنیز و کاهو و سرکه و آب انار ترش و آب غوره و ترشی ترنج و جغرات نماید
ابن الیاس و جندی می نویسند که هر صباح جلاب با آب انارین با شحم افشرده سه اوقیه بشکر سفید ده درم و یا تمر هندی ده درم در آب سرد خیسانیده با شکر
بدهند و از اشربه سکنجبین ساده و شربت حصرم یا شربت لیمون یا شربت ریباس هر واحد ده درم و از اغذیه مزوره زرشک یا انار لطیف رقا نمایند یا با مغز بادام شکر بدهند

علاج ضعف اشتها از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج گذشت بکار برند یا آبیکه مصطکی و عود در آن جوشانیده باشند بنوشانند و ضمادیکه در علاج اکثر اقسام ضعف
اشتها مسطور شد استعمال نمایند و غذا لحم بره غاله و ماکیان بریان و نان میده گرم سودمند ست و نوشدارو و جوارش مصطکی و جوارش جالینوس و عرق بادیان مرکب و عرق بادیان
و حب تنکار و قهوه و چای خطائی و دیگر ادویه مرکبه که درینجا مسطور میشود حسب حاجت بکار برند و مشهیات حاره مثل پودینه و زنجبیل و فلفل و دارچینی و قرنفل
و خولنجان و انجدان و مویزج و کبر و پیاز و سیر و مخللات و هلیله مربی و ترنج مربی و نانخواه و عرق گوگرد و کبریت مصعد و بوی کباب ست و مربای ادرک و سیب بهی
و اناناس با مصطکی و دانه هیل و عود خورانند و مدرقه بعرق دارچینی و نانخواه کنند و سویدی نوشته که انیسون اکلاً و ضماداً در تحریک اشتها مجرب من ست و کذا ابرک و
اطراف نرم بقدر نیم رس سرکه با نمک ساییده و ثوم و فلفل و نمک خوشبو ساخته مجرب ست از ابن ابی نفیر نقل کرده که شرب ضماد مصطکی و فرنجمشک و فوتنج و شراب تحوا
و معجون اکل اندیبا و بلبوس و قلقاس مطبوخ و اطراف راسن پیچ آن و شرب آب زیتون سیاه و سرکه و عسل هر سه مساوی تقاما و حب ساذج [illegible]
پیچ افخر و اکل برگ تنبول و کذا پوست ترنج معجون انتکا و برگ آن و هیل خوردن اسارون و کرسنه و انیسون بریان خوردن افسنتین هر روز سه اوقیه تا
… روز متصل اکل مربا خوردن و شرب نعناع ساده او و اکل انجره و مری شعیر و صعتر و کرویا و انجدان بسرکه و آب زیتون در وسط طعام و نعنع و اصابع و فلفل
سفید و بادنجان بسرکه و ثوم و فلفل و نمک ممزوج بطعام و نانخواه مخلوط در زبان و استمصاص قلوب ترب ضماد [illegible] شهوت طعام [illegible]
ره فس فشور [illegible] قیراط [illegible] طبع کردن اشتها [illegible] را که ساقط شده باشد بر انگیزد و بقول اطبای هند اگر دار فلفل در آب لیمون [illegible]
[illegible] نمایند و مقدار دو سرخ در پان خورده باشند برای اشتها عجیب ست و اگر نانخواه در آب لیمون [illegible] کرده بعده در آب لیمون [illegible] کرده خشک نمایند و بقدر
مزاج خورده باشند نیز برای اشتها مفید [illegible] نموده چهار دام پخته در دو سیر آب [illegible] قرص [illegible]
روغن زرد [illegible] نموده نگاه دارند [illegible] برای اشتها و باه عجیب ست و در ریاض [illegible] قوم ست [illegible]
بکشوله [illegible] پیاز خالی کرده [illegible] در آتش [illegible] باقی ماند بر آورده [illegible]
[illegible] سازند [illegible] برای اشتها و سرخی رنگ بشره خیلی سودمند ست ذکر ادویه مرکبه درین باب معمول ست
جوارش عود شیرین که معده را گرم کند و اشتها آورد و هاضمه را قوت دهد عود پنج درم قرنفل دو درم سنبل الطیب یک درم نبات سفید دو رطل در گلاب بقوام آورده
ادویه را کوفته بیخته آمیزند جوارش عود کبیر که در تقویت معده و آوردن اشتها بارد مزاج نظیر ندارد عود سه درم دانه قاقلین سافج هندی سنبل الطیب

پوست ترنج طباشیر پودینہ و ارچینی ہر واحد یک مثقال گل سرخ دو درم زرنباد قرنفل جوزبوا بسباسہ ہر یک نیم درم ادویہ باریک سائیدہ و نبات سفید پاؤ آثار بقوام
آوردہ وقت سفتن ادویہ را از عرق گاؤزبان و قدری مالیدہ بقوام آمیزند تا ترش شود و تلخی و زیادتی ترشی موقوف برای طبیب بمزاج مریض است از نیم درم تا یک
درم آمیزند و اگر مشک و عنبر ہر یک نیم درم افزایند قوی العمل گردد خوراک حسب مزاج جوارش عود ملین کہ اشتہا آورد بہ نسخہ حکیم اسمٰعیل عود تربد موصوف
قرنفل ہیل ہر واحد سہ جزو قاقلہ قرفہ سنبل الطیب مغز بادام مقشر ہر واحد دو جزو زنجبیل و ارفلفل دارچینی پوست ہلیلہ کابلی ہر واحد یکجزو پوست ترنج پنج جزو
سقمونیا نیم جزو قند سفید بیست و پنج جزو عسل دو وزن ادویہ گلاب بقدر قوام الیضاً کہ برای تقویت معدہ و اشتہا و تجوید ہضم و دفع قبض طبع و ریاح معمول ست بادیان
انیسون پودینہ خشک مصطگی دانہ ہیل ہر یک یکدرم عود طباشیر ہر یک دو درم دارچینی یک نیم درم عسل سفید نیم پاؤ و نبات سفید پاؤ سیر گلاب پاؤ سیر اول
گلقند سنای مکی تربد ہر یک دو نیم درم در آب جوش دادہ صاف نمودہ در قوام داخل نمایند و ادویہ دیگر کوفتہ بیختہ بعد قوام آمیزند بطریق نو ساختہ نگہدارند و بکار
استعمال نمایند جوارش عود ترش مشہی و ہاضم از بیاض حکیم بقاخان قرنفل مصطگی سنبل الطیب بسباسہ دانہ ہیل قاقلہ فرنجمشک دارچینی پوست بیرون پستہ ہر یک
نیم تولہ عود یک تولہ قند سفید بیست و پنج تولہ آب لیمون آب سیب ترش ہر یک پاؤ سیر بدستور معمول بقوام آرند جوارش آملہ تالیف حکیم علوی خان بجہت
رفع اقسام سیر ازہا ارشد نادر شاہ کہ اشتہای طعام آورد و مقوی معدہ و قلب و مفرح و دافع وسواس و خفقان و دافع سوداء و مجفف رطوبات غریبہ و مفید
قرنیہ مثانہ کہ بتجربہ رسیدہ ہلیلہ مربی خستہ دور کردہ یک صد و پنجاہ مثقال بگلاب نیم من تبریز آبکین تبریز بجوشانند تا مہرا شود از بالا ئین نگہدارند و ثقل آنرا
دور کنند پس قند سفید یک من عسل سفید مصفی نیم من داخل کردہ بقوام آرند بعدہ بگیرند طباشیر آملہ بیست و پنج مثقال پوست بیرون پستہ پوست ترنج مصطگی
دارچینی خشک عود ہندی ابریشم مقرض گل گاؤزبان صندل سفید ہر یک سہ مثقال زرشک پنج مثقال عنبر اشہب ورق طلای محلول ورق نقرہ محلول ہر یک یکمثقال و
نیم بدستور مقرر مرتب سازند و اگر بجہت الحدید پرہیز ہفت مثقال داخل کنند بہتر ست چٹنی کہ مشہی و ہاضم طعام و خوش ذائقہ است مجرب قند سیاہ سیر مقشر ہر واحد یک آثار
فلفل سرخ نیم پاؤ فلفل سیاہ ادرک ہر واحد چہار درم الائچی سفید پودینہ خشک ہر یک دو دام قرنفل یکدام عرق نعنع سہ آثار انگور را در عرق شب تر کنند و صبح سائیدہ بار
نمک بقدر ذائقہ و سیر قند سیاہ لبسایند و مرچ و ادرک و پودینہ و قرنفل آسختہ باز لبسایند و لکا ہدارند و اگر ادرک بہم نرسد عوض آن زنجبیل سائیدہ اندازند حب چکلو نہ
مشہی ہاضم خوش ذائقہ و ہمیشہ معمول دانہ الائچی خرد دارچینی ہر یک سہ ماشہ سمندر لون سنچر لون سفید لون جو اکھار پٹرہ لون کشنیز خشک پپلامول دار فلفل زیرہ سفید زیرہ
سیاہ زنجبیل و پیپل چرچ و ناگکیسر تالیس پتر ہر یک شش ماشہ چوک ترش دو تولہ انار دانہ ہشت تولہ کوفتہ بیختہ با آب لیمون تخمیر کردہ حبہا بقدر نخود سازند و چہار پنج حب
بخورند نوع دیگر از بیاض استاد مرحوم انار دانہ یک تولہ انیس سماق نمک لاہوری نمک سیاہ جواکھار ہر یک سانبھر نمک سنچر ہر یک شش ماشہ گلکسرخ ہر یک سہ ماشہ زیرہ
نیم ماشہ کشنیز خشک سافرج ہندی ہر یک دو ماشہ زیرہ سیاہ زیرہ سفید دانہ ہیل ہر یک چہار ماشہ چوک ترش دو تولہ سائیدہ در آب لیمون تر نمایند حب بندند حب
مشہی پوست ہلیلہ زرد بادیان پودینہ نمک لاہوری چوک ترش ہر یک یکتولہ زنجبیل دار فلفل فلفل گرد سپطرج ناخواہ ہر یک یکدرم آب لیمون دو عدد و عرق کردہ بقدر
کنار دشتی حبہا سازند الیضاً مشہی و ملین طبع پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ آملہ نمک سیاہ سنای مکی مغز بادام مویز منقی برابر کوفتہ حبہا سازند تا یکتولہ کم یا زیاد
بخورند حب کبریت صغیر کہ بجہت اشتہا و ہضم طعام نفع دارد و مزیل حبہ قوبا و امراض بلغمی ست و رطوبات فضلی معدہ را نشف کند کبریت مغسول کہ یکتولہ
فلفل گرد چہار تولہ نمک ہندی نیم درم کوفتہ بیختہ با آب لیمون قدر نخود حب سازند شربتی دو یا سہ حب حب کبریت کبیر کہ مشہی طعام و ہاضم و معمول ست
کبریت در شیر صاف کردہ فلفل گرد بای بڑنگ اجمود جواکھار ہر یک دو دام نمک سیاہ دار فلفل کف دریا ہر واحد یکدام نمک سیندہ سہ دام پوست ہلیلہ زرد چہار
دام کوفتہ بیختہ در شیر ادرک گل گل نمودہ خشک کردہ باز با آب لیمون سحق نمودہ مقدار کنار کوچک حب سازند و ہر روز بوقت صبح یکی خورند الیضاً مشہی ہاضم
و دیگر علل معدہ را مجرب زیرہ سیاہ زیرہ سفید نمک سیاہ نمک طعام نمک سیندہ ہر یک یکدام نمک لاہوری دانہ الائچی زنجبیل ہر یک دو دام کندھک آملہ سار
فلفل دارچینی جوتری قرنفل ہر یک یکتولہ جواکھار یکدام اول گندھک در روغن داغ کردہ بریان نمایند پس ہمہ ادویہ را کوفتہ بیختہ در عرق لیمون حبہا بندند
حب لوبان برای اشتہا و دفع ریح و ثقل غذا و تعقد و انقلاج از مجربات والد مرحوم جوز الطیب قرنفل بسباسہ مصطگی ہر یک یک درم مشک یک دانگ

سنبل الطیب بوزیدان اصیل سه مثقال و عسل حب بقدر کنار صحرائی بسته قبل غذا و بعد آن بخورند حب چھناک برای زیادتی اشتها مجرب والائچی خرد عاقرقرحا از هر یک
دو درهم بالچھڑ جوز بوا بسباسه زعفران از هر یک پنج ماشه زنجبیل سه توله فلفل سیاه دارچینی چھناک مدبر از هر یک دو نیم ماشه این همه ادویه را در آب ادرک تا دو
پاس کھرل نمایند و بمقدار کنار خرد حب‌ها ساخته در گولی بسته نگاه دارند و هر روز وقت صبح یک حب در جغرات پیچیده بخورند بالای آن بالائی شیر بنهند که در جغرات
انداخته باشند بخورند و غذا مرغ و شکر و نارنگی و ناشپاتی و سیب انار و دیگر میوه‌ها خورده باشند و باید که بسیار شکم سیر بخورند و حذر نکنند که زود هضم خواهد شد
و طریق مدبر کردن چھناک این ست که چھناک قسم اول سفید آورده در ریسمان بندند و شیر ماده گاو که از زاییدن او شش ماه گذشته باشد پنج آثار در ظرف گلی انداخته
چھناک را در شیر آویزند و بالای ظرف سرپوش گذاشته دو پاس آتش دهند بعده چھناک آورده بکار برند و شیر را در جائی دفن نمایند دوائی که در آوردن
اشتها از معمولات حکمای هندست بگیرند رام پتری که بشکل و ذائقه مثل جوتری میباشد یک توله در کھرل باریک صلایه نمایند پس سیماب یک توله در آن انداخته
دو پاس کھرل نمایند تا یک ذات شود و هر صبح بقدر یک دو برنج در برگ پان بی مصالح خورده باشند در موسم سرما تا چهل روز و چون سیماب درین خام است
خوف مضرت آن نیست ایضاً زنجبیل دو دام بادیان یک دام حلتیت سه دام کوفته بیخته به آب لیمون قرص ساخته زنند و بر سفال یا تابه که زیر او انگشت افروخته باشند
بنهند تا سرخ شود و سائیده بقدر حاجت خورند که اشتها آورد ایضاً که برای اشتها مفید ست نمک سیاه فلفل گرد دار فلفل هر یک دو دام سه گاه بریان نموده یکدام
دوازده پاس در آب لیمون سحق نموده چهار سرخ تا یکماشه بعد غذا بخورند ایضاً قرنفل نمک سیاه دار فلفل فلفل گرد زنجبیل گلسرخ نوشادر بریان مساوی
کوفته بیخته یکدرم بخورند ایضاً از بیاض الدرحوم مویز منقی انار دانه زنجبیل دار فلفل مساوی کوفته با شهد آمیخته بخورند ایضاً [illegible] قرنفل مصطکی هر یک چهار درم
زنجبیل بیست درم کوفته بیخته نبات دو چندان آمیخته بعد طعام یک کف دست بخورند دوائیکه در آوردن اشتها حکم اکسیر دارد و معمول استادی منقول
نمک سانبهر نمک سینده نمک سوچر نمک پونکا کاچ لون نمک کهاری نمک گجراتی جواکهار نمک کچنی جمله برابر نوشادر برابر جمله را با یکدیگر ساخته در پیالهٔ چینی
انداخته و آب لیمون کاغذی بران ریزند آنقدر که دو انگشت بالا آید و سر بسته در آفتاب بنهند تا خشک شود باز آب لیمون بهمان قدر اندازند چون خشک گردد
باز اندازند بار سوم که خشک شود نمکها را در پیالهٔ گلی که زیر او گل حکمت کرده باشند گذارند و پیالهٔ سفالی دیگر وارگون بران گذارند به نوعی که کناره‌های هر دو پیاله بهم پیوند
و زیر آن آتش تند کنند تا دو پاس پارچه چند ته به آب تر کرده بر پشت پیاله بالا نهند و چون پارچه گرم شود دور کرده پارچهٔ دیگر تر نموده بگذارند و بعد دو پاس پیالهٔ بالا را
باهستگی بردارند و آنچه صعود کرده در آن جمع شده باشد بگیرند و با قدری دارچینی و جوزبوا و امثال آن آمیخته اندکی بخورانند و اثر در ملاحظه نمایند و اگر زیر پیالهٔ بالا در
پشت قدری گل لا نیند بهتر باشد سفوف نمک که مشتهی و هاضم ست فلفل سیاه نانخواه شیطرج هر یک هفت درم دار فلفل دو درم پوست هلیلهٔ زرد دو درم
زنجبیل دوازده درم نمک سیاه پنجاه درم کوفته بیخته در آب لیمون سه بار سحق کرده و هر بار خشک ساخته یکدرم بخورند و در نسخهٔ دیگر ادویه اول مع دار فلفل هر واحد
نه درم و پوست هلیله ده درم ست سفوف تنتریک که اشتها آرد و قوای اربعهٔ معده را قوت دهد و هم مشتهی هم هاضم و اگر شکم نرم باشد قبض کند
و اگر قبض بود بگشاید بهر آنکه هر قوتی که ضعیف باشد آنرا قوی میسازد و مجرب معمول ارباب اجداد است انار دانه ترش که کهنه نشود شانزده دام [illegible] زیره
سفید هر یک دو دام ترید موصوف زیره سیاه تنتریک پوست هلیله زرد پوست بلیله هر یک یکدام نمک دو نیم دام [illegible] یکجا ساخته قبل
طعام و بعد آن از دو درم تا سه درم بخورند و اگر دو وقت بخورند نیز رواست لیکن اگر قبض مطلوب باشد ادویه را بپارچه بیخته نیز بود و اگر تلیین مقصود بود از
پارچه یا بیب بلکه از غربال بگذرانند سفوف بینائی که اشتها قوی آرد و از راه تقویت معده و تخفیف رطوبات غیر طبیعی نیز نفع دارد عود غرقی قرنفل هر یک دو ماشه
بادیان یک یکدام [illegible] کوفته بیخته سفوف سازند قدر خوراک دو ماشه سفوف مختصر حکیم اکمل خان برای اشتها و تقویت معده بی نظیر ست هلیله زرد هلیله کابلی
آمله دانه هیل کشنیز خشک زنجبیل ترید سفید کهیری بریان کرده هر یک شش ماشه بلیله سیاه سماق گلسرخ بادیان مصطکی پودینه نانخواه شیطرج طباشیر هر یک چهار ماشه
جواکهار دارچینی قرنفل پوست ترنج سنبل الطیب زیره سفید شیرج دار فلفل پنج هر یک یک ماشه انار دانه هفت ماشه نمک لاهوری نمک سیاه هر یک یک توله
در آب لیمون و کهار تر نمود ادویه تر نمایند خشک ساخته سفوف سازند عرق پان هست اشتها و تفریح [illegible] قرنفل گلدانه پان دارچینی

هریک پنج توله گاوزبان گل سرخ هریک شش توله بادیان خطائی چای خطائی عود غرقی هریک چهار توله زعفران شش ماشه مشک یک ماشه برگ تنبول صد عدد عرق بادیان
دو آثار گلاب چهار آثار ادویه را نیم کوفته در عرق ها تر کرده صبح عرق کشند و مشک و زعفران در دهن شیشه بندند و دو سه توله بنوشند معجون عود شیرین مقوی
قوت هاضمه عود سه درم زرشک گل سرخ صندل [illegible] هر یک دو درم دانه قاقله سنبل الطیب جوز بوا بسباسه طباشیر دارچینی زرنباد ساذج هندی قرنفل
زرنباد گاوزبان پوست بیرون پسته هریک یک درم زعفران زرنباد هریک نیم درم مشک یک ماشه مربای بهی دو توله شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره ورق
طلا هریک نیم درم قند سه چند شیخ الرئیس سفرجلیه که طبیخ افادیه [illegible] نافع است و کذلک شراب [illegible] فلافلی و تریاق فاعقه [illegible] و نیز درین باب المنفعت است
و فودنجی ایشان را سخت موافق بود و جمیع جوارشات حاره همچنین ترنج مربی و هلیله مربی و شقاقل مربی و زنجبیل مربی و تکمیدات بالیشان نافع است خصوصا بجاورس
که آن موافق تر از نمک است صاحب کامل گوید که اگر از سوء مزاج بارد باشد جوارش سفرجلی غیر ممسک جوارش سیب جوارش عود و جوارش کمونی دهند
و سکنجبین سفرجلی که بعسل ساخته باشند از یک اوقیه تا دو اوقیه استعمال نمایند و این سفوف بدهند که درین باب مجرب است و سوء مزاج معده بارد را نافع زیره
کرمانی زیره نبطی تخم کرفس بادیان انیسون صعتر فارسی نانخواه پودینه جبلی [illegible] از هریک یک جزو مصطکی سنبل الطیب هریک نیم جزو قرنفل
ربع جزو باریک سائیده از یکدرم تا مثقال بشراب ریحانی ممزوج بآب دهند ابوسهل گوید که اگر سوء مزاج بارد باشد معالجه بشراب کنند [illegible]
نمایند و اگر بدوای قوی تر حاجت افتد فلافلی و فودنجی دهند و اقوی از آن شرودیطوس و تریاق کبیر است [illegible] بهی خوشبو که قبض
و حموضت معتدل داشته باشد از پوست و تخم پاک کرده بکوبند و آب او افشرده در دو روز نهند و از آن بپزند و از هر یک نیم جزو از عسل یک جزو و با آتش
نرم بپزند و [illegible] زنجبیل و فلفل سفید انداز نند و بقوام عسل آرند این ضعف معده و کبد را نفع نماید و اشتها را بجا آورد و باید که قبل طعام بدو
ساعت بخورند و گاهی بعد طعام نیز استعمال می نمایند هرگاه برای سوء مزاج حار اراده استعمال او کنند فلفل و زنجبیل از آن ساقط کنند و گلاب اندک
کم کرده میشود و گاهی شهوت جماع را نقصان [illegible] بصل مخلل و جمیع اشیا که دران حرافت و قبض باشد [illegible] نفع بخشد

علاج ضعف اشتها از صفرا

یا بلغم شور تنقیه معده از اخلاط موجب قی و اسهال کنند بدانچه در علاج امراض معده صفراوی مسطور شد و گویند که چون خداوند مزاج گرم از ادویه کریهه نفرت کند
سقمونیای مشوی بقدر دانگی [illegible] اوقیه آب [illegible] حل کرده بخورد و سقوط اشتها که بسبب اسهال صفراوی باشد دور کنند بعد تنقیه تعدیل مزاج [illegible]
علاج ضعف اشتها از حرارت گذشت استعمال نمایند و حب شب مولف [illegible] و شربت لیموی سفرجلی و سکنجبین سفرجلی درین باب نافع ست ابوسهل گوید که اگر
شهوت بسبب کثرت کیموس صفرا [illegible] بود استفراغ او بقی و اسهال نماید اگر قی سهل باشد بشراب آب نیم گرم یا شربت عسل [illegible]
مناسب ایشان بود استعمال کنند و اگر قی بر مریض مشکل باشد بهتر آنست که اخلاط را بسوی اسهال مایل کنند و قبل از آن [illegible] بغذای کامل [illegible]
نمایند و دوای مسهل ایارج فیقرا [illegible] ایشان بصبر سقمونیا نمایند بهتر باشد
چه سقمونیا [illegible] معده است ابوعلی نوشته که تنقیه از تلیینات نمایند و سکنجبین بصیر بهتر از سکنجبین سقمونیاست چه سقمونیا معاند معده است و ایضا مهیج اخلاط رقیق
علاج کنند و طبیخ افسنتین بغایت نافع است عباس گوید که اگر حدوث او از مره صفرا باشد استعمال قی باشیای منقی صفرا و لطیفه تبرید سر کنید و سوء مزاج معده را
تدارک نمایند باید که محمود خجندی گوید که تنقیه معده بقی از سکنجبین و آب گرم و روغن کنجد نمایند یا تخم خربزه کوفته و تخم شبت در آب جوشانیده اندک
عسل آمیخته قی کنند و بعد از تنقیه معده تقویت آن [illegible] مقوی مثل رب حصرم و ریباس و سکنجبین سفرجلی و شربت زرشک [illegible] غذا
مزوره زرشک یا غوره [illegible] لیمو یا نار ترش [illegible] کنند مسیحی گوید که هرگاه از اخلاط صفراوی در معده اشتها باطل گردد اول بعض اشیا که
مطفی حدت صفرا و حرارت آن باشد مثل آب عنب الثعلب شیره تخم خرفه و لعاب اسبغول و شربت انار یا ریباس [illegible] بنوشانند بعد از آن تنقیه [illegible]
و شاهتره و افسنتین نمایند و بوره برای تقویت معده طبیخ افسنتین و گل سرخ و سنبل و شاهتره و اطریفل صغیر استعمال کنند ابوالحسن نوشته

که اگر غلیظ لطیف طاقی بود علاج لقی از سکنجبین و آب گرم بعد خوردن ماهی نوشیدن با شعیر نمایند و از تنوع شدید محترز باشند که موذی معده است بعدتی شربت انار یا شربت لیمون یا شربت حصرم استعمال کنند و اگر طبع منقبض باشد آب تمر هندی و سکنجبین یا شربت آلو بدهند و اگر صفرا راسب باشد تنقیه آن بمطبوخ فواکه نمایند و چون بجگر یا جمیع بدن میل مزاج بحار باشد تلیین طبع نمایند و بعد تنقیه بدن بغذیه مرطب یا غذیه مبرده مثل مزورات معمول با آب غوره یا آب انار رسانند و بجهت دفع مطبوخ با این آب بها بخورانند

علاج ضعف اشتها از بلغم لزج

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بکار برند و یا اول بهر تلطیف تر دل و جیر جیر و بیخ کبر و انیسون جوشانیده صاف نموده عسل و اندکی نمک داخل کرده بنوشانند بعد حصول تلطیف و نضج برای تنقیه ماده قیسبت و تخم ترب و اصل السوس جوشانیده صاف کرده نمک هندی و سکنجبین عسلی آمیخته نیمگرم بخورانند و با انگشت مدد نمایند تا ماده لقی برآید و اگر قی ممکن نباشد مسهل بلغم دهند و پس از تنقیه معاجین مقوی بدهند تا معده ماده را باز قبول نکند و جوارش عود و ملین و سفوف منتریک و نمک و عرق هندی و تنبول و معجون نانخواه و معجون لقیطا و معجون غیاثی و معجون ماهکی نیز نافع است و این حب ترش نیز معده بارد را مفید زنجبیل فلفل آمله هر واحد یکجزو دار فلفل دو جزو پوست هلیله زرد ترید موصوف هر یک شش جزو نمک چهار جزو باریک سائیده در آب لیمون بقدر کنار حب سازند و بوقت حاجت استعمال نمایند و اگر پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله نمک سیاه سنای مکی بادیان مساوی در آب لیمون حب سازند و بقدر توله یا کم و زیاده با آب گرم بوقت خواب فرو برند اشتها آرد و اجابت طبع نماید و این سفوف زنجبیل مزیل رطوبت معده و آب دهان و مشهی است زنجبیل ده درم بادیان پنجدرم مصطگی ... درم نبات برابر سفوف سازند و این سفوف نافع و اشتها آرد و تقویت معده کند و نافع اسهال است انار دانه یا و آنار زنجبیل زیره سفید هر واحد یکدام نمک سنگ و نیم دام کوفته بیخته بقدر توله یا کم و زیاده خورند و باید که ادویه را بسیار باریک نسازند و در نسخه دیگر الایچی خرد فلفل سیاه دار فلفل شیطرج بادیان هر واحد یکدام نمک لاهوری چهار دام عوض زنجبیل و زیره نمک سنگ است و این عرق هندی مفید برای اشتها و تقویت با منفعه در رفع رطوبات معده و نفخ آن و نافع زردی اندام و ورم سپرز است آملا درک آب لیمون آنقدر تر کنند که بواسطه مساوی در شیشه کرده با آفتاب نهند و بعده روز یک پیاله قهوه خوری از آن خورده باشند و اگر قندی قبر نقل مواد هضمی و نانخواه و دار فلفل مرکان هیز نیز نافع تر باشد و اگر قرص نقل سماکه بریان شیطرج فلفل سیاه یکدیگر ... سائیده در آب جغرات یک آثار آب لیمون ... آثار کلیا در کف ... بیامیزند و نمک سیه بقدر ... بقدر یک درم تو بنوشند بهر اشتها و هضم طعام مفید ازبیاض استاد مرحوم مرقوم است و اگر نوشادر را در آب و زندگی تصعید نمایند و برابر آن گندهک آمله سار بگیرند و در آب بیخ تر کهرل نمایند تا خشک شود و باز در سرکه مقطر کهرل کرده سائیده بحلقه بهارند و مقدار یک سرخ بخورند برای آوردن اشتها و دفع بلغم معمول است و اگر قرص نقل یکدرم دار چینی دار فلفل بسل زیره سفید هر یک دو درم سماق انار دانه نانخواه زنجبیل هر یک چهار درم کوفته بیخته دو درم صبح دو درم شام بخورند نقصان اشتها بود و اگر انار دانه ترش فلفل مرچ سیاه جو اکهار اجوائن لونگ هر واحد یکدام سوخته نمک دو دام سونف اجمود هر یک یکدام کوفته بیخته اول با طعام بخورند گرسنگی کمال آید و طعام هضم کند ابن سینا می نویسد که استعمال قی بخورانیدن قریب بران نوشانیدن سکنجبین عسلی آنرا نافع است و از آنچه آنرا نفع میکند سکنجبین بذری عسلی است که اگر برهمه اجزای آن تخمه بلیغ مثل آن باشد صبر سقی مقد دافع کنند و هر روز یکدرم بلعقه بنوشند و ایضا تنول لمار مع الیمون و کبر مخلل بعسل و گاهی نفع میکنند آنرا استعمال آب چشمه ها و اسفار و حرکات و بعد تنقیه بدانچه در علاج ضعف اشتها از برودت گذشت معالجه نمایند مجوسی گوید که اگر از بلغم لزج باشد قی بمزج بلغم و رطوبت لزج نمایند و اسهال بحب صبر و حب ایارج دهند و جوارش سفرجلی مسهل کنند بعده جوارش فلافلی و اطریفل کبیر و حب ممسک بدهند و این دوا بدهند بگیرند بیخ اذخر یک جزو سنبل الطیب عود هندی هر واحد نیم جزو باریک سائیده دو درم با آب گرم بخورند و بیه ممسک نافع است و از اطعمه آنچه بسبب کوهری و کرویا و فلفل و دار چینی و خولنجان ساخته باشند استعمال نماید ابن مسیحی نوشته که هرگاه بسبب اخلاط غلیظ بارد در تجویف معده اشتها باطل شود باید که باشیای ملطفه مقطعه قی استعمال کنند بعده اسهال شکم بدانچه منقی این اخلاط باشد باید کرد و اگر اخلاط غلیظه در جرم معده غائص باشد باید که بخورانیدن ایارج فیقرا یا حب صبر تنقیه نمایند و بعد تنقیه کمونی و فلافلی و هلیله مربی و زنجبیل و شقاقل مربی بدهند ابن الیاس گوید که تنقیه معده بقی از تخم ترب مطبوخ یا آب نمک یا گنگرزد و در آب جوشانیده و اندک عسل دران حل کرده باید کرد و بعد نقاهت معده گلقند عسلی ده درم با بادیان سه درم یا انیسون بخورند و یا جوارش عود یا عنبر یا سکنجبین سفرجلی عسلی استعمال نمایند و یا این سفوف نافع سوء مزاج معده بارد

وضعف آن بدهند تا نخواهد پودینه نهری بادیان هر واحد نیم درم مصطکی سنبل الطیب قرنفل هر واحد دو درم همه را بایک سیر آب پخته بقدر یک درم بخورند ابن هبة الله گفته که اگر خلط فاعل بطلان شهوت بلغمی باشد تنقیه آن بحب صبر یا حب قوقایا نمایند و بعده خورانیدن اغذیه بالحد لتشرب آب شبت و سکنجبین عسلی قی کنانند و بعد تنقیه بدن جهت … سکنجبین عسلی بدهند و جلنجبین و هلیله مربی بخورانند و شراب ریحانی بنوشانند و غذا نخود آب دهند و بعد تنقیه افراخ و قنابر و عصافیر بریان خورانند

علاج ضعف اشتها از اخلاط عفن

بعد تنقیه قی کنند بسکنجبین و آب گرم پس تلیین طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن نمایند و بعده برای تقویت و تعدیل معده دواء المسک و جوارش عود و عنبر و فنجنوش … و معتبره استعمال نمایند و این معجون مرجان درین باب مجرب ست و در تقویت معده حار و منع عفونت عجیب ست گشنیز خشک صندل سفید گلسرخ تخم کاسنی هر واحد یک جزو گل مختوم طباشیر بهمن سفید مرجان سرخ هر واحد نیم جزو مروارید ناسفته کهربای شمعی مصطکی هر واحد ربع جزو ادویه را کوفته بیخته و جواهر را دو روز کهرل کرده بگلاب بسرشند شربت از درمی تا دو درم و از اغذیه طیهو مطنجنه بآب فواکه و حبوب جیده مثل برنج تناول نمایند زیرکه برنج را درین خصوصیت نیست آن … تعفن ست علاج ضعف اشتها از اخلاط خام غذا کمتر خورند و حرکت و ریاضت معتدل بیشتر کنند و مقیئات و مسهلات بلغم بعمل آرند بعده جوارش عود و کمونی و غیره بکار برند و نافعترین تدبیر تعریق در حمام و مالش بدن بعد از ترطیب ست اشیای محرک اشتها مثل پیاز و سیر و کبر و شلجم مخلل استعمال نمایند علاج ضعف اشتها از کثرت سودا تنقیه سودا نمایند بطریقیکه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بعد از ان جوارش و کوارش و مقطعات برای تقطیع مابقی استعمال نمایند پس اغذیه حسن الکیموس خوشبو بکار برند ابو الحسن گوید که اگر بطلان اشتها بسبب اجتماع خلط سوداوی در معده باشد علاجش قی ست از آب شبت مطبوخ بماء العسل نمایند اگر طافی باشد و اگر غلیظ باشد بمطبوخ افتیمون اسهال کنند و از اغذیه مولد سودا یا محرق خون احتراز نمایند بخورند مرغ مطبوخ بآبهای قابض مثل آب سماق یا آب انار یا انار دانه و یا حالی مثل زیرباج غذا سازند و از تعب منع کنند علاج ضعف اشتها از قلت تحلل فضول جهت استرخای جلد و تفتیح مسام و تحلیل فضول و تحلل بدن تعریق بحمام نمایند و ریاضت کنند و بدن را با آرد نخود و بورق بمالند و بمطبوخ حشائش مفتحه در حمام بنشینند و بروغنهای گرم مفتح تدهین نمایند و دیگر مفتحات بعمل آرند همگی در تحلیل فضول بدن کوشند تا طبیعت محتاج بدل ما یتحلل گردد و شربت جلاب اصل السوس و شکر سفید و غذا مزوره آب نخود بمغز بادام یا مغز قرطم و استعمال این نطول نافع ست بابونه اکلیل الملک تمام برگ غار شبت هر واحد یک کف در آب جوشانیده بر بدن نطول کنند بعده بپارچه درشت بدن را بمالند و بروغن سوسن خیری تمریخ بدن نمایند

علاج ضعف اشتها از قلت جذب کیلوس

و از انواع ضعف جگر و تفتیح سده آن کوشند چنانچه در بحث امراض جگر مذکور گردد و اگر از سده بود تدارک آن سهل ست بخلاف آنکه از ضعف جگر باشد که … قوی نمی انجامد و هر چون باشد تمهل در علاج این روا ندارند که نارسیدن غذا باعضا باعث هلاکت ست و در معالجه نوشته که علاج ضعف اشتها وقتی که از ضعف کبد و سده آن بجمیع آنچه منفذ غذا و مقوی کبد و مفتح سده آن باشند مثل سکنجبین بزوری باید کرد و زنجبیل مربی و تریاق کبیر و مثرودیطوس … و ریاضت و حمام سرد و مفید و هر صباح نوشیدن اندک شراب کهنه رقیق مجرب … هندی ست ترنج مربی و کبر بسرکه … نافع و در طعام دارچینی اندک … علاج ضعف اشتها از انقطاع سودا آنچه بعظم طحال و سده آن بباید بکار برند نافعترین مفتحات درین سکنجبین بزوری ست هر صباح ده درم از آن آب گرم حل کرده بنوشند یا هر صبح سه مثقال کامخ بخورند یا کبر مخلل یا زیتون مخلل یا ترب مخلل یا شلجم مخلل تناول کنند و قی بمقطعات لطیفه … تاثیر عظیم دارد و کامخ کبر و کامخ انجدان و انجیر و سیر در سرکه پرورده و بزر بطاره چون تخم کرفس بادیان و تخم سداب نانخواه ممزوج کرده و اگر … مطبوخ تخم ترب و شبت و حب … بوره و نمک و سکنجبین عسلی آمیخته نوشیده قی کنند و شیخ الرئیس میفرماید که علاجش علاج طحال ست و تقویت آن و تفتیح مسالک طحال و سده با دویه که … بطرف طحال ست مثل افتیمون و پوست بیخ کبر و سکنجبین … کبر مخلل و نقول ایلاقی … تفتیح سده باشیای تیز … فلفل و ثوم و کبر و بصل بسرکه و انواع کوامخ یعنی آبکامه ها و شلجم که آنرا تیز … کرده باشند … افتیمون

منفتح سدد وقی ست و غذای ایشان مصوص و زیرباج و رمانیه و حصرمیه باید باشد

علاج ضعف اشتها از ابتلای جمیع معده اگر موجب آفت عصبیه دماغ سوء مزاج سازج باشد در تعدیل و تقویت دماغ کوشند بمعاجین و ادویه دماغی چنانچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ مسطور شد و اگر باعث آفت ماده باشد اول تنقیه دماغ بحبوب ایارجات مناسبه مثل ایارج فیقرا و حب قوقایا بر فق [illegible] نمایند پس بعد از آن تقویت دماغ متوجه شوند باستعمال مقویات دماغ و از آنچه مضر دماغ باشد از آن پرهیز نمایند و تضمید معده باضمده حاره کنند و حب انار قسط شیرین قشر و کندر هر یک ده درم مصطکی خشک پانزده درم صبر ابهل جوز السرو و حب شیبانی هر یک هشت درم زعفران جند بیدستر هر یک [illegible] درم قردمانا [illegible] درم حضض اسک سنبل الطیب گلنار اقاقیا هر یک پنج درم [illegible] شونیز هر یک هفت درم همه را سائیده در قیروطی معمول از موم و روغن قسط و روغن ناردین سرشته نیم گرم ضماد نمایند حکیم عابد گفته که این ضماد عجیب ست باید که یاد دارند و صاحب تحفه گوید که هر صبح جلاب با زیاد [illegible] وگاوزبان و گلقند دو درم بنوشند و غذا از مزوره نخود با لحوم خفیفه با مغز قرطم سازند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب ایارج یا حب صبر یا حب قوقایا نمایند و زنجبیل مربی بخورند و بعده تقویت دماغ بمقویات قوی کنند

علاج ضعف اشتها از قلت خون تدبیر [illegible] با انعاش قوت از مقویات نمایند چنانچه لائق مزاج علیل باشد و اغذیه مولد خون خوب دهند و از تنقیه [illegible] که در علاج ضعف اشتها از برودت و قول ابوسهل مسطور شد جالینوس برای تقویت کبد نافع نوشته و سکنجبین سفرجلی و میبه دهند اگر بسبب طول امراض عارض گردد بعد باشد بقول شیخ و رکائن لسبب ضعف قوای بدنی تحریک قی بانگشت نمایند اگرچه قی نیاید فوران قوت شهوانی نماید گاهی علاج بلقیه و بشرب [illegible] و در بعض اشربه معدیه مثل شربت [illegible] یا شربت حب الآس تحریک اشتها نمایند

علاج ضعف اشتها از امتلای بعض بقول شیخ الرئیس شهوت جبالی چون ساقط شود مثل مشی معتدل و ریاضت معتدل و قصد در اکل و شرب شراب کند که جبالی و قوی قوت و افعال ماده ردیه و غلیظ اغذیه لذیذه وانچه در آن حرافت و تقطیع باشد برایشان اشتها را برانگیزد

علاج ضعف اشتها از سقوط قوت شهوانی مبادرت باصلاح مزاج مستقیم مزاجی که باشد و اماله او بضد آن نمایند و کذلک اگر عقب اسهال و قی باشد که آن بسبب سقوط قوت باشد اما ضعف اشتها بسبب ترک عادات باشد ترک عادت بتدریج کنند چنانچه ترک شراب باستعمال مفرحات [illegible] و ترک افیون باستعمال [illegible] ذراقی و جز آن و آنچه بسبب استعمال طبیعت باشد از اله اشتغال کنند تا اشتها بود و اگر ممکن باشد [illegible] باشد [illegible] آن نمایند بلکه در بحث آن مذکور گردد و آنچه [illegible] کنند باعرق [illegible] و آنچه بسبب تنقیه طبیعت باشد از الهٔ [illegible] نمایند [illegible] عطره مثل [illegible] و قرصه فلنجمن و قورمه و قلیه [illegible] سازند و عطرهای مناسب فصل و سال ببویانند و آنچه از تنقیه [illegible] تدارک آن نمایند و آنچه در بحث سوء [illegible] گذشت و آنچه بسبب معده یا کبد یا قرحه معده باشد علاج هر یک علیحده بیاید علاج قرحه مری مسطور شد و آنچه [illegible] باشد [illegible] سبب نمایند و هر چه در علاج ضعف اشتها از حرارت و برودت مسطور شد بضد سبب تدارک نمایند و آنچه از [illegible] غیر موقع باشد [illegible] آن پرواز [illegible] یا شد ترک آن و اصلاح مزاج بمعالجه آن نمایند و آنچه بسبب سوء مزاج یابس باشد علاج [illegible] در امراض معده از سوء مزاج [illegible] گذشت باید کرد و آنچه از امتلای [illegible] فند از فصد ابدال [illegible] شود

فساد شهوت و وحم و قطاسا

[illegible] که جمیع شهوت و رغبت اطعمه [illegible] [illegible] قطاسا [illegible] تباهی از آن رغبت آن رغبت [illegible] گل [illegible] خوردن گل و ذغال [illegible] و بعضی [illegible] گفته [illegible] که اشتهای [illegible] داشته [illegible] نمایند [illegible] اوقات آن را [illegible] در می برد و مجوسی نوشته که فساد شهوت [illegible] نقصان ارواح با ابدال آن نیاد [illegible] باشد چنانچه زنان حامله

عارض میگردد و آنرا وحم گویند و یا در کیفیت آنها و آنرا جوع گویند و اگر این مفرط باشد آنرا جوع کلبی و شهوت کاذبه خوانند و اما نقصان پس آن نقصان شهوت ست و تا
او بمنزلهٔ علتی که آنرا بیموس نامند و اما وحم شهوت اطعمهٔ ردیهٔ الکیفیت ست و حدوث آن از خلط ردی الکیفیت باشد که در معده متمکن شود و انسان خواهش
اطعمهٔ ترش یا شور یا قابض یا حریف کند و گاهی خواهش خوردن گل و آهک و انگشت و خزف و غیر آن از اشیای ردی الکیفیت نماید و اینها آنکه بعضی را عارض میگردد
هنگام اجتماع فضول دم حیض که جنین غذا بدان میکند در معدهٔ ایشان و بعضی گویند که این مرض اکثر حوامل را عارض میگردد و بعد از آن زنان غیر حامله را و بعد آن
اطفال را و پس از آن مردان را و در حوامل بیشتر از آن افتد که در آن وقت خون حیض محتبس میگردد و بدان زنان ممتلی میشوند و فضول آن بسوی معده میریزد و در آن
جمع میشود و در ابتدای حمل تا ماه سوم اکثر عارض میگردد بهر آنکه درین مدت خون حیض برای غذای بچه صرف میشود و اگر سائل گردد بدان خوف سقوط حمل باشد و سبب
لزوم سیلان آن ترطیب رحم و ابتلال و وا شدن فمهای و ضعف او از ضبط جنین ... در ابتدای حمل که تعلق جنین به رحم درین هنگام ضعیف میباشد پس اول حمل بجهت
السبب صغر جثه و ضعف حاجت بغذای کثیر نمیباشد و خون محتبس فاضل از حاجت میماند و فاسد میگردد و قدری از فضول آن بسوی معده میریزد و چون آنکه
سیال است طبیعت در خواست میکند چیزی که آنرا خشک گرداند و همچنین تا ماه چهارم و دوام تا بیشتر آن در ماه چهارم بچه محتاج بکثرت غذا میشود و اخلاط مجتمعه
کم میگردد و بعضی بقی می برآید و بعضی نضج یافته تحلیل میرود و جهت تقلیل طعام و باقی ابتدای کودک که قد تدبیر و بزرگ شده بکار آید این شهوت زائل میگردد و باشد که بعد
ماه نیز بماند بسبب کثرت مادهٔ ردی و زنان غیر حامله را بدین سبب عارض میگردد که اکثر طعامهای ... بسیار بلا ترتیب میخورند و خون ایشان
با خلاط ردی آمیخته باشد و کذلک حال اطفال میباشد و آن مردان که ... را افتد که معدهٔ ایشان اخلاط ردی باشد و حامله پسر نسبت بحامله دختر
کمتر ضعیف تر باشد بهر آنکه پسر بسبب قوت حرارت او غذا ... بیشتر تحلیل میباید نسبت بدختر و بدان سبب حامله
پسر کمتر میماند بسبب حدوث قی و غثیان و دوران سر زنان حامله را در ابتدای حمل نیز همین ست اما اگر بدن عورتی از اخلاط فاسد پاک باشد و جنین
او قوی بود و تناول اطعمهٔ کثیره بلا ترتیب اتفاق نیفتد بدان سبب در وی هیچ آرزوی باطل پیدا نیاید و غثیان و قی و غیره عوارض رنج ندهد و بقول شیخ
شهوت فاسد حامله را وحم گویند و وحام نیز نامند و در لغت وحام شهوت حبلی ست ... و در عرف اطبا اعم از آنست کما مر و هم او گوید که صاحب تغیر
شهوت آنست که بسوی اشیای ترش و حریف باشد و ... او آنست که بسوی حار و یابس مثل گل و زگال و سفال بود و سبب آن آنست که میلان شهوت
بسوی حار و یابس قی باشد که فضول شدید الرطوبت و مائیت باشد و این لا محاله شدید الازعاج برای معده باشد و اکثر موجب قی و غثیان و اسقاط آن گردد خصوصا
که این شهوت اشد منافات برای امر طبیعی و معتاد ست زیرا که بسیار مردم در حالت صحت خواهش حامض و مالح مینمایند و حار و یابس چنین نیست ...
شیء بعید تر از معتاد باشد حال آن ردی تر بود و بالجمله سبب قبیله و اشتها اجتماع خلط ردی ست در معده و نفوذ او در حمل آن و خواهش طبیعت بچیزی که قصد
آن ماده فاسد باشد یعنی اگر آن خلط ردی نافذ در حمل معده بارد باشد طبیعت بخوردن اشیای بوئیه حاره بسیار مائل بود و بالعکس این مذهب اکثر
محققین ست چنانچه شیخ الرئیس میفرماید که چون جمع شود در معده خلط ردی مخالف معتاد در کیفیت طبیعت مشتاق بسوی مضاد آن گردد و مضاد مخالف
معتاد و مخالف معتاد است چه منافیات اطراف ست و بالعکس ... بجهت عارض میشود برای قوی اشتهای گل یا زگال و انگشت و آهک و دیگر اشیا از قبیل زیرا که این
اشیا کیفیت نا شده یا مستقط ... مضاد کیفیت این خلط مخالف نیست و حل این کلام شیخ موقوف ست بعلم معنی مضاد و مخالف بدانکه حکما تفسیر کرده اند لفظ ضدین
را بآنکه دو شی متباین بسیار و غایت خلاف باشد مثل سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت و تعبیر نموده اند لفظ متخالفین بدانچه میان هر دو مباینت اندک
باشد و درین غایت خلاف شرط نیست مثل سرخی و سیاهی و حرارت و یبوست و لهذا ایشان دو چیز را که در آن بغایت تباین باشد متضادین گویند و آن دو چیز را که تباین
در آن اندک باشد متخالفین نامند و ازین معلوم شد که متخالفین عام تر از ضدین ست زیرا که هر آنچه متضادین باشند مختلفین بوند و متخالف بود ... یکی از دو ضد
قدر آن نباشد زیرا که میان مخالف دیگر ... از دو ضد غایت خلاف نیست ... برای یکی دو ضد باشد و درینجا مراد شیخ بلفظ مخالف مضاد ...
... که آن سرد و مضاد اند چون آن سرد حار ... اعتدال ... باشند ... آن سرد و از اعتدال ... مقابلین باشند ...

حار باشد دیگر بارد بود و آنکه چنین نباشد تباین دران هر دو در غایت نبود اگر آن هر دو متصل باشند پس ظاهرست که تباین دران هر دو درین صورت اندک باشد و
اما اگر یکی ازان هر دو مثلاً حار باشد و دیگر یابس درین حالت آن هر دو متباین باشند بهر آنکه در اجتماع حرارت و یبوست در جسم واحد امتناع نیست پس درین صورت
متضادین بالضرور در اطراف باشند و مختلفین چنین نباشد و الا تباین دران بسیار بودی پس بالضرور در اوساط یا اطراف باشند لیکن در جهات متقابله پس معنی عبارت
مسطور چنین باشد که چون در معده خلط ردی مخالف بمعتاد یعنی خلط صالح مقبول طبیعت در کیفیت جمع شود درین صورت مشتاق گردد طبیعت مدبر بدن بسوی
تحصیل شفای این مرض یا بسوی افنای این خلط ردی یا برای شیئی مضاد این خلط ردی در کیفیت مثل طین و اطعمه ردیه بهر آنکه ازاله هر شیئی بضد آن می باشد
پس اشتیاق طبیعت باین اشیا برای دفع آن خلط مخالف باین ضد بود و مضاد یعنی مثل طین و غیره مخالف معتاد یعنی خلط ردی بالضرور مخالف معتاد یعنی خلط
صالح باشد زیرا که مخالفت میان طین و امثال آن و میان خلط صالح بسبب بودن آن هر دو مختلف در ماهیت ست لیکن این مضاد یعنی طین و مانند
آن مضاد بخلط صالح معتاد نیست و الا شیئی واحد را که آن مضاد ست دو ضد باشد یعنی مخالف معتاد و معتاد و این خلاف آنست که نزد حکما قرار یافته که
شیئی واحد را نمی باشد مگر ضد واحد و ایضاً بقول قرشی شیئی مضاد را مخالف یافته میشود و گاهی نه بضرورت آنکه لابد معتاد معتدل یا قریب از اعتدال
باشد مادام که انسان بقید حیات ست ممکن نیست که اخلاط او خارج از اعتدال با فراط باشند فلهذا ممکن نیست که در معده و نه در غیر آن از اعضا اخلاط
متضاد بمعتاد جمع شوند بلکه مخالف آن و از شان طبیعت ست اشتهای بدل زهر شیئی ردی و خارج از اعتدال و این باید ضد باشد چنانچه قانون علاج
ست و درین صورت جمع شود در معده خلط ردی مخالف بمعتاد در کیفیت پس بالضرور طبیعت مشتاق بسوی شیئی مضاد او باشد تا که شفا بدان حاصل شود
و این مضاد لابد ست که مباین معتاد باشد بضرورت آنکه معتاد غیر این خلط ست و ضرور ست که این مباینت اندک باشد و الا مضاد برای معتاد می شد و
مذکور شد که معتاد را ضد نیست پس درینجا نیست بالضرور مخالف برای معتاد باشد و ایضاً بقول علامه شیئی مضاد این خلط مخالف معتاد که فاعل این مرض ست و در
معده حاصل شده مضاد بمعتاد نباشد زیرا که اگر مضاد او بود این مرض حادث نمیشد بهر آنکه ردی مع ضد خود منفعل و در معده جمع میشود و اشتیاق بسوی ضد محال
ست پس آنچه مضاد او ست مثل زگال مضاد بمعتاد نباشد زیرا که معتاد در وسط واقع ست و اگر نسبت یکی از هر دو طرف میبود آنچه مذکور شد که هر واحد را از
دو ضد باشد لازم می آید پس غرض شیخ از بیان تضاد و تخالف میان معتاد و میان مخالف او مجتمع در معده و مضاد شیئی برای دفع او ست و مراد از منافیات
اضداد ست یعنی اشیائیکه دران غایت خلاف باشد و آن اطراف ست نه مطلق منافیات ورنه درین مخالفات که گاهی اوساط میباشند داخل شوند و مراد
از اطراف اطراف متقابله است یعنی هر واحد از دو شیئی در طرف باشد قیاس بسوی دیگر پس میان هر دو منافات ازین منافیات نهایت بعد باشد نه مطلق اطراف
و کذلک عکس این یعنی اطراف منافیات ست پس همه اطراف متقابله اضداد باشند یعنی هر واحد از دو شیئی که به نسبت دیگر در طرف واقع شود منافیات ست
حاصل آنکه نهجی که میان این منافیین ای کیفیت خلط ردی مجتمع در معده و کیفیت اشیائیکه طبیعت مشتاق آن برای دفع او ست تضاد ست همچنین میان
کیفیت خلط صالح و میان هر واحد از طرفین مذکورین یعنی کیفیت طین و غیره و کیفیت خلط ردی تخالف ست و بقول گیلانی فائده ایراد این کلام آنست
که طبیب بداند که طلب طبیعت شهوت ردیه را اگرچه هدایت برای طبیب بسوی سبیل مداوات ست گاه بسبب خلط مجتمع در معده نیست و احتمال که فنا
این اشیا و طلب آن بمشاکلت او برای خلط مجتمع در معده نیست بلکه بسبب مخالفت و مضادات آنها با آن ست پس طبیعت به هنگام صحت طلب چیز مشاکل
مزاج بدن و اعضا مینماید تا حفظ صحت بدان چیز نماید و هنگام مرض طلب چیز مضاد مزاج حاصل یا ماده حاصله میکند تا دفع کند آنرا بدان چیز زیرا که طبیعت باذن خالق این
مسخر این امر ست که طلب نماید در صحت آنچه مناسب مزاج بدن باشد و در مرض آنچه مخالف آن باشد و هنگام ایراد آنچه بشما بهره رسید و بطول تکرار تجارب گردیده
حکما و قاعده مشهوره یعنی حفظ صحت بمثل و معالجه مرض بضد کرده شود از آن اشتباه نمود و نه پس نهایت فعل طبیب آنست که اقتدای طبیعت نماید و
بعضی گویند که شهوت ردیه از اجتماع اخلاط فاسد در معده از طلب طبیعت برای دفع اذیت از عضو نباشد بلکه بسبب میل ازو است و طلب آن خلط بود
چیزی را که مشاکل او ست در کیفیت چنانچه طلب کند ماده عفونت که در معده مجتمع باشد مر طبع منفعله را و خوش چیزهای آنرا و این هنگامی ست که خلط فا...

غالب بر طبیعت باشد و طالع طبیعت قوی آن نماید و آن مخالف طبیعت بود پس طلب خواهش آن مخالف خواهش طبیعت باشد و شهوت خارج از طبیعت
بسوی اشیای مشاکله آن شهوت یعنی آن خلط مخالف طبیعت باشد باشد خواهش ماهی نمک سود کسی که در بدن او خلط حار یابس غالب باشد و مثل خواهش ماست کسی که در
بدن او خلط بارد رطب باشد و آب و باهر برین استدلال نموده بانیکه زنی را دبیله در معده بود و خواهش خوردن زرنیخ نمود و بعد از ان منع کردند دیگر دبیله او منفجر گردید
از ان قی اخلاط شبیه بزرنیخ احمر و اصفر در رنگ و بو اخراج یافت و همچنین اصحاب سوء دای فاسد خواهش نوشیدن سرکه و اشیای ترش مینمایند و چون قی کنند خلط ترش
که کند گرداند دندان را خارج میگردد و طبری گفته کسی که اراده علاج موت شهوت نماید واجب است که نظر کند که آیا مریض خواهش یک شیء از اشیا سوای
جمیع اشیا مینماید یا نه پس اگر درخواست نوعی از ماکول و مشروب کند نظر بسوی طبیعت آن چیز و فعل او کند و بداند که فاعل این مرض خلط مشاکل قوت
آن چیز است که خواهش آن مینماید پس علاج باستفراغ آن خلط نماید که استفراغ و از و اوس قوت نماید و این نقصان شهوت و کلال آنست مثال این شخص
اگر از جمیع ماکولات آرزوی پنیر کند و خواهش سوای او نکند و پنیر کهنه حار یابس حریف لذاع است پس اندکه در بدن او خلطی است که طبیعت او حار یابس
است و از آن حریف لذاع است پس استفراغ مثل این خلط بدانچه مقابل او در قوت و فعل باشد باید کرد و هم او نوشته که گاهی انسان را علت معروف بفساد شهوت
و نقصان آن حادث میشود و خواهش یک چیز یا دو چیز میکند چنانچه در وقتی خواهش ماهی شور و در وقت دیگر ماست کند و این هر دو مختلف در قوت اند زیرا که
ماهی شور حار یابس است و ماست بارد رطب و شهوت اینهم معده و صحت آن میباشد و سبب اول شهوت انصباب خلط بارد و حامض قابض از طحال بسوی فم معده
است و واجب بود که شهوت او منصرف باشد بسوی جمیع انچه معتاد بدان در اوان صحت خاص او بود و چون شهوت او بسوی ماهی و ماست مائل گردید یقین
پندارند که در بدن او خلطی است که کیفیت او حرارت و یبوست و در آن حاجت است طلب ماهی شور بسبب آن خلط است و الفا در عضوی از اعضای او
خلط بارد است پس بسبب آن شهوت ماست باشد و این هر دو خلط مختلف در قوت اند و بعید نیست که این هر دو در یک بدن باشند بلکه جائز است که خلطی
اکثر از ان باشد و یک خلط در فم معده بود و دیگر در قعر آن که در وقتی بر فم معده طافی گردد و خلط دیگر در اوعیه دماغ باشد و بسوی فم معده ترشح نماید پس مختلف شهوت
شهوت او بسبب آن خلط است چنانچه جالینوس ذکر کرده که فساد شهوت بسبب اخلاط فاسده مجتمعه در رحم و معده و سائر اعضا باشد و حکیم علی بن عیسی نوشته که بعض
متقدمین و جمعی از متاخرین گمان کرده اند که طالب حامله برای این اشیا بسبب مشاکلت آنها با خلطی مجتمع در معده است و طلب داشتن این اقوا واجب است که خلط
مجتمع در معده را کیفیات مثل کیفیات این اشیای مطلوبه طبیعت است و بحسب آن علاج باید کرد و این گمان باطل و مغفل طبیب مهلک و خفی است بالجمله محققین
این را مستحسن نشمارند که شهوت ردی از درخواست خلط فاسد بود و مشاکل خود را زیرا که شهوت و نفرت هر دو از افعال طبیعت اند نه از خلط فاسد و انه
شان طبیعت است اشتیاق بسوی شیء مضاد و خلط جاذب غالب بر بدن اگرچه طبیعت در غایت ضعف باشد و شیخ الرئیس گفته که میل طبیعت بسوی شیء موافق
مزاج غریب غیر اصلی است و خواهش کاذب چنانچه خواهش شخصی که در معده او خلط غلیظ بلغمی باشد و خواهش تناول ماست نماید و همچنین اشیای حامضه و اطعمه
غلیظه رطبه که از ان او را عطش بهم رسد عطش او کاذب است نه صادق و الفا گویند که این شهوت از طلب خلطی مشاکل و را نمیباشد چنانچه این بعض
زعم کرده اند بلکه از طلب طبیعت است چیزی را که مضاد او باشد از جهت تنضیج و جلا و تقطیع و تحلیل و غیر آن الحاصل کسانیکه طلب خلط فاسد را سبب آرزوی فاسد
میدانند میان آنکه از طلب طبیعت است یا از خواهش ماده چنان فرق میکنند که آنچه از طلب خلط بود مشاکل خود را با آن صحت سائر اعضا محفوظ بود و لیسبب استیلای
مرض بر طبیعت بلکه متغیر نشود و با استعمال این اشیای مخالف طبیعت و دوام نکند زیرا که در ماده منتشر و در نعمت طبیعت اند و پیدا نماید و آفات و ضعف
ظاهر گردد و انچه از طلب طبیعت باشد سر فرق اذیت صحت اکثر اعضا سوای صحت معده با آن باقی بود و لیسبب تقیه طبیعت استیلای و جرآن یعنی وجود صحت
و عدم حدوث ضعف و عارضه دیگر با وجود تناول اشیای ردی نشان قوت طبیعت است و بر مقهوری ماده دلالت کند و عکس آن علامت غلبه ماده و دلالت
بر ضعف طبیعت است و علاج بدانکه ادویه که درین مرض استعمال مینمایند بعضی از ان مستفرغ خلط فاعل علت لقی اند و بعضی مستفرغ باسهال مثل تنقیه و بعضی مصلح
غیر مستفرغ و از مصلحات بعضی معدل کیفیت ماده فاعله مثل مجففات است چون اشیای ملحه و بعضی معدل قوام مثل ملطفات و بعضی مقوی معده

دافع ماده مثل شراب آنکه استعمال میکنند برای این فعل بوجه دیگر متوجه کردن ماده از فم معده مثل بادام تلخ و هلیله و بعضی انچه این فعل میکنند تنفر از اکل آن مشتهی
و نقد براو از آن و این مثل طین مخلوط بادویه منقیه مستعمله در علاج شهوت طین در ابتدا و جمیع و شهوت کلبی هست با لجمله در حوال بر طبع بگذارند که بعد از
ساده دباکثر بی علاج زائل میشود دوا گلقند عسلی و سکنجبین ساده و جوارش عود ترش و امثال آن خورانند و خوردن خردل و مانند آن اشیای حریفه نیز مفید بود و بهر
تقوی معده و نشف رطوبات رویه باشد استعمال نمایند و بهر تنشیف رطوبت سفوف قاقله و لبسباسه که در قول صاحب کامل بیاید نیز مفید است و خاییدن استخوان
جوزه مرغ بریان بصحبت زیره سیاه و نانخواه و انیسون و مصطکی و کندر و سعد و پودینه هر واحد خاییدن و آب و فرو بردن نیز مفید و غذا اللطیف و در مقدار اعتدال
بد ففاف دهند و در آن شاخهای پودینه انداز ند و اگر در باده شود بهت باشد بهر تقویت معده شربت سیب یا بهیه ساده دهند ایضاً انچه کثرت کیفیت
ردی کند مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت حماض کنجد مفید بود و غذا مثل بچه مرغ مطبوخ با آب غوره یا انار خورانند و از فواکه صالح برای ایشان قدری انار و دو به
سیب و بخوف استفاط از قی و سهل احتراز کنند و اگر مضطر گردند قی بتیر غنیمت صرف با آب نیم گرم و نمک و اسهال بحب ایارج فیقرا مع ادویه ملائم نمایند بعده تقویت بجوارش مصطکی و نظایر
آن کنند و در غیر حوامل تنقیه بقی و اسهال نمایند بطوریکه در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی گذشت و در سرکه و دو بیاد قی کنند و در سبحه کردن و دل
ماهی شور خورند و چون عطش غالب گردد آب ترنج بشبت و سکنجبین عسلی یا ماء العسل و نمک نوشیده قی کنند و اگر خلط غلیظ و لبیار باشد گاه گاهی حب سهل و حب صبر علوی خان
و حب ایارج و حب قاویه استعمال نمایند و ایارج فیقرا نیز مزیل شهوت طین است چون در سرسید و یک شربت از آن بخورند و لعوق تنقیه فلفل و قتات رطوبات
برید و هر صبح زیره کرمانی و انیسون هر واحد سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هر واحد نیم درم تا سه درم کوفته و بیخته
بیک شبانه روز تر کنند و صاف نموده شکر سفید یا گلقند شکری یا عسل حسب مزاج داخل کرده بنوشند و اگر تنقیه معده از فضلات ردیه باین دوا نشود زین حب
تنقیه نمایند ایارج فیقرا یک درم هلیله سیاه و کابلی و بلیله آمله و نمک هندی و غاریقون هر واحد نیم درم بسپایه سپس مقل ازرق هر واحد پنج درم با آب باد یان حبها نیک
ساخته بنسبت اشکال نمایند و بعد از تنقیه تقویت معده کنند بجوارشات گرم موافق جوارش عود و مصطکی و کمونی و فلافلی و زنجبیلی و غیره و جوارش مصطکی ترکیب علوی خان یا
ورق الجینی یا عود دیا جملة هند و این جوارش نیز مقوی معده است انیسون هلیله بلیله آمله مصطکی زیره نانخواه قاقله و دار چینی سنبل الطیب فلفل کوفته بیخته با شهد سماق
بقوام آورند و معجون خبث الحدید در این باب بسیار نافع است و گویند که نفع آن در دو یا سه هفته ظاهر شود و از ابتدای شروع تناول آن و ایضاً انفع آن در امزجه حاره طباشیر و
کثیر النطفو است و امزجه بارده کمتر از آن نفع یابند و تصمید معده با ضماد مقوی بعد استفراغ غذا نمایند و با ضماد گل انگوری و گلنار و امثاله کوچک لیکن استعمال نمایند
مسح معده بتدهین طلای معمول بموم و روغن مصطکی کنند و اگر کشنیز و زیره هر واحد علیحده در سرکه سه روز بر دو خشک کرده بریان کنند و باریک سائیده با آب سه درم کردن
پودینه تر کرده باشند بخورند در قطع این علت مجرب نطاکی است و تسکین آن زرده مرغ بریان و استخوان طیور بریان جوز بندم و هلیله و بلیله تخم مو بید و مغز چلغوزه بریان
و نخود بریان دهن بریان کنند و غذا اللطیف مثل گوشت کبک و دراج و بچه مرغ و بره یکساله سبز یا جفتی ها با ابزار مقطعه دهند با لجمله علاج ایشان بعلاج ضعف
کبد معده نمایند و شیخ گفته که صاحب این علت در وقت تبرز براق خود و انداخته به بیند و بچشد بدین عمل بهشید و نوبتی تدبیر دیگر این علت دفع شود و ادویه
مسهل حبت بلوط هشت درم است و در قول شیخ مسطور گردد برای صاحب این علت که معده فاسد و رنگ زرد و قریب استسقا بوده باشد بصحت حکیم
نماید پیوسته با لجمله ادویه دافع فساد شهوت بعد تنقیه زیره و نانخواه و انیسون و هلیلجات ثلاثه و آمله و بلیله و قاقله و کندر و کبابه و بادام تلخ و اذخر و غافث و بلوط و
مویز و برنگ کابلی و نمک و صبر و خبث الحدید بریده بر روغن کنجد ست اکلا و استخوان طیور مضغا و کتیرا گل بخورند از آن باز دارند و نخود بریان با قلای بریان و بادام
بریان و غیر آن دهند و اندک عسل و لبنیات خیره رهند و آب حب الرمان و سکنجبین بنوشند و با غذیه متخذه با آبهای قابض مقوی معده مثل آب سماق و انار دانه غذا سازند و از تغذیه
با اخلاط ردیه و اشیای سریع الفساد احتراز کنند که بهتر تدبیر بعض ازین علت خلاصی میباید و گویند که خوردن طباشیر با مغز جو و کذا حماض بری مع قشر خام
و نیخته و کذا زیره سیاه در سرکه یک شبانه روز تر کرده و خشک نموده بریان کرده هر روز یک درم تا سه هفته و زیتون از خود کذا خوردن قاقله کبار مع پوست بلیله
الکذا شربت حب ثمر مسروق کذا اکل لعلبه یمانی و کذا صمغ بادام و کذا بر گشت فرخام خیار و کذا صمغ عربی هر واحد برای شهوت طین نافع است گفته اند که طبیعت بیمار بر لعلاج ایشان

بخایند و آن استخوان یا کیان قی تدرو کنند که فلفل و نمک و سهل سوده بدان پاشیده بریان نمایند و باید که در علاج اهمال ننمایند که اکثار اکل طین مزاج کل بدن فاسد میکنند
و دلالت میکند بدان طعامی که عفن گردد و ازان حادث شود افساد مزاج معده بعده مؤدی باستسقا گردد اقوال العفص مجربین شیخ میفرماید واجب است
که تنقیه خلط موجب شهوت فاسد نمایند و از تدبیر مجرب آنست که ماهی شور و ترب در سکنجبین ترکرده بخورند و بران آبیکه دران لوبیای سرخ و نمک و شبت و حرف و تخم جرجیر
جوشانیده باشند نیمگرم نوشیده قی کنند و گاهی دران طین [illegible] و زعفران سه درم داخل کرده میشود و در یکماه یکبار یا دوبار قی کنند بعد ازان معجون هلیله بجوز جندم
استعمال نمایند و از آنچه درین باب نافع است خاییدن زیره سیاه و نانخواه برنهار و بعد طعام و خوردن سفوف آنهاست و یا قاقله صغار و کبار و
کبابه هر واحد یکدرم و مثل همه شکر هر روز بخورند و از ادویه مرکب جفت بلوط که شدید النفع است مثل این دواست جفت بلوط هشت درم کشنیز ده درم
حشیش غافت شش درم بیخ اذخر چهار درم مر دو درم همه را کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند هر روز ثلث رطل تا سه روز متواتر بنوشند ایضاً جفت بلوط ده
درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد پنجدرم خبث الحدید کوفته چند بار در سرکه تند ترکرده و هر بار تابه بریان نموده ده درم همه را با
هشت اوقیه شراب عفص و هشت اوقیه آب بجوشانند تا نصف بماند و برنهار هفت روز بدهند اما در علاج شهوت طین جهت تنقیه خلط مستدعی آن مثل
آنکه بعد خوردن ماهی نمکسود در آب لوبیا و شبت و ترب قی نمایند و ایضاً آنچه قوی تر ازین باشد قریب آنست و اگر احتیاج باسهال نیز افتد بکار برند و اینها
سهل است تنقیه بسرعت بزنگ کابلی و نمک نفطی که آن نافع است خصوصاً اگر در بیخا کرم شکم باشند بعد ازان ادویه که دران خبث الحدید داخل
باشد و غیر آن که در قرابادین مذکور است استعمال نمایند و باید که از مصطکی و زیره کرمانی و نانخواه علکات ساخته بخایند و قاقلتین هر واحد یکدرم و شکر طبرزد مثل
همه برنهار بخورند و برای آب نیمگرم مرات کثیره اندک اندک بنوشند و از آنچه برای ایشان تجربه کرده شد این معجون است هلیله بلیله آمله جوز جندم مصطکی قاقله
کبار نانخواه زنجبیل در عسل سرشته قبل طعام و بعد آن بقدر جوزه بخورند و از تدبیر جید دران آنست که صاحب او را قی کنانند و اصلاح مزاج معده او کنند
بعد ازان بگیرند طین جید و در آب حل کنند و دران ادویه مقی که طعم آنها ظاهر نباشد داخل کنند بعده دران نمک بقدر ذائقه داخل نموده در آفتاب
خشک نمایند و مشتهی طین را لزوم تناول او کنانند که دران دوا از یک شربت یا یک نیم شربت زیاده نباشد پس آن قی خواهد کرد هر چیزیکه خورده است
خصوصاً اگر دران چیزی مهیج قی مثل کبریت و مانند آن باشد که از خوردن گل نفرت خواهد نمود و بعضی زعم کرده اند که نافع ترین چیزیکه مستعمل برای
منع اشتهای طین پیدا کرده آنست که برنهار بچه کبوتر بریان بخورند بعد طعام اندک اندک تنقل کنند و تنقل بنانخواه بسیار عجیب است و همچنین [illegible]
بعضی ادعا کرده اند که اگر یک سکوره روغن کنجد بنوشند قطع شهوت ردیه نماید پس سزاوار است که در غلبات [illegible] بتجربه نمایند بر قیاس آنچه اشتها
قی میکنند و قائم مقام طین باشد عوض او بخورند جوز جندم و بعض مملحات است و اگرچه از سنگریزه باشد و نشاسته گندم و خصوصاً مملح تجربه کرده شده و از
آنچه برای ایشان مجرب است بگیرند بلیله عفص هشت اوقیه بجوشانند تا نصف رطل بماند و صاف نموده برنهار یک هفته بنوشند و از آنچه در نقل استعمال او واجب است
پسته و سویق و شاه بلوط و کشمش است و برای بعضی از ایشان تجربه کرده اند تناول زیرباج که دران ماهی کوچک بماند و کرویا و زیت مغسول و افاویه مثل فلفل و
زنجبیل و سداب باشد و گویند که این برای آن شدید النفع است مسیحی گوید که تحریک قی نمایند بعد خوردن ماهی شور یا تازه با آب مطبوخ لوبیای سرخ و شبت
و مانند نمک جریش قدری ترب [illegible] زین آب یک رطل گرفته و سکنجبین اوقیه داخل کرده نیمگرم بنوشند و قی کنند چون معده از تنقیه یابد این مطبوخ بنوشند
جفت بلوط سه درم انیسون سه درم مویز منقی هفت درم باقی اجزا و ترکیب این در قول شیخ گذشت ملبس بلیله کابلی پنجدرم درین نسخه زیاده است و طعام
زیرباج گوشت بره یکساله یا کیان نرم باشد و بعده شراب ریحانی و اللحم مطیب بتوابل ابازیر طیب [illegible] بعده این دوا استعمال نمایند اما رج فیقرا شش درم هلیله سیاه
بلیله آمله هر واحد یکدرم کوفته بیخته بعسل سرشته نهار با آب گرم که دران مصطکی و انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بخورند ایام کثیر استعمال نمایند حتی که شهوت
زائل شود و علک ادویه آن در قول شیخ گذشت بخایند و آبی فرو برند کذا سفوف قاقلتین و مصطکی بمثقال نهار بخورند و آب نیمگرم بعد آن بنوشند و اگر
کثرت اکل طین بافساد معده بوقوع در استسقا انجامد این مطبوخ بیاشامند جفت بلوط هشت درم باقی همانست که در قول شیخ مسطور شد ایلاقی و جرجانی گویند

که اگر صاحب مرض این حالت باشد بی تکلف و باسانی قی تواند کرد اجازت دهند تا گاه گاه قی کنند و معده او را بجوارش عود و دبید قوت دهند و آنچه که قی بمشکل آید ازان قی
منع نمایند و مسهل نیز جایز نیست بلکه بتقویت معده مشغول شوند و طعام لطیف سریع الانهضام بمقدار معتدل چون گوشت دراج و ماکیان و بزغاله بریان و یخنه
خورانند و گاه گاه در طعام اندکی سیر و خردل انداخته و اگر سوای حامله کسان دیگر را اشتهای چیزهای فاسد باشد قی بادویه که در قول شیخ گذشت باید فرمود پس
تنقیه معده بایارج فیقرا و حب صبر نمایند بعد ازان تقویت معده بمعاجین و ادویه مسطوره در قول شیخ باید کرد و اگر لحم را قدید کنند و توابل و ناخواه و فلفل
و قاقله و جوز جندم و طباشیر کنند نافع بود و دوائیکه دران جفت بلوط هشت درم ست و در قول شیخ گذشت و ایضا دران ایارج فیقرا شش درم ست
و در قول مسیحی گذشت نفع دارد لیکن در نسخه این زنان هلیلجات هر یک ده درم ست و جوز جندم پنج درم افزوده باقی بدستور و آنخوان کبوتر بچه و دراج و تذرو و بچه
مرغ بریان نمایند و آنکه این فرو بردن زنان حامله و دیگران را تسکین اشتهای گل خوردن نماید و اگر این مشتهی انار و آبهای ترش و اندک فلفل سوده آمیخته باشند ترکرده
تناول نمایند بهتر بود و گوشت گوساله و آهو بنمک و ناخواه قدید کرده اشتهای گل نشاند و عوض طین طباشیر و پسته شور بریان کرده و نخود بریان نقل نمایند صاحب کامل گوید
که در فساد شهوت و وحم باید که نظر کنند اگر فساد شهوت بسبب خلط بلغمی باشد تنقیه معده بقی نمایند از اشیای ملطفه مقطعه بلغم مثل ماء العسل و سکنجبین که دران
شبت ترکرده باشند و آب شبت و تخم ترب و تخم شبت و بعد خوردن سمک مالح و اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد رقع یمانی و جوز القی و کندر با ماء العسل
آمیزند و در هفته یک بار استعمال کنند و حب صبر یا این حب فادیه تناول نمایند و اینست قصب الذریره سلیخه عیدان بلسان فقاح اذخر
قشور جوز بوا هر واحد بیست درم همه اجزاش کوفته در دیگ گلین کنند و بران آب باران سه رطل انداخته بآتش نرم بجوشانند تا آنکه نصف آب بماند بعده
صاف کنند و بگیرند صبر سقوطری ده اوقیه و باین آب سرشته و همه مثل غسل شسته و صاف کرده در آفتاب خشک کنند بعد ازان بران مرد زعفران و
مصطگی هر واحد دو اوقیه آمیزند و با آب حبها سازند شربت از دو تا سه درم و چون معده باین اشیای قاطعه پاک گردد این معجون بدهند که آن زیاده
تنقیه معده و تقویت آن نماید ایارج فیقرا هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد سه درم کور کندم پنج درم باریک سائیده بعسل کف گرفته بسرشند شربت سه درم
با آب گرم و اگر مرض بسبب خلط حریف یا مالح باشد باید که صرف سکنجبین آب گرم چند بار متواتر قی کنند و بعد تنقیه معده ازین خلط این دوا بدهند که نافع شهوت
ردیه گل ... ست جفت بلوط دو درم ... انیسون بلیله سیاه آمله بلیله هر واحد پنجدرم خبث الحدید مطبوخ بسرکه و بریان کرده ده درم بشراب
قابض ... آب بنصف رطل با آتش معتدل بجوشانند تا نصف بماند و صاف نموده هر روز بر ناشتا یک اوقیه بنوشند و اگر فساد شهوت بحوامل باشد
در ایشان قی استعمال نکنند که این از ان جهت است که ازعاج ایشان نماید و باعث اسقاط جنین شود لیکن باید که این سفوف استعمال نمایند که
از ایشان شهوت ردیه و شهوت طین قطع کند بگیرند قاقله صغار و کبار و لسان العصافیر مساوی و شکر طبرزد بوزن مجموع کوفته بیخته هر روز یک مثقال با آب گرم یا شراب
ریحانی بخورند و ایضا بگیرند زیره سیاه و ناخواه هر یک یک درم قاقله و لسان العصافیر هر واحد یک درم همه را باریک سائیده یک درم بشراب ریحانی خورند و این
سفوف نافع برای زنان حامله و مزیل شهوات ردیه و طارد ریاح ایشان ست زیره کرمانی زیره نبطی تخم کرفس انیسون هر واحد پنج درم سعد نعناع
پودینه کوهی هر یک سه درم جوز بوا زرنباد هر واحد دو درم قرنفل یک درم کبابه غیر مقشر هفت درم همه را باریک سائیده دو درم با آب سرد بخورند و این مطبوخ قطع
شهوت طین و وحم کند بگیرند انیسون جفت بلوط هر واحد سه درم بلیله کابلی بلیله آمله هر واحد پنجدرم خبث الحدید منقوع در سرکه مقلو مدقوق ده درم مویز منقی هفت درم
در هشت اوقیه شراب عفص بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده هر روز یک اوقیه تا هفت روز بنوشند که نافع و مجرب ست ... نوشته که بعد قی اگر احتیاج
باسهال افتد حب ایارج استعمال نمایند و این حب نیز در غیر حوامل نافع ست ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید پوست بیخ کابلی هر واحد یک مثقال نمک نفطی نیم درم
حبها ساخته صبح بخورند و تغذیه باغذیه ... مثل فراخ مشوی نمایند و آنخوان آن بخایند ... لحم گور خر مقدد و مملح ... ناخواه و دار فلفل بچه مرغ مشوی با
مطبوخ ... انار ترش ... صالح نمایند خوردن زیتون اندک ... شود و اقبال ملیحه نافع بود و ... قابض خصوصا ترشی
... باید که ... و ناخواه کرد یا مصطگی قاقله هر واحد مثقال تخم کرفس

جفت بلوط بلیله سعد کوفی لسان العصافیر زرنباد هر احد درم کوفته بیخته در قوام شکر بسرشند شربت تا دو درم و یا قاقله زرنباد انیسون زیره سیاه نانخواه جفت بلوط دارچینی
هر احد یکدرم کوفته بیخته و در مویز منقے مثل همه سرشته بقدر بندقه صبح و شام بخورند و این معجون نافع شهوت کلبیست بلیله کابلی بلیله سیاه بلیله آمله گل سرخ هر یک سه درم
خبث الحدید در سرکه تر کرده پنج درم قاقله نانخواه مصطکی جفت بلوط انیسون هر یک سه درم کوفته بیخته بمویز منقے سرشته یک مثقال صبح و یکمثقال شام بخورند و طبری
گفته مداوات علیلے که آرزوی شی واحد یا دو شی کند دارد آنست که گفتیم آن خواهش باقی شهوت ماست کذا انیست که استفراغ نمایند اول بمخرج اخلاط
غلیظ بارد رطب نمایند بعده بدانچه اخراج خلط حار یابس کند و یا مرکب کنند یکے اکه جامع همه دوا باشد چنانچه عمل حب قوقایاست که جامع چیزی است که استفراغ
رأس معده از رطوبات نماید مثل صبر و شحم حنظل و مانند آن بعده سقمونیا ضم کرده شده تا استفراغ سائر اخلاط از جمیع بدن کند تا تعدیل ترکیب نموده پیش از این جهت
شهوت مختلفه و کلبیه جامع دو قوت باشد تا هر قوت مقابله قوت و اضداد این دو شهوت نماید مثلاً چون اراده استفراغ کنند برای کسی که آرزوی سنگ و گل
داشته باشد بدین دوا و این دوا مرکب نمایند بلیله سیاه و زرد و کابلی خسته دور کرده هر واحد پنج درم افتیمون قنطوریون شحم حنظل افسنتین
آمله هلیله هر احد دو نیم درم بعده اضافه کرده شود بدان آلو بخارا و عناب تمر هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و مانند آن پس بجوشانند بعده صاف کرده
آن نبات و غاریقون و ایارج و سقمونیا نمایند و این جامع استفراغ هر دو خلط مختلف است و مدام استفراغ او باید و ادامه تا آنکه قوت اطاعت کند و مرض زائل گردد
ذلک الامر مضاده یکی از دو شهوت اکراه کنند و اگر در مقابله یک شهوت زیاده از دیگر باشد التفات بدان نمایند زیرا که طبیعت از دو قوای نمایند
موافق باشد ظاهر نماید و اعانت قصد آن کند و ایضاً در باب فساد شهوت و سقوط آن از فساد مزاج بارد در معده بتفصیل نوشته که اما فساد مزاج
آنست که مزاج طبقات آن متغیر شود و بارد بسیر خارج از طبیعت گردد و اگر این رقم معده تنها باشد شهوت کلبی پیدا کند و چون جمیع اجزای
و کبد بارد شود اکثر بسبب ... بر مورث سقوط شهوت گردد پس اگر بسوی فساد مزاج معده حصول مادہ بارد نیز مضاف گردد صاحب آن شدید
چون جمیع اجزای معده باشد انست که اگر سوء قت و مزاج و قوت از استفراغ آن مانع نباشد اول باین حقنه استفراغ نمایند خشک بابونه اکلیل الملک
مرو سفید شیح برگ نمام برگ شبت برگ سداب قنطوریون دقیق بیخ سوسن هر واحد کف قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه هر احد
اسطوخودوس سبوس گندم خطمی هر احد کف جندبیدستر سکبینج هر احد دو درم بجوشانند تا مهرا شود و مثل حسو گردد و اگر در این حقنه
بعده بوزن شصت درم از آن صاف کنند و تا صد درم حسب قوت مریض در یا دان ... بسبیح کرده حقنه کنند و ایام متوالی بعمل آرند
قوت ضعیف گردد حقنه ترک کنند و هر روز نیم درم امروسیا با هفت درم سکنجبین و بعض اوقات دواء الکرکم نیم درم تا ده روز متواتر بدهند غذا در این ایام
قنابر که با آن کراث نبطی پخته باشند و در آن فلفل و دارچینی و زیره داخل کنند و در بعض اوقات سینه تنها بدهند و اشتها انگاه هست که مزاج او
نگردد و چون مزاج متغیر گشت و تب نکرد بدانند که بدن او شروع بقبول علاج نمود و قریب صحت گردید و از این تدبیر عدول نمایند تا آنکه در مزاج او
تغیر ظاهر نگردد و چون تغیر مزاج بسوی حرارت ظهور نماید از این تدبیر عدول نمایند بنوشانیدن ماء الاصول فقاح اذخر بیخ آن هر واحد ده درم
تخم کرفس انیسون بادیان مصطکی کبابه هر یک پنج درم زوفای خشک پرسیاوشان هر واحد سه درم سنبل الطیب یکدرم اسارون فشرده هر احد یکنیم درم
هوم المجوس چهار درم مویز منقے بیست درم همه را در هفت رطل آب بجوشانند تا بیک رطل و ربع آید بعده در شیشه کرده در آب نهند و هر روز از این بیست درم با دو درم
روغن بادام تلخ و ده درم سکنجبین هفت روز متواتر بنوشند بعده در هفته دیگر هر روز این بیست درم بوزن ده درم گلقند عسلی بدهند و گلقند سفید کنند و با آن
ماء الاصول بنوشند بعد از آن استفراغ باین دوا کنند زنجبیل یک نیم درم افسنتین رومی یکدرم افتیمون یکدرم غاریقون یکنیم درم همه را سائیده در آب برگ ترنج
سرشته مثل فلفل حبها سازند و از آن دو شربت یا سه بقدر قوت بخورند و اگر ضعیف گردد استعمال او موقوف کنند و اگر ضعیف نشود برای او مدت نمایند که آن
دوا نافع برای این مرض است و اگر ضعیف شود این حب استعمال کنند که آن تنقیه معده او و اصلاح مزاج او نماید زیره نانخواه کرویا فلفل دارفلفل سعتر زوفا
انیسون هر واحد درم بلیله سیاه و کابلی هر احد سه درم صبر سقوطری بوزن دو چند اول همه را سائیده بآب برگ ترنج حبها ساخته بعد طعام بقدر نیم درم و اگر بهتر خواهند یکدرم

بخورند که ازان در هر روز یکبار یا دو بار اجابت گردد و معده از رطوبات پاک گرداند و بعد این علاج این ضماد استعمال نمایند بگیرند صبر سقوطری فوفل قصب الذریره بیر از هر واحد
یکدرم سنبل مصطکی هر واحد نیم درم مر دو درم نارمشک سه درم ناردین و دو درم همه را سائیده بروغن ناردین یا روغن قسط آمیخته بر فم معده قبل از طعام ضماد نمایند
و هنگام تناول طعام ضماد جدا کنند و اندک طعام مذکور بخورند و چون طعام از معده منحدر گردد باز ضماد کنند و این ضماد بعد فسخ طریق ببساست که صحت تام می بخشد
و این علاج عام ست برای کسی که شهوت او از سوء مزاج بارد مع ماده باطل گردد و خاص ست برای کسی که آنرا سوء مزاج بارد بغیر ماده باشد الا اگر بغیر ماده بود
احتیاج بزیاده استفراغ نیفتد و ضماد و دوای خفیفه مذکوره کفایت کند و چون شهوت عود نمود و قاروره رنگین شد سوء مزاج زائل گردد و درین هنگام حب دوا
ست که بسوی تدبیر منعش در اکل و شرب کنند و شراب قوی صرف مقدار متوسط و اشیای مولد رطوبات بیاشامند و چون خون را صلاح باید و در ان کثرت و
فساد ظاهر نگردد فصد نکنند و اگر فساد در خون ظاهر شود در فصد کردن باکی نیست و اگر خون متعفن گردد فصد نشاید کرد و آنچه اصلاح خون نماید بخورند و بنوشند
مثل گوشت بچه مرغ و جدی و نیمبرشت خوردن و بیضه نیمبرشت و شراب رقیق متوسط در قوت و استفراغ بطریق ادرار بول و باسهال نیز اما طریق ادرار بول اولیست که این
سفوف و سکنجبین بدهند تخم کرفس انیسون اصل السوس تخم هلیون هر واحد یکدرم تخم خیار تخم قثا تخم خربزه هر واحد بعد تقشیر دو درم تخم خرفه پنج درم همه را سائیده مثل جمیع
ترنجبین یا فانیذ اگر طبع لین باشد آمیزند و هر روز سه درم ازان با بست درم سکنجبین بدهند و سکنجبین معمول بسرکه عنصل ببساست که در تقطیع رطوبات و تنقیه معده
و تقویت کبد و اصلاح طحال بجدی رسد که از بسیار او بیهوشی گرداند پس باید که طبیب ازان غافل نگردد و شک نیست که این تدبیر اعاده شهوت و اصلاح خون نماید و هم
او گوید که شهوات ردیه مثل شهوت گل و خاکستر و غیر آن اکثر کسی را حادث شود که در اغشیه معده یا در زنان در رحم ایشان اخلاط ردی جمع شود و این منقسم بدو نوع
میگردد یک نوع سریع الزوال ست و نوع دیگر عسر الزوال و علاج هر دو واحد ست و فرق در علاج هر دو نوع بقوت و ضعف و قلت و کثرت ست زیرا که علاج یکی
قوی تر و اکثر از دیگر است و یک نوع او اینست که در تجویف معده اخلاط ردی جمع شود و صاحب خواهش شی مشاکل این خلط کند پس اگر خلط ارضی باشد خواهش
گل سفید مانند آن کند و اگر خلط مالح یا بس بود اشتهای اشیای مالحه یا شی مثل نمک سوده و قدید کند و اگر شی مجتمع در معده محترق سوداوی باشد خواهش انگشت و خاکستر و
امثال آن کند و این شهوت بمشاکلت ست و اما شهوت اضداد اخلاط ردیه مجتمعه در معده بهر دفع اذیت آن شهوت صحیح ست و این نوع زنان را حادث
میشود و چون در رحم و در تجویف معده ایشان اخلاط ردی جمع شوند و این علت اکثر بحبالی عارض میگردد زیرا که اخلاط ردیه که با دم حیض خارج میشد در ایشان
محتقن میشوند و نوع دوم آنست که این اخلاط در طبقات معده و طبقات رحم متشرب باشند و علاج نوع اول یعنی آنکه از اجتماع رطوبات ردیه در جوف معده باشد
اینست که مریض از همه اطعمه ردیه عفنه و غلیظه پرهیز کند و اقتصار بر الطف و اقل حتی الامکان از غذا مثل تیهو و بچه مرغ و کبک و تدرج و زرده بیضه نیمبرشت نماید
تا وقتیکه مرض را توقف یا او تزیید باشد و چون نقصان پذیرد بلحوم حملان و شراب کند اندک باکی نیست و اول آنچه در علاج ایشان ابتدا بدان کنند حقنه های متوسط در حرارت نمایند
بعد ازان قی بمالح و ترب دفعه متواتر روز اول بدانچه مذکور شد و روز دوم بآب ترب جوشانیده و سکنجبین و اگر مزاج احتمال آن کند و سکنجبین ساذج اگر مزاج او
احتمال برودت نکند و اگر کفایت نکند اطریفل مقوی با ایارج استعمال نمایند و اگر انهم اکتفا نکنند این معجون معروف بقاطع شهوت ردیه بدهند قاقله صغار و کبار و قرنفل
و عود بلسان مصطکی و عود خام و خبث بلوط و خبث الحدید مدبر منقوع در سرکه مغسول بعد ازان مقلو بروغن بادام هر واحد یکدرم صبر سقوطری مثل مجموع ادویه
داء تو یا هر زیاده کرده درین معجون نانخواه زیره کرمانی انیسون نمک نفطی کبابه هر احد ازان مثل اجزای دوا یعنی هر واحد یکدرم و دو دانگ زراوند هلیله سیاه و کابلی و
عاقرقرحا و مویزج هر واحد یکدرم و ثلث آنرا افزوده اند بسایند و در عسل کف گرفته بسرشند و قبل طعام یا بعد استعمال نمایند و نزدیک من قبل طعام بهتر ست و اگر علیل
با ستفراغ قوی محتاج باشد ازین معجون سه درم باندکی سقمونیا آمیزند که گاهی مرتقی میشود و از معده قدری بخار است ازین اخلاط کسبو پس استفراغ آن کنند
بحب ایارج و حب استعمال این معجون مع پرهیز و استعمال قدحت این علت را بالمرت زائل کند و علاج نوع ثانی یعنی آنکه از تشرب اخلاط ردیه طبقات
معده و رحم باشد اینست که بعد رعایت تنقیه مذکوره در علاج آن بر علاج قسم اول تضمید معده و رحم باین ضماد افزایند صبر مر مصطکی سنبل هر واحد یکدرم سعد قاقله صغار
هر واحد و ثلث درم ما الحدید که اهل البصره باین طور میگیرند حب فولاد را در شراب بجوشانند تا شراب غلیظ گردد بعده صاف نموده برای اخلاط مذکوره اند ذهب حل کرده

بر معده طلا کنند و بران پارچه در شراب تر کرده بگذارند و این ضماد تنها درین علت نفع بلیغ دارد و در اسکندریه حمات بعض سواحل چون خشک کنند و سائیده در آب
بشراب بقدر قوت و سن علیل بدهند فی الفور این شهوت ردیه قطع کند و شهوت طین نیز ببرد و جمیع آنچه در شهوات ردیه ذکر کردم آن علاج شهوت مفرط طین
ست و اما در زنان این شهوت در ابتدای حمل که توحم گویند و به یونانی [illegible] فضول کثیر در رحم و چون طفل بزرگ شود و محتاج بغذای کثیر گردد بسا ست که این شهوات
ردیه از ایشان زائل شود و عسر تر ازین در دفع آنست که طبقات معده را نیز بتشرب آن فاسد کرده باشند و اگر گویند که چرا خلط ردی مجتمع در معده طلب شیء
مشاکل خود میکند و واجب آن بود که طبیعت این شهوت را دفع می نمود جوابش آنست که اجتماع فضول ردی سبب تکون مرض است و دلیل که مرض تکون
آن غالب بر طبیعت طالب اطاعت قوای آن باشد و این شهوت خارج از طبیعت بود پس هرگاه مرض در تکون باشد آن خارج از طبیعت است
بالاضطرار شهوت نیز خارج از طبیعت باشد و شهوات خارج از طبیعت آرزوی شیء مشاکل مرض می نمایند و ظاهر است که شهوات طبیعیه اشتهای اشیاء
مضاده مرض میکنند و شفای آن می نمایند پس گفته شود که شهوات طبیعیه شهوت برای دفع اذیت ست و شهوات خارج از طبیعت را شهوات مشاکله
گویند برای این مثالی بیان می نمایم که ساکنان تحت قطب جنوب و آن اهل زنج و نوبه اند اشتهای شراب بسیار می کنند و ساکنان تحت قطب
شمال مثل ترک و روس نیز آرزوی شراب بسیار می نمایند و هیکل ازدو فریق در نهایت بعد از دیگر در طبع و بلد و مزاج و غیر آن ست پس شهوت زنج
بمشاکلت ست و شهوت ترک برای دفع اذیت و طلب شهوت صحت **مصنف اقتباس** می نویسد که در کودکان بهر منع تناول گل [illegible]
چنانچه کلونجی را الفلفل و صبر و آب نیب آلوده پیش نهادند از ندا اگر آنرا بخورند بها نوقت از تیزی و تلخی آن بگذارند و باز بخورند مثل نبات نخود بریان
و چلغوزه سازند و با آنها اندک گل آمیخته بدهند پس آهستگی آنرا کم کنند تا به نخود و چلغوزه قرار گیرد پس تنقیه بمسهلات مناسبه نمایند و بسا باشد که در
بزرگان هم کودکان از خوردن گل جگر ورم پیدا کنند و آنرا المس از خارج توان یافت و سفیدی لبها و قلت اشتهای طعام بلکه سقوط آن و باریکی
گردن و بالیدگی شکم و ضعف قوت و خشکی لبها و زردی رنگ وجه بار آثار سده جگر هم پیدا شوند پس رفع سده و تحلیل ورم سعی بلیغ نمایند مفتحات قوی مثل
عنب الثعلب و انیسون و افسنتین و خار خسک و قرطم با سکنجبین عوض و ریوند و دیگر محللات و ملینات و مفتحات و مسهلات هم باید داد و در تفتیح سده و تحلیل ورم سعی
کوشند که در امراض جگر بیاید و زنی عادت خوردن پنبه کهنه و گل کوزه پخته داشت و هر روز تا نیم آثار میخورد و هیچ آبی را دو بنیه او مند وقت پیچیده گفتم که هر قدر که
خواهند بخایند و پیوسته در دهن دارند و آب آنرا فرو برند و لیکن هر روز خوبانی را زیاده و پنبه را کم کنند تا آنکه خوبانی تنها بماند و بجای گل کوزه طباشیر در گلاب حل
کرده و طین اصلابیه کرده قرص ساخته خورانیدم و ماء الجبن بسفوف لاجورد علوی خان با شربت شاهتره مدبر نوشانیدم و غذا پلاو گوشت مرغ سلیمانی و کلیچه روده
با شوربای مرغ مذکور و خائیدن استخوان آن مقرر داشتم و وقت شام لاجورد مغسول مصطکی سوده هر یک دو ماشه و جوارش جالینوس یکتوله آمیخته با عرق دارچینی
مرکب عرق عود هر یک پنج توله شربت سیب عجمی ده هر یک دو توله خورانیدم در یکماه صحت یافت و دیگری کاغذ و پوست بیضه مرغ تا دو آثار می خورد من
شربت افتیمون علوی خان با ماء الجبن تا دو ماه نوشانیدم و چقندر خام بوزن سه پاو و نبات یک نیم پاو در تمام روز خورانیدم و بالای آن [illegible] سه بار
سه ماشه نمک سلیمانی و غذا شوربا بنان خشکار دادم همین تدبیر شد و زنی سنگ جراحت هر روز بقدر نیم آثار میخورد و ماء الجبن [illegible] آنرا
اندک سنگ جراحت و امرقی و اندرسه تازه مقرر کردم و بالایش سفوف که بتباهی آرزوی حوالی را نافع ست و در قول صاحب کامل گذشته
خورانیدم و شب حب مسهل لعرق بهار دادم تا چهل روز هر روز دو سه نوبت اجابت طبع مختلف الالوان میشد و باین تدبیر صحت

اشتداد جوع و شهوت کلبی

و آن افراط اشتهاست از حد طبیعی بنوعیکه انسان کثیر از عادت و فوق حاجت بخورد و چون ممتلی شود و هر چند طعام کثیر المقدار خورد [illegible]
حریص بر ماکولات بود و از غایت حرص طعام هر کسی که شریک طعام او باشد مکالبه و مهارشه کند چنانچه مناعت سگان [illegible]
سببش برودت کثیفه غیر [illegible] ست که در فم معده [illegible] قبض [illegible] اشتهای طعام آورد [illegible]

از مص عروق و عند انصباب سودا بر فم معده و ازدیاد اشتها در بلدان بارده و ازمان بارده بهمین سبب است و ازین قلیل ست آنچه بعض مردم را قریب موت
بسبب غلبه برودت اشتهای طعام میشود و پیدا شده که با وجود معده بسبب برودت غیر مفرط بفم معده اگر مزاج سائر اعضا گرم باشد مرض سخت قوی بود بجهت کثرت
تحلل و خواهش اعضا مر غذا را و سوء مزاج بارد که بفم معده افتد اگر مفرط باشد یا در تمام اجزای معده عام بود ابطال شهوت نماید چنانچه طبری گفته که اگر تمام معده
بارد گردد شهوت کلبی حادث نشود زیرا که درین هنگام هضم بالکل باطل میگردد و این مرض دیگر غیر شهوت کلبی پیدا گردد و گاهی بسبب خلط حامض مثل سودا
منصب از طحال بسوی فم معده بکثرت و یا بلغم حامض مجتمع در معده افتد که بحموضت خود دغدغه فم معده کند و فعل نماید مثل فعل مص عروق متقاضی اغذا و خصوصاً که
تکاثف خون با آن لازم گردد پس محسوس شود و در فوهات عروق مثل خلای مصاص آنها اخلاط حامض تقطیع دو باعث خود اخلاط لزجه در فم معده مقعد
شهوت را حاد کند بر آنکه حرکت او با وجود حصول مثل این اخلاط لزجه بسوی دفع شده ... اقرب گرمی ... معده منشد میگردد که بسوی تکاثف
و تقبض مثل آن هنگام حرکت مص عروق و حرکت قوت جاذبه عارض میشود و گاهی از ... معده ... عارض شود و از حرارت ضعیف
معده ترش گردد و بسبب تشنج فم معده را بگزد و شهوت کلبی حادث شود و بقول شیخ این نادر باشد و گاهی عارض میگردد بسبب حرارت مفرط در فم معده که
تحلیل و استفراغ بدل نماید پس ... معده دائم مثل گرسنه باشد و این در اکثر محدث عطش گردد و در بعض احوال گرسنگی آرد چون تحلیل و افراط نماید و
محدث جوع در اکثر افراط حرارت در تمام بدن و در اطراف او باشد و حرارت چون مختص بفم معده بود آرزوی آب سیالات مرطبه نماید و آن چون بدن
مستولی شود و فرط تحلیل و جذب غذا کند و محتاج نماید عروق را بمص بعد بمص که منتهی بفم معده گردد و بتقاضای ... گاهی این حرارت دار و از خارج بسبب اشتمال هوای
حار بر بدن بود چون مقابلت تخلخل با آن اجابت بسوی تحلل و حاجت دائم پیدا باشد بر آنکه بدن متخلخل اسباب تحلل را اجابت و قبول کند و گاهی کثرت تحلل
بدن تنها بسبب این باشد چون درینجا حرارت باطنی منضج محلل باشد و لاسیما اگر حرارت خارجی یا معاون ... ضعف ماسکه بود و اعضا مفتقر غذا گردد و جذب آن نها از عروق
مشتد شود و عروق محتاج بمص بعد بمص گردند تا معده منتهی شود و گاهی بسبب اشتیاق اعضا و افتقار آنها بسوی غذا بعد استفراغات کثیره یا جوع طویل یا حمیات
متطاوله محلله بدن هیجان میکند و گاهی بسبب ضعف قوت ماسکه بدن عارض میشود بنابر عدم قدرت بر ضبط رطوبات و حفظ آن و بتقاضای محللات طبیعی بلا امتناع
پس تحلل مفرط و شوق بسوی بدل دوام نماید و گاهی بسبب دیدان و حیات کبار بود که مبادرت بسوی مطعومات کنند و آنرا بخورند و بدن و معده بی غذا
گذارند و بدانند که شهوت کلبی اکثر به بولیموس و سبات و موت می انجامد طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً از مریض بپرسند که هضم ضعیف است
یا قوی و براز بسیار می آید یا اندک اگر ضعف هضم و کثرت براز بیان کند حال قلت عطش و کثرت نفخ دریافت نمایند اگر اقرار این کند و برودت هوا
سطیعت نیز یافته شود و دیگر علامات سوء مزاج بارد معده هم بود بسبب این مرض برودت فم معده باشد و اگر از کثرت نفخ انکار کند حال ترشی با آروغ
ترش و ثقل دریافت کنند اگر اقرار این کند سوال نمایند که وقت ناخوردن غذا شدت لذع و حرقت در معده پیدا ... خوردن ساکن نشود محسوس میگردد یا نه
احیاناً قی میشود یا نه اگر اقرار آن نماید سببش کثرت انصباب سودا باشد و اگر از لذع و قی انکار کند سببش بلغم محتقن در فم معده باشد و اگر با این آثار نفخ نیز بود سببش
باشد و اگر با وجود ضعف هضم قلت براز و کثرت عطش بیان کند یا آن سائر علامات حرارت مثل گرمی لمس و شدت ... دخانی و تلخی دهن و انتفاع ببرودات نیز باشد
سببش حرارت معده و بدن باشد و اگر هضم قوی و قلت براز گوید از حال کثرت عطش سوال کنند اگر باشد حال تقدم اتفاق سهر و کثرت جماع و غضب
گرسنگی مفرط و حمام متواتر و حرکت عنیفه بپرسند اگر اقرار تقدم یکی ازین اسباب کند و هوای گرم ... موجود بود و هزال روز بروز افزاید سببش شدت
تخلخل بدن باشد و الا حال تقدم استفراغات کثیره یا جوع طویل یا حمیات متطاوله یا امراض محلله دیگر معلوم کنند اگر باشد سببش اشتیاق و افتقار اعضا
بسوی غذا باشد و شدت جوع و قلت صبر بران و اسراف در اکل حتی که معده ثقل آرد و دفع آن بقی یا اسهال نماید و ضعف قوت و هزال بدن و ایذای
طعام و اگرچه اندک باشد بیشتر از دلائل این نوع ست و اگر سوای هزال بدن ضعف قوت آثار مذکوره یافته نشود و براز تمام بسیار غیر منهضم برآید و خلفه متواتر بسیار بود
و بار بار مودی گردد سببش ضعف قوت ماسکه بدن یا معده باشد و اگر علامات دیدان مثل ... حرکت و ... آن ... بسوی معده و خروج آن

از شکم احیاناً و سیلان آب از دهن خصوصاً در خواب و غیر آن که در باب وی ذکر کرده شد از مسالک گردد یافته شود سپس کرم شکم باشد

تدبیر کلی در جمله اقسام جوع الکلب

احتراز از حامض و عفص و مالح و حریف و تشرب حامض قابض ضرورست و اعطای اغذیه لذیذه و حلو و چرب و مسموم و البته کو باد بشرط مناسب بخته و زیت شیر تازه و عسل اگر در آن عفوصت و حموضت نباشد و جوذابات برای ایشان مفید و کذا انواع حلویه پخته بعد طعام خوردن و جوز السقطری بریان کرده خوردن و نخود بریان پخته با قلی سوده و گویند که آب لیمو و شکر نوشیده قی کردن و بعد از آن اغذیه بارد و رطب خوردن و بعد پسته و بادام مقشر سوده در روغن گاو پخته با شکر خوردن و شیر با اطفال کی و بهم او گفته که بگیرند مغز بادام و مغز چلغوزه و کتیرا و گل ارمنی مساوی و در سرکه و آب شیشه مخلوط نمایند و قرص ساخته بعد پستعمل سازند و یک قرص خورده تا چهار روز از غذا غنی سازد و همچنین کبد بز خالص و سلاق مقشر مسوق با مغز بادام و کنجد مصطکی و گل سرخ در روغن بنفشه و آب کشنیز قرص بسته خوردن تا ایام چند از طعام سیر سازد و چون کبد ظبی در سرکه تا سه روز تر دارند خشک کنند و با گل ارمنی و تخم خرفه و مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و پست گندم و شیره هر واحد مثل آن مغز پسته و لبن و شیر نصف آن در روغن شیرخشت قرص سازند و بدهند یکبار دادن آن سیر گرداند و اشتها تا یک هفته کافی است و تا ششم ذکر کرده که اگر چهار اوقیه و طین قبطی با موم بنوشند تا ده روز از طعام غنی میکند و خوردن جوز بوزه و دیگر معز یات نافع بوده استعمال زعفران در ادویه و اغذیه بغرض در اقسام مناسب

علاج شهوت کلبی از برودت

جوارشات گرم مثل جوارش مصطکی و کمونی و جوارش عود و سفرجلی ممسک و خوزی و عنبری خورانند و مصطکی و انیسون و زیره و نانخواه و قاقله مدام بخایند و آب قرنفل و جوز بوا و گل سرخ بر فم معده ضماد کنند و از مسوحات نافعه مشک و لادن است و هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و رطب گذشت بعمل آرند و در تضعیف که مزاج دیگر اعضاء او گرم باشد چیزهای لطیف النفوذ چون پسته تازه و بیضه نیمبرشت اغتذا نمایند و جهت حفظ طبع اطریفل صغیر و جوارش نارمشک و خوزی عود را تقدیم اتا از حدوث سده ایمن باشد طبری گوید تقویت قلیل نفر کنند اگر محتمل باشد اشیای حار خوشبو مثل این سفوف بخورانند اشنه سنبل الطیب ذکر کرده واحد و درم مصطکی دو درم گل سرخ سه درم کمونی با تخم کرفس هر واحد یک سیم درم عود چینی قرنفل فلفل سفید هر واحد نیم درم با یکبار سائیده در شراب کهنه سرشته خشک نموده بار دیگر بسایند و یکدفعه یا دو دفعه دیگر از شراب تنقیه داده هر دفعه خشک کنند و سائیده یک درم بخورند و یا زیاده و یا کم از آن بحسب طبع شهوت ضعف آن قوت برودت و نقصان آن و چون شهوت از نقصان شروع کند در ابتدای طعام او طعام دسم مثل لحم فربه بدهند در روغن بود روغنهای لطیفه جائز نیست و تناول بشری عفص و حامض هم نشاید زیرا که آن مقوی شهوت فم معده است و حاجت بتقویت این نیست و تغذیه با طعام غلیظه کثیر الغذا مثل لحم فربه و لحم بقر و هریسه جوذابات چرب نمایند و امر با بزرن عقب طعام تا طبع مزاج عضوهای آن رسیدن غذا کنند و طبیعت از استحلال طبیعت او حذر کنند بهر آنکه او محتاج بطعام کثیر غلیظ است و گاهی بهضم بدان وفا نمیکند و طبیعت منحل میگردد و بدن منفعل لهذا طبیعت شود و این شهوت قوی میگردد پس برای این تعبیر واجب است حذر از انحلال طبیعت او و اگر طبیعت او منحل گردد آخر انحلال آن جوارش خوزی و اگر قبل غذا اندک از این بدهند این مضر نبود و تناول جوارشات قبل غذا نزد اطبای حذاق نکرده است جز آنکه این موضع ضرورت است و چون این علت زائل گردد تلافی مضرت جوارش که قبل طعام خورده است ممکن است و لباست که تضمید معده این علیل با این ضماد میکنند سنبل الطیب مصطکی عود خام گل سرخ قطر سائیده مساوی کوفته بیخته بقیروطی روغن خیری یا روغن یاسمین آمیخته بر فم معده ضماد نمایند که این بسیار نافع است و معالجه بهر این نوع استخوان فم معده و اعتدال و تغذیه با طعمه کثیره دسمه و آشامیدن شراب قوی خوشبو زرد رنگ یا سرخ و حفظ طبیعت از انحلال و تعدیل مزاج سائر اعضاست و او با هر سکنجبین تازه در ابتدای طعام او بخورانند محمود و گوید که علاج این کسیکه معده است و هر صبح جلاب با زیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب با مغز و لحم بدهند بعده اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بحب ایارج و حب صبر نقوع آن نمایند و چون معده از اخلاط فاسده ردیه پاک گردد هر صبح کمشقال اطریفل صغیر یا اطریفل کبیر یک درم بدهند و غذا نخود آب یا لحم چرب قدری فلفل و دارچینی و اندکی زعفران باشد و نوشیدن شراب سرخ غلیظ ناقص است کنند زرد

بخایند مصنف شرح گوید که علاج مجمل آن تسخین فم معده بمعاجین و مضوغات و اضمده است و تنقیه معده اگر دران فضول بلغمی بسبب ضعف هضم لازم بوده است و جمع شود و منفصل تناول اغذیه بطی الهضم مثل سفیده بیضه پخته و ماکیان فربه و بط فربه و جوزابات و هریسه و اسفیدباجات و خبیص و شیرنج است و اگر غذا بسبب حرارت جمیع بدن در معده لبث نکند حفظ طبیعت نمایند تا منحل نگردد و حلوای نشاسته و شریدبا و بان مثل روغن زرد و مصیه بلحم سمین و ابازیر توابل مثل عود و دارچینی دهند و شراب انگور کوهی بنوشند و آب مطبوخ زیره کرمانی بیاشامند و اگر احتیاج استفراغ باشد قی و اسهال بایارجات نمایند

علاج شهوت کلبی از بلغم حامض

اول تنقیه آن نمایند بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و غیر آن که در علاج امراض معده از سوء مزاج بلغمی مذکور شد بعد از ان بهر تسخین معده تریاق کبیر و دواء المسک و سنجر نیا و بهر چه درین قسم بالا مسطور شد بدهند و شراب حلو وقت نهار خوردن نافع و همراه چیزهای چرب نفع بود بشرطیکه اسهال نباشد و طعام مرغ و کبک و دراج و تیهو بریان کرده و شوربا با زیره و کرویا و دارچینی دهند و اگر طبع نرم باشد معجون کندر باید داد صفت معجون نارمشک مستعمل بعد تنقیه نارمشک فلفل دار فلفل هریک ... درم سنبل الطیب صعتر فارسی کندر هر احد یک درم کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند شیخ میفرماید که آنچه بسبب بلغم حامض باشد واجب است که صاحب او تناول نماید آنچه دران صعتر و خردل و فلفل افتد و عسل و ثوم و بصل و جوز و کندر و سوربات شحوم مثل شحم ماکیان مانند آن بخورد و نزد بعض تنها تسخین است و آن ادویه حاره مذکوره است و در بعض تنها تعدیل ... کسی که قوی و متحمل اسهال باشد اسهال بعد استعمال این ملطفات بایارج مقوی بدانچه تقویت او میکنند باید کرد بعد از ان راچون تلطیف بمثل ... دهند و اغذیه ملطف سوربات و ... نموده و ام نوشانیدن آب گرم بعد تدبیر ملطفات کنند که آن غسل اخلاط الشان ... صاحب کامل گوید که اگر حدوث او از خلط بلغمی منقص باشد و دواء کسے بلغم از معده مثل حب ایارج و حب قادیه و حب صبر ایارج محموذ بعسل و مانند آن بدهند و اغذیه چرب مثل جوزابات و ثرید با سفیدباجات و دسمه معمول بتوابل حار خورانند و شراب صرف کهنه زرد سرخ نوشانند بهر آنکه شراب را در صحت این علت وصف قولیست چنانچه بقراط گفته که شرب شراب شفای جوع میکند و این بهر آنست که تسخین فم معده و تلطیف بلغم مینماید مگر سزاوار است که از شراب قابض حذر کنند که قبض مزید شهوت است و اگر غذا از معده منحدر گردد و بران ثقل نیارد هریسه لحوم غلیظه دسم و سفیده بیضه نیمبرشت و فالوده معمول بروغن زرد و شیرنج کثیر و خبیص بدهند و از اشیای حامضه و قابضه اجتناب نمایند که آن هردو مزید شهوت اند و اگر لینت شکم کثرت نماید جوارش سفرجلی ممسک و اطریفل و جوارش خوزی و حب مطبوخ بدهند محمود گوید که علاجش تنقیه معده است و هر صبح جلاب زیاده ریخته بیده و اصل السوس مقشر کوفته هریک درم و گلقند عسلی ... درم بنوشند و غذا مزوره نخود بمغز بادام و مغز قرطم مع فلفل و کرویا و نانخواه و دارچینی سازند و آبیکه دران شبت و تخم ترب و اصل السوس اندکی کنکر زده و نمک و عسل جوشانیده باشند قی کنند و بعد تنظیف معده یعنی گلقند عسلی ده درم و بادیان سه درم و مصطگی یک درم منقع کنند و غذا در آخر آن روز نخود آب بمغز قرطم و لحوم ماکیان فربه دهند و اگر تنقیه نباید حب ایارج یا حب صبر تناول نمایند

علاج شهوت کلبی از سودا

فصد باسلیق یا اسیلم از دست چپ نمایند اگر خون زیاده باشد و یا طحال ورم بود و تنقیه سودا بدستوریکه در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی گذشت بمطبوخ افتیمون یا ماء الجبن یا مطبوخ بسفایج تربدی علوی خان کنند و بعد از ان مقویات معده مثل اطریفل دهند و یا جوارش خوزی خصوصاً اگر با تخمه باشد و آب گرم بر نهار بنوشند و شیره برگ گز بقدر دو توله با شربت افتیمون و یا شاهتره و گاوزبان و پوست بیخ کبر و برگ گز شب در عرق گاوزبان خیسانیده باشند با دریجبویه نوشیدن بسیار در جوع الکلب که از سودا باشد و شربت طحال باشد معمول است و اطعمه نرم و دسم مثل زردی بیضه نیمبرشت و جوزاب نان که در زیره و لحم سبد و ماکیان فربه و بط فربه نهاده باشند و حلوا از شکر و روغن نشاسته و لوزینه و خبیص کعک و شوربای چرب و اگر طبیعت نرم نباشد شیر تازه ... [illegible]

واگر شراب انگوری کهنه با دو سه بیامیزند معده را گرم کند و حموضت سودا را باز دارد و فم معده را سخونت دهد و محاجم ناری بر طحال گذارند و تکمید آن نمایند و اگر مبیح دو اسود بر طحال و اثر دهند گیلانی گوید که از معالجات این فصد اسیلم الیسر است بعده اسهال بطبیخ افتیمون بعد از آن تبدیل مزاج نگاهتند و ما والاصول که در ان افتیمون و هرگاه و زنجبیل داخل باشد و معجون افتیمون و وضع محاجم بر طحال بغیر شرط و غذا زیرباجات حلو و مزعفر بلحوم خفیفه مثل لحوم جدی و حمل و جوزا باشد و چربی مخمدانه بط و فربه ماکیان فربه و بیضه نیمبرشت و لوزینه و حلوا از بادام و شکر و نشاسته و تضمید معده ببرگ بادرنجبویه و برگ سیاه دشان کوفته بیخته بگلاب و ایضاً بشوربای آب نخود و شبت غذا سازند طبری گفته که علاج این نوع صعب تر از علاج نوع اول است بجز آنکه این محتاج به تنقیه معده و تسخین معده و فم آن است و از علاج این قی بشراب عسل و آب ترب و سکنجبین بدفعات است بعد از آن گلاب گرم کرده دهند و این شربت بدهند بگیرند آب انار میخوش یک رطل و یک سنگ نیم انداخته پودنیه خشک سه درم زیره کرمانی دو دانگ مصطکی یکدرم عود چینی دو ثلث درم داخل کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و بعد قی استعمال نمایند و نافع از آن این شربت است بگیرند آب به خوشبوی میخوش یک رطل سرکه یک رطل و بیامیزند و این ادویه سنبل الطیب دو دانگ مصطکی یکدرم عود چینی ثلث درم سعد و فیل نیلسوان بادیان هر واحد دو درم پوست بیخ کبر سه درم همه کوفته در پارچه صره بسته شب در آب به سرکه بخیسانند بعده بجوشانند تا بجوش آید بعد از آن دو حصه کنند و در یک حصه مثل آن شهد خالص داخل کرده بپزند تا بقوام سکنجبین آید و در حصه دوم دو چندان آن شکر سفید داخل کرده بپزند تا مثل اول گردد و هر یکی از این هر دو موافق مزاج باشد استعمال نمایند و چون قی ساکن گردد و معده ... شود و شهوت کلبی واقف بود در اول طعام او این بخورانند بگیرند الیه حمل مشوی و بکوبند تا مثل مسکه گردد بعده با آن کبد حمل رطب مشوی مثل آن بکوبند تا آنکه هر دو یکذات شوند بعده مسکه تازه اندک آمیخته در ابتدای طعام بدهند بعد از آن اطعمه غلیظه بخورانند و حفظ طبیعت و حذر از تخمه و سوء استمراء کنند و قلیل است اینکه هر که را شهوت کلبی بود تخمه و سوء استمراء و اسهال هم رسد لیکن حلیا ... و کرمیکنیم که اگر تخمه و سوء استمراء عارض شود واجب است که تنقیه معده او نمایند بدانچه بعد تنقیه معده عقب سوء استمراء مذکور شد و تعطیر معده و تقویت او کنند و اگر طبیعت منحل گردد این سفوف بدهند زیره کرمانی در سرکه تر کرده بریان نموده ده درم برگ پودنیه خشک برگ سداب خشک بر گ بادرنجبویه خشک هر واحد دو درم بلوط بریان پنجدرم حب الآس بوزن پنجدرم خرنوب شامی و نبطی هر واحد هفت درم همه را بسایند و اگر مزاج او حار باشد درین بزر قطونای بریان بقدر حاجت بیفزایند و از آنچه طبیعت او حبس نماید مثل جوارش سفرجل ممسک و جوارش خوزی و مثرودیطوس است و آب و با شراب احمر قوی که گرفته باشد با عود و مصطکی جوشانیده بنوشانند و حبس طبیعت می نمود و معده را بدانچه تسخین و تعطیر او نماید مثل مشک و مصطکی و گل سرخ در آب آس و آب نعناع ضماد کنند مادام که معده خالی باشد و از آنچه اصحاب این علت را بخورانند شیر مطبوخ بمسکه و شکر است و ایضاً بادام تازه بخورانند در ابتدای طعام بعد از آن بدانچه مسخن فم معده باشد بدهند و از مضرترین اشیای قابض و عفص و حامض است و از نافع ترین چیزها برای ایشان اشیای چرب و اشیای غلیظه است و نشاید که شراب قوی که در ان قبض باشد بمقدار معتدل از ایشان قطع نمایند صاحب حاوی و ترویج گویند که تنقیه معده از سودا بحب افتیمون یا مطبوخ آن نمایند و هر صبح جلاب از بادرنجبویه سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره نخوداب بمغز قرطم نمایند و یا آب گرم و سکنجبین و تخم ترب و عسل و نمک قی نمایند و مطعومات دسم تناول نمایند و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نافع است و گاهی حجامت بر محل طحال آن نزا لقفع میاند و برنج باشیر و شکر و مسکه بخورند و در خوردن روغن الیه مبالغه کنند و آنچه مجرو دین را نافع انیست که لحم جدی و حمل فربه با نخود و شبت بپزند و مرا سازند بعده شوربا صاف نموده و دران بچه مرغ و ماکیان فربه بپزند و دارچینی و خولنجان و عود خوشبو ساخته بنوشند و گاهی این شوربا بشراب می آمیزند و آن تسخین بدن می نماید

علاج شهوت کلبی از حرارت

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت استعمال نمایند و اغذیه قلیل الغذا و خیار و خربزه و کدو و مانند آن دهند و از هوای حار اجتناب نمایند و از علاجات او شربت بوقا بلغمیه سیب به و سیب و غوره است و اجتناب از شراب و تضمید معده بگلنار و صندل و گلاب و تغذیه با غذیه مبرده بطی الهضم مثل قریص بلحم البقر و سکباج ماهی تازه و خوردن قثا و خیار و نوشیدن آب صادق البرد و بقول از طالی شربت به یا آب سرد کرده و نشستن در آن و شرب شیر در و غ تنها و بعد و رکاسر حرارت و آب کاهو و کشنیز و خرفه ... کثرت جوع را که بسبب حرارت باشد نافع

علاج شهوت کلبی از تحلل بدن اگر با حرارت باشد و آثار آن یافته شود از حرکت و ریاضت باز دارند و برای تسکین حرارت شربتی قابض چون شربت سیب ترش و شربت غوره و انار ترش و ترنج و لیمو و مانند آن بدهند و بجهت میه سماقیه و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیمبرشت و مصوص با لحم گوساله و لبوب و فالوده غذا سازند و در جای سرد مسکن نمایند و در آب سرد بنشانند و روغن حب الآس یا دو چندان آب بهی ترش آمیخته بجوشانند تا روغن نماند آنرا بر تمام بدن بمالند و اگر در روغن حب الآس موم گداخته با آب بهی ترش کماهی کنند تا قوت آب بهی کسب کند بهتر عمل نماید و در تسدید مسام انفع بود و غذا متفرق دهند اندک اندک بهر چه کثیر الغذا بود چون مصوص گوشت بره و اگر بدون حرارت باشد اغذیه غلیظه بطئ النفوذ مانند هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و بطون آن و نان فطیر و پنیر بریان و بیضه و خصیه و فالوده و لوزینه خورند و باقی تدبیر مسد و باطنی و خارجی که مذکور شد حسب حاجت بکار برند و هر چه در قسم آینده بیاید برگزینند و قلیه معمول بگوشت و هریسه معمول بگوشت گاو و حلوای بادکش و تمریخ بدن بروغن بنفشه و موم صاف و خوردن غذا در روز سه چهار بار اندک اندک تا هضم نیک شود و تدهین بدن بعد تناول غذا بروغن آس و خلاف و روغن گل بسرا صفید تخلخل بدن ست و از شراب منع کنند مگر اندک ممزوج بآب خصوصاً بتبرید و از حرکت نیز منع نمایند

علاج شهوت کلبی از افتقار اعضا

شربت انار ولایتی و شربت به هر یک دو تولہ در عرق گاوزبان و گلاب هر یک پنج تولہ حل کرده بدهند و وقت شام مصطکی دانہ هیل هر یک دو ماشه و انوشدارو لؤلوی عنبری خالی از مشک آمیخته بماء اللحم ساده نه تولہ بدهند و اغذیه کثیر الغذا مثل مصوص لحم حملان در روزی اندک اندک چند دفعه بدهند و خوردن اغذیه غلیظه مثل هریسه و غیره که مذکور شد نیز مفید ست و حیله کنند که از بدن چیزی تحلیل نگردد و این بتسدید مسام و تدبیری که در قسم بالا گذشت باید کرد و حفظ طبیعت از لینت مثل شربت مسطوره و اغذیه مثل مضیره و سماقیه نمایند شیخ میفرماید کسی را که این علت عقب جماعت و استفراغات عارض شود واجب است که اورا غذا دهند با آنچه [illegible] باقی ماند از مسوحات که روی او سیر شده باشد مثل روغن بادام بشکر و تکثیف ظاهر بدن نمایند و همچنین ست علاج این مرض که بسبب تحلیل کثیر عارض گردد و باید که صاحب این نوع از جوع الکلب سکنات و تنفس را بیاموزد و نماید بلکه تغذیه با طعام بارده کنند و انضاج خلط بسدودات مسام مثل روغن آس خصوصاً قیروطی آن و مثل شب یمانی در سرکه حل کرده باید کرد و غسل بآب سرد کنند مگر آنکه مانع بود و واجب است که اغذیه الشأن بارد لزج غلیظ مثل بطون و معقودات و نان فطیر باشند و هنگام انتهای تدبیر نفع یابند اندک اندک بتدریج ترک نمایند و تلافی غایله آن کنند و لذا شخصی که بسبب جوع کلبی از تخلخل بدن باشد صاحب دال گوید که اگر این علت از قبیل استفراغات حادث شود صاحب ورا اغذیه کثیر الغذا در روزی سه چهار دفعه اندک اندک بدهند تا معده آنرا بهضم تواند رسانید ثقل ننماید و حیله کنند که از بدن او چیزی تحلیل نگردد و تسدید مسام مثل استحمام بآب سرد و آبیکه در آن قبضیه جوشانیده باشند و نشستن در سوائل بارده و مسح بدن بروغن آس و روغن گل و خلاف و مانند آن طبری گفته واجب ست که صاحب این علت را قلت بدهند اگر احتمال کند معده او هضم نماید و صاحب این نوع محتاج بامتحان معده نیست بلکه امر باستعمال آن تبرید نمایند و از ریاضت منع کنند و شراب نوشانند چون بدن او ممتلی گردد این شهوت زائل شود و عود طبیعت خود نماید و اگر این مرض با سوء مزاج معده مرکب شود و شهوت کلبی حقیقی باشد علاجش بدانچه سابق گذشت از تسخین فم معده و نوشانیدن ادویه مسهله در ابتدای طعام و حفظ او از بهم رسیدن تخمه یا سوء استمراء و اختلال طبیعت باید کرد پس اگر طبیعت منحل گردد و سوء استمراء بهم رسد علاج آن بنحو مذکور شد باحتراز و تحفظ نمایند ابن الیاس گوید که اگر از استفراغ یا جماع طویل باشد و جمله اعضا غذا طلب کنند و از این نوع ست شهوت ناقهین باید تقلیل از لعب و مشی و رکوب و حرکات بدنی و نفسانی و کل محللات و حمام خود کنند و حفظ طبیعت از تلیین نمایند خجندی می نویسد که طبیعت این نوع منحل مجیب نمی باشد و چون خود بخود منحل گردد دلالت بر صحت نماید بخلاف انواع دیگر و ظهور آروغ ترش نیز دلیل محمود ست در باید که در روزی سه چهار مرتبه غذا از ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیمبرشت و کباب جوزه مرغ دهند و خبیص شکر و روغن بادام و شیرینی ها تناول نمایند و مسکه و شکر نیز نافع است بنحو مذکور و باید اصحاب این علت را با اغذیه لطیفه و دسم غذا سازند و از حوامض و قوابض و اشیای تیز و شور و مفتح و مسخن احتراز واجب شمارند و نفس گوید که هر گاه سبب فرط استفراغ یا تحلل کثیر باشد چنانچه ناقهین را افتد خورانیدن اشیای حلو و دسم و دهنی از مسکه و ادهان خصوصاً

روغن مرغابی و ماکیان و شحم بقر نافع و از افراط تر طیب احتراز کنند تا عقب آن بولیموس عارض نگردد و بعضی متاخرین مینویسند که اگر این نوع از تب عارض شود شربت لیمو و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق بیدساده و کاسنی هر یک هفت توله نوشانند و باقی تدبیر مناسب از باب حمیات اخذ کنند و در غم و سهر آنچه در بحث سهر گذشت بعمل آرند بعده خمیره مروارید داده دهند

علاج شهوت کلبی از ضعف ماسکه بقول شیخ قوت ماسکه بدن اگرچه در اکثر بسبب برودت ضعیف میشود لیکن آن و هر قوت بسبب سوء مزاج ضعیف میگردد و بقول نفیسی که ازین منکر است التفات نباید کرد بلکه واجب است که نوع سوء مزاج دریافت نمایند و بمقابله ضد آن علاج کنند و اغلب آنست که با رطوبت بود و ایشان را جوارش خوزی بسیار نفع بخشد و اگر طبیعت بسیار نرم باشد و حبس آن این دوا علاج قویست و از علاجات این نوع جوارش سفرجل ممسک و اطریفل است و شیر بسنگریزه داغ کرده و تضمید معده بلادن و ادخال مرلقی و حمام و اغذیه بلحم مقلو و متخذ بتوابل حار مثل دارچینی و مانند آن

علاج شهوت کلبی از نوازل تدبیرش منع نزله است بآنچه در بحث نزله گذشت و امالهٔ او بطرف بینی ضرور است و تنقیه آن بحب ایارج و حب صبر تنکار و کمونی نیز مفید است و عند نرمی طبع جوارش خوزی سود مند غذا شوربای چوب مرغ فربه که در آن دارچینی و صعتر و زیره و فلفل انداخته باشند

علاج شهوت کلبی از دیدان قتل و اخراج آن نمایند با دویهٔ قاتل دیدان و مخرج آن مثل افسنتین و برنگ کابلی و شیح و مانند آن که در بحث دیدان خواهد آمد و باغذیه غلیظه بارده و نان در آب سرد ترکرده و آنچه مهلوم طبع نباشد از لحم خروس و ماکیان و ماهی و خصیه بروغن زیت بریان ساخته و فواکه قابض استعمال نمایند و صاحب شفاء الاسقام گوید که اگر از دیدان کبار باشد برای آن این نسخه مجرب است و از آن جماعتی صحت یافته و ختمیرک کیسون و خردل و قنبیل و حب النیل و ترمس ماهی و ریوند چینی و برگ خوخ هر واحد نیم درم متقل از رنق محموده هر واحد ربع درم کوفته بیخته در عسل آمیخته بر جوع شدید بعد تجرع شربت خمیر بلیسند بعده عرق گاو زبان بنوشند

جوع بقری

که مسمی ببولیموس است و آنرا شهوت بقری و جوع البقر نیز گویند و آن گرسنگی اعضا باسیری معده است پس اعضا بسیار گرسنه و محتاج بغذا باشند لیکن معده متنفر و کاره غذا بود و گرسنگی که عبارت از تقاضای معده است مر غذا را هیچ ظاهر نشود و لهذا گفته اند که این مرض فی الحقیقت ضد جوع و شهوت کلبی است و گاهی شهوت کلبی منتقل بوی میشود خصوصا در امزجه حاره و درین امر متمادی گردد تا آنکه بغشی انجامد و اطلاق جوع بران نظر بافتقار اعضاست و این مرض بسبب آنکه این جوع بقر در عظم مسمی بجوع البقر و بولیموس گشته زیرا که معنی موس بیونانی جوع است و معنی بولی شی بسیار بزرگ گویا که مراد از آن گاو است پس تشبیه جوع بدان در عظم باشد زیرا که گرسنگی و افتقار اعضا درین مرض در غایت شدت و بزرگی میباشد یعنی گرسنگی است که از نهایت بزرگی بگاو می ماند چنانچه اهل فارس اجسام بسیار بزرگ را بگاو تشبیه میدهند و بعضی حمن انطاکی میگویند که مسمی بدان بآن کرده که بقر را بیشتر این علت بهم میرسد و گیلانی مینویسد که این مرض قلیل الامتیاز از سقوط شهوت است بجز آنکه شهوت چون ساقط گردد و مدتی بران بگذرد بلاشبهه اعضا گرسنه شوند لیکن هرگاه عادت اطبا بدان که آن منفرد از آن جاری شده ما نیز باتباع قوم ذکر آن جدا نمودیم و فرق فیما بین دو که چون بطلان شهوت با ضعف مفرط عارض شود آن گاهی از شدت احتیاج جمیع اعضا بسوی غذا باشد و این مسمی بجوع البقر و بولیموس است و گاهی چنین نباشد و آن مسمی بذهاب شهوت و بطلان و ضعف آنست و بقول شیخ در اکثر مقدمهٔ این مرض جوع کلبی میباشد و بعد از آن شهوت باطل میگردد و گاهی بعد آن عارض نمیشود بلکه بطلان شهوت ابتدا میکند و بسا است که امر این مؤدی بغشی میگردد بسبب قرب فم معده از قلب و سرایت برد آن بدین و انطفای حرارت غریزی بنابر عدم غذا و نقصان رطوبت غریزی بباعث فرط تحلل از حرارت عارضی و بقول ایلاقی درین علت اسهال بسیار شود و بدان سبب عروق خالی گردد و قوت برود و غشی بمریض افتد و این مرض بیشتر در زمستان شدید و کسانی را عارض شود که در سرمای سخت سفر کنند و سرمای زده گردند و معده آنها ببرد شدید اذیت یافته باشد خصوصا که قبل از آن گرسنگی کشیده یا قلیل غذا رسیده باشند بهر آنکه اثر برد خارجی در معدهٔ تهی قوی تر و سخت تر بود و بالجمله سببش سوء مزاج قاتل قوت حس و قوت جذب است و از اخلاط منتشی فم معده و محلل آن و اخلاط حادثی در لیف آن محرک بسوی قی و متنفر از جذب سر جاذب شود و بقول انطاکی سبب دائم این مرض آنست که اولا تناول چیزیکه اعضا را گرم کند و در باطن غوص کند مثل فلفل و صعتر اکثر باهاست اتفاق افتد بعد از آن ...

واکل مثل تناول اشیای بارد یا خارجی مثل مشی در برف و اکثار غسل با آب سرد کثیف شونده گاهی این مرض از کثرت استفراغ اخلاط حاره و از انصباب بلغم
بر فم معده و از ضعف اشتها بسبب حرارت نیز افتد و در بیمار نوشته که این مرض سه نوع ست اول حادث از سوء مزاج بارد عارض فم معده قاتل قوت
جاذبه مع نقصان غذا و حاجت اعضا بسوی آن دوم حادث از سوء مزاج بارد مع بلغم زجاجی لزج که بر معده ثقل آرد و مزاج آنرا فاسد کند و ارخا پیدا
نماید و قوت جاذبه را ضعیف گرداند و شهوت را باطل نماید پس کراهت غذا عارض شود و از جهت غذا از بدن منقطع گردد و جوع اعضا و سقوط شهوت و غشی حادث
گردد سوم حادث از ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در جمیع بدن و بقول سمرقندی این نوع سوم همی بجوع مغشی ست و شیخ الرئیس این را علیحده بیان نموده
و بیای او بابی مستقل وضع کرده و بعض متاخرین عوض این قسم سوم حادث از اخلاط رقیق بلغمی یا صفراوی نوشته اند بالجمله سبب آن اگر مرض سوء مزاج بارد مفرط
در فم معده باشد قوت حس در فوت جاذبه را باطل کند و این ابطال در جمیع معده سرایت کند پس بسبب ابطال قوت حس فم معده از امتصاص عروق و از
لذع سودا و فضله آن آگاه نگردد و شهوت طعام روی نماید و بسبب ابطال قوت جاذبه صاحب او را فرو بردن یک لقمه مشکل گردد و اشتیاق اعضا بسوی غذا
بحال خویش باشد زیرا که ازین او در طلب مواد نشست قوت جاذبه طبیعی معده تمام شود و اگر بلغم غلیظ لزج باشد که فم معده را در پوشد طبیعت بدفع آن بر شد و از تجذب
کند با وجود آنکه مادهٔ بلغم ملتصق معده میان جرم او و میان سودای مدغدغه حائل شده بدان سبب از لذع سودا و اثر امتصاص عروق که از انتهای اعضا واجب میکند
خبردار نگردد تا که سنگی ظاهر شود و اگر اخلاط رقیق باشد که در جرم فم معده نافذ شود و در لیف آن منتشر گردد و مزاج آنرا فاسد کند طبیعت بدفع آن متحرک
گردد و جاذبه ضعیف شود به سبیل مذکور شهوت باطل گردد و الحاصل نشان این مرض ضعیف و سقوط قوت و لاغری بدن روز بروز و ابطال شهوت
طعام و عود غشی احیانا تا عند استحکام مرض ست و طریق تشخیص اسباب ثلاثه این همانست که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت پس اگر علامات برودت
ساذج یافته شود و شبهه آن باشد که با آن اگر اخلاط بلغمی یا صفراوی مدرک گردد و الفیا فتور نبض و دقت و قصر و صلابت آن و احساس سردی در فم معده
هنگام آشامیدن دست بران و در آخر مرض غلبهٔ استیلای برد و مقهور شدن حرارت غریزی از دلائل برودت ست و تقدم قصد یا شرب مسهل سقمونیا دلیل کثرت
استفراغ اخلاط حاره بود و آروغ ترش و خفاقی و فساد غذا دلائل انصباب بلغم بر فم معده باشد و وجود حرارت و سرعت نبض و تخالف او مع خفقان علامت
ضعف اشتها بسبب حرارت ست و لزوم غثیان و تهوع دال بر نفوذ مواد رقیق در جرم معده و انتشار آن در لیف اوست علاج در حالت غشی بپاشیدن
آب سرد یا گلاب سرد بر چهره و مزاج و سر و گرم کرده در مزاج بارد بر چهره بو یا نیدن اشیای خوشبو و خوشبوهای گرم مثل مشک و عنبر و شاه سفرم و ند و شراب ریحانی و
بیوسن مع جوزهٔ مرغ بریان و سیما قریب مریض بریان کرده و طین بخن لعود و در حاره مزاج گلاب و خیار و بستن دست و پا محکم و مالیدن آن بنابر دو از روغن خیری و زنبق
و نرگس و سوسن کشیدن و برکندن موی بسر خصوصا موی صدغ و ناصیه فرو بردن سوزن در دست و پا یا بهاء زدن شاخهای باریک و کشیدن گوش و نواختن
طبل برای انتباه طبیعت و تبخیر بند و عنبر و عود و چوب داد اللحم و کذا دواء المسک و تضمید معده بمقویات مثل گل سرخ و مصطکی و سنبل الطیب و عود و سک و دام شک
و نعنا و آس و سوسن بهر چه در علاج غشی مذکور شد بعمل آرند و چون از غشی افاقه یابند و بهوش باز آیند نان بشراب ریحانی یا گلاب عرق بید مشک و قرنفل و
یا بشراب ممزوج بعرقیات مذکور یا بشربت سیب با آب آن تر نموده بدهند تا از معده واصل بسرعت طرف جگر نافذ گردد و یا دواء اللحم در حلق چکانند و اگر اندکی
سوسن یا شراب ریحانی یا دواء اللحم بیامیزند قوی تر گردد و یا جلاب از شربت بادرنجبویه ده درم یا از گلقند عسلی ده درم یا بلیسوس ده درم بنوشانند و اگر خواهند مصطکی نیز
افزایند و یا غذیه سریع الانهضام مثل شوربا از لحوم فاضله چون گوشت جوزه مرغ یا دراج یا تیهو یا کبک با نخود و زیره و دارچینی و عود غذا سازند و مثل قیمه
معمول از لحوم مذکوره و مانند آن با ابازیر حاره و شراب ریحانی بدهند تا اعضا بدان قوت یابند و بعد ازان بهر تعدیل و اصلاح معده جوارشات حاره
مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و مانند آن و اطریفلات بکار برند و اضمده حاره از لادن و سک و سعد و سنبل و مصطکی و عود و عنبر و مانند آن بروغن مصطکی
و انه کے شراب سرشته گرم کرده بر معده استعمال نمایند و اگر سفل سوسن حاضر باشد بگیند او داخل کنند و تدبیر شهوت کلبی بارد و علاج امراض معده
بارد پردازند یا بجمله در مادی که از بلغم غلیظ یا رقیق بلغمی یا صفراوی باشد هنگام غشی تدابیر مفیقه مذکوره بکار برند و در حالت افاقه

حسب مادّه تنقیهٔ معده بادویهٔ مناسبه کنند بعد ازان در تعدیل و تقویت معده کوشند مثلاً در بلغمی تنقیهٔ بلغم بقی و اسهال بعد نضج ماده نمایند بنحویکه در علاج امراض معدهٔ بلغمی گذشت و بعده بتسخین معده توجه نمایند مثل علاج شهوت کلبی بلغمی باید کرد و گل سرخ و سنبل الطیب مصطکی عود سائیده در گلاب آمیخته بر فم معده ضماد کنند و در صفراوی تنقیهٔ آن و تعدیل بادویهٔ مبرده بطوریکه در علاج امراض معدهٔ صفراوی گذشت باید کرد لیکن قوت مریض را در تنقیه ملحوظ دارند اگر مساعدت کند زیاده جرأت بدان ننمایند بلکه بتعدیل و تقویت معده ملاک امر شناسند لهذا گفته اند که معالجهٔ اقسام مادی این بغایت مشکل ست آنکه معده تنقیه طلبد و ضعف قوت مانع آن گردد چنانچه شارح اسباب مینویسد که تنقیه درین نوع بسیار دشوار ست بهر آنکه تنقیه بدون قی و اسهال ممکن نیست و سقوط قوت و شهوت و غشی ازان منع میکند **انطاکی** گوید که در حال غشی تدبیر افاقهٔ آن بپاشیدن آب سرد و نحیره کنند و اکثر بمعطسات خوشبو مثل فلفل مع نسرین استنشاق باید و بعد افاقه کعک در شراب ریحانی و گلاب و آب ریباس و سیب و انار ممزوج بطاقات لقمه دهند و گاهی ازین شربت با آب لیمو قوام میسازند و تنقیه شهوت درین مرض بخوشبو کردن لحم و دفع نمود ابباد کش بسوی بینی مریض نمایند و گاهی از آب های مذکوره یا بعض آن طعام میسازند و از مجربات نیست که نعناع و لیمون و غیره و عود و اوست پنج ممزوج کنند و بر سموم و غیر آن استعمال نمایند و انکه تقمید معده بصندل و عود و سداب و غیره کنند و گاهی درین اطراف می بندند و چهره بآب خلاف و گلاب و آس می شویند **شیخ الرئیس** و غیر آن می نویسند که علاجش علاج سقوط شهوت ست و بالجمله تدبیر در قوت و اعانت آن تا ساقط نشود و تهییج اشتها واجب ست که اغذیهٔ مشتهیه خوشبو چون گوشت بزغاله و بره و ماکیان بریان کرده و فواکه خوشبو مثل سیب و به و امرود و طیوبات مشموه که در ان تفتحی باشد مثل غالیه و مشک و ند و عود و عنبر بویانند و اگر حرارت باشد کافور و گلاب و گل سرخ استشمام نمایند تا قوت مجتمع گردد و تحلیل نشود و نان در شراب خوشبو تر کرده بخورانند و نبیذ ریحانی بنوشانند تا تجمیع کنانند خصوصاً اگر کافور در حار مزاج و عود یا مشک در غیر آن آمیخته باشند و شراب سوسن نیز نفع میکند چون سبب او حرارت نباشد و دست و پای بفشارند و منع از خواب کنند و آنچه ایشان را نفع کند آنست که بگیرند کعک و رشید سوسن یا در نفوحات خوشبو مالیده بر معده ضماد کنند خصوصاً در حال غشی و ایضاً اکمیه بدان نمایند و بمراهم خوشبو مثل مرهم صنوبری و مرهم موبدا اسفرم و ایضاً استعمال اضمده از ادویهٔ قلبیه خوشبو بر معدهٔ ایشان نفع میکند و بخورات عنبری تبخیر کنند و بر مفاصل مقویات مثل گلاب و آب آس و سیسوسن و کافور و مشک و زعفران و عود و سنگ و گل سرخ ضماد نمایند اگر عند حرکات تحلل کثیر بسبب ضعف مفاصل و تکلف آن هر حرکت را بالقوت عارض شود و تدبیر در تسخین بدان ایشان کنند اگر سبب برودت باشد و تبرید آن نمایند اگر سبب حرارت باشد و ظاهر ست که اگر با حرارت باشد استعمال مسخنات از خارج جائز نبود زیرا که اعضا راجع بزیادی تحلیل زیاده کند و اگر غثیان بناشد استعمال آن نمایند تا رطوبات را از معده جذب کند و اگر در معدهٔ ایشان خلط صفراوی یا رقیق باشد در ملعقه سکنجبین بیک مثقال ایارج فیقرا بدهند یا کمتر ازان اگر ضعیف باشد تا تنقیهٔ معده نماید و ایضاً در صفراوی اغذیهٔ بارده بالقوه و بالفعل مقوی فم معده مثل نان در آب انار یا سیب یا مانند آن خرید کرده بخورانند و اگر برودت مفرط باشد تریاق و سنجرنیا و دحمرثا و معجون اصطمخیقون و جوارش بزوری خورانیده شد

مؤلف اقتباس گوید که در حالت غشی گلاب و آب سرد بزور تمام بروی زنند دیگر تدابیر معمول العمل آرند و این نخلخه بویانند عطر عنبر و سماگ هر یک دو ماشه زعفران کباب عود سنبل الطیب صندل سفید هر یک ماشه ضماد مقوی معده و قلب چون گل سرخ و عود و سنبل الطیب و سک و رامک با دبیچه هر یک دو درم زعفران یکدرم بر معده ضماد نمایند تا مهوش آید و حکیم علوی خان در عشرهٔ کامله این ضماد را از مجربات قلمی فرموده اند اسطوخودوس و دو درم زرنب سعد گل باد رنجبویه هر واحد یک مثقال دال چینی باش مقشر بشیر برسوده سه تولی جند بیدستر سه ماشه زرده بیضهٔ مرغ یک عدد عطر عنبر سه ماشه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و هنگام افاقه ماء اللحم ساده بشراب ممزوج دهند و بنا بحصول نضج مواد از افسنتین زرنب سنبل الطیب بیخ کرفس هر یک چهار ماشه باد رنجبویه حب الفیل سفید هر یک ماشه فطر اسالیون دقیق بسفایج صعتر هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو تولی گلقند عسلی چهار تولی منقع و هند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا ورزند و پنج شش روز دو پاس دو وقت دهند تا بوجود نضج در قاروره ظاهر گردد پس تنقیهٔ بدن و معده نمایند بحب اسطوخودوس و شربت لیمون مسهل و در مطبوخ مذکور سنای مکی یک تولی مغز خیار شنبر شش تولی ترنجبین چهار تولی روغن بادام پنج ماشه مفزایند

و باید که در تنقیه ملاحظهٔ قوت مریض فرمایند چنان نشود که بافراط تنقیه قوت زائل شود و آنچه آرد و غذا وقت شام بدستور از شوربای مرغ و نخود و اسفیدباج گرم هندی صحیح مصطکی باشد و جوارش فواکه آمیخته ورق نقره یکعدد پیچیده با مطبوخ قنطوریون دقیق صعتر فارسی انیسون دارچینی هریک چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هریک شش ماشه بخورانند و مبتن نطبس چهار سهل داده جهت تقویت و تعدیل معجون سفرجل یا جوارش بزوری جوارش فواکه با ماء اللحم دهند صفت حب اسطوخودوس بگیرند اسطوخودوس بسفایج بسفید بیخ سوسن آسمانی کاسنی سنبل هلیله سیاه هریک پنج درم تخم حنظل بکنیم درم غاریقون سه درم بسفایج درونج عقربی عصاره افسنتین لاجورد مغسول مصطکی هریک دو درم سقمونیای مشوی نیم درم ایارج فیقرا چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام شیرین چرب ساخته حب بندند شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت شربت مسهل ترید سفید ریوند خطائی بدهند هریک سه تولہ در آب پودینه سبز و کاسنی مروق هریک سیم پاو بعسل قوام ساخته آمیخته شربتی تا چهار تولہ دهند صفت جوارش فواکه آب سیب پودینه و به انناس یا مین تنبول و لیمون سرکه و کاغذی و گلاب و کیوره و بید مشک هریک چهار تولہ آب باران هفت چندهمه با آتش ملائم بجوشانند که تلخی نیارد و چهارم حصه ماند شربت سیب قند سفید و عسل قوام ساخته ادویه آمیزند دارفلفل جوز بوا بسباسه خولنجان عود زنجبیل اسارون قرنفل دارچینی پوست ترنج پوست بیرون پسته هر واحد یکدرم مروارید سفته دو درم عنبر اشهب مشک خالص هریک نیم درم شربتی از دو درم تا دو مثقال صفت ماء اللحم گوشت حلوان چهار آثار گوشت آهو چهار آثار سنگ خواره بیست و پنج قطعه گنجشک خانگی یکصد عدد مرغ جوان چهار عدد اسارون دارچینی چوب چینی بهمنین گل گاوزبان بادرنجبویه هریک شش تولہ بادیان خطائی چای خطائی خولنجان عشبه زرنب زرنباد شقاقل سنبل الطیب صعتر هریک هفت تولہ قرنفل پنج تولہ بسباسه جوز الطیب هریک چهار تولہ شونیز پانزده تولہ فرطم بیست تولہ مویز منقی نیم آثار برگ نعناع سبز ریحان و ترنج هریک یک آثار آب نیشکر سه آثار عنبر و مشک هریک یکدرم چهار قسط عرق کشند شربتی از هفت تولہ تا نه تولہ و اگر این مرض از نزله عارض گردد آثار آن ظاهر باشد پس معالجه نزله از بعده جوارشات مقوی معده بکار برند و ضعف معده معالجه آن پردازند و این طبیخ چای درین باب خیلی مفیدست چای خطائی بادیان خطائی بادیان رومی هریک چهار ماشه بادیان سمی سه ماشه الاچی کلان پنج عدد قرنفل کلاه دار پانزده عدد نیم کوفته گلاب و آب باران هریک یک نیم پاو بر آتش بجوشانند که سوم حصه بسوزد ادویه آمیخته سرپوش نهاده بار دیگر محکم بسته تا سه گهڑی بر دیگدان گذارند پس نبات سه تولہ داخل کرده بنوشند و اگر در معده خلط صفراوی یا بلغم رقیق آمیخته محسوس شود بولیموس کوعلایارج فیقرا یک مثقال با دو ملعقه سکنجبین ساده آمیخته بلیسانند و باید تا دو سه روز تکرار نمایند و پیوسته مریض را پیش مطبخ نشسته دارند که از بوی طعام اشتها پدید آید و اگر با این علت ذیابیطس یا ربو و ضیق النفس یار باشد اگرچه زوال آن معلوم لیکن این ماء اللحم فائده می بخشد گوشت حلوان چهار آثار کبوتر صحرائی پانزده عدد گنجشک یکصد عدد مرغ جوان پنج عدد اسطوخودوس بادیان خطائی چای خطائی بسفایج درونج عقربی زرنب زرنباد آشنه بهمنین پرسیاوشان زیدان قنطوریون دقیق عشبه چوب چینی خولنجان سنبل الطیب صعتر سعد گاوزبان شقاقل اسارون هریک شش تولہ دنای خشک بادیان هریک نه تولہ ریب السوس صمغ عربی هریک پنج تولہ ابریشم خام نیم آثار بادرنجبویه یک آثار مویز منقی یک آثار آب نیشکر پنج آثار مشک عنبر جند بیدستر هریک یکدرم چهار قسط بکشند شربت نه تولہ و چون استسقای لحمی با این عوارض عارض گردد مریض بمیرد بیشتر هلاک خواهد شد و گویند که استعمال عود و سماق و لیمو و گشنیز و پوست ترنج هر واحد درین مرض مجرب ست گیلانی و صاحب تحفه و زبده می نویسند کسی را که بر در سیده باشد باید که چون غشی و ضعف محسوس شود معده او را بکماد مسخن تکمید کنند و شراب مسخن بنوشانند و دلک بدان نمایند و اما در حال افاقه تحریک شهوت طعام بشم روائح اغذیه مثل خبز مبلول بشراب ریحانی یا شراب سوسن و روائح بچه مرغ بریان یا مطبوخ آن کنند و نان مبلول بشراب یا آب سیب غذیه سریع الهضم النفوذ خورانند تا که بسوی عضا نافذ شوند و غذا با نها رسانند و ابدان و مفاصل ایشان با دهان حاره متخذ از سنبل و زعفران و اشنه مسح نمایند و جسم ایشان را مسح کنند با آب سیب تا تحلل قوت منع کنند و اصلاح معده بجوارش کمونی یا تریاق بشراب کهنه نمایند و ماء اللحم بشراب بنوشند و چون بر خوردن طعام قدرت یابند شوربا متخذ با بازیچار و جوزه بریان بخورند و اعانت اصلاح سوء مزاج معده بضماد آن نمایند و چنین ترطیب بدن باد و یه اغذیه حاره و اشربه حاره کنند و چون قوت عود کند احوال اصلاح بند بر در استعمال ادویه اغذیه حاره تقلیل نمایند تا که بدن بتحریح مفرط ناگزیر آید و رطوبات اصلیه تقلیل پذیرد بعد از آن تلافی او مشکل گردد و چون استفراغ در نوع مادی این علت بضعف قوت ست صواب نیست که حفظ قوت بروائح اغذیه مثل این سکباج نمایند با بر بند گوشت گوساله و لبلاب سکباج بپزند و بسیار سرکه

و بوئیدن پوست ترنج و زعفران و سنبل و اندک مشک متبول ساخته بوی آن رسانند و عند دفع غشی انتباه آن باصوات طبل و بوق و کشیدن موی یا گوش
و تمریخ عضله که میان ابهام و سبابه است بعنف و ابجلاع و طلای معده و مفاصل و بخیسوس نهادن کعک محلول بمیبوسن بر معده باید کرد و چون افاقه حاصل شود
ماء اللحم بنوشانند بعده بگیرند بچه کبوتر و آنرا با نخود درست و اندکی زیره بپزند و چون نیم پخت شود قدری زیت انفاق بران ریزند و بعود خام بخور کنند و دارچینی
و خولنجان متبول ساخته بپزند تا تمام پخته شود و آب اندک بماند پس قدری آب کامه و آب لیمو یا آب سیب ترش یا آب به ترش بران ریخته بآتش نرم یک جوش
داده فرود آرند بعده سه دانه نان قطع کرده بر سطرانها زنند و بوی آن بمعده رسانند و امر بچشیدن آن کنند و اگر خواهند شوربا و گوشت آن بدهند که این سهو تمام طعام
حرکت قوت را یاری دهد بعده چون تحمل باشد ایارج فیقرا بدهند و الا جبر بنیاد و تریاق دامرسیا و دوا از الکرکم و دحمرثا یا فنداد یقون یا جوارش بزوری بخورانند

جوع الغشی

و آن قسمی از جوع است که صاحب آن بر گرسنگی صبر نتواند کرد و چون وقت جوع در طعام تاخیر شود غشی بران افتد و قوت آن ساقط شود و فرق درین مرض
و در بولیموس آنست که درین معده عاشق از غذا نباشد بخلاف بولیموس سبب این ضعف شدید در فم معده با حرارت قوی در آن و در جمیع بدن سبب آن سبب
حرارت شدید اعضا لامحاله حرارت معده وقت گرسنگی اشتداد و شدید تحلیل ارواح از فم آن بسیار میشود و بنابر کثرت مشارکت میان قلب فم معده قلب را نیز
ضرر آن میرسد و غشی عارض میگردد و چون فم معده ضعیف بود هنگام گرسنگی رطوبات ردیه برای انصباب میآید و در آن وقت عروض غشی زیاده تر و شدید تر میباشد
و ایضا بسبب گرمی اعضا تحلیل فضلهای غذا بیشتر میشود و معده بنابر ضعف خود از آن متصاعد حرق و تکلیف میآید و اذیت و التهاب میگیرد و باعث غشی
میشود و این مرض گاهی عقب تخمه متواتر و افتقار بدن بسوی غذا و ضعف جمیع قوی حادث میشود و چون گرسنگی شدت میکند مزاج قلب گرم میگردد و حرارت دران
مشتعل میشود و از آن غشی می افتد و بیشتر از سواری کشتی و سفر بسیار در دریا عارض میگردد و یا از عمل بکد در ریاضت و تاخیر غذا از وقت و بدفعات کثیر یا متناول
لحوم غلیظ صبح و شام باشد و غذای خود را با غذیه لطیفه مبدل گرداند یا بیک دفعه خفیف بخورد و آن الم رساند قلب او را از جهت انقطاع غذا از آن بجهت آنچه بسوی
او میرسید گرم گردد و صاحب او را غشی هم میرسد از افعل از جمله آنست که چون صاحب او گرسنه شود غشی بران افتد و علامت این مرض تشنگی و کرب و لهیب و قبض بطبیعت
و شدت گرسنگی و عروض غشی اگر وقت گرسنگی طعام حاضر نباشد و وجود دیگر علامات سوء مزاج حار معده که در تشخیص امراض معده مذکور شد علاج در حالت غشی تدبیر افاقه
غشی نمایند چنانچه در جوع بقری گذشت و وقت افاقه ازاله سبب کنند و شیره زرشک در گلاب عرق کیوره بر آورده شربت انار و سکنجبین داخل کرده بنوشانند
و هرگاه گرسنه شوند همان وقت غذا خورند و غذا آن که در آب انار و سیب یا شربت فواکه یا آب میوه های سرد دیگر مثل لیمو و ترشی ترنج ترکرده باشند باید خورد
و غذا بسیار دارند تا وقت گرسنگی دیر شود و یا سکنجبین ساده ده درم و گلاب پانزده درم یا شربت سیب یا حماض هر واحده ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و غذا فروره
و اجاصیه حصرمیه و تمر هندی هر کدام که باشد با مغز بادام یا گشنیز آب غوره یا سیب یا به و در آن نان ترید کرده بخورند و اگر قوت ضعیف بسیار باشد بجوزه مرغ و هند لیدا
سائر تدابیر مبرده که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار گذشت باید کرد و منع از خواب بسیار و عدم تاخیر طعام و تناول طعام بارد بالفعل و القوه مقوی معده نمایند جاعلها
مرخی معده و مزید ضعف آن و موریث تشنگی و معین بر تحلیل روح و شهوة قوت است بخلاف بارد بالفعل که آن بسرد طبعی جمع و تشدید معده و بدان سبب تقویت آنها
و جمع حرارت غریزی از انتشار و تکثیف مسام و تقویت قوت و منع روح از تحلیل میکند و سائر آنچه در اوجاع معده حار گذشت بعمل آرند طبری گوید که
تخصص را که تخمه بسیار عارض گردد و بدن او محتاج بغذا باشد غذا نیابد از جهت قوت او ضعیف شود و صاحب این علت مضطر است تا آنکه ابتدا نماید در تدبیر
بتقویت معده و تعدیل آن تا آنکه معده تقویت یابد و چون معده تقویت یافت و مزاج فم معده او با عتدال آید شهوت او بحال می آید و تقویت مییابد و ضعیف میگردد
قوای او بجهت آنکه ممکن نیست استیفای غذا و بدن محتاج بآن است و شهوت زیاده میگردد و بسا است که بدان جهت قلب گرم میشود و بخارات آن بسوی
دماغ مرتقی میگردد و پس عقب گرمی قلب جمع و التهاب فم معده بهم میرسد و از آن غشی که معروف بغشی جوعی است حادث میگردد و علاج او آنست که چون کسی که
بحالت بهم رسد او را بمالیدن دستها و پاهای او بملایمت و بستن آنها نمایند و پارچه مبادل بر قلب و فم معده و مفاصل او بنهند و اندک شراب ریحانی کسیر غوره سرد کرده

تجویز کنانند و اشیای خوشبوی معتدل الحرارة ببویانند که از غشی بافاقه آید پس نظر بمزاج او نمایند که آیا حدت و تغیر یافته یا در حالت طبعی خود است پس اگر حدت
و تغیر یافته باشد ماء الشعیر یا سکنجبین بنوشانند و اطعمهٔ حصرمیه مبرده و حماضیهٔ مبرده و زیرباج سفیده و ابا میمیه بخورانند و اگر موافق حال نباشد مزورات مشاکل مزاج او
بخورانند و خواب فرمایند اگر زمان تابستان باشد و در موضع معتدل مهیا چنین یا در خیش و امر بترک جماع البته باید کرد و اگر طبیعت قبض گردد مشغول بحل آن نگردند
و غرض رتدبیر او غذیه و مراعات هضم آن باشد و طعام بالیع و غیره امر انچه در ان فعل باشد تناول نمایند و آن تدبیر رعی دارند تا آنکه طبیعت او خود بخود منحل
گردد و علامت زوال این علت ادراک آن است که اگر طبیعت بعض شد منحل گردد و اگر منحل باشد منقبض شود بهر آنکه هرگاه منقبض طبیعت باشد دلالت بر
احتیاج بدن بسوی غذا نماید و چون منحل گردد دلالت میکند بر آنکه بدن از غذا نموده و تدبیر طبیب هم نماینده و چون طبیعت خود بخود منحل باشد دلالات بر عدم غذا
بدن میکند و چون خود بخود منقبض گردد دلالت بر غذای بدن می نماید و این عجیب است که طبیب تامل دران نماید و صاحب این علت را بنید قوی الغذا
خوشبو بنوشانند و از ریاضت منع نمایند اگر زمانه زمستان باشد امر بخواب بعد تناول طعام از اشیای رطبه در مواضع پوشیده گرم کنند و تبخیر موضع مدام با شیای طیبه
نمایند و امر بشم این تبخیر نمایند یا بگیرند ماء و بعده شیشه را از بعد فقات تبخیر نمایند و اندک عنبر و لادن بریزند و حرکت دهند تا بخار آن برآید و بعده دست را
در شیشه بداند و بعده رکنند اندک مشک خالص و قدری زعفران و پوست سیب هم کوفته و اندک برگ ترنج و برگ ریحان و نعناع و لوبیه بر آن ریخته بگویند و از تبخیر
مذکور بمقدار یک بیضه یک روز یا یک شب ... کنند بعده از تبخیر ... این تبخیر ... است و اگر مرض او حادث از طول سفر یا ترک تدبیر غلیظ و یا بعقب
مرض یا از فرط کدورت یا ریاضت باشد علاجش آن است که تدبیر افاقه از غشی ... مذکور شد از دواء ... است و با ... نبیذ مبرد ممزوج نمایند بعده امر بفرود آمدن ... بسوی
آب سرد و تناول طعام بعد از ان کنند اگر مزاج او حدت یافته باشد از آنچه مذکور گشت و اگر مزاجش متغیر نشده باشد گوشت حلان و بزغاله و بره و
و با عتدال و تدبیج بخورند و اقدام بطعام حسب نمایند و اشیای مفرح ... گوسفند و جوزات هم بخورند ... آنچه موافق مزاج و خواهش طبیعت باشد
بدان اقدام نمایند و قلیل غذیای محلوق با گوشت حلان یا بزغاله بخورند و بعض اطبای اوایل اختیار نموده اند تطبیب ... ایشان دهن بنفشه و شیر زنان و ...
میکنند و ان که بجهت قوت مشارکت بسوی قلب و فم معده از دماغ قوت مطیفه آن میرسد و دماغ را از ... بخارات حاره منع میکند و این طریق معالجه
این علت است و چون این غشی متواتر و پی درپی عارض گردد و طبیب در علاج آن تساهل نماید مؤل بالسرعة گردد بجهت آنکه کثرت ارتفاع بخارات بسوی
دماغ فسد میگردد و دماغ و اخلاط آن فاسد میشود و بعضی اخلاط او منحصر میگردد زیرا که غشی غم حرارت است و مجمد آن و مفسد اخلاط است و بسا است که مرتقی میگردد
بسوی دماغ با وجود فساد و برد آن پس مزاج دماغ بارد میشود و از جهت همین خوف اطبا امر بحفظ مزاج و اصلاح اخلاط و تغذیه با وفق و اصلح اغذیه
نموده اند و اگر قائلی گوید که غشی بچه طور افنای حرارت کند بگویند که بسبب حرارت و اشتعال او و در بعض اوقات ریاضت بیدا شود سبب افنای و نیز ریاضت بعد
چون بمقدار خود زیاده گردد همچنین سبب غشی حرارت است که در قلب بسبب گرسنگی مشتعل میشود و سبب افنای حرارت کثرت جوع است پس امر باشتعال آن نمایند چون قلیل
وام افنای آن کنند چون کثیر بود و کلام طبیعی و رسمی نیست که طبیب بگوید که حرارت کشف رطوبت میکند پس طبیعت اشتیاق بسوی غذا و شراب ظاهر میشود و چون
حرارت می پذیرد همه رطوبت را افنای میکند و چون باده که اشتعال آن نمایند احاله آن بسوی خود کند تا یا فنای گرد و مثل آتش که چون باده را که اشتعال آن بخود می نماید فنا و منطفی میشود

عطش مفرط

یعنی تشنگی بسیار بدانکه هر واحد از شهوت طعام که آن جوع است و از شهوت آب که آن عطش است گاهی معتدل باشند و این از امور طبیعی اند و حالت صحت
باشند و چون از اعتدال بافراط و تفریط تجاوز کنند باید که بجمله امور خارج از طبیعت باشند و تدارک آنها کرده شود تا بسوی اعتدال رجوع کنند لیکن افراط در شهوت
طعام تا وقتیکه بان سوء هضم منضم نگردد نزد جمهور محمود و مطلوب باشد و ازین جهت آنرا از اشیای خارج از امر طبیعی نشمرند و فرض نمی کنند که تفریط در شهوت
آب را چه انسان را اگر عطش کم باشد آنرا مریض نگویند و معالجه او طلب نکنند بخلاف هر دو قسم دیگر یعنی تفریط در شهوت غذا و افراط در شهوت آب که آن هر دو را
از امراض شمرند و معالجه آنها طلب نمایند و این فی الحقیقت بسبب ذات این شهوت نیست بلکه بسبب دلالت بر آن از سوء مزاج است زیرا که لابد با افراط عطش

سوء مزاج باشد و کذا کی با تفریط در شهوت غذا که آن جوع بغایت اندک یا باطل باشد و شخصی را دیدم که از چهار روزه سال آب نخورده بود و این دلیل وجود سوء مزاج
و گاهی بر حرارت مزاج نیز دلالت کند اگر در بدن رطوبت کثیر باشد و حرارت تذویب آن نماید و طبیعت آن را بجای آب صرف کند پس آنچه عطش دو قسم است صادق و
کاذب عطش صادق آنست که طلب آب برای احتیاج اعضاء بعوض رطوبت باشد و کاذب آنکه طبیعت طلب آب برای زوال این خلط غلیظ بهاد نشت رطوبت نماید
و بقول گیلانی صادق آنست که برای تنفیذ غذا از منافذ تنگ بود و داعی بسوی آن حرارت معده و جگر باشد و سکون او زیاده بشرب آب بود و کم باشد استنشاق
هوای سرد و کاذب آنکه برای امر تنفیذ غذا نبود و داعی بسوی آن حرارت روح و قلب و ریه یا پوست آنها باشد و سکون او بیشتر باستنشاق هوای سرد بود
و کمتر بشرب آب بود و اسباب کثرت عطش بقول جرجانی سه نوع است چنانچه گوید که سبب تشنگی غالب یا سوء مزاج عضوی باشد یا سوء مزاج همه تن یا سبب
خارجی اتفاق افتد و اعضا که سوء مزاج آن تشنگی آرد مری ست و معده و معای صائم و جگر و گرده و ریه و اسباب خارجی چهار نوع ست یکی آنکه طعام غلیظ و شور و تند
چون گوشت نمکسود و ماهی شور خورد دوم آب دریا یا آب شور یا دوای حار عطش خورده باشد سوم طعام که بالفعل یا بالقوه گرم باشد یا شراب کهنه خورده
باشد و آن تشنگی که ازین نوع باشد بیشتر هلاک کند و هیچ دوا ساکن نشود بلکه آب بباید داد تا هلاک نشود چهارم آنکه بسبب هوای گرم و مقام در میان آفتاب
افتاده باشد اما آن تشنگی که از سوء مزاج همه تن باشد که در تب صفراوی و محرقه افتد و آنچه از سوء مزاج دیگر اعضا افتد چنان باشد که معده و امعا یا
سوء مزاج خشک باشد یا گرم یا مرکب از گرم و خشک یا بلغمی شور متعفن باشد یا ماده گرم صفراوی یا ورم حار و شیخ الرئیس اسباب خارجی مذکوره را
سوای آنکه از سیر در هوای گرم باشد داخل سوء مزاج معده درج فرموده و مؤلف اسباب عطش را بنظر تسهیل چند قسم نموده
آنکه بمشارکت معده افتد و آن یا بسبب حرارت مزاج معده و خصوصاً فم آن باشد و گاهی این حرارت در انتهای تپها عارض شود
آب نوشیده سیراب نشوند تا آنکه عنقریب از آن هلاک گردند و گاهی این حرارت از شرب شراب کهنه یا طعام حار بسیار
و ورم عارض شود و بیشتر انسان از شرب شراب کشته بالتهاب کرب و عطش بمیرد و گاهی این حرارت از شرب آبهای شور عارض شود و
زیاده کند که تلافی آن نتوان شد و گاهی بسبب اکل اغذیه معطشه بود که بطلب غسل یا بطلب اسالت و غسل عطش آرد
مثل لنج که طبیعت ترقیق او تقطیع و اسالت بخواهد حتی که نافذ شود و ملتصق نگردد و گاهی تپهای غلیظ تشنگی آرد بنا بر توجه حرارت بسوی آن جهت تقطیع
شور این همه اوصاف مجتمع اند و یا بسبب یبس مزاج معده بود و گاهی بسبب اخلاط لزجه غلیظه مثل بلغم شور یا اخلاط شدیده
بلغم حلو یا صفرای تلخ و گاهی بسبب جذب رطوبات عارض شود و یا بسبب حرارت و یبوست معده بود که هر چه
این سخت ترین انواع عطش ست دوم آنکه بمشارکت گرده باشد که آن جذب رطوبت نماید از جگر زیاده از آنچه باید
افتد سوم آنکه بمشارکت ماساریقا افتد که در آن سده میان معده و کبد واقع شود و میان آب میان نفوذ او در بدن حائل گردد
آب بسیار نوشد و این مثل آنست که در استسقا و قولنج عارض شود چهارم آنکه بمشارکت جگر بود چون گرم گردد یا ورم یا سده
و شدت کند پس بسبب آن طعام بسوی جگر مجذوب نشود و جهت نرسیدن غذا و آب باعضا تسخین آن و اشتیاق آب پیدا نماید پنجم آنکه
بمشارکت سینه و ریه و قلب و غیره اعضا افتد چون ریه گرم گردد و قلب نیز چون گرم شود و معای صائم ایضاً و مری و غلصمه قریب چون در ان رطوبات
خشک شود و نقصان پذیرد و یا چون سخت گرم گردد و گاهی بسبب امراض دماغ از سرسام حار و یا بسبب قطرب بود و شدید ترین عطش
اعضا و مشارکت آنها آنست که هیجان کند از فم معده پس آنکه از مری پس آنکه از قعر معده پس آنکه بمشارکت ریه باشد پس آنکه بمشارکت جگر پس آنکه بمشارکت
معای صائم بود ششم آنکه بمشارکت همه بدن باشد چنانچه در حمیات و بحران و در آخر دق و سل بود و مثل آنکه
شود که چون او بگزد گرسنگی او و مدام آب نوشد و سیراب نگردد تا آنکه بمیرد و کذلک از شرب شراب که در ان افعی مرده باشد
لحم افعی یا افیون یا از خوردن سرب و چنانچه عارض شود بعد استفراغ بمسهلات و مقیئات و بسبب مفرط بسبب تحلیل رطوبات

وشارب دوای مسہل را وراکثر امر نزد عمل دوا اگر عمل او عطش باشد عارض میشود وفقدان او در اکثر اوقات دلالت میکند برانکه دوا ہنوز در عمل ست وگاہی عارض میشود که تا اثر کند یا تقدیم نماید از وقت خود وقبل عمل دوا عمل او سرعت کند وتقدیم آن یا بسبب حرارت دوا یا حرارت معدہ ویبس او باشد وبسبب او این تاثر کند دوا ازینجہت عطش در کسی که حار معدہ و یا بس باشد دوای حار نبوشد دلالت نمیکند برانکه دوا عمل خود کردہ وکسی که ضد او باشد دلالت میکند برانکه این ہنگام عمل کردہ والیضاً شیخ میفرماید که از انچه ہیجان عطش کند کثرت کلام ست وریاضت وتعب خواب بر اغذیہ حارہ چون بر اغذیہ حارہ بخوابند خواب تسکین عطش نماید وچون در امراض حادہ عطش شدید ویبس شدید جمع شود از ردی ترین علامات ست طریق تشخیص اسباب عطش باید که اولاً این امور دریافت نمایند که صاحب عطش با وجود تشنگی مرضی دیگر مثل سوء مزاج حار یا یابس یا حار یابس فج ومادی معدہ وسوء مزاج حار یا بارد مفرط سافج جگر وسوء مزاج حار قلب ومعاده مری وغلصمہ ذیابیطس سدہ ماساریقا واستسقا وقولنج یا ورم جگر یا سدہ آن یا امراض حادہ مانند سرسام ودیابیطس وقرب وسل وجز آن ہست یا نہ اگر باشد سبب عطش ہمان مرض بود والاحال تقدم تناول اشیا بپرسند اگر اقرار خوردن شراب یا طعام حار بالفعل یا بالقوة یا چیزہای گرم مثل حلتیت وثوم یا فرفیون یا گوشت افعی یا برف یا آب شور یا شی مالح مثل ماہی شور وگوشت نمکسود یا چیزی لزج مثل ماہی تازہ وہریسہ وکلہ پاچہ یا ادویہ مسہلہ نماید سبب عطش تناول ہمان چیز باشد وتقدم لسع افعی بر بودن او سبب عطش ظاہر ست وبدانند که علامات ہر یک از سوء مزاجات ودیگر امراض در امراض ہر عضو مسطور ست بدان توجه نمایند والیضاً تسکین عطش آب بارد دلیل عطش صادق ست وآب گرم نشان عطش کاذب وعدم سکون تشنگی از نوشیدن آب وسکون آن چون صبر کند بر آب نبوشد وترشی ونمکینی ذائقه دہن نیز دلیل عطش کاذب ست وتسکین دنسیم بارد زیادہ از آب سرد وانتفاع او از بیداری واذیت او از خواب وکثرت تسکین آن بمضمضہ آب اندک اندک از شرب آب بسیار وسائر علامات ریہ وقلب بر مشارکت آلات تنفس مثل ریہ وقلب دلالت میکند وبعکس این وال بر مشارکت آلات غذا مثل معدہ وجگر وغیر آن باشد والیضاً لین طبیعت واحساس ثقل در جانب راست شکم وکثرت براز وہزال مفرط وقحل جلد دلیل سدہ است وباعطش مفرط لزوم کثرت بول دلیل ذیابیطس وظہور حرقت وتحمض بیدار وقبض طبیعت نشان سوء مزاج معای صائم بود

علاج کی عطش

ہمه اسباب او را معالجه بضد نمایند وکسانی را که عطش شدید بہم رسد چون آب یابند نشاید که یک بار آب سرد وبسیار خورند لیکن مضمضه وغرغره کنند وجرعه جرعه بنوشند تا ساکن شود زیرا که حرارت غریزی از تشنگی ضعیف شده وآب سرد وبسیار باقی حرارت را بمیراند وکسانی که در روزه از تشنگی اذیت یابند آب یا فلاوس آب نخورند بلکه آب سرد وعطش اندوعوض او سرکه بزیت استعمال کنند وچون عطش شدت کند وتب باشد اندک جلاب با آب بیامیزند تا آب را یا قاضی بدن برساند جهار لیفتہ که اگر قلب مرغ خشک کرده بار یک بسایند ودر سرکه حل کرده بنوشند تا یکماه آب نخورند تشنگی ظاہر نشود ونہادن یاقوت سرخ در دہن بقول ارسطاطالیس بخاصیت مسکن تشنگی ست وکذا نہادن بستان صدف ونقره یعنی در دہن وخوردن آن مفید وطعام چرب طلب مسکنات عطش ست واستعمال سرکه در طعام یا آب آمیخته بتسکین عطش نماید وبجراند در آب انداخته آن آب را نوشانیدن مسکن عطش وخوردن آب در ظرف نقره تسکین تشنگی کند وپوست خارج لین پسته خوردن در تسکین عطش مجرب سویدی ست

علاج عطش از حرارت اعضا

اگر بسبب حرارت معده وغیره اعضای غذا باشد لعاب اسپغول شیره تخم خرفه شیره مغز تخم کدو شیرین سکنجبین بدهند وشربت انار وآب نارنج کذلک شیره تخم خیار وماء القرع وماء الخیار بسکنجبین وآب تربز بشکر بغایت نافع ولقوعات حامضه نیز درین باب نافع ست وآب برف سرد کرده واستعمال بزرقطونا بشربت نیلوفر ولعاب خطمی بقرص طباشیر یا صرف طباشیر یا شربت لیمون مع شربت نیلوفر وعرق نیلوفر که دران شیره تخم خرفه سه درم لعاب شش درم چهار درم بر آورده باشند وشربت گلاب شکر کرده عوض آب سود مند وبقول مسیحی شربت سکنجبین آب نو آنکه مثل آب غوره وآب انار ترش وآب لیمو وآب تمر ہندی بجلاب ریواس نیز مفید اگر تخم کاہو مغز تخم خیار تخم بادرنگ مغز تخم کدو ہر یک پنج درم تخم خرفه ده درم کتیرا ہفت درم سائیده بلعاب اسپغول یا ماء الخیار یا سفیدی بیضه حبہا ساخته در دہن دارند تشنگی را که از حرارت معده باشد بنشاند والیضاً مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه کتیرا ہر واحد پنج درم رب السوس شش درم تخم کاہو زرشک ہر واحد دو درم حبہا ساخته

استعمال نمایند صاحب کامل گوید کسی را که عطش از سوء مزاج حار مفرد باشد سکنجبین ساده با آب سرد بدهند یا آب نارنج ترش یا میخوش با شیره تخم خرفه و رب غوره یا رب سیب
میخوش و رب ریباس یا رب آلو و ماء القرع یا عصاره خرفه دهند و این قرص صبح و شام استعمال نمایند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم خرفه هر واحد چهار درم
صمغ عربی کتیرا نشاسته طباشیر صندل سفید هر یک سه درم کافور از ربع درم تا نیم درم بقدر حاجت همه را سائیده بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند و شربت از دو درم تا مثقال
و با یک وقیه از اشربه مذکوره با آب سرد آمیخته بدهند مصنف حاوی صغیر و ترویج گوید که اگر بسبب شدت حرارت معده یا یبوست آن باشد هر صبح سکنجبین ساده
و گلاب و عرق کاسنی هر واحد ده درم و یا آب انار ترش یا میخوش هر واحد سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا آب حصرم و یا شربت آن و یا شربت ریباس هر کدام
باشد ده درم و یا شیره تخم خرفه سه اوقیه مع شکر سفید ده درم و یا آب تربز سه اوقیه و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند
و کذا شربت انار ترش و میخوش یا شربت غوره بشیره تخم خرفه و غذا از وره حصرم یا تمر هندی یا زرشک بمزوا وام شکر و قدری کدو و خیار [illegible] معده نمایند و این قرص
برای عطش حادث از حرارت معده و قلب نافع ست صندل سفید و سرخ مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد سه درم [illegible] نشاسته [illegible] نیم درم تخم خرفه
پنج درم طباشیر دو درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال با سکنجبین یا شیره تخم خرفه بدهند و لطف معتبری گوید که اگر
عطش حادث از سوء مزاج حار مفرد باشد سکنجبین شکری و آب انار چاشنی دار و آب سیب ترش و آب آلو بخارا و آب تمر هندی و شیره تخم خرفه و شیره تخم خیار با شربت
غوره و آب زرشک سکنجبین سفرجلی یا رب سفرجل بنوشانند و شربت ماء القرع با سکنجبین و اکل امرود و سیب و نهادن دستها و پایها در آب سرد و تبرید معده
بسماق و گلاب و غذا لحوم جدی بسرکه و آب حصرم نافع ایلاقی و جرجانی می نویسند که آنچه از حرارت معده و سائر اعضا باشد سکنجبین آب انار و آب فواکه
ترش و آب سرد دهند و بعد شرب این شربه خواب نمایند تا برودت و رطوبت آنها بقعر بدن برسد و حکیم در قول مسیحی گذشت نیز مسکن تشنگی ست آن
عرق تشنگی بنشاند بگیرند خربزه هندی و کدو تازه و مغز خیار و خیار بادرنگ همه را مثل گلاب تقطیر کنند و گلاب بادی بیامیزند و اندک کافور در آن حل کنند
و بوزن همه آب غوره یا آب [illegible] یا آب تمر هندی آمیزند و طباشیر انداخته بجای آب بدهند و اگر شراب خوار باشد عوض آب غوره و دیگر آبها شراب سفید رقیق
با نان خشک چکانیده با آن آب کدو و آب خربزه هندی بیامیزند و سرد کرده بجای آب دهند و بدانند که شراب ممزوج بمزاج تام ترطیب کند و مضرت آب باز دارد
و تشنگی بنشاند و خواب آورد و لیکن اگر تپ باشد شرب نشاید داد و اگر جلاب بجام با شراب بیامیزند و سرد کنند ترطیب و تسکین عطش نماید و اگر تشنگی بسبب نشست
در هوای گرم یا قرب آتش و آفتاب باشد دست و پای او را در آب سرد نهند و روغن گل سرد کرده بر سر او نهند یا بریزند و قدید بیشمش برف و تمر هندی بر دهان
و داشتن تشنگی بنشاند گیلانی می نویسد که از مسکنات عطش روغن گل بر آب بارد و بر شیره تخم خرفه انداخته نوشیدن ست و تضمید صدر به مبردات بگیرند تخم خرفه
و در آب حصرم شیره او برآرند و با آب جو بیامیزند و بر برف سرد کرده و پارچه کتان بدان آلوده بر معده نهند و چون گرم گردد تبدیل آن نمایند تا آنکه برودت محسوس
گردد و عطش ساکن شود و تبرید معده بگلاب نمایند و نهادن پاها در آب سرد مسکن تشنگی ست اگر تابستان باشد و کتیرا نیم جزو در سفیدی بیضه حل کرده و مغز
تخم خیار سوده آمیخته حبها ساخته در سایه خشک کنند و در دهان نگاه دارند و این شربت مسکن عطش از حرارت ست سماق یک اوقیه در یک رطل گلاب شب
خیسانیده صاف کنند و آب مورد یک رطل نبات نیم رطل آمیخته بجوشانند تا بقوام آید و غذا اسفاناخیه و قرعیه با لحوم بچه مرغ و جدی یا ماهی خرد دهند و آلو بخارا و سماق
در دهن گیرند خربزه تسکین عطش کند مگر کسی که محرور بسیار باشد یا خربزه بغایت شیرین باشد انطاکی گوید که آنچه از حرارت معده باشد علاجش شوئیدن دست
و پا با آب سرد و مصابرت بر عطش ست و اگر ساکن نشود آب بسرکه آمیزند و شیر تازه و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الشعیر و آب خرفه و تمر هندی بنوشند بعضی گویند
که آشامیدن عصاره به ترش و سیب ترش و خواب بران بهترین معین ست بر ترطیب اعماق بدن ست و خوبانی که اندکی ترشی داشته باشد در دهن داشتن و آب
و فرو بردن تسکین طبع نماید و بر غذا و فنا است که چون تشنگی افراط کند آب سیب و دوغ گاو بنوشانند و اگر از آن تسکین نیابد قرص کافور دهند و چون خوف
عطش در سفر باشد تخم خرفه بسرکه یا سکنجبین بخورند و تخم خرفه کوفته سه بار در روغن تسقیه نموده اندک از آن خوردن دافع عطش تا ایام ست و این قرص مطفی حرارت
و عطش حمیات محرقه است مغز تخم خیار مغز تخم کدو هر واحد یک جزو تخم کاهو تخم خرفه هر واحد نیم جزو رب السوس ربع جزو در آب خرفه یا لعاب بزرقطونا

قرص ... در دهن یکی بعد دیگری نهند و شیره تخم خرفه با سکنجبین ساده یا لعاب اسپغول با شربت نیلوفر بنوشند و لیست جو یک سیر و شکر آمیخته نوشیدن قاطع عطش ست
و شیره ... لیمون و سکنجبین ... آن دفع عطش میکند و لیست گندم ... قاطع عطش و نافع قی و تهوع ست با آب آمیخته بدهند و برای منع قی با شربت انار میخوش سرشته
ملیسا ... ایضا برای عطش مفرط شیره تخم خرفه در آب و دوغ ترش برآورده بنوشند و اگر تخم خرفه را با آب دوغ ترش مکرر مدبر کنند و عند الحاجت با آب و گلاب شیره
برآورده ... عطش ... شیره مغز تخم لیمون در آب برآورده نبات آمیخته نوشانیدن برای عطش اطفال نافع و ایضا خوردن آمله
و کذا ... آن ... نوشیدن پنج درم ... حی العالم و کذا برگ خرفه و اکل خام و پخته آن و کذا صمغ خطمی و شرب آب نارنج و کذا اکل کرم و کذا نقوع زرشک
و کذا ... عنب الثعلب ضماد آن و کذا آب ... و تمر هندی و سکنجبین و نقوع مشمش و کذا شیر تازه و خوردن سفرجل و اسپغول مسلم و آلو بخارا و بقلة یمانی و ریباس
... انار ... و کاهو و حماض و قرص اصیا و شعیر و سویق قرع و زیره آلو ... مسکن عطش حار ست و بقول اطبای هند پوست درخت پیپل سوخته در آب
اندازند ... آن ... گردد آب صاف ... که نافع عطش و مانع قی است و برای عطش اطفال که در گرما عارض میشود مغز کنول گته ... در ظرف
آب اندازند و همان آب بطفل دهند و ... که در میان دانه آن میباشد در آب سائیده بطفل دهند و برگ نیم و گل ... آمیزند فلوس ... در آتش اندازند
در آب ... آن آب ... بنوشانند که مسکن عطش مفرط است و اگر پارچه کشتی سوخته خاکستر آن در آب ... که اندک ... انداخته آب تازه بسیار بران ریخته آمیزند
... آشامند نگاه دارند برای تشنگی مفرط ... هندی ... گویند گرمی و سوختگی نفع بخشد و آمله و کذا اکات سفید در دهن داشتن مسکن عطش
ست ... گلی ... گذارند مجرب ست و اگر نان ... با آتش سوخته در آب اندازند آب صاف آن بنوشانند مسکن
عطش ... ست ... سه پنج ساکهی مسکن عطش مفرط است و تجرع گلاب لعاب اسپغول و شیره خیارین و نقوع تمر هندی
... هندی ست ... بسبب حرارت اعضای تنفس مثل قلب و ریه باشد ضماد صندل همراه شیره تخم خرفه در گلاب و عرق بید
و ... صندل و عرق کاسنی و آب سرد ... شربت نیلوفر ... کرده بدهند و روایح بارده مثل خیار بادرنگ و صندل و نیلوفر و گلاب ... بویند و صندل
و کافور و برگ خرفه در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و نوشیدن شربت صندل و نیلوفر و عرق کاسنی و بید نیز مفید و در جای سرد و هوای بارد و زیر بادکش
... گلاب ... آب برف ... نشینند و ... دارند و هوای بارد استنشاق نمایند ... بر سینه گذارند و باقی علاج سوء مزاج حار از امراض
ریه و قلب ... نمایند و ... نیز ... شده و در شفاء عاجل ست که علاج عطش کائن از حرارت قلب سکون و مساکن بارده رطبه
... کثرت شم ... یا کافور یا صندل ... با آنها در آب سرد ... ست و در ... است که ... شربت سیب یا ترنج یا لیمو یا صندل
... بنوشانند ... ماء الشعیر ... گل ... بر سینه ... کدو و خیار ... آب بید مع گلاب و صندل بر سینه ضماد کنند و ماء الخیار و آب تربز ... سرد
کرده ... ریاحین ... بادام غذا سازند و بقول جرجانی در ایلاقی هوای خانه سرد کنند و ... و ریاحین بارده خوشبو و فواکه
بارده ... و دوغ گاو یا ... کافور ... و بوئیدن خیار بادرنگ سرد کرده ... گویند که ماء القرع و دواء المسک بارد ... ست

علاج عطش از یبوست اعضا و حرارت و یبس آن

باید ... یبوست در یابند تر و طیب کوشند در دهن بادام ... ست و هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس گذشت بعمل آرند و اگر
حرارت ... یبوست ... ادویه مبرده مذکوره سابق ضم نمایند و باقی علاج از علاج امراض معده از سوء مزاج حار یابس ... کنند و آنچه که آثار زیاده صفراوی
... علاج امراض معده صفراوی نمایند ... و اسهال ... اغذیه مبرده مذکوره کنند و شرب ... و نقوع تمر هندی و خوردن سماق
مسکن عطش صفراوی ست ... گویند که اگر عطش از یبس مفرد باشد آب سرد شیرین بنوشند و ماء الشعیر و ماء القرع و لعاب ... و لعاب
... اگر از حرارت و یبس باشد این اشیا با ماء القرع و آب ... القرص ... آنها
جمع نمایند ... مغز تخم کدو ... مغز تخم خیار ... و تخم خرفه ... پنج درم صمغ بادام ... ربّ السوس یک درم

لعاب شیره دو درم همه را باریک سائیده بلعاب بزرقطونا سرشته حبهای بزرگ مفرطح سازند و زیر زبان نگاه دارند و غذا بچوزه مرغ معمول بآب غوره و آب ترنج
و آب سیب ترش و سرکه و لیموی معمول با این آبها مفتوق ببرف سازند و تضمید معده بخرقه کتان مبلول در تبرید نمایند و بقول صاحب مغنی در عطش که
حادث از یبس مفرط بود علاجش بشرب ماء الشعیر مبرد بروغن بادام و اکل کاهو نمایند و غذا بچه مرغ بآب انار یا آب سماق دهند و بقول جرجانی لعاب بهدانه و اسپغول
بآب انار شیرین آمیخته و کتیرا سوده و بر آب شیرین انداخته با روغن بنفشه سود دارد و آنچه از سوء مزاج معای صائم باشد اول فصد باسلیق نمایند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله یا ماء الجبن معتدل [illegible] با سه درم هلیله زرد و دو دانگ نمک هندی ده درم شکر و یکدانگ سقمونیا تنقیه نمایند و بعد استفراغ دوغ تا دو هفته
[illegible] لعاب اسپغول بنوشانند و غذا از کشکاب جو و ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و روغن بادام سازند و طبری گوید عطش که از یبس حادث در کبد
یا در معده یا در ریه یا سایر آلات تنفس مع حرارت باشد و این عطش از صرف عدم رطوبت نیست بلکه حرارت نیز بود و شدیدترین انواع عطش و صعب‌ترین
آن [illegible] است و بیشتر اطبا درین غلط میکنند و استفراغ بمسهل یا فصد یا هر دو میکنند و مریض را در ذبول و سل و سرسام جاذب ملا رطوبت که آن اشد انواع
[illegible] میکنند و واجب نیست که استفراغ این علیل در ابتدای مرض اول معالجه آن کنند بلکه ابتدا نمایند بترطیب بعد از آن باغذیه مرطبه مثل لحوم جدی
[illegible] فواکه رطبه مثل سیب میخوش یا امثال حلاوت و انار میخوش امرود رطب کثیر الماء و شفتالو و علیق و آلو مبرد و هنگام شدت
عطش [illegible] با آب گرم [illegible] با آب انار شیرین و جلاب خوشبو بنوشانند و چون عطش او کم گردد و دلائل رطوبت ظاهر شود غایت بآنچه مطلقی بیشتر
[illegible] رطب باشد [illegible] دارند امر بادمان شرب [illegible] و سیب [illegible] بالکل حصرمیات مبرد و جاز و حفری نمایند و اگر وقت آن
[illegible] است [illegible] پخته نشود امر بخوردن آن بسیار [illegible] کنند و [illegible] امتلا در بدن ظاهر شود و از هر دو نوع امتلا بحسب [illegible] یا بحسب اوعیه کم
[illegible] مطبوخ استفراغ نمایند تمر هندی [illegible] بست درم ترنجبین [illegible] صاف کرده پانزده درم آلو عناب هر یک سی عدد کشنیز سپستان [illegible]
[illegible] خشک [illegible] بست درم [illegible] صاف کرده در آن پانزده درم
[illegible] و اگر گل سرخ و بنفشه و تخم کشوث و تخم کاسنی اضافه نمایند جایز است و اگر قوی‌تر باشد احتیاج این [illegible] و اگر علامات
[illegible] ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند بعد از آن عود به تبرید اول نمایند تا آنکه عطش او زائل شود و کبد او باعتدال عود کند و در بعض اوقات شرب جلاب
[illegible] ممزوج بآب بسیار سرد کرده بنوشانند و از جماع و ریاضت البته منع کنند و اگر عطش زائل نشود لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین ساده نمایند و تضمید کبد
[illegible] برگ اسپغول برگ بارتنگ صندل سفید و سرخ همه را کوبیده تا مثل مرهم گردد و بر آن آب سیب میخوش و آب [illegible] چکانیده
[illegible] بلکه در بعض وقت قبل از غذا و با [illegible] در بعض اوقات امر نمایند بعد خروج از آن [illegible] بروغن بنفشه کنند
[illegible] زیر زبان دارند تخم [illegible] و نشاسته و صمغ فارسی و کتیرا و بهدانه و طباشیر عصاره زرشک [illegible] سائیده و مثل [illegible]
[illegible] مفرطح مثل [illegible] سازند و دائم زیر زبان دارند و [illegible] است که این حب از شربت [illegible] میکند و آن مجرب و نافع است [illegible]
[illegible] اجزا زیاده نموده [illegible] تناول کنانیده بالای آن [illegible] بنوشانیده [illegible] و اگر حرارت و یبس در ریه بیشتر از سایر اعضا باشد
[illegible] تخم خیار [illegible] دو درم تخم بادرنگ [illegible] صمغ فارسی دو درم تخم کاهو پانزده درم کوفته بیخته و مثل [illegible]
[illegible] آمیخته هر روز [illegible] بلعاب بزرقطونا بست درم و جلاب بست درم بدهند و امر بتودع و نوم نمایند کسی را که حرارت در ریه باشد و عطش
[illegible] بود چیزی بهتر از [illegible] سکون نیست و کسی را که حرارت و یبوست در ریه او بیشتر از سایر اعضای مذکوره باشد [illegible] این ضماد نمایند [illegible]
[illegible] برگ [illegible] قطونا برگ بارتنگ هر واحد [illegible] همه را کوفته اندکی از صندلین قدری از اسپغول آمیخته بزنند تا مختلط گردد و ناشته [illegible]
[illegible] شمال مقام سازند بعد آنکه استنشاق هوای بارد از برای این نافع‌تر از شرب آب سرد است و کسی که حرارت و یبوست در جلد او ظاهر شده باشد
[illegible] آنکه از [illegible] مذکور شد صالح‌تر از استنقاع در آب نیمگرم و آب سرد نیست [illegible] آنکه اگر در آب نیمگرم در آیند بعد آن بروغن بنفشه [illegible]

التنسیم بلان باقی ماند و کسی که حرارت و یبوست در معده او اکثر از سایر اعضای مذکوره باشد نافع‌ترین اشیا برای او تضمید معده است بضمادی که بهر صداع مذکور شد و لعاب ماء الشعیر که در ان طلع و جغری پخته باشند و خورانیدن اغذیه بارده بالفعل و بالقوه و هرگاه حرارت و یبوست در کبد او ظاهرتر از سایر اعضا باشد صالح‌ترین اشیا برای او نوشیدن آب انار میخوش لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه است و آشامیدن ماء الشعیر با آب انار و چون حرارت و یبوست درین اعضای ثلثه جمع شود و میان همه تدابیر مذکوره جمع نمایند و علاج همان باشد که بتفصیل ذکر یافت ایضا او گفته عطش شامل که از استیلای حرارت و یبوست بر مزاج کبد و ریه و سایر آلات تنفس باشد این علت بسیار بی ترتیب و اکثر کسی را عارض شود که از امراض حاره خارج شود و قبل نقاء بخوردن گوشت و نوشیدن نبیذ مبادرت کند و یا کسی که بلادر یا خردل سیاه بخورد و کسی که او را غم شدید و فکر و الم بهم رسد و بدان سبب قلب و صدر و دماغ و کبد او گرم شود و بعضی این اعضا گرم میگردد بدانچه او را از علامات خاص است و بعضی بطریق دفع فضول بسوی آن بعض آن بمشارکت گرم میشود و آنچه گرم میگردد بچیزی که منبعث میشود از قلب آن دماغ و کبد است و این علت شبیه باوطیفس باشد و فرق میان هر دو آنست که اوطیفس تپ است که لزوم مینماید مع عفونت این اعضا و این عطش بغیر تپ میباشد و چون تپ مع عطش باشد آن و علت کم بود و این علت سهل المعالجه است چون در اول لاحق شود و چون متمکن گردد و طول کشد بدان ذبان نماید و در چشم و چهره بثور سیاه برآید که از ان زرد اسیاه سیلان کند و انسان بسقوط قوت و ضعف هلاک گردد و علاجش در ابتدا فصد و شرب ماء الشعیر با کافور است و ماء الشعیر بلعاب سپستان بریزند و در ان باقه کبیر از عصی الراعی اندازند بعد از ان صاف کنند و سکنجبین ممزوج با اصول کاسنی و کشوث و اندک کافور از طسوج تا نیم دانگ انداخته بنوشند و کافور زیاده کنند تا بسبب اشتعال برسد بعد از ان قطع کنند و شیر خرفه برف سرد نوشند و ماء الشعیر که بیاشامند باید که سرد باشد و در تابستان هوای صبح که در ان حوض اندران برف باشد خواب نمایند و امر بدلک خفیف دست و پای او کنند و از ریاضت متعبه منع نمایند و بهترین آبها برای او اختیار کنند و بر قلب او این ضماد نهند آرد جو آرد خطمی اسپغول هر واحد کفت شیاف مامیثا جفت صندل سفید هر یک بار باریک سائیده با آب برگ بارتنگ و آب برگ اسپغول و آب عصی الراعی و اندک سرکه خالص حل کرده بر سینه ضماد نمایند و بر سر او این ضماد کنند گلنار شیر و بعد دو هموقت آب انار افشرده اندک اندازند که تبرید گردد پس تضمید راس نمایند و بران برگ انگور نهاده برنبندند تا سیلان نکند یا چیزی خفیف بپوشند و عصابه بر سر و جانب خرقه که بدان سر پوشیده اند واقع شود و چون سیلان نماید بر سر آب نیمگرم بریزند و در آب سرد فرو روند و عند خروج از حمام بماء الشعیر مع روغن بنفشه حقنه کنند و اگر معده او قوی باشد این قرص کافور ایام متواتره بخورند مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز تخم کدو و شیرین هر واحد ده درم تخم خرفه طباشیر هر واحد سه درم صندل سفید یکنیم درم نشاسته صمغ فارسی هر واحد دو درم کوفته بیخته و بهر ده درم از ان دو دانگ کافور قیصوری آمیزند و بلعاب بزرقطونا سرشته بوزن یکنیم درم اقراص سازند و هر روز یک قرص با سکنجبین ساده یا شربت حصرم بدهند و گاهی برای این عطش این شراب معروف مجموع ترکیب بدهند رب سیب رب حماض رب ریباس همه برابر بیامیزند و ابو ماهر گفته که درین شربت دخل کنند و به برف سرد کرده بدهند بخورند و گاهی نان در برف سرد کرده بخورانند و اگر بدان عطش کثرت کند سویق شعیر مغسول با آب گرم بدهند و سویق سی درم قبل از غسل بلع شود و بعد غسل آب انار میخوش بیست درم بران ریزند و ساعتی بگذارند بعده سرد کرده بنوشند و در غذای او تاخیر نکنند و باید که غذا از مزوره حصرمیات مبرده باشد و ابو ماهر ذکر کرده که اولای اعضا بتبرید درین علت مزاج دماغ است بر آنکه اکثر این مرض بکثرت فکر و غم میگیرد و بهمین جهت تبرید دماغ او است و امر بجلوس در آبزن نمایند یا بدخول حمام و در ان جا بودن را طول ندهند و چون خارج شوند در آب سرد در آیند و بعد از ان روغن بنفشه بمالند تا که رطوبت استفاده از حمام بران محفوظ ماند اگر از چهل روز تجاوز کند و عطش او ساکن نشود باین علاج علاج اوطیفس ترکیب دهند و حفظ طبیعت او نمایند

علاج عطش از شرب شراب

یا آب شور یا تناول ثوم و بصل و طعام گرم و اشیای شدید الحلاوت و حریف و سمک مالح باید که آب برف بخورند و شیره با سکنجبین و شربت انار میخوش مفید بود و ماء الشعیر مطفی حرارت بود چون لعاب اسپغول و بهدانه و ماء القرع و ماء الخیار و آب بزر و شیره تخم خرفه همراه آب سیب میخوش در آبکامه بدهند و اگر این ادویه به برف سرد کرده دهند نافع‌تر بود و اگر در خون وقوع حرارت شدید دریافت گردد تا اطفا از تبرید مسهل و فصد نمایند خصوصا کسان که

و فصد و عادت موافقت کند و بقول صاحب حاوی سفید و ترنج سکنجبین ده درم با آب تربز یا شیره تخم خرفه هر کدام که باشد سه اوقیه حل کرده بر برف سرد کنند و بنوشند
و غذا ماء الشعیر یا مزورۀ سیب یا حصرمیه یا زرشکیه سازند و فواکه مثل خوخ و بقول تفه و دوغ بر برف سرد کرده تناول نمایند و اگر آب خیار و آب تربز هر چه حاضر باشد
سه اوقیه لعاب اسپغول نیم درم بخورند عطش حادث از شراب را نیز نافع بود و طبری گوید که شراب کهنه مورث عطش است اگر مزاج شارب او حار رطب باشد پس
رطوبت را تحلیل کند و بدن را احتیاج بسوی آب برای رطوبت متحلله افتد و اما کسی که مزاج او حار یابس یا بارد یابس یا بارد رطب باشد شراب در این
امزجه عطش پیدا نمیکند زیرا که تسخین بارد و تعدیل رطب می کند اما در مزاج حار صداع و التهاب قبل از احداث عطش پیدا می کند و علاج کسی که او را عطش
از شرب شراب کهنه یا صرف حادث شود دوام نوشیدن ماء الشعیر است که در آن جفری و طلع پخته باشند سرد کرده و اطبای اوائل درین موضع و صف
ماء الشعیر مبرد نموده اند و اطبای متاخرین در غیر این موضع آنرا استعمال میکنند و چیزی بهتر از ماء الشعیر مبرد و قطع شرب نبیذ البته و احتقان باین حقنه نیست
جو مقشر کوفته هفتاد درم عناب سپستان هر واحد کف عصی الراعی با قلی سبز قطونا سی درم در صره بسته همه را مثل مطبوخ حقنه بپزند بعده بوزن هفتاد درم صد درم
ازان گرفته در یاون بنداز ند و روغن بنفشه بنسبت درم و سفیدی رقیق بیضه پنج درم و لعاب اسپغول پنج درم داخل کرده حل نمایند تا همه یکذات گردد و این را
هر روز دو دفعه صبح و شام حقنه کنند و این وقتی ست که شراب بغیر عطش پیدا نکرده باشد و اگر کبد یا معده یا قلب را گرم کرده باشد اول اصلاح آن عضو کنند
بعده توجه به تسکین عطش نمایند و اصلاح عضو آنست که اگر خون گرم شده باشد به فصد باکی نیست اگر قوت و سایر قوانین فصد را واجب کند و از ان
مانعی منع نکند و اما توم برای مزاج حار یابس یا بارد یابس مورث عطش است و در مزاج بارد رطب یا حار رطب سیما که رطوبت بالغ باشد تسکین عطش مینماید چون
عطش پیدا کند بهترین اشیا نوشیدن ماء الشعیر است و خوردن اطعمه بارد بالفعل بالقوه و از فواکه انار میخوش و تمرهندی و امرود و شفتالو و علیق هر واحد سرد کرده
به و میوه انگور تازه و رقیق بسیار چون با آب سرد کنند و از ان امتصاص نمایند و پوست تخم آن بیندازند اگر خون گرم شود شربت عناب شیره تخم خرفه هم بنوشند
و در علاج او بطریق ترطیب سلوک نمایند و اما بصل در جمیع امزجه عطش پیدا میکند زیرا که حرارت و رطوبت در ان قریب از تساوی ست پس بر ترطیب بدن
و بر اسخان شدید قدرت ندارد و تسخین او اقل از اسخان توم ست و بر ترقیق رطوبت و تذویب آن قدرت ندارد تا جاری گردد و بدن ازان فاسد شود
و چون از ان اخلاط گرم شوند عطش حادث شود و علاجش چون این عطش قوی گردد و قوت قوی باشد فصد ست پس تلطیف و شرب شراب معتدل المزاج
کثیر الرطوبت و برودت آب بسوی اعضا رسانند و اما استعمال پیاز در سمائم برای آن نیست که عطش را ساکن میکند لیکن آن دفع مضرت سموم طویت غلیظ
که در ان ست مینماید و بعضی اوائل ذکر نموده اند که این بخاصیت ست که در ان ست و ابوماهر ذکر کرده که استعمال او در سمائم برای آن نیست که عطش را در آب
بسیار نوشیده شود و کثرت آب برطوبت خود منع اذیت سمائم میکند و در ان خاصیت برای دفع سموم نیست و ابو محمد حرانی گفته کسی که صفت بصل در سمائم کرده
اسقودس اول و اولیس معلم جالینوس ست و وصف بصل بسر که کرده نه بصل مطلق را الضا طبری گفته کسی که در رکوب بحر تشنه شود و تشنگی او با تحسیس حرارت عضای او
و آلات تنفس باشد و یا بحسب استقبال او ریاح را پس کسی که در بحر مستقبل بجنوب سوار شود و عطش کند بر گرمی مزاج ریه با نحطار او دلالت نماید بدلالت اولی
و بر گرمی مزاج معده او بگرمی اصلی یا عارضی و بر گرمی مزاج کبد او در مزاج اصلی و حادث و علاجش فصد ست و لزوم ماء الشعیر که در ان عناب جفری پخته باشند
باندک کافور و سکنجبین ساده و تضمید صدر او بخرقه مبرد به برف و اقتصار از اطعمه بارد بالقوه و بالفعل مثل حصرمیات بچوزه مرغ رطب مبرد و آشامیدن لبست جو مغسول
با آب گرم بدفعات همراه جلاب برف و امثال آن از تبرید به تخم او و داثم و اجب او عصی الراعی و گل سرخ و بنفشه است و سرکه که اندکی کافور در ان گداخته باشند
و از انچه قطع این عطش میکند تضمید کبد و صدر او باین ضماد ست آب برگ اسپغول و برگ با رتنگ آب سیب میخوش بر آرند و درین آبها قدری از صندل سفید
و اندکی شیافت مامیثا و اندکی سرکه و چیزی از کافور حل کنند و در ان خرقه کتان آلوده بر سینه و جگر نهند و تمام علاج او آنست که حقنه ماء الشعیر لعاب بزر قطونا و سفیدی
بیضه رقیق با هم آمیخته سرد کرده است و در مکانی که آب بپاشند باد کش بجنبانند و حوالی او خلاف و گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و در آب سرد
تر کرده فرش کنند اینهمه وقتی ست که حال تسع باشد و چون حال از استعمال این تدبیر ضیق باشد بار ماء الشعیر بپاشامند و امر نفرود غمن وا آب سرد در آنها

برهنی و استنشاق نسیم آن برودت نمایند و لفیفه کبد و صدر را و بجز ته سپرد و اقتصار بر نان شرد در آب سرد کنند و اما کسی که سفر در بحر مستقبل اشمال کند و تشنه گردد
پس این عطش دلالت بر حرارت و یبس جمیع بدن او نماید و اگر سینه او گرم باشد و مزاج او متغیر میگردد و عطش با استنشاق هوای شمال زائل میشود چنانچه تقدم ذکره
گفته کسی که سینه او گرم شود و او را از آن عطش بهم رسد استنشاق هوای بارد موافق نبود لیکن عطش از شرب آب سرد است و علاجش لزوم شرب ماء الشعیر
نکنند و امر به دخول حمام و استنقاع در آب سرد بعد مضمضه از آن قبل استنشاق نمایند و چون از آب سرد خارج شوند حرکت نکنند و سکون نمایند
و خواب کنند که این عطش زائل شود و ترطیب بدن حاصل گردد و از اغذیه باجات سرد و چوزه مرغ با آب حصرم اقتصار ورزند و بعد خروج از حمام بدن
روغن بنفشه یا روغن کل مالش نمایند و ماء الشعیر نمایند و از جماع حذر کنند و ابو ماهر ذکر نموده که شخصی سفر در بحر نموده و عطش شدید او را بهم رسید و مستقبل اشمال بود
آشامیدن بسیار نخورده بود و او را بخوردن جوزه مرغ و آشامیدن ماء الشعیر اشارت کردم باز او را مدد چون بعد مدتی بسویم عود نمود و صحت یافته بود
کیفیت شفای او سوال کردم گفت که در بلاد خوزستان بردی ایام متوالی مرا به گوساله مطبوخ با آب سرد و مطبوخ خورانیدند و زائل شد و مستقبل اشمال
سفر بحر محتاج با غذیه سرد مرطب میباشد و اما کسی که در بحر سفر کند و آب نخورد و طبیعت منقل گردد بعده عطش و رطوبت بدن دلالت میکند
بسا چون طبیعت او بعجل ضعیف منحل گردد و از آنچه میخورد بدان میکشد لزوم تناول نمایند و باید اسهال زائل شود و عطش باقی ماند
این شربت بیاشامند شربت به شربت سیب شربت توت مساوی بیامیزند و سرد کرده بنوشند و آب سرد بخورند و از هیچ
تا زوال اسهال بالکلیه حفاظت نمایند و حفاظت کبد و اشیای سرده ملطفه مقویه مثل فوفل و شیاف مامیثا و صندل سفید و برگ آس و کعاب
و زیره و قصب و حضض و مانند آن نمایند و ادویه کبد و قوای نکنند و مریض را جماع البته حذر کنند و ابو ماهر گفته که آشامیدن شراب
ممزوج سرد انفع اشیاست اگر تب نباشد و اگر تب باشد و سوای ماء الشعیر و مزورات ندهند و اگر آب سرد بعد شربت باشد و عطش و اسهال
عارض شود علاجش آب سویق شعیر و مزورات متخذ به سماق و زرشک و انار دانه ترش است چون طبیعت قبض گردد و عطش و یرقان باقی ماند
سکنجبین سفرجلی و بزر قطونا نمایند چون عطش زائل شود لزوم ماهی تازه رضراضی مطبوخ بسرکه تقدم طبع از ماهی بار یا رضراضی
سیزده عدد از آن نمایند و اگر یرقان صعب گردد و عطش زوال پذیرد نقل با دویه یرقان نمایند بنحویکه در باب یرقان مسطور گردد

علاج عطش از خلط مالح و غلیظ

چون بلغم شور یا خلط یابس شدید یا غلیظ چون بلغم جصی و سوداء احتراقی که در معده جمع شود از آب گرم و نمک یا آب گرم و سکنجبین قی کنند سکنجبین با مانند آن
از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای مولد بلغم و اخلاط غلیظ مثل هریسه و کله پاچه و فواکه غلیظ احتراز سازند و بعد از نضج مسهل بلغم
کنند و ایضاً اگر احتیاج باسهال گردد ایارج فیقرا بخورند و آب بادیان و آب گرم مع سکنجبین جرعه جرعه بنوشند که آن بلغم را بگدازد و اگر احتیاج بقوی تر از آن افتد
زنجبیل و معجون سیر بخورند و بعضی متاخرین مینویسند که اگر از بلغم شور باشد اول به تلطیف و تقطیع بلغم شور سکنجبین با ده گلقند هر یک دو توله بیاشامند
گلاب ده توله شربت لیمو چهار توله بنوشانند و غذا اسفاناخ و کشنیز سبز تنها و یا در قلیه نمایند و با آب لیمو یا مغز ترش کرده و شوربا کرفس و برگ
سنگ دیالک یک رطل یا سکنجبین ساده پنج توله نوشانیده قی کنانند و بعد مسهل دهند و مسهل بلغم شور که حکم صفرا دارد
تبرید دهند شیره خرفه و خیارین و مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه عرق گلاب عرق کاسنی و هر یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله اسپغول
ماشیده یا نشیده و غذا اسفاناخ با ماهیچه و ... اسفاناخ ... چهار مسهل ... اگر تشنگی ... بمانند این جلاب ... مغز تخم بهدانه مغز ...
مغز تخم کدو خشخاش صندل سفید طباشیر کتیرا ... هر یک دو درم ... جلاب لیشه خطمی صمغ عربی نشسته بقدر نخود ...
ورد ... الراز ... بلغم جصی باشد مسهل ... و ... خربزه شیرین عرقیات گرم ... بادیان
یا در ... خصوصاً ... مسهل و غذا شوربای مرغ با نان ... دهند ... تشنگی ... قرنفل دارچینی هر یک چهار ماشه

بارنجار ورک پنج درم مغز بادام مغز چلغوزه هر یک چهار درم کوفته بیخته با صمغ عربی سه درم ترنجبین هفت درم سرشته حبها سازند هرگاه مریض خود را از نوشیدن آب منع
بازدارد و یا بخواب رود و یا روزه دارد و یا آب گرم بنوشد یا عرق بادیان فی الفور ازاله این نوع تشنگی نماید و اگر از سودا باشد تنقیه بحب لاجورد و یا ماء الجبن کنند بعده
تنقیه شست درهن اندام اغذیه مرطبه دهند و بقول سدید گازرونی آنچه از خلط غلیظ یا لزج باشد بماء العسل یا آب گرم و شکر یا جلاب با اصل السوس و افسنتین و سکنجبین بزوری ترقیق و تقطیع
و نضج و تحلیل آن خلط بدهند و اگر خلط موجب عطش مالح باشد ماء الشعیر برای جلا و تنقیه و غسل و تسکین لذع و لهیب دهند و این همه بعد تنقیه معده و اخراج آنچه
در انست بقی یا اسهال استعمال نمایند و خضر بن علی گفته که گاهی در خلط غلیظ لزج احتیاج بزنجبیل مربی افتد و سکنجبین و شربت لیمون بسیار نافع است و این نوع مسمی
بعطش کاذب است و گویند که خوردن ثوم مسکن این عطش است و بقول ابن هبة الله در عطش حادث از بلغم مالح عفن بعد تنقیه معده بقی از آب گرم سکنجبین یا گلقند سنجیده
و غذای ملطف مثل زیرباج حلو بشکر و روغن بادام و گوشت دراج بریان و باکیان مشوی تناول نمایند و بقول صاحب حاوی و تدریج قی با آب ترب و سکنجبین ساده و آب
گرم یا آب اصل السوس کنند و چند بار معده را بقی پاک کنند و غذا زیرباج معمول از نخود و مغز بادام و شکر و سرکه دهند و بقراط گفته که ثوم مسکن عطش کاذب خصوصا
در روز بعد طعام است و تجربه نفع او بلیغ حاصل شده و گویند که آب بادیان انیسون پوست بیخ و فندق و عصاره برگ بادرنجبویه و کاسنی صحرائی و صبر و شهد مسکن
عطش بلغمی است طبری گوید که عطش حادث از اجتماع اخلاط ردیه در معده و بدن بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت نباشد لیکن بطریق فساد ظاهر شود چنانچه شهوات
ردیه مثل شهوت گل و انگشت و خاکستر و مانند آن ظاهر میگردد و نوعیکه آنرا شهوات ردیه گویند و سبب آن اخلاط ردیه مجتمع در بدن و معده میباشد پس هر شهوت از این
شهوات ردیه بحسب خلط مجتمع در معده و بدن بود چنانچه یکی خواهش گل کند بنابر آنکه خلط مجتمع ارضی فاسد باشد و دیگری درخواست خاکستر نماید زیرا که خلط مجتمع محترق
سوداوی بود و بحسب این قیاس شهوات باشد و چون این معنی صحیح گردید در شهوات ردیه همچنین در عطش ردی باشد و سبب او اجتماع خلط مالح در معده و بدن که بدن
خواهش آب کند و بنوشد نه بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت لیکن بسبب آنکه خلط مجتمع در معده خواهش آن مینماید و یا خلط شدید الیبس یا حرارت فاسد باشد خواهش آب کند
تا این اخلاط را دفع سازد نه بسبب افتقار بدن بسوی رطوبت و این عطش بشرب آب البته ساکن نشود و بصبر کردن بر آن تضعف تسکین یابد و علاج این نوع عطش است
که در ابتدا امر کنند بقی لذا آب ترب جوشانیده و سکنجبین و آب شبت و عسل هر دو جوشانیده با اندک نمک پس اگر عطش ساکن نشود فصد باسلیق نمایند اگر قوت باشد و الا هم
پرهیز تام کنند و از غذا و زیرباجات مزوره اقتصار ورزند و اگر عطش منقطع نگردد این دوا بنوشند مگر آنکه مزاج او گرم شود زیرا که اگر مزاج او گرم گردد لابد است
بتبدیل مزاج و قطع حرارت او و علاج عطش تنها ننمایند در حالی که بآن تغیر مزاج بسوی حرارت باشد و چون مزاج او را تسکین و تبدیل نمایند بسوی مداوات عطش عود کنند و نسخه دوا
مذکور اینست زنجبیل دار فلفل صغار زیره کرمانی هر واحد نیم درم ایارج فیقرا دو ثلث درم بیخ کرفس تخم کرفس هر واحد دو دانگ نمک نفطی یک نیم دانگ نانخواه مقشر
دانگ گل سرخ اصل السوس هر واحد نیم درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد یک درم کوفته بیخته بشراب صاف و آب برگ ترب سرشته حبهای خرد سازند شربت
درم بمقدار قوت دو یا سه شربت از این دوا بخورند بعد از آن لزوم استعمال اطریفل نمایند و از اشیای مالحه منع کنند و اگر کفایت نکند و عطش زائل نگردد نظر کنند اگر
رطوبت مالح از سر نزول نماید از ریاضت و حمل شاق منع نمایند اگر صناعت کاوه باشد و حب صبر و حب ایارج دهند اگر قوت اطاعت کند و چون بدن تنقیه یافت
امر بشرب ماء الشعیر و خوردن اسفیدباجات بلحوم جدی یا ماهی تازه رضراضی نمایند و اگر معتدل مزاج او گرم شود امر با انتقال بسوی اشیای مره نمایند که این عطش
باین تدابیر زائل گردد و هرگاه که این عطش مشایخ افراط کند و ترهل و تهبج و سفیدی براز و قلت هضم پیدا کند درین هنگام امر بتقلیل غذا و استعمال یا صفت
کنند و حفاظت جگر نمایند تا قوت محیله او ضعیف نگردد

علاج عطش از غذای غلیظ لزج

مقطعات و ملطفات بلغم مثل سکنجبین با آب نیم گرم بنوشند و تدبیر هضم و انحدار از معده و اصلاح آن نمایند و هر چه در علاج عطش کاذب گذشت بعمل رسانند و از اغذیه
زیرباجات دهند و حکیم علی نوشته که از غرائب احوال اینست که در شبی از شبهای رمضان مرا اتفاق افطار بماهی تازه افتاد و عطش بمن غلبه کرد [illegible]
اندک آب بسیار نوشیدم و معده از امتلا مزاحمت بحجاب و آلات تنفس رسانید و از جهت صعوبت امر بر من خوف غالب گردید [illegible]

دو قدح عرق وادچینی اشامیدند و در آخر قدح ثانی نفرت از شرب آب یافتم بعد ازان در ور بول شروع گردید چندانکه عدد اراقت زیاده بر ده بار و در مدت یک نیم ساعت رسید و در هر مرتبه مقدار کثیر سائل میشد پس صحت حاصل گردید باذن الله تعالی

علاج عطش از تناول لحم افعی و فرفیون

و امثال آن از ادویه سمیه باید که تا یک هفته شیر بز تازه نیم آثار و روغن گاو چهار و نیم توله نبات سفید پنج توله بدهند و غذا آش جو و یا اسفاناخ و خرفه و کدو و گوشت بچه بز داخل کرده با نان سازند و وقت عصر آب کدو و یا خیارین توله شربت نیلوفر چهار توله قرص طباشیر کافوری سه ماشه بدهند و چون دیر کشد ماء الجبن نوشانند و مفرحات بارده بکار برند و باقی تدبیر از باب سموم گرفته بعمل آرند و این نوع بقول ابن سرابیون تا بوقت مرگ میباشد بالجمله سائر مبردات و مرطبات استعمال نمایند و مفرحات بارده کافوری تناول کنند و شیر گاو و روغن بنفشه و ماء الشعیر با روغن بنفشه ماء الخیار و ماء القرع در آب تر نموده و هر چه مرطب بود بنوشند و بخورند و روغن گاو و نیلوفر تدهین دهان است اکثار آن نمایند طبری گوید که تناول لحوم افاعی عطش است بغیر سببی که فرفیون عطش می آرد و تحلیل رطوبات حتی که اصلی ازان نماید و اما دو استخوان اعضا آنرا فعلی نیست زیرا که احراق اعضا و تنشیف آن میکند و اول درجات احراق و تنشیف استخوان است لیکن میان سخونت فرق است و این سخونت نار محرق ست اندک باشد یا بسیار و سخونت ثوم و فلفل سخونتی قریب بملائمت ست و در استخوان نار البته ملائمت نیست پس استخوان فرفیون ملائمت نیست بلکه تنشیف و احراق ست نمی بینی در اطلیه دواء الثعلب که امر باختلاط اندک زان در آب بسیار و طلای خفیف بدان میکنند و بسا ست که جلد را میسوزد پس با فنای رطوبت عطش می آرد و علاجش ترطیب ست چنانچه سابق مذکور شد و اما لحوم افاعی قائم مقام ادویه سمومیه ست که در بدن غوص میکنند و تعفن بسیار در مثل فرفیون که در طول زمان اثر میکند حتی که غوص می نماید از اجزای لطیفه او در اعضا و لحوم افاعی چون بر بدن وارد میشود اول قلب را گرم میگرداند بعده سائر اعضای اصلیه را بعد ازان این فعل لطیفه معده میکند و با عضا التشبث می نماید و آنرا فاسد میکند و تحلیل قوای او مینماید بعض اوائل ذکر کرده اند که در لحم او ملوحت و بورقیت مستفرغ اخلاط رطوبیه و مسخن اعضا است و آنچه اول گفتیم اصح ست و علاج عطش او علاج مرکب از علاج سموم و تطفیه حرارت ست و نسخه که در این عطش بهم رسد این نقوع بدهند و بعده ماء الشعیر و نسخه نقوع اینست تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه تخم کشوث برگ کاسنی صحرائی عصا لیج انگور تمر هندی آلو بخارا عناب جو مقشر کوفته زرشک منقی گل سرخ انار دانه مرتشیر خشک همه را یک یک کف جمع نموده و کوفتنی را کوفته در ظرفی کرده بران رائب بقر تازه انداخته یکشبانه روز بگذارند و روز دیگر ازان یک قدح نهار بنوشند و چون روز برآید قدح ماء الشعیر بسکنجبین بخورند و در هر سه روز تجدید این دوا و رائب کنند و گاهی این قرص همراه آن سازند میده هندی تخم خرفه طباشیر صمغ عربی نشاسته کتیرا هر واحد دو درم ترنجبین گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد دو درم مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هر واحد ده درم کافور ربع درم ریوند چینی یک نیم درم عصاره زرشک پنجدرم صندل سفید پنجدرم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند هر قرص بوزن دو درم و هر روز یک قرص با پانزده درم سکنجبین لیمونی بیست درم ماء الخیار ترش و یا ده درم ماء القرع مشوی میبرد بدهند و صفت استخراج این آب ها سابق گفتیم و مریض را بدخول حمام امر کنند و دران جلوس را طول ندهند و هنگام خروج از حمام روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بجز روغن گل ترشح نمایند باکی نیست بهر آنکه با وجود حفظ رطوبتی که بدن علیل استفاده آن از حمام نموده ردع ماده که حدت یافته میکند و گاهی این شربت عوض آب دائم بر نهار و سیر می نوشانند آب سیب ترش و شیرین و آب انار شیرین و میخوش و آب به شیرین و ترش و آمرود چینی برآرند و با نصف وزن آن گلاب خلط کرده جوش خفیف داده دو کوزه نبات اندازند و بپزند تا آنکه بگدازد بعده از آتش فرود آورده صاف کرده سرد کنند و اگر خواهند تنها و یا با سکنجبین بنوشند و ابو ماهر این شربت را بر تشنه سرد کرده میداد و گفته که این تنها صحت می بخشد و گاهی امر بفصد کرده میشود چون ضرر لحم افاعی در همه بدن منتشر گردد و مادام که شکایت لیکه عضوی از اعضای رئیسه مثل قلب و دماغ باشد فصد نکنند و عجب نیست که در اول سموم مانند آن از ادویه سمومیه فصد نباید کرد تا در جمیع بدن منتشر گردد و هنگام انتشار آن باضطرار فصد کنند و ابو عیسی حکایت کسی را که لحم افاعی میخورد امر لقی مدام میشود عقب هر طعام که میخورد و آن جماعتی را علاج بقی نموده و ابو ماهر سبب آن سوال کرد پس گفت که قی تری بدن بطریق غوص و بقصد ثانی میکنند و این بهر آنست که فربهی بدن مینماید و لحم و شحم می آمد زیرا که مجاری پاک میگردد و بدن غذا بسیار میکشد و اما بطریق طبیعت

وبقصد اول قی را و عطش متولد از سموم افاعی منفعتی نیست وهرگاه انسان تریاق کبیر تناول نماید او را عطش پیدا کند پس شک نیست که تولد عطش از سموم افاعی
فرفیون است و در معالجه او همین طریق سلوک نمایند علاج عطش از تناول برف در عدد عطش از آن یا بسبب شدت برودت آن باشد که فم معده را اذیت بهم
رساند بسوی آن متوجه گردد و عطش آرد و یا بسبب حداث تکاثف و تقبض فم معده باشد پس طبیعت محتاج بسوی آب سائل بهر ازاله آن تکاثف گردد و یا بسبب
حرارت ناریه و بلیسیه آن باشد بهر آنکه برف مرکب از اجزای دخانی ست پس بعد ورود آن بر بدن از حرارت بدن برودت عارضی آن زائل شود و نشو اصلی ظاهر
میگردد و بدین جهت عطش می آرد پس بالجمله سکنجبین بدهند و آب گرم جرعه جرعه بنوشند و زنجبیل مربی و آمله مربی و هلیله مربی و شربت لیموی فی نانیح مسکن این عطش است
علاج عطش از کثرت تحلیل مسهل سپست چو نان خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورند و تدهین بدن بروغن بنفشه و کدو و بادام و مانند آن نمایند
و اگر قبل از تدهین بحمام معتدل نشینند تا آنکه در جلد نرمی محسوس گردد و بعد از آن روغن بمالند ترطیب اتم و اسرع حاصل شود و باید که حمام آنقدر گرم نباشد
که عرق آرد چه درین مرض از آمدن عرق و هرچه محلل و مجفف از ادویه و امور بدنی و نفسانی بود احتراز از آن واجب است و حضر میاه بر بریف ... کرده سود
دارد و بهترین در نوع عطش حار گذشت مفید باشد و گویند که نوشیدن آب کاسنی یا عرق آن بست درم با شکر ده درم یا دوغ یا آب سیب ... مفید
و غذا حصرمیه زرشکیه یا سماقیه بنورده آشا و مزوره ترنج بدهند هرگاه امن از سحج گردد و این بعد دو روز از تناول ادویه مسهله باشد ...
صبر نماید بر عطشی که باستفراغ مورث آن گردیده تا آنکه هضم او قوی گردد و طبیعت گوید عطش که عقب استفراغ پیدا باشد هرگاه دوا حسب مزاج شارب کا کنند
عمل تام نماید عطش لیکن حادث نشود بلکه عطش را زائل کند و مورث عطش گردد چون دوا فوق مزاج شارب یا فوق قوت آن باشد و یا فاسد گردد تا العیف
و عمل کثیر نماید پس آن مورث عطش شود بسبب تحلیل رطوبات اصلیه و افتقار اعضا بسوی رطوبت و استخوان اعضای اصلیه گاهی مورث تب مطبقه و دق میگردد
و چون دوا مورث عطش گردد علاجش انعاش بمطعوم و مشروب است پس حصرمیات مبرده و نان اشربه و در آب سرد و زیرباجات سافج و لحم جدی مطبوخ با آب
بطیخ یا بقول رطبه مثل کاهو و اطراف کاسنی سرد کرده بخورند و شراب ابیض ممزوج بمزاج کثیر بنوشند و در حمام داخل شوند و در بیت معتدل تا دیر نشینند اگر عرق نیاید
و اگر عرق آرد دیر نباید نشست و بعد آن تمریخ بروغن بنفشه کنند و خواب در خانه معتدل الکیفیت و استنشاق روغن بنفشه و شربت ماء الشعیر و ترک جماع البته با تسکین
عطش و کسی را که عطش شدید عقب شرب دوا بهم رسد باید که بعد آن دوا نخورد و اگر ضرورت داعی شرب آن باشد ادویه حاده ازان حذف کنند و بر لطیف از ان
اقتصار نمایند چون تمر هندی و عناب و آلو بخارا و اصلح اوقات و اوفق آن اختیار کنند و هرگاه عمل مفرط کند عمل آن قطع کنند یا بقی و یا بدخول حمام و یا بتناول چیزی که
تبرید معده آن نماید مثل بزرقطونا و تخم خرفه و عطش عقب دوا چون سحج بیارد سلیم باشد چون سحج و عطش آرد دران خطر عظیم بود و جمع کنند در معالجه میان
علاج سحج و علاج عطش و جمع میان این هردو صعب است مگر آنکه طبیب ماهر باشد پس باید که در معالجه آن اهم را و حذر نماید از انچه واقع شود از فساد

علاج عطش از برد مزاج معده

و قلت عطش مع حرارت مزاج معده این قسم را طبری در معالجات بقراطی نوشته و گفته که اکثر عطش مع برد معده بسبب عجیبست و آن آنست که معده
بارد بر آب قادر نبود و هضم کامل نکند پس آب غلیظ گردد و از معده نافذ نشود و زود بکبد نرسد و متخضخض گردد و دران غلیظ شود و چون آب متخضخض و
غلیظ گردد و انچه از رطوبت که در معده است بدان مختلط شود و سرد گردد تا لطیف نیاید بسبب عدم نفوذ نکند در جگر و سائر اعضا محتاج بسوی آب باقی ماند و عطش
واقع شود و علاج این اول استفراغ ست و تسخین معده باین ضماد صبر مصطکی سنبل ناردین همه را سائیده و قیروطی بروغن ناردین یا روغن قسط ساخته از ادویه
آمیزند و نظر کنند که برد معده عام در جمیع معده است یا در فم یا در قعر آن پس هر موضع که باشد پارچه موافق آن تراشیده و دوا بر آن طلا کرده بر موضع
نهانند و حفظ علیل از تغیر مزاج بدن او نمایند و هرگاه متغیر شود اولا بتسکین مزاج او مشغول شوند بعد از آن بسوی معالجه عود کنند و اما غذای این علیل پس نقل
کنند بسوی برد معده که آن مع رطوبت ست یا مع یبوست پس اگر برد مع رطوبت باشد تقلیل ماهی تا شفقه و لحم حمل مشوی غذا سازند و نبیذ کهنه غیر ممزوج بنوشند
مگر آنکه خوف تغیر مزاج بدن باشد پس اندک ممزوج نمایند و شیرینی او العسل سازند و مقدار طعام لحسب ... معده و ضعف آن باشد و اگر برودت مع یبوست باشد غذا

او شوربای اسفیدباجات بقنابره و انبج سازند و دران نخود کرات نبطی اندازند و از اطعمه آنچه حار رطب مولد خون جید بود و اجازت دهند شراب که میان کنند و نو باشد ممزوج بیاشامند و ازان البته اکثار ننمایند و تضمید معده او باین ضماد نمایند بهمن سفید سه درم تودری بوزیدان مصطکی هر واحد دو ثلث درم برگ مسفرم طلب هر واحد نیم درم همه را سائیده بشراب کهنه آمیخته بدستور مذکور ضماد نمایند و بدانند که تضمید معده برای هر مرض که خواهند وقت خلو معده از غذا نکوست و یا هنگام اواخر هضم و اما چون در معده طعام یا شراب باشد تضمید اولی نبود و از جیدترین شیا برای کسیکه معده او بارد بود و عطش کثیر او را عارض گردد اینست که آب تنها نخورد بلکه شراب بیامیزد و کسان دوا ارجح ست یکی سرعت وصول آب بقرب جگر و عروق و سائر اعضا و دوم اسخان معده و چون معده سخونت باعتدال یابد هضم جید گردد و ایضاً از جو دانشا برای او و دلک خفیف معده بدست در اوقات در ریختن آب گرم بران ست و همه آنچه معطر و خوشبو باشد برای آن نکوست اما قلت عطش مع حرارت معده آن نیز از سبب عجیبست و آن اینست که گاهی با وجود حرارت در معده رطوبت رقیق شیرین باشد و یا از سر بسوی معده بسبب حرارت آن رطوبات برسد و با طعام مختلط شود و بحرارت معده گرم گردد و ازان نافذ شود و باعضا برسد پس اعضا ازان سیراب گردند و بدین علت ست آنچه دیاسقوریدوس ذکر نموده که نوم مسکن عطش ست و بدان اراده کرده که آن مسکن عطش کسی ست که در معده او رطوبت باشد و یا نازل شود از سر او بحرارت نوم رطوبات بسوی معده و بسوی اعضا جاری گردد و اعضا سیراب شوند همچنین هرگاه معده حار بود و دران رطوبات باشد و یا از سر رطوبات نزول نماید بسبب حرارت معده منجذب شود و بسوی آن گرم و لطیف گردد و در عروق نافذ شود و اعضا بدان سیراب شوند و بهمین جهت عطش قلت پذیرد با وجود حرارت معده و اما ضماد او پس نظر کنند که حرارت در کدام موضع آنست آیا در فم یا در قعر آن پس تضمید موضع حار آن با ضمده مسکن حرارت نمایند و ترکیب دهند ضماد را از ادویه مسکن حرارت مقوی معده و معطر مثل فوفل و زیره قصب آس و گل سرخ و آب سیب میخوش و آب عصی الراعی و حی العالم و مانند آن اما غذا پس نظر کنند بسوی قوت معده و بهضم و غذای موافق بحسب آن بدهند و اگر حرارت مع یبس باشد و رطوبات که نازل شود و جمع میگردد نیز طبیب آن نماید غذای و شوربای حصرمیات مبرده و زیرباجات سازند موافق ترین اغذیه بمثل این علت زیرباجات معدل آنست و اگر حرارت مع رطوبت باشد و کم ست که این حرارت مع رطوبت نباشد پس واجب ست غذای و لحم جدی یا سوم حملان شیرخوار و بهترین اغذیه تیهو و بچه مرغ ست اما تیهو مرقع آن و اما بچه مرغ مشوی باید انتباه عطش که از برودت جگر یا ورم آن و سده جگر یا ساریقا و سوء مزاج حار کلیه و تسیع انتقد علاج هر واحد در مقام آن مسطور گردد و کذلک آنچه در فصل امراض دیگر از حمیات و اورام باشد که اکثر اعراض بزوال آن مرض زائل گردد و تدبیرش از علاج همان مرض اخذ کنند

اورام معده

و آن حار یا بارد بود و مادهٔ ورم حار یا بجوهر حار باشد مثل خون و صفرا و یا بحرارت عارضی حار بود مثل بلغم چون بعفونت گرم شود و سودا چون باحتراق گرم گردد و ماده ورم بارد بلغم یا سودا باشد و ورم دموی را فلغمونی و ورم صفراوی را حمرهٔ معدی و بقول شیخ الرئیس باشرا گویند و ورم بلغمی را ورم رخو و سوداوی را ورم صلب نامند و بقول جرجانی ورم معده بیشتر دموی بود یا صفراوی و ورم صلب کمتر افتد لیکن گاه باشد که آماس دموی و صفراوی با آخر صلب گردد و ورم بلغمی نیز کمتر افتد و بقول گیلانی معده منبت بلغم ست و امراض بلغمی اکثر دران عارض شود بخلاف خون و صفرا که عروض اورام آنها در ظهور مثل عروض اورام بلغمی دران نمی باشد و از اسباب ورم معده اوجاع متطاوله است پس اگر وجع معده طول کشد و از حسن تدبیر زائل نگردد بدانند که درینجا ورم ست و ایضاً احساس وجع بمس شکم و وجود ثقل در معده و ظهور نتو دران خصوصاً اگر ورم در قدام باشد و مریض بر پشت بخوابد یا نحیف البدن باشد و عدم ظهور ورم و وجود اختلاج معده اگر ورم بسوی خلف باشد دلیل ورم معده است و ایضاً ورم معده در اکثر از تپ و [illegible] خالی نباشد لیکن اگر حار بود تپ دوری و بشدت باشد و اگر بارد بود بخفت باشد طریق تشخیص اقسام این ورم باید دانست اگر تپ تیز و تشنگی غالب و رنگ چهره سرخ و زبان سرخ و درشت باشد ورم دموی بود و بعده از بطلان اشتها و کرب التهاب معده و غثیان و قی و وجع معده مع ضربان احیاناً و وقوع قی الدم قبل از ورم یا بعد ازان و دیگر آثار غلبه دم نیز سوال کنند و اگر با وجود تیزی تپ و شدت تشنگی زردی رنگ چهره و زبان و بول و براز و قی صفراوی باشد ورم صفراوی بود و بعد ازان تلخی دهان و التهاب شدید و حرقت قوی و وجع ناخس در معده و سقوط اشتها و دیگر علامات

نهایت صفرا نیز میرسد و اگر تپ نرم بود یا نبود و تشنگی نباشد و رنگ چهره رصاصی و زبان سفید و تهبج وجه و شدت بیاض سفیدی چشم و ورم نرم منتفخ بود ورم بلغمی باشد
بعده از قلت اشتها و سوء هضم و کثرت آب دهان و دیگر آثار غلبه بلغم سوال کنند و گر با وجود نرمی تپ یا عدم آن و قلت تشنگی ورم صلب بود و رنگ وی و زبان
مائل بسیاهی و نحافت بدن و خشکی چشم و غور آن و طول مرض بود ورم سوداوی باشد بعد از آن از کثرت وسواس و افکار ردیه و خبث نفس و ضجر و غم بغیر سبب
ظاهر و دیگر علامات غلبه سودا استرشاد جالینوس گفته که ورم معده مخوف ست و اگر در جمیع اجزای معده بود اعراض صعب تر و مخوف تر باشد و شیخ میفرماید
که ورم حار معده لیبا ست که موودی باختلاط ذهن و سرسام و مالیخولیا میگردد و چون بدن خشک گردد و چشمها غائر شود و طبیعت نرم گردد و اسهال و سقی کثرت
پذیرد و تپ و بول کم شود و صلابت معده بحدی رسد که زیر انگشت متغیر نگردد بدانند که ورم خراج گردیده و چون با وجع معده سرخی اطراف حادث گردد دلیل دقی بود

تدبیر کلی اورام معده

علاج آن باستفراغ مع تعدیل مزاج و انضاج بعد از آن تحلیل نمایند و باید که در اضمده و اطلیه و مشروبات این مرض ادویه قابضه عطریه در هر وقت یار باشند
و لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محلله در عضو شریف و رئیس استعمال کنند باید که ادویه قابضه نیز همراه باشند تا انحلال قوت عضو نگردد و از مسهل قوی و مقی حذر نمایند
و در استعمال قی خطر شدید است از اسهال عنیف ست و اگرچه بعضی استعمال هلیله و سقمونیا در مسهل این جائز داشته اند لیکن ترک آن اولی ست و ایضا در ورم ابتدا
سکنجبین را استعمال نباید کرد و شربت بزوری در ابتدای اورام نباید داد و دوام استعمال مبردات مانع نضج و خطای عظیم ست و ضماد و مسهل موقوف دارند
و هنگام تناول غذا نیز استعمال ننمایند و گویند که اگر ورم بمقدم بود بالای معده ادویه گذارند و اگر بخلاف باشد بر کمرگاه و ضماد مغز فلوس در آب عنب الثعلب کشیده آنرا
آن در جمیع اقسام مفید و معمول ست و در نفخ گرم کرده بر معده بندند در همه اقسام نافع و تقلیل غذا در جمیع اورام معده واجب ست و عوض آب عرق عنب الثعلب
نوشند و هرگاه علامات خراج گردیدن ورم که مذکور شد پیدا آیند آن وقت علاج دبیله معده که علیحده مسطور گردد باید کرد

علاج ورم دموی معده

فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی هر یک شش ماشه در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و یا تخم کاسنی
عنب الثعلب گل نیلوفر اصل السوس مقشر جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا عنب الثعلب گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله
داخل کرده بنوشند و یا گل نیلوفر پنج ماشه تخم کاسنی شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله در گرمی مزاج خیسانیده و الا جوشانیده [illegible]
یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر دو توله آمیخته بدهند و گاهی عنب الثعلب شش ماشه نیز داخل میکنند و اگر حرارت زیاده باشد و از تبرید هم مضایقه ندارد دو دانه
شیره بزور که در ورم صفراوی مسطور گردد و ایضا شیره زرشک کاسنی و خیارین عناب آلوبخارا با شربت نیلوفر مفید بود و یا شیره عناب پنج دانه در عرق [illegible]
هفت توله برآورده نبات یا خمیره توله خاکشی پنج ماشه شیره مغز تخم [illegible] دانه و کاهو و مغز کدو تبدیل چنانچه معمول ست داخل کرده بدهند بعده گلقند دو توله عوض نبات
کنند و یا عناب پنج دانه گل نیلوفر چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه سپستان سه دانه جوشانیده صاف کرده شربت بزوری دو توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده
دهند و اگر ورم بعد خوردن مسهل با اسهال دقی عارض شود گل نیلوفر گل خطمی هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب دام جوشانیده شیره مغز تخم تربوز [illegible] ماشه
شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بدهند و اگر با اسهال و سرفه باشد ریشه خطمی حب الآس بیخ انجبار اصل السوس بیخ بادیان عنب الثعلب آب گرم [illegible]
شیرین دو توله داخل کرده بدهند و گاهی در ورم حار با اسهال آب عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شکر سفید یک توله داخل کرده با تنگ شش ماشه پاشیده
میدهند و آب مذکور هر روز یک یک توله می افزایند و اگر با فواق و تهوع باشد گل خطمی سه ماشه گل سرخ چهار ماشه مویز منقی ده دانه عنب الثعلب چهار ماشه [illegible]
عنب الثعلب و دام جوشانیده شربت دینار دو توله داخل نموده بنوشانند بجای آب عرق بکوه دهند و اگر سرفه و خورد کنند بعد فصد شیره عنب الثعلب شش ماشه
گل خطمی سه ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه شربت بنفشه دو توله بدهند و اگر [illegible] اسهال بعد خوردن دوا [illegible] ورم حار [illegible] بعد فصد گل خطمی [illegible]
اصل السوس شش ماشه شیره عنب الثعلب چهار ماشه گلاب شربت انار شیرین هر یک دو توله بدهند و اگر با فواق و بیقراری بنفشه پوست بیخ کاسنی تخم خیارین عنب الثعلب [illegible]

مویز منقی بعرق کاسنی و گاوزبان و عنب الثعلب خیسانیده گلقند داخل کرده بدهند و ایضاً بهر رفع قبض نیز برای تحلیل ورم فلوس خیارشنبر یک توله گلقند دو توله در
آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز مروق هر یک پنج توله مالیده صاف نموده زعفران و سرخ گل بنفشه سیاه سوده پاشیده دادن در ورم حار معده معمول اساتذه
است و از قلت وزن مغز فلوس مقصود تحلیل ست نه منظور اسهال تا چهار پنج روز بدهند که ورم تحلیل شود و عوارض آن برطرف گردد و زعفران نیز تحلیل
بلحاظ رفع قبض معمول ست و در ورم معده گلقند مسهل نمیدهند و روغن بادام نمیدهند و اغذیه بارده مثل آش جو و کهچری مونگ و دال خشکه و اسفاناخ و کدو و خرفه و
توری بدهند و ضماد در ابتدای ورم رادعات مثل صندل گل سرخ پوست کدو تر در گلاب و آب عنب الثعلب سبز یا آب کشنیز سبز سائیده بر معده ضماد کنند و لعوق
سپستان و زبان تر بدارند و آرد جو خطمی زرد و رد با گلاب و آب کاسنی ضماد سازند بعد از آن در زمان انتها محللات و مرخیات را زیاده کنند خطمی آرد جو و زرد و موم بزرکتان
و حلبه و سنبل الطیب و مانند آن مثل بابونه و سعد و عود و مصطکی ضماد کنند و ضماد مغز خیارشنبر به روغن گل نیز برای تحلیل ورم حار معمول ست و اگر حاجت تنقیه شود
بعد از نضج روز هشتم از مسهل صفرا تنقیه کنند و گاهی از گل نیلوفر چهار ماشه گل بنفشه عنب الثعلب تخم خیارین کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره
زرشک هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده بدستور منضج داده روز مسهل اجزای مسهله افزوده تنقیه می نمایند و گاهی منضج با ادویه مرخیه مثل نقوع خطمی خبازی
وغیره نموده باز اجزای مسهل و همین مرخیات داخل کرده مسهل دهند بعده اگر تب باقی ماند گاو استعمال کنند و برای عارضه بواسیر حسب نقل دهند و ایضاً بعد زمان نضج
و عند قریب منتهای تنقیه آب کاسنی بمغز خیارشنبر و شربت بنفشه و روغن بادام شیرین و کذا آب عنب الثعلب بمغز خیارشنبر و شربت ورد و شربت
دینار خوب ست و بعد از تنقیه روز نهم آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر و خاکشی دهند و ایضاً قرص گل با عرق
کاسنی و بارتنگ و شربت بزوری و خاکشی بعد تنقیه دادن مفید ست و در بیاض ست که اگر طبع قبض باشد حقنه لین یا مسهل آرند تا ماده را باسفل جذب نماید و
بعد از آن آب تمر هندی و آب آلو بیاشامند و اگر طبیعت قابض نباشد آب حبه سیب و رب حصرم و رب انار و رب ریباس و رب تمشی ترنج بنوشند و یا
بست درم انار دانه ترش و یکدرم مصطکی و در یک رطل آب بجوشانند تا نصف باز صاف نموده یکدرم ... بنوشند در شفاء الاسقام
مسطور ست که شربت پنج هند با لیمو مفید ست و در تکمله مسطور ست که در ورم گرم معده تخم کاسنی گل نیلوفر مکوه اصل السوس جوشانیده با گلقند دهند و صندل و
آب کاسنی و کشنیز تره آرد جو و خطمی و حلبه و بزرکتان و سنبل الطیب و قصب الذریره و بابونه حسب اوقات ضماد سازند و بقول سرهندی تا هفت روز بر ورم نگذرد
از خوردن گوشت منع کنند که نکس آرد و از فواکه منع کنند مگر از انار و سیب اقوال علما سویدی ... غیر آن نقل کرده که ضماد آب عنب الثعلب معه سویق
زرد و رد و کذا آب برگ ... اطراف نرم انگور با سویق و کذا ... و کذا سفرجل بریان و شربت کافور و کذا ... و شرب ضماد از ذنب الخیل و کذا
عصی الراعی و کذا اخولان نافع ورم حار معده است علی بن شریف می نویسد که در ورم حار معده بعد فصد باسلیق آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز هر یک شش
توله شب در ظرفی نگهداشته صبح آب زلال بگیرند و ... با گلقند دو توله بدهند و بعد از سه چهار روز فلوس خیارشنبر شش توله لعاب اسپغول روغن بادام
افزوده دهند تا ماده اخراج یابد و صندل سفید با آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و اگر صفرا غالب باشد از گل بنفشه نیلوفر سپستان عنب الثعلب خطمی خبازی کاسنی
بیخ کاسنی زرشک آلوبخارا مویز منقی گاوزبان گلقند منضج داده از آبهای مذکور و مغز فلوس خیارشنبر مسهل دهند و ترنجبین تمر هندی نیز داخل نمایند از حضض
مکی عنب الثعلب گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه ضماد سازند بعض متاخرین نوشته اند که در ورم حار دموی و صفراوی اول فصد باسلیق کشایند و در دموی
خون بسیار گیرند و در صفراوی اندک و اگر از فصد مانعی بود حجامت بشرط میان کتفین نهند و اگر ورم بجانب خلف معده بود بالای معده نیز حجامت کنند و اگر اقدام
باشند بر موضع کتفین نیز و بعد اخراج خون برای تلطیف و منع انصباب ماده آب انارین با نبات و یا ترنجبین دهند و یا قرص طباشیر با آب حصرم و یا شربت بنفشه
و نیلوفر هر یک دو توله و عرق کاسنی و گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک پنج توله بنوشانند و یا شیره کاسنی و خیارین و زرشک هر یک نه ماشه تخم کاهو هفت
ماشه آلوبخارا هفت عدد عناب پنج عدد و شربت نیلوفر چهار توله و یا شربت انارین و یا رب سیب و رب ورد و گلاب دهند و در ابتدا ادویه رادعه عطریه قابضه چون صندل
سفید و مامیثا و گل سرخ و حضض هر یک نه ماشه در آب ... افزوده مکوه سبز ضماد کنند و یا سیب یک عدد زیر آتش بریان کرده و تراشیده و سویق خرفه

ومکوه وکشنیز سبز هر یک سه توله بکار برند و غذا کم و لطیف دهند و محلل مثل آش جو با شربت انار شیرین و یا بنفشه و یا نیلوفر تا چهار روز دهند و روز پنجم این دوا دهند آب کشنیز
ومکوه وکاسنی هر یک یک توله آب انار ترش یکنیم توله شربت سیب چهار توله و هر روز زیاده کنند تا هفت روز و ضماد آرد جو و عدس و خطمی زرد و گل بنفشه و برگ بارتنگ
و تراشه کدو و برگ مکوه هر یک یکنیم توله صندلین نه توله زعفران سه ماشه سرکه چهار توله سازند و غذا نخوداب مسلم یا مقشر و پالک خرفه دهند تا روز هفتم و روز هشتم
ضماد را موقوف داشته خیارشنبر هفت توله ترنجبین نه توله شیرخشت پنج توله آلوبخارا ده عدد در عرق مکوه و کاسنی هر یک دو اوقیه گلاب سه اوقیه گلقند یک اوقیه
روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و بجای آب عرق مکوه و گلاب و نیلوفر دهند و وقت شام نقولات را موقوف نموده بعد از آن نخوداب مقشر و برنج [illegible]
کنند و در روز نهم شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله
و بیاد هر عرق مذکور برآورده شربت بنفشه چهار توله اسبغول سه ماشه پاشیده دهند و غذا بدستور و همین نمط تا دوازده روز دهند و روز سیزدهم تبرید دهند
پانزدهم دهند و روز شانزدهم اگر حاجت مسهل باشد مطبوخ ملین و شربت [illegible] در دیگر [illegible] اهلیلج و یا سنای مکی [illegible] دهند و غذا شوربای مرغاله یا برنج و روز هفدهم قرص
گل سه ماشه عرق کاسنی و بارتنگ هر یک پنج توله و شربت [illegible] چهار توله تا بیست روز بنوشانند تا اثری از آن نماند و این هر نوع ورم در یک هفته
تحلیل [illegible] با آنچه [illegible] التحلیل [illegible] تا آخر [illegible] و محللات [illegible]
استعمال کنند و اگر طبع قبض باشد مغز فلوس با آب کاسنی و یا با مطبوخ عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک [illegible] دو توله گل سرخ [illegible] بنوشانند صاف نموده مغز خیارشنبر
شش توله شیرخشت سه توله مالیده صاف کرده روغن بادام سه ماشه داخل کرده باید داد و مسیحی گفته که اگر در معده ورم حار پیدا شود باید که ابتدا الفصد نمایند خصوصاً اگر سن
و قوت و وقت اعانت کند بعده اشیای مبرده استعمال نمایند و با آن چیزی از قابضات خوشبو مخلوط سازند مثل آب عنب الثعلب گلاب و آب کاسنی و اگر شکم قبض
باشد با این بها خیارشنبر آمیزند و گاهی با آن آب بادیان و قدری قرص [illegible] مخلوط کنند و هرگاه حرارت قوی نباشد قدری مصطکی مخلوط نمایند و غذای ماش مقشر
و کدو و بقله یمانی و اسفاناخ و روغن بادام سازند و در هفته دوم ماش لبسلاق و لبلاب بپزند و سورت آب بجلاب آب انار شیرین و سکنجبین شکری بشکنند و در اول
امر چون ملتهب باشد با ضمادهای بارده مثل عنب الثعلب بارتنگ پوست کدو و آرد جو و اطراف خلاف و بنفشه خشک ضماد کنند و بعد هفت روز چون حرارت
ساکن گردد با این اشیا بابونه و اکلیل الملک و افسنتین و سنبل و بیخ خطمی و صندل سرخ و قرنفل و زعفران آمیزند و یا قیروطی مشتمل بر مصطکی و موم و روغن ناردین گاه
در این قیروطی رب حصرم خشک می اندازند ایضاً در مقام دیگر می نویسد که اگر با وجع معده تب و ورم حار ظاهر باشد فصد باسلیق نمایند و بر موضع وجع
صندل سفید و سرخ و گل سرخ و آب بهی نهند و بماء الشعیر غذا سازند و گوشت و شیرینی و شراب ترک نمایند و آب نارنج ترشی دارد و لوبیا فواکه بارده بنوشند
و چون صورت ورم ساکن شود مغز خیارشنبر با آب کاسنی مروق مالیده بیاشامند و اگر ایام طول کنند و حرارت ساکن شود و ورم صلب باقی ماند تدبیرش در
علاج ورم سوداوی باید جست و صاحب خلاصه می نویسد که علاج ورم حار دموی و صفراوی اول فصد باسلیق است و اخراج خون بقدر حاجت و بحسب احتمال
قوت و سن و وقت حاضر و غیر آن و ماء الشعیر با آب انار مزمز بنوشانند و یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر بدیه دهند و تضمید معده در ابتدا ایضاً مرکب از گل سرخ
و صندل و گل ارمنی و رسوت و شیاف مامیثا با آب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب به نمایند و ایضاً در بدو ورم معده بگیرند آب مورد و گلاب و آب به و آب خرفه
و آب حی العالم و آب سیب و موم و روغن گل گداخته داخل کرده در هاون خوب حل سازند و بر آن اندک کافور و صندل سفید انداخته بر معده و فم آن ضماد
کنند و در آن پارچه کتان آلوده بر موضع ورم نهند و ایضاً هنگام تزیید آرد جو و بنفشه خشک و صندل سفید و آب عنب الثعلب آب بارتنگ پوست کدو
ضماد نمایند و غذا مزوره اسفیدباج با اسفاناخ یا خبازی یا قطف و مانند آن دهند و مغز بادام سفید در آن مالیده و چون ماده ورم نضج ابتدا کند احتیاج تحلیل
افتد با آرد جو و خطمی یا بابونه و اکلیل الملک صندل سفید و گل سرخ برای حفظ قوت معده گرفته پخته با شکر شب آب عنب الثعلب و آب کاکنج ضماد کنند و ماء الشعیر
با شربت بنفشه بنوشانند [illegible] عنب الثعلب و آب کاسنی مطبوخ مروق چهار اوقیه گرفته مغز خیارشنبر پنج درم در آن مالیده روغن بادام شیرین دو درم
چکانیده پنج روز تا هفت روز بدهند بعده نظر کنند اگر تب حرارت نباشد آب کاسنی و عنب الثعلب اندک [illegible] بیفزایند [illegible] مثقال

اوروغن گل تقطیر نمایند و از آب سبوس گندم با شکر و روغن بادام و یا مغز نان خشکار با روغن بادام حریره ساخته تغذیه فرمایند و اگر ورم تحلیل نشود و امر او به تقیح موجب
گردد علاج دبیله معده نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که بعد فصد باسلیق اگر مانعی ازان نباشد به و سیب بریان کرده و تراشه کدو و ساق خرفه و برگ او کوفته
بر معده ضماد کردن سود دارد و شربت انار ترش و شیرین و رب سیب و رب به بدهند و از غذا بر کشکاب و آب انار اقتصار نمایند و آب با شربت بنفشه و نیلوفر آمیخته بادام
و بعد از چهار روز آب برگ بارتنگ و آب کاسنی و آب عنب الثعلب هر یک یک اوقیه با چهار درم فلوس خیارشنبر و اندکی زعفران بدهند و اگر این آبها همه
حاضر نباشد هر چه ازان میسر آید سه اوقیه آن باید گرفت و درین سه روز ضماد از رب و صندل و تراشه کدو تر و آب عنب الثعلب اندکی زعفران سازند تا بهفت
روز بگذرد و از روز هشتم تا چهار روز آب عنب الثعلب آب کاسنی هر یک یک جزو آب بادیان ترب و آب کرفس هر واحد یک جزو از همه بمقدار چهل درم گرفته با چهار درم
فلوس خیارشنبر و دو دانگ زعفران باید داد و اگر بعد هفت روز هنوز حرارت تمام باشد دوای مذکور بدون آب بادیان و آب کرفس بدهند و اگر طبع نرم باشد
عوض خیارشنبر طباشیر و قابض باید داد و با نیم درم تا یک درم قرص گل برب سیب و رب آبی بدهند و ضماد از عنب الثعلب و کشنیز خشک یک دو اوقیه و بنفشه دو اوقیه
خطمی یک اوقیه و آرد جو و بابونه هر یک نیم اوقیه و اکلیل الملک اوقیه و اصل السوس یک نیم اوقیه و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل هر یک پنج استار و در نسخه دیگر
برگ خطمی دو اوقیه زعفران نیم اوقیه عوض عنب الثعلب و کشنیز سبز سنبل ساخته و بر پارچه کتان طلا کرده بر معده وضع باید ساخت و بعد از چهارده روز که حرارت
ساکن شده باشد در کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک سه درم باید پخت و با روغن بادام باید داد و بابونه دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین دو اوقیه سنبل
نیم درم اصل السوس اوقیه اکلیل الملک اوقیه نیم بیکا کوفته و اوقیه موم زرد یا اوقیه روغن گل و روغن خیری یا روغن سوسن هر یک پنج اوقیه و در بعضی نسخه شبت
عوض اکلیل الملک است بدستور ضماد سازند و ضماد جالینوس در ورم معده معتمد او ست مطبوخ آش چقندر و برگ چقندر در شراب و اسفاناخ و سلق و کدو باشد
بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد بدهند و ... بمزورت دهند و اگر تب ساکن باشد جوزه مرغ به آش چقندر و برگ چقندر و غیر آن پخته روا باشد لیکن تا هفت روز
از ابتدای مرض نگذرد و تب ساکن نشود جوزه مرغ نشاید داد و هرگاه ماده رقیق تحلیل پذیر و از نیمه غالب باشد با ضماد محلل که در علاج ورم بلغمی مذکور گردد بکار برند
و هرگاه در آن نضج شود و ریم کند علاجش در دبیله مسطور شود و خجندی گفته که علاج ورم دموی فصد باسلیق ست اگر ممکن باشد و تناول اشربه و اغذیه حامضه
مطفیه و بهتر آنست که در ابتدا مبادرت برادعات کنند و بگلاب صندل ضماد نمایند و آب انار میخوش بنوشند و غذا با دالشعیر و ماش و مغز بادام و کدو و تمر هندی
یا آب انار ترش یا ربوب فواکه ترش دهند و بعد چهار روز تا روز هفتم آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا شیره خرفه یا آب آن یا هر دو چهل درم بیاشامند و روز
هشتم در آب کاسنی سه یا چهار اوقیه پنج درم مغز خیارشنبر مالیده با اندکی زعفران که در آن تحلیل و تنقیه است بنوشند و بعد از روز چهارم ضماد آرد جو و صندل و غیره
که در قول جرجانی گذشت مع آب بارتنگ عوض زعفران بکار برند و بعد از هشتم تا چهاردهم آب عنب الثعلب آب کاسنی یک دو جزو آب کرفس آب بادیان
یک جزو بقدر چهل درم با شکر بدهند و بعد از هفتم ضماد عنب الثعلب و کشنیز خشک که در قول مسطور مذکور شد نافع ست و اگر طبیعت قبض باشد روز دهم و
دوازدهم هفت درم مغز فلوس و اندک زعفران و یک درم روغن بادام در آبهای مذکور داخل کنند شیخ الرئیس و بعض شراح قانون می نویسند که در اورام اعضاء
باطنه خصوصا لطیفه واجب ست که خالی نباشند از ادویه قابضه از جهة حفظ مزاج روح که در آنست و محللات آن از قابض بهر حفظ قوت معده کذا قال القرشی
بقول گیلانی ورم حار معده منجمله امراض قاتله شدید ست و لاسیما چون خراج و دبیله شود و منفجر گردد پس چون از شدت حرقت و التهاب گمان شود که
ورم میکند واجب ست که در ابتدا از روادع قوی استعمال نمایند و اگر چه در آن مثل کافور داخل باشد و خوف از تبرید آن نباید کرد چه مرض بسیار هائل قتال
است و تمریخ معده بمثل روغن سفرجل و تضمید آن بسفرجل و پوست کدو و برگ خرفه و آرد جو و مانند آن بلکه قویتر ازان نمایند و در یک هفته علاج دو
کس ازیشان را ورم معده از ماده حار بود بدین شیاع زیادت تبرید نمودم و در اندک مدت صحت حاصل شد و در علاج کسیکه رعایت مثل این احتیاط
نکرده بود امر او بعد انفجار بهلاکت انجامید و حق آنست که بر تبرید شدید بحیث جمود تامل و ضرورت جسارت نمایند و منع غذا و تلطیف تدبیر برای ایشان
نافع ست و ... و اکثر اوقات یعنی در اوائل حدوث آن سوای آب و آخر آن لابد ست استعمال او و در جمیع اوقات مرض و از اسهال عنیف و قی

اجتناب نمایند و از ادویه و اغذیه بلیغه مثل شعیر و ماش و قطف و کدو و اقتصار ورزند ولیکن ادویه بلیغه مثل خیارشنبر باید چه دران خوف استفراغ نیست بخیارشنبر نیست کرین
نافع ورم و مخفف ماده است و گاهی از ایارج و صبر بوزن یکدانگ تا نیم درم دران می آمیزند و بهتر آنست که خیارشنبر با آب کاسنی بیاشامند و گاهی روغن
افسنتین اندکی داخل میکنند که آن بقبض خود نافع ست لیکن جرات بادخال افسنتین هنگام سکون شدت حرارت ماده کنند و قومی درین مرض هلیله استعمال میکنند
و من ان کراهت میکنم یعنی باستعمال آن اصلا راضی نیستم و بوجهی از وجوه اسهال بهلیله درین جائز نیست و گاهی ایشان سکنجبین لیستقمونیا می آشامند و من آنرا مکروه میدانم
چه سقمونیا اضرار اشیا بمعده و معاند و مضعف آنست و سکنجبین بسبب قوت تنفیذ آن مضرست و اگر از مثل این چاره نباشد صبر قدری و آنچه قریب او باشد
بسکنجبین بدهند و اگر ترک او تا ممکن باشد افضل ست زیرا که صبر نیز ضارست از جهت جذب مواد بسوی معده و کذلک سکنجبین از جهت تنفیذ صبر بسوی او
مسهلات نافعه در ابتدا انیست که بگیرند آب عنب الثعلب آب کاسنی دو اوقیه و مغز خیارشنبر سه درم و از کدو و روغن بادام هر واحد دو درم و بیاشامند
و مداومت طبیعت باین دوا نمایند اگر طبع قبض باشد و واجب ست که اقدام بر نوشیدن آب سرد و لبسیار و خالص نکنند بلکه بصورت آن بجلاب یا برب فواکه
بشکنند و اگر وجع شدت کند سه درم تخم خیار با آب سرد یا با آب برف بنوشانند و نوشیدن آب شکر طبرزد خیلی سودمندست و ایضاً آب کاسنی صحرائی و اضمده متخذ
از بلیح و قسب و گلنار و لحیة التیس و افسنتین چون ضماد کنند منع ورم کند اگر در جمیع اجزای معده منبسط باشد و مادام که حرارت باقی باشد و اگر چه بعد هفتم روز بود
آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی صحرائی موقوف نکنند و چون از هفت روز تجاوز کنند قرص ورد تا نیم درم و قدری از عصاره افسنتین و
مصطکی با آن آمیزند و ایضاً بادیان و کرفس آمیزند و غذا تا هفتم روز ماش و قطف و سرمق و کدو بروغن بادام یا زیت انفاق دهند و شراب جلاب با آب بخار او
عصاره کاسنی بستانی و بری و در آخر درم مصطکی و عصاره افسنتین بدهند و بعد هفتم آنچه جالی و منضج اندک باشد مثل سلق و لبلاب با آن آمیزند و ایضاً درین هنگام سکنجبین
بیاشامند و گاهی چند روز قبل از این آنرا می نوشانند و گاهی با آب خمیره بنفشه آنرا می آشامند اگر غثیان شدید موذی نباشد و این تدبیر نار و تغار هم باشد
و چون بسبب ساکن شود و ورم نرم گردد وقت تحلیل باشد و چون اندک انحطاط یابد در ضماد مثل مصطکی و افسنتین داخل کنند و شراب از سکنجبین بقیه قدری اوا
و گاه نوشیدن خیارشنبر در آب بادیان و کرفس و روغن بادام شیرین تا آخر کفایت میکند و صواب آنست که چون وقت علاج ارخا و تحلیل برسد از انهام
بر صرف مرخیات و محللات اقدام ننمایند بلکه ادویه مرخیه لقابضه مخلوط سازند بهر آنکه در اقتصار بر مرخیات خطر عظیم ست و در اکثر صاحب او را هلاک
میگرداند خواه ادویه مشروبه باشد یا موضوعه بر معده از خارج و معده درین امر اولی از کبد ست و اگر چه کبد اشرف از انست بهر آنکه معده حساس ست پس
رعایت این احتیاط در استعمال مرخیات واجب ست و قوابض صالح برای ایشان آنچه که دران عطریت باشد مثل مصطکی و گل سرخ ست و ایضاً ناردو سنبل
و گلنار و اطراف اشجار و از ادهان مثل روغن به و مصطکی و ناردین و سیب و زیت انفاق ست بلکه واجب ست که در تابستان و در ابتدا در مراهم و روغن گل
و زیت انفاق و روغن سفرجل و روغن سیب و در زمستان یا در زمان تحلیل روغن ناردین و شبت و بابونه و سوسن استعمال نمایند در روغن مصطکی میاند
این وانست صفت اضمده جیده در ابتدا و تزید و انتها ضماد نافع درین وقت و قبل آن بگیرند آرد جو و فوفل گل نیلوفر هر واحد اوقیه گل سرخ بکیسه اوقیه
زعفران نیم اوقیه بنفشه پانزده درم کتیرا پنج درم خطمی بابونه هر واحد ده درم صندل پانزده درم مصطکی اقاقیا گلنار هر واحد پنج درم موم روغن گل بقدر سه که
جمع کند آنرا و از اضمده جیده در ابتدای ورم اصل السوس و اکلیل الملک و موم و روغن بنفشه است و واجب نیست که با وجود اسهال شدید ضماد نمایند
با ادویه مرخیه بلکه اول تبدیل تشکم کنند پس ضماد استعمال نمایند و اما تضمید بقوابض وقت حاجت بدفع عند اسهال و ضعف قوت استعمال باید کرد و از اضمده
جیده در وقت منتهی تا انحطاط انیست که آنچه گرفته شود ایجلین فقاح اذخر بابونه اکلیل الملک افسنتین و کمی سنبل الطیب خطمی صندل فوفل زعفران حب الغار
و با انتهای ابتدا بقبض و در ابتدا زیاده کنند محللات در آخر و از اضمده جیده در انضاج ورم حار و باشد اگر اراده تحلیل آن باشد انیست که بگیرند اطراف گل سرخ
و اطراف افسنتین و اطراف حی العالم و پوست ترنج و مصطکی و کندر هر واحد یکنیم جزو سفرجل و لب زعفران و صبر و مر هر واحد یکجزو و موم و روغن باید نمود
نا دهن ... ده جزو و چون سبب حدوث او رام اوجاع کبد باشد که از حق او معالجه بملطفات بود و بسبب بودنش حادث از مواد غلیظه بارد و رطب

پس هرگاه این اوجاع شود و ورم گردد واجب است که بدلاثات ازان قطع کنند بهر آنکه ملطفات اگرچه مطلوب باشند و استعمال آنها در ابتدای ورم جائز نیست و اتصال به مسکنات اوجاع مثل شحوم بط و ماکیان نمایند و چون ورم کهنه شود تریاق خبث الحدید بخورانند و ضماد مقل مع حب البان که در قرابادین مذکور ست بعمل آرند و از نجمه تقویم میکند این را قیروطی بروغن بلسان و صبر و موم سفید است و واجب است که قیروطی جالینوس مذکور در علاج ضعف معده استعمال کنند و ضماد اکلیل الملک بسیار نافع ست و ازین نوع ست بابونه و گلنار و بزر کتان و اکلیل الملک و خطمی که ازان ضماد نمایند و تکمید کنند با آب آن تحلیل سازند و از آنچه درین می نوشتند انیست گل سرخ ده درم عود دو درم مصطکی سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم دو درم ملتهب یا کافور بخورند یا بگیرند [illegible] سنبل [illegible] رطل آب بپزند تا یک رطل بماند بعده صاف کرده آب عنب الثعلب آب کاکنج [illegible] هر دو را بجوشانند و بران موم و [illegible] قیروطی ساخته [illegible] تمام آن و ضعف نصف آن بنوشند و اگر احتیاج بقوی تر از ضماد مذکور افتد دران قسط و بزر کتان و حلبه زیاده کنند و اگر ازین هم قوی تر باید تخم کرنب و اشق و مقل ساق گوزن و پیه ماکیان افزایند و گاه احتیاج بضماد دیاخیلون و ضماد اصفر افتد و درین وقت گاه حاجت می آید بخوردن قرص مقل و از مراهم نافعه درین وقت مرهمی باین صفت است بگیرند موم در روغن ناردین اوقیه مصطکی و صبر و سعد و اذخر هر واحد مثقال مقل سه درم مقل را در شراب حل کنند و با ادویه مسحوقه مرهم جمع کنند و اگر درینجا اسهال باشد اکثر احتیاج با دخال عصاره حصرم یا عصاره افسنتین درین می افتد و یا هر دو جمع کنند و از خطای عظیم است که [illegible] ورم طول کند و مداومت معالجه بمبردات کنند و ورم در طریق [illegible] خراج باشد و از نضج منع کنند چون این رعایت نمایند و گفته اند که [illegible] بسبب چون بدین طور تعلیق نمایند که پس معده کند عظیم المنفعت در اوجاع و اورام آن باشد و اما هرگاه ورم بوسیله خراج گردد علاج او جداست و طبری گوید که علاج [illegible] معده آنست که نظر کنند پس علیل و مزاج او و فصل و سال و بلد پس اگر زمانه تابستان باشد [illegible] او را در موضع سرد و زیر بادکش سازند و از حرکت [illegible] منع کنند و از غذا بماءالشعیر تنها اقتصار نمایند و هر روز در اوقات عادت غذای او بنوشانند و اگر احتیاج بزیادتی آن افتد زیاده کنند و اگر احتمال فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون [illegible] کنند و تضمید معده او در اول این مرض باین قیروطی سازند بگیرند روغن گل که بسرکه جوشانیده باشند بدین طور که [illegible] درم روغن گل خالص پنج رطل سرکه آمیخته با آتش ملایم بجوشانند تا سرکه بسوزد پس این روغن را صاف کرده با موم مصفی قیروطی سازند و آب برگ اسپغول و آب برگ بارتنگ و آب عصی الراعی و آب جراده کدو و آب قداح خلاف و آب تربز با هم آمیخته ازان اسفنج قیروطی بر آتش نمایند بعده [illegible] بعده قطعه کرده [illegible] نموده بر گذارند و بار دیگر باین آبها [illegible] بالای آن نهند و هرگاه خشک شود درین آبها تر کنند و گاهی درین مرض این ضماد می نمایند بگیرند برگ انگور [illegible] و آب عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ همه را باریک بسایند و بران آرد جو و بنفشه و خطمی سفید کوفته بیخته اندازند و خوب مخلوط نموده ضماد [illegible] ازان بر معده نمایند و چون هفت روز از ابتدای این مرض بگذرد و درد کم شود و آثار سکون [illegible] مرض ظاهر گردد نقل باین تدبیر نمایند که بخورند حماض خراسانی مسحوق [illegible] مطبوخ با سفاناخ و بقله یمانی و [illegible] و مانند آن و این ضماد مرتب سازند بگیرند بابونه اکلیل الملک هر واحد دو درم قسب یا لبسب ده درم گل سرخ افسنتین یا عصاره آن هر واحد پنج درم مصطکی دو دانگ درم عصاره حصرم خشک سه درم عصاره زرشک عصاره لحیة التیس [illegible] احد چهار درم همه را ساییده با آب قداح انگور و گلاب و قدر قلیل سرکه آمیخته بر پارچه مالیده بالای معده ضماد نمایند و اگر معده او احتمال غذا نکند بسبب ضعف یا الم خود غذای او بدل ماءالشعیر [illegible] سازند و [illegible] تدبیر هفت روز دیگر باشند پس به بینند اگر مرض نقصان یافت و بسبب عطش ساکن شده تپ زائل گردیده و قاروره [illegible] نقل باین تدبیر نمایند که سلق مطبوخ بماش و روغن بادام بخورند و در غذا اندک [illegible] بیفزایند و نقل بماءالشعیر با سکنجبین سفرجلی نمایند و قدری سفرجل شیرین بخورند و بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک مصطکی و مر و صبر همه را کوفته بیخته از موم سفید و روغن گل قیروطی ساخته بیامیزند [illegible] بر معده ضماد نمایند پس اگر احتمال این نماید و مزاج او متغیر گردد و مرض بزودی صحت یابد و اگر مزاج او متغیر شود و حدت بپذیرد مرتبه دوم فصد کنند اگر ممکن باشد لیکن [illegible] تدبیر وسط و تدبیر اول حسب قوت مرض و ضعف آن و صلاح و فساد آن اعاده نمایند و این تدبیر ثالث که ذکر نمودم بعد چهارده روز و ظهور صلاح جائز است و تقدیم و تاخیر چیزی ازین تدبیر کنند و گاهی در آخر این علت تضمید باین ضمادی نمایند بگیرند مغز سفرجل میخوش

دهن سیب و مهر دو را بکوبند تا مثل حلوا گردد بعده چیزی از گل بابونه و اندکی از اکلیل الملک و قدری از بیخ خطمی سفید کوفته بیخته آمیزند بعد از آن یک درم زعفران بران اندازند و بر معده ضماد نمایند و این ضماد در آخر این علت خیلی نجاح می بخشد و گاهی در آخر این مرض این ضماد که معروف بطبیخ سفرجل و معمول حکیم یونانیان برای این علت ست می نمایند و گاه در ورم کبد نیز این ضماد میکنند بگیرند آب سیب رطل و سفرجل خوب کوفته رطل و عصارهٔ غافث لبست درم و عصارهٔ افسنتین و سنبل و عصارهٔ لحیة التیس ده درم و قسب سی درم و گل سرخ مثله بعده سرکهٔ تازه سه رطل در دیگ سنگین اندازند ادویهٔ مذکور کوفته بیخته مع جمله ادویه آمیزند و بجوشانند تا ادویه مهرا شود و مثل حلوا گردد پس ضماد غلیظ از آن بر معده سازند و در ازالهٔ تجربهٔ این علت بالغ ست و اگر در وسط این علت نیز … در آخر آن طبیعت مریض متحمل گردد غذای او آب سویق جو و حسو و متخذ از … مقشر بریان سازند و هرگاه قاروره او بسوی طبیعی عود کند و تب او زائل گردد در این بعد … ثالث و بعد چهارده روز از ایام مرض و باشد طعام بعد قوت سینه تیهو و مزورات مثل آب نخود و … سازند و اگر احتراق در جسم او باقی باشد و فضول رفته … کنند … بماء الشعیر و آب چقندر مطبوخ مقوی با شکر سفید و روغن بنفشه و اندکی … نمایند از طعام او کم کنند و حفظ قوت او با ماء الشعیر … او مثل سیب و سفرجل و بنفشه و گل سرخ و کافور و گلاب مانند آن سازند و اهل حران در اول این مرض و در وسط و آخر او روغن سفرجل استعمال می نمایند و دعا کرده اند که ایشان … یافته اند مدد استعمال این روغن چیزی قباض و چیزی منضج محلل زیرا که از طریق ضماد معده دیگر آنست که مؤلف از شی عطر و شی قباض و شی محلل منضج و شی مبرد باشد و در سفرجل تعطیر و قبض تقویت ست و در ان تحلیل بازین طریق ست که آن مدر بول ست و در روغن گل جامع ردع ماده و تقویت … است پس میگیرند سفرجل خوشبو و قطعه خرد میکنند بعده دو سه روز میدارند پس بروغن گل میجوشانند تا مهرا شود و بعد از آنکه اندکی جوش خورد بران برگ … و یک شبانه روز میگذارند پس روغن از ان صاف نموده بر معده می مالند پس بهم میرسد آنچه اراده میکنند از تحلیل و قبض و تقویت و برای ایشان … مقام سایر ادویه میباشد و آنچه صاحب این علت را می نوشانند و از ان عدول نمیکنند آب عنب الثعلب و آب کاسنی و ماء القرع بجلاب در اول مرض … سکنجبین سفرجلی در آخر آنست و اگر با مهر برای نوشیدن آب عنب الثعلب و آب کاسنی با قرص گل … و آن بسیار نافع ست در وسط و آخر این مرض بگیرند قرص گل … دو مثقال درم و آب عنب الثعلب مروق یکده درم و آب کاسنی مروق یکده درم و سکنجبین سفرجلی ده درم و این نیز در معالجهٔ این مرض بالغ النفع ست بلکه زیاده بران نیست و جالینوس گفته که با آبهای مذکوره اندک آب بادیان مخلوط سازند این در وسط مرض و آخر اوست اما در اول آن بادیان …

علاج ورم صفراوی معده

فصد باسلیق نمایند و گویند که فائدهٔ فصد درین نوع برای تقلیل اعراض اوست بسبب قلت ماده و گاهی فصد بر علیل و بال میشود و بنابرین جالینوس … که فصد در ورم صفراوی بجزم و احتیاط باشد و بعد فصد تدبیریکه در علاج ورم دموی گذشت بکار برند بر رعایت تبرید زیاده تر … حرارت شیره مغز تخم کدو و تربوز و کاهو و تخم خرفه بدهند و آب کاسنی و عنب الثعلب بهترین دوا ست با شربت انار و یا شربت تمر هندی و یا شربت غوره و یا بادرنگ بدهند و غذا ماء الشعیر سازند تا تلیین طبیعت بحقنهٔ لین یا آب کاسنی لعوق خیار شنبر یا آب تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت با شربت گلاب … باید داد و آشامیدن آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب تازه مروق هر یک پنج توله شیره مغز تخم تربز چهار ماشه فلوس خیار شنبر … روغن بادام چهار ماشه نیز مفید و تشنگی شدید آب سرد جائز ست و در حالت نرمی شکم قابضات خفیفه مثل رب به و رب انار و شربت لیمو بدهند و ضماد صندل سفید و صندل سرخ با کشنیز سبز و آب عنب الثعلب و گلاب بر شکم در ابتدا نیز معمول ست و گاهی شیاف ماميثا و کافور می افزایند که ضماد صندل و آرد جو با خیار یا آب بهی نافع … میامرست که علاجش فصد و اخراج خون اندک و اسهال صفرا بمسهل خفیف ست شیخ میفرماید که چون ورم صفراوی باشد در ابتدای او واجب ست که … نمایند بضمادات مبردهٔ معروفه مخلوط بصندل و کافور و گل سرخ و مانند آن و بنوشیدن ماء الشعیر با آب انار میخوش مطبوخ با سرطانات و بعد چندی روز آب عنب الثعلب و آب کاسنی استعمال کنند و نزدیک … اندک آب بادیان آمیزند و گویند که جالینوس درین دوا از آمیختن آب بادیان منع کرده است و لیکن … آن حسب رای جالینوس ست و منع آن … نموده جرجانی ایلاقی گوید که … علاج دموی نزدیک ست الا در علاج …

زیاده ازان باید و این چنان باشد که در کشکاب آب سرطان پخته با آب انار میخوش آمیخته بنوشند و ماء القرع با آب انار آمیخته و ماء الخیار لعاب بهدانه تخم خرفه یک درم
مغز تخم خیار کوفته با آب کاسنی و اندک شکر بدهند که اینهمه موافق بود و ضماد از تراشه کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار کنند و اگر ضماد از برگ بارتنگ و برگ [illegible]
و خیار و آرد جو و طحلب سازند سخت نیک باشد و بعد از چهارده روز تدابیری که در علاج ورم دموی گذشت بعمل آرند و این قرص گل درین باب نافع است گل سرخ
شش درم زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم اصل السوس مغز تخم خیار ترنجبین هر یک سه درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یک درم همه را کوفته بیخته با آب سرد
سرشته قرص سازند شربتی یک درم و بعضی ازین حبها مثل حب سعال ساخته زیاده کرده اند

علاج ورم بلغمی معده

[illegible] نضج ماده بعد نضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند پس ازان تریاق اربعه و تریاق [illegible] و [illegible] بخورند و آب عنب الثعلب و آب بادیان سبز و ورق با گلقند
[illegible] با روغن گل با سرکه فائده میکند و کذا روغن یاسمین و سکنجبین و روغن بید انجیر نیز [illegible] مفید و بادیان بیخ بادیان [illegible] جوشانیده گلقند
داخل کرده نوشیدن سودمند است و گاهی اصل السوس عوض [illegible] کرده میشود و یا عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه بیخ بادیان شش
ماشه بیخ کبر چهار ماشه تخم کشوث [illegible] سه ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه دو توله داخل نموده بنوشند و [illegible] تخم [illegible]
[illegible] انگور [illegible] افسنتین [illegible] سنبل الطیب زعفران مصطکی سه درم مغز فلوس در آب عنب الثعلب حل کرده صاف کرده آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اذخر سنبل الطیب
سعد کوفی گل بابونه هر یک یک توله در آب عنب الثعلب سبز چهار توله سرکه یک توله سائیده ضماد کردن نیز مجرب است و یا برگ [illegible] که بر درخت [illegible]
پیچیده [illegible] گل ارمنی در آب سائیده قدری سرکه آمیخته نیم گرم ضماد کنند و یا تخم شبت نانخواه شونیز بیخ اذخر در سرکه سائیده نیم گرم ضماد نمایند [illegible]
و دواء الکرکم و ضماد زعفران و غیره که در علاج ورم سوداوی بیاید نیز درینباب معمول است و اگر ورم با عسر نفس باشد اصل السوس مویز منقی بادیان [illegible] خشک انجیر زرد
[illegible] جوشانیده گلقند داخل کرده دهند باز عنب الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان فزایند و بعد نضج گل سرخ چهار ماشه [illegible] بنا بر تحلیل [illegible]
موصوف چهار ماشه مغز فلوس پنج توله ترنجبین [illegible] توله روغن بادام چهار ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل در منضج گل سرخ تخم کرفس هر یک چهار ماشه [illegible]
عوض گل بنفشه و عناب و انجیر افزایند و بعد نضج مسهل [illegible] بعد سه مسهل جوارش کمونی کبیر [illegible] ماشه شیره بادیان [illegible] ماشه [illegible] دو توله گلقند سه توله
[illegible] معجون گل چهار ماشه همراه گلقند و دو توله عرق بادیان و عرق عنب الثعلب جوشانیده خوردن و کذا قرص سنبل و قرص زرشک [illegible] استعمال [illegible]
ورم بلغمی نافع است و غذا درین باب آب نخود مناسب بود و اگر تشنگی غلبه کند چند دانه مویز منقی یا اندک کچری مونگ یا شوله باید داد و اگر اول [illegible]
و نضج بلغم بماء الاصول مثل بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس بادیان هر یک هفت ماشه بیخ کرفس چهار ماشه جوشانیده گلقند سه توله [illegible] بنوشند تریاق اربعه
بخورند و با غذیه ملطفه مثل نخود آب با شیره [illegible] و اندک دارچینی و فلفل و کرویا غذا سازند [illegible] که دران [illegible]
بادیان بنوشند و اول سرکه و روغن گل [illegible] و بعد [illegible] ضماد [illegible] انگور [illegible] استعمال نمایند نیز مفید بود و اگر ورم تحلیل نشود مغز فلوس
اجزای مسهله در ماء الاصول افزوده مسهل دهند [illegible] اگر [illegible] باشد و فلوس خیار شنبر [illegible] حل کرده و یا نقوع صبر [illegible] قول حکما ضماد
[illegible] که ورم بلغمی بهتر آنست که اگر [illegible] تا سه روز از غذا [illegible] تا رطوبت [illegible] تحلیل [illegible] غذای نخود آب [illegible]
دهند و سرکه و روغن گل [illegible] سنبل الطیب عنب الثعلب [illegible] هر یک [illegible] ماشه ضماد سازند و جهت نضج ماده و تحلیل [illegible] ماء الاصول
دهند [illegible] بیخ بادیان بیخ کاسنی [illegible] درم اکلیل الملک انیسون [illegible] هر یک سه درم اذخر مصطکی اصل السوس پرسیاوشان هر یک دو درم
بیخ کرفس پنج درم [illegible] پانزده درم در [illegible] آب [illegible] صاف نموده چهار اوقیه با سه درم روغن بادام شیرین و عسل [illegible] توله
[illegible] روز [illegible] جهت تنقیه مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شش توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله روغن
بید انجیر [illegible] درم اضافه [illegible] و وقت شام [illegible] ماء الاصول مذکور [illegible] اوقیه با ده درم

انگبین چون تب نباشد و روز دیگر وقت شب حب غاریقون علوی خان خورانند و صبح مسهل بدستور دهند و همین نمط تا دوازده روز عمل آرند اگر تحلیل یافت
فبها و الا اگر ورم بدستور باشد دیگر تا نضج ظاهر شود ... در دبیله معده گفته آید بکار برند و سویدی از ابن ماسویه و ایلاقی و تمیمی و ابن هبل و طبری هم نقل کرده که
شرب ضماد مصطکی و جوز بوا و اذخر و شکاعی و غافث و همچنین میعه سائله و عسل و اکلیل الملک و قصب الذریره و ضماد اسقولوقندریون هر واحد نافع ورم
بارد است شیخ می‌فرماید که درین ورم نیز قانون نیست که ادویه محلله از قابضه خالی نباشند و محلله که درین احتیاج بدان می افتد آن قوی التحلیل اند و ابتدا در
علاج ایشان باین دوا نمایند که آب کرفس و آب بادیان تر هر واحد دو اوقیه بورق سه درم روغن بادام شیرین بقدر کفایت بنوشند بعد از آن هر دو درم روغن ...
مع سه درم روغن بادام شیرین یا این مطبوخ اکلیل بنوشند اکلیل الملک ده درم تخم بادیان ده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار اوقیه
از ان با روغنهای مذکور بنوشند و طبیخ زوفا که دران اکلیل الملک جوشانیده باشند بیه شربت آن سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام انداخته نوشیدن نیز
ایشان را نافع است و از مسوحات و اضمده این دوا مجرب است بگیرند جعده اکلیل الملک حاما بابونه شبت هر واحد ده درم افسنتین سنبل الطیب هر واحد هفت درم
هشت درم کندر شش درم تخم خطمی پانزده درم مصطکی اشق جاوشیر سکبینج ساییده هر واحد ده درم پیه بط ماکیان هر واحد دو اوقیه موم سرخ نیم رطل و نقل سعوطا
روغن ناردین و روغن سنبل است که دران مر و فرفیون آمیخته باشند و طعام ملین و لبلاب و روغن بادام شیرین پخته و چقندر و کرنب و تربیت پخته و از اغذیه که
... و هضم او آسان باشد نیز نافع است و ازین مطلقا اجتناب نمایند ایلاقی و جرجانی گویند که در ابتدای ظهور ورم هر صبح آب کرفس خیره که در قول صحیح
گذشت بدهند بورق بده درم روغن بادام بدهند و بعد هفت روز مطبوخ اکلیل الملک که در قول مسطور مذکور شد باید داد و با تخم بادیان انیسون ...
مصطکی تخم کرفس ... درم ... مطبوخ مذکور جوشانیده صاف کرده هر صبح چهار اوقیه به دو درم روغن بید انجیر و سه درم روغن بادام بدهند ...
... و دران اکلیل الملک پخته باشند نافع بود و در نسخه ضماد مجرب شیخ سنبل ده درم و زعفران مکیم اوقیه روغن سوسن و روغن ناردین هر یک نیم رطل ...
و در نسخه اشق و جاوشیر با زعفران سوده در شراب حل کنند و ادویه دیگر کوفته بیخته و موم در روغن گداخته بدان بسرشند و در بعض نسخ ابهل بیست درم کتیرا ...
است ... انگور و سعد و اذخر و سنبل کوفته بسرکه سرشته ضماد نمایند و بجای آب ماء العسل بنوشند خجندی گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول ...
تریاقات و معاجین است و آبیکه دران تخم کرفس و بادیان و بیخ اذخر و مویز منقی جوشانیده باشند باندکی روغن بید انجیر بیاشامند و اقتصار بتقلیل غذا لطیف
آن نمایند و این ضماد نافع است اکلیل الملک بنفشه ... بابونه جعده شبت هر واحد یک جزو سنبل الطیب افسنتین تخم کرفس و بادیان کندر مصطکی اشق جاوشیر ...
نیم جزو ... ربع جزو صمغ را با آب کرنب حل کرده و ادویه دیگر ساییده همه را با پیه بط و پیه ماکیان و موم جمع کنند ضماد نمایند صاحب کامل گوید که
در ورم معده یا قعر او ورم بارد و رخو بلغمی عارض شود ماء الاصول مع دواء الکرکم یا مع امروسیا بقدری روغن بید انجیر بدهند و یا سکنجبین و تریاق اربعه یا تریاق
فاروق یا مثرودیطوس با آبیکه دران زیره و انیسون و بیخ اذخر جوشانیده باشند بدهند و روغن بید انجیر با آب کرفس و بادیان و مویز بنوشند و تکمید معده با ...
دران زیره و انیسون و بیخ اذخر و فقاح آن جوشانیده باشند بقدری نمک و دران سرکه کهنه آمیخته بعمل آرند و تکمید معده و فم آن باین ضماد نمایند صبر سقوطری
پنج درم افسنتین ... هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک ساییده روغن یاسمین و روغن ناردین هر واحد ده درم موم سرخ پنج درم
گداخته آمیزند و استعمال کنند و باغذیه حار یابس مثل نخود آب بزیت و زیره و دارچینی و شبت و ... محموم ... و ... بزیت ... و سکر و کرویا
و فلفل و دارچینی تغذیه نمایند جلبری گفته که نظر کنند بسوی قوت مریض پس اگر احتمال استفراغ کند واجب است که باین دوا استفراغ نمایند مصطکی یک درم ...
نیم درم ماذریون ... هلیله سیاه دو درم غاریقون نیم درم صبر سقوطری پنج درم همه را باریک ساییده بماء الشبت ... مثل فلفل حب
سازند و در سایه خشک کنند شربت تمام از ان دو درم با آب گرم است و اگر قوت او احتمال استفراغ ننماید لزوم تقلیل طعام کنند و اقتصار از ان ...
باشند و از نوشیدن آب ... منع نمایند هر روز پانزده درم ماء الاصول بعد خوردن هفت درم گلنجبین بدهند و ... این ...
... معده بروغن گل ... سرکه ... و ... روغن گل ...

اگر حبس ظاهر باشد چون ورم آنها این ورم حادث شود من نزا البسر که روغن گل و نمک طبیعی میاهیم بعده آنرا انا سبل سبکو فوق برقانه بعصابه بندم پس شبانه روز داخل
میکرد و اگر ازین شبیه باشد بسیار خاکستر انگور ضماد میکنم پس این تحلیل میکند و اما در معده از استعمال روغن بسیار خوف کنند تا مسترخی نگردد و تضمید و انضاد مرکب از ادویه
محلله و ادویه قابضه و ادویه معطره و قابضه نمایند و بهترین ضماد که این نوع ورم استعمال نمایند انیست گل سرخ و مصطکی و مرو و سنبل الطیب و سعد کوفی و قصب الذریره هر یک جزو و نانخواه
کوفته و بیخته در روغن ناردین ساخته مخلوط سازند و بر پارچه بشکل معده تراشیده بمالند و بر معده گذارند مادام که معده خالی باشد چون در ان طعام داخل شود
ضماد را جدا کنند و بعد هضم اعاده آن نمایند و اگر در معده ضعف و استرخا اندک ظاهر گردد در این ضماد در ورم قسط یکجزو سعد و ثلث قسط اضافه کنند و در ورم گاه آب جو و نانخواه و
سنبل الطیب زیاده کنند که این احتراز از آن کند و تقویت آن نماید و ابو ماهر تصریح نموده در ورم بلغمی معده ذکر کرده که ایارج بایدم بالکند و نانخواه سوده شیاف آمیخته و باید که تریاق و شرش

علاج ورم سوداوی معده

بعد تنقیه ماده از مسهل سوداء تنقیه کنند و بعد از آن نوشیدن شیر شتر یا بنات با گلقند بسیار مفید است و استعمال مربا فرفیون و قرص زردچوبه و حب زرد کشک و کبیر و دوا المسک و
و معجون گل و مرهم مقل و خبث الحدید مفید و اگر در مزاج حرارت باشد آب کاسنی آب عنب الثعلب با بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و برگ زعفران و سبز سدس مرد و احد یک درم
و سنبل الطیب سیر و احد یکدرم سائیده با آب گرم ضماد کردن جهت اورام صلبه معده و جگر بی نظیر است و اگر سنبل الطیب و تخم کتان و مغز تخم کدو و مقل جیبی
و مغز ساق گاو و روغن گل و موم سفید مرهم ساخته بر معده ضماد کنند برای ورم سوداوی بسیار نافع بود و نیز آنچه در ورم بلغمی گذشت بدهند و اگر با سختگی زبان و تشنگی باشد
عنب الثعلب سنبل الطیب قصب الذریره هر یک چهار ماشه گل سرخ تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده بدهند و بعد
تنقیه و صلابت خارشتی شش ماشه بعرق عنب الثعلب یا بسیر جوش نقوع داده شربت بنفشه دو توله داخل کرده بدهند و بعد از آن معده تنقیه بود گاهی گاهی که معده وسهل دادن لازم اسهل
مقیا بونجا پنج دانه اصل السوس بادیان گل سرخ گاوزبان سپستان شاهتره برگ هر یک چهار ماشه سنای مکی عنب الثعلب تخم کاسنی پنج کاسنی تر مذکور
هر یک شش ماشه گل بنفشه جوشانیده گلقند چهار توله فلوس خیار شنبر شش توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده دهند بعده ملین گردد قرص شربت بنفشه دو توله
تخم الشبت ماشیده بدهند گاهی تعمل محمود کل چهار ماشه خورده اصل السوس بادیان تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله مالیده بدهند
ایضاً بعد مسهل عنب الثعلب گاوزبان مویز منقی اصل السوس گل خطمی بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری تخم ریحان داخل کرده باز مصطکی سوده یکماشه
با طریفل صغیر سرشته بخورند با الیش شربت کاسنی گلاب چهار توله عرق عنب الثعلب یا و سیر تودری سفید شش ماشه پاشیده نبات داخل کرده باز بلیله امرمی بجا اطریفل
و اگر بعد مسهل از ایارج تپ شود خاکشی بعرق بادیان شیره خیارین گلاب لعاب گرم کرده شربت بنفشه داخل کرده بدهند و اگر هوا نرم باشد شدت کنند مصطکی دو
ماشه کوفته پودینه خشک افتیمون هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله تودری سفید چهار ماشه دهند بعده اگر قبض باده شود شاهتره تخم کاسنی یک
شش ماشه گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه انجیر زرد ده دانه آلو بخارا هفت دانه سنای مکی نه ماشه مویز منقی یازده دانه جوشانیده گلقند سه توله بدهند و بجز این گل نیلوفر
کنند و اگر با تپ آروغ بسیار بود گل بنفشه پنج بادیان پنج کاسنی عنب الثعلب تخم خربزه تخم خیارین کوفته هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه تخم کشوث سه ماشه
جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند چون اجابت قبض طبیعی شود و بدانند که در سوداوی احتراقی ماء الجبن با سفوف لاجورد مفید میشود و گاهی در صلابت معده
با مراق و بواسیر قبض و خروج سده خون آورده احیاناً ادل ... شاهتره عنب الثعلب پنج بادیان گاوزبان هر یک شش ماشه اصل السوس پنج ماشه
پنج کاسنی نه ماشه مویز منقی ده دانه در عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده بهم دهند چهار روز باز تخم خطمی لیسند و خطمی یک
شش ماشه بر علاوه آن بواسیر افزایند با پوست پنج و نیلوفر کشنیز تا ایند بجای سه ماشه بادیان شش ماشه تخم کشوث سه ماشه سپستان ده دانه افزایند و در روز
بعمل آورده برای تنقیه سده سنای مکی نه ماشه افزایند و در روز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه و نیز تخم خطمی یکتوله افزوده مسهل دهند
غذا نخود آب شوربا و گاهی بجای آب عرق گاو زبان و عرق کاسنی عرق مکو و عرق بادیان بریان لیسند خطمی شش ماشه خیارین و آلو بخارا شیره خیارین شش ماشه
شربت بزوری بجای آن تخم ریحان شربت اناری گاهی شیره عرق بادیان گلاب شربت بزوری تخم ریحان وگاهی گلقند بجای شربت و گاهی ... داده

دو سه روز توقف کرده باز در نسخه منضج اول تخم کشوث سه ماشه بادیان شش ماشه انیسون سه ماشه خیارین کوفته شش ماشه انجیر زرد سه دانه عوض
اصل السوس افزوده دو سه روز داده در مسهل دوم بفشه [illegible] سقمونیا ریوند چینی هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه افزایند باز تبرید بدستور داده در منضج اول تخم خربزه تخم
خیارین هر یک شش ماشه تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر یک توله عوض اصل السوس داخل کرده دو سه روز بدستور بعمل آرند و در مسهل سوم حب ایارج و حب لاجورد همراه
عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب چهار رگ گلشکری شب باقی مانده خورده صبح بدستور همه اجزای مسهل اول مع اجزای منضج بنوشند باز دو سه روز منضج داده مسهل چهارم مع
جدوبه هندو تبرید عرقیات گلقند شربت بزوری معجون دبید الورد لعوقات و انجبین استعمال نمایند ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه نافع صلابت معده سکنجبین
معمول در اورام معده و جگر همراه شیر شتر و در جائیکه از مسهل خیار شنبر [illegible] باشد لکا بر بد عصاره ریوند دو دانگ انیسون نیم درم تربد سفید یکدرم غاریقون سفید
یکنیم درم گلقند بیست درم اجزا کوفته بیخته در گلقند خوب بیخته نگاه دارند و بقدر سه چهار توله همراه شیر شتر بعمل آرند دواء الکرکم صغیر که در اورام صلب معده و جگر و
سوء القنیه و استسقا همواره معمول و مجرب است زعفران سلیخه سنبل الطیب هر یک دو درم مر کمافیطوس اذخر قسط دارچینی هر یک یکدرم کوفته بیخته هر یکی را در سرکه تر کرده
حل نموده همه را بعسل کف گرفته سه وزن ادویه معجون سازند شربت از یک مثقال تا دو درم و اکثر وزن همه مساوی گرفته میشود و گاهی ریوند دو درم افزوده میشود
و اگر از همه اجزا هر یک دو درم و دارچینی یکدرم بگیرند و گل سرخ و طباشیر و بزر خشخاش هر یک دو درم پوست بیخ کاسنی چهار درم افزایند و هنگامیکه در مزاج و لطیف
گرمی باشد بعمل آرند انسب بود و از تصرفات والا حکیم علوی خان است دواء اللک صغیر که در صلابت معده و جگر و استسقا معمول است مغسول قسط
تلخ فقاح اذخر مر حب الغار حاشا فلفل سیاه هر یک دو درم راوند چینی پانزده درم کوفته بیخته بعسل سه چند سرشته شربتی یکدرم با طبیخ افسنتین یا با آب [illegible] معجون دبید الورد
معمول در اورام معده و جگر و استسقا و بری مطابع بارد و سده [illegible] سده جگر و تفتیح سده جگر و تحلیل اورام و صلابت و منع [illegible]
[illegible] نافع سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی از خراسانی [illegible] تخم کاسنی تخم کرفس راوند طویل
[illegible] بلسان عود غرقی هر یک یکدرم گل سرخ [illegible] ادویه [illegible] تا دو درم عرق [illegible]
که جهت صلابت شکم و استسقا [illegible] مغز [illegible] چهار آثار [illegible] فلفل [illegible] آهن و فلفل هر یک [illegible]
چهار آثار قند را در آب [illegible] شربت نموده و باقی ادویه کوفته بیخته [illegible] ادویه با شربت [illegible] داخل نموده [illegible]
در [illegible] کنند [illegible] هفته [illegible] تا جوش خورده [illegible] باید که هر روز [illegible] سبو گرفته باشند تا از جوش
دوا ضایع نشود و سر او بسته دارند بعد از آن [illegible] یک پیاله قهوه خوری بخورند و غذا برنج و دال مونگ و آب خوب پخته باشند [illegible]
کرده بخورند موافق اشتها دو سه ماشه فقط افزوده باشند اگر تشنگی زیاده شود در یک پیاله قهوه خوری عرق بادیان دو قطره سرکه انگوری داخل کرده بنوشند
رفع میشود عرق [illegible] از جهت صلابت معده و [illegible] آن مجرب است مغز [illegible] بیخ آثار قند سیاه هشت آثار پوست [illegible]
ناخنخواه زنجبیل فلفل سیاه سنبل الطیب [illegible] هر یک [illegible] سیر [illegible] کوفته در آب [illegible] شربت کرده همه را در سبو انداخته [illegible]
دفن سازند هر گاه قابل عرق کشیدن گردد یعنی بجوش آمده فرو نشیند عرق کشند دوبار دیگر همین را دوا آتش کنند و بقدر دو چهار توله بعمل آرند قرص ورد
معمول برای صلابت معده گل سرخ ده توله اصل السوس مقشر سنبل الطیب هر واحد یک توله مصطگی رومی افسنتین هر یک شش ماشه کوفته بیخته با آب [illegible]
قرصها سازند خوراک [illegible] ماشه تا [illegible] ماشه سوده با شربت بزوری یکنیم توله سرشته بلیسند و بالایش عرق بادیان بنوشند و گاهی مصطگی افسنتین [illegible]
سه ماشه میگیرند و دانه الایچی سفید چهار ماشه افزوده حب بسته بدستور میدهند قرص سنبل که در ورم صلب معده و جگر بکار آید نقاع اذخر سلیخه
گل سرخ ریوند چینی قصب الذریره سنبل الطیب هر کدام سه درم زعفران مرکی انیسون قسط فلفل سیاه هر کدام یکدرم مقل ارزق سه درم مصطگی [illegible]
هر کدام دو درم اشق یکدرم کوفته بیخته اقراص سازند هر یک بوزن مثقالی خوراک یک قرص قرص زرشک کبیر جهت ورم معده و جگر [illegible]
استسقا نافع عصاره زرشک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک [illegible] درم گل سرخ [illegible] هر یک شش درم تخم کشوث [illegible] طباشیر تخم کاسنی [illegible]

سنبل الطیب عصارهٔ غافث نوه لک مغسول ریوند چینی هر یک دو درم زعفران نیم درم کوفته بیخته با سکنجبین سرشته اقراص سازند معجون گل که در ورم و جگر در استسقا و فساد جگر و ورم معده را نافع است گل سرخ چهارده درم تخم سوسن هفت درم ریوند چینی لک مغسول هر یک یک مثقال و نیم سلیخه زعفران هر یک سه درم مر کی نیم مثقال مر و زعفران را در سرکه حل کنند و دیگر دواها کوفته بیخته بدان بیامیزند و بعسل سه چند بسرشند مرهم منقول از تالیف حکیم علوی خان که در ورم
ورام صلب و صلابت عضلات مجرب است مقل ازرق اشق هر یک هشت درم گل سرخ بیست درم گل بابونه هشت درم اکلیل الملک عنب الثعلب هر یک ... درم برگ چقندر ده عدد برگ کلم پنج عدد زر نباد زراوند مدحرج مرزنجوش پرسیاوشان هر یک ... درم حاشا زوفای خشک برگ غار ... تخم کتان ... هشت درم عود هندی چهار درم مجموع را کوفته با آب پخته در هاون انداخته روغن بید انجیر بیست درم روغن نار دین ... موم گداخته مغز قلم گاو هر یک ... درم روغن مصطگی هفت درم اشق و مقل را در سرکه انگوری بخیسانند تا حل شود پس با مجموع ادویه پخته در هاون کرده چندان بدست بمالند که چون مرهم شود ... موضع صلابت ضماد نمایند اقوال حذاق گیلانی می نویسد که علاج این مرض ... سیاه ... آب ... چهار درم ...
خیارشنبر ده درم روغن بادام و نیم دانگ زعفران بنوشانند و اگر طبع نرم باشد عوض خیارشنبر ... شیر ... زعفران کنند و بغیر روغن بنوشانند صاحب قیاس می نویسد که در تحلیل و تنقیه سوداء مناسب مزاج کوشند مثلاً اگر در مزاج حرارت بود آب ... با ... عنب الثعلب هر یک هفت تولہ ...
هفت تولہ گلقند چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و اگر حرارت در مزاج نبود این مطبوخ دهند پوست بیخ ... افتیمون
برگ شاهترہ بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک ... ماشه ... بیخ کبر ... سی ... تخم ... هر یک ... گلقند چهار تولہ ...
... علوی خان دو تولہ روغن بید انجیر ... ماشه ... [illegible]
... باعث زیادتی ورم ... ضماد ... مقل ... سنبل ... گل بابونه تخم
کتان ... زعفران و آب ... مغز ساق گاو در روغن ... بادام ... [illegible]
... تریاق اربعه ... شیخ ... قانون ... [illegible]
... نافع بود و واجب است که مدام شیر ... از ... نفع ... الشان ... [illegible]
... و اگر حاجت ... الاصول ... مصطگی و پرسیاوشان ... [illegible]
... روغن بادام ... درم ... نافع بود ... [illegible]
... کنند ... اکلیل الملک ... تخم ... اشق مقل ... [illegible]
... بید انجیر ... حل کنند و بعسل ... ضماد ... [illegible]
... جزو ... مصطگی یک جزو ... نیم جزو ... روغن ناردین ... اشق ... اکلیل الملک ... زعفران
... هفت درم روغن ... یک رطل ... بسیار نافع است روغن ... [illegible]
... معده ... صلابت گذشت و این نسخه ضماد جدید است مصطگی کندر افسنتین هر واحد یک جزو اشق زعفران هر یک ... جزو ...
... بقدر کفایت و چون اتفاق چیزی افتد که آن قلیل الاتفاق از انتقال ورم ... بسوی ورم صلب است اوفق علاج آن ضماد باین صفت است
اشق و مقل و تخم کرنب و بادام تلخ و میعه سائله و مصطگی و سنبل ... ورم ... سعد ... آن ... جمع نموده ضماد سازند و غذا ... ایشان ...
... روغن بادام شیرین کنند و خصوصاً ... از ورم ... انتقال ... سهل ... ورم ... ساکن گردد ... در ورم صلب ...
... موضع باین ضماد نمایند ... بیست درم گل سرخ ... درم سنبل الطیب ... درم ... مصطگی سه درم آرد ...
... درم گل بابونه ... سفید ... جو ... درم ... لعاب ... جمع کنند ... روغن ناردین ... موضع نمایند ... قبل الطعام ... نمایند

پس اگر ورم معده کهنه گردد قرص سنبل بدهند و تضمید بایی ضماد نمایند مقل ده درم اشق پنج درم حب البان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل الطیب پنج درم مصطگی شش درم
روغن ناردین پانزده درم صمغ الشراب حل کرده همه را جمع نموده ضماد کنند جرجانی و ایلاقی گویند که پیوسته شیر شتر دادن علاج صواب است و قرص سنبل
دادن نیز سود دارد و در نسخه ضمادی که بقول شیخ گذشت عجیب است و در آن اشق و مقل هر یک چهار جزو نموده و میعه سائله و مر و سنبل و مصطگی و سعد و اذخر افزوده و نوشته که صمغ ما
الشراب که در آن انجیر خشک دوازده عدد پخته باشند حل کنند و با انگبین بسایند و این ضماد بعمل آرند تخم کرنب حلبه تخم کتان هر یک کف دست فرد سنبل و سعد هر یک
درم مقل و مصطگی هر یک هفت درم اشق سه درم صمغ ما الشراب حل کنند و دوا بدان ببیزند و نسخه ضماد دیگر همان است که در قول مسیحی گذشت لکن در آن
بنفشه و زرین ده درم و سنبل سه درم و میعه عوض سعد است و نوشته که معده را بروغن ناردین چرب کرده این ضماد را بر نهند و هر وقت که طعام خورند پیش از آن
بچهار ساعت ضماد بردارند و بعد خوردن طعام بچهار ساعت باز بر نهند و طعام از آن نوع که در قسم سابق گذشت بدهند و بجای آب جلاب و ماء العسل
یا شیر شتر بخورند مجوسی گفته که اگر ورم بارد صلب باشد باید که ایارج لوغاذیا و ایارج ارکاغانیس با قدری آب عنب الثعلب و آب بادیان بدهند و اگر زمان
تابستان و هوا گرم و سن شباب بود آب بادیان و کرفس هر واحد دو اوقیه گرفته مغز خیارشنبر پنج درم در آن مالیده با یک درم روغن بیدانجیر دهند و اگر این [illegible]
یابد ادویه دیگر بدیل پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم انیسون تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم اصل السوس مقشر کوفته بابونه اکلیل الملک
هر واحد هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز منقی پانزده درم همه را بچهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کنند و هر روز از آن چهار اوقیه گرفته ده درم
فلوس خیارشنبر در آن مالیده و روغن بیدانجیر از یک درم تا مثقال آمیخته بنوشند و اگر صلابت قوی باشد این مطبوخ بدهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ
بادیان بیخ اذخر هر واحد هفت درم اکلیل الملک بیخ خطمی اصل السوس مقشر کوفته و خسک هر واحد ده درم کماذریوس کمافیطوس بزر کتان حلبه هر واحد
پنج درم تخم خطمی و خبازی هر واحد شش درم مصطگی علک الانباط هر واحد سه درم اشق جاوشیر سکبینج مقل هر واحد یک درم مویز منقی بیست درم انجیر سفید ده عدد
همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن خروع و مثقال [illegible] بدهند تا سه روز یا پنج روز و این ضماد
برای صلابت معده نافع افسنتین رومی سنبل سلیخه مصطگی هر واحد چهار درم حلبه بزر کتان هر واحد پنج درم زعفران مکی هر واحد درم صبر میعه هر واحد چهار درم همه را
باریک سائیده موم سرخ دو درم و نیم بروغن زنبق یا روغن قسط یا روغن ناردین پانزده درم بقدر حاجت گداخته ادویه خوب حل کرده از آن مرهم سازند و بر معده
ضماد کنند و این ضماد نیز مفید بابونه اکلیل الملک افسنتین کرنب شبت حلبه تخم کتان مغز تخم قرطم مقل ازرق هر واحد پنج درم مصطگی سلیخه فودنج هر واحد دو درم
سنبل الطیب کندر هر واحد چهار درم مر و زعفران هر واحد درم تخم خطمی خبازی گل بنفشه اشق سکبینج هر واحد سه درم آنچه کوفتنی است کوفته بیخته و صمغ را در آب
کرنب حل کرده همه را به پیه ماکیان یا پیه بط یا مغز ساق گاو که در روغن سوسن گداخته باشند آمیزند و بر معده ضماد نمایند و اگر مرهم داخلیون بروغن قسط یا
روغن ناردین حل کرده و بقدری سافرج هندی و زعفران و سلیخه و سنبل و غیره از اشیای خوشبوی مقوی معده بارد آمیخته ضماد نمایند انشاء الله نفع بخشد
صاحب ترویح گوید که از آنچه نفع میکند ایشان را شربت اصول و ماء الاصول است و این مطبوخ بیاشامند پوست بیخ کرفس بادیان هر یک سه درم بادیان
تخم کرفس اصل السوس تخم خیارین شبت حلبه هر یک چهار درم انجیر ده عدد مویز منقی سرخ بیست درم در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده سه روز
بنوشند هر روز ثلث رطل با پنج درم مغز خیارشنبر و نیم درم روغن بیدانجیر و یک درم روغن بادام و این ضماد نافع است حلبه تخم کتان تخم مرو بابونه اکلیل الملک
بیخ خطمی هر یک پنج درم اشق مقل هر یک یک درم انجیر ده عدد مصطگی سنبل الطیب یک درم بخور مریم (?) مرتب ساخته ضماد نمایند و از اغذیه شوربای بچه مرغ و مزورات
معمول از [illegible] چقندر و لبلاب و خبازی بروغن بادام شیرین یا مسکه تجویز نمایند و اگر زمان صیف نباشد و احتیاج باسهال افتد حب صبر ایارج [illegible]
دهند و بداخلیون ضماد کنند و این ضماد نافع است صبر اشق جاوشیر میعه هر یک پنج درم سنبل مصطگی افسنتین مر قردمانا اکلیل الملک بابونه تخم خطمی [illegible]
گل [illegible] هر یک شش درم انجیر ده عدد حلبه تخم کتان هر یک هفت درم صمغ را بآب کرنب حل کرده ضماد مرتب سازند و آنچه از داخلیون ایشان را نافع است پیه ماکیان
پیه بط و مغز ساق بقر و مغز ساق غزال است طبری گوید که معالجه ورم سوداوی صعب است و اگر مریض از معالجه او غافل شود ورم سرطانی صلب گردد [illegible]

پس علاج بتدبیر و علامتش آنست که اگر احتمال استفراغ کند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند و تقلیل الطعام کنند و تسخین آن ممکن باشد اقتصار نمایند و تلطیف معده بضمادیکه مذکور کرده باید کرد و زیاده کنند از آن افسنتین یا عصارهٔ او و عصارهٔ غافث و اندک افتیمون لزوم تناول آملهٔ مربی و هلیلهٔ مربی نمایند و بعد سه پنج روز یکبار بشمار تغرغر لتی معده بروغن گل سنجد زیت اگر یافته شود والا بزیت نمایند و اگر زیت زمستانی ملیباره باشد بغیر زیت پاک نیست و کثرت تمریخ و تنطیل نکنند تا معده مسترخی نگردد و دوام تناول این معجون امر نمایند و آن طریفل صغیر است که در آن افسنتین و افتیمون مصطکی عود خام از هر واحد مثل بکنجد واده و برگ بادرنجبویه دو گانه با آن زنجبیل اشتر حاشا جزای باشد و در بعض نسخ بلیله [illegible] نرم بشیرند و این معجون و ازاله این ورم بالغ النفع است و اگر ورم سخت شد و سرطان گردید علاج او صعب است سیما چون حس معده باطل گردد آنچه ممکن در علاج این پرهیز تام است و فصد باسلیق اگر ممکن باشد و از آن مانع نباشد و استعمال ضماد در بعض اوقات و نطول البضاء او باهر گفته که لتضمید این ورم در ابتدا از آن گل بابونه اکلیل الملک بیخ خطمی سفید عصارهٔ افسنتین عصارهٔ غافث و افتیمون جوز او بحسب سیر گرفته باید کرد و گفته که تنطیل معده با بیکه در آن بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند نفع کند

دبیلهٔ معده

و آن عبارت از ریم کردن ورم باطن معده است و ورم حار که ریم کند آنرا خراج گویند شیخ میفرماید که اکثر بسبب جهل اطبا از تدبیر صواب ورم معده منتقل بخراج میگردد و بسیار باشد که خراج در ابتدا افتد بغیر انتقال از ورم بسبب آنکه ماده در آن عضو او لا حاصل شود پس در جمع و تقیح شروع کند و خراج گردد اولا و علامت ابتدای خراج آنست که تپ و درد شدت کند و قشعریره و لرزه مضاف آن گردد و عطش بسبب افزاید و اشتها ساقط شود و بنزول الطعام و آب ایذا یابد و چون زمن گردد بدن لاغر شود و چشم غائر گردد و تپ ساکن شود و صلابت چندان افزاید که از انگشت فرو نشود و بول اندک آید و وقتی اسهال عارض گردد و گاه با این حال معده درد کند و اطراف سرد شود و علامت ردی باشد علاج در ابتدا او اجب ست که مبادرت بفصد نمایند اگر مزمن نباشد و نشان آن زمان آنکه مذکور شد ظاهر نگردد و تپ بیمعده [illegible] ورم حار شمرده و طلا کرد از داخل و خارج کوشند تا از دبیله شدن آنرا باز دارد و چون دبیله گردد و در نضج شروع کند آنوقت برکتان تخم مرو تخم خطمی مساوی با [illegible] ورم بشیر بز چهار اوقیه صبح و شام بدهند و ضمادات منضجه استعمال نمایند مثلا حلبه تخم مرو هر یک نه ماشه مغز بادام تلخ نه عدد کوفته بروغن بیخته [illegible] اکلیل گل بابونه حلبه حب الغار افسنتین هر یک چهار ماشه تخم مرو سه ماشه مغز بادام تلخ سی عدد مقل الیهود با انجیر زرد ده عدد مویز منقی [illegible] در شراب یکجا پخته صلایه کرده مقل و اشق و صبر زرد هر یک سه ماشه در سرکه حل نموده روغن بید انجیر یکنیم توله آمیخته اول موضع ورم بروغن گل چرب کرده بالای آن ضماد کنند و در روزی سه چهار مرتبه و کذا در شب برای نضج دبیلهٔ معده بسیار فائده میکنند و یا گل خطمی گل بابونه اکلیل الملک اشق مقل علک البطم کوفته بیخته با سه چهارم ضماد نمایند و اگر تقویت خواهند شوربای کبوتر بچه بط بچه مرغ بیامیزند و غذا شیر گاو با نان خشکا و یا حریره با لعاب تنقیه دهند و درین وقت از فصد و اسهال محترز باشند تا در نضج توقف نشود و هرگاه نضج یابد و نشان نضج آنست که تپ و درد ساکن شود و ثقل زیادہ گردد و حکم کنند در آن هنگام اگر ضعیف بود و تو هم نضج قریب باشد شیر تازه و آب گرم بساعت بدفعات بنوشانند و نوشیدن آب شور یا آب انار و روغن چهار دهم تولد و شکر سرخ شش توله و شیره یا پنج آثار و اصل کرده مفید بود و نیز کنند اگر و ورم منفجر شود و قریب انفجار قشعریره و انفجار ورم باشد شکم زود [illegible] بنفشه تا در منفجر شود و اگر گشاده نگردد ماء العسل گرم بدهند انجیر و مویز نقل فرمایند و اگر دیر شود و قی بیخ خردل کوفته همراه ماء العسل یا آب گرم بدهند و این شربت منضج و مفجر است بگیرند [illegible] انجیر دو اوقیه لعاب تخم کتان [illegible] حلبه هر یک ده درم و گرم کنند و دو دانگ زعفران یکنیم دانگ جندبیدستر اندازند و بدهند و اگر تپ ساکن نباشد یا ترسند که معاودت کند شیر تنها در آب گرم گداخته بدهند و اگر از این فنا حاصل نشود باید که آب طبیخ حلبه و خشک سنه و روغن بادام تلخ و سنبل و گاه تقویت از این ابتدا و بشرط طریق نضج بر اول زیادت کرده باشند و در آن وقت [illegible] اصل کنند از ادویه که درین باب مجرب و صحیح است آنست که ضماد و خشک یکنیم درم تخم مرو حلبه یک یکدرم سائیده با شیر برای تازه گرم [illegible] قبل [illegible] بقدر سه اوقیه شکر سه درم بخورد و نیز این ضماد مجرب است [illegible] خشک آن [illegible] حلبه دو اوقیه تخم مرو چهار اوقیه کوفته [illegible] بشیر [illegible] پخته گرم ضماد نمایند و باید که حمام با بنطول کنند و یا در آب بنشینند و بابونه حلبه اندک [illegible] آخر [illegible] مثل [illegible] و در حلبه کنانند و این جمله مراد آنست که ورم نضج یابد و منفجر گردد و چون

دوغ گاو مسکه گرفته و شربت به انار و مانند آن نوشانند و ایضاً ماء الشعیر با آب انار و قشرجات فواکه قابضه دهند و بسا است که احتیاج بسوی تغذیه به بطون گوساله
و جدی مخلل افتد و پیدا است که تا وقتیکه همه چرک پاک نگردد علاج دیگر را منفعت نباشد و برای استعمال مدملات چون مدملات استعمال نمایند در قروح ناحیه مری و فم معده
باشد بدان از مغریات مثل صمغ و کثیرا بقدر صالح گذارند و خلط ادویه مغریه با ادویه قروح مری و فم معده نفع میکنند خواه این ادویه ملینه باشند یا غیر آن بهتر آنکه مغریات
الصاق او بعد قطع علت می نمایند و بدین مدتی بعد ابتلاء شوند آنها قوی میگردد و بدین جهت استعمال ادویه در قروح قعر معده زاغالی آن بعد طعام باید گاهی انتفاع
میکنند قروح معده را فلوس نبای بحذر و ایضاً اقراص لعوق لاسیما اگر در آن تباشیر قاقیا الدم باشد جمیع ربوب فواکه قابضه آنرا نافع است و گاهی رغایف و ... آنرا
نفع میکنند چون در معده قروح باشد و ببعضی ضرورت اسهال آوردن افتد واجب است که اسهال بمثل خیار شنبر نمایند و اگر از قروح اسهال عارض شود باید اقراص
طباشیر تا با بعض ربوب فواکه قابضه با آب لیست چوب مطبوخ معالجه نمایند و اگر در اینجا آکله باشد علاج آن چنانچه در علاج لذع الم گذشت باید کرد و بثور معده و العجب
نقیضه بچیزی که برای اسهال در قروح معده شربت است انار ترش و شیرین و مانند آن گرم و لذع کرده نفع میکنند و گویند که انار دانه و مویز آنگاه لذع کنند که نبود کلورز
باشد و اگر از جنس تا البسل مانند آن بود نفع آن در بیان نمک با شیخ جالی گوید که اگر قروح و بثور در معده تازه ظاهر گردد اول فصد باید کرد و اگر علامات غلبه
ظاهر بود و دوغ ترش که از شکر و سیاه گرفته باشند بقدر ده استار با یکدرم طباشیر یکدرم گل سرخ و یکدرم تخم حماض سوده دارو داین شربت نافع است شیره ...
نقیع سماق ده استار آب غوره پنج استار سیر آمیخته سکنجبین کنند تا آنگاه آنرا با شربت انار ترش دهند آنرا که قی کرده شده باشد و آکله کرده دارد معده بیجلاب
و ماء العسل پاک کنند و باید که قی از بهر آنکه معده را بیازارد بلکه آن بیرون کردن نفعش است باشد و اگر لعاب آن در معده باشد لهذا باید خارج شود و با اضافه
آنرا پاک کنند و بعد تنقیه دوغ ترش با رب به ترش و رب انار ترش و ماء الشعیر با آب انار ترش باید داد و آنرا که صفرا غالب بود در بثور و عطش ایذا یابد باشد
آب سرد بسیار دهند و بدان قی کنانند و اگر استفراغ نشود اندکی دواء الشعیر با آب انار ترش داده بعد آن آب سرد بسیار نوشانند و قی کنانند و بعد شده دوغ
ترش و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ دهند و اگر حاجت با سهال افتد بمغز فلوس و آب کاسنی کنند و بر معده ضماد از لعاب دانه که دو قرص طلی و سماق دارد
و گلنار و ارمک گل سرخ و آب برگ خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب بارتنگ و آب برگ مورد استعمال باید کرد و همه انواع قروح و بثور را نافع است
و غذا بطون گاو و گوشت گوساله بسیر که بطون بزکه با مصوص چوزه مرغ با آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و آب ریباس و آب لیمو و ترشی تمر هندی دهند
صاحب جامع ذکا گوید که چون ورم سنج شد معده خارج گردد صاحب این را شیر خر یا شیر بز بقدر ربع رطل با شربت خشخاش یا شربت عناب که بدان
گل ارمنی و صمغ عربی هر واحد یکدرم سوده انداخته باشند بدهند این حریره نافع است بنج سفید مغسول با تخم خشخاش کوفته هم جزو با شیر بز پخته بدهند
بعد تنقیه نشاسته نیم جزو در آب سبوس گندم سفید حل کرده بدان اندازند و بپزند تا حریره گردد و صمغ عربی کثیرا هر واحد یکدرم نیم سوده برآن افشانیده ... اگر
حریره از نشاسته و شیره تخم خشخاش سفید مع شیر تازه اندک ساخته باشند نافع بود منفعت تمام گوید که شیر گاو و آب حصرم هر واحد بیست درم با شکر نوشند و
بچه مرغ با زرشک اگر با قروح معده قی الدم باشد قرص طباشیر با آب بارتنگ و آب سماق بخورند و اگر قی الدم با آن نباشد و در قرحه حرکت کم باشد با آب بارتنگ
و آب سماق و ماء العسل ماء الشعیر و جلاب کرده آب سیب با نبات بدهند که این همه منقیات قروح اند و اگر در آن تاکل دیده است باشد بطبیخ باید فراغ افتد و آنچه نفع
میکند آنرا خوردن ایارج فیقرا است و حق آنست که اگر احتیاج باستفراغ بود فلوس خیار شنبر با آب کاسنی دهند که اسهال ادویه اذیت است با وجود آنکه زخم
است و بعد تنقیه قروح دوغ گاو بیسب بچه دهند و این دوا نیز بعد تنقیه قروح نافع است گل ارمنی گلنار نشاسته صمغ عربی هر یک دو درم طباشیر دو درم الاخوین شادنج مغسول هر واحد
قاقیا افیون هر واحد یکدرم گلسرخ پنج درم حب الآس دو درم همه را سائیده سه درم با رب سیب یا رب حب الآس یا ... بخورند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر
سیب یا رب به بدهند گیلانی منقول است که این قرص نافع قروح معده است گل ارمنی صمغ عربی هر واحد پنجدرم دم الاخوین سه درم با رب سیب سرشته قرص سازند
و هر روز دو درم با آب خرفه خورند و ایضاً صندل سفید صندل سرخ گلسرخ گلنار گل ارمنی اقاقیا عصاره لحیه التیس طباشیر اکلیل الملک سماق کوفته با آب مورد و آب برگ
گلنار بیخته با آب حی العالم سرشته بر معده ضماد نمایند و غذا در این مرض مطبوخ مع زرشک است چه بروغن گل و غیره ... معمول

از برگ حماض و عدس مقشر که پخته آب ازان برچیند بروغن بادام شیرین وکشنیز تر وخشک سازند وقابض خرفه و حب الآس تر ولسبت کنار و غبیراء و شاهبلوط و نبق و امرود وسیب بخورند و جالینوس گفته که گاهی از قروح معده بجز اسهال سنگم میشود پس معالجه او بدوغ گاو و کعک نمایند

نفخ معده و قراقر

نفخ دم شدن شکم ست و قراقر برون سلاسل آواز شکم سببش سه امر ست یکی از جهت معده بسبب برودت مزاج معده وضعف حرارت غریزی آن از انضاج غذا پس این سبب انضاج کامل نیابد و بخار بسیار ازان متولد گردد و بعد انفصال حرارت آن بخار بارد و غلیظ گشته بریاح نافخه مستحیل گردد و شکم را دم کند مثل مشک بر باد و نفس تنگ گردد و ظاهر ست که غذا اگرچه در طبع خود غیر نافخ باشد لیکن چون حرارت ازان ضعیف بود تبخیر نماید و ریح پیدا کند از آنکه ماده که سبب پیدایش نفخ کثیر نباشد آن در شکم نفخ پیدا نمیکند الا آنکه حرارت مقصر باشد که تحریک نماید و هضم نکند تحلیل بسبب عدم حرارت اصلا نفخ نمی باشد و اگرچه ماده نافخ باشد و چنین که ازان نفخ پیدا نمیشود و عدم تولد نفخ ازان بسبب یکی از امور ثلثه خواهد بود یکی آنکه آن چیز در جوهر خود خالی از نفخ باشد دوم دیگر که در قعر آن چیز یعنی معده باشد یکی اقتضای حرارت غریزی بران چندانکه بخره و فضول را تحلیل کند تا آنکه چیزی ازان باقی نماند که قابل تولد ریاح باشد دوم حرکت نمیدهد بلکه برد و مجمد با و ام که قوی نباشد موجب تبخیر نمیگردد و چون ضعیف میشود حرارت قاصر از تحلیل و ران عمل میکند و ازان ریاح پیدا میگردد حرارت متعین بهضم میباشد و ماده مجیب بدان و لیکن نوشیدن آب بسیار بر غذا یا حرکت مخضخض غذا دران [illegible]

دوم از جهت طعام بسبب تناول طعامیکه حرارت معده از هضم و نضج تام آن عاجز آید و چون نضج ناقص گردد نفخ آرد و آن طعام از جهات گوناگون خالی نبود اول آنکه کثیر المقدار بود و ظاهر ست که چون غذا بیشتر از مقدار باشد طبیعت از هضم آن عاجز آید و جوف معده گنجایش نکند دوم آنکه کثیر الرطوبت باشد مثل کدو و خیار و امرود و امثال آن و انگور و انجیر و عنب و انواع البقول هرچند معتدل المقدار خورده شود پس هنگام عمل حرارت ابخره غلیظ ازان پیدا گردد و حرارت از تحلیل آن عاجز آید سوم آنکه غذا بالذات نافخ بود و آن است که دران رطوبت غریبه فضلیه باشد مثل عدس و لوبیا و باقلا و نخود پس حرارت اگرچه معتدل باشد تحلیل آن نتواند و بدون انهاله او بسوی ریح وازان ریاح نافخه متولد گردد دیگر آنکه حرارت شدید القلب باشد که در جمیع اقسام اغذیه انفاخه اصلا پیدا نمیشود و از اشربه نفاخه شراب غلیظ و حلواست مگر آنکه حلو رقیق باشد که ازان ریح رطوبت پیدا میشود و بسرعت بغیر ابدا تحلیل میشود و شربت نیز تولد نفخ میکند بسبب بقایا رطوبات فضلیه که غلیان از تحلیل آن بالتمام قاصر ست و چون کهنه گردد بسبب طول زمان آن رطوبت تحلیل شود و نفخ نیارد چهارم آنکه طعام یعنی بوی آن مشتمل بوی ماهی یا سرگین یا بوی روغن خراب یا بدبو باشد بهر آنکه طبیعت ازان نفرت کند و دران بر منهاج طبیعی تصرف نکند و فاسد گردد و ازان ریاح نافخه تولد کند و ظاهر ست که بهیچ چنین غذا معده متوجه نمیشود بهر آنکه معده در دکان حس مثل دماغ و رحم ست با شیای خوشبو نفع و تقویت مییابد و از چیزهای بدبو متضرر میگردد و پس چیزی خوشبو موافق مزاج آن بران وارد شود و بهضم آن قوی گردد و چون بران چیزی بدبو یا زهم یا نمس رسد و نماید ضعیف گردد و هضم را فاسد گرداند سوم از جهت اخلاط بسبب انصباب بلغم یا سودا یا صفرای محیه که بلغم با آن مخلوط میباشد پس از حرارت معده متحلل شوند و ریاح نافخه گردند و بقول شیخ کثرت سودا و امراض طحال اکثر نفخ میشود و طبری گفته که گاهی در معده اخلاط کثیر مجتمع میشوند و ازان گاهی رطوبت لزج و گاهی صفراوی حار و گاهی سوداوی میباشد پس تحلیل میشود معده را نفخ از این اخلاط و سبب فاعل او حرارتی ست که در قوت خود بحدی نرسد که این اخلاط را بسوزد و فانی گرداند لیکن از این اخلاط بخارات حاره غلیظه نافخه منحل میگردد و این بخارات را ریاح نافخه نامند و جرم معده متورم و متشنج نمیشود و لیکن بمنزله مشک پر باد میشود و بنفس آلات او مضرت میرساند و گاهی شهوت طعام قطع میگردد و این ریاح نافخه گاهی رطوبی میباشد یعنی رطوبت بر سائر اخلاط غالب بود و گاهی صفراوی بهر رطوبت میباشد و لیکن علامت صفراوی بهر بود گاهی ریاح سوداوی بارد میباشد و هر واحد ازین علامت خاص ست و شیخ میفرماید که گاهی سبب نفخ طعام حار بالطبع بود بهر آنکه وی چون ملاقات کند ماده بارد رطب را که در معده باشد تحلیل و تبخیر آن نماید و حالیکه گرم گردد و نزد هضم حرارت حار او با لقوه بسوی حار بالفعل [illegible] و ضعف عصب باطن بدن بر تفرق آن و لحداث ریاح ازان قوی گردد و بهمین وجه اکثر [illegible] را از غسل چون آنچه [illegible] دیگر باشد

قولنج بسیار صعب عارض میشود و گاهی بسبب نفخه و قراقر خلو شکم از طعام مع رطوبت خام زجاجی در معده و امعا میباشد بهر آنکه چون حرارت طبیعی با غذا مشغول باشد ساکن بود و چون از ان فراغت یابد بتحلیل آن بلغم نماید و از ان ریاح متحلل گردد و گاه سبب این آن باشد که طبیعت چون خلا یابد و قوتها حرکت کنند هوای مصبوب با فضول را بحرکت آرند و بمعیت آن بقایای ابخره رطوبات که بدن از ان خالی نیست نیز بحرکت آیند و شبیه بریاح گردند و گیلانی نوشته که گاه سبب این بوجه دیگر میباشد و آن اینست که خلو از یادتی سخونت باطن لازم ست و در بنجا رطوبت غیر منفعل از بلغم بود که در خلو منفعل شود و احاله آن بسوی ریاح کند و محی الدین قاضی القضاة دمشق را یکبار قولنج عارض شد و اطبا از غذا منع کردند و در تغذیه او بر شوربای چوزه مرغ اقتصار نمودند و معهذلک قولنج او زیاده شد و ایشان از سبب غافل بودند پس گاه امر بتکثیر غذا کردند فی الحال صحت یافت. و ایضاً شیخ میفرماید که بیشتر سبب نفخه و ریاح که از ان بدن ممتلی شود برودت وارد بر بدن از خارج میباشد بسبب آنکه ضعیف میکند حرارت [illegible] و مایل بزیاده [illegible] عمل میگرداند و عمل آن انضاج رطوبات ست [illegible] عمل نضج [illegible] و چون نفخه [illegible] کثرت کند [illegible] باشد و علامت مراقیه [illegible] ضعف حرارت معده [illegible] غذا بسوی بدن میباشد پس غذا رجوع میکند و در نواحی معده [illegible] و مقر بطن حادث میگردد و لا سیما اگر طول [illegible] باشد [illegible] و چون غلیظ میگردد و گاهی در مراق ورم میباشد و بخار موذی سوداوی از ان صعود نماید [illegible] مالیخولیا میگردد و قرشی گوید که اکثر حدوث مرض مراق بسبب کثرت حرارت که محرق اخلاط میباشد پس [illegible] معده کثرت می پذیرد و این را فساد هضم و کثرت ریاح و نفخ لازم میباشد و ایضاً اقول شیخ جمیع اسباب نفخ بعینها اسباب قراقر اند چون آن ریاح [illegible] و طبیعت [illegible] آن مقاومت نماید و اطاعت نکند و دفع نشود بسوی فوق و نه بسوی اسفل بلکه در اوعیه امعا حرکت کند قراقر باشد [illegible] ضیق المنافذ بود و چون از ان بسوی سعت مجاری خالی منفصل گردد [illegible] پذیرد لیکن [illegible] این هنگام ثقیل تر باشد با وجود آنکه اندک [illegible] در رقاق با وجود آنکه زیاده [illegible] تر باشد و چون این ریاح [illegible] صاف نباشد [illegible] صاحب کامل گفته که نفخه و قراقر هر دو یا بسبب [illegible] باشد چون معده قوی الحرارة [illegible] نباشد که هضم [illegible] بلکه حرارت آن ضعیف بود که آنرا هضم غذا و تلطیف [illegible] دران حال [illegible] طعام مولد ریاح [illegible] متولد ازین قلیل اللبث میباشد [illegible] تحلیل میشود [illegible] معده باشد که آن نیابت هضم نکند پس [illegible] حادث گردد و بقول صاحب ذخیره اگر ریح [illegible] اگر در معده باشد [illegible] اجزای او [illegible] باز گشته و مجلد [illegible] باشد که با دفع [illegible] طریق [illegible] نفخ و قراقر [illegible] طعام متناول [illegible] اگر خوردن غذای کثیر المقدار [illegible] مولد ریاح [illegible] تناول آن [illegible] طعام [illegible] باشد و الا علامات سوء مزاج بارد ساذج و بلغمی و سوداوی و صفراوی [illegible] اسباب [illegible] معده [illegible] از اسباب مذکوره [illegible] همان باشد و ایضاً نفخه [illegible] از کمیت و جوهر طعام و غذای [illegible] باشد نفخه بسیار [illegible] کثیر [illegible] چون آن [illegible] آید از غایت ساکن شود [illegible] زائل شود و فرق میان نفخ سوداوی و [illegible] از اخلاط [illegible] باشد اینست که نفخه سوداوی با [illegible] بود و نفخ دیگر با رطوبت [illegible] باشد و طبری گوید که علامت نفخه از بخارات [illegible] که گرم شود و حدت پذیرد اینست که نفخه [illegible] باشد [illegible] و آنچه ازین بخارات صفراوی باشد با نفخه لذع و حرقت و قلت شهوت طعام [illegible] بود و اگر بخارات سوداوی باشد با نفخه شهوت طعام و افکار ردیه و خبث نفس بود و فکر [illegible] که تابع او باضطراب باشد

تدبیر کلی

بقول ابن تلمیذ غرض در علاج نفخه و قراقر و ریح دو امر ست یکی منع تولد آنها و این چنان باشد که قطع سبب آنها نماید و دوم تحلیل آنچه در بدن از انها موجود باشد [illegible] احتیاج [illegible] و منع [illegible] موجود [illegible] انها باشد [illegible] احتیاج [illegible]

تحلیل و تسبوی ادویه مفشیه و محلله ریح و مسهلات ریح از حرارت مزاج باشد این ادویه درین هنگام مزید تولد ریاح و نفخ زیاده میکنند باز دیاد
دیگر چه فی الحال تحلیل بیابد و القیا این استعمال نشاید کرد چون در بدن اخلاط باشند که از شان آنها استحاله بحرارت بسوی طبیعت ریح باشد چنانچه هرگاه در بدن اخلاط
غلیظ باشند و بولس گفته در شکم کسیکه ریاح متولد شود باید که استعمال نماید اشیائیکه حرارت غریزی زیاده کنند مثل ربیت که دران زیره و کرفس و اسفند و لیمون جوشیده باشد
در ازی و رجادی کبیر نوشته که سداب را با عسل لیسانیدند مثل لعوق گردد با آن نصف وزن او زیره و ربع او نطرون سوده آمیزند و به مقصد بالند یا سعوط بدان کرده
در مقعده نهند که آن ریح بسیار از آن برآید اخراج میکنند بالجمله و سافج تعدیل و در رادی اولا تنقیه بعد از ان تعدیل مزاج و تقویت آن نمایند و القیا صاحب نفخ و قراقر شکم از
اطعمهٔ غلیظه و نافخه و آب سرد و حموضات احتراز نماید و ریاضت کثیره و تکمید شکم بجاورس و سبوس و نمک گرم کرده و ضماد ... نماید

علاج نفخ و قراقر از برودت معده

و ضعف حرارت غریزی آن آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و سافج گذشته و هرچه در باب ضعف هضم بارد مسطور شد بدان علاج نمایند و تقویت معده
بجلنجبین و شربت مطبوخ زیره کرمانی باید کرد و این جوارش برای نفخ شکم که با ضعف هضم باشد مجرب است پودینه بادیان صعتر انیسون زیره سیاه پوست بیخ دارچینی
زرنب سعد سر اعد یکدرم نانخواه نیم درم خیرابوا کشنیز خشک صندل بگلاب ده درم هریک ده درم مربای هلیله چهار عدد لبسفه چند عسل حسب معمول معجون سازند و این نافع المزوس
ریاح الینبا شند و نفخ دور کند و معده را قوت دهد کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله کبار قرنفل نانخواه تخم کرفس هریک دو درم قاقله صغار قرنفل هریک نیم درم زنجبیل و دار فلفل هریک
دو دانگ قند بلیت مثقال کوفته بیخته خوراک دو درم و در نسخه دیگر بادیان دو درم تخم سداب قرونا نافلفل دارچینی کندر بزوج ترکی هریک نیم ماشه سعد شونیز پودینه کوهی
تمام هرکدام پنج ماشه جند بید ستر یکماشه عوض کرویا و زیره دارفلفل قرنفل و دار فلفل سه و نیم زنجبیل دو ماشه خوراک یکدرم و این شربت نانخواه
دافع نفخ و قراقر و سردی معده است اجوائن پنجاه درم در آب تر نمایند تا سه روز بعده سوده صاف نموده با یک سیر شکر سفید بقوام آرند و القیا تریاق اربعه جوارش
کمونی و جوارش عود و جوارش عنبر و جوارش مصطکی و حب حلتیت و روغن مصطکی و روغن محلل و سفوف نعناع و سفوف کرفس و انیسون
و عرق بادیان مرکب عرق نانخواه و عرق محلل ریاح و شربت ادخر و عرق صعتر و عرق تنباکو و معجون کاسر ریاح هرواحد ببناب معمول است و خوردن شقاقل مربای ... و دارچینی
و کذا عود البخور و کذا جوز بوا و کذا نعناع و کذا مقل ازرق و کذا افراسیون شرباً و ضماداً و کذا ... سوده با عسل یا شکر یا تنها و کذا جند بیدستر و کذا
قسط هندی تلخ شرباً و ضماداً هر واحد در تحلیل ریاح و نفخ معده مجرب است و اطبای دیگر مثل ... و ابن جزله و ابن صهار بخت و جالینوس و حنین و
رازی و مانقی و دیسقوریدوس غافقی و ابن سمجون و غیره هم نوشته اند که خوردن سنبل هندی ... سفوف تخم ... و بهارو جوز مرکی بعسل و صعتر
و ... و سنبل رومی و ... ابنوس و خولنجان بعسل سرشته و دوروغنج و کرویا و ... کذا اذخر شرباً و نطولاً و ... کذا افطراسالیون شرباً و ضماداً و کرفس و حرف
و ... دانه و تخم شبت و کذا کندر شرباً و ضماداً و کذا زیره شرباً و ضماداً و زرنباد و ... و برگ ترنج و گل و پوست آن و نمک هندی و فلنجه و ناغوره و کذا دار فلفل
شرباً و ضماداً و سلیخه شرباً و ضماداً و حشیشه ... و لحم ... لقدر کرسنه بطبیخ سیسالیوس یا بطبیخ سنبل هندی یا رومی و کذا قرة العین
یعنی کرفس ... و کذا روغن قیصوم و کذا اقسط شیرین ضماداً و سیسالیوس شرباً و ضماداً و انیسون و بیخ ... و تخم او و کذا اعصاره برگ نوت شرباً و ضماداً و کذا اکلیل الملک
و کشوث و کذا کسیلا و صبر و مغز حب صنوبر کبار و کذا تخم مرو شرباً و ضماداً و سافج هندی هرواحد محلل ریاح و نافع نفخ معده است شیخ میفرماید که اگر سببش برودت معده
و ضعف آن باشد بدانچه در باب آن مذکور شد علاج نمایند و بروغن که دران لطفات کاسر ریاح مثل نانخواه و کاشم و زیره جوشانیده باشند تمریخ نمایند و اگر احتیاج
بقوی تر ازین باشد سداب و تخم آن و حب الغار و انجدان و سیسالیوس داخل کنند و روغن آن روغن غار و روغن بید انجیر و مانند آن باشد و گاهی کفایت میکند تمریخ عضو
بروغنی که بدان شبت و مانند آن پزند بعد از ان بمرهم قوی التحلیل مثل مرهم متخذ بزوفا و شبت و آب با دو مانند آن و گاهی حاجت می افتد بسوی حقنه مثل
این و عندا و گاهی دران زفت داخل میکنند و اگر برودت از ماده غلیظ باشد این ادویه باید خورد که آن بیشتر مودی تهیج ریاح میگردد بلکه واجب است
اولا تنقیه ماده نماید بعد از ان ادویه مذکوره بخورند و اگر برودت ساذج باشد ما دیدانکه ... آن نکنند و آن ... و انداوویه که نوشیدن آن نفع عظیم دارد

نیست کہ چہرہ یک خرمہ خوبہ بجوشانیدہ بنوشند یا طبیخ فودنج نہری بعسل آمیختہ بیاشامند و طبیخ خولنجان خیلی سودمند ست و خولنجان بسکنجبین سرشتہ جرعہ بقدر نخود ساختہ
یکمثقال با آب گرم خوردن بیخ لسبیار و رطوبت اندک نزاج نماید از آنچہ در نفخہ عاصیہ عظیم النفع ست جند بیدستر ست چون با سرکہ ممزوج بگلاب با مع زیت کنند نخود
و خصوصا کہ سرکہ انجیر ان و عنصل باشند گویند کہ کعب خنزیر سوختہ در نبات جید ست و گاہی در نفخ خفیفہ این تدبیر فائدہ میکند کہ شراب صرف بر اندک طعام نوشیدہ بخواب
روند چون بیدار شوند [illegible] زیت آن نجات یافتہ باشند و این مروخ نافع ست شونیز و حب الغار و سداب را در شراب جوش شدید دہند و صاف کردہ با روغن نصف وزن آن
آن شراب بجوشانند تا روغن بماند پس بمالند و همچنین روغن شونیز و بعضی گفتہ اند کہ جمبفرم برای صبیان کہ شکم ایشان نفخ کند بسیار نافع ست مسیحی گوید کہ نافع ست
نفخ معدہ را انیسون بجاورس گرم و نمک گرم و نوشیدن شراب کہ دران برنجاسف جوشانیدہ باشند و آبیکہ دران انیسون و صعتر و مرزنجوش و مصطکی و کرویا جوش دادہ باشند و
سفوف کرویا و زیرہ و نانخواہ و صعتر و یا کمون و نانخواہ و تخم کرفس بساوی در نبیذ جوشانیدہ بنوشند و اگر با لین طبیعت باشند زین بزور بدون شراب سفوف سازند
و یا شربت حب الآس بنوشند و اگر یا بزی طبع نباشند کمونی و فلافلی و فودنجی و کندری و سنجرینیا و مثرودیطوس تریاق کبیر بدہند و یا زیرہ و بادیان و تخم کرفس و
فطراسالیون و کرویا و انیسون و سیسالیوس و کاشم دو دو وقیہ و سداب و شونیز و حب الغار و جند بیدستر در آب بجوشانند تا آنکہ آب قوت این ادویہ اخذ نماید پس صاف
کردہ با روغن بجوشانند تا آب فانی گردد و ابدہ روغن ناردین آمیختہ بدان حقنہ نیمگرم کنند و بر معدہ بمالند و اگر در بیجا برودت زیادہ نباشد شونیز و سداب و حب الغار و
جند بیدستر ساقط کنند و اگر در انجا ورم باشد انیسون و کرویا و شبت بگیرند و با آن شحم او زیا شحم ماکیان آمیزند محمود شیرازی و محمد نجندی مینویسند کہ حب البان
بادیان و نانخواہ و زیرہ و گلقند عسلی بدہند و غذا نخوداب بمغز قرطم و اندک دارچینی و زعفران دہند و این دوا بسیار نافع ست بگیرند زنجبیل دو درم کندر
سنبل الطیب تخم غام ہر واحد سہ درم راسن شش درم پودینہ خشک برگ سداب ہر واحد دو درم صعتر نانخواہ ہر واحد یکدرم مصطکی یکنیم درم ہمہ را کوفتہ بیختہ دو درم
با آب زیرہ و نعناع و فودنج بخورند و اگر قراقر و ریاح باین دوا منحل نگردد کمونی و فلافلی و جوارش شہریاران بدہند یا حب لرشاد یکدرم و گلقند عسلی دہ درم جوشاندہ
گرم بنوشانند و اگر طبیعت با نفخ و ریاح نرم باشد حب لرشاد و بریان و زیرہ در سرکہ تر کردہ بریان ہر واحد یکدرم بدہند و غذا کباب کبیان دہند
دیا جوارش عنبر و یا عود و یا مصطکی بقدر یک مثقال قبل از طعام بخورند و باقی علاج از آنچہ در نوع آیندہ می آید اخذ کنند

علاج نفخ و قراقر از اغذیۂ کثیر یا رطب یا نفاخ

تقلیل غذا و ترک اغذیۂ رطبہ نفاخہ و تناول اغذیۂ سریع الانہضام مثل قلایا و مطجنات و زیرباج و دخول حمام بعد ریاضت قبل تناول غذا و شرب شراب
ریحانی علاج اینست و اگر کفایت نکند جوارش کمونی و صعتر از درم تا مثقال بحسب حرارت مزاج و برودت آن و قوت مرض و ضعف آن با آب نیمگرم بدہند و
معدہ را بدست گرم بمالند و بران آبیکہ دران کمون و یا پودینہ جوشانیدہ باشند بریزند و اگر قبض طبع باشد با یارج تعدیل آن نمایند و غذا نخوداب دہند
و سکنجبین و گلقند سرشتہ ہمراہ عرقیات معمول ست و گاہی بادیان مصطکی ہر یک دو ماشہ سودہ بگلقند سرشتہ ہمراہ عرقیات دادہ می شود و بستن
نان بالش نیز مفید و یا از بادیان شش ماشہ الایچی کلان چہار عدد انیسون چہار ماشہ گلقند چہار تولہ در گلاب یا آب انار شیرین جوش آوردہ بنوشانند و یا جوارش
انجدان بعرق پودینہ و بادیان دہند و یا نمک سلیمانی دو ماشہ بدہند اگر نانخواہ زیرہ سفید زرنباد فلفل سیاہ کوفتہ جوش دادہ گلقند داخل کردہ بنوشند
نیز برای نفخ شکم و بدہضمی مفید بود و دیگر قانون ست کہ اگر سبب نفخ طعام نفاخ باشد آنرا ترک کردہ بسوی غیر آن رجوع کنند و ترتیب نیک آنچہ
اختیار نمایند و معارضہ از ہضم نمایند کہ نفخ آرد و واجب ست کہ صاحب ورم شکم بخوابد بالای تکیہ کہ مثل ہیئہ سپر باشد عباس گوید باید کہ از غذای
کم کنند و از اغذیۂ غلیظہ و مولدۂ ریاح و نفخ اجتناب نمایند حمام بعد از ریاضت قبل از غذا استعمال فرمایند و دلک معدہ و تکمید آن بنمک و زیرہ و نانخواہ
و جاورس گرم کردہ باید کرد و جوارشات سخن استعمال کنند و سفوف بزور بدہند ایضا صاحب آنرا حب لرشاد و نانخواہ تخم کرفس انیسون ہر واحد دو درم
زرنباد و حب البلسان ہر واحد یکدرم جند بیدستر نیم درم ہمہ را باریک کوفتہ یکدرم بشراب ریحانی بدہند و ہمین عمل کنند چون استعمال کنند ہر واحد از این ادویہ مفرد
یا دوازان یا سہ با شراب بدہند یا [illegible] نفع بلیغ کنند و اگر صاحب آنرا جوارش زرنباد یقون یا جوارش کمونی یکمثقال با آب نیم گرم بدہند

نفع بخشند در ریاح و نفخ را تحلیل کند و تجویز هضم نماید و سنجر هیانیز درین باب نفع عجیب دارد و جوارش فلافلی و جوارش عنبر و شرو دیطوس و تریاق کبیر و جوارش شش
انجدان و جوارش صعتر و فو بیخ و عود و مانند آن نافع و این معجون نافع نفخ و ریاح ست زیره کرمانی و نبطی و نانخواه و تخم کرفس بستانی هر واحد سه درم تخم کرفس
جبلی حب بلسان عود شوشنیز مصطکی هر واحد دو درم و نیم خولنجان زنجبیل و فلفل سیاه و سفید و تخم سداب هر واحد یک نیم درم جند بیدستر هر واحد یک درم
قند را مع روغن بیخ یا روغن بلسان بگدازند با دویه آلوده بعسل کف گرفته بسرشند شربت نیم درم تا یک درم با آب مطبوخ زیره کرمانی شراب ریحانی یا
آبیکه دران تخم سداب تخم کرفس جوشانیده باشند بحسب مقدار قوت علت و ضعف آن و باید که نظر کنند اگر طبیعت مع فرنک یابس شده شهد ایارن
در ایارج محمد بعسل با آب مطبوخ انیسون و تخم کرفس تنقیه بسند و اگر طبیعت نرم باشد حب ایارج با شربت بادیان یا زیره کرمانی مقدار دو درم که مقلو دهند
صاحب اقتباس گوید که اگر قراقر بسبب تناول چیزهاے مولد ریاح چون خیار و بادرنگ و کدو و باقلا و فول و دو بیاو گوشت گاو پیش باشند آنرا معجون دانی
و نمک سلیمانی دهند و شیرهٔ بادیان نه ماشه انیسون و زیره سفید و نانخواه هر یک [illegible] ماشه در عرق بادیان و گلاب هر یک نه توله و نبات [illegible] توله نوشانند
و معجون پودینه بنسخهٔ قادری با شربت نانخواه دهند و معجون اسلی حسین اثر دارد و غذا [illegible] دنخواره و مرغ بریان خشکه ده دهند اگر با قراقر درد شکم بود زراوند مدحرج
تخم سداب نعناع خشک هر یک یک توله جند بیدستر چهار ماشه نبات برابر همه سفوف ساخته نه ماشه با عرق بادیان و نانخواه [illegible] توله دهند

علاج نفخ و قراقر بلغمی

هرچه در علاج امراض معدهٔ بلغمی مذکور شد بعمل آرند و ایضاً بنابر تحلیل و نضج این مطبوخ دهند انیسون صعتر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه بادیان بادرنجبویه تخم
قرطم هر یک [illegible] ماشه جوشانیده گلقند عسلی چهار توله داخل کرده دهند و وقت ظهور نضج بحسب افادهٔ تنقیه کنند و در مطبوخ مذکور سنا مکی یک توله تربد سفید [illegible] ماشه
زنجبیل سه ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین چهار توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزایند صبح تبرید از شیرهٔ بادیان نه ماشه شیرهٔ زیره سفید
سه ماشه و انیسون هفت ماشه و الایچی کلان پنج عدد در گلاب و آب انار برآورده شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم حرف نه ماشه پاشیده بنوشند
غذا شوربای مرغ با نان رده و بعد حصول تنقیه بهر تحلیل ماده نفخ جوارش مصطکی با عرق صعتر یا سنبل به دهند و ایضاً علاج این نوع اسهال بحب
یا حب ایارج یا شبیار یا حب کبیبنج و مانند آنست و قی نمایند اگر زمانه تابستان باشد و تقویت معده بقل سکنجبین مع انیسون با آب نیم گرم لون کردا
و عود و سداب و نعناع و مصطکی و قرنفل نمایند و غذا زیرباج بچهٔ مرغ یا تیهو و یا لحوم مشوی سازند و کبر ادفل دویه نافع قطع کلونجی و یا خولنجان سوده
بعسل آمیخته بقدر جوزه صبح و شام خوردن و یا شوشنیز درست با آب گرم استعمال کردن در رفع نفخ و تحلیل ریاح نافع ست و لذا مصطکی [illegible] در تحلیل
نفخ و تسکین درد معدهٔ ریحی مجرب ست و کذا نانخواه با سرکه خوردن و بازیت خایه ساختن بغایت مفید جوارش انجدان نافع برای نفخ شکم
و قراقر و هضم طعام و برودت معده و گرده تخم انجدان خوشبو سیزده درم فلفل تخم کرفس هر یک دو از ده درم فطر اسالیون پودینه خشک سیسالیوس
هر یک سه درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بقدر حاجت بسرشند جوارش کمونی صغیر نافع نفخ و ریاح و تقویت معده و دفع رطوبات آن زیره سیاه
در سرکه یک صد مثقال زنجبیل بست مثقال فلفل برگ سداب در سایه خشک کرده بوره ارمنی هر یکی ده مثقال کوفته بیخته با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشند
خوراک یک مثقال حب حلتیت که جهت ریاح معده عجیب التاثیر ست زنجبیل دو درم سهاگه بریان پوست هلیله زرد نمک هوری حلتیت هر واحد
یک درم کوفته بیخته با آب برگ سنجنه حب بقدر کنار دشتی بندند خوراک یک حب سفوف برای نفخ معده و کبد و طحال و قراقر و درد معده و جگر و سپرز
و امعا که از ریح بود و مقوی معده و دافع فساد هضم و درد گرده و قولنج ریحی و ریاح بواسیری را مفید و هاضم و مشهی ست زیره سیاه و سفید هر دو
بسرکه بیخته هر واحد پنج درم نانخواه بادیان هر یک شش درم آمله هلیله سیاه ستر کوفی قرنفل دانه هیل کلان پوست هلیله اشنجار هر یک دو درم سهاگه بریان
اجمود دار فلفل تخم گندنا شوشنیز گندهک هر یک سه درم پودینه چهار درم کبود گچری پنجدرم سنبل الطیب یک درم نوشادر مصعد سه توله تربد سفید
چهار توله زنجبیل انار دانه ترش هر یک نه درم کوفته بیخته مقل ازرق حلتیت هر یک سه درم با آب گندنا حل کرده آمیزند و پوست بیخ [illegible]

موصلی سپید هر یک هفت تولہ باریک سائیدہ نمک طعام نمک لاہوری ہر یک پنجدرم گندنای سبز تولہ آمیختہ ادویہ مسحوقہ اندک اندک از دست مانند خمیر
سرشته در آفتاب گذارند تا خشک شود باز سوده بدارند خوراک از یک ماشه تا سه ماشه سفوف انیسون ریاح معده را دفع نماید و معده
را از اخلاط غلیظ پاک [illegible] انیسون نانخواه تخم کرفس هر یک پنجدرم کندر چهار درم فقاح اذخر قسط مصطکی هر یک سه درم سپندان سفید سی درم
کوفته بیخته با فانیذ آمیز[illegible] خوراک پنجدرم سفوف نعناع مقوی معده دافع ریاح و نفخ شکم پیش از غذا و بعد او تواند خورد نعناع خشک ده درم
سماق پنجدرم فلفل دو درم نمک پنجدرم کوفته بیخته از یکدرم تا دو مثقال بخورند عرق محلل ریاح و مقوی باه د چلپنی چهار دام قرنفل نانخواه انیسون
بادیان هر واحد دو دام گل بابونه تخم کرفس هر یک دام مشک مثقال زعفران دو مثقال شبت در چهار آثار آب تر کرده صبح عرق کشند بقدر دو آثار
و مشک زعفران در بیچه بندند معجون کاسر ریاح که در فائده مثل کمونی ست زیره سیاه زنجبیل پودینه هر یک دو جزو صعتر مصطکی دار فلفل نانخواه
هر یک یک جزو عسل سه چند همه ادویه بدستور معجون سازند انطاکی گوید که در نفخ و حشا معده را بقی پاک کنند بعده محللات مثل طبیخ حاشه و
فنطوریون و انیسون دهند و تعاهد ایارج نمایند و بعد حصول تنقیه تسخین بمحللات و بنفشیات مثل عود و عنبر و دواء المسک و دواء اللک
زیره و خردل و کرویا و بقدونس و سیر و لیمون و پودینه و سکنجبین بزوری کنند و گویند که در قراقر بلغمی حب منتن عظیم الاثر ست و سفوف انواع
و عود با عرق بادیان و نانخواه نافع طبری گوید اگر نفخه از رطوبتی که گرم شود و حدت پذیرد عارض گردد نظر بقاروره نمایند اگر حار باشد
تدبیر او بدانچه در قسم نفخ صفراوی بیاید باید کرد و اگر قاروره معتدل یا سفید باشد علاجش استفراغ ست اگر قوت اطاعت کند و معده
از ضعف بدان حالت نرسد که با آن هضم فاسد شود با اطریفل صغیر که با ایارج فیقرا سرشته باشند و بهتر چیزیکه درین علت برای استفراغ
استعمال نمایند این نسخه است تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه زیره کرمانی فطراسالیون دوقو فرج اسارون هر واحد دو درم برگ پودینه زوفای
خشک صعتر برگ سداب برگ شبت خشک هر واحد دو درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ پخته بوزن هفتاد درم از ان صاف
نمایند و بوزن یکدرم ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون تقویت داده و اطفال شکر یا عسل آمیخته نیمگرم بنوشند و از انچه ضماد این آفه میکنند است
مصطکی دو درم صبر دو درم غافث هر واحد یک نیم درم سنبل سه درم اسارون تخم کرفس هر واحد یکدرم اصابع الصفر یک نیم درم و تنها این را ضماد صفتی
ست در ازاله نفخه معده چون خاص خشب یابس باشد و آن است که جالینوس آنرا بلوط الاصفر نامیده همه را بسایند و موم روغن وغیره
ناردین و موم سرخ ساخته این ادویه آمیزند تا مستوی گردد پس بر پارچه بقدر معده مالیده ضماد نمایند و باید که غذای او تیهو و سینه دراج باشد
و اگر احتیاج بحفظ قوت باشد بگوشت حمل و گوشت جدی غذا سازند و شراب کهنه سرخ بنوشند

علاج نفخ و قراقر از سودا

انچه در علاج امراض معده سوداوی گذشت بکار برند و معجون عشبه نیز مفید ست و حب حلتیت و مقل معمول و شیخ میفرماید که نفخه لازم سوداوی را علاج
بمثل سکنجبین و فنداد یقون و نانخواه نمایند و اگر احتیاج باستفراغ قوی افتد حب منتن استعمال کنند و بر معده اسفنج مبلول بسرکه نهند و بهترین آن
سرکه انجدان ست و مسیحی گوید که اگر ریاح غلیظ سوداوی خام باشد سفوف متخذ از نانخواه و ندیحج و تخم شبت و نانخواه و تخم سداب و نعناع خشک
جند بیدستر دهند و بسرکه که در ان جعده و نانخواه و شبت و تخم کرفس و سداب و حب الغار و مرزنجوش و دوقو و فطراسالیون جوشانیده باشند تکمید
نمایند طبری نوشته که نفخه اگر از بخارات سوداوی باشد علاجش آنست که اگر قوت احتمال کند و زمانه و سن مقتضی باشد باین مطبوخ استفراغ نمایند
زوفای خشک صعتر فارسی نعناع خشک برگ بادرنجبویه خشک گاوزبان برگ بلنجمشک هر واحد سه درم هلیله سیاه افتیمون قریطی بسفائج رومی هر واحد سه درم
تخم کرفس انیسون هر واحد یکدرم مویز منقی پانزده درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده و با ایارج فیقرا و غاریقون بحسب قوت و وقت مقوی ساخته
نیمگرم بنوشند و باید که بر معده ضماد دیگر که در نفخه رطوبی گذشت ضماد نمایند و در ان افسنتین و افتیمون و برگ جعفری افزایند و غذای [illegible]

شود بای باکیان فربه باشد و شراب که معتدل القوة و ریحانی و طعم او سلیم از عفونت باشد بیاشامند و آب گرم بسیار بر معده او ریزند و این سفوف بتالیف ابو ماهر نافع انواع ثلاثه نفخ بادی است و مجربست که با چیزیکه از سائر ادویه غنی میباشد صعتر زوفا و حج اسارون فطراسالیون تخم کرفس زیره کرمانی نانخواه هر واحد دو درم مصطکی عود خام هر واحد سه درم قاقله هر واحد چهار درم کرویا حب السمنه لوز بدان ... دو درم زنجبیل لسان العصافیر فلفل سفید دار فلفل هر واحد یکدرم کرویا پنجدرم ... سیاه ده درم همه را بسایند و بران لیست سیب شیرین ... لیست به شیرین و برگ نعناع و برگ سداب و برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم و ... ازیاده کرده اند درین سفوف حنفی مثل یک جزو او و من را میبینم که دران بوزیدان المجوس اصل السوس هر واحد پنجدرم زیاده ... مثل همه شکر طبرزد آمیزند و در ظرف تنگ دهن نگاه دارند تا بوی او باطل نگردد و بر نهار از یکدرم تا هفت درم بقدر قوت نفخ و ضعف آن بخورند و نزد حرارت مزاج علیل شربت سیب و عند برودت مزاج شربت عسل و نزد سلامت مزاج شراب صافی با این سفوف اضافه نمایند و ممکن نیست ذکر جمیع اجزای این علت و آنچه بآن حادث میشود و طبیب ماهر استخراج آن عند حدوث علت نماید و زیاده و کم کند بسبب وجوب مزاج و وقت و قوت مرض و ضعف آن

علاج نفخ و قراقر از صفرا

تدبیریکه در علاج امراض معده صفراوی مسطور گشت استعمال نمایند و طبری گوید که در معالجه این مرض اکثر اطبا غلط میکنند و علاجش بعلاج و احد می نمایند و معالجه آن مودی بفساد معده و اسقاط قوت آن میگردد اما علاج نفخه که مع لذع و حرقت عارض شود آنست که طبیب بسوی قاروره نظر کند اگر قاروره حار باشد باک نیست که فصد نماید بعد ازان استفراغ بدانچه محلل و مفتح و مخرج صفرا باشد و این شربت موافق ترین چیزهاست که ضماد این نفخه بنوشند بنفشه سه درم زوفای خشک دو درم افسنتین پنجدرم صعتر زیره کرمانی نانخواه هر واحد یکدرم تخم کرفس دو درم انجیر بیست عدد همه را بدستور مطبوخ جوشانیده وزن یکصد درم ازان صاف نمایند و دران پانزده درم فلوس خیارشنبر مالیده بار دیگر صاف کنند و دران سه طسوج سقمونیا مشوی بپاشند و پنجدرم شکر انداخته نیمگرم بنوشند و از آنچه تضمید معده بدان درین نفخه میکنند آنست که جامع محلل و معدل و مبرد باشد و موافق ترین آن این ضماد است بگیرند مغز سفرجل مرزنجوش و مغز سیب مرزنجوش هر یک بیست درم و بسایند تا مثل مرهم گردد و لعبه آس رطب ده درم بسایند پس بنفشه خشک و گل سرخ هر واحد دو درم خوب بسایند و افسنتین رومی ده درم کوفته بیخته آمیزند و مرصافی و صبر سقوطری هر واحد دو درم و نیم سیب خشک ده درم کوفته بیخته همه را آمیزند و سی درم آرد جو و بیست درم خطمی کوفته بیخته انداز ند و با بیکه دران جو بخته باشد بسرشند و بر پارچه که بهیئت معده تراشیده باشند مالیده بر معده ضماد کنند و چون طعام خورند ضماد را جدا نمایند و عند آخر هضم اعاده آن نمایند و باید که طعام او زیرباجه شیرین بماکیان و سینه دراج و تدرو باشد اگر حال مقتضی باشد و الا مزورات متخذ از کدو و شکر و دهند و امر بخوردن مطلق شیرینی و حبوب نکنند و شراب بعض ضعیف القوة بنوشند و از شراب سرخ غلیظ و اصفر مشبع منع کنند که این علت باین طریق زائل میگردد و گویند که اکثر آنچه علاج این نوع بدان میکنند تنقیه معده است بمطبوخ هلیله یا شربت بنفشه و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص یا آب تمر هندی بجای سیب لعد از آن آب انار حامض و آب به بنوشند و اگر التهاب شدید باشد شیره خرفه با شربت حصرم دهند و غذا چوزه مرغ با آب غوره یا آب سماق یا آب انار فائده شیخ الرئیس میگوید که علاج قراقر قوی تر از علاج نفخ است و گاهی که ریاح در شکم مع تپ اند کند یا بدایت تپ تخمین بدل نمایند بنوشند شارح قانون گوید که آن دلالت بر خلط غلیظ و لزج متشکل در امعا مینماید و بهتر طریق دفع آن انضاج لسل و اسهال است و باین طریق انضاج مثل این ماده مع تحلیل نفخ حادث ازان حاصل میشود و باین منعقد برای اندفاع میشود و لعبه زوال تپ بعد توقف تام دفع نمایند و مسهل تپ ... و لقیه ... گر با قراقر تپ یا بود شیره بنفشه ... سفت ماشه و گل سرخ ... ماشه گلقند چهار توله گلاب یکنیم پاو ... دهند

کثرت عطش و شاب و تحلی

جشا که بفارسی آروغ گویند نفخه بود که از راه دهن با آواز مندفع شود و تثاوب را بفارسی فاژه و دهن دره نامند و این حالتی ست که چون حادث گردد انسان
بی اختیار دهن بگشاید و تمطی را خمیازه خوانند و آن کشیدن اعضا و بسط آن بسوی جوانب ست و سبب تثاوب آنست که بخارات غیر منهضم بسوی سر صعود
کنند و در عضلات فک و شفتین جمع شوند و بواسطه برودت و کثافت محل رقت تحلیل غلظتی کسب نمایند پس طبیعت اراده دفع آن نماید و از قوت ارادیه استعانت
جوید و بالضرور فکین را بنماید و لهذا عقب قصور هضم و بیدار شدن از خواب قبل استیفای آن زیاده بهم رسد و سبب تمطی نیز همان بخار است مگر آنکه مخصوص
بفک نیست بلکه در سایر عضلات بدن عام میباشد و حدوث جشا بقول صاحب کامل از ریح منفخ معده باشد که بسوی دهن مرتقی گردد و از بخارات که
مرتقی شود یا از اطعمه ... بود پس جشای دخانی باشد و یا از اخلاط بارد بلغمی پس جشای ترش بود و جشای حامض ایضا یا از اغذیه بارد مزاج و یا
از اطعمه کثیر که معده قدرت بر هضم آن بسبب ضعف حرارت خود ندارد و در معده ترش گردد عارض شود و گاهی جشا قوی بود و غذا را از معده
خارج کند و منع از هضم نماید و او منصور گوید که سبب جشا احتباس کیموس ردی در معده و فساد مزاج ست و ایلاقی گوید که آروغ ریاح ست که
قوت معده آنرا تحلیل کند و ببالا فرستد و این ریح یا از اخلاط غلیظ متولد شود و یا از ضعف معده و ضعف آن یا از سوء مزاج سادج بود و یا از ماده
و ماده ریح یا اخلاط بلغمی باشد یا سوداوی بود و بالجمله آروغ دو نوع ست طبیعی و غیر طبیعی طبیعی آنست که باعتدال باشد و ریح قلیل که در معده جمع
شده باشد و از آن برآید و بدان سبب تمدد معده زائل شود و هضم نیک گردد و ازین قبیل ست آنچه از نوشیدن آب با مصاص خوردن طعام کل
ظاهر میگردد بهر آنکه درین هر دو صورت همراه آب و طعام هوا نیز جذب میشود و در حلق و فم معده جمع میگردد پس طبیعت آنرا باقرب طرق که دهن است
دفع میکند و تبع او ریاح معده نیز مندفع میشود و آروغ که از تناول خشکری افتد قبیل تشرب آب ست با مصاص اما آروغ غیر طبیعی همان اسباب
افتد که در نفخ معده و در قول صاحب کامل و ایلاقی گفته شد مضرت کثرت آروغ آنست که هضم را فاسد کند بسبب طفو طعام بر فم معده و عدم التصاق
قعر معده بر آن بهر آنکه قوت هاضمه طعام در قعر معده است و چون از قعر معده ببالا آید نامنهضم ماند و طبری نیز گفته که جشا دو نوع ست معتدل و غیر معتدل
و معتدل همانست که مذکور شد و جشای غیر معتدل چهار نوع ست اول آنکه از برودت معده باشد و از هضم طعام عاجز آید و بدین جهت ریاح پیدا
شود و طبیعت آنرا بآروغ دفع کند دوم آنکه از ضعف معده بود پس بر هضم طعام قادر نباشد و حرارت غریزی از آن اغذیه متحیر در معده بخارات
ریحی برانگیزد و طبیعت آنرا بآروغ دفع نماید سوم آنکه از سوء ترتیب طعام بار داشتن کیفیت آن باشد چهارم آنکه در معده ورم ... باشد
و از آن ریاح متحلل گردد و جشا آید و این شدیدترین انواع ست طریق تشخیص اسباب مسطوره باید که اولا شکم مریض مس کنند اگر در آن ورم
یافته شود سببش همان باشد و الا حال کمیت و کیفیت طعام و ترتیب تناول آن بپرسند اگر خوردن طعام بسیار یا مولد ریاح یا سوء ترتیب اکل
آن بیان نماید و جشا نزد ابتدای هضم طعام ظاهر شود سببش کثرت یا کیفیت طعام یا رداءت ترتیب تناول آن باشد و الا حال کثرت و قلت
اشتها بپرسند اگر اشتها بسیار گوید و با آن هضم ضعیف باشد و براز منقطع خارج شود سببش برودت باشد و اگر اشتها معتدل گوید و سوء هضم و جشا
معده بعد طعام پیدا آید سببش ضعف معده باشد پس سبب ضعف معده که از سوء مزاج سادج است یا مادی بطریقیکه در تشخیص اسباب امراض
معده گذشت دریافت نمایند و شیخ میفرماید که اسباب جشا و دلالت او بر احوال معده در باب ... دلالات ذکر نمودم فقط لیکن ... اولی آنست
که آنچه در وجوه استدلال بر احوال معده از جشا مسطور شد بدان هم نظر نمایند که از آن اقسام جشا و اسباب و علامات آن بوجه احسن منکشف میگردد علاج
هر قسم مرض مذکور آنچه در علاج امراض معده از ریاح و وجع معده ریحی مسطور شد استعمال نمایند و اگر سبب تثاوب و تمطی غلبه خون باشد و سائر علامات
غلبه آن مثل تنگی و کندی حواس و شیرینی دهن و حمرة آن مدرک گردد فصد نمایند و مطفیات خون بنوشانند و بهترین اشیا در دفع این امراض گلقند
و بادیان گلاب و عنبر بود و ... ست و در تقویت معده و تجوید هضم کوشند و مصطکی و زنجبیل و غیره بجا بیند و ایضا ... تقویت
معده ... و بادیان ... گلقند ... مصطکی و گلقند ... و کذا ... ماشه ... گلقند ...

از برودت و مادهٔ بلغم و سودا و صفرا باشد هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد و بلغمی و سوداوی و صفراوی و در علاج انواع نفخ معده مذکور شد
حسب سبب بکار برند و خوردن مشک ممزوج ریاح از جمیع بدن ست و دوار فلفل با عسل با دهٔ ریح را قلع کند و ثوم بی نظیر ست و نانخواه با سرکه خوردن و
بازیت طلا ساختن بغایت مفید و سویدی از ایلاقی و جالینوس و غیره نقل کرده که خوردن گشنیز سبز و غاریقون و مصطکی و بیخ اذخر ... و تخم کرفس و بقلهٔ
فرنجمشک و حرالیفی زرد فرا و خولنجان و اساک دهب در دهن و لیسیدن قطران و ادمان استعمال کرویا و خوردن کراث قبل از ... و ابدال بشراب
و خوردن اندک پیاز و ترمس بسرکه و نوشیدن گلاب هر واحد نافع آروغ ترش ست و قرنفل و خردل و پودینه با عسل نیز مفید ... دانه هیل با گلقند
خوردن نیز در تمطی و تثاوب سودمند ست و نمک سلیمانی در جشای غیر طبیعی بغایت نافع ست و انیسون کرویا صعتر ثبت ... یک جزو مصطکی
نیم جزو برای امراض مذکور و نفخ مجرب ست و این حب مصطکی در آروغ ترش بعد از قی بکار می آید غاریقون نیم مثقال قرنفل تربد موصوف هر واحد
یک مثقال مصطکی قاقله کبار زیره کرمانی هر یک دو مثقال نبات سفید سه مثقال شربتی دو مثقال و بقول اهل هند نمک سنگ ... سیاه
سونتهه زیره کالونجی اجمود هینگ بریان جمله مساوی سائیده قبل از طعام و بعد آن خوردن آروغ بسیار باز دارد و اشتها آرد و باد گوله
دفع کند مسیحی گوید که در کثرت جشا بسبب ریاح متولد در معده قی کنند و طبیخ انیسون و صعتر و برگ سداب و کرویا و پودینه و نانخواه و زیره و نعنع مصطکی
و قرنفل استعمال نمایند و مداومت تناول گلقند مصطکی کنند شیخ میفرمایند که صاحب جشای حامض منتفع میشود از خوردن فلافلی بشراب و کذا ایشان را
نفع میکند خوردن گشنیز خشک بقدر مثقال و بعد آن نوشیدن شراب صرف قبل غذا و بعد عشا و گاهی بقول بعضی دلالت معده نموده و زایل
ناکیان تسکین آن مینماید و در جشای دخانی اگر از ماده باشد با فسنتین و ایارج نفع میباید و اگر بلا ماده بود چیزی که مبرد و مطفی باشد مثل
رب فواکه بارده و اغذیهٔ مبرده منتفع میشوند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اگر سبب کثرت آروغ خلط بلغمی یا سوداوی باشد تنقیهٔ معده از آنها
بقی و حب افادیه و حب صبر و مصطکی نمایند بعد از آن تقویت معده بمعجون فلافلی و کندری و زنجبیل مربی کنند تا خلط غلیظ در معده نیاید و از طعام
ردی الهضم و مولد ریاح پرهیز باید کرد و اگر سبب آن ضعف معده باشد و سبب ضعف سوء مزاج سابق بود تبدیل آن مزاج بضد آن نمایند چنانچه در
علاج سوء مزاجات مذکور شد انطاکی گوید که تنقیه بقی واجب بود و خوردن جوارشات و حمام و تکمید معده بپارچهٔ گرم با آتش و استعمال این مطبوخ کرویا
انیسون شبت صعتر هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو خوب جوشانیده صاف کرده گرم بنوشند که مجرب ست و کذا قرنفل بگشنیز و انیسون و خردل و جوز و صعتر و نعنع
بعسل مفرد و مجموع و هر گاه آروغ از زلق یا سوء هضم یا تخمه باشد علاجش بعلاج این امراض کنند و اگر آروغ تواتر کند چیزی که منع طفو طعام کند مثل مصطکی
و خردل بدهند و در تمطی و تثاوب بروغنهای گرم سائر عضلات یا عضلات فک را طلا کنند و تکثیر استحمام و تنقیه نمایند طبری گفته که اگر آروغ
از برودت معده باشد علاجش اسخان معده است بدانچه در فواق مسطور گردد و اگر از ضعف معده بود تقویت معده نمایند مع رعایت
مزاج آن نزد تقویت اگر ضعف بحرارت باشد مثل شربت سیب و زرشک دهند و تضمید معده بگل سرخ و کعک و آب سیب و آس نمایند
و اگر ضعف ببرودت بود و رطوبت و ریاح باشد پس علاجش بعلاج فواق که از اجتماع رطوبت در معده باشد باید کرد و اگر جشا از رداءت کیفیت
طعام یا سوء ترتیب آن باشد اصلاح غذا و شرب شراب موافق مزاج و تقلیل طعام و شراب و ریاضت اندک اگر مزاج او احتمال این نماید و اصلاح
غذای او نمایند و اگر از ورم باشد تضمید معده نمایند بدانچه محلل این ورم باشد مثل سرکه و روغن گل و اسفنج دران فرو برده بر ورم نهند و بدست بمالند
و برفائده برنهند و اگر ورم نضیج نباشد بلکه صلب بود تضمید معده بعد وقوف بر مزاج او و عدم مانع بافسنتین و گل سرخ و شیاف مامیثا و بوشی مانند آن نمایند
و تغریق بروغن بکیست یا نردین کنند بعده بضمادیکه دران ادنی قبض باشد مثل تخم بستان و کاسنی و ترمس و مانند آن تضمید نمایند و ورم چون تحلیل شده
جشا زائل گردد سعید بن هبة الله گوید که اگر خلط محدث مرض بلغمی باشد استفراغ او بحب صبر نمایند و تبدیل مزاج بگلقند عسلی و شرب آبیکه دران عود
و مصطکی جوشانیده باشند و غذای لطیف مثل نخود آب خورند و چون تنقیهٔ معده و اصلاح بدن کرده شود بجوزهٔ مرغ زیرباجاً یا مقلواً دهند تا

وسعت نمایند و اگر خلط صفراوی باشد استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا شربت ورد کرده سیرفت و تعدیل مزاج بشیرهٔ تخم خرفه و شربت حصرم نمایند و چون طبع قبض باشد
تعدیل او بشربت تمر هندی و جلاب کنند و غذا مزورهٔ سماق دهند اگر طبع نرم باشد یا بآب حصرم اگر قبض باشد و اگر مرض حادث از سوء مزاج بارد باشد
آب انیسون بجوشانیده و ... بیکه دران کمون و صعتر جوشانیده باشند و غذا زیرباج بمویز و نار دانه دهند و چون بدن صلاح یابد غذا بلحم بریان سازند و اگر
سوء مزاج حار باشد ... اسکنجبین یا آب انار میخوش بجلاب بیاشامند و غذا جوزهٔ مرغ بآب حصرم سازند و اگر جشا تابع کثرت اغذیه باشد مریض را
بتقلیل غذا امر کنند ... و در جشا نفخ و قراقر و ریاح باشد علاجش در نفخ گذشت علی گیلانی مینویسد که زنی را جشای مفرط عارض شد چندانکه در مدت
یک نفس دو سه مرتبه ... آوازش بلند که از بعید مسموع میگردید می آمد و سه چهار ماه بران گذشته بود و سبب آن نبید السّت بمثقال سعد طرا که آن مخمس الکبریت
از او او م و گفتم که این را سه حصه نموده سه روز بگلاب گرم کرده باید خورد و هرگاه یک شربت آن تناول نمود آروغ آن زایل شد شفا یافت و جمیع
بخوردن شربت ثانی و هفتاد و سالهای بسیار بران گذشت که مرض عود ننمود و این از غرائب مشاهدات ست حکیم شریف خان میگویند که من نیز زنی
را مبتلا باین مرض از مدت مدید دیدم و هیچ دوائی او را فائده نمیکرد و اکثر اطبای این زمان علاج او کردند بلکه بهر قدر که بچیزی از ادویه معالجه میکرد آروغ
زیاده می شد بهر آنکه ادویه مستعمله تحلیل مادهٔ آن قدرت نداشت و سبب تحریک آن بیشتر شد این مریض را در تمام روز و شب آروغ می آمد الا
وقت کلام و خواب و مؤلف نیز زنی حامله را بکثرت جشا مبتلا دید که یکدم آرام نداشت و به آواز بلند می آمد چون حمل بالغ تنقیه بود و باد و یه علاج
کردم ازان تخفیف بظهور آمد گفتم که تا وضع حمل بر همین دوا مداومت نماید چنانچه بعد از وضع حمل مرض او زایل شد

احتباس جشا

هرگاه آروغ محتبس شود و هیچ بر نیاید و ریح در معده بماند خوف تولد استسقای طبلی باشد پس تهییج آن باید کرد و صاحب کامل نیز گفته که هرگاه جشا بسته
گردد نفخ و ریاح موذی ازان تولد کند و شیخ میفرماید که چون در معده ریاح حادث شود و نازل نشود و در فم معده محتبس باشد و ابتدا دهد احتباس
که بآروغ استفراغ آن نمایند چنانچه استفراغ فضول طافی بقی میکنند و الا هضم فاسد گردد و غذا طافی شود مگر آنکه بکثرت رطوبات و بلاغم مستعد باشد تولد
ریاح معلوم شود که درین هنگام امن نباشد از آنکه افراط در تهییج جشا محرک قی صعب گردد علاج از آنچه تحریک جشا کند خوردن و خائیدن صعتر و کمون
و زیره و انیسون و کرویا و نعناع و نانخواه و قرنفل و مصطکی و کندر است با گلقند بخورند و معجون انیسون و جوارش انگدان و فندادیقون و معجون
حب الغار و سکنجبین با یدداد و دیگر سفوفات نمک نیز آروغ می آرند

قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس

قی حرکت معده است برای دفع چیزیکه در و باشد از راه دهن و بادی آنچیز دفع شود و مادهٔ آن در جوف معده باشد و تهوع حرکت معده است بقی آنکه
چیزی دفع شود و مادهٔ آن داخل جرم معده باشد و غثیان تقاضای معده است برای دفع بی حرکت و مادهٔ آن لاصق بخمل معده باشد و در حالتیکه مطعوم
ردی بود حادث شود و غثیان را غمی نیز گویند و تقلب نفس غثیان لازم و دائم را گویند که بی قی باشد و گاهی ذهاب شهوت طعام را خوانند و بدانند که غثیان
مقدمه و مبدا قی و تهوع ست و این احوال مخالفت شهوت طعام انداز جمیع جهات و بعض قی حاد با قلق و اضطراب بود چنانچه در هیضه و از خوردن
دوای مقی عارض شود و بعضی ازان ساکن بود چنانچه برای ممعودین یعنی صاحبان ضعف معده از ثقل طعام می افتد و این امراض اربعه در اسباب
مشترک اند و در اعراض مختلف لیکن اسباب غثیان ضعیف از اسباب قی و تهوع باشد و اسباب تقلب نفس قوی تر از اسباب تهوع بود و
بالجمله سبب کلی این امراض ایذای معده یا مشارکت است مثل بلغم چون آن از ضربه برسد و اسباب جزئیه آن بسیار است نوع است یکی ماده چون
صفرا یا بلغم یا سودا که در معده متولد شود یا از عضو دیگر مثل جگر و زهره و طحال وغیره ریزد و یا از تمام بدن منعصر شده بر معده بریزد چنانچه در تنزیه
حمیات افتد و یا رطوبت ردی متعفن خلطی بود یا غیر خلطی چنانچه حوامل را عارض میشود و مانند آنکه سم از قروح و اورام معده یا غیر آن

در معده جمع شود و یا رطوبت غیر متعفن که در تجویف فم معده باشد و یا رطوبت غلیظ چسپیده یا کثیر ثقل باشد که معده ازان اذیت یابد و لامحاله بسوی دفع تقاضا کند و اگرچه مثل خون و بلغم علو باشد که دران امید تغذیه بدن و معده بود ولیکن چون کثیر المقدار باشد بر معده کلال آرد و گاهی سودا محترق باشد چنانچه مراقیان را بسبب انصباب آن بر فم معده و ایذای او عارض شود و بعضی کسانرا نوبتهای قی سوداوی … اوقات بود و خلط سوداوی بر آید و دران صلاح ایشان باشد و گاه مودی بحرقت در مری و حلق بلکه قرحه گردد والحاصل اقسام مواد مذکوره از … بیرون نبود و یا در طبقات معده باشد و معده آنرا تشرب کند یا بخمل آن چسپیده باشد یا در فضای معده باشد و این یا در فم معده یا در قعر آن … دوم ضعف معده از انواع سوء مزاج و از غم و خوف و مانند آن و کیفیت ردی ساذج و رایحه مثل ادویه ردی فعل کند و اکثر آن حار بود و گاه … حرارت و یبوست که فم معده را عارض شود تقلب نفس و تحریک غثیان کند پس بکیفیت حار مثل خلط مجاور بکیفیت حار فعل کند و از اسباب بعض اقسام سوء مزاج آنست که بسوی آن تحلیل روح جمع شود و مثل اسهال کثیر و خصوصاً از خون و جمیع استفراغات که بالذات برودت و یبوست حادث کند و گاهی ضد آن بالعرض حادث شود و این چنان باشد که مستفرغ بارد یا یابس مثل سودا باشد و گاهی رطوبت بوجه دیگر حادث گردد و آن نیست که فضول و بلغم بسبب ضعف هضم کثرت پذیرد و از مضعفات معده اوجاع شدیده و غموم و هموم و جوع شدید است پس اینها نیز از اسباب قی بسبیل ایصال ضعف بمعده اند و ایضاً درد جمع معده بسرعت قی طعام و دفع آن میشود و معده ضعیف را چون مدت ضعف طول کشد چنان گردد که هرانچه خورده شود آنرا اغثیان و تقلب نفس عارض شود بهر آنکه در مثل این معده کثرت رطوبات و فضول در اکثر امر میباشد و چون طعام استعمال نمایند بان مختلط شود و لیفو ازان طافی گردد و طبیعت ازان نفرت کند و غثیان عارض شود و چون ضعیف تر باشد بامساک آنچه بدان رسد قادر نباشد بلکه آنرا قی یا اسهال دفع کند و بعضی کسان باشند که چون طعام تناول کنند و حرکت نمایند قی کنند و اگر خشم یا کلام یا تحریک بحرکت نفسانی نمایند قی کنند و سبب این همانست که مذکور شد از اجتماع فضول در معده آن و عادت آن اینکه بعد این مرد غلبه و اهمه بران و کسی که معده او ضعیف بود و در ابتدا غثیان عارض شود بسبب انفعال او از ادنی سبب و قی ممکن نبود بسبب خلای معده او و قلت خلط موذی متشرب باشد یا غیر متشرب چون طعام بخورد تسکین یابد و بسبب … آنکه گاهی اذیت خلط از کثرت غیر متحرک باشد زیرا که در زیر معده بود و چون طعام بخورد آنرا اقتضا کند و حرکت یابد دوم از … کند که طعام بکثرت و قلع او سوم فساد غذا و آن یا بکمیت باشد چنانچه غذا زیاده از احتمال قوت معده تناول کنند و بر معده ثقل آرد و بعد هضم معده طاقتی گردد و ازان ایذا یابد و آنرا القی دفع نماید و یا بکیفیت باشد چنانچه طعام تیز یا تلخ یا شور یا ترش بود که تحدید … معده را بگزد یا … بود که معده از وی نفرت کند و مشمئز گردد یا طعام فاسد متغیر یا فاسد بکیفیت باشد مثل دود ناک و سوخته و یا سوء تدبیر آن چون تناول غذای لطیف بالای غلیظ کنند و فاسد شوند و باعث اذیت معده گردند و معده در دفع او کوشد و کسیکه تخمه بران تواتر کند و طعام بر غیر جوع صادق بخورد و در ابتدای تناول بوقت شدید زیاده از طاقت آرد … ازان مراد میل بسوی آن گردد که هرچه خورده … قی کند … چهارم تناول اشیای مقیه و متقززه مثل … مانند آن و تخیل و شموم قاذورات بسبب استکراه طبیعت و ارتسام کیفیت ردی کریهه … خیال … بسبب مواد … بسبب آنکه انسان تخیل چیز مستقذر کند و این در قوت متخیله مستحکم گردد و آن مقدار قذارت در معده … معده … ازان ایذا یابد و حرکت … نماید … اورام معده و احشا و خصوصاً … قی بود بسبب میلان … بسوی دفع و بسبب … ازان … یا … باعضو … شود و گاهی عارض میشود … صاحب … مرکب … کراتی … نجاری و با فواق و غثیان میباشد … بلغم … قی سیاه آید … بحران که دران طبیعت ماده مرض را بر معده دفع کند و این در امراض حاده بیشتر افتد بهر آنکه سودا بارد و یابس طبع … میباشد … طبیعت آنرا … کمتر دفع مینماید … قی … تمام … و این … قی نافع … تقیات حاده … تهوع … [illegible] … اعراض … سوء هضم و التقلب … قیح و غیر آن

که بسبب ایذای معده باعث این حالات شوند طریق تشخیص اسباب امراض مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که این عوارض تابع مرضی مثل ضعف و سوء هضم
و وجع معده و قروح آن و حرقة اللذع و انقلاب معده و ورم آن و ورم جگر و طحال و گرده و قولنج و دیدان و حمیات و غیر آن هست یا نه اگر باشد
غرض آن مرض ابتدائی گردد در مرضی حاد و بحران اند و بآن صداع و وجع معده و اختلاج لب و سیلان لعاب دهن و غثیان و سهر و شدت عطش و قی بود
بحرانی باشد و [illegible] مرض دیگر نباشد پس نظر کنند که قی لازم و دائم هست یا نه اگر باشد اصلی بود و درین حالت حال تناول اغذیه و ترتیب اکل آن
قبل از حدوث این [illegible] مرض هست اگر غذای فاسد خورده باشد یا سوء ترتیب در اکل آن شده باشد سببش فساد غذا بود و الا علامات
سوء مزاج ساذج [illegible] رای بطریقیکه در تشخیص امراض معده گذشت دریافت نمایند اگر آثار سوء مزاج ساذج مدرک گردد و با آن تهیج معده دارد
نشود احتمال امر [illegible] که بدفع آن متحرک گردد سببش همان باشد و اگر علامات خلطی از اخلاط ثلاثه معلوم شود قی صفراوی یا بلغمی یا سوداوی باشد
و ایضاً از خروج هر خلط در قی و طعم آن بر نوعیت خلط فاعل استدلال توان کرد چنانکه اگر قی مراری آید و با آن تشنگی و تلخی دهن باشد قی صفراوی بود
و اگر در قی با طعم [illegible] آید با قلت تشنگی و ترشی یا شوری یا شیرینی دهن و نفخ و قراقر بود و لعاب زدهان سائل شود بلغمی باشد و اگر در قی سوداء آید
و با عدم تشنگی و ترشی دهن و قراقر و نفخ در معده و طحال بود سوداوی باشد پس دریافت نمایند اگر با عطش و طعم ردی و در دهان عفونت ظاهر بود
سببش خلط حار ردی عفن باشد و اگر در قی صدید آید و با آن اذیت معده شدید مع خفت آن بود سببش خلط حار صدیدی باشد و این هر دو بکیفیت خود
موذی باشند نه بکمیت و اگر بی عفونت و طعم ردی و قی ردی نباشد سببش خلط غیر عفن بود که بکمیت خود این فعل کند و اگر ادویه مقطعه آنرا ساکن کنند
خلط رقیق باشد و اگر ادویه ملطفه تسکین نمایند غلیظ بود و بران دلالت میکند کثرت رطوبت و کثرت قی غیر ردی و کثرت براز و کثرت لعاب دهن
لاسیما اگر تقدم تخمه باشد و ایضاً نظر کنند اگر قی بسهولت آید ماده در فضای معده مصبوب بود و اگر دوام تهوع و عسر قی باشد ماده مشربه معده
بود و اگر قی و غیره لازم و دائم نبود بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شود و آفت در عضوی از اعضا مثل دماغ و جگر و مراره و طحال و
رحم و غیر آن و یا در همه بدن باشد شرکی بود و پس اگر خلل در عضوی از اعضای مذکوره و غیره مدرک گردد سببش شرکت همان عضو باشد و اگر با تپ بود
از مشارکت همه بدن باشد بعده استدلال بر نوعیت ماده بطریقیکه مسطور شد توان کرد و صاحب شفاء الاسقام می نویسد که غثیان عقب
اکل عارض شود بسبب رطوبت در معده او یا دیدان باشد و صاحب معده صفراوی کثیر الغثیان و قی میباشد لیکن غثیان و لذع و عطش اگر در
حالت گرسنگی غلبه کنند بدانند که ماده سخت رقیق است و اگر این دائم بود باید دانست که ماده بسیار است و اگر بعد طعام باشد ماده اندک بود و همچنین
هرگاه ماده در قعر معده باشد و طبقات معده آنرا تشرب نکرده باشند غثیان بعد دو ساعت از طعام ظاهر شود بهر آنکه صفرا با طعام مختلط شده از
قعر معده بسوی فم معده مرتقی میشود پس غثیان ظاهر میگردد و علامت منذر بقی تهوع و غثیان است خصوصاً چون با اینها اختلاج لب زیرین و کشیدن
شراسیف بسوی فوق مقارن گردد و شیخ الرئیس میفرماید که غثیان گاهی علامت بحران باشد و گاهی علامت ردی در مثل حمیات وبائی
بود و چون غثیان بناقهین کثرت نماید منذر انتکاس باشد و گاهی غثیان باقی بماند و منتقل بقی نگردد و سبب درین شدت قوت ماسکه یا ضعف
کیفیت مقیئه یا قلت ماده او است تا آنکه صاحب او هرگاه چیزی بران بخورد قی سهل گردد بلکه قی از خود حرکت کند و بیشتر صاحب حمی را
تشنج یا صرع یا شبیه بصرع دفعةً عارض شود و چیزی زنجاری یا بلغمی قی کند و ازان خلاصی یابد و گاهی از سبات عظیم امتلائی در حمیات و غیر آن
خلاصی دهد و بیشتر قی از فواق مبرح خلاص کند و ردی ترین قی آنست که خون قی کند مگر بر وجهی که در قی الدم مذکور گردد و قریب است قی سوداوی
و سبب بیان دارند آنست که این هر دو در معده متولد نمیشود بلکه اینها از مکان بعید و از اعضای دیگر بسوی آن مندفع میشوند و بگرفت دران عضو [illegible]
معده و ضعف آن دلالت میکند و قی صرف که از ماده واحد نیز با لطافت خلط دیگر باشد ردی است اما صفراوی دلالت میکند بر فرط حرارت و بلغمی بر فرط
برودت ساذج [illegible] دلالت می نماید و قی مختلف الالوان سوداوی و زنجاری و کراثی ردی ترین است بهر آنکه بر اجتماع اخلاط ردیه دلالت کند

و سالترین قی مخلوط متوسط و غلظ در رقت از اخلاطی ست که آن در معده تولد کند و دران مجتمع گردد یا اندفاع او ازان یعنی معتاد باشد مثل بلغم و صفرا و اما کراثی در امراض قلیل الشر ست و اخضر مائل بسواد مثل لاجوردی و نیلنجی در اکثر امر بر خمود حرارت و موت قوت دلالت کند و آن هر دو غیر کراثی و زنجاری اند با وجود یکه گاهی اتفاق می افتد که آن هر دو نیز بسبب احتراق می باشند الا احتراقی ازین هر دو قسم که از تسوید بر ده تکدیر آن موت است نباشد آن مائل باشراق و صفاد کراثیت بود و با وجود این قی اصفر و کراثی و زنجاری کسی را کثرت نماید که در کبد او سوء مزاج حار بسیار باشد اما اسود چنانکه در اورام طحال و در آخر تپ ربع باشد ردی ست و قی منتن نیز ردی ست و خصوصاً هر کدام ازین هر دو که و حمیات و بائی بود و از ترکیب قی نسبت که فم معده منقلب تنفیض و طبیعت قبض باشد پس آنچه تسکین قی کند و قبض طبیعت زیاده نماید و آنچه لین طبیعت کند و قی و اورا تسکین دهد آنکه خلط رقیق یا صفراوی باشد و علاج باب آلو و تمر هندی و مانند آن کنند و هر دو امر را نفع بخشند و بعضی کسان باشند که مدام خواهش قی کنند و چون ازان ممتلی شوند قی کنند یا بسوی اسفل منزلق شود و باز اعاده کنند و بخیالت دوام کنند و ایشان مثل تندرستان زندگی نمایند گویا که این برای ایشان امر طبیعی ست و درینجا اطلاع نیست که صید ملخ میکنند و مدام ملخ میخورند و در شکم میسر نمیگردد و حیوانات دیگر باین صفت نیباشند

علاج کلی

در قانون و شرح آن مسطور ست که آنچه سببش ماده ردی یا کثیر باشد استفراغ آن ماده بمشروبات مقیئه یا مسهله و حقنات نماینده و تقلیل غذا و تلطیف و استعمال صوم و ریاضت تلطیف کنند اگر ماده صفراوی باشد و حقنه های مناسب بحسب علامت نافع ست بنابر آنکه ماده را بسوی اسفل مائل میکند و نیز حقنه بماده قطع قی میکند و قی نیز قطع می نماید اگر ماده باشد و اصل دار بسر نباشد و نفع قی ظاهر ست که در اخراج مواد معده هر جو نکه باشد هیچ چیز بادی نیست خصوصاً کیماده در فم معده باشد لیکن آنجا که ماده مائل بقعر بود و ملتصقات آنرا شربه نکرده باشد سهل و حقنه سود مند بود و اگر ماده فرو رفته باشد و ادویه قوی زائل نگردد پس بالجمله چون برای اخراج آن ماده قی کنانند آب گرم تنها یا سکنجبین یا شبت یا آب ترب یا عسل و مانند آن بنوشانند و اگر اراده که از استفراغ آن یعنی یا غیر قی بود غلیظ باشد ابتدا بتلطیف و تقطیع آن کنند بعده استفراغ آن نمایند و غایت قصد در تدبیر ایشان دفع خلط مغثی ست یا تقلیل آن گر دفع تمامه بسبب انکه جائز نبود یا سهل نباشد یا تقطیع آن اگر غلیظ و لزج باشد یا اصلاح آن اگر عفن و صدیدی بود یا اعدال بیت چیزیکه منوشیده بر آنکه تعقر شدید الملائم بمعده است خصوصاً چون غذائی باشد یا ازان فراموش کنانیدن اگر حسن ان موقع باشد و قول رازی است که گاهی و خیال اغثیت ردی کریه بدبو یا غیر بدبو تر لیسم منشیود و انسان تخیل میکند که در معده خلط موصوف باین صفات است و طبیعت خواهش دفع آن نماید پس واجب است علاج بحالت دهول شانیدن حس و غافل کردن ذهن از درک مثل این امور یا آنکه میل قی نکنند پس دفع او و بعد تنقیه و ادویه خاصه استعمال نمایند ادویه که قی آن را بقوت تسکین دهند مثل بهی و سیب و حماض و جمیع ادویه مشبه نافع این امراض ست و آن مثل میبه مطیب و ساده و شربت انار منعنع ست و شربت حصرم منعنع نیز مفید و تضمید بقوابض نافع ست و قطع قی کاری از امتلاء و کثرت اخلاط جائز نیست مگر آنکه قرار دهند ماده و باید تسبب حرارت بسیار نافع ست و حبس قی خصوصاً چون از اندفاع اخلاط از اعضای محیط معده بسوی معده باشد و این چنان باشد که اطراف بر بندند و خصوصاً مثل ساقین و قدمین نازل از فوق ابا اگر اندفاع ماده از مثل راس باشد و ران ربط این اطراف شدید المضرت ست و گاهی بدین اعانت کنند گرم کردن اطراف و نهادن آنها در آب گرم و گاهی احتیاج افتد بانکه بر بازو و ساق دوا ستعمل مفرح نهند و ظاهر است که تسخین اطراف نافع ست در تسکین قی بنابر جذب و تبرید اشیاء در تسکین قی سریع حار نافع ست بجهت تبرید و کذلک تبرید معده مسکن ست حرارت ست و حجامت بی شرط نزدیک ناف و میان کتفین و ساقین نهادن اطراف بسیار بقوت مالیدن خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد و مکرر تجربه رسیده و کعک سوده در آب سرد یکی گیلاسی خیسانیده نوشیدن عجیب الاثر ست و همچنین لیست جو و کذا لیست صبر الاگر عرق کیوڑا و بید مشک و گلاب داخل کنند بهتر باشد و بعضی نقل کرده اند که بادام تلخ را چون لیسانیده در آب حل کرده صاف نموده بنوشند برای قی غالب نافع بزرگترین علاج ست و جالینوس گفته که ...

نفع بین می بخشد و کذلک اقراص [illegible] پوست ترش کرده ممزوج جوشانیدهٔ الیشانرا نفع کثیر دارد و عدس جوشانیده آنش بیخته در سرکه بیخته بدستور و این دوا برای قی مجرب
بگیرند سک و عود و قرنفل هم مساوی و با آب سیب بخورند و علامات قرنفل بهتر از قرنفل و برگ گل دوست و چون هنگام هیضه رسیدن علامت تفل قرنفل را داخل کنند با
قرنفل مشک طرا تشبیع [illegible] اضافه نمایند بغایت مفید و قائم مقام او باشد و حتی الامکان در خواب آوردن بکوشند که آن اصل علاج است و از آنچه منع
قی می نماید خواه [illegible] ترش آید یا کراهت کنند ماء اللحم کثیر الابراز است و دران کشنیز خشک باشد و شراب ریحانی با آن آمیخته باشند و اگر منع [illegible]
عفص بود بهتر باشد [illegible] دران کعک یا نان میده می آمیزند و این خواب آرد و چون خواب نمایند عرق میکنند و همچنین ادویه مانع امراض مذکوره با غذیه و مشروب
غیر چه [illegible] نافع ست [illegible] اینجا حوال تخمه و امتلای کثیر باشد که درین صورت خلط آن ادویه با غذیه جائز نیست و چون طبع قبض بود حابس قی با ادویهٔ مخففه
از قوابض نباید کرد [illegible] بغیر رجحان و حقنهٔ لین استعمال کنند و اسهال آورند بعد ازان برای تقویت معده اقدام بر ربوب نمایند و بتدبیر فصد تخفیف
غثیان و قی می نماید و نجندی گوید اطبا گفته اند که اگر منع غلبهٔ غثیان و قی امتلا باشد فصد دران نافع ست و مراد روی نظر ست فقط و چون دوا مقوی
حابس قی استعمال کنند و آنرا قی نماید باید که تکرار استعمال او کنند و اگر کراهت ازان بسیار نماید تغیر رنگ یا بوی آن نمایند و بدانند که غثیان چون بدا
و هر دو با آن قی نباشد اعانت او بمقیات لطیفه نمایند تا آنکه طعام یا خلط فاعل او قی گردد پس اگر احتیاج اسهال برفق افتد مسهل آرند بعد ازان بهر
تقویت معده روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و روغن مصطکی و خصوصا روغن ناردین صرف یا مخلوط بروغن گل با آهستگی بر معده بمالند
و تسخین معده کنند و گاهی غثیان عقب طعام نباشد بلکه بخلای معده واقع شود و با غثیان بسبب قلت ماده قی بهم نرسد درینصورت واجب ست که قدری
از طعام بخورانند تا ماده را با اختلاط آن کیفیت زیاده حاصل شود تا ممتلی شود و مرتفع نشده بفم معده رسد و از اذیت فم معده قی بدان سهل گردد و با آن
خلط برآید و در غثیان بادی لابد ست از تنقیه بدانچه لائق باشد بعد ازان علاج کیفیت باقی بدانچه مضاد او بود از ادویه خوشبو و [illegible] یا آنچه
آن نمایند و بهر کیف علاج کنند و او آنچه بخورد ببینند و او را اندک بعد اندک بخورانند تا آنکه مرتبه دیگر حرکت دران نکند و [illegible] بعد طعام را که طعام در معده
او قرار نگیرد واجب ست که تضمید معده او با ضمادهای نافعهٔ مذکوره در علاج کلی امراض معده نمایند و اگر حرارت نباشد مثل با قرص [illegible] و کندر و مربای
[illegible] با اقراص انبار [illegible] که جالینوس آنرا ستوده بسیار منتفع میشوند اگر دران جا حرارت و عطش باشد [illegible]
نعناع انداخته بخورند و عقب آن شراب ممزوج بنوشند اگر مزاج رخصت دهد و اگر حرارت نباشد با آب بخورند و اقراص [illegible] بسیار نافع ست و کم
با ایشان [illegible] باشد این قرص نفع بخشد زرنباد و قرنفل و [illegible] مصطکی کندر هر واحد یک دانگ افیون [illegible] قیراط [illegible] ربع درم و از آنچه برای
تسکین [illegible] طعام قی کنند صالح بود آنست که [illegible] طعام کنند و عسل [illegible] و ایضا پوست پسته [illegible] یا بس بخورند و کندر یا مصطکی و عود [illegible]
و نعناع بخایند و قی کردن و بعد ازان طعام خوردن آنرا اصلاح است وارد و بدانند که چون [illegible] طبیعت با اسباب قی جمع شود علاج آن مشکل [illegible]
از تواتر قی و کثرت آن هر گونه که باشد و در غیر حمیات شدید الحرارة خوف سقوط قوت باشد مریض را ماء اللحم معمول از بچه مرغ [illegible]
یا کعک مثل [illegible] و آب سیب و اندکی شراب بنوشانند و بچه مرغ بریان [illegible] مریض [illegible] و همچنین نان گرم [illegible]
مرغ را در آب جوش خفیف دهند و آن آب [illegible] آب [illegible] نان میده حل کنند
و اندک شراب [illegible] آب [illegible] که [illegible]
تحلیل [illegible] میگردد و [illegible] تحقیق [illegible] محتاج بدوای حالی باشد مثل [illegible]
این [illegible] بلکه آب مطبوخ [illegible] اول استعمال نمایند [illegible] غثیان [illegible] قی [illegible] معمول [illegible] بچه مرغ با آب غوره ترشی [illegible]
و سماق و آب سیب [illegible] ترش کرده [illegible] اتفاق [illegible] باشد و باید که [illegible]
قی کنند و ازان کراهت نماید و تبدیل هیئت او [illegible] گفته که نافع ترین [illegible] تسکین [illegible] قی و غثیان [illegible]

و نسبت او بسوی ابن جمانس نموده و گفته که بگیرند انار و با پوست و شحم او کوفته آبش بر آرند پس بگیرند یک رطل ازین آب از انار و ... شکر نار خشک
میکنند بوزن یکدرم و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیمدرم و گل ارمنی یکدرم و نیم درم و ... بستہ در آب انار بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد بعده بر آن گل ... انداخته بپزند تا
بقوام شی منعقد آید و یک ملعقه بر تلفظ نماید و تهوع و غثیان بخورند بعد ازین دوای دیگر وصف کرده و نسبت آن نموده و از اختیارات ... گفته که بگیرند آب
با پوست کوفته یک رطل و آب حب الآس نیم رطل و مصطکی پنجدرم و ... درم و همه را بجوشانند حتی که غلیظ گردد و پس استعمال نمایند ... ذکر کرده ...
او بسوی خود نموده و گفته که من استعمال این میکنم بگیرند آب انار بقیر شحم و پوست او یک رطل و آب نعناع ربع رطل و ... ربع ... و ... درم مصطکی ... درم
و همه را بپزند تا آنکه بقوام سکنجبین آید و در قی و تهوع و غثیان استعمال کنند بعد از آن این شربت ذکر کرده و گفته بگیرند آب انار یک رطل ... بگیرند
نموده مشک نیمدرم عود و دو ثلث درم مصطکی یکدرم نعناع خشک پنجدرم داخل کرده همه را بجوشانند تا آنکه ثلث باقی ماند استعمال ... نافع قی و غثیان
بعده رب و رب نافع معده و قی و غثیان ذکر نموده و گفته که رب سیب و رب انار و رب ریباس و رب سیب همه امثال این جمله نافع قذف و غثیان و تهوع اند ...
بالتهاب و عطش شدید باشد و ابو ماهر این شربت را همواره استعمال میکرد چون در اینجا عطش شدید و التهاب بودی و گاهی این رب با د ... حبت ...
و چون عطش شدید و التهاب نمی بود و استفراغ بدن و نقای معده میشد تریاق کبیر با آب تفاح یا شراب کهنه استعمال می نمود و نفع او بسیار ظاهر می شد
و ذکر کرده که آب انار تنها چون با نعناع بجوشانند قی و تهوع را نفع کند و گفته که مردی از اواکل رای فصد نزد قی میدارد و چون با عطش شدید ... التهاب
بودی تا غایتی که صفرا اشتکند و من این را در این زمان لعمل می آرم انطاکی گوید که اگر غثیان و قی از ماده نازل از سر باشد آنامه مربی و شربت خشخاش
دهند و شمیدن پیاز و اکثار از خاییدن مصطکی و سعد و کندر و بخور دریان و کشنیز و بن و فول و شم مشک نافع و نافع و باید که از محرکات غثیان مثل ... ها
و کنجد و حب البان و ادمغه و پیاز نرگس احتراز کنند و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه مفیده قی و تهوع و غثیان سویدی از ابن ماسویه و تفلیسی و غیره
نقل کرده که شرب پوست قاقله نیمدرم و یا یکدرم با آب انار ترش و یا قاقله مع پوست کوفته با آب خوردن یا با مصطکی آمیخته و کذا نعنع بسرکه تنها یا
با آب انار ترش و کذا شرب مرباء عود و کذا تفاح کرم و کذا ابهام بسرکه و کذا نار دین با آب سرد خوردن پسته شور مع پوست که بالای مغز او است و کذا ابرگ
حماض و تخم آن و کذا ریباس با آب انار ترش و امتصاص آن و کذا پسته جو با آب انار ترش و کذا آب انار رین مقصور بشحم آن و کذا لیمون نمکین یا بسرکه
خوردن و کذا شربت حصرم منعنع هر واحد مانع غثیان است و ادیال با آب انار ترش و کذا قاقله خرد تنها و با آب نعنع بستانی و کذا اقاقله بزرگ
تنها و با آب انار ترش و کذا خوردن نعنع بستانی بسرکه یا آب انار یا عصاره او بسرکه یا ضماد عصاره نعنع و روغن گل بر فم معده و کذا شرب قرنفل و کذا
جرم اشنه یا طبیخ آن و کذا کشنیز خشک بریان تنها یا بوزن دو درم با آب انار ترش و کذا پسته ... کذا اجاص نخل و کذا جوز بوا و کذا زعرور سفید و کذا
تنها بسلوط و ضماد آن و کذا تخم نیل و بیخ آن و کذا پسته ترش و زرشک بچیده بریان کرده و کذا تمر هندی و کذا شرب ضماد انار و کذا قرنفل عنبر اوخوردن ...
آن و کذا نبق و کذا سماق و گل او زیره با آب بارد و کذا حصرم و کذا انبر باریس و کذا ضماد از ان لفار و کذا اکل حماض و کذا تخم زمرد و کذا شرب ... سیما که ...
اکل و ضماد حب الآس و کذا نانخواه و سعد و زرورد و کذا ضماد و سکات المسک هر واحد قاطع قی و تهوع است و گویند که طبیخ کشنیز خشک سماق کرده یا مسکن قی و غثیان
ست و پوست نارنج با آب گرم مجرب است و فادزهر اصیل بگلاب ساییده بدهند که مجرب است و چون لیمون را بریده قدری نمک و صعتر بران پاشیده بمکند قی را ساکن نماید
و اگر پوست قاقله بقدر شش هفت درم در آب یا گلاب جوشانیده صاف نموده بنوشند یا ... ساکن کند و وقوع پوسته بیرون پسته و انبرباریس حب الآس
بلا شکر یا ... قی است و خوردن تمیاق فاروق بقدر ... قی شدید غالب می نماید و بقول ... مصطکی مضغ کنند رو تسکین غثیان و قی را
نفع میکند و از حبة الخضراء و سداب خشک ملعقه خوردن مجرب است و قرنفل چون سحق شدید مثل ... از کعک و عصارات ساخته باشند
پاشیده بنوشند فی الحال تسکین نماید و کذا کعک ... با آب سرد بخورند و یا در آب جوشانیده بنوشند ...
و از ادویه مسکن قی و غثیان رب ترنج است و رب سفرجل تنها و در بارد مخلوط بعود خام و قرنفل ... یا باقوه ... از ...

آب جنبه ... دیه دیاکرد یاست و بیبه و سیوسن از جمله محتاج الیه ست و این ترکیب مجرب ست و آن اعانت بر هضم نیز کند بزرکتان برسا
مصطکی کمونی ... دیجاه اعتمل بخورشانند و استعمال کنند و چون از علاج عاجز آیند لابد ست از مخدرات که در طبیعت آن تحریک قی الیست چنانکه در
طبع بزر البنج وجو ... ست باید آنکه با آن ادویه عطریه باشد که حفظ تخدیر آن و اصلاح قی آوردن آن و مقاومت سمیت آن نماید بلکه اضعف از آن تخم
خشخاش و تخم کاهو ... و اقوای از آن پوست خشخاش خصوصا سیاه آن و قریب آن ست بیخ لفاح بری و قوی‌تر از آن افیون ست و اندک از آن نافع یا
مطبوخ ست که ... اگر آن ادویه تریاقیه عطریه بود که مقاومت سمیت کند و از تراکیب جیده من بدین نسبت که بگیرند پوست پسته و سک و بزر ورد
گل سرخ یک یکجزو فادزهر نیم جزو و اگر حاضر نباشد زرنباد یکجزو و در آن داخل کنند و افیون ثلث جزو و عود خام نیم جزو و قرص سازند شربت تا یک مثقال و تر
ترکیب جیده برای آن این ست که بگیرند سفرجل فستق واحد یکجزو و تخم خشخاش ثلث جزو و پوست خشخاش ثمن جزو پوست بیخ لفاح سیزده جزو و عود
خام چهارده جزو و آب نعناع بقدریکه همه ابو شد و گلاب بقدر یک انگشت از آن بالا آید و آب خالص سه چند بیرون آب تر بخورشانند تا مهرا شود و صاف
نموده بر فوق منعقد سازند و از آن بیاشامند و چون مخدرات بخورند بوئیدن عطر لازم نمایند و بخوابند و اقراص ماریقوس که بر آن جالینوس شهادت داده آنرا
نافع ست و آن جامع جمیع موارد احتیاج علاج قی ست و خصوصا چون خلط صدیدی باشد که این قرص تریاق اوست و بر آنچه در قرابادین مکتوب ست
جالینوس گفته که در آن انیسون و تخم کرفس برای عطریت و قنائیت و افسنتین برای اجلاء و احد اخلاط و برای تقویت فم معده و شعبت و دارچینی بنابر مضادت لعطریت
و برای صدید فاحالها او و درینجا برای جلاء آب و تحلیل و در ان عطریت ست که آن ملائم بر عضو عصبی ست و افیون برای تنویم و تخدیر و چند سبب دیگر برای تلافی
فساد افیون و مضرت آن و سمیت آنست و اما اقراص کوکب بد النفع ست در مثل این حال و کسیکه تهوع لازم در ربیع یابد و معتاد بقی خصوصا در مثل
این فصل باشد باید که تا آن مقدار چهار درم پیاز نرگس بخورند بعده آب گرم و سکنجبین بنوشند و قی کنند تا معده آن از فضول معتاد بدفع آن پاک گردد
و بوی پیاز نرگس تکثیر نمایند که آن تشنج حادث میکند ذکر ادویه هندیه مفید امراض مذکوره گیرند بقدر یکدام گرفته در آتش نکشت گرم نمایند که سرخ شود
در شش توله گلاب سه بار سرد کرده دو سه بار بنوشانند و اگر گلاب نباشد آب هم کافی ست و در منع افراط قی و تهوع معمول ست و اگر سفال آب نادیده یا
نقره یا آهن را مکرر گرم کرده در آب سرد نمایند تا که ربع یا خمس یا نصف ثمن در دماغ کردن تحلیل رود پس آن مزاجه جرعه جرعه بنوشانند نیز مفید بود ایضا چراغ
کهنه گلی را که بغایت چرب بود در آتش اندازند تا خوب بسوزد و شعله از وی منطفی شود و در آب سرد کنند و از آن آب قدری بنوشند که برای رفع قی و تهوع
عجیب و همواره معمول ست و لیمون خشک در دهن داشتن و هر دو بازو بستن نیز حبس قی کند دیگر بیخ ساطهی در آب شسته پاک نموده آن آب
بنوشانیدن جهت قی متواتر که آب هضم نشود و رفع تشنگی و قی که بعد شرب شراب حادث شود نافع ست دیگر کیور کچری کوفته بیخته در گلاب بقدر مونگ حب
سازند و حب بدهند و اگر کفایت نکند بعد ساعتی دو سه حب دیگر دهند دافع غثیان و قی ست دیگر چون پرهای طاوس بسوزند و خاکستر آن با شهد
آمیخته دو سه انگشت بلیسند تهوع باز دارد دیگر ریشه‌های پوست تا جیل زکاد و بعد الفته و قدری از آن همراه سه چهار سنگریزه نرم که از آن چونه میسازند در آب بسیار
بجوشانند چون نصف بماند زود آورده سرد نمایند و بیاشامند که در رفع تهوع و قی مجرب است دیگر مغز ریشه نیلا چهار گهری در آب تر سازند تا که نرم شود اندک
اندک از آن بخایند که دافع غثیان ست دیگر سرگین اسپ ترکی با قند سیاه ممزوج نموده بخورند در قصب بیانی از مجربات ست و دیگر نیشا های خیبه که برگ نیز دران
باشد در خاکستر گرم اندازند تا که گرم شود پس سائیده صاف نموده بنوشند قی و غثیان را مفید بود ایضا ... که از آن ... سازند بسوزند و خاکستر
آن در آب اندازند تا ته نشین گردد و آب صاف او بنوشند دیگر چوب خشک با پوست خشک درخت پیپل آورده بسوزانند و خاکستر او بعد از آن گرفته
در آوند گلی با آب تازه حل سازند و یک ساعت نگاهدارند تا آب صاف شود و خاکستر آن در ته نشیند آن آب صاف بنوشند ... دو
دیگر ... در روغن زرد گرم اندازند و برآورده سرد کرده یک یک عدد بفاصله نیم گهری خورند با نخاصیت ... نافع ...
دیگر ... بسوزانند و خاکستر آن قدری خورانند قی بند شود ایضا هفت عدد برگ تنبول بر آتش گرم کرده با یک سائیده بخورند همان وقت قی بند شود

دیگر قدری ایک مطفی و قدری زردچوب باریک سحق ده سیر دو در آب حل کنند و بگذارند دقیقه دو در دقیقه نشیند آب صاف از بالا گرفته بنوشند و گفته که بکمال قی مجرب
نوشته دیگر کونپل جامن کونپل درخت کسم سرد و را باب سائیده نوشیدن حابس قی ست دیگر مغز خستهٔ جامن و دانهٔ الایچی سفید ... از کنج بشربت انار
شیرین سرشته خوردن و بالائش عرق کاسنی و کیوڑه نوشیدن نیز حابس قی و تهوع معمول ست دیگر جهت قی و تهوع ... دانهٔ هیل ...
مغز خستهٔ کنار مغز خستهٔ آمله دار فلفل سعد صندل سفید کشنیز خشک طباشیر پوست درخت ببیل پهول پهتکری نبج سالمی ... یکماشه ... دو ماشه
انار دانه چهار ماشه و بعضی اوقات بحسب حاجت زیاده هم کرده میشود و در بعض اوقات برعایت گرمی مشک دور کرده میشود و کوفته گاهی با آب سرد و گاهی
بشربت انارین منعنع و گاهی بسبب دیگر مناسب حال داده میشود و خوراک از دو ماشه تا سه ماشه دیگر دانهٔ الایچی خرد قرنفل ناگکیسر تال کهانه صندل
سفید دار فلفل کهیل و دهان جمله برابر کوفته بیخته اندک با شهد آمیخته بلیسند یا شکر آمیخته بخورند برای دفع قی از هر قسم که باشد نافع نوشته و همچنین
انار دانهٔ ترش مویز با دانه هر یک پنج درم زیره کرمانی ... یکدرم هر سه را نرم کوفته تا سه مثقال دادن در دفع تهوع و قی هر قسم مجرب ست دیگر
قرنفل الایچی خرد ناگکیسر مویز با ... تنگ سعد کوفی صندل سفید دار فلفل مساوی سوده دو درم بعسل یا ... دادن نیز جملهٔ انواع قی و غثیان را نافع
نوشته ایضا پودینه الایچی خرد صندل سفید کشنیز خشک تباشیر یک زرورد با قند سفید سفوف ساخته دو درم بدهند دیگر قرنفل یک ... آرد کنار
دار فلفل مغز انسته تمر هندی سعد کوفی کشنیز خشک نیلوفر مغز کنول گٹه انار دانه هر یک مهره هر یک نیم ماشه سائیده بگلاب دادن برای حبس قی مجرب
دیگر سماق زیرهٔ سیاه برابر کوفته بیخته با آب سرد بلیسند و بعضی ... بخورند جهت قی بلغمی و صفراوی بعد تجربهٔ اطبا مجرب ست و اگر با آب اطراف انگور بخورند
بیعدیل ست دیگر مغز تخم کنار دشتی برگ تلسی نبات هر واحد یکدرم فلفل گرد نیم درم کوفته بیخته با آب مقدار کنار دشتی حب سازند و یکی بخورند برای غثیان
لازم و دائمی مفید ست دیگر فلفل سیاه سه ماشه دار فلفل شش ماشه انار دانه یک تولچه اکهاره یک نیم ماشه کوفته بیخته در قند سیاه حب بسازند و دو درم بخورند
برای دفع قی و غثیان و هضم طعام و اشتها مجرب ست ... حب را مرچاو گنگا نامند

علاج قی و تهوع و غثیان صفراوی

هرچه در علاج امراض معده از سوء مزاج صفراوی مسطور شد بعمل آرند و ایضا از ادویه که بدان قی درین نوع نمایند آب برگ ... معصور با سکنجبین یا ... سرد ...
و تخم سرمق سه درم سوده بسکنجبین محلول در آب سرمق یا با آب مطبوخ سرمق و پوست خربزهٔ خشک آمیخته و چون تنقیه حاصل شود مضمضه بسرکه ممزوج با آب نمایند ...
بگلاب بشویند و گلقند و سکنجبین بخورند و تا چهار ساعت نگذرد طعام نخورند بعده اغذیهٔ خفیفه مثل اطراف جدی و لحم جوزهٔ مرغ بخورند و ساقین و پشت
او را برفق غمز نمایند و یا بعد قی زرورد و سماق طباشیر هر واحد یکماشه سوده بشربت لیمون یک نیم تولہ آمیخته بلیسند و بالائش شیرهٔ زرشک تخم خرفه
و خیارین هر یک نه ماشه در گلاب یکپاو برآورده شربت انارین یا شربت آلو چهار تولہ داخل کرده بنوشند و افشرهٔ لیمون و خیسانده تمر هندی و شربت ...
و کیوڑه و درخت جامن نیز مفید بود در جائیکه طبع قبض بود آب نقوع تمر هندی بغایت مفید خصوصا چون با خوبانی مربی و گل سرخ یا در گلاب خیسانند و شکر
یا گلقند افزایند و شرب تمر هندی بکشنیز و صندل نیز مسکن غثیان صفراوی ست و اگر حاجت افتد بعد نضج بمسهل صفرا تنقیه کنند و آنجا که بعد از تنقیه قدری
از ماده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود در تعدیل و تسکین وی کوشند با دویه و اغذیهٔ مناسبه و شربت انار ترش و شربت انار منعنع و شربت غوره و ریباس
با گلاب در تسکین قی با اثر تمام وارد و سفوف طباشیر و زرورد و کشنیز خشک و سماق با شربت مناسبه در تسکین قی صفراوی و مزاج حار و عطش بغایت سودمند ست و گاهی ...
مرکب از سماق و غورهٔ خشک و زرشک و طباشیر و پوست بیرون پسته میدهند و گاهی بیکی یا بدو ازین دو ویه بحسب حاجت اقتصار می نمایند و از جملهٔ اشربه
مناسبه شربت سیب ست و شربت به خاصه که عود و صندل و گلاب در وی آمیزند و جوارش انارین نه ماشه گلاب چهار تولہ شربت ... دو تولہ نیز ... نافع
تهوع ست و اگر تهوع با نزله و اسهال و صرفه باشد لب لسوڑه ... هیل طباشیر هر واحد یکماشه سوده بشربت خشخاش ...
حب الآس چهار ماشه تخم بارتنگ پنج ماشه بدهند و برای تهوع و اسهال صفرا سفوف حب الرمان چهار ماشه بشربت ...

بالایش شربت تخم ... بارباشند شیره دانه هیل دو ماشه لعاب بیدانه خطمی پنج ماشه عرق عنب الثعلب شربت حب الآس دو توله داخل کرده بنوشند و اگر انار دانه
دو ماشه ... یک یک ماشه سوده و سکنجبین لیمون یکتوله سرشته نابینند و بالایش آب آلوبخارا ده دانه شیره تخم کاسنی پنج ماشه شیره برادهٔ صندل دو ماشه
در عرق کاسنی ... شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند بلین مفید تهوع و قی صفراوی ست و کذا گذ نک سهر مهره طباشیر صندل بگلاب سوده انار دانه
ترش سماق ... ماشه کوفته و به سکنجبین لیمون یکتوله سرشته لعوق نمایند بعد آن آب آلوبخارا ده دانه شیره زرشک سه ماشه در عرق کاسنی چهار توله آورده
شربت انار ... داخل کرده بنوشند و زرشک بیدانه انار دانه ترش سماق منقی پوست بیرون پسته هر واحد یکجزو طباشیر سفید گل سرخ غوره
خشک هر یک ... جزو کوفته بیخته دو درم با آب به و انارین یا شربت به و مانند آن دادن در منع قی صفراوی از مجربات مؤلف ست و همچنین سفوف زرد
طباشیر دو دو ماشه ... مغز سماق منقی هر یک چهار ماشه معمول ست و کذا اقاقیا کبابه و طباشیر بآب انار ترش و شربت ... در قطع قی و غثیان صفراوی مجرب
ست و ایضاً برای قی و تهوع و بیهیجی معده جوارش عود ترش سه ماشه با گلاب عرق کاسنی عرق عنب الثعلب عرق کیوڑه شربت انار شیرین هر یک دو توله
و اگر با تبض و سوزش بول باشد آب تمر هندی چهار توله گلاب دو توله عرق کاسنی عرق کیوڑه هر یک پنج توله گلقند سه توله الیده بنوشند و برای تهوع بعد شربت ...
مغز تخم خربوزه گلاب سکنجبین لیموی دهند و آب لیمون نبات شربت لیمون مربای تمر هندی نیز مفید ست و اگر بعد مفارقت و زوال حمی عارض شود لعاب اسبغول ...
شیره تخم کاسنی پنج ماشه عرق بادیان هشت توله گلاب چهار توله سکنجبین دو توله دهند و سنگترهٔ نیز بخورند و اگر هنوز نقای معده از ماده نشده باشد ...
قی بباید داد بلکه آب آلوبخارا ده دانه گلاب چهار توله شربت نیلوفر سکنجبین هر یک دو توله دهند و نارنگی هم بخورند بعده قرصی طباشیر با انار دانه ...
طباشیر بوزینه غیره شربت انار سرشته همراه گلاب دهند و غذا درین نوع سماقیه و رمانیه و حصرمیه مقوی معده و سیب گلاب نعستند و فواکه حامض چون ...
و آب غوره ترکرده نیز برای الغثیان صالح ست و این دوا درین علت جامع ست گل سرخ پنج درم سماق سه درم طباشیر دو درم سک یک درم کافور ربع درم شیری
دو درم مربای انار فکرا و دوا مفرد آمله مسکن قی صفراوی ست و که با نیم درم گلاب بآب آبیده بدستور غوره و طباشیر ترشی ترنج و مغز کتول و کیسر
یا آب آبیده و سویق جو با آب نارین طباشیر یک درم تا دو درم با آب انار میخوش و یا آب سیب میخوش و تمر هندی با آب تر کرده آب لال او سبیل تجرع نوشیدن
و نیز تمر هندی در روغن داشتن هر واحد مفید و سویدی از اطبا نقل کرده که اکل سماق و زعرور سفید و خوردن فقاح کرم لشربت سیب ترش و خرفه
و ترشی ترنج و لیمون و ضماد سرکه و نعناع بستانی و امتصاص قند فلفل ریباس و شراب آب انار معصور بشحم آن و آب طبیخ عناب و کذا انجبار و کذا خمیرهٔ ...
ترش و دوغ ترش حل کرده یک شبانه روز گذاشته یک وقیه تا یک رطل نوشیدن هر واحد قاطع قی و تهوع صفراوی ست با تحلیه مقویات قالصه بارده
مثل طباشیر و پوست بیرون پسته و سماق و آب لیمو و شربت آن و سیب به و زرشک حب الآس و کعک و نارنج و انار دانه و گل سرخ و آب آن نیز ...
و کشنیز خشک نافع و برای قی صفراوی مع قبض طبیخ آلوبخارا و تمر هندی و اهلیلجات مفید و کذا ادویه مرکبه نافع قی صفراوی جوارش برای دفع قی و تقویت
معده و قلب و منع انصباب ... گل سرخ کشنیز مقشر هر یک دو درم مصطکی دانه هیل زرشک طباشیر سماق هندی پوست ترنج هر یک ...
صندل سفید گلاب سوده هر یک یک درم آب انار ولایتی یک عدد مربای آمله دو عدد و آب تمر هندی چهار توله در گلاب خیسانیده آب زلال گرفته با آب انار آمیخته
با قند سفید سه چند قوام نموده سفوف سرشته نوشند خوراک سه ماشه جوارش فواکه مقوی معده و دل و جگر و مانع قی و دافع صفرا و مقلل بدان منع خمار نماید آنیا شربت
و ترش آب سیب آب به آب امرود و آب غوره آب زرشک آب سماق آب لیمو مجموع مساوی بجوشانند تا ربع بماند و قند سفید داخل کرده بقوام آرند و برده
سنگ نیز بلند اگر قند داخل نکنند رب ... سفوف کهٔ قی صفراوی باز دارد کافور نیم دانگ طباشیر دو درم گل ... سه درم گل سرخ سماق هر یک ... درم
شیری یک درم با آب انار ترش یا آب سیب ایضاً که منع غثیان و قی محرورین کند عود یک درم پوست بیرون پسته ... خشک هر یک دو درم گل سرخ طباشیر
هر یک ... سماق منقی انار دانه ترش هر یک پانزده درم شربت یک مثقال با آب انار و شربت نعناع ایضاً نافع قی صفراوی ...
طباشیر ... تخم خرفه ... گل سرخ چهار درم سماق گل ... هر یک ... درم صمغ عربی هر یک ... درم اقاقیا ... مثقال

سکنجبین تمر هندی تالیف حکیم علوی خان نافع از برای قی و غثیان صفراوی و شدت حرارت حمیات حاده تیکه با قبض طبیعت باشد و مقوی ... دیگر گفته که گل ... پوست تمر هندی
تمر هندی صاف کرده نیم رطل بود و دو رطل آب خالص و دو اوقیه گلاب یکشب بخیسانند و صبح آب صاف آن بغیر مالیدن جرم آن ... شکر سفید
داخل کرده بجوشانند و قدری سفیدی تخم مرغ مخلوط با آب بزنند کف برانگیزد و چون یکبر کف برسر آید صاف نموده باز در دیگ ... انگوری
داخل کرده بجوشانند تا بقوام آید بکار برند شربت تمر هندی طبع را نرم کند و صفرا بشکند و معده را قوت دهد و قی باز دارد دیگر تمر هندی ...
بجوشانند و صاف کنند و یک آثار قند سفید اضافه نموده بقوام آرند شربت انارین منعنع مانع قی و فواق و مقوی معده دانه انار شیرین ... هم بکوبند
آب آنرا دومن بگیرند و یکمن قند و یک اوقیه آب نعناع اضافه کرده بقوام آورند لو عدیلی جهت قی و تهوع و غثیان و تقطیع اخلاط و تسکین حرارت جگر و رفع ... ملوثیت معده و
اعاده هضم معمول آب انار ترش و آب انار شیرین آب لیمو هر واحد پانزده مثقال قند سفید یک رطل گلاب نیم رطل باهم مخلوط ساخته بقوام آرند ... قوام آب برگ نعناع
بقدر ده مثقال داخل کنند و اگر الطف خواهند عرق نعناع اضافه نمایند و اگر آب نعناع یا عرق آن اضافه نکنند شربت انارین میشود و اگر شربت انار ترش خواهند
آب انار شیرین ضم ننمایند و اگر شیرین خواهند آب انار ترش داخل نکنند شربت انار ترش منعنع قی باز دارد و صفرا دفع کند و معده را قوت دهد آب انار ترش دو
من نعناع سبز چند شاخ عود خام مصطکی آمله منقی از هر یک دو درم پوست بیرون پسته پنج درم نیم کوفته در آب انار بجوشانند سوای مصطکی تا به نیم آید صاف کنند و با
یکمن قند سفید بقوام آورند بعد از آن مصطکی سوده اضافه نمایند شربت حماض مسکن صفرا و مانع قی و مقوی معده و دل و نافع خفقان حار آب حماض پنجاه
مثقال قند سفید یکمن شربت سازند چنانچه رسم است شربت لیمو معده را قوت دهد و اشتها آورد و صفرا بشکند و قی باز دارد و هاضمه قوی گرداند و خمار دفع کند و طریق
ساختن آن مانند شربت حماض است شربت فواکه معده و دل را قوت دهد و قی باز دارد آب سیب و آب انار شیرین ترش و امرود هر یک یک جزو آب غوره و آب رشتک آب سماق
آب غوره و زرشک از هر یک نیم جزو بجوشانند تا بثلث آید و قند سفید بقدر کفایت اضافه نموده بقوام آرند شربت ... غثیان و قی را نافع است پوست
بیرون پسته نعناع هر یک دو درم گل سرخ انار دانه زرشک هر یک چهار درم عود مصطکی هر یک یکدرم شاخهای انگور ... درم آب به یک رطل آب سیب
آب انار هر یک نیم رطل جمله را بپزند تا بنصف رسد پس صاف کنند و قند سفید آمیخته بقوام آرند ضماد که در قی صفراوی بعد از تنقیه بکار آید آب سیب
بریان آب به بریان صندل سفید گل سرخ مورد ترلادن عود کافور سوسن بر معده ضماد کنند ایضا جهت منع انصباب صفرا بر معده پوست ترنج زرد
پوست بیرون پسته سماق دانه هیل مصطکی رومی سنبل الطیب صندل سفید مساوی در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نمایند ایضا که منع
قی کند از مجربات استاد مرحوم کافور نیم جزو زعفران یک جزو عود سه جزو صندل سفید و سرخ هر یک چهار جزو گل سرخ سک هر یک پنج جزو
با آب به و سماق ضماد کنند طلا که قی و هیضه را نافع است رامک سک گرد سماق برابر با آب برگ ... بر معده طلا نمایند ایضا که قی باز دارد اقاقیا سعد ...
جوز السرو مازو گل سرخ آمله گل ارمنی بلوط گاورس ... عدس گلنار ... صندل با آب مورد یا آب به بر شکم طلا کنند قرص مصطکی قی و فواق را نفع
دارد عود مصطکی هر یک دو درم پوست بیرون پسته چهار درم گل سرخ سک هر یک پنجدرم طباشیر دو درم قرص سماق مجرب برای کسیکه طعام
قی کند و اشتها باز دهد سماق سه درم زرورد طباشیر زیره ... کشنیز خشک بگلاب ترکرده خشک نموده هر یک دو درم پوست بیرون پسته یکدرم
مصطکی نیم درم کوفته بیخته بگلاب قرص کنند شربتی از یکدرم تا دو درم با شربت انار منعنع یا گلقند قرص طباشیر قابض معده را قوت دهد و قی و اسهال
باز دارد گل سرخ طباشیر انار دانه کشنیز بریان هر یک ده مثقال پوست بیرون پسته مصطکی هر یک نیم مثقال سماق ... مثقال زیره سیاه مدبر یک مثقال
کوفته بیخته بگلاب قرص سازند شربتی یک مثقال لعوق انار دانه جهت تقویت معده و رفع قی و غثیان مجربست گل سرخ آرد سنجد پوست بیرون پسته انار دانه
زرشک هر یک پانزده مثقال سماق هفت مثقال نعناع حب الآس هر یک سه مثقال جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده ...
آب لیمو و آب غوره و آب به و آب تمر هندی هر یک بیست و پنج مثقال سرکه شصت و دو مثقال نبات دو صد مثقال بقوام آرند ... انیسک ... طبیعت
... انار دانه مقوی معده و دافع قی انار دانه ده درم مصطکی نیم درم پودینه هر یک دام و یک رطل آب بجوشانند چون سوم حصه ... صاف کرده

دو توا [illegible] اصل کرده بنوشند اقوال حذاق حکیم علوی خان در شرح اسباب می‌نویسد که این سفوف ساختم و مسمی بسفوف حب الآس نمودم و تجربه کردم نافع
خطا نکرد [illegible] درم طباشیر دو درم سماق گلنار انار دانه پودینه بستانی گل سرخ عود خام صندل سفید هر یک یک درم باریک سائیده با آب شیرین بخورند که ان
در اول شر [illegible] کند انشاء الله تعالی و جالینوس گفته که چون بسبب شدت التهاب قی تواتر کند طلای معده بمبردات کنند و اطراف در آب سرد نهند
که آن فی الحال [illegible] قی نماید مسیحی گوید که هرگاه قی در غیر وقت بحران باشد و خروج آن کثرت نماید باید که نظر کنند اگر چیزی که بقی خارج شود مره صفرا باشد
شربت انار [illegible] اع در آب سرد بنهند و یا شربت سیب بخورند [illegible] با آب تمر هندی مطبوخ سنجاع یا رب ریباس یا رب غوره بگلاب بدهند و یا آب
میخوش و آب [illegible] میخوش و آب تمر هندی هر واحد یک جزو [illegible] بجوشانند و صاف کرده بران قدری طباشیر اندازند که این همه قطع قی صفراوی نمایند و غذا
پست گندم با [illegible] انار دلیست جو سرد [illegible] یا کعک سوده با آب سیب بدهند و اگر آنچه ازین اشیا که بدهند قی کند بران عاده مثل او کنند تا آنکه قبول کند
و اگر قوت ضعیف [illegible] دجاج باللحم متخذ از سینه ماکیان و بچه آن مع کعک آب به و سیب غذا دهند و در آب نوشیدنی طباشیر اندازند و ضماد معده با آب به و
سیب و صندل و گلاب و کافور و قدری مشک نمایند و این سفوف بدهند انار دانه حب الآس باربریس هر واحد نیم درم سماق [illegible] درم پوست بیرون پسته
گل سرخ طباشیر هر واحد دو درم ریوند چینی کهربا عود خام هر واحد نیم درم همه را باریک سائیده [illegible] درم بشربت عود یا به ساده یا مسک بدهند ایضاً پوست
بیرون پسته بکنجد مصطکی عود خام هر واحد نیم جزو باریک سائیده [illegible] و این سفوف [illegible] انار دانه هر واحد [illegible] طباشیر سماق هر واحد دو درم عود
خام مصطکی پوست بیرون پسته هر واحد نیم درم نعناع خشک [illegible] درم باریک سائیده با آب به یا آب سیب یا چاشنی [illegible] بدهند و سفرجل اصفهانی و سیب شامی
و امرود بخورند و اوان شم آن کنند و اگر طبیعت مع ذلک خشک باشد باید که تلیین [illegible] طبیعت [illegible] از خطمی [illegible] شکر سرخ نمایند و غذا
لحوم طائر سهل الانهضام مثل بچه مرغ و تیهو و مصوص [illegible] شراب بران پاشیده
و سبز [illegible] و پودینه [illegible] و فلفل و مانند آن سازند و اگر [illegible] نعناع پخته بعمل آرند
و اگر از استعمال این اشیا قی منقطع نگردد و قی مره سودا یا مره صفرا باشد باید که فصد باسلیق از دست [illegible] حجامت بر ساقین نمایند یا محاجم بر اسفل
[illegible] یا بر اسفل فخذین و پاها محکم بربندند و دلک قوی نمایند [illegible] برای جذب ماده بسوی اسفل [illegible] قطع گردد و اگر بدین تسکین نیابد محاجم میان
کتفین بنهند و این همه بغیر شرط [illegible] و این سفوف نافع قی صفراوی [illegible] عود خام گل سرخ طباشیر سماق صندل سفید [illegible] پوست بیرون پسته هر واحد [illegible] درم انار دانه
دو درم [illegible] نعناع خشک هر واحد [illegible] نیم درم [illegible] درم کافور [illegible] باریک سائیده [illegible] بشربت یک مثقال با آب تمر هندی در گلاب [illegible] صاف کرده و یا با آب
سیب شامی بدهند و این در کوزه [illegible] گلاب و کافور [illegible] بنوشند و این شربت نافع قی صفراوی کند آب انار آب سیب آب به هر واحد یک رطل گلاب نیم رطل
تمر هندی نیم رطل نعناع باقه در دیگ سنگین انداخته بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث بماند [illegible] عود خام مصطکی هر واحد دو درم [illegible] کوفته و در پارچه رقیق
[illegible] بسته در دیگ [illegible] بجوشانند تا نصف بماند از آنچه در اول بوده و بران شکر طبرزد یک رطل انداخته بپزند و کف آن بردارند تا بقوام آید و در
ظرفی برداشته عند الحاجت استعمال نمایند [illegible] اگر بدین [illegible] صفرا [illegible] معده [illegible] این استعمال کنند [illegible] استفراغ
[illegible] معده [illegible] قی استعمال نمایند مسیحی گوید که اگر غثیان از صفرا باشد که در معده [illegible] کنند پست انار دانه و پست جو سرد [illegible] طباشیر با آب سیب
و یا گلاب [illegible] اگر غثیان [illegible] طبیعت [illegible] شود [illegible] خشک [illegible] پستان عناب خطمی [illegible] نمایند
یا شراب [illegible] مطبوخ آلو و تمر هندی [illegible] بنوشانند و اگر طبیعت خشک نباشد رب انار ساده و رب حصرم ساده و رب سیب ساده و رب ترنج ساده و رب ریباس
ساده [illegible] این مطبوخ [illegible] انار دانه ترش [illegible] یک رطل آب بجوشانند تا نصف بماند بران عود خام سوده یک درم [illegible]
یک درم [illegible] اندازند [illegible] اگر ازین قی منقطع نگردد پوست بیرون پسته بجوشانند [illegible] بنوشند و اگر ازین هم انقطاع نیابد [illegible] آب [illegible] انگور
بدهند و اگر ازین [illegible] قطع نشود [illegible] بزرگ [illegible] معده [illegible] آب [illegible] اتفاق بدهند [illegible]

آنرا به غمز معده یا ترشی ترنج یا آب انار یا آب سیب هرانچه حاضر باشد باید کرد و اگر تب نباشد درین آب شیاف دراج بپزند و بر معده از خارج
و آب سیب گلاب بلیسون گل سرخ سوده و صندل سفید و سک رامک عود خام و زعفران و اندک کافور نهند سیب چنانی
غثیان را به صفراوی بود و طبقات معده آنرا التشرب کرده باشد سکنجبین با آب گرم قی کنانند و اگر قی نتواند کرد تنقیه با ایارج فیقرا دانند
و آب انار ترش و شیرین و شربت غوره و سکنجبین دهند و طعام دراج و تیهو و تدرو و بچه مرغ بغوره یا انار دانه پخته دهند و بر معده ضماد
سک لادن و کافور و آب سیب آبیحرود و گلاب نهند و در کثرت قی اگر طبع خشک نباشد اول با آب گرم و سکنجبین قی فرمایند تا ماده
و رب غوره و رب انار و رب ریواس ... بی شکر قوت دهند و اگر این ضرر به معده را بگزد در آب بی و سیب باید داد و شربت ریباس
دارد و دور آن شیرینی طباشیر و گل سرخ درست اندازند و لیست جو در آب انار دانه و نان کعک خشک بیان کرده بدهند و اگر
ناف و میان و کتف نهند و اطراف را باهستگی بمالند و در خواب جهد نمایند و اگر در گهواره بخسپند و آنرا بجنبانند تا خواب آید صواب باشد و در قول شیخ در قیء
از سوء مزاج معده خواهد آمد و در آن بزرالبنج سعتر قی باز دارد و خواب آورد و اطراف انگور که ... باشد بخایند و آب آن بلع نمایند و طعام از سماق
و از غوره و انار دانه سازند و آنرا که قی زود زود آید و ماده بسبب گرمی بود اطراف را در آب سرد نهادن و معده را طلای بارد و سرد کردن سود دارد و جالینوس گفته
هر گاه بعد طعام در معده قی عارض شود با سهال اصلاح باید و من این گروه را مسهل دادم از هر گونه بعضی را که خوردن صبر ممکن نبود صبر در آب کاسنی دادم و بعضی
را صبر با طریفل معجون کرده دادم ... آب کرفس و در آب کاسنی و آب بادیان دادم و بعد اسهال گلقند یا انار ترش دادم و بعضی را کندر و سماق
و زیره دادم ابن الیاس نوشته که تنقیه معده از اخلاط صفراوی به قی از سکنجبین با آب گرم با تخم خربزه و بیخ آن و سکنجبین یا خبازی با سکنجبین کنند یا خربزه بعد
خوردن ماهی تازه بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم بخورند و ... روغن ... قی آورند و چون معده از صفرا تنقیه یافت ... آب انار ترش
با شکر سفید ده درم یا شربت انار منعنع یا شربت غوره یا شربت سیب هرچه حاضر باشد ده درم با گلاب ده درم بیاشامند و غذا مزوره ریباسیه با مغز بادام و ...
و تمر هندی یا تبر باریس بیاشامند و اگر قی افراط کند تضمید معده بضماد ... گذشت باید کرد یا سفوف ... در آن قول اول مذکور شد یک مثقال با رب ... یا
ریباس یا انار یا سیب هرچه حاضر باشد ده درم در گلاب حل کرده بخورند و این طلا ... صندل گل سرخ سعد ... کوفته بیخته با آب
آس ... بر معده طلا کنند و ... عود ... پوست بیرون پسته ... مصطکی دو جزو کوفته بیخته با شربت ... درم بدهند و در شربت که در قول ...
مسطور شد ... درم ... و شربت آن ... درم نوشته ... گویند از شفای این امراض استفراغ ماده موجبه این علل است
... اخراج ... چون ... با سهال ... شیرخشت و تمر هندی یا آب انار ... گلقند یا شربت ... نمایند
... ماده ... خلط ... معده موافق برای ایشان شربت انار ... منعنع با آب ... شربت ریباس ...
... شربت غوره و شربت تمر هندی ... آب ... گلاب ... ریباسیه یا سماقیه ... ماش ...
... و اگر قی ... بیاشامند و ... سیب ریباس ... و اگر قی اسراف کند و خروج صفرا کثرت نماید ...
مطبوخ ... گل سرخ سماق منقوع در گلاب صندل بدستور معمول مرتب ساخته ...
... نمایند و این سفوف نافع بود انار دانه ... سماق هر یک ... طباشیر غوره خشک ... صندل سفید پوست بیرون پسته هر یک ... درم
... خام ... هر یک درم ... چهار درم ... بخورند و این شربت ... نافع ...
... گذشت ... تمر هندی ... آب ... ریباس ... گفته که بعد فرود آوردن ...
سوده ... و اگر ... اطراف ... بالا ... میان ... کتف ... وضع اطراف ...
... بود ... که در قول مسیحی گذشت ... سکنجبین ...

البوا ... یا غثیان اگر از غلبه حار محتبس در معده باشد علاجش بشرب ماء الشعیر و شرب سکنجبین و شرب آب انار نمایند بعد تعدیل استفراغ ماده قی تنقیه استعمال
آوند و لعق ... برنج با آب غوره یا آب سماق سازند و نمند عطش آن بیکه دران طباشیر انداخته باشند بنوشند و معده را بگلاب و صندل و کافور ضماد کنند.
و علاج قی صفراوی ... صفرا باشد یا تخم خرفه ... یا شربت آب تمر هندی و آب آلو و سکنجبین نیز دهند اگر طبیعت نرم باشد شربت سیب یا ربیب یا رب
بیاسر طلی رب غوره ... مزاج ... امتصاص طراثیث انگور تازه کنند و اگر قوت ضعیف گردد سماق غذا که مذکور شد بدهند و اگر ماده بسیار حاد باشد
و قوت قوی ... نمایند تا اذیت حدت مرض که تابع او تپ باشد ساکن گردد پس اکتفا را از آب خرفه و آب زرشک و ماء الشعیر و طبیخ آن نمایند
داخل کرده باشند ... حدت ساکن شود و ... تخم ... با آب سماق یا آب غوره سازند و تبرید معده ... آب ... صندل نمایند

علاج قی و تهوع و غثیان بلغمی

اینجا در علاج امراض ... معده از ... بلغمی گذشت بکار برند و ایضا آنچه درین قسم بیان قی نمایند ماهی شور بست چون با نان ... از ... منع کنند تا آنکه تشنگی شدت کند بعده آبکه دران بسیار ترشی خردل و نمک و عسل جوشانیده باشند بنوشند و چون تنقیه حاصل شد ... کنند و با ...
... بشویند و ابیش ساعت ... بدهند گفته که بگیرد حب ایارج ... درم کوفته بیخته با ... بدهند و چون ... ماکل ... باشد
مسهلات مثل حب صبر و حب ایارج ... و ماننده آن تنقیه نمایند بعد تقویت معده کنند و تقویت آن بمصطگی و سنبل و امثال آن ... و ...
ترنج پوست بیرون ... دانه هیل هر یک ... سوده در شربت سیب ... لعوق ... بلیسند و شیره بادیان ... هر یک ...
سفید چهار ماشه الاچی کلان ... عدد در عرق دارچینی و ... هر یک ... تولہ و گلاب پاؤ آثار ... شربت ... چهار تولہ ...
عود و قرنفل و انیسون ... قی بلغمی مجرب است و کذا مصطگی و قرنفل و ... زنجبیل و زیره و سماق و نمک ... که ماده در طبقات معده ... باشد
در ... او الائیره ... جهت تنقیه آن ... اگر ضعف باشد ... آن نمایند بعده ... و ...
یک یک ماشه سوده ... ورق ... باشد ... زرشک بادیان هر یک ... انیسون ... الاچی کلان ...
شربت سیب ولایتی و انار ... هندی و دو تولہ ... اگر ... الاچی خرد ... قرنفل ... دو تولہ در گلاب ...
... ممسك ... چهار مثقال ... مثقال ... پوست بیرون ... مصطگی عدد ...
قرنفل و زنجبیل خشک زیره کرمانی ... هر یک ... درم کوفته بیخته ... مثقال با سکنجبین ... و امثال آن ... بلغمی و سوداوی ...
هلیله ... هندی ... و سعتر ... درم زنجبیل ... درم ... قرنفل ... درم طباشیر ... کوفته بیخته ... درم ...
... دارد و اگر ... قلقل زنجبیل برابر سوده باشد ... بلغمی ... باشد ... هندی ...
... الاچی پوست ... زنجبیل ... کوفته بیخته با شهد بخورند و اگر عود ... مصطگی ... خشک هر یک ... درم ...
قی بلغمی را زائل کند و معده را قوت دهد و قرنفل ... الاچی خرد ... زنجبیل ... قی بلغمی ...
... مصطگی ... دو درم خوردن نفع بلیغ دارد و اگر ... زنجبیل ... آتش گرم کرده ... گلاب ...
کرده ... عدد ... آب ... آتش گرم کرده دران انداز ... بنوشند نافع قی بلغمی است و اگر قلقل ...
کنار ... هر یک ... کوفته بیخته بعسل یا آب ... بار ... قی ...
آن قلقل ... غثیان ... مجرب است و اگر ... بعد ...
غثیان است ... قرنفل و انیسون ... غثیان بلغمی ... و کذا ...
... نافع تهوع است ... مصطگی ... [illegible]

شربت انار شیرین داخل کرده بنوشند و سوای این خمیره عود ترش شربت انار منعنع و قرص عود و ایلاد مشک حب قرنفل لو ردد [illegible] و لعقه کبابه [illegible] مصطکی و قرص
را سن قرص کنند نافع قی بلغمی ست و از ادویه مفرده خوردن یک درم سنبل الطیب با آب سرد و کذا اسعد و کذا کندر [illegible] و داشتن [illegible] مفید قی بلغمی
ست و نانخواه و کذا قاقله و مصطکی شربا و ضمادا و مضغا و ضمادا و خوردن بادیان و تخم بادرنجبویه و مربی شعیر و پودینه نهری [illegible] انجره [illegible] اشنه هر واحد با لعاب
غثیان بلغمی ست و عود البخور یک مثقال خوردن و ازاله رطوبت معده و لیکن غثیان مجرب سویدی ست و کذا کندری لا سیما اگر [illegible] سوده با [illegible]
در قطع غثیان بلغمی مجرب است و شربت ریباس و کذا مومیایی بقدر حب که سفر در طبیخ نانخواه و کذا نانخواه بزعفران و ضمادا و کذا خوردن [illegible] با ملیح [illegible] و قاقله مصطکی و
هندی نشبیه انار و کذا فو تیح نهری اکلا و شربا و ضمادا و کذا اکل زنجبیل و کذا اسطوخودوس و کذا عنبر [illegible] روغن بان [illegible] [illegible] قاطع قی و متوع
بلغمی ست و کذا ریباس و قرنفل و جوز بوا و پودینه هر واحد مفید و اگر پودینه تازه یک رطل در نیم رطل آب جوشانند تا نصف [illegible] صاف نموده یا دو رطل
قند سفید بقوام آرند و یک درم مصطکی سوده آمیزند و قدر حاجت استعمال کنند دافع غثیان و متوع ذواق ست [illegible] مقویات قلبی دنار و مثل عود و دیل
و قاقله و قرنفل و پودینه و دارچینی [illegible] و افسنتین و انیسون و زعفران و کذا مصطکی و سعد و لسان و [illegible] و سعد [illegible] و زهر [illegible] و وج و ریباس شربا و ضمادا
و نافع بود اقوال مهره شیخ میفرماید کسانی را که قی [illegible] باشد [illegible] ضعف و شور و طعام و در عصارات و مهرنخ
[illegible] با این رطوبت و لثعت آن باشد از آن نفع یابند و اکثر محتاج [illegible] میان هرد و کتف احتیاج می افتد [illegible]
چون [illegible] و اگر رطوبت صدیدی باشد محمد رامت [illegible] مقادم [illegible] استعمال کنند و اگر
قبل [illegible] خالص شرب بود واجب ست که در انتها [illegible] و مقطعات مثل سکنجبین و مثل آن ادویه بکار برند و [illegible] لازم باشد
[illegible] باشد علاج کنند و ایارج سکنجبین مشترک برای آن ست و بعد از آن ادویه مسکنه قی باقدری سکنجبین مثل شربت انار منعنع کرده
عود و نعنع داخل کرده باشند و شربت حماض که در آن [illegible] عود و برگ نعنع داخل کنند و ایضا دواء المسک [illegible] سفرجل هر واحد [illegible] افاده
[illegible] و ایضا [illegible] شربت افسنتین [illegible] نافع در هر وقت ست و این نسخه مجرب ست بگیرند انار ترش پودینه و نعنع هر واحد با
در دو رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و در آن مشک دانگی و عود ربع سوده داخل کنند و ساعت بعد ساعت تجرع کنند و از ادویه مسکنه برای این نوع
قی شربت لیمو و قرنفل ست و شربت نعناع ربانی خصوصا چون در آن کندر و سک و پوست بیرون پسته و مشک و عود داخل کنند خیلی مسکن
قی ست صاحب کامل گوید که هرگاه غثی بسبب خلط لزج باشد صاحب وی کند سکنجبین عسلی که در آن ترب تر کرده باشند یا بخایند [illegible] ترب جوشانیده
اندکی نمک داخل کرده باشند یا قی کند بعسل با آب که در آن شبت و ترب یا تخم آن جوشانیده باشند یا تخم ترب مع عسل و آب گرم و باقی کنند بعد خوردن ترب
نمک منع از شرب آب تا دو ساعت بعد آب گرم و عسل و روغن زیت [illegible] و معده را خوب پاک نمایند و اگر این پاک نشود این را استعمال کنند
جوز القی و جلبهنگ کنار و تخم ترب هر واحد یک جزو نمک و خردل [illegible] جزو [illegible] ربع جزو [illegible] سائیده دو درم [illegible] و درم از آن آمیزند و عسل
مرشته با آب شبت حل ساخته نیم گرم بنوشند که این بلغم و رطوبات [illegible] و اگر استعمال کنند از [illegible] یک درم نمک هندی دو درم
بعسل سرشته با آب شبت گداخته اخراج اخلاط سوداوی و بلغمی نماید و باید که [illegible] یا زنجبیل مربی یا قدری جوارش عنبر یا دواء
هر چه از این مناسب باشد بقدر حاجت بخورند و بعد چند روز تنقیه معده [illegible] ایارج فیقرا مع [illegible] و [illegible] و با شندان کنند
و از اشیای مولد بلغم مثل [illegible] طبیب منع کنند و استعمال ریاضت [illegible] مثل لحوم [illegible] [illegible] سریع الانهضام [illegible]
و کرویا و دارچینی و خولنجان و نعناع و کرفس و مصطکی و بابونه و قاقله و [illegible] کرفس و مانند آن نمایند و این شربت قی بلغمی را قطع کند آب [illegible]
شربت سیبانی هر واحد [illegible] و باقی نعناع و نمام و فو تیح بران انداخته با آتش معتدل بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده عسل مصفی [illegible] رطل آمیزند کرده با قوام
آید و بران عود هندی مصطکی قرنفل بسبل قاقله سنبل الطیب [illegible] درم زنجبیل دو درم باریک سائیده آمیزند و از آتش فرود آورده [illegible] استعمال نمایند

و [illegible] بدن ممتلی باشد ودوای مسهل بلغم استعمال کنند واگر دوا در معده ثابت نماند حقنه حاده عمل آرند وچون بدن تنقیه یابد دران هنگام ادویه مقوی
معده [illegible] نمایند ابوسهل گوید که سبب تهوع وغثیان اگر خلط بلغمی غلیظ باشد که در خمل معده ملتصق گردد سکنجبین عنصلی وایارج فیقرا دو سوم وقت [illegible]
اشیای [illegible] نمایند واگر غثیان از بلغم محتبس در قعر معده باشد باید که بعد شرب آب گرم که دران شبت ونمک هندی وپودینه جوشانیده باشند سکنجبین
عنصلی آمیخته [illegible] اگر ملتصق بخمل معده باشد بشرب ایارج فیقرا وحب صبر تنقیه باید کرد وبعد تنقیه تقویت معده نمایند با مربه دیگر ودر ایام [illegible]
میبه یا آب [illegible] شراب کهنه وشربت انار معمول بالعسل مصفی ونعنع بیاشامند واین مطبوخ بگیرند انار دانه ترش سی درم مصطکی کندر هر واحد [illegible] درم نعنع [illegible]
باقه [illegible] بنا شند تا نصف بماند صاف نموده دران عود خام ومسک هر واحد نیم درم داخل کرده دائم بنوشند یا این مطبوخ انار ترش [illegible] نانخواه
پوست [illegible] درم زیره کرمانی چهار درم جوشانیده صاف نموده یکدرم رامک [illegible] سوده انداخته صبح وشام بنوشند وایضا درین حال [illegible]
ودر طبیخ کنند [illegible] زیره ونعنع وفودنج وسعد وسنبل وقرنفل ودارچینی وجوزبوا وخولنجان استعمال نمایند [illegible] ضماد مسک قصب الذریره [illegible] مصطکی
جوزبوا وزعفران [illegible] سنبل عود هندی وقرنفل وهیل کوفته در شراب کهنه ریحانی وشراب سوسن [illegible] ابن هبة الله نوشته که تهوع وغثیان
اگر از خلط لزج حادث شود علاجش باستعمال اشیای ملطفه مثل سکنجبین وحب [illegible] نمایند واستفراغ بدن بایارج کنند وتقلیل غذا نمایند [illegible]
کهنه بنوشند وغذا زیرباج یا نخود آب سازند وچون صلاح یابد بنجشک [illegible] کبوتر بچه بریان غذا کنند ودر حمام داخل نمایند وتسخین معده [illegible]
[illegible] اکنون بلطیفت تدبیر نمایند واگر قی بلغمی باشد گلقند عسلی بخورانند وماء العسل یا شراب کهنه بنوشانند وغذا [illegible] بریان که بران صعتر [illegible] پاشیده
باشند یا مصوص [illegible] مصطکی کنند ایلاقی وجرجانی می‌نویسند که اگر تهوع وغثیان از ماده بلغمی بود قی [illegible]
فرمایند واسهال بایارج فیقرا وسکنجبین سرشته وبعد تنقیه میبه وشربت پودینه وشربت افسنتین دهند واگر شراب کهنه دهند باقی بلغم را قطع کند [illegible] طعام [illegible]
[illegible] کشک بریان [illegible] باشند آن بدهند وبر معده اضمده حاره بندند واگر قی بلغمی بود که در معده جمع شده باشد نگاه باید کرد اگر ماده در فضای معده است ومیل
بلغم معده دارد [illegible] تنقیه نمایند وطبیخ شبت وسکنجبین واندکی لوبیه درین کفایت باشد وبعد قی معده را قوت دهند بجوارش عود ومیبه وشربت پودینه [illegible]
[illegible] اگر ماده میل بسوی قعر معده دارد حب صبر ومصطکی وایارج فیقرا وحب [illegible] افاده تنقیه نمایند وبعد ازان بجوارشات قوت [illegible] اگر سبب [illegible] خلط ردی [illegible]
قعر معده باشد آنرا بقی منع باید کرد یا باسهال همچنان که اسهال را که از خلط ردی بود باسهال باز توان داشت یا بقی چنانچه بقراط گفته که اسهال بقی منع اسهال
بقی میکنند وقی منع اسهال منع قی مینماید واین از بهر آنست که هر گاه قی از خلط ردی بود که در معده باشد چون آن خلط بیرون آرند باسهال یا بقی آن
را باز ایستد وهمچنین اگر اسهال از خلط ردی باشد چون آن خلط را خارج کنند باسهال یا بقی آن اسهال باز ایستد واسباب باز داشتن قی اسهال را دو است
یکی آنکه خلط بیرون آرد دوم آنکه ماده بسوی جانب مخالف نماید واسباب باز داشتن اسهال قی را هم دو است یکی آنکه ماده را خارج کند دیگر آنکه ماده را از
[illegible] وسو کشد واگر ماده در طبقات معده تشرب کرده باشد اول قی باید کرد بماهی شور وخردل وترب وسکنجبین عنصلی ومانند آن بعده قی خلط را بایارج فیقرا ونقوع صبر
وامثال آن تنقیه کنند وبا این حال هیچ طعام وشراب ودوای قابض [illegible] نشاید داد تا آن وقت که ماده تمامه منقطع نگردد واین حب خمل معده را از بلغم لزج
پاک کند بگیرند ایارج فیقرا شش درم بلیله سیاه وکابلی هر یک دو درم قرص ورد ونمک هندی هر یک سه درم پودینه وجوزبوا ونیسون ونانخواه ومرزنجوش وقرنفل
هر واحد یکنیم درم مصطکی دو درم ترید هفت درم همه را کوفته بآب پودینه سرشته حب سازند شربتی درم تا مثقال بشربت افسنتین یا میبه واین شربت معده را قوت
دهد انار دانه ترش شش درم مصطکی نیم درم کندر هفت درم پودینه سبز هر یک [illegible] همه را در یکمن آب بجوشانند تا بسوم حصه باز آید صاف نموده یکدرم عود خام
سوده ویکدرم مسک [illegible] انداخته واندک اندک بدهند واین سفوف معده را قوت دهد پودینه مصطکی قرنفل عود هر یک [illegible] درم کوفته بیخته دو درم با گلقند دو
درم بدهند وایضا [illegible] جزو عود مصطکی هر واحد یکجزو ریوند چینی پودینه نانخواه ودرونج [illegible] تر کرده خشک نموده هر یک دو جزو شربتی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] پودینه با آب [illegible] مصاف زرباد [illegible] که در قول ابوسهل گذشت طبری گفته که اگر تهوع وغثیان از [illegible] بلغمی باشد

اول بجهت استفراغ قی کنند و چون خفت و نقصان در تهوع ظاهر شود مقیئات مثل خربق اندک تخم ترب و تخم سرق و مانند آن دهند بعده ...
هلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد نیم درم اسطوخودوس افتیمون غافث تنطوریون هر واحد سه درم افسنتین رومی هفت درم افتیمون خالص ...
سقمونیا ... درم ... موافق کمیت آن باشد بعده هفتاد درم از آن حب ساخته ...
دو دانگ ایارج فیقرا سه دو دانگ افسنتین بکنیم و دانگ نمک هندی سوده با هم سرشته حل کنند و نیم گرم بنوشند و دو شربت یا زیاده از آن ...
و اگر تحلل انچه ... باشد ... ضمید ... صبر ... سنبل الطیب ... هر واحد نیم درم کوفته بخته موم روغن ... روغن قسط
ساخته آمیخته و بر پارچه بهیئت معده تراشیده طلا کرده بر معده گذارند و اگر جمع تهوع تا فقار حاصل است در میان کتفین محجم ذی گرد و الفی ... در میان کتفین
فقره پنجم از فقرات صلب بدان ضماد کنند و اگر تحلل این متعسر شود بر معده محاجم ناری بزرگ تحت سره یا فوق آن نهند بعد از آن قی کنانیده ... بدین
طریق ماده تنقیه یابد و در جمیع این معالجه از خوردن اغذیه غلیظه و لزجه و شور با منع کنند و اقتصار بر اشیای ناشفه خفیفه لطیفه لحم صغیر ... بچه مرغ و مانند آن
نمایند و اگر حال از ... مساعدت بکنند مزورات دهند و گاهی درین علت یعنی در تشرب معده با فم آن اخلاط فاسد رطوبی را انچه معروف با ... رطوبات است
آن انیست که ساطات معده مبلول شوند و از رطوبت شی کثیر تشرب کنند عارض گردد و فرق درین علت و میان تشرب جرم معده یا جرم معده رطوبت رائیت که این علت
استرخا بود و الم که ... یابد حالتی دریابد که گویا ترقوه او بسوی اسفل کشیده میشود و گاه طعام در معده واقع شود و نکایت عظیم گردد حتی که طعام قی کنند بدین که ...
گردد و علاج این علت معده و علاج معده چون خلط رطوبی تشرب کند ... است و درین زیاده کنند تضمید میان کتفین و صدر و ترقوه و ... ملطف محلل که ذکر کردم و اسحاق ...
یا ایارج فیقرا یا ایارج روفس و اغذیه ناشفه و در تسخین معده نفع میکند خردل مضروب که در طعام بخورند و بلید کمنه چون از آن کثرت نکنند و چسپانیدن طفل ده یا
کم از شکم یا وضع جلد دشتی یا جلد سمور و بعضی از ... ذکر کرده اند که لبس فرد از جلد دشتی با ... که در رباطات معده بود بسبب ... رانفع کند و ذکر نموده اند شخصی را که القوه
بهم رسیده بود ... بخفین از این جلد پوشید و نفع او ظاهر شد و اما چون رطوبت با خلط فاسد غلیظ محتبس در قعر معده یا متشبث در آن باشد غثیان و تهوع پیدا
کند و طعام را فاسد نماید و فرق درین علت و در انچه مذکور شد آنست که این طعام را فاسد کند و چون مریض قی نماید بیابد که طعام او فاسد شده و در آن خلط غلیظ
از نوع مختلف محتبس است و علاج این نوع تنقیه متوسط میان حقنه ... بدفعات بعده مریض را ادویه ملطفه محلله مثل ایارج فیقرا یا معجون تمر هندی دلیطوس و دهند
و القصا مل طبیعت باطریفل مقوی یا ایارج نمایند و این سفوف دهند و اثیسون ... سلیخه هر واحد یک درم تخم کرفس انیسون بادیان صعتر فارسی زرنباد ... خشک
عاقرقرحا ... هر واحد درم همه را ساییده همچند همه شکر طبرزد آمیخته صبح ناشتا یک درم و وقت خواب یک درم بخورند و غذا از طعام ناشف مثل تیهو و بریان سازند و شربت
اندک بنوشند و آشامیدن ... ابراهیم ... اسفل معده پرهیزند و ریاضت نیز نافع است اگر بمقدار معتدل باشد اما قی درین علت غیر مستحب است و چون ضرورت بدان داعی
باشد بسبب غلظ خلط ... شدت تشبث او محاجم بزرگ ناری اسفل سره نهند و بعد یک ساعت از طعام نمکین و ترب و چیزی شیرین بخورند و بعد ساعت زمانی ... قی نمایند
و شراب کهنه بیاشامند بعد از آن ... آبیکه در آن عسل حل کرده باشند و سعد بخایند بعد امتلای طعام پس اگر قی برغبت آید بهتر و الا اندکی از کتف ...
و عسل لعوق کنند ... صبر نمایند که خود بخود قی آید بعد از آن علاج کنند و آن روز چیزی نخورند و روز دوم گلقند عسلی بخورند و کندر بخایند و آب حب ... پرهیزند و طعام
ناشف باید و کسیکه معده او خلط رطوبی تشرب کند یا در قعر معده او رطوبت ملتزق بجرم آن باشد و مزاج علیل حار نباشد پس علاجی بهتر ولاسیما چون قوت
مطاوعت ادویه نکند از روزه و گرسنگی و کم خوردن طعام نیست و ابو ماهر نظر میکرد بسوی کسیکه این هر دو علت یعنی تشرب جرم معده خلط رطوبی را و احتباس در قعر
معده و التزاق بجرم آن ... بهم رسیده پس اگر ... تهیج قوت بلی تهوع ... قوت او صالح می بود معالجه او باین تدبیر که ذکر نمودم میکرد و اگر با ...
... تهیج قوت نمی بود و قوت علیل ضعیف ... معالجه او بصوم و تجویع و نقصان غذا او ضمه موافقه می نمود و مریض باین طریق بغیر دوا صحت مییافت
و این را طریقه محموده نامیده محمود گوید که اگر قی از اخلاط بارد بلغمی یا سوداوی باشد تنقیه معده بمادالعسل و شبت و نمک کنانیده و خطمی و خبازی و اصل السوس
و نمک طعام و تخم ترب و بیخ او و آب برگ او هر یک ازینها بهم سد مفرد یا مجموع بحسب حاجت در آب بجوشانند و در آن روغن کنجد ... کرده بقدر تناول

آب نخود نمک ... اگر باین تدابیر تنقیه نیابد تو بتر از آن بگیرند بهر آنکه بلغم و سودا تفرغ نمیشوند مگر بالحاح شدید بسبب ... و غلظ آن کثرت بلغم و اقوای
ازان ... آب برگ و بیخ او و خردل و کنگر ... دو جوز القی و بجوشانند و در آن عسل و نمک و اخل کرده قی کنند و چون معده از اخلاط بلغمی
و سوداوی ... بلاب از گلقند عسلی ده درم بادرنجبویه سه درم بنوشند و هلیله مربی و زنجبیل مربی هر واحد ده درم و جوارش کندر یا عنبر یا عود
هر چه ازین ... مثقال یا دواء المسک شیرین یکدرم بخورند و از فواکه رطبه و البان و ماهی و دسومات اجتناب کنند و ریاضت معتدله
استعمال نمایند ... و آب معصر حب قرطم و دارچینی و لحوم دراج و تیهو و مطنجن از لحوم ماکیان بحری و سرکه بدهند و نعناع بسرکه و مصوص ...
و سنداب کرفس ... است و این سفوف برای قطع قی بلغمی نافع است کندر مصطکی هر واحد پنجدرم عود خام هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل
چهار درم پوست ... سک هر واحد ده درم جوزبوا قاقله کبابه سعد نعناع هر واحد چهار درم ... سنبل سک هر واحد پنجدرم کوفته بیخته
بیخته سه درم بخورند ... این قرص قطع قی بلغم و سودا کند و معده ضعیف را قوت دهد ... گلسرخ هر واحد چهار درم ...
سک پنجدرم کوفته ... با آب سیب ترش قرص سازند شربت یکمثقال تجنیدی می نویسد که نفع میکند آنرا که ...
بلغم در خمل معده چسپیده مثل سکنجبین مطبوخ ترب قطع کرده و با آب مطبوخ شبت یا اصل السوس ... نمک و عسل ... شربت انار ...
و از اغذیه کبوتر بچه بریان و جوزه مرغ مطنجن و کباب بحری مبرز با زیره بعد از آن عود مصطکی یا زرنباد و قرنفل ... مربی و کذا پوست ...
و نعناع و کشنیز خشک و قرص که در علاج کلی قی گذشت و در آن صبر ربع درم ست دو بار با آب ... سیب ... بخورند و این معجون نافع ...
زرنباد قرنفل دارچینی کندر عود سک مصطکی پوست ترنج نعناع خشک کشنیز خشک خولنجان کرویا فاقله تخم کرفس هر واحد یکدرم پوست بیرون پسته پنجدرم
خشک پنجدرم همه را سائیده بعسل آمله دو چند ادویه بسرشند شربت از یکمثقال تا دو مثقال و شربت که در قول ... گذشت ... وزن ... ادویه عسل
باضافه گلاب یکمن کوفته و پوست بیرون پسته ده درم عوض تمام نموده و بجای عسل شکر طبرزد و دین نگاشته و در ادویه اضافه سک و دارچینی عوض ...
نموده و وزن زنجبیل نیز یکدرم کرده قلمی نموده که این ادویه را بجز صبر و پسته سائیده اندازند ... از پنجدرم تا ده درم بلیسند ...

علاج قی و تهوع و غثیان سوداوی

هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و زهر مهره و لاجورد مغسول حجر ارمنی پوست ... هر یکماشه ... صندل ...
بالا لیش شربت صندل ترش چهار توله و گلاب ... توله و عرق بیدمشک ... توله و عرق نیلوفر سه توله و تخم خشخاش ... ماشه سائیده دهند که برای قی سوداوی مفید بود و قرص
ایلاوس نیز در قی سوداوی مجرب است و بهتر آنست که در اول امر بمنع قی نپردازند و حقنه ... آرند و اگر طحال علیل بدن ممتلی باشد فصد باسلیق از دست ... کنند
و غذا ... معمول ... یا آب سماق یا آب زرشک سازند و اگر قوت ضعیف شود جوزه مرغ بطور زیرباج ... کنند ...
... مگر آنکه افراط نماید پس اگر صاحب او را امتلا از خون باشد فصد باسلیق نمایند و حجامت میان هر دو شانه نیز کنند تا امتلای اعالی از دم ...
و لبسا ... که بعض ... کفایت باشد و اگر افراط غیر محتمل کند جذب بسوی اسفل نمایند بحقنه که در آن ... باشد معمول از قرطم و بسفایج ...
و ... نیز بروغن ... و عسل و تضمید طحال از اکلیل الملک و آس ... نمایند و ایضا شربت انار ... با ادویه ... اگر ...
فصد رگهای پا ... ساکن شود تنقیه سودا با ادویه مثل هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون ... نمایند و اگر مضطر کند تا شامیدن
روغن بید انجیر با ماء ... افتیمون بعمل آرند و اگر در طحال علتی باشد علاج طحال کنند مسیحی گوید که قی مره سودا اگر کثرت نماید واجب است که قطع نکنند و اگر کثرت بدرد
قطع او بجذب بسوی اسفل بحقنه متوسط در لین و حدت نمایند و بر طحال و فم معده ضماد کنند و نسخه آن همانست که در قول شیخ گذشت و شربت انار منعنع بنوشند ...
آنچه که از اشیاء مثل این خلط مرتبه دیگر ... مثل مطبوخات متخذه از هلیله کابلی و دیگر ادویه که در قول ... مذکور شد استعمال نمایند و اگر در طحال خللی باشد ...
اصلاح آن نمایند استعمال کنند جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر قی از اخلاط سوداوی بود که در معده جمع شده باشند تا ... نشود ... نکنند

و چون قی ساکن تر شود مطبوخ افیثمون دهند تا بدن از باقی سودا پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد یا دردی آفتی بود علاجش ... باید کرد
پس معده را بدواء المسک و دیگر جوارشات گرم قوی نمایند

علاج قی و تهوع و غثیان از مشارکت اعضا

مثل دماغ و جگر و طحال و مراره و رحم یا همه بدن حسب ماده تنقیه و تقویت آن عضو یا همه بدن مع رعایت تب نمایند چه ... سطور است و تقویت
معده نیز کنند بآب هوا که در ربوب مع ادویه مطلیه نافعه و جز آن که در انواع سابق گذشت و فصد باسلیق از دست راست ... از جانب طحال و
مراری مفید بود و قبل از تنقیه عضو ماؤف تقویت معده نباید کرد که دران خوف انصباب ماده بعضو رئیس است و آنچه ... ماده شرکی دماغی بسیار
مفید است بوعلی نوشته که آنچه از انصباب ماده رقیقه لذاعه که با طعام آمیزد عارض شود غثیان آرد آنرا نافع میباشد قرص کوکب ... نوبت و اسهال
با ایارج و غیر او و فات نوبت و اسهال بسکنجبین ممزوج بصبر و سکنجبین متخذ بسقمونیا برای اسهال و بآب آلو بخارا و تمر هندی که آنها میلان ... ماده باسفل نمایند و
تسکین قی بمجموعت خود کنند و واجبست که در مثل این جذب ماده بسوی اسفل محقنه لینه از بنفشه و عناب و بقشر ... بابونه و سپستان و ...
بنفشه و شکر سرخ و بورق نمایند و بعد اسهال شربت خشخاش استعمال کنند و این شربت اسکنه زنجبیل و سماق و زرشک و انار دانه و تمر هندی آب نوشانند بعده
دران کنند و اندک عود داخل کنند ابو سهل گفته که اگر بسبب صفرا باشد که از جمیع بدن منصب گردد فصد تنقیه بدن کنند بعد از آن تقویت معده نمایند آبهای فواکه
در بوب نهاد این دوا بخورانند گل سرخ سماق نعناع هر واحد سه جزو طباشیر سک هر واحد دو جزو و رب سیب رب به یا رب انار میخوش دهند و غذا
پست گندم و جو بآب برف یا با آب انار میخوش سازند و چون غثیان افراط نماید کعک مسحوق مثل سرمه در آب سیب اندکی از شراب بدهند و اگر با قبض طبیعت
باشد هلیله و جز آن که در قول مسیحی در قسم قی صفراوی مذکور شد بکار برند سید اسماعیل ایلاقی گوید که اگر ماده روی از عضوی دیگر یا از همه بدان معده آید
تن را بمطبوخ هلیله پاک کنند و نقوع صبر دهند و رگ باسلیق زنند و حقنه که در قی صفراوی گذشت سخت نافع بود و ضماد یکه از بهر یان کرده دست بنفشه ...
و آب مورد و ترو از آب مرود و کعک سک ... و عود و کافور و سوسن و زعفران مرتب کرده باشند بر معده نهند و این شربت قی صفرا و ... جگر ساکن کنند
آب آلو سیاه و آب تمر هندی هر یک ... و قند یک مثقول یکدرم زعفران دو دانگ ... زعفران را سائیده در آب حل کنند این جمله یک شربت است ایضا
آبی ترش و سیب ترش و امرود و انار ترش و غوره همه را کوفته بیفشارند و آب بگیرند و سماق و زعرور و زرشک و حب الآس و زرشک تخم من درین آب تر کنند
دو روز نهند پس صاف کرده بآتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر حاجت بود قدری پوست بیرون پسته درین شربت بجوشانند پس صاف کرده بجوشانند و این
سفوف منسوب به عیسی بن صهار بخت نیز نافع بود طباشیر هر یک سه درم گلسرخ پودینه زرشک هر یک پنجدرم سماق چهار درم انار دانه ده درم همه را کوفته
و با شربت انار یا شربت ریباس یا با آب تمر هندی بدهند و ایضا گل سرخ سماق هر یک پنجدرم طباشیر دو درم گل نیشاپوری سه درم همه را کوفته ... ایضا
کافور بسوده بیامیزند شربت سه درم با آب انار ترش یا آب سیب ترش یا آب به ایضا طباشیر پنجدرم گل سرخ چهار درم تخم حماض تخم خرفه هر یک پنجدرم ... ده
درم اقاقیا سک هر واحد بکنجفان گل نیشاپوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه درم شربتی دو مثقال با شربت ترنج و کعک سه ده در آب سیب ترش با ...
مقدار چند انگه مدة شراب ظاهر نشود و قی صفرا باز دارد و حفظ قوت کنند و اطراف مالیدن و گرم کردن و در آب گرم نهادن قی باز دارد خاصة اگر ماده از همه تن
یا از عضوی دیگر بمعده آید بهر آنکه ماده را باطراف کشند محمد طبری گوید که اگر خلط منصب بسوی فم معده صفراوی باشد با ماء الشعیر شوند و اغذیه حامضه حصرم
و زرباجه حامضه مبهر کرده بکار برند و این سفوف استعمال نمایند گل سرخ طباشیر تخم خرفه مغز تخم خیارین هر واحد پنجدرم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد دو درم
و نیم کافور دو دانگ کوفته بیخته پنجدرم با آب انار میخوش و شیرین بخورند و اگر لا بد از استعمال این باشد ضمادات مطفیه بر فم معده نهند مانند گل سرخ
دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هر واحد یکنیم درم زرشک سنبل سه درم کعک دو درم همه را سائیده در آب سیب میخوش و آب آس حل کرده دران اسفنج یا پارچه
آلوده بر فم معده نهند بر تا شایا بعد انهضام طعام گویند که اگر خلط از جمیع بدن منصب گردد بعد تنقیه بدن بهر تقویت معده ... آب انار ترش

ساده با ... ماز ترش یک جزو شکر نیم جزو بجوشانند تا بقوام آید و اگر ازین قی منقطع نشود و در اوقات طبخ عود خام و مصطکی هر دو کوفته
انداز ند و ... ب او سماق در آب شبانه روز تر کرده بعده صاف نموده بنوشند و یا طباشیر از یکدرم تا سه درم با آب سیب چاشنی دار یا آب انار
ترش بدهند ... تب نباشد و قوی بود و در خوردن کثرت باشد فصد باسلیق برای تسکین قوت صفرا کنند و این و اجامع ست وقت ضرورت نیز
و ثابت ابن قره ... ن نموده گل سرخ پنج درم سماق سه درم طباشیر دو درم سک یکدرم کافور ربع درم شربت دو درم با آب انار ترش یک شربت یا بمثل آن آب
سفرجل و عدس ... سفر کرده بدهند و اگر قوت ضعیف باشد آب گوشت جوزه مرغ و گردن جدی و سماق یا کعاب بریک ده و آب سیب هندی علاج
مختص ... که در اول امر مشغول بمنع ماده از انصباب نشوند بل اقدام بتحلیل و از حقنه بعد نضج ماده او با ضمده متخذ از چارچینی لبسفایج و مثال آن
نمایند پس هر گاه ... نضج ظاهر شود حقنه بعمل آرند بعد ازان تنقیه بمسهل سودا نمایند و علاج طحال نیز باید کرد و اگر ضعیف یا موت با فت بیگر بود

علاج قی و تهوع و غثیان از مواد متعفن

تنقیه آن نمایند و اصلاح آن بخور رسانیدن ادویه خوشبو کنند و استعمال معجون مرجان درین باب معمول ست و قرص طباشیر من لطایت نافع ست و بقول شیخ
علاج قی عارض بسبب خلط صدیدی استفراغ او ست بقی و تنقیه معده از ان تعدیل و بکیفیات لطیفه طیب الرائحه و از بزور مثل انیسون تخم کرفس و بادیان
و کمون و ... و قوت آنرا نافع ست و باید که قبل طعام اغذیه مزلقه ملینه و بعد آن اغذیه قابضه خوشبو مثل سفرجل و مانند آن تناول نمایند تا طعام از فم معده
متحدر بسوی قعر معده گردد و ماده بسوی اسفل میل کند نه بسوی فوق و لهذا ست که در بعضی احتیاج بخور رسانیدن زیره و سماق افتد و گاهی محتاج میشوند
بسوی مشی خفیف بعد طعام و دوا و المسک لیشانرا نیلی سود مند و اقراص کوکب بغایت نافع ست لبشر اکه بدان بتدریج مشک و عنبر و طیری گردد
و علاج غثیان عارض از اجتماع مواد ردی عفن مثل رطوبت فاسده منتن در معده اینست که تنقیه فم معده نمایند و تنقیه اولی از سکنجبین و آب ترب جوشانیده
برنهار نوشیده باید کرد و اگر بسبب امتلا استفراغ بدن درینجا واجب گردد حقنه ملائم نمایند بعد ازان قی نمایند بدانچه مذکور شد و بعد ازان چند روز
مندو ... گلقند شکری یا عسلی حسب حاجت بدهند و اگر فضول در معده منتن باشد سکنجبین عسلی و سکنجبین عنصلی و آب گرم که در ان نمک خردل جوشانیده باشند
بدهند و بعد ازان قی کنند و از آنچه نفع میکند صاحب این علت را انیست که امر کنند بر ناشتا بمشی بعده سکنجبین عنصلی بنوشانند و ساعت زمانی برین صبر کنند
بعده امر بتناول طعام کنند و آب گرم بر فم معده ببندند و اغتذا بچیزی که در ان خردل مضروب مانند آن باشد باید کرد و اگر مزاج و بلد او احتمال خوردن
ثوم نماید ثوم در طعام بخورانند و ثوم مربی بعسل در بعض اوقات بدهند و از انفع اشیا قوی النفع مضغ کبابه سست و آب ان بلع کنند و مضغ این
ادویه با ... نماید که آن گاهی در فم معده بنا بر فرط حس او می آرد بجهت آنکه بدین تدبیر رقیق ست که فضول محتبسه در فم معده رطوبی عفن منتن در مزاج محمل استعمال
ادویه ... باشد و اگر مزاج احتمال این ادویه نکند ضمادات بدهند مثل مر و سعد و مصطکی و روغن ناردین و دهن قسط و گل سرخ و سعد و طی مانند آن سائیده و بروغن قسط
معمول بروغن ناردین آمیخته و بپارچه بهیئت معده ساخته طلا نموده بر فم معده ضماد کنند بر ناشتا و بعد انهضام طعام و هیات استعمال این ادویه در ضماد و میان
استعمال آنها بر ناشتا سیدن فرقی بعید ست زیرا که اگرچه قوت او بفم معده میرسد لیکن کیفیتش ایذا نمیکند و در خون مثل انقسام غذا منقسم نمیگردد

علاج قی و تهوع و غثیان از ضعف معده

و سوء مزاج آن تقویت و تعدیل مزاج معده نمایند پس اگر از سوء مزاج حار ساذج یا بارد ساذج بود هر چه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار و بارد ساذج مذکور شد
بعمل آرند و تبدیل بو لیس کسانی را که غثیان بسبب زیادت مزاج حار عارض شود باید که تدبیر ایشان باشیای سرد نمایند سیما آنچه بسرکه لیسا زند و باید
کسر که ... آب حصرم ... بنوشند و کاسنی و کاهو بدهند و در بعض اوقات آب حصرم و بهند و هر آنچه بدهند بقدر اختلاف زیادت مزاج حار باشد چه افراط در استعمال
این اشیا نفع نه بخشد ... مضرت بهم رسانند و اما کسانی را که این زیادت عارض گردد باید که علاج آن بضد آنچه مذکور شد باید کرد و روغن مصطکی و لادن یا سیسنبر نافع
شراب کهنه بدهند ... که مسمی ورد عاروذن ست و انیسون و تخم کرفس جبلی که دوای معجون بقلا قل ثلثه و متخذ از پودینه و ایضا تریاق الافاعی بدهند که ایشان را

نافع ست و گیلانی گفته که قی ترش دلالت میکند بر برودت معده و نافع ست آنرا چند لقوق ضماد حار و تغذیه بمشویات مبرزه و تفتکر [illegible] بدکه اگر
کابلی پوست هلیله زرد و کلونجی کچور جزاء متساوی برابر کوفته بیخته بر بدن بمالند مثری همه بدن غثیان که از مثری باشد و در کتب [illegible] تقویه
معده مشتهی و دافع درد معده دانه هیل دارچینی زرشک برگ پودینه خشک هر یکی دو درم سماق سعد سنبل الطیب عود قرنفل [illegible] تخم خولنجان
تانخواه قرنفل صعتر زرنباد هر یک یکدرم مشک نیم درم قند سفید شربت تمر هندی شربت انار شیرین هر یک برابر دو [illegible] بسازند [illegible] دافع غثیان و
خفقان و درد معده و مفید لثت طبع زرشک پودینه زیره دانه قاقلین پوست بیرون پسته مغز بیل سماق حب الآس کشنیز خشک [illegible] گلنار زهر
یک جزو طباشیر مصطکی سعد زرنباد قرفه سنبل الطیب تا نخواه هر یک دو جزو صندل [illegible] قند [illegible] نعنی غثیان نعم
یا خفقان و دافع تشنگی بعد طعام مجرب ست قرنفل مصطکی دارچینی عود دانه قاقلین برگ پودینه سعد قرفه لسان [illegible] گاو زبان [illegible] ضخیم هر یک دو درم
زیره سنبل الطیب [illegible] درونج هر یک یکدرم آب لقوع تمر هندی چهار تولہ آب لیموی کاغذی پنج عدد قند سفید [illegible] مشک باشد [illegible] بسازند
وزن دو مثقال خورند اقوال کابر شیخ میفرماید که اگر غثیان بلکه قی نیز از سوء مزاج بود علاج آن نمایند بدانچه تبدیل او کنند و اگر احتیاج تنقیه افتد استعمال کنند
[illegible] ادویه نولیسد که اکثر غثیان عارض از حرارت و یبوست از تضمید بمبردات مرطبه مبرد و ببرف و بنوشیدن آب برف سرد کرده زائل میشود و گاهی دران
آب مثل رب غوره و رب ریباس داخل میکنند و الضاً کائن از سبب حار را تسکین میدهد تناول قسب [illegible] و انار و سماق و نبیذ او بیمی و انچه از نها
[illegible] سازند و این حب [illegible] بزر البنج یک جزو بنبه و رد و سماق قسب هر واحد چهار جزو با هم [illegible] بیامیزند و از مجموع این معجون نیم مثقال تا
یکمثقال بحسب قوت بدهند که آن منوم و مسکن غثی ست و اگر درینجا قبض طبیعت نباشد رب [illegible] ده معدال زحصرم و ریباس و از ترشی تمخ خاصه
بدهند کافور را خاصیتی ست در منع قی و غثیان حار را کلاً و در ربوب [illegible] بر معده و برای کسیکه بدون طعام حرکت کند قی نماید حیله نمایند پس افضل علاج
[illegible] ادویه برای کسیکه طعام قی کند بجهت صفرا بلکه قی او بسبب سوداء یا اخلاط بارد باشد انیست که علاج او بسفتات مجففه باشد و از ان تخم کرفس انیسون
افسنتین ست که اجزای مساوی آن قرص سازند و بکمثقال با آب سرد بخورند و الضاً برای ایشان نان خورش از زیره و فلفل و اندک سداب سازند و این بسرکه و
مری امیزند و کسیکه طعام از وجع معده قی کند برای او بکیر ند قسب لسابند و مقداری از شربت حب الآس که بدان سرشته شود و بران ریزند پس که و
عسل انهدی بدان بیامیزند و بنوشند و الضاً زردی بیضه مشوی کنند و بعسل و بادنه ده حب مصطکی سوده آمیزند و بخورند و این ستر روز [illegible] استعمال نمایند و اقراص مذکور در باب
وجع معده که دران افسنتین و مری افتد نفع میکند و واجب که برای ایشان آنکه مثل اینها باشند بعد طعام قوابض دهند و قبل آن فزلقات مثل لبلاب و اگر قبل طعام این اسفوف
کنند و بلوط و سماق بخورند نفع کند و این دوا نافع غثیان ست کشنیز خشک سعد اب خشک مساوی بهم مزوج بخورند اگر حموضت معلوم کند در آب [illegible] اگر [illegible]
گردد و این دوا نافع برای قی عارض از برودت و اخلاط بارد ست زرنباد درونج چند سعد ستر و شکر مثل همه شربت دو درم چند روز استعمال نمایند و اگر این [illegible]
و اقراص مذکور کفایت نباشد روغن بید انجیر یا دالنزور بنوشند و الضاً او گفته که اگر غثیان از ضعف معده باشد قی آسان نمیکند پس کلفت آن نباید کرد
بلکه اگر خود بخود آید گاهی نفع کند و گاهی تسکین آن لیست جوی نماید مسیحی گوید که اگر بسبب ضعف معده باشد استعمال تدبیر مقوی آن مثل تناول معجونات
مقوی و تخفیف طعام و خوردن اشیای سریع الانهضام قلیل المقدار و استعمال اضمده و اطلیه مقویه علاج باید کرد و ایلاقی و جرجانی می نولیسند که صاحب ضعف
هنگاه طعام تناول کند غثیان بهم رسد باید که قبل طعام چیزی نرم مزلق دهند و عقب طعام شی قابض خورانند و گاهی چند با آهستگی بروند تا طعام بقعر معده فرود
گردد و لعد از ان بجهت جماعت معده را بجوارشات قوت دهند و حرکت بیشتر کنند و تضمید بضمادات قابض نمایند و اقراص کوکب لشیرب یا طلا [illegible]
یک حبه مشک یا تند سخت نافع بود و دواء المسک نیز سود مند صاحب حاوی گوید که اگر سبب قی سوء مزاج معده و ضعف آلات [illegible] تقویت معده [illegible]
اند و دو درم بمضغ سه درم باید کرد مؤلف خلاصة العلاج نوشته لبعضی کسان باشند که معده شان ضعیف بود و چون طعام خورند [illegible] بر معده [illegible]
آید تا قی نکنند آن درد بیارامد و باشند که بلا وجع قی کنند و علاجش همانست که در قسم وجع معده از ضعف معده مسطور شد و گفته [illegible] درین باب

سود مند ... یون هر کدام پانزده درم افتیمون سلیخه هر کدام بیست درم مرکی فلفل سیاه جند بیدستر هر کدام دو درم اقراص ساخته از یک مثقال تا دو درم
استعمال کنند ... تخم کرفس شش درم افسنتین چهار درم مرکی فلفل سیاه جند بیدستر افیون هر کدام یکدرم واجینی شش درم مصطکی چهار درم اقراص
سازند و ازینهم ... مثقال با آب ... بدهند بعد از خوردن این قراص چند روز ایارج بایداد تا وجع متاصل گردد و ایارج را بیشتر از و مقدم
نمایند بعضی گویند ... زیره و طباشیر زیره کرمانی مدبر ... احد دو درم سماق سه درم پوست بیرون پسته یکدرم مصطکی شش درم بکلات قمح ساخته دو
درم با گلقند بخورند ... ست و کشنیز در طعام زیاده کنند و ایضا گفته اند که اگر بعد خوردن غذا وجع هیجان کند بعد ده ساعت قی کنند سبب شدت
برد فم معده باشد ... بیش الشراب جرعه جرعه و تسخین معده بضمادات و تغذیه باغذیه بعید از تحمض ... نمایند که ازین صحت میشود
... می نمود ... شخصی مشتاد آن شد که هر چه میخورد قی میکرد و درین عذاب بمدت هفده سال محبوس بود پس بعلاج مشغول شده علاج او
باین نسخه ... کم ... عود بلسان ... هر یک ... قاقله جهل درم قرنفل جوزبوا بسباسه هر یک پنج توله سعد کوفی بیست درم ...
زرنباد مصطکی ... هر یک ده توله بادرنجبویه درونج خصیة الثعلب ... سنبل الطیب اشنه گاوزبان پنج بنفشه هر یک بیست توله ترنجبین
چهار آثار مویز منقی چهار رطل شکر طبرزد یکصد و بیست آثار پوست بیخ کبر ... آثار و در باقی زیاده کرده میشود و شکر پنج توله ادویه را بیش
بکوبند و بدستور ... کنند تا بجوشد ... عرق کشند و این عرق یکبار و صفراوی دو دو بار و بلغمی و سوداوی دادم و این عرق ... کثیر الفائده مسهی
مقوی اعضای رئیسه شریفه و ارواح افزاید و آتشک را مستاصل گرداند و اعانت تناسل بعد یاس نماید و تجربه کردم برای تقویت هاضمه که ماء اللحم تمام ...
در یک وقت و از مرغ در وقت دیگر هضم میکند و قبل طعام معتاد آنرا نوشانیدم و ماء اللحم بطور متعارف تخریج نمود بلکه رطوبات ثانیه ...
بعضی استعدادها ... غریبه بود و بالجمله این هر دو را بدان عمل کبریت احمر یا عمل سیماب ... نیست که در بیان آن ...

علاج قی و هوع و غثیان از فساد غذا

و طعام است که فساد آن بکمیت یا بسوء کیفیت ... اکل ... انچه در علاج امراض معده از فساد غذا مذکور شد استعمال نمایند و قی مکرر کنانند تا غذای فاسد تمام
از معده بر آید بعد از آن مقویات معده بکار برند از تدبیر فاسد معده باز مانند و اگر حاجت بود تنقیه بمسهلات نمایند و وقت شدت گرسنگی آب نخود ...
رفته در غذا توسیع فرمایند و آنچه از خوردن چیزهای لین چون مسکه و ... عارض شود اول خوب قی کنانند بلیسانیدن جوز القی ...
باشد در سکنجبین عسلی چهار توله آمیخته و یا الیش نوشانیدن آب نیم گرم با پیاله که در ان نمک طعام یک توله انداخته باشند تا قی بفراغت آید بعده مصطکی
... سوده در شربت انار منعنع دو توله عرق پودینه پنج توله بدهند ... از تناول چیزهای حریف چون حرف و فلفل ... آب سرد نوشند و پرورده یا
مربای ... نوشند ... سازند ... مغز بادام ... اگر از ... ادویه مسهله مثل هلیلجات وغیره
تهوع عارض شود علاج آن ... سکنجبین ساده سرشته بخورند و عرق کیوره گلاب چهار چهار توله بنوشند و تهوع که بعد خوردن نان جو و قند سیاه باشد شیر ...
شیره ... واسپغول هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله بدهند و اگر موقوف نشود سفوف حابس ... بدهند تا وقتیکه در معده طعام فاسد باشد سکنجبین ... باید داد و گلقند
وغیره ... بدهند و اگر بعد خوردن برنج قی ... چند روز ... و دیگر علاج سود مند نیفتد بعد دو مثقال ... آب پودینه تازه گلاب پنج توله شربت انار شیرین ... توله
نافع میشود و بقول ابوعلی سینا قی که متولد از فساد استعمال غذا باشد اصلاح غذا و تجوید آن نمایند و استعانت بعض مقویات معده خوشبو ...
کنند و سهم او گوید که قی عارض عقب تخمه ... لطیف العلاج کنند گیلانی نوشته که اکثر محتاج میشوند بسوی تنقیه معده او از غذای فاسد آب گرم نوشانیده
بمراعات قی نمایند و بسیار ... روغن ریزند و شکم و پهلوی ورا بسیار پارچه گرم تکمید کنند و دست و پا او ... بمالند و بدان آب گرم بریزند و بخواب تعجیل امر کنند و تمام
روز چیزی از غذا ... بعد اگر قوی باشد در حمام داخل کنند و تا سه روز از طعام و شراب ... کنند تا بحالت طبیعی عود کند و اگر ضعیف باشد استمداد قوت او
اغذیه موافق ... سفرجلی خورانند صاحب کامل گوید که هرگاه انسان را غثیان بسبب ... طعام یا کراهت عارض شود مبادرت بقی نمایند

یا دخال پر در حلق و شربت سکنجبین یا عسل با آب گرم پس اگر این قبیل صفرا باشد سکنجبین با آب گرم یا ماء الشعیر مع سکنجبین و نمک یا آب مق دیج ... یا زنی یا لقلق
و دیگر قی کنند بعد خوردن ماهی تازه یا لوبیا و باقلا و خربزه چون عقب آن سکنجبین و نمک با آب گرم نوشند قی تنقیه معده و تنظیف آن باستقصای قی ...
یا شربت انار منعنع یا شربت غوره یا رب ... هند سید یوسف می نویسند که اگر سبب طعامهای ناموافق بود قی باید کرد سکنجبین و آب گرم تا آنکه ... تمام پاک شود و ...
چیزی بعد قی چیزی سبز خورد و معده را بشربت پودینه قوت دهند و اگر ... تا هم گرم بود بعد از قی شربت لیمون و شربت انار خورد و جمله آنچه موافق ... حال بود بدان علاج
کنند و اگر هر طعامیکه خورده باشد غثیان خیزد و قی نتواند کرد باید که طعام زیاده خورند تا معده پر شود و قی کردن آسان گردد ... باید علاج ... شراب لطف کنند اگر تهوع
و غثیان عقب طعامیکه آنرا کیفیت مغثیه باشد حادث شود از آنچه مسکن غثیان و مقوی معده بود تجویز نمایند و او آنست که جامع قبض و عطریت باشد ... امرود و سیب
و این همه ادویه باشد مثل مصطکی و نعنع خشک و الاچیی و امثال آن پس اگر غثیان ساکن نشود بشرب آب گرم قی آورند تا آنکه معده تنقیه ... ابن الیاس
و محمد مهدی می نویسند که اگر سبب غثیان کثرت تناول غذا باشد قی بآب گرم و عسل و شبت و تخم خربزه کنند و بعد قی جوارش مصطکی یا عود یا عنبر ... نمایند و اگر سبب
او غذای ردی الکیفیت باشد الحاقی بآب گرم و سکنجبین یا دیگر مقیئات کنند بعد تقویت معده بشربت انار منعنع و شربت حصرم و ریباس و شربت به و
لیمون و نارنج مهر جینی انیسون ... بگلاب ... درم در آب برف حل کرده اگر زمانه تابستان باشد دهند و یا صبح بعد تنقیه معده بقی سکنجبین سفرجلی ده درم بگلاب
و آب بهدانه ... و یا آب انار ترش تخم ... افشرده ... و قند ... سفید ده درم نوشند و غذا مزوره زرشک یا انار یا حصرم تجویز کنند طبری گوید که اگر قی از فساد کیفیت طعام
یا از کثرت کمیت آن باشد پس در فساد کیفیت اصلاح کیفیت و کمیت و تقویت معده نمایند و در کثرت کمیت اصلاح کمیت و میل با غذیه سریع الانحدار کنند
و جمیع آن و اسباب ... الهضم مذکور شد ایضا ادمی نویسد که نوعی از قی غریب است که مردمان فربه را حادث شود و او آنست که کثرت شرب ... شکم پر نمایند
و آن مزاحمت بحجاب ... برساند و بدان سبب نفس تنگ گردد و چون امتلا شود ضیق النفس بسیار گردد و طبیعت اراده راحت کند و ... جوع
پس ... دفع کند چیزیرا که در معده و فم معده است بطریق دفع اذیت پس انسان بعض طعام قی کند و بعض باقی ماند و بدان بدان ... علاجش تقلیل غذا
و استعمال ریاضت و تکمیل ... اشیای ... مثل سرکه کنند و نان خشک طباشیر ... و استفراغ رطوبات دائم از معده بدین جهت خورده
زیره کرمانی ... مصطکی ... نمک نفطی نیم درم ... شل جمیع ادویه ها ... با آب برگ ... نیم ... ازان
بوزن ... دانگ ... تا نیم درم ... بعد طعام بخورند که آن هر روز یکبار مجلس طبیعت کنند از رطوبات ... تقویت معده ... ضعف ... دوا ... هر دو ... بالطف

علاج قی و تهوع و غثیان از بحران

و قی بحرانی گاهی محمود در کیفیت و کمیت آن گاهی مذموم و در آن هر دو میباشد اما قی محمود آنست که خروج او اسراف نماید از نوعی باشد که ازان تنقیه بدن ... سبز ... زرد
اما مذموم در کمیت آنست که مفرط باشد و در کیفیت چون سوداوی یا زنجاری یا کراثی بود زیرا که این الوان بر شدت احتراق و فساد اخلاط دلالت میکنند ...
قی بحرانی را تا که قوت بجای بود و مریض ازان راحت یابد قطع نکنند بلکه با سکنجبین و غیره اعانت طبیعت بر قی نمایند تا بدن پاک گردد مگر آنکه افراط نماید و ضعیف
آرد پس آن وقت نگاه کنند که کدام خلط بیرون می آید حسب آن ماده علاج کنند و بهترین در ترتیب شربت نیلوفر و گلاب ... غیر آن شربت انار و لیمون بعد ... قی ستوده اند

علاج قی و تهوع و غثیان از دیدان

یا درد و حیوان دیگر معده مثل انواع آن ... دیدان مسطور گردد استعمال کنند و این قسم اجابت قی و غثیان و تهوع و کرم شکم و بهم رسیدن استسقا
اهل هند مجرب نوشته اند ... بسفر علت هندی فلفل سیاه نمک ... قیصر ... نیم درم دار فلفل زیره سیاه ... شیطرج سماق دارچینی هر واحد یکدرم سعد اهل
کشنیز خشک ... اهلیله کابلی از هر واحد یکنیم درم انار دانه ترش ... درم و نیم نبات چهار ده درم کوفته بیخته تا دو درم تنها یا با چیزی مناسب بخورند و ... قی شده
که با طفال عارض شود و اگر سبب آن زیادتی نوشیدن شیر باشد شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و اگر سبب آن امتلا بلغم و یا انصباب ... معده ... علامت هر واحد
خروج هر یک ... قی باشد و علاج آن ... از ان باید کرد و تقویت معده بجالسات نمایند و ... تسقی ... نقل مثل غبار ... سبب ... شیر ...

بدهند وا … تر سائیده با آب سیب یا به دادن بغایت سودمندست و عود صندل بگلاب سوده همین اثر دارد و کذا پودینه دشتی با شربت
نعناع خو … د گل سرخ و قرنفل و عود هندی و ملیله و امثال آن با آب سیب و به سرشته بر معده ضماد نمایند و اگر طفل را در اثنای
قی تپ عارض شود خاکشی بعرق عنب الثعلب و گلاب شربت نیلوفر دهند و اگر کحیل و دهان حب الآس مصطکی اصل السوس به آب کوفته
بیخته با عسل سر … بر معده طلا کنند و اگر طفل کلان باشد یکماشه یا زیاده ملین بیا نند جهت قی اطفال و تپ آنها مجربست
و در صفراوی … مقویه مثل رب به و تمرهندی و رب غوره و ریباس و شربت زرشک و مانند آن بدهند و شربت انار بن نعنع سودمندست
و فاد زهر حیوانی … با نمک گل ارمنی دو دانگ در آب سیب یا به یا امرود یا بدوغ لیمو مسکه یا شربت نعناع بغایت مفیدست و زرشک و سماق
پودینه نمک طعام … طباشیر و دانه هیل در شیر مرضعه حل کرده لیسانیدن و فاد زهر معدنی دادن نافع و خورانیدن جوارش فواکه و شربت فواکه و
سکنجبین تنبر سود … ارد و هنگامیکه عوضات با طفال شیر خوار بخورانند باید که معده ایشان از شیر خالی باشد و بعد از ان شیر تا یکساعت و زیاده
ازان او را شیر ندهند و اگر بسبب سقوط لهات باشد بعلاجش پردازند و صاحب تکمله هندی مینویسد که اگر بچه شیرخواره را بسبب افتادن کام قی
پدید آید دانچه بخود بینند از در رنگ زرد و بدان بالا شود گاه و دوا سبطیشاخ را که اکثر بر سر جا دهی … ساییده شیره کنند و دو سه قطره از آن شیر را
با دانه الایچی خرد و ناگیسر که چون سرمه سائیده باشند ممزوج ساخته ناس دهند قبل از طلوع آفتاب کام فرو شده با اردو بچه روز بروز قوت گیرد

قی الدم

یعنی بر آمدن خون بقی و آن یا از معده بود و یا از مری و بدانند که خروج خون از دهن گاه بقی بود و گاه بنفث و گاه بتفل و بقی وقتی باشد که خروج او از
اعضای غذا بود او لا بعد الانفصال او از اعضای دیگر چنانچه عند سیلان دم از دماغ در حال خواب بسوی معده میباشد بعده از قی خارج میشود
و خروج خون بنفث وقتی باشد که از اعضای تنفس خارج شود و بتفل هنگامیکه خروج او از اعضای دهن و حلق باشد بالجمله سبب قی الدم کشادن دهن
رگ باشد گاه از فتح و گسستن و شکستن است و اکثر این عقب قی بسیار و اسهال مسهل حاد افتد و یا انفجار ورم غیر نضیج و قرحه و تاکل در اعضا … کند و یا
رعاف که سیلان کند بسوی معده بنحویکه شعور بدان نکنند و یا انصباب خون از کبد یا طحال یا کلیه یا مراق بسوی معده و خصوصا خونی که استفراغ او
واجب بود و محتبس گردد و یا عروض قطع عضو که فدای او فاصل باشد و یا عروض ترک ریاضت معتاده و یا شرب زلو در آب و تعلق او بمعده یا مری
و یا عروض بواسیر در معده و سبب شگافتن عروق یا از خارج بود یا از داخل آنچه از خارج بود عروض جراحت است یا ضربه یا سقطه یا آواز
بلند کردن از جائی یا بر داشتن بار گران یا تناول شی حاد یا چسپیدن زلو و آنچه از داخل بود کثرت خون است و اجتماع او در رگها یا زیاده
وسعت آنها یا صفرای حاد بود یا خلط شور که بر این اعضا گذرد و قرحه کند و سبب کشادن دهن رگ در این اعضا حرکت قوت دافعه است
بسببش یا حدت صفرا بود و اختلاط آن با خون و یا ضعف قوت ماسکه رگها و سبب ضعف ماسکه یا رطوبت مرخیه باشد که سر رگها را نرم و
سست کند و از دفع قوت بگشاید و یا کثرت خون و امتلای اخلاط در رگها که احتمال آن نکند و بیشتر قی الدم از جهت قوت باشد لیکن آن
را دفع کند بطرفی که فی الحال دفع آن بسوی آن طرف اوفق بود و لهذا بیشتر در قی کردن و در طفل خون مثلا راحت دفعه میشود و این وقتی باشد
که فضول طحال یا کبد بسوی معده بریزد پس قی کند و گاهی خون مجتمع در معده منجمد شود خواه منصب … یا اصل بود در آن از انفجار رگ
آن باشد پس هر گاه این خون منجمد بقی خارج شود مشابه علقه باشد اگر انجماد در آن باعتدال بود و یا … شدید تر
ازان بود و نقا … محمد زکریا گاهی انسان قطعه لحم قی کند و سببش لحم زاید ثؤلولی یا باسوری بود که در معده بهمرسیده منقطع گردد از جرم معده بسبب
خلط او یا … اکل طبیعت بسوی فوق آمده او دفع نماید و هر قی الدم که با تپ باشد آن ردی بود زیرا که دلالت او بر کمال غلیان و فرط حرارت
و سلب کرد … غذا و ماده قوت او بسبب کثرت تحلیل و قلت اغتذا و گاهی در حمیات دموی دال بر قوت طبیعت و دفع ماده مرض بود

واگر با آن تب نباشد پس اکثر ردی نبود اما اگر قی الدم از قدر واجب خارج شود منذر بهلاکت باشد طریق تشخیص [illegible] اولاً دریافت نمایند که خون از کدام عضوی آید و بعد ازان اسباب او معلوم کنند و این چنان باشد که از مریض حال آن آفت و [illegible] اعضا [illegible] اگر مریض خلل در دماغ بگوید وگاهی خون از دهن به تنحنح و از منخرین برآید باید دانست که خون رعافی ست و از دماغ [illegible] اگر آفت در مری یا معده یا جگر یا طحال بیان کند خون از همان عضو آید پس اگر خون سرخ بد بو بود از جگر باشد و این نوع [illegible] کبدی اکثر افتد و آن در اکثر مهلک ست و اگر خون سیاه عکر برآید و غلیظ و مزهٔ او ترش بود از طحال باشد و اگر اندک اندک [illegible] شدید السواد باشد از مری بود و اگر دفعةً مقدار کثیر برآید و رنگ او مائل تر بسواد باشد از معده بود و دلالت بر انفجار عرق بسیار نماید. ممکن ست که این از مری باشد که بسوی معده سیلان نموده و دران جمع شده باشد و درین وقت احساس بسیلان او در داخل نمای دلالت کند وکذا وجع بین الکتفین شاهد آنست بعده اگر مریض وجع در عضوی از اعضای مذکوره بگوید و دران عضو از سابق بیماری بوده باشد و در ابتدا خون اندک اندک آید و بعد ازان کثرت پذیرد وگاهی با ریم و قشور آمیخته برآید باید دانست که دران عضو تاکل و قرحه است و اگر در عضوی از اعضای مذکور صرف حرارت و سوزش بیان نماید و خون که ازان برآید سخت گرم بود و علامات حرارت ظاهر باشد و تقدم اسباب تسخین گواهی دهد بدانند که دران عضو سر رگها بسبب حدت و حرارت خون کشاده است و اگر دران علامات کثرت خون و امتلای اخلاط دیگر ظاهر گردد و خون بسیار برآید و مریض عقب ثقل خفت دریابد و خون صحیح غیر حاد اکال یا عفن قروحی برآید و انقطاع استفراغ معتاد اتفاق افتاده باشد بدانند که سر رگها بسبب کثرت خون و بسیاری اخلاط دران کشاده شده است و اگر خون سخت گرم نباشد و نه بسیار برآید و مریض پیش ازان تدبیر مرطب و اغذیهٔ مرطب بسیار استعمال کرده باشد باید دانست که سر رگها بسبب رطوبت و نرمی کشاده است و اگر خون رقیق صدیدی برآید و با غم و کرب بود و پیش ازان مریض آبیکه دران زلو بود خورده باشد بسبب زلو باشد و اگر خون گاه گاه برآید و ازان مریض انتفاع یابد و رنگ مریض زرد باشد از بواسیر معده بود و بر سبب بادی که بخروج خون دفعةً عقب سبب موذی استدلال توان کرد و هرگاه سقطه یا ضربه بر سینه رسد و قی الدم پدید آید بر شگافتن عروق مری گواهی دهد علاج تدبیرش مثل نفث الدم نمایند و اول فصد باسلیق مناسب ست اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و خون بسیار یکبار برآرند و ایضاً در امتلا فصد بعد فصد نیز ضرورست زیراکه درینحالت هم تقلیل مطلوب ست و هم اماله و در فصد از بر آمدن خون اگر مریض راحت یابد بند نکنند و کثیر المقدار برآرند و اگر غلبهٔ خون نباشد خون اندک اندک بدفعات بیرون آرند که درین صورت [illegible] صرف اماله مقصود ست اما رعایت قوت در هر حال ضرورست و بستن اطراف از بغل تا بذراع و از بن ران تا پاشنه محکم و بستن خصیتین در مردان و ثدیین در زنان جهت اماله قوی الاثر ست و ایضاً بهر اماله استعمال حقنه و وضع محاجم با شرط بر ساق نافع ست بعده نظر کنند اگر آفت در معده باشد دوا یکبارگی نخورند و دوا بسیار باریک نسازند و اگر در مری بود اندک اندک بنوشند بلکه قدری ازان در دهان نگاهدارند و بتدریج فرو برند و پشت بر تکیه نهاده باشند و ایضاً اگر خون از مری و معده آید قرص کهربا سه ماشه در شربت انجبار یکتوله سرشته با شیرهٔ خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الآس هریک شش ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ هر یک هفت توله شربت حب الآس دو توله تخم شربتی و بارتنگ هر یک پنج ماشه بدهند و اگر خون از سر یا جگر یا طحال آید معالجهٔ همان عضو کوشند و ماده را بجانب مخالف بفصد مستفرغ سازند تدبیر اغذیه و توابع مذکوره و تا امتلا قوی نباشد زنهار خون بسیار نباید گرفت بلکه اندک اندک چند کرت برآرند تا مقصود [illegible] حاصل گردد و بشرط عدم مانع هیچ وجه در فصد درنگ نباید کرد چه فصد بعد ابتدا نفع کثیر ندارد و بعد از فصد حسب مراعات [illegible] باصلاح حال و تقویت عضو ماؤف پردازند بدانچه در محل هر یک مضبوط ست و در قی الدم کبدی و طحالی قرص [illegible] دهند و [illegible] خشخاش

باقابضا ... و ادویه مقوی جگر و سپرز چون صندل و گل سرخ و سک و آرد جو با آب کاسنی بر جگر ضماد کنند و بسیار باشد که هرگاه بر جسب گریا
طحال ... نهاده بمکند قی الدم که ازین اعضا باشد و امتلا قوی نبود و فی الحال باز دارد و هرگاه قی الدم بسبب تشقق عروق مری از
وقوع ضربه ... عارض شود تدبیر آن بعد از فصد آنست که ماش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد سرشته بر موضع ضرب
طلا نمایند و قرص ... مثقال با شیره تخم خرفه بریان بدهند و باشد که بدون فصد همین تدبیر کفایت کند و هرگاه کشادن رگها از امتلا
بسبب رطوبت ... شد فلونیا دهند و فصد نیز مجفف ست اگر حاجت آید توان کرد و هرگاه یبوست رگ سبب بود در ترطیب کوشند تبرید و طلا
و ... البدن اخراج ... برید با استفراغ پردازند مگر در یبوست مادی و بسیار باشد که در قی الدم خون در معده منجمد شود مانند شیر و علامات آن علیحده
مسطور گردد و اگر ... قی الدم قروح و بثور معده بود اول ماء العسل یا ماء السکر دهند بعد آن علاج نفث الدم کنند ذکر ادویه منفعه
قی الدم صمغ عربی نشاسته گل ارمنی گلنار کهربا هر واحد یک ماشه سوده همراه شیره پوست بیخ انجبار چهار ماشه شیره تخم خرفه پنج ماشه لعاب
بهدانه سه ماشه عرق گاوزبان شش توله شربت نیلوفر دو توله بارتنگ پنج ماشه بدهند دیگر قرص کهل بقدر سه ماشه در شربت انجبار یک توله شیره
بارتنگ تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و حب الآس هر یک پنج ماشه در عرق کیوره و گلاب و عرق بارتنگ برآورده شربت حب الآس دو توله داخل کرده
تخم شربتی یا بارتنگ پنج ماشه پاشیده بنوشند ایضا بعد فصد باسلیق برگ نارنج انجبار در آب سائیده نوشیدن و ... و برگ ... برگ کنار
با آب سائیده بر معده ضماد کردن و کذا ضماد صندل سفید گل ارمنی در گلاب خواه آب سوده بر معده و سینه نافع دیگر دوا ... که در ان ...
و بزر البنج ست و در قول او خواهد آمد مساوی سفوف ساخته نیم مثقال در رب سیب یا بهی و آب بارتنگ دادن از مجربات ست و اگر گل مختوم ...
عوض او گل ارمنی داخل کنند ایضا برای قی الدم با فراط ... قرص کهربا چهار ماشه سوده با شربت نیلوفر یک توله ... بالاتین شیره
اصل السوس شیره خشخاش هر یک چهار ماشه و بارتنگ چهار ماشه و اقاقیا ... ماشه هر دو سوده با آب پخته و شیره بیخ انجبار چهار ماشه شیره عناب
پنج دانه شیره تخم خرفه شیره خار خسک هر یک شش ماشه زهر مهره سوده یک ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند قرص طباشیر چهار ماشه
عوض قرص کهربا کنند و آب سه برگ لسان الثور و آب برگ بارتنگ هر یک پنج توله افزایند دیگر در قی الدم با حمی خفیفه کند رم الاخوین
کهربا گلنار هر یک سه ماشه سماق گل ارمنی شب یمانی هر یک یک نیم ماشه افیون دارچینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته سه ماشه تناول نمایند با
لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شربت دینارو دو توله بارتنگ پاشیده بنوشند و بدانند که این
ترکیب سفوف برای قی الدم مخصوص ست چه متضمن ست بر حبس دم و نزلات و تقویت معده و تنقیه آن از خون با اذیت و چون بعض ادویه آن
حار اند لعاب بهدانه و شیره خرفه وغیره برای تسکین حرارت همراه آن میدهند دیگر سنگ جراحت سائیده نیم توله همراه حریره نشاسته و روغن بادام
و نبات سفید بکرر بخورانند جهت قی الدم مجرب ست دیگر صمغ عربی کهربا گلنار مساوی سائیده در شربت حب الآس آمیخته خورانند دیگر سفوف
لسان العصافیر اصل السوس صندل سفید مساوی کوفته بیخته سه درهم در شهد آمیخته لیسیدن مفید قی الدم گفته اند دیگر بقول اهل هند
آب ... برگ بانسه با شهد آمیخته خوردن و کذا طبیخ برگ آن با عسل نوشیدن و همچنین گوبهی بقدر یک دام در آب سائیده آشامیدن
در قی الدم مجرب ست و آب بارتنگ و آب برگ خرفه و آب برگ انگور نیز مفید ست دیگر قرص ریوند سه ماشه در شربت حب الآس دو توله
خوردن و از ریوند خطائی و مغاث هندی و بغدادی و صبر زرد چوب و دارهلد ... الآس و عدس مسلم و گل ارمنی و اقاقیا با آب مکوه ...
بر دهن یا بوته ضماد ... کردن در قی الدم ضربی و سقطی از هر جا که باشد نافع ست و دیگر گویند که در اقسام قی الدم که با حدت باشد قنطوریون
در آب پخته بدهند ... ایه خرگوش با آب بارتنگ و آب ... دهند و بعد باشند که افیون با وجود دیگر تشدید الالتصاق و افواه عروق
ست تشدید الالتصاق ... منع کل سیلان خون ست و این بسبب تجمید او مر خون را و منع حرکت اوست و دوم با تخم خوردن بسبب

تسهیل یا افواه عروق معده بنابر عفونت است نافع است و سویدی نوشته که چون عقیق را که رنگ او چون ماء اللحم باشد و خا[illegible] چه [illegible] از جنب قفت [illegible]
از معده تعلیق کنند بالخاصیت خون را باز دارد و مجرب صحیح من است و کذا البساط الراعی خشک ساییده دو درم در بیضهٔ نیم [illegible] مایل خوردن و کذا
بوسیا خیبون که آن خوخ الماء است عصارهٔ او نوشیدن و کذا پوست خشخاش خیسیده خوردن و کذا شرب دم الاخوین دانگ [illegible] و زنیر مغسول
یک درم در بیضهٔ نیم برشت خوردن و کذا شرب عصارهٔ شجرهٔ ابی مالک و کذا اخسته تمر هندی خوردن هر دو مجرب من است [illegible] دیگر مثل
ولیقوریدن [illegible] از [illegible] و غیره نقل کرده که غلظی و کهربا و لحیة التیس عصارهٔ نعنع و سراج القطرب و عصارهٔ تمام چهار [illegible] یکشبانه روز
در شراب تر کرده خشک نموده سوخته و عصارهٔ [illegible] و سوق [illegible] شعیر بعصارهٔ نعنع و عصارهٔ برگ و شاخ نرم و غیره. انگور و شادنج و
عصارهٔ برگ شجرة البق و دهان شعرا [illegible] سنجاب [illegible] است نیم اجبار یک مثقال و مقلاح از خرو حشیش [illegible] لسان الابل و مغره
یک درم در زرده بیضهٔ نیم برشت و برگ یا عصارهٔ اذناب الخیل [illegible] پوست انار و خشخاش سوخته در عسل آمیخته با سفل البطن در سانی صدر و تعلیق زرد
و کذا [illegible] صدف سرخ لسند و خشخاش و سند و س در [illegible] او و ونج باد آورد و گلنار و طراثیث بشیر [illegible] و خولان و خون [illegible]
[illegible] آمیخته بآب و شراب قابض خوردن و شرب برگ طرفا و امتصاص سفرجل خام یا اکل او مشوی و حب [illegible]
[illegible] گل ارمنی آمیخته و لسبد دو درم و آب قلاس و [illegible] و عصارهٔ جوز السرو سبز با شراب قابض دو نوع [illegible] مصری سوخته
و کشنیز خشک بریان و بزر البنج سفید با تخم خشخاش سفید هر واحد دو انولوس [illegible] القراطن [illegible] بقیه [illegible] و اکل کنند هر واحد
قاطع نفث الدم است و از رازی نقل کرده که شخصی خون [illegible] کرد و علاج بادویه بسیار کرده شد صحت نشد تا آنکه [illegible] شیر و مومیائی
[illegible] و صحت یافت اقوال [illegible] سینا می نویسد که اگر قروح احساس کنند علاجش نمایند و اگر [illegible]
محسوس شد و منع سبب و کفتند و اگر امتلا معلوم شود فصد نمایند چه بسیار باشد که بعد استفراغ دو رطل خون [illegible] فصد ضیق
احتیاج می افتد و چون شدت نماید اطراف را محکم ببندند و خصوصا در آنچه سببش خوردن دوای حاد باشد و گاهی در کان [illegible]
دو [illegible] غالب اندک اندک می نوشانند و بعد آن سکنجبین به برف سرد کرده می آشامند و [illegible] تجربه و منع نفث الدم
این مرکب مجرب در منع نفث الدم شدید است [illegible] و گل مختوم گلنار افیون بزر البنج صمغ عربی و عصارهٔ بارتنگ یا عصارهٔ
عصی الراعی [illegible] که در آن آب بسیار آمیخته باشد بخورانند یا بآب بارتنگ بدهند اگر [illegible] بسیار بود و شربت
آن از نیم مثقال تا یک درم است و نوشیدن رب [illegible] فصد [illegible] نفع میکند و از اینجا رب جوز است و مرکبات در قراباذین مذکور [illegible]
و از علاج [illegible] است که بگیرند و گلنار هر واحد یک جزو دو مثقال از آن بیک قیراط افیون همراه آب بارتنگ بخورانند [illegible]
گفته [illegible] علاج کنند اول بفصد باسلیق و اخراج خون اندک اندک بمرات کثیر بعد از آن قرص کهربا یا بعض اقراص مذکور در باب
نفث الدم بآب بارتنگ یا آب عصی الراعی گل مختوم و گل ارمنی بخورانند یا این دوا بدهند صمغ عربی پانزده درم کهربا و لسبد و طباشیر [illegible]
خشک گل سرخ و سماق و تخم خرفه و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته هر واحد ده درم شاخ گوزن سوخته مغسول اقاقیای مغسول
گل ارمنی گل مختوم هر واحد هفت درم قشر [illegible] سه درم افیون یک درم کوفته بیخته سه درم بآب خرفه بدهند یا این دوا بخورانند [illegible]
گلنار هر واحد یک جزو گل سرخ سه جزو صمغ و کهربا و گل ارمنی هر واحد دو جزو شربت سه درم بیک قیراط افیون همراه آب بارتنگ یا آب [illegible]
و تضمید معده و کبد بصندل و فوفل و آب [illegible] و سیب و آب کاسنی و گلاب و کافور و آب عصی الراعی و آب خرفه و آب [illegible] کنند و غذا عدس
مقشر مطبوخ بآب حصرم یا آب سماق سازند اسمعیل و یوسف گویند هرگاه قی خون برآید و قوت و فصل و سال [illegible]
فصد کنند بهر آنکه هر نوع که از مری یا معده یا کبد باشد نافعتر از فصد هیچ نیست لیکن خون مقدار اندک [illegible]

[illegible] و مانعی نباشد [illegible] آرند و اگر [illegible]

بدن بسیار برآرند وگاه باشد که بقدر دو رطل خون ببردان توانگر د واگر قی سخت مفرط بود اطراف به بندند وقرص گلنار بدهند ونسخه
... سیجی گذشت در آب باران یا آب بارتنگ قرص سازند واگر سببش شگافتن رگ بود همین تدبیر کافی ست واگر سببش قرحه بود
... دم الاخوین گلنار هر یک سه درم کهربا پنجدرم شادنج مغسول گل مختوم هر یک ده درم شب یمانی دو درم ونیم افیون دارچینی هر یک
... سازند شربتی یک قرص در آب بارتنگ وآب عصی الراعی وآب با دروج وآب برگ وساق خرفه واین قرص کحل
... را نافع ست سرمه وشادنه دم الاخوین هر یک سه درم گلنار ومازو هر یک دو درم شاخ گوزن سوخته وشسته واقاقیا
... زعفران هر واحد نیمدرم بر سیاوشان یک نیمدرم همه را کوفته بیخته بآب بارتنگ سرشته بوزن دو درم قرص سازند شربتی یک قرص
... گل ارمنی وگل مختوم وطباشیر بآب بارتنگ وآب باران ورب جو زدوانند آن نافع ست وغذا الفتیل بآب سماق یا بآب
... شده بارد وقابض نمایند واگر انفتاح عروق از سستی ونمی رگها بود بسبب رطوبت مزاج وتدبیر مرطب فلونیا فارسی وتجرنیا
... فقط سعید گوید که علاجش فصد باسلیق ست واستعمال ربوب قابضه حابسه الدم مثل رب سماق ورب سفرجل باشیره تخم خرفه
... آب بارتنگ یا عصی الراعی لعابا شیره گل ارمنی مع رب سفرجل پس اگر خروج خون منقطع نشود ادویه مغریه ملحمه استعمال نمایند مانند قرص کهربا
... بآب سیب یا قرص طباشیر بآب باران واگر خروج او اسراف نماید مریض را یک قیراط افیون بآب بارتنگ یا شیره تخم خرفه بخورانند ومعده را لعقا
... لحیة التیس واقاقیا وگل ارمنی وافیون وآب مورد ضماد نمایند وغذا مزوره سماق یا آب انار کنند وبقول بارده مثل کاهو وخرفه بخورند واگر قوت
... ضعیف شود استعمال چوزه مرغ مقند بآب سماق یا آب انار فرانه نمایند واز کثرت حرکت وامتلای طعام واز استعمال اغذیه حاره حذر کنند د
... کسی را که قی الدم بنوائب وادوار عارض شود بهنگام اجتماع خون در بدن وکثرت او باید که قطع آن نکنند مگر آنکه اسراف کند ومقدار او وکثرت پذیرد
... وقوت ضعیف گردد واگر بدون این علت که قطع واجب کند بقطع آن پردازند بغایت ضرر رسانند وبالجمله علاج قی الدم علاج نفث الدم ست
محمد بن الیاس نوشته که گاهی بسبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او میباشد وعلاجش آنست که اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمایند و
... صمغ عربی گل ارمنی بارتنگ اسپغول هر واحد یکمثقال همه را بریان نموده وصمغ وگل ارمنی سوده با تخمها آمیخته بر بآس لسپرشند وبخورند یا قرص
کهربا وقرص طباشیر قابض هر واحد یکدرم برب بهی ده درم بخورند یا آب بهی سه اوقیه وکندر وصمغ عربی وگل ارمنی گلنار وسماق ودم الاخوین هر واحد
یکدرم ساییده دران حل کرده بنوشند یا نشاسته وبلوط وخرنوب هر واحد سه مثقال بآب به بخورند یا آب به یا آب بارتنگ وگلاب هر واحد
ده ... قرص گلنار یک مثقال دهند یا آب لیف گرم وگلاب هر یک ده درم وگل ارمنی بریان وصمغ عربی بریان وبارتنگ بریان هر واحد
یک ... مثقال بدهند یا این قرص بخورند ونسخه آن همان قرص ست که در قول صاحب کامل در نفث الدم مسطور شد لیکن ... الطبیب ... از ان طرح
ساخته واوزان ادویه اخیر هر واحد یکدرم نگاشته وگفته که یک مثقال با شیره تخم خرفه سه اوقیه بخورند وبر معده این ضماد نمایند ونسخه آن نیز در قول مذکور
گذشت مگر صندل سرخ عوض گل سرخ نوشته ووزن همه مساوی گرفته آب لیف انگور وآب سرفه ده دغذا مزوره سماق ... بادام وچوچه مرغ
بکشمش یا مزوره حماض یا زرشک با شیره بادام وکشمش دهند ومریض را بسکوت وقلت کلام وسکون امر کنند واگر قی الدم بسبب سقطه یا ضربه سینه باشد
هر صبح قرص کهربا یکمثقال وگل قبرسی وعصاره لحیة التیس ونشاسته وصمغ عربی وکتیرا هر واحد نیمدرم با شیره تخم خرفه بریان بدهند وضمادی که دران ماش و
مغاث ست ومذکور شد با ضافه صندلین بر موضع ضربه وسقطه استعمال نمایند واگر با قی الدم سرفه شدید باشد علاجش در نفث الدم مسطور شد جندی گوید
که اگر خون مندفع ... کند باشد فصد باسلیق ایمن واگر از محال بود فصد باسلیق ایسر گشایند وخون در مرات کثیر مقدار یسیر بگیرند تا طبیعت بسوی انجذاب
... بعد آن آب به باندک نشاسته ... کنند وگل ارمنی وپوست بیخ انجبار وصمغ عربی وگلنار ودم الاخوین تجریع نمایند وخرنوب وبلوط وسماق
... هده بسبب انفجار رگ یا انصداع یا انقطاع او آید یا تابع تاکل قرحه باشند علاجش بعلاج نفث الدم نمایند ودران سرگر

ممزوج باب برف مجرب ست و این دو اقراص قاطع نفث الدم ست گلنار گل ارمنی صمغ عربی طباشیر دم الاخوین مازو اقاقیا هر واحد یک درم افیون ... درم
باب عصی الراعی و آس سرشته سه درم با آب بارتنگ یا ... سرکه ممزوج با آب برف بخورند و اغذیه سماقیه و ریباسیه و زرشکیه سازند و دران ...
بحصفص و صندل و آب سرو آب بارتنگ ضماد نمایند و بر بوپ قابضه با آب برف و گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و شادنج بنوشند ... عصاره خرفه
یا شیره تخم خرفه نافع ست **طبری** در باب نفث الدم نوشته که خروج خون بقذف و وقوع از معده و مری یا از عروق بود که قذف آن ... بسوی مری یا
بسوی معده یا رگی در مری بشگافد و این قذف مؤدی بسل نمیگردد خواه رگ ملتحم شود یا نه بلکه مؤدی ... با مراض دیگر ... این افراط
میکند و علاج این همه که در قطع آن بکوشند نافع الیقع ست انیست که بگیرند خیار تلخ و اگر شیرین باشد زیاده بگیرند و قتلع ... کف
برگ بارتنگ و یک کف لحیة التیس در ان داخل کرده بجوشانند تا همه مهرا گردد و صاف کرده چهار اوقیه ازین آب بگیرند در ان ... اندازند ...
در نفث الدم مذکور شد و کذا قول صاحب کامل همانجا مسطور گشت صاحب خلاصه مینویسد که اگر خون بسبب ... ده و مری یا شگافتن
آن رگی بیرون آید علاجش فصد صافن یا باسلیق ست و اگر خوف انجماد خون باشد با سکبه در ان شبت و پودینه جوشانیده باشند تی فرموده بعد از ان
بمحللات همچون طبیخ حلبه و بسفائج از جمود خون ایمن شوند و چون مدت طول کشد و قوی را ضعیف گرداند از استعمال قوابض مثل اقاقیا و صمغ عربی
و دم الاخوین و گل ارمنی و سماق و کشنیز چاره نباشد و استه تمر هندی با شیره خرفه و آب نعناع و کذا مومیائی مجرب ست **علی گیلانی** در مجربات
خود نوشته نفث الدم که از معده و مری و کبد بود اکثر آن بسبب خوردن دارو هاے گرم مثل جوز بوا و بسباسه و فلفل یا خوردن غذا هاے گرم
مثل سیر و خردل و امثال آن باشد و ما درین باب در اول دو مثقال بزر قطونا را بخته و سرد کرده با شیره تخم خیارین و دو مثقال شربت انار شیرین
یا میخوش ده مثقال ممزوج ساخته میدهیم و اگر احتیاج میشود اندکی کافور میدهیم و گاهی شیره بادام نیز اضافه میکنیم و گاهی تخم خربزه نیز با تخم خیارین
ممزوج مینمائیم و بغایت نافع می آید و غذا آب هندوانه با اندک نبات و اگر کافی نباشد فالوده با شیره بادام میدهیم و روغن نیز بر معده و جگر میتوان مالیدن
و ایضا او گفته که قرص کهربا یا قرص طباشیر معتدل یا قرص بارد تالیف ما در نفث الدم نافع ست و گاهی تریاق فاروق ... و مطبوخ ... اگر قوی ضعیف شده باشد

جمود دم و لبن

یعنی بسته شدن خون و شیر در معده و امعا بدانکه گاهی خون از عضو دیگر مثل دماغ و مری بمعده ریزد و یا از شگافتن رگ در جوف معده جمع شود و بسبب سردی و
ضعف حرارت دران منجمد گردد و کیفیت ردیه سمیه در ان لاحق شود و ایضا گاه باشد که شیر منجمد شود بواسطه برد معده و یا باستعمال اشیای مجمده چون پنیر مایه و مانند
آن منجمد شود و علامت انجماد این هر دو آنست که کرب و اضطراب و غشی و عرق سرد و سردی دست و پا و سقوط نبض و کزاز و وجع و تنگی نفس و نفخ شکم و غثیان ...
و احتباس بول و براز حادث گردد و گاهی لرزه و قوی عارض شود و این ردی ست **علاج** تخم شبت و پودینه در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین و اندکی
نمک داخل کرده گرم یا گرم بنوشند و کار برقی کنند و اگر بهر تلطیف خون منجمد با دالاصول دهند پس قی کنند نیز مفید بود و بعد از ان پنیر مایه حیوانات
خصوصا پنیر مایه خرگوش بقدر نیم درم تا یک مثقال با آب گرم یا آب بادرنجبویه یا سرکه با سکنجبین آمیخته بخورند و اگر میسر نشود پنیر مایه بزغاله و بسرکه ممزوج ...
کنند نیز سود مند ست و دماغ خرگوش با نمک اندرانی هم مفید بود پس ملین مبارک با مزلقات دهند و یا بنا بر اخراج آن قی این مطبوخ دهند تخم شبت تخم
ترب تخم شلجم پوست بیخ سیاه اصل السوس تخم اسفاناخ رومی هریک سه ماشه نمک طعام یک توله تخم جوز القی سه ماشه سوده سرداره ساخته سکنجبین عسلی چهار توله
... حقنه ... یا مغز فلوس با ترنجبین و شربت دینار و روغن گل دهند بعده مفتحات و مرققات قویه بعمل آرند و اغذیه ملطفه
مقطعه بخورند و از اغذیه مغلظه اجتناب نمایند و بقول صاحب کامل سرگین خروس یک درم با اندک عسل سرشته با آب پودینه ... مؤثر ست
و کذا آب قیصوم یا شیح افشرده با نمک ... و بقول شیخ الرئیس برای خون محتبس منجمد در معده و امعا عرق سفید یعنی حب الرشاد دو ... درم کوفته با آب
گرم بخورند یا با آب مطبوخ ... بدهند لذلک پنیر مایه خرگوش و برای جمود شیر در معده پنیر مایه مذکور یا آب نعنع مقدار دو اوقیه بدهند ...

وبقول مجنب بسفید بنصف درم انفحه ارنب در آب گرم نافع جمود خون است و انفحه ارنب با آب زوفا یا با آب عناب شاهی جمود شیر را مفید و آب گرم تنها
تجرع کردن قوت احمر مسطور ست که برای جمود دم و لبن حقنه و اذابت لشرب سرکه کهنه و انافح حلتیت با سکنجبین و سکنجبین [illegible]
وزراوند طویل و قرطم و حلبه و بسفایج نافع و قرطم مع پودینه سریع الاثر است و عجب آنست که اکثر ادویه که باذابت جامد میکند [illegible]
وهمین دوا به علاج یا بده در مثانه و غیره کرده میشود و گویند که شیر بز خونی را که درینجا دلیف بسته شود بگشاید و آب پودینه [illegible]
وکذا منجمد درم ۱/ با خوردن شیر بسته در ساعت بگشاید و کذا خاکستر چوب انجیر قدرے در آب آمیخته بگذارند تا آب صاف شود [illegible]
طرفی دیگر با آهستگی بار دیگر خاکستر مذکور دیگر بیامیزند و صاف نمایند و چند بار یعنی پنج تا هفت مرتبه همچنین کنند و آن آب [illegible]
و شیره تخم قرطم باریک آشامیدن شیر بسته را بگشاید و ذائب را منجمد سازد و مرزنجوش و نعناع و بادروج و ریحان مجرب بقراط است [illegible]
با سکنجبین عنصلی مجرب [illegible] ست و سداب و صعتر در آب جوشانیده دهند که خون و شیر منجمد را بگدازد و بقول صاحب خلاصة التجارب [illegible]
خصوصا با انفحه و مثرودیطوس و تریاق کبیر هم نافع ست و بقول انطاکی سرگین خرگوش با عسل و تخم قرطم را درین باب منفعت [illegible]
از اطبا منقول ست که شرب مشک و عصارهٔ برگ آزاددرخت و قفر الیهود و شیر انجیر و اقحوان و تخم امرود و مقل ازرق و خاکستر [illegible]
دو درم و خاکستر چوب انگور بسیر و نمک اندرانی و تعلیق یاقوت سرخ بر معده وقی کردن بشراب و زیت اتفاق [illegible]
و بدانند که گاهی در معدهٔ طفل شیر خواره بسبب فساد شیر مرضعه یا بسبب رسیدن سردی بمعده یا بسبب استعمال مجمدات شیر مثل [illegible]
که متصل شیر واقع شود شیر بسته گردد و بسبب احداث کیفیت سمیه اعراض مذکوره ظهور نمایند و باشد که بسبب عفونت تب نیز هم رسد و علاج او
همانست که مذکور شد و شرب سرکه تنها یا با آب آمیخته و کذا شیرهٔ قرطم و کذا آب خاکستر چوب انجیر که مسطور شد درینجا بسیار ستوده اند [illegible]
و اگر از قی و دیگر تدابیر فائده نشود تلیین طبیعت بمسهلات مناسبه نمایند که از معده بیرون شود و بعد ازان تا دو قی از غذا باز دارند و اگر تا چند روز
شیر بز یا گاو که تعلیف او از پودینه و شبت و قیصوم و سداب و برگ حماض نموده باشند بدهند بهتر باشد و اگر طفل از شیر مرضعه باز [illegible]
مرضعه را غذای لطیف مقطع دهند و از مغلظات و جماع و طعام شب همه آنچه مفسد و مغلظ خون و شیر باشد باز دارند و شیر اندک اندک بتفاریق [illegible]
و شکم سیر هرگز نباید داد و گاه گاه بگیر یا بند و شکم او پوشیده دارند و طفل و مرضعه را گاه گاه تریاق فاروق یا اربعه دهند و بدانکه نوعے که
شیر در معدهٔ طفل منجمد میگردد و خون نیز انجمادی یابد و اعراض مسطوره با این نیز میباشد و علاج این نیز مثل علاج گذشت

فواق

که بفارسی هکک و بهندی هچکی گویند حرکت اجزای معده است لقوت مرکب از تشنج انقباضی و تمدد انبساطی و آن یا بسبب اذیت فم معده باشد یا
بیبوست یا بسبب مشارکت اما آنچه از اذیت باشد آن پنج نوع است یکی برودت فم معده چنانچه فواق که عارض میشود در لرزه [illegible] بارد و از
اخلاط بارده و از تناول ادویه و اغذیه بارده و آب برف بکثرت معده و از میوه دیگر مستحکم در مزاج فم معده که تقبض و تشنج آن نماید و اکثر این نوع
اطفال و مشایخ و اصحاب امراض متطاوله را و مسافران را در سردی شدید عارض میگردد دوم حرارت چنانچه در تپهای محرقه از تشنج در فم معده و از تناول
مسخنات عارض میشود سوم لذع مثل آنکه از خوردن اغذیه و ادویه حریفه مانند خردل و فلافل و شراب کهنه یا از تناول اشیای شدید الحموضت
یا انصباب اخلاط صدیدی عارض گردد و ازین قبیل ست طعام فاسد مستحیل بسوی کیفیت لاذعه و این صبیان را بیشتر افتد و کذلک آنچه عارض شود [illegible]
انصباب صفرا بفم معده چنانچه واقع میشود هنگام حرکت صفرا در بحران بسوی فم معده برای دفع طبیعت او را بقی و آنچه از صفرای زنگاری [illegible]
از سوداء حاده و هم تمدید ریح محتبس در فم معده یا در طبقات معده یا در مری که از حرارت ضعیفهٔ غیر قوی بتحلیل آن [illegible] گردد و این [illegible]
و در شیر سبب آنچه اکثر عارض شود پنجم ثقل موذی چنانچه از امتلای طعام کثیر غلیظ و بلغم لزج میباشد اما آنچه [illegible] دو نوع ست یکی [illegible]

حبس شدید تشنج بود چنانچه در آخر حمیات محرقه و استفراغات مجففه و جوع طویل عارض میشود و این دلیل خطر ست دوم آنکه از حبس ... رطب زائل شود و اما آنچه از مشارکت باشد این نیز دو نوع ست یکی آنکه از شرکت یک عضو بود مثل آنکه در ورم عظیم جگر ... معده دیا در ورم حجب دماغ عارض شود و یا مشرفت عروض ورم در حجب دماغ بود چنانچه هنگام ضربهٔ مولم سر دوم آنکه از شرکت ... آنکه در حمیات وقت تصدیع آنها در علامات بحران عارض گردد و ایضاً بقول شیخ گاہے فواق عقب قی عارض می شود بسبب ... بسبب ترک او خلط اندک را دران که از قی مندفع نشود چنانچه گاہے فواق بسبب حبس قی و مصابرت بران میباشد ... فواق از زیاده باشد و او را خود بخود عطاس عارض شود فواق او منحل گردد و کذلک اگر قی کند و خلط اندازد پس اگر از قی فواق او منحل نشود بر ورم ... عصب که بسوی آن از دماغ آمده یا در دماغ دلالت کند و تابع این هر دو سرخی چشم میباشد و فرق میان هر دو با عراض او را ... اعراض ورم معده کرده میشود و فواق که داخل در علامات بحران باشد گاه علامت ردی بود و گاہے علامت جید باشد بوجهی که در ... بحران ظاهر گردد و در فصول بقراط ست که چون فواق ساکن نشود و با آن سرخی چشم باشد آن ردی ست و دلالت بر ورم دماغ یا معده کند و در کتاب علامات موت مرقوم ست که چون صاحب فواق را ورم در جانب راست خارج از طبیعت بغیر سبب معروف عارض شود و فواق شدید باشد نقل او از فواق قبل طلوع آفتاب خارج گردد و در همان کتاب ست که هر کرا در فواق مفص و قی و کزاز باشد و ذهول عقل او گردد بمیرد و ایضاً فواق بعد استفراغات مفرط و سیلان خون و از ورم کبد و یا ضیق النفس و در مرض حاد و باقی سیما زنجاری ردی ست و در اسهال نیز بد ست و باز صبر قاتل

طریق تشخیص اقسام فواق باید که نظر کنند اگر علامات اورام دماغ یا معده یا جگر که در باب هر یک مسطور ست مدرک گردد سببش ورم آن عضو باشد و الا حال تقدم استفراغات مثل استفراغ خون یا اسهال یا قی یا جماع بسیار و حمیات محرقه و ترک غذا دریافت نمایند اگر باشد و فواق از قی ساکن نشود بلکه زیاده گردد سببش یبوست باشد و اگر حالات مذکوره یافته نشود و از قی ساکن شود و حال تقدم تناول غذای کثیر یا غلیظ یا خوردن اشیای حاد حریف بپرسند اگر اقرار خوردن طعام بسیار یا غلیظ نماید و فواق متصل بعد تناول طعام ظاهر شود و در معده گرانی باشد سببش ثقل طعام موذی بود و اگر اقرار تناول چیزے حریف کند و حرقت فم معده باشد سببش لذع آن چیز بود و اگر اسباب مذکوره یافته نشود علامات سوء مزاج ساذج و مادی نوعی که در تشخیص اسباب امراض معده گذشت دریافت نمایند پس آثار هر سوء مزاج که معلوم شود سببش همان باشد و ایضاً کثرت تشنگی و قوت هضم و میل طبیعت بچیزهاے سرد دلیل حرارت ست و با وجود تشنگی اگر سوزش فم معده و جشای دخانی و تلخی دهن و تقدم قے زرد و سبز و سیاه باشد بر خلط حاد لذاع گواهی دهد و قلت عطش و میل طبیعت باشیای گرم و ضعف هضم بر برودت معده دلالت کند و با وجود این آثار سیلان ... و غثیان و فساد هضم و آروغ ترش و گرانی معده و قی بلغمی بر رطوبت لزج شاهد بود و وقوع فواق عقب تخمه و بدهضمی و طعام باد انگیز و آروغ و نفخ و قراقر ...

تدبیر کلی

اکثر اقسام فواق بقول شیخ انفع علاج در فواقی که بسبب آن امتلای کثیر یا شی موذی بکیفیت باشد قی کردن ست و کذلک هر تحریک سخت و آواز بلند و غضب و فزع که دفعةً واقع شوند و غم مفرط و پاشیدن آب سرد بر چهره حتی که دفعةً ارتعاد آرد و حرکت و ریاضت و سواری و مصابرت ... سعال یا بیج و بر عطش و جوع و عطاس را در قلع مادهٔ فاعل فواق تاثیر عظیم ست و ایضاً از آنچه آنرا زائل کند طول حبس دم ست بهر آنکه شعور حرارت و تحریک آن بسبب زدن طرف مسام بنا بر طلب تنشاق ست پس تحریک اخلاط بجهت تحلیل آن مینماید و خواب طویل آنرا شدید النفع ست و دلک اطراف مولم و وضع محاجم بلا شرط بر معده و بر میان کتفین و کذلک ضماد ادویهٔ محمره نافع و ایضاً مریض را یکبارگی ترسانیدن و آواز ... تفنگ و غیره قریب گوش در حالت بیخبری مریض کردن و خبر هولناک دفعةً پیش او بیان کردن مانع اکثر اقسام فواق ست ... نادی عقیده او فواق از مسهل ست بگر نکه مسهلات در معده از حرکت فواق توقف نمیکنند و باید که در فواق تکثیر اشیاے خو... معده نمایند

بن فواق مادی تا شش فلیم ست و تجرع آب نیمگرم نافع و قرشی گوید که اکثار بسی مجوش فی الحال فواق واجب میکند و صاحب مصطفوی
ب کوفته با چهار مثقال مسکه سرشته لیسیدن بعد زمانی طعام خوردن برای هر نوع فواق مجرب ست و اصل السوس مقشر نه ماشه کوفته بیخته
حصه کنند یکی صبح و یک پهر و یک شام با آب بخورند و اگر باده بارد بلغمی باشد با شهد سرشته بدهند که جهت اکثر اقسام فواق معمول ست
ه ساییده در عسل سرشته سه مرتبه یا چهار مرتبه لیسیدن عجیب ست و طبیخ سه درم قاقله با پوست نوشیدن بعد یاس مجرب نوشته
قلب هر حیوان مسکن فواق ست و بقول اهل هند خار مغیلان خشک یا تر کوفته در نیم آثار آب بجوشانند چندانکه نیم پاؤ آب بماند
عسل انداخته بنوشند و تنها نیز کافی ست و آب پودینه با آب انار ترش نیز اکثر اقسام را نافع ست و کذا السرکه و فته با آب و درین
چنین آب بلد در بینی استنشاق نمودن و تشمیم عود العطاس یعنی نکچهکنی و نمام و مرزنجوش در فواق شدید مجرب ست و خاکستر طاوس
بقدر چهار ماشه با آب خوردن نیز مفید و ایضا چوبی تا چهل بسوزند و در آب ندازند و بعد ساعتی قدری از آب مذکور گرفته برگ
دران ساییده صاف نموده نوشیدن نافع و برگ قنب بقدر دو ماشه مغز بادام چهار عدد ساییده صاف کرده بنوشانند که مجرب ست
بان ساییده دو سه قطره در هر دو جانب بینی چکانیدن در تسکین فواق مجرب و دخان تمباکو قلیان کشیدن معمول ست و کذا امش
سیاه یا سوس و یا هر بجای تمباکو مفید و همچنین پوست درخت لرزان و برگ انبه خشک و پوست سلطان الاشجار در یشه تا چهل هر واحد در
قلیان کشیدن نافع و بقول صاحب خلاصة التجارب موم بدست مالیده از آب نم کرده در چلم حقه نهاده کشیدن مفید ست و با زیره که به جگر دو سه
تو باشد جوشانیده بنوشند و اصل السوس افیون پوست خشخاش نیز مشترک النفع ست

علاج فواق از طعام کثیر

با آب نمک ... ق کنند بعده گلقند و سکنجبین با گلاب بخورند و چند روز تقلیل غذا نمایند و در تجوید هضم کوشند و حرکت و ریاضت و ادویه مسخنه
مثل تخم کرفس زیره و پودینه و سنبل و ماننداین که در اقسام ما بعد خواهد آمد و شربت انیسون استعمال نمایند و بهتر آنست که یک شبانه روز غذا ندهند
بعده در حمام داخل کنند و تغذیه بغذای خفیف مثل مطجنات معمول از لحوم کبوتر و بچه مرغ و تیهو نمایند و مسیحی گوید که هرگاه فواق عقب طعام غلیظ و شراب
کثیر المزاج حادث شود آبیکه دران زیره و نعناع و فودنج و اندک کنند جوشانیده باشند بنوشند و تکمید معده از خارج کنند و جهد بجوارش ترک غذا نمایند
بعد از ان در حمام داخل کنند و اغذیه خفیف قلیل المقدار تناول نمایند و در طبیخ آن ابازیر داخل کنند و شراب صرف اندک بنوشند و اگر کفایت نکند
۱۲۱ ... بخورند کندر پنج درم راسن خشک سه درم پودینه خشک برگ سداب هر یک دو درم تخم نمام سه درم صعتر یک نیم درم یا نخواه یک نیم درم ...
بوسه مثقال سا... تخم ... بطبیخ زیره بدهند و این لیاس و مجندی مینویسند که اگر از تناول طعام کثیر غلیظ باشد تنقیه معده از ان بقی و تقلیل غذا نمایند
واین سفوف ... زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس مساوی کوفته بیخته دو سه درم تناول نمایند و خاییدن صعتر و نانخواه نفع کند

علاج فواق از ریح غلیظ

... زیره مسطور فضله کمال آرند و هرچه مسخن فم معده و کاسر ریاح و محلل آن باشد و آروغ آورد مثل مصطکی و زیره و پودینه و زنجبیل
... بند بخایند و نانخواه و صعتر و سداب و نعنع کوفته دو درم همراه آب خوردن نافع ست و بر تشنگی صبر کنند و جوارشات گرم چون ...
... هفت ماشه خورند و شیره بادیان هفت ماشه شیره صعتر ... انیسون هر یک پنج ماشه شیره زیره سفید سه ماشه شیره
... شش توله عرق نانخواه عرق هیل عرق پودینه گلقند هر یک ... توله بنوشند و استعمال سداب یا تخم آن یا شراب ... پودینه ...
دل ثلث درم چند بید ستر یک کل کرده عجیب الاثر ست و آشامیدن شربت انیسون مرکب نیز مفید ست و اگر ... بیر
ضج مواد مطبوخ بیخ کرفس پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی انیسون صعتر هر یک هفت ماشه بادرنجبویه بادیان

هر یک شش ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه تولہ گلقند عسلی چهار تولہ هفت و یا نه روز داده تنقیه معده نمایند باغذا قوت سنا یک [illegible] هفت تولہ ترنجبین پنج تولہ شربت دینار چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه ولیکن وقت خفقان ایارج ثابت بن قره دهند و شام غذا [illegible] وقت صبح جوارش کمونی نه ماشه شیره بادیان و قرطم و پودینه هر یک نه ماشه انیسون و زیره سفید و صعتر هر یک چهار ماشه شربت [illegible] چهار تولہ شربت [illegible] خورانند و غذا بدستور و همین نمط سه چهار مسهل دهند و باقی تدبیر آنچه در نفخ معده گذشت بعمل آرند و جوارش انجدان و نمکی [illegible] دربت [illegible] که بالا مذکور شد و بوئیدن انجدان و شونیز و جندبیدستر [illegible] فی الفور ببرد و این دوا البسیار مفید ست جندبیدستر اسارون [illegible] یک تولہ و سرکہ کهنہ سه ماشه آمیخته بلیسانند و شیره حب النیل سفید یک تولہ و زیره و انیسون و صعتر هر یک چهار ماشه و درو [illegible] بادیان [illegible] ده تولہ شربت بزوری چهار تولہ [illegible] ایضاً اگر هیچ تحلیل نشود و بماء الاصول نضج داده مسهل بلغم دهند پس ادویه کاسر [illegible] رياح [illegible] مسخنه خوشبو مقوی معده استعمال کنند و تلطیف غذا نمایند و شوربای گوشت ماکیان و کبوتر بچه و عصافیر و بمصالح حار سخته با [illegible] بریان غذا سازند [illegible] غلیظه منفخه [illegible] پرهیز نمایند [illegible] در علاج فواق بارد بلغمی بباید علاج این نوع ست و گویند که پوست درخت [illegible] [illegible] یا تنباکو مخلوط ساخته در قلیان کشیدن فائده دارد و کندر و زرد چوب جوکوب کرده مثل تنباکو کشیدن [illegible] دخان قسط تلخ یا پوست الایچی [illegible] یا کلان یا مونگ یا پوست بالای نارجیل یا فلفل گردشناد هیچ ناخواه بدستور که در [illegible] مثل [illegible] مجرب نوشته اند و طبیخ سداب با عسل نیز مجرب ست و یا شهاگه بریان دو ماشه یا قند سیاه پخته فرو برند و یا مصطکی دارچینی بقدر [illegible] بطور قهوه بنوشند و اگر برگ پودینه و قرنفل و دانه هیل بادیان جوز بوا مصطکی در آب برگ تنبول بسایند بقدر [illegible] فواق ریحی ست و اگر [illegible] عارض گردد مصطکی یک ماشه سوده با گلقند سرشته بخورند بالایش عرق بادیان بنوشند با مصطکی دو ماشه [illegible] الایچی خورد [illegible] باعرق بادیان جوشانیده گلقند ده تولہ داخل کرده بنوشند بعده اگر بلغم باشد سنای مکی [illegible] سه تولہ سرشته بخورند و انیسون زیره [illegible] نعناع هر یک [illegible] تولہ آب بجوشانند تا بربع آید [illegible] ست و یا زیره سیاه برگ پودینه دارچینی زنجبیل مصطکی جوش داده بنوشند و اگر باد در شکم باشد دانه هیل پودینه [illegible] تولہ [illegible] با بادیان عرق الایچی [illegible] داده صاف کرده بطور قهوه بخورند [illegible] مصطکی هر یک [illegible] ماشه پوست ترنج دو ماشه [illegible] آب پودینه [illegible] نیمگرم برفم معده ضماد کنند [illegible] جوش داده نوشیدن در دفع عطش و تسکین فواق ست و پودینه [illegible] مفید ست [illegible] دو درم قرفه پودینه نانخواه [illegible] دانه هیل بادیان [illegible] بآب قرص ساخته بدهند دافع فواق ریحی [illegible] [illegible] فواق [illegible] در معده [illegible] نفع میکنند استعمال حمام و تناول اندک کندر [illegible] [illegible] خشک [illegible] نافع ست مسیحی گوید که اگر فواق از ریح غلیظ باشد [illegible] سداب [illegible] بنوشند و اگر با ریح رطوبت باشد [illegible] بماء العسل بخورند صاحب حاوی و شرح گویند که گلقند ده درم با پودینه [illegible] زیره با زنجبیل یا نانخواه هر کدام که باشد نیم درم آمیخته خائیده بخورند و مصطکی کندر بخائیده و آب آن فرو برند [illegible] یا جوارش مصطکی یا عود یا عنبر [illegible] مثقال یا سنجرینیا یا تریاق اربعه بخورند و عطاس را تأثیر عظیم ست در [illegible] که علاج فواق حادث از ریح [illegible] شراب یا بخوردن اندک سداب خشک سائیده [illegible] اگر کفایت نکند [illegible] [illegible] با آب پودینه یا آب گرم دهند و غذا با مزوره زیرباج سازند [illegible] لطیف مثل سداب [illegible]

علاج فواق از برودت

آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج بارد ساذج گذشت استعمال کنند تسخین معده با غذیه و ادویه نمایند و کمید [illegible]

ودرمرکبات نافعه کمونی و فلافلی و تریاق اربعه و ثمانیه و فاروق ست و گوشت ماکیان با زیره و دارچینی و کبابه و نعنع
کرفس هر واحد ده درم درده آثار آب بجوشانند تا نصف بماند و با قند و عسل هر یک نیم رطل بقوام شربت آورند و بهمال
چون نیز مفید ست و هرچه در قسم بلغمی بیاید غیر از تنقیه بکار برند بالجمله برای فواق بارد حلوا و چیزهای لطیف دهند و نمایند
دقرنفل و انیسون و بادیان و کرفس و زیره و دوقو و اسارون و عسل هیچ و نانخواه و شبت و سعد و ... ایون
سنبل و مصطکی و سعد و زنجبیل و زراوند و درونج و زعفران و بادرنجبویه اکلاد و انجدان و ... شود کندر
شیخ بوعلی سینا نوشته که اگر در سابق باشد ادویه که در قسم فواق رطوبی مذکور گردد نافع ست و ...
بیعت و اطلا کنند و یا طلای لشه و گردن به ... کهنه با روغن بابونه یا روغن قثاء الحمار نماید ...
روغن بابونه یا روغنی که در ان ... زیره و انجدان جوشانیده باشند و یا ... قسط ... روغن ...
مطبوخ ... انیسون مصطکی ... یا ... پوست بیخ لسته و بیخ اذخر در آب جوشانیده ... کنند ...
بالیده ... با آب و دیاره ... سعتر ... وین لیسار نافع ست و اگر ... کنند ... گردد ...
ابوسهل گفته که هرگاه فواق از برد مزاج معده باشد ادویه ... مثل ... تخم ... بیخ ...
... ابوالحسن گوید که علاج فواق حادث از سوء مزاج بارد باستعمال ... شربت گرم ... مصطکی نماید ...
... با گوشت بریان ... خجندی و ابن الیاس گوید که طلا بادرنجبویه ده درم با شربت آن یا انیسون و بادیان هر واحد ... درم
... عسل ... درم ... نخود آب ... زیره ... و ... جمیع اعراض نفسانی و حصر ... گرسنگی و تشنگی نفع ... آنکه
... حرارت غریزی و منشور الست و تمریخ معده بروغن سوسن ... یا بابونه و مانند آن نمایند ... علی گوید که علاج ...
... ارشاد ... و ادار المسک حلو است و تعدیل مزاج بدانچه در بلغمی مذکور گردد و باید که معدلات مزاج در ... ضمن ...
... معده باشد مخلوط سازند و تکمید معده ... و ... گرم نمایند طبری می نویسد که علاج فواق حادث از ... معده ... سوء مزاج بارد
... معده از داخل و خارج باغذیه و ادویه است اما اغذیه مثل شوربای عصافیر و قنابر و نخود آب ... زیت ... زیت الماء
... فواق ... و صلاحیت باین غرض ندارند و از شیرینی عسل مناسب ... دوا مثل معجون مرد سیا و ... سلیم معجون ...
... تخم کرفس یا انیسون یا تخم فطراسالیون یا برگ سداب خشک ست پس اگر اراده جمع این ... نمایند اما ...
... معده ... مخصوص نشود تمریخ آن بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ... روغن ... نماید و اگر ... معده
... ضماد نمایند تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد یک درم سنبل و ناردین هر واحد دو ثلث درم برگ ... زبان ...
... درم ... سعتر ... طوسی و ... مشک ... همه را ... موم روغن ... ناردین ... مخلوط
... معده باشد یا ... معده ... معده ... موضع ... ضماد نمایند و هنگام تناول طعام ... طعام ...
برای این مرض ... است بهر آنکه طعام ملاقی معده میشود و از ضماد قوت ...

علاج فواق از رطوبت لزج

... مزاج بلغمی ... مستعمل ... و ... مطبوخ مصطکی در دفع آن مجرب ست و ... نانخواه و بادیان ...
... و بادیان ... سه ... باشد مصطکی ... باشد جوشانیده با عسل ...
... سپید ... و عطسه آوردن نافع ست و غذا شوربا ... با نان ... انیسون بادیان ...

الاچی خرد دو ماشه زوفای خشک سه ماشه جوشانیده نبات داخل کرده یا سکنجبین برای قطع بلغم فم معده آمیخته بنوشند و
بادیان مصطگی گل سرخ جوشانیده گلقند داخل نموده نیم گرم بنوشند و اگر فصل و مزاج گرم باشد و لعبه عارض شود سکنجبین ساده
با دو سیر گلاب چهار توله و شیرهٔ کاسنی شش ماشه و گلقند دو توله بدهند و ایضاً مصطگی یک ماشه سوده گلقند آفتابی
عناب لثعلب شربت انار شیرین دهند با زجوارش مصطگی شش ماشه عرق بادیان گلاب بدهند بر فصل مسهل و اگر با قبض
گل بنفشه عناب لثعلب هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه مویز منقی ده دانه الاچی خرد سه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر
چهار توله گلقند سه توله روغن بادام سه ماشه دهند و اگر ابعد تخفیف باز عارض گردد منضج گل سرخ گل بنفشه هر یک چهار ماشه
تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله بدهند با گل خطمی بادیان مصطگی عناب لثعلب هر یک چهار ماشه نبات داخل
زنجبیل یک ماشه تربد سفید دو ماشه آلو بخارا گل نیلوفر افزایند و در مسهل سوم حب ایارج افزایند بعده مصطگی یک ماشه
شربت بخورند با لایش شیرهٔ بادیان چهار ماشه شیرهٔ کاسنی شش ماشه عرق شاهتره دو توله شربت انار شیرین دو توله روز
شربت دینار دو توله دهند و ایضاً عود مصطگی هر یک دو ماشه دانه هیل سه ماشه سپستان یازده دانه جوشانیده شربت انار شیرین
بنوشند روز دوم گل سرخ افزایند روز سوم مسهل سناء مکی نه ماشه بادیان بیخ بادیان اصل السوس مویز منقی تخم کاسنی
جوشانیده گلقند دو توله برای اخراج بلغم دهند و بعد مسهلات بجهت تقویت فم معده پودینه دو ماشه اصل السوس چهار ماشه الاچی خرد سه ماشه
سپستان یازده دانه مصطگی دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بطور قهوه بدهند روز دوم عود افزایند و ایضاً دارچینی بادیان اسطوخودوس
افسنتین بعرق بادیان و گلاب جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند بعده برعایت نفخ و درد ناخواه بیخ افزایند و اگر مرضعه را فواق
با غشی و عرق سرد و تنفس باد از باشد اول گلاب عرق شاهتره سکنجبین ساده دهند روز دوم دانه هیل سه ماشه نعناع دو ماشه آلو بخارا هفت دانه پوست ترنج
دو ماشه جوشانیده شربت انار منعنع غذا شلیه روز سوم پوست ترنج مصطگی نعناع هر یک دو ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده گلقند نسرین دو توله
روز چهارم سکنجبین منعنع افزایند روز پنجم سکنجبین ساده با مصطگی نعناع هر یک دو ماشه گاوزبان چهار ماشه پوست ترنج دو ماشه آلو بخارا هفت دانه
جوشانیده شربت انارین منعنع باز اصل السوس چهار ماشه عود دو ماشه افزایند و گویند که هلیله کابلی و آمله هر یک سه درم عود هندی مصطگی هر واحد
یکدرم نیمکوفته در شراب سیبی درم تر کرده نوشیدن مجرب ست و نیکوترین مسهلات درین انواع ایارج ست سویدی از اطبا نقل کرده که شربت
عصارهٔ نعناع و شبت و تخم آن جندبیدستر همراه ... کاهربا با قرص طباشیر یا همراه حلتیت کذا تخم جاوشیر و خیری بستانی با آب انار ترش و نعنع بمثل
جوشانیده و کرفس و گل ارمنی و تخم سداب یکدرم بعسل و عصارهٔ آن یک اوقیه بعسل دو وقیه و گل نسرین چهار درم بعسل و موم یا ... حب لطبیخ
مع مصطگی بشراب پخته و کمون بسرکه و کشوث بسرکه و زراوند و دحرج و راسن بطبیخ حلبه استقوقندیون بسرکه و بطبیخ پوست بیخ ... و پودینه کوهی
یکمثقال بسرکه کنند که دران جندبیدستر حل کرده باشند و سرکه مع نعنع بستانی و حب لقلقلات دو درم کوفته و زعفران و سورنجان ... و تخم بادنجو
کوفته و عرق او و عصارهٔ تازهٔ او و ملح لنشرلیب قردمانا بسرکه و زدفای خشک فلفل سیاه و سکنجبین عنصل و فطراسالیون و زنجبیل و ...
و کذا شرب ضماد عصارهٔ نعام در شراب کهنه پخته و عرطنیثا و خیری و نعنع مع بیخ کرفس عصارهٔ برگ ترنج و سکبینج مریم و ...
دنا نخواه و شلب یمانی و کذا اضمادجندبیدستر بسرکه و کذا نوشادر و صعتر فارسی مساوی بعسل و کذا اکل لقدر ترنجبان پخته ...
سرد اصدنافع فواق بلغمی ست مسیحی گفته که هرگاه فواق از کیموس در تجویف معده باشد علاج بقی کنند و هرگاه از کیموس در جرم معده
با دویه مستفرغ آن خاط نمایند و هرگاه از کیموس غلیظ لزج ثبت در معده باشد که بحرکت قوی و تحریک عطاس با دویه لطیفه
کرفس و دوقو و دوج و انیسون و پودینه و اسارون و زیرهٔ زنجبیل و نرادند و صبح و جندبیدستر و ناردین با سرکه عنصل بخورند یا ...

ب فرنجمشک یا شراب کنند سرشته حب بوزن نیم درم سازند یکی از آن هر روز تا اگر قوت احتمال کند یا در دو روز بعد طعام
ب مجلس حاجت رطوبت نماید و در قوت او اثر نکند و تنقیه معده از همه رطوبات نماید و در روزیکه اراده تناول این حب کنند از خوردن
منع کنند و او فوق اشباع لزوم علاج اصلاح اغذیه است پس اگر معده او ضعیف باشد و اعضای عالیه از آن مثل دماغ و قلب
ه دا از فوق نماید کمه و لیکن در آن حقنه محلل رطوبات مثل بابونه و اکلیل الملک و حسک و شبت و شحم حنظل و تخم حلبه و برگ سداب
و لقوت حقنه بروغن خیری و بروغن سداب و روغن سداب اندک جند بیدستر و اندک جاوشیر سکبینج نمایند اگر حاجت
استعمال این نماید و اگر مزاج او متحمل نباشد از حقنه منع کنند و اصلاح غذا نمایند و به جهة مذکور اکتفا کنند

علاج فواق از حرارت

معده از سوء مزاج حار گذشت و سوی تنقیه انچه در قسم آینده بیاید و در فواق صبی در قول صاحب کامل مسطور گردید
نمایند و علاج تپ کنند اگر از تپ باشد و اصل السوس مقشر سائیده در شربت لیمون آمیخته خوردن آب سکنجبین نوشیده
ادرار مجرب است و ایضاً لفواق تابع سوء مزاج حار نوشیدن آب جو و شیره تخم خرفه و بالخصوص بجلاب لعاب اسپغول سکنجبین نافع
هند یا بجلاب فواق حار را بزر قطونا و بهدانه در روغن بادام و قاورس معدنی با ماء الشعیر نافع است و غذا مزوره اسفاناخ دهند هنگام صلاح بجه
ابا ربید هندی گفته که هرگاه فواق عقب تپ حاد پیدا شود و با آن تشنگی قوی و لهیب حرارت و خشکی دهن باشد آب سرد اندک اندک بجرعات نوشند
عید بروغن بادام شیرین بنوشند و فقرات گردن و پشت بروغن بنفشه بمالند و لعاب بزر قطونا بجلاب و روغن بادام در تپ پیاله نمایند

علاج فواق از لذع خلط حاد

در خلط حاد آنچه در علاج غثیان از معده صفراوی و سوداوی گذشت بعمل آرند و بعدی با آب گرم و سکنجبین قی کنانیده لعاب اسپغول و روغن بادام
و بهدانه بروغن کدو و تضمید معده با صندل و گل سرخ و بزر قطونا با آب عنب الثعلب و روغن گل آمیخته باید کرد و غذا ماء الشعیر و روغن بادام غذا اسفاناخ
اسفاناخ و سرمق و کدو و خیار دهند و دیگر مبردات استعمال نمایند و اگر طبع نرم بود با سبستان و با شکر تیغال و تمر هندی رفواق که از صفرا لذع
باشد و آب سرد و شکر نوشیدن تجلاب بسیار هندی شیر از خوردن اشیای ترش زمحت تر بود نوشیدن آب سرد با ترشی آب سیب و خوردن
معده میکنند و در صفراوی که با تلخی دهن و قی صفراوی و تشنگی باشد سکنجبین در گلاب آب سیب گرم نوشانیدن قی کنانیدن نافع است
سه چهار و طبیخ هلیله زرد بالخصوص فواکه استعمال کنند و شام با انگور و انار و ترشیها دهند با بنج دهند و شیره تخم خیار بادام شیرین
تولد سرشته با شیره زرشک و خیارین و خرفه هر یک شش ماشه در گلاب یا آب انار و شربت آلو چهار توله دهند و در فواق سوداوی که با ترشی
و ترشی معده بود لیموی حبه یا سلیقی از دست چپ جهت تنقیه جلاب حب و طبیخ افتیمون و بسفایج دهند و افوشاندن کوکب و علونیان عرق
ماء الجبن دهند و ایضاً در صفراوی و سوداوی بعضی منفوعات مسهله تنقیه کنند و مقویات معده مثل گل سرخ و کشنیز خشک داخل
مزاج مشغول شوند باد و یه مبردات و مقویات نم معده آمیزند و فواق صفراوی و حار را ماء الشعیر که اندر آن پوست خشخاش جوشانیده
ردد و طباشیر سوده با شیره لبنیات سود مند است و شربت سیب بگلاب یا شیره تخم خرفه بشربت سیب دهند گاهی هنگام شدت
با اندک کافور لشیره تخم خرفه و گلاب و شربت سیب یا افیون مصلح مجرب به زعفران و شیره اصل السوس مقشر با سکنجبین ساده
بر معده بصندل و گل سرخ و گلاب و یا سرکه بجزاده کدو نمایند و روغن بنفشه یا روغن کدو و هر کدام مخلوط بروغن گل و یا گلاب و صندل و رغن گل
رت حرارت کافور افزایند و این مرهم نیکوست موم سفید مغسول آب کشنیز تر و جراده کدو و روغن بنفشه و گلاب بقدر شیره گل افزود
بر معده استعمال کنند و غذا بچه مرغ یا گوشت تیهو دهند اگر هضم قوی باشد بکبد و یا آنچه از آن بی بخیر بخشاش مطبوخ باشد خشک

یا تر و یا بیخود تقشیر و کشنیز و سماق و سوی فشانشته و نان پاکیزه با آب سرد و آب انار شیرین بدهند و بقول ابن جزار آب ترشی ترنج و
ست ابن سینا گفته که اگر خلط لاذع متولد در معده یا منصب بسوی آن باشد صاحب او را اگر ممکن باشد بمقیئات آن خارج
سکنجبین و مثل شربت آشتی گاهی کفایت میکند شربت سرکه و آب نیم گرم مسکه یا روغن بادام با آب گرم و حتی الامکان بخواب
شدید نماید خصوصاً با آب انار شیرین یا مخلوط با قل بحلاوت و آب انارین نیز از انجمله است که انواع تنقیه و تقویت هر دو میکند
از کیموس صفراوی باشد که تنقیه معده کند باید که با آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن تعهد بماء الشعیر مع آب انار شیرین دارا
تناول اشیای حاره مثل زنجبیل و فلفل و خردل و سداب باشد علاجش تجرع آب گرم و روغن بمرات کثیره و تمریخ معده بتبرید
نمایند الاقی و جرجانی گویند که اگر سبب فواق چیزی گرم و تیز و انصباب خلط حار لذاع از جگر یا عضو دیگر باشد چندگاه
جرعه دهند و طعام مسکن فرمایند و اگر ساکن نشود قی کنانند بسکنجبین و آب گرم و با آب کشکاب سکنجبین و طعام حسو با
فائده نشود ایارج فیقرا یک مثقال بسکنجبین سرشته بدهند و اگر یک درم ایارج فیقرا و دو درم هلیله زرد و ترنجبین سرشته بدهند
در آب سرد و آب انار شیرین دهند و بعد این تدابیر ماء الشعیر با آب انار شیرین آمیخته دهند و ماء القرع و کشکاب و روغن
نوشته که اگر خلط صفراوی باشد اخراج او بقی نمایند و بعد آن ماء الشعیر و آب انار و آب لبلاب و عناب بنوشند و غذا مزوره
سازند ابن الیاس و خجندی گویند که اگر سببش خلط حار لذاع و یا غذای حار حریف باشد علاجش حرقت معده و قی هم
بسکنجبین و آب گرم و عسل و شبت و تخم ترب یا آب معصور برگ ترب یا با آب مطبوخ لوبیا و تخم خربزه و عسل و نمک
اخلاط ردی بقی و جلاب از لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه یا بادام مقدار پنج درم و گلاب بدهند و غذا ماء الشعیر
بروغن بادام و کدو یا سویق بشکر سفید سرد کرده خورند و تدبیر مقصود درین گاهی بتوجه ماده بسوی اسفل بود و این گاهی بسبب
یا اسهال یا ادرار قی افضل است زیرا که ماده فاعل مرض را از اقرب طرق در اسهال و اخراج می نماید و گاهی بجذب الی الدون
و حرکت و ریختن آب سرد بر روی دفعتاً ارتعاد بدن نماید و ماده از موضع فرود آید و گاهی با اصلاح ماده و کثرت آن
گاهی بتقویت عضو باشد تا بدفع ماده متمکن گردد و در روشی دیگر قبول نکند چنانچه تناول پوست پسته و صندل و قرنفل و گاهی
استعمال البان و ادهان لیوب و گاهی بتخدیر باشد تا اذیت موذی درک نکند مثل پوست خشخاش و افیون خیار
لذاع حریف و انصباب و از سایر اعضا بسوی فم معده باشد استفراغ او با این مطبوخ افسنتین نمایند افسنتین رومی
هفت درم افتیمون جیده کمازریوس هر واحد سه درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده یک صد درم از آن صاف کنند و قبل از
خوردن بعده این مطبوخ بنوشند و اگر یک شربت او کفایت نکند دو شربت بخورند اگر قوت و مزاج او وقت احتمال کند
نقوع مشمش یک قدح بده درم سکنجبین عنصلی بنوشند و هنگام اشتداد فواق و وجع آب گرم و روغن سوسن بیاشامند و اگر
نوشند و نسخه نقوع مشمش این است پوست هلیله زرد ده درم تمر هندی منقی از لیف و تخم سی درم آلو سی دانه عناب
ده دانه تخم کاسنی تخم کشوث ترنجبین منقی هر یک کف فلوس خیار شنبر سی درم همه را در ظرف چینی کنند و بالای آن آب که چهار
و یک و زده در آفتاب گذارند و چهل درم از آن بنوشند که آن تنقیه بدن از خلط لذاع در چند روز کند و چون این نقوع
اقوی و احسن فعل بود و باید که غذای او زیرباجات معتدل بغیر زعفران حدیثی قلیه مطبوخ با آب بغیر نمک باشد و اگر مزاج او
در گرمی ما دیدم که در پیری نزد او بوباهر آمده شکایت این فواق نمود و پس هرگاه بر سببش واقف شده یقین کرد که آن
از سؤال نمود گفت که من کار ام لیستی خوردن بسیار دارم و ابرام کرده دام بخوردن جماع قطع و ماهی بار یا عرق بادام بریان

واحد یک درم و بآب تمام و یا بآبیکه دران پودینه و انیسون و مصطکی جوش داده باشند بخورند و یا بگیرند قطراسالیون سعد زیره
پخته سه درم ازان لشراب صرف بخورند و چون پوست بیرون پسته سبز و بیخ اذخر مساوی جوشانیده بنوشند نفع کند و
مثقال شیخ میفرماید که از معالجات نافعه برای فواق لحوحی و امتلائی آنست که ابتدا قی کنند بعده ایارج فیقرا و عصاره
ل نمامثل سی دو دانگ بدهند بعد ازان هلیله مربی استعمال نمایند و واجب است که در علاج او قصد این مور ثلاثه نمایند اول
سکنجبین عنصلی دوم تبدیل مزاج او تا آنکه تعدیل یابد اگر بکیفیت خود ایذا دهد سوم اندک تخدیر حس فم معده حتی که تا دلی دلذع کم گردد
زعفران گل سرخ تازه مصطکی سنبل هر واحد چهار مثقال سادرون و مثقال نیم مثقال افیون نیم مثقال عصاره بزر قطونا شیره
بزر قطونا و افیون هر دو مخدر اند و سنبل مقوی و محلل و اسارون رطوبات را بسوی مجاری بول مائل میکنند و ازان خارج
ری ثقل مائل میگرداند و ازوی آنرا اخراج میکند و قسط و زعفران هر دو منضج مقوی مسخن اند لهذا این قرص بسیار نافع است
سپل اگر کهنه و مزمن گردد و روغن کلکلانج آنرا مجرب النفع است و شربت آن یک ملعقه بآب گرم است و از انچه نفع میکند
نبیذ است و چون شدت کند و مزمن شود احتیاج بمعاجین حاره شات افتد مثل کمونی بآب نیمگرم و بآنگاهی معاجین کبار
یار و درین منفعت عظیم است بآنکه دران تخدیر مع تقویت و تحلیل و دفع است و از حبوب مثل حب سکبینج و حب افتیمون
اق شدید المنفعت است و ادویه علاج فواق کائن از ماده باردیا قریب ازان خوردن سداب نطرون لشراب است
الماد و اسارون و ناردین و مرزنجوش و انجدان حتی که شم این مسکن فواق است و زرا وند دو قو و انیسون و زنجبیل
سافج و دج و قیصوم مفرد و مرکب و ازینها لعوقات سازند که آن وقت بر معده و الزم بآن از شربات است
میگیرد و جند بیدستر را درین خاصیت عجیب است و گاهی ازان نیم درم و ثلث سکوره سرکه و دو ثلث سکوره
است شدیدی نماید این است که قیصوم و پودینه کوهی و مصطکی مساوی گرفته در شراب و آب جوشانیده بنوشند و ایضا
وقیه در یک قسط سرکه جوشانیده اندک بنوشند و ایضا برای رطب بارد نطرون بجای العسل است و ایضا خولنجان
در بخورند و ایضا این قرص است قسط صبر اذخر تمام خشک فوتنج نهری نعناع سداب تخم کرفس کندر اسارون هر واحد دو درم
کمر مخلل درین ستوده است و گاهی اعانت میکند برین ادویه استعمال ادویه معطسه صاحب کامل گوید که اگر فواق از
یم و سکنجبین مع عسل و آب شبت و آب ترب قشره و مانند آن نمایند و این سفوف فواق حادث از امتلا را نافع است
تخم کرفس نانخواه هر واحد یک جزو جند بیدستر ابوال ابل هر واحد ربع جزو باریک سائیده یک مثقال بآب تمام بدهند و این
ست و ادویه آن همانست که در آخر قول شیخ مسطور شد مگر درین عوض قسط است و شیخ یابس زیاده نوشته که
قرص سازند و خشک کنند شربتی نیم مثقال بآب تمام یا آب نعناع و اگر جند بیدستر یک نیم و انگ بسرکه ممزوج بآب نخجیر
کن نشود عطاس یا دخال فتیله قرطاس در بینی و شم کندش و مانند آن و حصر نفس استعمال کنند که فواق امتلائی
م درم بآب تمام بخورند البته نفع بخشد جبر حاقی و ایلاقی می نویسند که در فواق که از ماده سرد و تر در فم معده باشد
سکنجبین و آب شبت و لوبیای سرخ و تخم جرجیر و برشنگی صبر کنند و انجدان و جند بیدستر بو یا نند و کندر مصطکی و پودینه
یه با ایارج فیقرا کنند و نانخواه و صعتر و سداب و پودینه در طعام داخل نمایند و ازان دو درم نهار بخورند و مصطکی
نفس مدتی سود و ارد و کمونی و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق کبیر و فنداد یقون سخت نافع باشد و مرزنجوش
کرده یک سکره آن آبچه با یک کفچه عسل بدهند و یک درم بوره بشد مسر شته بآب گرم بدهند و انگشتان

بستن وترش اندوه فواق راساکن کند وحمام گرم سود دارد و بقدر نیم درم جند بیدستر با سرکه آمیخته بدهند که فواق بلغ
بیدستر قسط تلخ هریک نیم درم قطراسالیون یک درم کوفته باطبیخ انیسون و پودینه و مصطکی و زیره و مانند آن به
ول غلیظ بجوردن جلنجبین شرب آب گرم کنند و اگر خلط شدید الغلظ باشد بقیء لا انکه شراب حرف بنوشانند واه
ندلیس هرگاه فضول تلطیف یابد و مستعد بجروج گردد با آب گرم که دران شبت و نمک جوشانیده باشند بجبین آمیخته قی
باشد تنقیه بایارج کنند و بر بخار آبیکه دران زیره و صعتر جوشانیده باشند بنوشانند و نشستن وحمام داخل کنند و معده از
بعده ... مطبوخ ابهرکه سازند
بانید و بجهت تنفس امر کنند که بیشتر فواق امتلائی ازین شحل بگیرد و غذای مرلیض بخود اب و تجه کم و ... ان ...
نویسند که علاج فواق حادث از بلغم لزج اول قی بعد از ان باسهال نمایند و اول ایارج فیقرا ... یا مطبوخ ...
تنقیه بتعدیل مزاج مشغول شوند و با دویه و مخدرات و مقویات لهم معده ... ما مخلوط سازند ...
قول شیخ مسطور شد الاقسیا مطبوخ است و ... سازاول یک مثقال ... مثقال ...
بزرقطونا قرص سازند مطبوخ افسنتین و پوست ... ولعم وقیح و پوست خشخاش ...
وتاثیر این مطبوخ ... پوست خشخاش ... وپوست حبه ...
وجوع ... عصارۀ ... مصطکی ... وزعفران ...
مصطکی ... قرنفل کنند و یا ضماد از سنبل و مصطکی و زعفران وبنفشه ... قرنفل کنند ... اگر ...
شرب ... محلل چون ... با بیخ صعتر و زیره و انیسون والنداد ... آب ... جند بیدستر ... شکر وطبیخ ...
وشونیز و ... انیسون و سنبل ... و اگر فایده نشود ... اگر ازین ... ان ... باشد کیلا ...
تنقیه معده ... کنند ... مصطکی ... ترکیب ... این قرص محمد بن زکریا ... معده ... اخلاط و ...
مکی سنبل ... تخم کرفس ... انیسون ... و ... فواق
بنوشانند و ... جند بیدستر ... شیاف ... کندر ... و این ... تخم کرفس جبلی ...
سرونه ... یک ... خشک ... شبت ... درم ... آب ... عسل ... و ...
طبرزد ... علاج فواق حادث از امتلاء معده ... رطوبات کثیره ... فاسده ... کم ... مزاج ... قوت ...
روی باشد ... فواق ... باشد ... قطع کنند بعد از ان استفراغ باین طریق نمایند که ... سماق ... وترشی ...
خورانیده قی ... اگر احتمال این ... مطبوخ ... شبت مع عسل و سکنجبین با آب گرم نمایند و قی با ...
برای این مرض ... باشد باین بدوا چون قوت متحمل باشد و موافق ترین ادویه برای او این حب ... بی ما ...
یکدرم افسنتین رومی دو ثلث درم افتیمون ... دو درم هلیله کابلی ... عصارۀ غافث ... زعفران یکدرم غاریقون ...
... یکدرم ... حب ... واحد نیم درم ... سقمونیا ... یکدرم ... اسانیده ...
... کرده ... علت ... یک شربت یا دو شربت آن ... نمایند ... معده ... سنبل ... سقوطری ...
پوست ... واحد دو ثلث درم تخم کرفس انیسون ... یکدرم کوفته ... روغن ... این ادویه نافع باشد این حب
معده ... کنند و اگر قوت ... استفراغ نباشد ... استعمال این ادویه ... سقوطری ... مثل ... دو
ثابت ... ترکیب ... زیره کرمانی انیسون تخم کرفس ... واحد یکدرم هلیله سیاه ... مصطکی یکدرم ...

یضاً اوفق اشیا برای این خلط این ست که علاج بسکنجبین و آب گرم کرده شود گیلانی می نویسد که بقول بعض فاضل اطبا ماء الشعیر
تب چون هر ساعت جرعه جرعه بنوشند و اگر ساکن نشود آب گرم و سکنجبین قی کنند بعده تعدیل مزاج بشربت ماء الشعیر سرد کرده و روغن
و یا روغن بادام یا روغن بنفشه و گلاب بنوشند و آب انار یا آب تمر هندی یا آب آلو بخارا و سکنجبین بیاشامند و سویق بشکل آنها
ن و آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و اگر ساکن نشود هلیلهٔ زرد یکدرم با ایارج فیقرا یکدرم مخرید بدهند و بستن انگشتان پا
ست و غذا کشکاب یا فرنی اسفاناخیه و رمانیه و مصوصیه بطریق مزوره با معمول بچوزهٔ مرغ یا زرده بیضه نیم برشت داده بدهند

علاج فواق از یبوست

در علاج امراض معده از سوء مزاج یابس و در علاج تشنج یابس مسطور شد بکار برند و لعابات و شیرجات یا در طب بدهند مثلاً لعاب
ست یا شیرهٔ مغز بادام پنج عدد شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ خیارین هر یک نه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و عرق نیلوفر
پنج توله شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و یا ماء القرع و ماء الخیار هر یک شش توله با گلاب شش توله و روغن بادام یکتوله بیا
مفید ست و اگر مقدار یک اوقیه مسکهٔ تازه با مثل آن نبات سفید متواتر بلیسند و تسکین فواق یابس مجرب است و اگر خواهند مغز
بادام و مسکه و سفیدی بیضه بر معده طلا کنند و اگر نبات سفید دو توله سپوس اسپغول نه ماشه با آب گرم یا دو آثار آب سرد بدهند بگذارند که
بادام سه درم با لبن پخته تجویز شد برای فواق یبسی مجرب است و گویند که تکثیر ادهان العیب با اندکی افیون مفید ست و خشخاش سفید با
غذا خائیدن همه لعوقات بارده و همچنین شیر گاو و بز نوشیدن و بستر تر کردن بدن روغن دوشیدن بلکه در ظرفی کلان پر کرده مریض را در آن
ست و کذا ماء اللحم با شراب ممزوج فائدهٔ عظیم میکند و خشخاش در ادویه و اغذیه بیشتر داخل کنند و باقی تدابیر همچون تدبیر یا تقیین
نش بود یا فرنی مغز تخم کدو خیار در شیر پخته و یا گوشت بره و بزغاله سازند شیخ می فرماید که اگر سببش یبس باشد علاج آن نوشانیدن
روغن بادام و روغن کدو ست لیس و کشتیر و ماء القرع و ماء الخیار و لعابات باده و کذلک تمریخ با آنها از خارج و تمریخ مفاصل
و مانند آن صاحب کامل گوید که چون فواق از استفراغ یا از حرارت باشد گلاب سرد و لعاب بزرقطونا و روغن گل یا
دو آب هندوانه و ماء الخیار یا ماء القرع یا شیر تخم خرفه و قدری جلاب یا روغن بنفشه جید یا روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام
روغن بادام و شکر طبرزد بیاشامند و ایضاً نیست جو بر برف سرد کرده بروغن بادام دهند و تضمید معده بقیروطی معمول از
آب حی العالم کنند و یا بزرقطونا بجوشانده کدو و آرد جو و خطمی و روغن بنفشه ضماد کنند مسیحی گوید که هرگاه فواق از یبوست لاحق شود معده
با بادام و روغن بنفشه بنوشند و بعد از آن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار بیاشامند و نوشیدن لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه
مغز تخم کدو نافع ست و تضمید معده با آرد جو و خطمی و اسپغول با آب عنب الثعلب و روغن بنفشه سرشته باید کرد و لبن مرغ و اسفاناخ
غذا سازند ایضاً او گوید که هرگاه فواق عقب استفراغ باشد باید که مبادرت بتقویت علیل از اغذیه سریع الانهضام
بیض نیم برشت و ماء اللحم سینه با کباب مرغ و شمیم روائح خوشبو از اغذیه طیبه و استنشاق روغن بنفشه و روغن گل و
روغن بادام و شکر و حسوی شیر لبنک بدهند یوسفی می نویسد که اگر از یبوست و استفراغ باشد علاجش رد رطوبت
ماء شیرین بقدری کثیر دهند و روغن بنفشه یا بادام و چیزی مانند مهره های پشت و گردن میان چرب کنند و از بنفشه و خطمی
فقرات گردن ضماد نمایند و غذا ماء اللحم و زردی بیضهٔ نیم برشت و ماء الشعیر غلیظ سازند مسیحی گوید که اگر فواق حادث شد
مریض از انهضام ... باید تدبیر او نوشیدن ماء الشعیر و روغن بادام و ... لعاب اسپغول و شربت خشخاش اسفید باید
... گویند که گاهی فواق عقب استفراغ کثیر از قی یا اسهال یا ... خون یا جماع کثیر یا ... بسبب ...

شیخ یا بعض از ان عارض میشود و این بسیار قوی خطر و از جمله علامات ردیه دال بر هلاک ست و از ان خلاصی نیست و
خوردن آن یا شربت خشخاش هر واحد ده درم و یا آب تربوز و شیره تخم خرفه با شکر یا شربت صندل کرده یا روغن گل یا بنفشه و
یا اسفاناخ یا کاهو و نان در آب سرد تر کرده و کدو تر یا جو مقشر پخته دهند و مرغ قی معده باد هان رطب و تضمید آن ا
بی العالم و گل خطمی و کتیرا و روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی نمایند خضر میفرماید که فواق یبسی ردی ست و گا
ماء الشعیر بروغن بادام و شربت نیلوفر و لعاب بزرقطونا با نمکی افیون و در حین تکثیر خشخاش نمایند و فواق
دلیلی بالات حیات تحریص بادویه مذکوره نمایند و اغذیه بچه مرغ بماء الشعیر یا گندم با خشخاش و کدو و نشاسته
و روغن بنفشه و لعاب اسپغول یا روغن گل و بزرقطونا و گلاب بر معده نهند طبری گوید فواقی که اکثر مودی بهلاک
بحرین و دنبل و اند یا از کثرت استفراغ بود و آن صعب العلاج ست اکثر هلاکت می آورد سیما آنچه از کثرت
کالقیام او ورم ... قبیل گفته که هر که را فواق عقب استفراغ اسهال شود هلاک گردد و علاجش تغذیه قلیل با غذیه
مشروبات باکبار ... جوجی رضیع ست و تضمید معده بادویه معطر او باشد و تشمیم خوشبو مثل بنفشه و گل سرخ و گلاب
الالبان بیاشامند و بهترین آنها شیر زنان و شیر خر ست لعدان شیر بز و اقیه معده ابصندلین و کعک یا آب
اسپغول یا آب برگ بارتنگ حل کرده حسب قوت علیل علات این همه راجع گردد الی

علاج فواق از ورم

در ورم دماغ و معده هر چه در باب آن ماسطور شد عمل آرند و در ورم حار آنچه دل کرت آن باید الا آنکه علاج ورم تا
آن در اکثر از ان ساکن میگردد و تعدیل معده و غیر آن مثل آب انار و ماء الشعیر و آب کاسنی فصد نمایند و اقول ... و چهار
بگوید معده نفثه یا سلیق ست اگر سائر احوال بدن فصد و اجب کند و اشامیدن آب عنب الثعلب کاسنی با خیار
با شد ماء الشعیر و تجبین نوشند و تضمید معده بصندلین و بزرقطونا و غیر آن نمایند باقی علاج از باب آماس معده و
فواق از ورم جگر سعال خشک لازم ست و عنایت بسوی کبد نمایند و اگر ... مزاج قوت او شدت همه
و شربت با ماء الشعیر و ماء الفرع و ماء الحیار لازم گیرند اگر قوت او احتمال نماید تنقیه فضول نمایند ... ورشک
مثل ... کنند و تضمید کبد بصندلین و شیافات ماميثا و امثال آن ... سبب الی رسیده با سبب چاش
که بصلاح جگر فواق زائل گردد و در این باب تمادی نمایند ... چون طول کند گاه باز شود و با
بیند لیسد که علامت فواق وی و جه ورم حالی در جانب ... و ... معده ... ست ...
و ... نمایند بر معده و کبد مثل آب عنب الثعلب و خیار شنبر و روغن گل ... مثل ... شربت بیاو فرما
نیلوفر غذا اسباز ند و در ورم بارد ... روغن بابونه ... کنند و تقویت معده مثل ... نعد
نمایند مثل روغن ناردین و روغن سوسن طلا کنند و گویند که اگر فواق ... از ورم ... صفرا
و ... شربت ... دهند ... آب ... و ... کاسنی ... گلاب
و ... یک نیم توله شربت بزوری یک نیم توله داخل کرده بدهند ... ربان ... عنب الثعلب
... تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان ... بادیان ... صاف نموده گلقند ده توله حل کرده بنوشانند و روز
... سکنجبین خیار توله ... ملی ... مسهل ...

بعینه و مسهل دیگر دهند غذا اول آش جو بعده کهچڑی مونگ آب گوشت پخته بعد مسهل سوم اگر اندکی قبض بود گل بنفشه پنج ماشه
هر یک شش ماشه بعرقیات جوشانیده شربت بزوری گلقند هر یک دو تولہ دهند انتباه شیخ الرئیس مینویسد که در خوانق
به خلط لاذع دریابد و با آن قدری غثیان باشد عطسه متواتر آورند بعد از آنکه فرق آن خلط مثل رب السوس
سوس نشود بلکه تمدد و احساس کند فم معده را مع ابهم معتدل ضماد کنند و حریره نرم که دران تقریبه مثل لعاب گندم و کیسه مثل
گل کشنیز و تقویت مثل آب جوزه مرغ باشد بنوشانند اعلام فواق با طفال شیرخواره اکثر بسبب تشنج حادث میشود در زمان
برای توسیع معده در وده عارض میگردد اگر بسیار باشد جو زهندی با شکر سفید بدهند و چند بیدستر در آب سائیده اند بخوراند
دو الایچی و مویز منقی و بادیان در گلاب سائیده گلقند داخل کرده بدهند و بضرورت شافه نهند و آب لیمو با شکر
مشغول سازند و گویند که اگر رشته از لباس مرغه بگیرند و آب دهان تر کرده برپیشانی طفل بچسپانند فواق ساکن گردد
افتد آب لعابات فرو الیسند و فواق صبی اطفال را اکثر افتد و در صورت شدت علامت هلاک باشد

انقلاب معده

حقیقة از امراض معاست لیکن عادت اطبا بر شمردن آن در بحث امراض معده جاری شده و جمیع اطبا بعد جالینوس انقلاب
ان کرده اند که آن قی و تهوع ست و معنی قول جالینوس در انقلاب معده حکایات ازاد او که تفهیم ان عبارت
بعد از هضم معدی لقی مندفع گردد و بجهت تشبیه انقلاب اسفل شی باعلای آن یا انقلاب انعکاس فعل معده
و بیش یا وقوع تشنج و خراش بسبب از اسباب تشنج ست در معای اثنا عشری که متصل معده است
بیان ست که در تشنج گفته آید پس هرگاه غذای منهضم در معده با معا رسد بکیفیت لذاعه خود چون حرافت و حموضت
کند و اما بقوت آن غذا السبب اذیت لذع بسوی معده باز گرداند و معده نیز آن را بکراهت از خویش بقی برون کند
تواند که بطریق معتاد دفع کند و فرق در میان این مرض ایلاوس که قسمی ست از قولنج آنست که در ایلاوس
باشد بخلاف قی انقلاب معده که کیلوسی غیر منتن باشد و تشخیص و سبب این مرض چنان کنند که نظر نمایند اگر قی
های ترش تیز سوزش و درد قریب ناف شدت کند باید دانست که بسبب خراش معاست و الا بسبب ضعف امعا باشد
تخم رود سفوف الطین برغن بادام دو چند نموده همراه لعاب بهدانه و ریشه خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه داخل کرده
دهند و سائر علاج آن مانند علاج تشنج کنند و بقول طبری ادویه مقویه دهند و ترکیب آن بحسب حاجت و مزاج مریض نمایند
وسن و بیه بی نمک دهند و اگر در مزاج حرارت باشد بزر قطونا و تخم بارتنگ هر دو بریان بروغن گل دهند
تجاوز نکنند و یا حسوی متخذ از تخم بزور اسپغول و بارتنگ بخورند و چیزی از حموضات و ترشیات خورند
باشد افشرده انار و رب غوره و سماق و زرشک خیسانیده بدهند و لعاب بهدانه با شربت زرشک هم الاخوین رب
طباشیر دم الاخوین نیز مناسب ست و سفوف مقلیا نافع و اگر بلغمی بود تنقیه آن نموده بزور حاره چون تخم ریحان و کلونجی
بدهند و ماء اللحم و زردی بیضه نیم برشت درین مرض غذای مناسب ست و آبی که دران خریطه گلنار طباشیر خرنوب زرشک و غیره
و صمغ عربی کتیرا در عرق بارتنگ حل کرده مجرب ست و عصاره برگ گل سرخ یک توله صمغ عربی دو ماشه دم الاخوین یک ماشه
سائیده با شربت حب الآس نیز مفید ست و چهار تخم بدستور و گویند که درین مرض مقویات مناسب
گل ارمنی گل مختوم گل بنفشه پوست صمغ عربی کتیرا هر یک یک ماشه در شربت خشخاش و توله امیخته بلیسانند و با لانش گلاب

ست توله نوشانند و یا طباشیر کثیرا دم الاخوین هر یک یکماشه کهربا دو ماشه در [illegible] صندل ساده یکنیم توله آمیخته با عرق
[illegible] باشند نشاسته کثیرا کهربا هر یک یکماشه در انوشدارو ساده یک توله [illegible] اسبغول تخم ریحان خرفه هر یک
[illegible] هر یک چهار توله یک لعاب خیسانیده شربت خشخاش سه توله داخل کرده روغن بادام شیرین چهار ماشه اضافه نموده دهند
دو [illegible] صمغ عربی هر یک یکماشه انار دانه ترش بریان با شربت سیب ولایتی و خشخاش هر یک دو توله آمیخته لیسانند بعده شربت
تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و این دوا قوی تر است سفوف [illegible] بادیان ماشه و الایچی کلان پنج عدد و پودینه
خشخاش مورد هر یک یکنیم توله دهند و یا اسبغول و تخم ریحان و فرنجمشک هر یک [illegible] ماشه در گلاب کیوره هر یک چهار توله عرق [illegible]
و سیب یک یکنیم توله آمیخته بنوشند و یا حب الیه شلونه ماشه در دوغ گاو نیم آثار بجوشانند که بنیم آید در شربت سیب دو توله روغن هفت ماشه [illegible]
شیرین یکنیم پاو شربت به سه توله دهند و یا بالنگو نه ماشه در دوغ گاو یکنیم پاو شربت خشخاش سه توله [illegible] نه ماشه بدهند و با
[illegible] و چون هیچ تدبیر موثر نشود باید که شیشه حجامت گرداگرد معده و زیر فم معده نهاده [illegible] فی الفور انقلاب
تدبیر [illegible] نوشیدن مطبوخ فواکه است اندک اندک بعده ازان استعمال معجون نعناع و رب غوره ناشپاتی و امثال آن و آنچه در فصل

کرب و قلق معده

هرگاه عارض شود مریض ازان غمگین و بیقرار بود و یا انتقال از شکلی بشکل دیگر محتاج گردد و بسوی تبرد شدید الاشتیاق باشد
اجزای او از بعض خواهش کند و گاهی او را خفقان لازم بود و یا با وی حالتی عارض گردد که صاحب او [illegible]
او [illegible] بود و گاهی دران رنگ متغیر گردد و آن در حقیقت مبدأ غثیان است پس اکثر با آن غثیان بود و گاهی مستقل
غثیان مع ضعف معده است و خصوصاً ماده متشرب اجزای ناقص رحم قعر معده پس مادام که آن متشرب باشد [illegible]
[illegible] شود غثیان حادث نماید و در اکثر مادهٔ این مرض حار صفراوی متولد در معده یا منصب بوی از کبد میباشد
[illegible] ماحیت و خموشت و بورقیت و عفونت موذی فم معده محدث قلق و اضطراب خالی نباشد [illegible]
[illegible] و مسهل که [illegible] رب به و رب غوره و مانند آن او را قطع کند و هرانچه در معده جوش کند از فواکه و [illegible]
و آب سرد که در غیر وقت آن نوشیده شود بسبب تجمید خلط مکرب موجود در معده کرب حادث نماید و بشیر در حیات [illegible]
[illegible] آب بنوشند اگر آب سرد [illegible] تشخیص اسباب این نحوی باید کرد که در بحث قی [illegible] علاج [illegible] حاره
[illegible] و سکنجبین بعرق [illegible] طباشیر [illegible] شربت انار و [illegible] از پوست [illegible] و صندل
ساییده [illegible] معده [illegible] بعد از نقیع از مسهل صفرا تنقیه کنند و ایضاً بر تلطیف آن مبردات دیگر مثل آب خیار
[illegible] طباشیر و جلاب بخورند و دیگر رب فواکه و [illegible] بارد رطب دهند و باقی تدبیر از بحث قی [illegible]
[illegible] کرب سعدی و غثیان و [illegible] از خفقان [illegible] الذاکی است [illegible]
آب [illegible] آب سیب هر یک سه صد مثقال آب لیمون یک صد و پنجاه مثقال قند سفید ثلث [illegible]
[illegible] و مروارید مجلول اضافه کنند قائم مقام تریاق [illegible] امراض باشد و بدانند که مادهٔ مجتمع در [illegible]
و [illegible] شد تلطیفه [illegible] کفایت کند [illegible] و اگر تلطیف شود [illegible] دیگر
[illegible] باشد [illegible] اگر ماده از جگر رسد [illegible] نماید [illegible]
[illegible] و اگر ماده [illegible] باشد [illegible] و بعد از نقیع مسهل [illegible] تنقیه نمایند بعد

ن مصطکی بر معده بمالند و ایضاً بعد تنقیه مقطعات مثل سکنجبین عسلی و طبیخ شبت آمیخته بنوشند و قی کنند و بعد تحلیل مواد ملطفات
نیز سنتین بکار برند و چون کرب معده با غثیان و قی در اسباب متحد است باقی تدبیر این از آنجا بر گیرند شیخ می‌نویسد که اگر
ب ممزوج به آب بالمناصفه آنرا زائل کند بسر آنکه تقویت و غسل و تعدیل خلط ردی نماید و اگر بسیار باشد مختلج با دویه غثیان
حار بود و آن اکثر میباشد آنرا مبردات رطبه و اطلیه متخذ از انها تسکین دهد و از آنچه ازین تجربه کرده شده ضماد پوست کدو
آب سیب بر معده و جگر بدان ضماد نمایند و چون کثرت پذیرد بصندل و گل سرخ و کافور و مانند آن ضماد کنند و آب خیار زه
دانند که طبا شیر آنرا استعداد اند و از آنچه کرب معدی را شفا دهد سویق شعیر حب الیش نخیر مغسول خصوصاً با نار دانه است و
بسیب سفرجل و اگر غثیان نباشد از شراب پرهیز کنند اصلاً و آب و مزیج تمر هندی و شراب سیب کهنه که فضول را تحلیل
تمر هندی در شرح خود با سباب و علامات نوشته که دوستی را بعضے مثال برای تقویت باه نان زرد گندم و مغز چلغوزه پخته داد
سبب معدی عارض شد قریب بود که بران غشی افتد چون نزد او رسیدم معجون خفقان او را دادم و فی الحال تسکین یافت

اختلاج معده

مانی که در معده عارض شود پس شبیه حرکت مذکور در فم معده یا در جزو اعلای معده باشد خفقان و گاه غشی نیز بسبب
کرده و گاهی با آن غثیان و تهوع باشد و گاهی ردی بود و آفت او بدماغ مودی گردد و از آن مالیخولیا حادث شود و بالجمله
مادتی شود و آن اکثر از خلط بارد متولد در معده یا منصب از عضو دیگر مثل جگر باشد و گاهی بسبب خلط لذاع ملتصق به طبقه
داخل معده ... بسوی معده ... اسباب صفرا بسوی امعا در حالت قبض طبع می باشد و آثار خلط حار و بارد از تشخیص
... تغیر طبیعت در امعاء و انصباب در معده و تقلب نفس و سیلان لعاب دهن و امثال آن خروج
... سبب ماده آنچه در کرب معده گذشت بعمل آرند و در علاج امراض معده از سوء مزاج مادی و در بحث قی تنقیه لیقی و اسهال
گرفته بدان رجوع نمایند و بتقویت معده پردازند و قبل از آن به تلیین استعمال حقنه لین یا مسهل مثل مطبوخ افتیمون
و از افتتاح طرق فضل و اخراج آن بدانچه در ساپ بدان بیاید کرد و بقول ابو منصور اخراج خلط بایارج یا بمطبوخ هلیله
ردی فم معده خورانند و چون این ادویه در سالی بمرات بخورند ضرر از ایشان کم شود و این اختلاج بهم نرسد الا چون تاثیر
بسیار کنند و گاهی این اختلاج بسبب کثرت جماع حادث شود و علاج او امساک از جماع و اغتسال به آب و خوشبوئی و تناول
اغذیه جید الجوهر و خائیدن مغز بادام و جوز و پسته و حب السمنه و نبات و مالش روغن جوز و خیری و بادی نحو آن نماید
گوید که این نقوع مقوی معده و نافع اختلاج آن را زائل می‌سازد و من ست پوست هلیله کابلی یک مثقال آمله مقشر
بسپستان گاو زبان هر واحد یک مثقال در آب خیسانیده صبح نصف آن صاف کنند و شکر یک اوقیه داخل نموده اول تخم ریحان
بخورند وقت شام بخورند و تقویت معده نمایند بروغن سفرجل که در آن مصطکی حل کنند و حکیم شریف خان می‌نویسد که اگر
یلغمی از آب ترب و سکنجبین عسلی یا عنصلی و اسهال از ایارج و حب قوقایا بعده تقویت معده بجوارش جالینوس نمایند
شد باد الاصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود استفراغ بمطبوخ افتیمون حب آن و بماء الجبن مع حبوب و اشربه مناسب
باشد قی به آب گرم و سکنجبین و تنقیه بفصد و بمطبوخ هلیله و فلوس خیار شنبر و ماء الجبن کنند و تقویت بمفرحات و مطلبین نما
مبردات سست گردد از آن خلاص حاصل نشود مگر آنکه تدبیر صاحب مرض قوی باشد و گاهی ماده حاد محترق میان طبقات
معده میباشد و از آن ماده آنچه سوی عالی در طریق شرائین منتشر میگردد پس شرائین گردن حرکات شدیده منکر سرعت نما

بهری را این مرض عارض شد و مرض بعد سه یا چهار روز حرکت میکرد و بدحال میشد و اضطراب بسیاری نمود و در حین خا
سهانیکه در حین علاج او تنقیه نمودم لیکن تنقیه کامل بسبب عروض اضطراب حاصل و راشانی مسهل نشد بنابر آنکه دوای
مسهل باشد بعد وقت مع غائله آن خارج نمیشد لیس و با مقویات و مفرحات دادم بعده آب کاسنی مروق نوشانیدم و تخفیف
شد و لروری آمدند نزد آنها مرض تحقیق نشد و بعضی از ایشان چیزی میگفتند و بعضی دیگر از ایشان چیزی دیگر لیس مرا
طبیب دیگر نمود و آن تخفیف را غنیمت شمرده طبیب با ادویه مسهله قویه علاج نمود و از آن لعنت الدم و ذات الجنب
بحرانیه و [illegible] اخراج [illegible] غذاء نمود و مقشر با سرکه تا ساعتی روز بعده نوشیدن مطبوخ هیچ توت سیاه است که آن در چند
[illegible] معده و جوارش جالینوس و هندطری نوشته که این نوع از خفقان سریع الزوال است پس تدبیر علاجش اینست
[illegible] اگر خلط بارد غلیظ باشد و آن را معده تشرب کرده باشد و قوت و سن و مزاج و فصل اطاعت کند استفراغ با این حب نمایند
[illegible] شحم حنظل [illegible] یکنیم دانگ غاریقون نیم دانگ حب النیل شیطرج هندی نمک نفطی [illegible] هر واحد یکنیم دانگ [illegible]
[illegible] یکنیم دانگ کوفته بیخته در آب برگ ترنج یا برگ بادرنجبویه سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک
[illegible] حسب قوت استعمال کنند و اگر قوت ضعیف باشد این حب برای او ترکیب دهند زیره کرمانی نانخواه انیسون
[illegible] سیاه [illegible] مصطکی یکنیم درم صبر سقوطری مثل جمیع ادویه همه را کوفته بیخته با آب برگ ترنج سرشته حبها سازند و
[illegible] از معده بدون تحلیل قوت میکند و در هر روز یک مجلس [illegible] نماید و تنقیه معده [illegible]
[illegible] مصطکی هر واحد ثلث درم همه را سائیده بموم و روغن [illegible] گلاب آمیخته [illegible]
علامت آن نقصان [illegible] و خفقان است این حب ترکیب دهند [illegible]
نانخواه زیره کرمانی صعتر فارسی زوفای خشک برگ نعام برگ مرزنجوش هر واحد یک [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] حب بندند [illegible] در دهان دارند که آن بعد استفراغ خفقان عارض فم معده را [illegible]
و [illegible] اخلاط حاره [illegible] تشرب یا منصب بسوی آن از عضو دیگر باشد علاجش فصد است بعد از آن [illegible]
افتیمون یک نیم درم هلیله سیاه دو درم غاریقون یک درم تربد [illegible] سقمونیای [illegible] دو دانگ [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] شربت [illegible] از آن بخورند و بعد استفراغ تقویت معده [illegible]
[illegible] دو درم و نیم صبر سقوطری نیم درم [illegible] متوسط سائیده در گلاب [illegible]
[illegible] معده ضماد [illegible] آب سیب و آب برگ آس و گل سرخ [illegible] اشیای قابضه [illegible] و اگر از شرب
[illegible] این نوع [illegible] استفراغ بدن او بغیر تحلیل قوت میکند [illegible] هر واحد دو درم [illegible]
[illegible] و دو درم پوست هلیله زرد پنج درم تربد کوفته یک درم [illegible] عناب تمر هندی هر واحد بیست درم
[illegible] هر واحد دو درم همه را در ظرف چینی کرده یک روز در آفتاب [illegible]
[illegible] لازم گیرند و از غذا [illegible] زیرباج و مانند آن [illegible]
[illegible] میکنند و ایضاً این [illegible] بسیار نافع است [illegible] خلط بارد رطوبی باید که [illegible]
[illegible] آب گرم کنند و خلط حار [illegible]
وبرای جمیع [illegible] بسبب [illegible] معتدل نافع است [illegible]

بین سفرجلی نیز امر میکرد و باین تدبیر مرض بسرعت زائل میشد و در بیماری دیگرست که از ان خفقان و حرکت اختلاجی بشرایینم سید
که خلط لذاع بسوی امعا ریزد و با آن قبض طبع باشد پس دیدان که در امعا باشند بسوی معده رجوع کنند و معده از ان بغی حلق
باذیت حرکت کند و خفقان و اختلاج حادث گردد و علامتش ها نست که سابق مسطور شد و علاجش حقنه لین پس تنقیه آن برود
روز سوم این حب بدهند تخم برنج کابلی ترمس ترنجبیل هر یک را حب ساییده حب بندند و با شیر دهند و غذا دهند دیگر انرا
هند و درم مغز جوز ده درم مغز تخم دانه پنج درم برنگ کابلی تخم اشق ترمس تلخ هر دو یک درم ساییده با شیر کهل
پس شربت دوا که مذکور شد بدهند بعد ان در تقویت معده و تعدیل آن بضماد و دوا مشروبات رجوع کنند و اگر بیماریدان اندکی نیز بدست ضیع
رجوع کنند آنرا باید بعد رجوع دیدان بسوی معده امر بتناول طیبات حرفی نماید و نیز طعام ادیه یعنی که دیدان نهم که مکرر برای تسکین
نشدان میکرد و این قسم یاد داشته و گاهی به دلالت میداد باب اسهال دوا کنند و غذای برای آن داده و دیگر برای ان اروغن گیرد

وجع الفؤاد

که فم معده عارض شود و بان غشی شدید و سقوط سرخی اطراف و کرب و قلق بود و این مرض بسیار صعب است و اکثر بردوی خلط که
بسبب قرب فم معده از قلب بسرعت انتقال این نیز اذیت آن بسوی قلب شده و سبب این مرض حرارت فم معده است یا الخ یا
بیان حقیقت گرسنگی و درد های شدید و غم شدید و هنگام انصاد حیض دارند میان کبد و مراره و سد کثرت تولد آن در کیفیت فاقه
سبب ان نفس بر فم معده نیز افتد و با اجتماع ریح بارده و غلیظ دران بود و طریق تشخیص این اسباب ها نست که در تشخیص
آلیمها نظر کنند اگر تشنگی دهن و تشنگی باشد و عشای دخانی آید و از دفع اشیای بارده بالفعل و ذریعه فم معده و تناول اشیا
نباید از حرارت باشد اگر با وجود این علامات زردی و تلخی دهن بود از صفرا باشد و اگر این آثار یافته نشود و هم آثار بلغم موجود
و دفتی بلغی از بلغم باشد و اگر از آروغ و خروج ریح با سفل تسکین یابد و گاه در شدت کند و گاه بسکون گرود از ریح باشد

علاج وجع الفؤاد حار و صفراوی

مزاج و تقویت فم معده نمایند بنوعی که در علاج امراض معده از سوء مزاج حار سادج گذشت و ایضا شیره زرشک با گلاب
با شربت لیمون داخل کرده بنوشند و دوغ بر برف سرد کرده نوشیدن مفید بود و معمول بگلاب شستن و غوره و تخم اسفناج
صفرا باشد فصد باسلیق کنند و شربت مذکور دهند و تمر هندی و انار داده و قرنه تجویز کنند و صندل سفید و گل سرخ و طباشیر
ساییده بر فم معده ضماد کنند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و ایضا اگر در غشی باشد بر روی عرق بیدمشک و گلاب بپاشند
و سینه را بند کنند اگر مرگ مهلت دهد و از غشی بهوش آید سکنجبین و آب بیخ کاسنی و گلاب و آب سیب با مثقالی خمیره نوشانیده
سیب و شربت انار شیرین بنوشند و از مسهل صفرا تنقیه نمایند و بعد از استعمال شربت و روغن گل با لعاب بهدانه چهار تولہ با سکنجبین چهار
تولہ لعاب اسپغول بیسود و بند بعد و اگر آبهای مذکور هم نرسند در آب سرد با یک دو گلاب هفت تولہ بدهند و هنگام تشنگی
تا شام غذا اسفناج که کشنیز سبز دران داخل بود بنان تنگ بدهند و صبح طبه انشیر و با شربت بهی یک تولہ بلیسانند و شربت انار شیرین
و سیب ساده و نیلوفر هر یک هفت تولہ تخم نیلوفر هفت ماشه بدهند و باقی تدبیر آنچه در علاج امراض معده از سوء مزاج حار مادی
مذکور شده اول رگ باسلیق زنند که تا الفور بهوش می آرد و الابلی را بجهت بارده بکشایند پس شربت و رب انار ها
نوال شاهتره و بعد مسهل و تقویت قلب و معده بطریق باید دهند و تمر هندی و کاسنی در گلاب ساییده و روغن طلا کرده
باشد الصدر اطلا در اینجا ذکر کرده که عورتی شکایت وجع الفؤاد کرد و تناول شربت جو و آب انار تسکین یافت که نیک بپاشد

... باید که تضمید معده ببرگ ... معده است و آب انار ... حرارت حادث از صفرا و مقوی فم معده است و باید که تضمید معده ببرگ علیق
... صفرا از فم معده است و آب انار ... حرارت حادث ... روغن مذکور و مغز خیار کنند و ایضاً آب ... و آب بادرنگ و آب حی ا
... س و یا بیت گرم باریک سائیده با قدری روغن مذکور ... موافق این مرض ست سعید نوشته که اگر حدوث این علت از خ
... حال ... الشعیر و روغن گل و آب خرفه موافق این مرض ست ... اگر علامت ... باشد تحریک طبع او بشربت اجاص
... غلط و استفراغ او ... سکنجبین آب نیم گرم کنند و اگر علامت ... باشد ... آب انار ... و استعمال ترشی ...
... نمایند ... لتقویت معده بشربت سیب و ... ساده و آب انار ... معده با آب حی العالم یا آب بادرنگ و
... انار ... باشد ... قبض باشد ... نکنند و تبرید فم معده ... آب سماق و آب انار دانه و آب ... غذا ...
... کنند ... از آبهای قابض ... آب سماق و آب انار دانه ... تدریج کنند و نفقه حال بدن در ...
... استعمال ... نمایند و اندکی ... بتدریج کنند ... استفراغ صفرا ... تا باز ... عود مرض ...
... نمایند ... شده باشد ...

علاج وجع الفواد بارد بلغمی و ریحی

... نمایند ... میان ... بی خطر گذارند تا ... آید و الا ... حادثه ...
... بلغمی اول ... و پا را بنوار محکم ... میان ... بی خطر ... باشد ... یک ... مصطکی یکتوله
بعده منضجات بلغم ... دو ... غاریقون ... ماشه ... مصطکی ... ده ... نوبت
... آید صاف نموده نیم گرم ... مطبوخ ... شربت دینار ... دو ... نوبت
... بدهند غذا شوربای مرغ با نان سازند و معجون ... تبه از ... سوخته با ...
بعد تنقیه تقویت فم معده نمایند بانچه موافق ماده بلغمی باشد چنانچه در علاج امراض معده بلغمی مفصل مسطور شده و ...
مذکور شد ... بعده جهت ... اخراج آن نمک سلیمانی ... باشد ... دیگر ادویه ... آنده که در نفخ معده
تا ... غاریقون ... ماشه مصطکی دو ماشه گلقند دو توله ... شیره ... نیم توله
... اسهال غذا شوربای مرغ و یک نان دهند بجای آب ...
گلقند چهار توله شربت دینار ... توله ... پوست بیخ بادیان پوست بیخ کا...
... ماشه ... ده توله ... گلقند شربت دینار هر یک چهار توله آمیخته و ترید سفید ... ماشه زنجبیل ...
... ماشه ... دو توله ... گلقند ... دو ماشه ... یک ماشه ...
... غذا وقت شام گوشت مرغ بنان دهند ... مصطکی دو ماشه ...
... شربت بزوری ... چهار توله ... آب گرم ... سفید ... زیره سفید ... ماشه ...
خطائی ... ماشه ... که ... برگ ... کنند مغز برگ ... پوست ...
چهار ... معجون ... کما فی الحال ... کنند ...
... ساییده ... گرم نموده ... جهت ... معجون ... جهت ... زنجبیل ...
... فلفل ... زنجبیل ... دارچینی ... مصطکی ... انیسون هر یک
... گلقند ... مثقال ... جوارشات گرم ... مثل ... ادویه ...
... شیره ... عسل ... المفید ... بادیان ...
... بلغم ... بادیان ... انیسون ... ماشه ... السوس ...
... بادیان ... مصطکی ... دارچینی عود ... ترکی ...
... توله ... وجع الفواد بارد ...

ابیت مفید و عنبر بقدر یک دانگ تا سه روز خوردن برای وجع الفواد مزمن مجرب ست و ملیت در آب محلول نوشیدن بالتین نافع و شراب مع سرکه مجرب ست و مذکور ست که در وجع الفواد بعد قی سکنجبین و آب نیمگرم و اسهال بنقوع حاصل ضرر ... مجرب ست انیسون دو مثقال هیل و ارچینی زنجبیل تخم کاسنی گل سرخ هر واحد یکمثقال راوند دو درم شکر برابر همه وجع الفواد آنست که در ان چنان محسوس میگردد که گویا مرس کرده میشود و علاجش این ست که قرنفل کوفته با شکر بخورند و آنچه مخالف مزاج او باشد اجتناب کنند که در دفع آن مجرب صحیح ست و ارسطو گفته که تمسا ... انسان در ین مرض جدوار ... سوده زهر مهره خطائی سوده در گلاب حل کرده بحلق ریزند ... در مصطگی ... سائیده در ... رین و آب سیب ولایتی مجموع را در شیشی انداخته حرکت داده ببویانند و اگر غشی افاقه نشود در ... حالت ... وشی می آرد و باقی تدبیر این مرض تا که قابل علاج بود از باب وجع معده و علاج امراض معده بگیرند

حرقت معده

... تخلیط طعام و تناول غذای غلیظ خام چون گوشت گاو میش و عدس و نان فطیر و ... فواکه خام و ترشیها ... اسباب سوء المزاج بارد معده طریق تشخیص این هر سبب باید که از مریض بپرسند که سوزش وقت ابتدای هضم طعام ... غذا میگوید و هنگام گرسنگی خفت می پذیرد لیکن حال تقدم تناول غذا سوال کنند اگر پیشتر از ان طعام غلیظ ... از طوبت خام باشد و کثرت آب دهان و غثیان و دیگر علامات بلغم بران گواهی دهد و اگر سوزش در فم معده ... به سبب انصباب سودا بود و علاج در غذای تخم ترش و عسل و نمک در آب جوشانیده ... کنند ... رو با گلاب ... طر زده یا ترقبه دهند و در بارد مزاج زنجبیل ... مع عرق بادیان ... بدهند و جوارشات ... ... سریع الانضمام مثل قلایا و ملطفات متولده لحوم خفیفه منشویه چون لحم طیور و غیره بخورند و ... بعد از نضج مسهل بلغم و ایارجات کبار تنقیه نمایند و بمقویات معده بخوبه هضم کنند و جوارش مصطگی ... بادیان و سفوف کیوره ... با نمک مفید بود و کذا خوردن نمک سلیمانی ... باشد بعد از طعام ... بجای قرنفل در دهان نهاده و در تمام روز و شب تا وقت خواب تا پانزده تنبول رسانیدن ... شربت تنبول چهار تولہ در عرق کاسنی ... حل کرده تخم بادرنجبویه ... باشد ... تناول غذا تا ساعت از خوردن آب منع کردن در ین باب مجرب ... کنند و هلیله مربی و آمله مربی و اطریفل صغیر و دیگر مقویات معده بخورند و سکنجبین بزوری یا ... شیره ... اسپغول ... مغسول هر یک یک ماشه با آمله مربی یک عدد ... ورق نقره پیچیده بخورند ... لاچی کلان پنج عدد یا سکنجبین افتیمونی عاری خان و سکنجبین بزوری ... هر یک دو تولہ و گلاب ... سائیده بنوشند ... صباح بخورند و غذا شوربای بچه مرغ بنان دهند و ... سفوف آمله ... یک شبانه روز ... کرده در سایه خشک ساخته ... کرده خشک ... فرما ... ن مفید بود و گویند که گل درخت مغیلان و نمک طبرزد مساوی کوفته بقدر دو درم چند روز ... ساختند و اگر ... بعد آب شیره گرفته قدری نبات داخل کرده بنوشند تسکین حرقت معده ... لذاع نماید و اگر پوست بیرون پسته زرد و صندل سفید هر یک ... ماشه ... مصطگی ... هر واحد یک ماشه

پخته بروغن گل یک توله گلاب قدر حاجت سرشته بر فم معده طلا نمایند برای حرقت فم معده وجگر که در مرض مراق بهم
ست و اگر حرارت باشد قدری کافور و آب بهی و سیب شیرین اضافه کنند و باقی همه تدبیر از بحث مالیخولیا اخذ کنند سه
پنج درم در آب لعاب برآورده و شکر سفید داخل کرده نوشیدن و کذا دست و پا در آب سرد نهادن و کذا دوغ گاو آ
بحرین ست و شرب آب غلیظ برنج پخته و کذا عصارهٔ خرفه پنج درم و کذا عصارهٔ گل سرخ تازه یا طبیخ یابس او و
بشکر و کذا سنبل هندی و کذا طبیخ مویز منقی و اکل لحم ابیض ترنج و کذا ابرة الراعی و کذا اسفناج پخته و کذا کاهو بستانی بسرکه
بروغن کنجد بریان کرده و کذا عصارهٔ نعناع دو درم و ضماد گل کرم بری یا عصارهٔ برگ و شاخ انگور بستانی بسویق و شراب
سیب اذن القسیس و کذا کاهو بری و شربت ضماد عصارهٔ گلستان افروز و کذا شیر زنان هر واحد مسکن حرقت معده است درد
شوربای چوزهٔ مرغ و شوربا باسے چرب مطفی لهیب معده و حرقت حادث بعد قی ست و غافقی گوید که کنجد بشکر خوردن
روغن کنجد مسکن حرقت حادث بعد شرب شراب ست طبری گفته حرقتی که در فم معده حادث شود بر دو نوع ست یکی متولد
معده بسرعت متعفن گردد و بر فم معده طافی بماند مثل نان فطیر و اشیاء غیر پخته یا فواکه خام که این همه چون برطوبت بیامیزند
حموضت متجاوز از حالت طبیعی یابند حتی که بمنزلهٔ اشیای مفرس گردند و بسبب شدت حموضت خود در فم معده اکثر کفته
یابد و گاهی این نوع از احتقان رطوبت خام در فم معده باشد و قلق آرد و نزد رسیدن حرارت مثل سرکه ترش گردد و علاج این
غسل ست و صاحب این علت بعد طعام قی نکند و اگر امتلا در بدن او یابند از استفراغ بمطبوخی که در ان افسنتین و افتیمون و هلیله
معده باین ضماد نمایند گل سرخ و مصطکی هر واحد یک درم عود و سنبل طوطی هر واحد دو ثلث درم قصب الذریره دو درم همه را سائیده
عقیقه سوم روغن از روغن ناردین ساخته مخلوط نمایند و بر پارچه مالیده بر معده گذارند و حقهٔ دوم در آب آس رطب و آب سیب
آمیخته بپارچه آلوده بر معده نهند و از اغذیه بر اشیای خفیفه و لحوم خفیفه شوربه مثل تیهو و بچه مرغ اقتصار نمایند و بعد تنقیه معده
بدهند خشخاش سفید و تودری هر واحد سه درم کنجد سفید پنجاه درم شکر طبرزد مثل همه شربتی سه درم تا پنج درم صبح قبل
سپید هند افسنتین افتیمون بلیله هلیله سیاه هر یک ده درم زرنباد خشک صعتر مصطکی عود خام هر یک چهار درم تودری بوره
سه درم دار فلفل دو درم برگ بادرنجبویه خشک پنج ساموقا زعفران یک نیم درم کوفته بیخته بران پنجاه ساموقا کنجد عسل
یا مویز منقی سرشته بدهند این معجون بهترین اشیا بجمیع انواع حرقت ست و نوع دوم نوع غریب ست بعض اطبا علا
او هدایت نمی یابند و او این ست که از طحال خلط سوداوے شدید الحموضت و حرافت لذاع میریزد و این از
جالینوس بران عکس نمی نشنید و فرق میان این نوع و نوع اول آنست که اول عقب طعام و غذا ابتدا سے هضم ها
بر نهار معده تحریک شهوت طعام ظاهر میگردد و در نوع اول نزد گرسنگی تسکین یابد و علاجش فصد اسیلم یا باسلیق ست و از
بعد از ان به سکنجبین بزوری حسب احتمال سن و مزاج مداومت نمایند پس هلیلهٔ مربی و آمله مربی استعمال کنند
و قبوه مثلی بدهند و تضمید معده باین ضماد نمایند قسب پنج درم گل سرخ سه درم سعد دو درم افسنتین یک درم
قرنفل نیم درم سائیده بآب برگ ترنج سرشته قرص سازند بعده سائیده اگر حرارت شدید نباشد در شراب کهنه حل کرده
نمایند پس اگر بهر او میسر گردد تکمید طحال او باید سر پشت طحال تراشیده و در سرکه انداز ان پوست کبر و اسقولوقندریون
و انجیر سیاه و تخم کرفس خوب جوشانیده باشند آلوده باید کرد و چون باین بعد ایام متوالی هر روز یکبار سه بار تا چهار بروز بر
طحال بعد ایام قلیل باین ضماد کنند اشق در سرکه تر کنند تا بگدازد پس بر پارچه طلا کرده بعد از انکه بر طحال اندک

برهند تا ازان جدا نگردد و اگر کفایت نکند استفراغ بمطبوخ افتیمون نمایند و از غذا های زیر باجات حلوه بجه
ست مناسبه دهند و هرگاهیکه صاحب این مرض حرقت دریافت کند سبیل او آنست که از اوفق اغذیه بهار
ماکیان و بیره بط بخورانند و این سفوف نافع ست مغز بادام مقشر خشخاش سفید هر یک ده ماشه با
آمیزند و بر نهار صبح بخورند و اندکی شراب ابیض بران تجرع کنند و فصد باسلیق ابطی نیز او را نافع ست و اگر منجر
بدفع طبیعت و بحران آنرا نفع کند و اگر خون بواسیر آید و خروج او زیاده نباشد نیز نافع بود و اگر باین
درم بعد تبرعه امر میکند و اگر حرقت ساکن نمیشد ماء الشعیر بشکر طبرزد نوشانیده قی میکنانید و تناول اصابع الصفر
ی و حجامت که علاج حرقت بمضغ کنجد و علک الانباط می کنند و موثر میشود و گاهی حرقت ساکن میکند

حکهٔ معده

هنی باخلاط حریف لذاع شبیه بخلط محدث جرب ست که در معده حاصل شود خواه از عضوی بر معده ریزد
دث حکه ازان و یا بتور خرد مانند خراز جرب که بر سطح داخلی معده حادث شود و طریق تشخیص این سبب
ه بر می آید یا غیر منهضم و بعد خوردن غذا حکه تسکین می یابد یا سوزش می افزاید اگر غذا منهضم و بعد اکل
د حکهٔ خلطی باشد و اگر خروج غذا غیر منهضم و ظهور سوزش بعد تناول طعام بگوید حکهٔ بثوری است

علاج حکهٔ خلطی

زرد و شاهتره با شربت ورد اهلیلجی و یا نقوع صبر نمایند و تبرید بشربت بنفشه و نشاسته بعده مقویات
ن ترک اشیای حریفه حاده و تناول اغذیهٔ معتدله و تنقیهٔ آن خلط ست و منفصل نوشیدن ماء الجبن
بشربت دینار ست و از اغذیه ماهی خرد رضراضی بروغن بادام بریان کرده و مسلوقه اشیاء با شیر جو یا گندم
خیه و امثال آن و از فواکه میوه های رطب و آب تربز و شفتالو و انار شیرین و طری کو باید که فصد
ند و اوفق چیزیکه بدان استفراغ کنند این مطبوخ ست هلیله سیاه و کابلی و زرد و بلیله آمله هر یک
رم جنده ده ماشه و تا کما فیطوس و کما ذریوس هر واحد سه درم شاهتره ده ماشه تا استقو لوقند دیوان
نمود و صد درم ازان بگیرند و باین حب تقویت دهند غاریقون یک درم تربد نیم درم ایارج فیقرا
یده با آب مطبوخ مذکور سرشته حب سازند و با مطبوخ نیم گرم بخورند و اگر یک شربت این کفایت نکند
فت بود و بلیله مربی استعمال کنند که آن بمرور ایام نفع کند و تنقیه نماید و از غذا های حریفه مرخ رطبی با تحرز
نصار کنند و بر خوردن مالح و نمکسود و لحم صید اقدام ننمایند و همه شیرینی بگذارند و نبیذ کهنه قابض ترک نمایند
و عادت شرب او باشد ازان اقتصار بر ابیض اللون سلس الطعم کنند

علاج حکهٔ بثوری

بی زعفران بدهند و سفوف حب الآس و سفوف زلق الامعا مفید بود و باقی تدابیر اند با سبب
ب الطاکی بشرب اطیان با اندک کبریت و روغن بادام و لعاب بهدانه یا حب هشت نیم شربت و تفل
بکنند و شرب ماء الشعیر که بدان روغن گل چکانیده باشند لازم گیرند و در اوایل این علت اشیای
ضماد کنند آب برگ اسپغول آب برگ بارتنگ آب عصی الراعی آب برگ کدو همه را جمع کرده ...

[illegible] مرغ و اندک شبت با هم در آن حل کنند و ساعتی از روز قبل از طعام ضماد نمایند و ازین ضماد کثرت نکنند و از غذا
[illegible] چوزهٔ مرغ اقتصار کنند و اگر ممکن باشد اندک روغن گل خالص بر آن چکانند و گاهی صباح بر ناشتا آب سرد بروغن گل
یا بیا بروغن گل که در آن اندک آس خوشبو سائیده باشند باید کرد و لیس هرگاه صلاح در هضم ظاهر گردد اشربه و
رب غوره و رب سیب و رب به سیما اگر در قوام رُب او حدت باشد و قبل این علیل که مزاج او حدت پذیرد کنند

استرخای معده و تهلهل نسج آن

یعنی سستی معده و سخافت با آفت او بسبب استرخا و ابتلال و ترشدن معده از فضول رطوبی ست و تسبب تهلهل نسیج مقاسا
[illegible] سوء تدبیر مفرط و کثرت آفت محنت چون قی شدید و اسهال عزیز دست دهد و در استرخا بالعرض معده مسترخی شود و بدان سبب
[illegible] و باربار [illegible] معده که بدان مربوط بدیگر اعضا ست مسترخی گردند و بدان سبب بعض اجزای معده بعض دیگر فراهم آ
[illegible] سینه [illegible] میشود و پشت فرو میرود و فساد هضم ظاهر میگردد و در استرخای رباطات اگر است
[illegible] معده میل باسفل کند [illegible] آن اعضای [illegible] نیز فرو کشیده شوند و بجای ناف گرانی محسوس گر
[illegible] معده [illegible] با قوام نماید [illegible] اگر استرخا در رباطات جانب راست بود معده بجانب چپ
[illegible] پیدا آید و اگر استرخا در رباطات جانب چپ بود ضد آن ظاهر شود و بهر آنکه معده با تن خیمه
[illegible] بجانب مخالف او مایل گردد و در تهلهل نسیج معده جمیع افعال معده ا
[illegible] معده [illegible] متعذر العلاج ست و نوع خفیف آن که علاج پذیرد محتاج الکافه
[illegible] طعام اصلاً هضم نشود و غذا [illegible] تسبب [illegible] و غذا غیر منهضم بصعوبت برآید و با
[illegible] زمین نگردد و از آثار سوء مزاجات و اورام هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و ضعیف میگردد و
[illegible] گرانی آرد علاج در استرخای معده هرچه در باب استرخا و فالج مذکور شد بعمل آرند و با دویهٔ
[illegible] قبض علاج کنند و هرچه برای تهلهل مفید بود بکار برند و طبری گفته که گاهی معده مسترخی میشود از کثرت
[illegible] انتقال کرده شود و علاجش اطعمهٔ مقویه قابضه عطر مثل [illegible]
[illegible] مانند آن دهند و اگر با استرخا حاجت بتلطیف افتد سماقیه و رمانیه و زرشکیه و امثال
[illegible] ابیرج صغیر و جوارش عود و دارچینی و لیباسه و امثال آن هرچه قابض و خوشبو باشد
[illegible] آن محمول ست و روغن مصطکی و ناردین و مانند آن بر معده بمالند و طعام لطیف و سریع الهضم
[illegible] ترست [illegible] در مرض استرخا و تهلهل و پوست سنگدانهٔ مرغ خانگی درین مرض
[illegible] آب الآس سرشته بدهند و سنگ یشب بر معده آویختن بالخاصیه مفید ست و اگر
[illegible] گفته که [illegible] باطریفل صغیر مع خبث الحدید نمایند بهر آنکه تقویت الیاف کند و
[illegible] مغز پستهٔ مغز چلغوزه هر واحد نیم جزو مغز بادام ربع جزو سائیده گاه [illegible] و گاه
[illegible] و طلا [illegible] ضماد کنند که بغایت نافع ست جوارش فنجوش جهت استرخای معده
[illegible] بلیله بلیله آمله فلفل دارفلفل زنجبیل سعد شیطرج هندی سنبل الطیب یک درم تخم
[illegible] کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته [illegible] بقدر حاجت بسرشند و بعد شش ماه بعمل آرند شربتی دو درم و اگر [illegible]

تشنج معده

[illegible] معده یا در رباطات آن تشنج امتلائی یا استفراغی بنحویکه در دیگر اعضا می افتد و بر غذا اصلا محتوی نشود و یا محتوی [illegible]
[illegible] تشنج پس اگر تشنج در نفس معده بود علامتش آنست که در صورت عدم احتوا سے معده بر غذا تمام
[illegible] احتوای غیر طبیعی آن بر غذا بعض غذا منهضم و بعضی نامنهضم بر آید و اگر در رباطات آن باشد علامتش آنکه آثار
[illegible] آنچه در رباط متصل بفقرات پشت بود طعام در معده قرار نگیرد بمجرد خوردن از معده بسوی امعا فرود آید
[illegible] تشنج در رباط متصل بهمین فقرات پشت باشد و بطرف لیسار [illegible] و در رباط متصل بالیسر آن باشد و آنچه در [illegible]
[illegible] بود و پشت [illegible] نتوان کرد علاج آنچه در اقسام تشنج مطلق در امراض عصب مذکور شد [illegible]
[illegible] از کثرت استفراغ طول الایام حتی که قوت ساقط گردد و جمیع اخلاط تا آنکه رطوبات اصلیه مستفرغ شوند
[illegible] که معده تشنج شود دیگر فهم آن و اما در جزو لحمی معده تشنج نمیشود مگر در اجزای عصبی لیباست که لاغر و خشک گردد
[illegible] این [illegible] یا [illegible] و الا در اجزای عصبیه این نوع از تشنج لا علاج ست مگر بندرت و او آنست که بقراط در
[illegible] استفراغ طویل بهم رسد منذر بهلاکت باشد غیر آنکه او علاج برای آن ذکر کرده و لا بدست از ذکر آن و علاج تشنج
[illegible] او و صدمت او و غشی و فواق واجب ست که حفظ قوت مریض نمایند باین طور که حوالی او انواع [illegible]
[illegible] یا در راح یا [illegible] بریان کسته و بران شراب خوشبو و گلاب پاشیده قریب روی او نگاهدارند [illegible]
[illegible] ساده [illegible] یک شب بگذارند تا [illegible] و صبح بر آورده [illegible] گوشت سائیده [illegible]
[illegible] و بر [illegible] بعده [illegible] معده باین ضماد کنند [illegible] روغن معمول بروغن به و بران اندک گل سرخ و [illegible]
[illegible] معده [illegible] چون اندک فواق او ساکن شود و [illegible] معده [illegible]
[illegible] بریان [illegible] کنند تا خورش [illegible] اندک شراب که در آن [illegible]
[illegible] گردد [illegible] آس [illegible] سازند [illegible] و بشیر [illegible] از
[illegible] گردد [illegible] اگر بعد [illegible] فواق هفت روز بگذرد و قیام او [illegible] گردد و خواب [illegible]
[illegible] که حال او [illegible] خوشبو اند و آن نیست که [illegible]
[illegible] بریان [illegible] گل [illegible] آن از [illegible] و سیب [illegible] اندک [illegible]
[illegible] و [illegible] آب [illegible] بعده [illegible] که
[illegible] آنست علامتش [illegible] تازه [illegible]
[illegible] از سینه پاکیان و تقویت [illegible]
[illegible] باشد که این [illegible] و شدید الخطر ست و درین حال
[illegible] شود و علاج سهل گردد و اما نوع سوم [illegible] از
[illegible] معده تشنج شود بهم رسد آن [illegible] یا آنکه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ست و اما چون تشنج در رباط [illegible]
[illegible]

مثل شیر منجمد و جو مقشر مطبوخ یا روغن بنفشه دلغذیه بمرطبات و گاهی در رباط معده تشنج امتلائی حادث می
آنست که دفعةً حادث شود مع علامات امتلاء در بدن علاجش علاج تشنج امتلائی ست از فصد
قوت اطاعت نماید و مانعی نباشد و در بیان معالجه او طول نمیکنم که در تشنج کلام طویل گذشت و گا
و علامتش آنست که چون از لکایت بهبتی سالم ماند در معده او چیزی ثابت نماند و فواق شدید آنرا ه
گردد و اکثر صاحب او از عاقبت حادث گردد و بعض اوائل از اقاضل ذکر کرده اند که چون ام از خورد
هلاک شود و گاهی بندرت سالم ماند بنوشیدن شیر تازه و سرطانات نهری و جمع کنند میان این هر دو بعد
پس شیر تر و اگر ممکن باشد غذای او بشیر تازه یا سرطانات نهری سازند فقط او فق باشد و استعمال آ
دوا او را هر ای میداد که تریاق در هر روز روغن طسوج بشیر تازه داده شود و لبسبا ماندک زمان بعد
مداومت برود از المسک علو بهترین علاج کسی ست که بیش خورده باشد و گاهی تشنج میشود معده
علاج سم خورده است و بدل تریاق اثاناسیا و مثرودیطوس خورند و گاهی از نوشیدن آب دریائی شود
رد کنند از اکل بیشو و بعض اوائل ذکر کرده اند که خوردن شیرهٔ قرنفل موجب تشنج در معده است گاهی آ
علاجش ترطیب بتبرید ست مؤلف جامع گوید شخصی را دیدم که از خوردن ایارج لوغاذیا ردی الحـ
شخصی دیگر را از تناول آن سرفه و ضیق نفس حادث گردید و علاجش بنوشانیدن لعابات و صموغ

صلابت معده و عضلات موضوع بران

گاه در فم معده یا دیگر اجزای آن از انصباب خلط غلیظ سوداوی ورا و رد آن یا دخول او در جرم آن با
شبیه بوم حادث شود و گاه در جانب معده که متصل بطحال ست بهنگام صلابت طحال بواسطه سری مزاج ا
و گاه در عضلات ثمانیه موضوع بر شکم از انصباب خلط غلیظ مداخل آنها یا از بقایای ورم حادث با آنها
تهیج و رباق چشم ست و کثرت آب دهان و بیشتر ظهور صلابت در معده بهنگام مس و عدم قوت بیا به
نقیسیا چون کلان و سخت باشد و گاهی غثیان و سوء هضم و سقوط اشتها و هزال و سوء تنفس با خفه
خشک و کثرت سوء تنفس و سرفه بهنگام استلقا و امتناع مریض در آخر ظهور ورم بر پشت با شتر
گشته بهلاک انجامد و فرق در صلابت معده و عضلات آنکه مستدیر صلابت در موضع معده و آفت
و صلابت مستطیل از یک طرف غلیظ و از جانب دیگر رقیق مثل دم موش و صلابت افقـ

علاج صلابت معده

باید که بسوی مزاج مریض و قاروره او نظر کنند اگر مزاج حار و قاروره رنگین باشد پس دلالت میبرا
بسوی عطش و لهیب و کرب حرارت و خشکی دهن اگر این اعراض با صلابت فم معده یافته شود ضـ
ضمادات معدل از آرد جو و خطمی و بنفشه و کشک نمایند و بعضی درین عنب الثعلب و اکلیل الملک اضافه
و مثل قیروطی روغن بنفشه که بسفیده آن بر آتش آب عصی الراعی و آب کشنیز تر و آب حی العالم کرده باشـ
و بعد سائل گردد و شکم او مس کنند اگر صلابت باقی باشد ضماد تابشا و بوش و صندل سفید و سرخ
که از روغن خیری ساخته باشند خوب مخلوط ساخته بر پارچه پالیده بر فم معده ضماد کنند و غذا امید آب

دهند و ترنجبین و خیارشنبر و شربت آلو و سکنجبین تنقیه نمایند و غذا اسفاناخ با برنج سازند و اگر مزاج او احتمال فصد کند
باسلیق کنند و مدام این تدبیر بعمل آرند و تفقد مزاج علیل و سائر اعضای او نمایند حتی که اگر چیزی از مزاج متغیر گردد
بند و اگر با جساوت فم معده سفیدی در قاروره و سردی در مزاج باشد مسهل یا حقنه مخرج اخلاط غلیظ استعمال
اصل السوس و بیخ خطمی و عصاره قرطم بخیارشنبر و ماء العسل و روغن کنجد حقنه کنند یا حقنه که در آن قنطوریون
باشد بعمل آرند و اضمده ملینه محلله مثل بنفشه و بابونه و سنبل الطیب و اذخر و آرد حلبه و حب البان و مقل
در روغن بان و موم و پیه ماکیان استعمال کنند و یا اصل السوس و عنب الثعلب و بزر کتان افزایند و وزن هر یک
ن هشت درم پیه بط و مرغابی هر یک چهارم اشق دو نیم درم مغز بادام تلخ ده درم روغن بید انجیر نه درم و یا روغن زنبق
درم و درم عوض بنفشه حب البان و لعاب کتان و روغن بان و پیه ماکیان داخل کرده بدستور مرهم مرتب ساخته
مطبوخ افتیمون تربدی و یا غاریقون علوی خانی دهند و غذا شوربای مرغ بنان تنک بدهند و اگر تحلیل نشود روغن بید انجیر
بن الاصول دهند پوست بیخ بادیان و بیخ کاسنی و بیخ کبر و بیخ کرفس مصطکی بادیان انیسون حب النیل سفید
پنج درم گلقند عسلی چهار توله و چون صاحب این علت را افواق پدید آید و در یک دو روز بمیرد و گویند که شراب
و بر معده نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد سه درم مر و صبر و مصطکی هر واحد یک درم کوفته بیخته بقیر وسطی
در اوقات خلو معده ضماد نمایند و اگر تحلیل او متعسر گردد بر فم معده او بچه مرغ ذبح کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند
باشد و درین زمان مثل این معالجه کمتر استعمال میکنند و از آنچه بسرعت تحلیل آن نماید این ست که اسفنج در روغن
ده بر فم معده نهند و بعض متاخرین از افاضل تجربه کرده اند بر کسی که در معده او جساوت مع برد مزاج باشد نشستن
فع اشیا یافته اند و این عجیب نیست بهر آنکه آب کبریتی مستفرغ مسخن محلل ست و اگرچه سائر اعضا او چه دیگر
ضربه یا سقطه باشد تضمید و تعریق آن بادیان نمایند و چون یک روز تعریق بادیان کنند روز دیگر با شیاف
او شد وجع باشد این ضماد بکار برند تخم کتان کوفته بروغن گل گرم آمیخته بر فم معده ضماد کنند و اما جساوت که از بیمری
ست از فصد باسلیق و نوشیدن مطبوخ افتیمون و تکمید موضع بصوفه که در سرکه که در آن کبر و انجیر و اسقولوقندریون و تخم
ده باشند و تضمید آن بضماد اشق منقوع در سرکه و همه آنچه در علاج طحال مذکور گردد و تمریخ آن بروغن قسط و روغن
نذابیر بریاجات و سکباج لحم حمل که در آن کبر و دارچینی داخل کرده باشند اقتصار نمایند پس هرگاه مرض طحال زائل
مییفر باید که در تقویت معده ضماد با کلیل الملک زعفران مصطکی و بلسان و کندر و مقل و سنبل و قردمانا و مدافعات
مناسب جمیع معالجات مذکوره در اورام صلبه و خصوصاً آنچه در باب ضعف معده بصلابت ذکر کرده شده و این
غرض خوب ست بگیرند موم شش درم علک الانباط و صبر و قنه هر یک سی درم مخ ساق گاو و چربی هر یک
یک درم بدستور مرهم ضماد مرتب سازند گیلانی گوید که همچنین مرهم منسوب بجالینوس قوی التحلیل است مثل این صلابت
و برگ خطمی مطبوخ باب و گلاب اولی ست و ایضاً بر معده برگ خطمی سبز تازه بربندند و سر آنچه معالجه بدان از بین
یکمد ماه کنند بهر آنکه این جساوت کم علاج قبول کند تجهیدی نوشته که غذا با غذیه لطیفه سازند و در ریاضات
مثل ضماد بنفشه و بابونه و اکلیل الملک و مقل و شبت و حلبه و کندر و مصطکی در روغن کنجد و روغن سوسن یا خیری
نق و جاورشن و مصطکی زعفران شحوم مثل شحم اوز و دجاج و مغز ساق بقر و این طلا نافع ست سنبل الطیب گل سرخ مصطکی

افسنتین سنبل‌الطیب هر واحد یک جزو مقل چار شیر زعفران مر حب بلسان صبر زنجبیل هر واحد ثلث جزو صمغ را در شراب مذکوره آمیخته بر معده طلا کنند و حق آنست که در علاج این مرض ولا نظر کنند بسوی مزاج معده ضمادات بقدر لقوه

علاج حبساوت عضلات

اول بسوی سبب نظر کنند اگر قائم باشد قطع آن نمایند و اگر سبب قائم نباشد بسوی مزاج علیل نظر کنند پس باسلیق نمایند بعد از آن بضمادات که مذکور شد حسب مزاج علاج کنند اگر با حرارت مزاج باشد بدانچه و اگر با برودت باشد بدانچه در حبساوت معده مع برودت گذشت بعمل آرند و ایضاً در صورت حرارت مع خیارشنبر و ترنجبین نمایند و تنقیه بمثل بنفشه خشک گل سرخ خشک بابونه و اکلیل الملک بیخ خطمی مع موم سفید و روغن بمثل طبیخ افتیمون و غاریقون و مانند آن که مسهل اخلاط غلیظ باشد و تضمید بمثل اشق و مقل و در آسته و روغن زیت و پیه کهنه و غیر آن نمایند و کذلک در تدبیر تحلیل و تلقید و سائر تدابیر رعایت حرارت و برودت مزاج غافل نشوند چه تمام معالجه بدانست و هرچه در علاج ورم صلب معده گذشت در اینجا مفید است صلابت عضلات مجرب نیست و بقول گیلانی حساوتی که از بقیه ورم حار و ورم سوداوی باشد در ضمادات افسنتین و افتیمون و مقل و اشق و امثال آن زیاده کنند و الطعمه غذا آنها

تصغر معده

یعنی خرد شدن معده از آنچه باید پس اگر صغر خلقی بود علامتش آنست که از هنگام طفلی تناول غذای کثیر و طعام قلیل اگرچه غلیظ بود هیچ ضرر ندهد و نیک هضم شود و دوام این لقمه بعد از جماع که نعمت عظیم میکرد اند پس تدبیر او بغذا آنند از آنچه قلیل الکمیت کثیر الغذائیت باشد و در وقت ضعف معده دفات کند و اجتناب از اغذیه سریع الهضم سریع التفذیه و خوش ذائقه و خوشبو باشد و اجتناب از آن قبض او بود و اگر صغر معده عارضی باشد بسبب تشنج یا ورم معده یا اعضای مجاور آن و غیره علاج آن سبب باشد

ضربه و سقطه معده

در معده هرگاه ضربه و سقطه واقع شود اول فصد اکحل نمایند اگر قوت متحمل آن باشد و این طلا نافع کنند گل سرخ سنبل سنبل الطیب ساذج با آب مورد و قلیه در آب بارتنگ آمیخته طلا نمایند و این ضماد نیز ممدوح است صبر ربع جزو با شبیه حضض در آب بارتنگ اندکی روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و بدانند که در هر عضو که فصل نمایند تحلیل آنچه در جرم او از مواد منصب گردد و این ضماد در معده تحلیل کند و بسیار نافع است سبب پیچاه ورم از آن بگیرند و بعد ورم لادن و دهشت و دو ورم گل سرخ و قشر و ورم صبر آمیزند و به دو الصباره روغن سوسن بدان مخلوط کرده نیم گرم نموده بر معده چند روز ببندند و اگر قی الدم عارض گردد علاج آن نما ابقاکه در آخر کتاب بیاید انشاء‌الله و منصور گوید که چون معده ضربه رسد بگیرند با اکلیل الملک گل بادام اقاقیای مغسول سنبل الطیب جوز السرو هر یک سه درم مصطکی قشور کندر هر یک چهار درم زعفران یکدرم ایضاً نهند و اگر حرارت ورم باشد آب کاسنی و عنب الثعلب و آب بارتنگ بسرشته نهند و تضمید معده بگل و جوز السرو و مورد و اطراف الشب و اقاقیا نمایند مولف افتقیاس گوید که در ضربه و سقطه معده ورم و نظایر و بالل

شدت و رقی و تهوع عارض شود پس اول فصد باسلیق کنند و معده را بپارچه سخت و رگلاب یا آب گرم تر نموده تکمید
نمایند و سرکه پخته و مغاث بغدادی و نمام هر یک یک درم برابر اجزای آن قند و دوه ... بکار برند و اگر مغاث بغدادی بهم نرسد عوض
آن ... باشد مسلم ... هند ... چهارم شوربای بچه مرغ بنان تنک ... دهند و بجای آب عرق ... نوشانند

خرق معده

... تا بدیگر ... از خرق اندک ... عمر او طول ... آنکه اگر جراحت ... از یک سطح تا دیگر
خرق عظیم باشد و اگر جراحت باین ... موت او لازم ... لیکن ... بلکه ... آنست که
... و چون ... الجرم باشد ... جراحت ... الالتیام بیشتر باشد و معده باین اولی است
... خرق آن ... تفرق اتصال ... جراحت را بطول ... گرداند و خصوصاً که آن ... است
... باشد و قوت الم ... مراد ... و آن ... بهم ... از التیام ... است و ازینجا
... با ... یا در قلب یا در معده یا در ... خرق حادث شود ... کنند ... علاج ... نماید
... که از انواع اسهال ... ابلغ ... الکبیس
... اسهال ... شود و ... است معده ... آن ... حمل معده که از اسباب اسهال است ... بحث
... الحمد لله رب العالمین ... آمین

خاتمة الطبع

بانی ... جلد دوم اکسیر اعظم ... افادات ... متقدمین و متأخرین حکیم محمد اعظم خان الناظم
... واقع ... عالی جناب ... صاحب ... ماه جون [illegible]
مطابق ماه ربیع الثانی [illegible] طبع شد

فہرست کتب

نام کتاب	قیمت
نظم بارق از حکیم سید علی حسین صاحب	۲ر۹
زبدۃ الحکمت - یہ تیس فصلوں کے خورد و نوش کا طریقہ حفظ صحت رسالہ حکیم مولوی محمد قمر علی -	۱ر۹
رسالہ تعریف النبض - مولفہ حکیم مرزا بشیر احمد -	۲ر
[illegible] الامراض - از حکیم محمد عبدالحکیم صاحب -	[illegible]
[illegible] مع ترمیم و اضافہ [illegible] مولفہ حکیم امیر الدین خان [illegible] الطبع -	[illegible]
رسالہ [illegible] طاعون - مولفہ [illegible] لال ہیڈ ماسٹر [illegible] -	۲ر
[illegible] الاجسام مع فوائد جدیدہ ہر مرض کے نسخے مولفہ سید فضل علی [illegible] ڈاکٹر -	۲ر۳
طب احسانی مولفہ حکیم احسان علی	۳ر
مجمع الجوہرین - از حکیم حیدر خان حاوی طب یونانی و ڈاکٹری -	سے
علاج الغربا - مترجمہ حکیم اصغر علی	۸ر
اردو ترجمہ کلیات سدیدی فن اول - مترجمہ مولوی حکیم سید عابد حسین لکھنوی المخاطب بہ عالم فاضل -	۱۲ر
اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن دوم - مترجمہ مولوی حکیم سید عابد حسین لکھنوی المخاطب بہ	

نام کتاب	قیمت
عالم فاضل -	۱۲ر
اردو ترجمہ معالجات سدیدی فن سوم و چہارم یکجائی مترجمہ مولوی صاحب موصوف -	[illegible]
ترجمہ طب اکبر - از حکیم محمد حسین نہایت سلیس مرغوب عام -	[illegible]
اکسیر القلوب - ترجمہ مفرح القلوب از حکیم محمد نور کریم -	[illegible]
تحفۃ الاطباء - مولفہ حکیم سید مشرف حسین خیرآبادی -	۱ر
ترجمہ قرابادین شفائی - مترجمہ حکیم ہادی حسین مرادآبادی -	۶ر
قرابادین ذکائی اردو - مترجمہ حکیم ہادی حسین خان -	۱۲ر
بحر محیط طب میں بینظیر کتاب حاوی علم نظری و عملی مع جملہ اقسام کے جسکے سبب سے آدمی طبیب حاذق ہو سکتا ہے مولفہ علامہ حکیم اصغر حسین فرخ آبادی کامل دو جلدوں میں بہ تفصیل ذیل -	
(جلد اول) نظریات تا بیان [illegible]	۹ر
(جلد دوم) تا بیان پھوڑے پھنسی	۸ر
قانون عشرت - علاج ہر قسم تپ خصوصاً تپ دق از حکیم عشرت حسین	۷ر
رسالہ مرض لا وبائی ہر مرض کے مجربات نسخے از حکیم مرزا محمد کاظم صاحب -	۲ر
ترجمہ [illegible] - مترجمہ حکیم	

فہرست کتب

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام

نام کتاب — قیمت

محمد ہادی حسین خان۔ — ۱۲
مخزن سلیمانی۔ ترجمہ اکسیر عربی از
حکیم محمد شمس الدین۔ — للعہ پ
ترجمہ ہر دو جلد قرابادین کبیر
مشہور و معروف ترجمہ حکیم
ہادی حسین خان مراد آبادی۔
کاغذ سفید — ے رپ
تریاق سموم علاج زہر مار
مع اشکال اقسام سانپوں کے
مولفہ حکیم حبیب الدین احمد۔ — ۲ روپیہ
ترجمہ قانون شیخ الرئیس۔ حکیم
ابو علی سینا عبد اللہ بن حسین کا
ترجمہ اردو سلیس از جانب مطیع
حکیم غلام حسین صاحب کنتوری
نے فرمایا کاغذ سفید کامل پانچ
جلد وان میں۔ — للعہ پ
جلد اول۔ امور کلیہ طب — عہ پ
جلد دوم۔ ادویہ مفردہ۔ — عہ پ
جلد سوم۔ امراض جزئیہ — ے پ
جلد چہارم۔ امراض عامہ۔ — عہ پ
جلد پنجم۔ قرابادین و مرکبات۔ — عہ پ
ترجمہ علاج الامراض۔ از
علامہ حکیم شریف خان دہلوی کا
مترجمہ حکیم ہادی حسین خان۔ — عہ پ
دستور النجات عرف مصباح الحکمۃ — ۱ ر
اقسام تپ مع علاج بقاعدہ یونانی
و ڈاکٹری مصنفہ حکیم اصغر حسین — ۸ ر
جواہر النفیس۔ فی شرح اجوز قانچہ الا

نام کتاب — قیمت

عربی با ترجمہ اردو از حکیم محمد ابو
عبد العزیز محمد بٹالوی مترجم و شاہا
کاغذ سفید و لایتی۔ — عہ ر
مجربات اکبری۔ مترجمہ حکیم واجد علی
مو ہانی۔ — ۵ ر
طب نبوی۔ انتخاب علاج احادیث
نبوی سے مولفہ حافظ اکرام الدین — ۲ ر
رموز الحکمت۔ علامات سے شناخت
انجام نیک و بد مع تدابیر مولفہ حکیم
رجب علی۔ — ۲ ر
معالجات احسانی۔ دلائل
تشخیص مع علاج مولفہ حکیم
احسان علی۔ کاغذ حنائی۔ — [illegible]
مرکبات احسانی بطور قرابادین
کے بترتیب حروف تہجی از حکیم
احسان علی۔ — ۳ ر
رسالہ قارورہ۔ نہایت عمدہ
رسالہ مولفہ حکیم غلام یحییٰ — ۱ ر
تحفہ المحسنین معالجہ امراض بولی
و سوزش مولفہ حکیم سید مہدی علی۔ — ۱ ر
تریاق الفضہ مصنفہ حکیم سید
علمدار حسین۔ — ۱ ر
رسالہ معالجہ تپ و لرزہ۔ از
علمدار حسین صاحب۔ — ۲ ر
کیمیائے عناصری۔ ترجمہ
قرابادین قادری مترجمہ حکیم
نور کریم — [illegible]
علاج بیرحمل۔ ترجمہ کتاب انگریزی

نام

فہرست ادویہ
سمول السبیل
نسخہ ذوالرحم
اوداد جیب
ایضاً۔ کاغذ
ترجمہ ذخیرہ خوارزم
و معالجات طب میں اعلیٰ
کتاب مشہور عالم ترا
اردو کامل پورے دو
بجانب مطیع حکیم ہادی
نے بہت سلیس اردو میں
امرت ساگر اردو ترجمہ
بیدک مترجمہ پنڈت پیارے لال
مجموعہ میزان الطب
پنج رسائل نفیس و دیگر
اکسیر الامراض۔ مصنفہ
علمدار حسین۔
مطلوب الطالبین
مجربات بشیر علاج قوت
حکیم بشیر احمد
اردو ترجمہ دستور العلاج
طب میں نہایت جامع
ہر جلد ابواب طب خلاصہ
امراض و علاج
ترجمہ کفایہ منصوری
حکیم ہادی حسین خان
قرابادین احسانی۔